وپیلان راسپان وخلعتهای بی بهااز اضافهٔ منصب وجاگیر ودر مامهٔ سرداران وسپاهیان وانعام نابان عوردل جمیع امرا بدست آورده وسپاه ورعایا را راضی وشاکر داشته برآبادی شهر نو وکهنه ومکانات تمام وناتمام توجه بر گماشتند وباختراع وابداع عود مکانات کهنه شهر کهنه وعمارات نوشهر نو رابه تجدید زیب وزینت تازه بخشیدند که موجب حیرت نظارگیان دشخوار پسند می شود وموای ترتیب مکانات ناتمام عمارات نزهت آیات وقصور فیض گنجور وا تمام اماکن طراوت مساکن وکوناکون نشیمن راحت مکین وچندین ایوان فیض نشان وکوچهای کلان کلان وباغهای همیشه بهار واشجار پر از اثمار که هر مکان یاد از قطعهٔ بهشت میدهد وهر قطعه آن پهلو به فردوس می نهد تعمیر فرمودند خصوصا دولتخانهٔ مبارک منزل چنان دلکشا ولرح بخش تعمیر شد که هر قصرش زیباتر از قصر قیصر مینماید وهر ایوانش مانند ایوان کسری دلربائی بی شائبهٔ تکلف چنان راحت افزا وطراوت پیراست که اگر ادریس پیغمبر علیه السلام بلندنظر دیدی بازقصد رفتن بهشت نکردی وگفتی که این از بهشت به است تعریف خاص بازار وتوصیف جوهری بازار چه نویسد که ترتیب معموریش بسان فقرات نثر ترصیع با هم موافق وزمین آبادیش در وزیه مانند مصرعهای بیت بایکدیگر مطابق عمارات دلکشایش در کمال خوبی وزیبائی برابر هم ومنازل جان افزایش در رعایت فرح بخشی ومسرت پیرائی نه بیش ونه کم کوچهایش چون دل ارباب کشف کشاده وصحن هر اماکن بمثال صحن بستان دلربائی ودلفریبی را داد داده رسته بازارش چون رشتهٔ جواهر رخشان ودلاویز وزیب دکاکینش مانند ابروی دلبران مسرت بخش وبهجت انگیز از صیت نوال کروهاکروه مردم از ولایت روم وایران وتوران وعربستان وعراق وخراسان وچین ماچین وخطا وختن وسایر ولایت هندوستان رسیده در شهر کهنه ونو مسکن گزیده از دفش عدل ارند لعمت لعمت واموال وعنه سود فراوان حاصل کرده از آز ونیاز مستغنی گشتند الحال شهر لکهنو چندان آباد شده که در آن از دائرهٔ قیاس افزون وآبادی آن از احاطهٔ بیان بیرون است سیاحان هفت اقلیم ورهنوردان ربع مسکون باین فراخی وکثرت آبادی شهری بر روی زمین نشان نمیدهند شهر استنبول که تختگاه سلطان روم ودر کلانی و بزرگی مشهور است گویند باین شهر نمیرسد وشهر قزوین واصفهان دار الخلافت ملک ایران که در لطف وخوبی شهرت دارد باین شهر سراسر بهزمی ارزد وازحسن وجمال وغنج ودلال رقصندگان وسرایندگان این شهر چه نویسد که هر کوچه رشک فردوس برین است وهر برزنش حسرت ده چگل وچین یک یک دلبران این شهر در حسن وخوبی طاق وبدلربائی ودلفریبی شهرهٔ آفاق ماه رو ومشکین موجور ووضع پری خوغزال مرغزار طنازی تذرو کوهسار فتنه سازی جلوه طاوس کبک رفتار سروقامت گل رخسار رعشوه منج کرشمه ساز دلفریب جان نواز زهره طلعت زیبا خلقت در جلوه گاه طهور رقوش ربائی را آماده ودلفریبی را چالاک وپنجهٔ شهود عاشق کشی را

مستعد رعون ریزی ربائی باک

* مثنوی *

* * * خوش نگهان کرشمه کوشان * هم خنجر وهم نمک فروشان * * *

* * * مه وش صنمان زتاب رخسار * مهتاب نموده در شب تار * * *

* * * نازک بدنان چنانکه دانی * در کرده بگوش شان گرانی * * *

* * * از عشوه برلنه عانمانها * وزغمزه شکاف کرده جانها * * *

* * * شاهنشهٔ عشوه فوج در فوج * طوفان کرشمه موج در موج * * *

درچوک که جامع نفایس ونوادر هر دیار واسباب غریبهٔ بنادر وامصار واشیای روزگار است هر روز هنگامهٔ

خرید و فروخت از قسم لعل بدخشان و یواقیت درخشان و درر غرر عمان و لؤلؤی لالا و مرجان و دیگر جواهر
زواهر بحر و کان و انواع اقمشه و امتعه و اسلحه و اشیای اغذیه و اشربه و اجناس گوناگون و آلات مطلوبه
بوقلمون و میوهٔ خشک و تر آبدار و فیلان نامدار و اسپان بادرفتار و شتران تیزرو بار بردار و دیگر اثاثه
هزار در هزار که بایع و مشتری را تمتع دهد گرم می باشد و ازدحام فروشندگان و خریداران زیاده از حصر و شمار
میگردد حتا که اسباب تجملات پادشاهی و رخوت کارخانجات سلطنت در یکروز سرانجام می تواند شد و سازِ
مطلوبهٔ صد هزار سپاه در ساعتی بلا تعلل سامان می تواند یافت و نیز یک پاس روز باقی مانده مجمع طرب افزا میشود
و تماشای عجایب بر روی کار می آید طرفی انجمن نغمه و سرود و هنگامهٔ رقص و تقلید مسرت بخش ناظران و مستمعان
میگردد و طرفی ظریفان بذله سنج و قصه خوانان فصاحت گنج از نادره گوئیها قاه قاه افزای تماشائیان می شوند
و طرفی بازیگران نادره کار از هنرپردازیها و رسن بازیها بدایع و صنایع بظهور میرسانند و طرفی اقسام تصویر
بی نظیر از جوانان بزم و رزم و فیلان کوه نشان و اسپان تومند هیکل و مردان و زنان عشرت دوست و دیگر گوناگون
تصاویر بر دیوارها نصب کرده نظارگیان را چون صورت دیوار محو تماشا می سازند فیض بخشی و گنج پاشی حضرت جهان پناه
خلد الله ملکه بمرتبهٔ که در دار السلطنت لکهنو از ساکنانش مفلس و تهی دست نماند که سوال کند و کسی از دور دست که نیت
سوال مبلغ نمایان کرده می آید بی سوال زیاده تر از آن می یابد و در عهد پادشاهان پیشین اصناف خلایق تمنا
میداشتند که حاجت ایشان بر آید و خود بدولت آرزو میدارند که کسی حاجتمند حاجت خود پیش من آرد
و اگر کسی در خواب ثروت و دولت و انواع حصول مقاصد خود می بیند صبح آن از اشیاء بخشایش بر مراد می چیند
و عدالتش بمرتبهٔ که اگر شب روی یا دزدی در دل خود نیت دزدی کند شحنهٔ تحقیقش تحقیق نموده بسزا رساند
در جمیع علوم و تمامی فنون سرآمد دانشمندان و کاملان روزگار آمده و بهر علم کتابها تالیف فرموده و در علم
پارسی این کتاب فرهنگ رفعت که مسمی بهفت قلزم است موجی از دریای فطنت او ست سوای از طرز قدما بیست
رعایت دیگر درش قلزم بکار رفته که کاملان این فن حیرانند و تا حال از مصنفان متقدمین و متوسطین و متاخرین
چنین کتابی تالیف نشده که از خزانهٔ آن عالم علم پارسی گرد و در قلزم هفتم چنان اعجاز فرموده اند که از معلومات
آن عالم علم پارسی میشود و از باعث وفور قدر و منزلت که بدل کلی کار میدهند و عوض سخنی صلهٔ کتاب
می بخشند چندان صاحب فضل و کمال جمع شده اند که صاحب کمالان هفت اقلیم بعشر عشیر آن نتوانند رسید و از
در ریزی و زرپاشی اش چنان معلوم میشود که همه صاحب کمالات عالم آستانهٔ دولتخانهٔ مبارک منزل را
قبلهٔ مراد دانسته خود را در اینجا خواهند رسانید و کسی صاحب کمال در اقلیمی برای نام هم باقی نخواهد ماند
میگویند شهر غزنین در عهد سلطان ناصر الدین و سلطان محمود سبکتکین هزار مدرسه داشت بی شائبهٔ تکلف درین
شهر اگر شمار کنند زیاده تر از آن خواهد بود و سلطان حسین بهزاران سعی و جهد یکصد و چهارده شاعر در شهر
خویش یکجا کرده بیغایلهٔ ریب در اینجا اگر شمار رود زیاده تر از آن در یک محله خواهند بود و سلطان ابراهیم
عادل شاه مبلغ نمایان خرچ کرده از اهل رود و سرود کل نهصد تن از اناث و ذکور بهمرسانید که در نورس پور
مسکن گزیدند و درین شهر در یک محله گرد و پیش فرنگی محل اگر شمارند زیاده تر از آن بر آیند و بهمین آیین
حساب جمیع هنرپیشگان باید کرد حضرت ظل سبحانی در علم و فضل و کمال طاق و در رنیک ذاتی و فیض بخشی شهرهٔ آفاق
در خوش خوئی و خوش خلقی بی همتا و در نیک نهادی و نیکنامی یکتا از فرط عقل و دانش روشن ضمیر بعلو فطرت
و فراست علیم الظاهر به نسق امور جهانبانی فلاطون اندیشه و بانتظام مهام مملکت ارسطو پیشه بدادرس

بیا

بی محابا به بخشش و بخشایش حاتم آماده و عطا اخوان و عطا طلبی درویش کرد از رد شجاعت و دلاوری به از
رستم و اسفندیاره

ه ه ه نه در عهدش کسی جز مشتی هما ره ه بدورش کس نه زلد الی بجز زاره ه ه ه
ه ه ه زدست ار که در بخشش علم شد ه درم جز پشت ماهی جمع کم شد ه ه ه
ه ه ه چنان آراست گیتی را باحسان ه که تنها یک کسی دلخسته جز کان ه ه ه
ه ه ه کنون عالم چنان عرش میکند زینت ه که کس جز طفل در زلد ان نه بگریست ه ه ه
ه ه ه نکو بسم ذات او پرورد گار است ه علاف او علاف کردگار است ه ه ه
ه ه ه عدل اچون عود لیارد آفریدن ه تو مثل عود کی دردم کشیدن ه ه ه
ه ه ه نالد در جهان محتاج یک کس ه بجز کودک بشیر مادر و بس ه ه ه

فهرست کتاب در منقبت که مسمی بهفت قلزم است قلزم اول که جلد اول است

مشتمل بر چهار بحر و یک نهر که کنایه است از بیان لغات حروف همزهٔ ممدوده و مقصوره با حروف تهجی و بای تازی و پارسی و مثناة فوقانی و ثای مثلثه و آن محتویست بر لود و دو چشمه و یازده جوی و آن نیز محتویست بر پنج هزار و مشتمل لغت و کنایت ه قلزم دوم که جلد دوم است مشتمل بر پنج بحر و یک نهر که کنایه است از بیان لغات جیم تازی و پارسی و حای حطی و خای معجمه و دال مهمله و ذال معجمه و پنج بحر و یک نهر محتوی است بر یکصد و هفت چشمه و آن محتویست بر چهار هزار و یکصد و هفت لغت و کنایت ه قلزم سوم که جلد سوم است مشتمل است بر چهار بحر و یک نهر که کنایه از بیان لغات حروف رای مهمله و زای تازی و پارسی و سین و شین مهمله و معجمه و آن محتوی است بر نود و یک چشمه و یازده جوی و آن نیز محتویست بر چهار هزار و یک صد و چهل و هفت لغت و کنایت ه قلزم چهارم که جلد چهارم است مشتمل بر شش بحر و سه نهر که کنایت است از بیان لغات حروف صاد مهمله و ضاد معجمه و طای حطی و ظای و عین و غین بی نقطه و منقوطه و فا و قاف و کاف و آن شش بحر و سه نهر محتوی است در یکصد و سی و هشت چشمه و سی و شش جوی و آن نیز محتوی است در سه هزار و نهصد و هفتاد و لغت و کنایت ه قلزم پنجم که جلد پنجم است مشتمل بر سه بحر که کنایت است از بیان لغات کاف پارسی با حروف تهجی و لام و میم و آن محتوی است بر شصت و شش چشمه و آن نیز محتوی است بر دو هزار و پنج صد و پنج لغت و کنایت ه قلزم ششم که جلد ششم است مشتمل بر چهار بحر که کنایت است از بیان لغات نون و واو و های ملفوظه و مثناة تحتانی و آن چهار بحر محتوی است بر هشتاد و یک چشمه و آن نیز محتوی است بر دو هزار و دو صد و سی و سه لغت و کنایت ه قلزم هفتم که جلد هفتم است مشتمل است بر شش بحر که کنایه از بیان حروف تهجی و صرف پارسی و اقسام نظم و نثر و صنایع لفظی و معنوی و صنایع مرکبات که آن را غایت پارسی هم نامند و بیان علم عروض و قافیه وغیره ه بحر اول قلزم هفتم از کتاب هفت قلزم در بیان حروف تهجی وغیره و آن مشتمل بر بیست و هشت معبر و هفت ساحل و سیزده پایاب و بیست و هشت معبر مطوی است در بیان بیست و هشت حروف تهجی و آن نیز مطوی است بر دو صد و هشتاد و چهار زورق ه ساحل اول در بیان زبان پارسی که هفت است ه ساحل دوم در بیان چگونگی زبان پارسی ه ساحل سوم در بیان تعداد حروف تهجی ه ساحل چهارم علامت شناخت حروفی که در رسم خط با یکدیگر مشابهت دارند ه ساحل پنجم در بیان حرکات حروف ه ساحل ششم در بیان شناخت همزه و الف ه ساحل هفتم در بیان معنی حروف تهجی ه پایاب اول در بیان ضمایر ه پایاب دوم در بیان حروف مرکبات ه پایاب سوم در بیان حروف مرکب داخلی که حس

و زینت کلام را آرند * پایاب چهارم در بیان کلماتی که معنی خداوند کند * پایاب پنجم در بیان الفاظی
که معنی فاعل کند * پایاب ششم در بیان الفاظی که معنی انبوهی و بسیاری کند * پایاب هفتم در بیان کلماتی
که معنی مانند کند * پایاب هشتم در بیان الفاظی که معنی لیاقت کند * پایاب نهم در بیان الفاظی که معنی محافظت
کند * پایاب دهم در بیان الفاظی که برای اتصاف آیند * پایاب یازدهم در بیان حروفی که معنی نسبت کند
* پایاب دوازدهم در بیان اداة * پایاب سیزدهم در بیان جمع ذوی‌الروح و غیر ذوی‌الروح و امثال آن
* بحر دوم از قلزم هفتم در بیان صرف پارسی و آن مشتمل است بر هفت آبگیر * آبگیر اول در تعریف علم صرف و اقسام
مصادر که معروف و مجهول و حاصل بالمصدر معروف و حاصل بالمصدر مجهول و مصدر للفاعل و مصدر للمفعول
و اقسام مصدر معروف که جعلی و اصلی است و اقسام اصلی که متعدی و لازمی است و مشترک و بیان اقسام ماضی
* آبگیر دوم در بیان مضارع ذی‌تا * آبگیر سوم و چهارم در بیان امر و نهی * آبگیر پنجم و ششم در بیان
اسم فاعل و اسم مفعول * آبگیر هفتم و هشتم در بیان قاعدهٔ کلیه و دیگر قاعده‌ها * بحر سوم قلزم هفتم من کتاب
هفت قلزم و آن مشتمل است بر یازده رود که کنایت از بیان اقسام نثر که مرجز و مسجع و عاری است و اقسام نظم که
غزل و قصیده و تشبیب و قطعه و رباعی و فرد و مثنوی و ترجیع بند و ترکیب بند و مستزاد و مسمط باشد * بحر
چهارم قلزم هفتم من کتاب هفت قلزم و آن مشتمل است بر سه جهاز * جهاز اول در بیان صنایع لفظی و آن
مشتمل است بر پنجاه و نه لنگر * جهاز دوم در بیان صنایع معنوی و آن مشتمل است بر چهل و هفت لنگر * جهاز سوم
در بیان مرکبات و آن را غایت پارسی هم نامیده‌اند و آن مشتمل است بر پنج بادبان * بحر پنجم از قلزم هفتم
من کتاب هفت قلزم در بیان علم عروض و آن مشتمل است بر سی موجه * موجهٔ اول در تعریف شعر و علم عروض
* موجهٔ دوم در بیان سنجیدن شعر و بیان حروفی که ملفوظ غیر مکتوب‌اند * موجهٔ سوم در بیان الف و واو
و ها * موجهٔ چهارم در بیان نون ساکن * موجهٔ پنجم در بیان اجزای میزان بیت که سبب و وتد و فاصله
و فاصله است * موجهٔ ششم در بیان وجه تسمیهٔ بیت و اجزای آن * موجهٔ هفتم در بیان ارکان اصلی بحور
* موجهٔ هشتم در بیان وجه تسمیهٔ مصرع و اجزای آن که صدر و عروض و ابتدا و ضرب باشد * موجهٔ نهم در بیان
رکن سالم و غیر سالم * موجهٔ دهم در بیان بحر هزج * موجهٔ یازدهم در بیان بحر رجز * موجهٔ دوازدهم
در بیان بحر رمل و فک این هر سه بحور و دایرهٔ آن * موجهٔ سیزدهم در بیان بحر منسرح * موجهٔ چهاردهم
در بیان بحر مضارع * موجهٔ پانزدهم در بیان بحر مقتضب * موجهٔ شانزدهم در بیان بحر مجتث * موجهٔ
هفدهم در بیان بحر سریع * موجهٔ هیژدهم در بیان بحر جدید * موجهٔ نوزدهم در بیان بحر قریب * موجهٔ
بیستم در بیان بحر خفیف و فک این هر شش بحور و دایرهٔ آن * موجهٔ بیست و یکم در بیان بحر متشاکل * موجهٔ
بیست و دوم در بیان بحر متقارب * موجهٔ بیست و سوم در بیان بحر متدارک و فک این هر دو بحور
* موجهٔ بیست و چهارم در بیان بحر طویل * موجهٔ بیست و پنجم در بیان بحر مدید * موجهٔ بیست و ششم
در بیان بحر بسیط و فک این هر سه بحور و دایرهٔ آن * موجهٔ بیست و هفتم در بیان بحر وافر * موجهٔ بیست و هشتم
در بیان بحر کامل و فک این هر دو بحور و دایرهٔ آن * موجهٔ بیست و نهم در بیان اوزان رباعی و شجرهٔ
اخرب و شجرهٔ اخرم و غیره * بحر ششم در تقطیع قافیه و متعلقات وی و آن مشتمل است بر بیست و چهار
سفینه و این کتاب فرهنگ رفعت که مسمی به هفت قلزم است بروز جمعه بتاریخ دوم شهر محرم الحرام سنه
یکهزار و دوصد و بیست و نه هجری شروع شد و بروز پنجشنبه غرهٔ ذی الحجه سنه یکهزار و دوصد و سی هجری

با تمام رسید • برای تاریخ آغاز و انجام کتاب متردد و متفکر بودم حضرت ظل سبحانی یعنی مولف این کتاب خلد الله
ملکه از فراست دریافته بدیهه این دو فقره از زبان معجز بیان ارشاد فرمودند • فرهنگ رفعت دایما
بجهان باد و هفت قلزم چون قلزم جهانی مراد ده باد چون حساب کردم از فقرهٔ اول تاریخ آغاز و از فقرهٔ ثانی
تاریخ انجام کتاب برآمد این از اعجاز است • قلزم اول من کتاب هفت قلزم مشتمل بر چهار بحر و یک نهر و نود و دو
چشمه و آن محتوی است بر شش هزار و هفتصد و چهل و دو لغت و کنایت • بحر اول قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان
همزه با حروف تهجی و آن محتوی است بر بیست و شش چشمه • چشمهٔ اول بحر اول قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان

همزهٔ ممدوده و مقصوره با الف

• آ بفتح اول و سکون ثانی امر آمدن یعنی بیا • بیت • بزم عشق تو ام میکشند و غوغائی است • تو هم از آ بلب
بام دوش تماشائی است • و در عربی حکایت می کنند از آواز هر چیز و نام درختی است • آب آذر آسا بفتح
اول و سکون ثانی و کسر موحدهٔ تحتانی و فتح چهارم و سکون پنجم و فتح و ضم ششم و رای مهمله زده و فتح همزه و سکون الف
و سین مهمله بالف کشیده کنایه از شراب لعلی و اشک خونین عاشقان و غم دیدگان باشد • مصرع • چو تو آب آذر آسا نده می
در آذین افتم • آب چرا بفتح اول و سکون ثانی و موحدهٔ تحتانی و فتح جیم پارسی و رای مهمله بالف کشیده
طعامی اندکی باشد که آنرا نهاری گویند و بجهت آب خوردن خورند و خوراک جن و پری و وحوش و طیور را
نیز گفته اند • مصرع • بوقت چاشت مرا می دهی تو آب چرا • آتشین اژدها بفتح اول و سکون ثانی و مثناة
فوقانیه و کسر شین منقوطه و سکون مثناة تحتانی و نون و اژدها معلوم از هر یک سبعه سیاره باشد و مجموع
را آتشین هفت اژدها گویند • مصرع • آتشین اژدها نمودار است • آدم پیرا بفتح اول و سکون ثانی
و فتح دال ابجد و سکون میم و کسر بای پارسی و سکون مثناة تحتانی مجهول و رای مهمله بالف کشیده لفظی است
مرکب از اسمای الهی و مرشد کامل را نیز توان گفت • آذر افزا بفتح اول و سکون ثانی و فتح و ضم سوم
و رای مهمله زده و فتح همزه و سکون فا و زای هوز بالف کشیده یعنی آتش افروز است و آن از مخترعات جالینوس
باشد • مصرع • آذر افزا و دود آتش من • آذر فزا بفتح اول و سکون ثانی و فتح سوم و رای مهمله زده
و کسر فا و فتح زای معجمه بالف کشیده یعنی آذر افزاست که آذر افروز باشد • مصرع • آذر فزا بلدست تو
آتش خرد افزود • آرا بفتح اول و سکون ثانی و رای مهمله بالف کشیده آرایش نما و آرایش کننده
و آراینده را گویند همچو سخن آرا و بزم آرا و امر بدین معنی هم هست یعنی آرایش کن و بیارا • آسا بفتح اول و سکون
ثانی و سین مهمله بالف کشیده زیب و زینت و فر و آرایش باشد و بمعنی دهان دره هم هست که خمیازه باشد و شبیه
و نظیر و مانند را نیز گفته اند و بمعنی تسکین و وقار هم آمده است و آسودن و آسودگی و آسایش و آساینده را
نیز گویند و امر بآسودن هم هست یعنی بیاسا و آسوده شو و بمعنی هیبت و صلابت باشد و طرز و روش و قاعده و قانون را
نیز گویند • آسیا بفتح اول و سکون ثانی و کسر سین مهمله و مثناة تحتانی بالف کشیده معروف است و آن سنگی
باشد مسطح و مدور بر بالای سنگی که آب و باد و آدمی و حیوان دیگر آن را بگردانند و بعضی گویند آنچه باب گردد
آسیا گویند و آنچه بدست گردانند یا چاروا گرداند آسیا نمی گویند چه اصل این لغت آس آب بوده بسکون
سین و سین را کسر دادند آب شد بنا بر آنکه در لغت پارسی حروف آخر مضاف مکسور می باشد چون
پارسیان الف ممدوده را دو الف اعتبار می کنند و مقرر است که هر گاه بر اول کلمه که مصدر باشد الف ممدوده
یکی از این چهار حرف که بای زایده و بای امر و میم نهی و نون نفی باشد در آورند یک الف را بیا قلب کرده الف

دیگر را بحال خود گذارند و چون کلمهٔ آس را بر آب افزودند و یک الف بیا قلب کردند آسیاب شد پس آسیای دست و آسیای باد گفتن صحیح نیست و لهذا آسی که بخرو کاو کردانند خرآس و آنچه بدست گردانند دست آس گویند و چون در پارسی واو بیا و بر عکس تبدیل می یابد آسیا گفتن هم صحیح باشد و درین لغت با واو هردو بکثرت استعمال افتاده است * اشنا * بفتح اول و سکون ثانی و کسر شین منقوطه و نون بالف کشیده معروف است که نقیض بیگانه باشد و شنا و رو آب و رز را نیز گویند که شنا کننده باشد و شناور و آب ورز پیر ا هم گفته اند و نزد محققان کسی است که نشأ تحقیق با خود دارد و با شاهد و حدتش رابطه آشنائی بود * الا * بفتح اول و سکون ثانی ولام بالف کشیده بمعنی اول آن است که سرخ رنگ باشد منصور شیرازی گوید * بیت * چو چشمه ابر شد آلاؤ روی کناری * در آب کون قدح افکن شراب کنارنی * اموتیا بفتح اول و سکون ثانی و ضم میم بواو رسیده و بکسر مثناة فوقانی و مثناة تحتانی بالف کشیده بلغت ژند و پا ژند کنیزک و پرستار و خدمتکار باشد * اوا بفتح اول و سکون ثانی و فتح واو بالف کشیده مخفف آواز باشد لهذا مزارد استان را مزا رآوا نیز گویند و این را در پارسی محذوف و مقصور و ترخیم نامند * اهن ربا بفتح اول و سکون ثانی و فتح سوم نون زده بضم رای مهمله و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده سنگی است که فولاد را بجانب خود کشد چون آب سیر و لعاب دهن ناشتا و خون کوسفند ماده بر آن مالند جاذبه اش برطرف شود * اهو پا بفتح اول و سکون ثانی و ضم های هوز بواو رسیده و بای پارسی بالف کشیده خانه شش پهلو را گویند و در بعضی از فرهنگها مسطور است خانهٔ که بکچ و برون ران نقاشی کرده باشند و معنی خانهٔ مقرنس هم بدیدن آمده ابو الفرج رومی گوید * بیت * ای مبارک بنای آهو پا * آهوئی نانهاده در تو خدا * ایا بفتح اول و سکون ثانی و مثناة تحتانی بالف کشیده کلمه تمنا و استفهام باشد و گاه بجهت استفسار و استخبار نیز بکار برند چنانکه گویند ایا این مقصد بحصول خواهد پیوست یا نه و گاهی در مقام شاید و احتمال هم گفته میشود * ابا بفتح اول و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده بمعنی با است که عرب مع گویند چنانچه اباتو می گویند و بمعنی آش هم هست مطلقا از آش ماست و آش سرکه وغیره و با ینمعنی بکسر اول نیز درست است و بعربی سر باز زدن و قبول نکردن باشد * ابخوسا بفتح اول و سکون موحدهٔ تحتانی و خای منقوطه بواو رسیده و سین مهمله بالف کشیده بزبان سریانی دوائی است که برگ آن سیاه بسرخی مایل باشد و آن را ابوخیسا و شنکار نیز گویند نقرس را نافع است * ابرکا کیا بفتح اول و سکون موحدهٔ تحتانی و رای مهمله زده و فتح کاف بالف کشیده و کسر کاف ثانی و مثناة تحتانی بالف کشیده تنیده و تار عنکبوت را گویند اگر برجراحت نهند خون را باز دارد و نگذارد که برجراحت ورم کند و اگر با سرکه برد مل و خیارک نهند برگردانند و ابرکا کیاب نیز بنظر آمده است که در آخرش بای ابجد باشد * ابستا بفتح همزه و کسر موحدهٔ تحتانی و سکون سین مهمله و مثناة فوقانی بالف کشیده تفسیر کتاب ژند باشد و ژند کتاب ابراهیم زردشت آتش پرست است در دین آتش پرستی و بعضی گویند نام صحف ابراهیم علیه السلام است * ابوخلسا بفتح اول و ضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده و فتح خای معجمه و سکون لام و سین مهمله بالف کشیده بر وزن ابورداد دوائی است که آن را شنکار خوانند برگ آن سیاه بسرخی مایل می باشد اگر با شراب خورند شکم را به بندد * ابی یهمیا بفتح اول و کسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی رسیده و فتح یای حطی و سکون های هوز و کسر میم و مثناة تحتانی بالف کشیده بزبان یونانی نوعی تشنج باشد که مانع حس و حرکت گردد و آدمی را از رفتار باز دارد * اپرا بفتح اول و سکون بای پارسی و رای مهمله بالف کشیده بلغت ژند و پا ژند خاک را گویند و بعربی تراب خوانند * اتبا بفتح اول و سکون مثناة فوقانی و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده بلغت ژند و پاژند بمعنی تیر باشد و بعربی سهم گویند * اجل کیا بفتح اول و جیم و سکون لام و کسر کاف فارسی و مثناة

تحتانی بالف کشیده بهش را گویند و آن بیخی است شبیه بماه پروین و گویند بیش و ماه پروین از یک زمین می روید
• اجلدیا بکسر اول و سکون حای حطی و فتح لام و سکون موحده تحتانی و کسر دال و مثناة تحتانی بالف کشیده
بسریانی زبان گیاهی است شیردار که در صحرا ها و بیشتر در کنار جویبارها روید و رنگ ساق آن بسرخی مایل است
و آنرا اشیرازمی کاو نبطو رنگ می خوانند و گویند اگر گاو قدری از آن بخورد بمیرد و گوسفند را مضرت نرساند شیر آن
قطع دندان می کند بی درد اگر دو درم از شیر آن بکسی دهند اسهال بکشد و باو ضرب را نافع باشد • ادادا
بفتح اول و فتح دال مهمله بالف کشیده و فتح دال دوم بالف بلغت بربری نوعی از ماذریون است و آن سفید و سیاه
می باشد سفید آن را ادادای ابیض میگویند و سیاه آنرا ادادای اسود گویند بجهت استسقا نافع است • ادفچا
بفتح اول و سکون ذال ابجد و فتح فای و واو و جیم بالف کشیده برتهٔ بربحاری است که چون بر جای بچسپد جدا کردن
از آن بسیار دشوار باشد • ارانوا بفتح اول و فتح رای مهمله بالف زده و فتح نون و واو و بالف کشیده •
بلغت رومی نام تخمی است بشکل مدور و برنگ سیاه بغایت صلب و درمیان گندم و عدس بسیار می باشد و آن را
بشیرازی سیهک خوانند آرد آنرا بسرکه و آب بسرشند و بر ورمهای گرم و صلب ضماد کنند نرم سازد • اربوحینا
بفتح اول و سکون رای مهمله و موحده تحتانی بواو رسیده و کسر جیم ابجد و سکون مثناة تحتانی و نون بالف کشیده
بلغت ژند و پازند بمعنی خربزه باشد و آن میوه ایست معروف و در نسخهٔ دیگر جزیرهٔ بلدیان آمده • که عشکی
میان دریا باشد • اربیتا بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر موحدهٔ تحتانیه بمثناة تحتانیه رسیده و مثناة فوقانیه
بالف کشیده • بلغت ژند و پازند نام خانه را گویند • ارتا بفتح اول و سکون رای قرشت و مثناة فوقانی بالف کشیده
بلغت ژند و پازند زمین و بوم را گویند • اردا بفتح اول و سکون رای بی نقطه و دال مهمله بالف کشیده نام
موبدی و دانشمندی است و او در زمان آردشیر بابکان بوده و اهل فارس او را پیغمبر دانسته اند و او را
ارداد بر وزن فرهاد نیز گفته اند و پدر او ویراف نام داشته بکسر واو • ارسطا بفتح اول و رای غیر منقوطه و سکون
سین مهمله و طای حطی بالف کشیده ارسطو باشد • بیت • ارسطوی پیدا اردل را بخوانند • وزین درسی قصه
با او براند • ارشیا بفتح اول و کسر رای مهمله و کسر شین معجمه و مثناة تحتانی بالف کشیده بلغت ژند و پازند تخت
و اورنگ شاهان را گویند • ارطمیسا بفتح اول و سکون رای قرشت و طای مهمله مفتوح و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده
و سین مهمله بالف کشیده • بلغت رومی بوی مادران را گویند و چون آن را در خانه بگسترند جمیع گزندگان بگریزند
و آن را رطاماسیا بفتح رای بی نقطه و یای مثناة تحتانی و ارطمسا بفتح اول و سکون ثانی بحذف مثناة تحتانی نیز خوانند
• ارغا بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح غین معجمه بالف کشیده جوی آب را گویند • ارکیا بفتح اول و سکون
مهمله و کسر کاف و مثناة تحتانی بالف کشیده بلغت ژند و پازند جوی آب را گویند • ارمینا بفتح اول و سکون رای
مهمله و کسر میم و سکون مثناة تحتانی و نون بالف کشیده نوشادر را گویند بلغت سریانی و آن چیزی است مانند نمک
بیشتر سفیدگران بکار برند و بعضی بر آنند که لغت یونانی است • اریشا بفتح اول و کسر رای مهمله و سکون
یای مثناة تحتانی و بفتح حای حطی بالف کشیده نام دهی ست در ولایت شام • ازاربا بکسر اول و فتح زای هوز
و سکون الف و کسر راو فتح بای پارسی بالف کشیده ثعبان و شلوار را گویند • ازدستپزا بفتح اول
و سکون زای منقوطه و فتح دال مهمله و سکون سین بی نقطه و مثناة فوقانیه و فتح بای فارسی و فتح زای
معجمه بالف کشیده نان فطیر را گویند یعنی نانی که خمیر آن نرسیده باشد • ازدستنزا بفتح اول و سکون زای معجمه
و فتح دال مهمله و سکون سین بی نقطه و مثناة فوقانیه و فتح فای و زای هوز بالف کشیده یعنی ازدستپزا که نان فطیر باشد

در اینجا ثای سعفص از بای فارسی بدل شده ٭ ازیرا بفتح اول و کسر زای هوز و سکون مثناة تحتانیه و فتح رای
مهمله بالف کشیده مخفف زیرا باشد که از برای تعلیل است یعنی از برای این و از این جهت ٭ اژدرها بفتح اول
و سکون زای فارسی و فتح دال ابجد و سکون رای قرشت و فتح های هوز بالف کشیده بمعنی مار بزرگ است
که اژدر باشد و های اژدرها جمع نیست بلکه جزو کلمه است و مردم شجاع و دلاور و خشمگین را
نیز گویند و پادشاهان ظالم را گویند عموما و ضحاک ماران را خصوصا و بمعنی رایت و سر علم هم آمده است
٭ اژدها بفتح اول و سکون زای پارسی و فتح دال مهمله و های هوز بالف کشیده بمعنی اژدر است که مار بزرگ باشد
و کنایه از مردم شجاع و قهر آلود هم است و رایت و سر علم را نیز گویند و پادشاه ظالم و ضحاک ماران را نیز گفته اند
٭ آسا بفتح اول و سین مهمله بالف کشیده خمیازه و دندان دره باشد و آن بسبب خواب و باخمار یا کاهلی بهم رسد
و بمعنی شبیه و نظیر و مانند هم آمده است ٭ استا بفتح اول و سکون سین مهمله و فتح تای قرشت بالف کشیده تفسیر کتاب
ژند است و آن کتاب مغان است در احکام آتش پرستی تصنیف زردشت و نام قلعه ایست از ولایت رستمدار
که بحصانت تمام اشتهار دارد و بضم اول مخفف اوستاد است که امروزانند باشد و تفسیر ژند را بضم اول نیز گفته اند
و بکسر اول ستایش کنند را گویند و نام قریه ایست از قرای سمرقند و منسوب بانجا استائی خوانند ٭ استخوان ربا
بضم اول و سکون سین مهمله و تای قرشت و فتح خای معجمه و بواو معدوله و سکون الف و نون مظهر و ضم رای بی نقطه
و فتح بای موحدهٔ تحتانیه بالف کشیده پرنده ایست که آنرا بعربی همای گویند و غذای وی استخوان جانوران باشد
٭ استرخا بکسر اول و سکون سین مهمله و بکسر مثناة فوقانی و سکون رای قرشت و فتح خای معجمه بالف کشیده لفظی است
یونانی بمعنی زرنیخ سرخ است و آن نوعی از زرنیخ باشد که ارباب عمل داخل اکسیر کنند و زرنیخ احمر همان است اگر با
عصارهٔ برگ درخت بید را بلبنج بر شیب بغل که موی آنرا کنده باشند طلا کنند دیگر بر نیاید و بفتح و ضم اول نیز بنظر
آمده و بجای حرف مثناة فوقانیه و موحدهٔ تحتانیه هم بنظر آمده است و باسقاط مثناة فوقانیه نیز بنظر آمده که اسرخا باشد
٭ استقیلا بضم اول و سکون سین مهمله و ضم مثناة فوقانیه و کسر قاف بمثناة تحتانی رسیده و فتح لام بالف کشیده
نام پهلوانیست تورانی در لشکر افراسیاب ٭ استیا بفتح اول و سکون سین مهمله و کسر مثناة فوقانیه و فتح مثناة
تحتانیه بالف کشیده نام کوهی است از کوههای ما بین هرات و غزنه ٭ اسقفا بضم اول و سکون سین مهمله و ضم قاف و فا
بالف کشیده قاضی ترسایان را گویند و شخصی را گویند از ایشان که بجهت ریاضت خود را بزنجیر بندد گویند
که این لغت عربی است ٭ اسموسنا بفتح اول و سکون سین مهمله و ضم میم بواو رسیده و فتح سین سعفص و سکون
الف بیونانی نوعی از مرز باشد و آن رستنی است که تخم آن را بشیرازی مرو رشک خوانند طبیعت آن گرم و تر است
و بوی آن کمتر از مرزنگوش می باشد و باین معنی با سین منقوطه هم آمده است چه در پارسی سین و شین بهم تبدیل
می یابند ٭ اسنتا بفتح اول و سکون سین مهمله و فتح مثناة فوقانیه و سکون الف بمعنی سیاه است که در مقابل
سفید باشد و بلغت ژند و پاژند بمعنی سینه است که بعربی صدر خوانند ٭ اشتا بضم اول و سکون شین قرشت و مثناة
فوقانی بالف کشیده بمعنی شتاب و تعجیل باشد و بکسر اول نیز بنظر آمده ٭ اشموسا بفتح اول و سکون شین معجمه
و ضم میم بواو رسیده و سین مهمله بالف کشیده بلغت یونانی نوعی از مرو باشد یعنی رستنی که آنرا بشیرازی
مرو رشک خوانند بوی آن کمتر از مرزنگوش است ٭ آشنا بفتح اول و سکون شین معجمه و نون بالف کشیده گوهر
گرانمایه را گویند و بمعنی شنا کنند و آب و رزم آمده است ٭ اشیاف مامیثا بفتح اول و سکون شین معجمه و مثناة
تحتانیه بالف کشیده و کسر فا یعنی عصارهٔ مامیثا و مامیثا با ثای معلوم و آن بلغت سریانی نام رستنی باشد که در قابضات

بکار برند و آنرا رهبانان که در نواحی موصل میباشند سازند درد چشم را نافع است ● اطا بفتح اول و فتح طای
مهمله بالف کشیده درخت بید است که بعربی غرب خوانند و آنرا هیچ ثمر نیست و صمغ آن بهترین صمغها بوده است
و تا زخمی نو باشد آن نزند و لشکا نند صمغ از آن بریا ید عصارهٔ برک آنرا بر کوشی که از آن ریم می آمده
باشد بچکانند نافع است ● اطیما بفتح اول و سکون طای حطی و کسر میم و سکون مثناهٔ تحتانیه و سین مهمله
بالف کشیده بلغت یونانی نوعی از بوی مادران باشد کویند کستر افیدن آن درخت اگر زند کان موذی را
بکریزاند و آنرا بعربی قیصوم خوانند ● اغریا بفتح اول و سکون غین معجمه و کسر رای مهمله و مثناهٔ تحتانی
بالف کشیده بلغت یونانی کوه را کویند که بعربی جبل خوانند ● افتدستا بفتح اول و سکون فا و مثناهٔ فوقانیه و کسر
دال مهمله و سکون سین بی نقطه و مثناهٔ فوقانی بالف کشیده کلمه ایست مرکب از افتد که عجب و ستا که ستایش و مدح کی
باشد یعنی ستایش عجب و نیکوترین ستایش و بندگی و بمعنی حمد خدای تعالی هم آمده است ● افدستا بفتح اول
و سکون فا و کسر دال مهمله و سکون سین غیر منقوطه و مثناهٔ فوقانیه بالف کشیده بمعنی افتدستا است که ستایش
عجب و نکوترین ستایش و حمد خدای عز و جل باشد از زبان پهلوی ● افرا بفتح اول و سکون فا و رای مهمله
بالف کشیده بمعنی آفرین و تحسین باشد ● افزا بفتح اول و سکون فا و زای منقوطه بالف کشیده افزاینده و افزون را
کویند و امر بافزون هم هست یعنی بیفزا و زیاده کن ● افسا بفتح اول و سکون فای و سین مهمله بالف کشیده بمعنی
رام کننده و افسونگر باشد ● اقاقیا بفتح اول و قاف بالف کشیده و کسر قاف دیگر و مثناهٔ تحتانی بالف کشیده عصارهٔ
خاریست که پوست را بدان دباغت کنند و آن صلب و سیاه رنگ می باشد و بعضی بر آنند که صمغ مغیلان است
اگر بدود برکیرند قطع خون رفتن کند ● اقلیما بفتح اول و سکون قاف و کسر لام و سکون مثناهٔ تحتانی و میم
بالف کشیده نام دختر آدم علیه السلام است ● اقلیمیا بکسر اول و سکون قاف و کسر لام و سکون یای حطی و کسر
میم و مثناهٔ تحتانی بالف کشیده خلطی باشد که از کداختن طلا و نقره و دیگر فلزات در خلاص میماند و آن بانواع
می باشد ذهبی و فضی و نحاسی و معدنی و اقلیمیای عملی هم هست که از نقره و مرقشیشا که یکی از اجزای داروی چشم است
و آن را حجر النور کویند و بهترین وی آن بود که از جزیرهٔ قبرس آورند و آن را در میان آب یابند و بعد از آن
معدنی بود و باید که برنگ لاجورد باشد بعضی کویند اقلیمیا کفکی است که از جوهر زر و نقره پدید می آید
وقتیکه آنها را از کان بیرون می آورند و از جسم سنگ جدا میکنند و بعضی کویند ریزهٔ نقره و طلا باشد امتحان
آن باین طریق است که قطرهٔ آب لیمون بر روی شمشیر و تیغ فولادی ریزند و از هر قسم که باشد بر آن مانند قسمان
اثری که از طلا بر محک می نماید باید که در آن تیغ نیز از آن نماید و نام دختر آدم علیه السلام هم است ● اکبیا
بفتح اول و سکون کاف کلمن و کسر موحدهٔ تحتانیه و مثناهٔ تحتانیه بالف کشیده بلغت ژند و پاژند بمعنی پی باشد
که بعربی عصب خوانند ● اکرا بضم اول و سکون کاف فارسی و فتح رای مهمله بالف کشیده نوعی از آش آرد باشد
● الا بفتح اول و لام بالف کشیده خطاب است یعنی ای و بعربی یا کویند ● الما بضم اول و سکون لام و بای موحده
تحتانیه بالف کشیده قلیه بوی را کویند و آن دل و جگر را قیمه کشیده بروغن بریان کرده باشند و حسرة الملوک
همان است و بفتح اول بلغت ژند و پاژند بمعنی شیر باشد که عربان لبن کویند و خطمی صحرائی را نیز کفته اند
و باین معنی بجای بای موحدهٔ تحتانیه مثناهٔ تحتانیه هم بدیدن آمده است ● السا بفتح اول و سکون لام و سین مهمله
بالف کشیده تخمی است که بروی نان پاشند و آنرا نانخواه نیز نامند ● الف استوا بفتح اول و کسر لام و سکون فا
و کسر چهارم و سکون سین و فتح مثناهٔ فوقانیه و واو بالف کشیده کنایه از خط استواست و آن خطی باشد از منطقه

معدل النهار که بر سطح کرهٔ زمین دایرهٔ عظیمه احداث کند * الف باتا بفتح اول وکسر لام وسکون فا و با تا معلوم
کنایه از لوح وقلم وکرسی باشد وسه حرف اول جمل مشهور سعدی گوید * فرد * اگر خود هفت سبع از بر بخوانی *
چو آشفتی الف با تا ندانی * الکابضم اول وسکون لام وکاف بالف کشیده ملك وبوم وزمین را نامند * الوا بفتح
اول وسکون لام وواو بالف کشیده صمغی باشد بسیار تلخ وآن را بعربی صبر گویند وبهترین آن سقوطری باشد
ونام شخصی که نیزهٔ رستم بر میل اشته است ونیزه دار او بوده است وباین دو معنی بکسر اول هم آمده است وبضم اول
ستاره را گویند وبعربی کوکب خوانند * الیا بفتح اول وسکون لام ومثناة تحتانیه بالف کشیده خطمی صحرائی را گویند
* امرا بفتح اول وفتح میم وراء مهمله بالف کشیده بلغت ژند و پا ژند شراب انگوری باشد وبسکون ثانی
خر الاغ را گویند * امیا بفتح اول وسکون میم ومثناة تحتانی بالف کشیده بمعنی کیسه وهمیان زر باشد * امی گویا
بضم اول وتشدید میم مکسور بمثناة تحتانی رسیده وضم کاف فارسی بواو مجهول رسیده ومثناة تحتانی بالف کشیده
کنایه از حضرت رسالت پناه آمده * انارگیرا بفتح اول ونون بالف کشیده وراء مهمله زده وکسر کاف پارسی
بمثناة تحتانی رسیده وراء مهمله بالف کشیده بمعنی کوکنار وغورهٔ خشخاش باشد ودر صحاح الادویه بجای راء
مهمله آخر واو آمده است وخشخاش را نیز گفته اند * انبیلا بفتح اول وسکون نون وکسر موحدهٔ تحتانیه ومثناة تحتانیه
رسیده ولام بالف کشیده گرگ جنگی را گویند وآن جانوری است در هند وستان شبیه بگاومیش وبر سر بینی شاخی
دارد * انتلهٔ سودا بفتح اول وسکون نون وکسر مثناة فوقانی ولام مفتوح وهاء هوز مکسور وفتح سین مهمله
وسکون واو وهوز ودال مهمله بالف کشیده بلغت سریانی خدواز باشد که آنرا ماه فرفین گویند * انجسا بفتح اول
وسکون نون وبکسر جیم وسین بی نقطه بالف کشیده بمعنی ابو خلسا است که نوعی از شرخ مرو باشد وآنرا بعربی
شجرة الدم گویند خون شکم را ببندد * انجوسا بفتح اول وسکون نون وجیم بواو رسیده وسین مهمله بالف کشیده
بمعنی انجسا است که نوعی از سرخ مرو باشد وبعربی شجرة الدم خوانند خون را ببندد * انحفطینا بفتح اول وسکون نون
وحای حطی مفتوح وسکون فا وکسر طاء مهمله بمثناة تحتانی رسیده ونون بالف کشیده بلغت سریانی نوعی
از گل انار است وگویند درخت آن بغیر از گل ثمری دیگر ندارد وریش روده وکهنه ریشها را نافع است وآن را
بشیراز گل صد برگ گویند * اندا بفتح اول وسکون نون ودال ابجد بالف کشیده بمعنی کلابه وگاه گل بر بام
ودیوار مالیدن باشد وگاه گل مالیده را نیز گفته اند وبمعنی غیبت وخبث وبدگوئی نیز آمده وخوابی را گویند
که صلحا را تقیا بینند وروءیای صادقه همان ست ودر عربی بمعنی شبنم باشد * اندرخورا بفتح اول وسکون نون
وفتح دال ابجد وسکون راء مهمله وضم خای معجمه بواو رسیده وراء قرشت بالف کشیده بمعنی اندرخور است
که لایق وسزاوار وزیبا باشد * اندرزا بفتح اول وسکون نون وفتح دال ابجد وسکون راء قرشت وزای معجمه
بالف کشیده گاو زهره را گویند وآن سنگی است که درمیان زهرهٔ گاو یا شیردان او متکون می شود وآنرا بعربی
حجر البقر خوانند * اندروا بفتح اول وسکون نون وفتح دال مهمله وراء قرشت زده وواو بالف کشیده بمعنی
سرگشته وحیران باشد وبمعنی آرزو وحاجتمند هم آمده است وسرنگون آویخته وواژگون را نیز گویند * انشانا
بفتح اول وسکون نون وشین قرشت بالف کشیده وثای مثلثه بالف کشیده بسریانی دوائی است که آنرا بفارسی مویزك نامند
* انقردیا بفتح اول وسکون نون وفتح قاف وسکون راء مهمله ودال ابجد وفتح مثناة تحتانی بالف کشیده
لغتی است رومی وبعضی گویند یونانی است ومعنی آن مانند دل باشد وآنچیزیست که بلادر گویند بهترین وی آنست
که سیاه وفربه باشد وچون بشکنند پر شیره بود وآن گرم وخشك است در چهارم قوت حافظه دهد وذهن را تیز کند

ویعرب ثمرة البلاد درخوانند و بهندی بهلاوه نامند ٭ انقلیا بکسر اول وسکون نون وکسر قاف وسکون لام ومثناة
تحتانی بالف کشیده بلغت اهل مغرب درالی است که آن را بفارسی شنکار و بعربی شجرة الدم خوانند وآن نوعی
از سرخ مرو است برگ آن سرخ بسیاهی مایل باشد با بیخ بزکوهی بر خنازیر نهند نافع بود و بعضی بر آنند که این
لغت رومی است ٭ انگژد بفتح اول وسکون نون وکسر کاف فارسی وسکون زای فارسی و واو بالف کشیده جائی را
گویند که شبها گوسفندان را در آنجا نگاه دارند و گوسفندان را نیز گفته اند و بمعنی دانه وهسته میوه ها هم آمده است
٭ انگشت نما بفتح اول وسکون نون وضم کاف فارسی وسکون شین وتای قرشت وضم نون ومیم بالف کشیده کنایه
از شهرت کردن باشد و نمودن چیزی را بانگشت واستعمال این در بدنامی بیشتر است ٭ انگشت وا بفتح اول
وسکون نون وکسر کاف فارسی وسکون شین وتای قرشت و واو بالف کشیده نانی باشد که آنرا بر روی آتش زغال
وغیره پزند ٭ انگوپا بفتح اول وسکون نون وضم کاف فارسی بواو رسیده وبای فارسی بالف کشیده بلغت ژند و پازند
کاسنی را گویند وآن گیاهی است معروف و بعربی هندبا خوانند ٭ انوپا بفتح اول وضم نون بواو رسیده وبای پارسی
بالف کشیده گاوزبان تلخ را گویند وآن گیاهی است که در دواها بکار برند وکاسنی را نیز گفته اند که بعربی هندبا
خوانند ٭ انورسا بفتح اول وضم نون بواو رسیده وفتح رای قرشت وسکون سین سعفص ومیم بالف کشیده میلان خوش را گویند
٭ انوشا بفتح اول وضم نون بواو مجهول رسیده وشین معجمه بالف کشیده مدهوش وکیش کبران را گویند و بمعنی
شادی وخرمی و علامت هم آمده است ٭ انهوبا بفتح اول وسکون نون وضم هاء هوز بواو رسیده وبای موحده تحتانیه
بالف کشیده بلغت ژند و پازند ستاره مشتری را گویند ٭ انیبا بفتح اول وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده و موحده
تحتانی بالف رسیده بلغت ژند و پازند درخت مورد را گویند و برگ آن را اذرد و اها بکار برند و بجای موحده
تحتانیه مثناة فوقانی هم بدیدن آمده است ٭ انیس اعضا بفتح اول وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده وکسر سین
سعفص وفتح همزه وسکون عین مهمله وضاد معجمه بالف کشیده کنایه از چشم است که بعربی عین گویند ٭ اوا
بفتح اول و واو بالف کشیده بمعنی آواز باشد و بمعنی ابهام هست که شوربا و آش باشد ٭ اوبا بفتح اول وسکون واو
وموحده تحتانیه بالف کشیده نام بهرزاده سلیمان علیه السلام است که بهرز حرعا باشد ٭ اودا بفتح اول
وسکون واو و دال مهمله بالف کشیده بیونانی کوه را گویند و بعربی جبل خوانند ٭ اورا بفتح اول وسکون
واو و رای قرشت بالف کشیده حصار وقلعه را گویند ٭ اوریا بضم اول بواو مجهول رسیده وکسر رای مهمله
ومثناة تحتانی بالف کشیده نام شخصی است که داود علیه السلام او را بجنگ فرستاد و او در جنگ کشته شد و
داود زن او را خواست و سلیمان از آن زن بهم رسید و بعضی گویند جد مادری سلیمان علیه السلام است جمعی گویند
برادر داود علیه السلام است ٭ اوعا بفتح اول وسکون واو وعین سعفص بالف رسیده بمعنی باد باشد که بعربی
ریح گویند ٭ اول و آخر شده بر انبیا بفتح اول وتشدید واو وفتح واو وضم لام بواو رسیده یعنی حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وآله وسلم در خلقت و نبوت باقی اعراب معلوم ٭ اوماذا بفتح اول وسکون واو وفتح میم بالف کشیده
ودال ابجد بالف کشیده بلغت یونانی عصارة ثناء الحمار است که خیار زه صغیر باشد وآن رستنی است مانند کبر
لیکن خار ندارد و آنرا می گیرند و می افشارند و در ظرفی کرده خشک می کنند و بعد از آن قرصها می سازند کرم
و خشک است در سوم ٭ اوفیا بفتح اول وسکون واو وکسر نون ومثناة تحتانی بالف کشیده بلغت سریانی زعرور باشد
وآن را در خراسان علف شیران و بعربی تفاح البری خوانند ٭ ایا بفتح اول ومثناة تحتانی بالف کشیده بمعنی ای است
و بعربی یا گویند که حرف ندا باشد و گاهی در مقام حسرت وافسوس هم استعمال نمایند ٭ ایرا بکسر اول بمثناة تحتانی

مجهول رسیده وفتح رای قرشت بالف کشیده بمعنی زیراو ازین جهت باشد * ایرسا بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله وسین سعفص بالف کشیده بیونانی قوس قزح را گویند ونام بیخ سوسن آسمان گون هم هست وچون گل آن زرد وسفید وکبود می شود بنابران ایرسا نامیده اند که شبیه بقوس قزح است * ایسا بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وسین سعفص بالف کشیده نام پیغمبری است از پیغمبران بنی اسرائیل ونام صحف ابراهیم علیه السلام هم است وبمعنی این زمان واین دم والحال باشد * ایلا بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده ولام بالف کشیده نام پهلوانی بود از ترکستان * ایلیا بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وبکسر لام ومثناة تحتانی بالف کشیده بلغت سریانی که لغت ترسایان باشد نام امیر المومنین علی علیه السلام است ونام یکی از پیغمبران بنی اسرائیل ونام شهری است که ایلیا پیغمبر منسوب بدان شهر است ونام بیت المقدس هم هست وبعضی برانند که نام اصلی خضر علیه السلام ونام یکی از فقهای عمر خطاب

* چشمهٔ دوم بحر اول قلزم اول از هفت قلزم در بیان الف مع الباء *

* آب بفتح اول وسکون ثانی وموحدهٔ تحتانی معروف است که یکی از جملهٔ چهار عنصر است وبمعنی رواج ورونق وعزت وآبرو ولطافت وتدروتیت وفیض وعطا ورحمت ودولت وترقی وجاه ومنزلت هم آمده است وطرز وروش وقاعده وقانون را نیز گویند ویکی از نامهای سیماب است وبزبان رومی نام ماه یازدهم بود از سال ایشان وآن بودن آفتاب است در برج اسد وکنایه از خجلت زده وهمواره براه رونده باشد وکنایه از لولو وجواهر وتیغ وشمشیر جوهردار هم هست ودر حقیقت اشارت است بنفس کامل وعقل کل واو را نفس ملهمه گویند * آب شیب بفتح اول وسکون ثانی وموحدهٔ تحتانیه وکسر شین قرشت بمثناة تحتانی مجهول رسیده وموحدهٔ تحتانی زده راه کنار آب را گویند که از بالا بزیر آورده باشند * آب طرب بفتح اول وسکون ثانی وکسر موحدهٔ تحتانی وفتح طای مهمله ورای قرشت بسکون موحدهٔ تحتانی کنایه از شراب انگوری باشد * آتش پرآب بفتح اول وسکون ثانی وفتح مثناة فوقانی وکسر شین قرشت وضم بای پارسی ورای مهمله زده وهمزه بالف کشیده وبای موحدهٔ تحتانی زده کنایه از شراب لعل انگوری باشد واشک چشم غمزدگان را نیز گویند وپیالهٔ طلا وپیالهٔ لعل ویاقوت پر از شراب را هم گویند * آتش وآب بفتح اول وسکون ثانی وفتح مثناة فوقانی وشین قرشت زده وفتح واو عطف وهمزه بالف کشیده وموحدهٔ تحتانی زده کنایه از تیغ وشمشیر وامثال آن باشد وپیاله بلوری پر از شراب انگوری را نیز گویند * آتشین صلیب بفتح اول وسکون ثانی وفتح مثناة فوقانی وکسر شین قرشت بمثناة تحتانی رسیده ونون زده وفتح صاد مهمله وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده وسکون موحدهٔ تحتانی کنایه از آفتاب تابان است * آخرچرب بفتح اول وسکون ثانی وضم خای معجمه وسکون رای قرشت وفتح جیم پارسی وسکون رای مهمله وموحدهٔ تحتانیه کنایه از عیش وعشرت وبسیاری اطعمه وفراخی رزق وروزی باشد * آذرشپ بفتح اول وسکون ثانی وفتح وضم دال منقوطه ورای مهمله زده وفتح شین معجمه وسکون بای پارسی نام فرشته ایست موکل بر آتش وپیوسته میان آتش می باشد * آذرشسب بفتح اول وسکون ثانی وفتح وضم دال منقوطه ورای قرشت زده وفتح شین معجمه وسکون سین مهمله وبای پارسی نام فرشته ایست موکل بر آتش وپیوسته در آتش می باشد * آذرکشب بفتح اول وسکون ثانی وفتح وضم دال منقوطه ورای مهمله زده وفتح کاف فارسی وسکون شین معجمه وبای فارسی نام فرشته ایست موکل بر آتش وپیوسته در آتش می باشد ومخفف آذرگشسب هم آمده * آذرگشسپ بفتح اول وسکون ثانی وفتح وضم ذال ثخذ ورای مهمله زده وفتح کاف فارسی وشین منقوطه وسکون سین بی نقطه وبای

پارسی نام آتشکدهٔ گشتاسپ است که در بلخ ساخته بود و تمام گنجهای خود را آنجا گذاشته و سکندر آن را خراب کرد و گنجها را برداشت و مطلق آتشکده را نیز گویند و بمعنی برق هم آمده و آتش پرست را نیز گفته اند و نام فرشته ایست موکل بر آتش و پیوسته دران مقام دارد و معنی ترکیبی آن آتش جهنده باشد چه آذر بمعنی آتش و گشسب بمعنی جهنده و تیز کننده آمده است و این معنی مناسبت تامی به برق دارد ○ آسیاب بفتح اول و سکون ثانی و سین مهمله و فتح مثناهٔ تحتانی بالف کشیده و بای ابجد زده آسیا باشد و آنرا آسیا نیز گویند ○ آسیب بفتح اول و سکون ثانی و کسر سین بمثناهٔ تحتانی رسیده و موحدهٔ تحتانی زده مطلق آزار باشد و آزاری را نیز گویند که از پهلو به پهلو زدن و از دوش بدوش خوردن و کوفتن و کوفته شدن بهم رسد و آن را بعربی صدمه خوانند و بمعنی آفت و نکبت هم آمده است ○ آشب بفتح اول و سکون ثانی و فتح شین معجمه و سکون موحدهٔ تحتانی موضعی است از نواحی طالقان و بسکون ثالث هم گفته اند ○ آشوب بفتح اول و سکون ثانی و ضم شین منقوطه بواو مجهول رسیده و بای ابجد زده بمعنی بهم برآمدن است که بعربی مشغله گویند و بمعنی شور و فتنه و غوغا هم هست ○ آفتاب بفتح اول و سکون ثانی و فا و مثناهٔ فوقانی بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی زده بحسب لغت تابش و روشنی و پرتو مهر است مهر ماهتاب که تابش و روشنی ماه باشد و بعضی گویند معنی ترکیبی آن آفت آب و بحسب اصطلاح شمس را گویند و بمعنی روز هم آمده و کنایه از شراب انگوری هم هست و نزد ارباب سلوک از آفتاب مراد روح است و از ماهتاب نفس و گویند روح در بدن بمنزلهٔ آفتاب است و نفس ماهتاب است ○ آکب بفتح اول و سکون ثانی و ضم کاف و سکون بای پارسی لنبوس را گویند و آن گرد اگرد اندرون دهان است ○ آب بفتح اول و سکون بای ابجد در زبان ژند و پاژند پدر را گویند و در عربی نیز همین معنی دارد ○ ارجاسپ بفتح اول و سکون رای مهمله و جیم ابجد بالف کشیده و شین مهمله بپای پارسی زده نام نبیرهٔ افراسیاب است در توران پادشاهی کرد و در رویینه دژ مسکن داشت و چند پسر گشتاسپ را در جنگ کشته و لهراسپ پدر گشتاسپ را که سلطنت گذاشته در بلخ مشغول بعبادت بود بقتل در آورد و به آفرین و همای را که دختران گشتاسپ بودند گرفته در رویینه دژ محبوس داشت عاقبت اسفندیار ابن گشتاسپ رویینه دژ فتح کرده ارجاسپ را بیجان کرد و خواهران خود را نجات داد و نام پهلوان تورانی هم بوده ○ اردب بفتح اول و سکون رای غیر منقوطه و فتح دال ابجد و سکون موحدهٔ تحتانی بمعنی جنگ و جدال آمده ○ ارغاب بفتح اول و سکون رای قرشت و فتح غین منقوطه بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی زده بمعنی ارغاسپ که جوی آب و رودخانه باشد ○ ارغنداب بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح غین نقطه دار و سکون نون و فتح دال ابجد بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی زده نام رودخانه ایست که مابین اذربایجان و عراق کلدرد و نام رودخانهٔ قندهار هم هست و معنی ترکیبی آن خشمگین آب باشد چه ارغند بمعنی خشمگین هم آمده است و بعضی گویند ارغند آبی است و ارغنده نیز بمعنی خشمگین باشد و بها بکثرت استعمال افتاده ○ اریب بضم اول و کسر رای مهمله بمثناهٔ تحتانی مجهول رسیده و موحدهٔ تحتانی زده بمعنی منحرف و کج باشد و ترکان قیقاج گویند ○ ازلب بفتح اول و سکون زای منقوطه و فتح نون و سکون موحدهٔ تحتانی بمعنی رنجش باشد که از رنجیدن است و در عربی قربه را گویند که ضد لاغر است ○ اسپ بکسر اول و سکون سین مهمله و بای پارسی موی زهار و موی دبر باشد و بفتح اول معروف است که بعربی فرس خوانند و نام یکی از مهرهٔ شطرنج هم است اسپرسپ بفتح اول و سکون سین و موحدهٔ تحتانیه و فتح رای مهمله و سکون سین و بای پارسی زده بمعنی اسپ رس است که عرصه و میدان باشد و بکسر اول هم بدین آمده ○ اسپرم آب بکسر اول و سکون سین مهمله

زده جوششی است با خارش که پوست بدن را سیاه و درشت کند و آنرا بعربی قوبا خوانند ٭ انروب بفتح اول
و سکون نون و ضم رای مهمله و او و موحده زده و سکون موحده تحتانی جوششی است با خارش که بعربی قوبا
خوانند و بعضی بر آنند که جوششی است که آن را بفارسی کر و بعربی جرب خوانند و با زای فوز مر بدن آماده است
٭ اوریب بضم اول و خفای واو و کسر رای مهمله و سکون مثناة تحتانی و بای ابجد آنست که بتازی منحرف و بترکی
قیقاج گویند ٭ اهلبوب بکسر اول و سکون های هوز و فتح لام و موحده تحتانی مضموم بواو رسیده و بای دیگر
زده ملت ژند و پازند بهشتی را گویند که در مقابل دوزخی است

٭ چشمهٔ سوم بحر اول قلزم اول از هفت قلزم در بیان الف مع التاء ٭

٭ آبافت بفتح اول بالف کشیده و بای ابجد بالف کشیده و فا و مثناة فوقانی زده نوعی از پارچه کنده سخت و مطبر باشد
٭ آبحیات بفتح اول بالف کشیده و کسر موحده تحتانی و فتح حای حطی و مثناة تحتانی بالف کشیده و بمثناة فوقانی زده
معروف است گویند که چشمه ایست در ظلمات هر که آب آن چشمه را بخورد هرگز نمیرد و آن نصیب خضر و الیاس
پیغمبر علیهما السلام شد و باصطلاح شعرا کنایه از سخن و کلام صاف و پاک و دهان معشوق و تکلم او باشد و باعتقاد
سالکان اشاره بعشق و محبت است که هر که آنرا چشید معدوم و فانی نگردد ٭ آبخرابات بفتح اول و سکون
ثانی و کسر موحدهٔ تحتانی و فتح خای منقوطه و رای مهمله بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و مثناة فوقانی
زده کنایه از شراب انگوری باشد ٭ آبخست بفتح اول بالف کشیده و سکون موحدهٔ تحتانی و فتح خای منقوطه
و سکون سین مهمله و مثناة فوقانی زده هندوانه و خربزه و هر میوهٔ که درون آن ترش و ضایع شده باشد تا منسد
و مردم بدانند رون را نیز گویند ٭ آبخوست بفتح اول بالف کشیده و سکون موحدهٔ تحتانی و ضم خای منقوطه و واو
رسیده و سین مهمله و مثناة فوقانی زده خشکی و جزیرهٔ میان دریا را گویند و بعضی باین معنی بفتح خا و سکون واو
معدوله گفته اند بر وزن خاربست و جزیره را خوانند که آب در آن متعفن شده و گندیده باشد برتبهٔ
که در آن تعیش نتوان کرد و محلی را نیز گویند که آب آنرا کنده باشد و آن را آب کند هم گویند ٭ آب در جوی تست
بفتح اول بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی زده و فتح دال ابجد و رای قرشت زده و ضم جیم بواو رسیده و کسر مثناة تحتانی و ضم مثناة
فوقانی و سین مهمله بمثناة فوقانی زده کنایه از آن است که بخت و اقبال و دولت و فرمان دهی و حل و عقد امور بدست
تست ٭ آبدست بفتح اول بالف کشیده و سکون موحدهٔ تحتانی و فتح دال مهمله و سین معجم و مثناة فوقانی زده استنجا
کردن و آب وضو ساختن باشد و زاهد پاکدامن را نیز گویند و کارگزار هم گفته اند که دست او در کار با طراوت
باشد ٭ آب دهدست بفتح اول بالف کشیده و سکون موحدهٔ تحتانی و کسر دال مهمله بظهور های ملفوظه و فتح دال
دوم و سکون سین غیر منقوطه و مثناة فوقانی اشاره بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است خصوصاً و شخصی را نیز گویند
که بزرگ مجلس بود و آرایش صدر و زینت مجلس از و باشد عموماً ٭ آبرفت بفتح اول بالف کشیده و سکون موحدهٔ
تحتانی و ضم رای قرشت و سکون فا و مثناة فوقانی سنگی را گویند که آب آنرا تراشیده و مدور کرده باشد و آن سنگ
در غایت صفائی بدید آمده ٭ آب زرفت بفتح اول بالف کشیده و کسر موحدهٔ تحتانی و ضم زای هوز و رای مهمله
و فا و مثناة فوقانی زده یعنی آبخست باشد که هندوانه و خربزه و هر میوهٔ که درون او ضایع و ترش و گندیده
شده باشد ٭ آبست بفتح اول بالف کشیده و فتح موحدهٔ تحتانی و سکون سین سعفص و مثناة فوقانی گوشت ترنج را گویند
و آن را پیه بالنگ نیز خوانند معده را زیان دارد و بکسر ثالث مخفف آبستن باشد و این را در پارسی مقصوره
و محذوف و ترخیم نامند ٭ آبشت بفتح اول بالف کشیده و فتح موحدهٔ تحتانی و سکون شین معجمه و مثناة فوقانی پنهان

ونهفته را نامند * ابش روشن است بفتح اول بالف کشیده وفتح موحدهٔ تحتانی وسین منقوطه زده وضم رای مهمله بواو مجهول رسیده وفتح شین ثانی ونون ساکن با حرف ربط یعنی عزت وابرو ورونق ورواج وطراوت دارد * ابفت بفتح اول بالف کشیده وفتح موحدهٔ تحتانی وسکون فا وتای قرشت مخفف آبافت است که پارچه کننده وسطبر باشد واین را در پارسی مضمون نامند * اخردست بفتح اول بالف کشیده وفتح خای منقوطه ورای مهمله زده وفتح دال ابجد وسکون سین سعفص ومثناة فوقانی صف نعال وکفش کن را کویند ودا واخر قمار وعاقبت کار هم هست * اذرزردشت بفتح اول بالف کشیده وفتح ذال معجمه وسکون رای مهمله وفتح زای منقوطه وسکون رای قرشت وضم دال مهمله وضم دای ملوره وسکون شین منقوطه ومثناة فوقانی نام آتش کدهٔ هفتم است از جمله هفت آتشکدهٔ فارسیان که در آذر آیین ملکور خوانده شد وباسقاط های ملوره هم بنظر آمده وبجای دال مهمله مثناة فوقانی هم بدیدن آمده * ارت بفتح اول بالف کشیده وفتح رای مهمله وسکون تای قرشت آرنج را کویند که بند کاه ساعد وبازو است وبعربی مرفق خوانند * ارست بفتح اول بالف کشیده وفتح رای مهمله وسکون سین سعفص ومثناة فوقانی بمعنی توانست باشد که ماضی توانستن است ومخفف آراست هم هست که از آراستن باشد این اقاعدهٔ مضمون نامند * ازاددرخت بفتح اول بالف کشیده وفتح رای منقوطه بالف کشیده وسکون ذال مهمله وفتح دال دیکرورای قرشت وخای منقوطه ومثناة فوقانی زده درختی است که آنرا در کرکان زهر زمین ودر فارسی درخت طاق وطغک می کویند وبعربی علقم وشجره جره خوانند وحنظل بار ومیوهٔ آن درخت است اکر برک آنرا بها یم خورند بیرند واکر سر بدان شویند موی سر راد را زکند وبعضی کویند آزاددرخت طاق است وهیزم آن بهترین همه هیزمها است چنانکه آتش آن دیروتا مدت بماند * ازرده پشت بفتح اول بالف کشیده وضم زای هوز ورای مهمله زده وفتح دال ابجد وسکون دای ملوره وضم بای فارسی وسکون شین منقوطه ومثناة فوقانی کنایه از پیر کوزه پشت باشد وچاروائی را نیز کویند که پشت او زخم وجراحت شده باشد * ازرمیدخت بفتح اول بالف کشیده وفتح زای منقوطه ورای مهمله زده وکسر میم بمثناة تحتانی رسیده وضم دال ابجد وسکون خای معجمه ومثناة فوقانی نام دختر خسرو پرویز است واوچهار ماه وبعضی برانند که شش ماه پادشاهی کرد ونام شهری هم هست که بنا کردهٔ اوست * افتاب پرست بفتح اول بالف کشیده وسکون فا ومثناة فوقانی بالف کشیده وسکون موحدهٔ تحتانی وفتح بای پارسی ورای مهمله وسکون سین غیر منقوطه ومثناة فوقانی این لفظ رابرسه چیز اطلاق می کنند خصوصا برکل نیلوفر وجانوری که مانند است بپلپاسه وآنرا بسریانی حردون کویند وکلی که بهر طرف آفتاب میل کند برکهای آن روبد انجانب کند واصل بند برهرکل کبود عموما وطایفهٔ نیز باشد از کبران ومشرکان وافلاکیان * الست اول بالف کشیده وفتح لام وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی بمعنی الراست که کفل وسرین باشد مطلقا * اموت بفتح اول بالف کشیده وضم میم بواو رسیده وسکون مثناة فوقانی آشیان جانوران شکاری را کویند همچوباز وشاهین وچرغ وامثال آن * انت بفتح اول بالف کشیده ونون ومثناة فوقانی زده بمعنی انت بفتح نون باشد یعنی تراآن همچنانکه کویند آنت بس است یعنی ترا آن بس است وبمعنی زهی وخه خه که کلمهٔ تحسین است هم کفته اند * اهخت بفتح اول بالف کشیده وکسر دای ملوره وخای منقوطه ومثناة فوقانی زده یعنی برکشید وبرآورد * اهن جفت بفتح اول بالف کشیده وفتح های هوز وسکون نون وفتح وضم جیم وفا ومثناة فوقانی زده آهنی باشد که زمین را بدان شیار کنند ودر زبان هندی پهال نامند * اهیخت بفتح اول بالف کشیده وهای ملوره بمثناة تحتانی مجهول رسیده وخا ومثناة فوقانی زده یعنی برکشید وبرآورد واعم از آنکه تیغ باشد یا چیزی دیگر * ایفت بفتح اول بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی وفا ومثناة فوقانی زده بمعنی

حاجی باشد که از عالم مخلوق خوانند ٭ ایست بفتح اول و کسر و حدهٔ تحتانی و سین مهمله و مثناهٔ فوقانی زده
گوشت ترنج است و بعربی شحم الاترج نامند و بر ضم شود و معده را زیان دارد و بکسر اول و فتح ثانی هم گفته اند
٭ ات بفتح اول و مثناهٔ فوقانی زده ضمیر مخاطب است بمعنی تو چنانکه گویند خانه ات کاشانه ات ٭ اتوت بفتح اول
و ضم مثناهٔ فوقانی بواو رسیده و ثای قرشت زده بلغت ژند و پاژند بمعنی تند و تیزی باشد ٭ اخت بضم اول
و خای منقوطه بمثناهٔ فوقانی زده بمعنی مثل و مانند و قرین و نظیر باشد و در عربی خواهر را گویند و بعضی بمعنی
اول نیز عربی میدانند ٭ اردی بهشت بضم اول و سکون رای مهمله و کسر دال ابجد بمثناهٔ تحتانی رسیده و کسر
موحدهٔ تحتانی و های ملفوظ و شین منقوطه و مثناهٔ فوقانی زده بمعنی آتش است که در عربی نار خوانند و نام ماه
دوم است از سال شمسی و بودن آفتاب در برج ثور و نام روز سوم از هر ماه شمسی باشد و نام فرشته هم هست
که محافظت کوهها کند و تدبیر امور و مصالح ماه اردی بهشت تعلق بدو دارد و قاعدهٔ کلیهٔ پارسیان است که چون
نام ماه با نام روز موافق آید در آن روز عید کنند و جشن سازند پس در این ماه این روز را عید می کنند و جشن
می نمایند و آنرا اردی بهشتگان هم خوانند و در این روز نیک است بمعبد و آتشکده رفتن و از پادشاهان حاجت
خود خواستن و جنگ و کارزار نمودن و معنی ترکیبی این لغت مانند بهشت باشد چه آرد بمعنی شبیه و مانند هم
آمده است چون این ماه وسط فصل بهار است و نباتات در غایت نشو و نما و گلها و ریاحین شکفته و هوا در نهایت
اعتدال بنابر آن اردی بهشت خوانند و رومیان آنرا ایار و هندیان جیته نامند ٭ ارمغت بفتح اول و سکون
رای مهمله و فتح های ملفوظ و فا و مثناهٔ فوقانی زده نام یکی از پیمبران است باعتقاد کفرهٔ هند و ایشان شش
طایفه اند همه قایل بتناسخ گویند چهار هزار ارمغت خواهند آمد و بعد از آن آفرینش بر طرف خواهد شد ٭ ازدست
بفتح اول و سکون زای منقوطه و فتح دال ابجد و سین مهمله و مثناهٔ فوقانی زده بمعنی زبردست و محکوم و مطیع باشد
٭ ازرمیدخت بفتح اول و زای هوز و سکون رای مهمله و کسر میم بمثناهٔ تحتانی مجهول رسیده و ضم دال ابجد
و خای منقوطه و مثناهٔ فوقانی زده نام دختر پرویز است که لشکر بدو بیعت کرد شهنشاه ملکش دانند و نام شهری
نیز هست که بنا کردهٔ اوست ٭ ازسردست بفتح اول و سکون زای منقوطه و فتح سین مهمله و کسر رای قرشت و فتح
دال غیر منقوطه و سین ثانی و مثناهٔ فوقانی زده کنایه از کشتن حریف و خصمی باشد بی تامل و تکرر و ساختن کار
بی انتظار ٭ ازگات بفتح اول و سکون زای هوز و کاف بالف کشیده و مثناهٔ فوقانی زده مردم بد دل و بد درون را
گویند ٭ اسپست بفتح اول و سکون سین مهمله و کسر بای پارسی و سین ثانی و مثناهٔ فوقانی: ده سپست را گویند
و آن علفی است بزرگی بولیچه خوانند و بعربی فصفصه و تخم آنرا بدر القرطمه خوانند ٭ است بفتح اول و سکون سین
غیر منقوطه و مثناهٔ فوقانی زده مخفف استر باشد که از دواب مشهوره است گویند از جملهٔ تصرفات فرعون است
این را در پارسی قاعدهٔ مقصوره محذوف و ترخیم نامند و استخوان آدمی و سایر حیوانات و تخم و دانهٔ میوه ها
نیز گویند و تفسیر کتاب ژند و پاژند هم است که آنرا استا نیز خوانند و باین معنی بضم اول هم بدین آمده
واصح این است و با اول مضموم سرین و کفل مردم و اسپ را نیز گفته اند و بمعنی افکندن و انداختن هم آمده است
و بکسر اول بمعنی ستایش باشد و امر بایستادن هم هست یعنی بایست و حلقهٔ دبر را نیز گویند که سوراخ کون باشد
و بعضی باین معنی و معنی سرین و کفل عربی میدانند ٭ اسطقسات بضم اول و سکون سین مهمله و ضم طای حطی
و سکون قاف و سین مهمله بالف کشیده جمع اسطقس باشد بمعنی عناصر اربعه بلغت رومی و اجرام سماوی را هم
گفته اند و علم هندسه را هم نامیده اند و اصل و مادهٔ هر چیز و طبایع را نیز گویند که آن یبوست و رطوبت و برودت

اول وسکون واو وفتح دال مهمله وشین منقوطه ومثناة فوقانی زده بمعنی اردس است که رجب و بدست وشمر باشد ● اول قسوت بفتح اول وواو مشدده مفتوحه وسکون لام وضم قاف وضم نون بواو رسیده وتای قرشت زده کنایه از صبح کاذب آمده است ● اهل نشست بفتح اول وهای ملفوظه ولام زده وفتح نون وشین منقوطه وسین مهمله ومثناة فوقانی زده کنایه از درویشان وگوشه نشینان وتارک دنیا باشد ● ایخشت بفتح اول وضم یای حطی وسکون خای منقوطه وضم شین قرشت ومثناة فوقانی زده فلزات را گویند که طلا ونقره ومس وآهن ومرب وقلعی وروی وامثال آن باشد ● اینت بکسر اول وسکون یای حطی ونون ومثناة فوقانی زده بمعنی انت بفتح نون است یعنی تر این چنانکه اینت قومی رسد یعنی تر این مرد وبمعنی زهی وبه به وخه خه که کلمه تحسین است نیز بنظر آمده ● ایفت بفتح اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح نون وفا ومثناة فوقانی زده بمعنی از کسی حاجت خواستن وامید داشتن ودرخواست مطلب نمودن باشد ● این سزطشت بکسر اول وسکون یای حطی ونون غنه وفتح سین مهمله وسکون موحدهٔ تحتانی وزای هوز وفتح طای غیر منقوطه وشین وتای قرشت زده بمعنی فلک است ● این کوز پشت بکسر اول وسکون یای مثناة تحتانی ونون غنه وضم کاف بواو رسیده وزای منقوطه زده وضم بای پارسی وسکون شین وتای قرشت بمعنی فلک آمده ● این طبقات بکسر اول وسکون مثناة تحتانی ونون غنه وفتح طای حطی وموحدهٔ تحتانی ساکن وقاف بالف رسیده ومثناة فوقانی زده بمعنی فلکها آمده ● این ساده دشت بکسر اول وسکون مثناة تحتانی ونون غنه وسین مهمله بالف کشیده وفتح دال ابجد وهای ملفوظه زده وفتح دال ثانی وشین منقوطه وتای قرشت زده عالم ناسوت را نامند زیرا که درین عالم هیچ نیست هرچه هست در آن عالم است وفلک آسمان دنیا را نامند که درین هیچ ستاره نیست ستارگان همه در فلک البروج اند وآن فلک هشتم هست

● چشمهٔ چهارم وپنجم بحر اول قلزم اول از هفت قلزم در بیان همزهٔ ممدوده ومقصوره مع الثاء وجیم مثلث ●

● اغریرث بکسر اول وسکون غین منقوطه وراء مهمله بمثناة تحتانی رسیده وفتح رای ثانی وثای مثلثه زده نام برادر افراسیاب پادشاه توران ابن پشنگ ابن تور ابن فریدون است که بنابر موافقت ایرانیان بدست افراسیاب کشته شد بدانکه این اسم ترکی است بجای مثلثه فوقانی مثناة فوقانیه بوده است ● اکشوث بفتح اول وسکون کاف وشین منقوطه بواو رسیده ومثلث فوقانی زده بمعنی کشوث است وآن رستنی باشد مانند درمنه که تخم آنرا بعربی بذر الکشوث گویند وچون ناسر که خورند فواق را تسکین دهد وآن را بتازی حماض الارنب گویند ● ابلوج بفتح اول بالف کشیده وسکون موحدهٔ تحتانی وضم لام بواو رسیده وجیم ابجد زده کلفند سفید را نامند ● اتشین دواج بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناة فوقانی وکسر شین منقوطه وسکون مثناة تحتانی ونون غنه وفتح دال مهمله وواو بالف کشیده وجیم ابجد زده کنایه از آفتاب است وکنایه از شراب لعلی هم هست وشفق را نیز گویند ● اخشیج بفتح اول بالف کشیده وسکون خای منقوطه وکسر شین قرشت بمثناة تحتانی مجهول رسیده وجیم زده بمعنی مخالف وضد ونقیض باشد وهریک از عناصر اربعه را نیز گویند باعتبار ضدیت وبعضی بر آنند که آخشیج معرب آخشیک با کاف فارسی وبجای جیم عربی جیم پارسی هم بدین آمده ● بیت ● توئی کوهر آمای چار آخشیج ● مسلسل کن گوهران در مزیج ● اراج بفتح اول بالف کشیده وراء مهمله بالف کشیده وجیم ابجد زده آرنج است که مرفق باشد ونام بر لده نیز هست ● ارنج بفتح اول بالف کشیده وفتح رای مهمله وسکون نون وجیم ابجد زده بند گاه ساعد وباز واست که عرب مرفق گویند ومعنی باز وهم بنظر آمده که از مرفق باشد تا دوش ● اکج بفتح اول بالف کشیده وفتح کاف وجیم ابجد زده قلاب را گویند عموما وقلابی را که بدان تیغ در بغلهای ازند وکشتیبانان کشتی دشمن را بان بجانب خود کشند خصوصا ومیوه ایست

صحرائی که آن را علف شیران گویند و بعربی تفاح البری خوانند * اکجح بفتح اول بالف کشیده وفتح کاف وحای مهمله وجیم ابجد زده بمعنی اکج است که جلاب جوشانیده باشد که طبیبان بمردم دهند * اکنج بفتح اول بالف کشیده وفتح کاف ونون وجیم ابجد زده قلابی باشد که بدان یخ در یخدان اندازند وبفتح کاف پارسی بمعنی مملو وپر باشد وبمعنی روده وامعای گوسفند هم آمده که آنرا با گوشت وبرنج ومصالح پر کرده باشند وبعربی عصیب گویند * النج بفتح اول بالف کشیده وضم لام ونون وجیم ابجد زده الوجه را گویند وآن میوه ایست معروف * اماج بفتح اول بالف کشیده وفتح میم بالف کشیده وجیم ابجد زده نشانی باشد که نشانه تیر اندازان نصب کنند چه آماجگاه جائی را گویند که نشانه در آنجا نهند وبمعنی نشانه تیر هم آمده است وآلتی را نیز گویند از آهن که برزگران زمین را بدان شیار کنند وتخت پادشاهان را نیز گفته اند ویک حصه از بیست وچهار حصه فرسنگ باشد چه هر فرسنگی سه میل است ودر میلی مسافت دوند او هزار قدم چهار آماج پس فرسنگی بیست وچهار آماج باشد * انج بفتح اول بالف کشیده وفتح نون وجیم ابجد زده نام داروئی است که آن را بعربی زعرور خوانند * اویج بفتح اول بالف کشیده وکسر واو بمثناة تحتانی مجهول رسیده وجیم ابجد زده بمعنی آویز است که از آویختن باشد چه در فارسی جیم ابجد بزای منقوطه وبرعکس تبدیل می یابد * اهنج بفتح اول بالف کشیده وفتح های ملفوظه ونون وجیم ابجد زده مطلقا بمعنی برکشیدن باشد وامر برکشیدن هم است یعنی بکش ونوشنده وکشنده واند ازنده را نیز گویند که فاعل نوشیدن وکشیدن واندا ختن باشد وبمعنی عزم واراده وقصد وابتدا واندازه هم آمده است * ابلوج بفتح اول وسکون موحده تحتانی وضم لام بواو رسیده وجیم زده قند سفید را گویند وبعضی قند سوده وشکر سفید را آبلوج گفته اند وبجای جیم عربی جیم پارسی هم بدیدن آمده * اترج بفتح اول وسکون مثناة فوقانی وضم رای قرشت وجیم زده میوه ایست که آنرا بفارسی ترنج گویند وپوست آنرا مربا سازند بخور کردن پوست آن بواسیر را نافع است وبعربی تفاح ماهی گویند * اج بفتح اول وجیم زده کلو را گویند خواه کلوی قلیه وخواه کلوی غلیان وخواه کلوی عسل ویا سرکه باشد * اجماج بضم اول وسکون جیم ومیم بالف کشیده وجیم ثانی زده بهشت را گویند که در مقابل دوزخ است * اخشیج بفتح اول وسکون خای منقوطه وکسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده وجیم زده بمعنی مخالف ونقیض وضد باشد وهریک از عناصر اربعه را نیز گویند * ارج بفتح اول ورای مهمله وجیم زده بمعنی قدر وقیمت ومرتبه وحد واندازه آمده چه ارجمند صاحب قدر وقیمت ومرتبه را گویند ومند بمعنی صاحب وحد اوند آمده است وبمعنی کندن وجدا کردن هم هست ونام مرغی است که پرهای او بسیار نرم باشد ودرمیان بالش کنند وبه ترکی قوخوانند وکرکدن را نیز گویند وآن جانوری است در هند وستان شبیه بگاومیش لیکن برسر بینی شاخی دارد وبمعنی ارزش وبها وقیمت هم بنظر آمده * ارغج بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر غین منقوطه وجیم پارسی زده نام گیاهی است که بر درخت پیچد وگاهی آن درخت را خشک کرداند آن را بتازی عشقه خوانند ودر هند مشهور بعوام عشق پیچه است * ارکنج بضم اول وسکون رای مهمله وفتح کاف پارسی ونون وجیم زده نام شهری است از ولایت خراسان که در سرحد ماوراءالنهر واقع شده وگویند که حالا آن شهر بسیار آباد است * ارنج بفتح اول ورای مهمله ونون وجیم هردو زده بمعنی آرنج بالمد است که بندگاه ساعد وبازو باشد وبتازی مرفق نامند * ازغج بفتح اول وسکون زای منقوطه وکسر غین معجمه وجیم پارسی زده گیاهی است که بر درخت پیچد وگاهی آن درخت را خشک کرداند بتازی عشقه خوانند * اسپانج بفتح اول وسکون شین مهمله وبای پارسی بالف کشیده وفتح نون وجیم زده اسفناج باشد وآن سبزئی است که در آش کنند

• اسپنج بفتح اول وسکون سین مهمله وبای پارسی وضم لام ونون وجیم زده گیاهی است دوائی که آن را بصفاهانی
شک ودرخراسان ریش بزخالد او وبعربی لحیة التیس خوانند طبیعت آن مرد وخشک است خون بینی وجمیع
اعضا به بند د وریشهای کهنه را نافع باشد وقرحه امعا را سود دارد واذناب الخیل همان است • اسپناج بفتح
اول وسکون سین مهمله وفتح بای پارسی ونون بالف کشیده وجیم زده بمعنی اسپانج است که سبزی آش باشد
• اسرنج بکسر اول وسکون سین مهمله وکسر رای قرشت ونون وجیم زده طبقی باشد بی کناره که از روی سازند
وبر پشت آن قبه کنند وبند ی بر آن بکذارند ورروز جشن وتماشا دو تای آن را بدو دست گرفته برهم زنند که از ان
صدا برآید وآن را اسنج نیز گویند وسرنج را نیز گفته اند وآن رنگی باشد معروف که نقاشان ومصوران بکار
برند وسوختگیها را نیز نافع است • اسفراج بکسر اول وسکون سین مهمله وکسر فا ورای مهمله بالف کشیده وجیم
زده بلغت اندلس مارچوبه را گویند وبرگ آن مانند برگ رازیانه است وبعضی برآنند که لغت اهل مغرب است
• اسفرنج بفتح اول وسکون سین مهمله وفا وفتح رای قرشت ونون وجیم زده معرب اسفرلک وآن شهری بود نزدیک بسغد
سمرقند ومولد سیف است وبعضی گویند قریه ایست نزدیک بسمرقند • اسفنج بکسر اول وسکون سین مهمله وفتح فا ونون
وجیم زده چیزی است شبیه بنبد کرم خورده وآن را امرمرده وابر کهن گویند وبعربی رغوة الحجامین ومرشفته
خوانند گویند حیوانیست در پایان دریا بدان جهت که چون دست بروی نهند خود را جمع کند وچون بیرون آورند موجه
او را بساحل اندازد وبعضی گویند نباتی است دریائی اگر در شراب ممزوج بآب کنند آب را بخود کشد
وشراب را بگذارد وباخاکستر آن زخمی که در ساعت زده باشد خشک بند کنند زود نیکو سازد گرم وخشک است
در اول ودوم • اسفیداج بفتح اول وسکون سین مهمله وکسر فا بمثناة تحتانی رسیده ودال ابجد بالف کشیده وجیم
زده معرب اسفیدآب است که زنان برروی مالند ونقاشان ومصوران هم بکار فرمایند وخوردن آن کشنده بود
خصوصا سفیداب قلعی ورصاص با بای فارسی هم آمده • اسکنج بفتح اول وسکون سین وفتح کاف ونون وجیم زده
بوی دهن را گویند وبعربی بخر خوانند • اسلنج بفتح اول وسکون سین مهمله وفتح لام ونون وجیم زده نوعی
از لحیة التیس است که آن را اذناب الخیل نیز خوانند ورم استسقا وجگر را نافع است • افرمنج بفتح اول وسکون
فا وفتح رای قرشت وهای مدوره ونون وجیم زده دوائی است که آن را کشوث وتخم آن را بذر الکشوث نامند قوای را نافع است
• اکج بفتح اول وکاف وجیم زده میوه ایست صحرائی که در خراسان علف شیروان وبعربی تفاح البری وبلغت دیگر زعرور
خوانند • اکنج بفتح اول وسکون کاف وکسر حای مهمله وجیم زده جلاب را گویند وآن داروی چند است جوشانیده
وصاف کرده شده • الج بفتح اول وسکون لام وجیم زده مردم متکبر وصاحب غرور را نیز گویند وبناز خرامیدن
ومنعم را نیز خوانده اند • الفنج بفتح اول وسکون لام وفتح فا ونون وجیم زده ماضی الفنجیدن باشد یعنی
جمع کرد واندوخت وجمع کرده شده را نیز گویند وبمعنی مصدر هم آمده است که جمع کردن واندوختن باشد
وامر بدین معنی هم هست یعنی بیند وز وجمع کن وفاعل نیز خوانند که جمع کننده باشد • الوچ بفتح اول
وضم لام بواو رسیده وجیم زده نوعی از مخلصه است وآن رستنی باشد بسیار خشن ودرشت وتخم آن سیاه
وگلش کبود می باشد در کوهستان وسنگستان میروید • اماج بضم اول وفتح میم بالف کشیده وجیم زده نوعی از آش
آرد است وبفتح همزه توده خاکی که نشانه تیر تیران نهند ونشانه تیر وافراز نزرکران • انج بفتح اول ونون وجیم زده
کردا گرد واطراف رخساره وروی باشد وبمعنی بیرون کشیدن وبیرون رفتن هم آمده است وامر بدین معنی هم هست
یعنی بیرون بکش • انجوج بفتح اول وسکون نون وضم جیم بواو رسیده وجیم ثانی زده چوب عود را مانند در ته آب

که بنشینند بهترین وی همان است که گویند عود بیخ درختی است آنرا می کنند و در زیر خاک تا مدتی دفن می کنند و بعد از آن از زیر خاک برمی آورند بوسیدهٔ آنرا می تراشند باقی عود خالص می ماند بهترین آن مندلی باشد * اندرواج بفتح اول وسکون نون وفتح دال وسکون رای مهمله و وا و بالف کشیده وجیم زده بمعنی اندروا ست که سرگشته و حیران باشد و بمعنی آرزو و حاجتمند هم هست و سرنگون آویخته و واژگون را نیز گویند * اندوج بفتح اول و سکون نون و ضم دال مهمله بواو رسیده وجیم زده بمعنی اندوب است و آن جوششی باشد با خارش که پوست بدن را سیاه و درشت کند عرب قوبا گویند * اوج بفتح اول و واو وجیم زده معرب اوک است که در مقابل حضیض باشد و بلندترین درجهٔ کواکب بود و آن نقطهٔ ملاقات سطح محدب فلک باشد از افلاک جزئیه سبعه سیاره با حوامل ایشان و نام نغمه ایست از موسیقی و بعضی گویند که این لغت هندی است * اورنج بفتح اول وسکون واو وفتح رای قرشت بنون وجیم زده سگ انگور را گویند و آنرا بعربی عنب الثعلب خوانند و در دواها بکار برند و بضم واو مجهول چوب خوشهٔ انگور باشد که انگور آنرا خورده باشند و باین معنی بجای حرف رای مهمله لام هم بنظر آمده * اوکنج بفتح اول وسکون واو وفتح کاف ونون وجیم زده پشیمانی و ندامت را گویند * اولنج بفتح اول وسکون واو وفتح لام ونون وجیم زده بمعنی اورنگ است که تخت پادشاهان باشد و دانش و عقل و فر و زیبائی و خوشدلی و شادی و زندگانی را نیز گویند و بمعنی مکر و فریب و حیله هم بنظر آمده و سگ انگور را نیز گفته اند که بعربی عنب الثعلب خوانند و بضم اول چوب خوشهٔ انگور باشد که دانهای آنرا چیده باشند و بعربی آنرا عمشوش خوانند * اوماج بضم اول بواو رسیده و میم بالف کشیده وجیم زده نوعی از آش آرد باشد و با سقاط ثانی هم آمده است * اونج بضم اول و فتح واو و نون وجیم زده موانست والفت را گویند و معنی صداقت نیز بدین آمده * ایج بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وجیم زده بمعنی هیچ است و بجای جیم تازی جیم پارسی هم بدین آمده * ایرج بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح رای قرشت و سکون جیم نام پسر فریدون است که برادرانش بسبب ملک در نشهٔ شراب کشتند آخر منوچهر نبیره اش تور و سلم را کشته و نام یکی از پادشاهان بابل هم بوده است و نفس فلک و آفتاب را نیز گویند * ایزغنج بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون رای هوز و ضم غین معجمه و نون وجیم زده جوال را گویند و بجای زای عربی زای فارسی هم بنظر آمده * این پنج کنج بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون نون وفتح بای پارسی و نون وجیم ساکن وفتح کاف پارسی و نون وجیم زده کنایه از حواس خمسه است

* چشمهٔ ششم بحر اول از قلزم اول من هفت قلزم در بیان الف ممدوده و مقصوره با حای حطی *

* آاتش صبح بفتح اول بالف کشیده و فتح مثناة فوقانی و کسر شین قرشت و ضم صاد مهمله و موحدهٔ تحتانی و حای حطی زده و بعضی بجای سکون موحدهٔ تحتانی ضم موحدهٔ تحتانی خوانده اند کنایه از آفتاب عالم تاب است * آاکح بفتح اول بالف کشیده و فتح کاف و حای حطی زده جلاب را نامند و آن دوائی چند باشد جوشانیده و صاف کرده شده * از الف آدم و میم مسیح بفتح اول وسکون زای هوز و فتح همزه و کسر لام و فا و الف ممدوده و فتح واو عطف و کسر میم وسکون مثناة تحتانی و میم دیگر و فتح میم رابع و سکون سین مهمله و مثناة تحتانی و حای حطی زده یعنی از آدم علیه السلام تا عیسی علیه السلام * اندرین مستراح بفتح اول وسکون نون وفتح دال ابجد وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و نون ساکن و فتح میم و سکون سین و مثناة فوقانیه و رای مهمله بالف کشیده و حای حطی زده اشاره سوی دنیا است

* چشمهٔ هفتم بحر اول از قلزم اول من هفت قلزم در بیان همزهٔ ممدوده و مقصوره با خای ثخذ *

* آابنوسی شاخ بفتح اول بالف کشیده و سکون موحدهٔ تحتانی و ضم نون بواو رسیده و سین مهمله بیای حطی رسیده

وشین منقوطه بالف کشیده وخای منقوطه زده نائی را نامند که از چوب آبنوس ساخته باشند وسرنای را هم گویند
وآن را شهنای نیز خوانند ٭ آب تلخ بفتح اول بالف کشیده وسکون موحدهٔ تحتانی وفتح مثناة فوقانی ولام وخای
منقوطه زده کنایه از اشک چشم عاشق وشراب انگوری آمده ٭ آب یخ بفتح اول بالف کشیده وکسر موحدهٔ
تحتانی وفتح یای حطی وخای منقوطه زده بمعنی شربت یخ ٭ آخ بفتح اول بالف کشیده وخای منقوطه زده کلمه تحسین
است بمعنی آفرین وبارک الله ٭ آدخ بفتح اول بالف کشیده وفتح دال ابجد وخای منقوطه زده نیکو وخوب ونغز را
گویند وبمعنی بلندی هم بنظر آمده ٭ آزخ بفتح اول بالف کشیده وفتح زای هوز وخای زده دانهای سختی را
گویند بقدر نخود که از اندام آدمی برمی آید ودرد نمیکند وبعربی ثولول نامند ٭ آژخ بفتح اول بالف کشیده
وفتح ژای پارسی وخای منقوطه زده آزخ است که ثولول باشد ٭ آژیخ بفتح اول بالف کشیده وکسر ژای پارسی
بمثناة تحتانی وخای منقوطه زده چرک را گویند عموما وچرک گوشهٔ چشم را خصوصا وبعربی رمص خوانند ٭ آکخ
بفتح اول بالف کشیده وفتح کاف وخای منقوطه زده بمعنی آکج است که جلاب جوشانیده باشد ٭ آواخ بفتح اول
بالف کشیده وواو بالف کشیده وخای منقوطه زده بمعنی آوخ است که افسوس وآه ووای وتاسف باشد ونصیب
وقسمت را نیز گویند ٭ آوخ بفتح اول بالف کشیده وفتح واو وخای منقوطه زده بمعنی آواخ است که آه وافسوس
وتاسف وقسمت ونصیب باشد ٭ آینهٔ چرخ بفتح اول بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی وفتح نون وکسر همزهٔ مبدله
وفتح جیم پارسی وسکون رای قرشت وخای منقوطه بمعنی آینهٔ آسمان است که کنایه از آفتاب عالمتاب باشد
٭ ابلق چرخ بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی وفتح لام وکسر قاف وفتح جیم پارسی ورای قرشت وخای منقوطه زده
کنایه از روز وشب است وکنایه از روزگار هم آمده ٭ اپرنداخ بفتح اول وسکون بای پارسی وفتح رای مهمله
وسکون نون وفتح دال ابجد بالف کشیده وخای منقوطه زده صفتیان وتاج را گویند وآن کیسهٔ درازیست که
از پارچه دوزند ٭ اجرام چرخ بفتح اول وسکون جیم ورای مهمله بالف کشیده وکسر میم وفتح جیم پارسی ورای
مهمله وخای منقوطه زده بمعنی افلاک وستارهٔ سبعه باشد ٭ اخ بفتح اول وخای منقوطه زده بمعنی آفرین باشد
که از تحسین است ودر ترحم وتاسف نیز گویند ودر تازی معنی برادر است ٭ اخاخ بفتح اول وخای منقوطه زده
وفتح همزهٔ ثانی وخای منقوطه زده بمعنی خوش خوش باشد که بعربی طوبی وبخ بخ گویند وگاهی در مقام تحسر وتاسف
نیز گفته می شود وبضم دردو همزه در وقت نهایت لذت وخوشی گویند ٭ اخنوخ بفتح اول وسکون خای منقوطه
وضم نون بواو رسیده وخای منقوطه زده وبضم اول هم بنظر آمده نام ادریس پیغمبر علیه السلام است
وبعضی گویند نام نوح پیغمبر علیه السلام است ٭ ازخ بفتح اول وزای منقوطه باخای نقطه زده دانهای سخت
باشد که از بدن آدمی برمی آید ودرد نمیکند وآنرا بعربی ثولول نامند ٭ اژخ بفتح اول وژای پارسی وخای
منقوطه زده بمعنی ازخ است وآن دانهای سخت که از اعضای آدمی برمی آید ودرد نمیکند وبتازی ثولول نامند ٭ اسپناخ
بفتح اول وسکون سین مهمله وبای پارسی ونون بالف کشیده وخای منقوطه زده اسفناج را گویند وآن سبزی
باشد که در آش وشله کنند سرفه را نافع است ٭ استاخ بضم اول وسکون سین وتای قرشت بالف کشیده وخای
منقوطه زده بمعنی گستاخ است که بی ادب ولجوج باشد وبکسر اول شاخی تازه که از درخت روئیده باشد ٭ اسطرخ
بضم اول وسکون مهمله وضم وفتح طای حطی ورای غیر منقوطه وخای معجمه زده بمعنی تالاب ونام قلعهٔ فارس باشد
٭ اشک تلخ بفتح اول وسکون شین منقوطه وکسر کاف وفتح مثناة فوقانیه ولام وخای منقوطه زده کنایه از اشک
ماتمین وغمگین باشد وشراب انگوری را نیز نامند ٭ اشکوخ بکسر اول وسکون شین منقوطه وضم کاف بواو مجهول

ده وسکون خای معجمه لغزش را گویند که از لغزیدن است و امر باین معنی هم هست یعنی بلغز و از یاد رآ و ماضی
لغزید است * اصطرخ بضم اول وسکون صاد مهمله وضم وفتح طای حطی و رای غیر منقوطه وخای معجمه
تالاب و آبگیر را گویند ونیز نام قلعهٔ پارس است * انجخ بفتح اول وسکون نون وضم جیم وخای منقوطه
بمعنی شکن روی وچین اندام وغیره باشد * انجوخ بفتح اول وسکون نون وضم جیم بواو رسیده وخای منقوطه
شکن وچین روی واندام باشد از غایت پیری ویا بسبب دیگر وپژمرده شدن میوه را نیز گفته اند وبمعنی آب دهن
را تف گویند هم آمده است * این خشن هزار میخ بکسر اول وسکون مثناة تحتانی ونون زده وفتح خای
طه وشین قرشت ونون زده بمعنی آسمان است * این حصن هزار میخ بکسر اول وسکون مثناة تحتانی وکسر حای
وسکون صاد مهمله ونون ثانی وفتح های ملفوظ و زای منقوطه بالف کشیده ورای قرشت زده وکسر میم
وسکون مثناة تحتانی وخای ثخذ بمعنی فلک آمده است

چشمهٔ هشتم حرف اول از قلزم اول من هفت قلزم در بیان همزهٔ ممدوده ومقصوره با دال غیر منقوطه

ب آتش شد بفتح اول بالف کشیده وسکون بای ابجد والف ممدوده وفتح مثناة فوقانی وسین ساکن وضم شین
ه ثانی ودال مهمله زده یعنی آب گرم شد وبجوش و شور برخاست * آباد بفتح اول بالف کشیده وموحدهٔ تحتانی
کشیده ودال مهمله زده بمعنی معمور باشد که در مقابل ویران است ونام خانهٔ کعبه نیز هست وبمعنی درود
هم گفته اند ودر مقام تحسین هم گویند همچو آفرین وبارک الله ونام اولین پیغمبری است از پیغمبران
بمعنی خوش وخوب ونیک هم آمده است * آب اوبرد بفتح اول وسکون ثانی وکسر موحدهٔ تحتانی وضم
بواو مجهول رسیده وضم بای ثانی وزای مهمله ودال ابجد زده رونق وطراوت وجاه اوبرد واو را خجل
آب بدل می شود بفتح اول بالف کشیده وموحدهٔ تحتانی ساکن وفتح بای ثانی وکسر دال مهمله وسکون
کسر میم بیای مجهول رسیده وفتح سین منقوطه وواو ودال مهمله زده ای سرد دردل میشود وترد ردل
د * آب بقم شد بفتح اول بالف کشیده وموحدهٔ تحتانی زده وفتح بای دیگر وقاف وسکون میم وضم شین منقوطه
مهمله زده ای سرخ شد کنایه از ادات * آب حیات از دهن گل چکید بفتح اول بالف کشیده وموحدهٔ تحتانی زده
معلوم یعنی بوی جان پرور از گل رسید ویا کنایه از سخن محبوب باشد ونیز عبارت از شبنم هست
ب خورد بفتح اول بالف کشیده وموحدهٔ تحتانی زده وفتح خای منقوطه وواو معدوله وسکون را ودال مهمله
ب خور است که نصیب وقسمت وغیره باشد ومقام کردن وتوقف نمودن را نیز گویند * آب خورشید
کشیده وکسر موحدهٔ تحتانی وباقی معلوم یعنی آب حیات این معنی مجازی است از قبیل ذکر
ارادهٔ مسبب وآن آفتاب است * آب در چشم ندارد بفتح اول بالف کشیده وموحدهٔ تحتانی زده وفتح دال مهمله
رای قرشت وفتح جیم پارسی وشین منقوطه ومیم زده وفتح نون ودال بالف کشیده وفتح رای غیر منقوطه
سوم زده یعنی شرم ندارد وبی حیاست * آب در جگر ندارد بفتح اول بالف کشیده وموحدهٔ تحتانی زده وفتح
مهمله ورای غیر منقوطه زده وکسر جیم وفتح کاف پارسی وسکون رای قرشت وفتح نون ودال بالف کشیده وفتح
رشت ودال ابجد زده یعنی مفلس است وچیزی ندارد * آب در دیده ندارد بفتح اول بالف کشیده وموحدهٔ
ده وفتح دال مهمله وسکون رای قرشت وکسر دال ثانی بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال سوم وهای ملفوظ زده وفتح
دال چهارم بالف کشیده وفتح رای دوم ودال پنجم زده کنایه از آن است که حیا وشرم ندارد * آب در سر دارد
ل بالف کشیده وموحدهٔ تحتانی زده وفتح دال مهمله ورای قرشت ساکن وفتح سین مهمله وسکون رای

قرشت ودال دوم بالف کشیده وفتح را وسکون دال سوم بمعنی ضعیف وکلدا زان است ٭ آب رکناباد بفتح اول
بالف کشیده وکسر موحدهٔ تحتانی وضم رای مهمله وسکون کاف ونون بالف کشیده وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده
ودال مهمله زده چشمه ایست در رکناباد ٭ آب رود بفتح اول بالف کشیده وسکون موحدهٔ تحتانی وضم رای
قرشت وسکون واو ودال مهمله بمعنی سنبل باشد ونیلوفر را نیز گفته اند ٭ آبستن فریاد بفتح اول بالف کشیده وکسر
موحدهٔ تحتانی وسکون سین مهمله وفتح مثناة فوقانی وکسر نون وفتح فا وسکون رای قرشت وفتح یای حطی بالف کشیده
ودال مهمله زده کنایه از بربط است وآن سازی باشد که مطربان نوازند ٭ آب تنه تیره شد بفتح اول بالف کشیده
وموحدهٔ تحتانی ساکن وباقی معلوم ای تنه فرونشست ٭ آب کرد بفتح اول بالف کشیده وکسر موحدهٔ تحتانی
وفتح کاف وضم بای ثانی بواو رسیده ودال مهمله زده دریای چین را گویند وآنرا بحر عراضه خوانند گویند
هرسال از آن دریا زنان خوب صورت برمی آیند وبر دامن کوهی که بر کنار آن دریا واقع است بازی میکنند چون
روز میشود باز بدریا میروند ٭ آب کند بفتح اول بالف کشیده وسکون موحدهٔ تحتانی وفتح کاف وسکون نون
ودال مهمله زمینی را گویند که آب آن را کنده باشد خانه ها وچرها که مادران انکنند وآبگیر وآب انبار را نیز گویند
ونام شهری ومدینه هم هست ومعنی ترکیبی کنده آب ٭ آب مروارید بفتح اول بالف کشیده وسکون موحدهٔ تحتانی
وفتح میم وسکون رای قرشت وواو بالف کشیده ورای مهمله بمثناة تحتانی رسیده ودال ابجد زده کنایه از روشنی
ورونق مروارید باشد ونام علتی هم هست که در چشم آدمی پیدا می شود واکثر در چشم مردم کلان سال بینائیش بکلی
زایل کرداند که بد اندی آمد ٭ آب منجمد بفتح اول بالف کشیده وکسر موحدهٔ تحتانی وضم میم وسکون نون
وکسر جیم وفتح میم ثانی وسکون دال مهمله کنایه از شمشیر وتیغ وخنجر وامثال آن باشد وکنایه از شیشه وآبگینه
وبلور هم هست ویخ وتگرگ را نیز گویند ٭ آب منعقد بفتح اول بالف کشیده وکسر موحدهٔ تحتانی وضم میم وسکون نون
وفتح عین مهمله وقاف ودال ابجد زده بمعنی آب منجمد است که کنایه از تیغ وخنجر وشیشه وآبگینه وبلور ویخ وتگرگ
باشد ٭ آب وند بفتح اول بالف کشیده وموحدهٔ تحتانی زده وفتح واو ونون ودال ابجد ظرف آب را گویند
چه وند بمعنی ظرف است مطلقا خواه از زر خواه از نقره خواه از گل خواه از مس باشد ٭ آبید بفتح اول بالف کشیده
وکسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی رسیده ودال مهمله زده شرارهٔ آتش وسرشک را گویند وبیای حرف آخر رای
مهمله وبای موحدهٔ تحتانی مثناة تحتانی هم بنظر آمده وبهای مهمله مقصوره هم بنظر گذشته ٭ آتش بی باد
بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناة فوقانی وکسر شین منقوطه وکسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی مجهول رسیده
وفتح موحدهٔ تحتانی بالف کشیده ودال مهمله زده ظلم وتعدی باشد وکنایه از شراب انگوری هم هست
٭ آتش بی دود بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناة فوقانی وکسر شین منقوطه وکسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی
مجهول رسیده وضم دال مهمله وسکون واو ودال کنایه از قهر وغضب وکنایه از آفتاب هم هست وشراب
لعلی را نیز گویند ٭ آتش بنشاند بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناة فوقانی وشین منقوطه زده وکسر موحدهٔ
تحتانی وفتح نون وشین منقوطه بالف کشیده ونون ودال مهمله زده ای اشتها فرونشاند ونیز غضب وغصه دور کرد
٭ آتش بیداد بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناة فوقانی وکسر شین منقوطه وکسر موحدهٔ تحتانی بیای مجهول
رسیده وفتح دال مهمله بالف کشیده ودال ثانی زده رواج ورونق ظلم باشد ٭ آتش خورشید بفتح اول
بالف کشیده وفتح مثناة فوقانی وکسر شین منقوطه وفتح خای منقوطه وواو معدوله وسکون رای مهمله وکسر شین
منقوطه بمثناة تحتانی مجهول رسیده ودال ابجد زده نور آفتاب وگرمی وسوز او وعشق وبمعنی سوز دل وحرارت

آنست ونیز ظهور انوار الهی * آاتش زد بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناة فوقانی وسکون شین منقوطه وفتح
زاء ودال مهمله زده ای ترك کرد ودر غضب آورد وبیتزار کرد ونیز بمعنی سوخت وافروخت بنظر آمده
* آاتش زویافتند بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناة فوقانی وشین منقوطه زده وزو یافتند معلوم ای رونق وگرمی
بازار ازو یافتند * آآتش سرد بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناة فوقانی وکسر شین منقوطه وفتح سین مهمله
ورای قرشت ودال ابجد زده کنایه از شراب لعلی ولب معشوق وزر وطلا باشد * آاذر آباد بفتح اول بالف کشیده
وفتح ذال منقوطه وسکون رای مهمله وهمزه بالف کشیده وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده ودال ابجد زده نام
آتشکدهٔ تبریز است ومعنی ترکیبی آن معمورهٔ آتش باشد چه آذر آتش است وآباد معموره را گویند ونام شهر
تبریز هم است * آاذرباد بفتح اول بالف کشیده وفتح ذال منقوطه وسکون رای مهمله وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده
ودال مهمله زده نام یکی از دانشمندان موبدان بوده است * آاذرخورداد بفتح اول بالف کشیده وفتح ذال
منقوطه ورای مهمله زده وضم خای ثخذ بواو معدوله ورای ثانی زده ودال بالف کشیده ودال ثانی زده نام
آتشکدهٔ شیراز باشد وبعضی آتشکدهٔ پنجم این آتشکده را می دانند وآذرخرداد بی واو معدوله هم بنظر آمده
ونام یکی از دانشمندان وموبدان هم هست که این آتشکده را او ساخته وباعتقاد فارسیان نام ملکی است که
بمحافظت آتشکده ها مامور است * آاراد بفتح اول بالف کشیده ورای مهمله بالف کشیده ودال ابجد زده
روز بیست وپنجم است از هر ماه شمسی ونام فرشتهٔ باشد که موکل است بر روز آراد وامور ومصالح این روز
تعلق بدو دارد وگویند درین روز جامه پوشیدن بسیار خوب است وسفر کردن بسیار بد * آارد بفتح اول
بالف کشیده وفتح رای مهمله ودال ابجد زده مخفف آاراد است این را قاعدهٔ مخبون نامند ومخبون آنرا گویند
که از میان لفظ یك حرف دور کرده باشند وآن اکثر الف است چون ماه ومه وراه وره وچاه وچه وغیره ونام روز
بیست وپنجم از هر ماه شمسی باشد وبسکون ثالث معروف است که غلهٔ آسیا کرده باشد وبمعنی تقصیر هم آمده است
وباین معنی بارای موقوف هم بنظر آمده * آارید برید بفتح اول بالف کشیده وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده
وسکون دال ابجد وفتح موحدهٔ تحتانی وکسر رای ثانی بمثناة تحتانی رسیده ودال مهمله زده این لغت از اتباع است
وبمعنی دوائی باشد مانند پیاز شکافته وآن را از سیستان آورند وبر بواسیر طلا کنند نافع باشد وخوردن آن زنان را
خون حیض آورد وبکسر اول نیز گفته اند که اریدبرید باشد * آازاد بفتح اول بالف کشیده وزای منقوطه بالف کشیده ودال
مهمله زده نام شهری است در توابع نخچوان ومردم آنجا سفید پوست می باشند وشراب آن ملك شهرت عظمی دارد
ومطلق بی عیب را گویند یعنی هر چیز که آن عیب نداشته باشد وخلاص شده ونجات یافته وبی قید ومجرد را نیز گفته اند
چنانچه کسی گوید که فلان را آزاد کرده ام یعنی از قید بندگیش فارغ ساخته ام وخلاصش ساختم وسوسن
سفید را نیز آزاد گویند بسبب آنکه از علت کجی وتکیه بشاخ دیگر کردن فارغ است ودرختی هم است که آن را
در هندوستان بکاین می گویند ودرخت ارزن وکاورس را هم گویند ودرختی را نیز که میوهٔ ندهد وصاناکه سوسن
وسرو را باین اعتبار آزاد خوانند ونام درخت سرو هم هست از حکیمی پرسیدند که چندین درخت برومند
ونامور هست چرا هیچ یك را آزاد نگویند مگر سرو را که هیچ میوه ونثر ندارد گفت هر یك را فصلی معین ووقتی
معلوم است که گاهی تازه وگاهی پژمرده میشود وسرو ازینها فارغ است وپیوسته تازه ونیکو باشد پس صفت
آزادگان این است ونزد محققین کسی است که از تعلقات ظاهری وباطنی خلاص یابد * آازرباد بفتح اول
بالف کشیده وفتح زای معجمه ورای قرشت زده وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده ودال ابجد زده نام پسر اسپندیار است

واو موبد موبد بوده از اولاد زردشت معاصر اردشیر بابکان ودر آن زمان حکیمی مانند او نبوده ه مکر آرداى بسر
ویراف که اعلم از وبوده ه ازرد بفتح اول بالف کشیده وفتح زای منقوطه وسکون رای مهمله ودال ابجد زده
بمعنی رنگ ولون باشد ه ازمند بفتح اول بالف کشیده وزای معجمه وفتح میم ونون ودال ابجد زده بمعنا رنك
حرص وآز باشد یعنی حریص وصاحب خواهش چه مند بمعنی صاحب وخداوند است ودانشمند وخردمند از این
قبیل است ه ازیند بفتح اول بالف کشیده وفتح زای پارسی وسکون نون ودال ابجد گلی باشد که بوی خشت
پیچ کنند وخشت دیگر بر بالای آن گذارند وگل ولای ته حوض وجوی را نیز گویند وکلابه را نیز گفته اند ه استان
برخواست وافتاد بفتح اول بالف کشیده وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی بالف کشیده وکسر نون وباقی معلوم
کنایه از روزگار رود نیاوردام سفلی آمده است ه استین برفشاند بفتح اول بالف کشیده وسکون سین مهمله ومثناة
فوقانی بمثناة تحتانی رسیده ونون زده وبرفشاند معلوم یعنی عطا کرد وخوش شد ورقص کرد وبمعنی در غضب شد
نیز بد ان آمده ه استمند بفتح اول بالف کشیده وسکون سین مهمله وفتح میم ونون ودال زده خلاع ودروغ
کفتن دروب باشد وحیران وسرکشته را نیز گویند ه اشمید بفتح اول بالف کشیده وفتح شین منقوطه وکسر میم
بیای حطی رسیده ودال ابجد زده مخفف آشامید باشد که ماضی آشامیدن است واین را قاعده مضمون نامند
ه اغاردن بفتح اول بالف کشیده وغین معجمه بالف کشیده وفتح زای مهمله ودال ابجد زده یعنی سرشته کند وبهم
بیامیزد وتحریک کند وبرانگیزاند وراء مهمله زده سرشته کرد وبهم برآمیخت وتحریک نمود وبرانگیزانید ه اغازند بفتح
اول بالف کشیده وغین معجمه بالف کشیده وزای هوز بمثناة تحتانی رسیده ودال ابجد زده یعنی اراده وقصد نمود وابتدا کرده
ه اغند بفتح اول بالف کشیده وفتح غین معجمه ونون ودال ابجد زده بمعنی آکند است که پر کردن وپر کرده
شده باشد وماضی پر کردن هم هست یعنی پر کرد وانباشت ه افند بفتح اول بالف کشیده وفتح فا ونون ودال
ابجد زده جنگ وخصومت وعداوت را گویند ه اکند بفتح اول بالف کشیده وفتح کاف فارسی وسکون نون
ودال مهمله ماضی آکندن وپر کردن باشد یعنی پر کرد وانباشت وبمعنی پر کردنی هم آمده وپر کرده شده را
نیز گویند ه اکند بفتح اول بالف کشیده وفتح کاف ونون ودال ابجد زده بمعنی آکنش است وآن چیزی
باشد مانند پنبه وپشم وپیله که در لحاف ونهالی وبالش وامثال آن پر کنند وحشوی که در میان استر وابره
جامه کذارند ه الوند بفتح اول بالف کشیده وفتح لام وواو ونون ودال مهمله زده نام کوهی است در همدان
که شهرت بالوند دارد ه اموده بفتح اول بالف کشیده وضم میم بواو رسیده ودال مهمله زده یعنی برآمیخت وساخت
کرد وبرآراست ه اورد بفتح اول بالف کشیده وفتح واو وراى مهمله ودال ابجد زده معروف است که نقیض
برد باشد وبمعنی کارزار وپیکار وجنگ هم هست وبعربی هیجا خوانند ه اورند بفتح اول بالف کشیده وسکون
واو وفتح رای مهمله وسکون نون ودال ابجد دجله بغداد را گویند ورود نیل را نیز گفته اند وبمعنی حیله ومکر
وفریب هم بنظر آمده ه اوند بفتح اول بالف کشیده وفتح واو ونون ودال ابجد زده ریسمانی را گویند
که خوشهای انگور از آن بیاویزند وجامه ورنگی وازار وغیر آن بالای آن اندازند وبرهان ودلیل وحجت را
نیز گویند وبمعنی سایر اوانی وظروف باشد همچو کاسه وکوزه وامثال آن وباین معنی بکسر واو هم بنظر آمده
ومسند وتخت را هم گفته اند وبمعنی شطرنج باشد وآن بازیی است مشهور وبمعنی نخست واول هم هست ه اهمند
بفتح اول بالف کشیده وسکون های هوز وفتح میم ونون وذال مهمله زده کسی را گویند که دروغ گوید تا مردم
را فریب دهد ه اهنجید بفتح اول بالف کشیده وفتح های هوز وسکون نون وفتح جیم ودال ابجد زده یعنی

بکشاد و ببیند ازد * آهن سنجر نشورد بفتح اول بالف کشیده وفتح های هوز وکسر نون وفتح سین مهمله ونون ساکن وفتح جیم وسکون رای مهمله ونشورد معلوم ای زخم سکهٔ سنجر نشورد و بسیار است سنجر نه پیوست و مزاحمت مثلا سل نکشید * آهوی ختن گرد بفتح اول بالف کشیده وضم های هوز ره بواو رسیده وکسر مثناة تحتانی وضم خای منقوطه وفتح مثناة فوقانی و سکون نون وفتح کاف پارسی ورای مهمله ودال ابجد زده کنایه از آفتاب است * آیت مقصود بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناة تحتانی وکسر مثناة فوقانی وفتح میم وسکون قاف وضم صاد مهمله ورواو ودال ابجد زده ای آیت اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم * آیین جمشید بفتح اول بالف کشیده ویای حطی بمثناة تحتانی رسیده وکسر نون وجمشید معلوم نام لحن دوم است از سی لحن باربد ونام نوائی هم است از موسیقی * ابرش خورشید بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی وفتح رای مهمله وکسر شین منقوطه وخورشید معلوم بمعنی آسمان آمده * ابرقباد بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی ورای مهمله وضم قاف وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وسکون دال مهمله نام ولایتی است از توابع ارّجان که میان اهواز وفارس واقع است وآباد کردهٔ قباد شهریار است وبجای زای مهمله زای معجمه هم بدین آمده * ابروزند بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی وضم رای مهمله بواو رسیده وفتح زای هوز ونون ودال مهمله زده یعنی اشاره کند ورضا دهد * ابیداد بفتح اول وکسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال مهمله بالف کشیده ودال زده بمعنی بیداد وستم وظلم باشد * ابیورد بفتح اول وکسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی رسیده وفتح واو ورای ودال ابجد زده نام شهری است در خراسان ما بین سرخس ونسا که آنرا نیز دریک شهرت باشد * اثمد بکسر اول وسکون مثلثة فوقانی وکسر میم ودال مهمله زده سرمه را گویند بهترین آن صفاهانی است آبیکه از چشم رود بر طرف سازد و برسوختگی آتش که بیاشند نافع باشد وبضم اول ومیم هم بدین آمده واین لغت عربی است * اجمود بفتح اول وسکون جیم وضم میم بواو رسیده وسکون دال بی نقطه کرفس را گویند وآن رستنی است معروف * ادب آموزه کرد بفتح اول ودال ابجد وسکون موحدهٔ تحتانی وآموزه کرد معلوم ای بلند قدرونام آور کرد از بد * ادب آرایه کرد بفتح اول ودال ابجد وسکون موحدهٔ تحتانی وآوازه کرد معلوم نیز بمعنی بلند قدرونام آور کرد * ارانند بفتح اول ورای مهمله بالف کشیده وفتح واو ونون ودال ابجد زده بمعنی حسرت وآرزو باشد ونام کرهی است در نواحی همدان مشهور بالوند وبمعنی فروشان وشوکت نیز آمده است ودجلهٔ بغداد را نیز گویند ربعربی شط خوانند * ارثد بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح مثلثة فوقانی ودال ابجد زده نام بیخی است که تخم آن را فلفل بری گویند وحب القلقل خوانند ونبات آنرا پنج انگشت ودوشمسته اوراق گویند * ارجمند بفتح اول وسکون رای مهمله وجیم وفتح میم وسکون نون ودال مهمله بمعنی گرامی وعزیز وخداوند مرتبه وصاحب قدر باشد چه ارج بمعنی قدر ومرتبه ومند بمعنی صاحب وخداوند است ودانا ودانشمند را هم گفته اند وهر چیز قیمتی را نیز گویند وبمعنی غلبه کننده وبی همتا هم آمده است * ارد بفتح اول ورای مهمله ودال ابجد زده بمعنی قهر وغضب وخشم باشد ومخفف آرد هم هست وبضم اول شبیه ونظیر ومانند را گویند وبکسر اول نام فرشته ایست که موکل بردین ومذهب است وتدبیر ومصالح روز ارد که بیست پنجم از هر ماه شمسی است بدو تعلق دارد نیک است در این روز نو بریدن وپوشیدن وبد است تحویل ونقل کردن * ارشد بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح شین منقوطه ودال ابجد زده جوهری است که آنرا مرقشیشا خوانند وبتازی حجر النور گویند ودر تازی بمعنی زیادتی در رشد است یعنی رشید تر * ارغند بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح غین معجمه ونون ودال ابجد زده بمعنی شجاع

وبهادر ودلیر وخصم افکن باشد وخشمگین را نیز گویند ٭ ارمزد بضم اول وسکون رای مهمله وضم میم وسکون زای منقوطه ودال ابجد زده بمعنی ارمزاست که نام ستارهٔ مشتری ونام روز اول هر ماه ونام پسر اسفندیار ونام فرشتهٔ باشد ٭ ارمند بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح میم ونون ودال ابجد زده مخفف ارمیده مند است یعنی صاحب آرام وآرام گرفته ٭ ارمود بفتح اول وسکون رای مهمله وضم میم بواو رسیده ودال بی نقطه زده امرود را گویند وآن میوهٔ مشهور ومعروف است ٭ ارمید بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر میم بمثناهٔ تحتانی رسیده ودال ابجد زده مخفف آرمید است که ماضی آرمیدن باشد یعنی ساکن شد وقرار گرفت ٭ اروند بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح واو ونون ودال ابجد زده بمعنی الوند است وآن کوهی است در نواحی همدان گویند شخصی در آن کوه آسوده است که نام او اروند بوده وآن کوه را بنام او خوانند ورود دجلهٔ بغداد وکرهٔ آب ودریای محیط را نیز گفته اند وفرهنگی بمعنی حسرت وآرزو وهم بدید آمده وزیبائی وشکوه وفر را نیز گفته اند وبمعنی آزمایش وتجربه هم هست وعین وخلاصهٔ هر چیز را نیز گویند ونام پدر لهراسپ است ونام چشمه ایست در سیستان گویند بسیار ی در آن چشمه رویید است اگرچه از آن در میان آب است منعقد شده است وآنچه بیرون آب است واز آب بر آمده است نی است شاخ وبرگ دارد ٭ اریدبرید بکسر اول وکسر رای مهمله بمثناهٔ تحتانی رسیده وسکون دال مهمله وکسر موحدهٔ تحتانی ورای مهمله بمثناهٔ تحتانی رسیده ودال ابجد زده این لغت از توابع است بمعنی دوائی باشد مانند پیاز میان شکافته از سیستان آرند وخوردن آن زنان را حیض بگشاید وبر بواسیر که طلا کنند نافع است ٭ ازارود بکسر اول وسکون زای منقوطه وهمزه بالف کشیده وضم رای مهمله بواو رسیده ودال ابجد زده ماوراء النهر را گویند وبضم اول نیز بدید آمده ٭ از پشت سیاره زین فرو کرد بفتح اول وسکون زای منقوطه وضم بای پارسی وسکون شین منقوطه ومثناهٔ فوقانی وسیاره زین فرو کرد معلوم یعنی شب آخر رسید وصبح دمید ودر موید الفضلا است ای شب کوتاه شد ٭ ازجان سیر شد بفتح اول وسکون زای منقوطه وجیم بالف کشیده ونون زده وسیر شد معلوم یعنی زندگانی خوش نمی آید ٭ ازجای برد بفتح اول وسکون زای منقوطه وجیم بالف کشیده ومثناهٔ تحتانی ساکن وبرد بضم موحدهٔ تحتانی معلوم یعنی حیران نمود وبیقرار کرد ازخواب در آمد بفتح اول وزای منقوطه ساکن وفتح خای منقوطه وواو معدوله بالف کشیده وموحدهٔ تحتانی زده ودر آمد معلوم ای بیدار شد ٭ از دست شد بفتح اول وسکون زای موز وفتح دال ابجد وسکون شین مهمله ومثناهٔ فوقانی وشد معلوم یعنی از اختیار رفت ٭ از کرد علم شانه کرد بفتح اول وسکون زای موز وفتح کاف فارسی ورای مهمله ساکن وکسر دال ابجد وفتح عین مهمله ودال مهمله ومیم زده باقی معلوم ای موجود کرد وموجود شد وآفرید وظاهر شد ٭ ازگل او رخورند بفتح اول وزای موز ساکن وضم کاف پارسی وکسر لام وضم همزه بواو رسیده وبرخورند معلوم یعنی از شفاعت واز خلق واز دولت او بهره مند کردند ٭ ازهم برآید بفتح اول وسکون زای منقوطه وفتح های مدوره وسکون میم وفتح موحدهٔ تحتانی ورای مهمله ساکن وهمزه بالف کشیده وفتح مثناهٔ تحتانی ودال مهمله زده یعنی پریشان شود وبمعنی غصه شود هم بدید آمده ٭ ازرود بفتح اول وسکون رای مهمله وواو وصاکن ودال ابجد زده دوائی است که آنرا بپارسی اندقوقو گویند وبنبطی حندقوقا خوانند واگر آب آنرا بگیرند وبا روغن بجوشانند وبر طفلی که دیر بحرکت آید بمالند زود بحرکت آید وجمیع بادها را نافع است ٭ ازند بفتح اول وزای فارسی ونون ودال ابجد زده گلی باشد که بر روی خشت پهن کنند وخشت بر بالای آن نهند وگل ولای ته حوض را نیز گفته اند ٭ اسپند بفتح اول وسکون سین

مهمله وفتح بای پارسی ونون ودال مهمله زده معروف است وآن بدانة باشد که بجهت چشم زخم بر آتش نهند وبجای بای فارسی فا هم آمده * اسپهبد بفتح اول وسکون سین مهمله وفتح بای پارسی وهای ملفوظ زده وفتح موحدهٔ تحتانی ودال مهمله زده اسمی است مخصوص ملوک طبرستان وبمعنی سپه سالار هم است که سردار وخداوند لشکر باشد چه بد بمعنی خداوند وصاحب واسپه سپاه ولشکر بود وبضم موحدهٔ تحتانی نیز بنظر آمده ومعرب آن اسفهبد است * اسپید بکسر اول وسکون سین مهمله وکسر بای پارسی بمثناة تحتانی رسیده ودال ابجد زده بمعنی سفید است که نقیض سیاه باشد وبمعنی بی لون وبی نقش هم آمده وبضم اول هم بنظر گذشته * اسپید رود بکسر اول وسکون سین مهمله وکسر بای پارسی بیای حطی رسیده وسکون دال مهمله وضم رای قرشت وواو ودال [illegible] زده نام رودخانه ایست از آذربایجان که بگیلان ودیلمان گذرد وبضم اول هم بدیدن آمده * اسپ وفرزین نهاد بفتح اول وسین مهمله وبای پارسی زده وفرزین نهاد معلوم بمعنی بازی می برد * استاد بضم اول وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی بالف کشیده ودال مهمله زده آموزاننده وآموزگار باشد ودانندهٔ صنعتی از امور کلیه وجزئیه رانیز استاد نامند وبالکسر وبالفتح ماضی استادن است * استانید بفتح اول وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی بالف کشیده وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده یعنی باز داشت ومنع کرد * استخوان رند بضم اول وسکون سین مهمله وضم مثناة فوقانی وفتح خای منقوطه وواو معدوله والف ونون زده وفتح رای قرشت ونون ودال ابجد زده بمعنی استخوان رباست که همای باشد وآن پرنده ایست معروف که پیوسته استخوان خورد * استرود بکسر اول وسکون سین مهمله وفتح فا وضم رای قرشت وواو ودال ابجد زده سنگ خوارک باشد وآن پرنده ایست به بزرگی گنجشک رنگ سیاه وچند پر مانند شاخی برسر دارد وبعربی قطا خوانند اگر استخوان اورا بسوزانند وبسایند وبا روغن زیت بجوشانند وبرسر کچل وداء الثعلب بمالند موی برآورد * اسفند بکسر اول وسکون سین مهمله وفتح فا ونون ودال ابجد زده نام ماه دوازدهم باشد از سال شمسی ونام داروئی است که آن را هزار اسفند نیز گویند وآن نوعی از سداب کوهی باشد وبتازی حرمل حامی خوانند ونام الکه ایست از نیشاپور * اسفند اسفید بکسر اول وسکون سین مهمله وفتح فا ونون ودال مهمله ساکن وکسر همزهٔ ثانی وسکون سین مهمله وکسر فا بمثناة تحتانی مجهول رسیده ودال مهمله زده حرمل سفید است که تخم سپندان باشد وبعربی حب الرشاد خوانند * اسفهبد بکسر اول وسکون سین مهمله وفتح فا وسکون های ملفوظ وفتح موحدهٔ تحتانی ودال مهمله زده بمعنی اسپهبد است که مطلق سپه سالار باشد ونامی است مخصوص ملوک طبرستان وفارسیان * اسکندرآباد بکسر اول وسکون سین مهمله وفتح کاف وسکون نون وفتح دال ابجد ورای مهمله زده وباقی معلوم نام شهری است بسرحد جنوب آباد کردهٔ ذو القرنین * اسکاوند بفتح اول وسکون سین وکاف پارسی بالف کشیده وفتح واو ونون ودال مهمله زده بمعنی سکاوند است وآن کوهی باشد نزدیک به سیستان ومعرب آن سجاوند است * اسمند بفتح اول وسکون سین مهمله وفتح میم ونون ودال مهمله زده نام قریه ایست از قرای سمرقند * اشتاذ بفتح اول وسکون شین معجمه وفتح مثناة فوقانی بالف کشیده وسکون ذال معجمه نام روز بیست وششم است از هر ماه شمسی ونام فرشته ایست که موکل است بروز اشتاد امور ومصالح که دران روز واقع می شود تعلق بدو دارد نیک است دراین روز صدقه دادن وجامه پوشیدن وحاجت خواستن ونام نسکی است از جملهٔ بیست ویک نسک ژند یعنی قسمت از بیست ویک کتاب ژند زردهشت مذکور * اشتود بفتح اول وسکون شین منقوطه وفتح مثناة فوقانی وواو ودال ابجد زده نام روز دوم است از خمسهٔ مسترقه قدیم وبودن آفتاب در برج عقرب

ودرین روز مغان یعنی آتش پرستان جشن کنند و بعضی اول بجای مثناة فوقانی نون هم بنظر آمده ٭ اشنند بفتح اول وسکون شین منقوطه وفتح فا ونون ودال ابجد زده نام الکه ایست از ایالات نیشاپور مشتمل بر هفتاد وسه قریه ٭ اشکاوند بفتح اول وسکون شین منقوطه وکاف بالف کشیده وفتح واو ونون ودال زده نام کوهیست نزدیک بسیستان ٭ اشکیرد بفتح اول وسکون شین منقوطه وکاف وضم مثناة تحتانی بواو رسیده ودال مهمله زده مرکب را گویند که در مقابل مفرد است ٭ اشنود بفتح اول وسکون شین منقوطه وفتح نون وواو ودال مهمله زده نام روز دوم است از خمسهٔ مسترقه تلدیم و بضم اول ونون ماضی شنیدن باشد بمعنی شنید ٭ اطواد بفتح اول وسکون طای حطی وفتح واو بالف کشیده ودال مهمله زده جمع طود بمعنی کوه وتودهٔ ریگ واین لغت عربی است ٭ اغارد بفتح اول وغین منقوطه بالف کشیده وفتح رای مهمله ودال ابجد زده یعنی برانگیزاند وتحریک بجنگ وحرب کند وبجبالد ومرشته کند ودر رهم آمیزد ٭ افتاد بضم اول وسکون فا ومثناة فوقانی بالف کشیده وسکون دال مهمله یعنی از پا در آمد وکنایه از دور شدن هم هست که ماضی دور شدن است ٭ افند بفتح اول وسکون فا وکسر مثناة فوقانی ودال زده بمعنی ستاینده وستایش کننده باشد وبمعنی تعجب وعجب وشگفت هم هست ٭ افد بفتح اول وکسر فا وسکون دال مهمله بمعنی افند است که تعجب وعجب وشگفت باشد وستایش کننده را نیز گویند ٭ افرند بفتح اول وسکون فا وفتح رای مهمله ونون ودال مهمله زده نکوئی وفر وحشمت وزیبائی باشد ٭ اگرساد بفتح اول وکاف وسکون رای مهمله وسین مهمله بالف کشیده ودال ابجد زده داروئی است که آنرا عاقرقرحا گویند ٭ اگرچند بفتح اول وکاف پارسی وسکون رای مهمله وجیم فارسی ونون ودال ابجد زده بمعنی هرچند باشد که مرادف چندان است ٭ الاد بکسر اول وسکون لام وفتح موحدهٔ تحتانی بالف کشیده ودال مهمله زده حلاج وپنبه زن را گویند ٭ الرد بفتح اول ولام ورای مهمله ودال ابجد زده جوالی باشد که مانند دام باشد وآنرا باغبانان وسبزی فروشان پر از پیاز وشلغم وچغندر وامثال آن سازند و بر خر وگاو بار کنند وهرجا که خواهند برند ٭ الفشد بفتح اول وکسر لام وسکون فا وضم شین منقوطه ودال مهمله زده یعنی مفلس شد ومجرد گشت ٭ الوند بفتح اول وسکون لام وفتح واو ونون ودال ابجد زده نام کوهی است بلند در نواحی همدان گویند دوازده هزار چشمه آب از دامن آن کوه بیرون می آید ٭ آمد بفتح اول وسکون میم ودال مهمله زده بمعنی موسم وزمان ومکام باشد ٭ امرود بفتح اول وسکون میم وضم رای مهمله بواو رسیده ودال ابجد زده بمعنی امروت است وآن میوه ایست معروف ٭ امشاسپند بفتح اول وسکون میم وشین منقوطه بالف کشیده وسین بی نقطه ساکن وفتح بای پارسی ونون ودال مهمله زده فرشته وملک را گویند ٭ امشاسفند بفتح اول وسکون میم وشین منقوطه بالف کشیده وسکون سین مهمله وفتح فا ونون ودال ابجد زده بمعنی امشاسپند است که فرشته وملک باشد ٭ امهوسپند بفتح اول وسکون میم وضم هاى هوز بواو رسیده وسکون سین مهمله وفتح بای پارسی ونون ودال ابجد زده بمعنی ملک وفرشته باشد ٭ امهوسفند بفتح اول وسکون میم وضم هاى هوز بواو مجهول رسیده وسکون سین وفتح فا ونون ودال ابجد زده بمعنی امهوسپند است که فرشته وملک باشد ٭ امید بضم اول وکسر میم بمثناة تحتانی رسیده ودال مهمله زده معروف است که بتازی رجا خوانند وبفتح میم خطا است وتشدید برای ضرورت آمده ودر اداتست امید چشم بهی داشتن از کسی ٭ امیدرا ایی بوید بضم اول وکسر میم بمثناة تحتانی رسیده ودال مهمله ساکن ورای مهمله بالف کشیده وفتح بای پارسی وسکون مثناة تحتانی وضم موحدهٔ تحتانی وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده

ودال ابجد زده یعنی نا امید کرد انید * امید را پی کرد امید معلوم با رای مهمله بالف کشیده وفتح بای پارسی
وسکون مثناة تحتانی وفتح کاف وسکون رای مهمله ودال ابجد زده بمعنی ملک کور است * انار فرهاد بفتح اول
ونون بالف کشیده وکسر رای مهمله وفتح فا وسکون رای ثانی وهای ملفوظه بالف کشیده ودال ابجد زده درخت
اناری است که در بیستون واقع است گویند چون فرهاد از شنیدن فوت شیرین تیشه برسر خود زد دستهٔ تیشه از
خون آلود گردید واز کوه بر زمین افتاد وسر آن برزمین نشست وچون دستهٔ تیشه از دستهٔ انار بود بقدرت
خالق مطلق سبز شد ودرخت انار بهم رسید وانار آنرا چون باز کردند اندرون آن سوخته وخاک شده یافتند
اناهید بفتح اول ونون بالف کشیده وکسر های ملفوظه بمثناة تحتانی رسیده ودال ابجد زده بمعنی ناهید است
که بتازی زهره نامند * انبوییدن بفتح اول وسکون نون وضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده وکسر یای حطی بمثناة
تحتانی رسیده وسکون دال مهمله یعنی بوی کردن وامر بجمع هم هست یعنی بوی کنید وبنوییدن درینصورت
مثناة تحتانی مجهول خوانده بود * اند بفتح اول ونون ودال ابجد زده بمعنی چند وچندان وچندین باشد وشمار
مجهول است از سه تا نه واندک تصغیر اند است وسخن گفتن بشک وگمان باشد یا چنانست یا چنین وسخن گفتن از روی
تعجب را نیز گویند وبمعنی شکر وشکرگزاری وامید وامیدواری هم هست وبعضی بر آنند موازی پانصد قرن است که
عبارت از پانزده هزار سال باشد ونام درختی است که آنرا بعربی سوس خوانند واصل السوس بیخ درخت اند هست
* اندرخورد بفتح اول وسکون نون وفتح دال ابجد ورای قرشت زده وفتح خای منقوطه وواو معدوله ورا
ودال ابجد زده بمعنی اندرخور است که لایق وسزاوار وزیبا باشد وبفتح رای ثانی بمعنی زیبد است یعنی
میزیبد * اندرخورند بفتح اول وسکون نون وفتح دال مهمله وسکون رای قرشت وضم خای منقوطه بواو رسیده
وفتح رای ثانی وسکون نون ودال ثانی بمعنی اندرخوردست که زیبا وسزاوار ولایق باشد * اندود بفتح
اول وسکون نون وضم دال ابجد بواو رسیده ودال ثانی زده کاه گل وگلابه را گویند که بربام ودیوار کرده باشند
* اندودند بفتح اول وسکون نون ودال مهمله وفتح واو ودال ونون ودال آخر زده از اتباع است بمعنی تار ومار که
زبر وزبر باشد وازهم پاشیده وپراکنده شده باشد وقاعدهٔ کلیه چنانست که لغت اتباع در تازی بی
واو عطف آمده چنانچه حسن بسن ودر پارسی با واو عطف آمده چون تار ومار وتال ومال وثرت ومرت
وامثال آن * انگژد بفتح اول وسکون نون وضم کاف پارسی وفتح رای پارسی ودال ابجد زده مطلق صمغها را گویند
عموما وصمغی باشد بغایت بدبو وآن را بعربی حلتیت خوانند وآن را انگژد بسبب آن گویند که صمغ درخت
انگدان است واصل آن انگدان ژد باشد بفتح زای فارسی چه ژد بلغت فرس بمعنی صمغ است وآن گرم وخشک است
در درجهٔ سوم * انگشت برچشم نهاد بفتح اول ونون غنه وضم کاف پارسی وسکون شین منقوطه ومثناة فوقانی وفتح
موحدهٔ تحتانی وسکون رای مهمله وفتح جیم پارسی وسکون شین ثانی ومیم وکسر نون وهای ملفوظه بالف کشیده
ودال مهمله زده یعنی قبول کرد بطوع ورغبت * اوبرد بفتح اول وسکون واو وضم موحدهٔ تحتانی ورای مهمله ودال
ابجد زده یعنی ناجاییده فرو برد وبلع کرد * اورمزد بضم اول بواو مجهول رسیده ورای قرشت ساکن
وضم میم وزای معجمه ودال ابجد زده بمعنی اورمزاست که نام روز اول از هرماه شمسی ونام ستارهٔ مشتری ونام فرشتهٔ
که موکل است بروز اول هرماه ونام پسرزادهٔ اسفندیار است * آورد بفتح اول وواو ورای مهمله ودال ابجد زده
نقیض برد وبمعنی کارزار وحمله گاه وجنگ ومبارزت وکوشش هم بنظر آمده * اورند بفتح اول وسکون واو
وفتح رای مهمله ونون ودال ابجد زده دغا وخدع ومکر وفریب باشد وبمعنی اورنگ هم هست که تخت پادشاهان

باشد و بمعنی عظمت و زیبائی و بها و شکوه و فر و شوکت و شان نیز آمده • بخت و طالع و زلف کافی را هم گفته اند و نام
یکی از پسران کی قباد است و او پدر لهراسپ بوده • و رود خانهٔ عظیم را گویند مطلقا همچو رود نیل
و دجله بغداد و امثال آنها و بمعنی دریا هم بنظر آمده که بتازی بحر خوانند و سیاهی را نیز نامند که در مقابل
سفیدیست • اوژند بفتح اول و سکون واو و فتح زای پارسی و نون و دال ابجد زده بمعنی افکند است که ماضی
افکندن و انداختن باشد • اوژنید بفتح اول و سکون واو و فتح زای پارسی و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده
و دال ابجد زده بمعنی افکند و انداخت باشد که ماضی افکندن و انداختن است • اسپید بضم اول بواو رسیده
و فتح سین مهمله و کسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی رسیده و دال ابجد زده دوائی است که آنرا نیلوفر هندی
گویند گرم و خشک است محلل بادها و لطفها و بفتح همزه و کسر سین مهمله هم بنظر آمده • اوستاد بضم اول و سکون
واو مجهول و سین مهمله و مثناة فوقانی بالف کشیده و دال زده آموزاننده و دانندهٔ علمی و شغلی بود از امور
کلی و جزوی • اوکند بفتح اول و سکون واو و فتح کاف پارسی و نون و دال مهمله زده بمعنی افکند باشد که ماضی افکندن
و انداختن است • اولاد بضم اول و سکون واو و لام بالف کشیده و دال ابجد زده نام دیوی بوده است از مازندران
• اوند بفتح اول و واو و سکون نون و دال مهمله طرف و اناء را گویند و بکسر واو بمعنی خدع و فریب باشد • اهنود
بفتح اول و سکون های ملفوظ و فتح نون و واو و دال ابجد زده نام روز اول خمسهٔ مسترقهٔ قدیم است • ایدماهید
بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و کسر دال مهمله و میم بالف کشیده و کسر میم دیگر بمثناة تحتانی رسیده و دال مهمله
زده بلغت سریانی درختی است که بدن آن مانند پشم است و خاصیت وی آنست که شکم بندد • ایلد بفتح اول
و سکون مثناة تحتانی و فتح موحدهٔ تحتانی و دال ابجد زده شراره و سرشک آتش را گویند • ایدند بکسر اول
بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال مهمله و نون و دال ابجد زده بمعنی الد است و آن مددی باشد مجهول که بلد
نرسد • ایزد بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و کسر زای هوز و دال مهمله زده نامی است از نامهای باریتعالی
جل جلاله و عم نواله • ایمد بفتح اول و سکون مثناة تحتانی و فتح میم و دال مهمله زده کاوآهن را گویند و آن
آهنی است که زمین را بدان شیار کنند و بعضی گویند ایمد چوبی است که کاوآهن را بدان نصب کنند و زمین را
بدان بشکافند • این شاهد رخ زرد بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون نون و شین منقوطه بالف کشیده
و کسر های ملفوظ و دال مهمله و ضم رای قرشت و کسر خای منقوطه و فتح زای معجمه و رای مهمله و دال ابجد زده
یعنی آفتاب و کنایه از می زعفرانی نیز هست • ایند بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح نون اول و نون ثانی
و دال مهمله زده و آن مددی باشد مجهول میان سه و نه و بمعنی چندان و چندین هم آمده است و سخن عجیب
و سخن از روی شک و ریب را نیز گویند

• چشمهٔ نهم از بحر اول از قلزم اول من هفت قلزم در بیان همزهٔ ممدوده و مقصوره با ذال معجمه و رای مهمله •

• اسپندارمذ بکسر اول و سکون سین مهمله و فتح بای پارسی و نون ساکن و دال مهمله بالف کشیده و سکون رای
مهمله و ضم میم و ذال معجمه زده ماه دوازدهم باشد از سال شمسی و نام روز پنجم بود از هر ماه شمسی و فارسیان
این روز را درین ماه مبارک شمرند و عید کنند و جشن سازند بنابر قاعدهٔ کلیه که پیش ایشان مقرر است
که چون نام ماه با نام روز موافق باشد آن روز را عید کنند نیک است درین روز جامه پوشیدن و درخت
نشاندن و نام فرشته ایست که موکل بر درختان و بیشه هاست و تدبیر امور و مصالحی که در ماه و روز اسفندارمذ
واقع میشود بدو تعلق دارد و زمین را نیز گویند که بعربی ارض خوانند • اسفندارمذ حروف و اعراب این

معلوم بروزن ومعنی اسپندارمذ است که نام ماه دوازدهم باشد از سال شمسی در اینجا بجای بای پارسی فاست * اسفندمذ بکسر اول و سکون سین مهمله وفتح فا وسکون نون و دال مهمله وبضم میم و ذال منقوطه زده روز سوم است از خمسهٔ مسترقهٔ قدیم * استاذ بضم اول وسکون سین مهمله و مثناة فوقانی بالف کشیده و ذال منقوطه زده بمعنی استاد است که آموزگار و آموزانند باشد و دانند صنعت کلیه وجزئیه را نیز اوستاد گویند وجمع آن اساتذ است * اابار بفتح اول بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده وراء مهمله زده سرب سوخته را گویند زخمها و ریشها را نافع باشد و آنرا بعربی آنک محرق خوانند وصفت ساختن آن چنان است که تابه آهنی را بیاورند وقدری سرب و گوگرد دران کنند و بن کاسه را که از سفال باشد سوراخ کرده بر روی آن بپوشند و بر سر آتش نهند و بدمند تا سوخته گردد * اابا احمر بفتح اول بالف کشیده وکسر موحدهٔ تحتانی وفتح همزه وسکون حای حطی وفتح میم و رای قرشت زده می انگوری و خرما آمده کذا فی القنیة و در ادات بمعنی می سرخ است * اابجگر بفتح اول بالف کشیده وکسر موحدهٔ تحتانی وکسر جیم وفتح کاف پارسی و رای مهمله زده قطرات اشک و خون چشم عاشقان و غمدیدگان باشد * اابخاطر بفتح اول بالف کشیده وکسر موحدهٔ تحتانی وخای معجمه بالف کشیده وکسر طای حطی و رای قرشت زده رونق و روشنی خاطر و صفائی فکرت را گویند وفکر صائب هم بدین آمده * اابخضر بفتح اول بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی ساکن وفتح خای معجمه وکسر ضاد منقوطه و رای مهمله زده وکسر خای منقوطه وسکون ضاد و رای مهمله هم بنظر آمده بمعنی آب حیات است وکنایه از علم لدنی هم هست و آنرا پیغمبران و جانشینان ایشان داشته اند * اابخور بفتح اول بالف کشیده وسکون موحدهٔ تحتانی وفتح خای منقوطه و واو معدوله و رای مهمله زده بمعنی قسمت ونصیب باشد ومشربهٔ آبخوری را نیز گویند وسرچشمه وکنار دجله و امثال آن باشد که مردمان و جانوران آب بردارند وخورند و آنرا بعربی منهل وعطن خوانند ونیز امر آبخوردن وفاعل آن * ااباد ار بفتح اول بالف کشیده وسکون موحدهٔ تحتانی ودال بالف کشیده وسکون رای مهمله گیاهی است مانند لیف خرما که اندک طعم دارد و اندک بود و هر چیز باطراوت و پرآب را نیز گویند از میوه وجوهر کار دو شمشیر را نیز گفته اند وکنایه از مردم مالدار و صاحب سامان هم هست و بمعنی دارندهٔ آب و آب رابدار هم هست * اابدستان دار بفتح اول بالف کشیده وسکون موحدهٔ تحتانی وفتح دال ابجد وسکون سین مهمله وفتح مثناة فوقانی بالف کشیده ونون زده و دال ثانی بالف کشیده و رای مهمله زده یعنی آفتابه دار و آفتابچی را گویند * اابزر بفتح اول بالف کشیده وکسر موحدهٔ تحتانی وفتح زای هوز و رای مهمله زده کنایه از می زعفرانی است * اابسیر بفتح اول بالف کشیده وسکون موحدهٔ تحتانی وفتح سین مهمله وسکون مثناة تحتانی و رای قرشت زده کنایه از چارپای خوش رفتار و خوش سیر باشد * اابشخور بفتح اول بالف کشیده وکسر موحدهٔ تحتانی وسکون شین قرشت وفتح خای منقوطه و واو معدوله و رای مهمله زده بمعنی قسمت ونصیب باشد و سرچشمه وکنار دجله و رودخانه و تالاب و امثال آن را نیز گویند که مردمان و جانوران از آنجا آب خورند و آنجا را بعربی منهل وعطن خوانند و ظرف آبخوری را هم گفته اند و بمعنی توقف نمودن و مقام کردن هم هست * اابشناسان کار بفتح اول بالف کشیده وسکون موحدهٔ تحتانی وکسر شین منقوطه ونون بالف کشیده وسین مهمله بالف کشیده وکسر نون وکاف بالف کشیده و رای مهمله زده گویا وقواعد دان وقیل بمعنی ماهیت دانان و ماهران است * اابشور بفتح اول بالف کشیده وکسر موحدهٔ تحتانی وضم شین منقوطه بواو مجهول رسیده و رای مهمله زده معروف است و اشک گرم عاشقان که از غم و فراق آید * اابکار بفتح اول بالف کشیده

وسکون موحدهٔ تحتانی وکاف بالف کشیده ورای مهمله زده بمعنی سقا باشد وشراب خور وشراب فروش را نیز گویند وبکسر ثالث کنایه از رونق ورواج وآبروی باشد ۝ آب گیر بفتح اول بالف کشیده وسکون موحدهٔ تحتانی وکسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده ورای مهمله زده تالاب واسطخر را گویند وکوی که آب در آنجا استاده باشد وبعربی شمر غو الدد ونام افراز است شرپالان را وآن مانند جاروبی باشد وبان آب بر تانهٔ جامه که بجهت بافتن ترتیب می دهند بیفشانند ۝ آب مار بفتح اول بالف کشیده وسکون موحدهٔ تحتانی ونون بالف کشیده ورای مهمله زده کنایه از شراب لعلی باشد ۝ آبیار بفتح اول بالف کشیده وسکون موحدهٔ تحتانی ومثناة تحتانی بالف کشیده ورای مهمله زده کسی را گویند که زراعت را آب دهد ۝ آتش آب پرور بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناة فوقانی وکسر شین منقوطه وهمزهٔ بالف کشیده وسکون موحدهٔ تحتانی وفتح بای پارسی وسکون رای مهمله وفتح راو ورای ثانی زده کنایه از شمشیر وتیغ آبدار باشد ۝ آتش پرور بفتح اول با لف کشیده وفتح مثناة فوقانی وسکون شین منقوطه وفتح بای پارسی وسکون رای قرشت وفتح واو ورای ثانی زده کنایه از شمشیر وتیغ آبدار باشد وبعضی دیگر آلات جنگ گفته اند ۝ آتش بهار بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناة فوقانی وکسر شین منقوطه وفتح موحدهٔ تحتانی وهای مدوره بالف کشیده ورای مهمله زده کنایه از گل سرخ ولاله باشد ورواج ورونق بهار را نیز گویند ۝ آتش پیکر بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناة فوقانی وسکون شین منقوطه وفتح بای پارسی وسکون مثناة تحتانی وفتح کاف ورای مهمله زده کنایه از آفتاب عالم تاب است وجن وشیاطین را نیز گویند ۝ آتش تر بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناة فوقانی وکسر شین منقوطه وفتح مثناة فوقانی ثانی ورای مهمله زده می سرخ را نامند ونیز کنایه از لعل ویاقوت هم است ولب معشوق را نیز گویند ۝ آتش حجر بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناة فوقانی وکسر شین منقوطه وفتح حای حطی وجیم ورای مهمله زده کنایه از لعل ویاقوت باشد وقیل آن آتش که از آتش زنه بیرون آید ۝ آتش خاطر بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناة فوقانی وکسر شین منقوطه وخای ثخذ بالف کشیده وکسر طا وسکون رای قرشت کنایه از مردم هاشق همیشه باشد وکسی که سخنان عاشقانهٔ پرسوز از وسر زند ومردم تیزفهم وذوفنون را نیز گویند ۝ آتش سوار بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناة فوقانی وسکون شین منقوطه وفتح شاو واو معدوله بالف کشیده ورای مهمله زده نام موشی است که انگشت افروزان میخورد وآن را کبک وتذرو نیز گویند وکنایه از مردم بدنفس وظالم باشد ومردم حرام خوار ورشوت خوار را نیز گویند ومعنی ترکیبی آن خورنده آتش ۝ آتش زن بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناة فوقانی وکسر شین منقوطه وفتح زای هوز وسکون رای قرشت کنایه از رونق ورواج باشد ۝ آتش کار بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناة فوقانی وسکون شین منقوطه وکاف بالف کشیده ورای مهمله زده کنایه از تند کار وشتاب زده وخشمگین باشد وآهنگر ومطبخی وگلخنی را نیز گویند ۝ آتش شیر بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناة فوقانی وکسر شین منقوطه وفتح شین ثانی وجیم ورای مهمله زده می سرخ وشراب انگوری را نیز گویند ۝ آتش فکر بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناة فوقانی وکسر شین منقوطه وکسر فا وکاف ورای مهمله زده شاعر تیزفکر ومضامین بلند را گویند ۝ آتشین بار بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناة فوقانی وکسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده وسکون نون ومیم بالف کشیده ورای مهمله زده کنایه از آه گرم عاشقان است وزبانهٔ آتش را نیز گویند ونیز جنسی از هوائی است بجای ستاره مار ماهیکشاید وقیل هوائی ۝ آتش نثار بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناة فوقانی وسکون شین منقوطه وکسر نون ومثلثهٔ فوقانی بالف کشیده ورای مهمله زده کنایه از مردم گریان وغم زده باشد که خون گرید ۝ آچار

بفتح اول بالف کشیده وفتح جیم فارسی بالف کشیده و رای مهمله زده انواع ترشی آلات را گویند و بمعنی ضم کرده و درهم آمیخته هم گفته اند و بمعنی زمین پست و بلند هم آمده و بزبان اهل هند عمل نمودن و پیروی کردن با حکام شریعت باشد * آخر بفتح اول بالف کشیده وضم خای منقوطه و رای مهمله زده جای علف خوردن اسپان را گویند و استخوانی را نیز گفته اند که در زیر گردن و بالای سینه می باشد و آن را بعربی ترقوه خوانند و بهرد و معنی با واو معدوله هم نویسند باین صورت آخور بسبب آنکه رسم الخطا این زمان است چنانچه خواهد آمد و بفتح ثالث در عربی بمعنی دیگر باشد چنانچه وجه آخر و وجه دیگر * آخرسالار بفتح اول بالف کشیده وضم خای منقوطه و رای مهمله ساکن وسین مهمله بالف کشیده ولام بالف کشیده و رای ثانی زده میرآخور ریش سفید طویله را گویند * آخور بفتح اول بالف کشیده وضم خای منقوطه و واو معدوله و رای مهمله زده جای علف خوردن دواب را گویند و بعربی معلف خوانند و بی واو نیز درست است چنانکه بالا گذشت * آخورسالار بفتح اول بالف کشیده وضم خای منقوطه و سکون واو معدوله و رای قرشت وشین مهمله بالف کشیده ولام بالف کشیده و رای ثانی زده ریش سفید طویله و میرآخور را گویند * آدر بفتح اول بالف کشیده وفتح دال مهمله و رای قرشت زده بمعنی آذر است که آتش باشد و بمعنی نشتر فصاد و رگ زدن و بکسر ثالث هم بنظر آمده * آذار بفتح اول بالف کشیده وذال معجمه بالف کشیده و رای مهمله زده نام ماه اول بهار است از سال رومیان و بودن آفتاب در برج حوت که هندش چیت نامند و بعضی بر آنند که نیمه بودن آفتاب در برج حوت و نیمه در برج حمل * آذر بفتح اول بالف کشیده وفتح ذال منقوطه و رای مهمله زده اگرچه این لغت بطریق مفرد و مرکب بنا بر مشهور بفتح ذال منقوطه است لیکن صاحب فرهنگ جهانگیری بضم دال منقوطه تصحیح کرده مجملا بمعنی آتش است که بعربی نار خوانند و نام ماه نهم بود از سالهای شمسی و آن بودن آفتاب است در برج قوس و نام فرشته نیز هست که موکل آفتاب است و امور و مصالحی که در روز آذر ماه واقع شود باو تعلق دارد و نام روز نهم است از ماه شمسی و بموجب رسمی که در میان فارسیان مقرر است که چون نام روز با نام ماه موافق آید آن روز را عید کنند و جشن سازند و آتش خانها را مزین گردانند و در این روز نیک است موی ستردن و ناخن چیدن و با آتش خانه رفتن و کنایه از عشق هم هست وضم ذال معجمه هم درست است لیکن افصح بالفتح است * آذرآذار بفتح اول بالف کشیده و زای منقوطه بالف کشیده و سکون دال مهمله و واو بالف کشیده و رای مهمله زده نام صوتی است از موسیقی و نام موضعی است از ترای اسفراین گویند در اینجا انگور بسیار خوب باشد * آزر بفتح اول بالف کشیده وفتح زای منقوطه و رای قرشت زده در عرب نام پدر ابراهیم علیه السلام است و بعضی گویند نام عم ابراهیم علیه السلام است چه پدر ابراهیم تارخ نام داشت لیکن بعد از فوت تارخ آزر او را پرورده است و در پارسی مخفف آزار است این را قاعده مشهور نامند و بضم امر به آزردن و آزار دادن هم هست و بمعنی کج طبع نیز آمده است و در بعضی فرهنگها بجای زای هوز دال معجمه هم بدیدن آمده * آزر بفتح اول بالف کشیده وضم زای منقوطه و واو و رای مهمله زده صاحب آز و حرص را گویند که حریص باشد و این لفظ مرکب است همچو گنجور و رنجور و بمعنی هوسناک هم گفته اند و بسکون زای معجمه وفتح واو هم آمده است که صاحب وخداوند حرص و شره و آز باشد چه آز و شره بمعنی حرص است و در بمعنی صاحب وخداوند باشد * آزیر بفتح اول بالف کشیده وکسر زای منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله زده بمعنی آزور نیز و محنت باشد * آژیر بفتح اول بالف کشیده وکسر زای پارسی بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله زده بمعنی آماده و مهیا کردن باشد مطلقا

وتالاب وآبگیر را شمر را نیز گفته اند وبمعنی زیادتی وغلبه وبانگ وفریاد هم آمده است وبمعنی هوشمند وهوشیار وزیرک هم هست وپرهیزکار را نیز گویند ودر بعضی فرهنگ بازای تازی بغیرمد بمعنی زیرک وهوشمند نیز بنظر آمده ه آستر بفتح اول بالف کشیده وسکون شین مهمله وفتح مثناة فوقانی ورای مهمله زده بمعنی بطانه است وکنایه از باطن هرچیز باشد وبجای مد وده مقصوره هم درست است ه آسر بفتح اول بالف کشیده وضم سین مهمله ورای قرشت زده بمعنی کشت زار وغله زار باشد وبزبان اهل هند آدم جوار را گویند ه آسمار بفتح اول بالف کشیده وسکون سین مهمله ومیم بالف کشیده ورای مهمله زده درخت مورد را گویند وبعربی آس خوانند ه آسیمه سر بفتح اول بالف کشیده وکسر سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده وفتح میم وهای ملفوظ زده بمعنی شیفته وسرگشته آمده ه آشام مزور بفتح اول بالف کشیده وشین منقوطه بالف کشیده وسکون میم اول وضم میم ثانی وفتح وتشدید زای منقوطه وفتح واو ورای مهمله زده آشی باشد تنک ورقیق که بجای آب بمریض دهند وآنرا آش تروبرهم نامند ه آشناگر بفتح اول بالف کشیده وکسر شین منقوطه ونون بالف کشیده وفتح کاف پارسی ورای مهمله زده بمعنی شناور باشد که آب ورز وشنا کننده است ه آشناور بفتح اول بالف کشیده وکسر شین منقوطه ونون بالف کشیده وفتح واو ورای مهمله زده بمعنی آشناگر است که شنا کننده باشد ه آغار بفتح اول بالف کشیده وغین منقوطه بالف کشیده ورای مهمله زده هرچیزی نم کشیده وخیسیده از آب یا از خون بود وفروشدن نم باشد بزمین وآمیخته وبهم پیوسته وسرشته را نیز گویند وبمعنی برانگیخته وتحریک کرده هم آمده است که بعربی اغراء خوانند ه آغر بفتح اول بالف کشیده وفتح غین معجمه ورای مهمله زده رود خانه خشکی را گویند که بعد از کذشتن سیلاب در هرجای آن اندک آبی استاده باشد ه آفتاب سر دیوار بفتح اول بالف کشیده وسکون فا ومثناة فوقانی بالف کشیده وکسر موحده تحتانی وفتح سین مهمله وکسر رای قرشت وکسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده وفتح واو بالف کشیده ورای مهمله زده کنایه از زوال وانتقال دولت وکامرانی باشد ه آفتاب سوار بفتح اول بالف کشیده وسکون فا ومثناة فوقانی بالف کشیده وسکون موحده تحتانی وضم سین مهمله وواو بالف کشیده ورای قرشت زده کنایه از مردم سحرخیز باشد ه آفتاب گیر بفتح اول بالف کشیده وسکون فا ومثناة فوقانی بالف کشیده وموحده تحتانی ساکن وکسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده ورای قرشت زده هرچیز که آنرا بجهت محافظت آفتاب بالای سر نگاه دارند ه آفریدگار بفتح اول بالف کشیده وسکون فا وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده وسکون دال ابجد وکاف پارسی بالف کشیده ورای مهمله زده بمعنی پیدا کننده موجودات از عدم آمده ه آقسنقر بفتح اول بالف کشیده وسکون قاف وضم سین مهمله وسکون نون وضم قاف ثانی ورای قرشت زده مرغی باشد شکاری از جنس شاهین وچرغ وبعربی ولقب پادشاهان ترک هم بوده است وکنایه از روز هم هست که بعربی یوم خوانند وکنایه از آفتاب هم است گویند که این لغت ترکیست ه آکر بفتح اول بالف کشیده وفتح کاف پارسی ورای قرشت زده سرین وکفل را گویند ه آکور بفتح اول بالف کشیده وضم کاف پارسی بواو رسیده ورای مهمله زده خشت پخته را گویند وآجر معرب آنست ه آلر بفتح اول بالف کشیده وفتح لام ورای قرشت زده کفل وسرین را گویند مطلقا ه آلودگان دهر بفتح اول بالف کشیده وضم لام بواو رسیده ودال ابجد ساکن وکاف پارسی بالف کشیده وکسر نون وفتح دال ابجد وسکون های ملفوظ ورای قرشت بمعنی دلبستگان بخیل وطالبان دنیا ومحبان آن وبمعنی گنهکاران نیز آمده ه آمار بفتح اول بالف کشیده ومیم بالف کشیده ورای قرشت زده مرضی است که آنرا استسقا گویند وبمعنی نهایت ونهایت طلب وتفحص وتجسس باشد وبمعنی

حساب هم هست چه آمار متناسب و حساب کیرنده را گویند و بمعنی استقصا و تتبع هم بنظر آمده و در کتاب مؤید الفضلا
آماره کیر بکسر کاف پارسی بدین معنی آمده * آمادن کیر بفتح اول بالف کشیده و فتح میم و دال ابجد و سکون های هوز
وکسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده و رای قرشت زده یعنی آماده تصور کن و در قنیه است آمادن را قبول کن و از
دل بپذیر * آموزکار بفتح اول بالف کشیده و ضم میم بواو مجهول رسیده و سکون زای منقوطه و کاف پارسی
بالف کشیده و رای قرشت زده بمعنی آموزنده و آموزاننده را گویند که استاد و معلم و تربیت کننده باشد * آوار
بفتح اول بالف کشیده و واو بالف کشیده و رای قرشت زده مخفف آواره است که از خان ومان دور افتاده باشد
این را قاعده مقصور و محذوف و ترخیم نامند و بمعنی آزار و ستم هم آمده است و حسیب و حساب را نیز گویند
و بمعنی خراب هم هست که نقیض آباد باشد * آور بفتح اول بالف کشیده و فتح واو و رای مهمله بمعنی یقین و تحقیق
و درست باشد و بمعنی فلک هفتم هم هست که فلک زحل باشد و آورنده را نیز گویند و امر باین معنی هم هست
و بمعنی کریه و زشت و بد قیافه هم بنظر آمده و سخن زشت و بد را نیز گویند و بمعنی صاحب و خداوند نیز گفته اند
وقتیکه با لفظی مرکب شود همچو جنگ آور و دلاور و زور آور * آهار بفتح اول بالف کشیده و های هوز هم بالف
کشیده و رای قرشت زده بمعنی خورش و چیز خوردن باشد چنانکه ناهار چیزی خورند و چون خورش باعث
قوت است بنابر آن آشی که بر کاغذ و جامه مالند تا سبب تقویت آن گردد آهار گویند و بمعنی فولاد جوهردار
هم آمده است * آهنین جگر بفتح اول بالف کشیده و فتح های هوز و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده و سکون
نون و کسر جیم و فتح کاف فارسی و رای قرشت زده مبارز و پهلوان سخت دل را نامند * آهون بر بفتح اول
بالف کشیده و ضم های هوز بواو رسیده و سکون نون و فتح موحدهٔ تحتانی و سکون رای قرشت کسیکه در دیوار
یا زمین نقب زند یعنی سوراخ کند و آن عمل دزد است و بمعنی سوراخ کن نیز آمده و چاه و جوی را هم گفته اند
* ابر بفتح اول و سکون موحدهٔ تحتانی و رای قرشت معروفست بعربی سحاب گویند و بمعنی مرد هم آمده است
که در مقابل زن باشد نظامی فرماید * از آن ابر خاصی چنان ریزم آب * که نارد کرد دست بر آفتاب * و بفتح
موحدهٔ تحتانی به لغت ژند و پاژند آلت تناسل را گویند و بمعنی بر و آغوش هم بدین معنی آمده و بر را نیز گفته اند
که بعربی بلی خوانند * ابرشهر بفتح اول و موحدهٔ تحتانی و سکون رای مهمله و فتح شین منقوطه و های هوز و رای
مهمله زده نام اصلی نیشاپور است و معدن فیروزه آنجا است * ابرکار بفتح اول و سکون موحدهٔ تحتانی و رای قرشت
و کاف بالف کشیده و رای ثانی زده بمعنی سرگردان و حیران و متحیر باشد * ابروی زال زر بفتح اول و سکون
موحدهٔ تحتانی و ضم رای مهمله بواو رسیده و کسر مثناة تحتانی و زای منقوطه بالف کشیده و سکون لام و فتح زای منقوطهٔ ثانی
و رای مهملهٔ ثانی زده کنایه از ماه نو باشد که بعربی هلال گویند * ابقر بفتح اول و سکون موحدهٔ تحتانی و فتح قاف و رای
قرشت زده بمعنی شوره است که از آن باروت سازند و در هندوستان بدان آب سرد کنند گویند که این لغت عربی است
* ابکار بفتح اول و سکون موحدهٔ تحتانی و کاف بالف کشیده و رای قرشت زده کشت و زراعت را گویند * ابوزرجمهر
بفتح اول و ضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده و فتح زای منقوطه و سکون رای مهمله و جیم و کسر میم و های هوز و
رای قرشت زده نام وزیر نوشیروان که بدانائی مشهور بوده * ابیر بفتح اول و سکون موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی رسیده
و رای مهمله زده بلغت ژند و پاژند بمعنی پیرهن است که بعربی قمیص خوانند * اترار بفتح اول و سکون مثناة فوقانی
و رای مهمله بالف کشیده و رای ثانی زده زرشک را گویند و آنرا تر و آشها کنند صفرا را بشکند و قوت دل و جگر و معده
دهد و باین معنی با ثای مثلثه نیز گفته اند و بجای رای مهملهٔ ثانی زای منقوطه هم بنظر آمده * اختر بفتح اول

وسکون خای منقوطه وفتح مثناة فوقانی و رای مهمله زده کوکب وستاره را گویند و بمعنی فال و شگون هم آمده و بمعنی
بخت وطالع هم هست و اسم روز ایست و علم را نیز گویند و نام فرشته ایست که موکل کرهٔ زمین است ٭ اخترشمر بفتح اول
وسکون خای منقوطه وفتح مثناة فوقانی و رای مهمله زده وضم شین منقوطه وفتح میم و رای ثانی زده منجم و نجوم دان را
گویند ٭ اخدر بفتح اول وسکون خای منقوطه وفتح ذال مهمله و رای قرشت زده برادرزاده و خواهرزاده را گویند
٭ اخگر بفتح اول وسکون خای منقوطه وفتح کاف پارسی و رای مهمله زده پارهٔ آتش رخشنده را گویند و کنایه
از مادهٔ عشق و عاشقی هم هست و بعربی پاره آتش رخشنده را جمره خوانند ٭ اخلوز بفتح اول وسکون خای
منقوطه وضم لام بواو رسیده و رای قرشت زده میوه ایست سرخ بهیأتی قایل نشکل کردهٔ گوسپند و آنرا
شیرازی گوز رگ گویند و آن میوهٔ گرمسیر باشد در شکر پرورده کنند و شورند ٭ ادخر بفتح اول وسکون دال
ابجد وفتح خین منقوطه و رای مهمله زده بمعنی یادگیر آمده ٭ ار بفتح اول وسکون رای مهمله اره درودگری باشد
و مخفف اگر هم هست که آن کلمهٔ شرط است و کنجاره را نیز گویند که ثفل دانهٔ روغن گرفته باشد و بترکی
مرد را گویند که در مقابل زن باشد ٭ ارتیشدار بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده
وسکون شین منقوطه وفتح دال مهمله بالف کشیده و رای قرشت زده لشکر و سپاه را گویند و نام رود خانه ایست
بسیار بزرگ در حدود قبچاق ٭ اردشیر بفتح اول وسکون رای مهمله و دال ابجد وکسر شین منقوطه بمثناة تحتانی
مجهول رسیده و رای مهمله زده نام بهمن ابن اسفندیار پدر داراب است گویند چون جدش گشتاسپ او را
بسیار شجاع و دلیر دید بدین نام موسوم ساخت و معنی ترکیبی آن شیر خشمناک باشد چه ارد بمعنی قهر و خشم
نیز آمده است و نام پسر ساسان ابن بهمن که نام اول ساسانیان بوده است و او را اردشیر بابکان می گفتند و نام
پسر شیرویه ابن پرویز هم هست و کسی را نیز گویند که در قوت و شجاعت بی‌بهره و رحمن باشد ٭ ارور بضم اول
وسکون رای مهمله وفتح راو و رای مهمله زده بلغت ژند و استا بمعنی نباتات باشد یعنی رستنیها ٭ ازار بکسر
اول و زای منقوطه بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی لنگ و فوطه هم هست و دستار را نیز گویند و هر چیز که
بر بالا کشند مانند شلوار و تنبان و من ولنگ آب را نیز گفته اند و در عربی بمعنی زن باشد که در مقابل مرد است
٭ ازار سیمگون سکهٔ نوبهار بفتح اول و زای هوز بالف کشیده و نون زده و سیمگون سکهٔ نوبهار معلوم بمعنی گلهای
سفید آمده که نسرین و نسترن وغیره باشد ٭ ازبر بفتح اول وسکون زای منقوطه وفتح موحدهٔ تحتانی و رای قرشت
زده بیاد گرفتن و بخاطر نگاهداشتن آمده و بعربی حفظ گویند ٭ ازبیر بفتح اول وسکون زای معجمه وکسر موحدهٔ
تحتانی بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله زده بمعنی مذکور است که بیاد گرفتن و حفظ باشد ٭ ازدر بفتح اول وسکون
زای منقوطه وفتح دال مهمله و رای قرشت زده بمعنی لایق و سزاوار و زیبا باشد ٭ ازدست مگذار بفتح اول
وسکون زای هوز وفتح دال مهمله و سکون سین مهمله و مثناة فوقانی وفتح میم وضم کاف پارسی و ذال منقوطه
بالف کشیده و رای مهمله زده یعنی ضایع مگذار ٭ ازگارد ور بفتح اول وسکون زای هوز و کاف بالف کشیده
و رای مهمله زده وضم دال ابجد بواو رسیده و رای مهمله زده بمعنی نالایق و ناسزا است ٭ اژدر
بفتح اول وسکون زای فارسی وفتح دال مهمله و رای قرشت زده مار بزرگ را گویند و هر علم و رایت را نیز گفته اند
٭ اژیر بفتح اول وکسر زای پارسی بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله زده بمعنی مردم پرهیزکار باشد و عاقل و زیرک
و هوشمند را نیز گفته اند ٭ اسبانبر بفتح اول وسکون سین مهمله و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده وسکون نون وضم
بای ثانی وسکون رای مهمله نام شهریست که نوشیروان بنا کرد و طاق کسری که مشهور است در آن شهر ساخت

* اسپر بفتح اول وسکون سین مهمله و فتح بای پارسی و رای مهمله زده سپر را گویند که بعربی جنه خوانند
* اسپ عمر بفتح اول وسکون سین مهمله و بای پارسی وضم عین غیر منقوطه وسکون میم و رای مهمله یعنی عمری که
همچو اسپ در رواست * اسپندیار بفتح اول وسکون سین مهمله وفتح بای پارسی وسکون نون ودال مهمله
ومثناة تحتانی بالف کشیده وسکون رای مهمله پسر گشتاسپ شاه باشد که درویین را فتح کرده وارجاسپ
شاه را کشت ومردم وخواهران خود را نجات دهانید او هم در حیات گشتاسپ شاه تیر دو شاخه از دست رستم خورده
کشته شد می گویند رویین تن بود وتبیل تعویذی در بازو داشت بدان زخم کار نمیکرد * اسپیدار بکسر اول
وسکون سین مهمله وکسر بای پارسی بمثناة تحتانی رسیده ودال مهمله بالف کشیده ورای مهمله زده درختی است
که بار نمی‌آورد مثل بید * اسپور بضم اول وسکون سین مهمله وضم بای پارسی بواو مجهول رسیده وسکون رای
مهمله بمعنی نهایت نادان وکند طبع وخالی ذهن آمده وبعضی درخت بید را نامند * اسپیدکار بکسر اول وسکون
سین مهمله وکسر بای پارسی بمثناة تحتانی رسیده وسکون دال مهمله وکاف بالف کشیده وسکون رای مهمله شخصی را
گویند که ظروف مس را سفید کند او را قلعی گر وسفیدگر نیز گویند * استبر بضم اول وسکون سین مهمله وضم
مثناة فوقانی وفتح موحدهٔ تحتانی با رای مهمله زده بمعنی ستبر وکنده وغلیظ باشد * استخر بضم اول وبکسر آن
وسکون سین مهمله وفتح مثناة فوقانی وفتح خای منقوطه وسکون رای مهمله آبگیر وتالاب را گویند ونام قلعه ایست
در ملک فارس وچون در آن قلعه تالاب بسیار بزرگی هست بنا بر ان بدین نام خوانند ومعرب آن اصطخر است
* استر بفتح اول وسکون سین مهمله وفتح مثناة فوقانی ورای مهمله زده از دواب مشهور است گویند این تصرف را
فرعون کرده است وبطانه جامه را نیز استر گویند * استار بکسر اول وسکون سین مهمله وفتح مثناة فوقانی ورای
مهمله بالف کشیده ورای ثانی زده نام غله ایست که آنرا مرجمک خوانند وبعربی عدس گویند * استوار بضم اول
وسکون سین مهمله وضم مثناة فوقانی وواو بالف کشیده ورای مهمله زده بمعنی محکم ومضبوط باشد وبمعنی باور
هم هست چه استوار داشتن بمعنی باور داشتن است وامین ومعتمد واعتمادی را نیز گویند * استور بضم اول وسکون
سین مهمله وضم مثناة فوقانی بواو رسیده ورای مهمله زده هر چهارپایی را گویند عموما واستر واسپ را نامند
خصوصا * استیر بفتح اول وسکون سین مهمله وکسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده وسکون رای قرشت مقداری
باشد معین وآن شش درم ونیم است * اسطخر بضم وکسر اول وسکون سین مهمله وفتح طای مهمله وفتح خای منقوطه
برای مهمله زده نام قلعهٔ که در فارس است گویند که دران قلعه تالابی بوده است بنا بران باین نام اشتهار یافته
وتالاب را نیز گفته اند وبعضی گویند معرب استخر است * اسطر بضم اول وسکون سین مهمله وضم طای مهمله
ورای قرشت زده بیونانی ترازو را گویند وبعربی میزان خوانند ونام پادشاهی نیز بوده است * اسغر بضم اول
وسکون سین مهمله وضم غین ورای مهمله زده سیغول را گویند وآن جانوریست که خارهای ابلق مانند سیخها بر بدن
دارد وچون کسی قصد او کند خود را چنان تکان میدهد که سیخها از بدن او جسته بران کس می خورد وفرو میرود
گویند هرچند او را بزنند فربه تر میشود * اسفابور بفتح اول وسکون سین مهمله وفا بالف کشیده وموحدهٔ تحتانی
بواو رسیده ورای مهمله زده نام شهریست که نوشیروان بنا کرده واز جملهٔ هفت شهر مداین است * اسفار
بفتح اول وسکون سین مهمله وفا بالف کشیده ورای مهمله زده نام ولایتی است گویند دران ولایت رود
خانه ایست که بهر سه سال سه ماه آب در وجاریست وباقی ایام منقطع می باشد وبکسر اول نام ریحانیست بغایت خوشبو
که آنرا آس میگویند * اسفانبر بفتح اول وسکون سین مهمله وفا بالف کشیده ونون زده وضم موحدهٔ تحتانی وسکون

رای مهمله اسفا نور باشد و آن شهریست که نوشیروان بنا کرده است و طاق کسری در آنجا است ٭ اسفندیار بفتح
اول و سکون سین مهمله و فتح فا و سکون نون و کسر دال مهمله و مثناة تحتانی بالف کشیده و رای قرشت زده نام پسر
گشتاسب باشد و آن را روئین تن می گفتند و معنی قدرت حق و لطف یزدان هم هست و نیز روز اسفندار که پنجم
هر ماه شمسی باشد ٭ اسفیدار بفتح اول و سکون سین مهمله و کسر فا بمثناة تحتانی رسیده مخفف اسفید دار است
که درخت بید باشد و معرب غرب خوانند و بعضی گویند که نوعی از بید است ٭ اسقنقور بکسر اول و سکون سین
و فتح قاف و سکون نون و ضم قاف بواو رسیده و رای مهمله زده جانوریست معروف که آنرا اسقنقور گویند شبیه
بسوسمار است هم در آب و هم در خشکی میباشد قوت باه دهد گویند که این لغت رومی است ٭ اسکدار بفتح اول
و سکون سین مهمله و ضم کاف و دال مهمله بالف کشیده و رای مهمله زده آن است که چون قاصدی را خواهند که بتعجیل
بجائی بفرستند دفتری بدست او دهند که از جائی تا منزل بمنزل اسپ تازه زود و سوار شود و معرب آن برید
خوانند و پیادگان با این لوح را نیز گویند که در هر چند قدم یکی نشسته باشد و خط و کتابت را پیاده
اول به دوم و دوم بسوم دهد تا مقصد برسد و این در هند و ستان بیشتر متعارف است و کیسه و خریطه را نیز گویند
که قاصدان مکتوب را در آن نهند بضم اول و کسر اول هم آمده است ٭ اسکر بضم اول و سکون سین مهمله و ضم کاف
پارسی و رای مهمله زده خار پشت بزرگ تیر انداز را گویند ٭ اسکندر بکسر اول و سکون سین مهمله و فتح کاف و سکون
نون و فتح دال مهمله و رای قرشت زده نام پادشاهی است که عالم گیر شده گویند دختر زاده فیلقوس است
و پدرش داراب نام داشت و چون داراب دختر فیلقوس را بسبب گنده دهنی پیش فیلقوس فرستاد دختر از داراب حامله
بود و اظهار نمیکرد تا بوی دهن او را با اسکندروس که آنرا بفارسی سیر گویند علاج کردند بعد از آن فرزند
بوجود آمد او را اسکندر نام نهادند نام مادر او ناهید بود و بعضی برآنند که فیلقوس به شکار رفته بود گذرش در
ویرانه افتاد در آنجا مادر سکندر را که زن دارای بود دید که دارا پیاده مرده است فیلقوس سکندر را آورده
چون فرزندان پرورش کرده ولی عهد خود گردانید و بعضی گویند که این پسر فیلقوس بود او را ذوالقرنین
از آن جهت گویند که دو طرف پیشانی او بلند برآمده بود و بعضی گویند که اسکندر پیغمبر شد ٭ اسمار بکسر اول
و سکون سین مهمله و میم بالف کشیده و رای مهمله زده دوائی است که آنرا مورد گویند و بعربی آس خوانند بهترین
آن سمرقندی است ٭ اسمندر بفتح اول و سکون سین مهمله و فتح میم و سکون نون و فتح دال مهمله و رای قرشت
زده یعنی سمندر باشد و آن جانوریست که در آتش متکون میشود ملوکان از پوست او دستار خوان ساخته اند
٭ اسوار بفتح اول و سکون سین مهمله و واو بالف کشیده و رای قرشت زده بمعنی سوار باشد که در مقابل پیاده باشد
و بزبان گیلان جمعی باشند از لشکریان که تیری و چماقی همراه دارند که بدان حرب کنند و بر کلاه یک پر زنند
و آن نوع حرب را اسواری گویند و نام شهری از ولایت صعید مصر که راه ولایت نوبه بر چهار فرسخی از آن شهر
واقع است و کوهی است که بر جنوب آن رود نیل از دامن آن کوه بیرون می آید ٭ اسوار بفتح اول و ضم سین
مهمله بواو رسیده و موحده تحتانی بالف کشیده و رای مهمله زده بلغت ژند و پاژند بمعنی سوار است که در مقابل
پیاده باشد ٭ اسر بفتح اول و ضم سین مهمله بواو رسیده و رای قرشت زده بلغت ژند و پاژند بمعنی پریروز است
که روز پیش دیروز باشد ٭ اشترخوار بضم اول و سکون شین منقوطه و ضم مثناة فوقانی برای مهمله زده و فتح
خای منقوطه و واو معدوله بالف کشیده و رای مهمله زده درختی است خورد خاردار که شتر را ایله فربه گرداند و از خار
مانند شهد شیره بدر آید و بعضی گویند نوعی از مار است که آنرا اشترخوار میگویند و کمه را نیز گفته اند و آن جانوریست

کوچک وخون خوار که بر بدن شتر وگاو وخر وگوسپند بچسپد وخون از بدن آنها بمکد * اشترمور بضم اول وسکون شین
منقوطه وضم مثناة فوقانی ورای مهمله زده وضم میم بواو مجهول رسیده وسکون رای قرشت گویند جانوریست مانند مور
لیکن برابر گوسپند میشود وبعضی گویند به بزرگی بزکوهی میباشد ودر جنگلهای مغرب بسیار است * اشترغار بضم اول
وسکون شین منقوطه وضم مثناة فوقانی ورای مهمله زده وغین معجمه بالف کشیده وسکون رای مهمله گیاهی است که از بیخ
او اچار سازند ودر بعضی فرهنگها است که گیاهی است تلخ وبعضی بر آنند که بیخ آن اهل خراسان در سرکه
پرورده خورند معده را قوت دهد واشتها آورد * اشخار بفتح اول وسکون شین منقوطه وثنای تخذ بالف کشیده
ورای مهمله زده زاج سیاه را گویند که رنگرزان بکار برند ونوشادر را نیز گفته اند وآن نمک مانندی است
که اوستادان سفید گر بکار برند * اشغر بفتح اول وسکون شین منقوطه وضم غین معجمه وسکون رای مهمله
خارپشت بزرگ تیرانداز را گویند * اشکار بکسر اول وسکون شین منقوطه وکاف بالف کشیده ورای قرشت زده
بمعنی شکار باشد که نخچیر است وشکار کردن را نیز گویند * اصطخر بکسر وضم اول وسکون صاد وفتح طای حطی وخای
منقوطه ورای مهمله زده قلعهٔ فارس باشد وآن تختگاه دارا ابن داراب است * اغار بفتح اول وغین منقوطه
بالف کشیده وسکون رای مهمله بمعنی برانگیخته وتحریک کرده باشد وبمعنی نم کشیده وخسپیده هم آمده
وآمیخته وسرشته را نیز گویند * افدر بفتح اول وسکون فا وفتح دال مهمله ورای قرشت زده برادر پدر را
گویند که بعربی عم خوانند وبمعنی برادرزاده وخواهرزاده نیز آمده * افزار بفتح اول وسکون فا وزای معجمه
بالف کشیده ورای مهمله زده بمعنی کفش وپا افزار باشد وبادبان کشتی را نیز گویند وآلات پیشه وران باشد
عموما وتتبین خولادمکا نرا گویند خصوصا وادویهٔ گرمی که در طعام کنند همچو فلفل ودارچینی وزیره ومانند آن
* افسار بفتح اول وسکون فا وسین مهمله بالف کشیده ورای مهمله زده بمعنی افسانست که فسون گر ورام کنند باشد
وچیزی را نیز گویند که از چرم ومانند آن سازند وبر سر اسپ واستر وامثال آن کنند * افسر بفتح اول وسکون فا
وفتح سین مهمله ورای قرشت زده بمعنی تاج باشد که بعربی اکلیل خوانند * افشار بفتح اول وسکون فا وشین
منقوطه بالف کشیده ورای مهمله زده بمعنی افشردن باشد یعنی آب از چیزی بزور دست گرفتن وریزنده وریختن
پی در پی را نیز گویند وبمعنی خلانیدن هم آمده است وامر بدین معنی نیز هست یعنی بخلان وبیفشار وبریز وبمعنی
ممد ومعاون وشریک ورفیق نیز آمده همچو دزد افشار ونام طایفه ایست از ترکان * افشره کر بفتح اول وسکون فا
وفتح شین ورای مهمله وهای ملفوظ زده وفتح کاف پارسی وسکون رای مهمله روغن گر وعصار را گویند * افعی کهر بانپیکر
بفتح اول وسکون فا وکسر عین مهمله وتشدید یا وکسر مثناة تحتانی وفتح کاف وسکون های ملفوظ وضم رای
مهمله وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وفتح بای پارسی وسکون مثناة تحتانی وفتح کاف وسکون رای مهمله کنایه از شعلهٔ
آتش باشد * افگار بفتح اول وسکون فا وکاف پارسی بالف کشیده ورای مهمله زده جراحت پشت چاروا را گویند
که بسبب سواری بسیار وگرانی بار شده باشد وبمعنی زمین گیر وبجا مانده وآزرده هم هست * اکار بضم اول
وکاف بالف کشیده ورای مهمله زده بمعنی زراع وزراعت کننده وباغبان باشد * اکسیر بکسر اول وسکون کاف
وکسر سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده ورای مهمله زده کیمیا را گویند وآن جوهریست که از نده وآمیزنده
وکامل کننده یعنی مس را طلا میکند وسیماب وقلعی را نقره وادویهٔ مفیدهٔ نایده مند ونظر مرشد کامل را نیز
مجازا اکسیر گویند * اگر بفتح اول وکاف پارسی ورای مهمله زده کلمهٔ شرط است وبمعنی کفل وسرین هم آمده است
ونام دوائی است که آنرا وج گویند وآن سفید وخوشبو وگره دار باشد گرائی زبان را سود دارد وقوت باه دهد

وجوب مورد را نیز گویند ٭ الکساندر بکسر اول وسکون لام وسین مهمله بالف کشیده وسکون نون ودال مهمله ورای
قرشت زده نام اسکندر رومی است بعضی برانند که اسکندر مخفف آن وبعضی برانند که معرب آن است مردم و
رومی را معلوم می شود اصل آن است که این نام هم مترادف سکندر است ٭ الونجار بفتح اول وسکون لام وضم واو
وسکون نون وجیم بالف کشیده ورای مهمله زده آلوی کرد را گویند وآن میوه ایست که به زرد آلو رنگ آن زرد وبعضی
وسبز ورنگ های دیگر نیز می باشد در تحفه می نویسد که اهل باغ سه انواع آلو را گویند یعنی زرد آلو وسرخ
آلو وعشم واعراضی را نیز گویند که شوخان از روی ناز وعشوه کنند ٭ امر بفتح اول وکسر میم وسکون رای مهمله
چهار روز از ایام عجوز را نامند ٭ انار بفتح اول ونون بالف کشیده ورای مهمله زده میوهٔ معروف که عرب آن را رمان
نامند وبید شطا است ٭ انبار بفتح اول ونون غنه وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده ورای قرشت زده بمعنی پر ومملو ولبریز
باشد وبمعنی خس وخاشاک وفضله انسان وسرگین حیوانات دیگر باشد که توده کرده باشند ومزارعان بر زمین زراعت
ریزند وغله بسیار را که توده کرده باشند وفرو ریختن خانه وافتادن دیوار وامثال آن را نیز واستخر وتالاب را
انبار گویند وبکسر اول مخفف انبار است ٭ انبان بار بفتح اول ونون غنه وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده
وکسر نون وهای ابجد بالف کشیده ورای مهمله زده مردم بیکاره وهیچ کاره وفربه را گویند ٭ انبر بفتح اول
ونون غنه وضم موحدهٔ تحتانی وسکون رای مهمله آلتی باشد از آهن که آهنگران وزرگران ومسگران طلا ومس
تفته را بدان گیرند ٭ انبیر بفتح اول وسکون نون وکسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی رسیده وسکون رای مهمله
بمعنی پل تر وخشک هر دو نوشته اند وبمعنی پر کردن ومملو گردانیدن هم گفته اند وامر باین معنی هم هست وبمعنی
دین وآیین وکیش ومذهب هم بنظر آمده ٭ انجبار بفتح اول وسکون نون وکسر جیم وموحدهٔ تحتانی بالف
کشیده ورای مهمله زده معرب انگبار است وآن رستنی سرخ رنگ است وپیوسته در جویبارها روید وعصارهٔ آن
نیز سرخ می باشد بواسیر را نافع است ٭ انجیر بفتح اول وسکون نون وکسر جیم بمثناة تحتانی رسیده ورای قرشت
زده میوه ایست معروف ومطلق سوراخ را گویند عموما وسوراخ کون را خصوصا وجوی آبی است در هرات
وآن را جوی انجیل هم می گویند ٭ انداز بفتح اول وسکون نون ودال مهمله بالف کشیده ورای مهمله زده سرگذشت
وافسانه را گویند وبکسر اول در عربی بمعنی انداختن باشد ٭ اندابشگر بفتح اول وسکون نون ودال مهمله بالف
کشیده وکسر مثناة تحتانی وسکون شین وفتح کاف پارسی ورای مهمله زده کهگل وگلابه بر بام ودیوار مالنده را گویند
٭ اندر بفتح اول وسکون نون وفتح دال مهمله ورای قرشت زده بمعنی در باشد که بعربی فی گویند چنانکه
اندران واندر خانه یعنی دران ودر خانه وافادهٔ معنی غیریت نیز می کند چون با مادر وپدر وبرادر
وخواهر ترکیب کنند چون مادراندر وپدراندر وبرادراندر وخواهراندر وبرای تجرید هم آید چنانکه بشکر اندر رود پادر
٭ اندرخور بفتح اول وسکون نون وفتح دال مهمله ورای قرشت زده وفتح خای منقوطه وسکون واو معدوله
ورای بی نقطه زده بمعنی لایق وسزاوار وزیبا باشد ٭ انر بفتح اول ونون ورای مهمله زده هر چیز زشت وکریه
وبد را گویند ٭ انگار بفتح اول وسکون نون وکاف بالف کشیده ورای مهمله زده بمعنی تصور وپندار باشد
که از پنداشتن است وتصور وتصور کننده را نیز گویند وامر باین معنی هم هست یعنی پندار وانگارش کن وبمعنی
انگاره هم آمده است که کار نا تمام باشد ٭ انگار بفتح اول وسکون نون وکاف پارسی بالف کشیده ورای مهمله زده
مجمع وانجمن بازیگران وقصه خوانان باشد ٭ انگور بفتح اول وسکون نون وضم کاف فارسی بواو رسیده ورای
مهمله زده میوه ایست معروف وآن انواع است فخری وخایهٔ غلامان وغیره ٭ انگیر بفتح اول وسکون نون

وکسر کاف پارسی وسکون رای مهمله زده انکور را کویند که بعربی عنب خوانند * انیر بفتح اول وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده وسکون رای مهمله خوی زشت وطبیعت بد را کویند * اوار بفتح اول وواو بالف کشیده ورای قرشت زده بمعنی دفتر وحساب دیوانی باشد وبضم اول کرمانرا وحوالی کرم را کویند * اوبار بفتح اول وسکون واو وموحده تحتانی بالف کشیده ورای مهمله زده چیزی بگلو فرو بردن وبلع کردن را کویند وهرچیز که فرو رود یعنی بلع شود وهر جانوری که جانور زنده را فرو برد کویند اوبارید وبمعنی خانه وسرا هم آمده است وامر بفرو بردن وبیرون افکندن هم هست یعنی فرو بر وبیرون بیفکن وبمعنی آتش غالب وزهر مهلک نیز کفته اند وبضم اول ناله وزاری را کویند * اودر بفتح اول وسکون واو وکسر دال مهمله ورای قرشت زده برادر پدر باشد که بعربی عم کویند * اور بضم اول وسکون واو پارسی ورای قرشت زده بمعنی مشت باشد عموما ومشتی که بردهن شخصی زنند خصوصا وکردکان وپسته وبادام وامثال آنهارا نیز کویند که مغزشان ضایع وتباه شده باشد * اوزار بفتح اول وسکون واو ورای منقوطه بالف کشیده ورای مهمله زده بمعنی بادبان کشتی ودستافزار پیشه وران آمده وکفش وپاافزار را نیز نامند وداروی کرم باشد مثل فلفل ودارچینی وزیره وغیره که در دیگ طعام ریزند * اوغر بفتح اول وسکون واو وفتح غین منقوطه ورای قرشت زده مجمع سلاطین وحکام واکابر واشراف باشد وجائی را نیز کویند که باد بسیار وزد * اوکار بفتح اول وسکون واو وکاف پارسی بالف کشیده ورای مهمله زده جراحت پشت چاروا باشد ومردم زمین کیر وبیچاره مانده وآزرده را نیز کویند وباید دانست که در لغت فارسی چنانکه موحده تحتانی بواو تبدیل می یابد دال نیز تبدیل می یابد * اهار بفتح اول وهای هوز بالف کشیده ورای قرشت زده پالوده که بر کاغذ وشوربائی که بر جامه مالند * اهر بفتح اول وهای هوز ورای قرشت زده نام موضعی است از آذربایجان که رودخانه عظیمی دارد ونام درختی هم هست که ثمر آنرا زبان کنجشک وبعربی لسان العصافیر خوانند وشکوفه وبهار آنرا سنبل الکلب خوانند * اهرمن بفتح اول وسکون های هوز وفتح میم ورای مهمله زده شغال را کویند وآن جانوریست مانند سگ لیکن از سگ کوچکتر است کویند که در عهد کسری بهم رسیده وپیش از آن نبوده * اهوار بفتح اول وسکون های هوز وواو بالف کشیده ورای قرشت زده حیران ووالـه وشیفته را کویند * اهور بفتح اول وسکون های هوز وفتح واو ورای مهمله زده معشوق ومطلوب را کویند * ایار بفتح اول ومثناة تحتانی بالف کشیده ورای مهمله زده نام ماه سوم بهار است از ماههای رومیان. بودن آفتاب در برج جوزا وترجمه حساب هم هست چه ایارکیر محاسب وحساب کیرنده را کویند * ایارکیر بفتح اول ومثناة تحتانی بالف کشیده وفتح رای مهمله وسکون های هوز وکسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده وسکون رای قرشت محاسب ونویسنده را کویند * ایدر بکسر اول وسکون مثناة تحتانی وفتح دال ورای قرشت زده بمعنی اینجا واکنون واینک باشد وایدری اینجائی را کویند * ایر بکسر اول وسکون مثناة تحتانی ورای مهمله زده جوششی باشد ریزه ریز با خارش وسوزش بسیار وآنرا بعربی شری خوانند وبمعنی دمل هم آمده است وبفتح آلت تناسل را کویند * ایرانشهر بکسر اول وسکون مثناة تحتانی ورای مهمله بالف کشیده ونون زده وفتح شین منقوطه وهای هوز ورای قرشت زده نام اول نیشاپور است * ایشهریار بکسر اول وسکون مثناة تحتانی وفتح شین منقوطه وهای هوز ورای مهمله زده ویائی حطی بالف کشیده ورای ثانی زده نام روز سیم است از ماههای ملکی وخطاب بملان ترو شهریاری هم است * ایکر بکسر اول وسکون مثناة تحتانی وفتح کاف پارسی ورای قرشت زده دوائی است که به اکر شهرت دارد سفید وسطبر وکره وار می باشد * ایمر بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وفتح میم

و رای قرشت زده آهن سرتیز را گویند که بر قلمه نصب نمایند و بدان زمین را شیار کنند ٭ ابوار بکسر اول مثناة تحتانی مجهول رسیده و وار بالف کشیده و رای قرشت زده وقت عصر باشد که نماز دیگر ش نیز میگویند چنانکه شبگیر صبح را خوانند و راه رفتن وقت عصر را ابوار کردن و وقت صبح را شبگیر نمودن گویند ٭ این دو خواهر بکسر اول و سکون مثناة تحتانی و نون وضم ذال مهمله بواو رسیده و فتح خای منقوطه و سکون واو و مهمله بالف کشیده و فتح های مدوره و رای قرشت زده آن دو ستاره که عرب آنرا اختاسهیل نامند ٭ این دو که دار بکسر اول مثناة تحتانی رسیده و سکون نون وضم دال مهمله بواو رسیده وضم کاف و فتح لام و سکون های مدوره و دال ابجد بالف کشیده و رای قرشت زده کنایه از ماه و خورشید است ٭ این دو مه چیز بکسر اول و سکون مثناة تحتانی و نون وضم دال مهمله بواو رسیده و کسر میم مهمله و های مدوره زده و فتح جیم پارسی و سکون نون و فتح موحدهٔ تحتانی و رای مهمله زده کنایه از افلاکها ست ٭ این سه دختر بکسر اول و سکون مثناة تحتانی و نون و کسر سین مهمله و های مدوره زده وضم دال ابجد و سکون خای منقوطه و فتح مثناة فوقانی و رای زده کنایه از سه ستاره که متصل بنات النعش اند ٭ این شش در بکسر اول و سکون مثناة تحتانی و نون و فتح شین منقوطه و شین ثانی زده و فتح دال مهمله و رای قرشت زده اشارت بدنیاست باعتبار شش جهت ٭ این کبود حصار بکسر اول و سکون مثناة تحتانی و نون و فتح کاف وضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده و سکون دال مهمله و کسر حای حطی و صاد مهمله بالف کشیده و سکون رای مهمله اشارت بآسمان دنیاست ٭ این غدت دار بکسر اول و سکون مثناة تحتانی و نون و کسر عین مهمله و تشدید دال و سکون تای قرشت و دال مهمله بالف کشیده و رای قرشت زده اشارت سوی آن علم است که هرش هنوز نگشاده الله و می آن نخورده اند ٭ این مدر بکسر اول و سکون مثناة تحتانی و نون و فتح میم و دال مهمله و رای قرشت زده اشارت سوی زمین است و لیز لفی ذ ریدن یعنی این را مدر

چشمهٔ یازدهم از اول از قلزم اول من کتاب تحفت تلزم در بیان همزهٔ ممدوده و مقصوره با زای منقوطه

٭ آب خیز بفتح اول بالف کشیده و سکون موحدهٔ تحتانی و کسر خای منقوطه بمثناة تحتانی مجهول رسیده و زای منقوطه زده زمینی را گویند که هرجا آنرا بکنند آب بیرون آید و معنی طغیان آب و کوه و موجهٔ آب را نیز گفته اند و بمعنی ناودان هم آمده ٭ آب اوریز بفتح اول بالف کشیده و کسر موحدهٔ تحتانی وضم همزه بواو رسیده و کسر موحدهٔ تحتانی و رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و زای منقوطه زده یعنی رونق و جاه او بیرون شرمنده و سیه رو و بی نور بکن ٭ آبخاز بفتح اول و سکون موحدهٔ تحتانی و خای منقوطه بالف کشیده و زای هوز نام ولایتی است از ترکستان مشهور بظلم گویند مردم آنجا بیشتر ترسا و آتش پرست اند و در انجا دیرست بسیار عظیم ٭ آب ریز بفتح اول بالف کشیده و سکون موحدهٔ تحتانی و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی مجهول رسیده و زای منقوطه زده ادب خانه و مستراح را گویند و بمعنی دلو آبکشی هم آمده و طرفی را نیز گفته اند که در وقت غسل کردن بدان آب بر سر ریزند و گوی باشد که آن برای آبهای مستعمل همچون آب حمام و آب مطبخ و امثال آن کنده باشند ٭ آبرز بفتح اول بالف کشیده و کسر موحدهٔ تحتانی و فتح رای مهمله و زای منقوطه زده می انگوری را نامند ٭ ابلهٔ روز بفتح اول بالف کشیده و سکون موحدهٔ تحتانی و فتح لام و کسر همزهٔ مبدله وضم رای مهمله بواو مجهول رسیده و زای هوز زده کنایه از آفتاب عالمتاب است ٭ ابورز بفتح اول بالف کشیده و سکون موحدهٔ تحتانی و فتح واو و سکون رای مهمله و زای منقوطه زده شناور و شنا کننده را گویند ٭ آتش افروز بفتح اول بالف کشیده و فتح مثناة فوقانی و سکون شین منقوطه و فتح همزه و سکون فا وضم رای مهمله بواو مجهول رسیده و زای منقوطه زده طرفی باشد از آتش بهیات

کلهٔ آدمی وسوراخ تنگی دارد چون آنرا گرم کنند ومیان آب فرو برند آب را بخود کشد وچون بکنار آتش
نا افروخته کذارند وگرم شود بخاری ازان سوراخ بر آتش وزد آتش را برافروزد واین از مخترعات
جالینوس است وسوخته وهرچیزی که بدان آتش افروزند ونام ماه یازدهم از سالهای ملکی یزدجردی
ونام مرغی هم هست که آنرا برومی ققنس خوانند * آتش توبه سوز بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناة فوقانی وسکون شین
منقوطه وفتح مثناة فوقانی بواو مجهول رسیده وفتح موحدهٔ تحتانی وهای ملفوظ زده وضم سین مهمله بواو مجهول
رسیده وزای منقوطه زده کنایه از شراب انکوری باشد * آتش رز بفتح اول وسکون ثانی وفتح مثناة فوقانی وکسر شین
منقوطه وفتح رای مهمله وزای هوز زده کنایه از شراب انکوری باشد * آتش روز بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناة
فوقانی وکسر شین منقوطه وضم رای مهمله بواو مجهول رسیده وزای هوز زده کنایه از آفتاب عالمتاب است وگرمی
وروشنی روز را نیز میکویند * آتش سوز بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناة فوقانی وکسر شین منقوطه وضم سین مهمله وسکون واو
مجهول وزای منقوطه کنایه از گرمی عشق وفکر وخیال باشد * آتش فراز بفتح اول وسکون ثانی وفتح مثناة فوقانی وکسر آن وسکون
شین منقوطه وفتح فا ورای مهمله بالف کشیده وزای هوز زده بمعنی آتش افرازه است که تیر هوائی وتیر آتشبازی باشد
* آتش فروز بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناة فوقانی وسکون شین منقوطه وفتح فا وضم رای مهمله بواو مجهول
رسیده وزای هوز زده بمعنی آتش افروز است وآن ظرفی باشد بهیات سر آدمی وسوراخ تنگی دارد چون آنرا گرم
کنند ودر آب نهند آب را بخود درکشد وچون بر کنار آتش نا افروخته کذارند بخاری ازان سوراخ بر آید
وآتش افروخته کردد ونام ماه یازدهم است از سالهای ملکی یزدجردی وپرندهٔ هم هست که آنرا ققنس کویند
* آذرافروز بفتح اول بالف کشیده وفتح ذال منقوطه وسکون رای مهمله وفتح همزه وسکون فا وضم رای مهمله بواو
مجهول رسیده وزای هوز زده بمعنی آتش افروز است وآن ظرفی باشد میان خالی بهیات کلهٔ آدمی وسوراخ تنگی دارد
چون آنرا گرم کنند ومیان آب فرو برند آب را بخود کشد وچون بر کنار آتش بنهند بخاری ازان بر آید
که آتش افروخته کردد ونام مرغی هم هست که آنرا ققنس کویند * آذرفروز بفتح اول بالف کشیده وفتح ذال
منقوطه وسکون رای مهمله وکسر فا وفتح رای مهمله بواو مجهول رسیده وزای هوز زده بمعنی آذرافروز است
که حقیقت آن بالا کذشته * آردبیز بفتح اول بالف کشیده وفتح رای مهمله وسکون دال ابجد وکسر موحدهٔ
تحتانی بمثناة تحتانی مجهول رسیده وزای هوز زده غربال وپرویزن را نامند که آرد وغیره ازان بیزند * آز
بفتح اول بالف کشیده وزای منقوطه زده بمعنی آرزو وخواهش وابرام وحرص باشد در جمیع امور ونام جائی
ومقامی ونام شهری ومدینهٔ هم هست * آژ بفتح اول بالف کشیده وزای پارسی زده بمعنی آسوده باشد وامر
بآسودن هم هست یعنی بیاسا وآسوده شو * آش مویز بفتح اول بالف کشیده وکسر شین منقوطه وفتح میم وکسر واو
بمثناة تحتانی رسیده وزای هوز زده آشی باشد که از مویز سازند * آشفته مغز بفتح اول بالف کشیده وضم شین
منقوطه وسکون فا وفتح مثناة فوقانی وهای ملفوظ زده وفتح میم وسکون غین منقوطه وزای هوز زده بمعنی پریشان سر
است * آغاز بفتح اول بالف کشیده وغین معجمه بالف کشیده وزای هوز زده بمعنی ابتدای کارها باشد
وصلا ونداء را نیز کویند وبمعنی قصد واراده هم آمده است وامر باین معنی هم است یعنی قصد کن واراده نما
* آلیز بفتح اول بالف کشیده وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده وزای هوز زده جفته ولکد انداختن وبرجستن
وخیز کردن ستور باشد * آمیز بفتح اول بالف کشیده وکسر میم بمثناة تحتانی مجهول رسیده وزای منقوطه زده
بمعنی آمیزش وجماع ومباشرت باشد وآمیخته دو چیز یا زیاده بهم را نیز کفته اند * آمیژ بفتح اول بالف کشیده

وکسر میم بمثناة تحتانی مجهول رسیده وزای فارسی زده بمعنی آمیزاست که بالاگذشته ۰ آواز بفتح اول بالف
کشیده و واو بالف کشیده وزای هوز زده معروف است که صدا ونداو بانگ بلند باشد وبمعنی شهره شدن هم آمده است
۰ ایاز بفتح اول بالف کشیده ومثناة تحتانی بالف کشیده وزای هوز زده نام غلام سلطان محمود غزنوی بوده
وبعضی گویند که یکی از امرای سلطان ابراهیم مسعود ابن محمود غزنوی است ۰ آینه افروز بفتح اول بالف
کشیده وکسر مثناة تحتانی وفتح نون وسکون های ملفوظ وفتح همزه وسکون فا وضم رای مهمله بواو مجهول رسیده
وزای منقوطه زده صیقل گر وروشن گر را گویند وآن شخصی باشد که چیزها را جلا دهد وصیقل کند وآینه افروز
بفتح اول وسکون ثانی وکسر یای حطی بمثناة تحتانی رسیده وفتح نون بهای ملفوظ زده هم آمده است ۰ آینه فروز
بفتح اول بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی وفتح نون وهای ملفوظ ساکن وفتح فا وضم رای مهمله بواو مجهول رسیده
وزای منقوطه زده معنی آینه افروز است که بالا گذشت وآینه فروز بفتح اول وسکون ثانی وکسر یای حطی بمثناة
تحتانی رسیده نیز آمده است ۰ انگیز بفتح اول وکسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی رسیده وزای منقوطه زده شرارهٔ
آتش را نامند ۰ ابرویز بفتح اول وفتح بای پارسی وسکون رای مهمله وکسر واو بمثناة تحتانی مجهول رسیده وزای
منقوطه زده بمعنی پرویز است چنانکه افریدون فریدون را نامند وبمعنی عزیز وگرامی ومظفر ومنصور هم آمده
۰ اتسز بکسر اول وسکون مثناة فوقانی وکسر سین مهمله وزای هوز زده نام پادشاه خوارزم است وزمخشری
در زمان او بوده واو با سلطان سنجر جنگ کرده گویند این لغت ترکی است ومعنی ترکیبی آن بی گوشت است که کنایه
از لاغر باشد ودر طبقات ناصری بنظر آمده که رشید الدین وطواط کتاب حدائق السحر بنام او تصنیف کرده
۰ اثیز بفتح اول وسکون مثلثهٔ فوقانی بمثناة تحتانی رسیده وسکون زای پارسی داروی است که آنرا بوی مادران
خوانند گویند چون آنرا در خانه بگسترانند جمیع جانوران موذی گریزند وشرارهٔ آتش را نیز گفته اند ۰ ارز بفتح
اول وسکون رای مهمله وزای معجمه بمعنی بها وقیمت وارزش آمده وقدر ومرتبه را نیز گویند وبمعنی درخت صنوبر هم هست
ودرخت انار ودرخت سرو را نیز گویند ودر عربی بضم اول وثانی وتشدید زا برنج را گویند ۰ اردبیز بفتح اول وسکون
رای مهمله وذال ابجد وکسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی رسیده وسکون زای منقوطه غربال را گویند ۰ ارریز بفتح
اول وسکون رای مهمله وکسر رای هوز بمثناة تحتانی رسیده وسکون زای ثانی قلعی را نامند وبعربی رصاص
خوانند گویند اگر قلعی آن را تنک ساخته بر کمر بندند رفع احتلام کند ۰ ارغز بفتح اول وسکون
رای مهمله وکسر غین منقوطه وزای پارسی زده عشق پیچان را گویند ۰ ارمز بضم اول وسکون رای مهمله
وضم میم وزای منقوطه زده روز اول از هر ماه شمسی ونام فرشته ایست که امور مصالح روز ارمز بدو
تعلق دارد ونام پسر اسفندیار است ونام مشتری هم هست وهوا را نیز آمده ۰ ارنواز بفتح اول وسکون رای
مهمله وفتح نون وواو بالف کشیده وزای منقوطه زده نام خواهر جمشید است که با خواهر دیگر شهرناز در حبالهٔ
ضحاک بود ودر عاقبت بفریدون منتقل شدند ۰ ارتیمز بفتح اول ورای مهمله وسکون نون وفتح مثناة تحتانی
وبای ابجد وسکون زای پارسی چوب بقم را گویند که بدان چیزها رنگ کنند وآن را البرخون هم خوانند
ومعرب آن طبرخون است وبعضی بتقدیم موحدهٔ تحتانی بر مثناة تحتانی بر وزن شعر بیز گفته اند ۰ اریز بفتح اول
وکسر زای معجمه بمثناة تحتانی رسیده وزای منقوطه زده بانگ وفریاد ونالهٔ را گویند ۰ اسپ انگیز بفتح اول
وسکون سین مهمله وبای پارسی وفتح همزه وسکون نون وکسر کاف پارسی بمثناة تحتانی مجهول رسیده وزای
منقوطه زده مهمیز را گویند وآن آهنی باشد سر تیز که بر پاشنه کفش وموزه نصب کنند واسپ انگیزاننده را نیز گویند

که سوار باشد وامر باین معنی هم هست یعنی اسپ را برانگیز و بجهان * اسپ تاز بفتح اول وسکون سین مهمله وبای پارسی ومثناة فوقانی بالف کشیده وسکون زای منقوطه معروفست که اسپ دواننده باشد ونام روز هیزدهم هم هست از ماههای ملکی وزمین هموار را نیز گفته اند * اسپرز بفتح اول وسکون سین مهمله وبای پارسی وفتح رای مهمله وزای معجمه زده میدان وفضا وعرصه را گویند وبکسر اول هم بدین معنی آمده * اسپرز بضم اول وسکون سین مهمله وضم بای پارسی وسکون رای مهمله وزای منقوطه زده سپرز را نامند ودر قنیه می نویسد که این لفظ ترکی است یعنی میان فرج آمده * اسپروز بکسر اول وسکون سین مهمله وضم بای پارسی ورای قرشت بواو مجهول رسیده وزای منقوطه زده نام کوهی است بسیار بلند ورفیع وبفتح بای پارسی هم گفته اند * اسپ ریز بفتح اول وسکون سین مهمله وبای پارسی وکسر رای قرشت بمثناة تحتانی مجهول رسیده وسکون زای منقوطه بمعنی اسپ رس است که میدان وفضا وعرصه باشد وبکسر اول هم آمده * اسپندارمز بکسر اول وسکون سین مهمله وفتح بای پارسی وسکون نون ودال مهمله بالف کشیده وسکون رای مهمله وضم میم وزای هوز زده ماه دوازدهم باشد از سال شمسی ونام روز پنجم بود از هر ماه شمسی وفارسیان این روز را در این ماه مبارک شمرند وعید کنند وجشن سازند بنا بر قاعدهٔ کلیه که پیش ایشان متداول است که چون نام ماه با نام روز موافق باشد آن روز را عید کنند نیک است در این روز جامهٔ پوشیدن ودرخت نشاندن ونام فرشتهٔ که موکل است بر درختان وبیشه ها وتدبیر امور ومصالحی که در ماه وروز اسپند یار واقع می شود بدو تعلق دارد وزمین را نیز گویند که بعربی ارض خوانند * اشترغاز بضم اول وسکون شین منقوطه وضم مثناة فوقانی وسکون رای مهمله وغین منقوطه بالف کشیده وزای هوز زده بیخ درختی ابدان است وصمغ آنرا انگوزه خوانند وبعضی گویند گیاهی است که بیخ آنرا اچار سازند ومعنی آن شوکة الجمال است وعربان زنجبیل العجم خوانند تب ربع را مفید باشد ودر فرهنگی بجای زای هوز رای قرشت هم بدین معنی آمده اصح اول است * اغاز بفتح اول وغین معجمه بالف کشیده وزای منقوطه زده بمعنی ابتدای هر کار باشد وبمعنی صداوند اوقصد واراده نیز آمده * افراز بفتح اول وسکون فا ورای مهمله بالف کشیده وسکون زای معجمه بمعنی بلندی وبلند باشد وامر بدین معنی هم هست یعنی بردار وبلند ساز وزاسم فاعل هم آمده که بلند کننده باشد وبمعنی جمع باشد که در مقابل فرد است ومنبر خطیبان را هم نامند وبسته وگشاده وپهن شده را نیز گویند وبمعنی قریب ونزدیک وپیش باشد وبمعنی ازین باز وبعد ازین هم هست ونشیب را هم گفته اند که در مقابل فراز است وآلت تناسل را نیز گویند وبمعنی سرکش وسرکشیده نیز آمده * افروز بفتح اول وسکون فا وضم رای مهمله بواو مجهول رسیده وزای منقوطه زده بمعنی روشنی وروشن باشد وروشن کننده را نیز گفته اند وامر بدین معنی هم هست یعنی روشن کن وبیفروز * البرز بفتح اول وسکون لام وضم موحدهٔ تحتانی وسکون رای مهمله وزای هوز زده نام کوهی است مشهور میان ایران وهندوستان وبعضی بر آنند که میان ترکستان وهندوستان است وکنایه از مردم بلند قامت ودلاور هم هست ونام پهلوانی بوده است * الگز بکسر اول وسکون لام وکسر دال مهمله وفتح کاف پارسی وزای منقوطه زده نام پادشاهی بوده است از ترک * الیز بفتح اول وکسر لام وسکون مثناة تحتانی وزای منقوطه زده جفته ولگد انداختن است واستر وسایر ستور باشد * انباز بفتح اول وسکون نون وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وزای منقوطه زده شریک ورفیق وهمتا را گویند * انجم روز بفتح اول وسکون نون وضم جیم وکسر میم وضم رای مهمله با واو مجهول رسیده وزای هوز زده کنایه از آفتاب عالمتاب است * انجم سوز بفتح اول وسکون نون وضم جیم وسکون میم وضم سین مهمله بواو مجهول رسیده وزای

منقوطه زده کنایه از آفتاب عالمتاب است * انداز بفتح اول و سکون نون و دال مهمله بالف کشیده و زای
موزون زده بمعنی اندازه و مقیاس و مقدار چیزی است و بمعنی قیاس هم آمده و بمعنی قصد و میل نمودن و حمله کردن
نیز آمده و امر باینمعنی هم هست یعنی قصد کن و میل نما و قصد کننده را انداز گویند و بمعنی مصدر هم آمده که
انداختن باشد * اندرز بفتح اول و سکون نون و فتح دال مهمله و رای قرشت و زای موزون زده بمعنی پند
و نصیحت و حکایت و وصیت باشد و بمعنی کتاب و نوشته هم بنظر آمده * اندوز بفتح اول و سکون نون
و ضم دال مهمله بواو مجهول رسیده و زای موزون زده بمعنی فراهم آورده و جمع شده باشد و امر باین معنی
هم هست یعنی فراهم آور و جمع کن * انگاز بفتح اول و سکون نون و کاف بالف کشیده و زای موزون زده
افزار پیشه وران را گویند که بعربی ادات خوانند و جمع آن ادوات است * انگزیز بفتح اول و سکون
نون و کاف فارسی و کسر رای مهمله و سکون مثناة تحتانی مجهول و زای موزون رستنی باشد و گل آن مانند گل عسل
زرد می شود و اطراف آن خاردار و بعربی قرطم بری خوانند و بیونانی طریغان گویند و نوعی از مردم فرنگ
هم اند * انگز بفتح اول و سکون نون و ضم کاف و زای موزون زده بیلی باشد که بآن زمین را هموار سازند * انگز
بفتح اول و سکون نون و ضم کاف و زای پارسی زده آهنی باشد سرکج که فیل را بدان بهر طرف که خواهند برند
* انگیز بفتح اول و سکون نون و کسر کاف پارسی بمثناة تحتانی مجهول رسیده و زای موزون زده بمعنی برانگیخته
و بلند ساخته و برخیزانیده باشد * اوراز بفتح اول و سکون واو و رای مهمله بالف کشیده و زای موزون زده
بمعنی دراز و بالا و بلندی باشد * اوز بفتح اول و تشدید واو مفتوحه و زای منقوطه ساکن نوعی از مرغابی بزرگ باشد
و بفتح اول و کسر واو و بکسر اول و فتح واو و زای مشدده لغت عربی است * اهواز بفتح اول و سکون های ملفوظه
و واو بالف کشیده و زای منقوطه ساکن نام شهری است از ولایت خوزستان گویند هوا بسیار بدی دارد هر که
یکسال در آنجا مقام کند البته قدر عقل او نقصان پذیرد و مقرب آنجا هر که از آن ملاحت سلامت نبرد اکنون
خراب است و نام ولایتی هم هست * اهوز بفتح اول و سکون های ملفوظه و فتح واو و زای موزون زده نام تیراندازی
بوده بغایت نادر الله از زمان نوشیروان گویند با سیف ابن ذی یزن همراه شده بود و پادشاه حبشه را بیک تیر
بر روی تخت کشت و ملکش را گرفت * ایاز بفتح اول و مثناة تحتانی بالف کشیده و زای موزون زده نام غلام ترک
محمود سبکتگین بود و سلطان بروی عاشق بود * ایلدگز بکسر اول و سکون مثناة تحتانی و لام و کسر دال مهمله
و کاف پارسی و زای منقوطه زده نام پادشاهی است مشهور گویند که این لفظ ترکی است * ایواز بکسر اول
و سکون مثناة تحتانی مجهول و واو بالف کشیده و زای منقوطه ساکن بمعنی آراسته و پیراسته باشد * ایوز بکسر
اول و سکون مثناة تحتانی و واو مفتوح و زای موزون زده نیز بمعنی آراسته و پیراسته باشد * این پشت کوز بکسر اول
بمثناة تحتانی رسیده و نون زده و ضم بای پارسی و سکون شین منقوطه و کسر مثناة فوقانی و ضم کاف بواو رسیده
و زای موزون زده کنایه از فلک است * این گرده و هم سوز بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون نون و ضم کاف و تشدید
رای مهمله و های ملفوظ زده و فتح واو و سکون های ثانی و میم و ضم سین مهمله بواو مجهول رسیده و زای موزون زده
نیز بمعنی فلک باشد

* چشمهٔ دوازدهم بحر اول از قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان همزهٔ ممدوده و مقصوره با سین مهمله *
اابس بفتح اول بالف کشیده و سکون موحدهٔ تحتانی و سین مهمله زده نام شهری و مدینه ایست * ااب شناس
بفتح اول بالف کشیده و سکون موحدهٔ تحتانی و کسر شین معجمه و نون بالف کشیده و سین مهمله زده * کنایه

که منجم و نجوم دان باشد ٭ اخیر وس بفتح اول و کسر خای منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و ضم رای مهمله بواو مجهول رسیده و سین مهمله زده گندم دشتی یعنی گندم خودرو را گویند عصارهٔ آن را با گوگرد و نطرون بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش را نافع است ٭ اخینوس بفتح اول و کسر خای منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و ضم نون بواو مجهول رسیده بمعنی اخیروس است که گندم خودرو باشد بعضی بر آنند نباتی است که در نزدیک آبها و روان واستاده روید ثمرش دراز و سیاه و کوچک می باشد و آنرا در دارو های چشم و دارو های گوش بکار برند نافع باشد ٭ ادرافیس بکسر اول و سکون دال مهمله و رای قرشت بالف کشیده و کسر فا بمثناة تحتانی رسیده و سین مهمله زده بیونانی چیزی است شبیه به پنبه که در دریا بروید و اطراف او جمع می شود و مانند کف دریا سوراخ سوراخ می باشد و بعربی زبد البحر خوانند ٭ ادریس بکسر اول و سکون دال مهمله و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و سین مهمله زده نام پیغمبری است مشهور گویند از جهت درس گفتن بسیار بدین نام علم شد و او را مثلث النعمة خوانند و نعمای ثلثه او پادشاهی و حکمت و نبوت بود و او حیات جاوید یافت ٭ ادوس بفتح اول و ضم دال مهمله بواو رسیده و سین مهمله زده کسی را گویند که بسبب علتی چشم او تاریکی کند و شبکور را نیز گویند ٭ اریاسیوس بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر موحدهٔ تحتانی و مثناة تحتانی بالف کشیده و سکون سین مهمله و ضم مثناة تحتانی ثانی بواو رسیده و سین مهمله زده نام حکیمی بود از یونان گویند در علم طب مهارتی تمام داشته ٭ ارس بفتح اول و رای مهمله و سکون سین مهمله نام رودخانهٔ است مشهور که از کنار تفلیس فا بین آذربایجان در ان میگذرد و بفتح اول و سکون ثانی اشک چشم را گویند و ضم اول و سکون ثانی نام شروکوهی است که بعربی ابهل و عرعر خوانند و تخم و ثمر آنرا جوز الابهل و ثمرة العرعر گویند ٭ ارسطاطالس بفتح اول و رای مهمله و سکون سین مهمله و طای مهمله بالف کشیده و طای ثانی بالف کشیده و کسر لام و سین مهمله زده بمعنی ارسطو باشد که معلم اول است ٭ ارسطاطالیس بفتح اول و رای مهمله و سکون سین مهمله و هر دو طا بالف کشیده و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده و سین مهمله زده همان ارسطاطالس که استاد زاده و هم وزیر سکندر بود و در علمی مخصوص شاگرد افلاطون بود و نام شهری است که ارسطاطالیس بنام خود آباد کرده ٭ ارشمیدس بفتح اول و رای مهمله و سکون شین منقوطه و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده و ضم دال مهمله و سین معفص زده نام حکیمی بوده یونانی انیس و جلیس سکندر رومی در موید الفضلا ارسمندش باسین مهمله و لون و شین معجمه آمده است ٭ ارقش بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر قاف و شین منقوطه زده بمعنی کاردان و فهمیده باشد و در کتابی بجای قاف ثای مفتوح هم بنظر آمده بمعنی قافله و کاروان ٭ ارماطس بفتح اول و سکون رای مهمله و میم بالف کشیده و ضم طای حطی و سین مهمله زده نام یکی از پادشاهان یونان است گویند گل مختوم در زمان او بهم رسیده و صورت او را در ان نقش میکردند ٭ اروس بفتح اول و ضم رای مهمله بواو مجهول رسیده و سین مهمله زده اسباب و کالا و متاع را گویند ٭ اروتس بفتح اول و ضم رای مهمله بواو رسیده و کسر لون و سین مهمله زده بیونانی علفی است که آنرا بفارسی گرسنه و کستک خوانند و بتازی رمی الحمام گویند ٭ ارویس بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر واو بمثناة تحتانی رسیده و سین مهمله زده تختهٔ را گویند که پارسیان اسباب پرستش را بر بالای آن گذارند و باین معنی با شین منقوطه هم بنظر آمده و ریسمانی را نیز گویند که از موی بر تافته باشند ٭ اریس بفتح اول و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سین مهمله زده بمعنی زیرک و هوشیار باشد و در عربی بمعنی مزارع آمده است و بکسر اول و ثانی مشدد هم در عربی مزارع و زراعت کننده را گویند ٭ اسابطوس بفتح اول و سین مهمله بالف کشیده و کسر لام و سکون مثناة تحتانی و ضم طای حطی بواو رسیده

وسین مهمله زده نام مبارزیست که بمدد افراسیاب آمده نبرد افراسیاب او را بیاری پیران ویسه فرستاد رستم
پیاده بمیدان آمده بیک تیرش بقتل آورد ٭ اغریطس بفتح اول و غین منقوطه و سکون رای مهمله و فتح میم
مهمله و کسر طای حطی و سین ثانی زده بلغت رومی و بعضی گویند یونانی نوعی از حرشف است که بفارسی بیدگیا
و کنگر گویند و بعربی ثمرة الطرفاء گویند ٭ اغسطوس بفتح اول و غین منقوطه و سکون سین مهمله و طای حطی
بواو رسیده و سین مهمله زده نام پادشاه اول است از پادشاهان قیاصرهٔ روم و او را از آن جهت قیصر گفتند که
مادرش بوقت زادن مرد شکم او را شکافتند و او را برآوردند بزبان رومی چنین شخصی را قیصر خوانند و گویند
عیسی علیه السلام در زمان او بوجود آمد و بسقوط سین اول بر وزن تربوس هم بنظر آمده ٭ اغیرس بفتح اول
و کسر غین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و کسر رای قرشت و سین مهمله زده جوز رومی است و آن بارد و یابس باشد
که صمغ آن کهربا ست و بعضی برآنند که چوب آن درخت کهربا باشد ٭ اغیس بفتح اول و کسر غین منقوطه بمثناة
تحتانی رسیده و سین مهمله زده تخمی است که آنرا بشیرازی تخم دل آب شو گویند و بعربی حب النقد خوانند ٭ افراس
بکسر اول و سکون فا و رای مهمله بالف کشیده و سین مهمله زده ٭ تیمه و قثاث را گویند ٭ افریسوس بفتح اول
و سکون فا و رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و سین مهمله زده و ضم میم بواو رسیده و سین ثانی زده بیونانی مرضی است
که مرد را بهم میرسد و آن علت نعوظ است یعنی پیوسته آلت مردی استاده می‌باشد و با آن اعتزاز هم هست
٭ افسوس بفتح اول و سکون فا و ضم سین بواو مجهول رسیده و سین مهمله زده بمعنی ستم و ظلم و بیراهی باشد
و حسرت و دریغ را نیز گویند و بمعنی سخره و لاغ و ظرافت و بازی هم هست و بواو معروف نام شهر دقیانوس بوده
و بعضی برآنند که بامعنی عربی است ٭ افریطس بفتح اول و سکون قاف و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده
و ضم طای حطی و سین مهمله زده نام جزیره ایست از جزایر یونان ٭ اقسوس بفتح اول و سکون قاف و ضم سین
بواو رسیده و سین مهمله زده بیونانی دانه ایست مانند زرشک و چون آنرا بشکنند چیزی چسبنده از درون آن
برآید و بار رنج برناخن تباه شده نهند برویاند و جمیع ورمها و آماسها را نافع است و مویز ج اصلی همان است
٭ اقلیدس بضم اول و سکون قاف و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده و کسر دال ابجد و سین مهمله زده نام کتابیست
از ارقام ریاضی و نام صاحب کتاب که مصنف آن باشد هم هست و معنی آن بزبان یونانی کلید هندسه است چه
اقلی بمعنی کلید و دس بمعنی هندسه آمده است و بکسر اول و فتح دال نیز گفته اند ٭ اکارس بفتح اول و کاف
بالف کشیده و کسر رای مهمله و سین مهمله زده صمار و غ را گویند و آن رستنی باشد که از زمینهای نمناک
متعفن مثل زیر سرگین و زیر خم شراب و مانند آن روید و آن نوع را که زیر خم شراب روید چون
پوست باز کنند و خشک سازند در که مقدار نیم درم بخورد بیهوش کرد و آنچه از زیر سرگین و جاهای
نمناک روید بخورند نسل را منقطع سازد و اگر از دو درم بیشتر خورده شود بیم هلاکت باشد ٭ اکرفس
بفتح اول و سکون کاف و فتح رای مهمله و فا و سین زده کرفس باشد و آن مشهور و معروف است گویند خوردن
آن شهوت را زیاده کند خواه مرد باشد خواه زن ٭ اکروفس بفتح اول و سکون کاف و ضم رای قرشت
بواو رسیده و کسر فا و سین مهمله زده بلغت رومی نام ذریعتی است که آنرا جوز رومی نیز گویند بعضی گویند چوب
آن درخت کهربا باشد و بعضی گویند صمغ آن درخت است ٭ اکوس بفتح اول و سکون لام و ضم کاف بواو مجهول
رسیده و سین مهمله زده نام یکی از پهلوانان توران است که رستم او را کشته ٭ الماس بفتح اول و سکون لام و میم
بالف کشیده و سین مهمله زده گوهریست مشهور که جز بارزیز نشکند و آنچه بسبب سختی شکسته نشود از الماس

رمل که لحیان ونصرة الله اهل وغیره معروف است ودر عربی بمعنی برگشته وبرگشتن باشد ٥ اوس بضم اول
وسکون واو وکسر موحدهٔ تحتانی وسین مهمله زده خویش وپیوند وقرابت را گویند ٥ اردس بفتح اول وسکون
واو وفتح دال مهمله وشین مهمله زده وجب وبدست را گویند وبعربی شبر خوانند وآن مقدار یست از سر انگشت
کوچک تا سر انگشت بزرگ دست آدمی ٥ اورس بفتح اول وسکون واو وکسر رای مهمله وسین معقص زده سرو
کوهی را گویند وبعربی عرعره وانند ٥ اوس بفتح اول وسکون واو وسین مهمله بمعنی امید وامیدوار باشد
وبضم اول بزبان رومی بمعنی امیر وبزرگ وخرامیدن وکشتن وسبقت گرفتن بود ودر کتاب بجای میم امیر
سین بی نقطه بنظر آمده ٥ اویس بضم اول وفتح واو بمثناة تحتانی رسیده وسین مهمله زده یکی از نامهای گرگ است
که بعربی ذیب گویند ونام یکی از اولیای تابعین هم هست وار در جنگ صفین شهید شد رحمة الله علیه ٥ ایاس
بفتح اول ومثناة تحتانی بالف کشیده وسین مهمله زده بمعنی ایاز است وایاز غلام سلطان محمود غزنوی بوده است
در اینجا سین مهمله بازای هوز بدل شد ٥ ایس بفتح اول بمثناة تحتانی رسیده وسین مهمله زده نام مردی بطال
که در بطالت ضرب المثل بوده است ٥ ایلارس بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده ولام بالف کشیده وضم واو وسین
معقص زده بلغت یونانی قسمی از تولیح است وآن مهلك می باشد ٥ ایوانس بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وواو
بالف کشیده وکسر نون وسین مهمله زده نام شهری باشد از فرنگ ودر آن شهر کلیسیائی است که هر سال در وقت تحویل
آفتاب به برج حمل بسیار روی می آید وهر یك را زیتونی در منقار بود وجمیع زیتون ها از آن کلیسیا می ریزند
گویند آنقدر زیتون جمع می شود که ساکنان آنجا را تمام سال کافی است وگویند که صد فرسنگی آنجا درخت زیتون
نیست ٥ ایی سبزطاوس بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده ونون ساکن وفتح سین مهمله وسکون موحدهٔ تحتانی وکسر
زای هوز وطای مهمله بالف کشیده وضم همزه مبدله بواو رسیده وسین مهمله زده بمعنی فلك آمده

چشمهٔ سیزدهم از قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان همزهٔ ممدوده ومنصوره با شین منقوطه

٥ آب روش بفتح اول بالف کشیده وکسر موحدهٔ تحتانی وضم رای مهمله بواو رسیده وشین منقوطه زده کنایه
از رونق ورواج باشد ٥ آب رآتش بفتح اول بالف کشیده وسکون موحدهٔ تحتانی وفتح واو وهمزه بالف کشیده
وفتح مثناة فوقانی وشین منقوطه زده کنایه از حلم وغضب است وبغیر واو عطف هم بدین معنی بنظر آمده ٥ آب صفت باش
بفتح اول بالف کشیده وسکون موحدهٔ تحتانی وکسر صاد مهمله وفتح فا وسکون مثناة فوقانی وموحدهٔ تحتانی بالف
کشیده وشین منقوطه زده یعنی کثیر النفع ومتواضع ولطیف باش ٥ آتش بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناة
فوقانی وشین منقوطه زده معروف است که بعربی نار خوانند وبمعنی نور ورواج وزونق وغضب وسبکروحی وقدر
ومرتبه وگرانی نرخ هم بدیدن آمده وکنایه از مردم شجاع ودلیر باشد وکنایه از شیطان هم هست وقوت شامه
واشتها را نیز گویند وکیمیا گران گوگرد احمر را هم آتش خوانند وبمعنی شخص عاشق وگرمی وحدت عشق
نیز آمده ٥ آخش بفتح اول بالف کشیده وفتح خای منقوطه وشین قرشت زده قیمت وبهای چیزها را گویند وسکون
خای منقوطه نام موبدی پارسی نژاد بوده است که او مایهٔ عناصر را پروردگار شناخته است ٥ آداش بفتح اول
بالف کشیده ودال مهمله بالف کشیده وشین منقوطه زده دو شخص که یك نام داشته باشد در یك مرد دیگری را آداش
باشد گویند که این لفظ ترکیست مستعمل بفارسی شده ٥ آدرخش بفتح اول بالف کشیده وضم دال مهمله
وفتح رای قرشت وسکون خای نقطه دار وشین منقوطه زده رعد وبرق وصاعقه وسرما باشد ٥ آدیش بفتح اول بالف
کشیده وکسر دال مهمله بمثناة تحتانی رسیده وشین منقوطه زده آتش را گویند وباید دانست که چون اکثر حروف پارسی

بیکدیگر تبدیل می کنند بنا بران تای آتش بدال ابجد بدل کردند آذش گفته اند و اینکه بفتح تای قرشت اشتهار دارد غلط مشهور است چه این لغت در هنده فرهنگها بکسر تای قرشت آمده و باد انش قافیه شده و چون بکسر تا موضوع است بنا بران بعد از دال یای حطی در آورده اند تا دلالت بر کسرهٔ ما قبل کند و ادیش خوانده شود و بکسر ذال منقوطه هم بنظر آمده و این نیز غلط است چه اگر دال اصلی میبود بنا بر قاعدهٔ کلیه ایشان که هر دال که ما قبل آن الف یا واو ساکن باشد ذال معجمه است درست بود و چون این دال اصلی نیست بلکه بدل از تای قرشت است پس ذال منقوطه نباشد این عبارت بردان است و نزد بنده سراپا تکلف معلوم می شود و اصل این است که لغت مترادف آتش است چراکه پیش فارسیان قاعدهٔ کلیه است در حروف مبدله که مکسور باشد بعد آن مثناة تحتانی زیاده نمیکنند و مثناة فوقانی را که بکسر و باد انش قافیه گفته در کلام قدما چنین قافیه بدیدن نیامده و بفتح مثناة فوقانی آمده منعدی فرماید * خلیل از وی نسیمی یافت آتش * بروشد چون گلستان خرم و خوش * درین صورت قافیه دانش بکسر مثناة فوقانی درست نیست معیوب است که حرکت دخیل مکسوره و مفتوحه در میان روی و تاسیس آید * اذرخش بفتح اول بالف کشیده و فتح ذال معجمه و سکون زای مهمله و ضم خای منقوطه و شین قرشت زده نام روز نهم است از ماه آذر و فارسیان این روز را مانند نوروز و مهرگان مبارک دانند درین روز جشن کنند و عید سازند و جمیع آتشکدها را صفا دهند * اذرکیش بفتح اول بالف کشیده و فتح ذال معجمه و رای مهمله ساکن و کسر کاف بمثناة تحتانی مجهول رسیده و شین منقوطه زده آتش پرست را گویند * اذرنوش بفتح اول بالف کشیده و فتح ذال ثخذ و رای مهمله زده و ضم نون بواو مجهول رسیده و شین منقوطه زده بمعنی نوش آذر آمده و آن آتشکدهٔ دوم باشد از جمله هفت آتشکدهٔ فارسیان * اذیش بفتح اول بالف کشیده و کسر ذال منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و شین منقوطه زده چوبی باشد که بر آستانهٔ در خانه استوار کنند و بمعنی ریزهٔ چوب و خس و خاشاک هم آمده است * ارازش بفتح اول بالف کشیده و رای مهمله بالف کشیده و کسر زای هوز و شین منقوطه زده بمعنی در راه خدا بکسی چیزی دادن باشد و بمعنی خیر و خیرات کردن هم آمده است * ارامش بفتح اول بالف کشیده و رای مهمله بالف کشیده و کسر میم و شین منقوطه زده بمعنی آسایش است که فراغت و راحت باشد * ارایش بفتح اول بالف کشیده و رای مهمله بالف کشیده و کسر مثناة تحتانی و شین منقوطه زده بمعنی زیب و زینت باشد و رسم و عادت و آیین را نیز گویند و نام نوائی است از علم موسیقی * آرش بفتح اول بالف کشیده و رای مهمله و شین منقوطه زده نام پهلوانی بوده ایرانی از لشکر منوچهر و در صنعت تیراندازی عدیل و نظیر نداشته گویند تیری از آمل بمرو انداخته که قریب بچهل روز راه است بعضی برانند که آن تیر مجوف بوده و آن را از شبنم پر کرده بود وقت طلوع آفتاب از مغرب بجانب مشرق انداخت و نیز نام سلاحدار طهماسب که تیر حکمت راست کرده بود و نیز نام پسر دوم کیقباد برادر کیکاوس که تیرا ودور رفتی و بی خطا بودی هم هست که او را کی آرش گفتندی و بکسر رای مهمله بمعنی معنی باشد که در مقابل لفظ است * ارغش بفتح اول بالف کشیده و سکون رای مهمله و کسر غین منقوطه بمثناة تحتانی مجهول رسیده و شین منقوطه زده پوست بیخ درخت زرشک باشد و آن را در داروهای چشم بکار برند و بفتح همزتین و سکون رای مهمله هم بنظر آمده * ارزخش بفتح اول بالف کشیده و سکون رای مهمله و فتح زای هوز و سکون خای منقوطه و شین قرشت زده شورش صاعقه را گویند و بمعنی سرما و رعد و برقی که مردم را از و بیم هلاکت باشد * ازمایش بفتح اول بالف کشیده و سکون زای هوز و میم بالف کشیده و کسر مثناة تحتانی و شین منقوطه زده بمعنی تجربه باشد

° اغالش بفتح اول بالف کشیده و غین منقوطه بالف کشیده و کسر لام و شین منقوطه زده مردرا بخصومت
افکندن و تحریض نمودن در جنگ و کسی را بر کسی تیز کردن باشد ° اغش بفتح اول بالف کشیده و ضم غین منقوطه
و شین قرشت زده مخفف آغوش است که بغل و کنار باشد ° اغوش بفتح اول بالف کشیده و غین منقوطه بواو
مجهول رسیده و شین منقوطه زده در بغل باشد و بمعنی بغله هم آمده است که در مقابل آزاد است ° افتاب گردش
بفتح اول بالف کشیده و سکون فا و مثناة فوقانی بالف کشیده و سکون موحدهٔ تحتانی و فتح کاف پارسی و رای مهمله
ساکن و کسر دال ابجد و شین منقوطه زده کنایه از تمام روی زمین و هر چیز که آفتاب بر آن بتابد و حربا را نیز گویند
و آن جانوری است مانند چلپاسه ° اکنده گوش بفتح اول بالف کشیده و فتح کاف پارسی و سکون نون و فتح دال
مهمله و های ملفوظه زده و ضم کاف پارسی بواو مجهول رسیده و شین منقوطه زده مردمان کر ناشنوا را گویند
و چیز در گوش آکنده را نیز گویند و بمعنی آلوده دامن که کنایه از گنهکار و عاصی باشد نیز آمده ° اگش بفتح اول
بالف کشیده و فتح کاف پارسی و کسر نون و شین منقوطه زده بمعنی پر کردن باشد و بمعنی هر چیز که درون چیزها را
بدان پر کنند یعنی حشو خوانند ° اگیش بفتح اول بالف کشیده و کسر کاف پارسی بواو مجهول رسیده و شین منقوطه
زده بمعنی در آویخته باشد چه اندر آگیشید یعنی اندر آویخت و چنگ در چیزی زده و دراز کرده را نیز گویند
و بمعنی دراز کردن و در آویختن بچیزی هم هست ° آلایش بفتح اول بالف کشیده و لام بالف کشیده و کسر مثناة
تحتانی و شین منقوطه زده بمعنی آلودگی و تردامنی و عیب و فسق و فجور و خیانت و امثال اینها باشد ° اماش بضم
اول و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و شین منقوطه زده مجمعی را گویند که از هر جنس مردم در آنجا باشد ° ابرش
بفتح اول و سکون موحدهٔ تحتانی و فتح رای مهمله و شین منقوطه زده رنگ سرخ و سفید در هم آمیخته را گویند
و اسبی که نقطها مخالف رنگ او بر او باشد ° ابرطورش بفتح اول و سکون موحدهٔ تحتانی و کسر رای مهمله و ضم طای حطی
بواو رسیده و سکون رای مهمله و فتح واو و شین منقوطه زده اسپ بزرگ هیکل را مانند و معنی ترکیبی آن
ابر مانند طور ° اختردانش بفتح اول و سکون خای منقوطه و فتح مثناة فوقانی و کسر رای مهمله و دال
ابجد بالف کشیده و کسر نون و شین منقوطه زده کنایه از کوکب عطارد است و بعضی کوکب مشتری را نیز گویند
° اخروش بفتح اول و سکون خای منقوطه و ضم رای قرشت بواو مجهول رسیده و شین منقوطه زده شور و غوغا
و خروش را گویند ° اخش بفتح اول و خای منقوطه و شین قرشت زده بها و قیمت و ارزش چیزی باشد ° ادانوش
بفتح اول و دال مهمله بالف کشیده و ضم نون بواو مجهول رسیده و شین منقوطه زده نام شخصی است که بایلچی
گری و رسالت پیش عدو آمده بود عدو را از قهر و خشم چشم او را با نگشت کند ° ادرمکش بفتح اول و سکون
دال مهمله و فتح رای قرشت و سکون میم و فتح کاف و شین منقوطه زده بمعنی ادرام است که درفش تلتوق و زعی باشد
° اردش بفتح اول و سکون رای مهمله و دال ابجد و شین منقوطه زده نام مقدار معینی است از کتانها بزعم فارسیان
و بفتح رای مهمله هم بنظر آمده ° اردانش بفتح اول و سکون رای مهمله و دال ابجد بالف کشیده و کسر نون و شین
منقوطه زده بمعنی خیر و خیرات و چیزی در راه خدا بمردم دادن باشد ° ارش بفتح اول و رای مهمله و شین
قرشت زده مقداری باشد معین و آن از سر انگشت میانین دست راست است تا سر انگشت میانین دست چپ چون
دستها را از هم کشاده دارند و بعضی گویند از انگشت میانین دست باشد تا مرفق که بندگاه ساعد و بازو است
و این اصح است و نام شهری است از ولایت شیروان و بفتح اول و کسر ثانی بمعنی عاقل و زیرک و هوشیار باشد و بمعنی
انجمن هم بنظر آمده و بسکون رای مهمله از سر انگشتان باشد تا آرنج و انجمن و مجمع و جمعیت مردم را هم

گفته اند و در عربی دیت و جریهٔ جراحت کردن باشد و بدی افکندن میان مردم و برانگیختن جنگ و برافروختن
آتش را نیز گویند * ارقش بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر قاف و شین منقوطه زده بمعنی قهمیده و کاردان
آمده و در کتابی بجای کسر قاف فای مفتوح بنظر آمده و بمعنی قافله و کاروان والله اعلم * اریش بفتح اول و کسر
رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و شین منقوطه زده بمعنی اریس است که زیرک و هوشیار و عاقل باشد * ازبن کوش
بفتح اول و سکون زای منقوطه و ضم موحدهٔ تحتانی و کسر نون و ضم کاف فارسی بواو مجهول رسیده و شین منقوطه
زده کنایه از کاهل متکاری و بندگی و اطاعت از مکنون خاطر و ته دل باشد * ازیش بفتح اول و کسر زای منقوطه
بمثناة تحتانی رسیده و شین منقوطه زده بمعنی ازو و ازوی باشد چنانکه گویند ازیش بستان یعنی ازو بگیر و ازوی
بستان * اسپیوش بفتح اول و سکون سین مهمله و بای پارسی و ضم مثناة تحتانی بواو مجهول رسیده و شین
قرشت زده بذر قطونا را نامند و آن اسپغول است * استرش بضم اول و سکون سین مهمله و ضم مثناة
فوقانی و فتح رای مهمله و شین منقوطه زده آهن را گویند که زمین را بدان شیار کنند مثل بیل نامند * اسروش
بضم اول و سکون سین مهمله و ضم رای قرشت بواو رسیده و شین منقوطه زده فرشته را گویند مطلقا و نام
فرشته ایست که تدبیر امور بندگان بدست اوست و بمعنی آواز خوش باشد و نام روز هفدهم است از ماه
شمسی * افزایش بفتح اول و سکون فا و زای منقوطه بالف کشیده و کسر مثناة تحتانی و شین منقوطه زده بمعنی زیادتی
شدن باشد * اسفیوش بفتح اول و سکون سین مهمله و فتح فا و ضم مثناة فوقانی بواو مجهول رسیده و شین منقوطه زده
بمعنی اسپیوش است که اسپغول و بذر قطونا باشد و عربان البقلة المبارکه گویند * اسکالش بکسر اول و سکون سین
مهمله و کاف پارسی بالف کشیده و کسر لام و شین منقوطه بمعنی سگالش است که اندیشه و خیال و فکر باشد و اندیشه مند
را نیز گفته اند که صاحب اندیشه و خیال و فکر باشد * اش بفتح اول و سکون شین منقوطه بمعنی او و اورا باشد
که ضمیر غایب است همچو خامه‌اش و جامه‌اش یعنی خامهٔ او و جامهٔ او و خامهٔ او را و جامهٔ او را * اشراش بکسر اول
و سکون شین قرشت و رای مهمله بالف کشیده و شین ثانی زده سریش را گویند و آن نباتی است که در سبزی و تازگی
پزند و با ماست بخورند و بعد از رسیدگی خشک کنند و آرد سازند و کفشگران و صحافان چیزها را بدان چسپانند
* اشکش بفتح اول و سکون شین قرشت و فتح کاف و شین ثانی زده نام پهلوانی است اشکنش بفتح اول و سکون شین
معجمه و فتح کاف و کسر نون و شین ثانی زده دیوار برآوردن و عمارت کردن را گویند * اغالش بفتح اول و غین منقوطه
بالف کشیده و کسر لام و شین منقوطه زده بمعنی شورش انگیختن و بدآموزی و تحریض کردن نادانان بجهت خصومت
انداختن میان مردم باشد و آنرا بعربی اغرا گویند * اقجنوش بفتح اول و قاف و جیم ساکن و ضم نون بواو مجهول
رسیده و شین منقوطه زده ریم آهن باشد و آنرا بعربی خبث الحدید گویند * اکدش بکسر اول و سکون کاف
و کسر دال مهمله و سکون شین منقوطه دو تخمه را گویند از حیوان و انسان و امتزاج دو چیز را نیز گویند با یکدیگر
و اسبی را نیز گویند که پدرش از جنسی و مادرش از جنسی دیگر باشد و بمعنی محبوب و مطلوب هم آمده و بفتح دال
هم بدین آمده و جمعش اکدشان است * اکنش بکسر اول و سکون کاف پارسی و کسر نون و شین منقوطه زده
برآوردن دیوار عمارت و امثال آن باشد * انبارش بفتح اول و سکون نون و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و کسر رای
مهمله و شین منقوطه زده چیزی باشد که درون چیزی را بآن پر کنند و بعربی آنرا حشو خوانند * اندایش
بفتح اول و سکون نون و دال مهمله بالف کشیده و کسر مثناة تحتانی و شین منقوطه زده بمعنی کهگل کردن و کلابه
و کچ مالیدن باشد * انکارش بفتح اول و سکون نون و کاف بالف کشیده و کسر رای مهمله و شین منقوطه زده سرگذشت

وا نسانه را نامند ٭ انگشت کش بفتح اول وسکون نون وضم کاف پارسی وشین منقوطه ومثناة فوقانی ساکن وضم کاف
وشین منقوطه زده بمعنی کشته شده انگشت چنانچه پا یمال ترا پامالیده شده پای تو ٭ اوباش بفتح اول وسکون
واو وموحده تحتانی بالف کشیده وشین منقوطه زده مردم عامی هیچ نفهمیده بی سروپا وسرخود در منصب
راگویند ٭ اوزایش بفتح اول وسکون واو وزای هوز بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی وشین منقوطه زده بمعنی افزایش است
که زیاده شدن باشد ٭ اوش بضم اول وسکون واو وشین منقوطه نام قصبه ایست از ولایت فرغانه ما بین سمرقند
وچین در مؤید الفضلا نوشته شهری است میان ماوراء النهر وترکستان ٭ اوش وبوش بفتح اول وسکون واو وشین
منقوطه وفتح واو عطف وموحده تحتانی وسکون واو وشین منقوطه این از اتباع است بمعنی خود آرائی وخودنمائی
وکروفر وتفاخر باشد ٭ اولین نقش بفتح اول وتشدید واو وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده ونون زده ونقش معلوم
ای نشانه ازل ٭ اویرش بفتح اول وکسر واو بمثناة تحتانی رسیده وفتح رای مهمله وشین منقوطه زده بلغت ژند واوستا
مقدار باشد از کتانها ٭ ایتار بخش بکسر اول وسکون مثناة تحتانی وثای مثلثه بالف کشیده ورای مهمله ساکن وفتح
موحده تحتانی وخای منقوطه وشین قرشت زده نام هوشنگ پسر سیامک است ٭ ایش بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده
وشین منقوطه زده جاسوس را گویند ٭ این روم وحبش بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وسکون نون وضم رای
مهمله بواو رسیده وسکون میم وفتح واو عطف وفتح حای حطی وموحده تحتانی وشین منقوطه زده بمعنی روز وشب
وسپیدی وسیاهی وروزی وموی آمده ٭ این شمع یهودی وش بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده ونون زده وشمع
یهودی وش معلوم بمعنی می زعفرانی آمده کنایه از العینه ٭ این کبود وش بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده ونون زده
وکبودوش معلوم بمعنی فلک اول است ٭ این کعبتین بی نقش بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده ونون زده وکعبتین
بی نقش معلوم کنایه از ماه وآفتاب است ٭ اآیینه یوسفان بینش بفتح اول بالف کشیده ویای حطی بمثناة تحتانی
رسیده وفتح نون وکسر همزه مبدله ویوسفان بینش معلوم بمعنی آفتاب آمده کنایه از الادات ٭ اآیینه هفت جوش
بفتح اول بالف کشیده ویای حطی بمثناة تحتانی رسیده وفتح نون وکسر همزه مبدله وباقی اعراب ظاهر کنایه
از آفتاب عالمتاب است ونیز آیینه که از زر ونقره ومس وآهن ورصاص وقلعی وسرب سازند

بیخشنه چهاردهم وپانزدهم بحر اول از قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان همزه ممدوده ومقصوره با صاد
وضاد مهمله ومعجمه وطا وعین مهمله وغین معجمه

٭ آبگون قفص بفتح اول بالف کشیده وموحده تحتانی ساکن وضم کاف پارسی بواو رسیده وسکون نون وفتح قاف
وفا وصاد مهمله زده بمعنی آبگون صدف است که کنایه از آسمان باشد ٭ اشخیص بکسر اول وسکون شین منقوطه
وکسر خای معجمه بمثناة تحتانی رسیده وصاد مهمله زده بعضی گویند که این لغت یونانی است بمعنی درخت کرم
دانه وآن نوعی از مازریون باشد خوردن آن با شراب گزند کی جانوران را نافع است وآن را بعربی شوکة
الملک خوانند ٭ احریض بکسر اول وسکون حای مهمله وکسر رای قرشت بمثناة تحتانی رسیده وسکون ضاد
معجمه دوائی است که کلف را زایل کند وآنرا بصفاهانی کازیره وبعربی عصفر خوانند ٭ اخریط بکسر اول وسکون
خای منقوطه وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده وسکون طای حطی کندناقی صحرائی را گویند ونیز بکتابی
وبول را اللد بعربی کراث الکرم خوانند ٭ اطماط بفتح اول وسکون طای مهمله بالف کشیده وسکون طای مهمله
آخر بلغت رومی هندی است وآنرا رته گویند بکسر رای مهمله وفتح وتشدید مثناة فوقانی اگر آرد آنرا باسرمه
بیامیزند ودر چشم کشند احول را بهبود بعضی گویند بالائی مانند بیست وآن سخت بود ونقطها سیاه دارد ٭ اطموط بفتح

اول وسکون طای مهمله وضم میم بواو رسیده وسکون طای دیگر بمعنی مذکور است که بالا گذشته * اطیوط بفتح
اول وسکون طای مهمله وضم مثناة تحتانی بواو رسیده وسکون طای مهمله نیز بمعنی مذکور است * ایداع بفتح
اول وسکون مثناة تحتانی وفتح دال مهمله وعین بی نقط ساکن بلغت رومی دوائی است که آنرا اخوین سیاوشان
گویند وبعربی دم الاخوین خوانند * آتشین داغ بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناة فوقانی وکسر شین منقوطه
بمثناة تحتانی رسیده وسکون نون ودال مهمله بالف کشیده وغین منقوطه زده بمعنی داغ آتشین آمده * آروغ
بفتح اول بالف کشیده وضم رای مهمله بواو رسیده وغین منقوطه زده بادی را گویند که از گلو باصدا برآید
وبجای غین منقوطه قاف نیز گفته اند وباعیوق قافیه کرده اند * آزغ بفتح اول بالف کشیده وضم زای
هوز وغین منقوطه زده انچه از شاخهای درخت خرما وتاک انگور ودرختان دیگر ببرند وآنرا بعربی فضله خوانند
* آژغ بفتح اول بالف کشیده وضم زای فارسی وغین منقوطه زده بمعنی آزغ است که شاخهائی درخت
بریده باشد ولیف خرما را نیز گویند * آژیغ بفتح اول بالف کشیده وکسر زای فارسی وفتح مثناة تحتانی
وغین منقوطه زده خلاقی که از کسی درد دل افتد از سخن ناشایسته ودر بعضی فرهنگ است نفرتی بود که از اقوال
وافعال کسی در دل نشیند * آزوغ بفتح اول بالف کشیده وضم زای هوز بواو مجهول رسیده وغین منقوطه زده بمعنی
پیراستن باشد یعنی بریدن شاخهای زیادتی درخت وبعضی شاخهائی را گویند که از درخت خرما وتاک بریده باشند
* آژوغ بفتح اول بالف کشیده وضم زای فارسی بواو مجهول رسیده وغین منقوطه زده بمعنی آزوغ است
که شاخهای بریده درخت خرما وتاک وغیره باشد وبریدن شاخهای زیادتی درخت ولیف خرما را نیز گفته اند
* آریغ بفتح اول بالف کشیده وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده وغین منقوطه زده تنفر ونفرتی را گویند
که از اقوال وافعال کسی در ظاهر وباطن بهم رسد وبمعنی کینه وحقد ارث هم آمده وبمعنی اول با زای منقوطه
هم بدیدن آمده * آسموغ بفتح اول بالف کشیده وسکون سین وضم میم بواو مجهول رسیده وغین معجمه زده
نام دیویست از متابعان اهرمن که فتنه انگیزی وسخن چینی ودروغ گفتن ومیان دو کس جنگ انداختن وعداوت
بهم رسانیدن تعلق بدو دارد * آشوغ بفتح اول بالف کشیده وضم شین منقوطه بواو مجهول رسیده وغین
معجمه زده شخص مجهول وغیر معروف را گویند * آمرغ بفتح اول بالف کشیده وضم میم وسکون رای مهمله
وغین منقوطه بمعنی نفع وفایده باشد وذخیره ومایه را نیز گویند واصل وزبده وخلاصهٔ هر چیز را نیز گفته اند
وبمعنی حصه وچیزی اندک هم هست وبمعنی قدر وشان وقیمت ومقدار نیز آمده * آمیغ بفتح اول بالف کشیده
وکسر میم بمثناة تحتانی رسیده وغین منقوطه زده بمعنی آمیختن وآمیزش آمده وباهم مجامعت ومباشرت را نیز
گویند وبمعنی حقیقت هم بدیدن آمده که در مقابل مجاز است * آرغ بضم اول وسکون رای مهمله وغین
معجمه پسته وبادام وگردکان وفندق وامثال آنرا گویند که درون آن تیز وتند وتلخ شده باشد * ازغ
بفتح اول وسکون زای منقوطه وغین معجمه انچه از شاخهای درخت ببرند وبر آتش نهند وآنرا بعربی فضله گویند
* اژغ بفتح اول وسکون زای فارسی وغین منقوطه شاخهائی را گویند که از درخت بریده باشند وبعربی فضله
خوانند * اشترمرغ بضم اول وسکون شین منقوطه وضم مثناة فوقانی ورای مهمله ساکن وضم میم وسکون رای قرشت
وغین منقوطه پرنده ایست که پای او شبیه به پای شتر است آتش وسنگ خورد وسنگ بپایهای خود بر هر چیز
که زند خطا نکند وعربان اورا نعامه گویند * اشوغ بفتح اول وضم شین منقوطه بواو مجهول رسیده وغین منقوطه
زده شخص مفقود البلد ومجهول النسب را گویند * اطفال باغ بفتح اول وسکون طای مهمله وفا بالف کشیده وکسر لام

و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و غین منقوطه زده کنایه از لبهای لب بسته و اشجار نورسیده باشد ٭ افروغ
بفتح اول و سکون فا و ضم رای مهمله بواو مجهول رسیده و غین منقوطه زده بمعنی فروغ و پرتو و تابش و روشنی باشد
عام از روشنی و پرتو آفتاب و ماه و آتش و امثال آن ٭ الاغ بضم اول و لام بالف کشیده و غین منقوطه زده اسپی
که در راهها بجهت قاصدان نگاه دارند و قاصد و پیک را نیز گفته اند و بجای غین منقوطه قاف هم درست است
٭ الغ بفتح اول و کسر لام و غین منقوطه زده نامرد و مخنث و حیز را گویند و بضم اول و لام بلغت ترکی بمعنی
بزرگ باشد که در مقابل کوچک است ٭ انباغ بفتح اول و سکون نون و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و غین منقوطه زده
دو زن را گویند که در نکاح یکمرد باشند و هر یک از ایشان مر دیگری را انباغ باشد که در مقابل
هووت نامند ٭ انجغ بفتح اول و سکون نون و ضم جیم و غین منقوطه زده چین و شکنج روی و اندام را گویند
٭ انجوغ بفتح اول و سکون نون و ضم جیم بواو رسیده و غین منقوطه زده بمعنی انجوغ است که شکن روی
و اندام باشد و آب دهن را نیز گویند ٭ ایاغ بفتح اول و مثناة تحتانی بالف کشیده و غین منقوطه زده کاسه
و پیاله شراب خوری را نامند ٭ اینباغ بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون نون و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده
و غین منقوطه زده کنایه از دنیاست ٭ این مطبخی باغ بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و نون زده و مطبخی باغ معلوم
کنایه از آفتاب عالمتاب است

چشمهٔ نوزدهم بحر اول از قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان همزهٔ ممدوده و مقصوره با فا

٭ آبکون صدف بفتح اول بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی ساکن و ضم کاف پارسی بواو رسیده و سکون نون و فتح صاد مهمله
و دال ابجد و فا زده کنایه از آسمان است و آفتاب و ماه را نیز نامند ٭ آتشین صدف بفتح اول بالف کشیده
و فتح مثناة فوقانی و کسر شین منقوطه و مثناة تحتانی و نون ساکن و فتح صاد مهمله و دال ابجد و فا زده کنایه
از خورشید عالم آراست ٭ آبلطف بفتح اول بالف کشیده و کسر موحدهٔ تحتانی و ضم لام و طای بی نقطه و فا زده
فیض و رحمت و عطا را نامند ٭ آتش لطف بفتح اول بالف کشیده و فتح مثناة فوقانی و کسر شین منقوطه
و ضم لام و طای مهمله و فا زده فیض و عطا را گویند کذا فی الادات ٭ آتش دوزخ علف بفتح اول بالف کشیده
و فتح مثناة فوقانی و کسر شین منقوطه و ضم دال مهمله بواو مجهول رسیده و فتح زای هوز و سکون خای منقوطه
و فتح عین سعفص و لام و فا زده کنایه از تیغ است ٭ آخربن حرف بفتح اول بالف کشیده و فتح خای منقوطه و کسر رای
مهمله بمثناة تحتانی رسیده و سکون نون و فتح حای حطی و رای مهمله و فا زده نقل بر وفات کار کذا فی الادات
٭ آصف بفتح اول بالف کشیده و فتح صاد مهمله و فا زده نام پسر برخیاست و او یکی از علمای بنی اسرائیل وزیر سلیمان
علیه السلام است و علوم غریبه و سیمیا باو منسوب است و در صحاح الادویه بمعنی بیخ کبر است که در عربی
اصل الکبر خوانند و باین معنی بفتح همزهٔ مقصوره هم آمده گویند این لغت عربی است ٭ آف بفتح اول بالف کشیده
و فا زده بمعنی مهر است که بعربی شمس خوانند و آهوی مشک را نیز گفته اند ٭ ارغاف بضم اول و سکون رای مهمله
و غین معجمه بالف کشیده و فا زده جوی آب را نامند ٭ اسپرسف بفتح اول و سکون سین مهمله و بای پارسی و فتح رای
قرشت و سین مهمله و فا زده بمعنی اسپرسپ است که فضا و عرصه و میدان باشد ٭ اسرف بفتح اول و سکون سین
مهمله و فا و فتح رای مهمله و سین ثانی و فا زده بر وزن و معنی اسپرسف است که میدان و عرصه و فضا باشد
٭ اسیر طبع مخالف بفتح اول و کسر سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده و کسر رای قرشت و فتح طای حطی و موحدهٔ تحتانی
و کسر عین مهمله و ضم میم و خای منقوطه بالف کشیده و کسر لام و فا زده بمعنی گرفتار نفس اماره آمده ٭ اولین حرف

بفتح اول وتشدید واو وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده وسکون نون وفتح حای حطی وسکون رای قرشت وفا بمعنی الف وعلم لدنی آمده * ایراف بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله بالف کشیده وفا زده نام پدر اردا است که پارسیان او را پیغمبر دانسته اند

چشمهٔ بیستم بحر اول از قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان همزهٔ ممدوده ومقصوره با قاف

* اب شقایق بفتح اول بالف کشیده وکسر موحدهٔ تحتانی وفتح شین منقوطه وقاف بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی وقاف زده بمعنی خون ومی سرخ آمده * اب عرق بفتح اول بالف کشیده وکسر موحدهٔ تحتانی وفتح غین مهمله وسکون رای قرشت وقاف کنایه از گلاب است * ابوق بفتح اول بالف کشیده وضم بای فارسی بواو رسیده وقاف زده بمعنی آنست که کسی دهان خود را پرباد کند ودیگری چنان دستی بر دهان وی زند که آن باد باصدا از دهان او بیرون آید * اش دقیق بفتح اول بالف کشیده وکسر شین منقوطه وفتح دال مهمله وکسر قاف بمثناة تحتانی رسیده وقاف زده آشی که از آرد وبرنج میسازند * اثلق بفتح اول وسکون مثلثهٔ فوقانی وفتح لام وقاف زده نام فلفل بری است بلغت بربری وآن را بشیرازی تخم دل آشوب گویند برگ این مانند زیتون باشد وپنج انگشت هما نست وآن بیشتر در کنارهای رودخانه روید خوردن آن منی را خشک سازد وبعربی حب الفقد خوانند * ازرق بفتح اول وسکون زای معجمه وفتح رای مهمله وقاف زده نام خط چهارم است از هفت خط جام جم ودر عربی رنگ کبود را گویند وکبود چشم یعنی گربه چشم وآب صاف بیغش را گویند * اشاق بفتح اول وشین منقوطه بالف کشیده وقاف زده غلام بچه وپسر ساده را گویند وبضم اول بترکی طفل وکودک را نامند * اشق بضم اول وفتح شین منقوطه وقاف زده صمغ گیاهی است که آنرا بدران گویند وبعربی صمغ الطرثوث خوانند استسقا را نافع است وبعضی گویند جوهری است معدنی که آنرا بعربی لزاق الذهب خوانند وآن غیر معدنی هم هست که عملی باشد وآن چنانست که بول کودکان را باسرکه در هاون مس کنند ودر آفتاب چندان بسایند که منعقد شود طبیعت آن گرم وخشک است جراحتهای کهنه را نافع بود وبعربی آنرا لحام الصناعة خوانند واشج با جیم نیز گویند معرب اشه بامهاست * الباق بفتح اول وسکون لام وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وقاف زده کسوتی است معروف ومشهور زنان تنگ را بدان تشبیه کرده اند * الماق بفتح اول وسکون لام ومیم بالف کشیده وفتح لام وقاف زده نام ولایتی است * امیر صاحب دلق بفتح اول وکسر میم بمثناة تحتانی رسیده وکسر رای مهمله وصاحب دلق معلوم کنایه از امیر المؤمنین علی علیه السلام است * امی صادق بضم اول ومیم مشددهٔ مکسوره ومثناة تحتانی وصاد مهملهٔ بالف کشیده وکسر دال مهمله وقاف زده اشاره بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم است * انفاق بکسر اول وسکون نون وفا بالف کشیده وقاف زده روغن زیتون تازه را گویند * ایلاق بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده ولام بالف کشیده وقاف زده نام شهری است از ختا وقلماق ونام درختی هم هست ونشستگاه پادشاهان در تابستان ودر شرفنامه بدین معنی در ترکی آورده وقیلاق ضد آن است ودر بعضی کتب فرهنگ برعکس این بنظر آمده * این کهنه طاق بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده ونون زده وکهنه طاق بضم کاف معلوم کنایه از فلک است * این هفت اوراق بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده ونون زده وهفت اوراق معلوم کنایه از سبع سموات است * این هفت رواق بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده ونون زده وهفت رواق معلوم بمعنی مذکور است

*چشمهٔ بیست ویکم بحر اول از قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان همزهٔ ممدوده ومقصوره با کاف عربی وفارسی *

* آب آتش رنگ بفتح اول بالف کشیده وکسر موحدهٔ تحتانی وهمزه بالف کشیده وفتح مثناة فوقانی وشین منقوطه
ساکن وفتح رای مهمله ونون وکاف پارسی زده کنایه از شراب لعلی واشک خونی باشد * آب باده رنگ بفتح اول
بالف کشیده وکسر موحدهٔ تحتانی وبای ابجد بالف کشیده وفتح دال مهمله وهای هوز زده وفتح رای مهمله
ونون وکاف پارسی زده کنایه از اشک خونی است * آب خشک بفتح اول بالف کشیده وکسر موحدهٔ تحتانی وضم
خای منقوطه وسکون شین قرشت وکاف زده کنایه است از شیشه وآبگینه وبلور * آب رنگ بفتح اول بالف کشیده
وسکون موحدهٔ تحتانی وفتح رای مهمله وسکون نون وکاف پارسی زده تری وتازگی را نامند وبواو عطف رنگی است
از سفیده وشنگرف که زنان بر رو مالند وآنرا گلگونه نیز گویند * آب سبک بفتح اول بالف کشیده وکسر موحدهٔ
تحتانی وفتح سین مهمله وضم موحدهٔ تحتانی وکاف زده آب ناهضم وخوشگوار را نامیده اند * آب شنگ بفتح اول
بالف کشیده وکسر موحدهٔ تحتانی وفتح شین منقوطه ونون وکاف پارسی زده بمعنی آبزن است وآن ظرفی باشد
از مس وامثال آن مثل ارقامت آدمی که طبیبان بیمار را در آن خوابانند وادویه جوشانیده در آن ریزند
* آبک بفتح اول بالف کشیده وفتح موحدهٔ تحتانی بکاف زده یکی از نامهای سیماب است وآنرا آب وآبق وکر بزند
ولبن وفرار وعیان وغلیظ وعین الحیوان وعطارد وعبد وطیار وسیماب وسحاب النور وستاره وزیبوه وزمزم
ورادوق ورجراج وروحانی وروح وحی الماء وحل الذهب وحیوة وجوهر وثاقل ونیر وننگ وپرنده وام الاجساد
واصل وابوالارواح ولجاج نیز خوانند وآبله را نیز گویند که طفلان برمی آرند وبضم ثالث هرچیز پرآب وآبکی را
نیز گویند * آبله رخ فلک بفتح اول بالف کشیده وکسر موحدهٔ تحتانی وفتح لام وکسر همزهٔ مبدله وضم رای مهمله
وکسر خای منقوطه وفتح فا ولام وکاف زده کنایه از ستارگان باشد * آتش برگ بفتح اول بالف کشیده وفتح
مثناة فوقانی وسکون شین منقوطه وفتح موحدهٔ تحتانی ورای مهمله وکاف پارسی زده بمعنی آتش زنه است
که چقماق باشد * آتش ملک بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناة فوقانی وسکون شین منقوطه وفتح سین مهمله وکاف
پارسی زده گیاهی است دوائی وآن را بعربی سفسج الکلاب گویند * آتشک بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناة فوقانی
وشین منقوطه وکاف زده مرضی است معروف بآبله فرنگ اشتهار دارد وبمعنی برق باشد وکرم شب تاب را نیز گفته اند
وآن جانوری است پرنده روشن شبیه به پروانه وگویند آن روشنی از فضلهٔ اوست * آچاک بفتح اول بالف
کشیده وجیم پارسی بالف کشیده وکاف زده بمعنی خاک آمده که بتازی تراب خوانند * آخرک بفتح اول بالف کشیده
وضم خای منقوطه وفتح رای مهمله وکاف زده استخوانی را نامند که در زیر گردن وبالای سینه باشد وآنرا بتازی
ترقوه خوانند * آخشیک بفتح اول بالف کشیده وفتح خای منقوطه وکسر شین قرشت بمثناة تحتانی رسیده وکاف
پارسی زده بمعنی عناصر اربع آمده ونقیض ومخالف را نیز نامند وجمع آخشیکان بود * آخورک بفتح اول بالف
کشیده وضم خای منقوطه وواو معدوله وفتح رای مهمله وکاف زده استخوانی را نامند که در زیر گردن وبالای
سینه واقع است وبتازی آنرا ترقوه خوانند * آخور خشک بفتح اول بالف کشیده وفتح خای منقوطه وواو معدوله
وسکون رای قرشت وضم خای منقوطه وشین قرشت زده وکاف زده آخوری آب وعلف را نامند * آداک بفتح اول
بالف کشیده ودال مهمله بالف کشیده وکاف زده خشکی وجزیرهٔ میان دریا را گویند * آدرنگ بفتح اول بالف
کشیده وسکون دال مهمله وفتح رای مهمله وسکون نون وکاف پارسی هلاکت ومحنت وغم ورنج را گویند وبعربی
دمار خوانند * آذرنگ بفتح اول بالف کشیده وفتح ذال منقوطه ورای مهمله ونون وکاف پارسی زده بمعنی آتش
وروشن ونورانی باشد وبمعنی رنج ومحنت صعب وغم سخت وهلاکت نیز گفته اند * آذرهوشنگ بفتح اول بالف

کشیده و فتح ذال منقوطه وسکون رای مهمله و ضم هاى هوز بواو رسیده و فتح شین قرشت و نون و کاف پارسی زده نام اولین پیغمبر است که بعجم مبعوث شد و او را مه آباد نیز گویند و امتان او را آذرهوشنگیان خوانند * اارنگ بفتح اول بالف کشیده و فتح رای مهمله و نون و کاف پارسی زده بمعنی آرنج است که مرفق باشد و رنگ و لون را نیز گفته اند و بمعنی فکر و حیله و فریب نیز هست و بمعنی طرز و روش و گونه هم آمده چنانکه گویند بدین آرنگ یعنی باین طور و باین روش و بدین گونه و نام میوهٔ هم هست و بمعنی هفانا و پندار ضاو کان بری هم آمده و رنج و محنت را هم گویند و بمعنی حاکم ملک نیز بدیدن آمده * اازرنگ بفتح اول بالف کشیده و زای منقوطه و فتح را و نون و کاف پارسی زده بمعنی رنج و هلاکت و غم سخت و محنت صعب باشد و بمعنی خیار سبز هم بنظر آمده * اازفندك بفتح اول بالف کشیده وسکون زای هوز و فتح فا و سکون نون و دال مهمله بالف کشیده و کاف زده قوس قزح را نامند * اازفنداك بفتح اول بالف کشیده وسکون زای پارسی و فتح فا وسکون نون و دال مهمله بالف کشیده و کاف زده بمعنی مانکور است که قوس قزح باشد * اازنگ بفتح اول بالف کشیده و فتح زای پارسی و نون و کاف پارسی زده شکنج و چین را گویند که بر روی و اندام مردم افتد خواه از پیری و خواه از روی قهر و غضب * اازیراك بفتح اول بالف کشیده و کسر زای فارسی بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله بالف کشیده و کاف زده بمعنی فریاد کردن و بانگ زدن است مطلقا اعم از آدمی و ستور * ااسك بفتح اول بالف کشیده و فتح سین مهمله و کاف زده موضعی است نزدیك ارجان و ارجان شهریست که میان او و شیراز شصت فرسنگ راه است و آنرا عوام ارغان خوانند * اافتاب پرستك بفتح اول بالف کشیده و سکون فا و مثناة فوقانی بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی ساکن و فتح بای پارسی و رای مهمله و سکون سین سعفص و فتح مثناة فوقانی و کاف زده حربا را نامند و گل آفتاب پرست را نیز گویند * اافتاب زردك بفتح اول بالف کشیده و سکون فا و مثناة تحتانی بالف کشیده و سکون موحدهٔ تحتانی و فتح زای هوز و سکون رای مهمله و فتح دال ابجد و کاف زده شبکهٔ باشد که طفلان از بوریا سازند در آفتاب گل ارند * اافتاب گردك بفتح اول بالف کشیده و سکون فا و مثناة فوقانی بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی ساکن و کسر کاف پارسی و سکون رای مهمله و فتح دال ابجد و کاف زده جانوریست شبیه به چلپاسه که در هندی گرکت نامند و گل آفتاب پرست را نیز گویند و بسریانی حردون خوانند * اافنداك بفتح اول بالف کشیده و کسر فا و سکون نون و دال مهمله بالف کشیده و کاف زده قوس قزح را گویند * ااك بفتح اول بالف کشیده و کاف زده بمعنی آفت باشد و عار و عیب را نیز گویند و با کاف پارسی نام درختی است در هندوستان که شیرهٔ آن زهر قاتل است * االك بفتح اول بالف کشیده و فتح لام و کاف زده سنبل الطیب را گویند و درد و اما بکار برند و مصغر آل هم هست * االنگ بفتح اول بالف کشیده و فتح لام و نون و کاف پارسی زده کوی باشد که در اطراف قلعه ها بجهت محاصره و گرفتن آن کنند و مورچال همانست و بعضی دیواری را گفته اند که بجهت محافظت از برای قلعه سازند * ااموزناك بفتح اول بالف کشیده و ضم میم بواو رسیده و زای هوز ساکن و نون بالف کشیده و کاف زده در مؤید الفضلا بمعنی حق تعالی و معلم علم و آداب نوشته و در رسالهٔ قوانین ناك بمعنی الصاق آمده چون دردناك و غمناك و بمعنی نده که علامت فاعل است بدین آمده یعنی آموزنده * ااناك بفتح اول بالف کشیده و فتح نون و کاف زده تصغیر آنست که اشاره به بعید و چیزی دور باشد همچو اینك که اشاره بقریب و چیزی نزدیك است و بمعنی آبلهٔ که بر اندام بر می آید هم گفته اند و بسکون نون و کاف مخفف انکه هست و بضم نون درتازی سرب را گویند * ااونك بفتح اول بالف کشیده و فتح واو و نون و کاف زده بمعنی ریسمانی باشد که رخت بر آن اندازند و خوشه های انگور نیز از آن آویزند و هرچیز آویخته را

خانهٔ مانی را نامند * ارژنگ بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح زای پارسی بنون وکاف پارسی زده ارتنگ است
که نگارخانهٔ مانی نقاش بود گویند اصل این لغت باینمعنی ارثنگ بثلثهٔ فوقانی بوده ثارا بزای پارسی بدل کردند
ارژنگ شد وبعضی برانند که نام مانی ارژنگ بود ومانی اوراد شاهی است که کرده اند لقب اوشده وجمعی برانند
که نام نقاشی است غیر مانی واو نیز در هنر ورسم مانند مانی بوده ونام دیوی است که در مازندران بدا ستم جنگ
کرد رستم اورا بکشت ونام پسر زره است واو یکی از پهلوانان بوده وطوس اورا بقتل رسانیده * ارسنگ بفتح اول
وسکون رای مهمله وفتح سین مهمله ونون وکاف پارسی زده بمعنی ارژنگ است که نگارخانهٔ مانی باشد * ارشک
بفتح اول وراء مهمله وشین وکاف زده بمعنی رشک وحسد آمده * ارغشتک بفتح اول وسکون رای مهمله وضم
غین معجمه وسکون شین قرشت وفتح مثناة فوقانی وکاف زده نوعی از بازی باشد که دختران ودوشیزگان کنند
وآن چنانست که برسر دو پا نشینند وکفهای دستها را برسر زانو بمالند وچیزها گویند همچنان نشسته برسر پاها برجهند
وکفهای دستها را برهم زنند * ارغک بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح غین منقوطه وکاف زده گیاهی است
که بردرخت پیچد وبعربی عشقه خوانند * ارغنگ بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح غین منقوطه ونون
وکاف پارسی زده بمعنی ارژنگ است که نگارخانهٔ مانی نقاش باشد * ارکاک بفتح اول وسکون رای مهمله
وکاف بالف کشیده وکاف ثانی زده باران قطره کوچک را گویند که نرم باران باشد * ارمک بضم اول وسکون رای
مهمله وفتح میم وکاف زده نام پشمینه ایست پوشیدنی * ارهنگ بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح هاء مدوره
ونون وکاف پارسی زده نام قصبه ایست از بدخشان ودر آن قصبه زیارتگاهی است وباعتقاد مردم آنجا سر
امام حسین علیه السلام در آنجا مدفون است وآن را ارهنگ حسین هم میگویند * اریک بفتح اول وکسر رای مهمله
بمثناة تحتانی رسیده وکاف زده بلغت ژند و پاژند بمعنی دوراست که در مقابل نزدیک باشد * ازرنگ بفتح اول
وسکون زای هوز وفتح رای مهمله ونون وکاف پارسی زده تیار و بادرنگ را گویند * ازهرک بفتح اول وسکون
زای هوز وفتح هاء مدوره ورای مهمله بالف کشیده وکاف زده نام اصلی ضحاک ماران است * اژدهاک بفتح
اول وسکون زای پارسی وفتح دال مهمله وهاء مدوره بالف کشیده وکاف زده بمعنی مذکور است که ضحاک باشد
* اژدهای فلک بفتح اول وسکون زای پارسی وفتح دال مهمله وهای مدوره بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی وفتح
فاولام وکاف زده اشاره به عقده تین راس وذنب است وتنین را نیز گویند که از جملهٔ چهل وهشت صورت
فلک باشد بعضی گویند راس وذنب سر ودم تنین فلک است * اژنگ بفتح اول وزای فارسی ونون وکاف زده
چین پیشانی وروی واندام باشد * اسپرک بکسر اول وسکون سین مهمله وفتح بای فارسی ورای مهمله
وکاف پارسی زده گیاهی است زرد که بدان چیزها رنگ کنند وبعضی گویند اسپرک برگ زردچوبه است ودرخت
شرپزه را نیز گویند * اسپرنگ بفتح اول وسکون سین مهمله وفتح بای پارسی وفتح رای قرشت ونون وکاف پارسی
زده شهریست نزدیک بسمرقند مولد سیف انجاست * استاک بکسر اول وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی بالف
کشیده وکاف زده شاخی را گویند که تازه از درخت تاک وسنبل وغیره روییده باشد * استخوان بزرگ بضم اول
وسکون سین مهمله وضم مثناة فوقانی وفتح خای منقوطه وواو معدوله بالف کشیده وکسر نون وضم موحدهٔ تحتانی
وزای منقوطه وسکون راو کاف پارسی کنایه از شخص اصیل ونجیب است که نسب عالی داشته باشد * استخوان رنگ
بضم اول وسکون سین مهمله وضم مثناة فوقانی وفتح خای منقوطه وواو معدوله بالف کشیده وسکون نون وفتح
رای قرشت وسکون نون وکاف پارسی همان را نامند * استرنگ بفتح اول وسکون سین مهمله وفتح مثناة فوقانی ورای

فرشت و نون و کاف پارسی زده ○ مردم گیاه را مانند و آن گیاهیست مانند مردم و نگون سار روید و ریشهٔ آن بجای
موی سر باشد نر و ماده بهم در آویخته و دستها در گردن یکدیگر کرده و پایها درهم محکم نموده گویند هر کس آن
گیاه را می‌کند هلاک می‌شود پس بدین واسطه کسی که خواهد آنرا بکند اول حوالی و اطراف آنرا خالی می‌کند
و سگی گرسنه را ریسمانی بر کمر می‌بندد و دیگر سر ریسمان را بر ریشهٔ آن و قدری گوشت در پیش آن سگ بدور
می‌اندازد بتبعیت آن سگ گیاه از بیخ برکنده می‌شود و سگ فی الفور یا بعد از چند روز می‌میرد و باین اعتبار
آنرا سگ کن گویند اگر کسی بنام شخصی یک عضو را از اعضای او جدا کند در فصان روز یا روز دیگر همان عضو
آن شخص را جدا کنند و بکسر اول نیز بدین معنی آمده ○ اسفزنگ بفتح اول و سکون سین مهمله و فا و زای مهمله و نون
و کاف پارسی زده نام قریه‌ایست از قرای سمرقند ○ اسک بکسر اول و سکون سین مهمله و کاف اسپی را نامند
که در راهها جهت قاصدان دارند ○ اسکرک بکسر اول و سکون سین مهمله و کسر کاف و فتح رای مهمله و کاف زده
برجستن گلو باشد یعنی صدائی که بی اختیار از گلو برآید و آنرا بتازی فواق گویند ○ اسکنک بکسر اول
و سکون سین مهمله و کسر کاف و فتح نون و کاف زده بمعنی اسکنه باشد و آن ابزاریست درودگرانرا
○ اسیرک بفتح اول و سکون سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده و فتح رای مهمله و کاف زده بیاره و ساق درخت خربزه را گویند
○ اسیران خاک بفتح اول و کسر سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله بالف کشیده و کسر نون و خای منقوطه
بالف کشیده و کاف زده کنایه از تن پروران و مردگان باشد ○ اشتالنگ بکسر اول و سکون شین منقوطه و مثناة
فوقانی بالف کشیده و فتح لام و نون و کاف پارسی زده بمعنی شتالنگ است و آن استخوانی باشد که در میان ساق پا
و ساق پا واقع است و آنرا بجول گویند و بعربی کعب خوانند و نوعی از قمار هم هست که آنرا با شش عدد بجول
بازی کنند و آنرا اشتالنگ بازی خوانند ○ اشترک بضم اول و سکون شین منقوطه و ضم مثناة فوقانی و فتح رای مهمله
و کاف زده بمعنی موجه آمده خواه موجهٔ دریا باشد خواه تالاب و رودخانه و امثال آن ○ اشتک بکسر اول
و سکون شین منقوطه و فتح مثناة فوقانی و کاف زده جامه را گویند که طفلان و کودکان نوزائیده را در آن پیچند
○ اشک بفتح اول و سکون شین منقوطه و کاف قطره را گویند عموماً و قطرهٔ آب چشم را خصوصاً و سالک را ده انار را
نیز نامیده‌اند و نام یکی از سلاطین عجم هم هست ○ اشک خوش نمک بفتح اول و سکون شین منقوطه و کسر کاف و فتح خای
منقوطه و واو معدوله و شین زده و فتح نون و میم و کاف زده اشک پرسوز که از درد آید ○ اصل داران پاک بفتح اول
و سکون صاد مهمله و لام و دال مهمله بالف کشیده و زای فرشت بالف کشیده و کسر نون و بای پارسی بالف کشیده
و کاف زده کنایه از انبیا و اولیا و ملایکه باشد ○ اصطرک بفتح اول و سکون صاد مهمله و فتح طای حطی و رای مهمله
و کاف زده صمغی است سرخ بسیاهی مایل و بعضی گویند صمغ درخت زیتون است نزله را نافع باشد ○ افرنجمشک
بفتح اول و سکون فا و فتح رای مهمله و نون و جیم ساکن و ضم و کسر میم و شین منقوطه و کاف زده فرنجمشک را نامند
و آنرا بشیرازی بالنگوی خوانند و گویند بواسیر را نافع است ○ افرنگ بفتح اول و سکون فا و فتح رای مهمله و نون
و کاف پارسی زده بمعنی اورنگ آمده که تخت پادشاهان باشد و فرنگ را نیز خوانند که بعربی نصارا گویند
و بمعنی حشمت و زیبائی و فر و نیکوئی هم بدین آمده ○ افشک بفتح اول و سکون فا و فتح شین منقوطه و کاف
زده شبنم را گویند که شبها بر روی لاله و گل و سبزه نشیند ○ افشنگ بفتح اول و سکون فا و فتح شین منقوطه و نون
و کاف پارسی زده بمعنی افشک است که شبنم باشد ○ اکزروفک بفتح اول و سکون کاف و رای مهمله بواو رسیده
و فتح فای ... و کاف زده صمغ عاریست که آنرا اشابکه خوانند و آن بسیار تلخ می‌باشد در مرهمها بکار برند

* اکلیل الملک بکسر اول و سکون کاف و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده و ضم لام و سکون ثانی و فتح میم و کسر لام و کاف زده رستنی باشد که آن را بپارسی گیاه قیصر گویند و آن زرد بسفیدی مایل می باشد چون بشکافند دانه آن زرد بود طبیعت آن گرم و خشک است محلل و ملین ورمهای صلب مفاصل و احشا باشد * اکاک بفتح اول و سکون کاف و میم بالف کشیده و کاف زده استفراغ و قی و شکوفه باشد و بترکی نان را نیز گویند * اک بفتح اول و کاف پارسی زده بلغت ژند و پاژند گندم را گویند و بعربی حنطه خوانند * الچیک بفتح اول و سکون لام و کسر جیم پارسی بمثناة تحتانی رسیده و فتح جیم ثانی و کاف زده نام پادشاه زاده بود از ترک * النک بفتح اول و لام و نون و کاف پارسی زده بمعنی پناه و دیوار باشد که بواسطهٔ گرفتن قلعه و محافظت خود سازند و جمعی را نیز گویند که مردم بیرون قلعه جابجا بگرفتن قلعه و مردم درون قلعه بواسطه محافظت قلعه طیار سازند و بضم اول بزبان ترکی سبزه زار باشد * انارمشک بفتح اول و نون بالف کشیده و رای مهمله ساکن و ضم و کسر میم و شین منقوطه و کاف زده نام داروئی است که از هند و ستان آورند و آن تخمی باشد سرخ رنگ و اندک سبزی در میان دارد و بعربی رمان مصری خوانند * انجرک بفتح اول و سکون نون و کسر جیم و فتح رای مهمله و کاف زده نام دشتی و صحرائی است غیر معلوم و مرزنگوش را نیز گویند و آن نوعی از ریاحین است که در قدوا ما بکار برند و در تازی آذان الفار خوانند * انجنک بفتح اول و سکون نون و ضم جیم پارسی و فتح کاف و کاف ثانی زده دانه باشد سیاه شبیه بدانه امرود و مغز سفید دارد خاصیتش آنست که هر که او را خورد خوابهای عجیب و غریب بیند * انجلک بفتح اول و سکون نون و ضم جیم و فتح لام و کاف زده نام میوه ایست که مزه ندارد و بی لام هم بنظر آمده * انجوک بفتح اول و سکون نون و ضم جیم بواو رسیده و کاف زده نام دشتی و بیابانی است نامعلوم * اندک بفتح اول و سکون نون و فتح دال مهمله و کاف زده تصغیر اند است و آن عددی باشد مجهول میان سه و نه * اندیک بفتح اول و سکون نون و کسر دال مهمله بمثناة تحتانی رسیده و کاف زده لفظی است از کلمات تمنی که در عربی لیت و لعل گویند یعنی باشد که و بود که و بمعنی زیرا که و چرا که و از برای آن و از ینجهت هم گفته اند * انک بفتح اول و سکون نون و کاف پارسی سر آب را گویند که کوزه گران از سفال سازند و نام ولایتی است از هند و ستان * انکزک بفتح اول و سکون نون و ضم کاف و فتح زای هوز و کاف زده کجک فیل را گویند و آن آلتی باشد سرکج از آهن که فیلبانان فیل را بدان بهر طرف که خواهند برند و با زای فارسی هم بنظر آمده * انگشت برک بفتح اول و سکون نون و ضم کاف پارسی و شین منقوطه و مثناة فوقانی ساکن و ضم موحده تحتانی و فتح رای مهمله و کاف زده جانوریست که آن را موشکور میگویند پیوسته در زیر زمین میباشد بیخ نباتات میخورد گویند پیاز و گندنا را بسیار دوست میدارد و چون بر در سوراخ او نهند بیرون آید او را بگیرند و گوشت او زهر قاتل است * انگشتک بضم اول و سکون نون و ضم کاف پارسی و شین منقوطه زده و کسر مثناة فوقانی و فتح شین منقوطه و کاف زده انگشت شهادت را گویند * انگشتک بفتح اول و سکون نون و کسر کاف پارسی و سکون شین منقوطه و فتح مثناة فوقانی و کاف زده صمغ درخت انگدان را گویند و بعربی حلتیت خوانند و بضم کاف پارسی تصغیر انگشت که از انگشت دیگر کوچک باشد و نیز گیرند کی سر انگشت که هند ش چتکی خوانند * اورک بفتح اول و سکون واو و فتح رای مهمله و کاف زده ریسمانی باشد که اطفال در ایام عید و نوروز در شاخ درخت و مانند آن آویزند و بر آن نشسته در هوا آیند و روند و در هند و ستان این شایع است هرگاه که آفتاب در برج سرطان آید * اورنک بفتح اول و سکون واو و فتح رای مهمله و نون و کاف زده کلاه و طاقی پشمی را گویند و بعضی این لغت را ترکی میدانند * اورنک بفتح

اول و سکون واو و فتح رای مهمله و نون و کاف پارسی زده تخت پادشاهان را نامند و نام شخصی است که عاشق کلچهره بود و مکر و فریب و حیله را گویند و بمعنی عقل و دانش و شادی و خوشحالی و زلف کالی و فیروزه بهای هم هست و نام جانوری هم هست که بتازی ارضه خوانند ۰ ارشنگ بفتح اول و سکون را و واو و فتح شین منقوطه و نون و کاف پارسی زده ریحان را گویند که در خانه بنهند و جامه را از او روپاک و لنگی و امثال آن در آن اندازند و گاهی خوشه های انگور نیز از آن آویزند و آنرا بتازی معلاق خوانند ۰ اورشنگ بفتح اول و سکون واو مجهول و شین منقوطه و فتح هاء مهمله و نون و کاف پارسی زده نام اصلی هوشنگ است ۰ اورگ بضم اول و سکون واو مجهول و کاف نام قلعه ایست مابین هرات و سیستان و بفتح اول و سکون ثانی و کاف پارسی بمعنی اوج است که در مقابل حضیض باشد و اوج معرب آن است ۰ اوتنگ بفتح اول و سکون واو و فتح مثناة فوقانی و نون و کاف پارسی زده بمعنی ریسمان است که قماولنگی و امثال آن بر آن اندازند و گاهی خوشه های انگور را از آن بیاویزند ۰ اوویک بضم الف و فتح واو اول و واو ثانی و واو ثالث رسیده و کاف زده صمغی است که آن را بعربی صمغ الدامیثا گویند و از هند و شهر ارآورند ۰ املک بفتح اول و دال مهمله و سکون کاف آملک را گویند که جونه صدف و غیر آن باشد و بتازی کلس و نوره خوانند ۰ ایمک بکسر اول و سکون مثناة تحتانی مجهول و فتح موحده تحتانی و کاف زده بت را گویند و بعربی صنم خوانند ۰ ایتوک بکسر اول مثناة تحتانی رسیده و ضم مثناة فوقانی دواو رسیده و کاف زده مژده و نوید را گویند ۰ ایرک بکسر اول مثناة تحتانی رسیده و رای مهمله و کاف زده بلغت ژند و پاژند بمعنی مردم باشد چه ایرکان مردمان را گویند ۰ ایزک بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح زای فارسی و کاف زده شرارهٔ آتش را گویند ۰ ایلک بکسر اول مثناة تحتانی رسیده و کاف زده شرارهٔ آتش را نامند ۰ ایلک بفتح اول و سکون مثناة تحتانی و فتح لام و کاف زده نام شهری است در ترکستان منسوب بخوبان و بکسر اول نیز بلد ایلان آمده و نام پادشاه یغما هم هست که ترکستان باشد ۰ این برد بفتح رنگ بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و نون زده و پردهٔ هفت رنگ معلوم کنایه از فلک است و زمانه را نیز گویند ۰ این خاک تاریک بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و نون زده و خاک تاریک معلوم اشاره بزمین و قالب بشر است ۰ این دو رنگ بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و نون زده و دو رنگ معلوم اشاره بروزگار است که روز و شب باشد ۰ این کهنه گرگ بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و نون زده و کهنه گرگ معلوم اشاره بفلک است ۰ این نهنگ بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و نون زده و نهنگ بکسر نون معلوم اشاره بدنیاست و ذات را هم گفته اند ۰ این نشیمن تنگ بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و نون زده و نشیمن تنگ معلوم اشاره بدنیاست

چشمهٔ بیست و دوم از قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان همزهٔ ممدوده و مقصوره با لام

۰ آاتش فعل بفتح اول بالف کشیده و فتح مثناة فوقانی و سکون شین منقوطه و کسر فا و سکون عین مهمله و لام کنایه از اسپ جلد رو و تند و تیز باشد ۰ آاتل بفتح اول بالف کشیده و کسر مثناة فوقانی و لام زده نام رودخانه ایست بسیار بزرگ ابتدای آن از بلاد روس و بلغار و انتهای آن بحر خزر که دریای گیلان باشد گویند قریب بهشتاد نهر از آن جدا میشود که از هیچ کدام آن اسپ و آسانی نتوان گذشت ۰ آاتش دل بفتح اول بالف کشیده و فتح مثناة فوقانی و کسر شین منقوطه و کسر دال مهمله و لام زده سوز دل و محبت را نامند ۰ آاتش سیال بفتح اول بالف کشیده و فتح مثناة فوقانی و کسر شین منقوطه و سیال معلوم کنایه از شراب انگوری است ۰ آاتش قندیل بفتح اول بالف کشیده و فتح مثناة فوقانی و کسر شین منقوطه و فتح قاف و سکون نون و کسر دال مهمله بمثناة تحتانی رسیده

ولام زده رونق و رواج قند بل را گویند کما فی القنیه * اجل بفتح اول با لف کشیده و ضم جیم و لام زده
آرزغ را گویند و آن بادی باشد که باصدا از گلو بیرون آید و بفتح جیم هم گفته اند و بکسر جیم بتازی بمعنی برانگیزنده
و آخرت باشد که قیامت است * اخشال بفتح اول بالف کشیده و خای منقوطه بالف کشیده و لام زده
چیزهای افکندنی و بیکار و سقط باشد مانند پوست میوه ها و تراشهٔ چوب و خس و خاشاک و خاک روبه
و امثال آن و آنرا بعربی حشو گویند و باین معنی بجای خای منقوطه قاف هم آمده است و نام شهری و مدینه هم هست
* ازاده دل بفتح اول بالف کشیده و زای هوز بالف کشیده و فتح دال مهمله و های هوز ساکن و کسر دال و لام زده
فارغ البال را نامند و مردم صالح و حلال زاده را نیز گویند * اساس بفتح اول با لف کشیده و سین مهمله بالف کشیده و لام
زده اساس و بنیاد را گویند * اش خلیل بفتح اول بالف کشیده و کسر شین منقوطه و فتح خای ثخذ و کسر لام تحتانی
رسیده و لام زده آش عدس را گویند * اغال بفتح اول بالف کشیده و غین منقوطه بالف کشیده و لام زده بمعنی برآشفته
ساختن و آشفته گردانیدن باشد کسی را بر کسی و نیز بمعنی برشورانیدن و تحریک نمودن بجنگ هم هست که بعربی
اغرا گویند و امر باین معنی هم آمده است یعنی تحریک کن و بشوران و ناجاوید ه فروبردن را نیز گفته اند که بعربی
بلع خوانند و بمعنی خسیدن هم آمده و خانهٔ زنبور را نیز گفته اند و بمعنی گرفتار کردن چیزی باشد بچیزی و چشم را
بگریستن و جائی باشد که در صحرا و کوه بجهت خوابیدن گوسپندان و چارپایان دیگر کنند * اغل بفتح اول بالف
کشیده و کسر غین منقوطه و لام زده بمعنی اغال است و آن جائی باشد که در کوه و صحرا بجهت خوابیدن گوسپندان
سازند * اغول بفتح اول بالف کشیده و ضم غین منقوطه بواو مجهول رسیده و لام زده نگریستن و نگاه کردن بگوشهٔ
چشم باشد از روی خشم * اغیل بفتح اول بالف کشیده و کسر غین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده بمعنی آغول است
که نگریستن بگوشهٔ چشم باشد از روی خشم * اقال بفتح اول بالف کشیده و قاف بالف کشیده و لام زده افکندنی
و بکار نیامدنی و سقط را گویند * ال بفتح اول بالف کشیده و لام زده سرخ نیم رنگ را گویند و نام مرضی است مهلک
که زنان نوزاینده را تا شصت روز واقع می‌شود و اعتقاد عوام آن است که جنی باشد باین نام که مزاحمت بر زنان
نوزاینده میرساند و در عربی بمعنی اولاد و عترت و قوم و سراب و آن اشاره باشد آبنما و چیزی که مانند سراب
در صبح و شام از دور نمایان می‌شود آمده بترکی مهر و نگین پادشاهان باشد و امر بستن هم هست یعنی ببستان و در
هند نام درختی است که از بیخ آن رنگ سرخی حاصل شود بدان جامه رنگ کنند و در دواها نیز بکار برند
* امل بفتح اول بالف کشیده و ضم میم و لام زده نام شهری است و بعضی بر آنند که نام شهر ماژندران است
* آموختگان ازل بفتح اول بالف کشیده و ضم میم بواو مجهول رسیده و سکون خای منقوطه و مثناة فوقانی و کاف پارسی
بالف کشیده و کسر نون و فتح همزه و زای منقوطه و لام زده کنایه از انبیا و اولیا صلوات الله علیهم اجمعین است
واقع شده * آیینه پیل بفتح اول بالف کشیده و کسر یای حطی بمثناة تحتانی رسیده و فتح نون و کسر همزهٔ مبدله و کسر یای
پارسی بمثناة تحتانی رسیده و لام زده بمعنی جرس پیل آمده و نیز آیینهٔ که در برگستوان پیل وصل می‌کنند برای
مهابت * ابدل بفتح اول و سکون موحدهٔ تحتانی و ضم دال حطی و سکون لام نام پادشاه جابلسا باشد و آن شهری است
در مقابل جابلقا و در بعض نسخ بجای لام رای قرشت بدل آمده که جابرسا باشد * ابل بفتح اول و ضم
موحدهٔ تحتانی و لام زده دوائی است که آنرا بشیرازی بل شیرین گویند و طراثیث و طرثوث هم است و از جملهٔ
قابضات باشد و منع خون رفتن از بینی و مقعد و جمیع اعضا کند و بکسر موحدهٔ تحتانی قافلهٔ صغار است که آنرا
هیل گویند و در طعام کنند * ابهل بضم اول و سکون موحدهٔ تحتانی و ضم های هوز و لام زده تخم سرو کوهی

باشد و بشیرازی تخم وهل گویند بضم را و بتازی ثمر العرعر است مانند اگر با روغن کنجد در ظرف آهنی بجوشانند
و بر گوش چکانند کری را ببرد ٭ اثل بفتح اول و سکون مثلثه فوقانی و لام نوعی از درخت گز را گویند
و ثمر آنرا گزمازک و بعربی حب الاثل خوانند طبیخ آنرا اگر با موز بیاشامند حقنه ام را زایل کند و بخور آن بواسیر
را نافع است این لغت عربی است ٭ اخکل بفتح اول و سکون خای منقوطه و ضم کاف پارسی و لام زده دانه گندم
و جو را گویند یعنی خوشهای سر تیز که بر سر خوشه گندم و جو می باشد ٭ اردبیل بفتح اول و سکون رای مهمله و دال
ابجد و کسر موحده بمثناة تحتانی رسیده و لام زده نام پسر ارمنین ابن لنطی ابن یونان است و نام شهری است
معروف گویند آن شهر را فیروز جد نوشیروان بنا کرده و از آنجهت فیروز گرد خوانندش و بعضی برآنند که
بنا کردهٔ اردبیل ابن ارمنین است ٭ ارمال بفتح اول و سکون رای مهمله و میم بالف کشیده و لام زده بلغت یمنی
چوبیست شبیه بقرفه در غایت خوشبوئی و قرفه چوبی است شبیه بدارچینی خوردن آن قوت چشم را نافع است
و باین معنی بجای لام کاف هم بنظر آمده ٭ ارمایل بفتح اول و سکون رای مهمله و میم بالف کشیده و کسر همزهٔ
مبدله بمثناة تحتانی رسیده و سکون لام نام پادشاه زادهٔ است و او مطبخی ضحاک بود گویند دو پادشاه زاده بودند یکی
ارمایل و دیگر کرمایل و ایشان بواسطهٔ خیر خلق الله مطبخی ضحاک شده بودند و از آن دو نفر آدمی که ضحاک میفرمود
بکشند و مغز سر ایشان را بجهت مارانی که از کتف او بر آمده بودند حاضر سازند یکنفر را آزاد میکردند و مکر و زائیدند
و بجای مغز سر او مغز سر گوسپند داخل می نمودند گویند کردان صحرا نشین از نسل ایشانند ٭ ازمل بکسر اول
و سکون زای هوز و فتح میم و لام زده بمعنی بسیار و کثیر باشد و بمعنی همه و مجموع هم آمده است و صدا و آواز را
نیز گویند ٭ اسب آتش نعل بفتح اول و سکون سین مهمله و کسر بای پارسی و باقی معلوم اسب تیز گام و تیز رو را گویند
٭ اسپخول بکسر اول و سکون سین مهمله و فتح بای پارسی و ضم خای منقوطه بواو رسیده و لام زده بمعنی اسپغال است
که فضله و انگندگی مرغان باشد ٭ اسبغول بکسر اول و سکون سین مهمله و فتح بای پارسی و ضم غین منقوطه بواو
مجهول رسیده و لام زده بزر قطونا باشد و معنی ترکیبی آن گوش اسب است چه غول بمعنی گوش هم آمده و بعضی
گویند چون برگ آن بگوش اسب شبیه است بنابرین اسبغول خوانند و بعضی بتخمش تشبیه کرده اند و بفتح اول
هم درست است ٭ اسپیل بفتح اول و سکون سین مهمله و کسر بای پارسی بمثناة تحتانی رسیده و لام زده شخصی را گویند
که پیوسته سوای دزدی کاری دیگر نکند ٭ استافیل بکسر اول و سکون سین مهمله و مثناة فوقانی بالف کشیده و کسر
فا بمثناة تحتانی رسیده و لام زده بلغت رومی انگور را گویند و بعربی عنب خوانند ٭ استل بکسر اول و سکون سین
مهمله و فتح مثناة فوقانی و لام زده تالاب و آبگیر و برکه و استخر را گویند ٭ اسقیل بکسر اول و سکون سین مهمله
و کسر قاف بمثناة تحتانی رسیده و لام زده بیونانی پیاز دشتی است و آن در میان نرگس پیدا می شود آنرا بعربی
بصل الفار خوانند و بصل العنصل همان است گویند اگر موش قدری از آن بخورد بمیرد و اگر گرگ پای بر برگ آن
بگذارد البته لنگ شود و اگر ساعتی توقف کند بیحتک و میرد ٭ اشتردل بضم اول و سکون شین منقوطه و ضم مثناة فوقانی
و سکون رای مهمله و کسر دال مهمله و لام زده بد دل و کینه دل را گویند و کنایه از مردی است که این صفت داشته باشد
و بعضی برآنند که کنایه از مردم ترسنده و نامرد و بیدل باشد ٭ اشقاقل بکسر اول و سکون شین منقوطه و قاف
بالف کشیده و ضم قاف ثانی و لام زده زردک صحرائی است و آنرا شقاقل بحذف همزه نیز گویند بهترین آن زرد
و عطر و سنگین باشد قوت باه دهد اگر زن آبستن بخود برگیرد بچه بیندازد ٭ اشکل بکسر اول و سکون شین
منقوطه و کسر کاف و لام زده اسپی را گویند که دست راست و پای چپ او سفید باشد و بمعنی تزویر و مکر و حیله هم

بد بدن آمده * اشکیل بکسر اول وسکون شین منقوطه وکسر کاف بمثناة تحتانی رسیده ولام زده بمعنی اشکل است وآن اسپی بود که دست راست وپای چپ او سفید باشد ومکر وفریب وحیله را نیز کویند * اطریلال بفتح اول وسکون طای مهمله وکسر رای بی نقطه بمثناة تحتانی رسیده ولام بالف کشیده ولام ثانی زده بلغت رومی نام دوائی است که آنرا بعربی حرز الشیاطین وحشیشة البرص خوانند وتخم آن مستعمل است * اغل بفتح اول وکسر غین منقوطه ولام زده جائی باشد که در کوه وصحرا بجهت خوابیدن کوسفندان سازند * اغول بفتح اول وضم غین منقوطه بواو رسیده ولام زده از روی خشم وقهر بکوشهٔ چشم نکریستن باشد * افتال بکسر اول وسکون فا ومثناة فوقانی بالف کشیده ولام زده بمعنی دریده وشکافته وپراکنده وپاشیده باشد * افزول بفتح اول وسکون فا وضم زای فارسی بواو رسیده ولام زده بمعنی پریشان باشد وبمعنی تقاضا وانکیز نیز آمده * افلاك ظل بفتح اول وسکون فا ولام بالف کشیده وکسر ظای معجمه ولام زده بمعنی سخت حمایت آمده که کافی الادات ومعنی ترکیبی آن سایه همچو افلاك * اکال بفتح اول وسکون کاف ومیم بالف کشیده ولام زده بمعنی اکال که قی واستفراغ باشد * ال بضم اول وسکون لام بمعنی او باشد که ضمیر غایب است وبعربی هو کویند وبکسر اول بزبان سریانی یکی از نامهای خدای تعالی است جل جلاله ونام شهری وولایتی هم هست ودر عربی عهد وپیمان را کویند * انجل بفتح اول وسکون نون وکسر جیم ولام زده رستنی باشد که آنرا خطمی خوانند * اندل بفتح اول وسکون نون وضم دال مهمله بواو رسیده ولام زده کابهی باشد که آنرا بر چهار چوب با ستحکام کنند وبجهت استراحت بران نشینند واین در ملك زنکبار معمول است * انزل بضم اول وسکون نون وضم رای مهمله ولام زده بمعنی دروغ وکذب آمده * انکل بفتح اول وسکون نون وفتح کاف ولام زده حلقهٔ را کویند که کوی کریبان را دران اندازند وبمعنی تکمه وکوی کریبان هم آمده است وکسی را کویند که صحبت او منکروه طبیعت باشد * انکول بفتح اول وسکون نون وفتح کاف پارسی بواو رسیده وسکون لام بمعنی انکل است وآن حلقهٔ باشد که کوی کریبان وتکمهٔ کلاه را از ان بکذرانند وبمعنی کوی کریبان وتکمهٔ کلاه نیز آمده * انکیل بفتح اول وسکون نون وکسر کاف بمثناة تحتانی رسیده وسکون لام بمعنی انکل است * انکشت نیل بفتح اول وسکون نون وضم کاف پارسی وسکون شین منقوطه وکسر مثناة فوقانی وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده ولام زده نشان نقرباشد * اوشال بفتح اول وسکون واو وشین منقوطه بالف کشیده تالاب وبرکه وآب انبار وخزانه های آب را کویند که در کوهها میشود * ایل بکسر اول وسکون مثناة تحتانی مجهول ولام زده بلغت سریانی یکی از نامهای خدای تعالی است جل جلاله وبمعنی موافق ورام باشد که نقیض وحشی است ومردمان وجماعت را نیز کویند وهیل را هم کویند که قافله صغار باشد وبکسر اول وفتح مثناة تحتانی مشدد کاو کوهی باشد کویند چون بیمار شود بینی خود را بر سوراخ مار نهد وبنفس مار را بجانب خود کشد چنانکه مقناطیس آهن را وچون مار را بخورد شفا یابد وبعربی بقر الوحش وکوسپند کوهی را خوانند وشون او علاج کسی است که زهر بوی داده باشند وبضم اول هم کفته اند * ایلاول بفتح اول وسکون مثناة تحتانی ولام بالف کشیده وکسر واو ولام زده نام کوهی است وکوه را بتازی جبل خوانند * ایلول بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وضم لام بواو رسیده ولام زده بلغت سریانی نام ماه دوازدهم است از سال رومیان وآن بودن آفتاب است از اواسط برج سنبله تا اواسط برج میزان * این ابکون پل بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده ونون زده وآبکون پل معلوم اشاره بفلك است * این پردهٔ دیرسال بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده ونون زده وپردهٔ دیرسال معلوم اشاره بسپهر ودهر است * این دو منزل بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده ونون زده ودو منزل معلوم

اشاره بدنیا وعقبی است ٭ ابن ظل بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده ولون زده وظل باطای حطی معلوم اشاره بدنیا
وقلد دنیاست ٭ ابن لعاب لعل بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده ولون زده ولعاب لعل معلوم اشاره بآفتاب عالمتاب است

٭ چشمهٔ بیست وسوم بحر اول از قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان همزهٔ ممدوده ومقصوره با میم ٭

٭ آب اندام بفتح اول بالف کشیده وموحدهٔ تحتانی زده واندام معلوم مثل اندام وصاف اندام را
گویند وموحدهٔ تحتانی مکسور وشی اندام وتازگی آنرا گویند ٭ آب حرام بفتح اول بالف کشیده وکسر
موحدهٔ تحتانی وحرام معلوم شراب را مانند وکنایه از عشق ومحبت هم هست ٭ آب دیده جام بفتح اول بالف کشیده
وکسر موحدهٔ تحتانی ودیدهٔ جام معلوم کنایه از جرعه وقطرهٔ جام است ٭ آب ایام بفتح اول بالف کشیده وکسر
موحدهٔ تحتانی وفتح همزه وتشدید مثناة تحتانی مفتوحه بالف کشیده و میم زده کنایه از آفتاب ومهتاب است
٭ آبگینه طارم بفتح اول بالف کشیده وسکون موحدهٔ تحتانی وکسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده وفتح نون وهای
مدوره زده وطای مهمله بالف کشیده وفتح رای قرشت ومیم زده کنایه از آسمان است ٭ آب مریم بفتح اول
بالف کشیده وکسر موحدهٔ تحتانی وفتح میم وسکون رای مهمله وفتح مثناة تحتانی ومیم زده کنایه از شیرهٔ انگور وشراب
انگوری است وبمعنی جاه وصلاح حضرت مریم مادر حضرت عیسی علیه السلام نیز آمده ٭ آتش زمزم بفتح اول بالف
کشیده وفتح مثناة فوقانی وکسر شین منقوطه وفتح هرد وزای هوز وهردو میم زده کنایه از آفتاب عالمتاب است
٭ آتشکدهٔ بهرام بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناة فوقانی وسکون شین منقوطه وفتح کاف ودال مهمله
وکسر همزه مدله وفتح موحدهٔ تحتانی وسکون های مدوره ورای قرشت بالف کشیده ومیم زده کنایه
از برج حمل باشد بواسطه آنکه حمل خانهٔ مریخ است ٭ آتش مجسم بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناة
فوقانی وکسر شین منقوطه وضم میم وفتح جیم وفتح سین مهمله مشدد ومیم زده کنایه از شمشیر وتیغ آبدار
ومانند آن باشد ٭ آدرم بفتح اول بالف کشیده وسکون دال مهمله وفتح رای قرشت ومیم زده
نمد زین اسب را گویند ونمد زینی را که چاک دار باشد خصوصاً ادارمی را گویند که نمد زین را باورد وزلد
وآن چیزیست مانند درفش وبمعنی اسلحهٔ حرب تیر وکمان ونیزه وخنجر وکارد وشمشیر ومانند آن هم آمده است
٭ آذر بهرام بفتح اول بالف کشیده وفتح ذال منقوطه وکسر رای مهمله وفتح موحدهٔ تحتانی وهای مدوره ساکن
ورای مهمله بالف کشیده ومیم زده نام آتشکدهٔ سوم است از جملهٔ هفت آتشکدهٔ پارسیان وشرح در آذر آیین
گفته خواهد شد انشاء الله تعالی ٭ آذرم بفتح اول بالف کشیده وسکون ذال منقوطه وفتح رای مهمله ومیم زده زین
اسبی را گویند که نمد زین آن دو نیم باشد وبمعنی نمد زین هم بنظر آمده ٭ آرام بفتح اول بالف کشیده ورای مهمله
بالف کشیده ومیم زده بمعنی سکون وقرار وطاقت واطاعت باشد وبمعنی جاه ومقام هم آمده وباغی را نیز گویند
درمیان شهر وده وقصبه باشد وامر بساکن شدن وقرار گرفتن هم هست یعنی ساکن شو وقرار گیر ٭ آردم
بفتح اول بالف کشیده وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد ومیم زده نام آذریون است که نوعی از شقایق وگل همیشه
بهار باشد ٭ آزرم بفتح اول بالف کشیده وفتح زای هوز وسکون رای مهمله ومیم سیزده معنی دارد اول حیا
وشرم باشد دوم رحم وشفقت ومهر ومحبت ونرمی ومردمی وآدمیت سوم بزرگی وعزت وحرمت چهارم تاب
وطاقت پنجم غم والم واندوه ودلتنگی وتلخی ششم اشکار وظاهر هفتم یکدلی وعدل وانصاف هشتم سلامتی
وراحت نهم نگاهداشت وپاس خاطر وتحمل دهم تقصیر وگناه یازدهم بمعنی مسلمان شدن دوازدهم غضب وخشم
وقهر را گویند وخواری گذاشتن باشد سیزدهم نام دختر خسرو پرویز است واو چهار ماه پادشاهی کرد ٭ آستیم

بفتح اول بالف کشیده وسین مهمله وکسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده ومیم زده بمعنی آستین آمده ومعنی دهان
ظروف را وانیز هم بدین آمده وخونی باشد که از جراحت رود وبعضی جراحت را گویند که مندمل شده باشد
وچرك درمیان آن مانده باشد وسرمائی را نیز گویند که بر جراحت زند وجراحت بسبب آن آماس کند
* آاسیم بفتح اول بالف کشیده وکسر سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده ومیم زده بلغت ژند وپاژند استاد بزرگ
مرتبه وعظیم الشان را گویند * آاشام بفتح اول بالف کشیده وشین منقوطه بالف کشیده ومیم زده خوردن
وآشامیدن کم واندك را گویند وبعربی قوت من لا یموت خوانند وبمعنی نوشیدن وآشامیدن آب وشراب ومانند
آن باشد وامر باین معنی هم هست یعنی بیاشام وآشامیده را نیز گویند که فاعل آشامیدن باشد وآبی را نیز گویند
که در وقت پخته شدن برنج بگیرند ونام ولایتی است ما بین مشرق وشمال بنگاله در آن خود بغایت خوب میشود
* آابشم بفتح اول بالف کشیده وکسر موحدهٔ تحتانی وفتح شین منقوطه ومیم زده بلغت ژند وپاژند بمعنی ماهتاب است
که پرتو ماه باشد * آابام بفتح اول وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده ومیم زده بمعنی وام آمده که قرض باشد * ابدام
بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی وفتح دال ابجد بالف کشیده ومیم زده بمعنی جسم است * ابدرم بکسر اول وسکون
موحدهٔ تحتانی وفتح دال مهمله وراء قرشت ومیم زده نام کتاب شاکمونیست واو باعتقاد کفرهٔ هند پیغمبر صاحب
کتاب است معنی این لغت باعتقاد او اول وآخر کتابها باشد * ابریشم بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی وکسر رای
مهمله ومثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح وضم شین منقوطه ومیم زده معروفست گویند مقراض کردهٔ آن
در معاجین قوت باه دهد وبدن را فربه کند وپوشیدن لباس آن سپش پیدا نکند وتار ساز را نیز بطریق کنایه ابریشم
گویند وبجای موحدهٔ تحتانی فا هم آمده است که آفریشم باشد * ابلق ایام بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی وفتح لام
وکسر قاف وفتح همزه وتشدید مثناة تحتانی بالف کشیده کنایه از دنیا وروزگار است باعتبار شب وروز * ابلق چشم
بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی وفتح لام وسکون قاف باضافت مقلوب یعنی چشم که سیاه وسپید است * اپراهام
بفتح اول وسکون بای پارسی ورای مهمله بالف کشیده وهای هوز ره بالف کشیده ومیم زده نامی است پارسی
باستانی که آن را معرب کرده ابراهیم گویند * اختر پنجم بفتح اول وسکون خای منقوطه وفتح مثناة فوقانی وکسر
راو پنجم معلوم ستارهٔ مریخ را گویند * ادرام بفتح اول وسکون دال مهمله ورای قرشت بالف کشیده ومیم زده
ادرم کش را گویند وآن درفشی است که نمد زین وتکلتو را بدان دوزند * ادرم بفتح اول وسکون دال مهمله
وفتح رای قرشت ومیم زده بمعنی نمد زین وتکلتوی اسب است * ادیم بفتح اول وکسر دال مهمله بمثناة تحتانی رسیده
ومیم زده بمعنی چرم وپوست باشد وبعضی بلغار را ادیم گویند وآن پوستی باشد خوشبوی وموجدار ورنگین گویند
که از تابش ستارهٔ سهیل آن رنگ بهم میرساند * اردم بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد ومیم زده نام
سوره های بزرگ است از کتاب ژند وپاژند وبمعنی آذریون هم هست که نوعی از اقحوان باشد وبمعنی کار ومنبر
هم آمده است * ارم بکسر اول وفتح رای مهمله ومیم زده در عربی نام بهشت شداد است ونشانهٔ تیر را
نیز گویند وبپارسی نام شخصی است که ساز جنگ را وضع کرده است * ازازدم بفتح اول وزای معجمه
بالف کشیده وسکون زای ثانی وفتح دال مهمله ومیم زده نام غله ایست که آن را لوبیه خوانند * ازبرم بفتح
اول وسکون زای معجمه وفتح موحدهٔ تحتانی ورای مهمله ومیم زده بمعنی ازبر باشد که بعربی حفظ گویند
* ازسر زانو ساختم بفتح اول وسکون زای هوز وسر زانو ساختم معلوم کلیه ایست که سالك در مراقبه سر را بزانو
می نهد ودر سیر می شود پس گوی سر زانو را آلت سیر یعنی قدم ساخت * ازم بفتح اول وزای منقوطه ومیم زده

٥ آبارانیدن بفتح اول بالف کشیده وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده ورای مهمله بالف کشیده وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی ستایش کردن ووصف نمودن آمده ٥ آبادیان بفتح اول بالف کشیده وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وکسر دال مهمله ومثناة تحتانی بالف کشیده امتان مه آباد را گویند واو اولین پیغمبری است که بعجم مبعوث شده ٥ آب ازجگر فشیدن بفتح اول بالف کشیده وسکون موحدهٔ تحتانی وفتح همزه وسکون زای منقوطه وکسر جیم وفتح کاف پارسی وسکون رای مهمله وفتح موحدهٔ تحتانی وسکون فای منقوطه وکسر شین معجمه بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از عطا کردن وچیزی بمردم دادن باشد ٥ آبان بفتح اول بالف کشیده وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده ونون زده نام ماه هشتم است از سال شمسی وآن بودن خورشید باشد در برج عقرب ونام فرشته ایست که موکل بر آهن وتدبیر امور ومصالح ماه آبان بدو تعلق دارد ونام روز دهم است از ماه شمسی وفارسیان بموجب قاعدهٔ کلیه که نزد ایشان مقرر است که چون نام روز با نام ماه موافق آید آن روز را مبارک دانند وآن روز را عید کنند وجشن سازند ونیز بسبب آنکه چون مدت هشت سال در ایران باران نبارید قحطی عظیم شد مردم بسیار تلف گردیدند وبعضی بملک دیگر رفتند عاقبت درهمین روز باران شروع در باریدن کرد بنابر آن فارسیان این روز را مبارک دانند وعید کنند ودیگر آنکه زو که یکی از پادشاهان ایران بود درین روز با افراسیاب جنگ کرد واورا شکست داده تعاقب نمود واز ملک خویش بیرون کرد بنابرین پارسیان این روز را عید کنند وگویند نیک است درین روز حاجت از حق تعالی وسلاطین وبزرگان خواستن وصلاح ساختن ٥ آب باران بفتح اول بالف کشیده وسکون موحدهٔ تحتانی موحدهٔ ثانی بالف کشیده ورای مهمله بالف کشیده ونون زده نام سیرگاهی است از مضافات کابل ٥ آب برین بفتح اول بالف کشیده وسکون موحدهٔ تحتانی وفتح موحدهٔ تحتانی ثانی وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده کنار جوی آب را گویند که زیرش مجوف باشد وهرگاه آب در انجا رخنه کند بیرون رود یا پیوسته تراوش میکرده باشد ٥ آب بز برفشتن بفتح اول بالف کشیده وسکون موحدهٔ تحتانی وفتح موحدهٔ تحتانی ثانی وکسر زای معجمه بمثناة تحتانی مجهول رسیده ورای مهمله ساکن وکسر فای ممدوده وسکون شین منقوطه وفتح مثناة فوقانی ونون زده کنایه از حیله نمودن وفریب دادن باشد ٥ آب بن بفتح اول بالف کشیده وکسر موحدهٔ تحتانی وضم بای ابجد ونون زده چیزی است مانند صمغ وآنرا در بیخ درخت گردکان کهنه شده ومجوف شده یابند وبسریانی ساد آوران خوانند ٥ آب پیکران بفتح اول بالف کشیده وسکون موحدهٔ تحتانی وفتح بای پارسی وسکون مثناة تحتانی وفتح کاف ورای مهمله بالف کشیده ونون زده ستارگان وکواکب را گویند عموما وروشنائی ورونق سی وشش پیکر منجمان باشد که آن را وجوه خوانند خصوصا ٥ آب بی لجام خوردن بفتح اول بالف کشیده وکسر موحدهٔ تحتانی وکسر بای ابجد بمثناة تحتانی رسیده وفتح لام وجیم بالف کشیده ومیم زده وضم خای منقوطه وواو معدوله وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از مطلق العنان وبسرخود بودن باشد ٥ آب تاختن بفتح اول بالف کشیده وسکون موحدهٔ تحتانی ومثناة فوقانی بالف کشیده وفتح خای منقوطه وتای قرشت ونون زده پیشاب وشاش کردن را گویند ٥ آبتین بفتح اول بالف کشیده وکسر موحدهٔ تحتانی ومثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده ونون زده پدر فریدون است که ضحاک اورا کشته وبعد کشته شدن او فریدون بمدد کاوه آهنگر ضحاک را کشته پادشاه ایران زمین شد وبسکون موحدهٔ تحتانی هم درست وبتقدیم مثناة فوقانی وموحدهٔ تحتانی هم بنظر آمده ٥ آب چین بفتح اول بالف کشیده وسکون موحدهٔ تحتانی وکسر جیم پارسی بمثناة تحتانی رسیده ٥

ونون زده پارچه وجامه را گویند که بدن مرده را بعد از غسل دادن بدان خشک سازند * آب حیوان بفتح
اول بالف کشیده وکسر موحدهٔ تحتانی وفتح حای مهمله وسکون مثناة تحتانی و واو بالف کشیده ونون زده بمعنی
آبحیات است که آب زندگی باشد * آبخوش خوردن بفتح اول بالف کشیده وسکون موحدهٔ تحتانی وفتح خای
منقوطه و واو معدوله وشین معجمه زده وخوردن معلوم کنایه از راحت یافتن وآسودن وبرخورداری گرفتن است
وخون بکسر موحدهٔ تحتانی خوانند خوش صفت آب میباشد * آبخون بفتح اول بالف کشیده وسکون موحدهٔ
تحتانی وضم خای منقوطه بواو رسیده ونون زده بمعنی آبخوست که جزیره وخشکی میان دریا باشد * آبدان
بفتح اول بالف کشیده وسکون موحدهٔ تحتانی ودال مهمله بالف کشیده ونون زده مخفف آبادان است وجای
عمیق را نیز گویند که آب دران جمع شود وبتازی غدیر خوانند وظرف وانائی را که آب دران کنند هم نامند
همچنانکه نمکدان وکیفدان وسرمه دان که ظرف نمک وکیف وسرمه است ومثانهٔ آدمی وحیوانات را هم گفته اند
باعتبار جمع شدن شاش وبول در انجا * آب درجگر داشتن بفتح اول بالف کشیده وسکون موحدهٔ تحتانی
وفتح دال مهمله وسکون رای قرشت وکسر جیم وفتح کاف پارسی وراء مهمله ساکن ودال ابجد بالف کشیده
وشین منقوطه ساکن وفتح مثناة فوقانی ونون زده کنایه از توانگری باشد وکنایه از مستی هم هست * آب در جوی
آمدن بفتح اول بالف کشیده وسکون موحدهٔ تحتانی وفتح دال مهمله وسکون رای قرشت وضم جیم
بواو رسیده وکسر مثناة تحتانی وهمزه بالف کشیده وفتح میم ودال ابجد ونون زده کنایه از آمدن
دولت رفته باشد * آب در جوی ماندن بفتح اول بالف کشیده وسکون موحدهٔ تحتانی وفتح دال ابجد
وسکون رای قرشت وضم جیم بواو رسیده ومثناة تحتانی ساکن وفتح نون ومیم بالف کشیده وسکون نون وفتح
دال مهمله ونون زده کنایه از رفتن دولت باشد * آب در چیزی کردن بفتح اول بالف کشیده وسکون موحدهٔ
تحتانی ودر چیزی کردن معلوم کنایه از ناراستی ودغلی بکار بردن باشد * آب در هاون سودن بفتح اول
بالف کشیده وسکون موحدهٔ تحتانی وفتح دال مهمله ورای قرشت ساکن وفتح های هوز وره بالف کشیده وفتح واو
وسکون نون وضم سین مهمله بواو رسیده وفتح دال مهمله ونون زده کنایه از مرتکب امری شدن که نتیجه
نداشته باشد واز کار بیهوده کردن هم هست * آب دستان بفتح اول بالف کشیده وسکون موحدهٔ تحتانی وفتح
دال مهمله وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی بالف کشیده ونون زده بمعنی ابریق وآفتابه ومطهره ومانند آن
باشد * آب دستدان بفتح اول بالف کشیده وسکون موحدهٔ تحتانی وفتح دال مهمله وسکون سین مهمله ومثناة
فوقانی ساکن ودال ابجد بالف کشیده ونون زده بمعنی آب دستان است که ابریق وآفتابه باشد * آب دسدان
بفتح اول بالف کشیده وسکون موحدهٔ تحتانی وفتح دال ابجد وسکون سین مهمله وفتح دال ابجد بالف کشیده
ونون زده بمعنی آب دستان است که آفتابه وابریق ومانند آن باشد * آب دندان بفتح اول بالف کشیده وسکون
موحدهٔ تحتانی وفتح دال ابجد وسکون نون ودال مهمله بالف کشیده ونون زده حریف کول ومفت ومغلوب را
گویند یعنی شخصی که همیشه در قمار از و توان برد وبمعنی مضبوط وموافق نیز آمده وسرو کنار را نیز گفته اند وقسمی
از انار نیز باشد وجنسی از امرود بود وآن میوه ایست معروف ونام نوعی از حلوا هم هست * آب رفتن بفتح
اول بالف کشیده وسکون موحدهٔ تحتانی وفتح رای مهمله وسکون فا وفتح مثناة فوقانی ونون زده کنایه از بی عزت
وخفیف شدن است * آب رنگین بفتح اول بالف کشیده وکسر موحدهٔ تحتانی وفتح رای مهمله وسکون نون وکسر
کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده ونون زده کنایه از می سرخ فام واشک عاشقان وخم زدگان باشد * آبرون

بفتح اول بالف کشیده و سکون موحدهٔ تحتانی و ضم رای مهمله بواو رسیده و نون زده لغتی است و معنی آن در پارسی
همیشه زنده باشد و بعربی حی العالم گویند و آن نوعی از ریاحین بود و پیوسته سبز می باشد و برگ آن هرگز نیفتد
گویند در تبریز و آذربایجان بسیار است و در بعضهای دیوار و جاهای سایه دار بسیار میشود بعضی گویند بستان
افروز است و خوردن آن با شراب گرمهای دراز معده را بر آورد ۞ آب ریختن بفتح اول بالف کشیده
و سکون موحدهٔ تحتانی و کسر رای مهمله بتحتانی رسیده و سکون خای منقوطه و فتح مثناة فوقانی و نون زده
کنایه از خفیف ساختن و بی عزت کردن است ۞ آب ریزان بفتح اول بالف کشیده و سکون موحدهٔ تحتانی و کسر
رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و فتح زای منقوطه بالف کشیده و نون زده روز سیزدهم تیرماه باشد گویند
در زمان یکی از ملوک عجم چند سال باران نبارید در آن روز حکما و بزرگان و خواص و عام در جائی جمعیت کرده
دعا کردند همان لحظه باران شد بدان سبب شادی و نشاط کرده آب بر یک دیگر ریختند و از آن روز این رسم
برجاست ۞ آب ریزگان بفتح اول بالف کشیده و سکون موحدهٔ تحتانی و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و زای
معجمه زده و کاف فارسی بالف کشیده و نون زده نام جشنی است که فارسیان در سیزدهم تیرماه کنند و آب
بر یکدیگر پاشند ۞ آب زن بفتح اول بالف کشیده و سکون موحدهٔ تحتانی و فتح زای هوز و نون زده ظرفی را گویند
که از مس و امثال آن بقدر قامت آدمی یا کمتر از آن با سرپوشی سوراخ دار که اطبا بیماران را در آن خوابانند
یا بنشانند و سر بیمار را از آن سوراخ بیرون آورند و آب گرم با ادویه جوشانده در آن کنند و کنایه از آرام
و تسکین دهنده هم هست یعنی شخصی که مردم را بزبان خوش تسلی کند و امر باین معنی نیز آمده است یعنی تسلی کن
و تسکین بده و بمعنی حوض کوچک هم بنظر آمده ۞ آب سالان بفتح اول بالف کشیده و کسر موحدهٔ تحتانی
و سین مهمله بالف کشیده و لام بالف کشیده و نون زده بمعنی باغ آمده که بتازی حدیقه گویند ۞ آبستان بفتح
اول بالف کشیده و کسر موحدهٔ تحتانی و سکون سین مهمله و مثناة فوقانی بالف کشیده و نون زده بمعنی آبستن بود
یعنی هر حیوانی که بچه در شکم داشته باشد و بمعنی پنهان داشتن هم گفته اند ۞ آبستن بفتح اول بالف کشیده
و کسر موحدهٔ تحتانی و سکون سین مهمله و فتح مثناة فوقانی و نون زده هر حیوانی که بچه در شکم داشته باشد گویند
و نهفته و پنهان را نیز نامند ۞ آب سکون بفتح اول بالف کشیده و کسر موحدهٔ تحتانی و فتح سین مهمله و ضم کاف
بواو رسیده و نون زده نام دریائی است نزدیک طبرستان و وجه تسمیهٔ آن بآب سکون آن است که رودخانه که
آنرا آبکون خوانند از جانب خوارزم آمده بدریای خزر که آنرا آسکون می گویند داخل می شود و چون نزدیک
بدریا میرسد باهستگی و سکون تمام میرود بدان سبب آب سکون می گویند و بعضی محل پیوستن آن رودخانه
را بدریا آب سکون می نامند و جزیرهٔ نیز بوده است نزدیک بآنجا آنرا هم آب سکون می گفته اند گویند وقتیکه
سلطان محمود خوارزم شاه از لشکر تاتار گریخت بآن جزیره آمده روز مرض باخر رسید و الحال آب گرفته است
و نام قریه ایست از قرای طبرستان نزدیک استراباد میان آن و خرجان سه روزه راه است ۞ آب سواران بفتح
اول بالف کشیده و سکون موحدهٔ تحتانی و ضم سین مهمله و واو بالف کشیده و رای مهمله بالف کشیده و نون زده بمعنی
سواران آب است و آن شیشه مانندی باشد که بیشتر بوقت باریدن آب باران بهم رسد و بعربی حباب گویند
۞ آبشتن بفتح اول بالف کشیده و فتح موحدهٔ تحتانی و سکون شین منقوطه و فتح مثناة فوقانی و نون زده بمعنی
پوشیده داشتن و نهفتن باشد ۞ آب شدن بفتح اول بالف کشیده و سکون موحدهٔ تحتانی و ضم شین منقوطه و فتح
دال مهمله و نون زده کنایه از شرمنده شدن و رفتن غیرت و آبرو و برطرف شدن رونق و رواج آمده و بمعنی

کداختن هم هست * آب صفت بودن بفتح اول بالف کشیده وسکون موحده تحتانی وکسر صاد مهمله وفتح فا وسکون مثناة فوقانی وضم موحده تحتانی بواو رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی مقوا ضح آمده است و کنایه از بسیار نفع وفایده رسانیدن هم هست * آب طبرستان بفتح اول بالف کشیده وکسر موحده تحتانی وکسر طای حطی وسکون موحده تحتانی وفتح رای مهمله وسکون سین سعفص ومثناة فوقانی بالف کشیده ونون زده چشمه ایست روان در کوه طبرستان که اگر باد بر آن زنند بایستد وچون فریاد کنند پنهان شود وچون طلب نمایند روان گردد وانفعال در هر ساعتی ازان چشمه مکرر بفعل می آید * آبکون بفتح اول بالف کشیده وسکون موحده تحتانی وضم کاف پارسی بواو رسیده ونون زده کنایه از آسمان باشد وبمعنی آب مانند هم هست چه کون بمعنی شبیه ونظیر ومانند است وبمعنی نشاسته هم آمده وآن چیزی باشد که از گندم سازند و پالوده واهار کاغذ ازان پزند وآنرا بتازی لباب الحنطه نامند وتام رودخانهٔ عظیم است که از ترواز زم می آید وبدریای گیلان فرو میرود * آب مرغان بفتح اول بالف کشیده وکسر موحده تحتانی وضم میم وسکون رای قرشت وغین معجمه بالف کشیده ونون زده نام چشمه ایست در قهستان گویند آب آنرا چون برد ارند وبهر جانب که برند هر قدر سار که دران نواحی باشند اردنبال شخصی که آب می برد روان شوند تا بهر جا که ملخ آمده باشد آن سارها تمام ملخها را بکشند وپراکنده سازند وآن چشمه را چشمهٔ سار هم گویند وسیر کا فیست در نواحی شیراز که مردمان روزهای سه شنبه ماه رجب را در آنجا بسر می برند وآن روز را هم آب مرغان می گویند * آب میگون بفتح اول بالف کشیده وکسر موحده تحتانی وفتح میم وسکون یای حطی وضم کاف پارسی بواو رسیده ونون زده کنایه از اشک عاشقان وشنبلید کان ومی سرخ است * آب نخوردن بفتح اول بالف کشیده وسکون موحده تحتانی وفتح نون وخای منقوطه وواو معدوله وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از توقف نانمودن ودرنگ ناکردن باشد * آبین بفتح اول بالف کشیده وکسر موحده تحتانی بمثناة تحتانی رسیده ونون زده نام قریه ایست نزدیک بخاری که مومیائی کانی در آنجا بهم می رسد * آتبین بفتح اول بالف کشیده وسکون مثناة فوقانی وکسر موحده تحتانی بمثناة تحتانی رسیده ونون زده نام پدر فریدون است ونفس کامل ونیکوکار وصاحب گفتار وکردار ازینک واسعد السعد ارا گویند * آتش بجان بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناة فوقانی وسکون شین منقوطه وفتح موحده تحتانی وجیم بالف کشیده ونون زده کنایه از شوق ومحبت وغم وسوزش باشد * آتش پاشیدن بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناة فوقانی وشین منقوطه زده وبای پارسی بالف کشیده وکسر شین معجمه بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی شتاب کردن وبیقرار شدن ونیز کنایه از ظلم کردن آمده * آتش دادن بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناة فوقانی وسکون شین منقوطه ودال مهمله بالف کشیده وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از ترک کردن وترک دادن باشد مطلقا وکسی را برسر قهر وغضب آوردن وبمعنی شخصی را بیقرار ساختن هم هست * آتش دهقان بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناة فوقانی وکسر شین منقوطه وکسر دال ابجد وسکون های ملفوظه وقاف بالف کشیده ونون زده آتشی را گویند که دهقانان بعد از درو کردن وبرداشتن غله در بقیه آن زنند تا زمین قوت گیرد وزور بهم رساند * آتش زبان بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناة فوقانی وسکون شین منقوطه وفتح زای هوز وموحده تحتانی بالف کشیده ونون زده کنایه از تند وتیز زبان باشد یعنی شخصی که تند وجلد حرف زند * آتش زدن بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناة فوقانی وسکون شین قرشت وفتح زای هوز ودال مهمله ونون زده کنایه از ترک دادن وترک تعلقات نمودن باشد وکسی را برسر غضب آوردن وبمعنی بیقرار کردن هم هست * آتش سان بفتح اول

بالف کشیده وفتح مثناة فوقانی وسکون شین منقوطه وسین مهمله بالف کشیده ونون زده • رونق وبهار را نامند • آتش‌سخن
بفتح اول بالف کشیده • وفتح مثناة فوقانی وسکون شین منقوطه وضم سین مهمله وفتح خای منقوطه ونون زده کنایه
از عتاب کننده وطعنه زننده باشد • آتش‌سیماب‌سان بفتح اول بالف کشیده • وفتح مثناة فوقانی وکسر شین
منقوطه وکسر سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده • ومیم بالف کشیده • وموحدهٔ تحتانی زده • وسین مهمله بالف کشیده •
ونون زده کنایه از خورشید جهان‌آرا باشد • آتش‌گون بفتح اول بالف کشیده • وفتح مثناة فوقانی وسکون
شین منقوطه وضم کاف پارسی بواو رسیده • ونون زده نام گلی است در غایت لطافت چشم را از دیدن او روشنائی افزاید
• آتش‌نشاندن بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناة فوقانی وسکون شین منقوطه وفتح نون وشین قرشت بالف کشیده • ونون
زده وفتح دال مهمله وسکون نون کنایه از فرونشانیدن خشم وقهر وغضب باشد • آتشین‌زبان بفتح اول بالف کشیده
وفتح مثناة فوقانی وکسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده • ونون زده وفتح زای هوز وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده •
ونون زده بمعنی آتش‌زبان است وآن کسی باشد که تند وتیز وجلد حرف زند • آتون بفتح اول بالف کشیده
وضم مثناة فوقانی بواو رسیده • ونون زده • زنی را نامند که دختران را تعلیم خواندن ونوشتن ودوختن دهد وآنچه دان
ردمد آن را نیز گویند که بعربی مشیمه خوانند • آتین بفتح اول بالف کشیده • وکسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی
رسیده • ونون زده بلغت ژند وپازند بمعنی بهم رسیده وپیدا گردیده • وموجود شده باشد • آجنکان بفتح اول
بالف کشیده • وفتح جیم وسکون نون وکاف پارسی بالف کشیده • ونون زده • نام قریه ایست از قرای سرخس که
قلعهٔ از خراسان باشد ومعرب آن آجنقا نست • آختن بفتح اول بالف کشیده • وسکون خای منقوطه وفتح مثناة
فوقانی ونون زده بمعنی برکشیدن باشد ودرآوردن تیغ را از غلاف نیز گویند • آخریان بفتح اول بالف کشیده
وسکون خای منقوطه وفتح رای مهمله ومثناة تحتانی بالف کشیده • ونون زده کالا ومتاع واسباب را گویند وبعربی
سلعه خوانند • آخشیجان بفتح اول بالف کشیده • وسکون خای منقوطه وکسر شین قرشت بمثناة تحتانی رسیده •
وجیم بالف کشیده • وسکون نون جمع آخشیج است یعنی نقیضان ومخالفان وعناصر اربعه را نیز گویند که آتش
وباد وآب وخاک باشد بهمین اعتبار • آذاریون بفتح اول بالف کشیده • وذال منقوطه بالف کشیده • وفتح رای
مهمله وسکون تا وضم مثناة تحتانی بواو رسیده • ونون زده • نوعی از زبد البحر است که آن را کف دریا نیز گویند
• آذرآبادکان بفتح اول بالف کشیده • وفتح ذال معجمه وسکون رای مهمله وهمزه بالف کشیده • وموحدهٔ تحتانی بالف
کشیده • وسکون دال وکاف پارسی بالف کشیده • ونون زده • نام آتشکدهٔ تبریز وشهر تبریز است گویند چون در تبریز آتشکده
بسیار بوده است بنابران بدین نام موسوم شد • آذرآبادگون بفتح اول بالف کشیده • وفتح ذال منقوطه وسکون رای
مهمله وهمزه بالف کشیده • وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده • وسکون دال مهمله وضم کاف پارسی بواو رسیده • ونون زده
آتشگاه وگلخن وحمام وکورهٔ آهنگری وامثال آن را گویند • آذرآیین بفتح اول بالف کشیده • وفتح ذال معجمه
وکسر رای مهمله وهمزه بالف کشیده • وکسر یای حطی بمثناة تحتانی رسیده • ونون زده • نام آتشکدهٔ چهارم است
گویند که مجوسان را هفت آتشکده نامی بوده است بعدد هفت کوکب واسامی آنها این است • آذرمهر
• آذرنوش • آذربهرام • آذرآیین • آذرخرین • آذربرزین • آذرزردشت • وهریک ازاین آتشکده‌ها را منسوب بیکی
از کواکب سبعه سیاره میداشته اند وبخوری که متعلق بآن کوکب بوده می سوخته اند • آذربادکان بفتح اول
بالف کشیده • وفتح ذال منقوطه وسکون رای مهمله وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده • ودال مهمله زده وکاف پارسی
بالف کشیده • ونون زده • نام آتشکدهٔ بود که در تبریز بنا کرده بودند ومعنی ترکیبی آن نگاه دارندهٔ آتش وحری

بیت النار خوانند و نام شهر تبریز هم هست * آذربایگان بفتح اول بالف کشیده و فتح ذال معجمه و سکون رای مهمله
و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و کسر مثناة تحتانی و کاف پارسی بالف کشیده و نون زده بمعنی آذربادگان است
که آتشکدهٔ تبریز باشد و شهر تبریز را هم نامند و نام ولایتی هم هست که تبریز شهر آن ولایت است گویند وقتی که
ادغور آن ولایت را گرفت صحرا و مرغزار اوجان که یکی از محال ولایت آذربایجان است او را خوش آمد
نوکران را فرمود که هر یک یک دامن خاک بیاورند و اینجا بریزند و خود بنفس خود یک دامن خاک آورد و بریخت
و تمام لشکر و مردم او هر یک دامنی خاک بیاوردند و ریختند پشتهٔ عظیمی بهم رسید نام آن پشته را آذربایگان
کردند چه آذر بلغت ترکی بلند است و بایگان بمعنی بزرگان و محتشمان و آنجا را بدان نام مشهور کردانید و معرب آن
آذربایجان است * آذربرزین بفتح اول بالف کشیده و فتح ذال منقوطه و کسر رای مهمله و فتح موحدهٔ تحتانی
و سکون رای قرشت و کسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده و نون زده نام آتشکدهٔ ششم است که در فارس برزین نام
شخصی از خلفای ابراهیم زردشت ساخته بود بعضی گویند روزی کیخسرو سوار شده میرفت ناگاه صدای
رعدی بهم رسید چنان مهیب که کیخسرو خود را از اسب در انداخت در آن اثنا صاعقه افتاد و بر زین اسب او خورد
و زین او افروخته گردید دیگر نگذاشتند که آن آتش فرونشیند همانجا آتشکده ساختند و آذر برزین نام کردند
* آذرخرین بفتح اول بالف کشیده و فتح ذال منقوطه و کسر رای مهمله و ضم خای نقطه‌دار و کسر رای مهمله بمثناة
تحتانی رسیده و نون زده نام آتشکدهٔ پنجم است از جملهٔ هفت آتشکدهٔ پارسیان و آن بتفصیل در تحت لغت آذر آیین
نوشته شده است * آذرشین بفتح اول بالف کشیده و فتح ذال منقوطه و سکون رای مهمله و کسر شین منقوطه بمثناة
تحتانی رسیده و نون زده سمندر را نامند و آن جانوری است که در آتش متکون گردد * آذرگون بفتح اول
بالف کشیده و فتح ذال منقوطه و سکون رای مهمله و ضم کاف پارسی بواو رسیده و نون زده گل همیشه بهار را
نامند و نام اسپی است و سمندر را هم گویند و بعضی دیگر برآنند که نوعی از بابونه است و بعضی گویند گیاهی است
سرخ رنگ که در میان آب می روید و نوعی از شقایق هم هست که کنارهای آن سرخ و میانش سیاه باشد و معنی
ترکیبی آتش مانند است چه آذر بمعنی آتش است و گون بمعنی مانند * آذرهمایون بفتح اول بالف کشیده و ضم
مثناة تحتانی بواو رسیده و نون زده نام ساحرهٔ بود از نسل سام که خدمت آتشکدهٔ صفاهان میکرد ذوالقرنین
او را به بلیناس حکیم داد و بدین سبب بلیناس را جادو گر می گفتند * آذریان بفتح اول بالف کشیده و فتح
ذال منقوطه و کسر رای مهمله و مثناة تحتانی بالف کشیده و نون زده امتان آذرهوشنگ را گویند و او پیغمبر
اول است که بعجم مبعوث شد * آذریون بفتح اول بالف کشیده و فتح ذال معجمه و رای مهمله زده و ضم مثناة
تحتانی بواو رسیده و نون زده نام نباتی است که شکوفه اش در نهایت سرخی می باشد و برورمهای صلب
طلا کنند نافع آید بعضی برآنند که بمعنی آذرگون است که نوعی از شقایق و گل همیشه بهار باشد و شیرازیان
آنرا گل گاوچشم گویند * آذین بفتح اول بالف کشیده و کسر ذال منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و نون زده بمعنی
آلتی است که روغن را از دوغ جدا کند و بمعنی رسم و قاعده و قانون و آرایش و زینت و زیب هم هست * آرامین
بفتح اول بالف کشیده و رای مهمله بالف کشیده و سکون میم و فتح موحدهٔ تحتانی و نون زده بمعنی آخر آرام است
که باغ میان قصبه و ده و شهر باشد * آران بفتح اول بالف کشیده و رای مهمله بالف کشیده و نون زده آرنج را
گویند که مرفق باشد و نام ولایتی است * آردن بفتح اول بالف کشیده و سکون رای مهمله و فتح دال ابجد و نون زده
نام ولایتی است و کفگیر را نیز گویند و ترشی پالا را هم نامند و آن ظرفی است که مانند کفگیر سوراخها دارد و بدان چیزها را

صاف کنند ٭ آرمان بفتح اول بالف کشیده وسکون رای مهمله ومیم بالف کشیده ونون زده بمعنی آرزو وحسرت ورنج بردن وپشیمانی خوردن باشد وبمعنی افسوس هم آمده ٭ آرمون بفتح اول بالف کشیده وسکون رای مهمله وضم میم بواو رسیده ونون زده زری را گویند که پیش از کار کردن بمزدور وکارگر دهند بتازی عربون خوانند ٭ آرن بفتح اول بالف کشیده وفتح رای مهمله ونون زده مخفف آرنج است که بند گاه ساعد وبازو باشد وبتازی مرفق خوانند واین را بپارسی حذف ومقصور وترخیم نامند ٭ آرون بفتح اول بالف کشیده وضم رای مهمله بواو رسیده ونون زده صنعتهای نیک وخوب را گویند ٭ آروین بفتح اول بالف کشیده وسکون رای مهمله وکسر واو ومثناة تحتانی رسیده ونون زده آزمایش وامتحان وتجربه را گویند ٭ آزدن بفتح اول بالف کشیده وفتح زای هوز ودال ابجد ونون زده بمعنی خلانیدن سوزن وامثال آن وبمعنی رنگ کردن هم آمده است وآجده کردن هم باشد ٭ آژدن بفتح اول بالف کشیده وفتح زای پارسی ودال مهمله ونون زده بمعنی آزدن باشد که خلانیدن سوزن وامثال آن است ونزدیك بیکدیگر را نیز نامند واستره زدن وآژینه درسنگ آسیا زدن هم هست ٭ آژگن بفتح اول بالف کشیده وسکون زای پارسی وکسر کاف پارسی ونون زده دری باشد که آن را مانند پنجره ساخته باشند واز عقب آن توان نگاه کرد ٭ آژمون بفتح اول بالف کشیده وسکون زای پارسی وضم میم بواو رسیده ونون زده آزمایش وامتحان را گویند ٭ آژندن بفتح اول بالف کشیده وفتح زای پارسی وسکون نون وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی آجده کردن باشد ٭ آژندیدن بفتح اول بالف کشیده وفتح زای پارسی وسکون نون وکسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال مهمله ونون زده درمیان دو خشت گل آگندن باشد ٭ آژیدن بفتح اول بالف کشیده وکسر زای پارسی بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال مهمله ونون زده بمعنی اول آزیدن باشد که خلانیدن سوزن وامثال آن است وآجده کردن را نیز گویند خواه باسوزن باشد خواه بغیر سوزن ٭ آژیریدن بفتح اول بالف کشیده وکسر زای پارسی بمثناة تحتانی رسیده وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال مهمله ونون زده بمعنی مهیا وآماده ساختن وخبردار وهوشیار کردن باشد وبمعنی مالك کردن هم آمده ٭ آسان بفتح اول بالف کشیده وسین مهمله بالف کشیده ونون زده بمعنی نقیض مشکل آمده ٭ آس انزون بفتح اول بالف کشیده وسین مهمله ساکن وفتح همزه وسکون فا وضم زای هوز بواو رسیده ونون زده بمعنی آژینه آمده وآن آلتی باشد از فولاد که آسیا را بدان تیز کنند ٭ آسبان بفتح اول بالف کشیده وسین مهمله ساکن وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده ونون زده بمعنی آسیابان است چه آسیا را آس گویند وبان نگاه دارنده ٭ آستان بفتح اول بالف کشیده وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی بالف کشیده ونون زده پیش درخانه باشد وآنرا آستانه هم گویند وبمعنی اسفل چوب در هم آمده ودرپشت خوابیدن را نیز گفته اند وبکسر سین مهمله استخراج سالهای مخروفه مولود باشد که آنرا بتازی قران وعقمه خوانند ٭ آستان برخاستن بفتح اول بالف کشیده وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی بالف کشیده وسکون نون وفتح موحدهٔ تحتانی ورای مهمله ساکن وخای منقوطه بالف کشیده وسکون سین مهمله وفتح مثناة فوقانی ونون زده کنایه از خراب شدن باشد وبمعنی بلندی ورفعت وجاه ودولت هم آمده ٭ آستان گردان بفتح اول بالف کشیده وسکون سین مهمله وتای قرشت بالف کشیده وکسر نون وفتح کاف پارسی وسکون رای مهمله ودال ابجد بالف کشیده ونون زده کنایه از آسمان دنیا است که فلك قمر باشد وآن را آستانهٔ گردون هم گویند که بجای الف واو باشد ٭ آستن بفتح اول بالف کشیده وسکون سین مهمله وکسر مثناة فوقانی ونون زده مخفف آستین است ٭ آستین افشاندن بفتح اول بالف کشیده وسکون سین مهمله وکسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده وسکون نون وفتح همزه وسکون فا وشین منقوطه بالف کشیده ونون

ساکن وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی ترک دادن وانکار نمودن آمده وانعام وبخشش نمودن را نیز گویند ومعنی رقص کردن هم هست * ‖ استین برچیدن بفتح اول بالف کشیده وسکون سین مهمله وکسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده وسکون نون وفتح موحدهٔ تحتانی وراء مهمله ساکن وکسر جیم پارسی بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از مهیا وآماده شدن بکاری باشد * ‖ استین برزدن بفتح اول بالف کشیده وسکون سین مهمله وکسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده ونون ساکن وفتح موحدهٔ تحتانی وسکون رای مهمله وفتح زای هوز ودال ابجد ونون زده بمعنی آستین برچیدن است که کنایه از مستعد شدن بکاری باشد * ‖ آستین برتر کردن بفتح اول بالف کشیده وسکون سین مهمله وکسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده وسکون نون وفتح موحدهٔ تحتانی ورای مهمله ساکن ومثناة فوقانی مفتوح وسکون رای قرشت وفتح کاف وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از دست کوتاه کردن باشد یعنی دست درازی وفضول نکردن * ‖ استین فشاندن بفتح اول بالف کشیده وسکون سین مهمله وکسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده وسکون نون وکسر فا وشین منقوطه بالف کشیده ونون ساکن وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی آستین افشاندن است که کنایه از ترک دادن ورقاصی وبخشش کردن باشد * ‖ استین مالیدن بفتح اول بالف کشیده وسکون سین مهمله وکسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده ونون ساکن ومیم بالف کشیده وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی آستین برچیدن است که کنایه از مستعد ومهیا شدن بکاری باشد * ‖ اسکون بفتح اول بالف کشیده وسکون سین مهمله وضم کاف بواو رسیده ونون زده نام دریای خزر است که دریای گیلان باشد * ‖ اسمان بفتح اول بالف کشیده وسکون سین مهمله ومیم بالف کشیده ونون زده معروف است که بعربی سما وفلک خوانند ومعنی ترکیبی آن آسیامانند است باعتبار گردیدن چه آسیا را آس نیز گویند ونام روز بیست وهفتم ماه باشد از هر ماه شمسی وبعضی روز بیست وهشتم هر ماه شمسی را آسمان گویند ونام فرشته ایست موکل بر ممات او را عزرائیل گویند تدبیر ومصالح روز مذکور بار تعلق دارد * ‖ اسمان را زمین کردن بفتح اول بالف کشیده وسین مهمله زده ومیم بالف کشیده وسکون نون ورای مهمله بالف کشیده وزمین کردن معلوم یعنی آسمان را پی سپر وزیر پا کردن * ‖ اسمان برین بفتح اول بالف کشیده وسکون سین مهمله ومیم بالف کشیده وکسر نون وفتح موحدهٔ تحتانی وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده ونون زده فلک نهم را گویند وآن را فلک الافلاک خوانند * ‖ اسران بفتح اول بالف کشیده وسکون سین مهمله ورای قرشت بالف کشیده ونون زده کهکشان را گویند وبتازی مجره خوانند * ‖ اسمان وریسمان بفتح اول بالف کشیده وسکون سین مهمله ومیم بالف کشیده وسکون نون وفتح واو عطف وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده وسکون سین ومیم بالف کشیده ونون زده این مثل است در جائی گویند که شخصی در برابر سوال معقولی جواب نامعقولی گوید * ‖ اسمانی زبان بفتح اول بالف کشیده وسکون سین مهمله ومیم بالف کشیده وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده وبفتح زای هوز وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده ونون زده بمعنی زبان آسمانی که مراد از آن زبان ملایکه است ‖ استاسان بفتح اول بالف کشیده وکسر سین مهمله ونون وسکون سین سعفص ومثناة فوقانی بالف کشیده ونون زده نام پدر زن وامق است واو عاقبت بر دست وامق کشته شد * ‖ اسیا آژن بفتح اول بالف کشیده وسکون سین مهمله ومثناة تحتانی بالف کشیده والف ممدوده وفتح زای پارسی ونون زده آلتی باشد که آسیا را بدان تیز کنند وبعربی نقار گویند * ‖ اش بچگان بفتح اول بالف کشیده وسکون شین منقوطه وفتح موحدهٔ تحتانی وسکون جیم پارسی وکاف پارسی بالف کشیده ونون زده جند بید ستر است گویند خایهٔ سگ آبی است * ‖ اش بختن بفتح اول بالف کشیده وسکون

شین منقوطه وضم بای پارسی وسکون خای منقوطه وفتح مثناة فوقانی ونون زده کنایه از آن است که کسی را برای
آزار کسی برانگیزانند ٭ اآشی خوان بفتح اول بالف کشیده وسکون شین منقوطه وکسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی
رسیده وفتح خای منقوطه وواو معدوله بالف کشیده ونون زده طعام وحلوا را گویند که بعد از آشتی میان دوستان بزنند
٭ اآشفته رومیان بفتح اول بالف کشیده وضم شین منقوطه وسکون فا وفتح مثناة فوقانی وهای ملفوظ زده ورومیان
معلوم کنایه از انگشت افروخته است ٭ اآشوردن بفتح اول بالف کشیده وضم شین منقوطه بواو مجهول رسیده
وفتح رای مهمله ودال ابجد ونون زده بمعنی آمیختن وممزوج نمودن وخمیر کردن باشد ٭ اآشوفتن بفتح اول
بالف کشیده وضم شین منقوطه بواو مجهول رسیده وسکون فا وفتح مثناة فوقانی ونون زده بمعنی آشفتن باشد
ودرهم آمدن ٭ اآشیان بفتح اول بالف کشیده وکسر شین منقوطه ومثناة تحتانی بالف کشیده ونون زده خانه
مرغان را گویند وبمعنی سقف خانه هم بنظر آمده ٭ اآغاردن بفتح اول بالف کشیده وغین معجمه بالف کشیده
وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی برانگیزانیدن وتحریک نمودن وسرشتن وفروشدن وغیره باشد
وبمعنی فرو شدن نم بزمین یا برجای دیگر هم آمده ٭ اآغازیدن بفتح اول بالف کشیده وغین معجمه بالف کشیده وکسر
زای هوز بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال مهمله ونون زده بمعنی ابتدا کردن واراده وقصد نمودن آمده ٭ اآغالیدن
بفتح اول بالف کشیده وغین معجمه بالف کشیده وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال مهمله بمعنی اغالش است
که تند وتیز شدن وبشور آمدن وتند فرا گرفتن آمده وتند وتیز کردن مردم باشد بجنگ وخصومت افکندن
میان مردم ٭ اآغشتن بفتح اول بالف کشیده وفتح غین معجمه وسکون سین مهمله وفتح مثناة فوقانی ونون
زده بمعنی پر کردن بود چه زیرا در حالت بزوره ٭ اآغوشیدن بفتح اول بالف کشیده وضم غین منقوطه
بواو مجهول رسیده وکسر شین قرشت مثناة تحتانی رسیده وفتح دال مهمله ونون زده بمعنی در بر کشیدن
ودر بغل گرفتن آمده ٭ اآفتاب بر دیوار رفتن بفتح اول بالف کشیده وسکون فا ومثناة فوقانی بالف کشیده
وسکون موحده تحتانی وفتح بای ابجد وسکون رای قرشت وکسر دال مهمله بمثناة تحتانی رسیده وواو
بالف کشیده وسکون رای مهمله وفتح رای مهمله وسکون فا وفتح مثناة فوقانی ونون زده کنایه از انتهای
عمر وزندگانی ودولت وکامرانی باشد ٭ اآفتاب بر کوه رفتن بفتح اول بالف کشیده وسکون فا ومثناة فوقانی
بالف کشیده وبای ابجد ساکن وفتح موحده تحتانی وسکون رای مهمله وضم کاف بواو رسیده وهای ملفوظ زده
وفتح رای مهمله وسکون فا وفتح مثناة فوقانی ونون زده بمعنی آفتاب بر دیوار رفتن است که کنایه از زندگانی
وانتهای عمر ودولت باشد ٭ اآفتاب بگل اندودن بفتح اول بالف کشیده وسکون فا ومثناة فوقانی بالف کشیده
وسکون بای ابجد وفتح موحده تحتانی وکسر کاف پارسی وسکون لام وفتح همزه ونون ساکن وضم دال ابجد بواو
رسیده وفتح دال مهمله ونون زده کنایه از پنهان ساختن وخس پوش کردن امری بود که در نهایت ظهور باشد
٭ اآفرنگان بفتح اول بالف کشیده وسکون فا وفتح رای مهمله ونون ساکن وکاف پارسی بالف کشیده وسکون
نون نام نسکی است از جمله بیست ویک نسک از کتاب ژند یعنی قسمی است از بیست ویک قسم کتاب مذکور
٭ اآفریدون بفتح اول بالف کشیده وفتح فا وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده وضم دال ابجد بواو رسیده
ونون زده نام اصلی فریدون است که پسر آبتین بود وضحاک آبتین را کشته ودر دومان او را بتلتین کاهنان
براند اعنت مادرش فریدون را در رفند آورد هر چند او را ضحاک جست نیافت آخر الامر کاوه آهنگر از ضحاک
خروج کرده بالشکر بسیار بفریدون پیوست وضحاک را دستگیر کرده بقتل رسانید ودر ادات می نویسد که فریدون

اول روز مهرکان بر تخت سلطنت جلوس کرد خلایق آنروز را عید شمردند و مبارک کرفتند و جشنها ساختند تا امروز هر سال در ملک بالا در اول روز مهرکان خلایق جشن می کنند و او پانصد سال ملک راند و تمام ملک را سه قسمت کرده سلم وتور و ایرج را داد و افسون کر نیز بود و بعضی او را ذوالقرنین اکبر می دانند * آفرین بفتح اول بالف کشیده و سکون فا و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و نون زده بمعنی تحسین و ستایش و دعای نیك باشد و معنی آفریننده هم مثل اول است و نام روز اول از خمسهٔ مسترقهٔ سالهای ملکی باشد * آفندیدن بفتح اول بالف کشیده و فتح فا و سکون نون و کسر دال مهمله بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال مهمله و نون زده بمعنی عداوت و خصومت وجنك و جدال کردن باشد * آکندن بفتح اول بالف کشیده و فتح کاف پارسی و نون زده و فتح دال مهمله و نون زده بمعنی پرکردن و انباشتن آمده * آکیدن بفتح اول بالف کشیده و کسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال مهمله و نون زده بمعنی انباشتن و پرساختن باشد * آکوشیدن بفتح اول بالف کشیده و ضم کاف پارسی بواو مجهول رسیده و کسر شین بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال مهمله و نون زده بمعنی آغوش بدن است که در بر کشیدن و در بغل کرفتن باشد * آکون بفتح اول بالف کشیده و ضم کاف پارسی بواو رسیده و نون زده بمعنی واژون است که نکون باشد چه سرا کون سرنکون را کویند * آکین بفتح اول بالف کشیده و کسر کاف بمثناة تحتانی رسیده و نون زده بمعنی آکنده و مالامال و پر و آغشته آمده و فربه را نیز کویند که نقیض لاغر باشد * آلودن بفتح اول بالف کشیده و ضم لام بواو رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی ملوث شدن آمده * آلان بفتح اول بالف کشیده و لام بالف کشیده و نون زده نام ولایتی است و بعضی بر آنند که نام شهریست در ترکستان و نام کوهی هم هست و نام محلهٔ هم بدین آمده * آلوده دامن بفتح اول بالف کشیده و ضم لام بواو رسیده و فتح دال و های ملفوظ و زده دال ابجد بالف کشیده و فتح میم و نون زده کنه کار و عاصی و فاجر و فاسق و نامقید را کویند * آمادن بفتح اول بالف کشیده و فتح میم بالف کشیده و فتح دال مهمله و نون زده بمعنی پر کردن و مملو کردانیدن و ساختن و ساخته شدن و مهیا و مستعد نمودن آمده * آمودن بفتح اول بالف کشیده و ضم میم بواو رسیده و فتح دال و نون زده بمعنی پر کردن و مملو ساختن و ساخته کردانیدن و آمیختن و آمیخته کردانیدن و آراستن و آراسته کردیدن آمده * آمولن بفتح اول بالف کشیده و ضم میم بواو رسیده و فتح لام و نون زده بیونانی نشاسته را کویند که از آن پالوده و اشار بپزند * آمون بفتح اول بالف کشیده و ضم میم بواو رسیده و نون زده رودیست که بر کنار خوارزم کذرد و آن میان ترکستان و خراسان واقع است و بمعنی لبریز و مملو و پر و لبالب هم هست * آن بفتح اول بالف کشیده و نون زده اشاره بچیزی دور باشد از غیر ذوی العقول همچو این که اشاره بچیزی نزدیك است و بمعنی وقت و هنکام نیز آمده و نمك و چاشنی و کیفیتی و حالتی را نیز کویند که در حسن می باشد و بتقریر در نمی آید و آنرا جزء دق نتوان یافت و بمعنی شراب هم بنظر آمده * آنان بفتح اول بالف کشیده و نون بالف کشیده و نون آخر زده جمع آن بمعنی آنکسان * آندون بفتح اول بالف کشیده و سکون نون و ضم دال ابجد بواو رسیده و نون زده بمعنی آنزمان و آنکاه و آنچنان و آنجا باشد همچو ایدون که بمعنی این زمان و اینکاه و اینچنین و اینجا است * آنکندن بفتح اول بالف کشیده و سکون نون و فتح کاف پارسی و نون زده و فتح دال مهمله و نون ساکن بمعنی آکندن است که پرساختن و انباشتن باشد * آنین بفتح اول بالف کشیده و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده و نون زده بمعنی ظرفی باشد سفالین مانند خمچه که ماست را در آن ریزند و جنبانند تا روغن از وی جدا کردد و چوبی باشد که ماست بدان برهم زنند تا مسکه از دوغ

حل اشود ٭ آوازه کشتن بفتح اول بالف کشیده و واو بالف کشیده وسکون زای معجمه وفتح کاف پارسی وسکون
شین منقوطه وفتح مثناة فوقانی ونون زده بمعنی شهره شدن ومشهور کردیدن باشد ٭ آوازه کشتن بفتح اول
بالف کشیده و واو بالف کشیده وفتح زای هوز وهای ملفوظه زده وفتح کاف پارسی وسکون شین منقوطه وفتح مثناة
فوقانی ونون زده بمعنی مشهور شدن ومعروف کردیدن وشهرت یافتن باشد ٭ آوردیدن بفتح اول بالف کشیده وفتح
واو وسکون رای مهمله وکسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال مهمله ونون زده بمعنی جنگ آوری نمودن
وحمله کردن باشد ٭ آوشن بفتح اول بالف کشیده وسکون واو وکسر شین منقوطه ونون زده کاکوتی را کویند
وآن کیاهی است که بعربی صعتر بری خوانند ٭ آون بفتح اول بالف کشیده وفتح واو ونون زده مخفف آونک است
که آویخته وآویزان شده باشد وآن ریسمانی است که رخت بران اندازند وخوشه های انکور نیز از ان آویزند
٭ آونگان بفتح اول بالف کشیده وفتح واو وسکون نون وکاف پارسی بالف کشیده ونون زده آویختن وآویخته شده
وآویزان را کویند ٭ آویزکان بفتح اول بالف کشیده وکسر واو بمثناة تحتانی رسیده وسکون زای هوز وکاف
پارسی بالف کشیده ونون زده دلبران ومعشوقان وخواصان را کویند ٭ آویزگن بفتح اول بالف کشیده
وکسر واو بمثناة تحتانی رسیده وزای معجمه ساکن وکسر کاف پارسی ونون زده کذا ای مبرم وابرام کننده را
کویند ٭ آویشن بفتح اول بالف کشیده وکسر واو بمثناة تحتانی رسیده وفتح شین معجمه ونون زده بمعنی
آویختن وبرکشیدن تیغ از غلاف باشد وکاکوتی را نیز کویند وآن کیاهیست که بتازی صعتر بری خوانند ودر
کیلان کنگتو کویند ٭ آه آتشین بفتح اول بالف کشیده وکسر های ملفوظه وهمزه بالف کشیده وفتح مثناة
فوقانی وکسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده ونون زده کنایه از آه کرم وآه دردناک است ٭ آهختن بفتح اول
بالف کشیده وکسر های ملفوظه وسکون خای منقوطه وفتح مثناة فوقانی ونون زده بمعنی کشیدن باشد مطلقا اعم
از دون کشیدن وشمشیر از غلاف کشیدن ودست از چیزی کشیدن وامثال اینها ٭ آهرافن بفتح اول بالف کشیده
وسکون های ملفوظه ورای مهمله بالف کشیده وفتح میم وسکون نون رهنمای بدی را کویند چنانکه یزدان
رهنمای نیکیهاست ٭ آهرمن بفتح اول بالف کشیده وسکون های ملفوظه وفتح رای مهمله ومیم ونون زده بمعنی
آهرامن است که رهنمای بدیها باشد وبفتح های ملفوظه وسکون رای قرشت هم بدین آمده وبعضی کویند
که آهرمن شیطان است چنانکه یزدان فرشته است وبعضی دیگر برانند که یزدان نام خدای تعالی است وآهرمن
نام شیطان واین اصح است وقومی برانند که خلق کننده ظلمت وتاریکی وبهم رساننده شر وفساد است ٭ آهرن
بفتح اول بالف کشیده وسکون های ملفوظه وفتح رای مهمله ونون زده بمعنی آهرمن است که شیطان باشد ٭ آهریمن
بفتح اول بالف کشیده وسکون های ملفوظه وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده وفتح میم ونون زده بمعنی
آهرمن است که شیطان باشد ورهنمای بدیها ٭ آهن بفتح اول بالف کشیده وفتح های ملفوظه وسکون نون
معروف است وتیغ وشمشیر را نیز آهن کویند ٭ آهن جان بفتح اول بالف کشیده وفتح های ملفوظه وسکون
نون وجیم بالف کشیده ونون زده کنایه از مرد سخت جان وسختی کش یعنی محنت کش باشد ٭ آهنجیدن
بفتح اول بالف کشیده وفتح های ملفوظه وسکون نون وکسر جیم بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال مهمله ونون زده
بمعنی کشیدن باشد ومعنی آهختن هم بدین آمده ٭ آهن سرد کوفتن بفتح اول بالف کشیده وفتح های
ملفوظه وکسر نون وفتح سین مهمله وسکون رای قرشت ودال ابجد وضم کاف بواو رسیده وفتح فا ومثناة فوقانی
ونون زده کنایه از کاری وارادہ باشد که نتیجه نداشته باشد وبفعل نیاید ٭ آهنکیدن بفتح اول بالف کشیده

موحدهٔ تحتانی وفتح زای مهمله وسکون نون وفتح جیم ونون زده حلقهٔ باشد از طلا ونقره وامثال آن که زنان
در دست وپا کنند آنچه در دست کنند دست ابرنجن گویند وآن را که در پای کنند پای ابرنجن خوانند ۰ **ابرنجین**
بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی وفتح رای مهمله وسکون نون وکسر جیم بمثناة تحتانی رسیده ونون زده بمعنی ابرنجن است
وآن حلقهٔ باشد از طلا ونقره ومس وامثال آن که در دست وپا کنند ۰ **ابروزدن** بفتح اول وسکون موحدهٔ
تحتانی وضم رای مهمله بواو رسیده وفتح زای هوز ودال مهمله ونون زده کنایه از اشاره کردن
ورضا دادن باشد ۰ **ابروگشادن** بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی وضم رای مهمله بواو رسیده وفتح کاف پارسی
وشین منقوطه بالف کشیده وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از خوش شدن باشد ودر فرهنگی اشاره با ابرو
کردن نیز آمده ۰ **ابرونتن** بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی وضم را بواو رسیده وکسر نون وفتح مثناة فوقانی ونون
زده بزبان ژند وپازند بمعنی مردن باشد که در مقابل زیستن است ۰ **ابسکون** بفتح اول وسکون موحدهٔ
تحتانی وکسر سین مهمله وضم کاف پارسی بواو رسیده ونون زده بمعنی آبسکون است که قریهٔ باشد از قرای
طبرستان میان آن قریه وجرجان سه روزه راه است ۰ **ابشتن** بفتح اول وکسر موحدهٔ تحتانی وسکون شین منقوطه
وفتح مثناة فوقانی ونون زده پوشیده وپنهان ونهان داشتن را گویند ۰ **ابخاخون** بفتح اول وسکون موحدهٔ
تحتانی ولون بالف کشیده وضم خای منقوطه بواو رسیده ونون زده قلعه وحصار وجای محکم را گویند وبا این معنی
بتقدیم نون وموحدهٔ تحتانی هم بنظر آمده ۰ **ابنای انس وجان** ابنا باضافت معلوم وکسر همزه وسکون نون
وسین مهمله وفتح واو وجیم بالف کشیده ونون زده آدمیان وپریان را نامند ۰ **ابوطامون** بفتح اول وضم
موحدهٔ تحتانی بواو رسیده وطای مهمله بالف کشیده وضم میم بواو رسیده ونون زده نوعی از مومیائی باشد
وآنرا مومیائی کوهی گویند وبتازی قفر الیهود خوانند بعضی برآنند که این لغت عربی است ۰ **ابوقلمون** بفتح
اول وضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده وفتح قاف وسکون لام وضم میم بواو رسیده ونون زده بمعنی بوقلمون است
وآن جانوری باشد شبیه بچلپاسه که هردم برنگی نماید ونوعی از دیبای رومی هم هست وکنایه از دنیا هم هست
وعلم مرغی نیز شد ۰ واهل مشرق سنگ یشم را گویند ۰ **ابیون** بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی وضم مثناة تحتانی
بواو رسیده ونون زده بمعنی افیون است که تریاک باشد ونام دوائی هم هست که بیهوشی می آورد ۰ **اپسان**
بفتح اول وسکون بای پارسی وسین مهمله بالف کشیده ونون زده سنگ فسان را گویند وآن سنگی است که چیزها
بدان تیز کنند ۰ **اپیون** بفتح اول وسکون بای پارسی وضم مثناة تحتانی بواو رسیده ونون زده بمعنی افیون است
که تریاک باشد وداروئی رانیز نامند که بیهوشی آرد ۰ **اتان** بفتح اول ومثناة فوقانی بالف کشیده ونون زده خر الاغ
ماده را گویند شیر وی صاحب سل را نافع است وبضم اول هم بنظر آمده ۰ **اجدرونتن** بفتح اول وسکون
جیم ودال مهمله وضم رای قرشت بواو رسیده وکسر نون وفتح مثناة فوقانی ونون زده بلغت ژند وپازند بمعنی
دروکردن ودرویدن باشد ۰ **اجنبان** بفتح اول وضم جیم وسکون نون وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده ونون زده
بیحرکت را گویند چنانکه جنبان صاحب حرکت را گویند ۰ **اخبون** بفتح اول وسکون خای منقوطه وضم موحدهٔ
تحتانی بواو رسیده وسکون نون میوهٔ صحرائی است مانند سرافعی وبتازی راس الافعی خوانند وآن وبیخ آن
از انگشت باریکتر باشد وبرنگ سیاه بود گویند گزیدن جانور را نافع است وبجای موحدهٔ تحتانی مثناة
تحتانی هم بنظر آمده ۰ **اخترستان** بفتح اول وسکون خای منقوطه وفتح مثناة فوقانی وکسر رای مهمله وسکون
سین مهمله ومثناة فوقانی بالف کشیده ونون زده نام کتابی است در علم هیأت ونجوم ۰ **اخترشمردن**

بفتح اول وسکون خای منقوطه وفتح مثناة فوقانی وسکون رای مهمله وضم شین منقوطه ومیم وسکون رای مهمله
وفتح ودال ابجد ونون زده کنایه از شب بیداری باشد * اخترکاوان بفتح اول وسکون خای منقوطه وفتح مثناة
فوقانی وکسر رای مهمله وکاف بالف کشیده وواو بالف کشیده ونون زده مخفف اخترکاویان است که نام علم
فریدون باشد وآن چرمی بود که کاوهٔ آهنگر بوقت کار کردن بر میان می بست گویند حکیمی بوده است در علوم
طلسمات بنهایت ماهر شکل صد در صد ی بر آن نقش کرده بود وبعضی برآنند که شکلی از موختگیهای آتش دران
چرم بهم رسیده بود که این خاصیت داشت یعنی در هر جنگ که آن همراه می بود البته فتح میشد پادشاهان
عجم بعد از شکست ضحاک اثر بر خود شگون گرفته بودند ومرصع میکردند در زمان خلیفهٔ ثانی بدست مسلمانان
افتاد آنرا پاره پاره کرده بمسلمانان قسمت کردند * اخترکاویان بفتح اول وسکون خای منقوطه وفتح مثناة فوقانی
وکسر رای مهمله وکاف بالف کشیده وکسر واو مهمله ومثناة تحتانی بالف کشیده ونون زده همان اخترکاوان
است که علم فریدون باشد * اختسان بکسر اول وسکون خای منقوطه وکسر مثناة فوقانی وسین مهمله بالف کشیده
ونون زده نام پادشاه شروان ونیز لقب پادشاهان شروان * اخریان بفتح اول وسکون خای منقوطه وکسر رای مهمله
ومثناة تحتانی بالف کشیده قماش ومتاع واسباب وکالای برگزیده را گویند * ادارین بفتح اول ودال مهمله
بالف کشیده وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده ونون زده بلغت ژند وپاژند هر چیزی زشت وبد را گویند
وباین معنی بجای دال مهمله رای قرشت هم بنظر آمده * ادرفن بفتح اول وفتح دال مهمله وسکون رای قرشت
وفتح فا ونون زده نام علتی است که در پوست بدن آدمی بهم میرسد وآن را داد میگویند وبتازی قوبا خوانند
* ادمن بفتح اول وسکون دال مهمله وفتح میم ونون زده مسک خالص را گویند که بتازی اذفر خوانند * ادیان
بفتح اول وسکون دال مهمله ومثناة تحتانی بالف کشیده ونون زده بمعنی چاروای دونده است * ادیون بفتح اول
وسکون دال مهمله وضم مثناة تحتانی بواو رسیده ونون زده بمعنی ادیان است که چاروای دونده باشد * اران
بفتح اول وفتح وتشدید رای مهمله بالف کشیده ونون زده نام ولایتی است از آذربایجان که گنجه وبردع
از اعمال آنست وبی تشدید هم بنظر آمده میگویند که معدن طلا ونقره در آنجا است وحنا را نیز گفته اند که بدان
دست وپا ومحاسن خضاب کنند * اربیان بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح موحدهٔ تحتانی ومثناة تحتانی
بالف کشیده ونون زده ملخ آبی باشد وبعربی جراد البحر خوانند قوت باه دهد وبلغت اهل شام کلباتوله را گویند
* ارجالون بفتح اول وسکون رای مهمله وجیم بالف کشیده وضم لام بواو رسیده ونون زده گیاهی است
که مانند عشقه بر درختها پیچد وآنرا کرم دشتی وبتازی کرمة البیضاء خوانند * ارجان بفتح اول وسکون رای
مهمله وجیم بالف کشیده ونون زده بلغت اهل مغرب چلغوزه باشد واز بعضی اوستادان چنان بشنیده آمده
که بادام کوهی است واین اصح است * ارجن بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح جیم ونون زده درخت بادام
تلخ را نامند * ارجین بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر جیم بمثناة تحتانی رسیده ونون زده نام
کوهی است از توابع صفاهان * اردجان بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد وجیم بالف کشیده
ونون زده از جمله اول اهل نجوم است در احکام مرقوم * ارزان بفتح اول وسکون رای مهمله وزای هوز
بالف کشیده ونون زده نقیض گران آمده * ارزن بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح زای معجمه ونون زده
نام غله ایست که در هندی چینه گویند ومعنی ترکیبی آن اگرزن * اردشیران بفتح اول وسکون رای مهمله
ودال ابجد وکسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده ورای مهمله بالف کشیده وسکون نون نوعی از مرواست

و آن گیاهی باشد معروف ٭ اردگان بفتح اول و سکون رای مهمله و دال ابجد و فتح کاف پارسی بالف کشیده و سکون نون بمعنی اردجانست که معرب آن باشد و آن لوخی از خط اول واشکال و اسرار نجوم است و نام موضعی است از مضافات شیراز و نام دهی است از نواحی یزد و در کتاب بجای کاف پارسی کاف تازی بنظر آمد و غلط است ٭ اردن بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح دال ابجد و سکون نون نام ولایتی است و نام رودخانه هم هست نزدیک بدمشق گویند مریم عیسی علیه السلام را در آن رودخانه شست و کفگیر و ترشی بالا را نیز گویند و باین معنی بضم اول هم بنظر آمده ٭ در موید الفضلا بضم همزه و ذال معجمه گوفته و بتازی نام شهری است در نواحی شام گویند قبر حضرت یعقوب و چاه یوسف در آنجاست آورده اند که مسکن یعقوب بر در آن بوده و در سنگ از اردن است ٭ اردوان بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح دال ابجد و واو بالف کشیده و نون زده نام پادشاهی بوده از نسل گشتاسپ و نام ولایتی هم است آنجا و مسمی ٭ ارژن بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح زای فارسی و نون زده لونی از درخت بادام کوهی است. ثمر آن بسیار تلخ میباشد و آنرا در ذرا ما بکار برند و چوب آنرا عصا کنند و پوست آنرا بر کمان پیچند ٭ ارزنزرین بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح زای معجمه و کسر نون و فتح زای معجمه و کسر رای مهمله مثلث در مثناة تحتانی و نون زده کنایه از جرعه شراب است و حبابی را نیز گویند که بر روی شراب بهم رسد و شراره آتش و ستاره و کوکب را نیز گفته اند ٭ ارزنین بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح زای هوز و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده و سکون نون ثانی را گویند که آرد ارزن پخته باشند ٭ ارزبتون بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح زای هوز و مثناة تحتانی ساکن و ضم مثناة فوقانی بواو رسیده و سکون نون نام دختر پادشاه مغرب است که در حبالهٔ بهرام بوده ٭ ارسالیقوس بفتح اول و سکون رای مهمله و ضم سین مهمله بالف کشیده و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده و ضم قاف و واو و زای و نون زده بلغت یونانی زرد باشد و آن جوهری است که مصوران و نقاشان بکار برند کرا شیر گوسفند بیامیزند مرکبی که آنرا حبر دهیرد ٭ ارس بزان بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر سین سعفص و ضم موحده و مثناة تحتانی و زای هوز بالف کشیده و سکون نون چرک کنج چشم بزکوهی و گاوکوهی را گویند و آن کار زهر فاروق میکند آنرا بعربی تریاق الحیة خوانند و در فرهنگی بدین معنی آمده که بزکوهی و گاوکوهی چون گرسنه میشود بسوراخ مار رفته مار را بخورد میکشد و در حالت خواب چرک که از کنج چشم او می افتد تریاک است ٭ ارستن بفتح اول و رای مهمله و سکون سین سعفص و ضم مثناة فوقانی و نون زده مخفف آراستن است و بمعنی توانستن هم بنظر آمده ٭ ارسن بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح سین سعفص و سکون نون بمعنی مجمع و مجلس و انجمن و محفل باشد ٭ ارغن بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح غین منقوطه و سکون نون نام سازیست که آنرا افلاطون وضع کرده و بیشتر نصرانیان و رومیان نوازند و ارغنون همان است ٭ ارغنن بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح غین منقوطه و نون و ضم نون دیگر زده مخفف ارغنون است و آن سازی است که افلاطون وضع کرده اکثر رومیان و نصرانیان نوازند ٭ ارغنون بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح غین منقوطه و ضم نون بواو رسیده و نون زده نام سازی است مشهور که افلاطون واضع آن شد و بعضی بر آنند که ارغنون ترجمهٔ مزامیر است یعنی جمیع سازها و لغتی و بعضی بر آنند که ارغنون ساز را وا رعد اد دعد خوانند و سازیست که همه یک چیز را بیک بار زدن آهنگ بنوازند و بنواز آلت رد و در فرهنگی بدین معنی آمده که چون مزار آدمی از پیر و جوان همه بیک بار با آوازهای مختلف یکدیگر بجوق بنوازند آنحالت را ارغنون خوانند ٭ ارغوان بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح غین منقوطه و واو بالف کشیده و نون زده معروف است و آن بهار درختی باشد طبیعت آن

سرد وخشک است اگر ازان بهار شربتی سازند و بخورند رفع خمار کند و جزب آنرا اگر بسوزند و برابرو مالند
موی برویاند و سیاه بر آید ومعرب آن ارجوان است ٭ ارغون بفتح اول وسکون رای مهمله وضم غین منقوطه
بواو رسیده ونون زده اسپ تند و تیز را گویند ومخفف ارغنون هم هست که ساز معروف باشد ٭ ارقان بفتح اول
وسکون رای مهمله وقاف بالف کشیده وسکون نون بلغت رومی حنائی باشد که بردست و پا بندند وچون طفلی را
ابله ای آبله بر آوردن باشد قدری برکف پای او مالند این بود از آنکه از چشم او بر آید و باین معنی بجای نون
قاف هم بنظر آمده و در فرهنگی بدل نون آمده که خوردن نیم مثقال از ان قولنج را بگشاید ٭ ارکونتن بفتح اول
وسکون رای مهمله وضم کاف بواو رسیده وکسر نون وفتح مثناة فوقانی ونون زده بلغت ژند و پازند بمعنی بخشیدن
وبخشایش آمده ٭ ارمان بفتح اول وسکون رای مهمله ومیم بالف کشیده ونون زده بمعنی آرزو وحسرت باشد
چه ارمان خوردن حسرت خوردن را گویند و رنج بردن و پشیمانی و دریغ وافسوس را نیز گفته اند ونوعی از دارو باشد
که بوی آن بجوی قرنفل ماند و بعضی دندان را محکم کند و بکسر اول هر چیز که آن بعاریت باشد و نام شهری
و ملینه هم هست ٭ ارمانیدن بفتح اول وسکون رای مهمله ومیم بالف کشیده وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده وفتح
دال مهمله ونون زده بمعنی افسوس و پشیمانی خوردن و آرزو و حسرت بردن باشد ٭ ارمغان بفتح اول
وسکون رای مهمله وفتح میم وغین منقوطه بالف کشیده ونون زده تحفه و سوغاتی را گویند که چون از جائی
بیایند بهیت دوستان بطریق راه آورد بیاورند و بضم میم هم بنظر آمده و در مورد بنا را نیز گویند
٭ ارمکان بفتح اول وسکون زای مهمله وفتح میم وکاف پارسی بالف کشیده ونون زده تربیت کننده
و مربی را گویند و در فرهنگی بمعنی سعد و سعادت هم بدل نون آمده ٭ ارمن بفتح اول وسکون رای مهمله
وفتح میم ونون زده نام ولایتی است از کوهستان آذربایجان مولد شیرین اینجا است وابریشم ارمنی
منسوب بدانجاست و در محاورات بکسر اول هم بدل نون آمده و مخفف ارمنی هم آمده ٭ ارمنین بفتح اول
وسکون رای مهمله وفتح میم وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده ونون زده نام پسر لنطی ابن یونان است وبلغت رومی
انار صحرائی را گویند ومعرب الرمان البری خوانند و بعضی درخت انار صحرائی را گفته اند و بعضی گویند انار دانه
دشتی است که آنرا بتازی حب القلقل خوانند بکسر قاف اول وثانی مفتوح ٭ ارمون بفتح اول وسکون رای مهمله
وضم میم بواو رسیده وسکون نون زنی باشد که پیش از کار کردن بمزد و رد هند و آنرا بتازی عربون و اربون
خوانند ٭ ارمونتن بفتح اول وسکون رای مهمله وضم میم بواو رسیده وکسر نون وفتح مثناة فوقانی ونون زده
بلغت ژند و پازند بمعنی ارام کرفتن و خوابیدن آمده ٭ ارمین بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر میم بمثناة
تحتانی رسیده ونون زده نام پسر چهارم کیقباد است که برادر کوچک کاوس باشد ٭ ارمیون بفتح اول وسکون
رای مهمله وفتح میم وضم مثناة تحتانی بواو رسیده ونون زده بمعنی زیرک و عاقل آمده و نام حکیمی است رومی
و نام سنگی است در زمین روم که هرچند آنرا بشکنند مخمس شکسته شود و در فرهنگی بکسر میم ومثناة تحتانی رسیده
وفتح واو هم بدل نون آمده ٭ ارن بفتح اول وفتح رای مهمله مشدد ونون زده بلغت ژند و پازند گوسپند ماده
را گویند که میش باشد ٭ ارندان بفتح اول و رای مهمله وسکون نون ودال ابجد بالف کشیده ونون زده بمعنی
انکار و حاشا باشد ٭ اروئتن بفتح اول وضم رای مهمله بواو رسیده وکسر نون وفتح مثناة فوقانی ونون زده
بلغت ژند و پازند بمعنی شستن باشد اروتمن یعنی بشوئیم واروتید یعنی بشوئید شما که امر شستن باشد ٭ اروین
بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر واو ومثناة تحتانی رسیده ونون زده بمعنی آزمایش وامتحان وتجربه آمده

٭ ارّه جان بفتح اول وتشدید رای مهمله وسکون های ملفوظ وجیم بالف کشیده ونون زده نام شهریست
که مابین آن وشیراز شصت فرسنگ راه است وآنرا عرب ارّغان با غین منقوطه خوانند ٭ از برکار شدن بفتح
اول وسکون زای معجمه وفتح بای پارسی وسکون رای مهمله وکاف بالف کشیده ورای مهمله زده وضم شین منقوطه
وفتح دال ابجد وسکون نون کنایه از بی اختیاری وبیخودی واضطراب کردن باشد ٭ از بن دندان بفتح اول وسکون
زای معجمه وضم موحدهٔ تحتانی وکسر نون وفتح دال مهمله وسکون نون ودال ابجد بالف کشیده ونون زده بمعنی از بن گوش
است که کنایه از کمال اطاعت ورغبت کلی وصدق خاطر از ته دل ومکنون خاطر باشد چنانچه از بن گوش کنایه از ته دل
گوش کردن واز ته دل شنیدن باشد واز بن دندان کنایه از ته دل گفتن است وکنایه از خیره وجمع شده بنظر آمدن
٭ از بن می زدو دندان بفتح اول وسکون زای معجمه وضم موحدهٔ تحتانی وکسر نون وکسر میم بمثناة تحتانی رسیده
وفتح واو وضم دال ابجد بواو مخفی رسیده وفتح دال مهمله وسکون نون ودال ابجد بالف کشیده ونون زده بمعنی از بن می زدو
است که کنایه از طوع ورضا ورغبت باشد ٭ از بن ناخن بفتح اول وسکون زای معجمه وضم موحدهٔ تحتانی وکسر نون
ونون بالف کشیده وضم خای منقوطه ونون زده کنایه از ذخیره وجمع شده باشد وکنایه از صدق دلی واطاعت
ته دلی هم هست ٭ از پای در آمدن حروف را اعراب این معلوم بمعنی عاجز شدن ولغزیدن وافتادن آمده
٭ از پای در آوردن حروف واعراب این معلوم بمعنی عاجز گردانیدن آمده واز پا در گشتن بمعنی از پا در آمدن
است که عاجز شدن ولغزیدن وافتادن باشد ٭ از پوست بر آمدن بفتح اول وسکون زای معجمه وضم بای
پارسی بواو مجهول رسیده وسین مهمله ومثناة فوقانی زده وفتح موحدهٔ تحتانی وسکون رای مهمله والف ممدوده
وفتح میم ودال ابجد ونون زده کنایه از کشف راز واحوال خود کردن واز دل بیان نمودن واز خودی ونفسانیت باز
آمدن وبمقصود رسیدن وخندان بودن باشد ٭ از خر افتادن بفتح اول وسکون زای معجمه وفتح خای منقوطه
وسکون رای مهمله وضم همزه وسکون فا ومثناة فوقانی بالف کشیده وفتح دال مهمله ونون زده کنایه از مردن
واز عالم رفتن باشد ٭ از دست برگرفتن بفتح اول وسکون زای معجمه وفتح دال مهمله وسین مهمله ومثناة
فوقانی زده وفتح موحدهٔ تحتانی وسکون رای مهمله وکسر کاف پارسی ورای مهمله وسکون فا وفتح مثناة فوقانی
ونون زده کنایه از نیست ونابود گردانیدن باشد ودر فرهنگی معنی بعکس هم بدیدن آمده ٭ از دست درجستن
بفتح اول وسکون زای معجمه وفتح دال مهمله وسکون سین مهمله وکسر مثناة فوقانی وفتح دال ابجد وهای
ملفوظ ورای مهمله زده وفتح جیم وسکون سین مهمله وفتح مثناة فوقانی ونون زده بمعنی از خر افتادن است
که مردن واز عالم رفتن باشد ٭ از دست رفتن بفتح اول وسکون زای معجمه وفتح دال ابجد وسین مهمله ومثناة
فوقانی زده وفتح رای مهمله وسکون فا وفتح مثناة فوقانی ونون زده کنایه از بی اختیاری وبیخودی واضطراب
کردن باشد ٭ از دست شدن بفتح اول وسکون زای معجمه وفتح دال ابجد وسین مهمله ومثناة فوقانی زده وضم
شین منقوطه وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی از دست رفتن است که کنایه از بی اختیاری وبیخودی واضطراب کردن
آمده ٭ ازدن بفتح اول وسکون زای معجمه وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی رفتن کردن باشد ومعنی
خلانیدن سوزن هم بنظر آمده ٭ از دهان مار بر آمدن بفتح اول وسکون زای معجمه وفتح دال ابجد وهای
ملفوظ بالف کشیده وکسر نون ومیم بالف کشیده ورای مهمله ساکن وفتح موحدهٔ تحتانی وسکون رای مهمله والف
ممدوده وفتح میم ودال ابجد ونون زده کنایه از راستی باشد که هیچ کجی در آن نباشد وچیز مرغوب الطبع
ومضار امر نامند ٭ از رگ الله پشه چکیدن بفتح اول وسکون زای معجمه وفتح رای قرشت وکسر کاف پارسی

وفتح همزه وسکون نون وکسر دال ابجد بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح شین منقوطه وهای ملفوظ زده وفتح جیم پارسی وکسر کاف بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از دقت کردن وفکر واندیشه باشد * از زبان جستن بفتح اول وسکون زای معجمه وفتح زای هوز وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وسکون نون وفتح جیم وسکون سین مهمله وفتح مثناة فوقانی ونون زده کنایه از خطا وسهو کردن در گفتگو باشد * از سر پا روانشدن بفتح اول وسکون زای معجمه وفتح سین سعفص وکسر رای قرشت وبای پارسی بالف کشیده وفتح رای مهمله ووا و بالف کشیده وسکون نون وضم شین منقوطه وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از تعجیل رفتن وزود روان شدن باشد * از شکم افتادن بفتح اول وسکون زای معجمه وکسر شین منقوطه وفتح کاف ومیم ساکن وضم همزه وسکون فا ومثناة فوقانی بالف کشیده وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از مردن واز عالم رفتن باشد * از کره رفتن بفتح اول وسکون زای معجمه وکسر کاف پارسی ورای مهمله وهای ملفوظ ساکن وفتح رای مهمله وسکون فا وفتح مثناة فوقانی ونون زده کنایه از نابود وتلف شدن ونقل وذخیره باشد * از نقش کور خار رستن بفتح اول وسکون زای معجمه وفتح نون وسکون قاف وکسر شین منقوطه وضم کاف پارسی بواو مجهول رسیده ورای مهمله زده وخای منقوطه بالف کشیده وسکون رای مهمله وضم رای مهملهٔ دیگر وسکون سین سعفص وفتح مثناة فوقانی ونون زده کنایه از بی اعتباری وخواری باشد * اژکان بفتح اول وسکون زای فارسی وکاف بالف کشیده ونون زده بمعنی مردم بیکار ومهمل وکاهل وباطل باشد * اژکن بفتح اول وسکون زای پارسی وفتح کاف ونون زده دری شبکه دار باشد که از پس آن نگاه توان کرد * اژکهان بفتح اول وسکون زای فارسی وفتح کاف وهای ملفوظ بالف کشیده ونون زده بمعنی اژکان است که مردم بیکار ومهمل وکاهل وباطل باشد * اژکهن بفتح اول وسکون زای فارسی وفتح کاف وهای ملفوظ ونون زده بمعنی اژکهان است که مهمل وبیکار وکاهل وباطل باشد * اژدهان بفتح اول وسکون زای پارسی وهای ملفوظ بالف کشیده ونون زده بمعنی اژکهن است که مردم بیکار ومهمل وکاهل وباطل باشد * اژمن بفتح اول وسکون زای فارسی وضم های ملفوظ ونون زده بمعنی اژدهان است که مردم بیکار ومهمل وکاهل وباطل باشد * اسارون بفتح اول وسین مهمله بالف کشیده وضم رای مهمله بواو رسیده ونون زده بیخ گیاهی است که غلاف تخم آن مانند غلاف بذر البنج است وبعضی برآنند که بیخ سنبل رومی است اگر آنرا بکوبند وباشیر تازه بیامیزند وبر زیر خصیه بمالند نعوظ عجیب آورد * اسالیون بفتح اول وسین مهمله بالف کشیده وکسر لام وضم مثناة تحتانی بواو رسیده وسکون نون تخم کرفس کوهی است * اسپ افکن بفتح اول وسکون سین مهمله وبای پارسی وفتح همزه وسکون فا وفتح کاف پارسی ونون زده مردم دلاور ودلیر وبهادر وشجاع را نامند که یکه وتنها بر فوج غنیم اسپ اندازد یعنی بتازد * اسپرایین بفتح اول وسکون سین مهمله وبای پارسی ورای قرشت بالف کشیده وکسر یای حطی بمثناة تحتانی رسیده ونون زده شهری است مشهور در خراسان چون رسم وعادت مردم آنجا چنان بوده که پیوسته با سپر می بوده اند لهذا بدین نام موسوم شده وآنرا اسفرایین هم گویند * اسپندان بکسر اول وسکون سین مهمله وفتح بای پارسی وسکون نون ودال مهمله بالف کشیده ونون زده تخمی است بسیار ریزه که آنرا خردل نامند * اسپ وفرزین نهادن بفتح اول وسکون سین مهمله وبای پارسی وفتح واو وفا ورای مهمله زده وکسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده وسکون نون وکسر نون دیگر وهای ملفوظ بالف کشیده وفتح دال ابجد ونون زده یعنی اسپ وفرزین بطرح دادن وبازی را بردن وکنایه از غالب شدن وزیادتی کردن باشد * اسپونتن بفتح اول وسکون سین مهمله

وضم نای پارسی بواو رسیده وکسر نون وفتح مثناة فوقانی وسکون نون بلغت ژند و پاژند بمعنی مشاهده
کردن ودیدن است ودر فرهنگی بمعنی ذوالیدین هم بنظر آمده ٥ اسپاهان بکسر اول وسکون سین مهمله
وبای پارسی وهای مدوره بالف کشیده وسکون نون بمعنی اصفهان است وآن شهری باشد دارالسلطنت
در ملک عراق اهل وی زیرک باشند در صناعتها وآن شهر را در قدیم دار الیهود گویند دجال
از انجا خروج کند وابتدای قحط از انجا شود گویند کسیکه چهل روز در انجا باشد بخیل وممسک گردد وجمع صباه
نیز هست وجمع مد هم گفته اند که بعربی کلب خوانند وبجای بای پارسی موحدهٔ تحتانی هم بنظر آمده ٥ استادسرای
هفت رخشان بضم اول وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی بالف کشیده ودال ابجد ساکن وفتح سین سعفص ، رای
مهمله بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی و هفت رخشان معلوم کنایه از ستارهٔ مشتری است ٥ اسپ چهارگامه بران
بفتح اول وسکون سین مهمله وکسر بای پارسی وچهارگامه بران معلوم ای اسپ چهار رنگ بران ٥ استان بفتح اول
وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی بالف کشیده ونون زده جای خوب وآرامگاه را گویند ٥ استخوان بضم اول
وسکون سین مهمله وضم تای قرشت وفتح خای منقوطه بواو معدوله والف ونون زده معروف است وآن عام است
برحیوانات ونباتات برخلاف استه که مخصوص به نباتات است ونام سلاحی است از اسلحه جنگ ونام جانوری است
غیر معلوم وکنایه از مردم اصیل ونجیب نیز هست ٥ استخوان در گلو گرفتن بضم اول وسکون سین مهمله وضم
مثناة فوقانی وفتح خای منقوطه وواو معدوله والف ونون زده وفتح دال ابجد وسکون رای مهمله وضم کاف پارسی
ولام بواو رسیده وکسر کاف پارسی ورای مهمله وسکون فا وفتح مثناة فوقانی کنایه از محنت ورنج کشیدن آمده
٥ استردن بضم اول وسکون سین مهمله وضم مثناة فوقانی وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی تراشیدن
وپاک کردن ومحو نمودن مانند ودر فرهنگی بمعنی ساخته شدن هم بدیدن آمده ٥ استرون بفتح اول وسکون سین
مهمله وفتح مثناة فوقانی وسکون رای مهمله وفتح واو ونون زده زن را گویند که هرگز نزاید وبتازی عقیمه خوانند
ومعنی ترکیبی ان استر مانند است چه ون بمعنی مانند هم آمده ٥ استرونتن بفتح اول وسکون سین مهمله وفتح
مثناة فوقانی وضم رای مهمله بواو رسیده وکسر نون وفتح مثناة فوقانی ونون زده بلغت ژند وپازند بمعنی بستن است
که در مقابل گشودن باشد ٥ استره لیسیدن بضم اول وسکون سین مهمله وضم مثناة فوقانی وفتح رای مهمله وهای
مدوره زده وکسر لام بمثناة تحتانی مجهول رسیده وکسر سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال مهمله ونون زده
کنایه از دلیری وجانبازی کردن است ٥ استن بضم اول وسکون سین مهمله وضم مثناة فوقانی ونون زده ستون
عمارت را گویند ٥ استوان بضم اول وسکون سین مهمله وضم مثناة فوقانی وواو بالف کشیده ونون زده بمعنی
استوار است که محکم ومضبوط باشد ومعنی امین ومعتمد هم بدیدن آمده ٥ استودان بضم اول وسکون سین مهمله
وضم مثناة فوقانی بواو رسیده ودال ابجد بالف کشیده وسکون نون مقبره ودخمه گبران را نامند ٥ استون بضم اول
وسکون سین مهمله وضم مثناة فوقانی بواو رسیده وسکون نون بمعنی ستون آمده ٥ اسطرنونان بضم اول وسکون
سین مهمله وضم طای حطی وراء مهمله ساکن وضم نون بواو رسیده ونون دیگر بالف کشیده ونون زده بیونانی
علم نجوم وهیأت را گویند ٥ اسطفین بکسر اول وسکون سین مهمله وفتح طای حطی وکسر فا بمثناة تحتانی رسیده
ونون زده بلغت یونانی زردک را گویند که گزر باشد بهترین آن زرد وشیرین است قوت باه دهد وپشت
وکمر را قوی کند وبضم اول هم گفته اند ٥ اسطون بضم اول وسکون سین مهمله وضم طای حطی بواو رسیده
ونون زده بمعنی اسطفین است که زردک باشد وبهترین آن زرد وشیرین بود ٥ اسقوردیون بضم اول

و سکون سین مهمله و ضم قاف بواو رسیده و رای مهمله زده و کسر دال ابجد و مثناة تحتانی بواو رسیده
و نون زده بلغت رومی و بعضی گویند بیونانی دوائی است که آنرا بشیرازی سیر موکویند و آن سیر صحرائی است
و بتازی ثوم الحیة و بعضی گویند عنصل کوچک است و از جملهٔ اجزای تریاک فاروق باشد * اسقوردیون بضم اول
و سکون سین مهمله و ضم قاف بواو رسیده و ضم رای مهمله بواو رسیده و نون زده بیونانی و بعضی گویند برومی
ریم آهن باشد و بعربی خبث الحدید خوانند و قطع خون بواسیر و سلس البول کند * اسکندان بفتح اول
و سکون سین مهمله و فتح کاف و سکون نون و فتح دال ابجد بالف کشیده و نون زده بمعنی کلیدان است که محل بستن
و گشادن در خانه و باغ و امثال آن باشد و نیز بتازی مغلق خوانند * اسمان بفتح اول و سکون سین مهمله و میم
بالف کشیده و نون زده بمعنی آسمان است که فلک باشد و نام روز بیست و پنجم است از ماههای قدیم و در بعضی
فرهنگ بیست و هفتم هم بنظر آمده * اسن بفتح اول و سین مهمله و نون زده جامهٔ واژگونه پوشیده را گویند و کالک را نیز
گفته‌اند که خربزهٔ نارسیده باشد و باین دو معنی با شین منقوطه هم آمده چه در فارسی سین مهمله و معجمه بهم
تبدیل می یابند * اسنستان بفتح اول و سکون سین مهمله و کسر نون و سکون سین دیگر و مثناة فوقانی بالف کشیده
و نون زده نام پدر زن وامق است و او عاقبت از دست وامق کشته شد و باین معنی بکسر سین مهمله و بتشدید
مثناة فوقانی هم بدید آمده * اشبوختن بکسر اول و سکون شین منقوطه و ضم بای فارسی بواو رسیده و خای
منقوطه زده و فتح مثناة فوقانی و سکون نون بمعنی پاشیدن باشد اعم از آنکه آب پاشند یا چیزی دیگر * اشبختن
بکسر اول و سکون شین منقوطه و کسر بای پارسی بمثناة تحتانی مجهول رسیده و خای منقوطه زده و فتح مثناة فوقانی
و سکون نون بمعنی اشبوختن است که پاشیدن باشد مطلقا * اشقردیون بفتح اول و سکون شین منقوطه و فتح قاف
و سکون رای مهمله و کسر دال ابجد و ضم مثناة تحتانی بواو رسیده و نون ساکن بلغت یونانی شقردیون است که سیر صحرائی
است و بعربی الثوم البری خوانند و حافظ الاجساد نیز گویند * اشک شیرین بفتح اول و سکون شین معجمه و کسر کاف و کسر شین
قرشت بمثناة تحتانی رسیده و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و نون زده کنایه از گریهٔ شادی باشد * اشک شکرین
بفتح اول و سکون شین قرشت و فتح شین معجمه و کاف و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و نون زده بمعنی اشک شیرین است
که کنایه از گریهٔ شادی باشد * اشکوخیدن بکسر اول و سکون شین منقوطه و ضم کاف بواو مجهول رسیده و کسر خای ثخذ
بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده مصدر اشکوخ است که افتادن و بسر در آمدن و لغزیدن باشد
چه اگر کسی پایش از پیش بدر رود و بیفتد گویند اشکوخید * اشن بفتح اول و شین منقوطه و نون زده جامهٔ
واژگونه پوشیده را گویند و بمعنی کالک هم آمده که خربزهٔ نارسیده باشد * اشنان بضم اول و سکون شین قرشت
و نون بالف کشیده و نون زده گیاهی باشد که بدان رخت شویند و بعد از طعام خوردن دست نیز بدان بشویند و آن
را بتازی غسول خوانند * اصابع فرعون بفتح اول و صاد مهمله بالف کشیده و کسر موحدهٔ تحتانی با ضافت عین مهمله
و کسر فا و سکون رای قرشت و فتح عین مهمله و واو و نون زده سنگی است مانند انگشت آدمی و آنرا از بحر حجاز آورند
و بتازی امساک الخراج نامند * اصباهان بکسر اول و سکون صاد مهمله و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و های ملفوظ
بالف کشیده و سکون نون معرب اسپاهان باشد و آن شهری است مشهور در ملک فارس و نام اصلی وی
اینست و نام مقامی است از جملهٔ دوازده مقام موسیقی و آنرا صفاهانک نیز خوانند * اصطفین
بفتح اول و سکون صاد مهمله و طای حطی و کسر فا بمثناة تحتانی رسیده و نون زده بلغت یونانی بمعنی
زردک است و آنرا گزر نیز گویند * اغلیسون بفتح اول و سکون غین معجمه و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده و ضم سین

مهمله بواو رسیده و نون زده قوس قزح را گویند ❊ افتادن بضم اول و سکون فا و مثناة فوقانی بالف کشیده و فتح دال ابجد و نون زده ضد برخاستن و نیز بمعنی تواضع کردن آمده ❊ افتادگان بضم اول و سکون فا و مثناة فوقانی بالف کشیده و فتح دال مهمله و کاف پارسی بالف کشیده و نون زده کنایه از پریشان شدگان و مظلومان باشد ❊ افتادن از دست افتادگان بضم اول و سکون فا و مثناة فوقانی بالف کشیده و فتح دال ابجد و سکون نون و فتح همزه و زای هوز زده و دست افتادگان معلوم بمعنی خراب شدن از دعای مظلومان ❊ افتالیدن بکسر اول و سکون فا و مثناة فوقانی بالف کشیده و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال مهمله و نون زده بمعنی از انتال است که بمعنی دریدن و شکافتن و انشالیدن و پاشیدن زیرا که لدن باشد ❊ افتان و خیزان بضم اول و سکون فا و مثناة فوقانی بالف کشیده و نون زده و فتح واو و کسر خای منقوطه بمثناة تحتانی مجهول رسیده و زای هوز بالف کشیده و نون زده کنایه از آهسته و دو تر تر راه رفتن باشد ❊ افتیمون بفتح اول و سکون فا و کسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده و ضم میم بواو رسیده و نون زده برومی نام دارویی است و بعضی برانند که زیره رومی را می نامند ❊ افدیدن بفتح اول و سکون فا و کسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال مهمله و نون زده تعجب نمودن و شگفتی کردن باشد ❊ افراختن بفتح اول و سکون فا و رای قرشت بالف کشیده و خای منقوطه زده و فتح مثناة فوقانی و نون زده بمعنی بلند ساختن و بر داشتن باشد ❊ افرازیدن بفتح اول و سکون فا و رای مهمله بالف کشیده و کسر زای معجمه بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و سکون نون بمعنی افراختن و بلند ساختن باشد و بمعنی خوش کردن و زیب دادن و آراستن هم بنظر آمده ❊ افراشتن بفتح اول و سکون فا و رای مهمله بالف کشیده و شین منقوطه زده و فتح مثناة فوقانی و نون زده بمعنی بلند ساختن و بر داشتن باشد ❊ افربیون بفتح اول و فتح فا و سکون رای مهمله و کسر موحده بمثناة تحتانی بواو رسیده و سکون نون دوایی است که آنرا افربیون گویند گزندگی جانوران را بسیار مفید است و اگر غبار آن بدهن آدمی زود در دو لذا انها را بر بزانند ❊ افرندیدن بفتح اول و سکون فا و فتح رای مهمله و سکون نون و کسر دال مهمله بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده مصدر افرند است که آراستن و زینت کردن و زیب دادن باشد ❊ افروختن بفتح اول و سکون فا و ضم رای مهمله بواو مجهول رسیده و خای منقوطه زده و فتح مثناة فوقانی و سکون نون بمعنی روشن نمودن چراغ و آتش باشد ❊ افروزیدن بفتح اول و سکون فا و ضم رای مهمله بواو مجهول رسیده و کسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی افروختن است و بمعنی روشن شدن هم آمده ❊ افروسالیین بفتح اول و سکون فا و ضم رای مهمله بواو رسیده و سین سعفص بالف کشیده و کسر لام و یای حطی بمثناة تحتانی رسیده و نون زده بلغت یونانی سنگی است که آنرا تازی حجر القمر خوانند و آن سفید و شفاف می باشد و در شبهای افزونی ماه می یابند اگر آنرا بر گردن مصروع بندند شفا یابد ❊ افریدون بفتح اول و سکون فا و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی مجهول رسیده و بضم دال ابجد بواو رسیده و نون زده نام پادشاهی است مشهور که شرح آن در آفریدون گذشته و بعضی برانند که ذو القرنین اعظم همان است و بعضی میگویند نوح علیه السلام است ❊ افزولیدن بفتح اول و سکون فا و ضم زای معجمه بواو رسیده و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال و نون زده بمعنی بر سر کار آوردن و برانگیختن جنگ و پریشان کردن و تقاضا نمودن و در کردن هر چیز باشد خصوصا گرد یکه بر جامه نشیند ❊ افسان بفتح اول و سکون فا و سین مهمله بالف کشیده و نون زده سنگی و آهنی را نامند که بدان شمشیر و کارد و مانند آن تیز کنند و افسونگر را نیز گویند و بمعنی افسانه و سرگذشت هم آمده ❊ افسردن بفتح اول و سکون فا و ضم سین مهمله.

و رای قرشت زده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی منجمد کردیدن ویخ شدن وسرد کشتن باشد و بمعنی از چیزی
وکسی دل سرد شدن هم بنظر آمده * افسردن بفتح اول وسکون فا وفتح سین مهمله ورای قرشت زده وضم شین
منقوطه وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی پادشاه شدن وسلطان کشتن باشد * افسنتین بفتح اول وسکون فا وکسر سین
مهمله وسکون نون وکسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده ونون زده نوعی از بوی مادران کوهی است کل آن باقحوان ماند
وتلخی آن بصبر نزدیک است درد چشم رابسیار سود دارد * افسون بفتح اول وسکون فا وضم سین مهمله بواو رسیده
ونون زده کلماتی باشد مر ساحران وعزایم خوانانرا که بجهت حصول مقاصد خود خوانند وبمعنی تزویر وحیله
هم بنظر آمده * افشان بفتح اول وسکون فا وشین منقوطه بالف کشیده ونون زده بمعنی ریزنده و بریزهم آمده
* افشاندن بفتح اول وسکون فا وشین منقوطه بالف کشیده ونون زده وفتح دال مهمله و نون ساکن بمعنی ریختن
ونثار کردن آمده * افشانیدن بفتح اول وسکون فا وشین قرشت بالف کشیده وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده
وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی افشاندن است که نثار کردن و ریختن باشد * افشردن بضم اول وسکون فا وضم
شین منقوطه ورای مهمله زده وفتح دال ابجد وسکون نون بمعنی افشاردن آمده و بحذف همزه وکسر فا بمعنی محکم
داشتن است * افشون بفتح اول وسکون فا وضم شین منقوطه بواو رسیده ونون زده چیزی باشد مانند پنجهٔ دست
ودسته نیز دارد که دهقانان بهنگام مالش غله بکار برند تا کاه از غله جدا شود * افشین بفتح اول و سکون فا
وکسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و نون زده نام شخصی است که بسیار کریم وصاحب همت بود مانند حاتم
ومعن وسوزنی در اشعار خود ذکر آن بسیار کرده است * افعی قربان بفتح اول وسکون فا وکسر عین مهمله
بمثناة تحتانی رسیده وکسر بای حطی وضم قاف وسکون رای مهمله وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده ونون زده کمان
تیراندازی را نامند * افغان بفتح اول وسکون فا وغین معجمه بالف کشیده ونون زده بمعنی فریاد و زاری آمده
ونام قبیله ایست مشهور ومعروف جمعش بطریق جمع تازی افاغنه آمده چون هیتال و دیاتله * افلاطون بفتح اول
وسکون فا ولام بالف کشیده وضم طای حطی بواو رسیده ونون زده نام حکیمی است مشهور ومعروف در زمان سکندر
مخترع ساز ارغنون اوست واوستاد ارسطو است وبحذف واو هم آمده * افلاک شناسان بفتح اول وسکون فا
ولام بالف کشیده وکاف ساکن وکسر شین منقوطه ونون بالف کشیده وسین مهمله بالف کشیده ونون ثانی زده
بمعنی منجمان آمده * افلاکیان بفتح اول وسکون فا ولام بالف کشیده وکسر کاف ومثناة تحتانی بالف
کشیده ونون زده طایفهٔ باشند از بیدینان وبدمذهبان وکنایه از ثوابت وسیارها هم است
* افندیدن بفتح اول وفا ونون زده وکسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده
بمعنی جنگ کردن وخصومت نمودن آمده * افیلمون بفتح اول وسکون فا وفتح مثناة تحتانی وضم لام بواو
رسیده ونون زده درمنهٔ کوهی رانامند اگر خاکستر آنرا بروغن بادام بر موضع ریش بمالند موی برآرد
وآنرا بتازی شیح خوانند * افیون بفتح اول وسکون فا وضم مثناة تحتانی بواو رسیده ونون زده معروف است
که تریاک باشد وبتازی لبن الخشخاش نامند اگر قدری ازان بخورد برکیرند زحیر راسود دهد وکنایه از سیاه هم آمده
* اقارون بفتح اول وقاف بالف کشیده وضم رای مهمله بواو رسیده ونون زده لغتی است یونانی بعضی برانند
که رومی است وآن دوائی باشد که بفارسی اگر خوانند سفید وکره دار وسطبر باشد قوت باه دهد * اقحوان
بفتح اول وسکون قاف وفتح حای حطی وواو بالف کشیده ونون زده معرب اکحوان است که شکوفهٔ ریحان
وبابونه باشد اگر آب آنرا بگیرند وبر خصیه وآلت مردی طلا کنند نهایت قوت مجامعت دهد ودر موصل

د

و جمع نمودن و کسب کردن باشد * النجان بفتح اول و کسر لام و سکون نون و جیم بالف کشیده و نون زده نام الکه
ایست در صفاهان که برنج خوب در انجا پیدا می شود و پشه بسیار هم دارد * امامون بفتح اول و میم بالف کشیده
و ضم میم بواو رسیده و نون زده بلغت یونانی دوائی است که آنرا بفارسی ماملون و بعربی حماما نامند بول
را براند گرم و خشک است در دوم * امعاسین بفتح اول و سکون میم و عین مهمله بالف کشیده و کسر سین سعفص
بمثناة تحتانی رسیده و نون زده بلغت رومی آب غوره را گویند و بتازی ماء الحصرم خوانند * امغیلان بفتح اول
و ضم میم و کسر غین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و لام بالف کشیده و نون زده نام درختی است معروف و مشهور
بمغیلان گویند حضض مکی را از برگ آن میسازند و بتشدید میم هم بنظر آمده * امیان بفتح اول و سکون میم و مثناة
تحتانی بالف کشیده و نون زده بمعنی همیان است که کیسهٔ زر باشد * ان بفتح اول و سکون نون بلغت ژند و پاژند
والده را گویند که مادر باشد و بمعنی آن هم هست که در مقابل این است و هر گاه که در آخر کلمه در آورند افادهٔ
فاعلیت کند چون افتان و خیزان * اناتونتن بفتح اول و نون بالف کشیده و مثناة فوقانی بواو رسیده
و کسر نون و فتح مثناة فوقانی و نون زده بلغت ژند و پاژند گذاشتن و نهادن باشد * انباخزن بفتح اول و سکون
نون و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و خای منقوطه بزاء رسیده و نون زده قلعه و حصار و جای محکم را
گویند * انباردن بفتح اول و سکون نون و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و رای مهمله زده و فتح دال ابجد
و سکون نون بمعنی انباشتن است که پر کردن و انبار کردن چیزی باشد از چیزی دیگر * انباشتن بفتح اول و سکون
موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و شین منقوطه زده و فتح مثناة فوقانی و نون زده بمعنی انبار نمودن و مملو گردانیدن
و پر کردن باشد * انس و جان بکسر اول و سکون نون و سین مهمله و فتح واو و جیم بالف کشیده و نون زده آدمیان
و پریان باشند * انبمن بفتح اول و سکون نون و کسر موحدهٔ تحتانی و فتح میم و نون زده بلغت ژند و پاژند انگور را
نامند که بتازی عنب خوانند * انبان بفتح اول و سکون نون و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و نون زده پوستی
که در و چیزی نهند * انبوذن بفتح اول و سکون نون و موحدهٔ تحتانی بواو رسیده و فتح ذال معجمه و نون زده
بمعنی اصل کاینات و آفرینش باشد * انبوسیدن بفتح اول و سکون نون و موحدهٔ تحتانی بواو رسیده و کسر سین مهمله
بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی موجود گردیدن و ظاهر شدن و پدید آمدن باشد * انبوییدن
بفتح اول و سکون نون و موحدهٔ تحتانی بواو رسیده و کسر یای حطی بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال مهمله و نون زده
مصدر انبوی باشد که امر است بمعنی بوی کردن و بوییدن * انتونتن بفتح اول و سکون نون و ضم مثناة فوقانی
بواو رسیده و کسر نون و فتح مثناة فوقانی و نون زده بلغت ژند و پاژند بمعنی داشتن آمده که از دارندگی است
* انجختن بفتح اول و سکون نون و فتح جیم و سکون خای منقوطه و فتح مثناة فوقانی و نون زده بمعنی برجستن آمده
* انجخیدن بفتح اول و سکون نون و ضم جیم و کسر خای منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال مهمله و نون زده
بمعنی درهم کشیده شدن پوست اندام و روی باشد * انجدان بفتح اول و سکون نون و ضم جیم و دال مهمله بالف
کشیده و نون زده معرب انگدان است و آن رستنی باشد که اشتر غار نامند و صمغ آنرا بتازی حلتیت
خوانند و بیخ آنرا اصل الانجدان گویند و بعضی بر آنند که نسناس است و آن جانوری باشد شبیه بآدمی * انجمن
بفتح اول و سکون نون و ضم جیم و فتح میم و نون زده مجمع و مجلس را گویند و بمعنی گروه و فوج مردمان
هم آمده است * انجوخیدن بفتح اول و سکون نون و ضم جیم بواو رسیده و کسر خای منقوطه بمثناة تحتانی رسیده
و فتح دال مهمله و نون زده بمعنی برهم کشیده شدن پوست اندام و روی آمده * انجوغیدن بفتح اول و سکون

ون وضم جیم بواو رسیده وکسر غین معجمه بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی انجوغیدن است
که مردم کشیده شدن پوست اندام و روی باشد ه انجیدن بفتح اول وسکون نون وکسر جیم بمثناة تحتانی رسیده
وفتح دال مهمله ونون زده بمعنی استره زدن یعنی حجامت کردن باشد وبمعنی زمین را آب دادن هم آمده وبیرون
کشیدن را نیز گویند وبمعنی ریزه ریزه کردن هم گفته اند ه انجیردن بفتح اول وسکون نون وکسر جیم بمثناة تحتانی رسیده
وراء مهمله زده وفتح دال ابجد وسکون نون بمعنی سوراخ کردن آمده چه انجیر بمعنی سوراخ است ه انجیدن بفتح اول
وسکون نون وکسر جیم بمثناة تحتانی رسیده ونون زده کامثل مالند و را گویند وریزه ریزه کننده را نیز گفته اند
وامر باینمعنی هم هست یعنی ریزه ریزه کن ه اندخسیدن بفتح اول وسکون نون وفتح دال ابجد وسکون خای منقوطه
وکسر سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی پناه دادن وپناه گرفتن وحمایت نمودن
وپشتی کردن آمده ه اندروخون بفتح اول وسکون نون وفتح دال ابجد وضم رای مهمله بواو رسیده وضم
خای منقوطه بواو رسیده ونون زده چوب دار شیشعان است وآن رستنی خارناک وسطبر باشد ه اندریمان
بفتح اول وسکون نون ودال ابجد وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده ومیم بالف کشیده ونون زده نام یکی
از مبارزان تورانی است که در جنگ دوازده رخ بدست گرگین میلاد کشته شد ه اندکان بفتح اول وسکون
نون ودال ابجد وکاف بالف کشیده ونون زده نام شهری وولایتی است مابین سمرقند وچین وبجای کاف تازی
کاف پارسی هم بنظر آمده ه اندوختن بفتح اول وسکون نون وضم دال ابجد بواو مجهول رسیده وسکون
خای منقوطه وفتح مثناة فوقانی ونون زده بمعنی فراهم آوردن وجمع کردن باشد وبمعنی قرض واپس دادن هم
بنظر آمده ه اندودن بفتح اول وسکون نون وضم دال ابجد بواو رسیده وفتح دال مهمله ونون زده کامثل
وکلابه مالیدن باشد وبمعنی مطلا وملمع کردن هم بنظر آمده ه اندهان بفتح اول وسکون نون وضم دال ابجد وهای
ملفوظه بالف کشیده ونون زده جمع انده باشد چنانکه جانور را جانوران ومردم را مردمان گویند واین
جمع را جمع بر خلاف قیاس نامند چنانکه درختان وگیاه است که جمع جانور بالف ونون آمده وسوای آن بجای
ملفوظه بالف ه اندیدن بفتح اول وسکون نون وکسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون
زده معنی را گویند که از روی شک وریب وآهستگی گفته باشند وبمعنی تعجب کردن هم آمده ه انطلیون بفتح اول
وسکون نون وفتح طای حطی وسکون لام ومثناة تحتانی بواو رسیده ونون زده بلغت یونانی قوس قزح را نامند
که کمان شیطان باشد ه انقرون بفتح اول وسکون نون وضم قاف بواو رسیده ونون زده بلغت یونانی گل کننده را
گویند وآن نوعی از گیاه باشد وآنرا بجهت فربهی حلوا کرده بخورند وبتازی الورد المنتن خوانند ه انگاردن
بفتح اول وسکون نون وکاف بالف کشیده وراء مهمله زده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی تصور کردن وگمان
بردن وپنداشتن آمده ه انگاریدن بفتح اول وسکون نون وکاف بالف کشیده وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی
رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی گمان بردن وپنداشتن وتصور کردن آمده ه انگاشتن بفتح اول وسکون
نون وکاف بالف کشیده وشین معجمه زده وفتح مثناة فوقانی ونون زده بمعنی گمان بردن وپنداشتن وتصور کردن
آمده ه انگبین بفتح اول وسکون نون وکاف پارسی ساکن وکسر موحده بمثناة تحتانی رسیده ونون زده
شهد وعسل را نامند ومعرب آن انجبین است ه انگدان بفتح اول وسکون نون وضم کاف پارسی ودال ابجد
بالف کشیده ونون زده نام درختی است که صمغ آنرا بعربی حلتیت خوانند ومعرب آن انجدان است وباین
معنی با ذال نقطه دار هم آمده است ونسناس را نیز گویند یعنی دیو مردم وآن جانوری باشد وحشی شبیه بآدمی

ودر مؤید الفضلا بمعنی بسپاس آمده که بهندی چهارتری نامند ونام قریه ایست از قرای کاشان که بانکوان اشتهار دارد * انگشتان بفتح اول وسکون نون وضم کاف پارسی وشین منقوطه ساکن ومثناة فوقانی بالف کشیده ونون زده مردم علیل و بیمار وصاحب نقاهت وضعیف ونحیف را نامند * انگشت بدندان گزیدن بفتح اول وسکون نون وضم کاف پارسی وشین منقوطه ومثناة فوقانی ساکن وفتح موحدهٔ تحتانی، دال ابجد وسکون نون ودال مهمله بالف کشیده ونون زده وفتح کاف فارسی وکسر زای معجمه بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از تعجب کردن وتحیر نمودن است وحسرت وافسوس خوردن را نیز گویند * انگشت برچشم نهادن بفتح اول وسکون نون وضم کاف پارسی وشین منقوطه ومثناة فوقانی زده وفتح موحدهٔ تحتانی وسکون رای مهمله وفتح جیم پارسی وشین قرشت ومیم زده وکسر نون وهای ملفوظ بالف کشیده وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از مسلم داشتن وقبول کردن باشد وانگشت بردیده نهادن هم همان است * انگشت برحرف زدن بفتح اول وسکون نون وضم کاف فارسی وشین منقوطه ومثناة فوقانی زده وفتح موحدهٔ تحتانی وسکون رای مهمله وفتح حای حطی و رای قرشت وفا ساکن وفتح زای هوز ودال ابجد ونون زده کنایه از نکته گیری وعیب گرفتن باشد * انگشت بردهان گذاشتن بفتح اول وسکون نون وضم کاف پارسی وشین منقوطه ومثناة فوقانی ساکن وفتح موحدهٔ تحتانی و رای مهمله زده وفتح دال ابجد وهای ملفوظ بالف کشیده وسکون نون وضم کاف پارسی وذال معجمه بالف کشیده وشین منقوطه زده وفتح مثناة فوقانی ونون زده کنایه از افسوس وحسرت وتحیر وتعجب باشد واشاره کردن بخاموشی نیز آمده * انگشت برلب زدن بفتح اول وسکون نون وضم کاف پارسی وشین منقوطه ومثناة فوقانی زده وفتح موحدهٔ تحتانی وسکون رای قرشت وفتح لام وموحدهٔ تحتانی ساکن وفتح زای هوز ودال ابجد ونون زده کسی را بر سر حرف آوردن باشد * انگشت سمین بفتح اول وسکون نون وضم کاف پارسی وسکون شین قرشت وکسر مثناة فوقانی وفتح سین مهمله وکسر میم بمثناة تحتانی رسیده ونون زده بمعنی ابهام آمده که انگشت نر باشد * انگشت مهین بفتح اول وسکون نون وضم کاف پارسی وسکون شین منقوطه وکسر مثناة تحتانی ومهین معلوم انگشت وسطی را نامند * انگشت کهین انگشت معلوم وکهین بکسر کاف وهای ملفوظ بمثناة تحتانی رسیده ونون زده انگشت خنصر را گویند * انگشت خاییدن بفتح اول وسکون نون وضم کاف پارسی وشین منقوطه ومثناة فوقانی زده وخای منقوطه بالف کشیده وکسر یای حطی بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از پشیمانی خوردن وندامت کردن وافسوس خوردن آمده * انگشت زدن بفتح اول وسکون نون وضم کاف پارسی وشین منقوطه ومثناة فوقانی ساکن وفتح زای هوز ودال ابجد ونون زده کسیکه از خوشحالی انگشتها برهم زند * انگشتک زدن بفتح اول وسکون نون وضم کاف پارسی وشین منقوطه زده وفتح مثناة فوقانی وسکون کاف وفتح زای معجمه ودال ابجد ونون زده بمعنی انگشت زدن باشد یعنی در هنگام خوشحالی انگشتانرا برهم زنند چنانکه صدای از آن ظاهر گردد * انگشت گزیدن بفتح اول وسکون نون وضم کاف پارسی وشین منقوطه ومثناة فوقانی زده وفتح کاف پارسی وکسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از حسرت وندامت وپشیمانی خوردن باشد * انگشت کشیدن بفتح اول وسکون نون وضم کاف پارسی وشین منقوطه ومثناة فوقانی زده وفتح کاف وکسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از نابود انگاشتن ومحو کردن است * انگشت نهادن بفتح اول وسکون نون وضم کاف پارسی وشین منقوطه ومثناة فوقانی زده وکسر نون وهای ملفوظ بالف کشیده وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از اعتراض کردن وعیب گرفتن باشد وانگشت دشنام هم بدین آمده

● انگشت‌ترك کشیدن بفتح اول وسکون نون وضم کاف پارسی وشین منقوطه ساکن وکسر مثناة فوقانی وکسر نون بمثناة تحتانی
رسیده . لام زده وفتح کاف وشین قرشت بمثناة تحتانی رسیده ونون زده کنایه از نشان تقریر وصواب وترك دادن کاری باشد
● انکلیون بفتح اول وسکون نون وفتح کاف پارسی وسکون لام وضم مثناة تحتانی بواو رسیده ونون زده نام کتاب
نصارا باشد که انجیل عیسی علیه السلام است ونام کتاب مانی نقاش هم هست گویند هرجا که با عیسی وصلیب
وچلیپا مثل گور میکرد مراد ازان انجیل است وجائی که بانقش ونگار وگل ولاله کمند شود هرجی ازان کتاب مانی
نقاش باشد ورد بهانی رامیز نامند که بهفت رنگ است وهرهفت رنگ دران ظاهر میشود وبوقلمون رانیز گویند وآن
نوعی از چلپامه است ● انگران بفتح اول وسکون نون وضم کاف پارسی وواو بالف کشیده ونون زده بمعنی انگدان است
که درخت حلتیت باشد وحلتیت صمغ آن درخت است که بغایت بدبوی باشد ● انگوتین بفتح اول وسکون نون وضم
کاف پارسی بواو رسیده وکسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده ونون زده بلغت ژند وپازند کاوکوهی را گویند
● انگور زیتون بفتح اول وسکون نون وضم کاف پارسی بواو رسیده وکسر رای مهمله وفتح زای هوز بمثناة تحتانی
زده وضم مثناة فوقانی بواو رسیده وسکون نون نوعی از انگور سیاه است شبیه بزیتون طبیعت آن گرم وترا است
وبتازی اصابع العذاری خوانند ● انگیان بفتح اول وسکون نون وضم کاف پارسی ومثناة تحتانی بالف کشیده
ونون زده بمعنی انگدان است که درخت حلتیت باشد وحلتیت صمغ آن درخت است که بالا شرح آن گذشته
● انگیختن بفتح اول وسکون نون وکسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده وخای منقوطه زده وفتح مثناة فوقانی ونون
زده بمعنی برشورانیدن وجنبانیدن از جائی وبلند ساختن وبرکشیدن آمده وبمعنی ساختن وپیدا کردن وبرکردن
وانشاء کردن هم بنظر آمده ● انگشت کمیزکان بفتح اول وسکون نون وضم کاف پارسی وشین منقوطه ومثناة فوقانی
ساکن وفتح کاف ونون بمثناة تحتانی رسیده وفتح زای هوز وکاف بالف کشیده ونون زده نوعی از انگور کوهی است
● انگیزیدن بفتح اول وسکون نون وکسر کاف پارسی بمثناة تحتانی مجهول رسیده وکسر زای هوز بمثناة تحتانی
رسیده وفتح دال ابجد وسکون نون بمعنی انگیختن است که بالا مرقوم شده ● انومیان بفتح اول وضم نون بواو رسیده
وکسر میم ومثناة تحتانی بالف کشیده ونون زده بلغت یونانی شقایق را گویند وآن نوعی از لاله باشد ودر صحاح
الادویه بهمین معنی باسقاط نون آخر آورده وگفته این لغت رومی است والله اعلم ● انویدن
بفتح اول وضم نون بواو رسیده وکسر وای حطی بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی زاری ونوحه
کردن آمده ودر فرهنگی بمعنی ناله نمودن هم آمده ● انیران بفتح اول وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده وفتح
رای مهمله بالف کشیده ونون زده نام فرشته ایست موکل بر عقد نکاح ونام روز سی ام است از هرماه شمسی
ودراینمعنی بجای رای مهمله زای هوز هم بنظر آمده ● انیسان بفتح اول وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده وسین مهمله
بالف کشیده ونون زده بمعنی بیهوده وخلاف وکذب ودروغ ومخالفت آمده ● انیسون بفتح اول وکسر نون
بمثناة تحتانی رسیده وسین مهمله بواو رسیده ونون زده بلغت یونانی رازیانه رومی باشد وآنرا بتازی حلوه گویند
بضم حای حطی تشنگی راببرد ونشاسته وشکم را ببندد وبعضی گویند انیسون عربی است نه یونانی وبمعنی انیسان هم
آمده که دروغ وخلاف وبیهوده وکذب باشد ● انین بفتح اول وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده ونون زده
طرفی باشد از سفال مانند سبو وخمچه بزرگی که دوغ را دران کنند وبجنبانند تا روغن ازماست جدا شود
● اواریدن بفتح اول وواو بالف کشیده وکسر را بمثناة تحتانی رسیده ونون زده زشت وبد را گویند چنانکه برازنده
خوب ونیکو را گویند ● اوباریدن بفتح اول وسکون واو وموحده تحتانی بالف کشیده وکسر رای مهمله بمثناة

تحتانی رسیده وفتح دال مهمله ونون زده تا جای بفروبردن را گویند وبتازی بلع خوانند وبمعنی افکندن هم آمده وبضم اول بمعنی ناله وزاری کردن هم بنظر آمده * اوباشتن بفتح اول وسکون واو وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وشین منقوطه ساکن وفتح مثناة فوقانی ونون زده بمعنی افکندن وپرکردن باشد * اوچت پمن بفتح اول وسکون واو وکسر جیم پارسی ومثناة تحتانی ساکن وفتح بای پارسی وکسر میم ونون زده بلغت ژند وپازند بمعنی انگشت آمده خواه انگشت دست خواه انگشت پا * اوچیزبان بضم اول بواو رسیده وکسر جیم پارسی بمثناة تحتانی رسیده وزای هوز ساکن ومثناة تحتانی بالف کشیده ونون زده بمعنی مادیات باشد که جمع ماهیت است * اوردا سالیون بفتح اول وسکون واو ورا دال مهمله بالف کشیده وسین سعفص بالف کشیده وکسر لام ومثناة تحتانی بواو رسیده ونون زده بیونانی کرفس کوهی را نامند چه اوردا بمعنی کوه وسالیون کرفس را گویند وتخم آنرا فطرا سالیون خوانند چه فطرا بیونانی مطلق تخم را گویند * اوردن بضم اول بواو رسیده وضم دال مهمله وسکون رای قرشت وفتح دال ونون زده بلغت ژند وپازند بمعنی مردن وازعالم رفتن باشد * اوراشتن بفتح اول وسکون واو ورای مهمله بالف کشیده وشین منقوطه ساکن وفتح مثناة فوقانی ونون زده بمعنی برداشتن وافراختن وبلند ساختن آمده * اورامن بضم اول بواو رسیده ورای مهمله بالف کشیده وفتح میم ونون زده نوعی از خوانندگی وگویندگی باشد که آن خاصهٔ پارسیان است وشعر آن بزبان پهلوی باشد ونام دهی است از توابع ومضافات جوشقان مشهور باورامه وچون اینقسم گویندگی را شخصی از شنیا کران آن ده وضع کرده بود بنابران شهرت باورامن یافت * اوردیدن بفتح اول وواو وسکون رای قرشت وکسر دال مهمله بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده حمله کردن وجنگ نمودن باشد * اورنجن بفتح اول وسکون واو وفتح رای مهمله ونون زده وفتح جیم ونون زده میلی باشد از طلا ونقره وامثال آن که زنان در دست وپا کنند آنچه در دست کنند دستاورنجن نامند وآنچه در پا کنند پااورنجن نامند * اورنجین بفتح اول وسکون واو وفتح رای مهمله وسکون نون وکسر جیم بمثناة تحتانی رسیده ونون زده بمعنی اورنجن است وآن میلی باشد از طلا ونقره که زنان در دست وپا کنند * اورندیدن بفتح اول وسکون واو وکسر رای مهمله وسکون نون وکسر دال مهمله بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال مهمله ونون زده مصدر اورند است بمعنی فریب دادن ومکر وحیله نمودن آمده * اوروختن بفتح اول وسکون واو وضم رای قرشت بواو رسیده وسکون خای منقوطه وفتح مثناة فوقانی ونون زده بمعنی افروختن است که روشن کردن آتش وچراغ باشد * اوژن بفتح اول وسکون واو وفتح زای فارسی ونون زده بمعنی انداز باشد که از افکندن وانداختن باشد وبمعنی فاعل هم آمده که افکننده وانداز نده باشد وامر باین معنی هم آمده یعنی بیفکن وبینداز وقتل وکشتن را نیز گویند * اوژندیدن بفتح اول وسکون واو وفتح زای فارسی وسکون نون وکسر دال مهمله بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی انداختن وافکندن آمده * اوژولیدن بفتح اول وسکون واو وزای فارسی بواو رسیده وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال مهمله ونون زده بمعنی برانگیختن جنگ وشیره باشد وبمعنی تقاضا نمودن وتعجیل کردن درکاری وپریشان نمودن هم بلیدن آمده * اوزون بفتح اول وسکون واو وضم زای هوز بواو رسیده ونون زده بمعنی زیادتی وافزایش وافزون باشد * اوسان بفتح اول وسکون واو وسین مهمله بالف کشیده ونون زده بمعنی فسان آمده وآن سنگی باشد که کارد وشمشیر بدان تیز کنند * اوستان بضم اول وسکون واو وسین مهمله ومثناة فوقانی بالف کشیده ونون زده بمعنی ساخت ویراق زین ولجام اسپ آمده ومردم امین ومعتمد را نیز گویند ومعنی آستانه هم بنظر آمده * اوسون بفتح اول وسکون واو وسین مهمله بواو رسیده ونون زده بمعنی رام کردن جانوران آمده

وبمعنی حیله وتزویر نیز بنظر آمده و بمعنی افسون هم آمده و آن خواندن کلماتی باشد مرساحران وعزایم
خوانانرا بجهت حصول مقاصد بود ○ ارسیون بفتح اول وسکون واو وکسر سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده و ضم
میم بواو رسیده ونون زده بلغت یونانی دوائی است که آنرا اتودری گویند اگر با آب بیامیزند و در ورمهای
بن گوش زده یکروز ورمهای صلب بسیار کند نافع آید ○ اوشان بفتح اول وسکون واو وشین منقوطه بالف کشیده
ونون زده بمعنی ایشان آمده که ایشانان وپاشیدن است وبضم اول بمعنی جمع غایب آمده ○ اوفتادن بضم اول
بواو رسیده وکسر فا ومثناة فوقانی بالف کشیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی افتادن است که از پا در آمدن
ودور شدن باشد ○ اوقطاریون بفتح اول وسکون واو وفتح قاف وطای مهمله بالف کشیده وکسر رای مهمله
ومثناة تحتانی بواو رسیده ونون زده بلغت یونانی غافت را گویند وآن گلی است لاجوردی رنگ دراز گرود
میباشد وشاخ وبرگ آن تمام تلخ است داء الثعلب را نافع است ○ اوقیمن بفتح اول وسکون واو وفتح قاف ومثناة
تحتانی ساکن وفتح میم ونون زده بیونانی نوعی از ریحان کوهی است که آنرا بادروج خوانند گویند که اگر آنرا
بخایند و در آفتاب نهند کرم بسیاری از آن تولد کند و در فرهنگی بکسر قاف هم بنظر آمده ○ اوکندن بفتح
اول وسکون واو وفتح کاف ونون زده وفتح دال مهمله وسکون نون بمعنی افکندن یعنی انداختن باشد ○ اول فروردگان
بفتح اول وتشدید واو مفتوحه وکسر لام وفتح فا ورای مهمله زده وفتح واو ورای قرشت ودال ابجد زده وگاف فارسی
بالف کشیده ونون زده روزی باشد که ده روز باول فروردین ماه مانده باشد همچنانکه باعتقاد اهل اسلام که زیارت
قبور اموات نمودن افضل است بزعم فارسیان در این روز زیارت دخمها کردن بهتر است و در این ایام موبدان بجهت ارواح
مردگان آتش زند خوانند ○ اومان بفتح اول وسکون واو ومیم بالف کشیده ونون زده قریه ایست از قرای همدان گویند مولد
اثیرالدین اومانی است ○ اهرامن بفتح اول وسکون های هوز ورای قرشت بالف کشیده وفتح میم ونون زده رهنمای بدیها را
گویند وشیطان و دیوان را نیز نامیده اند ○ اهران بفتح اول وسکون های هوز و رای مهمله بالف کشیده ونون زده
تیشه دروگر ها را گویند ○ اهرمن بفتح اول وسکون های هوز وفتح رای قرشت ومیم ونون زده رهنمای
بدیها باشد چنانکه یزدان رهنمای نیکیهاست وشیطان و دیو را نیز گویند و در فرهنگی بکسر رای مهمله هم بنظر آمده
○ اهرن بفتح اول وسکون های هوز وفتح رای مهمله ونون زده بمعنی اهرمن باشد که رهنمای بدیهاست
وشیطان وجن را نیز گویند ونام داماد قیصر روم است واو را گشتاسب هم سلف بوده یعنی هر کدام یک دختر قیصر
داشته اند وبزبان هندی سندان زرگری وآهنگری را گویند ○ اهرون بفتح اول وسکون های هوز وضم رای
مهمله بواو رسیده ونون زده نام حکیمی یهودی بوده است که در جمیع علوم خصوصا در علم طب مهارت تمام داشته
○ اهریمن بفتح اول وسکون های هوز وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده وفتح میم ونون زده بمعنی اهرمن است
که رهنمای بدیها باشد چنانکه یزدان رهنمای نیکی است وجن وشیطان و دیو را نیز نامیده اند ○ اهزون بفتح اول
وسکون های هوز وفتح زای هوز و واو ونون زده بمعنی این زمان وهمین ساعت باشد وبضم اول نیز آمده
ومتروک را نیز نامند که بتازی عتیقه خوانند ○ اهل درون بفتح های هوز ولام زده و درون معلوم کنایه
از اولیا ومقرب وخواص ومحرم اسرار است ○ اهون بفتح اول وضم های هوز بواو رسیده وسکون نون
مخفف آهون است که رخنه کوه وغار وامثال آن باشد ○ ایام بسر بردن بفتح همزه وتشدید مثناة تحتانی بالف کشیده
ومیم زده وبسر بردن معلوم بمعنی زندگانی کردن آمده و بمعنی ترکیبی روزگار بآخر رسانیدن است ○ ایتکین
بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده ومثناة فوقانی زده وکسر کاف فارسی بمثناة تحتانی رسیده ونون زده خانه دار

و صاحب وخداوند خانه را گویند و اینکی خانه داری و صاحبی وخداوندی خانه باشد * ایران بکسر اول
بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله بالف کشیده و نون زده ولایت خراسان و عراق و فارس و کرمان و آذربایجان
و اهواز و طبرستان را گویند کذا فی شرفنامه و در ادات ایران نام ولایتی است که همیشه دار الملک ملوک
کیان بوده است * ایتان بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و تای منقوطه بالف کشیده و نون زده نام ولایت ترکان
کذا فی الدستور * ایدون بفتح اول و سکون مثناة تحتانی وضم دال ابجد بواو رسیده و نون زده بر وزن و معنی اکنون
است که این زمان و امسال باشد و بکسر اول بمعنی اینچنین و اینجا و این زمان و این دم و این ساعت بود * ایرسون
بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله زده وضم سین سعفص بواو رسیده و سکون نون بیونانی طلق را نامند و بشیرازی
برقک خوانند * ایرقان بکسر اول بمثناة تحتانی و رای مهمله زده و قاف بالف کشیده و نون زده بلغت رومی حنا را
گویند و آن برگ درختی باشد که بکوبند و خمیر کنند و بر دست و پا بندند * ایرکان بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و رای
مهمله ساکن و کاف پارسی بالف کشیده و نون زده بلغت ژند و پاژند بمعنی مردمان باشد که جمع مردم آمده * ایرمان
بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله ساکن و میم بالف کشیده و نون زده بمعنی مهمان است اما مهمان طفیلی
که برفاقت یاران و آشنایان بجائی رود و یا بدون آنکه او را طلبیده باشند برود و شخصی را نیز گویند که بی رضا
در خانه یا ملک کسی فرود آید و معنی ندامت و پشیمانی هم بنظر آمده و نام شهری و مدینهٔ هم هست و معنی
عاریت و آرزو و ارمان و حسرت هم گفته اند چه ایرمان خور حسرت خورنده را می گویند * ایرون بفتح اول
و سکون مثناة تحتانی و ضم رای مهمله بواو مجهول رسیده و نون زده کوکرد را گویند که جز و اعظم باروت است
و آن از کوه مانند انار دانه برمی آید * ایشان بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و شین منقوطه بالف کشیده و نون
زده ضمیر است نسبت بذوی العقول غائب بطریق تعظیم و برای جمع نیز استعمال کنند * ایغدن بکسر اول
بمثناة تحتانی رسیده وضم غاو فتح دال ابجد و نون زده بمعنی ایغاه بضم غین منقوطاست که بیهوده گوئی و سبکساری
باشد و در فرهنگی بفتح اول هم بدین آمده * ایقون بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وضم قاف بواو رسیده
و نون زده بلغت رومی گلیست بغایت بدبو و بعربی الوردالمنتن خوانند و رنگ آن برنگ گل سرخ ماند * ایکاون
بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و کاف زده و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و فتح واو و سکون نون نام کتابی است
در مذهب مغان و کیش آتش پرستان و باین معنی بجای موحدهٔ تحتانی و بجای واو دال هم بنظر آمده والله اعلم
* ایلخان بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و لام زده و خای منقوطه بالف کشیده و سکون نون لقب سلاطین مغول است
همچنانکه لقب سلاطین روم قیصر و سلاطین چین خاقان است * ایوان بفتح اول و سکون مثناة تحتانی و واو بالف
کشیده و نون زده صفه و طاق را گویند * ایومن بفتح اول و مثناة تحتانی بواو رسیده و کسر میم و سکون نون بلغت
ژند و پاژند چشم را نامند که بتازی عین خوانند * ایهقان بفتح اول و سکون مثناة تحتانی و فتح های هوز و
قاف بالف کشیده و نون زده خردل صحرائی را گویند که بتازی جرجر خوانند اگر آب او را بگیرند و در پای
انار ترش بریزند انار آن درخت شیرین گردد * این پردهٔ نیلگون بکسر همزه بمثناة تحتانی رسیده و نون زده و پردهٔ
نیلگون معلوم اشاره بفلک است * انبودن بفتح اول و سکون نون وضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده و فتح دال
ابجد و نون زده ببالای هم چیدن باشد * این پیرزن بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و نون زده و کسر بای پارسی
بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله زده و فتح زای معجمه و سکون نون اشاره بدنیا است * این خاک کون بکسر
همزه بمثناة تحتانی رسیده و نون زده و خاک کون معلوم کنایه از فلک باشد * این دژ رویین بکسر همزه بمثناة

تحتانی رسیده و نون زده و درژ روین بازای فارسی معلوم نیز کنایه از فلک است ٭ این دد دیوان بکسر همزه
بمثناة تحتانی رسیده و نون زده و دد دیوان معلوم اشاره بدنیا است ٭ این دد وبران بکسر همزه بمثناة تحتانی
رسیده و نون زده و دد ویران معلوم کنایه از دنیا باشد ٭ این قلعهٔ کهربا کون بکسر همزه بمثناة تحتانی رسیده
و نون زده و قلعه کهربا کون معلوم کنایه از دنیا است بایں اعتبار که مردمان را همچو کاه بجانب خود می کشد
و با همچو کهربا زیبا است ٭ این کوچهٔ باستان بکسر همزه بمثناة تحتانی رسیده و نون زده و کوچهٔ باستان
معلوم کنایه از دنیا باشد ٭ این نقره گیران بکسر همزه بمثناة تحتانی رسیده و نون زده و ضم نون و سکون
قاف و فتح رای مهمله و های ملفوظه ساکن و گیران با کاف فارسی و نون آخر زده معلوم اشاره بطالبان
دنیا است و نیز مشغولان که در پیالهٔ نقره می مشغول و فقیهان را نیز گویند ٭ این وان بکسر همزه بمثناة تحتانی
رسیده و نون زده و فتح واو و همزه با الف کشیده و نون زده اشاره بغریب و عجیب است و نیز کنایت است
از جهان و روزگار کذا فی المؤید و نیز کنایه از دنیا و آخرت و در فرهنگی بمعنی شکر و امثل نیز بدین آمده ٭

بحر بیست و چهارم از قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان همزهٔ ممدوده و مقصوره با واو

٭ آ اتو بفتح اول و سکون ثانی و موحدهٔ تحتانی زده و ضم خای منقوطه بواو رسیده جزیرهٔ عمیق را گویند که میان
دریا باشد یعنی درختان و نباتات آن ظاهر بود لیکن آب داشته باشد و تعیش در آن نتوان کرد ٭ آ ابرو بفتح
اول و سکون ثانی و کسر موحدهٔ تحتانی و ضم رای مهمله بواو رسیده بمعنی تازگی و روشنائی روی آمده و با موحدهٔ
تحتانی موقوف آنکه پیش بزرگان قدری و منزلتی داشته باشد ٭ آ ابو بفتح اول و سکون ثانی و ضم موحدهٔ تحتانی
بواو رسیده گل نیلوفر را نامند ٭ آ اتش کاو بفتح اول و سکون ثانی و فتح مثناة فوقانی و شین منقوطه ساکن و کاف
بالف کشیده و سکون واو نام چوبی است که بدان آتش را بکوبند در تنور و مانند آن تا افروخته شود کذا فی
الفتیه و معنی ترکیبی آن کاوندهٔ آتش است ٭ آ اذریو بفتح اول و سکون ثانی و ضم ذال معجمه و رای مهمله زده
و ضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده گل اشنان است و آن زردرنگ میباشد زیرا که آن پرعار است و بعضی آنرا کلیم شوی
گویند و بعضی گویند که آذریون نیز عارف است و گل زردی دارد و غیر از بیان چوب اشنان گویند ٭ آ ارزو
بفتح اول و سکون ثانی و رای مهمله و ضم زای هوز بواو رسیده کشش خاطر را نامند و بتازی شهوت خوانند
کذا فی الادات ٭ آ ازادار و بفتح اول و سکون ثانی و زای هوز بالف کشیده و دال مهمله زده و دال ابجد بالف کشیده
و ضم رای مهمله بواو رسیده دوائی از جنگل و صحرائی است بیخ آنرا علیسو گویند ضماد آن نقرس و مفاصل را
نافع است ٭ آ اشنار و بفتح اول و سکون ثانی و کسر شین منقوطه و نون بالف کشیده و سکون واو بمعنی شناور باشد
٭ آ اشو بفتح اول و سکون ثانی و ضم شین منقوطه بواو مجهول رسیده مخفف آشوب است که شور و شر و فتنه باشد
٭ آ افتاب زرد رو بفتح اول و سکون ثانی و سکون فا و مثناة فوقانی بالف کشیده و کسر موحدهٔ تحتانی و فتح زای هوز
و سکون رای مهمله و دال ابجد و ضم رای قرشت بواو رسیده کنایه از عزیزی شیرین باشد ٭ آ الاو بفتح اول و سکون
ثانی و لام بالف کشیده و واو زده آتش شعله ناک را گویند و بجای ممدوده مقصوره هم درست است ٭ آ الو بفتح
و سکون ثانی و ضم لام بواو رسیده میوه ایست معروف و مخفف آلوده هم گفته اند و کوره و داش خشت پزی را
نیز گفته اند ٭ آ امو بفتح اول و سکون ثانی و ضم میم بواو رسیده مخفف آمون است و آن رودخانه ایست مشهور
در میان ایران و توران و بعضی گویند دهی است که رودخانه موسوم بآن ده شده و زمینی هم هست میان جیحون
و فرات ٭ آ امیزه مو بفتح اول و سکون ثانی و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده و فتح زای معجمه و های ملفوظه زده و ضم

میم بواو رسیده بمعنی مردم دوموبه آمده که بتازی کهل خوانند * ااو بفتح اول وسکون ثانی وواو آب را گویند چه در پارسی موحده تحتانی بواو تبدیل می یابد * اامن کار بفتح اول وسکون ثانی وفتح های ملفوظ وکسر نون وکاف پارسی بالف کشیده وواو زده بمعنی آهن جفت است وآن آهنی باشد که زمین را بدان شیار کنند * اان تدر بفتح اول وسکون ثانی ونون زده وتدر معلوم اشاره سوی ساقی است کذا فی القنیه ودر فرهنگی بلدیدن آمده اشاره سوی محبوب کبک رفتار است * اهو بفتح اول وسکون ثانی وضم های ملفوظ بواو رسیده جانوریست معروف که بعربی غزال خوانندش ومطلق عیب را نیز گفته اند خواه با مردم باشد خواه با چیزی دیگر وبمعنی رم باشد که از رمیدن است چه آهوی رمیدگی را گویند وبطریق استعاره چشم را نیز آهو میگویند ومعشوق وشاهد را هم گفته اند ونام مرضی وعلتی هم هست که آنرا بتازی ضیق النفس نامند وبمعنی آواز بلند وفریاد هم دیده آمده * ابیو بفتح اول وکسر موحده تحتانی بمثناة تحتانی مجهول رسیده وواو زده بمعنی آب باشد وآن رنگی است معروف * اخکلند بفتح اول وسکون خای منقوطه وفتح لام وکاف ونون زده ودال ابجد بواو رسیده بازیچه باشد طفلان را وآنچنان است که چیزی بسازند مدور ومیان خالی از مس یا از چوب بقدر لیموی یا بزرگ تر ودر درون آن سنگ ریزه ریزند ودسته بران نصب سازند وبدست طفلان دهند چون آنرا بجنبانند صدای ازان برآید بدان مشغول گردند وبجای لام کاف هم بنظر آمده که اخککند وباشد بفتح دو کاف * اربو بفتح اول وسکون رای مهمله وضم موحده تحتانی بواو رسیده نام میوایست که آنرا امرود گویند * اردشیر دارو بفتح اول وسکون رای مهمله ودال ابجد وکسر شین منقوطه بمثناة تحتانی مجهول رسیده ورای مهمله زده دال ابجد بالف کشیده وضم رای قرشت بواو رسیده بمعنی ارد شیران است وآن دارویی باشد در نهایت تلخی * ارسطو بفتح اول ورای مهمله وسکون سین سعفص وضم طای حطی بواو رسیده نام ارسطاطالیس است که معلم اول باشد ونام دارویی است که آنرا زراوند گویند چه ارسطولوخیا زراوند طویل است ولوخیا بمعنی طویل باشد * ارغاو بفتح اول وسکون رای مهمله وغین منقوطه بالف کشیده وواو زده بمعنی ارغاب است که رودخانه وجوی آب باشد * ازبن تسی ودو بفتح اول وسکون زای هوز وضم موحده تحتانی وکسر نون وسین مهمله بمثناة تحتانی رسیده وفتح واو وضم دال ابجد بواو رسیده کنایه از طوع ورغبت ورضا باشد * ازدو بضم اول وسکون زای هوز وضم دال ابجد بواو رسیده صمغ درخت ارجن باشد که درخت بادام کوهی است وازان حلوا پزند ومطلق صمغ را نیز گفته اند * ازکشش نام تو بفتح اول وسکون زای معجمه وفتح کاف وکسر دو شین منقوطه ونام تو معلوم یعنی از شوق نام تو کذا فی موید الفضلا * ازکمرا و بفتح اول وسکون زای معجمه وفتح کاف ومیم وکسر رای قرشت وضم همزه بواو رسیده ای از عبادت وطاعت او کذا فی القنیه ودر فرهنگی بمعنی میانه او بدیدن آمده * ازناو بفتح اول وسکون زای هوز ونون بالف کشیده وواو زده نام ناحیه ایست از نواحی همدان * اسقولو بضم اول وسکون سین وضم کاف بواو رسیده ولام بواو رسیده بیونانی کاویتری را گویند وبرومی قطاس خوانند * اسو بفتح اول وضم سین مهمله بواو رسیده بمعنی جانب وسو وطرف باشد وبضم اول مخفف ارسو باشد وبمعنی ربودن وربایندگی وربایش است * اشبو بفتح اول وسکون شین منقوطه وضم موحده تحتانی بواو رسیده جائی را نامند که انگشت وزغال در ان ریزند * اشتاو بضم اول وسکون شین منقوطه ومثناة فوقانی بالف کشیده وواو زده بمعنی اشتاب است که شتاب وتعجیل باشد چه در فارسی موحده تحتانی بواو تبدیل می یابد ودر فرهنگی بجای ضم اول کسره هم بدیدن آمده * اشترکاو بضم اول وسکون شین منقوطه وضم مثناة فوقانی ورای مهمله ساکن وکاف پارسی بالف کشیده وواو

زده زرانه را گویند و آن جانوری است میان اشتر و گاو چنانچه استر میان اسپ و خر است ◦ اشتو بفتح اول و سکون شین منقوطه و ضم مثناة فوقانی بواو رسیده بمعنی انگشت و زغال است و جالی را نیز گویند که زغال در ان ریزند و بعضی برانند که این لغت مترادف اشبواست و بعضی برانند که با موحدهٔ تحتانی تصحیف خوانی شده باشد والله اعلم و بمعنی انگشت هم بدیدن آمده که بتازی اصبع خوانند و بضم اول بمعنی همزه هم بدیدن آمده ◦ اشنان دارو بضم اول و سکون شین منقوطه و نون بالف کشیده و نون ساکن و دال ابجد بالف کشیده و ضم رای مهمله بواو رسیده زر و نافه مشک را نامند که مشهور بزوفای مصری است و آن گیاهی است دوائی شبیه ببرگ حنا اسهال را نافع است ◦ اشو بفتح اول و ضم شین منقوطه بواو رسیده بلغت ژند و پاژند بمعنی بهشت باشد که در مقابل دوزخ است ◦ الاو بفتح اول و لام بالف کشیده و واو زده معنی این درمدود کذشته که آتش شعله ناک را گویند ◦ الماس تو بفتح اول و سکون لام و میم بالف کشیده و کسر سین مهمله و ضم مثناة فوقانی بواو رسیده بمعنی فدلک انت توکل الی مویدالفضلا ◦ اندارو بفتح اول و سکون نون و دال بالف کشیده و واو زده تره تیزک را نامند و آن سبزی است خوردنی و آن را اهل سیستان تره میره خوانند و بتازی حرحیر گویند بعضی برانند که حرحیر صحرائی است که ایهقان باشد ◦ اندو بفتح اول و سکون نون و ضم دال ابجد بواو رسیده بمعنی اندرون آمده که در مقابل بیرون است ◦ اندهرقو بفتح اول و سکون نون و دال ابجد و های هوز و ره ساکن و ضم هرد و قاف بهرد و واو رسیده دوائی است که آنرا حند قوقی گویند کلف را نافع است ◦ اندرو بفتح اول و سکون نون و فتح ذال منقوطه و ضم رای مهمله بواو رسیده بمعنی پازهر آمده و آن را فادزهر نیز گویند و بجای ذال تخلزای هوز هم بدیدن آمده ◦ انزرو بفتح اول و سکون نون و فتح زای هوز و ضم رای مهمله بواو رسیده بمعنی اندرواست که پازهر باشد و آنرا فادزهر نیز گویند ◦ انکشتو بفتح اول و سکون نون و ضم کاف و شین منقوطه زده و ضم مثناة فوقانی بواو رسیده ◦ مالیده و جمکالی را نامند و ان نانی باشد که بار وغن و شیرینی در هم مالند ◦ انگلدو بفتح اول و سکون نون و فتح کاف و لام و دال زده و ضم دال ابجد بواو رسیده چوبی باشد مدور و مجوف و دمته دار برابر لیمون خواه کمتر از ان که سنگ ریزه ها درجوف آن ریخته باشند و چون بجنبانند صدا کند طفلان را بدان مشغول نمایند ◦ او بضم اول بواو رسیده ضمیر غایب است نسبت بذوی العقول چه غیرذوی العقول را آن گویند و اکثر ضمیر آن هم بذوی العقول آمده ◦ اوربو بفتح اول و سکون واو و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و واو زده بمعنی اوریب است که بتازی منحرف و بترکی قیقاج گویند ◦ اوسرو بضم اول بواو رسیده و شین مهمله بواو رسیده بمعنی ربایندگی و ربودن برد و بفتح اول هم باین معنی و بضم بمعنی ماتم و عزا آمده ◦ اوکو بضم اول بواو رسیده و کاف بواو رسیده بوم را نامند و آن پرنده ایست که بنحوست اشتهار دارد ◦ اونو بفتح اول و سکون واو و ضم نون بواو رسیده بلغت یونانی شراب را گویند که خمر باشد و بدین معنی بضم اول هم بدیدن آمده چه اونومالی لفظی است یونانی مرکب از شراب و عسل و مالی بیونانی عسل را نامند ◦ اینزالابرو بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و نون زده و زای هوز بالف کشیده و سکون لام و فتح همزه و موحدهٔ تحتانی ساکن و ضم رای مهمله بواو رسیده اشاره بموی آسمان است

چشمهٔ بست و پنجم بحر اول از قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان همزهٔ ممدوده و مقصوره با های ملفوظه

◦ آب آتش زده بفتح اول بالف کشیده و کسر موحدهٔ تحتانی و همزه بالف کشیده و فتح مثناة فوقانی و سکون شین قرشت و فتح زای هوز و دال مهمله و های ملفوظه زده کنایه از اشک چشم عاشقان و غم دیدگان باشد ◦ آبانگاه بفتح اول بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و سکون نون و کاف پارسی بالف کشیده و های ملفوظه زده

نام روز دهم فروردین ماه است و نام فرشته نیز هست که موکل آب است گویند که در فارس در این روز باران اگر ببارد آبانگاه مردان است مردان بآب در آیند و اگر نبارد آبانگاه زنان است ایشان باب در آیند و این عمل را برخود شگون و مبارک دانند * اب بسته بفتح اول با لف کشیده و کسر موحدهٔ تحتانی و فتح بای ابجد و سکون سین مهمله و فتح مثناة فوقانی و های ملفوظه زده کنایه از تگرگ و ژاله و یخ و برف است و آبگینه و شیشه و بلور را نیز گویند و شمشیر در غلاف را نیز نامیده اند * اب جامه بفتح اول با لف کشیده و سکون موحدهٔ تحتانی و جیم بالف کشیده و فتح میم و های ملفوظه زده ظرف آب و جام آبخوری را نامند * اب خفته بفتح اول بالف کشیده و کسر موحدهٔ تحتانی و ضم خای منقوطه و سکون فا و فتح مثناة فوقانی و های ملفوظه زده بمعنی آب بسته است که کنایه از برف و یخ و تگرگ و ژاله باشد و شمشیر در غلاف را نیز گویند * اب رامه بفتح اول بالف کشیده و سکون موحدهٔ تحتانی و رای مهمله بالف کشیده و فتح میم و های ملفوظه زده سیلاب و رهگذر آب را گویند که آبراه را نیز گویند * ابزه بفتح اول بالف کشیده و سکون موحدهٔ تحتانی و کسر زای هوز و های ملفوظه زده بمعنی زهاب باشد یعنی آبی که از کنار چشمه و تالاب و رودخانه تراوش کند * اب زهره بفتح اول بالف کشیده و کسر موحدهٔ تحتانی و فتح زای هوز و سکون های ملفوظه و فتح رای قرشت و های ثانی زده کنایه از شراب باشد و شفق و تابش بعد از صبح را نیز گویند * اب زیرکاه بفتح اول بالف کشیده و سکون موحدهٔ تحتانی و کسر زای هوز و مثناة تحتانی رسیده و کسر رای مهمله و کاف بالف کشیده و های ملفوظه زده کنایه از خوبی و نیکی مخفی و رواج و رونق خس پوش را نامند چنانکه گویند آبش زیرکاه است مراد آن باشد که خوبی و نیکی و قابلیت و کمال و استعداد و رواج و رونقش پوشیده است و کسی را نیز گویند که خود را بظاهر خوب وانماید و در باطن مفتن و فتنه انگیز باشد * ابسته بفتح اول بالف کشیده و فتح موحدهٔ تحتانی و سکون سین مهمله و فتح مثناة فوقانی و های ملفوظه زده زمینی را گویند که بجهت زراعت کردن مهیا کرده باشند و مردم چاپلوس را نیز گویند و بمعنی جاسوس هم بنظر آمده که خبر گیرنده باشد و بکسر موحدهٔ تحتانی بمعنی آبستن باشد و زهدان را نیز گویند که بتازی رحم خوانند * اب سیاه بفتح اول بالف کشیده و کسر موحدهٔ تحتانی و کسر سین سعفص و مثناة تحتانی بالف کشیده و های ملفوظه زده آب طوفان نوح را نامند و مادهٔ علتی را نیز گویند که بسبب آن چشم نابینا شود و کنایه از شراب انگوری هم هست * اب سیه بفتح اول بالف کشیده و سکون موحدهٔ تحتانی و کسر سین مهمله و فتح مثناة تحتانی و های ملفوظه زده بمعنی آب سیاه است که آب طوفان و علت کوری و شراب انگوری باشد و این مخفف آب سیاه است و این را مضمون نامند * ابشتگاه بفتح اول بالف کشیده و فتح موحدهٔ تحتانی و سکون شین منقوطه و مثناة فوقانی و کاف پارسی بالف کشیده و های ملفوظه زده محل پنهان شدن و جای نهفتن و خلوتخانه را نامند چه گاه بمعنی جا و مقام آمده و معنی ادبخانه و مستراح نیز بنظر آمده * ابشتکه بفتح اول بالف کشیده و فتح موحدهٔ تحتانی و شین منقوطه و مثناة فوقانی زده و فتح کاف پارسی و های ملفوظه زده بمعنی آبشتگاه است که محل نهفتن و بیت الخلا باشد * ابشگاه بفتح اول بالف کشیده و فتح موحدهٔ تحتانی و سکون شین منقوطه و کاف پارسی بالف کشیده و های ملفوظه زده مخفف آبشتگاه است که بیت الخلا و محل نهفتن باشد * ابشگه بفتح اول بالف کشیده و فتح موحدهٔ تحتانی و سکون شین منقوطه و فتح کاف پارسی و های ملفوظه زده مخفف آبشگاه است که جای پنهان شدن و طهارتخانه باشد * اب طبریه بفتح اول بالف کشیده و کسر موحدهٔ تحتانی و کسر طای مهمله و موحدهٔ تحتانی و رای مهمله زده و فتح مثناة تحتانی و های ملفوظه زده چشمه ایست

مهمله وهای ملفوظه زده کنایه از آفتاب است * آتش گیره بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناة فوقانی وسکون شین منقوطه
وکسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده وفتح رای مهمله وهای ملفوظه زده هرچیز که آتش را بدان توان برداشت
ودر فرهنگی بدین آمده آنچه بدان آتش افروزند * آتشکده بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناة فوقانی وسکون
شین منقوطه وفتح کاف پارسی وهای ملفوظه زده بمعنی آتشکده است یعنی جاییکه آتش افروزند برای پرستش
آتش * آتش هفت مجمره بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناة فوقانی وکسر شین منقوطه وفتح های ملفوظه وسکون
فا ومثناة فوقانی وفتح میم وسکون جیم وفتح میم ثانی ورای قرشت وهای ملفوظه زده کنایه از سبعه سیاره است
که زحل ومشتری ومریخ وآفتاب وزهره وعطارد وماه باشد * آتشیزه بفتح اول بالف کشیده وسکون مثناة فوقانی
وکسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده وفتح زای هوز وهای ملفوظه زده کرم شب تاب را گویند وآن
جانوری است پرنده وروشن * آتشین پنجه بفتح اول بالف کشیده وسکون مثناة فوقانی وکسر شین
منقوطه بمثناة تحتانی رسیده ونون زده وفتح بای پارسی وسکون نون وفتح جیم وهای ملفوظه زده
استاد جلد کار وکاریگر وتیز وتند را گویند وآن را آتشین دست نیز گویند * آجده بفتح اول
بالف کشیده وفتح جیم ودال ابجد وهای ملفوظه زده بمعنی رنده کرده شده باشد وبمعنی خلانیده شده
از سوزن وغیره هم هست * آخته بفتح اول بالف کشیده وسکون خای منقوطه وفتح مثناة فوقانی وهای
ملفوظه زده بمعنی بیرون کشیده باشد خواه تیغ خواه غیر آن وباین معنی با همزه مقصوره هم آمده است
* آخسمه بفتح اول بالف کشیده وسکون خای منقوطه وضم سین مهمله وفتح میم وهای ملفوظه زده بوزه را
نامند وآن شرابی باشد از آرد برنج یا آرد جو یا ارزن وامثال آن سازند وبفتح سین معقص هم بنظر آمده * آخشمه
بفتح اول بالف کشیده وسکون خای ثخذ وضم شین منقوطه وفتح میم وهای ملفوظه زده بمعنی آخسمه است
که بوزه باشد چه در پارسی سین مهمله ومعجمه بهم تبدیل می یابند درینجا هم تبدیل یافته * آده بفتح اول
بالف کشیده وفتح دال ابجد وهای ملفوظه زده دو چوب بلندیست که در زمین فرو برند وچوب دیگر بر بالای
آن دیگر بندند کبوتران وجانوران دیگر بران نشینند * آدینه بفتح اول بالف کشیده وسکون دال ابجد
وفتح مثناة تحتانی وسکون نون وفتح دال وهای ملفوظه زده قوس قزح را نامند که بکمان شیطان اشتهار دارد
* آدینه بفتح اول بالف کشیده وکسر دال مهمله بمثناة تحتانی رسیده وفتح نون وهای ملفوظه زده روز جمعه را
نامند * آذربویه بفتح اول بالف کشیده وفتح ذال معجمه وسکون رای مهمله وضم موحده تحتانی بواو رسیده
وفتح مثناة تحتانی وهای ملفوظه زده گل اشنان را نامند وبعضی گویند بیخ زعفران است وبعضی دیگر برانند
که بیخ خاری است که شیرازیان چوبک اشنان خوانند وبخور مریم نوعی ازان است گویند اگر زنی آبستن نشود
قدری ازان بخود گیرد آبستن شود * آذرماه بفتح اول بالف کشیده وفتح ذال معجمه ورای مهمله زده ومیم
بالف کشیده وسکون های ملفوظه نام ماه نهم است از سالهای شمسی وآن بودن آفتاب در برج قوس است
* آراسته بفتح اول بالف کشیده ورای مهمله بالف کشیده وسکون سین مهمله وفتح مثناة فوقانی وهای ملفوظه
زده معروف است ودر بعضی فرهنگ بمعنی روشنانه بدین آمده * آردتوله بفتح اول بالف کشیده وفتح رای
مهمله وسکون دال ابجد وضم مثناة فوقانی بواو رسیده وفتح لام وهای ملفوظه زده آشی باشد مانند کاچی که
از آرد پزند وبیشتر مردم درویش وفقیر خورند * آرددوله بفتح اول بالف کشیده وفتح رای مهمله وسکون
دال ابجد وضم دال ثانی بواو رسیده وفتح لام وهای ملفوظه زده بمعنی آردتوله است که آش کاچی مانند باشد

٭ آردماله بفتح اول بالف کشیده وفتح رای مهمله ودال ابجد زده وهای هوز بالف کشیده وفتح لام وهای
مدوره زده بمعنی آردوله است که آش کاچی مانند باشد ٭ آرسته بفتح اول بالف کشیده وفتح رای مهمله وسکون
سین مهمله وفتح مثناة فوقانی وهای مدوره زده مخفف آراسته است ٭ آرغاده بفتح اول بالف کشیده وسکون
رای مهمله وغین معجمه بالف کشیده وفتح دال ابجد وهای مدوره زده نام رودخانه است ودر فرهنگی بجای
ابجد واو هم بنظر آمده ٭ آرغده بفتح اول بالف کشیده وضم رای مهمله وغین معجمه ساکن وفتح دال وهای
مدوره زده بمعنی جنگ آور وقهر آلود وغضبناک وخشمگین باشد وبفتح رای مهمله حریص در چیزها را نامند
٭ آرمده بفتح اول بالف کشیده وسکون رای مهمله وکسر میم وفتح ذال ابجد وهای مدوره زده مخفف آرمیده است
بمعنی ساکن شده وقرار گرفته وسکون میم وکسر رای مهمله بمعنی پشیمانی وافسوس ودریغ هم آمده ٭ آرمیده
بفتح اول بالف کشیده وسکون رای مهمله وکسر میم بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد وهای مدوره زده
ساکن شده وقرار گرفته را گویند ٭ آره بفتح اول بالف کشیده وفتح رای مهمله وهای مدوره زده بن وبیخ
دندانها را گویند ٭ آزادمیوه بفتح اول بالف کشیده وزای هوز بالف کشیده ودال مهمله زده وکسر میم
بمثناة تحتانی رسیده وفتح واو وهای مدوره زده حلوائی است که از قند ومغز بادام وپسته ولغود مقشر سازند
وبعضی پسته قندی وبادام قندی ولغود قندی را نامند که برنگهای مختلف ساخته باشند ٭ آزاده بفتح اول بالف
کشیده وزای هوز بالف کشیده وفتح دال ابجد وهای مدوره زده حر وصوص را گویند ومردمان پیر وصلحا وحلال زاده
واصیل ومردم ولی شعار را امر نامیه الله وباصطلاح محققین نفسی باشد که از تعلقات بشری رسته وقیدش بمرتبه اطلاق
پیوسته وقطره وجودش عین محیط مسمی گشته ٭ آزده بفتح اول بالف کشیده وفتح زای هوز وفتح دال ابجد وهای مدوره
زده بمعنی خلانیده شده امر از سوزن وغیره وبمعنی رنگ کرده هم بنظر آمده ٭ آژیانه بفتح اول بالف کشیده وکسر زای
پارسی ومثناة تحتانی بالف کشیده وفتح نون وهای مدوره زده فرشی را نامند که از سنگ وخشت پخته کرده باشند ٭ آژینه
بفتح اول بالف کشیده وکسر زای پارسی بمثناة تحتانی رسیده وفتح نون وهای مدوره زده آلتی باشد از فولاد
که سنگ آسیا را بدان تیز کنند ٭ آساره بفتح اول بالف کشیده وسین مهمله بالف کشیده وفتح رای مهمله وهای
مدوره زده بمعنی حسابا است که از شمردن وحساب کردن باشد ٭ آستینه بفتح اول بالف کشیده وسین مهمله
ساکن وکسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده وفتح نون وهای مدوره زده تخم مرغ را گویند ٭ آسغده بفتح اول
بالف کشیده وضم سین مهمله وسکون غین معجمه وفتح دال ابجد وهای مدوره زده هیزم نیم سوخته را نامند وبفتح
سین بمعنی مهیا ومستعد وآماده آمده ٭ آسفته بفتح اول بالف کشیده وضم سین مهمله وفا ساکن وفتح مثناة فوقانی
وهای مدوره زده بمعنی اول آسغده است که هیزم نیم سوخته باشد ٭ آسمانه بفتح اول بالف کشیده وسکون سین
مهمله ومیم بالف کشیده وفتح نون وهای مدوره زده سقف خانه را نامند ٭ آسوده بفتح اول بالف کشیده وضم
سین مهمله بواو رسیده وفتح دال ابجد وهای مدوره زده بمعنی بی مشقت وبی مزاحمت وبی زحمت باشد وبمعنی
خفته وخوابیده هم بدیدن آمده ٭ آسه بفتح اول بالف کشیده وفتح سین مهمله وهای مدوره زده زمینی را
گویند که بجهت زراعت کردن مستعد ومهیا کرده باشند وبمعنی زراعت هم بدیدن آمده ودوائی هم هست که آنرا
اصل السوس خوانند ٭ آسیازنه بفتح اول بالف کشیده وکسر سین مهمله ومثناة تحتانی بالف کشیده وفتح زای
هوز ونون وهای مدوره زده بمعنی آژینه است که آلت تیز کردن آسیا باشد ٭ آسیمه بفتح اول بالف کشیده
وکسر سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده وفتح میم وهای مدوره زده بمعنی سراسیمه وسرگشته ومدهوش وشیفته ومضطرب

و متغیر آمده و بمعنی شیره هم بنظر آمده است که از خیرکی باشد * آسیه بفتح اول بالف کشیده و کسر سین
مهمله و فتح مثناة تحتانی و های ملفوظه زده نام زن فرعون است که موسی علیه السلام را پرورد * آشتینه بفتح
اول بالف کشیده و سکون شین معجمه و کسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده و فتح نون و های ملفوظه زده بمعنی
آستینه است که تخم مرغ باشد * آشفته بفتح اول بالف کشیده و ضم شین منقوطه و سکون فا و فتح مثناة فوقانی
و های ملفوظه زده پریشان و عاشق و بهم برآمده را نامند * آشنه بفتح اول بالف کشیده و فتح شین معجمه و نون
و های ملفوظه زده بمعنی شناسا کردن آمده و شناکننده را نیز نامند * آشیانه بفتح اول بالف کشیده و کسر شین
معجمه و مثناة تحتانی بالف کشیده و فتح نون و های ملفوظه زده بمعنی آشیان است که خانهٔ مرغان و سقف خانه باشد
* آشینه بفتح اول بالف کشیده و کسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و فتح نون و های ملفوظه زده بمعنی آستینه است
که تخم مرغ باشد * آشیهه بفتح اول بالف کشیده و کسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و فتح های ملفوظهٔ اول
بهای رسیده صدا و شیههٔ اسب را نامند و بتازی صهیل خوانند * آغازه بفتح اول بالف کشیده و غین معجمه
بالف کشیده و فتح زای هوز و های ملفوظه زده دست افزاری است کفش دوزان را و دوالی را نیز گویند که مابین
چرم و کفش دوزند تا آب و خاک اندرون کفش نرود * آغال پشه بفتح اول بالف کشیده و غین معجمه بالف کشیده
و کسر لام و فتح بای پارسی و فتح شین معجمه و های ملفوظه زده نام درختی است بسیار بزرگ و بر آن چیزها بود مانند
خریطه که پر از پشه باشد و آنرا پشه خانه گویند و آن درخت را سده نیز گفته اند و آن درخت را بتازی شجرة البق
خوانند * آغاله بفتح اول بالف کشیده و غین معجمه بالف کشیده و فتح لام و های ملفوظه زده مشتق از آغالیدن است
یعنی بر جنگ بشورانند و تیز کنند * آغالیده بفتح اول بالف کشیده و غین معجمه بالف کشیده و کسر لام بمثناة
تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و های ملفوظه زده آشفته گردیده و بر جنگ تیز کرده شده را گویند * آغرده بفتح اول بالف
کشیده و فتح غین معجمه و سکون رای مهمله و فتح دال ابجد و های ملفوظه زده جامهٔ تنک و نازک را نامند و در فرهنگی
جامهٔ تنک پاره پاره شده هم بنظر آمده * آغسته بفتح اول بالف کشیده و فتح غین معجمه و سکون سین مهمله و فتح مثناة
فوقانی و های ملفوظه زده بزور پر کرده شده باشد چیزی در جائی * آغشته بفتح اول بالف کشیده و فتح غین معجمه و سکون
شین منقوطه و فتح مثناة فوقانی و های ملفوظه زده بمعنی آمیخته و ترکرده و آلوده باشد و زمینی را نیز گویند که آب داده
باشند * آغنده بفتح اول بالف کشیده و فتح غین معجمه و سکون نون و فتح دال ابجد و های ملفوظه زده چیزی در جائی
بزور پر کرده باشد و شخصی را نیز نامند که چیزی را در جائی بزور پر کند و بضم غین معجمه گلوله پنبه پیچیده
باشد و نوعی از عنکبوت هم هست که زهردار دو بتازی رتیلا خوانند * آفتاب سرکوه بفتح اول بالف کشیده
و سکون فا و مثناة فوقانی بالف کشیده و کسر بای ابجد و فتح سین مهمله و کسر رای قرشت و ضم کاف بواو مجهول
رسیده و های ملفوظه زده بمعنی آفتاب سر دیوار است که کنایه از انتهای عمر و زوال زندگانی باشد * آفرازه
بفتح اول بالف کشیده و فتح فا و رای مهمله بالف کشیده و فتح زای هوز و های ملفوظه زده شعلهٔ آتش را نامند
* آفروزه بفتح اول بالف کشیده و فتح فا و ضم رای مهمله بواو مجهول رسیده و فتح زای هوز و های ملفوظه زده فتیلهٔ
چراغ را نامند * آفروشه بفتح اول بالف کشیده و سکون فا و ضم رای مهمله بواو مجهول رسیده و فتح شین منقوطه
و های ملفوظه زده نام حلوائی است و آنچنانست که آرد و روغن را باهم بیامیزند و بدست بمالند تا دانه دانه
شود آنگاه در پاتیلی کنند و عسل در آن ریزند و بر سر آتش نهند تا نیک بپزد و سخت شود و لوزینه را نیز آفروشه
نامند و بلغور گندم را هم گفته اند و بعضی گویند نان خورشی است در گیلان و آنچنان است که زردهٔ تخم مرغ

راد رشیر خام بر بزند ولیک بر فم زنند و بر بالای آتش نهند تا شیر مانند دلمه بسته شود بعد از ان شیر بی داخل
مازند و نان در میان آن تریت کنند یا خشکه پلاو در میان آن ریزند و با قاشق خورند ۞ اافسانه بفتح اول
بالف کشیده و سکون فا و سین مهمله بالف کشیده و فتح نون و های ملفوظ زده افسانه زمستان گشت را نامند
۞ اافگانه بفتح اول بالف کشیده و سکون فا و کاف پارسی بالف کشیده و فتح نون و های ملفوظ زده بچهٔ نارسیده
را نامند که مرده از شکم آدمی یا حیوان دیگر بیفتد ۞ اافگنده بفتح اول بالف کشیده و فتح کاف پارسی و فتح دال
ابجد و های ملفوظ زده مصحف آکنده است که بمعنی پر کرده شده و انباشته آمده ۞ اآکسته بفتح اول بالف کشیده
و فتح کاف پارسی و سکون سین مهمله و فتح مثناة فوقانی و های ملفوظ زده بمعنی آلوده و تر کرده و آمیخته باشد
و بکسر کاف پارسی محکم بسته را گویند ۞ اآگفته بفتح اول بالف کشیده و فتح کاف پارسی و سکون فا و فتح مثناه
فوقانی و های ملفوظ زده بمعنی آگفت است که آزار و محنت و آفت را گویند ۞ اآکنده بفتح اول بالف کشیده
و فتح کاف پارسی و سکون نون و فتح دال مهمله و های ملفوظ زده بمعنی پر کرده شده و انباشته شده آمده و پایگاه
و اصطبل و طویله را گویند و آخور در اب را هم گفته اند که بتازی معلف خوانند و باین معنی در فرهنگی بضم کاف
پارسی دیده شد و بمعنی آباد ساختن و معمور کردن هم از نظر گذشته و بمعنی فربه و بزرگ نیز آمده ۞ اآکشیده بفتح اول
بالف کشیده و فتح کاف و کسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده بمعنی برساخته
و انباشته باشد ۞ اآلاله بفتح اول بالف کشیده و لام بالف کشیده و فتح لام و های ملفوظ زده بمعنی لاله و شقایق
آمده و بجای الف ممدوده مقصوره هم بنظر آمده ۞ اآلاوه بفتح اول بالف کشیده و لام بالف کشیده و فتح
واو و های ملفوظ زده جائی که در آن آتش روشن کنند و بمعنی دیگدان هم آمده و پارچهٔ چوب را نیز گویند
که اطفال بدان بازی کنند یکی بزرگ [illegible] و یکی کوچک [illegible] و سرهای کوچک تیز
می باشد و یک سر چوب کلان ۞ اآلغده بفتح اول بالف کشیده و فتح لام و سکون غین معجمه و فتح دال ابجد و های
ملفوظ زده بمعنی جنگ آور و خشمگین و قهر آلود آمده و بجای فتح لام ضم هم دیده شد ۞ اآلغونه بفتح اول بالف کشیده
و سکون لام و ضم غین معجمه بواو رسیده و فتح نون و های ملفوظ زده بمعنی غازه است و آن سرخی باشد که زنان
بر رو مالند ۞ اآلفته بفتح اول بالف کشیده و ضم لام و سکون فا و فتح مثناة فوقانی و های ملفوظ زده بمعنی آشفته
و رند بیکس و درویش نامراد آمده ۞ اآلگونه بفتح اول بالف کشیده و سکون لام و ضم کاف پارسی بواو رسیده
و فتح نون و های ملفوظ زده بمعنی الغونه است که سرخی و غازهٔ زنان باشد ۞ اآلوگرده بفتح اول بالف کشیده و ضم لام
بواو رسیده و ضم کاف پارسی و سکون رای مهمله و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده میوه ایست زرد رنگ شبیه
بزرد آلو ۞ اآلوسیه بفتح اول بالف کشیده و ضم لام بواو رسیده و کسر سین مهمله و فتح مثناة تحتانی و های
ملفوظ زده درختی که بارش سیاه و ترش و شیرین نیز بود آنرا فند جامن گویند ۞ اآله بفتح اول بالف کشیده
و فتح لام و های ملفوظ زده سنبل الطیب را گویند که در دواها بکار برند و بضم لام پرنده ایست که آنرا بتازی
عقاب گویند ۞ اآلیزنده بفتح اول بالف کشیده و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده و فتح زای هوز و سکون نون
و فتح دال مهمله و های ملفوظ زده اسپ و استر جهنده و لگد خورنده که لگد زن را گویند ۞ اآماده بفتح اول بالف
کشیده و میم بالف کشیده و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده بمعنی ساخته و مهیا کرده آمده ۞ اآماره بفتح اول
بالف کشیده و میم بالف کشیده و فتح رای مهمله و های ملفوظ زده بمعنی آمار است که مرض استسقا باشد
و نهایت تجسس و تفحص و تتبع و حساب را هم گفته اند ۞ اآماه بفتح اول بالف کشیده و میم بالف کشیده و های

مد وره زده بمعنی آماس است که بر آمدگی ورم اعضا باشد * آمخته بفتح اول بالف کشیده وضم میم وسکون خا
وفتح مثناة فوقانی وهای مدوره زده مخفف آموخته است وآن مشهور ومعروفست که از آموختن باشد
* آمده بفتح اول بالف کشیده وفتح میم ودال ابجد وهای مدوره زده معروفست که از آمدن باشد وبدیهه
ولطیفه را نیز نامیده اند * آمله بفتح اول بالف کشیده وضم میم وفتح لام وهای مدوره زده دوائیست کثیر النفع
ومعرب آن آملج باشد بدین آمده ودرم از ان کوفته تا دو ساعت در آب شیر این بجوشانند وبعد از ان صاف نمایند
وسه چهار نوبت در چشم چکانند سفیدی را که در چشم باشد بسیار سود دهد * آمنه بفتح اول بالف کشیده وفتح میم
ونون وهای مدوره زده تره ورخرمن هیزم شکافته را گویند یعنی شتواره وپشته هیزم بسته را نیز گفته اند
وبکسر میم بتازی نام مادر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم هست * آموده بفتح اول بالف کشیده
وضم میم بواو رسیده وفتح دال ابجد وهای مدوره زده بمعنی پر کرده ومملو ساخته آمده ونیز ترجمه لفظی است
که در تازی منضد خوانند ولعل ومروارید وامثال آن را نیز گویند که در رشته کشیده شده باشد وبمعنی
آراسته وپیراسته نیز بدین آمده * آمویه بفتح اول بالف کشیده وضم میم بواو رسیده وفتح مثناة تحتانی
وهای مدوره زده بمعنی آمزن است وآن نام شهریست بر کنار جیحون وجیحون منسوب بآن شهر است وبمعنی
پر کرده شده ومملو ساخته شده هم هست وبمعنی رودخانه وآن مشهور است نیز بدین آمده * آمیزه بفتح اول
بالف کشیده وکسر میم بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح زای هوز وهای مدوره زده بمعنی آمیخته است وجماع
ومباشرت را نیز گویند وبمعنی مردم پیر وکهل وریش دو مویه نیز آمده وبمعنی مزاج وطبیعت هم از نظر گذشته
* آمیژه بفتح اول بالف کشیده وکسر میم بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح زای فارسی وهای مدوره زده مردم
پیر وکهل وزرد مویه را نامند وبمعنی آمیخته هم آمده ومردم شاعر وموزون طبع را نیز گفته اند * آمیغه بفتح
اول بالف کشیده وکسر میم بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح غین منقوطه وهای مدوره زده بمعنی آمیخته وآمیزش
ومجامعت ومباشرت آمده * آنسته بفتح اول بالف کشیده وفتح نون وسین مهمله ساکن وفتح مثناة فوقانی وهای مدوره
زده بیخ گیاهیست خوشبوکه بتازی فاستد گویند وبکسر نون هم همین معنی دارد * آنیسه بفتح اول بالف کشیده وکسر نون بمثناة
تحتانی رسیده وفتح سین وهای مدوره زده هر چیز بسته را گویند که بدشواری واشود وبمعنی چون بسته وعمداً بسته هم
آمده وزردی وتنگی از یاد تی مثناة فوقانی هم بدین آمده که آنسته باشد * آواره بفتح اول بالف کشیده
وواو بالف کشیده وفتح رای مهمله وهای مدوره زده پریشان وپراکنده گشته واز وطن دور افتاده وسرگردان
شده وگم کرده وبی نام ونشان را گویند وترجمه حساب هم هست چه حساب کنند ومحاسب را آواره گیر نامند
وآهن زبزه را نیز گویند که هنگام سوراخ کردن نعل اسپ واشتر ومانند آن از نعل بیفتد وآزار وظلم وستم را
نیز گویند وبمعنی تحقیق ویقین هم آمده وبمعنی خراب که در مقابل آباد است نیز بدین آمده * آوازه بفتح
اول بالف کشیده وواو بالف کشیده وفتح زای هوز وهای مدوره زده بمعنی شهرت باشد وگفتار وحرف بلند را
نیز نامیده اند وچند نغمه از موسیقی هم هست که آنرا شش آوازه گویند وان سلمک وشهناز ومایه ونوروز وگردانیا
وگوشت است * آورجه بفتح اول بالف کشیده وفتح واو وسکون رای مهمله وفتح جیم وهای مدوره زده بمعنی
آوارجه است که دفتر حساب های پراکنده باشد * آوردگاه بفتح اول بالف کشیده وفتح واو ورای مهمله
ودال ابجد ساکن وکاف پارسی بالف کشیده وهای مدوره زده بمعنی حمله گاه وجنگ گاه آمده چه آورد بمعنی
جنگ است * آوره بفتح اول بالف کشیده وسکون واو وفتح رای مهمله وهای مدوره زده رهگذر آب را گویند

• آوه بفتح اول بالف کشیده وفتح واو وظهور های ملفوظ بمعنی آه وافسوس ووای باشد وباخفای های ملفوظ
نام شهری است نزدیک بساوه وزعفران آنجا را نیز گویند که نقاشان ودوزندگان بر کنار چیزها بکشند وبندند وکوره
وداش خشت پزی را هم گفته اند وپرآورنده صدا وندا باشد • آویزه بفتح اول بالف کشیده وکسر واو ومثناة
تحتانی مجهول رسیده وفتح زای هوز وهای ملفوظ زده گوشواره را گویند • آویژه بفتح اول بالف کشیده
وکسر واو ومثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح زای پارسی وهای ملفوظ زده بمعنی پاک وپاکیزه وخاص وخالص
وشراب انگوری آمده • آویشه بفتح اول بالف کشیده وکسر واو ومثناة تحتانی رسیده وفتح شین منقوطه وهای
ملفوظ زده بمعنی اول آویشن است که کاکوتی باشد وآن گیاهی است که بتازی سعتر بری خوانند ودر گیلان
کنگنو گویند • آه بفتح اول بالف کشیده وهای ملفوظ زده کلمه ایست که بوقت مصیبت وماتم وحسرت
وافسوس گویند • آهازیده بفتح اول بالف کشیده وهای ملفوظ بالف کشیده وکسر زای هوز ومثناة تحتانی رسیده
وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی کشیده باشد خواه شمشیر کشیده وخواه قلم کشیده وخواه تنگ اسپ وامثال
آن وعمارتهای طولانی را نیز گویند • آبنیابه بفتح اول بالف کشیده وفتح موحده وتحتانی وسکون نون ومثناة
تحتانی بالف کشیده وفتح موحده تحتانی وهای ملفوظ زده بمعنی دهان دره باشد که خمیازه مانند ودر بعضی
فرهنگها بجای موحده ثانی مثناة تحتانی بنظر آمده • آهته بفتح اول بالف کشیده وفتح ها ومثناة فوقانی وهای ملفوظ
زده بمعنی آهازیده است که مطلق کشیده باشد اعم از شمشیر کشیده وقلم کشیده وتنگ اسپ کشیده وامثال آن
وعمارتهای طولانی را نیز گویند • آهخته بفتح اول بالف کشیده وکسر های ملفوظ وسکون خای منقوطه وفتح
مثناة فوقانی وهای ملفوظ زده بمعنی کشیده باشد مطلقا خواه شمشیر خواه قلم وامثال آن • آهریمه بفتح اول
بالف کشیده وفتح های ملفوظ وکسر رای قرشت بمثناة تحتانی رسیده وفتح میم وهای ملفوظ زده بمعنی آهرمن است
که شیطان ورهنمای بدیها باشد ودر فرهنگی بدین آمده که اهرمن شیطان است چنانکه یزدان فرشته است
ورهنمای نیکیها ودر فرهنگ دیگر بنظر آمده که یزدان نام خدای تعالی است واهرمن نام شیطان واین اصح است
وبعضی گویند که خلق کننده ظلمت وتاریکی ووهم رساننده شر وفساد است • آهنجه بفتح اول بالف کشیده وفتح های
ملفوظ زده وسکون نون وفتح جیم وهای ملفوظ زده بمعنی کش جولاهکان را گویند وآن چوبی است که طول آن موافق
عرض جامه است که می بافند ودو سر ودو میخ آهنی نصب کرده اند وآن را در وقت بافتن بر کنار جامه بند کنند
بعضی گویند ریسمانی باشد که جولاهکان در آخر کار بندند ودر سقف خانه بند کنند وبجای جیم تازی جیم پارسی هم
بنظر آمده • آهیانه بفتح اول بالف کشیده وکسر های ملفوظ ومثناة تحتانی بالف کشیده وفتح نون وهای ملفوظ
زده استخوان بالای دماغ را نامند وآن را بعربی قحف خوانند وبمعنی شقیقه وکاسهٔ سر هم آمده وکام را نیز گویند
که بلند اعلی باشد لیکن اینجا که بحلقوم نزدیک است وبتازی حنک خوانند • آهیخته بفتح اول بالف کشیده
وکسر های ملفوظ بمثناة تحتانی مجهول رسیده وسکون خای منقوطه وفتح مثناة فوقانی وهای ملفوظ زده بمعنی
برکشیده وبرآورده باشد • آیشتنه بفتح اول بالف کشیده وسکون مثناة تحتانی وکسر شین منقوطه وسکون
مثناة فوقانی وفتح نون وهای ملفوظ زده جاسوس را گویند وبمعنی چاپلوس هم آمده • آیشنه بفتح اول بالف
کشیده وکسر مثناة تحتانی وسکون شین منقوطه وفتح نون وهای ملفوظ زده بمعنی آیشتنه است که چاپلوس
وجاسوس باشد • آیشه بفتح اول بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی وفتح شین منقوطه وهای ملفوظ زده بمعنی
آیشنه است که چاپلوس وجاسوس باشد • آینه بفتح اول بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی وفتح نون وهای

٭ ادرمه بفتح اول وسکون دال ابجد وراى مهمله وفتح میم بظهور هاى ملفوظ زده زین وتکلتوی اسپ را گویند
٭ ادریس خاله بکسر اول وسکون دال ابجد وکسر راى مهمله بمثناة تحتانى رسیده وسکون سین مهمله وخاى منقوطه
بالف کشیده وفتح لون وهاى ملفوظ زده بهشت را گویند ٭ ارابه بفتح اول وراى مهمله بالف کشیده وفتح
موحده تحتانى وهاى ملفوظ زده گردون را نامند ٭ اراه بفتح اول وراى مهمله بالف کشیده وهاى ملفوظ زده
بلغت رومى مصطکى را گویند وآن را بتازى علک رومى خوانند طبیعت آن گرم وخشک است ٭ ارجنه بفتح اول
وسکون راى مهمله وفتح جیم ونون وهاى ملفوظ زده نام دشتى است در فارس گویند امیر المؤمنین على علیه السلام
سلمان را در آن دشت بزور ولایت از چنگ شیر نجات داده اند ونام لحنى ونوائى است از موسیقى ٭ ارحیقنه
بفتح اول وسکون راى مهمله وکسر حاى حطى بمثناة تحتانى رسیده وکسر قاف وفتح نون وهاى ملفوظ زده بلغت
رومى اسپرک است وآن گیاهى باشد که بدان چیزها را رنگ کنند ٭ ارداله بفتح اول وسکون راى مهمله ودال
ابجد بالف کشیده وفتح نون وهاى ملفوظ زده گلى است صحرائى که خیرى برى آنرا گویند ٭ اردشیر خره
بفتح اول وسکون راى مهمله ودال ابجد وکسر شین منقوطه بمثناة تحتانى مجهول رسیده وسکون راى مهمله وضم خاى
منقوطه وفتح وتشدید راى قرشت وهاى ملفوظ زده نام الکه ایست بزرگ از ولایت فارس که شیراز ومیمند
ومیمنکان وبرخان وسیراف وکازرون وکام فیروزآباد الکه ایست گویند رسم کرده اردشیر است وبعضى برانند
که رسم کرده نمرود ابن کنعان است ٭ اردوله بفتح اول وسکون راى مهمله وضم دال ابجد بواو رسیده وفتح
لام وهاى ملفوظ زده نام آشى است مانند کاچى وآنرا از آرد میده پزند ٭ ارزن ریزه بفتح اول وسکون راى
مهمله وفتح زاى هوز وسکون نون وکسر راى مهمله بمثناة تحتانى رسیده وفتح زاى معجمه وهاى ملفوظ زده کنایه
از قطرات باران وجرعه وشرارهٔ آتش وکفگیر شراب است ٭ ارزنه بفتح اول وسکون راى مهمله وفتح زاى
فارسى ونون وهاى ملفوظ زده بمعنى ارجنه که نام دشتى است مشهور در فارس گویند امیر المؤمنین على علیه السلام
سلمان را در آن دشت بزور پنجهٔ ولایت از چنگ شیر نجات داده اند ٭ ارزه بفتح اول وسکون راى مهمله وفتح
زاى هوز وهاى ملفوظ زده کاهگل وگلابه را گویند چه ارزه گر کاهگل ساز وکسى باشد که کاهگل را در جائى
مالد وگچ را نیز گویند که بدان اندازه اسفید کنند ونام درختى است که چلغوزه میوه وبار آن درخت است بعضى
برانند که درخت سرو است وبعضى دیگر گویند که درخت صنوبر است وبعضى دیگر گویند باین معنى تازیست
ودر فرهنگى بدین آمده که نام درختى است ٭ ارزیده بفتح اول وسکون راى مهمله وکسر زاى هوز بمثناة
تحتانى رسیده وفتح دال ابجد وهاى ملفوظ زده بمعنى قیمت شده وقیمت کرده باشد ٭ ارغده بفتح اول وسکون
راى مهمله وضم غین منقوطه وفتح دال ابجد وهاى ملفوظ زده صاحب حرص وحسد وآزمند شره را گویند وبمعنى
غضبناک وخشمگین هم آمده ٭ ارغنده بفتح اول وسکون راى مهمله وفتح غین منقوطه وسکون نون وفتح
دال ابجد وهاى ملفوظ زده بمعنى خشمگین وغضبناک آمده وحریص وحسد اند شره را نیز نامند ومستى را گویند
که طالب وحریص شراب باشد ٭ ارغیده بفتح اول وسکون راى مهمله وکسر غین منقوطه بمثناة تحتانى رسیده
وفتح دال ابجد وهاى ملفوظ زده بمعنى غضبناک وخشم آلود باشد ٭ ارمنده بفتح اول وسکون راى مهمله وفتح میم
وسکون نون وفتح دال ابجد وهاى ملفوظ زده بمعنى ارمند است که آرمیده وآرام گرفته باشد ٭ ارمنیه
بکسر اول وکسر راى مهمله وسکون میم وکسر نون بمثناة تحتانى مشدد رسیده وهاى ملفوظ زده شهرى است
معروف که آتشکدهٔ درخش در آنجاست گویند بانى ارمنیه وشیراز وآتشکدهٔ درخش راس مجوسى بوده که احوال

براس البغل مشهور است و در دیم بغلی منسوب باوست و بجای کسر رای مهمله سکون هم بنظر آمده ٭ ارمیده
بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و های ملفوظه زده بمعنی آرمیده است
که قرار گرفته و ساکن شده باشد ٭ اروانه بفتح اول و سکون رای مهمله و واو بالف کشیده و فتح نون و های
ملفوظه زده نام گلی است که آنرا خیری صحرائی گویند چون تلدری ازان بخور کنند هر بوی بدی و گنده
که در جای باشد برطرف کند و زایل نماید و نوعی از شتر هم هست ٭ ازده بفتح اول و سکون زای هوز و فتح دال
ابجد و های ملفوظه زده بمعنی رنگ کرده باشد ٭ ازناره بفتح اول و سکون زای معجمه و نون بالف کشیده و فتح
زا و های ملفوظه زده بمعنی ازناوست که ناحیه ایست از نواحی همدان ٭ اژه بفتح اول و زای پارسی و سکون
های ملفوظه آمده را گویند که بتازی کلس و نوره خوانند ٭ اسامه بفتح اول و سین مهمله بالف کشیده و فتح سین ثانی
و های ملفوظه زده بمعنی سامان و جمعیت بسیار آمده و بمعنی واپس دیدن و نگرستن بگوشهٔ چشم هم آمده و در
فرهنگی بکسر اول نیز دیده شده ٭ اسباه بکسر اول و سکون سین مهمله و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و های ملفوظه
زده بمعنی سگ آمده که بعربی کلب خوانند و حالا بحذف الف مشهور است که اسبه باشد و لشکر انبوه و سپاه را
نیز گویند و بجای موحدهٔ تحتانی بای پارسی هم بدیدن آمده ٭ اسبه بکسر اول و سکون سین مهمله و فتح موحدهٔ
تحتانی بظهور های ملفوظه مخفف اسباه است که سگ را گویند و بعربی کلب خوانند و بمعنی لشکر و سپاه هم بدیدن
آمده و بجای موحدهٔ تحتانی بای پارسی هم بدیدن آمده ٭ اسپهبد خورده بکسر اول و سکون سین مهمله
و فتح بای پارسی و های هوز ساکن و فتح موحدهٔ تحتانی و سکون دال ابجد و فتح خای منقوطه و سکون واو معدوله
و فتح رای قرشت و های ملفوظه زده اشراقیان ملک فارس نفس ناطقه را گویند و آن قوت متکلمه انسانی است
٭ استارباره بکسر اول و سکون سین مهمله و مثناة فوقانی بالف کشیده و رای مهمله ساکن و موحدهٔ تحتانی بالف
کشیده و فتح رای قرشت و های ملفوظه زده نام شهری است در طبرستان مشهور باسترا باد ٭ استاره بکسر اول
و سکون سین مهمله و مثناة فوقانی بالف کشیده و فتح رای قرشت و های ملفوظه زده ستاره و کوکب را نامند و
طنبور سه تاره را هم گویند و سایبان و شامیانه را نیز گفته اند و مسطر فولادی و چوب جدول کشان را نیز گویند
و نام الکه ایست از مضافات لاهیجان و نام قلعه ایست از ملک دکن ٭ استانه بفتح اول و سکون سین مهمله
و مثناة فوقانی بالف کشیده و فتح نون و های ملفوظه زده بمعنی آستان است که جای خواب و آرامگاه باشد
٭ استره بضم اول و سکون سین مهمله و ضم مثناة فوقانی و فتح رای قرشت و های ملفوظه زده آلتی است که بدان
سر تراشند و بتازی موسی نامند ٭ استنه بکسر اول و سکون سین مهمله و فتح مثناة فوقانی و نون و های ملفوظه زده
هر چیز زشت را گویند مطلقا و صورتی باشد بغایت کریه منظر که طبع از دیدنش هراسان شود و مردم صاحب قوت و قوی
بازو و دلیر را نیز گفته اند و بمعنی دیو هم آمده که در مقابل پری باشد و سنگینی را نیز گویند که در خواب
بر مردم افتد و بتازی آنرا کابوس خوانند و در فرهنگی بضم اول هم بدیدن آمده ٭ استوه بکسر اول
و سکون سین مهمله و ضم مثناة فوقانی بواو رسیده و های ملفوظه زده بمعنی بتنگ آمده و افسرده و مانده
شده و ماندگی و بتنگ آوردن و ملول شدن باشد و بضم اول هم درست است ٭ استه بفتح اول و سکون سین
مهمله و فتح مثناة فوقانی و های ملفوظه زده دانهٔ خرما و زردالو و شفتالو و امثال آنرا گویند و استخوان آدمی
و حیوانات دیگر را نیز گفته اند و بضم اول کفل و سرین را گویند و بکسر همزه و ضم مثناة فوقانی و ظهور های ملفوظه
مخفف استوه است که ملول و بتنگ آمده و مانده شده باشد و بکسر اول و ثالث و ظهور ها بمعنی ستیزه و لجاجت

باشد ٭ استیزه بکسر اول وسکون سین مهمله وکسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح زای معجمه و های ملفوظ زده بمعنی ستیزه باشد و جنگ وخصومت وخشم وکین و لجاجت نیز باشد ٭ استینه بفتح اول وسکون سین مهمله وکسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده وفتح نون و های ملفوظ زده تخم مرغ را گویند ٭ استاره بفتح اول وسکون سین مهمله وحای حطی بالف کشیده وفتح رای مهمله و های ملفوظ زده بلغت رومی دوائی است که آن را توردی خوانند و آن چهار نوع میباشد زرد وسفید وسرخ وگلگون و بهترین آن زرد میباشد سرطان را نافع است ٭ اسروشنه بکسر اول وسکون سین مهمله وفتح رای قرشت وسکون واو وفتح شین منقوطه ونون و های ملفوظ زده نام شهری است از ولایت ماوراء النهر ٭ اسغده بفتح اول وسین مهمله وسکون شین منقوطه وفتح دال ابجد و های ملفوظ زده بمعنی مهیا ساخته و آماده باشد ٭ اسغرته بضم اول وسکون سین مهمله وضم شین منقوطه ورای مهمله ساکن وفتح نون و های ملفوظ زده بمعنی اسغرامت که خار پشت تیرانداز باشد و آنرا سیغول هم گویند و آن جانوری است که خارهای ابلق مانند سیخها بر بدن دارد چون کسی قصد او کند خود را چنان تکانی میدهد که آن سیخها از بدن او جسته بر آنکس میخورد دور میرود گویند هرچند او را بزنند فربه تر میشود ٭ اسقنجه بکسر اول وسکون سین مهمله وفتح فا وسکون نون وفتح جیم و های ملفوظ زده چیزی است شبیه بنمد کرم خورده آنرا ابر کهن و ابر مرده نیز خوانند گویند حیوانی است دریائی بدان جهت که چون دست بر وی بنهند خود را جمع کند و چون بمیرد موجه او را بساحل اندازد بعضی گویند نباتی است دریائی اگر در شراب ممزوج بآب کند ارند آب را بخود کشد و شراب را بگذارد و خاکستر آن زخمی را که در ساعت زده باشند خشک بند کند و رود دیگر ساز د کرم و خشک است در اول ودوم ٭ اسفهبده خوره بکسر اول وسکون سین مهمله وفتح فا و های ملفوظ ساکن وفتح موحده تحتانی وسکون دال ابجد وفتح خا و واو معدوله وفتح رای مهمله و های ملفوظ زده بمعنی اسپهبد حوره است که باعتقاد اشراقیان فارس نفس ناطقه باشد که آن قوت متکلمهٔ انسانی است ٭ اسکره بضم اول وسکون سین مهمله وفتح کاف و رای قرشت و های ملفوظ زده کاسهٔ سفالی رحمام آبخوری را نامند و بتشدید رای مهمله هم از نظر گذشته ٭ اسکندریه بکسر اول وسکون سین مهمله وفتح کاف ونون ساکن و فتح دال ابجد وسکون رای مهمله وفتح مثناة تحتانی و های ملفوظ زده نام شهری است بنا کردهٔ اسکندر رومی در کنار دریای سرحد فرنگ ٭ اسکنه بکسر اول وسکون سین مهمله وکسر کاف وفتح نون و های ملفوظ زده افرازی است درودگر آنرا که بتازی بیرم خوانند ٭ اسکیزه بکسر اول وسکون سین مهمله وکسر کاف بمثناة تحتانی رسیده وفتح زای هوز و های ملفوظ زده بمعنی اسکیز است که برجستن و آلیز و جفته انداختن ستور باشد ٭ اشپشه بکسر اول وسکون شین منقوطه وکسر بای پارسی وفتح شین قرشت و های ملفوظ زده بمعنی شپشه است و آن کرمکی باشد که بیشتر در تابستان و هواهای گرم در پوستین و نمد و مقراط و صوف و دیگر پشمینها و گندم و حبوب دیگر غله ما افتد و ضایع کند ٭ اشپیچه بکسر اول وسکون شین منقوطه وکسر بای پارسی بمثناة تحتانی رسیده وفتح جیم منقوطه ومثناة فوقانی و های ملفوظ زده بمعنی پاپیله باشد و ترشح ابر را نیز گویند و در فرهنگی بی مثناة تحتانی هم بنظر آمده ٭ اشترابه بضم اول وسکون شین معجمه وضم مثناة فوقانی وفتح رای مهمله بالف کشیده وفتح موحدهٔ تحتانی و های ملفوظ زده نوعی از جامهٔ پشمی باشد ٭ اشتراوه بضم اول وسکون شین منقوطه وضم مثناة فوقانی وفتح رای مهمله بالف کشیده وفتح واو و های ملفوظ زده بمعنی اشترابه است که نوعی از جامهٔ پشمی باشد ٭ اشکره بکسر اول وسکون شین منقوطه وکسر کاف وفتح رای مهمله و های ملفوظ زده

مرغان شکاری را گویند مطلقا و بعضی گویند مرغی است شکاری از جنس باشه لیکن از باشه کوچکتر باشد ٭ اشکفه بکسر اول
و سکون شین منقوطه و ضم کاف و فتح فا و دال مدوره زده شکفتن گل را گویند و بمعنی قی و استفراغ هم آمده ٭ اشکنه بکسر اول و سکون
شین منقوطه و کسر کاف و فتح نون و های مدوره زده نانی باشد که در آب گوشت ریزه کنند و نام نوایی است از موسیقی
و بمعنی چین و شکن اندام نیز آمده ٭ اشکوفه بضم اول و سکون شین منقوطه و ضم کاف بواو رسیده و فتح فا و های
مدوره زده بمعنی شکوفه و بهار درخت باشد و بمعنی استفراغ هم آمده و بعضی بکسر اول خوانده اند و شکوفه را
مخفف این گفته اند والله اعلم ٭ اشکوه بضم اول و سکون شین منقوطه و ضم کاف بواو رسیده و های مدوره زده
بمعنی شکوه و عظمت و شان و شوکت بدین آمده ٭ اشنوشه بکسر اول و سکون شین منقوطه و ضم نون بواو رسیده
و فتح شین معجمه و های مدوره زده دوایی باشد که باصدا و حرکت سر از دماغ برآید و آن را بعربی عطسه خوانند
٭ اشنه بضم اول و سکون شین منقوطه و فتح نون و های مدوره زده بمعنی اشنانست و آن گیاهی است که بدان
رخت شویند و بعد از طعام خوردن دست نیز بدان شویند و نام دوایی است خوشبوی که آنرا دواله نیز گویند
و بتازی شیبة العجوز خوانند و مانند عشقه و لبلاب بر درختها بپیچد و اگر قدری از آن بگیرند و بسایند و در چشم
کشند جلا دهد ٭ اشه بضم اول و فتح شین منقوطه و های مدوره زده گیاهی است که کانکران و بازوی از جا بدر
رفته بندند و معرب آن اشق است ٭ اشیهه بفتح اول و کسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و های مدوره اول
مفتوح و ثانی زده آواز و شیهه اسب را گویند ٭ اصول فاخته بضم اول و ضم صاد مهمله بواو رسیده و کسر لام و فا بالف
کشیده و فتح خای منقوطه و مثناة فوقانی و های مدوره زده نام اصولی باشد از هفده بحر اصول موسیقی و آنرا فاخته
ضرب هم نامند و نام صوتی هم هست ٭ اطریه بفتح اول و سکون طای حطی و کسر رای مهمله و فتح مثناة فوقانی
و های مدوره زده بمعنی رشته باشد که از آرد سازند و با گوشت پزند و آش اطریه یعنی آش رشته و گویند این
لغت عربی است ٭ اغازه بفتح اول و غین منقوطه بالف کشیده و فتح زای هوز و های مدوره زده افرازی است
کفش دوزان را ٭ اغره بفتح اول و سکون غین منقوطه و فتح رای مهمله و های مدوره زده ریشی باشد که در شکم
و گردن مردم بهم رسد و بفتح اول مجمع سلاطین و حکام و اشراف را نامند و بمعنی بادگیر و جاییکه باد بسیار باشد
هم بدین آمده ٭ اغشته بفتح اول و غین معجمه و سکون شین منقوطه و فتح مثناة فوقانی و های مدوره زده
بمعنی آمیخته و تر کرده و آلوده باشد ٭ افتاده بضم اول و سکون فا و مثناة فوقانی بالف کشیده و فتح دال ابجد
و های مدوره زده بمعنی خراب شده و زبون گردیده و عاجز و سقط آمده ٭ افچه بضم اول و سکون فا و فتح جیم
پارسی و های مدوره زده علامتی را گویند که در غله زارها و زراعت و کشت بجهت رمیدن مرغان سازند و بفتح
اول هم بدین آمده ٭ افراخته بفتح اول و سکون فا و رای مهمله بالف کشیده و خای منقوطه ساکن و فتح مثناة
فوقانی و های مدوره زده بمعنی بلند گردانیده و برداشته آمده ٭ افراه بفتح اول و سکون فا و رای مهمله بالف
کشیده و های مدوره زده طعامی را گویند که بجهت محبوسان پزند ٭ افرنجه بفتح اول و سکون فا و فتح رای
مهمله و نون ساکن و فتح جیم و های مدوره زده نام شهری است که آباد کرده نوشیروان است در کنار دریای
مصر که رود نیل باشد و مادر عذرا از آن شهر است و نام زمینی است در بلاد عرب و نام ولایتی است از زنگبار
٭ افروشه بفتح اول و سکون فا و رای مهمله بواو رسیده و فتح شین منقوطه و های مدوره زده نام حلوایی است
و آن چنان باشد که آرد و روغن را بهم بیامیزند و بدست بمالند تا دانه دانه گردد و آنگاه در پاتیلی خواه دیگچه
کنند و عسل در آن ریزند و بر بالای آتش نهند تا نیک بپزد و سخت شود و حلوای کند م دلیده شد و لوزینه را نیز افروشه

کویند و در فرهنگی بدین آمده نان خورشی است در گیلان و آن چنان باشد که زردهٔ تخم مرغ را در شیر خام ریزند و نیک برهم زنند و بر بالای آتش نهند تا شیر مانند دله بسته شود بعد از آن شیرینی داخل آن نمایند و نان در ان تریت کنند یا مشکه در آن ریزند و با قاشق خورند ٭ ادژولند ٭ بفتح اول وسکون فا وضم زای فارسی و واو مجهول رسیده و کسر لام وسکون نون وفتح دال مهمله وهای ملفوظ زده تقاضا کنند و برانگیزند را کویند وبمعنی دور کنند و پریشان سازند هم آمده است ٭ افسانه بفتح اول وسکون فا و سین مهمله بالف کشیده وفتح نون وهای ملفوظ زده حکایات ومر گذشت گذشتگان را کویند و خپرت یافته ومشهور شده را نیز خوانند ٭ افشره بفتح اول وسکون فا وضم شین منقوطه وفتح رای مهمله وهای ملفوظ زده هر چیز که آنرا افشرده باشند و بتازی عصاره را کویند ٭ افشنه بفتح اول وسکون فا وفتح شین منقوطه ونون وهای ملفوظ زده نام دهی است از دهمهای بخارا کویند ولادت شیخ ابو علی از آنجا باشد ٭ افشه بفتح اول وسکون فا وفتح شین منقوطه وهای ملفوظ زده بمعنی بلغور باشد و آن غله ایست که در آسیا خرد کنند و نشکنند چنانکه آرد نشود ٭ افکانه بفتح اول وسکون فا و کاف پارسی بالف کشیده وفتح نون وهای ملفوظ زده بچهٔ نارسیده را کویند که از شکم انسان یا حیوان دیگر بیفتد ٭ اکامه بفتح اول وکاف بالف کشیده وفتح میم وهای ملفوظ زده روده کوسپندیست که آن را با کوشت ومصالح پر کرده باشند و بتازی آن را عصیب خوانند ٭ اکسیه بفتح اول وسکون کاف وکسر سین مهمله وفتح مثناة تحتانی وهای ملفوظ زده بوزه را کویند و آن شرابی است که از آرد جو وامثال آن سازند و بتازی آنرا نبیذ خوانند ٭ اکفوده بضم اول وسکون کاف وضم فا بواو رسیده وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده دریای گیلان است ٭ المه بفتح اول وسکون لام وفتح موحدهٔ تحتانی وهای ملفوظ زده طعام ترکان چنانکه بغرا در خراسان ومزعفر در شیراز ٭ الغده بفتح اول ولام وسکون غین منقوطه وفتح دال مهمله وهای ملفوظ زده بمعنی آمیخته ومخلوط باشد ٭ الفخته بفتح اول وسکون لام وفتح فا وسکون خای منقوطه وفتح مثناة فوقانی وهای ملفوظ زده بمعنی اندوخته وجمع کرده باشد ٭ الفغده بفتح اول وسکون لام وفتح فا و غین منقوطه ساکن وفتح دال مهمله وهای ملفوظ زده بمعنی الفخته است که بمعنی جمع کرده و اندوخته باشد ٭ الفینه بفتح اول وسکون لام وکسر فا بمثناة تحتانی رسیده وفتح نون وهای ملفوظ زده آلت مردی را کویند ٭ الفیه بفتح اول وسکون لام وکسر فا وفتح مثناة تحتانی وهای ملفوظ زده بمعنی الفینه است که آلت مردی باشد و الفیه وشلفیه با مثناة تحتانی مشدد نام کتابهای که همه فحش وهجا در ان مذکور است کویند سلطان طغان سلجوقی را قوت رجولیت کمتر بود حکما واطبای روزگار بسیار جهد کردند مفید نیفتاد حکیم ازرقی کتاب الفیه وشلفیه تالیف کرد سلطان هرگاه که بتصویر و اشکال آن نظر کردی قوت شهواتی در حرکت آمدی از آن بنهایت رجولیت رسید و بتازی نام کتاب بدا است ٭ النکه بفتح اول ولام وسکون نون وفتح کاف وهای ملفوظ زده شعلهٔ آتش باشد ٭ اله بفتح اول ولام وهای ملفوظ زده مثل ازرق باشد و آن صمغ مانندیست دوائی وبضم لام وظهور های ملفوظ عقاب را کویند و آن پرنده ایست معروف که پر او را بر تیر نصب کنند و با تشدید لام هم درست است ٭ اماره بکسر اول ومیم بالف کشیده وفتح رای مهمله وهای ملفوظ زده بمعنی حساب وشمار باشد چه اماره گیر حساب گیرنده را نامند ٭ امنه بفتح اول ومیم ونون وهای ملفوظ زده پشتهٔ هیزم را کویند ٭ انبارده بفتح اول وسکون نون وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده و رای مهمله ساکن وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی انباشته است که پر کرده باشد وبمعنی پر نعمت و با نعمت هم بدین آمده ٭ انبانه بفتح اول وسکون نون وموحدهٔ

تحتانی بالف کشیده و فتح نون و های مدوره زده بمعنی انبان است و آن پوستی باشد دباغت کرده که درست
از گوسفند برمی آرند * انبره بفتح اول و سکون نون و ضم موحدهٔ تحتانی و فتح رای مهمله و های مدوره زده
هر چیزی موی ریخته را گویند عموماً و شتر موی ریخته را خصوصاً و اسب و شتر آبکش را نیز نامند و بمعنی درهٔ کوه
نیز آمده و بفتح موحدهٔ تحتانی هم بدین آمده * انبسته بفتح اول و سکون نون و فتح موحدهٔ تحتانی و سین مهمله
ساکن و فتح مثناة فوقانی و های مدوره زده هر چیز که آن بسته و سخت شده باشد و بدشواری واشود و حل گردد
و شیر و ماست و خون بسته را نیز گویند * انبله بفتح اول و سکون نون و فتح موحدهٔ تحتانی و لام و های مدوره زده تمر هندی
را گویند که بهندی انبلی خوانند * انبوبه بفتح اول و سکون نون و ضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده و فتح بای ابجد و های
مدوره زده ماشوره را گویند و لولهٔ آفتابه و مانند آن را نیز گفته اند * انبوه بفتح اول و سکون نون و ضم موحدهٔ
تحتانی بواو رسیده و های مدوره زده بمعنی فرو ریختن خانه و دیوار باشد و بمعنی بسیار و مملو و پر نیز آمده و سواد
بسیاری مردم خواه از چیزی دیگر باشد و نام قصبه ایست در بالای کوهی از مضافات دیلمان * انبه بفتح اول
و سکون نون و ضم موحدهٔ تحتانی و ظهور های مدوره مخفف انبوه است که فرو ریختن دیوار و مملو و پر و بسیاری
چیزها خواه از مردم و خواه از حیوانات دیگر و بفتح موحدهٔ تحتانی و های مدوره زده میوه ایست معروف در هندوستان
* انبیره بفتح اول و سکون نون و کسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی رسیده و فتح رای مهمله و های مدوره زده خلاشه
و خاشاکی را گویند که بعد از پوشش خانه بر بام اندازند تا بر بالای آن خاک و گل بریزند و بهندی ایند * انجره
بکسر اول و سکون نون و فتح جیم و رای مهمله و های مدوره زده نباتی است که آنرا بتازی بنات النار گویند بفتح
موحدهٔ تحتانی و تخم آن را قریص خوانند و تخم آن مستعمل است سه درم آن را با شیر تازه بخورند قوت باه دهد
و بکوبند و با عسل بر قضیب مالند سطبر کرد اند * انجیده بفتح اول و سکون نون و کسر جیم بمثناة تحتانی رسیده
و فتح دال ابجد و های مدوره زده بلغت یونانی کندنای کوهی باشد که بتازی حشیشة الکلب خوانند و صوف
الارض نیز گویند و دشوار زاییدن زنان را بسیار سودمند بود و بفارسی بمعنی ریزه ریزه کرده شده باشد
* انجیره بفتح اول و سکون نون و کسر جیم بمثناة تحتانی رسیده و فتح رای مهمله و های مدوره زده بمعنی انجیر باشد
و آن میوه ایست معروف و نام چشمه باشد از توابع یزد و ناوچهٔ مقعد و سوراخ کون را نیز گویند * انداچه
بفتح اول و سکون نون و دال ابجد بالف کشیده و فتح جیم پارسی و های مدوره زده بلغت ژند و پاژند اندیشه
و فکر را گویند * اندازه بفتح اول و سکون نون و دال ابجد بالف کشیده و فتح زای هوز و های مدوره زده پیمانهٔ
هر چیز را گویند و اندازه گرفتن و قیاس کردن را نیز گفته اند و معنی قوت و قدرت هم بدین آمده تعریبش
بهندسه کرده اند * انداوه بفتح اول و سکون نون و دال ابجد بالف کشیده و فتح واو و های مدوره زده مالهٔ
اوستادان بنا باشد و آن افزاریست که بدان گل و گچ بر دیوار و بام مالند و معنی شکوه و شکایت و غیبت هم آمده
* اندایه بفتح اول و سکون نون و دال مهمله بالف کشیده و فتح مثناة تحتانی و های مدوره زده بمعنی انداوه است
که مالهٔ اوستادان بنا باشد که بدان گچ و گل بر دیوار و بام مالند و غیبت و شکوه و شکایت را نیز گویند * اندخسواره
بفتح اول و سکون نون و فتح دال ابجد و سکون خای منقوطه و سین مهمله و واو بالف کشیده و فتح رای مهمله و های
مدوره زده بمعنی تکیه گاه و جایگاه و پناه و حصار و قلعه آمده و پناه دهنده و پشتیوان را نیز گفته اند * اندرواه
بفتح اول و سکون نون و فتح دال ابجد و رای مهمله ساکن و واو بالف کشیده و های مدوره زده بمعنی اندرواست
که سرنگون و آویخته و سرگشته و حیران باشد و بمعنی احتیاج هم بدین آمده * اندوخته بفتح اول و سکون نون

وضم دال ابجد بواو رسیده وسکون خای منقوطه وهای ملفوظ زده بمعنی گروه گروه وجمع کرده آمده ● اندوه
بفتح اول وسکون نون وضم دال ابجد بواو مجهول رسیده وهای ملفوظ زده دلگیری وگرفتگی دل باشد ● اندُه
بفتح اول وسکون نون وضم دال ابجد وظهور های ملفوظ مخفف اندوه است که دل گیری وگرفتگی دل باشد
● اندیشه بفتح اول وسکون نون وکسر دال ابجد بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح شین منقوطه وهای ملفوظ زده
بمعنی خیال وفکر باشد ودر فرهنگی بمعنی ترس وبیم هم بدیدن آمده ● اندمه بفتح اول وسکون نون ودال ابجد
وفتح میم وهای ملفوظ زده بمعنی گذشته را بیاد آوردن است ● انژه بفتح اول وسکون نون وفتح زای فارسی
وهای ملفوظ زده مرحمك را نامند وآنرا بتازی عدس گویند ● انسته بفتح اول وکسر نون وسکون سین مهمله وفتح
مثناة فوقانی وهای ملفوظ زده مخفف آنسته است وآن نیز گیاهی باشد خوشبوی که بعربی ممل گویند ● انطاکیه
بفتح اول وسکون نون وطای حطی بالف کشیده وکسر کاف وفتح مثناة تحتانی وهای ملفوظ زده نام شهریست در شام
که بناهای عجیب دارد ● انکارد بفتح اول وسکون نون وکاف بالف کشیده ورای مهمله ساکن وفتح دال ابجد وهای ملفوظ
زده سرگذشت وافسانه را گویند ● انکاره بفتح اول وسکون نون وکاف بالف کشیده وفتح رای مهمله وهای ملفوظ زده
هر چیز ناتمام را گویند وپس پس غزلها از شرم وحیا را نیز گویند وبمعنی دفتر وحساب ونامهٔ اعمال هم بدیدن آمده وبمعنی
انکارش هم هست که افسانه وسرگذشت باشد ویادگذشتها کردن را نیز خوانند واز سر گرفتن سرگذشت وافسانه
را هم گفته اند بطریق کنایه چنانکه اگر کسی بسیار مکرر از گذشته بگوید گویند انکاره میکند یعنی باز از سر میگیرد
● انگبینه بفتح اول وسکون نون وکاف پارسی وکسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی رسیده وفتح نون وهای ملفوظ
زده نام حلوائی است وآن عسلی باشد که چوب بقوام آورده باشند وبر طبقی ریزند تا منجمد شود ودندان
گیر گردد ● انگرده بفتح اول وسکون نون وضم کاف ورای مهمله ساکن وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده دانه
انگور را که از خوشه جدا شده باشد گویند ● انگزه بفتح اول وسکون نون وضم کاف وفتح زای پارسی وهای
ملفوظ زده مخفف انگوزه است که صمغ درخت انگدان باشد وآنرا شیرازیان انگشت گنده بهر دو کاف پارسی
وعربان حلتیت گویند وبجای زای فارسی زای عربی نیز بدیدن آمده ● انگسبه بفتح اول وسکون نون وفتح
کاف وسین مهمله ساکن وفتح موحدهٔ تحتانی وهای ملفوظ زده برزیگر را گویند که صاحب سامان باشد
وکارکنان وزراعت کاران بسیار داشته باشد ● انگشمه بفتح اول وسکون نون وفتح کاف وشین منقوطه ساکن
وفتح موحدهٔ تحتانی وهای ملفوظ زده بمعنی انگسبه است که برزیگر صاحب سامان باشد وسوداگر صاحب مایه
را نیز گفته اند ● انگشت گنده بفتح اول وسکون نون وضم کاف پارسی وشین منقوطه ومثناة فوقانی ساکن وفتح
کاف پارسی وسکون نون وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده صمغ درخت انگدان است که بتازی حلتیت گویند
● انگشته بفتح اول وسکون نون وضم کاف پارسی وشین منقوطه ساکن وفتح مثناة فوقانی وهای ملفوظ زده آلتی
باشد از چوب مانند پنجهٔ دست ودسته نیز دارد که برزیگران خرمن کوفته شده را بدان بباد دهند وفتح
کاف پارسی بمعنی انگشبه است که برزیگر صاحب ثروت وسامان بود وکارکنان بسیار داشته باشد وباینمعنی بکسر
کاف پارسی هم بدیدن آمده است وسوداگر بسیار مایه را نیز گفته اند ● انگله بفتح اول وسکون نون وفتح کاف
پارسی ولام وهای ملفوظ زده گوی گریبان وتکمه کلاه را نامند وبعضی انرا گویند که حلقه ایست که تکمه وگوی
را از آن بگذرانند ● انگوزه بفتح اول وسکون نون وضم کاف بواو رسیده وفتح زای فارسی وهای ملفوظ زده
صمغ درخت انگدانست که بتازی حلتیت گویند ● انگوله بفتح اول وسکون نون وضم کاف پارسی بواو رسیده

ردو فرهنگی بمعنی شراب انگوری نیز بلند آمده ٭ اه بفتح اول وهای ملفوظ بمعنی آه باشد وآن کلمه ایست که در وقت حسرت وافسوس گویند ٭ اهریمن بفتح اول وسکون های هوز وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده وفتح میم وهای ملفوظ رهنمای بد یعنی باشد چنانکه یزدان رهنمای نیکیهاست وشیطان وجن ودیو را نیز گفته اند ٭ اهمه بفتح اول وهای هوز ومیم وهای ملفوظ بمعنی پاره شده وناقص شده آمده ٭ اهنامه بفتح اول وهای هوز ونون بالف کشیده وفتح میم وهای ملفوظ بمعنی خود آرائی وخودنمائی وکر وفر وشتی وروسوائی باشد وچیزی را گویند که زود از دست برود وار انتفاع بازماند وشکسته شود ٭ اهیانه بفتح اول وسکون های هوز ومثناة تحتانی بالف کشیده وفتح نون وهای ملفوظ بمعنی اهیانه است که حلقوم ودماغ وکاسه سر وشقیقه باشد ٭ ایارده بکسر اول ومثناة تحتانی بالف کشیده وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد وهای ملفوظ تفسیر وچگونگی کتاب ژند است وآنرا پازند خوانند وژند کتابی است بلت منان یعنی آتش پرستان وباعتقاد ایشان کتاب آسمانی است وبفتح اول وسکون رای مهمله هم آمده ٭ ایاره بفتح اول ومثناة تحتانی بالف کشیده وفتح رای مهمله وهای ملفوظ بمعنی یاره باشد که دست برنجن است وآن حلقهٔ بود از طلا ونقره وغیر آن که زنان در دست وپا کنند ودفتر حسابی را نیز گویند وزرهای برات کنند ودیوانی را در آن نویسند ومعرب آن اوارجه آمده ومرکبی باشد از ادویه ملینه که اطبا بجهت مسهل سازند وآن مالمتر از حبوب ومطبوعات است ومعرب آن ایارج باشد ومعنی اند ازه ومقدار وقدرهم آمده است ٭ ایاسه بفتح اول ومثناة تحتانی بالف کشیده وفتح سین مهمله وهای ملفوظ بمعنی آرزو واشتیاق باشد وحلقه وقلاب را نیز گفته اند که حلقه بردیوار یعنی نصب کرده باشند وبعد از بار کردن آن در آن بر بالای بار اندازند وقلاب را درون حلقه اند اخته محکم بکشند ٭ ایزاره بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وزای هوز بالف کشیده وفتح رای مهمله وهای ملفوظ ازارهٔ خانه را گویند وآن ازدیوار مقداری باشد از زمین خانه تا بکمر طاقچه مرتبه پائین که در هنگام نشستن پشت بر آن تکیه کنند ٭ ایشه بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح شین معجمه وهای ملفوظ بمعنی بیشه وجنگل آمده وجاسوس وچاپلوس را نیز گفته اند ٭ ایغه بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وضم غین منقوطه وفتح دال ابجد وهای ملفوظ بمعنی سکبسار وبیهوده گو آمده وباین معنی بفتح اول هم آمده ٭ ایمه بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وفتح میم وهای ملفوظ بمعنی دوزه ویاوه وبیهوده آمده ومعنی اکنون واین زمان واین دم نیز باشد وبکسر اول بمعنی همچنین واین چنین است ٭ اینسه بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وفتح نون وسین مهمله وهای ملفوظ هرچیز بسته را گویند که بد شواری واشود ظاهرا معلوم می شود که این لغت با انیسه بفتح اول وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده وفتح سین مهمله وهای ملفوظ تصحیف خوانی شده باشد که بالامد کور شده ٭ ایوازه بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده ووا و بالف کشیده وفتح زای هوز وهای ملفوظ بمعنی ایواز است که آراسته وپیراسته باشد ٭ ایوزه بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وفتح واو وزای هوز وهای ملفوظ بمعنی ایوازه است که آراسته وپیراسته باشد وباین معنی بجای زای هوز رای قرشت هم بنظر آمده ٭ این بارگاه بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وسکون نون ومو حده تحتانی بالف کشیده ورای مهمله ساکن وکاف پارسی بالف کشیده وهای ملفوظ اشاره بسوی فلک است ٭ این پرده بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وسکون نون وفتح بای پارسی ورای مهمله ساکن وفتح دال ابجد وهای ملفوظ کنایه از فلک است ٭ این پنج گنج باد آورده بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وسکون نون وفتح بای پارسی ونون وجیم زده وباقی معلوم اشاره بحواس خمسه است ٭ این ترک سلطان شکوه بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وسکون نون وضم مثناة فوقانی ورای مهمله ساکن وکسر کاف

وباقی معلوم اشاره بآفتاب عالمتاب است * این پاره بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وسکون نون وجیم پارسی بالف کشیده وهای ملفوظ زده اشاره بدنیاست * این خاک تیره بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وسکون نون وخای منقوطه بالف کشیده وکسر کاف ومثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده وفتح رای مهمله وهای ملفوظ زده اشاره بسوی قالب بشر است * این دامگاه بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وسکون نون ودال ابجد بالف کشیده ومیم ساکن وکاف پارسی بالف کشیده وهای ملفوظ زده اشاره بدنیاست * این دو سه ویرانه ده بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وسکون نون وضم دال ابجد بواو رسیده وکسر سین مهمله وهای ملفوظ زده وباقی معلوم اشاره سوی اقلیم سبعه است * این ده ویرانه بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده ونون زده وده ویرانه معلوم اشاره بدنیا وقالب زده است * این زال مستحاضه بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده ونون زده وزای هوز بالف کشیده وکسر لام وباقی معلوم اشاره بدنیاست * این سیل گاه بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وسکون نون وفتح سین مهمله بمثناة تحتانی ولام زده وکاف پارسی بالف کشیده وهای ملفوظ زده اشاره بدنیاست * این کارخانه بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وسکون نون وکاف بالف کشیده ورای مهمله ساکن وخای منقوطه بالف کشیده وفتح نون وهای ملفوظ زده اشاره بدنیاست * این کارگاه بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وسکون نون وکاف بالف کشیده ورای مهمله ساکن وکاف پارسی بالف کشیده وهای ملفوظ زده اشاره بدنیاست * این کاسه بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وسکون نون وکاف بالف کشیده وفتح سین مهمله وهای ملفوظ زده اشاره بفلک وزمین هم هست * این کوی هفتاد راه بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وسکون نون وضم کاف بواو رسیده وکسر مثناة تحتانی وباقی معلوم اشاره بدنیاست * این نه بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وسکون نون وضم نون وظهور های ملفوظ اشاره بفلک است ونه سوراخ ونه راه که در قالب بشر هست دو چشم ودو گوش ودو پرهٔ بینی ویک دهان ودو فرود * این هفت جزیره بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وسکون نون وفتح های ملفوظ وسکون فا وکسر مثناة فوقانی وفتح جیم وکسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده وفتح رای مهمله وهای ملفوظ زده اشاره بهفت کشور است * این هفت صحیفه بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وسکون نون وفتح های ملفوظ وسکون فا وکسر مثناة فوقانی وفتح صاد مهمله وکسر حای حطی بمثناة تحتانی رسیده وفتح فا وهای ملفوظ زده اشاره بسوی سبع سموات است * این هفت نقطه بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وسکون نون وفتح های ملفوظ وسکون فا ومثناة فوقانی وضم نون وقاف ساکن وفتح طای حطی وهای ملفوظ زده اشاره بسیارهٔ سبعه است * ایوان ماه بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وواو بالف کشیده وکسر نون ومیم بالف کشیده وهای ملفوظ زده آسمان ودنیا را گویند

چشمهٔ بیست و ششم بحر اول از قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان همزهٔ ممدوده ومقصوره با مثناة تحتانی

* آب آتش زای بفتح اول بالف کشیده وکسر موحدهٔ تحتانی وهمزه بالف کشیده وفتح مثناة فوقانی وسکون شین منقوطه وزای هوز بالف کشیده ومثناة تحتانی زده بمعنی آب آتش نماست که کنایه از شراب لعلی واشک گلگون غمدیدگان باشد وبهمین معنی آب آتش هم بدیدن آمده * آب آتش نمای بفتح اول بالف کشیده وکسر موحدهٔ تحتانی وهمزه بالف کشیده وفتح مثناة فوقانی وشین منقوطه وضم نون ومیم بالف کشیده ومثناة تحتانی زده بمعنی آب آتش زای است که کنایه از شراب لعلی واشک خونین غمدیدگان وعاشقان باشد * آب ارغوانی بفتح اول بالف کشیده وکسر موحدهٔ تحتانی وفتح همزه وسکون رای مهمله وفتح غین منقوطه وواو بالف کشیده وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده بمعنی آب آذرساست که کنایه از شراب لعلی واشک خونین عاشقان وغمدیدگان باشد * آبستی

بفتح اول بالف کشیده و کسر موحدهٔ تحتانی و سکون سین مهمله و مثناة فوقانی و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده در دیوان
که بچه در شکم داشته باشد و بمعنی بوبطه نیز آمده ٭ آبدانی بفتح اول بالف کشیده و فتح موحدهٔ تحتانی و دال ابجد
بالف کشیده و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده مخفف آبادانی است و آن معروف است که نقیض ویرانی باشد
٭ آب درجوی بفتح اول بالف کشیده و سکون موحدهٔ تحتانی و فتح دال ابجد و رای مهمله ساکن و ضم جیم بواو رسیده
و مثناة تحتانی زده کنایه از دولت و عظمت و فرمانروائی و بیغمی باشد ٭ آب رکنی بفتح اول بالف کشیده و کسر موحدهٔ
تحتانی و ضم رای مهمله و سکون کاف و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده چشمه ایست در رکناباد و مصلای شیراز که سیرگاه
اهل شیراز آنجا است ٭ آب شنگرفی بفتح اول بالف کشیده و کسر موحدهٔ تحتانی و فتح شین منقوطه و سکون نون
و فتح کاف پارسی و رای مهمله ساکن و کسر فا بمثناة تحتانی رسیده کنایه از اشک خونین عاشقان و عمل بلکان و شراب
لعلی است ٭ آبگینهٔ شامی بفتح اول بالف کشیده و سکون موحدهٔ تحتانی و کسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده
و فتح نون و ظهور همزه مبدله باضافت و شین منقوطه بالف کشیده و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده شیشه ایست
در غایت صفا ٭ آدوی بفتح اول بالف کشیده و ضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده و مثناة تحتانی زده نام رودخانه ایست
که آن را رود خانه ابو نیز گویند ٭ آبی بفتح اول بالف کشیده و کسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی رسیده آنچه منسوب
بسوی آب باشد و نیز میوه ایست که آنرا بهی نیز گویند اگر زن حامله خورد فرزند خوشخوی زاید و هر که خورد
طبعش خوش شود و آنرا بنارسی سفرجل خوانند و قدر دستور مسطوراست آنچه در آب معیشت دارد ٭ آتش پای
بفتح اول بالف کشیده و فتح مثناة فوقانی و سکون شین منقوطه و بای پارسی بالف کشیده و مثناة تحتانی زده بیقرار را
تا مثل راسپی را نیز گویند که تیز رفتار باشد ٭ آتش پارسی بفتح اول بالف کشیده و فتح مثناة فوقانی و کسر شین
منقوطه و بای پارسی بالف کشیده و فتح رای مهمله و کسر سین معقص بمثناة تحتانی رسیده در کتاب تحفة العراقین
افضل الدین خاقانی بمعنی قبیاله آمده و نیز مرضی است غیر آتشک مشهور و آن را بتازی نار فارسی خوانند
و بعضی گویند آتشک فرنگ است و بعضی گویند جوششی است بسیار موزان در رد ناک و رنگ آن بزردی مایل
و صاحب این مرض بیشتر با حرارت و تب می باشد و آنرا باد فرنگ خوانند ٭ آتش جام زیبقی بفتح اول بالف کشیده
و فتح مثناة فوقانی و کسر شین منقوطه و جیم بالف کشیده و کسر میم و زای هوز بمثناة تحتانی رسیده و فتح موحدهٔ تحتانی
و کسر قاف بمثناة تحتانی رسیده کنایه از می سرخ است که در جام بلور باده در جام لقوه خورند ٭ آتش موسی بفتح اول بالف
کشیده و فتح مثناة فوقانی و کسر شین منقوطه و ضم میم بواو رسیده و فتح سین مهمله و الف مبدله کشیده آتشی را گویند که حضرت
موسی علیه السلام را بسوی طور رهبری کرد و می سرخ فام را نیز گویند ٭ آتش موسوی بفتح اول بالف کشیده و فتح مثناة فوقانی
و کسر شین منقوطه و ضم میم بواو رسیده و فتح سین مهمله و کسر واو بمثناة تحتانی رسیده بمعنی آتش موسی است که حضرت
موسی علیه السلام را بسوی طور رهبری کرده ٭ آتش هندی بفتح اول بالف کشیده و فتح مثناة فوقانی و کسر شین منقوطه
و های هوز و سکون نون و کسر دال ابجد و مثناة تحتانی زده کنایه از تیغ هندی باشد و در مؤید الفضلا بمعنی
تیغ فولادی بلا یدن آمده ٭ آخر بن آیتی بفتح اول بالف کشیده و فتح خای منقوطه و کسر رای مهمله بمثناة
تحتانی رسیده و سکون نون و همزه بالف کشیده و فتح مثناة تحتانی و کسر مثناة فوقانی بیای حطی رسیده کنایه
از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم است ٭ آرای بفتح اول بالف کشیده و رای مهمله بالف کشیده
و مثناة تحتانی زده آرایش و آرایش کننده و آراینده را خوانند و امر بآراستن هم هست یعنی بیارای و آرایش
کن ٭ آرشی بفتح اول بالف کشیده و کسر رای مهمله و شین معجمه بمثناة تحتانی رسیده بمعنی معنوی آمده که

در مقابل لشلی است چه آرش بمعنی معنوی است ٭ آزادی بفتح اول بالف کشیده و زای هوز بالف کشیده و کسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده معروف است که نقیض بندگی باشد و شکر گزار را نیز خوانند ٭ آسان بفتح اول بالف کشیده و سین مهمله بالف کشیده و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده نقیض دشواری است و بمعنی آسایش و خوب هم بنظر آمده ٭ آس بری بفتح اول بالف کشیده و کسر سین مهمله و فتح موحدهٔ تحتانی و تشدید و کسر رای قرشت بمثناة تحتانی رسیده مورد صحرائی است و بهترین آن رومی است علت صرع را فایده دهد و آن را مورد اسفرم نیز خوانند طبیعت آن گرم و خشک است ٭ استی بفتح اول بالف کشیده و فتح سین مهمله و کسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده مخفف آستین است ٭ آسای بفتح اول بالف کشیده و سین مهمله بالف کشیده و مثناة تحتانی زده بمعنی آساینده آمده و امر آسودن هم هست ٭ آشتی بفتح اول بالف کشیده و سکون شین منقوطه و کسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده بمعنی صلح آمده ٭ آش دقیقی بفتح اول بالف کشیده و کسر شین منقوطه و فتح دال مهمله و کسر هر دو قاف بهر دو مثناة تحتانی رسیده آشی است که از آرد میده میسازند مثل رشته میکنند و گوشت را باریک مینمایند و در رشته می اندازند ٭ آکاهی بفتح اول بالف کشیده و کاف پارسی بالف کشیده و کسر های مدوره بمثناة تحتانی رسیده بمعنی با خبر بودن آمده ٭ آگهی بفتح اول بالف کشیده و سکون کاف پارسی و کسر های مدوره بمثناة تحتانی رسیده بمعنی آگاهی است که باخبر بودن و هوشیار شدن آمده ٭ آلای بفتح اول بالف کشیده و لام بالف کشیده و مثناة تحتانی زده آلاینده را نامند و امر آلاییدن هم آمده است یعنی بیالای ٭ آلی بفتح اول بالف کشیده و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده رنگ آل و رنگ عصفر و دیگر رنگهای سرخ را نامند ٭ آلی بالی بفتح اول بالف کشیده و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده نام میوه ایست که مشهور بالو بالو است ٭ آمای بفتح اول بالف کشیده و میم بالف کشیده و مثناة تحتانی زده بمعنی پر کننده و ساخته و آراینده و مهیا کننده باشد و امر باینمعنی هم آمده است یعنی پر کن و بیارای و مهیا و مستعد نمای ٭ آموسنی بفتح اول بالف کشیده و ضم میم بواو رسیده و سکون سین مهمله و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده دو زن یا بیشتر که یک شوهر داشته باشد هر یک مر دیگری را آموسنی است ٭ آموی بفتح اول بالف کشیده و ضم میم بواو رسیده و مثناة تحتانی زده بمعنی پر کردن و مملو ساختن و امر باینمعنی و فاعل هم آمده است و نام شهری است در کنار جیحون و جیحون منسوب بآن شهر است ٭ آمیزه موی بفتح اول بالف کشیده و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده و فتح زای هوز و های مدوره ساکن و ضم میم بواو رسیده و مثناة تحتانی زده دو مویه را نامند که بتازی کهل خوانند و در پارسی دو مویه و ریش جوگندم نیز خوانند ٭ آمیغی بفتح اول بالف کشیده و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده و کسر غین بمثناة تحتانی رسیده بمعنی آمیزیست که منسوب بامیز باشد و معنی فاعل هم آمده و نیز بمعنی حقیقی باشد که در مقابل مجازیست ٭ آوری بفتح اول بالف کشیده و فتح واو و کسر رای مهمله و مثناة تحتانی رسیده امر بمخاطب است بمعنی بیاوری و صاحب یقین و تحقیق را هم خوانند چه آور بمعنی یقین و تحقیق است ٭ آوندی بفتح اول بالف کشیده و فتح واو و سکون نون و کسر دال ابجد و مثناة تحتانی زده ظرفی است که شراب در ان کنند ٭ آهن خای بفتح اول بالف کشیده و فتح های مدوره و سکون نون و خای معجمه بالف کشیده و مثناة تحتانی زده کنایه از اسب پر زور و سرکش آمده ٭ آهسته رای بفتح اول بالف کشیده و کسر های مدوره و سکون سین مهمله و فتح مثناة فوقانی و های هوز ساکن و رای مهمله بالف کشیده و مثناة تحتانی زده دانا و عاقل را گویند ٭ آهنی کرسی بفتح اول بالف کشیده و فتح های مدوره و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده و ضم کاف و رای قرشت

ساکن وکسر سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده سنداں زرگری ومس گری وآهن گری را نامند ○ آموزبانی بفتح اول بالف کشیده وضم های ملفوظه بواو رسیده وبای پارسی بالف کشیده ومثناة تحتانی زده خانهٔ شش پهلو را گویند وخانهٔ گنج ونرد وشطرنج را لیز نامیده اند وکنایه از تیز دویدن وحمله رفتن هم هست ○ آموری بفتح اول بالف کشیده وضم های ملفوظه بواو رسیده وکسر رای مهمله ومثناة تحتانی زده سپند ان خوردرا که خردل باشد نامند وآن تند وتیز می باشد ○ آموی خاوری بفتح اول بالف کشیده وضم های ملفوظه بواو رسیده ومثناة تحتانی ساکن وخای منقوطه بالف کشیده وفتح واو وکسر رای قرشت بمثناة تحتانی رسیده کنایه از آفتاب جهان کرد است که بتازی شمس گویند ○ آموی دفتح اول بالف کشیده وضم های ملفوظه بواو رسیده وکسر یای حطی بمثناة تحتانی رسیده بمعنی عیب ناکی آمده ودر فرهنگی بمعنی رمیدگی هم دیده شد ○ آهی بفتح اول بالف کشیده وکسر های ملفوظه بمثناة تحتانی رسیده بلغت ژند وپاژند آهو را نامند که بتازی غزال خوانند ○ آینهٔ اسکندری بفتح اول بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی وفتح نون وکسر همزهٔ مبدله وکسر همزه ثانی وسکون سین مهمله وفتح کاف وسکون نون وفتح دال ابجد وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده آینهٔ بوده از هنرهای ارسطو جهت آگاهی از احوال فرنگ بر سر منارهٔ اسکندریه که در چند ورفرنگ بر کنارهٔ دریا بنا کردهٔ اسکندر بود نصب کرده بودند تا خبر آمدن فرنگیان را در آینه معاینه کنند چون دو کرت فرنگیان مقهور ومنکوب شدند بعد از آن دیدبانان غفلت را بخود راه دادند سیوم کرت فرنگیان آمده اسکندریه را خراب کردند وآینه را در دریا انداختند چون اسکندر از گشت جهان مراجعت کرد اسکندریه را از سر نو بنا کرده وارسطو از حکمت خود مقناطیس را در پشت کشتی چسبانیده کشتی را در دریا روان کردند آینه از قعر دریا جست ونکشتی چسپید ما زآنرا از حکمت خود درست ساخت آنرا روز اسکندر واهل اسکندریه چشمها آوردند از ان پس فرنگیان غالب نیامدند وآفتاب را آینه اسکندری نیز گویند بدین مناسبت که از دریا بیرون می آید وبر مطلع می نشیند ○ آیینهٔ سکندری بفتح اول بالف کشیده ویای حطی بمثناة تحتانی رسیده وفتح نون وکسر همزهٔ مبدله بمعنی آیینه اسکندری است وسکندر بحذف همزه هم درست است ○ آینهٔ چینی بفتح اول بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی وفتح نون واضافت همزهٔ مبدله وکسر جیم پارسی بمثناة تحتانی رسیده وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده آیینه است که از تال سازند وآنرا بتازی [illegible] گویند وتال طبق مس وبرنج وطلا ونقره وامثال ان باشد وبمعنی روی هم آمده ○ آیینهٔ چینی بفتح اول بالف کشیده وکسر یای حطی بمثناة تحتانی رسیده وفتح نون وکسر همزهٔ مبدله وکسر جیم پارسی بمثناة تحتانی رسیده وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده بمعنی آینهٔ چینی است وآن آیینه ایست که از تال سازند ○ آینهٔ خاوری بفتح اول بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی وفتح نون واضافت همزهٔ مبدله وخای منقوطه بالف کشیده وفتح واو وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده کنایه از آفتاب عالمتاب است ○ آینهٔ خاوری بفتح اول بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی بیای حطی رسیده وفتح نون وکسر همزهٔ مبدله وخای منقوطه بالف کشیده وفتح واو وکسر رای قرشت بمثناة تحتانی رسیده کنایه از آفتاب عالمتاب است ○ آینه زدای بفتح اول بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی وفتح نون وهای ملفوظه زده وضم زای هوز ودال ابجد بالف کشیده ومثناة تحتانی زده صیقل گر وروشنگر را نامند ○ آیین پرستی بفتح اول بالف کشیده وکسر همزهٔ تحتانی بمثناة تحتانی رسیده ونون ساکن وفتح بای پارسی ورای مهمله وسکون سین معجمه وکسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده کنایه از خدمت کردن بانهایت فروتنی باشد بدانکه در فارسی قاعده است هر جا که دو یای حطی بهم می آیند اول متحرک دوم ساکن اگر با همزه یای اول را بدل کنند درست است واگر نکنند نیز درست است ○ آینه زدای بفتح اول بالف کشیده

وکسر بای حطی بمثناة تحتانی رسیده وفتح نون وسای مهمله زده وضم زای هوز ودال ابجد بالف کشیده ومثناة
تحتانی ساکن بمعنی آینه زدائی است که روشنگر وصیقل گر باشد * ابرو فراخی بفتح اول بالف کشیده
وضم رای مهمله بواو رسیده وفتح فا ورای مهمله بالف کشیده وکسر خای منقوطه بمثناة تحتانی رسیده کنایه
از کشاده روئی وتازه روئی وخوشدلی وخوش منشی ورحمت وشجاعت است * ابی بفتح اول وکسر موحده تحتانی
بمثناة تحتانی مجهول رسیده بمعنی بی باشد چنانکه ابا بمعنی با ست مثل اینکه گویند ابی حساب وابی شمار یعنی
بی حساب وبی شمار * ابلق عمرمنی بفتح اول وسکون موحده تحتانی وفتح لام وکسر قاف وضم عین مهمله ومیم
ورای قرشت ساکن وفتح میم وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده ای زندگی وجان منی وبمعنی برخوردار منی
هم بنظر آمده * ابیاری بفتح اول وسکون موحده تحتانی ویای حطی بالف کشیده وکسر رای قرشت بمثناة
تحتانی رسیده نوعی از کبوتران باشند وجنسی از بافته وجامه بسیار نازک نیز هست ودر فرهنگی بمعنی جام
هم بنظر آمده * اتشی بفتح اول وسکون مثناة فوقانی وکسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده خار پشت
بزرگ را گویند که خارهای خود را مانند تیر اندازد وآنرا سیخون نیز گویند * احمد زمچی بفتح اول وسکون
حای حطی وفتح میم وکسر دال مهمله وفتح زای معجمه وسکون میم وکسر جیم پارسی بمثناة تحتانی رسیده نام یکی از سران لشکر
ابومسلم است وقصهٔ شجاعت ومردانگی او در قصهٔ ابومسلم مسطور است * اخسی بفتح اول وسکون خای منقوطه وکسر
سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده نام قصبه ایست از ما وراء النهر در ناحیهٔ فرغانه واز بهترین آن بلاد است * اخواستی
بفتح اول وخای معجمه وواو معدوله بالف کشیده وسکون سین وکسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده بمعنی خیر ارادی باشد
چه خواستی بمعنی ارادی است * اختی بفتح اول وکسر خای منقوطه بمثناة تحتانی رسیده کاری وچیزی را گویند
که قابل تحسین باشد وبمعنی صاحب مروت نیز آمده ودر تازی بمعنی برادر من * ادارا قی بفتح اول ودال ابجد
بالف کشیده ورای قرشت بالف کشیده وکسر قاف بمثناة تحتانی رسیده بلغت رومی دوائی است هندی که آنرا
بفارسی کچله گویند وبتازی قاتل الکلاب خوانند زهر مجموع حیواناتی باشد که دنبال داشته باشند
چون مار وعقرب وسگ وگرگ وامثال آن وباذال نقطه دار هم بنظر آمده کلف وجرب را نافع است
وبعضی برآنند که یونانی است * ادوای بفتح اول وسکون دال مهمله وفتح واو بالف کشیده ومثناة تحتانی
زده بلغت ژند وپا ژند بمعنی آواز باشد که بعربی صدا گویند * ادوی بفتح اول وسکون دال ابجد وکسر واو بمثناة
تحتانی مجهول رسیده نام داروئی است که آنرا گرترکی وجنیز خوانند وبعضی گویند داروئیست که آنرا بتازی
صبر گویند * اردنانی بفتح اول وکسر رای مهمله وسکون دال ابجد وفتح فا ونون بالف کشیده وکسر فای دیگر بمثناة
تحتانی رسیده بلغت یونانی نباتی است صحرائی جهت گزندگی جانوران خصوصا زنبور طلا کنند نافع باشد * اردمی
بفتح اول وکسر رای مهمله وفتح دال ابجد وکسر میم بمثناة تحتانی رسیده نام جانوریست نامعلوم وبجای رای مهمله زای
معجمه هم بنظر آمده * اردوی بضم اول وسکون رای مهمله وضم دال ابجد بواو رسیده ومثناة تحتانی زده
بمعنی لشکرگاه آمده * اردی بضم اول وسکون رای مهمله وکسر دال ابجد ومثناة تحتانی زده مخفف اردی بهشت است
وآن ماه دوم است از سال شمسی وبودن آفتاب در برج ثور ونام روز سوم از هر ماه شمسی باشد ونام فرشتهٔ
هم هست که تدبیر امور ومصالح ماه اردی بهشت تعلق بدو دارد وگویند محافظت کوهها هم میکند بنا بر قاعدهٔ
کلیه که نزد فارسیان مقرر است که چون نام ماه با نام روز موافق آید آنروز را عید کنند وجشن سازند وآنرا اردی
بهشتگان خوانند بفتح اول ودرین نیک است بمعبد وآتشکده رفتن واز پادشاهان حاجت خواستن وبجنگ وکارزار

شدن ٭ ارزانی بفتح اول وسکون رای مهمله و زای معجمه بالف کشیده وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده معروف است که
نقیض گرانی باشد ومردم درویش ولئیم و مستحق را نیز گویند و بمعنی مسلم نه تشدید لام هم آمده است ٭ ارسطوس
بفتح اول و رای مهمله وسکون سین سعفص وضم طای حطی بواو رسیده ومثناة تحتانی زده همان ارسطاطالیس است که معلم
اول باشد ونام شهری است که بنا کردهٔ اوست ٭ ارطی بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح طای حطی وسکون مثناة تحتانی
بلغت رومی درخت وزد را گویند که بلد است وبعربی غرب خوانند وبکسر طای حطی نیز بهمین معنی آمده ٭ ارغاموس بفتح
اول وسکون رای مهمله وغین معجمه بالف کشیده وضم میم بواو رسیده وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده بلغت یونانی
نباتی است بصورت خشخاش صحرائی وبرگش نزدیک بشقایق نعمان باشد وآنرا بشیراز ماميثای سرخ گویند برگ آنرا
اگر برچشم ورم کرده ضماد کنند نافع باشد ٭ ارزان جهانی بفتح اول و زای هوز بالف کشیده وسکون نون وفتح
جیم وهای مدوره بالف کشیده وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده کسی را گویند که از مرض موت صحت یافته
باشد ٭ اردمی بفتح اول وسکون زای هوز وفتح دال ابجد وکسر میم بمثناة تحتانی رسیده نام جانوری است ودارای
قرشت نیز بهمین معنی آمده ٭ ازدوی تازی بفتح اول وسکون زای هوز وضم دال بواو رسیده وکسر مثناة تحتانی وفتح
فوقانی بالف کشیده وکسر زای معجمه بمثناة تحتانی رسیده صمغ عربی را نامند چه ازد صمغ است وتازی عربی را
گویند ٭ ازوری بفتح اول وسکون زای هوز وفتح واو وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده بلغت بربری نام درختی است
سطبر ومادر از پوست آن سرخ کنند ومیباشد زرد وای بکار برند ٭ اسبری بکسر اول وسکون سین مهمله وفتح بای
پارسی وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده بمعنی نیست شده ومعدوم گردیده وآخر شده وبه نهایت رسیده باشد وبمعنی
عمر کردن ونیست گردانیدن وآخر رسیدن وتمام شدن هم آمده ٭ اسپوی بکسر اول وسکون سین مهمله وفتح بای
پارسی وضم نون بواو رسیده ومثناة تحتانی زده نام کنیزک تژاو داماد افراسیاب است گویند بسیار
جمیله بود چون تژاو گریخت بیژن او را متصرف شد وباضافهٔ کاف بعد از حرف بای پارسی هم بنظر آمده
که اسپکوی باشد ٭ استای بکسر اول وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی بالف کشیده ومثناة تحتانی زده امر
بایستادن است یعنی بایست ٭ استوف بضم اول وسکون سین مهمله وضم مثناة فوقانی بواو رسیده ومثناة تحتانی
زده مهرهٔ پشت را نامند ٭ اسفناج رومی بکسر اول وسکون سین مهمله وفتح فا ونون بالف کشیده وکسر
جیم وضم رای قرشت بواو رسیده وکسر میم بمثناة تحتانی رسیده دوائی است که آنرا بعربی قطف رومی خوانند
استسقا را نافع است اگر جامهٔ ابریشمی را در طبخ آن بجوشانند پاک وپاکیزه گردد ٭ اشکداوری بفتح اول
وسکون شین منقوطه وکسر کاف ودال ابجد بالف کشیده وفتح واو وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده کنایه
از گریهٔ بسیار است ٭ اصطفی بفتح اول وسکون صاد مهمله وفتح طای حطی وکسر فا بمثناة تحتانی رسیده بلغت
یونانی صمغی است که مانند مورد بسوزد وبتازی میعه سایله گویند وبعسل لبنی اشتهار دارد ٭ اغانی سرای بفتح
اول وغین منقوطه بالف کشیده وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده وکسر سین مهمله ورای قرشت بالف کشیده ومثناة
تحتانی زده بمعنی سرود خوش گوی وخوش خوان آمده ٭ اغلیقی بفتح اول وسکون غین معجمه وکسر لام مثناة تحتانی
رسیده وکسر قاف بیای حطی رسیده بلغت یونانی ترکیبی است که آنرا بفارسی اشنهٔ خوش گویند وآن شرابی است
که باجزای چند جوشانیده اند ومیفختج همان است وبکسر اول نیز بدین آمده ٭ افرین بفتح اول وفا وکسر
رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده مخفف آفرین است که درمقام تحسین گویند وبسکون فا هم درست است ٭ افتادگی
بفتح اول وسکون فا ومثناة فوقانی بالف کشیده وفتح دال ابجد وکسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده بمعنی فروتنی

ومتواضع بودن آمده وانکند کی هم باین معنی دیده شده * افساى بفتح اول وسکون فا وسین مهمله بالف کشیده
ومثناة تحتانی زده افسونگر ورام کننده را گویند وافسانیدن ورام کردن راهم گفته اند * افسرسگزی بفتح اول وسکون فا وفتح
سین مهمله وراى مهمله ساکن وکسر سین معجمه وسکون کاف پارسی وکسر زاى هوز بمثناة تحتانی رسیده نام سازیست
که نوازند ودر فرهنگی بلندن آمده که نام تصنیفی وقولی است از تصنیفات باربد * افیون چیزی بفتح اول
وسکون فا وضم مثناة تحتانی بواو رسیده وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده وجیم پارسی بمثناة تحتانی رسیده وکسر
زاى هوز بمثناة تحتانی مجهول رسیده کنایه از عادت بچیزیست که بر ترک آن قادر نباشد * اقتنالوقی بفتح
اول وسکون قاف وکسر مثناة فوقانی ونون بالف کشیده وضم لام بواو رسیده وکسر قاف بمثناة تحتانی رسیده
لغتی است یونانی ومعنی آن در عربی الشوکة البیضاء است وبپارسی بادآورد گویند وآن بوته خاری باشد سفید
* اقطی بفتح اول وسکون قاف وکسر طای حطی بمثناة تحتانی رسیده بیونانی نام درخت بید است وبید میوه ایست
در هندوستان مانند انار شیرین میشود وآن میوه را از جوارشات داخل میسازند ودرخت آنرا هم بیونانی خاما
اقطی خوانند * اقلی بضم اول وسکون قاف وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده بلغت یونانی کاین را گویند وفس بکسر دال ابجد
وسکون سین مهمله بمعنی هندسه آمده پس اقلیدس که کتاب هندسه است مرکب ازین دو لفظ است * الاچی بکسر
اول ولام بالف کشیده وکسر جیم پارسی بمثناة تحتانی رسیده فیل را گویند وبتازی قاتلة صغار را خوانند وبزبان هندی
نیز فیل را الاچی گویند * الاطینی بفتح اول ولام بالف کشیده وکسر طای حطی بمثناة تحتانی رسیده وکسر نون بمثناة تحتانی
رسیده بلغت رومی گیاهی است که بر درختها پیچد وآن را البلاب وعشقه خوانند * النی بفتح اول وسکون لام وکسر نون
بمثناة تحتانی رسیده چوب بازوی دروازه را گویند * اموسنی بفتح اول وسکون میم وکسر واو وسین مهمله ساکن
ونون بمثناة تحتانی رسیده دو زن را گویند که یک شوهر داشته باشد وهر یک مر دیگری را اموسنی بود * انالیقی
بفتح اول ونون بالف کشیده وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده وکسر قاف بیای حطی رسیده بلغت رومی دوائی است
که آنرا انجره گویند وتخم آنرا بزر الانجره خوانند وبتازی قریض گویند تخم آن مستعمل است اگر مقدار سه درم از آن
با شیر گوسپند بخورند قوت باه دهد * انبارگی بفتح اول وسکون نون وموحدة تحتانی بالف کشیده وراى مهمله
ودال زده وکسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده بمعنی انباشتگی است که پری وبسیاری نعمت باشد * انبازی
بفتح اول وسکون نون وموحدة تحتانی بالف کشیده وکسر زاى معجمه بمثناة تحتانی رسیده بمعنی شرکت آمده وبمعنی
شریک هستی هم هست * انبوی بفتح اول وسکون نون وضم موحدة تحتانی بواو رسیده ومثناة تحتانی زده بمعنی بوی
کردن باشد وچیزی رانیز گویند که ببوی آمده وگنده باشد ومطلق بوی رانیز گویند خواه بوی خوب خواه بوی بد
باشد ازین جهت پادشاهان که بوی عطر وغیره آمیخته در دست دارند دست انبوی گویند وبوی کننده رانیز گویند
وفاعل وامر باین معنی هم آمده یعنی بوی کن وببوی * انداز هندسی بفتح اول وسکون نون ودال ابجد بالف کشیده
وفتح زاى هوز وهای هوز زده وهندسی معلوم طول وارض را نامند که از رسن پیمایند * اندربای بفتح اول
وسکون نون وفتح دال ابجد وراى مهمله ساکن وموحدة تحتانی بالف کشیده ومثناة تحتانی زده بمعنی دربایست
وضروری وحاجت ومحتاج الیه باشد ونگون وسر از زیر آویخته رانیز گویند * اندروای بفتح اول وسکون نون
وفتح دال ابجد وسکون راى مهمله وواو بالف کشیده ومثناة تحتانی زده بمعنی سرنگون آویخته وسرگشته وحیران باشد
وبمعنی احتیاج هم آمده * اندروایی بفتح اول وسکون نون وفتح دال ابجد وسکون راى مهمله وراو بالف کشیده
ویای حطی بمثناة تحتانی رسیده بمعنی سرنگونی وسرگشتگی وحیرانی وحاجتمندی آمده * اندی بفتح اول وسکون نون

وکسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده بمعنی خاصه باشد که در مقابل خرجی است و معنی ابجد وارث هم گفته اند و بمعنی نیز هم
آمده که بتازی ایضا خوانند و تعجب را نیز گفته اند و معنی آن لحظه هم هست که ایام گذشته باشد و تتای لفظ بود که رباشد که
هم استعمال می کنند ○ اوچیزی بضم اول و سکون واو و کسر جیم پارسی بمثناة تحتانی رسیده و کسر زای هوز بیای حطی
رسیده بمعنی ماهیت و چگونگی چیزی باشد ○ اورمانی بضم اول و سکون واو و فتح رای مهمله و میم بالف کشیده و کسر لام بمثناة
تحتانی رسیده لغتی است یونانی و معنی آن بتازی دهن العسل باشد و آن روغنی است که از مانی در معنی حاصل شود
و طعم آن شیرین است و آن را عسل داود نیز خوانند گرم و تر است در چهارم ○ اورنگی بفتح اول و سکون واو و فتح
رای مهمله و نون ساکن و کسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده نام پرده ایست از موسیقی و نام لحن سیوم است از سی
لحن باربد ○ اولین رابقی بفتح اول، تشدید واو و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده ○ واون زده ○ و زا باقی معلوم کنایه از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم است که نور او از همه موجودات پیشتر پیدا شده ○ اومالی بضم اول و سکون واو و میم
بالف کشیده و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده بمعنی اورمانی است که دهن العسل باشد و آن را عسل داود هم گویند گرم و تر است
در چهارم ○ اوی بضم اول و سکون واو و مثناة تحتانی زده بمعنی او باشد که ضمیر غایب است ○ اهنوخوشی بفتح اول و سکون
های هوز و ضم نون بواو رسیده و فتح خای معجمه بواو رسیده و کسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده ○ اهل حرفت را
گویند و این چهار قسم است از اقسام مردم که جمشید قرار داده بود و آن چنانست که جمشید طوایف انام را
چهار قسم کرد قسمی را که بانواع حرفتها فرمود اهنوخوشی نام کرد و قسمی را بکشت و زراعت مشغول گردانید
لقب آن نسودی کرد و قسمی را گفت که سپاهگری نمایند نیساری خواند و قسمی را فرمود که در کوهها
و غارها مکان کنند و بعبادت حق و کسب علوم مشغول باشند کاتوزی نامید ○ ایازی بفتح اول و مثناة تحتانی
بالف کشیده و کسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده ○ برقع سیاهی است که زنان بر پشت چشم بندند ○ ایاسی بفتح
اول و مثناة تحتانی بالف کشیده و کسر سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده بمعنی ایازیست که نوعی از برقع سیاه است که زنان
بر رو کشند ○ ایدی بفتح اول و سکون مثناة تحتانی و کسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده بمعنی نیز باشد که بتازی ایضا
گویند و ظاهرا معلوم میشود که درین معنی بالغت الثانی با نون تصحیف خوانی شده باشد ○ ایری بکسر
اول بمثناة تحتانی رسیده و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده ○ بلغت ژند و پاژند مردم و مردمی را گویند
○ ایشی بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و کسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده ○ وصف زنان است همچو بیگم
و بیگه و بی بی ○ ای بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده ترجمهٔ یا که حرف ندا است ○ این دایرهٔ دیرپای بکسر اول بمثناة تحتانی
رسیده و نون زده و دایرهٔ دیرپای معلوم اشاره بسوی دهر است و در موید الفضلا نوشته اشاره بفلک است از سبب طول
و مدت خلقت او و در قول حکمای اصحاب زیج صاحب کفایه یک لکه و نود هزار و چهار صد و نود و پنج سال گفته
○ این دو زنگی رومی بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و نون زده و باقی معلوم کنایه از روز و شب است و پیری
و جوانی را نیز گفته اند ○ این طاق نیلوفری بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و نون زده و طای حطی بالف کشیده و کسر
قاف و باقی معلوم اشاره بفلک قمر است ○ ایوان زنگاری بفتح اول و سکون مثناة تحتانی و واو بالف کشیده و
و کسر نون و فتح زای هوز و سکون نون و کاف پارسی بالف کشیده و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده ○ اشاره
بفلک قمر است ○ ایوان سیمابی بفتح اول و سکون مثناة تحتانی و واو بالف کشیده و کسر نون و سین مهمله بمثناة تحتانی
رسیده و میم بالف کشیده و کسر موحده بمثناة تحتانی رسیده ○ بمعنی فلک است

* با بفتح اول بالف کشیده بمعنی مع است که برای مصاحبت باشد و بمعنی الصاق هم آمده سعدی فرماید * رایت از رلیج راه رکرد و رکاب * کشته باپرده از طریق عتاب * و نیز در اصطلاحات بمعنی در که ترجمهٔ فی است آمده و بمعنی به بفتح موحدهٔ تحتانی و مضاف باسامی آشها مانند ماست با و زیره با و کد و با و امثال آن و مخفف باد و باشد هم بدین آمده * بابا بفتح موحدهٔ تحتانی و در دو بالف کشیده پدر و جد را گویند که پدر و پدر مادر باشد و سرگروه درویشان طایفهٔ قلندران را نیز بابا گویند * بادا بفتح اول بالف کشیده و دال مهمله بالف کشیده در مقام دعا آرند و مقام آن آخر کلام است * بادپا بفتح اول بالف کشیده و سکون دال و بای پارسی بالف کشیده کنایه از تیزتک و تند رو و سریع السیر باشد و این لغت اکثر در صفت اسپ آمده * بادپروا بفتح اول بالف کشیده و سکون دال ابجد و فتح بای فارسی و رای مهمله ساکن و وا و بالف کشیده خانه را گویند که بادگیر داشته باشد و گلدرگاه باد و روزن را گویند که بجهت باد گذارند و بمعنی بی تفاوت هم بدین آمده یعنی شخصی که پیش او همه چیز مساوی باشد * بادپیما بفتح اول بالف کشیده و سکون دال ابجد و فتح بای پارسی و یای حطی ساکن و میم بالف کشیده مردم مفلس لاابالی بیفایده گوی دروغگو و بیحاصل را گویند و کنایه از مردم میان و بیابان کرد و اسب را استر و شتر تیز رفتار نیز باشد * باده پیما بفتح اول بالف کشیده و فتح دال ابجد و های ملفوظ ساکن و فتح بای پارسی و سکون مثناة تحتانی و میم بالف کشیده شراب خواره را گویند * باحورا بفتح اول بالف کشیده و ضم حای حطی برا و رسیده و رای مهمله بالف کشیده لغتی است یونانی بمعنی روزگار آزموده آمده و ایام آن هفت روز است و بعضی برآنند که هشت روز ابتدای آن از نوزدهم تموز باشد و دران ایام آغاز شکستن گرما بود و بعضی گویند معنی این لفظ شدت و زیادتی گرما باشد و بعضی برآنند که این لفظ ماخوذ است از بحران بمعنی حکم یعنی ازین روزها حکم کنند بر احوال ماههای خزان و زمستان و روز اول آن دلیل تشرین اول و روز دوم آن دلیل تشرین آخر تا باخر درچه دران روزها واقع شود از گرما و سرما و باران و میغ دران ماهها نیز چنان بود و جمعی گویند روز اول آن دلیل ماهی است که آفتاب در برج اسد باشد و روز دوم در سنبله و روز سوم در میزان و روز چهارم در عقرب و روز پنجم در قوس و روز ششم در جدی و روز هفتم در دلو و روز هشتم در حوت بر حکم مذکور از باد و باران و امثال آن * بادستا بفتح اول بالف کشیده و کسر دال مهمله و فتح سین مهمله و غنای منقوطه بالف کشیده مردم صاحب همت و کریم طبع را گویند و نیز کنایه از دنیا باشد * باد صبا بفتح اول بالف کشیده و کسر دال مهمله و فتح صاد سعفص و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده بادی است که از مابین مشرق و شمال وزد و بعضی باد شرقی را گفته اند و بعضی برآنند که بدان گل بشکفد و در تاج مینویسد بادی که از پشت آید چون روی بقبله آری و در تذکرة الاولیا مذکور است صبا بادی است که از زیر عرش برمی خیزد و آن وقت صبح می وزد و بمعنی با دختران هم آمده لیکن استعمال این کمتر است * باد فزا بفتح اول بالف کشیده و دال مهمله زده و فتح فا و رای مهمله بالف کشیده در موید الفضلا بمعنی پاداش آمده * بادکزنده لب خورشید را بفتح اول بالف کشیده و کسر دال مهمله و فتح کاف پارسی و کسر زای منقوطه و سکون نون و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده و لب خورشید را معلوم باد حرا گویند که وقت طلوع شمس از وزیدن با زمانند گوئی بگزیدن لب آفتاب مشغول شده کذا فی شرح المخزن * باد مسیحا بفتح اول بالف کشیده و کسر دال مهمله و فتح میم و کسر سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده و حای حطی بالف کشیده کنایه از نفس یعنی معجزهٔ عیسی علیه السلام است که مرده را زنده می کرد و باد مسیح هم بدین معنی آمده * بادنوا بفتح اول بالف کشیده و کسر دال مهمله

وفتح نون و واو با الف کشیده صوت ونفس وخوانندگی ونی را گویند • باد هوا بفتح اول بالف کشیده ودال مهمله
زده وفتح هـای هوز و واو بالف کشیده وعلة دروغ وفرحه رجو دندارد کذا فی الاصطلاح • بارجا
بفتح اول بالف کشیده وسکون رای مهمله وجیم بالف کشیده بمعنی بارگاه است که محل بار ملوک وسلاطین باشد • بارخدا
بفتح اول بالف کشیده و رای مهمله زده وضم خای منقوطه وذال مهمله بالف کشیده حق تعالی را گویند جل جلاله
ودر فرهنگی بدین آمده که ترجمه مولی بارخدا است وپادشاهان بزرگ واولوالعزم واولوالامر وصاحب وخداوند را
نیز گفته الد وشعرا بدین معنی ممد وح را بارخدا نامیده اند وآن لفظی است مرکب بمعنی خداوند رخصت بار خدایا
یعنی ای خدای بزرگ • بازا بفتح اول بالف کشیده و زای فوز بالف کشیده وزن دو استیر باشد بوجب قرارداد زرتشت
بهرام وصراستیری چهار مثقال است ومعنی دیگر پیدا نمیشود بمعنی بازیها • بازاریا بفتح اول و زای هوز بالف کشیده
ورای مهمله زده ومثناة تحتانی بالف کشیده تصغیر بازار است واین دلیلی بر آن است که الف برای تصغیر هم می آید
کذا فی التتیه • باعورا بفتح اول بالف کشیده وضم عین نوا ورسیده نام بلعم است که او ز اهل ی بود
مستجاب الدعوات در زمان موسی علیه السلام وعاقبت ایمان بر باد داد واورا بلعام نیز گفته اند
باغ سخا بفتح اول بالف کشیده وکسر غین منقوطه وفتح سین مهمله وخای منقوطه بالف کشیده کنایه از مردم صاحب همت
وسخاوت باشد وکنایه از دنیا نیز هست • بالا بفتح اول بالف کشیده ولام بالف کشیده بمعنی زبر آمده که در
مقابل زیر است ودر تازی فوق گویند وقد وقامت را نیز گفته اند وبمعنی درازی هم هست که بعربی طول خوانند
ودر فرهنگی بمعنی اسپ جنیبت هم بدین آمده که اسپ کوتل باشد وبمعنی بلندی وقد ورخامه که وقت تقطیع
موازی بالا می ستانند • بام خضرا بفتح اول بالف کشیده وکسر میم وفتح خای منقوطه وسکون ضاد معجمه
ورای قرشت بالف کشیده بمعنی آسمان آمده است • بانگ عنقا بفتح اول بالف کشیده ونون زده وکسر کاف
پارسی وفتح عین مهمله وسکون نون وقاف بالف کشیده نام پرده ایست از موسیقی • بانوا بفتح اول بالف کشیده
وفتح نون و واو بالف کشیده نام مردی است که در عهد ذوالقرنین بعد از بینوائی شد بدیدنوا نکو مال ارشد
ومعنی ترکیبی ظاهر است که با سامان وسرانجام باشد • باغا بفتح اول بالف کشیده وغای مدوره بالف کشیده
نوعی از طعام است که باجه نیز خوانند • ببا بفتح اول وموحده تحتانی بالف کشیده در خانه ودر سرا را گویند
وآشی را نیز گویند که از بن بپزند • ببغا بفتح اول وسکون با و با رصی وغین منقوطه بالف کشیده طوطی را گویند
وآن پرنده ایست مشهور ومعروف • بتا بفتح اول ومثناة فوقانی بالف کشیده نوعی از طعام باشد وباین معنی
با تشدید مثناة فوقانی هم بدین آمده وبکسر موحده تحتانی امر کلشتن است بمعنی بکاره • بترجا بفتح اول
ومثناة فوقانی وسکون رای مهمله وجیم بالف کشیده کنایه از عورتین که مقعد مردان ولدر چ زنان باشد وفرجه
ما بین ناصی وکوشت را هم گفته اند که چرک دران جمع می شود • بتیا بفتح اول وسکون مثناة فوقانی ومثناة تحتانی
بالف کشیده بمعنی سینه باشد که بتازی صدر گویند وبکسر اول هم بدین آمده • بجوجیا بفتح اول وضم جیم بواو رسیده
وکسر جیم ومثناة تحتانی بالف کشیده بلغت ژند و پاژند بمعنی فرج زنان آمده وماده هر حیوانی را گویند
• بحیرا بفتح اول وحای حطی بمثناة تحتانی رسیده ورای قرشت بالف کشیده نام راهبی و ز اهلی از نصارا بوده
وقصه شناختن او رسول آخر الزمان را صلی الله علیه وسلم در تاریخها مرقوم ومسطور است • بحرنهنگ آسا بفتح اول
وحای حطی زده وکسر رای مهمله ونهنگ آسا معلوم کنایه از تیغ وشمشیر جوهردار وآبدار است • بخارا بضم
اول وخای منقوطه ورای مهمله بالف کشیده شهریست مشهور از ماوراء النهر ومشتق از بخار است بمعنی بسیار علم

وچون دران شهر علما و فضلا بسیار بوده‌اند بنا بر ان بلخ بین نام موسوم شد گویند که در زمان پیشین چنان شهری عظیم
بود که در عالم از ان نیکوتر کمتر بوده * برتیشا بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده وشین
منقوطه بالف کشیده بزبان ژند و پاژند پرستوک را گویند وآن پرنده ایست معروف * برج ثریا بضم اول وسکون
رای مهمله وکسر جیم وضم ثای مثلثه وفتح رای مهمله وفتح وتشدید مثناة تحتانی بالف کشیده کنایه از دندان معشوق است
* برخوردار باد بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح خای منقوطه و واو معدوله و رای مهمله زده و دال بالف کشیده
وسکون رای قرشت ومثناة تحتانی بالف کشیده یعنی برخوردار باشی واگر الف ندا گویند بمعنی ای برخوردار بود * برزویلا
بضم اول وسکون رای مهمله وضم زای هوز بواو رسیده وفتح مثناة تحتانی ولام بالف کشیده نام مبارزی تورانی
از لشکر افراسیاب بوده * برسیانا بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر سین مهمله ومثناة تحتانی بالف کشیده ونون
بالف کشیده رستنی باشد که تخم آن مانند تخم کرفس است علت جرب را نافع باشد * برشجا بفتح اول وسکون رای
مهمله وفتح شین منقوطه وجیم بالف کشیده نام موضعی است میان ایران وتوران * برشخا بفتح اول وسکون رای
مهمله وفتح شین قرشت وخای منقوطه بالف کشیده بمعنی برشجاست که موضعی است در میان ایران وتوران معلوم
میشود که درین لغت تصحیف خوانی شده * برصیصا بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر صاد سعفص بمثناة تحتانی رسیده
وصاد بی نقطه بالف کشیده معروف است واو عابدی بوده در نهایت خدا پرستی عاقبت از شیطان فریب خورد
وکمراه شد * برغستوا بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح غین وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی و واو بالف کشیده
طعامی وآشی است که از برغست پزند * برکتف ابر چادر آسا بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح کاف وکسر مثناة
فوقانی وکسر فا وفتح همزه وسکون موحده تحتانی و رای مهمله زده وچادر آسا معلوم ای بالای ابر آفتاب یا روشنائی
آفتاب * برگ ونوا بفتح اول وسکون رای مهمله وکاف پارسی وفتح واو ونون بالف کشیده بمعنی سامان وسرانجام آمده
* برنا بفتح اول وسکون رای مهمله ونون بالف کشیده نوچه وجوان را گویند ودر شرفنامه وقنیه منقول از علمی
بضم اول بلدیدن آمده بمعنی جوان وظریف خوش طبع وچنار را نیز گویند که بر دست و پا بندند ودر فرهنگی
نیز بضم اول بلدیدن آمده * بروانیا بفتح اول وسکون رای مهمله و واو بالف کشیده وکسر نون ومثناة تحتانی
بالف کشیده بلغت یونانی رستنی باشد که مانند عشقه بر درختها پیچد ومیوهٔ آن شبیه بانگور است بجهت دباغت
کردن چرم بکار آید وآن را بتازی حالق الشعر خوانند چه از ان ریشها آویزان میباشد وباین سبب مزار افشان
گویند شده * برون سرا بکسر اول وضم رای مهمله بواو رسیده وکسر نون وفتح سین مهمله و رای قرشت بالف کشیده
زری را گویند که درغیر دار الضرب وضراب خانه سکه کرده باشند * برملیا بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر
شان ملوره وسکون لام ومثناة تحتانی بالف کشیده رستنی باشد که آنرا رازیانه گویند وگویند از روزیکه آفتاب
ببرج حمل میرود هر که هر روز یکدرم تخم رازیانه با یکدرم قند سفید سفوف کند وتا سه ماه در خوردن آن
مداومت نماید مریض نشود وجمیع گزندگان تخم رازیانه خورند بجهت روشنائی چشم ودر فرهنگی بلدیدن آمده
که افعی چشم خود را بجهت روشنائی وتقویت بر آن میمالد * بریان صلا بکسر اول وسکون رای مهمله بمثناة تحتانی
بالف کشیده وکسر نون وصلا باحای مهمله وتشدید لام بالف کشیده بریان باتره وپودنه وترخان ودان وپیاز را گویند
* بزرا بفتح اول وسکون زای هوز و رای مهمله بالف کشیده بلغت ژند و پاژند تخم زراعت را گویند مطلقا یعنی
هر چیز که بجهت خوردن حیوانات کاشته می شود * بسا بفتح اول وسین مهمله بالف کشیده بمعنی ای بس وبسیار
باشد ونام شهری است در فارس که آنرا فسا بفتح فا نامند * بسماسا بفتح اول وسکون سین بی نقطه وموحدهٔ تحتانی

وسین مهمله بالف کشیده بسریانی نوعی از حرمل عرب است وآن دوائی باشد که برگ آن مانند برگ بید بود لیکن کوچک تر از آن است وگل آن مانند یاسمن سفید وخوشبوی باشد وحرمل تازه را بیونانی مولی بکسر لام وبفارسی سندل دانه خوانند * بستان پیرا بضم اول وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی بالف کشیده ونون زده و فتح بای پارسی وسکون مثناة تحتانی ورای مهمله بالف کشیده پیرایش دهندهٔ باغ را گویند که باغبان باشد * بستهٔ گهوارهٔ فنا بفتح اول وسکون سین مهمله وفتح مثناة فوقانی وکسر همزهٔ ممدوده وگهوارهٔ فنا معلوم کنایه از اسیران محنت دنیا وگرفتاران دنیا است * بسربا بکسر اول وسکون سین مهمله وکسر رای قرشت ومثناة تحتانی بالف کشیده بلغت ژند وپازند گوشت را گویند که بتازی لحم خوانند * بسیا بفتح اول وسکون سین مهمله ومثناة تحتانی بالف کشیده بلغت ژند وپا ژند شراب انگور را گویند * بطرا بفتح اول وسکون طای حطی و رای مهمله بالف کشیده بیونانی کوه را گویند که بتازی جبل خوانند ودر فرهنگی بجای موحدهٔ تحتانی فای سعفص هم بنظر آمده * بغا بفتح اول وغین منقوطه بالف کشیده حیز را گویند که بعربی مخنث خوانند * بغرا بضم اول وسکون غین و رای مهمله بالف کشیده نام پادشاهی بوده از خوارزم وکلنگی را نیز گویند که در وقت پرواز پیشاپیش همه کلنگها رود وآشی است مشهور چون واضع آن آش بغراخان پادشاه خوارزم بوده بنام او منسوب ساخته بغراخانی می گفتند واکنون خانی را انداخته وبغرایی خوانند وبفتح موحدهٔ تحتانی خوک نر باشد که بعربی خنزیر می گویند * بکیاما بکسر اول وسکون کاف ومثناة تحتانی بالف کشیده وسین مهمله بالف کشیده سربارو را گویند وآن بستهٔ کوچکی است که بر بالای بار ستور می بندند وآنرا علاوه نیز گویند * بنبا بضم اول وسکون نون وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده آشی باشد که از ون پزند وآن ترد رخت بطم باشد وشیرازی بن گویند * بنطاسیا بکسر اول وسکون نون وطای حطی بالف کشیده وکسر سین مهمله ومثناة تحتانی بالف کشیده بلغت یونانی حس مشترک را گویند * بوا بضم اول و واو بالف کشیده مخفف بود است یعنی باد وا بن را در محل دعا آرند * بوبا بضم اول وسکون واو وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده آشی را گویند که از گوشت بزکوهی پخته باشند * بوجبا بضم اول وسکون واو وکسر جیم وبای فارسی بالف کشیده بلغت ژند وپازند عیار بادرنگ را گویند * بوحا بضم اول وسکون واو وحای حطی بالف کشیده بلغت یونانی گیاه ماه پروین را گویند ومغ آنرا بتازی جلوار خوانند وگویند با بیش در یکجا روید * بوریا بضم اول وسکون واو مجهول وکسر رای مهمله ومثناة تحتانی بالف کشیده معروف است که بساط گستردنی از نی وغیره سازند * بویا بضم اول وسکون واو مجهول ومثناة تحتانی بالف کشیده چیزهائی را گویند که بوی خوش دهد ویا بوی بد * بها بفتح اول وهای ملفوظه بالف کشیده بمعنی قیمت هرچیز آمده وبکسر اول خوبی و زیبائی را نامند * بوی افزا بضم اول وسکون واو ومثناة تحتانی وفتح همزه وسکون فا و زای معجمه بالف کشیده ادویهٔ گرم که در دیگ پخته اندازند برای خوشبو چون زیره وقرنفل وجز آن * بهار آرا بفتح اول وهای ملفوظه بالف کشیده وسکون رای مهمله والف ممدوده ورای قرشت بالف کشیده بمعنی آراینده بهار آمده * بهار پیرا بفتح اول وهای ملفوظه بالف کشیده وسکون رای مهمله وفتح بای فارسی ومثناة تحتانی ساکن ورای قرشت بالف کشیده بمعنی پیراینده بهار بهشت ودنیا آمده ونام ولایتی است قریب سمرقند که آنرا سغد نیز گویند * بهرا بفتح اول وسکون های ملفوظه و رای مهمله بالف کشیده بمعنی از جهت چیزی وبرای چیزی باشد * بیا بکسر اول ومثناة تحتانی بالف کشیده امر آمدن باشد وبفتح موحدهٔ تحتانی بمعنی پر آمده که نقیض خالی است ودر رساله ودر سرا را نیز گویند * بی آبیست عالم را بکسر اول وسکون مثناة تحتانی مجهول وفتح الف ممدوده وکسر موحدهٔ تحتانی بیای حطی رسیده وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی وعالم را معلوم یعنی رواج و رونق نیست عالم را از باعث قحط ویا از سبب ظلم ودر قنیه بلبلدن آمده که اینا پاکیست

عالم را * بیتا بکسر اول وسکون مثناة تحتانی ومثناة فوقانی بالف کشیده بلغت ژند و پازند بمعنی خانه است که بتازی
بیت خوانند * بی دست وپا بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح دال ابجد وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی وفتح واو
وبای پارسی بالف کشیده کنایه از سراسیمه باشد * بید گیا بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وسکون دال مهمله وکسر
کاف پارسی ومثناة تحتانی بالف کشیده نوعی از حشیش است که کنگر باشد و آن سرد وخشک است در اول حرارتهای
تازه را نافع باشد * بیدلا بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وکسر دال ابجد ولام بالف کشیده سخنان بی ربط
وهذیان را گویند * بیربرشا بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وسکون رای مهمله وضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده
وشین منقوطه بالف کشیده بلغت ژند و پازند خیار باذرنگ را گویند * بیرون سرا بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول
رسیده وضم رای مهمله بواو رسیده وسکون نون وفتح سین مهمله و رای قرشت بالف کشیده زری را گویند که
در غیر ضرابخانه سکه شده باشد * بی سروپا بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح سین مهمله وکسر رای
قرشت وفتح واو وبای پارسی بالف کشیده سراسیمه را گویند * بیغا بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وغین منقوطه
بالف کشیده نام مرغی است که بطوطی اشتهار دارد و آنرا طوطک وطوطه نیز گویند ودر هندوستان می شود * بیلوا
بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده ولام زده و واو بالف کشیده دارو فروش را گویند و بجای موحدهٔ تحتانی
بای فارسی نیز بنظر آمده * بی محابا بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و محابا معلوم بی دریغ و بی ترس را
گویند * بینا بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده ونون بالف کشیده بمعنی دیده ور باشد و بلغت ژند و پازند بمعنی ماه است
که بعربی شهر باشد

چشمهٔ دوم بخرد وم از قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان موحدهٔ تحتانی با بای ابجد وبای پارسی

* باب بفتح اول بالف کشیده وسکون موحدهٔ تحتانی بمعنی پل رباط و بمعنی باره وحق نیز هست چنانچه گویند در باب
فلانی یعنی در حق فلان ودر بارهٔ فلانی و بمعنی شایسته ودرخور نیز آمده چنانچه گویند باب فلانی یعنی شایستهٔ فلانی است
و در لغت ژند و پاژند بمعنی اول بجای موحدهٔ تحتانی آخر بای پارسی آمده ودر تازی دروازه را گویند * بادستجاب بفتح
اول بالف کشیده وسکون دال مهمله وفتح سین مهمله وسکون نون وجیم بالف کشیده وموحدهٔ تحتانی زده نام گیاهی است
که آنرا آفتاب پرست گویند وهندش هلهل نامند * باراب بفتح اول بالف کشیده و رای مهمله بالف کشیده وموحدهٔ
تحتانی زده ناحیه ایست مشهور و وسیع در ما وراء النهر و زراعتی را نیز گویند که از آب رودخانه وکاریز
وغدیر وآبگیر حاصل شده باشد * بازی شب بفتح اول بالف کشیده وکسر زای هوز ومثناة تحتانی مشدد وفتح شین
منقوطه وموحدهٔ تحتانی زده هفت بازی است که در شب بازند چون آتش بازی وخیمه بازی وبرآوردن
صورتها وغیره * بارنب بفتح اول بالف کشیده وسکون رای مهمله وفتح نون وموحدهٔ تحتانی زده تخم شبت را نامند
* بانوگشسب بفتح اول بالف کشیده وضم نون بواو رسیده وفتح کاف پارسی وشین منقوطه وسکون سین مهمله
وموحدهٔ تحتانی زده نام دختر رستم زال باشد * بت فریب بضم اول وسکون مثناة فوقانی وکسر فا و رای مهمله
وسکون مثناة تحتانی موحدهٔ تحتانی نام روز بیست وچهارم است از ماههای ملکی * بتکوب بفتح اول وسکون مثناة
فوقانی وضم کاف بواو مجهول رسیده وموحدهٔ تحتانی زده ریچالی باشد که از مغز جوز وشیر و ماست وشبت
سازند ودر کتابی بجای موحدهٔ تحتانی آخر مثناة فوقانی بدیدن آمده و بجای کاف لام نیز بنظر آمده
* بتلاب بکسر اول وسکون مثناة فوقانی ولام بالف کشیده وموحدهٔ تحتانی زده غلاف گل خرما را گویند
* بدخشی نداب بکسر اول وفتح دال ابجد وسکون خای منقوطه وشین قرشت وندآب معلوم کنایه از لعل بدخشانی

و شراب لعلی باشد * برحاسب بضم اول و سکون رای مهمله و جیم بالف کشیده و سکون سین بی نقطه دار
و موحدهٔ تحتانی زده نام مبارزی است تورانی که با پسران ویسه بجنگ گودرز آمده بود * برغاب بفتح اول
و سکون رای مهمله و غین منقوطه بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی زده بند آب را نامند یعنی جاییکه پیش آب را
بندند تا آب در آنجا جمع شود * برفاب بفتح اول و سکون رای مهمله و فا بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی زده
آب سرد و آب برف را گویند و کنایه از آب دهان است که در وقت خوردن شخصی چیزی را بسبب میل
و هوامش طبیعت در دهن دیگری میگردد گاه باشد که از دهن بیرون آید و بی اختیار بریزد * برنجاسب
بکسر اول و رای مهمله و سکون نون و جیم بالف کشیده و فتح سین مهمله و بای پارسی زده گیاهی باشد که آنرا
بوی مادران گویند و چون در رساله بکسر نون جمیع گزندگان بگریزند و باین معنی بجای بای فارسی مثناة فوقانی
هم بنظر آمده * بشاسب بفتح اول و شین منقوطه بالف کشیده و فتح سین مهمله و موحدهٔ تحتانی زده مخفف
بوشاسب است که خواب باشد و بتازی نوم خوانند * بغداد شراب بفتح اول و سکون غین معجمه و دال ابجد
بالف کشیده و کسر دال مهمله و فتح خای منقوطه و رای مهمله بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی زده کنایه از شکم
خالی و گرسنگی باشد و ساغر خالی از شراب را نیز گویند * بلنجاسب بکسر اول و لام و سکون نون و جیم
بالف کشیده و سکون سین مهمله و بای پارسی زده گیاهی است که آنرا بوی مادران گویند و بجای بای پارسی
هم بنظر آمده که بلنجاسف باشد * بوب بضم اول بواو مجهول رسیده و موحدهٔ تحتانی زده فرش و بساط
خانه را گویند و باین معنی بجای حرف اول بای حطی هم بنظر آمده * بوشاسب بضم اول بواو مجهول
رسیده و شین منقوطه بالف کشیده و سکون سین مهمله و بای پارسی زده بمعنی خواب دیدن باشد که بتازی
رؤیا گویند * بی آب بکسر اول و سکون مثناة تحتانی مجهول و فتح الف ممدوده و موحدهٔ تحتانی زده کنایه از بی رونق
و بی طراوت و لطافت و عدم جاه و شان و شوکت باشد و بمعنی خجل و شرمنده هم بنظر آمده * بیجاده آب
بکسر اول و سکون مثناة تحتانی مجهول و جیم بالف کشیده و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده و فتح الف ممدوده و موحدهٔ
تحتانی ساکن بمعنی شراب که برنگ سرخ و کهربا باشد و بمعنی مرغ نام نیز بنظر آمده * بیرنجاسب بکسر اول بمثناة
تحتانی رسیده و کسر رای مهمله و سکون نون و جیم بالف کشیده و سکون سین مهمله و موحدهٔ تحتانی زده گیاهی است
که آنرا بوی مادران میگویند * بیضه در آب بفتح اول و سکون مثناة تحتانی و فتح ضاد معجمه و کسر همزهٔ مبدله و فتح
دال ابجد و سکون رای قرشت و فتح همزه بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی زده بیضهٔ که هنوز بچه در آن متکون
نشده باشد * بیناب بفتح اول و سکون مثناة تحتانی و نون بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی زده چیز مثالی باشد
که مردم را در حالت مکاشفه دیده میشود و آنرا بتازی معاینه می گویند * بیوراسب بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول
رسیده و فتح واو و فتح رای مهمله و سکون سین غیر منقوطه و موحدهٔ تحتانی زده ضحاک ماران را گویند وجه تسمیه اش
آنکه پیش از پادشاهی ده هزار اسب داشت و بزبان دری بیور بکسر موحدهٔ تحتانی و سکون مثناة تحتانی مجهول
و فتح واو و رای مهمله زده بمعنی ده هزار باشد و او را باین اعتبار باین نام میخوانند و نام اصلی او بیور بود چنانکه خواهد آمد

چشمهٔ سوم جرعهٔ دوم قلزم اول از کتاب هفت قلزم در بیان موحدهٔ تحتانی با مثناة فوقانی

* بات بفتح اول بالف کشیده و مثناة فوقانی زده بمعنی باد تو بند آمده و مثناة فوقانی که در اینجا ساکن است
در اصل مضموم بود واو را حذف کردند مثناة فوقانی مضموم ماند در آخر کلمه و آخر کلمهٔ فارسی ساکن می باشد
* بادبدست بفتح اول بالف کشیده و سکون دال مهمله و فتح موحدهٔ تحتانی و دال ابجد و سکون سین سعفص و مثناة

بوقاند مردم مفلس وتهی دست وهیچکاره وبیحاصل باشند * باد بروت بفتح اول بالف کشیده وکسر دال ابجد
وبروت معلوم کنایه از عجب وتکبر وغرور باشد وبسکون دال ابجد مردم صاحب تکبر وغرور را گویند * باد دام دمغزاست
بفتح اول بالف کشیده ودال ابجد بالف کشیده وکسر میم وضم دال مهمله بواو رسیده وفتح میم وسکون غین منقوطه
وفتح زای هوز وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی زده یعنی باد دام ترقیده از غایت پری * باد دست بفتح اول بالف کشیده
وسکون دال مهمله وفتح دال ابجد وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی مردم تهیدست وهرزه خرج ومتلف کشیده
ومسرف را گویند * باد پس پشت بفتح اول بالف کشیده وکسر دال ابجد وفتح بای فارسی وکسر سین مهمله وضم
بای پارسی وسکون شین منقوطه ومثناة فوقانی باد غربی است که بتازیش دبور گویند ضد صبا * باد صولت بفتح
اول بالف کشیده وسکون دال مهمله وفتح صاد سعفص وسکون واو وفتح لام ومثناة تحتانی زده حمله آوری را مانند
که در حمله کردن شتابی هم چو باد دارد * باد هرات بفتح اول بالف کشیده وکسر دال مهمله وهای هوز وراء قرشت
بالف کشیده ومثناة فوقانی زده باد شمال را گویند وآن از طرف مشرق بجانب مغرب وزد بر خلاف باد دبور
* بارکاب توختا گشت بفتح اول بالف کشیده وکسر رای مهمله وکاف بالف کشیده وکسر موحده تحتانی وضم مثناة
فوقانی بواو رسیده وخای منقوطه بالف کشیده وفتح کاف وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی یعنی هنگام سواری رام
ومطیع تو است انوری گوید در تعریف اسپ * تبارک الله ازان آب سیر وآتش فعل * که بارکاب تو خاک است با عنانت هوا *
* باشت بفتح اول بالف کشیده وشین منقوطه ومثناة فوقانی زده چوب بزرگی را گویند که سقف خانه را بدان
پوشند * باشکرت بفتح اول بالف کشیده وفتح شین منقوطه وکاف وراء مهمله ومثناة فوقانی زده یعنی با لب تو
کل انی الاداة در فرهنگی با سخن شیرین تو بدین آمده * باکزان بهشت بفتح اول بالف کشیده وکسر کاف
ورای مهمله بالف کشیده وکسر نون وموحده تحتانی وهای هوز ورشین منقوطه ومثناة فوقانی ساکن کنایه از حوران است
* بالادست بفتح اول بالف کشیده ولام بالف کشیده وفتح دال وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی بمعنی صدر
مجلس باشد وکنایه از حریف غالب ونیز چیزیکه نفاست تمامی دارد * بالست بفتح اول بالف کشیده وکسر لام
وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی درخت زرد وشیزه وبا کره را مانند * بالشت بفتح اول بالف کشیده وکسر لام وشین منقوطه
ومثناة فوقانی زده بالش را گویند که در زیر سر نهند ونیز نام وزنی است مقدار هشت مثقال وزر اندک طلا * بالین پرست
بفتح اول بالف کشیده وکسر لام مثناة تحتانی رسیده ونون زده وفتح بای پارسی ورای مهمله وسین مهمله ومثناة
فوقانی زده کنایه از مردم آرام طلب وبیکار وهیچکاره باشد * بام بنشست بفتح اول بالف کشیده وسکون میم
وفتح بای موحده وسکون نون وفتح شین منقوطه وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی زده کنایه از آن است که ویران گردید
وخراب شد * باهت بفتح اول بالف کشیده وفتح های هوز وسکون مثناة فوقانی سنگی باشد سفید برنگ مرتشیشای فضی
چون نظر مردم بر آن افتد بی اختیار بخندد آینه وآنرا از دریا آورند وبتازی حجر الضحک خوانند * بایست بفتح اول
بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی در بایست وضروری ومحتاج الیه باشد وبمعنی چنانکه
می باید ومی شاید هم بدین آمده * بت بضم اول وسکون مثناة فوقانی معبود ومسجود کافران باشد که از سنگ وچوب
تراشند وبتازی صنم خوانند وکنایه از معشوق هم آمده وبفتح اول مرغابی را گویند ومعرب آن بط است ونیز
ادار جولاهگان را گویند یعنی آشی که بر روی تار مالند ودر تازی نیز همین معنی دارد وبمعنی لیف جولاهگان هم آمده
* بتوخت بکسر اول وضم مثناة فوقانی بواو مجهول رسیده وخای منقوطه ومثناة فوقانی زده ماضی توختن است
یعنی بیند وخت وجمع کرد وبمعنی کشید وفرو برد هم آمده که از کشیدن انتقام وفرو بردن چیزی در جائی باشد

و معنی ادا کرد و گزارد هم آمده اعم از آنکه نماز باشد یا قرض و دین و امانت ⊙ بجیحون نشست بفتح اول و بای ابجد
و جیم و مثناة تحتانی ساکن و ضم های حطی بواو رسیده و نون زده و نشست معلوم یعنی جیحون را عبره کرد کنایه از التیه
و در ادات است یعنی در جیحون بکشتی سوار شد و کنایه از گریهٔ بسیار نیز آمده ⊙ بحشیات بفتح اول و سکون حای حطی و فتح
مثلثهٔ فوقانی و جیم بالف کشیده و مثناة فوقانی زده بلغت یونانی مرح مرو زا گویند و آنرا بتازی عصی الراعی خوانند و آن
رستنی باشد سرخ بسیاهی مایل تقطیر البول را نافع است ⊙ بحردست بفتح اول و سکون حای حطی و رای مهمله
و فتح دال ابجد و سین مهمله و مثناة فوقانی زده سخی و کریم را گویند که همیشه میداده باشد ⊙ بخت بفتح اول
و سکون خای منقوطه و مثناة فوقانی بمعنی طالع باشد و نام جانوریست شبیه بملخ و سیاهی را نیز گویند که در خواب
بر مردم افتد و آن را بتازی کابوس و بعضی الجنه خوانند و بضم اول نام پادشاهی ظالم که بیت المقدس را خراب کرد
⊙ بخست بکسر اول و فتح خای منقوطه و سین مهمله و مثناة فوقانی زده بمعنی شکست و مجروح کردانیده آمده و بفتح
اول صدا و آواز فرو خیزد باشد و بضم اول و تشدید خای منقوطه صدا و آواز دماغ را گویند در خواب و آنرا بتازی
غطیط خوانند ⊙ بدست بکسر اول و دال مهمله و سین مهمله و مثناة فوقانی زده وجب را گویند که بتازی شبر خوانند
و بفتح اول و دال ابجد بهمین معنی نیز بدان آمده و معنی در دست و بدست نیز ظاهر است ⊙ بدکنشت بفتح اول
و سکون دال مهمله و ضم کاف و کسر نون و شین منقوطه و مثناة فوقانی زده بدکردار را نامند ⊙ برست بفتح اول و سکون رای
مهمله و فتح موحدهٔ تحتانی و سین سعفص و مثناة فوقانی زده بمعنی قانون و قاعده و روش و طرز آمده ⊙ برباد رفت
بفتح اول و سکون رای مهمله و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و دال مهمله زده و فتح رای قرشت و فا و مثناة فوقانی
زده بمعنی ضایع شد و چنان رفت که باز نگشت ⊙ بربست رخت بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح موحدهٔ تحتانی
و سین مهمله و مثناة فوقانی زده و فتح رای قرشت و خای منقوطه و تای قرشت زده ای سفر کرد و کوچ نمود
⊙ بردوش احمد دارد ست بفتح اول و سکون رای مهمله و ضم دال ابجد بواو رسیده و کسر شین منقوطه و فتح همزه
و سکون حای حطی و فتح میم و دال بی نقطه ساکن و دار دست معلوم ای مطیع احمد باش ⊙ برشت بکسر اول و کسر
رای مهمله و شین منقوطه و مثناة فوقانی زده چیزی را گویند که بریان و روشن کرده باشند ⊙ برشمت بفتح اول
و سکون رای مهمله و فتح شین منقوطه و میم سعفص و مثناة فوقانی زده گیاهی است خودرو شبیه باسفناج که در آشها
داخل کنند و آن بیشتر در میان زراعت و کنارهای جوی آب روید و آنرا جعه گویند و بتازی قنابری و قعلول و تملول
و شجرة البق خوانند و بعضی بر آنند که ثمره ایست بهاری طعم تیزی دارد و تازه آنرا بپزند و خورند و چون خشک
شود بکوبند و کاو دمند و بعضی گویند که گیاهی است که گل زردی دارد و آن را بیشتر اوقات بکار و خرد مند و حلو غ
را نیز گویند و آن چیزی است سبز که بروی آب استاده می استد و جوی آب را نیز گویند که برزیگران از منبع
بجانب زراعت برند ⊙ برنشاندن دست بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح نون و شین منقوطه بالف کشیده و نون
زده و فتح دال ابجد و نون ساکن و فتح دال ابجد و سین مهمله و مثناة فوقانی زده کنایه از رقصیدن باشد ⊙ برکاشت
بفتح اول و سکون رای مهمله و کاف پارسی بالف کشیده و شین منقوطه و مثناة فوقانی زده بمعنی برگردانید آمده
که ماضی برگردانیدن است عموما و معنی روی گردانیده باشد خصوصا ⊙ برگست بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح
کاف پارسی و سکون سین مهمله و مثناة فوقانی زده بمعنی برکس است که معاذ الله و خدا نکند باشد و بهمین معنی
بیای موحدهٔ تحتانی بای پارسی هم بدین آمده ⊙ برنشست بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح نون و شین
منقوطه و سین مهمله و مثناة فوقانی زده بمعنی سواری کرد و سوار شد آمده ⊙ بردوت بضم اول و رای مهمله و واو

ومثناة فوقانی ساکن سبلت را گویند که موی لب بالا باشد * برشخت بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح های هوز وتای
منقوطه ومثناة فوقانی ساکن بمعنی ادب کرد آمده که ماضی ادب کردن است * برهوت بفتح اول وسکون رای مهمله
وضم های هوز بواو رسیده ومثناة فوقانی زده نام وادیست در حضرموت گویند انجا چاهیست که ارواح کفار
ومنافقین انجا جمع شود * بربخشت بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر های هوز وسکون مثناة تحتانی وخای منقوطه
ومثناة فوقانی ماضی برهیختن است که بمعنی برکشیدن وبرآوردن آمده * برنوشت بفتح اول وسکون رای مهمله
وفتح مثناة تحتانی وسکون خای منقوطه وفتح نون وکسر واو وشین منقوطه ومثناة فوقانی زده یعنی کاری بیشا یک کرد
* بست بفتح اول وسین مهمله ومثناة فوقانی ساکن ماضی بستن است وسد وبمعنی کوه وبمعنی کوه نیز بدل آمده
وقست آبی را گویند که بر زیگران بر خود کرده باشند وبضم اول نام ولایتی وقلعه ایست مشهور وجائی را نیز گویند
که میوه های خوشبو در انجا بهم رسد وبمعنی گلزار هم آمده است * بشست بکسر اول وضم شین منقوطه وسین مهمله ومثناة
فوقانی ساکن ماضی شستن آمده است وبمعنی امر بمعنی بشوی نیز آمده کذا فی التنبیه وبکسر اول وشین منقوطه ماضی
نشستن نقیض برخاستن است * بکسمات بفتح اول وسکون کاف وفتح سین مهمله ومیم با الف کشیده ومثناة فوقانی زده
نوعی از نان روغنی باشد که روی آنرا مربع بریده بپزند وبیشتر مسافران بجهت راه توشه بردارند ودر مؤید الفضلا
بمعنی مطلق توشه آمده * بلفخت بفتح اول وسکون لام وفتح فا وسکون خای منقوطه ومثناة فوقانی زده ماضی بلفختن است
که بمعنی جمع کردن واندوختن باشد یعنی اندوخت وجمع کرد * بلند است وپست بفتح اول وسکون نون ودال مهمله
وحرف ربط معلوم وفتح واو وبای پارسی وسین مهمله ومثناة فوقانی زده کنایه از آسمان وزمین است ونیز غنی وفقیر را
گویند * بلنکمشت بفتح اول ولام وسکون نون وکاف وضم میم وشین منقوطه ومثناة فوقانی زده افرنجمشک است که بالنکوی
خورد روید باشد وآن در کنارهای آب روان بسیاری می باشد ومعنی سنبل وقرنفل صحرائی وتره کربه نیز بدل آمده * بناست
بکسر اول ونون با الف کشیده وفتح سین مهمله ومثناة فوقانی زده صمغی باشد که آنرا کندر گویند ودر خاصیت بمصطکی
نزدیک است * بندخت بضم اول وسکون نون وضم دال ابجد وخای منقوطه ومثناة فوقانی زده بمعنی چهره وروی
آمده * بنشاست بکسر اول وفتح نون وشین منقوطه بالف کشیده وسین مهمله ومثناة فوقانی زده بمعنی نشست باشد
که ماضی نشستن است * بنه بست بضم اول وفتح نون وهای ملفوظ زده وفتح موحده وتحتانی وسین مهمله ومثناة
فوقانی زده ماضی بنه بستن است که کنایه از کوچ کردن باشد * بوخت بضم اول وسکون واو مجهول وخای منقوطه
ومثناة فوقانی زده بمعنی پسر باشد که برادر دختر است * بوالعجب وقت بضم اول وسکون واو وفتح لام وموحده وتحتانی
بالف کشیده وکسر نون وفتح واو وقاف ومثناة فوقانی ساکن بمعنی مخالفان آمده ومنکر ولاطایل وباطل
ونامعقول را نیز گویند * بوی پرست بضم اول وسکون واو ومثناة تحتانی زده وفتح بای پارسی ورای مهمله
وسین سعفص ومثناة فوقانی زده سگ شکاری را گویند که جانوران را ببوی پیدا میکند وکنایه از جن وملک هم هست
زیرا که ایشان ببوی قناعت میکنند * بهت بفتح اول وهای ملفوظ وسکون مثناة فوقانی نوعی از طعام
باشد بعضی گویند حلوای برنج است وبعضی فرنی را نامند که برادر پالوده است بعضی گویند شیر برنج است
ومعرب آن بهط آمده باشد یک طایفه جتی ونام دریائیست در پنجاب * بهشت بکسر اول وهای ملفوظ وشین منقوطه
ومثناة فوقانی زده دارالجزای مردمان نیکوکار وبمعنی بگذاشت هم آمده که از هشتن باشد * بیاغاشت بکسر اول
ومثناة تحتانی بالف کشیده وغین منقوطه بالف کشیده وشین منقوطه ومثناة فوقانی زده یعنی نم کرد وخیسانید وسرشت
وآمیخت با آب یا بخون یا چرک * بیاغشت بکسر اول ومثناة تحتانی بالف کشیده وکسر غین منقوطه وشین قرشت

و مثناة فوقانی زده بمعنی ابا غاشت است یعنی سرشت و آمیخت و لم کرد و عیسا لید ٭ تبحشت بفتح اول و سکون مثناة تحتانی و ضم خای منقوطه و شین منقوطه و مثناة فوقانی زده هر چیز که آنرا از بیخ بر کنند مانند مانند درخت و امثال آن و بجای شین معجمه مهمله هم بدین آمده و آن هم درست است چه در پارسی فرد بهم تبدیل می یابند ٭ بیلخت بکسر اول و سکون مثناة تحتانی مجهول و ضم دال مهمله و خای منقوطه و مثناة فوقانی زده منارهٔ زهره باشد که آنرا ناهید نیز گویند و آن صاحب فلک سوم و اقلیم پنجم است ٭ بیست بکسر اول و مثناة تحتانی و سین مهمله و مثناة فوقانی زده عدد بیست معروف و بحذف مثناة تحتانی هم آمده و با مثناة تحتانی مجهول مخفف بایست باشد که امر بایستادن است یعنی توقف کن ٭ بیلفت بکسر اول و سکون مثناة تحتانی مجهول و ضم لام و فا و مثناة فوقانی ساکن منارهٔ زهره را گویند ٭ بیلخفت بکسر اول و فتح مثناة تحتانی و سکون لام و فتح خای منقوطه و فا و مثناة فوقانی زده بمعنی جمع کرد و گرد آورد کل الی زفانگویا

چشمهٔ چهارم بحر دوم از قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان موحدهٔ تحتانی با جیم عربی و پارسی

٭ بادبیج بفتح اول بالف کشیده و دال مهمله زده و کسر بای پارسی بمثناة تحتانی مجهول رسیده و جیم پارسی زده ریسمان باشد که در ایام عید و جشن از جائی آویزند و زنان و کودکان در آن نشینند و در هوا آیند و روند و بجای دال مهمله در مؤیدالفضلا زای نقطه دار هم بدین آمده ٭ باج بفتح اول بالف کشیده و جیم زده بمعنی خاموشی باشد که مغان و آتش پرستان در وقت بدن شستن و چیز خوردن و عبادت که معمول ایشان است بجا آورند و حال و اسباب را گویند که پادشاهان زبردست گیرند و همچنین ملوکان از رعایا ستانند و نیز زر یکه راهداران از سوداگران و تجاران بگیرند ٭ بادسنج بفتح اول بالف کشیده و دال مهمله زده و فتح سین معنص و نون و جیم زده کسی را گویند که عبالها و الله یشهای باطل کند و مردم عام طمع و متکبر را نیز گویند ٭ بادنج بفتح اول بالف کشیده و کسر دال ابجد و نون و جیم زده بمعنی نارگیل است و آنرا جوز هندی نیز گویند ٭ نادیج بفتح اول بالف کشیده و کسر دال مهمله و مثناة تحتانی و جیم زده چیزی باشد مانند ساق جاقشر که از پارچهٔ رنگین قلمی آجید ه کسند و بیشتر شاطران و پیاده روان بر پا کشند ٭ بادرنج بفتح اول بالف کشیده و دال مهمله زده و ضم رای مهمله بواو رسیده و جیم زده بستان افروز را گویند و آن گلی است سرخ که بتازیش عمیر خوانند کل الی زفانگویا زد در شرفنامه است که بستان افروز تاج خروس را گویند و در فرهنگی بدین آمده که ضیمران را نامند و در حقایق الاشیا با ذال معجمه بمعنی شاه اسپرغم نوشته ٭ بارح بفتح اول بالف کشیده و فتح زای مهمله و جیم زده سگ انگور باشد و آنرا بعربی عنب الثعلب گویند ٭ بازبیچ بفتح اول بالف کشیده و زای هوز زده و بای پارسی بمثناة تحتانی مجهول رسیده و جیم پارسی زده مهرهٔ چندیست که در ریسمان بندند و از بالای گهوارهٔ اطفال آویزند تا ایشان بدان بازی کنند و آنرا بعربی دادا گویند و بعضی گویند بر آن تتمه یا جامه وصل کنند که بمنزلهٔ گهواره باشد اطفال را و ریسمانی را گویند که در ایام عید و جشن از جائی آویزند و طفلان و زنان و دختران بر آن نشسته در هوا آیند و روند ٭ باغچ بفتح اول بالف کشیده و فتح غین منقوطه و سکون جیم انگور نیم پخته را گویند و آنرا غوره هم خوانند ٭ باغنج بفتح اول بالف کشیده و فتح غین معجمه و نون و جیم زده بمعنی باغچ است که انگور نیم رس باشد ٭ بانوچ بفتح اول بالف کشیده و ضم نون بواو رسیده و جیم زده جای خوابی باشد که بجهت اطفال سازند و از جائی آویزند و طفل را در آن خوابانند و حرکت دهند تا در هوا آید و رود و ریسمانی را نیز نامند که در ایام عید و نوروز از جای بلندی

یا شاخ درختی آویزند و زنان و دختران بران نشسته در هوا آیند و روند ٭ بتنج بفتح اول وفتح مثناة فوقانی و نون وجیم زده بمعنی افشردن و فشردن آمده و بکسر اول امر است بتنجیدن بمعنی دردم پیچ و بفشار و ازین در آره بج بفتح اول وسکون جیم زه آب و بالایش آب و شراب وامثال آن باشد و گوشت روی را هم گفته اند که نزدیک بکنار لب باشد واندرون دهان را نیز گفته اند و بضم اول ازرا گویند که برادر گوسپند است و بکسر اول بمعنی ابریج باشد که بتازی ابازهره خوانند ٭ بچ بضم اول وسکون جیم پارسی اندرون لب نرس دهن باشد وموی پیش سر را نیز گفته اند ٭ بچ بچ بضم موحده تحتانی وسکون نون وجیم پارسی حرف زدنی باشد در غایت آهستگی و سرگوشی را نیز گویند ولفظی است که بدان شبانان بزرا طلبند و پیش خود خوانند ٭ بدبج بفتح اول وکسر دال مهمله بمثناة تحتانی رسیده وجیم زده هلیله را گویند و آن چیزی است باندام بیضهٔ مرغ و آنرا در شیرهٔ قند پرورده کنند و خورند و در فرهنگی بجای حرف اول هلیله که دال مهمله است موحدهٔ تحتانی بدیدن آمده و آن دوائی است قابض ٭ برج بفتح اول و زای مهمله وجیم زده رستنی باشد که آنرا اکرترکی گویند ٭ برخج بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح خای منقوطه وجیم پارسی زده زشت و نازیبا و زبون را گویند و بفتح رای مهمله هم آمده ٭ برخفج بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح خای منقوطه و فا وجیم زده گرانی باشد که از خواب بر مردم افتد و آنرا بتازی کابوس و عبدالجنه خوانند و بعضی آنرا از شیاطین میدانند و باین معنی بجای حرف اول یای حطی هم بدیدن آمده برمج بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح میم وجیم فارسی زده بمعنی لمس و لامسه باشد ٭ برنج بفتح اول و رای مهمله و نون وجیم زده آن باشد که بسبب کوری یا بجهت تاریکی دست خود را بر دیوار یا جائی بمالند تا ره کذر پیدا کنند ٭ بزغنج بضم اول وسکون زای هوز وضم غین منقوطه و نون وجیم زده چیزی است که بدان پوست را دباغت کنند و گویند که درخت پسته یکسال میوهٔ مغزدار بار آورد و یکسال بی مغز و آنرا که بی مغز است بزغنج گویند ٭ بژوج بفتح اول وضم ژای فارسی بواو رسیده وجیم زده بمعنی پیدا کردن و بهم رسانیدن آمده ٭ بسانج بفتح اول وسین مهمله بالف کشیده وفتح نون وجیم ساکن گیاهی است بزدیات هزارپای رنگش مانند روناس سرخ می باشد و بر پوست آن گرهها بود و چون آنرا بشکنند درونش زرد برآید ٭ بستج بضم اول وسکون سین مهمله وفتح مثناة فوقانی وجیم زده معرب بستك است با کاف فارسی و آن صمغی باشد که آنرا کندر میگویند بعضی برانند که صمغ درخت پسته است ٭ بستیباج بفتح اول وسکون سین مهمله وکسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وجیم زده بلغت رومی خسك را گویند و بلغت اهل مغرب حسك الامیر خوانند طبیعت وی سرد است باعتدال و ضماد کردن بر ورمهای گرم نافع است ٭ بسفایج بفتح اول وسکون سین مهمله وفا بالف کشیده وفتح مثناة تحتانی وجیم زده لفظی است معرب بسپایك با کاف فارسی و آن داروئی است که بتازی اضراس الکلاب و کثیرالارجل خوانند گویند اگر قدری ازان در شیر اندازند شیر را به بندد و شیر بسته را حل کند بسنج بکسر اول وفتح سین مهمله و نون وجیم زده خشکی و داغی باشد که بر روی واندام مردم افتد و آنرا بتازی کلف خوانند و امر بسنجیدن هم آمده ٭ بسیج بکسر اول وسین مهمله بمثناة تحتانی مجهول رسیده وجیم زده بمعنی ساختگی کار و ارساخته شدن و آماده شدن باشد خصوصا ساختگی و کارسازی سفر و بمعنی کارسازی کننده و کارسازی کن که فاعل و امر است آمده و بمعنی قصد و اراده هم هست و در اکثر فرهنگها بفتح اول است و بکسر کمتر و بجای موحدهٔ تحتانی بای فارسی و بجای جیم تازی جیم پارسی هم بدیدن آمده ٭ بشنج بکسر اول وفتح شین منقوطه و نون وجیم زده خشکی که بروی آدمی افتد و بفتح اول طراوت و تابش رخسار و ابر و باشد ٭ بغج بفتح اول وسکون فا وجیم شخصی را گویند که در

اثنای حرف زدن آب از دهن ارجکد و نیز آبی که در وقت سخن گفتن از دهن مردم گاه گاهی بیرون افتد و بعضی برانند
دهانی است که پیوسته از آن آب میریخته باشد و لب مطوری را نیز گویند که از بهر وخشم فروهشته باشد و بجای جیم تازی جیم
پارسی هم بنظر آمده ٭ بلنج بفتح اول و سکون ثانی و فتح نون و جیم زده نوعی از مار است و ماری را نیز گویند
که گزند او بمردم نرسد ٭ بلاج بفتح اول و لام بالف کشیده و جیم زده گیاهی است که از آن بوریا بافند
و دوبار و حصیر را نیز گویند ٭ بلارج بفتح اول و لام بالف کشیده و فتح رای مهمله و سکون جیم پرنده ایست که آنرا
لقلق گویند ٭ بلبل کنج بضم اول و سکون لام و ضم موحدهٔ تحتانی و کسر لام و فتح کاف پارسی و نون و جیم زده جغد را نامند
و آن پرنده ایست منحوس پیوسته در ویرانها می باشد ٭ بلخج بفتح اول و سکون لام و فتح خای منقوطه و جیم زده
زاج سیاه را گویند و بفتح لام هم بنظر آمده ٭ بلماج بضم اول و سکون لام و میم بالف کشیده و جیم زده نوعی
از کاچی است و آن آشی است بیگوشت بسیار رقیق و بفتح لام هم بنظر آمده و در فرهنگی از نظر گذشته که این
لغت ترکی است ٭ بلنج بفتح اول و لام و نون و جیم زده قد و مقدار و اندازهٔ چیزی را گویند و در فرهنگی
این لغت بکسر لام نیز بنظر آمده ٭ بلوج بضم اول و لام بواو رسیده و جیم زده پارچهٔ گوشتی را گویند که بر ختنه گاه
زنان می باشد و بریدن آن سنت است و نام ولایتی است از ایران و تاج عروس را نیز گفته اند و آن گوشتی باشد
که برسر [illegible] رسته و علامتی را نیز گویند که بر طاقی و ایوان نصب کنند و قومی باشند صحرائی کم عقل و شجاع
٭ بنانج بفتح اول و نون بالف کشیده و نون و جیم زده بمعنی بناغ است و آن دو زن باشند که یک شوهر داشته
باشند و بعضی فردی را نامند که دو زن داشته باشد و بعد جیم های هوز هم آمده که بنایه باشد ٭ بنج
بفتح اول و نون و جیم زده دو زن که یک شوهر داشته باشند هریک مر دیگری را بنج باشد و نام رستنی هم هست
که ثمر آنرا بذر البنج و بعربی شیکران خوانند ٭ بوج بفتح اول و سکون واو و جیم پارسی زده خودنمائی و کروفر را
گویند و بضم اول اندرون دهان باشد ٭ بوشنج بضم اول بواو رسیده و فتح شین منقوطه و نون و جیم زده
قصبه ایست از خراسان و معرب آن فوشنج است ٭ بوغنج بضم اول بواو رسیده و فتح غین منقوطه و نون و جیم زده
شونیز را گویند و آن تخمی است ریزه و سیاه رنگ و بتازی الحبة السوداء خوانند و بمعنی فوشنج نیز آمده و آن قصبه
ایست از خراسان نزدیک قندهار ٭ بهج بفتح اول و های هوز و جیم زده داروئی است که از مصر آورند و بفارسی
بوزیدان و بتازی مستعجل خوانند ٭ بهرامج بفتح اول و سکون های هوز و رای مهمله بالف کشیده و فتح میم
و جیم زده معرب بهرامه است که بید مشک باشد و آن گلی است معروف ٭ بهروج بکسر اول و سکون های هوز
و ضم رای مهمله بواو مجهول رسیده و جیم زده بمعنی کندر هندی آمده و آن دوائی است معروف و نوعی از بلور
کبود هم هست در نهایت لطافت و صفائی و خوش رنگی لیکن بقیمت کم می آید ٭ بیمارغنج بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده
و میم بالف کشیده و رای مهمله زده و فتح غین منقوطه و نون و جیم ساکن بیماری را که از روی ناز و غمزه باشد
و بمعنی بیمار رنگ زرد هم نیز آمده که بیشتر اوقات بیمار و رنجور باشد

جشنهٔ پنجم و ششم بحر دوم از قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان موحدهٔ تحتانی با حای حطی و حای نخد

٭ باد مسیح بفتح اول بالف کشیده و کسر دال مهمله و فتح میم و کسر سین سعفص بمثناة تحتانی رسیده و حای حطی
زده کنایه از نفس عیسی علیه السلام است و آن معجزه بود که مرده را زنده میکرد ٭ بام مسیح بفتح اول بالف
کشیده و کسر میم ثانی و کسر سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده و حای حطی زده کنایه از فلک آفتاب باشد و آن فلک
چهارم است باعتبار بودن عیسی علیه السلام در ان آسمان بام مسیح گفته اند ٭ برمان مسیح بضم اول و سکون

رای مهمله وهای ملفوظه بالف کشیده وکسر نون وفتح میم وسین مهمله بمثناة تحتانی رسیده وحای حطی زده کنایه از زنده کردن مرده وشفا دادن بیمار واجابت دعوات حضرت عیسی علیه السلام است ❁ بیضهٔ صبح بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وفتح ضاد با اضافت همزهٔ مبدله وصبح معلوم کنایه از آفتاب عالمتاب است ❁ باخ بفتح اول بالف کشیده وخای منقوطه زده بمعنی راه باشد که بتازی آنرا طریق گویند وبترکی بمعنی نگاه کن آمده ❁ برخچ بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح خای منقوطه زده بمعنی ژوبین است وآن نیزهٔ باشد نه کوتاه ونه دراز ❁ بام فراخ بفتح اول بالف کشیده وکسر میم وفتح فا ورای مهمله بالف کشیده وخای منقوطه زده عرش را گویند وبعضی برانند که هر آسمان را نامند ❁ برخ بفتح اول وسکون رای مهمله وخای منقوطه زده بمعنی تالاب واستخر باشد وبمعنی بعض ولخت وبهره وحصه وپاره آمده وماهی را نیز گویند وبمعنی برق هم هست که برادر رعد است وبمعنی سرشک آتش هم بنظر آمده وبمعنی شبنم نیز گفته‌اند وبا یمعنی بضم اول هم بنظر آمده ❁ برمخ بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح میم وخای منقوطه زده بمعنی عاق وعاصی شدن باشد وبمعنی مخالفت وعنود رای هم آمده ❁ بستاخ بضم اول وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی بالف کشیده وخای منقوطه زده بمعنی گستاخ آمده که بی ادب وگستاخ باشد ❁ بشمخ بفتح اول وسکون شین منقوطه وفتح میم وخای منقوطه ساکن دعا را گویند ❁ بلخ بفتح اول وسکون لام وخای منقوطه زده نام شهریست مشهور از خراسان وآن از شهرهای قدیم است همچو استخر فارس وآن را قبة الاسلام خوانند ولقب آن بامی است گویند برامکه انجا بوده اند وکدوئی را که دران شراب پر کنند نیز گویند ودر مؤید الفضلا نوشته که بلخ نام شهری است ومطلق آوند شراب را گویند ❁ بنوسرخ بفتح اول وضم نون بواو رسیده وضم سین مهمله ورای قرشت وخای منقوطه زده نام غله ایست که آنرا بعربی عدس گویند خوردن آن تاریکی چشم آورد ❁ بنیاد عمر برنخ بضم اول وسکون نون ومثناة تحتانی بالف کشیده وکسر دال مهمله وضم عین سعفص ومیم ورای قرشت ساکن وبرنخ معلوم یعنی بنیاد عمر استواری ندارد ونا پایدار است ❁ بهمن سرخ بفتح اول وسکون های مدوره وفتح میم وسکون نون وضم سین مهمله ورای قرشت ساکن وخای منقوطه زده نام داروئی است مشهور وسفید هم باشد آنرا بهمن سفید گویند ❁ بیدخ بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وفتح دال ابجد وخای منقوطه زده اسب جلد وتند وتیز را گویند ودر فرهنگی بکسر اول نیز بنظر آمده ❁ بیستاخ بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وسین مهمله زده ومثناة فوقانی بالف کشیده وخای نقطه دار زده بمعنی گستاخ باشد که بی ادب است وبمعنی گستاخی وبی ادبی نیز بنظر آمده ❁ بیضهٔ چرخ بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وفتح ضاد معجمه وکسر همزهٔ مبدله وفتح جیم پارسی وسکون رای مهمله وخای منقوطه زده کنایه از آفتاب عالمتاب است ❁ بیخ بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وخای منقوطه زده معروف است که اصل درخت را نامند

چشمهٔ هفتم وهشتم از بحر دوم از قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان موحدهٔ تحتانی با دال مهمله ومعجمه

❁ بادآورد بفتح اول بالف کشیده ودال ساکن وهمزه بالف کشیده وفتح واو ورای مهمله ودال ابجد زده نام گنج دوم است از هشت گنج خسرو پرویز گویند قیصر گنجی از زر وگوهر بیکی از جزایر حصینه میفرستاد اتفاقا باد کشتیها را بحوالی اردوی آورد وخسرو آنرا متصرف شده آن خزانه را باین نام موسوم کردانید ونام موضعی است نزدیک بشهر واسط ونام نوائی است از موسیقی وکنایه از چیزی است که مفت وبی تعب بدست آید ونام بوته خاری است سفید ودراز بقدر یک ذرع در نهایت سفتی وسبکی که بیشتر در زمین ریگ بوم ودامن کوهها روید وخارش انبوه

شود وگل آن بنفش وسرخ وسفید هم می باشد تخمش تخمک می مالند وبتازی الشوکة البیضاء خوانند وباسکون دال اول والف نیز آمده وبدال مهملهٔ آخر هم بدین آمده • باد بفتح اول بالف کشیده وسکون دال معروف است که یکی از چهار عنصر باشد وکنایه از سخن هم هست ومعنی نابود وهیچ هم باشد وکنایه از تند وتیز هم هست وبمعنی قدرت وغرور وخود آرائی نیز آمده واسپ را نیز گویند که بعربی فرس خوانند ومخفف باده نیز هست که شراب باشد وملاح وشنا را نیز گویند ومعنی آه وناله هم بدین آمده ونام فرشته ایست برتزویج ونکاح ونام بیست ودوم از هر ماه شمسی باشد وتدبیر ومصالح آنروز بدو تعلق دارد ونیک است درین روز لو بریدن ونو پوشیدن وبر اسپ نو سوار شدن • بادغد بفتح اول بالف کشیده ودال مهمله زده وفتح غین منقوطه ودال ثانی ساکن جائی را گویند که از همه طرف باد درینجا آید وخانهٔ تابستانی راهم نامند وخانهٔ که در اطراف آن بادگیر ساخته باشند • بادغرد بفتح اول بالف کشیده وسکون دال مهمله وفتح غین منقوطه وراء مهمله ودال دیگر زده بمعنی بادغد است که خانهٔ تابستانی وخانهٔ که در اطراف آن بادگیر ساخته باشند هست • بادهنکشید بفتح اول بالف ممدوده وفتح های هوز وسکون نون وفتح کاف وشین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده ودال ابجد زده بمعنی در زنجیر وسلاسل بستن • آب اندر شکر دارد بفتح اول با همزهٔ ممدوده وموحدهٔ تحتانی ساکن وفتح همزه وسکون نون وفتح دال ابجد وراء قرشت زده وفتح شین منقوطه وکاف وراء مهمله ساکن ودال بی نقطه بالف کشیده وفتح راء مهمله ودال ابجد ساکن بمعنی کدران وناپایدار است • بادشه دست زد بفتح اول بالف کشیده وبای پارسی بالف کشیده ودال مهمله زده وفتح شین منقوطه وهای مدوره زده ودست زد معلوم یعنی به پادشاه برابری کرد • باد بر قلم خاک زد بفتح اول بالف کشیده ودال مهمله ساکن وفتح موحدهٔ تحتانی وراء قرشت زده وفتح قاف ودال ابجد وکسر میم وخاک زد معلوم یعنی خدمت بسر کتانید کلدانی الادات وقید خوار گردانید • بادبود بفتح اول بالف کشیده ودال مهمله زده وضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده ودال ثانی ساکن ای کوری هیچ نبود کلدانی القنیة • بادسرد بفتح اول بالف کشیده وکسر دال مهمله وفتح سین سعفص وراء مهمله ودال ابجد زده بمعنی آه سرد که در حالت یاس باشد آمده وبمعنی دم سرد نیز دیده شد • بادشد بفتح اول بالف کشیده ودال مهمله زده وضم شین منقوطه ودال ثانی ساکن ای نابدید شد کلدانی القنیة ودر وصف برید هم آمده یعنی چون باد جلد رفت • باربد بفتح اول بالف کشیده وراء مهمله زده وضم موحدهٔ تحتانی وسکون دال ابجد نام مطرب خسرو پرویز است گویند اصل او از جهرم بوده که از توابع شیراز است ودر فن موسیقی وبربط نوازی عدیل ونظیر نداشته وسرود صحیح از مخترعات اوست وآن را سرود خسروانی نام نهاده بود ودر فرهنگی بفتح بای ثانی هم بدین آمده • بارزد بفتح اول بالف کشیده وراء مهمله زده وفتح زای هوز ودال ابجد زده بمعنی بیرزد است وآن صمغی باشد مانند مصطکی بتازی قنه خوانند ودو رم آن را بآب بنوشند بواسیر را سود دارد • بارد بفتح اول بالف کشیده وفتح راء قرشت ودال ابجد زده حصار وقلعه را گویند • بارود بفتح اول بالف کشیده وضم راء مهمله بواو رسیده ودال ابجد زده بمعنی باروت است که داروی تفنگ باشد وبلغت سریانی شوره را گویند که جز و اعظم باروت باشد • بازخمید بفتح اول با لف کشیده وزای هوز زده وفتح خای منقوطه ومیم بمثناة تحتانی رسیده ودال ابجد زده کسی که بعنوان طعنه صلارت کسی کند وبکنایه سخن کسی را باز نماید گویند بازخمید یعنی بطعنه سخن او را گفت وصلارت او کرده • بازدند بفتح اول بالف کشیده وزای هوز زده وفتح دال مهمله ونون ودال ثانی زده پستان بند زنان وسینه بند طفلان را گویند • باغ سپید

بفتح اول بالف کشیده وکسر غین منقوطه وکسر سین مهمله وکسر بای پارسی بمثناة تحتانی رسیده ودال ابجد زده
باغ، وشیر را گویند ونیز باغی که صحن ودیوار آن سفید باشد ونیز نام باغی که نوشابه بکنار بردع ساخته بود
* باکند بفتح اول بالف کشیده وفتح کاف ونون ودال زده بازور وقوت را گویند ویاقوت را نیز نامند
وآن جوهریست معروف وبیای موحده تحتانی بای پارسی هم بدین آمده * بالاد بفتح اول بالف کشیده
ولام بالف کشیده ودال مهمله زده اسپ جنیبی را گویند * بالود بفتح اول بالف کشیده وضم لام بواو رسیده
ودال مهمله زده یعنی بالید ونمود کرد وافزود وبزرگ شد * بالید بفتح اول بالف کشیده وکسر لام بمثناة تحتانی
رسیده ودال مهمله زده ماضی بالیدن است یعنی نمود کرد وبرآمد وبزرگ شد وافزون گردید * بامزد بفتح اول
بالف کشیده ومیم زده وفتح زای هوز وسکون دال مهمله لقاره وکوس را گویند * بامشاذ بفتح اول بالف کشیده
وسکون میم وشین منقوطه بالف کشیده ودال مهمله زده نام مطربی است که در فن خنیاگری مثل باربد شبدیز نظیر
خود نداشت * بانک بر ایلق زند بفتح اول بالف کشیده واون وکاف فارسی زده وفتح موحده تحتانی ورای مهمله ساکن
وفتح همزه وسکون بای ابجد وفتح لام وقاف زده وزند معلوم ای زمانه را زجر کند وحوسازد وبمعنی اسپ را
تیز کند هم آمده * باورد بفتح اول بالف کشیده وفتح واو ورای مهمله ودال ابجد زده نام شهری است از بلاد
خراسان گویند کیکاوس زمینی بباورد بن گودرز باقطاع مقرر کرده بود واین شهر را بدان زمین بنا کرده بنام خود کرد
* باید بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناة تحتانی ودال ابجد زده معروف است که بمعنی شاید آمده * بپریشد
بکسر اول وسکون بای پارسی وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده وفتح شین منقوطه ودال ابجد زده یعنی پریشان کند
وپراکنده سازد * بپرتنگ درکشید بفتح اول وفتح موحده تحتانی وسکون رای مهمله وفتح مثناة فوقانی ونون
وکاف پارسی زده ودرکشید معلوم یعنی محکم در کنار گرفت * بپاشد بفتح اول وبای فارسی بالف کشیده وضم شین
منقوطه ودال مهمله زده یعنی استاده شد * بجای خود بود بفتح اول وجیم بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی وخود بود
معلوم یعنی بر وضع وآیین خود بود * بچه خورشید بفتح اول وفتح جیم پارسی مشدد وکسر همزه مبدله وخورشید
معلوم بمعنی جواهر وفلزات آمده * بچه نو برآورد بفتح اول وفتح جیم پارسی مشدد وکسر همزه مبدله وفتح نون
وواو ساکن وبرآورد معلوم یعنی نتیجه نو پیدا کرد * بجنود بضم اول وسکون جیم وضم نون بواو رسیده ودال
مهمله زده بمعنی تند وغرنده آمده کلد الی القنیة * بحقد بکسر اول وضم حای حطی وفتح قاف ودال ابجد زده
یعنی فواق کند * بخرد بکسر اول وسکون خای منقوطه وفتح رای مهمله ودال ابجد زده صاحب شعور وادراک
وهوشمند وصاحب عقل وخبردار را گویند * بخساند بفتح اول وسکون خای منقوطه وسین مهمله بالف کشیده
وفتح نون ودال مهمله زده یعنی پژمرده سازد وآزار ورنج دارد وبکاهد ازاند وچین جبین کرد اند وبخرامند
* بخسید بفتح اول وسکون خای معجمه وکسر سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده وذال مهمله زده یعنی کاهیده
وپژمرده شد وفراهم آمد * بخفد بکسر اول وفتح خای منقوطه وفا وذال مهمله زده یعنی عطسه کند چه خفیدن
بمعنی عطسه کردن باشد وبا ضم مضموم یعنی سرفه کند * بخمدرشد بفتح اول وخای منقوطه وسکون میم وفتح دال
ابجد وسکون رای مهمله وضم شین منقوطه ودال ابجد زده ای بمراقبه شد * بخواب درآمد بفتح اول وخای منقوطه
وواو معدوله بالف کشیده وموحده تحتانی زده وفتح دال ابجد وسکون رای مهمله والف ممدوده وفتح میم ودال
بی نقطه زده ای درخواب رفت * بد بفتح اول وذال مهمله زده نقیض نیک وخوب باشد وبمعنی صاحب وخداوند
هم آمده وخادم وخدمتکار را نیز گویند وبمعنی آتش گیره هم هست وآن چوب پوسیده باشد یا گیاهی که باچخماق

آتش بران زنند ولته لیم سوخته را گویند که جهت آتش گیر مهیا کرده باشند وبضم اول مخفف برده باشد
٭ بدبسند بفتح اول وسکون دال وفتح بای پارسی وسین مهمله ونون ودال ابجد زده مشکل بسند را گویند
٭ بدرود بکسر اول وسکون دال مهمله وضم رای قرشت وواو رسیده ودال مهمله زده بمعنی وداع وترک آمده
که از واگذاشتن ودست برداشتن از چیزی باشد وبمعنی سالم وسلامت نیز آمده ٭ بدکند بفتح اول وسکون دال
مهمله وفتح کاف ونون ودال ابجد زده بمعنی رشوت وپاره آمده ٭ بربد بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح موحدهٔ
تحتانی ودال ابجد زده نام ولایت سیستان است وبمعنی باربد هم هست که مطرب خسرو پرویز بوده ٭ بدریاداد
بفتح اول ودال ابجد وسکون رای مهمله ومثناة تحتانی بالف کشیده وذال مهمله بالف کشیده ودال ثانی زده
بمعنی نشست وفرو رفته ٭ برباداد بفتح اول وسکون رای مهمله وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده ودال
مهمله زده ودال بی نقطه بالف کشیده ودال آخر زده نیست کرد ونابود گردانید ٭ بربند بفتح اول وسکون
رای مهمله وفتح موحدهٔ تحتانی ونون ودال ابجد زده سینه بند طفلان وپستان بند زنان را گویند چه بر بمعنی
پستان هم آمده ٭ برتابد بفتح اول وسکون رای مهمله ومثناة فوقانی بالف کشیده وفتح موحدهٔ تحتانی ودال ابجد
زده ای طاقت آرد وتحمل کند ٭ برجقید بضم اول وسکون رای مهمله وکسر جیم وفتح قاف وسکون مثناة تحتانی
ودال مهمله زده نام برجی از بروج حصار دربند است ونیز برجی که آنرا ابخانه مانند ٭ برجند بکسر اول وسکون رای
مهمله وفتح جیم ونون ودال زده نام قریه ایست از ولایت خراسان نزدیک بدشت بیاض ٭ برد بضم اول وسکون
رای مهمله ودال ابجد زده صد آرزو باشد وچیستان ولغز را نیز گفته اند ودر عربی قماشیست مخصوص به یمن
که برد یمانی گویند ونیز بمعنی نوعی از جامهای پوشش زمستانی است وبفتح اول ورای مهمله بمعنی از راه دور شود آمده
وبسکون رای مهمله بمعنی سنگ هم آمده که بعربی حجر گویند ودر مرمان بفتح اول وسکون رای مهمله بمعنی امر لوشته
یعنی از راه دور شود ٭ بردابرد بفتح اول وسکون رای مهمله ودال ابجد بالف کشیده وفتح موحدهٔ تحتانی ورای
قرشت ودال ابجد زده بمعنی از راه دور شود ٭ برد برد بضم اول وسکون رای مهمله ودال ابجد زده وضم موحدهٔ
تحتانی ورای مهمله ودال ابجد زده یعنی بازی برد وبفتح هر دو بای ابجد وسکون هر دو رای قرشت وهر دو دال
بی نقطه بمعنی برو است که امر بدور شدن باشد یعنی دور شو ٭ بردمید بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح دال
ابجد وکسر میم بمثناة تحتانی رسیده ودال بی نقطه زده ماضی بردمیدن است که رویدن وسبز شدن باشد یعنی
سبز شد وروئید وطلوع وظاهر شدن صبح را نیز گویند ودم زرگران را هم گفته اند وماضی دم زدن وسخن
گفتن ونفس برآمدن وخود را پر باد کردن هم هست وبمعنی در غضب شد وقهر آلود گردید نیز آمده
٭ برسید بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح رای مهمله ثانی وکسر سین سعفص بمثناة تحتانی رسیده ودال ابجد زده
بمعنی رسید وآمد باشد که ماضی رسیدن وآمدن است وبمعنی سوال کرد وپرسید هم هست که ماضی سوال کردن
وپرسیدن باشد ٭ بر روی آب آمد بفتح اول وسکون رای مهمله وضم رای قرشت وواو ومثناة تحتانی زده وهمزه
بالف کشیده وموحدهٔ تحتانی ساکن وآمد معلوم ای ظاهر شد ٭ برزبان آمد بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح
زای هوز وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده ونون زده وهمزه بالف کشیده وفتح میم ودال ابجد: بمعنی گفته شد
٭ برسد بکسر اول وفتح رای مهمله وسین سعفص ودال ابجد زده مضارع رسیدن است ٭ بجا آورد بفتح اول وجیم
بالف کشیده وهمزه بالف کشیده وفتح واو ورای مهمله ودال ابجد زده بمعنی معلوم کرد ودر فرهنگی نقل از الف
بجا مثناة تحتانی هم بنظر آمده که بجای آورد باشد ٭ برفلان چکید بفتح اول وسکون رای مهمله وضم فا ولام

بالف کشیده و نون ساکن و فتح جیم پارسی و کسر کاف بمثناة تحتانی رسیده و دال ابجد زده یعنی کمان برفلان رفت

* ارغند بفتح اول و سکون رای مهمله و قاف زده و ضم شین منقوطه و دال مهمله ساکن یعنی شتاب رفت

* ازگلاجورد بکسر اول و سکون رای مهمله و فتح کاف و کسر همزه ممدوده و لام بالف کشیده و فتح جیم و واو و را

و دال ابجد زده آسمان را گویند * برگ بید بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر کاف پارسی و کسر موحده تحتانی بمثناة تحتانی

مجهول رسیده و دال ابجد زده معروف است و نوعی از پیکان تیر است که بهیات برگ بید سازند * برکند بفتح اول

و سکون رای مهمله و فتح کاف و نون و دال ابجد زده مرد مخنث و مخنث را گویند بمعنی رشوت و پاره هم آمده * برگشته باد

بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح کاف پارسی و سکون شین منقوطه و فتح مثناة فوقانی و های مدوره زده و موحده تحتانی

بالف کشیده و دال ابجد ساکن ای بر تو بر باد * برنتابد بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح نون و مثناة فوقانی

بالف کشیده و فتح موحده تحتانی و دال ابجد زده یعنی طاقت نیارد و تحمل نکند * برند بفتح اول و رای مهمله و نون

و دال ابجد زده بمعنی برنده آمده که جوهر ساده باشد و بمعنی شمشیر تیز و آبدار و جوهردار هم هست و باینمعنی

بضم اول و با بای فارسی هم بنظر آمده * برو فرود بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح واو و کسر فا و رای

مهمله بواو رسیده و دال ابجد زده بمعنی فراز و نشیب است که بلند و پست و پستی و بلندی باشد * برومند

بفتح اول و ضم رای مهمله بواو مجهول رسیده و فتح میم و نون و دال زده بارور و باردار و صاحب نفع باشد و بمعنی

برخوردار و کامیاب هم بنظر آمده و در مؤید الفضلا بمعنی صاحب میوه هم بدیدن آمده * برهمند بفتح اول

و رای مهمله و های مدوره زده و فتح میم و نون و دال ساکن بمعنی برهمن آمده که حکیم و دانشمند و اصیل و نجیب

و پیر و مرشد هنودان باشد * برهود بفتح اول و سکون رای مهمله و ضم های مدوره بواو رسیده و دال ابجد

زده چیزی را گویند که نزدیک بسوختن رسیده و حرارت آتش بدان اثر کرده و زرد کرده باشد و در تتمه بجای

موحده تحتانی بای فارسی هم بدیدن آمده * بزرگ امید بضم اول و زای معجمه و رای مهمله و کاف ساکن و ضم همزه

و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده و دال ابجد زده نام حکیمی است که استاد پرویز و ندیم هرمز بن نوشیروان بود و او منجم

و حکیم پیشه بود * بزغند بضم اول و سکون زای معجمه و ضم غین منقوطه و نون و دال ابجد زده و آن پسته مانندی باشد

که بدان پوست را دباغت کنند گویند که درخت پسته یک سال میوه مغزدار بار آرد و یک سال بی مغز و آنرا

که بی مغز است بزغند گویند و بعضی برانند که نام درختی است و در مؤید الفضلا بدیدن آمده گیاهی خوشبوی بهاری است

* بزماورد بفتح اول و سکون زای هوز و میم بالف کشیده و فتح واو و رای مهمله و دال ابجد زده گوشت پخته و تره و خاگینه

باشد که در نان تنک پیچند و مانند نواله سازند و با کارد پاره پاره کنند و خورند و بجای زای هوز در فرهنگی رای

مهمله هم بدیدن آمده * بژند بفتح اول و زای فارسی و نون و دال ابجد زده گیاهی باشد خوشبوی و بعضی گویند

و آن گیاهی باشد خودروی شبیه با سفناج که در غله زارها و کنارهای جوی آب روید و در آشها کنند * بساوند

بفتح اول و سین مهمله بالف کشیده و فتح واو و نون و دال ابجد زده قافیه شعر را گویند و چیزی را که بایکدیگر مناسبت

داشته باشد نیز بساوند گویند * بست و بند بفتح اول و سکون سین مهمله و مثناة فوقانی و فتح واو و موحده تحتانی

و نون و دال ابجد زده کنایه از استحکام و ضبط و ربط باشد * بسترد بکسر اول و سین مهمله و ضم مثناة فوقانی و رای مهمله

و دال ابجد زده یعنی دور کرد کذا فی القنیه و در شرح مخزن بمعنی حک کرد و مساحت آمده و بمعنی حلق کرد نیز بدیدن آمده

* بسد بضم اول و فتح سین مهمله مشدد و دال ابجد زده مرجان را گویند و آنرا حجر شجری نیز خوانند و بعضی بیخ مرجان را

گفته اند که اصل مرجان باشد و باین معنی بکسر اول هم بدیدن آمده گویند منبت آن قعر دریاست ریسمانی در آن بندند

وبرکنند وچون باد بر آن وزد وآفتاب بر آن تابد سخت وسرخ گردد وآن برزخ است میان نباتات وجمادات چنانکه
نخل برزخ میان نبات وحیوان وبوزینه میان انسان وحیوان والنسناس میان ملک وانسان وآن دو نوع است سرخ وسفید
مرکه مرغ را در گردن کودکان بندند از چشم زخم ایمن باشد وصرع هم به بستن آن دفع شود اگر مرجان سرخ با سفید
بسایند وبا عسل آمیزند وبر برص طلا کنند برص را بگرداند اگر بر پای صاحب نقرس بندند نافع باشد ودر فرهنگی
بدین آمده که اگر موضع برص را بجامهٔ درشت بمالند ومرجان سوده با عسل پیوسته طلا کنند در شش ماه زایل گرداند
وبضم اول وسکون سین مهمله ودال ابجد زده بمعنی بست باشد که کاز است وجاییکه میوهٔ خوشبوی بهم رسد * بسند بفتح اول
وسین مهمله ونون ودال ابجد زده کافی وکفاف وسزاوار وکفایت را گویند وبمعنی تمام هم آمده * بسیجد بکسر اول وسین مهمله
بمثناة تحتانی رسیده وفتح جیم ودال ابجد زده بمعنی قصد واراده کند وکارسازی واستعداد نماید * بسرشند بکسر اول وفتح
سین مهمله وسکون رای قرشت وفتح شین منقوطه ونون ودال زده ای سرشته کنند وباهم بیامیزند کل الی شرفنامه * بشاورد
بضم اول وشین منقوطه بالف کشیده وفتح واو ورای مهمله ودال ابجد زده زمین پشته پشته را گویند * بشکرد بکسر
اول وسکون شین منقوطه وفتح کاف پارسی ورای مهمله ودال ابجد زده شکار وشکارگاه وشکاری را گویند وباین معنی
بجای دال ابجد هم آمده * بشکلید بکسر اول وسکون شین منقوطه وفتح کاف وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده ودال ابجد زده
ماضی رخنه کردن باشد یعنی بانگشت وناخن رخنهٔ ونشان کرد ورخنه ونشانی را نیز گویند که با سر انگشت بهم رسد
* بشلد بفتح اول وسکون شین منقوطه وفتح لام ودال ابجد زده بمعنی بچسپد ودرآویزد آمده * بغداد بفتح اول وسکون غین
منقوطه ودال ابجد بالف کشیده ودال ثانی زده نام شهریست از عراق عرب واصل آن باغ داد بوده از آنکه هر هفته نوشیروان
عادل در آن باغ بار عام دادی ومظلومان را بانصاف رسانیدی چون آنجا شهر بنا کردند الف را ساقط کرده بغداد گفتند
وآن شهر آباد کردهٔ منصور بن علی بن عبد الله بن عباس است کل الی الادات * بغند بفتح اول وغین منقوطه ونون
ودال ابجد زده پوستی است غیر کیمخت که آنرا غرغن خوانند وکفش از آن دوزند * بکاغد برند بفتح اول وکاف
بالف کشیده وفتح غین منقوطه وسکون دال معجمه وفتح موحدهٔ تحتانی ورای مهمله ونون ودال ابجد زده بمعنی بعزت تمام برند
* بکف آورد بفتح اول وکاف وسکون فا وهمزه بالف کشیده وفتح واو ورای مهمله ودال ابجد ساکن بمعنی قابض شد آمده
* بکواکب سترد بفتح اول وکاف وواو بالف کشیده وکسر کاف وموحدهٔ تحتانی ساکن وکسر سین مهمله وضم مثناة
فوقانی ورای مهمله ودال ابجد زده ای بکواکب روشن گردانید وتاریکی را دور کرد نظامی فرماید * مصرع *
زدند هوا را بکواکب سترد * بکند بفتح اول وکاف ونون ودال ابجد زده بمعنی آشیان باشد وآن جای مقام مرغان است
* بلاشجرد بفتح اول ولام بالف کشیده وشین منقوطه زده وکسر جیم ورای مهمله ودال ابجد زده معرب بلاش کرد است
وآن قریه ایست بر چهار فرسنگ مرو شاهجهان وآن قریه را ملک بلاش پسر فیروز بنا کرده است * بلغد بضم اول
وسکون لام وضم غین منقوطه ودال ابجد زده بمعنی جمع نموده وبالای هم نهاده وفراهم آمده است * بلغند بضم اول
وسکون لام وضم غین منقوطه ونون ودال ابجد زده بمعنی بلغد است که جمع نموده وبالای هم نهاده وفراهم آمده باشد
* بلکفد بکسر اول وسکون لام وکسر کاف وفا ودال ابجد زده رشوت وپاره را گویند وبضم اول وکاف هم آمده * بلند
بفتح اول ولام ونون ودال ابجد زده معروف است که نقیض پست باشد وبمعنی چوب بالایین در خانه نیز هست
وبمعنی چهار چوب وپیرامن در خانه نیز هست ودر فرهنگی بکسر اول نیز دیده شد * بلیاد بفتح اول وسکون لام
ومثناة تحتانی بالف کشیده ودال ابجد زده بمعنی جامهٔ سیاه آمده وجامهٔ ساده را نیز گویند یعنی پارچه که طرازی
ونقشی وطرحی بر آن نباشد * بنام ایزد بفتح اول ونون بالف کشیده وکسر میم وکسر همزه بمثناة تحتانی مجهول رسیده

وکسر زای هوز و دال ابجد زده این کلمه را بجهت قسم گویند یعنی قسم ایزد و بجهت دفع چشم زخم نیز استعمال کنند چنانچه گویند بنام خدا که حفظ و حالا که است و این کلمه را برای تعجب هم گویند ٭ بنا رند بکسر اول و نون بالف کشیده و فتح را و واو و نون و دال ابجد زده بمعنی باز داشتن و نگاه داشتن باشد چیزی را در جائی مثلا آب را در کوه و آبگیرها و حوضها و مانند آن نگاه دارند و محافظت نمایند میوه را در باغ ٭ بن بخت بر زمین مالید بضم اول وکسر زای و فتح موحده تحتانی و سکون خای منقوطه و مثناة فوقانی زده و بر زمین مالید معلوم یعنی دولت و بخت استوار گرفت و در فرهنگی بجای میم مالید موحده تحتانی هم بلید ن آمده ٭ بند بفتح اول و نون و دال ابجد زده بیست و دو معنی دارد اول سدی که در پیش آب بندند دوم قفل را گویند سوم زنجیری که بر پای گنهکاران و دیوانگان نهند چهارم طومار کاغذ باشد و دردسته کاغذ را نیز یک بند گویند پنجم جمع بندها را گویند ششم بند کارد و بند شمشیر و بند چاقشور و بند قبا و بند تنبان و امثال آن هفتم ریسمان و طناب را گویند هشتم بند ترجیع و ترکیب بود و آن بیتی باشد که شعرا بعد از چند بیت بر ردیف و قافیه دیگر بیارند نهم آدمی که بجهت استحکام بر صندوق و کشتی و امثال آن زنند دهم عقده و گره و حبس بود ده هم بمعنی خیال و مقام آمده مثل آنکه گویند فلانی در بند آزار فلان است یا در بند سفر است یعنی در خیال آزار فلان و در مقام سفر است یازدهم بمعنی کمربند و میان بند باشد دوازدهم فن و حیله کشتی گیران را نامند سیزدهم طمع و توقع را گویند چهاردهم غلیواج را گویند و آن پرنده ایست معروف پانزدهم نام ولایتی است شانزدهم آنچه از غنیم در دار الحرب گیرند و نیز پس گرفتن آنچه غنیم برده باشد هفدهم فاصله میان دو عضو که آنرا بتازی مفصل خوانند هیژدهم سالوسی و فریب و مکر و حیله باشد نوزدهم عهد و شرط و پیمان را گویند بیستم غم و غصه و محنت باشد بیست و یکم جفت گاوی را گویند که بجهت زراعت کردن و گردون وارابه را بندند بهم بدارند بیست و دوم زدن و کوبیدن را گویند ٭ بناد بضم اول و سکون نون و دال ابجد بالف کشیده و دال ثانی زده بمعنی اصل هر چیز باشد و بنیاد و پشتیبان را نیز گویند ٭ بند بضم اول و سکون نون و فتح دال اول و سکون دال ثانی بمعنی اصل و بنیاد هر چیز باشد و بفتح اول مضارع بستن معروف است ٭ بنفشگون سپهر بفتح اول و نون و فا و شین ساکن و ضم کاف پارسی بواو رسیده و سکون نون و فتح میم و دال مهمله و را و دال ابجد زده کنایه از آسمان و زمین هر دو باشد ٭ بنلاد بضم اول و سکون نون و لام بالف کشیده و دال ابجد زده بمعنی بنای عمارت و دیوار و پشتیبان را نیز گویند ٭ بنیاد بضم اول و سکون نون و مثناة تحتانی بالف کشیده و دال ابجد زده بمعنی بنا و بیخ آمده ٭ بنیاد بر بیخ نهاد بضم اول و سکون نون و مثناة تحتانی بالف کشیده و بر بیخ نهاد معلوم کنایه از بی ثباتی شده آمده ٭ بوارد بکسر اول و واو بالف کشیده و کسر رای مهمله و دال ابجد زده ترشی را گویند که برابر شیرینی است ٭ بوبرد بضم اول و سکون واو مجهول و ضم موحده تحتانی و رای مهمله و دال ابجد زده بلبل را گویند که بتازی عندلیب خوانند ٭ بوزکند بضم اول و سکون واو و زای هوز و فتح کاف و نون و دال ابجد زده ایوان و صفه را گویند و بجای زای هوز رای مهمله هم بنظر آمده ٭ بردونا بود بضم اول و سکون واو و دال ابجد و فتح را و نون بالف کشیده و ضم موحده تحتانی بواو رسیده و دال ابجد زده وجود و عدم را گویند و در فرهنگی بمعنی غنا و ترنم بنظر آمده ٭ بوشاد بفتح اول و سکون واو و شین منقوطه بالف کشیده و دال ابجد زده بلغت یونانی شلغم خام را گویند ٭ بوند بضم اول و واو و نون و دال ابجد زده بمعنی آهستگی باشد و بفتح اول و واو بمعنی باشند باشد و مرد صاحب نخوت و هستی را نیز گویند ٭ به آفرید بکسر اول و سکون ها و مد و ره و همزه بالف کشیده و فتح فا وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و دال ابجد زده نام دختر گشتاسپ شاه است کذا فی شرفنامه و معنی ترکیبی آن

نیکو آفرید است ٭ به آمد وبه افتاد بکسر اول وسکون های هوز وره ومهزه بالف کشیده وفتح میم ودال ابجد زده وبه افتاد
معلوم بمعنی خیریت آمد ومعنی ترکیبی آن بهتر آمد وبهتر افتاد کذا فی القنیه ٭ بهبود بکسر اول وسکون های هوز وره
وضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده ودال ابجد زده بمعنی خیریت است کذا فی القنیه ومعنی ترکیبی آن به بودن است
چرا که لفظ بمعنی مصدر هم آمده است ٭ به زاد بکسر اول وسکون های هوز وره وزای هوز بالف کشیده ودال
ابجد زده نام اسپ سیاوش بن کیکاوس شاه وا ورا شبرنگ بهزاد هم گفتندی و در ادات است که نام اسپ
اسفندیار بن گشتاسپ شاه بوده ودر فرهنگی بدین آمده که نام اسپ سیاوش است ٭ بهمن منید بفتح اول
وسکون های هوز وره وفتح میم وکسر نون وشین مهمله وکسر فا بمثناة تحتانی مجهول رسیده ودال ابجد زده داروی است
معروف وقسمی از وی سرخ هم می باشد ودر مؤید الفضلا بدین آمده که تیغ اسکندر را مانند و آن از حقایق الاشیا
نوشته ٭ بهید بفتح اول وکسر های هوز وره بمثناة تحتانی مجهول رسیده ودال ابجد زده سنگ شکن را مانند منقش
گشتی خوانند ٭ بی آب کرد بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وهمزه بالف کشیده وموحدهٔ تحتانی زده وفتح کاف ورای
مهمله ودال ابجد زده ای خجل کرد وشرمنده ساخت وبی رونق نمود ٭ بیاد بکسر اول بمثناة تحتانی بالف کشیده ودال ابجد
زده بمعنی هوشیار وبیدار او را باشد که نقیض مستی وخواب است ٭ بیاغاریدن بکسر اول بمثناة تحتانی بالف کشیده وغین
منقوطه بالف کشیده وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده ودال ابجد زده ماضی آغاریدن است یعنی سرشت وآمیخت
وخیسانید ونم کرد باب یا بخون ٭ بیجاده بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وجیم بالف کشیده ودال ابجد زده مخفف
بیجاده است ودر فرهنگی بدین آمده که بیجاده آنست که بر مرغ جذب کند وبعضی گویند سنگ ریزهٔ سرخ مانند
یاقوت است اما بسیار کم قیمت و آن را کاهربا ودر فرهنگی بدین آمده که بیجاده برد ونوع است سرخ رنگ وزرد رنگ
٭ بیجاده شد بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وجیم بالف کشیده وفتح دال ابجد وهای هوز وره زده وضم
شین منقوطه ودال ابجد ساکن یعنی تیراه شد ٭ بیخود بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح خای منقوطه وواو معدوله
ودال زده آنکه از خود یاد ندارد وبیخبر باشد ٭ بید بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده ودال ابجد زده نام درختی
است مشهور و آنرا بتازی صفصاف خوانند و آن درخت بار ندارد ومانند باد جنبد و آن فقط نوع است بعضی از آن
در ظلمات الله ویکی از آن کربه بید است ویکی از آن بید خلاف وکرمکی را نیز گویند که کاغذ وجامه های پشمین را ضایع نماید
وتباه سازد وبمعنی ناسزا ومنکر وبیفایده وبیهوده هم آمده وتیکه مرادف باد شود چنانکه گویند باد وبید یعنی بیفایده وبمعنی
هوش وشعور هم بدین آمده وبمعنی هوش نیز هست که عربان فارغ خوانند وبمعنی باشد وبوید هم هست ونام دیوی بود
در مازندران که رستم از او کشت ٭ بیداد بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده ودال ابجد بالف کشیده ودال ثانی
زده معروف است که ظلم وستم باشد ونام شهری است از ترکستان وپادشاه آن شهر کافور نام جادوی بود آدمی
خوار رستم آن شهر را مفتوح ساخت وجادو را گرفته کشت ٭ بیدرد بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده ودال مهمله
زده وفتح واو ونون ودال ابجد ساکن نام داروی است که شادانه گویند وخاصیت داروی چشم بکار برند ٭ بیرزد
بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده ورای مهمله زده وفتح زای هوز ودال ابجد ساکن صمغی باشد مانند مصطکی
سبک وخشک وبوی تیزی دارد طبیعت آن گرم وخشک است بچهٔ مرده را از شکم بیندازد وحیض را براند عرق النسا
ونقرس را نافع است ودر مرهمها نیز داخل کنند ومعرب آن بارزد است وداروی باشد که بر دمید کیها مانند
تا مگس بر آن نه نشیند وبه کند وبراده را نیز گویند که روی گران از سوهان سوهان جمع کنند وبرادهٔ فلزات
را نیز گفته اند مطلقا وچیزی را نیز گویند که روی گران بجهت لحیم کردن ووصل کردن چیزها بکار برند

اول بالف کشیده و سکون دال ابجد و فتح موحدهٔ تحتانی و رای مهمله زده کاغذ بادبادک باشد و آنرا کاغذ بادی
هم نامند و کسی را نیز گویند که منصب خود بمردم عرض نماید و همه روز فخر کند و هیچ کار از و نیاید و بضم ثانی
چیزی باشد که از چوب تراشند و اطفال ریسمانی در ان بپیچند و از دست رها کنند تا بر زمین گردان شود ● بادبر
بفتح اول بالف کشیده و دال مهمله زده و فتح بای پارسی و رای مهمله زده شخصی را گویند که پیوسته حرفهای دلیرانه
گوید لیکن کارها از و نیاید و چوبی را گویند که سر آن از عمارت بیرون باشد و بعضی چوبی را گویند که در سر آنرا
در دیوار عمارت نصب کنند و چوبی باشد که طفلان ریسمان در ان بپیچند و از دست کشا رند تا بر زمین گردان شوده ● باددار
بفتح اول بالف کشیده و دال ابجد زده و دال ثانی بالف کشیده و رای مهمله ساکن مردم صاحب غرور و متکبر و پر باد
و آماس کرده را گویند و کنایه از مردم دنیادار هم هست و کسی را گویند که حق داشته باشد و مردم بی تعلق و هیچ انکاره را
نیز گویند ● باد دبور بفتح اول بالف کشیده و دال ابجد زده و فتح دال ثانی و ضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده
و رای مهمله زده بادی را گویند که از ما بین مغرب و جنوب وزد ● بادر بفتح اول بالف کشیده و فتح دال ابجد
و رای مهمله زده مرضی است که آنرا سرسام گویند ● بادتر بفتح اول بالف کشیده و کسر مثناة فوقانی و رای مهمله زده
کلنگ را گویند و آن پرنده ایست معروف و نام مردی بوده مجهول و در فرهنگی بفتح مثناة فوقانی هم بنظر آمده ● باحور
بفتح اول بالف کشیده و ضم حای حطی بواو رسیده و رای مهمله زده بخاری را گویند که در هوای گرم از زمین برخیزد و در
تازی بمعنی سیاره و سختی گرما باشد ● باختر بفتح اول بالف کشیده و فتح خای منقوطه و فتح مثناة فوقانی و رای مهمله
زده مغرب را گویند و بمعنی مشرق هم آمده ● باخور بفتح اول بالف کشیده و ضم خای منقوطه و رای مهمله زده
نام جد ابراهیم علیه السلام است که پدر تارخ و پسر ساروغ باشد گویند سکهٔ درم در زمان او بهم رسید
● بادسار بفتح اول بالف کشیده و دال مهمله زده و سین سعفص بالف کشیده و رای قرشت ساکن مردم بی تمکین
و وقار را گویند و بمعنی سنگ سیر و روده نیز آمده ● بادسر بفتح اول بالف کشیده و دال مهمله ساکن و فتح سین
سعفص و رای قرشت زده متکبر و گردن کش و صاحب نخوت را گویند و در مؤید الفضلا نوشته بادی است که اسپ را
میشود ● بادسوار بفتح اول بالف کشیده و دال مهمله ساکن و ضم سین سعفص و واو بالف کشیده و رای مهمله زده
بادبیزن بزرگ را گویند که با ریسمان بسته بسقف آویزند و بجنبانند تا همه کس را باد رسد و بمعنی اسب تیز رفتار
هم آمده ● بادسیر بفتح اول بالف کشیده و دال مهمله ساکن و فتح سین سعفص بمثناة تحتانی و رای مهمله زده مردم
خلد رونده و سریع السیر را گویند ● بادغر بفتح اول بالف کشیده و سکون دال مهمله و فتح غین منقوطه و رای بی نقطه
زده بمعنی بادغد است که خانهٔ تابستانی و بادگیر باشد و بمعنی بادبیزن بزرگ که با ریسمان بسته بسقف خانه
آویزند و بجنبانند تا همه کس را باد رسد بعد از آن آمده ● بادفر بفتح اول بالف کشیده و سکون دال مهمله و فتح
فا و رای مهمله زده چوبی تراشیده که بچگان و اطفال بر ریسمانش بپیچند و از دست رها کنند تا بر زمین گردان شود
فندش نیز نامند و چرمی را نیز گفته اند مدور که ریسمان در ان کنارند و در کشاکش آرند تا از ان صدایی ظاهر
گردد و بمعنی بادبزن بزرگ باشد که از سقف خانه آویزند و در کشاکش آرند تا باد بهمه کس برسد و جزا و مکافات
بدی را نیز گویند ● بار بفتح اول بالف کشیده و رای مهمله زده بیست و پنج معنی دارد اول نامی است از نامهای
باری تعالی و بمعنی شان و شوکت و بزرگی و رفعت هم آمده دوم حاصل درخت را گویند از میوه و غیره سوم حمل
زنان و یکی از حیوانات و پر کردن طبق از طعام چهارم جامه النحومی و سیاره ای از چیزی چون جوی بار و رود بار و دریا
بار و شهر بار و امثال آن پنجم بسته و رخت و قماش و آنچه توان بر پشت برداشت ششم نوبت و دفع و کرت را گویند

هشتم مرادف کار است چنانچه گویند کار و بار هشتم رخصت و اجازت را گویند همو مار رخصت و اجازت و راه دخول
ملاقات و در آمدن پیش کسی باشد خصوصاً نهم شاخ را گویند دهم تکلیف مالا یطاق باشد یازدهم بارندگی را گویند
مسجر زلف مشکبار و ابر گهربار و امثال آن و امر به باریدن هم آمده یعنی ببارد دوازدهم یعنی و بن درخت باشد سیزدهم
دیگدان و جای کندهٔ را گویند چهاردهم برده و مرا برده و بار که باشد پانزدهم بار و روست را گویند شانزدهم غم
و اندوه و گناه بسیار باشد هفدهم انباری را گویند که بجهت قوت زراعت بر زمین کم زور اندازند هیژدهم سازهائی
که مطربان نوازند نوزدهم آرد برنج و ارزن باشد که بجهت بوزه مهیا نمایند و هنوز آنرا صاف نکرده باشند بیستم نام
دهی است از ولایت طرس بیست و یکم آنچه بازر و نقره در کدازند بیست و دوم آنچه نویسنده نویسد بیست و سوم
هر چیز که آنرا ... بیست و چهارم بمعنی بارکی و امثال آن آمده بیست و پنجم غشی که در مشک و زعفران و غیر
آن کنند * بادکرد ابفتح اول بالف کشیده و دال مهمله ساکن و کسر کاف و رای قرشت زده و دال ابجد بالف کشیده
و رای مهمله زده بمعنی شتابان آمده * بادگلدار بفتح اول بالف کشیده و سکون دال مهمله و ضم کاف پارسی و فتح
ذال منقوطه بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی بادغرو باد سوار است و آن بادبیزی است بزرگ که با ریسمان
بسته بسقف آویزند و جنبانند تا همه کس را باد رسد * بادگیر بفتح اول بالف کشیده و سکون دال مهمله و کسر کاف
پارسی بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله زده روزنی را نامند که در خانه برای آمدن باد کنده اند * بارگیر بفتح اول
بالف کشیده و سکون رای مهمله و کسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله زده شتر و اسب و امثال آن باشد
که از برای بار کردن دارند و بمعنی سواری بعاریت بکسی دادن هم آمده و هودج و عماری را نیز گفته اند و مادهٔ هر حیوان را
هم می گویند * بازدار بفتح اول بالف کشیده و زای معجمه زده و دال ابجد بالف کشیده و رای مهمله ساکن نگاهدارندهٔ
باز و میرشکار و صیاد را گویند و شخصی را نیز نامند که مردم را از چیزی و کاری باز دارد و منع کند و امر بازداشتن
و منع کردن هم هست و برزیگر و زراعت کننده را نیز گویند * باژدار بفتح اول بالف کشیده و سکون زای پارسی
و دال ابجد بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی باجبان آمده یعنی کسیکه باج و خراج از مردم میگیرد * بازسفید
بفتح اول بالف کشیده و سکون زای معجمه و کسر سین مهمله و کسر فا بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون دال مهمله
کنایه از آفتاب عالمتاب است * بازگیر بفتح اول بالف کشیده و زای هوز زده و کسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده
و رای مهمله زده مردم تاریخ دان و تاریخی و مورخ را گویند و کسی را که چیزی باز پس گیرد نیز گویند * بازار
بفتح اول بالف کشیده و زای هوز بالف کشیده و رای مهمله زده معروف است که سوق را گویند و نیز بمعنی ارزش
و رواج هم آمده چنانکه گوئی امروز بازار او است یعنی رواج او است و نیز امر بازآوردن هم هست و در بعضی
فرهنگ ترجمهٔ بازارسوی بلدین آمده و هم بدین معنی چهارسوی بازار بزرگ را گویند * بادیهٔ غولدار بفتح اول
بالف کشیده و کسر دال ابجد و فتح مثناة تحتانی و کسر همزهٔ مبدله و ضم غین بواو مجهول رسیده و سکون لام و دال
بی نقطه بالف کشیده و رای مهمله زده کنایه از دنیا است * بازور بفتح اول بالف کشیده و ضم زای معجمه بواو رسیده
و رای مهمله زده نام جادوگری بوده از توران که بسحر و جادو طوس سر لشکر ایران را شکست داده عاقبت رهام بن گودرز
بر سر کوه رفته او را کشت * بازیار بفتح اول بالف کشیده و سکون زای معجمه و مثناة تحتانی بالف کشیده و رای مهمله زده
بمعنی صیاد و میرشکار و نگاهدارندهٔ باز آمده و برزیگر و زراعت کننده را نیز گویند * بارکاب محمد عنان در آر بفتح اول
بالف کشیده و کسر رای مهمله و کاف بالف کشیده و کسر موحدهٔ تحتانی و محمد عنان در آر معلوم یعنی از محمد صلی الله علیه وسلم
باش کذا فی اصطلاح الشعرا و در فرهنگی با سایه رکاب محمد عنان در آر نیز دیده شد * باستار و بی ستار بفتح اول بالف

کشیده و سین مهمله زده و مثناة فوقانی بالف کشیده و رای مهمله زده و بفتح واو و کسر موحده تحتانی بمثناة تحتانی مجهول
رسیده و سکون سین مهمله و مثناة فوقانی بالف کشیده و رای مهمله زده از الفاظ متتابعه است همچو فلان و بهمان
استعمالش در اصناف مجهول شایع باشد همچنانکه گاهی فلان و بهمان را جهه اجل استعمال میکنند با ستار
و بیستار را نیز جهه اجل استعمال میکنند ٭ باامر بفتح اول بالف کشیده و سین مهمله زده و بفتح میم و رای
مهمله زده با تلار اگویند ٭ باعث ابل و انهار بفتح اول بالف کشیده و کسر عین مهمله و مثلثة فوقانی و ابل و نهار
معلوم حضرت عزت جل و علا را گویند و آفتاب را نیز بسبیل مجاز ٭ بانکار بفتح اول بالف کشیده
و سکون نون و کاف بالف کشیده و رای مهمله زده باشد و جولاهه را گویند ٭ بادر بفتح اول بالف کشیده و دال بالف کشیده
و رای مهمله زده شخصی را گویند که امیر صحبت مادر و موقوف بر رضای مادر باشد و بمعنی ستون نیز آمده و بعضی چوبهای
را گویند که بر شاه تیر گذارند و تخته و پوشش دیگر را بر بالای او بگسترانند و بعضی شاه تیر را خوانند و آن چوب بزرگی است
که در دو سر آن بالای عمارت باشد و سر چوبهای دیگر را بر بالای آن گذارند ٭ بالار بفتح اول و الف کشیده و لام بالف کشیده
و بفتح کاف پارسی و رای مهمله زده بمعنی بالار است که چوبی باشد در پوشش عمارت بالای شاه تیر گذارند و باقی اسباب
خانه پوشیدن را بر بالای آن بگسترانند و شاه تیر و ستون را هم نامند ٭ بالاور بفتح اول بالف کشیده و لام بالف
کشیده و فتح واو و رای مهمله زده کوزهٔ پر آب را گویند ٭ باور بفتح اول بالف کشیده و فتح واو و رای مهمله زده بمعنی
تصدیق و قبول سخن باشد و بمعنی استوار و راست و استوار داشتن هم آمده ٭ بادار بفتح اول بالف کشیده و دال
مدوره بالف کشیده و رای مهمله زده نوعی از خوانند گی است که آنرا پهلوی و رامندی خوانند و ظروف را وانی را
نیز گویند ٭ بامر که بند دکمه بفتح اول بالف کشیده و فتح های مدوره و سکون رای مهمله و کسر کاف و بند
کمر معلوم یعنی بامر که مقابل شود ٭ ببر بفتح اول و موحدهٔ تحتانی و رای مهمله زده جامهٔ بود که رستم زال در روز جنگ
می پوشید و بعضی گویند که آن از پوست اکوان دیو بوده است و نیز جانوری باشد صحرائی شبیه بگربه لیکن دم
ندارد و از پوست آن پوستین سازند و قاقم باشد که در میان روغن بریان کرده باشند و سکون موحدهٔ تحتانی ثانی نام
درندهایست مشهور و بکسر اول مرغی را گویند که بتازی فاره خوانند و امر بردن هم هست ٭ بپایین تخت توبند دکمر بفتح
اول و بای پارسی بالف کشیده و کسر همزهٔ بمثناة تحتانی رسیده و کسر نون و تخت توبند دکمر معلوم یعنی بپای تخت تو
بند مت ایستد و اطاعت تو نماید ٭ بتار بفتح اول و مثناة فوقانی بالف کشیده و واو بالف کشیده و رای مهمله زده
عاقبت و انجام و آخر کار باشد ٭ بتغور بفتح اول و سکون مثناة فوقانی و ضم غین منقوطه بواو رسیده و رای مهمله زده
بمعنی کرد آکرد کلاه آمده و منقار مرغان را نیز گفته اند و بیرامون دهان را هم گویند مطلقا خواه انسان باشد خواه
حیوان و بجای غین منقوطه قاف هم بدل آمده ٭ بتیار بفتح اول و سکون مثناة فوقانی و مثناة تحتانی بالف کشیده و رای مهمله
زده چیزی را گویند که در نظر زشت و قبیح نماید و بکسر اول شیشهٔ قاروره و بیمار را گویند و بمعنی مشقت و رنج نیز بدل
آمده ٭ بجور بکسر اول و سکون جیم و فتح واو و رای مهمله زده نام ولایتی است مابین کابل و هند و ستان نزدیک سواد تیراه
٭ بچهٔ حور بفتح اول و فتح و تشدید جیم پارسی و کسر همزهٔ مبدله و فتح خای منقوطه بواو معدوله و رای مهمله رسیده
کنایه از لعل و یاقوت و طلا و نقره و دیگر جواهر کانی و فلزات باشد ٭ بچر نهنگ آثار بفتح اول و سکون حای حطی و کسر
رای مهمله و نهنگ آثار معلوم کنایه از تیغ و شمشیر آبدار باشد ٭ بخار بضم اول و خای منقوطه بالف کشیده
و رای مهمله زده بمعنی علم و فضل آمده و در تازی اجزای مائی و ارضی و هوائی است که متصاعد می شود ٭ بستور بفتح
اول و سکون خای منقوطه و ضم مثناة فوقانی بواو رسیده و رای مهمله زده شیر غرنده و رعد را هم خوانند و بضم اول

هم باید ن آمده و بفتح اول و واو بمعنی صاحب بخت باشد و اگر واو را ساکن کرده برابمعنی بر وزن فغفور
خوانند هم درست است چنانچه رنجور و گنجور و امثال آن ٭ بخور بضم اول وضم خای منقوطه بواو رسیده و رای
مهمله زده عسل لبنی را گویند و آن صمغ درختی است که بتازی میعهٔ سایله گویند و بخور آن بداته خوشبوی باشد
٭ بخیر بفتح اول وکسر خای منقوطه ومثناة تحتانی رسیده و رای مهمله زده گیاهی است دوائی که آنرا بدگیا خوانند
و آن نوعی از کنگر باشد ٭ بداختر بفتح اول وسکون دال مهمله وفتح همزه وسکون خای منقوطه وفتح مثناة فوقانی
و رای مهمله زده بدبخت و بدطالع و شوم را گویند ٭ بدر بفتح اول و دال ابجد و رای مهمله زده بمعنی بیرون
آمده وبکسر موحدهٔ تحتانی امر دویدن باشد ٭ بدگوهر بفتح اول وسکون دال مهمله وفتح کاف پارسی وسکون واو
وفتح های ملفوظه و رای مهمله زده بمعنی بد اصل و بد ذات آمده ٭ چه گوهر بمعنی اصل و نژاد هم آمده است ٭ بدگهر
بفتح اول وسکون دال مهمله وضم کاف پارسی وفتح های ملفوظه و رای مهمله زده بمعنی بدگوهر است که بد اصل
و بد ذات باشد ٭ بد ماهی بلورین ابدار بفتح اول و دال مهمله و های ملفوظه زده و میم بالف کشیده
وکسر های هوز وکسر و تشدید مثناة تحتانی و بلورین آبدار معلوم ای قسم ده انگشت تر و تازهٔ معشوق ٭ بدرگر
بفتح اول وسکون دال معجمه و رای مهمله وفتح کاف پارسی و رای مهمله زده کشت کار کنند و را نامند ٭ بر بفتح
اول وسکون رای مهمله بمعنی بالا باشد که در مقابل پایین است و بمعنی هرچیزی بار درخت و امثال آن و بمعنی نفع
و فایده هم آمده و مخفف برگ درخت باشد و نام درختی است در هندوستان و پرندهٔ را نیز گویند و امر بردن
هم هست یعنی ببر و تن و بدن و سینه و پستان و زن جوان و آغوش و کنار و بغل را نیز گویند و بمعنی در سرا
و خانه و زمین خشک و بی آب و بیابان بود و پهنای هرچیز را نیز نامند و بمعنی طرف و جانب و حافظه و حفظ و نگاهداشتن
بخاطر نیز آمده ٭ بر آب افکند چون زمینش سپر بفتح اول وسکون رای مهمله وهمزه بالف کشیده وموحدهٔ
تحتانی زده وضم همزه وسکون فا و فتح کاف پارسی و نون زده ال مهمله ساکن و چون زمینش سپر معلوم یعنی از و عاجز
شود و منهزم گردد و این بمعنی مستعمل شدن هم آمده ٭ برآور بفتح اول وسکون رای مهمله وهمزه بالف کشیده
وفتح واو و رای مهمله زده امر از برآوردن باشد و میوه بیار و بیارندهٔ میوه و بمعنی امر و فاعل آوردن هم آمده
٭ بربار بفتح اول وسکون رای مهمله وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی بالاخانه باشد که بر بالای خانه
سازند ٭ بربر بفتح هر دو موحدهٔ تحتانی وسکون هر دو رای مهمله پرگوی و هرزه گوی و لجاجت را نیز گویند و نام
صنفی است از مردمان و بتازی نام ولایتی است از مغرب که مردم آنجا سبزچهره می باشند ٭ برپای دار بفتح اول وسکون
رای مهمله و پای پارسی بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی و دال مهمله بالف کشیده وسکون رای مهمله قایم دار
٭ برخط نیلی از سر بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح خای منقوطه وسکون طای حطی و نیلی از سر معلوم ای اسیر و مطیع
باش ٭ برخلد بردسر بفتح اول وسکون رای مهمله وضم خای منقوطه ولام و دال مهمله زده و بردسر معلوم ای
همیشگی یافت کذا فی الادات وقیل سر باسمان برد ٭ برخور بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح خای معجمه و واو
معدوله وسکون رای مهمله یعنی حظ از مرادات گیر و بمعنی بهره بردن هم برآمده که شریک و انباز است و مخفف برخوردار
هم هست و برخوردار شو و معنی ترکیبی میوه خور یعنی بر از مراد خود خور و نیز برخورد هم این مرد و امر بردن
و خوردن است و اگر بضم خای منقوطه و واو و رای مهمله زده خوانند هم درست است ٭ برخوردار بفتح اول وسکون
رای مهمله وفتح خای منقوطه و واو معدوله وسکون را و دال مهمله بالف کشیده و رای قرشت زده آنکه محظوظ از مرادات
و مظفر بر حاجات خود باشد کذا فی الادات و در فرهنگی بدین آمده که هرسه امر است ای بر و خور و دار ٭ بردبار

بضم اول وسکون رای مهمله ودال ابجد وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده ورای قرشت زده بارکش وجفاکش وتحمل کننده وتاب آورنده را گویند وماضی بردن بار است ● برزگر بفتح اول وسکون رای مهمله وزای معجمه موقوف وفتح کاف فارسی ورای قرشت زده بمعنی کشاورز وکدیور وزراعت کننده وبرزیگر باشد ● برروی کار بفتح اول وسکون رای مهمله وضم رای قرشت بواو رسیده وکسر مثناة تحتانی وکاف بالف کشیده ورای بی نقطه زده بمعنی ظاهر آمده ● برزکاب محمد عنان درآر بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر رای ثانی وکاف بالف کشیده وکسر موحدهٔ تحتانی ومحمد عنان درآر معلوم ای متابع محمد علیه السلام باش ● برزکار بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح زای هوز وسکون های ملفوظه وکاف بالف کشیده ورای قرشت زده کشاورز وبرزیگر را گویند ● برزه کر بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح زای معجمه وسکون های هوز وفتح کاف پارسی ورای قرشت زده برزیگر وزراعت کننده را گویند ● برزیگر بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر زای هوز ومثناة تحتانی رسیده وفتح کاف پارسی ورای قرشت زده زراعت کننده وزارع وکشاورز را گویند ● برفر بفتح اول وسکون رای قرشت وفتح فا ورای مهمله زده بمعنی منزلت وشان وشوکت وعلو قدر آمده ● برگشت کرد جهان روزگار بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح کاف پارسی وشین منقوطه ومثناة فوقانی زده وگرد جهان روزگار معلوم یعنی کار جهان تغیر پذیرفت ● برکه اردشیر بکسر اول وسکون رای مهمله وفتح کاف وکسر همزهٔ ممدوده وفتح همزه وسکون رای مهمله ودال ابجد وکسر شین منقوطه بمثناة تحتانی مجهول رسیده ورای قرشت زده نام شهری است از ولایت فارس ● برکنده تند بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح کاف وسکون نون وفتح دال مهمله وهای ملفوظه زده وتند معلوم بمعنی بست مرتبه شده وخجل وخوار گردیده ● برک زرد بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر کاف پارسی وفتح زای هوز ورای قرشت زده بمعنی برک زرد آمده ● برمر بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح میم ورای قرشت بمعنی زنبور عسل باشد وبمعنی انتظار وامیدوار شدن نیز آمده ● برنجار بکسر اول وفتح رای مهمله وسکون نون وجیم بالف کشیده ورای قرشت زده مخفف برنج زار است که شالی زار باشد ● برمن مکیر بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح میم وسکون نون ومکیر معلوم یعنی خطای من مگیر ● برواره بفتح اول وسکون رای مهمله وواو بالف کشیده ورای قرشت زده خانهٔ تابستانی را گویند ● برور بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح واو ورای قرشت زده سپاه وفراوان جامه ردا من را خوانند وسرهای آستین وپوستین را نیز گویند ومخفف باروروهم هست که صاحب بار وصاحب میوه باشد وبلغت ژند وپاژند بمعنی برادر نیز آمده ودر فرهنگی بیای رای ثانی زای هوز بمعنی اول هم بنظر آمده وبسکون واو هم آمده وحیله را نیز گویند ● بزرجمهر بضم اول وضم زای معجمه وسکون رای مهمله وجیم موقوف وکسر میم وسکون های ملفوظه ورای قرشت زده نام وزیر نوشیروان است وبعضی برانند که وزیر قباد شاه پدر نوشیروان بوده ● بذر بفتح اول وسکون ذال منقوطه ورای مهمله زده تخم کتان را گویند خصوصا وتخم زراعت را گویند عموما یعنی هرچیز که جهت خوردن حیوانات کاشته میشود وکشت وزراعت را نیز نامند ● بزندار بفتح اول وکسر زای معجمه وسکون نون ودال مهمله بالف کشیده ورای قرشت زده بلغت ژند وپاژند پنجره وحجری باشد که در پیش آستان ودر سازند ● بزه کار بفتح اول وزای معجمه وسکون های ملفوظه وکاف بالف کشیده ورای قرشت زده بمعنی گنهکار وخطاکننده باشد که بتازی اثیم خوانند وباکاف پارسی هم بنظر آمده ● بساط سازی ازرخسار بکسر اول وسین مهمله بالف کشیده وکسر طای حطی وسازی ازرخسار معلوم بمعنی سجده کن ودر مراقبه باشی ● بستار بکسر اول وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی بالف کشیده ورای مهمله زده بمعنی صحت وثبات واستوار آمده ودر فرهنگی بفتح اول هم بنظر آمده ● بستر

بکسر اول وسکون سین مهمله وفتح مثناة فوقانی و رای قرشت زده آنچه بگسترانند * بسترستان بکسر اول وسکون
سین مهمله وفتح مثناة فوقانی وکسر رای مهمله وفتح سین سعفص ومیم وسکون نون وفتح دال ابجد ورای مهمله زده
کنایه از آتش باشد که آنرا ابتدا بی نار گویند * بسور بضم اول وضم سین سعفص بواو رسیده و رای قرشت زده
دهان بلدوانرا گویند * بشار بفتح اول وشین منقوطه بالف کشیده ورای مهمله زده بمعنی مالند وکوفته شده
آماده وفربه باشد که کوب ونابره کوب رانیز گویند ولمس ولامسه وسودن دست یا عضوی دیگر باشد ومعنی نثار هم از نظر
گذشته وآن زری باشد که بر سر کسی بفرمان پادشاهی ریزند * بشتر بفتح اول وسکون شین منقوطه وفتح مثناة
فوقانی ورای قرشت زده نام میکائیل علیه السلام است گویند که رسانیدن روزی خلق الله بدست وبا این معنی
بپای موحده مثناة تحتانی مثناة فوقانی هم دیده شده ونام فرشته ایست موکل بر باران ونباتات وابر را نیز گویند که بتازی
سحاب خوانند و بضم اول دمیدگی وورم وآماس وجوششی باشد که بر بدن واندام آدمی برآید وآنرا بتازی
شرا گویند * بشجیر بضم اول وسکون شین وکسر جیم بمثناة تحتانی رسیده ورای مهمله زده نام درختی است که کمان
از چوب او سازند وآنرا در زبان عربی نبع بفتح نون وسکون موحده تحتانی بر وزن طبع خوانند
* بشخور بضم اول وسکون شین منقوطه وضم خای معجمه بواو مجهول رسیده ورای قرشت زده نیم
خورده وباز مانده آب ودواب را گویند * بغداد معمور بفتح اول وسکون غین منقوطه ودال مهمله بالف کشیده
وکسر دال ابجد وفتح میم وسکون عین مهمله وضم میم بواو رسیده ورای قرشت زده کنایه از پری شکم است یعنی سیری
ودر شرفنامه بمعنی سیر آب نیز نوشته * بغار بفتح اول وغا بالف کشیده ورای مهمله زده چوبکی باشد که درودگران
بوقت شکافتن چوب بر رخنه آن نهند وکفش دوزان ما بین کفش وقالب نیز گذارند * بغنقار بفتح اول
وقاف وسکون نون وقاف ثانی بالف کشیده ورای مهمله زده جانوری است بزرگ وفربه گوشت آن بغایت
لذیذ می شود * بکبر بفتح اول وسکون کاف وفتح موحده تحتانی ورای قرشت زده دوائی است که آنرا خیار چنبر
گویند ودر مسهلات بکار برند ودر فرهنگی بدین آمده که این لغت هندی است * بکتر بفتح اول وسکون
کاف فارسی وفتح مثناة فوقانی ورای قرشت زده نوعی از سلاح جنگ باشد وآن آهنی چند است که باهم وصل کنند
وبروی آن زربفت ومخمل وامثال آن کشند ودر هندوستان اکثر بی زربفت ومخمل هم پوشند * بلادر بفتح
اول ولام بالف کشیده وضم دال ابجد ورای قرشت زده بار درختی است که در دارو ها بکار برند وبعضی گویند
نام درختی است که بلادر ثمر آن درخت است هندش بهلاوه نامند هر که او را در دست گیرد یا بخورد تمام اندام
او بیاماسد اگر با کنجد خورد باکی نیست دافع زهر اوست اگر برآماس بروغن کنجد طلا کنند بهتر شود وزرینه
وپیرایه زنان را نیز گفته اند عموما وزرینه که بر سر بندند خصوصا * بلادور بفتح اول ولام بالف کشیده وضم
دال مهمله بواو رسیده وسکون رای مهمله بمعنی بلادر است * بلار بفتح اول ولام بالف کشیده ورای قرشت
زده آذربویه باشد وآن بیخ خاری است که اشنان گویند اگر با سرکه بسایند وبر داء الثعلب طلا کنند مفید
باشد * بلغار بضم اول وسکون لام وغین منقوطه بالف کشیده ورای قرشت زده نام شهری است نزدیک بظلمات
در زمان سکندر بنا شده هوایش بغایت سرد می باشد وطرطی در آن شهر زنده نمی ماند اصل بلغار بن
شار بود نون را بلام بدل کردند چون اسکندر بظلمات رفت بنگاه ولشکر را آنجا نگاه داشته ونیز نام ولایتی است
که بلغار یکی از شهرهای اوست وپوستهای خوشبو ورنگین وموجه ار را نیز گویند وآنرا تلاتین هم نامند
مشهور آنست که رنگ وبوی آن از طلوع سهیل است ودر فرهنگی بدین آمده که در دو چوب میل هند رنگینی وخوشبو

ازان میشود ٭ بلغور بضم اول و سکون لام و ضم غین منقوطه بواو مجهول رسیده و سکون رای مهمله هر چیز درهم
کوفته و درهم شکسته را گویند عموما و گندم نیم پخته که آنرا در آسیا اندازند شکسته باشند خصوصا و آشی که ازان
پزند نیز بلغور گویند ٭ بلقاد بضم اول و سکون لام و فتح قاف و دال ابجد و رای قرشت زده ملحد و بیدین
و بی دیانت را گویند ٭ بلکندر بضم اول و سکون لام و فتح کاف و سکون نون و فتح دال مهمله و رای قرشت زده بمعنی
بلقاد است که ملحد و بیدین و بی دیانت باشد و بفتح اول بمعنی دشنام و قلاچ آمده ٭ بلند نظر بفتح اول و لام و نون
و دال زده و فتح نون ثانی و ظای معجمه و رای قرشت زده کنایه از عالی همت است ٭ بناورز بفتح اول و نون بالف
کشیده و فتح واو و رای قرشت زده دنبل بزرگ را گویند و بتازی جمره بکسر حای مهمله خوانند و بفرهنگی بضم موحده
تحتانی هم بنظر آمده ٭ بنکر بفتح اول و سکون نون و فتح کاف پارسی و رای مهمله زده دوالی است که آنرا
هیبتان خوانند و بعضی بر آنند که این لغت هندی است و بکسر موحده تحتانی و کسر نون امر کو بستن باشد
٭ بندار بضم اول و سکون نون و دال مهمله بالف کشیده و رای قرشت زده نام یکی از شعرای قدیم است و صاحب
مکنت و تجمل و خانه دار و کیسه دار و امثال گویند و ارزان فروش و گران فروش را نیز نامند ٭ بند امیر بفتح اول
و سکون نون و دال مهمله و فتح همزه و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده و رای قرشت زده بندیست در حوالی شیراز
که امیر نامی در زمان عضد الدوله دیلمی بامر او ساخت و بعضی گویند مرد مسافری بود امیر نام باراده خود
این بند را بست ٭ بندر بفتح اول و سکون نون و فتح دال مهمله و رای قرشت زده محلی باشد که قافله تجار در ان
آیند و روند و آن اکثر بر کنار دریای شور می باشد و بضم اول و دال مهمله نام شهریست در ولایت غرچه
٭ بند شهریار بفتح اول و سکون نون و کسر دال مهمله و فتح شین منقوطه و های ملفوظ و رای قرشت زده
و مثناة تحتانی بالف کشیده و رای مهمله ساکن نام نوائی است از موسیقی ٭ بندود بضم اول و سکون نون
و ضم ذال مهمله بواو مجهول رسیده و رای قرشت زده ریسمانی باشد که بدان جوال و توبره و امثال آن
دوزند ٭ بوالعجل بضم اول بواو و لام رسیده و فتح خای منقوطه و سکون جیم و فتح دال ابجد
و رای قرشت زده ملحد و بیدین و بی دیانت را گویند ٭ بوتیمار بضم اول بواو رسیده و کسر مثناة فوقانی
بمثناة تحتانی رسیده و میم بالف کشیده و رای قرشت زده نام مرغیست سفید رنگ دراز گردن و آنرا ماهی خورک
و غم خورک نیز گویند و او پیوسته در آب نشیند و از غم آنکه مبادا آب کم شود با وجود تشنگی آب نخورد و او را بتازی
مالک الحزین و بیونانی ششنین خوانند و فندش بکلا نامند گوشتش بی خواب آورد و مقوی قوت حافظه باشد و ذهن را
تیز و تند می کند ٭ بور بضم اول بواو مجهول رسیده و رای قرشت زده اسپ سرخ رنگ را گویند که بتازی
اشقر خوانند و نیز جانوریست خوب رفتار و آتش خوار که آنرا ... نامند و بمعنی بیار هم هست که امر باوردن
باشد ٭ بوزار بضم اول بواو مجهول رسیده و زای منقوطه بالف کشیده و رای مهمله زده ادویه حاره یعنی
داروی گرم که در طعام ریزند مثل دارچینی و قرنفل و امثال آن ٭ بوصیر بضم اول بواو رسیده و کسر صاد سعفص
بمثناة تحتانی رسیده و رای قرشت زده گیاهی است دوائی که بتازی آنرا آذان الدب خوانند یعنی گوش خرس
بسبب شباهتی که بان دارد و در فرهنگی بنظر آمده که نوعی از ماهی زهره است و آن پوست درختی است بغایت
سیاه و آن را بتازی شیکران الحوت خوانند و بعضی گفته اند باقلای شامی است ٭ بوزرجمهر بضم اول بواو رسیده
و ضم زای معجمه و رای مهمله ساکن و جیم پارسی و کسر میم و های ملفوظ و رای قرشت زده نام وزیر نوشیروان ابن
کیقباد است ٭ بون افزار بضم اول بواو رسیده و کسر مثناة تحتانی و فتح همزه و سکون فا و زای معجمه بالف کشیده و رای

مهمله زده دویه گرمی که در طعام ریزند و آن دارچینی و قرنفل و فلفل و امثال آن و بحذف رای مهمله هم بنظر آمده
* بهادر بفتح اول و های ملفوظ بالف کشیده و ضم دال ابجد و رای مهمله زده سپاهی سخت دل و دلاور و شجاع را گویند
* بهار بفتح اول و های ملفوظ بالف کشیده و رای قرشت زده مدت ماندن آفتاب در برج حمل و ثور و جوزا
و نام بتخانه ایست بترکستان و بتخانه چین را نیز گویند و نام گلی است زرد که آذرگون و چشم گاو خوانند و بعضی گویند
بابونه معرب است و نام جزیره هم هست خوش آب و هوا و بیت را نیز گفته اند که بتان پیش صنم خوانند و شکوفه
و گل هر درخت را عموماً و گل درخت نارنج را خصوصاً و حرم پادشاهان و سلاطین را نیز گفته اند و در فرهنگی بدین
آمده که شب را نیز گویند و بکسر اول نام ولایتی است در هندوستان * بهاگیر بفتح اول و های ملفوظ
بالف کشیده و کسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله زده چیزی را گویند که قیمت و بها بسیار داشته باشد
* بهاور بفتح اول و های ملفوظ بالف کشیده و فتح واو و رای قرشت زده بمعنی بهاگیر است که چیز پر بها و قیمتی
باشد * بهر بفتح اول و های ملفوظ و رای قرشت زده نام ولایتی است و نصیب و حصه را نیز گویند و بمعنی عجب
از تعجب و هلاک از هلاکت باشد * بهرام سپهر بفتح اول و سکون های ملفوظ و رای مهمله بالف کشیده و کسر میم
و سین مهمله و کسر بای پارسی و های ملفوظ و رای قرشت زده مریخ را نامند * بهرام شیرزور بفتح اول و سکون
های ملفوظ و رای مهمله بالف کشیده و کسر میم و کسر شین منقوطه بمثناة تحتانی مجهول رسیده و رای مهمله ساکن
و ضم زای معجمه بواو مجهول رسیده و رای قرشت زده کنایه از بهرام گور است * بهرام گور بفتح اول و سکون های
ملفوظ و رای مهمله بالف کشیده و میم زده و ضم کاف پارسی بواو مجهول رسیده و رای قرشت زده نام پادشاه ایران زمین
پسر یزدجرد است و وجه تسمیه آنست که شیری گوری را گرفته بود بهرام بر پشت شیر تیر زد که از شکم گور در
گذشت از آن روز بهرام را شیرزور و بهرام گور خوانند گویند مدت چهار سال در عهد او قحط شد خلق را
از خزانه خود قوت رسانید یکی یک نفر در آن قحط نمرد چون بهرام را خبر شد چندان گریست که بر زمین افتاد
هاتفی آواز داد بر واز ولایت تو چهار سال مرگ برگرفتیم بعهد او آبادانی از ری تا سپاهان شده بود و رعایا را
خراج هفت ساله بخشید و عهد او در دور زهره بود و او صاحب طالع ازین باعث در زمان او ساز و نوا رواجی تمام یافت
گویند شش هزار مطرب پای کوب چیده در خدمت او بودند و بدو روش خلق در تنعم و شراب مشغول بود چند
ولایت را یک سواره فتح کرد و خاقان چین که بفصل هزار سوار داشت با سیصد سوار زنده گرفت و بیت فارسی
اول او گفت و این بیت از وست * منم آن پیل دمان و منم آن شیر یله * نام بهرام مرا و پدرم بوجبله * بهره بر
بفتح اول و سکون های ملفوظ و فتح رای قرشت و سکون های هوز و فتح موحده تحتانی و رای قرشت زده انباز و شریک را
گویند * بهمنیار بفتح اول و سکون های ملفوظ و فتح میم و سکون نون و مثناة تحتانی بالف کشیده و رای قرشت زده نام یکی
از شاگردان شیخ ابوعلی سینا بوده * بهو بضم اول و های ملفوظ و واو و رای قرشت زده بمعنی چشم باشد که بتازی عین
گویند و بمعنی نگاه نیز آمده که بعربی نظر خوانند و باین معنی در فرهنگی بجای موحده تحتانی نون هم بنظر آمده * بیاض خور
بفتح اول و مثناة تحتانی بالف کشیده و کسر ضاد معجمه و فتح خای منقوطه و واو معدوله و رای قرشت زده روشنائی
آفتاب را گویند * بیاوار بفتح اول و مثناة تحتانی بالف کشیده و واو بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی کار
و شغل و عمل باشد * بیجوهر بکسر موحده تحتانی بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح جیم و سکون واو و فتح های ملفوظ
و رای قرشت زده کنایه از مردم هیچ کاره و بی هنر و بی عقل باشد * بید انجیر بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده
و سکون دال ابجد و فتح همزه و نون ساکن و کسر جیم بمثناة تحتانی رسیده درختی است معروف * بید ستر بکسر اول

بمثناة تحتانی مجهول رسیده وکسر دال مهمله وسکون سین سعفص وفتح مثناة فوقانی ورای قرشت زده نام جانوری است
بحری که هم در آب وهم در خشکی زندگانی تواند نمود وعصبه او را آتش پیکان کنند و ترکی آن جانور را
قندز خوانند ه بیست ویک پیکر بکسر اول وسکون یای حطی وسین مهمله ومثناة فوقانی وفتح واو ومثناة تحتانی وسکون کاف
وفتح بای پارسی ویای حطی ساکن وفتح کاف ورای قرشت زده آن صور فلکی را نامند که رو بشمال دارند وقبل
دوازده برج وله سیاره ه بیر بکسر اول وسکون مثناة تحتانی ورای مهمله زده بمعنی حفظ از بر کردن آمده وصاعقه
وطوفان را نیز گفته اند وهم جامهٔ خواب را گویند مانند نهالی وتوشک ه بیستار بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول
رسیده وسین مهمله ساکن ومثناة فوقانی بالف کشیده ورای قرشت زده لفظی است مانند فلان وبهمان همچنانکه
فلان وبهمان را گاهی جدا وگاهی باهم گویند بیستار را نیز گاهی با باستار وگاهی جدا گویند وگاهی با فلان هم میگویند
همچو فلان وبیستاره ه بیسر بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح سین مهمله ورای قرشت زده پرنده ایست
شکاری شبیه به بیغو که آن نیز جانوری است شکاری از جنس باشه ه بیسو بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده
وضم سین مهمله بواو رسیده ورای قرشت زده نام شهری ومدینه ایست ه بیش بهار بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول
رسیده وشین منقوطه ساکن وفتح موحدهٔ تحتانی وهای هوز بالف کشیده ورای قرشت زده رستنی باشد که
آنرا در گیلان همیشه جوان خوانند وبرگ آن از برگ زیتون بزرگتر است وپیوسته سبز می باشد وخشک
نمی شود وبرگ نمیریزد ورنگرزان بجهت رنگ سبز بکار برند وآنرا بتازی حی العالم خوانند وبعضی گویند
گیاهی است در حلب شبیه باشنان آنرا حی العالم میگویند ه بیشتر بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وشین
منقوطه ساکن وفتح مثناة فوقانی ورای قرشت زده معروف است که ضد کمتر باشد ه بیشمار بکسر اول بمثناة تحتانی
مجهول رسیده وضم شین منقوطه ومیم بالف کشیده ورای قرشت زده بمعنی بحساب آمده ه بیشمر بکسر اول
بمثناة تحتانی مجهول رسیده وضم شین منقوطه وفتح میم ورای قرشت زده بمعنی بیشمار است که بحساب باشد
واین را تامله مضمون نامند ه بیضهٔ آتشین سپهر بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وفتح ضاد معجمه وکسر همزهٔ
مبدله وآتشین سپهر معلوم کنایه از آفتاب عالمتاب است ه بیضهٔ زر بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وفتح ضاد معجمه
وکسر همزهٔ مبدله وفتح زای هوز ورای قرشت زده کنایه از آفتاب جهان آرای باشد ه بیضهٔ کافور بفتح اول وسکون
مثناة تحتانی وفتح ضاد معجمه وکسر همزهٔ مبدله وکاف بالف کشیده وضم فا بواو رسیده ورای قرشت زده تگرگ
وبرف را گویند ودر فرهنگی کنایه از آفتاب هم بنظر آمده ه بیگار بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وکاف
پارسی بالف کشیده ورای مهمله زده کار فرمودن بی مزد بود یعنی کار بفرمایند واجرت ندهند وبجای کاف پارسی
کاف تازی نیز خوانند ومعنی آن معروف است ه بیمار بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده ومیم بالف کشیده ورای
قرشت زده مریض وخسته وناتوان را گویند ه بیمر بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح میم ورای قرشت
زده بمعنی بحساب وتعجیل وبیشمار باشد چه مر بمعنی شمار هم آمده ه بیمر بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده ومیم
ساکن وفتح موحدهٔ تحتانی ورای قرشت زده بمعنی پرندهٔ بیم است وبابیم را هم بمعنی قیمت هم آمده ه بیوار
بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وواو بالف کشیده ورای قرشت زده عدد ده هزار را گویند ه بیور
بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح واو ورای قرشت زده بمعنی بیوار است که عدد ده هزار باشد ونام
ضحاک ماران هم هست واو را بیوراسب خوانند نیز ودر فرهنگی بفتح اول وضم مثناة تحتانی بنظر آمده
وگردکان وپسته وبادام را نیز گفته اند که مغز آن ضایع شده باشد

چشمهٔ دهم بحر دوم از قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان موحدهٔ تحتانی با زای هوز و زای فارسی

* باب روان آنند از بفتح اول و همزه بالف کشیده و کسر موحدهٔ تحتانی و فتح رای مهمله و واو بالف کشیده و سکون نون و فتح همزه و سکون ثانی و دال مهمله بالف کشیده و زای هوز زده یعنی دور بکن * بابزوانی بساز بفتح اول بالف کشیده و کسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح زای هوز و بای ابجد بالف کشیده و کسر نون بیای حطی رسیده و کسر موحدهٔ تحتانی و سین مهمله بالف کشیده و زای هوز زده یعنی خاموش و سکوت کن * باخرز بفتح اول بالف کشیده و فتح خای منقوطه و رای مهمله و زای هوز زده نام شهری است و نیز نام پردهٔ سرود و در فرهنگی بلندی آمده نام قصبه ایست در خراسان و نیز نام گوشهٔ باشد از چهل و هشت گوشهٔ موسیقی * بادان فیروز بفتح اول بالف کشیده و دال مهمله بالف کشیده و کسر نون و کسر فا بمثناة تحتانی رسیده و ضم رای مهمله بواو مجهول رسیده و زای هوز زده نام شهر اردبیل است و چون فیروز آن شهر را بنا کرده باین نام موسوم ساخت چه بادان بمعنی آبادان است * بادانگیز بفتح اول بالف کشیده و دال مهمله ساکن و فتح همزه و سکون نون و کسر کاف پارسی بمثناة تحتانی مجهول رسیده و زای هوز زده نام گلی است در کاه مزارعان خوانند که غله را از کاه جدا کنند و باد و نباشد آن گل را بدست مالند و برگ آن را بهوا پاشند باد بهم رسد * بادژ بفتح اول بالف کشیده و کسر دال ابجد و زای پارسی زده سرخی مفرطی باشد مایل به بنفشی و کمودت که عارض شود بر روی آدمی سبب آن خون سوخته بود که بر روی آدمی دود و بعضی گویند صفرای سوخته است و روی منه اوند باد ژ بر روی کسی ماند که ابتدای علت جذام در شی باشد و بعضی این علت را مقدمهٔ جذام میدانند و بعضی گویند باد ژ سرخ باد است و ورم خون را نیز باد ژ میگویند و بمعنی شراب لعلی هم آمده * باد کز بفتح اول بالف کشیده و کسر دال مهمله و فتح کاف و زای فارسی زده بادیست که آنرا بعربی نکبا گویند و حاصل وزیدن آن میان دو باد باشد عموما و میان باد شمال و باد صبا باشد خصوصا * باد نوروز بفتح اول بالف کشیده و کسر دال مهمله و فتح نون و سکون واو و ضم رای قرشت بواو مجهول رسیده و زای هوز زده یعنی باد بهار است و نام لحنی است از موسیقی * باز بفتح اول بالف کشیده و سکون زای هوز پرنده ایست مشهور و معروف که سلاطین و اکابر بدان شکار کنند و بمعنی تکرار و معاودت و دیگر هم هست چنانکه گویند باز بگو یعنی مکرر بگو و باز چه میگوید یعنی دیگر چه میگوید و باز نده و باز کننده را نیز گویند همچون قمار باز و ریسمان باز و امثال آن و امر بباز کردن هم هست یعنی بباز و بازی کن و بمعنی نا رسیدن هم آمده چون باز ماندن و وا ماندن و بمعنی تمیز کردن و تفرقه نمودن میان دو چیز باشد و باج و خراج را نیز گویند و باین معنی با زای فارسی هم درست است و بمعنی کند و کاه سیر هم آمده و سو و طرف و جانب را نیز گفته اند و شراب را هم میگویند که بعربی خمر خوانند و بمعنی عکس و قلب نیز آمده است و بمعنی جد ابهم هست که بعربی فصل گویند و نشیب را نیز گویند که نقیض فراز باشد و بمعنی گشاده هم آمده که در مقابل بسته باشد و شبر و وجب را نیز گفته اند و آن مقداری باشد که معروف است و گشادگی میان دو دست را نیز گویند چون از هم بگشایند و آنرا بترکی قلاچ خوانند و بتازی باع گویند و باین معنی با زای فارسی هم آمده و امیرخسرو بیتی گفته که بیست و سه معنی یافته میشود و آن بیت این است امروز اگر دهی ترمرغی فردا نبود که باز یابی * باژ بفتح اول بالف کشیده و سکون زای فارسی نام قریه ایست از توران طوس و معرب آن فاز است گویند تولد حکیم فردوسی از آنجا است و خاموشی باشد که مغان در وقت بدن شستن و چیزی خوردن بعد از زمزمه اختیار کنند و باج و قلاچ را نیز گویند و آن مقداری باشد از سر انگشت میانین دست

راست تا سر انگشت میان دست چپ وقتی که دستها را از هم بگشایند و بمعنی درش و بازو و یک بند انگشت هم آمده
و جزیه را نیز گفته اند و آن زری باشد که مسلمانان از کافران بگیرند و بمعنی باج و خراج هم آمده و آن زریست
که زبردستان از زیردستان بگیرند یعنی پادشاهان بزرگ از پادشاهان کوچک بستانند و مالی که حکام از رعایا
و سوداگر بگیرند ٭ بازودراز بفتح اول بالف کشیده وضم زای هوز بواو رسیده وفتح دال مهمله و رای قرشت
بالف کشیده و زای هوز زده کنایه از درازدستی و از غالب و مستولی شدن باشد و مردم دراز دست را نیز گویند
٭ بتفوز بفتح اول و سکون مثناة فوقانی وضم فا بواو رسیده و زای هوز زده گرداگرد لب را گویند و پیرامون
دهان را نیز گویند مطلقا خواه از انسان باشد خواه از حیوان دیگر و منقار مرغان را نیز گفته اند و بجای فا
غین منقوطه هم بنظر آمده ٭ بتوار بفتح اول و سکون مثناة فوقانی و واو بالف کشیده و زای هوز زده آرامگاه
و نشیمن باز و شاهین و امثال آنرا گویند ٭ بترداز بکسر اول و فتح بای پارسی و سکون رای مهمله و دال بالف کشیده
و زای هوز زده امر بپرداختن است ٭ بچیز بفتح اول و کسر جیم پارسی بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون زای هوز بمعنی
کمینه و کمترین هرچیز و کهین و کوچکترین آمده و در فرهنگی بکسر اول هم بنظر آمده ٭ بدآغاز بفتح اول و سکون
دال ابجد و همزه بالف کشیده و غین منقوطه بالف کشیده و زای هوز زده بمعنی بدذات و بدسرشت آمده ٭ بدپوز بفتح
اول و سکون دال مهمله وضم بای پارسی بواو رسیده و زای هوز زده دهان را گویند از طرف بیرون ٭ بدواز بفتح اول
و سکون دال ابجد و واو بالف کشیده و زای هوز زده نشیمن و تکیه گاه و آرام و جای باز و شاهین و امثال آن باشد
و بال گشودن طیور را نیز گفته اند ٭ براز بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و زای هوز زده چوبکی را گویند
که کفشگران مابین کفش و قالب کنند و درودگران میان شکاف چوب نهند در وقت شکافتن و بمعنی برازندگی
و زیبائی و آراستگی و نیکوئی هم باشد و امر باین معنی نیز هست یعنی آراسته کن و نیکو نما بیا و ورود و بتازی بمعنی بیرون
آمدن باشد و فضله و غایط را نیز گویند و بمعنی وصل کردن و چسبانیدن نیز آمده و پینه و پاره را نیز گویند که
بر قبا و خرقه و غیر آن دوزند ٭ برپوز بفتح اول و سکون رای قرشت وضم بای پارسی بواو مجهول رسیده و سکون
زای هوز بمعنی بربوز است که پیرامون دهان و منقار مرغان باشد ٭ برز بفتح اول و سکون رای مهمله و زای هوز
زده ماله بنایان را گویند که بدان کهگل و گچ بر دیوار مالند و بمعنی زیبائی و معشوقی و بلندی بالای مردم و تنهٔ درخت
نیز آمده و مطلق بلندی را هم گفته اند و بمعنی کشت و زراعت و کشاورزی نیز باشد و بضم اول بمعنی نوعاشقی و قامت
آدمی و شکوه و عظمت هم باشد و بلند و بالا و چاروا را نیز گویند و بمعنی مطلق بلند و بلندی بالای مردم و تنهٔ درخت
نیز بنظر آمده و ماله بنایان را نیز گفته اند ٭ برفوز بفتح اول و سکون رای مهمله وضم فا بواو مجهول رسیده
و زای هوز زده اطراف و پیرامون دهان را گویند ٭ برکابوز بفتح اول و سکون رای مهمله و کاف بالف کشیده
وضم بای پارسی بواو مجهول رسیده و زای هوز زده بمعنی برفوز است که اطراف و پیرامون دهان باشد و در فرهنگی
بفتح کاف و همزه بالف کشیده نیز بنظر آمده ٭ برکالوز بفتح اول و سکون رای مهمله و کاف بالف کشیده
وضم لام بواو رسیده و زای هوز زده بمعنی برکابوز است که اطراف و پیرامون دهان باشد ٭ برگ ریز بفتح اول
و سکون رای مهمله و کاف پارسی و کسر رای قرشت بمثناة تحتانی مجهول رسیده و زای هوز زده خزان را گویند
٭ برگ و ساز بفتح اول و سکون رای مهمله و کاف پارسی زده و فتح واو و سین مهمله بالف کشیده و زای هوز زده
بمعنی برگ و نوا آمده که سامان باشد ٭ برمغاز بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح میم و غین منقوطه بالف کشیده
و زای هوز زده شاگردانه را نامند و آن زریست اندک که بعد از اجرت استاد برسم انعام بشاگرد دهند

و در فرهنگی بسکون میم و فتح منقوطه بالف کشیده نیز بدین معنی آمده * برموزه بفتح اول و سکون رای مهمله و ضم میم بواو مجهول رسیده و زای هوز زده بمعنی انتظار و امید واری آمده و زنبور عسل را نیز گویند و بمعنی علف در آب هم باشد * برواز بفتح اول و سکون رای قرشت و واو بالف کشیده و زای هوز زده نشیمن باز و شاهین و امثال آن را گویند و بمعنی جای قرار و آرام هم هست * بروز بضم اول و ضم رای مهمله بواو رسیده و زای هوز زده بمعنی ظهور است و این معنی تازی است و در پارسی بمعنی آرایش پوستین که در پای دامن و سر آستین دوزند و پیوند جامه که پوشیدنی و گستردنی باشد و در لسان الشعرا بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح واو نیز بدین معنی آمده * بریز مرکز بفتح اول و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و نون زده و فتح میم و رای قرشت ساکن و فتح کاف و زای هوز زده کنایه از زمین است * بریز بکسر اول و رای مهمله بمثناة تحتانی مجهول رسیده و زای هوز زده معروف است که امر ریختن باشد * بز بفتح اول و سکون زای هوز طرز و روش و قاعده و قانون و رسم و آیین را گویند و امر بزیدن بمعنی وزیدن هم هست و مخفف بزم هم باشد که مجلس عیش و مهمانی است و هر کوه را که تیغ کوه باشد نیز گفته اند و زمین و پشته بلند را هم گفته اند و بضم اول معروف است که گوسپند باشد و گوسپند کوهی را نیز گویند و بتشدید زای هوز در عربی جامه ریسمان و اسباب خانه را نیز گویند * بزباز بفتح اول و سکون زای معجمه و موحده تحتانی بالف کشیده و زای هوز زده پوست جوز را گویند و بعضی بر آنند که شکوفه و گل و بهار جوز است و بسباسه را نیز گویند و آن دارویی است معروف * بزبفتح اول و سکون زای پارسی سرما ریزه را گفته اند و آن چیزی باشد که در وقت شدت سرما مانند زرک از هوا ریزد * بساطی از رخسار ساز بکسر اول و سین مهمله بالف کشیده و کسر طای حطی بمثناة تحتانی مجهول رسیده و از رخسار ساز معلوم یعنی در مراقبه خود را چنان حلقه ساز که رخسار تو قریب زمین رسد کذا فی المراید و در فرهنگی بدین معنی آمده که در مراقبه چنان سر فرو کن که رخساره تو بر زمین گسترده شود گویی تو بر آن نشسته و این مبالغه در مراقبه است نظامی فرماید * مصرع * سر من شده کرسی پای من * و از سالکی چنان مسموع شده که برای طلب حاجت دعایی است که بعد از دوگانه صد بار رخساره راست و صد بار رخساره چپ بر زمین نهاده بخوانند از این لغت این مراد است والله اعلم * بستان افروز بضم اول و سکون سین مهمله و مثناة فوقانی بالف کشیده و نون زده و فتح همزه و سکون فا و ضم رای مهمله بواو رسیده و زای هوز زده گلی است سرخ رنگ و بی بوی که آنرا تاج خروس و گل یوسف نیز گویند و بعضی اسپرغم را که ضمیران باشد بستان فروز گویند و معنی ترکیبی آن روشن کننده بستان و بستان را روشن کن است * بشیز بفتح اول و سکون شین منقوطه و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده و زای هوز زده نام گیاهی است که آنرا بوی مادران گویند و در طلا را بکار برند * بشیز بکسر اول و شین منقوطه بمثناة تحتانی مجهول رسیده و زای هوز زده پول ریزه نازک بسیار تنک را بیج را گویند و بجای موحده تحتانی بای فارسی هم درست است * بغاز بکسر اول و غین منقوطه بالف کشیده و زای هوز زده چوبی که درودگران بوقت شکافتن چوب بر رخنه آن نهند و کفش گران مابین کفش و قالب گذارند * بغلتاز بفتح اول و سکون غین منقوطه و فتح لام و سکون نون و تاف بالف کشیده و زای هوز زده پرنده ایست ابلق پای و گردن دراز و منقاری پهن دارد گوشت او حلال است و بغایت لطیف می شود و بجای غین منقوطه قاف و بجای زای هوز زای مهمله هم بنظر آمده * بغیاز بفتح اول و سکون غین منقوطه و مثناة تحتانی بالف کشیده و زای هوز زده شیرینی باشد که در وقت جامه نو پوشیدن بخش کنند و بمعنی مژده و نوید نیز آمده و شاگردانه را نیز گویند و آن زری باشد اندک که بعد از اجرت استاد

بنا کردن باشد ٭ بهار بکسر اول و با بالف کشیده و زای هوز زده چوبکی باشد که در دوکران بوقت شکافتن چوب
بر رخنه آن نهند و کفش دوزان ما بین کفش و قالب گذارند و بجای کسر موحده تحتانی فتح و بجای زای هوز زای
قرشت هم بنظر آمده ٭ بکماز بکسر اول و سکون کاف پارسی و میم بالف کشیده و زای هوز زده بمعنی شراب
و شراب خوردن باشد و پیاله شراب را نیز گویند و بمعنی غم و اندوه نیز آمده و بمعنی مهمانی هم دیده شد و در
فرهنگی بجای کسر موحده تحتانی فتح هم بنظر آمده ٭ بلاز بفتح اول و لام بالف کشیده و زای پارسی زده
بمعنی بی تقریب و بی جهت و بی سبب باشد ٭ بلایه قز بفتح اول و لام بالف کشیده و فتح مثناة تحتانی و های ملفوظه
زده و فتح قاف و زای هوز ساکن نوعی از ابریشم است ٭ بندرز بفتح اول و سکون نون و فتح دال و رای مهمله
و زای هوز زده جواب دو وزرا گویند و در فرهنگی بضم اول نیز بنظر آمده ٭ بنیز بکسر اول و کسر نون بمثناة
تحتانی مجهول رسیده و زای هوز زده بمعنی تعجیل و زود باشد و بمعنی مرکز و حاشا هم آمده و گاهی در میان
سخن بجای نیز هم بکار برند که در تازی ایضا گویند ٭ بوز بضم اول و سکون واو مجهول و زای هوز زده اسپ
نیله که رنگش سپیدی گراید و اسپ جلد و تند و تیز را نیز گویند و مردم تیزفهم و صاحب ادراک را نیز بطریق
استعاره بوز گویند چنانکه مردم بی ادراک و کند فهم را کودن خوانند و کودن اسپ کم راه و پالانی را گویند
و بفتح اول سبزی که بسبب رطوبت بر روی نان و جامه و گلیم و پلاس و امثال آن بهم میرسد و تنه درخت را
نیز گویند و زنبور سیاه و رام گفته اند که بر روی گلها نشیند ٭ بوز بفتح اول و سکون واو و زای فارسی بمعنی
گرداب باشد و بضم اول گرانی و سنگینی حرارت و تب باشد ٭ بوستان افروز بضم اول و سکون واو مجهول و سین
مهمله و مثناة فوقانی بالف کشیده و سکون نون و واو و افروز معلوم گلی است سرخ رنگ و بی بوی که آنرا تاج خروس
و گل یوسف نیز گویند و بعضی شبرم را که صحرایی باشد بستان افروز گویند و بجای فا بای پارسی هم بنظر آمده
٭ بونیز بضم اول و سکون واو و کسر نون بمثناة تحتانی مجهول رسیده و زای هوز زده بمعنی زوبین باشد که آنرا
فرهنگ قراس و آن نیزه کوچکی بود که سر آن دو شاخ دارد ٭ بهاز بکسر اول و های ملفوظه بالف کشیده و زای
هوز زده اسپ اصیلی را گویند که در یلغی بجهت تیاج کردن سرده شده ٭ بهروز بکسر اول و سکون های ملفوظه و ضم رای
قرشت بواو مجهول رسیده و زای هوز زده بمعنی بهروج است که بلور کبود کم قیمت باشد و کند رمنلی را نیز گویند و بمعنی
ترکیبی ظاهر ٭ بیدارمغز بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و دال مهمله ساکن و واو بالف کشیده و زای هوز زده
نام کوهی است از ولایت ماوراء النهر ٭ بیراز بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله بالف کشیده و زای هوز زده
شاخ حیوانات را گویند ٭ بیز بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و زای هوز زده بمعنی زده آمده که از زدن است
و بترکی درفش را گویند ٭ بیمغز بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح میم و غین منقوطه و زای هوز زده کنایه از مردم
بی تمکین و سبک باشد ٭ بی نیاز بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و کسر نون و یای حطی بالف کشیده و زای
هوز زده بمعنی بی احتیاج و توانگر باشد چه نیاز بمعنی احتیاج است ٭ بی راز بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده
و واو بالف کشیده و زای هوز زده بمعنی شبره آمده که آنرا مرغ عیسی هم گویند و بتازیش خفاش خوانند
و بمعنی اجابت و قبول هم گفته اند و پاسخ و جواب را نیز گفته اند و بایتمعنی بجای حرف مثناة تحتانی نون هم
بنظر آمده و بمعنی اول بجای موحده تحتانی بای پارسی هم دیده شد ٭ بیمار حیز بکسر اول بمثناة تحتانی
رسیده و میم بالف کشیده و رای مهمله زده و کسر حای منقوطه بمثناة تحتانی مجهول رسیده و زای هوز زده آنکه
از بیماری عاشقی باشد کذا فی القنیة

جشمهٔ یازدهم بحر دوم از قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان موحدهٔ تحتانی با سین مهمله

* بادرس اول بالف کشیده وسکون دال مهمله وفتح رای قرشت وسین سعفص زده خانه را گویند که از درهای اطراف آن باد آید * بادریس اول بالف کشیده وسکون دال ابجد وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده وسین مهمله زده تنقا گردمیان سوراخی باشد که بر سر چوب خیمه کنند وچرم یا چوب باشد مدور که بکاوی دوک کشند بجهت آنکه ریسمان که میریسند بکجا جمع شود وبتازی فلکه خوانند وبعضی تابی را گویند که زنان بدوک دوند ومعنی بادزن هم بدین آمده * بادغیس اول بالف کشیده وسکون دال ابجد وکسر غین منقوطه وسین مهمله زده کذرگاه باد وباد گیر را گویند * بادغیس اول بالف کشیده وسکون دال مهمله وکسر شین منقوطه بمثناة تحتانی مجهول رسیده وسین سعفص زده ناحیه ایست متصل بهرات بسیار از اعمال هرات واصل آن باد خیز بوده که محل هبوب باد باشد * باس اول بالف کشیده وسکون سین مهمله بمعنی قدیم باشد که در مقابل حادث است وترس وبیم را نیز گویند وبمعنی قوت وقدرت تازی است * باس بوس اول بالف کشیده وسکون سین مهمله وضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده وسین سعفص زده نوعی از ریحان باشد که آنرا مرزنکوش خوانند وبتازی آذان الفار نامند * باطس اول بالف کشیده وکسر طای حطی وسین مهمله زده بیونانی میوه ایست که آنرا توت سه کل خوانند وبتازی ثمرة العلیق گویند ودرخت آنرا سه کل نامند اگر برگ وبار آنرا بهم بجوشانند خضاب باشد بجهت موی ریش وگیسو وامثال آن * باغقلس اول بالف کشیده وکسر غین منقوطه وضم قاف ودال ابجد وسین مهمله زده کنایه از بهشت است * بالبوس اول بالف کشیده وسکون لام وضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده وسکون سین ولایت قندهار را نامند وبهمین معنی بجای موحدهٔ تحتانی ثانی مثناة تحتانی هم بدیدن آمده * بالقس اول بالف کشیده وسکون لام وکسر قاف وسین مهمله زده بزبان رومی رستنی باشد دوائی برگ آن سرخ بسیاهی مایل بود اگر آنرا بخایند وبر گزندگان افکنند در حال بهتر شود ودر تازی رجل الحمامه خوانند وابوخلسا همان است * بالوس اول بالف کشیده وضم لام بواو رسیده وسین مهمله زده کافور مغشوش را گویند * بالیوس اول بالف کشیده وسکون لام وضم مثناة تحتانی بواو رسیده وسکون سین بمعنی بالبوس است که ولایت قندهار باشد * بامس اول بالف کشیده وضم میم وسین مهمله زده کسی را گویند که در وطن پای بند وعاجز شده باشد ودر نهایت عسرت وپریشانی گذارد وشخصی را نیز گویند که از بودن شهری ودیاری که وطن او نباشد دلگیر شده ودلتنگ آمده باشد بنابر مانعی نتواند بجای دیگر رفت وباین دو معنی فتح وکسر میم هم بنظر آمده وبجای موحدهٔ تحتانی بای پارسی هم دیده شده * بتلس بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی وضم لام وسین مهمله زده تریتی باشد که از نان خشک بار وغن ودوشاب کنند وبجای موحدهٔ تحتانی بای پارسی هم دیده شده * بوستان سندس بضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده وسین مهمله ساکن ومثناة فوقانی بالف کشیده وسکون نون وضم سین مهمله وسکون نون وضم دال وسین مهمله زده کنایه از سبزه وگلهای گرنان گون است * بجس بفتح اول وجیم وسکون سین مهمله نرمهٔ بینی را گویند که آن پرده های بینی باشد وبمعنی سستی ونرمی هم آمده * بحرالماس بفتح اول وسکون های حطی وکسر رای مهمله وفتح همزه وسکون لام وضم میم بالف کشیده وسین مهمله زده نام دریای عظیم است که در جزیرهٔ آن الماس یافته میشود * بحراندلس بفتح اول وسکون های حطی وکسر رای مهمله وضم همزه وسکون نون وضم دال مهمله ولام وسین مهمله زده وبفتح همزه ودال مهمله ولام هم آمده است دریای است که کشتی در آن کار نکند الا بروز شنبه بوقت غروب آفتاب که ساکن گردد از طوفان آنکه کشتی روان شود کذا فی عجایب البلدان * بحری قطاس بفتح اول وسکون های حطی وکسر رای قرشت بمثناة تحتانی رسیده وضم قاف

وطای حطی بالف کشیده وسین مهمله زده نام دریائی است که قطامردران باشد وآن کاویست که دم آن را بکردن
اسپان و فرسر علم بندند و در فرهنگی بدین آمده کاویست که در کوهها ی ختا می باشد ه بخس بفتح اول
وسکون خای منقوطه وسین مهمله زده پوستی را کویند که از حرارت آتش چین چین و درهم کشیده وپژمان
شده باشد و زمینی را نیز کویند که با آب باران زراعت کنند و در تازی بهمین معنی و بمعنی زر قلب نامره وقیمت
اندک باشد و بمعنی عشوه وصرام هم آمده و برهم آمدن دل را نیز کویند بسبب شمی باطیشی وکلّه از وزلخ را نیز
کفته اند و بمعنی پژمرده و فراهم آورده شده نیز آمده ه بخسلوس بفتح اول وسکون خای نخسد وسین
مهمله وضم لام بواو رسیده وسین معفص زده نام پادشاهی است که عدل را بعنف وتعدّی وقهر برده بوده بربریس
بفتح اول وسکون رای مهمله وضم مثناة تحتانی بواو رسیده وکسر سین معفص بمثناة تحتانی رسیده وسکون
سین مهمله بلغت یونانی نوعی از لبلاب وعشقه است وبرك آن مانند رنك زعفران باشد ودر فرهنکی
بجای مثناة تحتانی اول بای فارسی هم دیده شده ه برتاس بفتح اول وسکون رای قرشت ومثناة فوقانی بالف کشیده
وسین مهمله زده نام یکی از مبارزان ودلیران بوده ونام شهری است در حد ود روس ونام ولایتی است از ترکستان
ودرانجا پوستین خوب می باشد وآن از پوست روباه انجاست درنهایت پاکیزکی ولطافت وآن پوستین رانیز برتاس
نامند ه برجاس بضم اول ورای مهمله زده وجیم بالف کشیده وسین معفص زده آماجکاه ونشانهٔ تیر راانامند وعرب
آن را که در زمین نشانه کنند هدف خوانند وآنرا که در هوا نشانهٔ تیر کرده باشند برجاس کویند ه برجیس بکسر اول
وسکون رای مهمله وکسر جیم بمثناة تحتانی رسیده وسین معفص زده نام ستارهٔ مشتری است ودر فرهنکی بجای موحدهٔ
تحتانی بای فارسی وبجای جیم تازی جیم عربی هم بدین آمده ه برد برلوس بفتح اول وسکون رای مهمله
وکسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده ورای قرشت زده وضم لام بواو رسیده وسین معفص زده بلغت یونانی نام مرغی است
که آنرا چکاوك خوانند وبتازی ابو الملیح کویند ه بررس بفتح اول وسکون رای قرشت وفتح رای ثانی وسکون
سین مهمله امر وارسیدن ورسیدن باشد یعنی وارس وبرس ه برزین کروس بفتح اول وسکون رای مهمله
وکسر رای هوز بمثناة تحتانی رسیده ونون زده وضم کاف ورای مهمله بواو رسیده وسین معفص زده نام یکی از
موبدان است وموبد حکیم ودانشمند زمانم بزرك آتش پرستان را کویند ه برس بضم اول ورای مهمله وسین
معفص زده بمعنی میوه وبار سرو کوهی آمده وبکسر موحدهٔ تحتانی بمعنی پنبه باشد که بتازی قطن خوانند وشحم
الارض نیز کویند وبفتح موحدهٔ تحتانی چوبی باشد که بر بینی شتر کنند وریسمان مهار را بدان بندند وبمعنی
مهار نیز آمده ونیز ریسمانی را کویند که بر بینی کاو کذارند ه برطاس بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح طای
حطی بالف کشیده وسکون سین نام شهری است از ولایت ترکستان کویند روباه انجا پوست خوب میدارد وپوست
آن روباه را نیز برطاس کویند وبجای موحدهٔ تحتانی بای پارسی هم بدین آمده ه برکاپوس بفتح اول وسکون رای
مهمله وکاف بالف کشیده وضم بای پارسی بواو مجهول رسیده وسین مهمله زده اطراف وپیرامون دهان را کویند
ه برکافوس بفتح اول وسکون رای مهمله وکاف بالف کشیده وضم فا بواو رسیده وسین مهمله زده بمعنی برکاپوس است
که اطراف وپیرامون دهان باشد ودر فرهنکی بسکون کاف وهمزه بالف کشیده نیز بدین آمده ه برکس بفتح اول
وسکون رای مهمله وفتح کاف پارسی وسین مهمله زده ترجمهٔ نعوذ بالله ومعاذ الله است ه برماس بفتح اول وسکون رای مهمله
ومیم بالف کشیده وسین مهمله زده بمعنی دست کشی وملامسه ولمس آمده ه برناس بفتح اول وسکون رای مهمله ونون
بالف کشیده وسین مهمله زده بمعنی نادان وغافل ونادانی وغافلی آمده ه برنس بضم اول وسکون رای مهمله وضم نون

و سین مهمله زده جامه و کلاه پشمی کنده باشد که بیشتر نصاری و ترسایان پوشند و بر سر نهند و بعضی
گویند نام کلاه نصرانیان است که در کلیسا باشند و بضم نون هم بنظر آمده و بعضی گویند بمعنی کلاه تازی است
و صاحب مؤید الفضلا گفته برنس بضم اول و سوم کلاهی است ترسایان را والله اعلم * برنوس بفتح اول
و سکون رای مهمله و ضم نون بواو مجهول رسیده و سکون سین مهمله نام یکی از سپهبدان ایران است و لشکر
و لشکری را نیز گویند و بجای سین مهمله شین معجمه هم بنظر آمده و بجای فتح موحدهٔ تحتانی ضم هم دیده
آمده * برنیس بکسر اول و سکون رای قرشت و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده و سکون سین مهمله نوعی
از بلوط باشد و آن میوه ایست مغزدار که الی شرفنامه و در زفانگویا دیده آمده درختی است و آن یکسال
مازون بار آرد و سال دیگر بلوط چنانچه بعضی درخت پسته یکسال پسته بار آرد و یکسال ملیله
* برونوس بضم اول و ضم رای مهمله بواو رسیده و ضم نون بواو مجهول رسیده و سین سعفص زده
لشکر و لشکری را گویند و نام سپهبدی هم بوده * بس بفتح اول و سکون سین مهمله ترجمهٔ فقط و حسب باشد و بمعنی بسیار
و بسنده هم آمده و امر بر قطع کردن هم هست یعنی قطع کن و بضم موحدهٔ تحتانی سیخی باشد آهنی که در آن گوشت کباب
کنند و بتازی سفود خوانند و مخفف بوس هم آمده که در تازی قبله گویند * بسباس بکسر اول و سکون سین مهمله و موحدهٔ
تحتانی بالف کشیده و سین سعفص زده هرزه و بی معنی را گویند * بسناس بفتح اول و سکون سین مهمله و نون بالف کشیده
و سکون سین نام استاد و معلم دهریان باشد و او بوجود واجب قایل نیست گویند طب و نجوم و هیات و طلسمات و علوم
غریبه را خوب میدانسته است * بطارس بفتح اول و طای حطی بالف کشیده و کسر رای مهمله و سین سعفص زده
یونانی نام دوائی است که آنرا سرعس نیز گویند و آن چوبکی باشد سیاه رنگ و چون بشکنند مغز آن مستقی
بود کل و دانه را نافع است * بطلیموس بفتح اول و سکون طای حطی و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده و ضم
میم بواو رسیده و سکون سین نام حکیمی است یونانی که در علم ابدان و هیات فلک و نجوم و طلسمات
و کیمیا و انواع حکمت های دیگر استاد بود و او از دهریه بود و نیز نام پادشاهی است یونانی و بمعنی روشنای
نیز مذکور است و در فرهنگی بطلمیوس بفتح موحدهٔ تحتانی و سکون طای حطی و فتح لام و سکون میم و ضم مثناة تحتانی
بواو رسیده و سین سعفص زده هم دیده شد * بطلیوس بفتح اول و سکون طای حطی و لام و ضم مثناة تحتانی بواو رسیده
و سین مهمله زده نام ولایتی است در مغرب زمین * بلاسیوس بفتح اول و لام بالف کشیده و کسر سین مهمله و مثناة
تحتانی بواو رسیده و سین مهمله زده بلغت یونانی چیزی است آبگینه مانند و آنرا در کنارهای دریا می یابند
* بلبوس بفتح اول و سکون لام و ضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده و سین سعفص زده نوعی از خشخاش باشد که آنرا
خشخاش زبدی میگویند و نوعی از پیاز صحرائی هم هست و آنرا بتازی بصل الزیز و بصل الذیب نامند گرم و خشک است
در دوم * بلتیس بکسر اول و سکون لام و کسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده و سکون سین مهمله نام داروئی است
* بلس بضم اول و سکون لام و سین سعفص زده در فرهنگ جهانگیری نوشته نام غله ایست که از آن هریسه پزند و در
آشها نیز کنند و بتازی علس خوانند و در صحاح الادویه بمعنی تین ابیض آمده که انجیر سفید باشد و بلسن با زیادتی
نون بمعنی علس آمده والله اعلم * بلقیس بکسر اول و سکون لام و کسر قاف بمثناة تحتانی رسیده و سین مهمله زده
نام پادشاه شهر سبا بود قصهٔ او و سلیمان پیغمبر علیه السلام مشهور و معروف است * بلکس بکسر اول و سکون لام و کسر
کاف و سین مهمله زده مرد بوار را گویند و در فرهنگی بجای موحدهٔ تحتانی نون هم بنظر رسیده و بجای سین مهمله نیز
نون آمده * بلوس بفتح اول و ضم لام بواو رسیده و سین سعفص زده بمعنی فریب و خداع باشد و شخصی را نیز نامند که بچرب

زبان ... پیر بیبند که مردم را از راه برد و بان معنی بضم اول هم بنظر آمده و بمعنی فروتنی هم از نظر گذشته
٭ بلوسیطوس بفتح اول و ضم لام بواو رسیده و کسر سین مهمله بمثناهٔ تحتانی رسیده و ضم طای حطی بواو رسیده
و سین سعفص زده بلغت یونانی گیاه باشد و آن گل درخت اناری است که بغیر از گل ثمری ندارد و آن سرد
و خشک است در اول و دوم شکم را بند کند ٭ بلیناس بفتح اول و کسر لام بمثناهٔ تحتانی رسیده و نون بالف کشیده
و سین مهمله زده نام حکیمی است که انیس مجلس سکندر بود و او را بلیناس جادو نیز خواندندی ٭ بواس بفتح اول
و واو بالف کشیده و سین سعفص زده بمعنی رفع و آزار و محنت را گویند ٭ بوس بضم اول بواو مجهول رسیده و سین مهمله
زده مخفف بوسه است که بتازی قبله گویند و بوسه کننده را هم بوسیدن هم هست و بواو معروف سختی و فروتنی را گویند
٭ بیاس بکسر اول بمثناهٔ تحتانی مجهول رسیده و نون بالف کشیده و سین سعفص زده دریچهٔ خانه را گویند ٭ بیوس
بفتح اول و ضم مثناهٔ تحتانی بواو رسیده و سین سعفص زده بمعنی تواضع و چاپلوسی باشد و در فرهنگی بمعنی انتظار
هم دیده شد و امیدواری و خواهش و طمع نیز باشد بچیزی از هر نوعی که بوده باشد

حصهٔ دوازدهم از حصهٔ دوم از قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان موحدهٔ تحتانی با شین قرشت

٭ باروش اول بالف کشیده و ضم همزه بواو مجهول رسیده و شین قرشت زده عصاری زرگری را گویند که بجهت تخم
نگاهدارند و در فرهنگی بمعنی خوشهٔ کوچک انگور نیز دیده شده ٭ باتش اول بالف کشیده و ضم مثناهٔ فوقانی
و شین منقوطه زده ترنج را گویند و آن میوه‌ایست معروف که پوست آنرا مربا کنند ٭ باخویش اول بالف کشیده
و کسر خای منقوطه و واو معدوله و یای حطی و شین قرشت زده بمعنی تنهایی است و سر در آب فرو بردن و غوطه خوردن نیز
باشد ٭ باداش اول بالف کشیده و شین منقوطه زده بمعنی تاوان و تکلار آمده و بمعنی نابود و نابرکت است ٭ باداش اول بالف
کشیده و دال ابجد بالف کشیده و شین منقوطه زده مکافات و جزای نیکی را گویند و عطای موحدهٔ تحتانی بای پارسی
هم بدل آمده ٭ بادش اول بالف کشیده و کسر دال مهمله و سکون شین قرشت سرخی بسیاهی مایل باشد که
در روی مردم بهم رسد و آنرا بعضی سرخ باد میگویند و بعضی مقدمهٔ جذام می دانند ٭ بادکش اول بالف کشیده
و سکون دال مهمله و فتح کاف و شین قرشت زده دم زرگری و آهنگری را گویند و خشت باد اندازند و آن نوعی از
بادبزن بسیار بزرگ است که در میان خانه آویزند و با طناب و ریسمان در کشاکش آرند ٭ بادپیش اول بالف کشیده
و کسر دال ابجد و کسر بای پارسی بمثناهٔ تحتانی مجهول رسیده و شین منقوطه زده باد شرقی را گویند که آن
باد صبا است ٭ بارکش اول بالف کشیده و سکون رای مهمله و فتح کاف و شین منقوطه زده آنکه بارهای گران
برد و دولت کسیکه شغلهای کسی کند و بمعنی مظلوم نیز آمده و در فرهنگی بمعنی طناب بزرگ و چنگک بزرگ
نیز دیده شده ٭ بازیگوش اول بالف کشیده و کسر زای معجمه بمثناهٔ تحتانی رسیده و ضم کاف پارسی
بواو مجهول رسیده و شین منقوطه زده کنایه از شوخ و شنگ است ٭ باشش اول بالف کشیده و کسر شین
منقوطه و سکون شین ثانی سنگینی را گویند ٭ باغوش اول بالف کشیده و ضم غین بواو مجهول رسیده و سکون
شین قرشت سر در آب فرو بردن و غوطه خوردن باشد و چیزی را در آب فرو بردن نیز باشد ٭ بازرمکش
اول بالف کشیده و زای هوز بالف کشیده و رای مهمله زده و فتح میم و کاف و سکون شین منقوطه ای خرافات مکر
و لاف مزن کذا فی القنیه ٭ بالش اول بالف کشیده و کسر لام و شین منقوطه زده بمعنی نمو کردن و بالیدن آمده و در
انچه بزیر سر نهند و نیز متکا انچه تکیه کنند و بندی را نیز گویند که بر صندوقها نهند خصوصا جائیکه قفل بر آن گذارند
روز روشن باشد بمقداری معین ٭ بالوش اول بالف کشیده و ضم لام بواو رسیده و شین منقوطه زده کافور مغشوش را

گویند و بجای شین قرشت سین سعفص هم آمده در پارسی بمعنی بشین و برعکس تبادل می یابد * بادنش اول بالف کشیده و سکون نون وکسر ذال وشین قرشت زده دوائی کرمکی است که آنرا ارون و آن گویند و آنرا شوربا کرده خورند و آنرا بتازی الحبة الخضراء خوانند * بیان بش بکسر اول و بای فارسی بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و سکون شین منقوطه ای استاده باش * بتکیش بفتح اول و سکون مثناة فوقانی وکسر کاف بمثناة تحتانی مجهول رسیده و شین منقوطه زده ترکش و تیر دانی را گویند که پر از تیر باشد و بمعنی ترکش آن بت مانند است چه بت لوث هو لا دکان وکیش ماننده را گویند * بتوش بفتح اول و فتح جیم پارسی و سکون شین منقوطه نرمهٔ بینی را گویند که آن را پرهٔ بینی هم خوانند و بمعنی سست هم آمده دود * بچرتنکی بمعنی رنج دیدن و بجای شین منقوطه سین مهمله هم درست است و بکسر موحدهٔ تحتانی امر بچشیدن است * بخش بفتح اول و سکون خا و شین قرشت بمعنی حصه و بهره باشد و بمعنی برج هم آمده خواه برج کبوتر باشد و خواه برج قلعه خواه برج فلک و بمعنی ماهی هم آمده که در تازی حوت گویند و امر بخشیدن هم هست * بخشایش بفتح اول و سکون خای نقطه دار و شین منقوطه بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی و سکون شین منقوطه بمعنی از کشتن کسی و از جرم و گناه و تقصیر کسی گذشتن آمده * بخشش بفتح اول و سکون خای ثخذ وکسر شین منقوطه و شین ثانی زده بمعنی عطا آمده و بفتح شین قرشت بخش او را ارزانش او هم هست * بدخش بفتح اول و دال ابجد و سکون خای منقوطه و شین قرشت مخفف بدخشان است و چون لعل از آنجا آرند لعل را نیز بدخش گویند و لعل بدخشانی و بدخشی را هم بدخش گویند * بدست باش بفتح اول و دال ابجد و سین مهمله و مثناة فوقانی زده و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و سکون شین منقوطه یعنی خود را از دست مده و تقصیر مکن و آگاه باش و باخبر باش * بدکنش بفتح اول و سکون دال ابجد و ضم کاف وکسر نون و شین منقوطه زده بمعنی بدکنشت است ای بدکردار کلافی زفانکویا * براش بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و سکون شین منقوطه بمعنی پاشیدن و فروشانیدن باشد و تراش و زخم را نیز گویند * برخش بفتح اول و رای مهمله و سکون خای ثخذ و شین منقوطه زده جوهری نفیس کانی که معدن او کوههای مشرق است رنگ سرخ رسنیک دارد و قیل نام کوهری است و در برهان بمعنی پشت اسب دیده شد * برازش بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده وکسر زای هوز و سکون شین منقوطه بمعنی زیبائی و گزارش آمده * برتاش بفتح اول و سکون رای مهمله و تای منقوطه بالف کشیده و شین قرشت زده بمعنی جنگ آمده و بجای موحدهٔ تحتانی بای فارسی هم درست است * برنیش بضم اول و سکون رای قرشت وکسر نون بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون شین منقوطه پیچش باشکم رودا گویند و آنرا بتازی زحیر خوانند * بریش بکسر اول و رای مهمله و سکون مثناة تحتانی و شین قرشت زده بمعنی افروشانیدن و پاشیدن آمده * برینش بضم اول وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده وکسر نون و شین منقوطه زده بمعنی رانیدن شکم و بریدن آن آمده و بمعنی اینکه گویا شکم او را از غایت درد می برند بمعنی بریدن و برش مطلق نیز آمده * برون از جنبش بکسر اول و ضم رای مهمله بواو رسیده وکسر نون و فتح همزه و سکون زای هوز و ضم جیم و سکون نون وکسر موحدهٔ تحتانی و شین قرشت زده ای برتر از فلک و بجای برون بیرون هم آمده است * بزغش بضم اول و سکون زای هوز و ضم غین منقوطه و سکون شین قرشت لقب یکی از اولیاء الله است * بزشش بضم اول و سکون زای معجمه وکسر شای مثلثه و شین قرشت زده بمعنی مقابله آمده که در مقابل مقارنه است * بسرتویش بفتح اول و سین سعفص وکسر رای مهمله و فتح شای مثلثه و واو معدوله و مثناة تحتانی و شین منقوطه زده بمعنی بالاستقلال خود آمده و نیز بمعنی قسم سرخوبش * بش بفتح اول و سکون شین منقوطه مطلق بند را گویند عموما و بندی که از آهن و برنج برصندوقها و بر درها زنند خصوصا

و بمعنی ناقص و ناتمام هم آمده و بکسر ها و حطی تحتانی امر کردن باشد یعنی بلمش و بضم اول بمعنی کاکل آدم و موی گردن
و یال اسپ باشد و باین معنی بفتح بای پارسی هم آمده است و در تازی بتشدید شین بمعنی حزم و کشاده روی
و شادکام آمده ٭ بشمش بضم اول و سکون شین منقوطه و ضم میم و حطی تحتانی و شین قرشت زده برگ حنظل را گویند
که خربزهٔ روباه باشد و در تازی علقم خوانند و بفتح اول و ثالث هم آمده است ٭ بشوش بکسر اول و ضم شین منقوطه
بواو رسیده و شین منقوطه زده مکاس کردن در بیع ای تاخیر کردن و در فروختن تا بها زیاده شود کلالی القیمة ٭ بشولش
بکسر اول و ضم شین معجمه بواو مجهول رسیده و کسر لام و شین منقوطه زده بمعنی کارگزاری و دانندگی و بینندگی آمده و بمعنی
درهم زدگی و پریشانی نیز آمده ٭ بشش بفتح اول و سکون ثا و شین منقوطه بمعنی کر و فر آمده و عظمت و شکوه را نیز گویند
٭ بشکرش بفتح اول و شین منقوطه و کاف مشدد مفتوح و فتح رای مهمله و شین منقوطه زده ای تبسم لب او و سخن شیرین
او و بکسر اول و سکون شین منقوطه اول و فتح کاف و رای مهمله ای شکار کن او را و بشکن او را و بضم شین منقوطه
و سکون کاف بمعنی سپاس از آمده ٭ بکتاش بفتح اول و سکون کاف و مثناة فوقانی بالف کشیده و شین منقوطه زده نام
یکی از پادشاهان خوارزم بوده و در فرهنگی بدین آمده که با این معنی ترکی است و امر بخرامیدن و جلوه
کردن باشد یعنی بخرام و جلوه کن ٭ بلاش بفتح اول و لام بالف کشیده و سکون شین منقوطه نام پسر فیروز است و او
یکی از ملوک فارس بوده و او را سلطان ملک شاه میگفتند و مرد عارف را نیز گویند و نام شهری و مدینه هم هست
و بکسر اول بمعنی بلاش است که بمعنی بی سبب و بی جهت و بی تقریب باشد ٭ بلنکمش بفتح اول و لام و سکون نون
و کاف و ضم میم و شین منقوطه زده بمعنی بلنگ مشک است و آن افرنج مشک است که بالنگوی خود رو باشد و آن در
کنارهای آب روان بسیار می باشد ٭ بندش بفتح اول و سکون نون و کسر دال ابجد و شین منقوطه زده نقش کردن
سیم و زر باشد بر نهج خاص و نام ولایتی هم هست و بفتح دال ابجد پنبهٔ حلاجی کرده و گلوله نموده باشد بجهت رشتن
٭ بناگوش بضم اول و نون بالف کشیده و ضم کاف پارسی بواو مجهول رسیده و سکون شین قرشت معروف است که بن گوش باشد
٭ بکتانوش بفتح اول و سکون کاف و مثناة فوقانی بالف کشیده و ضم نون بواو مجهول رسیده و شین قرشت زده نام پادشاه
جنات است ٭ بغرقاش بفتح اول و غین منقوطه و رای مهمله ساکن و قاف بالف کشیده و شین منقوطه زده آلتی است
مانند کفگیر که بدان بغرا می کشند ٭ بلیاش بفتح اول و سکون لام و مثناة تحتانی بالف کشیده و شین قرشت زده نام
پادشاه خوارزم است ٭ بنفش بضم اول و فتح نون و سکون فا و شین قرشت زده بمعنی کبود آمده و در فرهنگی بکسر اول
هم بدین آمده ٭ بن گوش بضم اول و کسر نون و ضم کاف پارسی بواو مجهول رسیده و سکون شین منقوطه
معروف است که زیر نرمهٔ گوش باشد و کنایه از اطاعت و انقیاد و صدق و ادب تمام بود و بمعنی سخن شنیدن نیز آمده
٭ بنوماش بضم اول و ضم نون بواو رسیده و میم بالف کشیده و شین منقوطه زده نام غله ایست از لوبیا ماش که آنرا مونک گویند
٭ بوباش بضم اول بواو رسیده و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و شین قرشت زده بمعنی همیشه و سرمد [illegible] آمده
٭ بودش بضم اول بواو مجهول رسیده و کسر دال ابجد و شین قرشت زده بمعنی هستی و وجود آمده که بتازی کون گویند ٭ بوریطش
بضم اول بواو مجهول رسیده و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و کسر طای حطی و شین قرشت زده بیونانی جوهری است که آنرا
مرقشیشا گویند و آن چند جنس می باشد و بتازی حجر النور خوانند و در داروهای چشم بکار برند گویند اگر بر گردن کودک
بندند نترسد ٭ برش بفتح اول و کسر واو و شین قرشت زده بمعنی تقدیر باشد که تقدیرت داشتن است و سکون ثانی
کر و فر و شکوه نمایش را گویند و بضم اول و سکون ثانی نباتی است که از دربند می آورند و آنرا برش دربندی خوانند گویند
آن رستنی باشد که در ملک روس بهم میرسد و آنرا میکوبند و شیاف ساخته می آورند سرد و خشک است در اول و رمه ای

کرم را نافع باشد و بضم اول وکسر واو بمعنی مستی پریدن آمده که بعربی کون خوانند ● بوفروش بضم اول بواو
مجهول رسیده وکسر فا و رای مهمله بواو مجهول رسیده وشین نقطه دار ساکن عطار ومشک فروش را گویند
● بهارخوش بفتح اول وهای ملفوظه بالف کشیده ورای مهمله زده وفتح خای منقوطه و واو معدوله وشین ساکن
گوشتی باشد که آنرا نمک سود نموده خشک سازند وبتازی قدید گویند ● بهش بفتح اول وهای ملفوظه وشین قرشت
زده نام میوهٔ درختی است که صمغ آنرا مقل گویند وقتی که تر و تازه باشد وچون خشک شود دوقل خوانند
بسیار لذیذ است ● بیارش بفتح اول و مثناة تحتانی بالف کشیده وکسر رای مهمله وشین منقوطه زده بمعنی
تابوره علاج وچاره آمده ● بیخوریش بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وکسر خای منقوطه و واو
معدوله ومثناة تحتانی مجهول وشین قرشت زده بیهوش وبیخرد را گویند ● بیخلرش بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وخای
منقوطه ساکن وضم لام بواو رسیده وشین قرشت زده ریم آهن را گویند ● بیدموش بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول
رسیده ودال ابجد زده وضم میم بواو مجهول رسیده وسکون شین منقوطه بمعنی بیدمشک آمده وآنرا گربه بیدمم
میگویند ● بیش بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وسکون شین قرشت بمعنی است مهلک وکشنده شبیه به ماه پروین
گویند مردم از کچار رویند وبا مثناة تحتانی مجهول بمعنی زیادتی وافزونی باشد که نقیض کمی است ● بیش موش
بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وسکون شین منقوطه وضم میم بواو مجهول رسیده وشین قرشت زده جانوری است مانند
موش که در زیر بوتهٔ بیش میباشد گویند گوشت او تریاک بیش است یعنی دفع ضرر بیش میکند واورا بتازی
فارة البیش خوانند ● بیدکش بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وسکون دال مهمله وفتح کاف وسکون شین منقوطه
نام سلاحی است کل انی زبانکوبا

چشمهٔ سیزدهم وچهاردهم وپانزدهم وشانزدهم وهفدهم هم از دوم از قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان
موحدهٔ تحتانی با طای حطی وعین مهمله ومعجمه وفا وقاف

● بربط بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح موحدهٔ تحتانی وطای حطی زده نام سازیست مشهور وبعضی گویند بربط
سازیست وآن طنبور مانندی باشد کاسهٔ بزرگ ودستهٔ کوتاه ودر روایتی است که در وتارهای ابریشمی
بندند وبزرگتر از رباب است ● بط بفتح اول وسکون طای حطی کنایه از صراحی شراب است که بصورت
مرغابی ساخته باشند ودر تازی جانوری است مشهور ● بطباط بفتح اول وسکون طای حطی وموحدهٔ تحتانی بالف
کشیده وطای حطی زده بلغت سریانی نام رستنی است که آنرا سرخ مردم گویند ● باغ وسیع اول بالف کشیده
وکسر غین منقوطه وفتح واو وکسر سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده وسکون عین سعفص بهشت برین را گویند ● بام وسیع
اول بالف کشیده وکسر میم وفتح واو وکسر سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده وعین سعفص زده کنایه از عرش است
● باغ بدیع اول بالف کشیده وکسر غین منقوطه وفتح موحدهٔ تحتانی وکسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده وسکون عین سعفص
کنایه از جنت المأوی است ● بام بدیع اول بالف کشیده وکسر میم وفتح موحدهٔ تحتانی وکسر دال ابجد بمثناة تحتانی
رسیده وعین بی نقطه زده نام قصر هامان بوده ونیز کنایه از آسمانها وعرش اعظم است ● بام رفیع اول بالف کشیده
وکسر میم وفتح رای قرشت وکسر فا بمثناة تحتانی رسیده وسکون عین مهمله بمعنی عرش اعظم باشد ● بام رواق بدیع
اول بالف کشیده وکسر میم ورواق بدیع معلوم کنایه از فلک وعرش وکرسی باشد ● بام کشاده رفیع اول بالف
کشیده وکسر میم وکشاده رفیع معلوم نیز کنایه از فلک وعرش وکرسی باشد ● بتع بکسر اول ومثناة فوقانی وعین مهمله
زده بلغت اهل بربر شرابی است مست کننده بعضی گویند از خرمای تر وبعضی گویند از عسل سازند ● بردع بفتح اول

وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد وسکون عین شهریست آباد کرده نوشابه ونام آن برکم بود که بجای عین مهمله میم باشد وسکند ربرد ع ویرا ده نام آن نهاده ٭ بحر وسیع بفتح اول وسکون حای حطی وکسر رای مهمله وفتح واو وکسر سین بشناة تحتانی رسیده و سکون عین معلّق کنایه از عرش اعظم باشد ونیز کنایه از آسمانها وکنایه از دست صاحب بستان باشد ٭ بر نافع بضم اول بواو رسیده ونون بالف کشیده وکسر فا وعین معلّق زده کنایه از شراب است ٭ بهره نوع بفتح اول وهای ملفوظ وسکون رای مهمله وکسر میم معلّق وهای ملفوظ زده وفتح نون وواو وعین مهمله زده کنایه از حیوانات ونباتات وجمادات باشد ٭ باغ اول بالف کشیده وسکون شین منقوطه معروف است ودر مراد بدین آمده جاییکه درو درختان میوه دار وگل آور باشد وزراعت وآبگیر نیز بود وترکاری نیز باشد برخلاف گلستان وبوستان وکنایه از دنیا وروزگار وبهشت هم آمده است ٭ بالغ اول بالف کشیده وضم لام وغین منقوطه زده شاخ کار میان خالی باچوب میان خالی کرده که دران شراب خورند واین در کرجستان متعارف است وپیمانهٔ شراب را نیز گفته اند وبکسر لام هم بابن معنی آمده است وپیمانهٔ شراب را نیز گویند ودر عربی بمعنی رسیده باشد وبفتح لام نام ولایتی است در جانب شمال ٭ براغ بفتح اول ورای مهمله مشدد بالف کشیده وغین منقوطه زده فصاد وفصد کننده را گویند ٭ برداغ بفتح اول وسکون رای مهمله ودال ابجد بالف کشیده وغین منقوطه زده اسپرک را گویند وآن گیاهی است که چیزها را بدان رنگ کنند ٭ برغ بفتح اول وسکون رای مهمله وغین منقوطه زده بندی باشد که از چوب وخاشاک در پیش آب بندند وبفتح رای مهمله هم بنظر آمده وکسر رای ترشت نیز دیده شده وبمعنی غوک هم بنظر رسیده ٭ بریغ بکسر اول ورای مهمله بشناة تحتانی مجهول رسیده وسکون غین منقوطه خوشهٔ انگور را گویند ٭ بزداغ بکسر اول وسکون زای هوز ودال مهمله بالف کشیده وسکون غین منقوطه ابزاری باشد که بدان زنگ تیغ وآیینه بزدایند وجلاد هند وآنرا بتازی مصقله خوانند وبفتح اول وضم اول وبابای پارسی هم دیده شده ٭ بزغ بفتح اول وزای هوز وغین منقوطه زده بمعنی برغ است وآن بندی باشد که در پیش آب بندند وبمعنی غوک نیز آمده ٭ بشترغ بفتح اول وسکون شین منقوطه وضم مثناة فوقانی وفتح رای مهمله وغین منقوطه زده پارهٔ از خوشهٔ خرما وخوشهٔ انگور باشد واسپرک را نیز گویند وقیل نام گیاهی است که رنگرزان رنگ سبز بدان رزند وآن را اسپری خوانند ودر فرهنگی بضم اول نیز بدین آمده ورای مهمله ساکن. لوشته ٭ بغ بفتح اول وسکون غین منقوطه نام بتی است وبت را در عربی صنم خوانند وزمین کنده وکور را نیز گویند ٭ بلبل بوستان مازاغ بضم اول وسکون لام وضم موحدهٔ تحتانی وکسر لام ثانی وبوستان مازاغ معلوم کنایه از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم است ٭ بناغ بفتح اول ونون بالف کشیده وغین منقوطه زده دو زن را گویند که یک شوهر داشته باشند وهریک مرد یکدیگر را بناغ باشد ودبیر ونوبسند و را نیز گفته اند وتار ریسمانی خام را هم گویند که درد رک ریسند مانند بیضه مندش کنگری نامند ٭ بندروغ بفتح اول وسکون نون ودال ابجد وضم رای مهمله بواو رسیده وغین منقوطه زده بندی باشد که باچوب وگل وعلف وخاشاک در پیش آب بندند تا آب بلند شود وبه زراعت ارود ٭ بوازغ بفتح اول وواو بالف کشیده وکسر زای هوز وسکون غین منقوطه سخت بستن مرد را گویند ٭ بوستان مازاغ بضم اول وسکون واو مجهول وسین مهمله ساکن ومثناة فوقانی بالف کشیده وکسر نون ومازاغ معلوم کنایه از مقام وحالت است ٭ بیت فراغ بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وکسر تای قرشت وفراغ معلوم ادب خانه را نامند وبمعنی آشخانه نیز دیده شده ٭ بیجاده گون تیغ بکسر اول بشناة تحتانی مجهول رسیده وجیم بالف کشیده وفتح دال وهای ملفوظ وگون تیغ با کاف پارسی معلوم تیغ خون آلوده را گویند ٭ بادرکف اول بالف کشیده وسکون

دال ابجد و فتح دال مهمله و رای قرشت زده و فتح کاف و سکون تا کنایه از مفلس و تهیدست و بی ما حصل باشد
* برجان بضم اول و سکون رای مهمله و جیم پارسی بالف کشیده و سکون نا نام غله ایست که آنرا بتازی جلبان
گویند * برالداف بضم اول و سکون زای قرشت و فتح همزه و سکون نون و دال مهمله بالف کشیده و فا زده بمعنی
تسمه و دوال باشد و رودها را نیز گویند اعم از آن که رودهٔ انسان باشد یا حیوان دیگر * برف بفتح اول و سکون
رای مهمله و فا معروفست که یخ را گویند * برکرسی شرف بفتح اول و سکون رای مهمله و ضم کاف و سکون
رای قرشت و کسر سین مهمله و مثناة تحتانی و شرف معلوم کنایه از آفتاب است که در نقطهٔ حمل باشد * برنجاسف
بکسر اول و رای مهمله و سکون نون و جیم بالف کشیده و شین مهمله و فا زده گیاهی باشد که آنرا بوی مادران
گویند * برنداف بفتح اول و رای مهمله و سکون نون و دال ابجد بالف کشیده و فای ساکن بمعنی روده ها باشد
اعم از آنکه رودهٔ انسان یا حیوان دیگر باشد و بمعنی تسمه و دوال هم آمده * بف بفتح اول و سکون فا افزار
جولاهگان باشد و آنرا دفتین هم گویند * بولکف بضم اول و سکون واو و لام و فتح کاف و فا زده بمعنی رشوت پاره
آمده * بوف بضم اول بواو رسیده و فا زده بوم را گویند و نیز پرنده ایست که به نحوست اشتهار دارد * بهترین خلف
بکسر اول و سکون های هوز و فتح مثناة فوقانی و رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و کسر نون و خلف معلوم کنایه
از رسالت پناه صلی الله علیه وسلم است * باروق اول بالف کشیده و ضم رای مهمله بواو رسیده و قاف زده
بلغت رومی سفیداب قلعی را گویند * بام کشاده رواق اول بالف کشیده و کسر میم و ضم کاف و شین منقوطه
بالف کشیده و فتح دال ابجد و های هوز زده و رواق معلوم کنایه از فلک است * بانوی مشرق اول بالف
کشیده و ضم نون بواو رسیده و کسر مثناة تحتانی و فتح میم و سکون شین منقوطه و کسر رای قرشت و قاف زده
کنایه از آفتاب است * بداق بکسر اول و دال مهمله بالف کشیده و قاف زده پاچهٔ ازار و تنبان و شلوار را نامند
* بدشت استبرق بفتح اول و دال ابجد و سکون شین و کسر مثناة فوقانی و کسر همزه و سکون سین سعفص و فتح مثناة فوقانی
و سکون موحدهٔ تحتانی و فتح رای مهمله و قاف زده کنایه از بیابانهای سبز رسته است * بشبق بفتح اول و سکون شین
معجمه و فتح موحدهٔ تحتانی و قاف زده نام قریه ایست از قرای مرو شاهجهان * بطریق بکسر اول و سکون طای حطی
و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و قاف زده نام زاهدی است و نیز مجتهد ترسایان را گویند و صومعه نشینی هم برده است
از ترسایان * بغتاق بفتح اول و سکون غین منقوطه و مثناة فوقانی بالف کشیده و قاف زده بمعنی کلاه آمده و باینمعنی بجای مثناة
فوقانی طای حطی هم از نظر گذشته * بغطاق بفتح اول و سکون غین منقوطه و طای حطی بالف کشیده و سکون کاف بمعنی
بغتاق است و فرجی را هم گویند * بغلتاق بفتح اول و فتح غین منقوطه و سکون لام و مثناة فوقانی بالف کشیده و قاف زده بمعنی
برگستوان آمده و طاقیه و کلاه و فرجی را نیز گویند و بفتح اول و سکون غین منقوطه نام سلاحی است که غازیان
و دلاوران در وقت جنگ پوشند * بغلطاق بفتح اول و فتح غین منقوطه و سکون لام و طای حطی بالف کشیده و قاف
زده بمعنی بغلتاق است که برگستوان و طاقیه و کلاه و فرجی باشد * بلغاق بضم اول و سکون لام و غین منقوطه بالف
کشیده و قاف زده معرب بلغاک است که غوغا و آشوب و شور و فتنهٔ بسیار باشد چه بل بمعنی بسیار و غاک غوغا و شور
و فتنه و آشوب را گویند * بندق بضم اول و سکون نون و ضم دال ابجد و قاف زده بمعنی فندق است و بعضی گویند
معرب آنست گویند عقرب از فندق می گریزد و مسموم را نافع است گویند هر که مغز او را با انجیر و سداب بخورد
زهر بروی کار نکند * بواستاق بضم اول و سکون واو و کسر همزه و سکون سین و حای حطی بالف کشیده و قاف زده
طایفهٔ اند در نیشاپور و گویند در شهر سبزوار چند کان فیروزه است یکی را کان بواسحاق گویند و فیروزه بواسحاقی

منسوب بدان کان است و بحذف همزه هم درست است ● بیرق بضم اول و سکون واو و قاف زده سفید مهره باشد و آنرا در حمامها و مکانها و غیره لوازند و با واو مجهول چادر بزرگی باشد که رخت خواب در آن بندند ● بیدقی بفتح اول و سکون مثناة تحتانی و فتح دال ابجد و سکون قاف معرب پیاده و آن مهره ایست از جمله مهره های شطرنج ● بیرق بفتح اول و سکون مثناة تحتانی و فتح رای مهمله و سکون قاف پارهٔ جامه و جز آن که بر نی نیزه وصل کنند و بمعنی شقهٔ حریر رنگین هم آمده که بر سر علم و نیزه بندند و بمعنی علم هم آمده ● بیست ریک و بشاق بکسر اول و سکون سین مهمله و مثناة فوقانی و فتح راو و فتح مثناة تحتانی و سکون کاف و کسر واو و شین منقوطه بالف کشیده و قاف زده بیست و یک صورت است از جملهٔ چهل و هشت صورت فلک البروج در جانب شمال ● بیهق بفتح اول و سکون مثناة تحتانی و های ملفوظه و قاف زده نام شهری است ● بیلاق بکسر اول و سکون مثناة تحتانی مجهول و لام بالف کشیده و قاف زده خانهٔ سرد که جهت تابستان در زمین کنند .

جشنهٔ هیژدهم بحر دوم از قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان موحدهٔ تحتانی با کاف عربی و فارسی ● بابک اول بالف کشیده و فتح موحدهٔ تحتانی و سکون کاف نام پادشاه عظیم الشانی است که اردشیر دختر زادهٔ او بود از ان هم اردشیر بابکان گفتندی و بمعنی آیین و دستور هم آمده و نوعی از فیروزه هم هست که آنرا بابکی میگویند و آن از شهر بابک است و تصغیر باب هم هست چنانچه مامک تصغیر مام است و این تصغیر جهت تعظیم است ● باد آهنگ اول بالف کشیده و کسر دال مهمله و همزه بالف کشیده و فتح های ملفوظه و نون و کاف پارسی زده نقش و صورت عوانند کی و گویند کی را نامند ● باد بزنک اول بالف کشیده و سکون دال مهمله و فتح بای پارسی و زای مهمله و کاف زده کاغذ باد را گویند ● باد عورک اول بالف کشیده و سکون دال ابجد و ضم عین بی نقطه بواو مجهول رسیده و فتح راو کاف ساکن مرغکی است کوچک سیاه که پیوسته در پرواز می باشد گویا او باد است گویند در حالی که بنشیند لذا از لوث اعاست و در فرهنگی بلدید آمده که ابابیل همان است ● باجنک اول بالف کشیده و فتح جیم و نون و کاف ساکن دریچهٔ کوچک را گویند و در فرهنگی بلدید آمده که این لغت باجهک است که مصغر باجه باشد و باجه مخفف بادجه و بادجه بمعنی باد گیر آمده و بادگیر خانی و روزنی را نامند که باد از ان آمد شد نماید ● بادرنک اول با کشیده و دال مهمله بالف کشیده و فتح رای ترشت و نون و کاف پارسی زده ترنج را نامند و آن میوه ایست معروف که پوست آنرا مربا سازند و آنرا بادرنک هم میگویند ● بادرنک اول بالف کشیده و سکون دال ابجد و فتح رای قرشت و نون و کاف پارسی زده بمعنی بادرنک است که ترنج باشد و آن میوه ایست معروف که از پوست آن مربا سازند و بمعنی اسپ تیز و تند و چلد هم آمده و نوعی از خیار هم باشد که عورک و بیمار را نیز گویند که بسبب غصه و غم خوردن عارض شده باشد و آن چنان بود که درد و دردی و لفخی و قراقری بهم رسد و ناف بپیش کند و کهواره را نیز گویند که آنرا آرینک و طفل را در ان بخوابانند ● بادرنک اول بالف کشیده و سکون ذال ابجد و کسر فاو فتح رای مهمله و کاف زده بازیچهٔ اطفال است و آن چوب و چرمی باشد که ریسمان بر ان بندند و در کشاکش آرند تا صدائی از ان ظاهر شود و بکسر دال ابجد جوششی باشد بغایت سرزان و در رنگ و رنگ آن بزردی مایل و صاحب این مرض بیشتر اوقات در حرارت و تب می باشد ● بارک اول بالف کشیده و کسر رای مهمله و سکون کاف مخفف باریک است که در مقابل کنده باشد ● بازارخانک اول بالف کشیده و زای هوز بالف کشیده و کسر رای مهمله و خای منقوطه بالف کشیده و سکون کاف بمعنی عظمت بشریت آمده و رونق امور دنیوی و اخروی را نیز گویند و کنایه از قالب بشر هم هست ● بازرنک اول بالف کشیده و سکون رای هوز و فتح رای مهمله و نون و کاف پارسی

زده هینه بند طلا ان ریسمان بند زنان را گویند ∗ بازیچه رزم و زنگ اول بالف کشیده و کسر زای منقوطه وسکون
مثناة تحتانی وفتح جیم پارسی وکسر همزه مبدله و رزم و زنگ معلوم کنایه از دنیا و روزگار باشد باعتبار
شب و روز و مسخرهٔ روز و شب را نیز گویند ∗ باسك اول بالف کشیده وضم سین مهمله وسکون کاف دهان دره وخمیازه
را گویند سبب آن خواب یا خمار است ∗ باشنك اول بالف کشیده وفتح شین منقوطه ونون وکاف پارسی زده
خیاری را گویند که بجهت تخم نگاهدارند وخوشهٔ انگور آویزان از درخت را نیز گویند عموما وخوشهٔ انگور
کوچک که بر تاك خشك شده باشد خصوصا ∗ باشهٔ فلك اول بالف کشیده وفتح شین منقوطه وکسر همزهٔ مبدله
وفتح فا ولام وکاف زده کنایه از آفتاب عالمتاب است ودر فرهنگی بدین آمده که کنایه از نسر طایر ونسر واقع
هم هست و آنها دو صورت اند از چهل و هشت گانهٔ صور فلك ∗ باك اول بالف کشیده وسکون کاف ترس وبیم را
گویند وبمعنی اندیشه والتفات هم آمده واز پس نگریستن وترجمه نوع هم دست ∗ بالشك اول بالف کشیده
وکسر لام وشین منقوطه وکاف زده یعنی بالشت است که در زیر سر نهند وبفتح لام مصغر بالش باشد ∗ بالنك اول
بالف کشیده وفتح لام ونون وکاف پارسی زده جنسی از خیار هست که آنرا بادرنگ خوانند ونوعی از ترنج
هم باشد که بسیار شیرین ونازك شود که از ان مربا سازند ∗ بالیك اول بالف کشیده وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده
وکاف زده پاپوش وکفش چرمی را گویند ∗ بانك اول بالف کشیده ونون وکاف پارسی زده یعنی فریاد وآواز
بلند آمده وحب البان را نیز گویند وآنرا در دواها بکار برند ∗ بامك اول بالف کشیده وفتح های ملفوظه
وکاف زده شکنجه را نامند ∗ بایسك اول بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی وسین سعفص وکاف زده نام مردی
بوده ∗ بیتك بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی وفتح مثناة فوقانی وکاف زده پاره از خوشهٔ انگور را گویند
که چند دانه مانند خوشهٔ کوچکی یکجا شده باشد ∗ بوی آنك بفتح اول وضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده
وسکون مثناة تحتانی وهمزه بالف کشیده وسکون نون وکسر کاف یعنی بطمع وبامید آنکه ∗ بتشاك بضم اول
وسکون مثناة فوقانی وشای منقوطه بالف کشیده وکاف زده نام موضعی است نزدیك بکابل ∗ بتك بکسر اول
ومثناة فوقانی وکاف ساکن نامه وکتابت را گویند ودر ترکی نیز همین معنی دارد ∗ بتوراك بفتح اول وضم مثناة فوقانی
بواو رسیده ورای مهمله بالف کشیده وکاف زده جائی باشد که غله وامثال آن در ان کنند وخلاشه وخاك
بر آن ریزند وبمعنی دایره ودف هم آمده ودر فرهنگی بمعنی آخر بتقدیم مثناة فوقانی بر موحدهٔ تحتانی هم دیده شد
∗ بتوك بفتح اول وضم مثناة فوقانی بواو رسیده وکاف زده طبق چوبی باشد برمثال دف بزرگ که بقالان
اجناس را در ان کنند وباین معنی تقدیم مثناة فوقانی بر موحدهٔ تحتانی هم دیده شد ∗ بجشك بکسر اول وجیم
وشین منقوطه وکاف زده حکیم وطبیب ودانشمند بود ومخفف بنجشك هم هست که گنجشك باشد وآنرا بتازی
عصفور خوانند ∗ بچشك بکسر اول وجیم پارسی وشین منقوطه وکاف زده حکیم وطبیب وگیاه فروش را
گویند ∗ بچرك بکسر اول وجیم پارسی وسکون رای مهمله وکاف بمعنی سخره وفریب خورنده آمده
وباین معنی در فرهنگی بکسر اول وسکون جیم پارسی وفتح رای مهمله هم دیده شده ∗ بچك بفتح اول وفتح
جیم پارسی وسکون کاف نام اسلحه ایست که مبارزان وجنگ آوران دارند ∗ بخرك بضم اول وسکون خای
منقوطه وفتح رای مهمله وسکون کاف نام میوه ایست که آنرا بادام کوهی میگویند وچوب آنرا بجهت میمنت
عصا کنند ∗ بداك بفتح اول ودال بالف کشیده وکاف زده خشم آلوده وبدانديش را گویند ∗ بدبدك بضم اول
وسکون دال ابجد وضم موحدهٔ تحتانی وفتح دال ابجد وکاف زده مرغ سلیمان را گویند که هدهد باشد ∗ بدك بضم اول

وفتح دال ابجد وکاف زده بمعنی بدبدک است که مرغ سلیمان باشد ٭ براق چارم فلک بضم اول ورای مهمله بالف
کشیده وکسر قاف وچهارم فلک معلوم کنایه از آفتاب عالمتاب است ودرینجا کنایه از فلک هفتم گفته واین تحریر ظاهراست
٭ برتراشک بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح مثناة فوقانی ورای مهمله بالف کشیده وفتح شین مهمله وکاف
زده نام گیاهی است که آنرا بوی مادران گویند ٭ برتاشک بفتح اول وسکون رای مهمله ومثناة فوقانی بالف کشیده
وفتح شین منقوطه وکاف زده بمعنی برتراشک است وآن گیاهی است که آنرا بوی مادران گویند وبتازی شویلا خوانند
٭ بردک بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد وکاف زده افسانه را گویند بمعنی اغلوطه ولغت وچیستان
هم آمده وبعضی بفتح اول بمعنی افسانه وبضم اول بمعنی لغز وچیستان گفته اند ٭ بردنک بفتح اول وسکون
رای مهمله وفتح دال ونون وکاف پارسی زده پشته کلان وکوه کوچک را گویند که درمیان صحرا واقع شده باشد
٭ برفنجک بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح فا وسکون نون وفتح جیم وکاف زده گرانی وسیاهی را گویند که درخواب
برمردم افتد وبتازی آنرا کابوس خوانند ٭ برکک بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح کاف وسکون کاف طلق را
گویند ٭ برک بفتح اول وفتح رای مهمله وسکون کاف ولایتی است که قطب جنوبی آنجا نموده میشود ونیز ستارهٔ
سهیل را گویند وقسمی از گلیم بود وبافته باشد از پشم شتر که بیشتر درویشان از آن قبا وکلاه سازند
وجامه کوتاهی باشد تا کمرگاه که بیشتر مردم دارالمرز پوشند ونام مکانی است خوشناک در راه فارس که الحال بامن
آباد اشتهار دارد وبفتح اول وسکون رای مهمله وکاف پارسی برگ درخت را نامند که بتازی ورق گویند
وبمعنی دستگاه وجمعیت واسباب وساز ونوا وسامان وسرانجام باشد عموما وسرانجام مهمات را گویند خصوصا وبمعنی
التفات وپروا وقصد وعزم وهمت وکسوت قلندران را نیز گویند ٭ برلنک بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح لام ونون
وکاف زده کنایه از کرنیخش باشد ٭ برمک بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح میم وکاف زده نام جائی ومقامی وولایتی است ونیز
لقب مردیست جعفر نام در نهایت فضل وکرم دبیر عبدالملک بن مروان بود وپسرش عبدالله نام داشت که یحیی
پسر او بود نسبش بملوک فرس میرسد دراوایل حال مجوس بود بعد از آن متولی شد الیه که از موقوفات
نوبهار که آن بتخانه وآتشخانه بلخ بود شد وبعبادت آتش مشغول گردید گویند هرکس متولی آنجا میشد اورا برمک
میگفتند وبعضی دیگر گفته اند که چون جمال حالش بزیور اسلام آراسته گردید با عیال واطفال بجانب دمشق
که دارالملک حکام بنی امیه بود توجه نمود بعد از چند روز ببارگاه سلیمان بن عبدالملک آمد چون چشم سلیمان
برجعفر افتاد رنگش متغیر شد اشاره فرمود تا او را از مجلس بیرون کردند بعد از مجلس از سبب این امر تعجب نموده
سبب آن از سلیمان پرسیدند او گفت این شخص زهر همراه دارد گفتند چگونه خداوند را معلوم شد گفت مهرهٔ
بربازوی من بسته است هرگاه که زهر با طعام یا شراب زهردار بمجلس درآورند آن مهره بخاصیت حرکتی
عنیف می کند خشار بیرون آمد واز جعفر پرسیدند اقرار کرد که قدری زهر در نگین انگشتر دارم بجهت آنکه
در هنگام شدت غم والم بر مکم لهذا او به برمک واولاد او به برمکی مشهور وملقب شدند ٭ برناک بفتح اول وسکون
رای مهمله ونون بالف کشیده وکاف زده بمعنی برناست که نوجه وجوان اول عمر باشد وحنای دست وپا را نیز گویند
ودر فرهنگی بضم اول نیز دیده شد ٭ برنجمشک بفتح اول ورای مهمله وسکون نون وجیم وضم میم وشین قرشت
وکاف زده بالنگوی خرد را گویند بواسیر را نافع است ٭ برندک بفتح اول ورای مهمله وسکون نون وفتح
دال ابجد وکاف زده کوه کوچک وپشته خرد را گویند وبعضی گویند برندک پشته ایست کوچک که درمیان دشت
وصحرا واقع باشد ٭ برنک بضم اول وفتح رای مهمله وسکون نون وکاف پارسی بمعنی انده وغصه ورنج وعجز وپس انداز

باشد و نیز نام ولایتی است که قطب جنوبی آنجا دیده می شود و بکسر موحدهٔ تحتانی و رای قرشت بر وزن کابلی را
گویند و آن تخمی است دوائی که بیشتر از کابل آورند و بفتحتین بمعنی درای و جرس و حلقهٔ در خانه آمده و کلید را
نیز آمده که بتازی مفتاح خوانند و با این معنی بجای رای مهمله زای معجمه هم دیده شده ٭ بزرشک بضم اول و رای
مهمله بر وزن رسیده و فتح شین منقوطه و کاف زده بمعنی خاک آمده که بتازی تراب خوانند ٭ بزتلک بفتح اول
و فتح رای مهمله مشدد و کسر همزهٔ ممدوده و فتح دال و لام و کاف زده برج حمل را نامند ٭ بزیلک بفتح اول و کسر
رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و کسر دال ابجد و دال معلوم کنایه از ماه است که بتازی قمر گویند و زحل را
نیز گفته اند ٭ بزیک بفتح اول و سکون زای معجمه و فتح رای مهمله و سکون کاف دانه ایست که از آن روغن
چراغ گیرند و بضم اول و زای معجمه و رای مهمله و کاف زده معرب است که نقیض کوچک باشد و نام مقامی است
از موسیقی ٭ بزسک بضم اول و کسر زای هوز و سکون سین مهمله و کاف نام دانه ایست که آنرا بتازی عدس
گویند ٭ بزشک بکسر اول و زای هوز و سکون شین منقوطه و کاف حکیم و طبیب و جراح را گویند و بجای موحدهٔ
تحتانی پای فارسی هم دیده شده ٭ بزغالهٔ فلک بضم اول و سکون زای هوز و غین منقوطه بالف کشیده و فتح لام
و کسر همزهٔ ممدوده و فتح فا و لام و کاف ساکن کنایه از برج جدی است ٭ بزک بضم اول و فتح زای هوز و سکون
کاف پرنده ایست سیاه رنگ منقار دراز بیشتر بر کنارهای آب و کاریزها بر سرد و جفت هم نشیند ٭ بزلک بفتح اول
و زای پارسی و لون و کاف زده بمعنی کلید آمده که در تازی مفتاح خوانند ٭ بزوک بضم اول و زای فارسی و واو
و کاف زده بمعنی ناربستان آمده کذا فی دستور و در لسان الشعرا بدین معنی بجای کاف لام هم بنظر آمده
٭ بساک بفتح اول و سین مهمله بالف کشیده و کاف زده تاجی را گویند که از گلها و ریاحین و اسپرغمها و برگ مورد
و غیره سازند مردمان در روز دامادی بر سر نهند و پادشاهان و بزرگان روزهای عید و جشن نیز بر سر
کنند و بجای موحدهٔ تحتانی پای فارسی هم دیده شده ٭ بساطانک بکسر اول و سین مهمله بالف کشیده و کسر
طای حطی و نون بالف کشیده و کاف زده زمین را گویند ٭ بساط فلک بکسر اول و سین مهمله بالف کشیده
و کسر طای حطی و فتح فا و لام و سکون کاف کنایه از زمین است ٭ بسترآهنک بکسر اول و سکون سین مهمله و فتح مثناة فوقانی
و رای قرشت ساکن و همزه بالف کشیده و فتح هاء مدوره و نون و کاف پارسی زده بمعنی لحاف زنهای آمده و بعضی چادر
شب را نیز گفته اند که بروی نهالی پوشند ٭ بستک بضم اول و سکون سین مهمله و فتح مثناة فوقانی و کاف زده کندر را گویند
و در فرهنگی بدین آمده صمغی است مانند کندر و صمغ درخت پسته را نیز گفته اند و بمعنی ثانی بتازی لبان خوانند
٭ بسدک بفتح اول و سکون سین مهمله و فتح دال ابجد و کاف زده داروی است که آنرا اکلیل الملک خوانند و بفتحتین
و دال مهمله و کاف زده دستهٔ گندم و جو درو کرده را گویند ٭ بسک بضم اول و سین مهمله و سکون کاف فتیله
را گویند که زنان بجهت رشتن پیچیده باشند و بفتح اول و سکون سین مهمله دستهٔ گندم و جو درو کرده را گویند
و بفتحتین داروئی است که بتازی اکلیل الملک خوانند ٭ بشتک بفتح اول و سکون شین منقوطه و ضم مثناة فوقانی
و کاف زده مرطبان و خمرهٔ کوچک را گویند و بر وزن چشمک و جفتک نیز آمده ٭ بشک بضم اول و شین منقوطه و کاف
زده زلف و موی مجعد را گویند و موی پیش سر را نیز گفته اند که ناصیه باشد و بفتح موحدهٔ تحتانی و شین منقوطه
و کاف زده برف و تگرگ را گویند و پرده که بر در خانه آویزند و بمعنی شبنم هم دیده شده و عشوه و غمزهٔ خوبان را
نیز گویند و بمعنی درختی هم هست و مخفف باشد که باشد چنانکه برگ مخفف برگه است ٭ بشلنک بکسر اول و سکون
شین منقوطه و فتح لام و نون و کاف پارسی زده نام قلعه ایست در زمینداوستان ٭ بشنک بکسر اول و شین منقوطه و نون

وکاف پارسی زده تیشهٔ بنائی ونجاری وا سکنه و کلند را کویند ونیز آلتی باشد سرش مانند کلنک که بنایان بدان
دیوارها را سوراخ کنند * بغلک بفتح اول وسکون غین منقوطه وفتح لام وکاف زده کرسی باشد که در زیر بغل
مردم ایستد ودیر کفته شود آنرا مزومک نیز کویند * بطک بفتح اول وطای حطی وکاف زده صراحی را کویند
که بصورت بط ساخته باشند وبمعنی بط خورد هم هست * بک بفتح اول وسکون کاف نام شهری است در ماوراء
النهر وخیار دشتی را نیز کفته اند وبمعنی کره زکاه وجنکل وبیشه هم آمده وغوک را نیز کفته اند وآن را بتازی
ضفدع خوانند کویند اکر چون ضفدع سطر را بکیرند ودر چشمی که موی زیادتی داشته باشد آن موی را بکنند
وبعد از آن خون بالا کنند دیکر برنیاید وبضم اول نوعی از کوزه باشد که دهنش تنک وکردن کوتاه
دارد وشکم آن پهن وکرد می باشد وآنرا تنک هم میکویند وبمعنی بیعقلی وبی هنری نیز دیده شد ورخساره و
روی را هم کویند وبکسر اول انکشت وزهال را کویند * بکند بفتح اول وسکون کاف وفتح نون وکاف ثانی
زده حیوان دم بریده را کویند وبکسر اول وفتح کاف ثانی زده سم در فرهنکی بدین آمده وبجای کاف
تازی کاف پارسی هم دیده شده * بکوک بفتح اول وضم کاف بواو رسیده وکاف ثانی زده ظرفی را کویند
که آنرا بصورت حیوانی ساخته باشند وجام شراب خوری را نیز کفته اند وثالثه تیر باشد که آنرا بتازی
هلاف خوانند وبمعنی اول بجای کاف آخر لام هم دیده شده * بکولک بضم اول وسکون کاف وفتح واو وضم لام
وکاف آخر زده این لغت از اتباع است چون شاهان وتاروماروتال ومال وبمعنی بیعقلی وبی هنری آمده وبمعنی درشت
وناهموار نیز دیده شده * بکونک بفتح اول وضم کاف بواو رسیده وفتح نون وکاف آخر زده شمشیر چوبین را کویند
* بکنک بفتح اول وسکون کاف پارسی وفتح نون وکاف پارسی آخر زده هر حیوان دم بریده را کویند * بلارک
بفتح اول ولام بالف کشیده وفتح رای مهمله وسکون کاف بمعنی شمشیر بسیار جوهر آمده وجوهر شمشیر را نیز کویند
ونوعی از فولاد جوهردار باشد * بلالک بفتح اول ولام بالف کشیده وفتح لام وکاف زده بمعنی بلارک است که شمشیر
بسیار جوهردار وجوهر شمشیر وفولاد جوهردار باشد وشمشیر هندی را نیز کفته اند * بلسک بفتح اول ولام وسین
مهمله وکاف زده پرستوک را کویند وآن جانوریست معروف وآنرا بتازی خطاف کویند وبضمتین چوبی
یا سیخی باشد که بدان بریان در تنور آویزند وبکسر تیغ سیخ آهنی باشد که سر آنرا پهن کرده باشند برای نان
از تنور جدا کردن وسیخ کباب را نیز کفته اند * بلشک بضم اول ولام وشین منقوطه وکاف زده چوبی یا سیخی باشد که
بدان بریان در تنور آویزند * بلغاک بضم اول وسکون لام وفتح غین منقوطه بالف کشیده وکاف زده بمعنی شور
وغوغای بسیار آمده چه بل بمعنی بسیار وغاک شور وشوغا را کویند * بلک بکسر اول وفتح لام وسکون کاف سوغات
وارمغان وتحفه که دوستان از جهت دوستان فرستند وجامهٔ نو ومیوهٔ تازه ونوباوهٔ هر چیز تازه ونوبر آمده
که طمع از دیدنش محظوظ کرد دو چنین چیز را در تازی طرفه خوانند وکنجشکی که طرفه باشد وبکسر تین بمعنی
تشمه آمده وآن چنک در زدن بچیزی یا بکسی بود وبکسر اول وسکون لام آتش وشرارهٔ آتش را کویند وبضمتین
چشم بزرک برآمده را کویند * بلکک بکسر اول وسکون لام وفتح کاف وکاف ثانی زده آب کرم را کویند وآنرا شیر کرم
هم خوانند * بلکچک بضم اول وسکون لام وضم کاف پارسی وسکون نون وفتح جیم وکاف زده چیزی عجیب وغریب
وطرفه را کویند ودر فرهنکی بجای ضم کاف پارسی فتح هم بدیدن آمده * بلوتک بضم اول وضم لام بواو رسیده
وفتح مثناة فوقانی وکاف زده ظرفی را کویند که بدان شراب خورند * بلوک بضم اول وضم لام بواو رسیده
وکاف زده ظرفی را نامند که بصورت حیوانات ساخته باشند وبدان شراب خورند وبشکل شتر را نیز کفته اند

وظرف شراب عربی را عمرانند و جائی باشد که مشتمل بود بر چند بن ان به رده و بترکی بمعنی ساعت آمده ❊ بلرلك بفتح اول وضم لام بواو رسیده وفتح نون وکاف زده شستر و بحنار را گویند و در فرهنگ بمعنی معند بلرلك بفتح اول وسکون لام وفتح واو وسکون نون وفتح دال وسکون کاف آمده است ❊ بنجشك بضم اول وسکون نون وکسر جیم وشین منقوطه وکاف زده بمعنی گنجشك آمده وآن مرغ خانگی است معروف ❊ بنجیك بضم اول وسکون نون وفتح جیم وکاف ساکن پنبهٔ مطلوح وگلوله کرده را گویند بجهت رشتن ❊ بندك بفتح اول وسکون نون وفتح دال وکاف زده بمعنی بنجیك است که پنبهٔ حلاجی کرده وگلوله نموده باشد بجهت رشتن ❊ بنك بضم اول وفتح نون وکاف زده مصغر بنه است یعنی درخت کوچك و بمعنی نشان و اثر هم آمده چنانکه گویند از فلانی یا از فلانه چیز بنك نمانده است اراده آن باشد که نشان و اثر نمانده وبضم اول ونون وکاف زده بوست بیخ ام غیلان باشد وآن درختی است صحرائی در ولایت مصر وبفتحتین مصغر بن است که الحبة الخضرا و چتلا توچ باشد وآن بیشتر در کوهها وجنگلها حاصل می شود وکلها و نشانها را نیز گویند که بر روی مهوشان و دلبران از خوردن شراب بهم می رسد و یا عرق بر پیشانی ایشان نشیند و نوعی از قماش زمین اطلس بود که بر آن گلهای زربفت باشد و بفتح اول ونون وکاف پارسی زده معروف معرب آن بنج ❊ بنگلك بضم اول وسکون نون وضم کاف پارسی وفتح لام وکاف آخر زده تصغیر بنگل است که میوه مغزداری باشد و آنرا خورند و در فرهنگی بجای ضم کاف پارسی فتح هم بنظر آمده ❊ بنیك بفتح اول وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده وسکون کاف ابریشم درومایه را گویند و آنرا کژ وکج و قز نیز خوانند ❊ بولکنجك بضم اول بواو رسیده وفتح لام وضم کاف پارسی وسکون نون وفتح جیم وکاف زده هر چیزی غریب و عجیب و طرفه باشد که از دیدن او آدمی در خنده شود ❊ بوبردك بضم اول وسکون واو مجهول وضم موحدهٔ تحتانی و رای مهمله ساکن وفتح دال ابجد وکاف زده مصغر بوبرد است که بلبل و هزار باشد ❊ بوبك بضم اول وسکون واو مجهول وفتح موحدهٔ تحتانی وسکون کاف هدهد را گویند که مرغ سلیمان باشد و دختر بکر و دوشیزه را نیز گفته اند و بزبان هند بواو معروف نادان و احمق را گویند ❊ بوتهٔ خاك بضم اول بواو مجهول رسیده وفتح مثناة فوقانی وکسر همزهٔ مبدله و خای منقوطه بالف کشیده وکاف زده کنایه از بدن و قالب انسان است ❊ بورك بضم اول بواو رسیده وفتح رای مهمله وکاف زده بمعنی شتل آمده و آن زری باشد که در قمار ببرند و به حاضران دهند و زنکاری را نیز گویند که بروی نان نشیند و باین معنی بفتح اول و زای نقطه دار هم دیده شده و نوعی از طعام هم باشد بعضی گویند سنبوسه و قطاب است و بعضی گویند آش بغرا است و بتازی بواو معروف بمعنی مبارك باد باشد ❊ بورنك بضم اول بواو رسیده وفتح رای مهمله ونون وکاف پارسی زده نوعی از ریحان کوهی را گویند ❊ بوزك بفتح اول وسکون واو وفتح زای هوز وکاف زده تصغیر بوز است و آن سبزی باشد که بسبب رطوبت بر روی نان و گلیم و پلاس و امثال آن بندد ❊ بوسلیك بضم اول بواو رسیده وفتح سین مهمله وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده وکاف زده مقامی است از جملهٔ دوازده مقام موسیقی ❊ بوشنك بضم وفتح شین منقوطه وکاف زده قصبه ایست نزدیك بهرات ❊ بوك بضم اول بواو رسیده وکاف زده مخفف بود که و باشد که که کلمه تمنی است و بتازی عسی و لعل خوانند و بمعنی مکردم دست که کلمهٔ استثنا باشد و جائی و یا جامی را که غله در آن پنهان کنند گویند و نوعی از آتش گیره هم هست ❊ بوکلك بضم اول بواو رسیده وفتح کاف ولام زده میوه ایست مغزدار که آنرا ون گویند و بترکی چتلاقوچ خوانند ❊ بولنجك بضم اول بواو رسیده وفتح لام وسکون نون وکاف زده هر چیزی غریب و عجیب و طرفه باشد که دیدن آن خنده آرد ❊ بوی رنك بضم اول بواو مجهول رسیده وکسر مثناة تحتانی وفتح رای مهمله ونون وکاف فارسی زده بمعنی گل است که بتازی ورد خوانند ❊ بوی گلك

بضم اول بواو مجهول رسیده و سکون مثناة تحتانی وفتح کاف ولام وکاف زده میوه ایست معروف که آنرا ون
گویند وبترکی چتلاقوچ خوانند * بوینک بضم اول بواو مجهول رسیده وفتح مثناة تحتانی ونون وکاف پارسی
زده نره ایست شبیه بریحان که بتازی بادروج خوانند * بهترک بکسر اول وسکون های هوز وفتح مثناة فوقانی
ورای مهمله وکاف زده نام سالی است سیزده ماهه که پارسیان پیش از ظهور اسلام بیکصد وبیست سال اعتبار
میکردند یعنی بعد از هر صد وبیست سال یک سال را سیزده ماه می شمردند وآنرا بهترک می نامیدند واین
سال در زمان هر پادشاه که واقع میشد دلیل بر شوکت آن پادشاه میداشتند واورا اعظم سلاطین شمرده اند
بلکه عقیده آنها این بود که سال بهترک جز در زمان پادشاه ذو شوکت واقع نمیشود چنانکه در زمان نوشیروان
واقع شد ودران سال دوازده بهشت رقوع یافت * بهرک بفتح اول وسکون های هوز وفتح رای مهمله وسکون
کاف بمعنی چرک وریم آمده ونیز پوست دست وپا واعضا که بسبب کار کردن سخت شده پینه بسته باشد * بهشت کنگ
بکسر اول وهای ملوره وشین منقوطه ومثناة فوقانی زده وفتح کاف پارسی ونون وکاف دیگر زده نام قلعه ایست که
ضحاک در بابل ساخته بود ونیز دار الملک افراسیاب بوده * بهک بفتح اول وهای ملوره وکاف زده نام مرضی
وعلتی است که پوست آدمی بدان سفید می شود معرب آن بهق است * بیانک بکسر اول ومثناة تحتانی بالف کشیده
وفتح نون وکاف زده گیاهی باشد که ازان بوریا بافند * بی آب ورنگ بفتح اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وهمزه
بالف کشیده وموحده تحتانی زده وفتح واو ورنگ معلوم یعنی هیچ خوبی ندارد * بیباک بکسر اول بمثناة تحتانی
مجهول رسیده وموحده تحتانی بالف کشیده وکاف زده کنایه از دلاور وشجاع وصاحب تهور باشد وبمعنی بی بیم
وبی ترس هم آمده چه باک بمعنی بیم وترس است * بید برگ بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده ودال ساکن وفتح
موحده تحتانی ورای مهمله وکاف پارسی زده نوعی از پیکان تیر باشد شبیه ببرگ بید * بید مشک بکسر اول بمثناة
تحتانی مجهول رسیده وسکون دال مهمله وضم میم وشین منقوطه وکاف زده نام گلی است در ولایت خراسان
بزرگ زرد مانند پنجه گربه وهم بدین تشبیه اورا پنجه گربه نیز گویند ودر فرهنگی بید بدن آمده که نوعی
از بید است که بهار آن یعنی شکوفه آن بغایت خوشبوی می باشد وعرق آنرا برای تفریح دل وتبرید بیاشامند
* بیرک بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح رای مهمله وکاف فارسی زده بیدل وبی غیرت را گویند * بیرنگ
بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح رای مهمله ونون وکاف پارسی زده نشان ومیولای باشد که نقاشان ومصوران مرتبه
اول بر کاغذ ودیوار بکشند وبعد ازان قلم گیری کنند ورنگ آمیزی نمایند وهمچنین بنایان طرح عمارت را
که رنگ بریزند ونزد محققان ظهور احدیت است واشاره بعالم وحدت که عبارت از مرتبه بی مرتبه بود که آن
اسقاط اضافات ذات معرا از لباس اسما وصفات است ودر فرهنگی بفتح اول هم دیده شده * بیسراک بکسر اول
بمثناة تحتانی مجهول رسیده وضم سین مهمله ورای قرشت بالف کشیده وکاف زده استر را گویند وآن حیوانی است
که از خر الاغ وماده یابو بهم رسد واین از جمله تصرفات فرعون است وشتر جوان پر قوت را نیز گویند وشتر بچه
یکساله ودوساله را هم گفته اند وشتر جوان که مادرش ناقه عربی وپدرش درکوهان باشد وکره خر الاغ را هم گویند
وبفتح سین مهمله هم آمده * بیلک بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وفتح لام وکاف زده نوعی از پیکان باشد که آنرا
مانند بیل کوچکی سازند وآنرا پیکان شکاری نیز گویند وبفتح اول تیری را گویند که پیکان آن دو شاخ باشد ومنشور
پادشاهان وقباله خانه وباغ وامثال آن را نیز گویند * بی منا پالنگ بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده
وضم میم وحای حطی بالف کشیده وموحده تحتانی بالف کشیده وفتح بای پارسی وفتح لام ونون وکاف پارسی ساکن

کنایه از دنیا و روزگار است و کنایه از مرگ و موت هم آمده ٭ بیناسک بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و نون بالف کشیده و فتح سین مهمله و کاف زده در بهار عجم بمعنی عاندرا کویند ٭ بیلک بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح نون و نون ثانی و کاف پارسی زده بمعنی عار و بیوقار و بی عیب باشد چه ننگ بمعنی عار و وقار و عیب آمده ٭ بیوک بفتح اول و ضم مثناة تحتانی بواو رسیده و کاف پارسی زده بمعنی عروس آمده و در فرهنگی بجای فتح موحده تحتانی ضم هم دیده شد

چشمهٔ نوزدهم بحر دوم از قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان موحدهٔ تحتانی با لام

٭ بابل اول بالف کشیده و کسر موحدهٔ تحتانی و سکون لام نام شهری است مشهور در میان عراق عرب و عراق وسط عالم است پس باین اعتبار بابل مرکز دایرهٔ عالم است و از مداین سبعه عراق عرب است و در کنار فرات بجانب شرقی واقع شده و از اقلیم سوم است و گویند آنرا قینان بن انوش بن شیث علیه السلام بنا نموده و طهمورث دیوبند تجدید عمارتش کرد و بعد از ان نمرود و ضحاک آنرا دار الملک خود ساختند و ضحاک در ان قلعهٔ ساخته بود آنرا بهشت کنگ نام نهاده و بعد از ضحاک ملوک کنعان آنرا دار الملک خود کردند و بعد از ان نیز خراب شد سکندر بن فیلقوس باز معمور ساخت اکنون باز خراب است و از توابع شهر حله است و بر سر تلی که قلعهٔ آن شهر بوده چاهیست عمیق گویند هاروت و ماروت در ان چاه محبوس اند و بلغت یونانی ستارهٔ مشتری را نامند و بعضی مشرق را نیز گویند و در موید الفضلا بضم موحدهٔ تحتانی نیز آمده است ٭ باتدیل اول بالف کشیده و فتح مثناة فوقانی و سکون نون و فتح کاف و لام زده نام کتاب معتبر کفرهٔ هنداست ٭ بادیهٔ غول اول بالف کشیده و سکون دال ابجد و فتح مثناة تحتانی و کسر همزهٔ مبدله و غین منقوطه بواو مجهول رسیده و لام زده کنایه از دنیای فانی است ٭ باردل اول بالف کشیده و کسر رای مهمله و دال ابجد و لام زده بضم وانده و دل واندیشهٔ روزگار باشد ٭ باغل اول بالف کشیده و کسر غین منقوطه و سکون لام جای گاو و گوسپند و امثال آن باشد ٭ باکل اول بالف کشیده و فتح کاف پارسی و لام زده آب نیم گرم را گویند ٭ باسک بجوال اول بالف کشیده و فتح سین سعفص و سکون کاف پارسی و فتح موحدهٔ تحتانی و ضم جیم و واو بالف کشیده و لام زده آنکه با مردم بد خوی هم خانه بود کذا فی القنیة ٭ بال اول بالف کشیده و سکون لام از انسان و حیوانات چرنده از کتف بود تا سر ناخن دست و بعضی گفته اند از شانه تا آرنج که مرفق باشد و از پرنده پر و بال را گویند و بتازی جناح خوانند و بمعنی نمو کردن و بالیدن هم گفته اند و امر باین معنی نیز هست یعنی ببال و بمعنی بالا و قد و قامت و نقیض پایین هم بنظر آمده و نوعی از ماهی فلوس دار و بسیار بزرگ باشد و آن در دریای زنگ بهم میرسد و فساد بسیار می کند و گوشت آن خوش مزه بود و در تازی بمعنی دل و جان و خاطر و پروای و خوشدلی آمده و بزرگی هستی را گویند ٭ بالابل اول بالف کشیده و لام بالف کشیده و سکون لام شاه تیر را گویند و آن چوب بزرگیست که در درو سر آن بر بالای عمارت باشد و سر چوبهای دیگر را بر بالای آن دارند و بعضی ستون را گفته اند و بعضی چوبهائی را گفته اند که بالای شاه تیر گذارند و تختهٔ و پوشش دیگر را بر بالای آن بگسترانند ٭ باول اول بالف کشیده و فتح واو و سکون لام نام موضعی است که انجا جامهٔ ابریشم بغایت خوب بافند ٭ بتخال بضم اول و سکون مثناة فوقانی و خای منقوطه بالف کشیده و لام زده نام بتخانه ایست و در فرهنگی بعد لام های ملفوظه هم دیده شده که بتخاله بر وزن بزغاله باشد ٭ بجال بضم اول و جیم بالف کشیده و سکون لام بمعنی زشال و انگشت باشد که انگشت است و انگشت افروخته را نیز گویند ٭ بجل بضم اول و جیم و لام زده استخوان شتالنگ است و آن در میان بندگاه ساق پا میباشد و بتازی آنرا کعب خوانند ٭ بجول بضم اول و ضم جیم بواو رسیده و لام زده بمعنی بجل است که استخوان شتالنگ باشد

• بچول بفتح اول وضم جیم پارسی وسکون لام شخصی را گویند که پیوسته لباس خود را ملوث وچرکن کرده وضایع کند • بحرچکل بفتح اول وسکون های حطی وکسر رای مهمله وکسر جیم پارسی وکاف پارسی ولام زده نام دریاچه ایست در ترکستان منسوب بشهری که آنرا چکل میگویند • بحردمان زیبق عسل بفتح اول وسکون حای حطی وکسر رای مهمله وفتح دال ابجد ومیم بالف کشیده ونون زده وزیبق عسل معلوم کنایه از ابریست که باران از و تقاطر میکند • بخیل بفتح اول وکسر خای منقوطه بمثناة تحتانی رسیده ولام زده نوعی از حرشف است که کنگر باشد وآن را بید گیاه خوانند ودر تازی بمعنی ممسک است • بددل بفتح اول وسکون دال ابجد وکسر دال مهمله ولام زده مردی را گویند که نقیض شجاع است • بدسگال بفتح اول وسکون دال مهمله وکسر سین معجمه وکاف پارسی بالف کشیده ولام زده بدگوی بد اندیش ودشمن را گویند چه سگال بمعنی فکر واندیشه وگفتگو باشد • براجیل بفتح اول ورای مهمله بالف کشیده وکسر جیم بمثناة تحتانی رسیده ولام زده بمعنی دلیل وجانب آمده کذا فی القنیة • براعت استهلال بفتح اول ورای مهمله بالف کشیده وفتح عین مهمله وسکون بمثناة فوقانی واستهلال بر وزن استفعال معلوم نام صنعتی است واو آنچنان باشد که در ابتدای کلام لفظی آرند که مبنی باشد از مقصودی که دران کتاب مذکور خواهد شد چنانچه نظامی فرماید • بیت • خدایا جهان پادشاهی تراست • ز ما خدمت آید خدایی تراست • زلالی گوید • بنام آنکه محمودش ایاز است • غمش بتخانهٔ ناز و نیاز است • غنیمت گوید • بنام شاهد نازک خیالان • عزیز خاطر آشفته حالان • برج هلال بضم اول وسکون رای مهمله وکسر جیم ومای مدوره ولام بالف کشیده ولام ثانی زده کنایه از برج سرطان است باعتبار آنکه خانه ماه است • بردال بفتح اول وسکون رای مهمله ودال ابجد بالف کشیده ولام زده بمعنی پرگال آمده وآن افزار دایره کشیدن باشد • برغول بفتح اول وسکون رای مهمله وضم غین بواو مجهول رسیده ولام زده حلوائی را گویند که از آرد پزند وآنرا افروشه نیز خوانند وآشی که از گندم دلیده کرده پزند وگندم را نیز گویند که درهم شکسته باشند وهرچیزیکه آنرا درهم کوفته باشند وبدین معنی آخر در فرهنگی بضم اول هم دیده شده • برگنیل بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر کاف پارسی وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده ولام زده برگ گیاهی است که مردان و زنان ازان خضاب بریش وابروان نمایند وبتازی آنرا وسمه گویند • برمال بفتح اول وسکون رای مهمله ومیم بالف کشیده وسکون لام بمعنی گریز آمده که از گریختن است وامر بگریختن هم هست وسینه وسرا بالای کوه و پشته باشد • بزکول بفتح اول وسکون زای فارسی وضم کاف بواو مجهول رسیده ولام زده شخصی را گویند که قوی هیکل وجلد ورنج کش باشد ودر فرهنگی بکسر اول هم دیده شد • بزوال بفتح اول وسکون زای پارسی وواو بالف کشیده ولام زده صدائی را گویند که بزکردن مانند صدای کنجد وکوه وامثال آن • بزول بضم اول وضم زای پارسی بواو رسیده ولام زده بمعنی بجول است که استخوان شتالنگ باشد وبتازی آنرا کعب خوانند • بسل بفتح اول وسین معجمه ولام زده غله ایست که آنرا کاورس گویند وامر بدرآویختن هست یعنی درآویز وبمعنی باشنه هم بنظر آمده که بزبان تازی عقب خوانند وبسکون سین مهمله در تازی بمعنی حلال وحرام هردو آمده • بسمل بکسر اول وسکون سین وکسر میم ولام زده هرچیز که آنرا ذبح کرده باشند وبشمشیر کشته را نیز گویند ووجه تسمیه اش آنست که در وقت ذبح کردن بسم الله می گویند ومردم حلیم وبردبار را نیز گویند • بسول بضم اول وسین مهمله بواو رسیده ولام ساکن بمعنی بسور است که دعای بد ونفرین باشد • بشبول بکسر اول وسکون شین منقوطه وضم بای پارسی بواو مجهول رسیده • وسکون لام بمعنی پریشان وپراکنده آمده • وپراکنده کننده را نیز گویند وامر بدین معنی هم است یعنی پراکنده کن • بشکل بکسر اول وسکون شین منقوطه وفتح کاف

در هندوستان شبیه به بهی عراق و بلغت ژند و پاژند چاه باشد مطلقا که بتازی بیر خوانند و سمد سرگین کشی و کناسی را نیز گویند

چشمهٔ بیستم هردوم از قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان موحدهٔ تحتانی با میم

• باادم بفتح اول بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و دال مهمله زده و فتح دال ابجد و میم زده بمعنی با عزو تکبر • بادام بفتح اول بالف کشیده و دال ابجد بالف کشیده و سکون میم میوهٔ معروف و بکنایه چشم شاهدان را نیز گویند • بادتم اول بالف کشیده و سکون دال مهمله و ضم مثناة فوقانی و ثنای منقوطه و میم زده باد پان و رازیانه را گویند • باد ذژنام اول بالف کشیده و سکون ذال اول و کسر دال ثانی و سکون زای فارسی و نون بالف کشیده و میم زده غلبه بسیاری خون را گویند در اعضا که بسبب آن بثور و دملها بر آید • باددم اول بالف کشیده و سکون دال مهمله و فتح دال دوم و میم زده کنایه از کسی است که خود را پر از باد غرور و نخوت دارد و متکبر باشند • باد ریسه چشم بفتح اول بالف کشیده و سکون دال مهمله و کسر رای قرشت بمثناة تحتانی رسیده و فتح سین مهمله و های مدوره زده و فتح جیم پارسی و سین منقوطه و میم ساکن کنایه از مردم یک چشم باشد که بتازی اعور خوانند و کنایه از شیطان و دجال هم هست • باد ژنام اول بالف کشیده و کسر دال مهمله و سکون زای فارسی و نا بالف کشیده و میم زده بمعنی سرخی رنگ و رت و کمودت و بنفشی روی باشد و سبب آن خون صوعته بود که در روی آدمی دود و بعضی گویند که صفرای سوخته است و روی خود او را باد ژنام شبیه بود به روی کسی که او را این علت باشد و بعضی این علت را مقدمهٔ جذام میدانند و بعضی گویند باد ژنام سرخ باد است و ورم خون را نیز باد ژنام گویند و بمعنی شراب لعلی هم آمده • باد ژکام بفتح اول بالف کشیده و کسر دال مهمله و سکون زای فارسی و کاف بالف کشیده و میم زده بمعنی باد ژنام است که گلگونی و کمودت و سرخی و بنفشی روی باشد • بادزم بفتح اول بالف کشیده و سکون ذال مهمله و فتح زای هوز و میم زده کارهای شهوت و نفخ را گویند • باد ژنام بفتح اول بالف کشیده و کسر دال مهمله و سکون زای پارسی و نون بالف کشیده و میم زده بمعنی باد ژنام است که کمودت رنگ و رت و بنفشی و سرخی روی باشد • باد ژوام بفتح اول بالف کشیده و کسر دال ابجد و سکون زای پارسی و واو بالف کشیده و میم زده بمعنی باد ژنام است که سرخی بسیاهی مایل و گلگونی و کمودتی باشد که در روی مردم بهم رسد • باد شقام بفتح اول بالف کشیده و کسر دال ابجد و سکون شین منقوطه و قا بالف کشیده و میم زده بمعنی باد ژنام است که سرخی بسیاهی مایل باشد که در روی مردم بهم رسد • باد شکام بفتح اول بالف کشیده و کسر دال ابجد و سکون شین منقوطه و کاف بالف کشیده و میم زده بمعنی باد ژنام است که سرخی و کمودتی باشد که در روی مردم بهم رسد • باد شنام بفتح اول بالف کشیده و کسر دال مهمله و سکون شین منقوطه و نون بالف کشیده و میم زده بمعنی باد ژنام است و آن سرخی مایل بسیاهی که بر روی مردم باشد • باد شوام بفتح اول بالف کشیده و کسر دال ابجد و سکون شین منقوطه و واو بالف کشیده و میم زده بمعنی باد ژنام است و آن سرخی بسیاهی مایل که بر روی آدمی بهم رسد و آن را مقدمهٔ جذام دانند • بارهٔ نهم اول بالف کشیده و فتح زای مهمله و کسر همزهٔ ممدله و فتح نون و ضم های ملفوظه و میم زده کنایه از فلک نهم است که فلک الافلاک باشد و آن را بتازی عرش خوانند • باسرم اول بالف کشیده و سکون سین سعفص و فتح رای مهمله و میم زده کشت زار را گویند و زمینی را نیز نامند که بجهت کشت و زراعت کردن آماده و مهیا کرده باشند • باشام اول بالف کشیده و ضم زده پرده را گویند مطلقا خواه پردهٔ در باشد خواه پردهٔ ساز • بالشم اول بالف کشیده و سکون فا

وفتح دال ابجد و میم زده عاقبت و انجام و پایان کارها را گویند و در فرهنگی بضم دال هم بدید آمده ٭ بام
اول بالف کشیده و سکون میم مخفف بامداد باشد و ظرف بزرگ مانند خانه را گویند و بمعنی ظرف درون خانه را
گفته اند بطریق پشت بام و ظاهر آنکه تمام پوشش خانه را بام می گویند و نام قلعه ایست در ماوراء النهر و بمعنی
فرض و وام هم آمده و تار بام را نیز گویند و آن تار کلفتی باشد که در سازها بندند ٭ بام چشم اول بالف کشیده
و کسر میم و فتح جیم پارسی و شین منقوطه و میم زده پلک چشم را گویند که بتازی جفن خوانند ٭ بام نهم اول
بالف کشیده و کسر میم و فتح نون و ضم هائی ملفوظ و میم زده کنایه از آسمان نهم است که عرش باشد ٭ بازپس مرزم
بفتح اول بالف کشیده و سکون زای هوز و فتح باء فارسی و سین سعفص ساکن و فتح میم مهمله و ضم های
فارسی و فتح رای مهمله و میم زده ان بازپس رسیم کل الاعادات ٭ باغ ارم بفتح اول بالف کشیده ٭
و کسر شین منقوطه و کسر همزه و فتح رای مهمله و میم زده نام بهشتی که شداد ساخته بود ٭ بادام بفتح اول
بالف کشیده و فتح دال مهمله و میم زده یعنی باغم و ضم بتشدید میم الفاظ عربی است فارسیان مخفف کرده استعمال
کردند و نیز بمعنی یکجا آمده ٭ بجم بضم اول و جیم و میم زده کز مازو است که میوه درخت گز باشد
و بتازی ثمرة الطرفاء گویند و در فرهنگی بکسر اول هم بدیدن آمده ٭ بچکم بفتح اول و سکون جیم پارسی
و فتح کاف و میم زده بمعنی کرک باشد که بتازی ذئب گویند و خانه تابستانی و خانه که اطراف آنرا
شبکه کرده باشند هم گویند و ایوان و صفه و بارگاه را نیز خوانند و بکسر اول هم درست است ٭ بجم بکسر اول
و فتح جیم پارسی و میم زده امر بچیدن است که خرامیدن بناز باشد یعنی بناز بخرام و کارها را گویند
که با نظام و آراستگی تمام بود ٭ بحر خوارزم بفتح اول و سکون حای حطی و کسر رای مهمله و فتح خای نخذ و واو معدوله
بالف کشیده و فتح رای مهمله و زای معجمه و میم زده دریاچه ایست در سه روزه خوارزم که آب آمو التماس جمع می شود
و محیط آن صد فرسنگ است ٭ بحر شام بفتح اول و سکون حای حطی و کسر رای مهمله و فتح غین معجمه و میم بالف کشیده
و میم ثانی زده دریای کاشغر را نامند گویند اگر کسی سنگی و یا کلوخی در آن اندازد طوفان شود بمثابه که بیم هلاک
نزدیکان باشد ٭ بخسم بفتح اول و سکون خای منقوطه و ضم سین مهمله و میم زده شرابی باشد که از آرد ارزن و گندم
و امثال آن سازند ٭ بخم بفتح اول و خای منقوطه و میم زده نام ولایتی است که مشک خوب در آنجا هم رسد و در فرهنگی
بسکون خای منقوطه هم دیده شده ٭ بخور مریم بفتح اول و ضم خای منقوطه بواو رسیده و کسر رای مهمله و فتح میم
و سکون رای ثانی و فتح مثناة تحتانی و میم زده گیاهی است که به پنج انگشت ماند بغایت خوشبوی باشد و آتش پرستان
بوقت ستایش و پرستش آتش بر دست گیرند گویند مادر عیسی علیه السلام دست بر آن زد و آن بصورت پنج
انگشت شد و آنرا شجرة مریم نیز گویند و بتازی عنز المشایخ و بیونانی قیلاسوس خوانند برقان را نافع است
٭ بخط بلا سرده آورم بفتح اول و فتح خای منقوطه و کسر طای حطی و بلا سرد را آورم معلوم یعنی بلاکشی کنم و راضی
بلا باشم ٭ بدرام بفتح اول و سکون دال ابجد و فتح رای مهمله بالف کشیده و میم زده جانور وحشی باشد عموما
و اشتر سرکش را گویند خصوصا و بمعنی همیشه و مدام و بمعنی خوش و خرم و آراسته و بحرام و مجلس دلگشا و جای
آسایش و آرام نیز آمده ٭ بدلگام بفتح اول و سکون دال مهمله و فتح لام و کاف پارسی بالف کشیده و میم زده کنایه
از مخالف و خلاف کننده باشد یعنی کسیکه سر با طاعت و انقیاد فرو نیارد و اسب بدلجام را گویند که دهانه قبول
نکند ٭ بدنام بفتح اول و سکون دال مهمله و نون بالف کشیده و میم زده نام مرضی است که اسب و خر و اشتر را
بهم رسد و کسیکه شهرت به بدی گرفته باشد آن را نیز گویند ٭ بدم بفتح اول و دال ابجد و میم ساکن ای بسرعت

کلاه القبیه و نیز بمعنی بنفس است و بکسر اول و فتح دال ابجد امرد میدان است * براق جم بضم اول و رای مهمله
بالف کشیده و کسر قاف و فتح جیم و میم زده کنایه از بادی است که تخت سلیمان علیه السلام را می برد * براهام
بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و های ملفوظه بالف کشیده و میم زده نام جهودی که بسیار بخیل بود و بهرام مال
او را به لبید سقا داد و ابراهیم را نیز گویند * براهم بکسر اول و رای مهمله بالف کشیده و کسر های ملفوظه
و سکون میم همان ابراهیم است که در چشمهٔ همزه گذشت * بردم بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح دال مهمله
و میم زده نام اول شهر بردع است پیش از زمان سکندر و سکندر آنرا بردع نام نهاده * بررزم بفتح اول و سکون رای
مهمله و ضم زای فرزو میم زده نام قلعه ایست بر آب آمو و بمعنی ناز و کرشمه نیز آمده و در فرهنگی بفتح زای هوز نیز دیده شد
* برجرم بضم اول و سکون رای مهمله و کسر جیم و سکون میم معلوم جو را از انامند * برسام بفتح اول و سکون رای مهمله و سین
مهمله بالف کشیده و میم زده نام مرضی است و آن ورمی باشد حار که در سینهٔ مردم بهم رسد چه بر بمعنی سینه و سام بمعنی
ورم بود * برسم بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح سین مهمله و میم زده چیزی که بوقت پرستش آتش و جز آن بدست
گرفته می پرستند و در فرهنگی بدین آمده که برسم کتابی است که آتش پرستان در حین پرستش بدست
گیرند و در فرهنگی دیگر بدین آمده که کیافی ست و صاحب فرهنگ جهانگیری میگوید که این لغت را از مجوسی
که در دین خود بغایت فاضل بود و آردشیر نام داشت و در عهد اکبر پادشاه از کرمان بهندوستان آمده
بود تحقیق نمودم که شاخهای باریک بی گره باشد بقدر یک وجب که آنرا از درخت هوم ببرند و آن درختی است
شبیه بدرخت گز و اگر هوم نباشد از درخت گز و الا درخت انار و رسم بریدن آن چنانست که اول کاردی که دستهٔ
آنهم از آهن باشد و آنرا برسم چین خوانند پادیاوی کنند یعنی پاکیزه بشویند و آب کنند و پس زمزم نمایند
یعنی دعایکه در وقت عبادت آتش و بدن شستن و چیزها خوردن میخوانند بخوانند و برسم را با برسم چین ببرند
پس برسمدان را نیز آب کنند و آن ظرفی باشد مانند تلمدان و آنرا از طلا و نقره و امثال آن سازند و برسمها
را الله رون آن گذارند و هرگاه خواهند بدن بشویند و یا چیزی بخورند و یا عبادتی کنند و یا نسکی از نسکهای ژند
یعنی قسمی از اقسام بیست و یک کتاب ژند بخوانند چند عدد از آن برسم که بجهت آنکار و آن فعل معین است بدست
گیرند چنانچه بجهت خواندن نسک وندیداد که یکی از نسکهای مشهور ژند است سی و پنج برسم بدست گیرند و بجهت
نسک یشت بیست و چهار برسم و هنگام بدن شستن و چیزی خوردن و عبادت کردن پنج برسم و چون یکبار نسک وندیداد
خوانند شود آن برسمها باطل گردد و از جهت نسکهای دیگر و افعالی که مذکور شد اختیار دارند خواهند با همان
برسمها عمل کنند و خواهند برسم تازه بدست گیرند و از شروط برسم بدست گرفتن بدن رشستن جامهٔ پاک پوشیدن است
* برشوم بفتح اول و سکون رای مهمله و ضم شین منقوطه بواو رسیده و میم زده بلغت اهل تجد نوعی از خرمای خشک
باشد * برکم بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح کاف و میم زده بازداشتن و منع را گویند و بازدارنده و منع کننده را
نیز گفته اند و امر بدین معنی هم است یعنی منع کن و بازدار و باینمعنی بجای رای مهمله در فرهنگی زای پارسی هم دیده شد
* برم بفتح اول و سکون رای مهمله و میم زده بمعنی حفظ و از برکردن بیاد نگاهداشتن آمده و چشمهٔ آب و آبشخور
و تالاب را نیز گویند و بمعنی انتظار هم دیده شده و همزهٔ کنار جوی را نیز نامند و بفتح رای مهمله چوب بندی را گویند
که تاک انگور و بیارهٔ کدو و خیار و امثال آن بر بالایش اندازند و در تازی بمعنی ملول شدن و بستوه آمدن آمده
و کسی را گویند که در مجلس قمار نشیند و بازی نکند و میوه و درخت خاردار را گویند عموما و شکوفه و بهار درخت
مغیلان را نامند خصوصا و آن در قوت و منفعت مانند بیدمشک است * برندکام بکسر اول و سکون رای مهمله و فتح نون

وسکون دال وکاف بالف کشیده ومیم زده گیاهی باشد که آنرا بابونهٔ گاو گویند ودر فرهنگی بفتح رای مهمله هم بنظر
آمده • ابریشم بفتح اول وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح وضم شین منقوطه ومیم زده بمعنی ابریشم
آمده که ابریشم هم گویند • بزشم بضم اول وفتح زای منقوطه وشین قرشت ومیم زده پشم نرمی باشد که از بن موی
بز روید وآنرا بشانه برآرند وببافند وازان شال باشند • بزم بفتح اول وزای منقوطه ومیم زده مجلس شراب وجشن
مهمان را گویند ودر رسالهٔ الشعرا بمعنی مطلق مهمانی آمده ونام دهی است از ولایات گویند یکی از امام زادها در آنجا
مدفون است ودر تازی بمعنی دررشیدن شیر با انگشت سبابه ووسطی وگزیدن بدندان باشد • بزوشم بضم اول
وسکون زای هوز وفتح واو وشین منقوطه ومیم زده موی وپشم بز را گویند • بزکم بفتح اول وسکون زای پارسی وفتح کاف
ومیم زده بمعنی باز داشتن ومنع باشد • بژم بفتح اول وسکون زای پارسی ومیم زده شبنم را گویند • بستام بکسر اول
وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی بالف کشیده ومیم زده جوهری باشد سرخ رنگ معروف وآنرا بتازی مرجان گویند
• بسیم بفتح اول وکسر سین سعفص بمثناة تحتانی رسیده ومیم زده بزبان زند وپازند خارش لذت وخوش مزه را گویند
• بسترم بضم اول وسکون سین مهمله وضم مثناة فوقانی وفتح رای قرشت ومیم زده دمیدگی وجوششی باشد باخارش که در
اعضای آدمی بهم رسد وبشرهٔ آدمی را سرخ سازد وآنرا بتازی شرا گویند ودر شرفنامه بجای سین مهمله شین قرشت هم دیده شد
وفتح مثناة فوقانی هم بنظر آمده • بسته رحم بفتح اول وسکون سین مهمله وفتح مثناة فوقانی وکسر همزهٔ مبدله وفتح رای مهمله
وکسر حای حطی ومیم زده عورت عقیمه را گویند • بسر تازیانه بستانم بفتح اول وفتح سین مهمله وکسر رای قرشت
وتازیانه بستانم معلوم ای بغیر تیغ بیدرنگ بزخم تازیانه فتح کنم • بشتالم بکسر اول وسکون شین منقوطه ومثناة فوقانی
بالف کشیده وفتح لام ومیم زده بمعنی طفیلی باشد که منسوب به طفیل است وطفیل شخصی بود از مردم کوفه
را همیشه ناخوانده بمهمانیها وعروسیها حاضر میشد واو را طفیل اعراس میگفتند • بشتام بکسر اول وسکون
شین منقوطه ومثناة فوقانی بالف کشیده ومیم زده بمعنی بشتالم است که طفیلی باشد • بشترم بضم اول وسکون
شین منقوطه وضم مثناة فوقانی وفتح رای مهمله ومیم زده دمیدگی وجوشش باشد باخارش که در اعضای
آدمی بهم رسد وبشرهٔ آدمی را سرخ گرداند وآنرا بتازی شرا گویند ودر فرهنگی بجای ضم مثناة فوقانی فتح
بدیدن آمده • بشخشم بفتح اول وشین منقوطه وخای نخذ ساکن وفتح شین ثانی ومیم زده بمعنی لغزیدن آمده
• بشکلم بکسر اول وسکون شین منقوطه وفتح کاف ولام ومیم زده خانهٔ را گویند که اطراف آن شبکه وبادگیر داشته
باشد وخانهٔ تابستانی وصفه وایوان وبارگاه را نیز گویند وبفتح اول هم بدیدن آمده • بشم بفتح اول وشین
منقوطه ومیم زده شبنم را گویند که سحرگاهان برگلها وسبزه زار نشیند وسفید نماید ونام موضعی است بغایت
سردسیر میان طبرستان وری وملحد وبیدین را نیز گویند وفتح شین منقوطه بمعنی ناگوار باشد وملول وسوگوار را
نیز گویند • بشریکهٔ ابراهیم بفتح اول وضم شین منقوطه بواو رسیده ومثناة تحتانی ساکن وفتح کاف وکسر همزهٔ
مبدله وابراهیم معلوم بلغت اندلس نوعی از عسل است که در زمینهای سنگستان وزمینهای خشن ودرشت
روید وآن در صحراهای شیراز بسیار است مگس عسل از گل آن خورش سازد وآن را از صمغه خوانند منفعت
بسیار دارد • بشغم بفتح اول وسکون فا وفتح خای منقوطه ومیم زده پارچهٔ جامه را گویند که بر سر چوب درازی
بندند وهرگاه نثار بپاشند نثارچینان بدان از هوا نثار ربایند ومعنی بسیار هم دیده شده • بغم بفتح اول
وغا وسکون میم اندوهگین ودلتنگ وفرومانده ودلگیر واندوه را گویند وسکون غا هم بدیدن آمده • بکم
بفتح اول وکاف ومیم زده چوبی است سرخ رنگ رزان بدان چیزها را رنگ کنند وبقم معرب آنست ودر فرهنگی

بیابی کاف تازی کاف پارسی هم دیده شده • بلغم بفتح اول وسکون لام وفتح غای منقوطه ومیم زده خلاص را گویند وآن
کیه باشد که از ابریشم وپشم بیافند ودور پیمان برد وطرف آن یکدا رند شبانان وشاطران ومزارعان بدان سنگ
اندازند • بلعام بفتح اول وسکون لام وعین مهمله بالف کشیده ومیم زده نام پسر باعورا است واو زاهدی بود مستجاب
الدعوات در زمان عیسی علیه السلام ماتبت ایمانش بباد رفت وبحذف الف نیز آمده که بلعم باشد ودر موید
الفضلا بلیدن آمده که بد دعای وی موسی علیه السلام چهل سال در بیابان سرگردان ماند آخر بدعای موسی
علیه السلام وقیل بدعای موسی علیه السلام سلب ایمانش شده • بنام بکسر اول ونون بالف کشیده ومیم زده بمعنی
سنام آمده که بترکی اداش گویند • بنفشه گون طارم بفتح اول ونون وسکون فا وفتح شین منقوطه وهای
ملفوظ زده وضم کاف پارسی بواو رسیده وسکون نون وطارم بفتح رای مهمله معلوم کنایه از آسمان است
• بوالقاسم بضم اول بواو ولام رسیده وقاف بالف کشیده وکسر سین سعفص ومیم زده در فارسی کنایه از بوالفضول
وشوخ چشم آمده • بوم بضم اول بواو رسیده ومیم زده چغد را گویند وآن پرنده ایست که بنحوست اشتهار دارد
وبعضی گویند بوم پرنده ایست از جنس چغد لیکن از وی بزرگتر وگوش وچشمهای او بگربه میماند وشبها شکار کند
وروزها پرواز نتواند کرد مگر چغد بلدمی بعضی گویند باین معنی تازیست وزمین شیار نکرده را نیز گفته اند
وجا ومقام ومنزل وماوا را هم گویند وبمعنی سرشت وطبیعت نیز آمده وبضم اول وفتح واو بمعنی باشم باشد که از
بودن است • بهرام بفتح اول وسکون های ملفوظ ورای مهمله بالف کشیده ومیم زده نام پادشاهی بوده در عراق
که او را بهرام گور میگفتند ووجه تسمیه او ببهرام گور گذشت ووجه دیگر آنست که بیک تیر پای گور با گوش
میدوخت وبعضی گویند او اکثر شکار گور کردی از آن سبب این لقب یافت واو پسر یزدجرد اثیم بود گویند مدت
چهار سال در ملک او کسی نمرد ونیز نام سرلشکر هرمزبن نوشیروان که او را بهرام چوبین بسبب لاغری وخشکی اندام
می گفتند ونام روز بیستم از هر ماه شمسی است ونام فرشته ایست که حفاظت مردم مسافر حواله بدوست وامور
ومصالحی که در روز بهرام واقع میشود بدو تعلق دارد ونام ستارهٔ مریخ نیز هست که مکان او آسمان پنجم است
واقلیم سوم از منسوبات اوست وبمعنی گل کاجیره هم بنظر آمده که بتازی عصفر خوانند • بهالم بکسر اول ومیم
بالف کشیده وفتح نون ومیم زده بمعنی بکند ازم وبکند از مرا • بنازم بکسر اول ونون بالف کشیده وفتح زای هوز
ومیم زده بمعنی مفاخرت کنم • بوبشوم بضم اول بواو مجهول رسیده وسکون مثناة تحتانی وفتح شین قرشت ونون وواو
ومیم زده بمعنی ببویم وبوی کنم • بهم بکسر اول وفتح های ملفوظ ومیم زده ترجمهٔ نعم باشد • بهم بفتح اول
وکسر های هوز بمثناة تحتانی رسیده ومیم زده صفه وبالاخانه را گویند ونام یکی از زایان وبزرگان هند است • بیخ پشم
بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وکسر خای منقوطه وپشم معلوم کنایه از گوشت است که بتازی لحم خوانند
• بیدخام بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وکسر دال مهمله وخای منقوطه بالف کشیده ومیم زده موذخام را
گویند • بیدق میم بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وفتح ذال ابجد وسکون قاف وکسر سین بمثناة تحتانی رسیده
ومیم زده کنایه از کوکب وستاره باشد • بیرم بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وفتح رای مهمله ومیم زده نوعی
از پارچهٔ ریسمانی باشد شبیه بمتقالی عراقی لیکن از آن باریکتر ونازکتر است • بیکم بفتح اول وسکون مثناة
تحتانی وفتح کاف پارسی ومیم زده صفه وایوان را گویند وبکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده در ترکی زنان پادشاهان
ووزیران را نامند • بیم بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده ومیم زده ترس وواهمه را گویند

چشمهٔ بیست و یکم از بحر دوم از قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان حرف الباء التحتانی بالنون

بابزن بفتح اول بالف کشیده وسکون موحده تحتانی وزای هوز ونون زده سیخ کباب را گویند مطلقا خواه آهنی
باشد خواه چوبی * بادان بفتح اول بالف کشیده ودال ابجد بالف کشیده ونون زده مخفف آبادان است
که نقیض خراب باشد وبمعنی باد انس ومرادف نیکی هم بنظر آمده * بادبان بفتح اول بالف کشیده وسکون دال
وموحده تحتانی بالف کشیده ونون زده پرده را نامند که بر تیر کشتی بندند وتیر کشتی را نیز گفته اند وکنایه
از شخص مکروهی باشد که با مردم موانست کند برخلاف لنگر که شخص ناگوار باشد ودست زیردست بالای
ثمار آدم گویند که از دو طرف برزر بغل چپ وراست بسته می شود آستین وگریبان ثبار هم گفته اند * بادبران بفتح اول بالف
کشیده وسکون دال مهمله وفتح بای فارسی وتشدید رای قرشت والف ونون ساکن کسی را گویند که همه روز تفاخر کند
ومنصب خود بمردم عرض نماید وهیچ کار از وی نیاید واورا بتازی لخارسوانند * بادبرین بفتح اول بالف کشیده وکسر
دال مهمله وفتح موحده تحتانی وکسر رای قرشت ومثناة تحتانی ونون زده باد صبا را گویند وآن از ما بین مشرق
وشمال وزد وبعضی باد دبور را باد برین گفته اند چنانکه شمس فخری میگوید * بیت * بزیر چرخ برین بی مثال فرمانت
* بسوی غرب نیارد وزید باد برین * بادبیزن بفتح اول بالف کشیده ودال مهمله زده وکسر موحده تحتانی بمثناة تحتانی مجهول
رسیده وفتح زای هوز ونون زده بادزن را گویند که بتازی مروحه خوانند * باد پیمودن اول بالف کشیده
ودال مهمله زده وفتح بای پارسی وسکون مثناة تحتانی وضم میم بواو رسیده وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از کارهای
بیهوده وبیفایده وبی نفع کردن وسخن غیر تحقیق گفتن باشد وبمعنی شراب خوردن هم بنظر آمده * بادخان
بفتح اول بالف کشیده وسکون دال مهمله وخای منقوطه بالف کشیده ونون زده باد گیر وکلاه باد را گویند
مطلقا خواه در بلندی باشد خواه در پستی * بادخن بفتح اول بالف کشیده وسکون دال مهمله وفتح خای منقوطه
ونون زده ره گل رباد را گویند وباد گیر وخانه باد را نیز گفته اند چه خن بفتح خای منقوطه بمعنی خانه آمده
* بادخوان بفتح اول بالف کشیده وسکون دال مهمله وفتح خا وواو معدوله بالف کشیده ونون زده کنایه از مردم
هرزه گوی وبیهوش آمده گوی باشد ومعرف را نیز گفته اند * بادخون بفتح اول بالف کشیده وسکون دال مهمله
وضم خای منقوطه بواو رسیده ونون زده ره گل رباد وخانه باد گیر دار را گویند * باد در سر داشتن بفتح اول بالف
کشیده وسکون دال مهمله وباد در سر داشتن معلوم کنایه از غرور وتکبر داشتن باشد وکسی را نیز گویند که اندیشه های
باطل در دل کند * بادران بفتح اول بالف کشیده وسکون دال ابجد ورای مهمله بالف کشیده ونون زده باد زن
ومروحه را گویند وفاعل وامر باین معنی هم هست ومردم متکبر وصاحب نخوت وطالب سری وسروری را نیز گویند
ونام فرشته ایست که باد را حرکت دهد واز جائی بجائی برد * بابیزان بفتح اول بالف کشیده وکسر موحده تحتانی
بمثناة تحتانی رسیده وزای هوز بالف کشیده ونون زده مخفف باد بیزن است که بادزن باشد ومیانجی وکفیل وضامن را
نیز گویند * بابیزن بفتح اول بالف کشیده وکسر موحده تحتانی بمثناة تحتانی رسیده وفتح زای هوز ونون زده بمعنی
بادزن ومروحه آمده وضامن وکفیل ومیانجی را نیز گویند * باتنگان بفتح اول بالف کشیده وکسر مثناة فوقانی
وسکون نون وکاف پارسی بالف کشیده ونون زده بمعنی بادنجان آمده * بادام شکوفه نشان بفتح اول بالف کشیده
ودال ابجد بالف کشیده وکسر میم وشکوفه نشان معلوم کنایه از چشم گریان باشد * بادام شکوفه شدن بفتح اول بالف
کشیده ودال ابجد بالف کشیده وکسر میم وشکوفه شدن معلوم کنایه از گریان شدن چشم است * بادرنگین بفتح اول
بالف کشیده وکسر دال مهمله وفتح رای قرشت وسکون نون وکسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده وسکون نون کنایه از شعر وبیت
که قصیده وغزل ورباعی باشد * بادزن بفتح اول بالف کشیده وسکون دال مهمله وفتح زای هوز ونون زده بمعنی باد

بدن است که در تازی مروحه گویند ٭ بادغن بفتح اول بالف کشیده و سکون دال ابجد و فتح غین معجمه و نون
زده معنی بادزن است ٭ بادفرورد بفتح اول بالف کشیده و کسر دال ابجد و فتح فا و سکون رای مهمله و فتح واو و
سکون رای قرشت و کسر دال ابجد بمثناه تحتانی رسیده و نون زده باد دبور را گویند و آن برخ مرا سا از جانب
مغرب بطرف مشرق میهب آن میان سهل و مغرب است و هنگام آن آخر روز و مبالغ ترکیس باد صبا ضد این باد
زیاده بر نفع است ٭ بادفروردین بفتح اول بالف کشیده و کسر دال ابجد و فتح فا و واو و سکون رای مهمله و کسر دال مهمله
بمثناه تحتانی رسیده و نون زده بمعنی بادفروردین است که باد دبور باشد و آن از جانب مغرب بطرف
مشرق وزد ٭ بادکان بفتح اول بالف کشیده و دال مهمله زده و کاف پارسی بالف کشیده و نون زده پیش
و پس گریبان و جامه را گویند و حاران و عرابه دار و حافظ و حفظ کننده را نیز نامند ٭ بادکان بفتح
اول بالف کشیده و کسر دال ابجد و سکون نون و جیم بالف کشیده و نون زده معروف است که بادنکان باشد
و بتازی حدق گویند ٭ باردان بفتح اول بالف کشیده و رای مهمله ساکن و دال ابجد بالف کشیده و نون زده
صراحی شراب و خرجین و جوال را گویند و سر هر ظرفی که در آن چیزی کنند ٭ بادسران بفتح اول بالف کشیده
و دال مهمله زده و فتح سین بی نقطه و رای مهمله بالف کشیده و نون زده مکبران و طبالان سری و سرداری
را گویند ٭ بادسلیمان بفتح اول بالف کشیده و کسر دال مهمله و ضم سین سعفص و کسر لام بمثناه تحتانی رسیده
و میم بالف کشیده و نون زده بمعنی عظمت و دولت سلیمان علیه السلام است و آن باد که او را لشکر مرکب بود
بودی و سرکاره ارحت اوست نظامی در مخزن فرماید ٭ روزی آنجا که فراغش کشت ٭ باد سلیمان بعراقی کل ست
٭ بارسطاریون بفتح اول بالف کشیده و کسر رای مهمله و سکون سین مهمله و طای حطی بالف کشیده و
ضم مثناه تحتانی بواو رسیده و نون زده لغتی است یونانی و آن نوعی از غله باشد که مقشر کرده نکاو و قند
گاو را فربه کند و بتازی رعی الحمام خوانند و آن را کبوتر بسیار دوست دارد ٭ بادنکان بفتح اول بالف کشیده
و کسر دال ابجد و سکون نون و کاف پارسی بالف کشیده و سکون نون بادنجان را گویند ٭ بارگین بفتح اول بالف کشیده
و رای مهمله ساکن و کسر کاف فارسی بمثناه تحتانی رسیده و نون زده حفره است که مجموع حوض بر دلو راست کند
و در زمستان آب در وی جمع نمایند و آن اکثر در ولایت ماوراءالنهر بود که آن را [illegible] گویند و آب گیر را لای راسر گویند
که در میان شهر واقع بود باشد و جایی را نیز گفته اند که آب حمام و مطبخ و امثال آن در آن جمع شود
٭ بارزمان بفتح اول بالف کشیده و کسر رای مهمله و فتح رای هوز و میم بالف کشیده و نون زده حوادث
و جفای روزگار را گویند ٭ بارمان اول بالف کشیده و سکون رای مهمله و میم بالف کشیده و نون زده نام
یکی از پهلوانان توران است و معنی ترکیبی آن بار مان ٭ بارلهادن بفتح اول بالف کشیده و سکون رای مهمله
و کسر لام و های ملفوظ بالف کشیده و فتح دال ابجد و نون زده کنایه از زاییدن باشد ٭ باریقون بفتح اول
بالف کشیده و کسر رای مهمله بمثناه تحتانی رسیده و ضم قاف بواو رسیده و نون زده بیونانی دوایی است که
آن را شوکران گویند و آن تخم بنج رومی است ٭ باراوردن بفتح اول بالف کشیده و رای منقوطه بالف کشیده
و سکون رای مهمله و فتح رای هوز و دال ابجد و نون زده کنایه از زایل شدن خاطر خواه کردن ٭ بازارگان اول
بالف کشیده و رای منقوطه بالف کشیده و رای مهمله ساکن و کاف پارسی بالف کشیده و نون زده سوداگر را
گویند ٭ بازرگان بفتح اول بالف کشیده و فتح زای هوز و سکون رای مهمله و کاف پارسی بالف کشیده و نون
زده مخفف بازارگان است که سوداگر را گویند ٭ بازافکن بفتح اول بالف کشیده و کسر رای هوز و فتح همزه

وسکون با و فتح کاف و نون زده کیسه را گویند که گدایان در بغل دارند و نیز زنبیله و پنبه باشد که قلیان
زر دوزان بر جامه و غیره دوزند و مثل اهل ما نندی را هم گویند که بعضی از سپاهیان بر پشت گریبان جامه
بندند و ار و چارقب دوزند چنانکه سرمد اهل در میان مرد و شانه افتد * بازبان بفتح اول بالف کشیده و زای
پارسی ساکن و موحده تحتانی بالف کشیده و نون زده طایفه باشد از ترکان و شخصی که باج و خراج از مردم
میگیرد و او را باژدار هم میگویند * باژوان بفتح اول بالف کشیده و سکون زای پارسی و واو بالف کشیده و نون
زده بمعنی باژبان است یعنی شخصی که باج و خراج از مردم میگیرد * بازخشین بفتح اول بالف کشیده و کسر زای
هوز و فتح خای منقوطه و کسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و نون زده نوعی از باز باشد که پشت آن سیاه و تیره
رنگ و چشمهایش سرخ بود و این قسم باز را ترکان قزل قوش خوانند * بازداشتن بفتح اول بالف کشیده و سکون
زای هوز و دال ابجد بالف کشیده و سکون شین منقوطه و فتح مثناة فوقانی و نون زده کنایه از پنهان نمودن و منع
کردن باشد * باژدان بفتح اول بالف کشیده و سکون زای پارسی و دال ابجد بالف کشیده و نون زده ظرفی را گویند
که زر باجی که از مردم میگیرند در آن ریزند * بازمان بفتح اول بالف کشیده و سکون زای هوز و میم بالف کشیده
و نون زده بمعنی توقف آمده و امر باین معنی هم هست یعنی موقوف دار و توقف کن * باژن بفتح اول بالف کشیده
و فتح زای پارسی و نون زده گوسپند و یا بزی را گویند که پیش پیش گله براه رود و بتازی کراز خوانند * بازودادن
بفتح اول بالف کشیده و ضم زای هوز بواو رسیده و دال ابجد بالف کشیده و فتح دال ثانی و نون زده کنایه از یاری
دادن و مدد کردن است * باستان بفتح اول بالف کشیده و سکون سین مهمله و مثناة فوقانی بالف کشیده و نون زده
کهنه و کلنه و قدیم و دیرینه را گویند و کنایه از دنیا و عالم و دهر و گردون هم هست و بمعنی مجرد هم بنظر آمده
که از تحریک و تحریص باشد و بزبان دری تاریخ را گویند که احوال پیشینیان در آن مرقوم باشد * باسگ بجوال رفتن
بفتح اول بالف کشیده و فتح سین سعفص و سکون کاف فارسی و فتح موحده تحتانی و ضم جیم و واو بالف کشیده و لام زده و رفتن
معلوم کنایه از هم خانه شدن با مردم بد خو و معارض شدن با هرزه گوی آمده * باشتین بفتح اول بالف کشیده و سکون شین
منقوطه و مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده و نون زده نام بلوکی است از سبزوار و بارهای میوه را نیز گویند که از میان
درست برآید بی آنکه گل کند و بار دهد * باغبان بفتح اول بالف کشیده و سکون غین منقوطه و موحده تحتانی بالف کشیده
و نون زده معروف است که نگاهدارنده باغ باشد * باغ زاغان بفتح اول بالف کشیده و کسر غین منقوطه و زاغان معلوم
نام باغی است از باغهای هرات * باغ سیاوشان بفتح اول بالف کشیده و کسر غین منقوطه و سین مهمله و مثناة
تحتانی بالف کشیده و فتح واو و شین منقوطه بالف کشیده و نون زده نام صوتی است از موسیقی * باغ شیرین
بفتح بالف کشیده و کسر غین منقوطه و کسر شین قرشت بمثناة تحتانی رسیده و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده
و نون زده نام نوائی است از موسیقی و نام لحن چهارم باشد از سی لحن باربد * باغ رنگین بفتح اول بالف کشیده
و کسر غین و رنگین معلوم کنایه از دنیای دون است * باغ شکوفه نشان بفتح اول بالف کشیده و کسر غین منقوطه
و شکوفه نشان معلوم کنایه از چشم گریان است کذا فی الغنیة * با کسی زبان داشتن بفتح اول بالف کشیده و فتح
کاف و کسر سین مهمله بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح زای هوز و موحده تحتانی بالف کشیده و نون زده و داشتن معلوم
کنایه از آن است که عهد را با آنکس از آن کس و امثال و نیز قراری که اول با کسی کرده باشد بر آن عمل کند
* بال افکندن بفتح اول بالف کشیده و سکون لام و فتح همزه و سکون فا و فتح کاف و سکون نون و فتح دال ابجد
و نون زده کنایه از عاجز شدن باشد * بالان بفتح اول بالف کشیده و لام بالف کشیده و نون زده بمعنی متحرک

وحنمان آمده و بالند و نوکنند و را نیز گویند و تلسه که بدان جانوران گیرند و دملیز خانه را نیز گویند
* بالاییدن بفتح اول بالف کشیده ولام بالف کشیده و کسر نون مثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون
زده بمعنی جنبانیدن و حرکت دادن آمده * بالش نرم زیر سر نهادن بفتح اول بالف کشیده و کسر لام و شین
منقوطه و لزم زیر سر نهادن معلوم کنایه از خوشحال کردانیدن باشد کسی را بطریق خوش آمد و تیتال که
فریب و چاپلوسی باشد * بالودن بفتح اول بالف کشیده و ضم لام بواو رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی
بالیدن و نمو کردن و بزرگ شدن و افزودن آمده * بالیدن بفتح اول بالف کشیده و کسر لام مثناة تحتانی رسیده
و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی نمو کردن و افزون گردیدن و بزرگ شدن آمده * بالین بفتح اول بالف کشیده
و کسر لام مثناة تحتانی رسیده و نون زده بالشی را گویند که در زیر سر نهند هنگام غلطیدن و معنی ترکیبی آن بالا رسی است
* بام گلان بفتح اول بالف کشیده و سکون میم و ضم کاف پارسی و لام بالف کشیده و نون زده سنگی باشد مدور و طولانی و تراشیده
که در بامهای خانها غلطانند تا سخت و محکم گردد * بامیان بفتح اول بالف کشیده و کسر میم و مثناة تحتانی بالف کشیده
و نون زده نام ولایتی است در کوهستان ما بین بلخ و غزنین و در یکی از کوههای آن ولایت صورت دو بت ساخته
بودند یکی را خنک بت بکسر خای منقوطه و نون و کاف پارسی زده و دیگری را سرخ بت نامیدند و مردم بد نویس
و غلط نویس را نیز گویند * بامین بفتح اول بالف کشیده و کسر میم مثناة تحتانی رسیده و نون زده نام قصبه ایست
از اعمال هرات در ناحیه بادغیس * بامیین بفتح اول بالف کشیده و کسر میم و مثناة تحتانی به تحتانی دیگر رسیده
و نون زده بمعنی بامین است که قصبه باشد از اعمال هرات * بان بفتح اول بالف کشیده و نون زده نام درختی است
که ثمر آن را حب البان گویند و در پارسی تخم غالیه نامند و آن مانند پسته می باشد و لیکن زود می شکند
و درختش را بان نستق الهاریه خوانند و بمعنی لادن هم هست و آن نوعی از عنبر و مشمومات باشد که بعربی حصین البان
نامند و مشک بید را نیز گفته اند و محافظت کننده و نگاهدارنده را نیز گویند وقتی که با کلمه ترکیب شود چون
فیل بان و ساربان و باغبان و دربان و امثال آن و بمعنی بالک و فریاد و آواز بلند هم آمده و صاحب و خداوند
و بزرگ را نیز گفته اند و بمعنی بام هم آمده که طرف بیرونی سقف باشد * بانگ زدن بفتح اول بالف کشیده و سکون
نون و کاف پارسی و فتح زای هوز و دال ابجد و نون زده کنایه از راندن و دور کردن کسی را از پیش باشد
و باز داشتن و نگاهداشتن چیزی را از چیزی * با انگشت کردن بفتح اول بالف کشیده و فتح همزه و سکون نون و ضم کاف
پارسی و شین منقوطه و مثناة فوقانی زده و کردن بکسر کاف پارسی معلوم کنایه از شمردن و حساب کردن باشد * باوردن
اول بالف کشیده و کسر واو و مثناة تحتانی رسیده و نون زده سبد کوچکی باشد از نان پنبه که خواهند بر سند بران نهند * باهکیدن
بفتح اول بالف کشیده و فتح های هوز و کسر کاف مثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده شکفته کردن را گویند * باهم شیر و
شکر بودن بفتح اول بالف کشیده و فتح های هوز و سکون میم و شیر و شکر بودن معلوم کنایه از نهایت آمیزش و غایت
دوستی و محبت باشد میان دو کس * باهمسان بفتح اول بالف کشیده و های هوز و ره زده و میم بالف کشیده
و نون زده بمعنی بهمان باشد که مرادف فلان است * بایگان بفتح اول بالف کشیده و مثناة تحتانی ساکن و کاف
پارسی بالف کشیده و نون زده بمعنی حافظ و نگاهدارنده باشد و بمعنی خزانه دار هم آمده * بایندان بفتح اول
بالف کشیده و فتح مثناة تحتانی و سکون نون و دال ابجد بالف کشیده و نون زده میانجی را گویند * بانیازان بفتح
اول بالف کشیده و کسر نون و مثناة تحتانی بالف کشیده و زای هوز بالف کشیده و نون زده حاجتمندان
و مفلوکان * ببریان بفتح اول و سکون موحده تحتانی و کسر رای مهمله و فتح موحده تحتانی بالف کشیده و نون زده

نام جانوریست که ماوای وی در کوه قاف است وکلوری در کوه البرز بود رستم او را در کوه شام کشته
واز پوست وی زره ساخته خاصیت وی آن بود که در آتش نسوختی ودر آب غرق نمی شد ودر تتمه آمده
که نوشیروان ده هزار سوار را در محلی نام زد کرده بود که ورم برایشان افتاد حمله را بخورد ودر فرهنگی
مذکور آمده که در زمان نوشیروان آن جانور بهم رسیده بود هزار سوار بکشتن او فرستاد آن جانور در میان
آن جماعت افتاده همه را بخورد ساعت وکشت وخورد وبعضی گویند جبه جامه رستم که روز های جنگ
می پوشید از پوست آن جانور بود وبعضی گویند که آن از پوست اکوان دیو بوده وبا شد بعضی آنست که آنرا
بهشت رستم از بهشت آورده بوده . ببوی نفس مکن جان بفتح اول وضم موحده تحتانی بواو رسیده
وکسر مثناة تحتانی ونفس مکن جان بافتح کاف معلوم یعنی جان را تابع نفس مگردان یعنی از برای لذت نفس
جان ضرور را مده . بپا الله ر آمدن بفتح اول وبای پارسی بالف کشیده والله ر آمدن معلوم کنایه از لغزیدن وافتادن
باشد . بپساویدن بفتح اول وکسر بای پارسی وسین مهمله بالف کشیده وکسر واو ومثناة تحتانی رسیده ونون زده
یعنی سودن وساویدن وسائیدن آمده . بپسودن بکسر اول وسکون بای پارسی وضم سین مهمله بواو مجهول
رسیده ودال ابجد بالف کشیده ونون زده یعنی لمس وملامسه باشد . بپکن بکسر اول وسکون بای پارسی وفتح
کاف پارسی ونون زده کسی را گویند که از غایت سیری نگاه بطعام نکند وکنایه از طعام سرباز زدن هم هست
وامر افکندن هم باشد یعنی بیفکن . بپتاییدن بکسر اول ومثناة فوقانی بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی بیای حطی
رسیده وفتح دال ابجد ونون زده یعنی یکدل اشتن آمده . بتربیان بضم اول وسکون مثناة فوقانی وضم رای
مهمله بواو رسیده ومثناة تحتانی بالف کشیده ونون زده یعنی چوب رخو بر بیان آمده . بتکن بکسر اول وسکون
مثناة فوقانی وفتح کاف ونون زده مانند برزیگران را گویند وآن تخته باشد که زمین شیار کرده را بدان هموار
کنند وبمعنی میل بطعام نکردن وسر باز زدن از آن بسبب سیری باشد وامر بدین معنی هم هست یعنی چیزی مخور وبجای
موحده تحتانی بای پارسی هم دیده شد . بتکندن بکسر اول وسکون مثناة فوقانی وفتح کاف وسکون نون وفتح دال
ابجد ونون زده چیزی نخوردن واز غایت سیری میل بطعام نکردن باشد . بتکندیدن بکسر اول وسکون مثناة
فوقانی وفتح کاف وسکون نون وکسر دال ابجد مثناة تحتانی رسیده وفتح دال مهمله ونون زده یعنی بتکندن است
که چیزی نخوردن ومیل بطعام نکردن باشد . بتلخ وترش رضا دادن بفتح اول ومثناة فوقانی ولام وخای
منقوطه زده وفتح واو وضم مثناة فوقانی ورای مهمله وشین منقوطه ساکن ورضا دادن معلوم کنایه از راضی شدن
بگرسنگی وسیری ونکو وفاقه وسختی ونرمی روزگار وقسمت رزق از قلیل وکثیر وبشقت ومحنت وقناعت آمده
. بجام عدل دادن بفتح اول وجیم بالف کشیده وکسر میم وعدل دادن معلوم کنایه از بیش وکم ندادن وبانصاف
دادن باشد . بجان آوردن بفتح اول وجیم بالف کشیده ونون زده وآوردن معلوم کنایه از بتنگ آوردن
باشد کنایه از کشتن وبقتل آوردن هم هست . بجای آوردن بفتح اول وجیم بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی وآوردن معلوم
کنایه از دانستن وشناختن وبفعل آوردن باشد . بچراغ رسیدن بفتح اول وجیم پارسی ورای مهمله بالف کشیده
وسکون غین منقوطه ورسیدن معلوم کنایه از رسیدن بدولتی ویا رسیدن بخدمت دولتمندی باشد . بچراغ گذشتن
کنایه از رسیدن بخدمت کاملی ویا عارفی باشد . بچشم آمدن بفتح اول وجیم پارسی وشین منقوطه ومیم زده وآمدن
معلوم چشم زخم را گویند یعنی آزار بکسی رسیدن . بچشم کردن بفتح اول وجیم پارسی وشین منقوطه ومیم زده وکردن
معلوم کنایه از چشم زخم رسانیدن وچشم زده کردن وتند وتیز نگریستن ونشان کردن وانتخاب نمودن آمده .

• بچهٔ عوفین بفتح اول وجیم پارسی وکسر همزهٔ مبدله و عوفین معلوم کنایه از اشک گلگون عاشقان و
شیدایان باشد • بچهٔ طاوس علوی آشیان بفتح اول وجیم پارسی وکسر همزهٔ مبدله وطای حطی بالف کشیده
و بضم همزه بواو رسیده • وکسر سین مهمله وعلوی آشیان بهر سه حرکت عین مهمله معلوم کنایه از اخگر است
که طاوس علوی آشیان آتش باشد چرا که عنصر اعلی است • بحر عمان بفتح اول وسکون های حطی وکسر رای
مهمله وفتح عین سعاص و میم مشدد بالف کشیده • ونون زده • دریائی است عظیم که در ان لولوی آبدار پیدا
می شود وعمان نام قصبه ایست برکنارهٔ دریا • بخاک افکندن بفتح اول وخای منقوطه بالف کشیده • وکاف زده •
وافکندن معلوم کنایه از تظلم کردن وبخواری وزاری افکندن آمده • وکنایه از مظلوم وخوار نیز هست
• بخجوان بفتح اول وسکون خای منقوطه وفتح جیم بواو بالف کشیده • ونون زده نام ولایتی است • بخسان
بفتح اول وسکون خای منقوطه وسین مهمله بالف کشیده ونون زده بمعنی گل از ان رنگ افتن آمده وبمعنی
عرامان هم دیده شده وبمعنی پژمرده وفراهم آمده وزانو والم کشیده هم باشد • بخسانیدن بفتح اول وسکون خای
منقوطه وسین مهمله بالف کشیده • وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده • بمعنی گل ازانیدن
رد ورنج داشتن وپژمرده ساختن آمده • بخستن بفتح اول وخای منقوطه وسکون سین مهمله وفتح مثناة فوقانی
ونون زده بمعنی صدا وآواز هر چیز باشد عموما وصدا کردن دماغ در خواب باشد خصوصا • بخسیدن بفتح اول
وسکون خای منقوطه وکسر سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده • وفتح دال ابجد ونون زده گل ازانیدن ودرد ورنج
داشتن وپژمرده ساختن آمده • وبمعنی خرامیدن هم دیده شد • بخشودن بفتح اول وسکون خای منقوطه وضم شین
معجمه بواو رسیده • وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی رحم نمودن وشفقت کردن باشد وبمعنی بخشیدن هم آمده • بخشیدن
بفتح اول وسکون خای منقوطه وکسر شین قرشت بمثناة تحتانی رسیده • وفتح دال ابجد ونون زده • بمعنی دادن آمده •
• بخون بفتح اول وضم خای منقوطه بواو رسیده ونون زده نام ستارهٔ مریخ است که در فلک پنجم می باشد • بخیه از روی کار افتادن
بفتح اول وسکون خای منقوطه وفتح مثناة تحتانی وهای ملفوظ زده • وروی کار افتادن معلوم کنایه از فاش کردیدن
وآشکارا شدن راز باشد • بداسغان بفتح اول ودال مهمله بالف کشیده وسین مهمله زده وقاف بالف
کشیده ونون زده • بونانی حشیشی است گرم وخشک وآن را بتازی کف الکلب گویند • بدپسران خانه کن
بفتح اول وسکون دال ابجد وکسر بای پارسی وسکون سین مهمله ورای قرشت بالف کشیده • وکسر نون وخانه
کن بافتح کاف معلوم بمعنی ناخلفان آمده • وآنکه خانه پدر را خشت خشت کند وبفروشند • بدخشان بفتح
اول ودال ابجد وخای منقوطه ساکن وشین قرشت بالف کشیده • ونون زده • نام ولایتی است ما بین خراسان
وهندوستان معدن لعل وطلا در آنجا است بعضی بر آنند که کان لعل آنجا نیست وچون از معدن بدانجا آورند
وفروشند بدان سبب منسوب بدخشان شده وآنجا گوسپندان بزرگ همچو اسبان میشود مردم آن گوسپندان
بنشینند وبجاهای نزدیک گردد نمایند • بدران بفتح اول وسکون دال ابجد وفتح رای مهمله بالف کشیده • ونون
زده • سبزی ورستنی بود مانند ترب وآن بغایت کنده وبدبوی باشد وآنرا کنده • گندنا نیز گویند ومعنی ترکیب آن انتد
بدوبد را ایران ولیز بمعنی ران بدآید وبکسر اول وتشدید دال رای مهمله یعنی این کار را تمام کن وپاره • گردان
• بدست بردن بفتح اول ودال ابجد وسین مهمله ومثناة فوقانی ساکن وبردن معلوم کنایه از باخبر بودن وآگاه
وهوشیار بودن است • بدست چپ شمردن بفتح اول ودال ابجد وسکون سین مهمله وکسر مثناة فوقانی وچپ
شمردن معلوم کنایه از بسیار آمده چه در حساب عقد انامل احاد وعشرات با انامل دست راست مخصوص است

ومیات و الوف با نامل دست چپ اختصاص دارد • بدست شدن بفتح اول و دال ابجد و سکون سین مهمله و مثناة
فوقانی و ضم شین منقوطه و فتح دال ابجد و نون زده • کنایه از بدست آمدن چیزی باشد • بدسگال بفتح اول
و کسر دال ابجد و سکون سین مهمله و غین منقوطه بالف کشیده و نون زده نام گیاهی است در عجم • بدیل • مانند
ریسمان تافته که بتازی عشقه و لبلاب خوانند گویند خوردن آن قطع شهوت کند اگر طفلی در گهواره گریه
بسیار کند آن را در زیر سر او بگذارند خاموش گردد و آرام گیرد • بدسگان بفتح اول و کسر دال ابجد
و سکون سین مهمله و کاف بالف کشیده و نون زده بمعنی بدسغان است که لبلاب و عشقه باشد • بدشنان بفتح اول
و کسر دال مهمله و سکون شین منقوطه و غین منقوطه بالف کشیده و نون زده عشق پیچان را گویند که بتازی عشقه
و لبلاب خوانند • بدشکان بفتح اول و کسر دال مهمله و سکون شین قرشت و کاف پارسی بالف کشیده و نون زده
بمعنی بدشغان است که عشقه و لبلاب باشد • بدلیون بفتح اول و سکون دال ابجد و کسر لام و ضم مثناة تحتانی
بواو رسیده و نون زده • بلغت سریانی صمغی باشد سیاه رنگ بسرخی مایل مشهور بمقل ازرق اگر آنرا بخورد برگیرند
یا بخور کنند بواسیر را نافع است • بدمون بفتح اول و سکون دال مهمله و کسر میم و ضم میم ثانی بواو رسیده
و نون زده • بلغت ژند و پاژند ترسیدن و رمیدن را گویند • بدندان بودن بفتح اول و دال ابجد و سکون
نون و دال مهمله بالف کشیده و نون زده و بودن معلوم کنایه از لایق و مناسب بودن باشد • بدندان عوض آمدن
بفتح اول و دال ابجد و سکون نون و دال مهمله بالف کشیده و نون زده و عوض آمدن معلوم کنایه از محظوظ
شدن و لذت یافتن باشد • بدیشان بفتح اول و کسر دال ابجد بمثناة تحتانی مجهول رسیده و شین منقوطه بالف کشیده
و نون زده یعنی با ایشان و با یای معروف بمعنی بد ایشان است • بذلیسمین بفتح اول و سکون ذال منقوطه
و کسر لام و فتح سین سعفص و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده و نون زده بخشش بسیار باشد • بذیون بفتح اول و سکون
ذال منقوطه و ضم مثناة تحتانی بواو رسیده و نون زده تماشای نفیس را گویند • برآب آمدن بفتح اول و سکون
رای مهمله و فتح همزه بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی زده و آمدن معلوم کنایه از فاش گردیدن و ظاهر شدن
باشد • برابران بفتح اول و فتح رای مهمله بالف کشیده و فتح موحدهٔ تحتانی و رای قرشت بالف کشیده و نون
زده گیاهی است دوائی که آنرا بیونانی سطاریون خوانند اگر برگزندگی عقرب ضماد کنند نافع باشد • برآب فلان
بفتح اول و سکون رای مهمله و همزه بالف کشیده و کسر موحدهٔ تحتانی و فلان معلوم ای بر طریق فلان و بر شکل
فلان کل الی الاصطلاح • برآب گفتن بفتح اول و سکون رای مهمله و همزه بالف کشیده و کسر موحدهٔ تحتانی
و گفتن معلوم بمعنی فی الحال و زود گفتن و زود جواب دادن باشد • برازبان بکسر اول و رای مهمله بالف
کشیده و سکون زای هوز و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و نون زده آهن پارهٔ درازی را گویند که بر دنبالهٔ تیغهٔ کارد
و خنجر و شمشیر و امثال آن باشد که بدرون دسته و قبضه فرو کنند • برازوان بکسر اول و رای مهمله بالف
کشیده و سکون زای هوز و واو بالف کشیده و نون زده بمعنی برازبان است و آن آهن پارهٔ دنبالهٔ کارد و خنجر
و شمشیر و امثال آن باشد که در دسته و قبضه فرو کنند • برازیدن بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و زای
هوز بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی خوب و زیبا بودن و وصل کردن باشد چیزی را بچیزی
• براشیدن بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده
بمعنی فرو نشاندن آمد • کل الی الزنا نگویا • براغالیدن بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و غین منقوطه بالف
کشیده و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی تحریض کردن و برانگیختن باشد شخصی را

برکاری وچیزی ٭ براغلیدن بفتح اول ورای مهمله بالف کشیده وفتح غین منقوطه وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده
وفتح دال ابجد ونون زده مخفف برآغالیدن است که بمعنی برانگیختن وتحریض کردن باشد شخصی را بچیزی
یا بکاری ٭ برامدن بفتح اول وسکون رای مهمله وهمزه بالف کشیده وفتح میم ودال ابجد ونون زده بمعنی تعظیم
کردن وبرپای خواستن آمده وبمعنی از اختیار خود بیرون رفتن نیز باشد ٭ براهختن بفتح اول ورای مهمله
بالف کشیده وکسر های مدوره وسکون خای منقوطه وفتح مثناة فوقانی ونون زده بمعنی برکشیدن باشد مطلقا
٭ براهنجیدن بفتح اول ورای مهمله بالف کشیده وکسر های مدوره وسکون نون وکسر جیم بمثناة تحتانی رسیده
وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی براهختن است که برکشیدن باشد مطلقا ٭ براهیختن بفتح اول وسکون رای
مهمله وهمزه بالف کشیده وکسر های مدوره بمثناة تحتانی مجهول رسیده وخای منقوطه ساکن وفتح مثناة فوقانی
ونون زده بمعنی براهختن است که برکشیدن باشد مطلقا ٭ بربالای پاردم کوزیدن بفتح اول وسکون رای
مهمله وموحده تحتانی بالف کشیده ولام بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی وپاردم کوزیدن معلوم کنایه از مهمی
پیش کردن که زیاده بر قدرت اوست وکنایه از لاف وگزاف هم باشد ٭ برپریشان بفتح اول وسکون رای
مهمله وبای پارسی وضم رای مهمله بواو مجهول رسیده وشین منقوطه بالف کشیده ونون زده مطلق است را
گویند از هر پیغمبری که باشد ٭ برپادنشینند مزبران بفتح اول وسکون رای مهمله وموحده تحتانی بالف کشیده
وسکون دال ابجد ونشینند مزبران معلوم ای دلاوران براسپ سوار شوند ٭ برستان بفتح اول وسکون رای
مهمله وفتح موحده تحتانی وسین مهمله ومثناة فوقانی ساکن وکاف پارسی بالف کشیده ونون زده جمع برست
است که بمعنی روش وباشد وقانون آمده یعنی روشها وقانونها وقاعدهها ٭ برجان قدم نهادن بفتح اول وسکون
رای مهمله وجیم بالف کشیده ونون زده وقدم نهادن معلوم کنایه از ترک چاره وعلاج کردن ودر هلاک راضی
شدن آمده ٭ برجن بفتح اول وسکون رای مهمله وضم موحده تحتانی بواو رسیده ونون زده دیبای
تنک وحریر نازک اثاثند ٭ برجدریدن بضم اول ورای مهمله وجیم زده ودریدن معلوم کنایه از تعجب درآمدن
باشد ٭ برچیدن بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر جیم پارسی وفتح دال ابجد ونون زده مخفف برچیدن است
٭ برحرص تازمرده کن بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر حای حطی ورای مهمله وصاد زده وتازمرده کن
معلوم یعنی حرص را بمیران ٭ برخان بفتح اول وسکون رای مهمله وخای منقوطه بالف کشیده ونون زده بمعنی
صدا وآواز باشد ونام ولایتی است از ملک فارس ٭ برخلد سرکردن بفتح اول وضم خای منقوطه ولام ودال ابجد زده
وسرکردن معلوم کنایه از پایداری وهمیشگی وجاودانی یافتن باشد ٭ برخاستن بفتح اول وسکون رای مهمله
وخای منقوطه بالف کشیده وسکون سین مهمله وفتح مثناة فوقانی ونون زده بمعنی استادن آمده ودر بعضی فرهنگها
بمعنی افروختن هم دیده شد ٭ برخود گرفتن بفتح اول وسکون دال وضم خا وسکون واو ودال وگرفتن
معلوم یعنی برخود لازم کردن وبرذمه خود گرفتن ٭ برخوردن بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح خای
منقوطه وواو معدوله ورای مهمله ساکن وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی حظ از نعمتها برگرفتن وبرخاصیت شدن
وظفر یافتن وبرخورداری کردن کذا فی شرفنامه ولیکن معنی ترکیبی آن میوه خوردن است ٭ برداد بفتح اول
وسکون رای مهمله ودال ابجد بالف کشیده ونون زده شیره گیاهی است بغایت بدبو وکنده ٭ بردفتر افکندن بفتح اول
وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد وسکون فا وفتح مثناة فوقانی ورای مهمله زده وافکندن بضم همزه معلوم کنایه
از نوشتن آمده ٭ بردن بکسر اول ورای مهمله زده وفتح دال ابجد وسکون نون بمعنی تنگی وکم رفتار باشد

واسپ جلد وتند را تیز کنند اما بضم موحده مثناة تحتانی بمعنی ربودن و یافتن آمده چنانکه گویند فلان از فلان
زر برد یعنی یافت • بردیدن بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ثانی
ونون زده بمعنی از راه بطرف شدن و برگردیدن از راه باشد • برروی دویدن بفتح اول وسکون رای مهمله
وواو رای قرشت بواو رسیده وکسر مثناة تحتانی ودویدن معلوم کنایه از گرم عنان شدن در گفتگو باشد • برزدن
بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح زای هوز ودال ابجد ونون زده بمعنی بهم برآوردن وازهم جدا کردن باشد رسیدن
کشتی بکنار دریا رکنایه از همسری و برابری کردن هم هست ودر کس با بیشتر از درسه بارف انگشتان خود را در پیش
آورند وحساب برد و باختی کنند • برزن بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح زای هوز ونون زده کوچه ومحله را گویند
وبمعنی شعر البز بنظر آمده وامر بزدن باشد وبکسر اول تابه باشد که از گل سازند ونان بر بالای آن بزند • برزیدن بفتح
اول وسکون رای مهمله وکسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی ورزیدن است که مواظبت کردن
درکاری باشد • برزین بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده ونون زده بمعنی آتش آمده که
بتازی نار خوانند ونام یکی از ابنای بن ابراهیم زردشت هم هست که آتشکده ساخت وآنرا آذر برزین نام کرد وآن آتشکده
ششم است وبمعنی برزن هم دیده شد که کوی وکوچه ومحله باشد ونام مبارزی بود ایرانی که پسر او فرماد نام داشت
• برسان بضم اول وسکون رای مهمله وسین سعفص بالف کشیده ونون زده بمعنی اژدها آمده وبفتح وکسر موحده
تحتانی مطلق امت را گویند از هر پیغمبر که باشد وذو شاب سیاه رنگ وخوشبوی را نیز گویند • برسر آمدن بفتح
اول وسکون رای مهمله وفتح سین سعفص ورای مهمله ساکن وآمدن معلوم کنایه از زیادتی وافزونی وغلبه
کردن باشد • برسم چین بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح سین سعفص وسکون میم وچین با جیم پارسی معلوم
کاردیست که دسته آن هم از آهن باشد وفارسیان برسم از آن درخت ببرند • برسخنش زن بفتح اول وسکون
رای مهمله وضم سین سعفص وضم خای منقوطه وفتح نون وشین منقوطه زده وزن معلوم یعنی بر سخن او درآویز
کذا فی شرح مخزن • برسر زدن بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح سین مهمله ورای قرشت زده وزدن معلوم بمعنی
این معروف است وبمعنی بخود شدن وز اندیشه شدن هم آمده کذا فی التحفة • برشان بفتح اول وسکون ثانی وشین
منقوطه بالف کشیده ونون زده بمعنی امت باشد مطلقا از هر پیغمبر که باشد وگروه آدمیان را نیز گویند • برشخان
بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح شین منقوطه وخای نقطه‌دار بالف کشیده ونون زده نام موضعی است میان ایران و
توران وبجای خای منقوطه جیم هم بنظر آمده • برشکستن بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر شین منقوطه وفتح
کاف وسین زده وفتح مثناة فوقانی ونون ساکن کنایه از برگشتن وواگذاشتن وترک دادن واعراض نمودن باشد
• برشیر زرین نهادن بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر شین منقوطه بمثناة تحتانی مجهول رسیده وکسر رای
قرشت وفتح نون ورای مهمله زده وزرین نهادن معلوم کنایه از نهایت غالب شدن وافزونی وزیادتی کردن باشد
• برصحرا نهادن بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح صاد سعفص وسکون حای حطی ورای قرشت بالف کشیده
ونهادن معلوم کنایه از آشکارا وظاهر ساختن باشد • برطاق نهادن بفتح اول وسکون رای مهمله وطای
حطی بالف کشیده وقاف زده ونهادن معلوم یعنی بمرتبهٔ اعلی رسانیدن و فراموش کردن وکنایه از ترک
دادن نیز آمده • برطیسقون بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر طای حطی بمثناة تحتانی رسیده وسین مهمله زده
وضم قاف بواو رسیده ونون ساکن بلغت یونانی گل سرخ را گویند وبتازی الطین الاحمر خوانند وبهترین وی
آن بود که از مصر آورند وآن قائم مقام گل مختوم است • برغلاتیدن بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح

شین منقوطه ولام بالف کشیده وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده نیز گرد آلیدن کسی را
درکاری وبتازیش تحریض گویند * برغمان بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح غین منقوطه ومیم بالف کشیده ونون
زده مار بزرگ واژدها را گویند * برغندان بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح غین منقوطه وسکون نون
ودال ابجد بالف کشیده ونون زده جشن ونشاطی را گویند که بسبب نزدیک شدن ماه رمضان در آخر شعبان
کنند ومیخواران شراب بافراط نوشند وتغوطار والداراند وبعضی گویند نام روز آخر شعبان است وبتازی
غین منقوطه قاف هم درست است * برغ آبدادن بفتح اول وسکون رای مهمله وفا وهمزه بالف کشیده وزم وحدهٔ
تحتانی زده رد ادن معلوم کنایه از نا امید ساختن ودل شرذ کردن باشد * برغرشان بفتح اول وسکون رای
مهمله وفا وضم رای مهمله بواو مجهول رسیده وشین منقوطه بالف کشیده ونون زده مطلق امت را گویند از
هر پیغمبر که باشد * برقندان بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح قاف وسکون نون ودال ابجد بالف کشیده ونون
زده جشن ونشاطی را گویند که بسبب نزدیک شدن ماه رمضان در آخر ماه شعبان کنند ودر آن ایام شراب
خواران شراب بافراط نوشند وبعضی گویند نام روز آخر ماه شعبان است وآنرا کلوخ انداز هم گویند وبتازی
قاف غین منقوطه هم درست است * برقیان بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر قاف وفتح مثناة تحتانی ومیم بالف
کشیده ونون زده یعنی برقی که از طرف یمن جهد واسبت برق سوی یمن بدان است که اگر برق از آن طرف
جهد دلیل باران بود * برکان بفتح اول وسکون رای مهمله وکاف پارسی بالف کشیده ونون زده نام دهی است
در شیراز که معدن سنگ مغنی ذرا ابیا است * برکردن بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح کاف وسکون رای ثانی
وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از برافروختن آتش باشد وبمعنی بخاطر گماداشتن وحفظ کردن نیز آمده
* برکرسی نشاندن بفتح اول وسکون رای مهمله وضم کاف وسکون رای ثانی وکسر سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده
ونشاندن معلوم کنایه از خوب ونیک سامان دادن وبفعل آوردن کاری باشد * برگرفتن بفتح اول وسکون
رای مهمله وکسر کاف پارسی ورای مهمله وسکون فا وفتح مثناة فوقانی ونون زده بمعنی قبول کردن آمده
* برگ ریزان بفتح اول وسکون رای مهمله وسکون کاف پارسی وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده
وفتح زای هوز بالف کشیده ونون زده کنایه از فصل خزان وایام پیری وآخر عمر هم هست * برگستان بفتح اول
وسکون رای مهمله وضم کاف پارسی وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی بالف کشیده ونون زده مخفف برگستوان
است وآن پوششی است که در روز جنگ پوشند وبر اسب نیز پوشانند * برگستوان بفتح اول وسکون رای
مهمله وضم کاف پارسی وسکون سین مهمله وضم مثناة فوقانی وفتح واو بالف کشیده ونون زده پوششی است که در
روز جنگ بر اسب پوشانند وخود نیز پوشند * برماسیدن بفتح اول وسکون رای مهمله ومیم بالف کشیده وکسر سین
سعفص بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی سودن عضوی باشد بر عضو دیگر ونیز
لامسه کردن ودست مالیدن * برمال زدن بفتح اول وسکون رای مهمله ومیم بالف کشیده وسکون لام وزدن
معلوم کنایه از گرفتن آمده * برمال کردن بفتح اول وسکون رای مهمله ومیم بالف کشیده ولام زده وکردن
معلوم کنایه از گرفتن باشد * برمالیدن بفتح اول وسکون رای مهمله ومیم بالف کشیده وکسر لام بمثناة تحتانی
رسیده وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از گرفتن باشد وبمعنی نوردیدن وبالا کردن آستین وپاچه تنبان
هم آمده * برمایون بکسر اول وسکون رای مهمله ومیم بالف کشیده وضم مثناة تحتانی بواو رسیده ونون زده نام گاوی
بوده که فریدون شاه بشیر آن پرورده شد * برمچیدن بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح میم وجیم پارسی بمثناة

تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده سردن عنبری بر عنبری دیگر باشد و بمعنی لاحسه کردن و دست مالیدن هم آمده • برمخیدن بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح میم و کسر های منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی نالیدن و ماتم داشتن و ماندن و گردن و عاری و عاصی شدن آمده • برمکان بفتح اول و فتح رای مهمله و سکون میم و کاف پارسی بالف کشیده و نون زده موی زهار باشد و آن بالای موضع آلت مردی و زنی است • بنازی عانه گویند • برن بفتح اول و رای مهمله و سکون نون نام قصبه ایست در ملک رستان • برناختن ایستادن بفتح اول و سکون رای مهمله و نون بالف کشیده و ضم خای منقوطه و نون زده و ایستادن معلوم کنایه از با ادب ایستادن و اطاعت کردن باشد • برنجن بفتح اول و رای مهمله و نون ساکن و فتح جیم و نون ثانی زده حلقه باشد از طلا و نقره و امثال آن که زنان در دست و پا کنند انچه در دست کنند دست برنجن و انچه در پای کنند پای برنجن گویند • برنشستن بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح نون و شین منقوطه و سین مهمله ساکن و فتح مثناة فوقانی و نون زده کنایه از سوار شدن آمده • برنون بفتح اول و سکون رای مهمله و ضم نون بواو رسیده و نون ثانی زده دیبائی تنک و حریر نازک را نامند • بروشان بفتح اول و ضم رای مهمله بواو رسیده و شین منقوطه بالف کشیده و نون زده بمعنی بروسان است که کرمهای مردمان از هر جنس باشد و مطلق امت را گویند که از هر پیغمبر باشد • برون بفتح اول و ضم رای مشدد بواو رسیده و نون زده بلغت ژند و پازند کرسبند و بزی را گویند که پیشاپیش گله میرود و بضم موحده تحتانی و رای مهمله و نون و واو زده مطلق خانه را گویند عموما و حلقه بینی شتر را خصوصا و بکسر موحده تحتانی و ضم رای مهمله بواو رسیده و نون زده بمعنی بیرون آمده و بمعنی برای و بجهت هم هست چنانکه گویند برون تو بمعنی برای تو و بجهت تو • برون آمدن بکسر اول و ضم رای مهمله بواو رسیده و نون زده و آمدن معلوم کنایه از ترک اطاعت و انقیاد آمده • برهختن بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح های هوز و سکون خای منقوطه و فتح مثناة فوقانی و نون زده بمعنی ادب کردن و برکشیدن و برآوردن باشد و بدل و معنی آخر بکسر های مدوره هم درست است • بره گرفتن بفتح اول و فتح رای مهمله مشدد و اخفای های مدوره و گرفتن معلوم کنایه از عاجز و زبون گرفتن باشد چه بره بمعنی عاجز و زبون هم آمده • برهمن بفتح اول و رای مهمله و سکون های مدوره و فتح میم و نون زده زنار دار را گویند و آن اصیل و نجیب هنودان باشد و بمعنی بت پرست آمده و حکما و دانشمند و پیر و مرشد بت پرستان و آتش پرستان را نیز گویند و بسکون رای مهمله و فتح های مدوره نیز درست است • برموون بفتح اول و سکون رای مهمله و ضم های مدوره بواو رسیده و نون زده هر چیز میان خالی را گویند مانند دائره و طوقی که بر گردن کنند و کمری که بر میان بندند و بمعنی کمرگاه و کمر کوه نیز بنظر آمده و دایره که از پرگار کشند و آرایش و زینت را نیز گفته اند و چوب بندی و شاربست و حصار و دربخانه و محوطه و خانه کوچک را نیز گفته اند • برهیختن بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر های مدوره بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون خای منقوطه و فتح مثناة فوقانی و سکون نون مطلق برکشیدن را گویند و بمعنی برآوردن هم هست • بریچن بفتح اول و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و فتح جیم و نون زده تنوری را گویند که در آن کاچ و نان سنگک پزند بتازی فرن گویند بضم فا • بریختن بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح مثناة تحتانی و سکون خای منقوطه و زدن معلوم کنایه از ناپدید کردن و معدوم کردانیدن و از خاطر محو نمودن و نام نبردن و فراموش کردن و هیچ انگاشتن آمده • بریخ نوشتن بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح مثناة تحتانی و سکون خای منقوطه و نوشتن معلوم کنایه از کار بیهوده و بیفایده کردن و هیچ انگاشتن و کار بی مداری و اثر کردن و ظاهر ساختن آمده • بریزن بکسر اول و رای مهمله بمثناة

تحتانی مجهول رسیده وفتح زای هوز ونون زده • بزوبزن باشد که بعربی غربال و ملهال گویند وبابه را نیز گویند که از
گل ساخته باشند وبر بالای آن نان پزند وبمعنی ترشی با لام هم دیده شده وبفتح موحده تحتانی بمعنی برتین آمده که تپور
کاج بزرگ ونان سنگک باشد • بزرین بفتح اول وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده ونون زده بمعنی بلند ترین
وبالا ترین آمده چه فلک الافلاک وبهشت را باین اعتبار سپهر برین وبهشت برین گویند وصدا را نیز گویند چه باد ترین
بادها است ونام آتشکده نیز هست وبمعنی رخنه وشکاف هم آمده وبکسر موحده تحتانی فرسوراخ را گویند عموما
وسوراخ تنور را خصوصا وبضم موحده تحتانی پاره‌چه کوچک وطولانی را باشد که از خربزه وهندوانه بریده باشد
• بزید • بزبان بضم اول وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد وهای ملفوظ ساکن وفتح زای
هوز وموحده تحتانی بالف کشیده ونون زده عاموش را گویند که ابی الهوانه • بریون بفتح اول وکسر رای
مهمله بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح راو ونون زده علمی است که دریان آدمی پیدا شود وروز بروز پهن
میکرده در خارش میکند وآنرا در هندوستان داد میگویند وبتازی قوبا خوانند ودر فرهنگی بکسر بای موحده
تحتانی وسکون رای مهمله وضم مثناة تحتانی بواو رسیده ونون زده هم بنظر آمده • وبفتح اول وسکون رای مهمله
وضم مثناة تحتانی بواو رسیده ونون زده بمعنی گرد اگرد دهان آمده • بزاد بفتح اول وزای معجمه بالف کشیده
ونون زده بمعنی جهنده • که از جستن است آمده و بمعنی ورزنده هم هست که از ورزیدن باشد چه در فارسی
موحده تحتانی وواو بهم تبدیل می یابند واین لفظ بیشتر بر باد اطلاق یابند • بزبونیدن بفتح اول وسکون زای
هوز وضم بای پارسی بواو رسیده وکسر نون وفتح مثناة فوقانی ونون زده بزبان زدن وبازگفتن دادن باشد
چنانچه بزپوم یعنی میدهم وبزپونید یعنی بدهید • بزاختن بضم اول وزای معجمه بالف کشیده وسکون
خای نقطه‌دار وفتح مثناة فوقانی ونون زده بمعنی گداختن آمده • بزازیدن بضم اول وزای معجمه بالف کشیده
وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی بزاختن است که گداختن باشد • بزدایدن
بکسر اول وفتح زای هوز ودال ابجد بالف کشیده وکسر یای تحتانی بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده
بمعنی پاک کردن وجلا دادن زنگ باشد از روی آینه وتیغ وغیره • بزدودن بکسر اول وفتح زای هوز وضم
دال مهمله بواو رسیده وفتح دال ثانی ونون زده بمعنی بزدایدن است که پاک کردن زنگ از روی آینه وتیغ
وامثال آن باشد • بزمان بفتح اول وسکون زای هوز ومیم بالف کشیده ونون زده بمعنی ملول وغمگین وافسرده
وغمناک ومخمور واندوهگین آمده وبکسر موحده تحتانی وضم نیز دیده شده وبجای موحده تحتانی بای پارسی وبجای
زای هوز رای پارسی هم بنظر رسیده • بزمان بفتح اول وسکون زای هوز وهای مدوره بالف کشیده ونون زده بمعنی
آرزو آمده • بزماوون بفتح اول وسکون زای هوز ومیم بالف کشیده وضم مثناة تحتانی بواو رسیده ونون زده نام گاوی است
که فریدون را شیر میداد وفریدون از شیر او پرورش یافته وبجای مثناة تحتانی نون هم بنظر آمده • بزن بفتح اول وزای
هوز ونون زده ماله برزیگران را گویند وآن چوبی یا تخته ایست که زمین شیار کرده را بدان هموار کنند وبکسر
موحده تحتانی امر بزدن آمده • بزین بفتح اول وکسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده ونون زده بمعنی رزنده باشد
که از ورزیدن است ونام آتشکده هم بوده در حوالی نیشابور وبابن معنی بجای زای هوز رای قرشت هم دیده شده
• بژمان بفتح اول وسکون زای پارسی ومیم بالف کشیده ونون زده افسرده وغمگین وغمخوار را گویند وبضم
موحده تحتانی هم درست است • بژن بفتح اول وفتح زای پارسی ونون زده گل ولای تیره باشد که در بن حوضها
وجویها بهم رسد • بژدان بضم اول وسکون زای پارسی وهای مدوره بالف کشیده ونون زده بمعنی غبطه باشد

و آن صفتی است در آدمی که چون چیزی مرغوب پیش کسی بیند آرزو کند که آن چیز او را باشد بی آنکه از آن شخص
زایل شود و این محمود است بر خلاف حسد که حسود خواهد که آن چیز او را باشد و آن شخص محروم ماند
٭ بستان بضم اول و سکون سین مهمله و مثناة فوقانی بالف کشیده و نون زده گلستان و گلزار را گویند و مخفف
بوستان هم هست و جائی را نیز گویند که میوه‌های خوشبوی در آنجا بهم رسد ٭ بستان شیرین بضم اول و سکون سین
مهمله و مثناة فوقانی بالف کشیده و کسر نون شین منقوطه و سکون مثناة تحتانی و کسر رای مهمله بمثناة
تحتانی رسیده و نون زده نام نوائی است از موسیقی ٭ بستردن بکسر اول و سکون سین مهمله و ضم مثناة فوقانی
و سکون رای مهمله و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی محو کردن و پاک ساختن باشد ٭ بستن بفتح اول و سکون سین
مهمله و فتح مثناة فوقانی و نون زده ضد کشادن و صورت و نقش و خیال و طمع را بستن نیز استعمال کرده اند
٭ بسر بردن بفتح اول و سین مهمله و سکون رای قرشت و ضم موحدهٔ تحتانی و سکون رای ثانی و فتح دال و نون زده
کنایه از پا کردن و با تمام رسانیدن و روزگار گذرانیدن و سازگاری نمودن و خدمتگاری کردن آمده
٭ بسر رشته رفتن بفتح اول و سین مهمله و کسر رای قرشت و رشته رفتن معلوم کنایه از آمدن بسر سخنی بود
که در اثنای گفتگو جملهٔ معترضه بیان کنند تا فاصله واقع شود ٭ بسغدیدن بفتح اول و سین مهمله و سکون غین
منقوطه و کسر دال مهمله بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی آماده گردانیدن و مهیا گشتن و ساخته شدن
آمده و بکسر موحدهٔ تحتانی نیز آمده و بکسر اول و ضم سین مهمله نیز دیده شده ٭ بسلانیدن بکسر اول و سکون سین مهمله و لام
بالف کشیده و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال و نون زده مخفف بگسلانیدن آمده ٭ بسوریدن بفتح اول و ضم سین
مهمله بواو مجهول رسیده و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده دعای بد و نفرین کردن آمده
٭ بسولیدن بفتح اول و ضم سین مهمله بواو مجهول رسیده و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی
بسوریدن است که دعای بد و نفرین کردن باشد و بجای موحدهٔ تحتانی بای پارسی و بجای سین مهمله معجمه هم
درست است ٭ بسیجیدن بکسر اول و سین مهمله بمثناة تحتانی مجهول رسیده و کسر جیم بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد
و نون زده بمعنی سفر نمودن و سامان کردن و کار را آراسته و مهیا و آماده کردن و بمعنی قصد و آهنگ و اراده
نمودن هم آمده ٭ بشبور بفتح اول و سکون شین منقوطه و فتح موحدهٔ تحتانی و ضم مثناة تحتانی بواو رسیده و نون
زده تربه را گویند که خد لاغر باشد و در فرهنگی بجای فتح موحدهٔ تحتانی کسر هم بدیدن آمده ٭ بشخائیدن
بکسر اول و سکون شین منقوطه و خای ثخذ بالف کشیده و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده
بمعنی خراشیدن بناخن و غیر آن آمده ٭ بشخودن بکسر اول و سکون شین منقوطه و ضم خای ثخذ بواو رسیده
و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی بشخائیدن است که خراشیدن بناخن و غیر آن باشد ٭ بشرونتن بفتح اول و سکون
شین منقوطه و ضم رای مهمله بواو رسیده و کسر نون و فتح مثناة فوقانی و نون زده بلغت ژند و پاژند بمعنی
پرستش کردن آمده ٭ بشکلیدن بکسر اول و سکون شین منقوطه و فتح کاف و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال
ابجد و نون زده با انگشت و ناخن رخنه و نشان کردن و بسوزن و خار و مانند آن چنانکه اگر جامهٔ کسی بخار
در آویزد و پاره شود گویند بشکلید و بمعنی پهن کردن چیزی هم آمده ٭ بشکولیدن بفتح اول و سکون شین منقوطه
و ضم کاف بواو رسیده و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی چالاکی و چابکی نمودن در کارها
و حریص بودن آمده و بجای فتح موحده کسر هم دیده شده ٭ بشلیدن بفتح اول و سکون شین منقوطه و کسر لام
بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی جهیدن آمده و بمعنی در آویختن نیز دیده شده ٭ بشن

بفتح اول و شین منقوطه و نون زده بمعنی قد و بالا باشد و بدن را نیز گویند و سر و تن و اطراف هر چیز را هم گفته اند
• بشنین بضم اول و سکون شین منقوطه و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده و نون ثانی زده نام گلی است که در مصر
پیدا می شود و آن مانند نیلوفر پیوسته در آب می باشد گویند هر صباح سر از آب بر می آرد و شام بته آب
فرو می برد و ساقی دارد و برگ ندارد سبز رنگی خوره خشخاش میشود تخم آن مایل است و در عطریات بکار برند
و از آن گل روغنی سازند بجهت علت سرسام و بیخ آن مقوی باه باشد • بشوتن بفتح اول و شین منقوطه و سکون
واو و فتح مثناة فوقانی و نون زده نام برادر اسفندیار است و بمعنی بوزینه هم آمده که میمون باشد و بجای
فتح موحده تحتانی کسر هم دیده شد • بشوریدن بکسر اول و ضم شین منقوطه بواو مجهول رسیده و کسر رای
مهمله بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده در غضب شدن و لغزیدن و دعا بد کردن را گویند
• بشولیدن بکسر اول و ضم شین منقوطه بواو مجهول رسیده و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده
بمعنی کار ها زبون بودن و کارگزار ها کردن آمده و بمعنی متغیر و درماندن نشستن و برهم زدن و پریشان کردن
هم آمده است و بجای کسر موحده تحتانی فتح هم دیده شد • بشولیدن بضم اول و شین منقوطه بواو رسیده و کسر لام
و ضم مثناة تحتانی بواو رسیده و نون زده بیونانی بادر قطونا را گویند • بشین بکسر اول و شین منقوطه بمثناة تحتانی
رسیده و نون زده بمعنی ذات باشد اعم از ذات واجب و ذات ممکن • بشیون بفتح اول و سکون شین منقوطه
و ضم مثناة تحتانی بواو رسیده و نون زده بمعنی فربه آمده که نقیض لاغر باشد • بطراخون بفتح اول و سکون طای
حطی و رای مهمله بالف کشیده و ضم خای منقوطه بواو رسیده و نون زده بلغت یونان جانوریست آبی که آنرا
غوک گویند و بتازی ضفدع خوانند • بطراخیون بفتح اول و سکون طای حطی و رای مهمله بالف کشیده و کسر خای
منقوطه و ضم موحده تحتانی بواو رسیده و نون زده بلغت یونان نوعی از کرفس صحرایی باشد و آن گرم و خشک است
در چهارم • بطراسالیون بفتح اول و سکون طای حطی و رای مهمله بالف کشیده و سین مهمله بالف کشیده و کسر لام و ضم مثناة
تحتانی بواو رسیده و نون زده لغتی است یونانی مرکب از بطرا و سالیون بمعنی کرفس کوهی چه بطرا کوه را گویند
و سالیون کرفس را نامند و در فرهنگی بکسر لام بمثناة تحتانی رسیده و فتح واو و نون زده هم بنظر آمده
• بطرالاون بفتح اول و سکون طای حطی و رای مهمله بالف کشیده و لام بالف کشیده و فتح واو و نون زده بیونانی قطرا
گویند و آنرا بعربی دهن الحجر خوانند گرم و خشک است در چهارم • بغل زدن بفتح اول و غین منقوطه
و سکون لام و فتح زای هوز و دال ابجد و نون زده کنایه از شماتت کردن باشد • بغلک زدن بفتح اول و سکون
غین منقوطه و فتح لام و سکون کاف و زدن معلوم کنایه از شماتت کردن آمده • بغلین بفتح اول و سکون فا و کسر کاف
بمثناة تحتانی رسیده و نون زده بلغت ژند و پازند بالا خانه و کوشک را گویند • بکار آب بودن بفتح اول و کاف
بالف کشیده و کسر رای مهمله و آب بودن معلوم کنایه از دایم الخمر بودن است یعنی پیوسته شراب خوردن
• بکتوسان بفتح اول و سکون کاف و ضم مثناة فوقانی بواو رسیده و سین مهمله بالف کشیده و نون زده نام شاعری است
و نیز نام مردی بوده عاقل و دانا و نیک • بکران بضم اول و سکون کاف و رای مهمله بالف کشیده و نون زده
برنج و هر چیزی دیگر که در ته دیگ طعام چسبیده و بریان شده باشد • بکر مشاطه عزان بکسر اول و سکون کاف
و کسر رای مهمله و مشاطه عزان معلوم کنایه از شراب انگوری باشد و شرابی را نیز گویند که هنوز از آن نخورده باشند
• بکهرجتان بفتح اول و سکون کاف و ضم های ملفوظه بواو رسیده و سکون جیم و مثناة فوقانی بالف کشیده و نون
زده خربشته را گویند و آن پشته باشد دراز که میانش برآمده و بلند شده و دو طرفش پست و مایله بود

• بگل گرفتن بفتح اول وکسر کاف و سکون لام و گرفتن معلوم کنایه از مخفی نمودن و عیب پوشی کردن آمده
• بگل آفتاب اندودن بفتح اول وکسر کاف پارسی و سکون لام و آفتاب اندودن معلوم بمعنی عیب پوشی کردن چیزی
که در غایت شهرت باشد و این را در امثال گویند • بگماز کردن بکسر اول و سکون کاف پارسی و ضم میم بالف کشیده
و سکون زای معجمه و کردن معلوم بمعنی مجلس شراب داشتن آمده • بگهان بفتح اول و سکون کاف و های مفتوحه
بالف کشیده و نون زده سنگ اشکن را گویند که در هندی گلشی نامند • بلاساغون بفتح اول و لام بالف کشیده
و سین مهمله بالف کشیده و ضم غین منقوطه بواو رسیده و نون زده نام شهری است بزرگ در ماوراء النهر نزدیک
بکاشغر بانی تخت افراسیاب بوده و تا زمان سلطنت گورخان تعلق باولاد افراسیاب داشته • بلبن بفتح اول و سکون
لام و فتح بای ابجد و نون زده صمغ را گویند و بتازی البقلة الحمقاء خوانند • بلسان بفتح اول و سکون لام و سین
مهمله بالف کشیده و نون زده نام درختی است مشهور در مصر گویند بعد از طلوع شعری شتری که از آهن
ساخته باشند بر هر برگ آن درخت فرو برند و روغن از آن روان شود با پنبه جمع کنند و بعضی گویند شیشها
در زیر هر برگی که نشتر زده اند بیاویزند و امتحان وی چنان است که قطره بر شیر گاو چکانند بعد از لمحه مانند
دلمه پنیر بسته شود و اگر آب چکانند و در هم زنند آب مانند شیر سفید گردد و آن را بتازی دهن البلسان خوانند
و موضعی که درخت بلسان آنجا ست باغ فرعون بوده است آنرا عین الشمس خوانند و گویند از معجزهٔ عیسی
علیه السلام است و تخم آنرا حب البلسان گویند گرم و خشک است در دوم و ریشه را نافع است و بیاید الخبیر را نیز گفته اند
و در فرهنگی بفتح لام هم دیده شد و در ادات است که بلسان بفتح لام ولایتی است • بلسن بضم اول و سکون لام
و ضم سین مهمله و نون زده غله را گویند که بتازی علس خوانند • بلطان بفتح اول و سکون لام و طای حطی
بالف کشیده و نون زده نام گیاهی است در هندی چولائی نامند کذا فی القنیة • بلکن بفتح اول و سکون لام
و فتح کاف پارسی و نون زده مرد یوار را گویند و در فرهنگی بمعنی منجنیق هم دیده شد و بجای موحدهٔ تحتانی
مثناة تحتانی هم دیده شد • بلمرن بفتح اول و سکون لام و ضم میم بواو رسیده و نون زده ماذج صحرائی است
و آن برگی باشد دوائی مانند برگ گردکان و آنرا بتازی عرفج بری خوانند • بلند ین بفتح اول و لام و سکون
نون و کسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده و نون زده بمعنی چوب پایین در خانه آمده و بعضی چهار چوب در خانه
را هم گفته اند و باین معنی بکسر موحدهٔ تحتانی نیز دیده شد • بلند بینان بفتح اول و لام و سکون نون و دال ابجد
و کسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی رسیده و نون بالف کشیده و نون زده کنایه از صاحبان کشف است • بلون
بضم اول و لام بواو رسیده و نون زده بمعنی بنده آمده که در مقابل آزاد است • بلیان بفتح اول و سکون لام
و مثناة تحتانی بالف کشیده و نون زده نام قریه ایست از ولایت کازرون و آنجا محل و مرقد اولیاء الله بسیار است
و در فرهنگی بلیان آمده که نام خضر پیغمبر علیه السلام است که برادر زادهٔ الیاس پیغمبر باشد گویند آن
قریه را خضر علیه السلام بنا کرده و منسوب بنام نامی خود ساخته • بمان بکسر اول و میم بالف کشیده و نون زده
بمعنی بکذار و باش آمده • بماواشدن بفتح اول و میم بالف کشیده و واو بالف کشیده و ضم شین منقوطه و فتح
دال ابجد و نون زده بمعنی پناه گرفتن آمده • بن بضم اول و نون زده بیخ درخت را گویند و بمعنی بنیاد نیز آمده
و در فرهنگی بمعنی خوشهٔ خرمام هم دیده شد و بفتح اول میوه ایست ریزه و مغزی هم دارد و مردم آنرا بخورند
و آنرا ون نیز خوانند و بترکی چتلاقوچ و بتازی الحبة الخضراء خوانند و آن نان خورشی است مشهور و معروف
در صفاهان و تنهٔ درخت را نیز گفته اند و خوشهٔ خرما را هم میگویند • بنات النعش کردن بفتح اول و نون بالف کشیده

• بنیاد بر آب نهادن بضم اول و سکون نون و مثناة تحتانی بالف کشیده و دال مهمله زده و بر آب نهادن معلوم
کنایه از بی ثباتی و بی مداری آمده • بنیان بضم اول و سکون نون و مثناة تحتانی بالف کشیده و نون زده بمعنی بنیاد
آمده و نیز نام حوض لعمان است و آن برکه بوده آب آن در نهایت شوری و تلخی ببرکت قدم حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله و سلم آب آن شیرین گردید • بوان بفتح اول و واو بالف کشیده و نون زده نام ولایتی است مرغزار
و لاله زار و درانجا بسیار باشد • بوزیدان بضم اول و واو مجهول رسیده و کسر زای هوز و مثناة تحتانی رسیده
و دال ابجد بالف کشیده و نون زده نام داروی است که از مصر آورند و جهت فربهی استعمال کنند اگر با شیر
گوسفند و آرد برنج حلوا سازند و اطفال بدان فربه کنند • بوستان بضم اول و واو مجهول رسیده و سکون سین
مهمله و مثناة فوقانی بالف کشیده و نون زده جائی که درختان و گل و میوه های خوشبو باشند بتازیش بستان خوانند
و اگر سین مهمله را مکسور خوانند بمعنی ستانند ه بوی باشد و درشرفنامه و ارمه و رف نوشته • بوسه شکستن بضم
اول و واو مجهول رسیده و سین سعفص و های ملفوظ زده و شکستن معلوم کنایه از بوسیدن و بوسه کردن
پرمد باشد • بوشلمن بضم اول و واو رسیده و ضم شین منقوطه و سکون لام و کسر میم مهمله و نون زده
لغتی است یونانی و بعضی گویند رومی لسان الثور را گویند که گاوزبان باشد • بوقلمون بضم اول و واو رسیده
و فتح قاف و سکون لام و ضم میم بواو رسیده و نون زده نام جانوریست در آب چون صرامد که جانوری بگیرد
خود را بشکل آن جانور کند و هربار انیز گفته اند و آن نوعی از چلپاسه باشد که هرلحظه برنگی نماید و دیبای رومی
را هم گفته اند و آن جامه ایست که هرلحظه برنگی نماید و نام مرغی هم هست و نیز کنایه از کسی است که هرساعت
خود را برنگی بیار آید و کنایه از دنیا و عالم هم هست بسبب حوادث و اهل مشرق سنگ پشت را هم بوقلمون گویند
• بوکان بضم اول بواو رسیده و کاف بالف کشیده و نون زده بچه دان و زهدان را گویند که بتازی رحم بفتح
رای مهمله و کسر حای حطی خوانند و بمعنی گلزار هم دیده شد و در فرهنگی بجای ضم موحدهٔ تحتانی فتح هم دیده
آمده • بولوبود بون بضم اول بواو رسیده ولام بواو رسیده و موحدهٔ تحتانی بواو رسیده و فتح دال ابجد و ضم موحدهٔ
تحتانی بواو رسیده و نون زده لغتی است یونانی معنی آن بتازی کثیر الارجل باشد یعنی بسیار پا و آن را بفارسی
بسپایک خوانند و معرب آن بسفایج است و آن دوائی است مشهور بتازی اضراس الکلب خوانند و بجای موحدهٔ
تحتانی ثانی در فرهنگی مثناة تحتانی هم دیده شده • بولوطریخون بضم اول بواو رسیده و ضم لام بواو رسیده و فتح
طای حطی و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و ضم خای منقوطه بواو رسیده و نون زده لغتی است یونانی و معنی آن
بتازی کثیر الشعر باشد و آن دوائی است که آنرا بفارسی پرسیاوشان خوانند • بوماداران بضم اول بواو رسیده
و میم بالف کشیده و فتح دال ابجد و رای مهمله بالف کشیده و نون زده نام گیاهی است مایل بکمردت و تیزی
گل کبودی دارد و آن را بتازی قیصوم خوانند • بوماران بضم اول بواو رسیده و میم بالف کشیده و را بالف کشیده و نون
زده مخفف بوماداران است و آن گیاهی است مایل بکمردت و تیزی گل کبودی دارد • بومهن بضم اول بواو مجهول
رسیده و فتح میم و های هوز و نون ساکن زمین لرزه را گویند که بتازی زلزله خوانند و ورده گوسپند را نیز گویند
که از سرگین پاک نکرده باشند و بمعنی اول بسکون میم هم آمده است و این اصح است • بومهین بضم اول بواو
مجهول رسیده و فتح میم و کسر های هوز و مثناة تحتانی رسیده و نون زده بمعنی اول بومهن است که زلزله و زمین لرزه
باشد • بون بضم اول بواو رسیده و نون زده زهدان و بچه دان را گویند که بعربی رحم خوانند و پایان و نهایت و بن
هرچیز باشد و وردهٔ گوسپند و گاو و امثال آن را که پاک نکرده باشند گویند و بفتح موحدهٔ تحتانی بمعنی حصه

این

وبهره آمده ٭ بوستان بضم اول بواو مجهول رسیده وسکون های هوز وه وهیم بالف کشیده ونون زده از اسمای مهمله پارسی است صورتان وبهمان بمعنی فلان وبهمان هم آمده که بتازی رحم گویند ٭ بویان بضم اول بواو مجهول رسیده ومثناة تحتانی بالف کشیده ونون زده بوی کننده وبوی کننده کنایه را نیز گویند ٭ بوی بردن بضم اول بواو مجهول رسیده وسکون مثناة تحتانی وبردن بضم موحده تحتانی معلوم کنایه از آگاه شدن بر چیزهای مخفی بهم رسانیدن و گمان بردن وچیزی شنیدن باشد ٭ بوید ان بضم اول بواو مجهول رسیده وکسر مثناة تحتانی ودال ابجد بالف کشیده ونون زده قرص را گویند که بدان چیزی از عطریات کرده باشند ٭ به آفرین بکسر اول وظهور های هوز وه وهمزه بالف کشیده وسکون فا وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده ونون زده نام خواهر اسفندیار بن گشتاسپ است که او را ارجاسب اسیر کرده بود ورویین دژ محبوس داشته بعد از آن اسفندیار را نجات داد وارجاسب را کشت وبه آفرین را نجات داد ومعنی ترکیبی آن نیکو وتحسین است واو را به آفرید هم می گویند که بجای نون دال است ٭ بهامین بفتح اول وهای هوز بالف کشیده وکسر میم بمثناة تحتانی رسیده ونون زده فصل بهار را گویند ٭ بهاران بفتح اول وهای هوز وه بالف کشیده ورای مهمله بالف کشیده ونون زده بمعنی موسم ووقت بهار آمده ٭ بهرام چوبین بفتح اول وسکون های هوز وه ورای مهمله بالف کشیده وکسر میم وضم جیم پارسی بواو مجهول رسیده وکسر موحده تحتانی بمثناة تحتانی رسیده ونون زده نام سرلشکر هرمز بن نوشیروان است وچوبین بسبب آن گفتندی که دراز قد بود ولاغر اندام ٭ بهالستن بفتح اول وهای هوز وه بالف کشیده وکسر لام وسکون سین مهمله وفتح مثناة فوقانی ونون زده بمعنی گریه کردن آمده ٭ بهرامن بفتح اول وسکون های هوز وه ورای مهمله بالف کشیده وفتح میم ونون زده بمعنی غازه آمده که زنان بر روی مالند وروی را سرخ نمایند وگل عصفر را نیز گویند که گل کاجیره باشد وجنسی از یاقوت ابریشمی هفت رنگ که در نهایت لطافت ونازکی ونوعی از یاقوت سرخ نیز باشد ٭ بهرامان بفتح اول وسکون های هوز وه وفتح رای مهمله ومیم بالف کشیده ونون زده بمعنی بهرامن است که یاقوت ابریشمی هفت رنگ باشد ویاقوت سرخ را نیز گویند وگل کافیشه را نیز نامید الله که گل کاجیره باشد ٭ بهرمن بفتح اول وسکون های هوز وه وفتح رای مهمله وفتح میم وسکون نون لخشانه را گویند وبمعنی یاقوت سرخ هم آمده ٭ بهرون بکسر اول وسکون های هوز وه وضم رای قرشت بواو رسیده ونون زده نام شکند رین فیلقوس بوده ٭ به گزین بکسر اول وظهور های هوز وه وضم کاف پارسی وکسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده ونون زده بمعنی شخصی آمده که چیزها را انتخاب کند وانتخاب بر انتخاب کرده شده را نیز گویند یعنی چیزهای سره ونیکو که از چیزهای سره بگزینند وکسی را نیز خوانند که سیم را سره سازد وبتازی نقاد ونا قد خوانند وبمعنی گزیدن وانتخاب کردن هم آمده است وامر باین معنی هم هست یعنی انتخاب کن ٭ بهمان بکسر اول وسکون های هوز وه ومیم بالف کشیده ونون زده مرادف ومتابع فلان است که چیزی مجهول غیر معلوم باشد ودر موید الفضلا بفتح موحده نیز دیده شده ٭ بهم بر آمدن بفتح اول وهای هوز وه وسکون میم وبر آمدن معلوم کنایه از در غضب شدن آمده ٭ بهمن بفتح اول وسکون های هوز وه وفتح میم ونون زده نام گیاهی و رستنی است که در ماه بهمن در زمستان گل کند وبیخ آن سرخ وسفید باشد وآنرا بهمن سرخ وسفید میگویند وبعضی گویند گلی است که در زمستان هم می باشد وآن دو نوع است یکی بهمن سرخ ودویم بهمن سفید ونیز نام ماه یازدهم از هر ماه شمسی است وبودن آفتاب در برج دلو ونیز نام روز دوم است از هر ماه شمسی بنابر قاعده کلیه فارسیان که چون نام روز با نام ماه موافق آید آن روز را عید کنند وجشن سازند والوا ع

شلغم و گوشتها بپزند و آن را بهمن سرخ و سفید بر طعامها پاشند و مردم بهمن را حل کرده با نبات بخورند
و بهمن سفید را سابیده با شیر بخورند و آن را مقوی حافظه دانند گویند این روز را خاصیت تمام است در کندن
گیاهها و اعشاب دوائی از کوهها و صحراها و گرفتن روغنها و کردن بخورها و نبات است در این روز حسابگر
ارباب را بریدن و موی تراشیدن و پیراستن و ناخن چیدن و عمارت کردن و این روز را خجسته خوانند
و مخفف او بهمن هم هست و نام فرشته ایست که تسکین قهر و خشم دهد و آتش غضب را فرونشاند و موکل است
بر کاران و گوسفندان و اکثر چهارپایان و تدبیر امور و مصالحی که در ماه بهمن واقع میشود بدو تعلق دارد
و نام اردشیر پسر اسفندیار نیز هست و نام پرده ایست از موسیقی و نام قلعه هم هست در هندوستان و نام کوهی
است بسیار بلند بمعنی راست کنار و درست کردار و کوهک بسیار دان و درازدست و ابر بارنده هم آمده
و نام قلعه ایست در نواحی اردبیل گویند در زمان کیخسرو در آنجا جادوگران و ساحران بسیار بوده اند کیخسرو
در اول سلطنت بموجب فرموده جدش آنرا شکسته آن قلعه را فتح کرد و برکند و تیغهای برف را نیز گویند که از کوه بسبب
حرارت آفتاب جدا شود و بیفتد و نام چشمه ایست در جرجان که چون آب از آنجا بردارند و بر کرمیکه در توابع
آنجاست پای نهند تمام آبی که برداشته اند شور و تلخ شود اگرچه یک کس پا نهاده و صد کس آب برداشته باشند
• بهین بکسر اول و های هوز بمثناة تحتانی رسیده و نون زده بمعنی بهترین و انتخاب کرده شده و گزیده هر چیز
باشد و بمعنی خلاف و زیاده نیز آمده و توانگری یافتن را نیز گویند و ایام هفته را هم نامیده اند • بیاغاریدن
بکسر اول و مثناة تحتانی بالف کشیده و غین منقوطه بالف کشیده و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال
ابجد و نون زده بمعنی خیسانیدن و نم کردن و سرشتن و آمیختن باشد با آب یا بغیر آن • بیاغالیدن بکسر اول
و مثناة تحتانی بالف کشیده و غین منقوطه بالف کشیده و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی
تعریض نمودن و تحریک کردن آمده • بیاکن بکسر اول و مثناة تحتانی بالف کشیده و ضم کاف فارسی و نون زده
بمعنی برکن آمده که بیخ خالی باشد • بیانان بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و نون بالف کشیده و سکون نون
نام طایفه ایست که اعتبار ندارند • بیابان بکسر اول و مثناة تحتانی بالف کشیده و موحده تحتانی بالف کشیده
و نون زده معروف است که دشت باشد • بیچن بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح جیم و نون زده نام
بیژن است که پسر گیو بن گودرز باشد و با مثناة تحتانی معروف نام شاعری بوده • بیان بفتح اول و مثناة تحتانی
بالف کشیده و نون زده در لغه ایست در شمن شیرکل الی القنیة • بیخستن بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده
و فتح خای منقوطه و سکون سین مهمله و فتح مثناة فوقانی و نون زده بمعنی درماندن و عاجز شدن آمده • بیخ سوسن
بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و کسر خای منقوطه و سوسن معلوم معروف است که در هندی ملهٹی گویند
و در تازی اصل السوس خوانند • بیخریشتن بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و خریشتن معلوم بمعنی بیخود
و بیهوش آمده • بیدست و پا شدن بکسر اول کنایه از سراسیمه گردیدن آمده • بیدم مردان بکسر اول بمثناة
تحتانی مجهول رسیده و فتح دال ابجد و کسر میم و مردان معلوم یعنی بی دعای اولیا چه دم عبارت از دعا است و مردان
از اولیاء • بیران بکسر اول و سکون مثناة تحتانی و رای مهمله بالف کشیده و نون زده بمعنی ویران آمده که نقیض
آباد باشد • بیرن بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و ضم رای مهمله و نون زده مخفف بیرون است که نقیض
اندرون باشد • بیرون آمدن بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و ضم رای مهمله بواو رسیده و سکون نون
و آمدن معلوم معروف است که نقیض درون رفتن باشد و کنایه از ترک اطاعت و انقیاد هم آمده • بیژن بکسر اول

بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح زای پارسی و نون زده بمعنی بیژن است که پسر گیو و خواهرزادهٔ رستم باشد لیکن
بدخترزادهٔ شهرت دارد گویند بر منیژه دختر افراسیاب عاشق بود افراسیاب خبردار شده او را در خانه منیژه
گرفته در چاهی محبوس کرد تمام روز منیژه گریه کردی و چیزی که یافتی براه سوراخی درون چاه برای خوردن
او رسانیدی بعد از آن رستم خبر یافت بصورت سوداگران با هفت پهلوان دیگر رفته او را نجات داده • بیستون
بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و کسر سین مهمله و مثناة فوقانی بواو رسیده و نون زده نام کوهی است مشهور
که پرویز فرهاد را بکندن آن کوه مامور کرده بود و فرهاد مذکور است که فرهاد بفرمودهٔ شیرین آنرا میکند
و در کندن آن کوه بود که مرگ شیرین شنید و خود را از بالای آن کوه افکند و هلاک شد و بعضی بر آنند
که تیشه بر سر خود زده خود را هلاک ساخت و در فرهنگی بنظر آمده که شیرین چون شنید که فرهاد مرد
او هم به بهانهٔ دیدن کوه آمده خود را از آنجا افکند و جان داد و بعضی گویند چون خسرو شنید که شیرین مرد
او هم خود را از آنجا افکند و جان داد اما این روایت مخالف شیرین خسرو خواجه نظامی رحمة الله علیه است
که شیرین خود را بر تربت خسرو کشته و معنی ترکیبی آن بی عما ذا است و کنایه از آسمان نیز آمده • بیست و یک پیکران
بکسر اول بمعنی بیست و یک صورت است در جانب شمال از جملهٔ چهل و هشت صورت فلک البروج • بیسن
بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح سین سعفص و نون زده زهر قاتل را گویند • بی شخص بکسر اول بمثناة
تحتانی مجهول رسیده و فتح شین مهمله و ضم خای منقوطه و نون زده و بضم سین مهمله و فتح خای منقوطه نیز درست
است کنایه از بی شک و بی شبهه باشد و معنی ترکیب ظاهر است • بیتران بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده
و فتح سین سعفص و رای قرشت بالف کشیده و نون زده آنانکه تربیت از مادر و پدر نیافته اند و نیز آنانکه ترس
ایشان کسی نداشد • بیشکین بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و شین منقوطه ساکن و کسر کاف بمثناة تحتانی
رسیده و نون زده نام ملک وخواجهٔ نظامی و ظهیر فاریابی است کذا فی الکنیه • بیضهٔ آتشین بفتح اول
و سکون مثناة تحتانی و فتح ضاد معجمه و کسر همزه ممدوده و آتشین معلوم کنایه از آفتاب عالمتاب است • بیضهٔ زرین
باضافت بیضه و فتح زای هوز و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و نون زده کنایه از آفتاب عالم آرای باشد
• بیضه های زرین بکسر مثناة تحتانی و زرین معلوم کنایه از ستارگان آسمان است • بیقطون بکسر اول بمثناة
تحتانی مجهول رسیده و فتح قاف و ضم طا بواو رسیده و نون زده نام مردی بوده • بیگانگان بکسر اول بمثناة تحتانی
مجهول رسیده و کاف پارسی بالف کشیده و فتح نون و کاف پارسی بالف کشیده و نون ثانی زده بمعنی جمع بیگانه آمده
و های ملفوظه در اینجا با کاف پارسی بدل شده است • بیگمان بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و ضم کاف
پارسی و میم بالف کشیده و نون زده یعنی به یقین • بیلقان بفتح اول و سکون مثناة تحتانی و لام و قاف بالف کشیده
و نون زده شهری است از ولایت اران ما بین شروان و آذربایجان و خواجه مجیر بیلقانی شاعر از آنجا بوده
• بیمارسان بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و میم بالف کشیده و سکون رای مهمله و سین سعفص بالف کشیده و نون زده
بمعنی بیمار مانند چه سان بمعنی بیمار آمده است • بیمارستان بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و میم بالف کشیده
و فتح رای مهمله و سکون سین بی نقطه و مثناة فوقانی بالف کشیده و نون زده مقامی را گویند که در آن بیماران
باشند چنانکه گلستان و بوستان و غیره زیرا که این لغات مرکب اند با لفظ ستان که بمعنی جای است
و آنکه بکسر را گویند غلط است • بیمغزان تردامن بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح میم و سکون غین
منقوطه و زای هوز بالف کشیده و کسر نون و تردامن معلوم کنایه از فاسقان است کذا فی الاصطلاحات

• ایمنی کردن بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح نون و میم و کسر کاف بمثناة تحتانی رسیده و کردن معلوم کنایه از ایمن کردن و رفع و حفظ و نگاه داشتن و محفوظ کردن آمده • ایلورکن بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و لورکن معلوم ایم ایلوان رفیق بمعنی ایلخی آب کش و روشنائی دوزکن آمده کذا فی التحفه • ایواریدن بکسر اول وضم مثناة تحتانی بواو رسیده و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده ناهار و ناشتا فرو بردن را گویند که بعربی بلع خوانند و در فرهنگی بفتح مثناة تحتانی نیز دیده شد و این اصح است چه در اصل این لغت اوباریدن بوده است همزه را بمثناة تحتانی بدل کردند ایواریدن شد و اوباریدن بفتح همزه بمعنی بلع کردن و ناهار یعنی فرو بردن آمده • ایوکندن بکسر اول و فتح مثناة تحتانی و سکون واو و فتح کاف پارسی و سکون نون و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی بیفکندن آمده چه در لغت فارسی با بواو تبدیل می یابد • ایون بفتح اول و ضم مثناة تحتانی بواو رسیده و نون زده ایون و ایوان را گویند و بتازی جامهای عمیق و وسیع را خوانند • ایهن بکسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح های هوز و نون زده خار پشت بزرگ تیرانداز را گویند و آن جانوری است معروف که خارهای خود را مانند تیر اندازد

چشمهٔ بیست و دوم بحر دوم از قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان موحدهٔ تحتانی با را و معروف و مجهول

• بابونه کار بفتح اول بالف کشیده وضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده و فتح نون و های هوز زده و کاف پارسی بالف کشیده و راء زده نام گلی است که بیرون سفید و اندرونش زرد میباشد • باتو بفتح اول بالف کشیده وضم مثناة فوقانی بواو رسیده صاحب السلاطین را گویند و نام یکی از پادشاهان چنگیزیه هست و ترنج را نیز گویند • بادرنج بفتح اول بالف کشیده و سکون دال مهمله بواو مجهول رسیده ترنج که ترکش به سر غم می ماند و بوی ترنج میدهد و نیز ریحانی است که آنرا بادرنجبویه گویند و نوعی از خیار هم باشد • بادکیسر بفتح اول بالف کشیده و کسر دال ابجد و کاف پارسی بمثناة تحتانی مجهول رسیده وضم سین بواو رسیده کنایه از تکبر و نخوت و عظمت باشد مرزنان را چنانکه باد بروت مردان را • بادکیسوی ار بفتح اول بالف کشیده و کسر دال مهمله و کاف پارسی بمثناة تحتانی مجهول رسیده وضم سین مهمله بواو رسیده و کسر مثناة تحتانی وضم همزه بواو مجهول رسیده یعنی عنایت گیسوی مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم کذا فی المؤید • بارد و بفتح اول بالف کشیده و سکون رای مهمله وضم دال بواو رسیده چوبی را نامند که در زیر درخت میوه دار کذارند تا از سنگینی میوه نشکند • باشو بفتح اول بالف کشیده وضم شین منقوطه بواو رسیده جلباسه را گویند • باکو بفتح اول بالف کشیده وضم کاف بواو مجهول رسیده نام شهری است و در علمی بدین آمده که نام قلعه ایست بالای کوه بغایت مرتفع و در رکنیه منقول است از ناصر الدین خراسانی که نام شهری است در ان فرزندان حمزه رضی الله عنه پادشاه اند • باالهرو بفتح اول بالف کشیده و فتح همزه و فتح لام مشدد بالف کشیده و سکون ها و فتح رای مهمله و سکون واو یعنی بیکتب ابزر کذا فی مؤید الفضلا • بالو بفتح اول بالف کشیده وضم لام بواو رسیده بمعنی آواز حزین آمده و بمعنی آژخ هم هست و آن دانهای سبز باشد که از اعضای آدمی بر می آید و درد نمیکند و آنرا بتازی ثولول خوانند و برادر رضاعی را نیز گویند که از یک مادر و از یک پدر باشد • بانگ زوارو بفتح اول بالف کشیده و سکون نون و کسر کاف پارسی و فتح رای مهمله و واو بالف کشیده و فتح رای مهمله ثانی و واو زده بانگی باشد که پیشاپیش پادشاهان و سلاطین در وقت سواری رفتن بجای زنند و کنایه از دمیدن صور نیز باشد • بانو بفتح اول بالف کشیده وضم نون بواو مجهول رسیده بمعنی آرند گلاب و صراحی شراب آمده •

وبی و مادر زن خانه و عروس را نیز گویند ۰ بامو بفتح اول بالف کشیده و ضم میم مدوره بواو رسیده چوب
دست بزرگی را گویند که شبانان و شتربانان و غیره در دست گیرند و بازو را نیز گویند و آن از ارنج دست
باشد تا سر دوش ۰ بتو بفتح اول و مثناة فوقانی و سکون واو و سنگ درازی را گویند که بدان دار و مسالید و آن
را بتازی ملمع خوانند و بمعنی دبه نیز آمده که روغن در آن ریزند و بمعنی مشرق نیز آمده که در مقابل مغرب
باشد و مالی را نیز گویند که همیشه آفتاب در آن بتابد و بضم ثانی لیف را نیز گویند و آن پیاله باشد که در زیر آن
لوله نصب کرده باشند و لوله آن را برد من شیشه نهاده گلاب و روغن و امثال آن در شیشه کنند و لیزقبه مانندی
را که بر سر عصا و تیغی باشد گفته اند ۰ بچه گو بفتح اول و جیم پارسی مشدد و کسر همزه مهمله و ضم کاف بواو
رسیده شخصی را گویند که او را در طفلی از رهگذر برداشته باشند و آنرا بتازی لقیط خوانند ۰ بچه لو بچه
معلوم و لو بفتح لون بواو زده نتیجه هر چیز و شاخهای تازه و شکوفه نورسته را گویند و حادثه را نیز خوانند که
تازه بهم رسیده باشد ۰ بختگار بضم اول و سکون خای منقوطه و مثناة فوقانی زده و کاف پارسی بالف کشیده و سکون
را ارغول را گویند و آن دوالی چند است که بهم بپوشانند و بدان بیمار را بدان بشویند ۰ بختو بضم اول
و سکون خای منقوطه و ضم مثناة فوقانی بواو رسیده هر چیز خرند ۰ را گویند عموما و رعد را گویند خصوصا
و بفتح اول نیز بدان آمده ۰ بخنو بفتح اول و سکون خای منقوطه و فتح نون و سکون واو بدرالند را گویند که شوهر
مادر باشد و رعد برادر برق را نیز گویند ۰ برات برشاخ آهو بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و کسر مثناة
فوقانی و برشاخ آهو معلوم کنایه از وعده دروغ کردن و دروغ گفتن آمده ۰ براو بفتح اول و رای مهمله بالف
کشیده و سکون واو طایفه را گویند که از جنس کناس و سرگین کش باشند ۰ برزه گاو بفتح اول و سکون رای مهمله
و فتح زای هوز و سکون های مدوره و گاف پارسی بالف کشیده و واو زده گاوی را گویند که زمین را بدان شیار
کنند ۰ برشیان دارو بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر شین منقوطه و مثناة تحتانی بالف کشیده و نون زده و دارو معلوم
داروئی است که آنرا سرخ مورد گویند و بعربی شمی الراعی خوانند ۰ برغو بضم اول و سکون رای مهمله و ضم
غین منقوطه بواو مجهول رسیده شاخی باشد میان تهی که آنرا چون نفیر نوازند ۰ برمو بفتح اول و سکون
رای مهمله و ضم میم بواو مجهول رسیده بمعنی انتظار آمده و در فرهنگی بجای رای ارشت دال ابجد هم دیده شد
۰ برنو بفتح اول و سکون رای مهمله و ضم نون بواو مجهول رسیده دیبای تنک و حریر نازک را نامند ۰ برو بفتح
اول و ضم رای مهمله بواو رسیده ابرو را گویند که بتازی حاجب خوانند و بسکون ثانی بر وزن سرو ماه و مشتری
را نامند و بضم اول و رای مهمله بواو رسیده مخفف بروت است و بکسر اول و فتح رای مهمله و سکون واو امر
رفتن باشد ۰ بستو بفتح اول و سکون سین مهمله و ضم مثناة فوقانی بواو رسیده خنبه را گویند که بدان ماست را
بشورانند و بر هم زنند تا مسکه و دوغ از هم جدا گردد و مرطبان و سفالین کوچک را نیز گویند که معرب آن
بستوق باشد ۰ بطراخو بفتح اول و سکون طای حطی و رای مهمله بالف کشیده و ضم خای منقوطه بواو رسیده
بلغت یونانی جالوز پست آبی که آنرا غوک گویند و بتازی ضفدع خوانند ۰ بنگو بفتح اول و سکون نون و ضم کاف فارسی
بواو رسیده اسپغول را گویند که بتازی بذر قطونا باشد ۰ بنو بفتح اول و ضم نون بواو رسیده هر من هر چیز را
گویند اعم از گندم و جو و کاه و غیر آن ۰ بو بفتح اول و سکون واو و شتر بچه و گاو بچه پرکاه کرده را گویند که پیش ناقه
و ماده گاو بچه مرده نهند تا بگمان فرزند خود شیر دهد و بضم اول بواو مجهول رسیده معروف است که رایحه
باشد و مخفف بود و بودم و باشم نیز است و گوشت بزکوهی را نیز گویند و بمعنی امید بیم آمده ۰ بویو بضم

هرد وموحدهٔ تحتانی بواو رسیده شبانهٔ سرفند مدرا گویند وآن را مرغ سلیمان هم نامیده اند و در بعضی جا مازنان شوهر خود را بوبو گویند * بولو بضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده وضم لام بواو رسیده بلغت یونانی بمعنی بسیار آمده که بتازی کثیر گویند * بوی شنو بضم اول بواو مجهول رسیده وسکون مثناة تحتانی وفتح شین منقوطه ونون وواو زده بمعنی بوی کن کنایه از اصطلاح زیرا که شنیدن بمعنی بوییدن است * بهو بفتح اول وضم های مدوره بواو رسیده نام یکی از ایوانهای مداین است وبسکون های مدوره صفه وبالاخانه وکوشک وایوان را گویند * بهشتی رو بکسر اول وهای مدوره وسکون شین منقوطه وکسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده وضم رای مهمله بواو رسیده بمعنی معشوق آمده * بیاستو بکسر اول ومثناة تحتانی بالف کشیده وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی بواو رسیده بوی دهن وگند دهان را نیز گویند وآن را بتازی بخر خوانند وبمعنی خمیازه نیز آمده * بیرو بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وضم رای مهمله بواو رسیده کنایه از مردم بی انفعال وبی آزرم وکسیکه سخنان ناخوش بروی کسی بگوید وشریطه زر و پول وغیره را نیز گویند * بیو بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وواو زده کرمی را گویند که کاغذ وجامه پشمی را ضایع بکند وبخورد وبفتح اول وضم مثناة تحتانی بواو مجهول رسیده بمعنی عروس آمده * بیشرو بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وشین منقوطه ساکن وفتح رای مهمله وواو زده بمعنی بسیار روندهٔ آمده

چشمهٔ بیست وسوم بحر دوم از قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان موحدهٔ تحتانی باهای مدوره

بادآبله اول بالف کشیده وسکون ذال ابجد وهمزه بالف کشیده وکسر موحدهٔ تحتانی وفتح لام وهای مدوره زده آبله هلاک کننده را گویند وآنرا بتازی جدری هم نامند * بادآوله بفتح اول بالف کشیده وسکون دال ابجد وهمزه بالف کشیده وکسر واو وفتح لام وهای مدوره زده بمعنی بادآبله است که آبله هلاک کننده باشد * بادبره بفتح اول بالف کشیده ودال ابجد زده وفتح موحدهٔ تحتانی ورای مهمله مشدد وهای مدوره زده نام روز بیست ودوم بهمن ماه است گویند هفت سال در ایران بعهد نوشیروان باد نیامد درین روز شبانی پیش نوشیروان آمد وگفت امروز آمدم از باد آمد که موی بر پشت گوسپندان بجنبید پس دران روز نشاط طی کردند وخوشحالی نمودند آنروز باین نام شهرت یافت * بادپره بفتح اول بالف کشیده وسکون دال مهمله وفتح بای پارسی ورای مهمله وهای مدوره زده تراشهٔ چوب را گویند که در وقت تراشیدن چوب ریزد * بابوته بفتح اول بالف کشیده وضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده وفتح مثناة فوقانی وهای مدوره زده کوزهٔ پرآب را گویند ودر فرهنگی بجای موحدهٔ تحتانی ثانی مثناة فوقانی هم دیده شد * بابونه بفتح اول بالف کشیده وضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده وفتح نون وهای مدوره زده گیاهی است معروف که آنرا اقحوان گویند وبابونج معرب اوست وبتازی تفاح الارض خوانند اگر در خانه بگسترند جمیع کژدمها ان بگریزند واگر آب آنرا بگیرند وبر دو خصیه وذکر بمالند قوت تامی در مجامعت دهد وبوییدن آن خواب هم می آرد * باتوته بفتح اول بالف کشیده وضم مثناة فوقانی بواو رسیده وفتح مثناة ثانی وهای مدوره زده کوزهٔ پرآب را گویند * باخه بفتح اول بالف کشیده وفتح خای منقوطه وهای مدوره زده جانوریست آبی در غایت شهرت که آنرا سنگ پشت هم گویند * بادافراه بفتح اول بالف کشیده ودال مهمله بالف کشیده وفتح فا ورای مهمله بالف کشیده وهای مدوره زده بادفر را گویند که بازیچهٔ اطفال است وآن پارهٔ پوست باشد مدور که ریسمان دران کنند ودر کشاکش آرند تا بگردش درآید وصدایی ازان ظاهر گردد وبمعنی مکافات بدی وجزای گناه وعقوبت نیز آمده * باداَفراه اول بالف کشیده وسکون دال مهمله وفتح همزه وسکون فا ورای مهمله بالف کشیده وهای مدوره زده بمعنی باد افراه است که مکافات وجزای بدی باشد * باد افره بفتح اول بالف کشیده

وسکون دال ابجد وفتح همزه وسکون فا وفتح رای مهمله وهای ملفوظ زده بمعنی بادافراه است که فرفره طفلان
ومکافات بدی باشد ● بادابه بفتح اول بالف کشیده ودال مهمله بالف کشیده وفتح میم وهای ملفوظ زده قسمی
از حریر را نامند ونوعی جنس مطبوع را نیز گفته اند ورقعه وپینه را نیز گویند که درویشان برجامه دوزند ومرقعه
مرقعه را نیز نامند یعنی خرقهٔ رنگین که از پاره های رنگین فراهم دوخته شده باشد وهمان گوشی را هم گفته اند که آن
آژخ مانندی است که بیشتر از چهره مردم برمی آید وهر دانه وحلقه وچنبر را نیز گفته اند وجنسی از ابریشم نیز
باشد ووسیلهٔ ابریشم را نیز گویند وبمعنی نگین ومهر انگشتر هم دیده شد وچشم مانندی باشد که از طلا ونقره سازند
وبر کلاه طفلان دوزند ● بادرنگبویه بفتح اول بالف کشیده وسکون دال مهمله وفتح رای مهمله ونون وکاف
پارسی زده وضم موحده تحتانی بواو مجهول رسیده وفتح مثناة تحتانی وهای ملفوظ زده بادرنجبویه را
گویند که معرب آنست وآن گیاهی باشد که عقرب را هلاک کند وامراض بلغمی وسوداوی را نافع باشد
● بادروزه بفتح اول بالف کشیده وسکون دال ابجد وضم رای مهمله بواو مجهول رسیده وفتح زای هوز وهای
ملفوظ زده چیزی را گویند که مردم را همیشه درکار باشد وجامهٔ کهنه ولباسی که هر روز پوشند وبمعنی
هرروزه نیز آمده وخوراک وقوت هرروزه را نیز گویند ● بادرنبه بفتح اول بالف کشیده وسکون دال
مهمله وضم رای قرشت بواو رسیده وفتح نون وهای ملفوظ زده بمعنی بادرنجبویه آمده وآن ریحانی است
معروف که عقرب را هلاک کند وامراض بلغمی وسوداوی را نافع باشد ● بادره بفتح اول بالف کشیده
وسکون دال مهمله وفتح رای مهمله وهای ملفوظ زده بمعنی پاچهٔ شلوار وتنبان آمده وباین معنی در فرهنگی
بفتح دال هم دیده شد وتندی در کارها را نیز گویند وسخن گفتن بی اندیشه هم بوده ● بادریسه بفتح اول
بالف کشیده ودال مهمله ساکن وکسر رای قرشت بمثناة تحتانی رسیده وفتح سین سعفص وهای ملفوظ زده
تخته گرد میان سوراخی باشد که برسر چوب خیمه کنند از نمد ونیز چرم ویا چوب باشد ومهره که در گلوی دوک
کنند بجهت آنکه ریسمانی که میریسند یکجا جمع شود وبتازی فلکه خوانند ● بادزنه بفتح اول بالف کشیده
وسکون دال مهمله وفتح زای هوز ونون وهای ملفوظ زده بادزن را گویند که بتازی مروحه خوانند
● بادرنجبویه بفتح اول بالف کشیده وسکون دال ابجد وفتح رای مهمله بواو رسیده وسکون جیم وضم موحدهٔ
تحتانی بواو رسیده وفتح مثناة تحتانی وهای ملفوظ زده گیاهی است که برگهایش شکافته وبوی ترنج دارد
کذا فی رسالهٔ آن را شاهسپرم گویند ● بادرون بویه بفتح اول بالف کشیده ودال ابجد وضم رای مهمله
بواو رسیده ونون ساکن وبویه بفتح مثناة تحتانی معلوم یعنی بادرنجبویه است وآن گیاهی است که برگهایش
شکافته وبوی ترنج دارد وآن را شاهسپرم نیز گویند ● بادزهره بفتح اول بالف کشیده وسکون دال ابجد وفتح
زای هوز وسکون های ملفوظ وفتح رای مهمله وهای ملفوظ زده نام مرضی است وآن را بتازی خناق گویند
وبمعنی بادزهر نیز دیده شد که پازهر باشد ● بادسره بفتح اول بالف کشیده وسکون دال مهمله وفتح سین مهمله
ورای قرشت وهای ملفوظ زده نوعی از آزار است که اسب را می شود ● بادفراه بفتح اول بالف کشیده و
فتح دال ابجد وسکون فا ورای مهمله بالف کشیده وهای ملفوظ زده بمعنی بادافراه است که جزا ومکافات بدی
باشد وبسکون دال مهمله وفتح فا بازیچهٔ طفلان را گویند وآن چرمی وچوبی باشد که ریسمان در آن بندند
ودر کشاکش آرند تا صدایی از آن ظاهر گردد وآنرا در خراسان بادفرنگ گویند بکسر فا وفتح نون ● بادفره
اول بالف کشیده وسکون دال ابجد وفتح فا ورای مهمله وهای ملفوظ زده بازیچهٔ اطفال را گویند وآن چرمی

وچوبی باشد که ریسمانی در ان بندند و در کشاکش آرند تا صداها ازان ظاهر گردد و آنرا در خراسان باد
فرلک خوانند بکسر فا و فتح نون و بفتح دال ابجد بمعنی باد افراه آمده که جزا و مکافات بدی باشد * بادکانه
بفتح اول بالف کشیده و سکون دال مهمله و کاف پارسی بالف کشیده و فتح نون و های مدوره زده دریچهٔ مشبکی
را گویند که ازان باد آید و از درون خانه بیرون را توان دید و از بیرون اندرون را نتوان دید * بادمهره
بفتح اول بالف کشیده و سکون دال ابجد و ضم میم و سکون های مدوره و فتح رای مهمله و های هوز زده مهره
مار را گویند و آن را از قفای سر افعی برمی آرند و آن سیاه رنگ می باشد گزندگی مار را نافع است چون بر
جائی که گزیده باشد بگذارند فی الحال بچسپد و اگر بر صوف سیاه و یا کبود مالند سفید گردد و هرچند بشویند
فرونرود و همچنان صوف داغدار ماند و عوام مهرهٔ سفیدی را گویند باندام بلیله که شاطران بر پای خود بندند
* باذهرزه بفتح اول بالف کشیده و سکون ذال ابجد و فتح های مدوره و سکون رای مهمله و فتح زای هوز و های
مدوره ثانی زده افسونی را گویند که دزدان بر صاحب خانه بدمند تا خواب گران برو مستولی شود * بادیه
بفتح اول بالف کشیده و کسر دال ابجد و فتح مثناة تحتانی و های مدوره زده بیابان را گویند و زمین خراب را
نیز نامند * بارگاه بفتح اول بالف کشیده و رای مهمله ساکن و کاف پارسی بالف کشیده و های مدوره زده جای
رخصت و اجازت را گویند و خیمهٔ پادشاهان و سلاطین هم باشد و شکم حیوانات ماده را هم گویند * بارگه بفتح
اول بالف کشیده و رای مهمله ساکن و فتح کاف فارسی و های مدوره زده مخفف بارگاه است که خیمه پادشاهان و
سلاطین باشد * بارنامه بفتح اول بالف کشیده و سکون رای مهمله و نون بالف کشیده و فتح میم و های مدوره
زده بمعنی پروانه و فرمان و رضا و رخصت دادن باشد بدخول خانهٔ سلاطین و بمعنی مدح و نعت هم آمده و بمعنی
تفاخر و غرور و نازش و مباهات و لقب نیک نیز دیده شد و بمعنی اسباب تجمل و حشمت و بزرگی و منت نهادن بر
کسی هم آمده * باروزنه بفتح اول بالف کشیده و فتح رای مهمله و سکون واو و فتح زای هوز و نون و های
مدوره زده نام نوائی است از موسیقی * باروزه بفتح اول بالف کشیده و ضم رای مهمله بواو
رسیده و فتح زای هوز و های مدوره زده بمعنی جامه و زیرجامه و امثال آن آمده و جامهٔ
کهنه را نیز گفته اند و ضروری و ما یحتاج هر روزه و خوراک و قوت هر روزه را نیز گویند * باره بفتح اول بالف کشیده
و فتح رای مهمله و های مدوره زده دیوار و حصار قلعه و شهر را گویند و بمعنی حق و شان نیز آمده چنانکه گویند
دربارهٔ فلان یعنی در حق فلان و شان فلان و اسپ را نیز گویند که بتازی فرس خوانند و کرت و مرت و نوبت را نیز گفته اند
چنانچه دوباره و سه باره و چهارباره و بمعنی طرز و قاعده و قانون و روش نیز آمده و مشروبی را نیز گفته اند که
مست کننده باشد و آنرا از آرد برنج و امثال آن سازند و بتازی نبیذ خوانند و بمعنی زلف هم دیده شد و بمعنی
دوست هم از نظر گذشته همچو غلام باره یعنی پسر دوست و هرچیز زشت را نیز گویند و گله و رمه و گاو و گوسفند
و اسپ و امثال آن را نیز خوانند * بازه بفتح اول بالف کشیده و فتح زای هوز و های مدوره زده چوب دستی
و سردستی قلندران را گویند و فاصله میان دو دیوار و دو کوه را نیز گویند که عبارت از کوچه و دره باشد و
مقدار و کشادگی هر دو دست را نیز گویند چون دستها را از هم بکشایند و چوب کنده که قپان و ترازو را ازان
آویزند نیز گویند * باژخواه بفتح اول بالف کشیده و زای پارسی زده و خواه معلوم باجبان و گذربان را گویند
* بازوکشاده بفتح اول بالف کشیده و ضم زای هوز بواو رسیده و کشاده معلوم بمعنی بی نیازمند است کنایه
القنیة و معنی ترکیب ظاهر * بازدیده بفتح اول بالف کشیده و سکون زای هوز و کسر دال ابجد بمثناة تحتانی

رسیده و بفتح دال ثانی وهای ملفوظ زده ای بازنسوده • بازگونه بفتح اول بالف کشیده و سکون زای پارسی
وضم کاف پارسی بواو رسیده وفتح نون وهای ملفوظ زده بمعنی واژگونه که بتازی معکوس ومقلوب خوانند
ونحس ونامبارک را نیز گفته اند و بجای زای پارسی زای هوز هم درست است • بازگونه بفتح اول بالف کشیده و سکون
زای هوز وضم کاف پارسی بواو رسیده و فتح نون وهای ملفوظ زده بمعنی باژگونه که بتازی معکوس و
مقلوب خوانند ونحس ونامبارک را هم گفته اند • بازیچه بفتح اول بالف کشیده وکسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده
وفتح جیم پارسی وهای ملفوظ زده آنچه بدان بازی کنند ومسخره را نیز گفته اند • بازیره بفتح اول بالف کشیده
وکسر زای هوز بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح رای مهمله وهای ملفوظ زده حصه وپاره از شب را گویند
چنانکه بازیره اول وبازیره آخر مراد از آن پاره اول شب وپاره آخر شب است • باستان نامه بفتح اول بالف
کشیده وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی بالف کشیده ونون زده ونامه معلوم نام کتابی است از تاریخ پارسیان
• باسره بفتح اول بالف کشیده وکسر سین مهمله و فتح رای قرشت وهای ملفوظ زده زمین کشت زار را گویند
• باسکونه بفتح اول بالف کشیده وسکون سین سعفص وضم کاف پارسی بواو رسیده وفتح نون وهای ملفوظ زده
بمعنی نعشش آمده • کل انی الفتیه • باسه اول بالف کشیده وفتح سین مهمله وهای ملفوظ زده سیاه رو را
گویند کل انی الفتیه • باشامه بفتح اول بالف کشیده وشین منقوطه بالف کشیده وفتح میم وهای ملفوظ زده
چادر ومعجری باشد که زنان بر سر اندازند • باشکونه بفتح اول بالف کشیده وسکون شین منقوطه وضم کاف
پارسی بواو رسیده وفتح نون وهای ملفوظ زده بمعنی واژگونه آمده که بتازی مقلوب ومعکوس خوانند • باشومه بفتح
اول بالف کشیده وضم شین منقوطه بواو رسیده وفتح میم وهای ملفوظ زده چادر ومعجری گویند که زنان بر سر کشند
• باشه بفتح اول بالف کشیده وفتح شین منقوطه وهای ملفوظ زده جانوریست شکاری از جنس زردچشم وکوچک
تر از باز باشد ومعرب آن باشق است • باغچه اول بالف کشیده وسکون غین منقوطه وفتح جیم پارسی وهای
ملفوظ زده باغ خورد را گویند • باغ پرستاره بفتح اول بالف کشیده وکسر غین منقوطه و پرستاره معلوم
کنایه از باغی باشد پر از گلهای شکفته • باغره بفتح اول بالف کشیده و غین منقوطه ساکن وفتح رای مهمله
وهای ملفوظ زده کرمی را گویند که در اعضا بسبب آزار ودرد دیگر بهم رسد مثل آنکه از پای کسی
دنبلی بر آمده باشد وبسبب آن در کش ران گره ها پیدا شود ویا سر بر بالین ننهاده باشد بدان سبب در
گردن گره ها بهم رسد وبعضی گویند زحمتی است که بسبب زحمت دیگر پیدا شود • باغنده بفتح اول بالف
کشیده وکسر غین منقوطه وسکون نون وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده پنبه حلاجی کرده را گویند که بسمت
رشتن گلوله کرده باشند • باکره بفتح اول بالف کشیده وسکون کاف پارسی وفتح رای مهمله وهای ملفوظ
زده بمعنی زحمتی که در اعضای آدمی بسبب زحمت دیگر بهم رسد • باکیده بفتح اول بالف کشیده وکسر کاف
بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی بازو وقوت آمده ویاقوت را نیز گویند وآن
جوهری است معروف وحریر منقش را نیز خوانند • بالاده بفتح اول بالف کشیده ولام بالف کشیده وفتح دال
ابجد وهای ملفوظ زده اسب جنیبت را گویند که اسب کوتل باشد • بالانده اول بالف کشیده ولام بالف
کشیده وسکون نون وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی جنبانیده ومتحرک ساخته آمده • بالانه بفتح اول
بالف کشیده ولام بالف کشیده وفتح نون وهای ملفوظ زده بمعنی دهلیز خانه آمده • بالش نقره بفتح اول بالف
کشیده وکسر لام وشین منقوطه ونقره معلوم مقدار هشت درم وده دانگ نقره باشد • بالشچه بفتح اول بالف

کشیده وکسر لام وشین منقوطه ومثناة فوقانی ساکن وفتح جیم پارسی وهای ملفوظ زده بمعنی بالش خورد آمده
* بالشچه بفتح اول بالف کشیده وکسر لام وشین منقوطه ساکن وفتح جیم پارسی وهای ملفوظ زده بمعنی بالشچه
که بالشت باشد * بالکانه بفتح اول بالف کشیده وسکون لام وکاف بالف کشیده وفتح نون وهای ملفوظ زده
دریچهٔ مشبکی را گویند که از طلا ویا نقره وامثال آن باشد که از درون خانه بیرون را توان دید واز بیرون
درون را نتوان دید ودر فرهنگی بدین آمده که بالکانه بمعنی شبکه ایست مطلقا نهایتش آنچه از آهن وبرنج
وغیره باشد بالکانه خوانند وآنچه از چوب واستخوان وامثال آن باشد پنجره گویند * بالنده بفتح اول بالف
کشیده وکسر لام وسکون نون وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده هرچیز که بالیده وتنومند شده باشد وبتازی
نامی خوانند * بالواسه بفتح اول بالف کشیده وسکون لام وواو بالف کشیده وفتح سین مهمله وهای ملفوظ
زده بمعنی تار آمده که در مقابل پود است * بالوانه بفتح اول بالف کشیده وسکون لام وواو بالف کشیده
وفتح نون وهای ملفوظ زده مرغکی باشد کوچک مثل گنجشک سیاه وسفید وکوتاه پای بر درخت ودیوار
نشیند * بالوایه بفتح اول بالف کشیده وسکون لام وواو بالف کشیده وفتح مثناة تحتانی وهای ملفوظ زده
پرستوک را گویند وآن پرنده ایست معروف که در سقف خانه آشیان کند وبعضی برانند که پرنده ایست
کوچک سیاه وسفید کوتاه پاچه که شب وروز در پرواز می باشد مگر بهنگام بچه کردن بسوراخی رود واگر
بر زمین افتد نتواند برخاست وآنرا بتازی ابابیل گویند ودر بعضی فرهنگ بکسر لام هم دیده شد * بالواه
بفتح اول بالف کشیده وسکون لام وواو بالف کشیده وهای ملفوظ زده بمعنی بالوایه است * باله بفتح اول
بالف کشیده وفتح لام وهای ملفوظ زده قسمی از جوال باشد که در آن چیزها کنند * بالیده بفتح اول بالف
کشیده وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده آدمی ودرخت را گویند که تنومند
وبلند شده باشد * بامداد ان پگاه بفتح اول بالف کشیده وسکون میم ودال مهمله بالف کشیده ودال ثانی
بالف کشیده ونون زده وپگاه معلوم صبح را گویند کذا فی الاصطلاح * بام زمانه بفتح اول بالف کشیده وکسر
میم وفتح زای هوز ومیم بالف کشیده وفتح نون وهای ملفوظ زده کنایه از آسمان اول است که فلک قمر باشد
* بامه بفتح اول بالف کشیده وفتح میم وهای ملفوظ زده مردم دراز ریش را گویند وبعضی ریش دراز
وبزرک وانبوه را گویند * بانک الله بفتح اول بالف کشیده وسکون نون وکسر کاف پارسی والله بفتح همزه معلوم
بالک نماز را گویند * بانه بفتح اول بالف کشیده وفتح نون وهای ملفوظ زده بمعنی زهار آمده وآن جائی باشد
در زیر ناف متصل بآلت مردی وزنی که موی از آنجا برمی آید وآنرا بتازی عانه گویند * ببراله بضم اول
وسکون موحدهٔ تحتانی وراء مهمله بالف کشیده وفتح لام وهای ملفوظ زده بلغت ژند وپاژند
دوائی است که آنرا شجرهٔ رستم گویند وآن زراوند طویل است اگر با روغن بر بدن مالند شپش را بکشد
* بپسوده بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی وضم سین مهمله بواو رسیده وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی
سوراخ کرده باشد ومس نموده ولمس کرده وسوده ودست مالیده ودست زده را نیز گویند * بتاره بفتح اول
ومثناة فوقانی بالف کشیده وفتح راء مهمله وهای ملفوظ زده لیف جولاهگان وشومالان را گویند وآن جاروب
مانندیست که بدان آش وآهار بر تار مالند * بتکده بضم اول وسکون مثناة فوقانی وفتح کاف ودال ابجد وهای
ملفوظ زده بمعنی بتخانه آمده چه کده بمعنی خانه است * بته بفتح اول ومثناة فوقانی مشدد بمعنی منقمع آمده
وآن سنگی است که بدان دار وها بسایند * بتیاره بفتح اول وسکون مثناة فوقانی بالف کشیده وفتح راء مهمله

و های ملفوظ زده هر چیز که مردمان از او دشمن دارند و هر صورتیکه در نظر زشت و قبیح نماید و غول بیابان را نیز گویند و بکسر غو حسد [illegible] بمعنی بلا و آفت و رنج و محنت آمده ٭ بد جام عادل بود ٭ بفتح اول و جیم بالف کشیده و کسر میم و عدل بد معلوم است [illegible] ٭ بدجه بفتح اول و جیم و های ملفوظ زده نام جائی و مقامی است ما بین فارس و صفاهان ٭ بدچکان دیده بفتح اول و جیم فارسی مشدد و کاف فارسی بالف کشیده و کسر نون و کسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ثانی و های ملفوظ زده کنایه از اشک آمده ٭ بدچکان افکنده بفتح اول و جیم فارسی کاف فارسی بالف کشیده و نون زده و فتح الف و سکون فا و فتح کاف و سکون نون و فتح دال و های ملفوظ زده بمعنی مظلوم آمده که کنایه از [illegible] و در فرهنگی بمعنی خوار شده و هموار کرده و بر زمین زده را گویند ٭ بدخت بر ماه بفتح اول و سکون خای منقوطه و کسر مثناة فوقانی [illegible] معلوم است آن بخت که اقبال او را ثبات و دوامی نباشد ٭ بدخته بفتح اول و سکون خای منقوطه و فتح مثناة فوقانی و های ملفوظ زده دلبه فربه را گویند و هر چیز که بزحمت آن را کنده باشند و بمعنی محصل و تحصیل دار هم آمده و کوسفند یکساله یا چهار ساله را گویند که لاغر باشد نه ماده ٭ بدخور بفتح اول و سکون خای منقوطه و ضم مثناة فوقانی بواو رسیده و های ملفوظ زده بمعنی زقوم آمده و هر چیز [illegible] را نیز گویند و در فرهنگی بضم اول هم دیده شده ٭ بدخوریشه بفتح اول و ضم خای منقوطه بواو رسیده و کسر رای مهمله و شیشه بکسر شین منقوطه معلوم چیزی از مطربات باشد که با آب تر کرده در شیشه میکنند و در مجلس با آتش دان می نهند و چون در دازان برمی آید همه مجلس معطر میشود ٭ بدخیده بفتح اول و سکون خای منقوطه و کسر سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده بمعنی جراحات و آزار هم آمده و پژمرده شده و کهنه شده و بیده را نیز نامند ٭ بدخله بضم اول و سکون خای منقوطه و فتح لام و های ملفوظ زده بمعنی خرقه آمده که بتازی البقعة البعتاء خوانند ٭ بدخمه بفتح اول و سکون خای منقوطه و فتح میم و های ملفوظ زده نوعی از خرشف است که کنگر باشد و آن را بعربی کرانیز خوانند ٭ بدخنو بفتح اول و سکون خای منقوطه و فتح نون و سکون واو و های ملفوظ زده بمعنی برق آمده و آن درخشندگی است که بهنگام وقت باران بهم رسد و بضم اول و نون هم دیده شده و بفتح واو و ضم بد بدن آمده ٭ بدخیده بفتح اول و کسر خای منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و فتح ذال ابجد و های ملفوظ زده پشم و پنبه حلاجی کرده و زده را گویند ٭ بدخیله بفتح اول و کسر خای منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و فتح لام و های ملفوظ زده تیم خرله را گویند که بتازی البقلة الحمقاء خوانند ٭ بدرزه بفتح اول و دال ابجد و سکون رای مهمله و فتح زای هوز و های ملفوظ زده بمعنی جبه و پیرهن آمده و بکسر اول و سکون دال مهمله و ضم رای قرشت و فتح زای نقطه دار و های ملفوظ زده طعامی را گویند که زله کرده باشند و در رومالی بسته بجائی برند و در فرهنگی باین معنی بفتح رای مهمله هم دیده شده ٭ بدا که بفتح اول و سکون دال ابجد و همزه بالف کشیده و فتح کاف فارسی و ظهور های ملفوظ بمعنی بد اندیش و بچشم آلوده آمده و معنی ترکیبی ظاهر است ٭ بدرقه بفتح اول و سکون دال ابجد و فتح رای مهمله و قاف و های ملفوظ زده رهنمای و رهبر را گویند ٭ بدره بفتح اول و سکون دال ابجد و فتح رای مهمله و های ملفوظ زده نام درختی است که بار ندارد کذا فی لسان الشعرا و خریطه را نیز گویند که از جامه یا گلیم یا نیماچ که طول آن از عرض اندک بیشتر باشد و آن را پر از پول و زر کنند و بظهور های ملفوظ اسپی را گویند که بی راه رود ٭ بدزهره بفتح اول و سکون دال ابجد و فتح زای هوز و سکون های هوز و فتح رای مهمله و های ملفوظ زده کنایه از ترسنده و بد دل و واهمه ناک باشد ٭ بدوره بفتح اول و ضم دال ابجد بواو رسیده و فتح رای مهمله و های ملفوظ زده طعامی را گویند که از جائی زله کرده در رومالی و لنگی بسته باشند

و بفتح واو بمعنی حصه و بهره آمده و بمعنی اول هم دیده شد * بدولاده بفتح اول و ضم دال مهمله بواو رسیده و لام بالف کشیده و فتح لام و های ملفوظ نوعی از قسم بدولاب * بده بضم اول و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده رکوی باشد سوخته که چخماق آتش بران زنند و بفتح موحده تحتانی نام درختی است بغایت سخت که هرگز بار نداشد و هر درخت بی میوه را گویند عموما و درخت بید را خصوصا و بمعنی شکله و پلا و هم آمده * بدیسه بفتح اول و کسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده و فتح سین سعفص و های ملفوظ زده تنکه میان سوراخی را گویند که بر سر چوب خیمه کنند و نیز چرم و چوبی باشد مدور که در گلوی دوک کنند * بدیه بکسر اول و سکون دال ابجد و فتح مثناة تحتانی و های ملفوظ زده بمعنی آرزو و مندی آمده * بذله بفتح اول و سکون دال ثخذ و فتح لام و های ملفوظ زده سخن مرغوب و دلکش را گویند و خوانندن شعر را با شدن نیز گفته اند * براده بضم اول و رای مهمله بالف کشیده و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده سونش هر چیز را گویند * برباره بفتح اول و سکون رای مهمله و موحده تحتانی بالف کشیده و فتح رای قرشت و های ملفوظ زده بمعنی بالاخانه و حجره که بر بالای حجره دیگر سازند آمده * براکوه بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و کوه معلوم نام کوهی است که مابین مشرق و جنوب قصبه اوش واقع است از ولایت فرغانه نزدیک باندجان * برانه بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و فتح نون و های ملفوظ زده نام شهری و دهی است * براورده بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و فتح واو و رای مهمله ساکن و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده بمعنی بنا و اساس دیوار و عمارت و قلعه و حصار نیز هست و در برگرفته و چیزی عادت فرموده و از هم جدا ساخته را هم گویند و بمعنی تقلید کرده نیز گفته اند چه برآوردن بمعنی تقلید کردن هم آمده است و شخصی را نیز گویند که امرا و سلاطین او را بلند مرتبه گردانیده باشند و بسکون رای مهمله و همزه بالف کشیده نیز درست است * براه بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و های ملفوظ زده بمعنی برازش و برازیدن آمده و بمعنی آراسته و آراستگی و نیکو و نیکوئی و خوب و خوبی نیز باشد * بربسته بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح موحده تحتانی و سکون سین مهمله و فتح مثناة فوقانی و های ملفوظ زده نقیض بررسته است و آن چیزی را گویند که روح نباتی در وی اثر نکند و نشو و نما نتواند کرد و زیاده از آنچه هست نتواند شد مانند بعضی از جمادات که سنگ و کلوخ و امثال آن باشد * برپشته بفتح اول و سکون رای مهمله و بای پارسی بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون شین منقوطه و فتح مثناة فوقانی و های ملفوظ زده بمعنی پیچ و تاب خورده آمده * برپیچیده بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر بای پارسی بمثناة تحتانی مجهول رسیده و کسر جیم پارسی بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده بمعنی درهم شده و پژمرده باشد * برته بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح مثناة فوقانی و های ملفوظ زده نام پسر توابه است که مبارزی بوده از ایرانیان * برج خوشه بضم اول و سکون رای مهمله و کسر جیم و ضم خای منقوطه بواو مجهول رسیده و فتح شین منقوطه و های ملفوظ زده برج سنبله را گویند * برچینگاه بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر جیم پارسی بمثناة تحتانی رسیده و سکون نون و کاف پارسی بالف کشیده و های ملفوظ زده کرسی را گویند کذا فی زفانگویا * برخوابه بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح خای منقوطه و واو معدوله بالف کشیده و فتح موحده تحتانی و های ملفوظ زده بمعنی همخوابه آمده و توشک و نهالی را نیز گفته اند * برخه بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح خای منقوطه و های ملفوظ زده جزوی از کل باشد و بمعنی حصه و بهره و پاره نیز آمده * بردعه بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح دال ابجد و عین سعفص و های ملفوظ زده نام شهریست معروف بحد ارمینیه که پیشتر نام بردم بفتح دال بوده سکندر نام آنرا بردعه و بردع نهاد * برده بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح دال ابجد

وهای مدوره زده امرشته را گویند مطلقا خواه پسر باشد خواه دختر ۰ بررسته بفتح اول وسکون رای مهمله وضم رای
قرشت وسکون سین بی نقطه وفتح مثناة فوقانی وهای مدوره زده بمعنی گیاه تنه دار وشیرینه دار آمده که لعیض بررسته
باشد وکنایه از مردم بی ادب هم هست ۰ برزده بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح زای هوز ودال ابجد وهای مدوره
زده بمعنی بلند شده وبالیده آمده ۰ برره بفتح اول وسکون زای مهمله اول وفتح رای مهمله ثانی وظهور های
مدوره بمعنی آراسته وخوب وآراستگی وخوبی آمده ۰ برزه بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح زای هوز وهای
مدوره زده بمعنی شاخ درخت آمده وبمعنی کشت وزراعت نیز دیده شده وماله بنا یا نیز گویند که بدان
کاه گل وگچ بر دیوار بمالند ۰ برسوله بفتح اول وسکون رای مهمله وضم سین سعفص بواو رسیده وفتح لام وهای
مدوره زده قرصی باشد که در آن جوز وذکر ادویه کرم اللّٰه ازقلد وعوز للد ۰ برشده بفتح اول وسکون رای
مهمله وضم شین منقوطه وفتح دال ابجد وهای مدوره زده بمعنی بلند شده وبالا رفته آمده ۰ برشگرش برمکس ریغته
بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح شین منقوطه وکاف ورای مهمله وسکون شین منقوطه وفتح بای پارسی وکشیده
وکسر رای مهمله ومکس ریغته معلوم بمعنی عاشق ومعشوق بپیوسته ونابلد گشته ۰ برفره بفتح اول وسکون
رای مهمله وفتح فا ورای مهمله وهای مدوره بمعنی بر فرآمده که شان وشوکت وعظمت باشد ۰ برقه بفتح اول
وسکون رای مهمله وفتح قاف وهای مدوره زده نام شهری است بشام ۰ برکسه بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح
کاف فارسی وسین بی نقطه وهای مدوره زده بمعنی پوشیده وپنهان آمده ۰ برکوه بفتح اول وسکون رای مهمله
وضم کاف بواو مجهول رسیده وهای مدوره زده نام شهری است ازعراق که آنرا برقو نیز گویند ۰ برکمرکوه
بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح کاف ومیم وکسر رای مهمله وکوه معلوم بمعنی برمیان کوه ودر فرهنگی بمعنی
برآسمان چهارم نیز دیده شده ۰ برکنه بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح کاف ونون وهای مدوره زده
مطربات را گویند وبجای کاف تازی کاف پارسی نیز دیده شده وبجای کسر فتح تحتانی کسر هم دیده شده ۰ برکه بکسر
اول وسکون را وفتح کاف وهای مدوره زده آبگیر خورد را گویند وبضم موحده تحتانی مرغابی را نامند ۰ برماه
بفتح اول وسکون رای مهمله ومیم بالف کشیده وهای مدوره زده افزاری است درودگران را که بدان چوب وتخته را
سوراخ کنند وبتازی مثقب خوانند ۰ برمانه بفتح اول وسکون رای مهمله ومیم بالف کشیده وفتح های هوز وهای مدوره زده
بمعنی برماه که مثقب باشد ۰ برمایه بکسر اول وسکون رای مهمله ومیم بالف کشیده وفتح مثناة تحتانی وهای مدوره زده بمعنی
برمایون است وآن گاوی بود که فریدون از شیر او پرورش یافته وبجای کسر موحده تحتانی فتح هم دیده شده
وبجای رای مهمله زای هوز هم بنظر آمده ۰ برمخیده بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح میم وکسر خای منقوطه
مثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد وهای مدوره زده فرزند عاق کرده وبی فرمان را گویند ودر فرهنگی بمعنی
مخالف وخود رای وعاق وعاصی شده نیز از نظر گذشته ۰ برمغازه بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح میم وغین
منقوطه بالف کشیده وفتح زای هوز وهای مدوره زده بمعنی غار کرداننده آمده وآن زری است اندک که بعد از
احرت اوستاد برسم انعام بشاگرد دهند ۰ برموده بفتح اول وسکون رای مهمله وضم میم بواو رسیده وفتح دال
ابجد وهای مدوره زده بمعنی چیز آمده که بتازی شی گویند ۰ برموزه بفتح اول وسکون رای مهمله وضم میم
بواو مجهول رسیده وفتح زای هوز وهای مدوره زده نام پسر ساوه شاه است که خویش کاموس کشانی باشد ۰ برمه
بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح میم وهای مدوره زده مثقب درودگری را گویند که بدان چوب وتخته سوراخ
کنند ۰ برنامه بفتح اول وسکون رای مهمله ونون بالف کشیده وفتح میم وهای مدوره زده بمعنی سرنامه باشد یعنی

آنچه بر سر کتابها و نامها نویسند و بتازی القاب و عنوان گویند * برناه بفتح اول و سکون رای مهمله و نون بالف کشیده و هاء ملفوظه زده حنای دست و پا را گویند و جوان و نوخیز اول عمر را نیز گویند و بضم اول نیز دیده شد * برنانه بکسر اول و سکون رای مهمله و نون بالف کشیده و فتح نون و هاء ملفوظه زده خانهٔ گلی را گویند کذا فی لسان الشعرا * برنج شماله بکسر اول و فتح رای مهمله و سکون نون و کسر جیم و فتح شین و میم بالف کشیده و فتح لام و هاء ملفوظه زده بمعنی مزعفر است و آن طعامی باشد معروف گویند در شیراز طباخی بود که پیوسته شبها بر سر راهی نشستی و زرد پلاوی یا برنج در دیگچه و در پیش خود نانوسی داشتی و گاهی در دسته مشعل نیز افروختی و تریاد کردی که بیا برنج شماله و این بیت را نیز خواندی * بیت * این شمعها که در دل بسحاق بر فروخت * از رنگ دار نور برنج شماله بود * برند بفتح اول و کسر رای مهمله و سکون نون و فتح دال ابجد و هاء ملفوظه زده معروف است و نیز پروانه را گویند و آن جانوریست که شبها خود را بشعلهٔ چراغ و شعلهٔ شمع زند * بروفه بضم اول و رای مهمله بواو رسیده و فتح فا و هاء ملفوظه زده بمعنی دستار و فوطه آمده که مندیل و کمربند باشد * برونه بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح واو و قاف و هاء ملفوظه زده نام گیاهی است که بخوردن آن شکم گوسفند درد کند * برواره بفتح اول و سکون رای مهمله و واو بالف کشیده و فتح رای مهمله و هاء ملفوظه زده بمعنی راهی آمده غیر راه متعارف خانه که از آنجا نیز آمد و شد توان نمود و بالاخانه و حجره و بالای حجره را نیز گویند * برنازه بفتح اول و سکون رای مهمله و واو و بالف کشیده و فتح زای هوز و هاء ملفوظه زده آتشی را گویند که پیش پیش عروس افروزند و خوردنی که از پس رفتن قومی یا در غیبت کسی برند و یا طعامی که از عقب جمعی که بسیر رفته باشند برند * برونده بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح واو و سکون نون و فتح دال ابجد و هاء ملفوظه زده بمعنی سله و سبد و بستهٔ قماش هم آمده * بره بفتح اول و رای مهمله و هاء ملفوظه زده بچه گوسپند را گویند و بتازی حمل خوانند و ابره و روی قبا و امثال آن را نیز گویند و کنایه از عاجز و زبون هم باشد و بظهور هاء ملفوظه بمعنی نیک و آراسته و خوب آمده * برهشته بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح هاء هوز و سکون خاء منقوطه و فتح مثناة فوقانی و هاء ملفوظه زده ادب کرده را گویند * برهم تافته بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح هاء هوز و سکون میم و مثناة فوقانی بالف کشیده و سکون فا و فتح مثناة فوقانی و هاء ملفوظه زده یکجا جمع کرده و پیچیده را گویند چنانچه چند رسن یکجا جمع کرده بپیچند و با یکدیگر بیامیزند * برهمه بفتح اول و رای مهمله و هاء ملفوظه ساکن و فتح میم و هاء ملفوظه زده مخفف برهمن است که اصیل و نجیب و حکیم و پیر و مرشد هنود آن باشد * بر هوره بفتح اول و سکون رای مهمله و ضم هاء ملفوظه بواو مجهول رسیده و هاء ملفوظه زده صابون را گویند و آن چیزیست که بدان پارچه را شویند * بریره بفتح اول و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و فتح رای قرشت و هاء ملفوظه زده بمعنی راه آمده کذا فی الدستور * بریزه بکسر اول و رای مهمله بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح زای هوز و هاء ملفوظه زده صمغی است دوائی شبیه بمصطکی و آن سبک و خشک و بدبو میباشد و معرب آن بارزد و بیرزد بود و چیزهاست که زرگران بجهت لحیم کردن و وصل نمودن مس و برنج و امثال آن بکار برند و برد میدهد کیمیاگران نیز مالند * بریشیده بفتح اول و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و کسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و هاء ملفوظه زده پریشان و پریشان کرده شده و برافشانده را گویند * برین دایره بفتح اول و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و نون زده و دایره معلوم اشاره بفلک و کرهٔ خاک نیز هست * برین شفره بفتح اول و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و نون زده و سفره بضم سین مهمله معلوم اشاره بسوی فلک و دنیا باشد * برین پادشاه بفتح



وبتعریب اشتهار دارد * بسته بفتح اول وسکون سین مهمله وفتح مثناة فوقانی وهای مدوره زده نقیض کشاده
آمده و شخصی را نیز گویند که او را بسحر بسته باشند و زنرا نتوانند و آهنگی هم هست از موسیقی که آنرا
بسته نگار خوانند وآن مرکب است از حصار وحجاز وسه گاه وحریر منقشی را نیز گویند که در استرآباد وگرگان
سازند وآن چنان است که حریر را در تختهای شبکه دار بندند واقسام رنگ بر سوراخهای شبکه ریزند تا نقش
برآرد وبکسر اول وضم مثناة فوقانی وظهور های مدوره مخفف بستوه است که بتنگ آمده وملول باشد وبضم موحده
تحتانی وفتح مثناة فوقانی فندق را گویند وآن مغزی باشد که خورند * بز خواسته بفتح اول وسکون زای هوز
وفتح خای منقوطه وواو معدوله بالف کشیده وسکون سین مهمله وفتح مثناة فوقانی وهای مدوره زده کنایه
از معشوق ومطلوب است * بسغده بفتح اول وسین سعفص وسکون غین منقوطه وفتح دال ابجد وهای مدوره زده
بمعنی شخصی که کارها را بسامان بسازد و کند هم آمده وبمعنی آماده ومهیا ساخته نیز باشد وبجای فتح سین مهمله
ضم هم دیده شده وبجای موحده تحتانی بای پارسی هم از نظر گذشته * بسیجیده بفتح اول وکسر سین مهمله بمثناة
تحتانی مجهول رسیده وکسر جیم بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد وهای مدوره زده بمعنی ساخته وقصد کرده آمده
وبمعنی سامان وکارسازی وآماده کردن واراده نموده هم هست * بسکله بفتح اول وسکون سین مهمله وفتح کاف
ولام وهای مدوره زده چوب پس در خانه وسرا را گویند * بسیچیده بفتح اول وکسر سین مهمله بمثناة تحتانی
رسیده وکسر جیم پارسی بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد وهای مدوره زده بمعنی بسیجیده است * بسله
بفتح اول وسکون سین مهمله وفتح لام وهای مدوره زده دانه ایست ما بین ماش وعدس که آنرا ملك بضم
میم خوانند وبتازی جلبان نامند * بسنده بفتح اول وکسر سین مهمله وسکون نون وفتح دال ابجد وهای مدوره
زده بمعنی بسند آمده که سزاوار روا وکافی وتمام باشد * بسوده بکسر اول وضم سین مهمله بواو رسیده وفتح دال
ابجد وهای مدوره زده بمعنی مالیده ودست زده ولمس ولامسه آمده وبمعنی سوراخ کرده هم دیده شد
* بسه بفتح اول وسین مهمله وهای مدوره زده گیاهی است که آنرا اکلیل الملك گویند * بسیله بفتح اول و
کسر سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده وفتح لام وهای مدوره زده نوعی از باقلای صحرائی باشد کوچکتر از باقلای
خوردنی است اگر زنان آنرا بپزند وبخورند شیر ایشان زیاده شود * بشبه بفتح اول وسکون شین منقوطه وفتح
موحده تحتانی وهای مدوره زده بمعنی بشبق بر وزن احمق است وآن قریه ایست از قرای مرو شاهجهان و
بشبق معرب آن است ودرین زمان بتعریب اشتهار دارد * بشخوده بکسر اول وسکون شین منقوطه وضم خای
منقوطه بواو رسیده وفتح دال ابجد وهای مدوره زده بمعنی پایمال گردیده وبناخن کنده شده وبهن کشته
آمده * بشغره بفتح اول وسکون شین منقوطه وفتح غین منقوطه وراء مهمله وهای مدوره زده بمعنی ساخته
وپرداخته شده آمده * بشکله بکسر اول وسکون شین منقوطه وفتح کاف ولام وهای مدوره زده بمعنی بشکل است
وآن چیزی کلید باشد بمعنی چوب کجی که کلیدان را بدان کشایند * بشکنه بکسر اول وسکون شین منقوطه وفتح
کاف ونون وهای مدوره زده کلید کلیدان را گویند * بشکوفه بکسر اول وسکون شین منقوطه وضم کاف بواو رسیده
وفتح فاو وهای مدوره زده بمعنی شکوفه وبهار درخت آمده وقی واستفراغ را نیز خوانند * بشکوه بکسر اول
وسکون شین منقوطه وضم کاف بواو مجهول رسیده وهای مدوره زده مردم صاحب حشمت وهیبت وشوکت را خوانند
* بشلشکه بکسر اول وشین منقوطه وسکون لام وفتح شین وکاف وهای مدوره زده بلغت یونانی بیخی است سرخ رنگ
از انگشت دست کنده تر وهم بلغت یونانی جنطیانا گویند حیض وبول براند * بشمه بفتح اول وسکون شین منقوطه

و فتح میم و های ملفوظ زده پوستی که هنوز آن را دباغت نکرده باشند و دانه باشد سیاه مانند عدس که درد ا[illegible] و های
چشم بکار برند و بعضی گویند باین معنی تازی است و در موید الفضلا بزیادت یای حطی بعد شین نیز آمده ●
● بشنجه بکسر اول و فتح شین منقوطه و سکون نون و فتح جیم و های ملفوظ زده افزاری باشد که جولاهگان
[illegible] تارها بدان مالند و آن دسته گیاهی بود که مانند جاروب از هم بسته باشند و بعضی گویند
اما را گویند که بر تانه مالند ● بشنزه بضم اول و سکون شین منقوطه و فتح نون و زای پارسی و های ملفوظ
زده چنگالی باشد که از آهن کنند و عرمایان کرم و زرعین و دوشاب سازند و بعضی برآنند که چنگالیست که از آن
[illegible] و معنی ساریدن و اصح این است و بجای ضم موحده تحتانی و زای پارسی فتح و زای هوز هم بدین آمده
● بشنیزه بفتح اول و سکون شین منقوطه و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده و فتح زای هوز و های ملفوظ زده بمعنی [illegible]
آمده که آن را ابوی مادران خوانند ● بشولیده بکسر اول و ضم شین معجمه بواو مجهول رسیده و کسر لام بمثناة
تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده بمعنی شوریده و برهم زده و پریشان و آشفته و کارسازی کرده و [illegible]
و دانسته آمده است ● بعدم بازده بفتح اول و عین سعفص و دال ابجد و سکون میم و بازده بکسر دال مهمله معلوم
یعنی نیست کن ● بغامه بفتح اول و غین منقوطه بالف کشیده و فتح میم و های ملفوظ زده غول بیابانی را گویند
● بقله مبارکه بفتح اول و قاف و فتح لام و کسر همزه مبدله و ضم میم و موحده تحتانی بالف کشیده و فتح رای مهمله
و کاف و های ملفوظ زده همان بقلة الحمقا را گویند ● بقلهٔ یمانیه بفتح اول و قاف و فتح لام و کسر همزه مبدله
و یمانیه معلوم گیاهی است که مانند جولای تا منقل نوعی از وی سرخ است بسرخ مرو نعوش کنند کذا فی القنیة
و بعضی گویند که جولای سرخ مرو را هم گویند ● بکبکه بفتح اول و سکون کاف و فتح موحده تحتانی و فتح
کاف ثانی و های ملفوظ زده بمعنی فاسد کار و فساد کننده آمده و روغن با کشک آمیخته را نیز گویند ● بکسه
بضم اول و سکون کاف و فتح سین مهمله و های ملفوظ زده حصه و پارچه از گوشت را گویند ● بکشه بفتح اول و سکون
کاف و فتح شین منقوطه و های ملفوظ زده ریشی را گویند که بر شکم و گردن مردم بر آید و آن را بتازی نکفه گویند
● بکونه بفتح اول و ضم کاف بواو رسیده و فتح نون و های ملفوظ زده بمعنی بگونه آمده که شمشیر چوبین باشد
● بگاه بفتح اول و کاف پارسی بالف کشیده و های ملفوظ زده بمعنی وقت بامداد آمده و بجای موحده تحتانی
بای پارسی نیز آمده ● بلایه بکسر اول و لام بالف کشیده و فتح موحده تحتانی و های ملفوظ زده بمعنی بضر ع
و [illegible] سخن کردن آمده و بمعنی هرزه گوی و فاسق و نابکار و فاحش نیز و بایه شد [illegible] بر زنان بیشتر
اطلاق کنند و باین معنی بجای موحده تحتانی آخر مثناة تحتانی هم درست است ● بلاده بفتح اول و لام بالف کشیده و فتح
دال ابجد و های ملفوظ زده بدکار و فاسق را گویند و باین معنی بکسر اول هم آمده است و هند و مفتی را نیز گویند
● بلای سیاه بفتح اول و لام بالف کشیده و کسر مثناة تحتانی و سیاه بکسر سین مهمله معلوم کنایه از خلاف طبیعت
و تشویش و آزار باشد ● بلایه بفتح اول و لام بالف کشیده و فتح مثناة تحتانی و های ملفوظ زده نابکار و تباه کار را
گویند عموما و زن فاحشه و فحاش را نیز گفته اند و بکسر اول هم آمده است ● بلبکه بفتح اول و سکون لام و فتح
موحده تحتانی و کاف و های ملفوظ زده بمعنی مسکه و کره تازه آمده ● بلبله بفتح اول و سکون لام و فتح موحده
تحتانی و لام ثانی و های ملفوظ زده کوزه لوله دار را گویند و بمعنی صدا و آواز صراحی هم آمده و بمعنی الله و
و گرفتگی دل نیز دیده شد ● بلده بفتح اول و سکون لام و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده نام خوازن آدم
علیه السلام است ● بلغده بفتح اول و سکون لام و فتح غین منقوطه و دال ابجد و های ملفوظ زده بمعنی کنده و صابح

است ٭ بنقه بفتح اول وسکون ثانی وفتح قاف وهای مدوره زده نوعی از غله باشد مانند عدس وقوت ومنفعت
آن هم مانند عدس است ٭ بنشه کرده بفتح اول وثانی وسکون ثالث وفتح شین منقوطه وهای مدوره زده وکرده
معلوم ای کبود کرده ٭ بنگاه بضم اول وسکون نون وکاف پارسی بالف کشیده وهای مدوره زده بمعنی
منزل ومکان وجائی که نقد وجنس در آنجا نهند آمده ٭ بنگه بضم اول وسکون نون وفتح کاف وظهور های مدوره
بمعنی بنگاه است که منزل ومکان وجائی که نقد وجنس در آنجا نهند آمده وبا عنان هابمعنی بالنگ که کشیدن آرزانش
٭ بنگره بکسر اول وسکون نون وفتح کاف پارسی وراء مهمله وهای مدوره زده ریسمانی را گویند که در محل رشتن
پنبه بر دوک بپیچند ٭ کردنی بفتح موحده تحتانی صوتی وذکری را گویند که زنان بوقت خوابانیدن اطفال
میخوانند که تا ایشان بخوابند ٭ بنوره بفتح اول وثانی وسکون واو وفتح رای مهمله وهای مدوره زده بمعنی بنای
عمارت ودیوار آمده ودر مؤید الفضلا بجای فتح نون هم ضم نون دیده شده ٭ بنوسیاه بضم اول ونون وسکون واو
وکسر سین مهمله ومثناة تحتانی بالف کشیده وهای مدوره زده غله ایست که آنرا ماش گویند وآن مضعف دندان
ومقوی باه باشد ٭ بنوتخله بضم اول ونون بواو رسیده وفتح نون وسکون خای منقوطه وفتح لام وهای مدوره زده نوعی از
عدس صحرائی باشد وآنرا عدس فرانیز خوانند ٭ بنوه بفتح اول وضم نون بواو رسیده وهای مدوره زده مطلق خرمن
را گویند اعم از خرمن غله وکاه وغیره ٭ وبفتح موحده تحتانی وسکون نون وفتح واو هم درست است ٭ بنه بضم اول وفتح نون و
های مدوره زده بمعنی بیخ وبنیاد هر چیز آمده وبار واسباب ورخت خانه واملاک وزر وکالا وخانه ومکان ومنزل را
نیز گویند وبفتح اول طناب بارها را گویند ٭ بنیچه بضم اول وکسر نون ومثناة تحتانی رسیده وفتح جیم وهای مدوره زده جمعی را
گویند که بر اصناف حرفت واملاک می بندند ٭ بنیقه بفتح اول وکسر نون ومثناة تحتانی وفتح قاف وهای مدوره زده بمعنی
مشتک پیراهن آمده ٭ بواشه بفتح اول وواو بالف کشیده وفتح شین منقوطه وهای مدوره زده چهار شاخ دهقانان
را گویند وآن چوبی باشد بالای آن کف دست ودسته نیز دارد که دهقانان بدان غله کوفته را بر باد دهند
تا از کاه جدا شود ٭ بوبویه بضم اول وهر دو موحده تحتانی وسکون هر دو واو وفتح مثناة تحتانی وهای مدوره
زده شانه سر وهدهد را گویند ٭ بوبه ٭ بضم اول بواو رسیده وفتح موحده تحتانی وهای مدوره زده بمعنی
بوبویه که شانه سر وهدهد باشد آمده وبمعنی آرزو وهوس وآرزومند دیده شده وبدین معنی بجای حرف اول
یای حطی هم آمده است ٭ بوته بضم اول بواو مجهول رسیده وفتح مثناة فوقانی وهای مدوره زده بمعنی بچه آدمی
وسایر حیوانات آمده عموما وبچه شتر را خصوصا وظرفی را نیز گویند که از گل حکمت ساخته باشند وطلا ونقره
وامثال آن در آن بگدازند ومعرب آن بوتقه است وبتازی علاس خوانند ودرختی ودرخت بی شاخ وبرگی را
گویند که بسیار بلند نشود وبزمین نزدیک باشد وبمعنی نشانه تیر هم آمده ٭ بوخلمه بضم اول بواو رسیده وفتح
خای منقوطه ولام وهای مدوره زده خربزه را گویند که بتازی البطیخ الحمقاء خوانند ٭ بودنه بضم اول
بواو مجهول رسیده وفتح دال ابجد ونون وهای مدوره زده پرنده ایست که آنرا تیهو گویند وبعضی گویند پرنده ایست
شبیه به تیهو ولیکن کوچکتر از تیهو است وآنرا بعربی سلوی خوانند ٭ بوروره بضم اول بواو رسیده وراء مهمله اول
رسیده وفتح رای قرشت وهای مدوره زده نام جزیره ایست در جانب شمالی که شنقار را از آنجا آورند وآن پرنده
باشد سفید وشکاری از جنس سیاه چشم گویند مردم آن جزیره همیشه زال وسفید موی باشند ونام پادشاهی
نیز بوده ٭ بوره بضم اول بواو رسیده وفتح رای مهمله وهای مدوره زده چیزیست مانند نمک وآنرا
زرگران بکار برند وشکر سفید را نیز گویند ومعرب آن بورق است وبتازی نطرون خوانند

گویند اگر قدری بوره با اصداف بسایند و در بینی زن بدمند اگر آن زن عطسه کند دوشیزه بود اگر نکند دوشیزه نباشد و بورهٔ ارمنی همان است * بوزمه بضم اول بواو رسیده و فتح زای هوز و میم و هاٰی ملفوظه گیاهی است خوشبوی و بجای زای هوز رای مهمله هم دیده شد * بوزنه بضم اول بواو رسیده و کسر زای هوز و فتح نون و هاٰی ملفوظه میمون را گویند که بتازی حمدونه خوانند * بوژنه بضم اول بواو رسیده و ضم زای پارسی و فتح نون و هاٰی ملفوظه غنچه و شکوفه و بهار درخت را گویند که هنوز نشکفته باشد * بوزینه بضم اول بواو رسیده و کسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده و فتح نون و هاٰی ملفوظه بوزنه را گویند که میمون باشد و آن را بتازی حمدونه خوانند * بوزه بضم اول بواو مجهول رسیده و فتح زای هوز و هاٰی ملفوظه شرابی باشد که از آرد ارزن و جو و برنج سازند و در هند و ستان و ماوراءالنهر بسیار خورند و بمعنی تنهٔ درخت نیز دیده شده * بوسه بفتح اول بواو مجهول رسیده و فتح سین مهمله و هاٰی ملفوظه معروف است * بوطانیه بضم اول بواو رسیده و طای حطی بالف کشیده و کسر نون و فتح مثناة تحتانی و هاٰی ملفوظه پوست درختی است که آنرا بتازی الکرمة السوداء و بپارسی سیاه دارو خوانند و آن مانند عشقه بر درخت پیچد * بامره بضم اول بواو رسیده و میم بالف کشیده و فتح رای مهمله و هاٰی ملفوظه نام پرنده ایست * بونده بضم اول و فتح واو و سکون نون و فتح دال ابجد و هاٰی ملفوظه مرد با هیبت و هیبتی و صاحب نخوت را گویند و بضم اول و واو و سکون نون بمعنی آهسته و با تمکین باشد * بوه بضم اول و فتح واو و هاٰی ملفوظه درختی را گویند که هرگز بار و ثمر نیارد و مردم آهسته را نیز گویند * بوییچه بضم اول بواو مجهول رسیده و سکون مثناة تحتانی و فتح جیم پارسی و هاٰی ملفوظه گیاهی است مانند ریسمان که بر درخت پیچد و آن را بتازی عشقه گویند * بویه بضم اول بواو مجهول رسیده و فتح مثناة تحتانی و هاٰی ملفوظه بمعنی رستنی آمده که آنرا شاه تره گویند و بمعنی آرزومندی نیز گفته اند و جمعی از پادشاهان که با آل بویه مشهور اند * به بکسر اول و ظهور هاٰی ملفوظه نام میوه ایست مشهور که بهی باشد و آبی نیز گویند و از و شراب سازند چون بیمار بخورد خوش بشود بزنخدان معشوقان تشبیه کنند و بوی آن مانند مشک خوش میباشد و بمعنی خوب و نیک نیز آمده * بهار بشکنه بفتح اول و هاٰی ملفوظه بالف کشیده و سکون رای مهمله و کسر موحدهٔ تحتانی و سکون شین منقوطه و فتح کاف و نون و هاٰی ملفوظه نام نوائی است از موسیقی * بهارخانه بفتح اول و هاٰی ملفوظه بالف کشیده و سکون رای مهمله و خای منقوطه بالف کشیده و فتح نون و هاٰی ملفوظه بتخانه را گویند چه بهار بمعنی بت هم آمده و بنای رفیع را نیز گفته اند و معنی ترکیب ظاهر است * به افتاده بکسر اول و ظهور هاٰی ملفوظه و ضم همزه و سکون فا و مثناة فوقانی بالف کشیده و فتح دال ابجد و هاٰی ملفوظه کنایه از بهبود آمده و بهبود بمعنی خیریت است * بهانه بفتح اول و هاٰی ملفوظه بالف کشیده و فتح نون و هاٰی ثانی زده معروف است که حیله باشد و بمعنی واسطه هم آمده * بهرامه بفتح اول و سکون هاٰی ملفوظه و رای مهمله بالف کشیده و فتح میم و هاٰی ملفوظه بید مشک را گویند و بمعنی ابریشم هم آمده و جامهٔ سبز و سرخ را نیز گویند * بهرمه بفتح اول و سکون هاٰی ملفوظه و فتح رای قرشت و میم و هاٰی ملفوظه افزاریست که درودگران بدان چوب و تخته سوراخ کنند و بتازی مثقب خوانند * بهروجه بکسر اول و سکون هاٰی ملفوظه و ضم رای قرشت بواو مجهول رسیده و فتح جیم و هاٰی ملفوظه بمعنی کندرهندی آمده و نوعی از بلور کبود هم است کم قیمت در نهایت لطافت و صفا و خوش رنگی * بهروزه بکسر اول و سکون هاٰی ملفوظه و ضم رای قرشت بواو مجهول رسیده و فتح زای هوز و هاٰی ملفوظه

بمعنی بهروجه است که کند رهنمائی باشد ونیز بلور کبود وصاف وکم قیمت ❊ بهره بضم اول وسکون های ملفوظ وفتح رای مهمله وهای ملفوظ زده نام طایفه ایست که مولد ومسکن ومکان ایشان در گجرات است وبکسر موحده تحتانی نام قصبه ایست که از لاهور تا آنجا شصت کروه است وبفتح موحده تحتانی بمعنی حصه ونصیب وقسمت وحظ آمده ❊ بهله بفتح اول وسکون های ملفوظ وفتح لام وهای ثانی زده پوستی باشد که بالدام پنجهٔ دست دوزند ومیرشکاران بردست کنند وباز وشاهین وچرغ را بدست گیرند ❊ بهمنجنه بفتح اول وسکون های ملفوظ وفتح میم وسکون نون وفتح جیم ونون وهای ملفوظ زده نام روز دوم است از ماه بهمن وعجمان درین روز جشن کنند وعید سازند بنا بر قاعدهٔ کلیه که نزد ایشان ثابت است که چون نام روز با نام ماه موافق آید عید باید کرد وخیک را با شیر باید خورد بجهت زیادتی حافظه ودر بعضی از بلاد درین روز مهمانی کنند بطعامی که در و جمیع حبوبات باشد وبعضی مردمان برانند که نام روز دوم است از هر ماه شمسی ❊ بهمنچه بفتح اول وسکون های ملفوظ وفتح میم وسکون نون وفتح جیم پارسی وهای ملفوظ زده بمعنی بهمنجنه است ❊ بهمه بفتح اول وسکون های ملفوظ وفتح میم وزون وهای ملفوظ زده چوبکی تراشیده را گویند که بیکانش رشته پیچیده کرد اند به منلی لتو نامند ودر فرهنگ قواس بمعنی گوی بازی نیز دیده شده وبیاد افراه را هم گویند ❊ بهنانه بفتح اول وسکون های ملفوظ ونون بالف کشیده وفتح نون وهای ملفوظ زده بمعنی میمون آمده که بوزنه عوانند وبکسر موحدهٔ تحتانی بمعنی کلیچه وقرص آمده ❊ بهینه بکسر اول وهای ملفوظ بمثناهٔ تحتانی رسیده وفتح نون وهای ثانی زده بمعنی ایام هفته وحلاج وقلاف آمده وگزیده وانتخاب را نیز گویند ❊ بیاره بفتح اول ومثناهٔ تحتانی بالف کشیده وفتح رای مهمله زده مرد رعتی را گویند که ساق آن افراشته نبود همچو رعتی خیار وکدو وخربزه ومنند وانه وحنظل ومانند آن ❊ بیانه بفتح اول ومثناهٔ تحتانی بالف کشیده وفتح نون وهای ملفوظ زده نام شهریست در هندوستان که نیل از آنجا خیزد وآن چیزیست که بدان چیزها رنگ کنند ❊ بیاه بکسر اول ومثناهٔ تحتانی بالف کشیده وهای ملفوظ زده نام رودخانه ایست بسیار بزرگ در نواحی لاهور ❊ بی بهره بکسر اول بمثناهٔ تحتانی مجهول رسیده وفتح موحدهٔ تحتانی وهای ملفوظ ساکن وفتح رای مهمله وهای ملفوظ ثانی زده کنایه از گدا ودرویش وپریشان وبی خیر آمده وبمعنی بی نصیب وقسمت هم هست چه بهره بمعنی نصیب وقسمت برد ❊ بیتانه بکسر اول بمثناهٔ تحتانی مجهول رسیده ومثناهٔ فوقانی بالف کشیده وفتح نون وهای ملفوظ زده بلغت ژند وپازند بمعنی بیگانه آمده که نقیض آشنا باشد ❊ بیجاده بکسر اول بمثناهٔ تحتانی مجهول رسیده وجیم بالف کشیده وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی کهربا آمده وبعضی گویند بیجاده نوعی از یاقوت هم هست ودر طب حقایق الاشیا مسطور است که بیجاده بیاقوت مشتبه گردد با تش فرق توان کرد ❊ بیخسته بکسر اول بمثناهٔ تحتانی مجهول رسیده وفتح خای منقوطه وسکون سین مهمله وفتح مثناهٔ فوقانی وهای ملفوظ زده بمعنی عاجز شده ودرمانده ومحبوس وبنده آمده ❊ بی خیله بکسر اول بمثناهٔ تحتانی مجهول رسیده وکسر خای منقوطه بمثناهٔ تحتانی رسیده وفتح لام وهای ملفوظ زده خرفه را گویند که بقله الحمقا خوانند ❊ بیرانه بکسر اول بمثناهٔ تحتانی رسیده ورای مهمله بالف کشیده وفتح نون وهای ملفوظ زده بمعنی ویرانه آمده که خرابه باشد ❊ بیدیده بکسر اول بمثناهٔ تحتانی مجهول رسیده وکسر دال ابجد بمثناهٔ تحتانی رسیده وفتح دال ثانی وهای ملفوظ زده بمعنی نابینای مادرزاد وآنکه مرد دیده او کشیده باشند ونیز آنکه ناشناسی کند وبیباکی نکند درچیزی وبمعنی شوخ وبی شرم نیز دیده شده ❊ بیراه بکسر اول بمثناهٔ تحتانی مجهول

رسیده و رای مهمله بالف کشیده وهای ملفوظ زده کنایه از مردم نامشخص و کارهای ناشایسته باشد و طرف راه را
گویند که در آن جاده نباشد * بیرزه بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح رای مهمله و زای معجمه وهای ملفوظ
زده صمغی باشد مانند مصطکی سبک و خشک و بوی تیزی دارد و طبیعت آن گرم و خشک است علاج عرق النسا
و نقرس از آن کنند حیض را براند بچهٔ مرده از شکم بیندازد و درمرهم نیز داخل کنند و بتازی آن را قنه گویند و در
فرهنگی بدین آمده بغایت کند و بد بو و منتن است و بجای زای هوز زای پارسی نیز دیده شده * بیژه بکسر اول
بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح زای پارسی وهای ملفوظ زده بمعنی بی غش و بی آمیزش و خالص آمده و بمعنی خاصه
و خاص هم دیده شده * بیسره بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح سین سعفص و رای مهمله وهای ملفوظ
زده پرنده ایست شکاری شبیه به پیغو که آن نیز جانوری است شکاری از جنس باشه و بضم سین مهمله بمعنی اشتر
و اشتر جوان پر قوت و شتر بچهٔ یک ساله و دو ساله و شتر جوان که مادرش ناقه عربی و پدرش در کوهان باشد و بمعنی
کره خر الاغ هم آمده * بیسکه بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و کسر سین مهمله وفتح و تشدید کاف وهای ملفوظ
زده کنایه از مردم بیقدر و بی وقار و بی اعتبار و بی شان و شوکت آمده و هر چیز را نیز گویند که طراوتی و نمودار
نداشته باشد و زر و سیم بی نقش را نیز گویند * بیشه بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح شین منقوطه
وهای ملفوظ زده جنگل و نیستان را گویند و بتازی اجم خوانند و سازی هم هست از نی که شبانان نوازند و بعضی
گویند سازی است شبیه بچنگ و بعضی برانند که شبیه برباب است * بیضه کلاه بیضه با ضافت معلوم کلاه بضم کاف و لام
بالف کشیده وهای ملفوظ زده آن بیضه را گویند که بازیگران در کلاه نگاه میدارند * بیعانه بفتح اول و سکون مثناة تحتانی
و عین سعفص بالف کشیده وفتح نون وهای ملفوظ زده آنچه بر سر بیع چیزی بدهند * بیگاه بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول
رسیده و کاف پارسی بالف کشیده وهای ملفوظ زده بمعنی شام است که در برابر صبح باشد و غیر وقت و درنگ
را نیز گویند * بیگه بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح کاف پارسی و ظهور های ملفوظ مخفف بیگاه است
که شام باشد و غیر وقت و درنگ را نیز گویند * بیلسته بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح لام و سکون سین
مهمله وفتح مثناة فوقانی وهای ملفوظ زده نوعی از گل است و انگشتان دست را نیز گویند * بیله بکسر اول بمثناة
تحتانی مجهول رسیده وفتح لام وهای ملفوظ زده بمعنی پیکانی که مانند بیل سازند و نوعی از دوائی هم هست و طبله
و خریطهٔ عطار را نیز گفته اند و نام گلی است سفید رنگ و بمعنی رخساره و پهلو نیز آمده و منشور پادشاهان و قباله خانه
و باغ را نیز گویند و پاروب کشتیبانان را نیز گویند که بدان غراب را رانند و چرک و ریمی را که از زخم آید
نیز گویند و بمعنی پیله ابریشم هم بنظر آمده و خشکی و جزیره میان دریا و رودخانه را نیز خوانند * بیننده بکسر
اول بمثناة تحتانی رسیده و کسر نون و سکون نون ثانی وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی شخص بینا و صاحب
وقوف و عاقبت اندیش آمده و چشم را نیز گویند که بتازی عین خوانند * بیواره بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول
رسیده و واو بالف کشیده وفتح رای مهمله وهای ملفوظ زده چوبیکه بدان گلوله خمیر نان را تنک سازند
و بمعنی بیکس و بیقدر و بی اعتبار و تنها و غریب نیز آمده * بیوسنده بفتح اول و ضم مثناة تحتانی بواو مجهول
رسیده وفتح سین مهمله و سکون نون وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی طمع و خواهش کننده بچیزی از هر نوعی
که بوده باشد آمده و بمعنی تواضع و چاپلوسی کننده هم آمده و امیدوار شده را نیز گویند * بیوه بکسر اول بمثناة
تحتانی مجهول رسیده وفتح واو وهای ملفوظ زده زنی را گویند که شوهرش مرده باشد و یا او را طلاق داده
و مردی را نیز گویند که زنش مرده باشد و بمعنی غریب و تنها نیز آمده و نام دارویی است که برگ آن به برگ

کبرهانند اما هارند ارد و ثمر آن بسیار دراز لیکن کوچک تر از آن باشد و آن را بعربی القثاء البری عبرانسل وقثاء الحمار هم گفته است ٭ بیهد ٭ بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و ضم های هوز و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده مخفف بیهوده است که بمعنی ناحق و باطل باشد چه هد بمعنی حق است و بمعنی بی نفع هم آمده و بفتح موحده تحتانی جامه را گویند که از حرارت آتش زرد شده باشد و نزدیک بسوختن رسیده ٭ بیهوده ٭ بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و ضم زای هوز بواو رسیده و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده بمعنی بیهد است که ناحق و باطل باشد و بمعنی بی نفع هم آمده و بفتح موحده تحتانی جامه را گویند که نزدیک بسوختن رسیده باشد و آتش آنرا زرد کرده

چشمهٔ بیست چهارم از بحر دوم از قلزم اول فن کتاب هفت قلزم در بیان موحدهٔ تحتانی با مثناة تحتانی معروف و مجهول

٭ باباری اول با لف کشیده و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده بلغت یونانی فلفل سیاه را گویند که در آش و طعام کنند اگر زن بعد از مجامعت بخورد برگیرد فرزند آبستن نکرده ٭ باسخی بفتح موحدهٔ تحتانی بعد و الف کشیده و فتح سین سعفص و کسر خای منقوطه بمثناة تحتانی رسیده نوعی از خربزه است و بافتح سین مهمله نام جزیره ببلدان آمده که در آنجا کان زر و نقره است ٭ بابای کوهی بفتح اول با لف کشیده و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و سکون مثناة تحتانی و ضم کاف بواو مجهول رسیده و کسر های ملفوظ بمثناة تحتانی رسیده نام مردیست که بسیار صالح و نکوکار بوده ٭ باذخانی بفتح اول بالف کشیده و سکون ذال ابجد و خای منقوطه بالف کشیده و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده نام چشمه ایست در قریه هوا که یکی از قرای دامغان است گویند اگر آلوده چیزی در آن چشمه اندازند طوفان برخیزد و ابر و باد آید بنحوی که آدم و اسب را ببرد ٭ بابر برامی بفتح اول و همزه و سکون موحدهٔ تحتانی و ضم رای مهمله بواو رسیده و فراغی معلوم ای بخوشی باطن و تازه روی ٭ بادام ساقی بفتح اول بالف کشیده و دال ابجد بالف کشیده و کسر میم و ساقی معلوم کنایه از چشم معشوق است ٭ بادام کوهی بفتح اول بالف کشیده و دال ابجد بالف کشیده و کسر میم و کوهی معلوم قسمی از بادام است که در کوه پیدا میشود بغایت گرم و ترش است ٭ باذبای اول با لف کشیده و سکون ذال ابجد و بای پارسی بالف کشیده و مثناة تحتانی زده ذونده و تیزگام را گویند ٭ بادسری بفتح اول بالف کشیده و کسر دال مهمله و سری معلوم عجب و تکبر کردن و مغرور گردن کش بودن باشد ٭ باد عیسی بفتح اول بالف کشیده و کسر دال مهمله و عیسی معلوم کنایه از معجزهٔ عیسی علیه السلام است که مرده را زنده میکرد ٭ بادی بفتح اول بالف کشیده و کسر دال مهمله بمثناة تحتانی رسیده بمعنی همیشه و دایم باشد و انچه منسوب بباد باشد از فلکیات مثل برج جوزا و دلو و میزان ٭ بارسری بفتح اول بالف کشیده و کسر رای مهمله و سری معلوم بمعنی بادسری است که عجب و تکبر و غرور باشد ٭ بارگی بفتح اول بالف کشیده و فتح رای مهمله و کسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده بمعنی اسپ آمده که بتازی فرس خوانند و بعضی بر آنند که نوعی از اسب باشد و بعضی اسپ پالانی بارکش را گفته اند و بمعنی توانائی و قدرت هم هست و روسپی و قحبگی را هم گویند ٭ باری بفتح اول بالف کشیده و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده نامی است از نامهای حق تعالی جل جلاله و گاهی بر ملوک و سلاطین نیز اطلاق کنند و از برای تقلیل و اختصار هم آمده همچو القصه و بهمه حال و بهر حال و بمعنی مرتبه هم گفته اند همچو یکباری و دو باری و سه باری و هر چیزی را که پربار و سنگین باشد نیز گویند و بمعنی گاهی و ایامی هم آمده و نام قصبه ایست در هندوستان ٭ بارانی بفتح اول بالف کشیده و رای مهمله بالف کشیده و کسر نون بمثناة تحتانی معروف است و نیز کلاهی است از گیاه و گلیم و نمد و جز آن که در هنگام باران بر سر دارند ٭ بادبانی بفتح اول بالف

کشیده وکسر دال ابجد وفتح مثناة تحتانی ومیم بالف کشیده وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده بادی که از جانب یمن آید حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله وسلم فرموده انی وجدت نفس الرحمن من جانب الیمن بدرستی که یافتم نفس رحمن را از جانب یمن بعضی گویند مراد از ان خواجه اویس قرنیست وبعضی گویند همین باد یمانی که آن بسیار لطیف است وبعضی باد بهار مراد دارند ودر اصطلاح سالکان باد یمانی عبارت از نفس روحانی است که روح طرف راستا باشد * بارخدای بفتح اول بالف کشیده ورای مهمله زده وضم خای منقوطه ودال ابجد بالف کشیده ومثناة تحتانی زده حق تعالی را گویند جل جلاله ودر فرهنگی بدیدن آمده که ترجمهٔ مولی بارخدا است وپادشاهان بزرگ واولوالعزم واولوالامر را هم گویند وصاحب وخداوند را نیز گفته اند وشعرا بدین معنی ممدوح را بارخدا خوانند وآن لفظی است مرکب بمعنی خداوند رخصت وبار وبارخدایا یعنی خدای بزرگ * بارنگ وبوی بفتح اول بالف کشیده وفتح رای مهمله وسکون نون وکاف پارسی وبوی معلوم یعنی با آب وتاب وکروفر وباستعداد تمام * باستی بفتح اول بالف کشیده وفتح سین مهمله وکسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده بمعنی افتادگی وفروتنی آمده * باشکوفگی بفتح اول بالف کشیده وسکون شین منقوطه وضم کاف پارسی بواو رسیده وفتح نون وکسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده بمعنی باز کردگی آمده * باقلی بفتح اول بالف کشیده وسکون قاف وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده معروف است وآن غله باشد که در آشها کنند وبعربی باقلا گویند بتشدید لام بالف کشیده واکر گل آنرا در هاون از ریز بکوبند ودر آفتاب نهند وبدان خضاب کنند موی را بغایت سیاه کند * بالاخوانی بفتح اول بالف کشیده ولام بالف کشیده وفتح خای منقوطه وواو معدوله بالف کشیده وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده کنایه از ان است که کسی چیزی را زیاده از انچه هست وانماید * بالانی بفتح اول بالف کشیده ولام بالف کشیده وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده بمعنی اسپ کند واسپ بارگیر آمده * بالای بفتح اول بالف کشیده ولام بالف کشیده وسکون یای حطی اسپ جنیبت را گویند که اسپ کوتل باشد * بالش عالی بفتح اول بالف کشیده وکسر لام وشین منقوطه وعالی معلوم بمعنی مسند عالی آمده * باورچی بفتح اول بالف کشیده وفتح واو وسکون رای مهمله وکسر جیم پارسی بمثناة تحتانی رسیده چاشنی گیر را گویند که بر سر طعام می باشد کما فی القنیة وبمعنی طعام پز نیز آمده * باوردی بفتح اول بالف کشیده وفتح واو وسکون رای مهمله وکسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده منسوب بباورد وآن بلده ایست در خراسان ونوعی از آش آردهم هست * بایستهٔ هستی بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناة تحتانی وسکون سین مهمله وفتح مثناة فوقانی وکسر همزهٔ مبدله وهستی معلوم کنایه از ممکن الوجود است چنانکه شایستهٔ هستی واجب الوجود را گویند ومعنی بایسته ضروری ومحتاج الیه آمده * بپای بکسر اول وبای پارسی بالف کشیده ومثناة تحتانی زده امر بایستادن وتوقف کردن باشد یعنی بایست وتوقف کن وامر بدر نظر داشتن هم هست که از پا بیدن باشد * بپای پیل حی بفتح اول وبای پارسی بالف کشیده وسکون مثناة تحتانی وپیل حی معلوم بمعنی ترابه پر می آمده کذا فی موید الفضلا * بتکچی بفتح اول ومثناة فوقانی وسکون کاف وکسر جیم پارسی بمثناة تحتانی رسیده بمعنی نویسنده آمده * بچهٔ خونی بفتح اول وتشدید جیم پارسی وکسر همزهٔ مبدله وخونی معلوم اشک خونی را گویند که عاشقان وغمدیدگان را باشد * بچهٔ طاووس علوی بچه باضافت معلوم وطاووس بفتح طای حطی بالف کشیده وضم واو بواو ثانی رسیده وسکون سین مهمله وعلوی بهرسه حرکت عین مهمله معلوم کنایه از آفتاب وآتش وروز روشن ولعل ویاقوت آمده * بخت دندان خای بفتح اول وسکون خای منقوطه وکسر مثناة فوقانی ودندان خای با خای منقوطه معلوم بمعنی

بت بد وناموافق آمده ٭ برخردی بکسر اول وسکون خای منقوطه وفتح رای مهمله وکسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده بمعنی دانائی وهوشیاری آمده ودر فرهنگی بخای کسر موحده تحتانی لتح فم دیده شد ٭ بخسی بفتح اول وسکون خای منقوطه وکسر سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده بمعنی پژمرده از بی آب حاصل آمده وکد اعته شده را کویند ٭ بخشای بفتح اول وسکون خای منقوطه وشین منقوطه بالف کشیده ومثناة تحتانی زده امر بخشودن وبخشایدن آمده ای شفقت آور وشفقت آرنده را نیز کویند ٭ بدخشی بفتح اول وذال ابجد وسکون خای منقوطه وکسر شین قرشت بمثناة تحتانی رسیده منسوب به بدخشان ولعل بدخشانی را نیز کویند ٭ بدی بفتح اول وکسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده معروف است که ضد نیکی باشد ومخفف با دی چون ذها بمخاطب کنی ٭ بدری بفتح اول وسکون دال ابجد وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده بمعنی بدره آمده که عریطه زر وپول باشد ٭ برانی بفتح اول ورای مهمله بالف کشیده وکسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی زده مردمی را کویند که ذره عروس همراه داماد بخانه عروس روند وخانه کهنه وامثال آن باشد که ذرزمه برات مواجب برذم ذمند ٭ برتنی بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح مثناة فوقانی وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده غرور وتکبر وتجبر باشد ٭ برج اذری بضم اول وسکون رای مهمله وکسر جیم وهمزه بالف کشیده وفتح ذال معجمه وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده بمعنی برج آتشی آمده وآن سه برج است حمل واسد وقوس ٭ برج بادی برج معلوم وبادی بموحده تحتانی بالف کشیده وکسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده جوزا ودلو وميزان را کويند ٭ برج آبی برج معلوم وآبی بهمزه ممدوده وکسر موحده تحتانی بمثناة تحتانی رسیده سه برج اند عقرب وحوت وسرطان ٭ برج خاکی برج معلوم وخاکی بخای منقوطه بالف کشیده وکسر کاف بمثناة تحتانی رسیده سه برج اند ثور وسنبله وجدی ٭ برخی بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر خای منقوطه بمثناة تحتانی رسیده فدا شدن وقربان کردیدن را کویند وانچه در عوض چیزها بکسی دهند وبمعنی حصه وبهره وقسم آمده و بمثناة تحتانی مجهول بمعنی اندکی از بسیار آمده ٭ برخلچی بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح خای منقوطه وسکون لام وکسر جیم پارسی بمثناة تحتانی رسیده بمعنی ستیزکار آمده ٭ بردی بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده کیاهی است که بیخ او خورده میشود وتیز کیاهی است که در آب روید وبعضی کویند نام کیاهی است وآن بیشتر در مصر می باشد وازان کاغذ می سازند ونوعی از خرمای لطیف نیز بود که آنرا سنگ اشکنک خوانند وظروف سنگی را نیز کویند ٭ برزکری بفتح اول وسکون رای مهمله وزای هوز وفتح کاف پارسی وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده بمعنی کشاورزی آمده ٭ برزیکری بفتح اول وسکون رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده بمعنی برزکری است که کشاورزی باشد ٭ برقع کحلی بضم اول وسکون رای مهمله وضم قاف وکسر عین بی نقطه وضم کاف وسکون حای حطی وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده کنایه از شب آمده ٭ برک کازرونی بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر کاف پارسی وکاف بالف کشیده وفتح زای هوز وضم رای مهمله بواو رسیده وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده دوائی است که آنرا بشیرازی آموز وسنك وبتازی حزاکويند بکسر خای بی نقطه وزای هوز بالف کشیده ٭ برکری بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر کاف پارسی ورای مهمله بمثناة تحتانی رسیده مختصر برکیریست ٭ برکی بفتح اول وزای مهمله وکسر کاف بمثناة تحتانی رسیده کلاه درازی باشد که زاهدان بر سر کذارند وبتازی برنس خوانند وباین معنی با کاف پارسی هم دیده شده وبکسر رای مهمله طاقیه یا شد ٭ برماه مشك داری بفتح اول وسکون رای مهمله ومیم بالف کشیده وسکون های هوز وخشک داری معلوم ای خط سیاه بر رخسار محبوب داری ٭ برنایشی بفتح اول وسکون

رای مهمله ونون بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی وسکون شین منقوطه وکسر مثناة فوقانی بیای حطی رسیده بمعنی
پشتی وتعصب آمده چه برنا پشتی کردن بمعنی پشتی کردن وتعصب نمودن آمده * برنایی بفتح اول وسکون رای
مهمله ونون بالف کشیده ومثناة تحتانی بیای حطی رسیده بمعنی جوانی آمده * برنج کابلی بکسر اول وفتح رای
مهمله وسکون نون وکسر جیم وکاف بالف کشیده وضم موحده تحتانی رسیده تخمی است دوائی وآن کوچک
وبزرگ می باشد وکوچک آن بهتر است ورنگ آن مایل بسرخی است وطبیعت آن گرم وخشک است وجمع مفاصل
را نافع باشد * برهٔ دومادری بفتح اول وتشدید وفتح رای مهمله وکسر همزهٔ مبدله وضم دال ابجد وسبده
ومادری بکسر رای مهمله معلوم کنایه از کسی وچیزی باشد که از حوادث روزگار آزاری وکاهشی ونقصانی
بد وراه نیابد وتفصیل این اجمال آن است برهٔ که خواهند خوب وزود فربه شود از دو میش شیر دارباو شیر
میدهند * برومند بفتح اول وضم رای مهمله بواو مجهول رسیده وفتح میم وسکون نون وکسر دال ابجد
بمثناة تحتانی رسیده بمعنی برخوردار آمده * برهنه سری بفتح اول ورای مهمله وسکون های ملفوظه وفتح نون وهای
ثانی زده وسری معلوم بمعنی مجرمی وبیخرمی ومعترومی آمده * بری بفتح اول وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی
رسیده بمعنی پاک آمده ونیز پاک هستی ومعروف است که ضد عاری هم باشد * برزی بفتح اول وسکون رای
مهمله وفتح زای هوز بمثناة تحتانی رسیده بمعنی طفلی که از کوچه آورند وپرورش نمایند ونیز همه را بکار
وامر زدن هم باشد وزبانی خطا نیست * بساط مقراضی بکسر اول وسین مهمله بالف کشیده وکسر طای حطی
ومقراضی معلوم بساطی که آنرا بمقراض برید ه نقوش مختلفه پدید آید * بسربارکی بفتح اول وسین منقوط وسکون
رای مهمله وموحده تحتانی بالف کشیده وکسر رای قرشت بمثناة تحتانی رسیده بارگی که برسرشوانی علاوه بود * بسی بفتح
اول وکسر سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده بمعنی بسیاری وزیادتی باشد ودر فرهنگی یای معروف بدل ندیدن آمده پس معنی
بس هستی وبسنده هستی باشد * بسردستی بفتح اول وسین بی نقطه وکسر رای مهمله وفتح دال ابجد وسکون سین مهمله وکسر
مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده بمعنی بسرپنجگی واندک سعی آمده * بشتری بضم اول وسکون شین منقوطه وفتح مثناة
فوقانی وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده شخصی راگویند که علت شری داشته باشد وآن از نوعی آماس وورم
وزود میدکی وخوشی باشد که در بدن واعضای آدمی بهم رسد * بشکاری بفتح اول وسکون شین منقوطه وکاف
بالف کشیده وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده بمعنی کشت وزراعت آمده * بشکولی بکسر اول وسکون شین
منقوطه وضم کاف بواو مجهول رسیده وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده بمعنی سختی کشی وچستی وچابکی وهوشیاری
وقوی هیکلی وحریصی درکارها باشد وبفتح اول هم درست است واگر یا خطابی باشد بمعنی بشکول هستی باشد
* بشلنی بفتح اول وسکون شین منقوطه وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده یعنی بچسپی ودرآویزد * بصورنیم شبی بفتح
اول وضم صاد مهمله بواو رسیده ونیم شبی معلوم یعنی آه نیم شبی * بطرسرخانی بفتح اول وکسر طای حطی
وضم سین مهمله وسکون رای قرشت وخای منقوطه بالف کشیده وسکون موحده تحتانی وفتح زای هوز
بالف کشیده ومثناة تحتانی زده کنایه از صراحی شراب آمده * بغلتری بفتح اول وغین منقوطه وسکون لام وفتح
مثناة فوقانی وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده کنایه از خجالت وشرمندگی آمده * بغدادخالی بفتح اول
وسکون غین منقوطه ودال ابجد بالف کشیده وکسر دال مهمله وخالی با خای منقوطه معلوم کنایه از شکم خالی است
* بفتری بفتح اول وسکون فا وفتح مثناة فوقانی وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده بمعنی کارگاه جولاهی آمده وبمعنی
چوبی است که جولاهگان هنگام بافتن بر جامه میزنند * بکرایی بفتح اول وسکون کاف ورای مهمله بالف کشیده

وکسر یای حطی بمثناة تحتانی رسیده تمام میوه ایست میان نارنج و لیمو ولیکن کوچک تر از نارنج و بزرگ تر از لیمو میباشد و آن
در ولایت ایلک و شمالکاره بسیار است ۞ بکر پوشیده روی نکته از اول و سکون کاف و کسر رای مهمله و پوشیده روی
معلوم کنایه از شرابی است که آنرا هنوز از خم برنیاورده باشند ۞ بکروی بفتح اول و سکون کاف و فتح رای
مهمله و کسر واو بمثناة تحتانی رسیده یعنی بکرای آمده و آن میوه باشد نیز میان نارنج و لیمو لیکن از نارنج کوچک تر
و از لیمو بزرگ تر می باشد ۞ بگنی بفتح اول و سکون کاف پارسی و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده شرابی باشد که از ارزن برنج
و ارزن و امثال آن سازند و آنرا بعربی نبیذ و تلفظ ایکر بوزه گویند ۞ بلادر بفتح اول و لام بالف کشیده و ضم دال ابجد
و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده نوعی از معجونی است که از بلادر سازند ۞ بلبلانی بفتح اول و سکون لام و فتح
موحده تحتانی و لام بالف کشیده و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده طعامی است ترکان را کذا فی الشرفنامه و در علمی
قسمی از حلوا است و این لغت ترکی است ۞ بلبلی بضم اول و سکون لام و ضم موحده تحتانی و کسر لام بمثناة تحتانی
رسیده یعنی صراحی و کوزه و ساغر آمده و بمعنی شراب خم دیده شده و نوعی از زخم بود که آنرا بسیار لطیف و نازک سازند
و بالوان غیر مکرر رنگ کنند و جنسی از رد الوهم فست ۞ بلند پری بفتح اول و لام و سکون نون و دال ابجد زده و فتح بای
پارسی و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده تفاخر کردن و بزرگی نمودن و غرور بمعنی برسبیل خیالفه بخود بستن
و اگر بمثناة تحتانی برای خطاب باشد یعنی بلند پرستی بود ۞ بلندگرای بفتح اول و لام و سکون نون و دال و کسر کاف پارسی
و رای مهمله بالف کشیده و مثناة تحتانی زده آنکه میل بزرگی و عظمت کند ۞ بلندی بفتح اول و لام و سکون نون و کسر
دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده بمعنی بزرگی آمده ۞ بند بازی بفتح اول و سکون نون و دال مهمله و موحده تحتانی
بالف کشیده و کسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده نام بازی است که بازی گران چوبی در ازا ستاده کرده طنابها
می بندند و بازیگر هنری آب برگرده بران طنابها می دود و آن بازیرا در اصطلاحات بند بازی گویند
کذا فی العلمی ۞ بندق هندی بضم اول و سکون نون و ضم دال ابجد و سکون قاف و کسر قاف هوز و سکون نون و کسر
دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده بمثل پوست بمثل ارفندق که آن را زیر ته گویند و رنگ آن بسیاهی میزند گویند اگر آنرا
بکوبند و بیزند و داخل سرمه نمایند و در چشم کشند احولی را ببرد ۞ بن کوهی بفتح اول و کسر نون و ضم کاف پارسی
بواو مجهول رسیده و کسر های ملفوظه بمثناة تحتانی رسیده گیاهی است بسیار چرب از آن آش پزند و در موید الفضلا
بضم اول دیده شده ۞ بوریا کوب بضم اول بواو مجهول رسیده و کسر رای مهمله و مثناة تحتانی بالف کشیده و ضم
کاف بواو مجهول رسیده و کسر موحده تحتانی بمثناة تحتانی رسیده کنایه از خیاطی باشد که در خانه نوکنند
۞ بوجهلانی بضم اول بواو رسیده و کسر خای منقوطه و لام بالف کشیده و کسر نا بمثناة تحتانی رسیده کنایه از شیطان
است ۞ بوره ارمنی بضم اول بواو رسیده و فتح رای مهمله و کسر همزه مبدله و همزه و سکون رای ثانی و فتح میم
و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده شوره را گویند ۞ بوستان کلبانی بضم اول بواو مجهول رسیده و سکون سین مهمله
و فتح مثناة فوقانی بالف کشیده و کسر نون و کل نای با ضم کاف پارسی و نون معلوم کنایه از آسمان است ۞ بوی بضم
اول بواو مجهول رسیده و سکون مثناة تحتانی معروف است که رایحه باشد و بمعنی عطریات نیز آمده و بمعنی بهره و نصیب و
امید و محبت و آرزو و خواهش و خوی و طبیعت و طمع فهم آمده و بضم اول بمعنی باشی آمده و در فرهنگی ببای واو
مجهول معروف هم دیده شده ۞ بوی سای بضم اول بواو مجهول رسیده و سکون مثناة تحتانی و سین مهمله بالف کشیده
و مثناة تحتانی زده سنگی باشد که عطریات بدان بسایند ۞ بوی یکرنگی بضم اول بواو مجهول رسیده و کسر مثناة
تحتانی و یکرنگی معلوم بمعنی اتحاد و محبت بی ریا آمده کذا فی الفتیه ۞ بهرامی بفتح اول و سکون های ملفوظه

وراى مهمله بالف كشيده وكسر ميم بمثناة تحتانى رسيده بمعنى دلاورى وعون ريزى آمده * بهشتى بكسر اول وهاى هوز وسكون شين منقوطه وكسر مثناة فوقانى بمثناة تحتانى رسيده كنايه از خوش صورت وخوبروى آمده وصالح ونيكوكار را نيز گفته اند * بهشتى روى بهشتى معلوم وروى بضم راى مهمله بواو رسيده ومثناة تحتانى زده كنايه از خوبروى وخوش صورت باشد * بهى بكسر اول وهاى مدوره بمثناة تحتانى رسيده بمعنى نيكوئى وخوبى آمده ونيز نام ميوه ايست معروف * بى بى بكسر فرد وموحده تحتانى بهردو مثناة تحتانى رسيده خاتون خانه وزن نيكوكار را گويند * بى تماشى بكسر اول بمثناة تحتانى مجهول رسيده وفتح مثناة فوقانى وهاى حطى بالف كشيده وكسر شين منقوطه بمثناة تحتانى رسيده بمعنى بى باكى وبيكنوشدن آمده * بيخ كوهى بكسر اول بمثناة تحتانى رسيده وكسر خاى منقوطه وضم كاف بواو مجهول رسيده وكسر هاى مدوره بمثناة تحتانى رسيده بيخ تفتى است كه شوكران باشد وآنرا بيونانى تودريون گويند وبعضى آنرا ازتفت آورند وتفت از اعمال يزداست * بيدارى بكسر اول بمثناة تحتانى مجهول رسيده ودال مهمله بالف كشيده وكسر راى قرشت بمثناة تحتانى مجهول رسيده بمعنى اهل دلى وهوشيارى آمده * بيد طبرى بكسر اول بمثناة تحتانى مجهول رسيده وكسر دال ابجد وفتح طاى حطى وسكون موحده تحتانى وكسر راى مهمله بمثناة تحتانى رسيده نام درختى است كه هفده نوع است وآنرا گربه بيد نيز گويند پنبهٔ آن چون پنبهٔ گربه است وبعضى برآنند كه نوعى از بيد باشد وبعضى بيد مشك را بيد طبرى گويند وبعضى بيد موله را گويند كه بيد مجنون باشد * بيرزى بكسر اول بمثناة تحتانى مجهول رسيده وراى مهمله ساكن وفتح زاى هوز وسكون مثناة تحتانى بمعنى باشد مانند مصطكى سياه وخشك وكنده وبد بو طبيعت آن گرم وخشك است عرق النسا ونقرس را نافع است وحيض را براند وبچه مرده از شكم بيندازد ودر مرهمها نيز داخل كنند * بيزى بكسر اول بمثناة تحتانى رسيده وكسر راى مهمله بمثناة تحتانى ثانى رسيده بمعنى فرش وفروش وگسترنى باشد * بيزبانى بكسر اول بمثناة تحتانى مجهول رسيده وفتح زاى هوز وموحده تحتانى بالف كشيده وكسر نون بمثناة تحتانى رسيده بمعنى خاموشى آمده * بيستگانى بكسر اول بمثناة تحتانى رسيده وسكون سين مهمله وفتح مثناة فوقانى وكاف فارسى بالف كشيده وكسر نون بمثناة تحتانى رسيده مواجب لشكريان وماهيانهٔ نوكران وهرچيزى كه بجهت ايشان مقرر كرده باشند * بيضهٔ خاكى بفتح اول وسكون ياى حطى وفتح ضاد معجمه وكسر همزهٔ مبدله وخاى منقوطه بالف كشيده وكسر كاف بمثناة تحتانى رسيده بيضهٔ كه ماكيان بى جفتى نرمى اندازد ونيز زمين را گويند كل انى القنية * بيغمى بكسر اول بمثناة تحتانى مجهول رسيده وفتح غين منقوطه وكسر ميم بمثناة تحتانى رسيده معروف است كه بى غم بودن باشد * بيلاى بكسر اول بمثناة تحتانى رسيده ولام بالف كشيده وياى حطى زده بلغت ژند وپاژند چاه را گويند مطلقا كه عربان بير خوانند * بيمورى بكسر اول بمثناة تحتانى رسيده وضم ميم بواو رسيده وكسر راى مهمله بمثناة تحتانى رسيده بمعنى مهابت وصلابت آمده * بينائى بكسر اول بمثناة تحتانى رسيده ونون بالف كشيده ومثناة تحتانى اول بثانى زده بمعنى ديده ور وبيننده گى آمده وگاه بينائى گويند وازان چشم اراده نمايند كه عين است * بينمازى بكسر اول بمثناة تحتانى مجهول رسيده وفتح نون وميم بالف كشيده وكسر زاى هوز بمثناة تحتانى رسيده كنايه از حيض آمدن زنان باشد * بيوكانى بفتح اول وضم مثناة تحتانى بواو مجهول رسيده وكاف پارسى بالف كشيده وكسر نون بمثناة تحتانى رسيده بمعنى عروسى آمده ودر فرهنگى بجاى مثناة تحتانى اول نون هم ديده شده ليكن با مثناة تحتانى اصح است كه بيوك بمعنى عروس آمده * بى نيازى بكسر اول بمثناة تحتانى رسيده وكسر نون ومثناة تحتانى بالف كشيده وكسر زاى هوز بياى حطى رسيده بمعنى غير محتاجى وتوانگرى وبى احتياجى آمده چه نياز بمعنى احتياج است

بحر سوم از قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان بای پارسی و آن مشتمل است بر بیست و یک چشمه چشمهٔ اول

بحر سوم از قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان بای پارسی با الف

● پا بفتح اول بالف کشیده معروف است که بتازی رجل خوانند و بمعنی قدرت و قوت و تاب و طاقت نیز آمده ● پاپا بفتح هر دو بای پارسی بفرد و الف کشیده پاپ را گویند که خلیفهٔ دین عیسی علیه السلام باشد ● پا برجا بفتح اول بالف کشیده و فتح موحدهٔ تحتانی و سکون رای مهمله و جیم بالف کشیده بمعنی ثابت قدم و دایم و همیشه آمده ● پارسا بفتح اول بالف کشیده و سکون رای مهمله و سین معجم بالف کشیده پرهیزکار و دور از معاصی و زاهد را گویند و بمعنی پارسی هم آمده است و جمع آن پارسیان است ● پالا بفتح اول بالف کشیده اسپ جنیبت را گویند که آن اسپ کوتل باشد و بمعنی صاف کننده هم آمده است لیکن بدون ترکیب مستعمل نیست همچو ترشی پالا و می پالا و امر بپالودن هم هست یعنی بپالا و صاف کن و بمعنی فاعل هم آمده که پالاینده باشد و آویختن را نیز گویند و بلغت ژند و پاژند بمعنی فریاد و فغان باشد ● پایا بفتح اول بالف کشیده و مثناة تحتانی بالف کشیده بمعنی قایم آمده چنانکه گویند عرض پایا بجسم است یعنی عرض قایم بجسم است ● پیلیا بفتح اول و سکون بای پارسی و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده و لای پارسی بالف کشیده بلغت ژند و پاژند جامه و قبا را گویند ● پخشا بفتح اول و سکون خای منقوطه و شین منقوطه بالف کشیده بمعنی مضایقه و دریغ آمده و مضایقه کردن و دریغ داشتن را نیز گویند ● پخته نک پیرها بضم اول و سکون خای منقوطه و فتح مثناة فوقانی و کسر همزهٔ مبدله و تک پیرها معلوم یعنی معقولات ● پذیرا بفتح اول و کسر ذال منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله بالف کشیده قبول کننده و فرمان بردار و سخن شنونده و پیش رونده و روان شونده را گویند چه پذیرائی بمعنی فرمان برداری باشد و بمعنی هیولا نیز بنظر آمده که در برابر صورت است و تفسیر مقبول هم هست که قبول کرده شده باشد و بمعنی استقبال و پیشوا هم آمده ● پردا بفتح اول و سکون رای مهمله و دال ابجد بالف کشیده بمعنی فردا آمده که در تازی غد گویند ● پرسا بضم اول و سکون رای مهمله بالف کشیده یعنی پرسنده و خبر گیرنده آمده ● پروا بفتح اول و سکون رای مهمله و واو بالف کشیده بمعنی توجه و التفات و میل آمده و پرواز و پرورش و پرداخت و پراخت و داشتن را نیز گفته اند و بمعنی طاقت و آرام و صبر نیز دیده شده و ترس و باک و سر و برگ را هم خوانند ● پری افسا بفتح اول و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و فتح همزه و سکون فا و سین مهمله بالف کشیده شخصی را گویند که برای تسخیر جن افسون بخواند و بمعنی افسون گر نیز آمده ● پسا بفتح اول و سین معجم بالف کشیده بمعنی پسا آمده و آن شهری است در ملک فارس و فسا معرب آن است ● پستا بفتح اول و سکون سین مهمله و مثناة فوقانی بالف کشیده بر کاری رفتن که قبل از این در آن شروع شده باشد ● پنجپا بفتح اول و سکون نون و جیم و بای پارسی بالف کشیده خرچنگ را گویند و آن جانوری است که در خشکی و آب هر دو می باشد و بتازی سرطان خوانند و نیز نام برج چهارم است از دوازده برج فلکی ● پنج دعا بفتح اول و سکون نون و جیم و ضم دال ابجد و عین مهمله بالف کشیده کنایه از صلوات خمسه است ● پورسقا بضم اول بواو رسیده و کسر رای مهمله و فتح سین مهمله و تشدید و فتح قاف بالف کشیده نام مردی عالم ربانی و زاهد ترین خلایق یزدانی که صنعا نیز نام داشت در راه بر دختر مجوسی عاشق شد و دین مغان اختیار کرد چون آن دختر بحبالهٔ او در آمد حق تعالی او را و آن منکوحهٔ او را و بیشتر طایفهٔ مجوسان را هدایت و معرفت دین اسلام روزی کرد گویند مقتصد مریدی داشت ● پورسینا بضم اول بواو رسیده و کسر رای مهمله و سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده و نون بالف کشیده نام ابوعلی است و بعضی گویند سینا نام جد

ابوعلی است وبعضی گویند لقب شیخ ابوعلی است وبجای کسر سین مهمله فتح هم درست است * پورعلی رابضم
اول بواو رسیده وکسر رای مهمله وفتح عین مهمله وسکون ذال منقوطه وزای مهمله بالف کشیده در اصطلاح
بمعنی شراب انگوری آمده کل انی ملا را لا فاضل * پورعنقا بضم اول بواو رسیده وکسر رای مهمله وفتح عین
مهمله وسکون نون وقاف بالف کشیده لقب زال پدر رستم است که دستان نام داشت گویند او را سیمرغ
بزرگ کرده وقصهٔ آن در شاهنامه مسطور است وسیمرغ را عنقا نیز گویند * پوشا بضم اول بواو رسیده وشین
منقوطه بالف کشیده بمعنی پوشنده و پوشندگی آمده * پویا بضم اول بواو رسیده ومثناة تحتانی بالف کشیده
بمعنی دونده آمده وروینده رانیز گفته اند * پیچپا بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وسکون جیم پارسی
وبای پارسی بالف کشیده خرچنگ را گویند که بعربی سرطان خوانند * پیرا بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده
ورای مهمله بالف کشیده بمعنی پیراینده آمده وآن شخصی است که چیزی را کم کند بواسطهٔ خوش آیندگی
همچو دلاک وسرتراش که موی زیادتی را بکند وباغبان که شاخهای زیادتی را ببرد برخلاف مشاطه وبمعنی خالی
کردن چیزی را از عیب ومنقح کردن وساختن وپرداختن نیز آمده * پیردوتا بکسر اول بمثناة تحتانی
رسیده وکسر رای مهمله وضم دال ابجد بواو رسیده ومثناة فوقانی بالف کشیده کنایه از آسمان است
* پیش آتش است پس دریا بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وهمزه بالف کشیده وفتح مثناة فوقانی وشین منقوطه
ساکن وحرف ربط وپس دریا معلوم بمعنی همه عالم پر از حوادث است کل انی الموابد وآن ضرب مثل است بوکار
سخت در حق کسیکه دشوار پیش آید واو را هیچ چاره نباشد * پیشوا بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده
وسکون شین منقوطه وواو بالف کشیده سرگروه وپیشرو مردمان را گویند که بتازی مقتدا خوانند ونوعی
از جامهٔ هم هست که زنان پوشند * پیشرو لشکر صحرا بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وسکون شین
منقوطه وفتح رای مهمله وکسر واو وفتح لام وسکون شین منقوطه وفتح کاف وکسر رای مهمله وصحرا معلوم بمعنی
گورخر آمده وآن جانوری است شبیه بخر * پیکران مانا بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وفتح کاف ورای
مهمله بالف کشیده وکسر نون ومیم بالف کشیده ونون بالف کشیده عالم برزخ را گویند وآن عالم است
درمیان ملک وملکوت * پیل بالا بکسر اول وسکون مثناة تحتانی ولام وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده ولام بالف کشیده
بلندی که موازی بالای پیل باشد خواه تودهٔ غله باشد خواه مال ونیز کنایه از بسیار آمده * پیل پا بکسر اول وسکون
مثناة تحتانی ولام وبای پارسی بالف کشیده نام مرضی است که پای آدمی ورم کند ومانند پای پیل بزرگ شود
وآن را بتازی داء الفیل خوانند وستونی رانیز گویند که سقف خانه بران قرار گیرد ونوعی از قدح بزرگ شراب
خوری باشد ونام حربه ایست که بیشتر زنگیان دارند * پیل معلق درهوا بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وکسر لام
وضم میم وفتح عین مهمله وتشدید وفتح لام وسکون قاف ودرهوا معلوم کنایه از ابر آمده که بتازی آنرا سحاب
خوانند * پیلوا بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وفتح لام وواو بالف کشیده بمعنی دارو فروش وعطار آمده

چشمهٔ دوم بحر سوم از قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان با پارسی با بای تازی وپارسی

* باب بفتح اول بالف کشیده وموحدهٔ تحتانی زده خلیفه دین عیسی علیه السلام را گویند وبجای موحدهٔ تحتانی
بای پارسی هم دیده شده * بادرکاب بفتح اول بالف کشیده وفتح دال ابجد وسکون رای مهمله وکسر رای
قرشت وکاف بالف کشیده وموحدهٔ تحتانی زده بمعنی سوار وسواری سفر آمده وکنایه از مهیا شدن ومستعد بودن
اسباب سفر هم هست ودم نزع رانیز گفته اند که ابتدای سفر آخرت است وهر چیزی که نزدیک بظاهر شدن باشد

عموما شراب را که مایل بترشی بود ٭ باشد خصوصاً ٭ پارکاب اول بالف کشیده و کسر رای مهمله و کاف بالف کشیده
و موحدهٔ تحتانی زده بمعنی پا در رکاب آمده ٭ پادیاب بفتح اول بالف کشیده و سکون دال ابجد و مثناة تحتانی بالف
کشیده و موحدهٔ تحتانی زده بمعنی شستن و پاکیزه ساختن چیزها باشد بادعا خواندن ٭ پاروب بفتح اول بالف
کشیده و ضم رای مهمله بواو رسیده و موحدهٔ تحتانی زده پیرزال و زن پیر را گویند و بیل مانندی باشد از
چوب که بدان برف بروبند ٭ پاریاب بفتح اول بالف کشیده و کسر رای مهمله و مثناة تحتانی بالف کشیده و موحدهٔ
تحتانی زده و زراعتی را گویند که باب آبگیر و امثال آن مزروع شود ٭ پاشیب بفتح اول بالف کشیده و کسر شین معجمه
بمثناة تحتانی مجهول رسیده و موحدهٔ تحتانی زده زینه پایه و نردبان را گویند ٭ پایاب بفتح اول بالف کشیده و
مثناة تحتانی بالف کشیده و سکون موحدهٔ تحتانی آبی را گویند که پا بر زمین آن برسد و از آنجا پیاده توان گذشت
بر خلاف غرقاب و تاب و طاقت و مقاومت را نیز گویند و ته حوض و دریا را نیز گفته اند که بتازی قعر خوانند
و چاهی و آب انباری را هم گفته اند که زینه پایها بر آن ساخته باشند تا مردم بآسانی آب از انبار برآرند و بمعنی
همیشگی و پایندگی و باقی بودن هم دیده شده ٭ پای شیب بفتح اول بالف کشیده و کسر مثناة تحتانی و شین منقوطه
بمثناة تحتانی مجهول رسیده و موحدهٔ تحتانی زده عقبه ایست بجهت رمی جمرات که یکی از اعمال حج است
٭ پای کوب بفتح اول بالف کشیده و سکون مثناة تحتانی و ضم کاف بواو مجهول رسیده و موحدهٔ تحتانی زده رقاص و سماع کننده را
گویند و امر باین معنی هم هست یعنی برقص و رقاصی کن ٭ پرتاب بفتح اول و سکون رای مهمله و مثناة فوقانی بالف کشیده و موحدهٔ
تحتانی زده بمعنی انداختن آمده و نوعی از تیر هم هست که آنرا بسیار دور توان انداخت ٭ پنجاب بفتح اول و سکون نون و جیم
بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی زده ولایتی است از هندوستان که لاهور از توابع آن باشد ٭ پوپ بضم اول بواو مجهول
رسیده و موحدهٔ تحتانی زده کاکل مرغان را گویند و آن پر چندی است بر سر ایشان که از پرهای مقرری درازتر و بیشتر میباشد
و با بای فارسی شانه سر را گویند و آنرا مرغ سلیمان هم خوانند چنانچه شب پره را مرغ عیسی ٭ پورشسب بضم اول بواو رسیده
و کسر رای مهمله و فتح شین منقوطه و سکون سین مهمله و موحدهٔ تحتانی زده نام پدر زردشت است که پیر آتش پرستان
باشد ٭ پولاب بضم اول بواو رسیده و لام بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی زده بمعنی حس باشد و پولابی بمعنی حسی یعنی آنچه
بحس و نظر در آید ٭ پاینسب بفتح اول بالف کشیده و کسر مثناة تحتانی و فتح نون و سین سعفص و موحدهٔ تحتانی زده بمعنی
قوت آبا و اجداد آمده ٭ پوسیده چوب بضم اول بواو رسیده و کسر سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد
و های ملفوظ زده و ضم جیم فارسی بواو مجهول رسیده و موحدهٔ تحتانی زده چوبی است که در شب بطور انگشت
سوزان و کرمک شب تاب درخشد و چوب کهنه و پوسیده را نیز گویند ٭ پیزآب بفتح اول و کسر نون بمثناة تحتانی
رسیده و زای معجمه ساکن و فتح همزه بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی زده بمعنی آب پیز آمده ٭ پنکوب بفتح اول و سکون نون
و ضم کاف بواو مجهول رسیده و موحدهٔ تحتانی زده اچار که از مغز جوز و جغرات و غیره سازند ترش بود و بجای
موحدهٔ تحتانی بای فارسی هم دیده شده و بجای نون مثناة فوقانی هم بنظر آمده ٭ پیاب بفتح اول و مثناة تحتانی
بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی زده بمعنی پایاب آمده که بن حوض و ته دریا باشد و بتازی قعر گویند و نهایت هر چیز
را نیز گفته اند و بمعنی تاب و طاقت هم آمده ٭ پیترسب بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون مثناة فوقانی و فتح رای
مهمله و سکون سین مهمله و بای فارسی نام پدر پورشسب است که جد زردشت باشد چه پورشسب نام پدر زردشت
آتش پرست است ٭ پیر سراندیب بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و کسر رای مهمله و فتح سین سعفص و سکون رای
قرشت و فتح همزه و سکون نون و کسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده و موحدهٔ تحتانی زده کنایه از آدم علیه السلام است

بهای موحدهٔ تحتانی بای پارسی هم درست است * پیشاب بکسر اول بمثناةٔ تحتانی رسیده و شین منقوطه بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی زده معروف است که بتازیش بول خوانند کذا فی القنیة

چشمهٔ سوم بحر سوم از قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان بای پارسی با مثناةٔ فوقانی

* پات اول بالف کشیده و مثناةٔ فوقانی زده اورنگ و تخت و سریر را گویند و در فرهنگی بدین آمده که لفظ هندی بود مفرس کرده اند در اصل پات با تای هندی بود تای هندی را با مثناةٔ فوقانی بدل کردند پات شد * پادست بفتح اول بالف کشیده و فتح دال ابجد و سکون سین مهمله و مثناةٔ فوقانی بمعنی نسیه آمده و آن خریدن چیزی است امروز که فردا قیمت بدهند * پالوده‌کشت بفتح اول بالف کشیده و ضم لام بواو رسیده و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده و کشت بفتح کاف پارسی معلوم یعنی از بدیها پالوده‌کشت ای پاک کشت * پای‌بست بفتح اول بالف کشیده و سکون مثناةٔ تحتانی و فتح موحدهٔ تحتانی و سین مهمله و مثناةٔ فوقانی زده کنایه از مقید و گرفتار و بیکار و استاده و منتظر و اسیر محبت آمده * پای‌خست بفتح اول بالف کشیده و سکون مثناةٔ تحتانی و فتح خای منقوطه و سکون سین مهمله و مثناةٔ فوقانی چیزی را گویند که در زیر پا کوفته و مالیده شده باشد اعم از زمین و چیزی دیگر * پای‌خوست بفتح اول بالف کشیده و سکون مثناةٔ تحتانی و فتح خای منقوطه و واو معدوله و سین مهمله و مثناةٔ فوقانی زده بمعنی پای‌خست آمده و آن زمین یا چیزی دیگر بود که در زیر پامالیده و کوفته شده باشد * پایست بفتح اول بالف کشیده و کسر مثناةٔ تحتانی و سین مهمله و مثناةٔ فوقانی زده بمعنی بقا و ثبات کرده و پاینده * پت بفتح اول و سکون مثناةٔ فوقانی اماربی باشد که بر کاغذ دهند و پشم نرمی را نیز گویند که از بن موی بز بر وید و آن را بشانه برآورند و از آن شال بباف[ند] * پتت بکسر اول و فتح مثناةٔ فوقانی و مثناةٔ ثانی زده بمعنی توبه و استغفار آمده * پتفت بفتح اول و مثناةٔ فوقانی و سکون فا و مثناةٔ فوقانی ثانی بمعنی پتت آمده که توبه و استغفار و بازگشت از گناهان باشد * پخت بفتح اول و سکون خای منقوطه و مثناةٔ فوقانی بمعنی پهن و بخش آمده مثل آنکه چیزی در زیر پای آدمی یا حیوان دیگر یا در زیر چیزی دیگر پهن شده باشد گویند پخت شد و بخش کردید و در فرهنگی بمعنی تخم پنبه هم بدین آمده و بضم اول ماضی پختن است و لکد را نیز گفته اند مطلقا خواه اسپ بر کسی زند خواه آدم و خواه حیوانات دیگر * پختکان حقیقت بضم اول و سکون خای منقوطه و فتح مثناةٔ فوقانی و کاف بالف کشیده و کسر نون و حقیقت معلوم کنایه از واصلان حقیقت آمده * پذیرفت بکسر اول و ذال معجمه بمثناةٔ تحتانی رسیده و ضم رای مهمله و فا و مثناةٔ فوقانی زده یعنی قبول کرد و معترف شد چه پذیرفتن بمعنی قبول کردن و معترف شدن آمده * پرداخت بفتح اول و سکون رای مهمله و دال ابجد بالف کشیده و خای منقوطه و مثناةٔ فوقانی زده ماضی خالی کردن و فارغ گشتن باشد یعنی خالی کرد و فارغ گشت و ماضی آراستن و جلا دادن و درساختن و مرتب کردن نیز هست یعنی آراست و جلا داد و درساخت و مرتب کرد اند و نقاشان و غیر ایشان پرداز و مصنوعات خود را نیز گویند و کاهی در تقبیح و تحسین کسی هم استعمال کنند چنانچه گویند دیدی و شنیدی که فلان کس چه پرداخت * پرداخت بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح دال ابجد و خای منقوطه و مثناةٔ فوقانی زده مخفف پرداخت است یعنی خالی کرد و فارغ شد و آراست و جلا داد و مرتب کرد اند و درساخت * پردهٔ عنکبوت بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح دال ابجد و کسر همزهٔ مبدله و عنکبوت معلوم بمعنی تنیدهٔ عنکبوت و نوعی از علل چشم است * پررفت بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر رای قرشت ثانی بمثناةٔ تحتانی رسیده و خای منقوطه و مثناةٔ فوقانی زده یعنی عاجز شد * پردهٔ یاقوت پرده باضافت معلوم و یاقوت بمثناةٔ تحتانی بالف کشیده و ضم کاف بواو رسیده

ومثناة فوقانی زده نام پرده ایست از موسیقی ● پرست بفتح اول وراء مهمله وسین معجمه ومثناة فوقانی زده
بمعنی پرستنده وپرستار آمده وشخصی را نیز گویند که در وهم وپندار خود یعنی در فکر وخیال خود مانده باشد
● پریدخت بفتح اول وکسر راء مهمله بمثناة تحتانی رسیده وضم دال ابجد وخاء منقوطه ومثناة فوقانی زده
نام دختر پادشاه چین است که سام نریمان عاشق او گشته وزال از وبهم رسید ● پسادست بفتح اول وسین مهمله
بالف کشیده وفتح دال ابجد وسین معجمه ومثناة فوقانی زده بمعنی نسیه آمده یعنی امروز چیزی بخورند وقیمت آن را
بعد از چند روز دهند ● پست بکسر اول وسین معجمه ومثناة فوقانی زده هر آرد را گویند عموما وآردی که گندم
وجو ونخود آنرا بریان کرده باشند خصوصا وآن را بتازی سویق خوانند چه سویق الشعیر آرد جو بریان کرده
وسویق الحنطه آرد گندم بریان کرده را گویند ونیز مرکبی باشد که بعضی از جله نشینان وفقیران وجوکیان
هند وستان از جگر آهو ومغز بادام وامثال آن سازند هر گاه که مقدار پسته از آن بخورند تا چند روز محتاج
طعام نشوند وبفتح اول معروف است که نقیض بلند باشد وزمین هموار را نیز گویند وبمعنی خراب هم آمده
که در مقابل آباد است وکنایه از مردم بخیل وخسیس ودون همت باشد ونزد محققین آنکه نتواند ببال همت
پرواز وعروج بعد از کمالات حقانی بامرتبه از مراتب دیگر کند ● پستادست بفتح اول وسکون سین مهمله ومثناة
فوقانی بالف کشیده وفتح دال ابجد وسین مهمله وتای قرشت زده بمعنی نسیه آمده وآن خریدن اسباب
واجناسی است که بعد از چند روز قیمت دهند ● پشت بضم اول وشین منقوطه ومثناة فوقانی زده معروف است
وبعربی ظهر خوانند ونام بلده ایست در نواحی نیشابور مشتمل بر دویست وبیست وشش قریه وچون این بلده
بمنزله پشتی باشد نیشابور را بدین نام خوانند ونام قریهٔ هم هست از ولایت بادغیس در خراسان وپناه وپشتیبان
ویاور هر چیز را نیز گویند وحیز ومخنث را هم گفته اند ● پشت بست بضم اول وسکون شین منقوطه ومثناة فوقانی وفتح
موحدهٔ تحتانی وسین مهمله ومثناة فوقانی زده گلیمی یا شالی یا چادری باشد که برزیگران وباغبانان چیزی دران نهند
وبر پشت بندند ● پلشت بفتح اول ولام وشین منقوطه ومثناة فوقانی زده پلید ومردار وناپاک وچرکن ونکبتی را گویند ودر
فرهنگی بکسر لام دیده شده ● پنج انگشت بفتح اول وسکون نون وجیم وفتح همزه وسکون نون وضم کاف وشین
منقوطه ومثناة فوقانی زده معروف است ونیز نام نباتی است که آنرا دل آشوب نامند وبوته ودرخت آن در کنار
رودخانه ها روید وبرگ آن مانند برگ شاهدانه باشد وآن را بتازی ذو خمسه اصابع خوانند وتخم آن را
حب الفقد گویند ودر علت استسقا بکار برند واشنان را نیز گفته اند ونام موضعی هم هست نزدیک براهنهٔ تبریز
وبحذف همزه هم آمده که پنجنگشت باشد ومعرب آن فنجنکشت است اگر شهوة بر زنان غلبه کند قدری از ان
در زیر ایشان دود کنند در حال بنشاند ● پنج شاخ درخت بفتح اول وسکون نون وجیم وشین منقوطه بالف
کشیده وکسر خای منقوطه ودرخت معلوم کنایه از پنج انگشت دست است ومعنی ترکیبی ظاهر است ● پنج شاخ دست
بفتح اول وسکون نون وجیم وشین منقوطه بالف کشیده ودست معلوم بمعنی پنج شاخ درخت است ● پنج نوبت
بفتح اول وسکون نون وجیم وفتح نون وسکون واو وفتح موحدهٔ تحتانی ومثناة فوقانی زده کنایه از پنج وقت نماز است
ونیز پنج نوبتی که بر در شاهان میزنند وآن پنج نوبت از عهد سلطان سنجر مقرر شد پیش از ان در زمان سکندر
سه نوبت میزدند گویند دشمنان دولت سلطان سنجر افسون خوانان را برای هلاک او نشاندند ● بود لله هیچ
در ما بار نافع نیفتاد روز بروز ضعف او مضاعف میشد دانایان قرار دادند که غیر وقت نوبت باید زد وآواز
باید داد که سلطان سنجر مرد وپادشاهی دیگری نشست چنین کردند بشنیدن این افسون خوانان شغل خود را

کذاشتند سلطانرا صیت حاصل شد با زازان پنج نوبت مبارك كرفتند و نیز پنج آلهٔ اعلام که در جنك و شادی بردر ملوك زنند چنانچه دهل و دمامه و طبل و سنج و دف * پنج نوش سلامت بفتح اول و سکون نون وجیم و نوش سلامت معلوم کنایه از پنج حواس خمسهٔ باطنه است و معنی ترکیبی معجون سلامت است زیرا که پنج نوش معجونی است مرکب از پنج چیز * پنداشت بکسر اول و سکون نون و دال ابجد بالف کشیده و شین منقوطه و مثناة فوقانی زده دانستن بکمان * پوت بضم اول بواو رسیده و سکون مثناة فوقانی جکر کوسپند را کویند و لهذا قلیهٔ که از جکر کوسپند سازند قلیهٔ پوتی خوانند و بمعنی لوت هم آمده که اقسام خوردنیها و انواع اطعمه و اشربه باشد و نوعی از خربزه هم هست * پوخت بضم اول بواو مجهول رسیده و سکون خای منقوطه و مثناة فوقانی بمعنی پخت آمده که از پختن است * پودات بضم اول بواو رسیده و دال ابجد بالف کشیده و مثناة فوقانی زده بمعنی محسوس آمده و پوداتات بمعنی محسوسات است یعنی انچه بنظر و حس درآید * پوران دخت بضم اول بواو رسیده و رای مهمله بالف کشیده و سکون نون و ضم دال ابجد و خای منقوطه و مثناة فوقانی زده بمعنی پسر است نه دختر نه یك پسر بلك چندین پسر است چه پوران جمع پسر باشد و آن نام دختر خسرو پرویز است که پیش از آزرمیدخت پادشاهی کرده و او را بدین نام بجهت آن خوانده اند که از وکارهای مردانه بظهور آمده است و او را توران دخت با تای قرشت نیز کویند باین اعتبار که از نسل ملوك ترکان بوده * پوست بضم اول بواو مجهول رسیده و سین مهمله و تای قرشت زده معروف است و بمعنی غیبت هم آمده که بد کوئی و مذمت باشد * پیست بکسر اول و مثناة تحتانی مجهول و سین مهمله و مثناة فوقانی هرسه زده شخصی را کویند که علت برص و جذام داشته باشد * پیروزه طشت بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و ضم رای مهمله بواو رسیده و فتح زای هوز و سکون های مدوره و طشت بفتح طای حطی و سکون شین منقوطه و مثناة فوقانی معلوم کنایت از آسمان است * پیشادست بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح شین منقوطه بالف کشیده و فتح دال ابجد و سین مهمله و مثناة فوقانی زده بمعنی اجرت پیشی کفته اند و بمعنی پیشدستی هم آمده و نقد را نیز کویند که در مقابل نسیه باشد * پیش دست بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون شین منقوطه و فتح دال ابجد و سین مهمله و مثناة فوقانی زده بمعنی پیشادست آمده که اجرت پیش دادن و پیشدستی کردن و غالب شدن و سبقت نمودن باشد و صدر مجلس را نیز کفته اند و بمعنی مدکار هم دیده شده و نقد را نیز کفته اند که نقیض نسیه باشد * پیوست بفتح اول و سکون مثناة تحتانی و فتح واو و سین مهمله و مثناة فوقانی زده بمعنی پیوسته آمده که مدام و دایم و همیشه باشد و بمعنی پیوند هم هست که ماضی پیوستن و پیوند کردن و الحاق باشد و باصطلاح محققین وصول سالك است از قید تقیید بدرجهٔ اطلاق حقیقت یعنی نقطه اش بدایره و قطره اش بمحیط واصل شد

چشمهٔ چهارم و پنجم بحر سوم از قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان بای پارسی با جیم تازی و پارسی و خای منقوطه

* پارنج بفتح اول بالف کشیده و فتح رای مهمله و نون و جیم زده زری باشد که بشاعران و مطربان و امثال اینها دهند تا در جشن و میزبانی حاضر شوند و زری را نیز نامند که باجرت قاصدان دهند * پازاج بفتح اول بالف کشیده و زای هوز بالف کشیده و جیم پارسی زده دایهٔ شیرده هند و ماماچه را کویند که بتازی قابله و مرضعه خوانند * پایرنج بفتح اول بالف کشیده و سکون مثناة تحتانی و فتح رای مهمله و نون و جیم زده بمعنی پارنج است و آن زری است که باجرت بقاصدان دهند و نیز انچه بشاعران و مطربان دهند که در مجلس و میزبانی حاضر شوند * پچ بفتح اول و سکون جیم بمعنی کوه آمده که بتازی جبل کویند * پچ پچ بضم هردو بای پارسی و سکون هردو جیم پارسی حرف زدن آهسته را کویند و کلمهٔ باشد که شبانان بز را بدان پیش خود خوانند و نوازش کنند * پخچ بفتح اول و سکون

های منقوطه وجیم پارسی بمعنی بهی باشد واین در آن مقام گویند که چون میوه ومثل آن از بر بالای بزرگان
و باغبانان افتد و بهن گردد گویند بهج کرده کذا فی الشرفنامه و در لسان الشعرا بمعنی بخش است * برخج بفتح
اول و رای مهمله و خای منقوطه وجیم پارسی ساکن کفل ستور استر و گاو و خر و اسب وامثال آن را گویند * برلج بفتح اول
و رای مهمله و سکون لام وجیم غله باشد شبیه بگندم لیکن از گندم باریک تر و خفیف تر است * بنج بفتح اول و نون وجیم زده
علفی است معروف و اشاره بحواس خمسه هم هست که سامعه و باصره و ذایقه و لامسه و شامه باشد و بکسر اول گرفتن عضوی
باشد با سر دو ناخن چنانکه بدرد آید * پنج گنج بفتح اول و سکون نون و کسر جیم و فتح کاف پارسی و نون وجیم زده صلوات خمس را
گویند که پنج وقت نماز است و کنایه از حواس خمسه نیز هست که سامعه و باصره و ذایقه و لامسه و شامه باشد * بیچ بکسر
اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون جیم پارسی بمعنی شم و تاب و حلقه باشد و کنایه از رشک و حسد هم آمده
است * بیچا پیچ بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وجیم پارسی بالف کشیده و پیچ ثانی معلوم بمعنی خم در خم
و سخت پیچیده آمده * پیچ در پیچ بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وجیم پارسی زده و فتح موحده ثانی و
سکون رای مهمله و پیچ ثانی معلوم بمعنی بیچا پیچ است که خم در خم و سخت پیچیده و دشوار است را گویند و این اکثر در
صفت معشوق افتد ملاح بود و در غیر آن ذم * بیروج بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و ضم رای مهمله بواو
مجهول رسیده وجیم زده بمعنی فیل مرغ آمده و آن مرغیست که سر و گردن آن مادوی بر باشد و در ساعت بزرگی
منقار و از بالای منقار او پوستی مانند خرطوم فیل آویخته است * پاژخ بفتح اول بالف کشیده و فتح زای پارسی
و خای منقوطه زده بمعنی آزار و مالش آمده * پاسخ اول بالف کشیده و ضم سین سعفص و خای منقوطه زده
جواب را گویند که در مقابل سوال است * پتخ بفتح اول و سکون مثناة فوقانی و خای منقوطه بمعنی متحیر و حیران
و مبهوت و ابله آمده * پخ بفتح اول و سکون خای منقوطه بمعنی خوش آینده باشد و تکرار آن بمعنی به به و خوش
است و آن را بتازی بخ بخ و طوبا لک و مرحبا بک گویند و بمعنی پهلو هم آمده چنانکه گویند چهار پخ است یعنی
چهار پهلو است و بکسر اول کلمه ایست که ملک و گربه را بدان برانند و دور کنند و باین معنی بفتح اول هم دیده شد
چه با مطبخ قافیه کرده اند * پرگار چرخ بفتح اول و سکون رای مهمله و کاف پارسی بالف کشیده و کسر رای مهمله
و چرخ معلوم کنایه از دور چرخ و منطقة چرخ آمده * پرنداخ بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح همزه و سکون نون
و دال ابجد بالف کشیده و خای منقوطه زده تاج و سختیان را گویند * پرنداخ بفتح اول و رای مهمله و سکون
نون و دال ابجد بالف کشیده و خای منقوطه زده بمعنی پرنداخ است که تاج و سختیان باشد * پرنیخ بفتح اول
و سکون رای مهمله و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده و خای منقوطه زده لخته سنگ را که مسطح و هموار باشد گویند
* پلخ بفتح اول و لام و سکون خای منقوطه بمعنی گلوله گلی آمده * پوچ بضم اول بواو رسیده وجیم پارسی
زده بمعنی بیهوده آمده * پیرنداخ بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح رای مهمله و سکون نون و دال
مهمله بالف کشیده و خای منقوطه زده بمعنی تاج و سختیان آمده و آن کیسه دراز است که از
پارچه دوزند * پیش شاخ بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون شین منقوطه و شین قرشت بالف کشیده
و خای منقوطه زده قرحی و جامه پیش باز را گویند که بیشتر زنان پوشند * پیخ بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده
و سکون خای منقوطه آبی که از پیغوله چشم بدر آید و بر مژه و پیغوله چشم خشک شده ماند و آنرا [illegible] چشم نیز
گویند * پیروزه چرخ بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح رای مهمله بواو رسیده و فتح زای هوز و سکون های
هوز و چرخ معلوم کنایه از فلک آمده * پیر ششم چرخ بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و کسر رای مهمله و فتح

اول وضم شین منقوطهٔ ثانی وسکون میم وچرخ معلوم کنایه از مشتری است * پیر دهفتم چرخ بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وکسر رای مهمله و هفتم چرخ معلوم کنایه از زحل است

چشمهٔ ششم بحر سوم از قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان بای پارسی باد ال ابجد ودال منقوطه

باد بفتح اول بالف کشیده وسکون دال ابجد بمعنی پاس وپاسبان ونگهبان وپاینده باشد که از دوام وثبات ودر نظر داشتن است وبمعنی دارنده کی وسامان نیز آمده وبمعنی بزرگ وعمده هم دیده شده وپادشاه مرکب ازین است وتخت واورنگ راهم گفته اند چه دراصل این لغت پات بوده تا بدال بدل شده بسبب قاعدهٔ کلیه چون کند اوکتخدا وتردد وترت وپا بسبب تغیر السنه وازمنه ودر فرهنگی بدین آمده که لفظپات را مفرس کرده اند ازپات که بتای هندی است بمعنی تخت * پابند بفتح اول بالف کشیده وفتح موحدهٔ تحتانی وسکون دال ابجد قید کرده شده راگویند که نقیض مجرد است ونیز بمعنی پای را به بند آمده * پارهٔ آرد بفتح اول با لف کشیده وفتح را وکسر همزهٔ مبدله وهمزه بالف کشیده وفتح رای مهمله ودال ابجد زده آش آردیست که باوماج شهرت دارد وآن را بعد رکنند می از خمیرسازند وپزند * پارهٔ زرد اول بالف کشیده وفتح رای مهمله وکسر همزهٔ مبدله وفتح زای هوز وسکون رای مهمله ودال ابجد زده پارچهٔ زردی باشد که یهودان برای امتیاز بردوش جامه دوزند وآن را بتازی غیار وغیاره خوانند * پازند بفتح اول بالف کشیده وفتح زای هوز ونون ودال ابجد زده تفسیر ژند باشد وژند کتاب زردشت است ودر فرهنگی برعکس این هم دیده شده یعنی ژند تفسیر پازند است وبعضی دیگر گویند ژند وپازند دو کتاب اند از تصنیفات ابراهیم زردشت در آیین آتش پرستی وبجای زای هوز زای پارسی هم دیده شده * پاساد بفتح اول بالف کشیده وشین مهمله بالف کشیده ودال ابجد زده بمعنی صیانت آمده وآن محافظت کردن است خود را از افعال شنیعه وقبیحه وسخنان هزل * پاغند بفتح اول بالف کشیده وضم غین منقوطه ونون ودال ابجد زده گلولهٔ پنبه حلاجی کرده راگویند * پاکند بفتح اول بالف کشیده وفتح کاف ونون ودال ابجد زده مطلق یاقوت راگویند اعم از زرد وسفید وسرخ وباین معنی در فرهنگی بجای بای پارسی مثناة تحتانی هم دیده شده * پالاد بفتح اول بالف کشیده ولام بالف کشیده ودال ابجد زده اسب جنیبت را گویند وآن اسپ کوتل باشد که پیشاپیش ملوک وسلاطین وپادشاهان برند واسب پالانی را نیز گویند * پالود بفتح اول بالف کشیده وضم لام بواو رسیده ودال ابجد زده ماضی پالودن است یعنی صاف کرد واز غل وغش پاک ساخت * پالید بفتح اول بالف کشیده وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده ودال مهمله زده ماضی پالیدن است یعنی صاف کرد وتفحص نمود وجست وجوکرد * پانسند بفتح اول بالف کشیده وفتح نون وشین مهمله ونون ودال ابجد زده بمعنی پرسیده واحوال گرفته آمده * پاوند بفتح اول بالف کشیده وفتح واو ونون ودال ابجد زده بندی باشد که در پای مجرمان وگنهکاران کنند * پای آن ندارد * بفتح اول بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی وآن ندارد معلوم یعنی قوت آن ندارد * پای بند بفتح اول بالف کشیده وسکون مثناة تحتانی وفتح موحدهٔ تحتانی ونون ودال مهمله زده بمعنی بند پای آمده ونیز بندی که در پای مجرمان وگنهکاران کنند * پای مرد بفتح اول بالف کشیده وسکون مثناة تحتانی وفتح میم ورای مهمله ودال ابجد زده بمعنی دستگیر ومدد کار ویاری ده وشفیع ومعین آمده * پای مزد بفتح اول بالف کشیده وسکون مثناة تحتانی وضم میم وزای هوز ودال ابجد زده اجرتی راگویند که بقاصدان وپیادگان دهند * پای وند بفتح اول بالف کشیده وسکون مثناة تحتانی وفتح واو ونون ودال ابجد زده پای بند آمده که بند پای باشد ونیز بندی که در پای مجرمان

وکنهکاران زنند ＊ پایداد بفتح اول بالف کشیده وسکون مثناة تحتانی ودال ابجد بالف کشیده ودال ثانی زده
بمعنی قوت داد وروان کرد ＊ پیریشد بفتح اول وسکون بای پارسی وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده وفتح
شین منقوطه ودال ابجد زده یعنی پریشان کند وپراکنده سازد چه پیریشیدن بمعنی پریشان وپراکنده کردن باشد
＊ پخچود بفتح اول وسکون خای منقوطه وضم جیم پارسی بواو رسیده ودال ابجد زده بمعنی پهن کرده وکوفته
شده آمده ＊ پخشود بفتح اول وسکون خای منقوطه وضم شین منقوطه بواو رسیده ودال ابجد زده بمعنی پخچود است
که پهن کرده وکوفته شده است ＊ پخشید بفتح اول وسکون خای منقوطه وکسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده
ودال ابجد زده بمعنی پخشید که پهن کرده وکوفته شده باشد ＊ پد بفتح اول وسکون دال ابجد نام درختی است
که هرگز بار نداده وبضم اول چوب پوسیده باشد که آتش گیره کنند وبکسر اول مخفف پید رباشد
＊ پدپود بضم اول وسکون دال ابجد وضم بای پارسی بواو رسیده ودال ابجد زده بمعنی خف آمده که آتش
گیره است وبعربی حراقه گویند ＊ پدرود بفتح اول وسکون دال مهمله وضم رای مهمله بواو رسیده ودال ابجد زده
بمعنی وداع باشد وبمعنی سلامت نیز آمده وبمعنی ازل بکسر بای فارسی نیز دیده شده ＊ پراکند بفتح اول ورای
مهمله بالف کشیده وفتح کاف وسکون نون ودال ابجد زده ماضی پراکندن است بمعنی متفرق ساخت وپریشان
کرد چه پراکندن بمعنی متفرق ساختن وپریشان کردن آمده ＊ پراشید بفتح اول ورای مهمله بالف کشیده
وکسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده ودال ابجد زده ماضی پراشیدن است بمعنی پریشان وپراکنده کرد ＊ پراوند
بفتح اول ورای مهمله بالف کشیده وفتح واو ونون ودال ابجد زده چوب کنده باشد که در پس در اندازند تادر
کشوده نگردد ＊ پرد بضم اول وفتح رای مهمله ودال ابجد زده بمعنی پرشود ومملو گردد وبکسر اول وفتح رای مهمله
بمعنی گردد باشد که مشتق از گردیدن است وبفتح اول ورای مهمله وسکون دال ابجد بمعنی پرواز کند وسکون
رای مهمله بمعنی لای وته جامه وکاغذ آمده چنانکه گویند یک پرد ودو پرد بمعنی یک لای ودو لای یا یک ته ودو ته
وبمعنی خواب هم آمده مانند خواب مخمل نه خوابی که در مقابل بیداری است وبضم اول وسکون ثانی بزبان اهل
گیلان بید رود خانه وجوی باشد ＊ پرزیوند بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده وفتح واو
ونون ودال ابجد زده بمعنی صریح آمده که در مقابل رمز وایما است ＊ پرند بفتح اول ورای مهمله وسکون
نون ودال ابجد حریر ساده را گویند که بچین بافند وبافته ابریشمی وحریر منقش را نیز گفته اند وبمعنی
پروین هم هست که ستارهای کوهسان ثور باشد وبمعنی عیار صحرائی هم آمده ومرغ وفرنز را هم گفته اند
وآن سبزه نورسته باشد که دواب آنرا برغبت تمام خورند وبمعنی زین پوش هم آمده وتیغ وشمشیر وجوهر تیغ وشمشیر
وامثال آنرا نیز گویند ＊ پرواسید بفتح اول وسکون رای مهمله وواو بالف کشیده وکسر سین مهمله بمثناة
تحتانی رسیده ودال ابجد زده بمعنی دست سود کرد ولامسه نمود بجهت تمیز درشتی ونرمی ＊ پروند بفتح اول
وسکون رای مهمله وفتح واو ونون ودال ابجد زده بمعنی امرد آمده که پسر ساده باشد ودر فرهنگی بمعنی امرود
دیده شده ونیز نام مرزبست از مضافات تزوین ＊ پریشد بفتح اول وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی مجهول رسیده
وفتح شین منقوطه ودال ابجد زده بمعنی پریشان کند وپراکنده سازد ＊ پریشید بفتح اول وکسر رای مهمله بمثناة
تحتانی رسیده ودال ابجد زده ماضی پریشیدن است بمعنی پریشان کرد وپراکنده ساخت ＊ پزد بفتح اول وزای
هوز ودال ابجد زده بمعنی خون آمده که بعربی دم گویند وبعضی بمعنی جان گفته اند که بتازی روح باشد
＊ پزاوند بفتح اول وزای پارسی بالف کشیده وفتح واو ونون ودال ابجد زده بمعنی چوبی آمده که در پس در

انداد زند تا در کشوده نکردد و چوب کاذران را نیز گویند * پژغند بفتح اول وسکون زای پارسی وفتح غین منقوطه ونون ودال ابجد زده بمعنی حنظل آمده ونیز نوعی از برغست باشد وآن گیاهی است خودرو وخوشبوی مانند اسفناخ که در داخل آش کنند وآنرا بتازی فنابری گویند * پژولید بکسر اول وضم زای پارسی بواو مجهول رسیده وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده ودال ابجد زده یعنی پژمرده شد وآب وتاب در و نماند * پژمرید بفتح اول وسکون زای پارسی وفتح میم وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده ودال ابجد زده بمعنی پژمرده کردد وشد * پژوند بفتح اول وسکون زای پارسی وفتح واو ونون ودال ابجد زده بمعنی چوب کاذران آمده ونیز چوبی باشد که در پس در کنند تا در کشوده نکردد و کنایه از مردم پس در نشین ودیوث نیز باشد وباین معنی بفتح اول وثانی نیز آمده است ودر مؤید الفضلا بمعنی بقچه جامه نوشته * پژوهید بکسر اول وضم زای پارسی بواو مجهول رسیده وکسر های ملفوظه بمثناة تحتانی رسیده ودال ابجد زده ماضی پژوهیدن است یعنی جستجو کرد وتجسس وتفحص نموده * پس افتاد بفتح اول وسکون سین مهمله وضم همزه وسکون فا ومثناة فوقانی بالف کشیده ودال ابجد زده بمعنی پس افتاده باشد که اندوخته وذخیره وپس انداز است مطلقا وکسی را نیز گویند که در راه از رفقا باز مانده باشد * پس افکند بفتح اول وسکون سین مهمله وفتح همزه وسکون فا وفتح کاف پارسی ونون ودال ابجد زده بمعنی پس افتاده است که اندوخته وذخیره باشد وبمعنی پس انداز است مطلقا خواه از اموال واسباب بجهت ضروریات دنیوی وخواه از اعمال صالحه وطاعه بجهت نفع ونقصان اخروی وبمعنی میراث هم آمده است * پس اوکند بفتح اول وسکون سین مهمله وفتح همزه وسکون واو وفتح کاف پارسی ونون ودال ابجد زده بمعنی پس افکند است که ذخیره وپس انداز باشد * پساوند بفتح اول وسین سعفص بالف کشیده وفتح واو ونون ودال ابجد زده قافیه شعر را گویند چون گل ومل وباد وبهار وباغ وزاغ * پس نهاد بفتح اول وسکون سین مهمله وکسر نون وهای ملفوظه بالف کشیده ودال ابجد زده بمعنی پس افکند است که ذخیره وپس انداز باشد * پسند بفتح اول وسین مهمله ونون ودال ابجد زده بمعنی پذیرفته وقبول کرده آمده وپذیرنده وقبول کننده را نیز گویند * پشته بند بضم اول وسکون شین منقوطه وفتح مثناة فوقانی وهای ملفوظه زده وبند معلوم بمعنی پل دیده شده * پشماکند بفتح اول وسکون شین منقوطه ومیم بالف کشیده وفتح کاف پارسی ونون ودال ابجد زده چیزی را گویند که آنرا از پشم پر کنند ومابین پشت ستور وتنگ بار گذارند وپالان خر والاغ را نیز گفته اند * پشکلید بکسر اول وسکون شین منقوطه وفتح کاف وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده ودال ابجد زده یعنی بناخن وانگشت ریشه کرد * پشم در کلاه ندارد بفتح اول وسکون شین منقوطه ومیم زده ودر کلاه ندارد معلوم کسی را گویند که غیرتی ونفسی نداشته باشد گویند یعنی صاحب نفس وصاحب غیرت نیست ونیز کنایه از آن است که حالی ومرتبه ودانشی ندارد * پشه که غزا کرد بفتح اول وثانی مشدد مفتوح وکسر همزه مبدله وکسر کاف وغزا کرد باکسر غین منقوطه وزای هوز معلوم بمعنی آن پشه که نمرود را هلاک کرد * پکند بفتح اول وکاف ونون ودال ابجد زده بلغت ولایت خوارزم بمعنی نان آمده که در تنور نیز خبز خوانند * پلید بفتح اول وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده ودال ابجد زده بمعنی مردار ونجس آمده ومخفف پالید هم هست که ماضی پالیدن است یعنی تفحص نمود وجستجو کرد * پناهد بفتح اول ونون بالف کشیده وفتح های ملفوظه ودال ابجد زده یعنی پناه می آورد * پناهید بفتح اول ونون بالف کشیده وکسر های ملفوظه بمثناة تحتانی رسیده ودال ابجد زده بمعنی بکسی پناه آورد آمده * پنجره لاجورد بکسر اول وسکون نون وفتح جیم ورای مهمله وکسر همزه مبدله ولاجورد معلوم کنایه از آسمان آمده

• بنجه زد بفتح اول وسکون نون وفتح جیم وسکون های ملفوظ وفتح زای فوز ودال ابجد زده ای بنجه کرد وطپانچه
زده • بند بکسر اول ونون ودال ابجد زده نشستگاه را گویند که بتازی مقعد خوانند وبضم اول گلوله پنبه حلاجی
کرده شده را گویند وبفتح اول معروف است که نصیحت را گویند وبمعنی زش وطلوع نیز دیده شده • بندند بفتح
اول وسکون نون وفتح دال ابجد ونون ودال ابجد زده بلغت زند وپازند بمعنی لرزند آمده • برد بضم اول بواو
رسیده ودال ابجد زده بمعنی آتش گیره آمده • وآن چیزی باشد که با چخماق بر آن زنند وبمعنی کهنه هم دیده شده
که در مقابل نو باشد ونیز نقیض تار آمده • وآن رشته باشد که در پهنای جامه بافته میشود وتار درازی جامه
• پورقباد بضم اول بواو رسیده • وکسر رای مهمله وضم قاف وموحده تحتانی بالف کشیده ودال ابجد زده نوشیروان
عادل را گویند • پورمند بضم اول بواو مجهول رسیده • وسکون رای مهمله وفتح میم ونون ودال ابجد زده کیانی است
شرشبوری کند انی الشرفنامه • پولاد بضم اول بواو مجهول رسیده • ولام بالف کشیده • ودال ابجد زده بمعنی آهن معروف
است که از آن کارد وشمشیر وامثال آن سازند وبمعنی تیغ وشمشیر نیز دیده شده • ونام پهلوانی است ایرانی وقیل نام مبارزی
است که پدر داراب آمده • بود ورستم او را بکشتی زد • ونیز نام دیو بست مازندرانی که او را پولاد غندی بضم غین معجمه
می گفتند • • پهلو تهی کند بفتح اول وسکون های ملفوظ وضم لام بواو رسیده وکسر مثناة فوقانی وهای ملفوظ بمثناة
تحتانی رسیده وکند بضم کاف معلوم بمعنی کناره کرد ودوری گزید وپرهیز واجتناب نمود از چیزی واز کسی وتنها شد
• پهند بفتح اول وهای ملفوظ ونون ودال ابجد زده بمعنی دامی آمده که بدان آهو گیرند • پیچند بکسر
اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده • وفتح جیم پارسی ونون ودال ابجد زده بمعنی عصابه وپیشانی بند زنان آمده •
• پید بکسر اول بمثناة تحتانی ودال ابجد زده بمعنی ترت ومرت وتار ومار وتالان ومال آمده • وهرچه از تف آتش زرد
وضایع شده باشد • پیداد بفتح اول وسکون مثناة تحتانی ودال ابجد بالف کشیده • ودال ثانی زده بمعنی پیدا
وظاهر آمده • • پیراکند بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده • ورای مهمله بالف کشیده • وفتح کاف پارسی ونون ودال
ابجد زده ماضی متفرق ساختن والشالدن باشد یعنی متفرق ساخت وپریشان کرد • پیرهند بکسر اول بمثناة
تحتانی رسیده • وسکون رای مهمله وفتح های ملفوظ ونون ودال ابجد زده بمعنی پیراهن آمده • که بعربی قمیص خوانند
• پیش خورد بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده • وسکون شین منقوطه وفتح خای فخذ وواو معدوله ورای
مهمله ودال ابجد زده بمعنی پیشکی وسلم فروخته آمده • یعنی غله نارسیده ومیوه نابخته وامثال آن که پیشتر
فروشند ونیز طعامی اند که باشد که بسبیل چاشنی بخورند • پیش داد بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده •
وسکون شین منقوطه ودال مهمله بالف کشیده • ودال ثانی زده زری را گویند که پیش از کار بمزد ورو کارگر
دهند وآن را بتازی تقدمه خوانند واول کسی را نیز گویند که تظلم بر حاکمی کند وحاکمی که اول بغور مظلوم برسد
وبمعنی عادل اول نیز آمده واول پیش دادیان را نیز گفته اند که هوشنگ باشد واو را فارسیان پیشداد میگفتندی
یعنی عادل اول وبعد از وطهمورث وپس از وجمشید وبعد از وضحاک وفریدون ومنوچهر که شش تن باشند
وبعضی یازده تن را گفته اند که ایشان دو هزار وچهار صد وپنجاه سال پادشاهی کردند اول کیومرث دوم
هوشنگ سوم طهمورث چهارم جمشید پنجم ضحاک ششم فریدون هفتم منوچهر هشتم نوذر نهم افراسیاب ترک دهم
زو پسر طهماسب بن منوچهر یازدهم گرشاسب • پیش کش کرد بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده • وسکون
شین منقوطه وفتح کاف وسکون شین ثانی وکرد معلوم ای خدمتی آورد • پیرهنت خلد بکسر اول بمثناة تحتانی
رسیده • وکسر رای مهمله وهشت خلد با ضم خای منقوطه معلوم کنایه از رضوان آمده • پیشند بکسر اول بمثناة

تحتانی رسیده وفتح شین منقوطه ونون ودال ابجد زده بمعنی پیشین است که لیف خرما باشد وازان رسن تابند * پی کردن امید بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وفتح کاف وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد وکسر نون وامید معلوم کنایه از ناامید شدن باشد * پیکند بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وفتح کاف ونون ودال ابجد زده ماضی پیوستن ودر سلک درآوردن باشد یعنی پیوست ودر سلک درآورد وجمع نمود وبکسر اول نام مقامی است از توران زمین * پیل امرود بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وسکون لام وامرود معلوم نوعی از امرود است * پیل بند بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وسکون لام وفتح موحده تحتانی ونون ودال ابجد زده نام بندی است در بازی شطرنج بلد وپیاده ویک پیل بند می شود ویکی مردیگری را سخت بند میکنند * پیل محمود بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده ومحمود بروزن مفعول معلوم نام آن پیل است که ابرهه برای تخریب مکه آورده بود وبکسر لام پیلی که سلطان محمود غزنوی پر از زر بعنصری شاعری بخشید * پیوند بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وفتح واو ونون ودال ابجد زده بمعنی متصل واتصال وبمعنی ترکیب وخویش وتبار هم آمده * پانید بفتح اول بالف کشیده وکسر نون بمثناة تحتانی مجهول رسیده وذال منقوطه زده قند سفید را گویند وبعضی برآنند که پانید شکر برک است وآن برگها باشد که از شکر نشارند وشکر تلم فمان را می گویند ونوعی از حلوا هم هست وفانید معرب آن است * پشنجد بکسر اول وفتح شین منقوطه وسکون نون وفتح جیم وذال منقوطه زده یعنی آب وامثال آن پاشیده شود

چشمهٔ هفتم بحر سوم از قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان بای پارسی با رای مهمله

* پاافشار بفتح اول بالف کشیده وفتح همزه وسکون فا وشین منقوطه با الف کشیده ورای مهمله زده دو تخته کوچک باشد بقدر نعلین که بافندگان وجولاهگان چون یک پای بران افشارند نصفی از رشته های که می بافند پایین رود وچون پای دیگر بیفشارند نصف دیگر * پاتیمار بفتح اول با الف کشیده وکسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده ومیم با الف کشیده ورای مهمله زده بمعنی شتاب وتعجیل آمده وبزبان ژند وپاژند نیز همین معنی دارد * پادار بفتح اول بالف کشیده ودال ابجد بالف کشیده وسکون رای مهمله نام روز بیستم است از ماههای ملکی واسپندارمد وتند وتیز را نیز گویند وبمعنی همیشه وبرقرار وباقی آمده * پادیر بفتح اول بالف کشیده وکسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده ورای قرشت زده چوبی باشد که بجهت استحکام بر پشت دیوار شکسته بزنند تا نیفتد ودر فرهنگی بجای ذال مهمله ذال منقوطه هم دیده شده واین اصح است بنا بر قاعدهٔ کلیه که هرگاه ماقبل دال حرف علت باشد وآن حرف علت ساکن باشد ذال است ودر فرهنگی بازای هوز نیز باین معنی دیده شده * پار بفتح اول بالف کشیده وسکون رای مهمله بمعنی سال گذشته وپیش از ین باشد وبمعنی پرواز وپرش نیز آمده چنانکه پاریدن بمعنی پریدن است وچرم دباغت کرده را نیز گویند ومخفف پاره هم هست * پاره کار بفتح اول بالف کشیده وفتح رای مهمله وسکون های هوز وکاف بالف کشیده ورای مهمله زده محبوب شوخ وشنگ را گویند * پاافزار بفتح اول بالف کشیده وفتح همزه وسکون فا وزای هوز بالف کشیده ورای مهمله زده بمعنی نعلین وکفش وهرچه در پا کنند * پازهر بفتح اول بالف کشیده وفتح زای هوز وسکون های هوز ورای قرشت معروف است واصل آن پاد زهر بوده بسکون واو یعنی شوندهٔ زهر چه پاد بمعنی شستن وپاکیزه کردن آمده وبمرور ایام واو حذف شده است ومعرب آن فادزهر است وآن را تریاق نیز گویند وبعربی حجر التیس خوانند اگر با آب رازیانه تر بسایند وبر گزند کی مار طلا کنند بسیار مفید آید * پازیر بفتح اول بالف کشیده وکسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده ورای قرشت زده چوبی را گویند که در زیر سقفی ویا دیواری که تصور کرده باشد فرو زنند * پاسار بفتح اول بالف کشیده وسین مهمله

بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی لنگ آمده * پاسپار بفتح اول بالف کشیده و سکون سین معفص و بای پارسی
بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی پا رسا است که لنگ باشد و لنگ کوب را نیز گفته اند و در مؤید الفضلا بضم
سین بمعنی لنگ بازی باشد که طفلان در آب و خشکی کنند * پاسوار بفتح اول بالف کشیده و سوار معلوم بمعنی سوار
پاست که پیاده و چالاک و چابک باشد * پاغر بفتح اول بالف کشیده و فتح غین منقوطه و رای مهمله زده ستونی را گویند
که سقف خانه بران قرار گیرد و نیز پیل پا را گویند * پافزار بفتح اول بالف کشیده و فتح فا و زای معجمه بالف
کشیده و رای مهمله زده مخفف پا افزار است که کفش و پا پوش را گویند * پاکار بفتح اول بالف کشیده و کاف
بالف کشیده و رای مهمله زده شخصی را گویند که مستراح و ادب خانه را جاروب کند و پاکیزه سازد و او را
بتازی کناس خوانند و بمعنی مطلق خدمتگار هم آمده و نیز کسی را گویند که چون تحصیلداری بجایی بیاید او زر از
مردم تحصیل کند و بتحصیلدار دهد * پاکبر بفتح اول بالف کشیده و سکون کاف و فتح موحدهٔ تحتانی و رای مهمله زده آنکه تمام
برد و نیز امر آن * پالار بفتح اول بالف کشیده و رای مهمله زده درخت و ستون بزرگ را گویند * پاوبر بفتح اول بالف کشیده
و سکون واو و فتح بای پارسی و رای مهمله زده بمعنی تاب و طاقت و توانائی باشد * پای بسته مادر بفتح اول
بالف کشیده و کسر مثناة تحتانی و بسته مادر معلوم اسیر محبت مادر را گویند * پای طرب بر آر بفتح اول بالف
کشیده و کسر مثناة تحتانی و فتح طای حطی و رای مهمله و سکون موحدهٔ تحتانی و بر آر با مد زده معلوم بمعنی
چرخ زدن و رقص کن * پایدار بفتح اول بالف کشیده و سکون مثناة تحتانی و دال ابجد بالف کشیده و رای
مهمله زده نام خدای تعالی است جل جلاله و بمعنی کعبتین قلب آمده و اسپ جلد و بادار را نیز گفته اند و بمعنی
جاویدان و برقرار و همیشه هم آمده * پایزار بفتح اول بالف کشیده و سکون مثناة تحتانی و زای معجمه بالف
کشیده و رای مهمله زده بمعنی کفش و پای افزار آمده * پایکار بفتح اول بالف کشیده و سکون مثناة تحتانی و کاف
بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی پاکار است * پایگذار بفتح اول بالف کشیده و سکون مثناة تحتانی و ضم
کاف پارسی و ذال ثخذ بالف کشیده و رای مهمله زده کنایه از مددکار است * پای ور بفتح اول بالف کشیده و سکون
مثناة تحتانی و فتح واو و بای پارسی و رای مهمله زده بمعنی قدرت و توانائی و تاب و طاقت آمده * پایه دار بفتح اول
بالف کشیده و فتح مثناة تحتانی و سکون های ملفوظه و دال ابجد بالف کشیده و رای مهمله زده صاحب قدر و منزلت را
گویند * پتر بفتح اول و مثناة فوقانی و رای مهمله زده تکهٔ طلا و نقره و مس و برنج و امثال آن را گویند که در ان
اسما و طلسمات و تعویذ نقش کنند * پتکیر بفتح اول و سکون تای قرشت و کسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده
و رای مهمله زده بمعنی برو وزن آمده * پجار بفتح اول و جیم بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی پیه است
که کوه باشد و آنرا بتازی جبل خوانند * پخته خوار بضم اول و سکون خای منقوطه و فتح مثناة فوقانی و سکون های
ملفوظه و فتح خای منقوطه و واو معدوله بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی داماد آمده و داماد را پخته خوار
هم گویند و کدخدائی کننده را نیز گویند * پدندر بکسر اول و فتح دال ابجد و سکون نون و فتح دال ثانی
و رای مهمله زده بمعنی پدر رسمی آمده که شوهر مادر است و در فرهنگ بجای کسر بای پارسی فتح هم دیده شد *
و نیز سکون دال اول و فتح نون از نظر گذشته * پدیدار بکسر اول و دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده و دال ثانی
بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی ظهور باشد که از ظاهر شدن و نمایان گردیدن است و بمعنی موجود هم دیده شد
چنانکه گویند پدیدار آمد یعنی موجود شد * پدر بکسر اول و فتح دال مهمله و رای قرشت زده بمعنی و الله آمده
* پدیسار بکسر اول و دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده و سین معفص بالف کشیده و رای مهمله زده بر سر کار رفتن

باشد که پیش از این شروع در آن کار کرده باشند * پذیرفتگار بکسر اول و ذال منقوطه بمثناة تحتانی رسیده
وضم رای مهمله وسکون فا ومثناة فوقانی وکاف پارسی بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی مقر ومعترف وقبول کننده
وفرمان بردار آمده وسرد و ریش سفید قوم را نیز گویند * پر بضم اول وسکون رای مهمله معروف است که نقیض
خالی باشد وبفتح اول وسکون رای مهمله بمعنی بال و پر آمده که بتازی ریش گویند واز سر کتف تا سر انگشتان را
نیز گویند ودامن وکنارهٔ هر چیز را هم خوانند همچو پر کلاه یعنی دامن کلاه و پر بیابان یعنی دامن بیابان و پر بینی یعنی کنارهٔ
بینی وبمعنی پرهٔ آسیا وچرخ ودولاب وامثال آن هم دیده شد وترک کلاه را نیز گفته اند وبرگ درخت را هم می گویند
وبمعنی شعاع وروشنی وپرتو هم آمده * پراد بفتح اول ورای مهمله بالف کشیده وفتح دال ابجد ورای مهمله
زده بمعنی تیز پر وتیز رو وپرنده آمده * پربار بفتح اول وسکون رای مهمله وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وسکون
رای مهمله آخرخانه تابستانی را گویند * پرخاشخوار بفتح اول وسکون رای مهمله وخای منقوطه بالف کشیده
وسکون شین منقوطه وفتح خای منقوطه و واو معدوله ورای مهمله زده بمعنی شجاع وجنگ آور وجنگ جو باشد
وبحذف واو معدوله نیز آمده است بمعنی خریدار کننده وخریدار جنگ * پرده دار بفتح اول وسکون رای مهمله
وفتح دال ابجد وهای ملفوظه زده ودال بی نقطه بالف کشیده ورای مهمله زده بمعنی دربان وپرده پوش آمده * پردهٔ زنبور
بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد وهای ملفوظه زده وضم زای هوز وسکون نون وضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده
ورای مهمله زده نام پرده ایست از موسیقی * پرده نشینان بار بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد وهای
ملفوظه زده وفتح نون وشین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده ونون بالف کشیده وکسر نون وبای موحدهٔ تحتانی بالف
کشیده کنایه از خلوت نشینان ومحرمان اسرار و اولیا وملائکه آسمان آمده ومعنی ترکیب آنانکه در پرده
نشسته دارمید هند * پردهٔ مکلد بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد وکسر همزهٔ مبدله وضم میم وفتح
کاف وتشدید دال ابجد ورای مهمله زده کنایه از حجاب شیطانی ونفوس شریرهٔ انسانی است وفارسیان ارواح
شریره را پردهٔ اهرمنی وپردهٔ مکلد خوانند * پرستار بفتح اول ورای مهمله وسکون سین سعفص بمثناة فوقانی
بالف کشیده ورای مهمله زده بمعنی کنیز وغلام وخدمتکار وخادم وفرمانبردار آمده وطاعت وعبادت کننده
را نیز گویند * پرگار بفتح اول وسکون رای مهمله وکاف پارسی بالف کشیده ورای مهمله زده بمعنی چنبر کردن وطوق
آمده وبمعنی جمعیت واسباب وسامان هم دیده شده واشیای عالم را هم گفته اند ونیز افزاریست که بنایان ونقاشان
بدان دایره کشند معرب آن فرجار است ودر فرهنگ علمی بجای کاف پارسی کاف تازی هم دیده شده * پرگر بفتح
اول وسکون رای مهمله وفتح کاف ورای قرشت زده بمعنی انتظار ومنتظر بودن وچشم براه داشتن باشد وبا کاف
فارسی طوق مرصعی بوده که ملوک پیشین در گردن میکرده اند وگاه بر گردن اسپ می انداخته اند ومخفف پرگار
هم هست که بدان دایره کشند * پرمر بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح میم ورای مهمله زده بمعنی زنبور عسل
آمده وبمعنی انتظار وامید هم دیده شد * پرمور بفتح اول وسکون رای مهمله وضم میم بواو رسیده ورای مهمله
زده بمعنی زنبور عسل آمده وانتظار را نیز گفته اند * پرندآور بفتح اول ورای مهمله وسکون نون ودال ابجد بالف
کشیده وفتح واو ورای مهمله زده بمعنی تیغ وشمشیر جوهردار آمده * پرندوار بفتح اول ورای مهمله وسکون
نون ودال ابجد وواو بالف کشیده ورای مهمله زده بمعنی شب وروز گذشته باشد که پریشب است وآنرا بتازی
البارحة الاولی خوانند * پروار بفتح اول وسکون رای مهمله وواو بالف کشیده ورای مهمله زده تخته هائی را گویند
که سقف خانه را بدان بپوشند وبول وپیشاب بیمار را نیز گویند که پیش طبیب برند وخانه تابستانی باد گیر دار را

نیز گویند یعنی اطراف آن تمام پنجره داشته باشد و عمانه را گفته اند که بر بالای عمانه دیگر ساخته باشند و نیز جانوری
باشد که آن را در جای خوب بندند و خوراک لایق دهند تا فربه شود ٭ برور بفتح اول و ضم رای مهمله بواو رسیده
و رای ثانی زده بمعنی پیوند بود مطلقا خواه پیوند انسان با انسان و خواه درخت با درخت و درا و بیز و سنجاب جامه را
نیز گفته اند و در فرهنگی بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح واو و رای ثانی زده بدین معنی آمده ٭ برورد کار بفتح اول
و سکون رای مهمله و فتح واو و رای ثانی و دال ساکن و کاف پارسی بالف کشیده و رای مهمله زده خدا را جل تعالی
جل شانه را گویند و کنایه از پادشاه نیز هست و او را پرورد گار گویند و پرورنده هم گویند و بتازی رب النوع
خوانند ٭ بریدار بفتح اول و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و دال مهمله بالف کشیده
و رای مهمله زده دختری را گویند که افسون گران چیزی بخوانند و بدو بدمند تا او بر تمن
در آید و از ماضی و مستقبل چیزها بگوید و معنی جا و مقام فهو لیزد یک شده ودیوانه و مجنون را هم گفته اند و نیز کسی را
گویند که جن داشته باشد ٭ بریر بفتح اول و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی مجهول رسیده و رای ثانی زده
روز پیش از دی روز باشد که سوم روز است از روز حال ٭ بزر بفتح اول و زای هوز و رای مهمله زده تخم
کتان را گویند کذا فی شرفنامه ٭ پسندر بکسر اول و فتح سین مهمله و سکون نون و فتح دال ابجد و رای مهمله
زده مخفف پسر اندر است که پسر زن باشد از شوهر دیگر و یا پسر شوهر باشد از زن دیگر ٭ پشتدار بضم اول
و سکون شین منقوطه و مثناة فوقانی و دال ابجد بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی پشتیبان آمده و هر چیز که
با ضخامت باشد خصوصا از جنس پوشیدنی ٭ پشکر بکسر اول و سکون شین منقوطه و کسر کاف و رای مهمله زده بمعنی
پشک است که سرگین شتر و اسپ و آهو و بز و گوسفند و غیره باشد ٭ پشور بضم اول و شین منقوطه بواو رسیده
و رای مهمله زده نفرین و دعای بد را گویند و با سین بی نقطه هم آمده است ٭ پشه دار بفتح اول و تشدید
و فتح شین منقوطه و های هوز زده و دار با دال مهمله معلوم بمعنی پشه خانه آمده و آن درختی است که بتازی
شجرة البق خوانند ٭ پغار بضم اول و غین معجمه بالف کشیده و رای مهمله زده عجب و تکبر و خود ستائی را گویند
٭ پل ابکون آتشبار بضم اول و کسر لام و آبکون آتش بار معلوم کنایه از فلک اثیر آمده ٭ پلنگر بفتح اول و لام
و سکون نون و فتح کاف پارسی و رای مهمله زده نام پادشاه زنگ است که بدست سکندر کشته شد و بجای فتح اول کسر
هم دیده شده ٭ پنجر بفتح اول و سکون نون و فتح جیم و رای مهمله زده هر چیزی را که مشبک یا شبکه دار باشد گویند
و بمعنی قفس هم آمده و مخفف پنجره نیز گفته اند ٭ پنج و شش و هفت و چار اعراب این هر چهار را مد اظهر است
کنایه از پنج حس و شش جهات و هفت کواکب سیاره و چهار طبع آمده ٭ پنجمر بفتح اول و سکون نون و جیم و فتح میم
و رای مهمله زده نام ولایتی است از توران زمین ٭ پندار بکسر اول و سکون نون و دال ابجد بالف کشیده و رای
مهمله زده امر بپنداشتن و فاعل آن و نیز بمعنی تکبر و عجب و خود را بزرگ و نیکو پنداشتن آمده و بمعنی فکر و خیال
و تصور نیز دیده شده ٭ پندر بفتح اول و سکون نون و فتح ذال ابجد و رای مهمله زده قلعه ایست در شیراز
بالای کوه ٭ پنیر بفتح اول و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله زده چیزی ترش که ماده آن شیر است و در
فرهنگی بدین معنی آمده ٭ جغرات که در جامه بندند و آب از و چکیده میرود و آن بمثابه را مثل قرص آفتاب و مهتاب
تشبیه کرده اند و در وقت بستن میان آن روغن نرمی اند از ند خوب نرمی شود آنرا خشک کرده هم میدارند
و آنرا پنیر خشک هم نامند ٭ پور بضم اول بواو رسیده و زای مهمله زده بمعنی دراج آمده و آن پرنده ایست معروف و نام
رای شهر قنوج هم هست و او یکی از پادشاهان و رایان هندوستان بوده از سکندر جنگ کرده و معرب آن فور است و کسی را

نیز گویند که خود را نادان و مجهول وانمایند و بمعنی پسر نیز آمده که برادر دختر باشد * بور آذر بضم اول بواو رسیده
وکسر رای مهمله و همزه بالف کشیده وفتح ذال منقوطه و رای مهمله زده کنایه از ابراهیم پیغمبر علیه السلام است * بور هاجر
بضم اول بواو رسیده وکسر رای مهمله و های ملفوظه بالف کشیده و فتح جیم و رای مهمله زده یعنی اسماعیل پیغمبر
علیه السلام * بوستین بگاز ربضم اول بواو رسیده و سکون سین بی نقطه وکسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده و سکون
نون وفتح موحدهٔ تحتانی و کاف پارسی بالف کشیده وضم زای هوز و رای مهمله زده کنایه از بدگوی و عیب جوینده باشد
* بهر بفتح اول و های ملفوظه و رای مهمله زده یکحصه از چهار حصه شب را گویند که شبان روزی را هشت حصه کرده
هر یک را بهر گویند و این در هندوستان بیشتر مصطلح است و بضم اول مدرسهٔ یهودان را گویند * بهره دار
بفتح اول وسکون های ملفوظه وفتح رای مهمله وهای ثانی زده و دار معلوم بمعنی محافظت کننده و پاسدار آمده
* بهلدار بفتح اول وسکون های ملفوظه وضم لام بواو رسیده و دار معلوم شخصی را گویند که گزندگی وی شناسی
در ضمن آن باشد و نیز کسی را نامند که منفعت رسان باشد * بهنا ر بفتح اول وسکون های ملفوظه و نون بالف
کشیده وفتح واو و رای مهمله زده هر چیز که عرض فراخ دارد * بهنور بفتح اول وسکون های ملفوظه وضم
نون بواو رسیده و رای مهمله زده چیزی است مانند دستنبوی بزبان تازی آنرا حنظل خوانند وقثاء النعام
همان است و بمعنی بهی نیز هست که شهرزهره باشد * پیالهٔ جور بکسر اول و مثناة تحتانی بالف کشیده وفتح لام
وکسر همزهٔ مبدله وفتح جیم وسکون واو و رای مهمله زده کنایه از پیاله پر و مالامال آمده و جور یکی از خطوط
جام جم است که برلب بود کل الی القنیة * پیرار بفتح اول وسکون مثناة تحتانی و رای مهمله بالف کشیده و رای
ثانی زده سال پیش از پارسال و نیز روز پیش از دی * پیر بکسر اول وفتح مثناة تحتانی و رای مهمله زده پدر را گویند
که بتازی اب خوانند * پیروزه چادر بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وضم رای مهمله بواو مجهول رسیده و فتح
زای هوز و های ملفوظه زده و چادر معلوم کنایه از آسمان و فلک آمده * پی سپار بفتح اول وسکون مثناة تحتانی
وکسر سین مهمله و بای پارسی بالف کشیده و رای قرشت زده بمعنی رونده و راه رو آمده و چیزی را گویند که
در زیر پای کوفته و لگد کوب شده باشد * پی سپر بفتح اول وسکون مثناة تحتانی و فتح سین مهمله و بای پارسی
و رای مهمله زده پایمال و لگد کوب کرده شده را گویند و بمعنی رونده نیز دیده شده * پیش آر بکسر اول بمثناة
تحتانی مجهول رسیده و سکون شین منقوطه و همزه بالف کشیده و رای مهمله زده امر بپیش آوردن است و نیز پیشاب
که در شیشه کرده پیش طبیب برند * پیشانی دار بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و شین منقوطه بالف کشیده وکسر
نون بمثناة تحتانی رسیده و دار معلوم کنایه از دولتمند است و نیز کسی را گویند که کارها را بشگفتگی از پیش برد * پیش این کار
بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و شین منقوطه ساکن و این کار معلوم یعنی حیله و تدبیر این کار کل الی الاصطلاح لیکن معنی
ترکیب نخست این کار است * پیش دار بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون شین منقوطه و دال ابجد بالف کشیده
و رای مهمله زده حربهٔ باشد بسیار بزرگ که از آهن و فولاد سازند و بر آن حلقه های چهار گوشه هم از فولاد تعبیه کنند
و بدان گراز و خوک کشند * پیشتر بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون شین منقوطه وفتح مثناة فوقانی
و رای مهمله زده نقیض پسترا است * پیشکار بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و بسکون شین منقوطه و کاف
بالف کشیده و رای مهمله زده آنکه کارهای صاحب خود را روان کرداند و بمعنی مدد و معاون و مددکار هم آمده
و بمعنی متکار و شاگرد و مزدور را نیز گویند * پیشگاه نشور بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون شین منقوطه
وکاف پارسی بالف کشیده وکسر های ملفوظه و نشور معلوم کنایه از قیامت باشد * پیشکر بکسر اول بمثناة تحتانی

مجهول رسیده و سکون شین منقوطه وفتح کاف و رای مهمله زده بمعنی خادم وعمله متکار وملازم آمده ۰ بیشه ور بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح شین منقوطه وهای ملفوظ زده وفتح واو و رای مهمله زده بمعنی محترف آمده ۰ بیشیار بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وسکون شین منقوطه ومثناة تحتانی بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی پیش آر آمده که پیشاب وشاش باشد که بتازی بول گویند وتاروره بیمار رانیز گفته اند وآن شیشه باشد که بول بیماردران کنند وپیش طبیب برند وبمعنی خادم وعمله متکار وشاگرد ومزدور پیش دست نیز آمده ۰ بیکار بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وکاف بالف کشیده ورای مهمله زده بمعنی جنگ وجدال آمده وبمعنی قصد وارادة نیز دیده شده وبمعنی ترکیب دنبال کار است ودر فرهنگی بجای کاف تازی کاف پارسی نیز دیده شده ۰ بیکر بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وفتح کاف ورای مهمله زده بمعنی قالب وکالبد وجثه وصورت هر چیز آمده ودر مؤید الفضلا بمعنی چهره نیز دیده شده ۰ چون پری پیکر یعنی پری چهره ۰ بی گور بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وضم کاف پارسی بواو مجهول رسیده ورای مهمله زده بمعنی بی نشان آمده کذا فی القنیة ۰ بیلوار بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وسکون لام وواو بالف کشیده ورای مهمله زده کنایه از بسیار بسیار آمده ۰ بیله ور بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح لام وهای ملفوظ زده وفتح واو ورای مهمله ساکن بمعنی طبیب ودارو فروش آمده ونیز شخصی را گویند که دارو واجناس عطاری وخرزان وابریشم ومهره وامثال آن بخانه ها گرداند وفروشد ۰ بیوار بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وواو بالف کشیده ورای مهمله زده عدد ده هزار را گویند ودر فرهنگی بجای موحدهٔ تحتانی مجهول معروف نیز دیده شده ۰ بیور بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح واو ورای مهمله زده بمعنی بیوار است که عدد ده هزار باشد ازین جهت ضحاک ماران را که ده هزار اسب داشت بیور اسپ گفته اند

چشمهٔ هشتم بحر سوم از قلزم اول من کتاب هفت قلزم دربیان بای پارسی با زای هوز وزای پارسی

۰ پا بزاول بالف کشیده وفتح بای پارسی وزای پارسی زده زمین پست وبلند وناهموار را گویند وگل کهنه ونرم رانیز نامیده اند که بتازی طین خوانند ۰ پادشاه نیم روز اول بالف کشیده وسکون دال ابجد وشین منقوطه بالف کشیده وکسر های ملفوظ ونیم روز معلوم اشارت بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم است بجهت آنکه شفاعت امتان خود را تا نیم روز خواهند فرمود وکنایه از حضرت آدم علیه السلام هم است بسبب آنکه تا نیم روز در بهشت بوده وبمعنی مردم نیک پی ومبارک قدم نیز دیده شده وپادشاه سیستان رانیز گویند از آن جهت که نیم روز نام سیستان است وکنایه از آفتاب عالمتاب نیز هست ۰ پاز بفتح اول بالف کشیده وزای هوز زده بمعنی لطیف ونازک ونیفش آمده ۰ پاژ بفتح اول بالف کشیده وسکون زای پارسی نام دهی است از ملوکات طوس ۰ پاک باز بفتح اول بالف کشیده وسکون کاف وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وزای هوز زده زاهد ومجرد وعاشقی را گویند که بنظر پاک بمعشوق نگرد وشخصی رانیز گویند که اسباب خود را تمام بباز د وکسی را هم نامند که در بازی کردن دغلی نکند ۰ پالغز بفتح اول بالف کشیده وفتح لام وسکون غین منقوطه وزای هوز بمعنی جرم وخطا وزلت آمده ۰ پالیز بفتح اول بالف کشیده وکسر لام بمثناة تحتانی مجهول رسیده وزای هوز زده بمعنی باغ وبوستان وکشت زار باشد عموما وبمعنی خربزه زار وبنداوانه زار باشد خصوصا ۰ پای لغز بفتح اول بالف کشیده وسکون مثناة تحتانی وفتح لام وسکون غین منقوطه وزای هوز زده بمعنی پا لغز آمده که جرم وخطا باشد ۰ پاییز بفتح اول بالف کشیده وکسر یای حطی بمثناة تحتانی مجهول رسیده وزای هوز زده بمعنی فصل خزان وایام برگ ریزان آمده وکنایه از ایام پیری نیز آمده وبا زای فارسی هم آمده است ۰ پتفوز بفتح اول وسکون مثناة فوقانی

وضم ثانی بواو مجهول رسیده و زای هوز زده بمعنی گرد اگرد کلاه آمده و گرد اگرد دهان و منقار مرغان را نیز گویند
* پتواز بفتح اول و سکون مثناة فوقانی و واو بالف کشیده و زای هوز زده دو چوب بلندی باشد که مردی را باندک
فاصله بر زمین فرو برند و یک چوب دیگر بر بالای آن دو چوب دیگر بر بندند تا باز و شاهین و شکره و کبوتران و دیگر جانوران
پرنده از شکاری و غیر شکاری بر آن نشینند و آن را در تازی میقعه و در هندی اده گویند * پدواز بفتح اول و سکون دال
ابجد و واو بالف کشیده و زای هوز زده بمعنی گرداگرد دهان انسان و حیوان دیگر آمده و نیز بمعنی پتواز آمده و آن
دو چوب بلند باشد که مردی را باندک فاصله بر زمین فرو برند و چوب دیگر بعرض بالای آنها بندند تا جانوران شکاری
و غیر شکاری بر آن نشینند و آنرا بتازی میقعه و در هندی اده نامند * پر آمدن قفیز بضم اول و سکون رای
مهمله و همزه بالف کشیده و فتح میم و فتح دال ابجد و سکون نون و فتح قاف و کسر فا بمثناة تحتانی رسیده و زای
هوز زده کنایه از سپری شدن زندگانی است * پردکی رز بفتح اول و سکون را و فتح دال ابجد و کسر کاف و تشدید
مثناة تحتانی و فتح رای مهمله و زای هوز زده کنایه از شراب انگوری است * پرز بضم اول و سکون رای مهمله و زای
هوز زده بمعنی آنچه زنان بخود بر گیرند و لیقه دوات را گویند و نیز آنرا گویند که بر روی سقرلات و دیگر پشمینه ها
بعد از پوشیدن بهم رسد و آنرا پرزه نیز گویند * پرموز بضم اول و سکون رای مهمله و ضم میم بواو مجهول رسیده
و زای هوز زده بمعنی علف که سبزه خشک باشد آمده و بفتح اول بمعنی امید و انتظار و زنبور عسل باشد * پرواز
بفتح اول و سکون رای مهمله و واو بالف کشیده و زای هوز زده معروف است که از پریدن باشد و چوبها را
گویند که هر یک بمقدار سه وجب طول که بجهت پوشیدن خانه بر بالای چوبهای بزرگ نزدیک بهم بچینند
و بوریا بر روی آن پوشند و خاک بر بوریا ریزند و بمعنی نور و پرتو و روشنائی هم دیده شد و نشیمن و نشستگاه
مرغان را نیز گویند و بمعنی نثار هم آمده و آن زری باشد که بر فرق امین پادشاهان باشند و نزد محققین سیری
بود از جانب ناسوت بشریت بجانب لاهوت حقیقت * پروز بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح واو و زای هوز
زده بمعنی حلقه زدن لشکر باشد از سوار و پیاده و بمعنی مرغ نیز بیدن آمده و آن نوعی از سبزه باشد در نهایت
لطافت و طراوت و جامه در رنگ بافته شده را نیز گویند و آن را شب اندر روز هم خوانند و پینه و وصله هائی
باشد که بر خرقه و جامه از رنگ دیگر دوزند و بمعنی گسترد نی نیز دیده شد که فرش فروش باشد و بمعنی فراویز و سنجاف
جامه هست که بتازی عطف خوانند و بمعنی نسب و نژاد و اصل نیز آمده * پرویز بفتح اول و سکون رای مهمله
و کسر واو بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون زای هوز مخفف پرویزن است و آن آلتی باشد که بدان آرد و شکر
و امثال آن بیزند و بعضی گویند آلتی است مخصوص شکر بیختن و بیختن را نیز گویند و پروین را هم گفته اند و آن
ستاره چند است در کوهان ثور و بزبان پهلوی ماهی را گویند و لقب پسر نوشیروان هم هست و چون
او ماهی را بسیار دوست میداشت باین سبب او را پرویز میگفتند و بمعنی عزیز و گرامی و سعید و مظفر و منصور نیز
دیده شد و بمعنی همت و سخاوت و خوش رفتاری و جلوه کردن هم از نظر گذشته * پرهیز بفتح اول و سکون رای مهمله
و کسر های هوز بمثناة تحتانی مجهول رسیده و زای هوز زده معروف است که بتازی حذر و احتراز گویند و بمعنی ترس
و بیم و نگاه داشت خود از مضرت آمده و بمعنی تفاوت هم دیده شد و نزد محققین اجتناب از ما سوی الله نمودن باشد
* پریز بفتح اول و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و زای هوز زده بمعنی پرویزن آمده که آرد بیزن باشد
و سبزه در کنار جوی و رود خانه و تالاب و چاهی که آب بسیار داشته باشد بروید و گویند بمعنی فریاد و ناله و فغان
هم دیده شده * پریسوز بفتح اول و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و ضم سین سعفص و زای هوز زده نام دیری

ومعبدی بوده در زمان خسرو پرویز وبعضی گویند نام مقامی است که شیرین از دست الحوك ما غارت ● بز بضم اول وسکون زای پارسی بمعنی برف ریزه ها که از شدت هوای سرد مانند ژاله از آسمان بر زمین فرو ریزد و بوتهٔ زرد را نیز گویند که بدان مداوا کنند و آنرا بتازی ورج خوانند وبفتح اول وسکون ثانی بمعنی چرك و ریم آمده است وگل کهنه ولوم زا هم گفته اند وبمعنی کهنه ومندرس نیز هست و زمین پست وبلند کوه وکتل را هم گویند که بتازی عقبه خوانند ● بزبز بضم هردو بای پارسی وسکون هردو زای فارسی کلمهٔ باشد که شبانان بزرا بدان نوازش کنند وسوی خود خوانند وآن را بزبز هم گفته اند ● پشت اند از بضم اول وسکون شین منقوطه ومثناة فوقانی وفتح همزه وسکون نون ودال ابجد با الف کشیده وزای هوز زده بمعنی لواطت کننده آمده و در فرهنگی دیده شد که این لفظ را بر فاعل ومفعول هردو اطلاق کنند لیکن بر مفعول بیشتر است ● پشیز بکسر اول وشین منقوطه بمثناة تحتانی مجهول رسیده وزای هوز زده بمعنی پول ریزه نازك بسیار تنك را بر آن گویند و در مؤید الفضلا بمعنی درمینت کم از زرکه در غربال و فرو ریخت روان شود ● بغاز بفتح اول وغین منقوطه بالف کشیده وزای هوز زده چوبکی باشد که کفش دوزان در میان کفش وقالب نهند، درودگران در شکاف چوبی که می شکافند کنند ارند و در مؤید الفضلا بجای زای هوز زای مهمله هم دیده شد ● پنبه بز بفتح اول وسکون نون وفتح موحدهٔ تحتانی وهای ملفوظه وفتح موحدهٔ تحتانی ثانی وزای هوز زده بمعنی نداف وحلاج وپنبه زن آمده ● پنبه وز بفتح اول وسکون نون وفتح موحدهٔ تحتانی وهای ملفوظه وفتح واو وزای منقوطه ساکن بمعنی پنبه بز است که پنبه زن وحلاج باشد چه در فارسی موحدهٔ تحتانی بواو وبعکس تبدیل می یابد ● پنج روز بفتح اول وسکون نون وجیم وضم رای مهمله بواو مجهول رسیده وزای هوز زده کنایه از مدت اندك باشد چنانکه گویند دنیا پنج روز است وتخصیص پنج روز آنست که آدمی در یکروز زاید وایام هفته بدنیا می آید ودر یك روز از دنیا میرود وباقی پنج روز می ماند که ایام تعیش اوست ● پوز بضم اول بواو مجهول رسیده وزای هوز زده بمعنی ما بین لب وبینی آمده وگرداگرد دهان حیوانات هم باشد وبمعنی شاخ درخت نیز دیده شده ● پیاز لیز بکسر اول بمثناة تحتانی بالف کشیده وسکون زای منقوطه وکسر لام بمثناة تحتانی مجهول رسیده وزای هوز زده نوعی از پیاز دشتی است وآنرا بتازی اصل الزیز خوانند ومنفعت آن بسیار است ● پیرگله پز بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وکسر رای مهمله وکله پز معلوم طعامی را گویند که سر بزان وپاچه پزد ● پیروز بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وضم رای مهمله بواو مجهول رسیده وزای هوز زده نام مبارزی بوده ایرانی وبمعنی مبارك هم دیده شده ونیز بمعنی غالب شدن وغالب آمدن بر اعدا باشد که بتازی مظفر خوانند وفیروز معرب آنست ● پیموز بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وضم میم مهمله بواو مجهول رسیده وزای هوز زده نوعی از شمعدان باشد که در ویه موزلند زیرا که پی مخفف پیه است ● پیش انداز بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وسکون شین منقوطه واند از معلوم آنچه زنان در گلو پوشند ودر سینه نهند وامر پیش انداختن وفاعل آن هم آمده ● پیش باز بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وسکون شین منقوطه وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وزای هوز زده بمعنی استقبال آمده ونوعی از جامهٔ پوشیدنی هم هست که آنرا پیشواز گویند ● پیش نماز بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وسکون شین منقوطه وفتح نون ومیم بالف کشیده وزای هوز زده امامی را گویند که پس او نماز گذارند ● پیواز بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وواو بالف کشیده وزای هوز زده شپره را گویند وآنرا مرغ عیسی هم خوانند

چشمهٔ نهم از رسوم از قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان بای پارسی با شین مهمله

● پاش اول بالف کشیده وسکون شین معجم یك حصه را گویند از هشت حصهٔ شب وروز چه شبانروزی را بهشت

حصه کرده اند و هر حصه را پاسی خوانند و شخصی را نیز گویند که در آن وقت عمل بیدار باشد یعنی
پاسبان و بعضی گویند بمعنی حصه و بخش است مطلقا اعم از شب و روز و غیر آن و بمعنی تنگی واند و دل هم آمده است و بمعنی
نگهداشتن و نگهبانی و حراست کردن و استوار داشتن نیز گفته اند * پاتیراس اول بالف کشیده و کسر مثناة فوقانی و سکون
بای پارسی و رای مهمله بالف کشیده و سین سعفص زده بلغت ژند و پاژند بمعنی جزا و مکافات بدی آمده * پارس بفتح
اول بالف کشیده و فتح رای مهمله و سین سعفص زده بمعنی فارس آمده که شیراز و توابع آن باشد و صفاهان
و کرمان و یزد را هم گفته اند و نام پسر پهلو بن سام هم هست گویند اصطخر بنا کرده اوست و نام جانوری
شکاری است کوچکتر از پلنگ و او را یوز هم می گویند * پابوس بفتح اول بالف کشیده و ضم موحده تحتانی
بواو رسیده و سین مهمله زده بمعنی فاعل و امر هر دو آمده یعنی پای را ببوس و ببوسنده * پامس اول بالف کشیده
و فتح میم و سین مهمله زده بمعنی پای بند آمده یعنی شخصی که در شهر خود یا جای دیگر بسبب امری گرفتار باشد
و نتواند بطرف دیگر رفت و در اینجا نیز نتواند بود * پپلس بفتح اول و سکون بای پارسی و ضم لام و سین مهمله
زده تریتی باشد که از نان خشک و دوشاب و روغن سازند بعضی گویند اشکنه باشد که از روغن و پیاز بروغن
بریان کرده و آب و نان خشک سازند * پخس بفتح اول و سکون خای منقوطه و سین مهمله بمعنی پژمردگی آمده
که از حرارت آتش چین چین شده باشد و بمعنی عشوه و خرام نیز دیده شد و بمعنی کداز و کاهش بدن و تابیدن
دل باشد از غم و غصه بی چیزی و گداختن موم و پنبه و روغن را نیز نامیده اند و بمعنی پژمرده شدن چیزی
از حرارت آفتاب یا آتش هم دیده شد و مزروع بی آب حاصل آمده و هر چیز ناقص را هم گفته اند * پرداس
بفتح اول و سکون رای مهمله و دال ابجد بالف کشیده و سکون سین سعفص بمعنی پایدار یعنی ثبات داشتن و بسیار
ماندن آمده و بمعنی پرداختن نیز دیده شد * پرس بفتح اول و سکون رای مهمله و شین بی نقطه پرده را گویند که
از جاها آویزند و بر روی چیزها پوشند * پرطاس بفتح اول و سکون رای مهمله و طای حطی بالف کشیده
و سکون سین سعفص جنسی از موینه باشد مثل قاقم و سنجاب و صاحب موید الفضلا بضم اول
آورده * پرگاس بفتح اول و سکون رای مهمله و کاف پارسی بالف کشیده و سکون سین بی نقطه بمعنی تلاش کردن
و در هم آویختن آمده و بزبان علمی هندی طلوع آفتاب را گویند * پرماس بفتح اول و سکون رای مهمله و میم
بالف کشیده و سین مهمله زده بمعنی پرداختن آمده و بمعنی لمس و لامسه نیز باشد که دست بر جائی سودن است
و بمعنی علم و دانستن و خلاصی و نجات و یا زیدن یعنی دراز کردن و نمو و بالیدن هم هست * پرمکس بفتح اول
و تشدید و کسر رای مهمله و فتح میم و فتح کاف فارسی و سکون سین بی نقطه معروف است و بطریق استعاره شمشیر جوهردار را
گویند و جوهر شمشیر و فولاد را پرمکسی نیز گفته اند و نوعی از اسلحه هم هست و جنسی از جامه ابریشمی نیز هست
و نوعی از نی نواختن و خوانندگی را نیز گفته اند و کنایه از بسیار چیز تنک و نازک هم هست * پرواس بفتح اول
و سکون رای مهمله و واو بالف کشیده و سین سعفص زده بمعنی ترس و بیم آمده و بمعنی خلاص و نجات و فراغ و پرداختن
نیز دیده شد و بمعنی دانستن هم آمده و دراز کردن را نیز گویند و بمعنی لامسه هم باشد که دست سودن بر چیزی است
* پس بفتح اول و سکون سین مهمله نقیض پیش است و بضم اول و سکون ثانی مخفف پسر است که در مقابل دختر باشد
* پلاس بفتح اول و لام بالف کشیده و سین مهمله ساکن بمعنی مکر و حیله و طرز و روش مکر و حیله دانستن آمده
و پشمینه سطبر که درویشان پوشند و پشمینه گستردنی یعنی جاجم را نیز گویند * پلمس بفتح اول و سکون لام و فتح
میم و سکون سین مهمله بمعنی مضطرب شدن و دست و پا گم کردن و متهم ساختن و دروغ گفتن آمده * پلواس بفتح

اول وسکون لام و واو بالف کشیده وسین سعفص زده بمعنی فریب و چاپلوسی دیده شده * پلوس بفتح اول وضم
لام بواو رسیده وسین سعفص زده مخفف چاپلوس است که فریب دادن بچرب زبانی باشد * پوس بضم اول بواو
رسیده وسین سعفص زده بمعنی چرب زبانی وفریب و فروتنی آمده ودر هندی نام ماهی است که آفتاب در برج
قوس باشد * پیخس بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وفتح خای منقوطه وسین مهمله زده بمعنی کمان بردن واز روی
کمان لغزیدن و راه بچیزی بردن باشد * پیرخسیس بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وکسر رای مهمله وفتح خای
منقوطه وکسر سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده وسین سعفص زده بمعنی زحل آمده ونیز کنایه از ابلیس است * پیس بکسر
اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وسکون سین سعفص بمعنی خرمای ابوجهل آمده و آن نباتی است که از پوست آن
رسن تابند وکنایه از مردم خسیس و رذل هم هست ونیز علتی است که آنرا برص خوانند وبمعنی سفید هم دیده شده
که نقیض سیاه باشد * پیوس بکسر اول وضم مثناة تحتانی بواو مجهول رسیده وسین سعفص
زده بمعنی طمع و توقع آمده و انتظار را نیز گویند

بیشهٔ دهم هرموم از قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان بای پارسی با شین منقوطه

* پاپوش بفتح اول بالف کشیده وضم بای پارسی بواو رسیده وشین منقوطه زده آنچه در پای پوشند * پاداش بفتح
اول بالف کشیده ودال مهمله بالف کشیده وشین منقوطه زده بمعنی جزا ومکافات نیکی آمده و آن را جزای خیر خوانند
ودر فرهنگی بدیدن آمد که پاداش بمعنی مکافات است مطلقا خواه جزا ومکافات نیکی باشد خواه بدی که آنرا
بادافره وکیفر نیز گویند * پازش بفتح اول بالف کشیده وکسر زای هوز وشین منقوطه زده علف وگیاه
و بادتر را از میان غله زار کشیدن و دور افکندن باشد هم چنانکه پیرایش زیادتی شاخهای زیادتی درخت را
بریدن است * پاش بفتح اول بالف کشیده وسکون شین منقوطه بمعنی از هم پاشیدن وبرافشاندن آمده وبمعنی افشان و پرافشان
نیز دیده شده وامر با بمعنی نیز آمده یعنی پریشان کن و از هم جدا ساز و برافشان * پاغوش بفتح اول بالف کشیده
وضم غین منقوطه بواو مجهول رسیده وشین منقوطه زده بمعنی غوطه آمده که سر بآب فرو بردن باشد * پالاش
بفتح اول بالف کشیده ولام بالف کشیده وشین منقوطه ساکن آلوده شدن پای را گویند بگل ولای * پالش بفتح
اول بالف کشیده وکسر لام وسکون شین منقوطه بمعنی پالیدن وافزوده شدن وافزایش آمده * پالوش بفتح اول
بالف کشیده وضم لام بواو مجهول رسیده وشین منقوطه ساکن کافور مغشوش را گویند وبا سین بی نقطه هم درست است
* پخته جوش بضم اول وسکون خای منقوطه وفتح مثناة فوقانی وهای هوز زده وجوش با ضم جیم و واو مجهول
معلوم شرابی را گویند که آنرا بافوای چند جوشانیده باشند و آن چنان است که شیرهٔ انگور نفیس را با گوشت
برهٔ فربه در دیگ کنند باقی ادویه و انبه کوفته در کیسه کرده بدیگ اندازند و بجوشانند تا گوشت مهرا شود
بعد از ان صاف کرده بنوشند * پخش بفتح اول وخای منقوطه وشین قرشت زده بمعنی پخت وپهن است
وبمعنی سست هم گفته اند که نقیض سخت باشد و پژمرده و بی آب را نیز گویند * پدیرش بکسر اول وذال منقوطه
بمثناة تحتانی رسیده وکسر رای مهمله وشین منقوطه زده بمعنی قبول وفرمان برداری آمده * پراش بفتح اول ورای
مهمله بالف کشیده وسکون شین منقوطه بمعنی پریشان کردن وپاشیدن آمده * پربرتاوش بفتح اول وسکون رای
مهمله وفتح موحدهٔ تحتانی و رای ثانی زده ونون بالف کشیده وکسر واو وسکون شین قرشت بمعنی آسمان آمده که بتازی
فلک خوانند * پرشاش بفتح اول وسکون رای مهمله وشین معجمه بالف کشیده وشین منقوطه زده نام ولایتی است از
ترکستان وبضم اول هم آمده است * پرخاش بفتح اول وخای منقوطه بالف کشیده وشین منقوطه زده بمعنی خصومت

وحنك وجدال باشد كه آن را بتازی وغی گویند وخصومت زبانی را هم گفته اند * پرخش بفتح اول وراى مهمله وشاى منقوطه وشين قرشت زده بمعنى كفل وساغری اسپ واشتر وگاو وخر وامثال آن باشد * پرستش بفتح اول وراى قرشت وسكون سين مهمله وكسر مثناة فوقانى وشين منقوطه زده بمعنى طاعت وعبادت آمده وجمعى متكارى وبيماردارى را نيز گفته اند كه خدمت بيمار كردن باشد * پرسياوش بفتح اول وسكون راى مهمله وكسر سين سعفص ومثناة تحتانى بالف كشيده وضم واو وشين قرشت زده شكلى را نامند از اشكال فلكى مشتمل بر بيست ونه ستاره بصورت مردى بر پا ايستاده وسر غولى در دست آويخته وآن را رأس الغول خوانند وكواكب آن در برج ثور است باتفاق ارباب رصد ودر زيجات وكتاب صور كواكب باين معنى برشاوش نوشته اند با باى ابجد وبجاى حرف ثالث شين معجمه وبعد ف ياى حطى ونيز نام گياهى ست كه خلاشهٔ آن باريك وسياه فام وبرگ آن سبز رنگ مى باشد وبيشتر در گوشه وكنار حوضها مى رويد وآن را بتازى شعر الجن ولحية الحمار خوانند * پركاوش بفتح اول وسكون راى مهمله وكاف بالف كشيده وكسر واو وشين قرشت زده بمعنى بريدن شاخهاى زيادتى است از درخت انگور ودرختان ديگر * پرندوش بفتح اول وراى مهمله وسكون نون وضم دال ابجد بواو مجهول رسيده وشين منقوطه زده شب وروز گذشته را گويند يعنى پريشب چه شب گذشته را دوش ميگويند وبتازى البارحة الاولى خوانند يعنى پيش از دوش چه بارحه بمعنى دوش است واولى بمعنى پيش * پرورش بفتح اول وسكون راى مهمله وفتح واو وكسر راى ثانى وشين منقوطه زده بمعنى پرستش وپرستيدن وپروردن آمده وكنايه از علم وحكمت هم هست چه پرورش آموز علم وحكمت آموز را گويند * پژوش بفتح اول وضم راى مهمله بواو مجهول رسيده وشين منقوطه زده جوششى است كه در اعضاى آدمى برمى آيد وآن را بتازى بثر خوانند * پرويش بفتح اول وسكون راى مهمله وكسر واو بمثناة تحتانى رسيده وشين قرشت زده كاهلى وتقصير در كارها كردن باشد * پريش بفتح اول وكسر راى مهمله بمثناة تحتانى مجهول رسيده وشين قرشت زده بمعنى پريشان آمده و پريشان كننده را هم گويند وامر بدين معنى نيز هست يعنى پريشان كن وازهم بپاش وبمعنى پريشان كردن وازهم جدا نمودن نيز ديده شده وبمعنى پريشانى وآشفتگى هم از نظر گذشته * پژولش بكسر اول وضم زاى پارسى بواو مجهول رسيده وكسر لام وشين منقوطه زده بمعنى پريشان وپژمرده وزدهم شده باشد * پژوهش بفتح اول وضم زاى پارسى بواو مجهول رسيده وكسر هاى مدوره وشين منقوطه زده بمعنى تفحص وتجسس وجست وجو آمده وبمعنى مضل زهم ديده شده كه جستجو كردن باشد * پش بضم اول وسكون شين منقوطه بمعنى چغد آمده وآن پرنده ايست نامبارك وبكسر اول مخفف پيش باشد وبفتح اول موى گردن وكاكل اسب را گويند وناره كه بر شرد ستاره وكه زگل از لد وفش معرب آنست وفرومايه وناقص از هر چيز باشد وشبيه ونظير وماننده را نيز گفته اند * پشكوش بفتح اول وسكون شين منقوطه وكاف پارسى وضم ميم بواو رسيده وشين قرشت زده رستنى ايست خوشبو * پنبه آگنده گوش بفتح اول وسكون نون وفتح موحدهٔ تحتانى وهاى مدوره زده وآكنده گوش معلوم بمعنى ناشنوا وكر آمده * پنبه در گوش بفتح اول وسكون نون وفتح موحدهٔ تحتانى وهاى مدوره زده ودر گوش معلوم كنايه از مردم غافل وسخن ناشنوا آمده * پنجش بكسر اول وسكون نون وفتح جيم وشين منقوطه زده بمعنى گلولهٔ پنبه حلاجى كرده آمده * پنج نوش بفتح اول ونون وجيم زده ونون مضموم بواو مجهول رسيده وشين قرشت زده معجونى است مركب از پنج چيز كه بجهت تقويت دل شورنك ومعرب آن فنجنوش است * پندش بضم اول وسكون نون وفتح دال ابجد وشين منقوطه زده بمعنى گلولهٔ پنبه حلاجى كرده آمده * پوپش بضم اول بواو رسيده وفتح

با بای پارسی و شین منقوطه بمعنی شانه سر و ملد ملد آمده ٭ بوران تروش بضم اول بواو رسیده و رای
مهمله بالف کشیده و سکون نون و ضم مثناة فوقانی و ضم رای مهمله بواو رسیده و شین منقوطه زده نام
ساحری است که در زمان خود مثل و مانند نداشت ٭ بورش بضم اول بواو مجهول رسیده و کسر رای مهمله
و شین منقوطه زده بمعنی عذر آوردن و معذرت خواستن آمده و بمعنی عذر و معذرت نیز دیده شده ٭ پوش بضم
اول بواو مجهول رسیده و سکون شین منقوطه نام گیاهی است که آنرا نی گویند و شاخهای آن سازند و از جانب
ارمن می آورند و آنرا بوش در بندی می خوانند قمرس را نافع است و شیاف خوزی همان است و زره و جوشن
را هم گویند و امر بر دوشیدن و یکنا و فا رفتن نیز هست یعنی از راه دور شو ٭ پیاز موش بکسر اول و مثناة تحتانی
بالف کشیده و کسر زای هوز و موش معلوم تیغی است که آنرا بتازی بصل الفار خوانند و عنصل و اسقیل همان است
و بعضی آنرا فرد ماناگویند ٭ پیراستن بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و رای مهمله بالف کشیده و کسر های
ملوره و شین قرشت زده بمعنی دباغت کردن پوست آمده و پیراستن و زینت دادن را نیز گویند مطلقا ٭ پیرایش
بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و رای مهمله بالف کشیده و کسر مثناة تحتانی و سکون شین منقوطه بمعنی
خاستن و پرداختن و مستعد کردن و مهیا نمودن آمده و بمعنی دباغت کردن پوست نیز دیده شده و بمعنی پیراستن و زینت
دادن هم آمده ٭ پیریرناوش بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و کسر رای مهمله و فتح حرف تحتانی و سکون زای ثانی
و نون بالف کشیده و فتح واو و شین منقوطه زده کنایه از فلک است ٭ پیش بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و شین
قرشت زده نقیض پس آمده و بمعنی مقدمه هم دیده شده چنانکه گویند این پیش را دانستی اراده آن باشد
که این مقدمه را دانستی و بمعنی شاخ درخت خرما نیز دیده شده و بمعنی خرمای ابوجهل نیز بنظر آمده
و آن رستنی است که از پوست آن رسن سازند و عاقل و خردمند را نیز گفته اند ٭ پیش کش بکسر اول بمثناة
تحتانی مجهول رسیده و سکون شین منقوطه و فتح کاف و شین ثانی زده بمعنی خدمتی آمده ٭ پیشة آتش بکسر
اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح شین منقوطه و کسر همزه مبدله و آتش با ممدوده و فتح مثناة فوقانی معلوم
کنایه از کارهای شیطانی آمده ٭ پیغلوش بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون غین منقوطه و ضم لام بواو
مجهول رسیده و شین منقوطه زده گلی است از جنس سوسن و آنرا سوسن آسمان گویند و بر کنارهای
او خالهای سیاه و چینهای کوچک افتاده است ٭ پیغولوش بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و ضم غین منقوطه بواو
رسیده و ضم لام بواو مجهول رسیده و شین منقوطه زده بمعنی پیغلوش است و آن گلی است از جنس سوسن
و بمعنی شانه مورچه و دمان و گوش هم آمده است ٭ پیکران درعش بفتح اول و سکون مثناة تحتانی و فتح
کاف و های منقوطه و رای مهمله بالف کشیده و کسر نون و ضم دال ابجد و فتح رای مهمله و سکون
شین قرشت زده کنایه از ستاره های آسمانی است و صورتهای روحانی را گویند ٭ پیلوش بکسر
اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون لام و ضم غین منقوطه بواو مجهول رسیده و شین قرشت زده گلی است از جنس
سوسن بر کنارهای آن خالهای سیاه و رخنه های کوچک باشد و بمعنی گل نیلوفر نیز دیده شده و چیزی هم هست که
آنرا مانند پیل از سیم و طلا و نقره و غیره سازند و آنرا عاج اندازگویند ٭ پینکوش بکسر اول بمثناة تحتانی
رسیده و سکون لام و ضم کاف پارسی بواو مجهول رسیده و شین منقوطه زده نام دوائی باشد که آنرا لوف گویند
و آنرا بتازی اصل اللوف و بیونانی دیر با قوتیطس خوانند و بمعنی پیلوش هم آمده که نوعی از سوسن و گل
نیلوفر و غنائد از باشد ٭ پیل آبکش بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و کسر لام و ابکش معلوم بمعنی ابر آمده

چشمهٔ یازدهم و دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم بحر سوم از قلزم اول من کتاب هفت قلزم

در بیان بای پارسی با نساد و غین منقوطه و قاف و قاف

* پای حوض بفتح اول بالف کشیده و سکون مثناة تحتانی و فتح حای حطی و واو و ضاد منقوطه زده کنایه از جای رسوائی و بدنامی باشد * پایهٔ حوض اول بالف کشیده و فتح مثناة تحتانی و کسر همزهٔ مبدله و فتح حاحطی و واو و ضاد معجمه زده کنایه از جای رسوائی و بدنامی آمده * پالغ بفتح اول بالف کشیده و ضم لام و سکون غین منقوطه بمعنی پیمانه شراب آمده که از شاخ گاو و کرگدن و استخوان پیل و چوب سازند * پرداغ بفتح سه حرکت اول و سکون رای مهمله و دال ابجد بالف کشیده و غین منقوطه زده بدانچه زنگ آینه و تیغ و امثال آن زدایند * پناغ بفتح اول و نون بالف کشیده و غین منقوطه زده بمعنی ماشوره آمده و بیضه مانندی باشد از ریسمان خام که در دوک بپیچیده شود و تار ابریشم را هم گفته اند و منشی و دبیر و نویسنده را نیز گویند * پیل مرغ بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون لام و ضم میم و رای مهمله و غین منقوطه زده مرغیست که از بالای منقار او پوستی مانند خرطوم فیل او یخته می باشد * پای باف بفتح اول بالف کشیده و سکون مثناة تحتانی و موحده تحتانی بالف کشیده و فا زده بافنده و جولاهه را گویند که بتازی حایک خوانند * پرسق بضم اول و سکون رای مهمله و ضم سین و قاف زده جانوریست که آن را راسو گویند اگر درون شکم او را خشک سود کرده خشک سازند در مثقال آن دفع باد سموم کند * پل هفت طاق بضم اول و کسر لام و هفت طاق معلوم کنایه از هفت فلک آمده * پاسق بفتح اول بالف کشیده و فتح سین سعفص و قاف زده بمعنی بوسه آمده * پشماق بفتح اول و سکون شین منقوطه و میم بالف کشیده و قاف زده بمعنی اسپ دیده شده

چشمهٔ پانزدهم بحر سوم از قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان بای پارسی با کاف تازی و پارسی

* پاچک بفتح اول بالف کشیده و فتح جیم پارسی و سکون کاف سرگین گاو را گویند که خشک شده باشد یا بدست پهن کرده بجهت سوختن خشک کرده باشند * پاچنک بفتح اول بالف کشیده و فتح جیم پارسی نون و کاف پارسی زده بمعنی کفش و پا افزار آمده و نیز دریچهٔ کوچکی را گویند در خانه و کوشک و غیره از پنجره و امثال آن که بیک چشم از آن نگاه توان کرد * پادنک بفتح اول با لف کشیده و کسر دال ابجد و نون و کاف پارسی زده چوبی بجهت سرو کردن اسپ که بدان شلتوک را بکوبند تا برنج از پوست بدر آید و شلتوک در زبان پارسی شالی را گویند * پارسنک بفتح اول بالف کشیده و سکون رای مهمله و فتح سین مهمله و نون و کاف پارسی زده بمعنی پاسنک آمده و آن چیزی است که در یک کفه ترازو نهند تا با کفه دیگر برابر شود * پاژنک بفتح اول بالف کشیده و فتح زای پارسی و نون و کاف پارسی زده بمعنی پاچنک آمده که کفش و پای افزار باشد * پاسبان فلک بفتح اول بالف کشیده و سکون سین مهمله و موحده تحتانی بالف کشیده و کسر نون و فلک معلوم بمعنی زحل آمده که در پارسی کیوان گویند * پاسک بفتح اول بالف کشیده و فتح سین مهمله و کاف زده بمعنی خمیازه و دهن دره آمده و بجای فتح سین مهمله ضم نیز دیده شد * پاسنک بفتح اول بالف کشیده و فتح سین مهمله و نون و کاف پارسی زده بمعنی چیزیست که در یک کفه ترازو نهند تا با کفه دیگر برابر شود * پاشک بفتح اول بالف کشیده و فتح شین منقوطه و کاف زده بمعنی دهان دره و خمیازه آمده * پاشنک بفتح اول بالف کشیده و فتح شین منقوطه و نون و کاف پارسی زده بمعنی خیار و خربزه و مانند آنه و امثال آن آمده که بجهت تخم نگاه دارند و خوشه کوچک انگور را نیز گویند و نیز مترادف پاچنک است * پاک بفتح اول بالف کشیده و سکون کاف بمعنی نمازی و پاکیزه و صاف و بیغش آمده و نیز بمعنی تمام و همیشه و باقی آمده است چنانکه گویند

حساب ما پاک شد یعنی تمام شد و چیزی نماند و پاک بردند یعنی همه بردند و چیزی نگذاشتند ٭ پالاهنگ بفتح
اول بالف کشیده و لام بالف کشیده و فتح های هوز و نون و کاف زده بمعنی دوالی و کمندی آمده که بر یک جانب
لجام اسپ بندند و اسپ را بدان بکشند و این لغت در اصل پالاآهنگ بوده یعنی جنیبت کش چه پالا بمعنی اسپ
جنیبت است که اسپ کوتل باشد و آهنگ بمعنی کشیدن است چون در میان علمای فرس مقرر است که هرگاه
دو کلمه را هم آمیزند که ترکیب کنند اگر حرف آخر کلمه با حرف اول کلمهٔ اخری از یک جنس باشد یک حرف را
ساقط سازند بنابر آن یک الف حذف کرده پالاهنگ خواندند و نیز بمعنی دوالی و رسنی و کمندی که در گلو بندند
دیده شده و بمعنی رسنی و دوالی و کمندی که گنهکاران را بدان ببندند هم آمده و کهکشان را نیز گویند
و آن سفیدی است که شبها در آسمان نماید و نزد محققین مجردین آنچه باعث تعلق باشد ٭ پالهنگ بفتح اول
بالف کشیده و فتح لام و های هوز و نون و کاف پارسی زده بمعنی پالاهنگ است و آن دوالی و ریسمانی و کمندی باشد
که بر کنار لجام اسپ جنیبت بندند و مجرم و گنهکار و صید و شکار را نیز بدان محکم بر بندند و کمند و شاخه
و چوبی که بر گردن سگ نهند و نزد مجردین آنچه باعث تعلق باشد ٭ پالنگ بفتح اول بالف کشیده و فتح لام و نون
و کاف پارسی زده دریچهٔ کوچکی را گویند که بیک چشم از آن نگاه توان کرد و کفش و پای افزار چرمی را نیز گویند
٭ پالیک بفتح اول بالف کشیده و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده و کاف زده بمعنی کفش و پای افزار چوبین آمده و پاتابه
و پاپیچ را نیز گویند و بمعنی لفافه هم دیده شده ٭ پاوچک بفتح اول بالف کشیده و فتح واو و جیم فارسی و کاف
زده سرگین گاو را گویند که خشک شده باشد یا بدست پهن کرده بجهت سوختن خشک کرده باشند ٭ پاهک بفتح
اول بالف کشیده و فتح های هوز و کاف زده بمعنی شکنجه باشد و آن آزاری است که دزدان را کنند ٭ پاهنگ
بفتح اول بالف کشیده و فتح های هوز و نون و کاف پارسی زده بمعنی دریچهٔ خورد آمده و بمعنی خلخال نیز
دیده شده که پااورنجن باشد و بمعنی پاسنگ هم آمده و آن چیزی باشد که در یک پلهٔ ترازو نهند تا با آن پلهٔ
دیگر برابر شود با پاسنگ و پاچنگ مترادف است ٭ پپتک بکسر اول و سکون بای پارسی و فتح مثناة فوقانی و کاف زده
بمعنی پارهٔ از خوشه آمده و خوشهٔ کوچک انگور و خرما را نیز گویند ٭ پتک بضم اول و سکون مثناة فوقانی و کاف زده
بمعنی خایسک و چکش آهنگری و زرگری و امثال آن باشد و آن را بتازی مطراق خوانند ٭ پتنک بکسر اول و فتح مثناة
فوقانی و نون و کاف پارسی زده منفذی و دریچهٔ خوردی را گویند که در خانه بجهت روشنائی گذارند
٭ پچواک بفتح اول و سکون جیم پارسی و واو بالف کشیده و کاف زده ترجمان را گویند و آن شخصی باشد که لغت زبانی را
بزبان دیگر بیان کند و بعضی گویند بمعنی ترجمه است نه ترجمان ٭ پچشک بضم اول و جیم پارسی و سکون شین منقوطه
و کاف زده پشکل شتر و بز و گوسپند و امثال آنرا گویند و بفتح اول و کسر جیم پارسی بمعنی طبیب آمده و بجای بای
پارسی بای تازی هم دیده شده ٭ پرالک بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و فتح لام و کاف زده فولاد
جوهردار را گویند عموما و تیغ و شمشیر را گویند خصوصا ٭ پردک بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح
دال ابجد و کاف زده بمعنی چیستان و لغز آمده ٭ پردهٔ هفت رنگ بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح
دال ابجد و کسر همزهٔ مبدله و هفت رنگ با کاف پارسی معلوم کنایه از هفتم فلک است زیرا چه هر آسمانی برنگ
دیگر است چنانکه از کعب الاحبار مرویست که در توریت هر آسمانی برنگی دیگر است اول از سنگ خارا است
دوم از آهن فولاد سوم از مس چهارم از سیم پنجم از زر ششم از زبرجد هفتم از یاقوت و هفت طبقهٔ زمین و دنیا
و عالم را نیز گویند ٭ پردگی هفت رنگ بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح دال ابجد و کسر کاف پارسی و تشدید

وکسر مثناة تحتانی وهفت رنك با کاف پارسی معلوم کنایه از جهان وعالم ودنیا است * پرده دار فلك بفتح اول
وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد وهای هوز زده وباقی معلوم کنایه از ماه است که قمر باشد * پرژك بفتح
اول وسکون رای مهمله وفتح زای پارسی وکاف زده بمعنی گریستن وگریه کردن آمده * پرستك بکسر اول وفتح رای
مهمله وسکون سین سعفص وضم مثناة فوقانی وکاف زده نام پرنده ایست که پشت ودم او سیاه وسینه اش سفید
ومنقارش سرخ می باشد ودر سقف خانها آشیان می کند واو را بتازی خطاف گویند * پرستوك بکسر اول وفتح
رای مهمله وسکون سین سعفص وضم مثناة فوقانی بواو رسیده وکاف زده بمعنی پرستك آمده که بتازی خطاف گویند
و آن پرنده ایست که پشت ودم او سیاه وسینه اش سفید ومنقارش سرخ میباشد ودر سقف خانها آشیان میکنند
گویند که اگر دو پرستوك بگیرند یکی نر ویکی ماده وسرهای آنها را باتش بسوزانند ودر شراب ریزند
در کسیکه از ان بخورد مست نگردد واگر خون او را بخوردن زنان دهند شهوت ایشان منقطع گردد واگر بر پستان
دختران مالند نگذارد که بلند گردد واگر سرگین او را در چشم کشند سفیدی که در چشم افتاده باشد زایل کند
وسرگین او با زهرهٔ وی خضاب رنگین باشد واگر سرگین او با زهرهٔ کاو بیامیزند وبر موی طلا کنند بی هنگام سفید
نشود ونیز اگر بچهٔ اول پرستوك را بگیرند وقتی که ماه در ازدیاد باشد وشکم او را بشکافند دو سنك ریزه از شکم
او بر آید یکی یکرنك ودیگری الوان چون در پوست گوساله یا گوزنی بپیچند پیش از انکه گرد وخاك بر ان
نشیند وبر بازوی مصروع بندند یا بر گردنش آویزند صرع از و زایل شود * پرك بفتح اول ورای مهمله
وکاف زده بمعنی ضد او مطلق ند آمده ونام رودخانهٔ هم هست وستارهٔ سهیل را نیز گویند وبمعنی اول بجای بای
پارسی مثناة فوقانی نیز دیده شد * پرکار فلك بفتح اول وسکون رای مهمله وکاف پارسی بالف کشیده وکسر رای
قرشت وفلك معلوم کنایه از دور فلك ومنطقه باشد * پرکوك بفتح اول وسکون رای مهمله وضم کاف بواو رسیده
وکاف ثانی زده بمعنی عمارت عالی آمده * پرناك بضم اول وسکون رای مهمله ونون بالف کشیده وکاف زده نام
طایفه ایست از ترکان وآدم جوان واول عمر ونوچه را نیز گویند * پرندك بفتح اول ورای مهمله وسکون
نون وفتح دال ابجد وکاف زده پشتهٔ کلان وکوه کوچك را گویند که در میان صحرا واقع شده باشد * پرنك بکسر
اول ورای مهمله ونون وکاف زده بمعنی برنج آمده وآن نوعی از فلزات است وبکسر اول وفتح رای مهمله ونون
وکاف پارسی زده فروغ وبرق شمشیر وتیغ جوهردار را گویند وبکسر اول وثانی برنج را وآن نوعی از فلزات است
* پروانك بفتح اول وسکون رای مهمله وواو بالف کشیده وفتح نون وکاف پارسی زده نام جانوری است که فریاد
وشور کنان پیش پیش شیر میرود تا جانوران دیگر آواز او را شنیده دانند که شیر می آید وخود را بکناری کشند
گویند که پس خوردهٔ شیر می خورد وکنایه از پیش رو لشکر هم هست ومعرب آن فروانق است * پرویز فلك بفتح
اول وسکون رای مهمله وکسر واو بمثناة تحتانی مجهول رسیده وکسر زای هوز وفلك معلوم کنایه از آفتاب عالمتاب
است * پزدك بفتح اول وسکون زای معجمه وفتح دال ابجد وکاف زده بمعنی کرمکی آمده که کندم را خورد
وخراب سازد * پزسك بکسر اول وزای پارسی وسین مهمله وکاف زده بمعنی چغل آمده وآن پرنده ایست معروف
ومنحوس * پزواك بفتح اول وسکون زای پارسی وواو بالف کشیده وکاف زده آن است که چون در کوه
وگنبد باواز بلند چیزی بگویند در جواب همان را بشنوند وآنرا بتازی صدا خوانند * پسنگك بفتح اول وسین
مهمله وسکون نون وفتح کاف فارسی وکاف عربی زده بمعنی تگرك وژاله باشد * پشت ملك بضم اول وسکون شین منقوطه
وکسر مثناة فوقانی وملك بضم میم معلوم قوت ملك وآنکه قیام ملك بدو باشد * پشتك بضم اول وسکون

شین منقوطه وفتح مثناة فوقانی وکاف زده بمعنی بازی آمده و آنست که کف دستها را بر زمین گذارند و پاها بر هوا کرده و نوعی از بازی هم هست و آن چنان باشد که شخصی کف دستهای خود را بر زانو گذاشته خم شود تا دیگری از پشت او بجهد و هم مرضی است که عارض اسپ و استر و خر می شود چنانکه دائما بر دست و پای آنها بر می آید و پخته می شود و بسبب آن از رفتار باز می مانند و نیز جامه کوتاهی را گویند که تا کمر گاه باشد و بیشتر مردم دار المرز پوشند ٭ پشت لنگ بضم اول و شین منقوطه و مثناة فوقانی زده وفتح لام و نون و کاف پارسی زده بمعنی پس افتاده آمده و هرزه و ناقص و معیوب و بی معنی را نیز گویند ٭ پشک بضم اول و سکون شین منقوطه و کاف زده سرگین شتر و اسپ و آهو و گوسپند و از امثال آنرا گویند و بمعنی قصره و خمچه و مرطبان هم آمده و نام درختی هم هست و بکسر اول و سکون ثانی قرعه را گویند که شریکان در میان خود بجهت تقسیم اسباب و اشیا بیندازند و بشکل گوسفند و آهو را نیز گفته اند و بضم اول و فتح ثانی و کاف زده بلغت ما وراء النهر گربه را گویند و آن جانوریست معروف که او را بتازی سنور خوانند و بفتحتین بمعنی شبنم دیده شده و بفتح اول و سکون ثانی بمعنی جعل آمده و آن جانوریست که سرگین را گلوله بسازد و جعل را نیز گفته اند و آن پرنده ایست بنحوست مشهور و باین معنی در فرهنگی بجای شین منقوطه سین مهمله هم دیده شده و بمعنی برابری کردن و موافق ساختن هم آمده و نیز در او یختن و عشق و عاشقی هم دیده شده ٭ پشلنگ بفتح اول و سکون شین منقوطه وفتح لام و نون و کاف پارسی زده افزاری را گویند که بنایان بدان دیوار را سوراخ کنند و پشنگ پدر افراسیاب را نیز پشلنگ می گفته اند و بمعنی پس افتاده و عقب مانده هم آمده و بضم اول بمعنی ناقص و هرزه و معیوب و بی معنی آمده و قلماسنگ را نیز گویند که بر قلهٔ کوهها واقع شده باشد ٭ پشمک بفتح اول و سکون شین منقوطه و فتح میم و کاف زده حلوایست مشهور و معروف و نیز مصغر پشم ٭ پشنگ بفتح اول و شین منقوطه و نون و کاف پارسی زده نام پدر افراسیاب است و نام پسر او که شیده می گفتند و نیز نام پدر منوچهر شاه و نام مبارزی است ایرانی و بمعنی جفا و ستم و محنت و جور نیز دیده شده و بمعنی زنبور هم آمده و آن گلیمی باشد که بر دو سر آن دو چوب تعبیه کنند و بدان خشت و گل و خاک را امثال آن کشند و میل آهنی را گویند دراز و سر تیز که بنایان بدان دیوار را سوراخ کنند و ترشح آب و غیر آن را نیز گویند و باین معنی بکسر اول و ثانی هم درست است ٭ پک بفتح اول و سکون کاف بمعنی خود پسند و خود آرای و بی هنر آمده و باین معنی در فرهنگی بضم اول هم دیده شده و یک از پله های نردبان را نیز گویند و بکسر اول بمعنی بند انگشت دست و پای آمده و بضم اول پتک و مطراق آهنگران را گویند و بمعنی برجستن هم آمده و نام یک طرف بجول هم هست که آنرا عاشق گویند و مرادف لک باشد چنانکه گویند لک و پک و مخفف پوک هم هست که بمعنی بی مغز و پوچ و میانه تهی باشد و بمعنی کنده و ناهموار و ناتراشیده نیز دیده شده و بمعنی غوک هم آمده ٭ پکوله بفتح اول و ضم کاف تازی و رسیده و کاف ثانی زده بمعنی غرفه و چارطاق بالاخانه آمده و تکیه گاه چوبین که بر کنار بام نصب کنند و آن را بتازی ... گویند و بمعنی پتک آهنگران نیز آمده که بتازی مطراق خوانند ٭ پک و لک بفتح اول و لام و واو و سکون هردو کاف بمعنی تک و پوی و گرد مردم بر آمدن باشد و بی هنری و چیزهای بی حاصل و لاطائل را نیز گویند و بمعنی آلات خیانه هم دیده شده و باین معنی بتقدیم لک بر پک هم نوشته اند و مشهور نیز این هست و بضم اول و لام معروف است که درشت و ناهموار و کنده باشد ٭ پک بفتح اول و سکون کاف پارسی بمعنی گلوله و بندقی که طفلان بدان بازی کنند و بمعنی کارس نیز دیده شده و زن نار پستان را نیز گویند ٭ پلارک بفتح اول و لام

بالف کشیده و فتح رای مهمله وکاف زده جنسی از فولاد جوهردار باشد و شمشیر وجوهر شمشیر را نیز گویند ودر فرهنگی بجای کاف تازی کاف پارسی نیز دیده شده * پلاسک بفتح اول ولام بالف کشیده وفتح سین مهمله وکاف زده بمعنی لکبت و فلاکت دیده شد * پلالک بفتح اول ولام بالف کشیده و فتح لام ثانی وسکون کاف بمعنی پلارک آمده که جنسی از فولاد جوهردار باشد و شمشیر وجوهر شمشیر را نیز گویند * پلستک بکسر اول ولام وسکون سین مهمله وضم مثناة فوقانی وکاف زده بمعنی پرستوک آمده و آن پرنده ایست معروف که در سقف خانها آشیان کند وبتازی خطاف خوانند * پلک بفتح اول ولام وسکون کاف بمعنی پلک چشم آمده وبمعنی آویخته هم دیده شده وبفتح وکسر اول وسکون ثانی هم بمعنی اول است و آنرا التحاف چشم نیز گویند وبتازی جفن خوانند * پلنک بکسر اول ولام ونون وکاف پارسی زده از پیش آستانه تا نهایت ضخامت دیوار را گویند یعنی میان در وبفتح اول وثانی ونون وکاف پارسی زده جانوریست معروف ونیز جانوریست که دشمن شیر است وجانوریست که آنرا زرافه گویند وهرچیزی که دران نقطها از رنگ دیگر باشد وچارپائی را نیز گویند وآن چهار چوب است درچهارپایه بهم وصل کرده که درمیان آن را بانوار وامثال آن بهم بافند وبران بخوابند واین در هندوستان بیشتر متعارف است ونوعی از رنگ کبوتر هم باشد * پلنک مشک بفتح اول ولام وسکون نون وکاف پارسی زده ومشک بضم وکسر میم معلوم نام داروئی است ووجه تسمیه آن بپلنک مشک آنست که گل آن دارو بکلاهای پشت پلنک وبرنگ آن می نماید وبوی مشک میدهد وبید مشک را نیز گفته اند * پلوک بفتح اول وضم لام بواو مجهول رسیده وکاف زده بمعنی پتک وچکش آهنگران آمده که بتازی مطراق گویند وبمعنی غرنه ومخارجه وتالاری که بر بالا خانه سازند * پنالک بفتح اول ونون بالف کشیده وفتح نون ثانی وکاف زده بمعنی صمغ درخت آمده * پنج پایک بفتح اول ونون وجیم زده وبای پارسی بالف کشیده وفتح موحده تحتانی وسکون کاف بمعنی پنج پا آمده که بتازی سرطان گویند * پنجک بفتح اول وسکون نون وفتح جیم وکاف زده نام گیاهی است که پنج شاخ دارد ومانند عشقه بردرخت بپیچد وبضم اول گلوله پنبه حلاجی کرده را گویند * پندک بضم اول وسکون نون وفتح دال ابجد وکاف زده بمعنی پنجک است که گلوله پنبه حلاجی کرده را گویند * پنک بفتح اول ونون وکاف زده بمعنی وجب آمده که بتازی شبر گویند وبفتح اول وکسر ثانی وسکون کاف بزبان ژند وپاژند آلوچه را گویند وآن میوه ایست معروف وبکسر اول وسکون ثانی گرفتن اعضای آدمی باشد باد وسر انگشت بانا خن چنانکه بدرد آید ودر هندی آنرا چتکی گویند وبفتح اول وسکون ثانی وکاف پارسی بمعنی وقت بامداد آمده که بتازی صبح خوانند ودریچهٔ خانه را نیز نامیده اند وبمعنی چوب هم دیده شد که ترکان آغاج گویند وبمعنی خوشهٔ خرما هم هست وبکسر اول بمعنی پنگان آمده وآن طاسی باشد از مس وامثال آن که در بن آن سوراخ تنگی کنند بقدر زمانی معین یعنی چون آن طاس را بروی آب ایستاده نهند بقدر آن زمان معین پر شود وبته آب نشیند وبیشتر آبیاران ومزارعان دارند چه ان را در مقسم آب درمیان تغار آبی نهند وبقدر آنچه میان ایشان شده باشد بعضی را یک پنگان وبعضی را بیشتر آب دهند که بزراعت ایشان رود ودر هندوستان بجهت دانستن ساعات شبانروزی مقرر است ونیز یک حصه از ده هزار حصه شبانروز است چه شبانروزی را بده هزار قسمت کرده اند وهر قسمی را یک پنگ نامند * پننک بکسر اول وفتح نون ونون ثانی وکاف پارسی زده دریچهٔ خانه را گویند ودر فرهنگی بجای کسر بای پارسی فتح هم دیده شد * پنیرک بفتح اول وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده وفتح رای مهمله وکاف زده بمعنی نیلوفر آمده که نیلوپر هم نامند وحربار انیز گفته اند

و آن جانوریست از جنس چلپاسه و بزلیمانی است که آنرا کلی بود سرخ رنگ و چون آفتاب بسمت الرأس رسد بشکند و آن را کل حمازی وثان گلاغ هم گویند و بتازی ملوکیه خوانند و پنیرک از آن جهت گویند که میوهٔ آن به پنیر ماند و آفتاب گردک نیز گویند بجهت آنکه بهر طرف که آفتاب میگردد آب گل بدان طرف میل میکند و بعضی گویند پنیرک نیلوفر است ● پوپک بضم اول بواو مجهول رسیده و فتح بای فارسی و کاف زده بمعنی شانه سر و فد ملد آمده و معنی دختر دوشیزه و بکر هم دیده شد ● و پیای بای پارسی بای تازی هم درست است
● پورک بضم اول بواو رسیده و فتح رای مهمله و کاف زده نام دختر رای قنوج است که در حبالهٔ بهرام گور بود
● پوشک بضم اول بواو مجهول رسیده ● و فتح شین منقوطه و کاف زده بزبان ماوراء النهر گربه را گویند که بتازی سنور خوانند ● پوشنک بضم اول بواو رسیده و فتح شین منقوطه و نون و کاف زده بمعنی پوشک آمده که گربه باشد و بفتح شین منقوطه و نون و کاف پارسی زده نام قریه ایست مابین قندهار و ملتان و معرب آن فوشنج است
● پوک بضم اول بواو رسیده و کاف زده بمعنی بادی که بجهت آتش روشن کردن از دهن بدمند و آتشگیره را نیز گویند و بتازی حراقه نامند و غله را نیز گویند که در جای پنهان کنند و خاک بر بالای آن ریزند و بمعنی بی مغز و میانه تهی نیز دیده شده ● پولادرک بضم اول بواو مجهول رسیده و لام بالف کشیده و سکون دال ابجد و فتح رای مهمله و کاف پارسی زده کنایه از اسب پر زور آمده ● پهمزک بفتح اول و سکون های ملفوظه و فتح میم و زای موز و کاف زده بمعنی خارپشت ترک تیراندازآمده که مشغول باشد ● پیازک بکسر اول و مثناة تحتانی بالف کشیده و فتح زای موز و کاف زده نام قریه ایست در دامن کوه معدن لعل و نوعی از گرز باشد که سر آن را باز چیز بادوانی بردستهٔ آن نصب کنند و آنرا بترکی چوگن گویند و گیاهی را نیز گویند که از آن بوریا بافند و تصغیر پیاز هم آمده ● پیتک بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح مثناة فوقانی و سکون کاف کرمی است که جامهای ابریشمی را خورد و ضایع سازد ● پیچک بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح جیم پارسی و کاف زده نام گیاهی است که بر درخت پیچد و بتازی عشقه و لبلاب خوانند و گرههٔ ابریشم و ریسمان و سربند زنان را نیز گفته اند و بمعنی انگشتری بی نگین هم آمده که از شاخ و استخوان سازند ● پیرفلک بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و کسر رای مهمله و فلک با فا معلوم کنایه از کوکب زحل آمده که آنرا بپارسی کیوان گویند ● پیرهفت فلک بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و کسر رای مهمله و هفت فلک معلوم کنایه از مشتری است و نیز کنایه از زحل ● پیش آهنگ بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون شین منقوطه و همزه بالف کشیده و فتح های ملفوظه و نون و کاف پارسی زده چارواری را گویند که پیش پیش رود و هر حیوانی که سرگروه و پیش رو فوج خود باشد و پیش رو قافله و لشکر را نیز گویند ● پینک فلک بفتح اول و سکون مثناة تحتانی و کسر کاف و فلک معلوم کنایه از ماه است که قمر باشد ● پیلکرشک بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون لام و ضم کاف پارسی بواو رسیده و فتح شین منقوطه و کاف زده تصغیر پیلکوش است و گل ریواج را نیز گفته اند که بتازی نرز الریباس خوانند ● پیک بفتح اول و سکون مثناة تحتانی و کاف زده پیام آور و خبرده را گویند و در فرهنگی با کاف پارسی هم دیده شده ● پیمان فرهنگ بفتح اول و سکون مثناة تحتانی و میم بالف کشیده و کسر نون و فرهنگ با کاف پارسی معلوم کتابی است در آداب جهانداری از مه آباد که اولین پیغمبر اهل عجم است ● پیناسک بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و نون بالف کشیده و فتح سین مهمله و کاف زده بمعنی دریچه دیده شد ● پینوک بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و ضم نون بواو رسیده و کاف زده بمعنی کشک آمده که دوغ ترش خشک شده باشد و بتازی اقط و ترکی

قروت خوانند و ماست چکیده را نیز گویند که روغن آنرا نگرفته باشند * پیوک بفتح اول و مثناة تحتانی و واو
وکاف پارسی زده بمعنی عروس آمده و در مؤید الفضلا بضمتین دیده شد

جشنواهٔ شانزدهم بحرسوم از قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان بای پارسی با لام

* پاتیل بفتح اول بالف کشیده وکسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده ولام زده مطلق دیگ راگویند عموما و دیگ فراخ دهن
حلوایزی را مانند خصوصا و نیز ظرف آهنی راگویند که در هندی کراهی گویند * پاچال بفتح اول بالف کشیده وجیم پارسی
بالف کشیده ولام زده گوی باشد که جولاهگان و بافندگان در وقت بافندگی پاهای خود را در آن آویزند و معتادان بقال
ودکان با و آش پز در آن ایستاده چیزی فروشند * پارسال بفتح اول بالف کشیده و سکون رای مهمله وسین بی نقطه
بالف کشیده ولام زده سالی که پیش آن سال گذشته باشد * پاکان حطهٔ اول بفتح اول بالف کشیده وکاف
بالف کشیده وکسر نون وحطهٔ اول معلوم کنایه از حاملان عرش وکروبیان و ملایکه باشد * پالاپال بفتح اول
بالف کشیده و لام بالف کشیده و بای پارسی بالف کشیده و سکون لام بمعنی پالوده سخت شده آمده و چیزی سخت
را نیز گویند که بسیار پالند * پای پیل بفتح اول بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی و پیل معلوم بمعنی پیالهٔ شراب
خوری آمده و خربهٔ باشد که بیشتر زنگیان دارند * پای چال بفتح اول بالف کشیده و سکون مثناة تحتانی وجیم
پارسی بالف کشیده ولام زده بمعنی پاچال آمده و آن گوی است که جولاهگان و بافندگان پاهای خود در آن آویزند
و بافند * پای شمال درگل بفتح اول بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی وکسر شین منقوطه و میم بالف کشیده و سکون لام
و درگل باکسر کاف پارسی معلوم ای باد شمال نوزد * پای عدل بفتح اول بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی وفتح عین
مهمله و دال ابجد ولام زده بمعنی قوت عدل آمده * پای عقل بفتح اول بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی وعقل
بفتح عین مهمله معلوم بمعنی قوت عقل آمده * پچول بضم اول وجیم پارسی بواو رسیده ولام زده بمعنی استخوان
شتالنگ آمده که بتازی کعب خوانند و در مؤید الفضلا بجای واو معروف مجهول نوشته * پچل بفتح اول وجیم
پارسی ولام زده شخصی راگویند که لباس خود را چرکن کرده اند و پوشد و ضایع نماید * پربال بفتح اول و سکون
رای مهمله و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده ولام زده بمعنی پربار است که خانهٔ تابستانی باشد چه در پارسی رای
مهمله ولام بهم تبدیل می یابند * پردال بفتح اول و سکون رای مهمله و دال ابجد بالف کشیده ولام زده بمعنی
پرگار آمده و آن ابزاریست که بنایان و نقاشان بدان دایره کشند * پردل بضم اول و سکون رای مهمله وکسر دال
ابجد ولام زده کنایه از دلاور و بهادر و شجاع و جوانمرد و سخی آمده * پردهٔ دیرسال بفتح اول و سکون رای مهمله وفتح
دال ابجد وکسر همزهٔ مبدله و دیرسال بکسر دال ابجد معلوم کنایه از آسمان آمده و نیز نام پرده ایست
از موسیقی * پرستاران خیال بفتح اول و زای مهمله و سکون سین سعفص و مثناة فوقانی بالف کشیده و رای مهمله
بالف کشیده وکسر نون و خیال بفتح خای منقوطه معلوم کنایه از شعرا و صاحبان نظم و نثر باشد * پرستندهٔ خیال
بفتح اول و رای مهمله و سکون سین سعفص و فتح مثناة فوقانی و سکون نون و فتح دال ابجد وکسر همزهٔ مبدله و خیال
بفتح خای منقوطه معلوم کنایه از شعرا و صاحبان نظم و نثر آمده * پرسنده خیال بفتح اول و سکون رای مهمله وفتح
سین سعفص و سکون نون وفتح دال ابجد وکسر همزه مبدله و خیال بفتح خای منقوطه معلوم پرستنده خیال است که
شاعر و منشی باشد * پرغول بفتح اول و سکون رای مهمله وضم غین منقوطه بواو رسیده ولام زده نام حلوائی است که
آنرا فروشه خوانند وکندم و نخود و لیم کوفته را نیز گویند و آشی را نیز گفته اند که از آن پزند * پرکال بفتح اول و سکون رای
مهمله وکاف پارسی بالف کشیده و سکون لام بمعنی پرگار آمده و آن ابزاری است که بنایان و نقاشان بدان دایره کشند و چنبر

کردن وطرق را نیز گفته اند وبمعنی سامان واسباب جمعیت هم دیده شده ❊ پرورش آموختگان ازل بفتح اول
وسکون رای مهمله وفتح واو وکسر رای مهمله وسکون شین منقوطه وآموختگان ازل معلوم کنایه از انبیا واولیا
باشد ودر فرهنگی کنایه از شعرا نیز دیده شده ❊ پزول بفتح اول وضم زای پارسی بواو رسیده ولام زده بمعنی
پستان زنان است وگاوله که طفلان بدان بازی کنند وبمعنی فندق هم آمده وآن مغزی باشد که بندق گویند ومعرب
آن بندق است وبمعنی کعب یا واستخوان شتالنگ هم بنظر رسیده ❊ پشکال بفتح اول وسکون شین منقوطه وکاف
بالف کشیده ولام زده بمعنی فصل باران هندوستان آمده ❊ پشکل بکسر اول وسکون شین منقوطه وکسر کاف ولام زده
بمعنی سرگین اسپ وشتر وآهو وگوسفند آمده ❊ پشل بکسر اول وشین منقوطه ولام زده دو چیز را گویند که بریکدیگر زنند
تا صدا کند وبفتح اول وثانی هم بنظر آمده است وبعضی گویند دو چیز است که بایکدیگر زنند وکوبند وباین معنی بجای
حرف اول نون هم گفته اند ❊ پشول بضم اول وشین منقوطه بواو رسیده ولام زده بمعنی تفریق ودعای بد آمده ❊ پشه فال
بفتح اول وفتح وتشدید شین منقوطه وهای ملفوظ زده وفای بالف کشیده ولام زده بمعنی پشه خانه آمده وآن
درختی است که بتازی شجرة البق خوانند ❊ پکمال بفتح اول وسکون کاف ومیم بالف کشیده ولام زده ابزاریست
آهنی که کفشگران بدان خط کشند ونقش کنند بتازی مخط گویند ❊ پکول بفتح اول وضم کاف بواو رسیده
ولام زده تالاری باشد که بر بالاخانه سازند وآن تختی یا خانه باشد که بربالای چهار ستون یا بیشتر از چوب
وتخته سازند ❊ پل بفتح اول وسکون لام بمعنی مرز آمده وآن زمینی است که جهت سبزی کاشتن یا چیزی دیگر
مهیا سازند وکنارهای آنرا بلند کنند وبکسر اول چوبکی باشد بقدر چهار انگشت که ریسمانی برکمر آن بندند
وبدان بالا وپایین خیمه را بهم وصل کنند وآن بمنزله کوی گریبان وتکمه کلاه باشد در خیمه وآنرا شکل خیمه
نیز گویند وبمعنی پاشنه پا هم آمده وتیز چوبی است بمقدار یک وجب یا کمتر ومردم آنرا نیز کنند وبدان بازی
کنند باین طریق که آنرا بر زمین گذارند وچوب دیگر مقدار سه وجب بر دست گیرند وبر یک سر آن زنند تا از
زمین بلند شود ودر وقت برگشتن بر کمر آن زنند تا دور رود وعرب آنرا قله گویند وچوبکی نیز باشد که طفلان
ریسمانی بر میان آن بندند ودر کشاکش آورند تا صدائی از آن ظاهر گردد وهرچیز را که ریسمان بر کمرش
بندند ودر کشاکش آرند تا صدا کند پل گویند وبضم اول طاقی را گویند که بر رودخانه آب
بندند وآنرا بتازی قنطره خوانند ومخفف پول هم دیده شده که بتازی فلوس گویند ❊ پلپل بکسر
هردو بای پارسی وسکون هردو لام فلفل است که از ادویه گرم باشد وفلفل معرب آن است ❊ پوپل بضم
اول بواو رسیده وفتح بای پارسی ولام زده بمعنی فوفل آمده وآن چیزی است شبیه بجوز بوا در
هندوستان با برگ پان خورند وفوفل معرب آنست وهندش سپاری نامند ❊ پوستگال بضم اول بواو رسیده
وسکون سین مهمله وکسر مثناة فوقانی وکاف فارسی بالف کشیده ولام زده پوست بی موی را گویند که در زیر
دنبه گوسفند می باشد وآنرا بالک دنبه جدا کرده در سیراب بپزند وپوست دنبه گوسفند را نیز گفته اند
که هرکس از موبهای آن آویخته است ❊ پول بضم اول بواو مجهول رسیده ولام زده معروف است که بتازی
فلوس گویند وبمعنی پل رودخانه هم آمده مطلقا خواه باخشت وسنگ وخواه باچوب وتخته سازند ❊ پیغال
بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وخای منقوطه بالف کشیده ولام زده بمعنی چرک کنجهای چشم آمده که بتازی
رمص خوانند وپس افکنده مرغان را نیز گویند وفضله هرشی را گویند از حیوانات ونباتات وبمعنی دردوله ولای
هرچیز نیز آمده ❊ پیل بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده ولام زده جانوری است معروف ومعرب آن فیل است وبمعنی

کیسه و کره و خریطه نیز دیده شده و از این است که غله و در او دشت پیل کویند چه دشت بمعنی زشت و پیل و پیل بمعنی کره باشد یعنی کره زشت و پیل چنانکه در جای خود خواهد آمد * پیل مال بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و لام زده و میم بالف کشیده و لام ثانی نیز زده کنایه از پایمال نمودن و بی سپر کردن آمده

چشمهٔ هفدهم بحر سوم قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان بای پارسی با میم

* پادام بفتح اول بالف کشیده و دال ابجد بالف کشیده و میم زده پرندهٔ را کویند که نزدیک بدام بند تا جانوران دیگر بهوای او آیند و در دام افتند و حلقهٔ موی را نیز نامند و آن دامی بود که از دم اسب سازند و در راه جانوران پرنده بکذارند * پاردم اول بالف کشیده و سکون رای مهمله و ضم دال ابجد و میم زده رنکی را کویند و آن چرمی باشد پهن که بر پس پالان چارواد و زند و بر پس ران چاروا اندازند و بعضی کویند چرمی باشد که بر پس زین اسب بندند و بر زیر دم استوار کنند و این اصح است * پاسبان طارم نهم بفتح اول بالف کشیده و سکون سین مهمله و موحده تحتانی بالف کشیده و کسر نون و طارم نهم بفتح زای مهمله معلوم کنایه از زحل آمده که به پارسی کیوان کویند * پام بفتح اول بالف کشیده و میم زده بمعنی لون و رنک و مانند و شبیه آمده و بمعنی وام هم دیده شد که قرض باشد * پایدام بفتح اول بالف کشیده و سکون مثناة تحتانی و دال ابجد بالف کشیده و میم زده حلقهٔ باشد از چرم که فرد و پای دران کنند و بر بالای درختهای بلند همچو درخت خرما و نارجیل و مانند آن روند و مرغی را نیز کویند که صیاد بر کنار دام بندد تا مرغان دیگر بهوای او آمده بدام افتند و بمعنی دام کاه نیز دیده شده و نوعی از دام و تله نیز هست و آن چنان باشد که سیخهای باریک از چوب بقدار یک وجب بتراشند و بر سر هریک دامی بندند و سر دیگر آنرا بزمین فرو برند و صیاد در پناه کاوی یا عرق در آمده پیش رود و جانوران را رم داده بجانب دام آورد تا پایهای ایشان در میان دام بند شود * پچکم بفتح اول و سکون جیم پارسی و فتح کاف و میم زده بمعنی کرک آمده که بتازی ذیب خوانند و شانهٔ را هم کفته اند که اطراف آن پنجره و شبکه باشد و نیز صفه و ایوان و بارکاه را کویند و در فرهنکی بجای فتح اول کسر بیدا آمده * پدرام بکسر اول و سکون دال ابجد و رای مهمله بالف کشیده و میم زده بمعنی پاینده و دایم و همیشه آمده و جای خواب و آرام را نیز کویند چون باغ خانه و مجلس و بمعنی خوش و خرم و نیکو و آراسته نیز آمده * پراهام بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و های هوز بالف کشیده و میم زده نام جهودی بوده در نهایت سامان و تجمل در زمان بهرام کور و بهرام سامان او را تمام به لنبک سقای بخشیده و نامی است پارسی باستانی و معرب آن ابراهیم است * پرچم بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح جیم پارسی و میم زده بمعنی قطاس آمده و آن دم نوعی از کاو بحری است که بر کردن اسپان بندند و بعضی آن کاو را نیز پرچم خوانند و بعضی بر آنند که نوعی از کاو کوهی است و در کوهها مابین ملک خطا و هندوستان می باشد و غژغا همان است و در مؤید الفضلا بمعنی بز کوهی آمده و نیز چیزی باشد سیاه و مدور که بر کردن نیزه و علم بندند * پردهٔ خرم پرده باضافت معلوم و ضم خای منقوطه و فتح تشدید رای بی نقطه و سکون میم نام پرده ایست از موسیقی * پرسم بفتح اول و سکون رای مهمله و ضم سین سعفص و میم زده بمعنی آردی آمده که بر خمیر پاشند تا بر جای نچسپد * پرکام بفتح اول و سکون رای مهمله و کاف بالف کشیده و میم زده بمعنی بچه دان و زهدان آمده * پرکم بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح کاف و میم زده بمعنی بیکار افتاده و از کار رفته و ناچیز شده آمده * پرهام بفتح اول و سکون را و های هوز بالف کشیده و میم زده نامی است پارسی باصفهانی و معرب آن ابراهیم است * پریشم بفتح اول و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی مجهول رسیده و ضم و فتح شین و میم زده بمعنی ابریشم آمده * پژم بفتح اول و زای پارسی و میم زده بمعنی کوه آمده که

بهاری حمل خوانند و بکسر اول لمرد یله شده ٭ پژوم بفتح اول وضم رای فارسی بواو رسیده و میم زده بمعنی خوار
و بی اعتبار و گدا و درویش و فقیر آمده ٭ پس شام بفتح اول و سکون سین مهمله و شین منقوطه بالف کشیده و میم زده
بمعنی طعامی آمده که در ایام ماه رمضان نزدیک بصبح خورند و تازی سحور گویند ٭ پشام بفتح اول و شین
منقوطه بالف کشیده و میم زده بمعنی مرجرد تیره رنگ آمده ٭ پشکم بکسر اول و سکون شین منقوطه و فتح کاف و میم زده
بمعنی بارگاه و ایوان آمده و بفتح اول نیز بهمین معنی آمده ٭ پشمی ازکلاهش کم بفتح اول و سکون شین منقوطه و کسر
میم مثناة تحتانی مجهول رسیده و باقی معلوم کنایه از نقصانی باشد که بغایت سهل بود و بهیچ در حساب نیاید ٭ پشم
بفتح اول و کسر شین منقوطه مثناة تحتانی رسیده و میم زده بمعنی جدائی و پراکندگی آمده و مخفف پشیمان هم
دیده شده در صورت یای مجهول خوانده بود ٭ پلپل حام بکسر فرد و بای فارسی و سکون فرد و لام و خای بالف
خای منقوطه معلوم بمعنی فلفل سفید آمده ٭ پل چکم بضم اول و سکون لام و چکم بکسر جیم فارسی معلوم نام پلی است
در شیراز گویند مردم باج گر و راه دار در آن سر پل نشسته اند هر رهگذری و مسافری که در آنجا رسید بی اعتبار
میگویند چکم و وجه تسمیه او آنست که بازرگانی با تحمل و مال بسیار در شیراز آمده همه اموال را اخراجات در باخت
هرگاه مفلس شد بضرورت از شهر بدر رفت چون بر سر آن پل رسیده ایده بشد که چه کنم و خلق را چه روی نمایم
به روی رفتن به رای مالیدن داشت بدان سبب آن پل را چکم نام افتاده ٭ پلخم بفتح اول و لام و خای
منقوطه و میم زده فلاخن را گویند و آن کفه ایست که از پشم یا ابریشم بافند و بر دو طرف آن دو ریسمان
بندند شاطران و شبانان بدان سنگ اندازند ٭ پلم بفتح اول و لام و میم زده بمعنی خاک آمده که بتازی
تراب خوانند ٭ پنام بفتح اول و نون بالف کشیده و میم زده بمعنی پوشیده و پنهان آمده و اعمالی که
بجهت دفع چشم زخم کنند و هر تعویذی را گویند که برای چشم زخم نگاه دارند و بلغت ژند و پاژند پارچه باشد
چهار گوشه که در دو گوشهٔ آن دو بند دوزند و مغان زردشت در وقت خواندن ژند و پاژند و اوستا آنرا
بر روی خود بندند ٭ پنجهٔ مریم بفتح اول و سکون نون و فتح جیم و کسر همزهٔ مهمله و مریم معلوم گیاهی است
خوشبو که آن را پنجه میشویند و در شرفنامه مسطور است یعنی گیاهی است که مریم رضی الله عنها هنگام وضع
حمل در آن گیاه دست زده مانند پنجهٔ انگشت شد و آن را بخور مریم نیز گویند ٭ پوشیده چشم بضم اول بواو
مجهول رسیده و کسر شین منقوطه مثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده و چشم بالفتح جیم
فارسی معلوم بمعنی نابینا آمده و نیز آنکه نظرش بر بیگانه نه افتاده باشد ٭ پور ملجم بضم اول بواو مجهول رسیده
و کسر رای مهمله و ملجم بضم میم معلوم عبدالرحمن لعین شهید کننده امیرالمومنین علی علیه السلام است ٭ پیام بفتح
اول و مثناة تحتانی بالف کشیده و سکون میم بمعنی پیغام و خبر آمده ٭ پیتام بکسر اول مثناة تحتانی رسیده و مثناة
فوقانی بالف کشیده و میم زده بلغت ژند و پاژند بمعنی پیغام آمده ٭ پیرتعلم بکسر اول مثناة تحتانی رسیده و سکون
رای مهمله و فتح مثناة فوقانی و سکون عین مهمله و کسر لام مثناة تحتانی رسیده و میم زده بمعنی معلم علم دینی آمده
٭ پیروزرام بکسر اول مثناة تحتانی رسیده و ضم رای مهمله بواو مجهول رسیده و سکون رای معجمه و فتح رای
مهمله بالف کشیده و میم زده نام شهری بود در زمان قدیم ٭ پیلارام بکسر اول مثناة تحتانی رسیده و لام بالف
کشیده و رای مهمله بالف کشیده نام حصاری است بسیار بزرگ و عظیم ٭ پیکان سم بفتح اول و سکون مثناة
تحتانی و کاف بالف کشیده و نون زده و ضم سین مهمله و میم زده یعنی آنکه سمش چون پیکان بود ٭ پیلسم بکسر اول
مثناة تحتانی رسیده و سکون لام و ضم سین سعفص و میم زده بمعنی سخت و مطبر آمده و کنایه از شب سیاه و تاریک

هم دست و بفتح شین مهمله نام برادر پیران ویسه است و او بر دست رستم کشته شد

چشمهٔ هیجدهم بحر سوم از قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان بای پارسی با نون

پااورنجن بفتح اول بالف کشیده وفتح همزه وسکون واو وفتح رای مهمله وسکون نون وفتح جیم ونون زده بمعنی خلخال آمده وآن حلقه ایست از طلا ونقره ومانند آن که زنان در پای کنند * پابدامن کردن بفتح اول بالف کشیده وفتح موحدهٔ تحتانی ودال ابجد بالف کشیده وسکون نون وکردن معلوم بمعنی قانع شدن وصبر کردن وگوشه گرفتن آمده * پابرنجن بفتح اول بالف کشیده وفتح موحدهٔ تحتانی ورای مهمله وسکون نون وفتح جیم ونون زده بمعنی پااورنجن است وآن حلقه ایست از طلا ونقره ومانند آن که زنان در پا کنند وآن را بتازی خلخال گویند * پابستن بفتح اول بالف کشیده وفتح موحدهٔ تحتانی وسکون سین مهمله وفتح مثناهٔ فوقانی ونون زده بمعنی منتظر ماندن ومحبوس شدن آمده * پابسنگ رسیدن بفتح اول بالف کشیده وفتح موحدهٔ تحتانی وسین مهمله ونون وکاف زده ورسیدن معلوم بمعنی هوشیار شدن واز پا افتادن آمده * پاپس آوردن بفتح اول بالف کشیده وفتح بای پارسی وسکون سین مهمله وآوردن بالف ممدوده معلوم کنایه از واکشیدن وقطع نظر کردن وترک دادن وباز ماندن از طلب بعجز ومنهزم شدن در رزم آمده * پا بلند کردن بفتح اول بالف کشیده وفتح موحدهٔ تحتانی ولام ونون ودال ابجد زده وکردن معلوم کنایه از دزدیدن آمده * پاچان بفتح اول بالف کشیده وجیم پارسی بالف کشیده ونون زده بمعنی پاشیدن آمده ودر فرهنگی بمعنی پاشان هم دیده شد * پاچیدن بفتح اول بالف کشیده وکسر جیم پارسی بمثناهٔ تحتانی رسیده وفتح دال مهمله ونون زده بمعنی نرم وآهسته راه رفتن آمده وبمعنی پاشیدن نیز دیده شد * پاخیره زن بفتح اول بالف کشیده وکسر خای منقوطه بمثناهٔ تحتانی رسیده وفتح رای مهمله وهای مدوره زده وزن بافتح زای هوز معلوم بمعنی گل کار وبناودیوارگر آمده وبتازی رصاص خوانند * پاداشن بفتح اول بالف کشیده ودال ابجد بالف کشیده وفتح شین منقوطه ونون زده بمعنی پاداش آمده که جزای نیکی است چه گفته اند * بیت * یگانه که دود ستش کهی عطا بدهد * هزار فایده باشد هزار پاداشن * پادشاه چین بفتح اول بالف کشیده وسکون دال ابجد وشین منقوطه بالف کشیده وکسر های مدوره وچین بکسر جیم پارسی معلوم کنایه از آفتاب عالمتاب آمده * پادشاه ختن بفتح اول بالف کشیده وسکون دال ابجد وشین منقوطه بالف کشیده وکسر های مدوره وختن بضم خای منقوطه معلوم کنایه از آفتاب جهان آرای آمده * پادرزمین آمدن بفتح اول بالف کشیده وفتح دال ابجد وسکون رای مهمله وفتح زای هوز وکسر میم بمثناهٔ تحتانی رسیده ونون زده وآمدن بالف ممدوده معلوم کنایه از بسیار افتادن واز کم آفتادن نیز هست * پاذه بان بفتح اول بالف کشیده وفتح دال ابجد وهای مدوره زده وبان بفتح موحدهٔ تحتانی معلوم بمعنی نگهبان وپاسبان وچوپان وگله بان آمده * پارکین بفتح اول بالف کشیده وسکون رای مهمله وکسر کاف پارسی بمثناهٔ تحتانی رسیده ونون زده بمعنی آب کند بده وبد بوی آمده وکوی را نیز گویند که آبهای کثیف وچرکین همچو زیر حمام ومطبخ وامثال آن بدانجا رود ومعرب آن فارقین است * پارنجن بفتح اول بالف کشیده وفتح رای مهمله وسکون نون وفتح جیم ونون ثانی زده حلقه ومیلی است از طلا ونقره ومانند آن که زنان در پای کنند * پاردان بفتح اول بالف کشیده وسکون رای مهمله ودال مهمله بالف کشیده ونون زده بمعنی جوال باشد وتنگ واوانی شراب وشراب را نیز گویند * پارکاب برداشتن بفتح اول بالف کشیده وکسر رای مهمله وکاف بالف کشیده وکسر موحدهٔ تحتانی وبرداشتن معلوم کنایه از سوار کردن آمده * پاریدن بفتح اول بالف کشیده وکسر رای مهمله بمثناهٔ تحتانی

رسیده و بفتح دال ابجد و نون زده بمعنی پرواز کردن آمده ٭ پازن بفتح اول بالف کشیده و بفتح زای هوز و نون
زده بمعنی بزکوهی آمده ٭ پاسبان بفتح اول بالف کشیده و سکون سین مهمله و موحده تحتانی بالف کشیده و نون
زده بمعنی محافظت کننده و شب زنده دار آمده ٭ پاسیدن بفتح اول بالف کشیده و کسر سین مهمله بمثناة تحتانی
رسیده و بفتح دال ابجد و نون زده بمعنی پاس داشتن و نیدار ی و نگهبانی آمده ٭ پاکوفتن بفتح اول بالف
کشیده و ضم کاف بواو مجهول رسیده و سکون فا و فتح مثناة فوقانی و نون زده بمعنی رقص کردن و رقاصی نمودن
آمده ٭ پالاوان بفتح اول بالف کشیده و لام بالف کشیده و واو بالف کشیده و نون زده ظرفی باشد که مانند
کفگیر بسیار سوراخ دارد که چیز فادران صاف کنند و آن را فرشی پالا نیز گویند ٭ پالاون بفتح اول بالف
کشیده و لام بالف کشیده و فتح واو و نون زده بمعنی پالاوان است که ترشی پالا باشد ٭ پالایدن بفتح اول بالف
کشیده و لام بالف کشیده و کسر یای حطی بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی زیاده شدن و زیاده
کردن و صاف نمودن آمده ٭ پالودن بفتح اول بالف کشیده و ضم لام بواو رسیده و فتح دال ابجد و نون زده
بمعنی بزرگ شدن و بزرگ گردانیدن و افزودن و زیاده شدن و نجات دادن و خلاص شدن و صاف کردن از
گل و لای و پاک ساختن و صافی و روشن شدن و صاف کردن آمده ٭ پالیدن بفتح اول بالف کشیده و کسر لام بمثناة
تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی صاف کردن و تفحص نمودن و جستجو کردن و رنجیدن آمده
٭ پالیزبان بفتح اول بالف کشیده و کسر لام بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون زای هوز و موحده تحتانی بالف
کشیده و نون زده نگاهدارنده فالیز را گویند و بمعنی باغبان و بستانبان و دهقان نیز آمده و نام صوتی است
از موسیقی ٭ پالیزوان بفتح اول بالف کشیده و کسر لام بمثناة تحتانی مجهول رسیده و واو بالف کشیده و نون زده
بمعنی پالیزبان است که محافظت کننده فالیز و باغ و بستان باشد و نام صوتی است از موسیقی ٭ پان بفتح اول بالف
کشیده و نون زده برگی باشد که آن را در هند و هندوستان با آهک و فوفل و کته خورند تا لبها را سرخ گرداند ٭ پاورنجن
بفتح اول بالف کشیده و فتح واو و رای مهمله و سکون نون و فتح جیم و نون ثانی زده حلی و حلقه باشد از طلا و نقره و امثال
آن که زنان در پا کنند و بتازی آن را خلخال نامند ٭ پایان بفتح اول بالف کشیده و مثناة تحتانی بالف کشیده
و نون زده بمعنی آخر کار و آخر و انتها و کرانه هر چیز و پایین مجلس و صف نعال و کفش کن و سرحد ملک آمده و بمعنی
پایین نیز دیده شده که نقیض بالا باشد و نزد و اصلان پیوستن نقطه آخرین دایره سیر است بنقطه اول در اتحاد
قوسین ٭ پای بر پی نهادن بفتح اول بالف کشیده و سکون مثناة تحتانی و فتح موحده تحتانی و سکون رای مهمله
و پی نهادن با بای پارسی معلوم کنایه از پیروی کردن و متابعت نمودن آمده ٭ پای بر سنگ آمدن بفتح
اول بالف کشیده و سکون مثناة تحتانی و بر سنگ آمدن معلوم کنایه از پیش آمدن مخاطره باشد ٭ پای بز افکندن
بفتح اول بالف کشیده و کسر مثناة تحتانی و بز افکندن با ضم موحده تحتانی و سکون زای هوز معلوم کنایه از بی آرام
شدن و بی طاقت گردیدن و سحر کردن آمده چه گویند که قصابان افسون خوانند و سر پای بزی بند کنند و یا چیزی
بنویسند و ببندند و آن بز را بصحرا سر دهند تمام گله گوسپندان از عقب آن بز آیند و قصابان هر کدام را
که خواهند بگیرند ٭ پای بر زمین نرسیدن بفتح اول بالف کشیده و سکون مثناة تحتانی و بر زمین نرسیدن معلوم
کنایه از انتعاش طبیعت و خوشحالی مفرط آمده ٭ پای برزان بفتح اول بالف کشیده و سکون مثناة تحتانی و ضم بای
پارسی بواو رسیده و زای هوز بالف کشیده و نون زده بمعنی آواز مهیب و سهمناک آمده ٭ پای پس آمدن بفتح
اول بالف کشیده و کسر مثناة تحتانی و پس آمدن تا بای پارسی و الف ممدوده معلوم عبارت از منهزم شدن است

* پای پس شدن بفتح اول بالف کشیده وسکون مثناة تحتانی وپس شدن بباء پارسی وضم شین منقوطه معلوم بمعنی پای
پس آمدن است که منهزم شدن باشد * پای بجیدن بفتح اول بالف کشیده و سکون مثناة تحتانی وکسر بای
پارسی بمثناة تحتانی مجهول رسیده وکسر جیم پارسی بیای حطی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از گریختن وسر تافتن
ورفتن وجان کندن آمده * پای تابه کشادن بفتح اول بالف کشیده وسکون مثناة تحتانی ومثناة فوقانی بالف کشیده وفتح
موحده تحتانی وهای ملفوظ زده وکشادن باضم کاف فارسی معلوم کنایه از سفر باز ماندن ومقیم شدن است * پای چوبین
بفتح اول بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی وضم جیم پارسی بواو مجهول رسیده وکسر موحده تحتانی بمثناة تحتانی رسیده
ونون زده چوبی که بازی گران بر پای خود بندند وبلند شوند وبا آن براه روند * پای خاطر بسنگ در آمدن بفتح اول
بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی وباقی معلوم کنایه از آن است که دل در جای میلی بهم رسانیده باشد * پای خاکی کردن
بفتح اول بالف کشیده وسکون مثناة تحتانی وخای منقوطه بالف کشیده وکسر کاف بمثناة تحتانی رسیده وکردن
معلوم کنایه از سفر کردن وقدم رنجه فرمودن وطلب کاری نمودن باشد * پای خوان بفتح اول بالف کشیده
وسکون مثناة تحتانی وفتح خای منقوطه وواو معدوله بالف کشیده ونون زده بمعنی ترجمه آمده وآن معنی
لغتی است از زبانی بزبانی دیگر * پای دامن بفتح اول بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی وفتح دال ابجد بالف
کشیده وفتح میم ونون زده آن محل از دامن که بزمین نزدیک باشد * پای در کشتن بفتح اول بالف کشیده
وسکون مثناة تحتانی ودر کشتن با کاف پارسی معلوم کنایه از ناتوان شدن وعاجز آمدن باشد * پای سخن
بفتح اول بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی وضم سین مهمله وفتح خای منقوطه ونون زده کنایه از قوت واستواری
سخن آمده * پای سنگین بفتح اول بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی وفتح سین مهمله وسکون نون وکسر کاف
پارسی بمثناة تحتانی رسیده ونون زده پای را گویند که از زمین نجنبد * پای فرو کشیدن بفتح اول بالف
کشیده وکسر مثناة تحتانی وفرو کشیدن معلوم کنایه از توقف کردن وماندن آمده * پای فشردن بفتح اول
بالف کشیده وسکون مثناة تحتانی وضم فا وشین منقوطه ورای مهمله زده وفتح دال ابجد ونون زده کنایه
از استواری وثبات قدم ورزیدن باشد ونیز کنایه از استادگی کردن در امور مهم آمده * پای فشاردن بفتح اول
بالف کشیده وسکون مثناة تحتانی وضم فا وشین منقوطه بالف کشیده وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد ونون
زده بمعنی پای فشردن است * پای کشادن بفتح اول بالف کشیده وسکون مثناة تحتانی وضم کاف فارسی وشین
منقوطه بالف کشیده وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از باز آمدن آمده بمعنی اینکه قبل ازین نمی آمد وحالا
می آید وبمعنی طلاق دادن نیز دیده شده وبمعنی گریختن هم هست * پای کوفتن بفتح اول بالف کشیده وسکون
مثناة تحتانی وضم کاف بواو مجهول رسیده وسکون فا وفتح مثناة فوقانی ونون زده بمعنی رقص نمودن ورقاصی
کردن آمده وکنایه از نزدیک شدن بر رفتن ومردن هم هست * پای ماچان بفتح اول بالف کشیده وسکون مثناة
تحتانی ومیم بالف کشیده وجیم پارسی بالف کشیده ونون زده باصطلاح درویشان وصوفیان صف نعال
را گویند که کفش کن است ورسم این جماعت چنان است که اگر یکی از ایشان گناهی وتقصیری کند او را در صف
نعال که مقام غرامت است بیک پای باز دارند واو هر دو گوش چپ وراست در دست گیرد یعنی گوش چپ را بدست
راست وگوش راست را بدست چپ گرفته چندان بر یک پای بایستد که پیر ومرشد عذر او را بپذیرد واز
گناهش درگذرد * پایندان بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناة تحتانی وسکون نون ودال ابجد بالف کشیده
ونون زده بمعنی صف نعال وکفش کن باشد وضامن وکفیل ومیانجی کننده را نیز گویند وبمعنی زمین وگروهم

دیده شد و بمعنی در قید و بند کسی بودن را نیز گفته اند ● پایون بفتح اول بالف کشیده و ضم مثناة تحتانی بواو
رسیده و نون زده بمعنی آرایش و زیور و پیرایه آمده ● پاییدن بفتح اول بالف کشیده و کسر مثناة تحتانی بیای
حطی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی جاوید و مدام و جاوید بودن و همیشه و پیوسته آمده و نیز بمعنی چشم برداشتن
و در نظر داشتن دیده شد ● پایین بفتح اول بالف کشیده و کسر مثناة تحتانی بیای حطی رسیده و نون
زده بمعنی منتهای چیزی و آخر کار و صف نعال و آخر مجلس آمده ● پختن بضم اول و سکون خای منقوطه
و فتح مثناة فوقانی و نون زده بمعنی پزیدن و پخته شدن میوه ها و عیال و طمع استعمال کرده اند
و بمعنی ساختن و سازیدن نیز دیده شد ● پخچیدن بفتح اول و سکون خای منقوطه و کسر جیم پارسی
بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی پهن کردیدن و کوفته شدن آمده ● پخسان بفتح اول
و سکون خای منقوطه و سین سعفص بالف کشیده و نون زده بمعنی عشوه کنان و خرامان آمده و پژمرده
شده و فراهم آمده و گداخته گردیده از شرم و درد را نیز گویند ● پخشیدن بفتح اول و سکون خای منقوطه
و کسر شین معجمه بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی پهن کردیدن و کوفته شدن چیزی آمده
● پذیراستن بکسر اول و ذال منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله بالف کشیده و ضم سین بی نقطه و فتح
تای منقوطه و نون زده بمعنی سخن خوب و معقول آمده ● پذرفتن بکسر اول و سکون ذال معجمه و ضم رای
مهمله و سکون فا و فتح مثناة فوقانی و نون زده بمعنی اعتراف نمودن و قبول کردن آمده ● پذیرفتن بکسر اول
و ذال منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و ضم رای مهمله و سکون فا و فتح مثناة فوقانی و نون زده بمعنی پذرفتن است
که اعتراف نمودن و قبول کردن باشد ● پذیرانیدن بکسر اول و ذال منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله بالف کشیده
و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی قبول کنانیدن آمده ● پراذران بفتح اول و رای
مهمله بالف کشیده و فتح ذال معجمه و رای مهمله بالف کشیده و نون زده پرنده ایست شکاری از جنس سیاه چشم
مانند چرغ و بحری لیکن بغایت پاکیزه منظر و نیک اعضا باشد آنچه از آن سرخ رنگ باشد بهتر است و آن را
پسندیده اند و آنچه در کوه تولد کند بمعنی پرتزیرد بکاری نیاید و آنچه در خانه تولد کند بسیار خوب است و او را
بتازی زمج خوانند ● پرازین بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و نون
زده بلغت ژند و پاژند بمعنی نیکو و خوب آمده و بجای فتح اول کسر نیز دیده شد ● پراشیدن بفتح اول و رای
مهمله بالف کشیده و کسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی فرو نشانیدن و پاشانیدن
و بی خود گشتن و بدحال و پریشان شدن آمده ● پرانداختن بفتح اول و سکون رای مهمله و انداختن بفتح همزه معلوم
بمعنی پر ریختن و تولد کردن جانوران پرنده و پر مهره کردن یعنی خوردن پر و پر کردانیدن از معده و آن را
بترکی اوغشی گویند و آن دلیل هضم شدن طعمه و پاک کردیدن معده است و بمعنی عاجز شدن و زبون کردیدن
و فرو ماندن هم هست و بمعنی مجرد گشتن و نشاط کردن هم دیده شد ● پرانیدن بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده
و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده کنایه از تعریف کردن آمده ● پرباز کردن بفتح اول
و سکون رای مهمله و موحده تحتانی بالف کشیده و سکون زای هوز و کردن معلوم بمعنی پر کشاد کردن برای
پریدن است ● پرپهن بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح بای پارسی و های ملفوظه و نون زده رستنی باشد که آنرا
خرفه گویند و بتازی البقلة الحمقا و فرفخ خوانند بسبب آنکه پیوسته در سر راه ها و کنار آبها روید و استشمام
آن غشی را زایل کند و منع احتلام نماید و در فرهنگی بسکون های ملفوظه هم دیده شد و معرب آن فرفین بفتح فای ثانی است

* پرپین بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر بای پارسی بمثناة تحتانی رسیده و نون زده ماء پروین را گویند و آنرا بنات نعش و ارخرانند
* پرتابیان بفتح اول و سکون رای مهمله و مثناة فوقانی بالف کشیده و سکون موحده تحتانی و مثناة تحتانی بالف کشیده و نون زده کنایه از تیراندازان است ٭ پرچین بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر جیم پارسی بمثناة تحتانی رسیده و نون زده محکم کردن چیزی باشد در چیزی مانند میخی که بر تخته زنند و دنبالهٔ آنرا جانب دیگر خم دهند و محکم کنند و چوبهای سر تیز و خاری را نیز گویند که بر سر دیوار نصب کنند و حصاری باشد که از خار و خلاشه و شاخ درختان بر دور باغ و فالیز و کشت زار سازند ٭ پرداختن بفتح اول و سکون رای مهمله و دال ابجد بالف کشیده و سکون خای منقوطه و فتح مثناة فوقانی و نون زده بمعنی نواختن ساز و خواندن نغمه و گرفتن و بردن و جلا دادن و مرتب گردانیدن و برانگیختن و باکسی در ساختن و مقید گردیدن و توجه نمودن و مشغول شدن و آراستن و ترک دادن و تمام شدن و باخر رسیدن و رفع نمودن و برداشتن و فارغ گشتن از علایق که جمله شانزده معنی باشد ٭ پردختن بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح دال ابجد و سکون خای منقوطه و فتح مثناة فوقانی و نون زده مخفف پرداختن است که شانزده معنی دارد ٭ پردلان بضم اول و سکون رای مهمله و کسر دال ابجد و لام بالف کشیده و نون زده بمعنی جوانمردان و دلاوران آمده ٭ پرده برگرفتن بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح دال ابجد و های مدوره زده و برگرفتن با کسر کاف پارسی معلوم کنایه از بی شرمی و بی روئی و ظاهر ساختن و نمودن آمده ٭ پردهٔ خماهن بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح دال ابجد و کسر همزهٔ مبدله و ضم خای منقوطه و میم بالف کشیده و فتح های مدوره و نون زده کنایه از آسمان باشد و خماهن سنگ و تیره رنگ سخت را گویند ٭ پرده خالی کردن بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح دال ابجد و های مدوره زده و خالی کردن با فتح خای منقوطه معلوم کنایه از ظاهر کردن چیزی که در پرده است ٭ پرده شناسان بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح دال ابجد و های مدوره زده و شناسان بکسر شین منقوطه معلوم کنایه از عارفان و صاحبان فهم و فراست آمده و مطربان و نوازندگان را نیز گویند
* پرده گرفتن بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح دال ابجد و های مدوره زده و گرفتن بکسر کاف پارسی معلوم یعنی بی شرمی و بی روئی کردن و آشکارا نمودن آمده ٭ پرده نشین بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح دال ابجد و های مدوره زده و نشین بفتح نون معلوم بمعنی خلوت نشین و مستوره آمده و مردم گیلان سرحد نشینانی را گویند که در تحت فرمان سپه سالاران باشد ٭ پردهٔ نیلگون بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح دال ابجد و کسر همزهٔ مبدله و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده و لام زده و ضم کاف فارسی بواو رسیده و نون زده کنایه از آسمان آمده ٭ پرسیاوشان بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر سین سعفص و مثناة تحتانی بالف کشیده و ضم واو و شین منقوطه بالف کشیده و نون زده نام گیاهی است که خلاشهٔ آن باریک و سیاه فام و برگ آن سبز رنگ می باشد و بیشتر در گوشه و کنار حوضها می روید و آنرا بتازی شعر الجن و لحیة الحمار خوانند و اگر آنرا بسوزانند و با روغن زیت و سرکه بر سر کل بمالند موی بر وی باند
* پرشیدن بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی بر باد دادن آمده ٭ پرکان بفتح اول و سکون رای مهمله و کاف بالف کشیده و نون زده بمعنی جهل آمده که در برابر علم است و آن ساکت بودن از خواب است بسبب عدم معرفت ٭ پرمون بفتح اول و سکون رای مهمله و ضم میم بواو رسیده و نون زده بمعنی آرایش و زینت آمده ٭ پرن بفتح اول و رای مهمله و نون زده دیروز آمده که روز گذشته باشد و نام منزلی از منازل قمر هم هست و پروین را نیز گویند و آن چند ستاره ایست یکجا جمع شده در کوهان ثور و بتازی آنرا ثریا خوانند ٭ پرندین بفتح اول و رای مهمله و سکون نون و کسر دال ابجد

بمثناة تحتانی رسیده و نون زده بمعنی هر چیز که از حریر سازند ○ پرنون بفتح اول و سکون رای مهمله و ضم نون
پر او رسیده و نون زده بمعنی دیبای منقش و بسیار لطیف آمده ○ پرنهادن بفتح اول و سکون رای مهمله
و کسر نون و های ملفوظ بالف کشیده و فتح دال ابجد و نون زده کنایه از بیرون کردن باشد کسی را از جایی و آواره
ساختن و دفع نمودن و از سر خود بلطایف الحیل وا کردن ○ پرنیان بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر نون بمثناة تحتانی
بالف کشیده و نون زده بمعنی حریر و دیبای چینی منقش در نهایت لطافت و نزاکت آمده و فرهنگی بجای بای پارسی
بای ابجد آورده و نوشته که پوششی بوده که پادشاهان قدیم آنرا بفال نیک داشتندی و در روزهای جشن پوشیدندی
و بعضی بر آنند که جامهٔ رزم رستم زال بوده که از پوست پلنگ دوخته بودند و شکل صد ذرصد قرآن مرقوم بود
○ پرواسیدن بفتح اول و سکون رای مهمله و واو بالف کشیده و کسر سین سعفص بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال
ابجد و نون زده بمعنی رامسه نمودن و ترسیدن و لامسه کردن و دست مالیدن آمده ○ پروان بفتح اول و سکون
رای مهمله و واو بالف کشیده و نون زده چرخ ابریشم تابی را گویند یعنی چرخی که ابریشم را بدان از پیله
بر می آورند و آن چرخ را بپای میگردانند و نیز نام شهری است نزدیک بغزنین ○ پروبال داشتن بفتح اول
و سکون رای مهمله و فتح واو و بال داشتن معلوم کنایه از قوت و قدرت و زر داشتن آمده ○ پروردن بفتح اول
و سکون رای مهمله و فتح واو و سکون رای مهمله ثانی و فتح دال ابجد و نون زده معروف است و بمعنی پرستش
و پرستیدن نیز آمده ○ پروزن بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح واو و زای هوز و نون زده مخفف پرویزن است
و آن هر چیز سوراخ دار را گویند عموماً و بمعنی آردبیز آمده خصوصاً ○ پروستان بفتح اول و سکون رای
مهمله و فتح واو و سین سعفص و نون مشدد بالف کشیده و نون ثانی زده بمعنی مطلق است آمده از هر پیغمبر که باشد
پروان بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح واو و نون زده مخفف پروان است و آن چرخ ابریشم تابی را گویند
یعنی چرخی که بدان ابریشم را از پیله بر آورند و آن چرخ را بپای میگردانند و نیز نام شهری است نزدیک
بغزنین ○ پروهان بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح واو و های ملفوظ بالف کشیده و نون زده بمعنی آشکارا
و ظاهر آمده ○ پرویزن بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر واو بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح زای هوز و نون
زده آلتی باشد که بدان آرد و شکر و ادویه کوفته و امثال آن بیزند و آنرا ملهاد نیز گویند و بتازیش غربال
خوانند ○ پروین بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر واو بمثناة تحتانی رسیده و نون زده نام منزلی است از جمله
بیست و هشت منازل قمر و آن چند ستارهٔ کوچک باشند بیکجا جمع شده در کوهان ثور و آن را بتازی ثریا خوانند
و بعضی بر آنند که این ستاره ما ذنبهٔ حمل است نه کوهان ثور و اول اصح است ○ پرهختن بفتح اول و سکون
رای مهمله و کسر های ملفوظ و سکون خای منقوطه و فتح مثناة فوقانی و نون زده بمعنی ادب کردن آمده و بفتح
های ملفوظه نیز درست است ○ پرهیختن بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر های ملفوظه بمثناة تحتانی رسیده
و سکون خای منقوطه و فتح مثناة فوقانی و نون زده بمعنی ادب کردن آمده ○ پرهون بفتح اول و سکون رای مهمله
و ضم های ملفوظه بواو رسیده و نون زده دایرهٔ هر چیز میان خالی را گویند مانند هالهٔ ماه و طوق و چنبر و امثال آن ○ پریخوان
بفتح اول و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و فتح خای منقوطه و واو معدوله بالف کشیده و نون زده
شخصی را گویند که تسخیر جن کرده باشد و افسون گر را نیز خوانند ○ پریزن بفتح اول و کسر رای مهمله
بمثناة تحتانی مجهول رسیده و نون زده مخفف پرویزن است که آردبیز باشد ○ پریشن بفتح اول و کسر رای
مهمله بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح شین منقوطه و نون زده مخفف پریشان باشد و بمعنی افشاندن و پریشان

وسین مهمله بالف کشیده وکسر را ومثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی منتی کردن آمده ولازمه
کردن ودست مالیدن را نیز گویند • پستان مادر بریدن بکسر اول وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی
بالف کشیده وکسر نون و با ی معلوم کنایه از بی حمیتی وبی وفائی وبی حقیقتی وحق ناشناسی وشره وحرص
آمده • پستان بکسر اول وسکون شین سعفص ومثناة فوقانی بالف کشیده ونون زده معروف که بعربی ثدی خوانند
• پستهٔ شکرفشان بکسر اول وسکون شین مهمله وفتح مثناة فوقانی وکسر همزهٔ مبدله وشکرفشان بشین منقوطه و با
معلوم کنایه از لب ودهن معشوق است • پس جانشین بفتح اول وکسر سین مهمله وجیم بالف کشیده • وکسر نون
وشین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده ونون زده کنایه از شخصی است که چون صاحب دکان برخیزد او بجای صاحب
دکان بنشیند وکالا بفروشد • پس خم زدن بفتح اول وسکون سین مهمله وفتح خای منقوطه وسکون میم وزدن
بافتح زای هوز معلوم کنایه از گریختن آمده • پس دست کردن بفتح اول وسکون سین مهمله وفتح دال ابجد
وسکون سین سعفص وفتح مثناة فوقانی وکردن معلوم کنایه از پنهان کردن وذخیره نهادن آمده • پس سر نمودن بفتح
اول وسکون سین سعفص وفتح سین ثانی وسکون رای مهمله ونمودن معلوم کنایه از روگردانیدن از خجالت آمده
ونیز کسی را که محل طبیعت باشد بلطایف الحیل از مروا کردن • پس گوش افکندن بفتح اول وکسر سین مهمله
وضم کاف پارسی بواو مجهول رسیده وسکون شین منقوطه وافکندن معلوم کنایه از فراموش کردن آمده •
• پسهانیدن بفتح اول وسکون سین سعفص وهای مدوره بالف کشیده وکسر نون وفتح مثناة فوقانی ونون زده
بلغت ژند وپاژند افشاندن آمده پسهانمی یعنی افشانم وپسهانید یعنی بیفشانید • پیرآیتین بکسر اول وفتح
سین سعفص وکسر رای مهمله وفتح همزه بالف کشیده وسکون موحدهٔ تحتانی وکسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده
ونون زده یعنی فریدون شاه قاتل ضحاک پادشاه ایران زمین • پسندیدن بفتح اول وسین مهمله وسکون نون
وکسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی قبول کردن آمده • پشان بفتح اول وشین
منقوطه بالف کشیده ونون زده بمعنی گزر آمده • پشت پا خاریدن بضم اول وسکون شین منقوطه وکسر مثناة
فوقانی و پا خاریدن با بای پارسی وخای منقوطه معلوم کنایه از خوشحال گردیدن وخوش آمدن وشاد شدن
آمده • پشت پازدن بضم اول وسکون شین منقوطه وکسر مثناة فوقانی وپازدن معلوم کنایه از منهزم شدن واعراض
نمودن وترک دادن آمده • پشت برجان کردن بضم اول وسکون شین منقوطه ومثناة فوقانی زده وبرجان
کردن معلوم کنایه از ترک جان نمودن است کما فی العلمی • پشت چمن بضم اول وسکون شین منقوطه وکسر مثناة
فوقانی وچمن با جیم فارسی معلوم کنایه از صحن چمن آمده • پشت دادن بضم اول وسکون شین منقوطه وکسر مثناة
فوقانی ودادن معلوم کنایه از گریختن وروی گردانیدن وروی گردان شدن آمده • پشت دست بدندان گزیدن
بضم اول وسکون شین منقوطه وکسر مثناة فوقانی ودست گزیدن معلوم کنایه از ندامت وتاسف وپشیمانی
خوردن آمده • پشت دست گزیدن بضم اول وسکون شین منقوطه وکسر مثناة فوقانی ودست گزیدن بالفتح
کاف پارسی معلوم بمعنی پشت دست بدندان گزیدن است • پشت نمودن بضم اول وسکون شین منقوطه وکسر مثناة
فوقانی ونمودن معلوم کنایه از گریختن وروی گردان شدن وروی برگردانیدن وترک دادن آمده • پشتوان
بضم اول وشین منقوطه ومثناة فوقانی زده وواو بالف کشیده ونون زده بمعنی پشتیبان آمده وآن چوبی است
که بجهت استحکام دیوار یکسر آن را بدیوار وسر دیگر آن را بزمین نصب کنند وچوب پشت در را نیز گویند
وبمعنی مدد ومعاون وجانبدار وپشت وپناه هم آمده • پشتیوان بضم اول وسکون شین منقوطه و

کسر مثناة تحتانی رسیده و را بالف کشیده ونون زده بمعنی پشتوان است و آن چوبی است که بجهت
استحکام دیوار یک سر آن را بدیوار و سر دیگر آنرا بزمین نصب کنند * پشت زمین بضم اول و سکون
شین منقوطه و کسر مثناة تحتانی و زمین با زای هوز معلوم یعنی روی زمین * پشت یافتن بضم اول و شین منقوطه
و مثناة فوقانی زده و یافتن معلوم کنایه از قوت یافتن آمده * پشتیبان بضم اول و سکون شین منقوطه و کسر مثناة
فوقانی بمثناة تحتانی رسیده و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و نون زده بمعنی پشتیوان آمده و آن چوبی است که بجهت
استحکام دیوار یک سر آن را بدیوار و سر دیگر آن را بزمین نصب کنند و چوب پشت در را نیز گویند * پشم شدن بفتح
اول و شین منقوطه و میم زده و شدن بضم شین قرشت معلوم کنایه از متفرق و پریشان شدن است * پشن بفتح اول و شین
منقوطه و نون زده نام موضعی است که میان بیژن و نبیرهٔ پلوش نوذر سر لشکر کیخسرو شاه جنگ واقع شد و تورانیان فتح
کردند و اکثر پسران گودرز در آن جنگ کشته شدند و این جنگ را جنگ پشن و جنگ لادن نیز گویند و مخفف پشنگ هم
آمده که نام پدر افراسیاب * پشیمان شدن بفتح اول و کسر شین منقوطه بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون میم و شدن
با ضم شین منقوطه معلوم بمعنی پشیمان شدن آمده و نشناختن را نیز گفته اند و بمعنی جدائی و رزیدن نیز گفته اند کی نیز
دیده شده * پشین بفتح اول و کسر شین منقوطه بمثناة تحتانی مجهول رسیده و نون زده نام پسر بزرگ کیقباد است
و سهراب ولهراسب پسران او بند و بعضی گویند پسر سیومین کیقباد است * پشهٔ زرین باضافت کنایه از شرارهٔ
آتش آمده * پشهٔ زعفران باضافت کنایه از انگشت افروخته آمده * پکین بفتح اول و کسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده
و نون زده بلغت ژند و پاژند بمعنی ارزن آمده و آن غله ایست معروف * پلاس اندا ختن بفتح اول و لام بالف کشیده
و سکون سین مهمله و اندا ختن بافتح همزه و سکون نون معلوم کنایه از پراکنده نمودن و پریشان ساختن آمده
* پلخمان بفتح اول و لام و خای منقوطه ساکن و میم بالف کشیده و نون زده بمعنی فلاخن آمده که شبانان در دست
دارند و بدان سنگ اندازند * پل شکستن بضم اول و سکون لام و کسر شین منقوطه و فتح کاف و سکون سین مهمله
و فتح مثناة فوقانی و نون زده کنایه از بی طاقت شدن و محروم ماندن است * پلنگان کوزن افکن بفتح اول و لام
و سکون نون و کاف پارسی بالف کشیده و کسر نون و فتح کاف پارسی و واو و سکون زای هوز و نون زده و افکن
معلوم کنایه از بهادران و دلاوران آمده * پلوان بضم اول و سکون لام و واو بالف کشیده و نون زده بمعنی بلندی
اطراف زمینی آمده که در میان آن زراعت کنند و مزارعان بر بالای آن آمد و شد کنند تا زراعت پایمال
نگردد و معنی ترکیبی آن پل مانند است چه وان بمعنی شبه و مانند هم آمده و پشتوارهٔ کاه را نیز گویند * پلون بضم
اول و سکون لام و فتح واو و نون زده بمعنی پلوان است که بلندی اطراف زراعت باشد و مزارعان بر بالای آن
آمد و شد کنند تا زراعت پایمال نگردد * پل بالان بضم اول و کسر لام و بای ابجد بالف کشیده و لام بالف کشیده
و نون زده پلی و بندی است قریب شهر هرات گویند سکندر اول آن پل را ساخت و بعد از آن هرات را بنا کرد
* پلیدن بفتح اول و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده مخفف پالیدن است که بمعنی جستجو نمودن
و تفحص کردن آمده * پنبه در گوش کردن کنایه از سخن ناشنودن و غفلت داشتن باشد * پنبه زن بفتح
اول و سکون نون و فتح موحدهٔ تحتانی و های ملفوظ زده و فتح زای هوز و نون زده بمعنی نداف و حلاج آمده
* پنبه شدن بفتح اول و سکون نون و فتح موحدهٔ تحتانی و های ملفوظ زده و ضم شین قرشت و دال ابجد و نون زده کنایه
از پریشان گردیدن و از کسی بی موجب بریدن و متفرق گشتن آمده و نیز بمعنی صاف و سفید شدن و نرم گردیدن باشد
* پنبه کردن بفتح اول و سکون نون و فتح موحدهٔ تحتانی و های ملفوظ زده و فتح کاف و سکون رای مهمله و فتح دال ابجد

و نون زده و کنایه از خاموش کردن و دفع و منع نمودن و عاجز کردن باشد و منکر شدن آمده و نیز کنایه از متفرق
گردانیدن و پراکنده ساختن و پریشان کردن و گریزانیدن و گریختن باشد ● پنبه نهادن بفتح اول و سکون
نون و فتح موحده تحتانی و های ملفوظ زده و نهادن بکسر نون کنایه از راضی ساختن کسی را در امری
آمده و بمعنی کسی را ابای روانه کردن هم آمده و کنایه از فریب دادن هم آمده ● پنج ارکان
بفتح اول و سکون نون و کسر جیم و فتح همزه و سکون را و کاف بالف کشیده و نون زده کنایه از توحید
و نماز و روزه و حج و زکاة آمده ● پنجه بر روی زدن بفتح اول و سکون نون و فتح جیم و های ملفوظ زده
و بر روی زدن معلوم کنایه از رو سیاه کردن آمده ● پنجه تیز کردن بفتح اول و سکون نون و فتح جیم و های
ملفوظ زده و تیز کردن با مثناة فوقانی و تحتانی و زای هوز معلوم بمعنی جنگ جوئی و ستیزه کردن آمده ●
● پنداشتن بکسر اول و سکون نون و دال ابجد بالف کشیده و سکون شین منقوطه و فتح مثناة فوقانی و نون
زده بمعنی تعجب و تکبر نمودن آمده و بمعنی گمان بردن و تصور کردن و پنداشتن باشد ● پنداریدن بکسر اول و سکون
نون و دال ابجد بالف کشیده و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی
پنداشتن است که کبر کردن و عجب نمودن و گمان کردن و دانستن باشد ● پندیدن بفتح اول و سکون نون
و کسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی نصیحت کردن و نصیحت شنیدن و قبول
کردن آمده ● پنگاشتن بکسر اول و سکون نون و کاف پارسی بالف کشیده و سکون شین منقوطه و فتح مثناة فوقانی
و نون زده بمعنی نقش کردن آمده ● پنگان بکسر اول و سکون نون و کاف پارسی بالف کشیده و نون زده هر کاسه
و پیاله را گویند عموماً و طاس مس سوراخ کرده باشد که آن را در میان آب ایستاده کنند و ساعت شبانروزی را
از آن معلوم کنند عموماً و آنرا طشت و صمو نیز گویند و معرب آن فنجان است ● پیکان کان بکسر اول بمثناة تحتانی
رسیده و کاف بالف کشیده و کسر نون و کان معلوم کنایه از آفتاب عالمتاب است و ستارگان را نیز گویند ● پوبشمن
بضم اول بواو رسیده و کسر موحده تحتانی و سکون شین معجمه و کسر میم و نون زده بلغت زند و پازند خود
آهنی را گویند که در روزهای جنگ برسر گذارند ● پور آبتین بضم اول بواو رسیده و کسر رای مهمله و همزه بالف
کشیده و سکون موحده تحتانی و کسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده و نون زده بمعنی فریدون شاه قاتل ضحاک
● پوردستان بضم اول بواو رسیده و کسر رای مهمله و فتح دال ابجد و سکون سین سعفص و مثناة فوقانی بالف
کشیده و نون زده بمعنی رستم ● پورعمران بضم اول بواو رسیده و کسر رای مهمله و کسر عین سعفص و سکون میم
و رای مهمله بالف کشیده و نون زده بمعنی موسی و هارون علیهما السلام ● پوران بضم اول بواو رسیده و رای
مهمله بالف کشیده و نون زده نام شهر قنوج است که معرب آن قنوج است و پوران جمع پور هم هست که پسران
باشد و بمعنی خلیفه و جانشین و یادگار هم آمده ● پوردگان بضم اول بواو مجهول رسیده و سکون رای مهمله و دال
ابجد و کاف پارسی بالف کشیده و نون زده بدانکه فارسیان خمسه مسترقه را با پنج روز آخر ماه آبان ماه می افزایند
که مجموع ده روز شود و آن ده روز را پوردگان میگویند و در این روزها شادی نمایند و جشن سازند و آن را جشن
پوردگان خوانند و معرب آن فوردجان است ● پوردیان بضم اول بواو مجهول رسیده و رای مهمله و دال ابجد
ساکن و مثناة تحتانی بالف کشیده و نون زده بمعنی پوردگان است که ایام جشن فارسیان باشد ● پوریان بضم اول
بواو رسیده و سکون رای مهمله و مثناة تحتانی بالف کشیده و نون زده متوطنان و ساکنان شهر قنوج را گویند
چه پور نام رای شهر قنوج هم هست ● پوزن بضم اول بواو مجهول رسیده و فتح زای هوز و نون زده زمین را گویند

که بجهت زراعت کردن پاک کرده باشند * پوزیدن بضم اول بواو مجهول رسیده و کسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده و بفتح دال ابجد و نون زده بمعنی معذرت خواستن و عذر آوردن آمده * پوست باز کردن بضم اول بواو مجهول رسیده و سین مهمله و مثناة فوقانی زده و باز کردن با موحده تحتانی و زای هوز معلوم کنایه از راز گفتن و اظهار ته دلی نمودن آمده * پوست دادن بضم اول بواو مجهول رسیده و سین مهمله و مثناة فوقانی زده و دادن با فرد و دال ابجد معلوم کنایه از ما فی الضمیر گفتن و اظهار ته دلی نمودن آمده * پوست بر و کشیدن بضم اول بواو مجهول رسیده و سین مهمله و مثناة فوقانی زده و باقی معلوم کنایه از بی شرمی و بیحیائی نمودن آمده * پوست کردن بضم اول بواو مجهول رسیده و سین مهمله و مثناة فوقانی زده و کردن معلوم کنایه از غیبت نمودن و خبث کردن آمده و کنایه از محرم ساختن و انیس نمودن آمده * پوستین بضم اول بواو مجهول رسیده و سکون سین مهمله و کسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده و نون زده جامه که از سنجاب و سمور و قاقم و قند ز و امثال آن بود و کنایه از غیبت و ملامت و عیب هم آمده * پوستین کردن بضم اول بواو مجهول رسیده و سکون سین مهمله و کسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده و کردن معلوم کنایه از عیب نمودن و بد گوئی کردن آمده * پوشگان بضم اول بواو مجهول رسیده و سکون شین منقوطه و کاف پارسی با الف کشیده و نون زده نام جائی و مقامی است از مقامات سالک که آنرا بتازی غیب الغیب گویند و آن برنگ سبز است که بتازی خضرا گویند و چون سالک قطع این مکان کند ذات مقدس تجلی نماید و فانی در حق و باقی در و گردد و بفتح شین منقوطه نام نوائی است از موسیقی و بمعنی مغیبات هم بدیدن آمده یعنی چیزهائی که در عالم غیب الله و بسکون ثالث بروزن دوستان نام جائی و مقامی است نزدیک به نیشاپور * پولادسنجان بضم اول بواو مجهول رسیده و لام با لف کشیده و دال ابجد زده و بفتح سین مهمله و سکون نون و جیم با لف کشیده و نون زده کنایه از مبارزان و دلاوران و اسلحه داران آمده * پون بضم اول و واو و نون زده ندزین را گویند که تکلتو باشد * پویان بضم اول بواو مجهول رسیده و مثناة تحتانی با لف کشیده و نون زده بمعنی پویا آمده که رونده است و دونده را نیز گفته اند * پهلوان بفتح اول و سکون های هوز و بفتح لام و واو با لف کشیده و نون زده مردم دلاور و توانا و سخت و قوی جثه و بزرگ و ضابط و درشت گو و درشت اندام را گویند * پهلوتهی کردن بفتح اول و سکون های هوز و ضم لام بواو رسیده و تهی کردن با کسر مثناة فوقانی معلوم پرهیز کردن و اجتناب نمودن از چیزی و از کسی و تنها شدن هم آمده و بمعنی دوری گزیدن و کناره کردن نیز باشد * پهلو دادن بفتح اول و سکون های هوز و ضم لام بواو رسیده و دادن معلوم کنایه از دوری کردن و رد گردانیدن و کناره گزیدن و نزدیکی نمودن و منفعت رسانیدن آمده * پهلو زدن بفتح اول و سکون های هوز و ضم لام بواو رسیده و زدن معلوم کنایه از برابری کردن و قدر و مرتبه و مال آمده * پهلوساییدن بفتح اول و سکون های هوز و ضم لام بواو رسیده و ساییدن با سین مهمله و فرد و مثناة تحتانی معلوم بمعنی پهلو زدن است که کنایه از برابری کردن در قدر و مرتبه و مال باشد * پهلو کردن بفتح اول و سکون های هوز و ضم لام بواو رسیده و کردن معلوم کنایه از روبرتافتن و گریختن و ترک دادن و اجتناب نمودن و احتراز کردن آمده * پهلونهادن بفتح اول و سکون های هوز و ضم لام بواو رسیده و نهادن بکسر نون معلوم کنایه از خوابیدن آمده * پهن بفتح اول و های هوز و نون زده معروف است که پخت و پخش و عریض باشد و بفتح های هوز شیرها را گویند که بسبب مهربانی در پستان مادر طغیان کند * پیاده نهادن بکسر اول و مثناة تحتانی با لف کشیده و فتح دال ابجد و های هوز زده و نهادن معلوم کنایه از عاجز انگاشتن و زبون داشتن آمده * پیچیدن بکسر

اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وکسر جیم پارسی بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی خم دادن رسن
وموی وته بالاندن وغصه کردن وغصه خوردن آمده * پیخستن بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وسکون
خای منقوطه وفتح مثناة فوقانی ونون زده بمعنی پیچیدن آمده * پیراستن بفتح اول وسکون مثناة تحتانی
ورای مهمله بالف کشیده وسکون سین مهمله وفتح مثناة فوقانی ونون زده بمعنی دباغت دادن چرم آمده
ونیز کم کردن چیزی باشد بواسطه زیبائی وخوش آیندگی همچو تراشیدن موی زیادتی از بدن وشاخهای زیادتی
از درخت گویند شبی ایاز بامر سلطان محمود در حالت مستی زلف خویش را برید روز دیگر سلطان از آن
حال پریشان خاطر گشت وکسی را بار نداد ندیمان از عنصری گفتند که چیزی بدیهه بگو که سلطان خوش گردد
عنصری این رباعی گفته پیش سلطان فرستاد سلطان را بغایت پسند آمد وخوش گردید وبزم طرب آراسته گردانید
مطربان را فرمود همین رباعی را بسرایند وعنصری را خلعت ونعمت داد وآن رباعی این است * رباعی *
* گر عیب سر زلف بت از کاستن است * چه جای بغم نشستن وخاستن است * جای طرب ونشاط ومی خواستن است *
کاراستن سرو زپیراستن است * پیرامن بفتح اول وسکون مثناة تحتانی ورای مهمله بالف کشیده وفتح میم
ونون زده گرداگرد چیزی را گویند * پیرامون بفتح اول وسکون مثناة تحتانی ورای مهمله بالف کشیده
وضم میم بواو رسیده ونون زده بمعنی پیرامن آمده که گرداگرد چیزی باشد * پیران بکسر اول بمثناة تحتانی
رسیده ورای مهمله بالف کشیده ونون زده پهلوانی است مشهور که سرلشکر افراسیاب بود و پدر وی ویسه
نام داشت * پیراهان بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده ورای مهمله بالف کشیده وهای هوز بالف کشیده ونون
زده بمعنی پیراهن آمده که بتازی قمیص خوانند * پیراهن قبا کردن بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده ورای
مهمله بالف کشیده وفتح های هوز ونون زده وقبا کردن با قاف معلوم کنایه از پاره کردن وچاک زدن پیراهن آمده
* پیر برناتن بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وکسر رای مهمله وفتح موحده تحتانی وسکون رای مهمله ثانی ونون بالف
کشیده وفتح مثناة فوقانی ونون زده کنایه از فلک ودنیا باشد * پیردهقان بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وکسر رای
مهمله ودال ابجد وسکون های هوز وقاف بالف کشیده ونون زده معروف است ونیز کنایه از می انگوری
کهنه باشد * پیسودن بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وضم سین مهمله بواو رسیده وفتح دال ابجد ونون
زده بمعنی اراده نمودن ومیل کردن بطرفی آمده * پیشان بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وشین منقوطه
بالف کشیده ونون زده پیش پیش را گویند که از آن بیشتر چیزی نباشد یعنی انتها * پیش بین بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول
وسکون شین منقوطه وکسر موحده تحتانی بمثناة تحتانی رسیده ونون زده بمعنی عاقبت اندیش آمده است * پیشن بکسر
اول بمثناة تحتانی رسیده وفتح شین منقوطه ونون زده لغت عرما را گویند که از آن زمین بنا نهند * پیش نشین بکسر اول
بمثناة تحتانی مجهول رسیده وسکون شین منقوطه وکسر نون وشین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده ونون زده امر به پیش
نشستن وفاعل آن آمده وپاراچ را نیز گویند وآن شیرده مند ومامانچه باشد که بتازی قابله ومرضعه خوانند
* پیشوای فرستادگان بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وسکون شین منقوطه وواو بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی
وفرستادگان با کاف پارسی معلوم کنایه از رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم آمده است * پیغان بکسر اول بمثناة
تحتانی مجهول رسیده وغین منقوطه بالف کشیده ونون زده بمعنی فرزند آمده وپیمان وعهد وشرط را نیز گویند * پیغن بفتح
اول وسکون مثناة تحتانی وفتح غین منقوطه ونون زده ملایر را گویند وآن گیاهی می باشد دوائی مانند پودنه خوردن
آن دفع قوت باه ومباشرت می کند ومعرب آن فیجن است * پیغون بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وضم غین منقوطه

بواو رسیده ونون زده بمعنی پیمان وعهد وشرط آمده * پیکارپرستان بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وکاف پارسی بالف کشیده وسکون رای مهمله وفتح بای پارسی ورای مهمله وسکون سین سعفص ومثناة فوقانی بالف کشیده ونون زده کنایه از مردم جنگ جو آمده * پیک رایگان بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وکسر کاف ورای مهمله بالف کشیده وسکون مثناة تحتانی وکاف پارسی بالف کشیده ونون زده کنایه از رنگ لرزن و سود اگر و باد صبا آمده وماه را نیز گویند که قمر باشد * پیکرستان بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وفتح کاف ورای مهمله وسکون سین سعفص ومثناة فوقانی بالف کشیده ونون زده عالم برزخ را گویند وآن عالمیست میان ملک وملکوت وشبیه است باجسام ازان حیثیت که محسوس مقداری است وبارواح ازان حیثیت که نورانی است وآنرا عالم مثال نفوس منطبعه وخیال منفصل وارض حقیقی خوانند * پی نشردن بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وضم فا وشین منقوطه وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از ثابت قدم بودن واستوار شدن آمده * پی کم کردن بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وضم کاف پارسی وسکون میم وفتح کاف وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از کاری است که کسی پی به مطلب اینکس نبرد * پیکندن بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وفتح کاف وسکون نون وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی بپیوستن آمده وبمعنی درسلک کشیدن وجمع کردن نیز دیده شده * پی کور کردن بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وضم کاف پارسی بواو رسیده وسکون رای مهمله وفتح کاف وسکون رای مهمله ثانی وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از بی نشان شدن آمده * پیکان بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وکاف بالف کشیده ونون زده آهنی را گویند که بر تیر وصل کنند * پیل افکندن بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وسکون لام وضم همزه وسکون فا وفتح کاف وسکون نون وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی مات شدن آمده پیل افکند فلان را یعنی مات کرد فلان رانیز کنایه از عاجز شدن آمده * پیلتن بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وسکون لام وفتح مثناة فوقانی ونون زده بمعنی اسپ آمده ویکی از القاب رستم نیز هست * پیمان بفتح اول وسکون مثناة تحتانی ومیم بالف کشیده ونون زده بمعنی شرط وسوگند وعهد آمده ودر فرهنگی بمعنی خویش وپیوند نیز دیده شده * پیمانه پرشدن بفتح اول وسکون مثناة تحتانی ومیم بالف کشیده وفتح نون وهای ملفوظ زده وپر شدن باضم بای پارسی وشین منقوطه معلوم کنایه از عمر باخر رسیدن آمده * پیوستگان بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وفتح واو وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی وکاف پارسی بالف کشیده ونون زده بمعنی مرکبات آمده همچو نباتات و جماد وحیوان * پیوستن بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وفتح واو وسکون سین مهمله وفتح مثناة فوقانی ونون زده بمعنی بهم شدن آمده

چشمهٔ نوزدهم بحر سوم از قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان بای پارسی باواو معروف ومجهول

* پا آهو اول بالف کشیده وفتح همزه بالف کشیده وضم های ملفوظ بواو رسیده باصطلاح بنایان خانه شش پهلو را گویند وآنرا مسدس خوانند وخانه مقرنس کج بری را نیز گویند ودر تازی نیز خانه مقرنس بمعنی خانه کج بری باشد وکنایه از دنیا هم هست باعتبار شش جهت * پاتو بفتح اول بالف کشیده وضم مثناة فوقانی بواو رسیده بمعنی ظرفی آمده که از گل سازند وگندم وجو دران کنند ونیز خانه ومنزل عطارد را گویند وآن برج جوزا وسنبله است وبعضی منزل مریخ را گفته اند که برج حمل وعقرب باشد * پادیاو بفتح اول بالف کشیده وسکون دال ابجد ومثناة تحتانی بالف کشیده وواو زده بلغت ژند وپاژند شستن وپاکیزه ساختن چیزها بادعا خواندن باشد * پاراو بفتح اول بالف کشیده ورای مهمله بالف کشیده وواو زده نام بلوکیست از بلوکات قزوین و

زن پیر و پیرزال را نیز گویند ٭ پارو بفتح اول بالف کشیده و ضم رای مهمله بواو مجهول رسیده بیل مانندی
باشد از چوب که بدان برف بروبند و زن پیر و پیرزال را نیز گویند ٭ پاریاو بفتح اول بالف کشیده و سکون
رای مهمله و مثناة تحتانی بالف کشیده و واو زده زراعتی را گویند که باب کاریز و رودخانه مزروع شده باشد
٭ پالو بفتح اول بالف کشیده و ضم لام بواو رسیده دانه های سخت باشد مانند عدس و مولک که در تن مردم برآید
و در دکنی بپارسی آژخ و بتازی ثولول و در هندی مسه خوانند ٭ پاو بفتح اول بالف کشیده و سکون واو
بمعنی شستن و پاکیزه کردن آمده و بپهلوی پا را گویند که بتازی رجل خوانند ٭ پتو بفتح اول و مثناة فوقانی و سکون
واو موضعی را گویند از کوه و غیر آن که پیوسته آفتاب در آن بتابد و مقابل آنرا نسر خوانند و مخفف پرتو هم
آمده و بضم مثناة فوقانی نوعی از بافته پشمینه باشد ٭ پجیو بفتح اول و کسر جیم بمثناة تحتانی رسیده و واو زده اشتغال
بامریست که غرض از آن اعتقاد بهم رسانیدن مردم باشد و آنرا ناموس و ریا خوانند ٭ پخچو بفتح اول و سکون
خای منقوطه و کسر جیم پارسی و ضم خای منقوطه بواو رسیده آلتست که شخصی انگشتان خود را در زیر بغل دیگری بنوعی
حرکت دهد که آن شخص بخنده آید ٭ پخته کاو بضم اول و سکون خای منقوطه و فتح مثناة فوقانی و های مدوره
زده و کاف بالف کشیده و سکون واو دارویی چند باشد که در آب جوشانند و بدن بیمار را بدان بشویند
و آنرا بتازی نطول خوانند ٭ پرتو بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح مثناة فوقانی و واو زده فروغ و عکس
و روشنائی و شعاع را گویند و آن از جرمی نورانی ظاهر می شود و الابد له وجودی ندارد و بمعنی آسیب و صدمه
هم بنظر آمده ٭ پرخو بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح خای منقوطه بواو رسیده بمعنی پیراستن درختان آمده
یعنی بریدن شاخهای زیادتی آنرا تا بالند و نشو و نما کنند و جای را نیز گویند که در کنج خانها سازند و پر از
غله کنند ٭ پرستو بفتح اول و رای مهمله و سکون سین مهمله و ضم مثناة فوقانی بواو رسیده بمعنی پرستک است که خطاف باشد
و بعضی گویند پرستو وطواط است که آن خطاف کوهی باشد ٭ پرمو بفتح اول و سکون رای مهمله و ضم میم بواو
رسیده بمعنی زنبور عسل آمده و بمعنی انتظار و امید نیز هست ٭ پرمیو بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر میم بمثناة
تحتانی مجهول رسیده و واو زده مرضی باشد که آنرا عوام سوزاک خوانند چه بوقت بول کردن مجرای بول
بسوزش درآید و بتازی حرقة البول گویند ٭ پرنو بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح نون و واو زده بمعنی دیبای
منقش در نهایت لطافت و نزاکت آمده ٭ پرنیان خو بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر نون و مثناة تحتانی بالف
کشیده و نون زده و بضم خای منقوطه معلوم کنایه از نرم دل و نرم خو و خوشدل و خوشخو آمده ٭ پرو بفتح اول
و رای مهمله و واو زده بمعنی پروین است و آن چند ستاره ایست در کوهان ثور ٭ پسرو بفتح اول و سکون سین
مهمله و فتح رای مهمله بواو رسیده رونده و تبع را گویند که پیروی کند و باشد و بتازی مقتدی خوانند
٭ پسندیده رو بفتح اول و سین مهمله و سکون نون و کسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و های مدوره
زده و فتح رای مهمله و سکون واو بمعنی پسندیده روش آمده ٭ پشتو بفتح اول و سکون شین منقوطه و ضم مثناة
فوقانی بواو رسیده مرطبان سفالین را گویند و معرب آن بستوق است و بضم اول و واو مجهول زبان
افغانی را گویند ٭ پو بضم اول بواو مجهول رسیده بمعنی پوی است که رفتار متوسط باشد و پویه نیز همین
معنی دارد ٭ پوپو بضم هر دو بای پارسی و سکون هر دو واو بمعنی آواز هدهد آمده چنانکه کوکو آواز فاخته را
گویند و شانه سر هدهد را نیز خوانند ٭ پهلو بفتح اول و سکون های مدوره و فتح لام و واو زده نام ولایتی است
که زبان پهلوی منسوب بآن ولایت است و بعضی نوشته اند که لغت پهلوی زبان پای تخت کیان بوده است

وجمعی کویند نام پسر سام بن نوح است و پارس پسر او برده و پارسی و پهلوی بدیشان منسوب است ومعرب آن
فهلو باشد و شهر را کویند مطلقا چه پهلوی بمعنی شهری باشد ونواحی اصفهان را نیز کویند ومردم شجاع و دلاور باشد
و مردم بزرگ وصاحب حال راهم نامیده اند چه مراد از راه پهلوی راه بزرگان یزدانی است و بفتح اول وسکون
ثانی وضم لام بواو رسیده معروف است که بتازی جنب خوانند وکنایه از فایده ونفع هم آمده * پیاهو بفتح اول
ومثناة تحتانی بالف کشیده وضم های ملفوظ بواو رسیده بمعنی آدرباد آمده که ثالث شش پهلو وکچ بری ومترس
کارد و هر چیز که آنرا آهو بی کویند * پیرو بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وفتح رای مهمله وسکون واو پس رو را
کویند که مقتدی باشد * پیشرو بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وشین منقوطه زده وفتح رای مهمله وسکون
واو بمعنی امام ومقتدا آمده * پیشکو بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وشین منقوطه زده وضم کاف فارسی
بواو مجهول رسیده شخصی را کویند که مطالب مردم بعرض سلاطین رساند واو را در هندوستان میر عرض کویند
ونیز شخصی را نامند که در مجالس سلاطین وامرا او را بوصل ارت شخصی کند و با یشان بشناساند وآن شخص را بعربی
معرف خوانند * پیغو بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وضم غین منقوطه بواو رسیده پرنده ایست شکاری از جنس
باشه وبمعنی منقار هم بنظر آمده و بفتح اول بمعنی پیکو آمده وآن ولایتی است معروف ومشهور ونام هرکس
که پادشاه آن ولایت باشد * پیکرکاو بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وفتح کاف وکسر رای مهمله وکاو بافتح کاف
پارسی معلوم کنایه از صراحی آمده که بهیات کاو باشد * پیلو بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وضم لام بواو رسیده
نام درختی است که بتازی اراک کویند وبیخ آنرا مسواک کنند و بار درخت اراک را نیز پیلو کفته اند * پینو
بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده ونون بواو رسیده بمعنی ماست چکیده آمده که روغن آنرا نکرفته باشند ونیز کشک
باشد که دوغ ترش خشک شده را کویند وبعربی اقط وبترکی قروت خوانند * پیو بفتح اول وضم مثناة تحتانی بواو مجهول
رسیده مرضی است که آنرا رشته کویند واز اعضای آدمی برمی آید وبواو معروف کوخ را کویند که پارچه
های کل خشک شده باشد * پیوسته بر پیوسته معلوم وبرو بفتح موحده تحتانی وضم رای مهمله بواو رسیده
بمعنی پیوسته ابرو آمده * پیسو بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وضم سین سعفص بواو رسیده جانوری خورد را کویند

که عون از الله ام مکمل کل ابی القنیه

چشمهٔ بیستم بحر سیوم از قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان بای پارسی باهای ملفوظه

* پاتله بفتح اول بالف کشیده وکسر مثناة فوقانی وفتح لام وهای ملفوظه زده مخفف پاتیله است وآن مطلق دیک باشد
عموما ودیک آهن فراخ حلوا پزی را کویند خصوصا ودر موید الفضلا آمده آلتی است حلوائیان را که بهندی
کراهی نامند * پاتیله بفتح اول بالف کشیده وکسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده وفتح لام وهای ملفوظه زده
مطلق دیک را کویند عموما ودیک فراخ دهن حلوا پزی را خصوصا * پاجامه بفتح اول بالف کشیده وجیم بالف
کشیده وفتح میم وهای ملفوظه زده بمعنی جامهٔ پا آمده وآن تنبان وشلوار است * پاچامه بفتح اول بالف کشیده
وجیم پارسی بالف کشیده وفتح های ملفوظه وهای ثانی زده بمعنی پاچال آمده وآن کوی باشد که جولاهکان
وبافندکان در وقت بافتن کی پای های خود زادران آویزند * پاچایه بفتح اول بالف کشیده وجیم پارسی
بالف کشیده وفتح مثناة تحتانی وهای ملفوظه زده پلیدی ونجاست فرود راه را کویند که غایط وبول باشد
* پاچله بفتح اول بالف کشیده وکسر جیم پارسی وفتح لام وهای ملفوظه زده چیزی باشد مانند غربال
کوچکی که بجهت کوفتن برف برپای بندند وبرف را بکوبند تا مردم لشکر وقافله وغیره از بالای آن بفراغت

یکدیگر باشد ٭ پاچنامه بفتح اول بالف کشیده وسکون جیم پارسی ونون بالف کشیده وفتح میم وهای مدوره زده بمعنی لقب آمده
ومعنی ممال وقرین هم دیده شد ٭ پاچه بفتح اول بالف کشیده وفتح جیم پارسی وهای مدوره زده تصغیر پای است
که بتازی کراع خوانند ٭ پاچیله بفتح اول بالف کشیده وکسر جیم پارسی بمثناة تحتانی رسیده وفتح لام وهای
مدوره زده بمعنی کفش وپاافزار آمده ٭ پاخره بفتح اول بالف کشیده وکسر خای منقوطه وفتح رای مهمله و
های مدوره زده بمعنی صفه ونشیمن آمده که در پیش خانه بسازند وبکسر خای منقوطه نیز گفته اند وبسکون آن هم
آمده است ٭ پاخیره بفتح اول بالف کشیده وکسر خای منقوطه بمثناة تحتانی رسیده وفتح رای مهمله وهای مدوره
زده بنای خانه ودیوار وامثال آنرا گویند وبتازی رهص خوانند ٭ پادشاه بفتح اول بالف کشیده وسکون دال ابجد
وشین منقوطه بالف کشیده وهای مدوره زده نامی است فارسی باستانی مرکب از پاد وشاه وپاد بمعنی پاس وپاسبان ونگهبان
وپاینده ودارنده کی تخت واورنگ هم دیده شده وشاه بمعنی اصل وخداوند وداماد وهرچیز که آن بصورت و
سیرت از امثال واقران بهتر وبزرگتر باشد چنانچه خواهد آمد پس معنی این اسم برین تقدیر از چهار وجه
بیرون نتواند بود اول پاسبان بزرگ چه سلاطین پاسبان خلق الله اند دوم همیشه داماد وچون ملک را بعروس
تشبیه کرده اند اگر خداوند ملک را باین اسم خوانند مناسبت دارد سوم چون پادشاه نسبت بسایر مردمان
اصل وخداوند باشد وپایندگی ودارندگی نسبت بحال او انسب است پس او را باین نام خواندن لایق بود
چهارم خداوند تخت واورنگ اوست واین معنی از جمیع معنی اول باشد وبعضی گویند پادشاه بلغت باستانی
بمعنی اصل وخداوند وپاینده ودارندگی است وبحذف آخر نیز درست است که پادشاه باشد وبتازی
سلطان میگویند ٭ پادشه بفتح اول بالف کشیده وسکون دال ابجد وفتح شین منقوطه وهای مدوره زده
مخفف پادشاه است ٭ پادکانه بفتح اول بالف کشیده وسکون دال ابجد وکاف بالف کشیده و
فتح نون وهای مدوره زده بمعنی دریچه وبام بلند آمده ودر فرهنگی بجای سکون دال ابجد
کسر نیز دیده شده ٭ پاده بفتح اول بالف کشیده وفتح دال ابجد وهای مدوره زده بمعنی چوب دستی
آمده وچراگاه شتران واسبان وگاوان نیز گفته اند وبمعنی گله گاو وخر هم آمده ونگهبان رمه گوسپند ان
وگاوان را نیز گفته اند ٭ پارسه بفتح اول بالف کشیده وسکون رای مهمله وفتح سین معجمه وهای مدوره
زده بمعنی گدائی آمده ٭ پاره اول بالف کشیده وفتح رای مهمله وهای مدوره زده معروف است که در مقابل
درست باشد وبتازی قطعه خوانند وبمعنی دوشیزه آمده که دختر بکارت باشد وحلوی را نیز گویند که جمع
آن اجزا باشد وبمعنی پریدن وپرواز کردن هم دیده شد ونوعی از حلوا باشد که بشکرپاره مشهور است وبمعنی
تحفه وتبرک هم از نظر گذشته وبمعنی رشوت نیز آمده وگروگان وامی را هم گفته اند ٭ پارینه بفتح اول بالف کشیده
وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده وفتح نون وهای مدوره زده بمعنی کهنه آمده وسال گذشته را نیز گویند
٭ پاژنامه بفتح اول بالف کشیده وسکون رای فارسی ونون بالف کشیده وفتح میم وهای مدوره زده بمعنی
پاچنامه است که لقب وقرین وممال باشد ٭ پاژه بفتح اول بالف کشیده وفتح زای پارسی وهای مدوره زده
بمعنی پاچه است که بتازی کراع خوانند ٭ پاسره بفتح اول بالف کشیده وفتح سین معجمه ورای مهمله وهای
مدوره زده زمینی را گویند که صاحب زراعت در وجه اخراجات جدا کرده بمزارعان دهد تا ایشان حاصل
آنرا صرف اخراجات دیوانی کنند ٭ پاسه بفتح اول بالف کشیده وفتح سین مهمله وهای مدوره زده بمعنی
تاسه وتلواسه است که میل کردن بهرچیز وهم واندوه وفشردن گلو باشد ٭ پاشنامه بفتح اول بالف کشیده وسکون

شین منقوطه و نون بالف کشیده و فتح میم و های مدوره زده بمعنی لقب و قرین و مثال آمده * پاشنگه بفتح اول بالف کشیده
و فتح شین منقوطه و سکون نون و فتح کاف پارسی و های مدوره زده بمعنی پاشنگ است که خوشهٔ کوچک انگور باشد
و هر چیز را نیز گویند که برای تخم نگاه دارند و خوشه انگوری را نیز گفته اند که بر تاک خشک شده باشد * پاغرد بفتح اول بالف
کشیده و ضم غین منقوطه و فتح رای مهمله و های مدوره زده نام مرضی است که پای آدمی مقابل یکدیگر می شود
و آن را بتازی داء الفیل خوانند و نزد بعضی زحمتی و آزاری که بسبب زحمت دیگر بهم رسیده باشد مانند
دلوله که تا زحمت اول برطرف نشود آن هم برطرف نشود * پاغنده بفتح اول بالف کشیده و فتح غین منقوطه
و سکون نون و فتح دال ابجد و های مدوره زده گلولهٔ پنبه حلاجی کرده باشد که مثل کاله نامند و بجای فتح
شین منقوطه ضم هم آمده است * پالاده بفتح اول و لام بالف کشیده و فتح دال ابجد و های مدوره زده بمعنی
اسب جنیبت آمده که اسب کوتل باشد و مفسد و بد کوی و اهل غیبت را هم گفته اند * پالانه بفتح اول
بالف کشیده و فتح نون و های مدوره زده مخارجه را گویند که بر بالاخانه میسازند * پالکانه بفتح اول
بالف کشیده و کسر لام و کاف پارسی بالف کشیده و فتح نون و های مدوره زده بمعنی پاسنگ ترازو آمده
و بمعنی شروع در غله درو کردن هم دیده شده و بام بلند و دریچهٔ خانه را نیز گویند * پالوانه بفتح اول
بالف کشیده و سکون لام و واو بالف کشیده و فتح سین مهمله و های مدوره زده بمعنی غم و اندوه و تاسه
و تلواسه آمده * پلوانه بفتح اول بالف کشیده و سکون لام و واو بالف کشیده و فتح نون و های مدوره زده
مرغی است سیاه و کوچک که پیوسته در پرواز می باشد و چون بنشیند نتواند برخاست و آنرا بادخورک هم میگویند
و بعضی گویند ابابیل همان است و ترشی پالا را نیز گفته اند * پالوده بفتح اول بالف کشیده و ضم لام بواو
رسیده و فتح دال ابجد و های مدوره زده معروف است و آن چیزی باشد که از نشاسته پزند و با شربت قند خورند
و معرب آن فالوذج است و پاک و صاف کرده شده از غش را نیز گویند و بمعنی کفهٔ ترازو هم آمده است * پالونه
بفتح اول بالف کشیده و ضم لام بواو رسیده و فتح نون و های مدوره زده بمعنی پالوانه است که ترشی پالا باشد
* پالیده بفتح اول بالف کشیده و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و های مدوره زده بمعنی افزوده
آمده و تفحص نموده و جستجو کرده را هم گویند و نیز صاف شده و صاف کرده و خلاصه را خوانند * پانه بفتح
اول بالف کشیده و فتح نون و های مدوره زده چوبی را گویند که درودگران در شکاف چوبی که می شکافته باشند
فرو برند و کفش دوزان در فاصله کفش و قالب کنند و نیز چوبکی باشد که در زیر در خانه نهند تا در بسته
کشوده نگردد * پاهنگه بفتح اول بالف کشیده و فتح های مدوره و سکون نون و فتح کاف پارسی و های مدوره
زده بمعنی پابرنجن و خلخال آمده و کفش و پای افزار را نیز گویند * پای اوزاره بفتح اول بالف کشیده و سکون
مثناة تحتانی و فتح همزه و سکون واو و زای پارسی بالف کشیده و فتح رای مهمله و های مدوره زده بمعنی دوختهٔ
کوچک باشد بانداز نعلین که بافندگان و جولاهگان وقت بافندگی پای بر آن بگذارند و برد ارند * پاپچه بفتح
اول بالف کشیده و سکون مثناة تحتانی و فتح جیم پارسی و های مدوره زده بمعنی پاچه شلوار و تنبان آمده * پای خسته
بفتح اول بالف کشیده و سکون مثناة تحتانی و فتح خای منقوطه و سکون سین مهمله و فتح مثناة فوقانی و های مدوره زده هر چیزی
را گویند که در زیر پا کوفته و مالیده شده باشد * پای خوشه بفتح اول بالف کشیده و سکون مثناة تحتانی و ضم خای منقوطه
بواو مجهول رسیده و فتح شین منقوطه و های مدوره زده زمینی را گویند پر از گل و لای که بسبب تردد مردم و حیوانات دیگر
از بالا خشک و سخت شده باشد * پایداره بفتح اول بالف کشیده و سکون مثناة تحتانی و دال ابجد بالف کشیده و فتح رای مهمله

وهای ملفوظ زده بمعنی یاری دهنده ومددکار آمده ◦ پایزه بفتح اول بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی وفتح زای هوز وهای
ملفوظ زده حکمی باشد که ملوک بکسی دهند تا مردم اطاعت آنکس کنند ◦ پاژه بفتح اول بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی
وفتح زای پارسی وهای ملفوظ زده بمعنی چیزی آمده که صان را بدان بندند ونیز ریسمانی باشد که بر دامن خیمه
وسراپرده نصب نمایند وآن را بمیخ بسته بر زمین استوار کنند ◦ پاسته بفتح اول بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی
وسکون سین مهمله وفتح مثناة فوقانی وهای ملفوظ زده بمعنی دایم وپاینده وبقا کرده آمده ◦ پایگاه بفتح اول
بالف کشیده وسکون مثناة تحتانی وکاف پارسی بالف کشیده وهای ملفوظ زده بمعنی پایاب آمده وآن از رود خانه
جایی باشد که پای بته آن درسد وازآنجا گذر توان کرد ونیز بمعنی صف نعال وکفش کن وجای ستوران آمده ◦ پایگه
بفتح اول بالف کشیده وسکون مثناة تحتانی وفتح کاف پارسی وهای ملفوظ زده مخفف پایگاه است که صف نعال وکفش
کن وجای ستوران وقدر ومرتبه واصل ونسب وگذرگاه رودخانه باشد ◦ پاینده بفتح اول بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی
وسکون نون وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی آنچه تنابد ونبود وهمیشه باقی ماند وبمعنی جاوید ودایم
ومدام هم باشد همچو بهشت ودوزخ واهل آن وهرش وکرسی وپاینده کان جمع آن است وکسی را نیز گویند
که چیزی را در نظر داشته باشد وچشم از آن برندارد ◦ پایه بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناة تحتانی وهای
ملفوظ زده بمعنی پایاب آمده وفروریختن پاران را نیز گویند وبمعنی ضایع وزبون نیز دیده شد وبمعنی قدر و
مرتبه وبنای عمارت هم آمده وزینه ونردبان را نیز گویند وبلغت اهل گیلان چوب کتک زدن باشد یعنی چوب
تادیب استاد ومعلم واقای تحصیل دارد ◦ پبره بفتح اول وبای پارسی وراء مهمله وهای ملفوظ زده بلغت ژند
وپاژند بمعنی پیر آمده که در مقابل جوان است ◦ پتاره بفتح اول ومثناة فوقانی بالف کشیده وفتح راء مهمله
وهای ملفوظ زده بمعنی خروانه آمده وآن قسمت ازاری است بمانند کان وچوگان رامانند جاروب که بآن
آب در جامه که می بافند پاشند ◦ پترله بفتح اول وضم مثناة فوقانی بواو رسیده وفتح لام وهای ملفوظ زده
بمعنی بافته ابریشمی منقش کارفند ومنجان آمده ◦ پتیاره بفتح اول وسکون مثناة فوقانی ومثناة تحتانی بالف
کشیده وفتح راء مهمله وهای ملفوظ زده بمعنی مکر وحیله وفریب ودغا آمده وآشوب وشر وشورغا نیز دیده شد
وشدت ومحنتی را هم گفته اند وبمعنی مکنون ومخزون هم از نظر کذشته وبمعنی آفت وبلا وزشت وناز یبا ومهیب
هم آمده ◦ پتیره بفتح اول وکسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده وفتح راء مهمله وهای ملفوظ زده بمعنی هر چیز
که مکروه طبیعت باشد ◦ پچچه بضم اول وسکون جیم پارسی وضم ثانی پارسی وفتح جیم پارسی ثانی وهای ملفوظ
زده سخنی را گویند که در السنه وافواه افتد وهمه کس بطریق خفیه وسرگوشی بهم گویند ◦ پچره بفتح اول وضم
جیم پارسی بواو رسیده وهای ملفوظ زده بمعنی ترجمه آمده ◦ پخچوده بفتح اول وسکون خای منقوطه وضم
جیم پارسی بواو رسیده وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی پخش وپهن کرده وکوفته شده آمده
◦ پخچیده بفتح اول وسکون خای منقوطه وکسر جیم پارسی بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد وهای ملفوظ
زده بمعنی پخچوده آمده که پهن کرده وکوفته شده باشد ◦ پخسینه بفتح اول وسکون خای منقوطه وکسر سین مهمله
بمثناة تحتانی رسیده وفتح نون وهای ملفوظ زده بمعنی فراهم آمده وپژمرده شده است ◦ پخشوده بفتح اول وسکون خای منقوطه
وضم شین منقوطه بواو رسیده وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی پهن کرده وکوفته شده آمده ◦ پخشیده بفتح اول وسکون
خای منقوطه وکسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی پهن کرده وکوفته شده باشد
◦ پخلوچه بفتح اول وسکون خای منقوطه وضم لام بواو رسیده وفتح جیم پارسی وهای ملفوظ زده بمعنی

بغبغو باشد و آن انگشتان را در زیر بغل کسی بحرکت در آوردن باشد بعنوانی که آنکس را خنده گیرد * بغلیچه
بفتح اول و سکون غین معجمه و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده و فتح جیم پارسی و های ملفوظ زده بمعنی بغلوچه
آمده که زیر بغل کسی را خاریدن بعنوان خوش طبعی باشد * بلدرخته بفتح اول و سکون دال ابجد
و فتح رای مهمله و سکون خای منقوطه و فتح تای قرشت و های ملفوظ زده بمعنی مسکین و اندوهناک آمده * بلدرزه
بفتح اول و سکون دال ابجد و فتح رای مهمله و رای هوز و های ملفوظ زده بمعنی هر چیز که در رومال و لنگی بسته
باشد چه آن رومال بسته را مجموع بلدرزه خوانند آمده و بمعنی حصه و بهره نیز دیده شد و بعضی گویند طعامی باشد
که آنرا در رومال و لنگی بندند و آن را از جائی بجائی برند و آن را زله گویند * بلدرمرده بکسر اول و فتح دال ابجد
و سکون رای مهمله و مرده با ضم میم معلوم بمعنی یتیم آمده * بلدمه بفتح اول و سکون دال ابجد و فتح میم و های ملفوظ
زده بمعنی بلدرزه آمده و آن هر چیز که در رومال و لنگی بسته باشند * بلده بفتح اول و دال ابجد و های ملفوظ زده
درختی است که بار و میوه ندهد و آن را بتازی غرب خوانند و بضم اول گیاهی است نرم و سبک و چوب بوسیده
باشد که آن را آتش گیره سازند و بتازی حراقه گویند و باین معنی بفتح اول هم آمده است * بلدیرفته بکسر اول و ذال
معجمه بمثناة تحتانی رسیده و ضم رای مهمله و سکون فا و فتح مثناة فوقانی و های ملفوظ زده بمعنی اعتراف و اقرار کرده
و قبول نموده آمده * بلدیره بکسر اول و ذال منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و فتح رای مهمله و های ملفوظ زده بمعنی
پیشواز و استقبال کسی یا چیزی یا فرمانی باشد و بمعنی قبول کردن و فرمان برداری و پیش کسی رفتن و امر کسی قبول
کنند و بمعنی را مکلد ارهم دیده شد * برازده بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و زای هوز زده و فتح دال
ابجد و های ملفوظ ساکن بمعنی پارهٔ خمیر آمده که بجهت یک ته نان گرد و گلوله کرده باشند و بکسر اول هم آمده است
* برازشیده بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و کسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده
بمعنی پریشان شده و بمعنی گردیده و ریز باد داده آمده * براکنده بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و فتح کاف پارسی و سکون
نون و فتح دال مهمله و های ملفوظ زده بمعنی پاشیده شده و متفرق گردیده و پریشان آمده * براکوه بفتح اول و رای مهمله
بالف کشیده و ضم کاف بواو مجهول رسیده و ظهور های ملفوظ بمعنی طرفی از کوه آمده که عمیق باشد و آب از انجا روان
شود و آن روی کوه و آن طرف و آن جانب کوه را نیز گویند * براله بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و فتح
نون و های ملفوظ زده نام شهری و مدینه ایست نامعلوم * برباره بفتح اول و سکون رای مهمله و موحدهٔ
تحتانی بالف کشیده و فتح رای مهمله و های ملفوظ زده بمعنی خانهٔ تابستانی آمده * برپایه بضم اول و سکون رای
مهمله و بای پارسی بالف کشیده و فتح مثناة تحتانی و های ملفوظ زده بمعنی جانوریست پر دست و پا که عوام آن
را حرمله خوانند و نیز نام جانوریست که آنرا هزار پا گویند * برپره بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح بای پارسی
و فتح رای مهمله و های ملفوظ زده بمعنی فلوس کوچک بسیار تنک و بغایت ریزه آمده * برخیده بفتح اول و سکون
رای مهمله و فتح خای منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده بمعنی اشارت و رمز و ایما
آمده * برداخته بفتح اول و سکون رای مهمله و دال ابجد بالف کشیده و سکون خای منقوطه و فتح تای قرشت
و های ملفوظ زده بمعنی جلا داده و صیقل کرده و دور نموده و ترک داده و انگیخته و مشغول کردید و آراسته
و ساخته آمده و بمعنی خالی گشته و فارغ شده از جمیع علایق و عوایق باشد * بردخته بفتح اول و سکون رای
مهمله و فتح دال ابجد و سکون خای منقوطه و فتح مثناة فوقانی و های ملفوظ زده مخفف برداخته است که
صیقل کرده و جلا داده و دور کرده و ترک داده و انگیخته و مشغول کرده و ساخته و آراسته است و بمعنی خالی

کشته و فارغ شد ؤ از جمیع علایق و عوایق ٭ برده بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح دال ابجد و های ملفوظه معروف است که حجاب و کرباسی باشد و معنی آسمان و حجاب نفس باشد و بمعنی لای و لته نیز دیده شد چنانکه گویند پرده پرده یعنی لای برلای و لته برته ٭ پرده چغانه بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح دال ابجد و های ملفوظه و فتح جیم پارسی و غین معجمه بالف کشیده و فتح نون و های ملفوظه نام پرده ایست از موسیقی ٭ برزه بضم اول و سکون رای مهمله و فتح زای هوز و های ملفوظه ٭ برزمه که بر روی سقرلات و جامه ابریشمینه و امثال آن بهم می دوزند و بفتح اول شیاف را گویند که هزام تشاف خوانند ٭ پرستنده بفتح اول و رای مهمله و سکون سین سعفص و فتح مثناة فوقانی و های ملفوظه بمعنی پرستیده آمده و یعنی آنچه پرستند و ستایش کنند یعنی خدای تعالی و بباطل معبود و بکسر ثانی زن را گویند که عمل متکار باشد ٭ پرستنده بفتح اول و رای مهمله و سکون سین سعفص و فتح مثناة فوقانی و نون زده و فتح دال ابجد و های ملفوظه ساکن یعنی عابد و خدمتگار آمده ٭ پرستیده بفتح اول و رای مهمله و سکون سین سعفص و کسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و های ملفوظه بمعنی پرستنده آمده یعنی آنچه او را پرستند و ستایش کنند یعنی خدای تعالی و بباطل معبود ٭ برسه بضم اول و سکون رای مهمله و فتح سین بی نقطه و های ملفوظه بمعنی پرسیدن و عیادت بیمار رفتن و احوال کردن آمده و بفتح اول مخفف پارسه است که گدائی باشد ٭ برغازه بفتح اول و سکون رای مهمله و غین منقوطه بالف کشیده و فتح زای هوز و های ملفوظه بمعنی بیخ برجانوران بزرگ را گویند و آن بگوشت بدن آنها چسبیده باشد ٭ برغزه بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح غین منقوطه و زای هوز و های ملفوظه مخفف برغازه آمده که بیخ و بن بر جانوران بزرگ باشد و آن بگوشت آنها چسبیده بود ٭ برغونه بفتح اول و سکون رای مهمله و ضم غین بواو رسیده و فتح نون و های ملفوظه بمعنی هر چیز که نازیبا و زشت باشد ٭ برکاره بفتح اول و سکون رای مهمله و کاف پارسی بالف کشیده و فتح رای مهمله و های ملفوظه نام ابزاری است که بنایان و نقاشان بدان دایره کشند و چنبر و طوق کردن را نیز گویند و بمعنی اشیای عالم نیز دیده شد و بمعنی سامان و اسباب و جمعیت هم آمده ٭ برکاله بفتح اول و سکون رای مهمله و کاف فارسی بالف کشیده و فتح لام و های ملفوظه بمعنی لخت و پاره و قطعه آمده و پینه و وصله را نیز گویند که بر جامه دوزند و پارچه هم هست ریسمانی مانند مثقالی ٭ برکنده بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح کاف و سکون نون و فتح دال ابجد و های ملفوظه کنایه از عاجز شده و درمانده آمده و با کاف پارسی که مخفف پراکنده است بمعنی متفرق گردیده و پریشان شده باشد ٭ پرکنه بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح کاف پارسی و نون و های ملفوظه مرکبی است از عطریات و بویهای خوش که آنرا در هندوستان ارگجه گویند و در عربی و زیره خوانند و باین معنی بکسر کاف فارسی نیز آمده است و زمینی را نامند که از آن مال و خراج گیرند و امادرین دیار عرفا پرگنه دهی و قصبه را گویند که بیشتر قریات از مضافات او باشند و خراج آن قریات در آنجا جمع شود ٭ برماه بفتح اول و سکون رای مهمله و میم بالف کشیده و های ملفوظه ابزاری باشد که کان و درودگران را که بدان مروارید و دیگر جواهر و چوب و تخته سوراخ کنند و بتازی مثقب خوانند ٭ پرمخیده بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح میم و کسر خای منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و های ملفوظه فرزندی را گویند که عاصی و عاق پدر و مادر شده باشد و بمعنی مخالف و خود رای نیز بدان آمده ٭ برموته بفتح اول و سکون رای مهمله و ضم میم بواو رسیده و فتح مثناة فوقانی و های ملفوظه بمعنی چیز آمده که بتازی شی گویند چنانکه گویند چه پرموته می خواهند یعنی چه چیز میخواهند

* پرموده بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح میم بواو رسیده وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده نام پسر ساوه شاه است
* پرموزه بفتح اول وسکون رای مهمله وضم میم بواو رسیده وفتح زای هوز وهای ملفوظ زده بمعنی زنبور عسل آمده
وبمعنی امید وانتظار نیز دیده شد ونام پسر ساوه شاه هم از نظر گذشته وباین معنی با ذال نقطه دار هم درست است
واصح این است بنا بر قاعدهٔ کلی * پرمه بکسر اول وسکون رای مهمله وفتح میم وهای ملفوظ زده بمعنی کاهلی کردن
در کارها آمده وبفتح اول بمعنی پرماه است که افزار چیزها سوراخ کردن باشد وبتازی مثقب خوانند وبمعنی
پله هم آمده است که بهره وحصه ولخت باشد وبعضی باین معنی بضم اول گفته اند * پرمهه بکسر اول وسکون
رای مهمله وفتح میم وهای ملفوظ وهای ثانی زده بمعنی کاهلی وتاخیر کردن در کارها آمده * پرواره بفتح اول
وسکون رای مهمله وواو بالف کشیده وفتح رای مهمله وهای ملفوظ زده بمعنی پرورش یافته شده وفربه
نیز آمده است که بتازی سمین خوانند وبمعنی قارورهٔ بیمار وعودسوز هم آمده وخانهٔ تابستانی وبالاخانه وکنجینه
وتیمهای خانه پوشیدن نیز هست * پروازه بفتح اول وسکون رای مهمله وواو بالف کشیده وفتح زای هوز وهای
ملفوظ زده بمعنی آتشی آمده که فارسیان در هنگامیکه عروس را بداماد سپردندی بیفروختندی ودامن عروس
وداماد را بهم بسته برگرد آن آتش طوف فرمودندی ودرمنه را نیز گویند که از پی عروس ریزند وجا بجا
آتش بر آنها زنند وآتشی را نیز نامند که پیش عروس افروزند وبمعنی عیش وخرمی هم آمده وورق نقره
وطلا را نیز گویند که آن را بجهت نثار نوروز ریزه ریزه کرده باشند چه شخصی که زر وورق میسازد آنرا
پروازه گر میگویند وبعضی ورق طلا ونقره را گویند که نقاشان کار فرمایند وشاهد براین آنست
که در شیراز شخصی که لکسان میسازد یعنی ورق طلا ونقره را بر روی پوست می چسپاند پروازگر میخوانند وطعامی را
نیز گویند که در سیر وشکار وسفر همراه بردارند ویا از دنبال بیاورند * پرواسیده بفتح اول وسکون رای مهمله
وواو بالف کشیده وکسر سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی دست مالیده
وملامسه کرده بجهت تمیز نرمی ودرشتی * پروانه بفتح اول وسکون رای مهمله وواو بالف کشیده وفتح نون وهای
ملفوظ زده معروف است وآن جانورکی باشد که شبها خود را بشعله شمع وچراغ زند وفرمان وحکم سلاطین را
نیز گویند وجانوری را نیز گفته اند که پیش پیش شیر فریاد کنان رود وجانوران دیگر را از آمدن شیر
خبردار سازد * پرووره بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح واو ورای ثانی وهای ملفوظ زده بمعنی جانوری آمده که
در پرواربسته فربه کرده باشند * پرونده بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر واو وسکون نون وفتح دال ابجد وهای
ملفوظ زده جوال مانندی را گویند که دهان آن از پهلوی آن باشد واستادان بزاز اسباب دکان خود را
در آن نهند وباریسمانها بندند ونیز بمعنی بسته قماش واسباب آمده که بتازی رزمه خوانند وبعضی لفافهٔ قماش
واسباب را هم گفته اند یعنی پارچهٔ که قماش را بدان بپیچند وآن را بغچه گویند وبضم ثانی وسکون واو ونون هم
دیده شد * پروه بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح واو وهای ملفوظ زده بمعنی پروین آمده وآن چند
ستاره ایست در کوهان ثور وبمعنی چادرشب نیز دیده شد وهر چیز که در تاخت وتاراج وجنگ وشبخون بدست آید
* پره بفتح اول ورای مهمله مشدده وهای ملفوظ زده بمعنی حلقه زدن لشکر باشد از سوار وپیاده بجهت شکار
وغیره وغطی را نیز گویند که از سوار وپیاده کشیده شود وآنرا بتازی صف خوانند وجزوی از قفل که بدان
محکم شود وبرگ کاه را هم گفته اند وپرهٔ آسیا ودولاب وامثال آن نیز باشد وبمعنی پهلو هم از نظر گذشته که بتازی
جنب خوانند ودامن وطرف کنارهٔ هرچیز را نیز گویند همچو پرهٔ بیابان وپرهٔ کوه وپرهٔ بینی * پرمازه بفتح اول

وسکون رای مهمله وهای ملفوظ بالف کشیده وفتح زای هوز وهای ملفوظ زده چوب بوسیده وکوی سوخته باشد
که بربالای سنگ چخماق کل اشته چخماق را بدان زنند تا آتش دران افتد ● پرمرده بفتح اول وسکون
رای مهمله وضم های هوز بواو رسیده وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده جامه را گویند که از تابش وحرارت آتش
رنگش زرد شده باشد وبسوختن نزدیک رسیده باشد ● پرپچه بفتح اول وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده
وفتح جیم پارسی وهای ملفوظ زده بمعنی لیف خرما آمده که از آن رسن تابند ● پریشیده بفتح اول وکسر رای مهمله
بمثناة تحتانی رسیده وکسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی برباد داده ومتفرق ساخته
وپریشان شده آمده ● پزاوه بفتح اول وزای هوز بالف کشیده وفتح واو وهای ملفوظ زده بمعنی داشی وکوره آمده
که دران آمله وگچ وخشت وظروف سفالین وغیره پزند ● پزکاله بفتح اول وسکون زای پارسی وکاف بالف کشیده
وفتح لام وهای ملفوظ زده بمعنی پاره وقطعه آمده که زجامه دوزند ودر تازی زقعه خوانند وپاره قرجیز را
نیز گویند وبمعنی لخت وبهره وحصه هم آمده ● پژمایه بفتح اول وسکون زای پارسی وضم میم بالف کشیده وفتح مثناة
تحتانی وهای ملفوظ زده گاوی که فریدون را شیر میداد وفریدون از شیر او پرورش یافت ودر فرهنگی بجای
فتح اول کسر نیز دیده شده ● پژمرده بکسر اول وسکون زای پارسی وضم میم وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد
وهای ملفوظ زده بمعنی رونق شکسته آورده وتر وتازگی ودرهم کشیده شده است وبمعنی افسرده والله وغمگین وبی
رونق وغمناک هم آمده ● پژمریده بفتح اول وسکون زای پارسی وضم میم وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده
وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی پژمرده باشد که غمناک واندوهگین وافسرده گردیده وبی رونق شده است
● پژولیده بکسر اول وضم زای پارسی بواو مجهول رسیده وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد وهای ملفوظ
زده بمعنی پژمرده شده وابتر وبی آب وتاب شده ونرم کرده شده وپژمرده گشته آمده وبمعنی تفحص کرده شده
وبازپرس کرده شده هم بنظر آمده ● پژوه بکسر اول وضم زای پارسی بواو مجهول رسیده وهای ملفوظ زده
بمعنی استرها وماننده آن وپشته بلند آمده وبمعنی خواهنده وطالب وجوینده هم دیده شد وبازخواست وبازجستن
وتفحص وتجسس را نیز گویند وامر باین معنی هم هست یعنی تجسس وتفحص بکن ● پژوهنده بکسر اول وضم زای
پارسی بواو مجهول رسیده وکسر های ملفوظ زده وسکون نون وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی حکیم وعاقل
وزیرک ونیز خردمند آمده ونیز بازپرس کننده وتفحص نماینده را نیز گویند ● پژوهیده بکسر اول وضم زای پارسی
بواو مجهول رسیده وکسر های ملفوظ بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی دانا وزیرک
وخردمند وعاقل آمده وتجسس وتفحص کرده شده را نیز گویند ● پژه بکسر اول وضم زای فارسی وظهور های ملفوظ
مخفف پژوه است که بمعنی بازخواست وتجسس وتفحص باشد وبفتحتین واخفای های ملفوظ بمعنی استرجامه آمده وزمین
پشته پشته را هم گویند وکتل وکریوه را نیز گویند که بتازی عقبه خوانند ● پس افتاده بفتح اول وسکون سین مهمله وضم همزه
وسکون فا وفتح مثناة فوقانی بالف کشیده وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی پس انداز وذخیره واندوخته آمده
ونیز کسی را گویند که در راه از رفقا بازمانده باشد ● پسته بکسر اول وسکون سین سعفص وفتح مثناة فوقانی
وهای ملفوظ زده میوه ایست بغایت مشهور وآنکه دهنش گشاده بود او را پسته خندان نامند وباستعاره
بر دهن معشوق اطلاق کنند ومغزش را نسبت بلب نمایند ● پسریچه بکسر اول وسکون سین مهمله وکسر رای مهمله
بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح جیم پارسی وهای ملفوظ زده بمعنی پسران بدکاره ومردمان بدکاره آمده
● پسغده بفتح اول وسکون سین مهمله وسکون غین منقوطه وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی مهیا وساخته وآماده آمده

* پسندیده بفتح اول وجیم مهمله وسکون نون وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده مخفف پسندیده آمده که بمعنی برگزیده است * پسوده بفتح اول وضم سین معفص بواو رسیده وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی سوراخ کرده آمده ودست مالیده ودست رسیده ودست زده را نیز گویند * پشتاره بضم اول وسکون شین منقوطه ومثناة فوقانی بالف کشیده وفتح رای مهمله وهای ملفوظ زده مخفف پشتواره است وآن مقداری باشد از هرچیز که برپشت توان برداشت * پشت خم کردن بضم اول وسکون شین منقوطه وکسر مثناة فوقانی وخم کرفتة بافتح خای منقوطه وکسر کاف پارسی معلوم بمعنی کوز وراکع وخاضع آمده کذا فی الغنیة * پشت مازه بضم اول وسکون شین منقوطه ومثناة فوقانی وجیم بالف کشیده وفتح زای هوز وهای ملفوظ زده بمعنی کوشتی آمده که در طرف درونی استخوان پشت می باشد بشکل فلکه وسلك استخوانهای میان پشت را گویند وبتازی صلب خوانند وگوشتی را نیز گویند که در طرف درونی استخوان پشت می باشد * پشت مزه بضم اول وسکون شین منقوطه ومثناة فوقانی وفتح میم وزای هوز وهای ملفوظ زده مخفف پشت مازه است که سلك استخوان میان پشت باشد * پشتواره بضم اول وسکون شین منقوطه وضم مثناة فوقانی بواو والف کشیده وفتح رای مهمله وهای ملفوظ زده مقداری از هرچیز باشد که برپشت توان برداشت * پشکره بکسر اول وسکون شین منقوطه وکسر کاف وفتح رای مهمله وهای ملفوظ زده بمعنی پشك است که سرگین شتر وآهو وبز وگوسپند ومانند آن باشد * پشکله بکسر اول وسکون شین منقوطه وکسر کاف وفتح لام وهای ملفوظ زده بمعنی پشکره آمده که سرگین شتر وآهو وبز وگوسپند وامثال آن باشد وبفتح اول کچك کلید انرا نیز گویند ودر فرهنگی باین معنی بکسر اول نیز دیده شد * پشنجه بکسر اول وفتح شین منقوطه وسکون نون وفتح جیم وهای ملفوظ زده بمعنی دسته گیاهی آمده که جولاهگان وشومالان با آن آهار بر تار افشانند * پشنجیده بکسر اول وفتح شین منقوطه وسکون نون وکسر جیم بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی شیر وشراب وآب وامثال آن که پاشیده شود آمده * پشولیده بکسر اول وضم شین منقوطه بواو مجهول رسیده وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی پراگنده وژولیده وپریشان آمده * پشه بفتح اول وشین مشدد وهای ملفوظ زده جانوریست معروف وآنرا از چهل روز عمر بیش نباشد وکعب الاحبار گوید که عمر پشه از سه روز بیش نیست واز زمین نمناك وچرکین خیزد * پشه خانه بفتح اول وتشدید شین قرشت وهای ملفوظ زده وخای منقوطه بالف کشیده وفتح نون وهای ملفوظ ثانی زده نام درخت سدره است که بتازی شجرة البق خوانند * پشیزه بکسر اول وشین منقوطه بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح زای هوز وهای ملفوظ زده چرمی باشد که بر دامن خیمه دوزند وریسمانی بدان کذرانند وچیزی را نیز گویند از برنج وامثال آن در نهایت تنکی که مابین دسته وتیغهٔ کارد وصل کنند وفلوس ماهی را نیز گفته اند وبعضی گویند زری باشد قلب در نهایت نازکی وکوچکی وتنکی ونیز بمعنی پشیزه آمده که پول نازك بسیار تنك رایج باشد * پغنه بفتح اول وسکون غین منقوطه وفتح نون وهای ملفوظ زده بمعنی پله وپایه زینه ونردبان آمده * پکنه بفتح اول وسکون کاف وفتح نون وهای ملفوظ زده مردم فربه کوتاه بالا را گویند * پگاه بفتح اول وکاف پارسی بالف کشیده وظهور های ملفوظ بمعنی سحر وصبح آمده * پگه بفتح اول وکاف پارسی وظهور های ملفوظ مخفف پگاه است که سحر وصبح باشد * پلغده بفتح اول ولام وسکون غین منقوطه وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی میوه وتخم مرغ که درون آن ضایع وگندیده شده باشد * پلغته بفتح اول ولام وسکون فا وفتح مثناة فوقانی وهای ملفوظ زده بمعنی پار چپار کلولهای علف سوخته آمده که چون آتش در خانهٔ علفی

الند بزور اتش آنها را برهوا برد ● پلکه بضم اول و سکون لام و فتح کاف و های ملفوظ زده بمعنی صفنان کنایه
آمیز که استنباط معانی بدان توان کرد بکسی گفتن باشد و بمعنی صفنان درشت ناهموار گفتن و طعنه و سرزنش
نیز آمده و در فرهنگی بجای سکون لام ضم دیده شده و بجای هاء ملفوظ نون هم آمده است ● پلمه بفتح اول و سکون لام و فتح میم
و سین مهمله و های ملفوظ زده بمعنی دروغ گفتن و متهم ساختن و درشت و با کم کردن و مضطرب شدن آمده ● پلمه بفتح اول و
سکون لام و فتح میم و های ملفوظ زده بمعنی پلمسه که دروغ گفتن و متهم ساختن و درشت و با کم کردن و مضطرب شدن
و نیز لوحی که ابجد و غیر آن بران نویسند تا اطفال بخوانند ● پلوند بفتح اول و سکون لام و فتح واو و سکون نون و
فتح دال ابجد و های ملفوظ زده بمعنی بسته قماش آمده ● پله بکسر اول و فتح لام و های ملفوظ زده بمعنی چوبکی مقدار
یک قبضه و فرد و سر آن تیز می باشد و آن را بر زمین کنند و چوب درازی مقدار رسه و جه در سر آن زنند تا
از زمین بلند شود و در وقت فرود آمدن بر کمر آن زنند تا دور رود و آن بازی است مشهور که آنرا پله چوب
خوانند و نیز ابریشم و آنچه کرم ابریشم بر خود تنیده باشد و درخت بیدی که برکش پنجه را مانند و بعضی
گویند درخت بید مشکیست که بید مشک آن بنجه دار است و بکسر اول و فتح ثانی مشدد و های ملفوظ زده
کفه ترازو را گویند و بمعنی هر مرتبه و پایه از نردبان باشد و در فرهنگی با این وزن و با این معنی بجای حرف
اول ثانی گرفت نیز بنظر آمده ● و بفتح اول و ثانی مشدد و هاء ملفوظ زده بمعنی درجه و مرتبه باشد
و بفتحتین بر وزن و معنی فلسه است که شیر حیوان نوزاییده باشد و بمعنی چوبکی نیز آمده که ریسمان در کمر آن
بندند و در کشاکش آرند تا صدایی از آن ظاهر گردد و بمعنی موی اطراف سر نیز آمده ● و بضاعت قلیل والد نه
را نیز گویند و نام درختی است خود رو که برکش به پنجه آدمی و گلش بنافه شبیه ماند و بیخ آن گل سیاه است
و برگ آن نارنجی میشود و در جنگلهای هند و ستان بسیار است ● پلیته بفتح اول و کسر لام و مثناة تحتانی رسیده
و فتح مثناة فوقانی و های ملفوظ زده پنبه و لته تاب داده را گویند و معرب آن فتیله آمده خواه فتیله چراغ باشد
خواه فتیله داغ ● پناه بفتح اول و نون بالف کشیده و های ملفوظ زده بمعنی حمایت آمده و سایه دیوار را نیز
گفته اند و امرید بین معنی هم دیده شد یعنی پناه ببر و پناه بگیر ● پنامیه بفتح اول و نون بالف کشیده و کسر میم و
مثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده بمعنی پناه گیرنده آمده و بمعنی پناه دهنده نیز دیده شد
● پنجامه بفتح اول و سکون نون و جیم بالف کشیده و فتح میم و های ملفوظ زده ملت اعتکاف نصاری است
و آن پنجاه روز می باشد چنانکه چله اهل اسلام چهل روز است ● پنجپایه بفتح اول و سکون نون و جیم و بای
پارسی بالف کشیده و فتح مثناة تحتانی و های ملفوظ زده بمعنی پنجپایک است که سرطان باشد و نام برج چهارم
از فلک است ● پنج بیچاره بفتح اول و سکون و کسر جیم و بیچاره معلوم بمعنی خمسه متحیره آمده که زحل
و مشتری و مریخ و زهره و عطارد باشد ● پنجره بفتح اول و سکون نون و فتح جیم و رای مهمله و های ملفوظ
زده بمعنی قفس آمده و هر چیز را که مشبک و شبکه دار باشد گویند و در مؤید الفضلا بجای فتح بکسر اول آمده ● پنج شعبه
بفتح اول و سکون نون و جیم و ضم شین منقوطه و سکون عین مهمله و فتح موحده تحتانی و های ملفوظ زده
کنایه از حواس خمسه ظاهره است و آن سامعه و باصره و لامسه و ذایقه و شامه باشد ● پنجه بفتح اول و سکون
نون و فتح جیم و ظهور های ملفوظ مخفف پنجاه است که عدد معلوم باشد و ماهی و دام و قلاب شست ماهی را
هم گفته اند چه ماهی باعتبار نون که حرفی است از حروف تهجی و شست ماهی باعتبار پنجه که بحسب عدد شصت است
چنانکه درین بیت ● در فرقت آن نگار چون مه ● پنجه صفتم بقید پنجه ● یعنی ماهی صفت بقید شست مستم و غافلم

هاى مدوره بروزن كنجه معروف است كه پنج انگشت با كف دست وپا باشد از انسان وحيوانات ديگر ونيز
آنچه دو پهلوان دست يكديگر گرفته زور مى كنند وميگويند كه پنجه ميگيريم وبمعنى سنگ منجنيق هم آمده وگلولهاى
سنگ را نيز نامند كه ديدبانان براى جنگ نگاه دارند وسنگى را گويند كه از كشتى بكشتى غنيم اندازند وبمعنى
گياهى نيز ديده شد كه برد رخت پيچد وآن را عشقه خوانند ورقصى را نيز نامند كه جمعى دست يكديگر را گرفته
باهم رقص كنند ومعرب آن فنزج است * پنجه بضم اول وسكون نون وفتح جيم پارسى وهاى مدوره زده بمعنى
پيشانى آمده كه بتازى ناصيه خوانند وموى را نيز گفته كه از سر زلف ببرند وآن را پيچ وخم داده بر پيشانى گذارند
* پنجه بيچاره بفتح اول وسكون نون وفتح جيم وهاى مدوره زده وبيچاره معلوم همان پنج بيچاره است كه كنايه
از كواكب متحيره است كه زحل ومشترى ومريخ وعطارد وزهره باشد * پنجه دزديده بفتح اول وسكون نون وفتح
جيم وهاى مدوره زده ودزديده بضم دال ابجد وسكون زاى هوز معلوم ترجمه خمسه مسترقه است وآن
پنج روزى باشد كه در آخر تقويمها نويسند ووجه تسميه بدزديده ازان جهت شده است كه در زمان ماضى
وزيرى يكى از پادشاهان عجم حاصل اين پنج روز را از تمام ممالك او هميشه از ميان برده بحساب در نمى آورد
* پنجه برهم تافته وپنجه برتافته هردو باضافت بمعنى پنجه برهم پيچيده وبرهم تافته وگردانيده است * پنجه گربه
باضافت وضم كاف فارسى بيدمشك را گويند وآن را گربه نيز خوانند * پنج يوده پنج معلوم ويوده بضم
مثناة تحتانى بواو مجهول رسيده وفتح دال ابجد وهاى مدوره زده بمعنى نصف عشر است چه ده يوده عشر را گويند كه ده
يك باشد * پنداره بكسر اول وسكون نون ودال ابجد بالف كشيده وفتح راى مهمله وهاى مدوره زده بمعنى فكر وخيال وتصور آمده
* پنده بكسر اول وسكون نون وفتح دال ابجد وهاى مدوره زده بمعنى مطلق قطره آمده اعم از قطره خون وقطره
باران وامثال آن وبمعنى نقطه وذرات هم ديده شده * پنزه بفتح اول وسكون نون وفتح زاى معجمه وهاى مدوره
زده نوعى از رقص باشد وآن چنان است كه جمعى دست يكديگر را گرفته باهم برقصند * پنيركيسه بفتح اول
وكسر نون بمثناة تحتانى رسيده وكسر راى مهمله وكاف بمثناة تحتانى رسيده وفتح سين مهمله وهاى مدوره زده
بمعنى پنيرآمده كه در خريطه بود وخريطه آن را گويند كه در آن دارندش * پنيره بفتح اول وكسر نون بمثناة
تحتانى رسيده وفتح راى مهمله وهاى مدوره زده بمعنى آفتاب گردك آمده كه نيلوفر وجانورى باشد كه بسريانى
حرباگويند وبمعنى پنيرك است كه آن را نان كلاغ وملوكيه وخبازى خوانند * پوپه بضم اول بواو رسيده وفتح
باى پارسى وهاى مدوره زده بمعنى هدهد آمده وآن را پوپو هم گويند * پوته بضم اول بواو مجهول رسيده
وفتح مثناة فوقانى وهاى مدوره زده بمعنى مخزن وخزانه آمده * پودنه بضم اول بواو مجهول رسيده وكسر
دال ابجد وفتح نون وهاى مدوره زده رستنى معروف است كه برگهاى او را بالاى طعام دارند وخام بخورند
لذيذ وتيز بود وبتازيش نعناع گويند * پوده بضم اول بواو مجهول رسيده وفتح دال ابجد وهاى مدوره زده
بمعنى سخت سوده وريخته آمده وكنديده وضايع شده را نيز گويند وبمعنى كهنه وبوسيده وازهم رفته هم ديده شد
وركوى سوخته وچوب بوسيده كه آن را بجهت آتشگيره مهيا كرده باشند وبعربى حراقه خوانند ولتبيض تار
هم هست چه آن در طول جامه واين در عرض بافته مى شود * پوره بضم اول بواو رسيده وفتح زاى مهمله
وهاى مدوره زده بمعنى تنه درخت آمده وپور را نيز گويند كه پسر باشد * پوزه بضم اول بواو مجهول رسيده
وفتح زاى هوز وهاى مدوره زده بمعنى پيرامون وگرداگرد دهان آمده ودرو بمعنى تنه درخت هم ديده شد
* پوسانه بضم اول بواو مجهول رسيده وسين سعفص بالف كشيده وفتح نون وهاى مدوره زده بزبان خوش

وشیرین مردم را فریفتن و بمعنی فریب دادن و فروتنی کردن نیز دیده شد ٭ پوست پاره بضم اول بواو رسیده
و سکون سین بی نقطه و مثناة فوقانی و بای پارسی بالف کشیده و فتح رای مهمله و های ملفوظ زده آن پارهٔ پوست است
که کاوه آهنگر در وقت کار آهنگری بر کمر بستی و هنگام غلبهٔ ضحاک آنرا بر سر نیزه نهاده چون ضحاک دستگیر و بند شد
آن پوست را بجواهر مرصع کرد اند ٭ علم ساختند و کاویانی درفش و درفش کاویانی نام نهادند ٭ پوست کله
بضم اول بواو رسیده و سکون سین مهمله و مثناة فوقانی و کاف فارسی بالف کشیده و فتح لام و های ملفوظ زده
بمعنی پوست زیر دنبهٔ گوسپند و پوست معلق گوسپند آمده ٭ پوسه بضم اول بواو مجهول رسیده و فتح سین مهمله
و های ملفوظ زده ریسمانی آمده که در وقت رشتن بر دوک پیچند ٭ پوشه بضم اول بواو مجهول رسیده و فتح شین
منقوطه و های ملفوظ زده بمعنی مطلق پرده آمده که از درها آویزند و بر روی چیزها پوشند ٭ پوله بضم اول
بواو مجهول رسیده و فتح لام و های ملفوظ زده بجز زره متصل شده را گویند و بعد وانه و میوه ای دیگر که درون
آنها نرم و ضایع شده باشد ٭ پویچه بفتح اول و کسر واو و مثناة تحتانی رسیده و فتح جیم پارسی و های ملفوظ زده
بمعنی عشقه آمده و آن گیاهی است معروف که بر درخت پیچد ٭ پویه بضم اول بواو مجهول رسیده و فتح مثناة
تحتانی و های ملفوظ زده رفتاری متوسط و رفتار تند و دویدن را نیز گفته اند ٭ په بفتح اول و ظهور های ملفوظ
کلمه ایست که هنگام تحسین با حیرت آمیخته بر زبان رانند و تکرار نیز کنند ٭ پهانه بفتح اول و های ملفوظ بالف
کشیده و فتح نون و های ملفوظ زده بمعنی چوبکی آمده که در زیر درگاه اندازند تا بسته و گشوده گردد و نیز چوبکی باشد
که کفشگران مابین کفش و قالب نهند و درودگران در شکاف چوبی که پاره می کنند فرو برند ٭ په په بفتح
هر دو بای پارسی و ظهور هر دو های ملفوظ کلمه ایست که هنگام تحسین با حیرت آمیخته بر زبان رانند ٭ پهره
بفتح اول و سکون های ملفوظ و فتح رای مهمله و های ملفوظ زده بمعنی محافظت و پاس آمده ٭ پهله بفتح اول
و سکون های ملفوظ و فتح لام و های ملفوظ زده بمعنی ولایت اصفهان و ری و دینور آمده ٭ پهنانه بفتح اول و سکون
های ملفوظ و نون بالف کشیده و فتح نون و های ملفوظ زده بمعنی کلیچه و رغیف آمده و نوعی از میمون را نیز گویند
٭ پهنه بفتح اول و سکون های ملفوظ و فتح نون و های ملفوظ ثانی زده چوب سر کج تراشیده را گویند که اطفال
ریسمانی در آن پیچند و نوعی بر زمین اندازند تا در بگردد و پهنا را نیز گویند که بعربی عرض خوانند و بمعنی ران آدمی
و حیوان دیگر باشد از جانب درون و آنرا بعربی فخذ خوانند و بمعنی میدان هم دیده شد و چوگان بازی و گوی بازی را
نیز نامند و نوعی از چوگان را نیز گفته اند که سر آنرا مانند کفچه سازند و گوی را بر آن نهاده بر هوا اندازند
و چون نزدیک بزمین رسد باز بهمان پهنه زنند و نگذارند که بر زمین آید تا بمقصد رسانند و آن را بتازی
طبطاب نامند ٭ پیا بفتح اول و ثانی و ثالث بمعنی پهن آمده و آن شیری است که بسبب مهربانی بسیار در پستان مادر
طغیان کند ٭ پیاده بکسر اول و بای حطی بالف کشیده و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده معروف است که
نقیض سواره باشد و کنایه از مردم بی مراد آمده که فضل و علم کسب نکرده باشد و نوعی از درخت بیدرتاک
انگور بود و نام یکی از مهرهای شطرنج هم هست و نام گلی است معروف ٭ پیاله بکسر اول و مثناة تحتانی بالف
کشیده و فتح لام و های ملفوظ زده بمعنی قدح و کاسه آمده که شراب در شند ٭ پیچه بکسر اول و مثناة تحتانی مجهول
رسیده و فتح جیم پارسی و های ملفوظ زده بمعنی رمز و اشارهٔ دلربا آمده ٭ و پوشش بالای درخانه را نیز گفته اند
و پیرایه هم دست مرصع که بر سر عروس بند کنند و بمعنی موی بافته نیز آمده ٭ که بتازی عقاص خوانند و زلف عملی
را نیز گفته اند و طرهٔ زلف و کاکل را هم گویند که پیچند و در یکدیگر گره زنند و نیز گیاهی باشد که بر درخت پیچد

و بتازی لبلاب و عشقه نامند * پیخسته بفتح اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح خای منقوطه و سکون سین مهمله و فتح
مثناة فوقانی و های ملفوظ زده بمعنی پیخست آمده در آن دیواری باشد که بیخ آنرا کنده باشند و چیزی که
در زیر پای نرم شده باشد و بمعنی درمانده و عاجز نیز آمده و کمان بردن و محسوس کردن و بد بوی و متعفن را
نیز گویند و بمعنی اول بضم ثالث هم گفته اند چه خسته بمعنی کنده باشد که از کندن است و بمعنی آکنده هم بنظر
آمده که پر کردن بزور باشد و در فرهنگی بجای فتح خای منقوطه ضم نیز دیده شد * پیراسته بکسر اول بمثناة
تحتانی مجهول رسیده و رای مهمله بالف کشیده و سکون سین مهمله و فتح مثناة فوقانی و های ملفوظ زده بمعنی
دهی آمده که در ان نخلستان بسیار باشد و درختی را گویند که آنرا پرکاوش کرده باشند یعنی شاخهای زیادتی انرا
بریده باشند و باغی را نیز گویند که شاخهای زیادتی درختان آنرا بریده و علفهای زیادتی آنرا چیده و صفا داده باشند و معنی
ساخته و پرداخته و مرتب کرده نیز معروف است * پیراینده بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و رای مهمله بالف کشیده
و فتح مثناة تحتانی و سکون نون و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده بمعنی زینت دهنده آمده که چیزی را از چیزی
بجهت عرض آینه کم کند همچو باغبان و سرتراش برخلاف مشاطه * پیرایه بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول
رسیده و رای مهمله بالف کشیده و فتح مثناة تحتانی و های ملفوظ زده بمعنی آرایش و زیور آمده از طرف نقصان
همچو شاخ زیادتی درخت را بریدن و سر تراشیدن و اصلاح کردن و کنایه از ساختن و پرداختن نیز دیده شد
و بفتح اول هم بنظر آمده * پیربنه بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون رای مهمله و ضم بای پارسی و سکون
نون و فتح بای ابجد و های ملفوظ زده پیری را گویند که در تمام بدن او موی سیاه نمانده باشد * پیرینیه بکسر
اول بمثناة تحتانی رسیده و کسر رای مهمله و ضم موحدة تحتانی و سکون نون و فتح موحدة تحتانی و های ملفوظ
زده کسی را گویند که هنوز جوان باشد لیکن موی بدن او تمام سفید شده باشد * پیرچهل ساله بکسر اول
مثناة تحتانی رسیده و کسر رای مهمله و کسر جیم پارسی و بفتح های ملفوظ و سکون لام و سین سعفص بالف کشیده
و فتح لام و های ملفوظ زده کنایه از عقل است و فرشته را نیز گویند و کنایه از آدم صفی علیه السلام هم هست و
فیروزه را نیز گویند که نوعی از جواهر باشد * پیرزه بفتح اول و مثناة تحتانی و سکون رای مهمله و فتح زای
هوز و های ملفوظ زده چیزیکه در دستمال رنگی کرده گره بندند و از جائی بجائی برند * پیرسال خورده بکسر
اول بمثناة تحتانی رسیده و کسر رای مهمله و سال خورده معلوم بمعنی پیر دهقان است که شراب انگوری کهنه
باشد * پیروزه بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح رای مهمله بواو مجهول رسیده و فتح زای هوز و های
ملفوظ زده جنسی از جواهر کانی سبز فام است و نیشاپوری آن بهتر است گویند نگاه کردن بر ان روشنائی چشم
افزاید و فیروزه معرب آنست * پیره بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح رای مهمله و های ملفوظ زده بمعنی
پیر آمده که ضد جوان باشد و خانقاه نشین و جا نشین مشایخ و ارباب طریقت را نیز گویند * پیسه بکسر اول
بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح سین مهمله و های ملفوظ زده بمعنی سیاه و سفید بهم آمیخته باشد و نیز هر رنگی که
با سفید آمیخته بود و بتازی ابلق خوانند * پیش پاره بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون شین منقوطه و بای پارسی
بالف کشیده و فتح رای مهمله و های ملفوظ زده قسمی از حلوا باشد بسیار نرم و نازک و آنرا از آرد و روغن و دوشاب
پزند و بتازی شفارج خوانند * پیش خانه بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون شین منقوطه و خای منقوطه
بالف کشیده و فتح نون و های ملفوظ زده بمعنی رواق آمده که پیشگاه خانه باشد و نیز ایوانی که در مرتبهٔ دوم
ساخته باشند * پیشگاه بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون شین منقوطه و کاف بالف کشیده و های

مدورۀ زده بمعنی محراب مسجد آمده و پادشاه و صاحب تخت و مسند را هم گفته اند و بمعنی صدر و صدر مجلس
نیز آمده و فرشی را نیز نامند که در پیش افکنند و فرشی که در پیش ایوان و صدر مجلس اندازند ٭ پیشگه بکسر
اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون شین منقوطه و فتح کاف پارسی و های مدوره زده مخفف پیشگاه است که صدر
و هم صدر مجلس و هم محراب باشد و فرشی را نیز نامند که در پیش ایوان صدر مجلس اندازند ٭ پیشه بکسر
اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح شین منقوطه و های مدوره زده بمعنی شغل و عمل و کسب و کار آمده که بتازی
حرفه خوانند و قسمی از نی باشد که اکثر شبانان نوازند و آنرا نوتك گویند و با مثناة تحتانی معروف رستنی باشد
که آن را از لیف خرما تابند ٭ پیش یاره بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون شین منقوطه و مثناة تحتانی
بالف کشیده و فتح رای مهمله و های مدوره زده خوانچه و طبقی را نامند که نقل و گل در آن کنند و بمجلس آرند
٭ پیغاره بفتح اول و سکون مثناة تحتانی و غین منقوطه بالف کشیده و فتح رای مهمله و های مدوره زده بمعنی
بهتان و سرزنش و طعنه آمده ٭ پیغاله بفتح اول و سکون مثناة تحتانی و غین منقوطه بالف کشیده و فتح لام و های مدوره
زده بمعنی تلخ و کاسهٔ شراب آمده ٭ پیغله بفتح اول و سکون مثناة تحتانی و ضم غین منقوطه و فتح لام و های مدوره
زده بمعنی بیراهه آمده که نقیض راه باشد و بمعنی کنج و گوشهٔ خانه و کنج و گوشهٔ چشم نیز دیده شد ٭ پیغوله بفتح
اول و سکون مثناة تحتانی و ضم غین منقوطه بواو رسیده و فتح لام و های مدوره زده بمعنی پیغله است
که بیراهه را گویند و کنج و گوشهٔ چشم و کنج و گوشهٔ خانه باشد ٭ پیفه بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح فا و های
مدوره زده در ولایت خوزستان چوبی باشد بوسیده آنرا بجای آتش گیره بکار برند یعنی با سنگ و چقماق
آتش در آن زنند ٭ پیکان مترادفه بفتح اول و سکون مثناة تحتانی و کاف بالف کشیده و کسر نون
و مترادفه بکسر میم و سکون قاف معلوم پیکان را گویند که دو شاخه باشد ٭ پیلپایه بکسر اول بمثناة
تحتانی رسیده و سکون لام و بای پارسی بالف کشیده و فتح مثناة تحتانی و های مدوره زده ستون را نامند که از سنگ
و گچ سازند و بر بالای آن پایهای طاق گذارند ٭ پیلسته بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح لام و سکون سین مهمله
و فتح مثناة فوقانی و های مدوره زده بمعنی عاج آمده که استخوان دندان فیل باشد و انگشت دست را هم گویند
و بمعنی ساعد و دست هم دیده شد و نیز رخساره و روی را گویند ٭ پیلوایه بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون لام
و واو بالف کشیده و فتح مثناة تحتانی و های مدوره زده نام مرغکی است که آنرا پرستوك گویند ٭ پیله بکسر اول
بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح لام و های مدوره زده بمعنی کرم ابریشم آمده و اصل ابریشم و غوزهٔ ابریشم
که کرم تنیده باشد نیز گویند و بمعنی چرك و ریم نیز آمده که از میان زخم برمی آید و روان میشود و مرکزه
را گویند عموما و کرمی را گویند خصوصا که در میان دنبل بهم می رسد و تا آنرا برنیاورند دنبل نیك نمی شود
و بمعنی پیکان تیر نیز دیده شد و نوعی از گیاه و دارو باشد و چشم و پلك را نیز بطریق تشبیه میگویند و صحرا و زمین
خشك و سیعی را نیز گفته اند که در میان دو آب واقع شده باشد یعنی دو طرف آن زمین دو رود خانه میرفته باشد
یا یك رود خانه دو شاخ شود و آن زمین در میان درآید و بمعنی مطلق خریطه هم دیده شد ٭ پیمانه بفتح اول
و سکون مثناة تحتانی و میم بالف کشیده و فتح نون و های مدوره زده بمعنی پیاله و قدح شراب خوری آمده و نیز
پیمانه آورند شراب را گویند که بدان شراب پیمایند و ظرفی را گویند که بدان چیزها پیمایند و آنرا بتازی
قفیز گویند ٭ پینه بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح نون و های مدوره زده دست و پا و اعضا را گویند که بسبب
کار کردن سخت و سطبر شده باشد و پارچه را نیز گویند که بر جامه و خرقه و کفش دوزند ٭ پیراسته بکسر اول

بمثناة تحتانی مجهول رسیده و را بالف کشیده و بسکون سین مهمله وفتح مثناة فوقانی وهای ملفوظ زده بمعنی فصیل
وحصار و برج قلعه آمده * پیوسته بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وفتح واو وسکون سین مهمله وفتح مثناة فوقانی
وهای ملفوظ زده بمعنی همیشه و دایم باشد وکسی رانیز گویند که از بسیاری گریستن لتوالد سخن گفتن وا کر
کرید گره بر سخنش افتد وبمعنی بلا فاصله ود ردم بسته وپیوند کرده شده نیز آمده * پیه بکسر اول بمثناة تحتانی
رسیده وظهور های ملفوظ معروف است که بتازی شحم خوانند وبمعنی کبر وغرور وهم آمده چنانچه گویند فلانی
در پیه خود می میرد یعنی از کبر وغرور در اندوه است وبفتحتین وخفای های ملفوظ بمعنی پدر وتابع آمده

چشمهٔ بیست ویکم بحر سوم قلزم اول من کتاب دفت قلزم در بیان بای پارسی با مثناة تحتانی معروف ومجهول

پاتوتی بفتح اول بالف کشیده وکسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده وکسر نون بیای حطی رسیده طبقی باشد از چوب
که غله بدان بیفشانند وپاک سازند * پارکی بفتح اول بالف کشیده وفتح رای مهمله وکسر کاف فارسی بمثناة تحتانی
رسیده بمعنی تحیکی آمده * پاکی بفتح اول بالف کشیده وکسر کاف بمثناة تحتانی رسیده بمعنی طهارت وصفا وتمام
شدن آمده واستره سرتراشی رانیز گویند * پالای بفتح اول بالف کشیده ولام بالف کشیده وسکون مثناة تحتانی
بمعنی اسپ جنیبت آمده وزیاده کننده را نیز گویند وامر بر صاف کردن هم هست یعنی صاف کن * پای بفتح اول
بالف کشیده وسکون مثناة تحتانی معروف است که پا باشد وبتازی رجل خوانند وبمعنی فرد وهرچیز آمده همچو پای
دیوار وپای حصار وپای کوه وامثال آن وبمعنی پاینده کی وهمیشه بودن وباقی هم آمده وامر باین معنی نیز هست
یعنی همیشه وپاینده وباقی باش وبمعنی قدرت ومقاومت وصبر کردن وتاب وطاقت هم آمده * پایازی بفتح اول
بالف کشیده ومثناة تحتانی بالف کشیده وکسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده بمعنی سوزش ودرد آمده * پای برجای
بفتح اول بالف کشیده وسکون مثناة تحتانی وفتح موحدهٔ تحتانی وسکون رای مهمله وجیم بالف کشیده ومثناة تحتانی
زده بمعنی ثابت قدم بودن آمده * پایین پرستی بفتح اول بالف کشیده وکسر یای حطی بمثناة تحتانی رسیده
وسکون نون وفتح بای پارسی ورای مهمله وسکون سین وکسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده کنایه از
خدمتکاری وبندگی واطاعت آمده * پای مردی بفتح اول بالف کشیده وسکون مثناة تحتانی وفتح میم وسکون
رای مهمله وکسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده بمعنی دستگیری آمده ودرادات بمعنی شفاعت وتوت نیز دیده شده
* پایندانی بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناة تحتانی وسکون نون ودال ابجد بالف کشیده وکسر نون بمثناة تحتانی
رسیده بمعنی میانجی گری آمده که بتازیش ضمانت خوانند کذا فی مؤید الفضلا * پتنی بفتح اول وسکون مثناة
فوقانی وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده طبقی باشد از چوب که بدان غله بیفشانند * پذیرای بکسر اول وذال
معجمه بمثناة تحتانی رسیده ورای مهمله بالف کشیده ویای حطی زده بمعنی فرمان بردار وشنونده سخن وقبول
کننده فرمان آمده * پردهٔ دخانی بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد وکسر همزهٔ مبدله وفتح دال
بی نقطه وخای منقوطه بالف کشیده وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده کنایه از شب تیره آمده * پرستش گری بفتح
اول ورای مهمله وسکون سین مهمله وکسر مثناة فوقانی وسکون شین منقوطه وگری بالفتح کاف پارسی معلوم بمعنی
عبادت وخدمت آمده است * پرستندگی بفتح اول ورای مهمله وسکون سین سعفص وفتح مثناة فوقانی وسکون
نون ودال ابجد وکسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده بمعنی عبادت وخدمت باشد * پردگی بفتح اول وسکون
رای مهمله وفتح دال ابجد وکسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده هرچیز پوشیده را گویند عموما وزنان ودختران
واهل حرم را گویند خصوصا که بتازی مخدره ومستوره خوانند وپرده دار وحاجب را نیز گویند ومعنی ترکیبی

این لغت در پرده و مستور بودن است چه پرده بمعنی حجاب و گی بمعنی بودن باشد مجو بندگی و شرمندگی
یعنی بنده بودن و شرمنده بودن ○ پردهٔ اهرمنی بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح دال ابجد و کسر همزهٔ مهمله
و اهرمنی معلوم بمعنی حجاب شیطانی آمده و نفوس شریرهٔ انسانی را نیز گویند و آن را پردهٔ مکدّر هم می خوانند
○ پردهٔ زجاجی بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح دال ابجد و کسر همزهٔ مهمله و زجاجی بضم زای هوز معلوم کنایه
از آسمان است و کنایه از ابر سیاه و از شب تاریک هم هست ○ پردهٔ زنبوری بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح دال ابجد
و کسر همزهٔ مهمله و زنبوری بالفتح زای هوز معلوم کنایه از آسمان آمده ○ پردهٔ عیسی گرای بفتح اول
و سکون رای مهمله و فتح دال ابجد و کسر همزهٔ مهمله و عیسی گرای با کسر کاف پارسی معلوم کنایه از آسمان
چهارم آمده ○ پردهٔ قمری بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح دال ابجد و کسرهٔ همزهٔ مهمله و قمری بضم قاف
معلوم نام پرده ایست از موسیقی ○ برکندگی بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده
مختصر پراکندگی است ○ برمی بضم اول و سکون رای مهمله و فتح میم و سکون مثناة تحتانی نوعی از انگور باشد
○ پرو پای بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح واو و پای پارسی بالف کشیده و سکون مثناة تحتانی بمعنی قدرت
و توانائی و تاب و طاقت آمده ○ پرنیان خوش بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح نون و مثناة تحتانی بالف کشیده
و سکون نون و ضم خای منقوطه بواو مجهول رسیده و مثناة تحتانی زده بمعنی خوش خوبی و نرم خوبی و صاحب دل
آمده ○ پری بضم اول و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده بمعنی پر و مملو بودن آمده و بمعنی پرستی ظاهر است
و بدین معنی مثل در مخفف فرد و آمده است و بفتح اول و کسر ثانی بمثناة تحتانی رسیده جن را گویند که نقیض
دیو باشد و مصاحب پریدن هم هست و مخفف پرپر هم هست که پریروز باشد که روز پیش دیروز است و مضارع
مخاطب پریدن باشد ○ پری افسای بفتح اول و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و فتح همزه و سکون فا و سین
مهمله بالف کشیده و مثناة تحتانی زده بمعنی صاحب تسخیر آمده و نیز شخصی که از برای تسخیر جن افسون خواند
○ پری سای بفتح اول و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و سین معجمه بالف کشیده و مثناة تحتانی زده مخفف
پری افسای است که افسونگر و تسخیر کنندهٔ جن باشد ○ پزوی بفتح اول و سکون زای هوز و کسر واو بمثناة
تحتانی رسیده بمعنی فرومایه ترین از مردمان آمده که بتازی ارذل خوانند و للمعنیین هم دیده شد ○ پژمندگی بفتح
اول و ضم زای پارسی بواو مجهول رسیده و فتح هائی مدوره و سکون نون و دال ابجد و کسر کاف بمثناة تحتانی
رسیده بمعنی خواستن و جستجو نمودن آمده ○ پژوی بفتح اول و سکون زای پارسی و کسر واو بمثناة تحتانی
رسیده بمعنی پزوی آمده که مردم فرومایه و ارذل باشد و بضم اول و ثانی هم باین معنی آمده است
○ پشت پای بضم اول و سکون شین منقوطه و مثناة فوقانی و پای پارسی بالف کشیده و مثناة تحتانی
زده بمعنی حیز و مخنث آمده و گاهی بعنوان دشنام هم این سخن را بکسی گویند ○ پشت ماهی بضم اول
و سکون شین منقوطه و کسر مثناة فوقانی و میم بالف کشیده و کسر های مدوره بمثناة تحتانی رسیده کنایه
از شب آمده که بتازی لیل خوانند ○ پشتی بضم اول و سکون شین منقوطه و کسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده
بمعنی مدد و معاون آمده و نیز جامهٔ کوتاهی باشد تا کمرگاه و آن را بیشتر مردم دارالمرز پوشند ○ پشمکندی
بفتح اول و سکون شین منقوطه و فتح میم و کسر کاف و فتح قاف و سکون نون و کسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده
کنایه از حلوای پشمک است کذا فی العلمی ○ پشی بکسر اول و شین منقوطه بمثناة تحتانی مجهول رسیده پول ریزهٔ
کوچک بغایت تنک و نازک که از مس یا برنج سازند و سکه بر آن زنند و خرج کنند ○ پکری بفتح اول و ضم کاف

بارسی بواو رسیده ومثناة تحتانی زده بلغت ژند و پازند مربد ورد انار حکیم را گویند • پلانی بفتح اول ولام
بالف کشیده وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده بمعنی اسپ کند رو وکم راه آمده • پلپی بضم اول وسکون لام وکسر
جیم پارسی بمثناة تحتانی رسیده بمعنی خرمهره آمده چه پلپی فروش خرمهره فروش را گویند • پرازی بفتح
اول وواو بالف کشیده وکسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده بمعنی سرزنش ورد آمده • پوست پیرای بضم
اول بواو رسیده وسین مهمله بالف کشیده ومثناة تحتانی زده بمعنی دباغ وچرم گر آمده • پولاد خندی بضم
اول بواو مجهول رسیده ولام بالف کشیده وسکون دال ابجد وضم شین منقوطه وسکون نون وکسر دال ابجد
بمثناة تحتانی رسیده نام دیوی است مازندرانی ودر فرهنگی بهای ضم شین فتح هم دیده شده • پولاد خای بضم
اول بواو مجهول رسیده ولام بالف کشیده وسکون دال ابجد وخای منقوطه بالف کشیده ومثناة تحتانی زده
کنایه از اسپ زور آور وپر زور آمده • پولاد هندی بضم اول بواو مجهول رسیده ولام بالف کشیده وکسر
دال ابجد وهندی معلوم کنایه از شمشیر هندی است • پولانی بضم اول بواو مجهول رسیده ولام بالف کشیده وکسر
نون بمثناة تحتانی رسیده نوعی از آش آرد باشد • پوی بضم اول بواو مجهول رسیده ومثناة تحتانی زده بمعنی پویه آمده
که رفتار متوسط است یعنی نه تند ونه آهسته ودر فرهنگی بمعنی رفتار تند هم دیده شده وامر بدین معنی هم هست یعنی قدم
بردار وراه رو • پوی پوی باضم مرد وبای پارسی بهرد وواو مجهول رسیده وفرد ومثناة تحتانی زده مبالغه در آمدن
ورفتن باشد یعنی تند تند ودوان دوان وامر بدین معنی هم هست یعنی زود راه رو وقدم بردار • پهلوانی بفتح اول
وسکون های هوز وفتح لام وواو بالف کشیده وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده بمعنی پارسی باستانی آمده که پارسی
قدیم باشد ومنسوب بپهلوان هم هست وشهری وزبان شهری را نیز گویند وزرد آلویی است که مخصوص در شهر
مرو شود • پهلوی بفتح اول وسکون های هوز وفتح لام وکسر واو بمثناة تحتانی رسیده بمعنی پهلوانی آمده
وآن زبان پارسی باستانی است که پارسی قدیم باشد ومنسوب به پهلوان هم هست وشهری وزبان شهری را
نیز گویند • پی بکسر اول وسکون مثناة تحتانی مخفف پیه باشد که در چراغ افروزند وشمع نیز سازند وبفتح
اول وسکون ثانی بمعنی برای وبهر آمده چنانکه گویند از پی فلان کار یعنی از برای فلان کار واز برای فلان چیز وبمعنی
بار ومرتبه هم دیده شده مثل آنکه گویند چند پی مراد آن دارند که چند مرتبه وچند بار وبمعنی تاب وطاقت
نیز از نظر گذشته ونشان پای را هم گویند که نقش قدم است وبمعنی پی بردن یعنی نشان یافتن واراده وقصد
وعقب وتعاقب وپس ودنبال نیز آمده ومخفف پای هم هست که بتازی رجل خوانند ونشان پای باشد که نقش
قدم است وچیزی باشد که بر کمان وزین اسپ وبر تیر جاییکه پیکان در آن کنند بپیچند وبتازی عصب خوانند
• پیازدشتی بکسر اول ومثناة تحتانی بالف کشیده وکسر زای هوز وفتح دال ابجد وسکون شین منقوطه وکسر
مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده نام دوایی است که آنرا بعربی بصل الفار خوانند اگر موش بخورد بمیرد واز خواص
او آنست که اگر کوک پای بر برگ آن بگذارد همین که بردارد لنگ شده باشد واگر ساعتی توقف کند بیفتد وبمیرد
• پیازکوهی باضافت پیازدشتی است بمعنی پیاز • پیازکی بکسر اول ومثناة تحتانی بالف کشیده وسکون زای
هوز وکسر کاف بمثناة تحتانی رسیده لعلی است قیمتی ومنسوب به قریه پیازک را نیز گویند • پیازی بکسر اول
ومثناة تحتانی بالف کشیده وکسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده نوعی از گرز است وآن چنانست که چند گوی
فولادی را بچند زنجیر کوتاه مضبوط کرده بدستهٔ از چوب محکمی نصب کنند وآنرا بترکی جوکن خوانند ونیز نوعی از لعل
قیمتی باشد • پیداوسی بفتح اول وسکون مثناة تحتانی ودال ابجد بالف کشیده وفتح واو وکسر سین بی نقطه بمثناة

تحتانی رسیده نام درمی است که در زمان کیان رایج بوده و درمی به پنج دینار فروخت می شد و در فرهنگی
بکسر راء هم آمده ۞ پیراهن کاغذی بفتح اول وسکون مثناة تحتانی و رای مهمله بالف کشیده وفتح های هوز
وکسر نون و کاغذی معلوم کنایه از روشنائی صبح وشعاع آفتاب آمده و کنایه از دادخواهی نیز باشد ۞ پیرائی
بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده ورای مهمله بالف کشیده و مثناة تحتانی زده بمعنی پرداختن و مستعمل کردن آمده
و زینت دهنده را نیز گویند که باغبان و سرتراش باشد چه کسی که زیادتی شاخهای درخت ببرد و درابستان پیرا
میگویند ۞ پی بری بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وفتح موحدهٔ تحتانی وسکون رای مهمله وفتح بای پارسی و یای حطی زده
یعنی قلم برقدم و اثر قدم برا اثر قلم و این کنایه از متعاقب رفتن است ۞ پیرو رموی بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده
وکسر رای مهمله و دوموی بضم دال ابجد و میم معلوم کنایه از دنیا آمده باعتبار شب و روز ۞ پیروزی بکسر اول بمثناة تحتانی
رسیده وضم رای مهمله بواو مجهول رسیده وکسر زای هوز و مثناة تحتانی رسیده بمعنی نصرت و ظفر یافتن بر اعدا آمده
۞ پیشانی بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و شین منقوطه بالف کشیده وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده معروف است
که بعربی ناصیه خوانند و کنایه از دولت نیز آمده و نیز ابرو مقابل و مواجهه را گویند و با مثناة تحتانی معروف بمعنی
قوت و صلابت و سختی روی و شوخی آمده ۞ پیش دستی بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون شین منقوطه
وفتح دال ابجد وسکون سین سعفص وکسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده بمعنی سبقت آمده ۞ پیشکوی بکسر اول بمعنی پیشکو
است که معرف باشد و شخصی که مطالب کسی را بعرض سلاطین رساند ۞ پیشگاهی بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده
وسکون شین منقوطه وکاف پارسی بالف کشیده وکسر های هوز بمثناة تحتانی رسیده ۞ آنچه روزه دار بوقت
افطار خورد لقمهٔ ضعیف کافی و بمعنی مرتبهٔ بلند وصدر هم دیده شد ۞ پیشی بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده
وکسر شین منقوطه بیای حطی رسیده بمعنی پیش دستی آمده که سبقت باشد ۞ پیکانی بفتح اول وسکون مثناة تحتانی
وکاف بالف کشیده وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده نوعی از لعل وفیروزه باشد و جنسی از نوشادر هم هست که بر شکل
وهیات پیکان واقع میشود و آنها را لعل پیکانی وفیروزهٔ پیکانی و نوشادر پیکانی گویند ۞ پیل خوابی بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده
وکسر لام وفتح خای معجمه و واو بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی بیای حطی رسیده کنایه از ابر آمده که بتازی
سحاب گویند ۞ پیمانه کشی بفتح اول وسکون مثناة تحتانی و میم بالف کشیده وفتح نون و های هوز زده
وکشی بالفتح کاف معلوم بمعنی شراب خواری آمده ۞ پینکی بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وفتح نون وکسر کاف
بمثناة تحتانی رسیده غنودنی باشد مثل آنرا بتازی سنه گویند ۞ پیوسته گری بفتح اول وسکون
مثناة تحتانی وفتح واو وسکون سین سعفص وفتح مثناة فوقانی و های هوز زده وفتح کاف پارسی وکسر رای مهمله
بمثناة تحتانی رسیده بمعنی موافقت نمودن و پیوند کردن آمده ۞ پیوستگی بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وفتح واو
وسکون سین سعفص و مثناة فوقانی وکسر کاف بمثناة تحتانی رسیده بمعنی وصلت و توصل و خویشی آمده ۞ پیوکانی
بفتح اول و مثناة تحتانی وسکون واو و کاف پارسی بالف کشیده وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده بمعنی عروسی آمده
۞ پیه قازلقی بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و ظهور های هوز و قاف بالف کشیده وفتح واو وسکون نون وکسر
دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده چیزی است مانند پیه بسته شده و آن روغنی باشد منجمد گشته که از دانه کرند
مانند قند قی سرفه کهنه را سود دهد و آن را پیه قیزلق هم نیز گویند که بجای الف مثناة تحتانی باشد ۞ پیوی بضم اول
وضم مثناة تحتانی بواو مجهول رسیده و یای حطی زده بمعنی عروسی آمده

بحر چهارم قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان مثناة فوقانی و آن مشتمل است بر بیست و یک چشمه چشمهٔ اول بحر

چهارم از قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان مثناة فوقانی با الف

* تا بفتح اول بالف کشیده کلمهٔ انتهاست و ترجمهٔ الی و حتی را از ادوات غایت و تعلیل و شرط باشد و مختلف تارو
طنبور را نیز آمده و تاری که در مقابل پود است و صفت عدد هم باشد چنانچه یکتا و دوتا و سه تا و چهارتا و بمعنی زنهار
و مثل و مانند هم دیده شد و بمعنی که با کاف مکسور استعمال می شود چون والف با تا نیز و برخیز و تا بروم
یعنی واقف باش که لیقتی وز برخیز که بروم و بمعنی فرد هم آمده که نقیض جفت است و بتازی طاق گویند و تای
کاغذ یعنی یک تخته و یک ورق کاغذ و ابره و آستر و اریعنی یک لنگ بار * تابا بفتح اول بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی
بالف کشیده بلغت ژند و پاژند بمعنی طلا آمده که بتازی ذهب خوانند * تاتا بفتح مرد و مثناة فوقانی بالف کشیده بمعنی
گرفتگی و لکنت زبان آمده * تاتینا بفتح اول بالف کشیده و کسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده و نون بالف
کشیده بلغت بربری بمعنی باشه آمده و آن مرغکی است شکاری از جنس زردچشم و آنرا بتازی ابو صاره خوانند
گوشت و پرا بخته رشته کرده بشاید و سه روز با سبزه خورند مزه را نافع است و سرگین او کلف را زایل کند
* تارا بفتح اول بالف کشیده و رای مهمله بالف کشیده بمعنی ستاره آمده و آنرا بتازی کوکب خوانند * تاسا
بفتح اول بالف کشیده و سین سعفص بالف کشیده بمعنی اندوه و ملالت آمده * تترا بفتح اول و سکون مثناة فوقانی
و رای مهمله بالف کشیده بلغت ژند و پاژند بمعنی تابستان آمده که در مقابل زمستان است * تتمتا بفتح اول و سکون
مثناة فوقانی و فتح میم و مثناة فوقانی ثالث بالف کشیده بلغت ژند و پاژند بمعنی خرتن آمده و آن جانوری است
صحرائی که آنرا گرفته دست آموز کنند * تجا بفتح اول و جیم بالف کشیده بمعنی تند و تیز آمده * تخته مینا بفتح
اول و سکون خای منقوطه و فتح مثناة فوقانی و کسر همزهٔ مبدله و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده و نون بالف کشیده
کنایه از آسمان آمده * تخشا بفتح اول و سکون خای منقوطه و شین قرشت بالف کشیده بمعنی کوشنده و سعی کننده آمده * ترا
بضم اول و رای مهمله بالف کشیده ترکیبی باشد از لفظ تو و را که در محاورات کتابت و ورامی اندازند و هرگاه که تا را
مرکب نکنند با واو نویسند و بمعنی عود را هم آمده و بفتح اول دیواری را گویند که با کاه گل و گلاوه استوار کرده باشند و دیواری
وسدی را نیز گفته اند که در پیش چیزی بکشند و دیوار رفیع و بلند را نیز گویند مانند دیوار خانه پادشاهان
و دیوار قلعه و کاروان سرای * ترسا بفتح اول و سکون رای مهمله و سین سعفص بالف کشیده نصرانی و آتش پرست
را گویند و واهمه کننده و بیم برنده و ترسنده را نیز گویند * ترش کیا بضم اول و سکون رای مهمله و شین منقوطه
و کسر کاف پارسی و مثناة تحتانی بالف کشیده هر گیاه ترش را و آن گفت عموما و گیاهی است ترش خصوصا
* ترفبا بفتح اول و سکون رای مهمله و فا و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده آشی را گویند که قاتق آن از ترف و قروت
باشد چه ترف بمعنی قراقروت و با بمعنی آش است * ترکش جوزا بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح کاف و کسر
شین منقوطه و فتح جیم و سکون واو و زای هوز بالف کشیده تارهای روی ساز را گویند و نیز ستاره هایی را
گویند در برج جوزا که بصورت ترکش واقع شده اند * تفسیا بفتح اول و سکون فا و کسر سین مهمله
و مثناة تحتانی بالف کشیده بیونانی صمغ سداب کوهی را گویند و بعضی گویند صمغ سداب صحرائی است و در موید
الفضلا تافسیا و تافسیا نیز بهمین معنی آورده * تلالا بفتح اول و لام بالف کشیده و لام ثانی بالف کشیده بمعنی صورت و نقش
خوانند کی و گویند کی آمده * تلبا بفتح اول و سکون لام و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده بلغت ژند و پاژند پیه
گاو و گوسپند و امثال آن باشد * تماشا بفتح اول و میم بالف کشیده و شین بالف کشیده نظاره کردن بچیزی باشد
از روی حظ یا از روی عبرت * تمخیشا بفتح اول و سکون میم و کسر خای منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و مثلثهٔ فوقانی

بالف کشیده نام دعائی است که بوقت حاجت میخوانند ولیز نام یکی از اصحاب کهف است ٭ تنکلوشا بفتح اول وسکون
نون وکاف پارسی وضم لام بواو رسیده وشین منقوطه بالف کشیده نام کتاب وصفحهٔ لوشای حکیم آمده چه تنک بمعنی
صفحه ولوشا نام حکیمی است رومی وبعضی گویند بابلی بوده واو صاحب علم سیمیا وکیمیا وتکسیرات است و
در صنایع وبدایع نقاشی ومصوری ثانی مانی بوده است چنانچه کتاب مانی را ارتنگ میخوانند کتاب او را تنگ
میگویند وبعضی گویند تنکلوشا وارتنگ نام دو کتاب است ولوشا نام علم شامله وغیبان هم هست در نقاشی وصورتگری
وبپای تای مثناة فوقانی ثانی مثلثه هم دیده شد ٭ تنکه بفرا بفتح اول وسکون نون وفتح کاف پارسی وکسر همزهٔ
مبدله وفتح موحدهٔ تحتانی وسکون شین معجمه وراى مهمله بالف کشیده کنایه از برنده بفراست ٭ تنها بفتح اول
وسکون نون وهای ملفوظ بالف کشیده معروف است که از مفرد بودن باشد وبمعنی اجسام نیز آمده چه تن بمعنی
جسم است ٭ توا بفتح اول وواو بالف کشیده بمعنی عزاب وصانع وتلف آمده ٭ توبا بضم اول بواو رسیده و
وبای پارسی بالف کشیده بلغت ژند وپاژند بمعنی سیب است که بتازی تفاح خوانند ٭ تورا بضم اول بواو مجهول
رسیده وراى مهمله بالف کشیده بلغت ژند وپاژند بمعنی گاو آمده که بتازی بقر خوانند ٭ توما بضم اول بواو
رسیده ومیم بالف کشیده بلغت ژند وپاژند بمعنی سیر برافریباز آمده که بتازی ثوم خوانند ٭ تهجا بفتح اول
وسکون های ملفوظه وجیم بالف کشیده بمعنی شیره گرفتن از انگور آمده ٭ ته وبالا بفتح اول وظهور های ملفوظه
وفتح واو وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده ولام بالف کشیده بمعنی زیر وزبر باشد که تحت وفوق است وکنایه از اضطراب
وبیقراری نیز آمده وحصول مطلب ذو بسرا مر ذ باشد مزیکد یکرو ا ٭ تیبا بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده
وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده بلغت ژند وپاژند بمعنی آهو آمده که در تازی آنرا ظبی گویند ٭ تیزفا بکسر اول بمثناة
تحتانی مجهول رسیده وسکون زای هوز ونون بالف کشیده بمعنی محل تیزی تیغ وشمشیر وامثال آن باشد
٭ تیلا بفتح اول وسکون مثناة تحتانی ولام بالف کشیده بمعنی جعل منقش بر عطا وحال آمده ٭ وبکسر اول وسکون
ثانی چنین رسن تاب راگویند ٭ تیما بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده ومیم بالف کشیده بمعنی بیابان ودشت آمده
ودر موید الفضلا بفتح اول آورده ٭ تینا بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده ونون بالف
کشیده بلغت ژند وپاژند بمعنی گل آمده که بتازی طین خوانند

چشمهٔ دوم بحر چهارم از قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان مثناة فوقانی با بای تازی وپارسی

٭ تاب بفتح اول بالف کشیده وسکون موحدهٔ تحتانی بمعنی چرخ وپیچ که در زلف خوبان وطناب ورشته وکمند
وشیره افتد وحرارت وگرمی وآهن تافته را نیز گویند وبمعنی رنج ومحنت ومشقت هم دیده شد وبمعنی غضب
وقهر وخشم وتوانائی وتاب وطاقت هم از نظر گذشته وبمعنی امر وفاعل هم آمده است ولیز تافتن هرچیز که نورانی
وروشن بود چون فروغ وپرتو آفتاب وشمع وچراغ ومانند آن ٭ تاراب بفتح اول بالف کشیده وراى مهمله
بالف کشیده وسکون موحدهٔ تحتانی نام قریه ایست در سه فرسنگی بخارا ٭ تاکوب بفتح اول بالف کشیده وضم
کاف بواو مجهول رسیده وموحدهٔ تحتانی زده بمعنی دوالی است بلغت اهل بربر که انرا افریقون خوانند کزلک کی
جانوران را بسیار نافع است ٭ تب بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی زحمتی است معروف که بتازی حمی نامند
وبپای فارسی غلط است وصاحب برهان بپای فارسی بمعنی بی آرامی وبیقراری واضطراب آورده ٭ تبخم جاروب
بضم اول وسکون خای منقوطه ومیم وجیم بالف کشیده وضم رای مهمله بواو مجهول رسیده وموحدهٔ تحتانی
زده نام دوائی است که آنرا برومی اطریلال خوانند ٭ تراب بفتح اول وراى مهمله بالف کشیده وموحدهٔ

تحتانی زده بمعنی حیله و زبان آوری آمده و نیز بمعنی تراویدن و چکیدن آب و شراب و روغن و امثال آن از سبو و مشک و کوزه و مانند آن و بضم اول بزبان تازی خاک را گویند ● ترب بضم اول و سکون رای مهمله و موحدهٔ تحتانی زده معروف است که بتازی فجل گویند و بفتح اول بمعنی زبان آوری و گزاف و لاف و بروزرق و حیله و مکر آمده ● ترپ بفتح اول و سکون رای مهمله و بای پارسی زده بمعنی گشک سیاه آمده بترکی آنرا قوروت خوانند ● ترلب بفتح اول و سکون زای هوز و فتح لام و موحدهٔ تحتانی زده دلبه برشته را گویند که برروی آتش بان آرد ریزند ● تکاب بفتح اول و کاف بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی زده نام ولایتی است و الکهٔ ایست و زمین را نیز گویند از دره و غیر دره که در آن بعضی جا آب فرو رود و از جای دیگر بر آید و بعضی جا خشک باشد و در بعضی جا ایستاده و بعضی روان باشد و بعضی جاهای آن سبزه و مرغزار باشد و وسط حقیقی دو کوه را نیز گفته اند که دره باشد و زمین آب کند را نیز گفته اند ● تگاب بفتح اول و کاف پارسی بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی زده نام پرده ایست از موسیقی و نام ریمتانی است از ولایت گنجه و بمعنی جنگ و خصومت نیز دیده شده و زمین نشیب و پر سبزه و علف را نیز گفته اند که آب باران بر آن بدود و جابجا باند و نیز پیاله باشد از نقره و غیره که در ته آن لوله نصب کرده باشند و بآن شراب و گلاب و امثال آن در شیشه کنند و آن را قیف خوانند ● تن زیب بفتح اول و سکون نون و کسر زای هوز بمثناة تحتانی مجهول رسیده و موحدهٔ تحتانی زده جامهٔ کوچکی باشد که در زیر قبا پوشند و ترکان ارخالق را گویند ● تنوب بفتح اول و ضم نون بواو رسیده و موحدهٔ تحتانی زده بلغت رومی نام درختی است در کوههای روم که قطران از بیخ آن گیرند و آن را بتازی صنوبر صغیر خوانند چه مانند صنوبر است لیکن کوچک تر از آن ● تنکیاب بفتح اول و سکون نون و کاف پارسی و مثناة تحتانی بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی زده چیزی را گویند که بدشواری بدست آید و عزیز الوجود باشد ● تنکوب بفتح اول و سکون نون و ضم کاف بواو رسیده و موحدهٔ تحتانی زده اچاری است که از ثمرات و سیر و مغز جوز سازند ● توب بضم اول بواو مجهول رسیده و موحدهٔ تحتانی زده بمعنی دبدبه آمده و در فرهنگی بجای موحدهٔ تحتانی بای پارسی هم دیده شده ● تیب بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و موحدهٔ تحتانی زده بمعنی سرگشته و بیقرار و شتاب زده و مدهوش آمده و بمعنی سیب نیز دیده شد که عرب آنرا تفاح گویند ● تیب و شیب بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و موحدهٔ تحتانی زده و فتح واو و کسر شین منقوطه بمثناة تحتانی مجهول رسیده و بای ابجد زده این لغت از اتباع است چون تار و مار و تال و مال و ترت و مرت و امثال آن بمعنی سرگردان و حیران و سرگشته و مدهوش و بیقرار و پریشان آمده ● تیغ افراسیاب بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و کسر غین منقوطه و فتح همزه و سکون فا و رای مهمله بالف کشیده و کسر سین سعفص و مثناة تحتانی بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی زده کنایه از خط شعاعی باشد که از تابش آفتاب یا آتش یا چراغ در پیاله افتد ● تیناب بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و نون بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی زده آنچه در خواب دیده میشود بتازی رویا خوانند

چشمهٔ سوم بحر چهارم قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان مثناة فوقانی با مثناة فوقانی

● تارات بفتح اول بالف کشیده و رای مهمله بالف کشیده و مثناة فوقانی زده بمعنی تاخت و تاراج و نهیب و غارت و بردن مال مردم آمده و بمعنی از هم جدا کرده نیز دیده شد ● تاسمست بفتح اول بالف کشیده و کسر سین مهمله و سکون میم و فتح صاد بی نقطه و مثناة فوقانی زده بلغت اهل بربر بمعنی ترنج آمده که پوست آن را مربا سازند ● تاغندست بفتح اول بالف کشیده و فتح غین منقوطه و سکون نون و فتح دال ابجد و سین مهمله و مثناة فوقانی زده بزبان اهل بربر دوائی است که آنرا غاترغرغا گویند و بضم غین منقوطه و دال مهمله هم دیده شد

◦ تانست بفتح اول بالف کشیده وکسر نون وسین مهمله ومثناة فوقانی زده مخفف توانست باشد ◦ تبت بکسر اول
وموحده تحتانی ومثناة فوقانی زده پشم نرمی باشد که از آن موی نرمی آورند وازان شال تدمیس
باشد وبا ثانی مشدد شهریست درحدود چین بغایت خوش هوا ومشک عرب ازانجا آورند زیر
منسوب بکور وریان است ودر فرهنگی بوزن شدت وملت مردود نیز شده ◦ تبست بفتح
وکسر موحده تحتانی وسین مهمله ومثناة فوقانی زده بمعنی آئین وملت وملت هست وضعیف
آمده ◦ وبفتح موحده تحتانی بر وزن آلست بمعنی زشت صورت آمده وچیزی تباه وضایع شده وازکار
افتاده را نیز گفته اند ◦ ترت ومرت بفتح اول وسکون رای مهمله ومثناة فوقانی وفتح واو ومیم وسکون رای مهمله
ومثناة فوقانی زده این لغت از اتباع است بمعنی پریشان وبزیان رفته ونقصان آمده وازهم افتاده وپراکنده وزیر
وزبر وتباهی وتاراج آمده ◦ تردست بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد وسین مهمله ومثناة فوقانی
زده مردم چالاک وچست وچابک راگویند ◦ ترمنشت بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح میم وکسر نون وشین منقوطه
ومثناة فوقانی زده بمعنی بدکردار آمده ◦ ترهات بضم اول وتشدید رای مهمله وهای هوز بالف کشیده ◦
ومثناة فوقانی زده بمعنی مهملات وخرافات وفرزه وبیهوده آمده ◦ تریت بفتح اول وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی
رسیده ومثناة فوقانی زده بمعنی ریزه کردن نان آمده درمیان دوغ وآبگوشت وشربت وشیر وامثال آن ◦ تشت
بفتح اول وسکون شین منقوطه ومثناة فوقانی زده ظرفی مدور از مس وغیره سازند ◦ تفت بفتح اول وسکون
فا ومثناة فوقانی زده بمعنی گرم وگرمی وحرارت باشد وماضی تفتن هم هست یعنی گرم گردانید وبمعنی قهر وغضب
وگرم شدن از خشم نیز آمده وگرم گفتن وگرم شدن وگرم رفتن را نیز گویند وبمعنی تعجیل وشتاب هم از نظر گذشته
ونیز گیاهی است دوائی که خوردن بیخ آن جنون آرد وبمعنی خرام وخرامان هم هست ونام موضعی است
از مضافات یزد که از کمال صفای هوا جامع گرمسیر وسردسیر باشد ◦ تملیت بفتح اول وسکون میم وکسر لام ومثناة
تحتانی وفوقانی زده بمعنی بارکوچکی آمده که بربار بزرگ بندند وگاه بر پشت چارپا اندازند وبر بالای آن سوار
شوند ویک لنگ بار را نیز گفته اند ◦ تنبلیت بفتح اول وسکون نون وفتح موحده تحتانی وکسر لام بمثناة تحتانی
رسیده ومثناة فوقانی زده بمعنی تملیت آمده وآن بارکوچکی است که بربار بزرگ بندند وگاه بربالای چارپا نهند
وبربالای آن سوار شوند ویک لنگ بار را نیز گفته اند ◦ تنگت بکسر اول وسکون نون وکسر کاف فارسی ومثناة
فوقانی زده نام قصبه ایست که مابین کولات وخضار واقع است ◦ تنگدست بفتح اول وسکون نون وکاف پارسی
وفتح دال ابجد وسین مهمله ومثناة فوقانی زده بمعنی بخیل وفقیر وممسک آمده وتنگدستی فقیر چیزی را گفته اند وبمعنی
مسند کوچک ومسندی که کم بدست آید هم دیده شد ◦ تنکست بفتح اول وسکون نون وفتح کاف پارسی وسین
مهمله ومثناة فوقانی زده نام جائی است که بلور آب از آنجا آورند وبلور آب نوعی از بلور است در غایت لطافت
ونهایت شهرت باشد ◦ توت بضم اول وسکون واو ومثناة فوقانی ساکن نام میوه ایست سفید که وسیاه می شود سفید آن
قایم مقام انجیر است وسیاه آنرا توت شامی گویند چون آنرا نارسیده خشک کنند قایم مقام سماق باشد ومعرب
آن توث است که بجای مثناة فوقانی آخر ثای مثلثه باشد سفید آنرا بتازی توث حلو وسیاه آنرا توث حامض
خوانند ◦ توخت بضم اول بواو مجهول رسیده وخای منقوطه ومثناة فوقانی زده ماضی جمع نمودن وادا کردن وگزاردن
وحاصل نمودن وکشیدن آمده یعنی جمع نمود وادا کرد وگزارد وحاصل نمود وکشید ◦ توران دخت ◦ بضم اول
بواو رسیده ورای مهمله بالف کشیده وسکون نون وضم دال ابجد وخای منقوطه ومثناة فوقانی زده نام دختر خسرو

دروازاست و او یک سال و چهار ماه بادشاهی کرد گویند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم در شان
او فرموده لن یفلح قوم ولوا امرهم الی امراة ٭ تهی دست بکسر اول و های ملفوظ و بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد
وسین مهمله و مثناة فوقانی زده بمعنی خالی دست و فقیر آمده ٭ تیراست بکسر اول و سکون مثناة تحتانی وفتح رای
مهمله و بعد الف سین سعفص و تای قرشت زده بوزن می بست به زبان پهلوی عدد سیصد را گویند و بتازی
ثلثمایه گویند در موید الفضلا عدد سه صد هم بدین آمده و بضمه های همزه و بعد الف همزه نیز درست است
٭ تیره دست بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح رای مهمله و های ملفوظ زده وفتح دال ابجد و سین مهمله
و مثناة فوقانی زده کنایه از دنیا و عالم آمده ٭ تیزی راست بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و کسر زای
هوز بیای حطی رسیده و رای مهمله بالف کشیده و سین سعفص و مثناة فوقانی زده نام لحنه ایست از موسیقی و آنرا کردانیه
نیز خوانند و آن از جملهٔ شش آوازه است که نوروز و مایه و کوشت و کردانیه و سلمک و شهناز باشد

چشمهٔ چهارم از قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان مثناة فوقانی با جیم تازی و پارسی

٭ تاراج اول بالف کشیده و رای مهمله بالف کشیده و جیم زده بمعنی نهب و غارت و تاخت و از هم جدا کردن باشد
٭ تماج بضم اول و سکون مثناة فوقانی و میم بالف کشیده و جیم زده طعامی است معروف ٭ تخت سراج بفتح
اول و سکون خای منقوطه و مثناة فوقانی وفتح سین مهمله و رای قرشت بالف کشیده و جیم زده در برهان است که
نام مدرسهٔ شیخ ابو اسحاق کازرونی است گویند شیخ در آن مدرسه چراغی بدست خویش روشن کرده اند
اکنون قریب چهارصد سال است که آن چراغ روشن است ٭ تدرج بفتح اول و دال منقوطه و سکون رای مهمله
و جیم معرب تدروست و آن مرغی بود صحرائی شبیه بخروس ٭ تخت عاج بفتح اول و خای منقوطه و کسر مثناة فوقانی و عاج
با عین مهمله معلوم بمعنی تخت دندان فیل آمده و نیز کنایه از روز است و عبارت از سرین و هرمگاه هم است ٭ تراج
بضم اول و رای مهمله بالف کشیده و جیم زده بمعنی دراج آمده و آن پرنده ایست صحرائی که آنرا شکار کنند
و خورند ٭ تخم خرج بضم اول و سکون خای منقوطه و کسر میم و فتح خای منقوطهٔ ثانی و سکون فا و فتح رای مهمله
و جیم زده بمعنی ترنفل آمده ٭ ترفنج بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح فا و نون و جیم زده بمعنی راه باریک و دشوار
آمده است ٭ ترنج بضم اول و فتح رای مهمله و نون و جیم زده نام میوه ایست معروف که پوست آنرا مربا سازند
و آن دو نوع است شیرین و ترش و بمعنی خشک شده و درشت کردیده نیز دیده شد و بمعنی سخت درهم فشرده
و درهم کشیده و چین و شکنج باشد و امر باین معنی هم است و بفتح ثانی هم دیده شد و بفتحتین بمعنی فراهم نشاندن
آمده ٭ تشمیزج بفتح اول و سکون شین منقوطه و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده و فتح رای هوز و جیم زده نام تخمی
است سیاه و املس که با نبات ساییده در چشم کشند و شیرازیان چشمیزک خوانند و تشمیزج معرب آنست ٭ تلانج
بفتح اول و لام بالف کشیده و فتح نون و جیم زده بمعنی بانگ و غلغله و شور و مشغله آمده و بسکون نون
هم دیده شد ٭ تلاج بفتح اول و لام بالف کشیده و جیم زده بمعنی شور و غوغا و مشغله آمد و باین معنی بکسر اول
نیز دیده شد ٭ تراج بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و جیم زده بمعنی شور و غوغا و مشغله آمده و در فرهنگی
بای فتح اول کسر نیز دیده شد ٭ تماج بضم اول و میم بالف کشیده و جیم زده بمعنی کیسه درازی آمده که از
ابریشم بافند یا از پارچه دوزند ٭ تنج بفتح اول و سکون نون و جیم بمعنی از پی در آمدن و فراهم شدن و درهم
پیچیدن و فراهم فشردن را نیز گویند و هر فاعل را نیز گویند که بپیچند و فشارنده و از پی در آیند باشد و امر
باین معنی هم هست یعنی در پیچ و بیفشر و از پی در آی و بعضی گویند تنج بمعنی از پی در آمده و ترنج بمعنی فشارنده

باشد و بکسر اول نیز گفته اند ✽ تواغچ بضم اول و واو بالف کشیده و فتح غین منقوطه و سکون جیم بلغت رومی نام پوست درختی است و آن سفید و بسیار تلخ می باشد بوا میر را نافع است ✽ تو ج بضم اول بواو رسیده و زجیم زده بمعنی میوه ایست که آن را به و بهی گویند ✽ تور ج بضم اول بواو رسیده و فتح رای مهمله و جیم زده نام پسر بزرگ فریدون است که تور باشد و توران منسوب باوست چنانکه ایران بایرج ✽ تو غاج بضم اول بواو رسیده و غین منقوطه بالف کشیده و جیم زده بلغت رومی نام پوست درختی است و آن سفید و بسیار تلخ می باشد دفع بوا سیر کند و تواغچ نیز گویند چنانچه مذکور شد ✽ تو یچ بضم اول بواو مجهول رسیده و فتح مثناة تحتانی مجهول رسیده و جیم زده نام گیاهی که بر درخت بپیچد و بتازی عشقه خوانند ✽ تیچ بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و جیم زده بمعنی پدید آمده که آنرا بلدرجت از هم بگشایند و بعضی بر آنند که بمعنی ریزه هائی است که در وقت حلاجی کردن ابریشم از ریش استاد حلاج می چسبد و بمعنی نخ ابریشم هم آمده و بمعنی بپیچید و فشارده انیز هست و امر بدین معنی هم باشد یعنی به پیچ و بیفشار و بمعنی تیر نیز دیده شد که بتازی سهم خوانند

چشمهٔ پنجم و ششم از بحر چهارم قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان مثناة فوقانی با حای حطی و خای ثخذ

✽ تاباشیر صبح بفتح اول و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و کسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و کسر رای مهمله و صبح معلوم کنایه از سفیده اول صبح باشد ✽ تاخ بفتح اول بالف کشیده و سکون خای منقوطه بمعنی درخت تاخ آمده و آن درختی است که چوب آنرا هیزم سازند و آتش آن بسیار بماند و آنرا بعربی غضا گویند و باین معنی با کاف و غین منقوطه هر دو آمده است ✽ تارخ بفتح اول بالف کشیده و ضم رای مهمله و خای منقوطه زده بزبان پهلوی نام آذر بت تراش است و بعضی گویند بفتح ثالث است و نام پدر ابراهیم علیه السلام است ✽ تخ بفتح اول و سکون خای منقوطه ثقل کنجد و روغن کشیده را گویند ✽ تختهٔ زرلنج بفتح اول و سکون خای منقوطه و فتح مثناة فوقانی و کسر همزهٔ مبدله و فتح زای هوز و سکون رای مهمله و نون بمثناة تحتانی رسیده و خای منقوطه زده کنایه از انگشت و زغال افروخته آمده ✽ تل رو زرلنج بفتح اول و ذال معجمه و سکون رای مهمله و کسر واو و زرلنج معلوم کنایه از انگشت و زغال افروخته آمده ✽ ترازوی چرخ با ضافت برج میزان باشد ✽ ترخ بفتح اول و سکون رای مهمله و خای منقوطه زده بمعنی ترلنج آمده و آن میوه ایست معروف که از پوست آن مربا سازند و نام گیاهی است غیر معلوم ✽ ترکان چرخ بضم اول و سکون رای مهمله و کاف بالف کشیده و کسر نون و چرخ با جیم پارسی معلوم کنایه از سبعه سیاره است که ماه و عطارد و زهره و آفتاب و مریخ و مشتری و زحل باشد ✽ ترک چرخ با ضافت کنایه از مریخ است ✽ تسلیخ بفتح اول و سکون سین سعفص و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده و خای منقوطه زده جاناز و سجاده را گویند و باین معنی با شین نقطه دار نیز آمده ✽ تل زرلنج بفتح اول و کسر لام و زرلنج با زای هوز معلوم آتش و انگشت دان باشد ✽ تلخ بفتح اول و سکون لام و خای منقوطه زده معروف است که ضد شیرین باشد ✽ تمارخ بفتح اول و میم بالف کشیده و ضم رای مهمله و خای منقوطه زده بمعنی گیاه نیک آمده ✽ تنسخ بفتح اول و سکون نون و ضم سین سعفص و خای منقوطه زده بمعنی هر چیز آمده که بسیار نادر و کمیاب و بی مانند و بی مثل و در نهایت نفاست باشد و معرب آن تنسوق است ✽ تیخ بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و خای منقوطه زده هر چیز را گویند که سر آن تیز باشد ✽ تیر چرخ بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و کسر رای مهمله و چرخ با جیم پارسی معلوم چیزی باشد مانند تیر هوایی که از آهن سازند و درون آن را پر از باروت کرده آتش زنند و بجانب دشمن سر دهند و آن در هند و ستان اکثر متعارف است و بهندی بان گویند و نیز کنایه از کوکب عطارد است

چشمهٔ هفتم بحر چهارم از قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان مثناة فوقانی با دال مهمله

* تاند بفتح اول بالف کشیده و نون و دال ابجد زده مختصر توانست * تبد بکسر اول و موحدهٔ تحتانی و دال ابجد زده موی باشد بغایت نرم که از بن موی بز نشانه برآرند و از آن شال بافند * تبرزد بفتح اول و موحدهٔ تحتانی و سکون رای مهمله و فتح زای هوز و دال ابجد زده صمغی باشد در نهایت تلخی و آنرا بتازی صبر خوانند و نوعی از الکو هم هست در آذربایجان و چون دانهٔ آن بسیار سخت است بدان سبب تبرزد گویند و نمک سفید و شفاف را نیز کنند الادویات و قند سفید را نیز گویند و تبرزد بجهت آن گویند که صلب و سخت است و نرم و سست نیست بواسطهٔ آنکه احتیاج بشکستن دارد * تبند بفتح اول و موحدهٔ تحتانی و نون و دال ابجد زده بمعنی مکار و محیل آمده و مکر و حیله را نیز گویند * تبید بفتح اول و کسر بای پارسی بمثناة تحتانی رسیده و دال ابجد زده ماضی تبیدن است یعنی بیقراری نمود و لرزید و اضطراب کرد و از جای جست و ماضی کمی کردن هم دیده شد یعنی کمی کرد و معرب آن طپیدن باشد با طای ابجد * تخته بند بفتح اول و سکون خای منقوطه و فتح مثناة فوقانی و های ملفوظ زده و فتح موحدهٔ تحتانی و نون و دال ابجد زده پارچهٔ را گویند که چون کسی را دست بشکند یا از جا بدر رود تخته ها را بر آن نصب کنند و آن پارچه را بر آن تخته ها و دست شکسته بپیچند و محبوس و در بند افتاده را نیز گویند * تختهٔ سالخورد بفتح اول و سکون خای منقوطه و فتح مثناة فوقانی و کسر همزهٔ مبدله و سالخورد معلوم کنایه از حکایات کهنه باشد * تختهٔ محاسبان شد باضافت ای خاک برسر افشاند و گرد آلوده گردد * تخشید بفتح اول و سکون خای منقوطه و کسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و دال ابجد زده بمعنی بالا نشست آمده چه تخش بمعنی بالا و صدر مجلس هم آمده است * تخم جهود بضم اول و سکون خای منقوطه و کسر میم و فتح جیم و ضم های ملفوظ بواو رسیده و دال ابجد زده کنایه از پراکنده و پریشان بدیدن آمده * ترابد بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و فتح موحدهٔ تحتانی و سکون دال ابجد بمعنی تراود آمده که مشتق از تراویدن و تراوشی است یعنی تراوش میکند و می تراود چه در فارسی با بر او و برعکس تبدیل می یابند * تراود بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و فتح واو و دال ابجد زده مشتق از تراویدن و تراوش است یعنی آب و شراب و امثال آن تراوش میکند * تربد بضم اول و سکون رای مهمله و ضم موحدهٔ تحتانی و دال ابجد زده دوایی است معروف که اسهال آرد و باینمعنی بکسر اول و ثالث هم آمده است و چوب و نی میان خالی را نیز گفته اند و بکسر اول و موحدهٔ تحتانی نام شهریست * تربند بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح موحدهٔ تحتانی و نون و دال ابجد زده پارچهٔ باشد که آن را تر کنند و بر زخم شمشیر کارد و امثال آن بندند * ترفند بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح فا و نون و دال ابجد زده بمعنی تزویر و مکر و حیله و دروغ و محال و بیهوده آمده * ترک معربد بضم اول و سکون رای مهمله و کسر کاف و معربد معلوم کنایه از کوکب مریخ است * ترکند بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح کاف و نون و دال ابجد زده بمعنی تزویر و مکر و حیله و دروغ و بیهوده و محال آمده * ترمد بکسر اول و سکون رای مهمله و فتح میم و دال ابجد زده نام شهریست که سادات آنجا بالاتفاق صحیح النسب اند * تروند بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح واو و نون و دال ابجد زده بمعنی تزویر و مکر و حیله و دروغ و زرق و محال و بیهوده و طنز باشد و بمعنی میوهٔ نورس و نوباوه نیز آمده * ترید بفتح اول و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و سکون دال ابجد ریزه کردن نان باشد در میان آب گوشت و شیر و دوغ و غیره و آنرا بتازی ثرید گویند با ثای مثلثهٔ فوقانی * تشت بلند بفتح اول و سکون شین منقوطه و کسر مثناة فوقانی و بلند بفتح موحدهٔ تحتانی معلوم کنایه از آسمان است و کنایه از آفتاب نیز * تفنود بفتح اول و سکون فا و ضم

نون بواو رسیده و دال ابجد زده بمعنی استواری نفس است در مقام صرف بعثیتی که جزع و فزع برو غالب نشود
• تکند بفتح اول و کاف و نون و دال ابجد زده بمعنی آشیانهٔ مرغان آمده و جای مرغ خانگی را نیز گویند و بکسر اول
هم گفته اند • تنبل بفتح اول و سکون نون و ضم موحدهٔ تحتانی و دال ابجد زده بمعنی جسم کل است همچنانکه روان،
بد نفس کل است چه تن بمعنی جسم و روان بمعنی نفس و بد بمعنی همه و کل باشد و بفتح موحدهٔ تحتانی مستقبل خاموش
بردن و لرزیدن آمده بمعنی خاموش میکردد و میلرزد • تند بضم اول و نون و دال ابجد زده معروف است که مرادف تیز باشد
و بمعنی غول بیابان و دیوهم آمده و سرکوه را نیز گفته اند و بمعنی بلند و بلندی نیز دیده شده و بمعنی جنبان و جهنده و هر
چیز که از جای برجهد و بمعنی خشم و خشمناک و غضبناک و درشت و توانا و فربه هم آمده • تندید بضم اول و سکون نون
و کسر دال ابجد بمثناهٔ تحتانی رسیده و دال مهمله زده ماضی تندیدن و در خشم رفتن باشد بمعنی تندکردید و در خشم شد
و غنچه و برگ و شکوفه برآوردن درخت را نیز گویند چه هرگاه درخت شروع در برگ و شکوفه برآوردن کند گویند تندید
یعنی برگ و شکوفه برآورد • تندرخند بفتح اول و نون و دال ابجد زده و فتح را و خای منقوطه و نون و دال ابجد
زده این لغت از اتباع است بمعنی تار و مار که زیر و زبر شده و از هم پاشیده باشد و باین معنی بضم اول و خای
منقوطه نیز دیده شد • تننند بفتح اول و نون و نون ثانی و دال ابجد زده بمعنی مردم کامل آمده و عنکبوت را نیز
گفته اند • تنومند بفتح اول و ضم نون بواو مجهول رسیده و فتح میم و نون و دال ابجد زده بمعنی توانا و تندرست
و بلند بالا و عریض و صاحب قوت و فربه باشد و شاد و خرم دارند • تن را نیز گویند که تن پرور باشد • تود بضم
اول بواو مجهول و دال ابجد زده بمعنی توده و بالا ریخته شده آمده • و با واو معروف بمعنی توت آمده و آن میوه ایست
معروف • توزید بضم اول بواو مجهول رسیده و کسر زای هوز و مثناهٔ تحتانی و دال ابجد زده ماضی اندوختن
و کشیدن و ادا کردن باشد بمعنی اندوخت و کشید و ادا کرده • توفید بضم اول بواو مجهول رسیده و کسر فا بمثناهٔ
تحتانی رسیده و دال ابجد زده ماضی توفیدن است بمعنی صدا و شور و غوغا و فریاد مردم و وحوش در افتاد • تیربند
بکسر اول بمثناهٔ تحتانی رسیده و سکون رای مهمله و فتح موحدهٔ تحتانی و دال ابجد زده کمری که از چند رشتهٔ پشم
شتر برتافته ساخته باشد و آنرا شاطران در بالای قطرهٔ برمیان بندند و بریک سر آن زنگها و جلاجل و امثال آن
آویزند و زنگها را بدان بند کنند • تیغ عورشید بکسر اول بمثناهٔ تحتانی مجهول رسیده و کسر غین منقوطه و عورشید
معلوم کنایه از طلوع آفتاب و خطوط شعاعی اوست

چشمهٔ هشتم از چهارم از قلزم اول ازین کتاب هفت قلزم در بیان مثناهٔ فوقانی با رای مهمله

• تابه زر بفتح اول بالف کشیده و فتح موحدهٔ تحتانی و کسر همزهٔ مبدله و فتح زای هوز و را زده کنایه از آفتاب
عالمتاب است • تاتار بفتح اول بالف کشیده و مثناهٔ فوقانی بالف کشیده و رای مهمله زده نام ولایتی است که مشک
خوب از آنجا آورند و ترکان آنجا را نیز گویند • تاجدار اول بالف کشیده و سکون جیم و دال ابجد بالف کشیده
و رای مهمله زده کنایه از پادشاه و نگاهدارنده و محافظت کنند تاج را نیز گویند • تاجور بفتح اول بالف کشیده
و سکون جیم و فتح واو و رای مهمله زده بمعنی پادشاه و صاحب تاج آمده • تار بفتح اول بالف کشیده و سکون رای مهمله
تار موی و تار ابریشم و تار ساز و امثال آن باشد و بمعنی تانه باشد کمان که نقیض پود است و بمعنی ریزه و پاره هم آمده
چه تارتار بمعنی ریزه ریزه و پاره پاره است و بمعنی تیره و تاریک نیز آمده • و بمعنی فرق سر و تارک سر و میان سر
هم دیده شده و تام درختی است در هند و ستان شبیه بدرخت خرما آب آن را حاصل کنند که نشئهٔ
شراب دهد • تارتار مرد و مثناهٔ فوقانی بالف کشیده و مرد و رای مهمله زده بمعنی ذره ذره و ریزه ریزه

و باره باره آمده * تاروتور بفتح اول بالف کشیده و سکون رای مهمله وفتح راو وضم مثناة فوقانی
بواو مجهول رسیده و رای مهمله زده بمعنی بسیار تیره و تاریک آمده و ذره ذره و ریزه ریزه را نیز گویند
* تارومار بفتح اول بالف کشیده و سکون رای مهمله وفتح واو و میم بالف کشیده و رای مهمله زده این لغت
از اتباع است چون تال و مال و ترت و مرت و بمعنی بسیار پریشان و ریزه ریزه شده و درهم پاشیده و پراکنده
باشد و بمعنی نابود و ناچیز گردیده هم دیده شد * تاتنه جگر بفتح اول بالف کشیده و سکون تا و فتح مثناة فوقانی
و های مدوره زده و کسر جیم و فتح کاف پارسی و رای مهمله زده کنایه از عاشق آمده و کسی را نیز گویند که
علت دق داشته باشد * تازه کیاشیر بفتح اول بالف کشیده و فتح زای هوز و های مدوره زده و کسر کاف پارسی
و مثناة تحتانی بالف کشیده و کسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله زده بمعنی شیر گیاه تازه آمده
* تالار بفتح اول بالف کشیده و لام بالف کشیده و رای مهمله زده تخته یا خانه باشد که بر بالای چهار ستون
یا بیشتر از چوب و تخته سازند * تالسفیر بفتح اول بالف کشیده و کسر لام و سکون سین مهمله و کسر فاف بمثناة
تحتانی رسیده و رای مهمله زده بیونانی تخم تره تیزک و تخم سپند را نیز گویند که آن حرمل فارسی باشد * تالیسر
بفتح اول بالف کشیده و کسر لون بمثناة تحتانی رسیده و فتح سین مهمله و رای قرشت زده نام شهری است در هندوستان
* تاور بفتح اول بالف کشیده و فتح واو و رای مهمله زده بمعنی عرض آمده که در مقابل جوهر است * تبار
بفتح اول و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی خیل خانه و خویشاوندان و دودمان و قرابتان
آمده و بمعنی اصل و نژاد هم دیده شد و در تازی بمعنی هلاک آمده * تباشیر بفتح اول و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده
و کسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله زده دوائی است سفید رنگ مانند استخوان سوخته و آنرا
از درون نی هندی بر می آورند و در دواها بکار برند اگر قدری از آن در کوزهٔ آب اندازند تشنگی را فرونشاند
و در هر چیز بطریق کنایه بیان کنند مراد سفیدی آنچیز است مثل تباشیر صبح که از آن روشنی اول صبح مراد باشد
و معرب آن طباشیر است * تبر بکسر اول و سکون موحدهٔ تحتانی و رای مهمله نام مرضی است و در تازی طلا را گویند
و بفتحتین آلتی باشد از فولاد که بدان چوب از درخت بشکنند * تبند بفتح اول و موحدهٔ تحتانی و سکون نون و فتح
دال ابجد و رای مهمله زده بمعنی چوبی آمده که آن را در پس در اندازند تا در محکم شود * تبیر بفتح اول
و کسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله زده بمعنی خانه و جائی آمده که سرگین و پلیدیها در آن
ریزند و بمعنی طبل و نقاره و کوس و دهل نیز آمده * تتار بفتح اول و مثناة فوقانی بالف کشیده و رای مهمله زده
بمعنی تاتار آمده است و آن ولایتی است از ترکان که مشک خوب از انجا آورند و ترکان آنجا را نیز تتار خوانند
* تتر بفتح اول و مثناة فوقانی و رای مهمله زده بمعنی تتار است و آن ولایتی است مشک خیز و منسوب بانجا را تتری
گویند * تجار بفتح اول و جیم بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی کره اسبی آمده که هنوز زین نکرده باشند و بلغت
ژند و پاژند بمعنی رونده آمده * تجر بفتح اول و جیم و رای مهمله زده بمعنی خانهٔ زمستانی آمده که در آن تنور و بخاری
باشد و بزبان زند و پازند بمعنی مخزن و گنجینه آمده * تخت اردشیر بفتح اول و سکون خای منقوطه و کسر مثناة فوقانی
و اردشیر بفتح همزه و سکون رای مهمله معلوم نام نوائی است از موسیقی * تخمار بضم اول و سکون خای منقوطه
و میم بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی تیری آمده که پیکان نداشته باشد و بجای پیکان گرهی داشته باشد
* تخوار بضم اول و فتح خای منقوطه و واو معدوله و الف کشیده و رای مهمله زده نام پادشاه دهستان است
که از مبارزان لشکر کیخسرو بوده * تخته سپار بفتح اول و سکون خای منقوطه و فتح مثناة فوقانی و های مدوره

زده وضم سین مهمله وبای پارسی با لف کشیده وراى مهمله زده بمعنی تحفه آمده که بر سر آن آهن باشد
واران زمین را پاره کنند و ذرها کنند یا بجای مبار شیار بکسر شین منقوطه ومثناة تحتانی بالف کشیده بنظر آمده
تلر روزبان بر بفتح اول وذال منقوطه وسکون رای مهمله وکسر واو و زربن بر معلوم کنایه از آتش و آفتاب
عالمتاب است • تر بفتح اول وسکون رای مهمله کنایه از مردم ملوث ومرد از وناسق آمده وشخصی را نیز گویند
که در قمار منازعت کند تا آنچه باخته باشد پس گیرد و نیز کنایه از شخصی است که باندک چیزی از جای در آید
ولقیض عشک باشد ونام مرغی است کوچک وکم سکون وخوش آواز که بتازی صعوه خوانند وباین معنی در فرهنگی
بازای نقطه دار هم دیده شد • ترازوی زر بفتح اول ورای مهمله بالف کشیده وضم زای هوز لواو رسیده وکسر
مثناة تحتانی وفتح زای هوز ورای مهمله زده کنایه از آفتاب عالمتاب است • ترخر بفتح اول وسکون رای مهمله
وفتح خای منقوطه ورای مهمله ثانی زده نوعی از بلاران باشد که تربه صحرائی است وتخم آنرا بیونانی قردمانا
وقرطمانا گویند • ترمشیر بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح میم وکسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده ورای
مهمله زده نام داروئی است از اجزای اکسیر وگیاه ترک اشعر بضم اول وسکون رای مهمله وکسر کاف وفتح همزه
وسکون شین منقوطه وفتح قاف ورای مهمله زده کنایه از مریخ آمده • ترنج زر بضم اول ورای مهمله وسکون
نون وفتح دال ابجد ورای مهمله زده کنایه از آفتاب عالمتاب است • ترلد بفتح اول ورای مهمله وسکون نون
وفتح دال ابجد ورای مهمله زده مرغکیست کم پرواز وکوچک ومتحرک وخوانند که او را بتازی صعوه خوانند
وبعضی گفته اند که نوعی از وطواط است که بتازی وضع گویند وصاحب برهان بعلت را بر وزن سندل بمعنی
آورده • تره شیر بفتح اول ورای مهمله وهای ملفوظ زده وکسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده ورای مهمله
زده تره باشد شبیه تره خون لیکن بغایت تلخ است • تریز بفتح اول وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده وزای
مهمله زده بمعنی ترسانند آمده که بتازی تف ترشوانند • تریاک اکبر بکسر اول وسکون رای مهمله ومثناة
تحتانی بالف کشیده وکسر کاف واکبر معلوم بمعنی پازهر آمده که معشوق عاشق دهد • ترلد بفتح اول ورای
منقوطه وسکون نون وفتح دال ابجد ورای مهمله زده بمعنی مرغکی آمده که بتازی صعوه
خوانند • تسخر بفتح اول وسکون سین مهمله وفتح خای منقوطه ورای مهمله زده بمعنی تمسخر ومسخرگی آمده
بعضی برآنند که عربی است ودر فرهنگی بدین معنی آمده که فارسیان این لفظ را در معنی تمسخر استعمال کرده اند
• تشتدار بفتح اول وسکون شین منقوطه ومثناة فوقانی ودال ابجد بالف کشیده ورای مهمله زده آفتابچی را گویند یعنی
شخصی که طشت وآفتابه از نگاهدارد وپاکیزه سازد • تشتر بفتح اول وسکون شین منقوطه وفتح مثناة فوقانی ورای مهمله زده
نام میکائیل علیه السلام است • تشت زر بفتح اول وسکون شین منقوطه وکسر مثناة فوقانی وفتح زای هوز ورای مهمله زده
کنایه از آفتاب عالمتاب است • تشمیر بفتح اول وسکون شین منقوطه وکسر میم بمثناة تحتانی رسیده وسکون رای
مهمله دوائی است که آنرا بسفایج خوانند وباین معنی با تای فوقانی ما بین شین منقوطه ومیم هم دیده شد که تشتمیر
باشد • تشنه جگر بفتح اول وسکون شین منقوطه وفتح نون وهای ملفوظ زده وجگر با کسر جیم وکاف پارسی
معلوم کنایه از اشتیاق آمده • تغار بفتح اول وغین منقوطه بالف کشیده ورای مهمله زده بمعنی طشت چوبی
وگلی آمده وبمعنی خوردن وآذوقه ورواتب هم دیده شد وبمعنی پیمانه هم هست وتغاره بر وزن شراره هم
می گویند • تعلیم کر بفتح اول وسکون عین سعفص وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده ومیم زده وفتح کاف ورای
مهمله زده بمعنی استاد ومعلم آمده که کل الی الادات • تفته جگر بفتح اول وسکون فا وفتح مثناة فوقانی وهای ملفوظ زده

وکسر جیم وفتح کاف و رای مهمله زده کنایه از عاشق آمده و نیز کسی را گویند که علت دق داشته باشد

• تکور بفتح اول وضم ثانی بواو رسیده و سکون رای مهمله بمعنی گل آمده که بتازی طین خوانند • تکمار بضم اول وسکون کاف ومیم بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی تیری آمده که پیکان ندارد و بجای پیکان گره داشته باشد وآنرا در هندی تکا خوانند • تکمر بضم اول وسکون کاف وفتح میم و رای مهمله زده مخفف تکمار است وآن تیری باشد که بجای پیکان گره از چوب یا از استخوان دارد • تکاور بفتح اول وکاف پارسی بالف کشیده وفتح واو و رای مهمله زده بمعنی اسب وشتر چالاک وتند وتیز رو آمده • تلیبار بفتح اول وکسر لام بمثناة تحتانی مجهول رسیده وموحده تحتانی بالف کشیده و رای مهمله زده خانه را گویند که از جهت کرم پیله نگاهداشتن چوب بندی کنند تا پیله حاصل شود • تلوار بفتح اول وکسر لام بمثناة تحتانی مجهول رسیده و واو بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی تلیبار است وآن خانه باشد که در آن کرم ابریشم نگاهدارند • تمر بفتح اول وسکون ثانی و رای مهمله زده نام علتی است که بعضی از مردم را در سن چهل سالگی در چشم بهم میرسد و چشم تاریکی می کند و بینائی نقصان می پذیرد وچون از سن پنجاه تجاوز نماید آن علت بخودی خود برطرف شود وبکسر اول نیز باین معنی بنظر آمده و بتازی غرما را گویند وبضم ثانی بزبان ترکی آهن را گویند وبکسر اول وثانی بزبان علمی هند بمعنی تاریکی باشد که در مقابل روشنی است • تمثال کر بکسر اول وسکون میم و مثلثه فوقانی بالف کشیده وسکون لام وفتح کاف پارسی و رای مهمله زده بمعنی صورت گر ونقاش آمده • تنافور بفتح اول و نون بالف کشیده وضم فا بواو رسیده و رای مهمله زده معلاری از کنابان باشد در شریعت زردشت • تناور بفتح اول ونون بالف کشیده وفتح واو و رای مهمله زده بمعنی شخص تنومند وقوی جثه وفربه آمده واصل این تنه آور است الف را از برای امتزاج ترکیب • تنبور بفتح اول وسکون نون وضم موحده تحتانی بواو رسیده و رای مهمله زده سازی است مشهور و معرب آن طنبور است • تندبور بضم اول وسکون نون و دال ابجد وضم موحده تحتانی بواو مجهول رسیده و رای مهمله زده بمعنی جستن وبرجستن آمده و باین معنی بجای بای ابجد مثناة تحتانی هم دیده شده • تندبار بضم اول وسکون نون و دال مهمله وموحده تحتانی بالف کشیده و رای مهمله زده مرد بیات را گویند مانند شیر و پلنگ و مار و عقرب و زنبور و مورچه وامثال آن و هر جانوری که جانور دیگر را بخورد • تندر بضم اول وسکون نون وفتح دال ابجد و رای مهمله زده بمعنی غرنده آمده عموما و رعد را گویند خصوصا و بضم ثالث هم آمده است و بمعنی بلبل نیز دیده شده که بتازی عندلیب خوانند • تندور بضم اول وسکون نون وضم دال ابجد بواو مجهول رسیده و رای مهمله زده بمعنی رعد آمده و بجای ضم دال ابجد فتح نیز دیده شده و بلبل را نیز گویند که عرب عندلیب خوانند • تندیر بضم اول وسکون نون و دال ابجد وضم مثناة تحتانی بواو رسیده و رای مهمله زده بمعنی جستن و برجستن آمده • تنقطار بضم اول وسکون نون وفتح قاف وطای حطی بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی شمع باریک و بلند آمده که از سر شب تا صبح بسوزد و پاسبانان را نیز گویند و بجای فتح کاف ضم و کسر نیز دیده شده • تنکار بفتح اول وسکون نون وکاف پارسی بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی داروی آمده که طلا و نقره ومس و برنج وامثال آن را بدان پیوند کنند وآن معدنی و مصنوعی هر دو میباشد معدنی از جمله بر می آید مانند برف و یخ و مصنوعی آن است که یک جزو نمک را با یک جزو قلیا وسه جزو بوره در دیک ریزند و شیر گاومیش آن مقدار که اجزا را بپوشاند در دیک کنند وچندان بجوشانند که سخت شود وآنرا بعربی ملح الصناعه خوانند وبعضی برانند که آب در دریاد رموضعی جمع شود وچون به بندد تنکار شود کذا فی طب حقایق الاشیاء • تنکبار بفتح اول وسکون نون وکاف پارسی وموحده

تحتانی بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی شخصی آمده که همه کس را پیش خود راه ندهد و مردم از دا و بد شواری
راه یابند و چیزی را نیز گویند که بدشواری آید و بغایت عزیز الوجود باشد و تامیست از نامهای باریتعالی جل شانه
و باصطلاح سالکان حضرت باریتعالی است باعتبار وحدت حقیقی که اینجا هیچ چیز نیست او را طریق وجود
و نه از راه تعقل ٭ تنکسار بفتح اول و سکون نون و کاف پارسی و سین مهمله بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی نسخ
آمده و نسخ در لغت بمعنی نقصان عقل و قسا فزای و جهل و ضعف است و باصطلاح اهل تناسخ آن است که چیزی
را در مرتبه تنزل واقع شود چنانکه روح انسانی بصورت حیوان دیگر جلوه نماید و آنرا بکلی از و بصورت نبات چمن
پیرا شود ٭ تنگ شکر بفتح اول و سکون نون و کسر کاف پارسی و فتح شین منقوطه و کاف و رای مهمله زده کنایه از دهان
معشوق آمده ٭ تنور بفتح اول و ضم نون بواو رسیده و رای مهمله زده معلوم و بمعنی آمده و این لغت مشترک است
در عربی و پارسی و ترکی ٭ توتیای اکبر بضم اول بواو رسیده و کسر مثناة فوقانی و مثناة تحتانی بالف کشیده و کسر باء حطی
و اکبر معلوم نوعی از ملد است که بعربی شنج گویند ٭ تور بضم اول بواو رسیده و رای مهمله زده نام
پسر فریدون است که تورج باشد و ولایت توران منسوب باوست چنانکه ایران بایرج و نام دختر ایرج هم هست
که زن منوچهر باشد و بمعنی اندک و قلیل هم آمده و بمعنی مهمانی و ضیافت هم دیده شد و معشوق هرجایی را
نیز گویند و بمعنی وحشت و رمیدن و تولیدن یعنی بطرفی رفتن و دور شدن هم آمده و بمعنی تجسس نمودن و تفحص
نمودن هم از تتار کلیشه و ترلید را نیز نامند که تفیض تاجیک است و بمعنی دلاور و پهلوان و بهادر هم هست و ولایت
توران را هم نامیده اند و نیز گیاهی است ترش مزه که آنرا در آشها کنند و بفتح اول و ثانی مرمیرم شکی را نامند
چه در پارسی موحدة تحتانی بواو و فرشکس تبدیل می یابد ٭ توزمار بضم اول بواو رسیده و میم بالف کشیده
و رای مهمله زده معروف است که در گردن سگان اندازند اصل این طومار بود و بعضی برانند که طومار معرب
تومار است ٭ تیر بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله زده بیست و شش معنی دارد اول معروف است که بتازی
سهم خوانند دوم گلوله توپ و تفنگ و امثال آن سیوم نام ستاره عطارد است و او را دبیر فلک خوانند و گویند
که مربی علما و قضات و مشایخ و ارباب قلم اوست چهارم نام ماه چهارم است از سالهای شمسی و آن مدت بودن آفتاب است
در برج سرطان پنجم تیره و تاریک را گویند ششم بمعنی پا نیز و خزان آمده هفتم سهم را و بیابان را گویند هشتم مرد و
چیز را نامند که در جمله و ترکیب و صفات دیگر با هم برابر باشند نهم هر چیز که از انواع و اجناس نمود بهتر باشد
دهم بمعنی رشته و فوتی آمده یازدهم بمعنی کرباس دیده شد دوازدهم تریز جامه را گویند سیزدهم بمعنی موری آمده
و آن نوعی از پارچه مقید است چهاردهم نوعی از مار است پانزدهم بمعنی صاعقه و طوفان آمده شانزدهم بمعنی تاب و طاقت
و مروت را نام آمده زیرا چه تیر سبب امان است و آن چنان باشد که چون پادشاه شهری را فتح کند و غارت آرد و در آن شهر
اگر بزرگی یا شخصی ساکن باشد چون خواهند که خانه او را آفت نرسد یک تیر از کیش خود بدست او دهند تا و آن تیر را گرفته
بر در خانه خود ایستاده باشد چون اصحاب پادشاه آن تیر را به بینند در آن خانه آفت نرسانند و غارت ننمایند سعدی گوید
چو تیر تو دارد به تیرش مزن ٭ هفدهم گل نرگس را گویند و آن معروف است هیژدهم نام جنسی از مرغ باشد
شبیه بماده طاوس که اهل مغرب آنرا شفنین خوانند و بالفتح بکسر اول و ضم ثانی هم آمده نوزدهم شکوفه خرما را
گویند که بتازی طلع خوانند بیستم هر چوب راست را گویند مهچو تیری که در میان کشتی نصب کنند و بادبان از آن
آویزند و تیری که خانه از آن پوشند و چوبی که خمیر نان را بدان تنک سازند و تیری که قنادیان شیره بقوام
آورده را بدان بزنند و لت کنند و تیر تیغاج و تیر گز و امثال آن و تیر غضاری و چوبی که مرد و پله آن از آن ترازو آویخته باشد

بیست و یکم بمعنی تنگ است که در برابر کشاده باشد و بتازی ضیق خوانند بیست و دوم بمعنی قسمت و نصیب و حظ
و حصه و بهره آمده بیست و سوم نام فرشته ایست که بر ستوران موکل است و تدبیر و مصالحی که در روز تیر ماه
واقع شود بار تعلق دارد بیست و چهارم شش و شب و قدر آمده بیست و پنجم بمعنی شوکت و عظمت و قدر و مرتبه آمده
بیست و ششم نام روز سیزدهم است از هر ماه شمسی نیک است درین روز دعا کردن و حاجت خواستن و روز عید
فارسیان هم هست بنا بر قاعدهٔ کلیه ایشان که چون نام روز با نام ماه موافق آید آن روز را عید گیرند
و جشن سازند و بعضی گویند که چون درین روز میان افراسیاب که بر بلاد ایران مستولی شده بود و منوچهر
در قلعهٔ ترکستان متحصن گردیده بود باین شرط صلح شد که یک کس از لشکر منوچهر بهمه نیروی خویش تیر
بیندازد هر جا که آن تیر بیفتد آنجا سرحد باشد گویند آرش تیرانداز انداخت آن تیر بکنار آب آمون آمد و آنجا سرحد
شد و فارسیان از نکبت و هلاکت و ظلم و تاخت و تاراج افراسیاب نجات یافتند بنا برین درین روز ازین ماه جشن کنند
و عید سازند و این روز را مانند مهرگان و نوروز مبارک دانند و این روز را تیرگان و جشن این روز را
جشن تیرگان خوانند * تیر سحر بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و کسر رای مهمله و فتح سین مهمله و فتح حای حطی
و رای قرشت زده کنایه از آه سحر است که از روی سوز و درد بنا شد و کنایه از روشنی صبح کاذب هم آمده
* تیرباران سحر بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و کسر رای مهمله و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و رای مهمله بالف
کشیده و کسر نون و سحر معلوم کنایه از آه پیاپی باشد * تیزویر بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون زای هوز
و کسر واو و مثناة تحتانی رسیده و رای مهمله زده بمعنی تیزهوش آمده چه ویر بمعنی هوش هم آمده است و بمعنی بسیار
تیز و حد او تند تیزی نیز دیده شد * تیغ ابر بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون غین منقوطه و دار
معلوم بمعنی دارندهٔ تیغ و امرای آمده و نیز بمعنی تابدار و روشن * تیغ سحر بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده
و کسر غین منقوطه و سحر معلوم کنایه از آه سحری و ستم دیدگان و مظلومان است و کنایه از روشنائی صبح کاذب
و صبح صادق هم آمده و دعاهای صبح گاهی را نیز گویند * تیمار بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و میم بالف کشیده
و رای مهمله زده بمعنی خدمت و غم خواری و محافظت کردن کسی را که بیمار بود و یا ببلائی گرفتار شده باشد
و بمعنی فکر و اندیشه کردن و غم خوردن و محافظت نمودن و نگاه داشتن هم دیده شده و آن را تیماره بازیادتی ها
نیز خوانند * تیمسار بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون میم و سین مهمله بالف کشیده و رای مهمله
زده کلمه ایست که آن را بعربی حضرت گویند * تیور بفتح اول و ضم مثناة تحتانی بواو رسیده و رای مهمله زده
مرغی است شبیه بماده طاوس و بتازی شفنین خوانند و شفانین هم دیده شد

چشمهٔ نهم از بحر چهارم از قلزم اول از کتاب هفت قلزم در بیان مثناة فوقانی با زای تازی و پارسی

* تازا اول بالف کشیده و سکون زای هوز بمعنی فرومایه آمده که بتازی سفله گویند و بمعنی معشوق و محبوب نیز
آمده و بمعنی تاختن و تازنده و امر آن هم هست و پسر امرد را گویند که پیوسته با ناصقان صحبت دارد و سگ تازی
را نیز گفته اند * تاژ بفتح اول بالف کشیده و سکون زای پارسی بمعنی خانه کرباس آمده که خیمه باشد و بمعنی
لطیف و نازک هم دیده شد * تازباز بفتح اول بالف کشیده و سکون زای هوز و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و زای
هوز زده بمعنی مغلم و غلام باره آمده * تحرمز بفتح اول و حای حطی و سکون رای مهمله و ضم میم و زای هوز زده
بمعنی حرامزادگی کردن و این موضوع فارسیان است مشتق از حرام زاده * تخمیز بفتح اول و سکون خای منقوطه
و میم و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله زده بمعنی خاکینه آمده و قیمه را گویند که در وقت بریان کردن

تخم بر آن ریزند و بر هم زنند تا همه یکی شود و با نان خورند و سنبوسه از آن سازند توت باده دمد و بمعنی زراعت و محل
زراعت نیز آمده ● تراز بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و زای هوز زده نام شهریست در ترکستان که منسوبست بخوبان
و معرب آن طراز آمده و بمعنی درخت صنوبر هم دیده شد و زشتهٔ ریسمان خام را نیز گویند ● ترزبضم
اول و رای مهمله ساکن و ضم موحدهٔ تحتانی و زای هوز زده بمعنی ترنب آمده و بفتح اول مثل تراله و بادرنگ
و خیار را گویند ● ترکتاز بضم اول و سکون رای مهمله و کاف و مثناة فوقانی بالف کشیده و زای هوز زده
بمعنی تاخت ترکانه آمده و نیز ترک تاز نیز و ترک و ابتاز و بمعنی غارت و یغما هم دیده شد ● تریز بکسر
اول و رای مهمله بمثناة تحتانی مجهول رسیده و زای هوز زده بمعنی شاخ جامه و تیما آمده و آن در مثلث
باشد در طرف جامه و بال پر مرغان را نیز گفته اند ● تز بفتح اول و سکون زای هوز نام مرضی است خروش آواز
و کم سکون و بیشتر در گلستانها می باشد و آنرا بتازی صعوه گویند و برگ نوبر آمده از درخت را هم گفته اند
و بمعنی دندان کلید نیز آمده و کل و کچل را هم گفته اند یعنی سری که در آن موی نباشد و زخم و اماس زخم در آن باشد
● تژ بکسر اول و سکون زای پارسی مرغکی را گویند خوش آواز و کم سکون و بیشتر در گلستانها می باشد و آنرا
بتازی صعوه گویند و گیاه نو رسیده را گویند و برگ درخت نوبر آمده را نیز گویند و در فرهنگی بجای کسر اول
فتح هم دیده شد ● تغوز بفتح اول و ضم غا بواو رسیده و سکون زای هوز بمعنی گل آمده که بتازی طین گویند ● تکژ
بفتح اول و کاف و سکون زای پارسی بمعنی استخوان تخم انگور آمده و بضم کاف و کسر هم درست است ● تکیز بفتح
اول و کسر کاف بمثناة تحتانی رسیده و زای هوز زده بمعنی تخم استخوان انگور آمده ● تکتاز بفتح اول و سکون کاف
پارسی و مثناة فوقانی بالف کشیده و زای هوز زده بمعنی دویدن و جستجو کردن و تک و پو آمده ● تموز بفتح اول
و ضم میم بواو مجهول رسیده و زای هوز زده گرمای سخت باشد و مدت ماندن آفتاب در برج سرطان و نام
ماه اول تابستان و ماه دهم از سال رومیان ● تموز بفتح اول و سکون میم و ضم فا بواو رسیده و زای هوز زده بمعنی پیرامون دهان
و منقار مرغان آمده ● تنگ بیز بفتح اول و سکون نون و کاف پارسی و کسر موحدهٔ تحتانی مجهول بمثناة تحتانی رسیده و زای
هوز زده بمعنی ترشی پالا آمده و آن ظرفی است حلوایی آنرا که مانند کفگیر سوراخها دارد و بدان چیزها صاف کنند
و غربالی را نیز گویند که آنرا از موی دم اسب در غایت تنگ چشمی ببافند و چیزهایی را که خواهند که بسیار
نرم و نازک شود بدان بیزند و نیروزن سبک خمیز هم آمده ● تنکز بفتح اول و سکون نون و کسر کاف پارسی و زای هوز
زده نام درختی است که خارهای تیز دارد و گل آن مانند گل کامی می شود و آتش هیزمش تند و تیز بوده ● تنوز
بفتح اول و ضم نون بواو مجهول رسیده و زای هوز زده بمعنی چاک و شکاف آمده و بضم اول و فتح واو بمعنی خویشاوندان
زن دیده شد ● توریز بضم اول بواو رسیده و سکون رای مهمله و کسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده
و زای هوز زده بمعنی نفقه کردن مال باسانی در امور حسنهٔ جمیله و آنرا بعربی کفاف خوانند ● توز بضم اول
بواو رسیده و زای هوز زده بمعنی جمع کننده و کشنده و برآورنده و حاصل کننده آمده و بمعنی کشیدن و انداختن
و اندوختن و چیدن هم هست و امر بکشیدن و ادا نمودن و حاصل کردن و اندوختن باشد یعنی بکش و ادا کن
و حاصل نما و جمع کن و برآور و نام شهری است نزدیک باهواز و آن شهر در عهد قباد آباد بود حالا ویران است
و بعضی گویند نام شهری بوده نزدیک بکوفه اکنون خراب است و بمعنی تاخت و تاراج هم آمده و پوست درختی است
که بر کمان و زین اسب و امثال اینها پیچند و در بعضی فرهنگی بواو مجهول هم آمده ● توتیز بضم اول بواو رسیده و کسر نون بمثناة
تحتانی رسیده و زای هوز زده بمعنی بلبل خطائی آمده ● توژ بضم اول بواو رسیده و زای پارسی زده پوست درختی است که بر کمان

وزین اسب و مانند آن بچسپند و معرب آن تورج است و تورج بسر لوین را هم می گفته اند ٭ تیریز بکسر اول بمثناة تحتانی
مجهول رسیده و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده زای هوز زده مسان تر بز یرامن است ٭ تیز بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده
وزای هوز زده بادی که از راه پایین بر آید و بمثناة تحتانی مجهول تیشه کند آمده و بترکی بمعنی تعجیل و شتاب و زود است
٭ تیزمغز بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون زای هوز و فتح میم و غین منقوطه و زای هوز زده کنایه از
مردم تند و تیز است که زود ارجای در آیند و کنایه از مرد دانا هم دیده شده ٭ تیزی باشر بکسر اول بمثناة
تحتانی مجهول رسیده و کسر زای هوز بیای حطی رسیده و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و فتح شای منقوطه و رای
مهمله و زای هوز زده نام پردهٔ ایست از موسیقی ٭ تیکرز بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و ضم کاف بواو
رسیده و زای هوز زده کشک و قروت را گویند ٭ تیواز بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و واو بالف کشیده و
زای هوز زده بمعنی اکتساب از راه ناپسندیده آمده

جشنهٔ دهم بحر چهارم قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان مثناة فوقانی با سین مهمله

تاج خروس بفتح اول بالف کشیده و کسر جیم و فتح خای منقوطه و ضم رای مهمله بواو مجهول رسیده و سین
سعفص زده گلی است سرخ و آنرا الالک نیز گویند و بعضی بستان افروز را گفته اند و در زنجیه آمده که آن را
بتازی عرف گویند و نیز گوشت پارهٔ لعل که بر سر خروس برد ٭ تاراس بفتح اول بالف کشیده و رای مهمله بالف کشیده
و سین مهمله زده بمعنی تابع و زیر دست خورد ساختن و رام کردن انسان و حیوان دیگر باشد ٭ تاس بفتح
اول بالف کشیده و سکون سین مهمله بمعنی اضطراب و تلواسه و بی طاقتی و میل بچیزها باشد و زنان آبستن را
این حال بیشتر دست دهد ٭ تخس بفتح اول و خای منقوطه و سین مهمله ساکن تافتن دل باشد از غم و الم و این
معنی در برهان بجای مثناة فوقانی موحدهٔ تحتانی نیز آورده و بجای سکون خای منقوطه فتحه ٭ ترس بفتح اول
و سکون رای مهمله و سین سعفص بمعنی خوف و بیم آمده و بضمتین بمعنی زمین سخت آمده و بضم اول و سکون ثانی
بمعنی محکم و سخت دیده شد و در تازی سپر را گویند که ترکان قلقان خوانند و بمعنی زمین سخت بفتح اول و ضم ثانی
هم دیده شد ٭ ترفاس بضم اول و سکون رای مهمله و فا بالف کشیده و سین مهمله زده نوعی از کماة است و آنرا
هکل نیز گویند و آن رستنی باشد که از زیر شخها و جاهای نمناک روید ٭ ترمس بفتح اول و سکون رای مهمله
و ضم میم و سکون سین سعفص نام گیاهی است ترش مزه که در آشها کنند و باقلای مصری و باقلای شامی
را نیز گفته اند گرم و خشک است در اول و دوم اگر قدری از آن بجوشانند و آب آنرا بعسل بخورند کرمهای
بزرگ و کوچکی که در معده است بیرون آورد و اگر ترمس سوده برناف بچه خورد نهند همین عمل کند و
برص و بهق را نیز نافع است و در فرهنگی بجای فتح اول ضم نیز دیده شد ٭ ترناس بفتح اول و سکون رای
مهمله و نون بالف کشیده و سین سعفص زده صدا و آوازی باشد که بوقت تیر انداختن از چلهٔ کمان برآید
٭ تس بضم اول و سکون سین سعفص بمعنی آب دهن بجانب کسی انداختن و بادی که از راه پایین بی صدا رها شود
و بفتح اول بمعنی سیلی و طپانچه آمده ٭ تفلیس بکسر اول و سکون فا و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده و سین سعفص زده
نام شهری است که آب ارس از کنارهٔ آن میگذرد ٭ تکس بفتح اول و کاف و سین مهمله زده بمعنی تکژ است که تخم
و دانهٔ انگور باشد ٭ تلاس بفتح اول و لام بالف کشیده و سین سعفص زده نام شهری است در ترکستان ٭ تندیس
بفتح اول و سکون نون و کسر دال ابجد بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سین سعفص زده بمعنی تن مانند است چه دیس
بمعنی مانند باشد و بمعنی صورت و تمثال و جثه و قالب و کالبد و پیکر نیز آمده اعم از انسان و حیوان دیگر ٭ تنکس

بفتح اول وسکون نون وکسر کاف پارسی وسین سعفص زده بمعنی تنگز است که درخت پرخار باشد وگل آن مانند گل کاسنی میشود در آتش فیزمش تند وتیز بود ٭ تنزکاس بفتح اول وضم نون بواو رسیده ومثناة فوقانی بالف کشیده وسین سعفص زده بمعنی صاحب قلم وعمل آمده ٭ تهمورس بفتح اول وسکون های هوز وضم میم بواو رسیده وفتح رای مهمله وسین سعفص زده بمعنی نفس ناطقه فلکی آمده ونام پادشاهی است که او را طهمورس دیوبند میخوانند ٭ تیماس بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده ومیم بالف کشیده وسین سعفص زده بیشه ونیستان وجنگل را گویند ومتازمی اجم خوانند

چشمهٔ یازدهم بحر چهارم قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان مثناة فوقانی با شین منقوطه

٭ تابش بفتح اول بالف کشیده وکسر موحدهٔ تحتانی وشین منقوطه زده بمعنی فروغ آفتاب وماه وشمع وپرتو آتش آمده ودر مؤید الفضلا گفته که بمعنی گرمی آفتاب نیز می آید چنانکه گویی امروز تابش آفتاب سخت است وترکیب تقاضا میکند که بجمیع معانی تاب مستعمل باشد زیرا که این لفظ مرکب است از تاب وشین مصدری ٭ تازش بفتح اول بالف کشیده وکسر زای هوز وسکون شین منقوطه بمعنی تک وپوی کردن وتاختن وتطره زدن آمده ٭ تاج تاش بفتح اول بالف کشیده وسکون جیم ومثناة فوقانی بالف کشیده وشین منقوطه زده بمعنی خداوند تاج آمده ٭ تاش بفتح اول بالف کشیده وشین منقوطه زده بمعنی خداوند وصاحب وبا رعانه وشریک وانباز آمده ودر فرهنگی بمعنی غلام وبنده هم دیده شده واین لفظ از ادات شرکت است که در آخرها می آورند مثل خواجه تاش وخیلتاش وامثال آن وترکان سنگ را گویند ونیز گلی باشد که برزوی واندام مردم پیدا آید وآن را عوام ماه گرفت خوانند ٭ تالش بفتح اول بالف کشیده وکسر لام وشین منقوطه زده قومی است از مردم گیلان ٭ تابوش بفتح اول بالف کشیده وضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده وکسر نون وشین منقوطه زده نام دختر قیصر روم ٭ تبش بفتح اول وکسر موحدهٔ تحتانی وشین منقوطه زده بمعنی گرمی وگرما آمده ومخفف تابش هم هست که فروغ وپرتو باشد ودر فرهنگی بجای کسر موحدهٔ تحتانی فتح هم دیده شد ٭ تپش بفتح اول وکسر بای پارسی وسکون شین منقوطه بمعنی طپش است که اضطراب وگرمی وحرارت باشد وطپش معرب آنست بابای ابجد ٭ تخته استرش بفتح اول وسکون خای منقوطه وفتح مثناة فوقانی وکسر همزهٔ مبدله وضم همزه وسکون سین سعفص وضم مثناة فوقانی وفتح رای مهمله وشین منقوطه زده بمعنی آلت چوبین بزرگی آمده که هندش مل نامند واسترش پهال را گویند ٭ تخش بفتح اول وسکون خای منقوطه وشین منقوطه زده نوعی از کمان است که تیر بسیار کوچکی دارد ونوعی از تیر هم هست وتیر آتشبازی را هم گفته اند وبمعنی بالا رصد رجلس هم آمده ٭ ترازوی آهی دزش بفتح اول ورای مهمله بالف کشیده وضم زای هوز بواو رسیده وکسر مثناة تحتانی وآهی درش معلوم ترازو را گویند که دستهٔ او آهنی باشد ٭ تراش بفتح اول ورای مهمله بالف کشیده وشین منقوطه زده طمع وتوقع وتراشیده شده را گویند وامر تراشیدن وفاعل آن اگر مرکب باشد ٭ ترش بضم اول ورای مهمله وشین منقوطه زده نام مزهٔ معروف چنانچه مزهٔ سرکه ٭ ترخش بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر خین منقوطه وشین منقوطه زده نوعی از قسمی زرد آلو باشد ٭ ترد روش بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح دال وضم رای مهمله بواو مجهول رسیده وشین منقوطه زده کنایه از کسیست که بظاهر خود را خوب نماید وبباطن بد باشد ٭ ترک جوش بضم اول وسکون رای مهمله وکاف وضم جیم بواو مجهول رسیده وشین منقوطه زده گوشت نیم پخته را گویند ٭ ترکش بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح کاف وشین منقوطه زده مخفف تیرکش است که تیردان باشد ٭ ترمش بفتح اول وسکون

رای مهمله وضم میم وشین منقوطه زده گیاهی است ترش مزه که در آشها کنند ٭ تش بکسر اول وسکون شین منقوطه
بمعنی جوش آمده و آن جانوریست شولخوار که بیشتر در سرگین‌ها و کنارهای بهم میرسد و بمعنی عطش و
تشنگی هم آمده و بضم اول اضطراب و حرارت باشد که بسبب غم واندوه در دل کسی پیدا آید و بفتح اول تیشهٔ
بزرگ را گویند که بدان درخت بشکافند و تیشهٔ درودگری را نیز گفته‌اند ٭ تشت آتش بفتح اول وسکون
شین منقوطه وکسر مثناة فوقانی و همزهٔ بالف کشیده و بفتح مثناة فوقانی وشین منقوطه زده کنایه از آفتاب عالمتاب
آمده ٭ تفش بفتح اول وکسر فا وشین منقوطه زده بمعنی گرمی و حرارت آمده و بفتح اول و سکون ثانی بمعنی طعنه
و سرزنش آمده ٭ تفتیش بفتح اول وسکون فا وکسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده وشین منقوطه زده بمعنی
جست و جو و باز و پرس آمده ٭ تکش بفتح اول وکاف وشین منقوطه زده بمعنی تخم دانهٔ انگور آمده و نیز نام
یکی از ملوک سلاطین است و در فرهنگی بفتحتین با کاف فارسی دانهٔ انگور و بکسرتین نام مالکیست از ترکان
در طبقات ناصری می نویسد که او پنجم از خوارزم شاهی است و آن پادشاه بس بزرگ بود اهل فضل را دوست
داشتی وقتی شخصی که فضل و کمال نداشت نوشت که در دین مسلمانی برادر توام مرا از خزینهٔ خود نصیبی بده
فرمود که ده دینار بدهند و چون آن انعام بدو رسید دیگر نوشت که برادر توام ترا چندان خزانه و مرا ده دینار
جواب نوشت که اگر دیگر برادران نصیب خود طلبند این قدر نرسد ٭ تلخ‌عیش بفتح اول وسکون لام وخای
منقوطه وعیش بفتح عین مهمله معلوم کنایه از شخصیست که مصیبت و آزاری و مکروهی از حوادث روزگار بدو
رسیده باشد ٭ تلخ‌وترش بفتح اول وسکون لام وخای منقوطه وفتح واو وضم مثناة فوقانی و رای مهمله وشین
منقوطه زده کنایه از محنت و مشقت دنیا است ٭ تنگ‌عیش بفتح اول وسکون نون وکاف پارسی
وعیش بفتح عین مهمله معلوم کنایه از مفلس و بی چیز و صاحب اندوه باشد ٭ تنگلوش بفتح اول وسکون نون
وکاف پارسی وضم لام بواو مجهول رسیده وشین منقوطه زده نام حکیمی است بابلی و بعضی برآنند که
ساذه عالم رومیان است در صورت گری و صنایع و بدایع نقاشی و این در مقابل نگارخانهٔ چینی باشد و بعضی گویند
که نام کتاب تنگلوشای حکیم رومی است و صنایع و بدایع این کتاب در برابر صنایع و بدایع ارتنگ مانی نقاش است
همچنانکه کتاب مانی را ارتنگ خوانند این کتاب را تنگ خوانند ٭ توخش بفتح اول و واو وخای منقوطه وشین
منقوطه زده بمعنی کشیدن باشد مطلقا ٭ توش بضم اول بواو مجهول رسیده وشین منقوطه زده بمعنی ترکیب
و بدن و تن آمده و بمعنی زور و قوت و قدرت نیز از نظر گذشته و بمعنی زور و تاب و طاقت هم دیده شد
و خوراک یک روزه و حاجت را هم گفته‌اند که قوت لایموت باشد و مخفف توش هم هست یعنی توانا و دارد و ترکی امر بفرود
آمدن باشد یعنی فرود آی ٭ توش‌وپوش بضم اول بواو مجهول رسیده وسکون شین منقوطه وفتح واو وضم بای
پارسی بواو مجهول رسیده وشین منقوطه زده بمعنی توانایی و کر و فر آمده و در اصل این از آذربایجان است
٭ تیرتخش بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وکسر رای مهمله وفتح مثناة فوقانی وخای منقوطه وشین قرشت زده
بمعنی تیر هوایی و آتش بازی آمده ٭ تیرکش تیر معلوم وفتح کاف وشین منقوطه زده تیردان را گویند مخفف آن ترکش است

چشمهٔ دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم از قلزم اول من کتاب هفت

قلزم در بیان مثناة فوقانی با غین منقوطه و فا و قاف

تاپوغ بفتح اول بالف کشیده وضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده وغین منقوطه زده آن است که شخصی در برابر
سلاطین و ملوک سر برهنه کند و خم شود و گوش خود را بدست گیرد و عذر تقصیر خود نماید و این قاعده

در ماوراء النهر جاری است * تارمیغ بفتح اول بالف کشیده و سکون رای مهمله وکسر میم بمثناة تحتانی مجهول رسیده وغین منقوطه زده بمعنی تعارف باشد که در موسم زمستان بروی فواید پل آید و مانند دودی شود و اطراف را تیره و تاریک سازد و بعربی ضباب گویند * تاغ بفتح اول بالف کشیده وسکون غین منقوطه بمعنی تخم مرغ آمده ونام قلعه ایست از قلاع تیستان و درختی است که چوب آنرا هیزم سازند و آتش آن بسیار باند بعربی غضا گویند * تستغ بفتح اول و موحدة تحتانی وسکون شین مهمله وضم مثناة فوقانی وغین منقوطه زده مردم فصیح وتیز زبان را گویند یعنی مردمیکه تند وتیز حرف زنند * تخم مرغ بضم اول وسکون خای منقوطه وکسر میم وضم میم ورای مهمله وغین منقوطه زده بمعنی بیضهٔ مرغ آمده * ترغ بضم اول ورای مهمله وغین منقوطه زده بمعنی اسب سرخ رنگ آمده * ترغ بفتح اول ورای هوز وغین منقوطه زده بمعنی چوب تاغ است وآن هیزمی است که آتش آن بسیار می ماند ودر فرهنگی بضم اول هم بنظر آمده * تغتغ بفتح اول وسکون غین منقوطه وفتح مثناة فوقانی ثانی وغین منقوطه ثانی زده پیمانه باشد که چهار شروا رغله بگیرد وچیزی باشد مانند کیل وقفیز که غله بدان پیمایند بعضی گویند پیمانه که یک خروار غله بگیرد و بجای فتح فوز در قاضی تیز دیده شد ونان تنک را نیز گفته اند وباین معنی بجای غین آخر شای منقوطه هم دیده شد که تغتغ باشد * تناغ بکسر اول وفا بالف کشیده وغین منقوطه زده بمعنی تلخ و پیالهٔ شراب خوری آمده و باین معنی بجای حرف اول نون هم دیده شد * تفرجاغ بفتح اول وفا وسکون رای مهمله وجیم پارسی بالف کشیده وغین منقوطه زده بمعنی مستعد ومهیا وساخته و پرداخته آمده و بجای غین منقوطه قاف هم دیده شد * تورغ بضم اول بواو مجهول رسیده وغین منقوطه زده تاغ را گویند وآتش هیزم آن بسیار می ماند * تیغ بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وغین منقوطه زده بمعنی شمشیر واسترهٔ حجام وسرتراش دیده شد وبلندی کوه وسر هر چیزی را نیز گفته اند وجواهر فولاد را هم گویند وهر چیز بلند وراست ایستاده برجو فروغ وروشنی آفتاب وماه وآتش وامثال آن باشد * ترف بفتح اول وسکون رای مهمله وفا زده بمعنی کشک سفید آمده وکشک سیاه را نیز گویند وبترکی قراقروت خوانند وپنیر خشک را نیز گفته اند * ترف بفتح اول وسکون زای هوز وفا بمعنی نعمت وآسایش آمده وبمعنی تری وتازگی هم دیده شد ورعنائی باشد که از کشک سازند وبضم ثانی هم آمده * تف بضم اول وسکون فا بمعنی آب دهن انداختن است وبفتح اول بمعنی عفونت آمده وروشنی وپرتو را نیز گفته اند وبخار وگرمی وحرارت را هم گفته اند * تلاتوف بفتح اول ولام بالف کشیده وضم مثناة فوقانی بواو رسیده وفا زده بمعنی شخصی آمده که عود وابلیله وجرکین داشته باشد واز کثافت ونجاست پرهیز نکند ومردم از او نفرت کنند وبمعنی شور وغوغا هم آمده * تلف بضم اول ولام وفا زده کثافتی که بعد از خوردن انگور وامثال آن بجای ماند * توف بضم اول بواو رسیده وفا زده صدای کوه را گویند وبمعنی شور وغوغا وغلغله نیز آمده که از کثرت مردم وجانوران در افتد وباین معنی بجای مثناة فوقانی نون هم دیده شده * تیف بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وسکون فا بزبان گیلانی عار وننگ وعلاقه را گویند * تاباق بفتح اول بالف کشیده وموحدة تحتانی بالف کشیده وسکون قاف چوب دستی کنده را گویند که بیشتر قلندران در دست گیرند * تاق بفتح اول بالف کشیده وسکون قاف تاغ است وآن درختی است که چوب آنرا هیزم سازند وآتش آن بسیار ماند * تتق بضم اول ومثناة فوقانی وقاف زده بمعنی چادر وپردهٔ بزرگ آمده ودر دستور مسطور است تتق آنچه پیش تخت عروس وقت جلوه باشد * ترغاق بفتح اول وسکون رای مهمله وغین منقوطه بالف کشیده وقاف زده بمعنی پاس داشتن شب وحمزه دار بودن آمده وبضم اول هم باین معنی دیده شد * ترپاق بکسر اول

وسکون رای مهمله و مثناة تحتانی بالف کشیده و قاف زده بمعنی بازهر آمده و بتازی حجر التیس خوانند و این معرب تریاقست * تکاورایلی بفتح اول و کاف پارسی بالف کشیده و فتح واو و کسر رای مهمله و ایلی معلوم کنایه از روزگار است باعتبار شب و روز * تلاق بفتح اول و لام بالف کشیده و قاف زده بمعنی پاچهٔ تنبان و شلوار آمده * و بکسر مثناة فوقانی گوشت زیادتی را گویند که در میان فرج زنان باشد * تیغ نطق بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و کسر غین منقوطه و نطق بالضم نون معلوم بمعنی زبان فصیح آمده *

چشمهٔ پانزدهم بحر چهارم از قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان مثناة فوقانی با کاف تازی و پارسی

* تاپاك بفتح اول بالف کشیده و بای پارسی بالف کشیده و کاف زده بمعنی بیقراری و اضطراب و طپیدن آمده * تابرك بفتح اول بالف کشیده و ضم موحدهٔ تحتانی براو رسیده و کاف زده بمعنی مختارهٔ عمارت آمده * تاجك بفتح اول بالف کشیده و کسر جیم و سکون کاف مخفف تاجیك است و تاجیك غیر عرب و ترك را گویند و در اصل بمعنی اولاد عرب است که در عجم بزرگ شده و برآمده باشد * تارتنك بفتح اول بالف کشیده و سکون رای مهمله و فتح مثناة فوقانی و نون و کاف زده بمعنی عنکبوت آمده * تارك بفتح اول بالف کشیده و فتح رای مهمله و کاف زده بمعنی کلاه خود و مغفر و امثال آن آمده و بمعنی فرق سر و میان سر و کلهٔ سر آدمی باشد * تازك بفتح اول بالف کشیده و کسر زای هوز و کاف زده مخفف تازیك است و تازیك اولاد عرب را گویند که در عجم زاییده و بزرگ شده باشد * تازنك بفتح اول بالف کشیده و فتح زای هوز و نون و کاف پارسی زده بمعنی ستونی آمده که از گچ و سنگ سازند و بر بالای آن پایهای طاق کل ارند و باین معنی در فرهنگی بجای زای هوز زای پارسی و رای مهمله نیز دیده شده * تازیك بفتح اول بالف کشیده و کسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده و کاف زده و تاژیك بزای فارسی بمعنی تاجیك آمده که غیر عرب و ترك باشد و فرزند عرب در عجم زاییده شده و برآمده را نیز گویند * تاشك بفتح اول بالف کشیده و فتح شین منقوطه و کاف زده بمعنی مردم چالاك و چابك آمده و بمعنی مسکه هم دیده شده که بتازی زبده خوانند و بعضی گویند نقابهٔ ماست است یعنی آنچه از ماست بکار نیاید و میاه و ضایع شده باشد * تافشك بفتح اول بالف کشیده و فتح فا و شین منقوطه و کاف زده بمعنی دیوك آمده و آن جانوری است که چوب و پشمینه و آنچه بزمین افتد ضایع کند و بمعنی زلو نیز آمده و آن کرمی باشد سیاه رنگ که خون فاسد از بدن آدمی بمکد * تاك بفتح اول بالف کشیده و سکون کاف بمعنی درخت انگور آمده و آنچه از زمین راست می کنند و در چپرها و امثال آن آویزند و بر آن چیزها اداراند مثل چهینکه نامند * تالانك بفتح اول بالف کشیده و لام بالف کشیده و فتح نون و کاف زده نام میوه ایست شبیه بشفتالو * تاوتك بفتح اول بالف کشیده و سکون واو و فتح مثناة فوقانی و کاف زده بمعنی دو تا و مردو تا آمده * تاوك بفتح اول بالف کشیده و فتح واو و کاف زده بمعنی غیر و گاوچرانه آمده * تبرك بفتح اول و سکون موحدهٔ تحتانی و فتح رای مهمله و کاف زده هم حصار و قلعه را گویند عموما و قلعهٔ صفاهان را گویند خصوصا * تبنك بفتح اول و موحدهٔ تحتانی و نون و کاف پارسی زده طبقی باشد پهن و بزرگ از چوب ساخته که بقالان اجناس در ان کنند و باین معنی بابای فارسی هم آمده و آوازی را نیز گویند که بلند و تند مانند صدای ناقوس باشد و بمعنی دف و دهل نیز آمده و بضم اول و سکون موحدهٔ تحتانی و فتح نون و کاف زده دریچهٔ زرگری و صفاری را گویند و آن قالبی باشد که زر و سیم گداخته را در ان ریزند و بفتحتین هم دیده شد و بیای موحدهٔ تحتانی بای پارسی هم از نظر گذشته * تبوراك بفتح اول و ضم موحدهٔ تحتانی براو رسیده و رای مهمله

بالف کشیده وکاف زده بمعنی طابقی آمده و بمعنی وبزرگ از چوب ساخته که بقالان اجناس ونانبایان نان در آن نهند
وبمعنی غربال هم دیده شده وردف زد ابره را هم نامیده اند وطبلی باشد کوچک که مزارعان بجهت رمانیدن
جانوران از کشت زار نوازند * تبنگ بفتح اول وبای پارسی ونون وکاف پارسی زده بمعنی طبق چوبین بقالان
وغیره فروشان آمده وبضم اول وفتح نون قالبی که زرگران وصفاران چیزها در آن ریزند وباین معنی بتقدیم
نون بر حرف ثانی هم آمده است * تخت نشینان خاک بفتح اول وسکون خای منقوطه ومثناة فوقانی ونشینان
خاک معلوم کنایه از پادشاهان واهل ملوک آمده وساکنان زمین را نیز نامند وکنایه از ارواح هم دیده شد
* تخم ملنگ بضم اول وسکون خای منقوطه وکسر میم وفتح موحده تحتانی ونون وکاف پارسی زده بتازی بزر البنج
خوانند وآن را بعد از الرجال نیز گویند وآن سه نوع می باشد سفید وسیاه وسرخ بهترین آن سفید است
وبعد از آن سرخ وسیاه آن کشنده می باشد سرد وخشک است در سوم * ترابیزک بفتح اول بالف کشیده وزای
مهمله بالف کشیده وکسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح زای هوز وکاف زده چیزی است که بتره
تیزک اشتهار دارد وترتیزک نیز نامند ومنلش هالم گویند * تراک بفتح اول وزای مهمله بالف کشیده
وکاف زده بمعنی آوازی آمده که از شکستن وشکافته شدن چیزی بگوش رسد وصدای رعد را نیز گویند وبمعنی
چاک وشکاف هم آمده وطراق معرب آنست * تربک بضم اول وسکون رای مهمله وفتح موحده تحتانی وکاف زده
بمعنی نوعی از انگور آمده * تربک بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح بای پارسی وکاف پارسی زده بمعنی کشک
سیاه آمده وبترکی قراقروت خوانند ومعرب آن طربق است * ترترک بکسر اول وسکون زای مهمله وکسر
مثناة فوقانی وفتح رای مهمله وکاف زده بمعنی مردم سبک وبی تمکین آمده وبضم اول ومثناة فوقانی جایی است
در کوه چل مقام شیراز که مردم بالا روند وسنگی در زیر خود نهاده از بالا لغزند تا پایین آیند وبفتح مرد و
مثناة فوقانی مرغکیست که بتازی صعوه خوانند ودر ماوراء النهر آنرا دمترسوقی گویند * ترتک بضم اول وسکون رای مهمله
وضم مثناة فوقانی وکاف زده بمعنی کمک آمده وآن پرنده ایست که آنرا مرغ آتش خواره هم میگویند وبعضی گفته اند
تذرو است که خروس صحرایی باشد وباین معنی بجای حرف ثانی زای نقطه دار هم دیده شده * تردک بفتح اول وسکون رای
مهمله وفتح دال ابجد وکاف زده بمعنی کرم گندم خوار آمده وباین معنی در فرهنگی بجای رای مهمله زای هوز هم دیده شد
* ترشک بضم اول وسکون رای مهمله وفتح شین منقوطه وکاف زده برگ گیاهی است ترش مزه ونیز نام پرنده ایست
سبز رنگ * ترشینک بضم اول وسکون رای مهمله وکسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده وفتح نون وکاف زده رستنی باشد
بوستانی که بتازی حماض گویند وتخم آنرا بزر الحماض خوانند * ترک بضم اول وسکون رای مهمله وکاف
معروف است که نقیض تاجیک باشد وگویند ترکان از اولاد یافث ابن نوح اند وولایت ترکستان را نیز بطریق
مجاز ترک می گویند وکنایه از معشوق وغلام هم باشد وبفتح اول وسکون ثانی بمعنی کلاه خود آمده وآن کلاه آهنی است
که در روزهای جنگ بر سر نهند ودر تازی مغفر خوانند وگذاشتن وگذشتن وترک دادن وخلاصی از تعلقات
جسمانی وخواهشهای نفسانی وگذشتن از ماسوی الله بجذبات حقانی وبخشها ورهوزهای کلاه وخیمه وامثال آن را
نیز گفته اند ونام قصبه ایست از مضافات آذربایجان وبفتحتین نام رودخانه ایست نزدیک بندر بندشیرازان
وصدای رعد ورعد او آوازی که از شکستن وترکیدن چیزی آید وبمعنی رخنه وتراک هم باشد ودختر بکر
ودوشیزه را نیز گویند وحلوایی که از قند ونشاسته وتخم ریحان بزند رخنه آنرا گویند که بر در وحصار وقلعه
وباغ وامثال آن بکنند ومصغر ترم هست که نقیض خشک باشد * ترک فلک بضم اول وسکون رای مهمله وکسر کاف

و بالله معلوم کنایه از کرکس مرغ است و در فرهنگی بمعنی آفتاب نیز دیده شد ◦ ترلك بکسر اول و سکون رای مهمله و کسر لام و کاف زده بمعنی جامهٔ آستین کوتاه بیش باز آمده ◦ ترلیك بکسر اول و سکون رای مهمله و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده و کاف زده بمعنی ترلك است که قبای آستین کوتاه پیشواز باشد ◦ ترمك بکسر اول و سکون رای مهمله و فتح میم و کاف زده بمعنی قساوت آمده و آن آنست که چون زخمی بدل یکی برسد بر و آسان کند رد و درد دل او رحم و شفقت نیاید ◦ ترندك بفتح اول و رای مهمله و سکون نون و فتح دال ابجد و کاف زده مرغکی است که بتازی صعوه خوانند و در ماوراءالنهر آنرا دتر صوفی گویند و در فرهنگی بکسر تین هم آمده ◦ ترنك بکسر اول و فتح رای مهمله و نون و کاف پارسی زده بمعنی خوب و نیکو و خوش و زیبا آمده و بضم اول مرغ و خروس صحرائی باشد که آنرا تذرو خوانند و بمعنی بندی خانه و زندان هم دیده شد و بمعنی صدا و آواز زه کمان باشد وقت تیر انداختن و یا بمعنی بکسر اول و ثانی نیز آمده صدای رسیدن پیکان تیر و خوردن گرز و شمشیر بجای و شکستن تیغ و آواز تار بهنگام نواختن ساز و تارك سر و میان سر و فرق سر را هم گفته اند و بمعنی غرق آب نیز دیده شده و بمعنی انگیز و جستن خیز هم آمده ◦ ترنکا ترلك بفتح اول و رای مهمله و سکون نون و کاف پارسی بالف کشیده و فتح مثناة فوقانی و رای مهمله و نون و کاف پارسی زده بمعنی صدای انداختن تیر و صدای پی در پی و آواز چلهٔ کمان و تار و تار سار آمده ◦ تروشك بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح واو و ضم خای منقوطه و شین منقوطه و کاف زده ای با ناخوش و بغیر نا خوش واندك و بسیار ◦ تریاك بکسر اول و سکون رای مهمله و مثناة تحتانی بالف کشیده و کاف زده بمعنی پادزهر آمده و معرب آن تریاق است و بمعنی افیون نیز دیده شد ◦ تزتك بضم اول و سکون زای هوز و فتح مثناة فوقانی و کاف زده تفك دهن را گویند و آن چوبی باشد میان خالی بلند را زین لیزه که با گلوله گل بزور نفس گنجشك و امثال آن را بدان زنند ◦ تژدك بفتح اول و سکون زای فارسی و فتح دال ابجد و کاف زده بمعنی گرم کنندم ضایع کن آمده ◦ تسمك بضم اول و سکون سین مهمله و فتح سین سعفص و کاف پارسی زده گیاهی است دوائی که آن را بتازی بنفسج الکلاب خوانند ◦ تشنك بفتح اول و سکون شین منقوطه و فتح نون و کاف زده از پیش مرجانك را گویند که در کودکی نرم و جهنده می باشد و آن را بتازی یافوخ خوانند ◦ تفتیك بفتح اول و سکون فا و کسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده و کاف زده پشمی باشد نرم که آنرا بشانه از زیر موی بز برآورند و از آن شال و مانند آن سازند ◦ تفك بضم اول و فتح فا و کاف زده چوب دراز میان خالی که با گلوله گل بزور نفس بدان گنجشك و امثال آن زنند و تفنك آهنی را نیز گویند ◦ تك بفتح اول و سکون کاف بمعنی بسیار تند براه رفتن و دویدن آمده و قعر چاه و ته حوض و امثال آنرا هم گفته اند و نام گیاهی است که در میان گندم زار روید و آن سخت تر از گیاه گندم باشد و نام گیاهی هم هست که در میان آب میروید و در مصر کاغذ از آن میسازند و بمعنی اندك و قلیل و کم هم آمده و هر زدن را گویند عموما و زدن دست را بر کنار تختهٔ نرم که کعبتین درست بنشیند خصوصا و بکسر اول بمعنی پیش و نزدیك آمده و تکهٔ طعام باشد که بتازی لقمه خوانند و بضم اول بمعنی چراغی که اندك نور داشته باشد و لولك شنجر و لیزه و منقار چانور را نیز گویند ◦ تکسك بفتح اول و کاف و سین مهمله و کاف ثانی زده بمعنی تخم و استخوان انگور آمده و در فرهنگی بکسر اول هم دیده شد ◦ تکوك بضم اول و کاف بواو رسیده و کاف ثانی زده بمعنی نشانهٔ تیر و هدف آمده و غرفهٔ بزرگ را نیز گویند و بفتح اول و واو مجهول صراحی باشد که آنرا از طلا و نقره یا از گل بصورت جانوران خصوصا بصورت شیر سازند و بدان شراب خورند و باین معنی بجای حرف ثانی در فرهنگی لام هم بنظر آمده ◦ تلك بفتح اول و سکون کاف پارسی بمعنی بالك بلند

و بمعنی ملول و ستوه و آزرده هم آمده و درد را کوه را نیز گفته اند و نا باب و علیم المثال را نیز گویند و در صحیفه یا تحفه باشد که نقاشان و مصوران اظهار صنعت خود بران کنند عموما و نگارخانهٔ مانی را گویند خصوصا و باین معنی بجای مثناة فوقانی ثانی مثلثه هم دیده شده و بمعنی سخت و بسیار هم هست که در مقابل سست را تند لد باشد و قریب و نزدیک را نیز گویند و نیز دو گان عصاری باشد و بمعنی فرو بردن و نا پدید کردن هم دیده شده و یک لنگ بار و خر وار شکر را نیز گویند و نام ولایتی است از بدخشان و نام مقامی است از ترکستان که ترکان تنگی بدان منسوب و بخوش صورتی مشهور اند و بضم اول کوزهٔ سر تنگ کردن کوتاه را گویند و بکسر اول بمعنی منقار مرغان باشد

* تنگ تنگ بفتح هر دو مثناة فوقانی و هر دو نون و هر دو کاف پارسی زده بمعنی بسیار بسیار آمده * تنگاتنگ بفتح اول و سکون نون و کاف پارسی با الف کشیده و فتح مثناة فوقانی و نون و کاف پارسی زده بمعنی سخت نزدیک بود * تنین فلک بکسر مثناة تحتانی و نون مشدد مکسور و مثناة تحتانی رسیده و کسر نون ثانی و فلک معلوم اشاره بعقدهٔ راس و ذنب است که محل تقاطع فلک حامل قمر باشد با مایل و جوزهر را نیز گفته اند که اژدها کشان باشد * تنگنای خاک بفتح اول و نون و کاف پارسی زده و نون با الف کشیده و کسر مثناة تحتانی و خاک معلوم کنایه از دنیا و از قالب بشر هست * توبک بضم اول بواو رسیده و فتح موحدهٔ تحتانی و کاف پارسی زده بمعنی گنجینه و مخزن آمده و باین معنی بفتح اول نیز دیده شده و بجای موحدهٔ تحتانی بای فارسی هم آمده * توتک بفتح اول بواو مجهول رسیده و فتح مثناة فوقانی و کاف پارسی زده قسمی از نی باشد که شبانان نوازند و نوعی از نان هم هست که در قزوین و توابع آنجا خصوصا در راوند خوب می پزند و نام محله هم هست از شیراز و طوطی سخن گو را نیز گویند و بفتح اول بواو معروف بمعنی توبک آمده که گنجینه و مخزن باشد * تودهای خاک بضم اول بواو رسیده و فتح دال ابجد و های ملفوظه با الف کشیده و کسر مثناة تحتانی و خاک معلوم طبقات زمین و اقالیم را گویند و قالب بشر را نیز * تورک بضم اول بواو مجهول رسیده و فتح رای مهمله و کاف زده تخم خرفه و گیاه خرفه را گویند و آن را بتازی البقلة الحمقاء خوانند و بضمتین هم باین معنی و هم نام یکی از پهلوانان ایران آمده * تورنگ بفتح اول بواو مجهول رسیده و فتح رای مهمله و نون و کاف پارسی زده بمعنی خروس صحرائی آمده که تذرو باشد * توسنگ بضم اول بواو رسیده و فتح سین سعفص و نون و کاف پارسی زده بمعنی قناعت آمده که راضی بودن باشد بر آنچه میسر گردد و ترک حرص نمودن * توشک بفتح اول بواو مجهول رسیده و فتح شین منقوطه و کاف زده بمعنی گربه آمده که بتازی سنور خوانند و بر خوابه را نیز گویند که نهالی باشد و گویند این لغت باین معنی ترکی است و در فرهنگی بمعنی زیر خوابه نیز دیده شده * تولک بضم اول بواو رسیده و فتح لام و کاف زده بمعنی شفتالو آمده * توک بضم اول بواو مجهول رسیده و کاف زده بمعنی یک دستهٔ موی و پشم آمده و موی پیشانی و کاکل اسب را نیز گویند و باین هر دو معنی ترکی است و بمعنی چشم نیز آمده که بتازی عین گویند * تونک بضم اول بواو رسیده و فتح نون و کاف زده بمعنی مخزن و گنجینه آمده و بفتح اول نیز دیده شده * تویک بضم اول بواو رسیده و فتح مثناة تحتانی و کاف زده بمعنی گنجینه و مخزن آمده و مصغر توی با واو مجهول هم هست که اندرون خانه باشد * تهک بفتح اول و های ملفوظه و کاف زده بمعنی تهی و برهنه و عریان و خالی آمده و خاک را نیز گویند که بتازی تراب خوانند * تهمک بفتح اول و سکون های ملفوظه و فتح میم و کاف زده مصغر تهم آمده و تهم شخصی را گویند که در بزرگی جثه و ترکیب و قد و قامت و شجاعت و دلیری عدیل و نظیر نداشته باشد و بمعنی اول تهک هم هست که تهی و خالی و برهنه و عریان باشد * تیداک بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و دال ابجد با الف کشیده و کاف زده بمعنی بیهوده آمده چه تیداکی بیهودگی باشد * تیرک بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده

وبفتح رای مهمله وکاف زده تصغیر تیراست و بمعنی جستن درد و وجع در اعضا و بحارچ که از باره شدن آماه دیك شله وحلیم وهریسه و مانند آن می جهد و آبله هائی که در دیك آب جوشان بسبب بخته شدن گوشت درمیان (روغن جوشان هم میرسد ۰ تیرتلك بکسراول بمثناة تحتانی رسیده وکسر رای مهمله و دال معلوم کنایه از عطارد آمده ۰ تیزك بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح زای هوز وکاف زده ترتیزك را گویند وآن سبزی باشد که هورك مشهور بتره تیزك و بتازی جرجیر خوانند ۰ تیلیك بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وکاف زده بمعنی جامهٔ پیشواز و آستین کوتاه آمده ۰ تیمناك بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون میم و نون بالف کشیده وکاف زده بمعنی مواسات آمده و آن معاونت یاران و دوستان و مستحقین کردن است ۰ تیمورك بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وضم میم بواو رسیده وکاف زده بمعنی عبوس آمده وآن ترش روی کردن واظهار کراهت کردن باشد ۰ تیورك بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وسکون واو وفتح رای مهمله وکاف زده بمعنی حسد و رشك باشد وآن رنجور بودن بخوشی خلایق است وخواهش آن داشتن که غیر از و دیگری خوشحال نباشد

چشمهٔ شانزدهم هرچهارم از قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان مثناة فوقانی با لام

۰ تاپال بفتح اول بالف کشیده وبای پارسی بالف کشیده ولام زده بمعنی تنهٔ درخت آمده و سرگین گاو را نیز گویند ۰ تاتول بفتح اول بالف کشیده و ضم مثناة فوقانی بواو رسیده ولام زده بمعنی شخصی آمده که دهان او کج شده باشد ۰ تاشکل بفتح اول بالف کشیده وسکون شین منقوطه وکسر کاف ولام زده بمعنی آزخ آمده وآن دانهای سخت باشد که از اعضای آدمی بر می آید وبتازی ثولول گویند ۰ تال بفتح اول بالف کشیده وسکون لام بمعنی روی آمده که بتازی صفر خوانند ولام درختی است در هند شبیه بدرخت خرما که آنرا درخت ابوجهل نیز گویند وبرك آنرا زنان برهمن در شکاف گوش نهند بمعنی نرمه گوش را بشکافند وآن برك را بجهت ودران شکاف کلان کنند و برهمنان کتابهای خود را از برك آن درخت سازند وبالوهی از قلم فولادی بر برك آن درخت چیزی نویسند وآبی از آن درخت حاصل کنند که مانند شراب نشه دهد وباین معنی در فرهنگی بجای لام رای مهمله مرقوم شده وطبق مس وبرنج وطلا ونقره وامثال آنرا نیز گویند ونیز دو پیالهٔ کوچك از برنج که خنیاگران هند وهندوستان بهنگام خوانندگی آنها را باهم زنند وباصطلاح آن اصول نگاه دارند ورقص کنند وآبگیر وتالاب واسفیوبرگهٔ زبرك را نیز گفته اند بعضی برآنند که باین معنی هندی است ۰ تال ومال بفتح اول بالف کشیده وسکون لام وفتح واو ومیم بالف کشیده ولام زده این لغت از اتباع است بمعنی پریشان گردیده ومتفرق شده وازهم ریخته وپاشیده وریزه ریزه شده ۰ تامول بفتح اول بالف کشیده وضم میم بواو رسیده ولام زده برگی باشد که آنرا در هند وهندوستان بافوفل وآهك خورند ولبها را بدان سرخ گردانند وپان هم گویند وهندش تنبول خوانند ۰ تانبول بفتح اول بالف کشیده وسکون نون وضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده ولام زده بمعنی تامول آمده که برك پان باشد وآن را با آهك وفوفل خورند ۰ تانول بفتح اول بالف کشیده وضم نون بواو رسیده ولام زده پیرامون واطراف دهان را گویند وبعضی کنج دهان را گفته اند وبعضی کج دهان را ۰ تاول بفتح اول بالف کشیده وفتح واو وسکون لام بمعنی عزوکا وخوانه آمده وبکسر واو آبلهٔ باشد که بسبب کار کردن ویا سوختن بر اعضا و دست و پا بهم رسد ۰ تبخال بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی وخای منقوطه بالف کشیده ولام زده جوششی باشد که بسبب حرارت وسورت تب از اطراف لب ودهن پدید آید ۰ تبل بفتح اول وموحدهٔ تحتانی ولام زده چین وشکنج وآجیده را گویند مانند چین وشکنج رداء موارید بوست یا دام

• تخته ازل بفتح اول وسکون خای منقوطه وفتح مثناة فوقانی وکسر همزهٔ مبدله واول معلوم تخته اطفال را کویند که دران الف با تا نویسند وکنایه از لوح محفوظ نیز هست • تخم خلال بضم اول وسکون خای منقوطه وکسر میم وکسر های منقوطه ولام ثانی زده بمعنی تخم جاروب آمده که اطریلال باشد • تخم خلیل تخم باضافت معلوم وخلیل بکسر های منقوطه ولام ومثناة تحتانی مجهول ولام ثانی زده تخمی است بمقدار تخم کرفس وشکل واندام زیره دارد وکبود رنگ می باشد ودرغایت تلخی بود ونبات آنرا بتازی رجل الغراب وعرف الشیاطین خوانند • ترارل بفتح اول ورای مهمله بالف کشیده وکسر واو ولام زده برگ کیاهی است نامعلوم • تروال بفتح اول وسکون رای مهمله وواو بالف کشیده ولام زده برگ کیاه را کویند ودر فرهنگی بجای رای مهمله زای معجم دیده شد • تژاوِل بکسر اول وزای پارسی بالف کشیده وکسر واو ولام زده بمعنی برگ کیاه آمده • تشنه دل بفتح اول وسکون شین منقوطه وفتح نون وهای ملفوظ زده وکسر دال ابجد وسکون لام بمعنی تشنه جکر آمده که کنایه از اشتیاق باشد • تفشل بفتح اول وسکون فا وفتح شین قرشت ولام زده بمعنی طعنه وسرزنش آمده • تفته دل بفتح اول وسکون فا وفتح مثناة فوقانی وهای ملفوظ زده وکسر دال ابجد ولام زده بمعنی تنکدل وغمناک آمده • تکسل بفتح اول وکاف پارسی وسین مهمله ولام زده بمعنی دانه وخوشهٔ انکور آمده • تکل بکسر اول وکاف ولام زده بمعنی پس ساده توبعط آمده ومردم ابله وبی اندام را نیز کویند وکوسپند شاخ دار جنکی را نیز کویند وبفتح اول نیز درست است • تکل بکسر اول وفتح کاف پارسی ولام زده بمعنی پارچه ورقعه که برجامه پینه کنند وبفتحتین قوچ جنکی را کویند • تکول بفتح اول وضم کاف بواو رسیده ولام زده بمعنی صراحی آمده که بصورت جانوران بود • تملول بفتح اول وسکون میم وضم لام بواو رسیده ولام زده نام رستنی باشد خود رو شبیه باسفناج وآن را در خراسان برغست وبتازی قنابری خوانند • تنبل بفتح اول وسکون نون وضم موحدهٔ تحتانی ولام زده نیرنک ومکر وفریب وحیله وجادوئی را کویند وبا این معنی بجای فتح اول ضم نیز دیده شده وبفتح اول وسوم بمعنی مردم هیچکاره وبیکار وکاهل ومسخره آمده • تنبول بفتح اول وسکون نون وضم موحدهٔ تحتانی بواو مجهول رسیده ولام زده بمعنی کبادی آمده وآن کانی باشد کم زور وبارکی باشد که در هندوستان پان کویند وبا آهک وفوفل خورند ونام قلعه ایست در هندوستان • توبال بضم اول بواو رسیده وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده ولام زده بمعنی مس که بتازی نحاس کویند وبراده وسونش مس ونقره وامثال آن را نیز کفته اند وبعضی کویند مس وآهن وامثال آنرا چون بتابند وچکوش وپتک بر آن زنند ریزه هائی که از ان میریزد ومی پاشد انها را توبال میکویند واین اصح است چه توبال النحاس ریزه های را کویند که بوقت چکوش زدن از مس تافته می پاشد وآن را پوست مس میکویند وآن لطیف تر از مس سوخته است وهمچنین توبال الحدید آنچه از آهن تافته ریزد کویند اکر توبال وبرادهٔ آهن برکسی بندند که در خواب دندان بدندان بساید دیکر آن عمل نکند واکر قدری از ان در شراب بزهر آمیخته ریزند زهر را بخود درکشد واکر آن شراب را بخورند زیان نکند • تول بفتح اول بواو مجهول رسیده ولام زده بمعنی رم ووحشت آمده چه تولیدن بمعنی رمیدن است وبواو معروف بمعنی اطراف وپیرامون دهان آمده وکسی را نیز کویند که دهان او کج باشد وجنک وپرخاش را نیز کفته اند • تویل بضم اول وکسر واو ومثناة تحتانی رسیده ولام زده بمعنی بالای پیشانی وفرق وسر وتارک سر آمده وعلامتی را نیز کویند که صیادان در صحرا برپا کنند تا نخچیران از ان بترسد وسوی دام آید وبفتح اول کسی را کویند که بر بالای پیشانی او موی نباشد واورا بتازی اصلع خوانند

٭ تمال بفتح اول وهای هوز بالف کشیده ولام زده بمعنی شار ومدارهٔ کوه آمده ٭ تیمال بکسر اول بمثناهٔ تحتانی رسیده ومثناهٔ فوقانی بالف کشیده ولام زده بمعنی چاپلوسی وفریب آمده ٭ تیره کل بکسر اول بمثناهٔ تحتانی رسیده وفتح رای مهمله وهای ملفوظ زده وکسر کاف پارسی ولام زده بمعنی آب وشراب دردآمیز آمده ٭ تیره کامل کنایه از ماه است کل الی المنیة ٭ تیغال بکسر اول بمثناهٔ تحتانی رسیده وغین منقوطه بالف کشیده ولام زده آشیان جانوران را گویند وباین معنی بجای حرف ثالث هاء نقطه دار هم بنظر آمده است وچیزی است دوای سبه تلک وهمچو ترنجبین بر خار می بندد وبعضی گویند آشیان کرمی است که بر بوتهٔ خار میسازد در ان حلاوت بانداک عفوصتی است وبتازی سکر العشر عوالند وبعضی گویند سکر العشر ضمغی است که از درخت عشر برمی آید ٭ تیل بکسر اول بمثناهٔ تحتانی رسیده ولام زده بمعنی خال آمده ونقطه را نیز گویند ٭ تیوسول بفتح اول وسکون مثناهٔ تحتانی وواو وضم سین مهمله بواو رسیده ولام زده بمعنی شماتت آمده وآن مصیبت وآزار مردم خوشحال شدن است

چشمهٔ دهقند هم بعرجها رم از قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان مثناهٔ فوقانی با میم

٭ تارم بفتح اول بالف کشیده وفتح رای مهمله وسکون میم نام شهریست که مردم آنجا همه صاحب حسن می باشند ٭ تام بفتح اول بالف کشیده وسکون میم بمعنی بسیار کم وبسیار اندک آمده وبا تشدید آخر در تازی بمعنی تمام است ٭ تانم اول بالف کشیده وفتح نون وسکون میم مختصر توانم است ٭ تتم بفتح اول وضم مثناهٔ فوقانی ومیم زده بمعنی سماق است که در آش کنند ودر فرهنگی بضمتین هم آمده وبضم اول وسکون ثانی هم از نظر گذشته ٭ تخت خورشید بر سر صرغام بفتح اول وسکون خای منقوطه وکسر مثناهٔ فوقانی یعنی خورشید بر سر صرغام معلوم یعنی آفتاب در برج اسد ٭ تختهٔ رقوم بفتح اول وسکون خای منقوطه وفتح مثناهٔ فوقانی وکسر همزه مبدله ورقوم معلوم بمعنی تختهٔ رمال ومنجم آمده که بر ان حساب کنند تخجم بفتح اول وسکون خای منقوطه وضم جیم ومیم زده بمعنی عداوت شره وحریص آمده ٭ تخم بضم اول وخای منقوطه ومیم زده بمعنی دانه واصل هرچیز ونسب ونژاد آمده وبمعنی منی وآب پشت که مادهٔ وجود حیوات است ومطلق بیضه را نیز گویند اعم از ماکیان وغیر ماکیان ومرغی را نیز گویند که بتازی قنبه خوانند وبضم اول وفتح ثانی پارچه را گویند که نثار چینان بر سر چوب بندند وبدان از هوا نثار بربایند ٭ ترازوی انجم بفتح اول ورای مهمله بالف کشیده وضم زای هوز بواو رسیده وکسر مثناهٔ تحتانی والنجم با ضم جیم معلوم بمعنی اصطرلاب آمده ٭ تژم بفتح اول وزای پارسی ومیم زده بمعنی میخ آمده وآن بخاری باشد ملاصق بزمین وبکسر اول هم دیده شد ٭ تم بفتح اول وسکون میم آفتی است که در چشم پدید میشود مانند پرده وآنرا بتازی غشاوه خوانند ٭ تمتم بکسر هردو مثناهٔ فوقانی وسکون هردو میم بتازی سماق را گویند که در آش وطعام کنند وبضم هردو مثناهٔ فوقانی وسکون هردو میم بمعنی قطاس آمده وآن دم گاو کوهی است که سپاهیان او را از نیزه وعلم آویزند وبر گردن اسپ هم بندند ٭ تنگ چشم بفتح اول ونون وکاف پارسی زده وفتح جیم پارسی وشین منقوطه ومیم ساکن ترکان ومعشوقان را گویند وزن را نیز گویند که بغیر از یک شوهر ندیده باشد وکنایه از مردم بخیل وممسک هم آمده ٭ تهم بفتح اول وهای ملفوظ زده ومیم زده بمعنی شخصی آمده که در شجاعت ودلیری ودلاوری ودر بزرگی جثه وقد وقامت شدید ونظیر نداشته باشد تهمتن مرکب ازین است ودر فرهنگی بسکون ثانی هم باین معنی دیده شد ٭ تیر تظلم بکسر اول بمثناهٔ تحتانی رسیده وکسر رای مهمله وتظلم با تشدید وضم لام معلوم کنایه از آه مظلومان است ٭ تیرم بکسر اول بمثناهٔ تحتانی مجهول رسیده وفتح رای مهمله ومیم زده بمعنی خاتون

بزرگ و با لوی اعظم آمده و در فرهنگی بجای فتح رای مهمله ضم نیز دیده شد * تیغ ستم بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و کسر غین منقوطه وستم بکسر سین سعفص معلوم کنایه از رونق ظلم و رواج وتعدی آمده * تیم بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده ومیم زده بمعنی کاروان سرای بزرگ آمده چه تیمچه کاروان سرای کوچک را گویند

چشمهٔ دزدهم بحر چهارم از قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان مثناة فوقانی با نون

* تابدان بفتح اول بالف کشیده وسکون موحدهٔ تحتانی ودال ابجد بالف کشیده ونون زده بمعنی کورهٔ مسکری و آهنگری وگلخن وحمام وامثال آن آمده وطاقچهٔ بزرگی را نیز گویند نزدیک بسقف خانه که مرد و طرف آن کشوده باشد وگاهی طرف بیرون آنرا پنجره وطرف درون را پارچهٔ نقاشی کرده وجام وشیشهٔ الوان کنند وگاهی خالی گذارند وگاهی هردو طرف را پنجره کنند * تابهٔ بریان بفتح اول بالف کشیده وفتح موحدهٔ تحتانی وهای ملفوظ زده وبریان بکسر موحدهٔ تحتانی معلوم بمعنی گوشت پخته آمده که مانند ماهی در میان تابه با روغن برشته کرده وسیر وسر که بران زده باشند * تابیدن بفتح اول بالف کشیده وکسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی تافتن وپیچیدن وتاب وطاقت آوردن ودرخشیدن آمده * تاجران بفتح اول بالف کشیده وضم جیم ورای مهمله بالف کشیده ونون زده بمعنی ترجمان آمده وآن شخصی است که معنی لغتی را بلغت دیگر بفهماند * تاج کردون بفتح اول بالف کشیده وکسر جیم وگردون با فتح کاف پارسی معلوم کنایه از آفتاب عالمتاب آمده * تاران بفتح اول بالف کشیده ورای مهمله بالف کشیده ونون زده بمعنی تیره وتاریک آمده * تارون بفتح اول بالف کشیده وضم رای مهملهٔ بواو رسیده ونون زده بمعنی تاران است که تیره وتاریک باشد * تارین بفتح اول بالف کشیده وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده ونون زده بمعنی تارون است که تیره باشد وتاری را نیز گویند که آب درخت تار است * تازیان بفتح اول بالف کشیده وکسر زای هوز ومثناة تحتانی بالف کشیده ونون زده بمعنی تاخته تاخته ودوان دوان وتعجیل کنان آمده وجمع تازی هم هست که عربان باشند * تافتن بفتح اول بالف کشیده وسکون فا ومثناة فوقانی ونون زده بمعنی روشنائی وپرتو وطلوع کردیدن وبرافروختن وگرم کردیدن وآزرده وملکدر شدن وکرد انیدن وپیچیدن وتاب دادن رشته وامثال آن آمده * تالمن بفتح اول بالف کشیده وسکون لام وکسر میم ونون زده بلغت ژند وپاژند جانوری است که آنرا روباه گویند * تان بفتح اول بالف کشیده وسکون نون ضمیر مخاطب است همچو خود تان وهمه تان ورشته چندی را هم گویند که جولاهکان از پهنائی کار زیاده آورند وآنرا بباقند وتار را نیز گویند که نقیض پود باشد وبمعنی اندرون دهن نیز دیده شد وبمعنی دهان هم باشد که بتازی فم خوانند * تاوان بفتح اول بالف کشیده وواو بالف کشیده ونون زده بمعنی عوض وبدل آمده وگناه وزیان وغرامت وخیانت وجرم را نیز گویند * تبرخون بفتح اول وموحدهٔ تحتانی وسکون رای مهمله وضم خای منقوطه بواو رسیده ونون زده بمعنی چوبی آمده که بدان چیزها را رنگ کنند وترخون را نیز گویند که نوعی از سبزی خوردنی باشد ومعرب آن طبرخون است وچوب بقم را هم گفته اند وبعضی سرخ بید را تبرخون میگویند وچوبی باشد سخت وسرخ رنگ که شاطران در دست دارند وبمعنی عناب هم آمده وآن میوه ایست شبیه به سنجد در دواها بکار می برند * تبرزین بفتح اول وموحدهٔ تحتانی وسکون رای مهمله وکسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده ونون زده بمعنی نمک سفید بلوری آمده ونوعی از تبر باشد که سپاهیان در پهلوی زین اسب بندند * تبسیدن بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی وکسر سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی گرم شدن آمده * تبلونستن بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی وضم لام بواو رسیده وکسر نون وسکون

سین مهمله و فتح مثناة فوقانی و نون زده بلغت ژند و پا ژند بمعنی شکستن آمده ه تپیدن بفتح اول
و کسر سین و بای پارسی بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی اضطراب نمودن و بیقراری
و از جای جستن و لرزیدن آمده و معرب آن طپیدن باشد با طای مهمله ه تترولتی بفتح اول و سکون مثناة
فوقانی و ضم رای مهمله بواو رسیده و فتح لام و مثناة فوقانی و نون زده بلغت ژند و پا ژند بمعنی باریدن آمده
ه تتق سپهر گون بضم اول و مثناة فوقانی و کسر قاف و سپهر گون معلوم کنایه از پرده و چادر کبود است و پیاله
کبودی را نیز گویند که از مینا سازند ه تتمشن بفتح اول و سکون مثناة فوقانی و کسر میم و فتح مثناة فوقانی
و نون زده بلغت ژند و پا ژند بمعنی شغال آمده که برادر روباه باشد ه تخت روان بفتح اول و سکون خای منقوطه
و کسر مثناة فوقانی و روان بالفتح رای مهمله معلوم چهار ستاره نعش را گویند از بنات النعش و کنایه
از آسمان است و از اسپ و ولد و عرش راه هم هست و تخت حضرت سلیمان را نیز گویند ه تخته زدن بفتح اول
و سکون خای منقوطه و فتح مثناة فوقانی و های ملفوظ و زده و زدن معلوم کنایه از پنبه را حلاجی کردن باشد
ه تخشیدن بفتح اول و سکون خای منقوطه و کسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده
بمعنی بالا نشستن آمده ه تخمدان بضم اول و سکون خای منقوطه و میم و دال ابجد بالف کشیده و نون زده بمعنی
زمینی آمده که در آن شاخهای درختان فرو برده باشند یا چیزی کاشته باشند که بعد از سبز شدن بجای دیگر
نقل کنند ه تخمکان بضم اول و سکون خای منقوطه و میم و کاف پارسی بالف کشیده و نون زده تخم و بید انجیر را
گویند عموما و تخم حنظله را خصوصا و بیضه های آدمی را گویند که بتازی خصیتین خوانند ه ترابیدن بفتح اول
و رای مهمله بالف کشیده و کسر موحده بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی تراویدن آمده
که ترشح کردن باشد مطلقا اعم از شراب و روغن و آب و امثال آن از ظروف ه ترازو چشمه داشتن بفتح اول و رای
مهمله بالف کشیده و ضم زای هوز بواو مجهول رسیده و چشمه داشتن معلوم کنایه از زیادتی و سنگینی از یک پله
ترازو است از پله دیگر ه ترازو شدن بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و ضم زای هوز بواو مجهول رسیده و شدن
با ضم شین منقوطه معلوم کنایه از برابر شدن دو غنیم باشد با هم در شجاعت و زور ه ترازوی پولادستیان بفتح
اول و رای مهمله بالف کشیده و ضم زای هوز بواو مجهول رسیده و پولادستیان با ضم بای پارسی معلوم کنایه از نیزه
و سنان مبارزان است ه تراویدن بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و کسر واو بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال
ابجد و نون زده بمعنی ترابیدن آمده و آن ترشح کردن باشد مطلقا اعم از شراب و آب و روغن و امثال آن ه ترایمان
بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و سکون مثناة تحتانی و میم بالف کشیده و نون زده نام مرض استسقا است
ه ترایدن بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و کسر مثناة تحتانی بیای حطی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده
بمعنی تراویدن و ترشح کردن باشد مطلقا اعم از آب و شراب و روغن و امثال آن ه تربامان بضم اول و سکون رای
مهمله و موحده تحتانی بالف کشیده و میم بالف کشیده و نون زده بمعنی ترمان نام گلی است لاجوردی و برگهای
آن دراز می باشد و گل و شاخ و برگ آن همه تلخ است و آنرا غافث بروزن آفت نیز گویند و در رومنکی بیای
موحده تحتانی مثناة تحتانی نیز از نظر گذشته ه تربن بفتح اول و سکون رای مهمله و ضم موحده تحتانی و نون زده
بمعنی زمین بسیار سخت آمده ه ترجمان بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح جیم و میم بالف کشیده و نون زده شخصی
را گویند که لغتی را از زبانی بزبانی دیگر تقریر نماید و لیازی را نیز گویند که بعد از گناه و تقصیر کند و مانند و نام زن دارا
مادر روشنک نیز هست ه ترخان بفتح اول و سکون رای مهمله و خای منقوطه بالف کشیده و نون زده نوعی از

سبزی باشد که با طعام و غیر طعام خورند و شخصی را گویند که پادشاهان قلم تکلیف از و بردارند و هر تقصیر و گناهی که کند مواخذه نه نمایند و نام ابونصر فارابی است و قومی باشد از ترکان چغتائی * ترخون بفتح اول و سکون رای مهمله و ضم خای منقوطه بواو رسیده و نون زده بمعنی چوب بقم آمده و آن چوبی باشد که چیزها بدان رنگ کنند و سبزیی است معروف که آنرا با طعام و حاضری خورند گویند چون تخم سپند را در سرکهٔ کهنه بیاغازند مدتی تا طبع و مزاج آن بگیرد بعد از ان که بکارند ترخون برآید و معرب آن طرخون است قوت باه را نقصان دارد و نیز دارویی باشد که آنرا عاقرقرحا گویند و مردم خونی و بی باک و دزد دغا و اوباش را نیز گویند * تراشیدن بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و کسر شین قرشت بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی هموار کردن و خراشیدن و انگیختن و نگاهداشتن آمده * تردامن بفتح اول و سکون رای مهمله و دال ابجد بالف کشیده و فتح میم و نون زده کنایه از ملوث و معیوب و آلودهٔ معصیت و گنهکار و مجرم و عاصی و بدکار و فاجر و فاسق آمده * ترزبان بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح زای هوز و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و نون زده بمعنی ترجمان آمده یعنی شخصی که لغتی را از زبانی بزبانی دیگر تقریر کند و بمعنی زبان آور و شخصی که گرم گفتگو شود و سخنهای تر و تازه بگوید نیز آمده * ترزفان بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح زای هوز و فا بالف کشیده و نون زده بمعنی شخصی که سخنهای تر و تازه بگوید و گرم گفتگو شود و زبان آور آمده و بمعنی ترجمان هم هست یعنی شخصیکه لغتی را بزبان دیگر تقریر کند * ترس استودان بفتح اول و رای مهمله و سین سعفص زده و فتح همزه و سکون سین مهمله و ضم مثناة فوقانی بواو رسیده و دال ابجد بالف کشیده و نون زده دعا و ژند و پاژند خواندن فارسیان است سه روز بر سر دخمهٔ میت برای انکه گویند چون روح از قالب جدا شود سه شبان روز بر سر قالب خود می باشد و او را درین سه شبانروز ترس و بیم بسیار است لهذا درین سه روز بر سر دخمهٔ اونسك خوانند تا روح او از ان ایمن گردد و معنی ترکیبی این لغت خوف قبر است چه ترس بمعنی خوف و بیم باشد و استودان دخمه و مقبره را گویند * ترشدن بفتح اول و سکون رای مهمله و ضم شین منقوطه و فتح دال ابجد و نون زده کنایه از اعراض شدن و آزرده گردیدن باشد بسبب ظرافت کسی و بمعنی شرمنده شدن نیز دیده شد * ترفان بفتح اول و سکون رای مهمله و فا بالف کشیده و نون زده مخفف ترزفان است که ترجمان و شخص زبان آور باشد * ترقین بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر قاف بمثناة تحتانی رسیده و نون زده بمعنی باطل کردن عبارتی باشد از دفتر و حساب دیوانی و نیز بلغت نبطی خطی است که محرران در بعضی محل میان دو حرف می کشند * ترک چین بضم اول و سکون رای مهمله و کسر کاف و چین بکسر جیم پارسی معلوم کنایه از آفتاب آمده * ترک روستایان بضم اول و سکون رای مهمله و کسر کاف و روستایان با ضم رای مهمله و واو مجهول معلوم کنایه از سیر برادر پیاز آمده که بتازی ثوم و فوم خوانند * ترکمان بضم اول و سکون رای مهمله و کاف و میم بالف کشیده و نون زده لقب طایفه ایست از ترکان بی اعتدال گویند این طایفه از اولاد یافث بن نوح نیستند و معنی ترکیبی ترک مانند است * ترکون بفتح اول و سکون رای مهمله و ضم کاف پارسی بواو مجهول رسیده و نون زده بمعنی دوال و فتراك آمده و بترکی قنجغه گویند * ترن بفتح اول و رای مهمله و نون زده بمعنی دشت و بیابان آمده و گل نسرین و نسترن را نیز گویند * ترنجبان بضم اول و فتح رای مهمله و سکون نون و جیم بالف کشیده و نون زده معرب ترنگان است که بادرنجبویه باشد و آن هم معرب بادرنگبویه است * ترنج مهرگان بضم اول و ضم رای مهمله و سکون نون و کسر جیم و مهرگان با کاف پارسی معلوم کنایه از آفتاب عالمتاب آمده * ترنجیدن بفتح اول و رای مهمله و سکون نون و کسر

جیم بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی سخت درهم کشیده و کوفته شده و چیزی بهم رسانیدن و درشت کردیدن آمده و بضمتین هم درست است ● ترنکان بضم اول و فتح رای مهمله و سکون نون و کاف پارسی بالف کشیده و نون زده بمعنی باد رنگبویه ز بالنکو آمده و ترنجان معرب آنست و آنرا بتازی ملرع للب المعزون خوانند ● ترنکانیدن بفتح اول و رای مهمله و سکون نون و کاف پارسی بالف کشیده و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده مصدر ترنک است بمعنی بقد آوردن چله کمان باشد ● ترنکبین بضم اول و فتح رای مهمله و سکون نون و کاف پارسی و موحده تحتانی بمثناة تحتانی رسیده و نون زده ترنجبین را گویند و آن داروئی است شیرین گویند مانند شبنم بر خار شتر می نشیند و بتازی من خوانند و ترنجبین معرب آنست گویند روزی دم صبحی بود که از آسمان مانند برف بر قوم موسی علیه السلام بارید ● ترنیان بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح نون و مثناة تحتانی بالف کشیده و نون زده سبدی و طبقی باشد پهن که از شاخهای چوب بید بافند و در فرهنگی بتقدیم مثناة تحتانی بر نون هم بنظر آمده که بر وزن کریمان باشد ● تریان بکسر اول و سکون رای مهمله و مثناة تحتانی بالف کشیده و نون زده سبدی و طبقی باشد پهن که از شاخهای چوب بید بافند و طبق چوبین را هم گویند و در فرهنگی بجای کسر اول فتح هم دیده شد ● تریدن بضم اول و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی رمیدن آمده و بفتح اول بمعنی کشیدن و بیرون آوردن باشد و در فرهنگی با این معنی بجای رای مهمله زای هوز هم دیده شده ● تزفان بفتح اول و سکون زای هوز و فا بالف کشیده و نون زده مخفف تزفان که بمعنی ترجمان است و آن شخصی باشد که لغت زبانی را بزبان دیگر تقریر کند ● تزیدن بفتح اول و کسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی بیرون کشیدن و بر آوردن باشد ● تشت از بام افتادن بفتح اول و سکون شین منقوطه و مثناة فوقانی زده و از بام افتادن معلوم کنایه از رسوا شدن آمده ● تشتخوان بفتح اول و سکون شین منقوطه و مثناة فوقانی و فتح خای منقوطه و واو معدوله و الف کشیده و نون زده خوانی را گویند که بجهت نان و طعام کنارند ● تشت زرین بفتح اول و سکون شین منقوطه و کسر مثناة فوقانی و زرین با تشدید و کسر رای مهمله معلوم کنایه از آفتاب عالمتاب آمده ● تشت سیمین بفتح اول و سکون شین منقوطه و کسر مثناة فوقانی و سیمین معلوم کنایه از ماه آمده ● تشتن بفتح اول و سکون شین منقوطه و فتح مثناة فوقانی و نون زده بمعنی تیشهٔ بزرگ آمده ● تشتوان بفتح اول و سکون شین منقوطه و کسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده و واو بالف کشیده و نون زده بمعنی سقابه آمده و آن دوائی است مسهل سودا و بتازی کثیر الارجل و ثاقب الحجر و اضراس الکلب خوانند ● تشن بفتح اول و شین منقوطه و نون زده بمعنی جا کشودیده شد و آن ذاله باشد نرم و سیاه و لغزنده از عدس بزرگتر که در دار و ماهی چشم نگار برند و در فرهنگی بجای فتح اول کسر نیز دیده شد ● تشنهٔ چیزی بودن بکسر اول و سکون شین منقوطه و فتح نون و کسر همزهٔ مبدله و چیزی بودن معلوم کنایه از اشتیاق هر چیز آمده ● تعویذ سیمین بفتح اول و سکون عین سعفص و کسر واو بمثناة تحتانی رسیده و کسر ذال منقوطه و سیمین معلوم کنایه از ستارگان آمده ● تفتن بفتح اول و سکون فا و فتح مثناة فوقانی و نون زده مخفف تافتن است که گرم شدن و یکدیگر را گرم کردانیدن باشد و بمعنی پیچیدن و تاب دادن رشته و امثال آن و آزرده و ملک رشدن و روشنائی بر تو انداختن هم از نظر گذشته ● تفسیدن بفتح اول و سکون فا و کسر سین سعفص بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی گرم شدن آمده ● تقریر کردن بفتح اول و سکون قاف و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و سکون رای مهمله ثانی و کردن معلوم

کشیده و ضم میم و لام و نون زده • بلغت یونانی نوعی از یتوعات است و آن را بتازی علقی خوانند برگ آن
مانند برگ کبر باشد و چون شاخی از آن بشکنند شیر بسیاری از آن روان شود • توبان بضم اول بواو
رسیده و موحده تحتانی بالف کشیده و نون زده تنبان چرمی کشتی گیران را گویند و آن از زانو تا ناف بود
• توختن بضم اول بواو مجهول رسیده و سکون خای منقوطه و فتح مثناة فوقانی و نون زده این لغت از اضداد
است بمعنی کشیدن و در و بردن هر دو آمده و بمعنی جستن بضم جیم و دوختن هم آمده و نیز واپس دادن چیزی
بصاحب او را که قرض و وام باشد یا امانت و بمعنی کد اوردن و حاصل کردن و اندوختن و جمع نمودن و خواستن
نیز دیده شد • تودریون بضم اول بواو مجهول رسیده و سکون دال ابجد و فتح رای مهمله و ضم مثناة تحتانی بواو
رسیده و نون زده • بیخ گیاهی است که آن را د ورش گویند و تخم آن را شوکران خوانند اگر شاخ و برگ گیاه آن را بکوبند و آب
آن را بگیرند و بر پستان دختران بکر بمالند نگذارد که از آن بزرگتر شود و آن را بیخ کوبی نیز گویند • توران بضم اول بواو
رسیده و رای مهمله بالف کشیده و نون زده نام ولایتی است بران طرف آب آمو یعنی ماوراء النهر
و چون این ملک را فریدون بتور پسر بزرگ خود داده بود بتوران موسوم شد • توریدن بضم اول
بواو مجهول رسیده و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی شرمنده شدن
در حضور خصم آمده و بمعنی توبیدن هم دیده شد که بیک شور رفتن و دور شدن و رمیدن باشد • توزیدن بضم
اول بواو مجهول رسیده و کسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی ادا نمودن و کد اوردن
و کشیدن و حاصل کردن و جمع نمودن و اندوختن آمده و بمعنی تاختن و تاراج کردن نیز دیده شد • توسن بفتح
اول و سکون واو و فتح سین مهمله و نون زده بمعنی وحشی و رام نشونده را گویند عموما و اسب سرکش و جهنده
و حرون را گویند خصوصا و در فرهنگی بضم اول و واو مجهول نیز دیده شد • توشکان بضم اول بواو مجهول رسیده
و سکون شین منقوطه و کاف بالف کشیده و نون زده بمعنی گلخن و آتشدان گرمابه و حمام آمده • توشه برداشتن
بضم اول بواو مجهول رسیده و فتح شین منقوطه و سکون های ملفوظه و برداشتن معلوم کنایه از مسافر شدن باشد
• توفان بضم اول بواو رسیده و فا بالف کشیده و نون زده بمعنی طوفان است که شور و غوغا باشد عموما و شورش
دریا را گویند خصوصا و نام دوست وامق بود که با او بگریخت • تولیدن بضم اول بواو مجهول رسیده و کسر لام بمثناة
تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی جنبش و برهم خوردن خلایق و رجوع نیز آمده و تنازع آن را فراهم
خوانند و بمعنی غریدن و هریده کردن هم آمده و شور و غوغا و فریاد و آواز و غلغله را نیز گویند • تولیدن بضم
اول بواو مجهول رسیده و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی یکسو رفتن و دور شدن و رمیدن
آمده • تومن بضم اول بواو مجهول رسیده و فتح میم و نون زده قصبه را گویند که ده پاره ده در تحت آن باشد
و جمع آن تومنات است و بعضی گویند که ترکی است • تون بفتح اول و واو و نون زده بمعنی تن و بدن و جثه آدمی
آمده و بضم اول بواو رسیده و نون زده نام ولایتی است از خراسان و بمعنی گلخن حمام هم آمده و در تازی هم گلخن
همین نام دارد و بمعنی زندان هم آمده که قرارگاه نطفه باشد و روده پاک نکرده را نیز گویند • تونین بضم اول بواو
رسیده و فتح مثناة تحتانی و نون زده بمعنی مهربان شونده و کننده و مهمانی کننده آمده • تهمتن بفتح اول و های
ملفوظه و سکون میم و فتح مثناة فوقانی و نون زده یکی از القاب رستم دستان است و بعضی برآنند که القاب بهمن
هم هست و معنی خداوند سپاه و لشکرکش و صاحب دار نیز آمده و مردم شجاع و قوی جثه و بی نظیر را نیز گویند چه معنی
ترکیبی این لغت بی همتا تن است یعنی تنی که عدیل و نظیر نداشته باشد و بمعنی فرمان برداری کردن و بندگی نیز

آمده * تیان بکسر اول ومثناة تحتانی بالف کشیده ونون زده بمعنی دیگ سرکشاده وبزرگ آمده چه تیانچه دیگ سر کشادهٔ کوچک را گویند * تیرافکندن بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وسکون رای مهمله وافکندن معلوم کنایه از دعای بد کردن وطعنه زدن آمده * تیرگان بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وسکون رای مهمله وکاف پارسی بالف کشیده ونون زده نام روز سیزدهم از تیرماه است گویند درین روز منوچهر با افراسیاب صلح کرد بشرط آنکه افراسیاب یک تیر پرتاب را از ملک خود به منوچهر دهد پس حکما تیری ساختند از روی حکمت در وقت طلوع آفتاب آرش آن تیر را بر کمان نهاده از جبال طبرستان بطرف مشرق انداخت بعد از تفحص بسیار در کنار آب آمو یافتند * تیر کردن بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وکسر رای مهمله وکردن بافتح کاف پارسی معلوم عطارد را گویند وحوادث آسمانی را نیز گویند وصاحب برهان نوشته که کنایه از آفتاب است نیز * تیره خاکدان بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وفتح رای مهمله وهای مدوره زده وخاکدان معلوم کنایه از دنیا آمده * تیره شدن آب اختران بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وفتح رای مهمله وهای مدوره زده وباقی معلوم کنایه از رفتن آب وروشنی اختران است * تیز کردیدن بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وسکون زای هوز وکردیدن بافتح کاف پارسی معلوم کنایه از خشمگین وقهرآلوده شدن آمده * تیشه برپای خود زدن بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح شین منقوطه وهای مدوره زده وبرپای خود زدن معلوم کنایه از برهم زدن وضایع کردن کار وبار خود است * تیشه زن بیستون بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح شین منقوطه وهای مدوره زده وفتح زای هوز وکسر نون وبیستون معلوم کنایه از فرهاد آمده وبیستون نام آن کوه است که فرهاد آنرا کنده بود * تیشه بسوی خود زدن بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح شین منقوطه وهای مدوره زده وبسوی خود زدن معلوم کنایه از حریص وطامع بودن واز شره وطمع وحرص باشد * تیشه فرهاد تیز کردن بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح شین منقوطه وهای مدوره زده وفرهاد تیز کردن معلوم کنایه از شروع در عشق وعاشقی نمودن باشد * تیغ دودستی زدن بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وکسر غین معجمه ودودستی زدن معلوم کنایه از جنگ کردن صعب وچیزی بسیار از مردم گرفتن آمده وشمشیر وتیغ دراز کار فرمودن را نیز گویند یعنی بمقدار دودست ونیز از هر دودست زدن شمشیر را گویند * تیغزن بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وسکون غین منقوطه وفتح زای هوز ونون زده معنی این معروف است ونام روز سیزدهم از ماههای ملکی باشد * تیغزن آسمان بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وسکون غین منقوطه وفتح زای هوز وکسر نون وآسمان معلوم کنایه از صبح صادق وآفتاب وکوکب مریخ آمده * تیغ شدن بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وسکون غین منقوطه وشدن باضم شین منقوطه معلوم بمعنی روبرو ومقابل شدن آمده * تیغ کوشتین بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وکسر غین منقوطه وضم کاف پارسی بواو مجهول رسیده وسکون شین منقوطه وکسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده ونون زده کنایه از زبان آمده که بتازی لسان گویند * تین بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده ونون زده بزبان ژند وپاژند بمعنی انجیر آمده وآن میوه ایست معروف ودر تازی نیز همین معنی دارد

چشمهٔ نوزدهم بحر چهارم از قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان مثناة فوقانی با واو

* تاپو بفتح اول بالف کشیده وضم بای پارسی بواو رسیده بزبان صفاهانی بمعنی ظرفی آمده که از گل سازند ودر آن گندم ونان وامثال آن کنند * تارو بفتح اول بالف کشیده وضم رای مهمله بواو رسیده بمعنی کنه آمده وآن جانوری است که بر شتر وگاو وگوسفند وسگ وامثال آن بچسپد وخون مکد * تالکو بفتح اول بالف کشیده

وسکون نون وضم کاف پارسی بواو رسیده بمعنی حجام وسرتراش آمده ودر فرهنگی بفتحتین هم دیده شد وبا بمعنی
بهای و او و رای قرشت نیز گفته اند ٭ تاو بفتح اول بالف کشیده وسکون واو بمعنی تاب آمده که حرارت وگرمی
ومحنت ومشقت واندوه باشد وبمعنی توانائی وتاب وطاقت نیز آمده وبهتاب را هم گفته اند وبمعنی روشنی وپرتو
آفتاب ومهتاب وآتش نیز آمده چه در لغت فارسی واو بباء ابجد وبر عکس تبدیل می یابند ٭ تاراتاو
بفتح اول بالف کشیده و واو بالف کشیده ومثناة فوقانی بالف کشیده و واو زده بمعنی توانائی وقدرت آمده
٭ تامو بفتح اول بالف کشیده وضم میم بواو رسیده بمعنی عرق شراب آمده ٭ تهنکو بفتح اول وبای
پارسی وسکون نون وضم کاف پارسی بواو مجهول رسیده ظرفی را گویند که اصناف محترفه زر فروخت واسباب
واجناس در آن ریزند وبمعنی کیسهٔ حجام وزنبیل وسبد هم آمده وبمعنی بوی دان عطاران هم آمده که بتازی جونه گویند
٭ تتراو بفتح اول وسکون مثناة فوقانی وفتح رای مهمله وضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده بمعنی مسخرگی ولاغ وظرافت آمده
وابروزن عوض کرده هم آمده ٭ تدو بفتح اول ودال ابجد وسکون واو نام مرغی است صحرائی شبیه بخروس در نهایت خوش رنگ وخوش
رفتاری ٭ تذرو بفتح اول وذال معجمه ورای مهمله وواو ساکن مرغی بود صحرائی شبیه بخروس ٭ تذو
بفتح اول وذال معجمه وواو زده جانوریست سرخ رنگ وبرداری که بیشتر در رمستانها ومتوضاها می باشد واو را بعربی
ابن وردان می گویند ٭ ترازو بفتح اول ورای مهمله بالف کشیده وضم زای هوز بواو رسیده معروف است وآن
آلتی باشد که چیزها را بدان وزن کنند وبمعنی ادراک ودرک نیز دیده شد وعدالت را نیز گویند ونام
برج میزان هم هست که از جملهٔ دوازده برج فلکی است ٭ تربو بفتح اول وسکون رای مهمله وضم موحدهٔ تحتانی بواو مجهول
رسیده پارچهٔ سفید وصفت وباریک را گویند ٭ ترغو بفتح اول وسکون رای مهمله وضم غین منقوطه بواو مجهول رسیده
نوعی از بافتهٔ ابریشمی سرخ رنگ باشد ٭ تریو بفتح اول وسکون رای مهمله وضم مثناة تحتانی بواو مجهول رسیده بمعنی
پارچه وجامهٔ سفید باریک آمده ٭ تزاو بفتح اول وزای هوز بالف کشیده وسکون واو نام مبارزی بوده تورانی که
داماد افراسیاب بود گیو او را زنده گرفت وبانتقام برادرش بقتل آورد وبزای فارسی هم آمده است ٭ تسو بفتح اول
وضم سین مهمله بواو رسیده مقدار روزن چهار جو باشد یک حصه از بیست وچهار حصهٔ شب وروز که آنرا یکساعت
گویند ویک حصهٔ از بیست وچهار حصه چوب گز استادان عمارات وهمچنین یکحصه از بیست وچهار حصهٔ هر استادان
بتال ومعرب آن طسوج است ٭ تفو بضم اول وفا وسکون واو بمعنی آب دهن آمده وآب دهن انداختن را
نیز گویند ٭ تکاو بفتح اول وکاف بالف کشیده و واو زده بمعنی تکاب است که درهٔ کوه وزمین آب کند باشد وزمینی
که در آن بعضی جا آب فرو رود واز جای دیگر بر آید وبعضی جا خشک باشد وبعضی جا استاده وبعضی جاها روان
وبعضی جاها سبزه ومرغزار بود ونام الکه ولایتی هم هست ٭ تکو بفتح اول وضم کاف بواو رسیده بمعنی
موی درهم پیچیده ومجعد آمده ونان تنک روغنی را نیز گویند وبا کاف پارسی نام پادشاه خطا وختن است
٭ تگاو بفتح اول وکاف پارسی بالف کشیده و واو زده پیالهٔ باشد از نقره وغیره که در ته آن لوله نصب کرده باشند
وبآن شراب وگلاب وامثال آن در شیشه کنند وآنرا بتازی قیف گویند وزمین پست پر آب وسبزه وعلف را نیز
گویند که آب باران بدان بدر رود وجا بجا ماند ونام روستائی است از ولایت گنجه وجنگ وخصومت را نیز گویند ونام
پرده ایست از موسیقی ٭ تلو بضم اول ولام بواو رسیده پایین تیر را گویند جائی که پی در آن پیچند وپیکان را ضبط
سازند ٭ تندرو بضم اول وسکون نون ودال ابجد وضم رای مهمله بواو رسیده بمعنی بخیل ومسک وترش رو آمده وبفتح
رای مهمله چالاک وتیز رفتار را گویند ٭ تندو بفتح اول وسکون نون وضم دال ابجد بواو رسیده بمعنی عنکبوت آمده ٭ تنکو

بفتح اول و نون و سکون نون ثانی و ضم دال ابجد بواو رسیده بمعنی تند و آمده که عنکبوت باشد * تنو بفتح اول و نون
و سکون واو بمعنی قوت و توانائی آمده * تو بفتح اول و سکون واو بمعنی تاب آمده که تابش آفتاب و ماه و امثال آن
باشد و جائی را نیز گویند در صحرا که آب در ان استاده بود و بتازی غدیر خوانند و بضم اول و سکون ثانی بمعنی
مهمانی و ضیافت آمده و بمعنی خود هم دیده شد که آنرا خویش و خویشتن خوانند و آن معروف است و بتازی
آفت را گویند و بضم اول و واو مجهول بمعنی درون آمده که در مقابل بیرون است و بمعنی قیماق نیز آمده و آن
پرده باشد که بروی شیر بندد و بمعنی پرده و ته ولای هم آمده چنانچه گویند ته بر ته ولای بر لای و پرده بر پرده
* تو بر تو بضم اول بواو رسیده و فتح موحدهٔ تحتانی و سکون رای مهمله و ضم مثناة فوقانی ثانی بواو رسیده بمعنی
مردم سرد زخود و حرام توشه آمده و مزاریات گوسپند را نیز گفته اند و نام حلوائی هم هست و بمعنی پی در پی
و دنبال یکدیگر نیز از نظر گذشته و نیز بمعنی ته بر ته ولای بر لای و پرده بر پرده آمده * تهو بضم اول و های
ملفوظه و سکون واو و بمعنی تغو آمده که آب دهن انداختن باشد و آب دهن را نیز گویند و بکسر اول و ضم های
ملفوظ بواو رسیده مخفف تیهو ست و آن پرنده باشد شبیه به کبک لیکن کوچکتر از کبک است * تیماو بکسر اول
بمثناة تحتانی رسیده و میم بالف کشیده و سکون واو بمعنی بلادت آمده و آن تعطیل قوت نفس ناطقه است بی آنکه
تقصیری در خلقت آن شده باشد * تیو بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و واو مجهول زده بمعنی یعنی آمده
که در تازی ای گویند و بمعنی تاب و طاقت و توانائی هم دیده شد * تیهو بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و ضم های
هوز بواو رسیده بمعنی جائی آمده که آب در آنجا جمع شود و بتازی آنرا غدیر خوانند و نیز پرنده ایست شبیه به
کبک لیکن از کبک کوچکتر است و معرب آن تیهوج است

چشمهٔ بیستم بحر چهارم از قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان مثناة فوقانی با های ملفوظه

* تابخانه بفتح اول بالف کشیده و سکون موحدهٔ تحتانی و خای منقوطه بالف کشیده و فتح نون و های ملفوظ زده
بمعنی خانه آمده که دیوار آنرا از آینه و روپنجرهٔ آنرا از بلور کرده باشند هر که درون باشد بیرون را توان
دید و خانهای بزرگ تابستانی را نیز گویند و خانهٔ را نیز گفته اند که زمین آنرا مانند زمین حمام مجوف کرده باشند
و آتش در ان افروزند تا گرم شود و ایام زمستان در آنجا بسر برند و خانهٔ را نیز گویند که در آنجا بخاری و تنور
باشد * تابسه بفتح اول بالف کشیده و فتح موحدهٔ تحتانی و سین مهمله و های ملفوظ زده بمعنی چراگاه پر آب
و علف آمده * تابه بفتح اول بالف کشیده و فتح موحدهٔ تحتانی و های ملفوظ زده بمعنی خشت پخته و آجر بزرگ
آمده و ظرفی باشد پهن که در ان کوکو و خاگینه و ماهی بریان کنند و نان هم بر بالای آن پزند و تاوه نیز گویند
و بابای پارسی سرگین گاو را گویند * تاتوره بفتح اول بالف کشیده و ضم مثناة فوقانی بواو رسیده و فتح رای
مهمله و های ملفوظ زده بمعنی ریسمانی آمده که بر دست و پای اسپ و استر گذارند و زنجیر آهنی را نیز گویند
که بر دست و پای اسب و استر گذارند * تاجده بفتح اول بالف کشیده و سکون جیم و کسر دال ابجد و های ملفوظ
زده بمعنی پادشاهی ده آمده * تاج فیروزه بفتح اول بالف کشیده و کسر جیم و فیروزه با کسر فا معلوم بمعنی تاج کیخسرو
آمده و کنایه از آسمان نیز هست * تاخته بفتح اول بالف کشیده و سکون خای منقوطه و فتح مثناة فوقانی و های
ملفوظ زده بمعنی دویده و اسب دوانده آمده و بمعنی تافته نیز آمده که از تابیدن ریسمان و ابریشم است و بمعنی
ریخته هم دیده شد که مشتق از ریختن باشد * تاخیره بفتح اول بالف کشیده و کسر خای منقوطه بمثناة تحتانی
رسیده و فتح رای مهمله و های ملفوظ زده بمعنی سرنوشت و طالع و بخت آمده و بمعنی نصیب و قسمت هم هست

وانچه بر ان زایند و بر آیند هم هست چنانچه گویند تا عیرهٔ توچنین بود یعنی طالع تو چنین بود و بران زادی
و بر آمدی ٭ تارچوبه بفتح اول بالف کشیده و سکون رای مهمله وضم جیم پارسی بواو مجهول رسیده وفتح موحده
تحتانی وهای ملفوظ زده نام داروئی است که درد را بکار برند و آنرا ملیون هم خوانند ٭ تاره بفتح اول بالف
کشیده وفتح رای مهمله وهای ملفوظ زده بمعنی تار جولاهگان آمده که نقیض پود است و طارم را نیز گویند و آن
خانهٔ باشد مانند خرگاه که از چوب سازند و بمعنی تار هم دیده شده و آن ظرفی باشد معروف و بمعنی تیره و تاریک
هم آمده و زبانهٔ کپان را نیز گفته اند و کپان ترازو مانندیست که بدان بار سنجند و باین معنی در فرهنگی بجای
حرف اول نون هم بنظر آمده و تارک سر و فرق سر را نیز گویند و بمعنی تار موی و تار ریسمان و تار طنبور و تار چنگ
معروف است ٭ تازانه بفتح اول بالف کشیده و زای هوز بالف کشیده و فتح نون وهای ملفوظ زده مخفف تازیانه است
که قمچی و چابک باشد ٭ تازه بفتح اول بالف کشیده و فتح زای هوز وهای ملفوظ زده بمعنی نو باشد که نقیض
کهنه است و بمعنی حادث هم آمده است که در مقابل قدیم است و ضد پژمرده هم هست ٭ تاسمه بفتح اول بالف
کشیده و سکون سین سعفص وفتح میم وهای ملفوظ زده بمعنی موی شانه کرده آمده که بر فراز پیشانی باشد و چرم
خام و دوال چرمی را نیز گویند ٭ تاسه بفتح اول بالف کشیده و فتح سین مهمله وهای ملفوظ زده بمعنی
تیره شدن روی آمده که از غم و الم بهم رسیده باشد و بتازی کلف نامند و نشارش و فشردن گلو بسبب خیری
یا ملال و اندوه دیگر و بمعنی بیقراری هم آمده و میل خوردنی و خواهش چیزی را نیز گویند و اینحالت
بیشتر زنان آبستن و مردمان تریاکی را دست دهد و بمعنی اضطراب و بیقراری هم دیده شد و صدای
نفس کشیدن و بر آوردن مردمان فربه و مرطوبی و پی در پی نفس زدن مردم و اسب و حیوان دیگر از کثرت
کرما یا تلاش کردن و دویدن و بمعنی ملالت و اندوه نیز آمده ٭ تاسه را سه بفتح اول بالف کشیده و فتح سین مهمله
وهای ملفوظ زده و واو بالف کشیده و فتح سین مهمله وهای ملفوظ زده این لغت از اتباع است بمعنی تلواسه
و بیقراری و اضطراب باشد ٭ تافته بفتح اول بالف کشیده و سکون فا و فتح مثناة فوقانی وهای ملفوظ زده نام نوعی
از بافته و پارچهٔ ابریشمی است و جامهٔ را نیز گویند که از کتان بافته باشند و موی زلف و گیسو و ریسمان و ابریشم
و هر چیز که آنرا تابیده و پیچیده باشند و چیزی و کسی را نیز گفته اند که از حرارت آفتاب و تابش آتش یا بسبب قهر
و غضب و تب برافروخته و گرم شده باشد و بمعنی برگشته و برگردیده و روی گردانیده هم دیده شد که بتازی
معطوف خوانند و بمعنی آزردگی از کوفت راه و سواری و غم و اندوه و مکدر شده نیز از نظر گذشته و بمعنی پرتو انداختن
آفتاب و ماه و ستاره و چراغ و آتش و امثال آن هم باشد ٭ تالانه بفتح اول بالف کشیده و لام بالف کشیده و فتح نون
وهای ملفوظ زده میوهٔ ایست شبیه بشفتالو و بعضی برآنند که نوعی از شفتالو است ٭ تالواسه بفتح اول بالف کشیده
و سکون لام و واو بالف کشیده و فتح سین سعفص وهای ملفوظ زده بمعنی میل بچیزی کردن آمده و اندوه و اضطراب
و بیقراری را نیز گویند ٭ تانه بفتح اول بالف کشیده و فتح نون وهای ملفوظ زده نقیض پود آمده و آن تار جامهٔ
است که جولاهگان برای بافتن مهیا کنند ٭ تاوانه بفتح اول بالف کشیده و واو بالف کشیده و فتح نون وهای
ملفوظ زده بمعنی تابخانه آمده که گرمخانه باشد ٭ تاوریده بفتح اول بالف کشیده و سکون واو و کسر رای
مهمله بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی عارض شده آمده ٭ تاوه بفتح اول بالف کشیده و
فتح واو وهای ملفوظ زده بمعنی خشت پخته و آجر بزرگ آمده و ظرفی باشد گرد و پهن که در ان کوکو و خاگینه
و ماهی بریان کنند و نان بر بالای آن پزند ٭ تاه بفتح اول بالف کشیده و سکون های ملفوظ بمعنی ته و لای آمده ٭

چنانچه گویند یکتاه ردوتاه ویک لای ودولای وتفسیر لفظی است که آنرا بعربی مثنی گویند بفتح میم وسکون حای حطی وضاد بالنقطه وبمعنی عدد دوم نیز دیده شد که در مقابل جفت باشد وزنگی باشد که بر روی شمشیر وامثال آن نشیند * تباه بفتح اول وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وبها زده بمعنی باطل وبیکاره آمده ونابود وضایع آمده وقسمت کننده وقسام رانیز گویند * تباهجه بفتح اول وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وسکون های مدوره وفتح جیم وهای هوز زده بمعنی گوشت پخته نرم ونازک آمده ومعرب آن طباهجه است * تباده بفتح اول وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وفتح دال ابجد وهای مدوره وهای هوز زده بمعنی گوشت پخته ونرم ونازک آمده وبمعنی قلیه بادنجان وکباب وخاگینه هم آمده * تب باده بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی وموحدهٔ تحتانی ثانی بالف کشیده وفتح دال ابجد وهای مدوره زده بمعنی تب لرزه باشد عموما وتب لرزه که بسبب ظاهر شدن وبرآمدن سبزه بهم رسیده باشد خصوصا و باین معنی در برهان بجای بای ابجد مثناة تحتانی هم آورده * تبخاله بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی وخای منقوطه بالف کشیده وفتح لام وهای مدوره زده بمعنی جوششی آمده که بسبب حرارت وسورت تب از اطراف لب پدید آید * تبرزه بفتح اول وموحدهٔ تحتانی وسکون رای مهمله وفتح زای هوز وهای مدوره زده بمعنی تبرزد آمده که قند سفید است وصبر ونمک بلوری ونوعی از انگور رانیز گویند * تبرتیشه بفتح اول وموحدهٔ تحتانی وسکون رای مهمله وکسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح شین منقوطه وهای مدوره زده آلتی است آهنی که دو روی دارد یکطرفش همچو تیشه ویکطرفش همچو تبر * تبسیده بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی وکسر سین مهمله بمثناة تحتانی وفتح دال ابجد وهای مدوره زده بمعنی گرم شده آمده * تبنکه بفتح اول وموحدهٔ تحتانی وسکون نون وفتح کاف وهای مدوره زده بمعنی ظرفی آمده که غله در ان کنند وتنور نان پزی رانیز گفته اند وطبلهٔ راهم گویند که نان در ان گذارند * تبه بفتح اول وموحدهٔ تحتانی وظهور های مدوره مخفف تباه که قسمت کننده ونابود وضایع شده است وگوشت نرم ونازک رانیز گویند * تبهزه بفتح اول وموحدهٔ تحتانی وظهور های مدوره وفتح رای مهمله وهای هوز زده بمعنی گوشت نرم ونازک آمده * تبیازه بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی ومثناة تحتانی بالف کشیده وفتح زای هوز وهای مدوره زده بمعنی تب ولرزه آمده وتب لرزه رانیز گویند که بسبب برآمدن کی وبزرگ شدن سبزه بهم رسیده باشد وباین معنی بجای زای نقطه دار ذال ثخذ هم دیده شد * تبیره بفتح اول وکسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی رسیده وفتح رای مهمله وهای مدوره زده بمعنی تبیر آمده وآن خانهٔ باشد که سرگین وپلیدیها در ان ریزند ودهلی است که میان آن باریک وهردو سرش پهن می باشد ودهل وکوس وطبل ودمامه ونقاره رانیز گویند ودر مؤید الفضلا با بای پارسی آورده * تپانچه بفتح اول وبای پارسی بالف کشیده وسکون نون وفتح جیم پارسی وهای مدوره زده بمعنی طبانچه آمده که بتازی لطمه خوانند وکوهه وموج دریا رانیز گویند وطبانچه معرب آنست بموحدهٔ تحتانی وجیم ابجد * تپنچه بفتح اول وبای پارسی وسکون نون وفتح جیم پارسی وهای مدوره زده مخفف تپانچه آمده که بتازی لطمه خوانند * تپه بفتح اول وبای پارسی با تشدید وهای مدوره زده بمعنی کلاه زنان آمده وآن چیزی باشد محرابی که زنان از کلابتون ومروارید دوزند واز طلا وجواهر نیز سازند وبر پیشانی نصب کنند وکوه پست وپشتهٔ بلند را نیز گویند وبمعنی مرزی که بسیار دیده در تحت او باشد * تتارچه بفتح اول ومثناة فوقانی بالف کشیده وسکون رای مهمله وفتح جیم پارسی وهای مدوره زده بمعنی تیری آمده که پیکانش پهن وسخت وتیز بود ووضع این از ترکان است ونیز تیری که بر پرند کمان اندازند * تتربوه بفتح اول وسکون مثناة فوقانی وفتح رای مهمله وضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده وظهور های مدوره بمعنی مسخرگی ولاغ وظرافت آمده ودر فرهنگی بجای موحده بفتح رای مهمله سکون

هم دیده شده ٭ تتره بفتح اول وسکون مثناة فوقانی وفتح رای مهمله وهای ملفوظ زده بمعنی مسخرگی ولاغ وطرافت آمده ٭ تباره بفتح اول وجیم با لف کشیده وفتح رای مهمله وهای ملفوظ زده بمعنی اسپی آمده که منوز اورا زین نکرده باشند وبلغت ژنده و باژند رونده را گویند ٭ تخت روند ٭ بفتح اول وسکون خای منقوطه وکسر مثناة فوقانی وروند معلوم بمعنی تخت روان است که کنایه از عرش راه و از تخت سلیمان علیه السلام وآسمان باشد ٭ تخت نیروزه بفتح اول وسکون خای منقوطه وکسر مثناة فوقانی وفیروزه معلوم بمعنی تخت کیخسرو آمده وکنایه از آسمان نیز هست ٭ تخته بضم اول وسکون خای منقوطه وفتح مثناة فوقانی وهای ملفوظ زده مخفف توخته است که بمعنی گذارده وادا کرده آمده اعم از قرض ودین وامانت وغیر آن ٭ تخله بفتح اول وسکون خای منقوطه وفتح لام وهای ملفوظ زده بمعنی ریزه وخرده هر چیز آمده وبمعنی عصا وتعلین هم آمده ودر مؤید الفضلا بفتح اول آورده وبعضی بفتحتین هم گفته اند ٭ تخمه بضم اول وسکون خای منقوطه وفتح میم وهای ملفوظ زده بمعنی اصل ونژاد آمده ومرضی است که آدمی وحیوانات دیگر را از چیز خوردن بسیار بهم می رسد خصوصا کبوتر را وآنرا بتازی هیضه خوانند ٭ تده بفتح اول ودال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی تنیده آمده که از تنیدن مشتق است ٭ تراشه بفتح اول ورای مهمله بالف کشیده وفتح شین منقوطه وهای ملفوظ زده بمعنی خلال وآری از خرپزه وهندوانه وامثال آن آمده وتراشیده شده والیه از تراش برآمده باشد ٭ ترانه بفتح اول ورای مهمله بالف کشیده وفتح نون وهای ملفوظ زده باصطلاح اهل نغمه تصنیفی را گویند که آن سه گوشه داشته باشد هر کدام بطرزی دیگر یکی بیت ودیگری ملاح ویکی دیگر تلا وتلا ودر لغت نقش ودو بیتی وسرود ونغمه را خوانند وبمعنی دمن عوانی وطرز وخوش طبعی نیز هست وبمعنی بدخوی وحیله ورعنا هم دیده شده وشاهد تر وتازه وصاحب جمال وجوان خوش صورت را هم گویند ٭ تربره بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح موحده تحتانی ورای مهمله وهای ملفوظ زده نام نوعی از انگور است ٭ تربزه بضم اول وسکون رای مهمله وضم موحده تحتانی وفتح زای هوز وهای ملفوظ زده بمعنی تربز آمده وبفتح اول وضم ثالث بمعنی تربز است که هندوانه وخیار وباد رنگ باشد ٭ تربسه بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح موحده تحتانی وسین مهمله وهای ملفوظ زده بمعنی قوس قزح آمده ٭ تربه بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح بای فارسی وهای ملفوظ زده بمعنی کشک سیاه وقراقروت آمده ٭ ترخته بفتح اول ورای مهمله وسکون خای منقوطه وفتح مثناة فوقانی وهای ملفوظ زده نوعی از ماهی باشد بسیار عریض وبیتاوار گویند این ماهی در رودخانه اندلس می باشد وآن شهری است در حد ودمغرب ٭ ترخنده بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح خای منقوطه وسکون نون وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی طنز وطعنه وبیهوده ومکر وحیله آمده وباین معنی در فرهنگی بجای خای نخذ فاو قاف مردم بنظر آمده ٭ ترخوانه بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح خای منقوطه وواو معدوله با لف کشیده وفتح نون وهای ملفوظ زده نوعی از طعام باشد که مردم فقیر وتامرا د بجهت زمستان سازند وآن چنان است که گندم را بلغور کنند وباد اروغ گرم در آب بجوشانند تا نیک بپزد وقوام گیرد وقدری آب غوره دران ریزند واگر میسر نباشد شیر گوسپند وآنرا گلوله ساسازند وخشک کنند وبوقت حاجت قدری از ان بجوشانند وبخورند ٭ ترخینه بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر خای منقوطه بمثناة تحتانی رسیده وفتح نون وهای ملفوظ زده بمعنی ترخوانه است وآن کندمی باشد بلغوره کرده که در آب جوشانند تا بقوام آید پس شیر گوسپند یا آب غوره در آن ریزند وگلوله ها ساخته خشک کنند وبوقت حاجت بجوشانند وبخورند ٭ ترده بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده اجرت آسیا کردن گندم وجو ومزد

آسیا تیز کردن هم هست و قبالهٔ باغ وخانه و امثال آن را نیز گویند و باین معنی بازای نقطه دار نیز بنظر آمده است * ترزده بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح زای هوز و دال ابجد وهای ملفوظه زده بمعنی قبالهٔ باغ وخانه و امثال آن آمده * ترسه بضم اول وسکون رای مهمله وفتح سین سعفص وهای ملفوظه زده بمعنی قوس قزح آمده وبفتح اول بمعنی قوت واهمه * ترشه بضم اول وسکون رای مهمله وفتح شین منقوطه وهای ملفوظه زده نام رستنی است که تخم آنرا بتازی بزر الحماض وحب الرشاد خوانند اگر قدری از آن تخم زن در خرقه بسته بر بازوی چپ خود ببندد مادام که با خود دارد آبستن نشود ونام میوه نیز هست ودر فرهنگی بجای سکون رای مهمله ضم هم دیده شده * ترغازه بفتح اول وسکون رای مهمله وغین منقوطه بالف کشیده وفتح زای هوز وهای ملفوظه زده بمعنی سرکشی کردن وکسیکه حکمها از روی غالبیت کند وغالب وصاحب حکم وسرکش را نیز گویند * ترغند بفتح اول ورای مهمله وسکون غین منقوطه وفتح دال ابجد وهای ملفوظه زده گرفته شده وتر نجیده را گویند وهر بندی وعضوی ومفصلی که بسبب دردمندی واز حرکت نتوان کرد گویند ترغنده شده ودر فرهنگی بفتح اول وسکون ثانی وفتح ثالث نیز دیده شده * ترفنده بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح فا وسکون نون وفتح دال ابجد وهای ملفوظه زده بمعنی ترفند است که دروغ وبیهوده وتزویر ومکر وحیله باشد وباین معنی بجای فا قاف نیز بدل آمده * ترفینه بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر فا بمثناة تحتانی رسیده وفتح نون وهای ملفوظه زده بمعنی آشی آمده که قاتق آن را اقرا قروت کرده باشند * ترقنده بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح قاف وسکون نون وفتح دال ابجد وهای ملفوظه زده بمعنی مکر وحیله وتزویر وبیهوده ودروغ ومحال آمده * ترکنده بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح کاف وسکون نون وفتح دال ابجد وهای ملفوظه زده بمعنی ترقنده است که مکر وحیله وفریب وتزویر ودروغ وبیهوده ومحال باشد * ترمه بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح میم وهای ملفوظه زده بمعنی تلتو آمده که نمد زین باشد وبمعنی ثرب هم دیده شد که ازبهول است ودر فرهنگی بضم اول هم آمده * ترنانه بفتح اول وسکون رای مهمله ونون بالف کشیده وفتح نون وهای ملفوظه زده بمعنی نان خورش آمده یعنی هرچیز که آن را با نان توان خورد همچو قلیه وکباب ودوشاب وپنیر وماست ومانند آن وبتازی ادام خوانند * ترنجیده بضم اول ورای مهمله وسکون نون وکسر جیم بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد وهای ملفوظه زده بمعنی درهم کشیده شده وچین وشکن بهم رسانیده باشد * تروشه بضم اول ورای مهمله بواو رسیده وفتح شین منقوطه وهای ملفوظه زده نام میوه ایست * ترومیده بفتح اول وضم رای مهمله بواو مجهول رسیده وکسر میم بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد وهای ملفوظه زده بمعنی اندوهگین وآمیخته آمده وبکسر اول بروزن نکوهیده هم آمده است * ترونده بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح واو وسکون نون وفتح دال ابجد وهای ملفوظه زده بمعنی دروغ وفریب ومکر وحیله آمده ومیوهٔ نورسیده ولوباوه را نیز گویند * ترووه بفتح اول وسکون رای مهمله وضم واو بواو ثانی مجهول رسیده وهای ملفوظه زده بمعنی جفت آمده که نقیض طاق باشد ودر فرهنگی بضمتین وسکون واو اول وفتح واو ثانی هم دیده شده * تروه بفتح اول وسکون رای مهمله وضم واو وظهور های ملفوظه بمعنی ترووه است که جفت باشد ودر فرهنگی بضم اول وفتح ثالث هم دیده شده * تره بفتح اول وتشدید رای مهمله وهای ملفوظه زده بمعنی هر سبزی که با طعام بخورند عموما وگندنا را نامند خصوصا وباین معنی بتخفیف ثانی هم درست است وبفتحتین وهای ملفوظه زده گیاه تیزی را گفته اند که بر سرهای دانهای جو وگندم در خوشه می باشد ودندانهای کاید را نیز گویند وباین دو معنی بازای فارسی هم آمده * ترهٔ کربه بفتح اول ورای مهمله وکسر همزهٔ مبدله وضم کاف پارسی

وسکون رای مهمله وفتح بای موحدهٔ تحتانی وهای ملفوظ زده بمعنی باد رنجوریه آمده وکرفه را نیز تره تیزک
سپاهان است • ترمیره بفتح اول ورای مهمله وهای ملفوظ زده وکسر میم بمثناة تحتانی رسیده وفتح رای مهمله
وهای ملفوظ زده تره‌ایست که آنرا مرزهٔ صحرائی نیز گویند وبتازی ابیقنان خوانند • ترهنده بفتح اول
وسکون رای مهمله وفتح های ملفوظ وسکون نون وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده هر چیز باطراوت وآراسته را
گویند • ترینه بفتح اول وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده وفتح نون وهای ملفوظ زده بمعنی طعامی آمده که آنرا
با گوشت وسرکه وگندم پزند وآنرا بتازی عویشه بفتح عین مهمله گویند واقسام سبزیها را نیز گویند ونوعی از آش
باشد که مردم نامراد وفقیر در آشهای آرد کنند وطریق ساختنش آن است که نان تنوری نیم پخته را ریزه ریزه
کرده بافلفل وزنجبیل وسیاه دانه وزیرهٔ نیم کوفته وسبزیهای ریزه ریزه کرده مانند چغندر وشلغم وبادرنگ وکندنا
وامثال آن مجموع را در تغاری کنند وسرکه ودوشاب بر بالای آن ریزند ومشت بسیاری زنند تا خوب خمیر شود
ودر آفتاب نهند همچنین تا چهل روز بدین دستور هر روز سرکه ودوشاب بران ریزند وبرهم زنند ودر آفتاب نهند
تا بقوام آید بعد از چهل روز گرصها از آن سازند وخشک کنند ودر وقت حاجت گرصی از آن در آب گرم اندازند
تا نرم شود قاتق آش کنند • تریوه بفتح اول وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح واو وهای ملفوظ
زده بمعنی راه پشته ناهموار وپست وبلند آمده • تزده بفتح اول وسکون زای هوز وفتح دال ابجد وهای ملفوظ
زده بمعنی قبالهٔ خانه وباغ وامثال آن آمده ونیز مطلق اجرت را گویند عموما واجرت راست کردن آسیا را خصوصا
• تژده بفتح اول وسکون زای پارسی وفتح ذال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی دندانهای کلید وغنچهٔ گل وغنچه زدن برگ بادام
از درخت یعنی سر بر آوردن باشد از درخت وبمعنی مزد گندم آسیا کردن وتیز نمودن آسیا واجرت آسیا هم دیده شد
• تژه بفتح اول وزای پارسی وهای ملفوظ زده بمعنی خسهای سر تیزی که بر سر دانهای گندم وجو که در خوشه
می باشد آمده وچوب بزرگی را گفته‌اند که اطراف سقف خانه را بر آن نهند ودندانهٔ کلید را نیز نامند وغنچهٔ
درخت وغنچهٔ گل را نیز گویند • تسمه بفتح اول وسکون سین مهمله وفتح میم وهای ملفوظ زده موی شانه کرده بالای
پیشانی را گویند وچرم خام ودوال چرمی را نیز گویند وآن معروف است • تشتخانه بفتح اول وسکون شین منقوطه
ومثناة فوقانی وخای منقوطه بالف کشیده وفتح نون وهای ملفوظ زده خانهٔ را گویند که طشت وآفتابه در آن
گذارند وآنرا آفتابچی خانه نیز گویند وگاهی از روی تعظیم بر آبخانه هم اطلاق کنند که بتازی مبرز گویند
وجامه خواب را گویند از توشک ولحاف وبالش ومانند آن وتوشک خانه را هم گفته‌اند وآن خانهٔ باشد که رخت
خواب در آن نهند • تشت وخایه بفتح اول وسکون شین منقوطه ومثناة فوقانی وفتح واو وخای منقوطه بالف کشیده
وفتح مثناة تحتانی وهای ملفوظ زده کنایه از زمین وآسمان آمده چه زمین درمیان آسمان است ونام طلسمی است
وعلم نجوم را نیز علم طشت وخایه گویند ونیز نوعی از بازی باشد وآن چنان است که بیضه را خالی کنند
واز شبنم پر سازند وراه آن را محکم ساخته در هوای گرم در طشت مسی گذارند واگر هوا گرم نباشد آتشی
در زیر طشت نهند چون طشت گرم شود بیضه بجانب هوا روان شود تا از نظر غایب گردد • تشنه بفتح اول وسکون
شین منقوطه وفتح نون وهای ملفوظ زده معروف است وبمعنی مشتاق هم آمده وبکسر اول هم درست است • تشه
بفتح اول وشین مشدد وهای ملفوظ زده بمعنی پیمانهٔ روغن آمده • تشیره بفتح اول وکسر شین منقوطه بمثناة تحتانی
رسیده وفتح رای مهمله وهای ملفوظ زده بمعنی گلوله آمده که از سنگهای الوان وسخت سازند وبدان بازی کنند
• تغاره بفتح اول وغین منقوطه بالف کشیده وفتح رای مهمله وهای ملفوظ زده آوند چوبین بزرگ کشاده دهن

شهرت است که در روی جامه شویند و بمعنی پیمانه و طشت کلی هم دیده شد و بمعنی خوردنی و راتب و آذوقه هم
از نظر گذشته * تفته بفتح اول و سکون فا و فتح مثناة فوقانی و های ملفوظ زده نام گیاهی است که خوردن
بیخ آن جنون آورد و مخفف تافته هم هست که آزرده و کوفته شده و تنگدل باشد و بمعنی بسیار گرم شده
معروف است * تفاچه بفتح اول و سین مهمله بالف کشیده و فتح جیم پارسی زده بمعنی نهنگ آمده
* تفسه بفتح اول و سکون فا و فتح سین مهمله و های ملفوظ زده بمعنی اندوه و بیقراری آمده و میل و خواهش بهر چیزیکه
دیده شود هر چند که سیر باشند و این صفت بیشتر عارض مردان تریاکی و افیونی و زنان آبستن میشود و سیاهی
و داغی را نیز گویند که در بشره واندام آدمی باشد و آن را عوام ماه گرفت گویند و بتازی کلف خوانند * تفسیده
بفتح اول و سکون فا و کسر سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده بمعنی بغایت گرم شده
را گویند * تفسیله بفتح اول و سکون فا و کسر سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده و فتح لام و های ملفوظ زده جنسی از پارچه
ابریشمی باشد که از آن قبا و ازار و چیزهای دیگر بندوزند و در فرهنگی بدین آمده که نوعی از جامهاست که برای
کسوت زمستان باشد * تفشله بفتح اول و سکون فا و کسر شین منقوطه و فتح لام و های ملفوظ زده بمعنی عدس نیم پخته
آمده و قلیه باشد که از گوشت و عسل و تخم مرغ و زردک پزند و کشنیز و کندر در آن کنند * تفشه بفتح اول و سکون فا
و فتح شین منقوطه و های ملفوظ زده بمعنی سرزنش کردن و طعنه زدن آمده و بمعنی طعنه و سرزنش نیز باشد
* تفشیله بفتح اول و سکون فا و کسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و فتح لام و های ملفوظ زده بمعنی تفشله است
که قلیه با گوشت و تخم مرغ و زردک و عسل باشد و بعضی گندم و مویز و گردکان و کشنیز هم داخل کرده اند و
عدس سبز پخته را نیز گویند * تفنه بفتح اول و سکون فا و فتح نون و های ملفوظ زده بمعنی پردهٔ عنکبوت آمده * تقد بفتح
اول و سکون قاف و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده بزبان بربر کشنیز را گویند و آن رستنی باشد که بیشتر در آشهای
بیمار کنند و بتازی کزبره خوانند * تقره بفتح اول و کسر قاف و فتح رای مهمله و های ملفوظ زده بلغت بربر زیرهٔ
رومی را گویند و آن را بپارسی نانخواه و کرویا خوانند * تکله بضم اول و سکون کاف و لام و های ملفوظ زده بمعنی
دیوانه آمده و نام یکی از اتابکان است که در شیراز پادشاهی کرده اند * تکمه بضم اول و سکون کاف و فتح میم و های
ملفوظ زده بمعنی گوی گریبان و امثال آن آمده * تکه بفتح اول و کاف و های ملفوظ زده بمعنی بز نر آمده اعم از بز کوهی
و غیر کوهی و بزی را نیز گویند که سر گروه و پیش رو گلهٔ گوسپندان باشد و بمعنی سرگین گاو و گاومیش نیز آمده که آن را
بدست پهن ساخته بجهت سوختن خشک نموده باشند و بکسر اول لقمه و پاره از هر چیز باشد چنانکه گویند فلان
چیز را تکه تکه کرد یعنی پاره پاره ساخت و بضم اول بمعنی پشتهٔ بلند آمده و نوعی از تیر است که بجای پیکان گرهی
دارد * تلنده بفتح اول و لام و سکون نون و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده بمعنی کج زبان آمده یعنی شخصی که
درست تکلم نتواند کرد * تلنه بفتح اول و سکون لام و فتح نون و های ملفوظ زده بمعنی ضرورت و نیاز و خواهش و
حاجت آمده * تلواسه بکسر اول و سکون لام و واو بالف کشیده و فتح سین مهمله و های ملفوظ زده بمعنی بیقراری
و اندوه و بی آرامی و اضطراب آمده و میل بچیزی داشتن نیز باشد * تلوسه بفتح اول و سکون لام و فتح واو و سین
مهمله و های ملفوظ زده مخفف تلواسه است که اندوه و بیقراری و بی آرامی و اضطراب و میل بچیزی باشد و بضم
اول و لام بواو رسیده غلاف کارد و شمشیر و امثال آن را گویند و باین معنی بفتح اول و ضم لام بواو رسیده هم
بنظر آمده و بفتحتین و سکون واو غلاف دانهٔ خرما را گویند و بمعنی تیشه درودگری نیز بنظر آمده * تله بکسر
اول و فتح لام و های ملفوظ زده بمعنی زین پایه و پایهٔ نردبان آمده و بمعنی طلا هم دیده شد که بتازی ذهب خوانند و در

فرهنگی بفتح اول و ثانی مشدد هم بمعنی پایه نردبان دیده شد و بالفتحتین وهای ملفوظ زده بمعنی اوتول که برجامه و امثال آن کشند و جوال را گویند که چاروادار ان بندند و مطلق آنچه جانور دران بقید در آید ٭ تامره بفتح اول و میم با الف کشیده و سکون های منقوطه و فتح رای مهمله وهای ملفوظ زده بمعنی مسخرگی و رذل و ظرافت آمده در فرهنگی بهای سکون های منقوطه فتح هم دیده شد و بمعنی مطلق سخن اعم از آنکه مطایبه و عرض طبعی باشد یا غیر آن ٭ تمنده بفتح اول و میم و سکون نون و فتح دال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی کج زبان و آن شخصی است که عوب تکلم نتواند کرد و بغیر از مخرج فا هیچ یک از مخارج او درست نباشد و بعضی برعکس این گفته اند یعنی در گفتن حرف فا عاجز باشد در تازی فافاء خوانند و بعضی الـکن را میگویند و آن شخصی است که در اثنای حرف زدن زبانش میگیرد ٭ تنبسه بفتح اول و سکون نون و فتح موحده و تحتانی و سین مهمله وهای ملفوظ زده بمعنی قالی آمده خواه حرشقالی باشد خواه کرمانی و معرب آن طنفسه است ٭ تنبه بفتح اول و سکون نون و فتح موحده تحتانی وهای ملفوظ زده چوب کلفت و بزرگ باشد که در پس در نهند تا در گشوده نگردد ٭ تنته بفتح اول و سکون نون و فتح مثناة فوقانی وهای ملفوظ زده بمعنی تنیده و پرده عنکبوت آمده و ضم اول و فتح مثناة تحتانی زنبور سرخ را گویند ٭ تنتنه بضم اول و سکون نون و ضم مثناة فوقانی و فتح نون وهای ملفوظ زده بمعنی آواز چنگ آمده ٭ تنجیده بفتح اول و سکون نون و کسر جیم مثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی ترنجیده است که بپیچیده و فشارده کرد باشد و در هم کشیده باشد ٭ تندمه بفتح اول و سکون نون و فتح دال ابجد و میم مهمله وهای ملفوظ زده بمعنی امتثال آمده ٭ تنده بضم اول و سکون نون و فتح دال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی زنبور آمده و چیزی باشد که مانند غنچه مرتبه اول از درخت سر زند و بعد از آن برگ از میان آن بر آید و باین معنی در فرهنگی بجای دال ابجد زای هوز هم دیده شد و زنبور سرخ را هم گویند ٭ تندیسه بفتح اول و سکون نون و کسر دال ابجد مثناة تحتانی رسیده و فتح سین سعفص وهای ملفوظ زده بمعنی جثه و قالب و پیکر و کالبد و تمثال و صورت آمده اعم از انسان و حیوانات دیگر ٭ تنزه بضم اول و سکون نون و فتح زای هوز وهای ملفوظ زده چیزی باشد که نخست از درخت سر زند و بعد از آن برگ از میان بر آید ٭ تنسته بفتح اول و نون و سین مهمله ساکن و فتح مثناة فوقانی وهای ملفوظ زده بمعنی بافتهٔ عنکبوت آمده ٭ تنگ پیغوله بفتح اول و سکون نون و کاف پارسی و فتح بای پارسی و سکون مثناة تحتانی و ضم غین منقوطه بواو رسیده و فتح لام وهای ملفوظ زده کنایه از دنیا و روزگار آمده ٭ تنگه بفتح اول و سکون نون و فتح کاف پارسی وهای ملفوظ زده مقداری از زر و پول باشد باصطلاح هرجائی و نیز در فلوس را تنگه گویند و نیز از آرد فطیر کرده مثل تنکهای نقره میسازند و بغرامی بزند و آن را تنگه بغرا نامند ٭ تنگ حوصله بفتح اول و سکون نون و کاف پارسی زده و حوصله بفتح حای حطی معلوم آنکه اسرار و مال مخفی نتواند داشت و مستعمل بجای کم همت نیز هست یعنی همت بزرگ ندارد ٭ تننده بفتح اول و نون و سکون نون ثانی و فتح دال ابجد وهای ملفوظ زده آلتی است چو لامکان را که آنرا ملوک گویند و بمعنی تنیدن و کشیدن هم از نظر گذشته و بمعنی تند و است که عنکبوت باشد ٭ تنوره بفتح اول و ضم نون بواو رسیده و فتح رای مهمله وهای ملفوظ زده بمعنی چرخ زدن آمده و کوی را گویند که در پهلوی آسیا سازند تا آب از سوراخهای آن بزیر مانی چرخ آسیا خورد و آسیا بگردش در آید و پوستی باشد که قلندران مانند لنگی درمیان بندند و بمعنی حلقه زدن مردم نیز گفته اند و سلاحی باشد مانند جوشن لیکن هیبه های تنوره دراز تر از غیبهای جوشن باشد و غیبه بمعنی آهن جوشن آمده ٭ تنوزه بفتح اول و ضم نون بواو مجهول رسیده و فتح زای هوز وهای ملفوظ زده بمعنی جالد شده و شکافته آمده ٭ تنه بفتح

اول و نون و های ملفوظه بمعنی جثه و ترکیب آمده و بمعنی رضا و قبول هم دیده شد چه تن در دادن بمعنی راضی شدن و قبول کردن باشد و تنیده عنکبوت را نیز گویند * تنید بفتح اول و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و های ملفوظه معروف است و بمعنی خاموش گردیده هم آمده * تنیزه بفتح اول و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده و فتح زای هوز و های ملفوظه بمعنی دامن و طرف آمده چنانچه اگر گویند تنیزهٔ کوه مراد از آن دامن کوه باشد * توابه بفتح اول و واو بالف کشیده و فتح موحدهٔ تحتانی و های ملفوظه نام مبارزی تورانی بوده که پسر او بر ته نام داشت * تواره بضم اول و واو بالف کشیده و فتح رای مهمله و های ملفوظه خار و خرده دیوار و دور باغ و فالیز باشد و خانه را نیز گویند که در آن سرگین و کاه و پلید بسیار ریزند و بفتح اول نشیمن و خانه و دیواری را مانند که از نی و علف سازند * توانچه بفتح اول و واو بالف کشیده و سکون نون و فتح جیم پارسی و های ملفوظه بمعنی طپانچه آمده که بتازی لطمه گویند * توامه بفتح اول و واو بالف کشیده و فتح میم و های ثانی زده بمعنی کباب و گوشت پخته نازک آمده و خاگینه و کوکو را نیز گفته اند و قلیهٔ بادنجان را نیز گویند * توبزه بضم اول بواو مجهول رسیده و سکون موحدهٔ تحتانی و فتح زای هوز و های ملفوظه بمعنی بیخ ساق خربزه آمده * توبره بضم اول بواو مجهول رسیده و سکون موحدهٔ تحتانی و های ملفوظه معروف است * توبه بضم اول بواو رسیده و فتح موحدهٔ تحتانی و های ملفوظه بمعنی قوس قزح آمده و در فرهنگی بجای موحدهٔ تحتانی مثناة تحتانی هم دیده شده * توته بضم اول بواو رسیده و فتح مثناة فوقانی و های ملفوظه گوشت زیادتی باشد که گاه در اندرون پلک چشم و گاهی در بیرون آن بر آید و گاه بسرخی و گاه بسیاهی گراید و نرم بود و مانند توت سیاه آویخته باشد و گاهی خون از وی روان شود و گاهی نشود و با واو مجهول بمعنی طوطی آمده * توجه بضم اول بواو رسیده و فتح جیم و موحدهٔ تحتانی و های ملفوظه بمعنی فرشته آمده و سیلاب را نیز گویند * توخته بضم اول بواو مجهول رسیده و سکون خای منقوطه و فتح مثناة فوقانی و های ملفوظه بمعنی کشیده و حاصل کرده و کد ارده و ادا کرده و جمع نموده آمده * تودره بضم اول بواو مجهول رسیده و سکون دال ابجد و فتح رای مهمله و های ملفوظه پرنده ایست بزرگ جثه که آن را شکار کنند گوشت لذیذی دارد و بتازی حباری گویند * تودوره بضم اول بواو مجهول رسیده و ضم دال ابجد بواو رسیده و های ملفوظه بمعنی جفت آمده که در برابر طاق است و عرب زوج گویند و در فرهنگی بجای دال ابجد رای مهمله هم دیده شد * توده بضم اول بواو رسیده و فتح دال ابجد و های ملفوظه بمعنی تل و پشته خاکستر و خرمن غله و انبار و امثال آن آمده * تورود بضم اول بواو مجهول رسیده و ضم رای مهمله بواو رسیده و های ملفوظه همان توده است * توره بضم اول بواو مجهول رسیده و فتح رای مهمله و های ملفوظه نام شریعتی است که چنگیزخان از خود وضع کرده بود و نام جانوری است که او را شغال گویند و آهنی که در دست و پای ستور کنند و پیترکی قاعده و قانون و طرز و روش را نیز گویند و بهندی بمعنی کم آمده که در مقابل بسیار است و بفتح اول فرزند و عزیز و گرامی را گویند * توزه بضم اول بواو رسیده و فتح زای هوز و های ملفوظه بمعنی پوست درختی آمده که بر کمان و زین اسب و امثال اینها پیچند * توشکخانه بضم اول بواو مجهول و فتح شین منقوطه و سکون کاف و خای منقوطه بالف کشیده و فتح نون و های ملفوظه خانه را گویند که اسباب و رخوت پوشیدنی و خواب در آنجا کنند * توشه بضم اول بواو مجهول رسیده و فتح شین منقوطه و های ملفوظه طعامی را نامند که مسافران با خود بردارند و بمعنی طعامی اندک نیز آمده که قوت

من لا یموت باشد ۞ توله بضم اول بواو مجهول رسیده و فتح لام و های ملفوظ زده نوعی از سگ شکاری باشد که جانور را ببوی و قوت شامه پیدا کند و بچهٔ سگ را نیز گفته اند و کلی باشد که آنرا تاتان لاغ و عنازی گویند و مقداری است معین در هندوستان و آن بوزن دو مثقال و نیم باشد ۞ تولکه بضم اول بواو رسیده و فتح لام و کاف و های ملفوظ زده بمعنی گنجینه و مخزن آمده و در فرهنگی بفتح ثانی و سکون کاف هم دیده شده ۞ تونه بضم اول بواو رسیده و فتح نون و فتح های ملفوظ زده بمعنی جلد جلاکان باشد و آن تاری است که از پهنای کار جولاهکان زیاده آید ۞ توده بضم اول بواو مجهول رسیده و فتح واو ثانی و های ملفوظ زده بمعنی جفت آمده که نقیض طاق باشد و بتازی آنرا زوج گویند ۞ توه بضم اول بواو مجهول رسیده و های ملفوظ زده بمعنی لای و ته و پرده آمده چنانکه هرگاه گویند توه بر توه از آن لای بر لای و ته بر ته و پرده بر پرده مراد باشد و بمعنی توده که جفت باشد نیز آمده و بفتح اول و ثانی بمعنی تبه است که ضایع شده و نابود گردیده و بکار نیامدنی باشد ۞ ته بضم اول بظهور های ملفوظ زده تف را گویند که آب دهن باشد و آب دهن انداختن را نیز گویند و زنگی که بر روی تیغ و شمشیر و امثال آن بهم رسد و تباه و لای را نیز گفته اند و بمعنی طاق هم آمده که در مقابل جفت باشد و بمعنی زیر و پایین که نقیض بالا است معروف است ۞ تهمیشه بفتح اول و سکون های ملفوظ و کسر میم بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح شین منقوطه و های ملفوظ زده نام بیشه ایست در دار المرز نزدیک به بیشهٔ نارون ۞ تهیشه بفتح اول و کسر های ملفوظ بمثناة تحتانی رسیده و فتح شین منقوطه و های ملفوظ زده نام شهری است که نزدیک بن پیوسته و دایم در انجا می بودی ۞ تهیگاه بکسر اول و های ملفوظ بمثناة تحتانی رسیده و کاف بالف کشیده و های ثانی زده بمعنی ما بین شکم و پهلو آمده ۞ تیراه بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و رای مهمله بالف کشیده و های ملفوظ زده نام جانوری است که پر آن بغایت سبز باشد و آنرا سبزک نیز گویند و نام ولایتی است در هندوستان که تیغ در انجا خوب میسازند ۞ تیرازه بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله بالف کشیده و فتح زای پارسی و های ملفوظ زده بمعنی قوس قزح آمده ۞ تیرماه بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون رای مهمله و میم بالف کشیده و های ملفوظ زده نام ماه چهارم از سالهای شمسی است که بودن آفتاب در برج سرطان باشد ۞ تیره بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح رای مهمله و های ملفوظ زده بمعنی تاریک و سیاه فام آمده و آب گل آلوده را نیز گفته اند ۞ تیغ کوه بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و ضم کاف بواو رسیده و های ملفوظ زده بمعنی بلندی کوه آمده و بمعنی جاییکه از آن بلندتر نباشد

چشمهٔ بیست و یکم از بحر چهارم از قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان مثناة فوقانی با مثناة تحتانی معروف و مجهول

۞ تابهٔ ماهی بفتح اول بالف کشیده و فتح موحدهٔ تحتانی و های ملفوظ زده و ماهی معلوم ماهی را گویند که بعد از پختن در روغن بریان کنند ۞ تاتلی بفتح اول بالف کشیده و کسر مثناة فوقانی و لام بیای حطی رسیده بمعنی سفره و دستارخوان آمده ۞ تاری بفتح اول بالف کشیده و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده بمعنی تیره و تاریک آمده و آبی باشد که از درخت تار حاصل شود و مانند شراب نشاء دهد ۞ تازی بفتح اول بالف کشیده و کسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده بمعنی نوعی از سگ شکاری آمده و بمعنی تاخت آوردن هم هست و بمعنی عربی باشد چه از زبان تازی زبان عربی و چه از اسب تازی اسب عربی مراد است ۞ تالکی بفتح اول بالف کشیده و سکون لام و کسر کاف بمثناة تحتانی رسیده بمعنی کشنیز کوهی و صعتر الحمار آمده ۞ تای بفتح اول بالف کشیده و سکون مثناة تحتانی بمعنی عدد آمده چنانکه گویند یکتای و دوتای یعنی یک عدد و دو عدد و ترجمهٔ فرد هم دیده شد و بار را نیز گویند که نصف خروار باشد و بمعنی طاقه هم آمده همچو چند تای کاغذ و چند تای جامه یعنی چند طاقه کاغذ و چند طاقه جامه و جامه و ازی

باشد از قماش * تباهی بفتح اول و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و کسر های ملوره بمثناة تحتانی رسیده بکمال
نارسیده و ضایع گردیدن و نابود شده را گویند * تبشی بفتح اول و سکون موحدهٔ تحتانی و کسر شین
منقوطه بمثناة تحتانی رسیده بمعنی طبقی باشد لب گردان از مس و نقره و طلا هم سازند و طبسی معرب آنست * تبن مکی
بکسر اول و سکون موحدهٔ تحتانی و کسر نون و مکی با تشدید کاف معلوم رستنی ایست که آن را بتازی اذخر گویند بهترین
آن مکیست و خلال مامونی همان است * تتق نیلی بضم اول و مثناة فوقانی و کسر قاف و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده
و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده کنایه از آسمان است و ابر سیاه را نیز گویند * تتی بکسر اول و مثناة فوقانی بمثناة تحتانی
رسیده کلمهٔ باشد که مرغان را بدان طلبند و صورتهای را نیز گویند که بجهت بازی کردن و مشغول شدن اطفال
از خمیر نان سازند و پزند * تخت آبنوسی بفتح اول و سکون خای منقوطه و کسر مثناة فوقانی و آبنوسی با ممدوده
معلوم کنایه از شب است که بتازی لیل خوانند * تخت طاقدیسی بفتح اول و سکون خای منقوطه و کسر مثناة
فوقانی و طاقدیسی معلوم نام لحن پنجم است از سی لحن باربد و نام نوائی هم هست از موسیقی و نیز تختی بوده است
چند طبقه که صور جمیع بروج و کواکب بر آن نقش نموده بودند و آن تخت از فریدون بخسرو پرویز رسیده
بود گویند تمام عساکر خسرو را در طبقات آن جای بود * تخته کوی بفتح اول و سکون خای منقوطه و فتح مثناة
فوقانی و کسر همزهٔ مبدله و کوی با کاف پارسی و واو مجهول معلوم کنایه از چوگانی است سر آن مانند چمچه است
که بدان کوی بازی کنند و آنرا بعربی طبطاب گویند * تراهی بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و کسر های
ملوره بمثناة تحتانی رسیده بمعنی میوهٔ نوباوه و نورسیده آمده * تربالی بفتح اول و سکون رای مهمله و موحدهٔ
تحتانی بالف کشیده و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده نام عمارتی است بسیار عالی بنا کردهٔ اردشیر بابک در شرقی
شهر کور که از شهرهای فارس است و جور معرب آنست گویند که بر سر آن بنا آتشکدهٔ ساخته بودند و در برابر
شهر کوهی است و از آن کوه آب بان آتشکده می آمده * تردستی بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح دال ابجد
و سکون سین سعفص و کسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده بمعنی چابکی و جلدی آمده * ترکانی بضم اول و سکون
رای مهمله و کاف بالف کشیده و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده بالاپوشی را گویند از جنس فرجی که زنان ترک
پوشند * ترکتازی بضم اول و سکون رای مهمله و سکون کاف و مثناة فوقانی بالف کشیده و کسر زای هوز بمثناة تحتانی
رسیده بمعنی تاخت ترکانه آمده و نیز تاخت آوردن بشتاب و تعجیل و بیخبر و ناگاه باشد بر سبیل تاراج و بمعنی
جولان کردن و غارت نمودن هم گفته اند * ترک حصاری بضم اول و سکون رای مهمله و کسر کاف و کسر حای حطی
و صاد سعفص بالف کشیده و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده کنایه از ماه آمده و آفتاب را نیز گفته اند * ترکی
بضم اول و سکون رای مهمله و کسر کاف بمثناة تحتانی رسیده منسوب است بترک و اسپ معروف و ترکی چار اند از
را نیز گویند و آن جانوریست از جزندگان * ترمتای بفتح اول و سکون رای مهمله و میم و مثناة فوقانی بالف کشیده
و مثناة تحتانی زده پرنده ایست شکاری بمقدار پیغو از جنس سیاه چشم * ترهٔ خراسانی بفتح اول و رای مهمله و کسر
همزهٔ مبدله و خراسانی بضم خای منقوطه معلوم رستنی باشد ترش مزه و آن را در خراسان ساق ترشک خوانند
چه ساق آن بسیار ترش میباشد و در تازی البقلة الحامضه گویند سرد و خشک است و قابض * تری بفتح اول
و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی مجهول رسیده بمعنی دیوار بسیار بلند و سدی که در پیش چیزی بکشند
و بکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده بمعنی رطوبت آمده و آن معروف است * تریاق ترکی بکسر اول و سکون رای
مهمله و مثناة تحتانی بالف کشیده و کسر قاف و ترکی با ضم مثناة فوقانی معلوم بمعنی مومیائی آمده و آن دو نوع است

کان وانسان ٭ تریاق وروستاق بکسر اول وسکون رای مهمله ومثناة تحتانی بالف کشیده وکسر قاف وروستای بضم رای
مهمله بواو مجهول رسیده ٭ معلوم میبرد از بیارا آمده که بتازی قوم وثوم خوانند ٭ تسی بضم اول وسکون شین
مهمله وکسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده ٭ بمعنی تو بودی وتری باشد یعنی بغیر از تو دیگری نبود ونیست
٭ تشی بفتح اول وکسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده ٭ بمعنی خار پشت کلان آمده که خارهای خود را مانند تیر
اندازد بعضی برانند که باین معنی تار پشت وبکسر اول مردم پرشپش را خوانند ٭ تغی بفتح اول وسکون نون وکسر
نون بمثناة تحتانی رسیده ٭ بمعنی تننه آمده که پردهٔ عنکبوت است ٭ تقلی بضم اول وسکون قاف وکسر لام بمثناة تحتانی
رسیده کوسفند شش ماهه را گویند ٭ تکاپوی بفتح اول وکاف پارسی بالف کشیده وضم بای پارسی بواو مجهول رسیده ٭
ومثناة تحتانی زده ٭ بمعنی دویدن وپوییدن وجست وجو آمده ودر فرهنگی بدین آمده که تکاپوی تردد بیفایده است
٭ تکوی بفتح اول وضم کاف بواو رسیده ومثناة تحتانی زده ٭ بمعنی موی مجعد آمده ٭ ونان تنک روغنی را نیز گویند
٭ تلخی بفتح اول وسکون لام وکسر خای منقوطه بمثناة تحتانی رسیده ٭ بمعنی کامی آمده وآن گیاهی است معروف
ونیز منسوب بتلخ ٭ تلنکی بضم اول وسکون لام وکسر نون وکاف بمثناة تحتانی رسیده ٭ مخفف تولنکی است که میان
پاچه را گویند وکنایه از پسر امرد وشخیم ومترش وبیباک وشوخی وتوپی هم هست وبضم اول وفتح ثانی وسکون نون وکسر
کاف بمثناة تحتانی رسیده ٭ بمعنی نیازمند وگدا وخواهش کننده آمده ٭ تلی بکسر اول ولام بمثناة تحتانی رسیده ٭ بمعنی
طلا آمده ٭ وبضم اول وکسر ثانی بمثناة تحتانی مجهول رسیده ٭ بمعنی کیسه که خیاطان سوزن وابریشم وانگشتوانه دران
نهند ونیز دست افزار ودست افزاردان سرتراشان وحجامان باشد ٭ تماشایی بفتح اول ومیم بالف کشیده وشین
منقوطه بالف کشیده ٭ وکسر یای حطی بمثناة تحتانی رسیده ٭ بمعنی تماشا کننده وتماشائیسی آمده ٭ تنانی بفتح اول ونون
بالف کشیده ٭ وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده ٭ بمعنی جسمانی آمده ٭ چه تن بمعنی جسم است ٭ تندروی بضم اول وسکون
نون ودال ابجد وضم زای مهمله بواو رسیده ٭ ومثناة تحتانی زده ٭ بمعنی تخیل وپیش رو آمده ٭ تندی بضم اول وسکون
نون وکسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده ٭ بمعنی درشتی آمده ٭ تنشوی بفتح اول وسکون نون وضم شین منقوطه بواو
مجهول رسیده ٭ ومثناة تحتانی زده ٭ حوض وخوی آب وچشمه وامثال آن را گویند عموما وتخته که میت را بر بالای
آن بشویند خصوصا ٭ تنکروی بضم اول ونون وسکون کاف وضم رای مهمله بواو رسیده ٭ وبای حطی زده
شخصی را گویند که بالذات مبالغه مطلب بزرگی را قبول کنند ٭ تنگدستی بفتح اول وسکون نون
وکاف پارسی وفتح دال ابجد وسکون سین مهمله وکسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده ٭ بمعنی
فقیری ومسکی وبخیلی آمده ٭ تنگنای بفتح اول بالف کشیده ٭ وسکون نون وکاف پارسی ونون بالف
کشیده ٭ ومثناة تحتانی زده ٭ بمعنی تنگی وجای تنگ وراهی که میان دو کوه بود ودرهٔ کوه را نیز نامند وکنایه از قبر ولحد
ودنیای دنیه وقالب مردم آمده ٭ تنی بفتح اول وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده ٭ بمعنی جسمانی آمده ٭ تواسی
بکسر اول وواو بالف کشیده ٭ وکسر سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده ٭ بمعنی فرش منقش آمده ٭ مانند قالین وگلیم
وپلاس الوان ٭ توامی بفتح اول وواو بالف کشیده ٭ وکسر میم مدوره بمثناة تحتانی رسیده ٭ بمعنی تباهی آمده ٭
که نابود کرده شده وضایع گردید ٭ وبکمال رسیده باشد ٭ تویکی بضم اول وسکون واو مجهول ومثناة
تحتانی وکسر کاف بمثناة تحتانی رسیده ٭ نام درمی است که در قدیم زده بودند ودران زمان رایج بوده ٭ توتی
بضم اول بواو رسیده ٭ وکسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده ٭ بمعنی جهاز وکشتی وطوطی آمده ٭ توردی بضم
اول بواو مجهول رسیده ٭ وسکون دال ابجد وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده ٭ تخم گیاهی است که آنرا بتازی

قصیده خوانند و در صفاهان قلامه و در کرمان ماد رخت نامند خوردن آن قوت باه آورد و بمعنی سماق هم بنظر آمده و معرب آن تودریج است * توزی بضم اول بواو مجهول رسیده و کسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده بمعنی غراب و کشتی آمده و بمعنی حاصل کنی و ادا نمائی و بیاوری و بکشی و ببندی و زی و جمع نمائی هم هست و منسوب بتوز را نیز گویند و بمعنی جامهٔ تابستانی بسیار نازک هم آمده و آن را از کتان می بافند * توژی بضم اول بواو مجهول رسیده و کسر زای پارسی بمثناة تحتانی رسیده بمعنی آن است که اطفال هر کدام چیزی آورند و طعامی بپزند و یکدیگر را ضیافت کنند و آن را بعربی توزیع خوانند * توشی بضم اول بواو مجهول رسیده و کسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده بمعنی توزیع است که ضیافت کردن اطفال است یکدیگر را و این را در خراسان دانگانه می گویند * تونی بضم اول بواو رسیده و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده بمعنی عیار و دزد و راه زن آمده و منسوب بتون را هم گویند و آن ولایتی است در خراسان * توی بضم اول بواو مجهول رسیده و بمثناة تحتانی زده بمعنی جشن و مهمانی عروسی آمده و ترکان عروسی را توی گویند معرب آن طوی است و بواو معروف بمعنی اندرون باشد مطلقا اعم از اندرون دهان و بینی و امثال آن و لای و ته را گویند همچو دوتوی و سه توی یعنی دو ته و دو لای و سه لای * ته غربالی بفتح اول و کسر همزهٔ ممدوده و غربالی بکسر غین منقوطه معلوم کنایه از دانه های کوچک و نخالهٔ هر چیز آمده * تهی بکسر اول و های ملفوظه بمثناة تحتانی رسیده نام شهری و مدینه ایست و بمعنی خالی هم هست که در مقابل پر است و در فرهنگی باین معنی بفتح اول و در ثانی بضم اول هم دیده شد * تی بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده مخفف تهی آمده که خالی باشد * تیرکی بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون رای مهمله و کسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده بمعنی تاریکی و سیاهی اندک باشد و بمعنی کلفت خاطر هم آمده * تیرماهی بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و میم بالف کشیده و کسر های ملفوظه بیای حطی رسیده نوعی از انگور است و زردک و گزر را نیز گویند و نام دارویی هم هست * تیزی بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و کسر زای هوز بیای حطی رسیده بمعنی عرب است و مراد از آن عرب نژادان فارسی زبانان باشند عموما و ایشان را تازیک و تاجیک نیز خوانند و اسپ تازی را گویند خصوصا و زنجبیل را نیز گویند و معنی دیگر که در مقابل کندی آمده معروف است * تیوای بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و واو بالف کشیده و بمثناة تحتانی زده بمعنی تهور آمده و آن بی پروائی و بی تحاشی بر کاری در دویدن بود * تیلماچی بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون میم بالف کشیده و کسر جیم پارسی بمثناة تحتانی رسیده بمعنی ترجمان یعنی کسی که زبانهای مختلف فهم کند و هر یکی را بزبان وی فهم کناند و کارگزار را نیز گویند

نهر اول بحر چهارم از قلزم اول من کتاب هفت قلزم در بیان ثای مثلثه مشتمل بر یازده جوی جوی اول در بیان ثای مثلثه با الف و دیگر حروف تهجی

* ثافیسیا بفتح اول بالف کشیده و کسر فا بمثناة تحتانی رسیده و سین مهمله بالف کشیده بلغت سریانی صمغ درخت سداب کوهی را گویند و بعضی بر آنند که صمغ سداب صحرائی است منضج و مسهل باشد * ثفاء بضم اول و فا بالف کشیده و همزه ممدوده بعربی دارویی است که آن را خردل سفید گویند که تخم سپندان باشد و آن تخم تره تیزک است استرخای جمیع اعضا را نافع است * ثامر بفتح اول بالف کشیده و کسر میم و رای مهمله زده بعربی غله ایست که آن را لوبیا خوانند آبی که در آن پخته باشند حیض و بول را براند * ثناگر بفتح اول و نون بالف کشیده و فتح کاف پارسی و رای مهمله زده بمعنی ثناکننده که مداح باشد * ثناگستر بفتح اول و نون بالف کشیده و ضم کاف پارسی و سکون سین مهمله و فتح مثناة فوقانی و رای مهمله زده بمعنی ثناگر است که مداح باشد * ثناریر بفتح اول و غین

مخروطه باشد گشاده و کسر رای مهمله مثناة تحتانی رسیده و زای مهمله زده بمعنی دمشبوی آمده و بلغت اهل شام شیلم خوانند
و آن نوعی از زهر بریز کوچک است در نهایت خوشخط و خالی و خوشبوی و بوییدن آن دماغ را گرم کند و سده را بگشاید
ثالسفس بفتح اول و الف کشیده و کسر لام و سکون سین مهمله و کسر فاء مثناة تحتانی رسیده و سین مهمله زده یونانی
تخمی است که آنرا بفارسی سپندان گویند چون دود کنند جمیع کرمکان بگریزند و اگر بر کرم دندان عرق مالند نافع باشد
ثومس بضم اول بواو مجهول رسیده و کسر میم و سکون سین مهمله بسریانی نوعی از پودنه کوهی است و آن گیاهی کوهی
بسیار دارد بعربی مابل است و آنرا بفارسی صعتر الحمام خوانند ثغ بضم اول و سکون غین معقوطه بفارسی بتر اگویند
که بتازی صمغ خوانند ثادق بفتح اول و الف کشیده و کسر دال ابجد و کاف زده نام اسپی است ثمد بفتح اول و ثری و کاف
پارسی زده بمعنی از تنک است و آن کتاب صایغ و ... ماهی نقاش است و ثمد در اصل بمعنی نقش و نگار است
ثیل بکسر اول مثناة تحتانی رسیده و لام زده نوعی از حشیشه است که کنگر باشد و آنرا بفارسی ... گیاه خوانند
دول را بر الله و شکم را بند د بعضی گویند که سریانی است و بعضی بر آنند که تازی است ثلثان بضم اول
و سکون لام و ثای مثلثه و الف کشیده و کسر نون بسریانی دوالی است که آنرا بفارسی سک انگور و بتازی
عنب الثعلب خوانند غرغره کردن با آب و ورم زبان را نافع باشد و خوردن آن قطع
احتلام کند و در تازی دو حصه از سه حصه باشد ثلج چینی بفتح اول و سکون لام و
جیم و چینی معلوم یعنی نمک چینی و آن سنگی سفید باشد که بجهت جلای
چشم در سرمه بکار برند بعضی گویند شوره است

الله الحمد که جلد اول از کتاب فرهنگ رفعت
مسمی بهفت قلزم است تمام شد
پانزدهم شهر محرم الحرام سنه
یکهزار و دوصد و سی و شش
هجری در دار السلطنت
لکهنو بمطالب طبع
در آمد

* بسم الله الرحمن الرحيم *

* ای نام تو روردِ هر زبانی دگراست * در هر دمنی و هر لسانی دگراست *
* نام تو ز نامهای رفعت دارد * زان نام ترا نام و نشانی دگراست *

حمد وافر و ثنای متکاثر نثار عتبهٔ بارگاه آفریدگاریست که نوع انسان را از هزده هزار عالم بفضیلت لغات رنگارنگ و مرتبهٔ دانش و فرهنگ رفعت و مرتبت داده و صلوات بی پایان و تحیات نمایان بعدد لغات مختلفه و کلمات متنوعه تحفهٔ سدهٔ بلند ایوان خاتم الانبیائی است که پروردگار عالمیان مدیحهٔ لولاک لما خلقت الافلاک را آرایش فرمناده و درود نامحدود پیشکش جناب اعظم و الا علی مرتضی که محمد مصطفی انا مدینة العلم و علی بابها در ثنایش فرموده صلی الله علیه و وصیه و آله اجمعین * قطعه * نوری نبوی در نظر ماست هویدا * روشن نظرانیم همی را نشناسیم * بر دانش ما انجم و افلاک بخندند * گر صاحب لولاک لما را نشناسیم * صد شکر که ما پیرو اولاد رسولیم * در شرع دگر راه نیاز انشناسیم * بر گردن ما طوق ولای ابدی باد * گر سلسلهٔ شیر خدا را نشناسیم * با مشعل خورشید اگر کرم بگردیم * بی نور علی راه هدا را نشناسیم * بی نور نهیریم بظلمت کدهٔ کفر * گر آن دو چراغ شهدا را نشناسیم *

بعد از حمد خدا و نعت محمد مصطفی و منقبت علی مرتضی و امامین هر دو سرا مجرم مجعد قول محمد واضح رای دانشوران نامدار و فضلای روزگار و مدرسان ذوی الاقتدار و مصنفان باوقار و شاعران لطیف شعار و منشیان صاحب کردار و معلمان کامکار میگرداند که چون جلد اول از کتاب فرهنگ رفعت مرتب و مدون شد بتاریخ غرهٔ جمادی الاولی سنه یکهزار و دو صد و بیست و نه هجری در دولتخانهٔ مبارک منزل که هر قصرش زیبا تر از قصر قیصر مینماید و هر ایوانش مانند ایوان کسری دل می رباید از نظر کیمیا اثر مولف این کتاب حضرت جهان پناه سایهٔ لطف آله مظهر قدرت الهی مورد کرامت نامتناهی منظور درگاه صمدیت مقبول بساط احدیت گوهر معدن جهانداری نقش خاتم کامکاری فروغ خاندان ایالت چراغ دودمان بسالت غرهٔ ناصیهٔ صبح مقدرت قرهٔ باصرهٔ آفتاب درایت انتخاب مجموعهٔ اقتدار مقدمهٔ الجیش فتح و ظفر رفعت بخش مسند کامکاری رونق بخش سریر نامداری چشم جهان مورد انظار عالم رخسارهٔ دولت و اقبال قدردان جوهر خردمندان قیمت شناس گوهر همت بلندان مبدع عجایب عجیب مخترع غرایب غریب عالم عامل عادل باذل فاضل کامل مدبر با دانش و فرهنگ اعنی حضرت مولانا ابوالظفر معزالدین شاه زمن غازی الدین حیدر پادشاه غازی خلد الله ملکه و جلاله و ادام عزه و اقباله * تا پرد فلک و بلد و بیش رکم اندر پی هم * تا پرد سال و مه و روز و شب اندر تک و تاز * روز و شب جز سبب راحت و انصاف مباش * سال و مه جز سبب دولت و اقبال مباز * داده بر باد رضای تو فلک خرمن دهر * تشنه از آب

متعالی توجهان تقنّۀ آز ٭ نامه عمر ترا از فلک ابن باد خطاب ٭ زند کانی شهنشاه جهان باد دراز ٭ کلشت پسند درمودهٔ مسودهٔ جلد دوم از کتاب فرهنگ رفعت که مسمی به هفت قلزم است عنایت فرمودند زاز پیش گاه عرش اشتباه فرمان قضا جریان بصدور پیوست که جلد جلد دوم مرتب ومدون نموده بنظر جهان پرور ما بگذرانند

حق تعالی کند که جلد درست شده از نظر کلشته پسند خاطر قلزم مقاطر افتد

قلزم دوم من کتاب هفت قلزم مشتمل بر پنج بحرو یک نهرو آن محتویست بر یکصد و هفت چشمه و هشت جوی وچهار هزار ویکصد وهفت لغت وکنایت بحر اول قلزم دوم من کتاب هفت قلزم در بیان جیم تازی با حروف تهجی وآن محتوی است بربست ویک چشمه چشمهٔ اول بحر اول قلزم دوم من کتاب هفت قلزم در بیان جیم تازی با الف

٭ جا بفتح اول بالف کشیده بمعنی مقام ومکان آمده و بهندی امر برفتن است یعنی برو ٭ جابلسا بفتح اول بالف کشیده وضم موحدهٔ تحتانی وسکون لام وسین مهمله بالف کشیده نام شهری است در حد مغرب گویند هزار دروازه دارد وبرهر دروازه هزار پاسبان نشسته وبعضی بجای لام رای قرشت آورده اند گویند شهری است بطرف مغرب لیکن در عالم مثال چنانکه گفته اند جابلقا وجابرسا وهما مدینتان فی عالم المثال وباعتبار محققین منزل آخر سالک است در سعی وصول قید با طلاق ومرکز به محیط ٭ جابلقا بفتح اول بالف کشیده وضم موحدهٔ تحتانی وسکون لام وقاف بالف کشیده شهری است بسرحد مشرق گویند هزار دروازه دارد ودرهر دروازه هزار کس پاسبانی میکنند وبعضی برآنند که شهری است در عالم مثال بجانب مشرق ومنزل اول سالک باشد باعتقاد محققین در سعی وصول بحقیقت ٭ جان فزا بفتح اول بالف کشیده وسکون نون وکسر فا وزای هوز بالف کشیده نام روز بست وسوم است از ماههای ملکی وآنرا جان افزای هم گفته اند وبمعنی آب حیات نیز آمده ٭ جان کزا بفتح اول بالف کشیده وسکون نون وفتح کاف پارسی وزای هوز بالف کشیده آن چیز که کاهندهٔ حیات بود همچو زهر مار ومانند آن وحیوانات موذی رانیز گویند ٭ جان من وجان شما بفتح اول بالف کشیده وکسر نون وفتح میم ونون زده جان شما معلوم بمعنی سوگند جان من وجان شما وفدای جان من جان شما باد ونیز جائی که اتحاد ومحبت سخت باشد گویند جان من وجان شما یکی است همین اصح است چنانچه

دست من ودامن آل رسول ودست من ودامن تو وتیغ تو وگردن من ٭ جبا بکسر اول وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده بمعنی باج وخراج آمده وبفتح اول در تازی بمعنی بددلی کردن وبقصر الف خاک گرداگرد چاه راگویند وبکسر اول در تازی آب جمع شده وگرد آمده برای شتران باشد وبضم اول وتشدید ثانی هم در عربی بمعنی بددل باشد ٭ جررا بفتح اول وسکون رای مهمله ورای ثانی بالف کشیده بمعنی نسک است ونسک بضم نون بمعنی قسم وحصه وبخش باشد بلغت ژند وپاژند ومعنی سنبک هم دیده شد که در تازی حبحر گویند ٭ جشن پوردگا بفتح اول وسکون شین منقوطه وکسر نون وضم بای پارسی بواو رسیده وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد وکاف بالف کشیده آنست که فارسیان خمسهٔ مسترقه را بر پنج روز آخر آن افزایند ودران ده روز جشنهای عظیم کنند ٭ جفتا بفتح اول وسکون فا ومثناة فوقانی بالف کشیده بمعنی خمیده وکج شده وخم گردیده آمده ٭ جلتا بفتح اول وسکون لام ومثناة فوقانی بالف کشیده بلغت ژند وپاژند پوست آدمی وحیوانات دیگر باشد که بتازی جلد گویند ٭ جلماثا بفتح اول وسکون لام ومیم بالف کشیده وثای مثلثه بالف کشیده بلغت سریانی بمعنی خیار آمده که بادرنگ باشد وبهترین آن سبز ونازک باشد وطبیعت آن سرد وتر بود وثقیل وغلیظ هم هست ٭ جنبش آبا بضم اول وسکون نون وکسر موحدهٔ تحتانی وسکون شین منقوطه وفتح همزه وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده کنایه

از حرکت و سیر هفت کواکب آمده که کیوان و برجیس و بهرام و آفتاب و ناهید و تیر و ماه باشد ۰ جوز بوا بفتح اول و سکون واو و زای هوز و ضم موحدهٔ تحتانی و واو با الف کشیده میوه ایست معروف که بهندی جایپهل گویند و در موید الفضلا بمثناة تحتانی با الف کشیده نوشته و حق همین است زیرا چه این مرکب بلفظ جوز بویا که اسم فاعل بوییدن است بزیادت الف چنانکه در گویا ۰ جوز بویا بفتح اول و سکون واو و زای هوز و ضم موحدهٔ تحتانی بواو مجهول رسیده و مثناة تحتانی با الف کشیده بمعنی اصل راست که میوه ایست بهندی جایپهل گویند ۰ جوفروش گندم نما بفتح اول و سکون واو و فتح فا و رای مهمله بواو مجهول رسیده و سکون شین منقوطه و گندم نما با کاف پارسی و ضم دال ابجد و نون معلوم بمعنی دغاباز آمده ۰ جویا بضم اول بواو مجهول رسیده و مثناة تحتانی با الف کشیده بمعنی جوینده آمده و نیز نام پهلوانیست که رستم او را کشته ۰ جیبا بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و موحدهٔ تحتانی با الف کشیده بمعنی هیزم آمده که بتازی حطب خوانند و در فرهنگی باین معنی کسر جیم و موحدهٔ تحتانی با الف کشیده هم از نظر گذشته ۰

چشمهٔ دوم بحر اول از قلزم دویم من کتاب هفت قلزم در بیان جیم با موحدهٔ تحتانی تازی و پارسی و مثناة فوقانی

۰ جاروب بفتح اول با الف کشیده و ضم رای مهمله بواو مجهول رسیده و موحدهٔ تحتانی زده چیزی که بدان صحن خانه روبند و روبندهٔ جای و جای را بروب ۰ جاماسپ بفتح اول با الف کشیده و میم با الف کشیده و سین مهمله و بای پارسی زده نام حکیمی که وزیر گشتاسب شاه بود و جاماسپ نامه از تصنیفات اوست ۰ جدب بفتح اول و دال ابجد و موحدهٔ تحتانی زده مغز درخت خرماست و آنرا پیه خرما نیز گویند و بتازی شحم النخلة و قلب النخلة خوانند گزلکی زنبور را نافع است و در تازی بمعنی عیب کردن آمده ۰ جرب بضم اول و فتح رای مهمله و موحدهٔ تحتانی زده برگ ایست صحرائی شبیه بخروس که آنرا بتازی دراج گویند ۰ جگرتاب بکسر اول و فتح کاف پارسی و سکون رای مهمله و مثناة فوقانی با الف کشیده و موحدهٔ تحتانی زده بمعنی تفسانندهٔ جگر آمده ۰ جلاب بضم اول و لام با الف کشیده و موحدهٔ تحتانی زده نام شاعریست وارد و رفیق شاعری استاد بود و در بخارا توطن داشت و بفتح اول و تشدید دوم در تازی بسیار کشنده ۰ جلب بفتح اول و لام و موحدهٔ تحتانی زده بمعنی زن فاحشه و نابکار آمده و معنی شور و غوغا و فریاد هم دیده شده و بکسر ثانی در تازی صدا و آواز چیزها را گویند ۰ جلموب بفتح اول و سکون لام و ضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده و موحدهٔ تحتانی زده گیاهی باشد که برگ و رخت بپیچد و بتازی عشقه خوانند و حبل المساکین هم گویند ۰ جلوجوب بفتح اول و ضم لام بواو رسیده و ضم جیم پارسی بواو مجهول رسیده و موحدهٔ تحتانی زده بمعنی سیخ کباب چوبین آمده و در فرهنگی بضم اول و کسر اول هم آمده ۰ جمشاسب بفتح اول و سکون میم و شین منقوطه با الف کشیده و سکون سین مهمله و بای پارسی نام پسر جمشید است و نیز اگر با خاتم و نگین و بلقیس و ماهی و امثال آن مذکور شود سلیمان علیه السلام است و اگر در مقابله سد و آینه و امثال آن افتد سکندر مراد است و اگر جام و پیاله و شراب مرقوم باشد جمشید مراد است و چون ازین ها چیزی مسطور نبود هرچه مقتضای محل باشد همان مراد دارد ۰ جناب بفتح اول و نون با الف کشیده و موحدهٔ تحتانی زده کرو و شرط را گویند که دو کس با هم بندند و جناغ زین اسپ را گویند که دامنهٔ زین و تسمهٔ رکاب باشد و درگاه و آستانه را نیز گویند بعضی بر آنند که باین معنی عربی است و در تازی گرداگرد کنار و گوشهٔ سرا و خانه باشد و بکسر اول در تازی ریسمانی را گویند که بر گردن چارپا بندند و هرجا که خواهند ببرند و معنی دامنهٔ زین و تسمهٔ رکاب در فرهنگی بضم اول هم از نظر گذشته ۰ جنب بفتح اول و نون و موحدهٔ تحتانی زده نام شهری است

بفتح اول وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده وفتح موحده تحتانی ومثناة فوقانی زده وفتح کاف وکسر شین منقوطه بمعنی ملایمت
معلوم بمعنی مطیع توده جمست بفتح اول وجیم وسین مهمله ومثناة فوقانی زده جوهری است فرومایه کم قیمت کبود فام
اندکی بسرخی زند اگر بقدح جمست شراب خورند مستی نیارد واگر پاره از آن سنگ در قدح شراب اندازند
همین خاصیت دارد واگر شب در زیر بالین کنند اراذل خوابهای نیکو بینند واز احتلام ایمن شوند گویند معدن آن
به مدینه طیبه نزدیک است ودر فرهنگی بدیدن آمده جوهری است مانند لعل وکنایه از مردم بد اصل وجاهل
نیز آمده ٭ جند بید ست بضم اول ونون ودال ابجد زده وبید ست معلوم مخفف جند بید ستر است که خایه سگ
آبی باشد ٭ جومست بفتح اول وسکون واو وکسر میم وسین مهمله ومثناة فوقانی زده معرب کومست است که کتاب
مجوس باشد ودر فرهنگی دیده شده که نام پیغمبر مجوسان است وکتاب کومست با وی نازل شده ٭ جیفت بفتح
اول وسکون مثناة تحتانی وضم شین منقوطه ومثناة فوقانی زده بمعنی لیف خرما آمده ٭ جیفوت بکسر اول بمثناة تحتانی
رسیده وضم غین منقوطه بواو رسیده ومثناة فوقانی زده بمعنی توبره وسله آمده که از لیف خرما سازند

چشمهٔ چهارم وپنجم وششم بحر اول از قلزم دویم من کتاب هفت قلزم در بیان جیم با جیم تازی وفارسی وحای حطی وخای منقوطه
٭ جب باج بفتح اول وسکون موحده تحتانی وموحده تحتانی بالف کشیده وجیم زده بمعنی جامه آمده
که پادشاهان روز نوروز بپوشند ٭ جبلاج بکسر اول وسکون موحده تحتانی ولام بالف کشیده وجیم زده
بمعنی مردم بزرگ دون همت وخسیس آمده ٭ جخج بفتح اول وخای منقوطه وجیم زده بمعنی ملخ آمده
که مانند باد نجان از گلو وکردن مردم می بر آید وفرد نمی کند ودر بریدن آن بیم هلاکت باشد
وبیشتر مردم فرغانه وگیلان وبنگاله دارند وجانوری باشد از جنس شبره به بزرگی غلیواج و
بر سر دوش ناخنها دارد خود را سرنگون از درخت آویزد وفضله وسرگین خود را خورد ٭ جنج بفتح اول ونون
وجیم زده بمعنی صدا وآواز وفریاد کار آمده ٭ جوج بضم اول بواو رسیده وجیم زده بمعنی علامتی آمده که بر سر طاقهای
وایوانها نصب کنند تا خوش نما گردد وپارچهٔ گوشت سرخ باشد که بر سر خروس است ٭ جناح بضم اول ونون
بالف کشیده وحای حطی زده بلغت اندلس گلی است که آنرا بتازی نیلوفر خوانند وآن از جنس سوسن است
لیکن خالهای سیاه دارد وبفتح اول در تازی بمعنی بال مرغان آمده ٭ جرم صبح بکسر اول وسکون رای مهمله و
سکون میم وصبح باضم صاد مهمله معلوم کنایه از آفتاب وروشنی صبح آمده ٭ جخ بفتح اول وسکون خای منقوطه
بمعنی جنگ جو وستیزه کار آمده وامر باین معنی هم هست یعنی جنگ کن وستیزه نما ٭ جخاخج بفتح اول وخای منقوطه
بالف کشیده وفتح خیم وخای منقوطه زده صدای پی در پی زدن تیغ وشمشیر را گویند بچیزی وباجیم فارسی
هم آمده ٭ خورخ بفتح اول وسکون زاو وخای منقوطه گروهی سوار وپیاده باشد که آنرا جوق نیز گویند وآن
معرب است وبتازیش فوج خوانند ودر فرهنگی بدیدن آمده که فوج حیوانات را نیز جوخ گویند ٭ جولخ بضم
اول بواو مجهول رسیده وفتح لام وخای منقوطه زده نوعی از بافته پشمینه باشد که مردم فقیر و
درویش وقلندران هم پوشند وازان خرجین هم سازند

چشمهٔ هفتم از بحر اول قلزم دویم من کتاب هفت قلزم در بیان جیم با دال ابجد
٭ جامهٔ خورشید بفتح اول بالف کشیده وفتح میم وکسر همزه مدلله وخورشید معلوم بمعنی زمین آمده وبرگ درختان را
نیز گویند بدین وجه که برگ درختان آفتاب را از نظر مردم می پوشد ونیز غبار را هم گویند ودر اصطلاح عبارت از
بدن ظاهر بشر است زیرا که جسم لباس جان است وخورشید در اصطلاح ایشان روح را گویند ودر فرهنگی معنی

این مردمک دیده مسطور است وبعضی شعاع آفتاب را نیز گویند نظامی در مخزن فرماید بیت * ابر بباغ آمده
بازی کنان * جامهٔ خورشید نمازی کنان * جامه سیاه کرد بفتح اول بالف کشیده وفتح میم وهای ملفوظ زده وسیاه کرد
معلوم یعنی در ماتم نشست * جامهٔ عید بفتح اول بالف کشیده وفتح میم وکسر همزهٔ مبدله وعید معلوم کنایه از جامه
وقبای سرخ آمده وگلها وشکوفه های بهار را نیز گویند * جامه نیلی کرد بفتح اول بالف کشیده وفتح میم وهای
ملفوظ زده ونیلی کرد معلوم کنایه از ماتم داشتن ودر ماتم نشستن آمده * جاود بفتح اول بالف کشیده وکسر واو
ودال ابجد زده بمعنی همیشه ودایم آمده واین مخفف جاویدان است * جاورد بفتح اول بالف کشیده وفتح واو وراء
مهمله ودال ابجد زده بمعنی خاری آمده سفید رنگ وبتازی ثمام بضم ثای مثلثه خوانند * جاوزد بفتح اول بالف
کشیده وفتح واو وزای هوز ودال ابجد زده بمعنی صد است وآن خاری باشد سفید رنگ * جاوید بفتح اول بالف
کشیده وکسر واو بمثناة تحتانی مجهول رسیده ودال ابجد زده بمعنی دایم وهمیشه وپاینده آمده وعالم آخرت را نیز گفته اند
* جای مند بفتح اول بالف کشیده وسکون مثناة تحتانی وفتح میم ونون ودال ابجد زده بمعنی هیچکاره وکاهل آمده
* جرد بفتح اول وراء مهمله ودال ابجد زده بمعنی تخت واورنگ پادشاه آمده وپرنده ایست کبود رنگ که
پیوسته در کنار آب نشیند اورا خرچال نیز گویند ودر تازی بمعنی پوست کندن وجراحت نمودن وبرگ از درخت
باز کردن باشد وبفتحتین بمعنی زخم دار آمده * جرغند بفتح اول وسکون راء مهمله وفتح غین منقوطه ونون
ودال ابجد زده بمعنی چراغ وچراغدان آمده ونیز بمعنی جگر آکند است که روده گوسپند با گوشت ومصالح
آکنده باشند وبتازی عصیب گویند ش * جدجد بضم هر دو جیم وسکون هر دو دال ابجد کرمک سیاه را گویند
که بشب آواز کند وآن مانند ملخ است هندش جهینگر نامند وچاه که در او آب کم بود * جروند بفتح اول
وسکون راء مهمله وفتح واو ونون ودال ابجد زده بمعنی چراغ آمده * جزذ بفتح اول وسکون زای هوز ودال
ابجد جانوری باشد سبز رنگ شبیه به ملخ وبعضی گویند شبیه به جعل است ودر صحراها وعلفزارها بانگ
طولانی کند وبتازی صرار خوانند * جساد بفتح اول وسین مهمله بالف کشیده ودال ابجد زده بمعنی زعفران
آمده وآنرا بتازی شعور الصقالبه با صاد وقاف وبای ابجد خوانند * جعفرآباد بفتح اول وسکون عین بی نقطه
وفتح فا وسکون راء مهمله وآباد ممدوده معلوم نام موضعی است قریب بشیراز * جغد بضم اول وغین منقوطه
ودال ابجد زده مرغی است به نحوست مشهور ودشمن زاغ است بسبب آنکه گویند جانوران پرنده اورا به جهت
پادشاهی اختیار کرده بودند با زاغ مشورت کردند گفت او خسیس ولئیم است پادشاهی را نشاید وقصهٔ خصومت
این هر دو پرنده در کلیله ودمنه مسطور است * جغرد بضم اول وفتح غین منقوطه وراء مهمله ودال ابجد زده
بمعنی سبزه ومرغزار آمده * جفت آفرید بضم اول وفا ومثناة فوقانی زده وهمزه بالف کشیده وفتح فا وکسر راء مهمله
بمثناة تحتانی رسیده ودال ابجد زده رستنی باشد مانند سورنجان وبعضی گویند خصیة الثعلب است ومعنی ترکیب
آن ظاهر است * جگرآکند بکسر اول وفتح کاف پارسی وراء مهمله بالف کشیده وآکند با همزهٔ ممدوده وفتح کاف پارسی معلوم
امعاء وروده گوسپند را گویند که آنرا با گوشت ومصالح پر کرده باشند وبتازی عصیب خوانند ش * جگربند بفتح اول
وکاف پارسی وسکون راء مهمله وفتح موحدهٔ تحتانی ونون ودال ابجد زده مجموع جگر وشش ودل را گویند خواه از انسان
باشد خواه از حیوانات دیگر وبتازی سواد البطن خوانند وکنایه از فرزند هم آمده ولاغر را نیز گویند * جلواد بفتح اول
وسکون لام وواو بالف کشیده ودال ابجد زده بمعنی سرشت وخوی بد آمده * جلوند بفتح اول وسکون لام وفتح واو
ونون ودال ابجد زده بمعنی چراغ آمده * جمتود بفتح اول وسکون میم وضم مثناة فوقانی بواو رسیده ودال ابجد زده

یعنی تناس آمده و آن شاد شدن نفس باشد با موری حسنه که از وی صادر شود ۞ جمشید بفتح اول و سکون میم و کسر شین منقوطه بمثناة تحتانی مجهول رسیده و دال ابجد زده نام پادشاهی است معروف و در شاهنامه با میم مشدد هم آمده و مربان او را منوشلخ گویند و نام او در اول جم بوده یعنی پادشاه بزرگ و سبب جمشید گفتن آن باشد که اراده سیر عالم کرد چون باذربایجان رسید روزی بود که آفتاب بنقطهٔ اول حمل آمده بود فرمود که تخت مرصعی را بجای بلند گذاشتند و تاج مرصع نهاده بر آن تخت نشست چون آفتاب طلوع کرد شعاع و پرتو آفتاب بر آن تاج و تخت افتاد شعاعی عجیب پدید آمده و چون بزبان پهلوی شعاع را شید میگویند این لفظ را بر جم افزودند و جمشید گفتند یعنی پادشاه روشن و در آن روز جشنی عظیم کردند و آن روز را نوروز نام نهادند ۞ جمند بفتح اول و میم و نون و دال ابجد زده بمعنی مردم بیگانه و کاهل و مهمل آمده و این لفظ را برا سب کم راه و کاهل بیشتر اطلاق کنند و در اصل جای مند بود بکثرت استعمال الف و یای افتاده جمند شد ۞ جند بفتح اول و نون و دال ابجد زده نام شهریست از ولایت ما وراء النهر ۞ جنبد بضم اول و سکون نون و فتح موحدهٔ تحتانی و دال ابجد زده مضارع جنبیدن باشد و بضم اول و سکون نون و کسر موحدهٔ تحتانی و دال ابجد زده بسریانی گل را گویند که بعربی ورد خوانند ۞ جنبید بضم اول و سکون نون و کسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی رسیده و دال ابجد زده ماضی جنبیدن است و بسریانی نام داروئی است که آنرا بفارسی ارشه و بعربی سعتر خوانند کرم و خشک است در سوم ۞ جوانمرد بفتح اول و واو با الف کشیده و سکون نون و فتح میم و رای مهمله و دال ابجد زده کنایه از بخشنده و صاحب همت و سخی و کریم باشد و نام پیر قصابان هم هست ۞ جوزاغند بفتح اول و سکون واو و زای هوز بالف کشیده و فتح غین منقوطه نون و دال ابجد زده شفتالوی خشک کرده را گویند که مغز کردگان در آن آکنده باشد ۞ جوز برکنند بفتح اول و سکون واو و زای هوز و برکنند بضم کاف پارسی معلوم کنایه از کارهای بیحاصل و عبث آمده ۞ جوهر فرد بفتح اول و سکون واو و فتح های هوز و کسر رای مهمله و فرد معلوم بمعنی جزو لایتجزی آمده ۞ جیراد بفتح اول و سکون مثناة تحتانی و را بالف کشیده و دال ابجد زده بمعنی ورع آمده که پرهیزکاری و کسر شهوت باشد

چشمهٔ هشتم و هم بحر اول از قلزم دویم من کتاب هفت قلزم در بیان جیم با رای مهمله و زای هوز

۞ جاجنگر بفتح اول بالف کشیده و سکون جیم و فتح نون و کاف پارسی و رای مهمله زده نام شهری است در هندوستان ۞ جار النهر بفتح اول بالف کشیده و ضم زای مهمله و مشدد نون و های ملفوظ و رای مهمله زده رستنی باشد مانند نیلوفر که پیوسته در آب ما و نهرهای استاده روید و آنکه از آب نمایان شود طبیعت آن سرد و تر است و بتازی ملق الماء خوانند ۞ جاغر بفتح اول بالف کشیده و فتح غین منقوطه و رای مهمله زده بمعنی چینه دان مرغان آمده و بمعنی دانهای چوب که هندوان در گلو دارند و زنار نیز دیده شده ۞ جالسکر بفتح اول بالف کشیده و کسر لام و سکون سین مهمله و فتح کاف پارسی و رای مهمله زده کسی را گویند که در جماع و مباشرت حریص باشد و بمعنی خرامنده هم دیده شده یعنی کسیکه از روی ناز و غمزه براه رود و بجای جیم تازی چیم پارسی هم دیده شده ۞ چالشگر بفتح اول بالف کشیده و کسر لام و سکون شین منقوطه و فتح کاف پارسی و رای مهمله زده بمعنی خرامنده آمده یعنی کسیکه از روی ناز و غمزه براه رود و نیز کسی را گویند که در جماع و مباشرت حریص باشد ۞ جالندر بفتح اول بالف کشیده و فتح لام و سکون نون و فتح دال ابجد و رای زده نام ولایتی است در سومنات ۞ جام سحر بفتح اول بالف کشیده و کسر میم و سحر معلوم کنایه از آفتاب عالم آرای آمده ۞ جام شیر بفتح اول بالف کشیده و کسر میم و کسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله زده کنایه از پستان شیردار آمده ۞ جامگی خوار بفتح اول بالف

کشیده و فتح میم و کسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده رخوار با خای منقوطه و واو معلوم بمعنی پرستار و خدمتگار
آمده و کنایه از مردم شراب خوار هم هست و مردم علوفه دار را نیز می گویند * جامهٔ سحر بفتح اول بالف کشیده
و فتح میم و کسر همزهٔ مبدله و سحر معلوم کنایه از آفتاب عالمتاب است و باد صبا را نیز گویند * جاندار بفتح
اول بالف کشیده و سکون نون دال ابجد بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی رزق و روزی و قوت من لا یموت آمده
و معنی نگهبان و محافظت و سلاحدار هم دیده شده و بمعنی انسان و حیوانات که جان دارند معروف است
* جان شکر بفتح اول بالف کشیده و سکون نون و کسر شین منقوطه و فتح کاف و رای مهمله زده بمعنی عزرایل آمده
چه شکر بمعنی شکار کننده است و شکار کنندهٔ جان اوست و کنایه از معشوق و مطلوب هم است * جانوسار بفتح
اول بالف کشیده و ضم نون بواو رسیده و سین مهمله بالف کشیده و رای مهمله زده نام شخصی بوده ممدانی ملازم
و مصاحب داراب بن داراب و دارا را در جنگ سکندر بقتل آورد و سکندر نیز او را بسبب قتل دارا بجهنم فرستاد
و کشنده دوم ماهیار نام بود که در بحر میم ذکر آن شود انشاء الله * جانوسپار بفتح اول بالف کشیده و ضم نون
بواو رسیده و سکون سین مهمله و بای پارسی بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی ضد راست که جانوسار باشد
و او صاحب خود را که دارا باشد به طمع مال و دولت بفریب و حیله و مکر بقتل آورد * جانه دار بفتح اول بالف
کشیده و فتح نون و های ملفوظ زده و دال ابجد بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی قوت من لا یموت و روزی و رزق آمده
و نگهبان و محافظت کننده را نیز گویند و نگاهدارندهٔ اسلحه جنگ هم بدین آمده * جانور بفتح اول بالف کشیده
و سکون نون و فتح واو و رای مهمله زده بمعنی انسان و حیوانات آمده * جنور بفتح اول و سکون نون و فتح واو و رای
مهمله زده مخفف جانور است که صاحب جان باشد چه ور بمعنی صاحب است و آن از انسان و حیوانات باشد * جاور
بفتح اول بالف کشیده و فتح واو و رای مهمله زده بمعنی حال آمده چنانکه اگر گویند چه جاور داری مراد آن باشد
که چه حال داری * جاوشیر بفتح اول بالف کشیده و سکون واو و کسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله
زده صمغی است دوائی و این معرب گاوشیر است که همه صمغ باشد * جدر بفتح اول و دال ابجد و رای مهمله زده
بمعنی شترماده چهار ساله آمده * جذر بفتح اول و ذال معجمه و رای قرشت زده بمعنی ضد راست که شترمادهٔ چهار
ساله باشد و نیز عددی باشد که آن را در نفس خودش ضرب کنند همچو سه که چون در نفس خودش ضرب کنند
نه شود و سه جذر نه است و نه مال سه و مال را مجذور هم گویند و جذر بر دو نوع است یکی جذر منطق
و دوم جذر اصم جذر منطق آنکه در وی کسری واقع نشود و جذر اصم برخلاف آن * جدوار بفتح اول و سکون
دال ابجد و او بالف کشیده و رای مهمله زده نام دوائی است که آنرا ماه پروین گویند خوردن آن دفع زهر
مار و عقرب کند و جدوار معرب زدوار است * جر بفتح اول و سکون رای مهمله هر شکافی را گویند عموما
و زمین شکافته را نامند خصوصا و بضم اول بمعنی زین اسب آمده و بفتح اول و تشدید ثانی در تازی کشیدن
و اخذ کردن باشد یعنی به چاپلوسی و شیرین زبانی از کسی چیزی گرفتن * جرار بفتح اول و تشدید رای
مهمله بالف کشیده و رای ثانی زده لشکری باشد آراسته از بسیاری در تازی گیرنده و اخذ کننده
را گویند و بعضی بر آنند که بمعنی اول هم تازی است * جرسهای زر بفتح اول و رای مهمله و سکون سین
مهمله و های ملفوظ بالف کشیده و کسر مثناة تحتانی و فتح زای هوز و رای قرشت زده کنایه از ستارگان آمده
* جرور بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح واو و رای مهمله ثانی زده جانوری است خاردار که آنرا خارپشت
نیز گویند * جرسدار بفتح اول و رای مهمله و سکون سین سعفص و دال ابجد بالف کشیده و رای مهمله زده

ماروں یعنی قاصد که او جرسها در کمر بندد و روان شود این نشان اوست و دارند ۵ جرس را نیز گویند
۵ جزدر بفتح اول وسکون زای هوز وفتح دال ابجد و رای مهمله زده بمعنی دنبه برشته شده آمده که بروی آش
آورد ریزند و در فرهنگی بجای فتح اول کسر هم دیده شده ۵ جشنسار بفتح اول وسکون شین منقوطه
و سین مهمله بالف کشیده و رای قرشت زده نام روز اول از ماههای ملکی ۵ جشن نیلوفر بفتح اول
وسکون شین منقوطه وکسر نون و نیلوفر معلوم جشنی است که تا میان روز هفتم خرداد ماه کنند ۵ جشیر بفتح اول
وکسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله زده بمعنی خولانه آمده که بتازی حابک خوانند ۵ جعدشتر
بفتح اول وسکون عین مهمله وکسر دال ابجد وضم شین منقوطه وفتح مثناة فوقانی و رای مهمله زده کنایه از
بسیاری پشم است در بدن مردم ۵ جعد کوه گیر بفتح اول وسکون عین مهمله وکسر دال ابجد وکوه گیر بضم
کاف وکسر کاف پارسی معلوم بمعنی موی آمده که هر تارش برهم نشسته و برخود پیچیده باشد ۵ جغر بفتح اول
وغین منقوطه و رای مهمله زده و زغ را گویند و آن غوک است و در فرهنگی بجای را ی قرشت زای هوز
هم دیده شده که بروزن مغز باشد پرچ است ۵ جفر بفتح اول وفا و رای مهمله زده علمی است در تعویذات وغیره
منسوب با مام حضرت جعفر صادق علیه السلام و بزغاله چهار ماهه و بچه شترمه ساله را نیز گویند و بمعنی جای فراخ
هم دیده شده ۵ جکر بفتح اول وکاف رای مهمله زده باد تند با گرد و خاک باشد نامند و در فرهنگی بغلط گرد و خاک
دیده شده و در رشیدی نیز همین معنی دارد یعنی باد تند با گرد و خاک و بعضی بر آنند که مقرض نبوده والله ۵ جگر
بکسر اول وفتح کاف پارسی و رای مهمله زده معروف است که کبد باشد و بمعنی شفقت و زحمت هم آمده و میانه
هر چیز را نیز گویند و بمعنی انتظار هم دیده شده و بمعنی مشقت و زحمت و محنت و رنج و غم و غصه هم از نظر گذشته
۵ جمار بفتح اول وتشدید میم بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی مغز درخت خرما آمده و آنرا پیه خرما
ودل خرما هم گویند و بتازی شحم النخله و قلب النخله خوانند ۵ جمار النهر بفتح اول و میم بالف کشیده وضم رای
مهمله و نون مشدده و های هوز و رای قرشت زده بمعنی جمار النهر آمده و آن رستنی است مانند نیلوفر و پیوسته
در آب می باشد ۵ جمدر بفتح اول وسکون میم وفتح دال ابجد و رای مهمله زده نام سلاحی است که آن را
در هند و ستان کتار و اصل آن جمدر است بمعنی پهلو شکاف و هندی معنی این دندان عزرائیل است ۵ جمرور
بفتح اول وسکون میم وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده وفتح واو و رای مهمله زده بمعنی اسبی آمده که روی
وشکم و هر دو دست و پای او سفید باشد و در فرهنگی بجای رای مهمله اول زای هوز هم دیده شده ۵ جمشید ماهی گیر
بفتح اول وسکون میم وکسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده وکسر دال ابجد و ماهی گیر با کسر کاف پارسی معلوم
کنایه از سلیمان علیه السلام است و یونس علیه السلام را نیز نامند و آفتاب را هم گویند چون در برج حوت بود
۵ جنتر بفتح اول وسکون نون وفتح مثناة فوقانی و رای مهمله زده نام سازی است مخصوص اهل هند ۵ جنجر بضم
اول وسکون نون وفتح جیم و رای مهمله زده نام دوایی است که آنرا سرخ مرو گویند و آن گیاهی است سرخ
بسیاهی مایل ۵ جند بید ستر بضم اول وسکون نون و دال وکسر موحده بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح
دال ابجد وسکون سین مهمله وفتح مثناة فوقانی و رای مهمله زده خایه سگ آبی را گویند و آن معرب کند بید ستر است
۵ جندر بفتح اول وسکون نون وفتح دال ابجد و رای مهمله زده اسباب رخوت پوشیدنی وغیره را
گویند چه جندر خانه را گویند که در آن اسباب پوشیدنی وغیر پوشیدنی کل ارند ۵ جنکار بفتح اول
وسکون نون وکاف پارسی بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی خرچنگ آمده که آنرا پنج پایه نیز گویند و در تازی

گویند مانند حلقه زده و جوشن و بمعنی شورش و جوشیدن مشهور است ٭ جوترش بفتح اول وسکون واو و ترش معلوم بمعنی چوبی است که بوست لد ارده ٭ جوارش بفتح اول و واو بالف کشیده و کسر رای مهمله و شین منقوطه زده گوارش را گویند که اطبا از عود و شکر سازند گوارنده بسیار بود و آن را معاشران در وقت شراب خوردن بجای نقل خورند ٭ جهش بفتح اول و کسر های ملفوظه و شین منقوطه زده بمعنی طبیعت و عادت و سرشت آمده ٭

چشمهٔ دوازدهم وسیزدهم وچهاردهم از بحر اول قلزم دوم من کتاب هفت قلزم در بیان جیم با غین منقوطه وقاف وکاف

٭ جاتاغ بفتح اول بالف کشیده و مثناة فوقانی بالف کشیده و غین منقوطه زده بمعنی تختهٔ سوراخ دار که بر سر ستون خیمه کذارند آمده ٭ جزغ بکسر اول و زای هوز و غین منقوطه زده دنبه برشته کرده را گویند که بر روی آش ما آرد ریزند و آنرا جزدر نیز گویند ٭ جغ بفتح اول وسکون غین منقوطه چوبی باشد سیاه رنگ آبنوس که ازان چیزها سازند و تراشند و شیرزن را گویند و آن چوبی باشد که دوغ را بران زنند تا مسکه ازان برآید و بضم اول چوبی را نامند که بر گردن گاو و قلبه کش ورزراعت کنند ٭ نهند ٭ جلوزغ بضم اول و کسر لام و ضم واو و زای هوز و غین منقوطه زده جامه غوک است و آن چیزی باشد سبز رنگ که در روی آبهای استاده بهم میرسد و آنرا بتازی طحلب خوانند و در هندی کائی نامند ٭ جناغ بضم اول نون بالف کشیده و غین منقوطه زده دامنهٔ زین اسپ را گویند و تسمهٔ رکاب را هم گفته اند و لوحی از اسباب زاید زین باشد برای زینت نقاشی کنند و بفتح اول گروی و شرطی باشد که دو کس با هم بندند و استخوان سینهٔ مرغ را نیز گویند و طباق پیش زین اسپ را گویند ٭ جوغ بضم اول بواو مجهول رسیده و سکون غین منقوطه بمعنی چوبی آمده که در وقت زراعت کردن بر گردن گاو نهند ٭ جهان سوز را کشته بهتر چراغ بفتح اول و های هوز بالف کشیده و نون زده و باقی مصرع معلوم یعنی موذی کشته به ٭ جاف بفتح اول بالف کشیده وسکون فا بمعنی زنی آمده که از یک شوهر تسلی نشود و آرام نگیرد و هر روز شوهری خواهد و در تازی بمعنی خشک آمده ٭ جاف جاف بفتح اول بالف کشیده و فا زده و جیم بالف کشیده و فا زده بمعنی زن فاحشه و قحبه آمده ٭ جاماسف بفتح اول بالف کشیده و میم بالف کشیده و سین مهمله و فا زده نام حکیمی است که او را جاماس و جاماسب نیز گویند ٭ جام صدف بفتح اول بالف کشیده و کسر میم و صدف معلوم بمعنی جامی آمده که از صدف سازند ٭ خلف بکسر اول و لام و فا زده بمعنی عود مروی بالدوسیه آمده ٭ جلباب شنگرف بفتح اول وسکون لام موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و کسر موحدهٔ ثانی و شنگرف معلوم بمعنی لاله و گلهای لعل آمده ٭ جاثلیق بفتح اول بالف کشیده و فتح ثای مثلثه و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده و قاف زده بمعنی عالم و عابد و حاکم ترسایان آمده و در تاج بمعنی حکیم ترسایان نوشته و در فرهنگی بمعنی بزرگ ترسایان هم دیده شده و عالم و عابد ترسایان مطابق قاموس است ٭ جلامق بضم اول و لام بالف کشیده و کسر های هوز وسکون قاف بمعنی کان کروهه آمده ٭ جلتاق بفتح اول وسکون لام و مثناة فوقانی بالف کشیده و قاف زده بلغت رومی بمعنی حلمو آمده و آن بیخ نباتی است که بتازی حماض جبلی خوانند درد مفاصل و نقرس را ضماد کردن آن نافع است ٭ جلق بضم اول و لام و قاف زده یک حصه پیش جهود ان از یک هزار و هشتاد حصه ساعت شبانروزی باشد چه ایشان هر ساعتی را یک هزار و هشتاد قسم کنند و هر قسمی را حلق خوانند پس تا این اعتبار شبانروزی بیست و پنج هزار و نهصد و بیست جلق باشد ٭ جوالق بفتح اول و واو بالف کشیده و کسر لام و قاف زده جنسی برد از پوشش قلندران در غایت شهرت و این جمع جولق است معرب جولخ و جولخ بالفتح پشمینی باشد که فقیر و قلندران پوشند و خرجین نیز سازند ٭ جوسق بفتح اول وسکون واو و فتح سین مهمله و قاف زده معرب جوسه است که بمعنی کوشک باشد و کنایه

از دوازده برج فلکی هم هست * جولق بضم اول بواو مجهول رسیده وفتح لام وسکون قاف بمعنی جولخ آمده که بافته پشمینه باشد و در فرهنگی بجای فتح لام کسر نیز دیده شد * جام ملک مشرق بفتح اول بالف کشیده و کسر میم وملک مشرق معلوم بمعنی قرص آفتاب و پیاله پادشاهان مشرق آمده * جناق بفتح اول ونون بالف کشیده و قاف زده بمعنی کر وشرط آمده است * جوق بفتح اول وسکون واو وقاف زده بمعنی یکجاشدن وانبوهی آمده * جیب افق بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وکسر موحده تحتانی و افق بضمتین معلوم بمعنی کنارهٔ آسمان آمده

چشمهٔ پانزدهم بحر اول از قلزم دویم من کتاب هفت قلزم در بیان جیم با کاف تازی وپارسی

* جاخسوک بفتح اول بالف کشیده وسکون خای منقوطه وضم سین مهمله بواو رسیده وکاف زده بمعنی دامی آمده که از ان غله را در وکنند و در فرهنگی بجای خای منقوطه غین منقوطه و بجای سین مهمله معجمه از نظر گذشته * جاغسوک بفتح اول بالف کشیده وسکون غین منقوطه وضم سین مهمله بواو رسیده وکاف زده بمعنی صد راست که داس غله درو کردن باشد * جاغشوک بفتح اول بالف کشیده وسکون غین منقوطه وضم شین قرشت بواو رسیده وکاف زده بمعنی جاغسوک است که داس غله درو کردن باشد * جامهٔ غوک بفتح اول بالف کشیده وفتح میم وکسر همزهٔ مبدله وضم غین معجمه بواو مجهول رسیده وکاف زده بمعنی گیاهی سبز که در آب روید آمده بهندش سوار کویند و در تنیه بدین آمده که بتازیش طحلب خوانند و در هندش کائی نامند و در طب حقایق الاشیا مسطور است که گیاهی سبز برسنگ ماهیر و دیدکه بر سواحل دریا باشد وآن بر سنگ چنان رسته باشد که موی بر اندام و در باریکی بموی مانند است * جبر آهنک بفتح اول وموحدهٔ تحتانی وراى مهمله زده وآهنک با مدوده وکاف پارسی معلوم تخم خاری است که آنرا زرد خار میکویند وبیخ آن تربد زرد است * جبلاهنک بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی ولام بالف کشیده وفتح های مدوره ونون وکاف پارسی زده بمعنی جبر آهنک است وآن تخم خاری است که آنرا زرد خار کویند وبیخ آن تربد زرد باشد * جبلهنک بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی ولام وفتح های مدوره ونون وکاف پارسی زده بمعنی صد راست وآن تخم خاری که آنرا زرد خار کویند وبیخ آن تربد زرد باشد * جبکک بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی وفتح کاف وکاف ثانی زده بمعنی محکم وقایم کردیدن وسخت شدن چیزی باشد بسبب چیزی دیگر * جدارک بضم اول ودال ابجد بالف کشیده وفتح رای مهمله وکاف زده نام بازی است که آنرا کوزه کردانک هم میکویند و در فرهنگی بفتح اول هم دیده شد * جدانک بکسر اول ودال ابجد بالف کشیده وفتح نون وکاف زده بمعنی صد راست که بازی کوزه کردانک باشد وبجای کسر اول فتح هم از نظر گذشته * جراسک بفتح اول ورای مهمله بالف کشیده وفتح سین سعفص وکاف زده جانوری باشد سبز رنگ شبیه بملخ بلکه از ملخ کوچک تر در تابستان در میان سبزه زارها پیدا شد و بانک طولانی میکند وبتازی اورا صرار بفتح صاد مهمله وتشدید رای مهمله و در هندی جهینگر نامند * جرک بضم اول ورای مهمله وکاف زده بمعنی صحرا وبیابان ودشت آمده * جرنک بفتح اول ورای مهمله ونون وکاف پارسی زده بمعنی آواز زدن شمشیر وتیغ وزنجیر آمده وصدای زنگ وطاس وامثال آنرا نیز کویند و در فرهنگی بکسرتین نیز دیده شد * جرواسک بفتح اول وسکون رای مهمله و واو بالف کشیده وفتح سین سعفص وکاف زده بمعنی جراسک آمده وآن جانوری باشد کوچک تر از ملخ سبز رنگ در تابستان میان سبزه زارها باشد وبانک وصدای طولانی کند عرب اورا صرار بفتح صاد وتشدید رای مهمله کویند و در هند جهینگر نامند * جزک بفتح اول وزای هوز وکاف زده نام مرض وعلتی است که مرغان و پرندگان را پیدا شود وآن آنست که از بیخ و پرایشان تا باستخوان سوراخ کردد * جسک بفتح اول وسین مهمله وکاف زده بمعنی رنج وبلا

رحمت آمده • جشن بزرك بفتح اول وسكون شين منقوطه وكسر نون وضم موحدهٔ تحتانی وزای هوز وراء مهمله
وكاف پارسی زده بمعنی نوروز عامه آمده وآن روز ششم فروردین ماه قدیم باشد وآن روز را خرداد گویند
• جفت بلند بضم اول وسكون فا وكسر مثناة فوقانی وفلك معلوم كنایه از آفتاب وماه آمده • جغتك بضم اول وسكون
فا وفتح مثناة فوقانی وكاف زده نام مرغكی آمده كه از وماده آن سركك ام یك بال دارند وبجای بال
دیگر نر را قلاب وماده را حلقه ایست از استخوان وچون پرواز كنند نر قلاب را بر حلقهٔ ماده
اندازد وبا هم پرواز كنند وچون بدانه خوردن مشغول شوند از یكدیگر جدا گردند واین فارابتازی لاینفك
خوانند ودر فرهنگی جرابها نامند وبفتح اول گاردانك را گویند وآن نیز برلند • ایست كه آنرا كاروانك
نیز گویند بجای ذال ابجد واو • جك بفتح اول وسكون كاف بمعنی برات آمده • یعنی شب پانزدهم ماه شعبان آمده
چه شب جك شب برات است وحسابندان ماست وحضرات میباشد در ظرف نامسكه وكره آن ازدوغ جدا شود
وبمعنی برات هم آمده ودر فرهنگی بجای جیم تازی جیم پارسی مرقوم شده • جكاد بفتح اول وكاف بالف كشیده
وكاف ثانی زده بمعنی انگور زیتون وضایع آمده • جلبك بضم اول وكسر لام وفتح موحدهٔ تحتانی وكاف زده چیزی
باشد سبز مانند ابریشم كه در روی آبها بهم رسد بتازی طحلب خوانند • جلبینك بفتح اول وسكون لام وفتح
موحدهٔ تحتانی وهای هوز ره ونون وكاف پارسی زده بمعنی تخم زرد خسار آمده وبعضی آنرا زرد گویند
وآن بغایت كوچك میباشد اگر زیاده بریك درم خورند مهلك باشد • جلك بفتح اول ولام كاف زده تصغیر جل است
وآن مرغكی باشد بقدر گنجشك ومانند بلبل آواز خوش دارد • جلنك بكسر اول ولام نون وكاف پارسی زده
بمعنی صدای زنك وزنگوله وزنجیر ومانند آن آمده وپارهٔ خربزه وهندوانه وكدو وعشقه وامثال آن باشد
بمعنی درخت آنها وبمعنی ملخ آبی نیز آمده • ونیز نوعی از قماش ابریشمی باشد كه آن را ابازرتار وپرزتار می
باشند واز آن قبا وچكمه وشلوار وكلاه وامثال آن میسازند • جلونك بفتح اول وضم لام بواو رسیده وفتح نون
وكاف زده بمعنی درخت هندوانه وخربزه وخیار وامثال آن آمده • جمشاك بفتح اول وسكون میم شین منقوطه
بالف كشیده وكاف زده بمعنی كفش وپای افزار آمده • جمشك بفتح اول وسكون میم وفتح شین منقوطه وكاف
زده بمعنی جمشاك است كه پای افزار وكفش باشد • جمسالك بفتح اول ومیم بالف كشیده وسكون لام وضم
لام بواو مجهول رسیده وكاف زده نام مردی قاطع طریق بوده • جنك بضم اول ونون وكاف پارسی زده
بمعنی بیاض بزرك آمده ونوعی از قمار هم هست وشتوی رانیز گویند كه هنر زا وراز پر با رنگشیده باشند وبمعنی
كشتی وجهاز بزرك هم هست وباین معنی در فرهنگی بجای جیم تازی فارسی هم دیده شده • وبفتح جیم نون وكاف
پارسی زده معروف است كه جدال وقتال باشد • جوب خوراك بضم اول بواو مجهول رسیده وموحدهٔ تحتانی
زده وخوراك معلوم بمعنی دیوك آمده وآن كرمكی است معروف • جنگلوك بفتح اول وسكون نون وكاف وضم
لام بواو مجهول رسیده وكاف زده بمعنی كسی آمده كه دست وپای كجواج باشد وتیز ولجوجی را نامند كه نقاهت
آن نرفته باشد وبرفت برخاستن دست بر زانو یا بر دیوار گیرد ودر فرهنگی بجای جیم تازی جیم پارسی هم دیده شده •
• جوزاك بفتح اول وسكون واو وزای هوز بالف كشیده وكاف زده بر وزن شبناك بمعنی غم وغصه
خوردن واندوهگین شدن باشد • جوژه دوك بضم اول بواو رسیده وفتح زای پارسی وهای هوز وراء زده
ودوك باضم دال ابجد معلوم بمعنی رعنه وشكاف كمر دوك آمده كه در وقت رشتن پنبه ریسمان چرخ را بدان
اندازند • جوسك بفتح اول وسكون واو وفتح سین مهمله وكاف زده بمعنی تكمه وگوی گریبان آمده • جوسنك

بفتح اول وسکون واو وفتح سین مهمله ونون وکاف پارسی زده بمعنی جومقدار و سپند جود رکوچکی و وزن آمده * جوشاك بضم اول بواو مجهول رسیده وشین منقوطه بالف کشیده وکاف زده بمعنی جوشیدن آمده * جوشك بضم اول بواو مجهول رسیده وفتح شین منقوطه بالف کشیده وکاف زده بمعنی کوزه آمده لوله دار که آن را بتازی بلبله گویند ودر فرهنگی بجای ضم اول فتح هم دیده شده * جوکك بضم اول بواو مجهول رسیده وفتح کاف اول وکاف ثانی زده نام مرغکی است بغایت کوچك و بعضی برانند که جوکك کنجشك را گویند * جولاهك بضم اول بواو مجهول رسیده ولام بالف کشیده وفتح های ملفوظه وکاف زده تصغیر جولاهه است که بافنده باشد وعنکبوت را نیز گویند * جیرجنك بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وسکون رای مهمله وفتح جیم ونون وکاف پارسی زده چیزی باشد مانند آلت تناسل از چرم یا ازعاج ساخته زنان در وقت حاجت کار فرمایند ودر فرهنگی بجای رای مهمله زای هوز هم دیده شده * جیسنك بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وکسر سین مهمله ونون وکاف پارسی زده نام رای گجرات است وکسی پیش از و در هند وستان پادشاهی نکرده نام او بهندوی جیسنکه بوده پارسیان های ملفوظه آخر را دور کردند جیسنك خواندند * جیك جیك بکسر هر دو جیم بمثناة تحتانی رسیده و هر دو کاف زده بمعنی آواز تمام جانوران و مرغان آمده * جیناك بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده ونون بالف کشیده وکاف زده بمعنی جای و مقام و مکان آمده

چشمهٔ شانزدهم بحر اول از قلزم دوم من کتاب هفت قلزم در بیان جیم باللام

* جال بفتح اول بالف کشیده وسکون لام بمعنی اراك آمده که از چوب آن مسواك سازند مطلق تله ودام را نیز گویند * جامغول بفتح اول بالف کشیده وسکون میم وضم غین منقوطه بواو رسیده ولام زده بمعنی حرامزاده آمده * جامه رازنك داده بنیل بفتح اول بالف کشیده وفتح میم وسکون های ملفوظه وفتح رای مهمله بالف کشیده ورنك داده به نیل معلوم کنایه از جامهٔ ماتم آمده * جادال بفتح اول ودال ابجد بالف کشیده ولام زده بلغت اهل مغرب بمعنی غورهٔ خرما آمده یعنی خرمای سبز ونارس وبکسر اول در تازی مرادف قتال آمده وآن کوشش وکشش ودشمنی کردن است * جرغول بفتح اول وسکون رای مهمله وضم غین منقوطه بواو رسیده ولام زده دارویی است که آنرا زبان بره و بتازی لسان الحمل گویند ودر فرهنگی بجای جیم تازی پارسی هم از نظر گذشته * جزغال بفتح اول وسکون زای هوز وغین منقوطه بالف کشیده ولام زده بمعنی جزغ بکسر تین است که دنبه برشته کرده باشد که بروی آشهای آرد ریزند * جکرکل بکسر اول وفتح کاف پارسی وکسر رای مهمله وکسر کاف پارسی ولام زده بمعنی شکم زمین آمده وکنایه از ان قبر است * جل بفتح اول وسکون لام پرنده ایست بقدر کنجشك و مانند بلبل آواز خوش دارد ومعنی جرس وزنك تیز دیده شده دایزه بود ف وسنج را نیز گویند وجلجل هم آمده * جلیل بضم اول وکسر لام بمثناة تحتانی مجهول رسیده ولام زده نام شخصی بود که کربه بسیاری را نگاه میداشت بمعنی جل اسپ نیز دیده شده وکجاوه پوشش وچادر را نیز گویند * جنبش بضم اول وسکون وکسر موحدهٔ تحتانی وشین منقوطه زده واول با تشدید واو معلوم بمعنی حرکت اول که سیاره از برج حمل کردن آمده چه گفته اند که در مبدأ آفرینش مراکز کواکب سبعه هر یك در اوج تداویر بود واوجات تداویر در نقطهٔ اول حمل است وحرکت اولی که فلك اول کرد نیز گویند وکنایه از جنبش وحرکت قلم قضا وقدر هم هست * جماشان کل بفتح اول وتشدید میم بالف کشیده وشین منقوطه بالف کشیده وکل با ضم کاف پارسی معلوم بمعنی کل جینان آمده * جندال بفتح اول وسکون نون ودال ابجد بالف کشیده ولام زده بمعنی مردم شراب خوار وهرزه کار آمده وعوام الناس

کویند وکنایه از سخنان خوب ولطایف هم دست * جکر کرم بکسر اول وفتح کاف پارسی وکسر رای مهمله وکرم با کاف پارسی معلوم بمعنی جکر تفسیده وسوخته آمده * جلم بکسر اول ولام ومیم زده ولایتی است در ملک پنجاب ونام دریا نیز هست * جم بفتح اول وسکون میم بمعنی ذات آمده چنانچه اکر کویند فلانی خوش جم است مراد آن باشد که خوش ذات است ومنزه وپاکیزه را نیز نامند ونام عقل دوم باشد از عقول عشره بزبان اهل مروشاه جهان ومعنی مردمک چشم هم از نظر کلشته وپادشاه بزرک را نیز کویند ونام سلیمان علیه السلام هم هست وجمشید هم این نام داشته وسکندر را نیز کویند لیکن درجاییکه با پری ودیو ونکین ووحش وطیر ومرمه کفته شود مراد از سلیمان است وجایی که جام وپیاله مذکور میکردد جمشید وآن جاکه باشد وآینه نام برده شود مراد سکندر * جم اسپرم بفتح اول وسکون میم وکسر همزه وسکون سین مهمله وفتح بای پارسی ورای مهمله ومیم زده نام یکی از انواع ریاحین است که شکوفهٔ آن بسیار کوچک میباشد ولبنات آن بلند رختانیکه درهوا راو باشد تعلق کیرد یعنی چون عشقه ولبلاب در آنها بپیچد وعرب آن را ریحان سلیمان کویند چه جم سلیمان است واسپرم ریحان * جمجم بضم هر دو جیم وسکون هر دو میم بمعنی پا افراز آمده که زیر آن لته وبالای آن ریسمان باشد * جوام بضم اول واو بالف کشیده ومیم زده در لغت ژند وپا ژند بمعنی روز آمده که بتازی یوم کویند * جوان اسپرم بضم اول واو بالف کشیده وسکون نون وکسر همزه وسکون سین بی نقطه وفتح بای پارسی ورای مهمله میم زده نام یکی از ریاحین است که بتازی ریحان الشیاطین خوانند ودر فرهنگی بجای ضم اول فتح نیز دیده شد * جهان قدم بفتح اول های مدوره بالف کشیده وکسر نون وقدم با کسر قاف معلوم بمعنی ازل آمده * جی افرام بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وفتح همزه وسکون فا ورای مهمله بالف کشیده ومیم زده نام پیغمبریست از پیغمبران عجم

چشمهٔ هزدهم بحر اول از قلزم دویم من کتاب هفت قلزم در بیان جیم با نون

* جاتونتن بفتح اول بالف کشیده وضم مثناة فوقانی بواو رسیده وکسر نون وفتح مثناة فوقانی ونون ثانی زده بلغت ژند وپا ژند بمعنی آمدن باشد * جادرسخن بفتح اول بالف کشیده وضم دال ابجد بواو رسیده وسخن با فتح وضم سین مهمله معلوم بمعنی شاعران بافصاحت وبلاغت آمده وسخن فصیح وبلیغ را نیز کویند * جارکون بفتح اول بالف کشیده وسکون رای مهمله وضم کاف پارسی بواو رسیده ونون زده چیزی است که آنرا بفارسی بزباز بوزن پرواز ودر تازی بسباسه کویند وآن پوست جوز است وبعضی کویند کل وشکوفه جوز است * جاروب از مژکان بفتح اول بالف کشیده وضم رای مهمله بواو مجهول رسیده وکسر موحدهٔ تحتانی از مژکان معلوم کنایه از سجده ومراقبه آمده کذا فی الاصطلاح ومعنی ترکیب جای را از مژکان بروب ظاهر است * جاسولتن بفتح اول بالف کشیده وضم سین مهمله بواو رسیده وکسر نون وفتح مثناة فوقانی ونون زده بلغت ژند وپا ژند بمعنی داشتن ونکاه داشتن کی آمده * جاکونتن بفتح اول بالف کشیده وضم کاف بواو رسیده وکسر نون وفتح مثناة فوقانی ونون زده بلغت ژند وپا ژند بمعنی آوردن آمده که در مقابل بردن است * جام بر سنک زدن بفتح اول بالف کشیده وسکون میم وبر سنک زدن با کاف پارسی معلوم کنایه از کلشتن شراب وتوبه کردن آمده یعنی توبه نصوح از شراب کن وپیاله بشکن * جامتونتن بفتح اول بالف کشیده وسکون میم وضم مثناة فوقانی بواو رسیده وکسر نون وفتح مثناة فوقانی ونون زده بلغت ژند وپا ژند بمعنی رسیدن آمده * جامنونتن بفتح اول بالف کشیده وسکون میم وضم نون بواو رسیده وکسر نون وفتح مثناة فوقانی ونون زده بلغت ژند وپا ژند بمعنی کفتن آمده وجامنومی یعنی میکویم وجامنونید یعنی بکویید

* جامه بلند از کرفتن بفتح اول بالف کشیده وفتح میم وهای ملفوظ زده وبلند از کرفتن معلوم کنایه از کریختن باشد * جامه دان بفتح اول بالف کشیده وفتح میم وهای ملفوظ زده ودال ابجد بالف کشیده ونون زده صندوق وجامه که رخوت پوشیدنی در آن نگاه دارند * جامه در نیل زدن بفتح اول بالف کشیده وفتح میم وهای ملفوظ زده ودر نیل زدن معلوم کنایه از ماتم وتعزیه داشتن است * جامه فوطه کردن بفتح اول بالف کشیده وفتح میم وهای ملفوظ زده وفوطه کردن معلوم کنایه از چاک کردن جامه آمده * جامه قطران بفتح اول بالف کشیده وفتح میم وکسر همزه مبدله وفتح قاف وکسر طای حطی ورای مهمله بالف کشیده ونون زده جامه سیاهی را کویند که در تعزیه ماه عاشوره پوشند * جان بفتح اول بالف کشیده ونون زده بمعنی روح حیوانی آمده وسلاح جنک را نیز کفته اند * جان بدستارچه دادن بفتح اول بالف کشیده وسکون نون وبدستارچه دادن معلوم کنایه از جان پیش کش نمودن وشکرانه دادن آمده * جان آمدن بفتح اول بالف کشیده وکسر نون وهمزه بالف کشیده وفتح دال مهمله وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده ونون آخر زده بمعنی سخت جان آمده * جانان بفتح اول بالف کشیده ونون بالف کشیده وسکون نون ثانی کنایه از دلبر ومعشوق است * جان برمیان بفتح اول بالف کشیده وسکون نون وبرمیان معلوم کسیکه از جان خود سیر آمده باشد کویند * جان بریان بفتح اول بالف کشیده وکسر نون وبریان بکسر موحده تحتانی معلوم کنایه از شراب انکوری آمده * جانجان بفتح اول بالف کشیده وکسر نون وجیم بالف کشیده ونون زده در اصطلاح بسعاقیه نان را کویند وکنایه از مال هم آمده وکنایه از حق تعالی نیز هست زیراکه جان زنده بدوست وروح اعظم را هم خوانند وطعامی را نیز کویند که پنبه دانه جوشیده باشد * جاندوران بفتح اول بالف کشیده وکسر نون وجیوان بفتح حای حطی معلوم کنایه از عسل وشهد وکوشت وروغن وسیر وماست آمده * جان جو لحیوان بفتح اول بالف کشیده وکسر نون وچون حیوان معلوم بمعنی عسل راست که روغن وشهد وشیر وامثال آن باشد * جان درمیان بفتح اول بالف کشیده وسکون نون ودرمیان معلوم کنایه از آن است که مرا با تو جان مضایقه نیست * جان زمین بفتح اول بالف کشیده وکسر نون وزمین معلوم کنایه از سبزه وکل ومیوه باشد * جان شما وجان من بفتح اول بالف کشیده وکسر نون وضم شین منقوطه ومیم بالف کشیده وجان من معلوم بمعنی فدای جان شما جان من باد ویا مرکب جان شما وجان من جاییکه اتحاد ومحبت مفرط باشد کویند جان شما وجان من یکی است همین اصح است چنانچه دست من ودامن آل رسول ودست من ودامن تو وکردن من وتیغ تو * جانوشتن بفتح اول بالف کشیده وضم نون بواو رسیده وکسر نون وفتح مثناة فوقانی ونون آخر زده بزبان ژند وپاژند بمعنی بودن آمده است * جاودان بفتح اول بالف کشیده وکسر واو ودال ابجد بالف کشیده ونون زده بمعنی همیشه ودایم وآن جهان آمده * جاویدان بفتح اول بالف کشیده وکسر واو بمثناة تحتانی رسیده ودال ابجد بالف کشیده ونون زده بمعنی عسل راست که دایم وهمیشه وآن جهان باشد وجاودان مخفف جاویدان باشد * جاور کردن بفتح اول بالف کشیده وفتح واو وسکون رای مهمله وکردن بفتح کاف تازی وسکون رای مهمله معلوم بمعنی تغییر وتبدیل دادن آمده * جای کرم کردن بفتح اول بالف کشیده وسکون مثناة تحتانی وفتح کاف پارسی ورای مهمله ومیم زده وکردن معلوم معنی براتمه رفتن آمده وکنایه از آن مست کسی در جایی که قرار وآرام کیرد * جاوزن بفتح اول بالف کشیده وکسر واو بمثناة تحتانی رسیده وفتح زای هوز ونون زده بمعنی کاوزن آمده وآن چیزی است که میان زنسرده کار باشد * جبسین بفتح اول وسکون موحده مثناة تحتانی وکسر سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده ونون زده بمعنی کچ آمده که بدان خانه سفید کنند معرب آن جص است * جتمولتن بفتح اول وسکون مثناة فوقانی ونون زده

بلندت ژند وپا ژند بمعنی نشستن آمده که در مقابل ایستادن است جتمبونی یعنی نشینم وجتمبونید یعنی بنشینید
* جخچن بفتح اول وکسر خای منقوطه وسکون جیم ونون بمعنی جا کسو آمده وآن دانه باشد سیاه وروشن
ولغزنده ونرم که در داروهای چشم بکار برند ودر فرهنگی بفتح اول وسکون خای منقوطه وفتح جیم هم دیده شد
ونیز بفتحتین هم از نظر گذشته * جدتین بفتح اول وسکون دال ابجد وکسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده وسکون
نون بمعنی انبانچه مزین آمده * جرجان بضم اول وسکون رای مهمله وجیم بالف کشیده ونون زده معرب گرگان است
وآن شهری باشد از دار الملک استراباد * جرس در گلو بستن بفتح اول ورای مهمله وسکون سین مهمله ودر گلو بستن
معلوم کنایه از دعا کردن بآواز خوش آمده * جرسهای زرین بفتح اول ورای مهمله وسکون سین معفص وهای
مدوره بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی وزرین معلوم کنایه از ستارگان آمده * جرعه دان بضم اول وسکون
رای مهمله وفتح عین غیر منقوطه وهای مدوره زده ودال ابجد بالف کشیده ونون زده ظرفی باشد که دران جرعهٔ
شراب ریزند * جرغون بفتح اول وسکون رای مهمله وضم غین منقوطه بواو رسیده ونون زده بمعنی جرغول آمده
وآن داروی است که آن را بتازی لسان الحمل خوانند * جرنکیدن بفتح اول ورای مهمله وسکون نون وکسر
کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی آواز شمشیر وگرز وامثال آن آمده بهنگام کار
فرمودن وآواز زنجیر وزنگ وطاس وامثال آن هم دیده شده ودر فرهنگی بکسر تین هم دیده شد * جرون بفتح
اول وضم رای مهمله بواو رسیده ونون زده نام اصلی بندر هرموز است * جزیدن بفتح اول وکسر زای هوز
بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی تغیر وتبدیل آمده * جستن بضم اول وسکون سین مهمله وفتح
مثناة فوقانی ونون زده بمعنی طلب نمودن ویافتن آمده ومعنی طپیدن وطپیده شدن نیز دیده شد وبفتح اول بمعنی
رها شدن وخیز کردن وگریختن آمده * جشان بفتح اول وشین منقوطه بالف کشیده ونون زده بمعنی گز استادان
بنا وخیاط آمده وآن چوبی باشد که بدان زمین وپارچه وامثال آن پیمایند * جشن بفتح اول وشین منقوطه ونون زده بمعنی
مهمانی ومجلس نشاط وعیش وکامرانی آمده وبمعنی عید هم چنانکه اگر گویند جشن نوروز مراد عید نوروز باشد وبفتحتین
حرارت تب را گویند * جشن تیرگان بفتح اول وسکون شین منقوطه وکسر نون وتیرگان با کاف پارسی معلوم روز سیزدهم است
از تیر ماه قدیم وبودن آفتاب در برج سرطان چون قاعدهٔ کلیه پارسیان است که چون نام ماه ونام روز موافق
آید دران روز جشن کنند ونیز چون میان افراسیاب ومنوچهر درین روز صلح واقع شده بنا بران فارسیان
درین روز جشن سازند * جشن خوردادگان بفتح اول وسکون شین منقوطه وکسر نون وخوردادگان با کاف
پارسی معلوم روز ششم است از خورداد ماه بنا بر قاعدهٔ کلیه که در فارسیان مقرر است نام روز که با نام
ماه موافق آید دران روز جشن کنند پس درین روز عید سازند وجشن کنند * جشن مردگیران بفتح اول
وسکون شین منقوطه وکسر نون ومردگیران با کسر کاف پارسی معلوم نام روز پنجم اسفندیار ماه است وبعضی
برآنند روز اول از پنج روز آخر اسفندیار ماه وروز نوشتن رقعهٔ کژدم باشد ودرین روز زنان بر شوهران
شود تسلط دارند ومطایبها می کنند وهر مطلبی که دارند میسازند * جفته زدن بضم اول وسکون فا وفتح مثناة
فوقانی وهای مدوره زده وزدن معلوم بمعنی لگد زدن حیوانات آمده * جفتی زدن بضم اول وسکون فا وکسر
مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده وزدن معلوم کنایه از جماع ومباشرت آمده عموما وجفت شدن حیوانات را
گویند خصوصا * جفتی کردن بضم اول وسکون فا وکسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده وکردن با فتح کاف معلوم
کنایه از مباشرت وجماع آمده * جکتیپونستین بفتح اول وسکون کاف پارسی وکسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده

وضم موحده تحتانی بواو رسیده وکسر نون وسکون سین مهمله وفتح مثناة فوقانی ونون زده بلغت زند وپازند
بمعنی نوشتن آمده ○ چکر کوله خوردن بکسر اول وفتح کاف پارسی وسکون رای مهمله وضم کاف پارسی بواو
رسیده وفتح لون وفای ملفوظه زده وخوردن معلوم کنایه از کم کردن وازدست رفتن چیزهای پاکیزه ونفیس
ومحبوب باشد ○ چکرونتن بفتح اول وسکون کاف پارسی وضم رای مهمله بواو رسیده وکسر نون وفتح مثناة فوقانی
ونون زده بلغت زند وپازند بمعنی زدن آمده که بتازی ضرب گویند ○ جلبان بضم اول وسکون لام وموحده
تحتانی بالف کشیده ونون زده بمعنی غله آمده شبیه به کرسنه آن را در توابع یزد وکرمان بسیار با قلای تر بزند
وبانمک خورند وگاهی آرد هم کنند ونان از آن بپزند وتازه آن را نیز نا پخته خورند ○ جلاجل زن بفتح اول
ولام بالف کشیده وکسر جیم وسکون لام وفتح زای هوز ونون زده آنکه عربانه ودف ودایره زند ○ جلجلان
بضم اول وسکون لام وضم جیم لام بالف کشیده ونون زده نام تره ایست که آنرا کشنیز گویند ودر فرهنگی دانه
کنجد هم دیده شده ○ جمان بضم اول میم بالف کشیده ونون زده گل داوودی وآن چوبکی باشد سیاه رنگ وچون
بشکنند درون آن دستنبو بود کرم پیله را بکشد ○ جمشید ون بفتح اول وسکون میم وکسر شین منقوطه بمثناة تحتانی
مجهول رسیده وضم دال ابجد بواو رسیده ونون زده دزخاییکه با خاتم ودیو وپری گفته شود کنایه از سلیمان علیه السلام است
وجاییکه جام وصراحی مذکور کردد جمشید باشد ○ جمیتولتن بفتح اول وکسر میم بمثناة تحتانی رسیده وضم مثناة فوقانی بواو
رسیده وکسر لون وفتح مثناة فوقانی ونون زده بلغت زند وپازند بمعنی مردن آمده که در مقابل زندگی است ○ جن بفتح اول وسکون
نون بمعنی جانب وطرف وکنار آمده وبکسر اول در تازی معروف است که پری ودیو باشد ومعنی دل نیز دیده شد که قلب خوانند
ومعنی نوی هم آمده که در مقابل کهنگی است واول ولخست را هم گفته اند وبضم اول در تازی بمعنی دفن کردن
آمده ومعنی سپر نیز دیده شده ○ جنابت نشان بکسر اول نون بالف کشیده وفتح موحده تحتانی وسکون مثناة فوقانی
ونشان معلوم بمعنی گناه وکینه ریز آمده ○ جنابت ستان بکسر اول وموحده تحتانی بالف کشیده وفتح موحده
تحتانی ومثناة فوقانی زده وستان بکسر سین مهمله معلوم بمعنی خراج ستان وخزینه ستان آمده ○ جنگوان بفتح
اول وسکون نون وفتح کاف تا وبالف کشیده ونون زده نام شهریست در رفتن زمستان ○ جنطین بفتح اول وسکون
نون وکسر طای حطی بمثناة تحتانی رسیده ونون زده نام ملکی است از یونانیان ○ جنمیدن بضم اول وسکون نون وکسر
موحده تحتانی بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی برجستن وجنبش نمودن آمده ○ جوازان بضم
اول واو بالف کشیده وزای هوز بالف کشیده ونون زده بمعنی جواز آمده که هاون چوبین وسنگین باشد وظرفی
را گویند که در آن روغن از حبوبات وشیره از انگور ونیشکر بگیرند ودر تازی بمعنی نجات یافتن ودستک راه
وروان شدن وآب دادن ستور وکشت زار آمده ○ جوبلین بضم اول بواو مجهول رسیده وسکون بای پارسی
وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده ونون زده بلد البچه پنبه دانه از پنبه جدا کنند فندش او لنی نامند ○ جوجن بضم
اول بواو رسیده وکسر جیم نون زده بلغت زند وپازند بمعنی درم آمده که چهل وهشت حبه باشد وبواو مجهول وفتح
جیم ثانی بلغت هندی یک فرسخ وثلث فرسخی باشد که چهار کروه است ○ جودان بفتح اول وسکون واو ودال ابجد
بالف کشیده ونون زده جنسی از انار آمده که دانه آن بی آب وخشک میباشد وسیاهی را نیز گویند که شبیه بدانه
جو میان دندان اسب وخر وامثال آن باشد که حوانی وپیری آن ها را از آن شناسند وچون آن برطرف شود حکم
بر سال اسب وخر نتوان کرد ونوعی از چوب نیل باشد که دسته بیل کنند ودر فرهنگی بمعنی چینه دان مرغان آمده ونوعی
از کافور بود بغایت خوشبو بر خلاف کافور میت وآن را خورند ○ جوزن بفتح اول وسکون واو وفتح زای هوز

ولون نام آفتی است که در جو و کندم افتد و رنگ آن زرد و سرخی مایل است و در کشت زار که می افتد آنرا
خراب و خشک میکند و این آفت بسبب ابر پدید می آید و هندش کروی نامند این را باتش سوزنده
تشبیه کرده اند بدین وجه که رنگ او قریب برنگ آتش است و دیگر خاصیت آتش هم دارد بدین
که در کشت که می افتد سوخته میکردد و نیز طایفه باشند از برهمنان که آتش افروزند و روغن ستوران دران
آتش ریزند و چیزهای دیگر هم افکنند و آتش را باورشنهای جو که در خوشه است میزنند و چیزها میخوانند و این را عبادت
دانند الجماعت این را هوم کویند و نیز نوعی از ساحران باشند در هندوستان که دانهٔ کندم و جو را بزعفران زرد کنند
و افسونی بران خوانند و کسی را که خواهند مسخر خود سازند ازان دانها بر وی زنند * جوزجان بفتح اول و سکون
واو و زای هوز و جیم بالف کشیده و نون زده نام شهریست * جوزیدن بفتح اول و سکون واو و کسر زای هوز بمثناة تحتانی
رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی اندوهگین و غمناک کردیدن و غصه خوردن آمده * جوسبونتی بضم اول بواو رسیده
و سکون سین سعفص و ضم موحده بمثناة تحتانی بواو رسیده و کسر نون و فتح مثناة فوقانی و نون زده بلغت ژند و پاژند بمعنی
ستدن و کرفتن آمده * جوشن بفتح اول و سکون واو و فتح شین قرشت و نون زده سلاحی باشد غیر زره چه زره تمام از
حلقه است و جوشن برخلاف آن و آنرا چهل ته هم نامند و کنایه از صورت مردم بدخو و ترش رو هم هست و در عربی زره و دل
شب یعنی نصف شب و سینه را کویند و در فرهنگی بمعنی چهل ته بضم اول و جیم پارسی هم دیده شده * جولیدن بضم اول
بواو مجهول رسیده و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی ژولیدن آمده که از هم رفتن
و پریشان شدن باشد * جون بفتح اول و واو و نون زده چوبی را نامند که در زیر آن غلطکها نصب کنند و بر کردن
کاو بندند و بربالای غله که از کاه جدا نشده باشد بکردانند تا غله از کاه جدا شود و بسکون ثانی نام رودخانه
ایست عظیم در هندوستان * جوران بکسر اول و سکون واو و واو بالف کشیده و نون زده بلغت ژند و پاژند بمعنی
جوان آمده که نقیض پیر باشد * جوهریان بفتح اول و سکون واو و فتح های هوز و سکون رای مهمله بمثناة
تحتانی بالف کشیده و نون زده جمع جوهری است که جوهر فروش و جوهر شناس باشد و طایفهٔ اند بدمذهب
که حق تعالی را جوهر کویند * جوییدن بضم اول بواو مجهول رسیده و کسر مثناة تحتانی بیای حطی رسیده و فتح
دال ابجد و نون زده بمعنی جستن ای طلب کردن آمده * جهان بفتح اول و های هوز بالف کشیده و نون زده بمعنی
عالم ظاهر و آنچه ما تحت فلک قمر است و مال و اسباب دنیوی را کویند و در موید الفضلا بکسر اول تصحیح کرده و معنی
جهنده باشد * جهان بین بفتح اول و های هوز بالف کشیده و سکون نون و کسر موحده بمثناة تحتانی
رسیده و نون زده بمعنی مردم جهان کرد و سیاحت کننده باشد و کنایه از فرزند هم آمده و چشم را نیز کویند
که بتازی عین خوانند و بینندهٔ جهان و جهان را به بین * جهان کهین بفتح اول و های هوز بالف کشیده
و کسر نون و کسر کاف و های هوز بمثناة تحتانی رسیده و نون زده اشاره بآدم صفی الله علیه السلام آمده و بتازی عالم
صغیر خوانند و در فرهنگی بدین آمده که عالم صغیر ذات انسان است * جهان مهین بفتح اول و های هوز بالف
کشیده و کسر نون و کسر میم و های هوز بمثناة تحتانی رسیده و نون زده عالم را کویند که ماسوی الله است و عرب عالم کبیر
خوانند * جهانبان بفتح اول و های هوز بالف کشیده و سکون نون و موحده تحتانی بالف کشیده و نون زده خدایتعالی را
کویند و نیز کنایه از پادشاه است * جهانیان بفتح اول و های هوز بالف کشیده و کسر نون و مثناة تحتانی بالف کشیده و نون
زده بمعنی خلق آمده * جهن بفتح اول و های هوز و نون زده بمعنی نقش کل آمده و نام پسر افراسیاب هم هست که پادشاه
ترکان بود و در فرهنگی بجای فتح اول کسر نیز دیده شده و بکسر اول و فتح ثانی مخفف جهان آمده

ـه جهیدن بفتح اول وکسر های ملفوظ و بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی جستن بالفتح آمده بمعنی سخت تیز رفتن ـه جهان داشتن بفتح اول و های ملفوظ بالف کشیده و سکون نون بر داشتن معلوم است داشتن جهان و مال و اسباب دنیوی ـه جیستن بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون سین مهمله و فتح مثناة فوقانی و نون زده ابا لیجه مزین آمده و در فرهنگی ابا لیجه بر زیب دیده شد ـه و معنی بر جستن و فرو جستن هم هست ـه جیستان بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون سین مهمله و فتح مثناة فوقانی بالف کشیده و نون زده بمعنی لغز آمده که در هندی پهیلی گویند ـه جیلان بکسر اول و مثناة تحتانی رسیده و لام بالف کشیده و نون زده بمعنی کنجد آمده و نیز نام میوه ایست مانند کنار که بتازی بیش عناب خوانند و نام شهری و ولایتی است که بگیلان اشتهار دارد جیلان معرب آنست

چشمهٔ نوزدهم بحر اول از قلزم دوم من کتاب هفت قلزم در بیان جیم با واو

ـه جادنگر بفتح اول بالف کشیده و فتح دال ابجد و سکون نون و ضم کاف پارسی بواو رسیده ـه پارمیان شخصی را نامند که الیجه نظر آتش خانه و موبدان و فریدان شده باشد گرفته بمصرفش رساند ـه جادو بفتح اول بالف کشیده و ضم دال ابجد بواو رسیده بمعنی سحر و ساحری آمده ـه جاکسو بفتح اول بالف کشیده و سکون کاف و ضم سین مهمله بواو رسیده دانهٔ باشد از عدس بزرگ تر و پوست او سیاه و نرم لغزنده و شفاف و روشن بود و آن را درد او رمای چشم بکار برند ـه جاکشو بفتح اول بالف کشیده و سکون کاف شین قرشت بواو رسیده بمعنی حل ر است و آن دانهٔ باشد از عدس بزرگتر و پوست او شفاف و روشن و لغزنده و نرم و سیاه بود و آن را در دار و های چشم بکار برند ـه جان دارو بفتح اول بالف کشیده و سکون نون و دال ابجد بالف کشیده و ضم رای مهمله بواو رسیده بمعنی آب حیات آمده و نیز کنایه از تریاق است که افیون باشد ـه جرغاتو بفتح اول و سکون رای مهمله و غین منقوطه بالف کشیده و ضم مثناة فوقانی بواو رسیده بمعنی جرعه ریز آمده و آن جامی باشد ناوچه دار و آن دو قسم است کوچک و بزرگ از کوچک دارو و شربت وغیره در گلوی اطفال ریزند و از بزرگ زنان در حمام آب بر سر ریزند ـه جرغتو بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح غین منقوطه و ضم مثناة فوقانی بواو رسیده مخفف جرغاتو است و آن جامی باشد ناوچه دار و دو قسم است کوچک و بزرگ از کوچک دارو و شربت وغیره در گلوی اطفال ریزند و از بزرگ زنان آب بر سر ریزند و مرادف آن جرعه ریز و بتازی بلبله خوانند ـه جسرودارو بضم اول و سکون سین مهمله و ضم رای مهمله بواو مجهول رسیده و دال ابجد بالف کشیده و ضم رای مهمله بواو رسیده دوا اختیارات بمعنی عرلنجان نوشته و در فرهنگی بلدیلدن آمده که معرب خسرودارو است ـه جلبو بفتح اول و سکون لام و ضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده بمعنی سبزه و تره که شبیه به نعناع است آمده ـه جلو بفتح اول و ضم لام بواو رسیده بمعنی مردم شوخ و شنگ آمده و مطلق سیخ کباب را هم گفته اند چه اکرا آهنی باشد جلو آهنی خوانند و اکر از چوب باشد جلو چوب گویند و بکسر اول و ضم لام بواو رسیده بمعنی عنان اسب آمده و کنایه از اسب جنیبت و کوتل هم هست و بمعنی عنان و در فرهنگی بفتحتین هم آمده ـه جملو بفتح اول و سکون میم و فتح های ملفوظ و ضم لام بواو رسیده نام غله ایست که آنرا مشنگ خوانند و بهندی کرا و گویند و بفتحتین هم آمده و در فرهنگی بهای مشنگ مشنگ تصغیر مشت بلدیلدن آمده و نوشته که نوعی از بازی است که ابچکان می بازند و معنی کنک هم دیده شده و آن آلتی است چوبی قلندران را و گلوله تفک هم از نظر گذشته ـه جو بفتح اول بواو رسیده غله ایست معروف که بتازی شعیر گویند و زعمه بازها را نیز گویند و نود و ششم مرتبه باشد از خلوص زر که آنرا بتازی عیار گویند و بمعنی چیزی اندک آمده و بضم اول و سکون واو چوبی باشد که بوقت زمین شیار کردن

بر کردن کار و کل ارند وفتح اول وتشدید واو در تازی بمعنی هوا آمده و آن ما تحت فلک قمر است و اسفل را نیز گویند
که در مقابل اعلی است وچیز اندک را نیز گویند * جوخو بفتح هر دو جیم وسکون هر دو واو بمعنی پاره پاره و ریزه
ریزه و ذره ذره آمده ونیز شهریست از ملک خطا که در انجا جامهای ابریشمی نفیس و کافور اعلی و مشک خوب می
شود * جوبجو بفتح اول وسکون واو وفتح موحدهٔ تحتانی وجیم وواو زده بمعنی اول جو جو است که پاره پاره و ریزه
ریزه و ذره ذره باشد وکنایه از تمام وکل نیز هست * جیل دارو بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وسکون لام و دال ابجد
بالف کشیده وضم رای مهمله بواو رسیده نام چوبی است سیاه رنگ چون بشکنند مغز آن دستقی بود منفعت آن
بسیار است واین معرب کیل دارو است * جیرو بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وضم رای مهمله بواو
رسیده بمعنی زیر آمده که نشیب و پایین و پستی باشد ونوعی از پوست دباغت کرده هم هست که از ان بند کارد
وبند شمشیر وغیره سازند * جیزو بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وضم زای هوز بواو رسیده بمعنی خار پشت تیر
انداز آمده * جکو بفتح اول وضم کاف بواو رسیده بمعنی سبزهٔ آب آمده وآن جانوری است معروف * جزغ تو
بفتح اول وسکون زای هوز وکسر عین مهمله وضم مثناة فوقانی بواو رسیده بمعنی چشم تو * جلدو بفتح اول وسکون
لام وضم دال ابجد بواو رسیده بمعنی صلهٔ شعر آمده ونیز انعام را گویند که امرا دهند ودر فرهنگی ضم اول بنظر دیده شد

چشمهٔ بیستم بحر اول از قلزم دویم من کتاب هفت قلزم در بیان جیم با های مدوره

جاله بفتح اول بالف کشیده وفتح لام وهای مدوره زده چیزی باشد که از چوب وعلف برهم بندند وچند مشک
پر باد بران نصب کنند وبران نشسته از آبهای عمیق بگذرند ونیز چهار سبوی کلان ویا چهار خم از چوب استوار
بندند وبالای آن از آب عمیق بگذرند * جاجرمته بفتح اول بالف کشیده وفتح جیم وسکون رای مهمله وفتح
میم ومثناة فوقانی وهای مدوره زده نام چشمه ایست پر آب چون آفتاب بر آید یک قطره دران نماید * جاسه
بفتح اول بالف کشیده وکسر میم وفتح سین مهمله وهای مدوره زده بمعنی باقلای قبطی آمده که در آبهای استاده
روید وگل آن مانند گل سرخ باشد گویند در مصر بسیار میشود * جامه بفتح اول بالف کشیده وفتح
میم وهای مدوره زده بمعنی صراحی وکوزه وجام وگل وی شراب آمده وقبای پوشیدنی را هم گویند
وپارچهٔ بافته نادوخته را نیز گویند ودر فرهنگی شعر ونظم نیز دیده شد * جامه خانه بفتح اول
بالف کشیده وفتح میم وهای مدوره زده وخای منقوطه بالف کشیده وفتح نون وهای مدوره ثانی زده بمعنی خانه آمده
که رخوت غیر پوشیدنی وپوشیدنی ودوخته نادوخته دران نهند وبعضی گویند که توشکخانه مرادف این است * جانانه بفتح
اول بالف کشیده ونون بالف کشیده وفتح نون وهای مدوره زده کنایه از معشوق ومطلوب ودلبر آمده
* جان خماش ده بفتح اول بالف کشیده وکسر نون وفتح جیم وتشدید میم بالف کشیده وشین قرشت زده وده
معلوم بمعنی می بده * جاندانه بفتح اول بالف کشیده وسکون نون ودال ابجد بالف کشیده وفتح نون وهای
مدوره زده در سر جائی باشد که در کودکی نرم وجهنده می باشد وبتازی آن را یافوخ گویند * جانه بفتح اول
بالف کشیده وفتح نون وهای مدوره زده بمعنی صلاح جنگ آمده وروح حیوانی را نیز گویند * جاودانه بفتح
اول بالف کشیده وکسر واو ودال ابجد بالف کشیده وفتح نون وهای مدوره زده بمعنی ابد است که دایم وهمیشه
وابد باشد * جاوه بفتح اول بالف کشیده وفتح واو وهای مدوره زده نام جانوری است گزنده بسیار کوچک
واندرون دمان را نیز گفته اند ونام جزیره ایست درمیان دریا ونام ولایتی هم بدین آمده * جبه بفتح اول
وموحدهٔ تحتانی وهای مدوره زده بمعنی دارویی آمده ورب نارنج وترنج را نیز گویند * جبهٔ خورشید وماه

بضم اول وتشدید موحده تحتانی وکسر همزه ممدوده وصور رشید وماه معلوم کنایه از روز روشن است که بتازی
لیل ونهار گویند ❊ جبیره بفتح اول وکسر موحده تحتانی بمثناه تحتانی مجهول رسیده وفتح رای مهمله وهای
ملفوظ زده بمعنی جمع کردن ومستعد شدن مردم آمده بجهت مهمی وشغلی وکاری ودر تازی بمعنی چوبهای
آمده که بر دست وپای شکسته بندند ❊ جتره بضم اول وسکون مثناه فوقانی وفتح رای مهمله وهای ملفوظ زده
بمعنی آلوده آمده ❊ جدکاره بفتح اول وسکون دال ابجد وکاف پارسی بالف کشیده وفتح رای مهمله وهای ملفوظ
زده بمعنی تدبیرها وروشهای مختلف آمده ❊ جراره بفتح اول وتشدید رای مهمله بالف کشیده وفتح رای ثانی
وهای ملفوظ زده کنایه از زلف معشوقان ومحبوبان آمده ونوعی از عقرب هم هست بزرگ کشنده ومهلک وآن
در اهواز که از ولایت خوزستان است بسیار می باشد ودر تازی بمعنی واکشنده آمده است ❊ جرامقه بفتح اول
ورای مهمله بالف کشیده وفتح میم وقاف وهای ملفوظ زده بلغت اهل مغرب نوعی از خار است که چون آنرا بشکافند
از میان آن کرمهای کوچک برآید اگر برگ آن را بکوبند ودر خرقه کنند در میان اندک شیری بمالند وآن شیر را
بر شیر بسیاری ریزند مانند پنیر بسته شود ❊ جرده بضم اول وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده
اسبی را گویند که پدرش عربی ومادرش غیرعربی باشد واسپ خصی را هم نامیده اند وبفتح اول بمعنی اسپ زرد رنگ آمده
ودر تازی بمعنی رنگ مستعمل شده لیکن تنها نیامده مرکب آمده چون صنبه جرده ❊ جرعه ریزدیده بضم اول وسکون رای
مهمله وعین سعفص وسکون های ملفوظ وریزدیده معلوم بمعنی چشم خون ریز واشک ریز آمده است ❊ جرکه بفتح
اول وسکون رای مهمله وفتح کاف پارسی وهای ملفوظ زده بمعنی حلقه زدن وصف کشیدن مردم وحیوانات
دیگر آمده ❊ جرمزه بفتح اول وسکون رای مهمله وضم میم وفتح زای هوز وهای ملفوظ زده بمعنی سفر ومسافرت آمده
❊ جرمه بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح میم وهای ملفوظ زده بمعنی اسپ خنگ آمده وآن اسپی است که موی
او سفید باشد ❊ جرنده بکسر اول وفتح رای مهمله وسکون نون وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده
استخوان نرمی است که در سرشانه گوسپند می باشد وآن را می توان خایید وبتازی غضروف خوانند ❊ جره
بضم اول وتشدید رای مهمله وهای ملفوظ زده بمعنی چلد وچابک آمده ونام قریه ایست از قرای شیراز وبمعنی
شجاع ودلاور هم دیده شده ونام سازی است مانند شترغو لیکن کوچکتر از آن است وبمعنی چاردانگ هر چیز است
یعنی نه بزرگ نه کوچک ودر فرهنگی بدیدن آمده کوچکتر چیز را جره گویند ونرینه هر جانور باشد از
چرنده وپرنده عموما ونرینه باز را گویند خصوصا چه از جره باز مراد باز نر بود وبعضی سفید را گفته اند خواه
نر خواه ماده وبفتح اول وتشدید ثانی وهای ملفوظ زده بمعنی سبو وخوالچه آمده ومعرب آن جرق است
❊ جریده بفتح اول وکسر رای مهمله بمثناه تحتانی رسیده وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی نیزه کوچک
بلند ران وامثال آن آمده وتنها وفرد را نیز گویند ❊ جریره بفتح اول وکسر رای مهمله بمثناه تحتانی رسیده وفتح
رای مهمله وهای ملفوظ زده نام دختر پیران ویسه است که زن سیاوش بوده وفرود پسر او است ❊ جزدره
بفتح اول وسکون زای هوز وفتح دال ابجد ورای مهمله وهای ملفوظ زده دنبه برشته شده را گویند که بروی
آش آرد بریزند ❊ جزغاله بکسر اول وسکون زای هوز وغین منقوطه بالف کشیده وفتح لام وهای ملفوظ زده بمعنی
صد را است که دنبه برشته کرده باشد که بروی آشهای آرد ریزند ❊ جشن سده بفتح اول وسکون شین قرشت
وکسر نون وفتح سین سعفص ودال ابجد وهای ملفوظ زده گویند که کیومرث را هرگاه پسر شدی جشن کردی
چون صد پسر شد او جشن عظیم کرد که ما فوق آن متصور نباشد آنرا جشن سده نام نهاد وآن روز دهم بهمن

ماه بود بعضی گویند که این جشن را هوشنگ بن سیامک بهم رسانید روزی با صد کس از خواص بطرف کوهی
رفت ناگاه ماری بزرگ قوی جثه بنظرش درآمد چون مار را گاهی ندیده بود متعجب شد و گفت جمیع جانوران
متابعت ما می کنند مانا که این جانور دشمن ماست که سر از اطاعت ما پیچیده سنگی برداشت و بجانب مار
انداخت آن سنگ خطا شده برسنگ دیگر خورد و آتشی از آن سنگ بجست و بر خس و خاشاک افتاد و مار را بسوخت
چون آنزمان هنوز آتش ظاهر نشده بود هوشنگ با همراهان از پیدا شدن آتش خورم و شاد گردید و گفت این
نور ایزد است که دشمن ما را کشت بسجده رفت و شکر خدا بجا آورد و قبلهٔ خود ساخت و دران روز جشن عظیمی
کرد و آنرا جشن سده نام نهاد و در فرهنگی بدیدن آمده که هوشنگ پسر چهارم آدم علیه السلام است یعنی بچهار
پشت به آدم علیه السلام میرسد * جشه بفتح اول و تشدید شین منقوطه و های ملفوظ زده بمعنی پیمانهٔ روشن
آمده بضم اول و تشدید ثانی و های ملفوظ زده بمعنی آستین پیراهن و امثال آن آمده * جشیره بفتح اول و کسر
شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و فتح رای مهمله و های ملفوظ زده بمعنی آش آرد ماشی آمده بمعنی جشیر
بر وزن بشیر هم آمده که جولاهه و با فنده باشد که بتازی حایک خوانند * جعده بفتح اول و سکون عین
مهمله و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده نام دوائی است که گرمهای دراز و حب القرع را نافع است و آن
را از جانب شام آورند و بیونانی فولیون خوانند * جغازه بفتح اول غین منقوطه بالف کشیده و فتح
زای هوز و های ملفوظ زده نام قریه ایست از قرای هرات و بمعنی ناف حیوانات آمده عموما و ناف گوسپند و گاو
و اسپ و شتر باشد خصوصا و بمعنی سرخی و غازه هم بدیدن آمده که زنان بر روی مالند و نان ارزن را نیز گویند
و نیز نام بیخ تره ایست که در بهار بیشتر از همه سبزیها بروید * جغاله بفتح اول غین منقوطه بالف کشیده
و فتح لام و های ملفوظ زده بمعنی هر میوهٔ نارسیده آمده و در فرهنگی باین معنی بجای جیم تازی جیم پارسی هم بنظر
آمده و فوجی از مرغان را نیز گویند که در وقت تخم ریزی ربیع و کاشت زراعت بهم رسند و باین معنی بجای غین
منقوطه قاف هم بدیدن آمده * جغرسته بفتح اول و سکون غین منقوطه و کسر رای مهمله و سکون سین معفص
و فتح مثناة فوقانی و های ملفوظ زده بمعنی ریسمان خامی آمده که در وقت رشتن بر دوک بپیچیده شود و باین معنی
در فرهنگی بجای جیم تازی جیم فارسی و بجای غین منقوطه فا هم دیده شده * جغنه بفتح اول و سکون غین منقوطه
و فتح نون و های ملفوظ زده نام مرغی است فراخ چشم و زرد رنگ و جغنق معرب آن آمده * جفا پیشه بفتح اول
و فا بالف کشیده و کسر بای پارسی بمثناة تحتانی رسیده و فتح شین منقوطه و های ملفوظ زده کنایه از معشوقان
و دلبران آمده و ظالم و ستمکار و بدکار را نیز گویند * جفاله بفتح اول و فا بالف کشیده و فتح لام و های ملفوظ زده
بمعنی جوق و فوج گلهٔ مرغان آمده عموما و فوجی از مرغان را نامند که در وقت کشت و درو زراعت درآیند
خصوصا * جفته بضم اول و سکون فا و فتح مثناة فوقانی و های ملفوظ زده بمعنی لگدی آمده که اسپ و استر و شتر
و امثال آن اندازند و بمعنی کره ریسمان نیز آمده و سرین و کفل مردم و اسپ و استر و اشتر و غیره را نیز گفته اند
و بفتح اول و سکون فا و فتح مثناة فوقانی و های ملفوظ زده بمعنی طاق ایوان آمده و سقف خانه را نیز گویند و معنی
خمیده کج شده و چوب بندی تاک انگور هم آمده * جفرسته بفتح اول و سکون فا و فتح رای مهمله و سکون
سین معفص و فتح مثناة فوقانی و های ملفوظ زده بمعنی جغرسته با غین منقوطه آمده و آن ریسمان خامی میباشد
که در وقت رشتن بر دوک پیچیده شود و در فرهنگی بجای جیم تازی پارسی و بجای فتح رای مهمله کسره هم دیده شده
* جکاشه بفتح اول و کاف بالف کشیده و فتح شین قرشت و های ملفوظ زده بمعنی روباه ترکی آمده و آن خار پشت بزرگ است

که عیارهای خود را مانند تیر جانب خصم اندازد ٭ جکاره بفتح اول کاف پارسی بالف کشیده و فتح رای
مهمله وهای ملفوظه بمعنی تند بیرهاو راههاو راه وروشهای مختلف آمده ٭ جکرتفته بکسر اول وفتح کاف پارسی
و کسر رای مهمله وفتح مثناة فوقانی وسکون فا وفتح تای قرشت وهای ملفوظه شخصی را گویند که گوشت مرض دق
داشته باشد و کنایه از عاشق نیز آمده وجکرتافته هم همین معنی دارد ٭ جکرخواره بکسر اول وفتح کاف پارسی
وسکون رای مهمله وخواره بفتح خای منقوطه و واو معلوم بمعنی شخصی آمده که رنج والم وبسیار خورده ولیز
کسی را گویند که رنج کش ومحنت پرست باشد وجمعی باشند از ساحران که بر کفتار شوند وجکر بچکان خورند ٭ جکرتشنه
بکسر اول وفتح کاف پارسی وسکون رای مهمله وتشنه بکسر مثناة فوقانی وسکون شین منقوطه معلوم بمعنی مشتاق آمده ٭
٭ جکرکوشه بکسر اول وفتح کاف پارسی وسکون رای مهمله وکوشه با ضم کاف پارسی معلوم بمعنی فرزند دلبند آمده
وپارهٔ جکر را نیز گویند ٭ جکرله بکسر اول وفتح کاف پارسی وسکون رای مهمله وفتح لون وهای ملفوظه
بمعنی مرغی آمده که از جنس کلنک است ونزدیک بکردن او پرهای دراز وسیاه می باشد که سلاطین وخوانین
بر سر زنند واو را آهار بضم همزه نیز گویند ٭ جکیچه بفتح اول وکسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده وفتح
جیم وهای ملفوظه بمعنی ظرفی آمده که در آن روغن گاو وشیر وامثال آن کنند ودر فرهنگی بدین آمده
که جکیچه بمعنی روغن گاو واشتر وغیره آمده ٭ جلغوزه بفتح اول وسکون لام وضم غین منقوطه بواو مجهول
رسیده وفتح زای هوز وهای ملفوظه میوهٔ ایست مانند پستۀ ودر پیکر از آن وا ز خراسان آرند ش ودرخت
آن را سوسن گویند ودر تقیه نوشته میوهٔ درخت صنوبر را جلغوزه گویند قوت باه دهد ومنی بیفزاید وسنگ مثانه
را بریزاند وآن را بتازی حب الصنوبر الکبار خوانند ٭ جلکاره بفتح اول وسکون نون ولام وکاف بالف کشیده
وفتح رای مهمله وهای ملفوظه بمعنی راه تند بیر وراه وروشهای مختلف آمده ٭ جلنجوجه بفتح اول ولام وسکون
نون وضم جیم بواو مجهول رسیده وفتح جیم وهای ملفوظه بلغت سریانی بمعنی پودنهٔ صحرائی آمده خاربدن
آن بوی سیر از دهان ببرد ٭ جلوزه بفتح اول وضم لام بواو رسیده وفتح زای هوز وهای ملفوظه مخفف
جلغوزه است وآن میوهٔ باشد مانند پستۀ باریک فربه تر از آن قوت باه دهد ومنی بیفزاید وسنگ مثانه را
بریزاند ٭ جله بضم اول وفتح وتشدید لام وهای ملفوظه بمعنی درخت خرما آمده وظرفی بود مانند سبد
که آن را از برگ خرما بافند وخرما در آن کرده از جای بجای برند ودر فرهنگی بدین آمده وباین معنی
تازیست ومعنی آوند شراب هم آمده وهمچو خم وکدو شراب وشیشه ومانند آن وکیاهی بود سربهن که از جاهای
نمناک ودیوارهای حمام وزیر خم آب وشراب وامثال آن روید وبمعنی گروهٔ ریسمان هم آمده ودر فرهنگی
بدین آمده که گیاهی است که از جاهای نمی روید وآن را اسارو غ گویند ٭ جمره بفتح اول وسکون میم
وفتح رای مهمله وهای ملفوظه نام حرارت وبخاری است که در آخر زمستان در شباط ماه رومی بسه دفع
از زمین بر میخیزد یکی در هفتم ماه مذکور وزمین بسبب آن گرم می شود وآن را سقوط جمرهٔ اول می گویند
ودیگری در چهاردهم وآن را سقوط جمرهٔ دوم میخوانند وآب بسبب آن گرم می شود ویکی در بیست ویکم که سقوط
جمرهٔ سوم باشد اشجار ونباتات گرم شوند ونزد عرب مراد از سقوط منازل قمر است چه در هفتم ماه مذکور
سقوط جبهه باشد ودر چهاردهم سقوط زبره ودر بیست ویکم سقوط صرفه و تاثیرات اینها نیز همچنان است که
در اول زمین گرم شود ودر ثانی آب ودر ثالث نباتات وبتازی بمعنی جمره اخگر آتش آمده ٭ جنابه بضم اول
ونون بالف کشیده وفتح موحده تحتانی وهای ملفوظه در تازی معنی ابن توام آمده وآن دو کودک را

گویند که بیکبار از مادر متولد شده باشد * جنازه بکسر اول ونون بالف کشیده وفتح زای هوز وهای
مدوره زده بمعنی تابوتی باشد که شخصی مرده را در آن کذارند وبجانب قبر برند * جنبنده بضم اول وسکون
نون وکسر موحدهٔ تحتانی وسکون نون ودال ابجد وهای مدوره زده بمعنی جانور آمده یعنی صاحب جان * جنبیه بفتح
اول وسکون نون وکسر موحدهٔ تحتانی وفتح مثناة تحتانی وهای مدوره زده نام سلاحی است که آنرا جمدر گویند
ودر هندوستان کتار خوانند * جنتوریه بفتح اول وسکون نون وضم مثناة فوقانی بواو رسیده وکسر رای مهمله
وفتح مثناة تحتانی وهای مدوره زده نام داروئی است که آنرا بتازی قنطوریون گویند * جندره بفتح اول وسکون
نون وفتح دال ابجد ورای مهمله وهای مدوره زده کنایه از مردم ناتراشیده وناهموار آمده وبمعنی هر چوب ناتراشیده
آمده عموما وچوب بقدر نیم گز که بجهت کوفتن وساختن رخوت پوشیدنی سازند وتراشند خصوصا وآنرا رخت
مال هم نامند وانچه بدان صوف وشال وجامه های دیگر شکنجه کنند * جوازه بضم اول وواو بالف کشیده وفتح زای
هوز وهای مدوره زده بمعنی جوازان است وآن هاون چوبین وسنگین را گویند وظرفی را نیز گویند که در آن روغن
از حبوبات وشیره از انگور ونیشکر بگیرند * جوبرمنه بفتح اول وسکون واو وفتح موحدهٔ تحتانی ورای مهمله
وسکون میم وفتح نون وهای مدوره زده چوبی است که پوست ندارد وسفید می باشد بتازیش صلت خوانند
* جوبه بضم اول بواو مجهول رسیده وفتح موحدهٔ تحتانی وهای مدوره زده بمعنی جائی ومقامی آمده در شهر که
اسباب وامتعه وغله آنچه از جوانب واطراف بجهت فروختن آورند انبار وخته شود * جوتره بفتح اول وسکون
واو وفتح مثناة فوقانی ورای مهمله وهای مدوره زده بمعنی مناره آمده * جوجاده بفتح اول وسکون واو وجیم
بالف کشیده وفتح دال ابجد وهای مدوره زده دانه ایست شبیه بجو لیکن باریکتر ودرازتر از جو می باشد وطعم آن
تلخ است وطبیعت آن گرم وخشک است در اول وسوم * جوجه بضم اول بواو رسیده وفتح جیم وهای مدوره
زده بمعنی جوزه آمده که بچهٔ ماکیان باشد * جودانه بفتح اول ودال ابجد بالف کشیده وفتح نون وهای
مدوره زده بمعنی جودان آمده آن ونوعی از کافور بود بغایت خوشبو برخلاف کافور میت آنرا خورند وسیاهی را
گویند که شبیه بدانهٔ جو در میان دندان اسپ وخر وامثال آن که جوانی وپیری آنها از آن شناخته می شود
وچون آن برطرف گردد حکم بر سال اسپ وخر نتوان کرد ونوعی از چوب بید باشد که دسته بیل کنند وجنسی
از انار هم هست که دانهٔ آن بی آب وخشک می باشد وچینه دان مرغان را نیز گویند * جوجوه بضم اول بواو رسیده
وضم جیم بواو رسیده وهای مدوره زده بمعنی بار آمده کذا فی القنیة * جودره بفتح اول وسکون واو وفتح دال
ابجد ورای مهمله وهای مدوره زده نام مبارزی است از لشکر روس ونیز گیاهی است خودرو که بیشتر
در میان زراعت وگندم وجو میروید ودانهٔ آن باریک وکوچک می باشد * جوره بضم اول بواو رسیده وفتح
رای مهمله وهای مدوره زده بمعنی همرنگ وهم وزن ومقابل آمده وجفت چیزی را نیز گویند * جوزبویه بفتح اول
وسکون واو وزای هوز وضم موحدهٔ تحتانی بواو مجهول رسیده وفتح مثناة تحتانی وهای مدوره زده بمعنی جوزبوا آمده
که در هندوستان جایپهل گویند * جوزغه بفتح اول وسکون واو وفتح زای هوز وغین منقوطه وهای مدوره زده بمعنی غوره
وغلاف پنبه آمده واین معرب گوزغه است * جوژه بضم اول بواو رسیده وفتح زای پارسی وهای مدوره زده بمعنی
جوجه آمده که بچهٔ ماکیان باشد * جوزینه بفتح اول وسکون واو وکسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده وفتح نون
وهای مدوره زده بمعنی حلوائی آمده که از مغز بادام پزند وبعضی گویند که از مغز گردکان * جوسه بفتح اول و
سکون واو وفتح سین مهمله وهای مدوره زده بمعنی بالاخانه وکوشک آمده وجوسق معرب آنست * جوش بره بضم

اول بواو مجهول رسیده و کسر شین منقوطه وفتح موحدهٔ تحتانی ورای مهمله وهای ملفوظ زده نام آشیست معروف
که آنرا از عصیر بانند ام مثلث ومربع وطولانی ساخته از گوشت وسبزی ومصالح پر کنند ودر آب جوشانند وماست و
کشک بر بالای آن ریخته بخورند ودر فرهنگی بجای جیم وبای موحدهٔ تازی بپارسی بدین آمده ٭ جوشیره بفتح
اول وسکون واو وکسر شین منقوطه بمثناهٔ تحتانی رسیده وفتح رای مهمله وهای ملفوظ زده بمعنی جولاهه وبافنده
آمده که بتازی حایک گویند ونوعی از آش هم باشد که بخورند ٭ جولاه بضم اول بواو مجهول رسیده ولام بالف
کشیده وظهور های ملفوظ بمعنی بافنده آمده وعنکبوت را نیز گویند که بتازی دلدل خوانند ٭ جولاهه بضم اول بواو
مجهول رسیده ولام بالف کشیده وفتح های ملفوظ وهای ثانی زده بمعنی ضد راست که بافنده باشد وعنکبوت
را نیز گویند ٭ جوله بضم اول بواو رسیده وفتح لام وهای ملفوظ زده بمعنی کیش قربان آمده وآن معروفست
که کمان را در آن نهند بمعنی تیردان وترکش هم دیده شده وعماری پشت بزرگ را نیز گفته اند وبمعنی زده شده هم
آمده اعم از پشم وپنبه وغیر آن ونهنده عاقی است که آنرا بتازی قالی نامند وبواو مجهول نوعی از سبزه باشد
که آنرا مرغ وفریز گویند وبظهور های ملفوظ زده مخفف جولاهه است که بافنده وعنکبوت باشد ٭ جولکاه بضم
اول بواو مجهول رسیده وفتح لام وهای ملفوظ زده وکاف با الف پارسی معلوم بمعنی جوله زار آمده که آنرا
مرغزار گویند ومرغ علفی است که حیوانات برغبت تمام بخورند ودر هندی دوب گویند ٭ جولهه بضم
اول بواو رسیده وفتح لام وهای ملفوظ وهای ثانی زده مخفف جولاهه است که بافنده وعنکبوت باشد ٭ جوره
بضم اول بواو مجهول رسیده وهای ملفوظ زده بمعنی چوبی آمده که در وقت زراعت کردن بر گردن گاو
نهند ٭ جومرزمانه بفتح اول وسکون واو وفتح های ملفوظ وکسر رای مهمله وفتح زای هوز ومیم بالف
کشیده وفتح نون وهای ملفوظ زده بمعنی اصل روزگار آمده ٭ جوینه بضم اول بواو مجهول رسیده وفتح
مثناهٔ تحتانی ونون وهای ملفوظ زده مرغی است سفید رنگ بزرگ وسفید باود راز کردن ٭ جه بکسر اول وظهور
های ملفوظ بلغت ژند وپاژند بمعنی زنان فاحشه وبدکاره آمده ٭ جهاندیده بفتح اول وهای ملفوظ بالف کشیده
وسکون نون وکسر دال ابجد بمثناهٔ تحتانی رسیده وفتح دال ثانی وهای ملفوظ زده کنایه از سیاحت کننده ومسافر آمده ٭ جهره
بفتح اول وسکون های ملفوظ وفتح رای مهمله وهای ملفوظ زده بمعنی چرخی آمده که جولاهگان بآن ریسمان در ماشوره
پیچند ٭ جهنچه بفتح اول وهای ملفوظ وسکون نون وفتح جیم وهای ملفوظ ثانی زده بمعنی لمس کل آمده ٭
٭ جهوداله بفتح اول وضم های ملفوظ بواو رسیده ودال ابجد بالف کشیده وفتح لام وهای ملفوظ زده بمعنی
روده آمده که درون آنرا با گوشت ومصالح پر کرده باشند ونیز نام درختی است که بتازی شابکه خوانند
وصمغ آنرا عنزروت خوانند ٭ جیره بکسر اول بمثناهٔ تحتانی رسیده وفتح رای مهمله وهای ملفوظ زده بمعنی
روزیانه آمده وآن چیزی بود از نان وآرد وگندم وامثال آن که بجهت غلام ونوکر مقرر کنند ٭ جیوه بکسر
اول بمثناهٔ تحتانی مجهول رسیده وفتح واو وهای ملفوظ زده بمعنی سیماب آمده که بتازی زیبق گویند طبیعت آن
گرم باشد بعضی بر آنند که سرد تر است در دوم جرب وحکه وامثال آن باشد وشپش وکنه را بکشد وتصعید آن بدین طریق
کنند که بسایند سیماب را نیم وزن آن قلعی داخل کنند وبوزن هردو خشت پخته وزاج سوخته وبوزن مجموع
آلوچه گرمی بریان کرده که آنرا تلک هم گویند همه را در صلایه اندازند باب ترنج بسایند وترنج میوه ایست
معروف تا نیک سائیده شود بعد از آن در دیگی نو که بگل اندوده باشند کرده سر آنرا محکم به بندند وآهسته آهسته
آتش کنند تا بریان شود همچنین تا هفت نوبت باب ترنج بسایند ودر دیگ کنند وبریان سازند وبعد از آن در شیشه

که بل حکمت کرده باشند کنند و آتش نرم کرده باشند تا تصعید کنند تا آنکه مانند دانهٔ مروارید سفید گردد و آن سم قاتل است بکارهای دیگر نیز آید

چشمهٔ بست و یکم بحر اول قلزم دویم من کتاب هفت قلزم در بیان جیم با مثناة تحتانی

جادی بفتح اول بالف کشیده و کسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده بمعنی زعفران آمده * جاکی بفتح اول بالف کشیده و کسر کاف بمثناة تحتانی رسیده بمعنی درختی آمده که از چوب آن مسواک سازند و آنرا اراک هم گویند * جالی بفتح اول بالف کشیده و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده بمعنی درخت اراک آمده که از چوب آن مسواک سازند * جام پر از شیر و می بفتح اول بالف کشیده و کسر میم و ضم بای پارسی و سکون رای مهمله و از شیر و می معلوم بمعنی اشعار خوب آمده و کلامی که شنیدن آن مردم را بشور در آرد از دو حال آورد و لب و دهن معشوق را نیز گویند و کنایه از پیاله پر آب کوثر باشد و نیز در خراسان رسم است که در جام می شیر انداخته می نوشند * جام پر از می بفتح اول بالف کشیده و کسر میم و پر از می معلوم معنی این معروف است و بمعنی جام پر از شیر و می نیز آمده که لب و دهان معشوق و کلام و اشعار خوب باشد و کنایه از پیاله پر از آب کوثر هم هست * جام شهریاری بفتح اول بالف کشیده و کسر میم و شهریاری معلوم بمعنی قدح بزرگ شراب خوری آمده * جام گوهری بفتح اول با لف کشیده و کسر میم و گوهری معلوم کنایه از پیاله بلوری و جام ترصیع که گوهر در ان تعبیه شده باشد آمده و لب و دهن معشوق را گویند خاقانی گوید * چشمهٔ خضرسا زلب از لب جام گوهری * کز ظلمات بحر جست آینه سکندری * جامگی بفتح اول با لف کشیده و فتح میم و کسر کاف بمثناة تحتانی رسیده بمعنی راتب و وظیفه آمده و آنچه که بملازم و نوکر و غلام دهند بجهت جامه بها و خوراک و فتیلهٔ تفنگ را نیز گویند و روی پیاله هم آمده و بسکون میم هم درست است * جامه فخچوانی بفتح اول بالف کشیده و فتح میم و کسر همزهٔ مبدله و فخچوانی معلوم بمعنی سقرلات و امثال آن آمده است * جان آهی بفتح اول بالف کشیده و کسر نون و آهی معلوم کنایه از دلاور و سخت جان و بی رحم آمده * جانقی بفتح اول بالف کشیده و سکون نون و کسر قاف بمثناة تحتانی رسیده کنکاش و مشورت کردن و مصلحت و صلاح دید جمعی باشد با هم و در فرهنگی حذف ثانی هم بنظر آمده و نوشته که این لغت ترکی است * جای بفتح اول با لف کشیده و سکون مثناة تحتانی نام گلی است و آن در هندوستان بسیار است و بمعنی جا و مقام هم هست * جائی بفتح اول بالف کشیده و کسر یای حطی بمثناة تحتانی رسیده نام گلی است که در هندوستان بسیار می شود * جادوی بفتح اول بالف کشیده و ضم دال ابجد بواو رسیده و کسر مثناة تحتانی بیای حطی رسیده بمعنی ساحری آمده و آن چیزی است که بدان حال مردم بگردانند * جادو خیالی بفتح اول بالف کشیده و ضم دال ابجد بواو رسیده و خیالی بفتح خای منقوطه معلوم بمعنی خیال جادوانه آمده * جام جهان نمای بفتح اول بالف کشیده و کسر میم و جهان نمای معلوم بمعنی پیالهٔ جمشید که ساختهٔ حکما بود آمده گویند راز هفت فلک در و مشاهده و معاینه میشد و آنرا جام جم نیز گویند اما از شرفنامه معلوم می شود که این جام ساختهٔ کیخسرو است و در کتابی بدیدن آمده که جام جهان نمای ساختهٔ جمشید است لیکن کیخسرو چیزی بر آن مزید کرد * جام گیتی نمای بفتح اول با لف کشیده و کسر میم و گیتی نمای با کسر کاف پارسی و مثناة تحتانی مجهول رسیده معلوم بمعنی جام جهان نمای آمده که ساختهٔ حکما بود گویند راز هفت فلک در ان مشاهده و معاینه میشد * جامه قطرانی بفتح اول بالف کشیده و فتح میم و کسر همزهٔ مبدله و فتح قاف و کسر طای حطی و رای مهمله بالف کشیده و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده بمعنی جامهٔ سیاه ماتمیان آمده * جان در سر دلکی بفتح اول بالف

کشیده وسکون نون وفتح ذال ابجد وسکون رای مهمله وفتح سین مهمله وکسر رای بی نقطه وکسر دال ابجد وسکون رای مهمله وفتح شین مهمله وکسر رای قرشت وذل کی معلوم ای جان را در پی دل بر باد دمی وضایع سازی این را در مقام مثل آورند ٭ جانفرسای بفتح اول بالف کشیده وسکون نون وفرمای معلوم یعنی کاهنده جان ای نقصان کننده عمر ٭ جانگزای بفتح اول بالف کشیده وسکون نون وفتح کاف پارسی وزای هوز بالف کشیده ومثناة تحتانی زده یعنی زهر وامثال آن آمده ٭ جاودان سرای بفتح اول بالف کشیده وکسر واو ودال ابجد بالف کشیده ونون زده وسرای معلوم یعنی بهشت وآن جهان آمده ٭ جبة هزار میخی بضم اول وفتح تشدید موحده ومثناة تحتانی وکسر همزه مبدله وهزار میخی معلوم کنایه از فلک هم است که فلک ثوابت باشد وکنایه از شب نیز هست ٭ حجی بضم اول وکسر حای حطی بمثناة تحتانی رسیده نام مسخره که لطیفه خوب کردی گویند روزی بحلی لطیفه خوب کرد کسی بخندید از تشریر آن چون بخانه رفت جرعه مادر شکست ٭ جلادی بفتح اول ودال ابجد بالف کشیده وکسر واو ومثناة تحتانی رسیده ٭ مرسوم وعلوفه ملازم ونوکر را گویند ٭ جلدای بضم اول دال ابجد بالف کشیده ومثناة تحتانی زده یعنی جلد آمده بزیادت مثناة تحتانی ٭ جمیش بفتح اول وسکون میم بمعنی وکسر میم بمثناة تحتانی رسیده یعنی خارخسک آمده وآن خار خاریست سه پهلو ٭ جفری بفتح اول وسکون فا وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده یعنی پوست بهار خرمای ماده آمده وآن معرب کفری است وشخصی را گویند که علم جفر داند وآن علمی است مشهور ٭ جلغوزه منده بفتح اول وسکون لام وضم غین منقوطه بواو مجهول رسیده وفتح زای هوز وکسر همزه مبدله ومنده معلوم میوه جنگلیست مغزار صنوبر ودالواست وبعضی برآنند که تخم است مانند تخم پیاز ٭ جگرهواری بکسر اول وفتح کاف پارسی وهواری بافتح های منقوطه وواو وهمدوله معلوم معنی ترکیبی یعنی جگرها رسیده طاهر است ونیز بمعنی غم واندوه ومشقت در نجه تمام تر آمده است ٭ جکی جکی بکسر هردو جیم وهردو کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده ٭ لفظی است که زنان هنگام لذت مباشرت بر زبان رانند ونیز معنی مرا به بخش وبکذار آمده ودر فرهنگی بدیدن آمده که چون کسی بر کسی منت نهد چرم گلوی خود بند وانگشت گرفته بگوید جکی جکی ٭ جلجلان جشی بضم اول وسکون لام وضم جیم لام بالف کشیده ونون زده وجشی بافتح جیم پارسی معلوم معنی خشخاش سیاه آمده ٭ جلجلان مصری بضم اول وسکون لام وضم جیم لام بالف کشیده وکسر نون ومصری معلوم یعنی بیش آمده وآن بد ترین زهرهاست گویند او وماه پروین را گچکار وید ٭ جمالی بفتح اول میم بالف کشیده وکسر لون بمثناة تحتانی رسیده یعنی ساقی آمده ودر فرهنگی بجای جیم تازی جیم پارسی هم دیده شده ٭ جمد چینی بفتح اول ومیم سکون دال ابجد وچینی معلوم یعنی ملح چینی است وآن سنگی است سفید که درد روماق چشم بکار برند ٭ جمری بفتح اول وسکون میم وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده ٭ بلغت ماوراء النهر یعنی بازاری وکم اصل آمده ٭ جمشید ماهی بفتح اول وسکون میم وکسر شین قرشت بمثناة تحتانی مجهول رسیده وکسر دال ابجد ومیم بالف کشیده وکسر های هوز بمثناة تحتانی رسیده ٭ ماهیکه آفتاب در برج حوت آید گویند ویونس پیغمبر علیه السلام را نیز نامند وکنایه از سلیمان علیه السلام هم هست ٭ جمهوری بفتح اول وسکون میم وضم های هوز بواو رسیده وکسر رای قرشت بمثناة تحتانی رسیده یعنی شرابی آمده که سه سال بر آن گذشته باشد بعضی بر آنند شراب جمهوری آنست که بعد از جوشانیدن از دو من یکمن ماند ودر فرهنگی بدیدن آمده که جمهوری شراب مثلث را نامند یعنی سه من شراب انگوری را بجوشانند تا یکمن شود ونیز شراب انگوری کهنه را گویند وشیرده ساله را هم نامند ٭ جنطی بکسر اول وسکون نون وکسر طای حطی بمثناة تحتانی رسیده نام پادشاهی بوده از یونان وحنطیانه که دوائی است مشهور

منسوب باوست و آن بیضی باشد سرخ رنگ بکند کی انگشت نر و آنرا عبطیس الملک و داء الحیه وکف الذیب هم خوانند گرم وخشک است در دوم وسوم * جنقی بفتح اول وسکون نون وکسر قاف بمثناة تحتانی رسیده بمعنی مشورت وکنکاش کردن جمعی با هم آمده و در فرهنگی بدیدن آمده که این لفظ ترکی است * جنگ زرگری بفتح اول وسکون نون وکسر کاف پارسی وفتح زای هوز وسکون رای مهمله وفتح کاف پارسی وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده کنایه از جنگ ساختگی آمده * جنگلاهی بفتح اول وسکون نون وکاف پارسی ولام بالف کشیده وکسر های مدوره بمثناة تحتانی رسیده بمعنی غلیواز آمده که آنرا غلیواج نیز گویند و در فرهنگی بجای های مدوره نون ومثناة تحتانی هردو بنظر آمده که جنگلانی وجنگلائی باشد وبجای جیم تازی جیم پارسی هم دیده شده * جوانی بفتح اول وواو بالف کشیده وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده معروفست که نقیض پیری باشد وبکسر اول تشمی باشد که بر روی خمیر نان باشند وآنرا نانخواه وزیتان هم گویند * جوزهندی بفتح اول وسکون واو وکسر زای هوز وکسر های مدوره وسکون نون وکسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده بمعنی گردکان هندی آمده که نارگیل باشد ومعرب آن نارجیل است و بهندی ناریل گویند * جولخی بضم اول بواو مجهول رسیده وفتح لام وکسر خای منقوطه بمثناة تحتانی رسیده بمعنی قلندر پشمینه وشال پوش آمده وجولخ بضم جیم بواو مجهول رسیده وفتح لام وخای منقوطه زده نوعی از بافته پشمینه آمده که مردم درویش وفقیر وقلندران پوشند وخرجین هم ازان سازند * جولقی بضم اول بواو مجهول رسیده وفتح لام وکسر قاف بمثناة تحتانی رسیده بمعنی جولخیست که قلندر وفقیر شال پوش وپشمینه پوش باشد و در فرهنگی بفتح اول وکسر لام هم دیده شده * جوع کلبی بضم اول بواو رسیده وکسر عین مهمله وکلبی بفتح کاف معلوم علتی است هرچند که بخورد سیر نشود * جوهری بفتح اول وسکون واو وفتح های مدوره وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده بمعنی جواهرفروش وشناسندهٔ جواهر آمده ونیز هرچیز که جوهردار وصاحب جوهر باشد گویند * جوهی بضم اول بواو رسیده وکسر های مدوره بمثناة تحتانی رسیده نام گلی است که در هندوستان شود وآنرا جوئی نیز گویند که بجای های مدوره مثناة تحتانی باشد * جوبی بضم اول بواو رسیده وکسر مثناة تحتانی بیای حطی رسیده بمعنی جدا راست که جوئی باشد وآن گلی است که در هندوستان پیدا شود * جوهر علوی بفتح اول وسکون واو وفتح های مدوره وسکون رای مهمله وعلوی بهرسه حرکت معلوم بمعنی آسمان آمده وروح را نیز گویند ومعنی آتش هم دیده شده * جویای بضم اول بواو مجهول رسیده ومثناة تحتانی بالف کشیده ویای حطی زده بمعنی جوینده آمده * جهان آرای بفتح اول وهای مدوره بالف کشیده وسکون نون وفتح همزه بالف کشیده ورای قرشت بالف کشیده ومثناة تحتانی زده بمعنی آرایندهٔ جهان آمده که پادشاه است ونیز نام ماه ششم است از ماههای ملکی * جهانبانی بفتح اول های مدوره بالف کشیده وسکون نون وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده بمعنی پادشاهی آمده * جهانگیری بفتح اول وهای مدوره بالف کشیده وسکون نون وضم جیم بواو مجهول رسیده ومثناة تحتانی زده بمعنی پادشاه آمده * جیفه گاه جانی بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وفتح فا وهای مدوره زده وکاف پارسی بالف کشیده وکسر های مدوره جیم بالف کشیده وکسر فا بمثناة تحتانی رسیده بمعنی دنیا آمده * جهان کی بفتح اول وهای مدوره بالف کشیده وسکون نون وفتح کاف ومثناة تحتانی زده بمعنی پادشاه جهان وپهلوان جهان آمده

بحر دویم از قلزم دویم من کتاب هفت قلزم در بیان جیم پارسی با حروف تهجی وآن مشتمل است بربیست ویک چشمه

چشمهٔ اول بحر دویم قلزم دویم من کتاب هفت قلزم در بیان جیم پارسی بالف

٭ چاه بفتح اول بالف کشیده معروف است ومشهور بچاه وآن مرکبست که از عطار وعتن آورند ودر آب موشانیده
مانند آبی که خورند خاصیت آن بسیار میشود بمنزله یکی آنکه مضرت شراب را دفع کند ودر فرهنگی هندی آمده
که مردم تبت شراب بسیار می‌خورند وآنرا بقیمت مشک میخرند ومعرب آن صاه است ٭ چادر ترما بفتح اول بالف
کشیده وفتح دال ابجد وکسر رای مهمله وفتح مثناة فوقانی وسکون رای مهمله ومیم مفتوح بالف کشیده بمعنی چادر کبود
وزرد آمده وروشنی آفتاب ونیز آفتاب را گویند ٭ چار اژدها بفتح اول بالف کشیده وسکون رای مهمله واژدها با زای فارسی
معلوم بمعنی طبایع اربعه آمده که آتش وباد وآب وخاک است ٭ چارپا بفتح اول بالف کشیده وسکون رای مهمله بای پارسی
بالف کشیده بمعنی مرکب سواری آمده که اسب واستر وشتر وخر وامثال آن باشد وهرچیزی که چارپا داشته باشد ٭ چاروا
بفتح اول بالف کشیده وسکون رای مهمله وواو بالف کشیده بمعنی چارپاست که مرکب سواری باشد همچو اسپ
واستر وشتر وخر وگوسفند وآهو وامثال آن وهرچیزی که چهارپا داشته باشد ٭ چارتا بفتح اول بالف کشیده وسکون
رای مهمله مثناة فوقانی بالف کشیده بمعنی طبایع اربع آمده وعالم دنیا را هم گویند باعتبار چهار رکن ورباب
وطنبور چهار تار را نیز گویند وباین معنی بازیادتی رای مهمله هم آمده ٭ چدروا بضم اول ودال ابجد وسکون
رای مهمله وواو بالف کشیده نام رستنی است بسیار تلخ وبتازی صبر خوانند وآنچه در سقوطره شود بهترین جاهای
دیگر است ٭ چرا بکسر اول ورای مهمله بالف کشیده بمعنی برای چه وسبب چه آمده این مرکبست از چه ورا
وبفتح اول بمعنی چریدن وچرنده آمده ٭ چراغ پا بکسر اول رای مهمله بالف کشیده وسکون غین منقوطه بای
پارسی بالف کشیده بمعنی فرد ودست برداشتن وراست شدن اسپ آمده ونیز چراشدن وچیزیکه چراغ بر بالای
آن گذارند آمده ٭ چرب بالا بفتح اول وسکون رای مهمله وموحده تحتانی وموحده تحتانی ثانی بالف کشیده ولام
بالف کشیده بمعنی دلبران ومعشوقان آمده که بالای شان خوب بود ٭ چرخ خضرا بفتح اول وسکون رای مهمله
وکسر خای منقوطه وفتح خای ثانی وکسر ضاد معجمه ورای مهمله بالف کشیده آسمان را گویند ٭ چرخ مینا بفتح
اول وسکون رای مهمله وکسر خای منقوطه وکسر میم مثناة تحتانی رسیده ونون بالف کشیده بمعنی صدر است که آسمان
باشد ٭ چلیپا بفتح اول وکسر لام مثناة تحتانی مجهول رسیده وبای پارسی بالف کشیده بمعنی سه گوشه شکلی از زر
ونقره وچوب وامثال آن که برامه معبود در زنار می‌اندازند آمده ودر خط معنی رانیز گفته‌اند وکنایه از زلف
معشوق هم آمده ونیز صلیب نصاری را نامند وآن داری است که باعتقاد ایشان عیسی علیه السلام را بر آن کشیده
وآن چهار گوشه است بدین صورت وصلیب معرب آنست ودر فرهنگی بکسر اول هم آمده ٭ چمنا بکسر اول وسکون میم
ونون بالف کشیده بمعنی استر آمده که بتازی بغل گویند ٭ چمن پیرا بفتح اول ومیم وسکون نون وکسر بای پارسی مثناة
تحتانی مجهول رسیده ورای مهمله بالف کشیده بمعنی باغبان آمده چه پیرایش شاخهای زیادتی
درخت بریدن را گویند وآن کار باغبان است ٭ چنپا بفتح اول وسکون نون بای پارسی بالف
کشیده نام گلی است زرد شبیه بزنبق سفید که در هندوستان بسیار می‌باشد آنرا رای چنپا هم خوانند
بعضی برانند که هندی است ٭ چنبر مینا بفتح اول وسکون نون وفتح موحده تحتانی وکسر رای مهمله وکسر میم مثناة
تحتانی رسیده ونون زده کنایه از آسمان آمده ٭ چوخا بضم اول بواو رسیده وخای منقوطه بالف کشیده بمعنی جامه آمده که
نصاری پوشند وجامه وارعی را گویند که از پشم بافته باشند ونیز نوعی از پوشش کوتاه آمده که بهند جوگیان
پوشند وآنرا کنتا نامند ودر فرهنگی بجای واو معروف مجهول هم دیده شده ٭ چوزا بضم اول بواو رسیده وزای
هوز بالف کشیده بمعنی چلپوا چ آمده وآن پرنده ایست معروف ٭ چوزه را بضم اول بواو رسیده وفتح زای

پارسی وبای ملو ر زده وضم رای مهمله وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده بمعنی صدراست که غلیواج باشد وغلیواز هم گویند * چوزهٔ لوا بضم اول بواو رسیده وفتح زای پارسی وبای ملو ر زده وضم لام و واو بالف کشیده بمعنی چوزه ربا آمده که غلیواج باشد ودرفرهنگی بیای ضم لام کسر نیز دیده شد * چهره آتش نما بکسر اول وسکون های ملو ر زده وفتح رای مهمله وکسر همزهٔ مبدله وآتش نامعلوم بمعنی سرخی چهره آمده که بوقت غضب نمایان شود

چشمهٔ دویم بحر دویم از قلزم دویم من کتاب هفت قلزم در بیان جیم پارسی باموحدهٔ تحتانی وبای پارسی

* چاراسباب بفتح اول بالف کشیده وسکون رای مهمله وفتح همزه وسکون سین سعفص وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وموحدهٔ تحتانی ثانی زده کنایه از چهار عناصر بود که آن اسباب ایجاد عالم است ونیز کنایه از جاذبه وماسکه وهاضمه ودافعه باشد * چارم اصطرلاب بفتح اول بالف کشیده وضم رای مهمله وسکون میم واصطرلاب معلوم بمعنی اصطرلاب ربعی آمده وکنایه از آفتاب واقلیم چهارم نیز هست * چراغ شب بکسر اول ورای مهمله بالف کشیده وکسر غین منقوطه وفتح شین قرشت وموحدهٔ تحتانی زده کنایه از ماه آمده * چارم کتاب بفتح اول بالف کشیده وضم رای مهمله وسکون میم وکتاب معلوم کنایه از قرآن مجید آمده * چپ بفتح اول وسکون بای پارسی بمعنی بی اصول ساز و گویند کی آمده ونقیض راست معلوم است * چپاب بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی وجیم پارسی بالف کشیده وموحدهٔ تحتانی زده بمعنی صدا و آواز بوسه آمده که بتازی بوسه راقبله خوانند * چرب بفتح اول وسکون رای مهمله وموحدهٔ تحتانی بمعنی چرب شدن چیزی از روغن وامثال آن آمده ومعنی مزه افزون هم دیده شد ومعنی غالب شدن وزیادتی نمودن هم هست * چرنداب بفتح اول ورای مهمله وسکون نون ودال ابجد بالف کشیده وموحدهٔ تحتانی زده نام محله ایست از محلات تبریز * چشم بی آب بفتح اول وسکون شین منقوطه وکسر میم وبی آب معلوم کنایه از بی شرم وبی حیا آمده است * چشم شب بفتح اول وسکون شین قرشت وکسر میم وفتح شین منقوطه وموحدهٔ تحتانی زده کنایه از ماه وستاره آمده * چشمهٔ سیماب بفتح اول وسکون شین منقوطه وفتح میم وکسر همزهٔ مبدله وسیماب معلوم کنایه از روز آمده وکنایه از آفتاب وماه هم هست * چشمه کلسب بفتح اول وسکون شین منقوطه وفتح میم وکسر همزهٔ مبدله وضم کاف پارسی وفتح لام وسین مهمله وموحدهٔ تحتانی زده نام چشمه ایست در خراسان از توابع طوس * چلب بفتح اول ولام موحدهٔ تحتانی زده بمعنی سینج آمده و آن دو پارچهٔ برنج پهن باشد که درنقارخانه ها وبازیگاه ها برهم زنند وبنوازند ومعنی فتنه وغوغا وشور هم دیده شده * چلوچوب بفتح اول وضم لام بواو رسیده وضم جیم پارسی بواو مجهول رسیده وموحدهٔ تحتانی زده بمعنی شیخ کباب آمده که از چوب سازند ودر فرهنگی ضم اول هم دیده شد * چناب بفتح اول ونون بالف کشیده وموحدهٔ تحتانی زده نام رودخانهٔ ایست مشهور در ولایت پنجاب وکلیچهٔ خیمه را نیز گویند و آن تخته ایست سوراخ دار که ستون خیمه را در آن کلان کنند * چوب بضم اول بواو مجهول رسیده وموحدهٔ تحتانی زده بمعنی هیزم آمده وعصا را نیز گویند وچوب کردن بمعنی زدن هم دیده شده * چوبینکه مرطوب چوبینکه معلوم بفتح میم ورای مهمله زده وضم طای حطی بواو رسیده وموحدهٔ تحتانی زده بمعنی زر آمده

چشمهٔ سوم بحر دویم از قلزم دوم من کتاب هفت قلزم در بیان جیم پارسی با تای قرشت

چار بالشت بفتح اول بالف کشیده وسکون رای مهمله وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وکسر لام وشین منقوطه ومثناة فوقانی زده بمعنی چار بالشت آمده و آن مسندیست که پادشاهان وصدور وا کابر بران نشینند وکنایه از دنیا هم هست وار بعه عناصر را نیز گویند * چاشت بفتح اول بالف کشیده وشین منقوطه ومثناة فوقانی زده از چهار حصه

روزانه حصه آمده که در فصل زمستان بهر گویند و نیز طعامی که در آن وقت خورند ٭ چار ارکان حیات بفتح اول
بالف کشیده و کسر رای مهمله و کسر موحده تحتانی بمثناة تحتانی مجهول رسیده و کسر حای منقوطه و حیات معلوم
کنایه از عناصر اربعه آمده ٭ چار حروف فطرت بفتح اول بالف کشیده و سکون زای مهمله و ضم جیم بواو رسیده و
کسر مثناة تحتانی و فطرت معلوم بمعنی ضد راست که عناصر اربعه باشد ٭ چار و هفت بفتح اول بالف کشیده و سکون
رای مهمله و فتح واو و هفت معلوم کنایه از عناصر اربعه و سیارهٔ سبعه آمده ٭ چار پست بفتح اول بالف کشیده و کسر
های مدوره و فتح بای پارسی و سین مهمله و مثناة فوقانی زده کنایه از دنیا آمده ٭ چبغت بفتح اول و سکون موحدهٔ
تحتانی و ضم غین منقوطه و مثناة فوقانی زده معنی لحاف و نهالی و صوزنی و جامه و هر چیز پنبه دار که مندرس و کهنه
و از هم پاشیده باشد آمده ٭ چغوت بفتح اول و سکون موحدهٔ تحتانی و ضم غین منقوطه بواو رسیده و مثناة فوقانی
زده بمعنی ضد راست که لحاف و نهالی و صوزنی و جامه و هر چیز پنبه دار که کهنه و مندرس و پاره کرده باشد آمده
٭ چپات بفتح اول و بای پارسی بالف کشیده و مثناة فوقانی زده بمعنی طپانچه آمده و در فرهنگی بانشدید بای پارسی
هم دیده شده ٭ چرب دست بفتح اول و سکون رای مهمله و موحدهٔ تحتانی و دست معلوم بمعنی غالب و شیرین کار و
هنرمند و چلد و چابک آمده و صاحب وجود مند را نیز گویند ٭ چرب قامت بفتح اول و سکون رای مهمله و موحدهٔ
تحتانی و قامت معلوم کنایه از خوش قد و بلند قامت آمده ٭ چرخشت بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح خای منقوطه
و سین مهمله و مثناة فوقانی زده بمعنی حوضی آمده که در آن انگور ریزند و لگد کنند تا شیرهٔ آن بر آید و نیز جرخی
باشد که بدان شیرهٔ انگور و نیشکر بگیرند و در فرهنگی بجای فتح خای منقوطه ضم هم دیده شده ٭ چست بضم اول
و سین مهمله و مثناة فوقانی زده بمعنی تنگ و چسپان آمده که نقیض فراخ و کشاد باشد و هر چیز که نیک و بالدام در جای
نشیند و معنی محکم و زیبا و نازک نیز دیده شده و نوعی از پاافزار باشد که روی آنرا از ریسمان دوزند و معنی
چابک و چالاک و چلد معروف است ٭ چشت بکسر اول و شین قرشت و مثناة فوقانی زده نام مکانی است معروف که پنج
مزار از بزرگان دین در آنجا است ٭ چشم سوزن است بفتح اول و سکون شین منقوطه و میم و سوزن است معلوم
یعنی تنگ است ٭ چغبت بفتح اول و سکون غین منقوطه و فتح موحدهٔ تحتانی و مثناة فوقانی زده بمعنی پشم
و پنبه و امثال آن که در میان ابره و استر قبا و بالش و نهالی و لحاف و توشک و غیره گذارند آمده
و آنرا بتازی حشو گویند و در فرهنگی بجای بای ابجد نون هم از نظر گذشته ٭ چغوت بفتح اول و سکون
غین منقوطه و ضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده و مثناة فوقانی زده بمعنی ضد راست که پشم و پر و پنبه
و امثال آن باشد که در میان بالش و ابره و استر قبا و لحاف و نهالی و مانند آن گذارند و بتازی حشو گویند
و باین معنی در فرهنگی بجای فتح اول ضم و بجای موحدهٔ تحتانی نون هم دیده شده و پر و پشم آگنده را نیز گویند
٭ چغنت بفتح اول و سکون غین منقوطه و فتح نون و مثناة فوقانی زده بمعنی ضد راست که پشم و پنبه میان لحاف
و نهالی و قبا و امثال آن باشد و بتازی حشو گویند و در فرهنگی بعد از نون سین مهمله هم بنظر آمده که
چغنست باشد ٭ چفت بضم اول و سکون فا و مثناة فوقانی بمعنی تنگ و چسپان باشد که نقیض فراخ و کشاد است و نیز
خم که در عمارتها افتد و چوبی را نیز گفته اند که در زیر عمارت شکسته و خم دیوار و امثال آن نصب کنند
و بکسر اول بمعنی زنجیر دروازه آمده و بفتح اول تالار آمده و آن عمارتی باشد که از چوب و تخته سازند و نیز
چوب بندی را گویند که تاک انگور و درخت کدو و امثال آن بر بالای آن اندازند ٭ چغوت بفتح اول
و سکون نون و ضم غین منقوطه بواو رسیده و مثناة فوقانی زده بمعنی پنبه و پشم و پر آمده که در نهالی و لحاف

و بالش و قبا و مانند آن کنند * چنگال خورشت بفتح اول و سکون نون و کاف پارسی بالف کشیده و سکون لام و فتح خای منقوطه و واو معدوله و سین مهمله و مثناة فوقانی زده نان گرم و روغن و شیرینی در یکدیگر مالیده را گویند و هر چیز را که در هم مالیده باشند و در سراج اللغات نوشته طعام و نان را گویند که از روغن و شکر غلیظ کنند * چون سایه در گل خفت بضم اول بواو رسیده و سین مهمله بالف کشیده و در گل خفت معلوم یعنی برف و بغلطید * چهار بالشت بفتح اول های مدوره بالف کشیده و سکون رای مهمله و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و کسر لام و شین منقوطه و مثناة فوقانی زده مسند بزرگ را گویند که پادشاهان و صدور و اکابر بر آن نشینند و دنیا را نیز گویند و کنایه از عناصر اربعه هم هست * چچست بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و کسر جیم پارسی و سین مهمله و مثناة فوقانی زده بلغت ژند و پاژند بمعنی کوه آمده که بتازی جبل خوانند

چشمهٔ چهارم و پنجم هفدهم از قلزم دوم من کتاب هفت قلزم در بیان جیم پارسی با جیم تازی و پارسی و خای منقوطه

* چاچ بفتح اول بالف کشیده و سکون جیم بمعنی تودهٔ غله پاک کرده و از کاه جدا کرده آمده و بتازی آن را صبره خوانند بضم صاد مهمله و نیز نام شهری است از ما وراء النهر که بتاشکند معروف است و بعضی کاشغر را گفته اند و در فرهنگی بدین آمده که نام شهری است از ترکستان زمین کمان خوب در آنجا بهم رسد و منسوب آنجا را چاچی گویند مردم مغرور و خیزند بد رچاچ از آنجاست که قصاید او در دقت مشهور است * چاچ بفتح اول بالف کشیده و سکون جیم پارسی بمعنی صد را است که تاشکند و یا کاشغر باشد و کمان خوب از آنجا آورند و منسوب بآنجا را چاچی گویند عموما کمان را خصوصا و تودهٔ غله که از کاه جدا کرده باشند نیز گویند و آن را صبره بضم صاد مهمله خوانند * چاکوچ بفتح اول بالف کشیده و ضم کاف بواو مجهول رسیده و جیم پارسی زده بمعنی چاک و چکش مس گران و آهنگران آمده که بتازی مطراق گویند * چچ بفتح اول و سکون جیم پارسی بمعنی غربال آمده که غله را بدان پاک کنند و نیز چوبی باشد پنج شاخ مانند پنجه دست و دسته هم دارد که غلهٔ کوفته را بدان بباد دهند * چکوچ بفتح اول و ضم کاف بواو مجهول رسیده و جیم زده بمعنی چکش استادان مس گر و زرگر آمده و تیز کردن آسیا را هم گویند و افزاری باشد سر تیز و دسته دار مر آسیابانان را که بدان آسیا تیز کنند * چکوچ بفتح اول و ضم کاف بواو مجهول رسیده و جیم پارسی زده بمعنی صند راست که چکش استادان زرگر و مس گر باشد و تیز کردن آسیا را هم گفته اند و آسیابانان را افزاری است سر تیز و دسته دار که بدان آسیا تیز کنند و در فرهنگی بجای کاف لام هم دیده شده * چلوچ بفتح اول و ضم لام بواو مجهول رسیده و جیم پارسی زده بمعنی چکوچ است که چکش استادان مس گر و زرگر باشد و نیز مر آسیابانان را افزاری است سر تیز و دسته دار که بدان آسیا تیز کنند و معنی تیز کردن آسیا هم از نظر گذشته و در فرهنگی بجای فتح جیم پارسی ضم هم دیده شده و بجای جیم پارسی آخر جیم تازی هم از نظر گذشته * چار آخشیج بفتح اول بالف کشیده و سکون رای مهمله و فتح همزه بالف کشیده و سکون خای منقوطه و کسر شین قرشت بمثناة تحتانی مجهول رسیده و جیم زده بمعنی چار طبع یعنی آتش و باد و آب و خاک آمده * چار آخشیج بفتح اول بالف کشیده و سکون رای مهمله و فتح همزه بالف کشیده و خای منقوطه زده و کسر شین قرشت بمثناة تحتانی رسیده و جیم پارسی زده بمعنی صد راست که چار طبع باشد آتش و باد و آب و خاک و نیز حرارت و برودت و رطوبت و یبوست * چار بیخ بفتح اول بالف کشیده و سکون رای مهمله و کسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی مجهول رسیده و خای منقوطه زده کنایه از چهار عنصر آمده که آتش و باد و آب و خاک باشد و بیخ کرفس و بیخ کبر و بیخ رازیانه و بیخ کاسنی را نیز گویند * چار میخ

بفتح اول بالف کشیده و سکون رای مهمله و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده و خای منقوطه زده بمعنی اول سال راست که کنایه از عناصر اربعه باشد و بمعنی سرنگون هم آمده و آنرا نیز گویند که بر ناخن مرد و دست و پایش میخ آهنی زده باشد و نیز شخصی را خوانند که شکنجه کنند و به پشت با بر روی هوا بانند و چهار دست و پای او را بچهار میخ بند کنند گویند این از عهد فرعون است و صل لواطت را نیز گفته اند ٭ چخ بفتح اول و سکون خای منقوطه بمعنی چرك و ریم آمده و معنی کوشش و کوشیدن بجدال هم از نظر گذشته و عروس کشتی مشتی را نیز گفته اند و معنی تعدی و جنگ و خصومت هم آمده و غلاف شمشیر و کارد و امثال آن را نیز گویند ٭ چخاچخ بفتح اول و خای منقوطه بالف کشیده و فتح جیم پارسی و خای منقوطه زده بمعنی آواز زخم تیغ و شمشیر باشد از یکدیگر ٭ چخماخ بفتح اول و سکون خای منقوطه و میم بالف کشیده خای منقوطه زده بمعنی تیر زنان آمده و کیسهٔ ذو طبقه را نیز گویند که از تماچ در زند و سپاهیان سوزن و چیزهای دیگر در آن کنارند و معنی آتش زنه که مشهور بچقمق است معروف و آنرا چچماخ و چچماق نیز گویند ٭ چراخ بکسر اول و رای مهمله بالف کشیده و خای منقوطه زده بمعنی چراغ آمده است ٭ چرخ بفتح اول و سکون رای مهمله و خای منقوطه بمعنی آسمان و فلك آمده و معنی کمان سخت نیز دیده شده و چرخ دولاب و چرخ عصاری و چرخ ابریشم تاب و هر چیز که چرخ زند گویند و معنی کمان حکمت نیز دیده شده و آن نوعی از منجنیق است که بدان تیر اندازند و چرخ زدن درویشان در هنگام سماع و حرکت دوری و گرد گشتن گردیدن را نیز گفته اند و جانی را نیز گویند که انگور در آن ریزند و لگد کنند تا شیره از آن برآید و چرخ انگور را نیز گفته اند و بمعنی دو رهم هست که در برابر تسلسل باشد و نام پرنده ایست شکاری و باین معنی بجای خای منقوطه عین نقطه دار هم آمده است و طاق ایوان و طاق درگاه سلاطین را هم نام برده اند و نام ده یست از ولایت غزنین و نام شهری بوده قدیم در خراسان ٭ چچماخ بفتح اول و سکون میم و جیم پارسی بالف کشیده و خای منقوطه زده بمعنی چخماخ آمده که آتش زنه نیز گویند ٭ چمخاخ بفتح اول و سکون میم و خای منقوطه بالف کشیده و خای ثانی زده بمعنی ضد راست که آتش زنه باشد ٭ چنخ بکسر اول و سکون نون و خای منقوطه شخصی را نامند که پیوسته آب از چشمش روان و مژگانش بسبب آن ریخته باشد و باین معنی بجای نون مثناة تحتانی هم دیده شده ٭ چنبر چرخ بفتح اول و سکون نون و فتح موحدهٔ تحتانی و کسر رای مهمله و چرخ معلوم بمعنی دور فلك و گردش او آمده

٭ چشمهٔ ششم بحر دوم قلزم دوم من کتاب هفت قلزم در بیان جیم پارسی با دال مهمله

٭ چادر لاجورد بفتح اول بالف کشیده و فتح دال ابجد و کسر رای مهمله و لام بالف کشیده و سکون جیم و فتح واو و رای مهمله و دال ابجد زده بمعنی مرغزار و سبزه زار آمده و نیز کنایه از آسمان است ٭ چار احساد بفتح اول بالف کشیده و سکون رای مهمله و فتح همزه و سکون حیم و سین مهمله بالف کشیده و دال ابجد زده بمعنی آتش و باد و آب و خاك آمده ٭ چاربرد بفتح اول بالف کشیده و سکون رای مهمله و کسر موحدهٔ تحتانی رای مهمله و دال ابجد زده نام شهریست که چاربردی شارح شافیه منسوب بدان است و در فرهنگی بجای جیم پارسی جیم عربی هم بدیدن آمده ٭ چارحد بفتح اول بالف کشیده و سکون رای مهمله و فتح حای حطی و دال ابجد زده بمعنی شرق و غرب و جنوب و شمال آمده ٭ چار میخ کند چار میخ معلوم و ضم کاف و فتح نون و دال ابجد زده ای عمل لواطت کند ٭ چارم بلاد بفتح اول بالف کشیده و ضم رای مهمله و سکون میم و کسر موحدهٔ تحتانی لام بالف کشیده و دال ابجد زده کنایه از اقلیم چهارم است که خراسان باشد ٭ چار استاد بفتح اول بالف کشیده و سکون رای مهمله و استاد معلوم کنایه از چهار عنصر آمده ٭ چار بند بفتح اول بالف کشیده و سکون رای مهمله و فتح موحدهٔ تحتانی

نون ودال ابجد زده کنایه از دنیا و عالم آمده * چاه آب کبود بفتح اول بالف کشیده وسکون هاى هوز و همزه
بالف کشیده وکسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی رسیده وفتح کاف وضم نون بواو رسیده ودال ابجد زده چاهی است
در طرابلس که هرکس آب از آن چاه بخورد احمق گردد و این مثل است ودر فرهنگی آب کبود هم بنظر آمده
که بجای نون موحدهٔ تحتانی باشد * چخد بفتح اول وخای منقوطه دال ابجد زده بمعنی دم زدن وسعی کردن وبکوشد
آمده * چخید بفتح اول وکسر خای منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و دال ابجد زده یعنی کوشید وسعی
کرد ودم زد * چراغ ترا روغن افزون کند بکسر اول ورای مهمله بالف کشیده وکسر غین منقوطه
وترا روغن افزون کند معلوم یعنی دولت ترا مدد نماید وحیات ترا عمر زیاده کرداند وچراغ
ترا روشن کند * چراغ روز را پروانه کردند بکسر اول ورای مهمله بالف کشیده وکسر غین منقوطه وروز را
پروانه کردند معلوم یعنی آفتاب را پنهان کردند زیراچه چراغ روز کنایه از آفتاب است وپروانه کردن عبارت
از پنهان کردن است چون پیش ملوکان شمع افروزند دران پروانه بیفتد پروانه را زیراوندی پنهان می کنند
ونیز پروانه کردن عبارت از پیچیدن است درین هنگام پروانه بمعنی نامه خواهد بود یعنی آفتاب را نوردیدند
ودر طاق مغرب داشتند چنانچه پروانه را میدارند وقیل چنانچه پروانه در روغن فرومیرود آن چنان آفتاب
در دریا فرورفت وقیل پروانه کردن عبارت از منهزم ساختن است زیراچه چون پروانه خود را در شمع میزند در کتم
عدم میرود وبعضی گویند پروانکردند یعنی التفات نکردند وبعضی گویند پروانه کردند یعنی بی نور زیراچه
پروانه نوری ندارد * چرخ کبود بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر خای منقوطه وفتح کاف وموحدهٔ تحتانی
بواو رسیده ودال ابجد زده بمعنی فلک اول آمده * چرد بفتح اول ورای مهمله ودال ابجد زده بمعنی آستان در
خانه آمده وجای را نیز گویند که آستان در را بر انجا نهند وبفتحتین رنگی باشد مایل بسرخی مخصوص باسپ
واستر وخر الاغ وبفتح اول وثانی مشدد وسکون دال ابجد بمعنی عربده وجنگ دیده شده * چرغند بفتح اول وسکون
رای مهمله وفتح غین منقوطه ونون ودال ابجد زده بمعنی رودهٔ گوسپند آمده که با گوشت ومصالح پرکرده باشند
وچراغدان وچراغ پایه را نیز گویند * چرید بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی
رسیده ودال ابجد زده بمعنی افزون شد وغالب آمد آمده * چشم زد بفتح اول وسکون شین منقوطه وضم میم وفتح زای
هوز ودال ابجد زده مهرهٔ باشد از شیشه که برای دفع چشم زخم برگردن اطفال بندند وآن سیاه وکبود وسفید هم
می باشد * چشمش مرساد بفتح اول وسکون شین منقوطه وفتح میم وسکون شین منقوطهٔ ثانی ومرساد با میم معلوم یعنی چشم
زخم او را مرساد * چشمم نرسد * بفتح اول وسکون شین منقوطه وفتح میم وسکون میم ثانی ونرسد با نون استفهام
معلوم یعنی چشم زخم من نرسد ای چنان نشود که چشم زخم من برسد * چشمه با ماهی آمد بفتح اول
وسکون شین منقوطه وفتح میم وهای هوز زده با ماهی آمد معلوم ای آفتاب در برج حوت آمد
* چغد بفتح اول وغین منقوطه ودال ابجد زده یعنی بکوشد ودم زند چه چغیدن بمعنی کوشیدن ودم زدن آمد
وانچه باز را در گزار خانه نشانند وبضم اول وغین منقوطه ودال ابجد زده بمعنی موی سر آمده که آن بر پس
سر گره زده باشند وکنگره وحصار قلعه را هم گفته اند ونیز آن جانور پرندهٔ شوم که بشب بیرون آید وروز
نه بیند وبودنش در جا خرابه بود وآن را کوچه وکول وکوفت هم گویند وبتازی بوم خوانند وآن
دشمن زاغ است وسبب عداوت آنست که جانوران برای بادشاهی او را اختیار کرده بودند زاغ از دور پدید آمد
گفتند که هم جنس ماست باین هم مشورت باید کرد زاغ گفت که او خسیس ولئیم است امر بادشاهی از وی انتظام نیابد دیگری را

امشیا رباید کرد جغد با زاغ عداوت کوفت چنانکه کیفیت جنگ ایشان در کلیله ودمنه مسطور است * چغند بفتح اول وغین
منقوطه ونون ودال ابجد زده موئی را گویند که در پس سر گره زده باشد و در فرهنگی بجای فتح اول ضم نیز دیده شده * چغید
بفتح اول وکسر غین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده ودال ابجد زده یعنی کوشید وسعی بسیار کرد * چکاد بفتح اول وکاف
پارسی بالف کشیده ودال ابجد زده بمعنی سر آمده که بتازی قمه خوانند و بالای سر و پیشانی را گویند عموما و سر کوه را
خوانند خصوصا و معنی میانه سر نیز بنظر آمده و این لغت پهلوی است * چمال بفتح اول ومیم بالف کشیده
ونون ودال ابجد زده یعنی در سبزه و خرام آورد * چمند بفتح اول ومیم ونون ودال ابجد زده معنی اسپ کاهل
و کند رفتار آمده و مردم تنبل بفتح مثناة فوقانی کاهل و هیچکاره را نیز گفته اند * چمید بفتح اول وکسر میم بمثناة
تحتانی رسیده ودال ابجد زده ماضی چمیدن است یعنی جنبید و خرامید * چند بفتح اول ونون ودال ابجد زده
یعنی مقدار غیر معین آمده همچو اندک و آن مقداری است کمتر از ده و غیر معین و بمعنی هر چند و هر چیز هم آمده است
وگاهی بجای لفظ تا کی و تا بکی استعمال کنند * چندان بود بفتح اول وسکون نون ودال ابجد بالف کشیده وسکون
نون ثانی وضم موحده تحتانی بواو رسیده ودال ابجد زده یعنی تا آنزمان بود * چندند بفتح اول ونون ودال
ابجد زده وفتح ثانی ونون ودال ابجد زده بمعنی اهیف و ترش و ابیم آمده * چون حرف آخر است زابجد بضم اول بواو رسیده
ونون زده وحرف آخر است زابجد معلوم یعنی چون بلبل چه حرف آخر ابجد غین است و غین بحساب جمل هزار باشد و هزار
بلبل را گویند ونیز بمعنی صفر یعنی در شمار نیست زیرا چه آن الف را هیچ عدد نیست در حساب جمل ونیز همچو الف
مهر واست زیرا چه در آخر ابجد الف است اما در اول ابجد همزه است * چون سگ در پس زانو نشاند بضم اول بواو
رسیده ونون زده وسگ در پس زانو نشاند معلوم یعنی در مراقبه نشاند * چون صدف کشاد بضم اول بواو رسیده
ونون زده وصدف کشاد معلوم یعنی دهن چون صدف کشود * چون مار دو زبان شد بضم اول بواو رسیده ونون
زده ومار دو زبان شد معلوم یعنی منافق شد * چهاد بفتح اول وهای هوز بالف کشیده ودال ابجد زده بمعنی
سرکوب آمده و معنی پشیمانی هم دیده شده * چهر آزاد بکسر اول وسکون های هوز و رای مهمله وفتح همزه
بالف کشیده و زای هوز بالف کشیده و دال ابجد زده نام همای دختر بهمن آمده است و بهمن بحکم شرعی
که تابع آن بوده او را به نکاح خود در آورده و داراب از و متولد شده و بعضی او را دختر هم میگفتند * چه در سر دارد
بکسر اول وسکون های هوز و در سر دارد معلوم یعنی چه خیال دارد * چهره زرانند بکسر اول وسکون های
هوز وفتح رای مهمله وکسر همزه مبدله و زرانند معلوم یعنی چهره زرد عاشقان و عمل بکار آمده * چه کشاید
بکسر اول وسکون های هوز و کشاید معلوم یعنی چه فتح شود و چه کار آید * چه مالد بکسر اول وسکون های
هوز و میم بالف کشیده وفتح لام ودال ابجد زده ای چه مثل و چه مناسب * چهید بفتح اول وکسر های هوز
بمثناة تحتانی رسیده وسکون دال ابجد یعنی چکید آمده و این ماضی چهیدن است * چیتود بکسر اول بمثناة تحتانی
مجهول رسیده وفتح نون و واو ودال ابجد زده بلغت ژند و پاژند بمعنی پل صراط آمده و در فرهنگی با این معنی
بجای جیم پارسی خای منقوطه و بجای دال ابجد رای مهمله هم بنظر آمده

چشمهٔ هفتم بحر دوم قلزم دوم من کتاب هفت قلزم در بیان جیم پارسی با رای مهمله

* چار بفتح اول بالف کشیده و رای مهمله زده مخفف چهار است که بتازی اربع خوانند و مخفف چاره هم آمده *
و داشی را نیز گویند که دران کوزه و کاسه و آمد و خشت و مانند آن پزند * چار آخر بفتح اول بالف کشیده وسکون
رای مهمله وهمزه بالف کشیده وضم خای منقوطه و رای مهمله زده یعنی چهار ستاره از بنات النعش آمده که آنرا

نعش خوانند وکنایه از چهار عنصر است که آتش و باد و آب و خاک باشد * چارجوهر بفتح اول بالف کشیده وسکون
رای مهمله وفتح جیم وسکون واو وفتح های ملفوظ و رای مهمله زده بمعنی جدا است که چار ستاره از بنات النعش
باشد که آنرا نعش خوانند وکنایه از چهار عنصر هم هست که خاک وآب و باد وآتش باشد * چاردیوار بفتح اول بالف
کشیده وسکون رای مهمله وکسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده و واو بالف کشیده و رای ثانی زده کنایه از چهار حد
دنیا آمده وچاردیوار عمارت وخانه معروف است * چارمادر بفتح اول بالف کشیده وسکون رای مهمله ومیم بالف
کشیده وفتح دال ابجد و رای مهمله زده بمعنی چهارستارهٔ نعش آمده از بنات النعش وکنایه از چهار عنصر آمده
که آتش و باد وآب وخاک باشد وآنرا امهات سفلی هم گویند * چاروچد بفتح اول بالف کشیده وسکون رای
مهمله وفتح واو وفتح جیم پارسی ودال ابجد و رای مهمله زده این لغت از اتباع است چنانچه تال ومال وتار ومار
وترت ومرت وغیره بمعنی تدبیر وچاره وعلاج آمده * چاشنی گیر بفتح اول بالف کشیده وسکون شین منقوطه
وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده وکسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله زده بمعنی طعام قسمت کننده آمده
که سفرچی باشد وحاکم مطبخ را نیز گویند ودر هندوستان آنرا بکاول نامند وترکان توشمال خوانند * چالشگر
بفتح اول بالف کشیده وکسر لام وسکون شین منقوطه وفتح کاف پارسی و رای مهمله زده بمعنی دلاور وجنگ جو
ومبارز آمده ومعنی حریص جماع هم دیده شده وشخصی را نیز گویند که خرامان از روی عجب وتکبر وناز
براه رود * چاه پوقیر بفتح اول بالف کشیده وسکون های ملفوظ وضم بای پارسی بواو رسیده وکسر قاف
بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله زده نام چاهی است که افراسیاب بیژن را دران چاه بند کرده * چپار بفتح
اول وبای پارسی بالف کشیده وسکون رای مهمله بمعنی ابرش آمده وآن اسپیست که کلهای ونقطه های سیاه
یا غیر رنگ خود بر بدن داشته باشد وکبوتر سبز که خالهای سیاه داشته باشد نیز گویند ومعنی هرچیز
دو رنگ هم از نظر گذشته * چیدار بکسر اول وسکون بای پارسی ودال ابجد بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی سر
موزه آمده وآن کفش باشد که مردم ماوراء النهر از بالای موزه پوشند وبجای زای قرشت زای موزه هم بدیدن
آمده وبتازی جرموق گویند * چپر بفتح اول وبای پارسی و رای مهمله زده بمعنی پوست پاردای آمده که بند بافان
وبوریا بافان تارا بریشم وریسمان را بران بکشند وهرمرتبه که بود را بکند ازند آنها را بکردانند این قسم
بند ونوار را چپرباف گویند وحلقهٔ دایره را نیز نامند که از مردم وحیوانات دیگر کشیده شده باشد وخانهٔ دیواری
باشد که از چوب وعلف سازند * چتر بفتح اول ومثناة فوقانی و رای مهمله زده بمعنی موی گرنامی آمده که مردان بر
فرق سر گذارند وچتری را نیز گویند که برای محافظت آفتاب بربالای سر گذارند * چترسر بفتح اول وسکون مثناة
فوقانی وکسر رای مهمله وفتح سین مهمله وحای حطی و رای قرشت زده کنایه از آفتاب عالمتاب آمده * چترنور بفتح
اول وسکون مثناة فوقانی وکسر رای مهمله وضم نون بواو رسیده و رای مهمله زده بمعنی صدا است که آفتاب عالمتاب
باشد * چدار بکسر اول ودال ابجد بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی چیزی آمده که از پشم وریسمان بافند
ودست وپای اسپ واستر بدل نعل را بدان بندند * چدر بفتح اول ودال ابجد و رای مهمله زده بمعنی چاره وعلاج
آمده ومختلف چادر هم هست وبفتح اول ودال ابجد و رای مهمله زده اشترماده چهار ساله را گویند * چر بفتح اول
وسکون رای مهمله بمعنی غنا ونغمه آمده چه چرگر مغنی وسازنده را خوانند ودر رسیستان چرخاب را گویند وبضم
اول بمعنی آلت تناسل آمده * چراخوار بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده وفتح خای منقوطه و واو معدوله بالف
کشیده و رای مهمله زده بمعنی چراگاه آمده ومعنی گلهٔ اسپان وغیره هم دیده شده که در چراگان باشند * چراخور

بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و معروف است و معلوم بمعنی صد راست که چراگاه باشد و گلهٔ اسپان را نیز گویند
که پیوسته در چراگاه باشند ٭ چراغ سپهر بکسر اول و رای مهمله بالف کشیده و کسر غین منقوطه و سپهر بکسر سین
مهمله معلوم کنایه از آفتاب و مهتاب و ستارگان آمده ٭ چراغ سحر بکسر اول و رای مهمله بالف کشیده و کسر
غین منقوطه و فتح سین مهمله و حای حطی و رای مهمله زده کنایه از آفتاب است و ستارهٔ صبح را نیز گفته اند که
زهره باشد ٭ چراگر بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و فتح کاف پارسی و رای مهمله زده بمعنی حیوانات
چرنده آمده ٭ چرب آخور بفتح اول و رای مهمله و موحدهٔ تحتانی زده و همزه بالف کشیده و ضم خای منقوطه
و واو معدوله و سکون رای مهمله کنایه از بسیاری علف و آب و فراخی عیش باشد ٭ چرکر بضم اول و سکون رای
مهمله و فتح کاف پارسی و رای مهمله ثانی زده بمعنی پیش نماز و مقتی آمده و پیغمبر و رسول را نیز گویند و بفتح اول
بمعنی خنیاگر آمده ٭ چرتنر بفتح اول و سکون رای مهمله و موحدهٔ تحتانی و فتح مثناة فوقانی و رای مهمله زده بمعنی
راحتی تر آمده ٭ چرخ اثیر بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر خای منقوطه و فتح همزه و کسر ثای مثلثه بمثناة تحتانی
رسیده و رای مهمله زده بمعنی فلک اول آمده و آن فلک قمر است و کرهٔ نار را نیز گویند ٭ چرخ اخضر بفتح
اول و سکون رای مهمله و کسر خای منقوطه و فتح همزه و سکون خای منقوطهٔ ثانی و فتح ضاد معجمه و رای مهمله زده
بمعنی فلک اول که فلک قمر است آمده ٭ چرخ اکبر بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر خای منقوطه و فتح همزه و سکون کاف و
فتح موحدهٔ تحتانی و رای مهمله زده بمعنی عرش آمده ٭ چرخ برین بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر خای منقوطه و کسر بای پارسی
بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله زده بمعنی فلک آمده ٭ چرخ مدور بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر خای منقوطه و ضم میم و فتح
دال ابجد و فتح و تشدید واو و رای مهمله زده بمعنی فلک نهم آمده که دورهٔ او از همه بیشتر است در یک شبانروز
تمام کند ٭ چرم شیر بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر میم و کسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله
زده بمعنی تازیانه آمده ٭ چرم گور بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر میم و ضم کاف پارسی بواو مجهول رسیده
و رای مهمله زده کنایه از جله و زه کمان آمده ٭ چزدر بفتح اول و سکون زای هوز و فتح دال ابجد و رای مهمله
زده پارهای دنبه و پیه بریان کرده و روغن گرفته آمده ٭ چژدر بفتح اول و سکون زای پارسی و فتح دال
ابجد و رای مهمله زده بمعنی صد راست یعنی دنبه و پیه بریان کرده ریزه ریزه شده را گویند و آنرا جزغاله نیز
گویند ٭ چشبر بفتح اول و سکون شین گذشت و فتح بای پارسی و رای مهمله زده بمعنی نشان پا آمده و نشان پای
سباع را نیز گویند ٭ چشدر بفتح اول و سکون شین منقوطه و فتح دال و رای مهمله زده بمعنی صد راست که نشان پای
باشد و نشان پای سباع را نیز گویند ٭ چشمهٔ تدبیر بفتح اول و سکون شین منقوطه و فتح میم و کسر همزهٔ مبدله و فتح
مثناة فوقانی و سکون دال ابجد و کسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله زده کنایه از مردم حکیم
و صاحب تدبیر آمده و کنایه از مغز سر آدمی و قوت متفکره هم آمده ٭ چشمهٔ خضر بفتح اول و سکون شین گذشت
و فتح میم و کسر همزهٔ مبدله و کسر خای منقوطه و ضاد معجمه و رای مهمله زده کنایه از دهان معشوق و آب حیات
آمده ٭ چشمه سار بفتح اول و سکون شین منقوطه و فتح میم و کسر همزهٔ مبدله و سین [illegible] بالف کشیده و رای
مهمله زده چشمه ایست در قهستان که آب آنرا جهت دفع ملخ باطراف و جوانب برند و بهای ملخ زده
زمینی را گویند که همه جای آن چشمه داشته باشد ٭ چشمه خور بفتح اول و سکون شین منقوطه و فتح میم و کسر
همزهٔ مبدله و ضم خای منقوطه و واو معدوله و رای مهمله زده در اصطلاح کنایه از آفتاب آمده و نیز برج اسد
را گویند ٭ چشمهٔ هفت اختر بفتح اول و سکون شین منقوطه و فتح میم و کسر همزهٔ مبدله و هفت اختر معلوم کنایه

از ثریا آمده و آن منزل قمر از هشت اختر است * چغر بفتح اول غین منقوطه و رای مهمله زده بمعنی پس سر نگریستن و ترش و بیم دیده شده و برسیدن احوال کسی و التفات نمودن باشد و بضم اول بمعنی غوک و وزغ آمده * چغندر بضم اول و غین منقوطه و سکون نون و ضم دال ابجد و رای مهمله زده سبزه ایست خوردنی مثل ترب و در آشها داخل کنند * چقندر بضم اول و قاف و سکون نون و ضم دال ابجد و رای مهمله زده بمعنی صد راست و آن سبزه ایست خوردنی مثل ترب در آشها نیز کنند * چکندر بضم اول و کاف و سکون نون و ضم دال ابجد و رای مهمله زده بمعنی صد راست که سبزه ایست خوردنی مانند ترب در آشها نیز کنند * چنار بفتح اول نون بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی حلقه آمده و آنچه زنان از حنا بر دست و پا نگار کنند و درختی است معروف که بارش ارد و برگ آنرا به پنجه تشبیه کرده اند و بعد از صد سال آتش بر آورد * چنبر بفتح اول و سکون نون و فتح موحده تحتانی و رای مهمله زده بمعنی محیط دایره آمده مطلقا اعم از چنبر دف و چنبر گردن و چنبر رسن و افلاک وغیره و بمعنی چرخ زدن و دور کردن نیز دیده شده و معنی حلقه هم آمده و قید و گرفتار بودن را نیز گفته اند و در فرهنگی بجای موحده تحتانی بای پارسی هم دیده شده * چنبور بضم اول و سکون نون و ضم موحده تحتانی بواو مجهول رسیده و رای مهمله زده بمعنی پالهنگ آمده و آن طنابی باشد که بر گوشه لجام اسب و اقتاب شتر بندند و بتازی مقود خوانند و در فرهنگی بجای ضم اول فتح هم دیده شده * چندر بضم اول و سکون نون و ضم دال ابجد و رای مهمله زده مخفف چقندر است و آن سبزه ایست خوردنی و در آشها نیز کنند * چنگار بفتح اول و سکون نون کاف پارسی بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی خرچنگ آمده که بتازی آنرا سرطان گویند * چوبخوار بضم اول بواو مجهول رسیده و سکون موحده تحتانی و فتح خای منقوطه و واو معدوله بالف کشیده و رای مهمله زده کرمی باشد که چوب و هر چیز که بر زمین افتاده باشد بخورد پشمینه و پلاس را هم ضایع سازد * چور بضم اول بواو مجهول رسیده و رای مهمله زده بمعنی تذرو آمده و آن پرنده ایست معروف و در فرهنگی بجای زای مهمله زای هوز هم دیده شده و بجای جیم پارسی جیم تازی هم از نظر گذشته * چورپور بضم اول بواو مجهول رسیده و سکون رای مهمله و ضم بای پارسی بواو مجهول رسیده و رای مهمله زده بمعنی ضد راست که تذرو باشد و آن پرنده ایست معروف و آنرا خروس صحرائی هم گویند * چوزریر بضم اول بواو رسیده و فتح زای هوز و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله زده ای رنگ زرد و زنگ سبز نیز دیده شده * چومهره در ششدر بضم اول بواو رسیده و مهره در ششدر معلوم بمعنی عاجز آمده * چون دانه نار بضم اول بواو رسیده و سکون نون و دانه نار باضافت دانه معلوم بمعنی سرخ آمده * چهار جوهر بفتح اول و های مدوره بالف کشیده و رای مهمله زده و جوهر معلوم بمعنی عناصر اربعه آمده * چهار گوهر بفتح اول و های مدوره بالف کشیده و سکون رای مهمله و گوهر معلوم بمعنی صد راست که عناصر اربعه باشد * چهار مادر بفتح اول و های مدوره بالف کشیده و رای مهمله زده و مادر معلوم بمعنی عناصر اربعه آمده است * چهار منظر بفتح اول و های مدوره بالف کشیده و رای مهمله زده و منظر معلوم کنایه از فلک چهارم است * چهر بکسر اول و های مدوره و رای مهمله زده بمعنی زری آمده که بتازی وجه خوانند و بمعنی اصل ذات نیز دیده شده * چهیر بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و رای مهمله زده نام قریه ایست از قرای بوانات و بمعنی حصه و بهره و نصیب هم دیده شده و شجاع و دلاور را نیز گویند و مستولی گردیدن و ظفر یافتن و غالب شدن هم آمده * چین الله از دبچهر بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و نون زده و الله از دبچهر معلوم یعنی در غصه آید

چشمهٔ هفتم بحر دوم قلزم دوم من کتاب هفت قلزم در بیان جیم پارسی با زای هوز

* چارمغز بفتح اول بالف کشیده و رای مهمله زده و فتح میم و غین منقوطه و زای هوز زده بمعنی

کردگان آمده که مندش اکروت گویند ٭ چاره ساز بفتح اول بالف کشیده وفتح رای مهمله وهای ملفوظ زده وساز معلوم بمعنی چاره کننده آمده و نیز چاره بکن ٭ چاه پوز بفتح اول بالف کشیده وهای ملفوظ زده وضم بای پارسی بواو رسیده وسکون زای هوز قلابی باشد که بدان چیزی که بچاه افتد بر آرند و بجای بای فارسی مثناة تحتانی هم بدیدن آمده و این اصح است چه پوز بمعنی تفحص و تجسس باشد ٭ چپلاز بکسر اول وسکون بای پارسی دال ابجد بالف کشیده و زای هوز زده بمعنی سرموزه آمده و آن کفش باشد که مردم ماوراء النهر بر بالای موزه پوشند ٭ چپ انداز بفتح اول وسکون بای پارسی و فتح همزه وسکون نون دال ابجد بالف کشیده و زای هوز زده آنکه تیر بدست چپ بگیرد و بیندازد ٭ چتروز بفتح اول وسکون مثناة فوقانی و کسر رای مهمله وضم زای قرشت بواو مجهول رسیده و زای هوز زده بمعنی آفتاب عالمتاب آمده ٭ چراغ پرهیز بکسر اول رای مهمله بالف کشیده وسکون غین منقوطه و فتح بای پارسی وسکون رای مهمله وکسر های ملفوظ و مثناة تحتانی مجهول رسیده و زای هوز زده بمعنی فانوس و چیزیکه چراغ را محافظت از باد کند آمده ٭ چرخ انداز بفتح اول وسکون رای مهمله و خای منقوطه و انداز معلوم معنی کمان دار آمده ٭ چرز بفتح اول رای مهمله و زای هوز زده پرنده ایست آبی که آنرا ابو الملیح گویند در تازی و در پارسی نام آن چکاوک هم آمده بود در فرهنگی بدیدن آمده که پرنده ایست از جنس چرغ و باز و امثال آن شکار کنند و چون چرغ و باز عوا کند که بگیرد و بچنگال بر سر زوی آن اندازد و عود را رها سازد و بتازی حباری گویند و ترکان تودک و هندوان گویند در سنگدان او سنگیست که آن را بر کمیکه رعاف داشته باشد بندند همان ساعت باز ایستد و با او باشد عود نکند و اگر دل او را بر کسیکه بسیار عرا ب کند بندند از وی زایل شود ٭ چراغ روز بکسر اول رای مهمله بالف کشیده و کسر غین منقوطه وضم رای مهمله بواو مجهول رسیده و زای هوز زده کنایه از آفتاب عالمتاب آمده ٭ چرخ ساز بفتح اول وسکون رای مهمله و خای منقوطه و ساز معلوم بمعنی سازنده چرخ آمده و چرخ را ساز و چراغ شکل ٭ چز بفتح اول وسکون زای هوز بمعنی فیمون آمده که بتازی حمدونه گویند ٭ چشم آویز بفتح اول وسکون شین منقوطه و میم و همزه بالف کشیده و کسر واو و مثناة تحتانی مجهول رسیده و زای هوز زده بمعنی نقاب آمده و نیز چیزی باشد سیاه و شبکه دار که از موی دم اسپ بافند و زنان ما تند نقاب از پیش چشم آویزند و نیز پوستی باشد که آنرا تر پیشه کنند و جهت دفع مگس از پیش چشم آویزند ٭ چشمهٔ سبز بفتح اول وسکون شین منقوطه و کسر همزه مبدله و فتح سین مهمله و موحدهٔ تحتانی و زای هوز زده نام چشمه ایست در خراسان از ولایت طوس ٭ چشمهٔ سیماب ریز بفتح اول وسکون شین منقوطه و فتح میم و کسر همزه مبدله و سیماب ریز معلوم کنایه از آفتاب عالمتاب آمده و ماه را نیز گویند ٭ چغاز بفتح اول و غین منقوطه بالف کشیده و زای هوز زده بمعنی زن دشنام ده و بیحیا آمده ٭ چغز بفتح اول غین منقوطه و زای هوز زده جانوریست آبی که آنرا وزغ و غوک گویند و بتازی ضفدع خوانند و بالتحقیق هم درست است و در فرهنگی بدیدن آمده که چغز آواز و صدای غوک را نامند و فتح اول و غین منقوطه زای هوز زده بمعنی ترس و بیم آمده و ناله و زاری و اسم گلنه الله و نیز بوته گیاهی را نامند که شبیه بدرمنه است لیکن مانند جاروب سفید میباشد و بسکون ثانی جراحتی را گویند که دهانش بسته شود لیکن در درون آن چرک و ریم جمع شده باشد ٭ چغت ساز بفتح اول وسکون ثا و مثناة فوقانی و ساز معلوم نوعی از هنرهای زدن چنگ و رباب و ارغنون و امثال آن آمده و نیز امر جفت ساختن و فاعل آن ٭ چنگز بفتح اول وسکون نون و کسر کاف پارسی وسکون زای هوز نام پادشاهی است علیه اللعنة او را چنگیز خان نیز گویند و شریعت او را که بنا نهاده بود تور ا نامند ٭ چنگیز بفتح اول وسکون نون

وکسر کاف پارسی بمثناة تحتانی مجهول رسیده و زای هوز زده بمعنی صد راست واو را چنگیزخان نیز گویند و شریعت که بنا نهاده بود آنرا تورا نامند * چوز بضم اول بواو رسیده و زای هوز زده بمعنی تذرو آمده که خروس صحرائی باشد و بوته کیاهی را نامند که بغایت سفید باشد و شبیه است بدرمنه و فرجی زنان را هم گفته اند و پرندهٔ شکاری را گویند که یکسال بر و نکذشته باشد و تولك نکرده یعنی هنوز پرهای او ریخته نباشد * چهره پرداز بکسر اول وسکون های هوز و فتح رای مهمله وسکون های هوز و فتح بای پارسی وسکون رای مهمله ودال ابجد بالف کشیده و زای هوز زده بمعنی مصور و صورتکر آمده * چهار مغز بفتح اول و های هوز بالف کشیده وسکون رای مهمله و فتح میم و غین منقوطه و زای هوز زده بمعنی کردکان آمده که جوز فارسی باشد و بهندش اکروت نامند * چیزلیز بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وسکون زای منقوطه وکسر لام بمثناة تحتانی مجهول رسیده و زای هوز زده بمعنی چیزی کم و اندك آمده که بتازی بضاعت مزجات نامند و این کلمه از توابع است همچو ترت و مرت و تال و مال و تار و مار و غیره * چیزه بوز بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح زای هوز و های هوز زده و ضم موحدهٔ تحتانی بواو مجهول رسیده و زای هوز زده بمعنی سبب و باعث آمده

چشمهٔ نهم و دهم بحر دویم من کتاب هفت قلزم در بیان جیم پارسی با سین مهمله و معجمه

* چاپلوس بفتح اول بالف کشیده وسکون موحدهٔ تحتانی و ضم لام بواو رسیده و سین مهمله زده بمعنی شخصی آمده که بزبان آوری و چرب زبانی و فروتنی مردم را فریب دهد * چاپلوس بفتح اول بالف کشیده وسکون بای پارسی و ضم لام بواو مجهول رسیده و سین مهمله زده بمعنی شخصی آمده که بسخنهای شیرین کردن و فروتنی نمودن مردم را فریب دهد و کار خود نماید و در فرهنگی بجای بای پارسی موحدهٔ تحتانی هم دیده شده * چاردیوار نفس بفتح اول بالف کشیده وسکون رای مهمله وکسر ذال ابجد بمثناة تحتانی رسیده و واو بالف کشیده وکسر رای مهمله و نفس معلوم کنایه از جسد و قالب آدمی و دنیا هم آمده * چالپوس بفتح اول بالف کشیده وسکون لام و بای پارسی بواو مجهول رسیده و سین سعفص زده بمعنی چاپلوس آمده که بچرب زبانی و سخنهای شیرین و فروتنی مردم را فریب دهد * چبلوس بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی و ضم لام بواو مجهول رسیده و سین مهمله زده مخفف چاپلوس آمده که بسخنهای شیرین و چرب زبانی مردم را فریب دهد * چپلوس بفتح اول وسکون بای پارسی و ضم لام بواو مجهول رسیده و سین سعفص زده بمعنی صد راست که زبان آور و فریبنده باشد * چرخ اطلس بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر خای منقوطه و فتح همزه وسکون طای حطی و فتح لام و سین مهمله زده بمعنی عرش آمده که آن فلك نهم و فلك الافلاك است * چرخ مقوس بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر خای منقوطه و ضم میم و فتح قاف و فتح و تشدید واو و سین مهمله زده بمعنی فلك کوژپشت آمده * چرخ آبنوس بفتح اول وسکون رای مهمله و فتح خای منقوطه وکسر همزهٔ مبدله و آبنوس معلوم بمعنی آسمان که فلك الافلاك باشد عموما و بمعنی فلك اول باشد خصوصا * چرس بفتح اول و رای مهمله و سین سعفص زده بمعنی چراگاه دواب آمده و بمعنی شکنجه و آزار هم دیده شده و نیز چیزی که کلهایان و رویشان از کل انکلیه جمع کرده باشند و بمعنی بند و زندان هم آمده و حوضی باشد که انکور دران ریخته بر پای مالند تا شیرهٔ آن کرفته شود و نیز چرخ انکور که شیرهٔ انکور از ان برآورند * چشم الوس بفتح اول و شین منقوطه وسکون میم و فتح همزه و ضم لام بواو رسیده و سین سعفص زده بمعنی چشم غیل آمده و آن بغضب نگاه کننده باشد و بقهر و غضب نکوشهٔ چشم نگاه کردن هم آمده و در فرهنگی بروزن دقیانوس آمده همین صحیح است * چشم خروس بفتح اول وسکون شین منقوطه وکسر میم و ضم خای منقوطه و رای مهمله بواو مجهول رسیده و سین سعفص زده کنایه از شراب

انگوری آمده و نیز دانه باشد سرخ رنگ شبیه به چشم خروس و خال سیاهی در میان دارد و گویند در درخت بغراست هرکه
یک رم از آن بخورد او را قوت باه دهد • چکس بفتح اول و کاف و سین مهمله زده بمعنی خجالت و شرمندگی آمده •
ولیرشیمس بازوشاهین و چرغ و امثال آنرا در هندوستان اده نامند • چلاس بفتح اول و لام بالف کشیده وسین
مهمله زده شخصی را گویند که پیش از آنکه اعتنی سفره از مرطبق بیاورد یک لقمهٔ طعام بخورد و آنرا بتازی لواس
خوانند بتشدید واو • چمراس بفتح اول و سکون میم و رای مهمله بالف کشیده و سین سعفص زده بمعنی آیت آمده
که جمع آن آیات باشد • چهارده پیوار نفس بفتح اول و های ملوره بالف کشیده و سکون رای مهمله و دیوار نفس
معلوم کنایه از چشم مردم آمده و بمعنی دنیا هم دیده شده • چهار رییس بفتح اول و های ملوره بالف کشیده •
وسکون رای مهمله و فتح رای قرشت و کسر مثناة تحتانی بیای حطی رسیده و سین سعفص زده کنایه از عناصر اربعه آمده
• چهار کرکس بفتح اول و های ملوره بالف کشیده و سکون رای مهمله و فتح کاف و سکون رای مهمله و فتح کاف
پارسی و سین مهمله زده بمعنی طبایع اربعه آمده و بمعنی تخت کاوس هم آمده و بعضی تست شده را گویند • چار بالش
بفتح اول بالف کشیده و سکون رای مهمله و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و کسر لام و شین منقوطه زده کنایه از اربعه عناصر
آمده و نیز معنی جهات اربعه هم از نظر گذشته و دنیا را نیز نامند و مسند و اریکه را نیز گویند که پادشاهان و صدور و اکابر
بران نشینند و تخت را نیز گویند • چاش بفتح اول بالف کشیده و سکون شین منقوطه بمعنی غله آمده که پاک شده و از کاه
جدا کرده باشند • چالش بفتح اول بالف کشیده و کسر لام و شین منقوطه زده بمعنی جنگ و جدال آمده و مباشرت و جماع را
نیز گویند و رفتاری را گویند که از روی تکبر و عجب و ناز باشد • چالیش بفتح اول بالف کشیده و کسر لام بمثناة
تحتانی رسیده و شین منقوطه زده بمعنی چالش است و آن رفتاری باشد که از روی عجب و تکبر و ناز باشد • چاموش
بفتح اول بالف کشیده و ضم میم بواو مجهول رسیده و شین منقوطه زده نوعی از پا افزار و کفش آمده • چاوش
بفتح اول بالف کشیده و ضم واو و شین منقوطه زده بمعنی نقیب و چاوش لشکر آمده • چاورش بفتح اول بالف کشیده
و واو اول بثانی رسیده و شین منقوطه زده بمعنی مدد است که نقیب قافله و لشکر باشد • چپش بفتح اول و کسر
بای پارسی و شین منقوطه زده بمعنی بزغالهٔ یکساله آمده • چخش بفتح اول و خای منقوطه و شین قرشت زده کرمی
باشد که از گردن و گلوی مردم بر می آید و چون کلوی خورد ترک میشود و درد میکند نزدیک آن مهلک است
• چربش بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر موحدهٔ تحتانی و شین منقوطه زده بروزن ورزش بمعنی چربی آمده •
که پیه سوختن باشد و در فرهنگی بجای کسر موحدهٔ تحتانی ضم نیز دیده شده • چش بفتح اول و سکون شین منقوطه
مخفف چشم آمده که بتازی عین خوانند و بضم اول لغتیست که خر و الاغ از شنیدن آن لفظ از رفتار باز مانند
و طعام خورد بایستد • چشم پیش بفتح اول و سکون شین منقوطه و میم و کسر بای پارسی بمثناة تحتانی مجهول رسیده
و شین منقوطه زده کنایه از خجل و شرمنده شدن آمده • چشم کاومیش بفتح اول و سکون شین قرشت و میم
و فتح کاف پارسی بالف کشیده و سکون واو و کسر میم بمثناة تحتانی مجهول رسیده و شین منقوطه زده نام گلی است و آنرا
گل گاو چشم نیز گویند هفت رنگ می باشد • چشمهٔ نوربخش بفتح اول و سکون شین منقوطه و فتح میم و کسر های
ملوره و نوربخش معلوم کنایه از آفتاب و آب حیوان و لب دلبران آمده • چشمهٔ آتش بفتح اول و سکون شین
منقوطه و فتح میم و کسر همزهٔ مبدله و آتش معلوم بمعنی آفتاب عالمتاب آمده • چکش بفتح اول و ضم کاف و شین
منقوطه زده افزاری باشد آهنگران و مسگران و زرگران را و بتازی آنرا مطرقه خوانند • چمش بفتح اول و ضم
و شین منقوطه زده دانه سیاهی است که در دارو های چشم بکار برند و عوام و ر تازی باشد که از روی عجب

ولبا زوتکبر روند و بمعنی چشم هم آمده که بتازی عین گویند و این را صنعت مقلوب بعض نامند * چموش بفتح اول
وضم میم بواو رسیده وشین منقوطه زده مخفف چاموش آمده که نوعی از کفش و پا افزار باشد و نیز اسپ استر لگد زن
و بد فعل را گویند و معرب آن شموس است * چنگال خوش بفتح اول و سکون نون و کاف پارسی بالف کشیده و
لام زده و فتح خای منقوطه و واو معدوله و شین منقوطه زده بمعنی چنگال خوست آمده و آن نان گرمی
است که با روغن شیرینی در یک دیگر مالیده باشند و معنی ترکیب ظاهر است * چنگ ربع نش
بفتح اول و سکون نون و کسر کاف پارسی و ربع وش معلوم چنگی را گویند که مانند اصطرلاب ربعی است
* چنگش بکسر اول و سکون نون و کسر کاف پارسی و شین منقوطه زده نام مبارزی است تورانی که بیاری افراسیاب
آمده بود آخر رستم او را بقتل رسانید * چوبکش بضم اول بواو مجهول رسیده و سکون موحده تحتانی و فتح کاف
و شین منقوطه زده بمعنی افزاری باشد که از چوب سازند و پنبه دانه بدان از پنبه جدا کنند * چهار بالش بفتح
اول و های ملفوظه بالف کشیده و رای مهمله زده و موحده تحتانی بالف کشیده و کسر لام و شین منقوطه زده کنایه
از چهار چیز آمده اول جهات اربعه که جنوب و شمال و مشرق و مغرب باشد دوم دنیا و عالم را گویند سیوم
عناصر اربعه را خوانند که آتش و باد و آب و خاک باشد چهارم تخت و مسندی را گویند که ملوک و سلاطین
و اکابر وصدور بران نشینند

چشمهٔ یازدهم و دوازدهم و چهاردهم بحر دویم قلزم دویم من کتاب هفت قلزم در بیان جیم پارسی
با عین مهمله و معجمه و فا و قاف

* چاه مقنع بفتح اول بالف کشیده و کسر های ملفوظه وضم میم و فتح قاف و تشدید نون و عین مهمله زده آن
چاه که ابن مقنع حکیم ماه حکمت از آن برآورده بود چون ماه فلک در رفتی آن ماه برآمدی چهار شهر روشن
شدی و در فرهنگی بدیدن آمده نام جائی که ابن مقنع بعلم سحر از آن چاه ماهی بر می آورد که چهار فرسخ
پرتو می افکند * چارغ بفتح اول بالف کشیده و ضم رای مهمله و غین منقوطه زده نوعی از پای افزار است که
بیشتر دهقانان پوشند و در فرهنگی بجای غین منقوطه قاف هم بدیدن آمده * چاروغ بفتح اول بالف کشیده
وضم رای مهمله بواو رسیده و غین منقوطه زده بمعنی چارغ است که پای افزار دهقانان باشد * چپاغ بکسر اول
و بای پارسی بالف کشیده و غین منقوطه زده نوعی از ماهی است و در فرهنگی بجای کسر اول فتح هم دیده شد
* چراغ بکسر اول و رای مهمله بالف کشیده و غین منقوطه زده معروف است و نیز فتیلهٔ باشد که آنرا با چربی
و روغن و امثال آن روشن کرده باشند و کنایه از پیر و مرشد و ره نما نیز بنظر آمده و کنایه از روشنائی هم هست
و بمعنی چراو چوا کردن هم دیده شده و هر دو دست برسر داشتن نیز هست * چرخ تیغ بفتح اول و سکون رای
مهمله و خای منقوطه و تیغ معلوم بمعنی تیغ چرخ آمده این را اضافت مقلوب نامند * چرغ بفتح اول و سکون رای
مهمله و غین منقوطه بمعنی شکره آمده و معرب آن صغر است و در فرهنگی ترشه جانوری است شکاری از جنس سیاه چشم
* چزغ بکسر اول و زای هوز و غین منقوطه زده بمعنی خارپشت تیرانداز آمده * چشمهٔ تیغ بفتح اول و سکون
شین منقوطه و فتح میم و کسر همزهٔ مبدله و تیغ معلوم بمعنی آب تیغ آمده * چغ بکسر اول و سکون غین منقوطه
پرده مانندیست که از چوبهای باریک سازند و باینمعنی با قاف هم دیده شد و بضم اول بمعنی چوبی آمده که بوکردن
کار کردن کش نهند و گاهی بر کار کردن کش هم اطلاق کنند و بعضی بر آنند چوبی است مانند آبنوس و چوب
آبنوس را نیز گویند و بفتح اول چرخی را گویند که زنان رشته بدان ریسند و چوبی باشد که بدان چوب جغرات

ومانند آن و معنی سفیدهٔ صبح هم دیده شده و قبالهٔ باغ و خانه و امثال آن هم از نظر گذشته و بمعنی شکاف و تراک معروف است * چاکاچاک اول بالف کشیده و کاف بالف کشیده و جیم پارسی بالف کشیده و کاف زده بمعنی تراک و شکاف بسیار آمده و معنی شکافته و دریده نیز دیده شده و نیز صدای طراق طراق زدن شمشیر و تبرزین و خنجر و ژوپین و مانند آن باشد * چاک چاک مرد و جیم پارسی بالف کشیده و هر دو کاف زده بمعنی چاکاچاک آمده که تراک و شکاف بسیار را گویند و معنی شکافته و دریده نیز دیده شده و صدای طراق طراق زدن شمشیر و خنجر و تبرزین و ژوپین و امثال آن باشد * چالاک بفتح اول بالف کشیده و لام بالف کشیده و کاف زده بمعنی جای بلند آمده و معنی دزد و خونی هم دیده شده و ظریف و چست و چالاک و جلد معروف است * چالیک بفتح اول بالف کشیده و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده و کاف زده بمعنی دو پارچهٔ چوب آمده که اطفال بدان بازی کنند یکی کوتاه بمقدار یک قبضه و دیگری دراز بمقدار سه وجب و هر دو سر چوب کوچک تیز می باشد و چوب دراز را بدست می گیرند و چوب کوتاه را بر زمین نهند بنوعی که یک سر آن از زمین بلند باشد و چوب دراز را بران زنند بعنوانی که بر هوا جهد باز در هوا ضربتی بران زنند چنانچه دور افتد * چاوک بفتح اول بالف کشیده و فتح واو و کاف زده مخفف چاووک آمده و آن مرغی باشد برابر گنجشک که بتازی قبره گویند و ابو الملیح قصهٔ آن در کلیله و دمنه مسطور است * چپلک بکسر اول و سکون بای پارسی و فتح لام و کاف زده بمعنی بنا بایست آلوده و مردار و پلید و ناپاک آمده * چتوک بضم اول و مثناة فوقانی بواو رسیده و کاف زده بمعنی چغک و چغوک آمده که گنجشک باشد و بتازی آن را عصفور خوانند * چچاک بضم اول و جیم پارسی و کاف زده بمعنی گل آمده که بتازی آن را ورد خوانند و بمعنی خال و رخساره هم آمده و در فرهنگی بفتحتین و در دیگر بکسرتین و در ثالث ضم اول و فتح دوم آمده * چخک بکسر اول و فتح خای منقوطه و کاف زده بمعنی رخساره آمده و نیز خال را گویند و آن نقطه ایست سیاه که در روی اندام مردم بهم رسد * چراسک بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و فتح سین مهمله و کاف زده پرنده ایست کوچکتر از ملخ شبها بانگ طولانی کند در هندوستان آن را جهینگر نامند * چراغک بکسر اول و رای مهمله بالف کشیده و فتح غین منقوطه و کاف زده بمعنی کرم شب تاب آمده و بتازی او را والد الزنا خوانند و گویند چون ستاره سهیل طالع شود او بمیرد و مصغر چراغ هم باشد * چربک بضم اول و سکون رای مهمله و فتح موحدهٔ تحتانی و کاف زده بمعنی سخنی آمده که مخالف یکی با دیگری گویند و نیز دروغ راست مانند باشد که در حق کسی گویند و سخنی را نیز گفته اند که از زبان دشمن بعنوان خوش طبعی و ظرافت و مسخرگی و طنز نقل کنند تا فساد زیاده گردد و بمعنی تهمت و طنازی و مسخرگی و خجلت و انفعال و افتراق هم هست و چیستان و لغز را نیز گویند و بفتح اول چربهٔ نقاشان باشد و آن کاغذیست بسیار تنک و چرب که نقاشان بر روی صفحهٔ تصویر یا نقشی یا خط خوب گذارند و با قلم موی صورت و طرح آن را بر دارند و نیز مصغر چرب است و نان تنکی را نیز گویند که در میان روغن بریان کرده باشند و بر روح اموات آنرا بیشتر تصدق نمایند و بمعنی سرشیر هم آمده که قیماغ باشد و در هندی آنرا ملائی گویند * چرب و خشک بفتح اول و سکون رای مهمله و موحدهٔ تحتانی و فتح واو و ضم خای منقوطه و شین قرشت و کاف زده کنایه از سخی و بخیل و کم و زیاده و نیک و بد آمده و ماحضر را نیز گویند * چرخ ریسک بفتح اول و سکون رای مهمله و خای منقوطه و کسر رای قرشت بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح سین سعفص و کاف زده پرنده ایست به بزرگی گنجشک و او را در خراسان چرخ ریسو نامند و نیز جانوریست شبیه بملخ و کوچکتر از و بالهای او در زیر کاسه پشت میباشد و فریاد طولانی دارد و در وقت شب بیشتر کند * چرخ سداب رنگ

بفتح اول وسکون رای مهمله وحای منقوطه زده وسداب رنگ باکاف پارسی وضم سین مهمله معلوم کنایه از آسمان آمده
• چرغوك بفتح اول وسکون رای مهمله وضم غای منقوطه بواو رسیده وکاف زده بمعنی چوب مخروطی آمده که طفلان ریسمان
پیران بندند وقوبی بر زمین اندازند که تا مدتی در چرخ باشد وآن را در هندوستان لتو گویند • چرك بکسر اول
ورای مهمله وکاف زده بمعنی چرکی آمده که بر بدن وجامه نشیند ومعنی آب دهن تیز دیده شد ولیز ریمی که از
زخم بر آید هم از نظر گذشته وبفتحتین معنی مطلق زخم آمده خواه زخم کارد وخواه شمشیر وخواه نیزه و
وامثال آن وفتح اول وسکون ثانی بمعنی مرغی آمده که عود را از درخت سرنگون آویزد • چرکمك
بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح کاف ومیم وکاف ثانی زده بمعنی مرغی آمده که بسیار کوچك است • چرم کرك بفتح
اول وسکون رای مهمله وکسر میم وضم کاف پارسی وسکون رای مهمله وکاف پارسی زده بمعنی کوس آمده • چرمك
بضم اول وسکون رای مهمله وفتح میم وکاف زده بمعنی چیستان ولغز آمده • چرلك بکسر اول ورای مهمله
ولون وکاف پارسی زده بمعنی آواز رای و زنك آمده وصدا آوازی راننیز گویند که بسبب پی در پی زدن شمشیر
وگرز وامثال آن آید ولیز آوازی را گویند که درمیان کندو وکوه بسبب خوردن چیزی بر چیزی بپیچد • چرنگك
بفتح اول ورای مهمله وسکون نون وفتح کاف وکاف ثانی زده برنده ایست که بغایت قصیر الجثه وکوچك است • چروك
بضم اول ورای مهمله بواو رسیده وکاف زده بمعنی چین وشکنج ودرهم نشسته آمده وفتح اول وضم ثانی وواو وکاف زده
بمعنی نانی آمده که در ته انبان کنند ازبهت توشه وبعضی برانند که نانرا بجهت اشکنه تریت کنند وریزه ریزه سازند
ومعنی مطلق نان هم آمده خواه نان گندم باشد خواه برنج وخواه ارزن خواه جو ومانند آن • چریك بفتح اول وکسر
رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده وکاف زده بمعنی لشکری آمده که از ولایت دیگر بمدد پادشاهی برسد • چزك بکسر
اول وزای هوز وکاف زده بمعنی خار پشت تیر انداز آمده وآنرا چز غ هم گویند • چژك بکسر اول وزای پارسی
وکاف زده بمعنی ضد راست وآن جانوری است که آنرا خار پشت تیر انداز گویند • چسنك بفتح اول وسین مهمله
ولون وکاف پارسی زده بمعنی داغ پیشانی آمده که از کثرت سجده یا بسبب چیزی دیگر شده باشد ومردم کل وکچل
را گویند که در سر موی نداشته باشد وزخم یا داغهای زخم داشته باشد وبتازی اقرع خوانند • چشنك
بکسر اول وشین منقوطه وکاف زده بمعنی افزون وشالب وزیادتی شدن آمده وبفتحتین معروف است • چشم بندك
بفتح اول وشین منقوطه ومیم زده وفتح موحده تحتانی وسکون نون وفتح دال ابجد وکاف زده بازی را نامند وآن
چنان است که چشم یکی از اطفال را ببندند ودیگر طفلان پنهان شوند بعد از آن چشم او را بگشایند تا دیگرانرا
پیدا کند وهرکدام را پیدا میکند سوار می شود تا مکان معین وبعد از آن چشم طفل پیدا شده را به بندند وباقی اطفال
پنهان شوند وبعضی این بازی را سرماچه خوانند • چشمك بفتح اول وسکون شین منقوطه وفتح میم وکاف زده بمعنی
چشم بریکدیگر زدن وچشم بستن وگشادن آمده ومعنی چشم کوچك هم دیده شد که تصغیر چشم است ونام دانه ایست
سیاه ولغزنده که درد واهای چشم بکار برند وگیاهی رانیز نامند که آنرا اضراس الکلب خوانند ومعنی پاها فراز کش
هم دیده شد ومعنی چشم هم از نظر گذشته که بتازی عین خوانند وکنایه از ایما واشاره بچشم هم هست وعینك را
نیز گویند وآن چیزی است معروف • چشم چراغ فلك بفتح اول وسکون شین منقوطه ومیم وکسر جیم پارسی ورای
مهمله بالف کشیده وغین منقوطه زده وفلك معلوم بمعنی آفتاب عالم تاب آمده • چشمیزك بفتح اول وسکون شین
منقوطه وکسر میم بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح زای هوز وکاف زده دانه ایست سیاه ولغزنده که بالنبات در چشم
کشند معرب آن تشمیزج است • چغك بضم اول وغین منقوطه وکاف زده بمعنی گنجشك آمده که بتازی عصفور خوانند

* چغوک بضم اول و غین منقوطه بواو رسیده و کاف زده بمعنی صد راست که گنجشک باشد که انرا بتازی
عصفور خوانند ونیز بمعنی پرندهٔ آبی آمده وان معروفست بسرخاب * چقتک بضم اول وسکون قاف وفتح مثناة فوقانی
وکاف زده نام مرغی است دراز گردن وآن پیوسته در کنار آب نشیند واوراکوداک نیز گویند واورا بابا زو
چرغ شکار کنند ودر فرهنگی بجای ضم اول فتح نیز دیده شده وبجای مثناة فوقانی نون هم از نظر گذشته * چقنک
بضم اول وسکون قاف وفتح نون وکاف زده بمعنی صد راست که مرغ دراز گردن باشد وپیوسته در کنار آب نشیند
واوراکاروانک نیز گویند ودر فرهنگی بجای ضم اول فتح نیز دیده شده * چفت فلک بفتح اول وسکون فا وکسر مثناة
فوقانی وفلک معلوم بمعنی خم فلک دیده شده * چک بفتح اول وسکون کاف بمعنی آواز زخم تیغ وصدائی که از چیزی برآید
همچو شکستن چوب ونی وامثال آن وبرخوردن چیزی بر چیزی وبمعنی قطره وچکیدن هم آمده وباین معنی در
فرهنگی کسر اول هم دیده شده وسخن را نیز گفته اند چه چکدان بمعنی سخندان باشد وبمعنی مشته حلاجان هم
هست ونیز چوبی بود پنج شاخه ودسته دار مانند ام پنجهٔ دست آدمی که دهقانان ومزارعان بدان غله کوفته
شده را بر باد دهند تا از کاه جدا گردد وبمعنی معلوم وفا بودن هم آمده وبریدن شاخ درخت انگور وغیره
باشد وبمعنی فک اسفل هم هست که چانه و زنخدان مردم وحیوانات دیگر باشد وبمعنی چانهٔ فک اسفل آمده که
موضع ریش بر آوردن غبغب است وبمعنی برات ووظیفه ومواجب وبیعانه وحجت ومنشور وقبالهٔ باغ وخانه و
امثال آن باشد ومعرب آن صک است بفتح صاد مهمله وبمعنی قطعه وپاره زمین نیز دیده شده وبترکی امر
بکشیدن است یعنی بکش وبضم اول مخفف چوک است که آلت تناسل باشد وبترکی امر بکشیدن است یعنی بزانو
درآی وبکسر اول بمعنی نصف الربع آمده که ثمن باشد یعنی هشت یک وکردکانی را نامند که مغز آن باسانی بر نیاید
* چکاچاک بفتح اول وکاف بالف کشیده وجیم پارسی بالف کشیده وکاف زده بمعنی آواز وصدای زخم تیغ وشمشیر
وگرز وامثال آن که از پی هم زنند آمده * چکاچک بفتح اول وکاف بالف کشیده وفتح جیم پارسی وکاف زده مخفف
چکاچاک است که صدای زخم وزدن گرز وشمشیر باشد از پی هم وبمعنی صدای برهم خوردن دندان هم از نظر
گذشته وبضم هردو جیم پارسی بمعنی سختی وخبری آمده که در افواه افتد * چکاک بفتح اول وکاف بالف کشیده
وکاف زده بمعنی قباله نویس ومنشور نویس آمده وحکاک را نیز گویند که گوهر را سوراخ کند ومثقب را نیز نامند که
گوهر را زان سوراخ کنند وبمعنی پیشانی هم آمده که عرب ناصیه گویند * چکاوک بفتح اول وکاف بالف کشیده و
فتح واو وکاف زده بمعنی سرخاب آمده وآن پرندهٔ ایست معروف ونیز نام مرغی است شبیهٔ گنجشک وبتازی آنرا
ابوالملیح وقبره خوانند ونیز نام نوائی است ودر فرهنگی بجای کاف اول تازی کاف پارسی هم بدیدن آمده
* چکچاک بفتح اول وسکون کاف وجیم پارسی بالف کشیده وکاف زده بمعنی آواز وصدای پی درپی زدن شمشیر
وگرز وامثال آن باشد وصدا وآواز زخم شمشیر وگرز وامثال آن نیز باشد * چکچک بضم هردو جیم
پارسی وسکون هردو کاف بمعنی سختی وخبری آمده که در افواه افتد وبکسر هردو جیم پارسی بمعنی صدا و
آواز پی درپی زدن شمشیر وگرز وامثال آن باشد وبمعنی صدای برهم خوردن دندان نیز آمده وچکیدن آب
وامثال آنرا نیز گویند ودر فرهنگی یعنی دوم که صدا وآواز برهم خوردن دندان باشد وبجای هردو کاف تازی
هردو کاف پارسی آمده همین اصح است ونیز اول کاف تازی ودوم پارسی گفته اند * چکک بضم اول وکاف وکاف
ثانی زده بمعنی چغک آمده وآن گنجشک باشد که بتازی عصفور خوانند ودر فرهنگی بدیدن آمده که مرغی است
معروف دوبند وطناب ابریشمی را نیز گویند وباین معنی بفتح ثانی هم آمده وبفتح اول وضم ثانی بمعنی کفچهٔ دیگ زدن

ودوك ابریشم آمده ودر فرهنگی بمعنی اول کاف پارسی هم آمده ● چکمیزک بفتح اول وسکون کاف وکسر میم ومثناة تحتانی رسیده وفتح زای هوز وکاف زده نام مرضی است که آنرا بتازی تقطیر البول خوانند وآن چنان است که بول آدمی وحیوانات دیگر قطره قطره میچکد ● چکوک بضم اول وکاف بواو رسیده وکاف زده بمعنی کنجشک آمده وبفتح اول بمعنی چکاوک آمده که بتازی ابو الملیح وقبره خوانند وبعضی بر آنند که مرغابی را گویند وبواو مجهول نام گیاهی است که آنرا عرفه گویند وبقلة الحمقا هم خوانند ونام نغمه ایست از موسیقی بواو معروف ولیز جمع چک است بر خلاف قیاس که پارهٔ زمین باشد ● چکک بضم اول وکاف پارسی زده بمعنی کنجشک آمده وآن را مرغ خانگی هم گویند ● چکوک بفتح اول وضم کاف پارسی بواو رسیده وکاف زده بمعنی چکاوک آمده که بتازی ابو الملیح وقبره خوانند وبضمتین بمعنی چغوک است که کنجشک باشد ● چلاک بفتح اول ولام بالف کشیده وکاف زده بمعنی سرگین گردانک آمده وآن جانوریست معروف که بتازی جعل خوانند ● چلانک بفتح اول ولام بالف کشیده وفتح نون وکاف زده بمعنی صدر است وآن جانوریست که آن را سرگین گردانک گویند وبضم اول بازی است که آن را کوزه گردانک گویند ● چلپک بفتح اول وسکون لام وفتح بای پارسی وکاف زده نانی را گویند که میان روغن بزند ودر فرهنگی نوشته نانی که خمیر آن را تنک ساخته در میان روغن بریان کرده باشند ● چلک بضم اول وفتح لام وکاف زده بمعنی کلافه آمده خواه کلافهٔ ریسمان باشد خواه ابریشم وبضم اول وسکون لام بمعنی کفچهٔ دیک آمده وبفتح اول وضم ثانی بمعنی دو پارچهٔ چوب آمده که اطفال بدان بازی کنند بعد از یکلبچه وهر دو سر آن تیز می باشد ودیگری بقدر سه وجب چوب کوتاه را بر زمین نهند بنوعی که یک سر آن از زمین بلند باشد وچوب دراز را بدست گرفته بر آن زنند بعنوانی که برهوا جهد وباز در هوا ضربتی بر آن زنند چنانکه دور افتد ● چلوک بفتح اول وضم لام بواو رسیده وکاف زده بمعنی ریسمانی آمده که برگردن اسپان بندند ودر فرهنگی فتح لام وسکون واو هم دیده شده ● چلونک بفتح اول وضم لام بواو رسیده وفتح نون وکاف زده بمعنی درخت خربزه آمده ونام شخصی هم بوده ● چمتاک بفتح اول وسکون میم ومثناة فوقانی بالف کشیده وکاف زده بمعنی پای افزار وکفش آمده وبا بن معنی بجای مثناة فوقانی شین قرشت هم آمده ● چمتک بفتح اول وسکون میم وفتح مثناة فوقانی وکاف زده مختصر چمتاک است که پای افزار وکفش باشد ● چمشاک بفتح اول وسکون میم وشین منقوطه بالف کشیده وکاف زده بمعنی صدر است که کفش وپای افزار باشد ● چمشک بفتح اول وسکون میم وفتح شین منقوطه وکاف زده بمعنی چمشاک است که کفش وپای افزار باشد ● چمک بفتح اول ومیم وکاف زده بمعنی شان وشوکت وبیشلبتی وفربهی وافزونی وبیشی وقوت وقدرت آمده ● چمشاک بفتح اول وسکون میم وشین منقوطه بالف کشیده وکاف پارسی زده بمعنی کفش وپای افزار باشد ● چمشک بفتح اول وسکون میم وفتح شین منقوطه وکاف پارسی زده بمعنی کفش وپای افزار باشد ● چمناک بفتح اول وسکون میم نون بالف کشیده وکاف زده بمعنی صدر است که کفش وپای افزار باشد ● چمنیک بفتح اول وسکون میم وفتح نون وکاف زده بمعنی چمناک است که کفش وپای افزار باشد ● چنبک بضم اول وسکون نون وفتح موحدهٔ تحتانی وکاف زده بمعنی سنگ آمده که بتازی مقناطیس گویند ومعنی عجز کردن وحستن نیز آمده ● چنک بفتح اول ونون وکاف زده بمعنی منقار مرغان آمده ودر فرهنگی بجای کاف تازی کاف پارسی هم بنظر آمده ● چنک بفتح اول نون وکاف زده بمعنی منقار مرغان آمده ودر فرهنگی بجای کاف تازی کاف پارسی هم بنظر آمده ● چنگ بفتح اول نون وکاف پارسی زده بمعنی پنجه وانگشتان مردم وچنگال درندگان ومرغان شکاری آمده ونام سازی است معروف ومردم مثله را نیز

گفته اند و آن شخصی بود که پای و دست او از کار رفته باشد و مطلق قلاب را گویند و نیز کچک فیل و بمعنی نگارخانه مانی و ارتنگ آمده و آن کتابی است مشتمل بر صنایع و بدایع نقاشی و مصوری و بکسر اول نوک سنان و پیکان و امثال آن باشد و بمعنی منقار مرغان نیز دیده شده و بضم اول بمعنی کشتی و جهاز بزرگ آمده و بر چیدن مرغ دانه را از زمین و بمعنی سخن و گفتار هم هست * چنگک بفتح اول و سکون نون و فتح کاف پارسی و کاف زده بمعنی مطلق قلاب آمده و نیز قلابی که فیل را بدان رانند و آن را کچک نیز گویند * چنگلوک بفتح اول و سکون نون و کاف فارسی و ضم لام بواو رسیده و کاف زده بمعنی شخصی آمده که هنگام نشستن و برخاستن دست بر پشت و کتف کسی نهد و بامداد دیگری برخیزد و نیز آدمی و حیوانات دیگر را گویند که دست و پای او کج و ناراست باشد و آنرا زمن هم گویند بکسر میم و در فرهنگی بیای واو معروف مجهول هم از نظر کذشته * چنگوک بفتح اول و سکون نون و ضم کاف پارسی بواو رسیده و کاف زده بمعنی شخصی آمده که از بیماری برخاسته باشد و در هنگام نشستن و برخاستن دست بر پشت و کتف کسی نهد و بامداد دیگری برخیزد و یا از ضعف دست بر دیوار گرفته براه رود و آدمی و حیوانات دیگر که دست و پای او کج و ناراست باشد * چواک بضم اول واو بالف کشیده و کاف زده بمعنی نانی آمده که آنرا بروغن بریان کنند و در هندوستان پوری نامند * چواکک بضم اول واو بالف کشیده و فتح کاف و کاف ثانی زده بمعنی صدراست و آن نانی باشد که آنرا بروغن بریان کنند و در هندوستان پوری نامند * چوبک بضم اول بواو مجهول رسیده و فتح بای ابجد و کاف زده نام تخته چوبی است که رئیس و مهتر پاسبانان بوقت شب آن را بدست گیرند و آن چوب را بران تخته زنند تا مردم بیدار باشند * چوب خوارک بضم اول بواو مجهول رسیده و موحده و تحتانی زده و خوارک بافتح خای منقوطه و واو معدوله معلوم بمعنی جانور چوب خوار آمده که پشمینه و دیگر چیزها را هم ضایع سازد * چوپشت پلنک بضم اول بواو رسیده و پشت پلنک بکسر مثناة فوقانی معلوم بمعنی ابلق آمده * چو پلنک بضم اول بواو رسیده و پلنک معلوم بمعنی صدر آمده که ابلق باشد و بواو مجهول و فتح نون و کاف زده و پاکی باشد سرخ رنگ که آنرا بر سر بندند * چو قامت فلک بضم اول بواو رسیده و قامت فلک با کسر مثناة فوقانی معلوم بمعنی پشت کوژ آمده * چوک بضم اول بواو رسیده و کاف زده بمعنی آلت تناسل آمده و ز الوی شتر را نیز گفته اند و امر بزانو زدن هم هست یعنی بزانو در آی گویند و باین معنی ترکیست و مرغی است که خود را شبها از درخت سرنگون آویزد و فریاد کند تا زمانیکه یک قطره خون از حلق او بچکد انگاه خاموش شود * چوشک بضم اول بواو رسیده و فتح شین منقوطه و کاف زده بمعنی کوزه لوله دار آمده * چوکک بضم اول بواو رسیده و فتح کاف و کاف ثانی زده بمعنی بوم آمده و آن پرنده ایست از جنس چغد لیکن از چغد بسیار بزرگ می باشد و چغد را نیز گویند و آن پرنده ایست نامبارک که آشیان خود را در ویرانها کند * چوناک بضم اول بواو رسیده نون بالف کشیده و کاف زده بمعنی چنانکه آمده * چهار بامک بفتح اول و های هوز بالف کشیده و سکون رای و بامک با فتح میم و کاف زده معلوم نام مرضی است که آنرا بتازی قمقام گویند * چرنک بکسر اول و فتح رای مهمله و نون و کاف پارسی زده بمعنی چه فایده و چه نفع و چه لطافت آمده

چشمهٔ شانزدهم بحر دویم از قلزم دویم من کتاب هفت قلزم در بیان جیم پارسی با لام

* چاردوال بفتح اول بالف کشیده و سکون رای مهمله و فتح دال ابجد و واو بالف کشیده و لام زده چوبی باشد بقدر یکقبضه و سیخی کوچک بقدر مهمیز نصب نمایند و زنجیر با چند حلقه و چهار تسمه بران تعبیه کنند چاروا و ستور لاغر را بدان برانند * چاشنی دل بفتح اول بالف کشیده و سکون شین قرشت و کسر نون و مثناة تحتانی و کسر

دال ابجد ولام زده بمعنی خندان و دلکشا وفرحت انگیز وعجب ولطیف آمده ٭ چال بفتح اول بالف کشیده وسکون
لام بمعنی کبک دری آمده وبعضی برانند چال مرغیست که بتازی حباری وبترکی توغدری خوانند ولونی
از مرغابی هم باشد وآن دو قسم است بزرگ وکوچک بزرگ آنرا که درجثه بقدر ازاز است مرچال کویند
وکوچک راکه به بزرگی زاغ است چال کویند وبترکی قشقلداق خوانند ومعنی آشیان مرغ هم دیده شده
وکروهی که دیده کس باقمار باهم بندند ومبرند کویند فلانی چال کرد یعنی کرو برد وکوی رانیز کویند که ماندگان
وجولاهکان پای خود را بوقت بافندگی دران آویزند ومعنی کوف ومغاکی نیز آمده که دران توان استاد
یعنی زیاده برد وکزنباشد ومرچیز دمویی راکویند عموما واسپی که موی آن سرخ وسفید درهم آمیخته باشد
خصوصا ونام دهی است از ولایت قزوین که مرماولد راوند است وبزبان علمی اهل هند چهار کروه را چال کویند
ود وکروه رایک فرسنگ پس چالی دو فرسنگ باشد وبزبان متعارف اهل هند بمعنی رفتار است وامر برفتن بمعنی
براه رو ود رهند نام نوعی از ماهی هم هست ٭ چاه بابل بفتح اول بالف کشیده وکسر هاء مهمله وراء
وموحده تحتانی بالف کشیده وکسر وضم موحده تحتانی ولام زده بمعنی آن چاه که هاروت وماروت
دران بند اند ویا ستعاره از چاه زنخ شاهدان هم مراد باشد ٭ چبل بفتح اول بای پارسی ولام زده
بمعنی کسی آمده که خود را بچیزهای ناشایسته آلوده کند وبیوسته تکبی وچرکن باشد چنانکه لباس مزاجان
را دیدن او نشاید تا آورده ٭ چرخ ستکدل بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر خای منقوطه
وسنکدل معلوم بمعنی فلک نامهربان آمده ونیز فلکی راکویند که آفتاب دروست وبمعنی برانند آن فلک را کویند
که ماه دروست ٭ چرغول بفتح اول وسکون رای مهمله وضم غین منقوطه بواو مجهول رسیده ولام زده نام داروی
است که آنرا بتازی لسان الحمل کویند وبفارسی زبان بره خوانند ٭ چشم اغل بفتح اول وسکون شین منقوطه
ومیم وفتح همزه وکسر غین منقوطه ولام زده نگاه کننده آمده ونیز از کوشه چشم نگاه کردن باشد اعم باناز وغمزه
ویا قهر وغضب ودر فرهنگی بروزن دریادل آمده درینصورت فتح میم بالف کشیده خواهد بود ٭ چشم اغول
بفتح اول وسکون شین منقوطه ومیم وفتح همزه وضم غین منقوطه بواو مجهول رسیده ولام زده بمعنی صدر است که نگاه
کردن از کوشه چشم خواه بقهر وغضب خواه بناز وکرشمه باشد ٭ چشم اغیل بفتح اول وسکون شین منقوطه ومیم وفتح
همزه وکسر غین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده ولام زده بمعنی صدر است که نگریستن از کوشه چشم باشد خواه بناز و
کرشمه وخواه بقهر وغضب دوین مرد ولغت هم در فرهنگی میم بالف کشیده بدین آمده ٭ چشم باعال
بفتح اول وسکون شین منقوطه وکسر میم وباعال معلوم چشم منقوطه آمده که مرده مانند باشد ٭ چشم ساغیل
بفتح اول وسکون شین منقوطه وکسر میم وساغیل معلوم در شرح مخزن بمعنی چشم غلطان آمده ٭ چشم زحل
بفتح اول وسکون شین منقوطه وکسر میم وزحل معلوم بمعنی انکشت مرده آمده ٭ چغداول بفتح اول وسکون
غین منقوطه ودال ابجد بالف کشیده وضم واو ولام زده بمعنی کروهی وجماعتی آمده که در پس لشکر باشند
ونیز جماعتی راکویند که از پس لشکر براه روند ورانند لشکر باشند ودر فرهنگی زلند لشکر هم بدین آمده
وبمعنی اول بجای غین منقوطه قاف هم بدین آمده ٭ چغدل بفتح اول وسکون غین منقوطه وضم دال ابجد و
لام زده بمعنی صدر است وآن جمعی باشد که براه روند ولشکر را برانند ٭ چغدول بفتح اول وسکون غین منقوطه
وضم دال ابجد بواو رسیده ولام زده بمعنی چغدل است وآن کروهی وجماعتی باشند که از پس لشکر براه روند و
رانند لشکر باشند ٭ چغل بضم اول وفتح غین منقوطه ولام زده نام ملاحی است که آنرا حوش کویند وآنرا در روزهای

جنك پوشند وبضمتین شخصی باشد که انچه از مردم شنود یا بیند واز عسس ودا روغه وحاکم یا جای دیگر نقل
کند بسبب آنکه نقصان بازار مردمان ورنجش میان ایشان بهم رسد واین قسم شخصی را سخن چین هم کویند و
بتازی نمام خوانند وبفتحتین ظرفی باشد لوله دار که آنرا از چرم دباغت کرده دوزند وبتازی مطهره خوانند ومعنی
چین وشکنج هم آمده * چکال بفتح اول وکاف بالف کشیده ولام زده بمعنی میانهٔ تارك آمده وآنرا در تازی فرق کویند * چکال
بفتح اول وکاف پارسی بالف کشیده ولام زده بمعنی سر چیز کران وسنکین وکثیف وزد رهم نشسته باشد
* چکل بکسر اول وکاف پارسی ولام زده نام شهری است از ترکان زمین منسوب بخوبرویان ومردمان انجا در تیراندازی
عدیل ونظیر ندارند ومعنی کل لای ولجن نیز آمده وبفتح لام وجیم وسکون نون کل تیره ولای سیاه که در ته حوضها
وکویها وجویها آب میباشد * چل بکسر اول وسکون لام مخفف چهل است که بتازی اربعین کویند وبمعنی مردم
کول واحمق ونادان وکم عقل نیز آمده واسپی را نیز نامند که دست راست وپای چپ او سفید باشد وبضم اول
بمعنی آلت تناسل آمده وبفتح اول امر برفتن آمده که یعنی برو وبهندی نیز همین معنی دارد وبندی را نیز کویند
که از چوب وکل وخاك وعلف وسنك وامثال آن در پیش رودخانه وجوی به بندند * چنار بفتح اول ونون بالف کشیده
ولام زده بمعنی چنار آمده وآن درختی باشد عظیم وبو مرد او وبرك او را تشبیه به پنجهٔ دست مردم کرده اند
وبعد از صد سال خود بخود آتش از ان برخیزد * چنپل بضم اول ونون وضم بای پارسی ولام زده بمعنی کدا
وکدائی کننده آمده * چندال بفتح اول وسکون نون ودال ابجد بالف کشیده ولام زده شخصی را کویند که پلیدیها
وچرکها استنجا پاك کند واو را بتازی کناس ودرهندوستان حلال خور کویند * چنداول بفتح اول وسکون نون
ودال ابجد بالف کشیده وبضم واو وسکون لام بمعنی لشکری آمده که درعقب لشکر باشد وجماعتی را کویند که از
پس لشکر براه روند ورود آیند وبعضی برانند که این لفظ ترکی است * چندل بفتح اول وسکون نون وفتح دال
ابجد ولام چوبی است خوشبو بغیر از صندل وآن چوب در ولایتی میشود که آن ولایت را زره میکویند وبکسر زای
هوز ورای قرشت ودر فرهنکی بدین آمده که صندل را کویند * چندبیل بفتح اول وسکون دال ابجد وکسر
موحده وتحتانی بمثناة تحتانی رسیده ولام زده حیوانی است که موی او مانند کربه دشتی است * چنکال بفتح اول وسکون نون
وکاف پارسی بالف کشیده ولام زده بمعنی هدف ونشانه آمده وباین معنی در فرهنکی بجای حرف اول حای منقوطه
هم دیده شده وکسی که میان باریك داشته باشد کویند ونان کرمی را نیز نامند که با شیرینی وروغن ویکدیکر
مالیده باشند وآن را چنکالی نیز کویند وپنجهٔ مردم وجانوران دیکر معروف است * چنکل بفتح اول وسکون نون وضم
کاف پارسی ولام زده بمعنی چنکال است که پنجهٔ مردم وحیوانات دیکر باشد از پرنده وغیره * چنودپل بضم اول ونون
بواو رسیده وسکون دال ابجد وضم بای پارسی ولام زده بمعنی پل صراط آمده * چوکان ستنبل بفتح اول
وسکون واو وکاف پارسی بالف کشیده وکسر نون وضم سین مهمله وسکون نون وضم موحده تحتانی
ولام زده کنایه از زلف معشوقان آمده * چهارحمال بفتح اول وهای هوز بالف کشیده وکسر رای مهمله
وفتح حای حطی وتشدید میم بالف کشیده ولام زده بمعنی چهار بسیط آمده که عناصر اربعه باشد * چهارعیال
بفتح اول وهای هوز بالف کشیده وسکون رای مهمله وفتح عین سعفص ومثناة تحتانی بالف کشیده ولام زده بمعنی
هدر است که عناصر اربعه باشد وآنرا چهار آخشیجان هم کویند * چهدل بکسر اول وهای هوز زده ودل
با کسر دال ابجد معلوم یعنی چه قدرت وچه دلیری * چیپال بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وبای پارسی بالف
کشیده ولام زده نام پادشاه لاهور است * چلیل بفتح اول وسکون لام وفتح مثناة تحتانی وسکون لام ثانی است

چشمهٔ ششم هم بحر دوم از قلزم دوم من کتاب هفت قلزم در بیان جیم پارسی با میم

• چار تکبیر زدم بفتح اول بالف کشیده وسکون رای مهمله وتکبیر زدم معلوم یعنی ترک تام کردم واین عبارت از نماز جنازه کنایه است که بر مرده میکنند یعنی چهار امرده انگاشتم • چام چام مرد وجیم پارسی بالف کشیده و مرد ومیم زده یعنی راههای پر پیچ وتاب ودرهٔ کوه آمده است • چراغ چرخ چهارم بکسر اول ورای مهمله بالف کشیده وکسر غین منقوطه وچرخ چهارم معلوم کنایه از آفتاب وعیسی علیه السلام آمده • چرخ اگر عنان لگام بفتح اول وسکون رای مهمله وخای منقوطه اگر عنان لگام معلوم یعنی چرخ اگر سرکشی کند • چرخ چارم بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر خای منقوطه وچارم معلوم یعنی فلک خورشید آمده • چراغ چشم بکسر اول ورای مهمله بالف کشیده وکسر غین منقوطه وچشم معلوم کنایه از فرزند آمده • چرام بفتح اول ورای مهمله بالف کشیده وضم زده یعنی علف زار وچراگاه حیوانات آمده • چرخ نهم بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر خای منقوطه ونهم معلوم یعنی عرش مجید آمده ونام مقامی است در ایران • چرم بفتح اول ورای مهمله ومیم زده نام مقامی است از ایران زمین وبفتح اول وسکون رای مهمله معروف است که پوست انسان وحیوانات باشد از قسم فیل وشتر وکرگ واسپ وامثال آن • چشام بفتح اول وشین منقوطه بالف کشیده ومیم زده یعنی دانه آمده که سیاه ولغزنده باشد وآن را در دارو های چشم بکار برند • چشغام بفتح اول وسکون شین منقوطه وغای منقوطه بالف کشیده ومیم زده یعنی چشام آمده وآن دانهٔ باشد سیاه رنگ ولغزنده که آنرا در دارو های چشم بکار برند • چشم بفتح اول وسکون شین منقوطه ومیم معروف است که بتازی عین گویند وبمعنی امید وچشم زخم هم آمده • ودانهٔ باشد سیاه ولغزنده که آن را در دارو های چشم بکار برند چون بپزند وعشک ساز ند بعد از آن صلایه کرده بر هر جراحت که باشند نیک شود خصوصا بر جراحت آلت تناسل وجراحتی که ماد رزاد باشد وباین معنی در فرهنگی بفتح اول وضم ثانی نیز بدل بدان آمده • چشم بنام بفتح اول وسکون شین منقوطه ومیم وفتح موحده تحتانی ونون بالف کشیده ومیم زده یعنی تعویذی آمده که برای دفع چشم زخم نویسند • چشم زخم بفتح اول وشین منقوطه ومیم زده وزخم معلوم یعنی زخم چشم آمده که آسیب نظر باشد • چشم وزهم بفتح اول وشین منقوطه ومیم زده وزهم بافتح واو وسکون های مدور • ومیم معلوم بمعنی دعا وتعویذی آمده که بجهت چشم زخم نویسند وبمعنی چشم زخم هم آمده • چشمه کرم بفتح اول وشین منقوطه ساکن وفتح میم وکسر همزه مبدله وکرم بافتح کاف پارسی معلوم یعنی آفتاب عالمتاب آمده • چم بکسر اول وسکون میم بمعنی جل وزغ آمده وآن چیزی باشد سبز مانند ابریشم که در روی آبهای استاده بهم رسد وبهندی آنرا کائی گویند وبضم اول بمعنی نقل انگوری آمده که شیرینی آلرا گرفته باشند وبمعنی سرمای سخت نیز دیده شده وبمعنی حیوان هم آمده که مطلق جانداران است وبمعنی تفاخر کردن ولاف زدن هم آمده ودانهٔ باشد سیاه وشفاف ولغزنده که در دارو های چشم بکار برند وبفتح اول بمعنی جامهٔ تابستانی آمده وطبق بهی را نیز گویند که آن را از نی بوریا بافند وغله را بدان انبار کنند وپاک سازند وبمعنی سینه هم دیده شده که عرب صدر گویند ونام محله ایست در شهر یزد وآب گردان بزرک چوبین را نیز گفته اند وکوچک آن را چمچه خوانند وچم وچمیده وراههای پر پیچ وخم نیز آمده ونیز مردم مرشد اجهان ودار المرز چشم را چم گویند که بتازی عین خوانند وبمعنی خوردن وآشامیدن هم از نظر گذشته وبمعنی حرم وگناه هم دیده شده وبمعنی تیز آمده که روح لفظ است چه لفظ

را بمنزلهٔ جسم ومعنی را روح آن گفته اند چنانکه اگر گویند این سخن جسم ندارد مراد آن باشد که معنی ندارد ومعنی ساخته وآراسته نیز آمده و اندوخته وفراهم آورده رانیز گویند وامر بچیدن هم آمده یعنی گرد برآی ودوره وزن ورفتاری رانیز گویند که خم وپیچی داشته باشد ومعنی خرام ورفتار بناز هم باشد وامر بخرامیدن هم هست یعنی بخرام * چماچم بفتح اول وضم بالف کشیده وفتح جیم پارسی ومیم زده بمعنی پیشانی آمده که بتازی ناصیه خوانند ودر فرهنگی بجای فتح مرد وجیم پارسی ضم هم دیده شده * چم‌چم بضم مرد وجیم پارسی وسکون مرد ومیم نوعی از پای افزار است که ته آنرا پای‌خرم از پارچهٔ کهنه ولته سازند وگیوه با کسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده وفتح واو وهای ملفوظ زده همانست وبمعنی سم اسب واستر وگاو وخر هم آمده وبفتح مرد وجیم پارسی بمعنی رفتار وخرام آمده ودر فرهنگی باین معنی بجای فتح مرد وجیم پارسی ضم هم بدلیل آمده * چمک مریم بفتح اول وسکون نون وکسر کاف پارسی ومریم معلوم گیاهی باشد مانند پنج انگشت وچون زنی دشوار زاید وانرا در آب کند ارند همین که ان گیاه از هم واشد آن زن را وضع حمل می‌شود * چو گل از پوست بیرون آمدم بضم اول بواو رسیده وضم کاف پارسی وسکون لام از پوست بیرون آمدم معلوم یعنی خندهٔ زنان بیرون آمدم * چو کشتی شدم بضم اول بواو رسیده وکشتی شدم معلوم یعنی شناور شدم * چهار نظام بفتح اول وهای ملفوره بالف کشیده وسکون رای مهمله وفتح نون وظای معجمه ومیم زده کنایه از چهار عنصر آمده است * چهرم بکسر اول وسکون های ملفوره وکسر رای مهمله ومیم زده نام شهری آمده

چشمهٔ مژدهم بعد وبهم ازقلزم دوبهم من کتاب هفت قلزم دربیان جیم پارسی با نون

* چادر اهرامیان بفتح اول بالف کشیده وفتح دال ابجد وسکون رای مهمله وفتح همزه وسکون های حطی ورای مهمله بالف کشیده وکسر میم ومثناة تحتانی بالف کشیده ونون زده بمعنی برف آمده * چار بالش ارکان بفتح اول بالف کشیده وسکون رای مهمله وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وکسر لام وسکون شین منقوطه وارکان معلوم بمعنی طبایع اربعه آمده * چار پهلو شدن بفتح اول بالف کشیده وسکون رای مهمله وفتح بای پارسی وسکون های ملفوره وضم لام بواو رسیده وشدن معلوم بمعنی سخت سیر شدن وستان خفتن که از پشت خوابانیدن باشد آمده * چار تکبیر زدن بفتح اول بالف کشیده وسکون رای مهمله وتکبیر زدن معلوم کنایه از ترک کلی کردن آمده وکنایه از نماز جنازه هم هست که بعد از ان میت را وداع کنند * چاش دادن بفتح اول بالف کشیده وسکون شین منقوطه ودادن معلوم بمعنی طعام چاشت آمده که میل کنند وچاشت یکپاس از روز بر آمدن را گویند * چاش دان بفتح اول بالف کشیده وسکون شین قرشت ودال ابجد بالف کشیده ونون زده بمعنی ظرفی آمده که نان خوردنی چاشت در ان میان کنند ازانکه چاشت بمعنی خوردنی وطعام هم آمده ومخفف چاشت دادن هم میتواند بشد * چاشکدان بفتح اول بالف کشیده وفتح شین منقوطه وسکون کاف ودال ابجد بالف کشیده ونون زده بمعنی نان دان دیده شده وآن ظرفی باشد که نان وطعام در آن کنند وصندوقچهٔ زنان را نیز گفته اند * چا کالیدن بفتح اول بالف کشیده وکاف بالف کشیده وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی چکالیدن آمده * چامیدن بفتح اول بالف کشیده وکسر میم بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی شاشیدن آمده * چامین بفتح اول بالف کشیده وکسر میم بمثناة تحتانی رسیده ونون زده بمعنی شاش وبول آمده ومعنی غایط نیز دیده شده * چاویدن بفتح اول بالف کشیده وکسر واو بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی فریاد کردن گنجشک آمده

٭ چشم عبروشان بفتح اول وشین منقوطه وکسر میم وضم خای منقوطه ورای مهمله بواو مجهول رسیده وسین معلص
بالف کشیده ونون زده کنایه از شراب انگوری آمده ٭ چشم داشتن بفتح اول وشین منقوطه ومیم زده وداشتن
معلوم بمعنی امید کردن وانتظار نمودن آمده ٭ چشم را آب دادن بفتح اول وشین منقوطه ومیم زده ورای مهمله
بالف کشیده وآب دادن معلوم کنایه از تماشا کردن آمده ٭ چشم رسیدن بفتح اول وشین منقوطه ومیم زده
ورسیدن معلوم کنایه از چشم زخم رسیدن آمده وطمع حرکت آمدن نیز هست ٭ چشم زدن بفتح اول وشین
منقوطه ومیم زده وزدن معلوم بمعنی زمان اندک آمده که بتازی طرفة العین گویند ومعنی اشاره کردن وایما نمودن
هم هست ومعنی ترسیدن وواهمه نیز دیده شده ومعنی شرم وحیا نیز از نظر گذشته ٭ چشم سوزان بفتح اول وشین
قرشت وکسر میم وضم سین مهمله بواو مجهول رسیده وفتح زای هوز ونون زده کنایه از غایت تنک چشمی آمده
زیرا چه چشم سوزن بغایت تنک می باشد ٭ چشم سیاه کردن بفتح اول وشین منقوطه ومیم زده وسیاه کردن معلوم
کنایه از طمع داشتن بچیزی آمده ٭ چشم سیل زن بفتح اول وسکون شین منقوطه وکسر میم وسیل زن معلوم بمعنی
چشم گریان آمده ٭ چشم سیل روان بفتح اول وسکون شین منقوطه وکسر میم وسیل روان معلوم بمعنی صفت راست
که چشم گریان باشد ٭ چشم شدن بفتح اول وشین منقوطه ومیم زده وشدن معلوم کنایه از منکشف گردیدن
وظاهر گشتن وروشن شدن آمده ٭ چشم عزیزان چشم بکسر میم معلوم وفتح عین معلص وکسر زای هوز بمثناة تحتانی
رسیده وزای هوز بالف کشیده ونون زده بمعنی چشم کریمان وچشم مومنان آمده ٭ چشم کردن بفتح اول وشین
منقوطه ومیم زده وکردن معلوم کنایه از چشم زخم رسانیدن آمده ٭ چشم گرم کردن بفتح اول وشین منقوطه
ومیم زده وفتح کاف پارسی ورای مهمله ومیم زده وکردن معلوم کنایه از اندک خواب کردن آمده ٭ چشمهٔ آتش نشان
بفتح اول وسکون شین منقوطه وفتح میم وکسر همزهٔ مبدله وآتش نشان معلوم بمعنی آفتاب عالمتاب آمده
٭ چشمهٔ ماهی چمن بفتح اول وسکون شین منقوطه وفتح میم وکسر همزهٔ مبدله وماهی چمن معلوم چشمهٔ ایست
نزدیک ماچلا تا روم گویند مردی حیات نزدیک بآن چشمه رسید بیفتد وبمیرد ودر فرهنگی بجای میم موحدهٔ تحتانی
هم بدیدن آمده ٭ چشمه باهی شدن بفتح اول وسکون شین منقوطه وفتح میم وهای ملفوظه زده وماهی شدن
معلوم کنایه از رفتن آفتاب است ببرج ماهی که حوت باشد ٭ چشمهٔ بد بیرشناسندگان بفتح اول وسکون شین
منقوطه وفتح میم وکسر همزهٔ مبدله وبفتح مثناة فوقانی وسکون دال وکسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی رسیده ورای
مهمله زده وشناسندگان معلوم بمعنی منبع عقل عقلا وحکما آمده ٭ چشمهٔ خون چشمه بکسر همزهٔ مبدله معلوم وضم
خای منقوطه بواو رسیده ونون زده کنایه از دل آمده وآن شکل صنوبری در پهلوی چپ آدمی است وبتازی قلب
خوانند ٭ چشمه در ماهی روان چشمه معلوم وفتح دال ابجد وسکون رای مهمله ومیم بالف کشیده وکسر های
ملفوظه بمثناة تحتانی رسیده وفتح رای مهمله وواو بالف کشیده ونون زده کنایه از آفتاب آمده که در برج ماهی
یعنی حوت آمده ٭ چشمهٔ سوزن بفتح اول وسکون شین منقوطه وفتح میم وکسر همزهٔ مبدله وضم سین مهمله بواو
مجهول رسیده وفتح زای هوز ونون زده کنایه از نهایت تنک چشمی وغایت تنگی آمده ٭ چشمهٔ تیره گون بفتح
اول وسکون شین منقوطه وفتح میم وکسر همزهٔ مبدله وکسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده وفتح رای مهمله وهای
ملفوظه زده وضم کاف پارسی بواو رسیده ونون زده کنایه از شب آمده که بتازی لیل خوانند ٭ چغان بفتح اول
وغین منقوطه بالف کشیده ونون زده بمعنی مطلق کوشنده وسعی کننده آمده اعم از انسان وحیوانات دیگر وشخصی را
نیز نامند که در کارها سعی وکوشش تمام نماید ونام نغمه وپرده ایست از موسیقی وچوبی را نیز نامند که میان

آرایش کانته چند جا جا بران نصب کنند و اصول دانان بدان اصول لکامد ارند و نام موضعی است و در فرهنگی بدین آمده که نام شهری است * چغانیان بفتح اول و غین منقوطه بالف کشیده و کسر نون و مثناة تحتانی بالف کشیده و نون زده نام محله ایست در سمرقند * چغریدن بفتح اول و سکون غین منقوطه و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی ترسیدن و التفات کردن آمده و در فرهنگی بجای رای مهمله زای هوز هم بدین آمده * چغزیدن بفتح اول و سکون غین منقوطه و کسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی صدرا ست که ترسیدن و التفات کردن باشد و معنی ناله و زاری کردن هم آمده * چغمونستن بفتح اول و سکون غین منقوطه و ضم میم بواو رسیده و کسر نون و سکون سین مهمله و فتح مثناة فوقانی و نون زده بلغت ژند و پاژند بمعنی ایستادن آمده که بتازی قیام گویند * چغیدن بفتح اول و کسر غین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی دم زدن و سعی نمودن و کوشش کردن و این مصدر چغید است * چفسیدن بفتح اول و سکون فا و سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی چسپیدن آمده و آن اتصال یافتن چیزی بچیزها و یا جسمی بجسمی دیگر که انفصال آن مشکل بود و چیزی را محکم بدست گرفتن و معنی میل کردن هم از نظر گذشته * چکان بفتح اول و کاف بالف کشیده و نون زده بمعنی چکاننده آمده و امر از چکانیدن و بکسر اول بمعنی کدام کان است * چکسیدن بفتح اول و سکون کاف و کسر سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی شرمندگی کشیدن و خجل شدن آمده * چکن بکسر اول و فتح کاف و نون زده نوعی جامه کشیده و زرکش دوزی باشد و جامه و قبای را که چنین دوخته باشند چکن دوزی گویند و در فرهنگی بکسرتین و در دیگری بفتح اول و کسر ثانی نیز بدین آمده * چکین بکسر اول و کاف بمثناة تحتانی رسیده و نون زده بمعنی کشیده و نام ولایتی آمده * چکیدخون بفتح اول و کسر کاف بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و های ملفوظ و ضم خای منقوطه بواو رسیده و نون زده کنایه از می انگوری لعلی باشد * چکن بکسر اول و فتح کاف پارسی و نون زده بمعنی چکن آمده که جامه کشیده و زرکش دوزی و بخیه دوزی باشد و در فرهنگی بکسرتین هم دیده شده و در دیگری بفتح اول و کسر ثانی هم از نظر گذشته * چمان بفتح اول و میم بالف کشیده و نون زده بمعنی پیالهٔ شراب آمده و راه رفتن بناز و خرامیدن بزیبائی را گویند یعنی در وقت راه رفتن بهر طرف از رعونت میل کند * چمانیدن بفتح اول و میم بالف کشیده و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی خرامانیدن و خرامیدن متعدی و لازم هر دو آمده * چمن بفتح اول و میم و نون زده بمعنی اسپ خوش راه و نرم رفتار آمده و نشست گاهی را نامند که گرد برگرد آن درختان سایه گستر باشند و راهی را نیز گویند که زیر درختان باز رسته و شاخهای ایشان بهم پیوسته بود و زمین وصحن باغ را نیز گویند و در شرح مخزن بدین آمده باغ مجموع بستان و باغ و گلزار هم آمده و زمین خورم و سبز را نیز گویند و بلندیهای اطراف زمینی که در میان آن چیزی کاشته باشند نیز نامند و آنرا پلوان هم گویند * چمیدن بفتح اول و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی خرامیدن و بناز رفتن آمده و معنی پیچ و خم خوردن و برگشتن و میل کردن هم آمده * چمین بفتح اول و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده و نون زده بمعنی شاش و بول آمده و این مخفف چامین است * چناچن بفتح اول و نون بالف کشیده و فتح جیم پارسی و نون زده بمعنی آواز و صدای تیر آمده که پی در پی اندازند * چنان بفتح اول و نون بالف کشیده و نون زده نام موضعی است و معنی کوشیدن هم دیده شده و بضم اول مخفف چون آنست * چنانهن بفتح اول و نون بالف کشیده و سکون نون و فتح های ملفوظه و نون زده این کلمه تحسین است بمعنی آفرین و بارک الله که همه نیکی ها در ضمن آن هست یعنی وصف نتوان کرد از غایت نیکوئی و در فرهنگی باین معنی نون

ثانی محذوف دیده شده که چنامن باشد ٭ چنامن بفتح اول ونون بالف کشیده وفتح میم ملفوظ و نون زده
مخفف چنانکه باشد وآن کلمه ایست که بمعنی تحسین وآفرین وبارک الله آمده که همه لیکی مادر ضمن آن هست
٭ چنبیدن بفتح اول وسکون نون وکسر موحده تحتانی بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی کرفتن
وجستن وخیز کردن آمده ٭ چندان بفتح اول وسکون نون وذال ابجد بالف کشیده ونون زده معلوم است مجهول
غیر معین وگاهی بجای لفظ آنقدر وتا آن زمان وچنان هم مستعمل شده ومعنی چوب صندل هم دیده شده ونام
شهری است بزرگ از شهرهای چین ٭ چن بضم اول وسکون نون مختصر چون است ودر فرهنگی بدین آمده
که مختصر چنان هم آمده ٭ چندن بفتح اول وسکون نون وفتح دال ابجد ونون زده چوبی است خوشبو که بتازیش
صندل نامند ودر فرهنگی بدین آمده که چوبی است خوشبو ورای صندل که در زره که نام ولایتی است
انبار می شود ٭ چنگ در نای نهادن بفتح اول ونون وکاف پارسی زده ودر نای نهادن معلوم بمعنی دست در گلو نهادن
آمده وآن کنایه از خوردن چیز پست وکال مسکی است ٭ چوبک اشتان بضم اول بواو مجهول رسیده
وفتح بای ابجد وکسر کاف وضم همزه وسکون شین منقوطه ونون بالف کشیده ونون ثانی زده چوبی است
که از آن گلیم وپارچه شو یندد ٭ چوبک زن بضم اول بواو مجهول رسیده وفتح موحده تحتانی وسکون
کاف وفتح زای هوز ونون زده بمعنی مهتر وریش سفید پاسبانان آمده ولوبت زن را نیز گفته اند ٭ چوبکین
بضم اول بواو مجهول رسیده وسکون بای پارسی وکسر کاف بمثناة تحتانی رسیده ونون زده بمعنی
افزاری آمده که بدان پنبه دانه را از پنبه جدا کنند خواه از آهن باشد خواه از چوب ٭ چوبلین بضم اول
بواو مجهول رسیده وسکون بای پارسی وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده ونون زده بمعنی صد راست وآن افزاری
باشد که پنبه دانه را از پنبه جدا کنند ٭ چوبه تاب بضم اول بواو مجهول رسیده وفتح موحده تحتانی وکسر همزه
مبدله ونون بالف کشیده ونون ثانی زده چوبی است که عبا زان بدان نان را ست کنند مثل بیلن گویند
٭ چوپان بضم اول بواو مجهول رسیده وموحده تحتانی بالف کشیده ونون زده بمعنی مطلق شبان آمده خواه رمه
گوسپندان باشد وخواه گله گاوان وخواه خیل اسپان ٭ چوبین بضم اول بواو مجهول رسیده وکسر بای پارسی
بمثناة تحتانی رسیده ونون زده پدید ایست حجرالی شبیه بمرغ خانگی که اورا کار والله اعلم ولقب بهرام چوبین
هم هست ونیز راوپاکی باشد سرخ رنگ که بر سر بندند ٭ چوخوشه صد زبان بضم اول بواو مخفی رسیده وضم خای
منقوطه بواو مجهول رسیده وفتح شین قرشت بهای ملفوظ زده وصد زبان معلوم کنایه از بسیار سخت گو آمده ٭ چوخیوان
بضم اول بواو مخفی رسیده وضم خای منقوطه بواو رسیده وسکون نون وحیوان معلوم کنایه از روشن منور روشن
وشهد وامثال آن آمده ٭ چوخوزران بضم اول بواو مخفی رسیده وضم خای منقوطه بواو رسیده ونون زده
وفتح رای مهمله وزای هوز بالف کشیده ونون زده کنایه از می انگوری آمده ٭ چوخیدن بضم اول بواو مجهول
رسیده وکسر خای منقوطه بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی لغزیدن وافتادن آمده
خواه انسان باشد خواه حیوانات دیگر ودر فرهنگی معنی کوشیدن وستیزه کردن هم از نظر گذشته ٭ چوسن
بفتح اول وسکون واو وفتح سین سعفص ونون زده بمعنی جوشن آمده وآن معروف است ٭ چوسیدن بفتح
اول وسکون واو وکسر سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی چسپیدن آمده وآن
اتصال یافتن چیزی بچیزی ویا جسمی بجسمی که انفصال آن مشکل بود ٭ چوشیدن بضم اول بواو مجهول
رسیده وکسر شین منقوطه وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی مکیدن آمده واین مخفف چوشیدن است ٭ چوشیدن

بضم اول بواو مجهول رسیده وکسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی چکیدن آمده
* چوگان بفتح اول وسکون واو وکاف پارسی بالف کشیده ونون زده آن چوب سر کشته که بدان گوی را زنند که
بتازیش صولجان کویند ودر چوب سرکج را کویند عموما وچوب سرکجی که بدان دهل ونقاره نوازند خصوصا وچوبی باشد
بلند وسرکج که گوی فولادی از ان آویخته باشند وآنرا کوکبه خوانند وآن در زمانه چترا زلوازم پادشاهی است
* چون بضم اول بواو مختفی رسیده ونون زده بمعنی چگونه آمده وبمعنی وقت وزمان هم دیده شده
وبرای شرط هم آمده که مرادف اگر باشد وبمعنی چنان هم هست که ترجمهٔ اذا باشد وبمعنی شبه ومانند هم مستعمل شده
* چونان بضم اول بواو رسیده ونون بالف کشیده ونون ثانی زده بمعنی چنان وهمچنان وهمچو آن آمده * چواین
بضم اول بواو رسیده وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده ونون زده بمعنی چنین آمده که چون این باشد * چویگان
بضم اول بواو مجهول رسیده وفتح مثناة تحتانی وکاف پارسی بالف کشیده ونون زده بمعنی چوگان آمده * چهار آخرسنگین
بفتح اول وهای ملفوظه بالف کشیده وسکون رای مهمله وآخر سنگین معلوم کنایه از چهار حد جهان وچهار عنصر آمده
که آتش وباد وآب وخاک باشد * چهار ارکان بفتح اول وهای ملفوظه بالف کشیده وسکون رای مهمله وارکان
معلوم بمعنی چهار حد عالم آمده که مشرق ومغرب وجنوب وشمال باشد ونوعی از خیمه است که آنرا در عراق شروانی
ودر هندوستان راوتی کویند وچارطاق هم خوانند وکنایه از چهار عنصر باشد که خاک وآب وباد وآتش باشد
* چهار اقران بفتح اول وهای ملفوظه بالف کشیده وسکون رای مهمله وفتح همزه وسکون قاف ورای مهمله بالف کشیده
ونون زده بمعنی چهار ارکان که خیمهٔ شروانی که در هندوستان راوتی کویند وچهار حد جهان که مشرق ومغرب وجنوب
وشمال باشد وکنایه از چهار یار رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آمده * چهار آیین بفتح اول وهای ملفوظه بالف کشیده
وسکون رای مهمله وهمزه بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی بیای حطی رسیده ونون زده بمعنی خیمهٔ چهار گوشه آمده
که چارطاق شروانی وراوتی باشد وکنایه از چهار مذهب نیز آمده * چهار بالش ارکان بفتح اول وهای ملفوظه
بالف کشیده وسکون رای مهمله وبالش ارکان معلوم کنایه از خیمه چهار گوشه آمده که چهار طاق شروانی وراوتی
باشد * چهار دیوار جهان بفتح اول وهای ملفوظه بالف کشیده وسکون رای مهمله وکسر دال ابجد بمثناة تحتانی
رسیده وواو بالف کشیده وکسر رای مهمله وجهان معلوم کنایه از چهار طرف عالم که مشرق ومغرب وجنوب وشمال
باشد آمده وکنایه از عناصر اربعه که آتش وباد وآب وخاک باشد هم هست * چهار زبان بفتح اول وهای ملفوظه
بالف کشیده وسکون رای مهمله وزبان بفتح زای هوز معلوم کنایه از شخصی آمده که بر یک سخن ثابت نبود وهر لحظه
سخنی کوید * چهار کلخن بفتح اول وهای ملفوظه بالف کشیده وسکون رای مهمله وضم کاف پارسی وسکون لام وفتح
خای منقوطه ونون زده کنایه از چهار حد جهان وچهار عنصر که مغرب ومشرق وجنوب وشمال وآتش وباد
وخاک باشد آمده * چهار طاق افکن بفتح اول وهای ملفوظه بالف کشیده وسکون رای مهمله وطاق افکن معلوم
بمعنی فراش آمده * چهره چوتاج خسروان بکسر اول وسکون های ملفوظه وفتح رای مهمله وهای ملفوظه ثانی زده
وچوتاج خسروان بضم جیم پارسی وکسر جیم تازی معلوم در اصطلاح بمعنی چهرهٔ زرد آمده است * چهیدن بفتح
اول وکسر های ملفوظه بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی چکیدن آمده * چهره شدن بکسر
اول وسکون های ملفوظه وفتح رای مهمله وهای ملفوظه زده وشدن معلوم کنایه از برخاستن ومنازعت باشد
* چیدن بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی یکانه دانه از منقار کرفتن مرغان آمده * چیستان
بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی بالف کشیده ونون زده بمعنی پرسیدنی باشد وآنرا

لنزهم گویند و بتازی الغلوطه و در هندی بهیلی نامند و با جیم تازی هم بدل یدن آمده لیکن اصح از جیم پارسی است ٭ چیلان بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و لام بالف کشیده و نون زده بمعنی آلات راد وانی که از آهن سازند واز زنجیر و حلقه های کوچک باشد چو یراق زین و لجام اسپ و رکاب و امثال آن و بمعنی عناب هم آمده و آن میوه ایست معروف شبیه بسنجد ٭ چین بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون نون بمعنی شکن و شکنج هر چیز آمده و نیز خطوط پیشانی را گویند که هنگام ترش روئی و غضب پدید آید و شهریست معروف کافران را که معرب آن صین است ٭ چین بر ابرو فکندن بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون نون و ابرو فکندن معلوم بمعنی خشمناک شدن و روی درهم نمودن آمده و کنایه از پیر شدن هم هست ٭ چینه دان بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح نون و های مدوره زده و دال ابجد بالف کشیده و نون زده بمعنی حوصلهٔ مرغان آمده

چشمهٔ نوزدهم بحر دویم قلزم دویم من کتاب هفت قلزم در بیان جیم پارسی با واو معروف و مجهول

٭ چاتو بفتح اول بالف کشیده و ضم مثناة فوقانی بواو رسیده بمعنی ریسمانی آمده که دزدان را از حلق آویزند ٭ چارسو بفتح اول بالف کشیده و سکون رای مهمله و ضم سین سعفص بواو رسیده بمعنی بازاری آمده که از هر چهار طرف آن بازار باشد و در هندوستان آنرا چوک گویند و در فرهنگی بدل یدن آمده مکان مهر مس که چهار بازار به چار طرف آن مکان باشد و آنجا محل قصاص و اجرای احکام سلطان باشد و هر چیز را گویند که چهار پهلو داشته باشد و کنایه از انتظار کشیدن هم هست ٭ چارو بفتح اول بالف کشیده و ضم رای مهمله بواو رسیده آمده رسیده با چیزهای آمیخته است که بر آب انهار حوض و امثال آن باشد ٭ چاکمو بفتح اول بالف کشیده و سکون کاف و ضم سین مهمله بواو رسیده دانهٔ باشد سیاه و بغزلند بعد از علس آنراد ردا روی چشم بکار برند و در مؤید الفضلا بجای کاف تازی کاف پارسی نوشته ٭ چاکشو بفتح اول بالف کشیده و سکون کاف و ضم شین قرشت بواو رسیده بمعنی چاکمو آمده و آن دانهٔ باشد سیاه و لغزنده بعد از علس و آنرا در دارو ای چشم بکار برند و در فرهنگی بجای جیم پارسی خای منقوطه هم دیده شده ٭ چالو بفتح اول بالف کشیده و ضم لام بواو رسیده بمعنی کوی آمده که زیاده بر دو سه گز عمق نداشته باشد ٭ چناو بفتح اول بالف کشیده و سکون واو نام کاغذ پاره ایست مربع و طولانی که یکی از پادشاهان چنگیزی نام خود را بر آن نقش کرده رواج کرد الیلد چون مردم آذربایجان و اهل تبریز قبول نکردند و عزالدین مظفر که باعث و بانی چاو بود بقتل آمد رسم چاو برطرف شد و این لغت ختائی است و در فرهنگی بجای جیم پارسی جیم تازی هم بدل یدن آمده ٭ چاو چاو مرد و جیم پارسی بالف کشیده و هر دو واو زده بمعنی شور و شوغا و صدای بانگ کنجشک آمده و وقتیکه کسی دست بر آشیان او کند که بچه او را بردارد و یا جانوری قصد گرفتن او نماید ٭ چاه جو بفتح اول بالف کشیده و سکون های مدوره و ضم جیم بواو مجهول رسیده بمعنی خارهای آهنی سر کژ آمده که دلو ان دلو افتاده از چاه بر کشند ٭ چامه گو بفتح بالف کشیده و فتح میم و های مدوره زده و ضم کاف پارسی بواو مجهول رسیده بمعنی مطرب و غزلخوان آمده ٭ چتو بفتح اول و ضم مثناة فوقانی بواو رسیده بمعنی پرده آمده که بر روی چیزها پوشند ٭ چرب گو بفتح اول و سکون رای مهمله و موحدهٔ تحتانی و ضم کاف پارسی بواو مجهول رسیده بمعنی کسی آمده که بسخنان خوش دل مردم را بجانب خود راغب گرداند و مردم را از خود کند و کنایه از چاپلوس و فریب دهنده هم هست ٭ چربو بفتح اول و سکون رای مهمله و ضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده بمعنی چربی آمده که پیه چراغ است ٭ چرب پهلو بفتح اول و سکون رای مهمله و موحدهٔ تحتانی و پهلو معلوم بمعنی فربه آمده ٭ چرخ آبی رو بفتح اول و سکون رای

مهمله و کسر های منقوطه و کسر مثناة فوقانی و های ملفوظه بمثناة تحتانی رسیده و فتح رای مهمله و سکون واو بمعنی چرخ تنهار و ریسمان که کرد آمده * چشم کار بفتح اول و سکون شین منقوطه و کسر میم و کاف با کاف پارسی معلوم بمعنی نام گل کاو چشم آمده که عرب آنرا عین البقر گویند * چشم آرو بفتح اول و سکون شین منقوطه و میم و همزه بالف کشیده و ضم رای مهمله بواو رسیده یعنی آنچه برای دفع چشم زخم در باغ و کشت و بر بام بر پا کنند و میم بالف کشیده که وزن شفتالو باشد نیز آمده * چغو بضم اول و غین منقوطه بواو رسیده نوعی از چند است و آن مرغی است نحس و نا مبارک و بنحوست مشهور و مخفف چغوک هم هست که گنجشک باشد و آنرا مرغ شالکی هم گویند * چکاو بفتح اول و کاف بالف کشیده و واو زده بمعنی نوعی از مرغابی آمده که آنرا سرخاب گویند و نیز پرنده ایست الکی از گنجشک بزرگتر خوش آواز می شود واو را بتازی ابو الملیح و قبره خوانند و نام لغمه ایست از موسیقی که آن را نوا چکاوک هم خوانند و بمعنی چغاله نیز آمده و آن چوبی باشد که میان آنرا بشکافند و چند جلاجل بر آن نصب کنند و نیز آوازخوانان بدان اصول نگاهدارند * چلنجو بفتح اول و لام و سکون نون و ضم جیم بواو رسیده بمعنی کسی آمده که لباس و رخوت خود را زود ملوث و چرکین کرداند * چکند و بفتح اول و سکون نون و کاف پارسی و ضم دال ابجد بواو رسیده نام شهری است در ملک چین * چنو بضم اول و نون بواو مجهول رسیده مخفف چون او است واو و الف بقاعدهٔ مضمون در رشده * چو بضم اول بواو رسیده بمعنی تشبیه آمده که مانند باشد و بمعنی هنگام و شرط و طلب و حیثیت نیز باشد و این لفظ مرادف چون است و با واو پارسی مخفف چوب هم آمده و در فرهنگی برعکس این نیز دیده شده یعنی با ثانی معروف مخفف چوب است و با ثانی مجهول معنی ندای صدر است * چیزو بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و زای هوز بواو مجهول رسیده بمعنی خار پشت کلان آمده که خارهای خود را مانند تیر انداز د * چیژو بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و ضم زای پارسی بواو مجهول رسیده بمعنی صدراست که خار پشت کلان تیر انداز

باشد و خارهای خود را مانند تیر انداز د

چشمهٔ بستم بحر دوم قلزم دویم من کتاب هفت قلزم در بیان جیم پارسی با های ملفوظه

* چاچله بفتح اول بالف کشیده و فتح جیم پارسی و لام و های ملفوظه زده بمعنی کفش و پا افزار چرمی آمده
* چارتاره بفتح اول بالف کشیده و سکون رای مهمله و مثناة فوقانی بالف کشیده و فتح رای مهمله و های ملفوظه زده بمعنی چهار تار آمده و آن نام سازی است مانند رباب و نیز طنبور و رباب و هر سازی که بر آن چهار تار بندند نامند و کنایه از عناصر و دنیا هم هست * چارکامه چار معلوم و کاف پارسی بالف کشیده و فتح میم و های ملفوظه زده بمعنی اسپ راهوار و خوش رفتار آمده و با کاف تازی کنایه از گرم کردن هنگامهٔ عشرت است * چارگوشه چار معلوم و ضم کاف پارسی بواو مجهول رسیده و فتح شین منقوطه و های ملفوظه زده بمعنی هر چیز آمده که مربع باشد و کنایه از تخت پادشاهان هم هست که بتازی سریر خوانند و کنایه از تابوت هم آمده که جنازه باشد * چاره بفتح اول بالف کشیده و فتح رای مهمله و های ملفوظه زده بمعنی جدائی و مفارقت آمده و معنی یکبار هم دیده شد و با این معنی بسیار غریب است و مکر و حیله را هم گفته اند و بمعنی علاج و تدبیر معروف است * چاله بفتح اول بالف کشیده و فتح لام و های ملفوظه زده بمعنی گوی آمده که دو سه گز عمق داشته باشد * چامه بفتح اول بالف کشیده و فتح میم و های ملفوظه زده بمعنی شعر آمده عموما و غزل را گویند خصوصا * چانه اول بالف کشیده و فتح نون و های ملفوظه زده کنایه از حرف و سخن آمده و گلولهٔ خمیری را نیز گویند که یک نان از و پخته شود و بمعنی

نك اسفل نيز آمده كه موضع ريش بر آورده باشد و آنرا غبغب ودر تازی ذقن گويند ٭ چلوله بفتح اول وسكون
لام وفتح واو ولام وهای ملفوظ زده بمعنی کجواج وناهموار آمده و گلی باشد صد برگ وبغايت رنگين ٭ چاه بفتح
اول بالف کشيده وسکون های ملفوظ زده معروف ومشهوراست که بتازی بير گويند وگوی زنخدان خوبانرا نيز بطريق
استعاره گفته اند ٭ چاهه بفتح اول بالف کشيده وهای ملفوظ اول مفتوح وثانی زده بمعنی گوی عميق چاه مانند
آمده ٭ چپره بفتح اول وکسر موحدهٔ تحتانی رسيده وفتح رای مهمله وهای ملفوظ زده بمعنی جمع کرده
وساخته شده آمده وجمع وجمعيت سپاه ومردم را نيز گويند ٭ چپرغه بفتح اول وضم جيم پارسی وسکون رای
مهمله وفتح غين منقوطه وهای ملفوظ زده بمعنی گره تازيانه آمده ودر فرهنگی جنسی از تازيانه هم بنظر آمده
٭ چپچله بفتح اول وسکون بای پارسی وفتح جيم پارسی ولام وهای ملفوظ زده بمعنی ريسمانی آمده که در ايام عيد
ونوروز وجشنها از جائی بياويزند وزنان ودختران وکودکان بر آن نشسته در هوا آيند وروند وباين معنی
بجای بای پارسی نون هم از نظر گذشته وگونه پارهٔ نرمی را هم گويند که طفلان بر آن لغزند وآنرا گلخشك
نيز گويند ونيز زمين پرآب وگل باشد که پای مردم وحيوانات ديگر در آن بلغزد ٭ چپه بفتح اول وبای پارسی وهای ملفوظ
زده تختهٔ باشد دسته دار [illegible] بيل که کشتيبانان بدان کشتی رانند وبتشديد ثانی شخصی را گويند که پيوسته کارها
بدست چپ کند ٭ چپله بضم اول وضم جيم پارسی وفتح لام وهای ملفوظ زده بمعنی گوشتی آمده که مانند زبان در ميان فرج
زنان ميباشد وبفتحتين بمعنی چپچله آمده که رفتن برگل ولای لغزنده که درميان آب باشد ونيز گونه پاره
نرمی که طفلان بر آن لغزند وآن را گلخشك نيز نامند ٭ چد بکسر اول وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده مخفف
چيده است که از چيدن باشد ٭ چرابه بفتح اول ورای مهمله بالف کشيده وفتح موحدهٔ تحتانی وهای ملفوظ
زده بمعنی قيماقی آمده که بر روی شير بندد وآن را در هندی ملائی گويند ٭ چراغواره بکسر اول ورای مهمله
بالف کشيده وسکون غين منقوطه وواو بالف کشيده وفتح رای مهمله وهای ملفوظ زده بمعنی قنديلی آمده
که در آن چراغ روشن کنند وبتازی مشکاة خوانند ٭ چراغپايه بکسر اول ورای مهمله بالف کشيده وسکون
غين منقوطه وبای پارسی بالف کشيده وفتح مثناة تحتانی وهای ملفوظ زده بمعنی مردودست برداشتن وراست
شدن اسپ آمده وچيزی را گويند که چراغ بربالای آن گذارند ونيز چيزی که در آن چراغ نهند واز جائی
بجائی برند ٭ چراغبره بکسر اول ورای مهمله بالف کشيده وسکون غين منقوطه وفتح موحدهٔ تحتانی ورای
مهمله وهای ملفوظ زده بمعنی چراغدان آمده که چراغ را بربالای آن گذارند وآنرا بتازی مشکاة خوانند
٭ چراغله بکسر اول ورای مهمله بالف کشيده وسکون غين منقوطه وفتح لام وهای ملفوظ زده بمعنی کرم شب
تاب آمده ٭ چراغداره بکسر اول ورای مهمله بالف کشيده وسکون غين منقوطه ودال ابجد بالف کشيده
وفتح رای مهمله وهای ملفوظ زده بمعنی قنديلی آمده که در آن چراغ روشن کنند تا باد نکشد ونيز از جائی
بجائی برند ٭ چربه بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح موحدهٔ تحتانی وهای ملفوظ زده بمعنی چيزی آمده که بر
شير بندد وآنرا قيماق وچربه نيز گويند ودر هندی ملائی خوانند ونيز کاغذی باشد چرب وتنك که نقاشان
ومصوران بر روی صفحه تصوير وطرح ونقش گذارند وبالقلم موی صورت ونقش آن را بر دارند ٭ چرته
بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح مثناة فوقانی وهای ملفوظ زده بمعنی رنك ولون آمده واين لفظ را با لفظ سياه
ترکيب ميکنند تنها مستعمل نيست وبجای مثناة فوقانی دال ابجد هم بنظر آمده که چرده باشد وبجای جيم
فارسی جيم تازی نيز ديده شده چه در فارسی دال ابجد وتای قرشت بهم تبديل می يابند چون تود وتوت

وکل خدا وکتخدا وغیره * چرخ ترساجامه بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر خای منقوطه وترساجامه با مثناة
فوقانی معلوم کنایه از فلک اول آمده که فلک قمر است * چرخ زرین کاسه بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر
خای منقوطه وفتح زای هوز بمثناة تحتانی رسیده وسکون نون وکاسه معلوم کنایه از فلک چهارم آمده که فلک
آفتاب باشد * چرخ صوفی جامه بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر خای منقوطه وصوفی جامه معلوم کنایه از فلک
قمر آمده که فلک اول باشد * چرخله بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح خای منقوطه ولام وهای ملفوظه
زده بمعنی نبات آمده سست وساق باریک ودر تازی شکاعی نامند * چرخه بفتح اول وسکون
رای مهمله وفتح خای منقوطه وهای ملفوظه زده آنچه زنان بدان ریسمان ریسند ومعنی درهم
دیده شده که در برابر تسلسل است ونیز بمعنی چرخله آمده وآن رستنی ونبات باشد سست وساق
باریک وبتازی آن را شکاعی نامند * چرده بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد وهای ملفوظه زده
بمعنی رنگ ولون آمده عموما ورنگ بسیاهی مایل را گویند خصوصا وپوست روی آدمی را نیز گفته اند چنانچه
سیه چرده گویند مراد سیه پوست باشد واسبی را نیز گویند که بور باشد یعنی سرخ رنگ واصل این است که
این لفظ با لفظ سیاه وسیه مرکب شده می آید وبدون لفظ سیاه وسیه مستعمل نیست * چرزه بفتح اول وسکون
رای مهمله وفتح زای هوز وهای ملفوظه زده بمعنی چرده آمده که رنگ ولون باشد * چرغنده بفتح اول وسکون رای
مهمله وفتح غین منقوطه وسکون نون وفتح دال ابجد وهای ملفوظه زده بمعنی چراغدان وچراغ پایه آمده وروده گوسپند
را نیز گویند که با گوشت ومصالح آکنده باشند * چرمه بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح میم وهای ملفوظه زده بمعنی اسپ
سفید موی آمده ومطلق اسپ را نیز گویند وآنچه پسران امرد از صاحب مداقان گیرند از جنس ونقد * چرنده
بفتح اول ورای مهمله وسکون نون وفتح دال ابجد وهای ملفوظه زده معروف است که چرا کننده باشد ومعنی چرنده
وبروزن سمن بو نیز آمده که غضروف باشد وآن استخوان نرمی است که آن را توان خورد همچو استخوان سر شانه
گوسپند وگوش وپرده‌های دماغ ومانند آن * چروند بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح واو وسکون نون وفتح دال
ابجد وهای ملفوظه زده بمعنی فانوس وامثال آن آمده که محافظت باد کند وبمعنی چراغ پایه نیز آمده ومعنی
رونده ودونده وچاره جوینده نیز بدیدن آمده * چرویده بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر واو بمثناة تحتانی
رسیده وفتح دال ابجد وهای ملفوظه زده بمعنی چاره جوی کرده ودویده آمده وبمعنی غلبه کرده نیز بدیدن آمده
* چره بضم اول وفتح رای مهمله وهای ملفوظه زده بمعنی پسر ساده وپسر امرد آمده * چزدره بفتح اول وسکون زای
هوز وفتح دال ابجد ورای مهمله وهای ملفوظه زده بمعنی پیه جوشانیده که روغنش بدر آورده باشند ودر فرهنگی
بجای فتح اول ضم هم بدیدن آمده * چزده بفتح اول وسکون زای هوز وفتح دال ابجد وهای ملفوظه زده بمعنی چزدر
آمده وآن آنچه از دنبه وپیه گداخته بماند * چسته بضم اول وسکون سین مهمله وفتح مثناة فوقانی وهای ملفوظه
زده بمعنی شیردان گوسپند بز وامثال آن آمده * چشم درید بفتح اول وسکون شین منقوطه وکسر میم وفتح دال ابجد
وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد وهای ملفوظه زده کنایه از بیحیا وبی شرم آمده * چشم کشته
بفتح اول وسکون شین منقوطه وکسر میم وفتح کاف پارسی وسکون شین منقوطه وفتح مثناة فوقانی وهای ملفوظه زده
بمعنی احول آمده که یک را دو بیند * چشمه بفتح اول وسکون شین منقوطه وفتح میم وهای ملفوظه زده بمعنی سوراخ
سوزن وجوال دوز آمده وجایی که از آنجا آب جوشد وروان شود * چشم براه بفتح اول وسکون شین منقوطه ومیم
وفتح موحده تحتانی ورای مهمله بالف کشیده وهای ملفوظه زده بمعنی منتظر وانتظار کننده آمده است * چشم کاوانه

بفتح اول و سکون شین منقوطه و کسر میم و کاف پارسی بالف کشیده و واو بالف کشیده و فتح نون و های مدوره زده بمعنی
چشم فراخ آمده ٭ چشمه کنگله بفتح اول و سکون شین قرشت و فتح میم و های مدوره زده و فتح کاف و نون و ضم کاف
ثانی و فتح لام و های مدوره زده نام چشمه ایست در آذربایجان ٭ چشیشه بفتح اول و کسر منقوطه بمثناة تحتانی مجهول
رسیده و فتح شین منقوطه و های مدوره زده رنگی باشد مخصوص اسب و استر و آن را خنگ نیز خوانند ٭ چغاله بفتح اول
و غین منقوطه بالف کشیده و فتح لام و های مدوره زده بمعنی درمیوه نارس آمده ٭ چغامه بفتح اول و غین منقوطه
بالف کشیده و فتح میم و های مدوره زده بمعنی قصیده آمده و آن یک قسم از یازده اقسام نظم است مقفی و مردف
٭ چغانه بفتح اول و غین منقوطه بالف کشیده و فتح نون و های مدوره زده نام سازی است که مطربان نوازند و در
هندوستان آنرا مندل گویند و بعضی بر آنند که ساز قانون است و نام پرده و نغمه ایست از موسیقی و چوبی باشد
شبیه به مشته حلاجی که یک سر آنرا بشکافند و چند جلاجل بر آن تعبیه کنند و بدان اصول نگاه دارند
و کنایه از شعر و قصیده نیز آمده و مردم سباعی و کوشنده را نیز نامند ٭ چغریده بفتح اول و سکون
غین منقوطه و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و های مدوره زده بمعنی بیم زده
و واهمه کرده و ترسیده آمده و بمعنی التفات کرده هم دیده شده ٭ چغرپاره بفتح اول و سکون
غین منقوطه و رای مهمله و بای پارسی بالف کشیده و فتح رای مهمله و های مدوره زده جل وزغ آمده
و آن چیزی باشد مانند ابریشم سبز که در آبهای ایستاده بهمرسد و بتازی طحلب و در هندی سوار گویند و بعضی
کائی و در فرهنگی بفتحتین هم بدیدن آمده ٭ چغرواره بفتح اول و غین منقوطه و رای مهمله زده و واو بالف کشیده
و فتح رای مهمله و های مدوره زده بمعنی چغرپاره آمده و آن چیزی باشد مانند ابریشم سبز که در آبهای
ایستاده بهمرسد و آنرا جل وزغ و جامه غوک و وزغسه و طحلب نیز نامند و در فرهنگی بفتحتین از نظر گذشته
٭ چغزیده بفتح اول و سکون غین منقوطه و کسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و های مدوره زده
بمعنی بیم برده و واهمه نموده و ترسیده آمده ٭ چغنه بضم اول و سکون غین منقوطه و فتح نون و های مدوره زده
بمعنی گنجشک آمده که بتازی عصفور گویند و بفتح اول و نون نام سازی است که نوازند و بفتح اول و ثانی و ثالث
مخفف چغانه است و آن چوبی باشد میان شکافته که چند جلاجل بر آن تعبیه کرده اند و بدان اصول نگاه دارند
٭ چغیده بفتح اول و کسر غین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و های مدوره زده بمعنی سعی کرده
و کوشش نموده آمده ٭ چفاله بفتح اول و فا بالف کشیده و فتح لام و های مدوره زده بمعنی کله مرغان آمده
٭ چفته بفتح اول و سکون فا و فتح مثناة فوقانی و های مدوره زده بمعنی چوب بندی تاک انگور و امثال آن آمده
و چوبی را نیز گفته اند بمقدار سه وجب که طفلان بر دست گرفته بر چوب کوچکی مرد و سر تیز بقدر یک وجب
که یک سر آن از یک طرف بلند باشد چنان زنند که چوب کوچک بر هوا جهد و در وقت برگشتن بر کمر آن زنند
تا دور رود و آن را بتازی مقلات گویند و بمعنی برابر و قرین هم آمده و بمعنی تهمت و بهتان هم دیده شده
و بمعنی خم و خمیده هم از نظر گذشته و طاق ایوان و عمارت را نیز گویند ٭ چفده بفتح اول و سکون فا و فتح دال ابجد
و های مدوره زده بمعنی خم شده و خمیده آمده ٭ چفرسته بفتح اول و سکون فا و ضم رای مهمله و سکون سین مهمله
و فتح مثناة فوقانی و های مدوره زده بمعنی ریسمانی عامی آمده که در وقت رشتن پنبه بر دوک بپیچند و در هندی
آنرا ککری گویند و بمعنی ماشوره جولاهگان و بافندگان نیز آمده ٭ چکاده بفتح اول و کاف بالف کشیده و فتح دال
ابجد و های مدوره زده بمعنی سر و بالای پیشانی آمده و سر کوه را نیز گویند و بمعنی سبزه هم دیده شد که بتازی

٭ چلپله بکسر اول وسکون لام وکسر جیم پارسی وفتح لام وهای مدوره زده بمعنی سنگ پشت ولاک پشت آمده ودر فرهنگی بمعنی خلیو ارم دیده شده ٭ چلغوزه بکسر اول وسکون لام وضم غین منقوطه بواو مجهول رسیده وفتح زای هوز وهای مدوره زده بمعنی بار درخت صنوبر آمده باعتبار کنگره های آن که هریک بمنزله غوزه است ٭ چلمله بفتح اول وسکون لام وفتح میم ولام وهای مدوره زده بمعنی مفت ورایگان آمده ٭ جلناره بکسر اول وسکون لام وضم جیم ونون بالف کشیده وفتح رای مهمله وهای مدوره زده بمعنی عمارت جمشید آمده وآن بکصد وچهل ستون داشت وبر بالای آن قصری ساخته بودند بکصد وشصت گز وتخت حضرت سلیمان را نیز گفته اند ٭ چله بکسر اول وتشدید وفتح لام وهای مدوره زده بمعنی زه کمان آمده وچهل روز که درویشان در حجره نشینند وروزه دارند وعبادت کنند ونیز ریسمانی باشد که از پهنای کار جولاهگان وبافندگان زیاده باشد وآن را نبافند وبانگشت بپیچید ٭ در حالی که ارند وبی تشدید ثانی هم بدین آمده ٭ چمانه بضم اول ومیم بالف کشیده وفتح نون وهای مدوره زده بمعنی مطلق حیوان آمده که جاندار است وبفتح اول بمعنی پیاله شراب آمده ونصف کدوی نقاشی کرده را نیز گویند که بدان شراب خورند وآن بصورت پیاله میباشد ٭ چمرغه بفتح اول وسکون میم وضم جیم پارسی وسکون رای مهمله وفتح غین منقوطه وهای مدوره زده بمعنی رشته آمده که از آن تازیانه بافند وتازیانه را نیز گفته اند ودر فرهنگی بدین آمده که نوعی از تازیانه است ٭ چمچه بضم اول وسکون میم وضم جیم پارسی وفتح میم وهای مدوره زده بمعنی صدا وآواز پای آمده که بوقت راه رفتن بر آید ٭ چمشه بفتح اول وسکون میم وفتح شین منقوطه وهای مدوره زده بمعنی چشمه آمده وآن جائی است که آب از انجا بجوشد وروان شود واین وامقلوب بعض نامند ٭ چمنده بفتح اول وکسر میم وسکون نون وفتح دال ابجد وهای مدوره زده بمعنی خرامنده بناز وتکبر آمده ٭ چمیده بفتح اول وکسر میم بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد وهای مدوره زده بمعنی هم بدین آمده واز روی ناز وغمزه وخرام وتکبر براه رفتن را نیز گویند ٭ چنبه بضم اول وسکون نون وفتح موحده تحتانی وهای مدوره زده بمعنی هر چوب کنده آمده مثل چوب دستی که شتربانان وگله بانان وامثال ایشان بدست گیرند وچوبیکه گازران برجامه زنند وچوبی که در پس درانند از تا در گشاده نشود وچوب خوشه انگور که بر تاک چسپیده است وکنایه از مردم ناهموار ودرشت هم آمده ودر فرهنگی بجای ضم اول فتح هم بدین آمده ٭ چنده بفتح اول وسکون نون وفتح دال ابجد وهای مدوره زده بمعنی چند آمده وآن مقدار غیر معین است ٭ چنگله بفتح اول وسکون نون وضم کاف پارسی وفتح لام وهای مدوره زده بمعنی پنجه مردم وحیوانات برنده آمده مثل جوارح وغامین وبحری وامثال آن ونیز نام سازی است که اشتهار بچنگ دارد وبمعنی مطلق قلاب هم آمده وبکسر اول وکاف پارسی بمعنی موی مرغوله ومجعد آمده وآن موئی باشد که هر تارش بخود بپیچید وبرهم نشسته باشد وجعد نقیض سبط است وسبط موئی را نامند که تارهای آن هم زپیچ نداشته باشد ٭ چنگه بفتح اول وسکون نون وفتح کاف پارسی وهای مدوره زده نام بادشاهی بوده ظالم ویکی از ظلم او این بوده که دختران مردم را بزور کشیدی وازاله بکارت کردی بعد از آن رخصت دادی که تا بشوهر دهند چند برادر بودند روزی خواهر ایشان را طلبید ویکی از ایشان خود را بلباس خواهر خود زیبا راست وبخلوت ملک در آمده ملک ساعت که دست با و رساند او بلند دست رسانید یعنی آتش شهوت ملک را باب خنجر فرو نشاند مردمان آن روز عید کردند وبعید چنگه مشهور شد ٭ چنه بفتح اول ونون وهای مدوره زده مخفف چانه است که ذقن اسفل آدمی وحیوانات دیگر باشد وبکسر اول مختصر چنه است وآن دانه ایست که ارزن نیز گویند ٭ چنیده بکسر اول ونون بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال

ابجد وهای مدوره زده بمعنی چیده آمده اعم از آنکه چیزی از زمین بچینند و یا بساط بگسترانند و یا بالای هم گذارند
و انتخاب کنند ٭ چوبدانه بضم اول بواو مجهول رسیده و سکون موحدهٔ تحتانی و دال ابجد بالف کشیده و فتح نون
وهای مدوره زده بمعنی سنجد آمده و آن میوه ایست معروف ٭ چوبینه بضم اول بواو مجهول رسیده و کسر موحدهٔ
تحتانی و فتح نون وهای مدوره زده بمعنی چوبین آمده و آن پرنده ایست صحرائی شبیه بمرغ خانگی که او را کاروانک
خوانند و عروس آن را بتازی کروان گویند ٭ چوبه بضم اول بواو مجهول رسیده و فتح موحدهٔ تحتانی وهای مدوره
زده بمعنی عدد آمده و تازیانه و زخمه و چوب دستی را نیز گفته اند و لقب بهرام چوبینه هم هست و چوبی باشد
که بدان خمیر نان را تنک سازند و در هندی بیلن گویند ٭ چوبینه بضم اول بواو مجهول رسیده و کسر موحدهٔ
تحتانی بمثناة تحتانی رسیده و فتح نون وهای مدوره زده معنی روباکی آمده سرخ رنگ که اره بند و برنده ایست
صحرائی شبیه بمرغ خانگی که او را کاروانک خوانند و عروس او را بتازی کروان گویند و لقب بهرام چوبین هم هست
٭ چوتره بفتح اول و سکون واو و فتح مثناة فوقانی و فتح رای مهمله وهای مدوره زده بمعنی مربع آمده که مرتفع از
زمین بقد آدم کز یا بیشتر که در باغها و در خانه ها سازند و چبوتره نیز گویند بزیادت موحدهٔ تحتانی میان جیم پارسی
و واو ٭ چوچه بضم اول بواو رسیده و فتح جیم پارسی وهای مدوره زده بمعنی چوبی آمده که بدان خمیر نان را تنک
سازند و در هندی آن را بیلن گویند و با جیم تازی ثانی بمعنی بچهٔ نوزادهٔ ماکیان آمده ٭ چوزه بضم اول بواو رسیده
و فتح زای هوز وهای مدوره زده بمعنی چوچه آمده که بچهٔ نوزادهٔ ماکیان باشد و بفتح اول و سکون واو معنی کوی گریبان
که مانند جوز سازند آمده ٭ چوژه بضم اول بواو رسیده و فتح زای پارسی وهای مدوره زده بمعنی صد راست که بچهٔ
ماکیان باشد ٭ چوقصب سوخته بضم اول بواو رسیده و فتح قاف و صاد سعفص و موحدهٔ تحتانی زده و سوخته معلوم یعنی
همچون سوخته یا همچو جامه کتان سوخته ٭ چوگان سنبل تافته بفتح اول و سکون واو و کاف پارسی بالف کشیده
و کسر نون و سنبل تافته با ضم سین مهمله و موحدهٔ تحتانی معلوم کنایه از زلف معشوق آمده ٭ چوماه چهار هفته
بضم اول بواو مجهول رسیده و میم بالف کشیده و کسرهای مدوره و چهار هفته معلوم کنایه از نا چیز و معدوم آمده
٭ چوناه بضم اول بواو مجهول رسیده و نون بالف کشیده وهای مدوره زده بمعنی همچنین و همچواین آمده ٭ چه بفتح اول
و سکون های مدوره در آخر کلمه برای افادهٔ تصغیر آمده همچو باغچه و طاقچه و موزچه و دیگچه و امثال آن و ظهور های
مدورهٔ مختفی جاه است همچو شه و شاه و ره و راه و که و گاه این را مخبون نامند و بکسر اول و خفای ثانی لفظی است که
برای استفهام آید و در محل تعجب و در مقام استفسار استعمال کنند و صفت کثرت هم هست بمعنی هرچه باشد و جهت تقلیل
نیز آمده است و نیز در آخر لاحق نمایند چنانچه در لفظ زبراچه و بمعنی آواز مرغ آمده که در وقت گریختن
از حریف میزند ٭ چهاردریچه بفتح اول وهای مدوره بالف کشیده و سکون رای مهمله و دریچه معلوم کنایه
از دهان و بینی و چشم و گوش آمده ٭ چهارکامه بفتح اول وهای مدوره بالف کشیده و رای مهمله زده و کاف پارسی
بالف کشیده و فتح میم وهای مدوره زده بمعنی اسپ تیز رو و راهوار آمده ٭ چهارگوشه بفتح اول وهای مدوره
بالف کشیده و سکون رای مهمله و گوشه با ضم کاف پارسی معلوم بمعنی هرچیز که مربع باشد آمده و سفرهٔ کوچک
و سربند درویشان و چهار جانب و تابوت را نیز گویند ٭ چهار منقوطه بفتح اول وهای مدوره بالف کشیده
و سکون رای مهمله و فتح میم و سکون نون و ضم قاف بواو رسیده و فتح طای حطی وهای مدوره زده کنایه از فلک کرسی
آمده که فلک البروج باشد باعتبار چهار نقطه مشرق و مغرب و جنوب و شمال ٭ چهار هفته بفتح اول وهای مدوره
بالف کشیده و سکون رای مهمله و هفته معلوم کنایه از معدوم و ناچیز آمده ٭ چهارشنبه بفتح اول وهای مدوره

بالف کشیده و سکون رای مهمله و فتح شین منقوطه و سکون نون و فتح موحده تحتانی و های ملفوظ زده * بمعنی عطارد آمده
* چهارم منظره بفتح اول و های ملفوظ بالف کشیده و ضم رای مهمله و سکون میم و منظره بفتح میم معلوم کنایه
از چهارم فلک آمده * چهره بکسر اول و سکون های ملفوظ و فتح رای مهمله و های ملفوظ زده صورت و روی
آدمی و غیر آدمی از تراشیده و نقش و جز آن و بضم اول بمعنی بصرساده و امرد و غلام بچه هم آمده * چهل ساله بکسر اول
و های ملفوظ و سکون لام و میم مهمله بالف کشیده و فتح لام و های ملفوظ زده بمعنی عقل آدم علیه السلام و ملایکه
آمده * چیره بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح رای مهمله و های ملفوظ زده بمعنی شجاع و دلاور آمده و معنی غالب
هم دیده شده و بمعنی دستار رنگین نقش دار و گلدار که بر سر پیچند و در فرهنگی بجای مثناة تحتانی معروف
مجهول هم دیده شد * چیلانه بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح نون و های ملفوظ زده بمعنی چیلان
آمده که عناب است و آنرا سنجد گرگان هم گویند

چشمهٔ بست و یکم بحر دوم از قلزم دویم من کتاب هفت قلزم در بیان جیم پارسی با مثناة تحتانی عربی و فارسی

* چابکی بفتح اول بالف کشیده و ضم موحده تحتانی و کسر کاف بمثناة تحتانی رسیده بمعنی اسب راهوار آمده * اگر
تازیانه بر و زنند راه غلط نکند و بمعنی چلدی و چابکی و چالاکی معروف است * چاپاتی بفتح اول بالف کشیده
و بای پارسی بالف کشیده و کسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده بمعنی نان لطیف و سبک و نازک آمده که بتازی
رغیف خوانند * چادر کافوری بفتح اول بالف کشیده و فتح دال ابجد و سکون رای مهمله و کافوری معلوم کنایه
از سفیدی صبح صادق آمده * چادر کحلی بفتح اول بالف کشیده و فتح دال ابجد و سکون رای مهمله و کحلی بضم
کاف معلوم کنایه از شب تاریک آمده و آسمانرا نیز گویند * چاربردی بفتح اول بالف کشیده و سکون رای مهمله
و کسر موحده تحتانی و سکون رای مهمله و کسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده نام شرح شافیه است که شارحش
منسوب بچاربرد است و با جیم عربی تعریب است و یا تصحیف * چاردری چار معلوم و بفتح دال ابجد و کسر رای مهمله
بمثناة تحتانی رسیده معروف و نیز کنایت از جهان است * چارگوشی بفتح اول بالف کشیده و ضم کاف پارسی بواو
مجهول رسیده و کسر شین قرشت بمثناة تحتانی رسیده بمعنی سبوچه و صراحی آمده که چهار دسته داشته باشد * چارجوی
بفتح اول بالف کشیده و سکون رای مهمله و ضم جیم بواو رسیده و مثناة تحتانی زده کنایه از عناصر اربعه آمده و نیز چهار جوی
که در بهشت است یکی از شیر دوم از شهد سوم از شراب چهارم از آب و جامع آب در مدار الافاضل کافور نوشته والله اعلم
* چاشنی بفتح اول بالف کشیده و سکون شین منقوطه و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده بمعنی مزه از صفت مزه آمده و ابتدای
زدن چوب را نیز گویند که بر کوس و نقاره زنند و نیز آنکه از طعام و شراب آمده که از برای تمیز کردن بچشند
* چامه گوی بفتح اول بالف کشیده و فتح میم و سکون های ملفوظ و ضم کاف پارسی بواو مجهول رسیده و یای حطی
زده بمعنی شاعر و سخن گو آمده و کسی را نیز نامند که غزل بآواز خوش بخواند چه چامه بمعنی شعر آمده * چاولی
بفتح اول بالف کشیده و فتح واو و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده چیزی باشد پهن که از نی بوریا و امثال آن باشد
و غله را بدان بیفشانند تا پاک شود * چاه جوی بفتح اول بالف کشیده و سکون های ملفوظ و ضم جیم بواو مجهول
رسیده و مثناة تحتانی زده بمعنی آن خارهای آهنی سرکج آمده که بدان دلو افتاده را از چاه برکشند
* چاه ظلمانی بفتح اول بالف کشیده و کسر های ملفوظ و ضم ظای معجمه و سکون لام و میم بالف کشیده و کسر
نون بمثناة تحتانی رسیده کنایه از دنیا و قالب بشر آمده * چای بفتح اول بالف کشیده و سکون مثناة تحتانی
معروف است و آن برگیست که از چین و خطا آورند و در آب جوشانیده مانند قهوه بکار برند و خاصیت آن

بسیار است یکی این است که مضرت شراب را دفع کند گویند مردم تبت بسبب آنکه شراب بسیار میخورند آنرا بقیمت میخرند و بحذف مثناة تحتانی هم درست است ومعرب آن صای است * چپاتی بفتح اول وبای پارسی بالف کشیده وکسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده مخفف چاپاتی است که نان تنک نظیر باشد که بر روی تابه پزند * چپانی بفتح اول وبای پارسی بالف کشیده وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده بمعنی مردم بی سروپا کهنه وچرکن پوش آمده ودر فرهنگی بجای فتح بای پارسی تشدید هم دیده شده * چترسیمابی بفتح اول وسکون مثناة فوقانی وکسر رای مهمله وکسر سین سعفص بمثناة تحتانی رسیده ومیم بالف کشیده وکسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی رسیده کنایه از ماه شب چهارده آمده که آن را بدر گویند * چترسمائی بفتح اول وسکون مثناة فوقانی و کسر رای مهمله وفتح سین سعفص ومیم بالف کشیده وکسر یای حطی بمثناة تحتانی رسیده بمعنی صدر است که ماه شب چهاردهم باشد * چترکحلی بفتح اول وسکون مثناة فوقانی وکسر رای مهمله وضم کاف پارسی وسکون حای حطی وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده کنایه از آسمان آمده و ابر سیاه را نیز گویند * چخی بفتح اول وکسر خای منقوطه بمثناة تحتانی رسیده بمعنی دم زنی وسچیده کنی آمده ودر فرهنگی بکسر تین وکسر اول هم بدیدن آمده * چربه بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی رسیده بمعنی پیه گوسپند وبز وامثال آن آمده وکنایه از ملایمت ونرمی نیز باشد * چرخ چنبری بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر خای منقوطه وفتح جیم پارسی وسکون نون وفتح موحدهٔ تحتانی وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده کنایه از آسمان آمده * چرخ دولابی بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر خای منقوطه وضم دال ابجد بواو مجهول رسیده ولام بالف کشیده وکسر بای ابجد بمثناة تحتانی رسیده بمعنی چرخ چنبری آمده که آسمان باشد * چرخی بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر خای منقوطه بمثناة تحتانی رسیده جنسی از جامهٔ ابریشمی است که نازک باشد ونوعی از اطلس نفیس هم هست ومعنی ادب خانه ومستراح هم دیده شده وهر چیزکه آنرا استادان مسگر وریخته گر چرخ کرده باشند وهر چیزکه چرخ زننده باشد مانند کبوتر چرخی وامثال آن * چشمهٔ خاوری بفتح اول وسکون شین منقوطه و فتح میم وکسر همزهٔ مبدله وخای منقوطه بالف کشیده وفتح واو وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده کنایه از آفتاب عالمتاب آمده * چشم شب پیمای بفتح اول وسکون شین منقوطه وکسر میم وشب پیمای معلوم بمعنی چشم بیدار آمده * چکری بضم اول وسکون کاف وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده نوعی از ریواس آمده وآن رستنیست مشهور * چکی بفتح اول وکسر کاف بمثناة تحتانی رسیده بدالچه آسیاب گردد یعنی حل آسیا و ازین جا است که حلوانه را چک گویند ودر فرهنگی بجای کسر ثانی تشدید هم دیده شده * چکانی بفتح اول وتشدید کاف پارسی بالف کشیده وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده نوعی از خربزه است که شیرین است * چلالی بفتح اول ولام بالف کشیده وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده سبدی را نامند که زنان پنبهٔ گلوله کرده وریسمان رسیده را در ان نهند وبکسر اول هم دیده شده * چمانچی بفتح اول ومیم بالف کشیده وسکون نون وکسر جیم بمثناة تحتانی رسیده بمعنی کوزهٔ شراب شکم فراخ آمده * چمانی بفتح اول ومیم بالف کشیده وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده بمعنی خرامان مستی وساقی بنظر آمده * چمی بفتح اول وکسر میم بمثناة تحتانی رسیده بمعنی معنوی آمده که در مقابل صوریست * چنبلی بضم اول وسکون نون وضم موحدهٔ تحتانی وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده بمعنی گدائی و حاجتمندی آمده * چنبولی بفتح اول وسکون نون وضم جیم بواو رسیده وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده بمعنی ریسمانی آمده که در ایام عید ونوروز از شاخ درخت وجاهای بلند آویزند وزنان وکودکان بران نشسته

(۷۴۰)

در هوا آهنگ ورنگ وآنرا باد پیچ نیز گویند ٭ چنگدی بفتح اول وسکون نون وکسر دال ابجد بشناة تحتانی مجهول
رسیده بمعنی مقدار غیر معین مجهول آمده ٭ چنگالی بفتح اول وسکون نون وکاف پارسی بالف کشیده وکسر لام
بشناة تحتانی رسیده بمعنی نان گرمی آمده که با روغن وشیر یکی در یکدیگر مالیده باشند وآنرا چنگال نیز گویند
٭ چنگلامی بفتح اول وثانی وکاف پارسی زده ولام بالف کشیده وکسر های هوز بشناة تحتانی رسیده بمعنی هلیوا
آمده که علیواز هم گویند ودر فرهنگی بجای کاف پارسی کاف تازی نیز بنظر آمده ٭ چنگی بفتح اول وسکون نون
وکسر کاف پارسی بشناة تحتانی رسیده بمعنی نوازنده چنگ آمده که مطرب باشد ٭ چوبکی بضم اول بواو مجهول
رسیده وفتح موحده تحتانی وکسر کاف بشناة تحتانی رسیده بمعنی ریش سفید ومهتر پاسبانان آمده ونوکر وعسس و
داروغه وامثال آن را نیز گویند ٭ چو تختهٔ جوهری بضم اول بواو رسیده وتختهٔ جوهری معلوم ای سبز وکبود در
سرخ وسفید وقبیل بمعنی رنگ برنگ آمده ٭ چو حقه بیدل ومغزی بضم اول بواو رسیده وحقه بیدل
ومغزی معلوم کنایه از مرده دل واهل دل مرد وآمده ٭ چو دل کعبه کردی بضم اول بواو رسیده
وکسر دال ابجد وسکون لام وکعبه کردی نامرد وکاف معلوم بمعنی توجه کردی ٭ چوگانی بفتح اول وسکون واو وکاف پارسی
بالف کشیده وکسر نون بشناة تحتانی رسیده بمعنی اسپی آمده که در گوی وچوگان تاختن شایسته وموافق مزاج بود
٭ چومهرهٔ بی سر و پای بضم اول بواو رسیده ومهرهٔ بی سر و پای بشناة تحتانی خطابی معلوم ای بیقرار وبی آرام هستی
ویا همچو مهرهٔ مدوره بمعنی وروی هیچ جا قرار نی که بدان آرام گیری ٭ چهاردری بفتح اول وهای مدوره بالف
کشیده وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد وکسر رای مهمله بشناة تحتانی رسیده معروف است ونیز کنایه از این
جهان آمده ٭ چهارجوی بفتح اول وهای مدوره بالف کشیده وسکون رای مهمله وضم جیم بواو رسیده وبشناة
تحتانی زده کنایه از عناصر اربعه آمده ونیز جوی آب وجوی شیر وجوی شراب وجوی شهد که در بهشت است
ودر فرهنگی بجای جوی آب جوی کافور هم از نظر گذشته ٭ چهار زبانی بفتح اول وهای مدوره بالف کشیده وسکون
رای مهمله وفتح زای هوز وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وکسر نون بشناة تحتانی رسیده کنایه از عناصر اربعه آمده
ونیز چهار زبان بودن ٭ چهارسوی بفتح اول وهای مدوره بالف کشیده وسکون رای مهمله وسوی معلوم بمعنی
هر چهار طرف که مشرق ومغرب وجنوب وشمال باشد آمده وبازاری را گویند که از هر چهار طرف او بازار باشد
وآن را در هندوستان چوک گویند ٭ چی بکسر اول بشناة تحتانی رسیده مخفف چیز آمده که آنرا بتازی شی گویند
وچون آخر کلمه ترکی افزایند بمعنی صانع وقاصد آن چیز باشد همچو باشماقچی کفشگر ویالانچی بمعنی دروغگو
وکالچی بمعنی کانکر وامثال آن ٭ چیرکی بکسر اول بشناة تحتانی رسیده وسکون رای مهمله وکسر کاف پارسی بشناة
تحتانی رسیده بمعنی دلاوری آمده وغالبی را نیز گویند ودر فرهنگی بجای مثناة تحتانی تازی پارسی دیده شده

بحر سوم از قلزم دوم من کتاب هفت قلزم در بیان های حطی با حروف تهجی مشتمل است بر بیست چشمه چشمهٔ اول

ودر سوم بحر سوم قلزم دوم من کتاب هفت قلزم در بیان حای حطی با الف وموحدهٔ تحتانی ومثناة فوقانی

٭ حاشا بفتح اول بالف کشیده وشین منقوطه بالف کشیده نام نوعی از بوته کوهی است که آن را در ادویات
بکار برند ودر تازی لفظی است که آن را در مقام انکار استعمال کنند ٭ حالوما بفتح اول بالف کشیده وضم لام
بواو رسیده ومیم بالف کشیده رستنی باشد سرخ بسیاهی مایل وآنرا سرخ مرو نیز خوانند ٭ حبابا بفتح اول
وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وبای بالف کشیده بلغت سریانی دوایی است که منافع بسیار دارد آنرا بفارسی
انگوتو ودر تازی حنظل قرنی خوانند ٭ حراشا بفتح اول ورای مهمله بالف کشیده وشین منقوطه بالف کشیده ٭

بلغت رومی نام گیاهی آمده که آنرا بپارسی خردل گویند لیکن خردل صحرائی است نه بستانی و نبات آن بروی
زمین گسترده میشود ❊ حربا بکسر اول و سکون رای مهمله و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده بلغت سریانی نوعی
از سوسمار آمده و آنرا بفارسی آفتاب پرست گویند گوشت وی زهر قاتل است اگر کسی بخورد فی الحال بمیرد
اگر در شراب اندازند و بمیرد هر کسی که آن شراب بنوشد زنده نماند و خون آنرا اگر بر موضع زیادتی موی که از چشم
کنده باشند ضماد نمایند دیگر بر نیاید ❊ حزا بضم اول و زای معجمه بالف کشیده نام رستنی است دوائی آن دو نوع است
باغی و صحرائی باغی را برگ ببرگ گرنش و برگ زردک ماند و طبع آن تلخ میباشد و آنرا بشیرازی آمود و منک
خوانند زکام را نافع است و بواسیر را هیچ دوا به از آن نی باشد و صحرائی را سداب بحری و تخم آنرا بشیرازی
میرک گذرانی خوانند بلغمی مزاج را نافع است ❊ حسد آرا بفتح اول و سین مهمله و سکون دال ابجد و همزه بالف
کشیده و رای مهمله بالف کشیده بمعنی بدخواه آمده ❊ حقهٔ مینا بضم اول و تشدید قاف و کسر همزهٔ مبدله و مینا
باکسر میم معلوم کنایه از آسمان آمده ❊ حلوا بها بفتح اول و سکون لام و وا و بالف کشیده و فتح موحدهٔ تحتانی
و های مدوره بالف کشیده بمعنی بهای حلوا آمده ❊ حنـد توقا بفتح اول و نون و دال ابجد زده و ضم قاف بواو
رسیده و قاف بالف کشیده بمعنی اند توقو آمده و آن دوائی است بوستانی و صحرائی بوستانی را بیونانی طریفلن
و صحرائی را طرس اغریوس گویند ❊ حنا بفتح اول و نون بالف کشیده معروف است و آن برگ درختی باشد که بر دست
و پای بندند و بدان خضاب سرخ نمایند گویند طفلی که شروع در آبله برآوردن کرده باشد قدری از آن
بر کف پای بندد آیین گردد ❊ حوض ترسا بفتح اول و سکون واو و کسر ضاد معجمه و فتح مثناة فوقانی و سکون
رای مهمله و سین مهمله بالف کشیده بمعنی حوضی آمده که در آن انگور ریزند و لگد کنند تا شیره از آن برآید
❊ حیره پرداخت خواب بضم اول و سکون جیم و فتح رای مهمله و های مدوره زده و پرداخت خواب معلوم
در اصطلاح خواب از دیده رفت آمده ❊ حرب بکسر اول و فتح رای مهمله و سکون موحدهٔ تحتانی بمعنی شکوفهٔ خرما
آمده و آنرا در تازی طلع خوانند سرد و خشک در اول و دوم آمده و بفتح رای مهمله و موحدهٔ تحتانی زده در تازی
بمعنی جنگ و جدل آمده ❊ حلبلاب بفتح اول و کسر لام و سکون موحدهٔ تحتانی و لام بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی
زده بمعنی عشقه و لبلاب آمده و آن گیاهی معروف است که بر درختها بپیچد ❊ حلبیب بفتح اول و سکون لام و کسر
موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی رسیده و موحدهٔ تحتانی زده بمعنی سورنجان هندی آمده و آن سرد و خشک است در دوم
و سوم ❊ حلی بند آب بضم اول و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده و فتح موحدهٔ تحتانی و نون و دال ابجد زده و آب معلوم
بمعنی آراینده و آفرینندهٔ بشر از نطفه آمده و لیز آرایندهٔ آب بسبزه و آفرینندهٔ مروارید از قطرات باران و نقش که
هنگام وزیدن باد بر آب ظاهر شود ❊ حیزاب بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و کسر زای هوز و همزه بالف کشیده
و موحدهٔ تحتانی زده بمعنی عنصر رطوبت و زمین آمده ❊ حلقه تجرید را سراست بفتح اول و سکون لام و فتح قاف
و کسر همزهٔ مبدله و تجرید راسراست معلوم بمعنی سر حلقه تجرید آمده و یا از حلقه مجلس مراد است و از تجرید
مجرد یعنی سر مجلس مجردان است یا از تجرید اهل تجرید مراد است و در عرف هر که بزرگ باشد در مجلس
او را سر حلقه گویند ❊ حوادث خفت بفتح اول و واو بالف کشیده و کسر دال ابجد و سکون ثای مثلثه و خفت بضم خای منقوطه
معلوم یعنی حوادث معدوم شد ❊ حور از دست رفت بضم اول بواو رسیده و سکون رای مهمله و از دست رفت معلوم یعنی روح از
دست رفت و این را مقلوب مستوی گویند ❊ حور از جسم رفت بضم اول بواو رسیده و سکون رای مهمله و از جسم رفت
معلوم یعنی روح از جسم رفت این را صنعت مقلوب مستوی گویند مفصل در جزایر انشاء الله تعالی نگارش نموده

معلوم کنایه از نور قمر آمده که استنباط آن از آفتاب کرده * حضرت تنگبار بفتح اول وسکون ضاد معجمه وفتح رای مهمله وکسر مثناة فوقانی وفتح مثناة فوقانی وسکون نون وکاف پارسی وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده و رای مهمله زده کنایه از حضرت حق تعالی است باعتبار وحدت حقیقی که ایجاد وی را بار نیست * حلوای شکر بفتح اول وسکون لام و واو بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی وشکر معلوم قسمی از حلوا است که از شکر سازند * حنجر بفتح اول وسکون نون وفتح جیم وسکون رای مهمله دوائی است که آنرا سرخ مر وگویند وبتازی عصی الراعی خوانند ودانی وکلور انیز گفته اند * حورزبان سار بضم اول بواو رسیده وکسر رای مهمله وزبان ساز بافتح زای هوز ورای مهمله زده معلوم در اصطلاح بمعنی تیغ آمده * حومر بضم اول بواو رسیده وفتح میم ورای مهمله زده بمعنی تمرهندی آمده وآنرا خرمای هندی نیز گویند * حید ربفتح اول وسکون مثناة تحتانی وفتح دال ابجد ورای مهمله زده بمعنی شیر آمده ولقب علی علیه السلام نیز هست * حید رکرار بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وفتح دال ابجد وکسر رای مهمله وفتح کاف وتشدید رای قرشت بالف کشیده ورای مهمله زده نام علی علیه السلام است واورا کرار بدان میگفتند که چند کرت حمله کردی * حجاز بکسر اول وجیم بالف کشیده وزای هوز زده نام ولایتی است مشهور در عربستان ومکه ومدینه رانیز گویند ونام مقامی است از موسیقی واین را اماله نیز کنند وحجیز گویند آمده * حرام مغز بفتح اول ورای مهمله بالف کشیده وسکون میم وفتح میم وغین منقوطه وزای هوز زده بمعنی نخاع آمده ونخاع مغز مهرهٔ پشت را گویند * حزاز بضم اول وزای هوز بالف کشیده وزای هوز زده نام علتی است وآن را بتازی قوبا گویند وآن دربدن آدمی پیدا شود هرچند بر آید پهن گردد وخارش کند * حق طراز بفتح اول وسکون قاف وکسر طای حطی ورای مهمله بالف کشیده وزای هوز زده بمعنی حق نگار آمده یعنی پیدا کنندهٔ حق * حقه باز بضم اول وتشدید وفتح قاف وهای ملفوظه زده وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وزای هوز زده بمعنی بازی گر وبازی کن آمده وکنایه از مردم طرار ومکار وعیار باشد * حقه بیمغز بضم اول وتشدید وفتح قاف وکسر همزه مبدله وکسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح میم وغین منقوطه وزای هوز زده کنایه از خلل بهم رسانند واهل دل نبودن ومرده دل بودن آمده * حقهٔ سبز حقه باضافت معلوم وفتح سین مهمله وموحدهٔ تحتانی وزای هوز زده کنایه از آسمان آمده * حکم اند از بضم اول وکاف ومیم زده واند از معلوم کنایه از تیر انداز نی آمده که گاهی خطا نکند * حمز بضم اول ومیم وزای هوز زده بمعنی تمرهندی آمده وآنرا بپارسی خرمای هندی خوانند * حورزبانی ساز بضم اول بواو رسیده وکسر رای مهمله وضم زای هوز وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده وسین مهمله بالف کشیده وزای هوز زده کنایه از تیغ وشمشیر است * حیز بکسر اول ومثناة تحتانی وزای هوز زده بمعنی نامرد ومخنث آمده است * حیض دختر رز بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وکسر ضاد معجمه ودختر رز معلوم کنایه از شراب لعلی انگوری آمده

چشمهٔ نهم ودهم بحر سوم قلزم دوم من کتاب هفت قلزم دربیان خای حطی با سین سعفص و قرشت

* حجر اسیوس بفتح اول وجیم وکسر رای مهمله وکسر همزه وسکون سین سعفص ومثناة تحتانی بواو رسیده وسین مهمله زده بمعنی سنگ شوره آمده چه اسیوس بیونانی شوره را گویند وآنرا نمک چینی خوانند * حجر اناغاطس بفتح اول وجیم وکسر رای مهمله وفتح همزه ونون بالف کشیده وغین منقوطه بالف کشیده وکسر طای حطی وسین مهمله زده بلغت یونانی سنگی است که چون آن را باب بسایند مانند خون از آن بیرون آید وچون با شیر زنان در چشم چکانند بسیاری آب آمدن وورم را نافع باشد * حجر اغاغیطوس بفتح اول وجیم وسکون رای مهمله وضم

لام وحای حطی بالف کشیده وکسر عین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده وضم طای حطی بواو رسیده وسین سعفص زده
بیونانی سنگی است سیاه بوی عبیر کند وآنرا از جانب شام آورند از جائی که در این ایام او را وادی جهنم خوانند
بخور آن مصروع را فایده دهد وکزندگان بگریزند ٭ حقۀ کاووس بضم اول وتشدید وفتح قاف وکسر همزه مهمله
وفتح کاف بالف کشیده وضم واو اول بواو ثانی رسیده وسین سعفص زده نام نوائی است از موسیقی ونیز نام لحنی است
از سی لحن باربد واین لحن ششم ودر بعضی جای واو اول لام هم دیده شد که کالوس باشد ٭ حکم کش بضم اول
وکاف ومیم زده وفتح کاف وشین منقوطه زده بمعنی مطیع وفرمان بردار واطاعت کن آمده ٭ حلقه بگوش بفتح اول
وسکون لام وفتح قاف وهای مدوره زده وفتح موحده تحتانی وضم کاف پارسی بواو مجهول رسیده وشین منقوطه زده
کنایه از بنده وغلام وفرمان بردار ومطیع آمده ٭ حلقه درگوش بفتح اول وسکون لام وفتح قاف وهای مدوره
زده وفتح دال ابجد وسکون رای مهمله وضم کاف پارسی بواو مجهول رسیده وشین منقوطه زده بمعنی مدار است
که کنایه از بنده وغلام وفرمان بردار ومطیع باشد ٭ حلقه دست بند این فرش بفتح اول وسکون لام وفتح قاف
وهای مدوره زده ودست بند این فرش معلوم کنایه از زمین آمده ٭ حلقۀ نوش بفتح اول وسکون لام وفتح قاف
وکسر همزه مهمله ونوش معلوم کنایه از لب معشوق آمده ٭ حنای قریش بفتح اول ونون بالف کشیده وکسر
مثناة تحتانی وقریش بضم قاف وفتح رای مهمله معلوم بمعنی زهر الحجاز آمده که شکوفه سنگ است وآن چیزی
است که برروی سنگ کوهها بهم رسد ودر ایام بهار سبز می باشد وقوبا را نافع است وآن علتی است که در بدن
انسان بهم میرسد وروز بروز پهن می شود وخارش میکند وآن را داد گویند .

چشمۀ یازدهم ودوازدهم وسیزدهم وچهاردهم وپانزدهم وسیوم از قلزم دویم من کتاب
هفت قلزم در بیان حای حطی باطای مهمله وفا وقاف وکاف ولام

٭ حماط بضم اول ومیم بالف کشیده وسکون طای حطی بلغت اهل مغرب نوعی از انجیر باشد که بتازی تین گویند
٭ حرشف بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح شین منقوطه وسکون فا بمعنی کنگر آمده وآن رستنی است که بامامست
خورند وگویند که تازی است اما عربی ٭ حرف بضم اول ورای مهمله وسکون فا بلغت رومی سپندان راگویند
که تخم تره تیزک است وبتازی آنرا حب الرشاد خوانند اگر قدری از آن دود کنند گزندگان بگریزند و
بعضی برآنند که تازیست ٭ حبق بفتح اول وموحده تحتانی وقاف زده بمعنی پودینه آمده وآن کرم وخشک است
درسوم مرض داء الفیل را نافع است ٭ حرف مسروقی بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر فا وفتح میم وسکون
سین مهمله وضم رای مهمله بواو رسیده وقاف زده کنایه از حرفی آمده که مکتوب شود وملفوظ نشود چون هواجه
وخواهش وجو وتو واو ود وامثال آن ٭ حصار معلق بکسر اول وصاد سعفص بالف کشیده وکسر زای مهمله و
ضم میم وفتح عین مهمله وتشدید وفتح لام وقاف زده کنایه از آسمان آمده ٭ حصن معلق بکسر اول وسکون صاد
سعفص وکسر نون ومعلق معلوم بمعنی مدار است که آسمان باشد ٭ حجر الکرک بفتح اول وجیم وسکون رای
مهمله وفتح همزه وسکون نون وفتح کاف وزای هوز وکاف ثانی زده سنگیست بسیار سفید وآن در ساحل هرمند
یافته میشود درچند خاصیت دارد ومهره که از آن باشد بر موی هر کشند موی دراز گردد هرکه دراز [illegible] آنرا
بیند دوست دارد واگر نگین انگشتری از آن باشد هرکه در دست کند سحر بر وکار کر نکند ٭ حوضک بفتح اول
وسکون واو وفتح ضاد معجمه وکاف زده مصغر حوض آمده ای حوض کوچک وطاس بزرک ٭ حسک بفتح اول
وسین مهمله وکاف زده معرب خسک است وآن خاری باشد سه پهلو ٭ حوک بفتح اول وسکون

واو و کاف زده نوعی از ریشمان کرمی است که آن را با درو ج خوانند * حجک بفتح اول و جیم
و کاف زده بمعنی گل آمده که بتازیش ورد خوانند * حاله کرشاک بضم اول و تشدید و فتح لام
و دال مهمله و ره زده وفتح کاف پارسی و رای مهمله و شاک با شای منقوطه معلوم و ریانند سبزه که کنایه از حق تعالی است
جل شانه آمده * حمایل فلک بفتح اول و میم بالف کشیده و فتح مثناة تحتانی و سکون لام و فلک معلوم کنایه از میل
فلک آمده و آن دو اند یکی شمالی و یکی جنوبی * حسیک بفتح اول و کسر سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده و کاف زده
بمعنی حسرة الملک آمده است * حسیک بفتح اول و کسر سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده وفتح موحدهٔ تحتانی و کاف
زده ره و ره دربه باشد که آنرا قطع بمقدار یک وجب و پنج پنج راد ریک یکر بپیچیده در آش ماست که ماسته باشد
اند از ند و خوانین به تحفگی و تبرکی بخانه های یکدیگر فرستند * حبایل بفتح اول و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده
وفتح مثناة تحتانی و کاف زده شیطان زنانرا گویند چنانکه ابلیس شیطان مردان است * حجل بفتح اول و جیم و لام
زده بمعنی کبک آمده و آن پرنده ایست معروف که گوشت آنرا بخورند * حرمل بکسر اول و سکون رای مهمله
وفتح میم و لام زده نام دوائی است و آن سفید و سرخ بر دو نوع می باشد سفید آن را حرمل عربی و صندل داله
خوانند و سرخ آنرا حرمل عامی و هزار اسفید گویند و حرمل عامی نوعی از سداب کوهی است بعضی بر آنند
که تازیست * حزنبل بفتح اول و زای هوز و سکون نون وفتح موحدهٔ تحتانی و لام زده بیونانی بیخی است که از طرف
بیت المقدس و شام آورند و آن سفید تیره رنگ می باشد اگر کسی را مار گزیده یا عقرب زده باشد بکدرم با ماء العسل
بخورد نافع است و در فرهنگی بجای فتح موحدهٔ تحتانی ضم هم دیده شده * حلاحل بفتح اول بالف کشیده و کسر
حای حطی و لام زده نوعی از پیاز صحرائی باشد * حلال بفتح اول و لام بالف کشیده و لام زده معروف است
در مقابل حرام باشد * حلحل بکسر اول و سکون لام و کسر حای حطی و لام زده نوعی از پیاز صحرائی است * حیصل
بفتح اول و سکون مثناة تحتانی وفتح صاد سعفص و لام زده بلغت اهل مغرب بمعنی بادنجان آمده و آن معروف است
* حساب جمل بکسر اول و سین سعفص بالف کشیده و کسر موحدهٔ تحتانی و ضم جیم وفتح میم و لام زده بمعنی حساب
ابجد آمده * حیض گل بفتح اول بمثناة تحتانی رسیده و کسر ضاد معجمه و ضم کاف پارسی و لام زده کنایه از غنچه
گل آمده و سرخی گل را نیز گفته اند

چشمهٔ شانزدهم و هفدهم بحر سوم از قلزم دوم من کتاب هفت قلزم در بیان حای حطی با میم و نون.

* حلام بفتح اول و لام بالف کشیده و میم زده بمعنی بره و بچهٔ گوسفند آمده * حلقهٔ دام بفتح اول و سکون لام وفتح قاف
و کسر همزه مبدله و دال بجد بالف کشیده و میم زده بمعنی روباکی آمده که مانند حلقهٔ دام بافته باشند و لیزدامی را گویند
که از موی دم اسپ سازند و بر سر راه کبک و امثال آن کذارند تا پای او بران بند شود * حماحم بفتح اول و میم
بالف کشیده و کسر حای حطی و میم زده بمعنی بستان افروز آمده و در فرهنگی بنظر کذشته که نوعی از پودینهٔ بستانی است
که در شام حبق نبطی نامند * حم حم بضم هردو حای حطی و سکون هردو میم بمعنی عبا کشی آمده و آن علفی که
شتر آنرا برغبت تمام خورد و بلغت اهل شام گاوزبانرا گویند و بتازی لسان الحمل خوانند و آن دوائی است
معروف * حوجم بفتح اول و سکون واو وفتح جیم و سکون میم گل سرخی را گویند که بربالای آن نشستن و خوابیدن
قطع شهوت کند و قوت باه برطرف شود و بعضی بر آنند که گل سرخی را گویند که بتازی آنرا ورد خوانند
* حقهای مینافام بضم اول وفتح و تشدید قاف و های مد و ره بالف کشیده و کسر مثناة تحتانی و مینافام معلوم بمعنی
افلاکها آمده * حلهٔ آدم بضم اول و تشدید و فتح لام و کسر همزهٔ مبدله و آدم معلوم کنایه از سبزه آمده * حکم قلم

بضم اول وسکون کاف وکسر میم وقلم بکسر قاف معلوم کنایه از حکم ازلی آمده ٭ حلقهٔ تسلیم بفتح اول وسکون لام
وفتح قاف وکسر همزهٔ مبدله وفتح مثناة فوقانی وسکون سین مهمله وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده ومیم زده کنایه
از بند وچاکز وفرمان بردار آمده ٭ جبین بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی ونون رستنی باشد که آنرا عرز هره
گویند وبتازی سم الحمار خوانند برگ آن به برگ بید ماننده است زرد رنگ ومکی بلدیدن آمده که اگر گل آنرا
در خانه اندازند در آن خانه جنگ ونزاع وخصومت افتد واگر حیوانات برگ آن بخورند بمیرند وبکسر اول
هم بلدیدن آمده ٭ حبین بفتح اول وکسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی رسیده ونون زده بمعنی سلان است که
عرز هره باشد ٭ حرجوان بفتح اول وسکون رای مهمله وجیم وواو بالف کشیده ونون زده بلغت یونانی نوعی
از ملخ است که بال ندارد وآنرا گرفته بیزند وبابند بخورند ٭ حردون بکسر اول وسکون رای مهمله وضم
دال ابجد بواو رسیده ونون زده بلغت سریانی نوعی از سوسمار است وآنرا بیونانی سالامند گویند واز
سموم قتاله است گویند اگر دل او را در پارچهٔ سیاه بپیچند وبر بازوی یا در گلوی صاحب تب ربع بندند شفا یابد
٭ حبایل شیطان بفتح اول وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وفتح بمثناة تحتانی ولام زده وشیطان معلوم بمعنی زنان
فاحشه وبدکاره آمده ٭ حرقفان بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح فا وقاف بالف کشیده ونون زده بمعنی مرد
موش آمده وآنرا بتازی سم الفار گویند ورومی است ٭ حزیران بفتح اول وکسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده
ورای مهمله بالف کشیده ونون زده نام ماه نهم است از سال رومیان ونام روز اول تابستان هم هست ٭ حصار دربن
بکسر اول وصاد سعفص بالف کشیده وسکون رای مهمله وفتح موحدهٔ تحتانی وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی
رسیده ونون زده کنایه از فلک آمده وبعضی فلک الافلاک را گویند ٭ حصار ربولادین بکسر اول وصاد
سعفص بالف کشیده ورای مهمله وضم بای پارسی بواو مجهول رسیده ولام بالف کشیده ودال ابجد
بمثناة تحتانی رسیده ونون زده کنایه از آتشدان آمده ٭ حصار شادمان حصار بکسر رای مهمله
معلوم وشین منقوطه بالف کشیده وسکون دال ابجد ومیم بالف کشیده ونون زده نام قصری است از ولایت
ما وراء النهر ٭ حلزون بفتح اول وسکون لام وضم زای هوز بواو رسیده ونون زده نوعی از صدف است
که آنرا سوخته در دواهای چشم بکار برند ٭ حلقهٔ آبگون بفتح اول وسکون لام وفتح قاف وکسر همزهٔ مبدله وآبگون
با میم زده معلوم کنایه از آسمان آمده ٭ حلقه بر در زدن بفتح اول وسکون لام وفتح قاف وسکون هاء ملفوظه
ولابر در زدن معلوم کنایه از طلب فتح باب کردن آمده ٭ حلقه بر سندان زدن حلقه معلوم وفتح موحدهٔ تحتانی
وسکون رای مهمله وکسر سین مهمله وسکون نون ودال ابجد بالف کشیده ونون زده بمعنی صدر است که کنایه
از طلب فتح باب کردن آمده ٭ حلقه زدن حلقه معلوم وفتح زای هوز ودال ابجد ونون زده کنایه از طلب کردن
فتح باب باشد ٭ حلقه زن بفتح اول وسکون لام وفتح قاف وهای ملفوظه وفتح زای هوز ونون زده بمعنی
طالب فتح باب شود ٭ حلقهٔ سیمین حلقه باضافت معلوم وکسر سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده وکسر میم بمثناة تحتانی
رسیده ونون زده بمعنی یقین آمده که در هواهای سرد در حوضها وجهد برمنجمد شود ونیز کنایه از ماه شب
چهاردهم است ٭ حمدان بفتح اول وسکون میم ودال ابجد بالف کشیده ونون زده بمعنی آلت تناسل آمده اما
معلوم نیست که بلغت کجا است ٭ حمدون بفتح اول وسکون میم وضم دال ابجد بواو رسیده ونون زده بمعنی
حمدان است که آلت تناسل باشد ٭ حنای مجنون بکسر اول ونون بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی وفتح میم وسکون
جیم وضم نون بواو رسیده بمعنی وسمه آمده وآنرا بتازی رزق النیل خوانند وآن برگیست که مردان بدان

ریش را رنگ کنند و زنان حرشانند و را بر نهند * حرت کردن بضم اول او او رسیده و کسر مثناة فوقانی و کردن با کاف پارسی معلوم بمعنی برج ماهی آمده که دوازدهم برج است * حوران بفتح اول و سکون واو و رای مهمله بالف کشیده و نون زده بلغت رومی بمعنی طرخون آمده و آن سبزی باشد که خورند ذایقه را ببرد و قطع شهوت کند * حوض نعمان بفتح اول و سکون واو و کسر ضاد معجمه و فتح نون و سکون عین سعفص و میم بالف کشیده و نون زده یعنی آن حوض که شخصت بلنسان نام داشت چون پیغمبر علیه السلام بر سر آن حوض رسیده نعمان نام کذاشت آب آن حوض که شور و تلخ بود ببرکت نام نهادن رسول صلی الله علیه و آله و سلم شیرین کردید * حوذران بفتح اول و سکون واو و فتح ذال و رای مهمله بالف کشیده و نون زده بلغت رومی طرخون را نامند و آن سبزیست معروف که ذایقه را ببرد و قطع شهوت باه کند * حیله زنان بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح لام و های ملفوظ زده و زنان معلوم نکاح کردن بشوهر دیگر بعد از طلاق تا حلال شود بشوهر اول

چشمهٔ دوازدهم و نوزدهم و بیستم بحر سوم تلزم دویم من کتاب هفت قلزم در بیان حای حطی با واو و های ملفوظ و مثناة تحتانی

* حسو بفتح اول و ضم سین سعفص بواو مجهول رسیده بمعنی آش آماج آمده و بمعنی آشامیدن و آشامند هم آمده * حلیمو بفتح اول و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده و ضم میم بواو رسیده بشیرازی بیخ رستنی باشد که آن را حماض البقر و الحماض البری کویند و بپارسی ترشک خوانند * حشو بفتح اول و سکون شین منقوطه و واو پنبه را کویند که در درون قبا و نهالی و امثال آن باشد و در اصطلاح معانی کلام بیفایده را در میان حشو کویند و در اصطلاح اهل عروض حشو وسط مصراع را نامند بدین مناسبت آکین می باشد و آن خواه دو رکن باشد خواه یک رکن * حصار فیروزه بکسر اول و صاد سعفص بالف کشیده و کسر رای مهمله و فیروزه معلوم کنایه از آسمان آمده * حصن فیروزه بکسر اول و سکون صاد سعفص و کسر نون و کسر فا بمثناة تحتانی رسیده و ضم رای مهمله بواو رسیده و فتح زای هوز و های ملفوظ زده بمعنی حصار است که آسمان باشد و نام شهری و قلعهٔ هم هست * حریر سینه بفتح اول و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و سکون رای مهمله و سینه معلوم بمعنی نرم سینه آمده * حریف آب دندان یافته بفتح اول و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و سکون فا و آب دندان یافته معلوم یعنی حریف مفت و ضعیف یافته * حرف و زبان را بقلم بازده بفتح اول و سکون رای مهمله و ضم فا بواو رسیده و فتح زای هوز و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و نون زده و باقی معلوم یعنی قیامت قایم کن * حلیفه بفتح اول و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده و فتح فا و های ملفوظ زده بتازی تخم دوائی آمده که آن را بپارسی آمود و سنک خوانند * حمدونه بفتح اول و سکون میم و ضم دال ابجد بواو رسیده و فتح نون و های ملفوظ زده بمعنی میمون آمده و آن جانوریست شبیه بانسان و بتازی قرد خوانند * حلقهٔ سفره بفتح اول و سکون لام و فتح قاف و کسر همزهٔ مبدله و ضم سین سعفص و سکون فا و فتح رای مهمله و های ملفوظ زده بمعنی حلقه آمده که در کنار سفره میدوزند * حواله کاه بفتح اول و واو بالف کشیده و فتح لام و های ملفوظ زده و کاف پارسی بالف کشیده و های ملفوظ زده معلوم مقام تفرج کاه را کویند که کرد بر کرد شهر باشد یا اطراف کوه * حوصله بفتح اول و سکون واو و فتح صاد سعفص و لام و های ملفوظ زده بتازی چینه دان مرغان را کویند و کنایه از تاب و تحمل و برداشت هم آمده * حومانه بفتح اول و سکون واو و میم بالف کشیده و فتح نون و های ملفوظ زده رستنی باشد قد آن یک کز و شاخهای آن باریک و سیاه می باشد و کل آن را فرفری خوانند کز لدکی جانوران را نافع است کویند

عربی است ٭ حالی بفتح اول بالف کشیده و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده بمعنی ضمین الزمان و یمین هم آمده ٭ حامل وحی بفتح
اول بالف کشیده و کسر میم و کسر لام و وحی بافتح واو معلوم کنایه از جبرئیل علیه السلام آمده است ٭ حب سجستانی
بفتح اول و تشدید با و کسر موحده تحتانی و کسر سین سعفص و جیم و سکون سین سعفص و مثناة فوقانی بالف کشیده و کسر
نون بمثناة تحتانی رسیده ٭ بمعنی حب فالله آمده که دانه میل باشد ٭ حبق ترنجانی بفتح اول و موحده تحتانی و سکون
قاف و ضم مثناة فوقانی و رای مهمله و سکون نون و جیم بالف کشیده و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده ٭ دوایی است
که آن را بادرنجبویه گویند و آن بالنگو است ٭ حبق خراسانی بفتح اول و موحده تحتانی و کسر قاف و خراسانی
معلوم و آن رستنی است ترش مزه و آن را اماق ترشک خوانند و بتازی بقله حامضه گویند ٭ حبق قرنفلی
بفتح اول و موحده تحتانی و کسر قاف و قرنفلی بفتحتین و ضم فا معلوم بمعنی فرنجمشک آمده ٭ که بالنگوی عودی باشد
و عوام آن را بالنگو کنند ٭ خوانند ٭ حبق کرمانی بفتح اول و موحده تحتانی و کسر قاف و کرمانی با کسر کاف معلوم
ریحان آمده و آنرا ضیمران هم گویند ٭ حبق صعتری بفتح اول و موحده تحتانی و کسر قاف و صعتری معلوم بمعنی
صعتر است که ریحان باشد و آن را ضیمران و شام اصفر نیز گویند ٭ حبق نبطی بفتح اول و موحده تحتانی و کسر
قاف و فتح نون و سکون موحده تحتانی و کسر طای حطی بمثناة تحتانی رسیده ٭ بلغت اهل شام نوعی از پودینه باشد است
که آنرا حمام نیز گویند ٭ حجر ارمنی بفتح اول و جیم و سکون رای مهمله و کسر همزه و سکون رای قرشت و فتح میم
و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده ٭ دو نوع است یکی لاجوردی که گاهی نقاشان بجای لاجورد بکار برند و نوع دیگر
سرخ میباشد چون ذمت ترو مالی کوفی که چرب است و مسهل سودا است و طبیعت آن درد و کرم و خشک است
٭ حجاب ظلمانی بکسر اول و جیم بالف کشیده و کسر موحده تحتانی و ظلمانی با ضم ظای معجمه معلوم بمعنی شب آمده ٭
٭ حجاب کحلی بکسر اول و جیم بالف کشیده و کسر موحده تحتانی و کحلی با ضم کاف معلوم کنایه از ابر سیاه و آسمان
و غبار آمده ٭ حرف گیری بفتح اول و سکون رای مهمله و فا و کسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده و کسر رای مهمله
بیای حطی رسیده ٭ معنی عیب گیری آمده و نیز عیب گیر هستی ٭ حسن عاریتی بضم اول و سکون سین مهمله و کسر
نون و عاریتی معلوم بمعنی حسنی آمده که از غال و سرمه و آرایش باشد ٭ حسینی بضم اول و فتح سین سعفص و سکون
مثناة تحتانی و کسر نون بیای حطی رسیده نام مقامی است از موسیقی و ظرفی را گویند که آنرا از بلغار و گاهی از چرم دوزند
و جمعی باشند از سادات منسوب بحضرت امام حسین علیه السلام و آنچه منسوب بشیخ حسین است و آنچه منسوب بسوی
سلطان حسین باشد چنانکه حسینی و حسینی هم ٭ حسنک میمندی بفتح اول و سین مهمله و نون زده و فتح میم و سکون مثناة
تحتانی و فتح میم ثانی و سکون نون و کسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده نام وزیر سلطان محمود سبکتگین است ٭ حصار پولادی
بکسر اول و صاد سعفص بالف کشیده و کسر رای مهمله و فتح فا و سکون واو و لام بالف کشیده و کسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده
کنایه از آسمان اول آمده که از پولاد است و هر حصاری که بسیار سخت و محکم باشد گویند و کنایه از انگشتوانه خیاطان
هم هست که از پولاد و یا از برنج سازند و آنرا انگشتان هم گویند ٭ حصار هزار میخی بکسر اول و صاد مهمله بالف کشیده
و کسر رای مهمله و هزار میخی معلوم کنایه از فلک ثوابت آمده که فلک هشتم باشد ٭ حصاری بکسر اول و صاد مهمله بالف
کشیده و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده ٭ بمعنی نوایی است از موسیقی که شعبه حجاز باشد و مردی را نیز گویند
که منسوب بشهر حصار است همچو شیرازی و صفاهانی و کاشی منسوب شیراز و صفاهان و کاش را گویند و اسپی را
نیز گویند که از آن شهر آورند و بمعنی متحصن شده نیز هست ٭ حصن هزار میخی بکسر اول و سکون صاد مهمله و کسر
نون و هزار میخی معلوم بمعنی حصار هزار میخی آمده که کنایه از آسمان باشد عموما و فلک هشتم را گویند خصوصا

وآنرا فلک ثوابت وفلک البروج هم خوانند وکرسی هم نامند * حق کوی بفتح اول وسکون قاف وضم کاف پارسی بواو مجهول رسیده ومثناة تحتانی زده کنایه از مردم راست کوی ومردم نفس الامری آمده ونام پرنده ایست که شبها خودرا بردرخت از یک پای سرنکون آویزد وحق حق کوید چون روز شود مخفی کردد وکس نبیند وآخر شب یک قطره خون از حلق او بچکد وآن مرغ را شب آویز هم کویند * حقلچی بفتح اول وسکون لام وفتح قاف وکسر جیم پارسی بمثناة تحتانی رسیده نام حلوائی است که آنرا زلیبیا کویند وبتازی زلابیه خوانند ودرفرهنگی بلابلان آمده وقسمی از شیرینی است که آنرا در هندوستان جلیبی خوانند * حقه بازی بضم اول وفتح وتشدید قاف وهای ملفوظ زده وموحده تحتانی بالف کشیده وکسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده بمعنی بازیکری وچشم بندی آمده * حکم اللهازی بضم اول وسکون کاف وضم میم زاللهازی معلوم بمعنی درست اللهازی آمده که تیراو خطا نکند ونیز حکم الله ازمستی * حندقوقی بفتح اول وسکون نون وفتح دال ابجد وضم کاف بواو رسیده وکسر قاف بمثناة تحتانی رسیده حندقوقورا نامند وآن دوائی است معروف بوستانی وصحرائی بوستانی را بیونانی طریفلن کویند وصحرائی آنرا الوطوغربوس نامند * حوارس بفتح اول وواو بالف کشیده وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده بمعنی آرد نیک دوباره بیخته آمده * حوررومی بفتح اول وسکون واو وکسر رای مهمله وضم رای مهمله بواو رسیده وکسر میم بمثناة تحتانی رسیده بمعنی درختی آمده که صمغ آن کهربا باشد اکر برک آنرا با سرکه بمصروع دهند شفا یابد * حورهندی بفتح اول وسکون واو وکسر زای مهمله وهندی معلوم دانه ایست مانند زیره وکرم وخشک است در رسوم حیض براند * حوض ماهی بفتح اول وسکون واو وکسر ضاد منقوطه وماهی معلوم کنایه از برج حوت آمده * حیری بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وکسر رای مهمله بیای حطی رسیده بمعنی رواق وطاق وایوان آمده * حیزی بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وکسر زای هوز بیای حطی رسیده بمعنی مخنثی ونامردی آمده

بحر چهارم از قلزم دویم من کتاب هفت قلزم در بیان خای منقوطه باحروف تهجی وآن مشتمل است بربست و دو چشمه

چشمهٔ اول بحر چهارم از قلزم دویم من کتاب هفت قلزم در بیان خای منقوطه بالالف

* خا بفتح اول بالف کشیده بمعنی کوی آمده که آبهای کثیف همچو آب زیر حمام وامثال آن بدانجا جمع شود * خاتم کویا بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناة فوقانی وکسر میم وکویا باضم کاف پارسی معلوم کنایه از دهان شاهد ومعشوق ومحبوب وساقی آمده ومرادف این خاتم سهیل نشان است * خاتون یغما بفتح اول بالف کشیده وضم مثناة فوقانی بواو رسیده وکسر نون وفتح مثناة تحتانی وسکون غین منقوطه ومیم بالف کشیده کنایه از آفتاب عالمتاب آمده وصبح را نیز کفته اند * خارا بفتح اول بالف کشیده ورای مهمله بالف کشیده نوعی از بافتهٔ ابریشمیست که مانند صوف موجدار بود وساده ومخطط می باشد ومخطط آنرا عتابی خوانند وعتاب نام شخصی که این خارا منسوب است باو وسنک سخت را نیز کفته اند * خال عصا بفتح اول بالف کشیده وکسر لام وعصا بافتح عین وصاد مهمله معلوم کنایه از کناه آمده * خالوما بفتح اول بالف کشیده وضم لام بواو رسیده ومیم بالف کشیده بلغت سریانی دوائی است که آنرا بتازی حافر الحمار خوانند وبپارسی شکار کویند وبرک آن سرخ بسیاهی مایل بود چون بیخ آنرا زنان آبستن برکیرند بچه بیندازند * خامالا بفتح اول بالف کشیده ومیم بالف ولام بالف کشیده بیونانی حربا آمده وآن نوعی از حلباسه است وبتازی آنرا اسد الارض نامند ونیز بیونانی داروئی است که آنرا مادریزون کویند برک آن از برک زیتون کوچکتر واز برک مورد بزرکتر میباشد ورنک آن زرد است کرم وخشک است درچهارم وآنرا خامالیون هم خوانند وبتازی زیتون الارض نامند بر برص وبهق طلا کنند نافع باشد

واکر با مثل آ مغنه رشهای خشک مانند قایل ه دمك ه خانقاه بالا بفتح اول بالف کشیده وسکون نون وقاف بالف
کشیده وکسر هاء ملفوظه وموحده تحتانی بالف کشیده ولام بالف کشیده بمعنی ملا اعلی آمده و نیز کنایه از عالم
بالاست که آسمان باشد ه خانه عنقا بفتح اول بالف کشیده وفتح نون وکسر همزه مبدله وعنقا معلوم نام نوائی است
از موسیقی وبمعنی چنگ ورباب نیز دیده شده ه خانه فردا بفتح اول بالف کشیده وفتح نون وکسر همزه مبدله وفردا
معلوم کنایه از عقبی است که عالم آخرت باشد ه ختا بفتح اول ومثناة فوقانی بالف کشیده نام شهریست وبعضی
گویند شهریست از ممالک چین وباطای خطی معرب آنست ه خدا بضم اول ودال ابجد بالف کشیده نام باریتعالی
است مستجمع جمیع صفات ومخفف خود آمده است یعنی شخصی که خود آمده باشد وبمعنی صاحب ومالک هم آمده
وبازای نقطه دار هم خوانند ه الله ه خردما بضم اول وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد ومیم بالف کشیده بمعنی جانوری
آمده که خروش وبانگ وخروش آواز است ه خرده مینا بضم اول وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد وکسر همزه مبدله ومینا معلوم
مینای شکسته وریزه ریزه شده را گویند وکنایه از شراب لعلی هم آمده ه خرشا بضم اول وسکون رای مهمله وشین منقوطه
بالف کشیده یکی از نامهای آفتاب عالمتاب آمده ه خرگاه مینا بفتح اول ورای مهمله وکاف پارسی بالف کشیده وکسر
های ملفوظه ومینا معلوم کنایه از آسمان آمده ه خرما بضم اول وفتح وتشدید رای مهمله وسکون میم وکسر فا وضاد معجمه
بالف کشیده کنایه از آسمان آمده ه خرمن گدا بکسر اول وسکون رای مهمله وفتح میم وکسر نون وگدا بالفتح کاف پارسی
معلوم کنایه از توده کاه است که خوشه چینان جمع کرده باشند وبسکون نون بمعنی جمعی آمده که بر خرمنها
بگدائی روند ه خزاما بکسر اول ونیز زای هوز بالف کشیده وبمعنی رستنی آمده که صحرائی است وبشیرازی آنرا
ارداله گویند اگر زن قبل وی از آن نزد ارد آبستن شود ه خسرو زرین عطا بضم اول وسکون مهمله وفتح
رای مهمله وکسر واو وفتح زای هوز وتشدید وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده وسکون نون وفتح عین مهمله
وطای حطی بالف کشیده کنایه از آفتاب عالمتاب آمده ه خشکنا بضم اول وسکون شین منقوطه وکاف ونا بالف
کشیده بمعنی نان فطیر آمده وآن نانی است که پیش از برآمدن خمیر بپزند ه خشکوا بضم اول وشین منقوطه وکاف
زده وواو بالف کشیده بمعنی صلواست که نان فطیر باشد وآن نانی است که پیش از برآمدن خمیر بپزند ه خفجا
بفتح اول وسکون فا وجیم بالف کشیده بمعنی سنگینی وگرانی آمده که مردم را در خواب افتد وآنرا کابوس وعبد
الجنه گویند وبتازی لرزیدن وکج شدن پای شتر را گویند در وقت برخاستن وخردل صحرائی را نیز نامند
وآنرا بکوبند ودر ماست بخورند ه خلوبسا بضم اول ولام بواو مجهول رسیده وکسر موحده تحتانی وسین مهمله
بالف کشیده بمعنی چیزی آمده که او را همه تصرف کنند ومالکی نباشد ودیوانه مزاج وعلت مالیخولیا را نیز
گویند وبمعنی بی شرم وبیحیا وبیباک هم پدید آمده ه خنشا بضم اول وسکون نون وشین قرشت بالف کشیده بمعنی
فرخنده ومبارک ومیمون آمده وخنشاان بروزن گلستان وخنشاان بروزن برهان هم باین معنی آمده است ه خنکا
بضم اول وسکون نون وکاف بالف کشیده بمعنی خوشا آمده چه خنک بمعنی خوش آمده ه خنیا بضم اول وسکون نون
ومثناة تحتانی بالف کشیده بمعنی سرود وساز ونغمه آمده چه خنیاگر مطرب را گویند وآن خوانند ه وماز لده
ومرودگواست ودر فرهنگی باین معنی بتقدیم مثناة تحتانی بر نون هم از نظر گذشته ه خوا بضم اول وواو بالف
کشیده بمعنی چیزی آمده که بدان روز بکذرانند یعنی قوتا من لا یموت وبکسر اول بمعنی مزه ولذت آمده وبفتح
اول بمعنی گوشت آمده که بتازی لحم گویند وبزبان تازی بالف ممدوده بمعنی خالی بردن شکم از طعام وهوای درمیان
دو چیز ودو پای وبمعنی رعاف نیز آمده وبالف مکسور هم درست است ه خوان یغما بفتح اول وواو معدوله

بالف کشیده وکسر نون وفتح مثناة تحتانی وسکون شین منقوطه وضم میم بالف کشیده کنایه از خوان باشد که کریمان صلای عام در دهند ومعنی آن خوان تاراج آمده وخوان کرم هم نامند * خودنما بفتح اول و واو معدوله وسکون دال ابجد وضم نون ومیم بالف کشیده بمعنی گیاه خودرو آمده ومعنی متکبر وخودستا هم آمده چه خودنمائی بمعنی خودستائی باشد وشخصی را نیز گویند که خود را بمردم وانماید * خور حاجت نبود انجا بضم اول و واو معدوله وسکون رای مهمله وحاجت نبود انجا معلوم یعنی در مقام توحید خود را بجای رسانید که ذکر الله قایم مقام بند باشد * خورا بفتح اول و واو معدوله ورای مهمله بالف کشیده بمعنی خوردنی اندک آمده که بتازی قوت من لا یموت آمده وبمعنی درخور ولایق وسزاوار آمده است * خورشا بفتح اول و واو معدوله وشین منقوطه بالف کشیده بمعنی خوش آمده که بتازی طوبی گویند * خورلیا بضم اول بواو رسیده وکسر لام ومثناة تحتانی بالف کشیده بمعنی چیزی آمده هرکسیکه خواهد آنرا متصرف شود ومانع تصرف نداشته باشد * خون بها بضم اول بواو رسیده وسکون نون وفتح موحده تحتانی وبای مدوره بالف کشیده بمعنی بهای خون آمده * خیربوا بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وسکون رای مهمله وضم موحده تحتانی وواو بالف کشیده بمعنی فیل آمده که بتازی آنرا قاتلة صغار خوانند * خینا بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده ونون بالف کشیده بمعنی سرود وساز ونغمه آمده * خیمهٔ خضرا بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وفتح میم وکسر همزهٔ مبدله وخضرا معلوم کنایه از فلک آمده

چشمهٔ دویم از بحر چهارم قلزم دوم در بیان خای منقوطه با بای تازی و پارسی

* خاب بفتح اول بالف کشیده وسکون موحدهٔ تحتانی بمعنی باز پس افکنده آمده وبتازی بمعنی بی بهره شده آمده * خاتون عرب بفتح اول بالف کشیده وضم مثناة فوقانی بواو رسیده وکسر نون وفتح عین مهمله ورای قرشت وموحدهٔ تحتانی زده کنایه از مکه معظمه آمده که کعبة الله باشد * خاتون خرگه سحاب بفتح اول بالف کشیده وضم مثناة فوقانی بواو رسیده وکسر نون وخرگه سحاب با کاف پارسی معلوم کنایه از آفتاب وماهتاب آمده * خاسپ بفتح اول بالف کشیده وکسر سین مهمله وبای پارسی زده بمعنی سیب آمده که بتازی آنرا تفاح گویند وآن میوهٔ معروف است * خاك وآب بفتح اول بالف کشیده وسکون کاف وفتح واو وهمزه بالف کشیده وموحدهٔ تحتانی زده کنایه از قالب بشر آمده * خپ بفتح اول وسکون بای پارسی بمعنی خاموش وامر بخاموشی هم هست یعنی دم مزن وخاموش باش * خراب بفتح اول ورای مهمله بالف کشیده وموحدهٔ تحتانی زده کنایه از مست لا یعقل آمده وهر چیز ضایع گردیده ونابود شده را نیز گویند ونقیض آباد معروف است * خراس خراب بفتح اول ورای مهمله بالف کشیده وکسر سین سعفص وخراب معلوم کنایه از آسمان آمده * خرنوب بفتح اول وسکون رای مهمله وضم نون بواو رسیده وموحدهٔ تحتانی زده بمعنی رستنی آمده وآن چند قسم است شامی ومصری ونبطی وهندی هندی خیار چنبر است وآن دوائی است معروف نبطی را بفارسی کبر خوانند وآن رستنی باشد خاردار که با سرکه پرورده کرده خورند ومصری همین نبطی باشد که گفته شده وشامی را بفارسی کورزه وبشیرازی کورك کاذرونی گویند * خرریاب بفتح اول وکسر رای مهمله وضم رای ثانی وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وبای ابجد زده بمعنی آلت چوبین آمده که برکاسهٔ رباب وامثال آن بود وتارها بران کشند * خرك رباب بفتح اول ورای مهمله وکسر کاف تصغیر ورباب بضم رای مهمله معلوم بمعنی خرریاب آمده * خشکاب بفتح اول وسکون شین منقوطه وکاف بالف کشیده وموحدهٔ تحتانی زده بمعنی مانع ومنع کننده آمده * خطشب بفتح اول وکسر طای حطی وفتح شین منقوطه وموحدهٔ تحتانی زده بمعنی خط سیاه آمده ونام یکی از خطوط جام جم هم هست که آنرا خط ازرق گویند * خط اهل شباب

بفتح اول و کسر طای حطی و اهل شباب معلوم معروف است و نامهٔ نیکوکاران ٭ خط صلیب بفتح اول و کسر طای حطی
و فتح صاد مهمله و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده و بای ابجد زده بمعنی خط چهار گوشه آمده ٭ خرگه سحاب بفتح
اول و سکون رای مهمله و فتح کاف و کسر همزهٔ مبدله و سحاب معلوم بمعنی آسمان آمده ٭ خلاب بفتح اول و لام
بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی زده بمعنی گل تا کی آمده که پای آدمی و چارپا در آن بلغزد و گل و لای را گویند
که آب بهم آمیخته شده باشد و کسر اول نیز دیده شده ٭ خله چوبا بفتح اول و لام و های ملفوظ زده و ضم جیم
پارسی بواو مجهول رسیده و موحدهٔ تحتانی زده بمعنی چوبی آمده که ملاحان بدان کشتی رانند ٭ خمب بضم اول
و میم و موحدهٔ تحتانی زده بمعنی خم بزرگ آمده و آن را بتازی دن گویند ٭ خنب بفتح اول و نون و موحدهٔ تحتانی
زده بمعنی طاق و صفه آمده و باین معنی در فرهنگی بفتحتین هم آمده و بضم اول و نون و موحدهٔ تحتانی زده بمعنی
خم آمده و آن ظرفی است که شراب و امثال آن در آن کنند ٭ خواب بفتح اول و واو معدوله بالف کشیده و موحدهٔ
تحتانی زده نقیض بیداری است و آنچه در خواب دیده میشود که آن را بتازی رویا نامند ٭ خوراب بضم اول بواو
رسیده و رای مهمله بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی زده بمعنی رسنی که لنگر کشتی بدو بندند آمده ٭ خوشاب بضم
اول بواو مجهول رسیده و شین منقوطه بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی زده نام قصبه ایست از مضافات لاهور
و هر چیز تازه و سیراب را گویند عموما و مروارید و جواهر را نامند خصوصا و بواو معدوله نیز دیده شده که فتح اول
باشد ٭ خیزاب بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و زای هوز بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی زده بمعنی کوهه و موجهٔ آب آمده

چشمهٔ سوم بحر چهارم قلزم دوم من کتاب هفت قلزم در بیان خای منقوطه با مثناة فوقانی

٭ خات بفتح اول بالف کشیده و مثناة فوقانی زده بمعنی زغن آمده که آن را غلیواژ و غلیواج هم گویند ٭ خاتون کاینات
بفتح اول بالف کشیده و ضم مثناة فوقانی بواو رسیده و کسر نون و کاینات معلوم کنایه از فاطمه علیها السلام آمده
و کنایه از مکه معظمه و کعبة الله نیز هست ٭ خاربست بفتح اول بالف کشیده و سکون رای مهمله و فتح موحدهٔ
تحتانی و سین مهمله و مثناة فوقانی زده آنچه از خاربنان و امثال آن برگرد دیوار و باغ و کشت برای محافظت آن
فرو برند ٭ خارپشت بفتح اول بالف کشیده و سکون رای مهمله و ضم بای پارسی و شین منقوطه و مثناة فوقانی زده
نام جانوری است معروف که بر پشتش مانند دوک خارها باشد چون کسی قصد ش کند اندام را بیفشاند
خارهایش چون تیر جهند و در اندام قاصد نشینند و گویند مار افعی را میگیرد و بسر خود می کشد و مار خود را
چندان بر پشت او میزند که هلاک می شود و نام میوه ایست که در هندوستان کتهل گویند ٭ خار زمانه با خرماست
بفتح اول بالف کشیده و کسر رای مهمله و فتح زای هوز و میم بالف کشیده و فتح نون و های ملفوظ زده و با خرماست معلوم یعنی
هر تنگی را فراخی و هر عسری را یسری است ٭ خاک تست بفتح اول بالف کشیده و کسر کاف و ضم مثناة فوقانی و سین مهمله
و ثای قرشت زده یعنی مطیع و منقاد تست آمده ٭ خاک خفت بفتح اول بالف کشیده و سکون کاف و ضم خای منقوطه
و فا و مثناة فوقانی زده بمعنی خاکپوش آمده ٭ خاک و باد تست بفتح اول بالف کشیده و سکون کاف و فتح واو و باد تست
معلوم یعنی بنده و فاصل تست ٭ خانه پست بفتح اول بالف کشیده و فتح نون و کسر همزهٔ مبدله و پست بابای
پارسی معلوم بمعنی دنیا و قبر و خانهٔ فقرا آمده ٭ خرابات بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی
بالف کشیده و ثای قرشت زده بمعنی قمارخانه و شرابخانه و بوزه خانه آمده ٭ خراج مصر طلب می کند لب بکسر
اول و رای مهمله بالف کشیده و کسر جیم و مصر طلب می کند لب معلوم بمعنی لب تو در شیرینی بحدی غالب آمده
است که از مصر مشهور که بقند و نبات است طلب خراج میکند ٭ خرافات بضم اول و رای مهمله بالف کشیده و فا

* خواجه گریبان چراغی کرفت بفتح خای منقوطه و واو معدوله بالف کشیده وفتح جیم وهای ملفوظ زده و گریبان چراغی کرفت باکسر مزد و کاف پارسی معلوم ای دل نوری حاصل کرد و یا دل دست بگریبان فعل زده * خواست بفتح اول و واو معدوله بالف کشیده و شین مهمله و مثناة فوقانی زده بمعنی خواسته آمده که مال باشد و جزیره میان دریا را نیز کویند وطلب چیزی از کسی کردن را نیز کویند و کاهی بمعنی اراده کفته میشود چنانکه کویند خواست الهی برین است ای ارادة الهی برین است * خود پرست بفتح اول و واو معدوله و سکون دال ابجد وفتح بای پارسی و رای مهمله و سین سعفص و مثناة فوقانی زده بمعنی مردم خود ستا و متکبر و معجب آمده * خوست بفتح اول و واو معدوله و سین مهمله و مثناة فوقانی زده بمعنی راه کرفته شده و جزیره میان دریا آمده و در فرهنگی بجای واو معدوله واو مجهول هم دیده شده * خوشت بفتح اول و واو معدوله و شین منقوطه و مثناة فوقانی زده بمعنی برفته مادر زاد آمده و در فرهنگی بجای واو معدوله واو مجهول هم بدیدن آمده * خوش انکشت بفتح اول و واو معدوله و سکون شین منقوطه انکشت با ضم کاف پارسی معلوم کنایه از سازنده آمده * خیره دست بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وفتح رای مهمله وهای ملفوظ زده و دست معلوم کنایه از مردم سرکش آمده

چشمهٔ چهارم و پنجم و ششم بحر چهارم از قلزم دویم من کتاب هفت قلزم در بیان خای منقوطه با جیم تازی و پارسی و حای حطی و خای منقوطه

* خاج بفتح اول بالف کشیده و سکون جیم بمعنی نرمهٔ کوش آمده و آن جائی است که کوشواره در آن کنند و نیز بمعنی چلیپا آمده و آن صلیب نصاری است * خالج بفتح اول بالف کشیده و نون و جیم زده بمعنی کوی آمده که طفلان بجهت جوز بازی کنند و شئی از جوز یک مشت کرفته در آن میان اندازند و آن بازی میان کودکان معروف است * ختفرج بفتح اول و مثناة فوقانی و سکون فا و فتح رای مهمله و جیم زده بمعنی خرفه آمده و آنرا بتازی بقلة الحمقا خوانند * خجیج بفتح اول و جیم تازی و پارسی زده بمعنی درزم و آماس آمده که در کلو بهم رسد و در فرهنگی بجای فتح اول ضم و بجای جیم پارسی شین منقوطه هم دیده شده * خرد تاج بکسر اول و فتح رای مهمله و سکون دال ابجد و تاج معلوم بمعنی پیشوا و عاقل آمده * خرمنج بفتح اول و سکون رای مهمله و ضم میم و نون و جیم زده بمعنی رنگی آمده از رنگهای اسب و مردم مقلوع چرا نیز کفته اند و خرمکس هم آمده چه منج بمعنی مکس و خر بمعنی کلان * خروج بضم اول و زای مهمله بواو مجهول رسیده و جیم زده بمعنی خروس آمده و در پارسی جیم بسین سعفص تبدیل می یابد * خروچ بضم اول و رای مهمله بواو مجهول رسیده و جیم پارسی زده بمعنی خروج آمده که خروس باشد * خشیج بفتح اول و کسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و جیم بمعنی نقیض و ضد آمده و مخفف آخشیج هم هست که بمعنی عنصر باشد و بجای مثناة تحتانی معروف مجهول هم درست است * خشکالج بضم اول و سکون شین منقوطه و کاف بالف کشیده و لون و جیم زده بمعنی شخصی آمده که از لزاری کوشتش بر استخوان چسپیده باشد * خفج بفتح اول و فا و جیم پارسی زده بمعنی سنکینی و کرانی آمده که مردم را در خواب بهم رسد و آنرا بتازی عبد الجنه و کابوس کویند و بمعنی خردل صحرائی آمده و آنرا بکوبند و در ماست بکنند و با طعام بخورند و بتازی مطلق لرزیدن باشد عموما و لرزیدن و کج شدن پای شتر را کویند خصوصا و معنی اول بجای فتحتین سکون فا و جیم هم بدیدن آمده * خفرج بفتح اول و سکون فا و فتح رای مهمله و جیم زده بمعنی خرفه آمده که بتازی بقلة الحمقا کویند و در فرهنگی بفتحتین و رای مهمله و جیم زده هم بدیدن آمده * خفرلج بفتح اول و سکون فا و فتح رای مهمله

نون وجیم زده بمعنی گرانی وسنگینی باشد که در خواب مردم را بهم رسد وآنرا در تازی عبد الجنه وکابوس خوانند
* خنج بفتح اول وثانی ونون وجیم زده بمعنی ناز وغمزه وعیش وطرب وفایده ونفع آمده * خلج بفتح اول ولام وجیم
زده بمعنی طایفه آمده که از صحرا نشینان ترکان هستند * خلنج بفتح اول ولام ونون وجیم زده بمعنی چوبی رنگ
آمده که بتازی ابلق خوانند وکبوتر را نیز گویند که تمام آن سیاه بود یک پر وپاد وپر از بال سفید باشد
ودر فرهنگی بکسر اول وفتح لام ونون وجیم زده بمعنی اول بلد بدن آمده وبکسر تین گرفتن وکندن بناخن باشد که آنرا
در هندی چتکی گویند * خلیج بفتح اول وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده وجیم زده بمعنی رودخانه ونهر عظیم آمده
گویند تازیست * خنج بضم اول ونون وجیم زده نام ولایتی است از فارس وبفتح اول ونون وجیم زده آوازی
که بوقت جماع کردن از دماغ آدمی برمی آید ومعنی حاصل ونفع وسود وهم بلد بدن آمده وبمعنی شادی وطرب
وعیش هم ازناز کشته وناز وعشوه وکرشمه را نیز گویند ومعنی باطل وضایع هم باشد * خنج بکسر اول وسکون
نون وکسر ثانی وجیم زده بمعنی داله آمده سیاه رنگ وآنرا در داروی چشم بکار برند * خوچ بضم اول وواو وجیم زده
بمعنی کوپله جنگی آمده وترک وکلاه خود هم هست وسبزی طاق ایوان را نیز گویند وحریر سرخی که بر کلاه
نیزه بندند ونام گلی است سرخ رنگ که آنرا بستان افروز نیز گویند وگوشت پارهٔ سرخی را گویند که بر سر
خروس باشد وکله وسر وفرق سرمرغان را نیز گویند * خروج خروج بضم اول بواو مجهول رسیده وکسر دال ابجد
وضم خای منقوطه ورای مهمله بواو مجهول رسیده وجیم زده بمعنی تاج خروس آمده وآن گوشت سرخی باشد
که بر سر خروس برآید * خرزهرج بفتح اول وسکون واو وفتح زای هوز وسکون های هوز وفتح رای مهمله
وجیم زده معرب خرزهره باشد وآنرا بتازی سم الحمار خوانند وآن درختی است که برگ آن بت پرستان بکار برند
واگر حیوانات برگ آن را بخورند بمیرند واگر گل آن در خانه باشد دران خانه جنگ وجدال روده
ومنافاتی افتد * خیج بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وجیم زده بمعنی خیش وآهن جفت آمده یعنی آن
آهنی که زمین را بدان شیار کنند * خیشفوج بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وفتح شین منقوطه وضم فا بواو رسیده
وجیم زده بمعنی پنبه دانه آمده که بتازی حب القطن خوانند وسرفه را نافع است * خواجه مساح بفتح اول وواو معدوله
بالف کشیده وجیم وکسر همزه ومساح با حای حطی معلوم کنایه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم
آمده ودر لغت معنی مساح کثیر الخیر است * خنجر صبح بفتح اول وسکون نون وفتح جیم وکسر رای مهمله وصبح
با حای حطی معلوم بمعنی سفیده صبح وآفتاب عالمتاب آمده * خلخ بفتح اول وتشدید لام وخای منقوطه
زده نام شهریست از ترکستان منسوب بخوبان ونیز نام ولایتی است مشک خیز ودر فرهنگی بجای تشدید وفتح لام تشدید
وضم هم دیده شده * خط نسخ بفتح اول وکسر طای حطی ونسخ با خای منقوطه معلوم نام یکی از خطوط
متعارفه است ونیز خط محو * خوشهٔ چرخ بضم اول بواو مجهول رسیده وفتح شین منقوطه
وکسر همزهٔ مبدله وچرخ معلوم بمعنی برج سنبله آمده

چشمهٔ هفتم بحر چهارم از قلزم دویم من کتاب هفت قلزم در بیان خای منقوطه با دال ابجد

خاد بفتح اول بالف کشیده وسکون دال ابجد بمعنی غلیواج آمده که غلیواز هم گویند ودر فرهنگی بمعنی باز هم
آمده * خاکرند بفتح اول بالف کشیده وسکون کاف وفتح رای مهمله ونون ودال ابجد زده بمعنی گرد وغبار آمده
* خاکی نهاد بفتح اول بالف کشیده وکسر کاف بمثناة تحتانی رسیده ونهاد بکسر نون معلوم بمعنی شخصی آمده
که خلیق وافتاده ومتواضع باشد وآنکه خلقتش از خاک بود * خان خود بفتح اول بالف کشیده ونون زده وفتح

شین منقوطه و سکون را و دال ابجد زده بمعنی خانه تابستانی آمده ○ خانه باد بفتح اول بالف کشیده و فتح نون و کسر همزه و بعد از آن هاء ممدود تحتانی بالف کشیده و دال ابجد زده عبارت از سه برج بادی است که برج جوزا و میزان و دلو باشد و خانه تابستانی را نیز گویند ○ خاوند بفتح اول بالف کشیده و فتح واو و نون و دال ابجد زده مخفف خداوند است که صاحب بزرگ خانه باشد و بمعنی محل و دم هم آمده که از حد باشد ○ خارسید بفتح اول بالف کشیده و کسر رای مهمله و فتح سین معنص و کسر ثانی مثناة تحتانی مجهول رسیده و دال ابجد زده نام داروی است که باد آورد باشد ○ خمایل بفتح اول و میم حد تحتانی بالف کشیده و فتح مثناة تحتانی و دال ابجد زده بمعنی حمایل و زیر دلد ان نرم کند آمده ○ خاشد بفتح اول بالف کشیده و سکون کاف و ضم شین منقوطه و دال ابجد زده بمعنی خوارشد ○ خاکوبادشد بفتح اول بالف کشیده و سکون کاف و فتح واو و موحده تحتانی بالف کشیده و سکون دال ابجد و ضم شین منقوطه و دال ابجد زده بمعنی خوار و ناپدید شد ○ خاک زند بفتح اول بالف کشیده و سکون کاف و فتح زای هوز و نون و دال ابجد زده یعنی جاروب کند ○ خجند بضم اول و فتح جیم و نون و دال ابجد زده نام قصبه ایست در ماوراء النهر که مولد کمال انجا است و لیز نام پرنده ایست ○ خداوند بضم اول و دال ابجد بالف کشیده و فتح واو و نون و دال ابجد زده بمعنی صاحب بزرگ خانه آمده و نیز مانند خدا است چه وند بمعنی مانند آمده ○ خراد بفتح اول و تشدید رای مهمله و دال ابجد زده نام یکی از پهلوانان ایرانی است و نام پادشاهی است بفضل و دانش مشهور و در فرهنگی بی تشدید ثانی هم بهمین معنی بنظر آمده و بمعنی علیواج هم آمده ○ خرامزود بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح همزه و سکون میم و ضم رای مهمله بواو رسیده و دال ابجد زده نوعی از امرود بزرگ است که بدمزه و ناهموار می باشد ○ خرد بضم اول و رای مهمله و دال ابجد زده نقیض بزرگ آمده و بفتح اول توده و انبار گل را گویند ○ خرداد بضم اول و سکون رای مهمله و دال ابجد بالف کشیده و دال ثانی زده نام آتشکده بود بسیار بزرگ و عالی و نام ماه سوم از سال شمسی و آن مدت بودن آفتاب است در برج جوزا و نام فرشته ایست که موکل است بر آبهای روان و درختان و امور و مصالحی که در ماه خرداد واقع شود بدو تعلق دارد و نیز نام روز ششم است از هر ماه شمسی و فارسیان بنا بر قاعده کلی که میان ایشان مقرر است که چون نام ماه و روز موافق باشد درین روز عید کنند و جشن نمایند و این جشن را جشن خردادگان خوانند نیک است درین روز طلب حاجات از ملایکان خواستن و زن کردن ○ خردمند بکسر اول و فتح رای مهمله و سکون دال ابجد و فتح میم و نون و دال ابجد زده بمعنی صاحب عقل آمده چه خرد بمعنی عقل و مند بمعنی صاحب و خداوند است ○ خرد و مرد بضم اول و رای مهمله و دال ابجد زده و فتح واو و ضم میم و رای مهمله و دال ابجد زده این لغت از اتباع است بمعنی ته بساط و چیزهای سهل و ریزه ریزه آمده ○ خردمند بکسر اول و فتح رای مهمله و ضم دال ابجد بواو رسیده و فتح میم و نون و دال ابجد زده بمعنی خردمند است که زیرک و عاقل و صاحب خرد باشد ○ خرسند بضم اول و سکون رای مهمله و فتح سین معنص و نون و دال ابجد زده بمعنی کسی آمده که رضا بقضای الهی داده باشد و هرچه او را به پیش آید بران شاکر و راضی گردد و بمعنی شادمان و قانع و همیشه خوش و خشنود آمده ○ خرد براه طبع آمد بکسر اول و فتح رای مهمله و سکون دال ابجد و براه طبع آمد معلوم یعنی عقل از نفس پرورش یافت و مطیع نفس گردید و نیز خرد از نفس پرورش و بقا یابد ○ خرشاد بضم اول و سکون رای مهمله و شین منقوطه بالف کشیده و دال ابجد زده یکی از نامهای خورشید جهان آراست و بحذف دال ابجد خرشا هم آمده ○ خرند بفتح اول و رای مهمله و نون و دال ابجد زده گیاهی است مانند اشنان که هم از آن

رعت شویند وهم اشجار وقلیا سازند واشجار زاج سیاه را گویند که رنگرزان بکار برند وقلیامان را گویند ونوشادر
را نیز گفته اند وآن نمک مانندی است که استادان مسگر بکار برند وخشت کاری اطراف باغچه وکنار صفه
وایوان را نیز گفته اند ٭ خزند بفتح اول وزای هوز ونون ودال ابجد زده بمعنی خزنده آمده وآن گیاهی است
مانند اشنان که هم بدان رخت شویند وهم از آن اشخار وقلیا سازند وخشت کاری کنار ایوان وصفه واطراف
باغچه را نیز گویند ٭ خسانید بفتح اول وسین مهمله بالف کشیده وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده ودال ابجد زده
ماضی خسانیدن است بمعنی بدندان ریش کرد وباین معنی بجای سین مهمله معجمه هم آمده است ٭ خساید بفتح
اول وسین مهمله بالف کشیده وفتح مثناة تحتانی ودال ابجد زده مستقبل خسانیدن است یعنی بدندان ریش کند
٭ خسته بند بفتح اول وسکون سین مهمله وفتح مثناة فوقانی وهای ملفوظ زده وفتح موحدهٔ تحتانی ونون ودال ابجد
زده بمعنی کسی آمده که زخم دست وپای شکسته را می بندد وهرچیز که آنرا بر زخم بندند خواه پارچه باشد خواه مرهم
وپارچه وتخته چوب را نیز گویند که چون دست وپای شکسته باشد بدان بندند ٭ خشانید بفتح اول وشین منقوطه بالف کشیده
وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده وسکون دال ابجد بمعنی خسانید آمده یعنی بدندان ریش کرد ٭ خشاید بفتح اول وشین منقوطه
بالف کشیده وفتح مثناة تحتانی ودال ابجد زده مستقبل خشانیدن است یعنی بدندان ریش کند ٭ خشود بضم اول وشین
منقوطه بواو رسیده ودال ابجد زده ماضی خشودن است که از پیراستن باشد یعنی شاخ زیادتی درخت را ببرید ودر فرهنگی
بجای ضم اول فتح هم بدیدن آمده ٭ خشین پند بفتح اول وکسر شین قرشت بمثناة تحتانی رسیده ونون زده وفتح
بای پارسی ونون ودال ابجد زده بمعنی زغن آمده که غلیواز باشد وآن کبود رنگ می باشد چه خشین بمعنی کبود
رنگ وپند بمعنی غلیواج آمده ٭ خط بغداد بفتح اول وتشدید وکسر طای حطی وفتح موحدهٔ تحتانی وسکون غین
منقوطه ودال ابجد بالف کشیده ودال ثانی زده نام خط دوم است از جام جم ودر فرهنگی بمعنی خط اول هم بدیدن
آمده که از آن جام مالامال شود وبعضی برآنند که خط جور نام خط اول جام جم است ٭ خطش قلم برآفتاب راند
بفتح اول وتشدید وفتح طای حطی وشین منقوطه زده وقلم برآفتاب راند معلوم یعنی موی بر رخسارش دمید ای
خط برآمد ٭ خط شمشیر بند بفتح اول وتشدید وکسر طای حطی وشمشیر بند معلوم کنایه از نوشته خطی است
که در آن خوف وخطر بسیار باشد ٭ خطر ندارد بفتح اول وطای حطی وسکون رای مهمله وندارد معلوم یعنی
وقر وترس ندارد ٭ خفتید بضم اول وسکون فا وکسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده ودال ابجد زده ماضی شیر
وماست شدن آمده یعنی شیر جغرات شد وماست گردید وماضی خفتیدن وغلطیدن هم هست یعنی خوابید وغلطید
٭ خفتانید بضم اول وسکون فا ومثناة فوقانی بالف کشیده وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده ودال ابجد زده یعنی خوابانید
وغلطانید ٭ خلد بضم اول ولام ودال ابجد زده جانوریست که آنرا بفارسی موش کور وبشیرازی انگشت ترک
گویند او پیوسته در زیر زمین می باشد وبیخ اشجار می خورد چون خواهند او را بگیرند پیاز وکندنا برده بسوراخ
او نهند از بوی آن از سوراخ برمی آید واو را میگیرند گوشت وی زهر قاتل است ودر تازی بهشت را گویند
٭ خماند بفتح اول ومیم بالف کشیده وفتح نون ودال ابجد زده بمعنی تقلید کننده آمده چه کسیکه تقلید کسی کند
وسخن او را بهمان ترتیب باز نماید گویند که فلان باز خماند ومستقبل خم کردن باشد یعنی کج کند وخم
گرداند ٭ خمانید بضم اول ومیم بالف کشیده وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده ودال ابجد زده ماضی خمانیدن آمده
یعنی تقلید کرد وکج ساخت وخم نمود ٭ خم لاجورد بضم اول وکسر میم ولام بالف کشیده وسکون جیم وفتح واو
ورای مهمله ودال ابجد زده بمعنی آسمان آمده ونیز خمی که از آن لاجورد آرند ٭ خنبید بضم اول وسکون وکسر

موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی رسیده و دال ابجد زده بمعنی دست برهم زد با اصول و بمعنی ارجمند هم آمده ٭ خنداخند بفتح
اول و سکون نون و دال ابجد بالف کشیده و فتح خای منقوطه و نون و دال ابجد زده بمعنی خندیدن [illegible] آمده
و مخفف آنست ٭ خند و تند بفتح اول و نون و دال ابجد زده و فتح واو و فتح مثناة فوقانی و نون و دال ابجد زده این
لغت از اتباع است بمعنی غارت و هرت آمده که زیر و زبر و تاخت و تاراج و پراکنده و پریشان و بزبان رفته و نقصان آمده و از هم
افتاده باشد ٭ خنک بید بکسر اول و نون و کاف زده و کسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی رسیده و دال ابجد زده مطلق خار آمده
عموما و خار مغیلان را گویند خصوصا ٭ خنیدن بفتح اول و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده و دال ابجد زده ماضی خنیدن
است بمعنی صدا و آواز در کوه و صحرا و گنبد پیچید و صدا انداز گویند که از طاس در آید و بمعنی اشتهار و آوازه و
شهرت هم دیده شد و بکسر اول بمعنی مکیدن آمده که ماضی خنیدن بکسر خای منقوطه است و بضم اول بمعنی
پسندیدن آمده که ماضی خنیدن بضم خای منقوطه است ٭ خوابه جاریه بفتح اول و واو معدوله بالف کشیده
و کسر موحدهٔ تحتانی و جیم بالف کشیده و کسر راء و بمثناة تحتانی رسیده و دال ابجد زده کنایه از مرگ است که بیدار
شدن در قیامت باشد ٭ خود بفتح اول و واو معدوله و ذال ابجد زده بمعنی او آمده چرا که گویند خود داند یعنی
او داند و بمعنی ذات و نقیض غیر هم آمده چنانکه گویند فلان خود را چنین و چنان میداند یعنی ذات خود را داند
نه دیگری را و در اینجا مضاف مضمر آمد و صلهٔ بیگانه هم هست چنانکه گویند فلان از خود است و بیگانه نیست و بضم
اول بواو مجهول رسیده بمعنی تاج و مغفر باشد و آن کلاه آهنی معروف است که هنگام جنگ بر سر میگذارند و در فرهنگی
بجای واو مجهول معروف هم از نظر گذشته ٭ خود را سن کردن بفتح اول و واو معدوله و دال ابجد زده و سین کردن معلوم
یعنی خود را مسخره کرد و تقلید [illegible] ٭ خورد بفتح اول و واو معدوله و رای مهمله و دال ابجد زده بمعنی لایق
و سزاوار آمده و خورد و خور هم ازین ماخوذ است و بمعنی تنگ اسب و ریزه کرده هم آمده و ماضی خوردن که اکل کردن
باشد معروف است ٭ خورد و مرد بفتح اول و واو معدوله و رای مهمله و دال ابجد زده و فتح واو و میم و رای مهمله
و دال ابجد زده این لغت از اتباع است و بمعنی ریزه و ریزه آمده و در فرهنگی بضم اول و میم بی واو معدوله بمعنی نه بساط
و چیزهای مهمل و زیرق ریاد دیده شده ٭ خورند بفتح اول و واو معدوله و فتح رای مهمله و نون و دال ابجد زده بمعنی
رونده و آزنده هم آمده و از هر ما شمسی و بمعنی در خور و زیبا و لایق و سزاوار هم دیده شد ٭ خورشید بفتح اول و
واو معدوله و سکون رای مهمله و کسر شین منقوطه بمثناة تحتانی مجهول رسیده و دال ابجد زده بمعنی آفتاب عالمتاب
آمده و در فرهنگی بلند بین آمده که مقدار مساحت وی صد و شصت بار چند جرم زمین است چون شب زیر زمین
رود و زمین بالای وی چون دری باشد و نیز نام مردی و نام زنی معشوقهٔ جمشید که قصهٔ آن سلمان نظم کرده و نام
آن خورشید جمشید نهاده و در ملا ارا لا نامل با این دو معنی بضم اول و وای معروف نوشته ٭ خوشه درگلو آویزد
بضم اول بواو مجهول رسیده و فتح شین منقوطه و های ملفوظه زده و فتح دال ابجد و رای مهمله زده و ضم کاف
پارسی بواو رسیده و آویزد معلوم یعنی پخته شد و قریب وقت درو رسیده ٭ خوشید بضم اول بواو مجهول رسیده
و کسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و دال ابجد زده ماضی خوشیدن آمده است یعنی خشک شد و خشکید
٭ خوند بفتح اول و واو معدوله و نون و دال ابجد زده بمعنی تند و تیز آمده و بمعنی خاوند هم هست و بفتح واو
و آن مخفف خداوند است چنانچه گویی خوندگار یعنی خداوندگار ٭ خوید بفتح اول و کسر واو بمثناة تحتانی
رسیده و دال ابجد زده بمعنی گندم و جو آمده که سبز شده باشد لیکن خوشهٔ آن هنوز نرسیده باشد و بمعنی غله زار
هم در فرهنگی دیده شده و بکسر اول نیز بمعنی گندم و جو نارس آمده و بکسر اول و واو معدوله و مثناة تحتانی و دال

ابجد زده نیز آمده * خون در ناخن آوردن بضم اول بواو رسیده وکسر نون وکسر دال ابجد وسکون رای مهمله وناخن آورد معلوم یعنی سینهٔ خود خراشید ونیز در فرهنگی معنی خون دل خوردن هم بدیدن آمده * خوید بفتح اول وواو معدوله وهای هوز ودال ابجد زده مختصر خواند آمده * خوی درد بکسر اول وواو بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح دال ابجد ورای قرشت ودال ثانی زده مرضی است وآن چنان باشد که اطراف انگشت پخته شود وچرک کند وگاهی باشد که ناخن بیفتد وآنرا در تازی داحس خوانند * خوی ناد بضم اول بواو مجهول رسیده وسکون مثناة تحتانی ونون بالف کشیده ودال ابجد زده کرم سرخیست که درمیان گل متکون میشود وبتازی آنرا خراطین نامند * خید بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده ودال ابجد زده بمعنی غله وکشت زار سبز جو آمده ودر فرهنگی بجای کسر اول فتح هم بدیدن آمده بی واو معدوله * خیمه در شرابی زد بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وفتح میم وهای ملفوظه زده وفتح دال ابجد ورای مهمله زده وشرابی زد معلوم یعنی بیقرار در سفر شد وبی باک وبی شرم گردید * خیمهٔ کبود بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وفتح میم وکسر همزهٔ مبدله وفتح کاف وضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده ودال ابجد زده بمعنی آسمان آمده ومرادف آن خیمهٔ زنگاراست * خیمه زد بفتح اول وسکون مثناة تحتانی ومیم وهای ملفوظه زده وفتح زای هوز ودال ابجد زده بمعنی نزول آمده ولشکر کشید * خیمه بصحرا زد بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وفتح میم وهای ملفوظه زده وبصحرا زد معلوم کنایه از لشکر کشی آمده ونیز از چشم خلق غایب وقیل ظاهر شد وخیمه خود را زد * خوی از بغل روان شد بفتح اول وواو معدوله وسکون مثناة تحتانی واز بغل روان شد معلوم یعنی شرمنده شد ونیز کنایه از مشقت کشیدن است * خیزم چون باد بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح زای هوز وسکون میم وجیم پارسی بواو رسیده ونون زده وباد معلوم یعنی شتاب برخیزم ویا بطواف برخیزم * خون که آتشی وغضنفری کند بضم اول بواو رسیده وکسر نون وکاف آتشی وغضنفری کند معلوم کنایه از می انگوری آمده که کار آتش وشیر از وبظهور رسد * خیر باد بفتح اول وسکون مثناة تحتانی ورای مهمله وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده ودال ابجد زده دعاییکه دوستان وقت وداع بیکدیگر کنند ونیز کسیکه در سفر رود گویند ومعنی رخصت هم آمده

چشمهٔ هشتم بحر چهارم قلزم دوم من کتاب هفت قلزم در بیان خای منقوطه با رای مهمله

* خاخز بفتح اول با الف کشیده وفتح نون ومیم ورای مهمله زده بلغت ژند وپاژند بمعنی خواهر آمده ودر فرهنگی بجای فتح میم کسر هم دیده شده وبجای رای مهمله نون * خادم پیر بفتح اول بالف کشیده وکسر دال ابجد وکسر میم وبای پارسی بمثناة تحتانی رسیده ورای مهمله زده بمعنی زحل آمده وآنرا پاسبان فلک میگویند وفلک هفتم مکان اوست * خار بفتح اول بالف کشیده وسکون رای مهمله بمعنی منک خار آمده ونام قصبه ایست از مضافات ری وناز وکرشمهٔ معشوق هم بدیدن آمده وماه بدر را نیز گویند که ماه شب چهارده باشد وانکه مغیلد معروف است * خاراشتر بفتح اول بالف کشیده وکسر رای مهمله وضم همزه وسکون شین منقوطه وضم مثناة فوقانی ورای مهمله زده بمعنی شترخار است وآن جنسی از خار باشد که شتر برغبت تمام بخورد واز خوردن او فربه شود * خارخار مردوخای منقوطه بالف کشیده وسکون هردو رای مهمله بمعنی خارش آمده وخلجان تعلق باطن را نیز گفته اند ومعنی مصدر وفاعل وامر که خاریدن وخارند وخار آمده هست * خارشتر بفتح اول بالف کشیده وکسر رای مهمله وضم شین منقوطه ومثناة فوقانی ورای مهمله زده بمعنی خاراشتر آمده وآن جنسی از خار باشد که شتر آنرا برغبت تمام بخورد واز خوردن آن فربه شود * خاک بیمار بفتح اول بالف کشیده وکسر کاف

وکسر موحده تحتانی بمثناة تحتانی رسیده ومیم بالف کشیده ورای مهمله زده کنایه از زر سرخ
آمده که آن را ذهب و عین گویند ٭ خاکدان غرور بفتح اول بالف کشیده وسکون کاف ودال ابجد بالف کشیده
وکسر نون وغرور معلوم کنایه از دنیا آمده وآن را خاکدان دیو هم گویند ٭ خاکدر بفتح اول بالف کشیده
وکسر کاف وفتح دال ابجد ورای مهمله زده کنایه از مقیم در آمده ٭ خاکسار بفتح اول بالف کشیده وسکون
کاف وسین مهمله بالف کشیده ورای مهمله زده بمعنی خاک مانند آمده چه سار بمعنی مانند هم هست وکسی را نیز
گویند که در صف نعال کفش کن خانه بنشیند وکنایه از چیزی گرد آلود هم هست ومردم خوار وذلیل ونامراد
ودرویش را نیز گویند ٭ خانهٔ آفت پذیر بفتح اول بالف کشیده وفتح نون وکسر همزهٔ مبدله وآفت پذیر با سند زده
وبای پارسی معلوم کنایه از دنیا وعالم آمده ٭ خاکستر بفتح اول بالف کشیده وفتح کاف وسکون سین مهمله ومثناة
فوقانی ورای مهمله زده آنچه از هیزم وجز آن بعد از سوخته شدن باقی ماند شد را که گویند ودر فرهنگی بجای
فتح کاف کسر هم دیده شد ٭ خانه زر بفتح اول بالف کشیده وفتح نون وکسر همزهٔ مبدله وفتح زای هوز ورای
مهمله زده کنایه از برج اسد آمده وفلک چهارم را نیز گفته اند ودر فرهنگی کنایه از آفتاب نیز دیده شد ٭ خانهٔ شش در
بفتح اول بالف کشیده وفتح نون وکسر همزهٔ مبدله وشش در معلوم کنایه از دنیا آمده باعتبار جهات سته ٭ خانهٔ شیر بفتح
اول بالف کشیده وفتح نون وکسر همزهٔ مبدله وکسر شین منقوطه بمثناة تحتانی مجهول رسیده ورای مهمله زده کنایه از برج
اسد آمده وبمثناة تحتانی معروف کنایه از پستان آمده خواه پستان انسان باشد خواه حیوانات دیگر ٭ خانه گیر بفتح اول
بالف کشیده وفتح نون وسکون های هوز وکسر کاف بمثناة تحتانی رسیده ورای مهمله زده بمعنی گیرندهٔ خانه آمده وخانه را
بکبر ونام بازی چهارم است از جمله هفت بازی نرد که اول آن فارد است ودوم زیاد وسوم منار وچهارم خانه گیر
وپنجم طویل ششم هزاران هفتم منصوبه ٭ خانهٔ نه در بفتح اول بالف کشیده وفتح نون وکسر همزهٔ مبدله وضم نون
واظهار های هوز وفتح دال ابجد ورای مهمله زده کنایه از دنیا آمده بدین که زمین را افلاک محیط است وفلک
نه است ودر هر فلک دریست ونیز خانه نه در کنایه از وجود آدمی است ونه در کنایه از نه سوراخ است دو سوراخ
چشم ودو سوراخ گوش ودو پرهٔ بینی ویکی دهان ودو سوراخ منفذ ٭ خاور بفتح اول بالف کشیده وفتح واو وسکون
رای مهمله بمعنی باختر است که مشرق باشد وهم مغرب خاوران برای همین گویند ونیز خاوران نام ولایتی است
از خراسان که خجپه ومهنه داخل آن ولایت است وتولد حکیم انوری انجا شده چه دراول حکیم مذکور خاوری
تخلص داشت وباختر نیز بمعنی مشرق ومغرب آمده ودر قنیه مذکور است خاور مرکب است از خای معجمه ورای
مهمله وواو معدوله ٭ خر بفتح خای منقوطه وسکون رای مهمله در لغت بمعنی روشنی بسیار آمده پس در ینصورت
خاور مشرق خواهد بود ٭ خاوندگار بفتح اول بالف کشیده وفتح واو وسکون نون ودال ابجد وکاف پارسی بالف
کشیده ورای مهمله زده بمعنی خداوندگار آمده که صاحب وبزرگ باشد ودرین لغت صنعت تجرید است وتجرید
آنرا گویند که از دو لفظ که یک معنی داشته باشد معنی یک لفظ گیرند چنانچه بدریا در ونشکرانند رطل مد القیاس
پس خاوندگار که هر دو لفظ بیک معنی است معنی یک لفظ گیرند ٭ خایه گیر بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناة
تحتانی وسکون های هوز وکسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده ورای مهمله زده جانوری است شبیه به عنکبوت
گویند لعاب او مردم را هلاک کند وبتازی رتیله گویند ودر فرهنگی بجای کاف پارسی کسر کاف تازی بمثناة تحتانی
مجهول رسیده هم بنظر آمده لیکن اول صحیح است ٭ خبیر بفتح اول وکسر موحده تحتانی بمثناة تحتانی رسیده ورای
مهمله زده بمعنی سنجیده باشد یعنی سامان کار وکارسازی کرده وساخته ومهیا کرده اند وبمعنی پیچیده هم از نظر گذشته ودر

فرهنگی کسر اول بوحدهٔ تحتانی رسیده وفتح مثناهٔ تحتانی ورای مهمله زده هم بدین آمده ٭ ختار بضم اول ومثناهٔ فوقانی بالف کشیده ورای مهمله زده بمعنی پاک وصاف کردن کشت زار وباغ ازخار وخلاشه وگیاه خودرو وبجای ضم اول فتح هم بدین آمده ٭ خدابر بفتح اول وکسر دال ابجد بمثناهٔ تحتانی رسیده ورای مهمله زده بمعنی حسن آمده که خوب وخوبی وخوشدلی وخوش خلقی باشد ٭ خدیور بکسر اول ودال ابجد بمثناهٔ تحتانی مجهول رسیده وفتح واو ورای مهمله زده بمعنی یگانهٔ عصر واز رک وخداوند وزیر وپادشاه آمده ٭ خدمتگر بکسر اول وسکون دال ابجد وفتح میم وسکون تای قرشت وفتح کاف پارسی ورای مهمله زده مخفف خدمتگار آمده که خدمت کننده باشد وبجای دال مهمله معجمه هم درست است ٭ خدمتگار بکسر اول وسکون دال ابجد وفتح میم وسکون مثناهٔ فوقانی وکاف پارسی بالف کشیده ورای مهمله زده بمعنی خدمت کننده آمده وبجای دال ابجد ذال نقطه هم درست است ٭ خر بکسر اول وسکون رای مهمله بمعنی خوشی وخوشحالی آمده گویند پهلوی است وبضم اول بمعنی آفتاب عالمتاب آمده وبفتح اول خر طنبور وهود وتمپك وامثال آن آمده وآن چوبکی باشد که در زیر تارهای مذکور کنند وهر چیزی را نیز گویند که در درشتی وناهمواری وناتراشیدگی وبدی وبزرگی بنهایت رسیده باشد همچو خراس وخریطه وخر پشته وخرترت وخرچال وخرچنگ وخرسنگ وخرگاه وخرمکس وخرموش وخرمهره وگل تیره وچسبنده را گویند که در ته حوضها وجویها میباشد ولای شراب را هم گفته اند وکنایه از بیعقل واحمق هم هست وامر خریدن وفاعل آن وجانوریرا که بعربی حمار گویند معروف است ودر فرهنگی بدین آمده که اگر پوست پیشانی خر را مصروع بابخود نگاهدارد شفا یابد واگر بر کودکی که میترسد بندند دیگر نترسد واگر کسی را عقرب گزیده باشد باید که بگوش خر بآواز بلند بگوید که مرا عقرب گزیده است وواژگونه برا وسوار شود درد بالکل ضایع گردد وعقرب در جانی که آن کس را گزیده است همان جای خر بدرد آید ٭ خراج مصر بکسر اول ورای مهمله بالف کشیده وکسر جیم ومیم وصاد سعفص ورای مهمله زده معروف است ونیز کنایه از تند ونبات وشکر آمده وکنایه از حسن هم هست که یوسف علیه السلام در آنجا بود ٭ خراخر بفتح اول ورای مهمله بالف کشیده وفتح خای منقوطه ورای مهمله زده بمعنی صدا وآوازی آمده کسی را که گلو فشرده باشند یا از گلوی مردم خفته برآید ٭ خرخر بفتح هرد و خای منقوطه وهرد ورای مهمله زده تخفیف خراخر است وآن صدا وآوازی باشد که از گلوی مردم خفته وکسی را که گلو فشرده باشند برآید ودوتا شدن ودولای وخم شدن ودوتوی وپسته والوان را نیز گویند ٭ خرادمهر بکسر اول وتشدید رای مهمله بالف کشیده وسکون دال ابجد ومهر با کسر میم معلوم نام آتشکده ایست وآن در زمان بابک بوده ٭ خراستر بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح همزه وسکون سین مهمله وفتح مثناهٔ فوقانی ورای مهمله زده کنایه از موذیات آمده همچو مورچه وزنبور وعقرب ومار وامثال آن ٭ خرانبار بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح همزه وسکون نون وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده ورای مهمله زده بمعنی فتنه وآشوب وجمع کردن چند شخصی را گویند با یک کس وکسی را نیز گویند که برای تشهیر بر خر سوار کنند ودر محلات وشهر بگردانند وجمعیت وهجوم عوام الناس باشد بجهت کاری ٭ خردر بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد ورای مهمله زده بمعنی شلیو اچ آمده که زغن است ٭ خردهٔ کافور بضم اول وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد وکسر همزهٔ مبدله وکاف بالف کشیده وضم فا بواو رسیده ورای مهمله زده کنایه از کواکب وستارگان آمده ٭ خرده کندر بضم اول وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد وکسر همزهٔ مبدله وضم کاف وسکون نون وضم دال ابجد ورای مهمله زده صمغی است که بفارسی کندر رومی وبعربی لبان گویند وآن از درختی

خارناك بهم میرسد واز صاحب آورند ودر فرهنگی بدین آمده که صمغی است مانند لبان ● خرده گیر بضم
اول وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد وسکون های ملفوظه وکسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده ● ورای مهمله
زده کنایه از نکته گیر وعیب جوی آمده ● خزر بفتح اول وزای هوز ورای مهمله زده نام ولایتی است که
طوطی دران شهر تزید وشهد دران ولایت بسیار می باشد وآن ولایت است در حوالی دریای گیلان ودریای
گیلان منسوب بان ولایت است ودر تتمه مذکور است خرز بفتح اول ورای مهمله وسکون زای هوز نام
ولایتی است از ترکستان زمین اکثر مردمان خلید پوست باشند ودران زمین خند زمی شود وآن جانوریست آبی
شبیه بسگ وآن ولایت را خزران نیز گویند ● خرگاه خضر بفتح اول وسکون رای مهمله وکاف پارسی بالف کشیده
وکسر های ملفوظه وضم خای منقوطه وضاد معجمه ورای مهمله زده کنایه از آسمان آمده ● خرگاه قمر بفتح اول
وسکون رای مهمله وکاف پارسی بالف کشیده وکسر های ملفوظه وفتح قاف ومیم ورای مهمله زده کنایه از هاله
باشد وآن دایره ایست که بعضی اوقات از بخار بهم رسد چنانکه ماه مرکز آن دایره میگردد ودر فرهنگی بجای
فتح اول کسر هم دیده شده ● خرگه قمر بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح کاف پارسی وکسر همزه مبدله وفتح
قاف ومیم ورای مهمله زده بمعنی مذکور است که هاله باشد وآن دایره ایست که بعضی اوقات از بخار بهم رسد چنانکه
مرکز آن دایره میگردد ● خرگر بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح کاف پارسی ورای مهمله زده بمعنی خرگه قمر
آمده که خرمن وهاله ماه باشد ● خرمن قمر بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح میم وکسر نون وفتح قاف ومیم
ورای مهمله زده بمعنی هاله آمده که گاه گاه گرد ماه برآید وآن را بتازی هاله گویند ودر فرهنگی بجای فتح خای
منقوطه کسر هم دیده شده ● خریدار گیر بفتح اول وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده ودال بالف کشیده وسکون
رای مهمله وکسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده ورای مهمله زده کنایه از چیزی آمده که آنرا رواجی باشد وزود
فروخته شود وآنرا بتازی نافقه ونقیض آن را کاسد گویند ● خروار بفتح اول وسکون رای مهمله وواو بالف کشیده
ورای مهمله زده در تنگ پارچه جامه وقماش آمده وبار شتر وستور را نیز گویند ● خره اردشیر بفتح اول ورای
مهمله وکسر همزه مبدله وفتح همزه وسکون رای مهمله ودال ابجد وشین معلوم نام شهریست آباد کرده اردشیر
واردشیر نام بهمن بن اسفندیار است ● خزیر بفتح اول وکسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده ورای مهمله زده بمعنی
خاکستر سوزند آمده که دران آتش هم باشد مثلش بهوبل گویند وبعضی خاکستر سرگین را گفته اند ومعنی آتش
هم دیده شده ● خسر بضم اول وسین سعفص ورای مهمله زده بمعنی پدر زن وپدر شوهر آمده ● وبفتحتین بمعنی یخ
آمده وآن آبی است که در زمستان مانند شیشه بندد ● خستر بفتح اول وسکون سین مهمله وفتح مثناة فوقانی
ورای مهمله زده بمعنی حشرات الارض آمده همچو مار وموش وامثال آن ودر فرهنگی بدین آمده هر جانور که خزنده
باشد ● خسرو چهارم سریر بضم اول وسکون سین مهمله وفتح رای قرشت وکسر واو وچهارم سریر معلوم کنایه از آفتاب
آمده بدان سبب چهارم سریر که فلک چهارم باشد آفتاب خسروان سریر است ● خسرو خاور بضم اول وسکون
سین مهمله وفتح رای قرشت وکسر واو وخای منقوطه بالف کشیده وفتح واو ورای مهمله زده کنایه از آفتاب عالمتاب
آمده ودر فرهنگی بدین آمده که پادشاه مغرب را نیز گویند درست نیست ● خشتک زرین کمر اول وسکون شین منقوطه وفتح
مثناة فوقانی وکسر کاف وفتح رای مهمله زده کنایه از آفتاب عالمتاب آمده ● خشتشار بفتح اول وسکون شین منقوطه وفتح مثناة
فوقانی وسکون نون وشین قرشت بالف کشیده ورای مهمله زده مرغابی بزرگ است تیره رنگ میان سرا وسفید می باشد وبترکی
قشقلداق خوانند ودر فرهنگی بجای نون میم هم دیده شده ● خشکادور بضم اول وسکون شین منقوطه وکاف

رای مهمله زده بمعنی مزارع و زراعت کنند آمده و قیامت و پل صراط را نیز گویند و در فرهنگی باین معنی بنقطه مثناهٔ تحتانی بر نون هم دیده شده • خنیاگر بضم اول و سکون نون و مثناهٔ تحتانی بالف کشیده و فتح کاف پارسی و رای مهمله زده بمعنی مطرب و سرایندهٔ سرود آمده • خواجه بار بفتح اول و واو معدوله بالف کشیده و فتح جیم و سکون های ملفوظه و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی طعام بقدر حاجت آمده که بتازی آنرا قوت من لا یموت گویند و با ضافت خواجه بمعنی حاجب و دربان و ملوک و سلاطین و امرا آمده • خوار بفتح اول و واو معدوله بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی ذلیل و بی اعتبار آمده و بمعنی راست که نقیض کج باشد نیز دیده شده و بمعنی سهل و آسان هم آمده و معنی اندک و قلیل هم از نظر گذشته و نام ولایتی است در حوالی ری و بمعنی خورنده نیز آمده و باین معنی بدون ترکیب در آخر کلمات گفته نمی شود همچو شراب خوار و نمک خوار و امثال آن و بضم اول روار بالف کشیده بمعنی خوردنی آمده و بتازی آوار کاورا گویند • خواربار بفتح اول و واو معدوله بالف کشیده و سکون رای مهمله و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی مزه و لذت آمده و خوراک اندک را نیز گویند که بتازی قوت من لا یموت باشد و نیز گندم و امثال آن که بخورند و نام خطه ایست نزدیک ری • خوارکار بفتح اول و واو معدوله بالف کشیده و سکون رای مهمله و کاف بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی ستمکار و خواری کننده آمده است • خواری خوار بفتح اول و واو معدوله بالف کشیده و کسر رای مهمله بمثناهٔ تحتانی رسیده و فتح خای منقوطه و واو معدوله بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی دشنام شنونده آمده • خواجهٔ بعث و نشر بفتح اول و واو معدوله بالف کشیده و فتح جیم و کسر همزهٔ مبدله و فتح موحدهٔ تحتانی و عین سعفص و ثای مثلثه زده و فتح واو و نون و شین منقوطه و رای مهمله ساکن بمعنی صاحب روز قیامت آمده که کنایه از رسول صلی الله علیه و آله و سلم باشد • خواجهٔ سپهر بفتح اول و واو معدوله و بالف کشیده و فتح جیم و کسر همزهٔ مبدله و سپهر بکسر سین مهمله و بای پارسی معلوم کنایه از مشتری آمده که قاضی فلک است و بعضی آفتاب را نیز گفته اند • خواستار بفتح اول و واو معدوله بالف کشیده و سکون سین سعفص و مثناهٔ فوقانی بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی خواستگار و طلبکار و خواهنده و طلب کننده آمده • خوالگر بفتح اول و واو معدوله بالف کشیده و سکون لام و فتح کاف پارسی و رای مهمله زده بمعنی سفرچی آمده و طباخ و طعام پز و مطبخی را نیز گویند • خوالیگر بفتح اول و واو معدوله بالف کشیده و کسر لام بمثناهٔ تحتانی رسیده و فتح کاف پارسی و رای مهمله زده بمعنی خوالگر آمده که سفرچی و طعام پز و طباخ و مطبخی و خوان سالار باشد و در فرهنگی بکسر اول هم دیده شده و درینصورت واو بالف کشیده خواهد بود نه معدوله • خوانچهٔ زر بفتح اول و واو معدوله بالف کشیده و سکون نون و فتح جیم پارسی و کسر همزهٔ مبدله و فتح زای هوز و رای مهمله زده کنایه از آفتاب عالمتاب آمده • خوانچهٔ سپهر بفتح اول و واو معدوله بالف کشیده و سکون نون و فتح جیم پارسی و کسر همزهٔ مبدله و کسر سین سعفص و بای پارسی و های ملفوظه و رای قرشت زده کنایه از آفتاب عالمتاب آمده • خوانسار بفتح اول و واو معدوله بالف کشیده و سکون نون و سین مهمله بالف کشیده و رای قرشت زده بمعنی سفرچی و خوان سالار آمده که آن را بکاول نیز گویند و بکاول ترکی است و در هند و ستان چاشنی گیر گویند و این مخفف خوان سالار است این را مضبوط نا نمند • خوان سالار بفتح اول و واو معدوله بالف کشیده و سکون نون و سین مهمله بالف کشیده و لام بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی سفرچی آمده که طباخ باشد و بکاول را نیز گویند بکاول ترکی است و در هند وستان چاشنی گیر را خوانند

٭ خوامرگیر بفتح اول و واو معدوله بالف کشیده و فتح های مدوره و سکون رای مهمله و کسر کاف پارسی بمثناة تحتانی
رسیده و رای مهمله زده بمعنی خواهر خوانده آمده و نیز گیرنده ٭ خوامره ٭ خودکار بفتح اول و واو معدوله
و سکون دال ابجد و کاف بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی خودکامه آمده ٭ خور بفتح اول و واو معدوله
و سکون رای مهمله بمعنی خوردنی اندک آمده که بدان روز گذرانند و آنرا بتازی قوت من لایموت گویند و بمعنی
مزه و لذت نیز آمده و نام کوشک بهرام گور یا خانهٔ نعمان بن منذر که بخورنق اشتهار دارد و امر بخوردن و فاعل
آن که خور و خورنده باشد و نامی است از نامهای آفتاب و نام روز یازدهم است از هر ماه شمسی و نام فرشته ایست
که موکل آفتاب است و تدبیر و امور و مصالحی که در روز خور واقع میشود متعلق بدوست و نیز بمعنی روشنی بسیار
آمده و نوعی از چلپاسه را نیز گفته اند که بسربالی حربا نامند ٭ خورشید سوار بفتح اول و واو معدوله و سکون
رای مهمله و کسر شین منقوطه بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون دال ابجد و سوار بفتح سین مهمله معلوم کنایه از مردم
صبح خیز و تهجد گذار آمده است ٭ خورشید روم پرور بفتح اول و واو معدوله و کسر شین قرشت بمثناة تحتانی
مجهول رسیده و سکون دال ابجد و روم پرور معلوم کنایه از آفتاب که روز را می پرورد و سکندر ذو القرنین آمده
٭ خوستار بفتح اول و واو معدوله و سکون سین سعفص و مثناة فوقانی بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی خواستار
آمده که طلب کننده و خواهنده و خواستگار و طلبکار باشد ٭ خور مهر بفتح اول و واو معدوله و رای مهمله
ساکن و کسر میم و های مدوره و رای قرشت زده نام شمشیر حضرت سلیمان آمده است ٭ خورهٔ اردشیر بضم
اول و واو معدوله و سکون رای مهمله و کسر همزهٔ مبدله و فتح همزه و رای مهمله و دال ابجد زده و شیر معلوم نام
شهری است در فارس بنا کردهٔ اردشیر ٭ خورزمخوار بضم اول بواو مجهول رسیده و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی
رسیده و فتح خای منقوطه و واو معدوله بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی گوشته خوار و کباب خوار آمده ٭ خوش کنار
بفتح اول و واو معدوله و سکون شین منقوطه و فتح کاف و نون بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی معشوق و محبوب
آمده ٭ خوش نظر بفتح اول و واو معدوله و سکون شین منقوطه و فتح نون و زای معجمه و رای مهمله زده بمعنی الفت
گیرنده آمده و نیز کسی را گویند که نظر پاک داشته باشد و نیز کنایه از کسی است که در نظر خوش آیند و رعنا باشد
که هر یک از برگ آن چند رنگ شود و آنرا لاله ختائی و ریحان تاتاری گویند عصارهٔ آنرا اگر در گوش چکانند کرم
گوش را بکشد ٭ خوشهٔ سپهر بضم اول بواو مجهول رسیده و فتح شین منقوطه و کسر همزهٔ مبدله و کسر سین بی نقطه
و بای پارسی و های مدوره و رای قرشت زده بمعنی برج سنبله آمده و آنرا خوشهٔ فلک نیز گویند و در فرهنگی سپهر
بفتحتین هم بنظر آمده ٭ خوگر بضم اول بواو مجهول رسیده و فتح کاف پارسی و رای مهمله زده بمعنی
آمیزنده و الفت گیرنده باشند ٭ خوگیر بضم اول بواو مجهول رسیده و کسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده و رای
مهمله زده بمعنی خوگر آمده که آمیزنده و الفت گیرنده باشد ٭ خوی گیر بضم اول بواو مجهول رسیده و سکون مثناة تحتانی و کسر
کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله زده بمعنی خوگیر آمده که الفت گیرنده و آمیزنده باشد و با واو
معدوله اسپ زیر زین نهند ٭ خون جگر بضم اول بواو رسیده و کسر نون و کسر جیم و فتح کاف پارسی و رای
مهمله زده کنایه از اندوه و غم و غصه آمده ٭ خویشتن دار بفتح اول و واو معدوله و سکون مثناة تحتانی و شین
منقوطه و فتح مثناة فوقانی و نون زده و دال ابجد بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی شخصی آمده که خود را
از گفتن کلمهٔ حق و سخن غیر معاف دارد و نیز شخصی را گویند که پیوسته خود را آسوده دارد و فراغت دوست
و تن پرور باشد چه خویشتن بمعنی خود آمده ٭ خویشکار بفتح اول و واو معدوله و مثناة تحتانی و شین منقوطه

وکاف بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی مزارع و برزیگر آمده است ٭ شوردگیر بفتح اول و واو معدوله وسکون رای مهمله وفتح دال وهای ملفوظه زده کسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله زده بمعنی عیب کوننده آمده وعیب را بگیره ٭ شوش گوار بفتح اول و واو معدوله وسکون شین منقوطه وضم کاف پارسی و واو بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی مرجه زود گوارا شود این شیرین و زود هضم شود و در فرهنگی ضم اول هسم بدین معنی آمده ٭ شون سیاوشان لکر بضم اول بواو رسیده وکسر نون وکسر سین مهمله ومثناة تحتانی بالف کشیده وفتح واو وشین منقوطه بالف کشیده وسکون نون وکسر لون وفتح کاف پارسی و رای مهمله زده یعنی روشنائی صبح ریاشفق لکره ٭ شهر بضم اول وهای ملفوظه و رای قرشت زده بمعنی جای مقام ومنزل و وطن آمده ٭ شیارچنبر بکسر اول بمثناة تحتانی بالف کشیده وسکون رای مهمله وفتح جیم پارسی وسکون نون وفتح موحده تحتانی و رای مهمله زده دوای است معروف تلخ اسهال آورد وبتازی آنرا القثاء الهندی گویند ٭ شیر بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله زده بمعنی مردم بیحیا و بی شرم و رند ودلیر آمده ومعنی تیرگی وغبار هم آمده که در چشم بهم رسد ومعنی هرزه وبی سبب وبی تقریب وعبث هم آمده وسرگشته وحیران را نیز گویند ونام گلی است که آنرا خیری و همیشه بهار گویند وباین معنی در فرهنگی بجای کسر شای منقوطه فتح هم ذیل شده وبفتح اول گاهی بمقام نسه مستعمل شده وبتازی لقیش شر باشد ٭ شیر شیر بکسر هردو شای منقوطه بمثناة تحتانی رسیده وسکون هردو رای مهمله بمعنی هرزه وبیهوده وبی سبب وبی تقریب آمده ومعنی شوخ شوخ هم از نظار کل شده بعضی برآنند که این کلمه از توابع است ٭ شیار بکسر اول ومثناة تحتانی بالف کشیده و رای مهمله زده میوه معروف است که بتازیش قثا و هند کهیره نامند و دراز تری راکه از آن باشد نیز گویند که هندش آنرا ککری نامند ٭ شیار شتر بکسر اول بمثناة تحتانی بالف کشیده وکسر رای مهمله وضم شین قرشت ومثناة فوقانی و رای مهمله زده بمعنی شیار چنبر آمده که بالا مذکور شد ٭ شیره سر بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وفتح رای مهمله و رای قرشت زده بمعنی شوخ راه وسرکش آمده ٭ شیز گیر بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وسکون زای هوز وکسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله زده نوعی از بازی باشد وآن چنان است که جمعی بطریق دایره بر سرپامی نشینند وشخصی برد ورهمین دایره از دنبال دیگری میرود اگر همان لحظه او را گرفت بر گردن او سوار شده برد ور دایره میگردند اگر پاره دوید نتوانند گرفت یا نزدیک بگرفتن رسیده آن شخصی که میگریزد یکی را از مردم همان دایره میگوید که شیز گیر وخود بجای او می نشیند وآن شخصی از دنبال دویده اول می دود واو میگریزد همچنین آمده ارکه خوانند وماده کبوتر که مست باشد آنرا نیز گویند در وقت نشاط کردن نر ٭ شیز بگیر بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وسکون زای هوز وکسر موحده تحتانی وکاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله زده بمعنی ضد راست که ماده کبوتر که مست باشد در وقت نشاط نر گویند ونیز نام بازی است که مردمان حلقه کرده نشینند ویک کس عقب شخصی دود اگر آنرا گرفت بر گردن او سوار شده گرد آن حلقه میگردانند واگر پاره دوید نتوانند گرفت یا نزدیک بگرفتن رسید آن شخصی که میگریزد یکی را از مردم همان دایره میگوید شیز بگیر وخود بجای می نشیند وآن شخصی از دنبال دونده اول میدود واو میگریزد همچنین آمده ارکه خوانند ٭ شیمه دمر بفتح اول وسکون مثناة تحتانی رسیده وفتح میم وکسر همزه مبدله وفتح دال ابجد وسکون های ملفوظه و رای مهمله زده کنایه از آسمان آمده ٭ خنیاگر بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده ونون بالف کشیده وفتح کاف پارسی و رای مهمله زده بمعنی مغنی وسازنده آمده

چشمهٔ نهم بحر چهارم قلزم دوم من کتاب هفت قلزم در بیان خای منقوطه با زای معجمه

• خاراند از بفتح اول بالف کشیده و سکون رای مهمله واند از معلوم نوعی از خارپشت آمده که هرکه قصد از کند خارهای خود را مانند تیر بران اندازد و آن جانوریست از جنس دلدل کان • خاز بفتح اول بالف کشیده و سکون زای هوز بمعنی چرک و ریم و کثافت آمده و جنگ پای شتری را نیز گویند و نوعی است از جامه کتان که آنرا باندکان مانند قاین پشت دار باشند • خازاند از بفتح اول بالف کشیده و فتح همزه و سکون نون و دال ابجد بالف کشیده و زای هوز زده بمعنی ساحر و سحر کننده آمده و پارچه را نیز گویند که بر در شامیانه و سایبان دوزند و نیز بیل مانندی باشد از نقره و طلا و مس و امثال آن که بدان خاک روبان و خاکستربند و زانداز لند و سنگ اند از برج قلعه و حصار را هم گفته اند • خاک بیز بفتح اول بالف کشیده و سکون کاف و کسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی مجهول رسیده و زای هوز زده کنایه از مردم دقیق النظر و باریک بین آمده و نیز کنایه از کسی است که از برای حصول مقصود صرفتهای پست و کارهای سخت تمام نماید و نیز شخصی را نامند که خاک بازار و مار کوچه ها بجهت نفع خود که گاهی خوشهٔ زر می یابد و گاهی خوشهٔ نقره و امثال آن جاروب کند و بیزد • خامیاز بفتح اول بالف کشیده و سکون میم و مثناة تحتانی بالف کشیده و زای هوز زده بمعنی دهان دره و خمیازه آمده • خانه باز بفتح اول بالف کشیده و فتح نون و سکون های مدوره و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و زای هوز زده بمعنی شخصی آمده که اسباب و کالای تمام خانه خود را بقمار در بازد و نیز خانه را بازد • خانه برانداز بفتح اول بالف کشیده و فتح نون و سکون های مدوره و فتح موحدهٔ تحتانی و سکون رای مهمله و انداز معلوم کنایه از معشوق و مطلوب آمده و در فرهنگی معنی خانه باز هم دیده شده • خانه پرداز بفتح اول بالف کشیده و فتح نون و سکون های مدوره و فتح بای پارسی و سکون رای مهمله و دال ابجد بالف کشیده و زای هوز زده بمعنی سازندهٔ خانه آمده که معمار و مزدور باشد و معنی خانه برانداز که تمام متاع خانه را در بازد آمده • خانه سیل ریز بفتح اول بالف کشیده و فتح نون و های مدوره زده و فتح سین مهمله و مثناة تحتانی و لام زده و کسر رای قرشت بمثناة تحتانی مجهول رسیده و زای هوز زده کنایه از دنیا آمده و شراب انگور را نیز گویند • خانه آفت ریز بفتح اول بالف کشیده و فتح نون و سکون های مدوره و آفت ریز معلوم کنایه از دنیا آمده • خایه ریز بفتح اول بالف کشیده و فتح مثناة فوقانی و سکون های مدوره و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی مجهول رسیده و زای هوز زده بمعنی خاکینه آمده و خاکینه مخفف خایه کینه است • خربز بفتح اول و سکون رای مهمله و ضم موحدهٔ تحتانی و سکون زای هوز مخفف خربزه است و آن میوهٔ باشد معروف و در فرهنگی بمعنی هندوانه هم دیده شده و گیاهی را نیز گویند که مانند اشنان است • خربوز بفتح اول و سکون رای مهمله و ضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده و زای هوز زده بمعنی هندوانه است که خربزه باشد مخفف خربوزه و خربزه است • خربواز بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر موحدهٔ تحتانی و واو بالف کشیده و زای هوز زده بمعنی شبپرهٔ بزرگ آمده و آن بزرگی غلیواج است و در مرور روش تا تنها دارد و نیز بیوسته خود را سرنگون از درخت آویزد و آنرا درفندی کادر نامند • خرپواز بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر بای پارسی و واو بالف کشیده و زای هوز زده بمعنی خربواز است و آن شبپره باشد به بزرگی غلیواج که آنرا درفندی کادر گویند و بعضی برآنند که همین شبپره مراد است که بشب بیند و بروز نه بیند • خربیواز بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی مجهول رسیده و واو بالف کشیده و زای هوز زده بمعنی خربواز آمده و آن شبپره است به بزرگی غلیواج • خرپیواز بفتح اول و سکون رای مهمله

وکسر بای پارسی بمثناة تحتانی مجهول رسیده و واو بالف کشیده و زای هوز زده بمعنی صدراست که شپیرهٔ کلان باشد
وآن به بزرگی غلیواج میشود و پیوسته خود را از درخت آویزد و در فرهنگی بمعنی شپیره هم دیده شد ٭ خزاخز بفتح
اول و زای هوز بالف کشیده و فتح خای منقوطه و سکون زای هوز با یکدیگر درزیدن را گویند ٭ خرشیز بفتح اول و سکون
رای مهمله وکسر شای منقوطه بمثناة تحتانی مجهول رسیده و زای هوز زده نام شهریست از ختا و ختن که مشک خوب
در انجا می شود و نرمی از جامهٔ ابریشمی هم در انجا می باشد ٭ خردوز بکسر اول و فتح رای مهمله و سکون دال ابجد
وضم سین مهمله بواو مجهول رسیده و زای هوز زده نام آتشکده بوده در آذربایجان ٭ خرز بفتح اول و رای مهمله
و زای هوز زده بمعنی اسباب خورده فروشی آمده از شانه و آیینه و مهره و امثال آن چه خرزی بمعنی خرده فروش آمده
و نام شهری و ملکیته هم هست و در فرهنگی فتح اول و رای مهمله و زای معجمه مرد و زده از نظر گذشته که بوزن درز
باشد ٭ خرقه درزدن بکسر اول و سکون رای مهمله وفتح قاف و دال مهمله زده و در الف از معلوم یعنی مجرد شدن و
از خویشتن بدر آی ٭ خرکوار بفتح اول و سکون رای مهمله وفتح کاف پارسی و واو بالف کشیده و زای هوز زده بمعنی
چوب دستی بارهای آمده که از آن خر و گاو رانند و در فرهنگی بجای فتح کاف پارسی ضم نیز بدید آمده ٭ خرگاه سبز
بفتح اول و سکون رای مهمله و کاف پارسی بالف کشیده وکسر های ملفوظه وفتح سین مهمله و موحدهٔ تحتانی و زای هوز زده
کنایه از آسمان آمده ٭ خرگه سبز بفتح اول و سکون رای مهمله وفتح کاف پارسی وکسر همزهٔ مبدله و سبز معلوم بمعنی صدر
است که آسمان باشد این را قاعده مضمون گویند ٭ خرم روز بضم اول وفتح و تشدید رای مهمله و ضم رای قرشت
بواو مجهول رسیده و زای هوز زده نام روز دهم است از هر ماه شمسی گویند ملوک عجم درین روز در ماه دی
که آن ماه دهم است از سالهای شمسی و آن بودن آفتاب در برج جدی است بموجب قاعدهٔ مقرره فارسیان که
چون نام روز و ماه موافق آید در آن روز جشن کنند جشن کردندی و جامه های سفید پوشیدندی و بر فرش
سفید نشستندی و بار عام دادندی و دربان را منع کردندی که از کسی مزاحم نشوند و بامور رعایا و برایا مشغول
شدندی و دهقان و مزارعان با ملوک بر سر خوان نشسته خوردندی و بعد از آن هر غرضی و مدعائی که دهقانان
و مزارعان داشتندی بیواسطه دیگری بعرض پادشاه رسانیدندی بعد از حاجت روائی آنها ملوک برعایا گفتی من
هم یکی از شمایم چرا که مدار عالم بزراعت و عمارت است و آن بی وجود شما نمیشود و ما را از شما گزیر نیست چنانکه
شما را از ما و ما و شما چون دو برادر موافق باشیم ٭ خز بفتح اول و سکون زای هوز بمعنی نشسته براه رفتن آمده چنانکه
طفلان میروند و بلبلی بیرون رانیز گویند و در تازی بمعنی جامهٔ ابریشمی آمده و جانوریست معروف که از پوستش پوستین
سازند و در تازی با تشدید ثانی است اما در فارسی مخفف خوانند ٭ خشک افراز بضم اول و شین منقوطه وکاف
زده وفتح همزه و سکون فا و رای مهمله بالف کشیده و زای هوز زده بمعنی مدمس و باقلا و نخود و ماش و امثال آن آمده
و در فرهنگی بجای رای مهمله معجمه و بجای معجمه مهمله هم بدیدن آمده والله اعلم ٭ خشک مغز بضم اول و شین
منقوطه وکاف زده وفتح میم و غین منقوطه و زای هوز زده بمعنی دیوانه و تند خوی آمده و مرادف این خشک سر است
٭ خطسبز بفتح اول و تشدید ید و کسر طای حطی وفتح سین مهمله و موحدهٔ تحتانی و زای هوز زده بمعنی خطی آمده
که نوبرآمده باشد و نیز آنچه از غیب مرقوم بود کذا فی الاصطلاح ٭ خفت و خیز بضم اول و سکون فا و مثناة
فوقانی وفتح واو وکسر خای منقوطه بمثناة تحتانی مجهول رسیده و زای هوز زده کنایه از جماع آمده یعنی با یکدیگر
خفتن و خاستن چنانچه نشست و برخاست و کنایه از بیقراری و اضطراب و تدریج و تاب و آهستگی هم هست ٭ خواز
بفتح اول و واو بالف کشیده و زای هوز زده بمعنی چوب دستی باریک آمده که از آن خر و گاو و سایر حیوانات رانند

و در فرهنگی بدین آمده که غو از مطلق چوب دستی است ٭ غرو بسول بفتح اول و واو معدوله و دال ابجد ساکن
و کسر موحدهٔ فوقانی و ضم سین مهمله بواو مجهول رسیده و زای هوز زده نام آتشکدهٔ آذربایجان است ٭ غرو سوز بفتح اول
و واو معدوله و سکون دال ابجد و ضم سین مهمله بواو مجهول رسیده و زای هوز زده بمعنی صد راست و آن نام آتشکدهٔ
آذربایجان است و آنرا آذر بایکان هم نامند ٭ غوردی سوز بفتح اول و واو معدوله و کسر دال ابجد بمثناهٔ تحتانی رسیده
و ضم سین مهمله بواو مجهول رسیده و زای هوز زده بمعنی صد راست که آتشکدهٔ آذربایجان باشد و آنرا بایکان
هم گویند و لیز سوز لند غوردی یعنی دورکنندهٔ غردی را مر آن لغی غوردی را دور کن ٭ غورده پز بفتح اول
و واو معدوله و سکون رای مهمله و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده و فتح بای پارسی و سکون زای هوز بمعنی طباخ
و مطبخی آمده ٭ غوز بضم اول بواو مجهول رسیده و سکون زای هوز بمعنی لشکر آمده و نام ولایتی است از فارس
که شکر خوب در آنجا میشود و شهر معتبر آن ولایت است ٭ غوش آواز بفتح اول و واو معدوله و سکون شین منقوطه
و فتح نون و واو بالف کشیده و زای هوز زده نام زال فتیال آمده و آن شهری است عظیم که آنرا متالیه هم خوانند
و بمعنی ماز لند و غنیا کرفتن آمده ٭ غون رز بضم اول بواو مجهول رسیده و کسر نون و فتح رای مهمله و زای هوز
زده بمعنی شراب انگوری آمده ٭ غیوز بضم اول بواو رسیده و ضم مثناهٔ تحتانی بواو رسیده و زای هوز زده
مرغی را که بشب پرواز کند گویند عموماً و مرغ عیسی را که شب پره باشد نامند خصوصاً ٭ غیز بکسر اول
بمثناهٔ تحتانی و مجهول رسیده و زای هوز زده بمعنی موج آب و کوههٔ آب آمده و بمعنی کبوتر ماده را نیز گویند
در وقت نشاط کردن نر و بمعنی برخاستن و برجستن هم آمده و امر از برخاستن هم هست یعنی برخیز

چشمهٔ دهم بحر چهارم از قلزم دویم من کتاب هفت قلزم در بیان غای منقوطه با سین مهمله

٭ غاماد ریوس بفتح اول بالف کشیده و میم بالف کشیده و فتح ذال ابجد و سکون رای مهمله و ضم مثناهٔ تحتانی بواو
رسیده و سین مهمله زده لغتی است یونانی و آن گیاهی است سبز رنگ بغایت تلخ اینست ای استعفار انانع است
و آنرا آذریوس هم گویند و درتازی بلوط الارض خوانند ٭ غاماليطس بفتح اول بالف کشیده و میم بالف کشیده
و کسر نون بمثناهٔ تحتانی رسیده و کسر طای حطی و سین مهمله زده بیونانی نام گلی است بنفشه رنگ و آنرا الیطوس
هم گفته اند و شیرازیان آنرا اماش دار و هو النسل برفان راسود دارد ٭ غایه ابلیس بفتح اول بالف کشیده
و فتح مثناهٔ تحتانی و کسره و زای مهمله و سکون موحدهٔ تحتانی و کسر لام بمثناهٔ تحتانی رسیده و سین سعفص زده کنایه
از مردم عیار و حیله باز و مکار آمده و نیز سنگی است که از جانب چین آورند ٭ غایه دیس بفتح اول بالف
کشیده و فتح مثناهٔ تحتانی و سکون های ملفوظ و کسر دال ابجد بمثناهٔ تحتانی مجهول رسیده و سین سعفص زده بمعنی
رستنی آمده مقابل شبیه به تخم مرغ و آن بیشتر در زمانهای نبات روید که ایان و ملدسان اکثر آنرا برند و خورند و آنرا
سمارو غ گویند و معنی ترکیبی آن تخم مرغ مانند است چه غایه بمعنی تخم مرغ آمده و دیس شبیه و مانند را گویند
٭ غدیس بضم اول و کسر دال ابجد بمثناهٔ تحتانی رسیده و سین مهمله زده بمعنی کدبانوی خانه آمده ٭ غراس
بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و سین سعفص زده بمعنی آسیا بزرگی آمده که از هر و ستور گردد نه از آب
٭ غرس بکسر اول و رای مهمله و سین سعفص زده جانوری است وحشی در لند و در غایت شهرت که در تمام اندام
او موهای دراز باشد مانند خیالو نامند ٭ غرکس بفتح اول و سکون رای مهمله و ضم کاف و سین مهمله زده
کنایه از مردم احمق و نادان و ابله بیعقل آمده ٭ غرکوس بفتح اول و سکون رای مهمله و ضم کاف پارسی بواو
مجهول رسیده و سین مهمله زده بمعنی گیاه بارتنگ آمده که لسان الحمل باشد و بارتنگ تخمی است دوائی

* خرمگس بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح میم وکاف پارسی وسین مهمله زده بمعنی مگس کلان که سبز رنگ است آمده چون ابر روی ریش وامثال آن نشیند الی الفور کرم افتد * خروس بضم اول ورای مهمله بواو مجهول رسیده وسین سعفص زده بمعنی نرماکیان آمده * خس بفتح اول وسکون سین مهمله بمعنی مردم ناکس وزبون ورذل ومایه ور رذل وبخیل آمده وجانوریست که بدن او شبیه بود بدانه چون پاها دراز دارد ور روی آب میدود وآنرا شناور نیز گویند ودر فرهنگی بدیدن آمده خس مرغی است سفید وبزرگ تر از کلنگ ولیز مردنی را گویند که در کوه وکوهستان میباشند خصوصا کنار صحرا نشین ومعنی خاشاک وخاشه وخلاشه معرب است وبتازی کاه را خس گویند وبزبان هندی قومی باشند از کفار که در کوهها مابین هندوستان وختا ساکن اند * خلیس بفتح اول وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده وسین سعفص زده بمعنی ریش دو موی آمده ودو چیز درهم آمیخته را نیز گویند همچو ماش وبرنج ومیوهٔ تر وخشک ولعل ومروارید وامثال آن * خنجر الماس بفتح اول وسکون نون وفتح جیم وکسر رای مهمله وفتح همزه وسکون لام ومیم بالف کشیده وسین سعفص زده بمعنی نوک رستنی باشد که زمین را شکافته برآید وکنارهٔ برف که بجعل گدازیدا آید ونیز خنجر فولادی را گویند * خندروس بفتح اول وسکون نون ودال ابجد وضم رای مهمله بواو رسیده وسین مهمله زده بیونانی گندم رومی را گویند ودر فرهنگی بدیدن آمده تخمی است شبیه به گندم که آنرا گندم رومی خوانند وشخیر رومی هم گویند * خنس بفتح اول ونون وسین مهمله زده بمعنی گاو کوهی آمده وستاره غروب شده را نیز گویند * خواس بفتح اول وواو معدوله بالف کشیده وسین سعفص زده بمعنی طلبکار وخواستگار آمده وفتح اول وواو بالف کشیده وسین مهمله زده بمعنی ترس زیرا اس وبیم آمده * خوردهٔ الماس بضم اول وواو معدوله وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد وکسر همزهٔ مبدله زا الماس بفتح همزه معلوم بمعنی ریزهٔ الماس آمده والماس را در هندی هیرا نامند * خون خروس بضم اول بواو رسیده وکسر نون وضم خای منقوطه ورای مهمله بواو مجهول رسیده وسین مهمله زده کنایه از می سرخ آمده

چشمهٔ یازدهم بحر چهارم قلزم دوم من کتاب هفت قلزم در بیان خای منقوطه با شین منقوطه

* خارکش بفتح اول بالف کشیده وسکون رای مهمله وفتح کاف وشین منقوطه زده بمعنی شخصی آمده که پشتارهٔ خار فروخته از آن قوت خود کند ونام سرودی ونوایی است از موسیقی وشخصی را گویند که سرود خارکش بد ومنسوب است وبضم کاف وسکون شین قرشت بمعنی سرموزه آمده وآن کفشی باشد که بر بالای موزه پوشند وآن در ولایت ماوراء النهر بیشتر متعارف است * خاردلوکش بفتح اول بالف کشیده وکسر رای مهمله وفتح دال ابجد وضم لام بواو رسیده وفتح کاف وشین منقوطه زده عباریست از آهن بدان دلو که در چاه افتاده باشد برآورند ودر فرهنگی خار آهن دلوکش هم دیده شده * خاش بفتح اول بالف کشیده وسکون شین منقوطه نام موضعی است از مضافات فراه وبمعنی خش بفتح خای منقوطه وسکون شین قرشت هم آمده که مادر زن ومادر شوهر باشد وریزهٔ دم مقراض وامثال آن را نیز نامیده اند ومعنی خاییدن وجاویدن هم از نظر گذشته خواه انسان بخاید خواه حیوانات دیگر ونیز کسیکه محبت بافراط داشته باشد گویند وخاشاک وخار وعلف وریزهٔ چوب معروف است * خاش وخش بفتح اول بالف کشیده وسکون شین منقوطه وفتح واو وخای منقوطه وشین قرشت زده بدانکه این لغت از توابع است ومعنی خار وخش آمده وبمعنی خماش بفتح خای منقوطه ومیم بالف کشیده وشین منقوطه زده هم آمده وآن هر چیز بکار نیامدنی وافگندنی را گویند همچو ریزه های دم مقراض وارهٔ وخار وخلاشه * خاش وخماش بفتح اول

بالف کشیده وسکون شین منقوطه وفتح راو وصاش بافتح حای منقوطه معلوم این لغت نیز از توابع است بمعنی حاش ریحش
که بالامر قوم شد آمده ● خاک کش بفتح اول بالف کشیده وسکون کاف وفتح کاف ثانی وسکون شین منقوطه بمعنی تخته آمده که
مزارعان ودهقانان زمینی را که شیار کرده باشند بدان هموار کنند ● خاکش بفتح اول بالف کشیده وفتح کاف وشین
منقوطه زده مخفف خاک کش آمده ● وآن تخته ایست که زمین شیار کرده را بدان هموار کنند ودر هندی میراون
گویند ● خاکباش بفتح اول بالف کشیده وسکون کاف وموحده تحتانی بالف کشیده وشین منقوطه زده بمعنی
متواضع وهوا ور وگرد آلوده باشد ● خاموش بفتح اول بالف کشیده وضم میم بواو مجهول رسیده وشین منقوطه
زده بمعنی حرف نزدن وصامت بودن آمده وامر آن ● خامش بفتح اول بالف کشیده وضم میم وسکون شین
منقوطه مخفف خاموش آمده این را مضمون نامند ● خامنوش بفتح اول بالف کشیده وسکون میم وضم نون بواو
مجهول رسیده وشین منقوطه زده بمعنی خورنده شراب آمده ونیز امر آن بدانکه خام بمعنی شراب هم آمده
● خانه فروش بفتح اول بالف کشیده وفتح نون وسکون های مدوره وضم فا وراى مهمله بواو مجهول رسیده
وشین منقوطه زده کنایه از تارک دنیا ومجرد آمده وفروشنده خانه وخانه را بفروش ● خاوش بفتح اول بالف
کشیده وضم واو وشین منقوطه زده بمعنی خیاری آمده که آنرا بجهت تخم نگاه دارند ● خجش بفتح اول وجیم وشین
منقوطه زده نام علتی است که همچو باد نبان وپا کل وکرمی وآماسی بکردن وگلوی مردم بهم رسد ورد نکنند
وهرچند بمبالغه بزرگتر گردد وداروآنست که دروکنند لیکن دراین صورت مخاطره عظیم لرجان دارد ودر
فرهنگی ضم اول هم دیده شده ● خدیش بضم اول وکسر دال ابجد بمثناة تحتانی مجهول رسیده وشین منقوطه زده
بمعنی کدبانوی خانه آمده ومعنی پادشاه وکدخدای بزرگ وخداوند خانه هم دیده شده وبجای ضم اول فتح
از نظر گذشته وباسین مهمله هم درست است ● خراش بفتح اول وراى مهمله بالف کشیده وشین منقوطه زده
بمعنی خراشیدن بناخن وجز آن آمده وهرچه اندک اعتنی بود که بکار نیاید تا ریش سقط بفتحتین نامند وبمعنی
نابکار وورخنه کردن نیز بدین آمده ● خرش بضم اول وراى مهمله وسکون شین منقوطه مخفف خروش آمده
که شور وغوغای با گریه باشد وچیز نکارنیامدنی وانگندنی باشد وسقط وخار وعلاشه را نیز گویند وبفتح اول وکسر
ثانی وسکون شین معجمه کنایه از کسی آمده که از روی هزل ومسخرگی بروی عنده کنند ● خرکش بفتح اول
وسکون راى مهمله وضم کاف وشین منقوطه زده بمعنی جانوری آمده خاکستری رنگ شبیه به جعل وبیشتر در قبرستانها
میباشد وکشنده خر وخر را بکش نیز گویند وسر موزه را هم خوانند وآن کفشی است که بربالای موزه بپوشند
واین در ماوراء النهر متعارف است ● خرکوش بفتح اول وسکون راى مهمله وضم کاف پارسی بواو مجهول رسیده
وشین منقوطه زده بمعنی گیاه بارتنگ آمده که لسان الحمل باشد وبارتنگ تخمی است دوائی وجانوری است شکاری
معروف گویند ماده او ورا مانند زنان حیض می آید ● خرموش بفتح اول وسکون راى مهمله وضم میم بواو رسیده
وشین منقوطه زده نوعی از موش است که بغایت بزرگ میباشد هرگاه که باگربه جنگ میکند غالب می آید وبعضی
بر آنند که موش کلانی است که آنرا در هندی گهوس نامند ● خرنباش بفتح اول وراى مهمله وسکون نون
وموحده تحتانی بالف کشیده وشین منقوطه زده نوعی از رستنی باشد که آنرا بپارسی مرزنجوش هم گویند
مده بلغمی بگشاید ومحلل ومسکن ریاح باشد وبتازی ریحان الشیوخ نامند ● خرنجاش بکسر اول وفتح راى مهمله
وسکون نون وجیم بالف کشیده وشین منقوطه زده نام مبارزی است ایرانی ودر مؤید الفضلا مبارز توران نوشته
ودر فرهنگی بجای حرف شین منقوطه کاف هم دیده شده آمده که خرنباک باشد ● خروش بضم اول وراى مهمله

وشوغا و آشوب و فتنه باشد ٭ غلش بفتح اول وکسر لام وسکون شین منقوطه بمعنی فرو بردن چیزی را که جراحت
شود وجراحت کردن آمده ٭ غلیش بفتح اول وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده وشین منقوطه زده بمعنی غلاش بکسر
آمده وآن گل ولای چسبنده ونرم آمیخته را گویند که پای از آنجا بدشواری جدا شود وبمعنی فتنه وآشوب وشور
وغوغا ومشغله وغلغله هم آمده ٭ غماش بفتح اول وضم میم بالف کشیده وسکون شین قرشت بمعنی ریزهای دم مرغابی
عیاداوار ووخار وغلاشه یعنی هر چیز که بکار نیاید وبر افکندنی باشد آمده ٭ غمش بفتح اول وضم میم وسکون
شین منقوطه بمعنی دواب رام شده آمده ونیز مخفف غموش است که صامت بودن وحرف نزدن باشد وامر آن
یعنی خاموش شو ٭ غموش بفتح اول وضم میم بواو مجهول رسیده وشین منقوطه زده بمعنی دواب رام شده وانس
بهم رسانیده آمده وبمعنی سکوت ورزیدن وحرف نزدن وصامت بودن هم آمده ٭ غند ٭ غریش بفتح اول وسکون
نون وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده وفتح خای منقوطه وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده وشین قرشت
زده بمعنی شخصی آمده که مردم از روی تمسخر واستهزا وظرافت وریشخند بر وخندند ونیز شخصی را گویند
که از روی استهزا وظرافت وهزل وتمسخر وریشخند برو بکرین خندد زند اول بمعنی مفعول است ودوم بمعنی فاعل
وشامل این هر دو در فرهنگ جهانگیری وسروری مسطور است ٭ غندریش بفتح اول وسکون نون وفتح دال
ابجد وسکون های ملفوظ وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده وشین منقوطه زده بمعنی غند ٭ غریش است
یعنی خنده که بر کسی مردم از روی تمسخر واستهزا وظرافت وریشخند کنند ونیز شخصی که بر وی بکرین خندد ٭ زند
٭ غواب خرگوش بفتح اول وواو معدوله بالف کشیده وکسر موحده تحتانی وخرگوش بالفتح خای منقوطه وضم کاف
پارسی وواو مجهول معلوم کنایه از غفلت وتغافل وغافل بودن آمده وبمعنی فریب ودغا نیز دیده شده
٭ خواجه تاش بفتح اول وواو معدوله بالف کشیده وفتح جیم وهای ملفوظ زده ومثناة فوقانی بالف کشیده وشین
منقوطه زده بمعنی خداوند وصاحب خانه آمده ونیز غلامان وچاکران یک خواجه را گویند که هر مرد یکدیگر را
خواجه تاش بود ٭ خوامش بفتح اول وواو معدوله بالف کشیده وکسر های ملفوظ وسکون شین منقوطه بمعنی
آرزو آمده ومال واسباب وخواسته وخواستنی را نیز گویند ٭ خورش بفتح اول وواو معدوله وشین منقوطه زده بمعنی
خورش وخوردنی آمده وخوب ونغز را نیز نامند وشادی وطمع بلند را هم گویند وبمعنی بومه هم دیده شده
که بتازی قبله خوانند بضم کاف وبضم اول وواو مجهول وشین زده بمعنی خشک وخشکیده بدن آمده وبضم اول
وواو معروف وشین زده در تازی کل انسان وحیوانات دیگر را گویند ٭ خوش خوامش بفتح اول وواو
معدوله وسکون شین منقوطه وفتح خای ثقیل وواو معدوله بالف کشیده وکسر های ملفوظ وشین منقوطه زده
بمعنی اشتیاق تمام وشوق مالا کلام آمده ٭ خون سیاوش بضم اول بواو رسیده وکسر نون وکسر سین مهمله ومثناة
تحتانی بالف کشیده وضم واو وسکون شین منقوطه نام چوبی است که بدان جامه سرخ کنند وبتازی بقم ودم الاخوین
خوانند اما این رنگ دیرپای نیست ووجه تسمیه آنست چون افراسیاب سیاوش را کشت جاییکه خون او بر زمین
ریخته شد همان زمان از آنجا این درخت رسته وبعضی برآنند نام دارویی است سرخ رنگ که چون افراسیاب
سیاوش را کشت در جایی که خون او بر زمین ریخته شد این گیاه در آن زمین رویید وکنایه از شراب لعل هم
آمده ٭ خون سیاوش بضم اول بواو رسیده وکسر نون وکسر سین مهمله مثناة تحتانی بالف کشیده وضم واو اول
بواو ثانی رسیده وشین منقوطه زده بمعنی صد راست که بقم ودم الاخوین یا گیاه باشد چون افراسیاب سیاوش
را کشت در جاییکه خون او بر زمین ریخته شد این درخت وگیاه از آن زمین رویید وشراب لعل را نیز گویند

اول بالف کشیده و کسر نون و فتح خای منقوطه و رای مهمله و کاف زده بمعنی خان آمده که کاروان سرا باشد و کاروان
سرای کوچک را نیز گفته اند * خایسک بفتح اول بالف کشیده و کسر مثناة تحتانی و سین مهمله و کاف زده بمعنی
پتک آهنگران و زرگران و مسگران آمده و پتک و چکش خورد که نعل بندان دارند از طرفی میخ نعل استوار کنند
و از طرف دیگر نعل بکشند و بتازی آنرا مطرقه خوانند * خایه کیرک بفتح اول بالف کشیده و فتح مثناة تحتانی و سکون
های ملفوظه و کسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده و فتح رای مهمله و کاف زده جانوریست شبیه بعنکبوت که لعاب
او مردم را هلاک سازد و بتازی رتیله گویند و این تصغیر خایه کیر است * خباک بفتح اول و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و کاف زده
بمعنی چهار دیوار سر کشاده آمده که شبها گوسپند و غیره و امثال آن در آن باشند و معنی حظیرهٔ مسجد نیز دیده شده * خپاک بفتح
اول و بای پارسی بالف کشیده و کاف زده بمعنی حظار آمده که خباک باشد و آن چهار دیوار سر کشاده است که شبها گوسپندان
و گاوان و خران و امثال آن در آن بمانند * خبزدوک بفتح اول و موحدهٔ تحتانی و زای هوز ساکن و ضم دال ابجد بواو
و کاف زده بمعنی خزنده ایست که آن را سرگین غلطانک هم خوانند و جعل نیز گویند و هزارپایه را نیز گفته اند و در
فرهنگی بجای کاف رای مهمله هم از نظر گذشته که خبزدور باشد * خبک بفتح اول و موحدهٔ تحتانی و کاف زده بمعنی
گرفتن گلو آمده و بمعنی خفه و خفه کردن باشد و آن افشردن گلو است و نیز سیاهی که بروی از غم و الم [illegible] پدید آید که
بتازیش کلفه خوانند * خپک بفتح اول و بای پارسی و کاف زده بمعنی نان بزرگ آمده و نیز معنی خبک هم دیده شده
که بمعنی گرفتن گلو و خفه کردن که افشردن گلو است و سیاهی که بروی از غم و الم پدید آید و بتازی آنرا کلفه
خوانند آمده * خبوک بفتح اول و ضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده و کاف زده بمعنی استوار و محکم آمده * خپاک بفتح
اول و بای پارسی بالف کشیده و کاف زده بمعنی چهار دیوار سر کشاده آمده که شبها گوسپندان و گاوان و خران
و امثال آن در آن باشند * خجک بفتح اول و جیم و کاف زده بمعنی نقطه آمده و نقطه و خال سفید را نیز نامند
که در چشم افتد و نشان را نیز نامند که با سر چوب یا بانگشت دست در زمین کشند و معنی نکته هم دیده شده
* خدک بفتح اول و دال ابجد و کاف زده بمعنی مطلق بند آمده خواه با سنگ و خشت و چوب بر روی رودخانه بندند
خواه بر لب جوی و معنی پارهٔ آتش نیز آمده و نیز بمعنی انگشت زنده آمده که آنرا افسرده نیز گویند و بتازی
جمره خوانند * خدنگ بفتح اول و دال ابجد و نون و کاف پارسی زده نام درختیست جنگلی بسیار سخت می باشد
و از چوب آن نیزه و تیر و حنای زین سازند و نیز خدنگ و حنای خدنگ و زین خدنگ و نیز خدنگ با بی اعتبار
میگویند که از چوب آن تیر نیک و لطیف میشود و تیر آنرا گز نیز نامند و زخمه و آله زدن دهل و دمامه نیز از آن سازند
* خدوک بضم اول و دال ابجد بواو رسیده و کاف زده بمعنی تیره شدن که خجل شدن باشد و قهر و خشم
و حسد و رشک آمده و معنی غصه بیجا خوردن و آزردگی هم دیده شده و نیز پریشان و پراکنده شدن طبیعت
و نیز کسیکه طیره باشد گویند خدوک است یعنی خجل است و در فرهنگی بالفتحتین و نیز بضمتین با واو مجهول هم
دیده شده * خراک بفتح اول و تشدید رای مهمله بالف کشیده و کاف زده بمعنی صدا و خراخری که بسبب
گلو فشردن یا هنگام خواب از بینی آدمی برآید و نیز آوازی که از گلوی خفته برآید و در فرهنگی بضم اول و رای
مهمله بالف کشیده و کاف زده و نیز بفتحتین هم آمده * خرتک بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح مثناة فوقانی
بمعنی مهرهٔ الوانی آمده که آنرا بجهت دفع چشم زخم برگردن و بازوی اطفال آویزند … و باین معنی
بجای تای قرشت در فرهنگی میم هم دیده شده * خرتنگ بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح مثناة فوقانی و نون و کاف
پارسی زده بمعنی تنگ کلان آمده و نیز تنگی که بر بالای خر نهند و نام قریه ایست در رد و فرسخی مرتند * خرچکوک

بفتح اول وسکون رای مهمله وجیم پارسی وضم کاف بواو رسیده وکاف زده گیاهی است که آنرا بزنان کم شیر دهند تا شیر ایشان زیاده شود ونیز شامه ودستنبوی را گویند وآن میوه رستنی باشد مانند خربزه کوچکی بغایت خوشبوی و خوش خط وخال والوان ودر فرهنگی با با آمده که نام داروئی است ومرادف معنی دوم خرچوک هم که خواهد آمد از انظار گذشته ● خرچلوک بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح جیم پارسی وضم لام بواو رسیده وکاف زده بمعنی دوم خرچوک آمده ● وآن گیاهی است که بزنان کم شیر دهند تا شیر ایشان زیاده شود وبمعنی شامه ودستنبوی نیز آمده وآن میوه رستنی باشد مانند خربزه کوچکی بغایت خوش خط وخوشبو وخوش خال وخوش الوان ● خرچنگ بفتح اول و سکون رای مهمله وفتح جیم پارسی ونون وکاف پارسی زده نام برجی که چهارم است از دوازده برج فلک که بتازی آنرا سرطان گویند وجانوریست آبی معروف که دست وپای بزرگ ودندانها دارد ودر فرهنگی بپای کج رود وآنرا پنج پایک نیز گویند ● خرچنگ فلک بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح جیم پارسی وسکون نون وکسر کاف پارسی بفلک معلوم مراد از برج سرطان باشد وآن برج چهارم است از دوازده برج فلک ودایره ماه باشد ● خرسک بکسر اول وسکون رای مهمله وفتح سین مهمله وکاف زده نوعی از بازی است که آنرا اهل فارس سمارک نامند ودر فرهنگی بدین سان آمده آن بازی است که طفلی میکشند ودرمیان خط شخصی بایستد ودیگران آیند واو ور ازلند وپای خود را بجانب ایشان فشاند هر کدام که پای او بخورد او آمده درون خط بجای او می ایستد ونیز درشیست پشم دار وبعضی قالین را گفته اند وتصغیر خرس ظاهر است وآن جانوریست معروف که بدان موی بسیار دارد ● خرسلاک بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح سین مهمله ولام بالف کشیده وکاف زده بمعنی شخصی آمده که خر الاغ را بکرایه دهد وبمعنی خربنده نیز دیده شد ● خرسنگ بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح سین مهمله ونون وکاف پارسی زده کنایه از شخصی است که درمیان دو عاشق ومعشوق وطالب ومطلوب وراغب ومرغوب مانع شود ونیز سنگ بزرگ ناتراشیده وناهموار را گویند که درمیان راه افتاده باشد ومنع عبور وآمد وشد مردم کرده ● خرک بفتح اول ورای مهمله و کاف زده بمعنی چوبی آمده که صاحب عمل دزدان وشاطرانرا در تازیانه وچوب زنند وآنچه بدان دیوار را رخنه نمایند ونوعی از کرم هم هست که دستهای دراز وپاهای کوتاه می باشد ونام دهی است از ولایت فارس در هشت فرسخی شیراز وسه پایه باشد که مرد وسرکارگاه را بر بالای آن گذارند ونقش دوزی وکلابتون دوزی کنند ونیز سه پایه را گویند که بنایان ومعماران در زیر پای خود گذاشته گچکاری وگچ بری سقف ودیوار خانه کنند وچوبی را نیز گویند که استادان کنک شکن در وقت شکستن دسته در زیر آن نگاه دارند وبشکنند وسه چوبه باشد که بر پای هر کدام غلطکی نصب کنند وبدست اطفال دهند تا راه رفتن بیاموزد وچوبکی باشد که بر روی طنبور ورباب وکمانچه وعود وامثال آن گذارند وتارها را بربالای آن کشند ونیز سه پایه باشد که زرگران ومس گران وآهن گران وامثال آن پیش خود گذارند وچیزها را بربالای آن سوهان کاری کنند وتخته کوچکی را نیز گویند که از گردانیدن آن پنبه دانه از پنبه جدا گردد وبعضی غوزه خرما را گویند ودر فرهنگی بدین بیان آمده که مخفف خارک است وآن نوعی از خرمای خشک باشد ● خرکوشک بفتح اول وسکون رای مهمله وضم کاف پارسی بواو مجهول رسیده وفتح شین قرشت وکاف زده نام گیاهی است قابض که اطلاق شکم بازدارد یعنی دفع اسهال کند وآن نوعی از لسان الحمل است وبعضی بر آنند گیاهی است که اسپغول تخم آن گیاهی است ومصغر خرگوش ظاهر است ● خرمک بضم اول وسکون رای مهمله وفتح میم وکاف زده مهره باشد که برای دفع چشم زخم در گلو وبازوی طفلان وکودکان بندند وآن مهره سیاه وسفید وکبود از شبه می باشد وباین معنی در فرهنگی

بفتح اول هم دیده شده و با تشدید رای مهمله مصغر خرم است ۰ خروسک بضم اول و رای مهمله بواو مجهول
رسیده و فتح سین بی‌نقطه و کاف زده بمعنی گوشت پاره آمده که بر دهن فرج زنان می‌باشد و ختنه‌گاه مردان را
نیز گفته‌اند و نام جانوری است سرخ رنگ بیشتر در حمامها بهم میرسد و تصغیر خروس نیز آمده ۰ خروکه بضم
اول و سکون رای مهمله و فتح واو و کاف زده بمعنی سرگین گرداننک آمده و آن کرمی است سیاه و رنگ معروف و بفتح
اول و ضم رای مهمله بواو رسیده و کاف زده نام گیاهی است که زنان کم شیر بجهت زیاده شدن شیر خورند
۰ خرهمک بضم اول و رای مهمله بواو مجهول رسیده و فتح های ملفوظه و کاف زده بمعنی بسد آمده که بتازی آنرا
مرجان و بهندی مونگا خوانند ۰ خرمهک بضم اول و رای مهمله و فتح های ملفوظه و کاف زده مخفف خرمهره
آمده که بسد و مرجان باشد و در فرهنگی سکون رای مهمله هم دیده شده ۰ خزدک بفتح اول و سکون زای هوز
و ضم دال ابجد بواو رسیده و کاف زده جانوری است که شبیه بجعل است ۰ خزرک بفتح اول و سکون زای هوز
و فتح رای مهمله و کاف زده بمعنی جزع و فزع کردن آمده و نزدیک مخارق را از اندک الم رو تافتن و گریختن
۰ خزوک بفتح اول و ضم زای هوز بواو رسیده و کاف زده بمعنی سرگین گرداننک آمده که بتازی آنرا جعل خوانند
۰ خسک بکسر اول و سین مهمله و کاف زده بمعنی گل معصفر آمده که آنرا گل کاجیره هم خوانند و تخم آنرا خسک دانه
نامند و بتازی قرطم و حب العصفر خوانند و بضمتین بمعنی تأخیر و درنگ و مطلق وقت را گویند اعم از صبح و شام
و غیره و بفتحتین خاری باشد سه گوشه و آن دو نوع است خورد و کلان مرد و معروف است و خارهای سه گوشه
که از آهن سازند نیز گویند و آنرا در ممر راه دشمن اندازند و در اطراف و جوانب حصار قلعه هم ریزند و بمعنی خس
و خاشاک هم آمده ۰ خشتک بکسر اول و سکون شین منقوطه و فتح مثناة فوقانی و کاف زده بمعنی آینهٔ زانو آمده
و نیز پارچه جامه مربع که زیر بغل جامه و پیراهن و میان تنبان و شلوار و امثال آن دوزند و معز
عشت هم هست ۰ خشتوک بفتح اول و سکون شین منقوطه و ضم مثناة فوقانی بواو رسیده و کاف زده بمعنی حرامزاده
آمده و در فرهنگی بجای فتح خای منقوطه ضم نیز از نظر گذشته ۰ خشک بفتح اول و شین منقوطه و کاف زده نام
کوه را گویند که بتازی جمل خوانند و بضم اول و شین منقوطه و کاف زده معروف است که نقیض تر باشد و جاییکه
خشک و تر مرد و لفظ آید اینجا بخروار و قلیل و کثیر مراد باشد و بمعنی بخیل و ممسک نیز دیده شده و بمعنی مخفف و صرف
و صحت نیز آمده ۰ خشنگ بفتح اول و شین منقوطه و نون و کاف پارسی زده بمعنی سرکچل و کچلی و داغ سر آمده و مردم
کچل را نیز گفته‌اند و کچل با فتح کاف و جیم پارسی و لام زده شخصی را گویند که سر او موی نداشته باشد و زخم
و داغها داشته باشد ۰ خشوک بضم اول و شین قرشت بواو رسیده و کاف زده بمعنی حرامزاده آمده و بفتح
اول هم دیده شده ۰ خطاشک بفتح اول و تشدید و کسر طای حطی و اشک مفتوح نام خط پنجم است از هفت خط جام
جمشید و آنرا خط خطر نیز نامند ۰ خطربرجک بفتح اول و تشدید و کسر طای حطی و زبرجد رنگ معلوم بمعنی
خطا و تیز آمده ۰ خطیبک بفتح اول و کسر طای حطی بمثناة تحتانی رسیده و کسر موحده و تحتانی و کاف معلوم
کنایه از مشتری آمده ۰ خفتک بضم اول و سکون فا و فتح مثناة فوقانی و کاف زده بمعنی برلک آمده که آنرا
کابوس نیز گویند و بمعنی کابوس هم دیده شده و آن سنگینی و گرانی باشد که در خواب بر مردم افتد و آنرا
اهل الجنه هم نامند ۰ خکشک بفتح اول و ضم کاف و شین منقوطه و کاف زده بمعنی کوزهٔ سفالینی که آنرا برنگهای
الوان منقش کرده باشند و در شهر خلخ که یکی از شهرهای حسن خیز است آنرا داخل جهاز دختران نمایند و اصل
این لغت خاک خشک بوده تخفیف داده‌اند و در فرهنگی بدال آمده که مخفف خاک خشک است و موضع واضح

هم چنین است و بجای کاف اول لام هم از نظر گذشته • خلخال بالف بفتح اول و سکون لام و خای منقوطه بالف کشیده
و کسر لام و دال معلوم کنایه از آفتاب و ماهتاب آمده • خلشک بضم اول و لام و شین منقوطه و کاف زده بمعنی آب
دهن آمده که آنرا خیو هم نامند و بفتح اول و ضم لام و شین قرشت و کاف زده بمعنی بابچه ازار و شلوار رنگین آمده
و کوزه کلیست که دختران در آن آبهای رنگین کنند و بمعنی خشک هم آمده و آن کوزه سفالینی باشد که آنرا برنگها ی
الوان منقش کرده باشند و در شهر بلخ که یکی از شهرهای حسن خیز است بجهیز دختران دهند • خلنک بفتح اول
و لام و نون و کاف پارسی زده بمعنی گرفتن اعضا بناخن آمده که آنرا در هندی چتکی گویند و نیز مرچیز دو رنگ
باشد و بتازی ابلق خوانند و مرادف آن خلنج است و بمعنی اول در هندی بجای فتح خای منقوطه کسر هم دیده شد
• خمک بضم اول و تشدید و فتح میم و کاف زده بمعنی دف و دایره کوچکی آمده که چنبر آن از برنج یا از روی باشد
و دست بر دست زدن و صدای آنرا نیز گویند که با اصول باشد و باین معنی بجای تشدید میم فتح هم
دیده شده و مصغر خم هم آمده و آلت زدن کوس و طبل و غیره را نیز گویند و بجای ضم خای منقوطه
در مدار الافاضل فتح هم از نظر گذشته • خناک بضم اول و نون بالف کشیده و کاف زده بمعنی گرفته
شدن گلو و فشردگی دل آمده بسبب زیادتی فساد خون و خناق معرب این است • خنبرهٔ دود ناک
بضم اول و سکون نون و ضم موحده و تحتانی و فتح را و کسر همزهٔ مبدله و دود ناک معلوم کنایه از آسمان آمده • خنبک
بضم اول و سکون نون و ضم موحده و تحتانی و کاف زده نام قریه ایست از بدخشان و بفتح موحده و تحتانی بمعنی جامه
درشت و خشن آمده که فقیران و درویشان پوشند و نیز برهم زدن کفهای دست بسته باشد با اصول بنوعی
که از آن صدای برآید • خنجک بکسر اول و سکون نون و فتح جیم و کاف زده بمعنی ون کوهی آمده و آن دانهٔ باشد
که خورند و آنرا بتازی الحبة الخضراء گویند و درخت آنرا نیز نامیده اند و بضم اول بمعنی درمنه آمده و آن
معروف است و بفتح خای منقوطه و جیم و نون و کاف زده بمعنی سیاه دانه آمده و نام غلهٔ هم هست و بمعنی خارخسک هم
آمده و آن خاری باشد سه پهلو • خنک بضم اول و نون و کاف زده بمعنی خوش و خوشا آمده که بتازی طوبی خوانند
و نیز سرد و جاهل و ابله را نامند که نقیض گرم است و معنی آخر هم از نظر گذشته که نقیض دشواریست • خنک بضم
اول و نون و کاف پارسی زده بمعنی عاشق زار و بیخود و عاشق سخت آمده و کرشمه و پیغوله را نیز گویند و بفتح اول
و نون و کاف پارسی زده بمعنی بدذاتی و بدنفسی دیده شده و بکسر اول و نون و کاف پارسی زده اسپ سفید رنگ را
گویند و آن چند گونه است سبز خنگ و نقره خنگ و سرخ خنگ و مگس خنگ و بور خنگ و برزخنگ و ذهابی خنگ و معنی
هر چیز سفید نیز دیده شده این عام است و آن خاص • خنگ شب آهنگ بکسر اول و سکون نون و کسر کاف پارسی
و شب آهنگ با کاف پارسی معلوم کنایه از براق آمده که در شب معراج حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
و سلم بران سوار بودند و کنایه از صبح صادق نیز آمده و اسپ ابلق سیاه و سفید را نیز گفته اند بعضی برانند که
براق ابلق بود و همین رنگ داشت و کنایه از قمر آمده • خنگ ولوک بکسر اول و نون و کاف پارسی زده و فتح واو
و ضم لام و واو رسیده و کاف زده بمعنی کسی آمده که در همه چیزها عاجز باشد و هیچ کار از دست او برنیاید و بعضی
برانند این لغت از اتباع است • خنیاگر فلک بضم اول و سکون نون و مثناة تحتانی بالف کشیده و فتح کاف پارسی
و کسر رای مهمله و فلک معلوم بمعنی زهره آمده که اول فلک است و آنرا ناهید هم گویند • خنیک بضم اول و کسر
نون بمثناة تحتانی رسیده و کاف زده نوعی از لباس را نامند که درویشان و فقیران پوشند و آن درشت و خشن
می باشد • خواجهٔ فلک بفتح اول و واو معدوله بالف کشیده و فتح جیم و کسر همزهٔ مبدله و فلک معلوم کنایه

از ستارهٔ مشتری و آفتاب آمده ○ خوالیم الملک بفتح اول و واو معدوله بالف کشیده و کسر مثناة فوقانی بمثناة
تحتانی رسیده و ضم میم و سکون لام و ضم میم و لام و کاف زده نام گلی است که در ملک روم پیدا می شود ○ خوالک
بفتح اول و واو معدوله بالف کشیده و کاف پارسی زده بمعنی خاکینهٔ تخم مرغ آمده که بروغن بریان کرده باشند
و تخم مرغ را نیز گویند و بمعنی مرغ خانگی هم آمده ○ خوالیچهٔ فلک بفتح اول و واو معدوله بالف کشیده و سکون
نون و فتح جیم پارسی و کسر همزهٔ مهمله و فلک معلوم کنایه از آفتاب عالمتاب آمده و مرادف آن خوالیچهٔ زر
است ○ خورمک بفتح اول و واو معدوله و سکون رای مهمله و فتح میم و کاف زده مهرهٔ باشد از شبه سیاه و سفید
و کبود و آنرا بجهت دفع چشم زخم در گردن طفلان بندند و در فرهنگی باین معنی با رای مهمله مشدد و نقطه دار
هم از نظر گذشته و بجای واو معدوله مجهول هم دیده شد ○ خورنک بفتح اول و واو و سکون رای مهمله و فتح نون و کاف
زده نام قصر بهرام گور آمده و آن عمارتی بود بس عالی که نعمان بن منذر بسیار عجیب و غریب ساخته و معرب آن
خورنق است و در فرهنگی بلند آمده که مخفف خورنگاه است با ثانی معدوله بر وزن قلمگاه و بمعنی پیشگاه خانه
هم از نظر گذشته ○ خوزدوک بفتح اول و واو و سکون زای معجمه و ضم دال ابجد بواو رسیده و کاف زده
بمعنی جانوری آمده سیاه رنگ که شبیه بجعل است و آنرا سرگین گردانک نیز گویند ○ خوش نمک بفتح اول و واو
معدوله و سکون شین منقوطه و فتح نون و میم و کاف زده کنایه از معشوق و محبوب و مطلوب و مردم نمکین آمده
و طعامی را نیز گویند که نمک آن از اندازه بیرون باشد و نیز در فرهنگی دیده شد طعامی را گویند که نمک موافق
باشد ○ خوک بضم اول بواو رسیده و کاف زده بمعنی گره های آمده که از زیر گلوی مردم برمی آید و بتازی آنرا
خنزیر نامند و آن جمع خنازیر است و نیز جانوری است معروف و گراز را هم گویند ○ خولنجک بفتح اول و واو معدوله
و سکون نون و فتح جیم و سکون کاف بمعنی سیاه دانه آمده و نام غله ایست و خار خسک را نیز گویند و آن خاری
باشد سه پهلو و قسم است خرد و کلان ○ خون دل خاک بضم اول بواو رسیده و کسر نون و کسر دال ابجد و لام زده
و خاک معلوم کنایه از لعل و یاقوت آمده و گل و لاله و ریاحین و امثال آن را نیز گویند ○ خیک بکسر اول بمثناة
تحتانی رسیده و کاف پارسی زده بمعنی شراب دان آمده که چرم باشد و نیز مشک بزرگ را نامند که در هندی آنرا
پکهال نامند ○ خیمهٔ فیروزه رنگ بفتح اول و سکون مثناة تحتانی و فتح میم و کسر همزهٔ مهمله و فیروزه رنگ
باخر کاف پارسی زده معلوم کنایه از آسمان آمده

چشمهٔ نهم از چهارم قلزم دوم من کتاب هفت قلزم در بیان خای منقوطه بالام

○ خال بفتح اول بالف کشیده و سکون لام بمعنی آرام و مساهلت و کجاهت آمده و علم را نیز گویند بفتح عین
مهمله و جنسی از بردیمانی باشد که بیشتر عربان جامه کنند و شتر سیاه و زرد را نیز گفته اند و نقطهٔ سیاهی مقدار
کنجدی باشد که بر روی و اندام مردم افتد معروف است و بتازی خال گویند که مراد و ماد راست ○ خان دل
بفتح اول بالف کشیده و کسر نون و کسر دال ابجد و لام زده کنایه از کعبهٔ معظمهٔ مکرمه است ○ خانهٔ غول بفتح
اول بالف کشیده و فتح نون و کسر همزهٔ مهمله و ضم غین منقوطه بواو مجهول رسیده و لام زده کنایه از دنیا و عالم
آمده که چون غول در خانه مردم را هلاک سازد ○ خاول بفتح اول بالف کشیده و ضم واو و لام زده بمعنی قسمی
مورچه که از موذیان است آمده ○ خبکال بفتح اول و سکون موحدهٔ تحتانی و کاف بالف کشیده و لام زده بمعنی
مور آرخ آمده و نشانهٔ تیر و تفنگ و امثال آن را نیز گویند که ما تنک سوراخی باشد و در فرهنگی بجای فتح اول کسر
هم دیده شده و بجای موحدهٔ تحتانی نون هم از نظر گذشته ○ ختل بفتح اول و مثناة فوقانی و لام زده بمعنی اسپغول

و بلد را اطرونا آمده و معنی تربلیتن و کول زدن هم دیده شده و نام ولایتی است از بدخشان که در آنجا اسب خوب
بهم رسد و اسب ختلی منسوب بآن ولایت است و اکنون آن ولایت بکولاب اشتهار دارد و ختلان هم آمده و در بعضی
اسب منسوب آنرا ختلانی گویند * خرچال بفتح اول و سکون رای مهمله و جیم فارسی بالف کشیده و لام زده
مرغی است آبی که رنگ کبود دارد و بزرگ بترکی آنرا قلای خوانند و بعضی آنرا میش مرغ و سرخاب گفته اند
زرد و رنگی دیگر نوشته که مرغی است بزرگ از جنس هوبره و آنرا باشاهین و باز شکار کنند و بترکی آن را
توقداری گویند * خرچل بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح جیم و سکون لام نوعی از ملخی است بی بال که آنرا
گرفته با نمک بریان و خورند و اینرا نام نوعی از مرغ باشد که شیرازیان آنرا گرفته با نمک بریان و خورند و اینرا نام
نوعی از مرغ باشد که شیرازیان آنرا کرکر خوانندش * خردل بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح دال ابجد
و لام زده تخمی است دوائی و آن فارسی و صحرائی و بوستانی میباشد فارسی تخم سپند است که تره تیزک باشد
و خردل سفید نیز گویند و بتازی آنرا حب الرشاد خوانند و صحرائی که آنرا بری نیز گویند از قسم بوستانی است
لیکن طبیعت بوستانی ازدبا ماست خورند و گیاه آنرا بترکی تجی خوانند و بوستانی سرخ رنگ و اربه برد چون
بکوبند زرد شود گرم و خشک است در چهارم و در فرهنگی بدیدن آمده که اگر بر قصارۀ انگور بریزند بحالت خود
نگاه دارد و نگذارد که بجوش آید و اگر در آتش افشانند از بخور آن گزند گان بگریزند و بکسر دال ابجد بمعنی
خردل آمده که ترسنده و نامرد و خردل و ابدل باشد * خرطال بفتح اول و سکون رای مهمله و طای حطی بالف
کشیده و لام زده تخمی است دوائی و آن اکثر در کشت گندم و جو روید طبیعت آن معتدل است و بکسر شای
منقوطه پوست کاو را پوست کردن شتر که آنرا پر از شوشه طلا یا زر نقد کرده باشند و بتازی قنطار خوانند و بوزن طار
وزنی است که یکصد و بیست رطل است و دوازده اوقیه را رطل است و هفت ونیم مثقال را اوقیه باشد و شصت و هشت
و نیم مثقال و در کتابی بدیدن آمده که قنطار وزن یکهزار و بیست رطل است * خرهول بفتح اول و سکون رای
مهمله و ضم هاى منقوطه بواو مجهول رسیده و لام زده بمعنی تخمی آمده که آنرا از رفتولا گویند و خرهول اسم
آن میگویند که شبیه است بکرش خرچه و هول در فارسی بمعنی کرش است و اسفرول هم بهمین جهت گویند و بعضی
برآنند گیاهی است که آنرا خرگوشک خوانند قابض است رفع اسهال کند و بعضی میگویند که گیاهی که آنرا
بارتنگ خوانند درد و رامسا خصوصا در یا کوزه کردن خراجتها الظاهرند ارد و زیم آهنج ابنج آنست و آنرا بتازی
لسان الحمل خوانند و آنرا در پاز در لوشته اند * خرمای ابوجهل بضم اول و سکون رای مهمله و میم بالف کشیده
و کسر مثناۀ تحتانی و ابوجهل معلوم نوعی از خرما است که از پوست آن روغن سازند * خرمل بفتح اول و سکون
رای قرشت و ضم میم و لام زده نوعی از امرود بزرگ است که بغایت بی مزه میشود و آنرا امرود هم نامند
* خروس کنگرۀ عقل بضم اول و رای مهمله بواو مجهول رسیده و سین سعفص زده و کنگرۀ عقل معلوم کنایه
از سخن موزون و لطیف آمده و روح نفسانی را نیز گفته اند * خشل بفتح اول و شین منقوطه و لام
زده نوعی از صمغ آمده و آنرا مقل گویند و مقل ازرق مشهور است و اسیر را نافع است و بتازی عضلاف نامند و بعضی برآنند
که عضلاف درخت مقل مکی است والله اعلم * خشکسال بضم اول و سکون شین منقوطه و کاف و سین مهمله بالف کشیده
و لام زده بمعنی قحط سال آمده و سال بی باران را نیز گویند و در مویدالفضلا بجای کاف تازی کاف پارسی نوشته هر
دو صحیح است * خصل بفتح اول و صاد مهمله و لام زده بمعنی کعبتین آمده و معنی قمار هم دیده شده و گروی که در
قمار بندند و شرط و پیمان در تیراندازی و معنی لب آمده و لب داد که برهفت باشد گویند * خضر سکندر دل

بمعنی خاله زمستانی آمده • و بمعنی گریختن و جستن هم دیده شده • و بمعنی کج معروف است که نقیض راست باشد
و بعربی پشته راوران ورد و تورس را نیز گفته اند • و بضم اول و سکون میم بمعنی کمند صارت آمده • و بمعنی تا ماروبین
کوچک نیز دیده شده • و تغاره را نیز گویند که در زور زخنکها لوازند • و بمعنی خاموش و خاموش بودن هم از نظر
گذشته و ظرفی بزرگ که دران شیره و دوشاب و شراب و امثال آن کنند معروف است • خم خم بضم مرد و خای
منقوطه و سکون هر دو میم بمعنی رستنی آمده که آنرا اشتر مرغیست تمام عمر فرو بریه شود خاکشی و شلوک نیز گویند • خمام
بفتح اول و نون بالف کشیده و میم زده نام فرضی و غلطی است که عمر و استر و اسپ و گاو را بهم رسد و آنرا بند نام نیز
گویند و در فرهنگی بجای فتح نون تشدید هم از نظر گذشته • خنجر میم بفتح اول و سکون نون و فتح جیم و کسر رای
قرشت و میم معلوم کنایه از عمود صبح آمده • خندهٔ جام بفتح اول و سکون نون و فتح دال ابجد و کسر همزه مبدله
و جیم بالف کشیده و میم زده بمعنی پرتو شراب آمده و بعضی جام مالا مال را خندهٔ جام گفته اند • خوارزم بفتح اول
و واو معدوله بالف کشیده و فتح رای مهمله زای هوز و میم زده نام شهری معروف و مشهور است از ترکستان • خوان کرم
بفتح اول و واو معدوله بالف کشیده • و کسر نون و کرم بالفتح کاف و رای مهمله معلوم بمعنی خوان • یغما
آمده • خورم بضم اول و واو معدوله و تشدید و فتح رای مهمله و سکون میم بمعنی خوش آمده • خورزم بفتح اول
و واو معدوله و سکون رای هوز و میم بمعنی خار آمده • عموما و نرم را گویند خصوصا و آن خاری باشد تاریک و ملاصق
زمین • خوش اسپرم بفتح اول و واو معدوله و سکون شین منقوطه و کسر همزه و فتح سین مهمله و فتح بای پارسی
و رای مهمله و میم زده بمعنی شاه اسپرم آمده و آن نوعی از ریحان است گویند نبت آن در ولایت عرب می باشد
و شاه اسپرم همان است • خوشگام بفتح اول و واو معدوله و سکون شین منقوطه و کاف پارسی بالف کشیده و میم
زده کنایه از اسپ خوش رفتار و تیز رفتار آمده • خون خام بضم اول بواو رسیده و کسر نون و جیم بالف کشیده
و میم زده کنایه از شراب انگوری آمده • خون خام بضم اول بواو رسیده و کسر نون و خام معلوم بمعنی مل راست
که شراب انگوری لعلی باشد • خون خم بضم اول بواو رسیده و کسر نون و ضم خای منقوطه و میم زده بمعنی مل راست
که شراب لعلی باشد • خیم بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و میم زده بمعنی چرکی که در گوشهای مردم بهم رسد آمده
و لعابی که از دهان و بینی مردم برمی آید و بمعنی خراشیدن هم دیده شده و بمعنی مجنون و دیوانه هم از نظر گذشته
و رنگش زرد • و شکنبه را نیز گویند یعنی آنچه از شکنبه و روده بتراشند و جوالی را گویند که آنرا از ریسمان پنبه
بافته باشند و بمعنی خوی و طبیعت هم آمده و در فرهنگی بدین آمده عوی بد را هم خیم گویند نه مطلق خوی و بعضی بر آنند
که بمعنی خوی و طبیعت تا زیست و بفتح اول در عربی بمعنی خیمه آمده • خیالش فرو بردن ان بکام بفتح اول
بمثناة تحتانی بالف کشیده و فتح لام و سکون شین قرشت و فرو بردن ان بکام با کاف معلوم یعنی خیال آن جلی
غالب آمده و فرو رفته که در معرض هلاک افتاده

چشمهٔ نوزدهم بحر چهارم از قلزم دوم من کتاب هفت قلزم در بیان خای منقوطه با نون

• خاتم سهیل نشان بفتح اول بالف کشیده و فتح مثناة فوقانی و کسر میم و ضم سین مهمله و فتح های مدوره و سکون
مثناة تحتانی و لام و نشان معلوم کنایه از دهان شاهد و ساقی و محبوب و مطلوب باشد • خاتون بفتح اول بالف
کشیده و ضم مثناة فوقانی بواو رسیده و نون زده بمعنی کدبانوی خانه آمده و بی بی بزرگ را نیز گویند و عروس
خانه را نیز گفته اند • خاتون جهان بفتح اول بالف کشیده و ضم مثناة فوقانی بواو رسیده و کسر نون و جهان
معلوم کنایه از آفتاب عالمتاب آمده • خار در راه شکستن بفتح اول بالف کشیده و سکون رای مهمله و در راه

شکستن معلوم کنایه از خارچیدن آمده و کنایه از معاشقت کردن نیز باشد و خار در ره شکستن نیز دیده شده ● خارکن بفتح اول بالف کشیده و سکون رای مهمله و فتح کاف و نون زده نام نوائی و صوتی است از موسیقی و نام شخصی نیز هست که مرود خارکن منسوب باوست و معنی برنده بر خار نیز دیده شده و شخصی را نیز گویند که پیوسته خار را از زمین بکند و بکنند و خار و خارزار او کن ● خارچین بفتح اول بالف کشیده و سکون رای مهمله و چین معلوم بمعنی خارکش آمده که هیمه فروش باشد و معنی آیت تناسل هم آمده ● خار مغیلان بفتح اول بالف کشیده و کسر رای مهمله و ضم میم و کسر غین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و لام بالف کشیده و کسر رای مهمله و ضم میم و کسر غین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و لام بالف کشیده و نون زده خار درخت مغیلان را که مغیلان کیکر نامند آمده است ● خار نهادن بفتح اول بالف کشیده و سکون رای مهمله و نهادن بکسر نون معلوم کنایه از جفا نمودن و نافرمانی کردن هم آمده ● خاژشان بفتح اول بالف کشیده و سکون زای پارسی و شین معجمه بالف کشیده و نون زده بمعنی دیگ پاتیل و امثال آن آمده که بتازی آنرا مرجل نامند ● خاشکدان بفتح اول بالف کشیده و فتح شین منقوطه و سکون کاف و دال ابجد بالف کشیده و نون زده بمعنی منقل رقی آمده که نان دران نهند و عدل دان اوستادان بقال و نان باز آتش پزو ابهره فروش و امثال آنرا نیز گفته اند و آن ظرفی باشد که ایست الچه فروخته شود دران کلاه ارلک و صندوقچه زنان را نیز گویند که دران چیزها نهند ● خاقان بفتح اول بالف کشیده و قاف بالف کشیده و نون زده پادشاه چین را گویند و پادشاه ترکستان را هم گفته اند و در قنیه مسطور است پادشاه چین و سمرقند و هر پادشاه که در ترکستان بزرگ تر بود آنرا خاقان گویند ● خاک بودن بفتح اول بالف کشیده و کسر کاف و بودن معلوم کنایه از متواضع بودن و افتادگی کردن آمده ● خاکدان بفتح اول بالف کشیده و سکون کاف و دال ابجد بالف کشیده و نون زده بمعنی دنیا و عالم آمده و مزبله را نیز گویند بجایکه خس و خاشاک خانه رفته در انجا اندازند که آنرا بتازی دمن گویند و معنی خاک را بدان بموجب ترکیب ظاهر است ● خاکدان کهن بفتح اول بالف کشیده و سکون کاف و دال ابجد بالف کشیده و کسر نون و کهن معلوم کنایه از دنیا و عالم آمده و مرادف آن خاکدان غرور است ● خاک ذلیلان بفتح اول بالف کشیده و کسر کاف و فتح ذال منقوطه و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده و لام بالف کشیده و نون زده کنایه از قالب و جسد جاهلان و کاهلان آمده و در فرهنگی بجای همین معنی بجای ذلیلان دلان هم دیده شده ● خاک دیوار خوردن بفتح اول بالف کشیده و کسر کاف و دیوار خوردن معلوم کنایه از قناعت کردن آمده ● خاک دیوار لیسیدن بفتح اول بالف کشیده و کسر کاف و دیوار لیسیدن معلوم بمعنی صدر است که کنایه از قناعت کردن آمده و خاک دیوار خویش لیسیدن هم درست است ● خاک رنگین بفتح اول بالف کشیده و کسر کاف و رنگین با کاف پارسی معلوم طلا را گویند و نقره را هم گفته اند و کنایه از آدمی زاد نیز باشد و کنایه از لاله زار و گلزار هم آمده ● خاک زدن بفتح اول بالف کشیده و سکون کاف و فتح زای هوز و دال ابجد و نون زده کنایه از جاروب کردن آمده ● خاکیان بفتح اول بالف کشیده و کسر کاف و مثناة تحتانی بالف کشیده و نون زده کنایه از مردمان خوار و ذلیل و بی عزت و بی حرمت آمده و آدمیان را نیز گویند و کنایه از افتادگان نیز هست ● خاکی کردن بفتح اول بالف کشیده و کسر کاف بمثناة تحتانی رسیده و کردن با کاف معلوم کنایه از افتادگی کردن و بندگی نمودن آمده و کنایه از بیقراری هم دیده شده ● خالاون بفتح اول بالف کشیده و لام بالف کشیده و ضم واو و نون زده دانه ایست مانند گندم و آن در روم شود و آنرا بتازی حنطه رومیان خوانند گرم و تر است باسرکه آش

کرده اگر بر برص طلا کنند بسیار نافع افتد ० عاارلنیان بفتح اول بالف کشیده وضم لام بواو رسیده وکسر لام ثانی وسکون
نون وجیم بالف کشیده ونون زده بمعنی خولنجان آمده و آن رستنیست دوائی که چوب آنرا عسرود ار وکویند ودر همت
آنرا بکسری که لوغیتروان است نسبت داده اند ० عالیف ومیون بفتح اول بالف کشیده وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده ०
وضم دال ابجد بواو رسیده وکسر میم وضم مثناة تحتانی بواو رسیده ونون زده لغتی است یونانی ومعنی آن دواء الخطاف
باشد یعنی دوای پرستوک ودوای پرستوک مامیران را کویند زیرا که چون بچه پرستوک در آشیان نابینا شود مادر برو
درشاخی از مامیران بیارد ودر آشیانه نهد بچه او بقدرت الهی بینا شود ० عالیف ولیون بفتح اول بالف کشیده
وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده وضم دال ابجد بواو رسیده وکسر نون وضم مثناة تحتانی بواو رسیده ونون زده بمعنی
مثل راست که دواء الخطاف باشد یعنی دوای پرستوک ودوای پرستوک مامیران است کویند چون بچه پرستوک در
آشیان نابینا شود مادرش برود وشاخی از مامیران بیارد ودر آشیانه نهد بقدرت خالق مطلق بچه او بینا شود
و این لغت هم یونانی است ० عاما لاون بفتح اول بالف کشیده ومیم بالف کشیده ولام بالف کشیده وضم واو
ونون زده نوعی از سوسمار آمده که آنرا بسریانی حربا کویند ودکوشت او سم قاتل است واکر قدری از آن بخوردن
کسی بدهند در حال بمیرد وبتازی آنرا اسد الارض کویند وبعضی کویند رستنی است که آنرا اسپند مصری هم نامند
ودر فرهنکی دیدن آمده بیونانی دوائی است که آنرا ماذریون کویند وآن دو قسم است سفید وسیاه سفید آنرا
عاما لاون لوقس کویند وسیاه آنرا عاما لاون مالس کویند وبتازی مرد ورا قاتل النمر وخانق النمر خوانند چه
هرگاه پلنگ وببر آنرا بخورند البته بمیرند وسیاه را اکر بر برص طلا کنند نافع آید ० عاما لیون بفتح اول بالف
کشیده ومیم بالف کشیده وکسر لام وضم مثناة تحتانی بواو رسیده ونون زده بلغت یونانی ماذریون سیاه را کویند وبرک
آن از برک زیتون کوچک تر واز برک مورد بزرک تر می باشد رنکش بزردی کراید وکرم خشک است در چهارم
کویند اکر ماذریون سیاه را که دوائی است بر برص وبهق طلا کنند بسیار نافع آید ومفید افتد ० عاما میلن بفتح
اول بالف کشیده ومیم بالف کشیده وکسر میم بمثناة تحتانی رسیده وکسر لام ونون زده بیونانی کیاهی را نامند
که آنرا بابونه کویند وکرم خشک است در اول بوییدن آن خواب آورد وبتازی آنرا تفاح الارض نامند ० عام کردن
بفتح اول بالف کشیده وسکون میم وکردن معلوم کنایه از برطرف نمودن ومحو کردن آمده ० عام کن بفتح اول
بالف کشیده وسکون میم وضم کاف ونون زده بمعنی محو کنند آمده ونیز محو کن ० عام زن بفتح اول بالف کشیده
وفتح میم وسکون های ملفوظه وفتح زای هوز ونون زده بمعنی چیزی آمده که قلم تراشیده را بران قط زنند و
بتازی آنرا مقطع خوانند ० عان بفتح اول بالف کشیده وسکون نون پادشاه ختا وترکستان را کویند چنانکه پادشاهان
روم را قیصر وچین را فغفور ومعنی شان عسل هم دیده شده یعنی جاییکه زنبور دران خانه کند وعسل بسته شود ومعنی
خانه وسرا هم دیده شد وکاروان سرا را نیز کویند ० عان ومان بفتح اول بالف کشیده وسکون نون وفتح
واو ومیم بالف کشیده ونون زده این لغت از اتباع است چون لرت ومرت وتال ومال وتار ومار وامثال آن اکر
واو عطف درمیان نباشد نیز درست است ० عانغانان بفتح اول بالف کشیده وکسر نون وغای منقوطه بالف
کشیده ونون بالف کشیده ونون زده پادشاه چین را کویند ० عاندان بفتح اول بالف کشیده وسکون نون ودال
ابجد بالف کشیده ونون زده بمعنی خیل خانه آمده است ० عانه روشن کردن بفتح اول بالف کشیده وفتح نون
وسکون های ملفوظه وروشن کردن معلوم کنایه از آخر شدن وبانتها رسیدن آمده ० عانه زرین بفتح اول
بالف کشیده وفتح نون وکسر همزه مبدله ززرین معلوم کنایه از فلک مشتم آمده وستارکان را نیز کویند وکنایه

از آفتاب هم آمده و برج اسد را نیز گویند که خانهٔ آفتاب است و مرادف زیج است و بمعنی آفتاب را گویند
٭ خانگن بفتح اول بالف کشیده و فتح نون و سکون های ملفوظ و فتح کاف و نون زده بمعنی ملبر بفتح موحدهٔ
تحتانی و تا علف آمده که خانه یلپ را ابرا از دو در برهان بجای فتح موحدهٔ تشدید یا و کسر نوشته که معنی
تلبیر کننده باشد غلطی است ٭ خانه فروشان بفتح اول بالف کشیده و فتح نون و های ملفوظ زده و فروشان
بارا و مجهول معلوم کنایه از مجردان و بالکه بازان آمده و ترابانیان و قلندران را نیز گویند ٭ خاوران بفتح
اول بالف کشیده و فتح واو و رای مهمله بالف کشیده و نون زده نام ولایتی است از خراسان که حقیقهٔ و منهٔ داخل
آن ولایت است که حکیم انوری از آن است و نیز بمعنی خاور آمده که مشرق باشد و بعضی بر آنند که دشت خاوران
قریب بسطام است ٭ خاولنجان بفتح اول بالف کشیده و ضم واو و سکون نون و جیم بالف کشیده و نون زده بمعنی
خولنجان آمده و آن رستنی است دوائی که چوب آنرا خسرودار گویند و درخت آنرا بکسری که نوشیروان است
نسبت داده اند گویند که باز آشیان خود را از خولنجان سازد ٭ خایدن بفتح اول بالف کشیده و کسر یای حطی
بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی خاییدن و بدندان ریش کردن و نرم نمودن آمده ٭ خایهٔ غلامان
بفتح اول بالف کشیده و فتح مثناة تحتانی و کسر همزهٔ مبدله و غلامان معلوم نوعی از انگور است ٭ خایه نهادن
بفتح اول بالف کشیده و سکون های ملفوظ و ره و نهادن معلوم کنایه از کار شنیعی آمده که باعث آزار و بیم و هلاک
باشد ٭ خبین بضم اول و کسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی رسیده و نون زده بمعنی طبق چوبین آمده و در فرهنگی باین
معنی با جیم و بای فارسی هم دیده شده ٭ ختلان بفتح اول و سکون مثناة فوقانی و لام بالف کشیده و نون زده نام
ولایتی است از مضافات بدخشان که بکولاب اشتهار دارد و مردم آنجا خوب صورت باشند و اسپ خوب
از آنجا آورند و اسپ ختلانی منسوب بدانجا است ٭ ختن بضم اول و فتح مثناة فوقانی و نون زده نام ولایتی است
مشک ریز از ترکستان زمین منسوب بشاهدان و خوبرویان آمده است ٭ ختن خاتون بضم اول و فتح مثناة فوقانی
و سکون نون و خاتون معلوم نام کنیزک شیرین آمده ٭ خداوران بضم اول و دال ابجد بالف کشیده
و ضم دال ابجد بواو رسیده و رای مهمله بالف کشیده و نون زده کنایه از ملعونان و فاجران و بدکاران و ظالمان
که از خدا دور اند و نزدیک اند بمعنی آمده ٭ خدافروشان بضم اول و دال ابجد بالف کشیده و فتح فا و رای مهمله بواو
مجهول رسیده و شین منقوطه بالف کشیده و نون زده بمعنی اهل معرفت آمده و نیز کنایه از صوفیان زراق که بظاهر
خود را بیارایند و کنایه از آنها نیز هست که دعوی خدائی کردند یعنی نمرود و فرعون و شداد ٭ خدائی فروشان
بضم اول و دال ابجد بالف کشیده و مثناة تحتانی بیای حطی رسیده و فروشان معلوم بمعنی آخر خدافروشان آمده که دعوای
خدائی کردند چون نمرود و فرعون و شداد ٭ خدایگان بضم اول و دال ابجد بالف کشیده و سکون مثناة تحتانی
و کاف پارسی بالف کشیده و نون زده بمعنی پادشاه بزرگ و خداوندگار اعظم آمده و خداوندگار صاحب بزرگ
خانه زاده را گویند و بمعنی خداوند و مهربان هم آمده است ٭ خراتکین بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده
و سکون مثناة فوقانی و کسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده و نون زده نام سلاحیست که روز جنگ در بر کنند
و بپوشند ٭ خراسان بضم اول و رای مهمله بالف کشیده و نون زده نام کشور چهارم و ولایتی است که منسوب است
بخورشید و بعضی کسان خورشید را خراسان برای همین گویند و نام نوائی است از موسیقی و در فرهنگی چنان دیده شد
که خراسان بمعنی مشرق آمده و نام ولایتی است مشهور چون آن ولایت در مشرق فارس و عراق واقع است بنا بر آن
بدین نام خوانند ٭ خراس خسیسان بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و کسر سین مهمله و فتح خای منقوطه و کسر سین

ـمعص بمثناة تحتانی رسیده وعین بی نقطه بالف کشیده ونون زده کنایه از آسمان آمده وآنرا عراس عراب هم گویند ● عراشیدن بفتح اول ورای مهمله بالف کشیده وشین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی تراشیدن وپوست برشدن آمده ● عراطین بفتح اول ورای مهمله بالف کشیده وکسر طای حطی بمثناة تحتانی رسیده ونون زده کرمیست دراز که اکثر در موسم برشکال از گل نرم پدید می آید وبتازی آن را امعاء الارض وحمر الارض بضم حای حطی خوانند واین لغت معرب عراتین است ● عرامقان بفتح اول ورای مهمله بالف کشیده وفتح میم وقاف بالف کشیده ونون زده رستنی باشد شبیه به سنبل الطیب رنگ آن به سبزی مایل است وبیخ آن به سنبل می ماند وبوی سنبل نیز دارد وطبیعت آنهم نزدیک است به سنبل ودر طعم وی اندک حلاوتی باشد ● عرامان بکسر اول ورای مهمله بالف کشیده ومیم بالف کشیده ونون زده خرامیدن باناز وتکبر وزیبائی باشد ● عرامیدن بکسر اول ورای مهمله بالف کشیده وکسر میم بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده راه رفتن بناز وتکبر وزیبائی باشد که در تازی تبختر خوانند ● عران بکسر اول ورای مهمله بالف کشیده ونون زده بمعنی فرمان بردار ومطیع آمده و در فرهنگی بجای فتح رای مهمله تشدید ونفتح دیده شده ● عرابین بفتح اول ورای مهمله بالف کشیده وکسر های ملفوظه ونون زده نوعی از رستنی آمده ودر فرهنگی بجای کسر های ملفوظه فتح نیز دیده شده ● عرامین بفتح اول ورای مهمله بالف کشیده وکسر های ملفوظه بمثناة تحتانی رسیده ونون زده بمعنی عراطین آمده که معرب از عراتین است وآن کرمی باشد سرخ که در گل نرم وموسم برشکال پیدا میشود وآنرا بتازی خمر الارض وامعاء الارض نیز خوانند ● عرباران بفتح اول وسکون رای مهمله وموحده تحتانی بالف کشیده وزای هوز بالف کشیده ونون زده نوعی از بازی باشد وآن چنان است که دو کس در برابر هم خم شوند وسرها بهم نهند ودستها بزانو کنند وهر ریسمانی را بر دست گیرند وسر ریسمان دیگر بدست کیرد و برد و ربیش ایشان میکردد ونمیکذارد که از مردم اجزای بازی کسی برایشان سوار شود اگر احیانا سوار شود همچنان سوار خواهد بود تا دیگری گرفتار گردد وشخصیکه سر ریسمان را در دست دارد برد وربیش آن دو کس میکردد آنرا عربیده گویند بر هر کس اراده سوار شدن دارد پای خود را بزند وبیاورد وبرابر دو کس دیگر در قطار کشد تا وقتیکه دیگری بهم رسد آن دو شخص اول نجات یابند وبتازی این بازی را الذیبی بروزن تغییح گویند ● عرخین بفتح اول وسکون رای قرشت وکسر جیم بمثناة تحتانی رسیده ونون زده زنبیل وجوال بزرگ را گویند که در وی رچه ریزند ● عرجیون بفتح اول وسکون رای مهمله وضم خای منقوطه وکسر جیم بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح واو ونون زده بلغت سریانی سنگینی وگرانی را نامند که بر مردم در خواب افتد وآنرا در تازی کابوس وعبد الجنه خوانند ● عرزدان بفتح اول ورای مهمله وسکون زای هوز ودال ابجد بالف کشیده ونون زده نام مبارزی بوده تورانی ودر فرهنگی بجای فتح رای مهمله کسر هم دیده شده ● عرزین بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده ونون زده چوبی باشد دراز که در طویله ها نصب کنند وزینها ویراق اسپها را بر بالای آن نهند وسه پایه را نیز گفته اند که زین اسپ وغیره بر بالای آن کذارند ونوعی از پالان هم گفته اند ● عرشین بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر شین قرشت بمثناة تحتانی رسیده ونون زده نام طایفه ایست از افغان که دعوی سیادت می نمایند وبمعنی خرامیدن هم آمده ● عرغون بفتح اول وسکون رای مهمله وضم غین منقوطه بواو رسیده ونون زده نام شهری است ● عرقطان بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح قاف وطای حطی بالف کشیده ونون زده نام رستنی ایست که مانند کشوث وعشقه ولبلاب بر درخت امرود وبادام

ودانستن بخود * خرده انداختن بکسر اول وسکون رای مهمله وفتح دال وسکون های ملفوظ وانداختن معلوم
بمعنی معترف بگناه شدن وعاجز گشتن وتسلیم کردن واز عهده بیرون آمدن وخرده گرفتن واز هستی فرا گشتن
آمده ومعنی بخشیدن وعطا کردن جامه نیز دیده شده * خرده ساختن بکسر اول وسکون رای مهمله وفتح دال
وهای ملفوظ زده وساختن معلوم کنایه از چاک ساختن ودریدن وپاره کردن جامه آمده * خرده کردن
بکسر اول وسکون رای مهمله وفتح دال وسکون های ملفوظ وکردن معلوم بمعنی خرده ساختن آمده که کنایه از
چاک ساختن وپاره کردن ودریدن جامه باشد * خرکان بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح کاف ومیم بالف کشیده
ونون زده بمعنی تله آمده که مانند کمان باشد وآنرا برای گرفتن شغال وروباه وجانوران دیگر در خاک پنهان
کنند همین که پای بران نهند تیری از ان بجهد وبر ایشان خورده مجروح وهلاک گرداند ومعنی گرفتار شدن
مردم نیز دیده شده وکنایه از گرد هوار وبی نفع هم آمده وافزاری را نیز گویند که کمان گران حلقه کمان را بدان
چله کنند وآن دو پارچه چوب است که اندک خمی دارد وکمان بزرگ وبلند را نیز گویند * خرماستان بضم اول
وسکون رای مهمله ومیم بالف کشیده وسکون سین سعفص ومثناة فوقانی بالف کشیده ونون زده جائی را گویند
که درخت خرما در انجا بسیار بود * خرمن بکسر اول وسکون رای قرشت وفتح میم ونون زده بمعنی توده غله آمده
که هنوز آنرا از کاه جدا ننموده باشند وکوفته باشند وبتازی کدس خوانند وجمع آن اکداس است وهاله
ماه را نیز گفته اند بطریق استعاره وتوده هر چیز را گویند وهرگاه که این لفظ مکرر آرند بمعنی بسیار بسیار بود
* خروزان بفتح اول وضم رای مهمله بواو مجهول رسیده وزای هوز بالف کشیده ونون زده نام پهلوانی است
تورانی * خروشیدن بفتح اول وضم رای مهمله بواو مجهول رسیده وکسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده وفتح
دال ابجد ونون زده بمعنی فریاد کردن با گریه وزاری باشد * خزان بفتح اول وزای هوز بالف کشیده ونون زده
بمعنی زرد شدن برگ درخت آمده ومعنی خزیدن نیز دیده شده وآن بجائی باهستگی رفتن باشد ونام ماه هشتم
است از سال ملکی ونام روز هشتم باشد از شهریور ماه قدیم که خورشید در برج سنبله بود ودران روز مغان
جشن نمایند بنا بر قاعده مستمره که میان ایشان معمول است که چون نام روز وماه موافق آید در ان روز جشن
کنند وبعضی بر آنند که نام روز هزدهم است از ماه شهریور وبعضی سوم گفته اند والله اعلم وفصلی است معروف
از فصول اربعه سال وآن سه ماه است بودن آفتاب در برج میزان وعقرب وقوس وآنرا تیرماه نیز گویند وآن
موسم را برگ ریز خوانند * خزران بفتح اول وسکون زای هوز ورای مهمله بالف کشیده ونون زده بمعنی خزر
آمده وآن ولایتی است معروف ومشهور واز ترکستان وگیلان * خزروان بفتح اول وزای هوز وسکون رای مهمله
وواو بالف کشیده ونون زده نام دیوی است که مذکور آن در شاهنامه آمده ونام مبارزی بوده از توران ونام
ولایتی است که دریای گیلان منسوب بدوست ودر فرهنگی بدیدن آمده که نام دریای گیلان است * خزمیان
بفتح اول وسکون زای هوز وکسر میم ومثناة تحتانی بالف کشیده ونون زده بمعنی جندبیدستر آمده گویند آن خایه
سگ آبی است * خزیدن بفتح اول وکسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده در چیزی درآمدن
ونیز آهسته در جائی در شدن آمده ومعنی نشسته براه رفتن چنانکه طفلان براه روند هم از نظر گذشته * خسانیدن
بفتح اول وسین مهمله بالف کشیده وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی بدندان ریش
کردن آمده * خس بدهن گرفتن بفتح اول وسکون سین مهمله وفتح موحده تحتانی ودال ابجد وفتح
های ملفوظ وسکون نون وگرفتن معلوم کنایه از امان وزینهار خواستن وعجز نمودن آمده *

ببه

● خس پوش کردن بفتح اول وسکون سین مهمله وضم بای پارسی بواو مجهول رسیده وشین منقوطه زده چیزی رکاری
که مشهور باشد آنرا پوشیدن ونیز از مکر وحیله استخفای عیوب نمودن آمده ● خستن بضم اول وسکون سین
مهمله وفتح مثناة فوقانی ونون زده بمعنی حشرات الارض آمده است چون موش ومار وعراطین وغوک وامثال آن
● خستن بفتح اول وسکون سین سعفص وفتح مثناة فوقانی ونون زده بمعنی مجروح کردن وشدن آمده ودر فرهنگی
بمعنی خزیدن هم دیده شده وآن در چیزی در آمدن وآهسته بجائی در رسیدن است ● خستوان بضم اول وسکون سین
مهمله وضم مثناة فوقانی و واو بالف کشیده ونون زده بمعنی معترف شدگان واقرار واعتراف کنندگان آمده
● خس در دهن گرفتن بفتح اول وسکون سین مهمله ودر دهن گرفتن معلوم بمعنی عجز بلد من گرفتن آمده
که زنهار وامان خواستن وطلبیدن وعاجز شدن است ● خسرو اختران بضم اول وسکون سین مهمله وفتح رای
قرشت وکسر واو واختران معلوم کنایه از آفتاب عالمتاب آمده ● خسرو سیارگان بضم اول وسکون سین مهمله
وفتح رای قرشت وکسر واو وفتح سین مهمله وتشدید مثناة تحتانی بالف کشیده وسکون رای مهمله وکاف پارسی
بالف کشیده ونون زده بمعنی خسرو اختران است که آفتاب عالمتاب باشد ● خسکانان بفتح اول وسکون سین
سعفص وکاف بالف کشیده ونون بالف کشیده ونون زده بمعنی تجسس وتفحص بعد جستجوی وتفتیش بلیغ آمده
وبطرف استقصا خوانند ● خسرو نشان بضم اول وسکون سین مهمله وفتح رای قرشت وسکون واو وفتح نون وشین
منقوطه بالف کشیده ونون زده بمعنی نشانند خسرو آمده ای کسی را گویند هر کرا خواهد به پادشاهی رساند
ونیز کسی را نامند که نشان سلطنت داشته باشد یا نشان پرویز خسرو ● خسودن بضم اول وسین مهمله بواو
رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی درو کردن آمده خواه غله باشد خواه علف وامثال آن ● خسوردن بضم
اول وسین مهمله بواو رسیده وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی خسودن آمده که درو کردن
غله وعلف وامثال آن باشد ● خسیدن بفتح اول وکسر سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده
بمعنی خاییدن وجاویدن آمده که زیر دندان نرم کردن باشد ودر فرهنگی بمعنی میل کردن هم دیده شده
وبجای فتح خای منقوطه کسر هم از نظر گذشته ● خشامن بفتح اول وشین منقوطه بالف کشیده وفتح میم ونون
زده بمعنی خشوی آمده که مادر شوهر زن است ومعنی خوش هم دیده شده که مادر زن ومادر شوهر باشد ودر فرهنگی
بجای فتح اول ضم هم از نظر گذشته ● خشانیدن بفتح اول وشین منقوطه بالف کشیده وکسر نون بمثناة تحتانی
رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی بدندان ریش کردن آمده ● خشتامن بفتح اول وسکون شین منقوطه
ومثناة فوقانی بالف کشیده وفتح میم ونون زده بمعنی مادر زن آمده ودر فرهنگی بجای فتح خای منقوطه کسر نیز
از نظر گذشته ● خشیجان بفتح اول وسکون شین قرشت وجیم بالف کشیده ونون زده بمعنی عناصر اربعه آمده است
که آتش وباد وآب وخاک باشد در این لغت الثلم وحبسون هرد وصنعت است ● خشت زرین بفتح اول وسکون
شین منقوطه وکسر مثناة فوقانی وفتح زای هوز وتشدید رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده ونون زده
کنایه از آفتاب عالمتاب آمده ● خشخاش کردن بفتح اول وسکون شین منقوطه بالف کشیده وسکون شین
قرشت وفتح کاف وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از ریزه ریزه کردن آمده ● خشت زن
بکسر اول وشین منقوطه ومثناة فوقانی زده وفتح زای هوز ونون زده بمعنی زننده خشت آمده وخشت رازان وآن نیزه
کوچکیست که در میان آن حلقه ریسمان ابریشم بافته بسته باشند وانگشت سبابه را در آن حلقه کرده بجانب
خصم اندازند وخشت که آجر خام وپخته را گویند معروف است ● خشک انگبین بضم اول وسکون شین منقوطه

وکاف وفتح همزه ونون وکاف پارسی زده وکسر موحده تحتانی بمثناة تحتانی رسیده ونون زده بمعنی عسل وشهد ی آمده که در زنبورخانه مشاک شده وآنرا عسل مشک خوانند طبیعت آن گرم وتر از عسل متعارف است ٭ مشک آوردن بضم اول وشین منقوطه وکاف زده وآوردن معلوم کنایه از شامت امراض و بید ماهی وسکوت ورزیدن وسخن نگفتن باشد ٭ مشک باختن بضم اول وشین منقوطه وکاف زده وباختن باخای منقوطه موقوف معلوم کنایه از تمام سامان واسباب باختن آمده ونیز تمام بازی کردن بیشرط وکرور واسم کننده الله ٭ مشک جان بضم اول وشین منقوطه وکاف زده وجیم بالف کشیده ونون زده کنایه از مردم بی هنر وکسب وناقابل وبی لشل آمده وشخصی رانیز گویند که عشق لله اشته باشد وازیاد دوست محروم بود وبمعنی جان مجرد نیز آمده ٭ مشک جنبان بضم اول وشین منقوطه وکاف زده وضم جیم وسکون نون وموحده تحتانی بالف کشیده ونون زده بمعنی کسی آمده که حرکتهای وجنبش ایشاید ونفع از وبظهور رسید وحرکت وجنبش کند که دران فایده نه بیند ٭ مشک جهان بضم اول وشین منقوطه وکاف زده وجهان معلوم کنایه از زمانه وروزگار آمده که دران زمانه مردم صاحب همت واهل کرم نباشند واگر باشند کم ٭ مشک دامن بضم اول وشین منقوطه وکاف زده ودال ابجد بالف کشیده وفتح میم ونون زده کنایه از نیکوکار وپاک دامن آمده که نقیض بدکار وتردامن است ٭ مشک دنان بضم اول وشین منقوطه وکاف زده ودان معلوم کنایه از روزه دار وصایم آمده ٭ مشک عنان بضم اول وشین منقوطه وکاف زده وکسر عین مهمله ونون بالف کشیده ونون ثانی زده کنایه از اسپی آمده که فرمان بردار نباشد وسرکشی وتوسنی نماید ٭ مشن بکسر اول وسکون شین منقوطه وفتح میم ونون زده بمعنی خشمگین وخشمناک آمده ٭ مشن بکسر اول وفتح شین منقوطه ونون زده مخفف مشین آمده وآن بازی است نه سفید ونه سیاه ودر فرهنگی بدیدن آمده که بازی است پشت او کبود وتیره وچشمهایش سیاه رنگ می باشد وبعد از تولک اول یعنی پر ریختن چشم او سرخ میشود او را بترکی قزل توش خوانند وبلغتعین گیاهی باشد که ازان جامه مانند فقیران ودرویشان پوشند ودرتازی هریشه زدرشت را گویند ٭ مشنان بضم اول وسکون شین منقوطه ونون بالف کشیده ونون ثانی زده بمعنی مبارک وخجسته آمده ٭ مشن پوشیدن بفتح اول وشین منقوطه وسکون نون وپوشیدن معلوم کنایه از نفاق کردن ومنافق بودن آمده ٭ مشودن بضم اول وشین منقوطه بواو رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی پیراستن شاخها وبرگهای درخت آمده ای زیادتی درخت را بریدن باشد ودر فرهنگی بمعنای نسم عانی منقوطه فتح هم بدیدن آمده ٭ مشین بفتح اول وکسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده ونون زده نام ولایتی است از ماوراء النهر وبازی را نیز گویند که پشت او کبود وتیره وچشمهایش سیاه رنگ باشد وبعد از تولک اول یعنی پر ریختن اول چشم او سرخ می شود وبعضی برانند بازی باشد نه سیاه ونه سفید ونیز هرچیز که آن بکبودی مایل وسیاه رنگ وتیره باشد نامند ٭ مط بسرخود دادن بفتح اول وسکون طای حطی وفتح موحده تحتانی وسین مهمله وکسر رای قرشت وفتح خای منقوطه وواو معدوله وسکون دال ابجد ودادن معلوم کنایه از سجل نوشتن او موچلکان دادن آمده ٭ مط کشیدن بفتح اول وسکون طای حطی وفتح کاف وکسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از برطرف ساختن ومحو کردن آمده است ٭ مط برکشیدن بفتح اول وسکون طای حطی وفتح موحده تحتانی وسکون رای مهمله وفتح سین سعفص ورای قرشت ساکن وفتح کاف وشین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده ونون زده بخطا وعیب منسوب ساختن آمده ٭ مط مشکین بفتح اول وتشدید وکسر طای حطی ومشکین بضم میم معلوم بمعنی خط سیاه آمده ٭ مطستان بفتح اول وسکون تا ومثناة

ورمی طلا کنند نافع باشد خاصه مادهٔ آنرا که در وی برودت بیشتر است واگر ریزهٔ آن با شراب خورند مستی
نیارود وآنرا بتازی حجر هندی وصندل هندی نامند * خماهن بضم اول ومیم بالف کشیده وفتح ها
ونون زده بمعنی خماهان آمده وآن سنگی است بغایت تیره رنگ بسرخی مایل وسخت آمده وآن دو نوع است
نر وماده نرآنرا چون بآب بسایند مانند شنجرف سرخ شود وماده آن چون زرنیخ زرد گردد گویند نوعی
از آهن است طبیعت سرد وسرد بود چون بر ورمهای صفراوی ودموی طلا کنند نافع باشد خاصه مادهٔ آنرا
که در وی برودت بیشتر است واگر ریزهٔ آن با شراب خورند مستی نیارود وآنرا بتازی حجر هندی وصندل
هندی خوانند بعضی گویند سنگی است سیاه وسفید که از آن نگین سازند وبا باغوری راهم گفته اند ودر فرهنگی
بجای ضم خای منقوطه فتح وبجای فتح هاء هوز کسره هم دیده شده * خماهن گون بضم اول ومیم بالف کشیده
وفتح هاء هوز وسکون نون وضم کاف پارسی بواو رسیده ونون زده کنایه از آسمان آمده * خم آهن گون
بضم اول وتشدید وکسر میم وهمزه بالف کشیده وفتح هاء هوز وسکون نون وگون باضم کاف با زمی معلوم
بمعنی خماهن گون آمده که کنایه از آسمان است * خم دادن بفتح اول وسکون میم ودال ابجد بالف کشیده وفتح
دال ابجد ونون زده کنایه از رد کردن ودفع ورفع نمودن آمده چنانکه هرگاه گویند خم ندهد مراد آن باشد
که دفع نکند ورد ننماید * خمدان بضم اول وسکون میم ودال ابجد بالف کشیده ونون زده بمعنی کوزه وداش
سفال پزی وخشت پزی وآهک پزی وامثال آن آمده ومیکده وشرابخانه را نیز گفته اند * خمزدن بفتح اول
وسکون میم وفتح زای هوز وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از گریختن آمده * خمستان بضم اول وفتح میم وسکون
سین مهمله ومثناة فوقانی بالف کشیده ونون زده بمعنی میکده وشرابخانه آمده ونیز بمعنی خمارکده که در آنجا خمها
بزمین برده وکوزه وداش خشت پزی وسفال پزی را نیز گویند وبجای فتح میم کسر نیز آمده است * خمسهٔ من
بفتح اول وسکون میم وفتح سین مهمله وکسر همزهٔ مبدله وفتح میم ونون زده یعنی پنج انگشت من * خمک زدن بضم
اول وتشدید وفتح میم وسکون کاف وفتح زای هوز ودال ابجد ونون زده بمعنی دستک زدن ودف زدن وخوشی
کردن وچوب زدن بر نقاره ودهل ودمامه آمده * خم لیلگون بضم اول وتشدید وکسر میم ولیلگون معلوم کنایه
از فلک اول آمده که فلک قمر باشد * خمیدن بفتح اول وکسر میم بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون
زده بمعنی کج شدن وخم گشتن آمده * خمینان بفتح اول وکسر میم بمثناة تحتانی رسیده ونون بالف کشیده وسکون
نون بمعنی باران که با باد بود آمده وآنرا در هندی بوچهار گویند وباران تند غیر موسم را نیز گفته اند * خن
بفتح اول وسکون نون بمعنی خانه آمده مطلق خواه خانهٔ زیر زمین باشد خواه بالای زمین چه آتشخانهٔ حمام را
گلخن وبادگیر را بادخن گویند وخانهٔ زیر کشتی را خن بهمین اعتبار گفته اند * خنبانیدن بفتح اول وسکون
نون وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی تقلید کردن حرکات
وسکنات وگفتگوی مردم باشد بعنوان تمسخر وشیرازیان آنرا الوجانیدن گویند * خنبیدن بفتح اول وسکون
نون وکسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی برجستن آمده ومعنی خنبک نیز
دیده شده که دست زدن باصول باشد ودر فرهنگی بجای فتح خای منقوطه ضم نیز دیده شده * خنجر زرافشان
بفتح اول وسکون نون وفتح جیم وکسر رای مهمله وزرافشان معلوم بمعنی سر زدن آفتاب عالمتاب آمده ونیز
عمود صبح را گویند * خندان بفتح اول وسکون نون ودال ابجد بالف کشیده ونون زده نام شهری است در نواحی چین
وهر چیز که شکفته شود مانند غنچهٔ گل وانار وپسته وامثال آن ومعنی شکفتگی معروف است ومعنی فاعل هم آمده

که خنده کنند باشد ❊ خندستان بفتح اول وسکون نون وفتح دال ابجد وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی بالف کشیده ونون زده کنایه از لب ودندان معشوق آمده وآنرا خندستانی هم گفته اند ومجلس ومعرکهٔ مسخرگی را نیز گفته اند وبمعنی مسخر وفسون ومسخره هم دیده شده ❊ خندهٔ زمین بفتح اول وسکون نون وفتح دال ابجد وکسر همزهٔ مبدله وزمین معلوم کنایه از گل ورياحين وسبزه آمده ❊ خنستان بفتح اول ونون وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی بالف کشیده ونون زده بمعنی مبارک وخجسته وفرخنده وهمایون آمده که بتازی میمون خوانند ❊ خنشان بضم اول وسکون نون وشین منقوطه بالف کشیده ونون زده بمعنی [illegible] آمده که خجسته وفرخنده ومبارک وهمایون باشد وبتازی آنرا میمون گویند ودر فرهنگی بفتحتین وکسر اول نیز بهمین معنی بدیدن آمده ❊ خنک جان بضم اول ونون وکاف ساکن وجیم بالف کشیده ونون زده کنایه از مردم بی عشق آمده وکسی را نیز گویند که انتقام از کسی کشد ❊ خنیدن بفتح اول وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی آوازهٔ بلند شدن وشهرت یافتن آمده ونیز پیچیدن آواز را گویند در گنبد وحمام وکوه وامثال آن ❊ خوابستان بفتح اول وواو معدوله بالف کشیده وکسر موحده وتحتانی وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی بالف کشیده ونون زده کنایه از جای خواب ومکان خواب کردن آمده ❊ خوابیدن بفتح اول وواو معدوله بالف کشیده وکسر موحده وتحتانی بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی خواب کردن وخفتن آمده ❊ خواجهٔ اختران بفتح اول وواو معدوله بالف کشیده وفتح جیم وکسر همزه واختران معلوم کنایه از ستارهٔ مشتری آمده ودر فرهنگی بدیدن آمده که آفتاب عالمتاب را نیز نامیده اند ❊ خواجهٔ سیاران بفتح اول وواو معدوله بالف کشیده وفتح جیم وسکون های ملفوظه وسیاران معلوم نام سیرگاهیست در دامن کوه کابل وجه تسمیه‌اش آنست که خواجه مودود چشتی وخواجهٔ خوان معین خلیفهٔ خواجهٔ مودود وخواجه محمد ریگ روان خلیفهٔ خواجه خان سعید در آن موضع بهم صحبت داشته اند ❊ خواجه زرین بفتح اول وواو معدوله بالف کشیده وفتح جیم وکسر همزهٔ مبدله وزرین معلوم کنایه از آفتاب عالمتاب آمده ❊ خواری کردن بفتح اول وواو معدوله بالف کشیده وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده وفتح کاف وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از دشنام دادن وزیان کاری کردن آمده ❊ خوالستان بفتح اول وواو معدوله بالف کشیده وکسر لام وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی بالف کشیده ونون زده بمعنی دوات سیاهی آمده که آنرا بتازی محبره نامند ❊ خوان بفتح اول وواو بالف کشیده وسکون نون بمعنی طبق بزرگی آمده که از چوب ساخته باشند چه طبق کوچک را خوانچه گویند وبمعنی خواندن وطلبیدن هم آمده وامر باین دو معنی نیز آمده است یعنی بخوان وبطلب وگیاه خودرو وبغار وخلاشه را هم گفته اند که از میان زراعت بکنند ودور اندازند تا زراعت قوت بهم رساند وکنایه از مائده وخوردنی هم آمده ❊ خوباز کردن بضم اول بواو مجهول رسیده وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وسکون زای هوز وفتح کاف وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی ترک عادت دادن آمده ❊ خوپچین بضم اول بواو رسیده وسکون بای پارسی وکسر خای ثخذ بمثناة تحتانی رسیده ونون زده بمعنی مومیائی آمده وآن کانی وانسانی هر دو باشد ❊ خوپکلان بضم اول بواو رسیده وسکون بای پارسی وفتح کاف ولام بالف کشیده ونون زده نام داروئی است که تخم بارتنگ باشد بعضی گویند هندی است ❊ خود را رسن کردن بفتح اول وواو معدوله وسکون دال ابجد ورای مهمله بالف کشیده وفتح رای مهمله وسین سعفص ونون زده وکردن معلوم کنایه از خود را بقید انداختن ومحبوس کردن آمده ❊ خودستان بفتح اول وواو معدوله وفتح دال ابجد وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی بالف کشیده ونون زده بمعنی شاخ تاره که

باشد طلب کن و در سایهٔ ایشان باش که بسبب آن با را از تو راحت خواهد رسید واگر خطاب بجانب ما است
که پادشاهان و وزیران باشند درین مقام خورشید سواران کنایه از شب بیداران و سحرخیزان و عیسی و تمکان
خواهد بود ٭ خوزان بضم اول بواو مجهول رسیده و زای هوز بالف کشیده و نون زده نام قریه ایست
در صفاهان که آنرا خوزان صفاهان گویند و آن منسوب بخوزان است و خوزان نام غماز بوده از نوکران
کیخسرو شاه بن سیاوش و نام شهری نیز ذکر شده و آن شهر منسوب باوست ٭ خوزستان بضم اول بواو مجهول
رسیده و کسر زای هوز و سین مهمله زده و مثناة فوقانی بالف کشیده و نون زده هر ولایتی که شکر خیز باشد گویند
چه خوز بمعنی نیشکر هم آمده و نیشکر زار و کارخانه نیشکر خاصه از آن خیزد گفته الله و نیز نام ولایتی است شکر خیز قریب
صفاهان که شوشتر شهر آن ولایت است ٭ خوسانیدن بضم اول بواو مجهول رسیده و سین مهمله بالف کشیده و کسر
نون بمثناة تحتانی رسیده و فتح ذال ابجد و نون زده بمعنی خیسانیدن آمده ٭ خوشامن بفتح اول و واو معدوله و شین
معجمه بالف کشیده و فتح میم و نون زده بمعنی خشوی و خوشدامن آمده که مادر شوهر و مادر زن باشد ٭ خوشتامن
بفتح اول و واو معدوله و سکون شین منقوطه و مثناة فوقانی بالف کشیده و فتح میم و نون زده بمعنی ضد راست که مادر شوهر
و مادر زن باشد و آنرا خوشدامن هم گویند ٭ خوشدامن بفتح اول و واو معدوله و سکون شین منقوطه و دال ابجد
بالف کشیده و فتح میم و نون زده بمعنی خشوی آمده که مادر زن و مادر شوهر باشد ٭ خوش غنان بفتح اول
و واو معدوله و سکون شین منقوطه و غنان بکسر غین فهمله معلوم بمعنی اسپ فرمان بردار آمده ٭ خوشه در کار آوردن
بضم اول بواو مجهول رسیده و فتح شین منقوطه و سکون های هوز و فتح دال ابجد و رای مهمله زده و کار آوردن
با ضم کاف پارسی معلوم کنایه از غله است که نزدیک برچیدن خوشه و درودن باشد ٭ خوشیدن بضم اول
بواو مجهول رسیده و کسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی خشک شدن
و خشکیدن آمده است ٭ خولان بفتح اول و سکون واو و لام بالف کشیده و نون زده دوائی است
که آنرا بتازی حضض خوانند و بهترین او آنست که از مکه آورند و آنرا حضض مکی گویند و آن
عصارهٔ گیاهی است ٭ خولنجان بضم اول بواو مجهول رسیده و کسر لام و سکون نون و جیم بالف کشیده و نون زده
بیخی است دوائی و خرد از وهم نامند و آنرا بزرگ کرده آورند و آنرا بترکی قرقات خوانند گرم و خشک است در
دوم و موم و آنرا در آشیان باز می یابند و بعضی از آشیانهٔ باز و هوا از زمین یونان که در آنجا پیدا می شود
جای دیگر نمی یابند گویند در هر دیگ و کاسه که قدری از آن باشد مگس گرد آن نگردد ٭ خون بضم اول بواو
مجهول رسیده و نون زده بمعنی خانه و سرا آمده و نیز معروف است که بتازی آنرا دم گویند و بمعنی
خود و خودبینی و تکبر هم از نظر گذشته و بمعنی کشتن هم آمده چنانکه گویند فلانی خون کرده یعنی کسی را کشته و
مردم جدال و قتال و خونریز گویند و بمعنی محبت نیز دیده شده چنانچه گویند گرم خون ٭ خون آبله تن رزان
بضم اول بواو رسیده و کسر نون و آبله تن رزان معلوم بمعنی می انگوری لعلی آمده ٭ خون باران بضم اول بواو
مجهول رسیده و کسر نون و باران معلوم بمعنی خون گریه آمده که کنایه از ماتم زدگان زمین است
٭ خون جهان بضم اول بواو مجهول رسیده و کسر نون و جهان معلوم بمعنی خون اهل جهان آمده و نیز کنایه
از سرخی شفق باشد ٭ خون جبین بضم اول بواو مجهول رسیده و سکون نون و جبین معلوم کنایه از مومیائی آمده
و آن دو نوع است کانی و انسانی ٭ خون حیوان بضم اول بواو مجهول رسیده و کسر نون و حیوان معلوم کنایه
از گوشت و روغن و شیر و حیوانات و شهد و امثال آن آمده ٭ خون دل از تاختن روان بضم اول بواو رسیده و کسر

نون و کسر دال ابجد و لام زده و بفتح همزه و زای هوز زده و بناخن زدن معلوم یعنی خراش سینه که از ناخن است خون از روان است و با گریه خون • خون دل بناخن آوردن بضم اول و او رسیده و کسر نون و کسر دال ابجد و لام زده و بفتح موحده تحتانی و نون بالف کشیده و بضم خای منقوطه و سکون نون و آوردن معلوم کنایه از سینه خراشیدن و گریه کردن آمده • خون دل بناخن رسیدن خون دل معلوم و بفتح موحده تحتانی و نون بالف کشیده و بضم خای منقوطه و سکون نون و بفتح رای مهمله و کسر سین سعفص بمثناة تحتانی رسیده و بفتح دال ابجد و نون زده بمعنی صد راست که کنایه از گریه کردن و سینه خراشیدن باشد • خون رزان بضم اول بواو رسیده و کسر نون و بفتح رای مهمله و زای هوز بالف کشیده و نون زده کنایه از می انگوری آمده • خون سیاوشان بضم اول بواو رسیده و کسر سین مهمله بمثناة تحتانی بالف کشیده و بضم واو و شین منقوطه بالف کشیده و نون زده جوبی است که بتازیش دم الاخوین خوانند و بعضی گویند داروی است سرخ رنگ چون افراسیاب سیاوش را کشت در جاییکه خون او بر زمین ریخته شد این گیاه در آن زمین رویید و آنرا بتازی دم الاخوین خوانند و بعضی گویند میوهٔ درختی است که از حضرموت آورند اندک شباهتی بساق دارد و بعضی از آن مکه آنرا قاطر الزجاج گویند و بعضی گویند صمغ درختی است که از زنگبار و حبش آورند و بهترین وی آن بود که صاف باشد طبیعت آن گرم و خشک است در اول و در دوم و در اسهال دموی و خون رفتن هر موضعی نافع بود و کنایه از سرخی شفق و روشنایی فلق صبح باشد و شراب انگوری را نیز گفته اند • خون از بغل روان شدن بفتح اول و واو معدوله و سکون مثناة تحتانی و از بغل روان شدن معلوم کنایه از محنت و مشقت کردن آمده و خجالت کشیدن و شرمنده شدن را نیز گویند • خیال بختن بفتح اول و مثناة تحتانی بالف کشیده و کسر لام و بختن با ضم بای پارسی معلوم بمعنی طمع کردن آمده • خیال پرستان بفتح اول و مثناة تحتانی بالف کشیده و سکون لام و فتح بای پارسی و رای مهمله و سین سعفص ساکن و مثناة فوقانی بالف کشیده و نون زده بمعنی عاشقان و دل از دست دادگان آمده و کنایه از ارباب نظم و نثر نیز هست که شاعران و منشیان باشند • خیدن بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و بفتح دال ابجد و نون زده بمعنی خم گردیدن و کج شدن آمده • خیبرستان بفتح اول و سکون مثناة تحتانی و فتح موحدهٔ تحتانی و سکون رای مهمله و کسر سین سعفص و مثناة فوقانی بالف کشیده و نون زده بمعنی گشاینده خیبر آمده یعنی امیر المؤمنین علی علیه السلام • خیبرستان بفتح اول و سکون مثناة تحتانی و فتح موحدهٔ تحتانی و کسر رای مهمله و سکون سین سعفص و مثناة فوقانی بالف کشیده و نون زده بمعنی قلعهٔ خیبر معه هفت قلعه که حوالی اوست آمده • خیزران بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون زای هوز و رای مهمله بالف کشیده و نون زده نوعی از نی و چوب باشد که از خم شدن نشکند و آنرا ابید گویند و از آن تازیانه سازند و بیخ درخت سرو را نیز گویند و در حاشیه کتابی بلبلان آمده که ارج خوشه یعنی سنبله را هم گویند در ینصورت معنی این بیت بسیار چست می نشیند • شکن بر سنگ خارا کرده از سم • گره بر خیزران افکنده از دم • خیروان بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون رای مهمله و واو بالف کشیده و نون زده بمعنی شیروان آمده و آنرا خروان نیز گویند و آن ولایتی است و بعضی گویند قصبه ایست و بعضی بر آنند که شهری است همین صحیح است مولد خاقانی در انجاست و آن شاعری است مشهور • خیمه بصحرا بردن بفتح اول و سکون مثناة تحتانی و فتح میم و سکون های مدوره و بصحرا بردن معلوم کنایه از بیرون و آشکار بردن آمده و کنایه از غالب شدن هم هست • خیمه در سراب زدن بفتح اول و سکون مثناة تحتانی و فتح میم و های مدوره زده و فتح دال ابجد و سکون رای مهمله و سراب زدن معلوم کنایه از بی شرم و بی باک بودن آمده و بیقرار شدن و بیقراری کردن هم هست

• خیمهٔ روحانیان بفتح اول و سکون مثناة تحتانی و فتح میم و سکون های ملفوظ و روحانیان معلوم بمعنی آسمان
آمده و آنرا خیمهٔ مریم گویند • خیمه زدن بفتح اول و سکون مثناة تحتانی و فتح میم و های ملفوظ زده و زدن بفتح
زای هوز معلوم کنایه از فرود آمدن و نزول کردن و لشکر کشیدن و مقیم شدن آمده و کنایه از تکبر کردن و عجب
نمودن هم آمده و باد در بروت انداختن هم دیده شده و آنهم کنایه از برخاستن و برپا شدن آلت تناسل است.
و در فرهنگی نقیض این بلند آمده که کنایه از برخاستن و برپا شدن آلت تناسل است

چشمهٔ بستم بحر چهارم قلزم دوم من کتاب هفت قلزم در بیان خای منقوطه با واو معروف و مجهول

• خارخو بفتح اول بالف کشیده و سکون رای مهمله و ضم خای منقوطه بواو مجهول رسیده نام گیاهی است • خاکتو
بفتح اول بالف کشیده و کسر کاف و ضم مثناة فوقانی بواو مجهول رسیده ای تربت تو و متواضع تو و اسیر تو • خاکدانتو
بفتح اول بالف کشیده و سکون کاف و دال ابجد بالف کشیده و کسر نون و کسر دال ابجد بمثناة تحتانی مجهول رسیده • و
سکون واو کنایه از دنیا و عالم آمده و آنرا خاکدان نیز گویند • خالو بفتح اول بالف کشیده و ضم لام بواو رسیده
بمعنی موزنای و سرنای آمده که آنرا بتازی نای و شه نای هم خوانند و برادر مادر را نیز گویند • خانهٔ ترازو
بفتح اول بالف کشیده و فتح نون و کسر همزهٔ مبدله و فتح مثناة فوقانی و رای مهمله بالف کشیده و ضم زای هوز بواو
رسیده بمعنی برج میزان آمده و آن برج هفتم است از دوازده برج فلکی • خبزدو بفتح اول و سکون موحدهٔ
تحتانی و زای هوز و ضم دال ابجد بواو مجهول رسیده بمعنی سرگین گردانک آمده که آنرا بتازی جعل گویند و بعضی
برانند جانوریست شبیه به جعل و بعضی دیگر برانند که رتیلان را گویند و آن جانوری است شبیه به عنکبوت و آنرا
خایه کیر هم گویند و در فرهنگی هزارپا هم دیده شده و بجای سکون موحدهٔ تحتانی فتح هم بلدیدن آمده • ختو
بضم اول و مثناة فوقانی بواو رسیده • شاخ کاویست که در ملک چین میباشد و بعضی گویند که شاخ ماهی است و بعضی
برانند که شاخ افعی است و در فرهنگی دیده شد که شاخ مار است هرگاه که از عمر مار هزار سال بگذرد شاخ برآورد
و جمعی دیگر گفته اند که شاخ کرگدن است و گروهی متفق اند که در ما بین ملک چین و زنگبار ملکی است عراب در آنجا
مرغی میشود بسیار بزرگ این شاخ آن مرغ است از آن دسته کارد تراشند و زه گیر نیز سازند و گویند خاصیتش
آنست که آنرا در جائی و یا مجلسی چیزی مسموم یا طعامی آغشته بزهر بیاورند از آن شاخ علامتی ظاهر می شود اکثر
پادشاهان نزد خود دارند • خجو بضم اول و جیم بواو رسیده نام پرنده آمده که آنرا بپارسی چکاوک هم گویند و
در تازی ابو الملیح و قبره خوانند • خچاو بضم اول و جیم بالف کشیده و واو زده بمعنی صدا و آواز هر چیز آمده •
• خجولو بکسر اول و فتح جیم و سکون واو و فتح لام و واو زده بمعنی آبله آمده که بسبب کار کردن یا راه رفتن و یا
سوختن در دست و پای مردم بهم رسد • خدو بضم اول و دال ابجد بواو رسیده بمعنی آب دهن آمده که از اثر مزهٔ چیزی
بهم رسد • خدیو بکسر اول و دال ابجد بمثناة تحتانی مجهول رسیده و واو زده بمعنی یگانه عظیم و بزرگ و خداوندگار
و وزیر و پادشاه آمده و در فرهنگی بجای کسر اول ضم هم بلدیدن آمده و بفتح اول بمعنی مکرم دیده شده • خرو بکسر اول
و ضم رای مهمله بواو رسیده • بمعنی خیرو آمده • و آن گلی است که آنرا شابوی هم گویند و در فرهنگی بجای کسر اول باین
معنی ضم هم دیده شده گویند تخم آن گزندگی جانوران را مفید باشد و بتازی بذر الخیری خوانند و بکسر اول و سکون
رای مهمله بزبان بعضی عربان بمعنی مطلق سرگین آمده چو خرو الدیک که سرگین خروس است و اگر آن را بر گزندگی
ملخ دیوانه بپهند نافع باشد و خرو الفار که سرگین موش است چون بر داء الثعلب طلا کنند سود دهد و خرو الذئب که سرگین
گرگ است اگر قدری از آن بر ریسمانی که از پشم گوسفندی که او را گرگ کشته باشد ببندند و آن ریسمان را بر ران صاحب

لوازم بنا سازد و بکشاید • خرو بضم اول و رای مهمله بواو مجهول رسیده مخفف خروس است این را در پارسی محذوف و مقصور
و ترخیم خوانند اگر مغز سر خروس را با شکر خورند قوت باه دهد و حافظه را زیاده کند • خرپو بفتح اول
و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی مجهول رسیده و واو زده نام پادشاه و نیز نام نایب آن پادشاه آمده • خستو بضم
اول و سکون سین مهمله و ضم مثناة فوقانی بواو رسیده نام یکی از بزرگان و اکابر چین آمده و بمعنی جانور
خزنده هم از نظر گم شده را اقرار و اعتراف کنند و را نیز گفته اند • خسرو بضم اول و سین مهمله و رای قرشت
بواو رسیده بمعنی خسر آمده که پدر زن و پدر شوهر باشد و مادر زن و مادر شوهر را نیز گفته اند و بضم اول
و سکون ثانی و فتح رای قرشت و سکون واو هر پادشاه صاحب شوکت را گویند و نام پادشاه کیان که پسر سیاوش
بن کیکاوس شاه که او را کیخسرو نیز گویند آمده و نیز نام پرویز بن هرمز که عاشق شیرین بود و نیز شاعر هند
که مشهور با میر خسرو دهلوی است و خمسه او که در جواب نظامی گفته معروف است و نام مسخره هم هست
و سلاح را نیز گویند و معنی عادل و امام و مالک هم بنظر آمده • خسرودارو بضم اول و سکون سین مهمله و فتح
رای قرشت و سکون واو و دال ابجد بالف کشیده و ضم رای مهمله بواو رسیده در حقیقت منسوب بکسری که
نوشیروان است که چوب آن درخت را خولنجان خوانند و جمعی گویند نباتی است که آنرا سفید تاک نامند و بتازی
الکرمة البیضاء خوانند و میوهٔ آن سرخ می باشد و بخوشهٔ انگور شباهت دارد و بدان پوست را دباغت کنند
و بعضی خولنجان را گفته اند و در اختیارات بهائی بخای منقوطه باین معنی جیم نوشته • خشنو بضم اول و سکون
شین منقوطه و ضم نون بواو رسیده مخفف خشنود است که خوشحال و راضی باشد و در فرهنگی بهائی هم بمعنی
خجل بفتح هم دیده شده این هم درست است • خشو بضم اول و شین منقوطه بواو رسیده بمعنی مادر زن و مادر شوهر
آمده و بفتح اول در تازی بمعنی خرمای زبون و ضایع و زبون شدن آمده است • خطو بفتح اول و کسر طای حطی
و ضم مثناة فوقانی بواو مجهول رسیده بمعنی درمان تو • خطی تو بفتح اول و کسر طای حطی بمثناة تحتانی رسیده و
و تو معلوم بمعنی همزه ترکه آن خطی است • خفتو بضم اول و سکون فا و ضم مثناة فوقانی بواو رسیده سنگینی را گویند
که در خواب بر مردم افتد و آنرا بتازی عبد الجنه و کابوس خوانند و مرادف این خفتک است • خکاو بفتح اول
و کاف بالف کشیده و واو زده نام مقامی و ولایتی و جائی بلند آمده • خگاو بفتح اول و کاف پارسی بالف کشیده
و سکون واو بمعنی صدر است که جائی و مقامی و ولایتی باشد • خلو بضم اول و لام بواو رسیده نام کوهی است
بسیار بزرگ و بلند و شامخ یعنی رفیع و بمعنی آلو هم آمده و آن میوه ایست و نوعی از آلوی بزرگ هم هست که آنرا
علو کرده نیز گویند بکاف پارسی • خماخسرو بضم اول و میم بالف کشیده و خسرو بفتح رای مهمله معلوم نام
نوائی است از موسیقی و واو حرکت غیر معلوم را نیز گویند • خنکو بکسر اول و سکون نون و ضم کاف بواو رسیده
بمعنی رستنی آمده که آنرا کشوث نامند و آن مانند عشقه و لبلاب بر خاری که ترنجبین بر آن می نشیند بپیچد و
شود و بتازی لفر خوانند بضم قاف • خو بضم اول بواو مجهول رسیده بمعنی سرشت و عادت و طبیعت آمده و
و بفتح اول و سکون ثانی بمعنی قالبی آمده که استادان بنا طاق بر بالای آن زنند و بمعنی کفل و ساغری اسپان هم آمده و معنی
کف دست نیز دیده شده و نیز بمعنی مشت هر چیز که باشد گویند همچو یک مشت آب و یک مشت کاه و یک مشت دانه و امثال آن
و معنی عشقه و لبلاب هم آمده و هر گیاه که خود را بدرخت بپیچد و بمعنی کندن و دور کردن علف و بریدن شاخ
درخت آمده و نیز گیاه خوردنی که در میان غله زار دارد و با غبار و اند تا آنرا نکنند غله و زراعت قوت بهم نرساند
و چنانچه باران نشو نما کند و چوب بندی را نیز گویند که نقاشان و بنایان و کتابه نویسان در درون و بیرون عمارت

ترتیب دهند و بر بالای آن رفته کار کنند ● خراو بفتح اول و واو معلوله بالف کشیده و سکون راو معنی خراب آمده که آنرا بتازی نوم خوانند در اینجا واو معدوله تحتانی بدل شده و بدل واو معدوله تحتانی در پارسی شایع است ● خوللو بضم اول بواو رسیده و فتح لام ثانی بواو رسیده بمعنی رازیانه صحرائی آمده است ● خیرو بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و ضم رای مهمله بواو رسیده بمعنی خطمی آمده و آن سرخ و سفید گل پنبه می باشد که آنرا لرمه گویند و بعضی بر آنند که نوعی از گل خطمی است و آن سرخ و سفید می باشد و عبارت همان است و معرب آن خیروج است بعضی گفته اند خیری است که گل همیشه بهار باشد و در فرهنگی بمعنی مد که اول است بجای رای مهمله زای نقطه دار آمده و در فرهنگی بدیدن آمده که خیرو گل زرد است و تشبیه آن به تیر و ترکش هم داده اند ● خیلو بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و ضم لام بواو رسیده بمعنی خیرو آمده و آن گلی است اهل بشکل گل پنبه که آنرا لرمه گویند و بتازی خطمی خوانند و بعضی گویند نوعی است از گل خطمی و آن سرخ رنگ و سفید رنگ می باشد و عبارت همان است و در فرهنگی از نظر گذشته که خیلو گل زرد است که تشبیه آن با تیر و ترکش داده اند ● خیو بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و واو زده بمعنی آب دهن آمده و در فرهنگی بفتح اول وضم ثانی نیز دیده شده

جمله بیست و یکم از چهارم از قلزم دوم من کتاب هفت قلزم در بیان خای منقوطه با های ملفوظه

● خاتونه بفتح اول بالف کشیده و ضم مثناة فوقانی بواو رسیده و فتح لام و های ملفوظه زده بمعنی دو بینی و دو دل بودن آمده و دغا کردن و فریب دادن و مکر و حیله را نیز گفته اند ● خاده بفتح اول بالف کشیده و فتح دال ابجد و های ملفوظه زده بمعنی چوبی آمده که از آن برای قصاص دزدان دار سازند و هر چوبی را که راست و رسته باشد خاده گویند و چوبی را نیز گویند که جاروبی بر سر آن بندند و دیوار و سقف خانه را بدان جاروب کنند و نیز چوبی باشد بلند و راست که ملاحان و کشتیبانان بدان کشتی رانند ● خارچینه بفتح اول بالف کشیده و سکون رای مهمله و کسر جیم پارسی بمثناة تحتانی رسیده و فتح نون و های ملفوظه زده بمعنی سرمای در انگشت و دو تاخن صبا به ابهام آمده که بدان گوشت و پوست آدمی را چنان گیرند که به درد آید و مرچینه و موکن سرتراشان را نیز گویند ● خاره بفتح اول بالف کشیده و فتح رای مهمله و های ملفوظه زده بمعنی خاره آمده و آن چوبی است راست که برای قصاص دزدان دار سازند و هر چوبی را که راست باشد خاره گویند و نیز چوبی باشد بلند و راست که ملاحان و کشتیبانان بدان کشتی رانند و چوبی را نیز گویند که جاروبی بر سر آن بندند و دیوار و سقف خانه را بدان جاروب کنند و سنگ خارا را نیز گویند که سنگ سخت باشد و بمعنی زن لیز بدین آمده که نقیض مرد باشد و نیز پارچه باشد موجدار و قسمی ابریشمی بر آن بلند و گوله بود ساده و غلط ثانی را خارا و ختابی خوانند و ختاب نام مردیست واضع آن ● خارنه بفتح اول بالف کشیده و فتح زای هوز و نون و های ملفوظه زده بمعنی خواهر زن آمده ● خازه بفتح اول بالف کشیده و فتح زای هوز و های ملفوظه زده بمعنی سرشته و خمیر کرده آمده و نیز کلابه و گلی که بر دیوار مالند ● خاشه بفتح اول بالف کشیده و فتح شین منقوطه و های ملفوظه زده بمعنی ریزه کاه با خاک آمیخته آمده و نیز خس و خاشاک و ریزه های چوب و مثل آن که بسر گین گاو آمیخته باشند و بمعنی رشک و حسد هم آمده ● خاکخسبه بفتح اول بالف کشیده و سکون کاف و ضم خای منقوطه و سکون سین مهمله و فتح موحده تحتانی و های ملفوظه زده نام پرنده ایست صحرائی که آنرا بپارسی چرز و بترکی چقرق گویند ● خارچیده بفتح اول بالف کشیده و سکون رای مهمله و فتح

مرحلهٔ تحتانی وسکون رای قرشت وکسر جیم مثناهٔ تحتانی رسیده وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده عار کرده شده آمده
• خانه شد • بفتح اول بالف کشیده وسکون کاف وضم شین قرشت وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی
هموار شد وبمتواضع شده آمده • خاکینه بفتح اول بالف کشیده وکسر کاف پارسی بمثناهٔ تحتانی رسیده وفتح نون
وهای ملفوظ زده • مخفف خایکینه آمده وآن نیز مخفف خایه کینه است وبیضهٔ مرغ را گویند که بریان کرده
باشند ومرادف آن خایه ریزاست • خامشه بفتح اول بالف کشیده وکسر میم وفتح شین منقوطه وهای ملفوظ
زده دوائی است که آنرا شیر دگویند وعربان شیطرج خوانند وآن کرم وخشک است در آخر درجهٔ دوم • خامه
بفتح اول بالف کشیده وفتح میم وهای ملفوظ زده بمعنی توده ونل ریگ آمده ومرتوده را گویند وقلم راهم
نامند که بدان چیزی نویسند وشاخ تازه را نیز نامند • خامیازه بفتح اول بالف کشیده وسکون میم ومثناهٔ
تحتانی بالف کشیده وفتح زای هوز وهای ملفوظ زده بمعنی خمیازه آمده وآن را دهان دره وخامیازم گویند
• خاناده بفتح اول بالف کشیده ونون بالف کشیده وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده بزبان گیلان بمعنی
شخصی آمده که فرمان سپه سالار بعسا کر وفرمان امرا بتوابع آن رساند • خان بره بفتح اول بالف کشیده
وکسر نون وفتح موحدهٔ تحتانی ورای مهمله وهای ملفوظ زده کنایه از برج حمل آمده وآن برج اول است از
دوازده برج فلکی وخانهٔ مریخ است • خانچه بفتح اول بالف کشیده وسکون نون وفتح جیم پارسی وهای ملفوظ
زده بمعنی سرا وخانهٔ کوچک آمده چه چه برای تصغیر می آید چون باغچه ودیگچه وامثال آن ونیز طبقی باشد
از چوب که از الفاشی کرده باشند وبا ینمعنی بار اومعل وله هم آمده که خوانچه باشد • خانقاه بفتح اول
بالف کشیده وسکون نون وقاف بالف کشیده وهای ملفوظ زده بمعنی خانه عبادت آمده چه قاه در ترکی بمعنی
عبادت آمده ودر فرهنگی بدین آمده • خانهٔ را گویند که درویشان ومشایخ در آن عبادت کنند وبسر برند
واین معرب خانگاه است • خانقه بفتح اول بالف کشیده وکسر نون وفتح قاف وهای ملفوظ زده مخفف خانقاه است
• خانگاه بفتح اول بالف کشیده وکسر نون وکاف پارسی بالف کشیده وهای ملفوظ زده بمعنی خانقاه آمده وآن
خانهٔ باشد که درویشان ومشایخ در آن عبادت کنند وخانقاه معرب آنست واصل این است که در ترکی قاه عبادت
را گویند بمعنی خانهٔ عبادت • خانگه بفتح اول بالف کشیده وسکون نون وفتح کاف پارسی وهای ملفوظ زده
مخفف خانگاه است که خانهٔ عبادت باشد • خانه بفتح اول بالف کشیده وفتح نون وهای ملفوظ زده معروف است
که بتازیش بیت خوانند ومعنی زن نیز دیده شده وآن بطریق مجاز است • خانیچه بفتح اول با لف کشیده وکسر
نون بمثناهٔ تحتانی رسیده وفتح جیم پارسی وهای ملفوظ زده بمعنی چشمهٔ کوچک وحوض خورد آمده است • خایسته
بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناهٔ تحتانی وسکون سین مهمله وفتح تای قرشت وهای ملفوظ زده بمعنی جاوید شده
ودر زیر دندان نرم کردید وخاییده آمده است • خایکینه بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناهٔ تحتانی وکسر کاف
پارسی بمثناهٔ تحتانی رسیده وفتح نون وهای ملفوظ زده بمعنی خاکینه آمده وآن بیضهٔ مرغ بریان شده باشد
ومرادف آن خایه ریز آمده • خاینده بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناهٔ تحتانی وسکون نون وفتح دال ابجد وهای
ملفوظ زده بمعنی بدندان نرم کننده وخاونده آمده • خایه بفتح اول بالف کشیده وفتح مثناهٔ تحتانی وهای
ملفوظ زده بمعنی خصیهٔ انسان وحیوانات دیگر آمده وبیضهٔ مرغ را نیز گویند • خایه کینه بفتح اول بالف
کشیده وفتح مثناهٔ تحتانی وسکون های ملفوظ وکسر کاف پارسی بمثناهٔ تحتانی رسیده وفتح نون وهای ملفوظ زده
بمعنی خایکینه آمده که بیضهٔ مرغ بریان کرده باشند ومرادف آن خایه ریز آمده • خاییده بفتح اول بالف

کشیده و کسر بای حطی بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و های مدوره زده بمعنی جاوید و بلندان لرم شد آمده
* خباره بفتح اول و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و فتح رای مهمله و های مدوره زده بمعنی حلد و چابک و چست
و هوشیار و چالاک در کارها آمده * خبیچه بفتح اول و سکون موحدهٔ تحتانی و فتح جیم پارسی و های مدوره زده
بمعنی ثمر هندی آمده و آنرا خرمای هندی نیز گویند * خبره بفتح اول و سکون موحدهٔ تحتانی و فتح رای مهمله
و های مدوره زده بمعنی محکم و استوار و پیچیده آمده و تودهٔ ریگ را نیز گفته اند و جمع حساب هم آمده و با این
معنی محکم و استوار پیچیده آمده و تودهٔ ریگ را نیز گفته اند و جمع حساب هم آمده و با این معنی بکسر اول
نیز دیده شده * خبوره بفتح اول و ضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده و های مدوره زده بمعنی محکم و استوار آمده و مرادف
آن خبوک است و در فرهنگی بفتح اول و سکون موحدهٔ تحتانی بواو رسیده و های مدوره زده هم آمده
و بضمتین نیز دیده شده * خبه بفتح اول و موحدهٔ تحتانی و های مدوره زده بمعنی تاسه و تلواسه آمده
که بیقراری باشد و بمعنی خفه هم آمده که افشردن گلو باشد * خبیده بفتح اول و کسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی رسیده
و فتح دال ابجد و های مدوره زده بمعنی خفه شده آمده و آن افشردن گلو باشد و بضم اول بمعنی خاکشی آمده و آنرا
بتازی بذر الخمخم خوانند گرم و تر است اگر با نبات خورند بدن را فربه کند * خبیره بفتح اول و کسر موحدهٔ
تحتانی بمثناة تحتانی رسیده و فتح رای مهمله و های مدوره زده بمعنی پیچیده آمده و ساخته و پرداخته را نیز گفته اند
و معنی تل ریگ و تودهٔ ریگ نیز دیده شده و جمع حساب هم باشد و بجای رای مهمله واو هم دیده شده * خبیوه بفتح
اول و کسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی رسیده و فتح واو و های مدوره زده بمعنی خبیره آمده و آن جمع حساب باشد و
ساخته و پرداخته و پیچیده شده را نیز گویند و بمعنی تودهٔ ریگ و تل ریگ نیز آمده و سامان کار را نیز گویند
* خپیوه بفتح اول و کسر بای پارسی بمثناة تحتانی رسیده و فتح واو و های مدوره زده بمعنی خبیوه با موحدهٔ تحتانی آمده
که جمع حساب باشد و سامان کار را نیز گفته اند و ساخته و پرداخته و پیچیده شده را هم نامند و توده و تل ریگ را
نیز گویند * خبیوره بفتح اول و سکون موحدهٔ تحتانی و ضم مثناة تحتانی بواو رسیده و فتح رای مهمله و های مدوره
زده بمعنی حلزاست که سامان کار باشد و جمع حساب را نیز گفته اند و ساخته و پرداخته و پیچیده شده را هم نامند
و توده و تل ریگ را نیز گویند * خپچه بفتح اول و سکون بای پارسی و فتح جیم پارسی و های مدوره زده بمعنی شاخ
درخت باریک و راست رسته آمده و در فرهنگی بجای فتح خای منقوطه کسر هم دیده شده * خپسه بفتح اول و بای
پارسی و های مدوره زده بمعنی تاسه و تلواسه آمده که بیقراری باشد و بمعنی خفه نیز آمده که گلو افشردن باشد
* خپیده بفتح اول و کسر بای پارسی بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و های مدوره زده بمعنی خمیده آمده که
کج شده باشد * ختوانه بفتح اول و سکون مثناة فوقانی و واو بالف کشیده و فتح نون و های مدوره زده بمعنی لباس و
پشمینهٔ فقیران و درویشان و قلندران آمده * خجاره بفتح اول و جیم بالف کشیده و فتح رای مهمله و های مدوره
زده بمعنی اندک و کم و قلیل آمده و بمعنی تمسخر و مسخرگی هم دیده شده و در فرهنگی بجای فتح اول ضم نیز بنظر آمده
* خجاره بضم اول و جیم بالف کشیده و فتح واو و های مدوره زده بمعنی آواز و صدای هر چیز آمده و در فرهنگی
بی های مدوره هم از نظر گذشته که خجاو باشد * خجسته بضم اول و فتح جیم و سکون سین سعفص و مثناة فوقانی و
های مدوره زده نام گلی است که رنگ زرد دارد و میان آن سیاه می شود آنرا همیشه بهار نامند و نام گلی است
که آنرا بتازی بمنیه خوانند و بمعنی میمون و مبارک معروف است * خجوله بکسر اول و فتح جیم و سکون واو
و فتح لام و های مدوره زده بمعنی آبله آمده که بسبب کار کردن یا براه رفتن یا سوختن در دست و پا و اعضا بهم رسد

را رازو نکی نهان های ملوره واوهم دیده شده • خرده بضم اول وسکون دال ابجد وفتح رای مهمله وهای ملفوظه
زده بمعنی شرر آتش دیده شده • خرده • و ریزه هر چیز را نیز گویند و بعضی هم اول فتح هم از
لشکر کلفت شده • خدیه بکسر اول وسکون دال ابجد وفتح مثناة تحتانی وهای ملفوظه زده بمعنی مضاف
دیده شد که در مقابل مطلق است • خراده بفتح اول ورای مهمله بالف کشیده وفتح دال ابجد وهای ملفوظه
زده بمعنی صدای آب آمده که از جای بلندی فرو میریزد وآوازی باشد که بسبب بسیار گریه کردن از گلو
برآید • خرابه بضم اول ورای مهمله بالف کشیده وفتح موحده تحتانی وهای ملفوظه زده بمعنی جوی آمده
که آب از وگیرند وفتح خای منقوطه بمعنی ویرانه آمده وآن تازی است • خرازه بفتح اول ورای مهمله بالف
کشیده وفتح زای هوز وهای ملفوظه بمعنی آلت تناسل آمده و بحذف زای هوز نیز همین معنی دیده شده
• خرزه وربا • بفتح اول وسکون رای مهمله وضم موحده تحتانی وفتح زای هوز وهای ملفوظه زده • وربا معلوم
بمعنی حنظل آمده وآنرا بکرمانی خرزهره گویند وبتازی علقم خوانند • خربنده بفتح اول وسکون رای مهمله
وفتح موحده تحتانی وسکون نون وفتح دال ابجد وهای ملفوظه زده بمعنی شخصی آمده که کاروانه خر داده مد
و شخصی را نیز گویند که خر الاغ بکرایه دهد ونوعی از بازی هم هست وآن چنان است دو کس در برابر هم خم
شوند وسرها بهم نهند ودستها بر زانو گذارند وسر ریسمانی را بدست گیرند وسر دیگر آن ریسمان را شخصی دیگر
بدست گیرد وبرد و در پیش ایشان میگردد ونگاه دارد که کسی بر ایشان سوار شود اگر احیاناً سوار شود همچنان
سوار خواهد بود تا دیگری گرفتار شود وشخصی که سر ریسمان را در دست دارد خربنده گویند بر هر کس که پای
خود را بزند بیاورد وبا این دو کس در قطار کشد تا وقتیکه دیگری بهم رسد آن دو شخص اول نجات یابند وبتازی
این بازی را لبخ گویند • خربه بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح موحده تحتانی وهای ملفوظه زده بمعنی خرابه
آمده واین مخفف آنست • خربوزه بفتح اول وسکون رای مهمله وضم موحده تحتانی بواو رسیده وفتح زای هوز
وهای ملفوظه زده میوه ایست معروف وبمعنی هندوانه هم آمده وگیاهی نیز هست مانند اشنان ودر فرهنگی بجای
تحتانی بای پارسی هم آمده وبجای فتح خای منقوطه ضم • خربزه بفتح اول وسکون رای مهمله وضم موحده
تحتانی وفتح زای هوز وهای ملفوظه زده مخفف خربوزه است وآن میوه ایست معروف وهندوانه را نیز گویند
ودر موید الفضلا بجای بای ابجد بای پارسی هم دیده شد ودر مدار الافاضل بجای فتح خای منقوطه ضم
بیدان آمده • خرپشته بفتح اول وسکون رای مهمله وضم بای پارسی وسکون شین قرشت وفتح مثناة فوقانی وهای
ملفوظه زده بمعنی پشته بزرگ آمده ونیز پشته بزرگ ناهموار که میان آن بلند و دو طرفش نشیب باشد وخیمه
وطاق وایوان وهر چیز که مانند اینها باشد وآنرا ماهی پشت هم میگویند ونوعی از جوشن هم هست که آنرا مبارزان
وپهلوانان در روز جنگ می پوشند • خربله بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح موحده تحتانی ولام وهای ملفوظه زده
بمعنی چرخاب ودولاب آمده • خرجسته بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح جیم وسکون سین مهمله وفتح مثناة فوقانی وهای
ملفوظه زده جماعتی باشند از قوم افغان وسوای آن که سیادت را بر خود بسته اند واین جماعت را سادات خرجسته وخرد رگل
گویند وبمعنی جنگ وخرخشه وخصومت هم آمده • خرخسه بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح خای منقوطه وسین مهمله وهای
ملفوظه زده بمعنی جانوری آمده که صیادان آنرا بر کنار دام بندند تا جانوران دیگر او را از جنس خود دیده فریب خورند
ودر دام افتند وآنرا مله هم گویند • خرخشه بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح خای منقوطه وشین قرشت وهای
ملفوظه زده بمعنی خرخسه با سین مهمله آمده • وآن جانوری باشد که صیادان بر کنار دام بندند تا جانوران

دیگر او را دید ٭ فریب خوردن در دام افتد و بمعنی مجادله نمودن و خصومت کردن بی موقع و بی مارلتی رعلیان عاطر را نیز گویند ٭ خردرگه بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح دال ابجد و سکون رای ثانی و فتح گاف پارسی و لام و های ملفوظه بمعنی جماعتی باشند از متصوفه که عبادت را بر خود بسته اند و نیستند و آن جماعت را هر عسته و هردرگل هم گویند ٭ خرده بضم اول و سکون رای مهمله و فتح دال ابجد و های ملفوظه نام نسکیست از جمله بیست و یک نسک پازند یعنی کتابیست از جملهٔ بیست و یک قسم کتاب زند و نسک بمعنی قسم است و بعضی بر آنند که خرده ترجمه کتاب زند است که آنرا پازند خوانند و لکته و کرلتی را نیز گویند که بر گنتکوی مردم گیرند و کنند و کنایه از دقیق و باریک هم آمده چه خرده بین باریک بین را گویند و معنی دیدن هم دیده شد ٭ و معنی عیب و گناه نیز آمده و لطر کل شته و قوس قزح را نیز گویند و شرارهٔ آتش را هم نامند که از چخماق جهد و خس و خاشاک و امثال آن را نیز گویند ٭ خرده گاه بضم اول و سکون رای مهمله و فتح دال ابجد و های ملفوظه و گاف پارسی بالف کشیده و سکون های ملفوظه بمعنی خیمهٔ کوچکی آمده که درون خیمهٔ بزرگ بر پا کنند و عضوی را نیز گویند از سینهٔ شتر که در وقت خوابیدن بر زمین نهد و آن مانند کف پا باشد و باین معنی در فرهنگی بحذف های اول هم دیده شده که خرده گاه باشد و بند گاه و سر دست و پای اسب و استر و خر و امثال آن باشد ٭ خردگاه بضم اول و سکون رای مهمله و دال ابجد و گاف پارسی بالف کشیده و های ملفوظه بمعنی عضوی آمده از سینهٔ شتر که آنرا در وقت خوابیدن بر زمین نهد و آن مانند کف پای فیل باشد ٭ خرده مرده بضم اول و سکون رای قرشت و فتح دال ابجد و سکون های ملفوظه و بضم میم و سکون رای مهمله و فتح دال ابجد و های ملفوظه بمعنی ریزه ریزه و ریزه ریزه بر آمده و در فرهنگی بدین آمده که این لغت از اتباع است و در دیگری نوشته که تاکید است ٭ خرز بفتح اول و سکون رای قرشت و فتح زای هوز و های ملفوظه بمعنی آلت تناسل آمده که مطهر و کنند و در از و ناتراشیده باشد ٭ خرزهره بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح زای هوز و سکون های ملفوظه و فتح رای مهمله و های ملفوظه بمعنی گزمی آمده که سیاه و سرخ و زهر دار هست و حنظل را نیز گفته اند و زهرهٔ خورد و زهرهٔ بزرگ را نیز گویند و درختی است که برگ آن به برگ بید مشابهت دارد لیکن از برگ بید مطهرتر و کند و تر بود و گل آن سفید و سرخ باشد و بیت پرستان آنرا بکار برند و حیوانات اگر بخورند آنرا هلاک شوند و آنرا بتازی سم الحمار خوانند و در هندی کنیر نامند و معرب آن حرز هرج است گویند در خانه که گل آن باشد دران خانه جنگ شود ٭ خرسته بکسر اول و سکون رای قرشت و فتح سین مهمله و مثناة فوقانی و های ملفوظه بمعنی زلو آمده و آن کرمی است سیاه رنگ در آب پیدا شود و چون بر عضوی از اعضای آدمی بچسپاند خون ازان اعضا بمکد ٭ خرس گیاه بکسر اول و سکون رای مهمله و سین معجمه و کسر کاف پارسی و مثناة تحتانی بالف کشیده و های ملفوظه بمعنی گیاه خرس آمده گویند خرس آنرا بسیار دوست دارد و برغبت تمام می خورد و بیخ آن گیاه شقاقل است بعضی گویند کرفس صحرائی است و بعضی بر آنند که گزر و زردک بری است که آن را در زبان هندی گاجر گویند ٭ خرسله بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح سین معجمه و لام و های ملفوظه نام دارویی است ٭ خرشته بفتح اول و رای مهمله و سکون شین منقوطه و فتح مثناة فوقانی و های ملفوظه بمعنی خرام و خرامیدن آمده یعنی رامی که از تکبر و ناز و سرکشی روند ٭ خرشه بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح شین منقوطه و های ملفوظه بمعنی خرامیده و خرامیده شده آمده و معنی خرخشه هم هست که مجادله نمودن و خصومت کردن بیجا و بی موقع باشد ٭ خرغوله

را نیز گویند که در چشم مردم افتد و بسبب آن نابینا شوند و در فرهنگی بدین آمده که خرمهره نوعی از برنج است
و آنرا در بازیگاه و حمامها از آشیانها آویزند * خروسه بضم اول و رای مهمله بواو مجهول رسیده و فتح سین سعفص
و های ملفوظ زده بمعنی گوشت پارهٔ آمده که بر دهن فرج زنان می باشد و آنرا بتازی بظر گویند و زنی که خروسه
بزرگ داشته باشد بظراء نامند و پوست پاره سر ذکر مردان را نیز گویند هر یک از آنها سنت است * خروه بضم
اول و رای مهمله بواو مجهول رسیده و های ملفوظ زده بمعنی تاج خروس آمده و خروس را نیز نامند و آنرا بتازی
دیک نامند معنی آخر صحیح است * خروهه بضم اول و رای مهمله بواو مجهول رسیده و فتح های ملفوظ و های ثانی
زده بمعنی جانوری آمده که صیادان بر کنار دام بندند تا جانوران دیگر او را دیده فریب خورند و در دام
افتند و پارچهٔ گوشت میان فرج زنان و پوست پاره سر ذکر مردان را نیز گویند که بریدن آن سنت است
* خرویله بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر واو و مثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح لام و های ملفوظ زده بمعنی
آواز بسیار بلند و رسا آمده و صدا و آواز گریهٔ بسیار بلند را نیز گویند * خره بضم اول و رای مهمله و اظهار های
ملفوظ بمعنی جانوران وحشی آمده و مخفف خروه هم هست که خروس باشد و بضم اول و فتح ثانی با تشدید
و اخفای های ملفوظ صدا و آواز را گویند که بسبب گلو گرفتن از گلو و بوقت خوابیدن از بینی و گلوی مردم بر آید
و بفتح اول و ضم رای مهمله و اظهار های ملفوظ بمعنی نور مطلق آمده اعم از آفتاب و آتش و پرتو چراغ و در فرهنگی
بدین آمده با این معنی بضم اول و فتح ثانی و اخفای های ملفوظ چنانکه گویند خره نوریست از الله تعالی که فایض
میشود بر خلق که بدان خلق بر یکدیگر ریاست کنند و بعضی بر صنعتها و حرفتها و بعضی را خاص باشد پادشاهان عادل و بزرگ را و آنرا کیان خره گویند و آن نور را که عام
باشد بوسیلهٔ آن خلایق قادر شوند بر صنعتها و حرفتها و بعضی ریاست بر بعضی کنند چنانکه ده خدا و امثال آن و با این معنی بضم اول و کسر ثانی هم بنظر آمده و با واو معدوله نیز گفته اند که خوره باشد و بمعنی
حصه و بخش هم آمده چه حکمای فرس ملک فرس را بر پنج قسمت کرده اند و هر حصه را نامی نهاده اند اول خرهٔ
اردشیر دوم خرهٔ استخر و سوم خرهٔ داراب و چهارم خرهٔ شاپور و پنجم خرهٔ قباد و با واو معدوله هم آمده و نام
جانوریست که صرچه بر زمین افتد بخورد و بتازی او را ارضه خوانند و مرضی است که گوشت لب بینی را به
تحلیل برد و علتی را نیز گویند که موی بریزد و بفتحتین و خفای های ملفوظ بمعنی گل و لای چسبنده
که حوض و جوی و امثال آن آمده و لای آب و خرابه و روشن و امثال آنرا نیز گفته اند و ثفل
هر چیزی را نیز گویند که روغن آنرا کشیده باشند اعم از کنجد و مردم عبره آنرا با خرما
بکوبند و بخورند و با این معنی با تشدید رای مهمله هم دیده شده چه آنچه از کنجد باشد خرهٔ کنجد
گویند و بتازی کسبه السمسم خوانند و آنچه از بید انجیر بود خرهٔ بید انجیر و بتازی کسب الخروع گویند
و هجوم و ازدحام خلق را نیز گفته اند که از جایی بدشواری گذارند و چیزهای پهلوی هم چیده شده را نیز نامند
* خریده بفتح اول و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده بمعنی کنیزک بچه
و دختر نارسیده آمده و بعضی بر آنند دختر را گویند که نزد شوهر نرفته باشد و معنی بیع دیده شده و آن
معروف است * خزنده بفتح اول و کسر زای هوز و سکون نون و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده بمعنی حشرات
الارض آمده چون مور و مار و امثال آن * خزهره بفتح اول و زای هوز و سکون های ملفوظ و فتح رای مهمله
و های ملفوظ ثانی زده مخفف خرزهره است و آن درختی است که برگ آن به برگ بید شبیه دارد لیکن از برگ بید
سطبرتر و کلفت تر بود و گل او سرخ و سفید می باشد و بت پرستان آنرا بکار برند و حیوانات اگر برگ آن را

غوک و ملخ شود همچو حلزون لاغ که در ساعت ببرد و آنرا در تازی سم الحمار و در هندی کپر خوانند • خزیدن بفتح اول و کسر زای هوز و سکون تحتانی و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده بمعنی شخصی آمده که در کنجی و زاویه پنهان شده باشد و او را بتازی ناصمه خوانند • خساره بضم اول و سین مهمله بالف کشیده و فتح رای مهمله و های ملفوظ زده بمعنی پیراستن آمده و آن بریدن شاخها و برگهای زیادتی باشد از درخت و های فتح اول کسره بریدن آمده • خستوانه بضم اول و سکون سین مهمله و فتح مثناة فوقانی و واو بالف کشیده و فتح نون و های ملفوظ زده بمعنی خرقه آمده که از پارچه های الوان آنرا دوخته باشند و لباسی باشد پشمین که درویشان و فقیران پوشند و از آن پشمها و موها آویزان باشد و خرقه پاره پاره درویشان را نیز گویند • خستونه بضم اول و سکون سین مهمله و ضم مثناة فوقانی و واو رسیده و فتح نون و های ملفوظ زده بمعنی خستوانه آمده و آن خرقه باشد که از پارچه های الوان دوخته شده باشد و نیز لباسی باشد که درویشان و فقیران پوشند و از آن پشمها و موها آویزان باشند و در فرهنگ نهای ضم اول فتح هم دیده شد • خسته بفتح اول و سکون سین مهمله و فتح مثناة فوقانی و های ملفوظ زده بمعنی مجروح و زخم خورده و بیمار آمده • و استخوان خرما و زردالو و هلو و امثال آنرا نیز گویند و زمینی را هم نامند که آنرا شیار کرده باشند و مخفف خاسته و برخاسته هم هست این بمضمون بر وزن مجنون نامند و بضم اول بمعنی پس دیوار آمده • خسخانه بفتح اول و سکون سین مهمله و خای منقوطه بالف کشیده و فتح نون و های ملفوظ زده بمعنی خانه آمده که بر در و پنجره آن خس بندند و آب بران پاشند تا هوا و نسیم سرد دمد و این خانه که از خس سازند در ملک هندوستان رواج دارد • خسکدانه بفتح اول و سین مهمله و کاف زده و دال ابجد بالف کشیده و فتح نون و های ملفوظ زده بمعنی خشخاشدانه آمده که بتازی قرطم و حب العصفر خوانند • خسند بفتح اول و کسر سین مهمله و سکون نون و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده بمعنی پشه و مگس و امثال آن آمده و آن را هوام نیز گویند • خسوره بضم اول و سین مهمله بواو رسیده و فتح رای مهمله و های ملفوظ زده پدر زن و پدر شوهر را گویند و بکسر ربای ملفوظ هم آمده و معنی درودن هم دیده شد که بریدن غله و علف و امثال آن باشد • خس دردهن گرفته بفتح اول و سکون سین مهمله و فتح دال ابجد و رای مهمله زده و دهن گرفته معلوم بمعنی عاجز شده آمده • خسربوره بضم اول و سین مهمله و سکون رای مهمله و ضم بای پارسی بواو رسیده و فتح رای مهمله و های ملفوظ زده بمعنی برادر زن آمده • خسرخواجه بضم اول و سین مهمله و سکون رای قرشت و خواجه با واو معدوله معلوم بمعنی پدر شوهر و زن آمده • خشاره بکسر اول و شین منقوطه بالف کشیده و فتح رای مهمله و های ملفوظ زده بمعنی پیراستن آمده و آن بریدن شاخهای زیادتی درخت باشد و پاک کردن باغ و زمین و کشت زار و زراعت از خس و خاشاک و علفهای خودرو • خشاوه بفتح اول و شین منقوطه بالف کشیده و فتح واو و های ملفوظ زده بمعنی خشاره آمده و آن پیراستن یعنی بریدن زیادتی شاخها و برگهای درخت باشد و پاک کردن باغ و زمین و کشت و زراعت از خس و خاشاک و علفهای خودرو • خشت تابه بکسر اول و سکون شین منقوطه و مثناة فوقانی و مثناة فوقانی دیگر بالف کشیده و فتح موحده تحتانی و های ملفوظ زده بمعنی داش و کوره خشت پزی آمده • خشتچه بکسر اول و سکون شین منقوطه و مثناة فوقانی و فتح جیم پارسی و های ملفوظ زده بمعنی آینه زانو آمده و پارچه مربع زیر بغل جامه و میان تنبان و شلوار را نیز گویند • خشتره بکسر اول و سکون شین منقوطه و مثناة فوقانی و فتح رای مهمله و های ملفوظ زده بمعنی خشتچه آمده و آن پارچه چهارگوشه باشد که در زیر بغل جامه و زیر جامه و میان شلوار و تنبان دوزند و آنرا خشتک نیز گویند و بمعنی آینه زانو هم آمده • خشته بفتح اول و سکون شین منقوطه و فتح مثناة فوقانی و های ملفوظ زده بمعنی مرده ب

بر زمین نصب کنند بنوعی که یک سر آن از زمین بلند باشد و چوب دراز را بر آن زنند بمثابه که بر هوا جهد و باز در هوا بر آن زنند چنانکه دور رود و بتازی چوب دراز را مقلات و چوب کوچک را قله گویند و بمعنی هم شده و خمیده و نیز آمده و بمعنی خرابه معروف است ● خشوه بفتح اول و سکون ثانی و فتح جیم و های ملفوظ نام درختی است پر بار و آن میوه گرد سرخ رنگ دارد و آنرا بتازی عرمه خوانند ● خشوه بفتح اول و سکون ثانی و فتح جیم پارسی و های ملفوظ بمعنی موی مجعد آمده که از زلف و کاکل بکجا جمع شده باشد و بر روی خرقان مرغ صورت افتد و شاخ درختی را نیز گویند که بسیار راست و هموار رسته باشد و خوشه طلا ولفره را نیز گفته اند که کار اصنعه در پارچه آهنین ، چیده باشند ● خشکه بفتح اول و سکون ثانی و فتح دال ابجد و های ملفوظ بمعنی خم شده و خمیده آمده ● خشکه بضم اول و فتح ثانی و های ملفوظ بمعنی سرفه آمده که بتازی آنرا سعال خوانند و بفتحتین بمعنی عطسه از لفظ کنشه و کشردن کار معروف است ● خشیده بضم اول و کسر ثانی بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و های ملفوظ بمعنی سرفه کرده آمده و بمعنی شهرت یافته شده و بسند یاد نیز دیده شد و بفتح اول بمعنی عطسه کرده و عطسه شد آمده و عطسه شد و کار کشیده را گویند ● خلاشه بکسر اول و لام بالف کشیده و سکون شین منقوطه و فتح میم و های ملفوظ رنجی و علتی را گویند که بسبب تخمه در مابین کلو و آیش بهم رسد چون زله و زکام و مانند آن و تخمه مرضی است که آدمی و حیوانات دیگر را از چیز خوردن بسیار بهم رسد ● خلاشه بفتح اول و لام بالف کشیده و فتح شین منقوطه و های ملفوظ بمعنی خاشه و خاشاک آمده و آن ریزه های چوب و ساق علف و خار و خس با خاک آمیخته باشد ● خلاره بکسر اول و لام بالف کشیده و فتح راء و های ملفوظ بمعنی بالک و مشغله آمده و سراسیمه و سرگشته و حیران و دلک را نیز گویند و در فرهنگی بجای کسر اول فتح هم دیده شده ● خلمده بکسر اول و لام و سکون میم و فتح دال ابجد و های ملفوظ بمعنی اینی دیده شده که پیوسته آب و خلم از آن روان باشد و خلم را نیز گفته اند و آن خلط غلیظی است که از بینی آدمی و حیوانات دیگر بر آید و آن بفتحتین است ● خلمسه بضم اول و سکون لام و فتح میم و های ملفوظ بمعنی کره مرعصا آمده ● خلنده بفتح اول و کسر لام و سکون نون و فتح دال ابجد و های ملفوظ بمعنی مجروح کننده و بالنده و رونده آمده چون خار و سوزن و جوال دوز و درفش و امثال آن ● خلوکرده بضم اول و لام بواو رسیده و ضم کاف پارسی و سکون رای مهمله و فتح دال ابجد و های ملفوظ میوه را گویند که شبیه شفتالو است و نیز نوعی از آلوی بزرگ است ● خله بفتح اول و لام و های ملفوظ بمعنی خالی آمده که در برابر پر است و دردی که بیک ناگاه در پهلو و مفاصل بهم رسد و آنرا درد بی مرگ گویند و باد غیر را نیز گویند که خلنده در شکم باشد و چیزی را نیز گویند که بتدریج و آهستگی و کم کم بر طرف شود و مرزه کوری و خلیان را نیز نامیده اند و چیزی را نیز گویند که خلنده و فرو رونده در جایی باشد مانند درفش و جوالدوز و سوزن و امثال آن و نیز چوب درازی را گویند که کشتی را بدان رانند و بضم اول و فتح ثانی مشدد بمعنی خلم آمده و آن خلط غلیظی است که از بینی آدمی و حیوانات دیگر بر آید و آنرا بتازی مخاط خوانند و باین معنی بفتحتین هم آمده و گیاهی را نامند که طعم شیرین دارد و بتازی معنی دوست و دوستی باشد این مرد و معنی بضم اول و فتح ثانی مشدد است و بکسر اول و فتح ثانی مشدد هم در تازی چیزی را گویند در میان دندان مانده باشد و پوستی که بر گوشه کان پیچند و معنی استر لحاف نیز آمده ● خلوه بضم اول و لام بواو رسیده و های ملفوظ بمعنی بیرا آمده کذا فی الفنیة ● خلیده بفتح اول و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و های ملفوظ و ره زده بمعنی زخم شده و مجروح گردیده و اندرون رفته آمده و معجون سوزن و درفش و جوالدوز ● خماشه بفتح

اول ومیم بالف کشیده وفتح شین قرشت وهای ملفوظ زده هر چیز افکنده و بکار نیاید راگویند و بمعنی علاقه هم آمده • وآن ساق علف وریزهای چوب وخار وخس باشد که آمیخته باشد • خمالیده بفتح اول ومیم بالف کشیده وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی تعلیل نموده آمده • وآنرا برآورده نیز گویند وبمعنی کج شده وخمیده شده هم آمده • خمره بضم اول وسکون میم وضم موحدهٔ تحتانی وفتح رای مهمله وهای ملفوظ زده بمعنی خم کوچک آمده • خمچه بضم اول وسکون میم وفتح جیم پارسی وهای ملفوظ زده بمعنی خمیر آمده که خم کوچک باشد • خمخانه بضم اول وسکون میم وخای منقوطه بالف کشیده وفتح نون وهای ملفوظ زده بمعنی میکده وشراب خانه آمده • وخمخانه راخمستان نیز گفته اند • خمخمه بفتح اول وسکون میم وفتح خای منقوطه ومیم وهای ملفوظ زده بمعنی طعام بد خوردن آمده • چنانکه صدای آن از دهن آنکس برآید ومنکرانه سخن گفتن را نیز گفته اند واز بمعنی حرف زدن هم دیده شده • خمده بفتح اول وسکون میم وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی حنفه وهوا ابله آمده • ومخفف خمیده هم هست که از خمیدن وخم گردن باشد واین را مخمون نامند • خمره بضم اول وسکون خیم وفتح رای مهمله وهای ملفوظ زده بمعنی خم کوچک آمده وآن را خمچه وخمره نیز گویند وبضم اول ورای مهمله بمعنی اوانی آمده که اجاره وامثال آن در ان نهند • خمسهٔ متحیره بفتح اول وسکون میم وفتح سین وکسره همزهٔ مبدله ومتحیره معلوم بمعنی پنج سیاره آمده که زحل ومشتری ومریخ وزهره وماه باشد • خمکده بضم اول وسکون میم وفتح کاف ودال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی میکده وشراب خانه آمده چه کده بمعنی خانه آمده • خمیده بفتح اول وکسر میم بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی خم کرده وکج شده آمده • خمینه بفتح اول وکسر میم بمثناة تحتانی رسیده وفتح نون وهای ملفوظ زده بمعنی باران تند بی وقت غیر موسم باباد آمده • خنادده بفتح اول ونون بالف کشیده وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده بزبان گیلان شخصی را گویند که فرمان مهر سالار را به لشکر رساند • خنبره بضم اول وسکون نون وضم موحدهٔ تحتانی وفتح رای مهمله وهای ملفوظ زده بمعنی کوزهٔ کوچک سر تنگ آمده • ومعنی خمیره وخمچه که خم کوچک باشد نیز دیده شده • خنبه بضم اول وسکون نون وفتح موحدهٔ تحتانی وهای ملفوظ زده بمعنی خم بزرگ ودراز آمده که آنرا کندو نیز گویند وبفتح اول بمعنی طاق وصفه آمده وتیز آنرا گویند که در باغها در میان بسته تاک چیزی بزنند وگل الو کنند وجاکهای آن وا نزده وز کار آن رفته کنار وفا بلند بساز ند واز سر بلند ه دیگر چوبهاس آلک از بلند تا درخت تاک بر بالای آن بهن شود وبار آرد • خنیده بضم اول وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی پسند یده آمده وبکسر اول بمعنی مکیده • دیده • شده • وبفتح اول بمعنی ذالای درکار سرود آمده • بمعنی مصنف وموسیقی دان وسرود گوی خوب ومشهور ومعروف وشهرت یافته را نیز گویند وصدا را واز را نیز نامند که در میان خم وکندو وکوه وامثال آن بپیچد • خوابگاه بفتح اول وواو معدوله بالف کشیده وسکون موحدهٔ تحتانی وکاف پارسی بالف کشیده وهای ملفوظ زده بمعنی جای خواب آمده • وبتازی مبیت خوانند • خوابله بفتح اول وواو معدوله بالف کشیده وسکون موحدهٔ تحتانی وفتح کاف پارسی وهای ملفوظ زده مخفف خوابگاه است • خواب نادیده بفتح اول وواو معدوله بالف کشیده وسکون موحدهٔ تحتانی ونون بالف کشیده وکسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده کنایه از طفل نا بالغ آمده • خوابنیده بفتح اول وواو معدوله بالف کشیده وسکون موحدهٔ تحتانی وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی خوابیده آمده •

و بحذف خوا دانند نیز هست * خوامه بفتح اول و واو معدوله بالف کشیده و فتح میم و های ملفوظ زده بمعنی
خل منکاری آمده که آلت تناسل او را اراده باشند و بمعنی معظم هم آمده و صاحب جمعیت و حاکم و مالدار و شجاع
و دلیر را نیز گفته اند و گل مهد و در فیس خانه معروف است و معنی خداوند و حاکم هم آمده * خوارکاره بفتح
اول و واو معدوله بالف کشیده و سکون رای مهمله و کاف بالف کشیده و فتح رای مهمله و های ملفوظ زده بمعنی شنیع
و دشنام دهنده آمده که بردمان دشنام دهد * خوارزه بضم اول و واو معدوله بالف کشیده و فتح رای مهمله
و های ملفوظ زده بمعنی بالای آمده که بنایان طاق و گنبد را بالای آن سازند و معنی چوب بندی هم دیده شد
و طباشیر را نیز گویند که مقوی بدن باشد و آنرا اوت من لایرت نامند و بمعنی دستور آمده که ناظر و رسم و قاعده
باشد و بفتح اول بمعنی خوردنی و روزی و رزق آمده * خوارزه بفتح اول و واو معدوله بالف کشیده و فتح زای
هوز و سای ملفوظ زده بمعنی چوب بندی آمده که بجهت تاک انگور یا نقاشی کردن عمارت و با آیین بندی
و امثال آن بندند و معنی آفرین و خوامش نیز دیده شده * خوازه بفتح اول و واو بالف کشیده و فتح زای هوز
و های ملفوظ زده بمعنی چوب بندی آمده که بجهت تاک انگور یا نقاشی کردن عمارت و با آیین بندی و امثال آن
بندند و معنی آفرین و خوامش نیز دیده شده * خوازه بفتح اول و واو بالف کشیده و فتح زای هوز و های ملفوظ زده
بمعنی گرشکی و قبه آمده که بجهت عروسی و آیین بندی از گل و ریاحین سازند و در فرهنگی واو معدوله هم دیده ن آمده
که وزن تازه باشد * خواسته بفتح اول و واو معدوله بالف کشیده و سکون سین مهمله و فتح مثناة فوقانی و های ملفوظ زده
بمعنی آنچه درخواه باشد آمده و مال و املاک و سامان و جمعیت و اسباب و زر و مال را نیز گویند و ترجمه معنی هم هست
چنانچه در تازی گویند با این معنی فلان در فارسی گویند خواسته فلان * خواسه بفتح اول و واو معدوله بالف
کشیده و فتح سین مهمله و های ملفوظ زده بمعنی صورتی آمده که درز راعتها و پالیزها و امثال آن نصب نمایند
تا طیور و وحوش از دیدن آن رمند و آسیبی بکشت زار نرسد و چشم آرو و چشم زرم مرادف آنست * خوالسته
بفتح اول و واو معدوله بالف کشیده و کسر لام و سکون سین مهمله و فتح مثناة فوقانی و های ملفوظ زده بمعنی
دوات سیاهی و مرکب آمده و آنرا بتازی محبره گویند * خوان پایه بفتح اول و واو معدوله بالف کشیده و سکون
نون و بای پارسی بالف کشیده و فتح مثناة تحتانی و های ملفوظ زده بمعنی دستار خوان آمده که دستار خوان هم
گویند * خوانچه بفتح اول و واو معدوله بالف کشیده و سکون نون و فتح جیم پارسی و های ملفوظ زده بمعنی
خوان خورد آمده * خوبله بفتح اول و واو معدوله بسکون موحدة تحتانی و فتح لام و های ملفوظ زده بوزن
طبله بمعنی نادان و ابله آمده که احمق باشد * خوچه بضم اول بواو مجهول رسیده و فتح جیم پارسی و های ملفوظ
زده بمعنی گوشت پاره سرخی آمده که بر سر خروس میباشد و نام گلی است سرخ رنگ که آنرا بستان افروز خوانند
و گاه سر فرق مرغان را نیز نامند * خود خوره بضم اول بواو مجهول رسیده و دال ابجد زده و ضم خای منقوطه
و رای مهمله بواو مجهول رسیده و های ملفوظ زده بمعنی خود خروس آمده که تاج و منقار خروس باشد و آن گوشت
سرخی است که بر سر خروس باشد و گل بستان افروز را نیز گویند * خود کامه بفتح اول و واو معدوله و سکون دال
ابجد و کاف بالف کشیده و فتح میم و های ملفوظ زده کنایه از علف خود روی آمده و بمعنی خودرای و خودمراد
و بکام خود بر آمده و خود سر هم باشد * خوراوه بفتح اول و واو معدوله و رای مهمله بالف کشیده و فتح موحدة
تحتانی و های ملفوظ زده بمعنی برزیگری آمده که جمع اسباب برزیگری مهیا و موجود داشته باشد و جوی
کوچکی را هم گویند که از رودخانه بزرگ جدا کرده برای آب دادن زراعت برند و آبی را نیز گویند که از برای

خوردن باشد و آب را نیز نامند که از بندها که در پیش آب بسیار گرد آرش کنند و بچکد ٭ خوزامه بفتح اول و واو
معدوله و رای مهمله بالف کشیده و فتح های هوز و رای زده و سکون های ثانی بمعنی تاج و مغفر و خود خروس آمده و آن
گوشت سرخی است که بر سر خروس باشد و به ترکی بضم اول بواو مجهول رسیده و رای مهمله بالف کشیده و فتح
های هوز و رای ثانی زده هم بدین معنی آمده ٭ خورنگاه بفتح اول و واو معدوله و فتح رای مهمله و سکون نون
و کاف پارسی بالف کشیده و های هوز زده بمعنی پیشگاه خانه آمده و معنی خورنق هم آمده که عمارت بهرام گور
باشد که نعمان بن منذر آنرا بس غریب و عجیب ساخته ٭ خورنه بفتح اول و واو و سکون رای مهمله و فتح نون
و های هوز زده بمعنی عمارت و کوشک بهرام گور آمده که آنرا خورنق نامند نعمان بن منذر آنرا بسیار غریب
و عجیب ساخته ٭ خوره بضم اول بواو مجهول رسیده و فتح رای مهمله و های هوز زده نوعی از جوال است که آنرا
پر از غله کنند و چنان بر بالای آن بار بردارند که طرف هر جوال بر گردن بار بردار باشد و بفتح اول و سکون
واو و فتح رای مهمله و های هوز زده بمعنی خرزهره آمده و آن درختی است که برگ آن به برگ بید شبیه است
لیکن از برگ بید مطبرتر و کنده تر بود و گل آن سفید و سرخ باشد بت پرستان آن را بکار برند و حیوانات اگر برگ
آنرا بخورند هلاک شوند خصوصا خر که در ساعت بمیرد و آنرا بتازی سم الحمار خوانند و در هندی کنیر نامند و بمعنی
پامال هم دیده شد ٭ خوره بفتح اول و واو معدوله و فتح رای مهمله و های هوز زده بمعنی یک حصه از پنج حصه ملک فارس
آمده چه حکمای فرس ملک فارس را به پنج حصه تقسیم کرده اند و هر حصه را خوره نام نهادند باین ترتیب خوره
قباد و خوره شاپور و خوره داراب و خوره اصطخر و خوره اردشیر و نیز مرضی است مهلک که آنرا بتازی جذام خوانند
و نوریست از جانب باریتعالی که بر خلایق فایض میشود که بوسیله آن قادر شوند بر ریاضت و حرفتها
و صنعتها و از این نور آنچه خاص است از پادشاهان عالم و عادل تعلق میگرد آن را کیان خوره
گویند ٭ خوسه بضم اول بواو مجهول رسیده و فتح سین مهمله و های هوز زده بمعنی صورتی و هیکلی
آمده که در زراعتها و فالیزها و امثال آن نصب کنند تا طیور و وحوش از دیدن آن رمند و آسیبی
بکشت زار نرسد و عوام بواو معدوله مرادف آنست و چشم آرو نیز ٭ خورده بفتح اول و واو معدوله و سکون
رای قرشت و فتح دال ابجد و های هوز زده بمعنی ریزه هر چیزی آمده و بمعنی عیب و نکته نیز دیده شد و پیوند
و شراره آتش را نیز گویند و بمعنی هیزم ریزه نیز آمده که از آن آتش افروزند و پای اسپ و شتر و مانند آن هم از نظر
گل شده ٭ خوسته بفتح اول و واو معدوله و سکون سین مهمله و فتح مثناة فوقانی و های هوز زده بمعنی کنده و برکنده آمده
و در فرهنگی بمعنی کندیده و بدبو هم دیده شد ٭ خوشه بفتح اول و واو معدوله و فتح شین منقوطه و های هوز
زده بمعنی مادر زن و مادر شوهر آمده و بضم اول و واو مجهول و فتح شین منقوطه و های هوز زده نام مرغی آمده
و نیز کنایه از برج سنبله است که برج ششم است از دوازده بروج فلکی و خوشه گندم و خوشه جو و خوشه
انگور و خوشه خرما و امثال آن معروف است ٭ خوشیده بضم اول بواو مجهول رسیده و کسر شین منقوطه
بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و های هوز زده بمعنی خشک شده و خشکیده آمده ٭ خوشکاره بضم اول
و واو معدوله و سکون شین منقوطه و کاف بالف کشیده و فتح رای مهمله و های هوز زده بمعنی خوش کار
آمده است ٭ خوک پایگاه بضم اول بواو رسیده و کاف پارسی زده و بای پارسی بالف کشیده و فتح مثناة تحتانی و کاف
پارسی بالف کشیده و های هوز زده خوکی را گویند که در طویله مارک بندند برای نزول بلا بکاه دربرند
٭ خوله بفتح اول و سکون واو و فتح لام و های هوز زده بمعنی قندیل آمده و لیبردان را نیز گویند که آنرا

حمایتان از کردن آر بزنند و بضم اول بواو مجهول رسیده و فتح لام و های ملفوظ زده بمعنی حائل آمده که نقیض بر است ● هوبانه بضم اول بواو رسیده و نون بالف کشیده و فتح موحده تحتانی و های ملفوظ زده بمعنی عرق نمانس آمده و این عرق را گویند که آب شد از چشم فرو ریزد ● هون سا ده بضم اول بواو رسیده و سکون نون و سین مهمله بالف کشیده و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده نقیض سرنابه آمده ● هوره بضم اول بواو مجهول رسیده و های ملفوظ زده بمعنی گیاهی آمده که در کشت گندم و جو روید که دانه ام و جو از آن ماند و خوشه را نیز گویند که انبازی است هوشنگ و بفتح اول و را و های ملفوظ زده بمعنی عرق آمده که عرق آدمی و حیوانات دیگر باشد والمتعین و های ملفوظ زده بمعنی سینه کردن آمده که شردن و گو باشد و معنی تامه و نامه هم دیده شد که بیقراری باشد و مرادف این هیبه است بفتح های منقوطه و موحده تحتانی و های ملفوظ زده ● هوهله بفتح اول و را و مهمله و له و سکون های ملفوظ و فتح لام و های ملفوظ زده بمعنی کج و نا راست آمده و بضم اول بواو رسیده و فتح های ملفوظ و لام و های ملفوظ آخر زده هم باین معنی و هم بمعنی حیرانکه دست و پای او کج شده باشد بنظر آمده ● هویسه بفتح اول و کسر را و بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح سین مهمله و های ملفوظ زده بمعنی مباحثه و مناقشه آمده ● هویله بفتح اول و را و مهمله و سکون مثناة تحتانی و فتح لام و های ملفوظ زده بمعنی مردم احمق و نادان و بی مثل آمده و بیشتر این لفظ در محل تلدیح و دشنام استعمال کنند ● هیریه بضم اول بواو مجهول رسیده و فتح مثناة تحتانی و های ملفوظ زده بیل مانندی باشد از چوب که بدان کشتی رانند و برف و امثال آن را نیز پاک کنند ● هه بفتح اول و سکون های ملفوظ زده بمعنی زه و زهی و خوش و خوشا و به و آفرین آمده که کلمه تحسین است و هه هه بمعنی خوشا خوشا و به به و زه زه و شاباش و بارک الله گویند ● هیهله بفتح اول و سکون های ملفوظ و فتح لام و های ملفوظ زده بمعنی کج و نا راست و خم آمده و در فرهنگی بجای فتح اول ضم هم دیده شد و در اهل المتعین مختلف این است ● هیارزه بکسر اول و مثناة تحتانی بالف کشیده و سکون رای مهمله و فتح زای هوز و های ملفوظ زده بمعنی خیار دراز آمده و آنرا در هندی ککری گویند ● هیازنه بفتح اول و مثناة تحتانی بالف کشیده و فتح زای هوز و نون و های ملفوظ زده بمعنی خیار دراز آمده ● هیده بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده بمعنی پنبه و پشم از هم باز کرده آمده و حسیده و حلقه و خم کرده و کج شده را نیز گویند ● هیره بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح رای مهمله و های ملفوظ زده بمعنی رند و شجاع و دلیر آمده و بمعنی تیره و هالک و سرکشته و حیران و شگفت بسیار و تعجب بیهوده و بی تقریب و بی سبب هم دیده شده و عضوی که از آب رفته باشد آنرا نیز گویند و بمعنی بسیار و غلبه هم آمده و گل همیشه بهار را نیز گویند و بمعنی تیره و تاریک هم دیده شده و ظاهر و آشکارا را نیز گویند و بمعنی ناشنو و سرکش و بی شرم و بی آزرم و هرزه و ناهموار و بسیار کج و چشوخ دیده و رام گویند و غباری را نیز گویند که در پیش چشم پدید آید ● هیزنده بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و کسر زای هوز و سکون نون و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده لرمی از بازی است و آن چنان باشد که کودکان بر توده خاک لرمی نشینند و دست از خود برداشته در لغزند و بمعنی لغزنده و ار باب خواسته و مهمل و حیزکننده نیز آمده ● هیزه کیزه بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح زای هوز و های ملفوظ زده و کیزه با کسر کاف پارسی معلوم لرمی از بازی باشد و آن چنان است که جمعی بطریق دایره بر سرپا می نشینند و شخصی برد و در میان دایره از دنبال میدود و گریبان گشته او را گرفت بر گردن او سوار شد ● بر دور دایره میگرداند و اگر بارها دوید نتوانست گرفت یا نزدیک بگرفتن رسید آن شخص که میگریزد یکی را از مردم همان

دایره میگویند که بر هیزم و مگر هیزم دیگهای او نشینند و آن شخص از دنبال دوند • اول میل و دوام میکر و زد
همچنین آنقدار که مترادف و مرادف این خبز بکیر آمده • خیشاوه بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و شین بالف
کشیده و فتح واو و های ملفوظ زده بمعنی زمین شیار کرده آمده • خیشخانه بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده
و سکون سین مهمله و خای نقطه‌دار بالف کشیده و فتح نون و های ملفوظ زده خیمه باشد بجهت دفع هوای گرم که
از کتان سازند و در درون آن برگ بید بگسترانند • خیشخانه بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون شین
منقوطه و خای معجمه بالف کشیده و فتح نون و های ملفوظ زده بمعنی صدر آمده و آن خیمه باشد که بجهت هوای
گرم از کتان سازند و درون آن برگ بید بگسترانند و از اطراف آن آب می‌پاشند این بمنزلهٔ خسخانهٔ هندوستان است
و بعضی گویند خانه باشد که اطراف آن از خار شتر بر آورند و از بیرون پیوسته بر آن آب پاشند و از درون
باد کنند بجهت دفع گرما و این در سیستان و نواحی آن متعارف است و بعضی گویند خانه باشد که آنرا از نی و علف
سازند و بمعنی پیراهن کتان نیز دیده شده و بمعنی زر خالص هم آمده و بمعنی خانه که جامه آنرا از پشمه آکنده
باشند نیز آمده • خیلخانه بفتح اول و سکون مثناة تحتانی و کسر لام و های منقوطه بالف کشیده
و فتح نون و های ملفوظ زده بمعنی دودمان و خاندان آمده •

چشمهٔ بیست و دوم بحر چهارم از قلزم دوم من کتاب هفت قلزم در بیان خای منقوطه با مثناة تحتانی

• خازنی بفتح اول بالف کشیده و سکون زای هوز و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده نام حکیمی است دانشمند
• خاصگی بفتح اول بالف کشیده و فتح صاد و کسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده • کنایه از هر چیز نفیس
آمده و معرب پادشاه و خزینه دار را نیز گویند و کنیزک صورتی را هم نامند • خاکزی بفتح اول بالف کشیده
و سکون کاف و کسر زای پارسی بمثناة تحتانی رسیده • بمعنی تخمی آمده که آنرا با کافور آش کرده
در چشم کشند و آن را در تازی بذر الخمخم نامند و آن دانه سیاه و زرد دارد و آنرا خاکشیر و روزن
نازبو نیز گویند و علف آن شتر برغبت تمام خورد و فربه گردد • خاکشی بفتح اول بالف کشیده و سکون
کاف و کسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده • بمعنی خاکزی آمده که خاکزی باشد و آن دانه ایست که رنگ
سیاه دارد و آنرا با کافور در چشم کشند بسیار نافع آید و بتازی بذر الخمخم خوانند و علف آنرا شتر برغبت
تمام خورد • خاکی بفتح اول بالف کشیده و کسر کاف بمثناة تحتانی رسیده • منسوب بخاک را نامند و کنایه از مردم
شوار و ذلیل و بی‌حرمت آمده و لقب جماعتی و قبیلهٔ هم هست و اشاره بمثلثهٔ خاکی هم هست که برج ثور و سنبله
و جدی باشد • خاراهی بفتح اول بالف کشیده و رای مهمله بالف کشیده و کسر مثناة تحتانی بیای حطی رسیده •
بمعنی خارا پوش هستی و با چون سنگ سختی و خارا پارچه باشد موجدار قیمتی و سنگ سخت را نیز گویند • خالعصی
بفتح اول بالف کشیده و کسر لام و فتح عین و صاد مهمله و سکون مثناة تحتانی کنایه از کناره آمده • خاکساری
بفتح اول بالف کشیده و سکون کاف و سین مهمله بالف کشیده و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده • منسوب
بخاکسار آمده و خاکسار بر وزن آبدار بمعنی خاک مانند است چه سار بمعنی مانند هم آمده و کنایه از چیزی گرد
آلود هم هست و کسی را نیز گویند که در صف نعال یعنی کفش کن خانه بنشیند و مردم ذلیل نامراد و خوار
و درویش را نیز گفته‌اند • خالهبی بفتح اول بالف کشیده و فتح لام و های ملفوظ زده و بی معلوم نام
آشی است از آشهای آرد که در آن برنج نیز کنند گویند آن کمینه ترین آشها است • خامه‌اطی بفتح اول
بالف کشیده و میم بالف کشیده و فتح همزه و سکون قاف و کسر طای حطی بمثناة تحتانی رسیده و لغتی است یونانی

و معنی آن بتازی خسان الارض باشد و آن کوچک و بزرگ هر دو می شود کوچک آن درخت بل است و آن میوهٔ
باشد معروف در هندوستان و بزرگ آن را شیرنه گویند هر دو و جفت و محل باشند امثال ٭ خاماذاقی بفتح اول
بالف کشیده و میم بالف کشیده و ذال منقوطه بالف کشیده و کسر قاف بمثناة تحتانی رسیده لغتی است یونانی
و معنی آن غار الارض است و آن درختی بود که برگش درازتر از برگ بید باشد و شاخهایش بلند از بس است که
و میوهٔ آن سرخ و گرد می شود عصارهٔ آن بول و حیض را بگشاید ٭ خانه فروشی بفتح اول بالف کشیده و فتح نون
و سکون های هوز و فتح فا و ضم رای مهمله و واو مجهول و سیاه و کسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده
کنایه از عورتی تجمل و بیان سامان و برگ و ساز بود باشد ٭ خانی بفتح اول بالف کشیده و کسر نون بمثناة
تحتانی رسیده منسوب به خان و خانان گویند و عورت و چشمهٔ آب را نیز گفته اند و نام زمینی است که در ماوراء النهر
واقع است و زرعات نیز گفته اند و بمعنی سلطنت متعالی هم هست و نام همای مادر دارا باشد
٭ خاورخدای بفتح اول بالف کشیده و فتح واو و سکون رای مهمله و ضم خای منقوطه و دال ابجد بالف کشیده
و مثناة تحتانی زده یعنی پادشاه خاور زمین و خداوند آن و سلم بن فریدون را که پادشاهان خاور زمین بود
خاورخدای گفتندی ٭ خای بفتح اول بالف کشیده و سکون مثناة تحتانی بمعنی نرم کردن در زیر دندان
و خاییدن آمده و امر از خاییدن هم هست بمعنی بخاو و زیر دندان نرم ساز و معنی فاعل هم آمده که خاینده
و زیر دندان نرم کننده باشد ٭ خبازی بضم اول و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و کسر زای هوز بمثناة تحتانی
رسیده نوعی از خطمی باشد که آن را اشتر ازبان و اهل فرس خطمی کوچک خوانند معتدل است اگر برگ آن کی
زهر و فساد کند نافع باشد ٭ ختلی بفتح اول و سکون مثناة فوقانی و کسر لام بیای حطی رسیده منسوب به ختل
و آن ولایتی است از بدخشان و اسپ که از آنجا آورند ختلی گویند و بعضی فربهند و هم بنظر آمده ٭ ختلانی بضم اول
و سکون مثناة فوقانی و لام بالف کشیده و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده منسوب به ختلان و آن نام ولایتی است
از مضافات بدخشان که بکولاب اشتهار دارد و اسپ که از آنجا آورند ختلانی گویند و مردم آنجا خوش صورت
می باشند ٭ خدای بضم اول و دال ابجد بالف کشیده و سکون مثناة تحتانی نام ذات باری تعالی است که
مستجمع جمیع صفات و مخفف خود آی هم هست یعنی شخصیکه خود آمده باشد معنی صاحب و مالک نیز آمده چنانچه
ده خدای و کدخدای و امثال آن و خواجه خانه را نیز گفته اند ٭ خربزه هندی بفتح اول و سکون رای مهمله
و ضم بای ابجد و فتح زای هوز و سکون های هوز و هندی معلوم بمعنی هندوانه آمده و آن را بزبان هندی تربوز هم
گویند و خربزه هندی هم گفته اند و بتازی بطیخ هندی خوانند ٭ خرزی بفتح اول و رای مهمله و کسر زای هوز بمثناة
تحتانی رسیده بمعنی خرده فروش آمده ٭ خرعیسی بفتح اول و کسر رای مهمله و کسر عین بی نقطه بمثناة تحتانی رسیده
و کسر سین سعفص بمثناة تحتانی رسیده یعنی آن خر که بگاه سیاحت و مسافرت حضرت عیسی علیه السلام انجیل را
ازو بار کردی ٭ خرفی بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر فاف بمثناة تحتانی رسیده غله ایست شبیه به کرسنه و آن را
در یزد و توابع کرمان به بزلک و بغور تلک و آرد نیز سازند و لان هم بزلک و کرسنه بکسرتین غله ایست تیره رنگ
مابین ماش و عدس آن را مقشر بکار دهند کاو را نیز به سازد و در هندی آن را الکرا نامند در کشت گندم و جو و امثال
آن پیدا شود ٭ خرمای هندی بضم اول و سکون رای مهمله و میم بالف کشیده و سکون مثناة تحتانی و هندی معلوم
تمر هندی را گویند و آن میوه ایست ترش معروف ٭ خرمن گدای بکسر اول و سکون رای مهمله و فتح میم و سکون
نون و گدای بالفتح کاف پارسی معلوم بمعنی جمعی آمده که بر سر خرمن بگدائی روند و بکسر نون کنایه از زرده

خانه است که کلابدان و مورچه چینان جمع کرده باشند ٭ خرنای بفتح اول و سکون رای مهمله و نون بالف کشیده
و مثناة تحتانی زده نام لحنی و سرودی آمده از موسیقی و نیز نای بزرگ را نامند که کرهنای باشد ٭ خرّه بکسر
اول و رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده بمعنی صفه و ایوان آمده و نامبارک و شوم و نحس را هم گویند و بمعنی
خیری بر وزن پیریست و آن گلی است و انواع آن بسیار است یکی از آنها سیاه رنگ میباشد و آنرا خیری
خطائی میگویند و یک نوعی زرد است آنرا خیری شیرازی نامند و نوعی دیگر سفید و سرخ
است و آن صحرائی باشد و آنرا خیری صحرائی نامند و دیگری بنفش است و آنرا خیری مبرد بی رعدت
رنگ خوانند و بتازی عصفره خوانند طبیعت آن گرم و خشک است و خیری را نیز گفته اند که خطمی باشد
و بعضی برآنند نوعی است از گل خطمی و آن سرخ رنگ و سفید رنگ هم میباشد و خبازی همان است و در فرهنگی
بلبلان آمده ٭ خیری گلی است زرد رنگ بزرگ میان سیاه و آنرا همیشه بهار نیز گویند ٭ خسبی بضم اول و سکون
سین مهمله و کسر بای پارسی بمثناة تحتانی رسیده بمعنی مناره و مشتری آمده و امر بخسپیدن هم هست یعنی بخسپ
٭ خسروانی بضم اول و سکون سین مهمله و فتح رای قرشت و واو بالف کشیده و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده نام لحنیست
از مصنفات باربد و آن نثری بوده مسجع مشتمل بر دعا و ثنای خسرو پرویز مطلقا نظم در آن بکار نرفته چراکه
در آن زمان نظم نبود و نظم پارسی از وقت بهرام گور است و این لحن داخل سی لحن مشهور نیست اگر داخل باشد
سی و یک میشود شیخ نظامی گنجوی سی و یک آورده و سی و یکم همین را نام برده و آن سی این است گنج بادآورد
و گنج گاو و گنج سوخته و شادروان و تخت طاقدیس و قفل رومی و سروستان و رامش جان و سرو سهی و نوروز
و مهربانی و شبدیز و شب فرخ و فرخ روز و فیروز و ماه برکوهان و مشکدانه و مشک مالی و خون سیاوش و سبز
در سبز و نخچیرگان و ناقوسی و غنچه کبک دری و کین ایرج و باغ شیرین و زیرافکن و شعر پیامی و نوشین
باده و شباب و هر چیز را که بس نیکو و لطیف و بزرگ منسوب بخسرو ساخته خسروانی گویند همچو خسروانی
امثال آن و نوعی از زر رایج بوده ٭ خسروی بضم اول و سکون سین مهمله و فتح رای قرشت و کسر واو بمثناة تحتانی
رسیده نوعی از شراب مرغی باشد و بعضی برآنند که منسوب بخسرو پرویز است و بعضی گویند این می که بس
لطیف و خوب بود منسوب بخسرو ساخته که هر پادشاه صاحب شوکت را خسرو گویند و خسروی نامیده ٭ انده
٭ خشای بضم اول و شین منقوطه بالف کشیده و سکون مثناة تحتانی رسیده بمعنی خوش آیند و خوش کننده باشد
٭ خشت زرهاوری بکسر اول و شین منقوطه و مثناة فوقانی زده و زرهاوری معلوم بمعنی آفتاب عالمتاب آمده ٭ خشک پی
بضم اول و شین منقوطه و کاف زده و پی بفتح بای پارسی معلوم کنایه از مردم نامبارک و شوم قدم آمده ٭ خشکنای
بضم اول و شین منقوطه و کاف زده و نون بالف کشیده و سکون مثناة تحتانی بمعنی خوش گلو آمده و نای گلو را گویند و
زیر تازی آن حلقوم است ٭ خشنی بضم اول و سکون شین منقوطه و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده بمعنی زن بدکاره و
فاحشه آمده ٭ خشی بفتح اول و کسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده بمعنی خشینه بر وزن دفینه آمده که مرغ تیز
سیاه رنگ که مایل بکبودی باشد گویند و نیز چیزی را گویند که سفیدی آن بنهایت رسیده باشد یعنی سفید سفید و
در تازی بمعنی خشک آمده که در مقابل تر است ٭ خشیشی بفتح اول و کسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و کسر
شین قرشت بیای حطی رسیده بمعنی نوعی از پارچه پوشیدنی آمده ٭ خشین بارک بفتح اول و شین منقوطه و سکون
نون و هوهای تحتانی بالف کشیده و رای مهمله بالف کشیده و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده کلامی که از گیاه و علیم
و نباتات و جز آن که در هنگام باران شبانان و غیر آن بر سر دارند و نیز کنایه از فلک آمده ٭ خضمان سفلی بفتح اول و

وسکون صاد مهمله ومیم بالف کشیده وکسر نون وسکون یای حطی بکسر حای مهمله معلوم کنایه از عناصر اربعه آمده که آتش وباد وآب وخاک باشد وسبب مادی که بهم دارند عصیان عقل گفته • عطسهٔ الهی بفتح اول وکسر طای حطی بمثناة فوقانی رسیده وکسر مهملهٔ فوقانی والهی معلوم کنایه از آفتاب بمعنی آمده وفرنبج مهمله راگویند وآن هر آنچه رنگین باشد که ذکر وذکر کرده • عفربی بکسر اول وسکون صاد معجمه وراء مهمله وفتح بای پارسی وسکون مثناة فوقانی کنایه از شراب آمده • علاف معروف بکسر اول ولام بالف کشیده وکسر لام ثانی ومیم بالف کشیده وضم میم بواو رسیده وکسر نون بمثناة فوقانی رسیده گیاهی خوشبوی است که آنرا بعربی اذخر گویند بکسر همزه وميم • علقای بفتح اول وسکون لام وفتح قاف بالف کشیده ومثناة فوقانی زده بلغت یونانی باز رده گویند وباز رد بسکون رای مهمله وفتح زای معجمه صمغی است مانند صمغ کرم وشکل است رنگ مرده را از شکم بیرون آرد وآرا بزید هم گویند وبتازی قنا خوانند با قاف ونون مثل در مهای مدور رو زده • عنتی بضم اول وسکون نون وفتح تای مثلثه بمثناة فوقانی رسیده بلغت سریانی بمعنی سرپش آمده که صحابان وکفش دوزان بکار برند وبتازی بمعنی شعمی آمده که آلت مردان وزنان داشته باشد • عندریلی بفتح اول وسکون نون ودال ابجد وکسر رای مهمله بمثناة فوقانی رسیده وکسر لام بیای حطی رسیده بیونانی گامیش صحرائی را گویند وآن صفتی دارد مانند مصطکی اگر از گزیدگی عقرب ورتیلا نهند نافع باشد • عندستان بفتح اول وسکون نون وفتح دال ابجد وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی بالف کشیده وکسر نون بمثناة فوقانی رسیده کنایه از ب زدن مشرق آمده و مجلس ومعرکهٔ مسخرگی را نیز گویند وبمعنی لاغ ومسخره وفسوس هم آمده • عندمی بفتح اول وسکون نون وفتح دال ابجد وکسر همزهٔ ممدوده ومی بفتح میم معلوم کنایه از پرتو شراب آمده • عوارکاری بفتح اول وواو معدوله بالف کشیده وسکون رای مهمله وکاف بالف کشیده وکسر رای قرشت بمثناة فوقانی رسیده بمعنی دشنام دهنده آمده ودشنام دهی را نیز گویند • عواسی بفتح اول وواو معدوله بالف کشیده وسکون سین مهمله وکسر مثناة فوقانی بیای حطی رسیده بمعنی ارادی آمده چنانکه هرگاه گویند حرکت عواسی از آن حرکت ارادی مراد باشد • عوال بفتح اول وواو معدوله بالف کشیده وکسر لام بمثناة فوقانی رسیده بمعنی مطبخی آمده وردهانهٔ آب را نیز گفته اند وطعام را نیز نامند ومعنی زنبانم آمده ورکرمای منقوطه وواو بالف کشیده وکسر لام بمثناة فوقانی رسیده نیز آمده • عوربانی بضم اول بواو ومیم ومهملهٔ فوقانی بالف کشیده وکسر نون بمثناة فوقانی رسیده بمعنی زردالوی خشک شده آمده که مغز بادام در درون آن کنند • عودبیی بفتح اول وواو معدوله وسکون دال ابجد وکسر مهملهٔ فوقانی بمثناة فوقانی رسیده وکسر نون بیای حطی رسیده بمعنی عجب وتکبر آمده • عودنمای بفتح اول وواو معدوله وسکون دال ابجد وضم نون ومیم بالف کشیده وسکون مثناة فوقانی بمعنی شخصی آمده که خود را بمردم وانماید وبمعنی متکبر وعودستان هم دیده شده چه عودنمای بمعنی عودستانی است وگیاه عود را نیز گفته اند • عوراب بفتح اول وواو معدوله وراء مهمله بالف کشیده ومثناة فوقانی زده بمعنی طعام اندک آمده که قوت من لایموت باشد • عودروی بفتح اول وواو معدوله وسکون دال ابجد وضم رای مهمله بواو مجهول رسیده ومثناة فوقانی زده بمعنی گل لاله آمده • عوردکاری بفتح اول وواو معدوله وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد وسکون های مدوره وکاف پارسی بالف کشیده وکسر رای مهمله بمثناة فوقانی رسیده بمعنی ریزه وباریک کاری آمده وعیب کاری را نیز گویند • عورزی بضم اول بواو مجهول رسیده وکسر زای هوز بمثناة فوقانی رسیده معرب غوزران نام ولایتی است از فارس که شکر معرب از انجا آورند

وشوشتر شهر آن ولایت است و بمعنی کوفته و کس کماب هم آمده ● خرشبوزی بفتح اول و واو معدوله و شین منقوطه ساکن و ضم بای پارسی بواو مجهول رسیده و کسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده بمعنی بوسه آمده که بتازی آنرا قبله نامند ● خرشی بفتح اول و واو معدوله و کسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده بمعنی خوبی و نیکی آمده و بضم اول بواو مجهول رسیده و کسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده نام مرغی است ● خوی بفتح اول و کسر واو بمثناة تحتانی مجهول رسیده بمعنی خوذی آمده که در روز ها جنگ بر سر کنند و بفتح اول و بکسر ثانی بمثناة تحتانی رسیده بمعنی آب دمن آمده و با مثناة تحتانی مشدد در تازی بمعنی زمین و زمین نرم و هامون و دشت آمده و بفتح اول و واو معدوله و سکون مثناة تحتانی عرق انسان و حیوانات دیگر آمده و بضم اول بواو مجهول رسیده و مثناة تحتانی زده بمعنی کلاه خود آمده و خصلت و طبیعت و عادت را نیز نامند ● الله ● خهی بفتح اول و کسر های هوز بمثناة تحتانی رسیده کلمهٔ تحسین آمده و این مرکب است از خه برای بمعنی آفرین و بارک الله و مرحبا ● خی بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده مخفف خیک آمده و خواه خیک سقایان باشد خواه خیک ماست ● خیری بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و کسر رای مهمله بیای خطی رسیده بمعنی طاق و رواق و صفه و ایوان آمده و رنگ سرخ را نیز گویند و نامبارک و شوم و نحس را نیز گفته اند و نام گلی است انواع آن بسیار است یکی از آنها سیاه رنگ می باشد و آنرا خیری عطائی نیز نامند و نوعی زرد است و آنرا خیری شیرازی نامند و نوعی دیگر سفید و سرخ است و آن صحرائی باشد و آنرا خیری حرامی نامند و دیگری بنفش است و آنرا هفت رنگ خوانند و بتازی خیفره خوانند طبیعت آن گرم و خشک است و خیرو را نیز گفته اند که خطمی باشد و بعضی برآنند نوعی است از گل خطمی و آن سرخ رنگ هم می باشد و در فرهنگی بدل ان آمده ● خیری گلی است زرد رنگ برگ میان سیاه و آنرا همیشه بهار نیز گویند ● خیزران بلدی بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و زای هوز زده و رای مهمله بالف کشیده و کسر نون و فتح موحدهٔ تحتانی و لام و کسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده بمعنی مورد اسفرم آمده و آن آس بر پست گرم و خشک است ● خیمهٔ زنگاری بفتح اول و سکون مثناة تحتانی و فتح میم و های هوز زده و زنگاری بازای هوز و کاف پارسی معلوم کنایه از آسمان آمده است ● خیره سری بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح رای مهمله و سکون های هوز زده و فتح سین مهمله و کسر رای قرشت بیای حطی رسیده بمعنی بیشرمی و شوخی آمده

بحر پنجم از قلزم دوم من کتاب هفت قلزم در بیان دال ابجد با حروف تهجی و آن مشتمل است بر بیست و سه چشمه

چشمهٔ اول بحر پنجم قلزم دوم من کتاب هفت قلزم در بیان دال مهمله با الف

● دابا بفتح اول بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده بلغت ژند و پاژند بمعنی طلا و زر سرخ آمده که بتازی ذهب و عین خوانند ● دادا هرد و دال ابجد بالف کشیده بمعنی کنیزک پیری آمده که از طفلی خدمت کسی کرده باشد ● دارا بفتح اول بالف کشیده و رای مهمله بالف کشیده بمعنی درد دل و لای آمده که در خم و خمام و امثال آن نشیند و کنایه از پادشاهان باشد و معنی دارنده هم آمده و اشارهٔ بذات باریتعالی هم هست که دارندهٔ آسمان و زمین هست و نیز مرکب از لفظ دا که معنی آن بیماری و درد و رنج است و معنی حرص هم آمده و دارای اکبر را نیز گویند که آن داراب بن بهمن باشد و دارا اصغر پادشاه ایران زمین که در زمان سکندر کشته شد پسر اوست و بمعنی پرورنده هم آمده که رب النوع باشد ● داربا بفتح اول بالف کشیده و سکون رای مهمله و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و بمعنی در بایست آمده که ضروری و ما یحتاج باشد ● دربای علت خنا بفتح اول و سکون

و رای مهمله و بای پارسی بالف کشیده و سکون مثناة تحتانی و فتح عین مهمله و سکون دال ابجد و فتح لام و سکون مثناة
فوقانی و فتح های هوز و نون بالف کشیده بمعنی مدد قوایت قلم است و نیز مدد لدرادخانم مر رحمن است ٭ درما
بفتح اول و دال بالف کشیده و های هوز و رد بالف کشیده بمعنی دره وشار که در کوه باشد آمده ٭ دربا بضم اول و موحدهٔ
تحتانی مشدد بالف کشیده بمعنی گله آمده در قارسیان رواج و نیز حرمنده ٭ درا بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده بمعنی
و ناله آمده از مرید احمد شدن هم هست و معنی بتان آهنگران هم دیده شد که بنازی سطرانه خوانند ٭ دراذورا
بفتح اول و رای مشدد بالف کشیده و ضم دال ابجد و او مجهول رسیده و رای هوز بالف کشیده بمعنی کسی آمده
که جهان را صلح و نیکی و بدی را با هم گناه و کسی را نیز گویند که دانا و عاقل و صاحب تجربه باشد که اگر احیانا
کاری ناصواب از و سر زند اصلاح آنرا بد انستکی تواند کرد ٭ درازنا بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و
سکون زای هوز و نون بالف کشیده بمعنی طول دراز آمده ٭ دریا بفتح اول و سکون رای مهمله و موحدهٔ
تحتانی بالف کشیده بمعنی دریای آمده و ضرورتی و احتیاج را نیز گویند و بمعنی در و انیز دیده شد که لکون آویخته
باشد ٭ درخت دانا بفتح اول و رای مهمله و سکون خای منقوطه و فتح مثناة فوقانی و کسر کاف و دال ابجد بالف
کشیده و نون بالف کشیده نام درختی است بهر جانب که آفتاب بگردد برگهای او رو بجانب آفتاب کنند و بعضی
گویند درخت واق واق مبالغه است و آن درختی است که بار و میوهٔ آن بصورت آدمی و از آن صورتها صدای عجیب
و غریب برمی آید سخن میکنند و جواب میدهند چون از درخت بیفتند دیگر آواز ندهند و آنرا مردم کیا نیز گویند
٭ دردا بفتح اول و سکون رای مهمله و دال ابجد بالف کشیده کلمهٔ تاسف است در غم و الله و گویند ٭ درما
بفتح اول و سکون رای مهمله و میم بالف کشیده بمعنی خرگوش آمده ٭ درم سرا بکسر اول و فتح رای مهمله و سکون
میم و فتح سین مهمله و رای قرشت بالف کشیده بمعنی ضرابخانه و دار الضرب آمده که در آنجا سکه بر درم
و دینار زنند ٭ دروا بفتح اول و سکون رای مهمله و واو بالف کشیده بمعنی سرنگون آویخته و نگون سار
و باژگونه آمده و کنایه از هاروت و ماروت هم هست و نام فرشته نیز هست و بمعنی حاجت و ما یحتاج هم آمده که
در وایست باشد و حیران و پریشان و سرگشته و سرگردان را نیز گویند و بضم اول نام بزرگان و سلاطین هند و ستان است
و بمعنی درست و تحقیق هم آمده و در روای با ثبات تحتانی نیز گفته اند ٭ درمای بیضا بضم اول و سکون رای مهمله
و های هوز و ه بالف کشیده و کسر مثناة تحتانی و بیضا معلوم کنایه از استارگان آمده و نیز مروارید سفید و خوش
آب را آبدار را گویند ٭ دردوا بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح دال هوز و ره و واو بالف کشیده بمعنی آویخته
و معلق آمده ٭ دریا بفتح اول و سکون رای مهمله و مثناة تحتانی بالف کشیده بمعنی بحر آمده و کنایه از پادشاهان
بزرگ و علما و حکما نیز هست و نزد محققین اشاره بذات پاک واجب الوجود آمده ٭ دریغا بکسر اول و رای
مهمله بمثناة تحتانی مجهول رسیده و غین منقوطه بالف کشیده کلمه ایست که بمعنی دریغ آمده که آنرا در مقام
حسرت و افسوس گویند و معنی الف ره کردن بر تحسرات کلشته و افسوس و الله ره ودشوار هم آمده و در فرهنگ
بجای کسر اول ضم نیز از نثار کلشته ٭ دژ افنا بکسر اول و سکون زای هوز و فتح همزه و سکون فا و مثناة فوقانی بالف
کشیده نام حصاری و قلعه بنا کردهٔ شاپور است و در فرهنگ بجای مثناة فوقانی نون هم بنظر آمده ٭
و بجای کسر دال فتح هم دیده شده ٭ دژافتا بکسر اول و سکون زای پارسی و فتح همزه و سکون فا و مثناة فوقانی
بالف کشیده بمعنی دژ افتا است که بالا مذکور شد ٭ دغا بفتح اول و غین منقوطه بالف کشیده بمعنی غش و حاشاک آمده
و لای بد و ردی را نیز گفته اند و زر قلب و سیم نا سره را نیز نامند و الله و مرد مجرم زاده و مفسد و دغل و نار است را

نیز گفته اند بمعنی قریب و نزدیک هم آمده • دکنیا بفتح اول و سکون کاف و کسر نون و مثناة تحتانی بالف کشیده
در لغت ژند و پا ژند بمعنی درخت خرما آمده • دکیا بفتح اول و سکون کاف و مثناة تحتانی بالف کشیده بلغت
ژند و پا ژند بمعنی پاک و [illegible] هم آمده • دلاسا بکسر اول و لام بالف کشیده و سین مهمله بالف کشیده بمعنی
تسکین دل و آسایش خاطر آمده و نیز آسایندهٔ دل یعنی تسکین دهنده دل • دلربا بکسر اول و سکون لام و ضم رای
مهمله بالف کشیده بمعنی ربایندهٔ دلهای اصحاب نظر که عاشقان باشند بحسن و ظرافت آمده و آن کنایه از معشوق
و مطلوب است • دلوا بفتح اول و سکون لام و واو بالف کشیده بمعنی درا آمده که جرس کوس آویخته و نکوبار
باشد • دما بکسر اول و میم بالف کشیده بمعنی رود خانه آمده و بلغت ژند و پا ژند بمعنی مزاج و طبیعت دیده شد
و بفتح اول بمعنی دم و نفس آمده • دم اژدها بفتح اول و کسر میم و اژدها معلوم بمعنی راس آمده و آن عقده
ایست در فلک و بضم اول ذنب را گویند • دمدیا بفتح اول و سکون میم و فتح دال ابجد و مثناة تحتانی بالف کشیده
بلغت ژند و پا ژند بمعنی دریا آمده که بتازی آنرا بحر خوانند • دمیا بفتح اول و سکون میم و مثناة تحتانی بالف
کشیده بلغت ژند و پا ژند بمعنی خون آمده • دندانسا بفتح اول و سکون نون و دال ابجد بالف کشیده و سکون
نون و سین مهمله بالف کشیده بمعنی تخم خرفه آمده که بتازی بقلة الزهراء و البقلة المبارکه گویند • دندانها
بفتح اول و سکون نون و دال ابجد بالف کشیده و سکون نون ثانی و ضم نون و میم بالف کشیده کنایه از خشمناک و خشم آلوده
آمده و کسی را نیز گویند که اظهار قهر و غضب و عجز و فروتنی کند • دندا بفتح اول و سکون نون و دال ابجد
بالف کشیده بمعنی مکر آمده که فریب باشد • دوپا بضم اول بواو رسیده و بای پارسی بالف کشیده نام کرم
سرخی است که در درخت بلوط میباشد و بدان ابریشم و امثال آن رنگ کنند و در دواها نیز آنرا بکار برند • دوبرا
بضم اول بواو رسیده و ضم موحدهٔ تحتانی و رای مهمله بالف کشیده بلغت ژند و پا ژند بمعنی تیغ و شمشیر آمده
• دوحورلقا بضم اول بواو رسیده و ضم حای حطی بواو رسیده و سکون رای مهمله و فتح لام و قاف بالف کشیده کنایه
از روح و عقل آمده • دوشا بضم اول بواو مجهول رسیده و شین منقوطه بالف کشیده بمعنی شخصی آمده که هرچه
داشته باشد از وی بتدریج بگیرند و نیز هر چیز که آنرا میدوشند مانند [illegible] و گوسپند و مانند آن • دوشبا بضم
اول بواو مجهول رسیده و سکون شین منقوطه و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده بمعنی آش آمده که از عفرات سازند • دولا
بضم اول بواو مجهول رسیده و لام بالف کشیده بمعنی سبوی آمده که در آن آب و شراب دارند • دولاب مینا بضم
اول بواو مجهول رسیده و لام بالف کشیده و کسر موحدهٔ تحتانی و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده و نون بالف کشیده
کنایه از آسمان آمده که آنرا بتازی فلک گویند • دولتخدا بفتح اول و سکون واو و فتح لام و سکون مثناة فوقانی
و ضم خای نقطه دار و دال ابجد بالف کشیده بمعنی خداوند دولت آمده و کسی را نیز گویند که فیض او عام باشد
و بکسر مثناة فوقانی هم آمده • دولت کیا بفتح اول و سکون واو و فتح لام و سکون مثناة فوقانی و کسر کاف پارسی
و مثناة تحتانی بالف کشیده بمعنی صاحب دولت است که خداوند و خواجه دولت باشد • ده خدا بکسر اول و سکون های
هوز و ضم خای منقوطه و دال ابجد بالف کشیده بمعنی کدخدا و بزرگ و خداوند و رییس ده آمده • ده کیا بکسر اول
و سکون های هوز و کسر کاف پارسی و مثناة تحتانی بالف کشیده بمعنی ده خدا آمده که خداوند ده باشد و کیا
بکسر کاف پارسی بمعنی کلانتر و خداوند دیه آمده و در سکندرنامه نوشته کیا آنرا گویند که کمتر از رایان بود دارا
رانا گویند و در شرفنامه نوشته رانا کمتر از رای را نامند • دیاکردا بفتح اول و مثناة تحتانی بالف کشیده و ضم کاف
بواو رسیده و دال ابجد بالف کشیده بلغت یونانی بمعنی شربت خشخاش آمده و نیز مرکباتی را نامند که از پوست

خفاشی باشد با شد که از شعاع آن • دیبا بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده بمعنی جامه‌ابریشمی
الماسی آمده که بتازی حریر خوانند و کنایه از دیباچه و سبز آن در شعر شعرا یادی آمده • دیبامه بفتح اول و
سکون مثناة تحتانی و دال ابجد بالف کشیده بمعنی کم شده و نا پدید آمده • دیرمند بفتح اول و سکون مثناة تحتانی
و کسر رای مهمله و میم معلوم بمعنی آسمان آمده • دیمه مرد بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و میم معلوم بمعنی
صباحی باشد که در دل جای کند آمده • دینار بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و نون بالف کشیده بمعنی زر آلوده و
دلاور ودلیر آمده • و نیز نام عواهرِ یوسف علیه السلام است • دیوباد بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون
واو و بای پارسی بالف کشیده نام گیاهی آمده که آنرا فلوس خوانند و برهم کوهی و جمیسی است از عنکبوت

جشنهٔ دوم هر پنجم از لازم دوم من کتاب مشت قلزم در بیان دال ابجد با موحدهٔ تحتانی

• داب بفتح اول بالف کشیده و سکون موحدهٔ تحتانی بمعنی کر و فر و شان و شوکت و عرور نال آمده و رسم و عادت و روش
را نیز نامند و در فرهنگی درخت چنار نیز دیده شده • داراب بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی
زده بمعنی کر و فر و شان و شوکت و غرور نیز آمده و بمعنی رب است که پروردگار باشد و نام پسر بهمن است
که او را اردشیر نیز گویند و پدر دارا که در زمان سکندر از لشکریان وی بقتل رسید و وجه تسمیه داراب این است
که چون همای دختر بهمن از پدر خود حامله گردید بعد از نه ماه فرزند آورد و او را بنا بر آنکه کسی واقف نشود
در صندوقی کرده در آب روان انداخت گازری که پارچه می‌شست رسید که دُرّ دانست که صندوق پُر مال است
شنا کرد بکناره آورد چون صندوق را وا کرد فرزندی آفتاب طلعت دید چون فرزند نداشت
آنرا بجای فرزند گرفت و چون در آب یافته بود از این سبب نام آن داراب نهاد و داراب را
اکبر نیز گویند • دارچوب بفتح اول بالف کشیده و سکون رای مهمله و ضم جیم پارسی بواو
مجهول رسیده و موحدهٔ تحتانی زده بمعنی تخته جامه آمده • دارکرب بفتح اول بالف کشیده و سکون
رای مهمله و ضم کاف پارسی بواو مجهول رسیده و موحدهٔ تحتانی زده بزبان گیلان مرغی را نامند که با منقار درخت را
سوراخ کند و آن جانوریست بقامت و جثه بمانند بلبل منقار دراز دارد • دارکوب بفتح اول بالف کشیده
و سکون رای مهمله و فتح واو و ضم کاف پارسی بواو مجهول رسیده و موحدهٔ تحتانی زده بمعنی دارکر با مر ولهی
و کرکر آمده • بیت • بر آمد شور شیدن دارکرب • در خشیدن خنجر و زخم چوب • داشاب بفتح اول و شین
منقوطه بالف کشیده و سکون موحدهٔ تحتانی بمعنی داد و دهش و چیزی بمردم دادن آمده • دب بفتح اول و سکون موحدهٔ
تحتانی بمعنی نگاه داشتن آمده و بزبان هندی بمعنی جهانیدن اسب آمده • و بفتح اول و سکون بای پارسی بمعنی
دایره و چنبر آمده و معرب آن دف است و بضم اول در تازی بمعنی خرس دیده شده • کویند کدری اگرا زعون
خرس به کسی که دیوانه شده باشد بدهند عاقل و زیرک گردد • دباب بفتح اول و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده
و موحدهٔ تحتانی ثانی زده نوعی از ریحان است و آنرا شولیز نیز خوانند و آن گرم و خشک است در رسوم تراق را
نافع است و در فرهنگی بجای فتح دال ابجد ضم نیز دیده شده • دبداب بفتح اول و سکون موحدهٔ تحتانی و دال
ابجد بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی زده بمعنی شوکت و عظمت و شان و شکوه و آواز آمده • دبیب بفتح اول و کسر
موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی رسیده و موحدهٔ تحتانی زده بمعنی هر چیز که آنرا نرم کوفته باشند آمده • دبیرآفتاب
بضم اول و سکون خای منقوطه و فتح مثناة فوقانی و کسر رای مهمله و آفتاب معلوم کنایه از می انگوری و شراب
لعلی است • دبراب بفتح اول و سکون رای مهمله و دال ابجد بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی زده دستنبویه را گویند

و آن میوهٔ باشد کوچک و مدور و خوشبو شبیه خربزه و کلوله باشد که آنرا از اقسام عطریات سازند و پیوسته در دست
گیرند و بوی کنند و آنچه از لخلخه و خوشبو که آنرا بدست توان گرفت و بتازی آنرا شمامه گویند ٭ درپاب بفتح
اول و سکون رای مهمله و مثناة تحتانی بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی زده امر دریافتن و فهمیدن آمده و در فرنامه
نوشته مدّ دنیا و معرفت و تدارک کن و بمعنی دریا نیز آمده که بتازی آنرا بحر خوانند ٭ دزآهنگ افراسیاب
بکسر اول و سکون زای پارسی و همزه بالف کشیده و فتح هاء مدوره و نون و کاف پارسی زده و افراسیاب معلوم
غاری بود نزدیک بردع که افراسیاب در آن غار گریخته پنهان شده بود ٭ دل آشوب بکسر اول و سکون لام و همزه
بالف کشیده و ضم شین قرشت بواو مجهول رسیده و موحدهٔ تحتانی زده بمعنی آشوب دل آمده که کنایه از معشوق است
و نام درختی است خوش قد و قامت و برگ آن پنج شاخ دارد برای همین آنرا پنج انگشت گویند و بیشتر در کنارهای
جویها روید تخم آن بوی تیزی دارد و آنرا بتازی لقلق خوانند و درد و اما اکار برند خصوص در مرض استسقاء ٭ دلب
بضم اول و سکون لام و موحدهٔ تحتانی زده بمعنی درخت چنار آمده و برگ آن بصورت پنجهٔ دست است بتازی ورق
الدلب خوانند خشک شده آنرا بکوبند و بر ریشهای تر و سوختگی آتش افشانند نافع باشد و در فرهنگی بدین
آمده که اگر برگ درخت چنار را در خانهٔ عنکبوتا که نوعی از جعل آمده ٭ دزد کنند همه بگریزند و بار درخانه
نیایند و بعد از صد سال درخت چنار آتش خود بخود در گیرد ٭ دل شب بکسر اول و لام و فتح
شین منقوطه و سکون موحدهٔ تحتانی بمعنی میانهٔ شب آمده که نصف شب باشد ٭ دنب بضم اول و نون
و موحدهٔ تحتانی زده بمعنی دم آمده که در مقابل سر است و بتازی ذنب خوانند ٭ دواصطرلاب
بضم اول بواو رسیده و ضم همزه و سکون صاد مهمله و ضم طای حطی و رای قرشت ساکن و لام بالف کشیده و موحدهٔ
تحتانی زده کنایه از آفتاب و ماهتاب آمده ٭ دوچهرهٔ خواب بضم اول بواو رسیده و ضم حای حطی و سکون
جیم و فتح رای مهمله و کسر هاء مدوره و خواب بالفتح خای منقوطه و واو معدوله معلوم کنایه از دو چشم آمده
٭ دوشاب بضم اول بواو رسیده و شین منقوطه بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی زده بمعنی آب دوش آمده و بمعنی دوشه
نیز دیده شد که چارپایه شیر او ریا شد چون گوسپند و گاو و امثال آن و نیز سرکه را نامند و نیز چون خرما پخته
کرده شیره از وی بگیرد دوشاب نامند و از شکر نیز راست کنند ٭ دوشاب طرب بضم اول بواو رسیده و شین منقوطه
بالف کشیده و کسر موحدهٔ تحتانی و طرب بالفتح طای حطی معلوم کنایه از می انگوری آمده و صراحی می را نیز
گویند ٭ دوشب بضم اول بواو رسیده و فتح شین منقوطه و موحدهٔ تحتانی زده نوعی از رنگ اسپ آمده و در فرهنگی
بجای ضم دال ابجد و فتح هم دیده شد ٭ دولاب بضم اول بواو مجهول رسیده و لام بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی
زده بمعنی دلو آب آمده و نیز چرخ مانندی باشد که دلوهای آب در آن تعبیه کنند ٭ دوحکرتاب بفتح اول
و سکون واو و کسر زای مهمله و حکرتاب معلوم بمعنی زمانهٔ جفاکار آمده ٭ دیب بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده
و موحدهٔ تحتانی زده نام بندری باشد از بنادر هند و در ترکی بمعنی بیخ و بن هر چیز آمده است ٭ دیمن چوب
بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و کسر میم بیای حطی رسیده و سکون نون و چوب معلوم نام داروی است
و نیز نام بازی آمده که بچگان دو چوب گرفته از آن بازی کنند

چشمهٔ سوم و چهارم و پنجم از قلزم دوم من کتاب هفت قلزم در بیان دال ابجد با مثناة فوقانی و ثای مثلثه

٭ دادراست بفتح اول بالف کشیده و سکون دال ابجد و رای مهمله بالف کشیده و سین معنص و مثناة فوقانی زده بمعنی
عادل آمده ٭ دارات بفتح اول بالف کشیده و رای مهمله بالف کشیده و مثناة فوقانی زده بمعنی جاه و تجمل و کر

دل بر شانه زدن کنایه از حرکت و عظمت آمده • دار سلامت بفتح اول بالف کشیده و کسر رای مهمله و سلامت معلوم کنایه از بهشت آمده • دامن در بر بافت بفتح اول بالف کشیده و فتح میم و سکون نون و در بر یافت با ضم دال ابجد معلوم کنایه از ابر آمده • دامن بپای کرفت بفتح اول بالف کشیده و فتح میم و سکون نون و بپای کرفت معلوم بمعنی خلوت کرفت و بکوشه نشست • دامن بشت بفتح اول بالف کشیده و فتح میم و سکون نون و بشت معلوم بمعنی کوژ پشت آمده • دخت بضم اول و خای منقوطه و مثناة فوقانی زده مخفف و مختصر دختر آمده • دربایست بفتح اول و سکون رای مهمله و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و فتح مثناة تحتانی و سین مهمله و مثناة فوقانی زده بمعنی چیزی ضروری و مایحتاج آمده و ترجمهٔ نوع هم هست که جمع آن انواع باشد و معنی آن در بایستگان • دردشت بفتح اول و کسر رای مهمله و فتح دال ابجد و شین منقوطه و مثناة فوقانی زده نام محله آمده که در شهر صفاهان است • دربرافت بضم اول و سکون رای مهمله و کسر موحدهٔ تحتانی و رای قرشت بمثناة تحتانی رسیده و خای منقوطه و مثناة فوقانی زده بمعنی کریه کرد و سخن خوب و لطیف گفت • درجگرگل کرفت بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر جیم و فتح کاف پارسی و سکون رای مهمله و کسر کاف پارسی و سکون لام و کرفت معلوم بمعنی زیر سالك کرد • درخت بفتح اول و رای مهمله و خای منقوطه و مثناة فوقانی زده معروف است و از بمعنی دار سیاست آمده • درخواست بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح خای منقوطه و واو معدوله بالف کشیده و سکون سین مهمله و مثناة فوقانی بمعنی التماس و عرض احوال آمده • درخودکریخت بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح خای منقوطه و واو معدوله و سکون دال ابجد و کریخت با ضم کاف پارسی معلوم بمعنی خود را کرد آورد و کرد آوری خود کرده • درزبان داشت بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح زای هوز و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و سکون نون و داشت معلوم کنایه از آن است که سخنان بد و نالایق در حق کسی گفت و نیز در سالوسی و چاپلوسی داشت • درزنجاه بست بفتح اول و سکون رای مهمله و ضم موحدهٔ تحتانی و کسر نون و جیم پارسی بالف کشیده و سکون های ملفوظه و فتح بای پارسی و سکون سین مهمله و مثناة فوقانی زده کنایه از دنیا آمده و معنی زمین نیز دیده شده • درسیامی است بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر سین مهمله و مثناة تحتانی بالف کشیده و کسر های ملفوظه و بمثناة تحتانی رسیده و سین سعفص و مثناة فوقانی زده بمعنی در ظلمات است • درست بفتح اول و رای مهمله و سین سعفص و مثناة فوقانی زده بمعنی صحت و تندرستی آمده • و زر و سیم و نقره و طلا را نیز کویند و بمعنی درهم و دینار هم آمده که باشرفی اشتهار دارد و آنرا درست مغربی هم کویند و بمعنی مغربی هم درست آمده است که اشرفی باشد و نقش شکسته و غلط معروف است که بتازی آن را صحیح خوانند • درشت بضم اول و رای مهمله و شین منقوطه و تای قرشت زده نقیض نرم آمده • درشست بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح شین منقوطه و سین بی نقطه و مثناة فوقانی زده بمعنی هرزه و بیهوده و نامعقول آمده • درفلان کریخت بفتح اول و سکون رای مهمله و ضم فا و لام بالف کشیده و سکون نون و کریخت با ضم کاف پارسی معلوم بمعنی در پناه فلان کس رفت • دروایست بفتح اول و سکون رای مهمله و واو بالف کشیده و فتح مثناة تحتانی و سین مهمله و مثناة فوقانی زده بمعنی دربایست آمده که ضروری و مایحتاج باشد و ترجمهٔ نوع هم هست • درمشت بفتح اول و سکون رای مهمله و ضم میم و شین منقوطه و مثناة فوقانی زده بمعنی در ضبط و در قبضه • دژهخت بکسر اول و سکون زای پارسی و ضم های ملفوظه و خای منقوطه و مثناة فوقانی زده بمعنی قبلهٔ پیشینیان آمده که آنرا بتازی بیت المقدس و بیت الاقصی خوانند و بسریانی ایلیا نامند • دژهوخت بکسر اول و سکون زای پارسی و ضم های ملفوظه برا و

وسیله • وهای منقوطه ومثناة فوقانی زده بمعنی صدر آمده • که در صحبت باشد • دست بفتح اول وسین مهمله
ومثناة فوقانی زده بمعنی صدر ومسند وچار بالش سلاطین واکابر آمده • ودر فرهنگی بلند آمده که مسند
وچار بالش وزیر باشد برای صحبت وزیر از دستور گویند یعنی صاحب مسند ودستور در اصل دستور
بفتح واو بوده ور بمعنی صاحب ودست بمعنی مسند آمده • اماله نموده دستور وعواله و بمعنی حرفه وپیشه
هم آمده وبمعنی قدرت وتوانائی هم آمده ویک چیز تمام را هم گفته اند همچو یک دست رخت یعنی از دستار ومندیل تا شلوار
ویک دست سلاح که از خود تا موزه آهنی باشد ویک دست خانه که از نشیمن وخوابگاه تا طویله باشد وهرچیز که احتیاجش
در آن امر لازم بود وبمعنی یکسان هم هست که بمعنی برابر باشد همچو یک طرز ویک روش ویک جنس ویک
بابت ویک قسم وامثال آن ونوبت ومرتبه را نیز گفته اند همچو یک دست دیگر شطرنج ویک دست
دیگر برد بازی وچهار ورق گنجیفه را هم یک دست گویند وفتح ونصرت وفیروزی وفرصت وظفر یافتن را نیز
گفته اند ومعنی فایده وفتح هم از نظر گذشته وجانوران شکاری مثل باز وشاهین وچرغ را نیز دست از سند همچنانکه
اسب وگاو وگوسپند وامثال آن را راس وفیل را زنجیر وشتر را قطار وشمشیر را قبضه علی هذا القیاس بمعنی یک عدد
وبمعنی الله از ده ویک بار باختن قمار وبازی همه آمده • وآن را که بنازی یک گویند معروف است • دستادست
بفتح اول وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی بالف کشیده ودست معلوم بمعنی سودای نقد آمده یعنی چیزیکه خرید
نماید همان لحظه قیمت بدهد • دست دست اوست بفتح اول وسکون سین مهمله وکسر مثناة فوقانی ودست
اوست معلوم بمعنی زیادتی وغلبه وتسلط اوست • دست راست بفتح اول وسکون سین مهمله وکسر مثناة فوقانی وفتح
رای مهمله بالف کشیده وسین مهمله ومثناة فوقانی زده معروف است ونیز وزیر اعظم ودستور معظم را نامند
• دست وزارت بفتح اول وسکون سین مهمله وکسر مثناة فوقانی ووزارت معلوم بمعنی مسند وزارت آمده
• دست از سر برگرفت بفتح اول وسکون سین سعفص ومثناة فوقانیه وفتح همزه وسکون زای هوز وفتح سین مهمله
ورای قرشت زده وبرگرفت معلوم بمعنی دست از سر برداشت ونیز کنایه از بی شفقتی کردن آمده • دشت بفتح
اول وشین منقوطه ومثناة فوقانی زده موضعیست در فارس مشهور بدشت ارژن ونیز نام قریه ایست در صفاهان
ونیز نام شهریست در آذربایجان وصحرائی است در ترکستان وآن دشت قبچاق اشتهار دارد ونام ولایتی است
در خراسان مشهور ومعروف بدشت بیاض ومعنی صحرا وبیابان معروف است وبضم اول بمعنی بد وزشت آمده
ودست با سین سعفص معرب آنست • دندان حرف بفتح اول وسکون نون ودال ابجد بالف کشیده وکسر نون وضم های
حطی بواو رسیده • ومثناة فوقانی زده کنایه از باران ریزه آمده • که آنرا در زمستان بهومار گویند وکنایه از اشک
چشم نیز گرفته اند • دنیاپرست بضم اول وسکون نون ومثناة تحتانی بالف کشیده • وپرست معلوم بمعنی دوستدار
دنیا آمده • دل میداد بکسر اول وسکون لام ومیداد معلوم بمعنی دل تو راضی بود • دوخیمت بضم اول
بواو رسیده وفتح جیم وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده وفتح موحده تحتانی ومثناة فوقانی زده کنایه از شب وروز آمده
است • دوخت بضم اول بواو مجهول رسیده وخای منقوطه ومثناة فوقانی زده ماضی ادا کردن وگذاردن آمده
یعنی قرض را ادا کرد وغاز را گزارد وماضی دوختن ودوشیدن هم آمده یعنی پاره را هم وصل کرد وشیر را دوشید
• دزد دست بضم اول بواو رسیده وسکون رای قرشت وفتح دال ابجد وسین مهمله وتای قرشت زده کنایه از چیزیست
که رسیدن بآن چیز بسیار مشکل باشد ومعنی دور دور از هم آمده • دوست بضم اول بواو مجهول رسیده
وسین مهمله ومثناة فوقانی زده بمعنی دوعدد دست ومعنی یکدل ویکرنگ ومحب معروف است • دوشیزگان جنت

وضم اول بواو مجهول رسیده و کسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و فتح رای مهمله و کاف پارسی با لف کشیده و نون زده و معنی معلوم کنایه از حوران بهشتی آمده • درست بفتح اول بواو رسیده و فتح لام و مثناة فوقانی زده بمعنی شکست آمده و در فرهنگی بمعنی بالان آمده و گردش اینکه مهجور را دولت گویند و نزد مهجور بمعنی زن و ارض للا ایشان و با شدهای عورد مودت و شعرا ایلدن باشند و فرد ممدوح و از مصنفی از ملازمان و محصول داریم که دنیا را عشرت است • دوات بکسر اول و او و مثناة تحتانی مجهول رسیده و ثانی فوقانی زده بمعنی دوات آمده و این امالد دوات است و در فرهنگی بمعنی گرد ال ابجد ضم هم بمعنی بالان آمده • دوان بشت بفتح اول و مای ملفوظ و بالف کشیده و کسر نون و ضم بای پارسی و سین مهمله منقوطه و مثناة فوقانی زده بمعنی منفذ سفلی آمده که کون باشد و آنرا بتازی مقعد گویند • دو انگشت بر دهان گرفت بفتح اول و سکون های ملفوظه و فتح همزه و سکون نون و ضم کاف پارسی و شین منقوطه و مثناة فوقانی زده بر دهان گرفت معلوم کنایه از عجز و تضرع و زاری کرد و فرو تنی آمده • دهر سلیه دست بفتح اول و سکون های ملفوظه و کسر رای مهمله و صدیق دست معلوم بمعنی روزگار مراد آمده • دهشت بفتح اول و های ملفوظه و شین منقوطه و مثناة فوقانی زده بمعنی پلنگی و کجی و یکرنگی آمده و بفتح دال و سکون های ملفوظه و فتح شین و مثناة فوقانی زده بمعنی ترس و بیم آمده • دهست بفتح اول و سکون های ملفوظه و فتح میم و سین مهمله و مثناة فوقانی زده بمعنی ده فرست آمده و بتازی سکران گویند و نام درختی است که بتازی زغار گویند و همان اسفرالنک مانند لخلخه بوی خوش دهد و در بهار سبز می باشد اگر شاخی از آن در اراضی و باغ دفن کنند آفتی که از پس و سارق بهم رسد آن شاخ آن باغ و اراضی را محفوظ دارد و بعضی برآنند که بارد رطب است که آنرا زشار میگویند و در فرهنگی بلدن آمده و گیاهی است که دانه او مانند لوبیا برد بزرگ و سفید که بزرد می زنند و بعضی گویند که دانه او بمغز بندق می ماند • دهن بشت بفتح اول و های ملفوظه و کسر نون و بشت بضم بای پارسی معلوم بمعنی دهان بشت آمده و آن منفذ سفلی که سوراخ کون است و آنرا بتازی مقعد گویند انوری گوید • بیت • گرچه بستان مایه را داده • دهن بشت ارنی لرشد •
• ده مفت بفتح اول و سکون های ملفوظه و مفت معلوم نام درمی و زریست که در قدیم رایج بوده • دیک بشت بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و های ملفوظه و بشت معلوم بمعنی دهن بشت آمده و آن اشاره بمنفذ سفلی است که سوراخ مقعد باشد • دیده کافور است بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و کسر همزه مبدله و کافور است معلوم بمعنی دیده نابیناست • دیدهٔ آهوی دشت بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و کسر همزه مبدله و آهوی دشت معلوم بمعنی سیاه است • دیر مکافات بفتح اول و سکون مثناة تحتانی و کسر رای مهمله و مکافات معلوم کنایه از دنیا و عالم سفلی آمده • دیو سپست بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون واو و کسر همزه و سکون سین مهمله و فتح بای پارسی و سین سعفص و مثناة فوقانی زده بمعنی درای آمده که آنرا اند لو و حند قوقی گویند و اگر بر کلف و بهق مالند نافع باشد و اگر طفلی که در حرکت آید چون برو مالند زود حرکت کند • دیر دولت بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون واو و دولت معلوم بمعنی تیز دولت آمده و تیز دولت شخصی را گویند که دولت او را اقبال نبود و زود زوال پذیرد و بکسر راو کنایه از دشمن دولت و ملک بود و زود زوال باشد • دیو سبلت بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون واو و کسر سین مهمله و سکون موحدهٔ تحتانی و فتح لام و مثناة فوقانی زده بمعنی گیاهی آمده که آنرا بعربی عمل روف گویند و در فرهنگی بجای موحدهٔ تحتانی بای پارسی هم بنظر آمده • دلبوث بفتح اول و سکون لام و ضم

مرخند ؤ فوقانی بواو رسید و ثای مثلثه زده بلغت یونانی نوعی از سوسن صحرائی است و بتازی سیف الغراب خوانند
فرکاه که غراب بزند آن را عورذ هتان ذم بیر ذ و بعضی برانند که برک آن به شمشیر می ماند

چشمهٔ بضم و ششم و هفتم بعز پنجم از قلزم دویم من کتاب هفت قلزم در بیان دال ابجد با جیم تازی و پارسی
وحای حطی و خای منقوطه

۵ داج بفتح اول بالف کشیده و سکون جیم بمعنی تاریکی شب و شب تاریک آمده و با تشدید جیم در تازی بمعنی تجار و مکاری آمده ۵ دارچینج بفتح اول بالف کشیده و کسر رای مهمله و کسر سین سعفص و فتح بای پارسی و نون و جیم زده کنایه از دنیا آمده و آنرا خانه خارجی نیز گویند ۵ داج ابرنوج بفتح اول بالف کشیده و فتح نون و سکون جیم و فتح همزه و سکون موحده تحتانی و ضم رای مهمله و فتح واو و جیم زده دانه باشد سیاه شبیه بدانه امرود و مزه تلخ دارد و از کوه گیلویه که از ولایت فارس است آورند ۵ دج بضم اول و سکون جیم هر چیزکه دران شیره و دوشاب و عسل و امثال آن مایده شده باشد و بردجت و با پچسبد و بفتح اول در تازی مرغ صحرائی آمده ۵ دارسج بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و فتح سین سعفص و سکون جیم نوعی از لبلاب است و آن رستنی باشد که بر درخت بپیچد و آنرا عشقه نیز گویند ۵ درتاج بفتح اول و سکون رای مهمله و مثناة فوقانی بالف کشیده و جیم زده کیاهی است عاشق آفتاب زیرا که بهر طرف که آفتاب گردد او نیز گردد و آنرا در عراق توله گویند و دره التاج در تازی مروارید کلانی را گویند که بر سر تاج پادشاهان و ملوکان باشد ۵ درج بفتح اول و رای مهمله و جیم زده حقی را گویند که در کاغذ منقش شده باشد و در تازی نام مقامی است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم بشب معراج از آن درگذشته و بضم اول هم در تازی بمعنی دان را گویند و مصغر آن درجک است ۵ درونج بفتح اول و ضم رای مهمله بواو رسیده و فتح نون و جیم زده دوائی است بشکل عقرب و بسبب آن درونج عقربی خوانندش گویند اگر قدری از آن در میان خانه بیاویزند از طاعون که وبا باشد ایمن باشند و اگر سوراخ کنند و در میان مرد و ران زن حامله آویزند فرزند آن زن از همه آفت محفوظ باشد و کرم و عقرب و کژدم و کژدم کزیده جانوران را نافع است و معرب آن درونک است با کاف فارسی ۵ دردأورداج بضم اول و سکون رای مهمله و کسر دال بمثناة تحتانی رسیده و فتح همزه و سکون واو و دال ابجد بالف کشیده و جیم زده بمعنی عون شهرها آمده و اوداج جمع ودج است و آن رگهای باریک باشد که همواره بجنبد ۵ دزمرج بکسر اول و سکون زای هوز و فتح های هوز و رای مهمله و جیم زده بمعنی قبله پیشینیان آمده که بتازی آنرا بیت المقدس و بیت الاقصی خوانند و بسریانی ایلیا نامند و در فرهنگی بضم های هوز نیز آمده که بر وزن مبرهم باشد و بازای فارسی هم دیده شده و مرادف آن دژهخت و دژهوخت است و بمعنی بتخانه نیز از نظر گذشته ۵ دژامنج بکسر اول و سکون زای پارسی و همزه بالف کشیده و کسر های هوز و نون و جیم زده بمعنی تیرکش که تیر هوائی و آتشبازی باشد و ژوبین آمده و بمعنی بدخوی و بدکردار و بهمکین و خشمناک هم دیده شده ۵ دژهرج بکسر اول و سکون زای پارسی و فتح های هوز و رای مهمله و جیم زده بمعنی دزمرج آمده و آن قبله پیشینیان است که بتازی بیت المقدس و بیت الاقصی خوانند و بسریانی ایلیا نامند و در فرهنگی بضم های هوز نیز آمده که بر وزن مبرهم باشد و مرادف آن دژهخت و دژهوخت است و در لسان الشعرا بمعنی بتخانه نیز نوشته ۵ دسترنج بفتح اول و سین مهمله و مثناة فوقانی زده و رنج با رای مهمله معلوم بمعنی مزد دست آمده و کار برانیز گفته اند که با دست کنند و پیشه و صنعت و حرفت و کسب کار را نیز گفته اند ۵ دواج بفتح اول و واو بالف کشیده و جیم زده بمعنی لحاف آمده و در تازی معنی آن نیز

دیك شاه * دوج بضم اول بواو رسیده وجیم زده در کتاب مویدالفضلا بدین معنی آمده که نام گیاهی است * دردآمنج
بضم اول بواو رسیده وسکون دال ابجد وهمزه بالف کشیده وفتح هاى مدوره ونون وجیم زده بمعنى دردکش آمده
وسوراخى باشد که در حمامها ومطبخها وامثال آن کنارند تا دود از آن راه بیرون رود وسفالى را نیز گویند که بر سر
چراغ تعبیه کنند بجهت گرفتن دود واز براى ساختن مداد مرکب * دودهنج بضم اول بواو رسیده وسکون دال ابجد
وفتح هاى مدوره ونون وجیم زده بمعنى دودآهنج آمده که دودکش است وآن سوراخى باشد که در حمامها ومطبخها
وبخاریها وامثال آن کنارند تا دود از آن راه بیرون رود وسفالى را نیز گویند که بر سر چراغ تعبیه کنند تا دود
از آن برگیرند ومداد و مرکب سازند * دیباج بکسر اول بمثناة تحتانى رسیده وموحدهٔ تحتانى بالف کشیده وجیم زده
بمعنى دنیا آمده ودر حاشیهٔ کتابى بدین معنى آمده که مغزى وسنجاف وامثال آن که از پارچه پشمى وپارچهٔ نقرى
وطلایى باشد نامند * دورنج بضم اول بواو رسیده وفتح راى مهمله ونون وجیم زده نام دارویى آمده که آن را
دورنگ هم گویند * دیوکلوج بکسر اول بمثناة تحتانى مجهول رسیده وسکون واو وضم کاف ولام بواو رسیده وجیم
زده بمعنى طفل مصروع آمده وطفل جن گرفته را نیز گویند * دهنج بفتح اول وهاى مدوره ونون وجیم زده
سنگى است سبز که از کوههاى مشرق آرند گویند شیرین طعم بود ودر فرهنگى بفتح اول وسکون هاى مدوره
وفتح نون وجیم زده نیز بدین معنى آمده * دشنهٔ صبح بفتح اول وسکون شین منقوطه وفتح نون وکسر همزهٔ مبدله
وصبح معلوم کنایه از روشنى صبح آمده وآنرا عمود صبح نیز گویند ودشنهٔ صبح را تیغ صبح هم خوانند
* دم صبح بفتح اول وکسر میم وصبح معلوم بمعنى آغاز روشنى صبح آمده وآن را صبحدم نیز گویند
* دمش خزینه کشاى مجامزالارواح بفتح اول ومیم وشین منقوطه زده وخزینه کشاى مجامزالارواح
معلوم یعنى دم آن سرور صلى الله علیه وآله وسلم کشاینده اسرار ربانى بود وساخته کننده جانها * دنح
بفتح اول ونون وحاى حطى زده بلغت سریانى نام روز ششم کانون آخر آمده ومراد طلوع عیسى علیه السلام
هم هست از نهر اردن بفتح اول وسکون راى مهمله وفتح دال ابجد ونون زده وآن رودخانه ایست نزدیك
بدمشق گویند یحیى بن زکریا عیسى علیه السلام را در آن رودخانه شست وبعضى برانند که مریم آنحضرت را
در آب معموریه بشست واز آنست که نصارى فرزندان خود را چون متولد شوند بدان آب غسل دهند وچون
کسى بدین عیسى علیه السلام درآید تا بآن آب غسل نکنند نصرانى نشود * دوباروح بضم اول بواو رسیده
وموحدهٔ تحتانى بالف کشیده وضم راى مهمله بواو مجهول رسیده وحاى حطى زده دوایى است که آنرا کاکنج
خوانند وعروس در پرده را نیز گویند ودر فرهنگى بجاى حاى حطى خاى منقوطه هم از نظر گذشته * دمرهٔ صبح
بفتح اول وسکون هاى مدوره وفتح راى مهمله وهاى هوز زده وصبح معلوم بمعنى دشنهٔ صبح آمده وان روشنى صبح
هست که آنرا عمود صبح نیز گویند ودمره حربه ایست دسته دار ودسته اش از آهن وسرش مانند داس باشد
ودر غایت تیزى واز آن درخت اندازند وآنرا اکثر مردم گیلان دارند وبعضى گویند دمره شمشیرى است کوچك
دو دمه وسر آن چون سنان باریك وتیز میباشد وبمعنى داس هم دیده شده وآن افزارى است که بدان غله درو کنند
* دخ بضم اول وخاى منقوطه زده بمعنى تیر آسمانى که تیر شهاب گویند آمده وتیر هوایى را نیز گویند که تیر آتش بازى
باشد وبمعنى نى بوریا هم دیده شده وگیاهى را نیز نامند که در میان آب روید واز آن حصیر بافند وآنرا در خراسان
لوخ گویند انگور وخربزه رابدان اونگ کنند ومخفف دختر هم هست وبفتح اول بمعنى خلاصهٔ هر چیز آمده ونوع
وصف را نیز نامند وبمعنى خوب ونیکو هم آمده * درواخ بفتح اول وسکون راى مهمله وواو بالف کشیده وخاى

منقوطه زده بمعنی عیب و عار آمده و بمعنی غلطت و درشتی و خلاف هم از نظر گذشته و بمعنی یقین و درست و تحقیق
هم دیده شده که نقیض گمان باشد و حالت برخاستن و بیماری را نیز گفته اند که بتازی نقاهت گویند و بمعنی
محکم و مضبوط هم آمده و نیز بمعنی شجاعت و دلیری و شجاع و دلیر از نظر گذشته ◦ دژواخ بفتح اول و سکون
زای پارسی و واو بالف کشیده و خای منقوطه زده بمعنی دژواخ است که عیب و عار باشد و حالت برخاستن بیماری را
نیز گفته اند که بتازی نقاهت گویند و بمعنی محکم و مضبوط هم دیده شده و بمعنی شجاع و دلیر و شجاعت و دلیری
هم آمده و بمعنی یقین و درست و تحقیق هم دیده شده که نقیض گمان است و بمعنی غلطت و درشتی هم دیده شده
◦ دژهوخ بکسر اول و سکون زای پارسی و ضم هـای هوز بواو رسیده و خای نقطه زده مخفف دژهوخت آمده
که دژهخت باشد و آن قبلهٔ پیشینیان که آنرا بتازی بیت المقدس و بیت الاقصی خوانند و بسریانی ایلیا نامند
مرادف آن دژهوخت آمده بفتح های هوز ◦ دوازده رخ بفتح اول و واو بالف کشیده سکون زای هوز و فتح
دال ابجد و هاء و وزده و ضم را و خای منقوطه جنگی است عظیم و رزمی است مشهور میان گودرز سرلشکر کیخسرو شاه
و پیران سرلشکر افراسیاب که بلد را اویشه نام داشت و آن جنگ در دامن کوه کنابد واقع شد بفتح اول
و نون بالف کشیده و فتح موحدهٔ تحتانی و آن موضعی است از خراسان و در آنجا بیژن دو سه برادر پیران را بچند مصاف
کشت بعد از آن ده پهلوان دیگر از تورانیان بدست ده پهلوان ایرانی کشته گردید بعد هم تران گودرز کرد و پیران
را بلا کرده بقتل آورد این جنگ را جنگ دوازده رخ نامند لیکن بیازده رخ شهرت دارد و معرب کوه مذکور
جنابد آمده ◦ دوخ بضم اول بواو رسیده و خای منقوطه زده بمعنی تیر هوائی که تیر آتش بازی باشد آمده و تیر
آسمانی را نیز گویند که تیر شهاب باشد و گیاهی را نیز نامند که در میان آب روید و از آن حصیر بافند و آنرا در خراسان
لوخ گویند انگور و خربزه را بدان آویزند کنند و این نام بسبب ساده کی روید برگی آن علف است و روی ساده بی
حرف را نیز گویند و سری که موی آشفته باشد نیز گویند و صحرای بی گیاه و علف و شاخ بی برگ و بار را هم نامند
◦ دوزخ بضم اول بواو مجهول رسیده و فتح زای هوز و خای منقوطه زده معروف است و آن نقیض بهشت باشد که
جای عذاب کافران و گنهکاران است و کنایه از صحبت ناجنس هم آمده و بهزم رشک و حسد را نیز گویند و سختی و
درشتی و کلفت و رنج و محل عذاب هم باشد و در فرهنگی بجای زای هوز زای پارسی هم آمده ◦ درخت چهار بیخ
بفتح اول و رای مهمله و سکون خای منقوطه و کسر مثناة فوقانی و چهار بیخ بکسر موحدهٔ تحتانی معلوم کنایه از چهار
رکن عالم آمده که آتش و باد و آب و خاک باشد ◦ درون مطبخ بفتح اول و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و سکون
نون و فتح میم و سکون طای حطی و فتح بای ابجد و خای منقوطه زده اشاره بدنیا است ◦ دست ستون زنخ بفتح اول
و سکون سین مهمله و کسر مثناة فوقانی و ستون زنخ معلوم بمعنی اندیشه ناک آمده که در وقت اندیشه دست خود را
زیر زنخ دارد ◦ دومیخ بضم اول بواو رسیده و کسر میم بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون خای منقوطه کنایه از
مرد و قطب آمده ◦ دیوکلوخ بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و واو زده و ضم کاف و لام بواو مجهول رسیده
و خای منقوطه زده بمعنی کلوخهای بزرگ آمده که در وقت شیار کردن از زمین برخیزد و در اطراف ریزد ◦ دیولاخ
بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون واو و لام بالف کشیده و خای منقوطه زده کنایه از زمین سردسیر آمده
و جایگاه خراب و خرابه و چراگاه دور را نامیده اند و صحرا و غارستانی را نیز گویند و بمعنی جای مقام دیو هم آمده
چه لاخ بمعنی مکان است همچو سنگلاخ و رودلاخ و بغیر از این سه موضع جای دیگر دیده نشد ◦ داغ در رخ بفتح
اول بالف کشیده و سکون غین منقوطه و فتح موحدهٔ تحتانی و سکون رای مهمله و ضم رای قرشت و خای منقوطه زده

بمعنی داغ بند کی آمده * دلو چرخ بفتح اول و سکون لام و کسر واو و چرخ معلوم بمعنی برج دلو آمده و آن برج یازدهم است از دوازده بروج فلکی

چشمهٔ هشتم بحر پنجم قلزم دوم من کتاب هفت قلزم در بیان دال ابجد با دال مهمله

داد بفتح اول بالف کشیده و سکون دال ابجد ماضی دادن آمده و بمعنی عدل و راستی و عدالت و اعتدال آمده و داد نیز گفته اند و معنی فریاد و فغان هم دیده شده و نام جوششی است با خارش بسیار که آنرا تازی قوبا خوانند و بهندی هم داد گویند و معنی عمر و سن و سال آدمی هم از نظر گذشته * داد آفرید بفتح اول بالف کشیده و سکون دال ابجد و آفرید معلوم نام نوائی است از موسیقی و یکی از نامهای خدای تعالی است عز وجل * دادرند بفتح اول بالف کشیده و فتح دال ابجد و رای مهمله و نون و دال ابجد زده برادر بزرگ را گویند * دادند بفتح اول بالف کشیده و فتح دال ابجد و نون و دال ابجد زده مخفف دادرند آمده که برادر بزرگ باشد این را در پارسی قاعدهٔ مخبرون نامند و جمع ماضی دادن هم هست * دادوند بفتح اول بالف کشیده و سکون دال ابجد و فتح واو و نون و دال مهمله زده معنی معتدل آمده که از اعتدال است و بمعنی صاحب داد هم آمده چه وند را هرگاه در آخر کلمه در آورند بمعنی صاحب دهد چنانچه دولتمند و دولتمند راد ولت وند هم گویند * دازرد بفتح اول بالف کشیده و سکون رای مهمله و زرد معلوم بمعنی زردچوبه آمده و آن معروف است * داروبرد بفتح اول بالف کشیده و سکون رای مهمله و فتح واو و موحدهٔ تحتانی و رای مهمله و دال ابجد زده بمعنی گیر و دار و کر و فر و تبختر و طاق و ترنب آمده و بواو هم دیده شده * داشاد بفتح اول بالف کشیده و شین قرشت بالف کشیده و دال ابجد زده بمعنی عطار و خوشبوئی فروش آمده و معنی اجر و تلافی نیز دیده شده و معنی عطا و بخشش و نشاط هم از نظر گذشته * داغی شد بفتح اول بالف کشیده و کسر غین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و ضم شین منقوطه و دال ابجد زده یعنی عیب دار شد * دامن خورشید بفتح اول بالف کشیده و فتح میم و کسر نون و خورشید معلوم کنایه از روشنی خورشید و آسمان چهارم آمده * دامگاه خرد بفتح اول بالف کشیده و سکون میم و کاف پارسی بالف کشیده و کسر های ملفوظه و خرد باکسر خای منقوطه معلوم کنایه از دنیا آمده و بمعنی نفس اماره هم آمده * دامن کشید بفتح اول بالف کشیده و فتح میم و سکون نون و کشید با فتح کاف معلوم یعنی اعراض کرد و ترک صحبت نمود * دامن برسر افکند بفتح اول بالف کشیده و فتح میم و سکون نون و برسر افکند معلوم یعنی شرم کرد و رو پوشید * دامود بفتح اول بالف کشیده و ضم میم بواو رسیده و دال ابجد زده بمعنی عفو کردن گناهی است که بسهو از کسی صادر شده باشد * دامردد بفتح اول بالف کشیده و سکون میم و فتح واو و دال ابجد و دال ثانی زده بمعنی حشرات آمده و بعضی فرق کنند و گویند دد هرچه دده است و دام هرچه حشرات است و لیز دام نقیض دد باشد که آن وحشی غیر درنده است چون آهو و غزال و امثال آن و دد جانوران درنده را گویند همچو شیر و پلنگ و گرگ و امثال آن * دانه کرد بفتح اول بالف کشیده و فتح نون و های ملفوظه زده و کرد با فتح کاف معلوم یعنی پراکنده کرد * دایره گرد بفتح اول بالف کشیده و فتح مثناة تحتانی و رای مهمله و سکون های ملفوظه و گرد با کسر کاف پارسی معلوم کنایه از آفتاب آمده * دانشمند بفتح اول بالف کشیده و کسر نون و سکون شین منقوطه و فتح میم و نون و دال ابجد زده بمعنی عالم و فاضل و دانا آمده * دد بفتح اول و سکون دال ابجد بمعنی جانوران درنده آمده همچو شیر و پلنگ و گرگ و امثال آن و بتازی آنرا سبع نامند و بیابان پرانرا شکار را نیز گویند * درآید بفتح اول و سکون رای مهمله و همزه بالف کشیده و فتح مثناة تحتانی و دال ابجد زده بمعنی آواز دهد و بگوید

آمد و بیابان معروف است ٭ دراُفتاد بفتح اول و سکون رای مهمله و ضم همزه و سکون فا و مثناة فوقانی بالف کشیده و
دال ابجد زده بمعنی مصروف کرده درباشی شد بفتح اول و سکون رای مهمله و موحدهٔ فوقانی بالف کشیده و کسر شین و مثناة تحتانی
رسیده و ضم شین قرشت و دال ابجد زده بمعنی نالند ٭ دربند بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح موحدهٔ تحتانی
و نون و دال ابجد زده بمعنی فاصله میان دو ولایت آمده و نام شهریست و جائی و مقامی را گویند که در انها ترتیب
حرب میباشد و کلرگاه و دربار را نیز گویند و آنرا بند و هوا انند و نام قلعه ایست ٭ درپس زانو نشاند بفتح اول
و سکون رای قرشت و پس زانو نشاند بالفتح بای پارسی معلوم یعنی در مراقبه نشاند ٭ درپوست افتاد بفتح اول
و سکون رای مهمله و ضم بای پارسی بواو مجهول رسیده و سین مهمله و تای قرشت زده و ضم همزه و سکون فا و مثناة
فوقانی بالف کشیده و دال ابجد زده یعنی در عیب افتاد ٭ درچ گهر برگشاد بضم اول و سکون رای مهمله و کسر
جیم و گهر برگشاد بالضم کاف پارسی معلوم یعنی دهان برگشاد و سخن خوب گفت ٭ درج دهقان نورد بفتح اول
و سکون رای مهمله و کسر جیم و دهقان نورد معلوم نقش و نامه دهقان و نیز بپیچید و نوشتهٔ دهقان یعنی دو کنند
اول دهقان ٭ درجوال شد بفتح اول و سکون رای مهمله و ضم جیم و واو بالف کشیده و سکون لام و ضم شین منقوطه
و دال ابجد زده یعنی فریب و دغا خورد و بفعل مکر گرفتار شد ٭ درجوال کرد بفتح اول و سکون رای مهمله
و جوال کرد بالضم جیم معلوم یعنی فریب و دغا داد ٭ درحساب میگیرد بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر حای
حطی و سین مهمله بالف کشیده و سکون موحدهٔ تحتانی و میگیرد معلوم یعنی در شمار میگیرد و یاد و حساب مواخذه
میکند ٭ درحیض الله بفتح اول و سکون رای مهمله و حیض الله معلوم یعنی تا باشد الله و بار که صلواة الله ٭ درخت آزاد
بفتح اول و رای مهمله و سکون خای منقوطه و کسر مثناة فوقانی و آزاد معلوم یعنی سرو که آمده که یک شاخه راست رسته
باشد و نیز درختیست که آنرا مند ش بکاین نامند ٭ درخرکان کشید بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح خای
منقوطه و سکون رای قرشت و کان کشید معلوم یعنی در محنت و مشقتی گرفتار گردید که نجات از آن دشوار است ٭ درخشید
بضم اول و رای قرشت و سکون خای منقوطه و کسر شین معجمه بمثناة تحتانی رسیده و دال ابجد زده یعنی تابید
و براق کند ٭ درخطشد بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح خای منقوطه و سکون طای حطی و ضم شین قرشت
و دال ابجد زده یعنی بخورد و مدهوش شد و متغیر گردید و آزرده گشت ٭ درخورد بفتح اول و سکون رای مهمله
و فتح خای منقوطه و واو معدوله و سکون رای مهمله و دال ابجد یعنی لایق و سزاوار آمده و درخور مخفف درخورد است
این را مقصور خوانند ٭ درخون شد بفتح اول و سکون رای مهمله و ضم خای منقوطه بواو رسیده و سکون نون
و ضم شین منقوطه و دال ابجد زده یعنی در پی قتل کسی شد و اراده خون کرد ٭ درخوی مرد بفتح اول و سکون
رای مهمله و فتح خای منقوطه و واو معدوله و سکون یای حطی و مرد معلوم کنایه از حالت سکرات است ٭ درد
بفتح اول و رای مهمله و دال ابجد زده بمعنی الم آمده و بفتحتین و قیل بکسر اول ملق است که اهل فرس و نیز مند او را داد
نامند و بتازی آنرا ثوباعو انند و بضم اول و رای مهمله و دال ابجد زده بمعنی شراب تیره و هرچه ته نشین
باشد آمده ٭ درزند بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح زای هوز و نون و دال ابجد زده جائیکه عون بسیار
ریخته شده باشد مثل جنگ گاه و مسلخ ٭ درشت پسند بضم اول و رای مهمله و شین منقوطه و مثناة فوقانی
زده و فتح بای پارسی و سین مهمله و نون و دال ابجد ساکن نقیض طبع لطیف آمده که کثیف طبع باشد ٭ درشکر ریزانند
بفتح اول و سکون رای مهمله و شکرریز معلوم یعنی در گریه شادی اند ٭ درعرق شد بفتح اول و سکون رای مهمله
و فتح عین سعفص و رای مهمله و سکون قاف و شد معلوم یعنی خجل شد و شرمنده گردید ٭ درغورگی مویز کرد

وضم لام بواو رسیده و دال ابجد زده بمعنی دژ آباد آمده که خشمگین و قهر آلود و سهمناک باشد و در فرهنگ بکسر اول
و زای پارسی بالف کشیده و ضم لام بواو رسیده و دال ابجد زده هم از نظر گذشته ٭ دژپسند بفتح اول و سکون زای
پارسی و پسند با بای پارسی معلوم بمعنی زاهد و پرهیزکار آمده ٭ دژند بکسر اول و فتح زای پارسی و نون و دال ابجد
زده بمعنی تند شده از نظر گذشته ٭ دست افشاند بفتح اول و سکون سین مهمله و مثناة فوقانی زده و افشاند معلوم کنایه
از رقاصی کرد و چیزها را ترک داد و با خود و آشکارا و ظاهر ساخت آمده ٭ دست بدندان کند بفتح اول و سین
مهمله و مثناة فوقانی زده و فتح موحدهٔ تحتانی و دال ابجد و سکون نون و دال مهمله بالف کشیده و سکون نون و کند معلوم
کنایه از حسرت و ندامت و تاسف و پشیمانی خورد آمده ٭ دست بدندان گیرند بفتح اول و سین مهمله و مثناة فوقانی
زده و فتح موحدهٔ تحتانی و دال ابجد و سکون نون و دال ابجد بالف کشیده و نون زده و گیرند معلوم بمعنی صدراست
یعنی حسرت و ندامت و تاسف خورند ٭ دست برآورد بفتح اول و سین مهمله و مثناة فوقانی زده و برآورد معلوم
کنایه از دعا کرد و شفاعت دعوی نمود و ترتیب کرد و غالب آمد آمده ٭ دست بر ترکش زد بفتح اول و سین مهمله
و مثناة فوقانی زده و بر ترکش زد معلوم یعنی خود را آراست ٭ دست برد دست معلوم و ضم موحدهٔ تحتانی و رای
مهمله و دال ابجد زده کنایه از بازی بردن و کر و بردن از حریف آمده و کارنمایان را نیز نامند و کنایه از قدرت و افزونی
و دلیری در جنگ و غیر جنگ هم هست و بمعنی فتح و غیر و زدن و چابک دستی و فره و نازی دادن هم آمده ٭ دست بند
بفتح اول و سین مهمله و مثناة فوقانی زده و فتح موحدهٔ تحتانی و نون و دال ابجد ساکن آن باشد که زنان برشته کشند
و در دست بندند و بمعنی دستوانه و دستینه هم آمده و آن حلقهٔ طلا و نقره و امثال آن باشد که زنان در دست
کنند و دست بیکدیگر گرفتن و رقصیدن هم آمده و حلقه زدن مردمان و جانوران هم باشد استاده و حواله نشسته
٭ دست داد بفتح اول و سین مهمله و مثناة فوقانی زده و دال ابجد بالف کشیده و دال ثانی زده بمعنی مضبوط
و رام شده آمده و معنی حاصل شد هم از نظر گذشته ٭ دست در کیسه شد بفتح اول و سین مهمله
و مثناة فوقانی ساکن و در کیسه شد معلوم کنایه از بریدن کیسه و دست جوانمردی آمده ٭ دست در آستین کرد
بفتح اول و سین مهمله و مثناة فوقانی ساکن و فتح دال ابجد و رای مهمله زده و آستین کرد معلوم یعنی
دست از طمع و سؤال باز داشت و کوته کرد و گرد آورد ٭ دستگاه وجود بفتح اول و سکون سین مهمله و فتح
مثناة فوقانی و کاف پارسی بالف کشیده و کسر های ملفوظ و وجود معلوم کنایه از قوای بشری آمده که ده باشد
پنج برونی و پنج درونی است پنج برونی سامعه و باصره و لامسه و ذائقه و شامه باشد و درونی واهمه و خیال و متصرفه و حافظه
و حس مشترک ٭ دست گشاد دست معلوم و ضم کاف و شین منقوطه بالف کشیده و دال ابجد زده یعنی بخشش و همت
و جوانمردی کرده ٭ دست کفچه کرد دست معلوم و فتح کاف و سکون فا و فتح جیم پارسی و های ملفوظ زده و فتح
کاف و رای قرشت و سکون دال ابجد کنایه از گدایه و گدائی کرد آمده ٭ دست گند بفتح اول و سین مهمله و مثناة
فوقانی زده و گند بفتح کاف معلوم کنایه از افسوس کردن و پشیمانی خورد آمده ٭ دست مرد بفتح اول و سین مهمله
و مثناة فوقانی ساکن و فتح میم و رای قرشت و دال ابجد زده بمعنی یار و مددکار آمده ٭ دست مزد دست معلوم و ضم
میم و زای هوز و دال ابجد زده بمعنی اجرت و مزد کسی که از دستکاری کرده باشد و بمعنی مکافات نیکی و بدی
نیز دیده شده ٭ دست میگزد دست معلوم و کسر میم بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح کاف پارسی و زای هوز
و دال ابجد زده بمعنی دریغ میخورد و افسوس می کند ٭ دست میگزد دست معلوم و فتح های ملفوظ زده و کسر میم
بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح کاف پارسی و زای هوز و دال ابجد زده بمعنی صدر آمده یعنی افسوس میکند

ودریغ میخورد * دشتباد بضم اول وشین منقوطه ومثناة فوقانی ساکن وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده ودال ابجد
زده بمعنی عیب کردن وبدی وعیب نمودن آمده ودرفرهنگی بجای موحدهٔ تحتانی مثناة تحتانی نیز دیده شده
* دغد بضم اول وغین منقوطه ودال ابجد زده بمعنی عروس آمده که زن داماد است * دفتر کاوخورد بفتح اول
وسکون فا وفتح مثناة فوقانی وسکون رای مهمله بالف کشیده وکاوخورد معلوم کنایه از آنست که حساب
آخر شد * دل تنور آتشین شد بکسر اول وسکون لام وفتح مثناة فوقانی وضم نون بواو رسیده وسکون رای مهمله
وآتشین شد معلوم یعنی دل پر از آتش شد ای رنجیده وغمزده گشت * دل جا کجای اوشد بکسر اول وسکون لام
وجا کجای اوشد معلوم یعنی دل اسیر او شد * دل صید اوشد بکسر اول وسکون لام وصید اوشد
معلوم یعنی صید راست که اسیر اوشد * دلشاد بکسر اول وسکون لام وشین منقوطه بالف کشیده
ودال ابجد زده بمعنی نشاط وخوشحالی آمده وهمت وبخشش را نیز گویند ونیز آنکه دل اوشاد بود دمادم
* دماوند بفتح اول ومیم بالف کشیده وفتح واو ونون ودال ابجد زده نام ولایتی است وشهری ونیز نام کوهی
است بعد وری که چاه بابل در ان است ودرفرهنگی نوشته کوهی است منسوب بشهر دماوند گویند ضحاک
را دران کوه محبوس کرده اند * دماغ دارد بکسر اول ومیم بالف کشیده وسکون غین منقوطه ودال ابجد
بالف کشیده وفتح رای قرشت ودال ابجد زده یعنی مغرور است وتکبر دارد * دم سرد بفتح اول وکسر میم
وفتح سین مهمله ورای مهمله ودال ابجد زده کنایه از آه وناامیدی وسخن ناامیدی آمده * دنباوند بفتح
اول وسکون نون وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وفتح واو ونون ودال ابجد زده بمعنی دماوند آمده وآن
شهریست مشهور از مازندران وکوهی نیز است منسوب بان شهر که ضحاک مار اندران کوه محبوس کرده اند
ودرفرهنگی نوشته که نام شهری ونیز نام کوهی است بعد وری که چاه بابل در ان است وبجای فتح اول
کسر هم بدیدن آمده * دنبهٔ پیه پرورد بضم اول وسکون نون وفتح موحدهٔ تحتانی وسکون های مدوره وپیه
پرورد معلوم یعنی دنبهٔ چرب دار وگوسفند فربه آمده ودرفرهنگی بجای فتح اول کسر نیز دیده شده * دنبه داد
بضم اول وسکون نون وفتح موحدهٔ تحتانی وسکون های مدوره ودال ابجد بالف کشیده ودال مهمله زده یعنی فریب
وبازی داد وغافل کرد * دنبه نهاد بضم اول وسکون نون وفتح موحدهٔ تحتانی وسکون های مدوره وکسر نون وهای مدوره
بالف کشیده ودال ابجد زده بمعنی صدر آمد یعنی فریب وبازی داد وغافل کرد * دند بفتح اول ونون ودال ابجد زده بمعنی
گدایانی آمده که شاخ گوسپندی بریک دست وشانهٔ گوسپندی در دست دیگر گرفته پیش دوکان وبر در خانهٔ مردمان
آیند وشاخ گوسپند را بدان شانه بعنوانی بکشند که از ان صدای غریبی برآید وچیزی طلب کنند اگر احیانا در دادن
اهمالی واقع شود بکارد اعضای خود را مجروح سازند وشاخشانه این معنی دارد ودرهندوستان گدایانی اند که بی
شاخ وشانه این عمل کنند ونام گیاهی هم هست وحب السلاطین را نیز خوانند وآنرا حب الخطائی وخروع چینی هم
نامند یک دانگ آن مسهل رطوبات باشد وهرچیزی عفص که دهانرا بیفشرد مانند پوست انار ومازو وامثال آن نامند و
افزاری باشد جولاهگانرا وآن چوبی است دندانه دندانه بعرض پارچه که می بافند واز هر دندانه تاری میگذرانند
وبمعنی دندان هم آمده که بتازی سن گویند وبمعنی بی دیانت ودزد نیز دیده شده وبمعنی آبله وخودکام وبی باک ونادان
هم از نظر گذشته وبمعنی مسکین ودرویش وبی چیز وتهیدست هم دیده شده واستخوان پهلو را هم نامند وبضم
اول نام نوعی از زنبور است * دندان بزهر خایید بفتح اول وسکون نون ودال ابجد بالف کشیده وسکون نون
وبزهر خایید معلوم بمعنی سخن از نهایت دشمنی وعداوت گفت * دندان بکام فرو برد بفتح اول وسکون نون ودال

و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و دال ابجد زده بمعنی جنون زده دیوانگی آمده و ربا دشدن و کژ دیا دوام کننده الله که در هندی بکوله وجهکر نامند ۞ دیوبند بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون واو و فتح موحدهٔ تحتانی و نون و دال ابجد زده نام داروی است ولقب قارون برادرزادهٔ جمشید هم هست که اورا قارون دیوبند گفتندی و طهمورث جمشید را نیز گویند و نام روز شانزدهم است از هر ماه ملکی ۞ دیوار عاله روزن شد بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و واو بالف کشیده و کسر رای مهمله و عای منقوطه بالف کشیده و فتح نون و های ملفوظ زده و روزن شد با رای و زای مهمله و معجمه معلوم بمعنی دیوار عاله روزن شد ای خراب شد ۞ دیودیل بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون واو و کسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده و سکون دال مهمله بمعنی مجنون زده واله دیله شده ۞ دیوسپید بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و کسر واو و کسر سین مهمله و بای پارسی بمثناة تحتانی مجهول رسیده و دال ابجد زده نام دیوی است که رستم او را در مازندران کشته و بعضی گویند او پهلوانی بوده مازندرانی رستم زال او را کشت ۞ دیوند بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون واو و نون و دال ابجد زده نام داروی است در وان ۞ دیک مرا کرم کرد بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و کسر کاف پارسی دیک مرا کرم کرد معلوم بمعنی حکم مرا اموعت ۞

جشمهٔ نهم بحر یکم از قلزم دوم من کتاب هفت قلزم در بیان دال ابجد با رای مهمله

۞ دا تو بر بفتح اول بالف کشیده و ضم مثناة فوقانی بواو رسیده و فتح موحدهٔ تحتانی و سکون رای مهمله بمعنی دادرس و داور و داد ده آمده ۞ دادار بفتح اول بالف کشیده و دال دوم بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی پادشاه عادل آمده و نام خدای عز و جل هم هست و معنی ترکیبی آن داد آرنده و داد دهنده است ۞ دادر بفتح اول بالف کشیده و فتح دال ابجد و رای مهمله زده بلغت ماوراء النهر بمعنی دوست آمده و نیز برادر را گویند و در فرهنگی بجای فتح ثالث کسر نیز دیده شده ۞ دادکر بفتح اول بالف کشیده و سکون دال ابجد و فتح کاف پارسی و سکون رای مهمله نام جشنی است از جشنهای ملکی و بمعنی عادل هم هست و نیز اسمی است از اسمای الهی ۞ دادکستر بفتح اول بالف کشیده و سکون دال ابجد و ضم کاف پارسی و سکون سین مهمله و فتح مثناة فوقانی و رای مهمله زده بمعنی عادل آمده و نیز اسمی است از اسمای الهی و کنایه از دل هم آمده که بتازی قلب عاقل و آنرا لطیفهٔ الهی نیز گویند ۞ دادور بفتح اول بالف کشیده و سکون دال ابجد و فتح واو و سکون رای مهمله بمعنی صاحب داد آمده که عادل باشد و نیز اسمی است از اسماء الهی ۞ دار بفتح اول بالف کشیده و سکون رای مهمله بمعنی دارو آمده که یکی از نامهای باریتعالی است و عادل را نیز گویند این را قاعدهٔ مخصوص نامند و نام داروی است که آنرا فلفل دراز نامند و بمعنی نگاهدارنده و محافظت کننده هم آمده و وقتیکه با کلمه دیگر ترکیب شود همچو راه دار و کشدار و بمعنی دارند هم باشد چون مالدار و زردار و امثال آن و چوبی را گویند که بر ان معلق باشد و مطلق درخت را نیز گویند و نام شهری است در حد رستان و امر بداشتن هم آمده و چوبی است که دزدان و اهل جرایم را بدان سیاست کنند و از حلق آویزند و بتازی بمعنی خانه و محله آمده ۞ دارسرو بفتح اول بالف کشیده و کسر رای بی نقطه و ضم سین مهمله و رای قرشت بواو رسیده و واو مهمله زده کنایه از بهشت آمده ۞ دار البلاغت بفتح اول بالف کشیده و ضم رای مهمله و سکون لام و کسر خای منقوطه و لام بالف کشیده و فتح یا و کسر مثناة فوقانی و بای بکسر بای پارسی معلوم کنایه از دنیا آمده ۞ دادبر بفتح اول بالف کشیده و سکون دال ابجد و ضم موحدهٔ تحتانی و رای قرشت زده نام مرغی است سبز رنگ بجثه بلبل در دعنائی از منقار متواتر کند

وآنرا بشیرازی دارنك خوانند * دارشش دار بفتح اول بالف کشیده وکسر رای مهمله وشش دار بافتح شین
منقوطه وسکون شین ثانی معلوم کنایه از دنیا وعالم سفلی آمده باعتبار شش جهت * داسار بفتح اول بالف کشیده
وسین معنص بالف کشیده وسکون رای مهمله بمعنی دلال آمده وبتازی سمسار وبیاع خوانند * داستار بفتح
اول بالف کشیده وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی بالف کشیده ورای مهمله زده بمعنی داسار آمده که دلال باشد
وبتازی سمسار وبیاع خوانند * دارغرور بفتح اول بالف کشیده وکسر رای مهمله وفتح غین منقوطه ورای قرشت
بواو رسیده ورای ثالث زده کنایه از دنیا آمده است * داروکیر بفتح اول بالف کشیده وسکون رای مهمله وفتح
واو وکسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده ورای قرشت زده بمعنی صدر آمده که فرمان دهی وامر ونهی باشد
* دارنه در بفتح اول بالف کشیده وکسر رای مهمله وضم نون وظهور های ملفوظه وفتح دال ابجد ورای بی نقطه
زده بمعنی قالب بشر آمده باعتبار نه سوراخ دو چشم ودو کوش ودو بینی ویک دهن ودو در تحت که ظاهر است
* داشخار بفتح اول بالف کشیده وسکون شین منقوطه وخای نقطه دار بالف کشیده ورای مهمله زده بمعنی چرک آهن
آمده که آن را ریم آهن هم کویند ودر تازی خبث الحدید نامند * داغدار بفتح اول بالف کشیده وسکون
غین منقوطه ودال ابجد بالف کشیده ورای مهمله زده بمعنی عیب دار آمده وبنده را نیز نامند که غلام باشد
* داغ سر بفتح اول بالف کشیده وکسر غین منقوطه وفتح سین مهمله ورای قرشت زده نام پرنده ایست از جنس
کنجشک که در سرا وچند پر می باشد همچو بلبل خوش آواز بود وکنجشک در را نیز کفته اند وماده آن را ماده غیش
خوانند ونیز کسی را کویند که پیش سر او تا فرق موی نداشته باشد * داغ کاز بفتح اول بالف کشیده وکسر غین
منقوطه وکاف فارسی بالف کشیده وضم زای هوز وسکون رای مهمله نشانی باشد که کازران بر کنار پارچه کنند
تا در شستن بدل نشود ونیز داغی که از هیچ چیز نرود وآنرا داغ کازر کویند زیرا چه هر داغی که باشد کازر
دور کند وداغ کازر را که دور کند * دال میمو بفتح اول بالف کشیده وسکون لام وکسر میم بمثناة تحتانی رسیده
وضم نون بواو مجهول وفتح فاو رای مهمله زده نام نسکی است از جمله بیست ویک نسک کتاب ژند یعنی قسمی است
از بیست ویک قسم کتاب مذکور * دامکاه ستور بفتح اول بالف کشیده وسکون میم وکاف پارسی بالف کشیده
وکسر های ملفوظه وضم سین مهمله ومثناة فوقانی بواو رسیده ورای قرشت زده کنایه از دنیا وعالم سفلی آمده
وآنرا دامکاه دد نیز نامند ودامکاه دیو وستور هم آمده * دامن کیر بفتح اول بالف کشیده وفتح میم وسکون نون
وکسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده ورای مهمله زده کنایه از ملازم صحبت ومصاحب آمده وکنایه از مدعی
وخصم نیز هست وباعث سکون ومانع شدن نیز دیده شده * دامیاز بفتح اول بالف کشیده وسکون میم ومثناة
تحتانی بالف کشیده ورای مهمله زده بمعنی ضیاد آمده * دانجوبر بفتح اول بالف کشیده وفتح نون وسکون
جیم وفتح واو وموحده تحتانی ورای مهمله زده تخمی است زرد رنگ طعم آن تلخ میباشد واز کوهستان وفارس
وکردستان می آرند وآن را حب الراس هم خوانند * دانش کر بفتح اول بالف کشیده وکسر نون وسکون شین
منقوطه وفتح کاف پارسی ورای مهمله زده بمعنی دانا وبسیار دان وعالم وفاضل ودانشمند آمده * دانش ور بفتح
اول بالف کشیده وکسر نون وسکون شین منقوطه وفتح واو ورای مهمله زده بمعنی صاحب وخداوند ودارنده
دانش آمده چه ور بمعنی صاحب وخداوند ودارنده است * داور بفتح اول بالف کشیده وفتح
واو ورای مهمله زده بمعنی عادل وپرسش کننده آمده یعنی شخصیکه میان نیک وبد حکم باشد وفصل کند
وبتازی حاکم کویند ویکی از اسماء الهی نیز آمده ودر اصل داور داد ور بود بمرور ایام تخفیف

داده الند داورشند • و بعضی بر آنند که بموجب قاعدهٔ معکوس از دادور دادورشند • و معنی
داور و رمان هم از نظر گذشته • **دایهٔ شوهر** پسر بفتح اول بالف کشیده و فتح مثناة تحتانی و کسر همزهٔ مبدله
و شوهر معلوم بمعنی کرهٔ زمین آمده • که بتازی ارض گویند • **دابردور** بفتح اول بالف کشیده و کسر مثناة تحتانی
و رای مهمله و ضم دال ابجد بواو رسیده و رای مهمله زده کنایه از فلک آمده • **دبودار** بضم اول و موحدهٔ تحتانی
بواو مجهول رسیده و دال ابجد بالف کشیده و رای مهمله زده صنوبر هندی را گویند و آن نوعی از ابهل است و بای
موحدهٔ تحتانی مثناة تحتانی هم از نظر گذشته • **دبیر** بفتح اول و کسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی رسیده و سکون رای
مهمله بمعنی نویسنده و منشی و کاتب آمده • **دجر** بفتح اول و کسر جیم و سکون رای مهمله بمعنی غله آمده که آنرا لوبیا
خوانند و آن مرد و شك است گویند آبی که و بر اور آن پخته باشند زنی را که حیض بسته باشد بخوردن وی دهند
حیض را براند گویند عربی است • **دختر** بضم اول و سکون خای منقوطه و فتح مثناة فوقانی و رای مهمله زده معروف است
که بتازی او را بنت گویند و نیز دخ ترود ح گیاهی است که در میان آب روید و از ان حصیر بافند و آنرا در خراسان
لوح گویند انگور و خربزه را بدان ارزنك کنند و بمعنی نور باهم آمده • **دختر روزگار** بضم اول و سکون خای
منقوطه و فتح مثناة فوقانی و کسر رای مهمله و روزگار معلوم کنایه از حوادث روزگار آمده • **دختندر** بضم اول
و سکون خای منقوطه و فتح مثناة فوقانی و سکون نون و فتح دال ابجد و رای مهمله زده دختر شوهر باشد از زن دیگر
و دختر زن از شوهر دیگر • **دخدار** بفتح اول و سکون خای منقوطه و دال ابجد بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی
چادر سیاه و سفیدی آمده که در روی تخت بپوشند و در فرهنگی بدین معنی آمده که دخدار معرب دختدار است که
جامه خواب باشد • **در** بفتح اول و سکون رای مهمله بمعنی دریدن و پاره کردن آمده • و امر پاره کردن هم هست
بمعنی بدر و فاعل دریدن را هم میگویند و قتیکه مرکب شود همچو پرده در و امثال آن و بمعنی دزون هم آمده که
نقیض بیرون است چنانچه گویند که در خانه رفت یعنی اندرون خانه رفت و لوعی از مرغ صحرائی را نامند و آنرا صرود
بفتح صین مهمله و سکون حای حطی و ضم رای مهمله بواو رسیده و رای آخر زده خوانند و پشه را نیز نامند که بتازی
بق خوانند و نام میوه و ثمر درختی است که آنرا اثرت مه کل نامند و بتازی ثمرة العلیق گویند ثمر و برگ آنرا باهم
بجوشانند و بدان ریش را خضاب کنند و بابی را نیز گویند که در کتابها نویسند چنانکه کتابی در احکام دین
زردشت است مشتمل بر صد باب و آنرا صد در نام نهاده و نوع و جنس را نیز گویند و معنی کرت و مرت هم بدین آمده
و درهٔ کوه را نیز گفته اند و در خانه و در سرای و در حصار و امثال آن معروف است که بتازی آنرا باب گویند
و بضم دال ابجد و سکون رای مهمله در تازی بمعنی گوهر آمده • و بتشدید ثانی هم آمده • و معنی آن مروارید بزرگ
نوشته • **دربج** در بضم اول و سکون رای مهمله و کسر جیم و ضم دال ابجد و رای مهمله زده • کنایه از دهان محبوب
آمده • و آنرا درج تنگ هم گویند • **درازشمشیر** بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده • و سکون زای هوز و شمشیر
معلوم کنایه از تیغ زن چست و چالاك آمده و معنی ترکیبی آن معروف است بمعنی شمشیر دراز • **درخور** بفتح اول و سکون
رای مهمله و فتح خای منقوطه و واو معدوله و رای مهمله زده بمعنی سزاوار و لایق و زیبا و درخور جمع و درخور شیلان
و در طعام آمده • **درداربفتح** اول و سکون رای مهمله و دال ابجد بالف کشیده • و سکون رای قرشت بمعنی دار لند
در آمده که دربان باشد و درخانه و امرد و نام درختی است که پشه بار می آورد و در تازی شجرالبق خوانند
و بعضی بر آنند که سلیل ارسیان است و امرداشتن و فاعل آن و نیز دار بمعنی آلتی است که بر آن دزدان را سیاست
کنند و ازدار آویزند • **دردخوار** بفتح اول و سکون رای مهمله و دال ابجد و فتح خای منقوطه و واو معدوله

بالف کشیده و رای قرشت زده کنایه از زمین آمده که بتازی ارض نامند و نیز مردم دون و فرومایه و فقیر را گویند * درد خوار روزگار درد خوار معلوم و ضم رای مهمله بواو مجهول رسیده و سکون زای هوز و کاف پارسی بالف کشیده و رای قرشت ساکن بمعنی صاحب آمده که مردم فرومایه و فقیر و زمین باشد * دردور بضم اول و سکون رای مهمله و ضم دال ابجد بواو رسیده و رای مهمله زده بمعنی گرداب مهلک و غرق کننده آمده * درسار بفتح اول و سکون رای قرشت و سین سعفص بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی درگاه آمده و پرده را نیز گویند که در پیش در خانه بیاویزند و دیواری باشد که در پیش در قلعه و حصار و محوطه و خانه بکشند و برآرند چنانکه در قلعه و حصار و محوطه و خانه نمودار نباشد * درکر بضم اول و رای مهمله و فتح کاف پارسی و رای مهمله ثانی زده بمعنی درود گر آمده * دررو بار بفتح اول و سکون رای قرشت و ضم رای مهمله بواو رسیده و سکون مثناة تحتانی و کاف بالف کشیده و رای بی نقطه زده بمعنی درود گار آمده * درشاهوار بضم اول و تشدید و کسر رای مهمله و شین منقوطه بالف کشیده و سکون های هوز و واو بالف کشیده و رای قرشت زده بمعنی مروارید بزرگ و بی مثل و بی قیمتی که آنرا در یتیم گویند آمده * درواز بفتح اول و سکون زای مهمله و واو بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی درواست آمده که ضروری و ما یحتاج باشد و بمعنی سرنگون هم هست و حیران و سرگشته را نیز گویند * درودگر بضم اول و رای مهمله بواو مجهول رسیده و فتح کاف پارسی و رای قرشت زده مخفف درودگر است که استاد چوب تراش باشد و بتازی نجار گویند و بکسر اول و فتح ثانی شخصی که غله می برد و درو می کند آمده واو را بتازی حصاد خوانند * درود گر بضم اول و رای مهمله بواو مجهول رسیده و سکون دال ابجد و فتح کاف پارسی و رای قرشت زده بمعنی استاد چوب تراش آمده که آنرا بتازی نجار خوانند درو بمعنی چوب درخت و تخته آمده و گر فاعل آنست * درون پرور بفتح اول و ضم رای مهمله بواو رسیده و سکون نون و فتح بای پارسی و سکون رای قرشت و فتح واو و رای بی نقطه زده کنایه از صاحب دل و صاحب معامله آمده و کسی را نیز گویند که دل مردمان را بدست آرد و نام یکی از اسماء الهی است * درون دار بفتح اول و ضم رای مهمله بواو رسیده و سکون نون و دال ابجد بالف کشیده و رای قرشت زده کنایه از کینه ور و منافق و بد اندرون آمده است * دریابار بفتح اول و سکون رای قرشت و مثناة تحتانی بالف کشیده و موحده تحتانی بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی ولایتی آمده که برکنار دریا باشد و نام شهری هم هست و دریای بزرگ را نیز گویند * دریای اخضر بفتح اول و سکون رای قرشت و مثناة تحتانی بالف کشیده و کسر یای حطی و اخضر معلوم نام دریای بصره آمده و کنایه از آسمان نیز هست * دریای قیر بفتح اول و سکون رای مهمله و مثناة تحتانی بالف کشیده و کسر مثناة تحتانی و قیر بکسر قاف معلوم کنایه از دوات پر از مداد و سیاهی آمده و شب تیره را نیز گویند * دریای زخار بفتح اول و سکون رای قرشت و مثناة تحتانی بالف کشیده و سکون مثناة تحتانی و فتح زای منقوطه و خای مشدد بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی دریای موج زن و بی پایان آمده * دزدار بکسر اول و سکون زای هوز و دال ابجد بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی دارنده دز آمده که ضابط و حافظ قلعه باشد و کوتوال را نیز گویند و دزدار هم کوتوال را گویند * دزدافشار بفتح اول و سکون زای هوز و دال ابجد و فتح همزه و سکون فا و شین منقوطه بالف کشیده و سکون رای قرشت بمعنی شخصی آمده که بازی دهنده و شریک و معاون دزد باشد * دزمار بضم اول و سکون زای هوز و میم بالف کشیده و رای قرشت زده نام جایی و مقامی است که کان لاجورد در آنجا است و آنرا لاجورد دزماری گویند و گویند که کان سرب هم در آنجا است * دژدار بکسر اول و سکون زای پارسی و دال ابجد بالف کشیده و رای

مهمله زده بمعنی دژدار آمده که حافظ و ضابط قلعه باشد و کوتوال را نیز گویند و دژدار را هم کوتوال هم خوانند
٭ دست افزار بفتح اول و سین مهمله و مثناة فوقانی زده و فتح همزه و سکون فا و زای هوز با الف کشیده و رای قرشت
زده بمعنی چیزی آمده که بوی از دست کار کنند ٭ دستار بفتح اول و سکون سین مهمله و مثناة فوقانی با الف کشیده و
رای قرشت زده مندیل و عمامه آمده و نیز جامه که سر برش خوان یا مرچه باشد و عمامه را که دستار گویند
هم بدین که سرپوش است و نیز امر درست آوردن و فاعل آن و معنی روپاک هم از نظر گذشته ٭ دست بوس بفتح
اول و سین مهمله و مثناة فوقانی ساکن و فتح موحده تحتانی و سکون رای قرشت و فتح سین سعفص و رای مهمله زده کنایه
از تحیر و حیرانی و تاسف آمده ٭ دست امر بفتح اول و سکون سین مهمله و کسر مثناة فوقانی و فتح همزه و میم و رای
قرشت زده بمعنی پیشکار وزارت آمده و در فرهنگی دیگر نوشته مدد وزارت و وصل رامروا امند ٭ دست آرامر
دست بکسر اول و مثناة فوقانی معلوم و فتح همزه و واو با الف کشیده و کسر میم و سکون رای قرشت بمعنی پیشکاه وزیران
و امیران آمده و در فرهنگی نوشته مدد وزیران و امیران ٭ دست برار دست معلوم و فتح موحده تحتانی و سکون
رای مهمله و همزه با الف کشیده و رای قرشت زده بمعنی دعا کن و حاجت خود را از ایزد تعالی طلب نما و معنی شفاعت
کن هم دیده شده ٭ دستر بفتح اول و سکون سین مهمله و فتح مثناة فوقانی و رای قرشت زده بمعنی اره کوچکی آمده
که بیک دست کار فرمایند و معنی داس کوچک و دلاله دار هم آمده ٭ دست خطر بفتح اول و سکون سین مهمله و کسر
مثناة فوقانی و فتح خای منقوطه و طای مهمله و رای قرشت زده بمعنی داو آخر نرد و قمار و قطار نیز که دران گرو بسیار بود
آمده و مسندی را نیز گویند که دران آتش و مجمری بسیار بود و در فرهنگی بجای آتش رقعی هم دیده شد و در موید الفضلا سکون
مثناة فوقانی نوشته ٭ دست خر بفتح اول و سکون سین سعفص و مثناة فوقانی و فتح خای نقطه دار و رای قرشت زده بمعنی
سخن صفت و دشنام آمده ٭ دستگیر بفتح اول و سکون سین مهمله و مثناة فوقانی و کسر کاف پارسی بمثناة تحتانی
رسیده و رای قرشت زده بمعنی گیرنده دست که مددکار بود آمده و بنده را نیز گویند که اسیر شده باشد
و امیر تازی است و معنی فاعل و مفعول و امر آمده ٭ دستوار بفتح اول و سین مهمله و مثناة فوقانی ساکن و واو
با الف کشیده و رای قرشت زده بمعنی چوب دستی آمده و نیز چوب دستی کند و سطر که شبانان بدست گیرند
و هر چیز پاره که مقدار دستی باشد و دست برنجن را نیز گفته اند که دستینه زنان است و دستینه بر وزن چرمینه
حلقه طلا و نقره و امثال آن باشد که زنان بر دست کنند و معنی دست و دستیار هم آمده و عصای پیران را نیز گویند
٭ دستکار بفتح اول و سین مهمله و مثناة فوقانی زده و کاف با الف کشیده و رای قرشت ساکن بمعنی استاد آمده که
کار از دست کند ٭ دست کلار بفتح اول و سین مهمله و مثناة فوقانی زده و کلار معلوم کنایه از مدد و معاون
و مددکار آمده ٭ دست اوزار دست معلوم و اوزار بفتح همزه و سکون واو و زای هوز با الف کشیده و رای مهمله
زده بمعنی اوزار دست پیشه وران آمده که کفش دوزان و امثال آن باشند ٭ دستور بفتح اول و سکون سین
مهمله و ضم مثناة فوقانی بواو رسیده و سکون رای قرشت بمعنی طرز و روش و قاعده و قانون آمده و چوب کنده
درازی را نیز گویند بعرض که بربالای کشتی دارند و میزان کشتی را بدان نگاه دارند و چوبی را نیز گویند
که در پس در باشد تا بدان در کشاده نگردد و آنکه در تمشیت مهمات بدو اعتماد کنند و وزرای تمهل و خد را
نیز گویند و صاحب دست و مسند را نیز نامند و بمعنی رخصت و اجازت هم آمده و منشی را نیز گویند و پیشوای امتان
زردشت را هم نامند مثل موبد و هیربد و موبد که دانشمند و خادم بزرگ آتشکده است و معنی وزیر معروف است
و دستور در اصل دستور بود با فتح و واو و سکون رای مهمله و دست مسند را گویند و ور بمعنی صاحب آمده یعنی

صاحب مسند بعد از ان اماله کردند دستور بضم مثناة فوقانی بواو رسیده هوالنسد و دستور بضم دال ابجد
وسکون سین مهمله وضم مثناة فوقانی بواو رسیده و رای مهمله زده معرب آنست وبعضی بر آنند که بضم دال
ابجد عربی است بمعنی وزیر و کسیکه بر قول او اعتماد کنند و کتابی که در و ما یحتاج چیزها نوشته شده باشد آمده
اول اصح است * دستیار بفتح اول وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی ومثناة تحتانی بالف کشیده و رای بی نقطه زده
بمعنی یارهٔ دست آمده که دستینه و دستوار باشد و دست برنجن نیز گویند و آن حلقهٔ طلا و یا نقره باشد که زنان
در دست کنند و معنی بازی دهنده هم آمده و در مؤید الفضلا نوشته یاری ده در پیشه وری * دسر بفتح اول و
سکون سین مهمله وفتح میم و رای قرشت زده غله باشد شبیه به ماش و در فرهنگی بدین آمده جنسی از غله است
که آنرا در هندی ارهر نامند و در فرهنگی بجای سین سعفص شین قرشت هم بدین آمده است * دشخوار بضم
اول وسکون شین منقوطه وفتح خای ثخذ و واو معدوله بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی دشوار آمده که مشکل
باشد و دشخوار پسند یعنی مشکل پسند * دشمر بفتح اول وسکون شین منقوطه وفتح میم وسکون رای مهمله بمعنی
دسر آمده و آن غله باشد شبیه به ماش و در فرهنگی بدین آمده جنسی از غله است که او را در هندی ارهر
گویند * دشمیر بفتح اول وسکون شین منقوطه وکسر میم بمثناة تحتانی رسیده وسکون رای مهمله بمعنی ضد و نقیض
آمده و عناصر اربعه را نیز گویند که آتش و باد و آب و خاک باشد چه اینها باهم نقیض دارند نقیض آتش آب و نقیض باد خاک
است * دشوار بضم اول وسکون شین منقوطه و واو بالف کشیده و رای مهمله زده نقیض آسان آمده و آنرا دشخوار
هم گویند * دغدار بفتح اول وسکون غین منقوطه و دال ابجد بالف کشیده و رای مهمله زده مخفف داغدار آمده
و این را مضمون نامند و بمعنی بدنام هم آمده و عیبناک را نیز گویند و بضم اول در ترکی پرنده ایست که آنرا
با باز و شاهین و چرغ شکار کنند * دغسر بفتح اول وسکون غین معجمه وفتح سین مهمله و رای قرشت زده شخصی را
گویند که سرش موی نداشته باشد و کچل بود کچل بفتح اول و جیم پارسی وسکون لام شخصی را گویند که سر او
موی نداشته باشد زخم و یا داغهای زخم داشته باشد و در فرهنگی بدین آمده که دغ در لغت آنجا که موی نباشد
استعمال کنند * دگر بکسر اول وفتح کاف پارسی و رای مهمله زده مخفف دیگر است و بمعنی بعد و من بعد نیز آید و چون
اضافت بچیزی کنند افادهٔ غیریت و تکرار گفتن و تعدد کند و بفتح اول در شرح شرفنامه از نظر گذشته نام دریائی
است نزدیک بردع * دلبر بکسر اول وسکون لام وفتح موحدهٔ تحتانی و رای قرشت زده آنکه دل عشاق را بحسن
وکرشمه برد و بمعنی ترکیب برندهٔ دل و امر آن ظاهر است * دلپذیر بکسر اول وسکون لام وکسر بای پارسی و ذال
معجمه بمثناة تحتانی رسیده و رای قرشت زده بمعنی دلاویز است که مرغوب و مطلوب و دلخواه باشد و پذیرندهٔ دل
و امر آن و در فرهنگی نوشته کسی را گویند که حرکات و سکناتش مقبول دلها باشد و بجای ذال معجمه زای هوز
هم درست است * دلکر بکسر اول وسکون لام وفتح کاف پارسی و رای مهمله زده طعامی را گویند که بتسه دیگ
چسپیده باشد و بزور از کفگیر آنرا جدا کنند * دلگیر بکسر اول وسکون لام وکسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده
و رای مهمله زده بمعنی گرفته شده دل آمده که کنایه از محزون و غمناک و دردناک بود * دمار بفتح اول و میم
بالف کشیده وسکون رای مهمله بمعنی هلاک آمده و آنچه مردم بدان محتاج باشند در زندگانی و دم و نفس را نیز
گویند و بمعنی دود و دخان هم آمده و دمارنده و دمار که معنی فاعل و امر است معلوم * دمدار بضم اول وسکون
میم و دال ابجد بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی قول و شرط آمده و فوجی و جماعتی را نیز گویند که دنبالهٔ
لشکر باشد و آنرا بتازی ساقه و بترکی چنداول خوانند و دارندهٔ دم معروف است که چهارپایان و امثال آن باشد

زای هوز هم از نظر گذشته * دهدار بکسر اول وسکون های هوز ودال ابجد بالف کشیده ورای مهمله زده
بمعنی دارندهٔ ده آمده که شحنه وسرکرده یا ومزارع ده باشد وبمعنی امر هم آمده یعنی ده را بدار وبده
وبدار * دهقان پیر بکسر اول وسکون های هوز وقاف بالف کشیده وکسر نون وپیر با کسر بای پارسی معلوم
کنایه از می انگوری کهنه آمده ومعنی ترکیبی ظاهر است ومعنی مورخ هم دیده شده * دهوار بکسر اول وسکون
های هوز وفتح واو ودال ابجد بالف کشیده ورای مهمله زده بمعنی دارو گیر وگرو فر آمده * دهگیر بکسر اول
وسکون های هوز وفتح واو وکسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده ورای مهمله زده در اصطلاح بمعنی داد
وستد وده وبگیر آمده * دهزار بفتح اول وسکون های هوز وفتح های هوز وزای منقوطه بالف کشیده ورای
مهمله زده نام بازی چهارم است از هفت بازی نرد که آنرا خانه گیره هم گویند وآن هفت بازی این است فارد
وزیاد وستاره وخانه گیر وطویل وهزاران ومنصوبه وده هزار را وهزار هم میگویند * دهن مهره دار بفتح اول
وهای هوز وکسر نون ومهره دار معلوم کنایه از دندان آمده * دیدار بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده
وسکون موحدهٔ تحتانی ودال ابجد بالف کشیده ورای مهمله زده نام درختی است که آن را شجرة الله وشجرة
الجن هم خوانند وآن صنوبر هندیست وآنرا دیودار نیز گویند چه در فارسی بای ابجد وواو بهم تبدیل می یابند
* دیباذر بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وفتح ذال منقوطه ورای مهمله زده نام
روز هشتم است از هر ماه شمسی ودرین روز از ماه دی که دی ماه باشد فارسیان عید کنند وجشن سازند بنا بر
قاعده که میان ایشان معمولست * دی بمهر بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وفتح موحدهٔ تحتانی وکسر میم وهای
هوز ورای مهمله زده نام پانزدهم روز است از هر ماه شمسی ومغان این روز را مبارک دانند وجشن سازند
وعید کنند وصورتی از گل یا از خمیر تا ن بسازند ودر راه گذر نهند وتعظیم کنند چنانکه ملوک وسلاطین را میکنند
وبعد از ان بسوزانند گویند در شب این روز هر که سوسن دود کند تمام سال بفراغت بگذراند واز قحطی
ودرویشی ایمن باشد وتنگدستی درین سال او را دست ندهد وهر که بامداد این روز شیر بخورد ونرگس ببوید تمام
سال بی آزار باشد ودرین روز نیک است صدقه دادن ونزد ملوک ومهتران وبزرگان رفتن ودر فرهنگی بدیدن
آمده که فطام فریدون درین روز بوده وفطام روزی را نامند که در ان روز طفل را از شیر باز دارند
ودرین روز فریدون بر سریر سلطنت جالس شد وزردشت درین روز از ایران بیرون رفت ونام فرشته
هم هست که انچه مصالح این روز باشد بدو تعلق دارد ونامی است از نامهای الهی * دیجور بفتح اول وسکون
مثناة تحتانی وضم جیم بواو رسیده ورای مهمله زده بمعنی شبی آمده که بغایت سیاه وتاریک باشد * دیدار بکسر
اول بمثناة تحتانی رسیده ودال ابجد بالف کشیده ورای مهمله زده بمعنی چشم آمده که بتازی عین خوانند وبینائی
وقوت باصره را نیز گفته اند ومعنی پیدا وپدیدار هم آمده ومعنی رخ نمودن ودیدن هم از نظر گذشته وبمعنی چهره
ورخ ورو هم آمده وترجمهٔ رویت معروف است * دیدبان کبود حصار بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد
وسکون های هوز وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وکسر نون وکبود حصار بافتح کاف معلوم کنایه از زحل آمده
که او را پاسبان فلک هم گویند ودیدبانان کبود حصار نیز کنایه از کواکب سبعه آمده که زحل ومشتری ومریخ و
شمس وزهره وعطارد وقمر باشد * دیده دار بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد وسکون های هوز
ودال ابجد بالف کشیده ورای مهمله زده بمعنی دیده بان آمده وآن شخصی باشد که بر جای بلندی مانند سر
کوه وبالای تیر کشتی بنشیند وهرچه از دور ببیند خبر دهد * دیده ور بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد

وسکون های ملفوظ و فتح واو و سکون رای قرشت بمعنی بینندگ و واقف اسرار آمده و بمعنی ترکیب عدد اول بصرای صاحب دیده ۰ دیر بفتح اول و مثناة تحتانی و رای مهمله زده بمعنی بتخانه و معبد رهبانان آمده و بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و رای مهمله زده بمعنی دیر آمده که نقیض زود است و در لغتی ملت و ملول را نیز گویند ۰ دیمر بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح میم و سکون رای مهمله بمعنی رشمار آمده که بتازی عد گویند و دیم هم همین معنی دارد یعنی مرادف اوست ۰ دیک افزار بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون کاف و افزار با فتح همزه معلوم بمعنی ادویه گرمی آمده که در دیگ کنند همچو فلفل و دارچینی و زیره و مانند آن ۰ دیگر بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح کاف پارسی و رای مهمله زده بمعنی بعد و من بعد آمده و چون اضافت بچیزی کنند افاده غیریت و تکرار کنند و تعدد کند ۰ دینار بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و نون بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی مهره زرین آمده و زر سرخ را نیز گویند و پرنده بزرگیست چه باز بسیار بزرگ را نسبت باو دهند و در فرهنگی بدین آمده که دینار نوعی از باز است و آن بسیار اصیل و کمیاب می باشد بخلاف بازهای دیگر و زرد و مردمک چشم او سرخ است و در هایت نزاکت و بلغت سریانی تخم کشوث را گویند و نام کاملی معروف است که آنرا مالک دینار گفتندی و قصهٔ ایشان مشهور است ۰ دینار اشمر بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و نون بالف کشیده و سکون رای مهمله و ضم همزه و سکون شین منقوطه و ضم میم و رای قرشت زده بمعنی صراف آمده و دینار شمرتم بمعنی بالا است ۰ دیوارکر بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و واو بالف کشیده و سکون رای مهمله و فتح کاف پارسی و رای مهمله زده بمعنی بنا و گلکار و دیوار ساز آمده است ۰ دیوار بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و واو بالف کشیده و رای مهمله زده معروف است ۰ دینور بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح نون و واو و رای مهمله زده نام مقامی است که حضرت خواجه احمد ممشاد دینوری منسوب از آنجا اند ۰ دیوخار بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون واو و خای منقوطه بالف کشیده و رای مهمله زده درختی است پرخار و آن میوهٔ سرخ رنگ دارد و مثیل خار و خنجه بفتح خای منقوطه و سکون نا و فتح جیم ابجد و های ملفوظ زده نیز نامند و بتازی عوسج خوانند ۰ دیودار بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و دال ابجد بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی مردم دیوانه و مصروع آمده و صنوبر هندی را نیز گویند که بتازی آنرا شجرة الجن خوانند و در اختیارات شجرة الله نوشته و بعضی گویند درختی است مانند درخت کاج و شیرهٔ آن علاج لقوه می کند و نوعی از درخت مرو باشد و کاج نام درختی است که آنرا بتازی صنوبر الصغار گویند و تخم آنرا حب الصنوبر الصغار خوانند و آن تخمی است مثلث و سه گوشه طعم آن بچلغوزه نزدیک است و دارچینی و بری گرفته را نیز نامیده اند ۰ دیور بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح واو و رای مهمله زده بمعنی صاحب خانه و صاحب سرای آمده و بهندی برادر شوهر را گویند ۰ دیوسار بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون واو و سین مهمله بالف کشیده و رای قرشت زده کنایه از مردم زشت رو و بدخو آمده و در اصطلاح شخصی را نیز گویند که از و اعمال ناشایسته بظهور رسد و شخصی را نیز نامند که دیوجامه پوشیده باشد و دیوجامه نوعی از پوستین باشد که آنرا وارونه بپوشند تا پشم های آن بربالا آید و آنرا پوشیده بجنگ روند و نیز بر مادیان بند کنند و شبها بشکار کبک روند و بعضی گویند جامهٔ باشد از پلاس که در وقت که هنگام جنگ بپوشند و بمعنی دیو مانند معروف است چه سار بمعنی شبیه و نظیر و مانند آمده ۰ دیوسوار بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون واو و ضم سین مهمله و واو بالف کشیده و رای قرشت زده کنایه از اسپ سوار آمده ۰ دیوگیر بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون واو و کسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده

ورای مهمله زده نام شهری است در ملک دکن و در این زمان بدولت آباد شهرت دارد و کسی را نیز گویند که اورا دیو بگیرد و جن گرفته را نیز خوانند * دیو هفت در بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و کسر واو و هفت در معلوم کنایه از هفت کشور آمده که اقالیم سبعه باشد * دیو هفت سر بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و کسر واو و هفت سر معلوم بمعنی کره زمین آمده باعتبار هفت کشور و باعتبار هفت طبقه و شب را نیز گویند که بتازی لیل خوانند نزد منجمان روز و شب مقسوم است بهفتگان ساعت و هر ساعتی منسوب است بیکی از سبعه سیاره و شب و روز بدوازده ساعت هم مقسوم شده و بست و چهار ساعت معروف و مشهور است

چشمهٔ دهم بحر پنجم قلزم دوم من کتاب هفت قلزم در بیان دال ابجد با زای تازی و پارسی

* دارباز بفتح اول بالف کشیده و سکون رای مهمله و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و زای هوز زده بمعنی بازیگر آمده و آن شخصی باشد که چوب بلندی از زمین محکم سازد و بسه طرف یا چهار طرف آن ریسمانها بندد و بر بالای آن چوب بر آمده بازیهای عجیب و غریب کند * دالبوز بفتح اول بالف کشیده و سکون لام و ضم بای ابجد بواو مجهول رسیده و سکون زای هوز نوعی از وطواط و فراشترک است * دالپوز بفتح اول بالف کشیده و سکون لام و ضم بای پارسی بواو مجهول رسیده و زای هوز زده همان دالبوز است * داموز بفتح اول بالف کشیده و سکون میم و فتح واو و زای هوز زده سبد و سلهٔ باشد بزرگ که دو چوب برد و طرف آن بند ند و بدان سرگین و امثال آن کشند * دختر رز بضم اول و سکون خای منقوطه و فتح مثناة فوقانی و کسر رای مهمله و فتح رای مهمله و زای هوز زده بمعنی شراب انگوری آمده و در فرهنگی معنی مطلق شراب هم از نظر گذشته و معنی انگور و دانهٔ انگور هم آمده که بتازی عنب خوانند * دخترز بضم اول و سکون خای منقوطه و کسر تای قرشت و فتح رای مهمله و زای هوز زده مخفف دختر رز آمده و آن شراب انگوری باشد و در فرهنگی معنی مطلق شراب هم از نظر گذشته و معنی انگور و دانهٔ انگور هم بدیدن آمده * دراز بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و زای هوز زده معروف است که نقیض کوتاه باشد * درز بفتح اول و رای مهمله و زای هوز زده بمعنی دختران کوچک سال آمده و شکاف جامه و امثال آن را نیز گویند که دوخته باشند * درسبوز بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح سین سعفص و ضم بای فارسی بواو مجهول رسیده و زای هوز زده امر سپوختن است که در چیزی بعنف در آوردن باشد * درشب آن روز بفتح اول و سکون رای مهمله و شین منقوطه و سکون موحدهٔ تحتانی و آن روز بمد همزه معلوم یعنی تاریکی آن روز * درواژ بفتح اول و سکون رای مهمله و واو و بالف کشیده و زای پارسی زده بمعنی سرنگون آمده و ضرور و ما یحتاج را نیز گویند و در وارباتر رای مهمله با این معنی دیده شده * دریوز بفتح اول و سکون رای مهمله و ضم مثناة تحتانی بواو رسیده و زای هوز زده بمعنی گدایه و گدائی آمده و دریوزه هم معنی گدایه و گدائی آمده * دز بفتح اول و سکون زای هوز بمعنی کوشک و بالاخانه آمده و بکسر اول بمعنی حصار و قلعه هم دیده شده * دژ بکسر اول و سکون زای پارسی بمعنی قلعه و حصار آمده و معنی چسپیدگی هم دیده شده و معنی خشم و بدخوی و زشت هم از نظر گذشته و معنی بد رهم آمده و بفتح اول نیز دیده شده * دژ برا ز بکسر اول و سکون زای پارسی و فتح موحدهٔ تحتانی و زای مهمله بالف کشیده و زای هوز زده بمعنی عیب جوی و خام طمع و سهمگین و خشم آلود و ناز یبا و بدنما و زشت خوی آمده و بفتح اول هم درست است * دژپراز بکسر اول و سکون زای پارسی و فتح بای پارسی همان دژبراز است * دست آموز بفتح اول و سکون سین مهمله و مثناة فوقانی و همزه بالف کشیده و ضم میم بواو مجهول رسیده و زای هوز زده بمعنی مرغی آمده که پریده رود و باز بر گشته آید همچو شاهین و باز و جره و چرغ و امثال آن * دست انداز بفتح اول

وسکون شین معجمه ومثناة فوقانی وفتح همزه وسکون نون ودال ابجد بالف کشیده وزای هوز زده بمعنی شخصی آمده که
صدر ومسند را بگستراند چه دست بمعنی صدر ومسند هم آمده وتیر اندازرا نیز گویند وکسیکه در پهلو
یکسی زند ومعنی شستنا ورمز آمده وکیسه دررا نیز گویند ومعنی غارت وتاراج هم بنظر آمده
ورقاص را نیز نامند ومعنی تعدی هم از نظر گذشته وحواله بحساب را هم بعضی گفته الله واعلم
ه دست آویز بفتح اول وسین مهمله ومثناة فوقانی زده وهمزه بالف کشیده وکسر واو ومثناة تحتانی مجهول رسیده
وزای هوز زده چیزی را گویند که بدان پناه کیرند وتکیه سازند ونیز آنچه همراه باشد وآنرا وسیله وملجای
خود سازند وآنچه مردم بد وچنگ زنند وراه نماد کنند ودر فرهنگی مثناة فوقانی بالف کشیده هم دیده شد وکه بر
وزن رستاخیز باشد ه دستباز بفتح اول وسین مهمله ومثناة فوقانی زده وموحده تحتانی بالف کشیده وزای
هوز زده بمعنی شخصی آمده که در شطرنج ونرد وهر آلتی ومهره که در دست نهد همه را بازی کند ونیز کسی را
نامند که آنچه در دست داشته باشد همه را ببازد وبمعنی دست انداز هم آمده ه دستنماز بفتح اول وسکون
سین مهمله وکسر مثناة فوقانی وفتح نون ومیم بالف کشیده وزای هوز زده بمعنی وضو آمده که شستن روی ودستها
ومسح کردن پاها باشد ه دستارچه بفتح اول وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی بالف کشیده وسکون رای مهمله
وفتح جیم پارسی وهای هوز زده وسار معلوم بمعنی دستارچه وصلائی بود وامثال آن ودر دست بدارند ه دلاویز
بکسر اول وسکون لام وفتح همزه وسکون واو وضم رای قرشت بواو مجهول رسیده وزای هوز زده بمعنی محبوب ومطلوب
آمده ونیز نام گلی است ه دلاویز بکسر اول ولام بالف کشیده وکسر واو ومثناة تحتانی مجهول رسیده وزای هوز
زده بمعنی مرغوب ومطلوب ودلخواه آمده ودر فرهنگی بسکون لام وهمزه بالف کشیده هم دیده شده ه دلسوز
بکسر اول وسکون لام وضم سین مهمله بواو مجهول رسیده وزای هوز زده بمعنی نیکخواه وخیر طلب ورفیق
وشفیق ومشفق باشد ه دمساز بفتح اول وسکون میم وسین مهمله بالف کشیده وزای هوز زده بمعنی محب وموافق
آمده ومعنی همدم نیز دیده شده وآن دو غوطه خور باشند که در طلب مروارید غوص کنند که دم آنها برابر
باشد یکی از آن دو در دریا غوطه میخورد ودیگری بالا میباشد چون دم او تنگ شد ریسمان را بجنباند اشاره میدهد
تا او را بالا میکشند ه دم لیموز بفتح اول وکسر میم وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده وسکون میم وموز بضم سین
مهمله معلوم کنایه از آه دردناک آمده ه دندان آبریز بفتح اول وسکون دال ابجد بالف کشیده وسکون نون
ثانی وهمزه بالف کشیده وبای پارسی ساکن وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی مجهول رسیده وزای هوز زده بمعنی
خلال آمده وآن چوب وپا استخوانی باشد که میان دندان را بدان پاک کنند وبهمین معنی دندان ابریز
ودندان پروز ودندان آفریز ودندان افریز ودندان فریز آمده است ه دندانمز بفتح اول وسکون نون ودال
ابجد بالف کشیده ونون ثانی ساکن وفتح میم وزای هوز زده بمعنی میوه وشیرینی وامثال آن آمده که بعد از طعام
خورند ه دوالباز بضم اول وواو بالف کشیده وسکون لام وموحده تحتانی بالف کشیده وزای هوز زده کنایه
از دغاباز وعیار وطرار ومکار وحیله گر آمده وشخصی را نیز گویند که دوالی وحلقه قلابی دارد وهنگام فرصت
در گلوی مردم اندازد واسباب ایشان میسازد وزر آن میبرد ه دوالکباز بضم اول وواو بالف کشیده وفتح لام
وسکون کاف وموحده تحتانی بالف کشیده وزای هوز زده بمعنی صدر آمده که دغاباز ومکار وحیله ساز
ودزد وکلوبر باشد ه دو سه دهلیز بضم اول بواو مخفی رسیده وکسر سین مهمله وسکون های ملینه ودال وکسر
لام بمثناة تحتانی رسیده وزای هوز زده کنایه از حواس خمسه وعناصر اربعه آمده ودهلیز ما بین در ودروازه

زانند رون سرای را گویند و در موید الفضلا نوشته خانه در که در دری باشد بدان راه درون سرای در آیند
و در قنیه بمعنی دالان نوشته * دولت تیز بفتح اول وسکون واو وفتح لام وسکون مثناة فوقانی وکسر تای قرشت
بمثناة تحتانی مجهول رسیده و زای هوز زده بمعنی دولتی آمده که یکایک مردم به مرتبه تمام رساند * دماز بفتح اول
و دال مدوره بالف کشیده وسکون زای هوز بمعنی بانگ وفریاد ونعره آمده و بکسر اول بمعنی دره و شکاف کوه هم
آمده و در فرهنگی بمعنی آخر که شکاف کوه باشد فتح هم بدین آمده * دماژ بفتح اول و میم مدوره بالف
کشیده و زای پارسی زده بمعنی دماز آمده که بانگ و فریاد و نعره باشد و بکسر اول بمعنی شکاف کوه و دره هم
آمده و بمعنی شکاف کوه فتح هم از نظر گذشته * دیرباز بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وسکون رای مهمله
و موحده تحتانی بالف کشیده و زای هوز زده بمعنی دراز زمان و مدت آمده و بمعنی دراز نیز هست که در مقابل
کوتاه باشد * دیزند هوز بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وکسر رای مهمله و رای قرشت ثانی و نون و دال ابجد
ساکن و سوز معلوم بمعنی دنیای دون آمده که عالم سفلی باشد * دیز بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و زای
هوز زده بمعنی چنبر و دایره آمده و غربال و پرویزن را نیز نامند و نوعی از شیاف است که در چشم رمد کشیده
کشند و نوعی از پاتیل و دیک مسین هم هست و بمعنی حصار و قلعه هم آمده و رنگ سیاه و خاکستری مایل را نیز
گفته اند که مخصوص اسپ و استر و خر و امثال آن باشد و بعضی حیوانات دیگر که از کاکل تا دم خط سیاه
کشیده شده باشد و بمعنی رنگ و لون معروف است چنانچه اسپ خسرو پرویز را شبدیز گفتندی بمعنی شب رنگ ای
سیاه رنگ * دیگ افزار بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون کاف پارسی و افزار معلوم بمعنی افزار دیگ
آمده یعنی آنچه در دیگ طعام ریزند از دارچینی و قرنفل و فلفل و زیره و کشمش و بادام و نخود و مانند آن و بتازی

تابل خوانند جمع توابل و بکسر کاف پارسی بمعنی دیگ بزرگ آمده

چشمهٔ یازدهم بحر پنجم از قلزم دوم من کتاب هفت قلزم در بیان دال ابجد با سین مهمله

* داس بفتح اول بالف کشیده و سکون سین مهمله بمعنی استخوان ماهی آمده و سلاحی است مانند داس و دسته
دراز هم دارد و آن حربهٔ مردم گیلان است و آنرا دهره گویند و کیاهی است دوائی که آنرا بتازی
سلاب خوانند و نوعی از دام هست که آنرا پاادام گویند و دام نخچیر هم هست و بمعنیهای سرتیز را نیز
گویند که برسر دانه های کند م و جو میباشد و نام افزاری است مشهور و معروف که آنرا بتازی منجل
خوانند و بدان زراعت گاه و امثال آن درونند * داس و دلوس داس معلوم و فتح واو و دال ابجد و ضم
لام بواو رسیده و سین سعفص زده بمعنی سفیه و سفله و دون آمده و بمعنی ابتر و ضایع هم دیده شده
و چیز دور انکندنی را نیز نامند مانند خار و خس و خاش و خماش و امثال آن و این کلمه از اتباع است همچو تار و مار و تال و مال
و ترت و مرت و امثال آن و در فرهنگی ضم سین مهمله بواو رسیده هم بدین آمده و بمعنی فلان و بهمان هم دیده شده
* دانای طوس بفتح اول بالف کشیده و لون بالف کشیده و کسر مثناة تحتانی و ضم طای حطی بواو رسیده و سکون
سین سعفص اشاره بسوی فردوسی است که کتاب شاهنامه از مصنفات اوست و خواجه نصیر را هم گفته اند
* دبس بکسر اول و موحدهٔ تحتانی و سین مهمله زده بمعنی دوشاب خرما آمده که آتش ندیده باشد گویند تازیست
* دبوس بفتح اول و ضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده و سین سعفص زده بمعنی دبوسه کشتی آمده و آن خانه در پس
کشتی می باشد و گرز آهنی را نیز گفته اند و در تازی هم همین معنی دارد و نیز نام شخصی که قلعه را بنام خود بنا نهاده
و آن قلعه در ماوراء النهر ما بین سمرقند و بخارا است * درازنفس بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و کسر زای

هرزو نفس بفتحتین معلوم یعنی پرگو و پر حرف آمده ‌ه درانیطس بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و کسر نون
بمثناة تحتانی رسیده و ضم طای حطی و سکون سین معفص بلغت یونانی بیخ فیلکوش آمده و آن گلی است از جنس
سوسن و آنرا بتازی اصل اللوف عو انند ه درنفس بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح نون و فا و سین معفص زده
یعنی در زمان و فی الحال آمده ه دروبطارس بفتح اول و رای مهمله بواو رسیده و کسر موحده تحتانی و طای حطی
بالف کشیده و کسر رای مهمله و سکون سین معفص بلغت یونانی نام رستنی آمده که مانند سرخس است بفتح عین
منقوطه و سین زده و آن بیشتر در رفت بلوطهای کهنه بهم پیچیده شود و اگر آنرا با بیخ و شاخ و برگ بکوبند و بر بیخ موی
ضماد کنند موی را ببرد و داء الثعلب را مفید است ه دریراس بفتح اول و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و واو
بالف کشیده و سین معفص زده یعنی چار چنبر در خانه آمده و چوبی را نیز نامند که در پس در اندازند
تا در گشوده نگردد و اطراف هر چیز و گردا گرد خانه را نیز گویند و در فرهنگی بجای فتح دال ابجد کسر نیز بنظر آمده
و نیز بجای واو فا هم بنظر آمده ه دزلند بس بفتح اول و زای هوز و سکون نون و کسر دال ابجد بمثناة تحتانی
رسیده و سین مهمله زده یعنی گویا و ظاهر از عیانا آمده ه دس بضم اول و سکون سین مهمله یعنی گل سخت آمده
و گل پخته را نیز گویند و بفتح اول بمعنی مانند و نظیر و شبیه آمده و بعضی بر آنند که مخفف دیس بکسر اول بمثناة
تحتانی مجهول رسیده و سین مهمله زده است معنی آن هم شبیه و نظیر و مانند آمده و بمعنی آن نیز آمده که کلمه
اشاره است و در هندی عدد ده که بتازی عشره خوانند و بکسر اول در لغت یونانی بمعنی هندمه آمده ه دستآس
بفتح اول و سین مهمله و سکون مثناة فوقانی و همزه بالف کشیده و سین معفص زده یعنی آسیائی آمده که از دست
گردانند و آن معروف است و در کتاب مؤید الفضلا و مدار الافاضل و غیره بمثناة فوقانی بالف کشیده هم آمده
که دستاس باشد ه دست پس بفتح اول و سکون سین مهمله و کسر مثناة فوقانی و فتح بای پارسی و سین معفص زده یعنی
مسندی آمده که در مرتبه از مسندهای دیگر کمتر و بهتر باشد و صفی را نیز نامند که قمار
بازان در آخر بازی بیکبار گذرانند و بمعنی آخرکار معروف و مشهور است ه دسترس بفتح اول و سکون سین مهمله
و مثناة فوقانی و فتح رای مهمله و سکون سین معفص بمعنی سامان و جمعیت و قدرت و توانگری آمده و نیز چیزی که بان
دست رسد ه دفترابلیس بفتح اول و سکون فا و فتح مثناة فوقانی و کسر رای مهمله را ابلیس معلوم کنایه از
تقویم برهمنان آمده که آنرا در زبان هند پتره و پوتهی گویند ه دلینس بفتح اول و کسر لام بمثناة تحتانی
رسیده و کسر نون و سین مهمله زده بلغت یونانی نوعی از صدف کوچک آمده و آنرا ناعام است نمک سوده کرده
میخورند و چون پخته می شود نمی توان خورد ه دمخیوس بفتح اول و سکون میم و فتح خای منقوطه و کسر
نون بمثناة تحتانی رسیده و فتح واو و سین مهمله زده نام سوداگری بوده که طلا را از منقلوس دزدیده و منقلوس
بفتح اول و قاف معرب منکوس است و آن شهریست که در ان فیل کوه هیکل و عظیم جثه و جنگی و دلاور می شود
و فیل سفید نیز در آنجا بهم میرسد ه دم شناس بفتح اول و سکون میم و کسر شین منقوطه و نون بالف کشیده
و سکون سین مهمله کنایه از حکیم و طبیب و دانا آمده و نیز معنی مسلم هم دیده شد و آن دو غواص اند که دم
و نفس مرد و موافق باشد یعنی وقتیکه نگاهدارند مرد و برابر توانند نگاهداشت تا چون دم کسی که در بیرون
دریا است تمام شود آنرا که در درون دریا است فی الحال برآورند تا هلاک نشود ه دردهٔ عباس بضم اول بواو رسیده
و فتح دال ابجد و کسر همزهٔ مبدله و عباس معلوم یعنی فرو رند و علیفه او ه دورس بضم اول بواو مجهول رسیده
و فتح رای مهمله و سین معفص زده گیاهی است که تخم آنرا شوکران گویند و بیخ آن جنون آورد باشد یعنی خوردن

بیخ آن جنون آورد و در فرزندگی بدید ن آمده که دوزس بیخ گیاهی است که تخم آنرا شوکران خوانند از ولایت تفت و یزد آورند و به دو رس تفتی مشهور است * دوتوس بضم اول بواو مخفی رسیده و ضم قاف بواو رسیده و سکون سین مهمله لغتی است یونانی و آن تخم زردک صحرائی است و بیخ آن شقاقل است و گیاه آنرا دوس گیاه خوانند چه دوس آنرا بسیار دوست میدارد بعضی گویند تخم کرفش صحرائی است و آنرا بشیرازی بدان خوانند * ده مسکین ادریس بکسر اول و های ملفوظ و مسکین ادریس معلوم کنایه از بهشت عشرت سرشت آمده * ده حواس بفتح اول و سکون های حطی و فتح های هوز و واو بالف کشیده و سین سعفص زده کنایه از پنج حس ظاهر و پنج حس باطن آمده پنج حس ظاهره این است سامعه و باصره و لامسه و ذایقه و شامه و پنج حواس باطن این است واهمه و خیال و متصرفه و حافظه و حس مشترک و مرادف این دمتکاه وجود است * دیبرحاس بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح موحدهٔ تحتانی و سکون رای مهمله و جیم بالف کشیده و سین مهمله زده بلغت یونانی نوعی از مرقشیثا باشد و آن جوهری است که در داروهای چشم بکار برند و آن اقسام میباشد ذهبی و فضی و نحاسی و حدیدی و شبهی و بهترین آن ذهبیست و آن را بعربی حجر النور خوانند و این را معدنی گویند کانی هم میباشد که از جزیرهٔ قبرس از درون چاهی برمی آورند و آن گلی است بسیار سخت و صلب مانند سنگ * دیس بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون سین مهمله بمعنی مانند و شبیه و نظیر و همتا آمده سعدی گوید * بیت * چه قدر آورد بندهٔ حوردیس * که زیری قبا دارد الله ام پیس * و بمعنی ملک و ولایت را گویند و بمعنی روز هم آمده که بتازی یوم خوانند * دیسقوریدوس بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون سین مهمله و ضم قاف بواو رسیده و کسر رای قرشت بمثناة تحتانی رسیده و ضم دال ابجد بواو رسیده و سین سعفص زده نام یکی از حکمای یونان است گویند نبات و رستنی را بسیار خوب شناختی کیمیا گر هم بود * دیفروحاس بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و ضم فا و رای مهمله بواو رسیده و جیم بالف کشیده و سین سعفص زده بلغت یونانی نوعی از مرقشیثا است و آن جوهری است که در داروهای چشم بکار برند و آن معدنی و غیر معدنی باشد غیر معدنی را از شبه و حدید و نحاس و فضه و ذهب برمی آورند و آن چنان باشد که چون طلا و نقره و مس و شبه و آهن را بگدازند قدری آب بران ریزند و از بوته برآورند ثفلی که در ته بوته مانده باشد مرقشیثا است و چون آنرا سحق کنند و برموی غلیظ افشانند رقیق و نرم گرداند و معدنی گلی باشد بسیار سخت و صلب مانند سنگ و آنرا از جزیرهٔ قبرس از درون چاهی برمی آورند و آنرا دیفروحس بحذف الف نیز گفته اند * دیاس بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و میم بالف کشیده و سین سعفص زده ترجمه توضیح که از واضح شدن و ظاهر کردیدن است * دینسافوس بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و کسر نون و سین مهمله بالف کشیده و ضم فا بواو رسیده و سین مهمله زده بلغت یونانی نوعی از بهار آمده و برگ آن مشابهت ببرگ کاسنی دارد چون از هم بشکافند کرمهای کوچک از میان ساق و برگ آن برآید اگر گل شکوفه آنرا بکوبند و بر شیر گوسپند مالند در حال به بندد و بر موضعی که خواهند ببرند ضماد کنند آن موضع را بحس گرداند و آن را بشیرازی حس الکلب گویند و مشط الراعی همان است

چشمهٔ دوازدهم بحر پنجم قلزم دوم من کتاب هفت قلزم در بیان دال ابجد با شین منقوطه

* دادودش بفتح اول بالف کشیده و سکون دال ابجد و دهش معلوم بمعنی بخشش و کرم و عطا و همت و دادن بسیار آمده * دارش بفتح اول بالف کشیده و کسر رای مهمله و سکون شین منقوطه بمعنی نگاهداشتن و محافظت کردن آمده * دارکوش بفتح اول بالف کشیده و سکون رای مهمله و ضم کاف پارسی بواو مجهول رسیده و شین منقوطه

زده امرینکا مد اشتن آمده یعنی نگا مدار و محافظت کن در اصل کو شیدار بوده است ❊ دارموش بفتح اول بالف
کشیده و کسر رای مهمله وضم میم بواو رسیده وشین منقوطه زده بمعنی دوائی آمده که موش از خوردن آن بمیرد
و آن را سم الفار گویند ❊ داش بفتح اول بالف کشیده وسکون شین منقوطه بمعنی کوره آمده که خشت و آمک
وخم وسبو و کاسه و کوزه و امثال آن در آن بزند و بمعنی گلستان هم از نظر گذشته ❊ دانوش بفتح اول بالف
کشیده و ضم نون بواو مجهول رسیده وشین منقوطه زده نام شخصی است که علم را بفروخت و عذرا معشوقه
وامق بود و قصه ایشان مشهور است ❊ دانش بفتح اول بالف کشیده و کسر نون وشین منقوطه ساکن بمعنی علم و
فضل آمده است ❊ دابره کش بفتح اول بالف کشیده و کسر مثناة تحتانی و فتح رای مهمله وسکون های ملفوظه و فتح
کاف وشین منقوطه زده بمعنی بزرگ آمده و امردابره کشیدن و فاعل آن ❊ دخش بفتح اول وخای نقطه دار وشین منقوطه
زده بمعنی تیره و تاریک آمده و ابتدای کار و آغاز کار را نیز نامند ❊ دختران نعش بفتح اول وسکون خای منقوطه
و فتح مثناة فوقانی و رای مهمله بالف کشیده و کسر نون و نعش بفتح نون وسکون عین مهمله معلوم بمعنی بنات نعش
آمده خواه صغرا باشد خواه کبرا ❊ درازگوش بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده وسکون زای هوز و ضم کاف
پارسی دوار مجهول رسیده وشین منقوطه زده بمعنی خر آمده که در تازی حمار نامند ❊ درایش بفتح اول و رای
مهمله بالف کشیده و کسر مثناة تحتانی وشین منقوطه زده بمعنی تاثیر و اثر کردن آمده ❊ درپویش بفتح اول وسکون
رای مهمله و فتح بای پارسی و کسر رای قرشت بمثناة تحتانی مجهول رسیده وشین قرشت زده بمعنی درویش و گدائی
آمده که بلد رخانه ها بگدائی روند و بمعنی خشت بخته هم دیده شد و کوزه و کاسه را نیز گفته اند ❊ دربندکیش
بفتح اول وسکون رای مهمله و فتح موحده تحتانی وسکون نون و کسر دال ابجد و کیش بکسر کاف معلوم بمعنی راهی آمده
که درمیان کوه عبور دارد ❊ درخش بضم اول و رای مهمله وخای منقوطه وشین قرشت بمعنی برق آمده و باین معنی
بفتحتین هم دیده شده و بضم اول و فتح ثانی بمعنی فروغ و روشنی آمده و باین معنی بضمتین هم آمده و بمعنی تابنده
و درخشان هم آمده و نام دهی است از ولایت قاین و قهستان در آنجا گلیم را خوب می بافند و نام آتشکده ایست در
شهر ارمینا گویند بانی آن آتشکده راس مجوسی بود و او را راس البغل گویند و درهم بغلی منسوب باوست و گویند
شهر ارمینا و شیراز را او بنا کرده و بفتح اول وضم خای منقوطه بمعنی مزاوار و درخور و لایق آمده و بمعنی شوق و
اشتیاق هم از نظر گذشته ❊ درموش بفتح اول و رای مهمله و فتح خای منقوطه و واو معدوله وشین قرشت زده بمعنی
شوق و اشتیاق آمده ❊ دردکش بضم اول وسکون رای مهمله و دال ابجد و فتح کاف وشین منقوطه زده بمعنی دردی نوش
آمده و نیز کسیکه غم و غصه خورد و محنت برد ❊ درش بفتح اول وسکون رای مهمله وشین قرشت بمعنی طویله و پایگاه
اسبان آمده و بفتحتین نام نوعی از عیار است و آن باریک و دراز می شود ❊ درغیش بفتح اول وسکون رای مهمله
و کسر غین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده وشین منقوطه زده نام نوعی از زرد آلو آمده و بمعنی انبوه بسیار هم از نظر
گذشته ❊ درفش بکسر اول و فتح رای مهمله و فا وشین قرشت زده بمعنی افزاری آمده که کفش دوزان و امثال آن
دارند و علم را نیز نامیده اند که در روز جنگ بر پا کنند و در موید الفضلا بضم اول باین مورد و بمعنی آمده و بمعنی
فوطه هم دیده شد که در روز جنگ بالای خود آهنی و دستار بندند ❊ درکش بفتح اول وسکون رای مهمله و
فتح کاف وشین منقوطه زده یعنی محو کن آمده و بمعنی ترکیبی ظاهر است و لیس در نورد ❊ دروازه گوش
بفتح اول وسکون رای مهمله و را و با الف کشیده و فتح زای هوز و کسر همزه مبدله و ضم کاف پارسی
بواو مجهول رسیده وشین منقوطه زده بمعنی سوراخ گوش آمده ❊ دروازه نوش بفتح اول وسکون

ویدان بلغم و سوده میشود و آنرا پادشاه همه زحمتها میگویند مثل شراچ و رک نامند و این زحمت بیشتر از آنک و میزاید
و نیز بخوردن آب بسیار و مدت تمام شدن این علت هزار روز است و چون هزار روز کامل شود آدمی را امید زندگی
محال است و اگر بیش از تمام شدن هزار روز صورت تداوی کرده شود بهتر شود و دارو ها این کوکنار کفته اند اکر درون
می سال پیدا شود آدمی کمتر بهتر می شود ٭ دق ولق بفتح اول و سکون قاف و فتح واو و لام و قاف زده این لغت از
اتباع است بمعنی صحرائی و کوهی آمده که از سبزه و علف و بوته و خار و خلاشه خالی باشد و صحرا و موضع را نیز کویند
و بعضی برآنند که استعمال دق ولق در صحرا آمده و در کوه ٭ دوازده حرمق بفتح اول و واو با الف کشیده و
سکون زای هوز و فتح دال ابجد و سکون های هوز و ضم جیم و سکون را و سین ٭ و فتح سین سعفص و قاف زده معرب
دوازده کوشک است که مراد از آن بروج فلکی باشد و آن حمل و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب
و قوس و جدی و دلو و حوت است ٭ درعرق بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح عین مهمله و رای قرشت و سکون قاف
بمعنی درخچالت است و معنی ترکیبی آن درخوی است ٭ دمشق بکسر اول و فتح میم و سین مهمله و قاف زده بمعنی
ابریشم سفید آمده و شین معجمه در تازی قصبه ایست بشام و در فرهنگی بدیدن آمده که شهریست عظیم بشام
آب خوش و هوا سازکار دارد پند اری که تحفه از بهشت بدنیا آورده اند و در فرهنگی باین معنی بکسر تین هم
دیده شد ٭ کویند کسر اول و فتح دوم تازیست و بکسر تین مفرس کرده الله و الله اعلم ٭ درخت وقواق بفتح اول و
رای مهمله و سکون خای منقوطه و کسر تای قرشت و فتح واو و سکون قاف و واو با الف کشیده و قاف زده درختی است
که بار او مثل آدمی است در صورت تا که بر درخت باشد سخن کویند و چون بشکنند ش بمیرد و در فرهنگی بدیدن
آمده که وقواق نام جزیره ایست از جزایر دریا و بعضی کویند نام کوهی است و در آن کوه معدن طلا است و مردم
انجا جمیع ظروف و اوانی خود از طلا سازند و زنجیر و قلاده سکان و امثال آن از طلا کنند و بوزینه و میمون در انجا
بسیار است و آنهارا امانه جاروب کردن و هیزم از جنگل آوردن و کارهای دیگر تعلیم دهند و در آن کوه درختی
است که بار و میوه آن بصورت آدمی میباشد و از آن صور نهاصد الی عجیب و غریب برمی آید از مسافر احوال
می پرسند و جواب میدهند و چون از درخت بیفتد بمیرند و آن درخت را نیز وقواق کویند و در فرهنگی دیگر
بدیدن آمده که نام درختی است در هندوستان که هر صباح برک آن برآرد و بهار کند و شام خزان شود و بریزد
چشمه هفتم در بحر پنجم قلزم دویم من کتاب هفت قلزم در بیان دال
ابجد با کاف تازی و پارسی
٭ داچک بفتح اول با الف کشیده و فتح جیم پارسی و سکون کاف بمعنی کوشواره بدیدن آمده ٭ دادک بفتح اول با الف
کشیده و ضم دال ابجد و سکون کاف بمعنی پیر غلام قدیمی آمده و با کاف پارسی مخفف دادبیک است و شخصی
بوده معروف و مشهور ٭ دادیک بفتح اول با الف کشیده و کسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده و سکون کاف پارسی بمعنی
خدا وند داد آمده ٭ دارمک بفتح اول با الف کشیده و سکون رای مهمله و فتح میم و سکون کاف نوعی از مرو باشد
و آن مرو سفید است و مرو بفتح اول و سکون ثانی و واو کیاهی است خوشبو که آن را مرو خوش کویند سده بلغمی
بکشاید و اکثر امراض بلغمی را نافع است ٭ دارنک بفتح اول با الف کشیده و کسر رای مهمله و نون و کاف پارسی
زده بمعنی خوان و طبقی آمده که کوشت و امثال آن بر آن نهند ٭ دامک بفتح اول با الف کشیده و فتح میم و سکون
کاف بمعنی مقنعه و سرانداز زنان آمده و جانوران وحشی و کوچک را نیز کویند همچو خرکوش و روباه و امثال آن
مصغر دام ظاهر است ٭ دامکاه کرک بفتح اول با الف کشیده و سکون میم و کاف پارسی با الف کشیده و کسر های

مل رزه وضم کاف پارسی وسکون رای مهمله وکاف پارسی زده بمعنی جهان فانی وعالم سفلی آمده و دامگاه کرگ را
دامگاه ستور نیز گویند * دامن خشک بفتح اول بالف کشیده وفتح میم وکسر نون وضم خای منقوطه وشین قرشت
وکاف زده بمعنی دامن خالی آمده وعلام صلاح وتقوی را نیز گویند * دانگ بفتح اول بالف کشیده وضم نون
وکاف زده آن باشد که بوقت دندان بر آوردن اطفال اقسام دانها از جنس ماش وگندم وجو وعدس وامثال
آنها با گاه وپاچه گوسپند بپزند وبخانه های دوستان وخویشان ومصاحبان بفرستند وبفتح نون بمعنی مطلق دانه
آمده اعم از ماش وگندم وجو وعدس وخردل وامثال آن * دانگ بفتح اول بالف کشیده ونون وکاف پارسی
زده وبفتح نون وسکون کاف هم آمده وآن قسمی است از دوازده اوزان متعارفه اول آن حبه وآن مقدار یک
جو است که در بزرگی وکوچکی میانه باشد ودوم تسو ومقدار آن دو حبه میانه است سوم قیراط ومقدار آن
چهار جو است چهارم دانگ که معرب دانگ است وآن بمقدار هشت حبه پنجم درم که بفارسی درهم گویند وآن
بمقدار چهل وهشت حبه ششم مثقال وآن بوزن شصت وهشت حبه یعنی جو است هفتم استار وآن بمقدار چهار
ونیم مثقال که سیصد وشش حبه میشود هشتم اوقیه بمقدار هفت ونیم مثقال که پنج صد وده حبه میشود نهم
رطل وآن بمقدار دوازده اوقیه است که شش هزار ویکصد وبیست حبه میشود دهم من است بمقدار بیست وچهار
اوقیه یازدهم کیلجه است بمقدار یک من وهفت بخش از یک من که آن را هشت بخش برابر کنند دوازدهم ملوک وآن
بمقدار سه کیلجه وبوزن قنطار که یک هزار ودویست رطل است بالا مذکور شد * دبوسک بفتح اول وضم موحده
تحتانی وواو رسیده وفتح سین مهمله وکاف زده بمعنی نان کلاغ آمده وبفتح کاف وآن رستنی باشد که در زمینهای
نمناک روید وبتازی آنرا خبازی عنوالند وبعضی بر آنند که اقحوان است * دبیرفلک بفتح اول وکسر موحده
تحتانی بمثناة تحتانی رسیده وکسر رای قرشت وفلک معلوم کنایه از کوکب عطارد آمده * درانگ بفتح اول ورای
مهمله بالف کشیده وفتح نون وکاف ساکن نام مقامی است که آنرا بیونانی غالا غاطیقون نامند بضم نون بواو
رسیده گویند مقام فرشتگان است * دربان فلک بفتح اول وسکون رای مهمله وموحده تحتانی
بالف کشیده وکسر نون وفلک معلوم کنایه از آفتاب آمده وماه را نیز گویند وزحل را هم نامیده اند
* درج تنگ بضم اول وسکون رای مهمله وکسر جیم وفتح مثناة فوقانی ونون وکاف پارسی زده کنایه از دهان
معشوق ومحبوب ومطلوب آمده وآنرا درج در نیز گویند * در رقص شود مفاصل خاک بفتح اول وسکون
رای مهمله وفتح رای ثانی وقاف وسکون صاد سعفص وفتح شین منقوطه وواو ودال ابجد ساکن مفاصل خاک معلوم
یعنی زمین را زلزله گیرد * درفنجک بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح فا وسکون نون وفتح جیم وکاف زده بمعنی
گرانی آمده که در خواب بر مردم افتد وآنرا بتازی کابوس وعبد الجنه خوانند * درک بفتح اول ورای مهمله
وکاف زده بمعنی دستارچه آمده که رومال وروپاک کن باشد وباین معنی بجای رای مهمله وزای هوز نیز بدل
آمده ودرک تازی بمعنی دریافتن وبقعر مقصود رسیدن وبشتنین طبقات دوزخ را نیز گویند وبمعنی مال هم آمده
* درلک بکسر اول وسکون رای مهمله وکسر لام وسکون کاف بمعنی جامه کوتاه قد وآستین کوتاه پیشواز آمده
* درلیک بکسر اول وسکون رای مهمله وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده وکاف زده بمعنی صندل آمده * درنگ
بکسر اول وفتح رای مهمله ونون وکاف پارسی زده بمعنی تاخیر آمده وثبات آمده وعالم آخرت را نیز
گفته اند وبمعنی وقت ساعت وزمان هم آمده وصدائی را نیز گویند که از شکستن چینی وآبگینه وامثال آن واز
نواختن تار ساز وناقوس وامثال آن بر آید ونزد محققین اشاره است بدرکات ذمایم باز ماندکان وبقید تقیدات

رسی معبوس کردیدن ۞ درورك بضم اول ورای مهمله براو رسیده وکاف زده بمعنی هیزم باریك آمده
۞ درولك بفتح اول وضم رای مهمله براو رسیده وفتح نون وکاف پارسی زده یعنی است درانکه شبیه به عقرب
که آنرا در وقع عقرب کویند ودر روقع معرب آنست ودر فرهنگی بجای کاف پارسی تازی هم دیده شده بمعنی معنی
درینصورت مصغر دورن هم می شود ۞ درپاك بکسر اول وسکون رای مهمله ومثناة تحتانی بالف کشیده وکاف
زده بمعنی تریاك آمده که ادویه باشد ودفع کند زهر را نیز کویند ومعرب آن تریاق است ۞ دزك بفتح اول
وزای هوز وکاف زده بمعنی دستار آمده که مندیل وروپاك است ودر فرهنگی بمعنی دستارچه دیده شده که
دست پاك ورومال باشد ۞ دژآهنك بکسر اول وسکون زای پارسی وهمزه بالف کشیده وفتح هاء ملفوظه ونون
وکاف پارسی زده بمعنی زوبین آمده وضم زاء هوز بواو مجهول رسیده وبای پارسی بمثناة تحتانی رسیده ونون
زده وآن نیزه کوچکی بود که سر آن دوشاخ باشد ودر قدیم بدان جنگ میکردند والحال آنرا اکثر مردم کیلان
دارند وبمعنی تیر تفنگ هم آمده تیر معلوم بفتح مثناة فوقانی وسکون خای منقوطه وشین قرشت تیر هوائی وآتش
بازی را کویند ومعنی بد کردار وبدخوی وخشمگین وسهمناك نیز آمده ۞ دژك بضم اول وزای پارسی وکاف
زده بمعنی کرمی آمده که در وقت تابیدن ابریشم بر ریسمان بران افتد ولیز آبله را کویند که بسبب راه رفتن
یا کار کردن بر پا ودست بهم رسد وبکسر اول وسکون ثانی وبکسر وفتح ثانی نیز بهمین معنی آمده ۞ دژکاك بکسر اول وسکون
زای فارسی وکاف بالف کشیده وکاف ثانی زده بمعنی کرکس آمده وآن مرغی است معروف که مردار می خورد وبفتح اول هم
آمده ۞ دژمیخت کنك بکسر اول وسکون زای پارسی وضم های ملفوظه وخای منقوطه ومثناة فوقانی زده وفتح کاف پارسی
ونون وکاف پارسی ساکن بمعنی قبلهٔ پیشینیان آمده که بتازی بیت المقدس واقصی خوانند وعبرانی ایلیا نامند
۞ دژهوخت کنك بمعنی بالا آمده ۞ دستاسنك بفتح اول وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی بالف کشیده وفتح سین مهمله
ونون وکاف پارسی زده بمعنی فلاخن آمده ۞ دست پاك بفتح اول وسین مهمله ومثناة فوقانی زده وبای پارسی بالف کشیده
وسکون کاف بمعنی دستمال وروپاك آمده وکنایه از دست خالی ومسکین ولئیم نیز هست وپرهیزکار ومتدین زاهد نیز کویند
۞ دست سك بفتح اول وسین مهمله ومثناة فوقانی ساکن معلوم بمعنی دستاسنك آمده که فلاخن باشد ۞ دستجك
بفتح اول وسین مهمله ومثناة فوقانی ساکن وجك با جیم پارسی معلوم بمعنی فتح وفیروزی وظفر ودلیری وچابك
دستی ودلیری آمده ۞ دست چلك دست معلوم وکسر جیم پارسی ولام وکاف ساکن دو پارچه چوب است که اطفال
بدان بازی کنند یکی دراز بقدر رمه وجب ودیگری کوتاه بقدر ربع قبضه ومرد وسر چوب کوچك تیز میباشد
چوب دراز را بدست بکیرند وچوب کوتاه را بر زمین نهند بنوعی که یك سر آن از زمین بلند باشد وچوب دراز
بدان زنند بعنوانیکه بر زمین جهد وبازد وفراضربتی بران زنند چنانکه دور افتد وعرب چوب دراز را بمقالات
وچوب کوچك را قله کویند وچالیك مرادف این آمده ۞ دستك بفتح اول وسکون سین مهمله وفتح مثناة فوقانی وکاف
زده بمعنی آواز مرد ودست که بر هم زنند آمده ۞ دسك بفتح اول وسین مهمله وکاف زده بمعنی رشتهٔ تابیده آمده
که درموزن میکشند وریسمان خام را هم کفته اند وضم اول وکسر هم بدین آمده ۞ دسك بفتح اول وسین
مهمله وکاف پارسی ساکن بمعنی صندل آمده ۞ دسرك بضم اول وسین مهمله براو رسیده وکاف زده بمعنی هیزم باریك
آمده وبفتح اول هم درست است ۞ دشك بفتح اول وشین منقوطه وکاف زده بمعنی رشتهٔ تابیده آمده که درموزن
کشند وریسمان خام را نیز کفته اند وبکسر اول وضم هم درست است دشك هم معنی بالا دارد ۞ دشنك بفتح اول
وشین منقوطه ونون وکاف پارسی زده بمعنی بدنامی آمده که در پیش آب بندند وعوشهٔ خرما شاخی که خوشهٔ

بران است گویند ونام شهریست از ملک خطا * دشیشک بفتح اول وکسر شین قرشت بمثناة تحتانی رسیده وفتح شین
معجمه وکاف زده بمعنی شب آمده که در تازی آنرا لیل نامند * دفزک بفتح اول وسکون فای سعفص وفتح زای هوز
وکاف زده بمعنی کند وستبر وفربه آمده مطلقا که بتازی غلیظ وضخیم گویند * دفک بفتح اول وفا وکاف ساکن
بمعنی نشانه تیر وامثال آن آمده که بعربی هدف گویند وتصغیر دف ظاهر است * دفنوک بفتح اول وسکون فا وضم
نون بواو رسیده وکاف زده بمعنی غاشیه وزین پوش آمده ودر فرهنگی بجای سکون فا فتح هم بنظر آمده * دک
بفتح اول وسکون کاف بمعنی کوه وصحرائی آمده که دران سبزه وعلف بوته وخار وخلاشه نباشد ومعنی کچل هم از نظر
گذشته وآن شخصی را گویند که سر او موی نداشته باشد وزخم یا داغهای زخم داشته باشد ومعنی محکم
ومضبوط هم دیده شده ومعنی سر مطلق از نظر گذشته که بتازی راس خوانند وضربه وآسیب زدگی را نیز گفته اند
ودرختی را گویند که زینه بالای آن گذارند ومعنی نصیب وثقل بر هم آمده وگدا وگدائی را نیز گویند * دکولک
بفتح اول وسکون کاف وفتح واو ولام وکاف ثانی زده بمعنی کوه وصحرائی آمده که از سبزه وعلف وبوته خار وخلاشه
خالی باشد وسر آدمی که موی نداشته باشد نیز گویند واین لغت از اتباع است چون ترت ومرت وتال ومال وتار و
مار وامثال آن ودق ولق معرب این است * دلخاک بکسر اول ولام وخای منقوطه بالف کشیده وسکون کاف بمعنی
قعر ودرون زمین ومرکز زمین آمده وگاو ماهی را نیز گویند وکنایه از انبیا واولیا هم هست * دلدیگ بکسر اول و
لام وکسر دال ابجد بمثناة تحتانی مجهول رسیده وسکون کاف پارسی بمعنی ته دیگ آمده واین مصطلح اهل کرمان است
وبزبان هند اوراکهرچن گویند * دلمک بفتح اول وسکون لام وفتح میم وکاف زده بمعنی پنیر آمده وآن شیریست
که بعد از مایه زدن بسته شود وبضم اول جانوری است شبیه بعنکبوت گویند زهر او آدمی را هلاک کند وبتازی
آنرا رتیلا خوانند * دلنگ بفتح اول ولام ونون وکاف پارسی زده بمعنی غلاف خوشهٔ خرما وآنچه خرما بران باشد
آمده ومعنی دستافزار وچاه کن نیز دیده شده وآن مثل آهنی باشد که بدان چاه کنند ومیل آهنی سنگ تراشان
را نیز گفته اند وآنرا امین بکسر میم بمثناة تحتانی مجهول رسیده هم خوانند وبمعنی اونگ نیز آمده که آویخته واونگان
باشد ومعنی ژوپین هم آمده وآن نیزه کوچکی بود که سر آن دو شاخ باشد واکثر حربهٔ مردم گیلان است وبندی را
نیز گویند که از چوب وخاشاک وگل وعلف در پیش آب بندند ودر فرهنگی بمعنی اونگ بکسر اول از نظر گذشته ونیز
آلتیست دراز که هندش سالنک گویند * دلیک بفتح اول وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده وسکون کاف بمعنی تخم گل آمده
که بتازی آنرا بذر الورد خوانند ومیوه وثمر گلی است وآن مانند تخم سه گل سرخ رنگ میباشد وسه گل بضم کاف
پارسی وسکون لام درختی است که چون میوهٔ آن پخته شود سرخ وبغایت قابض باشد وآنرا بفارسی توت سه گل
وبتازی توت العلیق چه درخت آنرا اعربان علیق گویند وتوت حبشی نیز همان است * دمنگ بضم اول وفتح میم و
نون وکاف پارسی زده مرغی است برابر گنجشک پیوسته در کنارهای آب نشیند ودم جنباند وآنرا بتازی عصفور
الشوک خوانند وبیونانی طرغلودیس نامند * دم گرگ بضم اول وکسر میم وضم کاف پارسی وسکون رای مهمله
وکاف ثانی زده بمعنی صبح کاذب آمده ونیز نام یکی از منازل ماه است که آنرا شوله خوانند وهندش مول نامند
* دمیک بفتح اول وسکون میم وفتح مثناة تحتانی وسکون کاف نام قریه است از قرای غزنین گویند شهاب الدین غوری
که اول در هندوستان سکه وخطبه بنام خود کرده ورواج اسلام داده دران قریه بزخم یکی از ملاحده شهید شد
* دنبک بضم اول وسکون نون وفتح موحده تحتانی وکاف ساکن دهلی باشد دم دراز که آنرا از چوب وسفال هم
سازند بازیگران در زیر بغل گرفته نوازند * دنگ بکسر اول ونون وکاف پارسی زده چوبی باشد بهیات

سر و کردن اسپ که بدان شلتوک را بکوبند تا برنج از پوست در آید و بفتح اول بمعنی آبله و احمق و بیهوش
آمده و بمعنی نشان و لکنهٔ پرگار هم دیده شده و صندل را نیز گویند که از برهم خوردن دو سنگ یا دو چوب
و امثال آن بر آید ◦ دوالک بضم اول و واو بالف کشیده و فتح لام و کاف زده بمعنی دوالی آمده که بدان قمار بازند
و نام داروئی است خوشبو و تصغیر دوال معروف و مشهور است ◦ دود آهنگ بضم اول بواو رسیده و سکون دال
ابجد و همزه بالف کشیده و فتح های هوز و نون و کاف پارسی زده سفالی باشد که بر سر چراغ تعبیه کنند بجهت
گرفتن دود از برای ساختن مداد و مرکب و دودکش را نیز گویند و آن سوراخی باشد که در حمامها و مطبخها
و امثال آن کنند تا دود از آن راه بیرون رود و آن را دود آهنج هم گفته اند و دودهنگ هم باین معنی آمده
◦ دودک بضم اول بواو رسیده و سکون کاف آلتی است آهنی که بدان ریسمان بافند و در فرهنگی واو مجهول هم
بنظر [illegible] و بفتح اول در تازی خورد کردن و سائیدن و مالیدن دارو و جو آمده ◦ دوکاک بضم اول بواو
مجهول رسیده و کاف بالف کشیده و کاف ثانی زده بمعنی مرد و مردم چشم آمده ◦ دورنان فلک بضم اول بواو مجهول
رسیده و نون بالف کشیده و کسر نون ثانی و فلک معلوم کنایه از مهر و ماه آمده ◦ دویک بضم اول بواو رسیده و فتح
مثناة تحتانی و سکون کاف کنایه از دم آخر مردن آمده و کمترین نقش کعبتین نیز هست ◦ ده آک بفتح اول و سکون
های هوز و همزه بالف کشیده و سکون کاف نام ضحاک آمده و گویند که ضحاک معرب ده آک است و آک در لغت
بمعنی عیب آمده چون ضحاک ده عیب داشت بدان سبب باین نام ملقب گردید و آن ده عیب این است اول
زشتی پیکر دوم کوتاهی قد سوم بسیاری غرور و نخوت چهارم شتردلی و بددلی پنجم دروغگوئی ششم شتاب
زدگی هفتم ظلم و تعدی هشتم پرخوری نهم بدزبانی دهم بیشرمی و بیحیائی ◦ دهیک بفتح اول و سکون های هوز
و فتح یای حطی و سکون کاف بمعنی از ده حصه یکحصه آمده و لیزده را گویند که بتازی عشر خوانند ◦ دیابان فلک
بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و سکون های هوز و موحده تحتانی بالف کشیده و کسر نون و فلک
معلوم کنایه از کوکب زحل آمده ◦ دیدبانان فلک کنایه از هفت کواکب آمده که زحل و مشتری و مریخ و شمس
و زهره و عطارد و قمر باشد ◦ دیرتنگ بفتح اول و سکون مثناة تحتانی و کسر رای مهمله و فتح تای قرشت و نون و کاف
پارسی زده کنایه از دنیا و عالم سفلی آمده ◦ دیک بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و کاف ساکن بمعنی دی آمده که روز
گذشته باشد و بتازی خروس را خوانند و در هند نام قلعه ایست معروف ◦ دیگ بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول
رسیده و سکون کاف پارسی معروف است و آن ظرفی است کلان که در آن چیزی پزند و توپ بزرگ را نیز گویند که بدان
گلوله بر قلعه زنند ◦ دیک برد یک بفتح اول و سکون مثناة تحتانی و کاف و فتح موحدهٔ تحتانی و سکون رای مهمله و فتح دال
ابجد و یای حطی و کاف ثانی زده بمعنی داروئی آمده که موش صحرا خوردن بمیرد آنرا از زرنیخ سازند و آن از جملهٔ
سمیات است و در فرهنگی بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و کاف پارسی زده و موحدهٔ تحتانی و سکون رای مهمله
زده [illegible] ثانی معلوم هم بنظر آمده این اصح است ◦ دیلمک بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون لام و فتح
میم و کاف زده جانوری است شبیه بعنکبوت و لعاب او مهلک می باشد و آدمی را که میگزد می میرد او را بتازی رتیلا
خوانند و بفتح لام تصغیر دیلم است و آن نام شهری است از گیلان و موی مردم آنجا پیچیده و مجعد می باشد
و بیشتر حربه ایشان تبرزین و نیزه شکنی و زوبین است ◦ دیوک بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح واو و سکون
کاف بمعنی زلو آمده و آن کرمی باشد سیاه رنگ که خون فاسد را از بدن آدمی بمکد و مصغر دیو هم هست و جانوری است
شبیه بمور سفید را نیز گویند آمیخته چوب و پشمینه و امثال آن هرچه در زمین افتاده باشد بخورد و ضایع

ساز دو در فرهنگی بجای فتح واو ضم هم از نظر گذشته ٭ دیو مشنگ بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون
واو و فتح میم و شین منقوطه و نون و کاف پارسی زده نوعی از حبوب باشد که چون پوست آنرا بکنند با عدس
مقشر ماند و آنرا در هندی کراو گویند و در فرهنگی بدین آمده غله ایست سیاه مانند ماش او را کاو مشنگ نیز گویند

چشمهٔ هژدهم بحر پنجم قلزم دوم من کتاب هفت قلزم در بیان دال ابجد با لام

٭ داخل بفتح اول بالف کشیده و ضم خای منقوطه و سکون لام بمعنی درگاه پادشاهان آمده که از آنجا پیاده میشوند ٭ داخول
بفتح اول بالف کشیده و ضم خای منقوطه بواو مجهول رسیده و لام زده بمعنی صدر است که درگاه پادشاهان باشد
و نیز بمعنی سکوه آمده بکسر سین مهمله و ضم کاف بواو رسیده و آن بلندی باشد که از چوب و سنگ و گل و گچ
و امثال آن میان باغها و پای درخت بزرگ سایه دار برای نشستن سازند و بجای کسر سین مهمله فتح هم بدیدن
آمده و علامتی را نیز داخول گویند که صیادان در صحرا نزدیک بدام نصب کنند تا صید از ان بترسد و بجانب
دام راهی شود و نیز علامتی باشد که بر اطراف زراعت سازند بجهت منع وحوش و طیور ٭ دارخال بفتح اول بالف
کشیده و سکون رای مهمله و خای منقوطه بالف کشیده و لام زده بمعنی هر بوته و درختی آمده که از جائی کنند
بجای دیگر نشانند و شاخ درخت نونشانده را نیز گویند و هر درختی را نامند که آنرا پیوند نکرده باشند و بجای رای
مهمله لام هم آمده ٭ دارپلپل بفتح اول بالف کشیده و سکون رای مهمله و کسر بای پارسی و سکون لام و کسر بای
پارسی ثانی و لام زده بمعنی درخت پلپل آمده و آن دو نوع است یکی گرد و دوم دراز گرم و خشک است در سوم
و فلفل معرب این است ٭ دارفلفل هم بمعنی دارپلپل آمده که بالا مذکور شد ٭ دارنهال بفتح اول بالف کشیده
و سکون رای مهمله و کسر نون و های هوز بالف کشیده و لام زده بمعنی چوب بقم آمده که بدان چیزها رنگ کنند
و بقم معرب بکم است و با کاف پارسی هم دیده شده ٭ داشخال بفتح اول بالف کشیده و سکون شین منقوطه و خای
ثانی بالف و لام زده بمعنی چرک آهن آمده و آنرا ریم آهن هم گویند و بتازی خبث الحدید نامند و داشخار هم
آمده که در پارسی رای مهمله و لام هم بدل می شود ٭ داغول بفتح اول بالف کشیده و ضم غین منقوطه بواو مجهول
رسیده و سکون لام بمعنی حرامزاده و عیار و مکار آمده ٭ دال بفتح اول بالف کشیده و سکون لام بمعنی عقاب آمده
و آن بضم پرنده ایست معروف پر او را بر تیر نصب کنند و حرفی است از حروف تهجی و در تازی بمعنی رهنماینده
شده ٭ دالخال بفتح اول بالف کشیده و خای منقوطه بالف کشیده و سکون هر دو لام بمعنی درختی آمده که آنرا
پیوند نکرده باشند و شاخ درخت نونشانده را نیز گویند و هر بوته درختی را نامند که از جای خود کنده بجای
دیگر نشانند و بجای لام اول رای مهمله هم آمده ٭ دامغول بفتح اول بالف کشیده و سکون
میم و ضم غین منقوطه بواو مجهول رسیده و لام زده بمعنی غول بیابانی آمده و آن نوعی از جن و دیو است
که در شعاب کوهها و جاهای دور از آبادی باشد و بهر شکل که میخواهند برمی آیند و مردم را از راه برده هلاک
میسازند و دانهها و گرهها باشد مانند گردکان و کلانتر از و که در گلو و اعضای مردم برمی آیند و درد نمی کنند
و آنرا بتازی سلعه گویند ٭ داهل بفتح اول بالف کشیده و ضم های هوز و سکون لام بمعنی علامتی آمده که
صیادان در صحرا نزدیک بدام نصب کنند تا صید از ان بترسد و بجانب دام راهی شود و نیز علامتی باشد که
بر اطراف زراعت و فالیز و امثال آن نصب کنند بجهت دفع جانوران زیانکار تا از ان برمند و داخل زراعت
نشوند و بایمعنی در فرهنگی بجای ضم های هوز کسر هم بدیدن آمده ٭ داهول بفتح اول بالف کشیده
و ضم های هوز بواو رسیده و سکون لام بمعنی تاج مرصع آمده و معنی داهل هم دیده شده و آن علامتی باشد

که در زراعت و فالیز و امثال آن نصب کنند بجهت دفع جانوران زیانکار تا از آن ترسند و داخل زراعت
نشوند و نیز علامتی باشد که صیادان بجهت اینکه دام نصب کنند تا صید از آن ترسیده بجانب دام رامی شود
۞ دبال بفتح اول و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و سکون لام بمعنی ثر نیز آمده و آن میوه ایست معروف ۞ درازدنبال
بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و سکون زای هوز و ضم دال ابجد و سکون نون و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده
و لام زده بمعنی کاوکاو و ریش آمده ۞ درصره خون جمال بفتح اول و سکون رای مهمله و ضم صاد سعفص و تشدید
رای مهمله و کسر همزهٔ مبدله و خون جمال بکسر جیم معلوم یعنی درکان لعل و جواهر و یاد رهمیان لعل و یاقوت
و امثال آن ۞ درغال بفتح اول و سکون رای مهمله و غین منقوطه بالف کشیده و لام زده بمعنی امن و امان و آسوده
هم آمده ۞ درمل بضم اول و سکون رای مهمله و ضم میم و لام زده بمعنی غلسه آمده که عرب به یختکی ترسیده
باشد و آنرا بریان کنند و عوز لله چون کنند و لخود و امثال آن ۞ درویش سلطان دل بفتح اول و سکون رای
مهمله و کسر واو و مثناة تحتانی مجهول رسیده و کسر شین منقوطه و سلطان دل معلوم اشاره به رو کاینات و مفخر
موجودات که پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم باشد آمده ۞ دریزه دل بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر
واو مثناة تحتانی رسیده و بفتح زای هوز و کسر همزهٔ مبدله و دل باکسر دال ابجد معلوم بمعنی مشاهدات عالم علوی
و عالم غیب آمده ۞ دریای لعل بفتح اول و سکون رای مهمله و مثناة تحتانی بالف کشیده و کسر یای حطی و لعل
معلوم کنایه از صراحی و پیاله پر از شراب و صراحی و پیاله پر از می سرخ آمده ۞ دستال بفتح اول و سین مهمله و سکون
مثناة فوقانی و فای سعفص بالف کشیده و لام زده بمعنی سود ای اول آمده که اهل حرف و امثال آن کنند
۞ دستهٔ گل بفتح اول و سکون سین مهمله و بفتح مثناة فوقانی و کسر همزهٔ مبدله و گل با ضم کاف پارسی معلوم
معروف است که او را اکلیل ستنه نیز گویند یعنی آن شاخها که باگل بشکنند و با کیاهی بندند در امی بوبند ان
و در فرهنگی بمعنی آفتاب نیز آمده ۞ دستمال بفتح اول و سین مهمله و مثناة فوقانی زده و میم بالف کشیده
و سکون لام بمعنی هر چه بدست مالند و هر چه دست بدان بمالند و کنایه از گرفتار و اسیر و زبون هم آمده
و پارچهٔ جامه را نیز گویند که طباخان و قصابان و امثال آن در کار برندش چنانچه پایمال استعمال کرده اند
دستمال هم کنند اند ۞ دشبل بضم اول و سکون شین منقوطه و کسر موحدهٔ تحتانی و لام زده بمعنی گره های آمده که درمیان
گوشت و پوست انسان و حیوانات در کرمیباشد و بتازی آن راغده گویند و دشبل در اصل دشت بیل بوده مثناة فوقانی
و تحتانی را حذف کرده اند و معنی ترکیبی آن گره بلا آمده ۞ دشمیل بضم اول و سکون شین منقوطه و کسر موحدهٔ تحتانی
بمثناة تحتانی رسیده و لام زده بمعنی دشبل آمده ۞ دغل بفتح اول و غین منقوطه و سکون لام بمعنی دردی ای هر چیز
آمده اعم از شراب و آب و غش و خاشاکی را گویند که در حمامها هم زلک و سیم ناسره و زر قلب را نیز گفته اند
و کسیکه دغلی و ناراستی کند آنرا نیز گویند و معنی عیب و فساد هم آمده و معنی مکر و حیله هم بدین آمده
و ناراست را نیز گفته اند ۞ دغول بفتح اول و ضم غین منقوطه بواو مجهول رسیده و سکون لام بمعنی حرامزاده
و مکار و عیار آمده و این مخفف دغول است ۞ دکل بفتح اول و کاف و لام ساکن بمعنی امردی آمده که دست و پا
کنده و زر داشته باشد و ریش او تمام برنیامده ۞ دگل بفتح اول و کاف پارسی و سکون لام بمعنی دغل آمده
که آن دردی لای هر چیز باشد اعم از آب و شراب و معنی عیب و فساد و مکر و حیله هم آمده و ناراست را نیز گفته اند
و کسی را نیز نامند که دغلی و ناراستی کند و غش و خاشاکی باشد که در حمام هم زلک و سیم ناسره و زر قلب را
نیز گفته اند و معنی دکل که باکاف تازی است نیز آمده ۞ دل بکسر اول و سکون لام معروف که بتازی قلب خوانند

وان پارهٔ گوشت صنوبری الشکل است که در جانب چپ سینه میباشد و خون سیاه آن معدن روح است و وسط و میانه
هر چیز را نیز گویند و بمعنی واژگونه هم دیده شد و در اصطلاح محققان و کاملان دل لطیفهٔ ربانی و روحانی است
و مدرک و عارف و عاشق و مخاطب و معاتب صورتست هر که دل را دریافت او خدا را دریافت هر که بدل رسید
بخدا رسیده دانی که دل چیست منظر خدا است و مظهر جلال و جمال کبریا و منظور لطف الهی و چون قالب
رنگ دل بگیرد و برنگ دل شود قالب نیز منظور الهی باشد القلب هو العرش و هو الکرسی * دران قالب که رنگ روح
گیرد * یقین میدان که او هرگز نمیرد * و بضم اول گرهی چند را گویند که در امعای شکم از قبض بعد از بیماری
بهم رسد و بعضی گویند مرضی است مانند کره که در شکم بهم رسد و مهلک میباشد و افراد رفندی بروت و باد
گوله گویند * دلال بفتح اول و لام بالف کشیده و سکون لام بمعنی اشاره بچشم و ابرو آمده و ناز و غمزه را نیز گویند
و در فرهنگی بمعنی فتح اول و کسر نیز بدین آمده و این لفظ با غنج اکثر مستعمل شده و بمعنی غنج هم که ناز و غمزه و عشوه
که از حرکات چشم و ابرو باشد آمده * دلدل بکسر هر دو دال ابجد و فرد و لام ثانی زده بمعنی ناله دردناکی
که بمنزله آه کشند آمده و بضم هر دو دال مهمله و سکون هر دو لام بمعنی خار پشت آمده که هر که قصد او کند خارهای
خود را چون تیر جانب او اندازد و سگ و گربه را نزد خود آمدن ندهد و آنرا سیخول هم گویند و بکسر سین مهمله
بمثناة تحتانی رسیده و ضم خای منقوطه بواو مجهول رسیده و لام زده بتازی نام استر حضرت امیر المومنین علی
علیه السلام است و در کشف اللغات نوشته نام اسپ حضرت امیر المومنین علی علیه السلام است که آنرا حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم با ذو الفقار با میر المومنین علیه السلام داده و حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله وسلم را ملک اسکندریه فرستاده بود * دملج بضم اول و سکون لام و ضم میم و لام ثانی زده بمعنی نخود خام
در غلاف باشد آمده و غله نارس که آنرا بریان کنند نیز گویند * دنبال بفتح اول و سکون نون و موحدهٔ تحتانی
بالف کشیده و لام زده بمعنی مسخره آمده و بضم دال ابجد بمعنی دنباله معروف و مشهور * دنبل بضم اول و سکون
نون و فتح موحدهٔ تحتانی و لام زده معروف است و آنرا در تازی دمل گویند بضم دال ابجد و تشدید میم و بفتح دال
ابجد و سکون نون مزماری است که آنرا درهندی سرمندل گویند * دنگل بفتح اول و سکون نون و فتح کاف پارسی
و سکون لام بمعنی رو برو نشستن در مجلس آمده و بعضی گویند باین معنی ترکی است و نیز در ترکی چیزی که بران
بنشینند و آن معروف است و بکسر کاف پارسی بمعنی ابله و نادان و دیوث و بی الدام و احمق آمده * دوازده میل
بفتح اول و واو بالف کشیده و سکون زای هوز و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده
و سکون لام کنایه از دوازده بروج فلکی آمده * دوال بضم اول و واو بالف کشیده و سکون لام بمعنی زمرد
آبدار آمده و تیغ و شمشیر را نیز گویند و بمعنی مکر و حیله هم بدیدن آمده و چرم حیوانات را نیز گویند و تسمهٔ
رکاب و شمشیر و امثال آن معروف است * دوبال بضم اول بواو رسیده و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و سکون لام
بر وزن رومال بمعنی دوال آمده که زمرد آبدار باشد و معنی مکر و حیله هم آمده و تیغ و شمشیر را نیز گویند و چرم
حیوانات را نیز نامند و معنی تسمه و رکاب و شمشیر و امثال آن معروف است * دوبل بضم اول بواو مخفی رسیده و فتح
موحدهٔ تحتانی و سکون لام بمعنی بیوفا و بی حقیقت آمده * دوردل بضم اول بواو رسیده و کسر دال ابجد و دل
بکسر دال ابجد معلوم کنایه از آه دردلی آمده * دودل بضم اول بواو مخفی رسیده و کسر دال ابجد و سکون لام
بمعنی مردم منافق آمده و کسی را نیز گویند که در دو جا اظهار محبت کند و کسیکه در امری متردد باشد ظاهراست
* دوریل بضم اول بواو مجهول رسیده و سکون رای مهمله و فتح موحدهٔ تحتانی و لام زده بمعنی مردم بیوفا

وبی حقیقت آمده ۰ دوسه تندیل بضم اول بواو مخفی رسیده و کسر سین مهمله و سکون های ملفوظه و دال ابجد
با کسر قاف و کسر دال ابجد معلوم کنایه از صفت فلک آمده و هر ستاره روشن را نیز نامیده اند و صفت کوکب را که
زحل و مشتری و مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر باشد نیز گویند ۰ دو طفل بضم اول بواو مخفی رسیده کنایه
از حسنین علیه السلام است ۰ دو کوشال بضم اول بواو مخفی رسیده و ضم کاف پارسی بواو مجهول رسیده و
سکون شین منقوطه و میم بالف کشیده و سکون لام کنایه از فقر و فاقه و افتادن بحادثه عظمی آمده و کنایه از زمانه
پر فتنه و ظلم او باشد ۰ دول بضم اول بواو مجهول رسیده و سکون لام بمعنی مکار و محیل و شطاح و بی حیا و سفله آمده
و برج دلو را نیز نامیده اند که برج یازدهم باشد از دوازده بروج فلکی و معنی تیر کشتی نیز دیده شد
و آن چوب بلندی باشد که در وسط کشتی برپا کنند و دل آسیا را نیز گویند و آن ظرفی باشد مربع و مخروطی
الشکل که آنرا از چوب سازند و در مرکز مخروط آن سوراخی کنند و محاذی سوراخ سنگ آسیا نصب کنند و پر از غله
سازند و بمعنی کیسه و خریطه هم آمده چه کیسه و خریطه که درمیان بندند دول میان خوانند و دلو آبکشی
معروف است و بضم اول و فتح ثانی بوست بیخ درخت زیتون هندی است و بکسر اول و فتح واو در تازی جمع دولت باشد
۰ دو مندوری طفل بضم اول بواو مخفی رسیده و کسر های ملفوظه و سکون نون و ضم دال ابجد بواو رسیده و سکون
مثناة تحتانی و طفل با کسر طای حطی معلوم کنایه از مرد و مردمک چشم آمده ۰ دویدخوی از بغل بفتح اول و کسر
واو و مثناة تحتانی رسیده و سکون دال ابجد و خوی از بغل با واو معدوله معلوم بمعنی شرمنده شد ۰ دویل بضم اول
و کسر واو و مثناة تحتانی رسیده و سکون لام بمعنی ابریشم کنده آمده که از پیله حاصل شود که دو کرم در درون آن
باشد و بمعنی مکر و حیله هم آمده ۰ ده سال بکسر اول و سکون های ملفوظه و سین مهمله بالف کشیده و لام زده بمعنی
کواکب سیاره آمده که زحل و مشتری و شمس و زهره و عطارد و قمر باشد و بفارسی کیوان و برجیس و آفتاب
و ناهید و تیر و ماه گویند و در یونانی بمعنی بزرگترین موجه را گویند از موجهای دریا و در فرهنگی بهای کسر اول
فتح هم بیان آمده ۰ دهل بضم اول و های ملفوظه و سکون لام بمعنی چوبی مجوف آمده که از چرم پوشند در
شادی و جنگ نوازند و آواز آن از دور شنیده می شود ۰ دیال بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و مهمله
تحتانی بالف کشیده و سکون لام نام شخصی آمده ۰ دیالپور که قصبه ایست در ملک پنجاب از بنا کرده او ست
۰ دیل بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون لام بمعنی محوطه آمده که شبها گوسپندان و گاوان و دیگر چارپایان
در اینجا باشند و بمعنی دل نیز آمده که بتازی آنرا قلب خوانند و بمعنی نقطه ایست که طرف خط باشد چه تعریف نقطه
بطرف خط کرده اند ۰ دیوال بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و واو بالف کشیده و سکون لام بمعنی دیوار آمده چه در
پارسی رای مهمله و لام بهم تبدیل یابند ۰ دیودل بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون واو و کسر
دال ابجد و لام زده بمعنی مردم جاهل و بی رحم و سخت دل و سیاه دل و تیره درون آمده و مردم دلاور و دلیر
و شیردل و شجاع را نیز گویند ۰ دیوغول بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون واو و ضم غین منقوطه
بواو مجهول رسیده و لام زده بمعنی غول بیابان آمده و آن نوعی از دیو جن است که در شکاف کوهها و جاهای
دور از آبادانی میباشد بهر شکل که میخواهند برمی آیند و مردم را از راه برده هلاک میسازند و نیز گرمی باشد
چون گردکان و کلانتر از وی که در گلو و دیگر اعضای آدمی بهم رسد و درد میکند و آنرا بتازی سلعه گویند ۰ دیهول
بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و ضم های ملفوظه بواو رسیده و سکون لام بمعنی تاج مرصع آمده ۰ دیوکل
بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون واو و ضم کاف پارسی و لام زده نام گلیست که کلان میباشد .

چشمهٔ نوزدهم از بحر پنجم قلزم دوم من کتاب هفت قلزم در بیان دال ابجد با میم

* دابشلیم بفتح اول بالف کشیده وکسر موحدهٔ تحتانی وسکون شین منقوطه وکسر لام بمثناهٔ تحتانی رسیده وسکون میم طایفهٔ وقومی اند که پادشاهی مومنات که مشهور بجوئه کده است از ایشان تعلق دارد * داخم بفتح اول بالف کشیده و کسر خای منقوطه وسکون میم بمعنی رزق وروزی آمده * دارای روم بفتح اول بالف کشیده و رای مهمله بالف کشیده وکسر مثناهٔ تحتانی و روم بالضم رای مهمله معلوم بمعنی اسکندر بن فیلقوس آمده که آیینه از اختراعات اوست وسد بسته ودیگر کارهای او در شرفنامه مسطور است * داربام بفتح اول بالف کشیده وسکون رای مهمله وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وسکون میم بمعنی چوب بزرگ آمده که دراز وستبر باشد بام خانه از ان پوشند وآنرا شاه تیر نیز گویند * دام بفتح اول بالف کشیده وسکون میم بمعنی چیزی آمده که صیادان از ان ماهی وچرندگان وپرندگان گیرند وبمعنی آهو وامثال آن آمده که ددان آهو وامثال آن گیرند ومعنی نخچیر هم دیده شده ولفیف دد معروف است که جانور درنده باشد چون آهو وگوسفند وامثال آن وحشرات الارض را نیز گویند ودر فرهنگی ددیدن آمده که جانوران چرنده را دد گویند وپرنده را دام ونزد محققین بمعنی زخارف دنیوی وانچه باعث بازماندگی از مبدا باشد * دانم بفتح اول بالف کشیده وفتح نون وسکون میم معروفست وبمعنی توانم هم آمده * دارالخلافت آدم بفتح اول بالف کشیده وضم رای مهمله وسکون لام وکسر خای منقوطه ولام بالف کشیده وفتح فا وسکون مثناهٔ فوقانی وآدم معلوم کنایه از دنیا آمده * داروی گرم بفتح اول بالف کشیده وضم رای مهمله بواو رسیده وکسر مثناهٔ تحتانی وفتح کاف پارسی وسکون رای مهمله وضم میم بمعنی توابل گرم آمده مثل زنجبیل ودارچینی وزردچوبه وقرنفل وزیره وامثال آن که در طعام اندازند * داغ تو داریم بفتح اول بالف کشیده وکسر غین منقوطه وتو داریم معلوم یعنی نشان محبت ونشان بندگی تو داریم * داهم بفتح اول بالف کشیده وکسر های هوز وسکون میم کلاه مرصع وتاج پادشاهان را گویند وآنرا دیهیم هم خوانند وتخت شاهی وچتر پادشاهی را نیز گفته اند اما در لسان الشعرا فرق کرده است دیهیم را بمعنی چتر وداهم را کلاه مرصع پادشاهان نوشته داهیم هم بمعنی بالا آمده که داهم باشد * دبیر انجم بفتح اول وکسر موحدهٔ تحتانی بمثناهٔ تحتانی رسیده وکسر رای مهمله وانجم بالضم جیم معلوم بمعنی عطارد آمده * دختر خم بضم اول وسکون خای منقوطه وفتح مثناهٔ فوقانی وکسر رای مهمله وضم خای ثخذ ومیم زده بمعنی شراب آمده * دخم بفتح اول وخای منقوطه وسکون میم بمعنی گورخانهٔ گبران آمده ومعنی صندوق موتی هم از نظر گذشته وچیزی را نیز گویند که شتر بهنگام مستی از دهان بیرون می آورد وآنرا بتازی شقشقه خوانند وسردابه که مردگان را در ان میگذارند معروفست ودخمه هم بهمین معنی آمده * درازدم بفتح اول ورای مهمله بالف کشیده وسکون زای هوز وضم دال ابجد ومیم ساکن بمعنی میمون وعقرب وسگ را نیز گویند که بتازی آنرا کلب خوانند * درخت مریم بفتح اول ورای مهمله وخای منقوطه ساکن وکسر مثناهٔ فوقانی ومریم معلوم بمعنی درخت خرمای خشک آمده که زیر آن مریم حضرت عیسی علیه السلام را زاده بود وآن درخت از قدرت قادر کارساز سبز شده هرگاه که مریم گرسنه شدی آن درخت جنبانیدی رطب تر بر زمین افتادی از ان دفع گرسنگی خود نمودی * درخط شدم بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح خای منقوطه وطای حطی زده وشدم معلوم یعنی بیقرار وبیهوش ومتغیر وآزرده شدم ودر شرب مشغول شدم * دردم بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد ومیم زده ای در دم من ودر دم ای فی الحال ودر زمان ودر حین ودر نفس وامر د میدان آمده * دردام بضم اول وسکون رای مهمله ودال ابجد بالف کشیده ومیم زده در اصطلاح بمعنی زاهد دیده شده * درغم بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح غین منقوطه ومیم زده نام نغمه آمده

ازموسیقی که شنیدن آن غم و الم از دل بیرون کند ونیز نام موضعی است که شراب در آنجا خوب می‌شود وشراب
درخشی منسوب بدانجا است ومعنی ترکیبی آن در اندوه آمده ٭ درم بکسر اول وفتح رای مهمله وسکون میم معروف
و وزن آن سه ماشه وچهار جو نقره بود و نیز کنایه از گلهای سفید که شکفته باشد وبفتحتین مکلم دربدی ای
بدرم ونیز درمن ودرمرا و ترجمه با ب وی معروف است یعنی درمن ای باب من ودرمن ای لی من ٭ درمانم بفتح
اول وسکون رای مهمله ومیم بالف کشیده وفتح نون وسکون میم بمعنی عاجز شوم ودرمان من ظاهر است ٭ درهم
بکسر اول وسکون رای مهمله وفتح های ملفوظه ومیم زده بمعنی درم آمده که وزن آن سه ماشه وچهار جو نقره بود
گویند این تازی است وبعضی گویند معرب درم است وبفتح دال ابجد بمعنی پریشان وپیچیده وبیخود وبیهوش آمده
٭ درهام بکسر اول وسکون رای مهمله وهای ملفوظه بالف کشیده ومیم زده بمعنی درهم آمده ٭ دریتیم بضم اول
وتشدید وکسر رای مهمله ویتیم معلوم کنایه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله وسلم آمده ومروارید
بزرگ بیش بها را نیز گویند که یک دانه تنها در صدف باشد ٭ دریای اعظم بفتح اول وسکون رای مهمله ومثناة
تحتانی بالف کشیده وکسر یای حطی وفتح همزه وسکون عین مهمله وفتح ظای منقوطه وسکون میم بمعنی دریای محیط
آمده که گرد عالم است ودریای کلان را نیز گویند ٭ دروازهٔ هزارگام بفتح اول وسکون رای مهمله وواو بالف کشیده وفتح زای
هوز وکسر همزهٔ مبدله وفتح های ملفوظه وزای هوز بالف کشیده وسکون رای غیر منقوطه وگام با کاف پارسی
معلوم میلهایی آمده که بهر طرف راه از برای نشان فرسنگ سازند ٭ دژاگام بکسر اول وزای پارسی
بالف کشیده وکاف پارسی بالف کشیده وسکون میم بمعنی خواجه سرای آمده وزاهد پرهیزکار را نیز گفته‌اند
٭ دژخیم بکسر اول وسکون زای پارسی وکسر خای منقوطه ومیم زده بمعنی بخیل وخسیس ولئیم وممسک آمده
وجلاد وخونی را نیز گفته‌اند وکامبان وقلعه بان وزندان بان وامثال آنرا نیز گفته‌اند وبدروی وبدطبیعت
وبدسوی را نیز گفته‌اند چه دژ بمعنی بد وخیم بمعنی خوی وطبیعت آمده ٭ دژخیم بکسر اول وسکون زای پارسی
وکسر خای منقوطه بمثناة تحتانی رسیده ومیم زده بمعنی دژخم آمده وآن بدخو وبدرو وبدطبیعت آمده ومعنی
بخیل وخسیس ولئیم وممسک هم دیده شده وزندان بان ونگهبان وقلعه بان را نیز گفته‌اند وجلاد وخونی را
نیز نامند ومعنی ترکیب آن بد طبیعت وبدخو آمده چه دژ بمعنی بد وخیم بمعنی خو وطبیعت باشد ٭ دژم بکسر
اول وفتح زای پارسی وسکون میم بمعنی اندوهناک وغمگین ورنجور وبیمار وافسرده وآشفته ومخمور وسرمست
وفرو افکنده واندیشه باشد وبمعنی سیاه وتیره وتاریک هم از نظر گذشته ٭ دسام بکسر اول وسین مهمله بالف
کشیده وسکون میم آنچه سر شیشه وسر کوزه بدان استوار کنند ٭ دستارچهٔ علم بفتح اول وسکون سین مهمله
ومثناة فوقانی بالف کشیده ورای مهمله زده وفتح جیم پارسی وکسر همزهٔ مبدله وعلم بفتح عین مهمله معلوم بمعنی
جامهٔ لعل ویا سبز وامثال آن که برسر علم بندند آمده ٭ دست قلم بفتح اول وسین مهمله وسکون مثناة فوقانی
وقلم بفتح قاف معلوم بمعنی ابریده دست ونیز کسی را گویند که نوشتن میداند وبمعنی خط نیز آمده ٭ دسته کلدم
بفتح اول وسکون سین مهمله وفتح مثناة فوقانی وکلدم معلوم بمعنی یک مشت کلدم آمده وآنرا دستوانه نیز گویند
٭ دست سحاب بردم بفتح اول وسکون سین مهمله وکسر مثناة فوقانی وفتح سین مهمله وحای حطی بالف کشیده
وسکون موحدهٔ تحتانی وبردم معلوم یعنی ابر از حسرت شود بردم میزند ٭ دشنام بضم اول وسکون شین منقوطه
ونون بالف کشیده ومیم زده بمعنی بد گفتن وفحش گفتن واصل دشنام دشتنام بوده چه دشت بمعنی بد آمده
ودشمن ودشخوار ودشوار همین قبیل است ٭ دکردم بفتح اول وسکون کاف وفتح واو وکسر دال ابجد بمثناة

تحتانی رسیده ومیم زده بمعنی سرود وصورت آمده چه دک بمعنی سرود ثم بمعنی صورت وروی آمده بعضی گویند که این لغت از اتباع است مثل تال و مال وترت و مرت وتار ومار * دلام بکسر اول ولام بالف کشیده وسکون میم بمعنی ژوبین آمده وآن نیزهٔ کوچکی بوده که برسر آن دو شاخ باشد ودر قدیم بدان جنگ میکرده اند حالا حربهٔ مردم گیلان است ودر فرهنگی بدین آمده نیزهٔ باشد کوچک وکوتاه که آنرا بجانب خصم اندازند * دلم بضم اول ولام وسکون میم جوششی باشد با خارش که آنرا بتازی قوباء خوانند ودر فارسی ودمای داد گویند * دم بفتح اول وسکون میم بمعنی انبانی آمده که زرگران وآهنگران وامثال آن بدان آتش افروزند ومعنی وقت وزمان هم آمده ومعنی آه نیز دیده شده وافسون را نیز خوانند وبوی را نیز گفته اند که بتازی آنرا شم خوانند ومعنی وزن شعر هم از نظر گذشته ودهان آدمی وغیر آدمی را نیز گفته اند ومعنی نخوت وتکبر هم بدین آمده وفریب وحیله را نیز نامند ومعنی سخن هم آمده ومعنی نفس بفتحتین معروف است وامردمیدن وفاعل آن ودر تازی خون را گویند وبضم اول ذنب ودنباله را گویند وبالفتح وتشدید مرغ رنگ کردن جامه وسوراخ موش دشتی را نیز گویند * دمادم بضم اول ومیم بالف کشیده وضم دال ابجد وسکون میم بمعنی پی در پی ومتعاقب یکدیگر آمده وبفتح هردو دال ابجد بمعنی دمبدم ونفس بنفس وهمین نفس ودر نفس آمده * دم تسلیم بفتح اول وکسر میم وفتح مثناة فوقانی وسکون سین مهمله وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده وضم زده کنایه از خاموشی وفرمان برداری ورضا طلبی آمده * دردم بضم اول بواو رسیده وکسر دال ابجد وفتح دال مهمله ومیم زده بمعنی آه آمده * دوستکام بضم اول بواو رسیده وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی وکاف پارسی بالف کشیده ومیم زده کسی را گویند که کارهایش بحسب مطلوب ومراد دل دوستان باشد ونیز شراب خوری با دوستان وبیاد ایشان ونقیض این دشمن کام است * دوعالم بضم اول بواو مخفی رسیده وعین مهمله بالف کشیده وفتح لام وسکون میم کنایه از دنیا وعقبی وعالم غیب وشهادت وملک وملکوت آمده * دونیم بضم اول بواو مخفی رسیده وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده وسکون میم کنایه از هرد وبره برکار آمده * دودیده چشم بضم اول بواو مخفی رسیده ودیدهٔ چشم معلوم کنایه از هردو مردمک آمده * دووم بضم اول وواو اول بواو ثانی رسیده وسکون میم نام درختی است که مقل ازرق صمغ آن درخت است ودر فرهنگی بجای ضم اول فتح هم بدین آمده * دهان ضیغم بفتح اول وهای ملفوظه بالف کشیده وکسر نون وفتح ضاد معجمه ومثناة تحتانی زده وفتح غین منقوطه وسکون میم کنایه از نقطهٔ اول برج اسد آمده وآن برج پنجم است از دوازده بروج فلکی * دهم بفتح اول وهای ملفوظه وسکون میم بمعنی درخت دیونه غار آمده وغار گیاهی است که چون بسوزانند ش بوی خوش دهد وحکیم آنرا حب الغار ودرخت آنرا شجرة الغار خوانند وبفتح اول وضم های ملفوظه وسکون میم بمعنی یک حصه ویا یکعدد از ده حصه وده عدد آمده * دیدبانان عالم بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد وسکون های ملفوظه وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده ونون بالف کشیده وکسر نون وعالم معلوم کنایه از هفت است که سبعه سیاره باشد * دیدبان بام چهارم بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد وسکون های ملفوظه وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وکسر نون وبام چهارم معلوم کنایه از آفتاب عالمتاب آمده * دیم بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وسکون میم بمعنی رخساره آمده که بتازی خد گویند ونوعی از چرم هم هست که بتازی ادیم خوانندش ودر تازی دیم جمع دیمه است که باران نرم باشد * دیوکندم بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وکندم معلوم بمعنی خوشه بزرگ بی دانه آمده ونیز نوعی از کندم است که دو دانه در یک غلاف می باشد * دیومردم بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وواو زده وفتح میم وسکون

رای وضم دال ابجد ومیم زده قسمی از حیوان آمده که آنرا بتازی نسناس گویند که یکپای دارد وجهند میکوشد که در دویدن از دو پایه گروهی برتند وزبان عربی دارند ودر اصطلاح بمعنی جن آمده ومردم مفسد ومتفنن وشر انگیز را نیز گویند ٭ دیهیم بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وکسر های ملفوظه بمثناة تحتانی رسیده ومیم زده بمعنی کلاه مرصع آمده ودر فرهنگی بلند آمده که دیهیم افسری بوده که آنرا در قدیم بجهت تیمن وتبرک در بالای سر پادشاهان می آویختند وبمعنی تخت وکرسی وچار بالش وچتر هم آمده وتاجی که مخصوص پادشاهان راست معروف ومشهور ٭ دیلم بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد وسکون میم یعنی دالستم و معنی ترکیبی ظاهر است ٭ دیبای رومی بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی ورومی باضم رای مهمله معلوم جامهٔ ابریشمی که در روم بافند وآنرا بتازی حریر گویند ونیز کاغذ رومی را نامند

چشمهٔ ششم بحر پنجم قلزم دوم من کتاب هفت قلزم در بیان دال ابجد با نون

٭ دابانالتن بفتح اول بالف کشیده وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده ورفای ملفوظه بالف کشیده وکسر نون وفتح مثناة فوقانی وسکون نون بلغت ژند وپاژند بمعنی خندیدن آمده ٭ دابانیمی بمعنی میخندم ودابانید یعنی خندید ٭ دابونتن بفتح اول بالف کشیده وضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده وکسر نون وفتح مثناة فوقانی ونون زده بلغت ژند وپاژند بمعنی دادن آمده که تعرض کردن است ٭ داختن بفتح اول بالف کشیده وسکون خای منقوطه وفتح مثناة فوقانی ونون زده بمعنی دانستن آمده ٭ داخیدن بفتح اول بالف کشیده وکسر خای منقوطه بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد وسکون نون بمعنی نظر بر چیزی افکندن دیده ورشدن زاز هم جدا کردن آمده ٭ دادآفرین بفتح اول بالف کشیده وسکون دال ابجد وهمزه بالف کشیده وسکون فا وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده ونون زده نام نوائی از موسیقی آمده واسمی است از اسماء الهی ٭ دادستان بفتح اول بالف کشیده وسکون دال ابجد وکسر سین مهمله ومثناة فوقانی بالف کشیده ونون زده بمعنی دادرس وداور آمده وپادشاه را نیز گفته اند وبمعنی فتوری هم دیده شده وبسکون سین مهمله بر وزن باغستان بمعنی راضی کردیدن وشریک شدن باشد در کاری ٭ دارآورین بفتح اول بالف کشیده وسکون رای مهمله وهمزه بالف کشیده وسکون فا وکسر رای قرشت بمثناة تحتانی رسیده ونون زده نام داروی آمده وپنجره ومحجری را نیز گویند که در پیش درخانه مابین دو بازوی در سازند ودکه وسکو را نیز گویند ودکه وسکو بمعنی نشستگاه وتکیه گاه آمده وآن بلندی باشد که در دو طرف در درمیان باغها وپای درختهای بزرگ سایه دار سازند سکو بضمتین وواو مجهول ودکه بر وزن مکه است ودر این معنی بجای رای بی نقطه دو رای نقطه دار هم بنظر آمده وهر چیز که مردم بدان تکیه کنند خواه محجری باشد خواه ستون وامثال آن ٭ دار آفرین بفتح اول بالف کشیده وسکون رای مهمله وفتح همزه وسکون فا وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده ونون زده بمعنی دار آفرین آمده که نشستگاه وتکیه گاه وامثال آن باشد ٭ داربرنیان بفتح اول بالف کشیده وسکون رای مهمله وفتح بای پارسی ورای مهمله ساکن وفتح نون ومثناة تحتانی بالف کشیده ونون زده بمعنی چوب بقم آمده که رنگرزان بدان رنگ کنند ٭ داربزین بفتح اول بالف کشیده وسکون رای مهمله وفتح موحدهٔ تحتانی وکسر رای قرشت بمثناة تحتانی رسیده ونون زده بمعنی مطلق تکیه گاه آمده وپنجره ومحجری را نیز گویند که در پیش درخانه سازند ٭ دار دار کردن درد دال ابجد بالف کشیده وسکون فرد ورای مهمله وکردن معلوم

کنایه از مدارا کردن و بسیار ماندن و ثبات داشتن و دیر پاییدن آمده * داردان بفتح اول بالف کشیده
و سکون رای مهمله و دال ابجد بالف کشیده و نون زده بمعنی زمینی آمده که شاخهای درخت در آن فرو برند
تا سبز شود و از آنجا کنده بجای دیگر برند و آنرا تخمدان هم گویند * دارشیشعان بفتح اول بالف کشیده و سکون
رای مهمله و کسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و سکون شین قرشت و عین مهمله بالف کشیده و نون زده بمعنی
سنبل هندی آمده که آنرا بتازی سنبل الطیب خوانند و دو نوع دیگر هم هست که رومی و جبلی باشد و آن گیاهی
است دوائی شبیه بزلف خوبان و خوشبو می باشد و نیز درختی باشد سطبر و خاردار و پوست آن بغرفه می ماند
لیکن از آن کنده تر و سرخ تر می شود گویند قدری اگر از چوب آن زنان بر خود بر گیرند فرزندی که در شکم
مرده باشد بیفتد و اگر قدری از آن سحق کنند و با سرکه بسرشند و بر دندان نهند درد از افرونشاند * دارشیعان
بفتح اول بالف کشیده و سکون رای مهمله و کسر شین قرشت بمثناة تحتانی رسیده و عین مهمله بالف کشیده و نون
زده بمعنی دارشیشعان آمده شین ثانی را بقاعدهٔ مخبون حذف کرده اند بمعنی سنبل هندی آمده و آنرا بتازی
سنبل الطیب خوانند و دو نوع دیگر هم هست که رومی و جبلی باشد و آن گیاهی است دوائی شبیه بزلف خوبان
و خوشبو هم می باشد * دارفرین بفتح اول بالف کشیده و فتح رای مهمله و سکون فاو کسر رای قرشت بمثناة تحتانی
رسیده و نون زده بمعنی دارآفرین است که بالا مذکور شد * داستان بفتح اول بالف کشیده و سکون سین مهمله
و مثناة فوقانی بالف کشیده و نون زده بمعنی حکایت و افسانه گذشتگان آمده و شهرت و مثل را نیز گویند و حکایت
و افسانه دراز را هم نامند * داس زرین بفتح اول بالف کشیده و سکون سین مهمله و زرین معلوم کنایه از ماه
نو آمده که بتازی آنرا هلال نامند * داشن بفتح اول بالف کشیده و فتح شین قرشت و سکون نون در لغت ژند و پاژند
اشیائی را گویند که پارسیان برسم نیاز یا صدقه در عیدها و جشنها بفقرا و مساکین دهند و معنی اجر و مکافات نیکی
هم آمده و عطا و بخشش و انعام را نیز گویند * داغ بلندان بفتح اول بالف کشیده و سکون غین منقوطه و بلندان
بالفتح بای ابجد و لام معلوم کنایه از نشانی باشد که بسبب سجده کردن بسیار در پیشانی مردم بهم رسد
* داغ شدن بفتح اول بالف کشیده و سکون غین منقوطه و شدن معلوم کنایه از عیب دار
کردیدن آمده و شهرت یافتن را نیز گویند و بغایت آزرده شدن معروف است * داغ کازران
بفتح اول بالف کشیده و کسر غین منقوطه و کازران با کاف پارسی و زای هوز معلوم نشانی باشد که کازران بر کنار
پارچه کنند تا در شستن بدل نشود و نیز داغی که از هیچ چیز نرود آنرا در اصطلاح داغ کازر گویند زیرا چه
هر داغ که باشد کازر دور کند و داغ کازر را که دور کند * دالان بفتح اول بالف کشیده و سکون نون بمعنی
کوچهٔ سرپوشیده آمده و نیز معروف است که آنرا بتازی دهلیز گویند بکسر دال ابجد و آن مابین دروازه
و اندرون سرای را گویند و نیز خانه در که دو دری باشد بدان راه درون سرای در آیند * دالمن بفتح اول
بالف کشیده و سکون لام و فتح میم و نون زده بمعنی مرغی آمده که آنرا بتازی عقاب گویند بضم عین مهمله
* دام کشتن بفتح اول بالف کشیده و سکون میم و کشتن معلوم کنایه از خلاصی دام آمده و دام گستردن را نیز گویند
و معنی بازی دادن هم از نظر گذشته * دامان بفتح اول بالف کشیده و میم بالف کشیده و سکون نون معروف
است مثل دامن جامه و دریا و دشت و صحرا و امثال آن * دامن بفتح اول بالف کشیده و فتح میم و سکون نون
مختصر دامان است و بعضی بر آنند که دامان جمع دامن است صحیح نیست * دامغان بفتح اول بالف کشیده
و سکون میم و غین منقوطه بالف کشیده و نون زده نام شهریست بحدود طبرستان در زمین مغرب گویند در اینجا



یعنی بیع وشرا نمودن آمده * دبستان بفتح اول وکسر موحدهٔ تحتانی وسین مهمله ساکن ومثناة فوقانی بالف کشیده
ونون زده بمعنی مکتب آمده ودبیرستان رانیز گویند * دبیرستان بفتح اول وکسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی
رسیده وکسر رای مهمله وسکون سین سعفص ومثناة فوقانی بالف کشیده ونون زده بمعنی دبستان آمده
که مکتب خانه باشد وخانه رانیز گویند که اهل دیوان درانجا نشینند یعنی اهل دفتر * دبه در زیر پای شترافکندن
دبه در زیر پای معلوم وضم شین منقوطه ومثناة فوقانی وسکون رای مهمله وفتح همزه وسکون فا وفتح کاف پارسی
وسکون نون وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی از سر پرخاش آوردن وفتنه انگیختن آمده وکنایه از مرتکب شدن
بامری خطیر نیز آمده * دختر عمران بضم اول وسکون خای منقوطه وفتح مثناة فوقانی وکسر رای مهمله وکسر عین
سعفص وسکون میم ورای مهمله بالف کشیده ونون زده مریم رضی الله عنها را گویند * دختر نعش را کند پروین
بضم اول وسکون خای منقوطه وفتح مثناة فوقانی وکسر رای مهمله ونعش را کند پروین بفتح نون وسکون عین مهمله
معلوم یعنی پراکنده را فراهم کند * دخمهٔ زنده انیان بفتح اول وسکون خای منقوطه وفتح میم وکسر همزهٔ مبدله
وزنده انیان معلوم کنایه از آسمان آمده * درآب درو شدن بفتح اول وسکون رای مهمله وهمزه بالف کشیده
وسکون موحدهٔ تحتانی ودرو شدن معلوم کنایه از معدوم گردیدن ونابود شدن آمده * درابگینه نقش پری بین بفتح
اول وسکون رای مهمله وهمزه بالف کشیده وسکون موحدهٔ تحتانی وکسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده وفتح نون
وهای ملفوظ زده ونقش پری بین معلوم پری که شراب است درشیشه وپیکر ساقی در جام بین * درآذرمهرگان
بفتح اول وسکون رای مهمله وهمزه بالف کشیده وفتح ذال منقوطه وسکون رای قرشت ومهرگان معلوم یعنی در ایام
قوس * درازخوان بفتح اول ورای مهمله بالف کشیده وسکون زای هوز وخوان باواو معدوله معلوم بمعنی سفره
دراز آمده که میزبانان برای مهمانان بگسترند ونیز افرد رازخوانان وداعل آن ودستار خوان دراز را نیز
گویند * درازدستی کردن بفتح اول ورای مهمله بالف کشیده وسکون زای هوز وفتح دال ابجد وسین سعفص
ساکن وکسر مثناة فوقانی بیای حطی رسیده وکردن معلوم کنایه از جور وستم نمودن وغارت کردن آمده
* دراستین کردن بفتح اول وسکون رای مهمله وهمزه بالف کشیده وسین مهمله ساکن وکسر مثناة فوقانی بمثناة
تحتانی رسیده ونون زده وکردن معلوم کنایه از تصرف کردن وملک خود دانستن آمده * درآسمان بفتح اول
وکسر رای مهمله وآسمان معلوم کنایه از راه کهکشان آمده وآن سفیدی باشد که شبها طریق راه در آسمان نماید
ودر تازی آنرا مجره خوانند * درافتادن بفتح اول وسکون رای مهمله وهمزهٔ مبدله وسکون فا ومثناة فوقانی
بالف کشیده وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از جنگ ونزاع وخصومت کردن آمده * درانگشت آوردن بفتح
اول وسکون رای مهمله وفتح همزه وسکون نون وضم کاف پارسی وشین منقوطه ومثناة فوقانی زده وآوردن معلوم
کنایه از حساب کردن آمده * درایدن بفتح اول وسکون رای مهمله بالف کشیده وکسر یای حطی بمثناة تحتانی
رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی آواز کردن وگفتن آمده * درآیینه نقش پری دیدن بفتح اول وسکون
رای مهمله وهمزه بالف کشیده وکسر یای حطی بمثناة تحتانی رسیده وفتح نون وسکون همزهٔ ملینه ونقش پری دیدن
معلوم کنایه از مشاهدهٔ جمال ساقی است در جام شراب ودیدن شراب است در پیاله بلورین * درباختن بفتح
اول وسکون رای مهمله وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وسکون خای منقوطه وفتح مثناة فوقانی ونون زده بمعنی اسراف
کردن وخرج بیجا نمودن ودرقمار مال واسباب را ازدست دادن آمده * دربارگان رفتن بفتح اول وسکون رای
مهمله وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وکسر رای قرشت وکان رفتن با فتح کاف معلوم کنایه از درآمدن بخانهٔ کان باشد

یعنی کان کشیدن ٭ در باقی شدن بفتح اول وسکون رای مهمله وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وکسر قاف بمثناة تحتانی
رسیده وضم شین منقوطه وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از چیزی ماندن وتمام کردن وآخر شدن ووجود
نداشتن آمده ٭ در باقی کردن بفتح اول وسکون رای مهمله وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وکسر قاف بمثناة
تحتانی رسیده وکردن معلوم کنایه از بی باقی ساختن وترک دادن وتمام شدن وموقوف داشتن آمده
٭ در پا افکندن بفتح اول وسکون رای مهمله وبای پارسی بالف کشیده وسکون بای حطی
وافکندن معلوم کنایه از تعطیل وامهال کردن آمده وکار کسی را در تاخیر انداختن نیز دیده شده
٭ در پای پیل انداختن بفتح اول وسکون رای مهمله وبای پارسی بالف کشیده وکسر یای حطی وپیل انداختن
معلوم کنایه از رنج ومشقت کشیدن آمده ٭ در پس زانو نشستن بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح بای
پارسی وکسر سین معفص وزانو نشستن معلوم کنایه از تفکر ودر مراقبه نشستن آمده ٭ در پس زانو نشاندن
بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح بای پارسی وکسر سین بی نقطه وزانو نشاندن معلوم کنایه از نشاندن در مراقبه
آمده ونیز در تفکر انداختن ٭ در پشم کشیدن بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح بای پارسی وشین منقوطه
ومیم زده وکشیدن معلوم کنایه از پنهان داشتن وپوشیدن آمده ٭ در پوست افتادن بفتح اول وسکون
رای مهمله وضم بای پارسی بواو مجهول رسیده وسین مهمله ومثناة فوقانی زده وافتادن معلوم کنایه از غیبت
کسی کردن وعیب گفتن آمده ٭ در پیش کردن بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر بای پارسی بمثناة تحتانی
مجهول رسیده وسکون شین قرشت وکردن معلوم یعنی در بستن آمده ٭ در پین بفتح اول وسکون رای مهمله
وکسر بای پارسی بمثناة تحتانی رسیده وسکون نون بمعنی پینه وپیوندی آمده که بر جامه دوزند وپوخله
تحتانی بمثناة تحتانی رسیده هم همین معنی دارد ٭ در ج دهقان بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر جیم ودهقان
معلوم کنایه از قول دهقان وکتاب تاریخ آمده چه دهقان مورخ را گویند وبعضی سخن معتبر ونقیض آن هم
دیده شده ٭ در جگر گل کردن بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر جیم وفتح کاف وسکون رای قرشت وگل
کردن با کسر کاف پارسی معلوم کنایه از زیر خاک کردن آمده ٭ در ج کهر کشودن بضم اول وسکون رای مهمله
وکسر جیم وضم کاف پارسی وفتح های مدوره ورای مهمله ساکن وکشودن معلوم کنایه است از سخن خوب
وحکایت مرغوب نقل کردن ٭ در جوال شدن بفتح اول وسکون رای مهمله وضم جیم وواو بالف کشیده وسکون
لام وشدن بالضم شین منقوطه معلوم کنایه از دغا وفریب خوردن آمده ٭ در جوال کردن بفتح اول وسکون رای
مهمله وضم جیم وواو بالف کشیده وسکون لام وفتح کاف ورای مهمله ساکن وفتح دال ابجد ونون زده یعنی
فریب ودغا کردن آمده ٭ در خرکان کشیدن بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح خای منقوطه ورای قرشت ثانی
زده وکان کشیدن معلوم کنایه از محنت ومشقت وگرفتاری آمده که نجات ازان ممکن نباشد ٭ در تنق سپهر گون
بفتح اول وسکون رای مهمله وضم مثناة فوقانی وتای قرشت وکسر قاف وسپهر گون با بای پارسی وکاف پارسی
معلوم یعنی در پیاله لاجوردی درا وراق اشجار ٭ در ثمین بضم اول وتشدید وکسر رای مهمله وفتح ثای مثلثه وکسر
میم بمثناة تحتانی رسیده ونون زده بمعنی مروارید بیش بها آمده که در صدف یکدانه باشد وآنرا یتیم هم گویند ٭ درخشان
بضم اول وفتح رای مهمله وسکون خای منقوطه وشین قرشت بالف کشیده ونون زده بمعنی تابان وروشنی دهنده آمده
٭ درخشیدن بضم اول وفتح رای مهمله وسکون خای منقوطه وکسر شین قرشت بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد
ونون زده بمعنی پرتو افکندن وتابیدن آمده ودر فرهنگی بضمتین هم آمده ٭ در خط شدن بفتح اول وسکون

زای مهمله و فتح خای منقوطه و سکون طای حطی و شدن معلوم کنایه از بیهوش و بیقرار گشتن آمده و بمعنی متغیر
شدن و آزرده گردیدن هم دیده شده و بمعنی مطیع و منقاد در حیرت و تفکر شدن هم هست * درخود گریختن
بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح خای منقوطه و واو معدوله و سکون دال ابجد و گریختن با ضم کاف پارسی
معلوم کنایه از گرد آوردن خود آمده * درخون شدن بفتح اول و سکون رای مهمله و ضم خای منقوطه بواو رسیده
و سکون نون و شدن معلوم کنایه از اراده بخون کردن و قصد کشتن کسی آمده و نیز قصد در کشتن کسی آمده و نیز قصد
در کشتن و اراده بخون کردن خود هم باشد * دردمن بفتح اول و سکون رای مهمله و دال ابجد و فتح میم و نون زده مردم
دردناک و غمناک و از پا افتاده و صاحب درد را گویند در اصل دردمند بود دال را بقاعده ترخیم و مقصور
حذف کردند و بکسر دال ثانی و فتح معنی آن ظاهر است * درریختن بضم اول و سکون رای مهمله و کسر رای
قرشت ثانی بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون خای ثخذ و فتح مثناة فوقانی و نون زده کنایه از سخن لطیف و خوب
گفتن آمده و گریه کردن را نیز گویند * در زمان داشتن بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح زای هوز و موحدهٔ
تحتانی بالف کشیده و سکون نون و داشتن معلوم سخنان بد و نالایق در حق کسی گفتن و نیز کسی را از وعده
امروز و فردا داشتن * درزرگردن بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح زای هوز و رای قرشت زده و گردن
معلوم کنایه از فاش کردن و آشکارا نمودن آمده و فاش گردیدن و آشکارا شدن را نیز گویند * درزمان بفتح
اول و رای مهمله و زای هوز ساکن و میم بالف کشیده و نون زده بر وزن نمکدان بمعنی رشته و ریسمان بافته آمده
که درسوزن کشند و پارچه از آن بدوزند * درزن بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح زای هوز و نون زده بمعنی
سوزن آمده و معنی ترکیبی زننده در که حلقهٔ زن باشد آمده است * درستان بفتح اول و رای مهمله و سکون
سین سعفص و مثناة فوقانی بالف کشیده و نون زده بمعنی شاگرد انه آمده و آن زر اندکی باشد که بعد از اجرت
استاد بطریق انعام بشاگرد دهند * درستاران بفتح اول و رای مهمله و سین بی نقطه ساکن و مثناة فوقانی بالف
کشیده و رای مهمله بالف کشیده و نون زده بمعنی صدر است که شاگردانه باشد و آن زر اندکی باشد که بعد
از اجرت استاد بطریق انعام بشاگرد دهند * درستخوان بضم اول و رای مهمله و سکون سین سعفص و مثناة فوقانی
و فتح خای منقوطه و واو معدوله بالف کشیده و نون زده بمعنی شخص آمده که قرآن را با ترتیل و ادای حروف
بخواند و امرد بهت خواندن هم هست * درشخوان بفتح اول و سکون رای مهمله و سین سعفص و فتح خای منقوطه
و واو معدوله بالف کشیده و نون زده بمعنی شخصی آمده که پیش کسی چیزی بخواند و نیز شاگرد را گویند * درعرق شدن
بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح عین سعفص و رای قرشت و سکون قاف و شدن معلوم کنایه از شرمنده شدن و خجالت
کشیدن آمده * درغان بفتح اول و سکون رای مهمله و غین منقوطه بالف کشیده و نون زده نام شهری است نزدیک
سمرقند * درغلبکن بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر غین منقوطه و فتح لام و سکون موحدهٔ تحتانی و فتح کاف و سکون
نون بمعنی دری آمده که پیش آن پنجره داشته باشد و مردم از عقب پنجره نمایان شوند و نیز دری را نامند که
پنجره دار باشد همین بهتر است چه غلبکن بمعنی پنجره آمده و در فرهنگی بجای کسر غین منقوطه ضم هم دیده
آمده * درغلپکن بفتح اول و سکون رای مهمله و ضم غین منقوطه و فتح لام و سکون بای پارسی و فتح کاف و نون زده
بمعنی صدر آمده و آن دری است که پیش آن پنجره داشته باشد و مردم از عقب پنجره نمایان باشند و نیز دری را
گویند که پنجره داشته باشد همین درست است چه غلپکن بمعنی پنجره آمده و در فرهنگی بجای ضم غین معجمه کسر
هم اختیار کرده * درغورکی مویز شدن بفتح اول و سکون رای مهمله و ضم غین منقوطه بواو مجهول رسیده

وسکون رای قرشت وکسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده وموی زشدن معلوم کنایه از ضایع شدن ومراد نارسیدن
باشد ونیز کسی را گویند که در صغر سن بکمال تحصیل علم رسیده باشد گویند در غور رکی موی زشد * درفشان بفتح
اول ورای مهمله وسکون فا وشین منقوطه بالف کشیده ونون زده بمعنی تابان آمده ومعنی لرزان نیز از اثر کلمه
وبضمتین هم دیده شده * درفش کاوان بفتح اول ورای مهمله وسکون فا وکسر شین منقوطه وکاف بالف کشیده
وواو بالف کشیده ونون زده بمعنی علم فریدون آمده منسوب بکاوه آهنگر وآن چرمی بود از پوست پلنگ ویا پوست
ببر که کاوه در وقت کار کردن برمیان می بست گویند حکیمی بوده در صفاهان بغایت در علوم طلسمات ماهر
بساعت سعد شکل صد در صدی بر آن نقش کرده بود وبعضی گویند شکلی از مریخ کی آتش در ان بهم رسیده بود
که این خاصیت داشت یعنی در هر جنگ که همراه می بود البته فتح می شد وفریدون بعد از کشتن ضحاک آنرا مرصع
کرده بود وهر جا که میرفت فتح میکرد وپادشاهان عجم آنرا بر عود شگون گرفته در ترصیع می افزودند تا در
زمان خلافت عمر بدست مسلمانان افتاد آن را پاره پاره کرده بیاران قسمت کردند * درفش کاویان بفتح اول
ورای مهمله وسکون فا وکسر شین منقوطه وکاف بالف کشیده وکسر واو ومثناة تحتانی بالف کشیده ونون زده بمعنی
درفش کاوان آمده که علم فریدون باشد * درفشیدن بفتح اول ورای مهمله وسکون فا وکسر شین منقوطه
بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی تابیدن و پرتو افکندن آمده ودر موید الفضلا بضمتین هم دیده
شده * درقلان گرفتن بفتح اول وسکون رای مهمله وضم قاف ولام بالف کشیده وسکون نون وگرفتن بضم کاف
پارسی معلوم کنایه از پناه بردن بکسی آمده * درکشیدن بفتح اول وسکون رای قرشت وفتح کاف وکسر شین
منقوطه بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از محو کردن ورد نمودن وبسر
کشیدن ونوشیدن آمده * درگوش داشتن بفتح اول وسکون رای مهمله وضم کاف پارسی بواو مجهول رسیده
وسکون شین منقوطه وداشتن معلوم بمعنی یاد داشتن آمده ونیز کنایه از نگاهداشتن هم دیده شده
* درلوزینه سیر خوردن بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح لام بواو مجهول رسیده وکسر زای هوز بمثناة تحتانی
رسیده وفتح نون وسکون های هوز وسیر خوردن معلوم کنایه از فریب خوردن وعیش عمر با کسی منغص
ساختن وبمعنی در شادی غم پیش آمدن باشد * درمان بفتح اول وسکون رای مهمله ومیم بالف کشیده ونون
زده بمعنی دوا وعلاج ودارو آمده ونیز امور رمانند * درم گزین بکسر اول وفتح رای مهمله وسکون میم وضم
کاف وکسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده ونون زده بمعنی صراف آمده * درمیان بودن بفتح اول وسکون رای
مهمله وکسر میم ومثناة تحتانی بالف کشیده وسکون نون وبودن معلوم بمعنی در دعوی ودر دل بودن آمده ودر گرو
بودن را نیز گفته اند * درن بفتح اول ورای مهمله ونون زده بمعنی زالو آمده وآن جانوریست سیاه رنگ
که خون از اعضای آدمی بمکد گویند اگر وراعشک سازند ودر شیشه خانه بخور کنند هر شیشه کبودی که در انجا
باشد بشکند وباقی نماند وسکون رای مهمله هم آمده * درنگیدن بکسر اول وفتح رای مهمله وسکون نون وکسر کاف
پارسی بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون بمعنی درنگ کردن آمده که ثبات ورزیدن وتاخیر کردن باشد
* درنوردنهادن بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح نون وواو وسکون رای قرشت ودال ابجد ونهادن بکسر نون
معلوم بمعنی در سوراخ نهادن آمده وکنایه از بی نام ونشان ساختن وپنهان کردن ودر هم پیچیدن تمام تمت
* درودن بضم اول ورای مهمله بواو رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی بریدن ودرو کردن غله آمده
* درویدن بضم اول وسکون رای مهمله وکسر واو بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی درودن

وآن چیزیست که طعم او تند و تیز بود ◦ دزوان بفتح اول وسکون زای هوز و واو بالف کشیده ◦
ونون زده بمعنی دریغ و تاسف است و حسرت آمده ◦ ◦ دزوان بکسر اول وسکون زای پارسی
و واو بالف کشیده و نون زده بمعنی بالا آمده که تاسف و حسرت و دریغ باشد ◦ دست ابرنجن بفتح
اول وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی وفتح همزه وسکون موحدهٔ تحتانی وفتح رای قرشت وسکون نون وفتح جیم
ونون زده بمعنی حلقه آمده از طلا و نقره وامثال آن که زنان در دست کنند آنچه در دست کنند ابرنجن وآنچه در پای کنند
پای ابرنجن خوانند ◦ دست ابرنجین بمعنی دست ابرنجن آمده که بالا مذکور شد ◦ دستاران بفتح اول وسکون
سین سعفص ومثناة فوقانی بالف کشیده ورای مهمله بالف کشیده ونون زده بمعنی شاگردانه آمده وآن زراندکی
باشد که بعد از اجرت استاد بطریق انعام بشاگرد دهند واجرت ومزدی نیز باشد که پیش از کار کردن
بمزدور دهند ومعنی مزدگانی نیز از نظر گذشته ◦ دستاربندان بفتح اول وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی بالف
کشیده ونون زده کنایه از علما وفضلا وقضات ومفتیان وصدور وامثال آن آمده وبتازی ارباب العمایم خوانند
◦ دستارچه ساختن بفتح اول وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی بالف کشیده وسکون رای قرشت وفتح جیم پارسی
وسکون های هوز وساختن معلوم کنایه از استمالت کردن ومدد دادن وبردست داشتن آمده ◦ دستارخوان
بفتح اول وسکون سین سعفص ومثناة فوقانی بالف کشیده ورای مهمله ساکن وفتح خای منقوطه و واو معدوله
بالف کشیده ونون زده بمعنی سفره دراز آمده وگندوری را نیز گفته اند وآن سفره ودستارخوان چرمی باشد
وبعضی پیش انداز را گفته اند یعنی پارچه که در پیش سفره وروی زانو اندازند بوقت چیزی خوردن وبمعنی
زله ولواله هم دیده شد ◦ ◦ دست از سر گرفتن بفتح اول وسین مهمله ومثناة فوقانی ساکن وفتح همزه وسکون زای
هوز واز سر گرفتن معلوم بمعنی بی توجهی کردن وبی شفقتی نمودن آمده ◦ ◦ دست افشان بفتح اول وسین مهمله
وسکون مثناة فوقانی وافشان معلوم کنایه از رقاص ورقص کردن آمده ◦ ◦ دست افرنجن دست معلوم وفتح همزه
وسکون فا وفتح رای قرشت وسکون نون وفتح جیم ونون زده بمعنی دست ابرنجن آمده وآن حلقه ایست از طلا
ونقره که زنان در دست کنند ◦ دست فرنجین بمعنی دست فرنجن آمده وآن حلقه باشد از طلا ونقره وامثال آن
◦ دست افشاندن دست معلوم بفتح همزه وسکون فا وشین معجمه بالف کشیده وسکون نون وفتح دال ابجد ونون
زده بمعنی عیان نمودن وآشکارا ساختن وترک دادن چیزها آمده ورقص ورقاصی کردن را نیز گفته اند ◦ دست الکن
دست معلوم بفتح همزه وسکون لام وفتح کاف ونون زده بمعنی با کار آمده وعاجز وناتوان را نیز گویند
وکنایه از بخل وعدم همت و کرم هست ◦ دستان بفتح اول وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی بالف کشیده
ونون زده نام موسیقی است در سرود ونام جاد وی هم هست ورمز وکلاف وتل ویوبر ومکر وحیله را
هم گفته اند وسرود ونغمه وحکایت وافسانه را نیز نامیده اند ونام زال پدر رستم هم هست که پدر اوسام و
پدر او نریمان نام داشت وجمع دست هم هست که دستها باشد برخلاف قیاس چه در فارسی جمع ذی روح
بالف ونون آرند وجمع غیر ذی روح بهای هوز والف وبعضی جاها نقیض این واقع شده آنرا خلاف قیاس
گویند چنانچه درختان وبارها وامثال آن ومخفف داستان هم توان شد باعتبار قاعدهٔ مغبون ◦ دست انداختن
بفتح اول وسین مهمله ومثناة فوقانی ساکن وانداختن بفتح همزه معلوم معنی این واضح است ونیز کنایه از شنا
کردن وشناوری نمودن آمده ◦ دست انداز ان بفتح اول وسین مهمله ومثناة فوقانی ساکن وانداز ان معلوم
بمعنی کسانی آمده که صدر ومسند را نکمترانند چه دست بمعنی صدر ومسند هم آمده ونیز غارت وتاراج کنند گانرا

گویند ونیز کنایه از پاسبان و شناوری کنند کان آمده و معنی کیسه بران هم از نظر گذشته و تعلی کنند کان را
هم نامیده اند و کسانی را نیز گویند که دکه و پهلو یکسان زنند * دست اورنجن بفتح اول و سکون سین مهمله و
مثناة فوقانی و فتح همزه و سکون واو و فتح رای مهمله و نون ساکن و فتح جیم و نون زده بمعنی دست ابرنجن آمده و
وآن حلقه باشد از طلا و نقره که زنان در دست کنند وانچه در دست کنند دست ابرنجن نامند وانچه در پای
کنند پای اورنجن گویند * دست اورنجین دست معلوم و فتح همزه و سکون واو و رای مهمله و نون ساکن و کسر
جیم بمثناة تحتانی رسیده و نون زده بمعنی دست اورنجن آمده که بالا مذکور شد * دست امتحان بفتح اول و
سکون سین مهمله و کسر مثناة فوقانی و کسر همزه و سکون میم و کسر مثناة فوقانی و های حطی بالف کشیده و نون
زده بمعنی قوت و امتحان آمده * دست بدندان کندن بفتح اول و سین مهمله و سکون فوقانی زده و فتح موحدهٔ
تحتانی و دال ابجد و سکون نون و دال ابجد بالف کشیده و نون ساکن و فتح کاف و سکون نون و فتح دال ابجد و
نون زده کنایه از تاسف خوردن و پشیمانی آمده و حسرت و ندامت را نیز گفته اند * دست بدندان گزیدن
دست بدندان معلوم و فتح کاف فارسی و کسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی دست
بدندان کندن آمده که حسرت و ندامت و پشیمانی و تاسف خوردن باشد * دست برآوردن بفتح اول
و سین مهمله و مثناة فوقانی ساکن و برآوردن بفتح موحدهٔ تحتانی معلوم کنایه از دعا کردن آمده
و دعوی نمودن را نیز گفته اند و معنی شاید آمدن هم دیده شده و شفاعت نمودن و تربیت
کردن را نیز گفته اند * دست برترکش زدن دست معلوم و فتح موحدهٔ تحتانی و سکون رای مهمله و
فتح مثناة فوقانی و رای قرشت ثانی ساکن و فتح کاف و سکون شین منقوطه و فتح زای هوز و دال ابجد و نون
زده بمعنی ترکیبی واضح است و نیز کنایه از تربیت کردن و خود را آراستن آمده و معنی آرایش هم از نظر
گذشته * دست برجن دست معلوم و فتح موحدهٔ تحتانی و سکون رای مهمله و فتح جیم و نون زده مخفف
دست برنجن آمده این را مشهور نامند و آن حلقه ایست از طلا و نقره و امثال آن که زنان در دست کنند
وانچه در دست کنند آنرا دست برنجن وانچه در پای کنند آنرا پای برنجن نامند * دست بردهان دست معلوم
بفتح موحدهٔ تحتانی و سکون رای مهمله و فتح دال ابجد و های مدوره بالف کشیده و نون زده کنایه از چیزی خوردن
آمده * دست بردهان کردن دست بردهان معلوم و فتح کاف و سکون رای مهمله و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی
دست بردهان آمده که چیزی خوردن باشد * دست بردهان بردن دست بردهان معلوم و ضم موحدهٔ تحتانی
و سکون رای مهمله و فتح دال ابجد و نون زده کنایه از تاسف خوردن و افسوس و پشیمانی آمده و در فرهنگی
دست بردهان کردن هم دیده شده که چیزی خوردن باشد * دست برنجن دست معلوم و فتح موحدهٔ تحتانی
و رای مهمله و سکون نون و فتح جیم و نون زده حلقه باشد از طلا و نقره و امثال آن که زنان در دست کنند وآنرا
دستینه و دستوانه نیز نامند * دست برنجین دست معلوم بفتح موحدهٔ تحتانی و رای مهمله و سکون نون و کسر جیم
بمثناة تحتانی رسیده و نون زده بمعنی دست برنجن آمده * دست برون کردن دست معلوم بفتح موحدهٔ تحتانی
و رای مهمله بواو رسیده و سکون نون و فتح کاف و رای قرشت ساکن و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی دست برید ن
آمده و کنایه از دست زدن و دست برآوردن هم باشد * دست بستن دست معلوم بفتح موحدهٔ تحتانی و سکون
سین مهمله و فتح مثناة فوقانی و نون زده کنایه از بخیلی و ممسکی کردن آمده و نماز گزاردن را هم گفته اند
* دست بسین بفتح اول و سکون سین مهمله و کسر مثناة فوقانی و فتح بای پارسی و کسر سین معفص بمثناة تحتانی

رسید • ونون زده • بمعنی دست پس آمده • که آخر کار باشد وحصلی را نیز گفته اند که تا روازان در آخر بازی
بیک یکرند منند ومسندی را نیز گفته اند که در مرتبه ورتبه از مسندهای دیگر کمتر باشد • دست بشاشی زدن
دست معلوم وفتح موحده تحتانی وشین منقوطه بالف کشیده • وکسر خای نخل بمثناة تحتانی مجهول رسیده • وفتح زای
هوز ودال ابجد ونون زده کنایه از مطلب نواعتبار کردن آمده • ومعشوق نو ویار نو بهم رسانیدن را گویند
• دست پیش داشتن دست معلوم وکسر بای پارسی بمثناة تحتانی مجهول رسیده • وسکون شین منقوطه ودال ابجد
بالف کشیده • وشین قرشت ساکن وفتح مثناة فوقانی ونون زده کنایه از کدیه وگدائی کردن ودست استن
پیش کسی را نیز گویند ومعنی دست بلند برداشتن هم آمده • وکنایه از منع نمودن هم هست • دست بیرامس
بفتح اول وسکون سین مهمله وکسر مثناة فوقانی وکسر بای پارسی بمثناة تحتانی مجهول رسیده • ورای
مهمله بالف کشیده • وفتح های مدوره ونون زده • بمعنی آستین آمده • دست پیمان بفتح اول وسکون
سین معفص وکسر مثناة فوقانی وفتح بای پارسی وسکون یای حطی ومیم بالف کشیده • ونون زده • بمعنی مهری
آمده • که بوقت عقد کردن قرار دهند وآنرا مهر موجل گویند واصبای را نیز گویند که داماد بخانه عروس فرستد
ومعرب آن دست قیمان است • دست بر سر من دست معلوم وفتح موحده تحتانی وسکون رای مهمله وفتح سین
معفص وکسر رای قرشت وفتح میم ونون زده کنایه از ان است که هر چیز ترا نصیب ومیسر شد مرا هم میسر شود
• دستخوان بفتح اول وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی وفتح خای منقوطه وواو معدوله بالف کشیده • ونون زده
بمعنی دستارخوان آمده • وآن سفره دراز است وکندوری را نیز گفته اند وآن سفره ودستارخوان چرمی باشد
وبعضی پیش انداز را گفته اند یعنی پارچه مربع وغیر آن که در پیش سفره وروی زانو اندازند بوقت چیزی
خوردن ومعنی زله ونواله هم دیده شده • دستخون بفتح اول وسین مهمله ومثناة فوقانی زده وضم خای منقوطه
وسکون نون بمعنی محنت حکومتی آمده • که برسر آن قتل وکشتن واقع شود وبازی آخرین نرد را نیز گویند که کسی
همه چیز را باخته باشد وبادران شرط وگرو بسیار کرده باشد ودستخط آنرا نیز نامند وبا کسر مثناة فوقانی
هم درست است ودر فرهنگی بدیدن آمده • که نام بازی است • دست دادن دست معلوم ودال ابجد بالف
کشیده • وفتح دال ثانی ونون زده • کنایه از بیعت کردن آمده ورام گردیدن ومضبوط گشتن را نیز گویند وکنایه
از حاصل شدن وبفعل آمدن هم از نظر گذشته • دست در آستین داشتن دست معلوم وفتح دال ابجد وسکون رای
مهمله وهمزه بالف کشیده • وکسر مثناة تحتانی وسکون نون ودال ابجد بالف کشیده • وسکون شین قرشت وفتح مثناة
فوقانی ونون زده کنایه از بی طمع بودن وسوال از کسی نکردن وفارغ بودن از کارها است • دست در آستین کردن
دست در آستین معلوم وفتح کاف وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی دست در آستین داشتن آمده •
وآن کنایه از بی طمع بودن ودست دراز نکردن وفارغ بودن از کارهاست ونیز کنایه از بازداشتن ومنع کردن
بود از کاری • دست در کیسه زدن دست معلوم بفتح دال ابجد وسکون رای مهمله وکسر کاف بمثناة تحتانی رسیده
وفتح سین معفص وسکون های مدوره وفتح زای هوز وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از کرم کردن وبخشش
وعطا وجوانمردی وحاتمی آمده • دسترخوان • بفتح اول وسکون سین مهمله وفتح مثناة فوقانی وفتح خای
منقوطه وواو معدوله بالف کشیده ونون زده • بمعنی دستارخوان آمده وآن سفرۀ باشد دراز وسفره مربع را نیز
گفته اند وکندوری را نیز نامند وآن سفره ودستارخوان چرمی باشد وبعضی پیش انداز را هم گفته اند
یعنی پارچه که در پیش سفره وروی زانو بوقت چیزی خوردن اندازند ومعنی زله ونواله هم از نظر گذشته

* دست زن بفتح اول وسین مهمله ومثناة فوقانی ساکن وفتح زای هوز ونون زده بمعنی شخصی آمده که دست
بر چیزی زند ومتوسل کسی شود ومردم خوشحال را نیز گویند وصاحب طرب وسرود گوی را هم نامیده اند
از مردم نادم وپشیمان هم آمده * دست شستن دست معلوم وضم شین منقوطه وسکون سین مهمله وفتح
مثناة فوقانی ونون زده کنایه از ناامید شدن وترک دادن آمده * دست صلیبی کردن دست معلوم بفتح صاد
معجمه وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده وکسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی رسیده وفتح کاف وسکون رای قرشت وفتح
دال مهمله ونون زده کنایه از دست بستن پیش مخلوق آمده * دستک زن بفتح اول وسکون سین مهمله وفتح
مثناة فوقانی وکاف ساکن وفتح زای هوز ونون زده بمعنی نادم وپشیمان آمده وخواننده وسرودگو ومطرب
وسازنده را هم گویند ونیز کسیکه دست بر دست زند * دست گزیدن دست معلوم وفتح کاف پارسی وکسر زای
هوز بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی افسوس ودریغ خوردن آمده وبفتح کاف پارسی بمعنی
صدر مجلس ومسند طلبیدن دیده شده * دست گزین دست معلوم وضم کاف پارسی وکسر زای هوز بمثناة
تحتانی رسیده ونون زده بمعنی امر وفاعل آخر لفظ دست گزیدن آمده وآن شخصی است که پیوسته خواهد در
صدر مجلس ومسند بنشیند واسپ جنیبت را هم گویند که اسب کتل باشد وهر چیز که آنرا انتخاب کرده باشند
* دست گشادن دست معلوم وضم کاف وشین منقوطه بالف کشیده وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از جوانمردی
رحمت وکرم وعطا وبخشش آمده است * دست کشیدن دست معلوم بفتح کاف وکسر شین منقوطه بمثناة تحتانی
رسیده وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از بازداشتن دست از کاری وچیزی آمده ومعنی منع کردن هم دیده شده
ومعنی فارغ شدن هم از نظر گذشته وکنایه از دست درازی نمودن هم هست وملامسه کردن ودست مالیدن را نیز
گفته اند * دست کفچه کردن دست معلوم بفتح کاف وسکون فای سعفص وفتح جیم پارسی وسکون های مدوره
وفتح کاف ورای قرشت ساکن وفتح دال مهمله ونون زده کنایه از گدایه وگدائی کردن آمده * دست کندن بفتح
اول وسین مهمله ومثناة فوقانی ساکن وفتح کاف وسکون نون وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از پشیمانی خوردن
وافسوس کردن آمده * دست ماهیان بفتح اول وسکون سین مهمله وکسر مثناة فوقانی ومیم بالف کشیده وکسر
های مدوره ومثناة تحتانی بالف کشیده ونون زده کنایه از دست ساقی آمده * دست نشان دست معلوم وکسر
نون وشین منقوطه بالف کشیده وسکون نون بمعنی مطیع وفرمان بردار آمده ونیز کنایه از کسیست که شخصی
او را بکاری نصب کرده باشد * دست نمودن دست معلوم وفتح نون وضم میم بواو رسیده وفتح دال ابجد ونون زده
بمعنی صدر مجلس نمودن آمده وکنایه از اظهار قوت وقدرت کردن آمده * دست وپازدن دست
معلوم وفتح واو وبای پارسی بالف کشیده وفتح زای هوز ودال ابجد ونون زده کنایه از جان
کندن آمده ونیز کنایه از طلب کردن علمی یا کسی یا چیزی باشد بجد وجهد تمام * دست ورجن
دست معلوم وفتح واو وسکون رای مهمله وفتح جیم ونون زده بمعنی دستوانه آمده وآن حلقهٔ
باشد از طلا ونقره وامثال آن که زنان در دست کنند انچه در دست کنند دست ورجن گویند
وانچه در پای کنند پاورجن نامند * دست ورنجن دست معلوم وفتح واو ورای مهمله وسکون نون وفتح جیم
ونون زده بمعنی دست ورجن آمده * دست یافتن دست معلوم ومثناة تحتانی بالف کشیده وسکون فا وفتح مثناة
فوقانی ونون زده کنایه از ظفر یافتن وغالب آمدن ومستولی شدن وبمراد رسیدن آمده * دست ریسمان بفتح
اول وسکون سین مهمله وفتح مثناة فوقانی وهمزهٔ مبدله وکسر رای قرشت بمثناة تحتانی مجهول رسیده وسکون سین

مهمله و میم بالف کشیده و نون زده بمعنی ماشوره آمده و آن ریسمان خامی است که بر دوک پیچیده شود خواه از دوک برآورده باشند و نیز نی کوچکیست که جولاهکان و بافندگان ریسمان بر آن پیچند ❁ دشتان بفتح اول و سکون شین قرشت و مثناة فوقانی بالف کشیده و نون زده بمعنی زن حایض آمده و زنی که هنوز حایض نباشد دشتان نگویند ❁ دشن بضم اول و سکون شین منقوطه و نون بمعنی سودای اول آمده که استادان حرفت و امثال آن نمایند و آنرا میمون و مبارک دانند و آنرا دستلاف هم گویند ❁ دغل خاکدان بفتح اول و شین منقوطه و سکون لام و خای منقوطه بالف کشیده و سکون کاف و دال ابجد بالف کشیده و نون زده کنایه از عالم سفلی و دنیا آمده و قالب بشر را نیز گویند ❁ دفتین بفتح اول و سکون فا و کسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده و نون زده بمعنی افزار بافندگان و جولاهکان آمده که مانند شانه می باشد و آنرا دفته بر وزن هفته نیز گویند ❁ دف زدن بفتح اول و سکون فا و فتح زای هوز و دال ابجد زده کنایه از شادی کردن و گدایی کردن هم آمده است ❁ دق زدن بفتح اول و سکون قاف و فتح زای هوز و دال ابجد و نون زده بمعنی خواستن و گدایی کردن آمده ❁ دقلامانون بفتح اول و سکون قاف و طای حطی بالف کشیده و میم بالف کشیده و ضم نون بواو رسیده و نون زده بمعنی پودینهٔ بری آمده و گویند اگر گوسپند از آن بخورد بجای شیر خون از پستانش فرو آید و آنرا مشکطرامشیع و بقلة الغزال در تازی خوانند ❁ دک زدن بفتح اول و سکون کاف و فتح زای هوز و دال ابجد و نون زده بمعنی دق زدن آمده که خواستن و گدایی کردن باشد و دق معرب دک است ❁ دکلان بضم اول و سکون کاف و لام بالف کشیده و نون زده بمعنی حوبی آمده که از پشم و ابریشم تابنده باشند و هر چیزی که از این مثال تافته شده آنرا دکلان گویند ❁ دکن بفتح اول و کاف و نون ساکن بمعنی قله کوه آمده و نام ولایتی هم هست و تازی سیاه رنگ شده را گویند چه ادکن بغایت سیاه را گویند و در هند بمعنی جنوب آمده که نقیض شمال است ❁ دگرگون بکسر اول و فتح کاف پارسی و سکون رای مهمله و ضم کاف پارسی بواو رسیده و نون زده بمعنی تغیر حال آمده و بمعنی سرنگون و روی باز پس کرده و باژگونه را هم گویند ❁ دل آسمان بکسر اول و لام و همزه بالف کشیده و سکون سین مهمله و میم بالف کشیده و نون زده بمعنی ستاره و کوکب آمده و کنایه از زمین نیز هست و وسط آسمان را نیز گویند ❁ دل انگیزان بکسر اول و سکون لام و فتح همزه و نون ساکن و کسر کاف پارسی بمثناة تحتانی مجهول رسیده و زای هوز بالف کشیده و نون زده نام لحنی است از موسیقی ❁ دل برگسی لرزیدن بکسر اول و سکون لام و فتح موحده و رای مهمله ساکن و فتح کاف و کسر سین مهمله بمثناة تحتانی مجهول رسیده و لرزیدن معلوم کنایه از مهربانی و غمخواری آمده ❁ دل خون بکسر اول و سکون لام و ضم خای منقوطه بواو رسیده و نون زده کنایه از مشتاق و مهجور آمده و از مطلب دور شده را نیز گویند ❁ دل دادن بکسر اول و سکون لام و دال ابجد بالف کشیده و فتح دال مهمله و نون زده کنایه از تقویت و تسکین دادن و دلبر کردن آمده است ❁ دل دل کنان بکسر هر دو دال ابجد و سکون هر دو لام و ضم کاف و نون بالف کشیده و نون ثانی زده ناله و درد ناله کنان و آه زنان را گویند و هم کسیکه متردد در امور باشد و اضطراب دارد گویند ❁ دل طاق کن بکسر اول و سکون لام و طای حطی بالف کشیده و سکون قاف و ضم کاف و نون زده بمعنی دل را یگانه کن و مجرد گردان از خلایق و محنت زمانه ❁ دلفین بضم اول و سکون لام و کسر فا بمثناة تحتانی رسیده و نون زده نام حیوانی است که در آب نیز و بر روی آب قرار گیرد و گردن باریک دارد و چشم کلان دارد و دندانش بزرگ بود و صورتش مهیب و ترسناک بود در هند او را لوله گویند ❁ دل گرم کردن بکسر اول و سکون لام و فتح کاف پارسی و رای مهمله و میم ساکن و فتح کاف و سکون

رای قرشت وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از عاشق شدن آمده * دل کعبه کردن بکسر اول وسکون لام وفتح
کاف وعین مهمله ساکن وفتح موحدهٔ تحتانی وهای مدوره زده وکردن بافتح کاف معلوم کنایه از توجه کردن
بدل آمده * دلنگان بفتح اول وکسر لام وسکون نون وکاف پارسی بالف کشیده ونون زده بمعنی چیزی آمده
که آویخته وآویزان باشد وآنرا آونگان نیز کویند * دل نمودن بکسر اول وسکون لام وفتح نون وضم میم بواو رسیده
وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از مردمی ومهربانی کردن آمده * دمان بفتح دال ومیم بالف کشیده وسکون نون
بمعنی فریاد کنان از شادی وغضب ومفرط آمده وبمعنی وقت وزمان هم دیده شده وتند وتیز رفتن وسخت حمله
کردن را نیز کویند ودمنده وفریاد کننده را هم کفته اند ودر فرهنکی بدیدن آمده که استعمالش اکثر مرکب
است چنانچه پیل دمان وشیر دمان وهژبر دمان واژدهای دمان واین لفظ جز بوصف مار وپیل وشیر وببر نیامده
* دم خوردن بفتح اول وسکون میم وفتح خای منقوطه وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد ونون
زده کنایه از فریب خوردن آمده وفریفته شدن را نیز کویند وآسوده شدن ونفس راست کردن را
نیز کویند * دم زدن بفتح اول وسکون میم وفتح زای هوز ودال ابجد ونون زده کنایه از دعوی کردن
وترک دادن وتوقف نمودن وسکوت ورزیدن آمده وتن زدن نیز بهمین معنی دیده شد * دم کرفتن بفتح اول
وسکون میم وکسر کاف پارسی ورای مهمله وسکون فا وفتح مثناة فوقانی ونون زده کنایه از ترک دادن
وتوقف نمودن وسکوت ورزیدن وخاموش کشتن آمده * دمن بکسر اول وفتح میم وسکون نون بمعنی یمن آمده
چنانکه هرکاه کویند دمن ده مراد آن باشد که یمن بده ومخفف دامان ونام معشوقهٔ نل ودمن که فیضی فیاضی
نظم کرده معروف ومشهور است ودر تازی جمع دمنه آمده که مزبله باشد یعنی کوی وجای که خاکروبه
وخاکستر وسرکین ونجاست دران ریزند وسرکین تنها را نیز کویند ونام بندری است در هندوستان * دمندان
بفتح اول ومیم وسکون نون ودال ابجد بالف کشیده ونون زده نام شهری است از توابع کرمان کویند نزدیک آن کوهی است
که معدن طلا ونقره وآهن وتوتیا است وغاری دارد که پیوسته دود از آن بکوش میرسد وبخاری از ان غار بزمی آید
وباطراف آن غار منجمد میکردد نوشادر همین شود واین قسم دیکر از [illegible] خشت پزی حاصل میشود * دمیدن
بفتح اول وکسر میم بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی خود را برباد کردن آمده ودم خوردن
ونفس کشیدن را نیز کویند ونفس کشیدن صبح که کنایه از طلوع صبح باشد نیز کویند وبمعنی لاف زدن وحمله
آوردن هم آمده وبمعنی روییدن ورستن نباتات معروفست * دن بفتح اول وسکون نون بمعنی فریاد وغوغا
بنشاط آمده وبنشاط رونده را نیز کویند که فاعل باشد وامر بنشاط رفتن هم هست یعنی بنشاط رو وبتازی خم سرکه
وروغن وشراب وامثال آن باشد * دنان بفتح اول ونون بالف کشیده ونون ثانی زده بمعنی از خشم وقهر
بجوش آینده آمده وبنشاط براه رونده را نیز کویند ورفتن بنشاط وخرامان نیز هست * دنبه دادن بضم اول
وسکون نون وفتح موحدهٔ تحتانی وهای مدوره زده ودال ابجد بالف کشیده وفتح دال ابجد ونون ساکن بمعنی
فریب دادن وغافل کردن آمده * دنبه نهادن بضم اول وسکون نون وفتح موحدهٔ تحتانی وهای مدوره زده
ونهادن باکسر نون معلوم کنایه از بازی وفریب ودغا دادن آمده * دندان بفتح اول وسکون نون ودال
ابجد بالف کشیده ونون زده کنایه از طمع وتوقع آمده ونیز معروفست که بتازی سن خوانند * دندان آذین
بفتح اول وسکون نون ودال ابجد بالف کشیده ونون ساکن وهمزه بالف کشیده وکسر ذال معجمه بمثناة تحتانی
رسیده ونون زده بمعنی آرایش دندان آمده که خلال کردن باشد * دندان بخون بردن بفتح

اول وسکون نون زدال ابجد بالف کشیده و نون ساکن و بخون بردن معلوم کنایه از گزیدن آمده
ه دندان بزمین خاییدن دندان معلوم وفتح موحدهٔ تحتانی وزای منقوطه وسکون های مقدوره وراء مهمله وهای محتفی بالف
کشیده وکسر یای حطی بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از حقی آمده که در نهایت
ملازمت زد شمنی کننده شود ه دندان بکام فرو بردن دندان معلوم وفتح موحدهٔ تحتانی وکاف بالف کشیده و
وسکون میم وفتح فا وضم رای مهمله بواو مجهول رسیده و دوم موحدهٔ تحتانی وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد
ونون زده کنایه از کامیاب شدن ومستولی گردیدن بر دشمن شدن باشد ه دندان تیز کردن دندان معلوم
وکسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی مجهول رسیده وسکون زای هوز وفتح کاف وسکون رای قرشت وفتح دال ابجد و
نون زده کنایه از خصومت ورزیدن وکینه خواستن آمده وکنایه از برابری کردن هم دیده شده وبمعنی جنبیدن
هم از نظر گذشته ه دندان داشتن دندان معلوم ودال ابجد بالف کشیده وسکون شین منقوطه وفتح مثناة
فوقانی ونون زده کنایه از چشم داشت وتوقع داشتن باشد وکنایه از کینه ورزیدن ودر کاری بسیار ابجد شدن و
اقدام نمودن هم هست ه دندان زدن دندان معلوم وفتح زای هوز ودال ابجد ونون زده بمعنی دندان تیز کردن آمده
که کنایه از خصومت ورزیدن وکینه خواستن باشد وبمعنی برابری کردن هم دیده شده وکنایه از جنبیدن
هم از نظر گذشته ه دندان سپید کردن دندان معلوم وکسر سین معنص وبا بمثناة تحتانی مجهول رسیده وسکون
دال ابجد وفتح کاف وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از فروتنی کردن آمده وترسیدن وعاجز شدن
را نیز گویند ه دندان فرو بردن دندان معلوم وفتح فا وضم موحدهٔ تحتانی وسکون رای مهمله وفتح دال
ابجد ونون زده کنایه از خشم برداشتن وکینه ورزیدن وکاری را بسیار ابجد کرفتن وعام طمعی واقامت
نمودن درکاری باشد ه دندان کردن دندان معلوم وفتح کاف وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد ونون زده
کنایه از مضایقه کردن وامراض کردن آمده ه دندان کنان دندان معلوم وفتح کاف ونون بالف کشیده و
نون ثانی زده کنایه از بیقراری وبیقراری ورسوائی وزاری وقطع طمع آمده وبضم کاف کنایه از خوار وزار و
کنان ورسوا کنان دیده شده ه دندان کندن دندان معلوم وفتح کاف وسکون نون وفتح دال ابجد ونون
زده کنایه از قطع طمع کردن آمده ه دندان نمودن دندان معلوم وفتح نون وضم میم بواو رسیده وفتح دال
ابجد ونون زده کنایه از خندیدن آمده وعرض حال کردیدن را نیز گویند وعاجز شدن وزاری کردن و
وتهدید نمودن را نیز گفته اند وکنایه از ترسیدن هم آمده ه دندان نهادن دندان معلوم وکسر نون وهای
مدوره بالف کشیده وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از رغبت نمودن وقبول کردن را نیز گفته اند ومعنی طمع
بچیزی بستن هم از نظر گذشته ه دندان نهادن دندان معلوم وفتح نون وکسر نون وهای مدوره بالف کشیده
وفتح دال ابجد ونون زده نقیض دندان نهادن آمده یعنی قبول نکردن وطمع بچیزی نداشتن ورغبت نمودن
ه دندیدن بفتح اول وسکون نون وکسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال مهمله ونون زده از خشم جوشیدن
وازروی قهر وغضب در زیر لب آهسته آهسته با خود حرف زدن آمده وشیرازیان وخراسانیان باین معنی
بجای فتح دال ابجد لام مضموم گویند که لندیدن باشد ه دنیدن بفتح اول وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده وفتح
دال ابجد ونون زده کنایه از خشم وقهر جوشیدن آمده وازحسات درآمدن وبخوشحالی راه رفتن ودویدن
بنشاط هم آمده ه دوال گشادن بضم اول وواو بالف کشیده وسکون لام وگشادن بضم کاف معلوم کنایه از پرداز
کردن آمده ه دوان بفتح اول وواو بالف کشیده ونون زده نام دهی است از کازرون ودوانی منسوب بدانجا

است * درپرادران بضم اول بواو مخفی رسیده وفتح موحدهٔ تحتانی وراء مهمله بالف کشیده وفتح دال ابجد
وراء قرشت بالف کشیده ونون زده بمعنی فرزندان آمده وآن دو ستاره اند که بر سینهٔ دب اصغر واقع شده اند و
معنی غلیواج هم دیده شده ومرغی است شکاری کوچکتر از عقاب ودرپرادران بسبب آن گویند که یکی چون
قصد صیدی کند وعاجز شود دیگری بمدد او رسد وآن صید را بگیرد * درچشم چارشدن بضم اول بواو مخفی
رسیده وفتح جیم پارسی وسکون شین منقوطه ومیم وچارشدن باجیم پارسی معلوم کنایه از ملاقات ودیدار واقع
شدن درکس باشد یعنی دیدن درکس یکدیگر را * درخاتون بضم اول بواو مخفی رسیده وخای منقوطه
بالف کشیده وضم مثناة فوقانی بواو رسیده ونون زده کنایه از درد ومردم چشم آمده وآفتاب وماه را نیز گویند
* درختن بضم اول بواو مخفی رسیده وسکون خای منقوطه وفتح مثناة فوقانی ونون زده بمعنی ادا کردن وگذاردن
وام وقرض وامثال آن آمده وشیر دوشیدن را نیز گفته اند وبمعنی اندوختن مال وجمع کردن هم از نظر گذشته
ودوختن درع وزره باشد یا تیر ونیزه بریدن دشمن وجامه وقبا وامثال آن ردوختن معروف است * دوخطملون
بضم اول بواو مخفی رسیده وفتح خای منقوطه وتشدید وکسر طای حطی وضم میم وفتح لام وتشدید وفتح واو و
نون زده کنایه از صبح کاذب وصادق آمده * دوداِفکن بضم اول بواو رسیده وسکون دال ابجد وفتح همزه و
سکون فا وفتح کاف وسکون نون بمعنی ساحرانی آمده که مقل ازرق ودانه سپند وعود ولبان وامثال آن بر آتش
نهند وافسون خوانند وجن وامثال آن حاضر گردانند بعد از آن هر اراده که مکنون ضمیر ایشان باشد
بفعل آورند * دود برآوردن بضم اول بواو رسیده وسکون دال ابجد وبرآوردن معلوم کنایه از ملاله
کردن ومستاصل آمده * دودمان بضم اول بواو رسیده وسکون دال ابجد ومیم بالف کشیده ونون
زده نام موضعی است نزدیک بشیراز وخیل خانه وخانواده واصل وقبیله ودودستان را نیز
گویند * دورآسران بضم اول بواو مجهول رسیده وسکون رای مهمله وهمزه بالف کشیده
وفتح سین سعفص ورای قرشت بالف کشیده ونون زده نام پادشاه ساحران وجادوگران است
وپادشاهی بوده بغایت ظالم وجادوگر زبردست گویند زردشت در زمان او بهم رسیده نام برآورده ودین
آتش پرستی را رواج داده ومیخواست زردشت را بکشد بنا بر آنکه با وگفتند این مرد داعیه پیغمبری میکند
ومیخواهد که آیین ترا برهم زند * دورآسرون بضم اول بواو مجهول رسیده وسکون رای مهمله وهمزه بالف
کشیده وفتح سین سعفص وضم رای قرشت بواو رسیده ونون زده بمعنی بالا آمده * دورکردان بفتح اول وسکون
واو وکسر رای مهمله وکردان بافتح کاف پارسی معلوم بمعنی زمانه آمده * دورگیران بضم اول بواو مجهول
رسیده وسکون رای مهمله وکسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده ونون زده بمعنی پادشاهان آمده وباده نوشان
ومیخواران را نیز گویند * دوسانیدن بضم اول بواو مجهول رسیده وسین مهمله بالف کشیده وکسر نون بمثناة تحتانی
رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی مطلق چسپانیدن آمده خواه خود را بکسی را ببندد وخواه چیزها را بچیزی بچسپانند
* دوسیدن بضم اول بواو مخفی رسیده وکسر سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی چسپیدن
وملصق شدن آمده ولغزیدن ورسیدن را نیز گفته اند * دوستبین بضم اول بواو مجهول رسیده وسین مهمله
ومثناة فوقانی ساکن وکسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی رسیده ونون زده از ماههای ملکی نام روز بیست ودوم آمده
* دوستکان بضم اول بواو مجهول رسیده وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی وکاف پارسی بالف کشیده ونون زده
بمعنی محبوب ومطلوب آمده ونیز کسی را گویند که از جان ودل وتن دوست دارندش ونیز بمعنی دوست کام آمده

یعنی شراب خوردن با دوستان و بر یاد ایشان باشد و در فرهنگ معنی پیاله بزرگ نیز دیده شده ۰ دولدان
بضم اول بواو مجهول رسیده و سکون کاف و دال ابجد بالف کشیده و نون زده بمعنی صندوقچه کوچکی که
بر بالای آن سرپوش باشد آمده ۰ که دران دوک و گروههٔ ریسمان و پنبه و امثال آن گذارند و تازیش آن را
حفش خوانند و جمع آن احفاش آمده و دوکدان چرخه را نیز گویند که ازان ریسمان ریسند ۰ دوزبان بضم
اول بواو مخفی رسیده و فتح زای هوز و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و نون زده کنایه از قلم آمده و مار را نیز گویند
و منافق را هم گفته اند ۰ دوزیدن بضم اول بواو مجهول رسیده و کسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد
و نون زده بمعنی دوختن جامه و امثال آن آمده ۰ دوشاهین بضم اول بواو مخفی رسیده و شین منقوطه بالف
کشیده و کسر های هوز بمثناة تحتانی رسیده و نون زده بمعنی دستهٔ ترازو آمده و جانور شکاری را نیز گویند و آن
معروف است و کنایه از نسر طایر و نسر واقع هم آمده ۰ دو صحن بضم اول بواو مخفی رسیده و فتح صاد
مهمله و حای حطی و نون زده کنایه از صحن آسمان و زمین آمده ۰ دو کمیتین بضم اول بواو مخفی رسیده و فتح
کاف و سکون میم مهمله و فتح موحدهٔ تحتانی و مثناة فوقانی و یای حطی و نون زده کنایه از آفتاب و ماه آمده و در فرهنگ
دو کمیتین نیز دیده شده ۰ دولمیان بضم اول بواو مجهول رسیده و سکون لام و کسر میم و مثناة تحتانی بالف کشیده و نون
زده بمعنی کیسه و خریطه آمده که از پوست و امثال آن دوزند ۰ دومرجان بضم اول بواو مخفی رسیده و فتح میم و سکون رای
مهمله و جیم بالف کشیده و نون زده کنایه از دو لب شاهدان آمده ۰ دو رنگین بضم اول بواو مخفی رسیده
و نون بالف کشیده و کسر نون و فتح رای مهمله و سکون نون و کسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده و نون زده کنایه
از آفتاب و ماهتاب آمده ۰ ده انگشت بر دهان گرفتن بفتح اول و سکون های هوز و فتح همزه و سکون
نون و ضم کاف پارسی و شین منقوطه و مثناة فوقانی زده و بر دهان گرفتن معلوم کنایه از فروتنی نمودن و عجز
و تضرع و زاری کردن آمده ۰ دهر کاسه گردان بفتح اول و سکون های هوز و کسر رای مهمله و کاسه
گردان بافتح کاف پارسی معلوم کنایه از عالم سفلی و دنیا و روزگار آمده است ۰ دهستان بفتح اول و کسر های
هوز و سکون سین مهمله و مثناة فوقانی بالف کشیده و نون زده نام شهری و ملکی است و در فرهنگ بجای
فتح دال ابجد کسر دیده شده ان آمده همین اصح معلوم میشود ۰ دهقان بکسر اول و سکون های هوز و قاف بالف
کشیده و نون زده بمعنی مزارع و زراعت کننده آمده و این معرب دهگان است با کاف پارسی ۰ دهگان بکسر
اول و سکون های هوز و کاف پارسی بالف کشیده و نون زده بمعنی مزارع و زراعت کننده آمده و دهقان
معرب آنست و مردم تاریخی و تاریخ دان را نیز گویند ۰ دهون بفتح اول و ضم های هوز بواو رسیده و نون
زده بمعنی چیزی را از برخوانده و در حفظ داشتن آمده ۰ دهزاران بفتح اول و سکون های هوز و هزاران
معلوم نام بازی چهارم است از هفت بازی نرد که آنرا ادا و هزارهم می گویند ۰ دیبدین بفتح اول و سکون
مثناة تحتانی و فتح موحدهٔ تحتانی و کسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده و نون زده روز بیست و سوم است از هر ماه
شمسی و درین روز از دی ماه مغان بموجب قاعدهٔ کلیه خود هرگاه که نام روز با ماه موافق آید عید کنند
و جشن نمایند و مشغول بعید و جشن شوند نیک است درین روز زه ها کردن و از جمله امر زند خواستن و بعضی گویند
نام روز بیست و هفتم است از هر ماه شمسی والله اعلم و نام فرشته هم هست که مصالح دی ماه و روز دیبدین بدو
تعلق دارد و نیز اسمی است از اسمای الهی ۰ دیدبان بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون دال ابجد و موحدهٔ
تحتانی بالف کشیده و نون زده بمعنی شخصی آمده که بر جای بلندی مانند سر کوه و بالای تیر کشتی نشیند و هرچه

از دور بینند خبر دهد * دیده بان بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و سکون های هوز و موحده تحتانی بالف کشیده و نون زده بمعنی بالا آمده * دیده برداشتن بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و سکون های هوز و برداشتن معلوم کنایه از منتظر بودن و انتظار کشیدن آمده * دیده کنان بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال و سکون های هوز و ضم کاف و نون بالف کشیده و نون ثانی زده کنایه از تامل نمودن و نگاه کردن در کاری آمده * دیده ور شدن دیده معلوم و فتح واو و سکون رای مهمله و ضم شین منقوطه و فتح دال ابجد و نون زده کنایه از رسیدن بتحقیق چیزی است آمده و تنظر را نیز گفته چنانکه باید * دیرشدن بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون رای مهمله و ضم شین قرشت و فتح دال ابجد و نون زده کنایه از دیر شدن آمده و کنایه از فوت شدن مردم هم باشد * دیزدان بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح زای هوز و سکون نون و دال ابجد بالف کشیده و نون زده بمعنی پایه آهنی آمده که دیگ مسین را بر بالای آن گذارند و طعام پزند * دیلمان بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح لام و میم بالف کشیده و نون زده بمعنی دیلم آمده و آن شهری است از گیلان که مردم آنجا بپیچیده و مجعد میباشد و بیشتر حربه ایشان تبر و نیزه دوشاخ و ژوپین است که نیزه کوچک باشد و بعضی بر آنند که ژوپین نیزه کوچک را گویند که سر آن دوشاخ باشد * دیمن بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح میم و سکون نون بمعنی بازی آمده و آن دو پارچه چوب است که اطفال بدان بازی کنند یکی دراز بقدر یک وجب و دیگری کوتاه بقدر یک قبضه و هر دو سر چوب کوچک تیز میباشد چوب دراز را بدست بگیرند و چوب کوتاه را بر زمین نهند بنوعی که یک سر آن از زمین بلند باشد و چوب دراز را بر آن زنند بعنوانی که در هوا جهد و باز در هوا ضربتی بر آن زنند چنانکه دور افتد و مرادف آن دست چلک بکسر جیم پارسی و لام آمده و چالیک نیز گویند * دین بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و نون زده نام روز بیست و چهارم بود از ماههای شمسی نیک است درین روز نکاح کردن و فرزند بمکتب فرستادن و نام فرشته ایست که بمحافظت قلم مامور است و در تازی بمعنی راه و روش و فرمان برداری و شان و شوکت و مرتبه و مالک و پادشاه آمده و بفتح اول در تازی بمعنی قرض و وام آمده * دیوار خانه روزن شدن بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و واو بالف کشیده و کسر رای قرشت و خای نقطه دار بالف کشیده و فتح نون و های هوز و روزن شدن معلوم کنایه از خراب شدن خانه آمده * دیوار کوتاه کردیدن بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و واو بالف کشیده و سکون رای مهمله و کوتاه کردیدن معلوم کنایه از عاجز و زبون گردیدن آمده است * دین فروشان بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون نون و فروشان بالفتح معلوم کنایه از ریاکاران و مکاران آمده که دین را بعوض دنیا بفروشند * دیوان بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و واو بالف کشیده و سکون نون جمع دیو است و با مثناة تحتانی معروف در تازی بجای جمع شدن مردمان از درگاه ملوک و امرا و نیز کتاب اشعار را گویند * دیوجان بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون واو و جیم بالف کشیده و نون زده بمعنی سخت جان و دلاور و بیرحم آمده و شخص شیطان صفت و بدنفس را نیز گفته اند و مردم پیر رسا گفته اند * دیودین بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و کسر واو و دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده و نون زده کنایه از شیطان لعین آمده *

چشمهٔ بیست و یکم بحر پنجم قلزم دوم من کتاب هفت قلزم در بیان دال ابجد با واو

* داد و بفتح اول بالف کشیده و ضم دال ابجد بواو رسیده بمعنی پیر غلامی آمده که از کودکی خدمت کرده باشد و غلام مطلق را نیز گویند * دارکد و بفتح اول بالف کشیده و سکون رای مهمله و فتح کاف و ضم دال ابجد بواو رسیده بمعنی چوب آمده بلند

که در وسط حقیقی میدان برپا کنند و در قلهٔ آن کدو مطلا و نقره ازان می آویختند و تیراندازان سوار و اسپ را تاخته
تیری بران می انداختند هر کسیکه بران میخورد آن کدو را با اسپ و خلعت بدو می دادند و آن ملک را بنا زی
برجاس و آن چوب را بترکی قباق اقاجی خوانند ٭ دامگاه بفتح اول بالف کشیده و سکون میم و کاف پارسی بالف کشیده و کسر
های ملفوظه و کسر دال ابجد بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون واو کنایه از عالم سفلی و دنیا آمده ٭ داو بفتح
اول بالف کشیده و سکون واو بمعنی نوبت نرد و قمار و بازیهای دیگر آمده و زیاده کردن حصل قمار نیز هست
و آن از هفده زیاده نمی باشد چه از دیاد آن بجز طاق نیست و مراتب اعداد منحصر است تا نه پس داو اول یکی است
و دوم سه و سوم پنج همچنین هفت و نه و یازده تا هفده که مرتبهٔ نهم اعداد است میرود تا تمام میشود و بمعنی فحش
و دشنام هم دیده شده و دعوی کاری را نیز گفته اند و دیوار گلی را نیز نامند و بمعنی ردهٔ دیوار هم آمده که بربالای
هم میگذارند ٭ درو بفتح اول و رای مهمله و سکون واو بمعنی بریدن گیاه غله و میوه از کشت و شاخ رسیده ٭ دژبرو
بکسر اول و سکون زای پارسی و ضم موحدهٔ تحتانی و رای مهمله و واو زده بمعنی قهر آلود و خشمگین و کره برابر و زننده
آمده و بفتح اول هم درست است ٭ دغدو بضم اول و سکون غین منقوطه و ضم دال ابجد بواو مجهول رسیده نام
مادر زردشت که ژند و پاژند از تصنیفات اوست و دین آتش پرستی را رواج داده است گویند از نسل فریدون
بود ٭ دستهٔ جو بفتح اول و سکون سین مهمله و فتح مثناة فوقانی و کسر همزهٔ مبدله و فتح جیم و واو ساکن بمعنی مشتواره
آمده و آن موازنه یک مشت علف خوراست که از کشت بدروند ٭ دمگاو بضم اول و کسر میم و کاف پارسی بالف
کشیده و واو زده بمعنی نفیر برادر کرنا آمده و آنرا گاودم نیز گویند و بمعنی تازیانه بزرگ نیز آمده که گاو و خر
و امثال آن برانند و معنی ترکیبی ظاهر است ٭ دندانکاو بفتح اول و سکون دال ابجد بالف کشیده و کسر نون
و کاف بالف کشیده و واو زده بمعنی خلال آمده و آن چوبی و یا استخوانی است که میان دندان را بدان پاک
و صاف کنند و آنرا دندان آبریز و دندان بر بز و دندان آویش و دندان افریش و دندان فریش نیز گویند
و معنی ترکیبی ظاهر است یعنی کاوندهٔ دندان ٭ دو بدو بضم اول بواو رسیده و فتح موحدهٔ تحتانی و ضم دال ابجد بواو
رسیده کنایه از عاشق و معشوق آمده که در رسوم فکنند ٭ دوادو بفتح اول و واو بالف کشیده و فتح دال
ابجد و سکون واو بمعنی شخص آمده که حملات جزوی با رجوع باشد و هر ساعت او را بکاری فرستند و نیز
دویدن بهر طرف را گویند از پی هم ٭ دوروفرو بضم اول بواو رسیده و سکون رای مهمله و کسر فا و ضم رای قرشت
بواو مجهول رسیده بمعنی چیزی بسیار عمیق و صاحب قعر آمده ٭ دورو بضم اول بواو مخفی رسیده و رای مهمله
بواو رسیده نام گلی است که دو روی دارد و آنرا گل رعنا هم گویند یک روی زرد و دیگر سرخ میباشد
و منافق را هم گفته اند ٭ دو طفل هندو بضم اول بواو مخفی رسیده و کسر طای حطی و سکون فا و کسر لام و کسر
های ملفوظه و سکون نون و ضم دال ابجد بواو رسیده کنایه از دو مردمک چشم آمده ٭ دوغو بضم اول بواو
رسیده و ضم غین منقوطه بواو رسیده بر وزن کوکو بمعنی بالیدن مانند چیزی آمده که روغن آنرا گرفته باشند و درنه
دیگ و یا تیل بمانند ٭ دوقو بضم اول بواو رسیده بر وزن کوکو بمعنی تخم زردک صحرائی آمده که بیخ آن شقاقل
است و گیاه آنرا عرس گیا گویند چه عرس آنرا بسیار دوست میدارد و آنرا بشیرازی بدرام خوانند و در فرهنگی
بدیدن آمده که دوقو تخم کرفس صحرائی است ٭ دوکارد کریمان کاو و دوکارد با کاف معلوم و کسر کاف
پارسی و رای مهمله بمثناة تحتانی مجهول رسیده و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و نون زده و کاف بالف کشیده و سکون
واو بمعنی مقراض آمده که بدان گریبان پیراهن ببرند ٭ دوکاو بضم اول بواو مخفی رسیده و کاف پارسی

بالف کشیده وسکون واو یکی برج ثور که بصورت گاو است ودم گاوی که زمین برسر شاخ اوست * ده مرده گو
بفتح اول وسکون های هوز وفتح میم ورای مهمله ساکن وفتح دال ابجد وسکون های هوز وضم کاف پارسی
بواو مجهول رسیده بمعنی پرحرف وبسیار گو آمده * دیده بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد وکسر
همزه مبدله و با کاف پارسی معلوم بمعنی دبران آمده وآن یکی از بیست وهفت منازل قمر است وآنرا بتازی عین
الثور خوانند واوغی از الکور هم هست که آنرا دیده گاو نامند ونیز نام گلی است که بچشم گاو ماند وآنرا گاو
چشم نیز گویند ونیز جامه ایست پشمی که هنگام جنگ پوشند ش وپوشنده آنرا دیو سوار گویند ودر فرهنگی بمعنی
دشمنی هم دیده شده * دیستان بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح سین مهمله ونون بالف کشیده وسکون
واو نام کتابی است از تصانیف مزدک در اثبات مذهب خودش * دیو بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وسکون
واو معروف است وآن نوعی از شیاطین باشد ونیز جامه ایست پشمی بسیار درشت که در روز جنگ در پوشند ش
وپوشنده آنرا دیو سوار گویند وبمعنی گمراه وکج طبع وکج اندیش نیز آمده وکنایه از مردم پهلوان ودلیر
وشجاع هم هست وکنایه از اسپ هم دیده شده که بتازی فرس خوانند وکنایه از قهر وغضب هم آمده * دیوانه رو
بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وواو بالف کشیده وفتح نون وسکون های هوز وفتح رای قرشت ورای مهمله
ساکن بمعنی شخصی آمده که روش او همچو روش دیوانه باشد * دیودار بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وکسر
واو ودال ابجد بالف کشیده وضم رای مهمله بواو رسیده بمعنی درخت کاج مانند باشد وشیره آن استرخای اعضا را مفید است

چشمهٔ بست ودوم بحر پنجم از قلزم دوم من کتاب هفت قلزم در بیان دال ابجد با های هوز

* داپرزه بفتح اول بالف کشیده وفتح بای پارسی وسکون رای مهمله وفتح زای هوز وهای هوز زده بمعنی پرستو
آمده وآن پرنده ایست که در سقف خانها آشیان کند * دادده بفتح اول بالف کشیده وسکون دال ابجد وکسر دال
مهمله وهای هوز زده نام روز چهارم است از ماههای ملکی ونامی است از نامهای ایزد تعالی عز اسمه
* دارای کوله بفتح اول بالف کشیده ورای مهمله بالف کشیده وکسر یای حطی وضم کاف پارسی بواو رسیده وفتح
نون وهای هوز زده لفظی است که آنرا بتازی رب النوع گویند * دارکیسه بفتح اول بالف کشیده وکسر رای
مهمله وکسر کاف بمثناة تحتانی رسیده وفتح سین مهمله وهای هوز زده بخریطه مانند است که در بعضی درختها
بهم رسد ودرون آن پر از پشه میباشد * داروغه بفتح اول بالف کشیده وضم رای مهمله بواو مجهول رسیده وفتح
غین منقوطه وهای هوز زده بمعنی شحنه وصاحب اقطاع وامثال آن آمده * داره بفتح اول بالف کشیده
وفتح رای مهمله وسکون های هوز بمعنی وظیفه وراتب آمده ومخفف دایره هم هست این را شیبون
نامند ودالاماه را نیز گفته اند * دازه بفتح اول بالف کشیده وفتح زای هوز وسکون های هوز آنست که دو
چوب بلند را در زمین فروبرند باندک فاصله وچوبی دیگر بعرض بالای آن دو چوب ببندند تا کبوتران ودیگر جانوران
بر بالای آن نشینند ودر هندی آنرا اده نامند * دادخواه اول بالف کشیده وسکون دال ابجد وضم خای منقوطه
وواو بالف کشیده وهای هوز زده بمعنی مظلوم آمده * داستغاله اول بالف کشیده وسکون سین سعفص ومثناة
فوقانی وغین منقوطه بالف کشیده وفتح لام وهای هوز زده بمعنی عصای سرکج آمده وبمعنی معشوقه هم از نظر
گذشته وداس کوچکی را نیز گویند که بدان سبزه وتره درو کنند ودرخت تاک وامثال آن را نیز بدان پیرایند
* داستغاله اول بالف کشیده وسین مهمله ومثناة فوقانی ساکن وغین منقوطه بالف کشیده وفتح لام وهای هوز
زده بمعنی داستغاله آمده که عصای سرکج ومعشوقه باشد وداس کوچکی که بدان سبزه وتره درو کنند ودرخت

تاک و امثال آن را نیز بدان بپیرایند ○ داستکاله بفتح اول بالف کشیده و سین مهمله و مثناة فوقانی ساکن و کاف
بالف کشیده و فتح لام و های ملفوظه زده بمعنی داستغاله است ○ داسخاله اول بالف کشیده و سکون سین مهمله و
خای منقوطه بالف کشیده و فتح لام و های ملفوظه زده بمعنی داستغاله است ○ داسغاله اول بالف کشیده و سکون
سین مهمله و غین منقوطه بالف کشیده و فتح لام و های ملفوظه زده بمعنی داستغاله آمده ○ داسکاله اول بالف
کشیده و سکون سین مهمله و کاف بالف کشیده و فتح لام و های هوز زده بمعنی داستکاله آمده ○ داسه اول بالف
کشیده و فتح سین مهمله و های ملفوظه زده بمعنی عصای سرتیز که دروشه گندم و جو بود آمده و بمعنی داستکاله
نیز دیده شده ○ داشته اول بالف کشیده و سکون شین منقوطه و فتح مثناة فوقانی و های ملفوظه زده بمعنی کهنه و
پارینه و فرسوده و مستعمل شده آمده و ضایع شده را نیز گفته اند ○ داشینه اول بالف کشیده و کسر شین منقوطه
و مثناة تحتانی رسیده و فتح نون و های ملفوظه زده بمعنی داشته آمده ○ دالبزه اول بالف کشیده و سکون لام و ضم
موحدهٔ تحتانی و فتح زای هوز و های ملفوظه زده بمعنی نوعی از وطواط آمده و بعضی برآنند که مرغی است کوچک
و سیاه که عرب او را صعوه گویند و بعضی او را اشتروک را نیز گویند ○ دالانه اول بالف کشیده و لام بالف کشیده
و فتح نون و های ملفوظه زده بمعنی دالان آمده که کوچهٔ سرپوشیده باشد و نیز معروف است که آن را دهلیز گویند
○ دالبوزه اول بالف کشیده و سکون لام و ضم موحدهٔ تحتانی بواو مجهول رسیده و فتح زای هوز و های ملفوظه زده بمعنی
دالبزه آمده که نوعی از وطواط است ○ دامیده اول بالف کشیده و کسر میم مثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد
و های ملفوظه زده بمعنی پیچ و تاب برکنده و امثال آن و برابر چیزی شده آمده ○ دانچه اول بالف کشیده و سکون
نون و فتح جیم پارسی و های ملفوظه زده نام غله آمده که بتازی آن را عدس خوانند ○ داغ برزخ زاده
اول بالف کشیده و سکون غین منقوطه و فتح موحدهٔ تحتانی و رای مهمله ساکن و ضم رای ثانی و خای منقوطه
زده و زاده معلوم یعنی داغ بندگی بر رخ ای پریشانی پیدا شده ○ داغنه اول بالف کشیده
و سکون غین منقوطه و کسر نون و های ملفوظه زده یعنی نهندهٔ داغ بندگی ○ دانه بفتح اول
بالف کشیده و فتح نون و های ملفوظه زده معروف است که حبوب را گویند و نیز بمعنی تواند
آمده ○ دانژه بفتح اول بالف کشیده و سکون نون و فتح زای پارسی و های ملفوظه زده
بمعنی دانچه آمده که عدس باشد ○ دانش پژوه اول بالف کشیده و کسر نون و سکون شین منقوطه
و کسر بای پارسی و ضم زای پارسی بواو معدوله رسیده و های ملفوظه زده بمعنی جوینده علم و فضل و طالب علم آمده
چه پژوه بکسر بای پارسی بمعنی جوینده و تفحص کننده آمده ○ دانگانه اول بالف کشیده و سکون نون و کاف پارسی
بالف کشیده و فتح نون و های ملفوظه زده آن باشد که جمعی از دوستان خواهند که بسیر و گشت روند و هر یک
زری بدهند تا از آن سرانجام خوردن و مایحتاج آن سیر کنند و بفتح نون بمعنی کالا و متاع و اسباب آمده ○ دانگنه
اول بالف کشیده و فتح نون و سکون های ملفوظه و کاف پارسی بالف کشیده و های ملفوظه زده بمعنی متاع و کالا و اسباب
دنیوی آمده ○ داه بفتح اول بالف کشیده و سکون های ملفوظه بمعنی عدد ده آمده که بتازی عشر خوانند و بد دل
و ناکس را نیز گفته اند و بمعنی کنیزک و پرستار هم آمده ○ دباله بفتح اول و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و فتح لام
و های ملفوظه زده بمعنی ترنج آمده و آن را دبال بفتح دال ابجد و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و سکون لام هم گفته اند
○ دبدبه بفتح اول و سکون موحدهٔ تحتانی و فتح دال ابجد و موحدهٔ تحتانی و های ملفوظه زده بمعنی صدای دهل و نقاره
و امثال آن آمده و آوازهٔ عظیم را نیز گویند و بمعنی بزرگی و اظهار عظمت و جاه هم دیده شده ○ دبوره بفتح اول و ضم

موحدهٔ تحتانی بواو رسیده وفتح سین مهمله وهای ملفوظ زده بمعنی خانه آمده که در پس کسی سازند وآنرا دو پس
بفتح دال ابجد وموحدهٔ تحتانی بواو رسیده وسین مهمله زده هم گویند * دختره بضم اول وسکون خای منقوطه وفتح
مثناهٔ فوقانی ورای مهمله وهای ملفوظ زده بمعنی ظرفی که بر کیسه وخریطه وامثال آن نهند وبکارت ودختری
ودوشیزگی را نیز گویند * دخته بضم اول وسکون خای منقوطه وفتح مثناهٔ فوقانی وهای ملفوظ زده بمعنی خیاطت
کرده شده آمده ومعنی دوخته شده هم از نظر گذشته واین مخفف دوخته است * دبه خایه بفتح اول وتشدید
وفتح موحدهٔ تحتانی وسکون های ملفوظ وخای منقوطه بالف کشیده وفتح مثناهٔ تحتانی وهای ملفوظ زده بمعنی علتی آمده
که خصیه از آن آماس کند وکلان شود * دبیده بفتح اول وکسر موحدهٔ تحتانی بمثناهٔ تحتانی رسیده وفتح دال ابجد
وهای ملفوظ زده بمعنی دملوله آمده وآن زخمی است که دملوله دملوله در اعضای آدمی بهم رسد ودر فرهنگی بجای
فتح اول ضم وبجای کسر موحدهٔ تحتانی فتح هم بنظر آمده * دخمه بفتح اول وسکون خای منقوطه وفتح میم وهای
ملفوظ زده بمعنی صندوق مرده آمده وگورخانه گبران را نیز گویند که گنبدی بر سر آن باشد وسردابه را نیز
گفته‌اند که مردگان را در آن گذارند وچیزی را نیز گویند که شتر بوقت مستی از دهان بیرون آرد وآنرا بتازی
شقشقه خوانند * دخمهٔ پیروزه بفتح اول وسکون خای منقوطه وفتح میم وکسر همزهٔ مبدله وکسر بای پارسی
بمثناهٔ تحتانی مجهول رسیده وضم رای مهمله بواو رسیده وفتح زای هوز وهای ملفوظ زده بمعنی آسمان آمده وپیروزه
معرب پیروزه است وآن جوهریست معروف ونیشابوری آن بهتر است گویند نگاه کردن بر آن روشنائی چشم
آورد * دخمهٔ فیروزه بفتح اول وسکون خای منقوطه وفتح میم وکسر همزهٔ مبدله وفیروزه با کسر فا معلوم بمعنی
آسمان آمده * دده بفتح اول ودال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی قلندر آمده ودد را نیز گویند وآن بمعنی جانوران
درنده آمده همچو شیر وپلنگ وگرگ وامثال آن وبتازی جانوران درنده را سبع نامند وبترکی بمعنی کنیزکی آمده که فرزندان
را کلان میکند * دراره بفتح اول ورای مهمله بالف کشیده وفتح رای مهمله وسکون های ملفوظ بمعنی دیوث وقلتبان آمده
ودر تازی دوکی باشد از دوک ریسمان کلان که بدان پشم ریسند * درآب خضر آتش زده بفتح اول وسکون
رای مهمله وهمزه بالف کشیده وکسر موحدهٔ تحتانی وخای منقوطه وضاد معجمه ورای مهمله زده وآتش
زده معلوم بمعنی محو کرده وترک حیات داده * دراینده بفتح اول ورای مهمله بالف کشیده وفتح مثناهٔ تحتانی
وسکون نون وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی گوینده وآوازکننده آمده * دربه بفتح اول وسکون رای
مهمله وفتح موحدهٔ تحتانی وهای ملفوظ زده بمعنی پارچه وپینه آمده که برجامه دوزند * درپه بفتح اول
وسکون رای مهمله وفتح بای پارسی وهای ملفوظ زده بمعنی دربه آمده * درپه بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر
بای پارسی وظاهراً های ملفوظ بمعنی بخشش ورحمت وعفو آمده ومعنی ناپیدا وناپدید هم از نظر گذشته * درخت سنبه
بفتح اول ورای مهمله وخای منقوطه ومثناهٔ فوقانی ساکن وضم سین وسکون نون وفتح موحدهٔ تحتانی وهای ملفوظ زده
بمعنی نوعی از زنبور سیاه آمده که چوب را سوراخ کند ودر آن باشد ونیز پرنده ایست سبز رنگ از گنجشک کلان تر
که با منقار درخت را سوراخ کند * درختنه سنبه بفتح اول ورای مهمله وسکون خای منقوطه ومثناهٔ فوقانی
وفتح نون وهای ملفوظ ساکن وضم سین مهمله وسکون نون وفتح موحدهٔ تحتانی وهای هوز زده بمعنی درخت سنبه آمده
ونوعی از زنبور سیاه هم آمده که چوب را سوراخ کند * درختینه سنبه بفتح اول ورای مهمله وسکون خای منقوطه
وکسر مثناهٔ فوقانی بمثناهٔ تحتانی رسیده وفتح نون وهای ملفوظ وضم سین مهمله وسکون نون وفتح موحدهٔ تحتانی وهای
هوز ساکن بمعنی درخت سنبه آمده * دراجه بضم اول وتشدید رای مهمله بالف کشیده وفتح جیم وهای ملفوظ

زده بمعنی دراج آمده و آن جانوریست معروف که مانند تذرو رنگین میباشد و آلزاد رهندی تیتر گویند
و نیز نام دهلیچه که در هنگام پاس نوازند و پاسبانان همراه نگاه دارند و صندوقی را نیز گویند که در برج حصار
برای تیراندازی نهند ٭ درخواه بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح خای منقوطه و واو معدوله بالف کشیده
و سکون های ملفوظه بمعنی درخواست و التماس آمده و امر باین معنی هم هست یعنی التماس کن و گدا و گدائی را
نیز گویند ٭ دردمه بفتح اول و سکون رای مهمله و دال ابجد و فتح میم و ظهور های ملفوظه بمعنی مرمت کوکب
سیاره آمده که زحل و مشتری و مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر است و بفارسی کیوان و برجیس و بهرام و آفتاب
و ناهید و تیر و ماه گویند و بهندی سنیچر و برهسپت و منگل و سورج و شکر و بده و چندرمه نامند ٭ درده بفتح
اول و سکون رای و فتح دال ابجد و های ملفوظه بمعنی دُردی شراب و آب و روغن و امثال آن باشد ٭ درزاده
بفتح اول و سکون رای مهمله و زای هوز بالف کشیده و فتح دال ابجد و های ملفوظه بمعنی تخته آمده که آسیا
بانان در پیش آب کار ارند تا آب بطرف دیگر نرود و آن را درزاده آسیا نیز گویند ٭ درزه بفتح اول و سکون
رای مهمله و فتح زای هوز و های ملفوظه بمعنی درز آمده که چاک جامهٔ دوخته باشد و شکاف در و امثال آنرا
نیز گویند و معنی دسته هم دیده شده و توده و پشته خار و خاشاک و علف هم آمده ٭ درژه بفتح اول و سکون
رای مهمله و فتح زای پارسی و های ملفوظه بمعنی آخر درزه آمده توده و پشته خار و خاشاک
و علف باشد ٭ درزسقره بفتح اول و رای مهمله و سکون زای هوز و ضم سین سعفص و قاف ساکن و فتح رای مهمله و های
ملفوظه زده دستارخوان دراز آمده و کند و رفی را نیز گویند و آن دو نوع است یکی جامگی و دوم چرمی
میباشد ٭ درساره بفتح اول و سکون رای مهمله و سین سعفص بالف کشیده و فتح رای مهمله و های ملفوظه
زده بمعنی دیواری آمده که پیش در قلعه و حصار و خانه و باغ و امثال آن بکشند چنانکه در خانه و قلعه و باغ و حصار
نمودار نباشد و پرده را نیز گویند که در پیش خانه بیاویزند و معنی ترکیبی آن پردهٔ در است چه ساره بمعنی
پرده آمده و ساره هم همین معنی دارد ٭ درسته بفتح اول و رای مهمله و سین سعفص ساکن و فتح مثناة فوقانی
و های ملفوظه بمعنی عفو و رحمت و گذشتن از جرائم و بخشیدن گناه آمده ٭ درسه بفتح اول و سکون رای
مهمله و فتح سین سعفص و های ملفوظه بمعنی صدر آمده که در رسته باشد و آن بمعنی عفو و رحمت و گذشتن
از جرائم و بخشیدن گناه آمده ٭ درشته بفتح اول و رای مهمله و شین منقوطه ساکن و فتح مثناة فوقانی و های
ملفوظه بمعنی درسه آمده که عفو و رحمت و گذشتن از جرائم و بخشیدن گناه باشد ٭ درشه بفتح و سکون
رای مهمله و فتح شین منقوطه و های ملفوظه بمعنی درشته آمده ٭ درخشنده بضم اول و فتح رای مهمله و سکون
خای منقوطه و فتح شین قرشت و نون ساکن و فتح دال ابجد و های ملفوظه بمعنی تابان آمده ٭ درغاله بفتح
اول و سکون رای مهمله و غین منقوطه بالف کشیده و فتح لام و های ملفوظه بمعنی فرجی میان دو کوه آمده و راهی
را نیز گویند که از میان کوه گذرد و بتازی آنرا شعب خوانند ٭ درغرب منقار آمده ٭ بفتح اول و سکون رای مهمله
و فتح غین منقوطه و رای مهمله و موحده و تحتانی زده و مقدار معلوم یعنی [illegible] آمده ٭ درفشنده بکسر اول و فتح
رای مهمله و سکون فا و فتح شین منقوطه و سکون نون و فتح دال ابجد و های ملفوظه بمعنی درخشنده آمده که
تابان باشد ٭ درقه بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح قاف و های ملفوظه بمعنی سپر آمده و بمعنی زره هم
دیده شده که بتازی آنرا درع گویند ٭ درخوی شده بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح خای منقوطه و واو معدوله
و سکون مثناة تحتانی و ضم شین منقوطه و فتح دال ابجد و های ملفوظه بمعنی در خجالت شده ٭ درگاه بفتح اول

وسکون رای مهمله وکاف بالف کشیده وفتح لام وهای ملفوظ زده مطلق تیغ را گویند وبمعنی افعی آمده که در زیر
ناردان بصورت مخروطی بسته میشود * درگلاله بفتح اول وسکون رای مهمله وضم کاف فارسی ولام بالف
کشیده وفتح لام وهای ملفوظ زده بمعنی درگاه آمده * درنه بکسر اول وسکون رای مهمله وفتح نون وهای ملفوظ
زده بمعنی تیغ وشمشیر آبدار آمده * درگاه بفتح اول وسکون رای مهمله وکاف پارسی بالف کشیده وهای ملفوظ
زده بمعنی آستانه ملوک آمده که عرب آنرا حضرت خوانند * درگه بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح کاف پارسی
وهای ملفوظ زده مخفف درگاه است * درواه بفتح اول وسکون رای مهمله وواو بالف کشیده وسکون های
ملفوظ بمعنی حیران آمده وسرنگون را نیز گفته اند ومعنی ضروری هم از نظر گذشته * درونه بفتح اول وضم
رای مهمله بواو رسیده وفتح نون وهای ملفوظ زده بمعنی درون آمده که کنایه از شکم باشد وقوس قزح وکمان
حلاجی را نیز گفته اند وبمعنی درونگ آمده وآن گیاهیست دوائی شبیه به عقرب که آنرا درونج عقرب گویند
ودرونج معرب درونگ است ومعنی قوس قزح وکمان حلاجی بضم دال مهمله هم از نظر گذشته * درم خریده
بکسر اول وفتح رای مهمله وسکون میم وفتح خای منقوطه وکسر رای قرشت بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد
وهای ملفوظ زده بمعنی بنده وغلام آمده * درمنده بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح میم ونون ساکن وفتح
دال ابجد وهای ملفوظ زده مختصر درمانده است که عاجز باشد * درویزه بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر
واو بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح رای هوز وهای ملفوظ زده بمعنی گدائی وگدیه آمده * درویژه بفتح
اول وسکون رای مهمله وکسر واو بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح زای پارسی وهای ملفوظ زده بمعنی درویزه
آمده که گدائی وگدیه باشد * دره بفتح اول ورای مهمله وهای ملفوظ زده بمعنی راه گشاده وباریک میان
دو کوه آمده * دریای حامله بفتح اول وسکون رای مهمله ومثناة تحتانی بالف کشیده وکسر یای حطی وحای حطی
بالف کشیده وکسر میم وفتح لام وهای ملفوظ زده بمعنی دریای مروارید خیز آمده * دره بفتح اول وتشدید
وفتح رای مهمله وهای ملفوظ زده بمعنی دره آمده که گشادگی میان دو کوه باشد ونام ولایتی است از ملک
بدخشان که مردم آنجا بخوش صورتی مشهور اند والحال عوب در آنجا بهم رسد وامعای وسرگین دان گوسپند
وامثال آن را نیز گویند وبضم اول وتشدید رای مهمله وهای ملفوظ زده بمعنی دلیل وبرهان آمده وپوستی
چند باشد باریک که برهم بدوزند ودر رهم بیسازند مجرمان وگنهکاران را بدان تنبیه سازند وگاه باشد که
دهل ونقاره را بدان بنوازند وبکسر اول درتازی بمعنی آلت ضرب وزدن آمده * درمشته بفتح اول وسکون
رای مهمله وکسر دال وزه وسکون شین منقوطه وفتح مثناة فوقانی وهای ملفوظ زده بمعنی
جود وکرم وعطا وبخشش آمده * دریای بصره بفتح اول وسکون رای مهمله ومثناة تحتانی بالف
کشیده وکسر یای حطی وفتح موحده تحتانی وسکون صاد مهمله وفتح رای قرشت وهای ملفوظ زده کنایه
از پیاله بزرگ پر شراب آمده * دریای سایله بفتح اول وسکون رای مهمله ومثناة تحتانی بالف کشیده و
کسر یای حطی وسین سعفص بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی وفتح لام وهای ملفوظ زده کنایه از شراب آمده ونیز
دریائی را گویند که مروارید داشته باشد * دریوزه بفتح اول وسکون رای مهمله وضم مثناة تحتانی بواو مجهول
رسیده وفتح زای هوز وهای ملفوظ زده بمعنی گدیه وگدائی آمده * دریچه بفتح اول وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده
وفتح جیم پارسی وهای ملفوظ زده بمعنی در کوچک که در دیوار وبام وامثال آن بود آمده * دریکدانه
بضم اول وتشدید وکسر رای مهمله وفتح مثناة تحتانی وسکون کاف ودال ابجد بالف کشیده وفتح نون وهای ملفوظ

زده کنایه از رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم آمده و دزدی را نیز گویند که در صدف پنهان باشد و آنرا یتیم
نیز گویند ◦ دزد افشره بضم اول وسکون زای هوز و دال ابجد وفتح همزه وسکون فا وفتح شین منقوطه و رای قرشت
وهای ملفوظه زده شخصی را گویند که شریک وانباز ومعاون ویاری دهنده دزد باشد ◦ دزدمه بفتح اول وسکون
زای هوز وفتح دال ابجد ومیم وهای ملفوظه زده بمعنی جمعه سیارات آمده ◦ دژآکامه بکسر اول وزای پارسی بالف
کشیده وکاف بالف کشیده وفتح میم وهای ملفوظه زده بمعنی خواجه سرا آمده وزاهد و پرهیزکار و پارسا را نیز
گویند و در فرهنگی بجای کسر دال ابجد فتح هم از نظر گذشته ◦ دژآگاه بکسر اول وزای پارسی بالف کشیده وکاف
پارسی بالف کشیده وهای ملفوظه زده بمعنی خشم آلود وغمگین آمده و بد اندیش وتند شده را نیز گفته اند و
کوتوال ومحافظت کننده قلعه را نیز نامند و دژآباد هم همین معنی دارد ◦ دژآگه بکسر اول وزای پارسی بالف
کشیده وفتح کاف پارسی وهای ملفوظه زده مخفف دژآگاه است ◦ دژآنگاه بکسر اول وزای پارسی بالف کشیده
وسکون نون وکاف پارسی بالف کشیده وسکون های ملفوظه بمعنی دژآگاه آمده ◦ دژآنگه بکسر اول وزای پارسی
بالف کشیده وسکون نون وفتح کاف پارسی وهای ملفوظه زده مخفف دژآنگاه است ◦ دژپه بکسر اول وسکون زای
پارسی وکسر بای پارسی وظهور های ملفوظه بمعنی کرمهای آمده که در میان گوشت و پوست آدمی وحیوانات
دیگر می باشد و بتازی آنرا غد و دنامند و در فرهنگی بجای کسر دال ابجد فتح هم از نظر گذشته ◦ دژپیه بکسر
اول وسکون زای پارسی وکسر بای پارسی بمثناة تحتانی رسیده وظهور های ملفوظه بمعنی دژپه آمده و آن کرمهای
باشد که در میان گوشت و پوست آدمی و دیگر حیوانات بهم رسد و بتازی غد و دنامند ◦ دژپسه بکسر اول و
سکون زای پارسی وکسر بای پارسی وفتح های ملفوظه وظهور ها بمعنی دژپیه آمده ◦ دژکامه بکسر اول
وسکون زای پارسی وکاف پارسی بالف کشیده وفتح میم وهای ملفوظه زده بمعنی دژآکامه آمده که خواجه سرا باشد
و زاهد و پرهیزکار را نیز گفته اند و معنی بد اندیش وتند شده هم از نظر گذشته و خشم آلود و غمگین را
نیز گفته اند و بجای کسر دال ابجد فتح هم بدیدن آمده ◦ دژه بکسر اول وفتح زای پارسی وهای ملفوظه زده بمعنی تند
شده و بد اندیش آمده و غمگین را نیز گفته اند و در فرهنگی بجای کسر اول فتح هم از نظر گذشته ◦ دستارچه
بفتح اول وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی بالف کشیده وفتح جیم پارسی وهای ملفوظه زده بمعنی پارچه آمده
که بر سر نیزه و علم بندند و آنرا بتازی طره خوانند و رومال و دستمال معروف است ◦ دست انبویه بفتح
اول وسین مهمله ومثناة فوقانی ساکن وفتح همزه وسکون نون وضم موحده تحتانی بواو مجهول رسیده وفتح مثناة تحتانی
وهای ملفوظه زده بمعنی میوه آمده کوچک شبیه به خربزه و هر میوه را که از ان بوییدن دست انبویه گویند و نیز
گلوله باشد مرکب از عطریات و آنرا جهت بوییدن بدست گیرند و بتازی آنرا شمامه خوانند ◦ دست با دشاه
بفتح اول وسین مهمله ومثناة فوقانی زده و با پادشاه معلوم کنایه از برابری کردن با پادشاه آمده ◦ دست بسته
بفتح اول وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی وفتح موحده تحتانی وسکون سین مهمله وفتح مثناة فوقانی وهای ملفوظه
زده کنایه از ناز کل ازل آمده و بخیل و خسیس و ممسک را نیز گویند ◦ دست بکیسه عشق بدر وازه دست معلوم
وفتح موحده تحتانی وکسر کاف بمثناة تحتانی رسیده وفتح سین مهمله وهای ملفوظه ساکن وکسر عین مهمله وسکون
شین منقوطه وقاف وفتح موحده تحتانی و دال ابجد وسکون رای قرشت و واو بالف کشیده وفتح زای هوز وهای
ملفوظه زده اشاره بکسی است که زر و مال را بهتر از عشق و محبت داند ◦ دست جورگرته بفتح اول وسکون سین
مهمله وکسر مثناة فوقانی وفتح جیم وسکون واو و رای مهمله وضم کاف بواو مجهول رسیده وفتح مثناة فوقانی وهای

کتاب الحاق کنند همچو نام عود و تاریخ اتمام آن و یاد از آخر قصیده یا غزل نام عود آرند و نیز بمعنی دستواره آمده • و آن حلقهٔ طلا و نقره و امثال آن باشد که زنان در دست کنند • دسکره بفتح اول و سکون سین مهمله و فتح کاف و رای قرشت و های ملفوظ زده نام شهری است که در عراق عجم بوده و مطلق شهر را نیز گویند • دسمه بفتح اول و سکون سین مهمله و فتح میم و های ملفوظ زده نوعی از غله باشد • دسورده بفتح اول و سکون سین مهمله و فتح واو و سکون رای قرشت و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده بمعنی چوب آمده • که خبازان و امثال آن کلوله خمیر را بدان پهن کنند و در هندی آنرا بیلن گویند • دسه بضم اول و فتح سین مهمله و های ملفوظ زده بمعنی کلوله مانند آمده و فتح دال ابجد بمعنی لته ابریشمی و ریسمانی آمده که بعرض کارد رلورد جولاهگان و بافندگان جامه بافند آنرا از آن بهر نلد و نورد بفتح نون و واو و سکون رای مهمله و دال ابجد چوبی را گویند که جامه بافته را بران بپیچند و معنی کلوله ریسمان هم از نظر گذشته • دشسته بکسر اول و شین منقوطه و سین مهمله ساکن و فتح مثناة فوقانی و های ملفوظ بمعنی محبوس آمده • دشمه بفتح اول و سکون شین منقوطه و میم و های ملفوظ زده نام یکی از معماران ایرانیست • دشمنکاه بضم اول و سکون شین منقوطه و فتح میم و سکون نون و کاف بالف کشیده و های ملفوظ زده بمعنی کاهندهٔ دشمن آمده یعنی دشمن از و همیشه در کاهش و اندوه باشد • دشنه بفتح اول و سکون شین منقوطه و فتح نون و های ملفوظ زده نوعی از شتر است که بیشتر مردم لارمی که نام دهی است از مضافات جام که از دار الملک هرامان ست دارند و بکسر دال ابجد دسته کارد و امثال آن باشد • دغدغه بکسر اول و سکون غین منقوطه و کسر دال ابجد و فتح غین معجمه و های ملفوظ زده بمعنی جنبانیدن انگشتان آمده • در زیر بغل و یا پهلوی کسی تا بخندد • در اندلس وکف پا خاریدن را نیز گفته اند و بفتح هر دو دال ابجد بمعنی تشویش و بیم و ترس آمده و میل خوردن بچیزی نیز گفته اند در مویدالفضلا بمعنی اول و بفتح هر دو دال ابجد هم بدیدن آمده • دغلویه بضم اول و سکون غین منقوطه و ضم دال ابجد بواو مجهول رسیده و فتح مثناة تحتانی و های ملفوظ زده بمعنی دغلدست که نام مادر زردشت است • دفته بفتح اول و سکون فا و فتح مثناة فوقانی و های ملفوظ زده بمعنی ابزار جولاهگان و بافندگان که مانند شانه است و آنرا دفین نیز گویند • دکزده بفتح اول و سکون کاف و فتح زای هوز و دال ابجد و های ملفوظ زده بمعنی چار ضرب زده آمده و آن شخصی باشد که ریش و بروت و مژه و ابرو را درهم تراشیده باشد • دکه بفتح اول و تشدید و فتح کاف و های ملفوظ زده بمعنی بزی آمده که سرکرده و پیشرو گله گوسفندان باشد و بزلر را نیز گفته اند اعم از بزکوهی و غیر کوهی و در فرهنگی بدیدن آمده که دکه بزکوهی را نامند که عوام آنرا نکه خوانند و بمعنی سکوهم دیده شده و در هندی بهلو بر پهلو و دوش بر دوش زدن را گویند • دگرده بکسر اول و فتح کاف پارسی و سکون رای مهمله و فتح رای قرشت ثانی و های ملفوظ زده بمعنی دگربار آمده • دلخواسته بکسر اول و سکون لام و فتح خای منقوطه و وار معدوله بالف کشیده و سکون سین مهمله و فتح مثناة فوقانی و های ملفوظ زده بمعنی دلخواه آمده و معشوق و مطلوب و محبوب را نیز گفته اند • دل گرم کرده بکسر اول و سکون لام و فتح کاف پارسی و سکون رای مهمله و میم و کرده بالفتح کاف معلوم بمعنی عاشق و طالب و حریص و دل سوخته آمده • دلمه بضم اول و سکون لام و فتح میم و های ملفوظ زده بمعنی جانوری آمده که زهر دارد و شبیه بعنکبوت است و بتازی آنرا رتیلا خوانند و بمعنی شیری آمده که بعد از مایه دادن بسته شود • دله بفتح اول و تشدید و فتح لام و های ملفوظ زده بمعنی کرد باد آمده • و نار است و منافق و مکر و حیله و عیار را نیز گویند و بفتحتین و های ملفوظ زده بمعنی گربهٔ صحرائی آمده • و نیز جانوری باشد که آنرا قاقم گویند و عرقهٔ

مرقع درویشان را نیز گفته اند که از ان پشمها آویخته باشد و معنی جامهٔ پشمینه هم دیده شده و دلق همان است
و زن محتاله و دلاله را نیز نامند و بکسر اول بمعنی دل آمده که بتازی آنرا قلب خوانند ٭ دلهای گرم تب زده
بکسر اول و سکون لام و های ملفوظه بالف کشیده و کسر مثناة تحتانی و فتح کاف پارسی و سکون رای مهمله و میم
و آب زده معلوم کنایه از دلهای اصحاب رقت و عشاق آمده ٭ دلیده بفتح اول و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده
و فتح دال ابجد و های ملفوظه زده بمعنی شوریده و پلنور شدن غله را گویند ٭ دمامه بفتح اول و میم بالف کشیده
و فتح میم و های ملفوظه زده بمعنی کوس و نقاره آمده و دو رویه نکی بمعنی نفیر هم از نقاره کل شته که برادر کرناست ٭ دمچه
بضم اول و سکون میم و فتح جیم پارسی و های ملفوظه زده بمعنی دنبالهٔ هرچیز آمده و دم کوتاه را نیز گویند ٭ دمدمه
بفتح اول و سکون میم و فتح دال ابجد و میم و های ملفوظه زده بمعنی سرکوب قلعه آمده و آن برج مانندی باشد
که از چوب و سنگ و گل سازند و از انجا توپ و تفنگ بقلعه اندازند و معنی افسونگر و مکر و فریب هم هست و دهل
و نقاره و مانند آنرا نیز گویند و معنی شهرت و آوازه هم آمده ٭ دم سنجه بضم اول و سکون میم و کسر سین مهمله
و سکون نون و فتح جیم و های ملفوظه زده بمعنی ابابیل آمده و آن مرغی باشد که چون بر زمین افتد نتواند برخاست
و بعضی گویند پرنده ایست کوچک پیوسته دم خود را بر زمین زند و بتازی آنرا صعوه خوانند ٭ دم سیچه بضم
اول و سکون میم و کسر سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده و فتح جیم و های ملفوظه زده بمعنی دم سنجه آمده ٭ دم سیچه
بضم اول و سکون میم و کسر سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده و فتح جیم پارسی و های ملفوظه زده بمعنی دم سیچه است
٭ دم غازه بضم اول و سکون میم و غین منقوط بالف کشیده و فتح زای هوز و های ملفوظه زده بمعنی بیخ دم و میان دم
آمده و استخوان میان دم را نیز گویند خواه چرنده باشد و خواه پرنده ٭ دم غزه بضم اول و سکون میم و فتح غین منقوطه
و زای هوز و های ملفوظه زده بمعنی دم غازه آمده ٭ دمگاه بفتح اول و سکون میم و کاف پارسی بالف کشیده
و های ملفوظه زده بمعنی گلخن حمام آمده و بضم کاف پارسی و سکون لام و فتح خای منقوطه و نون زده معنی ترکیبی
این اتشخانه چه گل بمعنی اخگر آتش و خن خانه زیر زمین را گویند و کورهٔ زرگران و آهنگران و مسگران و امثال
آنرا نیز دمگاه گویند ٭ دم گرفته بفتح اول و سکون میم و کسر کاف پارسی و رای مهمله و سکون فا و فتح مثناة فوقانی
و های ملفوظه زده بمعنی خاموش شده آمده و نیز پوستی را گویند که در وقت دباغت کردن بد بو گشته و متعفن
شده باشد و قف گرفته را نیز گویند ٭ دمگه بفتح اول و سکون میم و فتح کاف پارسی و های ملفوظه زده بمعنی دمگاه
آمده که کورهٔ آهنگران و زرگران و مسگران و امثال آن باشد و گلخن حمام و مانند آن را نیز گفته اند
٭ دم لابه بضم اول و سکون میم و لام بالف کشیده و فتح موحدهٔ تحتانی و های ملفوظه زده بمعنی دم جنبانیدن
سگ باشد در پای صاحب و مربی خود چه لابه بمعنی عجز و فروتنی آمده ٭ دمنده بفتح اول و میم و سکون نون و فتح
دال ابجد و های ملفوظه زده بمعنی فریاد کننده آمده ٭ دمنه بفتح اول و سکون میم و فتح نون و های
ملفوظه زده نام شغالی است که قصهٔ آن در کتاب انوار سهیلی مفصل مرقوم است و سوراخی را
نیز گویند که برای دم کشی و باد آمدن در تنور بکنند و بتازی سرگین ستور آنرا گویند که جمع
کرده باشند و بکسر دال ابجد بمعنی روباه و شغال هردو آمده و کنایه از مردم عیار و محیل و فتان آمده ٭ دمه
بفتح اول و میم و های ملفوظه زده بمعنی آلت دمیدن آهنگران و زرگران و مسگران و امثال آن آمده و نیز بمعنی
آتش افروز و آن ظرفی باشد بهیات کلهٔ آدمی و سوراخ تنگی دارد چون آنرا گرم کنند و میان آب فرو برند آب را
بخود کشد و چون برکنار آتش نا افروخته نهند چون گرم شود بخار از ان سوراخ بر آتش وزد و آتش برافروزد

کویند این از مخترعات جالینوس است و سرما و باد و برف در هم آمیخته را نیز کویند ٭ دنبره بفتح اول و سکون
نون و ضم موحدهٔ تحتانی و فتح رای مهمله و های ملفوظ زده بمعنی طنبور آمده و آن سازیست مشهور و اصل این
لغت دنبه بره بوده است چه مشابهت به دنبه بره دارد بکثرت استعمال دنبره شده و معرب آن طنبوره است
٭ دنب غزه بضم اول و سکون نون و موحدهٔ تحتانی و فتح غین منقوطه و زای معجمه و های ملفوظ زده بمعنی دمغازه
آمده ٭ دنبوقه بضم اول و سکون نون و ضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده و فتح قاف و های ملفوظ زده بمعنی موی آمده
که از پس سر آویخته باشند و شمله و طره دستار را نیز گفته اند ٭ دندان کوساله بفتح اول و سکون نون و دال ابجد
بالف کشیده و کسر نون و کوساله بالفتح کاف پارسی معلوم نوعی از تیر آمده که پیکان آنرا از استخوان مانند
شبیه بدندان کوساله ٭ دندانه بفتح اول و سکون نون و دال ابجد بالف کشیده و فتح نون و های ملفوظ زده
بمعنی کنگره هر چیز آمده ٭ دندنه بفتح اول و سکون نون و فتح دال ابجد و نون و های ملفوظ زده بمعنی سخن آهسته
زیر لبی آمده ٭ دنقه بفتح اول و سکون نون و فتح قاف و های ملفوظ زده حبی است دوائی اگر با گوگرد ترکیب
طلا کنند نافع باشد و آن اکثر در میان کشت کندم و روید و مسکر بود و آن را شملك بفتح شین منقوطه و سکون لام
و فتح میم و کاف نیز خوانند ٭ دنکاله بفتح اول و سکون نون و کاف پارسی بالف کشیده و فتح لام و های ملفوظ
زده بمعنی تیغ آمده که زیر ناودان بصورت مخروطی بسته شده باشد و نیز آبی را کویند که از جای بلندی تا به زمین
یخ بسته شود ٭ دنگاله بفتح اول و سکون نون و کاف پارسی و دال ابجد بالف کشیده و فتح لام و های ملفوظ
زده بمعنی دنکاله آمده ٭ و در فرهنگی بفتح کاف هم بدین آمده ٭ دنه بفتح اول و نون و های ملفوظ زده بمعنی
صدا و آواز و خوانند کی زنان مطربه آمده و معنی صدا و لند و زمزمه از غایت خوشحالی هم دیده شده و معنی نعست
دلیوه هم از نظر کذشته و شادی را نیز کویند ٭ دله کرفتنه بفتح اول و نون و های ملفوظ زده و کسر کاف پارسی و رای
مهمله و سکون فا و فتح مثناة فوقانی و های ملفوظ زده بمعنی خوشحالی و شادمانی آمده و معنی تند براه رفتن و دویدن
هم از نظر کذشته و تکبر و ناسپاسی از نعمت الهی را هم کویند ٭ دنید بفتح اول و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده
و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده بمعنی بنشاط خرامیده و بخوشحالی راه رفته باشد ٭ دواسپه بضم اول بواو مخفی
رسیده و فتح همزه و سکون سین مهمله و فتح بای پارسی و های ملفوظ زده کنایه از سرعت و تعجیل آمده ٭ دواله بضم
اول و واو بالف کشیده و فتح لام و های ملفوظ زده بمعنی دوالك آمده و آن تسمه باشد که بدان قمار بازند و نام داروئی است
خوشبو و آن را بتازی شبیه العجوز خوانند و معنی اول بتای هم دال ابجد نیز هم از نظر کذشته ٭ دوتاه بضم اول بواو مخفی
رسیده و مثناة فوقانی بالف کشیده و ظاهر و های ملفوظ بمعنی دوتا و دوته آمده و آن معروف است ٭ دوته بضم اول بواو مخفی
رسیده و فتح مثناة فوقانی و ظاهر و های ملفوظ بمعنی دوتاه آمده ٭ دوچشمه بضم اول بواو مخفی رسیده و فتح جیم
فارسی و سکون شین منقوطه و فتح میم و های ملفوظ زده کنایه از آفتاب و ماهتاب آمده و روز و شب را نیز گفته اند
٭ دوخته بضم اول بواو مجهول رسیده و سکون خای منقوطه و فتح مثناة فوقانی و های ملفوظ زده بمعنی جامه دوخته
شده و امثال آن آمده ٭ و در جوزره باشد و تیر و نیزه بریدن دشمن دوخته شده و ادا کرده و کذارده را
نیز کویند ٭ دوداله بضم اول بواو مجهول رسیده و دال ابجد بالف کشیده و فتح لام و های ملفوظ زده نام بازئی
است اطفال را و آن چنان باشد که دو چوب بیاورند یکی کوچك بقدر یك قبضه و دیکری بزرك بقدر یك ارش و حسب و
مرد و سر چوب کوچك را تیز کنند و بر زمین کذارند و چوب بزرك را بر سر آن زنند تا از زمین برخیزد و در اثنای هوا
چوب بزرك را بر آن زنند تا براه دور رود و شخصی دور ایستاده است اگر آن را بر کرفت باز از دست و الا هر

داشته باشند از چوب دراز بعرض در زمین کج اشته اند اگر شخص در اثنای انداختن بران چوب بزند بازی را برده باشد و الا فلا و چوب کوچک را در پارسی پل بکسر بای پارسی و سکون لام بزرگ را چنبه بضم جیم پارسی و سکون نون و فتح موحده تحتانی گویند * دودمانه بضم اول بواو مجهول رسیده و سکون دال مهمله و میم منقوطه بالف کشیده و فتح نون و های ملفوظ زده بمعنی دودمان و خانواده آمده و در فرهنگی بجای واو مجهول معروف هم بنظر آمده * دودله بضم اول بواو مخفی رسیده و کسر دال ابجد و فتح لام و های ملفوظ زده بمعنی شخصی آمده که در کاری و اراده شکی دارد و متردد باشد و نیز کسیکه برد و معشوق دل داده باشد و نزد محققین شخصی را گویند که هر لحظه بکیشی و اعتقادی ثابت نباشد و بر صاحب کیش و مذهب تقیدی دارد و بازار مجهول و فتح دال ابجد بمعنی دودله آمده و آن بازی است معروف اطفال را * دوده بفتح اول و سکون واو و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده بمعنی دایره آمده و بضم اول بواو رسیده و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده چیزی باشد که از چراغ بجهت مرکب و سیاهی گیرند و آنرا دستک گاجل گویند و دودکش و حمام و مطبخ و بخاری را نیز گفته اند و پسر بزرگ نرو ماده را نیز نامیده اند و دودمان و خانواده را نیز گویند * دوره بفتح اول و سکون واو و فتح رای مهمله و های ملفوظ زده بمعنی دایره آمده و پیمانهٔ شراب را نیز گفته اند و معنی زلف هم ذیل شده و بضم اول بواو مجهول رسیده بمعنی مرطبان کوچک آمده * دوزنه بضم اول بواو مجهول رسیده و فتح زای هوز و نون و های ملفوظ زده بمعنی نیش زنبور و پشه و امثال آن آمده است * دوژنه بضم اول بواو مجهول رسیده و فتح زای پارسی و فتح نون و های ملفوظ زده بمعنی صدر آمده که نیش پشه و امثال آن باشد * دکاوه بضم اول بواو مخفی رسیده و کاف پارسی بالف کشیده و سکون های ملفوظ نام شعبه ایست که آنرا حسینی گویند * دوزه بضم اول بواو مجهول رسیده و فتح زای هوز و های ملفوظ زده گیاهی است که ثمر آن خاردار باشد بزرگی فندقی می شود و مغزی در میان ندارد و چون بجامه بچسپد جدا نشود و بعضی گویند لاک و آن صمغ مانندی باشد که آن کارد و شمشیر و خنجر و امثال آن در دسته محکم کنند و بکارهای دیگر نیز می آید و در فرهنگی بحذف های ملفوظ هم آمده * دوزینه بضم اول بواو مجهول رسیده و کسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده و فتح نون و های ملفوظ زده بمعنی دوژنه آمده و آن نیش زنبور و پشه و امثال آن باشد * دوژینه بضم اول بواو مجهول رسیده و کسر زای پارسی بمثناة تحتانی رسیده و فتح نون و های ملفوظ زده بمعنی دوژنه آمده و آن نیش پشه و زنبور و امثال آن باشد * دوسنده بضم اول بواو مجهول رسیده و فتح سین مهمله و سکون نون و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده بمعنی چسپنده آمده و زمین لغزنده و گل چسپنده را نیز گویند و در فرهنگی بجای فتح سین مهمله و کسر هم بنظر آمده * دوسه و یرانه ده بضم اول بواو مخفی رسیده و فتح سین مهمله و سکون های ملفوظ و ویرانه ده معلوم کنایه از اقلیم سبعه آمده * دوسیده بضم اول بواو مجهول رسیده و کسر سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده بمعنی چسپیده آمده و خود را چسپانیده هم باشد * دوشاخه بضم اول بواو مخفی رسیده و شین منقوطه بالف کشیده و فتح خای نقطه دار و های ملفوظ زده بمعنی نوعی از پیکان دوشاخ آمده و نیز چوبی را گویند که دوشاخ داشته باشد و آنرا بر کردن مجرمان و گناهکاران گذارند و نوعی از ریش هم آمده که آنرا دو شاخه گویند * دوشنه بضم اول بواو مجهول رسیده و فتح شین منقوطه و نون و های ملفوظ زده بمعنی ظرفی آمده که دران شیر دوشند * دوشه بضم اول بواو مجهول رسیده و فتح شین منقوطه و های ملفوظ زده بمعنی دوشنه آمده که ظرف شیر دوشیدن باشد * دوشیزه بضم اول بواو مجهول رسیده و کسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و فتح زای هوز و های ملفوظ زده بمعنی دختر بکر

آمده ● دوطفل پسندیده بضم اول بواو مخفی رسیده و کسر طای حطی و سکون فا و کسر لام و سند یده معلوم
کنایه از مردم مردم چشم آمده ● دوگانه بضم اول بواو مخفی رسیده و کاف پارسی بالف کشیده و فتح نون و های
مدوره زده کنایه از دو رکعت نماز آمده و عدد دو را نیز گویند که نصف آن یک است ● دوگاواره بضم اول بواو
مخفی رسیده و کاف پارسی بالف کشیده و سکون های مدوره و واو بالف کشیده و فتح رای مهمله و های مدوره
زده کنایه از زمین و آسمان آمده ● دوکارده بضم اول بواو مخفی رسیده و کاف بالف کشیده و سکون رای
مهمله و فتح دال ابجد و های مدوره زده بمعنی مقراض آمده ● دوکاریسه بضم اول بواو مخفی رسیده و کاف
پارسی بالف کشیده و سکون واو و کسر بای پارسی بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح سین مهمله و های مدوره
زده کنایه از روز و شب آمده ● دوکریسه بضم اول بواو رسیده و سکون کاف و کسر رای مهمله بمثناة
تحتانی مجهول رسیده و فتح سین مهمله و های مدوره زده بمعنی دوکی آمده که بدان ریسمان طناب خیمه
و امثال آن تابند ● دوگله داره بضم اول بواو مخفی رسیده و ضم کاف و فتح لام و ظهور های مدوره زده از معلوم
کنایه از دو شاه جبار آمده که هم عصر باشند و کنایه از روز و شب نیز آمده و آفتاب و ماه را هم گفته اند
● دولابه بضم اول بواو مجهول رسیده و لام بالف کشیده و فتح موحده تحتانی و های مدوره زده بمعنی چرخ و آنچه در سیر و
دور باشد و مخزن و گنجینه کوچک را نیز گویند و سود از معامله و داد و ستد باقراط آمده ● دوگواره بضم
اول بواو مخفی رسیده و فتح کاف پارسی و سکون های مدوره و واو بالف کشیده و فتح رای مهمله و های مدوره
زده کنایه از آسمان و زمین آمده ● دولانه بضم اول بواو مجهول رسیده و لام بالف کشیده و فتح نون و های
مدوره زده بمعنی میوه آمده که شبیه به سیب کوچکی است و آن در باغ و صحرا هر دو هم رسد رنگش سرخ میشود
و لذتش مانند آلوی رسیده است ● دوله بفتح اول و سکون واو و فتح لام و های مدوره زده بمعنی گردباد آمده
و بمعنی پیاله و پیمانه شراب هم بدیدن آمده و دایره را نیز نامند و زلف معشوق را هم گفته اند و در فرهنگی بالتحتین
هم بمعنی پیاله آمده ● دوله بضم اول بواو رسیده و فتح لام و های مدوره زده بمعنی مکر و حیله آمده و مرواه رساله ملک را نیز
گفته اند و شخصی را نیز گویند که خود را دانشمند و صاحب کمال وانماید و آن چنان نباشد و بمعنی پشته و بلندی
هم از نظر گذشته و شکم آدمی و سایر حیوانات را نیز نامند و در تازی بمعنی مال ارث و بی نیازی و مالی که دست
از هم بگیرند و بمعنی گرد و خاک باشد ● دویره بفتح اول و کسر واو بمثناة تحتانی رسیده و فتح رای مهمله و های
مدوره زده تلبیه ردوبال آمده که بدان قمار بازند ● ده بکسر اول و ظهور های مدوره معروف است که مقابل
شهر باشد و امر بدادن هم هست یعنی بده ● و بفتح ذال ابجد و ظهور های مدوره عددی است معین که بتازی عشر
نامند و امر معروف و نهی منکر را نیز گفته اند ● دهاده بفتح اول و های مدوره بالف کشیده و سکون نون
و فتح دال ابجد و رای مهمله و های مدوره زده بمعنی خمیازه آمده و آن گشودن دهان است بسبب بسیار کاهلی
و کیف و کثرت خواب ● دهانه بفتح اول و های مدوره بالف کشیده و فتح نون و های مدوره زده بمعنی لجام اسب آمده
و هر چیز که شبیه بدهان باشد همچو دهانه و دهنه کوه و دهانه و دهنه آب و امثال آن و نیز زنگار معدنی باشد و آن
از کان مس حاصل گردد و رنگ آن بسبزی و طعام آن شیرین بتلخی مایل بود و در دوا بکار برند خصوصاً بجهت
دفع سموم و داروی چشم بهترین آن از ملک فرنگ آورند و دهنه فرنگ همین است ● دهچه بکسر اول و سکون
های مدوره و فتح جیم پارسی و های مدوره زده بزبان دیلم بمعنی رعیت و دهقان آمده ● دهدله بفتح اول و ظهور
های مدوره و کسر دال ابجد و فتح لام و های مدوره زده بمعنی بیوفا و هرجائی آمده و کسیکه مردم دل بدل بگری

دهل وار را بوالهوس خوانند و نزد محققین آنکه هر کسے با عتقادی و کیشی باشد و کنایه از مردم دلیر هم آمده
* دده بفتح هر دو دال ابجد و ظهور هر دو های هوز بمعنی زر و طلا آمده که خالص و بی عیب و تمام عیار باشد
و زر ده دهی منسوب بانست * ده رگه بفتح اول و ظهور های هوز و فتح رای مهمله و کاف پارسی و های هوز
زده بمعنی حرامزاده آمده و مردم کارکرده و غیرت دار را نیز گفته اند و بسیار دلیر و شجاع و بهادر را هم نامند
* دهره بفتح اول و سکون های هوز و فتح رای مهمله و های هوز زده بمعنی داس آمده و آن افزاری است
معروف که بدان غله درواند و بعضی بر آنند که ذهره شمشیری است دو دمه و سر آن مانند سر سنان باریک و تیز
میباشد و نیز حربه ایست دسته دار دسته اش از آهن و سرش مانند داس باشد در غایت تیزی برد و بیشتر مردم
گیلان دارند و بدان درخت اندازند و شاخهای درخت برند * دهل دریده بضم اول و های هوز زده
و سکون لام و فتح دال ابجد و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و های هوز زده کنایه از رسوا
شده آمده * دهله بفتح اول و سکون های هوز و فتح لام و های هوز زده بمعنی پل آمده خواه از چوب و تخته
باشد خواه از سنگ و آهن و بتازی آنرا قنطره گویند و نوعی از غار نیز هست که برنهٔ آن بزرگ و بدن متصل بزمین
میباشد و آنرا کون بفتح کاف و واو و نون زده هم میگویند * دهن دره بفتح اول و های هوز و سکون نون
و فتح دال ابجد و رای مهمله و های هوز زده بمعنی خمیازه آمده و آن گشودن دهان است بسبب بسیار کیف
و کاهلی و کثرت خواب و این مخفف دهان دره است * دهن دریده بفتح اول و های هوز و سکون نون و فتح
دال ابجد و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و های هوز زده کنایه از بیحیا و بی شرم آمده
و کنایه از هرزه درای و یاوه گوی و هرزه نیز هست * دهنه بفتح اول و سکون های هوز و فتح نون و های هوز
زده بمعنی لگام اسپ آمده و هر چیز که شبیه بدهان باشد همچو دهنهٔ کوه و دهنهٔ آب و دهنهٔ چنگ و امثال آن
و زنگار فرنگی را نیز گویند و آن سنگی است سبز رنگ مشهور بدهنهٔ فرنگ و آن نحاسی و غیر نحاسی می باشد و بطعم
شیرین بتلخی مایل است و آنرا از کوههای مشرق آورند و بعضی بر آنند که از کان مس حاصل شود گویند اگر
کسی را زهر داده باشند بخورد دفع زهر بکند و اگر زهر نخورده باشد بخورد هلاک گردد معرب آن دهنج بدال
آمده و دهنه مخفف دهانه است این را قاعده مخزن نامند * دهه بفتح اول و ظهور های هوز و ضم نون و ظهور
های هوز بمعنی هر دو چیز آمده که در کیفیت و کمیت هر دو نزدیک بهم باشند و عدد نود را هم گویند که بتازی
تسعین گویند و زیور و آرایش را نیز گفته اند و آنرا هر هفت هم نامند و بمعنی نقصان کردن هم از نظر گذشته
* ده یوده بفتح اول و ظهور های هوز و ضم مثناة تحتانی بواو رسیده و فتح دال ابجد و های هوز زده بمعنی عشر
آمده که ده یک است * دیباجه بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و فتح جیم
و های هوز زده بمعنی رخسار و پیشانی و شروع و روی و اول کتاب آمده و با جیم پارسی نیز بهمین معنی آمده
و بمعنی بنای خورد * دیباه بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و های هوز زده
بمعنی نوعی از قماش ابریشمی گرانمایه آمده * دیبای پخته در پخته بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و موحدهٔ
تحتانی بالف کشیده و کسر مثناة تحتانی و ضم بای پارسی و سکون خای منقوطه و فتح مثناة فوقانی و های هوز زده
و فتح دال ابجد و پخته ثانی معلوم بمعنی دیبائی آمده که تار و پودش هیچ یک خام نباشد یعنی هر دو پخته باشند
* دیبه بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح موحدهٔ تحتانی و های هوز زده نوعی از قماش ابریشمی
گران بها آمده و این مخفف دیبا است و معرب آن دیبق از نظر گذشته * دیده بکسر اول بمثناة تحتانی

رسیده و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده بمعنی درخت بلند و کوه بلند آمده ٭ که دیده بالای بر بالای
آن نشسته نگاه کنند و بمعنی دیدبان هم آمده و آن شخصی باشد که بر جای بلند مانند سر کوه و بالای
تیر کشتی و امثال آن نشیند و هرچه از دور بیند خبر دهد و ماهی دیدن هم دیده شده و بمعنی مردمک و مشاهده هم
منظر آمده و مردمک چشم را هم گفته اند و چشم را نیز گویند که بتازی عین خوانند ٭ دیده برا بکسر اول بمثناة
تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و سکون های ملفوظ و کاف پارسی بالف کشیده و های ملفوظ زده بمعنی منظر آمده
٭ دیدگاه بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و کاف پارسی بالف کشیده و های ملفوظ زده بمعنی جای
بلندی آمده مانند سر کوه و بالای کشتی و امثال آن که دیدبان بر آن نشسته هرچه از دور بیند خبر دهد
٭ دیده گاه بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و سکون های ملفوظ و کاف پارسی بالف کشیده و های
ملفوظ زده بمعنی دیدگاه آمده ٭ دیدکه بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون دال ابجد و فتح کاف پارسی
و ظهور های ملفوظ مخفف دیدگاه است ٭ دیده که بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و سکون های
ملفوظ و فتح کاف پارسی و ظهور های ملفوظ مخفف دیده گاه است ٭ دیرند بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده
و فتح رای مهمله و سکون نون و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده بمعنی مدت دراز و درازی زمان آمده و حرکت فلک
هشتم که آنرا فلک ثوابت و فلک البروج هم گویند و دیرند و دیرباز هم همین معنی دارد ٭ دیزه بکسر اول بمثناة تحتانی
مجهول رسیده و فتح زای هوز و های ملفوظ زده بمعنی رنگ و لون سیاه آمده و استر و خری را نیز گویند که از کاکل
تا دمش خط سیاهی کشیده شده باشد و رنگ سیاه خاکستری مایل را نیز گفته اند و نیز چاروائی که رنگ آن سیاهی
و سبزی مایل بود و حصار و قلعه را نیز گفته اند ٭ دیسه بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح سین مهمله و های ملفوظ
زده بمعنی شخص آمده و بمثناة تحتانی مجهول مانند را گویند چنانچه حور دیسه ای حور مانند ٭ دیک پایه بکسر اول
بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون کاف پارسی و بای پارسی بالف کشیده و فتح مثناة تحتانی و های ملفوظ زده پایه
آهنی و دیکدان آمده که دیگ را بر آن گذاشته طعام پزند ٭ دیمه بکسر اول و سکون یای حطی و فتح میم و های ملفوظ
زده بمعنی باران شبانروزی که در پیشانی حمری نامند آمده و شبنم را نامیده اند و غله را نیز گویند که باب باران
حاصل میشود و روشن و هموار را نیز گویند و در فرهنگی بدیدن آمده که بمعنی باران تازی است و کسر اول بمثناة تحتانی
رسیده بمعنی روی و رخساره آمده ٭ دینارویه بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و نون بالف کشیده و ضم رای مهمله
بواو رسیده و فتح مثناة تحتانی و های ملفوظ زده بسریانی گیاهی است دوائی برگ آن بکرفس مانند و آنرا شیرازی
آمود و مثلث خوانند ٭ دین پژوه بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون نون و کسر بای پارسی و ضم زای پارسی
بواو مجهول رسیده و های ملفوظ زده نام روز پانزدهم است از هر ماه ملکی و در فرهنگی بجای کسر بای
پارسی ضم هم از نظر گذشته ٭ دین پژه بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون نون و کسر بای پارسی
و فتح زای پارسی و های ملفوظ زده بمعنی روز پانزدهم آمده از هر ماه ملکی و در فرهنگی بجای کسر بای پارسی
ضم هم نوشته و این مخفف دین پژوه است ٭ دیوجامه بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون واو و جیم بالف
کشیده و فتح میم و های ملفوظ زده بمعنی جامه پلاس کهنه آمده که در روزهای جنگ پوشند و پوست شیر و پلنگ را
نیز گویند که بهادران و پهلوانان در روز معرکه بر دوش اندازند و نیز نوعی از جامه پوستین باشد که آنرا
وارونه پوشند تا پشمهای آن بر بالا آید و برها بران بند کنند و شمها بشکار کنند و امثال آن روند ٭ دیوچه بکسر
اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون واو و فتح جیم پارسی و های ملفوظ زده بمعنی چوبی آمده که بدان اندام خارند

و کیاهی هم هست که آنرا زردک نامند بفتح زای نقطه دار و زلو را نیز گفته اند و آن کرمی باشد سیاه رنگ چون اعضا بچسبانند خون فاسد را بمکد گویند اگر زلو را خشک کرده در شیشه کرخانه بخور کنند هر شیشه که در آن باشد بشکند و نیز جانوری است مانند مورچه سفید فام مایل بزردی در زمین نمناک می باشد پشمینه و موینه را تباه سازد و ضایع کند و بتازی آنرا ارضه خوانند ٭ دیودیده بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون واو و کسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده کنایه از دیوانه و مجنون آمده و دیودید هم همین معنی دارد ٭ دیره بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح را و های ملفوظ زده بمعنی کرم پیله ابریشم آمده ٭ دیماه بفتح اول و سکون مثناة تحتانی و میم بالف کشیده و های ملفوظ زده مدت ماندن آفتاب در برج جدی آمده و آن ماه دهم است از سال شمسی و اول زمستان بود

چشمهٔ بست سوم بحر پنجم از قلزم دوم من کتاب هفت قلزم در بیان دال ابجد با بای حطی

٭ دادفرمای اول بالف کشیده و سکون دال ابجد و فتح فا و رای مهمله ساکن و میم بالف کشیده و یای حطی زده بمعنی پادشاه عادل آمده و نیز نامی است از نامهای باریتعالی ٭ دادی اول بالف کشیده و کسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده نام دانه و حبه آمده بسیار تلخ مانند جو ولیکن از جو باریک تر و دراز تر می باشد و آنرا جوجادو نیز گویند بواسیر را بغایت نافع است ٭ دادی رومی اول بالف کشیده و کسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده و ضم رای مهمله بواو رسیده و کسر میم بیای حطی رسیده حبی است دوائی و آنرا برومی هوفاریقون گویند سرخ رنگ مانند سماق است گرم و خشک در سوم و چهارم معتدل و ملطف ادرار باشد و بتازی آنرا رمان الانهار خوانند عرق النسا را نافع باشد بول و حیض را براند ٭ دارا اول بالف کشیده و رای مهمله بالف کشیده و مثناة تحتانی زده نام دارا بن داراب بن بهمن بن اسفندیار است و هر پادشاه را نیز گویند و پروردگار را هم گفته اند که آنرا رب النوع خوانند و نیز اسمی است از اسمهای الهی جل جلاله ٭ دار رومی اول بالف کشیده و کسر رای مهمله و ضم رای قرشت بواو رسیده و کسر میم و یای حطی زده داروی است رومی گویند نافع لقوه است ٭ دارچینی اول بالف کشیده و سکون رای مهمله و کسر جیم پارسی بمثناة تحتانی رسیده و کسر نون بیای حطی رسیده دوائی است معروف که از چین آورند خوشبو از مهمات شود و در فرهنگی بکسر رای مهمله هم بنظر آمده ٭ دارنی اول بالف کشیده و کسر رای مهمله و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده نام موضعی است در هندوستان که ابتغانه بسیار در آنجا است ٭ داغولی اول بالف کشیده و ضم غین منقوطه بواو رسیده و کسر لام بیای حطی رسیده بمعنی عیاری و مکاری و حرامزادگی آمده و نیز نام عیاری است مشهور که بسیار عیار و مکار و بخارجی بود ٭ دامنی اول بالف کشیده و فتح میم و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده بمعنی مقنع و معجر از زنان آمده ٭ دامن کحلی اول بالف کشیده و فتح میم و کسر نون و ضم کاف و فتح حای حطی و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده یعنی دامن کبود ٭ دامی اول بالف کشیده و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده بمعنی صیاد آمده و مثناة تحتانی فاعلی و نسبتی هر دو میتواند شد ٭ دامن نگهدار از تری اول بالف کشیده و فتح میم و سکون نون و نگهدار از تری با کاف پارسی معلوم یعنی پرهیزکاری کن و ملوث مشو و دامن خود را از فسق و فجور میالای ٭ دانشی اول بالف کشیده و کسر نون و شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده بمعنی دانشگر آمده که دانشمند و دانا باشد ٭ داوری اول بالف کشیده و فتح واو و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده بمعنی محاکمه نمودن و یکسو کردن میان نیک و بد آمده و جنگ و خصومت را نیز گویند و معنی تظلم و غصه و شکایت پیش کسی بردن هم آمده ٭ دای اول بالف کشیده و سکون مثناة تحتانی بمعنی چینه و رده

و مرتبه از دیوار گلی آمده ❁ دانهٔ عملی اول بالف کشیده و بفتح نون و کسر همزهٔ مبدله و عملی معلوم کنایه از
مروارید عملی آمده ❁ داو هفت ❁ آوری اول بالف کشیده و سکون واو و بفتح های ملفوظه و فا ساکن و بفتح دال ابجد
و های ملفوظه زده و آوری معلوم یعنی هفت و رکعت فرض را قضا نکنی و آن هفت رکعت فرض در فجر و چهار ظهر و
چهار عصر و سه مغرب و چهار عشا ظاهر است ❁ دایرهٔ دیر پای اول بالف کشیده و کسر مثناهٔ تحتانی و بفتح رای مهمله
و کسر همزهٔ مبدله و دیرپای معلوم کنایه از فلک آمده ❁ دبستانی بفتح اول و کسر بای ابجد و سکون سین مهمله
و مثناهٔ فوقانی بالف کشیده و کسر نون بیای حطی رسیده بمعنی طفل مکتب آمده که منسوب بدبستان است و
دبستان مکتب را گویند ❁ دبوکی بفتح اول و ضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده و کسر کاف بیای حطی رسیده بمعنی
دو ملک است که کل تاج خروس باشد که بتازی آنرا اعجازی گویند و بعضی گویند دبوکی بیزک است و آن نباتی
باشد آفتاب پرست چه بهر طرف که آفتاب رود آن نبات روی خود بجانب آفتاب دارد ❁ دبیقی بفتح اول و کسر
موحدهٔ تحتانی بمثناهٔ تحتانی رسیده و کسر قاف بیای حطی رسیده نوعی از قماش آمده که بنهایت لطیف می باشد
❁ دختری بضم اول و سکون خای منقوطه و فتح مثناهٔ فوقانی و کسر رای مهمله بیای حطی رسیده بمعنی بکارت آمده
و آنرا دوشیزگی و دختره نیز گویند ❁ درای بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و سکون مثناهٔ تحتانی بمعنی زنگ و
جرس آمده و امر بو گفتن هم هست یعنی بگوی و امر بزور آمدن باشد یعنی بدرون آی و فاعل آن هرگاه که با
لفظ دیگر ترکیب یابد چنانچه یاوه درای و هرزه درای و امثال آن و سرکنند سخن رسخن سرکردن را نیز گویند
و در مویدالفضلا نوشته معنی یاوه درای و هرزه درای این باشد چنانچه جرس بیهوده شور و غوغا میکند همچون
آیین آن شخص شور و غوغا بیهوده میکند و بمعنی بند آمدن کران هم آمده ❁ درباب بفتح اول و سکون رای مهمله و
موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و بیای حطی زده بمعنی دوای آمده و ضروری و ما یحتاج را نیز گفته اند ❁ دربی بفتح
اول و سکون رای مهمله و کسر موحدهٔ تحتانی بیای حطی رسیده بمعنی پنبه و پیوندی آمده که بر جامه دوزند
و بیای فارسی نیز بهمین معنی آمده ❁ درستی بضم اول و سکون رای مهمله و فتح سین معنی و کسر
مثناهٔ فوقانی بمثناهٔ تحتانی رسیده بمعنی دختر نوشیروان بن قباد آمده که در حبالهٔ بهرام بود و در فرهنگی
بیای فتح سین مهمله کسر هم بدیدن آمده و باین معنی باشین منقوطه نیز آمده ❁ درشی بفتح اول و رای
مهمله و کسر شین منقوطه بمثناهٔ تحتانی رسیده نوعی از حیا را ست و آن باریک و دراز می شود و آنرا در
مندی کبکری گویند و بسکون رای مهمله منسوب به پایگاه و طویله آمده ❁ درفشی بکسر اول و فتح رای
مهمله و سکون فا و کسر شین منقوطه بمثناهٔ تحتانی رسیده بمعنی خود را علم کردن و مشهور ساختن آمده و در فرهنگی
بجای کسر اول فتح هم بدیدن آمده ❁ درلاله فروش داری بفتح اول و سکون رای مهمله و لام بالف کشیده و بفتح
لام ثانی و سکون های ملفوظه و فروش داری با ضم نون و واو مجهول معلوم یعنی در لب آبحیات داری ❁ درواری
بفتح اول و سکون رای مهمله و واو بالف کشیده و مثناهٔ تحتانی زده نام فرشته آمده و کنایه از هاروت و ماروت
نیز هست و چیزی ضروری و ما یحتاج را نیز گفته اند و معنی درست و تحقیق هم آمده و سرنگون و آویخته
و واژگونه را نیز گویند و معنی سرگردان و حیران هم از نظر گذشته ❁ درهم بغلی بکسر اول و سکون رای مهمله و فتح
های ملفوظه و سکون میم و فتح موحدهٔ تحتانی و غین منقوطه زده و کسر لام بمثناهٔ تحتانی رسیده زری بوده منسوب
براس بهرودی که او رارأس البغل گفتندی گویند آن زر برابر کف دستی بوده یعنی آن مقدار که چون دست
را بهم سازند و آب در کف دست ریزند برابر باشد ❁ درزی بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر زای هوز

بمثناة تحتانی رسیده بمعنی خیاط آمده ﴿ دری بفتح اول وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده بمعنی زبان اهل
بهشت آمده چه رسول صلی الله علیه واله وسلم فرموده که لسان اهل جنت عربی وفارسی دری آمده وملایکه
آسمان چهارم بلغت دری تکلم می کنند وبعضی بر انند که مردمان درگاه کیان بدان متکلم می شده اند
وکروهی می کویند که در زبان بهمن بن اسفندیار چون مردم از اطراف عالم بدرگاه او می آمدند وزبان
یکدیگر را نمی فهمیدند بهمن فرمود تا دانشمندان زبان فارسی فصیح وضع کردند وآنرا دری نام نهادند
یعنی زبانی که بدرگاه پادشاه بدان تکلم کنند وحکم کرد که در تمام ممالک باین زبان سخن کویند ودر
فرهنگ بدین آمده که دری بدان سبب خوانند هر کس که از خانه خود بیرون آید باین زبان حرف زند
ومنسوب بدره کوه را نیز کویند همچو کبک دری وباین اعتبار خوشخوان هم می توانند بود زیرا که بهترین لغات
فارسی زبان دریست ودر فرهنگی بدین آمده که دری لغت پارسی باستانی است ووجه تسمیه آنرا بفصیح تعبیر
کرده اند وهر لغتی که در ان نقصانی نباشد دری کویند همچو اشکم وشکم وبکوی وکوی وبشنو وشنو وبکن وکن
وامثال اینها پس اشکم وبکوی وبشنو وبکن دری باشد جمعی کویند لغت ساکنان چند شهر بوده که آن بلخ
وبخارا وبدخشان ومرو باشد ﴿ دریای بفتح اول وسکون رای مهمله ومثناة تحتانی بالف کشیده ومثناة
تحتانی زده معروف است که بتازی بحر خوانند ونزد محققین اشاره بذات پاک واجب الوجود است ﴿ دژخیم بکسر
اول وسکون زای پارسی وفتح خای منقوطه ومثناة فوقانی زده بمعنی بندیوان وزندان آمده وبمعنی سهمگین
وکوفته روی هم آمده ودر فرهنگی بجای کسر دال ابجد فتح وبجای فتح خای منقوطه کسر بدین آمده ﴿ دست کشی
بفتح اول وسین مهمله ومثناة فوقانی ساکن وفتح کاف وشین منقوطه بیای حطی رسیده بمعنی کلیده وکلید آمده
ودست مالیدن وملامسه کردن را نیز کفته اند ﴿ دست مردی بفتح اول وسکون سین مهمله وکسر مثناة فوقانی وفتح
میم وسکون رای قرشت وکسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسید کنایه از قوت وقدرت آمده وبسکون مثناة فوقانی بمعنی شجاعت
وامانت آمده ویاری ومددکاری را نیز کویند ﴿ دست موسی بفتح اول وسکون سین مهمله وکسر مثناة فوقانی وضم
میم بواو رسیده وکسر سین سعفص بمثناة تحتانی رسیده کنایه از آفتاب عالمتاب آمده ﴿ دست انبوی بفتح اول
وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی وفتح همزه وسکون نون وضم بای ابجد بواو رسیده وبیای حطی زده میوه باشد
کوچک شبیه بخربزه بهر میوه را که توان بوییدن وکلوله باشد مرکب از عطریات وآنرا بجهت بوییدن بدست کیرند
وبتازی آنرا شمامه خوانند ﴿ دستوری بفتح اول وسکون سین مهمله وضم مثناة فوقانی بواو رسیده وکسر رای
مهمله بیای حطی رسیده بمعنی سرچسکادی آمده وآن چیزی باشد که بر سر چیزی ستانند چنانکه یکمن کشمش
بخرند ویک مشت انکور یا نخود یا چیزی دیکر بر سر آن بکیرند ودهند وستان هم همین کویند وبمعنی رخصت
واجازت نیز آمده ﴿ دستی بفتح اول وسکون سین سعفص وکسر مثناة فوقانی بیای حطی رسیده بمعنی یاری ومددکاری
آمده وبمعنی طلب هم هست یعنی دستی بده وظرفی را نیز کویند که آنرا بدست توان برداشت ﴿ دستیاری بفتح اول
وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی ویای حطی بالف کشیده وکسر رای قرشت بمثناة تحتانی رسیده بمعنی شاکرد وزیردست
آمده وبمعنی یاری دهنده ومدد کننده ومدد ومعاون هم هست ﴿ دشتی بضم اول وسکون شین قرشت وکسر مثناة
فوقانی بیای حطی رسیده بمعنی زلورد یوچه آمده وآن کرمی است سیاه رنک چون بر اعضای آدمی بچسبانند خون
از ان اعضا بمکد ﴿ دشکی بضم اول وسکون شین منقوطه وکسر کاف بمثناة تحتانی رسیده بمعنی ریسمان خامی آمده
که زنان ریسند وبر دوک مانند بیضه بپیچیده شود وآن بیضه مانند را فرموک ودشکی خوانند وفرموک چوب را نیز

گفته اند باندام مخروطی که طفلان ریسمانی را بران به‌پیچند واز دست کذارند تا بر روی زمین در چرخ آید وآنرا
در هند ی لتو گویند ٭ د شنگی بفتح اول وشین منقوطه وسکون نون وکسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده بمعنی
عالم سفلی ودنیا و روزگار آمده ٭ دعوت عیسی بفتح اول وسکون عین مهمله وفتح واو وکسر مثناة فوقانی وعیسی
معلوم کنایه از سرعت اجابت دعا است که آن ربنا انزل علینا مائدة من السماء باشد ٭ دغدرای بفتح اول وغین
منقوطه وسکون لام وفتح دال ابجد وراء قرشت بالف کشیده ومثناة تحتانی زده کنایه از منافق آمده وعیب جوی
وبد گوی را نیز گفته اند ٭ دغلی بفتح اول وسکون غین منقوطه وکسر لام بمثناة تحتانی زده
بمعنی نا راستی آمده وحرام زادگی را نیز گویند ومعنی عیاری ومکاری هم از نظر گذشته ٭ دغوی
بفتح اول وسکون غین منقوطه وفتح واو ومثناة تحتانی زده نام دشتی وصحرائی آمده روزی رستم بطوس وگیو دران صحرا
شکار میکردند دختری یافتند پیش کاوس بردند چون دختر یکی از ملوک بود کاوس او را بعقد نکاح خویش در آورد
وسیاوش ازان دختر بهم رسید ورد رفرهنگی بفتح دال ابجد وضم غین منقوطه بواو مجهول رسیده هم از نظر گذشته
٭ دفلی بفتح اول وسکون فا وفتح لام ومثناة تحتانی زده بمعنی خرزهره آمده وآن درختی است که برگ آن به برگ
بید مشابهت دارد لیکن از برگ بید سطبرتر وکلفت تر بود وگل سرخ وسفید کند ودر بوستان آنرا بکار برند
وحیوانات اگر برگ آنرا بخورند هلاک شوند خصوصا حمار وآنرا بتازی سم الحمار خوانند گرم وخشک است
در سوم اگر برگ آنرا بجوشانند ودر خانه بپاشند کیک وارضه بگریزد بعضی گویند که این لغت سریانی است وبعضی
گویند که تازی است ٭ دق رومی بفتح اول وکسر قاف وضم رای مهمله براو رسیده وکسر میم بمثناة تحتانی رسیده
نوعی است از پارچه یعنی که در روم بافند ودق که در مصر بافند آنرا دق مصری گویند ٭ دکجی بضم اول
وسکون کاف وکسر جیم پارسی بمثناة تحتانی رسیده بمعنی ریسمان خامی آمده که زنان ریسند ودر دوک مانند بیضه
بپیچند وشرد وآن بیضه مانند را دکجی وفرموک ودشکی خوانند وفرموک چوب را نیز گفته اند بصورت مخروطی
که طفلان ریسمانی را بدان به‌پیچند واز دست کذارند تا بر روی زمین در چرخ آید ودر فرهنگی بجای سکون کاف
ضم نیز بیان آمده ٭ دکان داری بضم اول وکاف بالف کشیده وسکون نون ودال ابجد بالف کشیده وکسر
رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده کنایه از تعریف کنند کی وچرب زبانی آمده ٭ دلی بکسر اول ولام بمثناة تحتانی
رسیده شهری است مشهور در هندوستان که دار السلطنت بود مخفف دهلی است وبا تشدید لام هم
صحیح است ٭ دمنه دانی بفتح اول وسکون میم وفتح نون وهای ملفوظ زده ودال ابجد بالف کشیده وکسر نون
بمثناة تحتانی رسیده بمعنی لته کهنه بپیچند واگر بندند که در سوراخ تنور گذارند تا بخار تنور بیرون نرود
٭ دم عیسوی بفتح اول وکسر میم وعیسوی معلوم کنایه از معجزهٔ عیسی علیه السلام آمده که با مرده زنده شدی
٭ دم سنجانی بضم اول وکسر میم وفتح سین مهمله وسکون نون وجیم بالف کشیده وکسر نون بمثناة تحتانی
رسیده کنایه از آه دردناک آمده ٭ دم سازی بفتح اول وسکون میم وسین مهمله بالف کشیده وکسر زای هوز
بمثناة تحتانی رسیده بمعنی موافقت درهمه چیزی آمده ٭ دم کشی بفتح اول وسکون میم وفتح کاف وکسر شین منقوطه
بمثناة تحتانی رسیده بمعنی چوبی آمده که جهاز را بدان رانند ٭ دندان نمای بفتح اول وسکون نون ودال ابجد
بالف کشیده ونون زده ونمای بافتح نون معلوم بمعنی شخصی آمده که اظهار قهر وغضب وعجز وفروتنی کند وکنایه
از خشم آلود وغضبناک هم باشد ٭ دنگی بفتح اول وسکون نون وکسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده بمعنی دنگ کوب
آمده واو شخصی باشد که برنج را از پوست جدا کند ودنگ بر وزن سنگ چوبی باشد بهیات سر کردن اسپ که

بادان شلتوك را كويند تا از تنه از پوست بر آيد ٭ دنى بفتح اول وكسر نون بمثناة تحتانى رسيده يعنى بشادى وخوشحالى
بنرامى ودرفتارى بعضى مردم دون وخسيس آمده است ٭ دوارى بفتح اول وواو بالف كشيده وكسر راى قرشت بمثناة تحتانى
رسيده زر ده برده را ايچ از طلا كه هر يك از ان به پنج شاهى شرع ميشده وشاهى بكسر شين زرى بوده از طلاى ده هفت
ارزن يك درم ٭ دوالك بازى بضم اول وواو بالف كشيده وفتح لام وسكون كاف ومرحله تحتانى بالف كشيده وكسر
زاى هوز بمثناة تحتانى رسيده يعنى دوال بازى آمده ومعنى عيارى كردن ومكر وحيله وريزى هم آمده ٭ دوالى
بضم اول وواو بالف كشيده وكسر لام بمثناة تحتانى رسيده يعنى مكار وشعبده باز آمده ومعنى دواله هم بلبلان آمده
كه دواى خوشبو باشد كويند مانند عشقه بر درخت بپيچد ودرتازى نام علتى ومرضى است ودرفرهنكى بجاى ضم
دال فتح هم بلبلان آمده ٭ دوپرويزن بضم اول بواو مختفى رسيده وفتح باى پارسى وسكون راى مهمله وكسر
واو بمثناة تحتانى رسيده وفتح زاى هوز وكسر نون بمثناة تحتانى رسيده يعنى آرد وامثال آن در باره دو غربال ببيخته
دوپرويزن نام آلتى است كه بدان آرد وشكر وادويه جاره وامثال آن كوفته بيزند ٭ دوخادم حبشى ورومى
بضم اول بواو مختفى رسيده وخاى منقوطه بالف كشيده وكسر دال ابجد وسكون ميم وحبشى ورومى معلوم كنايه
از روز وشب آمده است ٭ دودرى بضم اول بواو مختفى رسيده وفتح دال ابجد وكسر راى مهمله بمثناة تحتانى رسيده
كنايه از دنيا آمده ونيز باغ وخانه كه دو در داشته باشد ٭ دودستى بضم اول بواو مختفى رسيده وفتح دال ابجد وسكون
سين مهمله وكسر مثناة فوقانى بمثناة تحتانى رسيده كنايه از درازى تيغ است زيرا كه درازى تيغ مقدار دو دست ميباشد وچون
صفت تيغ واقع شود جهاد قوى مراد بود وقيل دهش وبخشش بسيار وچون صفت شراب آيد پياپى ودمادم مراد باشد
٭ دوراى بضم اول بواو مجهول رسيده وراى مهمله بالف كشيده وسكون ياى حطى بمعنى نائى آمده كه مطربان نوازند
وآنرا مزمار خوانند ودرفرهنكى بجاى راى مهمله زاى هوز هم از نظر كذشته ٭ دوزاى بضم اول بواو مجهول رسيده
وزاى هوز بالف كشيده وسكون مثناة تحتانى بمعنى صدر آمده وآن نائى است كه مطربان نوازند وآنرا مزمار خوانند
ومزامير جمع آن آمده ودوزاينده نيز كفته اند وامر آن هم هست يعنى دوزاى ٭ دورشولى بضم اول بواو رسيده
وسكون راى مهمله وضم شين منقوطه بواو رسيده وكسر لام بمثناة تحتانى رسيده نوعى از سوسن صحرائى است وآنرا بتازى
سيف الغراب خوانند چه برك آن به شمشير ميماند وبعضى برانند كه هركاهيكه غراب برك آنرا خورد بميرد ازين
سبب سيف الغراب خوانند ٭ دورقمرى بفتح اول وسكون واو وكسر راى مهمله وفتح قاف وميم وكسر راى قرشت
ثانى بمثناة تحتانى رسيده يعنى دور آخر كواكب وسياره آمده كويند دور هر كوكبى هفت هزار سال ميباشد هزار سال
بخودى خود صاحب عمل است وشش هزار سال ديكر بشاركت شش كوكب ديكر وآدم عليه السلام در اول دورقمرى
بظهور آمده آن دوره بپايان رسيده ازين جهت اين عالم را دورقمرى كويند وبعضى برانند كه قيامت هم در
دورقمرى خواهد شد ٭ دوروزى بضم اول بواو مختفى رسيده وضم راى قرشت بواو مجهول رسيده وكسر زاى
هوز بمثناة تحتانى رسيده بمعنى صحبت وتندرستى آمده ٭ دوستكامى بضم اول بواو مجهول رسيده وسكون سين مهمله ومثناة
فوقانى وكاف بالف كشيده وكسر ميم بمثناة تحتانى رسيده وسكون سين مهمله ومثناة فوقانى وكاف بالف كشيده وكسر ميم بمثناة
تحتانى رسيده نقيض دشمنكامى است يعنى مى خوردن با معشوق بياد دوستان ٭ دوستكانى بضم اول بواو مجهول
رسيده وسكون سين مهمله ومثناة فوقانى وكاف بالف كشيده وكسر نون بمثناة تحتانى رسيده بمعنى دوستكامى آمده
وپياله پر شراب را نيز كفته اند كه كسى در نوبت شود بديكرى دهد ودرفرهنكى بمعنى ساغر وپياله بزرك هم آمده
٭ دوسرانى بفتح اول وسكون واو وفتح سين سعفص وراى مهمله بالف كشيده وكسر نون بياى حطى رسيده بمعنى

کند • وسطبر و بزرگ آمده • دوسری بفتح اول وسکون واو وفتح سین سعفص وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده
بمعنی دوسرای آمده که سطبر وکنده و بزرگ باشد • دوطوطی بضم اول بواو مخفی رسیده وضم طای حطی بواو
رسیده وکسر طای حطی بمثناة تحتانی رسیده • کنایه از دولت مطلوب ومحبوب ومعشوق آمده • دوعلوی بضم اول
بواو مخفی رسیده وبهرسه حرکت عین مهمله وسکون لام وکسر واو بمثناة تحتانی رسیده • کنایه از کوکب مشتری
وزحل آمده ومرد ورا علوئین نیز گویند • دوکاردی بضم اول بواو مخفی رسیده وکاف بالف کشیده وسکون
رای مهمله وکسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده • بمعنی مقراض آمده وضربه ومشتی که زرگر وزرگلو زنند آنرا نیز گویند
• دوگوشی بضم اول بواو مخفی رسیده وضم کاف پارسی بواو مجهول رسیده وکسر شین منقوطه بیای حطی رسیده
بمعنی کوزه وسبو آمده که دو گوشه داشته باشد وکلاهی را نیز گویند که دران دو گوشه باشد از دو طرف چنانچه گوش
را بپوشانند • دولت خدای بفتح اول وسکون واو وفتح لام وسکون مثناة فوقانی وضم خای منقوطه ودال ابجد بالف کشیده
وکسر یای حطی بمثناة تحتانی رسیده بمعنی پادشاهی آمده که دولت او را حساب نباشد وهمه پادشاهان تابع ومطیع او
باشند ودولتمندی وصاحب دولتی وخداوند دولت را نیز گفته اند وکسی را نیز نامند که فیض او در عالم عام بود
وبکسر فوقانی هم درست است • دوی بفتح اول وکسر واو بمثناة تحتانی رسیده • بمعنی محیل وحیله ور ومکار وعیار
ودغاباز آمده • ومعنی ترکیبی ظاهر است یعنی بدروی وضم اول بواو مخفی رسیده وکسر مثناة تحتانی بیای حطی
رسیده • بمعنی بیگانگی ونفاق آمده • • ده پانزده دادی بفتح اول وظهور های هوز وبای پارسی بالف کشیده
وسکون نون وزای هوز وفتح دال ابجد وسکون های هوز ودادی معلوم بمعنی زیب وفر وزیست وآرایش دادی
• ده پنجی بفتح اول وظهور های هوز وفتح بای پارسی وسکون نون وکسر جیم بمثناة تحتانی رسیده • بمعنی زر قلب
وناسره آمده • ده دهی بفتح اول وظهور های هوز وفتح دال ابجد وکسر های هوز بمثناة تحتانی رسیده
بمعنی طلا وزر خالص بی عیب وتمام عیار آمده • دهرنگونی بفتح اول وسکون های هوز وکسر رای مهمله وکسر نون
وضم کاف پارسی بواو مجهول رسیده وکسر های هوز بمثناة تحتانی رسیده بمعنی ملامت روزگار وشکایت آن آمده
چه دهر بمعنی دنیا وروزگار وعالم سفلی ونگونی بمعنی عیب جوئی وبدگوئی باشد • ده ختی بفتح اول وظهور های
هوز وضم خای منقوطه وفتح مثناة فوقانی وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده • کنایه از ده انگشتان آمده • ده درم شرعی
بفتح اول وظهور های هوز وکسر دال ابجد وفتح رای مهمله وسکون میم وشرعی بافتح شین منقوطه معلوم دو تولچه
نقره وهشت ماشه ونیم جو آمده • دهگانی بکسر اول وظهور های هوز وکاف پارسی بالف کشیده وکسر نون بمثناة تحتانی
رسیده • بمعنی دهقانی آمده که باشنده ده باشد وبفتح دال ابجد نوعی از زر رواست وآن در قدیم رایج بوده •
دهلیزی بفتح اول وظهور های هوز وکسر لام بمثناة تحتانی مجهول رسیده وکسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده •
کنایه از سخنان اراجیف وبیحاصل آمده • ده مرده گوی بفتح اول وظهور های هوز وفتح میم وسکون رای
مهمله وفتح دال ابجد وسکون های هوز وضم کاف پارسی بواو مجهول رسیده ویای حطی زده بمعنی بسیار گوی
وپرحرف آمده • دینوری بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وفتح نون وسکون واو وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده
منسوب بدینور ودینور نام مقامی است که حضرت خواجه احمد صباح ازانجا اند • دی بفتح اول وسکون مثناة
تحتانی نام ماه دهم است از سال شمسی وآن مدت ماندن آفتاب در برج جدی که اول زمستان باشد ونام روز
نهم از هر ماه فارسی ودرین روز ازماه دی پارسیان بموجب قاعده کلیه خود عید سازند وجشن کنند ودی نام
ملکیست که تدبیر امور ومصالح دی ماه وروز دی بدو متعلق است وبکسر دال ابجد بمعنی روز گذشته آمده و

نیز مخفف دیبور است ۰ دیباجی بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و کسر جیم ابجد بمثناة تحتانی رسیده بمعنی با نمک دیبا آمده ۰ دیبهٔ خسروی بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح موحدهٔ تحتانی و کسر همزهٔ مبدله و خسروی بادم خسای منقوطه معلوم نام گنج سوم از گنجهای خسرو پرویز است ۰ دیباکه قوری بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و کسر همزهٔ مبدله و کاف و ری معلوم کنایه از نابینا آمده ۰ دبرزی بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون رای مهمله و کسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده نام روز بیست و هشتم است از ماههای ملکی و نیز معنی بسیار بهان و زنک کی کن آمده ۰ دیرسنجی بفتح اول و سکون مثناة تحتانی و کسر رای مهمله و کسر سین سعفص و فتح نای پارسی و سکون نون و کسر جیم بمثناة تحتانی رسیده کنایه از دنیا است زیرا که آن مانند سپنج که شانه علی است بقا و ثبات ندارد ۰ دیماغی بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و میم بالف کشیده و کسر طای حطی بیای حطی رسیده نوعی از سنک است که در دریا می باشد و نیز بمعنی بنا رسوخته آمده که زیرق بهم میرسد و برجا ها مجرد کویند سوختهٔ آن سیماب را منعقد کرد اند ۰ دیناری بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و نون بالف کشیده و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده بمعنی نوعی از شراب لعلی آمده و جنسی از جامهٔ ابریشمی را نیز گفته اند و نیز عار آمنی که سرش کرد و مجرد ینار برد و نیز منسوب بسوی دینار ۰ دیوزای بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون واو و زای هوز بالف کشیده و سکون مثناة تحتانی کنایه از مردم غصه ناک و بد آلوده آمده ۰ دیوغول بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون واو و ضم غین منقوطه بواو مجهول رسیده و سکون واو و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده بمعنی کرمی آمده که در گردن و گلو و اعضای آدمی بهم می رسد و درد میکند و بتازی آنرا سلعه کویند ۰ دیوکیری بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون واو و کسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده و کسر رای مهمله بیای حطی رسیده نوعی از قماش آمده که دزد بوکیری باشد و آن دولت آباد است ۰ دیوپای بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون واو و بای پارسی بالف کشیده و مثناة تحتانی زده جنسی از عنکبوت آمده ۰ دیلمی بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح لام و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده منسوب به دیلم و آن شهری است از گیلان و موی مردم آنجا پیچیده و مجعد می باشد و بیشتر حربهٔ ایشان تبر و نیزه شکی وژوبین است که نیزهٔ کوچک باشد و بعضی کویند که ژوبین نیزهٔ کوچک است که دو شاخ دارد ۰ دیوآتشی بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون واو و همزه بالف کشیده و فتح تای قرشت و کسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده کنایه از نفس اماره آمده

نهر دوم بحر پنجم از قلزم دوم من کتاب هفت قلزم در بیان ذال منقوطه مشتمل بر هشت حرف جوی اول و دیگر

در بیان ذال منقوطه با حروف تهجی

۰ ذکران مرتوما بکسر اول و سکون کاف و رای مهمله بالف کشیده و کسر نون و فتح میم و سکون رای مهمله و ضم مثناة فوقانی بواو رسیده و میم بالف کشیده روز سوم تموز ماه است و ذکران بمعنی یاد کردن و مرتوما نام دانشمندی بود بلغت سریانی و آن چنان است که چند مربد بوده اند که هر یک چند روز را از روزهای دیگر افضل میدانسته اند و مردمان را در عبادت خانهای خود روزهائی که منسوب از ایشان بود یاد می کردند تا نوبت بذکران دیگر رسید و هر مولودی که در آن ایام متولد میشد بنام آن موبد میکردند و در آن روز ها جشن می نمودند و مرتبهٔ ذکران از مرتبه عید فزون تر است ۰ ذنکر بفتح اول و سکون نا و فتح کاف و رای مهمله زده بمعنی تخم کرفش کوهی آمده و آنرا بیونانی قطر اسالیون خوانند ۰ ذکر بفتح اول و کاف

و رای مهمله زده ؛ بلغت ژند و پاژند بمعنی نر آمده که در مقابل ماده است و در تازی سرخس معنی
دارد و بوئی از عود الصلیب هم هست و آنرا نر و ماده می باشد ؛ داقو ؛ باس اول بالف کشیده
و کسر قاف و ضم نون بواو رسیده و کسر موحده تحتانی و دال ابجد بالف کشیده و سین مهمله زده لغت است
یونانی بمعنی مانند غار و آن داروئی است که شبیه از ماذریون است و برگ آن بغایت مشابه برگ غار یعنی مقوطیه
بالف کشیده ؛ و رای مهمله زده کنامی باشد که تسوریه بش بوی خوش کند و تخم آنرا حب الغار و درخت آنرا
شجرة الغار خوانند ؛ دریس بفتح اول و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و سکون سین معجمه بلغت اندلسی
بمعنی تیهو آمده و آن پرنده ایست مانند کبک لیکن از کبک بزرگتر است ؛ دابیطس بکسر اول و مثناة تحتانی بالف
کشیده و کسر بای ابجد بمثناة تحتانی رسیده و ضم طای حطی و سین مهمله زده یونانی نام مرضی است مانا سلس
البول و فرق میان سلس البول و این آن است که در سلس البول اختیار می ماند و در این مرض بیمار را اختیار
ازالت بول نمی ماند ؛ دیفوس بکسر اول مثناة تحتانی رسیده و ضم فا و نون بواو رسیده و سکون سین مهمله نام مردی
بوده را مشکر در خدمت فلقراط شاه ؛ دیرخش بضم اول و فتح رای مهمله و خای معجمه و شین قرشت زده بمعنی درخش آمده که
تابیدن برق و روشنی باشد ؛ دوش بضم اول بواو رسیده و سکون شین معجمه بمعنی تند خو و بد خلق آمده ؛ دریغ بفتح
اول و رای مهمله و سکون غین معجمه بمعنی کناره و گوشه و کشت و زراعت آمده و در تازی بمعنی کر باشد و آن
چربی است که چهار پایان را باشد ؛ دوران بضم اول بواو مجهول رسیده و رای مهمله بالف کشیده و نون
زده بمعنی طعام آمده که آنرا آرد گندم پزند ؛ دبل بکسر اول و سکون موحده تحتانی و لام بوصال پشت
فیل است و بعضی گویند پوست لاک پشت دریائی است که از آن باسفیدهٔ تخم مرغ شقاق را نافع است
؛ داقی اول بالف کشیده و کسر قاف بمثناة تحتانی رسیده یونانی بمعنی درخت غار آمده و آن
درختی است که برگش از برگ بید درازتر و از برگ مورد بزرگتر و نرم تر و سفیده بر
میباشد و آن از فندق کوچکتر و از سیاه تر است که اسهال عوری را نافع
بود و یک نوع آن را دفی الاسکندری خوانند ؛ الحمد لله که

جلد دوم از کتاب فرهنگ رفعت مسمی بهفت قلزم
بتاریخ هژدهم ماه شعبان المبارک سنه
یکهزار و دوصد و سی و شش هجری در
دار السلطنت لکهنو بقالب
طبع درآمده

٭ تصحیح اغلاطات جلد دوم از مفت لازم که در طبع واقع شد ٭

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٦	٣٠	جامهٔ سرشید	جامهٔ سرشید
٨	٣٠	جاسحر	جام سحر
١٥	٢٦	چلچك	چکچك
٥٩	٢٩	چشم بدش ان	چشم پیش کن
٧٦	١٢	حاجتند	حاجتمند
٧٧	٦	حورزبان ساز	حورزبان سار
٨٢	٤	حبق ترشانی	حبق ترنجانی
٩٧	١٠	نشکر	عشکر
١١٩	٢٣	خصم تو مخصوص دم	خصم تو مخصوص دم
١٥١	١٦	عثلی	عتلی
٢٣١	١٥	دکاه	درگاه
٢٤٢	١٠	دیفنوس	ذیفنوس

بسم الله الرحمن الرحيم

حالی که شهسواران عرصهٔ دانش و فرهنگ در حمد ش بلغات مختلفه والسنهٔ متنوعه ارخش بیان را پی کرده
مرا لند از تک و بعجز و قصور خود ها مقر و معترف شده تر انهٔ لا احصی ثناء علیک آغاز نند این بی بضاعت کم مایه
ابکم زبان را چه قدرت حمد سرائی او و این نادان هیچمدان را امکان ثنا آرائی او ه بیت ه کس را چه حد حمد
و ثنا یتو بود ه هم حمد و ثنا بتو سزا یتر بود ه همان بهتر که بوسیلهٔ نعت در یگانهٔ صفت تلزم الوهیت گوهر یکتای درج
نبوت مورد مظاهر بدایع الهی ه دانای حقایق الاشیا کما هی مرسل احکام اوامر و نواهی منشای انشای هیولی
و سیاهی فهرست جرائد کون و مکان بلندی بخش فضای لامکان مهد آباء کاه آفرینش خاتم کارگاه دانش و بینش
خلاصهٔ کاینات مفخر موجودات رحمت عالمیان و صفوت آدمیان استفاضه نور افادت نماید و بدریعه منقبت
صاحب صمصام وصی خیر الانام و آل کرام ه بیت ه اگر دمم تو زدگی و رسول ه من و دست دامان آل رسول
رستگاری جاوید را امید وار باشد لیکن چون بدیدهٔ تعمق نظر میکند بنظر امعان ملاحظه مینماید در شان رسول
که پروردگار عالمیان لولاک لما و بشان معبول که محمد مصطفی انا مدینة العلم و علی بابها فرماید چه یارای
نعت و منقبتش پس از ین داعیه هم عنان اسپ مبادرت کشید ه و اضح رای لغت دانان فاضل و فضلای عاقل
و منشیان کامل و شعرای دریادل میگرداند که این هیچمدان ذره احقر بلکه از ذره هم کمتر مجرم محمد قبول
محمد چون جلد دوم از کتاب فرهنگ رفعت که مسمی بهفت قلزم است مرتب کرده بتاریخ چهاردهم شعبان سنه
یکهزار و دو صد و بیست و نه هجری بنظر جهان پرور کیمیا اثر مولف کتاب حضرت ظل سبحانی خلیفة
الرحمان عالی القاب فلک قباب جمهور شید رفعت ثریا مرتبت شهسوار عرصهٔ شهریاری نص خاتم جهانداری
مولانا ابو المظفر معز الدین شاه زمن غازی الدین حیدر پادشاه غازی ادام الله بره و احسانه و افاض
علی العالمین جوده و امتنانه ه قطعه ه آن شهنشه که بار کامش را ه برتر از چرخ سایبان بستند ه بر فلک
بخت نوجوانش را ه بظفر عقد جاودان بستند ه رهروان قوافل جبروت ه مردج لد راوگران بستند ه سایبان فضای
دولت او ه از مکان تا بلامکان بستند ه کشتی گنجهٔ ضمیرش را ه اطلس چرخ بادبان بستند ه حرزی از طالع خجسته
اوست ه هر سعادت که بر قران بستند ه چرخ زنجیر عدل اوست از ان ه حاجبانش بر آستان بستند ه بهر پابوس
او رکاب ظفر ه بسمند سبک عنان بستند ه در زمانش بد امن ایام ه نقد گنجینهٔ امان بستند ه از شکر خنده
که زد بحش ه تاجران تنگ زعفران بستند ه تک میان با طراز مملکتش ه دامن آخر الزمان بستند ه در آورد
پسند فرموده مسوده جلد سوم کتاب مذکور از پیشگاه سپهر اشتباه عنایت شده و فرمان قضا جریان شرف نفاذ
و عز اصدار یافت که جلد جلد سوم را هم درست نموده از نظر مایدولت بگذرانی این فقیر حقیر الامر فوق الادب را

کار بست را به اجرای چنان عمل نمود باید که هفت جلد سوم هم با این شایستگی مرتب شد و بساعت سعید که سعید تر از ان ساعتی نباشد از نظر عالی گذشته پسند خاطر عالی افتد

قلزم سوم از کتاب هفت قلزم مشتمل بر چهار جزو بود در بیان لغات و کنایات و تحریر حروف رای قرشت و زای تازی و زای فارسی و سین و شین مهمله و معجمه باشد و آن محتوی است بر نوزده چشمه و پانزده حوض و آن محتوی است بر چهار هزار و یکصد و چهل و هشت لغت و کنایت بحر اول قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان رای قرشت با حروف تهجی

و آن مشتمل است بر بیست و چهار چشمه چشمهٔ اول بحر اول قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان رای مهمله با الف ٭ راستا اول بالف کشیده و سکون سین مهمله و مثناة فوقانی بالف کشیده بمعنی راست آمده که لغتی از کجی باشد و بمعنی راه نیز دیده شده که بتازی صراط خوانند ٭ رانا اول بالف کشیده و نون بالف کشیده بلغت زند و پاژند بمعنی انار آمده که آنرا بتازی رمان خوانند و در هند رای پادشاه را گویند و رانا از پادشاه مرتبه کم دارد ٭ راورا اول بالف کشیده و سکون واو و رای مهمله بالف کشیده بمعنی خارپشت آمده و آن جانوریست مشهور و معروف که خارها مانند تیر دارد و هرگاه گربه و یا سگ و یا آدم قصد او کند خار را مانند تیر بر وی زند و در فرهنگی بفتح اول و ضم همزه بواو رسیده و رای مهمله بالف کشیده هم از نظر گذشته ٭ راوقا اول بالف کشیده و کسر های مدوره و فتح موحدهٔ تحتانی و قاف بالف کشیده بمعنی پاینده آمده ٭ راهتا اول بالف کشیده و کسر های مدوره و فتح فا و نون بالف کشیده کنایه از آفات و امراض آمده ٭ رایکا اول بالف کشیده و سکون مثناة تحتانی و کاف بالف کشیده بمعنی مطلوب و محبوب آمده و اهل مازندران الفرا حذف نموده رایک خوانند ٭ ربا بضم اول و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده بمعنی ربودن آمده که مصدر راست و امر بربودن هم هست یعنی بربا و هرگاه با کلمهٔ دیگر ترکیب یابد بمعنی فاعل آید چنانچه دلربا و هوش ربا و با تشدید موحدهٔ تحتانی بلغت ژند معنی بزرگ و عظیم دیده شده و معنی رخشنده و درخشان هم از نظر گذشته و بکسر اول در تازی بمعنی سود و نفع آمده ٭ ربزبا بفتح اول و سکون موحدهٔ تحتانی و فتح زای هوز و مثناة تحتانی بالف کشیده بلغت ژند و پاژند هور شید را گویند که در عربی شمس خوانند ٭ ربینا بفتح اول و کسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی رسیده و نون مثلثه بالف کشیده بلغت سریانی نوعی از ماهی کوچک باشد که از جانب هرمز آورند و آنرا در کرم نیز ماهی اشنه گویند و ماهیانرا از ان بزند و صپهان نیز خورند توت باه دهد ٭ رخشا بفتح اول و سکون خای منقوطه و شین منقوطه بالف کشیده بمعنی رخشان آمده که درخشنده و تابان و روشن باشد و در فرهنگی بجای فتح رای مهمله ضم نیز دیده آمده ٭ ردکا بفتح اول و سکون دال ابجد و کاف بالف کشیده بلغت ژند و پاژند بمعنی راست و درست آمده که در مقابل کج و دروغ است ٭ رسیدا بفتح اول و سکون سین مهمله و کسر بای پارسی بمثناة تحتانی رسیده و نون بالف کشیده بلغت ژند و پاژند فصل پاییز را نامند ٭ رشته پولا بکسر اول و سکون شین منقوطه و فتح مثناة فوقانی و کسر همزهٔ مبدله و ضم بای پارسی بواو مجهول رسیده و لام بالف کشیده نام طعامی است که از رشته باریک میباشد ٭ رغیدا بفتح اول و کسر غین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و دال ابجد بالف کشیده بلغت سریانی دانه ایست در میان گندم که آنرا بشیراز هرنا مند ٭ رقعا بفتح اول و سکون قاف و عین مهمله بالف کشیده بمعنی سرنشین و کیل دار آمده و آن چوبکی باشد سیاه رنگ بر کنار دریای هرز یابند و آن دو قسم است لرو ماده بجهت کلرد اله و امراض دیگر مفید است گویند این لغت تازیست ٭ رقعهٔ عبرا بضم اول و سکون قاف و فتح عین معجمه و کسر همزهٔ مبدله و فتح غین منقوطه و سکون موحدهٔ

تحتانی و رای مهمله بالف کشیده کنایه از زمین آمده و آنرا رتبهٔ پشت لیلکون نیز کویند ٭ رکونا بفتح اول وضم
کاف بواو رسیده و مثناة فوقانی بالف کشیده بزبان ژند و پازند بمعنی صاحب هوش وهوشیار آمده است ٭ رمکا
بفتح اول وسکون میم وکاف پارسی بالف کشیده بلغت ژند و پازند بمعنی اسب مادیان آمده ٭ رنگروتا بکسر اول
وسکون نون وفتح کاف وضم رای مهمله بواو رسیده ومثناة فوقانی بالف کشیده بزبان ژند و پازند بمعنی فیل بزرگ آمده
وآن جانوریست معروف در هندوستان بسیار شود ٭ رنگ بکا بفتح اول وسکون نون وکسر کاف پارسی وفتح لام
وکاف بالف کشیده بمعنی رنگ لاک آمده ٭ ولاک بر وزن خاک رنگیست مشهور که در هندوستان بهم میرسد بدان
چیزها رنگ میکنند وآن شبنمی باشد که بر شاخهای درختان نشیند ومنجمد گردد آنرا بگیرند و بکوبند و بپزند از ان
سرخی حاصل شود که مصوران ونقاشان از ان کارکنند وغازهٔ زنان نیز از ان سازند وتفالهٔ آن مانند صمغ باشد
ودسته کارد وشمشیر وخنجر وامثال آنرا در دسته محکم کنند ونیز کارهای دیگر می آید ٭ رنگ هوا بفتح اول
وسکون نون وکسر کاف پارسی وفتح های هوز و واو بالف کشیده کنایه از تاریکی یا تیرگی هوا آمده ٭ رنگینا بفتح
اول وسکون نون وکسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده ونون بالف کشیده بمعنی شفترنگ آمده وآن نام میوه ایست شبیه
بشفتالو گویند درخت شفتالو و زردآلو را چون با هم پیوند کنند این میوه حاصل شود ٭ رنیدا بفتح اول وکسر نون
بمثناة تحتانی رسیده و دال ابجد بالف کشیده بمعنی خزدوک آمده وآن جانوری باشد شبیه بجعل وآنرا سرگین
گردانک نیز گویند ٭ روا بفتح اول و واو بالف کشیده بمعنی حصول کار آمده چون کام روا و حاجت روا و بمعنی روان و رواج
وجاری وجایز نیز آمده است وبضم اول در تازی بمعنی دیدار و خوبی منظر آمده ٭ و بکسر اول هم در تازی ریسمانی
را گویند که بر شتر بندند وبمعنی سیراب شدن هم آمده ٭ روبا بضم اول بواو رسیده و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده ٭
بمعنی روباه تریک آمده ٭ که بتازی ثعلب خوانند ٭ روحافزا بضم اول بواو رسیده وسکون حای حطی
وانرا معلوم نام سازی آمده که عوام زمیان آن را نوازند وستار نیز گویند ٭ رودمنا بضم اول بواو مجهول
رسیده وسکون دال ابجد وفتح میم ونون بالف کشیده ٭ در لغت ژند و پازند بمعنی انار آمده که در لغت تازی
آنرا رمان خوانند ٭ روزافزا بضم اول بواو مجهول رسیده وکسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده وفتح همزه
وسکون فا و زای هوز بالف کشیده ٭ از ماههای ملکی یزدجردی نام چهارم ماه است ومعنی ترکیبی ظاهر است که
افزایندهٔ روزی باشد ٭ روستا بضم اول بواو مجهول رسیده وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی بالف کشیده ٭ بمعنی
جمعیت ومجمع مردمان آمده ٭ عوام بجهت تماشا باشد خواه بسبب مهمی وکاری دیگر ومعنی ده نیز آمده ٭ که
در مقابل شهر است وماننده ده نیز گویند که دهقان باشد ومعرب آن روستاق آمده ٭ ومعنی باشنده ٭ ــ را نیز
از نظر گذشته ٭ روما بضم اول بواو مجهول رسیده وفتح میم ونون بالف کشیده ٭ بلغت ژند و پازند بمعنی انار
آمده که بتازی آنرا رمان گویند ٭ رومی زن رمنا بضم اول بواو رسیده ٭ وکسر میم بمثناة تحتانی رسیده ٭ وفتح
زای هوز وسکون نون وفتح رای مهمله وسکون عین مهمله ونون بالف کشیده ٭ کنایه از آفتاب عالمتاب آمده ٭
٭ رومینا بضم اول بواو رسیده ٭ وکسر میم بمثناة تحتانی رسیده ونون بالف کشیده بمعنی زدوده آمده که از پاک
کردن وزدودن باشد ٭ رونما بضم اول بواو رسیده وضم نون ومیم بالف کشیده ٭ کنایه از هدیه وتحفه آمده که
در وقت دیدن روی عروس خویشاوندان عروس بعروس دهند ٭ روهینا بضم اول بواو مجهول رسیده وکسر
های هوز بمثناة تحتانی رسیده ونون بالف کشیده ٭ بمعنی آهن فولاد جوهردار آمده ٭ وانچه از ان از قسم شمشیر
وخنجر وکارد وامثال آن سازند رومی گویند که روهنای وشمشیر جوهردار قیمتی را نیز گفته اند ٭ رویا بضم

اول بواو مجهول رسیده و مثناة تحتانی بالف کشیده بمعنی رویده آمده یعنی هر چیز که از زمین بروید و در فرهنگی
بیای رای مجهول معروف هم از نظر گذشته و در تازی بمعنی خواب دیدن آمده است * روی بها بضم اول بواو رسیده
وکسر مثناة تحتانی و بها معلوم راه باینکی وصحت آمده و روی نما نقیض آن * روی نما بضم اول بواو رسیده
وسکون مثناة تحتانی وضم نون ومیم بالف کشیده بمعنی رونمای آمده * روبینا بضم اول بواو مجهول رسیده
وکسر بای حطی بمثناة تحتانی رسیده ونون بالف کشیده بمعنی روهینا آمده که آهن وفولاد جوهردار باشد
* ریکا بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وکاف بالف کشیده بمعنی محبوب ومطلوب ومعشوق آمده * ریما
بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده ومیم بالف کشیده بلغت یونانی حیوانی است معروف در هندوستان شبیه بگاومیش
که آنرا بفارسی کرگدن خوانند شاخی بر سر بینی دارد و در کتابی تدیدن آمده که اگر زهرهٔ او را خشک ساخته
بخور کنند باد بسیار بی اختیار از مردم سر زند * ریمیا بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وکسر میم ویای حطی بالف کشیده
بمعنی علمی آمده که صاحب آن علم هر جا که خواهد و اراده کند خواه بالا باشد خواه پست خواه بر و خواه بحر در
زمان خود را بیند

چشمهٔ دوم بحر اول از قلزم دوم من کتاب هفت قلزم در بیان رای مهمله با موحدهٔ تحتانی

* زاد دل آب اول بالف کشیده وکسر زای هوز ودال ابجد ولام وآب معلوم بمعنی رستنی وسبزشدنی و رویدنی آمده وکسی را
نیز گویند که در آب افتد و چیزی را نیز گویند که از قعر آب نمایان باشد وکنایه از رطوبت و برودتی بود که در جوهر آب است
وآن باعث بر آمدن ونموشدن نباتات میشود * راهب اول بالف کشیده وکسر های هوز وسکون موحدهٔ
تحتانی بمعنی زاهد وگوشه نشین ترسایان آمده وصومعه دار را نیز گفته اند و در فرهنگ فخری در بیان بتخانه
آمده * رباب بضم اول وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وموحدهٔ تحتانی ثانی زده سازیست مشهور که می نوازند
وآن طنبور مانند بود بزرگ و دسته کوتاهی دارد بر روی آن بجای تخته پوست آهو کشند و در مؤید الفضلا
بجای ضم رای مهمله فتح نوشته وگفته که نام سازی است معروف ونیز نام عاشق دعد و معنی ابر سفید نیز دیده شد
ونیز متابع خراب آمده چنانچه گویند خراب رباب * رشتهٔ تب بکسر اول وسکون شین منقوطه وفتح مثناة فوقانی
وکسر همزهٔ مبدله وفتح تای قرشت وموحدهٔ تحتانی زده بمعنی ریسمانی آمده که دختر نارسیده بدست چپ
میریسد هم قد صاحب تب و بر آن افسون میخوانند وگرهی چند بر آن زنند و بر گردن تب دار بندند که تب
بمجرد بستن آن رشته دفع میشود * رکاب بکسر اول وکاف بالف کشیده وموحدهٔ تحتانی زده بمعنی پیالهٔ هشت پهلو آمده
ومعنی اسپ سوار هم دیده شده و در تازی حلقه مانندی را نامند از طلا ونقره وآهن وامثال آن که در دو طرف
زین اسپ آویزند و بوقت سواری بیخ پای پا در ان کنند * رنب بضم اول ونون وموحدهٔ تحتانی زده بمعنی
موی زهار آمده * روزخسب بضم اول بواو مجهول رسیده وسکون زای هوز وضم خای منقوطه وسین مهمله وموحدهٔ تحتانی
زده کنایه از غافل وسست بودن در کارها آمده و در فرهنگی بجای موحدهٔ تحتانی بای فارسی هم از نظر گذشته * روضهٔ ترکیب
بفتح اول وسکون واو وفتح ضاد معجمه وکسر همزهٔ مبدله وفتح مثناة فوقانی وسکون رای مهمله وکسر کاف پارسی
بمثناة تحتانی رسیده وموحدهٔ تحتانی زده کنایه از قالب مردم آمده که آنرا جسد وشخص وجسم نیز گویند
* روضهٔ خوب بفتح اول وسکون واو وفتح ضاد معجمه وکسر همزهٔ مبدله وضم خای منقوطه بواو رسیده وسکون
بای ابجد کنایه از بهشت آمده * روضهٔ مرغوب بفتح اول وسکون واو وفتح ضاد معجمه وکسر همزهٔ مبدله ومرغوب
معلوم بمعنی جلد آمده که روضه خوب باشد وآن کنایه از بهشت است * روز حسیب بضم رای مهمله بواو مجهول

رسیده و بکسر زای هوز و کسر حای حطی و سین مهمله بمثناة تحتانی مجهول رسیده و موحدهٔ تحتانی زده کنایه از
روز قیامت آمده ٭ روز حساب بضم اول بواو رسیده و کسر مثناة تحتانی و کسر حای حطی و سین مهمله بالف
کشیده و موحدهٔ تحتانی زده بمعنی راه حساب آمده ٭ روداب بضم اول بواو مجهول رسیده و دال ابجد بالف کشیده
وسکون موحدهٔ تحتانی نام دختر مهراب کابلی است که زال بن سام او را خواست و رستم از و بیداشد و باضافت های
هوز نیز آمده که روداب باشد

چشمهٔ سوم بحر اول قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان رای مهمله با مثناة فوقانی

٭ راست اول بالف کشیده و سین مهمله و مثناة فوقانی زده بمعنی تمام و مساوات آمده و نام مقامی است از دوازده مقام موسیقی
و آن دوازده مقام این است رهاوی و حسینی و راست و حجاز و بزرگ و کوچک و عراق و اصفهان و نوا و عشاق
و زنگوله و بوسلیک و نفیض کج وضله در روغ معروف است ٭ راسخت اول بالف کشیده و ضم سین مهمله و خای
منقوطه و مثناة فوقانی زده بمعنی مس سوخته آمده و آنرا روی سوخته نیز گویند و معرب آن روسختج است
٭ رامشت اول بالف کشیده و کسر میم و شین منقوطه و مثناة فوقانی زده نام روز چهارم است از خمسهٔ
مسترقه و سال ملکی و بمعنی رامش آمده و آرامیدن و آسودن را نیز گویند ٭ رت بضم اول و سکون مثناة فوقانی
بمعنی برهنه و عریان آمده و تهیدست و بینوا را نیز گویند و بمعنی همه هم بدل ب آمده که بتازی کل خوانند
و معنی کاهل نیز از نظر گذشته و بفتح رای مهمله بمعنی برهنه و عریان آمده و بکسر رای مهمله در هندی بمعنی فصل
آمده که هندیان تمام سال را شش فصل قرار داده اند که در دو ماه باشد و آنرا رت گویند ٭ رخت بفتح اول
و سکون خای منقوطه و تای قرشت بمعنی طعام خورش بکمرد آمده و بمعنی اسپ نیز دیده شد که بتازی آنرا فرس
نامند و معنی غم و اندوه هم از نظر گذشته و سامان و بار و بنه و اسباب خانه و پارچهٔ پوشیدنی را نیز گویند
و معنی راست و درست هم آمده ٭ رست بضم اول و سین مهمله و مثناة فوقانی زده ماضی روییدن آمده و بمعنی
روبید و بر آمد و غالب و مستولی شدن را نیز گویند و معنی شجاع و دلیر و غیره هم از نظر گذشته و نوعی از خاک
سخت نیز باشد و خاک مطلق را نیز گفته اند و در فرهنگی بمعنی محکم و مضبوط هم از نظر گذشته و بفتح رای مهمله
ماضی رستن است بمعنی نجات یافت و خلاص شد و ازو محققین بر کسی اطلاق کنند که از ربط خواهش نفسانی رسته باشد
و از دوزخ قید علایق به بهشت نجات پیوسته و معنی راسته و صف کشیده هم آمده و صفه و ایوان را نیز گویند و معنی
زمین هم از نظر گذشته که بتازی ارض گویند ٭ رشت بکسر اول و شین منقوطه و مثناة فوقانی زده ماضی رشتن آمده
که ریسیدن باشد و سرشت و طینت را نیز گفته اند و بضم رای مهمله نام مردی کیمیاگر بوده و فروغ و روشنائی
را نیز گفته اند و بفتح اول رای مهمله بمعنی کج آمده که اندان خانه سفید کنند و هر چیز را نیز گویند که از هم
فرو ریزد و فرود باشد و دیواری را نیز گفته اند که مشرف بر افتادن بود و نیز نام شهریست از ولایت گیلان زنان
و دختران آنجا بند تنبان را خوب بافند و بمعنی خاک و گرد و غبار تیره و خاکروبه نیز گفته اند و بمعنی گچ هم آمده
و در فرهنگی بجای فتح کسر هم از نظر گذشته ٭ رفت بفتح اول و فا و مثناة فوقانی زده ماضی رفتن آمده و بمعنی
شدن نیز دیده شده چنانچه شد بمعنی رفت آمده و بضم رای مهمله ماضی رفتن است ٭ رقیبان دشت بفتح
اول و کسر قاف بمثناة تحتانی رسیده و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و کسر نون و فتح دال ابجد و شین منقوطه و تای قرشت زده
کنایه از سبعه سیاره آمده که زحل و مشتری و مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر باشد و بمعنی ترکیبی نگهبان دشت

کویند و شیرازی ریکباری خوانند بسبب آنکه بسیار سیاه است ٭ راتینج اول بالف کشیده و کسر مثناة تحتانی
رسیده و فتح نون و جیم زده بمعنی راتیانج آمده و آن صمغ درخت صنوبر باشد و آن سه نوع است که در راتیانج
مذکور شد ٭ رانج اول بالف کشیده و فتح نون و سکون جیم بمعنی نارکیل آمده که معرب آن نارجیل است
و آنرا جوز هندی نیز کویند ٭ رازیانج اول بالف کشیده و کسر زای هوز و یای حطی بالف کشیده و فتح
نون و جیم زده نام داروی معروف است که آنرا بهندی سونف کویند و رازیانج نیز کویندش ٭ رتیبالج
بکسر اول و مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده و تحتانی بالف کشیده و فتح نون و جیم زده نوعی از سرطان بحری آمده
و در فرهنگی بدین آمده که رتیبالج سنکیست مانند سرطان که در داروهای چشم بکار برند ٭ رخج بضم اول و حای منقوطه
و جیم زده نام ناحیه ایست از نواحی بست ٭ روج بضم اول بواو مجهول رسیده و سکون جیم بمعنی روز آمده که بتازی نهار
خوانند و بهندی نیله کاو را کویند که کاو کوهی باشد در اینجا بدل جیم از زای هوز شده ٭ رونج بفتح اول و سکون واو
و فتح نون و جیم زده بمعنی رود و امعای کوسپند آمده که با کوشت و مصالح پر کرده باشند و در فرهنگی بکسر
رای مهمله و فتح واو و نون و جیم زده هم آمده و مرادف این کیپا است بمثناة تحتانی رسیده و در تازی رونج را
عصیب کویند ٭ ریتانج بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و مثناة فوقانی بالف کشیده و فتح نون و جیم زده بمعنی راتیانج
است که صمغ درخت صنوبر باشد ٭ ریتیالج بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و کسر مثناة فوقانی و یای حطی
بالف کشیده و فتح نون و جیم زده بمعنی سرطان حجری آمده و آن سنکی است مانند سرطان طبیعت آن سرد است
در دوم و بعضی بر آنند که نوعی از سرطان دریائی است ٭ ریواج بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و واو بالف
کشیده و جیم زده بمعنی ریواس آمده و آن رستنی است خودرو و نازک معروف و مشهور و در مدار الافاضل نوشته که نام کیاهی
است که بهایم را مستی آرد و میوه ایست بغایت نازک و می خوش ٭ ریویج بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده
و کسر واو بمثناة تحتانی رسیده و جیم زده بمعنی ریواج آمده که ریواس باشد می خوش و نازک و خودرو ٭ ریباج بکسر اول بمثناة
تحتانی رسیده و موحده بتحتانی بالف کشیده و جیم زده بمعنی خرفه آمده که بتازی آنرا البقلة الحمقا کویند ٭ روباج بضم
اول بواو رسیده و موحده تحتانی بالف کشیده و جیم زده بمعنی ریباج آمده که خرفه باشد ٭ ریونج بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده
و فتح واو و نون و جیم زده نام درختی است بوعیت و بکار برند کذا فی طب حقایق الاشیاء ٭ روسختج بضم اول
بواو مجهول رسیده و فتح سین مهمله و سکون خای منقوطه و فتح مثناة فوقانی و جیم زده بمعنی مس سوخته آمده و آنرا
روی سوخته کویند و بتازی نحاس محرق خوانند بهترین آن مصری و طبیعت آن کرم است در دوم و بعضی در سوم
نوشته اند و این معرب روی سوخته است و راسختج مرادف است ٭ راح اول بالف کشیده و سکون حای حطی نام نوائی است
از موسیقی و در تازی یکی از نامهای شراب است ٭ راح روح اول بالف کشیده و کسر حای حطی و ضم رای مهمله بواو رسیده
و حای حطی زده نام پرده ایست از موسیقی و نام لحن هفتم است از سی لحن باربد و آنرا راح روح مشهور راست ٭ روح
بضم اول بواو رسیده و سکون حای حطی نام پرده باشد از پردهای موسیقی و در تازی بمعنی نفس ناطقه آمده
٭ راخ اول بالف کشیده و سکون خای منقوطه بمعنی غم و اندوه بسیار آمده ٭ رخ بضم اول و سکون خای منقوطه
نام مهره است از مهرهای شطرنج و نام جانوریست که او را نیز مانند عنقا در خارج وجود ندارد و آنکه معروف است
که فیل و کرکدن را طعمه بچه های خود میکند غلط و دروغ معلوم میشود و مهره شطرنج بنام او موسوم است و بعضی بر آنند که
باین معنی تازی است و عنان اسب را نیز کویند و معنی دیهیم هم دیده شد که تاج پادشاهان باشد و نام کیاهی است
که آنرا لوخ کویند و از آن حصیر بافند و الکو و خربزه از آن آویزند و رخساره و روی را نیز کویند و بتازی

آنرا خلل شوانند وبفتح رای مهمله بمعنی رخنه وشکاف وچاك آمده ومعنی اندوه وغم وغصه هم از نظر گذشته * رخاخ بضم اول وخای منقوطه بالف کشیده وخای منقوطه زده بمعنی عیش فراخ آمده بعضی گویند عربی است * روخ بضم اول بواو رسیده وسکون خای منقوطه نام گیاهی است که درمیان آب می روید واز برگ وبار خالیست از آن حصیر می بافند ودر خراسان انگور وخربزه بدان آونگ می کنند ودر هندوستان بهیل می دهند واو خ هان است * رودلاخ بضم اول بواو مجهول رسیده وسکون دال ابجد ولام بالف کشیده وخای منقوطه زده بمعنی جائی آمده که در آن رودخانه وچشمه های بسیار باشد * روزرخ بضم اول بواو مجهول رسیده وسکون زای هوز وضم رای مهمله وخای منقوطه زده بمعنی شفافی وروشنی وسرخی روی آمده وکنایه از سرخی روهم هست * روزفراخ بضم اول بواو مجهول رسیده وکسر زای هوز وفتح فاو رای مهمله بالف کشیده وخای منقوطه زده کنایه از بعد طلوع صبح است که نزدیك بطلوع آفتاب باشد * ریخ بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وسکون خای منقوطه بمعنی فضلهٔ انسان وپس افگنده پرندگان وامثال آن آمده ونیز آب منجمد وگند که از بینی انسان وحیوانات دیگر بر آید وروان شود

چشمهٔ هشتم بحر اول از قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان رای مهمله با دال ابجد

* رابع ان هفت مرد اول بالف کشیده وکسر موحده تحتانی وغین مهمله وآن هفت مرد معلوم کنایه از سگ اصحاب کهف آمده * راد اول بالف کشیده وسکون دال ابجد بمعنی سخن گو وسخن گذار وقصه خوان آمده ودانشمند وحکیم را نیز گفته اند ومعنی شجاع ودلاور هم بدید آمده وصاحب همت وسخاوت وجوانمرد وکریم را هم گفته اند وبمعنی رادی فخوانمردی وکریمی از این بیت خاقانی معلوم میشود * بیت * پس خاتم دیگر از مزراد * بر خاتم من مزید بنهاد * راستاد اول بالف کشیده وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی بالف کشیده ودال ابجد زده بمعنی راتب وروزیانه ووظیفه آمده * راود اول بالف کشیده وفتح واو وسکون دال ابجد بمعنی ناصافی وتیرگی آب آمده وزمین پست وبلند را نیز گویند وبمعنی پشته پشته برآب وعلف هم بدید آمده * راوند اول بالف کشیده وفتح واو وسکون نون ودال ابجد نام جائی است از توابع قزوین وراوندی منسوب بدانجاست ولیز ریسمانی باشد که جامه وفوطه ولنگی وازار وامثال آن بر بالای آن اندازند وعرشهای انگور نیز بدان آویزند وریوند را هم گفته اند وآن دوائی است مشهور ومعروف که اسهال آورد گویند ریوند بیخ ریواس است وآن چینی وخراسانی می باشد چینی را برای مردمان وخراسانی برای دوای چارپایان دیگر استعمال کنند خراسانی را راوند الدواب وچینی را ریوند لحمی نامند * راه آورد اول بالف کشیده وسکون های ملفوظ وهمزه بالف کشیده وفتح واو ورای مهمله ودال ابجد زده بمعنی سوغات وهدیه آمده که مسافران برای احباب هنگام مراجعت آورند ودر فرهنگی بهمین معنی بحذف دال ابجد هم نوشته که راه آور باشد * راه بند اول بالف کشیده وسکون های ملفوظ وفتح موحده تحتانی ونون ودال ابجد زده بمعنی راهدار آمده وراه زن ودزد را نیز گفته اند * راه نورد اول بالف کشیده وسکون های ملفوظ وفتح نون وواو ورای مهمله ودال ابجد زده بمعنی گدا ومردم بی خانمان آمده وقاصد ومسافر را نیز گویند که پیاده میرفته باشد وکنایه از مرکب وامثال آن نیز هست * ربد بفتح اول وبای پارسی ودال ابجد زده بمعنی گیاهی آمده که چون حیوان چرنده از آن خورد مست گردد * ربود بفتح اول وضم بای پارسی بواو رسیده وسکون دال ابجد بمعنی صلد آمده * رد بفتح اول وسکون دال ابجد بمعنی دلاور وبهادر وشجاع وپهلوان آمده وخواجه ودانشمند وحکیم را نیز گویند

و باشد بدال ابجد در تازی بمعنی از نظر افتاده و مردود آمده ٭ رزد بفتح اول و زای معجمه و دال ابجد زده
بمعنی بسیار خوار و پرخوار باشد ٭ رژد بفتح اول و زای پارسی و دال ابجد زده بمعنی بسیار خوار و پرخوار و شکم
خوار آمده ٭ رستاد بفتح اول و سکون سین مهمله و مثناة فوقانی بالف کشیده و دال ابجد زده بمعنی روزیانه
و راتب و وظیفه آمده و این مخفف راستاد است ٭ رسد بفتح اول و سین مهمله و دال ابجد زده بمعنی حصه
و رسدی آمده که میان اصناف رعایا قسمت می شود و بهر کس چیزی میرسد و بمعنی رسیدن و غور کردن
و متوجه شدن هم بدیدن آمده و بمعنی سزاوار هم از نظر گذشته ٭ رسنواد بفتح اول و سکون
سین مهمله و فتح نون و واو و بالف کشیده و دال ابجد زده بلغت ژند و پاژند بمعنی نیزه آمده که بتازی
آنرا رمح خوانند ٭ رسید بفتح اول و کسر سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده و دال ابجد زده بمعنی بالغ شد
و پخته گشت چنانکه گویند میوه رسید ٭ است ٭ رشنواد بفتح اول و سکون شین قرشت و فتح نون و واو و بالف
کشیده و دال ابجد زده نام یکی از نوکران همای دختر بهمن که او را در نکاح خود آورده و داراب از و تولد شده
است ٭ رحمت آباد بفتح اول و سکون حای حطی و فتح میم و مثناة فوقانی زده و آباد معلوم نام خانقاهی است
در شیراز که بغایت عمارت خوب دارد و بهشت و مکه و مدرسه و مجلس صلحا را نیز گویند ٭ رصد بند بفتح اول
و صاد مهمله و دال ابجد زده و فتح موحده تحتانی و نون و دال ابجد زده بمعنی منجم کامل آمده که رصد را بندد
و رصد چبوتره و مناره را گویند که بر بلندی با رتفاع متصل کرده آورند و منجمان بر آن نشسته احوال طلوع
و غروب کواکب معلوم کنند ٭ رشته فولاد بکسر اول و سکون شین منقوطه و فتح مثناة فوقانی و کسر همزه مبدله
و فولاد بضم فا معلوم گوشت فربه را باریک می برند و در دیگ میر بزند که ریزه در آفتاب میدارند تا خشک شود
بعد از آن در دیگی که گوشت و برنج اندا خته می اندازند ٭ رشته در دست خواب و خور دارد بکسر اول
و سکون شین منقوطه و فتح مثناة فوقانی و سکون های ملفوظ و در دست خواب و خور دارد معلوم بمعنی خاصیت بهایم
که خفتن و خوردن است دارد ٭ رشته جان در تاد ارد بکسر اول و سکون شین منقوطه و فتح مثناة فوقانی و کسر همزه
مبدله و جیم بالف کشیده و سکون نون در و تاد ارد معلوم یعنی ترد د بحال خود دارد و یا امیر صحبت خیری است ٭ رکناباد
بضم اول و سکون کاف و نون بالف کشیده و موحده تحتانی بالف کشیده و دال ابجد زده تفرجگاهی است
در شیراز که از کوه الله اکبر چشمه لطیف بیرون آمده ٭ زیر رکناباد جاری است و وجه تسمیه الله اکبر آنست
که هر که بالای آن کوه بر آید بیقصد الله اکبر گوید ٭ رند بکسر اول و دال ابجد زده مردم بی قید و لاابالی
و منکر و بیباک و محیل و زیرک را گویند و ایشانرا ازین جهت رند خوانند که منکر اهل قید و صلاح اند و نیز
شخصی را گویند که ظاهر خود را در ملامت دارد و باطنش سلامت باشد و بفتح رای مهمله و نون و دال ابجد
زده امر برندیدن آمده بمعنی برند و چوب تراش و تراشنده را نیز گویند و هر چیز زمخت را نیز گویند همچو
مازو و پوست انار و هلیله و امثال آن و معنی مورد نیز دیده شده که بتازی آس خوانند و بعضی بر آنند که رند
درخت غار است و آن درختی باشد بزرگ و برگ آن بزرگتر از برگ بید میشود و آنرا بیونانی دافنی خوانند
و در فرهنگی بدیدن آمده که غار گیاهی باشد چون بسوزند ش بوی خوش کند و تخم آنرا حب الغار و درخت
آنرا شجرة الغار خوانند و رند بمعنی ربودن و دزدیدن هم آمده و بمعنی گرد و غبار هم دیده شد ٭ چه خاک رند
کردن را گویند که از روی خاک برخیزد و معنی خشم و خشکوار هم از نظر گذشته و معنی حرف و سخن هم آمده ٭
و تراشه را نیز گویند که از چوب جدا شود و دست افزاری که درودگران بدان چوب رتخته صاف کنند رتراشند

بالف کشیده و کسر میم و سکون شین منقوطه و فتح خای منقوطه و واو معدوله بالف کشیده و رای مهمله
زده نام نوائی است از موسیقی * رامشگر اول بالف کشیده و کسر میم و سکون شین منقوطه و فتح کاف پارسی و رای
مهمله زده بمعنی مطرب و خنیاگر آمده که خواننده و سازنده باشد * رامگیر اول بالف کشیده و سکون میم و کسر
کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله زده در مؤید الفضلا مرقوم است که معنی گریختن باشد * رامیار
اول بالف کشیده و کسر میم و مثناة تحتانی بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی شبان گوسپند و جز آن آمده است
* راه آور اول بالف کشیده و سکون های ملفوظه و همزه بالف کشیده و فتح واو و رای مهمله زده بمعنی راه
آورد آمده و آن هدیه و سوغات باشد که مسافران برای احبا هنگام مراجعت آرند * راهدار اول بالف کشیده
و سکون های ملفوظه و دال ابجد بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی محافظ و نگهبان راه آمده و دزد را نیز گفته اند
* راه غولد اول بالف کشیده و کسر های ملفوظه و ضم غین منقوطه بواو مجهول رسیده و سکون لام و دال
ابجد بالف کشیده و رای مهمله زده کنایه از دنیا و روزگار و عالم سفلی آمده * راه قلندر اول بالف کشیده
و کسر های ملفوظه و فتح قاف و لام و سکون نون و فتح دال ابجد و رای مهمله زده نام نوائی از موسیقی و کنایه
از تجرد و ترک از دنیا نیز آمده * راه روان سحر اول بالف کشیده و سکون های ملفوظه و فتح رای مهمله و واو
بالف کشیده و کسر نون و فتح سین سعفص و حای حطی و رای قرشت زده کنایه از سالکان و شب بیداران و اولیا
آمده * راه گستر اول بالف کشیده و سکون های ملفوظه و ضم کاف پارسی و سکون سین مهمله و فتح مثناة فوقانی
و رای مهمله زده کنایه از مرکب راهوار و فراخ گام و خوش راه آمده و مرکوب مطلق را نیز گفته اند اعم از
اسب و استر و شتر و گاو و امثال آن * راه گذار اول بالف کشیده و سکون های ملفوظه و ضم کاف پارسی و ذال
منقوطه بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی رهگذر آمده و نیز راه را گذار و فاعل آن و معنی ازین جهت
نیز دیده شده * رخش بهار بفتح اول و سکون خای منقوطه و کسر شین منقوطه و فتح موحدهٔ تحتانی و های ملفوظه
بالف کشیده و رای مهمله زده کنایه از باد بهاری آمده * رزم گیر بفتح اول و زای هوز و میم ساکن و کسر کاف پارسی بمثناة
تحتانی رسیده و رای مهمله زده نام روز یازدهم آمده از ماههای ملکی * رستار بفتح اول و سکون سین
مهمله و مثناة فوقانی بالف کشیده و رای قرشت زده بمعنی خلاص و نجات و فیروزی یابنده باشد و این مخفف
رستگار است و نزد محققین صاحب دولتی را گویند که زخارف دنیوی و تعلقات صوری و معنوی دامن گیر حال
او نباشد * رستگار بفتح اول و سکون سین مهمله و فتح مثناة فوقانی و کاف پارسی بالف کشیده و رای مهمله زده
بمعنی رستار آمده که خلاص و نجات و خلاصی و فیروزی یابنده باشد * رستگور بفتح اول و سین مهمله و مثناة
فوقانی ساکن و ضم کاف پارسی بواو رسیده و رای قرشت زده بمعنی باد ریشه دیده شده * رصدگاه دهر بفتح اول
و صاد مهمله و سکون دال ابجد و کاف پارسی بالف کشیده و کسر های ملفوظه و فتح دال ابجد و های ملفوظه و رای
قرشت زده کنایه از روزگار و دنیا و عالم سفلی آمده * رکابدار بکسر اول و کاف بالف کشیده و سکون موحدهٔ
تحتانی و دال ابجد بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی جلودار آمده و آن پیادهٔ باشد که همراه سوار براه رود
و شخصی را نامند که تعلیکی و پیاله و امثال آن نگاهدارد * رمیار بفتح اول و سکون میم و مثناة تحتانی بالف کشیده
و رای مهمله زده بمعنی رامیار آمده که شبان و گله بان باشد * رنگ آور بفتح اول و نون و کاف پارسی ساکن
و همزه بالف کشیده و فتح واو و رای مهمله زده بمعنی محیل و مکار و فریب دهنده آمده و کسی را نیز گویند که مردم
خود را بشیوه و رنگی برآورده باشد * رنجور بفتح اول و سکون نون و ضم جیم بواو رسیده و رای مهمله زده بمعنی

مریض وعلیل اوند رنج آمده این لفظ در اصل رنجور بفتح رای مهمله وسکون نون وضم جیم وفتح واو ورای مهمله زده بود اماله کردند * رنجوردار بفتح اول وسکون نون وضم جیم بواو رسیده وسکون رای مهمله ودال ابجد بالف کشیده ورای قرشت زده بمعنی محافظ ونگاهدارنده وخادم بیمار آمده * رنجوروار بفتح اول وسکون نون وضم جیم بواو رسیده وسکون رای قرشت وواو بالف کشیده ورای مهمله زده بمعنی مانند رنجور آمده * رنگ شه زنگبار بفتح اول وسکون نون وکسر کاف پارسی وفتح شین منقوطه وکسر همزهٔ مبدله وفتح زای هوز وسکون نون وکاف پارسی وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده ورای مهمله زده کنایه از تاریکی وسیاهی آمده * روار بفتح اول وواو بالف کشیده وسکون رای مهمله بمعنی علت متکاره وبرمان وزند الیان آمده وبجای رای مهمله آخر در فرهنگی باین معنی زای هوز هم از نظر گذشته * رودبار بضم اول بواو مجهول رسیده وسکون دال ابجد وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده ورای مهمله زده بمعنی رودخانهٔ بزرگ آمده که از آن چشمه ها بسیار بر آمده باشد وجائی را گویند که در آن رودخانه بسیار جاری باشد ومعنی جدولهٔ آب هم از نظر گذشته ونام ملکی وشهری است مابین قزوین وگیلان * روزبازار بضم اول بواو مجهول رسیده وسکون زای هوز وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وزای هوز بالف کشیده ورای مهمله زده کنایه از روز قیامت آمده وبمعنی رونق وکار بار وگرمی بازار هم دیده شده * ورد رتبه بدین آمده که در ملک بالا رسم است که هر روزی از هفته برای بازار روزی معین است مثلا چون روز شنبه بحکم قسمت در دهی بازار شود علایق اطراف همه از آن ده خرید وفروخت کنند وچون روز یکشنبه شود بحکم قسمت در دهی دیگر که بازار شود خرید وفروخت نمایند علی هذا القیاس روزبازار در اصل بدین معنی آمده * روزپیکر بضم اول بواو مجهول رسیده وسکون زای هوز وفتح بای پارسی وسکون مثناة تحتانی وفتح کاف ورای مهمله زده بمعنی مرد راست ودرست وبیغل وغش وصاف وپاک آمده وروشن رای مرادف آنست * روزدار بضم اول بواو مجهول رسیده وسکون زای هوز ودال ابجد بالف کشیده ورای مهمله زده بمعنی روزینه وراتب دار آمده وخدمتگار وبنده گان را نیز گویند * روددادر بضم اول بواو مجهول رسیده وسکون دال ابجد ودال مهمله بالف کشیده وفتح واو ورای مهمله زده نام رودی آمده * روزکار بضم اول بواو مجهول رسیده وکسر زای هوز وکاف بالف کشیده ورای مهمله زده بمعنی روز جنگ آمده وروزکار کردن را نیز گویند * روزگار بضم اول بواو مجهول رسیده وسکون زای هوز وکاف پارسی بالف کشیده ورای مهمله زده بمعنی مدت فرصت آمده وزمانهٔ ناپایدار را نیز گویند واضافت بکسی وچیزی وزمانی کنند که آن چیز وآن کس بدان بوده باشد همچو روزگار جوانی وروزگار پیغمبر وروزگار سکندر وامثال آن * روزگارسر بضم اول بواو مجهول رسیده وسکون زای هوز وکاف پارسی بالف کشیده وسکون رای مهمله وفتح میم وموحدهٔ تحتانی ورای قرشت زده یعنی وقت را ضایع مساز * روضهٔ دوزخ بار بفتح اول وسکون واو وفتح ضاد معجمه وکسر همزهٔ مبدله وضم دال ابجد بواو مجهول رسیده وفتح زای هوز وسکون خای منقوطه وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده ورای مهمله زده بمعنی تیغ وشمشیر آمده * ره آور بفتح اول وظهور های ملفوظه وهمزه بالف کشیده وفتح واو ورای مهمله زده بمعنی ره آورد آمده وآن سوغات وهدیه باشد که مسافران برای احبا بوقت مراجعت آرند * رهبر بفتح اول وظهور های ملفوظه وفتح موحدهٔ تحتانی ورای مهمله زده بمعنی دلیل وبرهان آمده است * رهدار بفتح اول وظهور های ملفوظه ودال ابجد بالف کشیده ورای مهمله زده بمعنی راهدار آمده که محافظ ونگهبان راه باشد ورصدار نیز گفته اند * رهروان سحر بفتح اول وظهور های ملفوظه وفتح رای

مهمله و واو بالف کشیده و کسر نون و فتح سین مهمله و حای حطی و رای قرشت زده کنایه از سالکان و شب زنده داران آمده
* رده کذر بفتح اول و ظهور های ملفوظ و ضم کاف پارسی و فتح دال منقوطه و رای مهمله زده بمعنی راه کذر آمده
و آن معروف است و معنی طفیل و از ین جهت نیز آمده * رهوار بفتح اول و ظهور های ملفوظ و واو بالف کشیده
و رای مهمله زده بمعنی مرکب خوش راه فراخ کام و تیز رو آمده * ریچار بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و جیم بالف
کشیده و رای مهمله زده طعامی است که از حضرات پزند بهر رنک که خواهند و در فرهنکی بدین آمده که از شیر
کوسپند پزند بهر نحو که خواهند و مربائی را کویند که از دوشاب پخته باشند و مطلق مربا را نیز کفته اند
* ریخر بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح خای منقوطه و سکون رای مهمله نوعی از باز هم آمده و معرب آن فادزهر
است * ریخیر بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و کسر خای منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله زده چوبی را
کویند که کاوآهن را بدان نصب کنند بجهت زمین شیار کردن

چشمهٔ دهم بحر اول قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان رای مهمله با زای تازی و پارسی

* راز اول بالف کشیده و سکون زای هوز نام پادشاه زاده بوده کویند او را برادری بود که ری نام داشت
هر دو باتفاق شهری بنا کردند چون آن شهر با تمام رسید میان ایشان در تسمیهٔ آن شهر مناقشه شد هر یک ام میخواست
که مسمی بنام خود کند بزرکان آن زمان بجهت رفع مناقشه شهر را بنام ری کردند و مردم شهر را بنام راز چنانکه
حالا نیز شهر را ری خوانند و اهل شهر را رازی می کویند و بمعنی زنبور سرخ و بزرک هم آمده و خار خشک را نیز
کفته اند و آن جانوری است معروف و آنرا خار پشت تیر انداز کویند بجهت آنکه هر که قصد او میکند خارهای
مانند تیر جانب او می اندازد و مار و افعی را میکیرد و سر آنرا بخود فرو می کشد و مارچندان خود را بر خارهای
پشت او میزند که هلاک میشود و بنا و کل کار را نیز کفته اند که بتازی طیان خوانند و بعضی بر آنند که راز در تازی
بزرکتر و کلان تر بنا ان را میکویند و بعضی بر آنند که رازی معرب راز است چنانکه بازی معرب باز و معنی رنک
و لون نیز دیده شده و امر برنک کردن هم هست و اسرار دل و نهفته و پنهان و پوشیده معروف است * راژ اول
بالف کشیده و سکون زای پارسی بمعنی توده و خرمن و قبه و غله پاک نکرده آمده * راست ساز اول بالف کشیده و سین مهمله
و مثناة فوقانی ساکن و سین سعفص بالف کشیده و زای هوز زده نوعی از قانون سازند کی و صفتی از صفات سازهای ذوالاوتار آمده
* راموز اول بالف کشیده و ضم میم بواو رسیده و زای هوز زده بمعنی کشتیبانان و ناخدا آمده * رامهرمز اول بالف کشیده
و سکون میم و ضم های ملفوظ و سکون رای قرشت و ضم میم ثانی و زای هوز زده نام شهریست از اهواز و آنرا دقلیم سمنکان
کویند دختر پادشاه انجار رستم خواست و سهراب از و در وجود آمده * راه شبدیز اول بالف کشیده
و سکون های ملفوظ و فتح شین منقوطه و سکون موحده تحتانی و کسر دال ابجد بمثناة تحتانی مجهول رسیده
و زای هوز زده نام لحن سیزدهم است از مصنفات باربد * رخ فروز بضم اول و سکون خای منقوطه و کسر
فا و ضم را بواو مجهول رسیده و زای هوز زده نام روز هفتم از ماههای ملکی باشد * رخ فروز بفتح اول
و سکون خای منقوطه و کسر فا و ضم رای مهمله بواو مجهول رسیده و زای هوز زده بمعنی دستینه آمده و آن
حلقه ایست که آنرا چهار تو همچو ریسمان تابیده زنان در دست کنند * رز بفتح اول و سکون زای هوز بمعنی
زهر هلاهل آمده و امر برنک کردن هم هست و هر کاه که بالفظ دیکر مرکب شود معنی فاعل کند چنانکه رنک رز
و معنی مطلق رنک هم دیده شده و باغ انکور را نیز کویند و هر باغ را هم کفته اند و معنی انکور هم آمده
و درخت انکور را نیز نامند که بتازی آنرا کرم خوانند و بکسر رای مهمله مخفف ریزکه از ریختن است نیز

کشیده و سین مهمله زده بمعنی مصطکی آمده و آن صمغی است دوائی و آنرا ماست هم میگویند با فانت مثناة فوقانی در آخر ٭ رمس بفتح اول و میم و سین مهمله زده بمعنی خاک گور و قبر آمده ٭ رند افریس بفتح اول و سکون نون و دال ابجد و فتح همزه و سکون فا و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سین سعفص زده نام جزیره ایست در فرنگ و در آن جزیره درختی است که بار آن درخت مرغ است و دیگر عجایبات هم هست و نام بادشاهی از بادشاهان فرنگ و در لغت فرنگ بمعنی بادشاه با دشاهان آمده که کنایه از پروردگار عالم است ٭ رنوس بضم اول و نون بواو رسیده و سین مهمله زده نام سنگیست گویند خاصیت آن سنگ آنست هر کسی که خاتم از آن در انگشت کند غم و اندوه و ملال پیرامون خاطر او نگردد ٭ رواس بفتح اول و واو و الف کشیده و سین مهمله زده بمعنی رستنی آمده و آن بیشتر در آب استاده روید ٭ روس بضم اول بواو مجهول رسیده و سین مهمله زده بمعنی سبقت کردن و گذشتن و خرامیدن آمده و روباه را نیز گویند و نام ولایتی است مشهور در جانب شمال ٭ روشناس بضم اول بواو رسیده و کسر شین منقوطه و نون بالف کشیده و سین مهمله زده بمعنی آشنای خلق و مشهور آمده و ترجمه وجیه هم دیده شده و صاحب فراست را نیز گویند ٭ روشن قیاس بضم اول بواو مجهول رسیده و فتح شین منقوطه و سکون نون و فتح قاف و یای حطی بالف کشیده و سین مهمله زده کنایه از مردم اهل فراست آمده ٭ روغناس بضم اول بواو مجهول رسیده و فتح غین منقوطه و نون بالف کشیده و سین مهمله زده چوبیست که جامه لعل بدان رنگ کنند ش مجیته نامند و در فرهنگی بدین آمده گیاهی است معروف که بدان جامه و ابریشم و امثال آن رنگ کنند و در فرهنگی دیگر خای واو مجهول و او معروف هم از نظر گذشته ٭ روفس بضم اول بواو رسیده و کسر فا و سین مهمله زده نام حکیمی است یونانی ٭ روملوس بضم اول بواو رسیده و سکون میم و ضم لام بواو رسیده و سین مهمله زده نام شهریست از فرنگ بنام بانی که پسر نمرود باشد و او نمرود را در زمان حکومت خود خادم ساخته بود و آلت تناسل او را بریدن فرمود و نمرود از ذکر لغت و او بعد از کر بختن نمرود آن شهر را بنا کرد ٭ روناس بضم اول بواو مجهول رسیده و نون بالف کشیده و سین مهمله زده گیاهی است معروف بدان جامه و ابریشم و امثال آن رنگ کنند و در فرهنگی بدین آمده که روناس چوبیست که جامهٔ لعل بدان رنگ و صدش مجیته نامند ٭ روبناس بضم اول بواو مجهول رسیده و فتح مثناة تحتانی و نون بالف کشیده و سین مهمله زده بمعنی روین آمده که روناس و روغناس باشد و آن گیاهی است معروف که بدان جامه و ابریشم و امثال آن رنگ کنند ٭ ریباس بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و موحده تحتانی با لف کشیده و سین مهمله زده رستنی باشد خود رو و مردم آنرا خورند و طعم آن میخوش است بغایت نازک میشود و آنرا ریوس هم گویند ٭ ریس بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سین مهمله زده امر بریسیدن و رشتن آمده یعنی بریس و نیز شوربای مخصوص که پیش از کفچه زدن از هریسه میکشند و آن برای درد سینه نافع باشد و شوربای غلیظی را نامند که بر بالای شله بلاو و کشک و امثال آن ریزند و بمثناة تحتانی معروف بمعنی غضب و قهر و خشم آمده و بفتح اول در تازی بمعنی خرامیدن آمده ٭ ریواس بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و واو بالف کشیده و سین مهمله زده بمعنی ریباس آمده و آن رستنی باشد خود رو و مردم آنرا خورند و طعم آن میخوش است و بغایت نازک میشود

چشمهٔ دوازدهم بحر اول قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان رای مهمله با شین منقوطه

٭ رادمنش اول بالف کشیده و سکون دال ابجد و فتح میم و کسر نون و شین منقوطه زده بمعنی کریم طبع و سخاپیشه و صاحب همت و سخاوت آمده ٭ راش اول بالف کشیده و شین منقوطه زده بمعنی تودهٔ و انبار غله پاک شده و از کاه بر آورده آمده و عوام آنرا رایش بسین مهمله خوانند ٭ رامش اول بالف کشیده و کسر میم و شین منقوطه زده ٭

بمعنی سازونوا و عیش وشادی و طرب و سرود آمده چه رامشگر خوانند و سازنده را گویند و نیز
بمعنی آرمیدن و آسودگی و فراغت و آرامش آمده و در فرهنگی بدیدن آمده که نقش نگین نوشیروان
بن قباد چنین بوده که راه بسیار تاریک است فراچه بینش و عمر دوباره نیست فراچه خرامش و مرگ در قفاست
فراچه رامش * رانش اول بالف کشیده و کسر نون و شین منقوطه زده بمعنی دور کردن و راندن آمده * راوش
اول بالف کشیده و بفتح واو و شین منقوطه زده بمعنی کوکب مشتری آمده که آنرا در فارسی برجیس گویند
* راه بمارکش اول بالف کشیده و کسر دال مهمله و ره و خای منقوطه بالف کشیده و سکون رای مهمله و فتح کاف
و شین منقوطه زده نام نوائی است از موسیقی * رخش بفتح اول و سکون خای نقطه دار و شین منقوطه زده بمعنی مبارکی
و فرخندگی و مبارک و میمون آمده و معنی ابتدا کردن هم دیده شده و قوس قزح را نیز گویند که آنرا کمان
رستم هم نامند و کمان رنگین شیطان نیز گویند و معنی باژگونه و عکس هم بدیدن آمده و مطلق اسپ را نیز گویند
و رنگ سرخ و سفید و در هم آمیخته باشد و بعضی گویند رنگیست میان سیاه و بور و اسپ رستم را نیز باین
اعتبار رخش میگفته اند و بعضی بر آنند که رخش نام اسپ رستم بوده و در فرهنگی بدیدن آمده که رستم آن
اسپ را از میان پنجاه هزار اسپ بیرون آورد و بضم رای مهمله یکی از نامهای آفتاب عالمتاب است و درخشندگی
و پرتو و شعاع و روشنی را نیز گویند * رش بکسر اول و شین منقوطه زده مخفف و مختصر ریش آمده که جراحت
باشد و مخفف ریش هم دیده شده که بتازی آنرا لحیه گویند و بضم رای مهمله گرد اندن چشم باشد از روی
خشم و قهر و غضب و بفتح رای مهمله بمعنی بازو آمده که آن از سر دوش تا آرنج است و مسافت میان دو دست
را نیز گفته اند چون از هم وا کنند و مخفف آرش هم هست و آن از آرنج است تا سر انگشتان دست و گز و مقدار را
نیز گفته اند و زمین پشته پشته را هم گفته اند و نام نوعی از انجیر هم هست و قسمی از خرما نیز هست و آن سیاه
و بالیده میباشد و معنی سیماب هم بدیدن آمده که زیبق باشد و نام روز یازدهم است از هر ماه شمسی و درین
روز سفر کردن و صحبت داشتن ممنوع است و نام فرشته هم هست که عدل بدست او ست و مصالح روز رش
بدو تعلق دارد و نوعی از جامهٔ ابریشمی گران بها هم هست و باشین مشدد در تازی باران اندک ریزه ریزه
را گویند و رشان جمع آن آمده * رمش بفتح اول و کسر میم و شین منقوطه زده بمعنی رمیدن آمده و نیز تبدیل
را نیز گویند که از بدل کردن باشد * رندش بفتح اول و سکون نون و کسر دال ابجد و شین منقوطه بمعنی ریزه های
آمده که از تراشیدن چوب و مس و برنج و امثال آن بریزند * رندرش بفتح اول و سکون نون و کسر دال ابجد
و شین منقوطه زده بمعنی ریزه های آمده که از تراشیدن چوب و مس و برنج و امثال آن بریزد * رنگ روش بفتح
اول و نون و کاف پارسی ساکن و ضم رای مهمله بواو مجهول رسیده و شین منقوطه زده بمعنی محیل و مکار آمده و مخفف
و مختصر رنگ فروش هم هست که ابریشم فروش و ابریشم کر و رنگرز باشد * رنگ فروش بفتح اول و نون و کاف پارسی
زده و فروش بافتح فا معلوم کنایه از فریب دهنده و محیل و مکار آمده و رنگرز و ابریشم فروش نیز گویند * روان بخش بفتح
اول و راو با الف کشیده و سکون نون و فتح موحده و تحتانی و خای منقوطه و شین قرشت زده نام فرشته ایست که علم و دانش باوست
بتازی او را روح القدس خوانند * روپوش بضم اول بواو رسیده و ضم بای پارسی بواو مجهول رسیده و شین
منقوطه زده بمعنی ملمع و مطلا آمده و برقع و پرده را نیز گفته اند و کنایه از هر چیزی که ظاهر و باطن آن بیک
نوع نباشد و امر باین معنی و فاعل هم هست * روزغوش بضم اول بواو رسیده و کسر زای هوز و فتح غای منقوطه
و واو معدوله و شین منقوطه زده کنایه از ایام جوانی آمده که آنرا شباب گویند * روز کوشش بضم اول بواو

رسیده و کسر زای هوز و ضم کاف بواو مجهول رسیده و کسر شین منقوطه و شین ثانی زده کنایه از روز جنگ
و جدال آمده ه روش بفتح اول و کسر واو و شین منقوطه زده بمعنی خیابان و راه میان باغ آمده و بمعنی عرامیدن
و در گل شتن و سبقت گرفتن و راه رفتن هم آمده و مثل و مانند و قاعده و قانون و طرز و عادت را نیز گویند و بضم
اول بواو مجهول رسیده و شین منقوطه زده مخفف روشن آمده که روشنائی است چنانچه گویند چشم شما روشن و امر
باین معنی هم هست یعنی روشن کن و تند و بدخلق را نیز گفته اند ه روش خوش بفتح اول و سکون را و وفتح عین
منقوطه و کسر نون و فتح خای منقوطه و واو معدوله و شین منقوطه زده بمعنی روش گنجد آمده که روغن شیرخشت
باشد سموم را نافع است و در فرهنگی بجای فتح خای منقوطه ضم هم دیده شده ه روکش بفتح اول و سکون واو و
فتح کاف و شین منقوطه زده بمعنی دهر آمده که دنیا و عالم سفلی باشد و بضم رای مهمله بواو رسیده بمعنی
مزه زر آمده که ظاهرش صحیح باطنش نباشد ه روی پرش بضم اول بواو رسیده و سکون مثناة تحتانی
و ضم بای پارسی براو مجهول رسیده و شین منقوطه زده بمعنی روپوش آمده و آن کنایه از کسی و چیزی است که ظاهر
باطنش یکی نباشد و برقع و پردهٔ مطلا و ملمع را نیز گویند ه ریش بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و شین منقوطه
زده معروف است که آنرا بتازی لحیه گویند و بعربی پر مرغان را گویند و بیای مجهول بمعنی جراحت آمده
که ریم و چرک از وی بر آید و مرسه و حلیم را نیز گفته اند لیکن قبل از آنکه پخته شود یعنی هنوز آبکی باشد و شوربای
غلیظ را نیز گویند که بر بالای شله پلاو و کشک و امثال آن ریزند و در فرهنگی بدین آمده شوربای در پسه
که پیش از کفچه زدن میکشند و آن برای درد سینه نافع است

چشمهٔ سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم و هفدهم بحر اول از قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان رای مهمله با طای حطی و عین سعفص و شین منقوطه و قاف قرشت

ه رعنا صاحب ربط بفتح اول و سکون عین مهمله و نون بالف کشیده و صاد سعفص بالف کشیده و فتح حای حطی
و کسر موحده تحتانی و فتح موحده تحتانی و سکون رای مهمله و فتح طای ابجد و طای حطی زده کنایه از فاحیه آمده
که در سوم آسمان مکان اوست و در تازی آنرا زهره گویند ه رنگ ربیع بفتح اول و سکون نون و کسر کاف پارسی
و فتح رای مهمله و کسر موحده تحتانی بمثناة تحتانی رسیده و عین سعفص زده کنایه از رواج و رونق بهار آمده
ه روضهٔ باغ رضیع بفتح اول و سکون واو و فتح ضاد معجمه و کسر همزهٔ مبدله و موحده تحتانی بالف کشیده و کسر
غین منقوطه و فتح رای مهمله و کسر ضاد بمثناة تحتانی رسیده و عین بی نقطه زده بمعنی مقام محمد صلواة الله علیه و آله و سلم
که آنرا مقام محمود میگویند و بمعنی بهشت نیز آمده ه ریك و نطع بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول
رسیده و سکون کاف پارسی و فتح واو و ضم نون و طای مهمله و عین سعفص زده فردی از اسباب سیاست آمده چون
پادشاهان کسی را کشتن حضور خود میفرمایند بر نطع ریگ می اندازند و بران میکشند ه راغ اول بالف
کشیده و سکون غین منقوطه بمعنی دامن کوه آمده که بجانب صحرا باشد و صحرا و مرغزار را نیز گویند ه رغ بفتح اول
و سکون غین منقوطه بمعنی بادی آمده که باصلا از راه گلو بر آید و آنرا آروغ هم گویند ه روشن چراغ بضم اول
بواو مجهول رسیده و فتح شین منقوطه و سکون نون و کسر جیم پارسی و رای مهمله بالف کشیده و غین منقوطه زده
نام لوائی از سیدی ه روغ بضم اول بواو رسیده و غین منقوطه زده مخفف و مختصر آروغ آمده و آن بادی است که از راه
گلو باصلا بر آید و بفتح رای مهمله در تازی بمعنی گریختن و میل کردن و پنهان بسوی چیزی رفتن و حیله کردن آمده
و حیله و روباه را نیز گفته اند ه ریغ بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و غین منقوطه زده بمعنی راغ است که دامن

کوه بجانب صحرا باشد و صحرا و مرغزار را نیز گویند و این اماله زاغ است و بمثناة تحتانی معروف مخفف و مختصر
آریغ آمده که بمعنی کینه و عداوت است * روشن چراغ بفتح اول و سکون واو و فتح شین منقوطه و کسر نون و کسر جیم
پارسی و رای مهمله بالف کشیده و غین منقوطه زده بمعنی روغنی آمده که بعد از کشتن چراغ در چراغ می ماند و در
فرهنگی معنی روشن کنان هم دیده شد و معنی ترکیبی در روشن که در چراغ اندر وزند * راف اول بالف کشیده
و سکون فا بمعنی بز باز آمده که بتازی آنرا بسامه گویند بعضی گویند بر مست جوز است و بعضی دیگر بر انند
که شکوفه و گل بها رجوزاست * رجاف بفتح اول و جیم بالف کشیده و فا زده بمعنی صدای کوس و نقاره
و دمامه آمده * رف بفتح اول و سکون فا بمعنی سکوی آمده که بر در خانه ها بجهت نشستن سازند و این
رسم در ملک بالا است و نیز در آمده کی باشد از دیوار درون خانه ها بقدر چهار انگشت یا بیشتر که از برای زینت
خانه چیزها بر ان گذارند و در تازی نیز آن بر آمده کی را رف گویند * رنف بفتح اول و نون و فا زده بمعنی به رمچ
است که بید مشک باشد بلغت بربری و بعضی گویند عربی است * روف بضم اول بواو رسیده و فا زده بزبان
هندی سمرقند بزر قطونا آمده و آن تخمی است معروف * ری وقاف بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده
و فتح را و رو قاف بالف کشیده و قاف زده بمعنی قول و دلیل آمده و مزخرف و هرزه گوی و هرزه کاری را نیز گفته اند
و کنایه از طمطراق و کش و فش هم هست و آنرا ری و دال و قاف و دال نیز گویند * رشتهٔ قطایف بکسر اول و سکون
شین منقوطه و فتح مثناة فوقانی و کسر همزهٔ مبدله و فتح قاف و طای حطی بالف کشیده و کسر مثناة تحتانی و فا زده
نام حلوائی است بغایت لطیف و در فرهنگی بهد اضافت نیز آمده * رود کشف بضم اول بواو مجهول رسیده و سکون
دال ابجد و فتح کاف و شین منقوطه و فا زده نام مقامی است * ریرق بکسر اول و سکون موحدهٔ تحتانی و کسر رای
مهمله و قاف زده بمعنی سگ انگور آمده که بتازی آنرا عنب الثعلب خوانند * رق بکسر اول و قاف زده نام لاک پشت
آمده و بعضی گویند پوست لاک پشت دریائی است و بعضی بر انند که پوست لاک پشت صحرائی است و در تازی
بمعنی اول بفتح اول دیده شده * رقاراق بفتح اول و قاف بالف کشیده و رای مهمله بالف کشیده و قاف زده صدای
دست و پای ستوران آمده * رواق بکسر اول و واو بالف کشیده و قاف زده بمعنی پیشگاه خانه آمده و ایوانی را
نیز گویند که در مرتبهٔ دوم ساخته باشند * روی عراق بضم اول بواو رسیده و سکون یای حطی و کسر عین مهمله
و رای قرشت بالف کشیده و قاف زده بمعنی شعبهٔ عراق آمده و آن نام نوای و مقامی است

چشمهٔ هژدهم بحر اول قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان رای قرشت با کاف تازی و پارسی

* رازنهان خانه اول بالف کشیده و سکون زای هوز و کسر نون و های ملفوظه بالف کشیده و کسر نون و خای
منقوطه بالف کشیده و کاف زده کنایه از نباتات آمده که بمدد ریح از خاک بر می آید تنه دار و غیر آن * راک
اول بالف کشیده و کاف زده بمعنی رشتهٔ سوزن آمده و معنی کاسهٔ آبخوری هم بدین آمده و تو ج و کوسپند
جنگی را نیز گویند و بلغت ژند و پاژند راه را نامند که بتازی صراط و طریق خوانند * رامشک اول بالف کشیده
و کسر میم و شین منقوطه و کاف زده بمعنی رامشگر آمده که مطرب و مغنیا گر باشد * رامک اول بالف کشیده و کسر میم
و کاف زده مصغر آرام است که نقیض وحشی باشد و رام الفت گرفته و آموخته و فرمان بردار را گویند و نیز
مرکبی است از زاج سیاه و مازو و پوست انار و صمغ و دوشاب انگوری که خوردن آن دفع اسهال کند * راوک
اول بالف کشیده و فتح واو و کاف زده بمعنی صاف و لطیف و پالوده هر چیز آمده و معرب آن راوق است * رتک
بضم اول و فتح مثناة فوقانی و کاف زده بمعنی پودینهٔ بری آمده گویند اگر گوسپند آنرا بخورد شیر او مانند خون

برآید وآنرا مشکلا امشیخ وشکلا امشیز گویند وبتازی بقلة الغزال نامند ٭ رخنک بفتح اول وسکون حمر وفتح شین منقوطه وکاف زده بمعنی آروغ آمده وآن بادی باشد که از راه گلو باصدا بر می آید ٭ رخک بفتح اول وجیم وکاف زده بمعنی رخنک آمده که آروغ باشد وآن بادی است که از گلو باصدا بر آید ٭ رچك بفتح اول وجیم پارسی وکاف زده بمعنی صد ر آمده که آروغ باشد وآن بادی است که از راه گلو باصدا برآید ٭ رستاك بفتح اول وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی بالف کشید ٭ وکاف زده بمعنی شاخ تازه آمده که از بیخ درخت برآید وشاخ تازه نازك درخت سنبل ودرخت تاك را که انگور باشد گویند وآنرا بسبب ترش مزه کی میخورند وبعضی مطلق شاخ درخت را گفته اند خواه تازه باشد خواه غیر تازه ٭ رشته خاك بضم اول وسکون سین مهمله وفتح مثناة فوقانی وکسر همزه مهمله وحای منقوطه بالف کشید ٭ وکاف زده کنایه از سایر موجودات آمده ٭ رشتاك بفتح اول وسکون شین منقوطه ومثناة فوقانی بالف کشید ٭ وکاف زده بمعنی رستاك آمده ٭ رشتهٔ ضحاك بکسر اول وسکون شین منقوطه وفتح مثناة فوقانی وکسر همزه مهمله وفتح ضاد معجمه وتشدید حای حطی بالف کشید ٭ وکاف زده بمعنی طول مدت آمده وکنایه از ماران ضحاك که برمردوشانه او بودند نیز هست ٭ رشك بفتح اول وشین منقوطه وکاف زده بمعنی غیرت وحسد آمده و نیز غیرت وحسد که محب را بر محبوب بود وبمعنی غیور وحسود وتکبر هم آمده ونیز کرمی باشد که بتازی آنرا صواب گویند وبضم رای مهمله بمعنی عقرب وکژدم آمده وبکسر رای مهمله بمعنی سپش آمده وچرك ورام وبزمردکی را نیز گفته اند ورا ست استاده را نیز گویند وبمعنی شخص ریش بزرك وگیلانی هم بدیدن آمده ٭ رك بفتح اول وسکون کاف باخود از قهر وخشم آهسته آهسته حرف زدن باشد چون کسی از خشم وقهر آهسته آهسته باخود سخن کند گویند میرکد وبمعنی رشته وصف کشید نیز بدیدن آمده وبلغت ژند وپاژند بمعنی تو آمده که بتازی انت گویند ٭ رك بفتح اول وکاف پارسی زده معروف است هم بمعنی اصل ونسب بدیدن آمده وبمعنی رك هم از لفظ گذشته وآن باخود از قهر وخشم آهسته آهسته حرف زدن باشد ٭ رکوك بضم اول وکاف بواو مجهول رسید ٭ وکاف ثانی زده بمعنی کرباس رنده وجامهٔ کهنه سوده شده و از هم رفته آمده وچادرشب یك لغت را نیز گویند ورکوورکوی مرادف آنست ودر فرهنگی بجای ضم رای مهمله کسر هم بدیدن آمده وضم درست است ٭ رمزك بفتح اول وسکون میم وفتح زای هوز وکاف زده بمعنی لغزیدن آمده اعم از آنکه صوری باشد یا معنوی وبمعنی گناه کردن وجای لرو افکندن وافتادن هم هست ٭ رمك بفتح اول ومیم وکاف زده بمعنی رمه آمده که ایلچی اسب وگله وگوسپند وغیره باشد ٭ رموك بضم اول ومیم بواو رسید ٭ وکاف زده بمعنی ایستادن آمده ٭ رنج باریك بفتح اول وسکون نون وکسر جیم وباریك معلوم کنایه از مرض دق آمده وآن رحمتی است معروف ٭ رندك بکسر اول وسکون نون وفتح دال ابجد وکاف زده مصغر رند است که مردم محیل وزیرك وبی باك ومنکر ولا ابالی وبی قید باشد وایشان را ازین جهت رند خوانند که منکر اهل قید وصلاح اند ونیز شخصی را گویند که ظاهر خود را در ملامت دارد وباطنش سلامت باشد ٭ رنزك بفتح اول وسکون نون وفتح زای هوز وکاف زده بمعنی لغزیدن آمده اعم از آنکه صوری باشد یا معنوی وبمعنی گناه کردن وازجای فرو افکندن وافتادن هم آمده ٭ رنك بفتح اول ونون وکاف پارسی زده سی وسه معنی دارد اول بزکوهی وکاو دشتی را گویند وبمعنی نخچیر هم بدیدن آمده دوم بمعنی مکر وحیله ودغا آمده سوم معنی خجالت وشرمندگی هم دیده شده چهارم حال ولفظه سیماهی که بر سیمای گناه کار اند پنجم شیرین کاری یعنی مصلح وخوب دل شدن ششم شرم وحیا هفتم نا راستی وخیانت هشتم خشم با خجالت آمیخته نهم جلا جل

دارد دهم کنایه از اهل و حرم آمده چنانکه کسی از کسی توقع دارد گویند رنگی برولد ارد یعنی اهل و حرمی نمی توانی کرد یازدهم شخصی احول آمده که یک را دو بیند دوازدهم بمعنی بد آمده که نقیض خوب است سیزدهم قمار و حاصل قمار چهاردهم زر و سیم دزدی پانزدهم مایه اندک و قلیل شانزدهم رواج و رونق کار مثل هم شدن را گویند که بعربی دم خوانند هژدهم خوشی و خوشحالی و تند رستی نوزدهم رستن و روییدن باشد چه خود رنگ بمعنی خود رو و رنگیدن بمعنی روییدن بود بیستم مثل و مانند و شبیه و نظیر را گویند بیست و یکم ژنده که درویشان پوشند بیست و دوم بمعنی طرز و روش و سیرت و قاعده و قانون آمده بیست و سوم مال و زر و اسباب را گویند بیست و چهارم بمعنی نفع و فایده باشد بیست و پنجم شتر قوی که از بهر اشاج نگاه دارند بیست و ششم بمعنی روح و جان آمده بیست و هفتم بمعنی زور و قوت و توانایی آمده بیست و هشتم بمعنی عیب و عار دیده شده بیست و نهم بمعنی حصه و نصیب و قسمت از تار گذشته سی ام بمعنی محنت و آزار و رنج آمده سی و یکم که بتازی آنرا لون گویند معروف است سی و دوم معنی خانه و اولاد و صاحب آمده سی و سوم بمعنی خوبی و لطافت آمده * رنگ رنگ بفتح درد رای مهمله و نون وهرد وکاف پارسی زده بمعنی مختلف الالوان و گوناگون آمده * رنگارنگ بفتح اول و سکون نون و کاف پارسی با الف کشیده و فتح رای مهمله و نون و کاف پارسی بمعنی رنگ رنگ آمده که مختلف الالوان باشد * رودک بضم اول بواو مجهول رسیده و فتح دال ابجد و کاف زده بمعنی وشق آمده که جانوریست در ترکستان شبیه بروباه از پوستش پوستین سازند گویند هرچند او را بیشتر زنند فربه تر شود و پوستش نفیس تر گردد و هرکه پوستین وشق بپوشد از علت بواسیر ایمن باشد * رودنک بضم اول بواو مجهول رسیده و فتح دال ابجد و نون و کاف زده بمعنی رودن است که روناس باشد و آن گیاهی است معروف که بدان جامه و ابریشم و امثال آن رنگ کنند * روزجک بضم اول بواو مجهول رسیده و کسر زای هوز و فتح جیم پارسی و کاف زده روز پانزدهم شعبان است که روز برات باشد و شب این روز را شب چک و شب برات نیز گویند * روزدرنگ بضم اول بواو رسیده و کسر زای هوز و کسر دال ابجد و فتح رای مهمله و نون و کاف پارسی زده کنایه از روز قیامت آمده و آنرا روز بازخواست نیز گویند * روشنان فلک بضم اول بواو مجهول رسیده و فتح شین منقوطه و نون با الف کشیده و کسر نون ثانی و فلک معلوم کنایه از ستارگان آمده * روشنک بضم اول بواو مجهول رسیده و فتح شین منقوطه و نون و کاف پارسی زده نام دختر دارا بن داراب بن بهمن پادشاه ایران زمین است و او را دارای اصغر نیز گفتندی و سر هنگان او را در جنگ سکندر بقتل رسانیدند و سکندر بموجب وصیت دارا او را بعقد نکاح خود در آورد و مادر او ترخسان نام داشت و نیز روشنک نام داروی است که مانند کاغذ خشک میباشد و در ملک دکن مشعلچی را روشنک گویند * روضه رنگ بفتح اول و سکون واو و فتح ضاد معجمه و سکون های ملفوظ و فتح رای مهمله و نون و کاف پارسی زده بمعنی سبز رنگ آمده * روضه فیروزه رنگ بفتح اول و سکون واو و فتح ضاد معجمه و کسر هوزه مهمله و فیروزه رنگ با کسر فا معلوم کنایه از آسمان آمده * رونک بضم اول بواو مجهول رسیده و فتح مثناة تحتانی و نون و کاف پارسی زده بمعنی روناس و روینا س آمده و آن گیاهی است معروف که بدان جامه و ابریشم و امثال آن رنگ کنند * رهوک بفتح اول و ضم های ملفوظ بواو رسیده و کاف زده بمعنی آشوب تربه آمده * ریدک بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و کاف زده بمعنی غلامان ترک مقبول آمده و پسران امرد و بی ریش را نیز گویند و نام مردی هم بوده و در فرهنگی بهمین معنی بجای رای مهمله زای هوز هم از نظر گذشته و بجای کسر اول فتح هم بدیدن آمده * ریژک بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح زای پارسی و کاف زده بمعنی

ازجانب فرو لغزیدن آمده و عصیان و گناه کردن را نیز گویند ○ ریش خوک بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول
رسیده و کسر شین قرشت و ضم خای منقوطه بواو رسیده و کاف زده نام مرضی و علتی آمده که بتازی آنرا خنازیر
گویند ○ ریک بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و کاف زده بمعنی ای لیک بخت آمده و در تازی و بخت نامند ○ ریگ بکسر
اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و گاف پارسی زده معروف است که آنرا بتازی رمل خوانند و کنایه از ذره
هم هست و بمعنی بخت و طالع نیز آمده و بمعنی لیک بخت هم هست که بتازی و بخت خوانند و با این معنی بجای حرف اول
واو هم آمده ○ ریک ریک بکسره رد و رای مهمله بمثناة تحتانی مجهول رسیده و هر دو کاف پارسی زده بمعنی ذره ذره آمده

چشمهٔ نوزدهم بحر اول از قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان رای مهمله با لام

○ راعیل اول بالف کشیده و کسر عین سعفص بیای حطی رسیده و لام زده نام زلیخا آمده که زن عزیز مصر بود
بعد از آن حضرت یوسف او را در نکاح خود آورد گویند زلیخا لقب اوست چون از بدن او بوی مشک و گلاب
آمدی و در زبان سریانی مشک و گلاب را زلیخا گویند از این باعث دایه لقب او زلیخا کرد ○ راه گل اول بالف
کشیده و کسر های ملفوظه و ضم کاف پارسی و لام زده نام لوائی است از موسیقی ○ ریل بکسر اول و موحده
تحتانی و لام زده نوعی از افسنتین است که بوی مادران باشد و بتازی آنرا قحوان گویند ○ رداعیل بکسر اول
و دال ابجد بالف کشیده و کسر مثناة تحتانی و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده و لام زده کنایه از آسمان آمده و شب را نیز
گفته اند ○ رقیم اول بفتح اول و قاف و کسر میم و فتح همزه و تشدید و فتح واو و لام زده کنایه از عرش آمده ○
○ رکال بضم اول و گاف پارسی بالف کشیده و لام زده بمعنی زغال آمده که انگشت باشد و فتح همزه و سکون نون
و کسر کاف پارسی و شین منقوطه و مثناة فوقانی زده بمعنی اسکر کشته شده آمده ○ رنجال بفتح اول و سکون نون
و جیم بالف کشیده و لام زده بمعنی طعام خوردنی آمده ○ رواحال بفتح اول و واو بالف کشیده و حای حطی
بالف کشیده و لام زده بمعنی مرکب تیز رو آمده که عوام او را رهوال گویند کذا فی مؤید الفضلاء ○ رومال
بضم اول بواو رسیده و میم بالف کشیده و لام زده بمعنی روپاک آمده ○ رویمال بضم اول بواو رسیده و سکون مثناة تحتانی
و میم بالف کشیده و لام زده بمعنی رومال آمده که رو پاک باشد ○ رهروان ازل بفتح اول و ظهور های ملفوظه و فتح رای مهمله
و واو بالف کشیده و کسر نون و فتح همزه و زای هوز و لام زده کنایه از سالکان دین و طالبان حق آمده ○ ریچال بکسر اول
بمثناة تحتانی رسیده و جیم پارسی بالف کشیده و لام زده طعامی است که از جعفرات پزند و رنگ که خواهند و در فرهنگی
بدین آمده که از شیر گوسپند پزند و هر چه که خواهند و نیز مربا را گویند که از زرد و شاب پخته باشند و مطلق
مربا را نیز گفته اند ○ ریشال بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون شین منقوطه و میم بالف کشیده و لام زده
بمعنی بی حمیت و بیوت آمده ○ ریغال بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و غین منقوطه بالف کشیده و لام زده بمعنی
کشکول و قلیح آمده و در فرهنگی باین معنی بجای رای مهمله زای هوز هم بنظر آمده ○ روبیل بضم اول بواو مجهول
رسیده و کسر بای حطی بمثناة تحتانی رسیده و لام زده نام پسر حضرت یعقوب علیه السلام

چشمهٔ بیستم بحر اول از قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان رای مهمله با میم

○ رازیانم اول بالف کشیده و سکون زای هوز بمثناة تحتانی بالف کشیده و میم زده بمعنی رازیانه آمده که بادیان باشد و آن
بوستانی و صحرائی و شامی باشد و رازیانهٔ شامی انیسون است و بعضی گویند انیسون رازیانهٔ رومی است و بعضی
دیگر گویند هر دو یکی است از آدم علیه السلام نقل کردند هر کس که از اول حمل یعنی روزی که آفتاب به برج حمل آید
هر روز یکدرم رازیانه با یکدرم قند سفید سفوف سازد و مداومت کند تا روزی که آفتاب در برج سرطان آید

در سال قطعا درین سه ماه مریض نشود و معرب راز بانه راز بانج است * رام اول بالف کشیده و میم زده
نام شخصی است که واضع ساز چنگ بوده و نام عاشق وامق هم هست و چون او بسیار عیاش و شادکام و پیوسته خوشحال
و خوش طبع بود او را ازین جهت میگفتند و برامی شهرت دارد و قصه ایشان منظوم و مشهور است و نام دره ایست
از ملک هندوستان و نام بادشاه هند هم هست و نام روز بیست و یکم است از ماههای شمسی و نام فرشته ایست
که موکل روز رام و مصالح امور مردم است دران روز و معنی روان و روند هم دیده شده و آرام و طاقت
و آرمیدن را نیز گویند و لذیذ و حش آمده که فرمان بردار و آموخته و الفت کرنده باشد و عرش و خرم
و شادکام را نیز گویند * راه انجام اول بالف کشیده و سکون های ملفوظه و فتح همزه و سکون نون و جیم بالف کشیده
و میم زده بمعنی پیک و شاطر و قاصد آمده و مرکب سواری را نیز گفته اند و کنایه از اسباب سفر هم هست
* رحوعام بفتح اول و ضم حیم بواو رسیده و عین مهمله بالف کشیده و میم زده بلغت سریانی نام پسر سلیمان
علیه السلام است و چون ولی عهد پدر شد بسبب هوا و هوس بسیار ده سبط از ملازمتش سر پیچیده اند و دو سبط
باقی ماندند و سبط بکسر سین مهمله در تازی گروه و قبیله و فرزند زاده را گویند و رجوع باید بمیم بالا ذکر شد
* رخام بضم اول و خای منقوطه بالف کشیده و میم زده نوعی از سنگ است و آن سفید و زرد و سرخ می باشد
و بهترین آن سفید است گویند بغایت صاف و سخت می باشد و در کشف اللغات نوشته بمعنی سنگ نرم میشود و نام
موضعی است و نیز نام شهری بدیدن آمده که مسکن جن است گویند عربی است * رزم بفتح اول و زای هوز
و میم زده بمعنی رنگ میکنم چه رز بمعنی رنگ هم آمده و بسکون زای هوز بمعنی جنگ و جدال آمده و آنرا پیکار
و پرخاش و ورخاش و آورد و نبرد نیز گویند و بتازی آنرا حرب و وغا گویند و جای جنگ و جدال را نیز گفته اند
و در فرهنگی بمعنی هیمه و هیزم طعام پختن نیز از نظر گذشته * رسام بفتح اول و تشدید سین مهمله بالف کشیده
و سکون میم نام آهنگری است که بند بیر سکندر آینه ساخت و نام نقاشی است که در خدمت بهرام گور بود
* رستهم بضم اول و سکون سین مهمله و فتح مثناة فوقانی و های ملفوظه و میم زده نام رستم زال است که ولایت
زابلستان و نیمروز داشت و در فرهنگی بدیدن آمده که او را زور هشتاد پیل بود بدلیلی و تهمتن نیز نام اوست
* رستم بضم اول و سکون سین مهمله و فتح مثناة فوقانی میم زده بمعنی رستهم آمده * رسم بفتح اول و سین مهمله
و میم زده بمعنی شیوه و عادت و متعارف آمده و بمعنی داغ و نشان هم دیده شده و خدمتگار نزدیک را نیز گویند
همچو آبدار و جامه دار و امثال آن * رقعه کژدم رقعه بضم اول معلوم و فتح کاف و سکون زای پارسی و فتح دال
ابجد و میم زده گویند مغان که آتش پرستان باشند در روز اول از پنجروز آخر اسفندارماه که آفتاب
در حوت باشد جشن می کرده اند و درین یک شبانه روز سه رقعه مینوشته اند بجهت دفع هوام و بر سر
دیوارها میچسبانیدند و طرف صدر را اعالی می گذاشتند چون درین روز فریدون نوشتن
طلسمها فرموده بعضی واضع این رقعه فریدون را میدانند و ازین است که فارسیان برای رقعه پیام ایزد
و پیام فریدون مینوشتند و جمعی نوح را میدانند و اهل عرب سلام علی نوح فی العالمین مینویسند و بزعم اهل
هند روز پنجم اسفندارماه باشد درجهٔ پنجم حوت است و درین روز رقعه کژدم مینویسند بسبب آنکه میگویند
درجهٔ پنجم حوت صورت دمتر دارد * رقیبان دشت بام بفتح اول و کسر قاف بمثناة تحتانی رسیده و موحده تحتانی بالف کشیده
و کسر نون و دشت بام معلوم کنایه از سبعه سیاره آمده که زحل و مشتری و مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر باشد * رکوم
بفتح اول و ضم کاف بواو رسیده و میم زده بلغت ژند و پاژند استا بمعنی شمار آمده که خطاب با تعظیم و خطاب

باجمع وبنا زی الثم گویند ٥ رم بکسر اول وسکون میم مخفف ومختصر رم آمده که چرك زخم وامثال آن
باشد ودر تازی باتشدید میم بمعنی خاك آمده ومال بسیار ومتغیر هر چیز را نیز گفته اند وبضم اول وسکون
میم بمعنی موی زهار آدمی آمده ودر تازی باتشدید میم بمعنی مرمت خانه وصفه وجایکه شکسته وازهم رفته باشد
وبفتح اول وسکون میم بمعنی رمه وگله گوسپند واسپ وامثال آن آمده وبمعنی رمیدن ونفرت هم باشد وبر [illegible]
وجمعیت مردم هم اطلاق کرده اند وگوشت اندرون وبیرون دهان را نیز گفته اند ونام دشتی در صحرائی هم هست
ودر عربی بتشدید میم بمعنی چیزی خوردن واصلاح آوردن چیزی وبمعنی گریختن وگریز هم آمده ٥ رمارم بفتح
میم بالف کشیده وفتح رای مهمله ومیم زده بمعنی متصل پی در پی وپیوسته ومتصل وگوناگون
آمده است ٥ رنگ ماتم بفتح اول وسکون نون وکسر کاف پارسی ومیم بالف کشیده وفتح مثناة
فوقانی ومیم زده رنگ سیاه آمده ٥ روح مکرم بضم اول بواو رسیده وکسر حای حطی وضم میم بفتح
کاف ورای مهمله مشدد ومیم زده کنایه از جبرئیل علیه السلام آمده وعیسی علیه السلام را نیز گویند ٥ رودزم
بضم اول بواو مجهول رسیده وسکون دال ابجد وفتح زای معجمه ومیم زده نام رودخانه ایست مشهور ٥ رودزم
بضم اول بواو مجهول رسیده وسکون دال مهمله وفتح زای پارسی ومیم زده بمعنی رودزم آمده وآن رودخانه
ایست معروف ٥ روز امید وبیم بضم اول بواو مجهول رسیده وکسر زای هوز وضم همزه وکسر میم بمثناة تحتانی
رسیده وسکون دال ابجد وفتح واو وکسر موحده تحتانی بمثناة تحتانی رسیده ومیم زده کنایه از روز قیامت آمده
٥ روز مظالم بضم اول بواو مجهول رسیده وکسر زای هوز ومظالم با میم وظای منقوطه معلوم کنایه از روز بیم
وامید آمده که روز قیامت باشد ٥ روز تنگ ونام بضم اول بواو مجهول رسیده وکسر زای هوز وفتح
نون ونون کاف پارسی ساکن وفتح واو ونون بالف کشیده ومیم زده کنایه از روز جنگ وجدال وقتال آمده
وروز تنگ وساز وصحبت را نیز گفته اند ٥ روز مریم بضم اول بواو مجهول رسیده وسکون زای هوز وفتح میم
ورای مهمله ساکن وفتح مثناة تحتانی ومیم زده کنایه از خاموشی وسکوت آمده وکنایه از موت ومرگ هم دیده شد
٥ روزه مریم بضم اول بواو مجهول رسیده وفتح زای هوز وکسر همزه مبدله وفتح میم وسکون رای مهمله ومیم
زده بمعنی روزه مریم آمده که کنایه از خاموشی وسکوت باشد وکنایه از مرگ وموت هم هست گویند چون
بی بی مریم حضرت عیسی را زایید کافران از بی بی مریم پرسیدند که از که زاییدی واین پسر از کیست بی بی مریم
در آن وقت اشاره بجانب لب خود کرد که روزه دارم ودر روزه گفتگو با شما نمیتوانم کرد ٥ روستم بضم اول
بواو مجهول رسیده وسکون سین مهمله وفتح مثناة فوقانی ومیم زده معروف است که پسر زال باشد
٥ روغن گل وبادام بفتح اول وسکون واو وفتح غین منقوطه وکسر نون گل بادام معلوم یعنی روغنی آمده که
از ترکیب گل وبادام حاصل شود ٥ روی درکشیدم بضم اول بواو رسیده وسکون مثناة تحتانی ودرکشیدم معلوم
یعنی پنهان شدم واعراض کردم آمده ٥ روم بفتح اول وواو ومیم زده نام درختی است که مقل مکی ثمر اوست
وبعضی گویند مقل صمغ آن درخت است وبضم اول بواو رسیده ومیم زده ملکی است فراخ پرنعمت بپهلوی شام
ومخفف ومختصر رویم هم هست یعنی روی من وروی مرا وبضم اول بواو مجهول رسیده بمعنی موی زهار آمده ٥ رواق منظر چشم
بفتح اول ورای بالف کشیده وکسر قاف وبفتح میم وسکون نون وفتح ظای منقوطه وکسر رای مهمله وچشم معلوم کنایه از مردمك
دیده آمده ٥ رونق کان عالم بفتح اول وفتح واو وسکون نون وفتح قاف وکاف پارسی بالف کشیده وکسر نون وعالم
معلوم کنایه از سبعه سیاره آمده که کیوان وبرجیس وبهرام وآفتاب وناهید وتیر وماه باشد ٥ رویین خم

بضم اول بواو مجهول رسیده و کسر مثناة تحتانی بیای حطی رسیده و نون زده • ربضم خای منقوطه وسکون میم بمعنی کوس و دمامه و نقارهٔ بزرک و شتک آمده • روبینه خم بضم اول بواو مجهول رسیده و کسر بای حطی بمثناة تحتانی رسیده و فتح نون وسکون های مختفی وضم خای ثخذ و میم زده بمعنی روبین خم آمده • رهام بضم اول و های ملفوظ بالف کشیده و میم زده نام پسر کودرز بوده که در جنگ دوازده رخ بارمان را کشت و قصه او در شاه نامه مسطور است • و کسر رای مهمله در تازی باران قطره ریزه را کویند که نرم بارد • ره انجام بفتح اول و سکون های ملفوظ و فتح همزه و سکون نون و جیم بالف کشیده و میم زده بمعنی زاد و راحله و اسباب سفر آمده • از مرکب رهیره و ره رفتکی بلد بلدن آمده • که ره انجام بمعنی مرکب است خلاقاچه معنی انجام باخر رسانیده و بنهایت آورنده است و مرکب راه را بنهایت و آخر میرسانند و بمعنی پیک و قاصد هم دیده شده • ریوجام بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون را و واو و جیم بالف کشیده و میم زده بمعنی بطلان شهرت آمده • و آن باز ایستادن باشد از کسب لذات مطلقا • ریبینه خم بضم رای مهمله و کسر مثناة تحتانی بیای حطی رسیده و فتح نون و کسر همزه

حبلمه و ضم خای منقوطه و میم زده بمعنی روبینه خم آمده که کوس و دمامه و نقارهٔ بزرک باشد

چشمهٔ بیست و یکم بحر اول قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان رای مهمله با نون

• رازبان اول بالف کشیده و سکون زای هوز و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و نون زده شخصی را کویند که سخن ارباب حاجت را بعرض سلاطین و ملوک رساند و بمعنی محرم و صاحب راز هم آمده • راززمین اول بالف کشیده و کسر زای هوز و فتح زای هوز و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده و نون زده کنایه از سبزه و کل و امثال آن آمده • راست روشن اول بالف کشیده و سین مهمله و مثناة فوقانی ساکن و روشن با ضم رای مهمله معلوم نام وزیر بهرام کور بود که ظلم بسیار میکرد بهرام از قصه شبان و سک عاین متنبه شد • او را سیاست بلیغ نمود قصهٔ آن در کتب هفت پیکر نظامی کنجوی مفصل مرقوم است • راس عین اول بالف کشیده • و سکون سین مهمله و فتح عین سعفص و سکون مثناة تحتانی و ظاهر و نون بمعنی راس العین آمده • و آن مدینه ایست بجزیره که میصد چشمه از انجا پدید آمده • راستان اول بالف کشیده • و سکون سین مهمله و مثناة فوقانی بالف کشیده • و نون زده نقیض کژان آمده • راستین اول بالف کشیده • و سکون سین مهمله و کسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده و نون زده بمعنی حقیقی آمده • راسن اول بالف کشیده • و فتح سین مهمله و نون زده نباتی است که بوی آن ببوی سیر می ماند کویند اوراد رمیان سیر و پیاز کارند و بعضی دیگر کویند علفی است که بوی خوش دارد ترکان آنرا قیچی کویند ریاماست عورلد و بعضی کویند که نام درخت پیلگوش است و آن داروی باشد نافع جمیع آبله ها و درد مارا خصوصا دردهائی که از سبب رطوبت و سردی بود و کزند کی جانوران را سود دارد و آنرا قسط شامی و زنجبیل شامی نیز کویند و هرسا بر وزن ترسا همان است • بیخ آنرا اصل الراس و تخم آنرا حب الراس خوانند و در فرهنگی بلد بلدن آمده که راسن نوعی از سوسن و کل نیلوفر باشد و نام دوائی هم هست که آنرا الوف کویند و بتازی بیخ آنرا اصل اللوف و بیونانی دیو یاقر نیطس خوانند • رام برزین اول بالف کشیده • و سکون میم و فتح موحدهٔ تحتانی و سکون رای مهمله و کسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده • و نون زده نام پهلوانی و آتشکدهٔ هم بود • رامتین اول بالف کشیده • و فتح میم و کسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده • و نون زده نام شخصی بوده چنگ نواز کویند ساز چنگ را او وضع کرده است • رامش جان اول بالف کشیده • و کسر میم و سکون شین قرشت و جیم بالف کشیده • و نون زده • نام نوائی است از موسیقی و نام لحن هشتم است از سی لحن باربد • رامیتن اول بالف کشیده • و کسر میم بمثناة تحتانی مجهول رسیده • و فتح تای

قرشت وسکون نون نام قصبه ایست از ولایت بخارا وخواجه علی رامیتنی که از کمل اولیا است وحضرت عزیزان
اشتهار دارد از انجا است ٭ رامین اول بالف کشیده وکسر میم بمثناة تحتانی رسیده ونون زده نام عاشق ویسه
است وقصه ویسه ورامین مشهور است ونام چنگ نوازی هم بوده ٭ ران اول بالف کشیده ونون زده معروف است
که آنرا بتازی فخذ گویند ومعنی انگوزه هم آمده که حلتیت باشد ودر فرهنگی درخت انگوزه هم بدین آمده
٭ ران افشردن اول بالف کشیده وسکون نون وفتح همزه وسکون فا وضم شین منقوطه وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد
ونون زده کنایه از برانگیختن وتیز کردن آمده خصوصا اسپ را ٭ ران گشادن اول بالف کشیده وسکون نون وضم کاف
وشین منقوطه بالف کشیده وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از عیب ظاهر کردن وبرهنه شدن آمده ومعنی فرود آمدن از مرکب
هم دیده شده ومعنی سوار شدن وراه رفتن هم از نظر گذشته ٭ رانین اول بالف کشیده وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده ونون زده
بمعنی ذرمی آمده که مبان ران در روز جنگ از ران انها پوشند ومعنی شلوار هم دیده شده ٭ راه افتادن اول بالف کشیده
وسکون های ملفوظه وضم همزه وسکون فا ومثناة فوقانی بالف کشیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی زیان رسیدن
آمده ونیز کنایه از آن است که دزدان در راه برمرجمعی بریزند وغارت کنند ٭ راه بند بردن اول بالف کشیده
وسکون های ملفوظه وفتح موحدة تحتانی وکسر دال ابجد وظهور های ملفوظه وضم موحدة تحتانی وسکون رای مهمله
وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از صورت معقولیت داشتن حرف کسی آمده ٭ راه بردن اول بالف کشیده وسکون
های ملفوظه وضم موحدة تحتانی وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از مسافران وسالکان آمده
٭ راه بسر بردن اول بالف کشیده وسکون های ملفوظه وسمر بردن بافتح موحدة تحتانی معلوم کنایه از تمام کردن
ره آنها ورسانیدن راه آمده ٭ راه جامه دران اول بالف کشیده وکسر های ملفوظه وجیم بالف کشیده وفتح میم
وسکون های ملفوظه وفتح دال ابجد ورای مهمله بالف کشیده ونون زده نام صوتی است از تصنیفات نکیسای
چنگی گویند این صوت چنان نواخت که حضار مجلس همه جامه ها برتن پاره پاره کردند ومدهوش گردیدند بنابران
بدین نام موسوم شد ٭ راه خارکن اول بالف کشیده وکسر های ملفوظه وخای منقوطه بالف کشیده وسکون رای مهمله وفتح
کاف پارسی ونون زده نام نوائی است از موسیقی ٭ راه زن اول بالف کشیده وسکون های ملفوظه وفتح زای هوز ونون زده بمعنی
مطرب وسرود گو آمده وقطاع الطریق ودزد را نیز گفته اند وامر زدن راه وفاعل آن ٭ راه کان اول بالف کشیده
وسکون های ملفوظه وکاف پارسی بالف کشیده ونون زده بمعنی رایگان آمده ورایگان چیزی را گویند که در عوض
وبدل آن نباید داد ونیز چیزیکه در راه بیابند ٭ راه کهکشان اول بالف کشیده وکسر های ملفوظه وکاف بالف
کشیده وسکون های ملفوظه وفتح کاف وشین منقوطه بالف کشیده ونون زده سفیدی را گویند که شبها در آسمان
از جنوب تا شمال نماید وآنرا آسمان دره نیز خوانند وآن صورت راهی است که در فلک هشتم از اجرام کواکب
ثوابت ظهور یافته است وبتازی آنرا مجره گویند ٭ راه نشین اول بالف کشیده وظهور های ملفوظه وفتح نون
وکسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده ونون زده کنایه از گدا آمده ومردم بی عاقبت را نیز گویند ومعنی غریب
وقاصد هم بدین آمده ونیز کسیکه بسیار راه میرفته باشد واز باعث ماندگی در راه نشیند ودزد وقطاع الطریق را
نیز گفته اند ٭ رایت کاویان اول بالف کشیده وفتح مثناة تحتانی وسکون مثناة فوقانی وکاف بالف کشیده وکسر
واو ومثناة تحتانی بالف کشیده ونون زده نام علم فریدون است منسوب بکاوه آهنگر ٭ رای زن اول بالف کشیده
وسکون مثناة تحتانی وفتح زای هوز ونون زده کسی را گویند که با او در کارها مشورت نمایند ٭ رایض من اول
بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی وکسر ضاد منقوطه وفتح میم ونون زده بمعنی عقل من آمده ورایض انکه ستور را ریاضت کند

یعنی رام کنندهٔ اسپ باشد و راسوار کار چابک سوار نیز گویند ٭ رایگان اول بالف کشیده وسکون مثناة تحتانی وکاف پارسی
بالف کشیده ونون زده بمعنی چیزی آمده که در راه یابند ویا بمفت بدست آید وآنرا عوضی وبدلی نباشد ودر اصل رامکان
بوده حرف هارا بهمزه ملینه بدل کرده بصورت یا نوشتند رایگان شده ٭ رامش گزین اول بالف کشیده وکسر
میم وسکون شین منقوطه وضم کاف پارسی وکسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده ونون زده بمعنی اصحاب طرب آمده
٭ ربرونتن بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی وضم رای مهمله بواو رسیده وکسر نون وفتح مثناة فوقانی ونون زده
در لغت ژند و پاژند و استا بمعنی مردن آمده که نقیض زیستن است ٭ ربع زمین بضم اول وفتح موحدهٔ تحتانی
وعین مهمله ساکن وفتح زای هوز وکسر میم بمثناة تحتانی رسیده ونون زده بدانکه زمین از عنصر سفلی است وجمله
زمین را حکما سه صد وشصت درجه قسمت کرده اند چون کروی الشکل است صد وهشتاد درجه فوق ونود درجه
تحت دریای محیط است ونود درجه که خشکی است آنرا ربع زمین وربع مسکون خوانند واز جملهٔ ربع مسکون
شصت ونود درجه زمین معتدله وکوه های برف است ودر انجا جانوری نزید وامکان آبادانی ندارد بیست وهشت
درجه از جملهٔ سه صد وشصت درجه باقی مانده وآن قابل آبادانی است ودر تاریخ سکندری بدیدن آمده
که ربع مسکون بیست وشش هزار فرسنگ است ٭ ربع مسکون بضم اول وفتح موحدهٔ تحتانی وعین مهمله ساکن وفتح
میم وسکون سین سعفص وضم کاف بواو رسیده ونون زده بمعنی ربع زمین آمده ٭ ربودن بضم اول وموحدهٔ
تحتانی بواو رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی بردن آمده ٭ ربون بفتح اول وضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده
ونون زده بمعنی زری آمده که زیاده از آنچه مزد وقرار کرده باشند دهند ونیز بمعنی پیش مزد وبیعانه آمده
وآن زری باشد که پیش از کار کردن بمزدوران دهند وبعضی گویند زری باشد که در قیمت متاعی داده باشند
مشروط باین که اگر خوش آید نگاه دارند والا پس دهند وزر معهود بگیرند ودر عرب بزره دهند وانرا بشرط کارد
گویند ٭ رخبین بفتح اول وسکون خای منقوطه وکسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی رسیده ونون زده بمعنی دوغ
ترش سخت همچو پنیر آمده وبعضی بر آنند که دوغ ترش سخت شده را گویند ودر فرهنگی بدیدن آمده که
رخبین چیزیست که آنرا از کشک وآرد وشیر سازند وترش مزه باشد مانند قراقروت سیاه رنگ بود ودر بعضی
بر آنند که هرچیز که آنرا از دوغ ترش سازند رخبین ورخبینه خوانند ودر فرهنگی بجای فتح اول ضم ودر دیگری
کسر هم از نظر گذشته ٭ رخت افگندن بفتح اول وخای منقوطه ومثناة فوقانی ساکن وفتح همزه وسکون فا وفتح
کاف پارسی ونون ساکن وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از مقیم شدن آمده وعاجز آمدن را نیز گویند
٭ رخت بربستن بفتح اول وخای منقوطه ومثناة فوقانی زده وفتح موحدهٔ تحتانی وسکون رای مهمله وبستن بافتح
موحدهٔ تحتانی معلوم کنایه از مردن آمده وسفر کردن را نیز گویند ٭ رخت بردن رخت معلوم وضم موحدهٔ
تحتانی وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از مردن آمده ٭ رخت بر صحرا کشیدن
رخت معلوم وفتح موحدهٔ تحتانی وسکون رای مهمله وفتح صاد سعفص وسکون حای حطی ورای قرشت
بالف کشیده وفتح کاف وکسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از رخت
بردن آمده که مردن باشد ٭ رخت بستن بفتح اول وخای منقوطه ومثناة فوقانی زده وبستن بفتح موحدهٔ
تحتانی معلوم کنایه از رخت بربستن آمده که مردن باشد وسفر کردن را نیز گفته اند ٭ رخشان بضم اول وسکون
خای منقوطه وسین مهمله بالف کشیده ونون زده بمعنی روشن وتابان آمده ونیز رخ ایشان ٭ رخنه زده زبان
بفتح اول وسکون خای منقوطه وفتح نون وسکون های ملفوظه وفتح زای هوز ودال ابجد وکسر همزهٔ مبدله وفتح

زای منقوطه و موحده تحتانی بالف کشیده و بنون زده کنایه از مطعون خلایق آمده ◦ رخیدن بفتح اول و کسر خای
منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و بفتح دال ابجد و بنون زده بمعنی نفس کشیدن آمده بسبب برداشتن و کشیدن بار
گران و یا از مشقت دیگر ◦ ردیف سرطان بفتح اول و کسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده و کسر فا و فتح سین مهمله
و سکون رای قرشت و طای حطی بالف کشیده و بنون زده اشاره به برج اسد آمده که یکی از دوازده برج
فلکی است ◦ رزبان بفتح اول و سکون زای هوز و موحده تحتانی بالف کشیده و بنون زده بمعنی باغبان آمده
◦ رزیدن بفتح اول و کسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده و بفتح دال ابجد و بنون زده بمعنی رنگ کردن آمده ◦ رزین
بفتح اول و کسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده و بنون زده بمعنی مضبوط و مستحکم و استوار آمده و در تازی بمعنی چیزی
که بوزن گران و سنگین باشد آمده و گرانمایه را نیز گویند و معنی آرام گرفته و آرمیده هم آمده ◦ رستن بفتح اول و سکون
سین مهمله و فتح مثناة فوقانی و بنون زده بمعنی نجات یافتن و خلاص شدن آمده ◦ بضم اول و سکون سین مهمله و فتح
مثناة فوقانی و بنون زده بمعنی روییدن آمده ◦ رستم دستان بضم اول و سکون سین سعفص و فتح مثناة فوقانی
و کسر میم و فتح دال ابجد و سکون سین مهمله و مثناة فوقانی بالف کشیده و بنون زده نام پهلوان پای تخت پادشاهان
ایران آمده که ولایت زابلستان داشت گویند او را زور هشتاد پیل بود فردوسی گوید ◦ مثنوی ◦ خدای
جهان تا جهان آفرید ◦ سواری چو رستم نیامد پدید ◦ کجا زور دارد ز هشتاد پیل ◦ ببندد چو خواهد ره رود نیل
او را رستهم و روستم و پهلتن و تهمتن نیز گفتند و دستان نام پدر رستم بود که سیمرغ لقب او کرده شش صد و شصت
و شش سال عمر داشت چنانچه مادرش در مرثیه او گفته ◦ مثنوی ◦ با شش صد و شصت و شش ساله مرده
جهانت نخورده جهانت بخورد گویند مدفن او در نیمروز است ◦ رسین بفتح اول و کسر سین مهمله بمثناة تحتانی
رسیده و بنون زده در لغت ژند و پاژند و استا بمعنی نیزه آمده که بتازی آنرا رمح گویند ◦ رسیدن بفتح اول و کسر سین
مهمله بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و بنون زده معروف است و نیز بالغ شدن آدمی و پخته شدن میوه و زراعت
و امثال آن آمده ◦ رشتن بکسر اول و سکون شین منقوطه و فتح مثناة فوقانی و بنون زده بمعنی ریسیدن پنبه و پشم
و جز آن آمده ◦ رشکن بفتح اول و سکون شین منقوطه و کسر کاف و بنون زده بمعنی حسود و غیور و متکبر آمده ◦ رشن
بفتح اول و شین قرشت و بنون زده بمعنی گزیدن و گزلک کی آمده و معنی پشته و کوه کوچک نیز بلندیدن آمده و نام روز هژدهم است
از ماههای شمسی و نام فرشته نیز هست و در فرهنگی بفتح رای مهمله و سکون شین منقوطه و نون هم از نظر کل شده و در تازی
فرو بردن مرهم و دوا بدرون دیگ و کاسه و امثال آمده و ناب و ال آمده بعروسی و مهمانی رفتن نیز باشد ◦ رشکین بفتح
اول و سکون شین قرشت و کسر کاف بمثناة تحتانی رسیده و بنون زده بمعنی رشکن آمده که حسود و غیور و متکبر باشد
◦ رطب نوش دادن بضم اول و فتح طای حطی و کسر بای ابجد و ضم نون بواو مجهول رسیده و شین قرشت زده و دادن
معلوم کنایه از پیاله دادن بذوق تمام آمده و خوشحالی مدام را نیز گویند و در فرهنگی کنایه از بوسه دادن نیز
دیده شده ◦ رطل گران بفتح اول و سکون طای حطی و کسر لام و فتح کاف پارسی و رای مهمله بالف کشیده و بنون
زده کنایه از پیمانه و پیاله بزرگ آمده و بکسر اول هم بهمین معنی دیده شده ◦ رطل کشان بفتح اول و سکون طای حطی
و سکون لام و فتح کاف و شین منقوطه بالف کشیده و بنون زده کنایه از پیاله بزرگ نوشندگان آمده که میخواران
باشند ◦ رغوان بفتح اول و سکون غین منقوطه و واو بالف کشیده و بنون زده نام کوهی است در مغرب نزدیک بافریقیه
◦ رفان بفتح اول و فا بالف کشیده و بنون زده بمعنی شفیع و شفاعت کننده آمده ◦ رفتن بفتح اول و سکون فا و فتح
مثناة فوقانی و بنون زده بمعنی شدن آمده و بضم رای مهمله بمعنی روفتن ◦ رقعه پست نیلگون بضم اول و سکون قاف

وفتح عین مهمله وکسر همزه ممدوده وفتح بای پارسی وسکون سین مهمله وکسر مثناة فوقانی وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده
وسکون لام وضم کاف پارسی برار رسیده ونون زده کنایه از زمین آمده است ● رقعه پشت نیلگون بشین معجمه
همسان رقعه پست نیلگون است ● رقعه بلند نیلگون بضم اول وسکون قاف وفتح عین مهمله وکسر همزه مهمله
وفتح بای ابجد ولام ونون زده وکسر دال ابجد ونیلگون معلوم کنایه از آسمان آمده ● رقون بفتح اول وقاف
برار رسیده ونون زده بمعنی حنا آمده وآن برگی است که بکوبند وزنان در دست وپا ومردان در ریش برا ن
خضاب بندند ودر فرهنگی بجای فتح اول ضم نیز بدیدن آمده ● رکان بفتح اول وکاف بالف کشیده ونون
زده بمعنی سخن گریان آمده که از روی خشم وقهر آهسته آهسته باخود سخن گویند ودر فرهنگی بجای رای
مهمله زای هوز هم از نظر گذشته ● رکیدن بفتح اول وکسر کاف بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده
از روی قهر وخشم وغضب آهسته آهسته باخود سخن گفتن آمده ● رگ جان بریدن بفتح اول وکسر کاف
پارسی وجیم بالف کشیده وسکون نون وضم موحدهٔ تحتانی وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد
ونون زده بمعنی بیجان کردن آمده ● رگ باز گرفتن بفتح اول وسکون کاف پارسی وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده
وسکون زای هوز وکسر کاف پارسی وفتح رای قرشت وسکون فا وفتح مثناة فوقانی ونون زده کنایه از کاهلی
وسستی کردن در کاری آمده ● رگ بسمل خاریدن بفتح اول وکسر کاف پارسی وکسر موحدهٔ تحتانی
وسکون سین مهمله وکسر میم وسکون لام وخای منقوطه بالف کشیده وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده
وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از کردن کاری است که خود را بسبب آن کار بکشتن دهند
● رگ جان بفتح اول وکسر کاف پارسی وجیم بالف کشیده ونون زده کنایه از شریان وحبل الورید آمده
● رگ خوابالیدن بفتح اول وکسر کاف پارسی وفتح خای منقوطه وواو معدوله بالف کشیده وموحدهٔ تحتانی
نیز وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از کاهلی وسستی کردن در کاری آمده
● رگ در تن برخاستن بفتح اول وسکون کاف پارسی وفتح دال مهمله وسکون رای قرشت وفتح مثناة فوقانی ونون
زده وبرخاستن معلوم کنایه از قهر وغضب وخشم واستیلا آمده ● رگیدن بفتح اول وکسر کاف پارسی بمثناة
تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی رکیدن آمده یعنی از روی خشم وقهر وغضب آهسته آهسته باخود
سخن گفتن ● رمظان بفتح اول وسکون میم وظای معجمه بالف کشیده ونون زده نام یکی از اصحاب دین مجوس
آمده ● رمان بفتح اول ومیم بالف کشیده ونون زده بمعنی نفرت گیرنده وگریزنده آمده است ● رمکان
بفتح اول وسکون میم وکاف بالف کشیده ونون زده بمعنی موی زهار آمده ودر فرهنگی بجای فتح رای مهمله ضم هم
از نظر گذشته وبا این معنی با زای منقوطه هم آمده ● رمن بفتح اول ومیم ونون زده بلغت ژند وپاژند بمعنی
مجموع وهمه آمده چنانکه هرگاه گویند رمن رادیدم یعنی مجموع وهمه رادیدم ● رمون بفتح اول وضم میم
برار رسیده ونون زده بمعنی زری آمده که در عوض متاعی بشرط خوش کردن وپسند آمدن داده باشند چنانکه
در خربزه وهندوانه بشرط کارد وبمعنی بیعانه نیز آمده وآن زری باشد که پیش از کار بزد وردهند ● رمیدن بفتح
اول وکسر میم بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی گریختن ونفرت گرفتن آمده ومعنی بیهوش
شدن هم از نظر گذشته ● رندیدن بفتح اول سکون نون وکسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد
ونون زده بمعنی خراشیدن بناخن تخفیف آمده ومعنی رستن هم دیده شد ومعنی تراشیدن وصاف کردن معروف
ومشهور است ● رنجن بفتح اول وسکون نون وفتح جیم ونون زده بمعنی شکم نرم شده آمده ● رنجیدن بفتح اول

وسکون نون وکسر جیم بشناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی ناخوش شدن آمده ومعنی ماعنی والفعیض
هم از نظر گذشته که جمع کردن واله وختن باشد ٭ رنگ آزادان بفتح اول وسکون نون وکسر کاف پارسی وهمزه
بالف کشیده وزای هوز بالف کشیده ودال ابجد بالف کشیده ونون زده کنایه از طرز وروش وسیرت جوانمردان
وحلال زادگان واحرار آمده ٭ رنگ آوردن بفتح اول ونون وکاف پارسی زده وهمزه بالف کشیده وفتح واو
وسکون رای قرشت وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی روساختن وخجل شدن آمده وخشم وقهر وغضب با خجالت آمیخته
را نیز گویند ٭ رنگ ترکان بفتح اول وسکون نون وکسر کاف پارسی وفتح موحدهٔ تحتانی وسکون رای مهمله وکاف
پارسی بالف کشیده ونون زده نام سنگی است بسیار نرم که شیشه گران آنرا بجهت شیشه سفید کردن بکار برند آنرا
سنگ ترکان هم گویند ٭ رنگ رزگون بفتح اول ونون وکاف پارسی ساکن وفتح رای مهمله وکسر زای هوز وضم
کاف پارسی بواو رسیده ونون زده کنایه از شراب فروش است که بتازی آنرا خمار گویند ٭ رنگیدن بفتح اول
وسکون نون وکسر کاف پارسی بشناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی روییدن ورستن گیاه آمده
٭ رنگینان بفتح اول وسکون نون وکسر کاف پارسی بشناة تحتانی رسیده ونون بالف کشیده ونون ثانی زده بمعنی شفترنگ آمده
وآن میوه ایست سرخ وسفید بزردی مایل شبیه بشفتالو ٭ رنگین کمان بفتح اول وسکون نون وکسر کاف پارسی بشناة تحتانی
رسیده ونون ساکن وفتح کاف ومیم بالف کشیده ونون زده بمعنی قوس قزح آمده ٭ رواق بیستون بفتح اول
وواو بالف کشیده وکسر قاف وکسر موحدهٔ تحتانی بشناة تحتانی مجهول رسیده وکسر سین سعفص وضم مثناة فوقانی
بواو رسیده ونون زده بمعنی آسمان آمده ٭ روان بفتح اول وواو بالف کشیده وسکون نون بمعنی جان ونفس ناطقه
وروح آمده ومعنی محل جان که بدن باشد نیز گفته اند بعضی بر آنند که مراد از روان نفس ناطقه است
واز جان روح حیوانی ومعنی فی الحال وزود هم از نظر گذشته ومعنی راه رفتن معروف است ودر لسان الشعرا
بجای فتح رای مهمله ضم هم نوشته اعتماد را نشاید ٭ روباهی کردن بضم اول بواو مجهول رسیده وموحدهٔ تحتانی
بالف کشیده وکسر های هوز بشناة تحتانی رسیده وفتح کاف وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد ونون زده کنایه
از مکر وحیله وتزویر آمده ٭ روبیان بضم اول بواو مجهول رسیده وکسر موحدهٔ تحتانی ویای حطی بالف
کشیده ونون زده بمعنی ملخ آبی آمده که بتازی آنرا جراد البحر خوانند وارمیان مرادف آنست گویند خوردن
آن قوت باه دهد وچون آنرا با نخود سیاه بکوبند وبر ناف ضماد کنند حب القرع را بیرون آرد ٭ رودگان
بضم اول بواو مجهول رسیده وسکون دال ابجد وکاف پارسی بالف کشیده ونون زده جمع روده آمده
٭ رود خیزان بضم اول بواو مجهول رسیده وسکون دال ابجد وکسر خای منقوطه بشناة تحتانی مجهول
رسیده وزای هوز بالف کشیده ونون زده بمعنی سیلاب آمده ٭ رودن بضم اول بواو مجهول رسیده
وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی روناس آمده وآن گیاهی است معروف که بدان جامه وابریشم
وامثال آن رنگ کنند ٭ روزبان بضم اول بواو مجهول رسیده وسکون زای هوز وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده
ونون زده بمعنی دربان وسرهنگ وچاوش آمده ومعنی نگهبان هم دیده شد وبمعنی شفیع هم از نظر گذشته
وجلاد را نیز گویند ونیز کسی را گویند که بر درگاه سلاطین وملوک وغیر ایشان بنشیند واو را درین زمان
دربان خوانند وروزبانان جمع آنست ٭ روزخون بضم اول بواو مجهول رسیده وکسر زای هوز وضم خای
منقوطه بواو رسیده ونون زده تاخت در روز بردن بر سر غنیم ودشمن باشد چنانکه ایشان بی‌خبر وغافل باشند
واگر در شب باشد شبخون گویند ٭ روزگار بردن بضم اول بواو مجهول رسیده وکاف پارسی بالف کشیده

و سکون رای مهمله و بردن با ضم موحدهٔ تحتانی معلوم کنایه از اوقات و عمر ضایع کردن آمده ٭ روز کار رفتگان
بضم اول بواو مجهول رسیده و سکون زای هوز و کاف پارسی بالف کشیده و کسر رای مهمله و فتح رای ثانی و سکون
تا و فتح مثناة فوقانی و کاف پارسی بالف کشیده و نون زده کنایه از بی ماحصلان رب دولتان آمده ٭ روزن
بفتح اول و سکون راو و فتح زای هوز و نون زده معروف است که مطلق سوراخ و منفذ باشد ٭ روزی خواران
بضم اول و کسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده و فتح خای منقوطه و واو معدوله بالف کشیده و رای مهمله بالف کشیده
و نون زده بمعنی خلایق آمده ٭ روساختن بضم اول بواو رسیده و سین مهمله بالف کشیده و سکون خای منقوطه
و فتح مثناة فوقانی و نون زده کنایه از شرمنده شدن و خجالت کشیدن آمده ٭ روشان بضم اول بواو مجهول
رسیده و شین منقوطه بالف کشیده و نون زده بمعنی روشن آمده که روشنائی و فروغ باشد ٭ روشن بضم اول
بواو مجهول رسیده و فتح شین منقوطه و نون زده نقیض تاریک آمده که روشنائی و فروغ باشد و معنی معلوم هم
دیده شده و در مویدالفضلا نوشته که از زبان شیخ جعفری بالفتح مسموع است والله اعلم ٭ روشناسان
بضم اول بواو رسیده و فتح شین منقوطه و نون بالف کشیده و سین مهمله بالف کشیده و نون زده کنایه از مردمان
مشهور و معروف آمده و ستارگان را نیز گویند ٭ روشان بضم اول بواو مجهول رسیده و فتح شین منقوطه و نون
بالف کشیده و نون ثانی زده بمعنی ستارگان آمده ٭ روشندان بضم اول بواو مجهول رسیده و فتح شین منقوطه
و سکون نون و دال ابجد بالف کشیده و نون زده بمعنی تابدان آمده و معنی روشنی دان هم دیده شده که چراغدان
باشد و منفذ و سوراخی را گویند که در خانه ها بجهت روشنائی بگذارند ٭ روضهٔ رضوان بفتح اول و سکون واو
و فتح ضاد معجمه و واو بالف کشیده و نون زده بهشت را گویند ٭ روغن بفتح اول و سکون واو و فتح غین منقوطه
و نون زده معروف است آنرا از دوغ گاو و گوسپند و گاومیش و امثال آن بگیرند و نوعی دیگر هم هست که از حبوبات
میگیرند و وجه تسمیه آن روان شده ٭ عن است روغن سنگ عصاره را گویند که از آن ٭ روغن برآرند و در فرهنگی
بجای فتح رای مهمله ضم بواو مجهول رسیده هم دیده آمده ٭ روغن برنگ ریختن بفتح اول و سکون واو
و فتح غین منقوطه و سکون نون و فتح موحدهٔ تحتانی و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون کاف پارسی
و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و سکون خای منقوطه و فتح تای قرشت و نون زده کنایه از کار و مهم فرمودن
بمردم که بی ماحصل و مهمل و ضایع باشد آمده ٭ روغن زبان بفتح اول و سکون واو و فتح غین منقوطه و نون زده
و زبان با فتح زای هوز معلوم کنایه از چاپلوس نرم و چرب گفتار و فریب دهنده و قیتالی آمده ٭ روفتن بضم اول
بواو مجهول رسیده و سکون فا و فتح مثناة فوقانی و نون زده بمعنی جاروب دادن آمده ٭ رومی بچکان بضم اول
بواو رسیده و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده و فتح موحدهٔ تحتانی و سکون جیم پارسی و کاف بالف کشیده و نون زده
کنایه از اشک چشم آمده و در فرهنگی نوشته قطرهٔ خون را که بجای اشک از چشم روان باشد گویند ٭ رون بفتح
اول و واو و نون زده بمعنی آزمایش و امتحان آمده و بضم اول بواو مجهول رسیده و نون زده نام قصبه ایست
در منزل رستان که مولد ابوالفرج بوده و بضم اول بواو معروف رسیده بمعنی سبب و باعث آمده چنانکه گویند
رون آن یعنی سبب آن و باعث آن ٭ روی خاندان بضم اول بواو رسیده و کسر یای حطی و خاندان معلوم
کنایه از اشرف دودمان و بهترین خاندان آمده و عالی حسب و والانسب را نیز گویند ٭ روی دل نمودن بضم اول
بواو رسیده و کسر یای حطی و دل نمودن با کسر دال ابجد معلوم کنایه از مردمی آمده و احسان کردن و کرم نمودن
را نیز گویند ٭ روی دیدن بضم اول بواو رسیده و سکون یای حطی و کسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال

ابجد و نون زده کنایه از جانب گردن و طرف کیری آمده ٭ روی گلگون بضم اول بواو رسیده و کسر مثناة تحتانی و ضم کاف
پارسی و سکون لام و ضم کاف پارسی بواو رسیده و نون زده سرخ روی و سفید پوست را گویند و معنی ترکیبی
آن ظاهر است ای روی برنگ گل ٭ روین بضم اول بواو رسیده و فتح مثناة فوقانی و نون زده بمعنی روناس آمده
و آن گیاهی است که چیزها بدان رنگ کنند ٭ رونمودن بضم اول بواو رسیده و فتح نون و ضم میم بواو رسیده
و فتح دال ابجد و نون زده کنایه از کل شدن در خاطر و راه نمودن و حاصل شدن آمده ٭ روئین بضم اول بواو
مجهول رسیده و کسر یای حطی بمثناة تحتانی رسیده و نون زده بمعنی چیزی آمده که از روی ساخته باشند و آن
یکی از فلزات باشد و آن مس با قلعی گداخته است و نام پسر افراسیاب هم هست که در جنگ دوازده رخ که
از اعمال دوازده رخ مشهور است بر دست بیژن پسر گیو کشته شد و نام پسر پیران ویسه هم هست که او هم بر دست
بیژن کشته گشت و نام ولایتی است معروف و نام پهلوانیست ایرانی که داماد طوس پسر نوذر بوده ٭ روئین تن
بضم اول بواو مجهول رسیده و کسر یای حطی بمثناة تحتانی رسیده و نون ساکن و فتح مثناة فوقانی و نون زده لقب
اسفندیار بن گشتاسپ شاه شاهزادهٔ ایران زمین که بر دست رستم کشته شد و معنی روئین تن از روی ترکیب جثه
که مجرور روئین باشد چنانچه پیل تن و تهمتن و نیز الدام کسی که مجرور روی سخت باشد و قوی او را روئین
تن گویند چنانچه آهن پیکر و در فرهنگی بدیدن آمد که تن اسفندیار روئین مخلوق شده که هیچ حربه بر و کارگر
نمیشد و در یکی بدیدن آمد که نقشی بار رسیده که ببرکت آن نقش هیچ حربه بر و کارگر نمیشد والله اعلم و روئین تن
کنایه از معزول هم هست چه روئین تنی معزول را هم گویند و معده را نیز گفته اند ٭ روئینه تن بضم اول بواو مجهول رسیده
و کسر یای حطی بمثناة تحتانی رسیده و فتح نون و سکون های هوز و فتح تای قرشت و نون زده بمعنی روئین تن آمده ٭ ره افتادن
بفتح اول و ظهور های هوز و فتح همزه و سکون فا و مثناة فوقانی بالف کشیده و دال ابجد و نون زده بمعنی نقصان و زیان
رسیدن آمده و کنایه از ریختن دزدان باشد بر سر مردم و غارت و تاراج کردن مال ایشان ٭ رهبان بفتح اول
و ظهور های هوز و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و نون زده بمعنی نگاهدارندهٔ راه آمده که هادی راه باشد
و بضم رای مهمله بمعنی زاهد و پرهیزگار آمده و وجه تسمیه اش نگاهدارنده و محافظت کننده نیکی و سیرت نیک باشد
چه ره بضم رای مهمله و ظهور های هوز بمعنی نیکی و سیرت نیک و بان بمعنی محافظت کننده و نگاهدارنده آمده
چنانچه باغبان و پیلبان و دربان و گله بان و امثال آن ٭ ره جامه دران بفتح اول و کسر های هوز و جیم
بالف کشیده و فتح میم و سکون های هوز و فتح دال ابجد و رای مهمله بالف کشیده و نون زده بمعنی صوتی آمده
که از تصنیفات نکیسای چنگی است گویند این صوت را چنان نواخت که حضار مجلس جامها بر تن پاره کردند مدهوش
گردیدند و نکیسا نام چنگی خسرو پرویز بود و او نیز مانند باربد عدیل و نظیر نداشت گویند سرود خسروانی از وست بعضی
بر آنند که سرود خسروانی از باربد است والله اعلم ٭ رهبین بفتح اول و ظهور های هوز و کسر موحدهٔ تحتانی بمثناة
تحتانی رسیده و نون زده کنایه از محقق و مدقق آمده ٭ ره روان گردون بفتح اول و ظهور های هوز و فتح رای مهمله
و واو بالف کشیده و کسر نون و گردون بالفتح کاف پارسی معلوم کنایه از سبعه سیاره آمده و آنرا هفت کوکب متحیره نیز گویند
که زحل و مشتری و مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر باشد ٭ رهنشین بفتح اول و ظهور های هوز و فتح نون و کسر شین منقوطه
بمثناة تحتانی رسیده و نون زده کنایه از گدا آمده که بر سر راه نشسته گدائی کند و مردم بیخانمان را نیز گویند و معنی
برید و قاصد و مسافر هم بدیدن آمده و نیز کسیکه بسیار راه میرفته باشد و دزد و قطاع الطریق را نیز گفته اند
٭ رهزن بفتح اول و ظهور های هوز و فتح زای هوز و نون زده بمعنی مطرب و سرودگو آمده و قطاع الطریق

ردزد را نیز گفته اند و امر زدن راه و باعل آن * ره کهکشان بفتح اول و کسر های ملفوظ و فتح کاف و سکون های
ملفوظ و فتح کاف و سکون های ملفوظ و فتح کاف و شین منقوطه بالف کشیده و نون زده مخفف راه کهکشان است
* ره نمون بفتح اول و ظهور های ملفوظ و فتح نون و ضم میم بواو رسیده و نون زده بمعنی نماینده راه آمده که بتازیش
هادی خوانند * رهیدن بفتح اول و کسر های ملفوظ بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی
نجات یافتن و خلاص شدن آمده * رئخبین بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون شای ثخذ و کسر موحدهٔ
تحتانی بمثناة تحتانی رسیده و نون زده چیزی باشد بسیار ترش و سیاه لون که آنرا از آرد میده و شیر گوسپند
سازند و بتازی آنرا کبح بضم کاف و موحدهٔ تحتانی و حای حطی زده خوانند * ریخن بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و کسر
خای منقوطه و نون زده بمعنی آدمی و حیوانات دیگر آمده که اسهال و شکم روداشته باشد و آلوده کاری کند
* ریدگان بکسر اول و سکون مثناة تحتانی و دال ابجد و کاف پارسی بالف کشیده و نون زده بمعنی غلام بچگان
و غلامان ترک مقبول آمده و پسران امرد بی ریش را نیز گویند و در فرهنگی بجای کسر رای مهمله فتح هم از نظر
گذشته * ریزهٔ سیمین بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح زای هوز و کسر همزهٔ مبدله و سیمین بکسر سین
مهمله معلوم کنایه از ستارگان آمده * ریستن بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون سین مهمله و فتح مثناة فوقانی
و نون زده مخفف گریستن آمده و ریدن و نجاست کردن را نیز گفته اند و معنی توجه کردن و مویدن هم بنظر آمده
و معنی فرو رفتن بچاه یا حوض و امثال آن هم از نظر گذشته * ریسیدن بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول و کسر سین
مهمله بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی رشتن پنبه و پشم آمده و بافتن ابریشم و امثال آن را نیز
گفته اند * ریش بد و سفید کردن بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون شین منقوطه و فتح موحدهٔ تحتانی
و ضم دال ابجد بواو رسیده و دال مهمله ساکن و کسر سین سعفص و کسر فا بمثناة تحتانی مجهول رسیده و دال بی نقطه زده
و کردن با فتح کاف معلوم کنایه از کسیکه تجربه کم کرده باشد آمده و بیعقل و احمق و کول و نادان را نیز گویند * ریش کندن
بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون شین منقوطه و فتح کاف و نون ساکن و فتح دال ابجد و نون زده کنایه از تشویش
بیغایت کشیدن آمده * ریشیدن بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و کسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد
و نون زده بمعنی ریختن چیزی در چیزی آمده * ریگ روان بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و کسر کاف پارسی
و فتح رای مهمله و وا و بالف کشیده و نون زده ریگی است که در جانب جنوب میباشد و پیوسته روان است
و در فرهنگی بدین آمده که جانب شمال مانند آب روان است گویند آن ریگ تمام نقره است و چشمه
که ازان برمی آید آتش با سیماب آمیخته می باشد آب بربالا و سیماب در زیر در آنجا جانور نمی زیند و هر حیوانی
که ازان چشمه آب بخورد فی الحال بمیرد و نیز در کابل جائی است که آنرا خواجه ریگ روان گویندش * ریم آهن
بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و کسر میم و همزه بالف کشیده و فتح های ملفوظ و نون زده بمعنی سوختهٔ آهن آمده
که آهنگران از کوزه بیرون اندازند و در فرهنگی نوشته ریم آهن چرک و کثافت آهن باشد که در وقت گداختن
در کوزه می ماند و هنگام پتک زدن ازان میریزد * ریمن بفتح اول و سکون مثناة تحتانی و فتح میم و نون زده بمعنی
کینه ور و مکار و دغاباز و محیل و بکسر رای مهمله و میم بمعنی زخمی آمده که پیوسته ازان چرک و ریم آید و این
نون همچو نون چرکن است که در انجا در آخر چرک و در انجا در آخر ریم افزوده اند و بعضی برآنند که نون اصل
کلمه است و بکسر رای مهمله و فتح میم مخفف اهریمن آمده که راه نماینده بدیها و شیطان باشد و یزدان نقیض
آنست که رهنمای نیکیها باشد و بمعنی پسر هم بدیدن آمده که نقیض دختر باشد و اسپ را نیز گویند و معنی کینه ور

و دغاباز و مکار و محیل هم از نظر گذشته ٭ ریون بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح واو و نون زده مخفف
ریونصر ریوند آمده و آن داروئی است معروف که اسهال آورد و بتازی آنرا راوند گویند ٭ ریهانیدن بکسر
اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و های ملفوظ بالف کشیده و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده
بمعنی روان کردن آمده ٭ ریهیدن بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و کسر های ملفوظ بمثناة تحتانی رسیده
و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی مطلق افتادن آمده و حالت لازم از حالت ریهانیدن را نیز گویند

چشمهٔ بیست و دوم بحر اول قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان رای مهمله با واو

٭ را بر اول بالف کشیده و ضم موحده تحتانی بواو رسیده نام گلی است از گلهای بهاری ٭ راد بر اول بالف
کشیده و سکون دال ابجد و ضم موحده تحتانی بواو رسیده بمعنی چوب عود آمده ٭ راست علی بر اول بالف کشیده
و سکون سین مهمله و تای قرشت و کسر عین غیر منقوطه و دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده و واو زده یکی از نامهای
بار یتعالی است عزشانه ٭ راسو اول بالف کشیده و ضم سین مهمله بواو رسیده جانوری است معروف و مشهور
دشمن مار فندش نول گویند گویند اگر کعب آنرا برتن که زنان باشد بیرون آورند و بر پای راست زن بندند
و با او جماع کنند آبستن گردد و در فرهنگی بلدیدن آمده و اگر دردن او را پرواز کشنیز کنند و عنک سازند
قدری از آن خورند کولک که جانوران هر دار و انامع باشد گویند طعام که و مرداشته باشد همین که راسو ببیند
موبهای خود را راست کند و در فریاد آید اگر خوت او را و مفاصل و بختار بر بالا کنند نافع باشد ٭ راه روا ول بالف
کشیده و سکون های ملفوظ و فتح رای مهمله و واو زده بمعنی سالک آمده ٭ ردنجو بفتح اول و دال مهمله و سکون نون
و ضم جیم بواو رسیده و واو زده نام کرمی است سفید رنگ بزردی مایل که پشمینه و پارچه را که در زمین باشد خراب
کند و بتازی آنرا ارضه گویند و در فرهنگی بجای دال ابجد را و هم از نظر گذشته ٭ رسو بفتح اول و سکون سین مهمله
و ضم میم بواو رسیده بمعنی زنبور عسل آمده که بتازی آنرا یعسوب خوانند و بعضی بر آنند که یعسوب
نام پادشاه زنبوران است ٭ رشته پلاو بکسر اول و سکون شین منقوطه و فتح مثناة فوقانی و سکون های
ملفوظ و ضم بای پارسی و لام بالف کشیده و واو زده نام طعامی است که از رشته بار یک می پزند ٭ رفو بفتح
اول و ضم فا و واو رسیده پیوند شال و جامه پاره و سوراخ دار باشد بنوعی که معلوم نشود و در فرهنگی بجای واو
معروف مجهول هم بلدیدن آمده ٭ رقص پهلو بفتح اول و سکون قاف و کسر صاد مهمله و فتح بای پارسی و سکون
های ملفوظ و ضم لام بواو رسیده کنایه از پهلو به پهلو غلطیدن آمده و راحت و استراحت کردن را نیز گفته اند
٭ رکو بضم اول و کاف بواو مجهول رسیده بمعنی چادر شب یک لخت آمده و کرباس و لته و جامهٔ کهنه سوده شده
را نیز گفته اند و در فرهنگی بجای ضم رای مهمله کسره هم بلدیدن آمده ٭ رو بفتح اول و سکون واو بمعنی رفتن
و امر برفتن آمده یعنی برو و بمعنی آواز حزین هم دیده شد و بضم اول بواو رسیده معروف است که بتازی
آنرا وجه خوانند و بمعنی پیدا کردن و تفحص و تجسس هم بلدیدن آمده و بتارا میدارم گفته اند و بمعنی ریا
و ساعتک هم باشد و باعث و جهت و سبب معروف است ٭ رود آمو بضم اول بواو مجهول رسیده و سکون دال
ابجد و همزه بالف کشیده و ضم های ملفوظ بواو رسیده نام رودخانه ایست ٭ رواروا بفتح اول و واو
بالف کشیده و فتح رای قرشت و واو زده بمعنی کثرت آمد و شد خلق آمده و نیز دنبال کسی بشکار رفتن
و در فرهنگی بلدیدن آمده که الف رو ا و برای مقارنت است همچو الف شباشب یعنی اول رفتن
که مقارن برفتن آخر است و این عبارت از سرعت رفتن آمده و همراه تنها رود همراه دنبال کسی ٭ روار و بضم

اول را و بالف کشیده و ضم رای قرشت بواو رسیده بمعنی رو برو و مقابل آمده • رُه کُو بفتح اول و ظهور های ملفوظه و ضم کاف پارسی بواو رسیده بمعنی مطرب و خوانندهٔ و نغمه سرای آمده • رُه رَو بفتح اول و ظهور های ملفوظه و فتح رای مهمله و واو زده مخفف و مختصر راه رو آمده که سالک باشد • رهسر بفتح اول و ضم سای ملفوظه بوا و رسیده نام کوهی است در سرندیب که گویند حضرت آدم صفی علیه السلام چون از بهشت بر آمد بران کوه افتاد و در فرهنگی بجای فتح اول ضم هم بیان آمده و بضم رای مهمله بی و نشان آمده و سیاهی از دو ز و را لیز گفته اند و قاعده و قانون و طرز و روش را لیز نامیده اند • ریش کاو بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون شین منقوطه و کاف پارسی بالف کشیده و واو زده بمعنی احمق و ابله و طامع و صاحب آرزو آمده گویند شخصی پسر خود را گفت که هرگز ریش کاو بوده پسر گفت کدام است ریش کاو گفت آنکه هر صباح از خانه بر آید با خود گوید گنجی بیابم و چنان و چنین کنم پسر گفت ای پدر من همه عمر ریش کاو بوده ام • ریلو بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و ضم لام بواو رسیده بمعنی اشخار و قلیا باشد و بعضی گویند ریلو شنجار است و آن رستنی باشد که برگ آن سیاه و بنفش سطبر بود و الله اعلم • ریو بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون واو بمعنی فریب و تزویر و مکر و حیله آمده و نام پسر کیکاوس هم هست که داماد طوس بود و بدست فرود بن سیاوش کشته شد • ریونجو بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح واو و سکون نون و ضم جیم بواو رسیده بمعنی دیوک آمده که بتازی آنرا ارضه گویند

چشمهٔ بیست و سوم بحر اول از قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان رای مهمله با های ملفوظه

• رازه اول بالف کشیده و فتح زای هوز و های ملفوظه زده بمعنی راز آمده که اسرار دل نهفته و پنهان و پوشیده و مخفی باشد • رایبه اول بالف کشیده و کسر مثناة فوقانی و فتح موحدهٔ تحتانی و سکون های ملفوظه بمعنی راتب آمده که وظیفه و روزمره باشد • راز سربسته اول بالف کشیده و کسر زای هوز و فتح سین مهمله و سکون رای قرشت و فتح موحدهٔ تحتانی و سکون سین سعفص و فتح مثناة فوقانی و های ملفوظه زده بمعنی راز پوشیده آمده • رازدل زمانه اول بالف کشیده و سکون زای هوز و کسر دال ابجد و لام و فتح زای هوز و میم بالف کشیده و فتح نون و های ملفوظه زده کنایه از آفتاب عالمتاب آمده • رازیانه اول بالف کشیده و کسر زای هوز و مثناة تحتانی بالف کشیده و فتح نون و های ملفوظه زده نام داروئی است معروف که بادیان باشد و آن بوستانی و صحرائی و شامی است و رازیانهٔ شامی انیسون است بعضی گویند انیسون را زیانهٔ رومی است و بعضی دیگر گویند هر دو یکی است • راستخانه اول بالف کشیده و سکون سین مهمله و مثناة فوقانی و خای منقوطه بالف کشیده و فتح نون و های ملفوظه زده کنایه از صلح کل آمده یعنی شخصی که با همه کس از قرار راستی و درستی و دیانت و امانت معاش کند • راسته بفتح اول و سکون سین مهمله و فتح مثناة فوقانی و های ملفوظه زده بمعنی راه راست و همواره آمده و نیز کسی را نامند که همه کارها بدست راست کند • راستینه اول بالف کشیده و سکون سین مهمله و کسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده و فتح نون و های ملفوظه زده بمعنی حقیقی آمده و راستین مرادف این واقع شده • رادونه اول بالف کشیده و ضم دال بواو رسیده و فتح نون و های ملفوظه زده بمعنی پودینه آمده و آن سبزه ایست معروف که در تازی نعناع گویند و در فرهنگی باین معنی بجای قاف و بجای نون مثناة فوقانی هم از نظر گذشته که راقوته باشد و در مؤید الفضلا راتوده هم باین معنی نوشته • راله اول بالف کشیده و فتح لام و های ملفوظه زده بمعنی انجدان آمده که صمغ آن حلتیت است و بعضی گویند بیخ درخت انجدان است و نیز نام گیاهی است مانند سیر برادر پیاز و آنرا بریان کرده

میغ و رنگ بغایت تند می‌باشد و در فرهنگی بجای رای مهمله زای هوز هم از نظر گذشته ٭ راکاره اول بالف کشیده
و کاف بالف کشیده و فتح رای مهمله و های ملفوظه زده بمعنی زن بدکاره و فاحشه آمده ٭ رامینه اول بالف کشیده
و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده و فتح نون و های ملفوظه زده نام عاشق ویس آمده و قصهٔ ویس و رامینه مشهور است
شاعری آنرا بنظم آورده ٭ راوچه اول بالف کشیده و فتح واو و جیم پارسی و های ملفوظه زده نوعی از انگور آمده
٭ راومادة اول بالف کشیده و کسر واو و میم بالف کشیده و فتح دال ابجد و های ملفوظه زده بمعنی انگوزه آمده
که بتازی آنرا حلتیت گویند و در فرهنگی بجای کسر واو ضم هم دیده شده ٭ راه اول بالف کشیده و سکون های ملفوظه
معروف است که بتازی طریق گویند و بمعنی باطن آمده چنانکه گویند فلان راه فلانی زد یعنی
باطن فلانی زد و کنایه از رسم و قاعده و قانون و روش هم هست و معنی نغمه و مقام و پرده
و اصول خوانندگی و نوازندگی هم آمده و معنی هوش و شعور هم دیده شده و حرف و سخن را نیز
گفته‌اند و معنی کرت و مرت هم آمده چنانکه گویند یک راه و دو راه یعنی یک بار و دو بار و بار و باد شاه
مثل ده راه را نیز گویند و باین معنی در فرهنگی بدیدن آمده که بجای های هوز مثناة تحتانی است که رای باشد
٭ راه جلته اول بالف کشیده و کسر های ملفوظه و ضم جیم خای منقوطه و سکون لام و فتح مثناة فوقانی و های ملفوظه زده
بمعنی راهی آمده که بسیار دور و دراز باشد ٭ راه شاه اول بالف کشیده و سکون های ملفوظه و شین منقوطه بالف
کشیده و های ملفوظه زده بمعنی شاه راه است که راه پهن و بزرگ و عام باشد ٭ راهواره اول بالف کشیده
و سکون های ملفوظه و واو بالف کشیده و فتح رای مهمله و های ملفوظه زده بمعنی راه آورد و ارمغان آمده ٭ ربخه
بفتح اول و ضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده و فتح خای منقوطه و های ملفوظه زده بمعنی خوشی و لذتی که در مباشرت و مجامعت
بهم رسد و خوشی و خرمی و خوشحالی را نیز گفته‌اند و در فرهنگی بجای رای مهمله زای هوز و بجای خای منقوطه
جیم هم از نظر گذشته ٭ ربوسه بضم اول و موحدهٔ تحتانی بواو رسیده و فتح سین مهمله و های ملفوظه زده بمعنی سرپوش
و چادر و دامنی و مقنع و روپاک و امثال آنرا نیز گفته‌اند ٭ ربوشه بضم اول و موحدهٔ تحتانی بواو رسیده و فتح شین منقوطه
و های ملفوظه زده بمعنی ربوسه آمده که چادر و دامنی و مقنع و سرپوش و روپاک زنان باشد و در فرهنگی بدیدن آمده که
در اصل این لغت ربوشه بوده بکثرت استعمال ربوشه شده والله اعلم و در فرهنگی دیگر بجای ضم رای مهمله فتح هم
بدیدن آمده ٭ ربوله بفتح اول و موحدهٔ تحتانی بواو رسیده و فتح لام و های ملفوظه زده بلغت اندلس
بمعنی کنگر آمده و آن رستنی است معروف بیشتر در کوهستان روید و کنارهای برگ آن خارناک می‌باشد و آنرا
بزند و با ماست خورند توت باده ٭ رته بفتح اول و مثناة فوقانی و های ملفوظه زده بار درختی است
در هند شبیه به فندق اما کوچکتر از آن و سیاه لون می‌باشد و آنرا در آب کنند و دست بران زنند چون صابون
کف برآورد و جامه بدان شویند خصوصا جامهٔ ابریشمی و اگر با آب مرزنگوش در چشم کنند شکوری به برد
و چون با سرکه آمیخته بر عضو برطلا کنند تحلیل دهد و بتازی رته را فندق هندی نامند ٭ رجله بفتح اول
و سکون جیم و فتح لام و های ملفوظه زده بمعنی سمارو غ آمده و آنرا بتازی عرفه گویند و آن گیاهی است
که در زمین نمناک و زیر خم روید و در صحرا نیز میباشد آن را مغرور نند و شیرهٔ آن جلای بصر دهد و آنرا
سمارو غ هم گویند ٭ رجه بفتح اول و جیم و های ملفوظه زده بمعنی طناب آمده که جامه پوشیدنی و لنگی و چیزهای
دیگر بر بالای آن اندازند ٭ رخبینه بضم اول و سکون خای منقوطه و کسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی رسیده
و فتح نون و های ملفوظه زده قرچیز که آنرا از دوغ ترش سازند رخبینه گویند و رخچین مرادف آن است

و صمغ صنوبر را نیز رهینه کنند الخ • رخ خورشید و ماه بفتح اول و سکون خای منقوطه و واو معدوله و رای
مهمله ساکن و شین منقوطه و واو معدوله و رای مهمله ساکن و شین منقوطه بمثناة تحتانی مجهول رسیده و دال ابجد
زده و ماه معلوم کنایه از پرتو و شعاع آفتاب و ماه آمده • رخساره بضم اول و سکون خای منقوطه و سین مهمله
بالف کشیده و فتح رای قرشت و های مدوره زده معروف است که بتازی آنرا خد گویند • رخکوره بفتح اول
و سکون خای منقوطه و کسر کاف بمثناة تحتانی رسیده و فتح رای مهمله و های مدوره زده بمعنی دستینه آمده که آنرا
چهار تو مانند ریسمان تابیده باشند • رخمه بفتح اول و سکون خای منقوطه و فتح میم و های مدوره زده نام
مرغی است که آنرا مردارخوار نیز گویند و اگر پر او را در خانه بخور کنند جمیع جانوران گریزند و اگر زبلش
و اگر سرگین او را در زیر زن آبستن بخور کنند بچه بیندازد • رخنه بفتح اول و سکون خای منقوطه و فتح نون
و های مدوره زده بمعنی سوراخ و رخنه آمده و بمعنی دریچه و شکاف و چاک و امثال آن هم بنظر آمده و نیز رادی را
گویند که در دیوار واقع شده باشد • رخنه بضم اول و سکون خای منقوطه و فتح نون و های مدوره زده بمعنی
کاغذ آمده که بتازی قرطاس خوانند • رخینه بفتح اول و کسر خای منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و فتح نون و های
مدوره زده بمعنی صمغ درخت صنوبر آمده • رده بفتح اول و دال ابجد و های مدوره زده بمعنی صف و رسته آدمی
و حیوان دیگر آمده و هر چیز که در یک رسته باشد همچو دندانها و دکان و خانه و برج و امثال آن و چوبی را نیز
گویند که بران طاقها راست کنند و برکار بندند و بر بالای غله که از کاه جدا نشده باشد بگردانند و بکسر رای
در تازی بمعنی برگشتن از دین آمده • رزده بفتح اول و سکون زای هوز و فتح دال ابجد و های مدوره زده
بمعنی مالیده و کوفته و آزرده و راه آمده • رزمگاه بفتح اول و سکون زای هوز و میم و کاف پارسی بالف
کشیده و های مدوره زده بمعنی جای جنگ آمده • رزمگه بفتح اول و زای هوز و سکون میم و فتح
کاف پارسی و های مدوره زده مخفف رزمگاه است • رزمه بفتح اول و سکون زای هوز و فتح میم و
های مدوره زده بمعنی بقچه رخت آمده و یک لنگ بار قماش و اسباب را نیز گویند و در فرهنگی بدین آمده که
این لغت در تازی بهمین معنی بکسر رای مهمله است • رزه بفتح اول و زای هوز و های مدوره زده بمعنی طنابی آمده
که هر دو سر آن را بجائی بندند و جامه و لنگی و ازار و امثال آن بران اندازند و بتازی شریط گویند و در فرهنگی سگ
انگور نیز دیده شده که بتازی عنب الثعلب خوانند و با تشدید زای هوز در تازی حلقه را گویند که بر آستان
در نصب نمایند و قفل را نیز گویند و بمعنی زدن هم آمده که بتازی ضرب خوانند • رژه بفتح اول و زای پارسی و های
مدوره زده بمعنی رزه آمده و نیز ریسمانی باشد که بنایان و معماران که براستی آن دیوار سازند و آنرا رزه بنا
نیز گویند • رسانه بفتح اول و سین مهمله بالف کشیده و فتح نون و های مدوره زده بمعنی تاسف و حسرت و افسوس
آمده • رسته بفتح اول و سکون سین مهمله و فتح مثناة فوقانی و های مدوره زده بمعنی راه راست و هموار آمده و بمعنی رزه
نیز دیده شده که صف و رسته آدمی و حیوان دیگر باشد و هر چیز که در یک راسته باشد همچو دندان و دکان
و خانه و برج و امثال آن • رسیده بفتح اول و کسر سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و های مدوره زده
معروف است و زن بالغه و میوه رسیده یعنی پخته شده و رسیده حق یعنی فانی بخود شده را نیز گویند • رشاشه
بفتح اول و شین منقوطه بالف کشیده و فتح شین منقوطه و های مدوره زده بمعنی قطره های کوچک باران
و باران ریزه آمده و در منتخب آنرا پهوهار گویند که عربی است • رشته بضم اول و سکون شین منقوطه
و فتح مثناة فوقانی و های مدوره زده بمعنی رنگ کرده آمده و بکسر رای مهمله نام مرضی است و آن

چیزی باشد که از اعضای مردم بسان تار ریسمان برمی آید و بیشتر این مرض در شهر لار بهم میرسد و آش پلاوی هم هست و قسمی از حلوا نیز آمده و تار ابریشم و ریسمان و آنچه آن را رشته باشند معروف است و در فرهنگی بدین آمده که رشته طعامی است و آن بر دو نوع است یکی با قیمه پزند و دوم بی قیمه ٭ رشته تکنده ٭ بکسر اول و سکون شین منقوطه و فتح مثناة فوقانی و سکون های ملفوظه و کسر نون و فتح کاف پارسی و سکون نون و فتح دال ابجد و های ملفوظه زده بمعنی ریسمانی آمده که جامه خواب چون توشک و لحاف و نهالی و امثال آن بدان دوزند ٭ رشیده ٭ بفتح اول و کسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و های ملفوظه زده بمعنی ریشه دستار هم آمده که بعضی از آن را شبکه کرده باشند ٭ رشینه ٭ بفتح اول و کسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و فتح نون و های ملفوظه زده بمعنی صمغ درخت صنوبر آمده و معرب آن راتینج است و بعضی بر آنند که راتینج رومی است و آنرا راتیانج نیز گویند ٭ رصدگاه ٭ بفتح اول و صاد مهمله و سکون دال ابجد و کاف پارسی بالف کشیده و های ملفوظه زده بمعنی باجگاه آمده و آن جائی باشد که از سوداگر و امثال آن باج گیرند و بمعنی نظرگاه نیز آمده و آن جائی باشد که شب و روز نشسته نگاه کنند و حساب حرکات و درجات ثوابت و سیارات را ضبط نمایند و آنرا رصدخانه نیز گفته اند و بمعنی قدمگاه هم بدین آمده و کنایه از درگاه و محل بار دادن پادشاهان نیز باشد و جائی را نیز گویند که اصناف رعایا مال و خراج دیوانی را در آن جا مقرر و [illegible] سازند ٭ رضوان کده ٭ بفتح اول و سکون ضاد منقوطه و واو بالف کشیده و سکون نون و فتح کاف و فتح دال ابجد و های ملفوظه زده کنایه از بهشت آمده ٭ رغزه ٭ بفتح اول و سکون غین منقوطه و فتح زای هوز و های ملفوظه زده بمعنی پتو آمده و آن نوعی از لباس است که از پشم گوسفند بافند و بیشتر مردم بدخشان و کشمیر پوشند ٭ رفه ٭ بفتح اول و فا و های ملفوظه زده بمعنی پروین آمده و آن شش ستاره کوچک باشد که در کوهان ثور واقع شده و بتازی آنرا ثریا خوانند ٭ رفیده ٭ بفتح اول و کسر فا بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و های ملفوظه زده لته چند کهنه باشد که برمثال گرد بالشی درهم دوزند و خمیر نان را بر بالای آن گسترانند و بر تنور بندند ٭ رقعه ٭ بفتح اول و سکون قاف و فتح عین سعفص و سکون های ملفوظه بمعنی سرعص و گیل دارو آمده و آن گلی است سرخ رنگ اگر آنرا بکوبند و یک مثقال از آن با دو بیضه نیم بفته بخورند آزاری را که بسبب افتادن یا برداشتن چیزی سنگین رسیده باشد نافع است و هر گیاهی را گویند که جبر شکستن کند خصوصا ما انطی و الجبار و لبتومه و مانند آن و بضم رای مهمله در تازی بمعنی پینه و پاره آمده ٭ رکاسه ٭ بضم اول و کاف بالف کشیده و فتح سین مهمله و های ملفوظه زده بمعنی خارپشت تیرانداز آمده گویند هر حیوانی که قصد او کند خارهای خود را مانند تیر بر آن اندازد ٭ رکاشه ٭ بضم اول و کاف بالف کشیده و فتح شین منقوطه و های ملفوظه زده بمعنی رکاسه است ٭ رکوه ٭ بضم اول و سکون کاف و فتح واو و ظهور های ملفوظه بمعنی چادر یک لخت آمده و بمعنی کرباس و لته و جامهٔ کهنه سوده شده و از هم رفته نیز آمده و در فرهنگی بجای اول کسره هم بدین آمده ٭ رمه ٭ بفتح اول و میم و های ملفوظه زده بمعنی پروین آمده که بتازی ثریا گویند و بمعنی سپاه و لشکر و جمعیت مردمان هم دیده شد و ایلخی اسپ را نیز گفته اند و بمعنی گله گوسفند و امثال آن معروف است ٭ رنبه ٭ بضم اول و سکون نون و فتح موحدهٔ تحتانی و های ملفوظه زده بمعنی موی زهار است و در فرهنگی بجای ضم رای مهمله فتح هم بدین آمده ٭ رنجه ٭ بفتح اول و سکون نون و فتح جیم و های ملفوظه زده بمعنی بیمار آمده و آزرده و زحمت را نیز گفته اند و بمعنی از روی تازه و تحقیر عرآمیدن هم بدین آمده ٭ رندمل دریله ٭ بکسر اول و سکون نون و کسر دال ابجد و ضم دال مهمله و های ملفوظه و سکون لام و دریله ٭

بافتح دال بی نقطه معلوم کنایه از آن شخص آمده که قدم از جادهٔ شرع بیرون نهاده باشد ٭ رنده بفتح اول
وسکون نون وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده نوعی از جرم سیاه رنگ آمده ونام گیاهی است بیاری که اکثر
چرندگان خصوصا گوسپندان ومیشان بچریدن آن فربه گردند ومعنی بزرگ وعظیم هم بدیدن آمده وافزاری
باشد که درودگران بدان چوب تراشیده را هموار کنند ٭ روان خواه بفتح اول وواو بالف کشیده وسکون نون
وفتح خای منقوطه وواو معدوله بالف کشیده وهای ملفوظ زده بمعنی اهل دریوزه وگدا وکدیه کننده ٭ رواره بفتح
اول وواو بالف کشیده وفتح واو وهای ملفوظ زده بمعنی رباب آمده وآن سازی است مشهور ومعنی ترکیبی آن
آواز حزین وآوازه برآورنده است چه رو آواز حزین وآو برآورنده مدلول باشد ٭ روانه بفتح اول وواو
بالف کشیده وفتح نون وهای ملفوظ زده بمعنی روان آمده ونیز بمعنی جنازه وبفرهنگی بمعنی دولت فهم دیده
شده ٭ روباه بضم اول بواو مجهول رسیده وموحده تحتانی بالف کشیده وهای ملفوظ زده نام جانوری است
دشتی وآن بحیله گری معروف است وروبه مخفف ومختصر روباه است ٭ روداوه بضم اول بواو مجهول رسیده
ودال ابجد بالف کشیده وفتح واو وهای ملفوظ زده نام دختر مهراب کابلی است که زال برو عاشق شد ٭
آخر الامر او را بحبالهٔ عقد خویش آورده ورستم از وتولد شد ودر فرهنگی بدیدن آمده که نام قلعه ایست که روداوه
در آن بوطن داشت ٭ روده بضم اول بواو مجهول رسیده وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی مرغی آمده
که پر وموی او را پاک کرده باشند وآنرا رزده گرده گویند وبتازی سمیط خوانند وسرگین دان مردم وبهایم
وپرنده وجز آن معروف است وآنرا بتازی امعا گویند ٭ روزسیاه بضم اول بواو مجهول رسیده وکسر زای
هوز وکسر سین مهمله ومثناة تحتانی بالف کشیده وهای ملفوظ زده کنایه از روز تشویش وآزار وتعس وماتم دیده
آمده ٭ روزمه بضم اول بواو مجهول رسیده وسکون زای هوز وفتح میم وهای ملفوظ زده بمعنی تقویم آمده ٭
که حساب لحاظ اشتی سال وماه وروز باشد ٭ روزنه بفتح اول وسکون واو وفتح زای هوز ونون وهای ملفوظ
زده بمعنی مطلق سوراخ ومنفذ آمده ٭ روزمره بضم اول بواو مجهول رسیده وسکون زای هوز وفتح میم وتشدید
وفتح رای قرشت وهای ملفوظ زده بدانچه روز بکار رانند ٭ روزه بضم اول بواو مجهول رسیده وفتح زای هوز
وهای ملفوظ زده معروف است که بتازی صوم خوانند ٭ روزینه بضم اول بواو مجهول رسیده وکسر زای
هوز ومثناة تحتانی رسیده وفتح نون وهای ملفوظ زده بمعنی راتبه هر روزه آمده ٭ روس انگرده بضم اول بواو
رسیده وسکون سین مهمله وفتح همزه وسکون نون وضم کاف پارسی وسکون رای قرشت وفتح دال ابجد وهای ملفوظ
زده بمعنی ملک انگور آمده که روباه تربک است وبتازی عنب الثعلب خوانند ٭ روشن رفته بفتح اول وسکون واو وفتح شین
منقوطه وسکون نون وفتح رای مهمله وسکون فا وفتح مثناة فوقانی وهای ملفوظ زده کنایه از کسی آمده که از وی دولت سیر شده
باشد ٭ روشنکده بفتح اول وسکون واو وفتح شین منقوطه وسکون نون وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی خانهٔ روشن
گران آمده ٭ روشینه بفتح اول وسکون واو وکسر شین منقوطه ومثناة تحتانی رسیده وفتح نون وهای ملفوظ زده بمعنی نانی
آمده که خمیر آنرا پهن کرده در روغن بپزند وآنرا در هندوی پوری نامند وبعضی گویند نان گرمی است
که بران روغن ریزند ودیگر بر بالای آن گذارند وهمچنین تا چند آن که باشد ٭ روگاه بضم اول بواو رسیده
وکاف پارسی بالف کشیده وهای ملفوظ زده بمعنی دیباچهٔ کتاب آمده ومقتدا وپیشوای قوم را نیز گویند
وعلم جامه نیز دیده شده ٭ رومه بضم اول بواو رسیده وفتح میم وهای ملفوظ زده موی اندام نهانی آمده
که موی زهار باشد وبجای واو معروف مجهول هم بدیدن آمده ٭ رومیه بضم اول بواو رسیده وکسر میم وفتح مثناة

تحتانی وهای ملفوظ زده نام شهریست که نوشیروان بن قباد برکنار دریای روم برنمونهٔ انطاکیه بنا کرده گویند از آن شهر تا قسطنطینیه یکساله راه است * روه بضم اول بواو مجهول رسیده وهای ملفوظ زده نام کوهی است در توابع کابل و در فرهنگی بدین آمده که نام مقامی است که طایفهٔ افغان منسوب بدان است و آن قوم روهله باشند و بمعنی سیرت نیک و پارسائی هم آمده و رهبان و رهبان مرکب از این است * روهند بضم اول بواو مجهول رسیده و فتح های ملفوظ و سکون نون و فتح دال ابجد وهای ملفوظ زده در فرهنگی بمعنی کشت بالنده بدین آمده * ره بضم اول و سکون های ملفوظ بمعنی نیکی و سیرت زهاد و عباد و پارسایان باشد و رهبان مرکب از این است و در فرهنگی بدین آمده که ره مخفف روا است که بالامد کورشد و بفتح رای مهمله و ظهور های ملفوظ بمعنی مرتبه و بار آمده چنانکه گویند یکره یعنی یک مرتبه و یکبار و بمعنی هوش و شعور هم آمده و نغمه و آهنگ را نیز گفته اند و معنی قاعده و قانون هم بدین آمده و مخفف راه معروف است که بتازی طریق گویند و امر ردیدن هم آمده * رهشاد بفتح اول و سکون های ملفوظ و شین قرشت بالف کشیده وهای ملفوظ زده بمعنی شاه راه آمده که راه کشاده بزرگ و عام باشد * رهمه بفتح اول و سکون های ملفوظ و فتح شین منقوطه وهای ملفوظ زده بمعنی آرده کنجد آمده که با دوشاب و شیره و عسل و امثال آن خورند و مخفف رهشاه هم هست که شاهراه باشد و آن راه پهن و عام و بزرگ است * ریچاله بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و جیم پارسی بالف کشیده و فتح لام وهای ملفوظ زده طعامی است که از جغرات پزند بهر رنگ که خواهند و در فرهنگی بدین آمده که از شیر گوسپند پزند بهر طورکه رغبت خواهد و نیز مربا را گویند که از دوشاب پخته باشند و معنی مطلق مربا نیز بدین آمده * ریزه بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح زای هوز وهای ملفوظ زده بمعنی هرچیز که در غایت خوردی بود آمده * ریشه بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح شین منقوطه وهای ملفوظ زده بمعنی بیخ درخت آمده که در زیر خاک باشد و تارهای ریسمان و ابریشم را نیز گویند که از جامها آویزند و نام مرضی هم آمده * ریشیده بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و کسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی پرنیان منقش آمده و ریشهٔ دستار را نیز گویند و بمعنی رنگ بهشته و رنگ نهاده هم آمده و معنی رخشنده و روشن هم بدین آمده و نام یکی از پادشاهان هند هم بوده و بمثناة تحتانی مجهول بمعنی ریش و زخم شده آمده * ریکاسه بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و کاف بالف کشیده و فتح سین مهمله وهای ملفوظ زده بزبان اهل مرو بمعنی خارپشت تیرانداز آمده گویند هر حیوانی که قصد او کند خارهای خود را مانند تیر بجانب او اندازد و در هندی آنرا ساهی گویند * ریکاشه بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و کاف بالف کشیده و فتح شین منقوطه وهای ملفوظ زده بمعنی ریکاسه است * ریکزاده بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و کاف پارسی ساکن و زای هوز بالف کشیده و فتح دال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی سقنقور آمده و آن جانوری است شبیه بماهی در ریگ روان می باشد و آنرا برای قوت باه بکار برند * ریمه بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح میم وهای ملفوظ زده بمعنی چرک کنج چشم و میان مژگانها آمده * ریونجه بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح واو و سکون نون و فتح جیم وهای ملفوظ زده بمعنی کرمی آمده شبیه بوره غیله و ام نزدی مایل بشمینه و پارچه که در زمین افتاده باشد ضایع سازد و آنرا دیوک نیز گویند و در تازی ارضه خوانند * ریوه بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح واو وهای ملفوظ زده نام پسر کیکاوس آمده که بدست فرود کشته شد و بمعنی افسون و حیله و فریب هم آمده و بزبان علمی اهل هند رود عانه ایست که آنرا تربد میگویند و مخفف کریوه هم آمده * ریه بکسر اول بمثناة

تحتانی رسیده و ظهور های ملفوظ بمعنی افتادگی و ابتر کی آمده و بمعنی شالک شور و شوره هم آمده ۰ ریده بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح های ملفوظ و های ثانی زده بمعنی پادشاه آمده ۰ رهیده بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و کسر های ملفوظ بیای حطی رسیده و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده

بمعنی ویران شده و مالک لزم از جای رفته و افتاده آمده

چشمهٔ بیست و چهارم بحر اول قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان رای مهمله با یای حطی

۰ رادبوی اول بالف کشیده و سکون دال ابجد و ضم موحده تحتانی بواو مجهول رسیده و یای حطی زده بمعنی چوب ورد آمده ۰ ۰ رازقی اول بالف کشیده و فتح زای هوز و کسر قاف بمثناة تحتانی رسیده بمعنی تخم کتان آمده و از ان روغن گیرند و بعضی دیگر گویند سوسن سفید است و در فرهنگی بدیدن آمده که رازقی زنبق سفید است و نیز نوعی از انگور است که دانه های آن کوچک می باشد ۰ راتیمی اول بالف کشیده و کسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده بلغت یونانی بمعنی مطلق صمغ آمده و دراه مصطکی باشد و عوام کتیرا و خواه کنند روا مثال آن ۰ رامشی اول بالف کشیده و کسر میم و شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده بمعنی مطرب و مغنیا گر آمده که خوانند و سازنده باشد ۰ رامی اول بالف کشیده و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده نام شخصی است که واضع چنگ بوده و آن سازیست مشهور ۰ راه خسروانی اول بالف کشیده و کسر های ملفوظ و ضم خای منقوطه و سکون سین مهمله و فتح رای قرشت و واو بالف کشیده و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده نام نوائی است از موسیقی و بعضی گویند نام سرودی و لحنی است از جملهٔ مصنفات باربد و آن نثری بوده مسجع مستعمل بر دعا و ثنای خسرو پرویز مطلقا نظم در ان بکار نرفته چرا که در آنزمان نظم نبود و نظم فارسی از وقت بهرام گور بوده و این لحن داخل سی لحن مشهور نیست اگر داخل باشد سی و یک میشود شیخ نظامی گنجوی در شیرین خسروی سی و یک آورده و سی و یکم را همین نام برده و آن سی این است کین ایرج ناقوسی شبدیز راح روح آرایش خورشید و آنرا آرایش جهان هم گفته اند آیین جمشید سبز در سبز شادروان مروارید سرو سهی سروستان تخت طاقدیسی گنج بادآور قفل رومی گنج کاو گنج سوخته ماه بر کوهان مشکدانه مشکمالی مهربانی و آنرا مهربانی هم گفته اند نخجیرگانی و نیمروز نوشین باده نوبهاری مروای نیک کین سیاوش شب فرخ رامش جان حقهٔ کاوس باغ شیرین اورنگی ۰ راهوی اول بالف کشیده و ضم های ملفوظ بواو رسیده و مثناة تحتانی زده نام مقامی است از دوازده مقام موسیقی که بر همه کس مشهور است و آن دوازده مقام این است رهاوی و حسینی و راست حجاز و بزرک و کوچک و عراق و اصفهان و نوا و عشاق و زنگوله و بوسلیک ۰ راهی اول بالف کشیده و کسر های ملفوظ بمثناة تحتانی رسیده بمعنی راه رونده آمده است ۰ رای اول بالف کشیده و مثناة تحتانی زده بمعنی راه آمده که در تازی صراط گویند و پادشاه هند را نیز گفته اند و در تازی بمعنی تدبیر و مقتضای عقل آمده و نیز آنچه پیش دل آید یعنی اجتهاد دل و بمعنی خرد و قصد نیز آمده ۰ راح ریحانی اول بالف کشیده و سکون های حطی و فتح رای مهمله و سکون مثناة تحتانی و حای مهمله بالف کشیده و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده قسمی است از شراب که خوشبودار می باشد ۰ رازی اول بالف کشیده و کسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده نام شهریست و نیز منسوب بر از و آن نام پادشاه زاده بوده گویند او را برادری بود که ری نام داشت هر دو باتفاق شهری بنا کردند چون آن شهر با تمام رسید میان ایشان در تسمیه مناقشه شد هر کدام میخواستند که مسمی بنام خود کنند بزرگان آن زمان بجهت رفع مناقشه شهر را بنام ری کردند و مردم شهر را بنام راز منسوب نمودند که رازی باشد ۰ رخ بر از خالهای شنگرفی بضم اول و سکون خای منقوطه و ضم بای پارسی و سکون رای قرشت و فتح همزه و سکون زای

هر روغنهای شکری معلوم بعضی رخ برا از اشکهای سرخ ٭ ردای لیلی بکسر اول و دال ابجد بالف کشیده و کسر
مثناة تحتانی و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده و کسر لام بیای حطی رسیده کنایه از شب آمده ٭ رستی بفتح اول
و سکون سین مهمله و کسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده بمعنی خلاص و نجات یافتن و بضم اول بر وزن مستی بمعنی محکمی
و استحکام آمده و معنی شور ربی اللک لیزدید شده که قوت من لا یموت باشد و در فرهنگی معنی روزی و نان
و حلوا و ما حضر و رزق هم بیان آمده و غالب شدن و مستولی گردیدن را نیز گفته اند و معنی دلیری و شجاعت
هم آمده و راحت و فراغت را هم نامیده اند ٭ رسمی بفتح اول و سکون سین مهمله و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده ٭
منسوب برسم آمده یعنی آنانکه سال بسال و ماه بماه و روز بروز راتب گیرند و مثل مکار و مقرب و نزدیک را هم
گفته اند همچو سره جی و آبدار و شراب دار و ساقی و امثال آن ٭ رشتی بفتح اول و سکون شین منقوطه و کسر مثناة
فوقانی بمثناة تحتانی رسیده بمعنی خاکساری آمده و شخصی را نیز گویند که گچین پاک میکند و کسر رای مهمله بمعنی
رسیدی آمده ٭ رشی بفتح اول و سکون شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده بمعنی خاکروب و خاکروبه کش آمده
٭ رصدگه خاکی بفتح اول و صاد مهمله و سکون ذال ابجد و فتح کاف پارسی و های ملفوظ زده و خای منقوطه بالف
کشیده و کسر کاف بمثناة تحتانی رسیده کنایه از دنیا آمده و قالب و جثه آدمی را نیز گفته اند ٭ رکابی بکسر اول
و کاف بالف کشیده و کسر موحده تحتانی و فتح میم و سکون مثناة تحتانی بمعنی پیاله می و آن پیاله ایست دراز دست
پهلو ٭ رکابی بکسر اول و کاف بالف کشیده و کسر موحده تحتانی بیای حطی رسیده بمعنی اسپ جنیبت و کتل آمده
و نیز شمشیری که بر پهلوی اسپ بندند و آنرا زیر رکابی هم خوانند و پیاله و نعلکی و طشچه را نیز گویند ٭ رکنی
بضم اول و سکون کاف و کسر نون بیای حطی رسیده بمعنی زر خالص آمده و منسوب به رکن و آن شخص کیمیا گر
بوده و رکنا باد شیراز را هم گویند و در فرهنگی بدینسان آمده که رکناباد شیراز آباد کرده رکن کیمیا گر است
والله اعلم ٭ رکوی بکسر اول و ضم کاف پارسی بواو مجهول رسیده و بیای حطی زده بمعنی چادر شب یک لخت آمده
و کرباس و لته و جامه کهنه بوده شده و از هم رفته را نیز گویند و در فرهنگی بجای کسر اول ضم هم بیان آمده
٭ رنگ بری بفتح اول و نون و کاف پارسی زده و فتح واو و موحده تحتانی و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده
کنایه از کر و فر و شان و شوکت و استعداد تام آمده ٭ روائی بفتح اول و واو بالف کشیده و بیای حطی بمثناة تحتانی
رسیده بمعنی رواج و رونق آمده و مجازی را نیز گفته اند که در مقابل حقیقی باشد ٭ روباه ترکی بضم اول
بواو مجهول رسیده و موحده تحتانی بالف کشیده و کسر های هوز و ضم مثناة فوقانی و سکون رای مهمله و کسر کاف
بمثناة تحتانی رسیده بمعنی خار پشت آمده و آن جانوری است معروف هر که قصد او کند خارهای خود را مانند
تیر بران اندازد و آنرا در هندی ساهی گویند ٭ روح القدسی بضم اول بواو رسیده و کسر حای حطی و ضم قاف
و سکون دال ابجد و کسر سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده بمعنی جبرئیل علیه السلام آمده ٭ رودکانی بضم اول بواو
مجهول رسیده و سکون دال ابجد و کاف پارسی بالف کشیده و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده الحچه منسوب برود
باشد و در فرهنگی معنی آن چنان بیان آمده که رودکانی بمعنی رودکان است که جمع رود باشد و بمعنی مفرد
رود هم آمده ٭ رودکی بضم اول بواو مجهول رسیده و سکون دال ابجد و کسر کاف بمثناة تحتانی رسیده نام
شاعری است معروف که بنای مداحی از واست و بیش از انوری و خاقانی بوده ٭ روزی افزای بضم اول بواو
و کسر زای هوز بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح همزه و سکون فا و زای هوز بالف کشیده و بیای حطی زده نام ماه
چهارم است از ماههای ملکی یزدجردی و معنی ترکیبی آن افزاینده روزی معروف است ٭ روزبازی بضم اول

بواو مجهول رسیده وسکون زای هوز وضم حای حطی بالف کشیده وکسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده بازی که در
شب بازند آن را شب بازی گویند وبازی که در روز بازند آن را روز بازی گویند ونیز بازی دهر وروزگار
آمده چراکه روز بمعنی دهر وروزگار هم هست ● روزی بضم اول بواو مجهول رسیده وکسر زای هوز بمثناة
تحتانی رسیده معنی آن معروف است ونیز بمعنی رسالة ومامالة وحله منکار وامثال آن باشد ● رسپی بضم
اول بواو مجهول رسیده وسکون سین مهمله وکسر بای پارسی بمثناة تحتانی رسیده بمعنی زن فاحشه وبدکاره آمده
که قحبه باشد ● روستائی بضم اول بواو مجهول رسیده وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی بالف کشیده وکسر های
حطی بمثناة تحتانی رسیده منسوب بروستا که دهقانی باشد ● روسی بضم اول بواو رسیده وکسر سین مهمله بمثناة
تحتانی رسیده بمعنی پیالهٔ شراب آمده ونوعی از پارچه هم هست منسوب بروس ونام پهلوانی است تورانی ونیز
مردمان روس را روسی گویند ● روشنائی بفتح اول وسکون واو وشین منقوطه ونون بالف کشیده وکسر های
حطی بمثناة تحتانی رسیده نقیض تاریکی آمده ونیز نام جوهری است که آنرا توتیا گویند وبتازی حجر النور
خوانند ودرد اروهای چشم بکار برند ودر فرهنگی بدیدن آمده که هر تشیشار ابر کردن اطفال بندند تا از هیچ
چیز نترسند ● روشی بضم اول بواو رسیده وفتح شین منقوطه وکسر نون بیای حطی رسیده نقیض تاریکی معروف
است وکوه ور آهن را نیز گفته اند ● روغن زبانی بفتح اول وسکون واو وفتح غین منقوطه وسکون نون وزبانی
بالفتح زای هوز معلوم بمعنی چرب زبانی آمده وشیرین زبانی را هم گفته اند وبمعنی چاپلوسی هم دیده شده
● روغن مصری بفتح اول وسکون واو وفتح غین منقوطه ونون ساکن وکسر میم وسکون صاد مهمله وکسر رای قرشت
بمثناة تحتانی رسیده بمعنی روغن بلسان آمده ● روغن جوشی بفتح اول وسکون واو وفتح غین منقوطه ونون
ساکن وضم جیم بواو مجهول رسیده وکسر شین منقوطه بیای حطی رسیده بمعنی نانی آمده که در روغن پزند
وآنرا در هندی پوری گویند ● روغنی بفتح اول وسکون واو وفتح غین منقوطه وکسر نون بیای حطی رسیده
بمعنی نانی آمده که خمیر آنرا بروغن سرشته باشند وعصار وروغن را نیز گویند ● رومی خوی بضم اول بواو
رسیده وکسر میم بمثناة تحتانی رسیده وضم خای منقوطه بواو مجهول رسیده وبیای حطی زده بمعنی شخصی آمده
که بریک خوی ثابت ومستقل نبود بلکه با هر که در آمیزد خوی او گیرد ● رومی بضم اول بواو رسیده وکسر میم
بمثناة تحتانی رسیده کنایه از سرخ رنگ آمده ونیز نام جانوری است منسوب بسوی روم ● رومی وزنگی
بضم اول بواو رسیده وکسر میم بمثناة تحتانی رسیده وفتح واو وزای هوز وسکون نون وکسر کاف پارسی
بمثناة تحتانی رسیده کنایه از روز وشب آمده ● رومی وهندی بضم اول بواو رسیده وکسر میم بمثناة
تحتانی رسیده وفتح واو وکسر های هوز وسکون نون وکسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده بمعنی
صدر آمده که روز وشب ولیل ونهار باشد ● روهنی بضم اول بواو مجهول رسیده وفتح های هوز وکسر نون
بمثناة تحتانی رسیده بمعنی آهن فولاد وجوهر دار آمده وآنچه از آن سازند ● روی بضم اول بواو مجهول رسیده
وبیای حطی زده نام یکی از فلزات آمده وآن مس با قلعی گداخته است وبواو معروف بمعنی سبب وباعث آمده
وتفحص وتجسس نمودن وپیدا کردن را نیز گفته اند ومعنی امید هم بدیدن آمده ومعنی ساختگی وبا هم از نظر گذشته
وبمعنی زرع وزحسار که بتازی آنرا وجه گویند معروف است وجهت وسوی را نیز گفته اند ● رها انجام روحانی بفتح
اول وسکون های هوز وفتح همزه وسکون نون وجیم بالف کشیده وکسر میم وضم رای مهمله بواو رسیده وحای حطی
بالف کشیده وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده بمعنی نفس مطمئنه آمده وکنایه از براق نیز هست که در شب معراج

رسول صلی الله علیه وآله وسلم بران سوار شده رفت ٭ رهاوی بفتح اول وهای هوز بالف کشیده وکسر واو بمثناة تحتانی رسیده نام مقامی است از دوازده مقام موسیقی ٭ رهشی بفتح اول وسکون های هوز وکسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده بمعنی آرد کنجد آمده که با دوشاب وشیره وعسل خورند ٭ رهکشای بفتح اول وسکون های هوز وضم کاف پارسی وشین منقوطه بالف کشیده ومثناة تحتانی زده نام روز یکشنبه هم آمده از ماههای ملکی یزدجردی ٭ رهی بفتح اول وکسر های هوز بمثناة تحتانی رسیده بمعنی غلام وبنده وچاکر آمده وبمعنی این کس هم دیده شده ٭ ری بفتح اول وسکون یای حطی نام شهری است در عراق ونیز نام پادشاه زاده هم بوده او را برادری بود که راز نام داشت هردو باتفاق شهری بنا کردند چون باتمام رسید میان ایشان در تسمیهٔ آن مناقشه شد هرکدام میخواستند که مسمی بنام خود کنند بزرگان آنزمان بجهت رفع مناقشه شهر را بنام ری کردند ومردم شهر را منسوب بنام راز نمودند که رازی باشد حالا نیز شهر را ری میگویند واهل شهر را رازی وبزبان فرنگی پادشاه را گویند ٭ ریحان تاتاری بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وحای حطی بالف کشیده وکسر نون ومرد ومثناة فوقانی بالف کشیده وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده بمعنی لالهٔ خطائی آمده وآن رستنی است که هربک از برگ آن چند رنگ شود ودر فرهنگی بدین آمده عصارهٔ آنرا اگر در گوش چکانند کرم گوش را بکشد وبترکی آنرا قلیعی گویند ٭ ریختنی بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وسکون خای منقوطه وفتح مثناة فوقانی وکسر نون بیای حطی رسیده کنایه از نثار آمده اعم از زر ومانند آن واگر یای ریختنی معنی لیاقت کیرند یعنی لایق ریختن پس درینصورت هم کنایه از زر ومال باشد ٭ ریسی بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وکسر سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده نوعی از انگور است ٭ ریش قاضی بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وکسر شین منقوطه وقاف بالف کشیده وکسر ضاد معجمه بمثناة تحتانی رسیده معنی ترکیبی معروف است ولتهٔ را نیز گویند که بر سر شیشه وکدوی شراب بندند تا چون شراب در پیاله ریزند صاف ریخته شود وگوشهٔ آن را لته که آویخته وبشراب ترشده قطره قطره شراب از آن میچکیده باشد نیز ریش قاضی گویند ٭ ریشخند بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وسکون شین منقوطه وفتح خای نقطه دار وسکون نون وکسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده بمعنی تمسخر ومسخرگی آمده ٭

بحر دوم از قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان زای هوز با حروف تهجی وآن محتوی است بر بیست چشمه چشمهٔ

اول بحر دوم از قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان زای هوز با الف

٭ زاغ پا اول بالف کشیده وسکون غین منقوطه وبای پارسی بالف کشیده کنایه از طعنه وسرزنش آمده ٭ زاغ سرخ پا اول بالف کشیده وکسر غین منقوطه وضم سین مهمله ورای قرشت وخای منقوطه ساکن وبای پارسی بالف کشیده پرنده ایست خورد که لنگ دربه وللد پد میشود ٭ زال زنعا اول بالف کشیده وکسر لام وفتح رای قرشت وسکون عین مهمله ونون بالف کشیده کنایه از دنیا آمده ٭ زبا بضم اول وتشدید بای موحدهٔ تحتانی بالف کشیده نام دختر پادشاه حیره است که در غایت حسن ولطافت وکیاست وفراست بود چون پدرش را جذیمه ابرش کشت وقابض ممالک او شد سوگند خورد که تا انتقام پدر نکشد موی زیرین که زهار باشد نکند چون جذیمه ابرش را کشت موی زهار را کند ٭ زبانا بفتح اول وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده ونون بالف کشیده نام یکی از بیست وهشت منزل ٭ زبیرا بفتح اول وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده ورای قرشت بالف کشیده بلغت یونانی بمعنی خربه آمده که در تازی آنرا بقلة الحمقا گویند ٭ زرقبا بضم اول ورای مهمله وسکون نون وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده نام دارویی است مانند پای ملخ اهل مکه آنرا عرق الکافور وورق الکافور نامند وآن بیخی است که از آن بوی کافور آید گرم وخشک است در دوم اگر تازه وترآنرا بکوبند وبرکف پای بمالند

هر علتی که در سر باشد زایل گرداند و اگر زعفرانرا بله اغور کنند مور و مورچه را بگریزاند و بعد الف دال مهمله هم آمده که زر لباد باشد ● زفرنیا بفتح اول و ضم فا بواو رسیده و کسر نون و بای حطی بالف کشیده نام درختی است خاردار و آن نوعی از زقوم است و در فرهنگی بدیدن آمده که زفرنیا درختی است خاردار که بتازیش زقوم درمند و تصویر نامند ● زکیا بفتح اول و کسر کاف بمثناة تحتانی بالف کشیده بلغت ژند و پاژند بمعنی کار کرده آمده که بتازی آنرا مکین خوانند ● زلف مشا بضم اول و سکون لام و کسر فا و فتح شای منقوطه و طای حطی بالف کشیده بمعنی گناه و تقصیر آمده ● زلیخا بفتح اول کسر لام و سکون مثناة تحتانی و خای منقوطه بالف کشیده نام زن عزیز مصر که عاشق حضرت یوسف علیه السلام بود ● زلیسیا بکسر اول و لام بمثناة تحتانی رسیده و کسر سین مهمله و مثناة تحتانی بالف کشیده نام حلوائی است مشهور ● زمترا بفتح اول و میم و سکون مثناة فوقانی و رای مهمله بالف کشیده بلغت ژند و پاژند بمعنی ریشخند و تمسخر آمده ● زمین پیما بفتح اول و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده و سکون نون و فتح بای پارسی و مثناة تحتانی ساکن و میم بالف کشیده بمعنی پیمایند ● زمین آمده که مسافر و عالم گرد و مساح و سیاح باشد ● زند استا بفتح اول و سکون نون و دال ابجد و فتح همزه و سکون سین مهمله و مثناة فوقانی بالف کشیده نام کتابی است در احکام دین آتش پرستی از مصنفات ابراهیم زردشت و در فرهنگی بدیدن آمده که استا تفسیر کتاب ژند و پاژند نیز تفسیر زند و برعکس این هم گفته اند یعنی ژند تفسیر پاژند و بعضی دیگر گویند ژند و پاژند دو کتاب اند از تصنیفات زردشت و در فرهنگی چنان بدیدن آمده که زردشت در سال سوم از حکومت گشتاسپ ظاهر شد شاگردی یکی از پیغمبران کرده بود و علم نجوم را خوب میدانست مدتی مسافرت کرد و با حکما و علمای شام و روم و مصر و هند صحبت داشت و از ایشان نیرنجات و طلسمات آموخت و کتابی ساخت در لغت فرس و نام آنرا ابستاغ نهاد و هیچکس بر مضامین آن خوب نمیرسید با وجود جاماسپ حکیم که از اکابر حکمای فرس بود اکثر لغات آنرا نمید انست و مدعی آن بود که کتاب خدا است ازو فهمد مگر پیغمبر رسول خدا و بعد از آن آنرا تفسیری کرد و ژند بر وزن بند نام نهاد و آن تفسیر را تفسیر دیگر کرد و پاژند نام نهاد و آنرا تفسیر دیگر کرد و استا نام نهاد آخر الامر بلخ رفت و دعوی پیغمبری کرد گشتاسپ علما را جمع نمود و ایشان از وی معجزه خواستند زردشت حکم کرد تا مس گداخته بر سر او ریختند چون او دارو ساخته بود و بر خود مالیده بود که دفع ضرر آتش میکرد از آن مس گداخته که برسر او ریختند ازاری بوی نرسانید گشتاسب واسپندیار ملت او را در آمدند مذهب آتش پرستی و کیش گبری از و رواج تمامتر پیدا کرد و ژند استا را ژند وستا بفتح واو هم میخوانند ● زنکهوا بفتح اول و سکون نون و کسر کاف پارسی و فتح های مدوره و واو بالف کشیده بمعنی تاریکی هوا آمده ● زوبا بضم اول بواو رسیده و موحده تحتانی بالف کشیده بلغت ژند و پاژند بمعنی قطاع الطریق و دزد و راه زن آمده ● زودا شنا بضم اول بواو رسیده و سکون دال ابجد و فتح همزه و سکون شین منقوطه و نون بالف کشیده بمعنی نذر و راتی آمده که آتش پرستان در آتش خانه ها آورند ● زورا بفتح اول و سکون واو و رای مهمله بالف کشیده بمعنی دجله بغداد آمده و در فرهنگی بدیدن آمده که در زبان تازی زورا بغداد را گویند و معنی مکر و حیله هم دیده شده در کتاب مدار الافاضل ● زونا بضم اول بواو رسیده و نا بالف کشیده نام دوائی است آن دو نوع میباشد خشک و تر خشک را زوفای یابس میگویند و آن مشابهت به برگ سنای مکی دارد بهترین وی آنست که از کوه بیت المقدس آورند و آن بزوفای مصری شهرت دارد گرم و خشک است در سوم و تر را زوفای رطب گویند و آن چرکیست که بر زیر دنبهٔ ارمن جمع میشود طبیعت آن گرم است در سوم

برای مرض استسقا نافع است ٭ زروفرا بفتح اول و سکون واو و فتح فا و رای مهمله بالف کشیده تخم دوائی است
که آنرا بشیرازی آموی دومنک خوانند و برگ آن مانند کرفس است گزند گی عقرب را نافع است ٭ زمرکیا بفتح
اول و سکون های ملوره و کسر رای مهمله و کسر کاف پارسی و مثناة تحتانی بالف کشیده گیاهی است هرکس که از آن
اندکی بخورد فی الحال بمیرد و هلاک شود ٭ زمره نوا بضم اول و سکون های ملوره و فتح رای مهمله و سکون
های هوز و فتح نون و واو بالف کشیده بمعنی خوش الحان آمده ٭ زیما بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و موحده
تحتانی بالف کشیده بمعنی نیکو و خوب آمده که نقیض زشت و بد باشد و معنی زینده هم آمده و نام گلی نیز هست
٭ زیرا بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و رای مهمله بالف کشیده بمعنی از برای آن و ازین جهت آمده
٭ زیروبالا بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون رای قرشت و فتح واو و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و لام بالف کشیده
کنایه از حطا آمده و نیز کنایه از آن است که دو پسر امرد ساده با یکدیگر مباشرت کنند و لواطت نمایند و معنی تحت
و فوق معروف است ٭ زیق مجزا بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح موحدهٔ تحتانی و کسر قاف و ضم میم و فتح جیم و تشدید زای
منقوطه بالف کشیده ٭ کنایه از قطرات باران و قطرات اشک آمده ٭ زیره با بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح رای
مهمله و سکون های ملوره و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده بمعنی آشی آمده که گوشت مرغ فربه و سرکه و زیره بپزند
مبطون را نافع است ٭ زیکا بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و کاف بالف کشیده ٭ بلغت ژند و پازند بمعنی باد آمده
که بتازی ریح میگویند ٭ زین چارتا بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون نون و جیم پارسی بالف کشیده و سکون
رای قرشت و مثناة فوقانی بالف کشیده ٭ اشاره بچهار رکن عالم آمده

چشمهٔ دوم از بحر دوم قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان زای منقوطه با موحدهٔ تحتانی و بای پارسی

٭ زاب اول بالف کشیده و سکون موحدهٔ تحتانی بمعنی صفت آمده ٭ زب بفتح اول و سکون موحدهٔ تحتانی بمعنی آسان
آمده که نقیض دشوار است و معنی رایگان هم آمده و آن چیزی باشد که مفت بدست آید که در عوض آن چیزی
نباید داد ٭ زبیب بفتح اول و کسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی رسیده و موحدهٔ تحتانی زده بمعنی مویز آمده و خرمای
خشک را نیز گفته اند و بتازی هر میوه که خشک شده باشد زبیب گویند ٭ زراب بفتح اول و رای مهمله بالف
کشیده و موحدهٔ تحتانی زده بمعنی طلای حل کرده و مالیده آمده که اوستادان نقاش بکار برند و کنایه از شراب
زرد رنگ هم دیده شده و نیز نام کوهی است در نواحی بغداد ٭ زراسب بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح
همزه و سین سعفص و بای پارسی زده نام مهار زیست ایران و نیز نام پسر طوس بن نوذر است که او داماد کیکاوس
بود ٭ زرداب بفتح اول و سکون رای مهمله و دال ابجد بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی زده کنایه از شراب زعفرانی
آمده و آبی که از گل کاجیره بوقت شستن آن برمی آید ٭ زرنب بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح نون و موحدهٔ
تحتانی زده دوائی است خوشبوی مقوی و مفرح دل میباشد و آنرا بفارسی سرو ترکستانی و بتازی رجل الجراد
گویند چه شباهتی بپای ملخ دارد ٭ زکاب بفتح اول و کاف بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی زده بمعنی مرکب و سیاهی
آمده که در دوات اندازند و بتازی آنرا حبر و مداد گویند ٭ زکالاب بفتح اول و کاف پارسی بالف
کشیده و لام بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی زده بمعنی زکاب آمده که مرکب و سیاهی باشد و آنرا در دوات
کنند و بتازی آنرا حبر و مداد گویند ٭ زمین کوب بفتح اول و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده و سکون
نون و ضم کاف بواو مجهول رسیده و موحدهٔ تحتانی زده کنایه از اسب و ستور و امثال آن آمده ٭ زهاب
بفتح اول و های ملوره بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی زده بمعنی چشمهٔ آمده که هرگز نه ایستد و پیوسته روان ·

شود وآب را نیز گویند که تعریش بیاید انداشد وهرمنبع چشمه را نیز گفته اند یعنی جائی که آب از انجا
معبر شد و از زمین باشد بجراه شکاف وسنگ وتر از یلدت آب را نیز گفته اند از کنار رود خانه وچشمه
وتالاب وامثال آن ● زهراب بفتح اول وسکون های ملفوظه وراء مهمله بالف کشیده وموحدهٔ تحتانی زده بمعنی
آبی آمده که از ان پنیر بندند یعنی مایه که شیر را از ان پنیر کنند وآبی که بعضی ازلبوا که ونباتات را در ان خیسانند تا
تلخی وشوری که داشته باشد ببرد و نیز آبی را نامیدند که در روز مرتعبیه بود ● زهرهٔ شب بفتح اول وسکون
های ملفوظه وفتح رای مهمله وکسر همزهٔ مبدله وفتح شین منقوطه وموحدهٔ تحتانی زده کنایه از روشنی شب آمده
ودر کتبه روشنائی صبح نوشته ● زیب بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وموحدهٔ تحتانی زده بمعنی زینت و
آرایش آمده وهرچیز خوب ونیکو را نیز گفته اند که مرغوب طبایع باشد ● زیرلب بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول
رسیده وکسر رای مهمله وموحدهٔ تحتانی زده بمعنی سخن پوشیده وآهسته گفتن آمده است ● زیره آب
بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وفتح رای مهمله وسکون های ملفوظه وهمزه بالف کشیده وموحدهٔ تحتانی زده
بمعنی زیره با آمده وآن آشئی است که باگوشت مرغ فربه وسرکه وزیره بزند مبطون را نافع است

چشمهٔ سوم بحر دوم قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان زای هوز با مثناة فوقانی

● زادخوست اول بالف کشیده وسکون دال ابجد وضم خای منقوطه بواو مجهول رسیده وسین مهمله ومثناة
فوقانی زده بمعنی پیرسال خورده آمده که چیزی کم خورد وضعیف ولحیف ونا توان شده باشد وشخصی را نیز
گفته اند که درجه دارد صرف کند ● زاد خوست بزیادتی های هوز بمعنی زاد خوست آمده ● زارتشت اول
بالف کشیده وسکون رای مهمله وضم مثناة فوقانی وشین ترشت ومثناة فوقانی زده زردشت را گویند ● زاردشت اول
بالف کشیده وسکون رای مهمله وضم دال ابجد وشین منقوطه وتای ترشت زده بمعنی زارتشت آمده که زرتشت
باشد وحال او در لغت زند استا مفصل مرقوم گشته ● زاردهشت اول بالف کشیده وسکون رای مهمله وضم دال
ابجد وهای ملفوظه باشین منقوطه ومثناة فوقانی زده زرتشت را گویند ● زارهشت اول بالف کشیده وسکون
رای مهمله وضم های ملفوظه وشین منقوطه ومثناة فوقانی زده همان زردشت پیر آتش پرستان است ورد ز
فرهنگی اول بالف کشیده وضم رای مهمله وهای ملفوظه وشین ترشت ومثناة فوقانی زده هم بدین معنی آمده
● زال گوزپشت اول بالف کشیده وکسر لام وضم کاف بواو رسیده وسکون زای هوز وضم بای پارسی وشین
منقوطه ومثناة فوقانی زده کنایه از فلک آمده که آسمان باشد ● زبان زمانه تر بوده است بفتح اول
وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وکسر نون وفتح زای هوز ومیم بالف کشیده وفتح نون وهای ملفوظه زده وتر
اورده است معلوم یعنی زبان زمانه در گفتار بوده است ● زبان دردسراست بفتح اول وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده
وسکون نون ودردسراست معلوم یعنی قیل وقال وگفتار ومقال همه دردسر است وقیل زبان غیر فصیح
وگفتار قبیح ● زبردست بفتح اول وموحدهٔ تحتانی وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد وسین مهمله
ومثناة فوقانی زده کنایه از مردم زورمند وتوانا وصاحب قوت وقدرت آمده وصدر مجلس را نیز گویند
● زراتشت بفتح اول ورای قرشت بالف کشیده وضم مثناة فوقانی وشین منقوطه ومثناة فوقانی زده زردشت را
گویند که مذهب آتش پرستی را رواج داده ● زرادشت بفتح اول ورای مهمله بالف کشیده وضم دال ابجد
وشین منقوطه ومثناة فوقانی زده بمعنی زراتشت آمده که زرتشت آتش پرست باشد ● زرادهشت بفتح اول
ورای مهمله بالف کشیده وضم دال ابجد وهای ملفوظه وشین منقوطه ومثناة فوقانی زده بمعنی زرادشت آمده

که بالا مد کورشد ٭ زریفت بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح موحدهٔ تحتانی وفا ومثناة فوقانی زده نام پارچه
که از زر بافته شده باشد ٭ زرتشت بفتح اول وسکون رای مهمله وضم مثناة فوقانی وشین منقوطه ومثناة فوقانی
زده بمعنی آفریدهٔ اول ونفس کل ونفس ناطقه وعقل وفلک عطارد ونور مجرد وعقل فعال ورب النوع انسان
وراست گو ونور یزدان آمده وزردشت را نیز گویند که پیرو پیشوای آتش پرستان باشد ٭ زردشت بفتح اول
وسکون رای مهمله وضم دال ابجد وشین منقوطه ومثناة فوقانی زده بمعنی زرتشت آمده که دین آتش پرستی را
رواج داد ٭ زرت بفتح اول وضم رای مهمله ومثناة فوقانی زده نام غله ایست که مثل آن را جوار گویند
ودر فرهنگی بضم اول وفتح رای مهمله ومثناة فوقانی زده هم آمده است ٭ زردهشت بفتح اول وسکون رای مهمله
وضم دال ابجد وهای ملفوظه وشین منقوطه ومثناة فوقانی زده بمعنی زرتشت آمده ٭ زره تشت بفتح اول ورای
مهمله وظهور های ملفوظه وضم مثناة فوقانی وشین منقوطه ومثناة فوقانی زده زرتشت را گویند که او پیشوای
آتش پرستان بوده ٭ زره دشت بفتح اول ورای قرشت وظهور های ملفوظه وضم دال ابجد وشین منقوطه ومثناة
فوقانی زده بمعنی زردشت آمده ٭ زریندرخت بفتح اول وتشدید وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده وسکون
نون وفتح دال ابجد ورای مهمله وخای منقوطه ومثناة فوقانی زده نام درختی آمده که در ولایت کازرون
بسیار میشود وبرگ آن ببرگ زیتون می ماند وگل آن مانند آفتاب است ٭ زشت بکسر اول وشین منقوطه ومثناة
فوقانی زده ضد زیبا آمده که زبون وبد باشد وبمعنی درون هم دیده شده ٭ وبفتح زای هوز بمعنی دیدن آمده
که بتازی آنرا رویت خوانند ٭ زفت بکسر اول وفا ومثناة فوقانی زده نوعی از قیر آمده وآن چیزی سیاه وچسپنده
باشد که از برگ صنوبر حاصل شود وبر سر کچلان چسپانند ودر تازی قیر بکسر اول همین معنی دارد وآن سه نوع
است یکی زفت رومی وآن براق وصاف واملس میباشد واز روم می آرند وبعضی گویند همین زفت است
برومی شهرت گرفته ودیگری زفت تر وآن آبکی وروان می باشد وآنرا در مرهمها بکار برند وآن از قبیل قیر
است وسوم زفت خشک است وآنرا بیشتر از صنوبر گیرند که برتهٔ کبر وصنوبر تر باشد وصنوبر تر جهت آن
گویند که باری ندارد ومطلق آن گرم وخشک است وبضم زای هوز وفا ومثناة فوقانی زده بمعنی بخیل وممسک ولئیم
آمده وترش رو وستیزه خو وعشرت کننده را نیز گویند وطعم ولت زمخت را نیز گویند مانند مازو وهلیله وامثال آن وبفتح
زای هوز وفا ومثناة فوقانی زده بمعنی درشت وفربه وکلفت ٭ وسطبر آمده وطعم تیز ومزهٔ تیز را نیز گفته اند وبمعنی پر وملا مال
هم دیده شد وسفت ومنگفت را نیز گویند ٭ زمخت بفتح اول وضم میم وخای منقوطه ومثناة فوقانی زده بمعنی لیشکر آمده
وکرمی را نیز گفته اند که بغایت سخت بسته باشد وکنایه از مردم گرفته ومقموص وبخیل وزشت ونالایق هم آمده ٭
وبمعنی طعم آمده مانند طعم هلیله ومازو که زبان را بگیرد ومزه او نه شیرین ونه تلخ وترش بود وبزبان هندی کسیلا
گویند ودر فرهنگی بجای فتح اول ضم هم دیده آمده ٭ زنشت بکسر اول ونون وشین منقوطه ومثناة فوقانی زده بمعنی
دیدن آمده که بتازی آنرا رویت خوانند ٭ زهشت بکسر اول وهای ملفوظه وشین منقوطه ومثناة فوقانی زده بمعنی
نفس ودم آمده ٭ زهمت بکسر اول وسکون های ملفوظه وفتح میم ومثناة فوقانی زده بمعنی بوی ماهی وبوی گوشت
خام آمده ٭ زمین دایه است بفتح اول وکسر میم بمثناة تحتانی رسیده ونون ساکن ودال ابجد بالف کشیده وفتح
مثناة تحتانی وسکون های ملفوظه وفتح همزه وسین مهمله ومثناة فوقانی زده بمعنی لعم دلیار که علامهٔ غذا است
دارو چرا که اطعمه واشربه ونوا که هم از زمین پیدا میشود چنانکه شیر مثل ای طفل است از دایه پیدا میشود زمین
هم دایه مردمان را در کنار خود میدارد

چشمهٔ چهارم و پنجم و ردوم قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان زای هوز با جیم تازی و پارسی وغیر منقوطه

• زاج اول بالف کشیده و جیم زده معرب زاک است و آن معروف است کانی که بسنگ ماند و آن بپنج رنگ می باشد اول سرخ و آنرا برومی قلقند گویند دوم زرد و آنرا برومی قاقطار خوانند و بفارسی زاک شتر دندان نامند سوم سبز و آنرا برومی قلقدیس خوانند در اختیارات زاج سفید را قلقدیس و زاج سبز را قلقند نوشته چهارم سفید و آنرا شب یمان گویند پنجم سیاه و آنرا بتازی زاج الاساکفه خوانند و در هندی بهنگری گویند و زن نوزاییده را نیز تا هفت روز زاج گویند و باین معنی با جیم پارسی هم آمده • زارج اول بالف کشیده و کسر رای مهمله و سکون جیم بمعنی زرشک آمده و آن بار درختی است معروف که در طعامها کنند و شور باشد • زانج اول بالف کشیده و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده و جیم زده بمعنی وطن مالوف آمده • زج بضم اول و سکون جیم بمعنی کوتاه تر این نیز آمده و بعضی بر آنند که تیر ناوک را زج گویند و نیز تیر پرتاب را نامند که پیکان آنرا از شاخ توج و کاومیش و استخوان فیل و امثال آن سازند و نیز بمعنی چیزی آمده که آنرا از درخ ترش سازند و بتر کی قراقروت خوانند و با جیم پارسی نیز بهمین معنی آمده

• زاج اول بالف کشیده و سکون جیم پارسی بمعنی زن نوزاینده تا هفت روز آمده و آنرا زچه نیز گویند و بعضی تا چهل روز گفته اند • زرج بفتح اول و کسر رای مهمله و جیم پارسی زده بمعنی کمک آمده و آن پرنده ایست صحرائی و آن در قسم است دری و ریزه دری بزرگتر از ریزه دری شود • زرغنج بفتح اول و سکون رای مهمله و ضم غین منقوطه و نون و جیم زده نام گیاهی است که بشبایت بید بومی باشد و آنرا از چین آورند و آنرا حلبهٔ چینی گویند برگش به برگ سداب ماند و طبعش سرد تر است و خاصیت وی آنست که دفع خشکی بوی مشک کند • زرکنج بفتح اول و سکون رای مهمله و ضم کاف پارسی و نون و جیم زده بمعنی زرغنج آمده و آن گیاهی باشد که دفع خشکی بوی مشک کند و کاسهٔ سفالین بزرگ را نیز گویند • زرلیج بفتح اول و رای مهمله و سکون نون و ضم موحدهٔ تحتانی و لام و جیم زده بمعنی ریواس آمده و آن میوه ایست خورد و مشهور و بهترین آن نیشابوریست سرد و خشک است در دوم • زرلنج بکسر اول و رای مهمله و نون و جیم زده نوعی از صمغ درخت است • زره بیج بفتح اول و رای مهمله و ظهور های ملفوظه و کسر بای پارسی بمثناة تحتانی مجهول رسیده و جیم پارسی زده در لغت ژند و پاژند بمعنی زمستان آمده که نقیض تابستان است • زرین ترنج زرین معلوم و ضم مثناة فوقانی و رای مهمله و نون و جیم زده کنایه از آفتاب عالمتاب آمده • زکنج بضم اول و فتح کاف و نون و جیم زده بمعنی کاسهٔ سفالین بزرگ آمده • زمج بفتح اول و میم و جیم زده بمعنی مطلق صمغ آمده خواه صمغ عربی باشد خواه غیر آن و مطلق زاج را نیز گفته اند خواه زاج سفید باشد خواه سیاه خواه زرد و خواه سبز و خواه سرخ و در فرهنگی بدین آمده که این لغت بفتحتین است معرب زمه که زاج سفید باشد و بضم اول و میم و جیم فارسی زده نام مرغیست سرخ رنگ بزرگ شبیه به عقاب و در فرهنگی بمعنی شکره آمده و آن پرندهٔ باشد شکاری از جنس باشه و بفتح زای هوز و میم و جیم فارسی زده نام موضعی است در خراسان و احمد زمجی بآن موضع منسوب است و بمعنی مطلق زاج هم آمده چه زاج سفید را زمج بلور میگویند

• زمنج بکسر اول و ضم میم و نون و جیم زده نام جانوریست شکاری بغایت پاکیزه منظر از جنس چرغ و شاهین و آنچه رنگش بسرخی زند بهتر است و آنکه در صحرا تولد و گریز کرده باشد یعنی پرهای خود در ارنخته باشد بکار نیاید و آنرا بتازی زمج خوانند و در فرهنگی بدین آمده • زمج هما را نامند که استخوان می خورد و نیز مرغی باشد از جنس عقاب و رنگش بسرخی مایل بود و بعضی بر آنند که مرغی است سیاه و از غلیواج بزرگتر است و آنرا دوبرادران خوانند • زناج بضم اول و تشدید نون بالف کشیده و جیم زده بمعنی زردهٔ کوسفند غیر جرب آمده

ادوات گویند و در هندی سه خوانند

جشنهٔ ششم در زاء در ملزم سوم من کتاب لغت ملزم در بیان زاء موزه دال ابجد

• زاد اول با الف کشیده و سکون دال ابجد ماضی زاییدن آمده یعنی زایید و از زید آدمی و کره از زاییده شده اسب و مرو امثال آن را نیز گویند و بمعنی سن و سال هم آمده لهذا مردم سال خورده را بزاد بر آمده خوانند و مخفف و مختصر آزاد هم هست این را در فارسی قاعده الهم گویند و در تازی بمعنی توشه راه آمده • زاد مرد اول با الف کشیده و سکون دال ابجد و فتح میم و رای مهمله و دال ابجد زده مخفف و مختصر آزاد مرد است که جوانمرد و صاحب همت و سخی و کریم باشد • زاد برزاد اول با الف کشیده و سکون دال ابجد و فتح موحده و سکون رای مهمله و زای منقوطه بالف کشیده و دال ابجد زده بمعنی پشت به پشت را باعین حلد ولیز بمعنی توشه بر توشه • زاد و ود اول با الف کشیده و سکون دال ابجد و فتح واو و ضم موحدهٔ فوقانی بواو رسیده و دال ابجد زده کنایه از تمام سرمایه و اسباب و سامان آمده و هست و نیست را نیز گفته اند • زامیاد اول با الف کشیده و سکون میم و مثناة تحتانی بالف کشیده و دال ابجد زده نام روز بیست و هشتم است از هر ماه شمسی و نام فرشته ایست که مصالح و امور این روز تعلق بدو دارد و بمعاملات جو. ان روز نیز مامور است گویند درین روز عمارت کردن و تخم کاشتن و درخت نشاندن بغایت خوب است • زباد بفتح اول و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و دال ابجد زده عرقی و چرکی باشد که آنرا میان پای جانوری گیرند و آن جانور شبیه به گربه است لیکن سر او از گربه کوچکتر است و آن عرق بغایت خوشبو میباشد و از جملهٔ عطریات مشهوره است و در فرهنگی بدین آمده که زباد جنسی از عطریات که از گربه بید بید آید • زبرجد بفتح اول و موحدهٔ تحتانی و سکون رای مهمله و فتح جیم و دال ابجد زده نوعی از زمرد است و آن از جملهٔ جواهر است و طبعش سرد است در دوم • زبرکلوید بفتح اول و موحدهٔ تحتانی و سکون رای مهمله و کسر کاف پارسی و سکون لام و کسر واو و مثناة تحتانی رسیده و دال ابجد زده بمعنی دیگ آمده که در آن طعام بپزند حرکت و اعراب این لغت از زبان استادی بشنیدن آمده والا در کدام فرهنگی از نظر نگذشته • زبان کهاد بفتح اول و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و نون زده و ضم کاف و شین منقوطه بالف کشیده و دال ابجد زده یعنی در گفتار آمده استعمالش در دشنام گفتن است • زرد آلود بفتح اول و رای مهمله و دال ابجد زده و همزه بالف کشیده و ضم لام بواو رسیده و دال ابجد زده بمعنی میوهٔ آمده که مشهور و بزردالو است و بی دال ابجد آخر هم آمده • زراوند بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و فتح واو و نون و دال ابجد زده نام دوایی است معروف و آن دو نوع میباشد یکی را زراوند طویل گویند یعنی دراز و آنرا شجره نیز خوانند و آن نر باشد و از انگشت کوچکتر گرم است در سوم و خشک است در دوم و دیگری را زراوند مدحرج خوانند یعنی مدور و آن ماده باشد معروف است بشامی بهترین آن زرد زعفرانی باشد و آن گرم است در دوم و خشک است در سوم و طعم طویل البته کی تلخ بود • زرد بفتح اول و رای مهمله و دال ابجد زده رنگیست معروف و مشهور • زره عود بکسر اول و رای مهمله و سکون های ملفوظ و ضم عین بواو رسیده و دال ابجد زده آنکه بر کلاه پوشند • زرنباد بضم اول و رای مهمله و سکون نون و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و دال ابجد زده نام دارویی است مانند پای ملخ و آنرا بتازی رجل الجراد گویند و اهل مکه آنرا عرق الکافور و عروق الکافور خوانند و آن بیخی است که از آن بوی کافور می آید گرم و خشک است در دوم گویند اگر تازه و تر آنرا بکوبند و بر کف پای بمالند هر علتی که در سر باشد زایل گرداند و اگر در خانه بخور کنند مور و مورچه را بگریزاند و در فرهنگی بفتحتین هم دیده شد و بهندی آنرا کچور نامند • زشت یاد بکسر اول و شین منقوطه و مثناة فوقانی ساکن و مثناة تحتانی بالف

کشیده • و دال ابجد زده • بمعنی بد یاد کردن که بدگوئی و عیب و غیبت کسی کردن باشد • زَغَد بفتح اول و غین منقوطه
و نون و دال ابجد زده • بمعنی آواز و غرو سیاه گوش آمده • و معنی آواز و صدای بلند هم دیده شد • که زغند زدن
فریاد کردن را گویند و نیز آوازهای برجستن باشد مثال آمده • زُکَند بضم اول و فتح کاف و نون و دال ابجد زده بمعنی
کاسه سفالین بزرگ آمده • و زکنج بضم زای هوز و فتح کاف و نون و جیم زده مرادف آنست • زَکید بفتح اول و کسر
کاف و مثناة تحتانی رسیده • و دال ابجد زده • بمعنی ارغنون و عنبر و عود و بخور معنی کرده و در فرهنگی بجای فتح اول
ضم هم به نظر آمده • زُلف شب را شانه کردن بضم اول و سکون لام و کسر فا و شب را شانه کردن معلوم بمعنی
تاریکی را پراکنده ساختن • زَمود بفتح اول و ضم میم بواو رسیده • و دال ابجد زده بمعنی نقش و نگار بود • زَمیاد
بفتح اول و سکون میم و مثناة تحتانی بالف کشیده و دال ابجد زده نام روز بیست و هشتم است از ماههای شمسی و
نام فرشته ایست که مصالح و تدبیر امور این روز بدو تعلق دارد و بمحافظت حوران بهشتی نیز مامور است
گویند درین روز در بهشت نشاندن و تخم کاشتن و عمارت کردن بغایت خوب است و در فرهنگی بفتح اول و کسر ثانی
و مثناة تحتانی ممدود بالف کشیده هم بنظر آمده • و زامیاد مرادف است • زَمید بفتح اول و کسر میم بمثناة
تحتانی رسیده • و دال ابجد زده ماضی زمیدن آمده که بمعنی خاییدن و جاویدن است یعنی خایید و جاوید • زن بزد
بفتح اول و سکون نون و کسر موحده تحتانی و ضم میم و زای هوز و دال ابجد زده بمعنی کس کش و قرمساق آمده • زند بکسر
اول و نون و دال ابجد زده بزبان فرس قدیم بمعنی جان آمده که روح حیوانی است و ازین جهت است که ذی حیات را
زنده خوانند و بفتح زای هوز و نون و دال ابجد زده نام پهلوانی بود تورانی که او را برسهراب بن رستم بود
سهراب او را بیک مشت کشت و او را زنده نیز گفته اند و در بهشت مورد را نیز زند گویند و بمعنی بزرگ و عظیم هم
آمده و آهنی را نیز گویند که بر سنگ زنند و از آن آتش دهد بترکی چقماق خوانند و چوبی باشد که در آن
بر بالای چوب دیگر کنند از آن و چوب زیرین را ماده نیز نامند • بعنف بگردانند تا از آن مرد و چوب آتش بهم رسد
چوب بالا زند و پایین را پازند گویند و بعضی چوب بالا را زند و پایین را زندیه خوانند • زنکانه رود بفتح اول
بسکون نون و کاف پارسی بالف کشیده • و فتح نون و های مدوره زده • و رود با ضم رای مهمله و واو مجهول معلوم
سازی است که آنرا زنکیان در روز جنگ که شکست یافته باشند نوازند و نام رودخانه ایست که از پهلوی
ولایت زنک میگذرد • زَنند بفتح اول و نون و نون ثانی و دال ابجد زده معروف است و نیز بمعنی آراسته و آرایش
آمده • زند رود بفتح اول و نون و دال ابجد زده • و رود با ضم رای مهمله و واو مجهول معلوم نام جوئی است
کناره صفاهان [illegible] بغایت شیرین و صاف و آواز نغمه و تار رباب و خزان • زود بضم اول بواو رسیده • و دال
ابجد زده بمعنی شتاب و تعجیل آمده است • زوداز زود بضم اول بواو رسیده • و دال ابجد بالف کشیده • و زود
با ضم زای هوز معلوم بمعنی زود بزود آمده • که تعجیل و شتاب باشد • زودند بضم اول بواو رسیده • و دال ابجد
ساکن و فتح نون و دال ابجد زده کنایه از توانگر بسیار مال و صاحب جمعیت آمده • زورمند بضم اول بواو
مجهول رسیده • و سکون رای مهمله و فتح میم و نون و دال ابجد زده بمعنی توانا و صاحب قوت و خداوند زور آمده •
چه خداوند بمعنی صاحب و خداوند است • زوده مد بضم اول بواو مجهول رسیده • و های مدوره ساکن و فتح میم و نون
و دال ابجد زده بمعنی کشت و زراعت بالیده • و افزوده • و در بهشت برزور آمده • و در فرهنگی بجای سکون های مدوره
فتح و بجای واو مجهول معروف هم به نظر آمده • زهند بکسر اول و سکون های مدوره و فتح موحده تحتانی و نون
و دال ابجد زده بمعنی نوعی از کردن بند آمده • زهرباد بفتح اول و سکون ها و رای قرشت و موحده تحتانی بالف

کشیده و دال ابجد زده بمعنی بادزهر آمده و آن مرضی است معروف و بتازی آنرا خناق گویند ○ زهرخند بفتح اول و های هوز و رای قرشت ساکن و فتح خای منقوطه و نون و دال ابجد زده بمعنی خند آمده که جهت دفع خجالت باشد و خنده و قهر و غضب را نیز گفته اند ○ زهراد بکسر اول و سکون های هوز و زای هوز بالف
کشیده و دال ابجد زده بمعنی نسل و فرزند آمده و در فرهنگ بجای کسر زای هوز فتح هم بنظر آمده ○ زهزاد بکسر اول و سکون های هوز و فتح واو و زای هوز بالف کشیده و دال ابجد زده بمعنی اهل و عیال و زن و فرزند و نسل آمده و در فرهنگ دیده شد که این لغت از توابع است ○ زهید بکسر اول و های هوز بمثناة تحتانی رسیده و دال ابجد زده بمعنی زاییده آمده و بفتح زای هوز بمعنی افتاده آمده ○ زهم برکشاد بکسر اول و فتح های هوز و سکون میم و برکشاد با فتح بای ابجد معلوم بمعنی برافکنده کرده ○ زیاد بکسر اول بمثناة تحتانی بالف کشیده و دال ابجد زده بمعنی شخصی آمده که گواهی اثبات حق دهد و بمعنی زن کابین کند هم آمده و بمعنی همیشه زنده باشد در این معنی الف زیاده است و عوام هم برد و نام یکی نیز از بازیهای نرد است ○ زیرافکند بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون رای مهمله و فتح همزه و سکون فا و فتح کاف پارسی و نون و دال ابجد زده نام مقامی است از دوازده مقام موسیقی که آنرا کوچک خوانند و آن دوازده مقام این است رهاوی حسینی راست حجاز بزرگ کوچک عراق اصفهان نوا عشاق زنگوله بوسلیک و نیز زیرافکند آنچه در زیرافکنند و نیز بمعنی نهالی و تشک آمده و مرادف این زیرافکن است ○ زیرخرد بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون رای مهمله و ضم خای منقوطه و رای قرشت و دال ابجد زده نام لحنی است از موسیقی ○ زیادملک چون ملک ناز منده بکسر اول بمثناة تحتانی بالف کشیده و کسر دال ابجد و فتح میم و کسر لام و سکون کاف چون ملک نازمند بفتح میم و لام معلوم بمعنی از یاد حق تعالی همچو فرشته آرام ندارند بلکه دایم در یاد او باشند

چشمه دهم و هشتم بحر دوم قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان زای هوز با رای مهمله

○ زابدرا اول بالف کشیده و سکون موحده و فتح دال و ضم منقوطه و رای قرشت زده آن باشد که کسی دهان خود را بر باد سازد و دیگری چنان دمی بران زند که آن باد از دهان او بجهد ○ زابکرا اول بالف کشیده و سکون موحدهٔ تحتانی و ضم کاف پارسی و رای مهمله زده بمعنی زابدرا آمده ○ زاج سور اول بالف کشیده و سکون جیم و ضم سین مهمله بواو رسیده و رای قرشت زده بمعنی سور زاج آمده و آن نام شادی و جشن و سوری باشد که در هنگام زاییدن زنان و ایام ولادت کنند ○ زاچ سور اول بالف کشیده و سکون جیم پارسی و ضم سین مهمله بواو رسیده و رای قرشت زده بمعنی زاج سور باشد ○ زادخور اول بالف کشیده و سکون دال ابجد و فتح خای منقوطه و واو معدوله و رای مهمله زده بمعنی پیر سالخورده و فرتوت آمده و باین معنی بعد از واو معدوله هم آمده که زادخور باشد ○ زادهٔ خاطر اول بالف کشیده و فتح دال ابجد و کسر همزه مبدله و خای منقوطه بالف کشیده و کسر طای مهمله و رای قرشت زده بمعنی غزل و قصیده و تشبیب و مسمط و ترجیع بند و ترکیب بند و قطعه و رباعی و فرد و مستزاد و مثنوی و امثال آن آمده و نیز آنچه زادهٔ طبیعت باشد همچو صورت و کار و عمل ○ زار اول بالف کشیده و سکون رای مهمله بمعنی ضعیف و نحیف و ضعیف و خوار و نالان و گریان آمده و گریه کردن بسوز را نیز گفته اند و بمعنی انبوهی و بسیاری هم آمده همچو لاله زار و گلزار و سبزه زار و علفزار و امثال آن و معنی مکان و بیدان هم دیده شد و از امثال مذکور واضح است و دانشمند با رای مهمله در تازی بمعنی فریاد کردن و بانگ زدن شیر در رنده آمده
○ زاستر اول بالف کشیده و سکون سین مهمله و فتح مثناة فوقانی و رای مهمله زده بمعنی جدا شده

آمده که ماضی جل اشدن باشد و معنی زانسو ترواژ ان طرف ترود و ترو بالا ترو پس ترمس آمد ه
و در لغات شاهنامه معنی زیاده هم از نظر گذشته و معنی ترکیب ظاهر است ه زاغرا ول بالف کشیده
و فتح غین منقوطه و رای مهمله زده بمعنی چینه دان مرغان آمده که بتازیش حوصله خوانند و معنی بیت
نیز دیدن آمد و آشیانهٔ مرغ هم از نظر گذشته و در فرهنگی بجای فتح غین معجمه بهم ضم دیده شده ه زال زر
اول بالف کشیده و کسر لام و فتح زای هوز و رای قرشت زده لقب دستان است که پدر رستم باشد باعتبار
سرخی چهره چه رنگ او سرخ و موی او سپید بوده و او و ولایت نیمروز و زابلستان داشت ه زانستر اول بالف
کشیده و سکون نون و ضم سین مهمله و فتح مثناة فوقانی و رای قرشت زده مخفف زانسو تر است ه زاورا اول بالف
کشیده و فتح واو و سکون رای مهمله بمعنی چاروای سواری آمده که در تازی آنرا راحله گویند و زلید ه و سلامت
را نیز گفته اند و بمعنی آب سیاه هم آمده و آن علتی است مشهور که بسبب آن چشم نابینا گردد و هر عضوی را که آب
سیاه آورده باشد گویند زاور شده است یعنی آب سیاه آورده است و بمعنی رنگ زاون سیاه نیز آمده و معنی
ممتنع نیز دیده شده که در برابر ممکن باشد و بخیل و ممسک را نیز گفته اند و بمعنی زهره که گیاهی از دلیری پیدا باشد
نیز آمده و ستارهٔ زهره را نیز گویند که مالک برج ثور و میزان است و معنی قوت و قدرت هم دیده شده و معنی زنده
هم آمده و بمعنی بزرگ و قوی هیکل و توانا و جاذم و عیار مکار را نیز گویند ه زبان آور بفتح اول و موحدهٔ تحتانی بالف
کشیده و سکون نون و همزه بالف کشیده و فتح واو و رای مهمله زده بمعنی فصیح و شاعر آمده ه زبان بر بفتح اول و موحدهٔ تحتانی
بالف کشیده و سکون نون و ضم موحدهٔ تحتانی و رای مهمله زده بمعنی عطا و بخشش کثیر آمده و بسایلی که دیگر سوال
نکند چنانکه در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شاعری قصیدهٔ غرا گفته آورد و در مدحت رسول الله صلی الله علیه
و اله و سلم خواند حضرت با صحابی فرمودند که زبانش را ببرد و خواست که بکارد ببرد حضرت امیر فرمودند
که با و چیزی داده که دیگر سوال نکند و نیز کنایه از خاموش کردن مدعی است بدلایل و براهین که دیگر حروف
نتواند زد ه زبان بپیر بفتح اول و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و کسر نون و کسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی
مجهول رسیده و فتح سین مهمله و رای قرشت زده کنایه از سخن بیهوده آمده و زبانی که سرش نباشد یعنی از ان
سخن بر باد درود ه زبان کیر بفتح اول موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و سکون نون و کسر کاف بمثناة تحتانی رسیده
و رای مهمله زده کنایه از جاسوس آمده و معنی ترکیبی گیرندهٔ زبان که سخن دیگر نگوید و دم نزند ه زبر
بفتح اول و موحدهٔ تحتانی و رای مهمله زده بمعنی بالا آمده که نقیض پایین است و بتازی فوق خوانند و حرکت فتحه
را نیز گویند و بکسر زای هوز و فتح موحدهٔ تحتانی و رای مهمله زده بمعنی از بر آمده که بیاد گرفتن و بخاطر نگاه داشتن
و حفظ کردن باشد و در ارمنکی بدین آمده که بدیشمعنی مخفف و مختصر از بر است پس زای هوز مفتوح
خوانند و در به مکسور ه زبغر بفتح اول و سکون موحدهٔ تحتانی و ضم غین منقوطه و رای مهمله زده بمعنی زابغر آمده
ه زبکر بفتح اول و سکون موحدهٔ تحتانی و ضم کاف پارسی و رای مهمله زده بمعنی زابکر آمده و در فرهنگی کسر زای
هوز و فتح موحدهٔ تحتانی و ضم کاف تازی نیز دیده شده ه زبور بفتح اول و ضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده
و رای مهمله زده نام کتابی است آسمانی که بر داود علیه السلام نازل شده و این لغت عربی است و معنی نوشته
شده نیز آمده ه زبیر بکسر اول و سکون موحدهٔ تحتانی و فتح های هوز و رای مهمله زده بمعنی بیزار و بیدار
و مادر آمده از فرزندان و آنرا بتازی عاق گویند ه زبیر بکسر اول و سکون موحدهٔ تحتانی و فتح مثناة تحتانی
و رای مهمله زده بمعنی از بر آمده که حفظ کردن و بخاطر نگاه داشتن و بیاد گرفتن باشد ه زدر بکسر اول و فتح

دال ابجد وسکون رای مهمله بمعنی سزاوار زرد پور ولایق آمده ● زدوار بکسر اول وسکون دال ابجد وراو
بالف کشیده ورای مهمله زده بمعنی جدوار آمده وآنرا ماه پروان نیز گویند خوردن آن دفع زهر مار
وعقرب کند ● زر بفتح اول وسکون رای مهمله بمعنی پیر فرتوت آمده خواه مرد باشد خواه زن و پیر سفید موی
وسرخ رنگ را نیز گویند چه رستم را از آن جهت زال زر گفتندی که با رنگ سرخ وموی سفید از مادر متولد شده
بود وبمعنی طلا معروف است که آنرا بتازی ذهب خوانند ومخفف ومختصر زرد هم آمده ● زردغو بفتح اول
وسکون رای مهمله ودال ابجد وفتح غین منقوطه وواو مجهوله ورای قرشت زده نام گیاهی است که بیشتر در
باغها روید وگل زرد دهد ● زردشت افشار بفتح اول وکسر رای مهمله وفتح دال ابجد وسین سعفص
ومثناة فوقانی زده وفتح همزه وسکون فا وشین منقوطه بالف کشیده ورای مهمله زده طلای دست افشار مشهور
است که خسرو پرویز داشت مانند موم نرم بود هر صورتی که از آن میخواست میساخت بعضی برانند که از کان
بدست آمده وبعضی گویند اهل عمل آنرا باین مرتبه رسانیده بودند ● زرسرخ سپهر بفتح اول وکسر رای
مهمله وضم سین سعفص وسکون رای مهمله وکسر خای منقوطه وسین سعفص وکسر بای پارسی وهای هوز ورای
بی نقطه زده کنایه از آفتاب عالمتاب آمده ● زرگر بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح کاف پارسی ورای قرشت
زده معروف است که بمعنی فاعل آمده چنانکه آهنگر وکاسه گر وبه گر وامثال آن ● زرمشت افشار بفتح اول
وکسر رای مهمله وضم میم وشین منقوطه ومثناة فوقانی ساکن وفتح همزه وسکون فا وشین معجمه بالف کشیده ورای
مهمله زده بمعنی زردست افشار آمده ● زریر بفتح اول وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده ورای قرشت زده
نام گلی است زرد رنگ وآن در کوهستان جرجان بسیار است ونام علتی هم هست که آنرا صفرا گویند ویرقان
را هم گفته اند وآن علتی است معروف که چشم واعضا زرد شود و زرد چوبه را نیز گفته اند وبعضی برانند که برگ
زرد چوبه را زریر گویند ونیز گیاهی است زرد که آنرا اسپرک خوانند ونام برادر گشتاسب شاه است که پدر
اسفندیار باشد ودر فرهنگی بجای فتح زای هوز کسر هم بدیدن آمده ودر فرهنگی دیگر هم ● زعرور
بفتح اول وسکون عین مهمله وضم رای قرشت بواو رسیده ورای بی نقطه زده بلغت اهل مغرب میوه ایست
[illegible] شبیه به سیب لیکن از سیب بسیار کوچکتر است وآنرا در خراسان علف شیران وعلف خرس هم گویند ● زعیر بفتح اول
وکسر عین مهمله بمثناة تحتانی رسیده ورای قرشت زده بمعنی تخم کتان آمده وآن دانه باشد که روغن از آن گیرند وبجای عین مهمله
در فرهنگ جهانگیری باین معنی غین منقوطه هم آمده ● زغار بفتح اول وغین منقوطه بالف کشیده ورای
مهمله زده بمعنی فریاد وفغان آمده و هرچیز که زنگ بهم رسانیده باشد همچو شمشیر وآیینه وامثال آن وبمعنی
محنت وسختی هم دیده شده ومطلق طعام را نیز گویند ونوعی از خوردنی هم هست وبمعنی زمین نمناک هم آمده
● زغبر بفتح اول وسکون غین منقوطه وفتح موحده تحتانی ورای مهمله زده بمعنی مرد سفید آمده وآن رستنی
باشد دوایی که اکثر امراض بلغمی را نافع است ● زغر بفتح اول وغین منقوطه ورای مهمله زده نام دختر لوط
علیه السلام است ونام چشمه هم هست منسوب باو ودر فرهنگی بدیدن آمده که چون آن چشمه خشک شود علامت
قیامت است ودجال ظهور کند وطعام خوردنی را نیز زغر گفته اند ● زغنار بفتح اول وسکون غین منقوطه ونون
بالف کشیده ورای مهمله زده گیاهی است که بدان جامه ابریشم وامثال آن رنگ کنند وآنرا روغناس
وروناس وریناس وروین هم گویند ودر فرهنگی بدیدن آمده که زغنار چوبی است که بدان جامه سرخ رنگ
وآنرا در هندی مجیته گویند ● زغیر بفتح اول وکسر غین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده ورای مهمله زده بمعنی تخم

کتان آمده و آن دانه باشد که روغن از ان میگیرند ٭ زفر بفتح اول و فا و رای مهمله زده بمعنی کنج دهان آمده
و دهان را نیز گویند که بتازی فم خوانند و استخوانی را نیز گویند که دندان ازان روید و برا بدر بکسر زای
هوز و سکون تا در تازی بمعنی ما یحتاج و ما یعرف مسافر آمده همچو مشک آب و رخت خواب و با رواسباب
و مانند آن و بضم اول و فتح ثانی در تازی بزرگ و قوم و جوی بزرگ و رود خانهٔ کوچک آمده و بفتحتین در تازی
بمعنی باز داشتن و وا داشتن آمده ٭ زکور بفتح اول و ضم کاف بواو رسیده و رای مهمله زده بمعنی قطاع الطریق
و دزد و راه زن آمده و بمعنی سفله و گرفته و بخیل نیز آمده ٭ زلال خضر بضم اول و لام بالف کشیده و کسر لام
و کسر خای منقوطه و ضاد معجمه و رای مهمله زده بمعنی آب حیات آمده ٭ زمج بلور بفتح اول و سکون میم
و کسر جیم پارسی و فتح موحدهٔ تحتانی و ضم لام بواو رسیده و رای قرشت زده بمعنی زاج سفید آمده که بتازی
شب یمانی خوانند ٭ زمجیکور بفتح اول و سکون میم و کسر جیم پارسی بمثناة تحتانی رسیده و ضم کاف بواو مجهول
رسیده و رای مهمله زده بمعنی زمج بلور آمده که زاج سفید باشد و بتازی آنرا شب یمانی گویند ٭ زمهریر بفتح
اول و سکون میم و فتح های هوز و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و رای قرشت زده معروف است و آن
جائی است بسیار نزدیک بانتهای کرهٔ هوا و این لفظ مرکب است از زم و هریر بمعنی سرمای سخت و کننده چه زم بمعنی
سرمای سخت و هریر بمعنی کننده باشد که فاعل است ٭ زمزم زمستور بفتح اول و سکون میم و فتح زای هوز و کسر میم
و فتح رای مهمله و سین سعفص و سکون نون و فتح واو و سکون رای قرشت بمعنی آفتاب عالمتاب آمده ٭ زنار بضم اول و فتح
نون مشدد و بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی رشته آمده که بت پرستان و آتش پرستان با خود دارند و مطلق بمعنی هر رشته
آمده ٭ زنار ساغر بضم اول و فتح نون مشدد بالف کشیده و کسر رای مهمله و سین سعفص بالف کشیده و فتح غین منقوطه
و رای مهمله زده بمعنی خطی آمده که از شراب هر گاه پیاله پر میشود بکنارهٔ آن معلوم میگردد و کنایه از موج
پیالهٔ شراب نیز هست ٭ زنبر بفتح اول و سکون نون و فتح موحدهٔ تحتانی و رای قرشت زده بمعنی زرشک آمده و آن
بار درختی است معروف مزه ترش دارد در طعامها و آشها کنند و خورند و کنایه از دیوث و مردمی باشد که در مجالس
و محافل قابل دفع کردن باشند و شامل بار را نیز گویند و نام یکی از آلات جنگ است و بمعنی مشکی آمده که بر
دو سر آن دو چوب تعبیه کرده باشند و بدان آب کشند و نیز چهار چوب باشد مانند نردبان در پایه که میان
آنرا از چرم و یا از ریسمان و یا از لوار ببافند و از خاک و خشت و امثال آن پر کنند و دو کس برداشته از جائی
بجائی برند و بمعنی انگشت ان هم آمده که بتازی منقل خوانند و بضم زای هوز و موحدهٔ تحتانی و سکون نون و رای
مهمله آن باشد که کسی دهان خود را پر باد کند و دیگری بنوعی دست بران زند که آن باد با صدا از دهان
او بجهد ٭ زنبیر بفتح اول و سکون نون و کسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله زده بمعنی ظرفی آمده
که آنرا از حصیر بافند و دو دسته بران نصب کنند و گوشت و برنج و امثال آن دران کرده از جائی بجائی برند
٭ زنجار بفتح اول و سکون نون و جیم بالف کشیده و رای مهمله زده معرب زنگار آمده و آن در لوح می باشد
معدنی و عملی بهترین آن معدنی است و از کان مس آرند گرم و خشک است و در مرهمها بکار برند ٭ زنبور بفتح
اول و سکون نون و ضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده و رای مهمله زده بمعنی مگس آمده که شبیه مگس انگبین است
و در شرفنامه بجای فتح زای هوز ضم نوشته و گفته که مگس شهد است ٭ زنجیر بفتح اول و سکون نون و کسر جیم
بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله زده بمعنی آهنی آمده که بجهت شیار کردن بر سر قلبه نصب کنند و در هندی
آنرا پهال گویند و تفنهٔ که زمین شیار کرده را بدان هموار سازند و با این معنی بجای جیم خای منقوطه بدل بدل آمده

آنرا عانه خوانند و معنی مردی و مردم هم آمده ٭ زمر بفتح اول و های ملفوظ و رای مهمله زده معروف است
که آنرا بتازی سم خوانند و بمعنی باداش نیکی آمده ٭ زه کیر بکسر اول و سکون های ملفوظ و کسر کاف پارسی
بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله زده کنایه از طرح زبان آمده و نیز بمعنی انگشتوانه آمده که اکثر
مانند باشد که از شاخ گاو و امثال آن را مغز ان قبل و مانند آن در انگشت ابهام دارند و تیر اندازند
٭ زیاده سر بکسر اول و مثناة تحتانی بالف کشیده و فتح دال ابجد و های ملفوظ و ساکن و فتح سین مهمله و رای قرشت
زده بمعنی کسی آمده که زیاده از حالت و استعداد خود خود را فهمیده باشد و مهمی و کاری را که از عهده آن
برنخواهد آمد در پیش گیرد و بانجام نرساند ٭ زیتار بفتح اول و مثناة تحتانی ساکن و مثناة فوقانی بالف کشیده
و رای مهمله زده بمعنی ثقل زیتون آمده که روغن آن را کشیده باشند ٭ زیر بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و رای
مهمله زده بمعنی کتان آمده و آن پارچه ایست معروف که در تابستانها پوشند و در فرهنگی بدین آمده اگر کسی
در زمستان جامهٔ کتان نو بپوشد بدن او لاغر گردد و اگر در تابستان بپوشد فربه شود و اگر در زمستان کتان
شسته بپوشد فربه شود و در تابستان لاغر و نام گیاهی هم آمده که بغایت زرد و باریک میباشد و آنرا زرپر
و اسپرک هم گویند و معنی بزرگ و مهتر لیز دیده شده و معنی گرو فرهم از نظر گذشته و نقیض بالا معروف است و در
فرهنگی بدین آمده که نقیض بالا با مثناة تحتانی مجهول است ٭ زیرو زبر بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول
رسیده و سکون رای مهمله و زبر با فتح زای هوز معلوم بمعنی ته و بالا آمده ٭ زیر بر بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول
رسیده و سکون رای مهمله و ضم موحدهٔ تحتانی و رای قرشت زده بمعنی شخصی آمده که بظاهر خود را دوست نماید
و در باطن دشمن باشد و کنایه از کینه آمده ٭ زیرک سار بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح رای مهمله و کاف
زده و سین مهمله بالف کشیده و رای مهمله ساکن بمعنی خداوند فهم و شعور و ادراک آمده ٭ زیرو زار بکسر
اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون رای مهمله و فتح واو و زای هوز بالف کشیده و رای مهمله زده کنایه از آواز
آهسته و حزین آمده ٭ زیکر بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح کاف پارسی و رای مهمله زده بمعنی آیوق است
و آن دست زدن باشد بر دهان بر باد کردهٔ شخصی تا آن باد از دهان او با صدا بر آید ٭ زیرو بکسر اول بمثناة
تحتانی مجهول رسیده و ضم میم بواو رسیده و رای مهمله زده بمعنی افشای سر آمده و یعنی حرفی را بکسی بسپارند
که بجائی نگوید او فاش کند و بهمه کس و بهمه جا بگوید ٭ زینهار بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح نون و های
ملفوظ و بالف کشیده و رای قرشت زده بمعنی هوش و آگاهی آمده و حسرت و افسوس را نیز گویند و معنی شتاب و تعجیل هم دیده
شده و پرهیز و اجتناب را هم گفته اند و معنی شکوه و شکایت هم آمده و امانت و دیانت را هم گفته اند و در مقام تاکید
هم آمده چنانکه گویند که زینهار شراب نخوری یعنی البته شراب نخوری و معنی عهد و پیمان نیز آمده
و معنی امان و مهلت هم دیده شده و معنی هوشیار هم از نظر گذشته ٭ زیزار بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده
و واو بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی سویت و مساوی بودن و برابری باشد ٭ زیور بکسر اول بمثناة تحتانی
مجهول رسیده و فتح واو و رای مهمله زده آنچه بدان زینت و آرایش کنند و بمعنی زینت و آرایش هم آمده ٭ زبرز
بفتح اول و ضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده و زای هوز زده بمعنی گرداب آمده و آن عقبه ایست معروف در دریا
٭ زردابریز بفتح اول و سکون رای مهمله و دال ابجد و همزه بالف کشیده و سکون بای ابجد و کسر رای مهمله
بمثناة تحتانی مجهول رسیده و زای هوز زده بمعنی شخصی آمده که بدخوئی و قهر و غضب و غصه کند و کنایه از
غصه کردن و بدخوئی نمودن و دل خالی کردن از قهر و غضب نیز آمده و کنایه از عمر رفتن هم باشد ٭ زنگله روز

بفتح اول و سکون نون و ضم کاف پارسی و فتح لام و سکون نون مکرر و ضم رای مهمله بواو مجهول رسیده و زای هوز زده کنایه از آفتاب عالمتاب آمده ● زادشش و روز اول بالف کشیده و فتح دال ابجد و کسره ثای مثلثه و فتح شین منقوطه و شین معجمه ساکن و روز با ضم رای مهمله معلوم بمعنی مرد و جهان و تمام مخلوقات آمده ● زود الله از بضم اول بواو رسیده و سکون دال ابجد و فتح همزه و نون ساکن و دال ابجد بالف کشیده و زای هوز زده بمعنی سخن بی اندیشه آمده و آنرا بتازی بدیهه گویند ● زرد عیز بضم اول بواو رسیده و دال ابجد زده و کسر عای منقوطه بمثناة تحتانی مجهول رسیده و زای هوز زده کنایه از مثل مکار و فرمان بردار آمده ● زماز بفتح اول و میم ملحوره بالف کشیده و زای هوز زده بمعنی بانگ و فریاد و نعره آمده ● زیزبکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و زای هوز زده بمعنی جانوری آمده که کوچکتر از ملخ است شبها بانگ طولانی کند و در هندی جهینگر گویند و ریزه های برف را نیز گویند که از هوا هنگام سرما بارد ● زین افزار بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون نون و فتح همزه و سکون فا و رای مهمله بالف کشیده و رای قرشت زده بمعنی برگستوان آمده و آن پوششی است که در روز جنگ بر اسب اندازند و آنرا کجیم بر وزن قدیم نیز گویند

جشنهٔ نهم و دهم بحر دوم قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان زای هوز با سین مهمله و شین منقوطه

● زرواس بفتح اول و کسر رای مهمله و واو بالف کشیده و سین سعفص زده بمعنی سفارت آمده که بدل بی سوال باشد یعنی چیزی بکسی دادن بی آنکه او بطلبد یا بخواهد ● زاخورش اول بالف کشیده و ضم خای منقوطه بواو رسیده و کسر رای مهمله و شین منقوطه زده زنی را گویند که طعام اندک خورد و کم خورش باشد و او را بتازی قنین عمرانند بفتح قاف و کسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده و نون زده و این مخفف زار خورش است ● زارهورش اول بالف کشیده و سکون رای مهمله و هورش با ضم های منقوطه و شین منقوطه زده معلوم بمعنی زاخورش است ● زاروفرتاش اول بالف کشیده و فتح واو و سکون رای مهمله و فتح فا و سکون رای قرشت و مثناة فوقانی بالف کشیده و شین منقوطه زده بمعنی ممتنع الوجود آمده چه زارو بمعنی ممتنع و فرتاش بمعنی وجود آمده ● زاروش اول بالف کشیده و ضم واو و شین منقوطه زده بمعنی کوکب مشتری آمده و بر وزن عموش هم آمده ● زاروش اول بالف کشیده و ضم راء بواو رسیده و شین منقوطه زده بمعنی زارش آمده که ستارهٔ مشتری و عطارد را نیز گفته اند ● زایش اول بالف کشیده و کسر مثناة تحتانی و شین منقوطه زده بمعنی حاصل شدن آمده و معنی زاییدن هم بدل بدن آمده و معنی افزون گردیدن هم از نظر گذشته ● زراغش بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و فتح غین منقوطه و شین قرشت زده بمعنی زمین سخت آمده و زمین نمناک را هم گفته اند ● زردگوش بفتح اول و سکون رای مهمله و دال ابجد و ضم کاف پارسی بواو مجهول رسیده و شین منقوطه زده کنایه از مردم منافق و بد بین آمده ● زربیکردرخش بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح بای پارسی بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح کاف و سکون رای قرشت و ضم دال ابجد و رای بی نقطه و خای منقوطه و شین معجمه زده کنایه از آفتاب آمده ● زرد بیکردرخش بفتح اول و سکون رای مهمله و دال ابجد و فتح بای پارسی و سکون مثناة تحتانی و فتح کاف و رای مهمله زده و درخش با ضم دال بی نقطه معلوم بمعنی صد راست که آفتاب عالمتاب باشد ● زربیکردرخش بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح بای پارسی و سکون مثناة تحتانی و فتح کاف و رای بی نقطه ساکن و ضم دال ابجد و فتح رای مهمله و خا و شین قرشت ساکن بمعنی آفتاب آمده ● زرد بیکردرخش زرد بیکر معلوم و فتح دال ابجد و رای مهمله و خا و شین منقوطه زده بمعنی آفتاب آمده ● زرکش بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح کاف و شین منقوطه زده بمعنی پارچه زرد وزی آمده و کشنده زر را نیز گویند یعنی برنده زر و نیز کنایه

از مطرب هم هست و پادشاه را نیز گویند که از رعایا زر میکشد و زاملای را نیز گویند که مال از سلطان گیرد
و بفقرا بخشد ٭ زرینه کفش بفتح اول و تشدید یا و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و فتح نون و سکون های
مدوره و فتح کاف و فا و شین منقوطه زده بمعنی موزه آمده ٭ زش بفتح اول و شین منقوطه زده بمعنی چه آمده
زش بگویم یعنی چه بگویم و زش آن و زش این بمعنی چه آن و چه این ٭ زغراش بفتح اول و سکون غین منقوطه
و رای مهمله بالف کشیده و شین منقوطه زده بمعنی ریزه های پوست آمده که پوستین دوزان بد و زاند از ند
٭ زغریماش بفتح اول و سکون غین منقوطه و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و میم بالف کشیده و شین منقوطه
زده بمعنی زغراش باشد ٭ زکش اول و کسر کاف و شین منقوطه زده بمعنی لذت طعم زمخت آمده و بفتح زای هوز
و ضم میم و خای منقوطه زده مانند طعم ملیله و مازو که زبانرا بگزد و مزه او نه شیرین نه تلخ و نه ترش بزبان هند کسیلا
گویند و در تازی آنرا عفص گویند ٭ زندش بفتح اول و سکون نون و کسر دال ابجد و شین منقوطه زده بمعنی درود
و سلام و تحیت آمده ٭ زوش بفتح اول و واو و شین منقوطه زده بمعنی ستارهٔ مشتری آمده و در فرهنگی بجای
فتح واو ضم هم بدیدن آمده و در کتابی دیگر بضم اول بواو مجهول رسیده و شین منقوطه زده بمعنی زود رنج
و کژطبیعت و تند خو و ترش رو آمده و صاحب قوت و تیر و تند را نیز گفته اند ٭ زمش بکسر اول و های مدوره و شین
منقوطه زده بمعنی صفت و تحسین آمده و بمعنی آب زه و زهاب هم آمده و آن تراویدن آب باشد از کنار رودخانه
و چشمه و تالاب و امثال آن و موضع چشمه را نیز گویند یعنی جاییکه آب از انجا سر برزند خواه زمین باشد خواه
شکاف سنگ و آبی که تراوش پدید آید و چشمه که هرگز نایستد و همیشه روان باشد ٭ زیر گوش بکسر اول بمثناة
تحتانی مجهول رسیده و سکون رای مهمله و ضم کاف پارسی بواو مجهول رسیده و شین منقوطه زده بمعنی گوشواره آمده
چشمهٔ یازدهم و دوازدهم و سیزدهم بحر دوم از قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان زای هوز با غین معجمه و فا و قاف
٭ زاغ اول بالف کشیده و غین منقوطه زده بمعنی زاج آمده و آن کرمری باشد کانی شبیه بنمک و نام قولی است
از موسیقی و بمعنی گوشهٔ کمان هم بدیدن آمده و گوشهٔ هر چیز را نیز گفته اند و بلند را نیز نامیده اند و نیز جنسی است
از کبوتر که سیاه باشد و سخت متحرک و مرغی است معروف که بتازی غراب گویند ٭ زبان تیغ بفتح اول و موحدهٔ
تحتانی بالف کشیده و کسر نون و تیغ معلوم بمعنی صفحهٔ تیغ آمده ٭ زروغ بفتح اول و رای مهمله بواو مجهول
رسیده و غین منقوطه زده بمعنی آروغ آمده و آن بادی باشد که از گلو با صدا برآید و در فرهنگی بجای فتح زای هوز
ضم هم بدیدن آمده ٭ زماروغ بفتح اول و میم بالف کشیده و ضم رای مهمله بواو مجهول رسیده و غین
منقوطه زده بمعنی رستنی آمده که از زمینهای نمناک و متعفن و دیوارهای حمام و زیرهای خم آب و امثال آن
روید و تخم ندارد بانند ام چتر سفید با دسته برد و عوام آنرا کلاه قاضی و چزمال گویند و در فرهنگی بجای فتح
زای هوز ضم هم بدیدن آمده ٭ زوباغ بضم اول بواو رسیده و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و غین منقوطه
زده نام شخصی است که حیزی مخنثی او بنا نهاده ٭ زوغ بضم اول بواو مجهول رسیده و شین منقوطه زده بمعنی رودخانه
و نهر آمده ٭ زهرهٔ میغ بفتح اول و سکون های مدوره و فتح رای مهمله و کسر همزهٔ مبدله و کسر میم بمثناة تحتانی
رسیده و غین منقوطه زده کنایه از قطرات باران آمده ٭ زیغ بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و غین منقوطه زده
بمعنی حصیر و بوریای آمده که از دوخ بافند و آن علفی است بهن و بلند در خراسان انگور و خربوزه بدان اونک
کنند و بمعنی جمعیت خاطر و نشاط دل و فراغت هم آمده و نوعی از فرش و بساط هم آمده و بفتح زای هوز در تازی
بمعنی میل از حق بباطل و شک و ریب آمده ٭ زیرنوف بفتح اول و موحدهٔ تحتانی و سکون رای مهمله و ضم فا بواو رسیده

ورازده بمعنی دشنام ونفرین آمده • زراف بفتح اول ورای مهمله بالف کشیده وفا زده جانوری است که آنرا
زرافه وشترگاو پلنگ میخوانند بنابران که سر وگردن او مانند شتر ودست وپای او همچو دست وپای گاو ورنگ تن
او مانند پلنگ میباشد • زردکف بفتح اول ورای مهمله ودال ابجد زده وبفتح کاف وفا زده کنایه از آفتاب
عالمتاب آمده • زرین صدف بفتح اول وتشدید وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده وسکون نون وصدف معلوم
کنایه از آفتاب عالم آرای باشد • زریرف بفتح اول وکسر رای بمثناة التحتانی رسیده وبفتح رای مهمله وفا زده ازبان
اندلس عناب را گویند وآن میوۂ باشد شبیه بسنجد وبیشتر زرد واما گاه سرخ وطعم سرد دارد وهمچو گنار کرد ولعل
میباشد واو را بانگشتان خوبان تشبیه کرده اند • زلف بضم اول ولام وفا زده معروف ومشهور است • زلیف بفتح
اول وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده وفا زده بمعنی ترس وبیم آمده • زند باف بفتح اول وسکون نون ودال ابجد وموحدۂ تحتانی
بالف کشیده وفا زده بمعنی بلبل آمده وفاخته وامثال آنرا نیز گویند بمعنی زند خوان آمده که تابعان زردشت باشند وآن
جماعت را مجوس میخوانند • زنجرف بفتح اول وسکون نون وفتح جیم ورای مهمله وفا زده بمعنی شنجرف آمده وآن جوهری باشد
کانی وعملی بهترین آن کانی است وعملی را از سیماب سازند وآن زهر قاتل است • زندلاف بفتح اول ونون
ودال ابجد زده ولاف معلوم بمعنی زندباف آمده که مجوس ومرغان خوش آواز وبلبل باشد • زندواف بفتح
اول ونون ودال ابجد زده وواو بالف کشیده وفا زده بمعنی زند باف است که بلبل وفاخته وامثال آن را نیز
گویند وزند خوان باشد که مجوس است • زیف بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وفا زده بمعنی کناره ولب آمده
وزیفت را نیز گویند وآن صمغی است سیاه که بر سر کچلان چسپانند • زاق اول بالف کشیده وقاف زده
بمعنی هرچیز آمده • زاق وزق اول بالف کشیده وقاف ساکن وبفتح واو ورای هوز وموحدۂ تحتانی وقاف
زده بمعنی شور وغوغا وآشوب آمده • وطفلان کوچک از دختر وپسر وکنیز وغلام را نیز گفته اند ودر فرهنگی
بدین آمده • که این لغت از اتباع است • زاورق اول بالف کشیده وضم واو بوا ورسیده وقاف زده باصطلاح
اکسیریان نام جیوه آمده • وجیوه بروزن میوه سیماب را گویند وبتازی زیبق خوانند طبیعت آن گرم باشد
• زبلوق بفتح اول وسکون موحدۂ تحتانی وضم لام بوا ورسیده وقاف زده کلمه ایست که در محل دشنام استعمال
کنند ودر فرهنگی بجای موحدۂ تحتانی میم هم بدین آمده • زرلیق بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر لام
بمثناة تحتانی رسیده وقاف زده بمعنی زرلیخ آمده • وآن جوهری است معروف ودر فرهنگی بجای فتح زای هوز کسر
هم بدین آمده • زوارورق بفتح اول ورا ربالف کشیده وضم راو بوا ورسیده وقاف زده باصطلاح ارباب
عمل که کیمیا گران اند بمعنی جیوه آمده • زورق بفتح اول وسکون واو وفتح رای مهمله وقاف زده بمعنی کشتی
خورد آمده ونیز کشتی خورد را که بادام بند ند زورق گویند وملاحی را نیز گویند با آنکه کشتی که قلندران
از سر کل ازند وآنرا کشکول نیز گویند • زیرجاق بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وسکون رای مهمله
وجیم پارسی بالف کشیده وقاف زده کنایه از کسی آمده که هرچه بار بگویند وبا بفرمایند در جمیع امور
تابع وفرمان بردار باشد وکان کم زور را نیز گویند • زرق بفتح اول ورای مهمله وقاف زده بمعنی ریا وزندقی
آمده وبضم زای هوز وفتح وتشدید رای مهمله وقاف زده بمعنی جره باز آمده • وآن باز سفید است معروف

• زراق بفتح اول وتشدید رای مهمله بالف کشیده وقاف زده بمعنی دروغ گو آمده

چشمۂ چهاردهم • از دوم قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان زای هوز با کاف تازی وپارسی

• زارغنک اول بالف کشیده وسکون رای مهمله وفتح غین منقوطه ونون وکاف پارسی زده بمعنی زمین سخت وریگ ناک

آمده * زاغول اول بالف کشیده وضم غین منقوطه بواو رسیده وکاف زده بمعنی کاوله کی آمده که پیست
کان کرومه ساخته باشند وآنرا مهرهٔ کالکرومه نیز کویند * زاک اول بالف کشیده وکاف پارسی زده کومری است که
بعمک مالند وآن پنج رنک میباشد اول سفید آنرا بعربی شب یمانی کویند دوم سرخ وآنرا برومی قلقند کویند سوم
زرد وآن را برومی قلقطار خوانند وبفارسی زاک شتر دندان کویند چهارم سبز وآن را برومی قلقدیس خوانند
ودر اختیارات زاک سفید را قلقد یس وزاک سبز را قلقند نوشته پنجم سیاه ومعرب زاک زاج ودر هندی پهتکری
نامند * زالوک اول بالف کشیده وضم لام بواو رسیده وکاف زده بمعنی زاغوک آمده که مهرهٔ کال کرومه باشد
* زامد عشک اول بالف کشیده وکسر های ملفوظه وسکون دال ابجد وضم خای منقوطه وشین وکاف زده بمعنی
زامد جاهل آمده وزامدی درد را نیز کفته اند ونیز کنایه از زاهدی است که نهایت اهتمام در زهد
وپرهیزکاری داشته باشد ونیز زاهدی را کویند که بریاضات ریالا غر ونحیف ونزار کشته باشد * زمان کنجشک
بفتح اول وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وکسر نون وضم کاف پارسی وسکون نون وکسر جیم وشین منقوطه وکاف
زده معنی درختی آمده که بارش بزبان کنجشک مانند وبعضی بار آن درخت را زبان کنجشک کفته اند ودر
تازی آنرا لسان العصافیر خوانند * زبر تنک بفتح اول وموحدهٔ تحتانی وسکون رای مهمله وفتح مثناة فوقانی
ونون وکاف پارسی زده بمعنی تنک ودم زین اسپ آمده که بالای تنک اول می باشد * زراغنک بفتح اول ورای
مهمله بالف کشیده وفتح غین منقوطه ونون وکاف پارسی زده بمعنی زمین سخت وبوند ذالک آمده وآنرا زراغن
وزراغش وزراغمک نیز کویند * زرتک بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح مثناة فوقانی وکاف زده بمعنی آب وکل
کاویشه وآب زعفران آمده * زرخشک بفتح اول وکسر رای مهمله وضم خای منقوطه وشین قرشت وکاف زده
بمعنی طلای بیغش وبیغل وخالص آمده * زردشت بزرک بفتح اول وسکون رای مهمله وضم دال ابجد وسکون
شین منقوطه وکسر مثناة فوقانی وضم موحدهٔ تحتانی وزای هوز ورای قرشت وکاف زده بزبان پهلوی وبعضی کویند
بزبان سریانی حضرت ابراهیم علیه السلام است * زردک بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد وکاف زده
مصغر زرد آمده وآن رنکی باشد معروف وآب زعفران را نیز کویند ومعنی زرتک هم آمده که آب کل کاویشه
باشد یعنی زرد آب وکل کاجیره وجالوری را نیز نامند که کوشت او بغایت لذیذ ولطیف وفربه می باشد وکرزرا
نیز کویند که معرب آن جرزاست * زرشک بفتح اول وکسر رای مهمله وشین منقوطه وکاف زده میوه ایست معروف
که در طعامها وآشها کنند طعم ترش دارد مریض را نافع است ونام کلی هم هست خوشبو از کلهای هند وستان
* زرشک بفتح اول وکسر رای مهمله وشین منقوطه وکاف پارسی زده بمعنی زرشک آمده وآن بار درختی است
معروف که در طعامها وآشها کنند ومعروف * زرک بکسر اول ورای مهمله وکاف زده بمعنی زرشک آمده وآن
بار درختی است معروف که در طعامها وآشها کنند وبفتح زای هوز ورای مهمله بمعنی زر ورق آمده وآن چیزی
است که زنان بر روی باشند واین هم داخل هر هفت است وآن سرمه ووسمه ونکار وغازه وخال وسفید آب
وزرک است ودر فرهنکی بجای سفید آب غالیه بنظر آمده که خوشبو باشد ودر دیکر بجای خال غالیه کفته
* زرنک بفتح اول ورای مهمله ونون وکاف پارسی زده بمعنی زرد آب وکل کاویشه آمده که کاجیره باشد ومعنی
خردل هم دیده شده وزرد چوبه را نیز کفته اند وبمعنی آب زعفران هم آمده ومعنی توهم از نثار کل شته که نقش
کهنه باشد وبمعنی کلهٔ کوسفندان وایلخی اسپان هم آمده وباین معنی در فرهنکی بجای زای هوز خم هم بدیدن آمده
ونام شهری نیز هست که حاکم نشین سیستان بوده وزرشک را نیز کویند وآن بار درختی است معروف طعم

ترش دارد و برص را نافع است و سرکه و لته کره را نیز گفته اند و نام درختی است کرمی و آنرا چوب بسیار محکم
و سخت میباشد و از آن ادویه و حمائل زین و امثال آن سازند و در فرهنگی بدین آمده که آتش چوب آن
تا بسه روز بماند و زر می ماند ● زروان بوزن بزرگ بفتح اول و سکون رای مهمله و واو با الف کشیده و کسر نون
و ضم موحده فوقانی و رای موقوف رای مهمله و کاف زده بزبان پهلوی نام حضرت ابراهیم علیه السلام آمده
● زرده بفتح اول و ضم رای مهمله بواو رسیده و کاف زده نام گیاهی است دوائی ● زریاب بکسر اول و رای
مهمله مثناة فوقانی رسیده و کاف زده بمعنی زرشک آمده و آن بار درختی است معروف که در طعامها و آشها کنند
طعم ترش دارد و برص را نافع است ● زشانک بفتح اول و شین منقوطه با الف کشیده و کاف زده بمعنی شاخ درخت
انگور آمده ● زشلک بضم اول و شین منقوطه و لام و کاف پارسی زده بمعنی فواق آمده که جستن کلو باشد مثل
هچکی نامند و در مدار الافاضل بمعنی لام نون هم از اظهار کل شده ● زشنک بفتح اول و شین منقوطه و نون و کاف
زده بمعنی جستن کلو آمده که در تازی فواق و در هندی هچکی نامند ● زغنک بفتح اول و غین منقوطه و نون و کاف
پارسی زده بمعنی زغنک بکاف عربی آمده و بمعنی لمحه هم آمده که بقدر چشم زدن باشد ● زناک بفتح اول و نا با الف
کشیده و کاف زده بمعنی ابر باران آمده ● زک بضم اول و کاف زده بمعنی خرد خرد حرف زدن در زیر لب آمده
و امر باین معنی هم هست یعنی بزک و در لغت ژند و پاژند بمعنی آن آمده که کلمه اشاره است و بفتح اول مخفف
زاک آمده و آن جوهری است کانی که به نمک ماند ● زلوک بفتح اول و ضم لام بواو رسیده و کاف زده کرمی باشد
سیاه رنگ چون بر اعضای آدمی بچسبانند خون از آنجا بکشد و بی کاف هم آمده که زلو باشد ● زمچک بفتح اول و سکون
میم و جیم پارسی و کاف زده نام پرنده ایست ● زمغک بضم اول و میم و غای منقوطه و کاف زده بمعنی زمخت آمده
که طعم آن زبان را بگیرد چون هلیله و مازو و امثال آن و مزه ارته شیرین بود نه تلخ و ترش و بزبان هند کسیلا گویند
و کرمی را نیز گفته اند که بغایت سخت بسته باشد و کنایه از مردم گرفته و منقبض و بخیل و درشت و نالایق هم
آمده و در فرهنگی بجای ضم زای ● و ز فتح هم بدیدن آمده و زمخت را بتازی عفص گویند ● زنبورک بضم اول
و سکون نون و ضم موحده فوقانی بواو رسیده و فتح رای مهمله و کاف زده بمعنی زنبور سیاه آمده و نوعی از پیکان
تیر و اسلحه جنگ باشد و توپ کوچک را نیز گفته اند ● زنجک بفتح اول و سکون نون و فتح جیم پارسی و کاف زده
بمعنی زن فاحشه و قحبه آمده ● زنده کردن خاک بکسر اول و سکون نون و فتح دال ابجد و سکون های مدوره
و کردن خاک معلوم بمعنی رویانیدن سبزه و بعث مردگان آمده ● زندیک بفتح اول و سکون نون و کسر
دال ابجد مثناة تحتانی رسیده و کاف زده بمعنی شخصی آمده که باوامر و نواهی کتاب ژند
و پاژند و استا که از تصنیفات زردشت است عمل نماید و معرب زندیک زندیق آمده ● زنک
بفتح اول و نون و کاف پارسی زده ولایت زنگبار را گویند و بمعنی زنگله بزرگ آمده که شاطران و قلندران
بندند و زنگ آهن را نیز گویند که در هندی آنرا کهنکر نامند و بمعنی تند و تیز و سوزنده هم آمده و پرتو آفتاب
و ماهتاب را نیز گفته اند و چرکی که در گوشهای چشم بهم رسد و بتازی آنرا رمص خوانند و کف زدن را نیز گفته اند
که دستک زدن باشد و زنگار و سبزی و چرکی را گویند که بروی شمشیر و آینه و امثال آن نشیند و سبزی را نیز
گفته اند که بروی آب نشیند لیکن حسین وفائی میگوید که از اشعار چنین مفهوم میشود که زنگ آب صاف باشد
و شراب را بآن تشبیه کرده اند و معرب زنگ زنج است ● زونزک بفتح اول و واو و سکون نون و فتح زای هوز و کاف
پارسی زده بمعنی مردم حقیرجثه و لاغر آمده و کوزپشت را نیز گویند ● زوزناک بضم اول بواو مجهول رسیده ●

وسکون رای مهمله ونون بالف کشیده وکاف زده بمعنی عدل و داد زور و زر توانا و زبردست آمده ◦ زرونك بفتح اول
وواو ونون وکاف پارسی زده بمعنی زولزك آمده که مردم حقیرجثه ولاغر وکوژپشت را گویند ◦ زرنك بفتح
اول وهای ملفوظ وکاف زده بمعنی شیر زنان وشیر حیوانات نوزاییده آمده وآنرا آغوز وفله بفتح وضم فا نیز گویند وبتازی
لبان بکسر لام وبای ابجد بالف کشیده ونون زده ◦ ورتازی بمعنی جستن باد سخت آمده ◦ ودر فرهنگی بجای فتح
زای هوز کسره هم بدیدن آمده ◦ زیچك بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وفتح جیم پارسی وکاف زده بمعنی روده
گوسپند آمده که باگوشت وبرنج ودیگر مصالح پر کرده باشند وبگدازند تا خشك شود ودر زمستان بپزند وبخورند
ودر فرهنگی بدیدن آمده که زیچك روده پرهٔ شیرخواره است که آنرا پاکیزه کنند ودرهم بپیچند وبرسیخ کشند
وکباب کنند وآنرا بریان نقرا خوانند ◦ زیدك بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد وکاف زده بمعنی غلام
بچه ترك معمول آمده ◦ زیرك بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وفتح رای مهمله وکاف زده بمعنی نولادجو مردار
آمده وصاحب هوش ومدرك وفهیم ودانا وحکیم را نیز گویند ◦ زیگ بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وکاف پارسی
زده نام طایفه ایست از کردان که در کوه گیلو توطن دارند ونام جانوری وپرندهٔ هم هست حقیرجثه وخاکستری
رنگ کوچکتر از گنجشك وزیر پروبال او سرخ است وآواز او بغایت خوش وحزین میباشد ونیز تارهای را نامند
که استادان نقش بند نقش جامه های که بافند بدان بندند وکتابی را نیز گویند که منجمان اوضاع نجوم
احوال افلاك از جداول آن معلوم کنند وتقویم را از آن برآورند همچنانکه آن قانونی است جامه بافان را
دربافتن نقشهای جامه این کتاب نیز دستوریست منجمان را در برآوردن تقویم وشناختن احوال واوضاع
فلکی وهمچنانکه کیفیات نقوش جامها از آن تارها پیدا می شود کمیات وحرکات کواکب از جداول وحسابی تقویم
که از این کتاب برمی آورند ظاهر میگردد ومعرب آن زیج بجیم تازی آمده

چشمهٔ یازدهم ◦ از دریای سیزدهم از قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان زای هوز با لام

◦ زابل اول بالف کشیده وضم موحدهٔ تحتانی ولام زده نام ولایتی است که آنرا نیمروز خوانند وسیستان هم
گویند ونام قومی وجماعتی هست ونام شعبه ایست از موسیقی ◦ زاخل اول بالف کشیده وکسر خای منقوطه
ولام زده نام درخت زقوم است ودر فرهنگی بمعنی درخت لاك هم بدیدن آمده ◦ لاك نام رنگی است مشهور
که در هند وستان بهم رسد وبدان چیزها رنگ کنند وآن شبنمی باشد که برشاخهای درخت لاك منجمد گردد
وآنرا بگیرند وبکوبند وبپزند از آن سرخی حاصل شود که مصوران ونقاشان همه کار کنند وزنان نیز از آن
غازه سازند ولخالهٔ آن مانند صمغ باشد بدان کارد وشمشیر وخنجر وامثال آن در دسته محکم کنند وکارهای
دیگر نیز می آرند ودر فرهنگی بجای خای منقوطه جیم هم بدیدن آمده ◦ زازال اول بالف کشیده وزای هوز
بالف کشیده ولام زده مرغی است سیاه پاچه کوتاه بالدام پرستوك چون بر زمین نشیند نتواند برخاست
◦ زازل اول بالف کشیده وکسر زای هوز ولام زده بمعنی ترشی بالا آمده وآن ظرفی است که مانند کفگیر سوراخها
دارد وطعامهای حلوا ایبان بدان شیره وامثال آن پاك کنند ◦ زاغنول اول بالف کشیده وسکون غین
منقوطه وضم نون بواو مجهول رسیده ولام زده آلتی باشد آهنی سرکج ودسته دار که بدان زمین شیار کنند
ودر جنگ نیز بکار برند ◦ زال اول بالف کشیده وسکون لام بمعنی پیر فرتوت سفید موی آمده ونام پدر رستم
نیز هست که با موی سر وابرو ومژهٔ سفید از مادر زاده بود وسام که پهلوان پای تخت پادشاه ایران بود فرمود
که بکوه البرز انداختند قضارا گذر سیمرغ در آنجا افتاد زال را برای طعمه بچگان برد بچگان سیمرغ را از دیدن زال

اندی و دلیل بود آمده زال را سیمرغ در عوا ستند چون هفت ساله شد سام بخواب دید که کسی میگوید که پسر تو زنده است و سیمرغ آنرا پرورده سام بطلب زال رفت سیمرغ زال را بسام سپرد و بعضی مورخان چنان گفته اند که یک شب و روز نزد سیمرغ بود و روز دوم سام رفته زال را بخانه خود آورد و او را زال زر نیز گفتندی باین جهت که اندام مرغ و موی سفید داشت ● زال بد انعال اول با الف کشیده وکسر لام و بد انعال بالفتح هرزه معلوم کنایه از دنیا و عالم سفلی آمده ● زال سر سفید سیه دل اول بالف کشیده وکسر لام و فتح سین مهمله و سکون رای مهمله وکسر سین سفید و با بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون دال ابجد و سیه دل با کسر سین بی نقطه دار معلوم کنایه از دنیا و مردم بی مهر و بیشفقت آمده ● زاول اول بالف کشیده و ضم واو و لام زده بمعنی زابل آمده که ولایت نیمروز باشد و آنرا سیستان نیز گویند و نام شعبه ایست از موسیقی و یکی از جمله هفت زبان فارسی باشد که آنرا زاولی گویند می گفته اند و اکنون متروک است ● زاویل اول بالف کشیده وکسر واو و بمثناة تحتانی رسیده و لام زده بمعنی استاد بنا و گل کار آمده ● زحال بفتح اول وحصم بالف کشیده و لام زده بمعنی عنکبوت آمده ● زحمول بفتح اول و سکون حم و ضم میم بواو رسیده و لام زده معنی است دوائی و آنرا بفارسی تخم کشوث خوانند طبیعت آن معتدل است درگرمی و سردی ● زردمال بفتح اول و سکون رای مهمله و دال ابجد و میم بالف کشیده و لام زده بمعنی زر قلب آمده که درون آن مس و بیرون آن طلا و نقره باشد که بر روی مس پوشیده باشند و آنرا زر روکش نیز گویند ● زغال بضم اول و غین منقوطه بالف کشیده و لام زده بمعنی انگشت و اخگر کشته آمده و در فرهنگی بجای غین منقوطه مخفف مشدد هم دیده شده و انگشت بکسر کاف پارسی معروف است ● زگال بضم اول و کاف پارسی بالف کشیده و لام زده بر وزن و معنی زغال آمده و آن انگشت و آتش مرده باشد ● زلال بضم اول و لام بالف کشیده و لام زده کرمی را گویند که در میان برف بهم رسد و آن کرم را الله تعالی حیاتی و حرکت داده بوحی هست زلال بمعنی آب صاف تازیست و در فرهنگی پدید آمده که آن کرم پرنده ایست پر از آب صاف و آنرا بفارسی آب زلال خوانند ● زلف و شال بضم اول و لام و با ساکن و فتح واو و شای منقوطه بالف کشیده و لام زده معروف و کنایه از آنچه از زر و لاجورد بر روی عروس در شب زفاف زلفی و شالی می نهند و آن آرایش را در هند سنگار خوانند ● زلیل بفتح اول وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده و لام زده بمعنی آواز و صدای کلو آمده ● زنبل بضم اول و سکون نون و ضم موحدهٔ تحتانی و غین منقوطه و لام زده آلست که شخصی دهان خود را پر باد کند و دیگری دستی چنان بر آن زند که آن باد با صدا از دهان او برآید ● زنبل بفتح اول و سکون نون و فتح موحدهٔ تحتانی و لام زده چهار چوب باشد مانند نردبان دو پایه که میان آن را با ریسمان و لوار و بافته پر کنند یا همانند او از غاله و خشت و امثال آن پر کنند و دو کس برداشته از جائی بجائی برند و مشکی را نیز گفته اند که بر دو سر آن دو چوب تعبیه کرده باشند و بدان آب کشند و زرشک را نیز گویند و آن میوه ایست معروف که در طعامها و آشها کنند طعم ترش دارد و مریض را نافع است و بضم زای هوز و موحدهٔ تحتانی بمعنی زنبل هم دیده شد که شخصی دهان خود را پر باد کند و یکری دستی چنان بر آن زند که آن باد با صدا از دهان او برآید ● زنبیل بفتح اول و سکون نون وکسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی رسیده و لام زده ظرفی باشد که آنرا از حصیر و نوار و امثال آن بافند و دسته بر آن نصب کنند و گوشت و برنج و امثال آن در آن کنند و از جائی بجائی برند ● زنده پیل بکسر اول و نون ساکن و فتح دال ابجد و سکون های ملفوظ وکسر بای پارسی بمثناة تحتانی رسیده و لام زده بمعنی پیل بزرگ و عظیم آمده ● ژنده زند بمعنی بزرگ و عظیم باشد و لقب شیخ احمد جامی هم هست

٭ زنگل بفتح اول و سکون نون وضم کاف و لام زده بمعنی زنگ و درا و جلاجل و زنگوله آمده ٭ زونگل
بفتح اول و واو و سکون نون وفتح کاف پارسی و لام زده بمعنی زونگ است که مردم کوزه پشت و حقیر جثه آمده ٭ زیبال
بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و لام زده کنایه از شتر و اسپ تند و رو تیز رفتار
آمده و هر حیوان تند و رو تیز رفتار را نیز گویند ٭ زیت بنی اسرائیل بفتح اول و سکون مثناة تحتانی و کسر
مثناة فوقانی و بنی اسرائیل معلوم بتازی حجر الیهود و حجر الزیتون خوانند و آن سنگی است برنگ و اندام
زیتون خطوط بسیاری موازی یکدیگر دارد ٭ زیبال بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و غین منقوطه بالف کشیده
و لام زده بمعنی قدح و پیالهٔ بزرگ آمده ٭

چشمهٔ شانزدهم بحر دوم قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان زای هوز با میم

٭ زادشم اول بالف کشیده و سکون دال ابجد و فتح شین منقوطه و میم زده نام جد افراسیاب آمده که پدر
پدر است و بعضی بر آنند که نام پدر افراسیاب است ٭ زال مقیم اول بالف کشیده و کسر لام و فتح عین مهمله
و کسر قاف بمثناة تحتانی رسیده و میم زده کنایه از دنیا آمده و فلک را نیز گفته اند ٭ زاد بوم اول بالف کشیده
و سکون دال ابجد و ضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده و میم زده بمعنی زمینی آمده که در آن زاده شده است
٭ زابوم اول بالف کشیده و ضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده و میم زده بمعنی زر خالص آمده ٭ زامیم اول
بالف کشیده و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده و میم زده بمعنی رودخانه آمده که بسیار بزرگ است ٭ زباغ توام
بکسر اول و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و کسر غین منقوطه و ضم مثناة فوقانی بواو مخفی رسیده و فتح همزه و میم زده
یعنی آفریدهٔ توام ٭ زبرم بکسر اول و فتح موحدهٔ تحتانی و رای مهمله و میم زده بمعنی از بر آمده که بخاطر نگاه داشتن
و یاد داشتن و حفظ کردن باشد ٭ زبرجد هم بفتح اول و موحدهٔ تحتانی و سکون ذال مهمله و ضم سین سعفص و میم
زده بمعنی سبز هم آمده ٭ زحل رنگم بضم اول و حای حطی و سکون لام و فتح جیم و سکون نون و فتح کاف پارسی و میم
زده بمعنی سیاه رنگم ٭ زخم بفتح اول و خای منقوطه و میم زده بمعنی جراحت آمده که مندش کهاو گویند
و معنی زدن هم آمده ٭ زدست برگیرم بکسر اول و فتح دال ابجد و سین مهمله و مثناة فوقانی ساکن و فتح موحدهٔ تحتانی
و سکون رای مهمله و کیرم با کسر کاف پارسی معلوم یعنی از دست بکشم و بلند کردانم ٭ زغار کرم بفتح اول و غین
منقوطه بالف کشیده و سکون رای مهمله و کسر کاف پارسی و رای مهمله و میم زده بمعنی کرم زغار آمده که خراطین
باشد و آنرا امعاء الارض گویند و آن کرم سرخی است که در میان گل نرم متکون میشود و بابیسه مرغابی درد گوش
را نافع است زغار بر وزن بهار بمعنی زمین نمناک آمده ٭ زغم بفتح اول و غین منقوطه و میم زده بمعنی تعدی
و زور و زیادتی و ظلم آمده ٭ زلف براهیم بضم اول و سکون لام و کسر فا و کسر موحدهٔ تحتانی و رای مهمله بالف کشیده
و کسر های هوز بمثناة تحتانی رسیده و میم زده بمعنی زلفی آمده که بر روی عارض آفتاب تاب افتاده باشد
٭ زلقوم بضم اول و سکون لام و ضم قاف بواو رسیده و میم زده در کتاب تنبیه بمعنی حلقوم آمده ٭ زم بفتح اول
و سکون میم بمعنی مطلق فتیله آمده خواه فتیلهٔ چراغ باشد خواه فتیلهٔ داغ خواه فتیلهٔ تفنگ و امثال آن و شخصی را نیز
گویند که بوقت حرف زدن یا خندیدن گوشت لب او بیرون آید و گوشت دهان او نمایان شود و طفلی را نیز
گویند که در هنگام سخن گفتن و حرف زدن آب از دهانش بیرون افتد و نام چشمهٔ هم هست و بعضی بر آنند که
که زم مختصر و مخفف چشمهٔ زمزم است و بمعنی آهسته هم آمده چه زمزم بمعنی آهسته آهسته آمده و باد سخت
و تند را نیز گفته اند و بمعنی سرما آمده که نقیض گرما ست و لهیب ایام سرما را زمستان گویند و نام شهری است

دراز ان زمین و نام زرد خانه هم آمده و در فرهنگی بدین معنی آمده که این زرد خانه از پهلوی شعر زم میکند و زد از این سبب موسوم بدین نام شده ٭ زمام بکسر اول و میم بالف کشیده و میم زده بمعنی مهار شتر آمده گویند تا زیست ٭ زمزم بفتح اول و سکون میم و فتح زای هوز و میم زده نام کتابی است از مصنفات زردشت و نام چاهی است در مکهٔ معظمه و بمعنی آهسته آهسته آمده چه زمزم آهسته را گویند و هر دعائی که زیر لب که با مستی کنند و زمزمه عبارت از آن است که مغان با اهل دیوان و آتش پرستان در محل مناجات و ستایش باری تعالی و پرستش آتش و هنگام بدن شستن و چیزی خوردن بر زبان رانند ٭ زند و زلم بکسر اول و سکون نون و فتح دال ابجد و های ملفوظه ساکن و زلم بالفتح رای مهمله معلوم نام پهلوانی و معاون رستم توران و زهر سهراب بن رستم بن زال بن سام بن نریمان که رستم بیک مشت کار او ساخت و آنرا زلم نیز گفته اند ٭ زوربیم بضم اول و واو و سکون رای مهمله و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده و میم زده بمعنی پارچه آمده که از جانب پشت بر گریبان جامه دوزند ٭ زرر ودم بضم اول بواو رسیده و ضم رای مهمله بواو مجهول رسیده و فتح دال ابجد و میم زده بمعنی تکبر و غرور و زور و قوت آمده و در فرهنگ جهانگیری زد بکرکرمنکهار ورد و بدین معنی آمده که نقل ایم دال ابجد باشد بر او ثالث ٭ زمهم بضم اول و های ملفوظه و میم زده در اصل است در تازی که آنرا در فارسی زر نهاد صرا اند کرم و خشک است در دم کوبند اگر تازه و تر آنرا بکوبند و بر کف پا مالند مرطلی که در سر باشد زایل کردانند و اگر در خانه بخور کنند مور و مورچه را بگریزانند ٭ زیرلشین علم بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون رای مهمله و کسر نون و شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و کسر نون و فتح عین مهمله و لام و میم زده بمعنی امیر و پادشاه آمده

چشمهٔ شانزدهم از دریای سوم من کتاب هفت قلزم در بیان زای هوز با نون

٭ زابادن اول بالف کشیده و کسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی از صفات موصوف شدن آمده ٭ زادهٔ دمن اول بالف کشیده و فتح دال ابجد و کسر همزهٔ مهمله و فتح دال ثانی و های ملفوظه و نون زده کنایه از سخن آمده یعنی هرچه نیک و بد از دهن بر آید ٭ زابلستان اول بالف کشیده و ضم موحدهٔ تحتانی و کسر لام و سکون سین مهمله و مثناة فوقانی بالف کشیده و نون زده نام ولایت ابا و اجداد رستم آمده و در فرهنگی بجای ضم موحدهٔ تحتانی و بجای سکون سین مهمله کسره هم دیده شده این لفظ مرکب است از زابل و ستان که بمعنی طرف آمده ٭ زاغ زبان اول بالف کشیده و کسره غین منقوطه و فتح زای هوز و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و نون زده کنایه از مردم سیه زبان آمده یعنی کسانی که نفرین و سخن بد ایشان را اثری هست و زاغ زبان در اسپ تعریف است و در فرهنگی بمعنی نیک زبان هم دیده شده که دال نیک از زبان بر آوردن باشد و در این معنی بجای کسره غین منقوطه سکون هم آمده بود ٭ زاریدن اول بالف کشیده و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی زاری کردن آمده ٭ زاغ کان اول بالف کشیده و کسر غین منقوطه و فتح کاف و میم بالف کشیده و نون زده بمعنی گوشهٔ کمان آمده و نیز زاغی را نامند که بر گوشهٔ کمان سازند ٭ زاقدان اول بالف کشیده و سکون قاف و دال ابجد بالف کشیده و نون زده بمعنی بچه دان و زهدان آمده ٭ زال مداین اول بالف کشیده و کسر لام و فتح میم و دال ابجد بالف کشیده و فتح یای حطی و نون زده پیرزنی بود که خانه در درون عمارت نوشیروان داشت کسری هرچند خانه او طلب کرد و زر بیشمار میداد پیرزن راضی نشد آخر کسری دیوار خود را کج راست کنانید ٭ زامهران اول بالف کشیده و فتح میم و سکون های

از فوت تمام مویی باید و بفتح اول بمعنی اول از دست رفته و بمعنی رفتند و کرنا آمده و بمعنی راشی نیز دیده شده و بمعنی صاحب و از هم از نظر گذشته و با عراب اول که ضم زای هوز باشد در تازی شتر را گویند که بر لت در شدن درشند در الگلد و بلند و مامه گویجکی که در زاو لنا برشند • زهرکردن بکسر اول و سکون موحده تحتانی وفتح های منقوطه و سکون رای قرشت وفتح کاف و سکون رای مهمله وفتح دال ابجد و نون زده بمعنی بزار شدن بلد و ماد و از فرزند آمده و بمعنی ساختن • زخم ریان بفتح اول و سکون های منقوطه و کسر میم و موحده تحتانی و سکون رای مهمله و های حطی بالف کشیده و نون زده بمعنی دم پخت آمده و آن طعامی است معروف و در موید الفضلا بکسر اول و ضم دوم آمده • زخم ناخن بفتح اول و سکون های منقوطه و کسر میم و نون بالف کشیده و ضم های ثخذ و نون زده کنایه از رقوم د بیران و منجمان آمده • و نیز زخمی که از ناخن ریش کرده باشد • زخود شدن بکسر اول و فتح های منقوطه و واو معدوله و سکون دال ابجد و ضم شین منقوطه و فتح دال ابجد و نون زده کنایه از بیخبر شدن و مدهوش گشتن آمده • زدن بفتح اول و دال ابجد و نون زده ترجمه ضرب معروف است و کنایه از چیزی خوردن و مباشرت کردن و جماع کردن باشد و چون مرکب شود معنی بسیار دارد چنانچه فال زدن و حلقه زدن و راه زدن و امثال آن • زدایدن بکسر اول و دال ابجد و نون زده بمعنی پاکیزه ساختن و صاف کردن آمده • زدردن بکسر اول و ضم دال ابجد و را و رسیده و فتح دال مهمله و نون زده عموما بمعنی پاک ساختن آمده • چنانکه دل را از غم و اغشار را از چرک و ملک را از فتنه و آینه و شمشیر و امثال آن را از زنگ • زدرفتن بفتح اول و ضم دال ابجد و او رسیده و کسر نون وفتح مثناة فوقانی و نون زده • بلغت ژند و پاژند بمعنی ضربدن آمده • زراخن بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و ضم شین منقوطه و نون زده بمعنی زمین ریگناک آمده و جستن گلور انیز گویند که بتازی فراق خوانند و در هندی آن را دهکی نامند • زرافین بضم اول و رای مهمله بالف کشیده و کسر فا بمثناة تحتانی رسیده و نون زده بمعنی حلقه آمده که بر چهار چوب در خانه نصب کنند و زنجیر در را بر آن اندازند و در موید الفضلا بمعنی زنجیر آمده نوشته که آنرا در حلقه نصب کنند و بمعنی پره قفل هم آمده • زرارشان بکسر اول و رای مهمله بالف کشیده و کسر را و شین منقوطه بالف کشیده و نون زده بمعنی گلی آمده که آنرا خیری گویند و انواع آن بسیار است یکی از آنها سیاه رنگ میباشد و آنرا خیری عطائی میگویند و بکری بنفش است و آنرا خیری هفت رنگ خوانند یک نوع زرد است آنرا خیری شیرازی گویند گل همیشه بهار همانست و نوعی دیگر سفید و سرخ است و آن صحرائی می باشد طبیعت آن گرم و خشک است و خیری را لیز گفته اند که عباری باشد • زربان بفتح اول و سکون رای مهمله و موحده تحتانی بالف کشیده و نون زده • نام حضرت ابراهیم علیه السلام آمده • و نیز پیر سالخورده را گویند و بانی هر دو معنی بجای موحده تحتانی فا و میم نیز در فرهنگی دیده شد • که زرفان و زرمان باشد و از روی ترکیب معنی آن نگاهدارنده و محافظ زر آمده • زردان بفتح اول و سکون رای مهمله و دال ابجد بالف کشیده • و نون زده نام یکی از اکابر مجوس آمده که هزار و یکصد و نود و یک سال استاده عبادت کرد و اهل مجوس آنرا زردآینه نیز گویند و اعتقاد ایشان آنست که یزدان اشخاص بسیار از روحانیات احداث کرده و زردان اعظم و بزرگترین روحانیات است و اهرمن از فکر او بهم رسید • زربین بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر موحده تحتانی بمثناة تحتانی رسیده • و نون زده بمعنی بیننده زر آمده • زردهٔ کامران بفتح اول و سکون رای مهمله وفتح دال ابجد و کسره زده و کامران معلوم کنایه از آفتاب عالمتاب آمده • و کنایه از رزم مست

که بتازی آنرا بوم گویند ٭ زرفان بفتح اول وسکون رای مهمله وفا بالف کشیده ونون زده نام حضرت ابراهیم
علیه السلام آمده وبعربی فرتوت کهن سال را نیز گویند ٭ زرافشان بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر فا وشین
منقوطه بالف کشیده ونون زده نام روز نهم باشد از ماههای ملکی ومعنی ترکیبی نشانند ٭ زرآمه ٭ زرفین
بضم اول وسکون رای مهمله وکسر فا بشناة تحتانی رسیده ونون زده بمعنی حلقهٔ آمده که بر سر چارچوب در نصب کنند
وزنجیر در را بدان اندازند وبمعنی زنجیر هم آمده که آنرا در حلقه اندازند وبمعنی بر ؤ قفل هم دیده شده ودر تازی
بکسر زای هوز بر وزن مسکین بهمین معنی آمده ٭ زرقون بفتح اول وسکون رای مهمله وضم قاف بواو رسیده ونون
زده بلغت سریانی بمعنی سرنج آمده وان رنگیست که از سرب وقلعی سوخته کنند وآنرا نقاشان ومصوران
بکار برند وآن در غایت حمرت میباشد چه باطن سرب سرخ است چندانکه آتش حمرت آن ظاهر میشود وآنرا بزبان
رومی سلیقون خوانند ٭ زرمان بفتح اول وسکون رای مهمله ومیم بالف کشیده ونون زده نام ابراهیم علیه السلام
آمده ونیز بمعنی فرتوت کهن سال خورده را گویند ٭ زرمانتن بفتح اول وسکون رای مهمله وهای
مهموره بالف کشیده وکسر نون وفتح مثناة فوقانی ونون زده بلغت ژند وپاژند بمعنی زاییدن آمده ٭ زرهوان
بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح های هوز وواو معدوله بالف کشیده ونون زده ٭ بروزن ترخوان
بزبان پهلوی نام ابراهیم علیه السلام آمده ٭ زرهون بفتح اول وسکون رای مهمله وضم های
هوز بواو رسیده ونون زده بزبان پهلوی بمعنی زرهوان آمده که نام ابراهیم
علیه السلام باشد ٭ زریتونتن بفتح اول وکسر رای مهمله بشناة تحتانی رسیده وضم مثناة فوقانی
بواو رسیده وکسر نون وفتح مثناة فوقانی ونون زده بلغت ژند وپاژند بمعنی کاشتن باشد وبتونی بکسر نون بمعنی
میکارم وزریتونید بکسر نون بمعنی بکارید وزراعت کنید ٭ زریون بفتح اول وسکون رای مهمله وضم مثناة
تحتانی بواو رسیده ونون زده بمعنی زرد رنگ آمده چه یون بمعنی رنگ ولون باشد وزر مخفف ومختصر زرد است
ومعنی گل شقایق نیز آمده وجیرو عوام را نیز گفته اند ٭ زعفران بفتح اول وسکون عین مهمله وفتح فا ورای قرشت بالف کشیده
ونون زده معروف است که در کشمیر پیدا شود گویند در مرجانه که باشد سام ابرص که نوعی از چلپاسه است وزعفرانه
نرود گرم است در دوم وخشک است در اول از زبانی کشمیری به تحقیق پیوسته که در موضع مین پور از مضافات
کشمیر ده دو آزده هزار بیگه زمین زعفران زار تمام قریب دشوار پسندان است آخر ماه فروردی که در هندی
بیساکه گویند ومیکی اردی بهشت که در هندی جیتهه باشد ایام کشتکار زعفران است قلبه رانند زمین را
نرم کنند وبکنند قطعه قطعه زمین اماده کاشت سازند وپیازه های زعفران بخاک در نشانند یکماه سبز گردد
ودر آخر ماه الهی که در هندی کاتک گویند بکمال رسد از یک وجب نباشد نه سفید تام باشد چون برابر وجب
ببالد آغاز گل کند یکی از پس دیگری تا هشت گل آورد رشش برگ سوسنی وبیشتر از شش تا سه زرد کون وسه
لعل فام وزعفران از سه بسین وچون گل آخر گردد سبزی برتنه پدیدار آید واز یکبار کاشت شش سال گل دهد
در سال اول کم شود در دوم ده سی برآید وسال سوم بکمال رسد تا شش سال بپا رآنرا اصامیانکا مد ارند وبعد از
سال ششم پا به کمی پد برد ازانجا برآورده جای دیگر نکامد ارند ٭ زغرض دور کن بکسر اول وفتح غین منقوطه
ورای مهمله وضاد معجمه ساکن ودور کن معلوم یعنی بمیران وبکش ٭ زغن بفتح اول وغین منقوطه ونون زده
بمعنی غلیواج آمده وآنرا غلیواز هم گویند ودر فرهنگی بد بدن آمده که شش ماه نر وشش ماه ماده میباشد ودر
کتابی دیده شد که شش ماه نر ویک سال ماده ودر جای دیگر بنظر کل شده که یکسال نر ویک سال ماده می باشد والله اعلم

• زبان بضم اول و با بالف کشیده و نون زده بمعنی زبان آمده که در تازی لسان خوانند • زبرین بضم اول
و سکون با و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و نون زده مثلثه باشد که بر سر دار چوب در نصب کنند • زبوران
بفتح اول و ضم ثانی بواو رسیده و کسر نون و مثناة تحتانی بالف کشیده و نون زده نام درختی است مانند درخت آن
نوعی از زقوم است • زکان بفتح اول و کاف بالف کشیده و نون زده شخصی را گویند که از ده و در وطن خود بیرون
شود و شهر خود سخن گوید و در فرهنگ بجای فتح زای هوز ضم هم بیان آمده • زکیدن بفتح اول و کسر کاف
بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال و نون زده بمعنی شخصی آمده که از خود و میده باشد و خود اندر سخن کرده
بدل ترین را از روی غرور طلب • زگرد تا زلف من بکسر اول و فتح کاف پارسی و سکون رای مهمله و کسر دال
ابجد و نون بالف کشیده و فتح واو و کسر کاف و فتح میم و نون زده بمعنی از زرد رده من • زلف ستن بضم اول و لام
و فا زده و ستن بالفتح موحده تحتانی معلوم کنایه از بودن محبوب و مطلوب است خود را بعاشق بآرایش
تمام تا دل عاشق را بکشد خود آورد • زلفین زمین بضم اول و سکون لام و کسر فا و فتح زای هوز و کسر میم بمثناة تحتانی
رسیده و نون زده بمعنی بلبله ارضی آمده و کنایه از ذره خاکی نیز هست که هر در آدمی از ان است و کنایه از
شب هم آمده که بتازی لیل نامند • زلفین بضم اول و سکون لام و کسر فا بمثناة تحتانی رسیده و نون زده بمعنی حلقه
آمده که بر چهار چوب در خانه نصب کنند و معنی زنجیر هم دیده شده که در حلقه کنند و معنی بره قفل هم از نظر گذشته
• زلیدن بفتح اول و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال و نون زده بمعنی چرخی آمده که بدان پنبه را از پنبه دانه
جدا کنند و معنی کینه و انتقام هم دیده شده و بمعنی ترسیدن و ترسانیدن و تهدید کردن و بیم بردن هم آمده و در فرهنگ
بجای فتح اول کسر هم از نظر گذشته • زمان بفتح اول و میم بالف کشیده و نون زده معروف است و بمعنی مرگ
و فوت و موت هم آمده و در تازی مقدار حرکت فلک الافلاک که فلک اعظم و عرش باشد گویند • زمروتن بالفتح
اول و سکون میم و ضم رای مهمله بواو رسیده و کسر نون و فتح مثناة فوقانی و نون زده بلغت ژند و پاژند راستا بمعنی سرایدن
و خوانندگی کردن آمده • مرونی بکسر میم بمعنی بسرایم و خوانندگی کنم و زمروتید بکسر نون یعنی بخوانید
و سرایندگی کنید • زمزم آتش افشان بفتح اول و سکون میم و فتح زای هوز و کسر میم و همزه بالف کشیده و فتح
مثناة فوقانی و شین منقوطه ساکن و افشان معلوم کنایه از آفتاب عالمتاب آمده • زمکان بفتح اول و سکون میم و کاف
پارسی بالف کشیده و نون زده بمعنی مرزها آمده و بجای فتح زای هوز ضم نیز دیده شده • زمودن بفتح اول و ضم
میم بواو رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی نقش و نگار کردن آمده • زمین بفتح اول و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده
و نون زده معروف است که بتازی ارض گویند • زمیدن بفتح اول و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد
و نون زده بمعنی جاریدن و جاییدن آمده • زمین از زیر پا کشیدن بفتح اول و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده
و سکون نون و از زیر پای کشیدن معلوم کنایه از ان است که دیوانگان را به بازی با زمین برسانند • زن بفتح اول
و سکون نون معروف است که نقیض مرد آمده و بضم اول نام گیاهی است که آنرا در سر لیز گویند و آن در میان زراعت
و کشت گندم و جو روید و داء الثعلب را نابود دهد • زنخ بر شدن زدن بفتح اول و نون و خای منقوطه ساکن
و بر شدن زدن با ضم خای منقوطه معلوم کنایه از خجالت کشیدن و شرمندگی بردن و خجل شدن آمده • زنخدان
بفتح اول و نون و سکون خای منقوطه و دال ابجد بالف کشیده و نون زده بمعنی زنخ بفتحتین آمده که زیر دو لب
زیرین باشد • زنخ زدن بفتح اول و سکون نون و خای منقوطه و فتح زای هوز و دال ابجد و نون زده بمعنی لاف زدن
آمده و هرزه درائی کردن و لاطائل گفتن را نیز گویند و معنی هرزه و بیهوده هم بیان آمده و کنایه

سالی بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی ناله و مویه کردن سگ آمده • زنیان بکسر اول و سکون
نون و یای حطی بالف کشیده و بنون زده بمعنی نانخواه آمده و آن تخمی است معروف که بر روی خمیر نان پاشند
و بتازی نانخواه ریس هم آمده • زوان بفتح اول و واو بالف کشیده و نون زده نام دارویی است که با کوکرد بر بهق
طلا کنند نافع باشد و آنرا الملک و شلیم نیز گویند و نیز بمعنی زبان آمده که بتازی آنرا لسان خوانند و با این معنی
بضم اول هم درست است • زوبین بضم اول بواو مجهول رسیده و کسر بای پارسی بمثناة تحتانی رسیده و نون زده
نام نیزهٔ کوچکی بود و نیزهٔ کوچکی بود که سر آن دو شاخ باشد و آن حربهٔ مردم گیلان است که در قدیم
با او جنگ میکردند و در فرهنگی بلا بان آمده و گزوبین بمعنی نیزه آمده • زورفین بضم اول بواو مجهول رسیده
و سکون رای مهمله و کسر فا بمثناة تحتانی رسیده و نون زده بمعنی حلقه آمده که بر چارچوب در و صندوق و امثال
آن زنند و زنجیر بران اندازند و قفل کنند و معنی زنجیر هم دیده شد که در حلقه اندازند و پرهٔ قفل هم آمده
و مرادف این زرفین آمده • زنهاریان بکسر اول و سکون نون و های ملفوظ بالف کشیده و کسر رای مهمله
و مثناة تحتانی بالف کشیده و نون زده بمعنی مغلوبان و عاجزان آمده • زورق زرین بفتح اول و سکون را و فتح
رای مهمله و سکون قاف و زرین معلوم کنایه از آفتاب عالمتاب آمده • زورق سیمین زورق معلوم و کسر
سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده و نون زده کنایه از ماه نو آمده که آنرا بتازی هلال
گویند • زوربانان بضم اول بواو مجهول رسیده و سکون رای مهمله و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و نون بالف
کشیده و نون زده کنایه از جلادان آمده و معنی ترکیبی آنکه مدار کار زور آمده • زوزن بضم اول بواو مجهول
رسیده و فتح زای هوز و نون زده نام بادشاهی است و نیز نام ولایتی و بکسر زای ثانی بمعنی درم آمده که بتازی
درهم گویند • زوفرین بضم اول بواو رسیده و سکون فا و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و نون زده بمعنی
حلقه آمده که بر چارچوب در و صندوق و امثال آن زنند و زنجیر بران اندازند و در را بند کنند و پرهٔ قفل را
هم گفته اند و مرادف این زورفین آمده • زوفلین بضم اول بواو رسیده و سکون فا و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده و نون
زده بمعنی زوفرین است • زولفین بضم اول بواو رسیده و سکون لام و کسر فا بمثناة تحتانی رسیده و نون زده بمعنی زورفین آمده
• زون بضم اول بواو رسیده و نون زده بمعنی قسمت و حصه و بهره و نصیب آمده • زه بر زدن بکسر اول و ظهور های ملفوظ
و فتح موحدهٔ تحتانی و سکون رای مهمله و فتح زای هوز و دال ابجد و نون زده کنایه از تیر از زه بستن آمده • زهدان
بفتح اول و سکون های ملفوظ و دال ابجد بالف کشیده و نون زده بمعنی بچه دان آمده که ترا رکدانه باشد و بتازی آنرا رحم
گویند • زهدان نهادن بفتح اول و سکون های ملفوظ و دال ابجد بالف کشیده و نون زده و نهادن معلوم کنایه
از عاجز شدن در جنگ و بحث و اعتراف نمودن و معترف شدن بر سستی و کم فهمی خود آمده • زهر شدن بکسی رفتن بفتح
اول و سکون های ملفوظ و کسر رای مهمله و فتح شین منقوطه و واو معدوله و سکون دال ابجد بکسی رفتن معلوم
کنایه از این است که کسی غصه و قهر خود را تمام صرف کسی کند • زهر کردن بفتح اول و سکون های ملفوظ و رای
مهمله و فتح کاف و سکون رای مهمله و فتح دال ابجد و نون کنایه از تلخ عیش آمده • زهرهٔ رحمان بضم اول و سکون
های ملفوظ و فتح رای مهمله و سکون های ملفوظ و ضم رای قرشت و حای منقوطه بالف کشیده و نون زده بمعنی
شاهدان و دلبران و معشوقان آمده • زهرهٔ من بفتح اول و سکون های ملفوظ و فتح رای مهمله و کسر همزهٔ
مبدله و فتح میم و نون زده ای دلیری و شجاعت من و بضم زای هوز بمعنی طبع من آمده • زهمن بفتح اول و سکون
های ملفوظ و فتح میم و نون زده نام خانهٔ بوده در شهر روم گویند صاحب آن خانه مردی درویش بوده

در خواب دید که اگر در دمشق بروی گنجی عوامی یافت نباوران بدمشق رفت قریب شش ماه حیران و سرگردان
برگرد کوچه و بازار آن شهر میگشت ناگاه مردی دوچار او شد از وی پرسید که از کجائی درین شهر سرگشته
و حیران چرائی گفت من رازی دارم و از ملک ری می آیم قریب شش ماه میگذرد در خواب دیدم که در دمشق
بروی گنجی یابی بنا بر گنج درین شهر آمده ام هنوز نیافته ام آن شخص خندید و گفت چند ین سال میشود
میشود که من در خواب دیدم که در شهر ری خانه ایست و نام آن زعمن در آنجا گنجی است من بران اعتماد نکرده ام
زهی سلیم دل که تو باشی که در شهر گنج مجهول درویش چون این بشنید بازگردید بخانه خود آمده زمین
را میکند تا مارن زر بین یافت بوزن می من از آن توانگر شد * زهیدن بفتح اول و کسر های هوز و بمثناة تحتانی
رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی افتادن آمده و بکسر زای هوز بمعنی زاییدن دیده شده * زیان بکسر اول
و مثناة تحتانی بالف کشیده و نون زده بمعنی نقصان آمده * و زند کی کند * را نیز گویند و زند کی کردن را اسم
کننده الله و امر باین معنی هم هست بمعنی زند کی بد * و زند * بدار * زیمان بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده
و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و نون زده بمعنی زیبا و خوش آیند * آمده * و در فرهنگی بدیدن آمده * همان زیباست
بزیادت نون * زیبق کردن بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح موحدهٔ تحتانی و قاف ساکن و فتح کاف و سکون رای
مهمله و فتح دال ابجد و نون زده کنایه از نیست و نابود کردن آمده و معنی بیقرار کردن نیز دیده شده * زیبن بکسر اول
بمثناة تحتانی رسیده و فتح موحدهٔ تحتانی و نون زده بمعنی شخص آمده * که عالم را پشت پا زده و دنیا را ترک داده
باشد و در فرهنگی بجای کسر اول فتح هم دیده شده * زیرافکن بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون رای
مهمله و فتح همزه و سکون فا و فتح کاف و سکون نون نام مقامی است از موسیقی که آنرا کوچک خوانند و در مؤید الفضلا نوشته
نام پردهٔ سرود که آنرا در هندی بهیرون گویند و نیز بمعنی نهالی و توشک و آنچه در زیر افکنند آمده * زیربزرگان
بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون رای مهمله و بزرگان باسم موحدهٔ تحتانی و کاف پارسی معلوم نام لحنی است
از موسیقی * زیرزبان گفتن بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و کسر رای مهمله و فتح زای هوز و موحدهٔ تحتانی
بالف کشیده و سکون نون و گفتن معلوم کنایه از پوشیده و پنهان و آهسته سخن گفتن آمده * زیرفون بکسر اول
بمثناة تحتانی مجهول رسیده و کسر رای مهمله و ضم فا بواو رسیده و نون زده نوعی از درخت سنجد آمده * و آنرا
ثمر و میوه نمیباشد و بیشتر در دمشق آن درخت هست مرد و خشک است و در قابضات بکار برند * زیرقان بکسر
اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و کسر رای مهمله و قاف بالف کشیده و نون زده نام ماهی است از ماههای دوازده
ملکی * زیرلب گفتن بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و کسر رای مهمله و فتح لام و سکون موحدهٔ تحتانی و
و گفتن معلوم کنایه از پوشیده و پنهان و آهسته سخن گفتن آمده * زیفترون بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و
سکون فا و ضم تون بواو رسیده و نون زده نام شهریست که عذرا معشوقهٔ وامق را در آن شهر میخواستند که
بکشند و از آن شهر گریخت * زینان بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و زن بالف کشیده و نون ثانی زده بمعنی از اینها
و از این جماعت آمده * و بمعنی زینان نیز آمده که ناخواه باشد * زین برکار نهادن بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده *
و سکون نون و فتح موحدهٔ تحتانی و سکون رای مهمله و کار نهادن با کاف پارسی معلوم کنایه از روان شدن آمده
* زینبان بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون نون و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و نون زده بمعنی زینان آمده
* زیهن بفتح اول و کسر های حطی بمثناة تحتانی رسیده و نون زده در لغت ژند و پاژند بمعنی بلند آمده که نقیض
کوتاه است و بکسر زای هوز بمعنی صاحب طرف و صاحب جانب آمده

چشمهٔ هژدهم از دریای لازم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان زای معجمه با دال

• زاد بفتح اول بالف کشیده و سکون دال ابجد و بضم های منقوطه بواو مجهول رسیده بمعنی زاد و توشه و ما فیه وده آمده • زاد سرو اول بالف کشیده و سکون دال ابجد و فتح سین مهمله و رای قرشت و واو زده بمعنی آزاد سرو آمده که سرو آزاد باشد • زال ابر اول بالف کشیده و سکون لام و فتح همزه و سکون موحده تحتانی و ضم رای مهمله بواو رسیده کنایه از آسمان آمده باعتبار هلال که ماه یکشبه باشد • زال سدره اول بالف کشیده و کسر لام و سین مهمله و کسر با بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون دال ابجد و ضم رای قرشت بواو رسیده کنایه از دنیا آمده و در فرهنگی بجای زال سفیدابر و سفید ابر و زال ابر آمده و در منصورت کنایه از دنیا و بار رستم نیز آمده • زالو اول بالف کشیده و ضم لام بواو رسیده نام کرمیست سیاه رنگ چون بر اعضای آدمی بچسپانند خون از آن بمکد • زاور اول بالف کشیده و سکون واو بمعنی استاد بنا و گل کار آمده که راز باشد و نیز بمعنی قوی و زبردست و زور ور آمده • زبان تراز بفتح اول و موحده تحتانی بالف کشیده و کسر نون و فتح مثناة فوقانی و رای مهمله بالف کشیده و ضم زای هوز بواو رسیده بمعنی عادی آمده که در دسته تراز و شکل زبان میباشد چون آن عیار برابر باشد جیم و راست نکند وزن راست باشد • زبان کار بفتح اول و موحده تحتانی بالف کشیده و کسر نون و کاف پارسی بالف کشیده و سکون را و نام گیاهی است که آنرا گاوزبان نیز گویند و نیز نوعی از پیکان تیر شکاری باشد • زرابه بکسر اول و سکون رای مهمله و کسر همزه بمثناة تحتانی مجهول رسیده و واو زده بمعنی رونق و نقاب آمده • زردآلو بفتح اول و سکون رای مهمله و دال ابجد و همزه بالف کشیده و ضم لام بواو رسیده نام میوه ایست معروف • زرسار بفتح اول و کسر رای مهمله و سین مهمله و سین سعفص بالف کشیده و واو زده بمعنی زر خالص آمده و باره و زلیزه کوچک را نیز گفته اند و راده زرگری را نیز نامیده اند و در فرهنگی تشدید و کسر رای هم دیده شده • زرور بفتح اول و ضم رای قرشت بواو رسیده نام داروی است که مانند سرمه و توتیا در چشم کشند روشنائی چشم را زیاده کند و بمعنی زار نیز آمده چه در فارسی رای مهمله با لام تبدیل می یابد و آن جانوریست آبی که چون بر اعضا بچسپانند خون زاید بمکد و آنرا دیوچه نیز گویند و در هندی جونک نامند • زریر بفتح اول و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و واو زده بمعنی رفتار آمده و آن نگاهداشت نفس است از حرکات قبیحه که از قوت شهوانی ظاهر گردد • زغار بفتح اول و غین منقوطه بالف کشیده و فتح رای مهمله و واو زده بمعنی قحبه خانه آمده که خانهٔ فواحش باشد و در فرهنگی بجای فتح رای مهمله ضم هم از نظر گذشته • زغاره بفتح اول و غین منقوطه بالف کشیده و واو زده بمعنی زن قحبه و فاحشه آمده و قحبه خانه را نیز گفته اند که خانه فواحش باشد و بیان زای هوز زای فارسی هم آمده • زفر بضم اول و فا بواو رسیده بمعنی زبان آمده که بتازی لسان خوانند و بیان ضم زای هوز فتح هم دیده شده • زره مو بکسر اول و زای مهمله و سکون های ملفوظه و ضم میم بواو رسیده آنکه بر بدن بشتن موی خود زره سازد یعنی تن خود را بپوشد • زلو بفتح اول و ضم لام بواو رسیده کرمیست سیاه رنگ آبی که چون بر اعضا بچسپانند خون از اعضا بمکد و آنرا دیوچه و زرو هم گویند • زمو بفتح اول و ضم میم بواو مجهول رسیده این لغت از اضداد آمده بمعنی گل ترو گل خشک که بتازی طین گویند و بضم زای هوز و واو مجهول هم باین معنی و هم بمعنی سقف خانه آمده که آنرا از چوب و علف و گل پوشیده باشند و آنرا بتازی عمی بر وزن هوا گویند • زنجرو بفتح اول و سکون نون و ضم جیم و رای مهمله بواو رسیده نام صمغی است که گاهی ورق طلا و نقره را بدان حل کنند و آنرا عزروت و انزروت هم در شمار اند و بعضی گویند که نام گیاهی است و بجای فتح اول

و سکون واو و لام بالف کشیده و فتح نون و های مدوره زده بمعنی بلد آهنی آمده که در پای ستوران و گردن پایان

و بند پای گناهکاران و امثال آن کنند و بمعنی موی مجعد و پیچیده هم آمده ○ **زاود** اول بالف کشیده و فتح واو و های

مدوره زده نام کوهی آمده ○ **زامدگره** اول بالف کشیده و کسر میم مدوره زده دال ابجد و ضم کاف برای مجهول

و سیله و های مدوره زده کنایه از آفتاب عالمتاب آمده و معنی ترکیب ظاهر است ○ **زاینده** اول بالف کشیده

و فتح مثناة تحتانی و سکون نون و فتح دال ابجد و های مدوره زده بمعنی مادر آمده ○ **زبان** اره بفتح اول و موحده

تحتانی بالف کشیده و کسر نون و فتح موحده تحتانی و تشدید و فتح رای مهمله و های مدوره زده گیاهی است که

آنرا میرگوشک نیز خوانند و آن دوائی است نافع که دفع اسهال کند و بتازی لسان الحمل و آذان الحمار خوانند

و آذان الجدی نیز گویند ○ **زبانه** بفتح اول و موحده تحتانی بالف کشیده و فتح نون و های مدوره زده بمعنی

زبان ترازو آمده و آن عاری است که در وسط ترازو و بشکل زبان میباشد چون آن عاری برابر باشد چپ و راست سر نکشد

وزن راست باشد و زبانه هر چیز را نیز گویند چون زبانه آتش و امثال آن و بهای فتح اول ضم هم درست است

○ **زبرجد** بفتح اول و موحده تحتانی و سکون واو و فتح های منقوطه و های مدوره زده بمعنی خوش و لطیف آمده

که در وقت جماع مردان و زنان را بهم رسد و در فرهنگی بهای فتح موحده تحتانی ضم هم از نظر گذشته

○ **زبرده** بفتح اول و ضم موحده تحتانی و او رسیده و فتح دال ابجد و های مدوره زده بمعنی سبزی آمده

که آنرا گندنا گویند و بتازی کراث خوانند و آن از سبزیهای ماکول است میان پیاز و تره و سیر

کارند و بمعنی بی تامل و بی ترتیب هم آمده و در فرهنگی بهای فتح اول ضم هم از نظر گذشته ○ **زبیده** بفتح اول

و سکون موحده تحتانی و کسر های مدوره بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و های مدوره زده بمعنی فرو افتاده باشد

مثلا کسی از جائی و یا از منصبی و یا از دولت و قدرت ○ **زجه** بفتح اول و جیم و های مدوره زده بمعنی زن نو زاییده آمده

○ **زچه** بفتح اول و جیم پارسی و های مدوره زده بمعنی صد و آمده که زن نو زاییده باشد ○ **زحمه** بفتح اول و سکون

خا و فتح میم و های مدوره زده بمعنی سخن آمده کلمات القبیحة ○ **زخاره** بفتح اول و خای منقوطه بالف کشیده و فتح رای

مهمله و های مدوره زده بمعنی شاخ درخت آمده ○ **زخمه** بفتح اول و سکون خای ثخذ و فتح میم و های مدوره زده

چوبکی باشد که سازنده ها بدان ساز نوازند و بتازی آنرا مضراب گویند و در فرهنگی نوشته که آنچه بربط

و رباب و امثال آن نوازند و نیز بمعنی نوعی از انواع نواختن رباب و بربط و امثال آن آمده ○ **زخاره** بفتح

اول و سکون خای منقوطه و نون بالف کشیده و فتح رای مهمله و های مدوره زده بمعنی شاخ درخت آمده ○ **زده**

بفتح اول و دال ابجد و های مدوره زده بمعنی آراسته و مزین و زینت داده آمده و پیراسته و بریده را نیز گویند

که از تمام کردن باشد و هر چیزی کهنه و فرسوده را هم گفته اند و بمعنی خورده هم آمده که از چیزی خوردن است

چون با لفظ دیگر ترکیب کنند معنی بسیار دارد ○ **زدوده** بفتح اول و ضم دال ابجد بواو رسیده و فتح دال مهمله

و های مدوره زده بمعنی ازاله کرده و پاک ساخته باشد عموما چنانکه دل از غم و آینه و شمشیر و امثال آن را از

زنگ و اعضا را از چرک و ملک از فتنه ○ **زراجه** بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و فتح جیم و های مدوره زده

نام یکی از پهلوانان لشکر پلنگر پادشاه زنگبار بود در مصاف اول از لشکر یکند و هفتاد تن پهلوان را کشته آخر الامر

سکند و بعد از آن اورا ت و بیک ضرب گرز دمار از نهادش برآورد و در موید الفضلا بهای فتح زای هوز ثم هم دیده

شد ○ **زراچه** بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و فتح جیم پارسی و های مدوره زده بمعنی زراجه است که نام

یکی از پهلوانان پلنگر پادشاه زنگبار بود ○ **زرازه** بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و فتح واو و های مدوره زده نام پهلوانی

است ایرانی ۰ زراه بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و های ملفوظ زده بمعنی مطلق دریا آمده که در تازی آنرا بحر خوانند

۰ زراه اکفوده بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و کسر های ملفوظ و فتح همزه و سکون کاف و ضم فا و واو رسیده و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده بمعنی دریای خزر آمده چه اکفوده نام آن دریاست همچو دریای عمان و دریای قلزم و امثال آن

۰ زردماده بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر دال ابجد و میم مهمله بالف کشیده و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده بمعنی طلائی آمده که از کان برآورده باشند هنوز گداخته نشده باشد ۰ زرباقته بفتح اول و سکون رای مهمله و موحده تحتانی بالف کشیده و فتح فا و فتح مثناة فوقانی و های ملفوظ زده بمعنی زربفت آمده یعنی نسیج از ریسمانه و زرد و زی ۰ زردچوبه بفتح اول و سکون رای مهمله و دال ابجد و ضم جیم پارسی بواو مجهول رسیده و فتح موحده تحتانی و های ملفوظ زده بمعنی زرچوبه آمده که بتازی اصابع الصفر خوانند ۰ زرده بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده نام کوهی که کان طلا در آنجاست و در فرهنگی بدین آمده که کان نقره هم در آن کوه است و اسبی را نیز گویند که زرد رنگ باشد ۰ زردکوه بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح دال ابجد و سکون های ملفوظ و ضم کاف بواو مجهول رسیده و های ملفوظ زده نام کوهی است در لرستان که مسکن لران است و آب کرنک را نیز گویند و آن رودخانه ایست مشهور از طرف آن کوه آمده و بنواحی صفاهان گذرد ۰ زردنواره بفتح اول و سکون رای مهمله و دال ابجد و نواره معلوم کنایه از آفتاب عالمتاب آمده ۰ زرورزه بضم اول و سکون رای مهمله و ضم رای ثانی بواو مجهول رسیده و فتح زای هوز و های ملفوظ زده جانوریست از جنس عنکبوت آنرا مکس گرک خوانند و بجای ضم اول فتح هم بدین آمده ۰ زرساوه بفتح اول و کسر رای مهمله و سین سعفص بالف کشیده و فتح واو و های ملفوظ زده بمعنی زر ریزه و خورده و شکسته آمده و سونش طلا و نقره و براده آن را نیز گفته اند

۰ زرکوه بفتح اول و سکون رای مهمله و ضم کاف بواو مجهول رسیده و های ملفوظ زده نام کوهی است در میان دریای عمان چون کشتی در آنجا رسد اکثر و اغلب آنست که بشکند و غرق شود ۰ زرنیله بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده و فتح لام و های ملفوظ زده بمعنی ریواس آمده و آن رستنی است معروف و معرب زرنیله زرنیلج آمده ۰ زره بکسر اول و رای مهمله و ظهور های ملفوظ نام ولایتی است از سیستان و در فرهنگی بدین آمده نام ولایتی است که منزل افراسیاب بود و نام یکی از خویشان افراسیاب هم هست و او سعی تمام در کشتن سیاوش کرد آخر افراسیاب نگفته او سیاوش را کشت و نیز جامه ایست که از حلقه های آهنی ترتیب دهند و در روز جنگ بپوشند ۰ زرین کاسه بفتح اول و تشدید و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و سکون نون و کاف بالف کشیده و فتح سین مهمله و های ملفوظ زده کنایه از آفتاب جهانتاب آمده ۰ زرین کلاه بفتح اول و تشدید و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و سکون نون و ضم کاف و لام بالف کشیده و سکون های ملفوظ و کنایه از آفتاب جهان پیما آمده ۰ زرین ترکسه بفتح اول و تشدید و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و سکون نون و فتح نون ثانی و سکون رای مهمله و کسر کاف پارسی و فتح سین مهمله و های ملفوظ زده کنایه از ستاره های ثوابت آمده و در فرهنگی بجای زرین ترکسه زرین هزار ترکسه هم بدین آمده که کنایه از ستارگان فلکی باشد ۰ زریره بفتح اول و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح واو و های ملفوظ زده بمعنی نا چیز کشتی از چوب است که آنرا بتازی قنانی الله گویند ۰ زژه بکسر اول و زای پارسی و های ملفوظ زده بمعنی رشته و ریسمانی آمده که هر دو سرش بجای بسته باشد و هر چیز که خواهند بران آویزند و آنرا دیمه ی الکی گویند ۰ زغارچه بفتح اول و غین منقوط بالف کشیده و سکون رای مهمله و فتح جیم پارسی و های ملفوظ زده گیاهی است بهاری بغایت لذیذ است

وآنرا با مرکه خوردن و تنوری آنرا رحل الغراب هم نامند چه مذکور شد نام به باد گلزنج د آید ● زغاره بفتح اول
و غین منقوطه بالف کشیده و فتح رای مهمله و های ملفوظ و ره زده بمعنی ارزن و گاورس آمده و نان ارزن و گاورس را
نیز گفته اند و بمعنی رای مهمله زای هوز هم دیده شد و در فرهنگی بمعنی گلوله و غاره زنان نیز آمده ● زغرنه
بفتح اول و ضم غین منقوطه بواو مجهول رسیده و فتح مثناة فوقانی و دال های ملفوظ و ره زده بمعنی کرونه و ریسمان خام
که برد و له مجهول تنید آمده ● زغوله بفتح اول و ضم غین منقوطه بواو مجهول رسیده و فتح نون و های ملفوظ و ره زده
بمعنی زغرنه با مثناة فوقانی آمده ● زغینه بفتح اول و کسر غین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و های
ملفوظ و ره زده بمعنی افسرده و بشارده آمده ● زفانه بفتح اول و فا بالف کشیده و فتح نون و های ملفوظ و ره زده بمعنی
زبان ترازو آمده و آن خاری است که در دستهٔ ترازو بشکل زبان میباشد چون آن خار برابر باشد جهه و راست
سرگشد و وزن راست باشد و زبانهٔ آتش و امثال آنرا نیز گویند و بجای فتح اول ضم هم درست است ● زقله بفتح
اول و تشدید بای و فتح کاف و های ملفوظ و ره زده بمعنی دارو آمده که اپکان را مبدل عمل رد و ستانی آنرا کهرتی کرنند
● زکاره بفتح اول و کاف بالف کشیده و فتح رای مهمله و های ملفوظ و ره زده بمعنی خیره و ستیزه کار و سرکش و لجوج
آمده و بمعنی کران نیز از نظر گذشته ● زکاسه بضم اول و کاف بالف کشیده و فتح سین مهمله و های ملفوظ و ره زده
بمعنی مار پشت آمده و آن جانوری است معروف و آنرا در هندی ساهی گویند هرگاه قصد او کنند خارهای
خود را مانند تیر جانب او اندازد ● زکاشه بضم اول و کاف بالف کشیده و فتح شین منقوطه و های ملفوظ و ره زده
بمعنی زکاسه با سین مهمله آمده که خار پشت باشد ● زگاله بضم اول و گاف پارسی بالف کشیده و فتح لام و های
ملفوظ و ره زده بمعنی سیاهی و مرکب آمده ● زلفه بفتح اول و لام و فا و های ملفوظ و ره زده بمعنی کوبهٔ تاریک و تنک آمده
● زله بفتح اول و تشدید لام و فتح لام و های ملفوظ و ره زده جانوری است شبیه بملخ که بیوسته در میان غله زارها و هوای
گرم فریاد و نالش کند و در بعضی جا آن را بکیرند و بریان کرده خورند و در فرهنگی بجای فتح اول کسر نیز
دیده شد و بعضی گویند جانوریست سیاه رنگ برابر زنبور کاسهٔ پشت او می باشد و آن نوعی از جعل است
و بعضی برآنند که جانوریست پردار که بیشتر در حمامها و جاهای نمناک بهم رسد و شبها فریاد کند و تیز و طولانی
کند و بنا زلی طعامی باشد که مردم فرو مایه از جای برد ارند و ببرند ● زمانه بفتح اول و میم بالف کشیده و فتح
نون و های ملفوظ و ره زده بمعنی وقت و گردش فلک آمده ● زمزمه بفتح اول و سکون میم و فتح زای هوز و میم و های
ملفوظ و ره زده نام کتابی است از مصنفات زردشت که دین آتش پرستی را او رواج داده و کلماتی که مغان
در محل ستایش مناجات باریتعالی و هنگام پرستش آتش و چیزی خوردن بر زبان رانند و نیز باهستگی چیزی
خواندن باشد ● زمرده بفتح اول و ضم میم بواو رسیده و فتح دال ابجد و های ملفوظ و ره زده بمعنی نقش
و نگار کرده آمده ● زمه بفتح اول و میم و های ملفوظ و ره زده بمعنی سنگی آمده که شبیه بزاج است
و در فرهنگی بمعنی زاج سفید دیده شد و معرب آن زمج است و زاج زاک را گویند با کاف پارسی و آن جوهری باشد
کانی شبیه بنمک ● زمینجسته بفتح اول و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده و سکون نون و فتح جیم و سین مهمله ساکن
و فتح مثناة فوقانی و های ملفوظ و ره زده بمعنی مساح و سیاح عالم گرد و مسافر جهان نورد آمده ● زمین غسته بفتح اول
و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده و کسر نون و فتح غین منقوطه و سکون سین مهمله و فتح مثناة فوقانی و های ملفوظ و ره
زده بمعنی زمین شیار کرده آمده و نیز زمینی را گویند که در زیر دست و پای مردم و چهار پا نرم شده باشد
● زمینزاده بفتح اول و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده و سکون نون و زای هوز بالف کشیده و فتح دال ابجد و های

مد و ره زده کنایه از بشر وجمیع موجودات دلیری آمده وکنایه از رسول صلی الله علیه وآله وسلم نیز هست
ه زمین مرده بفتح اول وکسر میم بمثناهٔ تحتانی رسیده وکسر نون وضم میم وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد وهای
مد و ره زده کنایه از زمینی است که رستنی دران نروید یا شد ونیز زمینی را گویند که دران رستنی نروید
ه زنباره بفتح اول وسکون نون وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وفتح رای مهمله وهای مد و ره زده بمعنی مرد زن
دوست آمده چنانچه غلام باره امرد دوست را گویند چه باره بمعنی دوست هم آمده ه زنبورخانه بضم اول
وسکون نون وضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده وسکون رای مهمله وخای منقوطه بالف کشیده وفتح نون وهای
مد و ره زده بمعنی خانهٔ مگس شهد وامثال آن آمده ودر قنیه مذکور است که زنبورخانه کنایه از تن سالک نیز
هست که در مجاهدات ورياضات گوناگون زار ونزار مینماید اما مشحون ومملو بانواع علوم ازلی میباشد
چنانچه زنبورخانه ظاهرش می نماید وباطن پر از لعست است ونیز کنایه از منعمان وتونگران بدباطن وشریر
آمده زیراچه هرکه زنبورخانه را بیاشوبد زنبوران بد وچسبیده نیشها زنند وهلاک سازند وبجای ضم زای
هوز فتح هم بنظر آمده ه زنبورسیاه بضم اول وسکون نون وضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده وکسر رای
مهمله وسین سعفص ویای حطی بالف کشیده وهای مد و ره زده بمعنی زنبوری آمده که چوب را سوراخ کند ودر
گل نشیند وبجای ضم زای هوز فتح هم بنظر آمده ه زنبوره بضم اول وسکون نون وضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده
وفتح رای مهمله وهای مد و ره زده بمعنی زنبورسیاه آمده که چوب را سوراخ کند ودر گل نشیند ونوعی از پیکان
تیر واسلحهٔ جنگ نیز باشد وتوپ کوچک را نیز گفته اند وبمعنی کروهٔ سیار ومردم انبوه هم آمده ونوعی از ساز
باشد که بیشتر اهل هند نوازند وآن چوبی بود که بر دو سر آن کدو نصب کرده باشند ودو تار یا سه تار بران
بسته نوازند وبعضی گویند زنبور سازی است که انرا کنگری گویند وبجای ضم زای هوز فتح هم از نظر گذشته
ه زنبه بفتح اول وسکون نون وفتح موحدهٔ تحتانی وهای مد و ره زده بمعنی زنبق است وآن گلی است سفید که
برگ آن دراز وخوشبو میباشد ه زنجره بفتح اول وسکون نون وفتح جیم ورای مهمله وهای مد و ره زده
جانوری است کوچک شبیه بملخ که پیوسته درمیان غله زارها وهوای گرم وموسم برشکال فریاد طولانی کند وبعضی جا
آنرا بگیرند وبریان کرده خورند ودر هندی آنرا جهینگر نامند ه زنجه بفتح اول وسکون نون وفتح جیم وهای
مد و ره زده بمعنی تسلسل آمده وگریه ونوحه وموبه را نیز گویند ودرد اندرون شکم وزحیر را نیز نامیده اند
ه زنچه بفتح اول وسکون نون وفتح جیم وهای مد و ره زده بمعنی زن لعبه رقاصه آمده ه زنده بکسر اول وسکون
نون وفتح دال ابجد وهای مد و ره زده نام پهلوان تورانی وزنده رزم که رستم زال او را بیک مشت هلاک کرد واورا
زنده رزم میگفته اند وبمعنی منکرهم دیده شده وبمعنی بزرگ وعظیم آمده چون زنده پیل وزنده رود وبمعنی فقیر
ودرویش هم دیده شده وزنده کی وحیات را نیز گویند وبفتح زای هوز بمعنی آهن چخماق وآتش زنه آمده ه زنگانه
بفتح اول وسکون نون وکاف پارسی بالف کشیده وفتح نون وهای مد و ره زده نام رودخانه آمده که در پهلوی
زنگبار گذرد ونیز نام پرده ایست از موسیقی ه زنگوله بفتح اول وسکون نون وضم کاف پارسی بواو رسیده وفتح
لام وهای مد و ره زده بمعنی درا وجلاجل وزنگ آمده وجرسهای خورد را نیز گویند که بپیکان بندند ودر هندی
آنرا گهنگرو گویند ونام پهلوانی است تورانی که در جنگ دوازده رخ که بیازده رخ مشهور است بردست گرو ایرانی
کشته شد ونام مقامی است از دوازده مقام موسیقی ه زنگله بکسر اول وسکون نون وکسر کاف پارسی وفتح لام
وهای مد و ره زده بمعنی خوشهٔ کوچک انگور آمده که جزو خوشهٔ بزرگ باشد وباین معنی بجای لام رای مهمله

هم اند قرکانشنه و بفتح های هوز و سکون نون و ضم کاف فارسی و فتح لام و های مختفی زده بمعنی زنگوله آمده
که در ایوان ها جلاجل و زینت باشد و هم سوار مور در این جا گفته اند که بهیکان بلد که و نیز نام پهلوانی است تورانی
که در جنگ دوازده رخ بدست فرود ایرانی کشته شد ● زنگه بفتح اول و سکون نون و فتح کاف فارسی و های مختفی زده
نام ولایتی است معروف و آنرا زنگبار نیز گویند و نام پهلوانی ایرانی هم بوده که پدر او را شاوران میخواندند
● زنوره بفتح اول و ضم نون بواو مجهول رسیده و فتح مثناة فوقانی و های مختفی زده بمعنی ناله و مرثیه آمده
● زواره بفتح اول و واو بالف کشیده و فتح رای مهمله و های مختفی زده نام برادر رستم زال است که از کما
کلان تر بود و نیز نام قصبه است از عراق در نواحی کاشان که بنا کرده زواره است و در فرهنگی بدال ابجد رای
مهمله بمعنی برادر رستم دال از نظر گذشته ● زوانه بفتح اول و واو بالف کشیده و فتح لام و های مختفی زده بمعنی مهره
کان گرده آمده و آن گلوله باشد از گل پخته که اندرون بازند یا رسیمان که بافته را نیز گویند که پخته از یک تا دو تا ساخته
باشند و بعضی گویند که طعامی است که در تازی فرزدق خوانند ● زوانه بفتح اول و واو بالف کشیده و فتح نون
و های مختفی زده بمعنی زبانه آمده و آن ماریست که در دسته ترازو بشکل زبان میباشد چون آن مار برابر باشد
چو راست و نکنند وزن راست باشد و زبانه هر چیز را نیز گویند چون زبانه آتش را مثال آن
و بهار نتیجه اول هم درست است ● زوانه بکسر اول و واو بالف کشیده و های مختفی زده بمعنی مهره
کان گرده آمده و آن گلوله باشد از گل پخته که اندر فندق و نیز طعامی را گویند که بجهت زن زائیدن مهیا کنند
● زوپه بضم اول بواو رسیده و فتح بای فارسی و های مختفی زده بلغت ژند و پازند بمعنی ترس آمده که بعربی
دهشت خوانند ● زوزانه بفتح اول و سکون واو و زای مهمله بالف کشیده و فتح نون و های مختفی زده بمعنی
بندی آهنی آمده که در پای بندیان و گریز پایان و دیوانگان و گنهکاران کنند ● زوره بفتح اول و سکون
واو و فتح رای مهمله و های مختفی زده بمعنی مهره های پشت آمده که بتازی آنرا فقره گویند و بطریق مجاز بر فقرات
سخن نیز استعمال کنند ● زوزه بضم اول بواو رسیده و فتح زای هوز و های مختفی زده بمعنی نوحه و مویه
و گریه آمده ● زولانه بفتح اول و سکون واو و لام بالف کشیده و فتح نون و های مختفی زده بندی باشد آهنی که
در پای بندیان و گنهکاران و دیوانگان و امثال آن کنند و بر پای ستور نیز کنند و موی مجعد پیچیده را نیز
گفته اند ● زولزده بضم اول بواو مجهول رسیده و سکون لام و فتح زای هوز و دال ابجد و های مختفی زده
نام صمغی است و آنرا بتازی کثیرا خوانند و آن معروف و مشهور است ● زه بفتح اول و ظهور های مختفی زده مکان
جوشیدن و بر آمدن آب آمده و بفتح های مختفی زده بمعنی آلت تناسل آمده و بکسر زای هوز و ظهور های مختفی زده
بمعنی زائیدن آدمی و حیوانات دیگر آمده و بمعنی نطفه و بچه و فرزند و جنین هم آمده و بمعنی رحم هم دیده شده
و کلمه باشد که در محل تحسین گویند همچو بارک الله و آفرین و شاد باش و بمعنی عرب و عوض هم هست و زهی مرکب
ازین است و کناره هر چیز را هم گویند همچو زه کریبان و زه جوش و زه صفحه و امثال آن و معنی باداش و لیکی
هم هست و بمعنی چله کمان و ابریشم در زده تابیده معروف است ● زمازه بکسر اول و های مختفی زده بالف کشیده و کسر
زای هوز و ظهور و های مختفی زده بمعنی تحسین از پی تحسین آمده ● زه دیده بکسر اول و ظهور های مختفی زده و کسر
دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و های مختفی زده کنایه از شوخ دیده و شوخ چشم و دلیر آمده
● زهر خنده بفتح اول و سکون های مختفی زده و رای قرشت و خنده با های منقوطه معلوم بمعنی خنده آمده که
از روی خجالت و قهر و غضب کنند ● زهر مهره بفتح اول و های مختفی زده و رای قرشت زده و ضم میم و سکون های

مدوره و فتح رای مهمله و های مدوره زده بمعنی مهره آمده که بدان دفع زهر وغیره کنند ٭ زهره بضم اول
و سکون های مدوره و فتح رای مهمله و های مدوره زده ستاره ایست معروف که آنرا ناهید خوانند و خانهٔ آن
ثور و میزان است و بفتح زای هوز پوستی باشد پر آب که بر جگر آدمی و دیگر حیوانات چسپیده باشد و آنرا
تلخه نیز گویند و کنایه از دلیری و شجاعت و قوت و قدرت نیز آمده و بمعنی اول که شکوفه است تازی است
٭ زنجه بکسر اول و های مدوره و سکون نون و فتح جیم و هـای مدوره زده بمعنی آزردگی و ریاضت
آمده ٭ زیرازمیانه بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون رای مهمله و فتح همزه و سکون زای هوز و کسر میم
و یای حطی و الف کشیده و فتح نون و های مدوره زده کنایه از زبردن و بد بودن آمده ٭ زیرگاه بکسر اول بمثناة
تحتانی مجهول رسیده و سکون رای مهمله و کاف پارسی بالف کشیده و های مدوره زده بمعنی کرسی و امثال آن
آمده که بران نشینند ٭ زیلوچه بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و ضم لام بواو رسیده و فتح جیم پارسی
و های مدوره زده بمعنی پلاس و گلیم کوچک آمده و شطرنجی خرد را نیز گفته اند و کلمهٔ چه برای تصغیر می آید
همچو بوق و بوقچه و صندوق و صندوقچه و امثال آن ٭ زیله بفتح اول و سکون مثناة تحتـانی و ضم میم و فتح لام
و های مدوره زده کجاوه مانندی باشد که پر از میوه و سبزی و امثال آن کنند و بر پشت چارپایان بندند و از جائی
بجائی برند ٭ زین کوهه بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون نون و ضم کاف بواو رسیده و فتح دال ابجد و های
مدوره زده بمعنی قربوس زین اسپ آمده و آن بلندی پیش زین اسپ است ٭ زین کوه بکسر اول بمثناة تحتانی
رسیده و سکون نون و ضم کاف بواو رسیده و ظهور های مدوره بمعنی زین کوهه آمده که قربوس زین باشد

چشمهٔ ششم از دریم از بحر موم من کتاب مشت قلزم در بیان زای هوز با یای حطی

٭ زامری اول بالف کشیده و کسر های مدوره و رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده بمعنی بوی خوش آمده ٭ زای
اول بالف کشیده و سکون مثناة تحتانی بمعنی زاینده و امر زادن است ٭ زامری اول بالف کشیده و کسر های
مدوره و زای در بمثناة تحتانی رسیده بمعنی زامری آمده که بوی خوش باشد ٭ زاری اول بالف کشیده
و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده معروف است و بمعنی دعا هم آمده ٭ زبان طوطی بفتح اول و موحدهٔ
تحتانی بالف کشیده و کسر نون و ضم طای حطی بواو رسیده و کسر طای حطی بمثناة تحتانی رسیده نام گیاهی است
دوائی و بجای فتح زای هوز مضموم نیز دیده آمده ٭ زبربوشی بفتح اول و موحدهٔ تحتانی و سکون رای مهمله
و ضم بای پارسی بواو مجهول رسیده و کسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده بمعنی لحاف و امثال آن آمده که در
وقت خواب بر بالا اندازند ٭ زدای بکسر اول و دال ابجد بالف کشیده و مثناة تحتانی زده بمعنی زداینده و پاکیزه
کننده آمده و امر باین معنی هم آمده یعنی بزدای و پاکیزه ساز و زدائیدن مصدر آن آمده که صاف کردن
و پاکیزه ساختن باشد ٭ زرتلی بفتح اول و کسر رای مهمله و مثناة فوقانی و لام بیای حطی رسیده بمعنی زر طلا
آمده ٭ زرجامی بفتح اول و سکون رای مهمله و جیم بالف کشیده و کسر میم بمثناة تحتـانی رسیده نوعی
از انگور آمده ٭ زرجعفری بفتح اول و کسر رای مهمله و فتح جیم و سکون عین سعفص و فتح فا و کسر رای قرشت
بمثناة تحتانی رسیده بمعنی زر خالص آمده منسوب به جعفر که کیمیا گر بوده و در فرهنگی بدیدن آمده که پیش
از جعفر برمکی زر قلب سکه میکردند چون او وزیر شد حکم فرمود تا طلا را خالص کردند و سکه زدند و آن زر
منسوب بجعفر شد و بزر جعفری اشتهار یافت ٭ زردک رنگی بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح دال ابجد و کسر
کاف و رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و کسر کاف پارسی بیای حطی رسیده نام داروئی است که آنرا شقاقل گویند

که بصورت کار سازند ٭ زره موی بکسر اول و رای مهمله و ظهور های ملفوظ و ضم میم بواو رسیده و مثناة تحتانی
زده آنکه بر خویشتن موی خود را زره سازد یعنی تن خود را با او بپوشد ٭ زعفری بفتح اول و سکون عین مهمله
وفتح فا و کسر رای قرشت بمثناة تحتانی رسیده بمعنی زعفرانی آمده که آن رنگ زرد است ٭ زغنی بکسر اول و سکون
فا و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده نام سنگی آمده که سیاه رنگ است و آن دافع قروح و جذام می باشد ٭ زمام کش ترکی
بکسر اول و میم بالف کشیده و سکون میم و فتح کاف و کسر شین منقوطه و ترکی با ضم مثناة فوقانی معلوم کنایه از مریخ آمده
که خانه او حمل و عقرب است و آنرا بهرام نیز گویند ٭ زمی بفتح اول و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده مخفف زمین آمده
که بتازی ارض گویند ٭ زمین پیمای بفتح اول و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده و نون زده و فتح بای پارسی بمثناة
تحتانی رسیده و میم بالف کشیده و یای حطی زده پیمایند ه زمین آمده که مساح و سیاح عالم گردد و مسافر جهان نورد
باشد ٭ زناشوی بفتح اول و نون بالف کشیده و ضم شین منقوطه بواو مجهول رسیده و کسر یای حطی بمثناة تحتانی رسیده
کنایه از جماع آمده و آمیزش و وصال و صحبت را نیز گویند ٭ زنبری بفتح اول و سکون نون و فتح موحده تحتانی و کسر
رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده بمعنی جهاز و کشتی بزرگ آمده ٭ زنجبیل شامی بفتح اول و سکون نون و جیم و کسر موحده
تحتانی بمثناة تحتانی رسیده و کسر لام و شین منقوطه بالف کشیده و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده بمعنی راسن بر وزن
دامن آمده و آن را پیل گوش هم گویند و آن دارویی باشد نافع جمیع دردها و آبله ها عموما و دردهایی که از رطوبت
و سردی بود و گزندگی جانوران را سود دارد و آنرا قسط شامی نیز گویند و هرساه همانست ٭ زنجبری بفتح اول و سکون
نون و کسر جیم بمثناة تحتانی رسیده و کسر رای قرشت بیای حطی رسیده بمعنی دیوانه آمده ٭ زندبیجی بفتح اول و سکون
نون و کسر دال ابجد و موحده تحتانی و کسر جیم پارسی بمثناة تحتانی مجهول رسیده ٭ نام پارچه آمده که در نهایت درشتی
و سفتی و سفیدی میباشد و بعضی گویند جامه فراخ ریسمانی سفید و کنده و منکفت و سطبری باشد که پارچه
آنرا بسیار سفت بافته باشند ٭ زنگباری بفتح اول و سکون نون و کاف پارسی و موحده تحتانی بالف کشیده و کسر
رای قرشت بیای حطی رسیده بمعنی صمغی سیاه آمده که از درخت صنوبر گیرند و مردم زنگبار آنرا نیز گویند
٭ زنگی بفتح اول و سکون نون و کسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده قومی اند منسوب بزنگ که سیاه رنگ و بالا
دراز میباشند گویند چار تاره نوازند و شب و روز در خوشی و نشاط بسر می برند ٭ زنهاری بکسر اول و سکون
نون و های ملفوظ بالف کشیده و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده بمعنی شخصی آمده که امان و مهلت طلبد
و شرط و عهد کند و زنهاریان جمع آن آمده ٭ زورقی بفتح اول و سکون واو و فتح رای مهمله و کسر قاف بمثناة
تحتانی رسیده نوعی از کلاه قلندران و درویشان باشد و آن شبیه است به کشتی ٭ زوزنی بفتح اول و سکون واو
و فتح زای هوز و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده بلغت ژند و پاژند بمعنی زانو آمده که بتازی رکبه خوانند و بواو
مجهول منسوب بزوزن باشد و آن نام ولایتی است و نام پادشاهی نیز بوده ٭ زولابی بضم اول بواو مجهول
رسیده و لام بالف کشیده و کسر موحده تحتانی بمثناة تحتانی رسیده نام جاسوس ابومسلم بوده ٭ زونی بضم اول
بواو رسیده و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده بمعنی زانو آمده و گاه از انسان باشد و گاه از حیوانات دیگر بتازی
آنرا رکبه خوانند و بلغت ژند و پاژند نیز بمعنی زانو آمده ٭ زهراوی بفتح اول و سکون های ملفوظ و رای
مهمله بالف کشیده و کسر واو بمثناة تحتانی رسیده نام یکی از اطبا آمده ٭ زهکری بکسر اول و سکون های ملفوظ
و ضم کاف بواو رسیده و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده بمعنی آنست که شخصی پشت و پای خود را ضرب زده رانهرچه
تمام تر در نشستگاه دیگری زند ٭ زهی بکسر اول و های ملفوظ بمثناة تحتانی مجهول رسیده کلمه ایست که بجای تحسین

و آفرین استعمال کنند و در دیباچه نوشته که زهی کلمه تحسین و آفرین است متصل بهم و زهی مرکب است از زا و یا چنانچه جهی مرکب است از جه و یا • زه بکسر اول بمعنای فوقانی رسیده و بمعنی سوی و طرف و جانب و لیکن هم آمده چنانچه گویند زهی فلان یعنی طرف فلان و سوی فلان و جانب فلان و بمعنی آفت و زه و رحم هم آمده چنانکه گویند از زهی خود بیرون رفته است یعنی از رحم آمده و زه از پیرون رفته است و بفتح اول و سکون ضمه تحتانی بمعنی جان و حیات و زندگی آمده که نفس و روح است و بکسر اول هم آمده است چنانکه در امر بیان معنی گویند که دیرزی یعنی بسیار بمانی و زه بر منه زنده باشی و بکسر زای معرب و تشدید لام در لازی یعنی شمار آمده که حامه باشد • زایره زرمی بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح رای مهمله و سکون های هوز و ضم رای مهمله بواو رسیده • بکسر میم بمثناة تحتانی رسیده بمعنی القراوة آمده و آن تخمی است عرشو که برروی جیران باشد و بر کرند کی مقرب ملا کنند نافع باشد • زیهار ریب بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و های ملفوظه بالف کشیده و بکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده بمعنی پناه آورنده و پناه داده شده و عهد بسته و در عهد و امان کسی در آمده را گویند

لهر سوم از لزوم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان زای فارسی مشتمل بر پانزده حرف حرف اول در ذکر

در بیان زای پارسی با الف و دیگر حروف تهجی

• ژرد بفتح اول و سکون رای مهمله و دال با الف کشیده گرانده وی گویند بمعنی عمق و عمیق بودن باشد و درجائیکه الف زائد باشد بمعنی عمیق باشد مطلقا همراه دریا باشد همراه زرد عانه همراه جاه و حوض و امثال آن و کنایه از احتیاط کردن و تطاول لت کردن و باریک بینی و فکر دقیق کردن هم هست و بتازی غور گویند • ژاک آب بفتح اول و سکون تا و کاف و همزه بالف کشیده • و مرحلهٔ تعتانی زده بمعنی آب و چرکی آمده که در گوشه چشم جمع شد باشد همراه تر باشد همراه خشک • ژکاب بفتح اول و سکون تا و کاف بالف کشیده و مرحلهٔ تحتانی زده بمعنی ژکاب آب آمده که آب و چرکی باشد که در گوشهٔ چشم جمع شده باشد همراه تر باشد همراه خشک • ژخ بفتح اول و سکون خای منقوطه بمعنی آه از حزن و آهسته و صدای زاری آمده و ناله را نیز گفته اند و معنی آه از حرص لیز دیده شد • و مخفف آژخ هم هست و آن دانه و گوشت پاره باشد که بر تن مردم بر آید و درد نکند و سیاه و سبز هم می باشد و بتازی ثولول خوانند و در هندی آلرا مسه نامند • ژد بفتح اول و سکون دال ابجد بمعنی مطلق صمغ آمده و آن چیزیست چسبنده که از ساق درخت بر می آید • ژرد بفتح اول و رای مهمله و دال ابجد زده بمعنی بسیار خوردن و پرخوری آمده • ژغنک بفتح اول و غین منقوطه و نون و دال ابجد زده بمعنی سختی آمده که نقیض سستی باشد و آواز مهیب و سهمناک و بلند را گویند که سباع و بهایم در وقت گرفتار شدن در دام کنند • ژند بفتح اول و نون و دال ابجد زده نام کتاب زردشت است و با زای هوز هم درست است و آتش زنه و چخماق را نیز گویند و بمعنی خرقه و کهنه هم آمده و پاره پاره را نیز گویند • ژاغر اول بالف کشیده و فتح غین منقوطه و رای مهمله زده بمعنی چینه دان مرغان آمده که بتازی حوصله گویند • ژغار بکسر اول و های منقوطه بالف کشیده و رای مهمله بمعنی سختی آمده و بالفظ زنهره را نیز گویند • ژدوار بفتح اول و سکون دال ابجد و واو بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی جدوار آمده که مانع برودت باشد و آن دوائیست مشهور گویند خوردن آن دفع زهر مار و عقرب کند و جدوار معرب دوار است و در هندی بمعنی فتح زای پارسی هم نیز بدین آمده • ژغار بفتح اول و غین منقوطه بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی سختی آمده که نقیض سستی باشد و گیاهی که بدان جامه رنگ کنند و بمعنی آواز مهیب و سهمناک و نعره و فریاد هم آمده و باین معنی با دال ابجد هم درست است • ژکر بفتح اول و سکون کاف و فتح تا و رای

مهمله زده بمعنی شکیبا آمده که بتازی صبور گویند وژکفرمی شکیبائی را گویند ◦ ژکور بفتح اول وضم کاف بواو رسیده ورای مهمله زده
زده بمعنی دزد وقطاع الطریق آمده وبمعنی بخیل وخسیس ومفلس نیز آمده وکرفته وبخیل را نیز گویند ◦ ژواغار
بفتح اول وواو بالف کشیده وغین منقوطه بالف کشیده ورای مهمله زده نام یکی از بت پرستان بوده ◦ ژ.ر
بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده ورای مهمله زده بمعنی کوی وتالاب وآبگیر آمده که آب باران وغیره در انجا جمع
شود ◦ ژابیز اول بالف کشیده وکسر موحده تحتانی بمثناة تحتانی رسیده وزای هوز زده بمعنی سرشک آتش آمده
وآن قطره هائی است که از هیزم تر در وقت سوختن میچکد ◦ ژاژ اول بالف کشیده وزای پارسی زده کنایه
از سخنان بیهوده وهذیان وباوه وبیهوده وهرزه آمده ونیز بمعنی ترهٔ درغ آمده ◦ بمعنی آنچه از رستنی که درو غ
وماست کنند وعلفی را نیز گویند خاردار که در ماست کنند وآنرا کنگر خوانند وبعضی برانند علفی است که
بی تخم روید وآن نوعی از درمنه است که بدان آتش افروزند ودر فرهنگی بدین آمده ◦ ژاژ بوته گیاهی است
بغایت سفید وشبیه بدرمنه نهایت بمزه هرچند شتر آنرا بخاید نرم نشود وبسبب بیمزگی فرو نبرد بعضی گویند
هر علفی که بی تخم روید وبعضی میگویند حشیش باکلمه المعبر بمعنی علفی است که آنرا شتر خورد وبتازی علیص
بروزن حریص خوانند ◦ ژوژ بضم اول بواو رسیده وزای پارسی زده بمعنی خارپشت آمده وآن جانوری است
معروف وآنرا خارپشت تیرانداز نیز گویند هرکه قصد او کند خارهای خود را مانند تیر جانب او اندازد ◦ ژیژ
بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وزای پارسی زده بمعنی لجن وپلشت ومردار آمده ◦ ژکس بفتح اول وکاف وسین
مهمله زده این لفظ در مقام معاذالله گفته میشود یعنی درجائیکه عربان معاذالله گویند پارسیان ژکس
گویند ◦ ژغژغ بفتح هردو زای پارسی وسکون هردو غین منقوطه بمعنی صدا وآواز کردگان وبادام وامثال آن
از برهم خوردن آمده وقتیکه در جوال ویا جای دیگر بریزند ونیز آواز را گویند که از دهن بسبب بسیاری
سرما زدند انها برآید وآنرا دندان نیز گویند ونیز آوازی باشد که از دندان بسبب کثرت برآید ونیز آوازی
را گویند که در محل چیزی خوردن وخاییدن چیزی از دهن برآید ◦ ژرف بفتح اول ورای مهمله وفا زده بمعنی
عمیق آمده ◦ مطلقا خواه از دریا باشد خواه از رودخانه خواه چاه وحوض وامثال آن ونظر بدقت کردن وباریک
بینی واحتیاط وفکر دقیق نمودن هم هست وبتازی غور گویند ◦ ژف بفتح اول وسکون فا بمعنی تر آمده که نقیض آن
خشک است ◦ ژاژومک اول بالف کشیده وضم زای پارسی بواو رسیده وفتح میم وکاف زده بمعنی لوبیا آمده
وآن تخمی است معروف ◦ ژفک بفتح اول وفا وکاف زده بمعنی چرک کنجهای چشم آمده خواه تر باشد خواه
خشک ودر تازی رمص چرک تر را گویند وغمص چرک خشک را نامند ◦ ژک بفتح اول وکاف زده کنایه از سخن
آمده که در زیر لب خود بخود از روی قهر وغضب وخشم گویند ◦ ژنگ بفتح اول ونون وکاف پارسی زده
بمعنی چین وشکنجی آمده که بر روی والدام مردم افتد وکتاب مانی نقاش را نیز گویند که اشکال مانوی تمام
در ان نقش است ونگارخانهٔ مانی نقاش را نیز گفته اند ودر لسان الشعرا بمعنی جلاجل هم آمده ◦ وبکسر زای
پارسی بمعنی قطره باران آمده وباین معنی بجای نون مثناة تحتانی هم بنظر آمده ◦ ژورک بضم اول بواو رسیده
وفتح رای مهمله وکاف زده بمعنی پرندهٔ آمده که سر وگردن او سرخ باشد واو را سرخاب نیز گویند ونیز پرنده را
نامند سرخ رنگ بهبزرگی کنجشک ◦ ژیک بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وکاف پارسی زده بمعنی قطرهٔ باران آمده
وباین معنی بجای مثناة تحتانی نون هم آمده ودر فرهنگی بمعنی خارپشت هم دیده شد وآن جانوری است معروف
هرکه قصد او کند خارهای خود را مانند تیر جانب او اندازد ◦ ژکال بضم اول وکاف پارسی بالف کشیده ولام

زد • بمعنی زوال آمده که انگشت باشد و آن امر گذشته شده است و بمعنی گاف پارسی زال گاف تازی هم درست است
گویند این لغت او منست • زول بضم اول و زای مجهول رسیده و لام زده بمعنی جست و شتاب آمده و نام مواری را
نیز گویند • زوبان بفتح اول و کسر با بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی ترسیدن و خوصیدن آمده
و شتاب کردن گویند • زکان بفتح اول و کاف بالف کشیده و نون زده بمعنی شخصی آمده که از روی لهو و غضب
و خشم هود غود و زیر لب سخن کند و از بعود بیمل و او نیز گویند و بمعنی فتح اول و ضم نیز بمعنی آمده • زکیدن
بفتح اول و کسر کاف بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده شخصی را گویند که از روی لهو و غضب و خشم
و درد آهسته در زیر لب سخن کند و بمعنی فتح اول و ضم نیز بمعنی آمده • زکاندان بفتح اول و سکون نون
و کاف پارسی و دال ابجد بالف کشیده و نون زده بمعنی ملامل و زنگله و زنگ آمده و در فرهنگی بامعنی بعلف
الف هم دیده شد • زکندن بفتح اول و نون و کاف پارسی زده و فتح دال ابجد و نون ساکن بمعنی زنگدان آمده
که زنگله و زنگ و جلاجل باشد • زنیان بکسر اول و سکون نون و مثناة تحتانی بالف کشیده و نون زده بمعنی فالفراه
آمده و آن لیمی است مشهور که در روی شیران باشند و هرگز آن کس مقرب اگر دراز کنند نافع باشد • زولیدن
بضم اول و او مجهول رسیده و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی درهم رفتن و پریشان
گردیدن و درهم شدن آمده • زون بضم اول و او رسیده و نون زده بمعنی بت آمده که در تازی آن را صنم خوانند
• زومیدن بضم اول و او مجهول رسیده و کسر های هوز بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی
چکیدن آب آمده و سبب باریدن باران از سقف و امثال آن • زهیان بکسر اول بمثناة تحتانی بالف کشیده و نون
زده بمعنی تنک و شتاب و بهره آورد و زلیدن را گویند از انسان و غیره از حیوانات دیگر از جرلک و بزلک و در زلک
که در ایشان حدت و شتاب و غضب یافته شود • زاوار بالف کشیده و سکون او بمعنی خالص و علامه هر چیز آمده • زعار
و فتح اول و عین منقوطه بالف کشیده و او زده بمعنی قحبه خانه آمده که اواحش خانه نیز گویند و زن فاحشه را هم گفته اند
• زاوه اول با الف کشیده و فتح زای هوز و های هوز زده بمعنی زاویه است که ملف بهمزه و کنایه از شخصان در زه باشد • زالکه
اول با الف کشیده و سکون لام و فتح کاف و های هوز زده نام گیاهی است در آن که شبیه است بانگشتان زنان و پلیاسه
• زاله اول بالف کشیده و فتح لام و های هوز زده بمعنی ژاله آمده و آن چیزی باشد که از چوب و علف بر هم
بندند و چند مشک بر باد بر آن نصب کنند و بر آن نشسته از آبهای عمیق بگذرند و معنی آن مشکهای بر آب بر باد
را گویند و مشکی که شناوران بر پشت و یکی که زیر سینه بندند ژاله گویند و بمعنی باران نیسان هم آمده و بمعنی
تگرگ هم آمده که سنگچه باشد و سبب آن چنان است که چون بخار بهوا رود سرما در آن اثر کند غلیظ شود
و قطرهٔ باران گردد و در محل فرود آمدن فعل برودت در رو زیاد و تاثیر کند او را بیشتر در هم بندد و شبنم را
نیز گویند و سبب او آنچنان باشد سرما هوای صافی را غلیظ کند و بخار را زود از زمین اندکی بلند شود و او بر گهای
نباتات نشیند و از آن قطره ها پیدا گردد • ژده بکسر اول و فتح دال ابجد و های هوز زده بمعنی سوزن زدن
و آژیدن بسنان و سیاه زدن آمده و این مخفف آژده است • زشاره بکسر اول و عین منقوطه با الف کشیده و فتح رای
مهمله و های هوز زده بمعنی فریاد و فغان آمده و ناف کار را نیز گویند و ناف دیگر حیوانات را نیز گفته اند
و بمعنی سرمی و شاره نیز آمده که زنان بر رو مالند و نان از زن را نیز گویند • زشاله بفتح
اول و عین منقوطه بالف کشیده و فتح لام و های هوز زده بمعنی سرخی و شاره آمده که زنان بر رو مالند و معنی
فریاد و فغان هم آمده و ناف هر حیوانات را گویند عموماً و ناف کار را گویند خصوصاً و نان از زن را نیز گفته اند

• ژدره بفتح اول وسکون دال وفتح رای مهمله وهای ملفوظ زده بمعنی پیرامون دامان آمده • ژدید • بفتح اول وکسر دال بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی چسبیده وترشده آمده • ژکاره بفتح اول وکاف بالف کشیده وفتح رای مهمله وهای ملفوظ زده بمعنی بانگ سهمناک آمده ومردم ستیزنده وستیزه کار وکران والجوج را نیز گویند • ژند • بفتح اول وسکون نون وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی هر چیز بزرگ وعظیم ومهیب آمده همچو ژنده پیل بمعنی بزرگ وعظیم ومهیب وخرقه وپاره وکهنه هم آمده • ژنگله بفتح اول وسکون نون وضم کاف پارسی وفتح لام وهای ملفوظ زده بمعنی ... آمده که شکافته باشد همچوسم آهو وگاو وگوسفند وامثال آن وسم اسپ وامثال آنرا ژنگله نمی گویند • ژنگه بفتح اول وسکون نون وفتح کاف پارسی وهای ملفوظ زده آفتی است که به غله رسد از سبب رطوبت بسیار وآن چنان باشد که خوشهٔ غله ازدانه خالی باشد وزرد شود وآنرا در هندی کدری گویند • ژنه بفتح اول ونون وهای ملفوظ زده بمعنی نیش جانوران گزنده آمده مانند زنبور وعقرب وپشه وامثال آن ونیش سوزن را نیز گفته اند • ژوژه بضم اول بواو مجهول رسیده وفتح زای پارسی وهای ملفوظ زده بمعنی خارپشت آمده وآن جانوری است معروف وآنرا خارپشت تیرانداز نیز گویند بسبب آنکه هر که قصد او کند خارهای خود را مانند تیر جانب او اندازد • ژوله بضم اول بواو رسیده وفتح لام وهای ملفوظ زده نام مرغی است که آنرا چکاوک خوانند بعربی کنجشک می باشد بتازی آنرا قبره وابوالملیح خوانند • ژولیده • بضم اول بواو مجهول رسیده وکسر لام بمثناة تحتانی وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی درهم شده ودرهم گشته وبایکدیگر آمیخته وپشت مالیده وپریشان آمده واین معنی را بیشتر در زلف وکاکل استعمال کنند • ژومیده • بضم اول بواو مجهول رسیده وکسر میم بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی کشت وزراعت آمده که آنرا آب داده باشند وکشت وزراعت آب زده را نیز گویند • ژیره بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وفتح رای مهمله وهای ملفوظ زده بمعنی زیره آمده بهترین آن کرمانی است وبتازی کمون خوانند • ژیوه بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح واو وهای ملفوظ زده بمعنی جیوه بروزن میوه آمده که سیماب باشد ومعرب آن زیبق است وبتازی قرار بروزن کرار خوانند طبیعت آن گرم است وبعضی گویند گرم وتر است در دوم شپش وکنه را بکشد وجرب وحکه را نافع است • ژرف بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر فا بمثناة تحتانی رسیده • بمعنی ژرف شدن آمده که عمقیت هر چیز باشد وفکر عمیق وباریک بینی کردن واحتیاط کردن را نیز گویند ومعنی احتیاط کنند • نیز از نظر کرده شده • ژکفری بفتح اول وسکون کاف وفتح فا وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده • بمعنی شکیبائی آمده که صابر شدن باشد • ژی بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده • نام قریه ایست از صفاهان که در آنجا بند خوب حاصل شود وبمعنی آبگیر وآبدان وشمر نیز آمده که آب در آنجا جمع شود وبتازی غدیر گویند

بحر سوم از قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان سین سعفص با حروف تهجی وآن محتوی است بر بیست ودو چشمه

چشمهٔ اول بحر سوم از قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان سین سعفص با الف

• سا اول بالف کشیده بمعنی شبه ونظیر ومانند آمده وساینده را نیز گویند وامر بسودن هم آمده یعنی بسای ولوعی از قماش هم هست وباج وخراجی را گویند که سلاطین وملوک وپادشاهان از یکدیگر ستانند • سارا اول بالف کشیده ورای مهمله بالف کشیده • بمعنی زبده وخالص آمده اگر چه این لفظ با معنی شایستگی صفت چیزهای دیگر نیز دارد لیکن ترکیب آن بعنبر ومشک وعنبر بیشتر آمده همچو زر سارا وعنبر سارا ونام زن ابراهیم

علیه السلام هم آمده • سبتا اول بالف کشیده وسکون حرف مهمله وفتح تای قرشت بالف کشیده نام داروئی است
از ادویه امراض • ستاره صلیب اول بالف کشیده ولام بالف کشیده وفتح حرف وسکون نون وکسر دال ابجد وراء
مهمله بالف کشیده نوعی از طیلسانه است بلغت یونانی وآن چارپاده دارد وهم زاکوپا است وگردنش باریک ولون
او ابلق بود از سپاه وزرد وبعضی گویند که نوشادر مخالف کردن او را طلیعه مرامی بسته بر بازوی شخصی
که تب ربع داشته باشد به شود اکنون باشد هر چند مستند بر رنگ کر کنند در
هر آتش اللذا زانک بسوزد داور راه هر دو نیم کرده از سرکه ریحان کشند • وسرم زنانه است • ستا بفتح اول
وسکون ثانی بالف کشیده نام شهری است که بلقیس معشوقه حضرت سلیمان علیه السلام پادشاه آن شهر بود
وکسر حرف مهمله بمعنی سی ال بالن آمده که سبزه باشد • سبزقبا بفتح اول وسکون ثانی وزای هوز ساکن وفتح
قاف وسکون ثانی بالف کشیده مرغی است که آنرا سبز قبا گویند وآن رنگ سبز دارد وبر سر سیاه ماییل وتاجی
هم دارد وکنایه از بهشت هم هست وآن کبکی باشد مشهور ومعروف • سبزنا بفتح اول وسکون ثانی وزای
هوز ساکن وبای پارسی بالف کشیده ناصارکند آنرا گویند که مثل سنجاب باشد • سبزکرا بفتح اول وسکون
ثانی وزای هوز ساکن وفتح کاف پارسی وراء مهمله بالف کشیده بمعنی سبزقبا آمده وآن مرغی است که آنرا
سبزک هم گویند وسبزک پرنده ایست که او را عکه هم گویند ودر فرهنگ سبزکرا باشد به راء هم بیدن آمده
• سبک لقا بفتح اول وضم موحده وسکون کاف وکسر لام وقاف بالف کشیده بمعنی مردم سبک روح آمده
یعنی شخصی که گشاده رو وفرمان بردار ومطیع باشد وترش رو ومتعرض نباشد وملاقاتش زود دست دهد
• سپیدبا بکسر اول وموحده ثانی بمثناة تحتانی مجهول رسیده وسکون دال ابجد وموحده تحتانی بالف
کشیده بمعنی آش ماست آمده که ماستابه باشد چه با بمعنی آش است ودر فرهنگی بدین آمده طعامی است
معروف بمعنی شوربای برنج • سپیدپا بکسر اول وبای پارسی بمثناة تحتانی رسیده وسکون دال ابجد وبای
پارسی بالف کشیده بمعنی خجسته پی ومبارک قدم آمده برخلاف سیاه پا که نامبارک قدم است • سپیدبالا
بکسر اول وبای پارسی بمثناة تحتانی مجهول رسیده وسکون دال ابجد وموحده تحتانی بالف کشیده ولام
بالف کشیده کنایه از صبح اول آمده که صبح کاذب باشد وآنرا دم گرگ گویند • سپیدبها بکسر اول وبای
پارسی بمثناة تحتانی مجهول رسیده وسکون دال ابجد وفتح بای پارسی وسکون های هوز ونون بالف
کشیده کنایه از صبح دوم باشد که صبح صادق است • ستا بفتح اول ومثناة فوقانی بالف کشیده بمعنی آستا آمده
که تفسیر زند وپازند است وآن کتاب مغان است در احکام آتش پرستی از تصنیفات زردشت وبکسر سین
مهمله نوعی از ادویه باشد که آنرا شاهیانه وساهیانه هم گویند ولحنی است از موسیقی وهمه پیاله شراب را
نیز گویند بموجب اراده حکما بر نهار باید خورد تا مدد از اخلاط بشوید وشسل دهد وآنرا ابخازی للاثة غساله
گویند وبمعنی سه نیز وسه ثلاث هم باشد وعدد بیست معلوم ومنفصل باید نوشت اگر متصل بنویسند بی املا
خواهد بود بلکه بصورت سه تا و بمعنی ستایش وستودن آمده که از دعا ولنا وشکر ونعمت باشد وستایند
وستایش کننده را نیز گویند وبدین معنی هم هست که ستایش کن وستا • ستربا بفتح اول ومثناة فوقانی وسکون راء
مهمله وضمی سعفس بالف کشیده بمعنی حس آمده وجمع آن ستراس بیت وسترسالی بمعنی حسی آمده بمعنی الوجه بنظر
وحس درآید • سترده بفتح اول ومثناة فوقانی وسکون راء مهمله وکاف بالف کشیده بمعنی مسخ زیستن آمده وآن
کرم رشته است ولزنه را تابع بود ودر بعضی گویند که مسخ است پیامبی مایل وبعضی برآنند که مسخ درست

درومه است بر وزن معصوم و آن درختی است که مُقل ازرق صمغ آن درخت است ○ ستوا بفتح اول و سکون
مثناة فوقانی و واو بالف کشیده نام بتی که از سنگ تراشیده اند بشکل بیوزنی در موضع بامیان و آن موضعی است
در کوهستان ما بین بلخ و غزنین و قریب ستوا دو بت دیگر ساخته اند یکی خنگ بت و دیگری را سرخ بت نامند
و خنگ بت معشوق سرخ بت است اینها هر دو بت بزرگ و عظیم اند مجوف بعد از پنجاه و دو گز بلندی از سنگ
تراشیده کویند بهریک از انگشتان دست و پای ایشان مردم میروند و بیرون می آیند و اینها را بتازی یغوث و یعوق
خوانند ○ ستبا بفتح اول و مثناة فوقانی و بای ابجد بالف کشیده ○ بلغت زند و پازند بمعنی دنیا و روزگار آمده
○ ستیا بفتح اول و مثناة فوقانی بالف کشیده ○ بمعنی صد آمده که ستها باشد و معنی آن در لغت زند و پازند بمعنی روزگار
و دنیا آمده ○ سجا بفتح اول و جیم بالف کشیده ○ بمعنی عنوان نامه و کتاب آمده ○ و قرتاری بمعنی دوام و سکون
باشد ○ سدا بفتح اول و دال ابجد بالف کشیده ○ آواز را کویند که در کوه و گنبد و حمام و چاه و امثال آن بپیچد
و معرب آن صدا است ○ سدامرا بفتح اول و دال ابجد بالف کشیده و فتح های مهمله و رای قرشت بالف کشیده ○ نام
مرغی است که آن مرغ غیر لاهور جائی دیگر نمیباشد ○ سرا بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده ○ مختصر سرای آمده
که در تازی دار کویند و خانه سپنجی را نیز کفته اند ○ سرایا بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و بای پارسی
بالف کشیده ○ بمعنی همه و تمام آمده یعنی از سر تا پا ○ سراحزا بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و کسر یای حطی
و فتح جیم و رای هوز بالف کشیده ○ کنایه از بهشت و عالم آخرت آمده ○ سربها بفتح اول و سکون رای مهمله
و فتح موحدهٔ تحتانی و های هوز بالف کشیده ○ بمعنی بهای سر آمده که خون بهای آدمی باشد و بتازی دیت خوانند
و کنایه از زریست که بحاکم جور دهند و اسیران و گرفتاران خلاص کنند یا از آنکه مردم بدهند و خلاص کنند
یا خود بدهد و خلاص شود و بتازی فدیه کویند ○ سرغوغا بفتح اول و کسر رای مهمله و فتح غین منقوطه و سکون
واو و غین منقوطه بالف کشیده ○ بمعنی شخصی آمده که باعث و بانی فتنه و آشوب و غوغا کردد و بمعنی طلیعهٔ لشکر هم
آمده و آنرا بترکی هراول کویند ○ سرکا بکسر اول و کاف بالف کشیده ○ بمعنی سرکه آمده که در عربی خل کویند
○ سرکردا بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح کاف و سکون رای قرشت و دال ابجد بالف کشیده ○ بمعنی کردیدن
سر آمده و آن چنان است که چون از جائی برخیزد و داند که زمانی سرش بکردش آید اکر چشم بپوشد البته بیفتد و آنرا
بتازی دوار خوانند ○ سرکوتا بکسر اول و سکون رای مهمله و ضم کاف پارسی بواو رسیده و مثناة فوقانی بالف کشیده
بلغت زند و پازند بمعنی داری آمده که دزدان را از حلق آویزند و بعضی را از فم دیده شده که سخن محقق است
و بیای کسر سین مهمله فتح هم از نظر کذشته ○ سرکه‌ابا بکسر اول و سکون رای مهمله و فتح کاف و های هوز
ساکن و کسر همزه و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده ○ بمعنی نان خورش سرکه آمده ○ کذا فی موید الفضلا ○ سرنا بضم اول
و سکون رای مهمله و نون بالف کشیده ○ مخفف سرنای آمده که در نقار خانه ها و روزهای سور و جشن نوازند
و آنرا نای رومی نیز کویند و سرنی بفتح نون هم خوانند ○ سروا بفتح اول و سکون رای مهمله و واو بالف کشیده
بمعنی حدیث و سخن آمده و معنی شعر و افسانه و دروغ هم دیده شده ○ سزا بفتح اول و زای هوز بالف کشیده
بمعنی لایق و سزاوار و موافق آمده و پاداش نیکی و بدی را نیز کویند ○ سطرکا بکسر اول و فتح طای حطی
و سکون رای مهمله و کاف بالف کشیده ○ بلغت یونانی بمعنی صمغ درخت زیتون آمده و دخان آن قایم مقام دخان
کندر باشد مرقه را نافع است ○ سقف مینا بفتح اول و سکون قاف و کسر فا و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده و نون
بالف کشیده ○ بمعنی درختان بزرک سایه دار آمده و کنایه از آسمان نیز باشد ○ سقلاطا بضم اول و سکون قاف

آمده و بمعنی زنبوره آمده هم ماننده رنگ زرد آمده و صحرایی است آب نما که در هوا و فضا ماننده آب
نماید و نام قریه ایست در آذربایجان نزدیک باردبیل و بمعنی پیله و صلاحیت هم آمده و کنایه از صلح هم باشد و دم
آمده و غیره و بعضی این را کنایه از سرابی گویند که آب از رودخانه بیرون می‌آید ● سرابچه بفتح اول
و رای بی نقطه بالف کشیده و فتح جیم فارسی و کسر همزه ... و فتح صاد معجمه و رای مهمله و موحده تحتانی زده
بمعنی دلو آمده که سرابها بدان باشد ● سراندیب بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح همزه و سکون نون و کسر دال
ابجد و تحتانی مجهول ... نام کوهی است مشهور که آدم صفی علیه السلام از بهشت بدانجا افتاد
آمده و ... گویند نام شهریست نزدیک بدریا و آن کوه منسوب
بآن کوه است و ... که آدم علیه السلام باشد در آنجاست ● سرب بضم اول و رای مهمله و موحده تحتانی
زده معرب ... است و بتازی آنرا آنک و ... گویند و بفتح سین مهمله و کسر رای قرشت و موحده تحتانی
زده بمعنی افسرده و از هم رفته آمده ● سرجب بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح جیم فارسی و موحده تحتانی زده
بمعنی سفیدی آمده که بر پوست آدمی پیدا می‌آید و بتازی آنرا بهق ... گویند و با بای فارسی هم بنظر آمده
● سرخاب بضم اول و سکون رای مهمله و خای منقوطه بالف کشیده و موحده تحتانی زده نام پرنده ایست آبی که
تمام شب از حدت سرما جدا باشند و یک یکدیگر را ببینند لیکن آواز دهند و ... از ... ملاقات هم آیند اما
ملاقی نشوند و تمام شب بیقرار باشند و چون از حدت سرما جفت دیگر ... و اگر یکی از آنها جفت خود را
در آتش بیند او هم خود را در آتش اندازد و آنرا مرغ ... هم گویند و نام پهلوانی بوده از پهلوانان ایران و پسر ... مرد
و نام یکی از ملوک عجم هست و او از نسل بهرام گور بوده و سهراب پسر رستم را نیز سرخاب میگفته اند و شراب لعلی را
نیز گویند و کنایه از ... هم هست که بتازی دم الاخوین گویند و نام کوهی است بر جنوب شهر ... متصل است بشهر
و نام رودخانه ایست کوچک در نواحی کابل که آب آن بسرخی مایل است بسبب سرخی خاک رودخانه ● سرداب
بفتح اول و سکون رای مهمله و دال ابجد بالف کشیده و موحده تحتانی زده بمعنی خانه آمده که در زیر زمین سازند
● سردرنشیب بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح دال ابجد و سکون رای قرشت و کسر نون و شین منقوطه بتحتانی
مجهول رسیده و موحده تحتانی زده بمعنی ... آمده و کنایه از شرمنده و خجل نیز دیده شده
● سرشب بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح شین منقوطه و موحده تحتانی زده بمعنی شاهین آمده و آن جانوری است
شکاری معروف ● سرکب بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح کاف و موحده تحتانی زده نام مطربی و سازنده بوده
که در عهد و زمان خود نظیر نداشت ● سرکوب بفتح اول و سکون رای مهمله و ضم کاف بواو مجهول رسیده
و موحده تحتانی زده بمعنی مقابله آمده و شخصی را نیز گویند که در مرتبه از دیگری عالی باشد و حریف قوی
بر زور را نیز گفته اند که بجنگ و خصومت آمده باشد و بمعنی طعنه و سرزنش هم از نظر گذشته و بلندی را گویند
که بر قلعه ها و خانه ها مشرف باشد ● سرلاب بضم اول و سکون رای مهمله و لام بالف کشیده و موحده تحتانی
زده مخفف اسطرلاب آمده و آن آلتی است منجمان را از جهت ارتفاع گرفتن آفتاب و نوادر کارهای دیگر و آنرا ارزی
آفتاب نیز گویند و آفتاب در هر برج و درجه و دقیقه که باشد از آن معلوم میشود ● سروب بفتح اول
و ضم رای مهمله بواو مجهول رسیده و موحده تحتانی زده بلغت زند و پازند بمعنی سخن آمده که بتازی کلام
گویند ● سطرلاب بضم اول و طای حطی و سکون رای مهمله و لام بالف کشیده و موحده تحتانی زده مخفف اسطرلاب
آمده و آن آلتی است منجمان و حکما را از آن ارتفاع روشن میشود در آفتاب در هر برج و درجه و دقیقه

که باشد ظاهر میکردد و آنرا ترازوی آفتاب نیز کویند چه اسطر بیونانی ترازو را کویند ولاب بمعنی آفتاب آمده و در فرهنکی بدین آمده که لاب نام شخصی که اسطرلاب را او وضع کرده و آن حکیمی بوده زبردست و بعضی کویند که لاب پسر ادریس علیه السلام است و بعضی کویند که پسر ارسطو است و صحیح آنست که واضع اسطرلاب ارسطاطالیس است ٭ سقلاب بفتح اول و سکون قاف و لام بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی زده بنام ولایتی است از روم و قیل نام ولایتی است از ترکستان و باین معنی بجای حرف اول که سین مهمله است صاد سعفص هم از نظر کذشته و بمعنی سک آبی که سیاه رنک باشد نیز آمده ٭ سکلاب بفتح اول و سکون کاف و لام بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی زده بمعنی سقلاب آمده و آن نام ولایتی است از روم و بعضی کویند از ترکستان است و در فرهنکی بدین آمده کروهی اند از مردم سفید پوست و سقلاب معرب اوست و در فرهنکی از نظر کذشته سکلاب حیوانی باشد آبی شبیه به سک و در خشکی نیز می ماند کویند خصیه وی آش بچکان است او را بید ستر و خصیه او را جند بید ستر خوانند همین اصح است ٭ سنب بضم اول و نون و موحدهٔ تحتانی زده بمعنی سم چارپایان آمده و معنی پای هم دیده شده که بتازی رجل خوانند و خانه بزرک را نیز کفته که در صحرا و کوه جهت صرا بیدن کوسفندان و درویشان کنند و معنی سوراخ کردن و سوراخ کنند و امر بسوراخ کردن هم هست و در فارسی هر کاهیکه نون و موحدهٔ تحتانی یکجا جمع می شوند بایکدیکر تبدیل می یابند چونکه سنب و سم و این قاعده در فارسی شایع است ٭ سنجاب بکسر اول و سکون نون و جیم بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی زده کنایه از سبزه و شب هم آمده که نقیض روز باشد و نیز نام ولایتی است که کاوس کشانی والی آن ولایت بود و تا ملک روم ولایت داشت بیدادکر اسیاب آمد رستم او را بخم کمند کرفت و کشت و نیز جانوری است معروف از موش بزرکتر از پوستین آن جانور پوستین سازند و آنرا از ترکستان آورند و در تازی و ترکی بجای کسر سین مهمله فتح هم دیده شد ٭ سواب بفتح اول و واو بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی زده بمعنی چکیدن آب آمده از چیزی چنانچه از کیسه ماست و چکیدن و امثال آن ٭ سواران آب بفتح اول و واو بالف کشیده و رای مهمله بالف کشیده و کسر نون و همزه بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی زده کنایه از حباب آمده و آن قبه باشد شیشه مانند که در وقت باریدن باران بزرک بر روی آب بهم رسد و موج را نیز کفته اند ٭ سوارکان آب بفتح اول و واو بالف کشیده و کسر رای مهمله و کاف پارسی بالف کشیده و کسر نون و همزه بالف کشیده و موحده تحتانی زده بمعنی صدر آمده و آن قبه های آب باشد که وقت باریدن باران بزرک بر آب پدید آید آنرا غورهٔ آب نیز کویند و بتازیش حباب کویند و موجهٔ آب را نیز کفته اند ٭ سوارک آب بفتح اول و واو بالف کشیده و فتح رای مهمله و کسر کاف و همزه بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی زده بمعنی سواران آب آمده که کنایه از حباب است ٭ سوب بضم اول بواو رسیده و بای پارسی زده در زبان خبرق که یکی از اولکای خوارزم است بمعنی آب آمده چنانکه پکند بای پارسی بر وزن سمندان را نامند و سوب و پکند آب و نان است و بعضی بر آنند که طلب آب و نان است و بزبان هندی غله بر افشان را کویند ٭ سهراب بضم اول و سکون های هوز و رای مهمله بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی زده نام پسر رستم زال است که از دختر پادشاه سمنکان بهم رسیده ٭ سیاب بکسر اول و مثناة تحتانی بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی زده بمعنی حیات آمده که زندکی باشد و در فرهنکی حباب از نظر کذشته و آن قبه باشد شیشه مانند که در وقت باریدن باران ازرک آب بهم رسد و امر بار استن هم آمده بمعنی بیارای و آرایش ده و بلغت وادی القری بمعنی هلال آمده و آن کیاهی است که سبزه و رسیده آنرا جهت اسهال خورند و نارسیدهٔ آنرا جهت قبض و امساک بکار برند ٭ سیب بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و موحدهٔ

و لام بالف کشیده و بزبان سریانی معنی یافته رسیده بلغت یونانی نام حکیمی است مشهور که در زمان سکندر زیاده قرین
او و حکیمی شمرده • سقمونیا بضم اول و سکون قاف و ضم میم بواو رسیده و کسر نون و یای حطی بالف
کشیده دوائی است که آنرا بفارسی محموده گویند و آن عصارهٔ باشد بنباتی مسهل صفرا و سودا و بلغم باشد
و الم بدن را نیز دفع کند و منفی است که آنرا لوم گویند و در طب صاحب الاخوان مسطور است که این لغت یونانی است
شیر ریزی است منعقد و بهترین انواع آنست که در آب حل شود و بسیار نرم باشد و انطاکیه شهریست معروف • سقی
بفتح اول و کسر قاف بتحتانی رسیده و فتح رای مهمله و سکون عین منقوطه و لام بالف کشیده لغتی است سریانی بمعنی
گویند و لانی است و معنی آن بفارسی کثیرا لارجل باشد یعنی بسیار پا و آن دوائی است که آنرا حسکه و انک معرب
و بیابه و بسپایک است مسهل سودا است اگر قدری از آن در شیر اندازند شیر را به بندد در بعضی حرف ثانی که
قاف باشد کاف هم بنظر آمده که سکی رشلا باشد • سکبا بکسر اول و سکون کاف و موحده بالف کشیده نام
طعامی رادی است که از سرکه و گوشت و گندم و میوهٔ خشک پزند و آنچنان است که گندم را ایلمور کنند و در سرکه
بخسانند و خشک سازند و هر وقت که خواهند صرف سازند و وجه تسمیه اش سرکه با مت چه سک بمعنی سرکه و با آش را
گویند • سکبای جهودها بکسر اول و سکون کاف و موحده تحتانی بالف کشیده و کسر یای حطی و جیم پارسی و سکون
های هوز و فتح رای مهمله و یای هوز بالف کشیده بمعنی ترش روی ما آمده • سکرا بکسر اول و سکون
کاف و رای بالف کشیده بمعنی سکبا آمده و آن آشی و نان خورشی است که از سرکه و گوشت و گندم و میوهٔ خشک پزند
• سکی رشلا بفتح اول و کسر کاف بتحتانی رسیده و فتح رای مهمله و سکون عین منقوطه و لام بالف کشیده
بمعنی سقی رشلا آمده و آن لغتی باشد سریانی و بعضی گویند یونانی است و معنی آن بفارسی کثیرا لارجل آمده
یعنی بسیار پا و آنرا اسپایه و بسپایک نیز گویند و معرب آن بسفایج آمده و مسهل سودا است اگر قدری از آن
در شیر اندازند شیر را به بندد • سکان جیفهٔ دنیا بفتح اول و کاف پارسی بالف کشیده و کسر نون و جیفهٔ دنیا
با اضافت جیفه معلوم کنایه از طالبان دنیا آمده • سلا بضم اول و لام بالف کشیده بمعنی صلا کردن آمده که در
زمان سور دلشوره ردند اشت • سکنهٔ صحرا نشینه با اضافت معلوم و فتح صاد مهمله و سکون حای حطی و رای
قرشت بالف کشیده کنایه از آب و وحش و طیور و در عمان و سبزه و امثال آن آمده و مردم صحرا نشین را
نیز گفته اند • سلوا بضم اول و کاف برادر سیله و موحده تحتانی بالف کشیده نام مالی است تحرّك را در بری
ساخته بود بنام او مشهور شد گویند عیسی علیه السلام بعد از ورفت را از الیها به آسمان صعود کرد در حرمنگی
تنهای موحدهٔ تحتانی یای پارسی هم از نظر گذشته که سکرن پا باشد • سمیرا بفتح اول و کسر میم بمثناة تحتانی
رسیده و رای مهمله بالف کشیده بمعنی شامی آمده که بدان حجامان حجامت کنند و نام مرضی است در زراعت
مثله مدله و بضم سین مهمله و فتح میم و سکون مثناة تحتانی و رای مهمله بالف کشیده • نام موضعی بالوصفهٔ شیرین
آمده و قصهٔ آن در کتاب شیرین خسرو مرقوم و مسطور است • سنا بفتح اول و نون بالف کشیده • نام درختی آمده
که از چوب آن مسواک کنند و بعضی گویند آن درخت صحرا را الذات از چوب همان مسواک سازند و در تازی
گیاهی است مسهل معروف و بهترین آن مکی باشد • سنگسر دا بفتح اول و سکون نون و کسر کاف پارسی و فتح
سین مهمله و سکون را و دال ابجد بالف کشیده سنگی است متخلخل اگر در آب اندازند بروی آب ایستد
و در ولر ... آنرا حجرالافروج نامند کز ... معرب را اسیار ملید و نافع است • سواریا بفتح اول
و واو بالف کشیده و سکون رای مهمله و یای پارسی بالف کشیده بمعنی با سوار آمده که کنایه از پیاده نیست

وچالاک وچلد وتیز رو باشد ٭ سوبرا بضم اول بواو رسیده وفتح موحدهٔ تحتانی و رای مهمله بالف کشیده بلغت زند وپازند بمعنی امید وامیدواری آمده ٭ سورا بضم اول بواو رسیده و رای مهمله بالف کشیده نام شهری ومدینه ایست ٭ سوزا بضم سین مهمله بواو مجهول رسیده وزای هوز بالف کشیده بمعنی سوزنده آمده والف در موزا فاعلی است ٭ شوفرا بضم اول بواو مجهول رسیده وفتح فا و رای مهمله بالف کشیده نام وزیر کیقباد بن فیروز بن یزدجرد نوشیروان آمده که پادشاه مداین بوده ٭ سه تا بکسر اول وسکون های مدوره ومثناة فوقانی بالف کشیده بمعنی طنبوری آمده که بدان سه تار بسته باشند ٭ سیا بکسر اول ومثناة تحتانی بالف کشیده مخفف ومختصر سیاه آمده و بفتح اول بمعنی سما آمده وآن گیاهی است مسهل معروف وبهترین آن مکی است ٭ سیبیا بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وکسر موحدهٔ تحتانی ومثناة تحتانی بالف کشیده بلغت سریانی نوعی از ماهی آمده که در ناحیهٔ بیت المقدس یافته میشود ودر بعضی از سواحل مغرب نیز هست ٭ سیماب پا بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده ومیم بالف کشیده وسکون موحدهٔ تحتانی وبای پارسی بالف کشیده کنایه از مردم گریزپا آمده ٭ صبحوطلبی که از مکتب گریزد وغلامی که از خداوند خود ٭ سینا بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده ونون بالف کشیده بمعنی سوراخ کننده آمده ونام پدر شیخ ابوعلی هم هست ودر فرهنگی بدیدن آمده نام جد شیخ ابوعلی است وبعضی گویند لقب شیخ ابوعلی است وبلغت زند وپازند بمعنی سینه آمده که بتازی آنرا صدر خوانند وبفتح اول در تازی نام کوه طور است ونام پسر شیخ ابوعلی هم هست که بالا مذکور شد ٭ سیمرا بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وخای منقوطه زده وضم میم وفتح های مدوره ورای مهمله مشدد بالف کشیده الکه بعد پختن گوشت دم بخت را در سیخ بریان میکنند بغایت نرم ولذیذ میشود ٭ سیمیا بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وکسر میم ومثناة تحتانی بالف کشیده بمعنی علمی وطلسمی آمده که از آن انتقال روح در بدن دیگری شود وبمعنی مطلق طلسم نیز دیده شده ودر بعضی جا چنان بدیدن آمده که سیمیا بدینمعنی است یعنی جثهٔ خود کذارد ودر جثهٔ هر جانور که خواهد در آید وبصورت او گردد وسیمیا آنکه در حجره باشد مرچه از لشکر وبازار وتجمل وآرایش خواهد پیدا کند

جشمهٔ دوم از بحر سوم قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان سین مهمله با موحدهٔ تحتانی ومثلثهٔ تحتانی

٭ ساقی شب اول بالف کشیده وکسر قاف بمثناة تحتانی مشدد رسیده وفتح شین منقوطه وموحدهٔ تحتانی زده کنایه از پیر ومرشد آمده وصبح صادق را نیز گویند وماه را نیز گفته اند که تمام شب بطور ساقیان میگردد ٭ سایه رکاب اول بالف کشیده وفتح مثناة تحتانی وکسر همزهٔ مبدله وکسر رای مهمله وکاف بالف کشیده وموحدهٔ تحتانی زده کنایه از تابعان آمده وکنایه از حمایت نیز آمده ٭ سپنجاب بکسر اول وفتح بای پارسی وسکون نون وجیم بالف کشیده وموحدهٔ تحتانی زده نام ولایتی است که کاموس کشانی والی آن ولایت بود افراسیاب آمده وافراسیاب بیاری پیران ویسه فرستاد پیران ویسه بجنگ طوس سرلشکر کیخسرو فرستاد ورستم او را در کمند گرفته کشت واین معنی بحذف بای پارسی هم دیده شده ٭ ستاراب بکسر اول ومثناة فوقانی بالف کشیده وزای هوز بالف کشیده وموحدهٔ تحتانی زده بمعنی بالا رفتن آب آمده از جائی ومعنی چکیدن آب هم از نظر گذشته ٭ سداب بضم اول ودال ابجد بالف کشیده وموحدهٔ تحتانی زده گیاهی است مانند پودینه خوردن آن رفع قوت باه ومباشرت مردان واسقاط حمل زنان کند ودر فرهنگی بمعنی قوت وقدرت وطاقت وتوانائی هم بدیدن آمده ودر تازی فیجن بر وزن الکی آمده ٭ سراب بفتح اول ورای مهمله بالف کشیده وموحدهٔ تحتانی زده بمعنی زمین شوره آمده که در تابش

فوقانی زده بمعنی لب است که سر کشته و مشهور بسر کشتگی در شعر ذکر یابند و ثالث مجهول بمعنی موی است که آنرا در عربی شارب گویند ● سبیت بکسر اول و مثناة تحتانی مجهول و باء موحده تحتانی ساکن و فتح یا و کسر مثناة فوقانی و مثناة تحتانی و سیاه و موحده تحتانی زده این لغت اوزبک آمده و بمعنی ... [illegible]
و [illegible] و مانی را مثال آن آمده و بمعنی سرکشته و حیران و مشهور بسر کشتگی در شعر ذکر یابند
جست و ثانی مثناة تحتانی مجهول معروف بلند آمده ● سیاب بکسر اول و مثناة تحتانی و موحده و میم بالف
کشیده و موحده تحتانی زده بمعنی سیره آمده و معرب آن زیبق است و حکما آنرا بکسر ... و ... بکسر
... جمع احساد است و معنی ... آمده است ● سیماب بکسر اول و مثناة تحتانی و سیاه
و کسر میم و ضم میم و ذال منقوطه بالف کشیده و موحده تحتانی زده بمعنی ... آمده و کنایه از آب صاف
و شراب صاف نیز هست ● میراب بکسر اول و مثناة تحتانی مجهول و سیاه و رای مهمله بالف کشیده و موحده
تحتانی زده کسی را گویند که از آب میرشده باشد یا تشنه و نیز کسی را که آب داده باشد گویند که میراب شد

جشنهٔ سوم بدرستی لازم سوم من کتاب مفت قلزم در بیان سین مهمله با مثناة فوقانی

● سات اول بالف کشیده و مثناة فوقانی زده بمعنی خوابیدن و خواب کردن آمده ● ساخت اول بالف کشیده
و های منقوطه و مثناة فوقانی زده بمعنی در ال و تسمهٔ رکاب و براق و بند و باز از اسب آمده و بمعنی برگستوان
هم دیده شده و آن پوششی است که در روز جنگ بر اسب پوشانند و مردان نیز پوشند و ماهی ساختن معروف است
یعنی کاری را تمام کرده ● ساده دشت اول بالف کشیده و فتح دال ابجد و سکون های هوز و فتح دال مهمله و شین
منقوطه و مثناة فوقانی زده کنایه از فلک اطلس آمده و آنرا فلک الافلاک نیز خوانند و در آن فلک هیچ
ستاره نیست همه در فلک هشتم اند و آنرا فلک ثوابت نیز گویند و ساده دشت کنایه از عالم ملکوت و جبروت نیز آمده
و آن مجرد بود از اجسام و بعضی گویند کنایه از عالم ناسوت است که محض خیال و نمایش باشد ● سامان گشت
اول بالف کشیده و میم مهمله بالف کشیده و رای مهمله زده و کسر کاف و شین منقوطه و مثناة فوقانی زده بلغت
سریانی نفسی است در آن که آن را بتازی بلد را لا بقره و قریش خوانند ● سافرت اول بالف کشیده و ضم فا
و رای و سیاه و مثناة فوقانی زده بمعنی ... آمده و آن چنان است که سر دو انگشت را از زبان
... تمام ترنم کنند تا صدای بلندی از آن پدید آید ● سایه پرست اول بالف کشیده و فتح
مثناة تحتانی و سکون های هوز و فتح بای پارسی و رای مهمله و سین مهمله و مثناة فوقانی زده کنایه از شخصی
آمده که کارهای ناشایسته کند و سرگرم بکارهای فسق و فجور باشد ● سبز پوشان بهشت بفتح اول و موحدهٔ
تحتانی و زای هوز ساکن و ضم بای پارسی ... مجهول رسیده و شین منقوطه بالف کشیده و کسر نون و موحدهٔ
تحتانی و های هوز و شین منقوطه و مثناة فوقانی زده کنایه از حوران بهشتی آمده ● سبز طشت بفتح اول
و موحدهٔ تحتانی و زای هوز ساکن و فتح طای حطی و شین منقوطه و مثناة فوقانی زده کنایه از آسمان آمده
● سبکدست بفتح اول و ضم موحدهٔ تحتانی و سکون کاف و فتح دال ابجد و سین مهمله و مثناة فوقانی زده شخصی را گویند
که در کارها سرعت و چالاکی بکار برد و نیز کنایه از شتاب و چالاکی باشد در کارها یکه بدست کنند ● سبلت بکسر
اول و سکون موحدهٔ تحتانی و کسر لام و مثناة فوقانی زده بمعنی سر پشم آمده و آن چیزی است چسبنده که از جرم شام
... نگران ... ایشان بکار برند و بالاول و ثانی مکسور بلام و فوقانی زده ● نیز بابن معنی گفته اند و بکسر اول و فتح لام
در تازی بمعنی بروت آمده که موی پشت لب است ● سبت بکسر دال و موحدهٔ تحتانی و مثناة فوقانی زده بمعنی

سبزه آمده که تنه ندارد و آنرا چارواحور نندش و بتازی آنرا رطب خوانند و در فرهنگی بجای کسر موحده
تحتانی فتح هم دیده شده ⁕ سبست بفتح اول وکسر بای پارسی و سین مهمله ومثناة فوقانی زده بمعنی بد بو کنده و پلید
و بوی ناخوش آمده و گیاهی باشد بغایت نرم و املس مرچا و رای که آنرا بفورد و فربه گردد و بتازی لصفصه
و بترکی یونجه گویند و بمعنی بد بوی و کنده و پلید و بوی ناخوش هم گفته اند و بضم اول وثانی بمعنی بویناک و بوی
گرفته آمده مانند بوی ماهی و جامهٔ نم گرفته و بوی قیر که آن صمغی است سیاه و ظروف مس و برنج بد بو
⁕ سپوخت بکسر اول و ضم بای پارسی بواو مجهول رسیده و خای منقوطه ومثناة فوقانی زده بمعنی برآورد آمده
که آن از برآوردن باشد و ماضی سپوختن معروف است که فرو بردن بزور باشد یعنی چیزیرا در چیزی بزور
و ثقل و عنف فرو برد پس این لغت از اضداد آمده و در فرهنگی بجای کسر سین مهمله فتح هم بدیدن آمده
⁕ سپید دست بکسر اول و بای پارسی ومثناة تحتانی مجهول رسیده و دال مهمله ساکن وفتح دال ابجد و سین سعفص
ومثناة فوقانی زده کنایه از موسی علیه السلام آمده و جوانمرد و صاحب همت و سخی و شجیعته و مبارک را نیز
گویند ⁕ سخت بفتح اول وخای منقوطه ومثناة فوقانی زده بمعنی درشت آمده و محکم را نیز گفته اند که نقیض
نرم و سست است و معنی بخیل و خسیس و رذیل و مردم گرفته نیز آمده و معنی فراوان و بسیار و بغایت و نهایت
و چسپیده و شوخ هم از نظر گذشته و تنگ و دشوار را نیز گفته اند و ماضی سنجیدن و وزن کردن و کشیدن هم آمده
یعنی سنجید و وزن کرد و کشید باین معنی بضم اول که سین مهمله باشد هم درست است ⁕ سخلات بفتح
اول و سکون خای منقوطه و لام بالف کشیده ومثناة فوقانی زده بمعنی گل یاسمین آمده که یاسمن سفید و زرد و کبود
باشد و سفید آن از زرد و کبود بهتر که مقوی دماغ است ⁕ سرات بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده ومثناة فوقانی
زده نام کوهی است معروف که نزدیک یمن واقع شد ⁕ سراکوفت بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و ضم کاف بواو
مجهول رسیده ومثناة فوقانی زده بمعنی سرزنش و طعنه آمده ⁕ سرای نهفت بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و کسر مثناة
تحتانی و ضم های ملفوظه وفا و مثناة فوقانی زده کنایه از عالم آخرت آمده که عالم جاوید باشد ⁕ سر برست بفتح اول و سکون رای
مهمله وفتح بای پارسی و رای قرشت و سین سعفص ومثناة فوقانی زده بمعنی عاجز و عف متکار آمده ⁕ سرخ بت بضم اول
و رای مهمله وخای منقوطه ساکن و ضم موحدهٔ تحتانی ومثناة فوقانی زده و خنگ بت بکسر خای منقوطه و نون و کاف
پارسی زده دو بت بزرگ اند در موضع بامیان از مضافات کابل در جدار عشان از سنگ تراشیده گویند بلندی
هر یک از آن دو بت پنجاه و دو گز باشد و میان اینها مجوف است چنانکه از کف پاهای ایشان راه است و نرد بانها
کرده اند که بجمیع تجاویف آنها می توان گشت حتی سرهای انگشتان دست و پای ایشان و اینها را بتازی یغوث و یعوق
خوانند و لات و منات هم گفته اند و گویند سرخ بت عاشق خنگ بت است و آنرا سرخ بد هم خوانند که بجای حرف آخر دال
ابجد باشد ⁕ سردرکوفت بفتح اول و سکون رای مهمله وفتح دال ابجد و سکون رای قرشت و کسر کاف و رای بی نقطه وفا ومثناة
فوقانی زده بمعنی ابرو ترش کرده ⁕ سرشت بکسر اول و رای مهمله و شین منقوطه ومثناة فوقانی زده ماضی سرشتن آمده که
آغشته کردن باشد و بمعنی مخلوط و آغشته هم آمده و خلقت و طینت و مایه طبع و طبیعت و خوی آدمی را نیز گویند
⁕ سربست بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح موحدهٔ تحتانی و سین مهمله ومثناة فوقانی زده بمعنی مشکل آمده که
امکان حل نداشته و نیز آنچه که کس بر او مطلع نشود و هر کلامیکه بپایان برد و ابتدا و انتهای آن معلوم نشود
گویند کلام سربست است ⁕ سرجغرات بفتح اول و کسر رای مهمله و ضم جیم و سکون غین منقوطه و رای قرشت
بالف کشیده ومثناة فوقانی زده بمعنی روغن که بالا آید مثل ملائی نامند و در فرهنگی باین معنی سرغرات بر وزن

معرات هم آمده • سرشک هشت بفتح اول و رای مهمله و شین منقوطه ساکن و کسر کاف و فتح های منقوطه
و کسر جیم و فتح زای و مثناة فوقانی زده بمعنی شیر مسکه بسته آمده • سرگشت بفتح اول و سکون رای مهمله و ضم کاف
فارسی بفتح دال منقوطه و شین معجمه و مثناة فوقانی زده بمعنی چیزی که گله شده باشد • سرگزیت بفتح اول
و سکون رای مهمله و فتح کاف فارسی و کسر زای معجمه و مثناة تحتانی ساکنه و مثناة فوقانی زده بمعنی زر بی آمده که سر
کفار شمار کرده از ایشان بگیرند جزیه و گویند جزیه گزیت بمعنی جزیه آمده اگر چه گزیت بفتح کاف فارسی
و مثناة تحتانیه با معنی اصح آنکه جزیه معرب آن است اما بفتح در ارشاد باکری و کسر کاف و سکون تحتانی
فوقانیه آمده و این لغت مستعمل گردیده عراق و بحر روم است مرکز بت ملم • اهل ملک رام رای باجبال
• سرشت بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح نون و کسر موحده تحتانی و شین منقوطه و رای فرشت زده بمعنی حکم
ازلی و قضای ازلی آمده یعنی آنچه در روز ازل تقدیر شده باشد • سرنوشت بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح
نون و کسر واو و شین منقوطه و مثناة فوقانی زده بمعنی مقدر آمده که حکم ازلیست • سروخشت بفتح اول و سکون
رای مهمله و فتح واو و کسر خای منقوطه و شین معجمه و مثناة فوقانی زده این کلام در حال وصل گفته میشود
که شخصی را سعی کردند از روی مهربانی احمق باشد و او لشنود حاشا کو بله • سر تسلیم من و خشت در میکده ها •
ما هی گرفتند هم سخن کوه سرو خشت • سلسات بضم اول و ثانی بلغت رومی مختلف اصطلاحات است که عناصر
اربعه باشد و اصل چیزها را نیز گویند • سفال پشت بضم اول و فا بالف کشیده و سکون لام و ضم بای فارسی
و شین منقوطه و مثناة فوقانی زده جانوری است آبی معروف که او را کاسه پشت و لاک پشت و سنگ پشت و کشف
نیز خوانند • سفت بضم اول و فا و مثناة فوقانی زده ماضی سفتن آمده که سوراخ کردن باشد و هر سوراخ
کوچک را گویند همچو سوراخ سوزن را نامند و هر چه سوراخ دارد نیز گویند که بتازی کشف خوانند و بمعنی محکم
و مضبوط و سخت نیز آمده و بکسر اول بمعنی سطبر و غلیظ آمده و در زبان هندی بمعنی محکم و مضبوط و سخت و بمعنی
دوش که کتف باشد نیز دیده شده • سفرة فصاحت بضم اول و سکون فا و فتح رای مهمله و کسر همزه مهمله
و فتح فا و صاد سعفص بالف کشیده • و فتح حای حطی و مثناة فوقانی زده کنایه از زبان فصیح آمده •
و تصنیفات و تالیفات را نیز گویند • سقرلات بفتح اول و کسر قاف و سکون رای مهمله و لام بالف کشیده و مثناة فوقانی
زده جامه باشد پشمی که بفرنگ می بافند و در روم هم بافته میشود و با طای حطی هم درست است • سقلات
بفتح اول و قاف و تشدید لام بالف کشیده و مثناة فوقانی زده بمعنی سقرلات آمده و آن جامه باشد معروف
که در ملک فرنگ بافند و در ملک روم هم بافته میشود و اصل لغت تشدید هم آمده و بجای مثناة فوقانی طای حطی
هم از لطف کتب شنیده که سقلاط باشد • سلات بفتح اول و لام بالف کشیده و مثناة فوقانی زده نام سازندهٔ برد
و در تازی بمعنی کاسه لیس آمده • سلاجت بفتح اول و لام بالف کشیده و کسر جیم و مثناة فوقانی زده نام داروئی
است دوائی و آن سنگی باشد که بوی بول و شاش از آن می آید گویند این لغت مثل است و در فرهنگی بدین آمده
که سلاجت در کوه ایام تابستان ترشح می کند و قبل بول بز کوهی الجبال بمثل چون گرما بیاید ترشح میکند • سلوت
بفتح اول و سکون لام و فتح واو و مثناة فوقانی زده بمعنی نعمت آمده • سمرت بفتح اول و ضم میم نوا در بسیط •
و مثناة فوقانی زده بمعنی تنبراک آمده و آن دوالی باشد باریک که در زین اسب آویزند و ترکی تنگ بند خوانند
• سنبات بضم اول و سکون نون و موحده تحتانی بالف کشیده و مثناة فوقانی زده بمعنی خوردنی آمده یعنی چیزی که
بخورند و آبله و خوردنی داشته باشد و در فرهنگی بجای ضم حای مهمله فتح هم دیده شده • سنبوت بفتح اول و سکون

نون وضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده ومثناة فوقانی زده بمعنی نمودنی آمده • یعنی چیزی که بنظر درآید وبودن داشته باشد وبلغت یونانی بمعنی زیره آمده بهترین آن کرمانی است • سنگست بفتح اول وسکون نون وفتح کاف پارسی وسین مهمله ومثناة فوقانی زده نام جائی ومقامی وموضعی است • سنگ پشت بفتح اول ونون وکاف پارسی زده وضم بای پارسی وشین منقوطه ومثناة فوقانی زده جانوریست آبی معروف وآنرا لاک پشت وکاسه پشت وکشف نیز خوانند ونوعی از ماهی درم دارهم هست • سودانیات بضم اول بواو رسیده ودال ابجد بالف کشیده وکسر نون ومثناة تحتانی بالف کشیده ومثناة فوقانی زده بلغت یونانی مرغی است بانداز بلبل سبز رنگ منقار درازی دارد درختان را بمنقار سوراخ کند وآنرا بشیرازی دارکوب خوانند • سومنات بضم اول بواو رسیده وسکون میم ونون بالف کشیده ومثناة فوقانی زده بتخانهٔ بوده معروف برکنار دریا در ملک گجرات سلطان محمود غزنوی درسال چهارصد وچهارده از هجری آنرا خراب کرد ومنات را که از بتهای مشهوره دران بتخانه بود درغزنین برده شکست وزر آنرا مسکوک گردانید زرشش سرخ همون است وبعضی گویند که قریش منات را ازمکه گریزانیده بودند وازراه دریا بدانجا آورده وگویند این لغت هندیست که مفرس شده وآن نام بتی بود ومعنی ترکیبی آن سوم نات است یعنی صنمی است بمنزلهٔ قمر چه سوم بهندی قمر را گویند وناث برای تعظیم است که بزرگ را ناث [illegible] وفرهنگی بجای فتح میم سکون هم بنظر آمده • سویست بفتح اول وکسر واو بمثناة تحتانی مجهول رسیده وسین مهمله ومثناة فوقانی زده بمعنی آگاه نمودن وغفلت آمده وسویس بی مثناة فوقانی مترادف آنست • سه ظلمت بکسر اول وسکون همزهٔ ملینه وضم ظای معجمه وسکون لام وفتح میم ومثناة فوقانی زده کنایه از تاریکی مشیمه وتاریکی شکم مادر وتاریکی زهدان مادر وسه تاریکی که یونس علیه السلام را پیش آمده نیز گویند یکی ظلمت شب دوم ظلمت دریا سوم ظلمت شکم ماهی • سه نوبت بکسر اول وسکون همزهٔ ملینه وفتح نون وسکون واو وفتح موحدهٔ تحتانی ومثناة فوقانی زده کنایه از ایام کودکی وایام جوانی وایام پیری آمده وکنایه از تهجد واشراق وچاشت هم هست ونوبت نواختن را نیز گویند یعنی نقاره زدن چه درقدیم سه نوبت می‌نواختند اول واضع این اسکندر بن فلیقوس رومی است ودر وقت سلطان سنجر پنج وقت شد وبه پنج نوبت شهرت یافت • سهیت بفتح اول وکسر های مدوره بمثناة تحتانی رسیده وتای قرشت زده بمعنی عمارت عالی آمده • سیاه خانهٔ وحشت بکسر اول ومثناة تحتانی بالف کشیده وسکون های مدوره وخای منقوطه بالف کشیده وفتح نون وسکون های مدوره • وحشت معلوم کنایه از لحد وگور وقبر آمده وکنایه از دنیا وروزگار هم هست • سیاه دست بکسر اول ومثناة تحتانی بالف کشیده وسکون های مدوره وفتح دال ابجد وسین مهمله ومثناة فوقانی زده کنایه از مردم ممسک ورذل وبخیل آمده • سیندخت بکسر اول وسکون مثناة تحتانی ونون وضم دال ابجد وخای منقوطه ومثناة فوقانی زده نام زن مهراب شاه والی کابل بود مادر رودابه که زال اورا خواست ورستم ازو تولد یافت که جده مادری رستم باشد • سیویست بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وکسر واو ومثناة تحتانی رسیده وسین مهمله ومثناة فوقانی زده بمعنی ناآگاهی وآگاه نمودن آمده که بتازی غفلت خوانند • سیه دست بکسر اول وفتح مثناة تحتانی وظهور های مدوره وفتح دال ابجد وسین مهمله وتای قرشت زده بمعنی مردم بخیل ممسک وشوم ونامبارک آمده

چشمهٔ چهارم ازبحر سوم قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان سین مهمله باجیم تازی وپارسی وحای حطی

• سابیزج اول بالف کشیده وکسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح زای هوز وجیم زده بمعنی

مردم گیاه ... در آن گیاهی ... بصورت آدمی ... [illegible]

[illegible] ... ماده ... دست ... گردن ... کرده ... [illegible]

[illegible] ... آن ... است که اطراف آن ... [illegible]

[illegible] ... محکم ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

آنرا ... [illegible] ... گویند ... [illegible]

آنرا ... و اگر زیاده ... بخورد ... ماده ... مسکی ... آمده که ساج ... [illegible]

و آن درختی است ... که بار و میوهٔ آن بصورت آدمی باشد و از آن ... [illegible]

آید و سخن میگوید و هوا میدهد ... چون از درخت جدا شود ... در دیگر

دیگر ... آسمد و اوراق نام جزیره ایست از جزایر دریا و بعضی گویند نام کوهی است

و در آن کوه معادن طلاست و مردم آنجا جمیع ظروف و آلات خود را از طلا ... سازند

و ... بسیار است و آن را اما نه بسیار ... کردن و هیزم از جنگل آوردن

و ... درخت و اوراق دران کوه است • ساج اول بالف کشیده و جیم زده بمعنی

تابه نان پزی آمده و آن آهنی باشد که نان تنک را بر بالای آن پزند و درختی باشد بسیار بزرگ مانند

درخت چنار ... در هندوستان میشود و طبیعت آن سرد و خشک است و در هندی آنرا ساکون نامند و چوب آن

در عمارتها بکار برند و ... بود که آنرا مرغ کنجد خواره گویند و بعضی ماده مرغ کنجد خواره را ساج گویند

و ... است که از هندوستان آورند و بعضی ... را گویند که از چوب آن کشتی سازند و بعضی آبنوس را

گفته اند • ساذج اول بالف کشیده و فتح ذال منقوطه و جیم زده برگیست در آب مانند برگ گردکان و آن

بر روی آب پیدا شود و آن هندی و رومی هر دو میباشد بهترین آن هندی است ... آن ... [illegible]

... چون ... پراکنند از موش محفوظ ماند و آن کرمی است که بیشتر لباس ابریشمی را ضایع

و نابود کند و معرب ساده هم هست • سارج اول بالف کشیده و فتح را و جیم زده نوعی از سار است و آن ... [illegible]

باشد سیاه ... و آواز خوش دارد و آواز او را بصدای رباب چار تار تشبیه کرده اند

• سارنج اول بالف کشیده و فتح رای مهمله و لام و نون و جیم زده مرغکی است ضعیف و کوچک و سیاه • سالنج اول بالف

کشیده و فتح لام و نون و جیم زده بمعنی سارنج آمده که سارنج باشد و آن مرغکی است ضعیف و کوچک و سیاه • سالنج اول

بالف کشیده و فتح نون و نون ثانی و جیم زده بمعنی ... آمده که سالنج باشد و آن مرغی است ضعیف و کوچک و سیاه • سبج بفتح

اول و سکون ثانی ... و جیم زده معرب شبه است و آن سنگی است سیاه و براق ... و ... کهرباست و آن

دروغ است یکی ... آن این است که ... بسته میشود ... باشد ... آورند طبیعت

آن سرد و خشک است گویند هرکه با خود دارد از چشم زخم و سوختن آتش ایمن گردد و اگر بر سر بیاویزند درد سر را

ساکن گرداند و اگر بچشم کسی سفید باشد و در پیش چشم ... و چیزی مانند ... چشم ... [illegible]

کنند آینه از آن سازند و پیش چشم بدارند چشم را قوت تمام بخشد و آن مرض را زایل گرداند و منع نزول آب

از چشم کند و میلی که از آن سازند سرمه کشیدن بآن میل و بای سرمه در چشم کشیدن روشنائی چشم

زیاده کند و ... چون آنرا بر آتش نهند مانند هیزم بسوزد و بوی نفط کند • سبتی بکسر اول

مهمله وفتح میم و جیم زده دوائی است که آنرا اسطماخیقون گویند و آن بستان افروز صحرائی است و جمعی
صحرائی آنرا اکلیل الملک گویند مانند آب آنرا از بینیکه متورمه در کشش مانند باشد بهر درد و رطوبت بهتر و آنرا
بفارسی مرمی گویند که بیان سهو آن است • مرنج بکسر اول و رای مهمله و نون و جیم زده بمعنی سنج آمده
و آن چیزی از روی باشد مانند طبق با کناره و بر پشت آن قبه سازند و بند در آن تعبیه کنند و بردست
گرفته و یکدیگر زنند تا صدا ازو آید و بیشتر با نقاره و دهل و امثال آن نوازند و لیفی مرب مرجنه را نیز گویند
و آن بلکیست که مصوران و نقاشان نگاه دارند و آن در رفاقت صورت می باشد چه باطن مرب مرج است و چند
آنش صورت آن ظاهر می گردد • مروج بفتح اول و ضم رای مهمله بواو مجهول رسیده و جیم زده نام دهی است
که در نواحی کرمان واقع شده • مفج بکسر اول و فا و جیم زده بمعنی خراب حر شده • که آنرا بشیرازی منت
گویند آمده و آنرا صمغی هم گویند که ازرش دانگ چهار دانگش دو درم و دانگ بالی مانند و عربی غصام
و نارمیاه را نیز گویند و بمعنی کاکا نیز آمده • که آشفته و شیدا می باشد • مفج بکسر اول و فا و جیم فارسی زده
بمعنی مفج آمده • منج ایج بکسر اول و با بتحتانی مجهول رسیده و دال ابجد بالف کشیده و جیم زده بمعنی سفیدار
آمده و آن درختی است معروف • منکار آمنج بضم اول و کاف بالف کشیده و سکون رای مهمله و همزه بالف
کشیده و فتح میم و نون و جیم زده بمعنی آدم آمده • سرکج که طباخان و بابورچیان دارند
و بدان نان از تنور و گوشت از دیگ بر می آورند • سکج بفتح اول و کاف و جیم زده بمعنی مویز
آمده و آن انگوری باشد که در آفتاب و یا سایه خشک سازند • سکنج بضم اول و کاف و نون
و جیم زده بمعنی بوی دهان آمده • بتازی بخر خوانند و شخصی را نیز گفته اند که بوی دهان داشته
باشد و بهمین معنی در ارمنستان بضم سین مهمله فتح میم بدال رسان آمده • و بکسر سین مهمله بمعنی مرثیه
کردن و آواز از گلو در آوردن آمده • و بمعنی تراش هم دیده شده که از تراشیدن باشد و گزیدن
را نیز گفته اند که از گزندگی باشد • سنکج بفتح سین مهمله و سکون کاف و فتح نون و جیم زده سنگی باشد
سیاه و سوراخ بوی خوش کنند و آنرا از شام آورند از وادی که آن وادی را در آن زمان وادی جهنم گویند • سکوبنج
بضم اول و کاف بواو مجهول رسیده و فتح بای ابجد و رای مهمله و نون و جیم زده بمعنی خار خسک آمده و آن خاری است
معروف که سه گوشه دارد • سلنج بکسر اول و ضم لام و نون و جیم زده مخفف سه لنج آمده یعنی سه لب چه لنج
بضم لام بمعنی لب هم آمده • و کسی را نیز گویند که لب بالایین و یا لب زیرین او چاک باشد • سمج بضم اول و میم
و جیم زده بمعنی زندان آمده • و جائی را نیز گویند که در زمین یا در کوه جهت درویشان و فقیران یا گوسفندان
بکنند و لقب زنند و بجای ضم اول فتح هم بدال رسان آمده • سمچ بضم اول و میم و جیم فارسی زده بمعنی سمج آمده
که زندان باشد و جائی را نیز گویند که در زمین یا در کوه جهت درویشان و فقیران و یا گوسفندان بکنند و لقب زنند
و بجای ضم سین مهمله فتح هم بدال رسان آمده • سنج بفتح اول و نون و جیم زده بمعنی وزن و کیل آمده که از وزن کردن
و کشیدن بترازو باشد و امر بسنجیدن هم هست و بکسر سین مهمله بمعنی جلاجل و دف و دایره آمده و مخفف
سرنج نیز آمده و آن دو پاره روی باشد مانند طبق با کناره و بر پشت آن قبه سازند و بند در آن تعبیه کنند
و بردست گرفته بریکدیگر زنند تا صدا از آن آید و بیشتر با نقاره و دهل و امثال آن نوازند و باین معنی بجای
کسر سین مهمله فتح نیز بنظر آمده • و رنگی را گویند که نقاشان و مصوران بکار برند و بضم سین مهمله و نون
و جیم زده بمعنی کیل و میزان مردم و حیوانات دیگر آمده • سنغج بفتح اول و نون و غین منقوطه و جیم زده

و آن علتی است که آنرا تنگی نفس گویند و بتازی ضیق النفس خوانند و در فرهنگی بهای فتح اول کسره میم بدین آمده • سخج بفتح اول ولون وخای منقوطه وجیم پارسی زده بمعنی صد و آمده که تنگی نفس باشد • سنگ سوارخ بفتح اول و سکون نون وکاف پارسی وفتح خای منقوطه و واو معدوله بالف کشیده وفتح رای مهمله وجیم زده بمعنی سنگ خاره آمده و آن جانوریست کوچك وسیاه رنگ بهزرگی گنجشك وچند بر مانند شاهی و مردارد بازی قطاة خوانندش اگر استخوان او را بسوزانند و بسایند و با روغن زیت سرشانند و درداء الثعلب یا در سر کچل بمالند موی برآرد • سوخ بضم اول بواو مجهول رسیده وجیم زده بمعنی سوز آمده که از سوختن باشد چه در فارسی جیم ابجد بزای هوز و برعکس تبدیل می‌یابد چنانچه روچ و روز وامثال آن • سرزج بضم اول واو رسیده وفتح رای مهمله وجیم زده نوعی از کف دریا باشد و آن در جائی که نزدیك بدریا که وسنگ باشد بهم میرسد و مانند نمك شور میشود لیکن از نمك سفید تر ولطیف تر است و در هندی آفتاب ماهتاب را گویند • سه نتایج بکسر اول وبهای مدوره مخفی رسیده وفتح نون ومثناة فوقانی بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی وجیم زده بمعنی موالید ثلاثه آمده که جمادات ونباتات وحیوانات باشد • سیج بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وجیم زده بمعنی رنج ومحنت ومشقت آمده وبمعنی اصل مردم وبن دندان و بن پیکان نیز آمده • وبفتح اول ومثناة تحتانی وجیم زده بمعنی مویزه آمده که انگور خشك شده باشد خواه در سایه خشك کنند خواه در آفتاب • سیچ بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وجیم فارسی زده بمعنی ترتیب دادن وساز کردن ومهیا ساختن کاری آمده و رنج ومحنت ومشقت را نیز گفته اند • سیکروح بفتح اول وضم موحدهٔ تحتانی وکاف زده وضم رای مهمله بواو رسیده وحای حطی زده بمعنی ظریف آمده • سلیح بفتح اول وکسر لام بمثناة تحتانی مجهول رسیده وحای حطی زده بمعنی سلاح آمده • بدانکه در اصل این لغت تازی است فارسیان بدینگونه با ماله استعمال کرده اند وکسر سین بفتح بدل کردند • سه روح بکسر اول وهای مخفی ساکن وضم رای مهمله بواو رسیده وحای حطی زده بمعنی موالید ثلاثه آمده که حیوان وجماد ونبات باشد

چشمهٔ پنجم بحر سوم قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در میان سین مهمله با خای منقوطه

• ساذخ اول بالف کشیده وفتح ذال منقوطه وخای نقطه دار زده برگی است دوائی مانند برگ گردکان وآن از روی آب پیدا می شود و آن هندی رومی میرود و میباشد و بهترین آن هندیست بکروی آن بسرعت ر روید بگرش بزردی مایل میباشد چون برجامه بر اکنند از سوس محفوظ ماند و بجای جای منقوطه جیم هم آمده • سارغج اول بالف کشیده وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده وخای منقوطه زده نوعی از سلاح است و آن چوبی باشد که بر سر آن چند زنجیر کوتاه تعبیه کنند و بر سر هر زنجیر گوئی از فولاد نصب کنند • سخ بکسر اول وفتح موحدهٔ تحتانی وخای منقوطه زده بمعنی نمك مطلق آمده خواه در آدمی باشد خواه در طعام • سپاناخ بکسر اول وبای پارسی بالف کشیده ونون بالف کشیده وخای منقوطه زده بمعنی اسپناج آمده و آن سبزی باشد که در آش ریشته پلاو کنند • ستاخ بکسر اول ومثناة فوقانی بالف کشیده وخای منقوطه زده بمعنی شاخ درخت نرچهٔ نازك آمده که از شاخ دیگر پیدا و بعضی گویند شاخ درختی است که در شاخهای دیگر پیچد • ستیخ بکسر اول ومثناة فوقانی بمثناة تحتانی مجهول رسیده وخای منقوطه زده بمعنی سر کوه وقلهٔ کوه آمده و هر چیز بلند وراست را نیز گویند همچو ستون وقامت مردم وبمعنی بلندی وراستی هم گفته اند وراست استاده را هم گویند و در فرهنگی بجای خای منقوطه جیم هم بدین آمده و در اکثر فرهنگ سیخ با سین دیده شده • سخ بضم اول وخای منقوطه زده بمعنی

چون شرق که بر سر قبر و عرش آمده • و بفتح اول بمعنی جرئت و بی پروائی آمده • سنج بفتح اول و ثانی و جیم
بالف کشیده و های منقوطه زده بمعنی رسم آمده • سنجو بفتح اول و ثانی و ضم جیم و واو بمعنی انبان و کیسه است
و با جیم فارسی و رای مهمله و های منقوطه زده کنایه از سلامی حرف و گوشه بان و خلوتگاه آمده • سنجاب بفتح
اول و کسر ثانی مهمله و جیم منقوطه بالف کشیده و های معدوم باشد که پوست آن در ترکستان است
و سکون رای مهمله و پوست باشد از گیاه که عصاره آن را ترشک و رب آن از عصاره آن به پروت باشد • سنجه بضم
اول و سکون لام و ثانی بالف کشیده و کسر لام بفتح جیم معروف بمعنی آفتاب هم آمده • سنجیدن بکسر اول
و سکون ثانی کشیده و ضم رای مهمله و ای و رسیده و های منقوطه زده بمعنی باشد که آن را عامه و بش کردانند
شبیه مرغ و ماند و کلاه دو اوان هم و آنرا از ریزه های نشانند و او و های سام و دو صحرا و باشد
آنچه در صحرا و اوایل بیرون و آنچه در ساحل نشانند و بند و نصب صحبتی که دارد و پوست و رنگ کرده
چیزی آن حلال بعر و دو بدو مرام آنرا جهر سیار خوانند • سنبج بفتح اول و ثانی و های منقوطه زده بمعنی دله طعام
آمده و بمعنی دوا و دوام هم آمده • که بتازی آنرا رمخ گویند و بکسر اول در تازی بمعنی باج و اصل و مادهٔ هر چیزی آمده
سنگلاخ بفتح اول و ثانی و کاف فارسی ساکن و لام بالف کشیده و های منقوطه زده بمعنی جای سنگستان آمده • چه لاخ
که جای مقام و دو بود باشد و سنگلاخ را سنگستان نیز گویند • سنبغ بفتح اول و سکون نون و فتح لام و های منقوطه
زده بمعنی نیم تنه آمده و آن جامه باشد پیش باز که دامن و آستین آنرا کوتاه کنند • سوچ بضم اول بواو رسیده
و های منقوطه زده بمعنی پیاز آمده • که بتازی آنرا بصل خوانند • سوچنج بضم اول و واو رسیده و فتح نون و های
منقوطه زده نام شهری و ملکی است • سه شاخ بکسر اول و سکون های مخفی و شین منقوطه بالف کشیده و های
منقوطه زده بمعنی سه ورج آمده • که کنایه از موالید ثلاثه است و آن حیوانات و نباتات و جمادات باشد
• سیفاخ بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون میم و مثناة فوقانی بالف کشیده و های منقوطه زده بمعنی بذل
آمده و آن صفتی است که چیزی از وجود و از جود دادن و استطاعت • سیراخ بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده
و سکون میم و رای مهمله بالف کشیده و های منقوطه زده • چیزی از علف افروختن آمده • سیخ بکسر اول بمثناة
تحتانی رسیده و های منقوطه زده معروف است و آنرا باب زن نیز گویند

جشمهٔ ششم و هفتم از دفتر سوم از لازم سوم از کتاب هفت قلزم در بیان سین مهمله با دال ابجد

• سابرد اول بالف کشیده و ضم موحده تحتانی ابوار رسیده و دال ابجد زده بمعنی مشعله آمده و آن گیاهی است
معروف که بزد و عنها ابجد و آنرا اللاب نیز گویند و حل و ارغ را نیز گفته اند و آن نیز سبزی باشد که بروی
آبها ایستاده بهم رسد و نام فنی هم هست از فنون کشتی گیری و آن آنست که شخص پای خود را برپای خود بپیچد
و برزمین زند و ریسمان را نیز گویند که طفلان در ایام عید و نوروز از جائی بالا از شاخ درختی آویزند و در آن
نشسته در هوا آیند و روند و عربی مادرماله را نیز گویند و آن حلقه و دایره ایست که شبها از بخار و گرد و ماه بهم رسد
چنانکه ماه مرکز آن دایره میگردد • ساداول بالف کشیده و دال ابجد زده بمعنی استاد آمده • که تربیت کنند
و آموزنده باشد و بمعنی دشت و صحرا هم بنظر آمده و بعضی نوراهم گفته اند که گراز باشد و مخفف باده هم هست
که در مقابل منقش باشد • سازمند اول بالف کشیده و سکون زای هوز و فتح میم و نون و دال ابجد زده بمعنی
توشه و زاد و راحله و امثال آن که در سفر بکار آید آمده • و چیزی ساخته و آراسته و با النظام را نیز گویند
• سالفورد اول بالف کشیده و سکون لام و فتح فای منقوطه و رای مهمله و رای مهمله و دال ابجد زده •

بمعنی سالخورده آمده که کهنه ودیرینه وبسیار سال ومعتبر باشد ٭ ساید اول بالف کشیده وفتح مثناة تحتانی
ودال ابجد زده بمعنی ریم آهن آمده وآن چرکی باشد که از آهن بیرون آید در کوره ماند ٭ سبکاد بفتح
اول وسکون موحدهٔ تحتانی وکاف بالف کشیده ودال ابجد زده بمعنی سرکوه وقلهٔ کوه آمده وفرق سر را نیز گویند
٭ سپد بکسر اول وفتح بای پارسی ودال ابجد زده نام روز پنجم است از ماههای شمسی درین روز پارسیان
عید کنند وجشن سازند بنا بر قاعدهٔ کلیه که نزد ایشان معتبر است که چون نام ماه با نام روز موافق آید آن روز را
عید کنند وجشن سازند نیک است باعتقاد ایشان درین روز نو پوشیدن ودرخت نشاندن ونام ماه دوازدهم
باشد از سال شمسی ونام فلکی هم هست موکل زمین وبمعنی زمین هم آمده که بعربی ارض گویند وسپند را نیز
گفته اند وآن تخمی باشد که بجهت دفع چشم زخم در آتش کنند واین را اتاعلهٔ مخمور خوانند ٭ سپرد بکسر اول
وضم بای پارسی ورای مهمله ودال ابجد زده بمعنی سپردن آمده که چیزی را پیش کسی بامانت گذاشتن است
وبمعنی گوشه نشینی وقناعت وتحمل وفروتنی وپامال کردن در راه وروش وسلوک باشد وبانتها رسانیدن
وتمام کردن وخواندگی ومانندگی را نیز گویند وبجای کسر سین مهمله ضم هم بدیدن آمده ٭ سبکاد بفتح
اول وسکون موحدهٔ تحتانی وکاف بالف کشیده ودال ابجد زده بمعنی فرق سر آمده وسرکوه وقلهٔ کوه را نیز گفته اند
ودر فرهنگی بجای فتح اول کسر وبجای موحدهٔ تحتانی بای پارسی هم بدیدن آمده ٭ سپند بکسر اول وفتح بای پارسی
ونون ودال ابجد زده نام کرمی است وبمعنی اسپند معروف است وآن دانه باشد که برای چشم زخم در آتش
ریزند ٭ سپورزد بفتح اول وضم بای پارسی بواو مجهول رسیده وفتح زای هوز ودال ابجد زده بمعنی بدلالت
وفروبرد وبرآورد وفرود راند روان کند وبمعنی کار ما را بازپس اندازد وتاخیر کند نیز بدیدن آمده ٭ سپهبد
بکسر اول وفتح بای پارسی وظهور های هوز وضم موحدهٔ تحتانی ودال ابجد زده نامی است مخصوص پادشاهان
طبرستان را که دارالمرز باشد چنانکه قیصر پادشاهان روم را گویند وخاقان پادشاهان ترکستان را ومانند
وخان پادشاهان ختا وختن را وفغفور پادشاهان چین را وسپهسالار وخداوند وصاحب لشکر را نیز گویند
چه سپه بمعنی لشکر وبد بمعنی صاحب وخداوند باشد ودر فرهنگی بجای ضم موحدهٔ تحتانی فتح هم بدیدن آمده
ومعرب آن اصفهبد آمده ٭ سپهربند بکسر اول وبای پارسی وظهور های هوز وفتح رای مهمله وسکون های
هوز وفتح موحدهٔ تحتانی ونون ودال ابجد زده بمعنی طلسم وجادو آمده ٭ سپید بکسر اول وبای پارسی بمثناة
تحتانی مجهول رسیده ودال ابجد زده نام دیوی است که رستم او را کشت وبعضی گویند او پهلوانی بوده مازندرانی
که رستم زال او را بقتل آورد ونام قلعه وحصاری بوده از توران که سهراب بن رستم آنرا گرفت ونام رودخانه
هم هست وبمعنی سفید که بتازی بیاض خوانند معروف است ٭ سپیدرود بکسر اول وبای پارسی بمثناة تحتانی
مجهول رسیده وسکون دال ابجد وضم رای مهمله بواو مجهول رسیده ودال ابجد زده نام رودخانه ایست
از آذربایجان که آنرا آذربایگان با کاف پارسی نیز گویند وآن رودخانه بر دیلمان وگیلان گذرد .
٭ سپیدمرد بکسر اول وبای پارسی وسکون دال ابجد وفتح میم ورای مهمله ودال ابجد زده رستنی باشد مانند بستان
افروز که ساق آن سفید وبرگش سبز میباشد ٭ ستاد بکسر اول ومثناة فوقانی بالف کشیده ودال ابجد زده مخفف ایستاد
آمده که بر پای بودن است ومخفف ستان هم هست که از گرفتن باشد وباین معنی در فرهنگی بجای کسر سین
مهمله فتح هم دیده شده ٭ ستاوند بفتح اول ومثناة فوقانی بالف کشیده وفتح واو ونون ودال ابجد زده بمعنی
صفهٔ بلند وبزرگ آمده ورواق وبالاخانه را نیز گویند که پیش آن مانند ایوان کشیده بود وصفه را نیز

کشنده باشد که مغز آنرا بخورند [illegible] از آنچه با خشك [illegible] ــ سرآزاد بکسر [illegible]
وفتح میم ثانی [illegible] بالف کشیده و مرحله [illegible] بالف کشیده و دال ابجد زده [illegible]
آمده [illegible] که در [illegible] و واقع شود ــ سرآوند بضم اول و سکون ثانی و [illegible]
نون و [illegible] و فتح واو و [illegible] و دال ابجد زده بمعنی [illegible] و ایوان و خانه آمده که [illegible]
باشد [illegible] بمعنی [illegible] آمده ــ سرتیپ بکسر اول و سکون ثانی و فتح [illegible]
ابجد زده بمعنی [illegible] آمده ــ [illegible] بکسر اول و سکون ثانی [illegible]
فوقانی مجهول [illegible] و دال ابجد زده بمعنی [illegible] آمده ــ سرانجام بفتح اول و میم بالف کشیده
وفتح کاف [illegible] و دال ابجد زده بمعنی شخصی آمده که مصلح و مکمل شده باشد ــ سرانجام بفتح اول و [illegible]
کشیده و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده و دال ابجد زده بمعنی [illegible] آمده بمعنی روزهای گرم را سرد کنند و [illegible]
فتح اول کسر میم درست است ــ سرد بفتح اول و میم و دال ابجد زده بمعنی سرمای سخت آمده و باین معنی [illegible]
[illegible] از [illegible] گذشته ــ سرد بفتح اول و کسر جیم بمثناة تحتانی رسیده و دال ابجد زده [illegible]
[illegible] آمده که سرمای سخت شدن باشد ــ سراد بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و دال ابجد زده بمعنی
[illegible] آمده ــ سراوند بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و فتح واو و نون و دال ابجد زده مطلق بمعنی [illegible]
زرد آمده ــ سرای محمود بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و کسر مثناة تحتانی و فتح میم و سکون حای حطی و ضم
میم بواو رسیده و دال ابجد زده کنایه از مقام محمود آمده که بهشت باشد و آنرا حق تعالی بحضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وآله وسلم وعده کرده است ــ سرت سوزباد بفتح اول و رای مهمله و مثناة فوقانی ساکن و فتح
سین مهمله و موحده [illegible] و رای [illegible] ساکن و موحده [illegible] بالف کشیده و دال ابجد زده کنایه از ان آمده
که حضرت در از باد ــ سرچکاد بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح جیم فارسی و کاف بالف کشیده و
دال ابجد زده بمعنی بالای پیشانی و فرق سر آمده چه چکاد بمعنی پیشانی و فرق آمده ــ سرخ بید بضم اول و رای
مهمله و خای منقوطه ساکن و کسر موحده بمثناة تحتانی مجهول رسیده و دال ابجد زده نوعی از درخت
بید آمده و آن درختی است مشهور و آنرا بتازی صفصاف احمر خوانند و آن درخت بار ندارد [illegible]
[illegible] و آن [illegible] نوع است [illegible] آن سرخ بید است و بعضی گویند سرخ بید بید مولی را گویند که بید
مجنون باشد ــ سرخ مرد بضم اول و رای مهمله و خای منقوطه زده و فتح میم و رای قرشت و دال ابجد زده بمعنی
[illegible] آمده که برگش به برگ بستان افروز ماند و ساق آن سرخ رنگ باشد و آنرا [illegible] هم گویند
ــ سرساد بفتح اول و سکون رای مهمله و صین سعفص بالف کشیده و دال ابجد زده گیاهی است آنرا پنج انگشت
نامند و بتازی ذوخمسة اصابع خوانند ــ سرگزید بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح کاف و کسر زای هوز
بمثناة تحتانی رسیده و دال ابجد زده زری را گویند که سرشمار کنار زده از ایشان بطریق جزیه بگیرند ــ سرلاد
بفتح اول و سکون رای مهمله و لام بالف کشیده و دال ابجد زده بمعنی مرد دیوار آمده چنانکه بن لاد پای
دیوار را گویند و لاد بمعنی مطلق دیوار آمده ــ سرند بکسر اول و رای مهمله و نون و دال ابجد زده بمعنی [illegible]
آمده و آن رسنی باشد که بر درخت پیچد و بتازی عشقه خوانند و باین معنی در فرهنگی بجای کسر رای مهمله
فتح هم دیده شده و نیز باشد از جمله [illegible] کشتی گیران [illegible] که پای در [illegible] کسی بند کند و او را بیندازد
و بمعنی ریسمان آمده که یک سر آنرا حلقه کنند و در زیر خاک پنهان کنند و سر دیگر را شخصی گرفته در کمین

بنشیند تا آدمی یا جانوری پای در آن میان نهد و آن شخص بسوی خویش کشد و او را بگیرد و حل و زغ را نیز
گویند و آن چیزی باشد سبز که در آبهای ایستاده بهمرسد و باین معنی بجای نون مثناة تحتانی هم دیده شده و نیز
ریسمانی باشد که طفلان در ایام عیدها و جشنها از جائی و یا از شاخ درختی آویزند و بران نشسته در هوا آیند
و روند ٭ سرواد بفتح اول و سکون رای مهمله و واو بالف کشیده و دال ابجد زده بمعنی کلام منظوم و شعر آمده
و معنی افسانه و افسون هم آمده و سرود را نیز گفته اند ٭ سرو آزاد بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر واو
و همزه بالف کشیده و زای هوز بالف کشیده و دال ابجد زده بمعنی سرو آمده که راست رسته باشد و آنرا باین اعتبار
آزاد گفته اند که از قید نارستی و کجی و بپیوستن بشاخ دیگر فارغ است و بعضی گویند درختی که میوه ندهد
آزاد خوانند چون سرو میوه ندارد از ین سبب آزاد باشد و درکتابی دیده شده که هر درختی را کمالی
و زوالی هست چنانکه گاهی از بار و برگ تازه میباشد و گاهی از بی برگی و بی باری پژمرده و سرو را همیشه یکحالست
و همه وقت سبز و تازه و از این علتها فارغ است و این صفت آزادگانست پس بدین جهت آزاد باشد ٭ سرد باد بفتح اول
و سکون رای مهمله و دال ابجد و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و دال ابجد زده بمعنی آه سرد آمده ٭ سرود بضم
اول و رای مهمله بواو مجهول رسیده و دال ابجد زده بمعنی سخن آمده و معنی خوانندگی و گویندگی مرغان
و آدمیان هم هست و بمعنی رقص و سماع نیز دیده شده و بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح واو و دال ابجد زده
کلام منظوم و شعر را گویند و بمعنی افسانه و افسون و سرود هم آمده ٭ سرید بکسر اول و رای مهمله بمثناة تحتانی
رسیده و دال ابجد زده بمعنی جامهٔ غوک آمده و آنرا جل وزغ نیز گویند و آن چیزی باشد سبز که در آبهای
ایستاده بهمرسد و ریسمانی را گویند که طفلان در ایام عیدها و جشنها از جائی و یا از شاخ درختی آویزند و بران
نشسته در هوا آیند و روند و در فرهنگی بجای کسر سین مهمله فتح هم دیده شده ٭ سزد بفتح اول و زای
هوز و دال ابجد زده بمعنی میسزد آمده که سزاوار و لایق است و بفتح اول و زای هوز و دال ابجد زده بمعنی سفید
و خار سفید آمده و آنرا بتازی الشوکة البیضاء خوانند و میگویند درختی هم هست خاردار که آنرا اخنچه گویند
و بتازی عوسج خوانند ٭ سزید بفتح اول و کسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده و دال ابجد زده بمعنی لایق آمده
و سزاوار گردید و بمعنی سزا هم آمده که مکافات بدی و نیکی است ٭ سعند بفتح اول و سکون عین مهمله و فتح
عین مهمله و نون و دال ابجد زده بلغت سریانی بمعنی عود بلسان آمده و آن نوعی از عود است که ضیق النفس
و تاریکی چشم و عرق النسا و صرع را نافع است ٭ سعد بضم اول و عین مهمله و دال ابجد زده نام دوائی است که
آنرا ترکی بتلاق گویند بهترین آن کوفیست و بفتح سین مهمله و عین سعفص و دال ابجد زده در تازی نقیض
نحس آمده ٭ سغد بضم اول و غین منقوطه و دال ابجد زده نام شهریست از ماوراء النهر نزدیک بسمرقند گویند آب و هوای آن
شهر در نهایت لطافت باشد و آن بسغد سمرقند شهرت دارد و آنرا بهشت دنیا هم میگویند و پارسی صغدی منسوب بآن
شهر است و زمین نشیب را نیز گویند که آب باران در آنجا جمع شود ٭ سغرند بضم اول و فتح غین منقوطه و سکون رای مهمله
و فتح نون و دال ابجد زده بمعنی خار پشت آمده و آنرا خار پشت تیرانداز نیز گویند بسبب آنکه هر که قصد او کند خارهای خود را
مانند تیر جانب او اندازد ٭ سغود بضم اول و غین منقوطه بواو رسیده و دال ابجد زده بمعنی مرغ سنگخواره
آمده که بتازی قطاة خوانند و آن مرغی است کوچک و سیاه رنگ و کاکل دار که سنگریزه میخورد ٭ سفند بکسر
اول و فتح فا و دال ابجد زده نام روز پنجم است از ماههای شمسی در این روز فارسیان عید کنند و جشن سازند
بنا بر قاعدهٔ کلیه که نزد ایشان معتبر است که چون نام ماه با نام روز موافق آید آن روز را عید گیرند و جشن

[illegible] است با [illegible] برق و [illegible] درست [illegible] و نام [illegible] برد در [illegible] فرستان قسمی [illegible] که [illegible] گویند و [illegible] و انبوه گفته اند و آن قسمی باشد که [illegible] چشم [illegible] کشند ● سمرود بفتح اول وسکون ثانی و ضم رای مهمله و واو معروف و دال ابجد زده بمعنی [illegible] آمده و آن مرغی است که [illegible] و سیاه رنگ [illegible] باشد ● سمرقه بکسر اول [illegible] لفظ مجهول [illegible] دال ابجد زده [illegible] آمده و [illegible] کنایه از [illegible] باشد که [illegible] گردد و [illegible] بمعنی [illegible] آن گردد ● سمند اسب بکسر اول [illegible] لفظ مجهول [illegible] و دال ابجد ساقی [illegible] مهمله و فتح ثانی و نون و دال ابجد زده بمعنی [illegible] آمده و آن نوعی از [illegible] باشد و آنرا [illegible] نیز گویند ● سمندر بفتح اول و سکون ثانی و کسر ثالث و لام بالف کشیده و سکون میم و فتح واو و رای مهمله و دال ابجد زده و کنایه از آسمان آمده و آنرا سقف [illegible] زای و [illegible] نیز گویند ● سمگرد بضم اول و کاف بالف کشیده و ضم رای مهمله و دال ابجد زده بمعنی نان گوشت آمده که در روی [illegible] را [illegible] بمعنی [illegible] نیز آمده و آن نان گرمی را گویند که با روغن و شیرینی و [illegible] باشد ● سمک که ربا کرد بفتح اول و سکون کاف پارسی و کسر کاف ربا کرد معلوم کنایه از سگ اصحاب کهف آمده ● سمنهل بکسر اول و فتح کاف پارسی و سکون نون و فتح میم و دال ابجد زده مادی سمنهل آمده بمعنی [illegible] و [illegible] گردد و [illegible] کند و آنرا از [illegible] بفتح کاف کسر و ضم نیز درست است ● سمنک بکسر اول و فتح کاف و نون و دال ابجد زده بمعنی [illegible] آمده ● سمیرد بکسر اول و کاف بشناة لفظ مجهول [illegible] و فتح زای [illegible] و دال ابجد زده [illegible] است بمعنی [illegible] ● سمارند بفتح اول و کاف پارسی بالف کشیده و فتح رای و نون و دال ابجد زده نام کرمی است نزدیک بستان معرب آن سمارند است و [illegible] سین مهمله [illegible] از [illegible] ● سمرند بفتح اول و سکون میم و رای مهمله بالف کشیده و دال ابجد زده بمعنی [illegible] آمده ● سمرکند بفتح اول و میم و سکون رای [illegible] و فتح کاف و نون و دال ابجد زده نام شهری است در ماوراء النهر که [illegible] عرب از [illegible] و سمرقند معرب آنست و معنی ترکیبی آن سمر است و سمر نام پادشاهی بود از ترک و ترکان ده را کند می گویند یعنی ده را او بنا کرد و بود و است و بود را نام شهر شد ● سمرقند بفتح اول و میم و سکون رای مهمله و فتح کاف و نون و دال ابجد زده بمعنی سمرکند آمده ● سمند بفتح اول و میم و نون و دال ابجد زده بمعنی [illegible] اسب آمده ● [illegible] بمعنی [illegible] و معنی [illegible] دار نیز گفته اند و نام قریه ایست از قرای سمرقند ● سمیزرد بفتح اول و میم و کسر نون و فتح زای [illegible] و رای مهمله و دال ابجد زده نام گلی است که بوی لطیف دارد ● سناد بفتح اول و نون بالف کشیده و دال ابجد زده بمعنی بسیار و [illegible] و [illegible] بود و یکی از عیوب قافیه نیز هست و آن عبارت از اختلاف ردف اصلی [illegible] در [illegible] و در عرف بمعنی مخالفت آمده ● سنباد بفتح اول و سکون نون و [illegible] بالف کشیده و دال ابجد زده بمعنی [illegible] آمده و آن [illegible] باشد [illegible] و نام [illegible] بود [illegible] با وجود [illegible] محبت داشت ● سند بکسر اول و نون و دال ابجد زده بمعنی حرامزاده آمده که از [illegible] و نام ولایتی است از هندوستان و نام رودخانه عظیم است که مابین خراسان و هندوستان میگذرد ● سند آباد بکسر اول و نون و دال ابجد ساکن و مرحله ثانی بالف کشیده و دال ابجد زده نام کتابی است که حکیم ارزقی بنظم آورده و آن در نصایح و پند و حکمت عملی است

* سنگ اسپند بفتح اول وسکون نون وکسر کاف پارسی واسپند با کسر همزه معلوم آن سنگی است که درمیان برته اسپند بهم میرسد اگر آنرا بسایند وبا دواب عورتان ملک مثانه را بریزاند ودر تازی آنرا حجر الاسود وحصاة الاسفنج خوانند * سنگ زاد بفتح اول وسکون نون وکسر کاف پارسی وزای مهمله بالف کشیده ودال ابجد زده کنایه از گلوله توپ آمده * سنبرد بفتح اول وضم نون بواو رسیده ودال ابجد زده کنایه از امتثال امر است در امور ی که بهیچ کار نیاید * سود بفتح اول وواو ودال ابجد زده بمعنی سنجد آمده وآن ظرفی است از چوبهای باریک ونرم باشد وبضم سین مهمله وواو ودال ابجد زده ماضی سودن آمده ودر مقابل زیان معروف است که بتازی آنرا النفع گویند ومعنی سور هم دیده شده که میزبانی وشادمانی وجشن باشد * سوسپند بضم اول بواو رسیده وسکون سین مهمله وفتح بای پارسی ونون ودال ابجد زده نام گیاهی است که چون آنرا بشکنند ازان شیرهٔ سفیدی مانند شیر برآید وآن را درغذاها بکار برند وآنرا شیر گیاه هم گویند ودر معنی آنرا ودمی گویند وبعضی گفته اند که خلف شتر است ظاهرا با خلف شیر گیا تصحیف خوانی شده * سه رود بکسر اول وسکون های ملفوظه وضم رای مهمله بواو مجهول رسیده ودال ابجد زده بمعنی سه تار آمده که طنبور سه تار بسته باشد وبعضی گویند چنگ ورباب وبربط است * سه بعد بکسر اول وسکون های ملفوظه وضم موحدهٔ تحتانی وعین مهمله ودال ابجد زده بمعنی طول وعرض وعمق آمده * سه فرزند بکسر اول وسکون های ملفوظه وفتح فا وسکون رای مهمله وفتح زای هوز ونون ودال ابجد زده بمعنی موالید ثلثه آمده که نبات وجماد وحیوان باشد * سهند بفتح اول وهای ملفوظه ونون ودال ابجد زده کوهی است مشهور در ولایت آذربایجان نزدیک تبریز ودر فرهنگی بدیدن آمده نام دهی است متصل آن کوه وآن کوه با ومنسوب است * سیاوخش آباد بکسر اول ومثناة تحتانی بالف کشیده وکسر واو وخای منقوطه وشین قرشت ساکن وآباد معلوم نام شهری بوده در توران که سیاوخش آنرا بنام خود آباد کرده وسیاوش پسر کیکاوس پدر کیخسرو است وبیای کسر واو وضم هم بدیدن آمده * سیاوخش گرد بکسر اول بمثناة تحتانی با لف کشیده وکسر واو وخای منقوطه وشین قرشت ساکن وکسر کاف پارسی ورای مهمله ودال ابجد زده بمعنی سیاوخش آباد آمده * سیاه بید بکسر اول ومثناة تحتانی بالف کشیده وسکون های ملفوظه وکسر موحدهٔ تحتانی رسیده ودال ابجد زده نوعی از بید است * سیخود بفتح اول وسکون یای حطی وضم خای منقوطه بواو رسیده ودال ابجد زده بمعنی تواضع آمده وآن اظهار خوف واجتناب از عجب وتکبر باشد * سیمناد بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وسکون میم ونون بالف کشیده ودال ابجد زده بمعنی سوره آمده مثل سورهٔ الحمد وسورهٔ قل هو الله وامثال آن * سیلاب کند بفتح اول وسکون مثناة تحتانی ولام بالف کشیده وموحدهٔ تحتانی ساکن وفتح کاف ونون ودال ابجد زده بمعنی زمینی آمده که سیلاب آنرا بریده باشد * سیر در لوزینه داد بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وسکون رای مهمله ودر ولوزینه داد معلوم کنایه ازان است که در شادی وغم آورد * سیاه وسپید بکسر اول ومثناة تحتانی بالف کشیده وسکون های ملفوظه وفتح واو وکسر سین مهمله وبای پارسی بمثناة تحتانی مجهول رسیده ودال ابجد زده کنایه از کل مخلوقات آمده وکنایه از روز وشب وروم وزنگ وخیر وشر نیز همست * سپندارمذ بکسر اول وفتح بای پارسی وسکون نون ودال ابجد بالف کشیده وسکون رای مهمله وضم میم وذال منقوطه زده بمعنی اسپندارمذ آمده وآن ماه دوازدهم است از سال شمسی مرکانکه آفتاب در برج حوت آید وبمعنی زمین آمده ونام فرشتهٔ نیز همست این روز را فارسیان بنا بر قاعدهٔ کلیه که پیش ایشان معمول چون نام ماه با نام روز موافق شود جشن سازند وعید کنند نیک است

در آتش می افتد از تند باکیزه کرد و بعضی گویند بصورت مرغی است ٭ ساموراول بالف کشیده وضم میم بواو مجهول رسیده و رای مهمله زده کوهی است در مغرب که معدن سنگی است وسنگ آن کوه نیز بهمین نام اشتهار دارد و آن سنگی باشد که جمیع سنگهای سخت را قطع کند و بجای میم های ملفوظ هم درست است ٭ سامور اول بالف کشیده وضم های ملفوظ بواو رسیده و رای مهمله زده بمعنی سامور آمده ٭ سایه پرور اول بالف کشیده وفتح مثناة تحتانی وسکون های ملفوظ وفتح بای پارسی وسکون رای مهمله وفتح واو و رای قرشت زده نام گیاهی آمده که در سایه نشو و نما کند و بمالد و آنرا نانخورش هم کنند وکنایه از مردم مفت خور هم آمده وکسی را گویند که پیوسته باسودگی و فراغت بر آمده و محنت و مشقت نکشیده باشد ٭ سایه دار اول بالف کشیده وفتح مثناة تحتانی وسکون های ملفوظ و دال ابجد بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی شخصی آمده که سایه جن وامثال آن داشته باشد و درخت را نیز گفته اند ٭ سایبان اخضر اول بالف کشیده وسکون مثناة تحتانی وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وکسر نون وفتح همزه وسکون خای نقطه دار وضاد معجمه و رای مهمله زده کنایه از آسمان آمده ٭ سایه نور اول بالف کشیده وفتح مثناة تحتانی وسکون های ملفوظ وضم نون بواو رسیده و رای مهمله زده کنایه از شب و روز آمده وکنایه از سایهٔ درخت هم هست چه سایه نور مرد و دارد ٭ سبز آخر بفتح اول وموحدهٔ تحتانی و زای هوز ساکن وهمزه بالف کشیده وضم خای نقطه دار و رای مهمله زده کنایه از آخور آمده که در آن علف سبز باشد وکنایه از آسمان نیز آمده ٭ سبز آخور بفتح اول وموحدهٔ تحتانی و زای هوز ساکن وضم خای منقوطه و واو معدوله و رای مهمله زده بمعنی سبز آخر است ٭ سبزبهار بفتح اول وموحدهٔ تحتانی و زای هوز ساکن وفتح موحدهٔ تحتانی وهای ملفوظ بالف کشیده و رای مهمله زده نام نوائی ولحنی است از موسیقی ٭ سبزه بهار بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی وفتح زای هوز وهای ملفوظ ساکن وفتح موحدهٔ تحتانی وهای ملفوظ بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی سبز بهار آمده ٭ سبکبار بفتح اول وضم موحدهٔ تحتانی وسکون کاف وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی شخصی آمده که پیوسته شادی وخوشحالی کند و صاحب انتعاش باشد و فارغبال را نیز گفته اند ٭ سبکسار بفتح اول وضم موحدهٔ تحتانی وسکون کاف وسین مهمله بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی سبکسر آمده که کنایه از فرومایه وسفیه باشد چه سار بمعنی سر آمده و مجرد بی تعلق را نیز گفته اند و بمعنی خوار و بی تمکین و بیوقار و بیغرار و شتاب زده نیز آمده ٭ سپار بضم اول وبای پارسی بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی آهن جفت آمده و آن آهنی باشد سر تیز که زمین بآن شیار کنند بر آنرا در فندی بهال نامند وبکسر سین مهمله بمعنی ما یحتاج و آلات وادوات خانه آمده و از هر نوعی که باشد و چرخی را نیز گویند که بدان شیرهٔ انگور گیرند و حوضی که در آن شیره انگور بیفشارند و آنرا بتازی معصر خوانند ومطلق ظروف و اوانی را گویند عموما و طرفی که در آن انگور کرده از جای بجائی برند خصوصا و باین معنی بضم اول هم آمده خصوصا و آلات وادوات خانه و امر بسپردن و فاعل آن هم هست ٭ سپر بکسر اول وبای پارسی و رای مهمله زده معروف است که بتازی آنرا جنه خوانند و بمعنی رونده و پایمال کننده نیز آمده و امر برفتن و پامال کردن هم هست ٭ سپار بکسر اول وسکون بای پارسی وسین مهمله بالف کشیده و رای قرشت زده بمعنی د لال آمده که بتازی مسمار گویند ٭ سپند ارمذ بکسر اول وبای پارسی و دال ابجد بالف کشیده و رای مهمله زده نام پسر گشتاسب شاه آمده که اسفندیار باشد و مخفف سپندارمذ هم هست و آن بودن نیر اعظم باشد در برج حوت که ماه دوازدهم از سال شمسی باشد وبمعنی شمع نیز آمده ٭ سپوزگار بکسر اول وضم بای پارسی بواو مجهول رسیده وسکون زای هوز وکاف پارسی

بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی شخصی آمده که در کارها تاخیر کند و کارها را باز پس اندازد * سپهر بکسر
اول و بای پارسی و های ملفوظ و رای قرشت زده بمعنی آسمان آمده که بتازی آنرا سما خوانند * سپهرار بکسر
اول و فتح بای پارسی و سکون های ملفوظ و رای مهمله بالف کشیده و رای ثانی زده بمعنی کرهٔ آتش آمده و آن
بالای کرهٔ هواست و آنرا کرهٔ اثیر نیز گویند * سپیدار بکسر اول و بای پارسی بمثناة تحتانی مجهول رسیده و
دال ابجد بالف کشیده و رای مهمله زده مخفف سپیدار است و آن از جملهٔ درختهای بی ثمر است و نوعی از
بید باشد * سپهدار بکسر اول و فتح بای پارسی و سکون های ملفوظ و دال ابجد بالف کشیده و رای قرشت
زده بمعنی خداوند و سر لشکر آمده * سپهسالار بکسر اول و فتح بای پارسی و ظهور های ملفوظ و سین مهمله
بالف کشیده و لام بالف کشیده و رای قرشت زده بمعنی سپهدار آمده که خداوند و سر لشکر باشد * سپهر اثیر
بکسر اول و بای پارسی و سکون های ملفوظ و کسر رای قرشت و فتح همزه و کسر ثای مثلثه بمثناة تحتانی رسیده
و رای قرشت زده بمعنی فلک اول آمده * سپیدبر بکسر اول و بای پارسی بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون
دال ابجد و فتح موحدهٔ تحتانی مجهول رسیده و سکون دال ابجد و فتح موحدهٔ تحتانی و رای مهمله زده بمعنی
فصل تابستان آمده * سپیدپر بکسر اول و بای پارسی بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون دال ابجد و فتح بای
پارسی و رای قرشت زده بمعنی پشه آمده که بتازی آنرا بق گویند و آن جانوریست معروف و آنرا از چهل روز
عمر بیش نباشد و در فرهنگی بدیدن آمده که عمر پشه از ده روز بیش نیست از زمین نمناک و چرکین خیزد
* سپیدخار بکسر اول و بای پارسی بمثناة تحتانی مجهول رسیده و دال ابجد زده و خار معلوم داروئی است که
در مرغزارها و کوهها پیدا شود و آنرا بتازی الشوکة البیضاء خوانند * سپیدکار بکسر اول و بای پارسی بمثناة
تحتانی مجهول رسیده و سکون دال ابجد و کاف پارسی بالف کشیده و رای مهمله زده کنایه از مردم نیکوکار
و جوانمرد و سالک و صالح آمده * ستار بفتح اول و مثناة فوقانی بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی خیمه آمده
که بجهت منع مگس و پشه کنند و آنرا در این زمان پشه دان گویند و بکسر اول بمعنی سازی آمده که آنرا طنبور
گویند و مخفف ستاره نیز هست که بتازی کوکب خوانند و باین معنی بجای کسر سین مهمله فتح هم بدیدن آمده
و همین صحیح است * ستاره شمر بکسر اول و مثناة فوقانی بالف کشیده و فتح رای مهمله و سکون های هوز و ضم
شین منقوطه و فتح میم و رای قرشت زده بمعنی منجم آمده که آنرا ستاره شناس نیز گویند * ستبر بکسر اول
و فتح مثناة فوقانی و موحدهٔ تحتانی و رای قرشت زده بمعنی کلفت و بلند و پهن و غلیظ باشد و سطبر با طای حطی
معرب آنست * ستخر بکسر اول و فتح مثناة فوقانی و خای منقوطه و رای قرشت زده مخفف استخر آمده که تالاب
و آبگیر باشد و نام قلعه ایست مشهور در فارس که جمشید ساخته بود چون در آن تالاب بزرگی هست بنابر آن
بدین نام خوانند و سطخر معرب آنست * ستر بفتح اول و مثناة فوقانی و سکون رای مهمله مخفف استر آمده که
بغل باشد * ستم پرور بکسر اول و فتح مثناة فوقانی و سکون میم و فتح بای پارسی و سکون رای قرشت و فتح واو
و سکون رای مهمله بمعنی پرورندهٔ ستم آمده که کنایه از ظلم کننده و ظلم روا دارنده باشد * ستوار بضم اول
و سکون مثناة فوقانی و واو بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی امین و معتمد آمده و باور کردن و تصدیق نمودن
را نیز گویند و مخفف استوار هم باشد و بتازی محکم و مضبوط را گویند و باین معنی بجای سکون مثناة فوقانی ضم
هم درست است * ستور بضم اول و مثناة فوقانی بواو مجهول رسیده و رای مهمله زده بمعنی هر جانور چارپائی آمده عموما و اسپ
و اشتر و خر را گویند خصوصا * ستوسر بفتح اول و ضم مثناة فوقانی بواو رسیده و فتح سین مهمله و رای قرشت زده بمعنی

عطسه آمده و آن مدالی باشد که بی اختیار از راه دماغ بجهد و در هندی آنرا چهینک گویند ● ستیر بکسر اول و مثناة
فوقانی بمثناة تحتانی مجهول رسیده و رای قرشت زده بمعنی یک حصه از چهل حصهٔ من آمده و آن بوزن تبریز پانزده
مثقال است چه یک من تبریز شش صد مثقال بود و هر مثقالی شش دانگ و دانگ هشت حبه را باشد و حبه مقدار
یکجو که در بزرگی و کوچکی میانه باشد و بعضی گویند ستیر شش درم و نیم باشد و درم بمقدار چهل و هشت
حبه است ● ستیزه کار بکسر اول و مثناة فوقانی بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح زای هوز و سکون های مدوره
و کاف پارسی بالف کشیده و رای قرشت زده بمعنی ستیزه کننده آمده ● سجاهر بفتح اول و جیم بالف کشیده
و فتح های مدوره و رای قرشت زده بمعنی نظیر و شبه و مانند و قرین آمده ● سحرور بفتح اول و سکون حای حطی
و ضم رای قرشت بواو رسیده و رای مهمله زده نوعی از مرغ صحرائی است ● سختی دیوار ده بفتح اول
و سکون خای منقوطه و کسر تای قرشت بمثناة تحتانی رسیده و دیوار ده معلوم کنایه از حوادث روزگار و آفتاب
ماهتاب آمده ● سخن بکر بفتح اول و ضم خای منقوطه و سکون نون و کسر موحدهٔ تحتانی و کاف پارسی و رای قرشت
زده بمعنی سخنی آمده که کسی نگفته باشد و نیز سخنی را گویند که بمعنی آن پی نبرده شود ● سخن تواتر بفتح اول
و ضم خای منقوطه و کسر نون و فتح مثناة فوقانی و واو بالف کشیده و ضم تای قرشت و سکون رای مهمله کنایه
از سخن بی لطافت آمده ● سخن جور بفتح اول و ضم خای منقوطه و کسر نون و فتح جیم و واو و رای مهمله زده
کنایه از سخن بی لطافت و دل شکن آمده ● سخن زمهریر بفتح اول و ضم خای منقوطه و سکون نون و فتح زای
هوز و سکون میم و فتح های مدوره و کسر رای قرشت بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله زده کنایه از سخن فسرده
و خنک و بیمزه آمده ● سخیر بفتح اول و کسر خای منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله زده دوائی است
تلخ طبعش گرم و خشک و مقوی معده و هم مسدده جگر بگشاید ● سدر بفتح اول و دال ابجد و سکون رای مهمله
بمعنی کنار آمده و آن میوه ایست معروف شبیه به آلوچه و در هندوستان بسیار است و در هندی بیر گویند
و بعضی مدرد درخت کنار را گفته اند گرم و خشک است و قابض و در فرهنگی بدیدان آمده صمغ درخت آن
موی را سرخ گرداند و بعضی گویند تازه است ● سدیر بفتح اول و کسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده و رای قرشت
زده مخفف سه دیر است عمارتی بود نعمان بن منذر بجهت بهرام گور ساخته بود و بعضی گویند معرب سه دیر است
● سر بفتح اول و سکون رای مهمله بمعنی بالا آمده که بتازی فوق خوانند چنانچه گویند بر سر کوه یعنی بر بالای
کوه و بر سر دیوار یعنی بر بالای دیوار و بر سر راه یعنی بر بالای راه و بر سرد وش و بر سر پا و امثال آن و زبده و خلاصه
و خالص را هم گویند و بمعنی میل و خواهش هم آمده و زور و قوت و فکر و خیال را هم گفته اند و سردار و مقدم
لشکر را نیز گویند و اسپ را باعتبار سر نویسند همچنانکه هرشان شکار برادست و آنرا بتازی راس گویند معروف است
و جمع سری که بمعنی راس است بسرها کنند و جمع سریکه بمعنی مقدم و سردار است بسران و بمعنی خیال نیز آمده
و بضم اول شرابی باشد که از برنج سازند و نام خوششی است که بر اعضا بهم رسد و بشره را سرخ گرداند و آنرا
بتازی شرا خوانند و نام نوعی از ماهی است که طول آن یک گز باشد و خرطومی بزرگ دارد مانند پیکان تیر
و اکثر حیوانات را بدان کشند و بمعنی سرخ هم دیده شده و بمعنی ناودان هم آمده که در بامهای خانه
بجهت آب باران نصب کنند و نوعی از رقص باشد شبیه بارغشتک و آن نوعی از بازی است و کفش و موزه و امثال
آنرا نیز گویند و بعضی گویند کفشی باشد که روستای خراسان سر آنرا از ریسمان سیاه سازند ● سراخر بفتح
اول و سکون رای مهمله و همزه بالف کشیده و ضم خای منقوطه و سکون رای مهمله بمعنی اسپ سرطویله آمده

یعنی اسپیکه بر همه اسپان مقدم بند ند * سرآخور بفتح اول وسکون رای مهمله وضمزه بالف کشیده وضم خای منقوطه وواو معدوله ورای مهمله زده بمعنی سرآخراست * سرادار بفتح اول ورای مهمله بالف کشیده ودال ابجد بالف کشیده ورای مهمله زده شخصی را گویند که خدمت دار الشفا کند و باحوال بیماران پردازد ودرین زمان کسی را گویند که خدمتکاران مرا میکند * سراسر بفتح اول ورای مهمله بالف کشیده وفتح سین مهمله ورای قرشت زده نوعی از قماش نفیس آمده و معنی سیر وگشت نیز دیده شده با ینطریق که درکنار آبی یا سبزه آیند وروند ومعنی همه وتمام معروف است * سرای سرور بفتح اول ورای مهمله بالف کشیده وکسر یای حطی وضم سین مهمله ورای قرشت بواو رسیده ورای ثانی زده کنایه از بهشت آمده وشراب خانه وخرابات را نیز گویند * سرای شرور بفتح اول ورای مهمله بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی وضم شین منقوطه ورای قرشت بواو رسیده ورای ثانی زده کنایه از دوزخ آمده ودنیا را نیز گویند وقمارخانه را هم نامند وکنایه از میکده وشرابخانه نیز هست * سرای شش در بفتح اول ورای مهمله بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی وفتح شین منقوطه وسکون شین قرشت وفتح دال ابجد ورای قرشت زده کنایه از دنیا آمد باعتبار شش جهت که پس وپیش وچپ وراست وبالا وپایین باشد * سرای غرور بفتح اول ورای مهمله بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی وضم غین منقوطه ورای قرشت بواو رسیده ورای مهمله زده کنایه از دنیای دون آمده * سربسر بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح موحدهٔ تحتانی وفتح سین سعفص ورای قرشت زده بمعنی سراسر آمده که همه وتمام ومجموع باشد * سربار بفتح اول وسکون رای مهمله وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده ورای قرشت زده بمعنی باری آمده که بر سر کیرند وآن زیاده از علاوه است که بر سر تنگها کند ازند ودر فرهنگی بمعنی علاوه نیز دیدن آمده وآن بارکوچکی است که بربالایی بار بسته بزرگ بندند * سرتاسر بفتح اول وسکون رای مهمله ومثناة فوقانی بالف کشیده وفتح شین مهمله ورای قرشت زده بمعنی سربسر آمده که تمام وهمه ومجموع باشد * سرتیز بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده ورای قرشت زده بمعنی بزرگ ودانشمند وحکیم وفاضل آمده * سرخر بفتح اول وکسر رای مهمله وفتح خای منقوطه ورای قرشت زده کنایه از مردم احمق وبیحیا آمده وکسی را نیز گویند که بی موقع بجائی بیاید وبنشیند که جای او نباشد وبتازی آنرا راس الحمار گویند * سرخ سوار بضم اول ورای مهمله وخای منقوطه ساکن وفتح سین سعفص وواو بالف کشیده ورای قرشت زده کنایه از جگر است وآن از جمله آلات اند روی حیوان وانسان باشد وبتازی آنرا کبد خوانند * سرخ شبان یا هودار بضم اول ورای مهمله وخای منقوطه ساکن وضم شین منقوطه وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وضم وکسر نون ومثناة تحتانی بالف کشیده وهای مدوره بواو رسیده ودال ابجد بالف کشیده ورای مهمله زده بزبان پهلوی نام حضرت موسی علیه السلام آمده * سرخوار بکسر اول وسکون رای مهمله وفتح خای منقوطه وواو معدوله بالف کشیده ورای قرشت زده بمعنی صاحب اسرار وشاعر آمده ومردم دنی شعار را نیز گفته اند * سرخویش کیر بفتح اول وکسر رای مهمله وخای منقوطه وواو معدوله ویای حطی وشین منقوطه ساکن وکسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده ورای قرشت زده یعنی خیال خویش گیر * سردار بفتح اول وسکون رای مهمله ودال ابجد بالف کشیده ورای قرشت زده بمعنی پادشاه وخداوند آمده * سردسیر بفتح اول وسکون رای مهمله ودال ابجد وکسر سین سعفص بمثناة تحتانی مجهول رسیده ورای قرشت زده بمعنی زمینی آمده که خاصیت سرد دارد یعنی زمینی را گویند که مردمان آنجا سرد مزاج باشند وگرمسیر زمینی را گویند که خاصیت آن گرم باشد * سردور بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد وسکون واو ورای مهمله بمعنی سرکردهٔ جاسوسانی که احوال

امرا بپادشاه نویسند ٭ سرشار بفتح اول وسکون رای مهمله وشین منقوطه بالف کشیده ورای قرشت زده بمعنی
لبریز است چه شار بمعنی ریختن آمده ولبالب را لبریز گویند ٭ سرشک شور بکسر اول وراء مهمله وسکون شین
منقوطه زده وکسر کاف وضم شین قرشت بواو مجهول رسیده ورای بی نقطه زده کنایه از اشک غمزدگان آمده
٭ سرشیر بفتح اول وکسر رای مهمله وشین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده ورای قرشت زده بمعنی کفک شیر آمده
که منش آنرا ملائی گویند ٭ سرعشر بفتح اول وکسر رای مهمله وفتح عین بی نقطه وشین قرشت ورای مهمله
زده بمعنی نقش ونشانی آمده که در حاشیهٔ قرآن بجهت هرده آیت کنند ودر فرهنگی بمعنی هرده آیت اول که طفلان
را یاد دهند آمده ٭ سرور بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح واو ورای قرشت زده بمعنی عید اول ومهتر وبزرگ آمده
٭ سروکار بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر واو وکاف بالف کشیده ورای قرشت زده بمعنی خیال وکار آمده
٭ سروکاشغر بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر واو وکاف بالف کشیده وسکون شین منقوطه وفتح غین منقوطه
ورای قرشت زده سرو پست لطیف که بکاشغر نسبت کنندش ٭ سریر بفتح اول وکسر رای مهمله بمثناة
تحتانی رسیده ورای قرشت زده نام ولایتی وجائی است که غار کیخسرو در انجا است وقوس قزح را
نیز گویند وبتازی اورنگ وتخت را ٭ سزاوار بفتح اول وزای هوز بالف کشیده وواو بالف کشیده
ورای قرشت زده بمعنی شایان ولایق آمده وشایان جزای فعلی که کرده باشند اما استعمالش
در نیکی است ٭ سست مهار بضم اول وسین مهمله ومثناة فوقانی ساکن وفتح میم وهای هوز بالف
کشیده ورای قرشت زده کنایه از رام ومطیع ورام شدن ومطیع شدن آمده ومردم بی استعداد وناقابل را
نیز گفته اند ٭ سعتر بفتح اول وسکون عین مهمله وفتح مثناة فوقانی ورای قرشت زده دوائی است معروف
وآن صحرائی وبستانی هردو میباشند بستانی را مرزنگوش خوانند وآن چیزی است که با طعام خورند وآنرا اویشه
نیز گویند ودر ترکیب طبی این لغت را بصاد مهمله نویسند تا بشعیر ملتبس نشود ٭ سعد اصغر بفتح اول
وسکون عین مهمله وکسر دال ابجد وفتح همزه وسکون صاد بی نقطه وفتح غین منقوطه ورای قرشت زده بمعنی
زهره آمده که آنرا بفارسی ناهید گویند ٭ سعد اکبر بفتح اول وسکون عین مهمله وکسر دال ابجد وفتح همزه
وسکون کاف وفتح موحدهٔ تحتانی ورای قرشت زده کنایه از مشتری آمده وآنرا در پارسی برجیس گویند
٭ سغر بفتح اول وسکون غین منقوطه وفتح موحدهٔ تحتانی ورای قرشت زده بلغت رومی دوائی است که آنرا
بفارسی مرجمن وکیل دارو گویند وآن چوبکی باشد که در کنار دریای گیلان بهم رسد ٭ سغر بضم اول وفتح
غین منقوطه وسکون رای مهمله بمعنی خارپشت آمده وآن جانوریست معروف وآنرا در مدل صاحی گویند
وخارپشت را تیراندازنیز گفته اند بنا بر آنکه هرکه قصد او کند خارهای خود را مانند تیر جانب او اندازد
ودر فرهنگی بجای فتح غین منقوطه ضم هم بیان آمده ودر مؤید الفضلا بفتحتین نوشته ٭ سفتکر
بضم اول وسکون فا ومثناة فوقانی وفتح کاف پارسی ورای قرشت زده بمعنی شخصی آمده که مروارید ومرجان
وامثال آنرا سوراخ کند ٭ سفته گر بضم اول وسکون فا وفتح مثناة فوقانی وسکون های مختفی وفتح کاف پارسی
ورای قرشت زده بمعنی سفتکر آمده که مروارید وبسد وامثال آنرا سوراخ کند ٭ سغر بضم اول وفتح فا ورای
مهمله زده بمعنی سغر با غین معجمه آمده که خارپشت باشد وآنرا خارپشت تیرانداز نیز گویند بسبب آنکه
هرکه قصد او کند خارهای خود را مانند تیر جانب او اندازد ودر فرهنگی بجای فتح فا ضم نیز دیده شده
ودر کتاب مؤید الفضلا بفتحتین آمده ونوشته که در سغر وسفر با غین منقوطه وفا تصحیف عرانی شده والله اعلم

* سفسار بکسر اول و سکون فا و سین مهمله بالف کشیده و رای قرشت زده بمعنی سمسار آمده که دلال باشد *
سفید خار بکسر اول و فا و مثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون دال ابجد و خای منقوطه بالف کشیده و رای قرشت
زده بمعنی سپید خار آمده که آنرا بتازی الشوکة البیضاء خوانند و بعضی گویند درختی است خار دار که
آنرا بپارسی خفچه و بتازی عوسج خوانند * سفندیار بکسر اول و فا و نون و دال ابجد زده و مثناة تحتانی بالف
کشیده و رای قرشت زده بمعنی سفیدیار آمده و آن نوعی از درخت بید است * سفیدار بکسر اول و فا و مثناة
تحتانی مجهول رسیده و دال ابجد بالف کشیده و رای قرشت زده بمعنی سپیدار است که نوعی از بید باشد *
سقنقور بفتح اول و قاف و سکون نون و ضم کاف بواو رسیده و رای قرشت زده بلغت رومی جانوریست شبیه بسوسمار
گویند گزنده است و در وقت گزیدن اگر عضو خود را شخصی باب رسانید و زود باب در آمد بهتر و الا او می شاشد و در
بول خود می غلطد آنشخص می میرد و اگر آنشخص آب یافت و باب در آمد سقنقور می میرد و بیشتر از کنار رود
نیل آورند و در هندوستان نیز جانوریست شبیه بسوسمار همین خاصیت دارد و آنرا بسکهپره نامند * سقوطر بفتح
اول و ضم قاف بواو رسیده و فتح طای حطی و سکون رای مهمله نام جزیره ایست نزدیک بسواحل چهل فرسنگ در
چهل فرسنگ که صبر خوب از آنجا آورند و صبر سقوطری منسوب بآنجاست و اهل آن جزیره ساحر و [illegible] اند و
گویند اصل ایشان از یونان بوده و سکندر رومی ایشانرا بجهت ساختن صبر بدین جزیره آورده و سحر ایشان بدین
مرتبه ایست که اگر با شخصی خصمی داشته باشند اگر شخص حاضر باشد فبها و الا صورت شکل او را بخاطر آورند
و قدحی پر از آب پیش خود نهند و شروع بسحر کنند تا آنزمان که نقطه خونی در میان قدح آب پیدا شود و بعد
از زمانی آن قدح پر از دل و جگر و شش گردد و آن شخص در حال بمیرد و چون شکم او را بشکافند دل و جگر و شش
در شکمش کمتر یابند و بعضی گویند گیاهیست که صبر از آن حاصل میشود * سکار بفتح اول و کاف بالف کشیده
و رای مهمله زده بمعنی فرق سر آدمی آمده و سر و قله کوه را نیز گویند و بکسر اول و کاف بالف کشیده و رای
مهمله زده نوعی از طعام آمده و انگشت و زغال را نیز گویند و در فرهنگی انگشت افروخته هم دیده شد و بجای
کسر سین مهمله فتح و ضم هم از نظر گذشته * سکندر بکسر اول و فتح کاف و نون ساکن و دال ابجد و رای مهمله
زده بمعنی سرنگون آمده و اسپی که بسر در آید گویند سکندر خورد و نام یکی از بازیهاست و آن چنان باشد که
هر دو کف دست خود را بر زمین گذارند و هر دو پای را برهوا کرده راه روند و نیز مخفف اسکندر است و آن
پادشاهی است معروف که عالمگیر شده و ارسطو وزیر او بود و بعضی او را ذو القرنین می دانند اما ذو القرنین اکبر
که خضر علیه السلام در زمان او بود فریدون را می گویند * سگ انگور بفتح اول و سکون کاف
پارسی و فتح همزه و سکون نون و ضم کاف پارسی بواو رسیده و رای قرشت زده داروئی است که آنرا
بتازی عنب الثعلب گویند و آن میوه باشد بمقدار فلفلی و آن سرخ و سیاه رنگ میباشد و در فرهنگی
دیدن آمده که سگ انگور سپستانرا گویند * سگ جگر بفتح اول و سکون کاف پارسی و کسر جیم و فتح کاف
پارسی و رای مهمله زده بمعنی دلاور و سختی کش و سخت جان آمده و در اصطلاح الشعرا بمعنی نامهربان و خرد ل
و شتر دل مسطور است و معنی ترکیب آنکه جگر او همچو جگر سگ باشد و مترادف سگ جگر سگ جان آمده * سگسار
بفتح اول و سکون کاف پارسی و سین مهمله بالف کشیده و رای قرشت زده کنایه از حریص مال و طالب دنیا آمده
و صفت برو صفت ربار را نیز گفته اند و بمعنی سگ سر هم هست چه سار بمعنی سر آمده و نیز نام ولایتی است که سر مردم
آنجا مانند سر سگ و تن همچو آدمی باشد و بمعنی سگ مانند باشد چه سار بمعنی مانند هم آمده * سکنکور بفتح اول

بد یدان آمده که در آتش هزار ساله ورد دیگری بنظر گذشته که در آتش صد ساله وماننده موش بزرگی است وبعضی بر آنند که بصورت سوسمار وچلپاسه وبعضی دیگر گویند بصورت مرغی است چون از آتش برمی آید می میرد وگاهی که برمی آید در آن وقت اورا میگیرند واز پوست او کلاه ورومال میسازند وچون چرکن میشود در آتش می اندازند چرکهای آن میسوزد وپاك میشود واز پوست او چتر نیز میسازند تا گرمی را افکاهد (؟) رد واز موی او جامه بافند ودر هوای گرم پوشند محافظت گرما کند ونیز نام ولایتی است از هندوستان که چوب عود از آن ولایت آورند وبمعنی اول بضم دال ابجد وکسر دال مهمله هم درو بنظر آمده * سلطان دریا بار سلطان معلوم وفتح دال ابجد وسکون رای مهمله ویای حطی بالف کشیده وموحده تحتانی بالف کشیده ورای قرشت زده بمعنی سلطانی آمده که گذر نای دریا زیر فرمان او باشد وپادشاه جزیره ها * سمندر بفتح اول ومیم وسکون نون وضم دال ابجد بواو رسیده ورای قرشت زده بمعنی سمندر آمده وآن جانوری است که در آتش صد ساله یا هزار ساله متکون میشود * سمور بفتح اول وضم میم بواو رسیده ورای قرشت زده جانوری است معروف که از پوست آن پوستین سازند بهترین آن روسی است که پادشاهان وملوکان پوشند * سمنبر بفتح اول ومیم وسکون نون وفتح موحده تحتانی ورای قرشت زده بمعنی دلبری ومحبوبی آمده که کنارش چون گل بود * سنار بفتح اول ونون بالف کشیده ورای مهمله زده بمعنی شخص عاشق وگرفتار آمده ونیز آبی را گویند از دریا که تهش نا پایان باشد وگل ولای داشته باشد تا کشتی در آن بند شود وبایستد ونگذرد وبهم شکستن باشد وباین معنی در فرهنگی بجای فتح سین مهمله کسر هم از نظر گذشته وبضم اول زن پسر را گویند که عروس باشد وبترکی گلن خوانند ودر هندی زرگر را گویند * سنبلتر بضم اول وسکون نون وموحده تحتانی وکسر لام وفتح مثناة فوقانی ورای مهمله زده کنایه از زلف وخط معشوقان ودلبران آمده * سنبل تابدار بضم اول وسکون نون وضم موحده تحتانی وکسر لام ومثناة فوقانی بالف کشیده وسکون موحده تحتانی ودال ابجد بالف کشیده ورای مهمله زده کنایه از پیچش وشکن زلف دلبران ومحبوبان آمده * سنبله زر بضم اول وسکون نون وضم موحده تحتانی وفتح لام وکسر همزه مبدله وفتح زای هوز ورای قرشت زده کنایه از منقل آتش وآتشدان آمده وآنرا انگشتدان نیز گویند * سنجار بفتح اول وسکون نون وجیم بالف کشیده ورای مهمله زده نام قلعه ایست بعضی گویند نام کوهی است در نواحی موصل ودیار بکر که تولد سلطان سنجر در آنجا شده است * سنجر بفتح اول وسکون نون وفتح جیم ورای مهمله زده بمعنی مردمان صاحب حال ووجد وسماع آمده ونام پرنده هم هست شکاری ونام پادشاهی بوده معروف ومشهور * سندر بفتح اول سکون نون وفتح دال ابجد ورای مهمله زده صمغی باشد زرد شبیه بکاه ربا * سنسور بضم اول وسکون نون وضم سین مهمله بواو رسیده ورای قرشت زده بمعنی خرطوم آمده وآن فیل وپشه هردو دارند * سنقر بضم اول وسکون نون وضم قاف وسکون رای مهمله مرغیست شکاری از جنس چرغ گویند بسیار زننده میباشد وپادشاهان پیوسته بدان شکار کنند * سنگ احمر بفتح اول وسکون نون وکسر کاف پارسی وفتح همزه وسکون حای حطی ورای مهمله زده سنگی باشد برنگ مرجان گویند از سموم قاتله است یك دانگ او کشنده میباشد وبعضی گویند نوعی از الماس است وبتازی آنرا حجر الاحمر خوانند * سنگار بفتح اول وسکون نون وکاف پارسی بالف کشیده ورای مهمله زده بمعنی همراه ورفیق آمده پس در اینصورت دو کسی با هم بجائی روند هم سنگار یکدیگر باشند وهمچنین اگر دو کشتی در دریا باهم براه روند نیز هم سنگار خواهند بود * سنگ بلور بفتح اول وسکون نون وکسر کاف پارسی وکسر موحده تحتانی ولام مفتوح مشدد وواو ورای

کرشت زده بمعنی حجرالبلور آمده ‌ گویند بلور بر شخصی که در خواب می‌ترسیده باشد بندند دیگر آنکه اگر در جام بلور اگر شراب خورند از امتلا ایمن شوند و بعضی از بلور آنست که او را بلور آبی گویند اگر در آب افکنند مرکز فرق نکند و در مهتاب عرق کند این نوع نادر است و یک جنس آنست که چون در مقابل آفتاب دارند و زیر او پنبه نهند آتش خیزد ه سنک خوار بفتح اول و سکون نون و کسر کاف پارسی و فتح خای منقوطه و واو معدوله بالف کشیده و رای مهمله زده جانوریست کوچک و سیاه رنگ برابر گنجشک چند برمثل شاخ بر سر دارد سنگ ریزه می‌خورد و بعربی قطاة خوانند ه سنک خور بفتح اول و نون و کاف پارسی زده و فتح خای منقوطه و واو معدوله و رای مهمله ساکن بمعنی سنک خوار آمده ه سنکو بفتح اول و سکون نون و ضم کاف پارسی و رای قرشت ساکن بمعنی خارپشت آمده که خارهای ابلق دارد هرگه قصد او کنند خارهای خود را مانند تیر جانب او اندازد و آنرا سغول نیز گویند ه سنکسار بفتح اول و سکون نون و کاف پارسی و سین مهمله بالف کشیده و رای قرشت زده بمعنی ثبوت آمده که از ثابت شدن است و باصطلاح اهل تناسخ آنست که چیزی بسه مرتبه متنزل شود یعنی از روح صورت انسان بصورت حیوان دیگر جلوه نماید و بعد از آن بصورت نباتی چمن آرا گردد و آنرا بگذارد و بصورت جمادی ظهور کند و سیاحتی باشد مشهور که آدمی را تا کمر در خاک نشانند و سنگ باران کنند ه سنک شیر بفتح اول و سکون نون و کسر کاف و شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و رای قرشت زده سنگیست خاکستری رنگ چون با آب بسایند از وی مانند شیر چیزی بیرون آید و طعم شیرین باشد در چشم کشند سیلاب آنرا که بتازی دمعه گویند برطرف کند و بتازی حجراللبن خوانند ه سنک قمر بفتح اول و سکون نون و کسر کاف پارسی و فتح قاف و میم و رای مهمله زده سنگی است که آنرا در بلاد عرب شب‌ها در افزونی ماه یابند و آن شفاف و سفید میباشد و چون بسایند زیاده صرع دهند شفا یابد اگر بر درختی که بار و میوه نداده بندند بار آورد و بتازی آنرا حجرالقمر خوانند ه سنکمر بفتح اول و سکون نون و فتح کاف پارسی و سکون میم و فتح موحده تحتانی و رای مهمله زده بمعنی همراه و رفیق آمده و اتصال و امتزاج دو کس را نیز گویند ه سنکور بفتح اول و سکون نون و ضم کاف پارسی براو رسیده و رای مهمله زده بمعنی باد ریسهٔ دوک آمده و آن جرم و یا چوب باشد مدور که در گلوی دوک محکم سازند بجهت آنکه ریسمانیکه میریسند یکجا جمع شود و بتازی فلکه خوانند و نام مرغی هم هست ه سنکین خوار بفتح اول و سکون نون و کسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده و نون ساکن و فتح خای منقوطه و واو معدوله بالف کشیده و رای قرشت زده جانوریست کوچک سیاه برابر گنجشک کاکل دار سنگ ریزه میخورد و بتازی قطاة خوانند ه سنکین سار بفتح اول و سکون نون و کسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده و نون ساکن و سین مهمله بالف کشیده و رای قرشت زده نوعی از سار آمده و آن پرنده‌ایست سیاه رنگ و خوش آواز که خالهای سفید بر پشت دارد ه سنمار بکسر اول و سکون نون و میم بالف کشیده و رای قرشت زده نام شخصی بوده رومی که قصر خورنق را او ساخته و عربان بکسر سین و تشدید میم خوانند گویند چنان ساخته بود که در شبانروزی چند رنگ مختلف میشد صبح علم کبود و ظهر زرد و سفید و بوقت عصر زرد می‌شد چون تمام گردید او را خلعتی فاخره و نعمتی وافر داد و از آن بغایت خوشوقت شد گفت اگر میدانستم که ملک با من این چنین احسان خواهد کرد عمارتی به از این میساختم چنانکه آفتاب بهر جانب سیر نماید آن قصر بدان جانب میل کند نعمان بتصور آنکه مبادا برای ملوک دیگری بهتر از این بسازد حکم کرد تا او را بالای قصر برده بزیر انداختند ه سنهار بضم اول و فتحای ملوره با لف کشیده و رای قرشت زده بمعنی زن پسر آمده که آنرا سنه بضم اول و نون و های ملفوظه

زده نیز گویند و آن بعروس اشتهار دارد و بترکی گلن خوانند * سوار بضم اول وفتح واو بالف کشیده و رای
مهمله زده معروف است که نقیض پیاده باشد و آنرا بتازی راکب گویند و در فرهنگی بوزن چوار هم دیده شده
درینصورت سین مهمله مفتوح خواهد بود * سوبهار بضم اول بواو مجهول رسیده وفتح موحدهٔ تحتانی و های ملفوظه
بالف کشیده و رای مهمله زده نام بتخانهٔ بوده قدیم در نواحی غزنین و در فرهنگی بجای سین مهمله معجمه هم
بنظر گذشته و شوبهار بشین منقوطه نیز دیده شده * سوبر بضم اول بواو رسیده وفتح موحدهٔ تحتانی و رای
مهمله زده بمعنی ابدان سنگ آمده * سودآور بضم اول بواو رسیده و سکون دال ابجد و همزه بالف کشیده
وفتح واو و رای مهمله زده بمعنی سوداگر آمده که بتازی تاجر گویند * سور بضم اول بواو رسیده و رای مهمله
زده نام مرغی است و رنگ سرخ را نیز گفته اند چه گل سرخ را گل سوری و لاله سرخ را لالهٔ سوری و شراب لعلی را
شراب سوری میگویند و بمعنی رنگ خاکستری بسیاهی مایل هم هست مر اسپ و اشتر و خر الاغی را که خط سیاهی
مانند سمند از کاکل تا دم کشیده شده باشد و بعضی اسپ بان رنگ را خوب بیدانند لهذا میگویند سور از گله
دور و قومی از افغانان هم اند که باین لقب مشهور اند چنانکه شیرشاه و اسلام شاه و فیروز شاه که بعد از
هزیمت همایون پادشاه در هندوستان پادشاهی کردند از قوم افغان سور بودند و نام شهری هم هست و بمعنی
طوی و مهمانی و عروسی و جشن و ختنه و بزم ایام عید و امثال آن نیز آمده و در عربی دیوار قلعه را گویند و شراب
سرخ را نیز بتازی خمر السوری خوانند و بضم اول و سکون همزه هم عربان نیم خورده و پس ماندهٔ اطعمه و اشربه
را گویند * سوسپار بضم اول بواو رسیده و کسر سین مهمله و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و رای قرشت زده بلغت
ژند و پاژند بمعنی اسپ آمده که بتازی فرس خوانند و باین معنی بحذف رای قرشت نیز دیده شده که سوسپا باشد
* سوسمار بضم اول بواو رسیده و سکون سین مهمله و میم بالف کشیده و رای قرشت زده جانوریست مانند راسو
لیکن از وسطبرتر باشد و چربی او را زنان بجهت فربه شدن خورند و نزد شافعی مذهبان گوشت او حلال است
* سوفار بضم اول بواو رسیده و فا بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی مطلق سوراخ آمده عموما و سوراخ سوزن را گویند
خصوصا و دهان تیر را نیز گویند و آن جائی باشد از تیر که چلهٔ کمان در آن بند کنند و ظروف و اوانی را نیز گویند
که از گل پخته باشند مانند کوزه و سبو و تغار و خم و امثال آن * سوگوار بضم اول بواو مجهول رسیده و سکون
کاف پارسی و واو بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی غمگین و مصیبت زده و صاحب ماتم آمده چه سوگ بمعنی
ماتم و وار بمعنی صاحب باشد * سومندر بضم اول بواو مجهول رسیده وفتح میم و سکون نون وفتح دال ابجد و رای
مهمله زده بمعنی سمندر آمده و آن جانوریست که در آتش صد ساله بعضی گویند هزار ساله متکون میشود
* سه دختر بکسر اول و سکون های مخفی و ضم دال ابجد و سکون خای منقوطه وفتح مثناهٔ فوقانی و رای مهمله زده
کنایه از سه ستارهٔ بنات آمده از بنات النعش و آنرا سه خواهران نیز گویند و آن هفت ستاره اند
که بجانب شمال تابان میباشند * سه دیر بکسر اول و سکون های مخفی وفتح دال ابجد و مثناهٔ تحتانی و رای مهمله
ساکن بمعنی خورنق آمده و آن عمارتی بود بس عالی که نعمان بن منذر بجهت بهرام گور بغایت عجیب و غریب
ساخته چون سه گنبد عالی داشت بسه دیر موسوم ساختند چه بزبان پهلوی گنبد را دیر گویند و عربان معرب
ساخته سدیر بروزن غدیر گویند * سهر بکسر اول و های ملفوظه و رای قرشت زده بمعنی ماده گاو آمده و بعضی
گاو را گویند و بتازی بقر خوانند و بفتحتین و رای مهمله زده در تازی بمعنی بیداری آمده که در مقابل خواب
است * سه کوهه بکسر اول و سکون های مخفی وفتح کاف پارسی و سکون واو وفتح های ملفوظه و رای قرشت زده

کنایه از موالید ثلاثه آمده که جماد و نبات و حیوان باشد ٭ سیار بکسر اول و مثناة تحتانی بالف کشیده و رای
مهمله زده بمعنی نان خور آمده ٭ بعضی گویند نانی باشد که آرد جو و باقلا و کلم و ارزن و نخود مجموع را بهم
آمیخته خمیر کنند و بپزند ٭ سیاسر بفتح اول و مثناة تحتانی بالف کشیده و فتح سین مهمله و رای قرشت زده بمعنی
سار آمده و آن پرنده ایست سیاه و خوش آواز که غالبا در بالهای سفید ریزه دارد و مرغ ملخ خوار نوعی از آن است
و بکسر اول بمعنی قلم تراشیده نویسندگی آمده ٭ سیاکار بکسر اول و مثناة تحتانی بالف کشیده و سکون های
ملفوظه و کاف بالف کشیده و رای مهمله زده کنایه از گنهکار و محیل و ظالم و فاسق و فاجر آمده و سیه کاری و فاسقی
و بدی را نیز گویند ٭ سیخ بر بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون خای منقوطه و فتح بای پارسی و رای مهمله
زده بمعنی بچهٔ جانوران پرنده آمده که هنوز پر ایشان خوب برنیامده باشد و مانند خاری در نظر نماید گویند
سیخ برشده است ٭ سیر بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله زده بمعنی گیاهی آمده که پیوسته در آب استاده
روید خوردنش حیض را بگشاید و بول را براند و آنرا بتازی کرفس الماء و قرة العین خوانند و بیاد و پیاز معروف
است که بتازی ثوم خوانند و بمثناة تحتانی مجهول نقیض گرسنه آمده و وزنی هم هست معین و آن در شهر اصفهان
پانزده مثقال است مثقال معدل از شصت و هشت حبه باشد و نام شهری و مدینهٔ هم آمده ٭ سیر سور بکسر اول
بمثناة تحتانی رسیده و سکون رای مهمله و ضم سین سعفص بواو رسیده و رای قرشت زده نام روز چهاردهم از سه
ماههای شمسی است فارسیان در این روز عید کنند و جشن سازند و گوشت و سیر براد و پیاز خورند و گویند که
خوردن آن ایمن بودن از مس جن است و جن گرفته را از آن دود کنند نیک است در این روز فرزند بمکتب دادن و پیشه
و صنعت آموختن ٭ سیسنبر بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح سین مهمله و سکون نون و فتح موحدهٔ تحتانی
و رای قرشت زده سبزی است میان بودینه و نعناع زیرا که بودینه را چون دست نشان کنند سیسنبر شود و چون سیسنبر را
دست نشان کنند نعناع شود بوی آن تند و تیز میباشد و درد و اما بکار برند اگر بر گزندگی زنبور و عقرب طلا کنند نافع
آید و آنرا بتازی نمام خوانند و نمام الملک هم خوانند ٭ سیغر بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و ضم غین منقوطه و رای
مهمله زده بمعنی خارپشت آمده و آنرا تیرانداز هم گویند برای آنکه هرکه قصد او کند خارهای خود را مانند
تیر جانب او اندازد و آنرا سیخول هم گویند ٭ سیغور بفتح اول و سکون مثناة تحتانی و ضم غین منقوطه بواو
رسیده و رای قرشت زده بمعنی شهامت آمده و آن حرص است بر کارهای بزرگ از برای حدوث جمیله
٭ سیفور بفتح اول و مثناة تحتانی ساکن و ضم فا بواو رسیده و رای قرشت زده جامه ایست سیاه ابریشمی بسیار لطیف
و در فرهنگ بلند آمده و پوستی است گران بها ٭ سیماب آتشین مر بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و میم بالف
کشیده و کسر موحدهٔ تحتانی و آتشین مر معلوم کنایه از آفتاب عالمتاب آمده ٭ سیمبر بکسر اول بمثناة تحتانی
رسیده و سکون میم و فتح موحدهٔ تحتانی و رای مهمله زده بمعنی جوان آمده که نقیض پیر است و اشاره به بدن
سفید هم هست و محبوب و مطلوب را نیز گویند و معنی مهمان خانه هم دیده شد و بزبان گیلان درسرای خود
را گویند ٭ سیمبر اسوار بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون میم و فتح موحدهٔ تحتانی و سکون رای مهمله و فتح
همزه و سکون سین سعفص و واو بالف کشیده و رای قرشت زده بزبان گیلان نوکران عرب را گویند که بر در خانه
پادشاهان مرسوم خوار باشند و اسب و سلاح داشته باشند ٭ سیمرغ آتشین پر بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده
و ضم میم و سکون رای قرشت و کسر شین منقوطه و همزه بالف کشیده و مثناة فوقانی زده و کسر شین معجمه بمثناة تحتانی
رسیده و نون زده و پر معلوم کنایه از آفتاب عالمتاب آمده ٭ سیم کاروس دار بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده ٭

وکسر میم وکاف پارسی بالف کشیده وفتح واو ورای مهمله وسین بی نقطه ساکن ودال ابجد بالف کشیده ورای قرشت زده کنایه از ماه باستارگان آمده چه ستاره را بکاورس تشبیه کرده اند * سیمه سار بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وفتح میم وسکون های مخفی وسین مهمله بالف کشیده ورای قرشت زده بمعنی سرگشته وسراسیمه وحیران آمده * سیمیار بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وسکون میم ومثناة تحتانی بالف کشیده ورای مهمله زده بمعنی شخصیکه چیزها با یما واشاره خاطرنشان کند * سیوار نیز بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وواو بالف کشیده وسکون رای مهمله وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده ورای قرشت زده نام نوائی است از موسیقی * سیه سار بکسر اول وفتح مثناة تحتانی وظهور های مدوره وسین مهمله بالف کشیده ورای مهمله زده جانوریست آبی که آنرا نهنگ گویند وآن جانوریست مشهور ومعروف در دریا * سیه سر بکسر اول وفتح مثناة تحتانی وظهور های مدوره وفتح سین مهمله وسکون رای قرشت کنایه از آدمی زاد آمده وقلم را نیز گفته اند که از ان نویسند * سیه کار بکسر اول وفتح مثناة تحتانی وظهور های مدوره وکاف بالف کشیده ورای قرشت زده کنایه از فاسق وفاجر وظالم ومحیل وگنهکار آمده وسیه کاری فاسقی وبدبختی را نیز گفته اند

چشمهٔ نهم ودهم بحر سوم قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان سین مهمله بازای تازی وپارسی

* ساز اول بالف کشیده وزای هوز زده بمعنی سامان سفر واستعداد وساختگی کار مثل رونق ومهم آمده وبمعنی سلاح وادوات جنگ از چارآینه وزره وخفتان وخود وامثال آن هم هست ومعنی مثال ومانند وشبه ونظیر نیز بدین آمده ونفع وفایده را هم گویند وضیافت مهمانی را هم گفته اند ومعنی مکر وحیله وفریب وخدعه هم دیده شده ومعنی سازکاری وتحمل وامر بسازکاری وتحمل باشد وسازیرا که نوازند معروف است مانند چنگ وعود وبربط وطنبور وقیچک وقانون وامثال آن * سازنوروز اول بالف کشیده وکسر زای هوز وفتح نون وسکون واو وضم رای مهمله بواو مجهول رسیده وزای هوز زده بمعنی ساختگی وسرانجام وسامان نوروز آمده از اشربه واطعمه والبسه وامثال آن ونیز نام لحن دوم است از سی لحن باربد بقول شیخ نظامی * سازوباز اول بالف کشیده وضم زای هوز بواو رسیده وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وزای هوز زده بمعنی رسن باز آمده واو شخصی است که بربالای رسن رود وبازیهای عجیب وغریب کند * ساکیز اول بالف کشیده وکسر کاف بمثناة تحتانی مجهول رسیده وزای هوز زده بمعنی نمد که آن نمد تکیه باشد خواه غیر آن * سامیز اول بالف کشیده وکسر میم بمثناة تحتانی مجهول رسیده وزای هوز زده بمعنی فسان آمده وآن سنگیست معروف که بدان کارد وشمشیر وامثال آن تیز کنند * ساویز اول بالف کشیده وکسر واو بمثناة تحتانی مجهول رسیده وزای هوز زده بمعنی خوش خلق ونیک خو آمده * سبز اند رسبز بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی وزای هوز وفتح همزه وسکون نون وفتح دال مهمله ورای قرشت ساکن وفتح سین سعفص وموحدهٔ تحتانی وزای هوز زده نام لحنی است از جملهٔ سی لحن باربد * سبز در سبز بفتح اول وموحدهٔ تحتانی وزای هوز ساکن وفتح دال ابجد وسکون رای مهمله وفتح سین سعفص وموحدهٔ تحتانی وزای هوز زده بمعنی سبز آمده وآن لحنی است از سی لحن باربد که برای خسرو پرویز در نثر مسجع ساخته بعضی گویند این لحن نهم هست از سی لحن مذکور * سبک خیز بفتح اول وضم موحدهٔ تحتانی وسکون کاف وکسر خای منقوطه بمثناة تحتانی مجهول رسیده وزای هوز زده کنایه از مردم جلد وتند وزود خیز وچالاک وچست آمده * سبرز بضم اول وبای پارسی ورای مهمله وزای هوز زده گوشت پارهٔ که در معدهٔ مادهٔ سودا باشد عربان طحال وهندش تلی گویند * سپند وز بکسر اول وفتح بای پارسی

وسکون نون وضم دال ابجد بواو مجهول رسیده وزای هوز زده بمعنی باد ریسه وکاج غیسه آمده • سپوزنک بکسر
اول وضم بای پارسی بواو مجهول رسیده وزای هوز زده بمعنی سپوخت آمده که از فرو بردن وبرآوردن بمعنی
وارو باشد چیزی را در چیزی وامر این معنی هم آمده یعنی فرو بر وبخلاف وبرآور • ستخیز بفتح اول ومثناة فوقانی
وسکون نون وکسر خای منقوطه بمثناة تحتانی مجهول رسیده وزای هوز زده بمعنی رستاخیز آمده که قیامت وحشر
ونشر باشد • ستیز بکسر اول ومثناة فوقانی بمثناة تحتانی مجهول رسیده وزای هوز زده بمعنی ناسازکاری وخشمگین وتعب
ولجاجت وسرکشی وجنگ وخصومت آمده وبمعنی ستیزنده نیز گفته اند وامر باین معنی نیز هست • سرانداز بفتح
اول وسکون رای مهمله وفتح همزه وسکون نون ودال ابجد بالف کشیده وزای هوز زده بمعنی شخص چست وچالاک وبی
پروا وبی باک ودزد وخونریز ومردم کش وناپاک آمده وجلد وچابک را نیز گویند وبمعنی سرافکندگی هم آمده وستونی را
نیز گفته اند در پیش ایوان عمارت بلند ازند که سر چوب آن بر بالای آن باشد وقالی وپلاس کوچکی را نیز
گویند که سر جفت قالی پلاس بزرگ در عرض خانه اندازند ونام اصولیست از جملهٔ هفده بحر اصول موسیقی
وآنرا صوفیانه هو الله وکسی را نیز گویند که از روی ناز ونخوت وسستی سر خود را بهر جانب حرکت دهد وخرامان
براه رود ومقنعه وروپاک را نیز گویند که زنان بر سر اندازند • سرافراز بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح
همزه وسکون فا ورای قرشت بالف کشیده وزای هوز زده بمعنی سر بلند ومتکبر وگردن کش آمده ونیز نام
حصاری که جام وتخت کیخسرو در آن حصار بوده ونام روز سیوم است از نامهای ملکی وکنایه از بلندی جاه وعزت
واعتبار ودولت هم آمده • سرتیز بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی مجهول رسیده
وزای هوز زده کنایه از مژگان خوبان آمده وخار نیزه را نیز گویند ومردم تیز مغز تند وتیز طبع را نیز گویند
• سرخ مرز بضم اول ورای مهمله وخای منقوطه زده وفتح میم وزای هوز زده بمعنی نازک بدن آمده وآن
رستنی باشد که برگش ببرگ بوستان افروز ماند وساق آن سرخ وخوش آیند بود وآنرا سرخ مرزم هم خوانند
سرخ مرزم وفرو بفتح میم ورای مهمله ودال ابجد زده • سرز بفتح اول ورای مهمله وزای هوز زده بمعنی ماله بنایان
آمده که از آن کج وآهک بر دیوار مالند ودر فرهنگی بجای فتح رای مهمله سکون هم دیده شد • سرسبز
بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح زای هوز وموحدهٔ تحتانی وزای هوز زده کنایه از جوان صاحب دولت
وکامکار آمده وپادشاه را نیز گویند وکنایه از حیات وزندگی وتری وتازگی عیش آمده • سرفراز بفتح
اول وسکون رای مهمله وفتح فا ورای قرشت بالف کشیده وزای هوز زده نام روز سوم است از ماههای ملکی
وبمعنی سربلند وگردن کش ومتکبر هم آمده وکنایه از بلندی جاه وعزت واعتبار ودولت هم باشد • سروناز بفتح اول
وسکون رای مهمله وکسر واو ونون بالف کشیده وزای هوز زده نام نوائی است از موسیقی ونیز بمعنی سروی
آمده که شاخهای آن بهر طرف مایل باشد برخلاف سرو آزاد وبمعنی سرو نورسته نیز آمده چه ناز بمعنی نورسته
هم آمده است • سرپراز بفتح اول وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده وسکون رای قرشت وفتح همزه
وسکون فا ورای مهمله بالف کشیده وزای هوز زده نام شهریست وغاری که کیخسرو بدرون آن رفت وجام
وتخت را نیز همراه خود در آن غار برد وغایب شد در نواحی آن شهر است • سعترباز بفتح اول وسکون عین
مهمله وفتح مثناة فوقانی وسکون رای قرشت وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وزای هوز زده زن را گویند که آلت
چوبین بخود بندد وبا زن دیگر بطریق مردان مجامعت کند • سکز بفتح اول وکسر کاف وسکون زای هوز بمعنی لت
که آنرا بتازی مصطکی خوانند وباشد یک وکسر کاف در ترکی بمعنی هشت مشهد آمده • سکیز بکسر اول وکاف بمثناة

تحتانی مجهول رسیده وزای هوز زده و بمعنی آلیز همزه بالف کشیده وکسر لام بمثناة تحتانی مجهول رسیده وزای هوز زده وآن جفتک ولکد انداختن ستور و برجستن وخیز کردن ستور باشد و بمعنی جهنده وجست وخیز کننده هم آمده وامر باین معنی هم هست * سگان آز بفتح اول وکاف پارسی بالف کشیده وکسر نون وهمزه بالف کشیده وزای هوز زده کنایه از اهل حرص وطالبان دنیا آمده * سگز بکسر اول وکاف پارسی وزای هوز زده نام کوهی است بسیار بلند از ولایت زابلستان مابین کنج ومکران ودریای سند از پهلوی آن کوه میگذرد گویند تولد رستم زال در انجا واقع شده واورا سگزی ازان جهت گویند وسگزی که از هفت نوع پارسی است نیز منسوب به آن شهر است حالا سه نوع متداول ومستعمل است که پارسی ودری وپهلوی باشد وچهار زبان که زاولی وسغدی وهروی وسگزی باشد متروک است * سمیز بفتح اول وکسر میم بمثناة تحتانی رسیده وزای هوز زده بمعنی دعا آمده که در برابر نفرین است * سنز بضم اول وکسر نون وسکون زای هوز بمعنی سیاه دانه آمده وآن تخمی است معروف که بر روی نان پاشند * سنک انداز بفتح اول ونون وکاف پارسی زده وانداز معلوم بمعنی جشنی آمده که در آخر ماه شعبان کنند وآنرا سنک انداز هم گویند و دایم الخمر وشراب خوردن دایم را نیز گفته اند چنانچه یک روز فاصله درمیان نشود وسوراخهای باشد که در زیر کنکرهای دیوار قلعه سازند تا چون دشمنی نزدیک دیوار آید سنک وخاک وآتش بر سر ریزند ومعنی ترکیبی اندازندهٔ سنک آمده وامر آن یعنی سنک را انداز * سنیز بضم اول وکسر نون بمثناة تحتانی مجهول رسیده وزای هوز زده بمعنی سیاه دانه آمده وآن تخمی باشد سیاه که بروی خمیر نان ریزند و سنز بضم سین مهمله وکسر نون وزای هوز زده مترادف آنست * سوز بضم اول بواو مجهول رسیده وزای هوز زده بمعنی سوزش وسوزنده وامر بسوختن آمده ومعنی درد ومهر ادهم از نظر گذشته * سه غرفهٔ مغز بکسر اول وسکون فای مخفی وضم غین منقوطه وسکون رای مهمله وفتح فا وکسر همزهٔ مبدله وفتح میم وغین منقوطه وزای هوز زده بمعنی سه ایوان دماغ است که محل فکر ومحل خیال ومحل حافظه باشد * سیز بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وزای هوز زده بمعنی تیز آمده که در مقابل کند است وتیری که از کمان فرستند * سیه مغز بکسر اول وفتح مثناة تحتانی وسکون های مدوره وفتح میم وغین منقوطه وزای هوز زده بمعنی سودائی آمده که خلل دماغ دارد * سنیژ بفتح اول وکسر نون بمثناة تحتانی مجهول رسیده وزای پارسی زده بمعنی نی آمده که ریسمان خام بران تنند ونیز ریسمانی باشد که از پهنای کار زیاده برمی آید وآنرا جولاهکان وبافندکان نمی بافند ودر انگشت پیچیده بگوشه میگذارند

چشمهٔ یازدهم بحر سوم از قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان سین مهمله با سین سعفص

* سابوس اول بالف کشیده وضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده وسین مهمله زده بمعنی اسپغول آمده وآن تخمی است معروف وبجای موحدهٔ تحتانی مثناة تحتانی هم بدیدن آمده * ساس اول بالف کشیده وسکون سین مهمله نام جانوری است سیاه از نوع کیک وشپش لیکن بزرگتر از انها میباشد ودر هندوستان بسیار است وآنرا بزبان هندی کهتمل وبزبان هندی مادر زن ومادر شوهر را گویند * ساسالیوس اول بالف کشیده وسین مهمله بالف کشیده وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده وضم واو وسین مهمله زده بلغت سریانی بمعنی انجدان آمده که معرب انکدان است وآن رستنی باشد که اشتر غار نیز گویند وصمغ آنرا بتازی حلتیت خوانند وبعضی گویند ساسالیوس انجدان رومی است وآنرا کاشم رومی نیز گویند وآن هم نوعی از این است لیکن اندکی درازتر از ان میباشد وآنرا سالیوس وسیسالیوس هم گویند * سالار هفت خروار کوس اول بالف کشیده ولام بالف کشیده وکسر رای مهمله وهفت خروار کوس معلوم کنایه

از آفتاب عالمتاب آمده ٭ سالوس اول بالف کشیده وضم لام بواو رسیده وسین مهمله زده بمعنی مکار و محیل
ودروغ گو وفریب دهنده وظاهرنما وچرب زبان آمده وبتازی شیاد به تشدید مثناة تحتانی خوانند ٭ سامکیس
اول بالف کشیده وسکون میم وکسر کاف بمثناة تحتانی رسیده وسین مهمله زده بمعنی بزرگ وشریف ومهتر وبزرگ
قوم واصیل ونجیب آمده ٭ ساریس اول بالف کشیده وکسر را بمثناة تحتانی رسیده وسین مهمله زده بمعنی
صندلی آمده که زنان پنبه را بجهت رشتن مهیا وآماده کرده باشند ودران نهند وپنبهٔ محلوج کرده را که درجامه
کنند ازان نیز گویند وجامهٔ پنبه آگنده را که در روز جنگ پوشند نیز گفته اند ومعنی چیز گرانمایه هم آمده
٭ سایوس اول بالف کشیده وضم مثناة تحتانی بواو رسیده وسین مهمله زده بمعنی اسپغول آمده وآن تخمی است
معروف که بتازی بذر قطونا گویند ٭ سبز طاوس بفتح اول وموحدهٔ تحتانی وزای هوز ساکن وطای حطی بالف
کشیده وضم واو بواو ثانی رسیده وسین مهمله زده کنایه از فلک آمده که آسمان باشد ٭ سبز خنگ منحوس بفتح
اول وموحدهٔ تحتانی وزای هوز ساکن وکسر خای منقوطه ونون وکاف پارسی زده ومنحوس معلوم کنایه اززمانه آمده
٭ سبوس بفتح اول وضم موحدهٔ تحتانی بواو مجهول رسیده وسین مهمله زده بمعنی پوست غله از گندم وجو ونخود
وامثال آن که هنگام بیختن بدر آید وآنرا بتازی نخاله گویند وپوست هر چیز را نیز گفته اند ودر فرهنگی بجای
فتح اول ضم نیز نقل کرده آمده ٭ سپاس بکسر اول وبای پارسی بالف کشیده وسین مهمله زده بمعنی حمد وشکر
ونعمت آمده وبمعنی قبول ومنت هم هست چنانکه گویند سپاس دارم یعنی قبول دارم ومنت پذیرم وبمعنی لطف وشفقت
ومرحمت نیز آمده ودر فرهنگی بجای کسر سین مهمله ضم هم نقل کرده آمده واصح اول است ٭ سپرلوس بکسر اول
وفتح بای پارسی وسکون رای مهمله وضم لام بواو مجهول رسیده وسین مهمله زده بمعنی خانهٔ سلاطین وپادشاهان
وحکام آمده واین مخفف اسپرلوس است ٭ سپریس بکسر اول وسکون بای پارسی وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی
مجهول رسیده وسین مهمله مخفف اسپریس آمده که میدان وعرصهٔ اسپ دوانیدن باشد وآنرا اسپریس هم گویند
٭ سپس بکسر اول وفتح بای پارسی وسین مهمله زده بمعنی پس وپستر وبعد آمده وازین سپس بمعنی پس ازین وبعد ازین
٭ ستاره شناس بکسر اول ومثناة فوقانی بالف کشیده وفتح رای مهمله وسکون های ملفوظه وشناس بکسر شین منقوطه معلوم بمعنی
منجم آمده وآنرا ستاره شمر نیز گویند ٭ ستیلس بفتح اول وکسر های حطی بمثناة تحتانی رسیده وکسر لام وسین مهمله زده بلغت
سریانی گیاهی است خوشبو وآنرا بپارسی علال ماموئی وبتازی اذخر بکسر همزه وسکون ذال منقوطه وکسر خای معجمه
گویند ٭ سخنوس بفتح اول وکسر خای منقوطه بمثناة تحتانی رسیده وضم نون بواو رسیده وسین مهمله زده بلغت
یونانی گیاهی است که آنرا علال ماموئی گویند وبتازی اذخر خوانند ٭ سدکیس بفتح اول وسکون دال ابجد
وکسر کاف بمثناة تحتانی رسیده وسین مهمله زده بمعنی قوس قزح آمده وآنرا کمان شیطان وکمان رستم نیز گویند وآن
در ایام برشکال بکنارهٔ آسمان برآید اگر آفتاب طرف مشرق باشد آن در طرف مغرب نمودار گردد واگر آفتاب
در طرف مغرب باشد آن در طرف مشرق پدید آید ودر فرهنگی بجای سین مهمله آخر شین معجمه هم بنظر آمده ٭ سداس
بضم اول ودال ابجد بالف کشیده وسین مهمله زده بمعنی مژگان آمده ٭ سدوس بفتح اول وضم دال ابجد بواو
رسیده وسین مهمله زده بمعنی نیل آمده که ازان رنگ کنند ٭ سرباس بفتح اول وسکون رای مهمله وبای پارسی
بالف کشیده وسین مهمله زده بمعنی گرز گران سنگ آمده که در زمان قدیم بدان جنگ میکردند وبتازی آنرا
عمود گویند وبمعنی خود آهنین وسپر هم دیده شده ومردار پاسبانان ومحافظان را نیز گویند چه پاس بمعنی محافظ
آمده ٭ سرخس بفتح اول ورای مهمله وخای منقوطه وسین مهمله زده نام داروئی است که آنرا کیل دارو نیز

کویند و آن چوبکی است سیاه رنگ و آنرا بساحل دریای خزر که دریای کیلان است می یابند و آن دو قسم است ماده و نر ماده بجهت کل و دانه که کرم شکم باشد نافع باشد و نیز نام شهریست در خراسان * سرخیوس بفتح اول و رای مهمله ساکن و کسر خای منقوطه و ضم مثناة تحتانی بواو رسیده و سین مهمله زده بلغت یونانی دوائی است که آنرا شیطرج کویند هر کرا دندان درد کند آنرا بر کف دست مخالف کیرد و برشیب روی نهد درد ساکن کردد * سرکس بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح کاف و سین سعفص زده نام مرغی است خوش آواز * سرکیس بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر کاف بمثناة تحتانی رسیده و سین مهمله زده بمعنی سدکیس آمده که قوس قزح باشد و آنرا کمان شیطان و کمان رستم نیز کویند و آن در ایام برشکال بکنارهٔ آسمان بر آید اکر آفتاب طرف مشرق باشد آن از طرف مغرب نمودار کردد و اکر آفتاب طرف مغرب باشد آن در طرف مشرق باشد * سطاخنیس بفتح اول و طای حطی بالف کشیده و کسر خای منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و ضم نون و سین مهمله زده بلغت یونانی رستنی باشد مانند کندنای کوهی بول و حیض را براند و بچه از شکم بیندازد * سطبوس بفتح اول و سکون طای حطی و ضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده و سین مهمله زده بلغت یونانی بمعنی کل انار آمده و آنرا کلنار هم خوانند و معرب آن جلنار است * سفادیکرس بفتح اول و فا بالف کشیده و کسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده و ضم کاف بواو رسیده و سین مهمله زده بلغت یونانی بمعنی پیاز صحرائی آمده و بتازی بصل الفار خوانند کویند موش اکر قدری از آن بخورد فی الحال بمیرد * سقاقلوس بفتح اول و قاف بالف کشیده و ضم قاف و لام بواو رسیده و سین مهمله زده بلغت یونانی بمعنی موت عضو و بطلان حس آمده * سقریقوس بفتح اول و سکون قاف و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و ضم نون بواو رسیده و سین مهمله زده بلغت یونانی بمعنی عقرب آمده که کژدم باشد و بعضی کویند حیوانی است دریائی * سقلیس بفتح اول و سکون قاف و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده و سین مهمله زده بلغت رومی نام شهریست آباد کردهٔ ذوالقرنین که اسکندر رومی باشد و باین معنی در فرهنگی بتقدیم لام بر قاف هم بنظر آمده که سلقیس باشد * سقنقس بفتح اول و قاف و سکون نون و ضم قاف و سین مهمله زده بلغت رومی بمعنی سقنقور است و آن جانوری باشد مانند سوسمار هم در آب و هم در خشکی زندکانی تواند کرد و آنرا از کنار دریای نیل آورند کویند این لغت رومی است * سقیروس بفتح اول و کسر قاف بمثناة تحتانی رسیده و ضم رای مهمله بواو رسیده و سین سعفص زده بلغت یونانی بمعنی هر ورم و آماس صلب و سخت آمده * سلسیس بفتح اول و سکون لام و کسر سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده و سین سعفص زده سنکی باشد متخلخل چنانکه کوی باد از آن بر می آید * سلقیس بفتح اول و سکون لام و کسر قاف بمثناة تحتانی رسیده و سین مهمله زده بلغت رومی نام شهریست آباد کردهٔ ذوالقرنین که اسکندر رومی باشد و بدین معنی در فرهنگی بتقدیم قاف بر لام هم بنظر آمده که سقلیس باشد * سلیس بفتح اول و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده و سین مهمله زده بمعنی سلسیس آمده و آن سنکیست متخلخل کوئی باد از آن بر می آید * سماریس بفتح اول و میم بالف کشیده و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و سین سعفص زده بیونانی نام نوعی از ماهی آمده و آنرا اهل مغرب سروین کویند * سندروس بفتح اول و سکون نون و دال ابجد و ضم رای مهمله بواو رسیده و سین سعفص زده صمغی است زرد شبیه بکاه ربا روغن کمانرا از آن پزند و تفرقه میان سندروس و کهربا این است که کاه ربا را چون بر آتش نهند بوی مصطکی آید و سندروس بوی بغایت ناخوش دهد و نیز بمعنی سرخ استعمال کنند و نسبتش برنک زرد بعود ظاهر است و در فرهنگی بجای فتح اول ضم نیز دیده شده * سندوقس بفتح اول و سکون نون و ضم دال ابجد بواو رسیده

وآفرین آمده * سترکش بفتح اول وضم مثناة فوقانی وسکون رای مهمله وکسر کاف وشین منقوطه زده بمعنی
برآشفتن وجلال باشد که در مقابل شکفتن وجمال است * سیتهش بکسر اول ومثناة فوقانی بمثناة تحتانی مجهول
رسیده وکسرهای ملوره وشین منقوطه زده بمعنی لجاجت وستیزندگی آمده * سخش بفتح اول وخای منقوطه
وشین قرشت زده بمعنی کهنه جامه وکهنه پوستین وکلاه وامثال اینها آمده وباین معنی بجای سین مهمله معجمه هم
بدیدن آمده * سخن دلفروش بفتح اول وضم خای منقوطه وکسر نون ودال ابجد وسکون لام وفتح فا وضم رای مهمله
بواو مجهول رسیده وشین منقوطه زده کنایه از سخن خوب وموعظت ونصایح آمده ومترادف آن سخن دلفروز است
* سراغوش بفتح اول وسکون رای مهمله وهمزه بالف کشیده وضم غین منقوطه بواو مجهول رسیده وشین منقوطه
زده بمعنی گیسوپوش زنان آمده وآن کیسه ایست مانند همیان بدرازی سه گز وبر یک سر آن کلاهی باشد
وآن چیزی است که از مروارید وزردوزند وباندام محراب برپیشانی کذارند وگیسو را دران کیسه نهند
وسر دیگرش مسلسلی بود وآنرا از زیر بغل راست کذرانیده برکتف چپ اندازند ودر آن تکلفات کنند وبعضی
کویند دامی است که زنان بدان زیب وزینت کنند یعنی روپاکیست که مانند دام باشد وآنرا سراغچ
وسراغوج وسراکوش با کاف پارسی نیز کویند * سرآکوش بفتح اول وسکون رای مهمله وهمزه بالف کشیده وضم
کاف پارسی بواو مجهول رسیده وشین منقوطه زده بمعنی سراغوش آمده که گیسوپوش زنان باشد وآنرا سراغچ
وسراغوج بضم غین منقوطه هم کویند * سراکوش بفتح اول وزای مهمله بالف کشیده وضم کاف پارسی بواو
مجهول رسیده وشین منقوطه زده بمعنی صد وآمده که گیسوپوش زنان باشد ونیز دامی است که زنان بدان
زیب وزینت کنند یعنی روپاکی است که مانند دام باشد * سرایش بفتح اول ورای مهمله بالف کشیده وکسر
مثناة تحتانی وشین منقوطه زده بمعنی زبان قال آمده که نغمه پردازی آدمیان وسرود مرغان باشد * سرپاش
بفتح اول وسکون رای مهمله وبای پارسی بالف کشیده وشین منقوطه زده بمعنی کرز گران آمده که بتازی آنرا
عمود خوانند وبجای شین معجمه سین مهمله هم باین معنی از نظر گذشته * سربخش بفتح اول وسکون رای مهمله
وفتح موحده تحتانی وخای منقوطه وشین قرشت زده بمعنی نصیب وقسمت وبهره وحصه آمده وکنایه از شخص گذشته
وصاحب همت هم هست ودر فرهنگی بدیدن آمده که سربخش بمعنی سردار حصها آمده یعنی از همه حصه ها افزون
تر وزیاده تر * سرجوش بفتح اول وسکون رای مهمله وضم جیم بواو مجهول رسیده وشین منقوطه زده کنایه از
خلاصه وزبده واول هرچیز آمده وشوربائی را کویند که در اول جوش از دیگ برآرند بنمک چش خورند
* سرخوش بفتح اول وسکون رای مهمله وضم خای منقوطه وواو معدوله وشین قرشت زده کنایه از کسبی است که
همیشه خوشحال بود وشراب وسامان واسباب وجنس خوب داشته باشد * سرش بکسر اول وفتح رای مهمله وشین
منقوطه زده مخفف سه آرش است وآن مقنعه وروپاکی باشد سه گز چه رش بمعنی گز هم آمده ومترادف این
سراغچ وسراغوج وسراغوش وسراکوش هم آمده وبکسرتین مخفف سریش است وآن آردی است که کفشگران
وصحافان وامثال ایشان چیزها بدان چسبانند وبلغت ژند وپازند بمعنی بد وزبون آمده که در مقابل نیک
ونیکو باشد * سرشک آتش بکسر اول وزای مهمله وسکون شین منقوطه وکسر کاف وهمزه بالف کشیده وفتح مثناة
فوقانی وشین منقوطه زده کنایه از قطرهای آمده که از هیزم تر آتش میچکد * سرکش بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح کاف
وشین منقوطه زده بمعنی مردم نافرمان ومغرور وصاحب ثروت وقدرت آمده واسب سرکش وسرشخ را نیز کفته اند وکنایه
از مردم دیرآشنا نیز آمده ونام خنیاگری ومطربی بوده که در زمان خود عدیل ونظیر وشبیه نداشت * سرکه فروش بکسر اول

وسکون رای مهمله وفتح کاف وسکون های مختفی وکسر واو وضم رای مهمله بواو مجهول رسیده وشین منقوطه زده بمعنی ترش رو آمده ٭ سرکپش بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر کاف پارسی وجیم پارسی وشین منقوطه زده بمعنی کردیدن سر آمده که بتازی دوار کویند وآن چنان است که چون کسی از جای برخیزد بالندک زمانی سرش بکردش آید اکر چشم فرو شد البته بیفتد ٭ سرمش بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر میم وشین منقوطه زده بمعنی زرد آلوی خشک شده باشد که مغز بادام در درون آن کنند ٭ سرمه کش بضم اول وسکون رای مهمله وفتح میم وسکون های ملفوظ وفتح کاف وشین منقوطه زده کنایه از شب تاریک آمده وکنایه از روشن کننده چشم وبینائی دهنده چشم هم هست ونیز شخصی را کویند که سرمه کشیده باشد ونیز کسیکه سرمه در چشم مردم کشد ٭ سروش بضم اول ورای مهمله بواو مجهول رسیده وشین منقوطه زده نام روز هفدهم آمده از ماههای شمسی نیک است درین روز دعا کردن وبانشکوه رفتن وپادشاهی امور بد است ونیز هر فرشته که پیغام آور باشد کویند عموما وجبرئیل را نامند خصوصا وبمعنی مطلق فرشته نیز آمده که بتازی آنرا ملک خوانند ونیز نام ملکی است که رعایت بندکان بد است او است وتدبیر امور ومصالحی که در روز سروش واقع میشود بدو متعلق است حکمای فرس کویند که حق تعالی سی وپنج سروش آفرید ٭ از آن جمله سی نفر اند که روزهای سه کانه هر ماه از ماه شمسی بنام ایشان موسوم کشته وپنج نفر دیکر آنکه پنجه دزدیده که خمسه مسترقه باشد بنام آنها است وآن پنج روزی باشد که در آخر تقویمها نویسند وجه تسمیه دزدیده ٭ از آن جهت شده که وزیر یکی از پادشاهان منجم حاصل این پنج روز را از تمام ممالک او همیشه از میان برده بحساب در نمی آورد وجمله آن سی سروش دوازده نفر اند که ماههای دوازده کانه سال شمسی بنام ایشان موسوم شده وهریک ازین دوازده سروش تدبیر امور ومصالح ماهی که هم نام او ست معین است وهمچنین تدبیر امور مصالح که در هریک از روزهای سی کانه واقع میشود حواله بسروشی است که آن روز بنام او موسوم است واین سروشها که تدبیر روزها نمایند دارند کارکنان سروشهائی اند که تدبیر ماهها اقدام مینمایند پس هر روزی که بنام آن ماه موسوم باشد وسروشی که تدبیر مصالح آن روز بدو مقرر است خود هم تدبیر مصالح آن روز می برد ازد بنابرین بجهت شرف آن روز را عید کنند وجشن سازند ونیز هر کدام از سروشها بمحافظت جوهری وعنصری مقرر است چنانچه خرداد بر آب موکل است وارد بهشت بر آتش ومرداد بر اشجار وباقی سروشها بمحافظت آنچه در فرهنگ نام آن سروش مقرر است ٭ سریش بکسر اول ورای مهمله بمثناة تحتانی مجهول رسیده وشین منقوطه زده بمعنی سریشم آمده که بدان پی برکان بچسپند ونیز رستنی باشد که در ممزی وتازکی بپزند وبا ماست بخورند وبعد از رسیدن کی خشک کنند وآرد سازند کفشکران وصحافان بدان چیزها چسپانند ودر فرهنکی بمعنی اول بحای کسر اول فتح هم بنظر آمده ٭ ستنه کوش بضم اول وسکون فا وفتح مثناة فوقانی وسکون های مختفی وضم کاف پارسی بواو مجهول رسیده وشین منقوطه زده کنایه از فرمان بردار وغلام وقبول کننده فرمان ومطیع وطابع آمده ومعنی ترکیبی کوش سوراخ کرده را کویند وشخصی را نیز کویند که کوش او سوراخ دارد ٭ سکالش بکسر اول وکاف بالف کشیده وکسر لام وشین منقوطه زده بمعنی فکر واندیشه آمده وبمعنی کارسازی کردن وخواستن ومتفکر واندیشه مند بودن هم هست ٭ سکالش بکسر اول وکاف پارسی بالف کشیده وکسر لام وشین منقوطه زده بمعنی سکالش آمده که فکر واندیشه کردن باشد ومعنی متفکر اندیشه مند بودن وکارسازی کردن هم هست وبمعنی دشمنی وخصومت کردن وسخن بد کفتن هم آمده ٭ سک کش بفتح اول وسکون کاف پارسی وضم کاف پارسی وشین منقوطه زده بمعنی رستنی آمده که بیشتر در آبهای استاده روید وبرک آن به برک بید ماند

و ساق آن سرخ و گره دار میباشد آنرا بتازی فلفل الماء و زنجبیل الکلاب خوانند چون تر باشد با تخم آنرا بکوبند
و بر کلف طلا کنند نافع بود * سلش بفتح اول و کسر لام و شین منقوطه زده بلغت ژند و پازند بمعنی بد و زبون آمده
که نقیض خوب و نیک است * سلیش بفتح اول و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده و شین منقوطه زده بمعنی سلش آمده که نقیض
خوب است * سنگ آتش بفتح اول و سکون نون و کسر کاف پارسی و همزه بالف کشیده و فتح مثناة فوقانی و شین
منقوطه زده سنگیست که اگر زنی دشوار زاید بر ران او بندند زاییدن بر او آسان گردد و آنرا بتازی حجر
النار گویند * سنگاش بفتح اول و سکون نون و کاف پارسی بالف کشیده و شین منقوطه زده بمعنی رشک و حسد آمده
* سوجش بضم اول بواو مجهول رسیده و کسر جیم و شین منقوطه زده بمعنی سوزش آمده که از سوختن باشد
* سونش بضم اول بواو رسیده و کسر نون و شین منقوطه زده بمعنی ریزه آهن و جمیع فلزات آمده که از دم
سوهان ریزد و بتازی آنرا براده خوانند * سیاوخش بکسر اول و مثناة تحتانی بالف کشیده و کسر واو و خای
نقطه‌دار و شین منقوطه زده بمعنی لذت عقلی آمده و نیز نام پسر کیکاوس بن کیقباد است که والی ولایت نیمروز
بود و سودابه مادر اندر او بر وی عاشق شد و قصهٔ آن در شاهنامه مذکور است * سیاووش بکسر اول و مثناة
تحتانی بالف کشیده و ضم واو بواو ثانی رسیده و شین منقوطه زده بمعنی سیاوخش آمده که پسر کیکاوس باشد
* سیاوش بکسر اول و مثناة تحتانی بالف کشیده و ضم واو و شین منقوطه زده بمعنی سیاووش است و بفتح واو هم آمده و بمعنی
پرنده هم هست که آنرا سرخاب گویند و بکسر واو هم درست است * سیاه پوش بکسر اول و مثناة تحتانی بالف
کشیده و سکون های مدوره و ضم بای پارسی بواو مجهول رسیده و شین منقوطه زده بمعنی شیربانان آمده
یعنی جماعتی که شیر و ببر و دیگر جانوران درنده را نگاه دارند و ماتمی و سوگوار و صاحب تعزیت را نیز گویند
و چاووش را نیز گفته‌اند و آن کسی باشد که پیشاپیش بادشاهان دورباش گوید و این جماعت در قدیم بجهت
هیبت و صلابت سیاست سیاه می پوشیدند و شب گرد و میر شب و میر بازار و عسس را نیز گویند * سیه گوش بکسر اول و فتح
مثناة تحتانی و سکون های مدوره و ضم کاف پارسی بواو مجهول رسیده و شین منقوطه زده بمعنی سیاه‌گوش آمده و آن جانوریست
درنده که پادشاهان و امرا بدان شکار کنند * سیرش بفتح اول و سکون مثناة تحتانی و فتح رای قرشت و شین منقوطه
زده بمعنی دامنی آمده و آن سرانداز و مقنعه زنان باشد و بجای فتح سین مهمله کسر هم بدین آمده و بجای مثناة تحتانی
موحدهٔ تحتانی * سیم کش بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و میم ساکن و فتح کاف و شین منقوطه زده بمعنی گیرنده
و کشنده اموال آمده و با ضم کاف بسیار خرج کنندهٔ مال دیده شده و جوانمرد را نیز گفته‌اند

چشمهٔ سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم بحر سوم قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان سین مهمله
با طای حطی و غین منقوطه و فا و قاف

* سباط بضم اول و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و طای حطی زده بلغت روم نام شهری است * سجلاط بفتح اول
و سکون جیم و لام بالف کشیده و طای حطی زده بلغت یونانی گل یاسمین را گویند که یاسمن سفید و یاسمن
زرد باشد و در فرهنگی بجای فتح اول کسر نیز دیده شد * سربرخط بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح موحدهٔ
تحتانی و سکون رای قرشت و فتح خای نقطه‌دار و طای مهمله زده کنایه از مطیع و منقاد و فرمان بردار آمده * سقراط
بضم اول و سکون قاف و رای مهمله بالف کشیده و طای حطی زده نام حکیمی است مشهور که در عهد سکندر رومی
که ذوالقرنین باشد زاهدترین حکمای روزگار بود * سقرلاط بفتح اول و قاف و سکون رای مهمله و لام بالف کشیده
و طای حطی زده بمعنی سقرلات آمده و آن جامهٔ باشد معروف که در ملک فرنگ بافند و در ملک روم هم یافته میشود

بسمی که دارد بی خورند شیرهٔ آن جلای بصر دهد و عوام آنرا چرمار گویند و بمعنی خاک شور و شوره زار و زمین
نیز حاصل هم آمده * سه ایوان دماغ بکسر اول و های مخفی ساکن و فتح همزه و سکون مثناة تحتانی و واو بالف
کشیده و نون زده و دماغ معلوم بمعنی سه غرفهٔ دماغ آمده که محل فکر و محل خیال و محل حافظه باشد * سه غرفهٔ دماغ
بکسر اول و های مخفی زده و ضم غین منقوطه و رای مهمله ساکن و فتح فا و های مخفی زده و دماغ معلوم بمعنی
سه ایوان دماغ آمده که محل فکر و محل خیال و محل حافظه باشد * سیغ بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده
و غین منقوطه زده بمعنی خوب و نیکو و نغز آمده * سیمرغ بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و ضم میم و رای مهمله
و غین منقوطه زده جانوریست معروف که مقام او کوه قاف است و آن پرنده ایست که زال پدر رستم را پرورده
و بزرگ کرده و در فرهنگی بدیدن آمده که سیمرغ نام حکیمی بود که زال در خدمت او کسب کمال کرد *
سرزلف بفتح اول و کسر رای مهمله و ضم زای هوز و لام و فا زده کنایه از عشوه و کرشمه و ناز و غمزه آمده و عتاب
را نیز گویند * سرشف بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح شین منقوطه و فا زده نام غله ایست خورد شبیه بخردل
که روغن تلخ از ان گیرند و گل آن زرد است و سبز چشم بدیدن آمده و آنرا در هند سرسون گویند * سرف
بفتح اول و رای مهمله و فا زده بمعنی درد گلو و سینه آمده که بسبب سرفه کردن بهم رسیده باشد و بضم اول
و ثانی هم باین معنی و هم بمعنی خاریدن کام دیده شده و بضم اول و سکون ثانی بمعنی سرفه آمده که بتازی سعال
خوانند و معنی سرفه کننده هم دیده شده * سقف بضم اول و قاف و سکون فا مخفف اسقف آمده که قاضی
ترسایان و مهتر ایشان باشد و راهبی را نیز گویند که خود را بجهت ریاضت نفس بزنجیر آویزد و راهب و زن
صاحب زاهد و گوشه نشین ترسایان را نامند * سلف بضم اول و لام و فا زده بمعنی سرفه آمده و آن بسبب خارش
گلو بهم میرسد و بکسر سین مهمله و سکون لام و فا بمعنی داماد باشد یعنی دو خواهر باشد و هریکی را شخصی زن کند
و آن دو شخص یکدیگر سلف باشند و در تازی نیز همین معنی دارد و بفتحتین در تازی بمعنی گذشته و پیشینیان آمده
* سنگ اسکاف بفتح اول و سکون نون و کسر کاف پارسی و فتح همزه و سکون سین مهمله و کاف بالف کشیده و فا زده
سنگیست که کفشگران بدان افزار تیز کنند و آنرا در تازی حجر الاساکفه گویند سودهٔ آن ملازه را دافع است
و ملازه بضم میم و فتح زای معجمه گوشت پارهٔ باشد شبیه بزبان کوچکی که از انتهای کام آویخته است * سوف
بضم اول بواو رسیده و فا زده بلغت یونانی بمعنی حکمت آمده چنانچه فیلاسوف و فیلسوف بمعنی دوستدار
حکمت آمده چه بلغت یونانی فیلا بمعنی دوستدار آمده و سوف حکمت را گویند و صوفی حکیم را نامند * سیراف
بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و رای مهمله بالف کشیده و فا زده نام شهری بوده قدیم در کنار دریای فارس
* سیشف بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح شین قرشت و فا زده چوبی است محکم و درخت او بس بزرگ می شود
هندش سیسو گویند * ساچق اول بالف کشیده و فتح جیم پارسی و قاف زده آنچه بخانهٔ عروس فرستند هندش
بری خوانند * سایس پنجم رواق اول بالف کشیده و کسر مثناة تحتانی و سکون سین مهمله و فتح بای پارسی
و ضم جیم و سکون میم و رواق معلوم کنایه از کوکب مریخ آمده چه او در فلک پنجم میباشد و سایس در تازی شخصی را
گویند که اسپ را نگاه دارد و تیمار و محافظت او کند * سرخشک ابلق بفتح اول و کسر رای مهمله و ضم خای منقوطه
و شین قرشت و کاف زده و فتح همزه و سکون موحدهٔ تحتانی و فتح لام و قاف ساکن کنایه از زمانه و دنیا و روزگار آمده * سغراق
بفتح اول و سکون غین منقوطه و رای قرشت بالف کشیده و قاف زده بمعنی کوزهٔ لوله دار آمده خواه چینی باشد خواه
سفال و غیر آن بعضی گویند این لغت ترکی است * سقراق بفتح اول و سکون قاف و رای مهمله بالف کشیده و قاف

زده بمعنی مغراق آمده که کاسه و کوزهٔ لوله دار باشد گویند ترکی است ٭ صلچق بفتح اول و سکون لام و ضم جیم و قاف زده مخفف صلچوق آمده که بلد رکلان صلچوقیان باشد ٭ صلچق بفتح اول و سکون لام و ضم جیم پارسی و قاف زده بمعنی صلو آمده که بلد رکلان صلچوقیان باشد ٭ صلچوق بفتح اول و سکون لام و ضم جیم بواو رسیده و قاف زده نام پادشاهی است که آل او را صلچوقیان خوانند و بجای جیم عربی جیم فارسی نیز آمده ٭ صلق بفتح اول و لام و قاف زده لغتی است تازی و صاحب اختیارات میفرماید که آن دو نوع است یک نوع آنست که بپارسی هم آنرا سلق میگویند و نوع دیگر آنکه بفارسی چغندر خوانند گویند اگر آب برگ آنرا در شراب ریزند سرکه شود و اگر در سرکه ریزند شراب شود و بضمتین کیسهٔ بزرگ چرمینه را گویند که اصناف را حلاف برمیان بندند ٭ سمسق بفتح اول و سکون میم و کسر سین مهمله و قاف زده بلغت رومی بمعنی مرزنکوش آمده یعنی گوش موش و معرب آن مرزنجوش است و آن نوعی از ریحان است در غایت سبزی و خوشبوی و گل کبودی دارد و برگ آن شبیه است به گوش موش از آنجهت مرزنگوش گویند و بتازی آذان الفار خوانند ٭ سنجق بفتح اول و سکون نون و فتح جیم و قاف زده بلغت رومی بمعنی سوزن آمده که بر یک سر آن کرمی و تکمه باشد از تلعی و برنج و طلا و نشان علم را نیز گفته اند و امیر و امرا را نیز گویند که صاحب نشان و علم باشد و بمعنی کمربند و چارزرعی هم آمده و باین معنی در فرهنگی بجای فتح جیم ضم هم از نظر گذشته ٭ سنجوق بفتح اول و سکون نون و ضم جیم بواو رسیده و قاف زده بلغت رومی بمعنی علم و نشان آمده و کمربند و چارزرعی را نیز گویند

چشمهٔ شانزدهم بحر سوم قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان سین مهمله با کاف تازی و پارسی

سابیزک اول بالف کشیده و کسر موحده تحتانی بشناة تحتانی رسیده و فتح زای هوز و کاف پارسی زده بمعنی مردم گیا آمده و آن گیاهی باشد شبیه به آدمی در زمین چین روید و آن سرا و یز رنکو نسار میباشد چنانچه ریشهٔ آن بمنزله موی سر او ست نر و ماده دست در گردن هم کرده و پایها در یکدیگر محکم ساخته و نر را پای راست بر پای چپ ماده افتاده و ماده را پای چپ بر پای راست نر گویند هرکه او را بکند در اندک روز بمیرد و کندن او چنان است که اطراف آنرا خالی کنند چنانکه باندک زوری کنده شود و ریسمانی بر آن بندند و سر ریسمان را در کمر سگ تازی محکم سازند و یک دو روز گرسنه دارند و شکاری در پیش آن سگ رها کنند چون سگ از عقب شکار بدود آن گیاه از بیخ و ریشه کنده شود و سگ هم باین اعتبار گویند و سگ بعد از چند روز بمیرد و نر و مادهٔ آنرا از هم فرق میتوان کرد اگر قدری از آن با شیر گاو بخورد زنی دهند که عقیمه باشد البته فرزندش بهم رسد اگر نر را بخورد فرزند نر و اگر ماده بخورد فرزند ماده و در فرهنگی بلبلان آمده که سابیزک و قراقی را گویند و آن درختی است در جزایر هند که بار و میوهٔ آن بصورت آدمی باشد و از آن صورتها صداهای عجیب و غریب بر می آید سخن میکند و جواب میدهد چون از درخت بیفتد جواب ندهد و سخن نگوید و در فرهنگی دیگر بلبلان آمده و قراق نام جزیره ایست از جزایر دریا آن درخت را هم بنام کوه جزیره خوانند و بعضی گویند نام کوهی است و آن درخت بر آن کوه است آن درخت را هم بنام کوه میخوانند و در آن کوه معدن طلا است مردم آنجا جمیع ظروف و اوانی خود و زنجیر قلادهٔ سگان را از طلا کنند و بوزینه و میمون در آنجا بسیار است و آنرا خانه جاروب کردن و هیزم از جنگل آوردن و کارهای دیگر تعلیم کنند و سابیزج معرب سابیزک است ٭ ساخته رنگ اول بالف کشیده و فتح خای منقوطه و فتح مثناة فوقانی و سکون های ملفوظه و فتح رای مهمله و نون و کاف پارسی زده بمعنی موافق آمده که در مقابل مخالف است ٭ سارخک اول بالف کشیده و فتح رای مهمله و سکون خای منقوطه و کاف پارسی زده بمعنی پشه آمده

که بتازی بق خوانند و باین معنی بسکون خای منقوطه هم دیده شده و در فرهنگی بکسر رای مهمله و سکون خای منقوطه هم از نظر گذشته و بمعنی نیش پشه و کنه هم آمده * سارک اول بالف کشیده و فتح رای مهمله و کاف زده بمعنی سار آمده و آن پرنده ایست سیاه برابر هدهد و خوش آواز خالهای سفید دارد و بعضی هزار دستان او را میدانند و در هندی او را مینا گویند و باین معنی بجای سین مهمله معجمه هم آمده * سارنک اول بالف کشیده و فتح رای مهمله و نون و کاف پارسی زده نام مرغکی است سیاه و کوچک و ضعیف و سارنج معرب آنست * سارولک اول بالف کشیده و ضم رای مهمله بواو مجهول رسیده و کاف زده پرنده باشد سیاه رنگ در هند و ستان بهم میرسد و مانند طوطی سخن گوید * ماک اول بالف کشیده و کاف ساکن بمعنی فسخ آمده و فسخ در لغت بمعنی جهل و ضعف و فساد رای و نقصان آمده و در طریق اهل تناسخ آنست که روح بد مرتبه فرو رود یعنی از صورت انسانی بصورت نباتی چون آرا کردد * ماکنان خاک اول بالف کشیده و کسر کاف و نون بالف کشیده و کسر نون و خاک معلوم ای مخلوقات روی زمین * سالوک اول بالف کشیده و ضم لام بواو رسیده و کاف زده بمعنی دزد و راهزن و خونی آمده * سایهٔ این دو رنک اول بالف کشیده و فتح مثناة تحتانی و کسر همزهٔ مبدله و کسر همزهٔ بمثناة تحتانی رسیده و نون زده و دو رنک با کاف پارسی معلوم کنایه از حمایت زمانه و روزگار آمده * سایه برک اول بالف کشیده و فتح مثناة تحتانی و سکون های مدوره و ضم موحدهٔ تحتانی و فتح رای مهمله و کاف زده کیاهی است که چون شترقدری از ان بخورد بخواب رود * سایه پرک اول بالف کشیده و فتح مثناة تحتانی و سکون های مدوره و ضم بای پارسی و فتح رای مهمله و کاف زده بمعنی سایه برک باشد و آن کیاهی است که چون شترقدری از ان بخورد بخواب رود * سایه خزک اول بالف کشیده و فتح مثناة تحتانی و سکون های مدوره و فتح خای منقوطه و زای هوز و کاف زده رستنی و نباتی است بقد ریک کز بلند باشد با خطهای سفید با نان خورند * سباروک بفتح اول و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و ضم دال ابجد بواو رسیده و کاف زده بمعنی کبوتر آمده که بتازی حمام گویند * سبز پوشان فلک بفتح اول و موحدهٔ تحتانی و زای هوز زده و ضم بای پارسی بواو مجهول رسیده و شین منقوطه بالف کشیده و کسر نون و فلک معلوم کنایه از ملایکان آمده * سبزک بفتح اول و سکون موحدهٔ تحتانی و فتح زای هوز و کاف زده نام مرغی است سبز رنگ بسرخی آمیخته زناجی هم دارد مانند هدهد و بعضی گویند سبزک پرنده ایست که او را عکه گویند و بمعنی صراحی شراب هم آمده و مصغر سبز هم باشد * سبز کوشک بفتح اول و موحدهٔ تحتانی و زای هوز زده و ضم کاف بواو مجهول رسیده و فتح شین منقوطه و کاف زده کنایه از آسمان آمده * سبک بکسر اول و موحدهٔ تحتانی و کاف زده پرنده ایست عاشق و طالب نور آفتاب و این غیر شبپره است چه این روزها بجانب قرص آفتاب پرواز کند و بضم اول و کسر موحدهٔ تحتانی بمعنی سست و سستی آمده و بفتح اول و ضم موحدهٔ تحتانی کنایه از مردم بی وقار و بی ته آمده و مجرد و بی تعلق را نیز گویند و بمعنی چست و چابک و تعجیل و شتاب هم دیده شده و در مقابل سنگین معروف است * سبک سنک بفتح اول و ضم موحدهٔ تحتانی و کاف زده و فتح سین مهمله و نون و کاف پارسی زده بمعنی مردم سبکبار و بی ته و بی وقار و کم قیمت آمده * سباروک بفتح اول و بای پارسی بالف کشیده و ضم رای مهمله بواو مجهول رسیده و کاف زده بمعنی کبوتر آمده که بتازی حمام گویند * سپتاک بکسر اول و سکون بای پارسی و مثناة فوقانی بالف کشیده و کاف زده بمعنی سفیداب آمده که زنان بر روی مالند و نقاشان و مصوران بکار برند * سپرک بکسر اول و سکون بای پارسی و فتح رای مهمله و کاف زده بمعنی زریر آمده و آن کیاهی است زرد که بدان جامه رنگ کنند بعضی گویند زریر نام گلی است

زرد رنگ و آن در کوهستان جرجان بسیار است و بعضی گویند که سبرک مخفف ابیرک است بروزن ابترک
و باین معنی بفتح بای پارسی هم آمده ◦ سپرک بکسر اول و فتح بای پارسی و رای مهمله و سکون کاف نام ملوی است
از خوشی که در روی طفلان و کودکان پدید آید ◦ سپرتک بکسر اول و فتح بای پارسی و رای مهمله و نون
و کاف پارسی زده مخفف اسپرتک آمده و آن قریه ایست از قرای سمرقند مشهور و با سدرتک ◦ سپک بکسر اول و بای
پارسی و کاف زده زردی را گویند که در روی شله زار نشیند و دانه گندم را بوج و ضایع سازد و آنرا در هندی
گروی نامند ◦ سپیناک بکسر اول و بای پارسی بمثناة تحتانی مجهول رسیده و مثناة فوقانی بالف کشیده و کاف
زده بمعنی سفید آب آمده که زنان بر روی مالند و نقاشان و مصوران هم بکار برند و بکسر اول نیز دیده شده و مخفف
سپید تاک هم است و آن بوته است که آنرا بتازی الکرمة البیضاء خوانند میوهٔ آن سرخ میباشد و خوشهٔ انگور
می ماند و بدان پوست را دباغت کنند و آنرا حمروذار و گویند ◦ سپید برک بکسر اول و بای پارسی بمثناة
تحتانی مجهول رسیده و سکون دال ابجد و فتح بای ابجد و رای مهمله و کاف پارسی زده نام گیاهی است که آنرا
بقلهٔ یمانیه گویند و در هندی آنرا چولائی نامند ◦ سپید تاک بکسر اول و بای پارسی بمثناة تحتانی مجهول رسیده
و سکون دال ابجد و مثناة فوقانی بالف کشیده و کاف زده بوته ایست که آنرا بتازی الکرمة البیضاء خوانند
میوهٔ آن سرخ میباشد و بخوشهٔ انگور شباهت دارد و بدان پوست را دباغت کنند و آنرا حمروذار و هم گویند
و بعضی گفته اند حمروذار درختی است که آنرا اصول نجان گویند و بعضی گفته اند درختی است منسوب به نوشیروان
بن قباد ◦ سپیرک بفتح اول و کسر بای پارسی بمثناة تحتانی رسیده و فتح رای مهمله و کاف زده جانوریست
سرخ رنگ و پردار پیوسته در حمامها باشد ◦ ستاک بکسر اول و مثناة فوقانی بالف کشیده و کاف زده بمعنی
مطلق شاخ آمده همراه تازه باشد خواه شیر تازه و شاخ نورسته و تازه و نازک را نیز گویند که از بیخ درخت
پیدا شود عموما و شاخ تازه و نازک درخت تاک که درخت انگور باشد گویند خصوصا و آنرا بسبب خوش مزگی
مخضر رنگ و بجای سین مهمله معجمه هم از تخارک شته چه در فارسی سین و شین بهم تبدیل می یابند ◦ سترک بکسر
اول و ضم مثناة فوقانی و رای قرشت و کاف پارسی زده بمعنی مردم ستیزه کار و تند و خشمناک آمده و گجرج
آزرم را نیز گفته اند و مردم بغایت بزرگ جثه و قوی هیکل و درشت را نیز گفته اند و بجای کسر سین مهمله ضم
و فتح نیز بدین آمده ◦ سترنگ بفتح اول و سکون مثناة فوقانی و فتح رای مهمله و نون و کاف پارسی زده نام
بازی است مشهور و معروف چون دران بازی صورت پادشاه و وزیر و مردم را از چوب ساخته اند باین اعتبار
سترنگ نام نهاده معرب آن شطرنج است اکنون بتعریب اشتهار دارد و مردم گیاه را نیز گویند و آن گیاهی باشد
شبیه به آدمی در زمین چین روید و آن سراو یز و تکرلسار میباشد چنانچه ریشهٔ آن بمنزلهٔ موی آدمی باشد
و تفصیل آن در لغت سابیزک گذشت ◦ ستروک بفتح اول و سکون مثناة فوقانی و ضم رای مهمله بواو رسیده
و کاف زده بمعنی مردم بی مایه و بدکاره و بد خو و خشمناک و دزد پیشه و هرزه گرد آمده ◦ سجک بفتح اول و ضم
جیم و کاف زده شیر و ماست در هم آمیخته باشد که شیب را بزه کرده دران ریخته باشند و آنرا دوراغ نیز گویند
و نیز بمعنی برجستن گلو آمده که بتازی فواق گویند و در هندی هچکی نامند و بجای جیم تازی جیم فارسی نیز آمده
◦ سخن سنگ بفتح اول و ضم خای منقوطه و کسر نون و فتح سین مهمله و نون و کاف پارسی زده کنایه از سخن آمده که بر گوش
گران آید ◦ سراچهٔ آدرنگ بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و فتح جیم پارسی و کسر همزهٔ مبدله و فتح همزهٔ ممدوده
و سکون دال مهمله و فتح رای و واو و فتح رای مهمله و نون و کاف پارسی زده کنایه از دنیا آمده ◦ سرامناک بفتح اول و سکون رای مهمله

وهمزه بالف کشیده وفتح های ملفوظ ونون وکاف پارسی زده بمعنی پیشرو لشکر آمده که بتازی مقدمة
الجیش خوانند وبترکی هراول گویند وبمعنی عسس وشب گرد آمده وتارهای کنده را نیز گویند که بر سر سازها
کشند ونثر نوازی وخوانندگی ودوبیت خوانی را نیز گویند * سرباك بفتح اول وسکون رای موحدهٔ تحتانی
بالف کشیده وکاف زده بمعنی سردار ضابط وصاحب سیاست آمده * سرجنك بفتح اول وسکون رای مهمله
وفتح جیم ونون وکاف پارسی زده بمعنی سردار سپاه وپیشرو لشکر وپهلوانان ومبارزان * سرچنك بفتح اول
وسکون رای مهمله وفتح جیم پارسی ونون وکاف پارسی زده کنایه از تعب وآزار آمده ونوعی از سرپازدن
نیز هست وآن آنست که شخصی پشت وپای خود را بضرب وزور فرچه تامتر بر نشستگاه دیگری زند وآنرا
زهکوبی بکسر زای هوز نیز گویند * سرخ سرك بضم اول ورای مهمله وخای منقوطه زده وفتح سین سعفص ورای
مهمله وکاف زده نام مرغیست که سر او سرخ میباشد وآنرا بتازی حمره خوانند بضم حای حطی وفتح وتشدید
میم وفتح رای مهمله وهای ملفوظ زده * سرخك بضم اول وسکون رای مهمله وفتح خای منقوطه وکاف زده نام
رستنی است دوائی که آنرا سرخ مرو گویند ومصغر سرخ هم آمده * سرشك بکسر اول ورای مهمله وشین
منقوطه وکاف زده نام درختی است در بلخ گلهای سفید مایل بسرخی دارد وآنرا آزاد درخت نیز گویند
وبعضی گویند گل آن درخت سرشك نام دارد ومطلق قطره را گویند عموما وقطرهٔ باران واشك چشم را خصوصا
وبمعنی شرارهٔ خوردهٔ آتش بود که بجهد وجهنده باشد وزرشك را نیز گویند وآن بار درختی است معروف
که در طعامها وآشها کنند وخورند وبعضی درخت بوته زرشك را سرشك گویند * سرك بفتح اول ورای مهمله
وکاف زده بزبان قزوینی پسر را گویند که برادر دختر است وتصغیر سر هم آمده وبضم اول ورای مهمله
وکاف زده بمعنی سرخچه آمده وبضم سین مهمله وسکون رای قرشت وکسر خای منقوطه وفتح جیم وهای ملفوظ
نوعی از دمیدگی وحصبه باشد که بیشتر کودکانرا بهم رسد وآن جوششی بود سرخ رنگ وعلامت آن تب
دایمی وبد بوی نفس واضطراب وبیخوابی وتشنگی باشد وبکسر اول ورای مهمله وکاف زده بمعنی سرخاب سفید
آبی آمده که زنان بر روی مالند وبمعنی سرخ سفید هم آمده * سرکوچك بفتح اول وسکون رای مهمله وضم
کاف بواو مجهول رسیده وفتح جیم پارسی وکاف زده کنایه از مردم فرومایه وبیقدر وقیمت وبی تعین آمده
* سرمامك بفتح اول وسکون رای مهمله ومیم بالف کشیده وفتح میم وکاف زده نام بازی است که کودکان
بازند وآنچنان باشد که شخصی را مامك نام کنند ویکی از کودکان سر بکنار او نهد ودیگران گریخته هر یك
بگوشهٔ پنهان شوند بعد از آن طفلی که سر در کنار مامك دارد برخیزد ودر جست وجوی اطفال شود وطفلان
یك یك از کنار وگوشها بر آمده دستی بر سر مامك رسانند اگر طفلی را پیش از آنکه دست بر سر مامك رساند
بگیرد بر دوش آن طفل سوار شده پیش مامك آورد وهمان طفل مرکوب سر بر کنار مامك نهد واگر نتوانست
طفلی را گرفتن همان خود سر بر کنار مامك نهد وبازی از سر گیرد * سرمك بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح
کاف زده بمعنی شوره گیاهی آمده که آنرا اسفناج گویند استسقا را نافع است اگر جامهٔ ابریشمی را بطبیخ آن
بجوشانند صاف وپاکیزه گردد ونوعی از سبزی نیز است ومعرب آن سرمق آمده * سرموتك بفتح اول وسکون
رای مهمله وضم میم بواو رسیده وفتح مثناة فوقانی وکاف زده بمعنی آشوب وشور وغوغا آمده * سروتك بفتح
اول وسکون رای مهمله وضم میم بواو رسیده وفتح مثناة فوقانی وکاف زده بمعنی آشوب وشور وغوغا آمده
ودر فرهنگی بجای ضم رای مهمله فتح هم بدیدن آمده * سرهنك بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح های ملفوظ

و نون و کاف پارسی زده بمعنی پهلوان و مبارز آمده و سردار و پیشرو لشکر و سپاه را نیز گویند چه سک
بمعنی سپاه نیز آمده ٭ سر بر فلك بفتح اول و کسر رای مهمله بمعنا قدغان رسیده و کسر رای قرشت
و فلك معلوم کنایه از بنات النعش است و آن هفت ستاره باشد شمالی بصورت چوکان سه از آن
بنات اند و چهار از آن که بصورت نعش اند آنرا سر بر فلك گویند ٭ سطراك بفتح اول و سکون طای حطی و رای
مهمله بالف کشیده و کاف زده بلغت یونانی دوائی است که آنرا زرنباد گویند و آن دارویی است مانند بالای ملخ
و بتازی رجل الجراد گویند و اهل مکه آنرا عرق الکافور و عروق الکافور خوانند و آن بیخی است که ازان بوی
کافور می آید گرم و خشك است در دوم گویند اگر تازه و تر آنرا بکوبند و کف و پای بالند مرضی که در سر باشد
زایل گرداند و اگر در خانه بخور کنند مور و مورچه را بگریزاند و بجای حرف ثالث واو هم بنظر آمده که سطوراك باشد
٭ سفرخشك بفتح اول و فا و کسر رای مهمله و ضم خای منقوطه و شین و کاف زده کنایه از سفر بی ناپاید و بی نفع آمده
٭ سفرخشك رنك بفتح اول و فا و کسر رای مهمله و ضم خای منقوطه و شین قرشت و کاف ساکن و فتح رای مهمله و نون
و کاف پارسی زده بمعنی سفرخشك آمده که کنایه از سفر بیفایده و بی نفع باشد ٭ سفرلك بفتح اول و سکون فا و فتح
رای قرشت و نون و کاف پارسی زده بمعنی تفسیر آمده یعنی معانی و شرحی که بر کلام خداوند منند ٭ سفید تاك بکسر اول
و ثانی و الف کشیده مجهول و سیده و دال ابجد زده و تاك معلوم بمعنی سپید تاك آمده و آن بوته ایست که آنرا بتازی
الکرمة البیضاء خوانند میوهٔ آن سرخ میباشد و بخوشهٔ انگور شباهت دارد و بیخ آن پوست را دباغت کنند و آنرا
عصرودا روم گویند بعضی گفته اند عصرودار رستنی است که آنرا عرنجان گویند و بعضی گفته اند درختی
است منسوب به نوشیروان بن قباد ٭ سك بکسر اول و سکون کاف بمعنی سرکه آمده و سکباسرکه از وست که آش سرکه
باشد و بضم سین مهمله و سکون کاف بمعنی نکبت و فلاکت آمده و در تازی نام نوعی از عطریات است بعضی گویند
مرکبست که از چیزهای عفص و تلخ سازند و بعضی گویند عصارهٔ آمله است و بفتح سین مهمله و سکون کاف پارسی
معروف است و آن شکاری و غیر شکاری نیز باشد و بتازی کلب خوانند ٭ سکنك بضم اول و سکون نون مهمله و سکون
فرد و کاف بمعنی آواز پای آمده و اسبی را نیز گویند که راه ندانسته باشد و قطره رود و زمین ناهموار و درشت را
نیز گویند و نام درختی است که چوب آنرا هیزم سازند آتش آن بسیار ماند و آنرا بتازی
غضا گویند ٭ سلك بفتح اول و کاف و کاف ثانی زده نوعی از قلاب آمده و گیاهی است که بار و میوهٔ آن گرمی است
کوچك ریزه که در جامه آویزد و مصرعه هم باشد که بتازی کلب خوانند ٭ سلکنك بفتح اول و سکون کاف
پارسی و فتح کاف ثانی و نون و کاف زده مخصوص کنی است که مردم گیاه باشد ٭ سلاك بفتح اول و لام بالف
کشیده و کاف زده بمعنی کرایه آمده و رشتهٔ طلاوله را نیز گویند و آن حمد کند که بسته باشد که زرگران در تارچه آهنی ریزند
٭ سلطان فلك بضم اول و سکون لام و طای حطی بالف کشیده و کسر نون و فلك معلوم کنایه از آفتاب عالمتاب آمده و آنرا
سلطان اختران نیز گویند ٭ سلك بکسر اول و لام و کاف زده بمعنی ناودان آمده و باین معنی بفتح اول هم دیده شده و در تازی
رشته را گویند عموما و بمعنی رشتهٔ مروارید و رشتهٔ سوزن باشد مخصوصا و بفتح اول و سکون ثانی و کاف بردن چیزی
در چیزی و در کشیدن چیزی در چیزی همچو مروارید و مهره و امثال آنرا در یك رشته کشیدن و ملازم شدن
چیزرا یعنی جز و لا ینفك چیزی شدن و بضم اول و فتح ثانی در تازی بمعنی کبك بچه نر آمده خواه کبك دری باشد
خواه غیر دری ٭ سلکك بکسر اول و سکون لام و فتح کاف و کاف ثانی زده مصغر سلك آمده که ناودان باشد یعنی
ناودان کوچك ٭ سلملك بفتح اول و سکون لام و فتح میم و کاف زده نام آوازی است از شش آوازهٔ موسیقی که آن

شهنا زو کردانیه و کوشت و مایه و نوروز و سلمک باشد * سلیک بفتح اول و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده و کاف
زده مخفف بوسلیک آمده و آن نام مقامی است از جمله دوازده مقام موسیقی که آن بزرگ و کوچک و عشاق و عراق
و صفاهانک و رهاوی و راست و حسینی و حجاز و نوا و بوسلیک و زنگله باشد * سماروک بفتح اول و میم بالف کشیده
و ضم رای مهمله بواو رسیده و کاف زده بمعنی کبوتر آمده که بتازی حمام خوانند * سماک بضم اول و میم بالف
کشیده و کاف زده میوه ایست ترش بغایت لطیف که از آن آش پزند و بضم و فتح تره را نیز گویند و سماق معرب
آنست * سمک بفتح اول و ضم میم و کاف زده بمعنی رعنا و رعنائی آمده که بی عقل و بی هنر و بی هنری باشد و بفتحتین
در تازی بمعنی ماهی آمده * سمناک بفتح اول و سکون میم و نون بالف کشیده و کاف زده بمعنی بدل کردن بضرورت
آمده یعنی بند کردن و آجب شود بسببی از اسباب * سمندوک بفتح اول و میم و سکون نون و ضم دال ابجد بواو
رسیده و کاف زده بمعنی سمندر آمده و آن جانوریست که در آتش صد ساله و یا هزار ساله متکون می شود بعضی گویند
مانند موش بزرگ است بعضی گویند بصورت سوسمار و چلپاسه و بعضی دیگر گویند بصورت مرغی است از پوست
او کلاه و رومال و پیش انداز سازند و چون چرکین می شود در آتش می اندازند چرکهای آن می سوزد و از پوست
او چتر نیز سازند تا گرمی را نگاه دارد و از موی او جامه بافند و در هوای گرم پوشند محافظت گرما کند * سنبک
بضم اول و سکون نون و ضم موحده تحتانی و کاف زده بمعنی کشتی کوچک آمده و آنرا زورق نیز گویند * سندلک
بفتح اول و سکون نون و فتح دال ابجد و لام و کاف زده مصغر سندل آمده که کفش و پای افزار باشد * سنک بفتح
اول و نون و کاف پارسی زده معروف است که بتازی حجر خوانند و بمعنی وزن و گرانی چیزها نیز آمده و معنی تمکین
و وقار و اعتبار هم از نظر گذشته * سنک اشکنک بفتح اول و نون و کاف ساکن و کسر همزه و سکون شین منقوطه
و فتح کاف و نون و کاف زده نام نوعی از خرما آمده که آنرا سنک اشکن نیز گویند و نیز نام محله ایست * سنک پرستوک بفتح
اول و سکون نون و کسر کاف پارسی و فتح بای پارسی و رای مهمله و ضم مثناة فوقانی بواو رسیده و کاف زده حجر الخطاطیف
است گویند اگر بچه اول پرستوک را بگیرند دو پاره سنک برآید یکی یک رنگ و دیگری الوان هریک را در پوست گوساله
بپیچند پیش از آنکه گرد و خاک بوی رسد بر بازو یا بر گردن مصروع بندند صرع زایل شود * سنک خوارک بفتح
اول و نون و کاف پارسی ساکن و فتح خای منقوطه و واو معدوله بالف کشیده و رای مهمله و کاف زده جانوریست کوچک
و سیاه زنده را بر کنجشک و چند پر مثل شاخ بر سر دارد و سنک ریزه مخورد * سنک خورک بفتح اول و نون و کاف
پارسی ساکن و خورک معلوم بمعنی مرغ سنک خورک آمده * سنک رک بفتح اول و نون و کاف پارسی ساکن و فتح
رای مهمله و کاف زده بمعنی تکرک آمده و آنرا سنکک و سنکچه و ریخچه نیز گویند و بمعنی بادریسه هم آمده و آن چرم
و یا چوبی باشد مدور که در گلوی دوک محکم کنند و بتازی فلکه خوانند و بضم کاف پارسی و سکون رای مهمله
هم دیده شده و این اصح است * سنک سک بفتح اول و سکون نون و کسر کاف پارسی و فتح سین مهمله و کاف پارسی
زده بعضی از سک است که چون سنک بر واندازند آن سنک را از غایت خشمی که دارد بدندان بگیرد و نگاهدارد
پس چون خواهند که در میان دو شخص دشمنی افتد بنام آن دو شخص هفت سنک بردارند و یک یک را بجانب
آن سک اندازند هریک را برگیرد و بزمین گذارد بعد از آن دو سنک از آن سنکها را در آب اندازد و از آن آب
بخورد آن دو شخص دهند میان ایشان دشمنی صعبی بهم رسد و اگر یکی از آن ببرج کبوتر اندازند همه کبوتران
بگریزند چنانکه دیگر نیایند و اگر در شراب اندازند و بخورد اهل مجلس دهند همه باهم جنک و عربده کنند
و بتازی حجر الکلب خوانند * سنکک بفتح اول و سکون نون و فتح کاف پارسی و کاف زده نام مرغی است کوچک

وشکاری از جنس سیاه چشم که آنرا ترمتای گویند ونام نوعی از غله است وآن سیاه وکوچک میباشد ونوعی از نان هم هست که بروی سنبک ریزهای گرم پزند وبمعنی تگرگ وژاله نیز آمده ٭ سنکوک بفتح اول وسکون نون وضم کاف پارسی بواو مجهول رسیده وکاف زده بمعنی باد ریسه دوک آمده وآن چرم ویا چوبی باشد مدور که در گلوی دوک کنند بجهت آنکه ریسمانی که میریسند بیکجا جمع شود وبتازی فلکه خوانند ونیز تعنهٔ گرد میان سوراخی باشد که بر سر چوب خیمه میکذارند ٭ سنبلهٔ فلک بضم اول وسکون نون وضم موحدهٔ تحتانی وفتح لام وکسر همزهٔ مبدله وفتح فا ولام وکاف زده کنایه از برج میزان آمده وآن برج هفتم است ٭ سواک بضم اول ووار بالف کشیده وکاف زده زردلی باشد که بروی غله زار نشیند وغله را ضایع کند وآنرا درهندی کروی گویند وبکسر سین مهمله در تازی بمعنی مسواک آمده وآن چوبی باشد که در وقت نماز کردن وغیر آن بردندان مالند گویند مسواک مخمل واراک بهتر باشد ٭ سوزاک بضم اول بواو مجهول رسیده وزای هوز بالف کشیده وکاف زده نام مرضی است مشهور وآن سوزشی باشد از بول که بسبب زیادتی صفرا در مجرای بول بهمرسد وابتدا رادیش کند وچرک آید ٭ سوسک بضم اول بواو رسیده وفتح سین مهمله وکاف زده بمعنی تیهو آمده وآن پرنده ایست شبیه به کبک لیکن کوچکتر از وست وبضم سین مهمله وفتح واو وشین ثالث وکاف زده نوعی از جعل آمده وآن بیشتر در حمامها متکون میشود ٭ سوک بضم اول بواو مجهول رسیده وکاف زده بمعنی خوشهٔ گندم وجو آمده وداسهٔ گندم وجو را نیز گویند وآن خسهای سر تیز بود که بر سر خوشهای گندم وجو باشد وکومه را نیز گویند وآن شخصی باشد که چند موی بر سر زنخ داشته باشد ومعرب آن کوسج است وبا کاف پارسی بمعنی مصیبت وماتم وغم واندوه آمده ٭ سوکک بضم اول بواو رسیده وفتح کاف وکاف ثانی زده زردلی باشد که بسبب آفتی در کشت گندم وجو وامثال آن افتد وآنرا درهندی کروی گویند وباین معنی بجای کاف آخر لام هم بدل آمده ٭ سولک بضم اول بواو رسیده وفتح لام وکاف زده بمعنی سوکک آمده وآن زردلی باشد که بسبب آفتی در غله زار افتد ٭ سونالک بضم اول بواو رسیده ونون بالف کشیده وفتح نون وکاف زده بمعنی نفسی آمده یا صدائی که در هنگام خواب یا در وقت دویدن از بینی مردم برآید ٭ سه برک بکسر اول وسکون های مخفی وفتح بای پارسی وراء مهمله وکاف زده بمعنی خطی چند آمده که قمار بازان بجهت قمار بازی بر زمین کشند وآن اکثر در ملک هندوستان رایج است ٭ سه درک بکسر اول وسکون های مخفی وفتح دال ابجد وراء مهمله وکاف زده بمعنی سه برک آمده وآن خطی چند باشد که قمار بازان بجهت قمار بازی بر زمین کشند ٭ سه کوهک سه معلوم بضم کاف بواو مجهول رسیده وفتح های هوز وکاف زده بمعنی خار خسک آمده وآن خاری باشد سه گوشه دو نوع است خود روئیدنی هرزه معروف است وخارهای سه گوشه که از آهن سازند نیز گویند وآنرا در سر راه دشمن اندازند ودر اطراف وجوانب قلعه هم ریزند وآنرا درهندی کوکهرو گویند ٭ سیامک بکسر اول بمثناة تحتانی بالف کشیده وفتح میم وکاف زده نام پسر کیومرث آمده که هم بدست دیو زندگی بدرود کرده ونام یکی از پهلوانان توران که در جنگ دوازده رخ بدست گرازهٔ ایرانی کشته شد ودوازده رخ جنگی است عظیم ورزمی است مشهور میان گودرز سرلشکر کیخسرو شاه وپیران ویسه سرلشکر افراسیاب در دامن کوه گنابد واقع شد ٭ سیانک بکسر اول وتحتانی بالف کشیده وفتح نون وکاف زده بمعنی مجرد هم آمده که از ترک وتجرد باشد ٭ سیاه سنک بکسر اول ومثناة تحتانی بالف کشیده وسکون های هوز وسکون نون وکاف پارسی معلوم نام موضعی است در همدان وچشمه ایست در این موضع که همین نام دارد اگر جمعی از آن چشمه آب بردارند ویک شخص از ایشان پای

برگرمی که در هماتجامی باشد بگذارد آب همه آن مردم تلخ میشود * سیخک بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وفتح خای منقوطه وکاف زده بمعنی چهار قطعه گوشت که بر سیخ کشیده کباب کنند آمده ومصغر سیخ هم هست * سه رنگ بکسر اول وسکون هاى مختفی وفتح رای مهمله ونون وکاف پارسی زده بمعنی پرنده آمده که آنرا سیمرغ وعنقا خوانند وعنقای مغرب همان است واورا اعتقاد بسبب آن گویند که کردن اوبسیار دراز بوده ومغرب بضم میم جهت آنکه بدعای حنظله بن صفوان که پیغمبر بود غروب کرد وکنایه است از محالات وچیزی که فکر کسی بدان نرسد واشاره بذات باریتعالی هم هست * سی ستاره پاك بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وستاره پاك معلوم کنایه از سی دندان آمده * سیسرك بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وکسر سین مهمله وراى قرشت وکاف زده بمعنی کرمی آمده که در انبار کندم افتد وکندم را ضایع سازد وآنرا در هندی کهن خوانند * سیسك بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وکسر سین مهمله وکاف زده بمعنی کرم کندم ضایع کن آمده که در هندی کهن گویند ونام غله هم هست که آنرا مشنك نامند * سیك بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وکاف زده بمعنی زردی آمده که بسبب آفتی در کشت کندم وجو وامثال آن افتد وآنرا در هندی کروی گویند وآنرا سوکك وسولك نیز گویند وبترکی آلت تناسل را نامند وامر بر مباشرت وجماع هم هست * سیکك بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح کاف وکاف ثانی زده بمعنی سیك آمده که کرم کندم خراب کن باشد وزردی غله را نیز گویند وآنرا در هندی کروی نامند * سماك بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده ومیم بالف کشیده وکاف زده نام غلامی بوده است * سیمامنك بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده ومیم بالف کشیده وفتح هاى مدوره ونون وکاف پارسی زده رستنی باشد دوائی وآنرا بتازی قثاء البری خوانند یعنی خیار صحرائی وقثاء الحمار همان است که خیار زه سفید باشد بروغن جوشانیده بر بواسیر طلا کنند نافع باشد * سیمکون خشك بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وسکون میم وضم کاف پارسی بواو رسیده ونون زده وکسر خاى منقوطه وسکون شین قرشت وفتح مثناة فوقانی وکاف زده کنایه از ماه آمده

چشمهٔ مفدهم بحر سوم قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان سین مهمله بالام

* ساتل اول بالف کشیده وکسر مثناة فوقانی ولام زده داروئی است مانند کمای خشك شده وآنرا بشیرازی روشنك خوانند وبجای سین سعفص شین منقوطه هم از نظر گذشته ومعرب آن ساطل است * ساده دل اول بالف کشیده وفتح دال ابجد وسکون هاى مدوره وکسر دال ابجد ولام زده بمعنی مردم صادق وبی نفاق آمده ونادان وبیعقل را نیز گفته اند که رعنا باشد * ساطل اول بالف کشیده وکسر طای حطی وسکون لام داروئی است مانند کمای خشك شده وآنرا شیرازیان روشنك خوانند وبجای سین سعفص قرشت هم از نظر گذشته واین معرب ساتل است که بالا گذشته * سال اول بالف کشیده وسکون لام معروف است وآن حرکت یك دورهٔ آفتاب است از نقطهٔ برج حمل تا نقطهٔ آخر برج حوت وآنرا بتازی سنه گویند وبمعنی کشتی وجهاز هم آمده که بتازی سفینه نامند وبهندی درختی است که از چوب آن کشتی وجهاز سازند * سامندل اول بالف کشیده وفتح میم ونون ساکن وفتح دال ابجد ولام زده بمعنی سامندر آمده چه در فارسی رای مهمله ولام بهم تبدیل می یابند وآن جانوریست که در آتش صد ساله ویا هزار ساله متکون میشود بعضی گویند مانند موش بزرگیست وبعضی بصورت سوسمار وچلپاسه گفته اند بعضی دیگر گویند بصورت مرغی است از پوست او کلاه وروحال وپیش اند ازسازند چون چرکن میشود در آتش می اندازند چرکهای آن میسوزد * سبایل بفتح اول وموحدهٔ

تحتانی بالف کشیده و کسر مثناة تحتانی و لام زده بمعنی دار الملک قندهار آمده ○ سمز بال بفتح اول و های ابجد
و زای هوز ساکن و موحده تحتانی بالف کشیده و لام زده نوعی از انگور باشد ○ سبل بفتح اول و موحده تحتانی
و لام زده مرضی باشد از امراض چشم و آن مویی است که از درون پلک چشم بر می آید و پرده را نیز گویند
که در چشم بهم رسد و بعضی گویند باین معنی عربی است و بهندی میلی باشد از فولاد که بدان زمین را بیوار کنند
○ سپیل بفتح اول و کسر بای پارسی بمثناة تحتانی رسیده و لام زده بمعنی آواز و نوای مرغان آمده که بتازی
صفیر خوانند ○ ستل بکسر اول و فتح مثناة فوقانی و لام زده بمعنی تالاب و آبگیر و استخر آمده و بفتحتین بمعنی کتک زدن
و آزار دادن بنظر گذشته ○ سحر حلال بکسر اول و سکون حای حطی و کسر رای مهمله و حلال معلوم کنایه
از سخنان فصیح و بلیغ آمده و نام کتاب ملا اهلی شیرازی که بدو وزن گفته و نیز نام صنعتی است از صنایع فارسی
که در جزیره ما مفصل مذکور خواهد شد ○ سراچهٔ گل بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و فتح جیم پارسی
و کسر همزهٔ مبدله و ضم کاف و لام زده کنایه از عرش آمده که فلک اعظم و فلک اطلس و فلک ساده باشد ○ سر آل
بفتح اول و سکون رای مهمله و همزه بالف کشیده و لام زده بمعنی کسی و چیزی آمده که مانند فلک و آسیا گردون
پیوسته در گردیدن باشد ○ سراندیل بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح همزه و سکون نون و کسر دال ابجد
بمثناة تحتانی رسیده و لام زده بمعنی سراندیب آمده و آن نام کوهی است مشهور که آدم صفی علیه السلام
از بهشت بر آنجا فرود آمده بود و مقام کرده و نقش قدم او در آنجا است ○ سرحیال بضم اول
و سکون رای مهمله و کسر حای منقوطه و مثناة تحتانی بالف کشیده و لام زده بمعنی تیهو آمده و آن پرنده ایست
مانند کبک لیکن از کبک کوچکتر می باشد ○ سرگل بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح کاف پارسی و لام زده
گوی باشد که طفلان از ریسمان سازند و بدان بازی کنند و در هندی گیند گویند ○ سلول بفتح و ضم لام
بواو رسیده و لام زده بمعنی حقد آمده و آن بدکاری و غیبت مردم در خاطر نگاه داشتن است و طالب فرصت
بدی کردن بود ○ سرمال بفتح اول و سکون رای مهمله و های هوز بالف کشیده و لام زده بمعنی کسی و چیزی
آمده که پیوسته در گردش باشد و مردم سرگشته و سرگردان را نیز گویند و بمعنی گردون هم آمده و فلک را نیز
گویند ○ سرخیل بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح خای منقوطه و مثناة تحتانی و لام زده بمعنی سرگروه و سر
لشکر و صاحب خیل خانه آمده و درین لغت فک اضافه است و این بموجب قاعده صحیح است و در اکثر لغتها همین
قاعده را خیال باید داشت ○ سفال بضم اول و فا بالف کشیده و لام زده بمعنی پوست گردکان و پسته و بادام و فندق
و پوست انار خشک شده و امثال آن آمده و ریزهٔ کوزه و سبوی شکسته و امثال آنرا نیز گویند و در فرهنگی بجای ضم
اول کسر هم دیده نآمده ○ سکال بکسر اول و کاف بالف کشیده و لام زده بمعنی خواهنده و طلب کننده و گوینده
آمده و بمعنی اندیشه و فکر هم هست و امر باین معنیها هم هست یعنی بخواه و بطلب و بگو و بمعنی کنکاش هم دیده شده
○ سگال بکسر اول و کاف پارسی بالف کشیده و لام زده بمعنی اندیشه و فکر آمده و سخن و گفتگو را نیز گفته اند چه
بدسگال بدگو را میگویند و بمعنی دشمنی و خصومت هم از نظر گذشته و بمعنی خوانند و گوینده هم آمده ○ سکندل
بفتح اول و سکون کاف و کسر دال ابجد و لام زده بمعنی آزار کننده آمده و سخت دل را نیز گفته اند ○ سل بفتح
اول و سکون لام بمعنی چیزی آمده که از چوب و علاقه برهم بندند و به آن از آب گذرند و بمعنی کشتی هم آمده
که بتازی سفینه خوانند و شش را نیز گویند که بتازی ریه خوانند و بکسر اول نام مرضی است معروف که مردم
را ضعیف و نزار سازد و نام یکی از اسلحهٔ جنگ است و ژوپین همان است ○ سماقیل بفتح اول و میم بالف کشیده

وکسر قاف بمثناة تحتانی رسیده ولام زده بمعنی سماک آمده و آن چیزیست که در آشها و طعامها کنند و سماق معرب آنست * سمندل بفتح اول ومیم وسکون نون وفتح دال ابجد ولام زده بمعنی سمندر آمده و آن جانوریست که در آتش صد ساله و یا هزار ساله متکون میشود * سمن لعل بفتح اول ومیم وسکون نون وفتح لام وعین مهمله ولام زده نام گلی است بی بوی * سمندول بفتح اول ومیم وسکون نون وضم دال ابجد بواو رسیده ولام زده بمعنی سمندر آمده * سنبل بضم اول وسکون نون وضم موحدهٔ تحتانی ولام زده گیاهی ست دوائی شبیه بزلف خوبان وخوشبو میباشد در عطریات بکار برند و آن رومی وجبلی وهندی میباشد هندی را بتازی سنبل الطیب خوانند * سندل بفتح اول وسکون نون وفتح دال ابجد ولام زده بمعنی کشتی کوچکی آمده که آنرا از کنار دریا پر از شیرینی واسباب وما یحتاج کرده بکشتی بزرگ برند و کفش و پای افزار را نیز گویند و بیعقل واحمق را نیز گفته اند * سنگدل بفتح اول ونون وکاف پارسی ساکن وکسر دال ابجد ولام زده کنایه از سخت دل وبی رحم آمده * سنگول بفتح اول وسکون نون وضم کاف پارسی بواو رسیده ولام زده بمعنی مطلق ضروریات آمده یعنی هر چیزکه درکار باشد وضروربود * سوفال بضم اول بواو رسیده وفا بالف کشیده ولام زده بمعنی سوفار آمده و آن ظروف واوانی باشد که از گل پخته باشند مانند کوزه وسبو وتغاره وخم وامثال آن وهر سوراخ را گویند عموما وسوراخ سوزن را گویند خصوصا ودهان تیر را نیز گفته اند و آن جائی باشد از تیر که چله کمان را در آن بند کنند * سوگل بضم اول بواو رسیده وفتح کاف پارسی ولام زده زردی باشد که بسبب آفتی بروی زراعت افتد و آن را در هندی گروی گویند * سول بضم اول بواو رسیده ولام زده بمعنی رنگ خاکستری بسیاهی مایل آمده مر اسب وخر والاغ را که خط سیاهی مانند سمند را از کاکل تا دم کشیده شده باشد و بمعنی نا ودان هم آمده و بلغت هندی قولنج را گویند و بضم اول وفتح واو وسکون لام زیرپای شتر را گویند و آنرا بتازی فرسن خوانند بافا وسین مهمله بروزن چرکن * سه سنبل بکسر اول وسکون های مختفی وضم سین مهمله وسکون نون وضم موحدهٔ تحتانی ولام زده سبزیست مانند پودینه ونعناع زیرا که چون پودینه را دست نشان کنند سه سنبل شود وچون سه سنبل را دست نشان کنند نعناع شود بوی آن تند وتیز می باشد ودرد وا بکار برند اگر برگزند کی زنبور وعقرب طلا کنند نافع آید و آنرا بتازی نمام خوانند ونمام الملک هم گویند * سه کل بکسر اول وسکون های مختفی وضم کاف ولام زده درختی است که چون میوهٔ آن پخته شود سرخ گردد بغایت قابض باشد و آنرا بفارسی توت سه کل نیز خوانند وتوت حبشی همان است * سهل بفتح اول وهای مدوره ولام زده نام وزیر هامان آمده وهامان نام برادر ابراهیم علیه السلام بود در وقت سوزانیدن اصنام وبتها سوخته شده ونیز بمعنی آسان آمده که در مقابل دشوار است * سیال بفتح اول ومثناة تحتانی بالف کشیده ولام زده بمعنی یاسمین آمده که آنرا یاسمن ویاسمون نیز گویند و آن گلی است معروف سفید وزرد وکبود میباشد سفید آن بهتر است ومقوی دماغ * سیخول بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وضم خای منقوطه بواو مجهول رسیده ولام زده بمعنی خار پشت کلانی آمده که خارهای ابلق دارد هرکه قصد او کند خارهای خود را مانند تیر جانب او اندازد * سیکل بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح کاف ولام زده بمعنی زردی وعلتی آمده که بر روی غله زار نشیند و آنرا در هندی گروی گویند * سیاه دل بکسر اول ومثناة تحتانی بالف کشیده وسکون های مدوره وکسر دال ابجد ولام زده بمعنی غردل وگریزپای آمده * سیماب دل بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده ومیم بالف کشیده وسکون موحدهٔ تحتانی وکسر دال ابجد ولام زده کنایه از مردم بی جگر وبیدل وواهمه ناک ولرزنده وترسنده آمده وغردل را نیز گفته اند که قحبه دل باشد چه غر بمعنی قحبه آمده * سیم کل بکسر

اول بمثناة تحتانی رسیده وسکون میم وکسر کاف ولام زده بمعنی کلابه آمده که بربام ودیوار مالند ودر روی آن کاه گل کنند ۞ میم مجهول بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وکسر میم وفتح میم وسکون جیم وضم موحده تحتانی بواو رسیده ولام زده کنایه از چشم آمده که عربان عین خوانند ۞ میم مجهول بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وکسر میم وسکون جیم وضم عین مهمله بواو رسیده ولام زده بمعنی میم مجهول آمده که کنایه از چشم باشد وعربان عین خوانند ۞ میه سنبل بکسر اول وفتح مثناة تحتانی وظهور های ملفوظه وضم سین مهمله وسکون نون وضم موحده تحتانی ولام زده ۞ پیغمبر است وآن سبزی است میان پودینه ونعناع ۞

چشمهٔ هیزدهم در سوم قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان سین مهمله با میم

۞ سامسم اول بالف کشیده وکسر سین مهمله ومیم زده بمعنی نان خواه آمده وآن تخمی است خوشبوکه بر روی خمیر نان باشند وبر گزند کی عقرب طلا کنند نافع باشد ۞ سالار بیت الحرام اول بالف کشیده ولام بالف کشیده وکسر رای مهمله وبیت الحرام معلوم کنایه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم آمده ۞ سام اول بالف کشیده ومیم زده نام پدر زال که جد رستم باشد مست وآن ولایت نیمروز وسیستان وهندوستان داشت واو را سام یلد زخم نیز گفتندی از آنکه اژدها را بیک زخم کرز کشت ونام پسر نوح علیه السلام هم هست ونام تازی نیز همین معنی دارد ونام کوهی است در ماوراء النهر ونام علتی ومرضی است که بعضی آنرا ورم دماغی میدانند برسام همان است وبمعنی آتش آمده چه جانوریست که در آتش متکون میباشد او را سامند رمیگویند یعنی اندر آتش وسمند ر مخفف آنست وآن جانوریست که در آتش صد ساله وبالاتر از ساله متکون میشود مانند بزرك موشیست بعضی گویند بصورت موسمار وجلپاسه است وبعضی دیگر گویند بصورت مرغی است از پوست او کلاه ورومال وپیش اند از سازند چون چرکن میشود در آتش می اندازند چرکها ی آن میسوزد واز پوست او چیز نیز سازند تا گرمی را نگاه دارد واز موی او جامه بافند ودر هوای گرم بپوشند محافظت گرما کند نوعی از جلپاسه هم هست وآنرا سام ابرص گویند او بیشتر در باغها میباشد وموذی نیست گرم وخشک است چون بشکافند وبر گزند کی عقرب نهند نافع باشد ودر تازی بمعنی زر وطلا آمده وزرگها ی را نیز گویند که از زر وطلا درکان ومعدن بهم رسد ومرگ وهلاک را نیز گفته اند ۞ سیه پروردان ضم اول بالف کشیده وفتح مثناة تحتانی وهای مخفی زده وپروردان هم معلوم کنایه از دانه های انگور آمده که در خم جهت شراب اندازند ۞ سالار قوم اول بالف کشیده ولام بالف کشیده وکسر رای مهمله وفتح قاف وواو ومیم زده بمعنی سردار قوم ولشکر آمده ۞ سایهٔ رب النعیم اول بالف کشیده وفتح مثناة تحتانی وکسر همزهٔ مبدله ورب النعیم معلوم کنایه از خلیفه وپادشاه آمده ۞ سپرغم بکسر اول وفتح بای پارسی وسکون رای مهمله وفتح غین منقوطه ومیم زده مخفف اسپرغم آمده که گلها وریاحین باشد مطلقا وریحان را نیز گویند که آنرا شاه اسپرم خوانند ومعنی سبزه نیز آمده ۞ سپهر اعظم بکسر اول وبای پارسی وسکون های ملفوظه وکسر رای مهمله واعظم معلوم عرش را گویند که فلک الافلاک باشد ۞ سپید مهرهٔ رزم بکسر اول وبای پارسی بمثناة تحتانی مجهول رسیده وسکون دال اهمله ومهرهٔ رزم معلوم بمعنی مهرهٔ سفید آمده که در هندی سنکه گویند وهنود وان آنرا در وقت جنگ وبوقت پرستش نوازند ۞ سپرم بکسر اول وفتح بای پارسی ورای مهمله ومیم زده بمعنی سپرغم آمده که مطلق گلها را گویند عموما وگلی که آنرا ریحان خوانند خصوصا وبمعنی همیشه جوان هم دیده شده ۞ سپرهم بکسر اول وفتح بای پارسی ورای مهمله وفتح های ملفوظه ومیم زده بمعنی سپرغم آمده که ریحان باشد ۞ سپدرم بکسر اول وفتح

بای پارسی وسکون های ملفوظه وفتح زای مهمله ومیم زده نام یکی از پهلوانان توران است از خویشان
افراسیاب که در جنگ دوازده رخ بدست هجیر بن گودرز کشته شد * سپیده دم بکسر اول و بای پارسی بمثناة
تحتانی رسیده وفتح دال ابجد وسکون های ملفوظه وفتح دال مهمله ومیم زده بمعنی سحرگاه ودم صبح صادق باشد
وبضم دال ابجد سرخ مرورا گویند وآن رستنی باشد که برگش ببرگ بوستان افروز ماند وساق آن سرخ وخوش
آینده بود * ستام بکسر اول ومثناة فوقانی بالف کشیده ومیم زده بمعنی آستانه در خانه آمده وساخت وعراق زین
اسپ را گویند مطلقا وبمعنی لجام وسرافسار مطلی بزر ونقره آمده * ستم بکسر اول وفتح مثناة فوقانی ومیم زده بمعنی
تعدی وآزار آمده ومعنی دیده ودانسته نیز دیده شد که بتازی عمدا خوانند * ستیم بکسر اول ومثناة فوقانی بمثناة تحتانی
مجهول رسیده ومیم زده بمعنی خون چرک وریمی آمده که در جراحت جمع شود تا نشتر نزنند بر نیاید وبعضی خون
فاسدی را گفته اند که در عضوی بهم رسد اگر دفع نکنند چرک وریم گردد وآن عضو را مجروح سازد وبمعنی کنیزک
نیز آمده وفتح گاف پارسی وزای هوز وکاف زده جراحت سرما خورده وآماس کرده باشد * سخت لگام بفتح
اول وخای منقوطه ومثناة فوقانی ساکن وکسر لام وکاف پارسی بالف کشیده ومیم زده بمعنی اسپ سرکش آمده
وکنایه از مردم گردنکش نیز هست یعنی کسانیکه سر باطاعت فرود نیاورند * سدکام بفتح اول وسکون دال
ابجد وکاف بالف کشیده ومیم زده بمعنی از روی اضطراب وضرورت از کسی چیزی طلب کردن آمده * سدوم
بفتح اول وضم دال ابجد بواو رسیده ومیم زده نام حکیمی که بید بانت بود * سرانجام بفتح اول وسکون رای
مهمله وفتح همزه وسکون نون وجیم بالف کشیده ومیم زده بمعنی سامان کار آمده وعاقبت وآخر کار را نیز گویند
* سرخ چشم بضم اول ورای مهمله وخای منقوطه زده وفتح جیم پارسی وشین منقوطه ومیم زده کنایه از جلاد ومردم
خون ریز آمده * سردار همه عالم بفتح اول وسکون رای مهمله ودال ابجد بالف کشیده وکسر رای مهمله وفتح
های هوز ومیم وهای مختفی زده وعالم معلوم کنایه از پادشاه آمده * سرراه دارم بفتح اول وکسر رای مهمله وراه
دارم معلوم یعنی خیال راه ونیت مسافرت دارم * سرعطسهٔ آدم بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح عین سعفص
وطای حطی ساکن وفتح سین بی نقطه وکسر همزهٔ ممدله وآدم معلوم کنایه از عیسی علیه السلام آمده * سرگم
بفتح اول وسکون رای مهمله وضم کاف پارسی ومیم زده بمعنی بیراه وراه گم کرده آمده * سرم بفتح اول وسکون
رای مهمله ومیم بمعنی کنگر آمده وبفتح کاف وسکون نون وفتح کاف پارسی ورای مهمله زده رستنی باشد
معروف وآن بیشتر در کوهستان روید وکناره برگهای آن خارناک میباشد وآنرا بپزند وبا ماست خورند قوت باه دهد
وبتازی حرشف خوانند * سروش اعظم بضم اول ورای مهمله بواو مجهول رسیده وشین منقوطه زده واعظم
معلوم کنایه از جبرئیل علیه السلام آمده * سریشم بکسر اول ورای مهمله بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح
شین منقوطه ومیم زده بمعنی سریش آمده که بدان پی برکمان بپیچند وآنرا از چرم راست میکنند اما آنچه از ماهی
میشود کمانی که از ان راست کنند اگر در آب باشد هیچ زیانی بدو نرساند ودر فرهنگی بدیدن آمده آنچه
از آرد پزند وبهند آن را لیی نامند وبجای کسر اول در موید الفضلا فتح هم نوشته * سلم بکسر اول وفتح لام
ومیم زده بمعنی تخته ولوحی آمده که کودکان بر ان چیزی خوانند ودر فرهنگی باین معنی بجای کسر اول فتح
هم از نظر گذشته وبفتح اول ولام ومیم زده نام پسر بزرگ فریدون بن آبتین است وبفتحتین در تازی بیشی فروختن
وخریدن غله است که هنوز نرسیده باشد وبیع سلم همان است وبمعنی اطاعت کردن وگردن نهادن هم آمده
وبضم اول وفتح لام مشدد در تازی زینه پایه ونردبان را گویند وبمعنی آشتی وصلح نیز آمده که در مقابل

جن است و بکسر اول و سکون لام بمعنی اطاعت کردن و گردن نهادن هم آمده ٭ سلطان انجم بضم اول و سکون
لام و طای حطی بالف کشیده و کسر نون و انجم معلوم کنایه از آفتاب عالمتاب آمده ٭ سم بضم اول و سکون میم
بمعنی پای آمده که بتازی رجل شوانند و جائی را نیز گویند که در زمین یا در کوه بکنند و چنان سازند که در
درون آن توان ایستادن و خوابیدن همچنانکه صحنا جان و درویشان از برای خود سازند و چوپان برای
گوسفندان و سم اسب و خر و گاو و گوسپند و امثال آن معروف است که بمنزله ناخن است آنها را و بفتح اول در تازی
زهر را گویند ٭ سمیرم بفتح اول و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده و فتح رای مهمله و میم زده ناحیه ایست مابین
عراق و فارس که آب ملخ را از آن ناحیت آورند گویند وقتیکه این آب را می برند می باید که طرف آن را در زمین
نگذارند و نگاه بعقب سر نکنند تا محلیکه بقصد رسند طیوری چند کوچک و سیاه پیدا شوند و هر ملخی که
در آن ولایت باشد تمام را بکشند گویند بانی آن ناحیه سام بن ارم نام داشت بکثرت استعمال سمیرم شد و آن ناحیه
بنام بانی اشتهار یافته ٭ سمنتامیم بفتح اول و نون و های هوز مختفی و ثای مثلثه بالف کشیده و کسر میم بمثناة
تحتانی رسیده و میم زده بمعنی سن بانصد و چهل سال آمده ٭ سنام بضم اول و نون بالف کشیده و میم زده نام
شهریست ٭ سنگ حمام بفتح اول و سکون نون و کسر کاف پارسی و فتح حای حطی و میم مشدد بالف کشیده و میم
زده سنگیست که در دیگ حمام بهم میرسد چون در ابتدای سرطان که علتی است مهلک ضماد کنند نافع باشد
و علاج سرطان رحم باین است و بتازی حجر الحمام گویند ٭ سنگ زخم بفتح اول و سکون نون و کسر کاف پارسی
و فتح زای هوز و خای منقوطه و میم زده سنگی باشد مانند عاج چون سحق کنند بر موضعی که خون از آن روان
باشد بروز قند باز دارد و آنرا سنگ سیم گویند و بتازی حجر اعرابی نامند و حجر العاج همان است ٭ سنگم بفتح اول
و سکون نون و ضم کاف پارسی و میم زده بزنگ ایست بعایت تیز بر بعضی گویند جانوریست مانند جعل که پیوسته در حمامها
میباشد و بعضی دیگر گویند کرمی است که می پرد و بافتح کاف پارسی در زبان هندوستان بمعنی همراه و رفیق آمده و اتصال
و امتزاج دو کس و یا دو چیز را نیز گویند با هم و در زبان هندی نیز همین معنی دارد ٭ سنگ یاسم بفتح اول و سکون
نون و کسر کاف پارسی و مثناة تحتانی بالف کشیده و کسر سین مهمله و میم زده سنگی است سبز زردی مایل چون
بسایند اجزای آن مانند شیر در آید و زنانرا بکار رود در چشم نافع باشد و آنرا بتازی حجر حبشی خوانند ٭ سواد اعظم
بفتح اول و واو بالف کشیده و کسر دال ابجد و اعظم معلوم بمعنی در شهر و مدینه آمده عموما و مکه معظمه را
گویند خصوصا و ولایت وسیع و بسیار فراخ را نیز گفته اند ٭ سوتام بضم اول بواو رسیده و مثناة فوقانی بالف
کشیده و میم زده بمعنی هر چیز کم و اندک آمده که بتازی قلیل گویند و در زبان طوسی بمعنی کوچک و اندک و ناقص
آمده ٭ سه علم بکسر اول و سکون های مختفی و کسر عین مهمله و لام و میم زده کنایه از علم الهی و طبیعی و ریاضی
آمده ٭ سه بعد عالم بکسر اول و سکون های مختفی و ضم موحده تحتانی بواو مجهول رسیده و کسر دال ابجد و عالم
معلوم بمعنی طول و عرض و عمق عالم آمده ٭ سهم بفتح اول و های هوز و میم زده بمعنی ترس و بیم آمده و در تازی
تیر و پیکان دراز را گویند ٭ سیام بکسر اول و مثناة تحتانی بالف کشیده و میم زده نام کوهی است مابین سمرقند
و تاشکند و بسمرقند نزدیک است گویند مقنع خراسانی که او را حکیم بن عطا میگفتند اند بزور سحر و شعبده
مدت دو ماه از چاهی که در عقب کوه سیام کنده بود ماهی برمی آورد و از پس آن کوه طلوع میکرد تا پنج فرسخ
نور آن ماه می تافت و در فرهنگی بجای کسر سین مهمله فتح هم بنظر آمده ٭ سیاه بادام بکسر اول و مثناة تحتانی
بالف کشیده و سکون های هوز و بادام معلوم کنایه از چشم معشوق آمده که چشم را بسیاه بادام تشبیه

کرده اند * سیاه کلیم بکسر اول ومثناة تحتانی بالف کشیده وسکون های ملفوظ وکسر کاف پارسی ولام بمثناة تحتانی رسیده وضم رای مهمله بواو رسیده ومیم زده کنایه از بدبخت وسیه روز و بیدولت ومشیه پریشان ومفلس آمده * سیروم بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وضم رای مهمله بواو رسیده ومیم زده تسمه ودوالی باشد که چشمهٔ آنرا کنده باشند بجهت آنکه نرم شود وازان بند شمشیر کنند وبند کارد وخنجر وشکاربند پرندگان شکاری نیز سازند * سیم بفتح اول ومثناة تحتانی ومیم زده بمعنی چوبهای آمده که برزیگران بر دو طرف چوبکی که برگردن گاو زراعت کنند بندند وبکسر اول بمثناة تحتانی رسیده ومیم زده بمعنی رمز وایما واشاره آمده ونام ماهی هم هست دم دراز که آنرا ماهی شیم هم نامند باشین نقطه دار ودر فرهنگی بدین آمده نام رود خانه ایست که آن ماهی دران رودخانه میباشد وبمعنی نقره معروف ومشهور است * سی مهرهٔ ماه صیام بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وضم میم وسکون های ملفوظ وفتح رای مهمله وسکون های ملفوظ ومیم بالف کشیده وکسر های هوز وصیام معلوم کنایه از سی روزهٔ ماه مبارک رمضان آمده * سیه بادام بکسر اول وفتح مثناة تحتانی وظهور های ملفوظ وبادام معلوم مخفف سیاه بادام است * سیه کلیم بکسر اول وفتح مثناة تحتانی وظهور های ملفوظ وکسر کاف پارسی ولام بمثناة تحتانی رسیده ومیم زده مخفف سیاه کلیم است

چشمهٔ نوزدهم بحر سوم قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان سین مهمله با نون

* ساتکین اول بالف کشیده وسکون مثناة فوقانی وکسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده ونون زده بمعنی پیاله وقدح شراب خوری آمده وبمعنی مطلوب ومحبوب هم هست * ساختن اول بالف کشیده وکسر خای منقوطه ونون زده بمعنی چیزی باشد که داخل آمد سازند وکار فرمایند * ساداوران اول بالف کشیده ودال ابجد بالف کشیده وفتح واو ورای قرشت بالف کشیده ونون زده بلغت سریانی چیزیست مانند صمغ وآن رادرون بیخ درخت کردگان که مجوف شده باشد یابند سرد وخشک است در دوم وسوم خوردن وضماد کردن آن بر شکم اسهال خونی رانافع باشد وآنرا برومی قنطار ویتازی خاتم الملک خوانند * ساران اول بالف کشیده ورای مهمله بالف کشیده ونون زده نام قصبه ایست از عراق وبمعنی سرتیز باشد که بتازی راس خوانند وبمعنی سرها نیز گفته اند که جمع سرباشد * ساربان اول بالف کشیده وسکون رای مهمله وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده ونون زده بمعنی محافظت کننده ونگاه دارندهٔ شتر آمده چه سار بمعنی شتر وبان بمعنی نگاه دارنده ومحافظت کننده آمده * ساروان بمعنی ساربان آمده که نگاه دارندهٔ شتر باشد * ساریان اول بالف کشیده وکسر رای مهمله ومثناة تحتانی بالف کشیده ونون زده نام شهریست از گرجستان * سازیدن اول بالف کشیده وکسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی ساختن وراست کردن ودرخور آمدن آمده * ساسان اول بالف کشیده وسین مهمله بالف کشیده ونون زده بمعنی گدا وگدائی کننده آمده وترک وتجرید رانیز گویند ونام پسر بهمن بن اسفندیار بن گشتاسپ هم هست که از همای دختر که هم خواهر وهم مادر او بود وهم زن وهم دختر بهمن را بود گریخت گویند چون بهمن همای دختر خود را ولی عهد کرد انید ساسان از خوف جان بکوهسار گریخت وسیاحت پیشه کرد جمعی از درویشان برو گرد آمدند در هیچ مسکنی منزل نساخت ودر هیچ موضعی وطن نگرفت بدین معنی آن طایفه را که ایشان با کدیه وگدائی واصناف سوال جواهر ونقود از دکان وکیسه های مردم استخراج میکردند ساسانیان خوانند ودر فرهنگی بدین آمده چون ساسان از بیم وخوف خواهر خود با جمعی از درویشان سر در جهان نهاد او را پسری بود او نیز ساسان نام داشت بابک والی فارس دختر خود را بوی داد بعد از ان فرزندان

ساسان بن ساسان که نبیرهای ساسان بودند ملک را فرو گرفتند و ایشانرا ساسانیان نامند ● ساطریون اول بالف کشیده و فتح طای حطی و سکون رای مهمله وضم مثناة تحتانی بواو رسیده و نون زده بلغت یونانی چیزیست که آنرا بتازی خصیة الثعلب گویند قوت باه دهد ● ساقی روحانیان اول بالف کشیده و کسر قاف و تشدید کسر مثناة تحتانی وضم رای مهمله بواو رسیده و حای حطی بالف کشیده و کسر نون و یای حطی بالف کشیده و نون زده کنایه از آدم صفی علیه السلام آمده و بعضی گویند کنایه از جبرئیل علیه السلام است و شیطان علیه اللعنه را نیز گویند ● ساق عروسان اول بالف کشیده و کسر قاف و فتح عین مهمله وضم رای قرشت بواو رسیده و سین مهمله بالف کشیده و نون زده نام حلوائی است که از میده و شکر بشکل ساق آدمی میسازند و در تنور می پزند نهایت لطیف میباشد ● ساکنان گردون اول بالف کشیده و کسر کاف و نون بالف کشیده و کسر نون و فتح کاف پارسی و سکون رای مهمله وضم دال ابجد بواو رسیده و نون زده کنایه از ستارهها آمده و ملایکه را نیز گویند ● سالار خوان اول بالف کشیده و کسر رای مهمله و فتح خای منقوطه و واو معدوله بالف کشیده و نون زده بمعنی خوان سالار آمده که مشرف چی است و در هند وستان چاشنی گیر را خوانند ● سال افزون اول بالف کشیده و سکون لام و فتح همزه و سکون فا وضم زای هوز بواو رسیده و نون زده نام ماه دوازدهم آمده از سال ملکی ● سالیان اول بالف کشیده و کسر لام و مثناة تحتانی بالف کشیده و نون زده نام موضعی است از ولایت شروان بر کنار آب ارس و بعضی گویند نام شهریست از ولایت شروان و بمعنی سالها نیز آمده که جمع سال باشد و بمعنی همه روزه هم دیده شده و سال واحد را نیز گفته اند ● سالیون اول بالف کشیده و کسر لام وضم مثناة تحتانی بواو رسیده و نون زده بلغت یونانی بمعنی کرفس آمده و آن رستنی است معروف در میان مردم که اند از ند و خور ند گویند تخم آن شهوت زنان و مردان را برانگیزاند از این جهت است زنانی را که بچه شیر میدهند از کرفس خوردن منع میکنند و بعضی سالیون تخم کرفس را گفته اند ● سامان اول بالف کشیده و میم بالف کشیده و نون زده بمعنی ترتیب و اسباب و آرایش و بر و رساختن چیزها و ساختن کارها و نظام و رواج باشد و بمعنی میسر هم آمده چنانکه هرگاه گویند سامان شد مراد آن باشد میسر شد و بفعل آمد و آنچه بدان کارد و تیغ و امثال آن تیز کنند آنرا فسان گویند و نام شخصی است که آل سامان که پادشاه سامانیان اند بدو منسوب اند و بمعنی نشانه و اندازه هم آمده و آرام و سکون و قرار را نیز گویند و شهر و قصبه و ولایت را نیز گفته اند و بمعنی عقب و عصمت هم بنظر آمده و قوت و قدرت را نیز گویند و بمعنی طرف و کنار و حد هم از نظر گذشته و نشانه گاه مرز را نیز گویند و آن بلند یهای کنار زمین هموار یست که زراعت کرده باشند ● سان اول بالف کشیده و نون زده مختصر فسان آمده و آن سنگی باشد که کارد و شمشیر و غیره بدان تیز کنند و نام قصبه ایست نزدیک بچاریک کار و آن هم قصبه ایست از کابل و عرض لشکر را نیز گویند و بمعنی سامان و سرانجام و اسباب و را نمودن خود را بخوبی هم آمده و بمعنی حصه و پاره و بهره هم دیده شده چه هرگاه گویند سا سان کردند مراد آن باشد که پاره پاره کردند و مطلق سلاح جنگ را گویند خواه خود پوشند و خواه بر فیل و اسب پوشانند و مطلق سرها را نیز گفته اند اعم از چوب ساوی و آهن و طلا و نقره ساوی و مثل و مانند و شبیه و نظیر را هم گفته اند و بمعنی طرز و روش و رسم و عادت هم آمده ● ساو آهن اول بالف کشیده و کسر واو و همزه بالف کشیده و فتح هاء مدوره و نون زده بمعنی سوهان و براده آهن آمده که از دم سوهان بر ریزد ● ساوین اول بالف کشیده و کسر واو و مثناة تحتانی رسیده و سکون نون بمعنی سبلی آمده که زنان بند را بجهت رشتن مهیا و آماده

کرده باشند ودر انجا کذارند * سایبان اول بالف کشیده وفتح مثناة تحتانی وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده
ونون زده بمعنی شامیانه وامثال آن آمده وآفتاب کیر را نیز کویند وآن چیزی باشد مانند چیزی که بر سر پادشاهان
دارند تا مانع از تابش آفتاب کردد * سایه افکندن اول بالف کشیده وفتح مثناة تحتانی وسکون های مخفی
وضم همزه وسکون فا وفتح کاف پارسی ونون ساکن وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از توجه نمودن ومتوجه احوال
کردیدن آمده * سایه بان اول بالف کشیده وفتح مثناة تحتانی وهای مخفی ساکن وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده
ونون زده بمعنی آفتاب کیر آمده وآن چیزی باشد مانند چیزی که بر سر پادشاهان دارند تا مانع از تابش
آفتاب کردد ودرین زمان چادری باشد که آنرا سه چهار لای بر روی یکدیکر دوخته باشند وآنرا شامیانه
خوانند * سایه شکن سایه معلوم وکسر شین منقوطه وفتح کاف ونون زده کنایه از روشنکر وروشن کننده آمده
ونیز کنایه از شخصی است که شکننده مذهب ظلمت باشد یعنی کفر وزنده * سایه کستردن اول بالف کشیده وفتح
مثناة تحتانی وسکون های مخفی وضم کاف پارسی وسکون سین مهمله وفتح مثناة فوقانی وسکون رای مهمله وفتح دال
ابجد ونون زده کنایه از بد کفتن وبستن ودیدن وپنهان ساختن وپوشانیدن والتفات نمودن آمده * سایه نشین
اول بالف کشیده وفتح مثناة تحتانی وسکون های مخفی وفتح نون وکسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده ونون
زده کنایه از شخصی آمده که تعب ومحنت روزکار ندیده ونچشیده باشد * سبدچین بفتح اول وموحدهٔ
تحتانی وسکون دال ابجد وکسر جیم پارسی بمثناة تحتانی رسیده ونون زده بمعنی بقیه وتتمهٔ انکور بود که در آخر
فصل میوه در باغها ودرختها بجا ماند * سبز خنک اول وموحدهٔ تحتانی وزای هوز ساکن وفتح خای
منقوطه وواو معدوله بالف کشیده ونون زده کنایه از آسمان آمده * سبز الوان بفتح اول وموحدهٔ تحتانی وعین
مهمله ساکن وفتح همزه وسکون لام وواو بالف کشیده ونون زده کنایه از هفت رنگ طعام آمده وآن از سنتهای
فرعون است وکنایه از هفت آسمان وهفت طبقه زمین هم هست * سبکسران بفتح اول وضم موحدهٔ تحتانی وسکون
کاف وفتح سین مهمله ورای قرشت بالف کشیده ونون زده کنایه از سفیهان ومفلسان وفرومایکان آمده
واصحاب قلوب را نیز کفته اند * سبک عنان بفتح اول وضم موحدهٔ تحتانی وسکون کاف وکسر عین مهمله ونون
بالف کشیده ونون ثانی زده کنایه از تند وتیز رو وراه رونده وجلد رفتار وشتاب رو آمده وکنایه از حمله کننده
هم هست * سبلان بفتح اول وموحدهٔ تحتانی ولام بالف کشیده ونون زده نوعی از دوائی است وآنرا از جانب
روم آورند لقوه را نافع باشد ونیز نام کوهی است در ولایت آذربایجان نزدیک باردبیل وپیوسته مردم خداپرست
ومرتاض پیش از اسلام وبعد از اسلام در آنجا ساکن بوده وهستند ومغان آنجا را از جملهٔ اماکن متبرکه
میدانسته اند چنانکه قسم بدان یاد میکردند وبلغت یونانی نام پیغمبریست از بنی اسرائیل وبمعنی بام خانه
هم آمده ومطلق بلند یها را نیز کویند * سیستان بکسر اول وبای ابجد وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی بالف کشیده
ونون زده نام شهریست * سبحه داران بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی وفتح حای حطی وسکون های مخفی وداران معلوم
ذاکران وصالحان ومستغفرانرا کویند * سبز بادبان بفتح اول وموحدهٔ تحتانی وزای هوز ساکن
وبادبان معلوم کنایه از آسمان آمده * سبز طشت سرنکون وسبز بستان وسبز میدان وسبز کلشن وسبز ایوان
کنایه از آسمان است * سبز پوشان بفتح اول وموحدهٔ تحتانی وزای هوز ساکن وضم بای پارسی بواو مجهول رسیده
وشین منقوطه بالف کشیده ونون زده کنایه از ملایکان آمده که فرشتکان باشند * سبکتکین بفتح اول وضم بای
ابجد وسکون کاف وکسر مثناة فوقانی وکاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده ونون زده نام پدر سلطان محمود است

وبعضی گویند لقب او بود ناصر الله بن نام داشت پدر سلطان محمود را هم سبکتکین گفته اند ◦ سپرشکستن بضم اول وموحدهٔ تحتانی بواو رسیده وکسر شین منقوطه وفتح کاف وسکون سین مهمله وفتح مثناة فوقانی ونون زده کنایه از ناامید شدن وناامید گردیدن وشراب ریختن ومنع شراب کردن آمده ◦ سپاسیان بکسر اول وبای پارسی بالف کشیده وسکون سین مهمله ومثناة تحتانی بالف کشیده ونون زده بمعنی امتان اولین پیغمبری آمده که بعجم مبعوث شد واو را مه آباد می نامند بکسر میم وکتاب او را دساتیر وکلدانیان وکلدانی کنند و را الیز گویند ◦ سپاهان بکسر اول وبای پارسی بالف کشیده ونون زده نام شهری است از زمین پارس ودر فرهنگی ملک یمان آمده آن شهری باشد دار السلطنت در ملک عراق وآن شهر را در قدیم دار الیهودی گویند ودجال از انجا خروج کند وابتدای قحط عالم از انجا شود هرکه در انجا چهل روز باشد بخیل وممسک شود وآنرا اصفاهان هم گویند ودر مدار الافاضل نوشته شهریست مبارک ولطیف هوا که اهل وی زیرک باشند در صناعات وکحل سپاهانی منسوب بانجاست ولیرقام لحن ونوال است ◦ سپرآتشین بکسر اول وفتح بای پارسی وکسر رای مهمله وهمزه بالف کشیده وفتح مثناة فوقانی وکسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده ونون زده کنایه از آفتاب عالمتاب آمده ◦ سپر افکندن واند اختن کنایه از گریختن وهزیمت خوردن وفروتنی کردن وتنزل نمودن وعاجز شدن آمده وننگ وعار را نیز گویند ◦ سپر برآب افکندن بمعنی سپر افکندن است وکنایه از غروب کردن هم آمده ◦ سپردن بکسر اول وفتح بای پارسی وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی راه رفتن وطی کردن آمده ودر فرهنگی باین معنی بفتحتین هم ملدیدن آمده وبکسر اول وضم ثانی معروف است که چیزی را پیش کسی بامانت گذاشتن باشد وبمعنی گوشه نشینی وقناعت وتسلیم کردن وتوکل وتحمل وسلوک وفروتنی نمودن وپامال کردن نیز هست ◦ سپستان بکسر اول وبای پارسی وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی بالف کشیده ونون زده میوه ایست بقدر آلوی کوچکی ودر درون آن شیره باشد لزج وبیمزه وآنرا در دواها بکار برند گرم وتر است وسرفه را نافع است وآنرا سگ پستان وانگور دشتی نیز گویند ودر زبان هند آنرا لهسوره نامند وآن معروف است ◦ سپندین بفتح اول وبای پارسی وسکون نون وکسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده ونون زده بمعنی سپندان آمده که خردل فارسی باشد وآن تخمی است دوائی وتخم ترتیزک را نیز گویند وبتازی حب الرشاد خوانند وبجای فتح سین مهمله کسر هم آمده ◦ سپوختن بکسر اول وضم بای پارسی بواو مجهول رسیده وسکون خای منقوطه وفتح مثناة فوقانی ونون زده چیزی را در چیزی بزور وعنف وتعدی فرو بردن وبمعنی برآوردن نیز آمده واین لغت از اضداد است وبجای کسر سین مهمله فتح هم از نظر گذشته ◦ سپوزیدن بکسر اول وضم بای پارسی بواو مجهول رسیده وکسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی چیز را در چیزی بزور وعنف وتعدی فرو بردن آمده ◦ سپهبدان بکسر اول وفتح بای پارسی وظهور های ملفوظ وضم موحدهٔ تحتانی ودال ابجد بالف کشیده ونون زده نام پرده ایست از موسیقی ◦ سپیدان بکسر اول وبای پارسی بمثناة تحتانی مجهول رسیده ودال ابجد بالف کشیده ونون زده نام قلعه ایست که جمشید در پارس ساخته وآنرا اسکوان بر وزن سنگدان نیز گویند ◦ سپید شدن بکسر اول وبای پارسی بمثناة تحتانی مجهول رسیده وسکون دال ابجد وضم شین منقوطه وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از آشکارا شدن وظاهر گشتن آمده ◦ سپیدی وسرخی زنان بکسر اول وبای پارسی بمثناة تحتانی مجهول رسیده وکسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده وضم سین مهمله وسکون رای قرشت وکسر خای منقوطه بمثناة تحتانی رسیده وفتح زای هوز ونون بالف کشیده ونون زده بمعنی گلگونه آمده ◦ ستادن

بکسر اول بمثناة فوقانی بالف کشیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی ایستادن آمده وبمعنی چیزی گرفتن هم هست که ستودن باشد وبا این معنی بجای کسر سین مهمله فتح هم بنظر آمده * ستاره زمین بکسر اول بمثناة فوقانی بالف کشیده وفتح رای مهمله وکسر همزهٔ مبدله وزمین معلوم کوهریست کانی مانند آینه براق وشفاف که پرده پرده از روی هم میخیزد هرکه حل کرده آنرا بربدن مالد آتش بر بدن او اثر نکند وآنرا سنگ طلق هم خوانند وبتازی کوکب الارض نامند * ستاره شمردن ستاره معلوم وضم شین منقوطه وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از بیدار بودن وشب زنده داری باشد * ستارهٔ قلندران بکسر اول ومثناة فوقانی بالف کشیده وفتح رای مهمله وکسر همزهٔ مبدله وفتح قاف ولام وسکون نون وفتح دال ابجد ورای مهمله بالف کشیده ونون زده کنایه از آفتاب عالمتاب آمده * ستان بکسر اول ومثناة فوقانی بالف کشیده ونون زده بمعنی جای انبوهی وبسیاری چیزها آمده همچو کلستان ونیستان وسنبلستان وهندوستان وامثال آن وبا این معنی بدون ترکیب کفته نمی شود وبرپشت خوابیده را نیز کویند وبمعنی بی صبر وبیطاقت هم دیده شده ومخفف آستان هم هست که جای کفش کندن ... در خانها وبفتح سین مهمله بمعنی ستانند آمده که چیزی کیرنده باشد وامر باین معنی هم هست یعنی بکیر وبستان * ستخوان بضم اول ومثناة فوقانی وفتح خای منقوطه وواو معدوله بالف کشیده ونون زده مخفف استخوان آمده که بتازی آنرا عظم کویند * ستردن بکسر اول وضم مثناة فوقانی وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی تراشیدن ودور کردن وپاک نمودن آمده وبجای کسر اول ضم هم درست است * سترون بفتح اول ومثناة فوقانی وسکون رای مهمله وفتح واو ونون زده بمعنی زن نازاینده آمده که بتازی آنرا عقیمه کویند ومعنی ترکیبی این لغت استرمانند است چه ستر بمعنی استر وون بمعنی شبه ومانند باشد وچون استر نمی زاید اورا باین اعتبار بدین نام خوانده اند وزنی را که بیش از یک فرزند نزاییده باشد کویند که فرج استر چنان تنگ است هرکه حامله میشود وقت زادن میرسد بچه اش را شکم دریده بیرون آورند وبنا بر احتیاط آنکه نر با او جفت نشود و نیامیزد در فرج او حلقه از طلا ونقره دارند وبا اول وثانی مضموم هم آمده است * ستودان بفتح اول وضم مثناة فوقانی بواو رسیده ودال ابجد بالف کشیده ونون زده بمعنی عمارتی آمده که برسر قبر آتش پرستان سازند وبمعنی کورستان هم آمده ودخمه را نیز کویند یعنی جائی که مرده را در آن کذارند وبجای فتح اول ضم نیز دیده شده * ستودن بکسر اول وضم مثناة فوقانی بواو رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی وصف نمودن وستایش کردن آمده وبجای کسر سین مهمله ضم هم بنظر آمده * ستوردن بکسر اول وضم مثناة فوقانی بواو رسیده وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی ستردن آمده که تراشیدن وحک نمودن وپاک کردن باشد وبجای کسر اول ضم هم درست است * ستیهیدن بکسر اول ومثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده وهای مکسوره بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی ستیزه کردن وسخن ناشنیدن ونافرمانی نمودن وفریاد وشور ولجاجت کردن آمده * سجاده نان بفتح اول وجیم مشدد بالف کشیده وفتح دال ابجد وکسر همزهٔ مبدله ونون بالف کشیده ونون ثانی زده بمعنی سفره ودستر خوان آمده وبجای مشدد مخفف هم درست است * سجائیدن بفتح اول وجیم بالف کشیده وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی سرد کردن چیزهای کرم باشد ودر فرهنگی بجای فتح اول کسر نیز دیده شده وبجای نون مثناة تحتانی وبجای سین مهمله شین منقوطه هم بهمین معنی آمده * سجن بفتح اول وجیم ونون زده بمعنی سرمای سخت آمده * سجیدن بفتح اول وکسر جیم بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی

سرمای سخت شدن آمده و بجای سین مهمله شین معجمه هم دیده شده ٭ سحرآفرین بکسر اول و سکون حای حطی
و رای مهمله و همزه بالف کشیده و فتح فا و کسر رای قرشت بمثناة تحتانی رسیده و نون زده یعنی آفریننده سحر و
مخترع کلام فصیح ٭ سحربنان بکسر اول و سکون حای حطی و رای مهمله و فتح موحدهٔ تحتانی و نون بالف کشیده
و نون ثانی زده کنایه از خوش نویس آمده و بکسر رای مهمله کنایه از خط خوش است ٭ سختن بفتح اول
و سکون خای منقوطه و فتح مثناة فوقانی و نون زده بمعنی وزن کردن آمده و در فرهنگی بجای فتح اول ضم نیز دیده شد
٭ سخن بضم اول و خای منقوطه و نون زده معروف است که بتازی آنرا کلام گویند و بضم اول و فتح ثانی
و بفتح اول و ضم ثانی و بفتحتین هم آمده ٭ سخن زن بفتح اول و ضم خای منقوطه و نون ساکن و فتح زای هوز
و نون زده کنایه از قصه خوان و شاعر و سخن گزار آمده و کنایه از سخن فهم نیز آمده و الترا کننده را نیز گویند
٭ سخون بفتح اول و ضم خای منقوطه بواو رسیده و نون زده بمعنی سخن آمده که بتازی کلام گویند ٭ سدره نشینان
بکسر اول و سکون دال ابجد و فتح رای مهمله و سکون های هوز و کسر نون و شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و
نون بالف کشیده و نون ثانی زده کنایه از ملایکهٔ مقرب آمده ٭ سر از شیشهٔ تهی چرب کردن بفتح اول
و سکون رای مهمله و فتح همزه و سکون زای هوز و کسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و فتح شین قرشت
و سکون های هوز و کسر مثناة فوقانی و های ملفوظه بمثناة تحتانی رسیده و چرب کردن با جیم پارسی معلوم کنایه
از مکر کردن و فریب دادن آمده ٭ سراکون بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و ضم کاف پارسی بواو رسیده
و نون زده یعنی سرنگون آمده ٭ سر اندر زدن بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح همزه و سکون نون و فتح دال ابجد
و رای قرشت زده و زدن معلوم کنایه از سر در گریبان فرو بردن و متفکر و متحیر بودن آمده و کنایه از پنهان
شدن از ترس و بیم هم دیده شده ٭ سرآوردن بفتح اول و سکون رای مهمله و همزه بالف کشیده و فتح واو و سکون
رای قرشت و فتح دال ابجد و نون زده کنایه از آخر شدن و بنهایت رسیدن آمده ٭ سرای جاویدان بفتح اول
و رای مهمله بالف کشیده و کسر مثناة تحتانی و جاویدان معلوم کنایه از بهشت آمده و آنرا جنة المأوی نیز گویند
٭ سرای هفت رخشان سرای معلوم و فتح های ملفوظه و فا و مثناة فوقانی ساکن و فتح رای قرشت و سکون خای نقطه‌دار
و شین منقوطه بالف کشیده و نون زده کنایه از آسمان آمده ٭ سراییدن بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده
و کسر مثناة تحتانی بیای حطی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی سخن سرای آمده و نغمه پردازی و حرف زدن
آدمیان و سرود مرغان آمده ٭ سر باز زدن سر معلوم و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و سکون زای هوز و فتح زای
منقوطه و دال ابجد و نون زده کنایه از نافرمانی کردن آمده ٭ سرپایان بفتح اول و سکون رای مهمله و بای
پارسی بالف کشیده و مثناة تحتانی بالف کشیده و نون زده بمعنی آزار آمده و بکسر همزه بمعنی فوطه و لنگوته و شلوار
باشد و بمعنی خود آهن و کلاه زره نیز آمده و هر چیز نرمی را نیز گفته اند که در زیر کلاه خود و کلاه زره دوزند تا سر را
آزار نرساند و بمعنی عمامه و دستار و شمله و ملافهٔ دستار و مغفر نیز آمده ٭ سرپنجه کردن بفتح اول و سکون رای
مهمله و فتح بای پارسی و سکون نون و فتح جیم و های ملفوظه زده و کردن معلوم کنایه از زور آزمائی کردن آمده
٭ سرتیغ خاریدن بکسر اول و رای مهمله و مثناة تحتانی مجهول رسیده و غین منقوطه زده و خاریدن معلوم
کنایه از کشتن و کردن زدن آمده ٭ سردرآوردن بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح موحدهٔ تحتانی و سکون رای
قرشت و همزه بالف کشیده و فتح واو و سکون رای قرشت و فتح دال ابجد و نون زده کنایه از خروج کردن آمده
و نیز کنایه از کشتن و یاغی شدن باشد از صاحب و ولی نعمت خود و بمعنی نافرمانی بردن نیز دیده شده ٭ سربرتافتن

بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح موحدهٔ تحتانی وزای قرشت ساکن ومثناة فوقانی بالف کشیده وسکون فا وفتح تای
قرشت ونون زده بمعنی دوم سربرآوردن آمده که کنایه از نافرمانی کردن وبرگشتن ویاغی شدن باشد از صاحب
وولی نعمت خود * سربرخط داشتن بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح موحدهٔ تحتانی وسکون رای قرشت وفتح خای
نقطه‌دار وطای مهمله ساکن وداشتن معلوم کنایه از اطاعت کردن وفرمان برداری نمودن آمده * سربرخط نهادن
بفتح اول وسکون رای بی نقطه وفتح موحدهٔ تحتانی ورای ساکن وخط نهادن معلوم بمعنی سربرخط داشتن آمده
* سربرزانونشستن بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح موحدهٔ تحتانی ورای قرشت ساکن وزانونشستن معلوم
کنایه از مراقبه آمده وغمگین نشستن را نیز گویند وکنایه از کوژ شدن باشد یعنی پشت خم گردیدن * سربرکردن
بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح موحدهٔ تحتانی وراء قرشت ساکن وفتح کاف وسکون رای بی نقطه وفتح دال
مهمله ونون زده بمعنی سربالا کردن آمده وکنایه از یاغی شدن ونافرمانی کردن نیز باشد * سربرگرفتن سربر
معلوم وکسر کاف پارسی ورای مهمله وسکون فا وفتح مثناة فوقانی ونون زده کنایه از بیدار گردیدن از خواب وبر
خاستن آمده * سربرکم زدن بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح موحدهٔ تحتانی ورای قرشت ساکن وفتح کاف
ومیم وسکون رای مهمله وزدن معلوم کنایه از دیوانه شدن وسودائی گردیدن آمده * سربرنهادن بفتح اول وسکون
رای مهمله وفتح موحدهٔ تحتانی ورای قرشت ساکن وکسر نون وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از ترک سخن کردن
وساکت شدن آمده * سربگریبان بردن بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح موحدهٔ تحتانی وکسر کاف پارسی ورای قرشت
بمثناة تحتانی رسیده وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده ونون ساکن وضم موحدهٔ تحتانی وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد ونون
زده کنایه از فکر کردن واندیشه نمودن آمده * سربپیچیدن بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر بای پارسی بمثناة تحتانی
مجهول رسیده وکسر جیم پارسی بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از سرکشی نمودن ونافرمانی
نمودن آمده * سرجفت کردن بفتح اول وسکون رای مهمله وضم جیم وفا ومثناة فوقانی ساکن وفتح کاف وسکون
رای قرشت وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از سرگوشی کردن آمده * سرخاریدن بفتح اول وسکون رای مهمله
وخای منقوطه بالف کشیده وکسر رای قرشت بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از عاجز شدن
در جواب خصم آمده وحیله ومکر کردن وبهانه آوردن وشرمنده گردیدن وخجل شدن وتملق نمودن نیز باشد
وکنایه از انکار داشتن ونومید شدن وتسلی کردن وراغب شدن ولطف نمودن هم هست وتعلل ودرنگ واهمال
ورزیدن را نیز گویند * سرخ زنبوران بضم اول وزای مهمله وخای منقوطه ساکن وفتح زای هوز وسکون نون
وضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده وزای مهمله بالف کشیده ونون زده کنایه از سر انگشتان دست آمده که دلبران
ومعشوقان بحنا رنگین کرده باشند * سرخوان بفتح اول وسکون رای مهمله وضم خای منقوطه وواو بالف کشیده
ونون زده بمعنی سر ذاکر باشد یعنی شخصیکه پیش خوانی کند ودیگران ذکر کنند وسرنوشت هم انرا هم گفته اند
وبمعنی طنز ومسخرگی کننده نیز آمده * سرد بیان بفتح اول ورای مهمله ودال ابجد زده وفتح موحدهٔ تحتانی
ومثناة تحتانی بالف کشیده ونون زده کسی را گویند که سخنان راست مردم را برنجاند ومردم ناموزون را نیز گویند
وکنایه از مردم غیر فصیح وکند طبع نیز آمده * سردرنشیب کردن بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد ورای
قرشت ساکن وکسر نون وشین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده وموحدهٔ تحتانی زده وکردن بافتح کاف معلوم کنایه از زوال
کار وشرمنده وخجل شدن آمده * سردست افشاندن بفتح اول وکسر رای مهمله وفتح دال ابجد وسین سعفص ومثناة
فوقانی ساکن وافشاندن معلوم کنایه از ترک دادن آمده وغضب کردن را نیز گفته اند وکنایه از رقص

ورنامی نیز هست ٭ سردشدن بفتح اول وسکون رای مهمله ودال ابجد وضم شین منقوطه وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از مردن وازکاری وا سوختن ودل بهم رسانیدن آمده ونقیض گرم شدن معروفست ٭ سردین بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده ونون زده بلغت مغرب نوعی از ماهی باشد که آنرا بیونانی سارو غ خوانند ٭ سررشته یافتن بفتح اول وکسر رای مهمله وفتح رای قرشت وسین مهمله وسکون نون ومثناة تحتانی بالف کشیده وسکون فا وفتح مثناة فوقانی ونون زده بمعنی سررشته یافتن ودریافتن کار ومهم ورسیدن بمقصود آمده ٭ سررشته ازدست رفتن بفتح اول وکسر هردو رای مهمله وسکون شین منقوطه وفتح مثناة فوقانی وسکون های مخفی واز دست رفتن معلوم کنایه ازمردن آمده وترک دادن مهم ومعامله رانیز گفته اند وکنایه ازسراسیمه شدن نیز هست ٭ سررشته یافتن بفتح اول وکسر رای مهمله ورای ثانی وسکون شین منقوطه وفتح تای قرشت وسکون های مخفی ومثناة تحتانی بالف کشیده وسکون فا وفتح مثناة فوقانی ونون زده کنایه ازدریافتن مدعا ومقصود وکار ومهم آمده ٭ سرزدن بفتح اول وسکون رای مهمله وزای هوز ودال ابجد ونون زده بمعنی بی رخصت واجازت وبی خبر وبیک ناگاه بخانه ومجلسی درآمدن باشد وبمعنی سرزنش نیز دیده شده وبمعنی گردن زدن هم آمده ٭ سرزن بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح زای هوز ونون زده بمعنی عنان پیچیده وسرکش ونافرمان آمده ٭ سرشک انگبین بکسر اول ورای مهمله وشین منقوطه وکاف زده وفتح همزه وسکون نون وکاف پارسی وکسر موحده تحتانی بمثناة تحتانی رسیده ونون زده کنایه از ترشی وچاشنی آمده که مرکب از آب وعسل وسرکه باشد ودوشاب رانیز گفته اند ٭ سرشکوان بکسر اول ورای مهمله وسکون منقوطه وکاف وواو بالف کشیده ونون زده بمعنی پردهٔ آمده که درشب زفاف پیش عروس آویزند وآنرا بتازی کله بکسر کاف وتشدید لام خوانند ٭ سرشکون بکسر اول ورای مهمله وسکون شین منقوطه وفتح واو ونون زده بمعنی بالا آمده ٭ سرغین بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر غین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده ونون زده بمعنی سرنا آمده که مخفف سرنایی است وآنرا بترکی نیز خوانند ودرارمنکی بجای فتح سین مهمله کسر نیز بدیده آمده ٭ سرغیدن بضم اول وسکون رای مهمله وکسر فا بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی آواز بلند کردن آمده که سرفه باشد وبتازی سعال گویند ٭ سرگران بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر کاف پارسی ورای قرشت بالف کشیده ونون زده بمعنی متکبر آمده ودرد سر وملامت رانیز گفته اند ونیز کنایه از کسی است که در قهر وغضب بود وخشمناک باشد ٭ سرگین بفتح اول وسکون رای مهمله وضم کاف پارسی وکسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده ونون زده آن باشد که کسان حاکم از هر که گوسپند وکار و یا یلخی اسب یک گوسپند ویک گاو واسپ انتخاب کرده بگیرند ٭ سرکه نهادن بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح کاف ولام وسکون های مخفی ونهادن با کسر نون معلوم کنایه از ورگزیدن واعتبار کردن باشد ٭ سرکنگبین بکسر اول وسکون رای مهمله وفتح کاف وسکون نون وکاف پارسی وکسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی رسیده ونون زده بمعنی سکنجبین آمده وآن مرکبی باشد از سرکه وعسل چه انگبین بمعنی عسل آمده ٭ سرکه فروختن بکسر اول وسکون رای مهمله وفتح کاف وسکون های مخفی وفروختن با کسر فا معلوم کنایه از ترش روی کردن وروی درهم کشیدن آمده ٭ سرگین غلطان بکسر اول وسکون رای مهمله وکسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده وسکون نون وغلطان معلوم بمعنی جعل آمده وآن کرمی است معروف وآنرا سرگین غلطانک نیز گویند ٭ سرگین گردان همان سرگین غلطان است که جعل باشد ٭ سرمهٔ عناکبین بضم اول وسکون رای مهمله وفتح میم

وکسره هرۀ مبدله وخاک بين معلوم خسرو پرويز را سرمه بهم رسيده بود خاصيتش چنان داشت هر که يکبار
در چشم کشيدی تا يک گز عمق زمين را بديدی تا مدت يکسال اين چنين بودی * سرو خرامان بفتح اول وسکون
رای مهمله وکسر واو وخای منقوطه ورای قرشت بالف کشيده وميم بالف کشيده ونون زده کنايه از معشوق
آمده که از روی ناز وسرکشی وزيبائی خرامنده باشد * سرودن بضم اول ورای مهمله بواو رسيده وفتح دال
ابجد بمعنی سراييدن آمده که نغمه پردازی وسخن سرائی وحرف زدن آدميان وسرود مرغان باشد * سرور کردن
بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح واو وضم رای قرشت بواو رسيده وفتح کاف وسکون رای بی نقطه دار وفتح دال ابجد ونون
زده بمعنی سرور ورود رهم کشيدن آمده که کنايه از خشمگين شدن وخطاب کردن باشد * سروستان بفتح اول
وسکون رای مهمله وکسر واو وسين سعفص ساکن ومثناة فوقانی بالف کشيده ونون زده نام قصبه ايست در ملک
فارس واين جائی را گويند که در آنجا سرو بسيار بود ونام لحن دهم است از سی لحن باربد * سرون بضم اول
ورای مهمله بواو رسيده ونون زده بمعنی سرين آمده که نشستگاه مردمان وکفل وساغری چهارپايان باشد
وبفتح سين مهمله بمعنی شاخ آمده اعم از شاخ گاو وگوسپند وامثال آن * سريقون بفتح اول وکسر رای مهمله
بمثناة تحتانی رسيده وضم قاف بواو رسيده ونون زده لغتی است يونانی بمعنی شنجرف سوخته آمده يعنی شنجرف
عملی که آنرا از سيماب سازند نه آنکه از کان برآورند * سرين بضم اول وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسيده
ونون زده بمعنی نشستگاه مردمان وکفل وساغری حيوانات ديگر آمده * سرين افکندن بضم اول وکسر رای مهمله
بمثناة تحتانی رسيده وسکون نون وفتح همزه وفا ساکن وفتح کاف وسکون نون وفتح دال ابجد ونون زده کنايه
از چار زانو ومربع نشستن آمده * سريتونتن بفتح اول وکسر زای هوز بمثناة تحتانی رسيده وضم مثناة فوقانی
بواو رسيده وکسر نون وفتح مثناة فوقانی ونون زده بلغت ژند وپاژند بمعنی رفتن آمده که در مقابل آمدن باشد
* سسطيعون بفتح اول وسکون سين مهمله وکسر طای حطی بمثناة تحتانی رسيده وضم عين مهمله بواو رسيده
ونون زده بلغت سريانی تخمی است دوائی وزوفرا نيز گويند وبرگ درخت آن بکرفس ماند است
وآنرا بشيرازی آهود وسمسك خوانند گزندگی عقرب را نافع است * سطاريون بفتح اول و
طای حطی بالف کشيده وکسر رای مهمله وضم مثناة تحتانی بواو رسيده ونون زده بلغت يونانی
گياهی است که آنرا بفارسی براوران گويند وهمادان گزندگی عقرب را نافع باشد * سطرونيون بفتح اول
وسکون طای حطی وضم رای مهمله بواو رسيده وکسر نون وضم مثناة تحتانی بواو رسيده ونون زده بلغت يونانی
لبنی است که آنرا بشيرازی چوبك اشنان خوانند وآن نوعی از کندش باشد وآذربوهمان است * سعدين
بفتح اول وسکون عين مهمله وفتح دال ابجد ومثناة تحتانی ونون زده کنايه از مشتری وزهره آمده * سغبين
بفتح اول وسکون غين منقوطه وکسر بای ابجد بمثناة تحتانی رسيده ونون زده بلغت يونانی نوعی از صمغ باشد
که بيرون آن سفيد ودرونش بسرخی مايل است وبرعکس نيز گفته اند * سفاهن بفتح اول وفا بالف کشيده
وفتح های مدوره ونون زده بمعنی شانه زلف وگيسو آمده * سفتن بضم اول وسکون فا وفتح مثناة فوقانی ونون
زده بمعنی تراويدن وتراوش آمده وسوراخ کردن وسوراخ شدن را نيز گويند * سفاهان بکسر اول وفا بالف کشيده وهای
مدوره بالف کشيده ونون زده بمعنی سپاهان آمده وآنرا اسپهان واصفهان نيز گويند * سفتين بکسر اول وسکون فا وکسر مثناة
فوقانی بمثناة تحتانی رسيده ونون زده نام ولايتی است از ترکستان منسوب بخوبان * سفرکردن بفتح اول وفا وسکون رای
مهمله وفتح کاف ورای قرشت ساکن وفتح دال ابجد ونون زده معروف است وکنايه از خالی کردن وتمام کردن هم آمده

• سفن بفتح اول وفا ونون زده • پوستی است درشت که بر قبضهٔ کمان و شمشیر بندند • سفید شدن بکسر اول و با بشناة تحتانی مجهول رسیده • وفتح دال ابجد وضم شین منقوطه وفتح دال ابجد ونون زده • کنایه از ظاهر شدن و آشکارا گشتن آمده • سقراطیون بفتح اول وسکون قاف و رای مهمله بالف کشیده و کسر طای حطی وضم مثناة تحتانی بواو رسیده • ونون زده • نوعی از گیاه باشد برگ آن به برگ سوسن ماند وبیخ آن وطعم آن به بصل الفار ماند • سقسین بفتح اول وسکون قاف و کسر سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده • ونون زده • نام ولایتی است • سقلاطون بفتح اول وسکون قاف و لام بالف کشیده • وضم طای حطی بواو رسیده • ونون زده • بمعنی سقرلات آمده • وآن جامهٔ باشد پشمی که در ملک فرنگ می بافند و در ملک روم هم بافته میشود و جامه لطیف را هم گفته اند وآن نام موضعی است و ولایتی است و بعضی گویند نام شهری است که سقرلات منسوب بآن شهر است و بمعنی رنگ ولون هم آمده • بعضی گویند رنگ کبود است چه سقلاطون در اصل سقلاط گون بوده • کاف بکثرت استعمال افتاده سقلاطون شد و در قدیم رنگ سقرلات منحصر بر کبود بوده • سقلاطین بفتح اول وسکون قاف و لام بالف کشیده و کسر طای مهمله بمثناة تحتانی رسیده • ونون زده • بمعنی سقلاطون آمده • که سقرلات باشد • سقلینون بفتح اول وسکون قاف و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده • وضم نون بواو رسیده • ونون زده • بلغت یونانی بمعنی بیخ کبر رومی آمده • وآن رستنی باشد که آنرا در سرکه پرورده کنند ومصوروید و دوا نیز بکار برند خصوصا عنا زیرا نافع است اگر با سرکه طلا کنند وآنرا زنگی دار و نیز گویند • سقن بفتح دال و قاف ونون زده • بمعنی دوشاب آتش ندیده خرما را گویند وآنرا سیلان هم گویند و بتازی دبس خوانند بکسر دال بی نقطه و دوشاب شیرهٔ را گویند که از خرما چکیده سازند • سقوردیون بفتح اول وضم قاف بواو رسیده • وسکون رای مهمله و کسر دال ابجد وضم مثناة تحتانی بواو رسیده • ونون زده • بلغت یونانی سیر صحرائی را گویند و بتازی ثوم البری خوانند • سقف ایوان بفتح اول وسکون قاف و کسر فا وفتح همزه وسکون لام و واو بالف کشیده • ونون زده • کنایه از آسمان آمده • سقف جهان بفتح اول وسکون قاف و کسر فا وفتح جیم وهای هوز بالف کشیده • ونون زده • کنایه از آسمان باشد • سقف رخشان سقف معلوم و فتح رای مهمله وسکون خای منقوطه وشین قرشت بالف کشیده • ونون زده • کنایه از آسمان باشد • سکالیدن بکسر اول وکاف بالف کشیده • وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده • وفتح دال ابجد ونون زده • بمعنی اندیشه وفکر وگفتگو کردن آمده • و بمعنی خواستن و پرسیدن و نوشتن وگفتن هم ذیل • شده و بجای کاف عربی فارسی هم آمده • سکامن بکسر اول وکاف بالف کشیده • وفتح های هوز • ونون زده • بمعنی رنگ سیاهی آمده که از سرکه و آهن ترتیب دهند و از آن جامه وچیزهای دیگر رنگ کنند و بیشتر کفش دوزان بجهت چرم رنگ کردن سازند • سکرفیدن بفتح اول وکاف وسکون رای مهمله وکسر فا بمثناة تحتانی رسیده • وفتح دال ابجد ونون زده • بمعنی سکندری خوردن و بسردر آمدن ستور آمده • سکره بکسر اول وضم کاف وفتح رای مهمله وهای مختفی زده • بمعنی کاسهٔ خورد آمده • که هندش سکوره خوانند • سکستن بضم اول وثانی وسکون سین بی نقطه وفتح فوقانی ونون ساکن بمعنی پاره گشتن وگسلیدن وگسیختن آمده • • سکنجبین بکسر اول وفتح کاف وسکون نون وفتح جیم وکسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی رسیده • ونون زده • معرب سکنگبین آمده • وآن مرکبیست که از سرکه وعسل بپزند بجهت دفع صفرا و بلغم • سکنجیدن بکسر اول وفتح کاف وسکون نون وکسر جیم بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده • بمعنی آواز بکار کردن که مرثیه کردن باشد آمده • وتراشیدن وگزیدن را نیز گفته اند که گزندگی باشد و بجای فتح کاف کسر نیز بنظر آمده • سکنکبین بکسر اول وفتح کاف وسکون

وسکون نون وکاف پارسی وکسر موحده تحتانی بمثناة تحتانی رسیده ونون زده مرکبی است از سرکه وعسل بجهت
دفع صفرا وبلغم چه سک بمعنی سرکه وانکبین عسل را کویند وسکنجبین معرب آنست * سکنه کانون سکنه باکاف
معلوم وضم کاف بالف کشیده وضم نون بواو رسیده ونون زده کنایه از اخکر آتش وانکشت وزغال آمده
* سکیزان بکسر اول وکاف بمثناة تحتانی مجهول رسیده وزای هوز بالف کشیده ونون زده بمعنی جست وخیزکنان
آمده ودر فرهنگی بدین آمده که آنرا جفته ولکد انداختن ستور کویند * سکیزیدن بکسر اول وکاف بمثناة
تحتانی رسیده وکسر زای هوز بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی جفته والیز ولکد
انداختن ستور باشد * سک پستان بفتح اول وسکون کاف پارسی وکسر بای پارسی ومثناة فوقانی بالف کشیده
ونون زده بمعنی سپستان آمده وآن میوه ایست بقدر آلو کوچکی ودر درون آن شیره باشد لزج وبیمزه وآنرا
در دواها بکار برند کرم وتر است سرفه را نافع است وآنرا انکور دشتی نیز کویند ودر هندی لهسوره نامند
* سک جان بفتح اول وسکون کاف پارسی وجیم بالف کشیده ونون زده بمعنی سختی کش وسخت جان وپردل آمده
* سک دندان بفتح اول وسکون کاف پارسی وفتح دال ابجد وسکون نون ودال مهمله بالف کشیده ونون
زده بمعنی دندان ریش آمده وآن هریک از سباع وبهایم رامی باشد وهمچنین مار را نیز هست که بدان دندان
نیش زند وآنرا بتازی ناب کویند * سک زن بفتح اول وسکون کاف پارسی وفتح زای هوز ونون زده نام نوعی
از تیر کوچک باشد که پیکان آن بغایت کوچک باریک وتیز میباشد * سکستان بکسر اول وکاف پارسی وسکون
سین مهمله ومثناة فوقانی بالف کشیده ونون زده زابلستان را کویند که سیستان باشد ونیمروز را نیز کویند
باین سبب که چون سلیمان علیه السلام با نجا رسید زمین آنرا پر آب دید دیوانرا فرمود که تا خاک بریزند
در نیمروز پر خاک کش کردند ومعرب سکستان سجستان آمده * سک کن بفتح اول وسکون کاف پارسی وفتح
کاف ونون زده بمعنی مردم کیا آمده وآن کیاهی باشد شبیه به آدمی در زمین چین روید وآن سر وریز وتکونسار
میباشد چنانچه ریشهٔ آن بمنزلهٔ موی سر است ونر وماده دست در کردن کرده وپایها در یکدیکر محکم ساخته
نر زا پای راست بر پای چپ ماده افتاده وماده را پای چپ بر پای راست نر کویند هر که اورا بکند در اندک
روز بمیرد وکندن آن چنان است که اطراف آنرا خالی کنند چنانچه باندک روزی کنده شود وریسمانی بر آن
بندند وسر ریسمانرا با کمر سک تازی محکم سازند ویک روز کرسنه دارند وشکاری در پیش آن سک رها کنند
چون سک از عقب شکار بدود آن کیاه از بیخ وریشه کنده شود ازین جهت آنرا سک کن نامیده اند وآن سک بعد از چند
روزی بمیرد ونر وماده آنرا از هم فرق میتوان کرد اکر قدری ازان با شیر کاو بخوردن زنی دهند که عقیمه باشد
البته فرزندش بهمرسد اکر نر بخورد فرزند نر واکر ماده بخورد فرزند ماده پیدا شود * سک فرشته داشتن بفتح اول ولام
وکسر موحده تحتانی وفا وزای مهمله وشین منقوطه ساکن وفتح مثناة فوقانی وسکون های مخفی وداشتن معلوم کنایه
از جامهٔ سبز پوشیدن باشد * سلجن بفتح اول وسکون لام وفتح جیم وسکون نون بمعنی سخنان درشت برروی
مردم کفتن آمده وبیشرمی کردن را نیز کویند * سلدانیون بفتح اول وسکون لام ودال ابجد بالف کشیده
وکسر نون وضم مثناة تحتانی بواو رسیده ونون زده بلغت یونانی نام درختی آمده که بالای آن از زمین بقدر
سه درعه بلند شود وکلی دارد بسیار سرخ وتخم آن بقدر کشنیز بود برک وتخم آن باهم بکوبند وبر کزندکی
مار وعقرب کذارند نافع باشد * سلطان اختران بضم اول وسکون لام وطای حطی بالف کشیده ونون زده
واختران بفتح همزه معلوم کنایه از آفتاب عالمتاب آمده * سلطان درویشان سلطان معلوم وفتح دال ابجد

ها تانی بفتح آن آورده است * سنبیدن بضم اول وسکون نون وکسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی رسیده وفتح
دال ابجد ونون زده بمعنی در زیر پای در آوردن وسفتن وسوراخ کردن آمده * سنجرستان بفتح اول وسکون
نون وفتح جیم وکسر رای مهمله وسکون سین سعفص ومثناة فوقانی بالف کشیده ونون زده بمعنی خانقاه آمده وآن
جائی است که مردم در انجا وجد وسماع کنند چه سنجر بمعنی مردمان صاحب حال ووجد وسماع وستان جای
بسیاری چیز ها باشد * سنجد جیلان بکسر اول وسکون نون وکسر جیم ودال ابجد ساکن وکسر جیم بمثناة تحتانی
رسیده ولام بالف کشیده ونون زده میوه ایست مانند کنار کرد ولعل طبع سرد ارد وبانکشتان خوبان اورا
تشبیه کنند در تازی آنرا عناب گویند ودر جیلان که معرب گیلان است بهتر وبیشتر شود واین معرب سنجد
گیلان است * سنجد گیلان همان سنجد جیلان * سنجیدن بفتح اول وسکون نون وکسر جیم بمثناة تحتانی رسیده
وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی وزن واندازه کردن بترازو وپیمانه آمده ودر فرهنگی بجای فتح اول کسر هم
بدیدن آمده * سندان بکسر اول وسکون نون ودال ابجد بالف کشیده ونون زده افزاری باشد آهنگران
ومس گران وزرگران را که بران آهن میکوبند مثلش نهایی نامند * سندهان بکسر اول وسکون نون
وکسر دال ابجد وهای مدوره بالف کشیده ونون زده عود هندی را گویند طبیعت آن گرم وخشک است
در سوم * سندیان بکسر اول وسکون نون وکسر دال ابجد ومثناة تحتانی بالف کشیده ونون زده مردمان منسوب بسند را
گویند وآن ولایتی است مشهور در هندوستان ونام رودخانهٔ عظیم است که مابین خراسان وهندوستان میگذرد
ونیز سند بمعنی طفل حرام زاده آمده که از کویش بردارند * سنسان بفتح اول وسکون نون وسین مهمله بالف
کشیده ونون زده بمعنی سخن غیر فصیح وبلیغ آمده ودر فرهنگی بجای فتح اول ضم نیز بدیدن آمده * سنک اشکن
بفتح اول ونون وکاف پارسی زده وکسر همزه وسکون شین منقوطه وفتح کاف ونون زده نام غله ایست ونام نوعی
از خرما باشد که آنرا سنک اشکنک نیز خوانند * سنک برشیشه زدن کنایه از توبه کردن وگذشتن از شراب آمده
* سنک برقرابه زدن سنک معلوم وفتح موحدهٔ تحتانی وسکون رای مهمله وفتح قاف ورای مهمله مشدد بالف
کشیده وفتح موحدهٔ تحتانی وسکون های مختفی وفتح زای هوز ودال ابجد ونون زده کنایه از توبه کردن وگذشتن
از شراب باشد * سنک برقندیل زدن سنک معلوم وفتح موحدهٔ تحتانی وسکون رای مهمله وکسر قاف وسکون
نون وکسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده ولام ساکن وفتح زای هوز ودال ابجد ونون زده کنایه از تاریک کردن
ومکدر ساختن آمده * سنک برکان بفتح اول وسکون نون وکسر کاف پارسی وفتح موحدهٔ تحتانی وسکون رای
مهمله وکاف پارسی بالف کشیده ونون زده نام سنگی است الوان وبغایت نرم وسست که شیشه گران شیشه را
بدان سفید کنند وآنرا رنک برکان هم گویند وبرکان نام دهی است در شیراز در قریهٔ قارون که کان این
سنک در انجا است * سنک پستان سنک معلوم وکسر بای پارسی وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی بالف کشیده
ونون زده بمعنی سپستان آمده وآن میوه ایست بقدر آلو کوچکی ودر درون آن شیر باشد لزج وبیمزه وآنرا در
دواها بکار برند گرم وتر است سرفه را نافع است وآنرا انگور دشتی نیز گویند ودر هندی لسورا گویند * سنک جهودان
بفتح اول وسکون نون وکسر کاف پارسی وضم جیم وهای هوز بواو رسیده ودال ابجد بالف کشیده ونون زده
بمعنی حجر الیهود آمده وحجر الزیتون هم گویند چه شباهتی بزیتون دارد گویند مانند مرجان از دریا روید اگر با
خون خفاش بسایند ودر چشم وبر ابرو مالند موی چشم وابرو که ریخته باشد برویاند * سنک در موزه افتادن
بفتح اول ونون وکاف پارسی زده ودر موزه افتادن معلوم کنایه از اقامت کردن وترک نمودن سفر ومزاحمت

و بیقراری آمده ٭ سنگ راه شدن بفتح اول و سکون نون و کسر کاف پارسی و رای مهمله بالف کشیده و های هوز ساکن و ضم شین منقوطه و فتح دال ابجد و نون زده کنایه از مانع شدن و منع کردن آمده ٭ سنگ زن بفتح اول و نون و کاف پارسی ساکن و فتح زای هوز و نون زده کنایه از ترازوی کم وزن آمده یعنی ترازویی که یک طرف کم باشد و طرف دوم زیاده و باسنگ برابر شود و معنی ترکیبی زننده سنگ و سنگ بزن آمده ٭ سنگ شکن سنگ معلوم و کسر شین منقوطه و فتح کاف و نون زده بمعنی سنگ اشکن آمده و آن نام علتی است و نوعی از عرها هم هست که آنرا سنگ اشکنک نیز خوانند ٭ سنگوان بفتح اول و نون و کاف پارسی ساکن و واو بالف کشیده و نون زده نام قلعه ایست در فارس که بسپیدان مشهور است ٭ سواریستان بفتح اول و واو بالف کشیده و کسر رای مهمله و سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده و سکون سین بی نقطه و مثناة فوقانی بالف کشیده و نون زده کنایه از زال آمده ٭ سماروغ بفتح اول و میم بالف کشیده و ضم رای مهمله بواو رسیده و نون زده بمعنی قیم عاکشی آمده و آن تخمی است سیاه رنگ و ریزه که آنرا با کافور در چشم کشند و آنرا بتازی بذر الشخم گویند ٭ سوجرونتن بضم اول بواو رسیده و فتح جیم و ضم رای مهمله بواو رسیده و کسر نون و فتح مثناة فوقانی و نون زده بلغت زند و پازند بمعنی آوردن آمده که در مقابل بردن است ٭ سودن بضم اول بواو رسیده و فتح ذال ابجد و نون زده بمعنی ساییدن آمده یعنی سوده کردن و ریزه ریزه کردن و مساس کردن را نیز گویند ٭ موران بضم اول بواو رسیده و رای مهمله بالف کشیده و نون زده بمعنی مار آمده و آن پرنده ایست سیاه رنگ خوش آواز که خالهای سفید ریزه دارد و مرغ ملخ خوار نوعی از آن است ٭ مورنجان بضم اول بواو رسیده و کسر رای مهمله و سکون نون و جیم بالف کشیده و نون زده بلغت اندلس دوایی است که آنرا در عراق لعبت بربری خوانند و شاع آنرا یعنی شکوفه گل آنرا بتازی اصابع هرمس و آنرا حافر المهر بفتح میم خوانند بعضی گویند اصابع هرمس برگ آنست نقرس را نافع باشد ٭ موزن بضم اول بواو مجهول رسیده و فتح زای هوز و نون زده معروف است که از آن پارچه و چیز ها دوزند ٭ موزیان بضم اول بواو رسیده و کسر زای هوز و مثناة تحتانی بالف کشیده و نون زده بمعنی سرگوشی آمده و مهربان و غمخوار را نیز گفته اند و بمعنی ارمغان و سوغات و ره آورد هم آمده و بمعنی نفع و سود و فایده هم دیده شده که در مقابل زیان است و زر و مال و سرمایه را نیز گویند آنچه باشد از نقد و جنس و پنهان و آشکار و سخن در از نهانی و چیزی پنهان که مغز و ن خاطر باشد و آنرا بتازی مافی الضمیر گویند و کنایه از نیک و بد هم هست چه در اصل سود و زیان بوده بکثرت استعمال سوزیان شده ٭ سوسن بضم اول بواو مجهول رسیده و فتح سین مهمله و نون زده گلی است معروف که برگ او را بزبان تشبیه کنند و آنرا سوسن ده زبان هم گویند و آن چهار قسم میباشد یکی سفید و آنرا آزاد میگویند ده زبان دارد دیگری کبود و آنرا سوسن ازرق میخوانند دیگری زرد و آنرا سوسن خطائی نامند و چهارم الوان میشود و آن زرد و کبود و سفید میباشد و آنرا سوسن آسمانگون هم میگویند و این چهار قسم صحرائی و بوستانی میشود و نام درخت چلغوزه هم هست و آنرا بتازی صنوبر الکبار خوانند و ثمران چلغوزه باشد و آنرا در تازی حب الصنوبر الکبار گویند ٭ سوفطیون بضم اول بواو رسیده و فتح فا و سکون طای حطی و ضم مثناة تحتانی بواو رسیده و نون زده بلغت یونانی بمعنی گیاهی آمده که برای پیکان آتش سازند شاخ مربع و برگ گرد متفرق دارد و آنرا در تازی خصیة الثعلب گویند ٭ سولان بفتح اول و سکون واو و لام بالف کشیده و نون زده نام دوائی است و آنرا از جانب روم آورند لقوه را نافع باشد و نام کوهیست در ولایت آذربایجان نزدیک باردبیل و بیوسته مردم خدا پرست و مرتاض پیش از اسلام و بعد از اسلام در آنجا ساکن بوده و هستند و مغان آنجا را

از جمله اماکن متبرکه دانسته اند چه قسم بد ان یاد میکرده اند وبلغت یونانی پیغمبریست از بنی اسرائیل
وبمعنی بام خانه هم هست ومطلق بلندیها را نیز گویند * سون بفتح اول وواو ونون زده بمعنی مدح وثنا آمده
وبضم اول بواو رسیده ونون زده بمعنی شبیه ونظیر ومانند آمده وظرف وجانب وسوی را نیز گویند وبواو
مجهول نام دریائی است در هند وستان * سوهان بضم اول بواو مجهول رسیده وهای ملفوظ بالف کشیده
ونون زده آلتی است آهنی درازو دندانه دار درشتی بود خشونت آهن وتیغ وپیکان وامثال آن بدان دور
کنند * سوهن بضم اول بواو مجهول رسیده وفتح های ملفوظ ونون زده بمعنی سوهان آمده وآن آلتی است
آهنی درازو دندانه دارد خشن بود خشونت آهن وتیغ وپیکان وامثال آن بدان دور کنند * سوی پادیدن
بضم اول بواو رسیده وکسر مثناة تحتانی وپادیدن معلوم کنایه از خجل وشرمنده شدن آمده * سوی زن بضم
اول بواو مجهول رسیده ویای حطی زده وزن معلوم بمعنی سوزن آمده که از آن پارچه وچیزها دوزند * سوین
بفتح اول وکسر واو ومثناة تحتانی رسیده ونون زده بمعنی آبدان سنگ آمده یعنی ظرفی که در ان سگ آب خورد
ومعنی دیگ وطبق وکاسه وکوزه وامثال آن نیز دیده شده * سه خوان بکسر اول وسکون های مختفی وفتح خای
منقوطه وواو معدوله بالف کشیده ونون زده جماعتی از نصاری باشند که ذات واجب را سه میدانند خدا ومریم
وعیسی علیه السلام را که بتازی ثالث ثلاثه گویند * سه خواهران بکسر اول وسکون های مختفی وفتح خای نقطه
وواو معدوله بالف کشیده وفتح های ملفوظ وراء مهمله بالف کشیده ونون زده کنایه از بنات آمده وآن سه ستاره
اند پهلوی هم از جمله هفت ستارهٔ بنات النعش که آنرا هفت اورنگ نیز گویند وچهار دیگر که بصورت کرسی است
نعش خوانند * سهستن بفتح اول وهای ملفوظ وسکون سین مهمله وفتح مثناة فوقانی ونون زده بمعنی رمیدن
وترسیدن آمده * سهیل یمن بضم اول وفتح های ملفوظ وسکون مثناة تحتانی وکسر لام وفتح یای حطی ومیم
ونون زده سهیل یمنی برای آن گویند که ادیم در یمن از تابش آفتاب سهیل بهم رسد وآن پوستی باشد خوشبو موجد ار
ورنگین * سه گنبدان بکسر اول وسکون های مختفی وضم کاف وسکون نون وفتح موحده تحتانی ودال منقوطه
بالف کشیده ونون زده عبارت از قلعه سنگوان است که در شیراز به سپیدان مشهور است وآن سه قلعه بوده که
جمشید در انجا ساخته اول قلعه اصطخر دوم قلعه شکسته سوم قلعه سنگوان ونیز یکصد وچهل ستون بر سر پشته
برآورده کوشکی بطول یکصد وشصت گز بنا کرده که اکنون آثار آن را چهل ستون خوانند * سه فرزند خشیجان
سه فرزند معلوم وهمزه بالف کشیده وسکون خای منقوطه وکسر شین قرشت بمثناة تحتانی مجهول رسیده وجیم ابجد
بالف کشیده ونون زده یعنی حیوانی وکانی ونباتی * سیان بفتح اول ومثناة تحتانی بالف کشیده
ونون زده گیاهی است که برد ختها پیچد وآنرا البلاب گویند وبتازی عشقه خوانند وگاه باشد که درخت را خشک کرداند
* سیاهان بکسر اول ومثناة تحتانی بالف کشیده وهای ملفوظ بالف کشیده ونون زده هندیان وزنگیان ودزدان ورهزنان
وزلف وخال وچشم وابروان آمده ودر فرهنگی بمعنی کشتی بانان نیز دیده شده که ملاحان باشند * سیاوشان
بکسر اول ومثناة تحتانی بالف کشیده وکسر واو وشین منقوطه بالف کشیده ونون زده چوبی است که رنگ
رزان بدان رنگ رزند وبتازیش بقم خوانند ووجه تسمیه آنست که چون افراسیاب سیاوش را کشته وخون
او بر زمین ریخته همان زمان این درخت رسته * سیاه پستان بکسر اول ومثناة تحتانی بالف کشیده وسکون
های ملفوظ وکسر بای پارسی وسکون سین مهمله ومثناة فوقانی بالف کشیده ونون زده بمعنی زنی آمده که هر
طفلی را که شیر دهد بمیرد ونیز زنی را گویند که فرزند او نماند * سیاه وسفید فرق کردن بکسر اول ومثناة

تحتانی بالف کشیده و ظهور های ملفوظه و فتح واو و کسر سین مهمله و بای پارسی بمثناة تحتانی مجهول رسیده
و دال ابجد ساکن و فرق کردن معلوم کنایه از سواد داشتن آمده یعنی مصحف مجید و کتاب و امثال آن
خواندن ٭ سیبوسن بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و ضم موحده تحتانی بواو مجهول رسیده و فتح سین مهمله
و نون زده یعنی اسپغول آمده که بذر قطونا باشد ٭ سیچیدن بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و کسر جیم
پارسی بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده یعنی مهیا ساختن و ترتیب دادن کاری آمده ٭ سیحون
بفتح اول و سکون مثناة تحتانی و ضم جیم پارسی بواو رسیده و نون زده نام رود خانه ایست در ماوراء النهر
نزدیک بخجند و آن قصبه ایست در ماوراءالنهر که مولد کمال الدین است ٭ سیخکاه بالفتح بکسر اول بمثناة تحتانی
رسیده و سکون خای منقوطه و کاف پارسی بالف کشیده و ظهور های ملفوظه و مثناة تحتانی بالف کشیده و سکون
فا و فتح مثناة فوقانی و نون زده مراد از آن اخت که کسی بدانند بچه چیز شخصی را از جامیتوان در آورد
و آن شخص بچه چیز از جا در می آید ٭ سیر آمدن بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون رای مهمله
و همزه بالف کشیده و فتح میم و دال ابجد و نون زده کنایه از بی نیاز شدن و تنگ آمدن و ملول شدن باشد
٭ سیر شدن بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون رای مهمله و ضم شین منقوطه و فتح دال ابجد و نون
زده معروف کنایه از مستغنی شدن از هر چیز آمده و نیز کنایه از آرام گرفتن هم هست ٭ سیرمان بکسر اول
بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون رای مهمله و میم بالف کشیده و نون زده بمعنی یاقوت سرخ آمده و حریر
نازک و منقش و الوان را نیز گویند ٭ سیرون بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و ضم رای مهمله بواو
رسیده و نون زده یعنی سرمای نزدیک باعتدال آمده ٭ سیساروون بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سین مهمله
بالف کشیده و ضم رای قرشت بواو رسیده و نون زده چوب شونیز را نیز گویند یعنی ساق توته سیاه دانه و بعضی
گویند سیسارون تنقاس را گویند و آن رستنی باشد که در آب روید و برگ آن برگ گل و مانند مقوی باه بود
٭ سیسبان بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح سین مهمله و موحده تحتانی بالف کشیده و نون زده تخم گیاه
پنج انگشت را گویند و پنج انگشت با ضم کاف پارسی معروف است و نام نباتی هم هست که آنرا دل آشوب خوانند
و برگ آن مانند برگ سیاه دانه باشد و آنرا بتازی ذو خمسه اصابع خوانند و تخم آنرا حب الفقد گویند و رعلت
استسقا بکار برند ٭ سیستان بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون سین مهمله و مثناة فوقانی بالف کشیده و نون
زده نام ولایتی است معروف که آنرا نیمروز گویند مولد رستم بن دستان بن سام بن نریمان انجاست ٭ سیستن
بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون سین مهمله و فتح مثناة فوقانی و نون زده بمعنی جستن و جست و خیز کردن آمده
٭ سیسنبرون بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح سین مهمله و سکون نون و فتح موحده تحتانی و ضم رای مهمله
بواو رسیده و نون زده نوعی از گیاه باشد مانند قرة العین و آن کرفس آب است پیوسته در آب روید و آنرا بتازی
بحرف الماء گویند خوردنش ادرار آورد ٭ سیلان بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و لام بالف کشیده
و نون زده شیره را گویند که از خرمای رسیده بچکد و نوعی از دوشاب هم هست و در تازی نام شخصی هم بوده
و فتح سین مهمله و سکون مثناة تحتانی و لام بالف کشیده و نون زده نام ولایتی است مشهور که دارچینی خوب از آنجا
آورند یاقوت و لعل خوب در آنجا بهم رسد و بتازی جاری شدن و روان گردیدن آب و شراب و امثال آن باشد
٭ سی لحن بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح لام و حای حطی و نون زده سرودی چند است که باربد ساخته بود
و از برای خسرو پرویز می نواخت و آنها بترتیب حروف ابجد بدین تفصیل است ا آرایش خورشید و آنرا

آرایش جهان هم گفته اند ۲ آیین جمشید ۳ اورنگی ۴ باغ شیرین ۵ تخت طاقدیس ۶ حقه کاووس ۷ راح روح ۸ رامش جان و آنرا رامش جهان هم خوانده اند ۹ سبز در سبز ۱۰ سروستان ۱۱ سروسهی ۱۲ شادروان مروارید ۱۳ شبدیز ۱۴ شب فرخ و آنرا فرخ شب نیز گویند ۱۵ قفل رومی ۱۶ گنج باد آورد ۱۷ گنج کاو گنج کاوس هم بنظر آمده ۱۸ گنج سوخته ۱۹ کین ایرج ۲۰ سیاوش ۲۱ ماه برکوهان ۲۲ مشکدانه ۲۳ مروای نیک ۲۴ مشک مالی ۲۵ مهربانی و آنرا مهروانی نیز گفته اند ۲۶ ناقوسی ۲۷ نوبهاری ۲۸ نوشین باده و باده نوشین هم بنظر آمده ۲۹ نیمروز ۳۰ نخچیرگانی و شیخ نظامی گنجوی در کتاب خسرو و شیرین ذکر این لحنها کرده است سه نام از ینها که آیین جمشید و راح روح و نوبهاری باشد نیاورده اما بجای آن نام دیگر که ساز نوروز و غنچهٔ کبک دری و فرخ روز و کیخسروی باشد آورده و از برای هر لحنی بیتی فرموده بنابران می باید که سی و یک لحن باشد و حال آنکه سی لحن مشهور است والله اعلم * سیماب آتشین بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و میم بالف کشیده و کسر موحدهٔ تحتانی و همزه بالف کشیده و فتح مثناة فوقانی و کسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و نون زده کنایه از آفتاب عالمتاب آمده و سیماب آتشی بحذف نون هم گفته اند * سیماب شدن بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و میم بالف کشیده و سکون بای ابجد و ضم شین منقوطه و فتح دال ابجد و نون زده کنایه از ناپدید گردیدن و گریختن و بیقرار شدن آمده * سیمبر شدن بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون میم و فتح موحدهٔ تحتانی و رای مهمله ساکن و شدن معلوم کنایه از جوان شدن آمده * سیمرغ آتشین بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و ضم میم و سکون رای قرشت و کسر غین منقوطه و آتشین معلوم کنایه از خورشید جهان افروز آمده و آنرا سیمرغ آتشین پر هم میگویند که در صدر مین مهمله با رای قرشت گذشته * سیمین صولجان سیمین معلوم و نون بالف کشیده و نون زده کنایه از ماه شب چهاردهم آمده * سین بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و نون زده نام قریه ایست در صفاهان و نام شهر چین است و معرب آن صین است بکسر صاد مهمله و حرفیست معروف از حروف تهجی و شخصی را نیز گویند که تتبع بسیار کند و اشاره بعلم سیمیا هم هست باصطلاح ارباب صنعت و نام حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم هم هست * سینه کردن بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح نون و سکون های مختفی و فتح کاف و سکون رای مهمله و فتح دال ابجد و نون زده کنایه از دو چیز آمده یکی تفاخر کردن و فخر نمودن باشد و دوم باصطلاح تیراندازان آن باشد که چون تیری بیندازند آن تیر بر زمین خورده از آنجا خیز کرده بجای دیگر افتد گویند این تیر سینه کرد * سینه گشادن سینه معلوم و ضم کاف و شین منقوطه بالف کشیده و فتح دال ابجد و نون زده کنایه از خوشحال گردیدن و خوشوقت شدن آمده * سینه کشیدن سینه معلوم و فتح کاف و کسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده کنایه از زور کردن و قوت نمودن آمده * سیه پستان بکسر اول و فتح مثناة تحتانی و سکون های مختفی و کسر بای پارسی و سین سعفص ساکن و مثناة فوقانی بالف کشیده و نون زده بمعنی سیاه پستان آمده و آن زنی باشد هر طفلی را که شیر دهد بمیرد و زنی را نیز گویند که فرزند او نه زید

چشمهٔ بیستم بحر سوم قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان سین مهمله با واو

* سایه رو سایه معلوم و فتح رای مهمله و واو زده بمعنی شب رو و عیار آمده و معنی شب بیدار نیز دیده شده
* سام اول بالف کشیده و ضم میم بواو رسیده در قنیه نوشته که نام مردی است و در کتابی بجای میم سین مهمله هم بدیدن آمده * ساو اول بالف و واو زده بمعنی باج و خراج آمده و آن زری باشد از موم دا کردن و امثال

آن بگیرند و زور را نیز گویند که پادشاه قوی از پادشاه ضعیف بگیرد و زر و طلای خالص را نیز گویند که شکسته
و ریزه شده باشد و بمعنی حصه و رسد هم آمده و بمعنی مطلق سودن و سائیدن هم آمده و آهن را گویند که
بدان کارد و شمشیر تیز کنند و بوته باشد عارد از و جمید رنگ به بلندی یک گز و آنرا چهار میمه سوزانند و نیز
در کرمهای پیله نهند تا پیله بر آن تنند ⁂ سار و اول بالف کشیده و ضم رای مهمله بواو رسیده بمعنی حصار و چ باشد و آن آهن
رسیده با چیزها آمیخته که بر آب انار و حوض و امثال آن مالند و باو او مجهول نام پرنده باشد سیاه رنگ
در هندوستان بهم رسد مانند طوطی سخن گوید ⁂ سبکرو بفتح اول و ضم موحده تحتانی و سکون کاف و فتح رای
مهمله و واو زده بمعنی تند و تیز براه رونده آمده و چلد رفتار و شتاب رو را نیز گویند و در فرهنگی بمعنی گریزپای
هم آمده ⁂ سبو بفتح اول و موحده تحتانی و واو زده ظرف گلین بزرگ که آب و شراب در آن کنند و در فرهنگی
بجای فتح اول ضم نیز دیده شده ⁂ سپرکاو بکسر اول و فتح بای پارسی و کسر رای مهمله و کاف پارسی بالف کشیده
و واو زده سپری باشد که از پوست کرگدن ساخته باشند و آن جانوری است معروف شبیه به گاومیش و در سر بینی
شاخی دارد گویند اگر زهره او را خشک ساخته بخور کنند باد بسیار از مردم رها شود ⁂ سپید دیو بکسر اول
و بای پارسی بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون دال ابجد بمثناة تحتانی مجهول رسیده و واو زده بمعنی دیو
سفید آمده که رستم در مازندران کشت و قصهٔ آن در شاهنامه مسطور است ⁂ سپیدبو بکسر اول و بای
پارسی بمثناة تحتانی مجهول رسیده و کسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده و واو زده بمعنی سپید دیو آمده که رستم
آنرا در مازندران کشت پارسیان را قاعده است چون دو کلمه با هم مرکب گردانند آخر حرف کلمه اول و اول
حرف کلمه آخر از یک جنس باشد یا قریب المخرج آخر حرف کلمه اول را حذف کنند چنانچه در سپید دیو سپیدبو
گویند و نیس در لیم من و یخرد رند ترو و تر رز و دتر که در ادغام کنند چون شبرد و شب پره ⁂ ستو بکسر اول و ضم
مثناة فوقانی بواو رسیده بمعنی زر قلب و رو کش آمده یعنی درون آن مس و آهن و بیرون آن نقره و یا طلا باشد
و معرب آن ستوق آمده و طنبوره را نیز گویند که سه تار داشته باشد ⁂ سخت باز و بفتح اول و خای نقطه‌دار و مثناة
فوقانی زده و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و ضم زای هوز بواو رسیده کنایه از مردم توانا و صاحب حمایت و قوی
هیکل و زورآور آمده ⁂ ستغر بضم اول و سکون خای منقوطه و ضم مثناة فوقانی بواو مجهول رسیده بمعنی
رودهٔ گوسپند آمده که آن را با گوشت و برنج و مصالح پر کرده در روغن بریان کرده باشند
و کنایه از آلت تناسل هم هست که قضیب باشد ⁂ سراو بفتح اول و سکون رای مهمله و ضم همزه بواو
رسیده نام رود خانه ایست که با کهکر یکجا شده از کنار شهر اوده میگذرد و آنرا در هندی سرجو
خوانند و در فرهنگی بجای سکون را فتح مهمله فتح هم از نظر گذشته ⁂ سرکه ابرو بکسر اول و سکون رای مهمله
و فتح کاف و کسر همزهٔ مبدله و فتح همزه و سکون موحدهٔ تحتانی و ضم رای مهمله بواو رسیده بمعنی ترش ابرو آمده
⁂ سرزانو بفتح اول و کسر رای مهمله و زای هوز بالف کشیده و ضم نون بواو رسیده کنایه از مراقبه آمده
⁂ سرو بفتح اول و سکون رای مهمله و واو نام درختی است مشهور و معروف بلند و راست منسوب بقد شاهدان و آن
سه قسم میباشد یکی سرو آزاد دویم سرو سهی سوم سروناز و رسته و عربان سرو را شجرة الحیة خوانند چه گویند
هرجا که سرو هست مار هم هست اگر برگ آنرا بکوبند و با سرکه بیامیزند موی را سیاه کند و نام یکی از پادشاه
یمن هم هست که سه دختر خود به رسه پسران فریدون داده بود و بضم سین مهمله و رای قرشت بواو رسیده
بمعنی مطلق شاخ آمده خواه شاخ گاو باشد خواه شاخ گاومیش خواه شاخ گوسفند و امثال آن و پیالهٔ شراب

را نیز گفته اند و معنی دروغ و بهتان هم از نظر گذشته * سرون آهو بفتح اول و ضم رای مهمله بواو رسیده و کسر نون
و همزه بالف کشیده و ضم های ملفوظه بواو رسیده بمعنی شاخ آهو آمده * سغد و بضم اول و سکون غین منقوطه
و ضم دال ابجد بواو مجهول رسیده رودهٔ گوسپند را گویند که آنرا با گوشت و برنج و مصالح بریان در روغن
کرده باشند و کنایه از آلت تناسل هم آمده که قضیب باشد * سغو بفتح اول و غین معجمه و واو زده بمعنی
صدا و آواز طاس و طشت و طبق و امثال آن آمده و در فرهنگی بجای فتح غین منقوطه سکون هم دیده شده * سکارو
بضم اول و کاف بالف کشیده و ضم رای مهمله بواو رسیده بمعنی نان و گوشتی آمده که بر روی زغال افروخته
و اخگر پزند و بمعنی چنگالی هم آمده و آن نان گرمی را گویند که با شیرینی و روغن در یکدیگر مالیده باشند
و آنرا چنگال نیز گویند * سکالو بضم اول و کاف بالف کشیده و ضم لام بواو رسیده بمعنی سکارو آمده * سکالیو بضم
اول و کاف بالف کشیده و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده و واو زده بمعنی سکالو آمده و آن نان و گوشتی باشد که بر روی
زغال و اخگر پزند * سکو بکسر اول و ضم کاف بواو رسیده چیزی باشد چهار شاخه و پنج شاخه مانند ام کف دست
و دسته هم دارد که دهقانان غله کوفته شده را به آن بباد دهند تا از کاه جدا شود و آنرا در خراسان چارشاخ
گویند و در جاهای دیگر چک بفتح جیم پارسی و سکون کاف و بواشه بفتح موحدهٔ تحتانی و واو بالف کشیده و فتح
شین منقوطه و های مختفی زده آمده و به فتح اول و ضم کاف بواو مجهول رسیده بمعنی تختگاه آمده و آن بلندی باشد
که در دو طرف در کوچه و میان باغها و پای درختهای بزرگ سایه دار سازند و باین معنی بجای فتح اول ضم هم
دیده شده * سکلاو بفتح اول و سکون کاف و لام بالف کشیده و واو زده حیوانی باشد شبیه به سگ و در خشکی
نیز تعیش تواند کرد گویند خصیهٔ وی آش بچکان است و او را بید ستر و خصیهٔ او را جند بید ستر خوانند * سمارو
بفتح اول و میم بالف کشیده و ضم رای مهمله بواو رسیده بمعنی کبوتر آمده * سمو بفتح اول و ضم میم بواو رسیده بمعنی تره دشتی آمده
* سمنو بفتح اول و میم و ضم نون بواو رسیده چیزیست مانند حلوای تر آنرا از شیرهٔ ریشهٔ گندم سبز شده پزند
و بضم اول بمعنی آش رشته آمده * سناو بفتح اول و نون بالف کشیده و واو زده بمعنی مطلق سوزنش آمده و بضم
سین مهمله بواو رسیده و کسر نون و شین منقوطه زده اعم از طلا و نقره و سوزنش مس و برنج و امثال آن و بمعنی
بسیار هم آمده که بتازی آنرا کثیر گویند * سنبالو بفتح اول و سکون نون و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و ضم لام
بواو رسیده بمعنی بوزنه آمده و آن نوعی از میمون باشد و بزبان هندی نام درختی که گل و برگ آن در
دواها بکار برند * سنگ سبو بفتح اول و سکون نون و کسر کاف پارسی و فتح سین مهمله و ضم موحدهٔ تحتانی و واو زده
بمعنی سنگی آمده که در زیر سبو باشد و سبو را بشکند و بجای فتح سین ثانی ضم نیز از نظر گذشته * سو بضم اول
بواو رسیده بمعنی جانب و طرف آمده و روشنائی را نیز گویند که ضد تاریک است و مخفف سود هم آمده
که در مقابل زیان است و معنی مثل و مانند هم آمده و تیزی آب را گویند و بفتح اول و سکون واو نام چشمه
ایست از خراسان در ولایت طوس که بچشمهٔ نیز اشتهار دارد گویند یزدجرد بن بهرام بن شاپور را که پادشاه
ظالم بود در کنار آن چشمه اسبی بر زمین کوفت یا لگدی بر وی زد و بکشت * سیاه دار و بکسر اول و مثناة تحتانی بالف
کشیده و سکون های ملفوظه و دال و بضم رای مهمله معلوم نام درخت تاک صحرائی است و آنرا بتازی الکرمة البیضاء
خوانند و خوشهٔ آن از ده دانه بیشتر نشود در اول سبز باشد و در آخر سرخ گردد و گل آن لاجوردی شود * سیسر و بکسر اول
بمثناة تحتانی رسیده و فتح سین مهمله و ضم رای قرشت بواو رسیده کرمی را گویند که در انبار گندم افتد و گندم را ضایع
سازد و در هندی آنرا گهن گویند * سیو بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و واو زده بمعنی سیب آمده که بتازی

تماچ گویند چه در پارسی ثای ابجد و واو را بفوقانی تبدیل می یابند

چشمهٔ بیست و یکم بحر سوم قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان سین مهمله با های مدوره

○ سابوته اول بالف کشیده و ضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده و فتح مثناة فوقانی و های مدوره زده بزبان زند و پازند بمعنی زن پیر آمده ○ سابوره اول بالف کشیده و ضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده و فتح رای مهمله و های مدوره زده بمعنی حیز و مخنث و پشت پائی آمده و پشت پائی در لغت مخنث را گویند ○ ساخته اول بالف کشیده و سکون خای منقوطه و فتح مثناة فوقانی و های مدوره زده کنایه از مردم شیاد و چاپلوس آمده و معنی موافق و آماده نیز هست ○ ساده اول بالف کشیده و فتح دال ابجد و سکون های مدوره نام مرکب ذرشتی است ذوات آنرا از هندوستان آورند و معرب آن ساذج بفتح دال منقوطه آمده و بمعنی دشت و صحرا و بیابان هم آمده و مردم بی اندیشه و نادان و خالص را نیز گویند و معروف است که در برابر منقش و ریش دار باشد و مخفف ایستاده هم هست ○ سارچه اول بالف کشیده و فتح را و جیم پارسی و های مدوره زده نوعی از سار است و آن جانوری باشد سیاه بر خط و خال و کوچکتر از فاخته آواز خوش دارد و آنرا از آواز او بصدای رباب و چارتار تشبیه داده اند و سارجه با جیم معرب آن آمده ○ سارونه اول بالف کشیده و ضم رای مهمله بواو رسیده و فتح نون و های مدوره زده بمعنی درخت و تاک انگور آمده ○ ساره اول بالف کشیده و فتح رای مهمله و های مدوره زده نوعی از فوطه و چادر باشد و آن لباس اهل دکن است خصوصا زنان آنجا که یک سر آنرا بر میان بندند و سر دیگر آنرا بر سر اندازند آنرا ساری نیز گویند و بمعنی برده هم آمده و رشوت پاره را نیز گفته اند و نیز نام زن ابراهیم علیه السلام است و چادر پوشش هنود را نیز گویند و نیز چادری که نیمی زیر بندند و نیمی بسر اندازند ○ سالخورده اول بالف کشیده و سکون لام و فتح خای منقوطه و واو معدوله و سکون رای مهمله و فتح دال ابجد و های مدوره زده بمعنی پیر و فرتوت معمر آمده ○ ساکنان سدره اول بالف کشیده و کسر کاف و نون بالف کشیده و کسر نون و سدره معلوم کنایه از ملائکهٔ مقرب آمده ○ سالمه اول بالف کشیده و سکون لام و فتح میم و ظهور های مدوره بمعنی تاریخ آمده و آن حساب نگاه داشتن سال و ماه و روز باشد و بمعنی علی الدوام نیز آمده و باین معنی میان لام و میم واو هم درست است و بکسر لام بمعنی سال تمام آمده و آن سیصد و پنجاه و چهار روز است ○ ساله اول بالف کشیده و فتح لام و های مدوره زده بمعنی لشکری آمده که در پس سر فلک نگاه دارند ○ ساماچه اول بالف کشیده و میم بالف کشیده و فتح جیم پارسی و های مختفی زده بمعنی سینه بند زنان آمده و آن پارچه باشد چهار گوشه که پستان ها را بدان بند کنند ○ ساماکچه بمعنی ساماچه آمده که سینه بند زنان باشد ○ ساماکچه نیز بمعنی سینه بند زنان باشد ○ سامه اول بالف کشیده و فتح میم و سکون های مدوره بمعنی قرض و وام آمده و جای امن و امان و پناه را نیز گویند و بمعنی عاقبت و خصوص آمده و عهد و پیمان و سوگند را نیز گویند ○ سانقه اول بالف کشیده و کسر نون و فتح قاف و های مدوره زده بمعنی برسیاوشان آمده و آن گیاهی است که علاقهٔ آن باریک و سیاه فام و برگ آن سبز رنگ میباشد و بیشتر در کنار حوضها میروید اگر آنرا بسوزانند با روغن زیت و سرکه در سر کل مالند موی بر روید و در فرهنگی دیدن آمده که برسیاوشان را دم الاخوین خوانند ○ ساوه اول بالف کشیده و فتح واو و سکون های مدوره نام شهریست معروف و مشهور در عراق گویند دریاچه در آنجا بود که در زمان سابق هر سال یک کس را در آن غرق میکردند تا از سیلاب آن ایمن می بودند و در شب ولادت سرور کاینات صلی الله علیه و آله و سلم آن دریاچه خشک شد و شیخ سلمان ساوجی منسوب بآن شهر است و زر خالص را نیز گویند و نام پهلوانی تورانی خویش کاموس کشانی

و او پادشاه سنجاب بود تا بلک روم ولایت داشت چند داد افراسیاب آمده رستم او را بقتم کشتند گرفت و کشت و بعضی
گویند فریبرز پسر رستم او را بکمند گرفت و او را ساوه شاه نیز گفته اند * ساهویه اول بالف کشیده وضم های
ملوره بواو رسیده وفتح مثناة تحتانی وهای ملوره زده نام معبری وتعبیر کننده بود که در علم تعبیر مثل
ونظیر نداشته بعضی گویند زنی بوده است معبره ساهویه نام والله اعلم * سایه اول بالف کشیده وفتح مثناة تحتانی
وهای ملوره زده معروف است وکنایه از فسق وفجور هم آمده وبمعنی حمایت هم گفته اند چنانکه گویند در سایه
تو یعنی در حمایت تو ونام دیوی هم بوده وجن را نیز سایه گویند * سایه زده کسی را گویند که او را جن گرفته
باشد وسایه دار نیز همین معنی دارد * سباده بضم اول وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وفتح دال ابجد وهای ملوره
زده مخفف سنباده است وآن سنگی است معروف که از ان فسان سازند وحکاکان نگین انگشتری وامثال آن
بدان تراشند * سبزده بفتح اول وموحدهٔ تحتانی وزای هوز زده وکسر دال ابجد وظهور های ملوره کنایه از آسمان
آمده * سبزکارگاه بمعنی سبزده آمده که کنایه از آسمان باشد * سبزه اندر سبزه بفتح اول وسکون موحدهٔ
تحتانی وضم زای هوز وسکون های ملوره واندر سبزه معلوم بمعنی سبز اندر سبزه آمده که نام لحن نهم باشد
از سی لحن باربد * سبزه در سبزه بمعنی سبز اندر سبز که نام لحن نهم باشد از سی لحن باربد * سبغانه بضم
اول وسکون موحدهٔ تحتانی وغین منقوطه بالف کشیده وفتح نون وهای ملوره زده بمعنی درازقد وکشیده بالا آمده
وبفتح سین مهمله بمعنی پیمانه آمده وآن زنیست که پیش از کار کردن بمزد ورد هند * سبکسایه بفتح اول وضم
موحدهٔ تحتانی وسکون کاف وسین مهمله بالف کشیده وفتح مثناة تحتانی وهای ملوره زده کنایه از کم بقا و بی
ثبات وکلدرنگ آمده * سبوره بفتح اول وضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده وفتح رای مهمله وهای
ملوره زده بمعنی حیز ومخنث وپشت پائی آمده * سبوسنه بفتح اول وضم موحدهٔ تحتانی بواو مجهول رسیده
وفتح سین مهمله وهای ملوره زده بمعنی ریزهٔ چوب آمده که از دم اره جدا شود وسبوس آرد وگندم
وجو را نیز گویند وکرمی باشد که در انبار گندم وجو افتد آنرا درهم می کند گویند ونیز خشکی باشد مانند
سبوس که بسبب یبوست مزاج در آدمی پیدا میشود وآنرا بتازی حزازه بفتح حای حطی وزای نقطه دار گویند
* سپاره بفتح اول وبای پارسی بالف کشیده وفتح رای مهمله وهای ملوره زده سنگی را گویند که از و فسان سازند
وکارد و شمشیر بدان تیز کنند وبکسر سین مهمله مخفف سی پاره است وآن یک جزو باشد از سی جزو کلام خدا
* سپاسه بکسر اول وبای پارسی بالف کشیده وفتح سین مهمله وهای ملوره زده بمعنی لطف نمودن وشفقت کردن
آمده ومنت برکسی نهادن را نیز گویند * سپاوه بکسر اول وبای پارسی بالف کشیده وفتح واو وهای ملوره زده
بمعنی شان وشوکت وفر وشکوه آمده * سپاه بکسر اول وبای پارسی بالف کشیده وهای مخفی زده مخفف اسپاه
آمده که انبوه لشکر باشد * سپرده بکسر اول وفتح بای پارسی وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد وهای ملوره
زده بمعنی طی کرده وراه رفته وپایمال کرده وبپای کوفته شده آمده وبجای کسر اول فتح هم درست است
* سپر برابانگنده بکسر اول وفتح بای پارسی وسکون رای مهمله وفتح موحدهٔ تحتانی وسکون رای قرشت وهمزه
بالف کشیده وسکون موحدهٔ تحتانی وافکنده معلوم بمعنی گریخته آمده * سپوخته بکسر اول وضم بای پارسی
بواو مجهول رسیده وسکون خای منقوطه وفتح مثناة فوقانی وهای ملوره زده بمعنی بزور فرو برده وخلانیده
وبرآورده باشد این لغت از اضداد است وبفتح اول هم آمده * سپهر برشده بکسر اول وبای پارسی وهای
ملوره ساکن وکسر رای مهمله وبرشده معلوم بمعنی سپهر بلند آمده * سپهدنامه بکسر اول وبای پارسی

اول و مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده و فتح نون و های ملفوظ زده بمعنی شخص سخن ناشنو و ستیهنده و ستیزه
کننده آمده و صورتی را نیز گفته اند که از کراهت و زشتی طبع از دیدنش رمان و هراسان باشد و بمعنی کابوس
نیز آمده و آن سنگینی باشد که در خواب مردم را زیر کند و مردم زشت و قوی هیکل و دلیر را نیز گویند * ستوده
بکسر اول و ضم مثناة فوقانی بواو رسیده و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده بمعنی مدح و صفت کرده شده
آمده یعنی کسیکه او را مدح کنند و نکوئی او را بگویند * ستوسه بضم اول و مثناة فوقانی بواو رسیده و فتح سین
مهمله و های ملفوظ زده هوائی باشد بادمد که از راه دماغ بجهد و آنرا بتازی عطسه خوانند و ستوسر مترادف آنست
* ستونه بکسر اول و ضم مثناة فوقانی بواو رسیده و فتح نون و های ملفوظ زده بمعنی گریز و گریختن آمده که
بتازی فرار گویند و موجه آب را نیز گفته اند و حمله کردن شاهین و بحری و انداز نمودن باز و باشه و امثال آن
هم آمده بجانب باولی و باولی جانوری را گویند که بعضی آنرا پر و بال کنده باشند و در پیش باز و شاهین
نو رسانیده و تازه شکار در آورده سر دهند تا با سانی بگیرد * ستوه بضم اول و مثناة فوقانی بواو مجهول رسیده
و های ملفوظ زده بمعنی ملول و عاجز شده آمده و باز مانده و افسرده و بتنگ آمده را نیز گویند * سته بکسر
اول و مثناة فوقانی و ظهور های ملفوظ زده بمعنی لجاجت و ستیزه کردن آمده و ضعیف و رنجور و ناتوان را نیز گویند
و باین معنی بکسر اول و فتح ثانی هم آمده و بضم اول و مثناة فوقانی و ظهور های ملفوظ بمعنی ستوه آمده که ملول
و عاجز شده و باز مانده و افسرده و بتنگ آمده باشد و بفتحتین و خفای های ملفوظ چیزی را گویند که شب
بر آن گذشته باشد و شب مانده شده باشد و باین معنی بجای فتح مثناة فوقانی تشدید هم درست است و بفتح
اول و تشدید مثناة فوقانی و خفای های ملفوظ بمعنی انگور آمده که بتازی عنب خوانند * ستیزه بکسر اول
و مثناة فوقانی بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح زای هوز و های ملفوظ زده بمعنی جنگ و خصومت و سرکشی و لجاجت
و خشم و کین و تعب و ناسازگاری آمده و معنی ظلم و تعدی هم دیده شده * ستیژه بکسر اول و مثناة فوقانی بمثناة
تحتانی مجهول رسیده و فتح زای پارسی و های ملفوظ زده ریسمانی باشد که از پهنای کار جولاهگان زیاده آید
و آنرا انبا فند و با انگشت بپیچید و در جائی گذارند * ستیهنده بکسر اول و مثناة فوقانی بمثناة تحتانی مجهول رسیده
و کسر های ملفوظ و سکون نون و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده بمعنی ستیزه کننده و فریاد زننده آمده و نافرمان
و سخن ناشنو را نیز گویند و معنی ستیزه و جنگ و خصومت و سرکشی و لجاجت و خشم و کین و تعب و ناسازگاری
آمده * سجائیده بفتح اول و جیم بالف کشیده و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و های ملفوظ
زده بمعنی کسی و یا چیزی آمده که بسبب سرمای سخت از حال خود گشته باشد و در فرهنگی بجای فتح اول کسر
نیز دیده شده * سجاییده بفتح اول و جیم بالف کشیده و کسر همزه بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و های
ملفوظ زده بمعنی سجائیده آمده * سختانه بضم اول و سکون خای منقوطه و مثناة فوقانی بالف کشیده و نون
و های ملفوظ زده بمعنی سخت و درشت آمده * سختنه بفتح اول و سکون خای منقوطه و فتح مثناة فوقانی و های
ملفوظ زده بمعنی وزن کرده و بوزن در آمده سنجیده آمده و بجای فتح سین مهمله ضم هم درست است * سخره بضم اول
و سکون خای منقوطه و فتح رای مهمله و های ملفوظ زده بمعنی زبون و زیردست آمده و بمعنی بیگار نیز آمده که کار بی مزد کردن
باشد و در تازی بمعنی استهزا و مسخرگی دیده شده * سدانیه بفتح اول و دال ابجد بالف کشیده و کسر نون
و فتح مثناة تحتانی و های ملفوظ زده نام قریه ایست از قرای بلخ که از زمان منوچهر تا زمان اسلام از موقوفات
نوبهار بلخ بوده و نوبهار بتخانه و آتشخانه بلخ است و تولیت آن بهر کس که متعلق بوده او را برمک می نامیده اند

ه سدپایه بفتح اول وسکون دال ابجد وبای پارسی بالف کشیده وفتح مثناة تحتانی وهای مختفی زده بمعنی هزارپا آمده وآن جانوریست زرد که درگوش رود وآنرا در هندی کهنکهجوره گویند ه سدکاه بفتح اول وسکون دال ابجد وکاف پارسی بالف کشیده وسکون ها ورده بمعنی درگاه آمده ه سده بفتح اول ودال ابجد وهای هوز زده نام درختی است که در دیار ما وراء النهر و درد بکربلاد ایران وتوران بیشتر شود وبغایت بزرگ که تن آن بدشواری در بغل سه چهار کس درآید وبرگهایش بمرتبه انبوه که باران از آن تند رو تا دو سه مرا درسایه آن آرام توانند کرد وبعضی هر ورکه برگی از برگهای دیگر بلندتر باشد وساقش درنهایت موزونی ولطافت بود وبرآن درخت چیزی گرد مانند خریطه که از جرم ما خته باشند لیم رسد وآن پر از پشه باشد در ایام بهار دران آب بهم رسد ودر تیرماه که آفتاب در برج سرطان آید منجمد شود مانند صمغ وآنرا بعوض صمغ عربی در سیاهی کنند سیاهی را بسیار شفاف ورنگین سازد وآن درخت را پشه دار وپشه غال ودردار ومارخلک اروسارشکال ارولامشکر وکژم نیز خوانند وبعربی شجرة البق گویند وآن معرب سدق است ونام قریه ایست از قرای صفاهان وبمعنی آتش شعله کشیده وآتش شعله بلند هم آمده ونام روز دهم بهمن ماه است درین روز فارسیان عید کنند وجشن سازند وآتش بسیار افروزند وملوک وسلاطین ایشان مرغان وجانوران صحرائی گرفته دسته های گیاه برپای ایشان بسته آتش دران گیاه زنند ورها کنند تا در هوا پرند ودر صحرا بروند وهمچنین آتش درکوه وصحرا زنند گویند واضع این جشن کیومرث بوده وباعث آنست که کیومرث را صد فرزند از اناث وذکور بود چون بحد رشد وتمیز رسیدند درشب این روز جشن ساخت وهمه را کدخدا کرد فرمود که آتش بسیار افروختند بدان سبب آنرا سده می گویند وبعضی مخترع این جشن هوشنگ بن سیامک را میدانند وسبب آن درجشن سده مذکور شده ه سذ ه بفتح اول وذال منقوطه وهای هوز زده بمعنی آتش افروختن مغان درشب آمده ه سراپرده بفتح اول ورای مهمله بالف کشیده وفتح بای پارسی وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد وهای هوز زده بمعنی پردهٔ بلندی آمده که بمنزله دیواری باشد که بردور خیمه گاه کشند وبارگاه پادشاهان را نیز گویند ه سراجه بفتح اول ورای مهمله بالف کشیده وفتح جیم وهای هوز زده نام موضعی است از مضافات قم که انجا خربزه خوب میشود ونیز نام مرغی است که اسپ واستر وخر والاغ را بهم رسد ه سراچه بفتح اول ورای مهمله بالف کشیده وفتح جیم پارسی وهای هوز زده چیزی بود مانند قفسی که ته نداشته باشد ومرغهای خانگی را زیر آن نگاه دارند وسرای کوچک را نیز گویند ه سراسیمه بفتح اول وسکون رای مهمله وهمزه بالف کشیده وکسر سین سعفص بمثناة تحتانی رسیده وفتح میم وهای هوز زده بمعنی مضطرب وحیران آمده وشوریده سر را نیز گویند چه آسیمه بمعنی شوریده آمده وبفتح رای مهمله بالف کشیده نیز درست است ه سرای شمرده بفتح اول ورای مهمله بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی وضم شین منقوطه ومیم وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد وهای هوز زده خانه را گویند که رعایا مال واجبی خود را در آنجا سپرده تسلیم تحویل داران دیوانی نمایند واین نام را انوشیروان بن قباد نهاده پیش از و نبود ه سرای هفت پرده بفتح اول ورای مهمله بالف کشیده وکسر مثناة تحتانی وهفت پرده معلوم کنایه از جهان آمده ه سرپنجه بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح بای پارسی وسکون نون وفتح جیم وهای هوز زده کنایه از مردم پرقوت وزبردست ومردم آزار وبیباک آمده وپنجهٔ دست را نیز گویند ه سربوشنه بفتح اول وسکون رای مهمله وضم بای پارسی بواو مجهول رسیده وفتح شین منقوطه ونون وهای هوز زده بمعنی مطلق سرپوش آمده اعم از سرانداز ومقنعه زنان وسرپوش دیگ وطبق وخوان برش وامثال آن

* سرپوشه بفتح اول وسکون رای مهمله وضم بای پارسی بواو مجهول رسیده وفتح شین منقوطه وهای ملفوظ زده بمعنی سرپوشنده آمده که سرانداز ومقنعه زنان باشد وسرپوش دیگ وطبق وخوان پوش وامثال آنرا نیز گویند * سرپیله بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر بای ابجد بمثناة تحتانی رسیده وفتح لام وهای ملفوظ زده بمعنی پیکان پهن آمده که مانند بید باشد * سرتازیانه بفتح اول وکسر رای مهمله ومثناة فوقانی بالف کشیده وکسر زای هوز ویای حطی بالف کشیده وفتح نون وهای ملفوظ زده بمعنی فی الحال وزودتر آمده ومعنی ترکیبی ظاهر است * سرخاره بفتح اول وسکون رای مهمله وخای منقوطه بالف کشیده وفتح رای مهمله وهای ملفوظ زده بمعنی پنجه مانندی آمده که از استخوان وشاخ سازند وبدان هر وبدان خارند پشت خاره هم گویند ونیز سوزن زرینی باشد که زنان بجهت زینت برسر زنند ومقنعه وسرانداز را بدان بند کنند تا از سر نیفتد * سرخجه بضم اول وسکون رای مهمله وکسر خای منقوطه وفتح جیم وهای ملفوظ زده نوعی از حصبه ودمیلکی باشد که بیشتر کودکانرا بهم رسد وآن جوششی است سرخ رنگ وعلامت آن تب دایمی وبد بوی نفس واضطراب وبیخوابی وتشنگی باشد * سرخچه بضم اول وسکون رای مهمله وکسر خای منقوطه وفتح جیم پارسی وهای ملفوظ زده بمعنی سرخجه آمده * سرخده بضم اول وسکون را وکسر خای منقوطه وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی بالا آمده * سرخزه بضم اول وسکون رای مهمله وفتح خای منقوطه وفتح زای مهمله وهای ملفوظ زده بمعنی سرخده آمده * سرخیزه وسرخیژه بضم اول وفتح خای نقطه دار وفتح زای هوز در لغت اول وزای پارسی در دوم بمعنی سرخچه است وبهمین معنی سرخزه وسرخژه بحذف یا هم آمده وآن نوعی از حصبه باشد که بیشتر اطفال را بهم رسد * سرخه بضم اول وسکون رای مهمله وفتح خای نقطه دار وهای ملفوظ زده نام نوعی از کبوتر سرخرنگ آمده ونیز نام موضعی است از مضافات سمنان ونام پسر افراسیاب هم هست که فرامرز او را از زلک گرفت ورستم بکین سیاوش بکشت ودر لغت سیاوخش بیان آن شده * سردابه بفتح اول وسکون رای مهمله ودال ابجد بالف کشیده وفتح موحده تحتانی وهای ملفوظ زده نام جزیره ایست از جزایر اندلس وخانه تابستانی بسیار سرد را نیز گویند وخانه را گویند که زیر زمین سازند * سرده بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی نوع آمده که انواع جمع آنست وجنسی از خربزه هم هست وهر میوه پیش رس را گویند وپیشوای وسرگروه میخوارگانرا نیز نامند وساقی را نیز گویند وقدحی را گویند که بدان شراب خورند * سررشته بفتح اول وکسر رای مهمله وثانی وسکون شین منقوطه وفتح مثناة فوقانی وهای ملفوظ زده کنایه از مدعا ومقصود آمده ونیز در اصطلاح قلندران چون مریدی خواهد که جائی سفر کند کلافه ریسمان آورده سر آنرا بدست مرشد خود میدهد میگوید که سررشته من بدست تست لغزشی که از من سر زند محفوظ دار که سررشته بدست شما دادم * سرزده بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح زای هوز ودال ابجد وهای ملفوظ زده بی رخصت واجازت وبی خبر وبیک ناگاه بخانه یا بمجلسی در آمده را گویند ومعنی کردن زده هم هست وسرزنش یافته را نیز گویند * سرزیره بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده وفتح رای مهمله وهای ملفوظ زده نام گیاهی است خوشبو * سرسفره بفتح اول وکسر رای مهمله وضم سین سعفص وسکون فا وفتح رای مهمله وهای ملفوظ زده کنایه از سوراخ مقعد آمده * سرسینه بکسر اول وسکون رای مهمله وفتح سین سعفص وسکون مثناة تحتانی وفتح نون وهای ملفوظ زده نام ولایتی است از ملک عجم وبجای کسر اول فتح هم بدین آمده * سرغمه بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح غین منقوطه ومیم وهای ملفوظ زده بمعنی بی همتا وبزرگ وعظیم آمده * سرغینه بفتح اول وسکون

معین است و همچنین تدبیر امور و مصالح در هر یک از روزهای که واقع میشود و حواله بسروشی است که آن روز بنام او موسوم است و این سروشها که بتدبیر روزها قیام دارند کارکنان سروشها ئی اند که بتدبیر ماهها اقدام مینمایند پس هر روزیکه بنام آن ماه موسوم باشد سروشی که آن ماه بنام اوست تدبیر و مصالح آن روز بدو مقرر است خود هم بتدبیر و مصالح آن روز می پردازد بنابرین بجهت شرف آن روز را عید کنند و جشن سازند و نیز هر کدام از سروشها بمحافظت جوهری و عنصری مقرر است چنانکه خرداد بر آب موکل است و اردی بهشت بر آتش و مرداد بر اشجار و باقی سروشها بمحافظت آنچه در ذیل نام آن سروش مقرر است و نام ملکی نیز هست که ریاست بندگان بدست اوست و تدبیر امور و مصالح که در روز مروش واقع میشود بدو تعلق است و نام روز هفدهم باشد از هر ماههای شمسی نیک است درین روز دعا کردن و با تشکده رفتن و باقی امور بد است * سرویسه بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر واو بمثناة تحتانی رسیده و فتح سین مهمله و های ملفوظ بمعنی مهرهای سنگی آمده و قوس قزح را نیز گویند و آنرا کمان رستم و کمان بهمن نیز نامند * سره بفتح اول و رای مهمله و های ملفوظ بمعنی آب عمیق آمده که از هر مردم بگذرد و هر چیز نیکو و راست و بی عیب و خلاصه و برگزیده و پسندیده و اعلی و نفیس را گویند چنانچه هر چیز بد و زبون و عیب دار را پایه گویند و شقهٔ حریر سفید علم را نیز نامند و بمعنی اصل هم آمده چنانکه فرع را پایه خوانند و بمعنی زر رایج تمام عیار معروف است که نقیض قلب است * سریچه بفتح اول و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و فتح جیم پارسی و های ملفوظ نام پرنده ایست کوچک جثه و دراز دم و بیشتر بکنارهای آب نشیند و دم جنباند و آن مرغ را فاطمه خوانند و بتازی آنرا صعوه گویند و منه ش مولانا نامند * سریخه بفتح اول و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و فتح خای منقوطه و های ملفوظ بمعنی پرنده آمده که در فک اسفل او در زیر منقار زیرین او پوستی مانند مشکیچه آویخته است و آنرا مرغ سقا نیز خوانند * سرینگاه بضم اول و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و سکون نون و کاف پارسی بالف کشیده و های ملفوظ بمعنی تخت پادشاهان آمده و نشستگاه آدمی و کفل و ساغری حیوانات دیگر هم آمده * سغانه بفتح اول و غین منقوطه بالف کشیده و فتح نون و های ملفوظ بمعنی خانه آمده که زیر زمین سازند و خانهٔ تابستانی بسیار سرد را نیز گفته اند * سغبه بضم اول و سکون غین منقوطه و فتح موحدهٔ تحتانی و های ملفوظ بمعنی فریفته و بازی داده شده آمده و چیزی چرب و روغن را نیز گویند و در تازی بمعنی گرسنه و تشنه آمده لیکن معنی تشنه مستعمل نیست * سغده بفتح اول و سکون غین منقوطه و فتح دال ابجد و های ملفوظ بمعنی ساخته و آماده و مهیا آمده * سغدیانه بفتح اول و سکون غین منقوطه و کسر دال ابجد و مثناة تحتانی بالف کشیده و فتح نون و های ملفوظ بمعنی پیمانهٔ شراب آمده * سفاله بکسر اول و فا بالف کشیده و فتح لام و های ملفوظ بمعنی سفال آمده که ریزهٔ کوزه و سبوشکسته باشد و داسی را نیز گویند که بدان غله دروند و بجای کسر اول ضم نیز بدین آمده * سفالینه بکسر اول و فا بالف کشیده و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده و های ملفوظ بمعنی ظرف گلی آمده * سفته بضم اول و سکون فا و فتح مثناة فوقانی و های ملفوظ بمعنی طلا و حلقهٔ نقره آمده که در گوش کنند و بمعنی تحفه و چیزی که شخصی بجهت شخصی از ملکی بملک دیگر برسم تکلف و یا بضاعت بفرستد و هر چیز سوراخ کرده را نیز گویند همچو لعل سفته و مروارید سفته و مانند آن و بفتح اول بر وزن هفته بمعنی دستلاف آمده و آن سودای اول اصناف فروشندگان باشد و بمعنی پیکان تیر و سنان نیزه و هر چیز که سر آنرا تیز کرده باشند و باین معنی بضم اول نیز دیده شده و سخن تازه و نو را هم میگویند و شخصیکه موضعی و جائی از و گرفته باشند و جایگاه دیگر

باز داده باشند و نیز چیزی بطریق عاریت یا قرض یا در عوض چیزی بگیرد تا در شهر دیگر باز دهد و بکسر اول هر چیز غلیظ و سطبر و بسته و سخت و محکم و مضبوط را هم گویند عموماً و جامه منکفت و کلفت را گویند خصوصاً ● سفچه بفتح اول و سکون فا و فتح جیم و های ملفوظ بمعنی خربزهٔ خام نارسیده آمده و بمعنی شراب جوشانیده که از سه من یکمن مانده که آنرا بتازی مثلث گویند نیز آمده و معنی کالک نیز بنظر آمده که بمعنی آشفته و شیدائی و دیوانه مزاج و پریشان حال باشد ● سفچیه بفتح اول و سکون فا و فتح جیم پارسی و های ملفوظ بمعنی سفچه آمده ● سفیدکامه بکسر اول و یای مثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون دال ابجد و کاف بالف کشیده و فتح میم و های ملفوظ بمعنی سفیدکامه آمده که کنایه از مست و جوانمردی است بر خلاف سیاه کامه که خسیس و دون همت را گویند ● سقف نیم شاید بفتح اول و سکون قاف و کسر فا و نون بمثناة تحتانی رسیده و سکون میم و خای منقوطه بالف کشیده و فتح مثناة تحتانی و های ملفوظ بمعنی کنند آمده و کنایه از آسمان نیز هست ● سکاچه بفتح اول و کاف بالف کشیده و فتح جیم پارسی و های ملفوظ بمعنی خارپشت آمده و آنرا تیرانداز نیز گویند بسبب آنکه هرگه قصد او کنند خارهای خود را مانند تیر جانب او اندازد و از دور رفتنی آنرا ماهی گویند و بمعنی سخن ناشنود و ستیهنده و ستیزه کننده نیز آمده و سنگینی را نیز نامند که در خواب بر مردم افتد و آنرا کابوس و عبدالجنه گویند ● سکاسته و سکاسه و سکاشته و سکاشه بضم اول و کاف بالف کشیده بمعنی سکاچه آمده که خارپشت باشد ● سکاره بضم اول و کاف بالف کشیده و فتح فا و رای مهمله و های ملفوظ بمعنی زخمهٔ سازها آمده که بتازی مضراب خوانند و آن استخوانی است که بر دست کیرند و قانون و رباب و امثال آن نوازند و در عود و طنبور ناخن دست باشد ● سکافه بضم اول و کاف بالف کشیده و فتح فا و های ملفوظ بمعنی سکاره آمده ● سکاله بضم اول و کاف بالف کشیده و فتح لام و های ملفوظ بمعنی نضلهٔ سگ آمده که سرگین سگ باشد و بجای ضم اول فتح هم بنظر آمده ● سکالیده بکسر اول و کاف بالف کشیده و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و های ملفوظ بمعنی تفکر و اندیشه و گفتگو کرده آمده و بجای کاف تازی کاف پارسی هم درست است ● سکبه بفتح اول و سکون کاف و فتح موحدهٔ تحتانی و های ملفوظ نوعی از طعام است و روغن با کشک آمیخته را نیز گویند و معنی سکباج آمده که نانخورشی و آشی است که از سرکه و گوشت و مغزوره و میوهٔ خشک پزند و آنچنان است که گندم را بلغور کنند و در سرکه بخیسانند و خشک سازند و هر وقت که خواهند صرف سازند و وجه تسمیه اش سرکه با است چه سک بمعنی سرکه و با آش و نانخورش را گویند ● سکبینه بفتح اول و سکون کاف و کسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی رسیده و فتح نون و های ملفوظ گیاهی است که معرب آن سکبینج آمده و بعضی گویند صمغ نباتی است و این اصح است بهترین وی آنست که بیرون آن بسفیدی و درون آن بسرخی مایل باشد و این معنی بجای موحدهٔ تحتانی واو هم آمده که سکونیه باشد چه در پارسی موحدهٔ تحتانی و واو بهم تبدیل می یابند و در تازی صغبینج خوانند و بعضی برآنند که صغبینج معرب سکبینه است ● سکرفنده بفتح اول و کاف و سکون رای مهمله و فتح فا و سکون نون و فتح دال ابجد و های ملفوظ بمعنی اسب و امثال آن که سکندری خور باشد آمده یعنی بسر درآینده ● سکرکه بضم اول و کاف و سکون رای مهمله و فتح کاف و های مختفی زده شرابی باشد که از آرد برنج و ارزن و جو و امثال آن سازند و در ملک ماوراءالنهر و هند و ستان بسیار خورند ● سکره بفتح اول و سکون کاف و فتح رای مهمله و سکون های مختفی بمعنی کاسه آمده که از گل ساخته باشند ● سکزه بکسر اول و سکون کاف و فتح زای هوز و های مختفی زده بمعنی جنگ و خصومت و سرکشی و لجاجت و خشم و کین و تعب و ناسازگاری آمده و معنی تظلم و تعدی هم از نظر گذشته ● سکسریه

بفتح اول و سکون کاف و فتح سین مهمله و نون ساکن و ضم موحده تحتانی بواو مجهول رسیده و فتح مثناة تحتانی
وهای مختفی زده بزبان رومی نباتی است که آنرا دل آشوب خوانند و برگ آن مانند برگ شاهدانه باشد
وآنرا بتازی ذو خمسة اصابع و بفارسی پنج انگشت خوانند و تخم آنرا حب الفقد گویند در علت استسقا بکار برند و اگر
شهوت بر زنان غلبه کند قدری از آن در زیر ایشان دود کنند در حال بنشاند و بجای کاف تازی پارسی هم
بنظر آمده * سکنجبین بکسر اول و فتح کاف و سکون نون و کسر جیم بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد
و های مدوره زده بمعنی آواز بلند بر آورده و سرفه کرده و گزیده و تراشیده آمده و اسکنه را نیز گویند
وآن ابزاری است درودگرانرا که بدان چوب را سوراخ کنند و بشکنند و آنرا بتازی بیرم گویند * سکوره
بضم اول و کاف بواو مجهول رسیده و فتح رای مهمله و های مدوره زده بمعنی کاسه آمده که از گل ساخته باشند
* سکونیه بفتح اول و سکون کاف و کسر واو بمثناة تحتانی رسیده و فتح نون و های مدوره زده گیاهی است دوائی
که آنرا سکبینه گویند و بعضی گویند صمغ نباتی است و آن اصح است و بهترین وی آن است که بیرون آن
بسفیدی و درون آن بسرخی مایل باشد * سکه بکسر اول و فتح و تشدید کاف و های مختفی زده بمعنی سیرت
وناموس و طرز و روش و قاعده و قانون آمده و معنی لباس هم دیده شده و در تازی نقشی که بر روی طلا و نقره
و مس رایج باشد و آهنی را نیز گویند که نقش زر رایج بر آن کنند باشد و آهنی را نیز گویند که زمین را بدان
شیار کنند و هر چیزیکه خوب بنظر در آید گویند و کوچه و بازار را نیز نامند و درختان خرما که صف زده باشند
وکنایه از صورت و رخساری که خط بر آورده باشد نیز هست * سکیزند بکسر اول و کاف بمثناة تحتانی مجهول رسیده
وکسر زای هوز و سکون نون و فتح دال ابجد و های مدوره زده بمعنی اسپ و استر جفته و لگد اندازنده آمده
* سکیزه بکسر اول و کاف بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح زای هوز و های مختفی زده بمعنی شیزه آمده که جنگ
و خصومت و لجاجت و سرکشی و خشم و کین و تعب و ناسازگاری باشد و معنی تظلم و تعدی نیز دیده شد و بمعنی جست
وخیز و لگد انداختن اسپ و استر و امثال آن هم هست * سکیله بفتح اول و کسر کاف بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح لام
وهای مختفی زده بمعنی جستن گاو آمده که بتازی فواق گویند ش * سکاله بفتح اول و کاف پارسی بالف کشیده و فتح لام
وهای مختفی زده بمعنی سرگین سگ آمده و در فرهنگی بجای فتح اول ضم نیز بنظر آمده * سکانه بکسر اول و کاف پارسی
بالف کشیده و فتح نون و های مختفی زده نام قریه ایست از قرای غزنین نزدیک بهشت که آن هم از قرای غزنین است
* سگ بوزینه بفتح اول و سکون کاف و ضم موحده تحتانی بواو مجهول رسیده و فتح زای هوز و نون و های مدوره
زده بمعنی سگ بازیگران آمده که بر آن بوزینه را سوار کنند * سکرنه بضم اول و کاف فارسی و سکون رای
مهمله و فتح نون و های مختفی زده بمعنی خارپشت آمده و آن جانوری است معروف و بجای رای مهمله
زای معجمه نیز آمده * سلاحه بفتح اول و لام بالف کشیده و فتح حای حطی و های مدوره زده شاخ
بز کوهی را گویند که بر سنگ کرده باشد و هنگ سیاه شده باشد آنرا بتراشند و گرد وا بکار برند خصوصا
جذام را نافع است * سلطان یک اسبه بضم اول و سکون لام و طای حطی بالف کشیده و کسر نون و یک اسبه
معلوم کنایه از آفتاب عالمتاب آمده * سلطان یک سواره سلطان معلوم و فتح مثناة تحتانی و سکون کاف و ضم سین
مهمله و واو بالف کشیده و فتح رای مهمله و های هوز زده بمعنی آفتاب جهان گرد آمده * سلمه بفتح اول و سکون
لام و فتح میم و های مختفی زده تخم خاریست که بدان چرم را دباغت کنند و آن مانند خرنوب شامی باشد
لیکن از آن سفیدتر است و خرنوب چند قسم است شامی و نبطی و هندی و مصری نبطی را بفارسی کبر خوانند

و آن رستنی باشد که در سرکه پرورده کنند و بخورند و زرد را ماننده بزرگ خصوصا حنا زار را نافع است
و مصری همان تنطیست و هندی خیار چنبر است و آن دوائی است معروف و شامی را بفارسی کوزره گویند * سله
بفتح اول و تشدید لام و های مختفی زده بمعنی سبدی آمده که مارگیران مار را در میان آن دارند و نیز زنبیلی را
گویند که چیزها را در آن کنند و معنی هر سبد نیز بدان آمده * سماچه بفتح اول و میم بالف کشیده و فتح
جیم فارسی و های مختفی زده بمعنی سینه بند زنان آمده و آن پارچه چارگوشه باشد که پستانها را بدان بند کنند
* ساماخچه بفتح اول و میم بالف کشیده و سکون خای منقوطه و فتح جیم فارسی و های مختفی زده مخفف ساماخچه آمده
که سینه بند زنان باشد * سم افکنده بضم اول و سکون میم و فتح همزه و سکون فا و فتح کاف فارسی و سکون نون
و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده بمعنی لنگ آمده * سماکاره بفتح اول و میم بالف کشیده و کاف بالف کشیده
و فتح رای قرشت و های ملفوظ زده بمعنی سبوکش میخانه آمده یعنی خدمتکار شرابخانه و مطلق خدمتکار را
نیز گفته اند * سماکچه بفتح اول و میم بالف کشیده و سکون کاف و فتح جیم فارسی و های مختفی زده مخفف
ساماکچه است که سینه بند زنان باشد * سمانه بفتح اول و میم بالف کشیده و فتح نون و های ملفوظ زده
نام پرنده ایست کوچک و آنرا بترکی بلدرچین و بلغت دیگر کرک بر وزن فلک خوانند و آن مرغی است از تیهو
کوچکتر که بتازی سلوی خوانند و مخفف آسمانه هم آمده که سقف خانه باشد و بهندی نام شهریست در هندوستان
که نوعی از جامه باریک در آنجا بافند و آنرا سمانه نیز گویند * سمچه بضم اول و سکون میم و فتح
جیم فارسی و های مختفی زده جائی را گویند که در زمین یا در کوه بجهت درویشان و فقیران یا گوسفندان
بکنند و لقب زنند و معنی زندان کوچک نیز آمده و بجای ضم اول فتح نیز از نظر گذشته * سمنه بضم
اول و سکون میم و فتح نون و های مختفی زده بتازی دانه ایست سیاه رنگ از نخود کوچکتر و آنرا در خراسان
نقل شواجه کوبند و بهی آورد و ماه را بر آن گیرند و بترکی آنرا نیز گویند که آدمی را فربه کند و آنرا سمنون
هم گویند * سموریه بفتح اول و ضم میم بواو رسیده و کسر رای مهمله و سین معجمه و فتح یای حطی و های ملفوظ زده
کنایه از شب آمده که بتازی لیل خوانند * سمه بکسر اول و فتح میم و های مختفی زده بمعنی پوشیده و پنهان آمده
و چوبی باشد بقد و ریک وجب سر پهن دارد و جولاهگان و بافندگان کرباس بهورد بچیده را بدان مالش دهند
تا هموار شود و بمعنی سمر بر وزن ثمر هم آمده و آن جاروب است جولاهگان را که بدان تار و پود جامه مالند
و برگ آب را نیز گویند و آن چیزی باشد سبز که در روی آب بهم رسد و در تازی داغ و نشان را گویند و بمعنی داغ
کردن هم آمده و جمعش سمات باشد * سمیره بفتح اول و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده و فتح رای مهمله و های
ملفوظ زده بمعنی نوشته آمده و معنی مطلق خط هم هست که بکشند خواه بدیوار باشد خواه بر زمین و خواه با قلم
و خواه با چوب * سمینه بفتح اول و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده و فتح نون و های ملفوظ زده بمعنی پارچه نازک
و رقیق آمده * سنباده بضم اول و سکون نون و موحده تحتانی بالف کشیده و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده
سنگیست که بدان کارد و شمشیر و امثال آن تیز کنند و نگین را بدان بتراشند و جلا دهند و زرد را ماننده بزرگ را بدان
گویند معدن آن سنگ در دریای چین است و معرب آن سنباذج آمده * سنبوسه بفتح اول و سکون نون و ضم موحده
تحتانی بواو مجهول رسیده و فتح سین مهمله و های مختفی زده در شکل را گویند عموما و لچک زنان باشد خصوصا و قطاب
را گویند عموما * سنبه بضم اول و سکون نون و فتح موحده تحتانی و های مختفی زده بمعنی افزاری آمده که چیزها را بدان
سوراخ کنند و آلتی را نیز گویند که بدان آسیا تیز کنند و زنبور سیاه را نیز گویند و بمعنی انگور هم آمده که بتازی

عنب شوانند و بمعنی فریفته نیز هست * سنبسبویه بفتح اول و سکون نون و کسر جیم و سکون سین مهمله و ضم موحدهٔ
تحتانی بواو مجهول رسیده و فتح مثناة تحتانی و های مختفی زده معرب سنکسبویه است و آن نباتی است که آنرا دل آشوب
گویند * سنجه بفتح اول و سکون نون و فتح جیم و سکون های ملفوظ نام ولایتی و ملکیست و در اخبار و دخانهٔ عظیمی است
گویند پلی بر آن رود خانه بسته اند از یک طاق و سنگی را نیز گویند که چیزها بدان وزن کنند و نام دیویست
مازندرانی که رستم آنرا کشت * سنداره بفتح اول و سکون نون و دال ابجد بالف کشیده و فتح رای مهمله و های
ملفوظ زده بمعنی حرامزاده آمده و در فرهنگی بجای فتح اول کسر نیز بدل آمده * سندره بر وزن چندره
مخفف سنداره است که حرامزاده باشد و باین معنی بکسر اول و ثالث نیز آمده و بمعنی سندروس هم آمده و آن
صمغی باشد زرد شبیه بکهربا روغن کانرا از آن پزند و تفرقه میان سندروس و کهربا این است که کاه ربا را چون
بر آتش نهند از آن بوی مصطکی آید و از سندروس بوی بغایت ناخوش * سندله بفتح اول و سکون نون
و فتح دال ابجد و لام و های ملفوظ زده بمعنی کفش و پای افزار آمده * سنده بفتح اول و سکون نون و فتح دال
ابجد و های ملفوظ زده بمعنی سندان آهنگران و مس گران آمده و فضله و غایط کندهٔ آدمی را نیز گویند و باین
معنی بجای فتح اول ضم نیز آمده * سنسبه بضم اول و سکون نون و فتح سین مهمله و سکون های مختفی بمعنی انگور سیاه
آمده و زنبور سیاه را نیز گویند * سنقره بضم اول و سکون نون و ضم قاف و فتح رای مهمله و های ملفوظ زده
مرغی است که آنرا کلاغ سبز گویند و بشیرازی کاسه شکنک خوانند گویند گوشت او سمیت دارد * سنگانه بفتح اول
و سکون نون و کاف پارسی بالف کشیده و فتح نون و های ملفوظ زده پرنده ایست کوچک که بعربی صعوه خوانند
سنگچه بفتح اول و سکون نون و کاف پارسی و فتح جیم پارسی و های ملفوظ زده بمعنی ژاله آمده که تگرگ باشد و آن
چیزیست که از ابر بارد و سبب آن چنان بدیدن آمده که چون بخار بهوا رود و سرما در وی اثر کند غلیظ شود باران
گردد و در محل فرود آمدن فعل برودت در وی زیاده تاثیر کند و او را بیفشرد یخ بندد و آنرا سنگ و تگرگ نیز
گویند * سنگ دانه بفتح اول و نون و کاف پارسی زده و دال ابجد بالف کشیده و فتح نون و های ملفوظ زده بمعنی
حوصلهٔ مرغان آمده و نیز نام غله ایست * سنگ دوله بفتح اول و نون و کاف پارسی ساکن و ضم دال ابجد بواو
رسیده و فتح لام و های مختفی زده بمعنی گرد باد آمده و آن باد یست که باد را بشکل مخروطی یعنی بشکل مناره
بر هوا بر دبتازی آنرا اعصار گویند و در فرهنگی بجای واو معروف مجهول هم بدیدن آمده * سنگ ریزه
بفتح اول و نون و کاف پارسی ساکن و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح زای هوز و های ملفوظ زده
معروف است و نام طعامی * سنگ سیاه بفتح اول و سکون نون و کسر کاف پارسی و سین مهمله و مثناة تحتانی بالف
کشیده و های ملفوظ زده بمعنی سنگ کعبه آمده که حجر الاسود باشد * سنکسبویه بفتح اول و سکون نون و کسر
کاف و سین مهمله ساکن و ضم موحدهٔ تحتانی بواو مجهول رسیده و فتح مثناة تحتانی و های ملفوظ زده همان سنکسبویه
است که آنرا دل آشوب گویند * سنگ صلایه بفتح اول و سکون نون و کسر کاف پارسی و صاد مهمله و لام بالف کشیده و فتح
مثناة تحتانی و های ملفوظ زده بمعنی سنگی آمده که عطر و جز آن بسایند هندش سل گویند * سنگله بفتح اول و سکون
نون و ضم کاف پارسی و فتح لام و های ملفوظ زده نانی را گویند که از آرد ارزن و گاورس پزند * سنگ کعبه
بفتح اول و سکون نون و کسر کاف پارسی و فتح کاف و سکون عین مهمله و فتح موحدهٔ تحتانی و های ملفوظ زده بمعنی
حجر الاسود آمده * سنکویه بفتح اول و سکون نون و ضم کاف پارسی بواو مجهول رسیده و فتح مثناة تحتانی و های
مختفی زده نام حصاری و عمارتی است در هندوستان که ستون یک پاره است و هر ستونی را بهزار مرد نتوان برداشت

اول بواو مجهول رسیده و فتح کاف و هاى ملفوظ زده در سوراخ را گویند عموما و سوراخ قبل و دبر یعنی پس و پیش
را نامند خصوصا * سوله بضم اول بواو مجهول رسیده و فتح لام و هاى ملفوظ زده بمعنی بالا آمده * سومه
بضم اول بواو رسیده و فتح میم و هاى ملفوظ زده بمعنی خلد و انتها و طرف آمده * سویسه بفتح اول
و کسر واو و بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح سین مهمله و هاى ملفوظ زده بمعنی قوس قزح آمده
و آنرا کمان رستم نیز گویند * سه اسبه بکسر اول و سکون هاى مختفی و فتح همزه و سکون سین سعفص و فتح بای
پارسی و هاى ملفوظ زده بمعنی شتاب و تعجیل آمده و کسی را نیز گویند که در کارها شتاب و تعجیل کند و سبب
این آنست چون سلاطین کسی را بمسارعت نامزد کنند در راه سه اسپ همراه می برد تا بشتاب برسد و دو اسپه
هم همین معنی دارد * سه پره بکسر اول و سکون هاى مختفی و فتح بای پارسی و رای مهمله و هاى ملفوظ زده خطی
چند باشد که قماربازان بجهت قماربازی بر زمین کشند * سه جاده بکسر اول و سکون هاى مختفی و جیم بالف
کشیده و فتح دال ابجد و هاى ملفوظ زده باصطلاح سالکان اشاره بحقیقت و طریقت و شریعت آمده و ابعاد
ثلاثه را نیز گویند که عرض و طول و عمق باشد * سه گانه بکسر اول و سکون هاى مختفی و کاف پارسی بالف
کشیده و فتح نون و هاى ملفوظ زده کنایه از جام و پیاله شراب خوری آمده * سیاه بکسر اول و مثناة تحتانی
بالف کشیده و هاى ملفوظ زده نام کتابی است از مصنفات زردشت و آنرا زمزم نیز خوانند و نام اسپ اسپندیار
هم هست چون سیاه بود بدین نام میخوانده اند و بمعنی نحس و شوم هم آمده و واژون و داژونه را هم گفته اند و نیز
خط چهارم است از جمله هفت خط جام جم که آنرا خط ازرق نیز گویند و غلام حبشی و زنگی را گویند و مست طافح
از خود بیخبر را نیز گفته اند و در مقابل سپید معروف است * سیاه چرده بکسر اول و مثناة تحتانی بالف کشیده
و هاى ملفوظ زده بمعنی سیاه رنگ آمده چه چرده بمعنی رنگ و لون است * سیاه جرده سیاه معلوم و فتح جیم و سکون
زای مهمله و فتح دال و هاى ملفوظ زده بمعنی سیاه چرده آمده که سیاه رنگ باشد لیکن این دو کلمه بغیر از ترکیب
بکلمه سیاه کمتر آمده * سیاه جرزه نیز بمعنی سیاه جرده است که سیاه رنگ باشد * سیاه خانه سیاه معلوم و خای
منقوطه بالف کشیده و فتح نون و هاى ملفوظ زده کنایه از بندیخانه آمده و خانه بی میمنت و بد یمن را نیز
گفته اند و خیمه صحرانشینان را نیز نامند * سیاه کاسه بکسر اول و مثناة تحتانی بالف کشیده و هاى ملفوظ زده
و کاف بالف کشیده و فتح سین مهمله و هاى مختفی ساکن کنایه از مرد بخیل و بدبخت و رذل و ممسک آمده * سیاه نامه
بکسر اول و مثناة تحتانی بالف کشیده و هاى ملفوظ زده و نون بالف کشیده و فتح میم و هاى ملفوظ زده کنایه از
ظالم و بدکار و فاسق و عاصی و گنهکار آمده * سیاهه بکسر اول و مثناة تحتانی بالف کشیده و فتح هاى ملفوظ و هاى
مختفی زده کنایه از زن بدکاره و فاحشه و قحبه آمده و بمعنی تفصیل و رخوت اسباب و اسامی مردم و کتاب نیز هست
* سیاهی ده بکسر اول و مثناة تحتانی بالف کشیده و کسر هاى ملفوظ بیای حطی رسیده و کسر دال ابجد و ظهور
هاى ملفوظ بمعنی طاقت ده و آرایش ده و خلافت نیز آمده و امر باینمعنی هم هست و بمعنی شرمنده کن و خجل
ساز نیز آمده یعنی شخصیکه مردم را در گفتگو شرمنده و خجل سازد * سیبویه بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده
و ضم موحده تحتانی بواو مجهول رسیده و فتح یای حطی و هاى ملفوظ زده مخفف سیب بویه است که
بوی سیب باشد و بفتح واو نام فاضلیست مشهور شاگرد خلیل نحوی گویند چون مرد در رخسارها او
برنگ و ضیا مانند سیب بود بنابرین باین نام موسوم گشت و بعضی گویند این لغت عربی است * سیجغنه
بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و ضم جیم و فتح غین منقوطه و نون و هاى ملفوظ زده بمعنی صعوه آمده و آن

جانوری است معروف و بمعنی باشه هم هست و آن پرنده ایست شکاری از جنس زردچشم وکوچکتر از باشه
و در فرهنگی بجای فتح غین سکون هم بنظر آمده ⁕ سیغنه بمعنی سیغنه که صعوه باشد ⁕ سیچیده بکسر اول
بمثناة تحتانی مجهول رسیده و کسر جیم پارسی بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده بمعنی
مهیا ساخته و آراسته آمده ⁕ سیره بفتح اول و سکون مثناة تحتانی و فتح رای مهمله و های ملفوظ زده نام پرنده
ایست از جنس گنجشک و مانند چل و بلبل خوش آواز است ⁕ سیلانه بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و لام بالف
کشیده و فتح نون و های ملفوظ زده بمعنی عناب آمده و آن میوه ایست مانند سنجد دُرد و اما بسکار درند
⁕ سیله بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح لام و های ملفوظ زده بمعنی مطلق گله و رمه آمده از اسپان
و آهوان و گوسپندان و گاوان و امثال آنها و بزبان هندی بافته ریسمانی باشد شبیه بلمل و بیشتر در ولایت
دکن شود و آنرا شیله با شین نقطه دار نیز گویند ⁕ سیماب ضلاله بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و میم بالف کشیده
و کسر موحده تحتانی و فتح ضاد معجمه و لام بالف کشیده و فتح لام و های ملفوظ زده ضلالت را بسیماب تشبیه
کرده بدین که مرد و سبب کری گوش است اگر سیماب در گوش آنند از ان ظاهر که کر گردد و بضلالت ورزیدن
نیز گوش کر گردد ⁕ سیماذه بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و میم بالف کشیده و فتح ذال منقوطه و های ملفوظ زده
سنگیست که بدان کارد و شمشیر و امثال آن تیز کنند و نگین را به آن بتراشند و جلا دهند و مرد و ا ما نیز بکار برند
گویند معدن آن سنگ در دریای چین است و در فرهنگی بدین آمده که سیماذه بروزن شیرازه نوعی
از سنگ باشد که بجهت صیقل کاریها بکار آید خصوصا جواهر را بدان صیقل و جلا دهند ⁕ سیم سوخته بکسر اول
بمثناة تحتانی رسیده بکسر میم و ضم سین مهمله بواو مجهول رسیده و سکون خای منقوطه و فتح تای قرشت و های
ملفوظ زده کنایه از نقره پاک و خالص و نرم آمده و نقره سوخته را نیز گویند همچو مس سوخته و آهن سوخته
و امثال آن ⁕ سیمساره بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون میم و سین مهمله بالف کشیده و فتح ذال منقوطه
و های ملفوظ زده سنگیست که بدان کارد و شمشیر و امثال ان تیز کنند و نگین را بان بتراشند و جلا دهند
و در دوا ما نیز بکار برند گویند معدن آن سنگی باشد که چیزها را خصوصا جواهر را بدان صیقل و جلا دهند
⁕ سیمین فواره بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده و سکون نون و فتح فا و واو مشدد بالف
کشیده و فتح رای مهمله و های ملفوظ زده کنایه از ماه آمده که بتازی قمر گویند و بجای فا قاف و نون هم آمده
⁕ سینه بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح نون و های ملفوظ زده بمعنی طعنه و سرزنش و نکوهش آمده و پستان را
نیز گویند مطلقا خواه پستان انسان و خواه حیوانات دیگر باشد از نر و ماده و معنی سینه معروف است که بعربی
صدر خوانند ⁕ سیوخته بکسر اول و ضم مثناة تحتانی بواو مجهول رسیده و سکون خای منقوطه و فتح تای قرشت
و های ملفوظ زده گیاهی است که در آب روید بجای سوخته و آتش گیره بکار برند ⁕ سیه بکسر اول و فتح
مثناة تحتانی و ظهور های مخفی مخفف سیاه است و نام کتابی است از مصنفات زردشت و آن را زمزم نیز خوانند
و نام اسپ اسفندیار هم هست چون سیاه بود بدین نام مشهور شد و معنی نحس و شوم هم آمده و وارون
و وارونه هم گویند و نیز خط چهارم است از هفت خط جام جم که آنرا خط ازرق نیز گویند و غلام حبشی و هندی را
نیز نامند و مست طالع و بی‌خبر را نیز گفته‌اند ⁕ سیه جرته و سیه جرده و سیه جرزه مخفف سیاه جرته و سیاه جرده
و سیاه جرزه است که بمعنی سیاه رنگ باشد ⁕ سیه خانه مخفف سیه خانه است که معنی آن بالا گذشته ⁕ سیه ستاره
سیه معلوم بکسر سین مهمله و مثناة فوقانی بالف کشیده و فتح رای مهمله و های ملفوظ زده بمعنی بدبخت منحوس

طالع آمده و زحل را نیز گفته اند * سیه کره سیه معلوم و فتح کاف و رای مهمله و های ملفوظ زده مخفف سیاه کار آمده که فاسق و فاجر و بدکار و بدکننده باشد * سیهه بکسر اول و فتح مثناة تحتانی و های ملفوظ و های ثانی زده کنایه از زن قحبه و بدکاره و فاحشه آمده

چشمهٔ بیست و دوم بحر سوم قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان سین مهمله با یای حطی

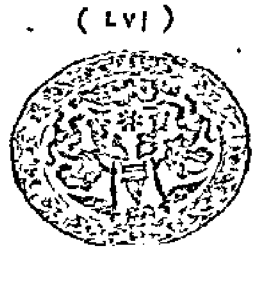
* ساتکنی اول بالف کشیده و سکون مثناة فوقانی و کسر کاف پارسی و نون بمثناة تحتانی رسیده بمعنی قدح و پیالهٔ بزرگ آمده که بدان شراب خورند * ساتکنی و ساتکینی بمعنی ساتکنی که قدح و پیالهٔ بزرگ باشد * ساچی اول بالف کشیده و کسر جیم پارسی بمثناة تحتانی رسیده بمعنی سفید آمده که بتازی ابیض گویند * ساری اول بالف کشیده و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده نام پرنده ایست سیاه و خوش آواز که خالهای سفید ریزه دارد و آنرا سار نیز گویند و نام شهریست از مازندران نزدیک بابل و لباس اهل دکن هم هست و زنان آنجا یکسر آنرا بطریق فوطه و لنگی برکمر بندند و سر دیگر آنرا مانند مقنعه و روپاک بر سر اندازند و بمعنی سرایت تازی است * سازگاری اول بالف کشیده و سکون زای هوز و کاف پارسی بالف کشیده و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده بمعنی موافقت در مزاج و در کار آمده * سازگری اول بالف کشیده و سکون زای هوز و فتح کاف پارسی و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده نام پرده ایست از موسیقی مرکب از مقام عراق و صفاهان * سازداری اول بالف کشیده و سکون زای هوز و دال بالف کشیده و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده بمعنی موافقت در مزاج و در طبع و در کار * ساسی اول بالف کشیده و کسر سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده بمعنی گدا و گدائی کننده آمده و گدائی کردن را نیز گویند * ساغری اول بالف کشیده و فتح غین منقوطه و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده بمعنی کفل اسپ و حیوانات دیگر آمده * سالی اول بالف کشیده و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده بمعنی هر چیز دیرینه و مستعمل آمده و بهندی خواهر زن را گویند * ساماکی اول بالف کشیده و میم بالف کشیده و کسر کاف بمثناة تحتانی رسیده بمعنی سینه بند زنان آمده * سای اول بالف کشیده و یای حطی زده امر ساییدن آمده یعنی بسای و معنی فاعل نیز آمده که ساینده باشد و نوعی از قماش لطیف و نفیس نیز هست * سایبان سیمابی اول بالف کشیده و سکون مثناة تحتانی و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و کسر نون و کسر سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده و میم بالف کشیده و کسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی رسیده کنایه از صبح کاذب آمده * سایکی اول بالف کشیده و سکون مثناة تحتانی و کسر کاف بمثناة تحتانی رسیده بمعنی کلاغ آمده و قدح و پیالهٔ شراب خوردن را نیز گویند * سال جلالی اول بالف کشیده و کسر لام و فتح جیم و لام بالف کشیده و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده بمعنی سال شمسی آمده و آن سه صد و شصت و پنج روز میباشد یازده روز از سال قمری زیاده میشود زیرا که سال قمری سه صد و پنجاه و چهار روز است چرا که در تمام سال شش ماه سی روزه میشود که کامل باشد و شش ماه ناقص که بست و نه روز میشود و سال جلالی که سه صد و پنج روز میشود شرحش آنکه در حمل سی و یک روز و در ثور سی و یک روز و در جوزا سی و دو روز و در سرطان سی و یکروز و در اسد سی و یکروز و در سنبله سی و دو روز و در میزان سی روز و در عقرب سی روز و در قوس بست و نه روز و در جدی بست و نه روز و در دلو سی روز و در حوت سی روز و جلالی او را از آن جهت گویند که واضع این جلال الدین رومی است و بعضی بر آنند بسبب جلالت آفتاب سال جلالی گویند و در کتابی بدیدن آمده که سال جلالی منسوب است بسلطان جلال الدین ملکشاه بن قزل ارسلان سلجوقی در آن زمان تاریخ فرس مستعمل بود بکسرو سبب وضع تاریخ آن بود که بجهت علم کسر او ایل سالها مختلف میشد پس حکمای و فضلای روزگار که در مجلس او بودند از آن جمله عمر خیام و عبد الرحمن جارمی

بمر اند واسپ را فربه کند و بلغار از وی رنگ و بو گیرد * ستبرنای بکسر اول وفتح مثناة فوقانی و موحدهٔ تحتانی
و رای قرشت زده و نون بالف کشیده و یای حطی زده بمعنی کنایی آمده و بزرگی چیز را نیز گفته اند
* ستهی بکسر اول و مثناة فوقانی و های هوز بمثناة تحتانی رسیده بمعنی ستیزه گی و آواز بلند نازی آمده
* ستی بفتح اول وکسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده نوعی از نیزه و سنان آمده و فولاد و آهن را نیز گفته اند
و بزبان هندی زنی را گویند که خود را با شوهر خود که مرده باشد در آتش اندازد و بسوزد * ستیهندگی بکسر اول و مثناة
فوقانی بمثناة تحتانی مجهول رسیده و کسر های هوز و سکون نون و کسر دال ابجد و کسر کاف پارسی بمثناة تحتانی
رسیده بمعنی لجاجت و خصومت و جنگ و کین آمده و تظلم و تعدی را نیز گفته اند و بمعنی سرکشی و نافرمانی هم
از نظر گذشته * سراپردهٔ کحلی بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و فتح بای پارسی و سکون رای مهمله و فتح
دال ابجد و کسر همزهٔ مبدله و کحلی باضم کاف معلوم کنایه از آسمان و ابر سیاه آمده * سرابیلی بفتح اول
و رای مهمله بالف کشیده و کسر بای ابجد بیای حطی رسیده و لام بمثناة تحتانی رسیده بمعنی مخنث و خیز و
پشت پائی آمده * سراروی بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و ضم رای مهمله بواو رسیده و مثناة تحتانی زده نام
رگیست چون آنرا بگشایند چون از سر و روی آدمی کشیده شود بتازی آنرا قیفال خوانند * سرانگشتی بفتح اول
و سکون رای مهمله و فتح همزه و سکون نون و ضم کاف پارسی و سکون شین قرشت و کسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده
بمعنی حنا آمده که بر سرانگشت دست و پای بندند و نام نوعی از آش آرد هم هست و طعامیست مقدار سرانگشت
که از آرد راست کرده بپزند * سرای بفتح اول و رای مهمله بالف کشیده و سکون مثناة تحتانی نام شهریست
بزرگ حسن خیز در جانب شمال که دار الملک تاتار است و خانه را نیز گویند که در تازی آنرا
بیت نامند و معنی خواننده گی و سراینده هم هست و معنی سخنگو و حرف زن که شاعر و قصه
خوان باشد هم آمده لیکن درین دو جا بدون ترکیب گفته نمیشود همچو مدح سرای و سخن سرای و امر باینمعنیها
هم باشد یعنی چیزی بخوان و خوانندگی کن و مدح بگو و حرف بزن * سرباری بفتح اول و سکون رای مهمله و موحدهٔ
تحتانی بالف کشیده و کسر را بمثناة تحتانی رسیده بمعنی باری آمده که بر سر گیرند و بار بسته کوچکی را نیز نامند
که بر بالای بار بستهٔ بزرگ بندند * سرچکادی بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح جیم پارسی و کاف بالف کشیده
و کسر دال ابجد بیای حطی رسیده بمعنی چیزی آمده که بر سر چیزی ستانند چنانکه یکمن کشمش بخرند و مشت
نخودی و یا چیزی دیگر بر سر آن بگیرند و آنرا در هندوستان دستوری گویند * سرخاری بفتح اول و سکون
رای مهمله و خای نخذ بالف کشیده و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده یعنی درنگ کن و ناامید شوی و خجل
کردی * سرخوانی بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح خای منقوطه و واو بالف کشیده و کسر نون بیای حطی رسیده
بمعنی پیش خوانی آمده و خواننده گی و گوینده گی را نیز گویند و بمعنی طنز و مسخرگی هم دیده شده و معنی سرنوشت
خواندن هم از نظر گذشته * سردستی بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح دال ابجد و سکون سین سعفص و کسر مثناة
فوقانی بیای حطی رسیده بمعنی چوبی آمده که قلندران و امثال آن در دست گیرند و نیز آنچه بر دست بوده باشد
و بمعنی در حال و ما حضر هم آمده یعنی آنچه حاضر باشد و زود آورند و زود سازند * سردگوی بفتح اول و سکون
رای مهمله و دال ابجد و ضم کاف پارسی بواو مجهول رسیده و یای حطی زده بمعنی سخت گو و ناموزون گو آمده
* سبزیوی بفتح اول و موحدهٔ تحتانی و زای هوز زده و ضم موحدهٔ تحتانی بواو مجهول رسیده و یای حطی زده کسی
را گویند که مردم را بسخنان سخت و درشت و راست برنجاند و کنایه از کند طبع و ناموزون هم آمده و در فرهنگی

بیای مجهول وتحتانی وکاف پارسی هم بدین آمده ٭ سرسری بفتح اول وسکون رای مهمله وفتح سین سعفص
وکسر رای قرشت بمثناة تحتانی رسیده کنایه از کاری تامل وسخن بی فکر آمده وبیهوده وخام را نیز گویند وسریع
الفهم واسپ سریع السیر را هم گفته اند ومردم فرومایه را نیز گویند وسست گرفتن کار ونارعایت حقوق
مردمان را وبی لکردن وکار آسان باشد ٭ سرشوی بفتح اول وسکون رای مهمله وضم شین منقوطه بواو مجهول
رسیده ومثناة تحتانی زده نوعی از گل خوشبو آمده که بدان سر شویند وآن را گل سرشوی نیز نامند وسرتراش
وحجام را نیز گویند ٭ سرکتلی بفتح اول وسکون رای مهمله وضم کاف پارسی وسکون حای حطی وکسر لام
بمثناة تحتانی رسیده یعنی ابر تیره وسیاه آمده وچتر سیاه را نیز گفته اند ومعنی متکبر نیز آمده وبدرد سر وملالت را نیز
گویند ٭ سرکه فشانی بکسر اول وسکون رای مهمله وفتح کاف وسکون های مختفی وکسر فا وشین منقوطه بالف کشیده وکسر
نون بمثناة تحتانی رسیده کنایه از سخن درشت وبد گفتن وطعنه زدن آمده ٭ سرماریزکی بفتح اول وسکون رای مهمله
ومیم بالف کشیده وکسر رای قرشت بمثناة تحتانی مجهول رسیده وسکون زای هوز وکسر کاف پارسی بیای حطی رسیده هوای
باشد متصل مماس زمین که غایت سرما فسرده گردد ومانند برفی در نهایت بزرگی وتنکی بر زمین ریزد اکثر در شبهای عنک
باد در اول وآخر روز که سرما بیشتر باشد بهم رسد وآنرا در هندی کهرا گویند ٭ سرمادزای بفتح اول وسکون
رای مهمله ومیم بالف کشیده وکسر دال وزای هوز بالف کشیده ومثناة تحتانی زده نام ماه نهم است از سال ملکی
٭ سرمامی بفتح اول وسکون رای مهمله ومیم بالف کشیده وکسر های مدور ومثناة تحتانی رسیده یعنی ما میانه
ومقرری آمده که در سر هر ماه بنوکر وامثال آن دهند وآنرا بتازی مشاهره گویند ٭ سرمه کیتی
بضم اول وسکون رای مهمله وفتح میم وکسر همزه مبدله وکسر کاف پارسی بمثناة تحتانی مجهول رسیده وکسر
مثناة فوقانی بیای حطی رسیده کنایه از شب آمده ٭ سرنای بضم اول وسکون رای مهمله ونون بالف کشیده
ومثناة تحتانی زده یعنی سرنا آمده که در روز سور وروزهای جشن وعروسی ونقاره خانه نوازند وآنرا
شهنای ونای رومی نیز گویند ونام ترکی هم خوانند ٭ سروسهی بفتح اول وسکون رای مهمله وکسر واو
وفتح سین مهمله وهای مدوره بمثناة تحتانی رسیده یعنی سروی آمده که دو شاخ از بیخ بر آمده باشد وبالا شهای
آن راست باشد چه سهی بمعنی راست آمده ونام لحن یازدهم است از سی لحن باربد ٭ سروی بضم سین مهمله وکسر واو بمعنی
سرین آمده که نشستگاه مردمان وکفل چارپایان باشد ٭ سری بفتح اول وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی
رسیده نام یکی از اولیای الله آمده که مشهور ومعروف است وچیزی را نیز گویند از آهن که در روز جنگ
بر سر اسپ بندند وبمعنی سرای هم هست که خانه باشد ومرداری وسپه سالاری را نیز گویند ٭ سریری بفتح
اول وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده وکسر رای قرشت بیای حطی رسیده نام پادشاه سریر افراز است وآن
حصاریست که در وجام وتخت کیخسرو نهاده اند وسکندر در آن غار رفته جام وسریر را دید ومنسوب بسریر را
نیز گویند ٭ سعتری بفتح اول وسکون عین مهمله وفتح مثناة فوقانی وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده زنی را
گویند که چرمینه بندد وبا زن دیگر مجامعت کند وآن چرمی است که بصورت وهیئات آلت تناسل دوخته اند
واز عاج وامثال آن نیز سازند ومعتربا زمترادف آن آمده ٭ سغدی بضم اول وسکون غین منقوطه وکسر دال
ابجد بمثناة تحتانی رسیده منسوب بسغد وآن شهریست از ماوراء النهر نزدیک بسمرقند وهوای آن شهر در نهایت
لطافت باشد وآن شهر بسغد سمرقند شهرت دارد وآنرا بهشت دنیا هم گویند ٭ سغری بفتح اول وسکون غین
منقوطه وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده یعنی کفل اسپ وحیوانات دیگر آمده ومخفف ساغریست ٭ ستاره

بکسر اول ونا بالف کشیده وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده بمعنی ساق خوشه گندم آمده یعنی علفی که بخوشه گندم پیوسته است ومیان آن مجوف میباشد وآنرا بتازی جل خوانند بکسر جیم * سنانی بفتح اول ونا بالف کشیده وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده بمعنی حشیشی آمده که دانهٔ آن همچو دانهٔ مورد باشد واندک حلاوتی دارد وگویند غیر شتر هر حیوانی که خورد بمیرد خصوص جانوران زرد ار وطبخ آن موی را سیاه کند وآنرا بتازی رعی الابل گویند * سفلی بفتح اول وسکون فا وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده بمعنی دیک آهنی آمده که سرش کشاده باشد ودر تازی بمعنی پستی آمده که در مقابل بلندیست * سفید بری بکسر اول وفا بمثناة تحتانی مجهول رسیده وسکون دال ابجد وفتح بای ابجد وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده بمعنی فصل خریف آمده که موسم پاییز وبرگ ریزان باشد * سقف محدب زای بفتح اول وسکون قاف وکسر فا ومحدب زای معلوم کنایه از آفتاب عالمتاب آمده * سکسکی بضم اول وسکون کاف وضم سین مهمله وکسر کاف بمثناة تحتانی رسیده بمعنی زحمتی آمده که آدمی را در غایت ضعف پیدا میشود وآن تپش دلیست که باندک جنبشی وحرکتی میرسد * سکنجی بکسر اول وکاف وسکون نون وکسر جیم بمثناة تحتانی رسیده یعنی بتراشی وبکزی وسرفه کنی وآواز بگلو اندازی ودر فرهنگی بجای کسر تین فتحتین هم بدیدن آمده * سکوی بفتح اول وضم کاف بواو مجهول رسیده ومثناة تحتانی زده بمعنی تخت گاه آمده وآن بلندی باشد که در دو طرف در کوچه ومیان باغها وپای درختهای بزرگ سایه دار سازند وبجای فتح اول ضم نیز بدیدن آمده * سگ آبی بفتح اول وکسر کاف پارسی وهمزه بالف کشیده وکسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی رسیده حیوانی است آبی شبیه به سگ در خشکی نیز تعیش تواند کرد گویند خصیهٔ وی آش بیکان است اورا بید ستر وخصیهٔ اورا جند بید ستر گویند * سگ پوی بفتح اول وسکون کاف پارسی وضم بای پارسی بواو مجهول رسیده ومثناة تحتانی زده بمعنی آواز پای بوقت رفتن وآمدن آمده ودر فرهنگی باین معنی بجای سین مهمله معجمه هم بدیدن آمده * سکزی بکسر اول وسکون کاف پارسی وکسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده منسوب به سکز آمده وآن نام کوهی است بسیار بلند از ولایت زابلستان ما بین کیج ومکران ودریای سند از پهلوی آن میگذرد وتولد رستم زال انجا است وساکنان انجا را سکزی گویند وبعضی بر آنند که سکزی بمعنی سیستانیست چه سیستان را سکستان هم میگویند وآن مخفف سکزیستان است ومعرب سجزی باشد وسکزی که از هفت نوع پارسیست نیز منسوب بان شهر است * سلطقی بفتح اول وسکون لام وفتح طای حطی وکسر قاف بمثناة تحتانی رسیده نوعی از پوشش قلندران است که پارها از ان آویخته باشد * سلک لالی بکسر اول وسکون لام وکسر کاف وضم لام وهمزه بالف کشیده وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده بمعنی عقد مروارید آمده وکنایه از دندان محبوبان هم هست * سلیمانی بضم اول وفتح لام وسکون مثناة تحتانی ومیم بالف کشیده وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده نوعی از خرمای سفید آمده وسنگیست مشهور * سماری بضم اول ومیم بالف کشیده وکسر رای قرشت بمثناة تحتانی رسیده بمعنی کشتی وجهاز آمده که بتازی سفینه خوانند * سمانی بفتح اول ومیم بالف کشیده ونون بمثناة تحتانی رسیده مرغی است دریائی اورا بتازی قتیل الرعد گویند بسبب آنکه هرگاه که صدای رعد بشنود بمیرد وبعضی گویند سلوی است که بفارسی کرک وبترکی بلدرچین گویندش وآن مرغیست از تیهو کوچک تر * سنایی بفتح اول ونون بالف کشیده وکسر یای حطی بمثناة تحتانی رسیده نام یکی از اولیای الله است مشهور وشاعری وحکیمی نیز بوده * سنبهاری بفتح اول وسکون نون وفتح موحدهٔ تحتانی وهای هوز بالف کشیده وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده بمعنی پزدنهٔ لب

[illegible]



ابجد معلوم کنایه از ماه نو آمده که بتازی هلال خوانند ٭ شاه بالا اول بالف کشیده وسکون های هوز و ره وموحده تحتانی بالف کشیده ولام بالف کشیده بمعنی همدوش آمده که بترکی صاغدوش خوانند وآن شخصی باشد که بقد وبالا وسن وسال موافق باشد یا قد وبالا وسن وسال کسیکه او را داماد میکنند واو را نیز مانند داماد آراسته کرده همراه داماد بخانهٔ عروس برند ٭ شاه حرکاه مینا اول بالف کشیده وکسر های هوز وره وفتح خای منقوطه وسکون رای قرشت وکاف پارسی بالف کشیده وکسر های هوز وره ومینا معلوم کنایه از آفتاب عالمتاب آمده ٭ شاهنشاه زند استا اول بالف کشیده وفتح های هوز وره وسکون نون وشین منقوطه بالف کشیده وکسر های هوز وره وفتح زای هوز وسکون نون ودال ابجد وفتح همزه وسکون سین مهمله وتای قرشت بالف کشیده کنایه از آفتاب عالمتاب آمده ٭ شبغا بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی وغین منقوطه بالف کشیده بمعنی ضیوط وجائی آمده که شبها کاروان وکوسپند ان دران بسر کنند ٭ شب یلدا بفتح اول وکسر بای ابجد وفتح مثناة تحتانی وسکون لام ودال ابجد بالف کشیده بمعنی شب تیره ودراز آمده ٭ شترپا بضم اول ومثناة فوقانی وسکون رای مهمله وبای پارسی بالف کشیده گیاهی است که برگ آن بکف پای شتر ماند ٭ شتینا بفتح اول وکسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده ونون بالف کشیده بلغت ژند وپاژند بمعنی خنده آمده که بتازی ضحک خوانند ٭ شجارا بفتح اول وجیم بالف کشیده وراء مهمله بالف کشیده بلغت ژند وپاژند بمعنی درخت آمده که بتازی شجر گویند ٭ شحنهٔ هوشا بفتح اول وسکون حای حطی وفتح نون وکسر همزهٔ مبدله وهوشا معلوم بمعنی مرغوشا آمده ٭ شخا بفتح اول وخای منقوطه بالف کشیده بمعنی خراش وخلیدن وازو رفتن چیزی بچیزی آمده ٭ شریتا بفتح اول وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده ومثناة فوقانی بالف کشیده بلغت ژند وپاژند پادشاه را گویند ٭ شش تا بفتح اول وسکون شین منقوطه ومثناة فوقانی بالف کشیده بمعنی طنبور شش تار آمده چنانکه طنبور سه تاره را گویند ٭ شش درفنا بفتح اول وسکون شین منقوطه وفتح دال ابجد وکسر رای مهمله وفتح فا ونون بالف کشیده کنایه از دنیای فانی آمده وآنرا شش رتنگ نیز گویند ٭ شش عروس رعنا شش معلوم وفتح عین مهمله وضم رای مهمله بواو رسیده وکسر سین سعفص وفتح رای مهمله وسکون عین بی نقطه ونون بالف کشیده کنایه از شش ستاره آمده که زحل ومشتری ومریخ وزهره وعطارد وماه باشد ٭ شغا بفتح اول وغین منقوطه بالف کشیده بمعنی ترکش آمده که تیر در ان نهند ودر فرهنگی بمعنی طبلک ترکش آمده که بتازی جعبه گویند ٭ شقا بفتح اول وقاف بالف کشیده بمعنی تیردان آمده یعنی جائیکه تیر در ان کنند وآنرا ترکش وکیش نیز گویند ولعربی جعبه خوانند ٭ شکیا بکسر اول وسکون کاف وبای پارسی بالف کشیده بمعنی مردم ترش روی ومقبوض آمده ٭ شکوتا بضم اول وکاف بواو رسیده وتای مثلثه بالف کشیده بلغت سریانی تخم کشوث را گویند وآن لغتی است دوائی که سدهٔ جگر بگشاید ٭ شکیبا بفتح اول وکسر کاف بمثناة تحتانی رسیده وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده بمعنی صبور ومتحمل وآرام گیرنده آمده ٭ شلکا بکسر اول وسکون لام وکاف بالف کشیده کلی تیره وسیاه چسبنده را گویند که چون پای دران بند شود بدشواری برآید وبفتح شین معجمه بمعنی زلو آمده وآن کرمی باشد آبی سیاه رنگ که چون برعضوی بچسپاند خون از ان عضو بمکد ٭ شلیخا بفتح اول وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده وخای نقطه دار بالف کشیده نام صحابهٔ ترسایان باشد واو یکی از اصحاب عیسی علیه السلام بوده ٭ شمسا بفتح اول وسکون میم وسین مهمله بالف کشیده بلغت ژند وپاژند بمعنی پرتو آفتاب وماه وچراغ وآتش وامثال آن آمده وبمعنی نور نیز آمده وآن روشنائی معنویست ٭ شمشرا بفتح اول وسکون میم وضم شین منقوطه ورای مهمله بالف کشیده بمعنی مرزنکوش آمده وآن نوعی از

ریحان است در غایت سبزی و خوشبوی و گل کبودی دارد و برگ آن شبیه است بگوش موش و بتازی آذان الفار خوانند * شمیسا بفتح اول و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده و سین مهمله بالف کشیده بلغت ژند و پاژند بمعنی شمسا آمده که پرتو آفتاب و ماه و آتش و امثال آن باشد و بمعنی نور هم آمده که آن روشنائی معنویست * شنا بکسر اول و نون بالف کشیده بمعنی شناوری آمده که آب ورزی باشد * شوا بکسر اول و واو بالف کشیده بمعنی سختی و کندگی آمده و پینه پوست دست و اعضا را نیز گویند که بسبب کار کردن بهم رسیده باشد و آبله دست و پا را هم گفته اند که آنهم بسبب کار کردن و راه رفتن بهم رسد و چرکی که آن نیز بسبب کار کردن بر اندام نشیند و دالان و دهلیز خورد و کوچک را نیز گویند و شبت را نیز گفته اند و آن رستنی باشد که در ماست و طعام نیز کنند و بمعنی کر نیز آمده یعنی کسیکه گوش او نشنود و بعربی اصم خوانند و با تشدید ثانی در تازی بریانی و بریان پزرا گویند * شواصرا بفتح اول و واو بالف کشیده و فتح صاد مهمله و رای قرشت بالف کشیده بلغت سریانی نوعی از برنجاسف است و آن گیاهی است معروف که آنرا بوی مادران گویند و بتازی مسک الجن خوانند چون در خانه بگسترند جمیع گزندگان بگریزند * شورپا بضم اول بواو مجهول رسیده و سکون زای مهمله و بای پارسی بالف کشیده چاروائی را گویند از اسپ و اشتر و خر و الاغ که در وقت راه رفتن سرهای پاهای او از هم دور باشد و کعب پاها بهم رسد و سائیده شود و در فرهنگی بدیدن آمده چاروائی را گویند که زانوهایش بهنگام رفتن بهم سایند * شوغا بفتح اول و سکون واو و غین منقوطه بالف کشیده بمعنی محوطه و جائی آمده که شبها گاوان و گوسپندان و چهارپایان دیگر در آنجا باشند و شبغا مترادف آنست * شوکا بفتح اول و سکون واو و کاف پارسی بالف کشیده بمعنی شوغا آمده * شوندا بفتح اول و واو و سکون نون و دال ابجد بالف کشیده بمعنی شنوا و شنونده آمده * شویلا بضم اول و کسر واو بمثناة تحتانی رسیده و لام بالف کشیده بلغت سریانی بمعنی بوی مادران آمده و برنجاسف را هم گویند و بتازی مسک الجن نامند چون در خانه بگسترند جمیع گزندگان بگریزند * شه بالا مخفف شاه بالا آمده * شهررو ا بفتح اول و های ملفوظ و رای مهمله ساکن و فتح رای قرشت و واو بالف کشیده بمعنی زر و سیم رایج و سره آمده که در هر شهر رواج آن باشد * شهروا بفتح اول و سکون های ملفوظ و رای قرشت و واو بالف کشیده یکی از بادشاهان ظالم طبیعت زر قلب و ناسره سکه زد و نام آنرا شهروا نهاد * شهلا بفتح اول و سکون های ملفوظ و لام بالف کشیده بمعنی چشم سیاهی آمده که مایل بسرخی باشد و فریبندگی در و بود * شیبا بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و بای ابجد بالف کشیده بمعنی مار افعی آمده * شیب پالا بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون موحده تحتانی و بای پارسی بالف کشیده بمعنی ترشی پالا آمده و آن ظرفی باشد مانند کفگیر سوراخها دار دبدان چیزها صاف کنند * شیب بلا بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و کسر موحده تحتانی و فتح بای ابجد و لام بالف کشیده کنایه از دنیا آمده که عالم کون و فساد باشد * شیب و بالا شیب معلوم و فتح واو و موحده تحتانی بالف کشیده و لام بالف کشیده کنایه از آسمان و زمین آمده و کنایه از گرم و سرد و راست و دروغ هم هست و داد و ستد و امر د را نیز گویند از راه دیگر * شیدا بفتح اول و سکون مثناة تحتانی و دال ابجد بالف کشیده بمعنی دیوانه و لا یعقل آمده * شیربا بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون رای مهمله و بای ابجد بالف کشیده بمعنی شیر برنج آمده و آن شله مانندیست که از برنج و شیر گوسپند و یا گاو پزند و بعضی گویند شیربا شیریست که آنرا مایه زنند تا چون خغرات بسته شود بعد از ان میوه های خشک در ان ریزند و بعد از زمانی خورند و دوغ را نیز گویند و آن ماستی باشد که در ان شیر گوسپند و گاو ریزند و آنرا بتازی شیراز خوانند * شیربها بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون رای مهمله و فتح موحده

تحتانی وهای مهمله ورده بالف کشیده بمعنی قیمت وبهای شیر آمده و چیزی را نیز گویند از قمشه وجواهر وزر وسیم که در هنگام دامادی وکدخدائی بخانهٔ عروس فرستند ٭ شیرزا بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وسکون رای مهمله وزای هوز بالف کشیده بمعنی نوزیدان آمده وآن داروئی است که از مصر آورند وجهت فربهی استعمال کنند اگر با شیر گوسپند وآرد برنج حلوا سازند وبخورند بدن را فربه کند ودر فربهی بدن یدان آمده خوردن شیر را هم زیاده کند ٭ شیرکیا بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وسکون رای مهمله وکسر کاف پارسی ومثناة تحتانی بالف کشیده گیاهی است که چون آنرا بشکنند از آن شیر سفیدی مانند شیر بر آید ودر کحلها بکار برند ٭ شیوا بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وواو بالف کشیده بمعنی فصیح وبلیغ آمده ٭

چشمهٔ دوم وسوم بحر چهارم قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان شین منقوطه با موحدهٔ تحتانی وبای پارسی ٭ شاداب اول بالف کشیده ودال ابجد بالف کشیده وموحده تحتانی زده بمعنی تر وتازه آمده که سیراب وپر آب باشد ٭ شادخواب اول بالف کشیده وسکون دال ابجد وفتح خای منقوطه وواو معدوله بالف کشیده وموحدهٔ تحتانی زده بمعنی خواب خوش وشکر خواب آمده ٭ شاهاب اول بالف کشیده وهای هوز بالف کشیده وموحدهٔ تحتانی زده رنگ سرخی باشد که مرتبهٔ اول از گل گاوزبره کشند ٭ شایاب اول بالف کشیده ومثناة تحتانی بالف کشیده نام درختی است در زمین اهواز ٭ شاه یک اسب اول بالف کشیده وکسر های هوز ویک اسب معلوم کنایه از آفتاب آمده وشاه یک آسبه نیز گویند ٭ شب بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی معروف است که بتازی لیل خوانند وباشد یک موحدهٔ تحتانی نوعی از زاج است که آنرا زاج بلور خوانند وگویند که آن از کوه فرو چکد ومانند یخ بفسرد وبهترین وی آنست که از جانب یمن آورند گویند اگر کسی در خواب فریاد کند قدری از آن در زیر بالین وبستر او کند او دیگر فریاد نکند وگویند که باین معنی تازیست ٭ شباب بفتح اول وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وموحدهٔ تحتانی دوم زده نام پرده ایست در موسیقی ودر تازی بمعنی جوانی آمده که در مقابل پیری است وبکسر شین منقوطه نام درختی است که آنرا ما مسود اله نیز گویند وبرگ آن به ماهی کوچک میماند ومیوهٔ آن همه میشود مانند بنادق کدار وبتازی معشوق وحب الملوک خوانند واین غیر حب السلاطین است سهل عرق النسا ومفاصل ونقرس باشد ٭ شبان در بیت بفتح اول وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وسکون نون وکسر دال وزای مهمله بمثناة تحتانی رسیده وموحدهٔ تحتانی زده نام مرغی است کوچک شبیه به باشه وبعضی گویند شبیه بغراشتروک است که آنرا فراشتاک وپرستوک وپرستک نیز خوانند وبعضی مرغ عیسی را شبان فریبک خوانند مجملا گویند چنان بروی زمین نشیند هر کسیکه او را ببیند پندارد که قوت برخاستن وپریدن ندارد همین که پیش او رود برخاسته اندک راهی پرواز کند وباز بنشیند هر چند که اینکس پیش او رود او چندقدم پرواز کند وبنشیند ٭ شبتاب بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی ومثناة فوقانی بالف کشیده وموحدهٔ تحتانی زده نام جانوریست کوچک وپرنده ایست شبیه به پروانه که دنبالهٔ آن جانور در شب مانند اخگر میدرخشد گویند روشنائی از فضلهٔ اوست او را بتازی ولد الزنا گویند چون ستارهٔ سهیل طلوع کند آن جانور بمیرد وتعریف کرم را نیز بشبتاب کرده اند وماه را نیز گویند که بتازی قمر خوانند ٭ شب هریب بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی وفتح شین منقوطه وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده وموحدهٔ تحتانی زده بمعنی نان وحلوائی آمده که در شب اول مرده میت بجهت ترویح روح او قسمت کنند ٭ شپ بفتح اول وبای پارسی ساکن بمعنی زود آمده وبمعنی جهنده وتیز کننده هم آمده ٭ شپاشاپ بفتح اول وبای پارسی بالف کشیده وشین منقوطه بالف کشیده وبای

پارسی زده بمعنی آواز وصدای پیکان تیر آمده که پی در پی بجائی بخورد * شپشاپ مخفف شپا شاپ آمده * شپشپ بفتح اول وسکون بای پارسی وفتح شین منقوطه وبای پارسی زده بمعنی شاخ درخت آمده ومضطرب وبی تسکین وزود رو را نیز گویند وبمعنی شپا شاب نیز آمده * شتنة چهارم کتاب بفتح اول وسکون حای حطی وفتح نون وکسر همزهٔ مبدله وچهارم کتاب معلوم اشاره بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله وسلم آمده ودر فرهنگی بجای فتح شین معجمه کسر نیز بدیدن آمده * شتنة شب بفتح اول وسکون حای حطی وفتح نون وکسر همزهٔ مبدله وشب معلوم کنایه از عسس وشبگرد آمده ودزد وعیار وعاشق وگرفتار را نیز گویند * شرب بفتح اول وسکون رای مهمله وموحدهٔ تحتانی جنسی باشد از کتان نازک رقیق که بیشتر در مصر بافند واکابر وبزرگان انها بر سر بندند و آن بسیار لطیف گرانمایه است وبضم اول در تازی آشامیدن وشراب خوردن را گویند * شستم بهفت آب بضم اول وسکون سین مهمله وفتح مثناة فوقانی ومیم زده وبهفت آب معلوم کنایه از کال طهارت آمده * شش ضرب نتیجهٔ خوب بفتح اول وسکون شین منقوطه وفتح ضاد مهمله ورای قرشت وموحدهٔ تحتانی زده نتیجهٔ خوب معلوم کنایه از گوهر وزر ومشک وشکر وانگبین واجناس میوه است وبحذف ضرب هم آمده که شش نتیجهٔ خوب باشد * شش ضرب * بفتح اول وسکون شین منقوطه وفتح ضاد معجمه ورای مهمله وموحدهٔ تحتانی زده داویست در بازی نرد که آنرا شش ضربت نیز گویند * شکراب بفتح اول وکاف وسکون رای مهمله وهمزه بالف کشیده وبای ابجد زده معروف است وکنایه از رنجش اندکی هم آمده که در میان دو دوست واقع شود * شکر خواب بفتح اول وکاف وسکون رای مهمله وفتح خای منقوطه وواو معدوله بالف کشیده وسکون موحدهٔ تحتانی بمعنی شاد خواب آمده که خواب خوش باشد وخواب سحر را نیز گویند * شکر ریز طرب بفتح اول وکاف وسکون رای مهمله وکسر رای قرشت بمثناة تحتانی رسیده وکسر زای هوز وفتح طای حطی ورای مهمله وموحدهٔ تحتانی زده کنایه از گریهٔ شادی آمده * شکر لب بفتح اول وکاف وسکون رای مهمله وفتح لام وموحدهٔ تحتانی زده کنایه از مطلوب ومحبوب آمده ونیز کسی را گویند که لب بالای ویالب پایین از شکافته وچاک دار باشد وهمچنین از شکم مادر زاییده باشد وقام کنیزی نیز آمده * شکوب بضم اول وکاف بواو رسیده وموحدهٔ تحتانی زده بمعنی دستار ومندیل آمده * شکیب بکسر اول وکاف بمثناة تحتانی مجهول رسیده وموحدهٔ تحتانی زده بمعنی صبر وآرام وتحمل آمده * شمع عالمتاب بفتح اول ومیم وکسر عین مهمله وعالمتاب معلوم کنایه از آفتاب عالمتاب آمده * شناب بکسر اول ونون بالف کشیده وموحدهٔ تحتانی زده بمعنی شنا آمده که شناوری وآب ورزی باشد * شنب بفتح اول ونون وموحدهٔ تحتانی زده بمعنی گنبد آمده از بنجاست گنبدی که سلطان غازی در آذربایجان ساخته آنرا شنب غازان نامند یعنی گنبد غازان * شوب بضم اول بواو مجهول رسیده وموحدهٔ تحتانی زده بمعنی دستار ومندیل آمده وبفتح شین منقوطه در تازی بمعنی درهم آمیختن وداخل شدن دریکدیگر است وانگبین وعسل را نیز گویند * شهاب بفتح اول وهای مدوره بالف کشیده وموحدهٔ تحتانی زده مخفف شاه آب است وآن رنگ سرخی باشد که مرتبهٔ اول از گل کاجیره کشند * شیب بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وموحدهٔ تحتانی زده بمعنی دنبالهٔ تازیانه آمده که رشتهٔ تازیانه باشد وگریه ونوحه را نیز گویند که بنهایت افلده باشد وکون راهم گویند که بزبان تازی دبر خوانند وبمعنی آشفته ومدهوش وسرگشته وبیخبر ومتحیر وشتاب زده هم آمده وزمینی را نیز گویند که باران بارید ومردم وحیوانات بر بالای آن تردد وآمد وشد بسیار کرده باشند وبعد از ان آفتاب خورده وخشک شده باشد چنانکه تردد در آن دشوار بود ودرمقابل بالا معروف است ودر فرهنگی بدیدن آمده که این لغت مخفف نشیب است نون را در کردند

شیب باقی مانند و در فرهنگی بجای مثناة تحتانی مجهول معروف هم بلندی آمده ٭ شیب و تیب بکسر اول بمثناة
تحتانی مجهول رسیده و موحدهٔ تحتانی ساکن و فتح واو و کسر مثناة فوقانی بمثناة تحتانی مجهول رسیده و بای ابجد
زده بمعنی سرگشته و مدهوش و شتاب زده آمده و این لغت از اتباع است چون تال و مال و تار و مار و ترت و مرت
و امثال آن و بجای مثناة تحتانی مجهول معروف نیز آمده ٭ شیداب بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و دال ابجد
بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی زده نام حکیمی بوده و او خاک را اصل امید الست چنانکه دیگران آتش را ٭ شیر شرزهٔ غاب
بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و کسر رای مهمله و فتح شین منقوطه و سکون زای قرشت و فتح زای هوز و کسر
همزهٔ مبدله و غین منقوطه بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی زده کنایه از شاه مردان و شیر یزدان علی بن ابیطالب
علیه السلام آمده ٭ شیرلعاب بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و کسر رای مهمله و ضم لام و عین سعفص بالف کشیده
و موحدهٔ تحتانی زده کنایه از عسل آمده که شهد و انگبین باشد ٭ شیشهٔ عرناب بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده
و فتح شین منقوطه و کسر همزهٔ مبدله و ضم غای منقوطه بواو رسیده و نون بالف کشیده و بای ابجد زده کنایه
از آسمان آمده ٭ شیناب بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و نون بالف کشیده و موحدهٔ تحتانی زده بمعنی شناوری
و آب ورزی آمده ٭ شسپ بفتح اول و سین مهمله و بای پارسی زده بمعنی غیب آمده که در مقابل حضور است
و بمعنی جهنده و خیز کننده هم آمده

چشمهٔ چهارم بحر چهارم قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان شین منقوطه با مثناة فوقانی

٭ شادخواست اول بالف کشیده و سکون دال ابجد و فتح خای منقوطه و واو معدوله بالف کشیده و سین مهمله
و مثناة فوقانی زده بمعنی شوق و اشتیاق آمده ٭ شاه درخت اول بالف کشیده و کسر های هوز و فتح دال ابجد
و رای مهمله و خای منقوطه و مثناة فوقانی زده بمعنی درخت صنوبر آمده ٭ شاه سه وقت اول بالف کشیده
و سکون های هوز و سه وقت معلوم بمعنی شاه سه نوبت آمده ٭ شاه سیارات اول بالف کشیده و کسر های هوز
و فتح سین مهمله و مثناة تحتانی مشدد بالف کشیده و مثناة فوقانی زده کنایه از آفتاب عالمتاب آمده ٭ شبت بکسر
اول و موحدهٔ تحتانی و مثناة فوقانی زده بمعنی دالان و دهلیز خورد و کوچک آمده و رستنی را نیز گویند که در ماست
و طعام کنند و باین معنی بکسر تبین هم آمده و بشیرازی شود خوانند ٭ شبست بکسر اول و موحدهٔ تحتانی و سین مهمله
و مثناة فوقانی زده بمعنی چیزی آمده که بر طبع گران و ناخوش آید و بجای سین مهمله معجمه نیز آمده که شبشت
باشد ٭ شب کاینات بکسر اول و موحدهٔ تحتانی و کاف بالف کشیده و کسر مثناة تحتانی و نون بالف کشیده و مثناة
فوقانی زده کنایه از دنیا و عالم کون و فساد آمده ٭ شپلت بکسر اول و سکون بای پارسی و فتح لام و سکون مثناة
فوقانی بمعنی پایه و مرتبه آمده و صدای بلند و آواز ساقوت را نیز گفته اند و آن آوازی و صدایی باشد که کبوتر
بازان در وقت کبوتر پرانیدن از دهان کنند ٭ شت بفتح اول و مثناة فوقانی زده زری باشد که گداگر از
بتاجران دهند و نیز لفظی است در فارسی ترجمه لفظی که در تازی حضرت گویند و آن مخفف و مختصر شد آمده
٭ شخت بکسر اول و فتح مثناة فوقانی و رای مثناة فوقانی زده بمعنی پوشش هر چیز آمده عموما و پوشش عمارت و خانه و امثال
آن را گویند خصوصا و سقف خانه را نیز گفته اند و بمعنی بلندی و علو هم آمده و در فرهنگی بجای فتح مثناة فوقانی
کسر نوزده شده ٭ شحنهٔ غوغای قیامت بفتح اول و سکون حای حطی و فتح نون و کسر همزهٔ مبدله و غوغای
قیامت معلوم اشاره بسرور انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است ٭ شربت بفتح اول و سکون رای مهمله
و فتح بای ابجد و مثناة فوقانی زده معروف است و آن را از قند و عسل و شکر و دوشاب هم کنند و نام دوائی است

که آنرا فراشیون وکندنای کوهی نیز گویند و بتازی صوف الارض وحشیشة الکلب خوانند * شست بفتح اول
وسین مهمله ومثناة فوقانی زده ده معنی دارد اول بمعنی حلقهٔ زلف وحلقهٔ کیسو وحلقهٔ رسن وحلقهٔ کمند وامثال آن باشد
دوم تار رودهٔ وابریشم ومفتول برنج وفولاد باشد که بر سازها بندند سوم بمعنی مضراب آمده وآن چیزی است
که بعضی از سازها مثل چنگ وقانون وعود وطنبور ورباب زابدان نوازند چهارم بمعنی زنار آمده وآن ریسمانیست
که گبران وهنود بر کمر بندند وبر گردن اندازند پنجم انگشت بزرگ باشد که انگشت زه گیر است وبتازی
ابهام گویند ششم بمعنی زه گیر است وآن انگشترمانندیست که از استخوان سازند ودر انگشت ابهام کنند در وقت
کمان ارهزه کآنرا بدان گیرند وآنرا باعتبار انگشت شست گویند هفتم قلابی باشد که بدان ماهی گیرند هشتم بمعنی
نشستگاه زنان آمده وبا اول مکسور مخفف نشست است که در مقابل برخاست است نهم بمعنی نیش ونیشتر فصاد
ورگ زن آمده دهم عددی است معروف که بتازی ستین گویند * شفت بفتح اول وفا ومثناة فوقانی زده نام
قریه ایست از گیلان که در آنجا کاسه ومرتبان ودیگر اوانی از کاشی سازند وآن نوعی از خشت تنک باشد که نقاشی
کنند وآبگینه سا بیده بر روی آن مالند وبپزند چنانکه شبیه بچینی شود وچیزی کم بها وارزان ومفت را نیز
گویند وکج وناراست وخم وناهموار را نیز گفته اند وبمعنی فربه وشحم ولحمی وکفیده وضخیم وناتراشیده آمده
وبکسر شین منقوطه وفا ومثناة فوقانی زده بمعنی ترازیدن خون وزیم وزرداب از زخم آمده وبضم اول وفا ومثناة
فوقانی زده بمعنی ممسک وبخیل آمده وبفتحتین در تازی بمعنی لب آمده * شکست ومکست بکسر اول وفتح کاف
وسین مهمله ومثناة فوقانی زده ماضی شکستن است یعنی پیش ازین شکست بدانکه این لغت از اتباع آمده
همچو شیب وتیب وتال ومال وتار ومار وترت ومرت وامثال آن * شکفت بکسر اول وفتح کاف وسکون فا ومثناة فوقانی
بمعنی غار آمده وآن جائی است در کوه ساخته ومهیا شده مثل درویشان وفقیران در آنجا بسر برند وبمعنی کج
وناهموار نیز آمده وبکسر کاف بمعنی عجیب وغریب وعجب وتعجب آمده وبا این معنی با کاف پارسی هم درست است
وبضم کاف بمعنی از هم کشودن آمده وشکفتن وواشدن غنچه وگل را نیز گفته اند وبکاف پارسی نیز بهمین معنی
آمده * شکیفت بکسر اول وکاف بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفا ومثناة فوقانی زده بمعنی عجیب وتعجب باشد وصبر
وقرار وآرام هم هست وماضی شکیفتن باشد یعنی صبر کرد وآرام گرفت * شمشاد شمایل پرست بفتح اول وسکون میم
وشین منقوطه بالف کشیده ودال ابجد زده وشمایل پرست معلوم یعنی شمشاد که از یاد شمال بجنبد * شنبلیت بفتح اول وسکون
نون وفتح موحده وتحتانی وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده ومثناة فوقانی زده نام تخمی است که محلل نفخ باشد وگل آن
زرد رنگ است شبیه به بهار نارنج بوی تیزی دارد وبوییدن آن دفع درد سر کند وآنرا گل رانا نیز گویند چه بیشتر
در راه‌ها روید وبتازی حلبه گویند ودر منهاج میتهی نامند وبعضی گویند شنبلیت گل وشکوفهٔ سورنجان است * شنت
بفتح اول ونون ومثناة فوقانی زده بلغت ژند وپاژند بمعنی سال آمده که در تازی سنه گویند * شوات بفتح اول وواو
بالف کشیده ومثناة فوقانی زده نام پرنده ایست از جنس آبی وآنرا سرخاب نیز گویند ودر فرهنگی بدین آمده که
شوات مرغی است بسرخی مایل هر زمان برنگی ولونی بر آید وبتازی آنرا ابوقلمون گویند وبجای فتح اول ضم نیز
بدین آمده * شوبست بضم اول بواو مجهول رسیده وفتح موحده تحتانی وسین مهمله ومثناة فوقانی زده بمعنی
علاج آمده وافسون را نیز گویند * شوپست بضم اول بواو مجهول رسیده وفتح بای پارسی وسین مهمله ومثناة
فوقانی زده بمعنی شوبست آمده * شوربخت بضم اول بواو مجهول رسیده وسکون رای مهمله وفتح بای ابجد وخای
منقوطه ومثناة فوقانی زده بمعنی بدبخت آمده * شوکت بفتح اول وسکون واو وفتح کاف ومثناة فوقانی زده بمعنی

جاه وتجمل آمده ٭ شونست بضم اول بواو مجهول رسیده وفتح نون وسین مهمله ومثناة فوقانی زده بمعنی افسون وعلاج آمده ورد وافسونی باشد وبفتح نون کسر نیز بدین معنی آمده ٭ شووست بفتح اول وکسر واو ومثناة تحتانی رسیده وسین مهمله ومثناة فوقانی زده بمعنی پراکندگی وپریشانی آمده ٭ شهنشه وحدت بفتح اول وهای هوز وسکون نون وفتح شین منقوطه وکسر همزهٔ ممدوده و وحدت معلوم کنایه از رسول صلی الله علیه وآله وسلم آمده ٭ شیرخشت بکسر شین منقوطه وخای نقطه‌دار معلوم شبنم مانندیست که در خراسان بر نوعی از درخت بید نشیند وشیر خشک مترادف اوست

جشمهٔ پنجم وششم وهفتم از جزء چهارم قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان شین منقوطه با جیم وحای حطی وخای منقوطه ٭ شاه‌لوج اول بالف کشیده وکسر های هوز وضم لام بواو رسیده وجیم زده میوه ایست زرد رنگ شبیه بزردآلو وآنرا آلوکرده خوانند وبتازی اجاص اصفر گویند ٭ شاه مثلث بروح اول بالف کشیده وکسر های هوز وضم میم وفتح ثای مثلثه وتشدید لام وفتح لام وثای مثلثهٔ ثانی زده وضم بای ابجد ورای مهمله بواو رسیده وجیم زده کنایه از آفتاب جهانتاب آمده ٭ شج بفتح اول وسکون جیم بمعنی زمین مغیلان کم سیاه آمده که در آن غله نروید وآنرا در هندی اوسر گویند ودر تازی بمعنی موشکستن آمده وشکافتن کشتی آب دریا را ٭ شش خنج بفتح اول وسکون شین منقوطه وفتح خای نقطه‌دار ونون وجیم زده بمعنی کردکانی آمده که درون آنرا خالی کنند وجهت قمار بازی پر از شراب سازند ٭ شش وپنج شش معلوم وفتح واو وبای فارسی ونون وجیم زده کنایه از قمار آمده وشش وپنج باری کنایه از مکر وحیله آمده ونیز کنایه از هر چیز که در معرض تلف افتد ٭ شفتاهنج بفتح اول وسکون فا ومثناة فوقانی بالف کشیده وفتح های هوز ونون وجیم زده بمعنی تختهٔ فولادی باشد سوراخ‌دار وسوراخ بسیاری از بزرگ وکوچک بتفاوت دارد که زرکشان طلا ونقره را از سوراخهای آن کشند تا مفتول شود وباریک گردد ٭ شفشاهنج بفتح اول وشین منقوطه بمعنی شفتاهنج آمده ٭ شفلج بفتح اول وسکون فا وفتح لام وجیم زده بمعنی میوه کبر آمده وآن رستنی باشد که در سرکه پرورده کرده خورند ودرد وامانکار برند خصوصا عرق النسا اگر با سرکه طلا کنند وآنرا بشیرازی کورک وبتازی ثمرة الکبر وثمرة الاصف خوانند ٭ شکرهنج بفتح اول وکاف وسکون رای مهمله وفتح های هوز ونون وجیم زده بمعنی حسک آمده وآن خاریست سه پهلو مشهور ٭ شکنج بکسر اول وضم کاف ونون وجیم زده بمعنی گرفتن عضوی آمده بسر ناخن چنانکه درد آید وآنرا در هندی چتکی گویند وبفتح کاف نوعی از مار باشد که عربان حیه گویند وبعضی گفته اند که مار سرخ را شکنج میگویند وبمعنی اصول هم هست که در مقابل اصول باشد ولغمه ولوازم انیز گویند ومکر وفریب وحیله‌ها را نیز گویند که از دمیدن کمی با هم رسد مانند عیارک وامثال آن وبمعنی شکنجه وآزاری آمده که دزدان را کنند وبمعنی تاب ریسمان وگره وچین زلف وکاکل وپیشانی وشکم وچین جامه وامثال آن ٭ شکرهنج بکسر وضم کاف بمعنی شکرهنج آمده ٭ شنج بفتح اول ونون وجیم زده بمعنی زمینی آمده که بغایت سخت بود وشکستگی وناهمواری وچین بسیار داشته باشد وبینی کوه را نیز گفته اند وکلف وسرین مردم وحیوانات دیگر را نیز گویند ودر تازی نوعی از صدف باشد که آنرا توتیای اکبر گویند وشیرازیان قصبک خوانند وترنجیدگی ودرهم کشیدگی را نیز گویند ٭ شورباج بضم اول بواو رسیده وسکون رای مهمله وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وجیم زده معرب شورباست که آب گوشت پخته باشد ٭ شیرج بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وفتح رای مهمله وجیم زده بمعنی شیره است که روغن کنجد باشد وبتازی دهن الحل خوانند ٭ شیرزج بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وسکون رای مهمله وفتح زای هوز وجیم زده بمعنی شیرخشک آمده

که مرغ عیسی باشد و بفارسی شپره خوانند گویند هیچ مرغی شیر ندارد الا خفاش و شیر مرغ بهمین اعتبار میگویند
کرم و خشك است سنك مثانه بریزاند اگر بخورند و ناخنه چشم را ببرد اگر در چشم کشند گویند چون او را بکشند
و بر زهار کودکان پیش از بلوغ بمالند منع بر آمدن موی کند و اگر او را در سوراخ موش نهند همه بگریزند
* شمع صباح کنایه از آفتاب عالمتاب آمده * شور سلح بضم اول بواو مجهول رسیده و سکون رای مهمله و فتح
سین سعفص و لام و حای حطی زده بمعنی صلاح و رز آمده که سلاح بهم رسانیدن و تحصیل کردن اسباب باشد و آن کنایه
از سپاهی مستعد قتال و جدال آمده و در تازی مقدمة الجیش خوانند و بترکی شرباشاران گویند * شیح
بکسر اول و مثناة تحتانی و حای حطی زده بمعنی درمنه آمده و بهترین آن ترکیست مشهور بدرمنهٔ ترکی
* شاخ اول بالف کشیده و سکون خای منقوطه پانزده معنی دارد اول استخوان پهلو را گویند دوم
شرابی باشد که با گلاب آمیخته کنند و خورند سوم تام جانوری که زباد از ان حاصل میشود چهارم
لنگ پا را گویند و آن از سر انگشتان پا ست تا بیخ ران پنجم جابق و تریز جامه آمده ششم بمعنی بررسته
و نوکرده آمده خواه انسان باشد خواه نبات خواه جماد که بعد ربیع بزرگ شود هفتم خوشبوی و عطری باشد
که از حیوان شبیه بگربه حاصل می شود و آنرا زباد می گویند و چون زباد را در میان شاخ گاو می کنند و از جانب
زیر با دمی آورند بسبب آن شاخ می گویند هشتم چوبی کوچکی را گویند که از رود عاله بزرگ جدا کرده
باشند نهم دست را گویند که از انگشتان تا کتف که سردوش باشد دهم بمعنی پیشانی آمده مطلقا اعم از انسان و حیوان
دیگر یازدهم بمعنی شاه تیر آمده و آن چوبی باشد بزرگ و دراز که بام خانه را بدان پوشند دوازدهم پیاله
و ظرفی را گویند که بدان شراب خورند چون در ولایت گرجستان بیشتر شراب را در شاخ گاو میخورند
باین اعتبار پیاله و ظرفی را که بدان شراب خورند شاخ گویند سیزدهم بمعنی پاره آمده چنانکه گویند شاخ
شاخ یعنی پاره پاره چهاردهم بمعنی شاخ حیوانات مثل بز و گوسپند و گاو و میش و امثال آن آمده پانزدهم شاخ
درخت معروف است * شاخ بشاخ اول بالف کشیده و سکون خای منقوطه و فتح موحدهٔ تحتانی و شین قرشت بالف
کشیده و خای منقوطه زده بمعنی دور و دراز آمده و کنایه از گونا گون و رنگارنگ نیز آمده و کنایه از گریه کردن
بسیار هم هست * شاخ ترخ شاخ معلوم و فتح مثناة فوقانی و رای مهمله و خای منقوطه زده بمعنی شاه ترج آمده
که معرب شاه تره است * شاخ در شاخ بمعنی شاخ بشاخ آمده * شاخ شاخ مرد و شین منقوطه بالف کشیده و مرد و خای
ثقیل ساکن بمعنی پاره پاره آمده * شادخ اول بالف کشیده و فتح دال ابجد و خای منقوطه زده نام شهر نیشاپور است
و آن شهریست معروف در خراسان که معدن فیروزه در حدود آن است * شادیاخ بمعنی شادخ آمده * شالخ
اول بالف کشیده و کسر لام و سکون خای منقوطه نام پسر قینان بن ارفخشد بن سام بن نوح است و عابر پسر اوست و عبری
که زبانیست مشتق از عابر است و پارسی که منسوب به پارس است پسر عابر بن یافث بن نوح است * شاماخ
اول بالف کشیده و میم بالف کشیده و خای منقوطه زده بمعنی هینه بند زنان آمده و آن پارچه باشد چهار گوشه
که پستانها بدان بند کنند و نیز نوعی از غله ایست دانه های آن بغایت کوچک میباشد و درهندی آنرا سانوان
گویند * شامد طغان چرخ اول بالف کشیده و کسر های مدوره و دال ابجد و طغان چرخ معلوم کنایه از آفتاب
آمده * شب فرخ بفتح اول و کسر موحدهٔ تحتانی و فتح فا و تشدید و ضم رای مهمله و خای منقوطه زده نام نوائی
است از موسیقی و نام لحن چهاردهم است از سی لحن باربد * شخ بفتح اول و سکون خای منقوطه بمعنی هرچیز
محکم آمده عموما و زمین محکمی که در دامن کوه و سر کوه باشد خصوصا و بمعنی کوه هم آمده که بتازی جبل خوانند و بیخی

کوه را نیز گفته اند و مخفف شاخ هم هست اعم از شاخ گاو و شاخ گوسپند و شاخ درخت و امثال آن و مخفف شوخ هم آمده و آن چرکی باشد که بر بدن و جامه نشیند و چرک و ریم زخم را هم گفته اند ٭ شکوخ بکسر اول و ضم کاف بواو رسیده و خای نقطه زده بمعنی لغزش و بسر در آمدگی باشد و در فرهنگی بضم اول نیز آمده ٭ شلیخ بفتح اول و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده و خای نقطه زده بمعنی صدا و آواز آمده ٭ شماخ بفتح اول و میم بالف کشیده و خای نقطه زده نام یکی از پهلوانان ایرانی است و او سروری بود و پادشاهی هم داشت و مخفف شاماخ هم آمده که سینه بند زنان باشد و آن پارچهٔ باشد چهار گوشه که پستان بدان بندند و بانی مشد در تاریخ نام شاعری بوده است ٭ شمع چرخ کنایه از آفتاب عالمتاب آمده ٭ شملخ بفتح اول و سکون میم و فتح لام و خای نقطه زده بمعنی شلغم آمده و آن گیاهی است خوردنی ٭ شوخ بضم اول بواو مجهول رسیده و خای نقطه زده بمعنی بی باک و دلیر و شوخ و بی شرم و اصیا آمده و دزد و راه زن را نیز گفته اند و در بعضی را نیز گویند که چون یک شاخ آن به درخت دیگر شاخ دیگر بر آورد و پوست دست و اعضا که از سبب کار کردن سخت شده باشد و بضم اول بواو معروف رسیده و خای نقطه زده چرکی را گویند که بر بدن و جامه نشیند و چرک و ریم زخم را نیز گویند ٭ شیر چرخ کنایه از برج اسد باشد و آن خانهٔ آفتاب است

چشمهٔ هفتم و نهم در چهارم قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان شین نقطه با دال ابجد و ذال نقطه ٭ شابود اول بالف کشیده و سکون موحدهٔ تحتانی و فتح واو و دال ابجد زده بمعنی هاله و طرق و خرمن ماه آمده و آن حلقه و دایره ایست که شبها از غبار و بخار و رطوبت بهم رسد چنانکه ماه مرکز آن دایره میگردد ٭ شابورد اول بالف کشیده و سکون موحدهٔ تحتانی و فتح واو و رای مهمله و دال ابجد زده بمعنی شابود آمده که هاله و طرق و خرمن ماه باشد ٭ شاد اول بالف کشیده و دال ابجد زده معروف است که خوشحال و خوشوقت و بی غم و با فرح باشد و بمعنی پر و بسیار نیز آمده ٭ همچو شاداب یعنی پر آب و بسیار آب و بمعنی شراب هم آمده چه شراب خوار را شادخوار نیز گویند ٭ شیاد باد اول بالف کشیده و سکون دال ابجد و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و دال ابجد زده نام پرده ایست از موسیقی ٭ شادروان مروارید نام لحن دوازدهم است از سی لحن باربد و آن اول شادروان نام داشت بواسطه آنکه در زیر شادروان این تصنیف را ساخته بود روزی باربد همین تصنیف را می نواخت خسرو پرویز را بسیار خوش آمد فرمود طبقی مروارید بر سر باربد نثار کردند بعد از آن شادروان مروارید نام نهادند ٭ شادورد اول بالف کشیده و سکون دال ابجد و فتح واو و رای قرشت و دال ابجد زده بمعنی مطلق ورش آمده از گلیم و قالی و مانند آن و بمعنی هاله و خرمن ماه باشد و تخت پادشاهان را نیز گویند و نام پرده ایست از موسیقی و نام گنج هفتم است از جملهٔ هشت گنج خسرو پرویز ٭ شارود بمعنی شابود آمده که طرق و هاله و خرمن ماه باشد ٭ شاکمند اول بالف کشیده و سکون کاف و فتح میم و نون و دال ابجد زده بمعنی نمد آمده و آن چیزیست معروف که از پشم گوسپند مالند و بعضی آنرا که از پشم گوسپند و موی بز سیاه درهم آمیزند و بمالند شاکمند خوانند ٭ شال نمد نمدی را گویند که از پشم بز مالند نه از پشم گوسفند ٭ شاند بر وزن داند یعنی زلف و کاکل را شانه کند ٭ شاوزد اول بالف کشیده و فتح واو و زای هوز و دال ابجد زده خار سفیدی باشد شبیه بد رمنه و آنرا بتازی ثغام گویند ٭ شاه آفاق گرد کنایه از سکندر ذو القرنین آمده ٭ شاه بند اول بالف کشیده و سکون های هوز و فتح موحدهٔ تحتانی و نون و دال ابجد زده بمعنی بند کلان و مستحکم آمده و نیز بندی که شاه آنرا بندد ٭ شاه رخ زرد کنایه از آفتاب عالمتاب آمده ٭ شاه رد اول بالف کشیده و کسر های هوز و ضم

رای مهمله بواو مجهول رسیده و دال ابجد زده نام قصبه ایست ما بین دامغان و بسطام و تاریخی را نیز گویند که
در اکثر سازها بندند و آن در مقابل تار زیر است و نام سازی هم هست مانند نای که اکثر و اغلب رومیان در بزم
و رزم نوازند و نام رود خانه ایست بزرگ و منبع آن از ولایت طالقان قزوین باشد * شاه ورد بمعنی شاد بود
آمده * شایسته بود بضم بای ابجد و سکون دال بمعنی واجب الوجود آمده که در مقابل ممکن الوجود است
* شای ورد بر وزن لاجورد بمعنی شاه ورد آمده که طوق و هاله و خرمن ماه باشد * شب بکاهش افتاد یعنی
شب کمی پذیرفت و کوتاهی گرفت * شب گرد بفتح اول و سکون موحدهٔ تحتانی و فتح کاف پارسی و رای مهمله
و دال ابجد زده بمعنی عسس و شبرو آمده و ماه را نیز گویند که بتازی قمر خوانند * شبکند بفتح اول و سکون موحدهٔ
تحتانی و فتح کاف و نون و دال ابجد زده بمعنی آشیان آمده که جا و مقام مرغان باشد * شپیلند بفتح اول و کسر
بای پارسی بمثناة تحتانی رسیده و فتح لام و نون و دال ابجد زده یعنی بیفشارند و شیفتگی و دیوانگی کنند و ساقوت
یعنی صفیر بر مرغان زنند و ساقوت آوازی باشد که بیشتر کبوتربازان از دهان بر آورند * شجاید بفتح اول
و جیم بالف کشیده و فتح مثناة تحتانی و دال ابجد زده یعنی سرما خورده و سرد شود * شجد بفتح اول و جیم و دال ابجد
زده بمعنی سرمای سختی آمده که درختان را بخشکاند * شد بفتح اول و دال مهمله مشدد باصطلاح نغمه پردازان
و مطربان آنست که نغمه بلند کنند و پست نمایند تا وقتیکه موافق مدعا راست شود و بضم اول و سکون دال ابجد
بمعنی رفت و گذشت آمده و در تازی بمعنی بلند شدن و قوی کردانیدن و سخت گرفتن و سخت شدن و استوار
بستن آمده و زور و حمله بردن را نیز گویند * شده بلند بضم اول و فتح دال ابجد و های مختفی ساکن و فتح
موحدهٔ تحتانی و لام و نون و دال ابجد زده بمعنی باقی نویس آمده * شرید بفتح اول و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی
رسیده و دال ابجد زده ماضی شریدن آمده یعنی تراوید و بضم اول و ثانی مشدد ماضی شریدن بر وزن غریدن
است یعنی پی در پی بلا فاصله ریخت * شغاد بفتح اول و غین منقوطه بالف کشیده و دال مهمله زده نام برادر
رستم زال است که رستم را به بهانهٔ شکار در شکارگاه برده با رخش در چاه انداخت و خود هم بیک تیر رستم
مع درخت که در تنهٔ آن پنهان شده بود سفته گردید و جان داد و قصه آن در شاهنامه مسطور است و بجای غین
منقوطه کاف پارسی هم آمده * شفتالود بفتح اول و سکون فا و مثناة فوقانی بالف کشیده و ضم لام بواو رسیده
و دال ابجد زده بمعنی شفتالو آمده و آن میوه ایست معروف و کنایه از بوسه هم هست که بتازی قبله نامند
* شکرخند بفتح اول و کاف و سکون رای مهمله و فتح خای منقوطه و نون و دال ابجد زده کنایه از تبسم آمده
یعنی در زیر لب خنده کردن * شکرید بکسر اول و سکون کاف و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و دال ابجد
زده یعنی شکار کرد و دشمن را شکست * شکم بند بکسر اول و فتح کاف و سکون میم و فتح موحدهٔ تحتانی و نون و دال
ابجد زده کنایه از نوکری آمده که بنان فقط چاکری کند و معنی شکم خواره و پرخور نیز باشد که بتازی عبد البطن
خوانند * شکند بکسر اول و فتح کاف و نون و دال ابجد زده بمعنی خراطین آمده و آن کرمی باشد سرخ و بخزند
که در گل نرم متکون و پیدا میشود و بتازی آنرا احمر الارض گویند * شکوخد بکسر اول و ضم کاف بواو مجهول
رسیده و فتح خای منقوطه و دال ابجد زده یعنی ابلغزد و بیفتد و بسر در آید * شکوفد بکسر اول و ضم کاف بواو
رسیده و فتح فا و دال مهمله زده یعنی بشکفد و شکفته شود و معنی شکافته گردد هم آمده * شکوهد بکسر اول و ضم
کاف بواو مجهول رسیده و فتح های ملفوظه و دال ابجد زده یعنی بترسد و بیفتد و بلغزد و واهمه کند و بضم اول
بمعنی اظهار بزرگی کند و زیبا شود و کوش بمعنی اندازد * شکهد بکسر اول و ضم کاف و فتح های ملفوظه و دال ابجد

زده یعنی بترسید وبیم برد و واهمه کند ٭ شکاوند بفتح اول وکاف پارسی بالف کشیده وفتح واو ونون ودال ابجد
زده نام کوهی است نزدیک بسیستان ومعرب آن سجاوند با جیم آمده ٭ شکرد بکسر اول وفتح کاف ورای مهمله
ودال ابجد زده بمعنی شکار کند وبشکند وچیزی بخورد ٭ شمانید بفتح اول ومیم بالف کشیده وکسر نون بمثناة
تحتانی رسیده ودال ابجد زده بمعنی ترسانید وترسید وپریشان ساخت وبیهوش کرد وبیهوش گردید آمده وبمعنی
نفس بر نفس افتادن از تشنگی یعنی پی در پی ودم بدم نفس از تشنگی کشید وبمعنی ربایدن است وشمانیدن
مصدر این است ٭ شمند بفتح اول ومیم ونون ودال ابجد زده بمعنی نان سفید نیکو آمده که بتازی حمزه خوانند
ولاجورد کم رنگ را نیز گفته اند ٭ شمشاد بفتح اول وسکون میم وشین منقوطه بالف کشیده ودال ابجد زده
معروف است وآن درختی باشد که چوب آن در غایت سختی بود واز آن شانه وچیزها سازند وکنایه از قد شاهدان
وزلف وخط محبوبان ودلبران آمده ومرزنگوش را نیز گویند وآن نوعی از ریحان باشد در غایت سبزی وخوشبوئی
وبکسر اول نیز آمده ٭ شمغند بفتح اول وسکون میم وفتح غین منقوطه ونون ودال ابجد زده زنی را گویند که
بغایت بدبو وگند ومتعفن باشد وبتازی آنرا گندابر بر وزن سرما گویند ومدهوش وبخمر را نیز گفته اند که
از ترس وهراس باشد ونیز شخصیکه از و بوی بد آید وهرچیز بدبو را نیز گفته اند ٭ شملید بفتح اول وسکون
میم وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده ودال ابجد زده تخمی است محلل نفخ وگل آن زرد رنگ است شبیه به بهار
نارنج بوی تیزی دارد بر بیدن آن دفع درد سر کنند وآنرا راه رو نیز گویند چه بیشتر در راه روید
وبتازی آنرا حلبه نامند ودرهند میتهی خوانند وبعضی گویند شملید گل وشکوفه مورتیان است ٭ شمند بفتح
اول ومیم ونون ودال ابجد زده بمعنی افغان ونوحه کنند وبترسند وبرمند آمده وبمعنی بیهوش وبیهوشی نیز آمده وبمعنی بیهودی
هم از نظر گذشته ٭ شنبد بفتح اول وسکون نون وکسر موحدهٔ تحتانی ودال ابجد زده بمعنی شنبه آمده که روز
اول هفته است ٭ شنبلید بفتح اول وسکون نون وفتح موحدهٔ تحتانی وکسر لام بیای حطی رسیده ودال مهمله زده
بمعنی شملید آمده ٭ شند بفتح اول ونون ودال ابجد زده منقار مرغان را گویند وآن را نول بر وزن غول نیز خوانند
٭ شواد بفتح اول وواو بالف کشیده ودال ابجد زده بمعنی شوات آمده که پرنده ایست از جنس آب وآنرا سرخاب
نیز گویند ودر فرهنگی بدین آمده که شواد مرغی است بحری مایل هر زمان برنگی ولونی برآید وبتازی
آنرا بوقلمون گویند ٭ شود بکسر اول وواو وسکون دال ابجد بزبان شیرازی بمعنی شبت آمده وآن رستنی است
معروف که در ماست کنند ودر کوکو ودیگر طعام نیز اندازند وبضم اول وسکون ثانی بمعنی مورچهٔ کوچک آمده
وبمعنی شد ورفت نیز هست ٭ شوند بفتح اول وواو ونون ودال ابجد زده بمعنی باعث وسبب ومادهٔ هرچیز آمده
ومعنی دیگر ظاهر است ٭ شومارمند بضم اول بواو رسیده ومیم بالف کشیده وسکون رای مهمله وفتح میم ونون ودال
ابجد زده بلغت زند وپازند بمعنی گریه ونوحه کننده آمده ٭ شهرآزاد بفتح اول وسکون های مدوره وکسر رای
مهمله وهمزه بالف کشیده وزای هوز بالف کشیده ودال ابجد زده نام شهریست ٭ شهربند بفتح اول وسکون های
مدوره ورای قرشت وفتح موحدهٔ تحتانی ونون ودال ابجد زده بمعنی شخصی آمده که آنرا در شهربند دارند
٭ شهرود بفتح اول وسکون های مدوره وضم رای مهمله بواو مجهول رسیده ودال ابجد زده بمعنی تار وبم وتار کند
که در بعضی سازها بندند آمده ونام سازیست مانند موسیقار که رومیان در بزم ورزم خصوصاً در وقت فتح
وفیروزی نوازند ونام صوتی نیز هست وهر رودخانه بزرگی را گویند عموماً ونام رودخانه ایست در ملک عراق
خصوصاً ونیز نام شهریست در ملک عراق که خسرو پرویز آن شهر را بلب رودخانه شهرود بنا کرده وبنام آن

رودخانه موسوم ساخته * شهد بفتح اول وهای هوز و دال ابجد زده بمعنی انگبین آمده که بتازی عسل گویند
* شهند بفتح اول وهای هوز ونون و دال ابجد زده بمعنی نیکی و بهبودی آمده * شید بفتح اول ومثناة تحتانی
و دال ابجد زده بمعنی زرق و سالوسی و ساختگی آمده و بکسر شین منقوطه بمثناة تحتانی مجهول رسید نام پسر افراسیاب
است که او را پشنگ خوانند ویکی از نامهای آفتاب است وچشمهٔ آفتاب را نیز گویند و بمعنی مطلق نور هم آمده که
آن روشنائی معنویست و هر چیز بسیار روشن را نیز گویند و بتازی کثیر الشعاع خوانند * شیداشید بفتح اول
وسکون مثناة تحتانی و دال ابجد بالف کشیده وفتح شین منقوطه و کسر های هوز و مثناة تحتانی رسیده و دال ابجد زده
بمعنی روان بخش آمده که بتازی روح القدس خوانند * شیرمرد بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وسکون رای
مهمله وفتح میم و رای قرشت و دال ابجد زده ارباب سلوک شخصی را گویند که سرد و گرم مجاهدات
ومسافرات عالم لاهوت چشیده و از حظ نفس خارج شده و بلکه از خط امانوس گشته و از بلاها تلذذ یافته و از نعیم هر دو
جهان نفرت گرفته باشد و کنایه از مردم دلیر و شجاع و بهادر معروف است * شفتالود بفتح اول وسکون فا
ومثناة فوقانی بالف کشیده و ضم لام بواو رسیده و ذال معجمه زده بمعنی شفتالو آمده و آن میوه ایست معروف
و کنایه از بوسه هم هست که بتازی قبله گویند * شمذ بفتح اول وضم میم و ذال منقوطه زده بمعنی نان سفید نیکو آمده
که بتازی خبز گویند ولاجورد کم رنگ را نیز گفته اند

چشمهٔ دهم بحر چهارم قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان شین منقوطه با رای مهمله

* شاپور اول بالف کشیده و ضم بای پارسی بواو رسیده و رای مهمله زده نام پادشاهی بوده از آل اشک بن
یاءث گویند زکریا علیه السلام در عهد او شهید شد و او را شاپور ذوالاکتاف میگفتند بسبب آنکه هر کس را که از
عربان برمیگرفت شانه های او را برمی آورد و رها میکرد و بعد از و چند شاپور دیگر پادشاهی کردند و نیز نام مصوری
که واسطه بود میان شیرین و خسرو * شابهار اول بالف کشیده و فتح موحدهٔ تحتانی و های هوز و بالف کشیده
و رای قرشت زده نام بتخانه بوده قدیم در نواحی کابل و در اطراف آن دشتی و صحرای بس بزرگ و عظیم واقع است
* شاخ بر دیوار اول بالف کشیده و سکون خای ثخذ و بر دیوار معلوم کنایه از مردمان پیش خود بر پا کردن کش-
و رعمی آمده * شاخدار اول بالف کشیده و سکون خای منقوطه و دال ابجد بالف کشیده و رای مهمله
زده کنایه از مردم دیوث و خود بین آمده و نقرهٔ پاک و پاکیزه و بیغش را نیز گویند * شاخسار اول بالف کشیده
و سکون خای ثخذ و سین مهمله بالف کشیده و رای مهمله زده افزاریست آهنی پهن که سوراخهای بزرگ و کوچک
دران کنند زرکشان و سیم کشان دارند و مفتول طلا و نقره را از ان کشند تا باریک و هموار برآید و جای انبوهی
درختان بسیار شاخ را نیز گویند * شادبهر اول بالف کشیده و سکون دال ابجد و فتح موحدهٔ تحتانی و های هوز
زده و رای قرشت زده نام کنیزکی آمده و خوشی و خوشحالی را نیز گویند * شادخوار اول بالف کشیده
و سکون دال ابجد و فتح خای منقوطه و واو معدوله بالف کشیده و رای قرشت زده بمعنی شرابخوار آمده
و شراب خوردن بی اعتبار وبی ترس و بیم را نیز گفته اند و بمعنی معاش کل رانیدن بی زحمت و کدورت و تنگی هم آمده
و زنان فاحشه و مطربه را نیز گویند و بمعنی خوشحال و فرحناک و شادان نیز آمده و بزیادتی ها که شادخواره باشد
نیز همین معنی دارد * شادخور بمعنی شادخوار آمده که شرابخوار باشد * شادمار اول بالف کشیده و سکون
دال ابجد و میم بالف کشیده و رای قرشت زده بمعنی مار بسیار آمده و مار بزرگ را نیز گویند * شارمار هم بمعنی
شادمار آمده * شار اول بالف کشیده و رای قرشت زده نام جانوریست سیاه رنگ خوش آواز که خالهای سفید

ریزه دار دو مانند طوطی سخن میگویند و شنبال را هم گفته اند و چادری باشد بعادت تازیان و ترکان که
بیشتر زنان از آن لباس کنند و جامهٔ فانوس نیز هست زنند و بمعنی رقص و سماع نیز بنظر آمده و بتازی
بلند و عمارت عالی را نیز گویند و بمعنی شاه راه هم هست که راه فراخ و گشاده باشد و پادشاه
گرجستان را نیز گویند هر کسیکه باشد چنانچه پادشاه روم را قیصر و پادشاه چین را فغفور و پادشاه ایران را
و پادشاه ترکستان را خان و پادشاه هندوستان را رای میگویند و نیز بمعنی شهر آمده که درمیان مدینه خوانند
و شل و شل را نیز گویند که درمیان طلا و نقره و چیزهای دیگر کنند و زر و ریختن آب و شراب و امثال آن باشد
همچو آبشار و سرشار ه شاکار اول بالف کشیده و کاف بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی بیگار آمده و آن
کار فرمودن بزور است که مردم را کار فرمایند و مزد و روی و اجرت ندهند ه شاکر اول بالف کشیده و فتح کاف
و سکون رای مهمله بیگار باشد ه شامار اول بالف کشیده و میم بالف کشیده و رای قرشت زده نام موضعی است
که گروهی از گبران در آن توطن دارند ه شانه سر اول بالف کشیده و فتح نون و های مختفی ساکن و فتح سین
مهمله و رای قرشت زده پرنده ایست معروف که تاج بر سر دارد و آنرا در تازی هدهد گویند ه شاوغر اول
بالف کشیده و سکون واو و فتح غین منقوطه و رای قرشت زده بمعنی نای رومی آمده که نفیر را در کوچک کرنا
باشد و آنرا نای ترکی و نای رویین نیز خوانند و نام ولایتی است از ماوراء النهر که ساکنان آنجا بیشتر جولاه
باشند و بر یکطرف آن ولایت بیابان ریگ است ه شادور اول بالف کشیده و ضم دال ابجد بواو رسیده و رای
قرشت زده شخصی را گویند که میان عاشق و معشوق میانجی باشد و پیغام ایشانرا بیکدیگر رساند ه شاهفسر
اول بالف کشیده و سکون های هوز و فتح همزه و سکون فا و فتح سین مهمله و رای قرشت زده بمعنی اسپرک آمده
ه شاه انجیر اول بالف کشیده و کسر های هوز و فتح همزه و سکون نون و کسر جیم بمثناة تحتانی رسیده و رای قرشت
زده نوعی از انجیر کلان آمده و آنرا انجیر وزیری هم گویند ه شاه تیر اول بالف کشیده و کسر های هوز و
و مثناة فوقانی بمثناة تحتانی رسیده و رای قرشت زده بمعنی چوب بزرگ آمده که سقف خانه را بدان پوشند ه شاه خاور
کنایه از آفتاب عالمتاب آمده چه خاور بمعنی مشرق باشد ه شاه کار اول بالف کشیده و سکون های هوز و کاف بالف کشیده
و رای مهمله زده بمعنی کار عظیم و بزرگ آمده و بمعنی بیگار هم هست و آن کار فرمودن بزور است که مردم
را کار فرمایند و مزد و روی و اجرت ندهند ه شاهوار اول بالف کشیده و سکون های هوز و واو بالف کشیده
و رای قرشت زده بمعنی هر چیز خوب آمده که لایق پادشاهان باشد و جواهر و اسباب خانه و امثال آن عموما
و دری که بی همتا بود خصوصا و آنرا در یتیم گویند ه شبانور بفتح اول و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و سکون
نون و فتح واو و رای مهمله زده بمعنی شب پره آمده و آنرا مرغ عیسی هم خوانند و بتازی خفاش نامند ه شبدیر
بفتح اول و سکون موحدهٔ تحتانی و کسر دال منقوطه بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله زده نامی است از اسمای
الهی جل جلاله ه شبر بفتح اول و موحدهٔ تحتانی و رای مهمله زده بمعنی شعله آتش آمده و بکسر شین منقوطه
و سکون موحدهٔ تحتانی و رای مهمله زده نام شمر بن ذی الجوشن لعنة الله علیه است و در تازی بمعنی وجب
و بدست آمده و آن از دست مقداری باشد ما بین انگشت کوچک و انگشت بزرگ ه شبغار بفتح اول و سکون
موحدهٔ تحتانی و غین منقوطه بالف کشیده و رای قرشت زده بمعنی سحرگاه آمده که شبها گاوان و گوسفندان
و اسبان و دیگر جانوران در آنجا بسر برند و بجای رای مهمله زای معجمه نیز آمده ه شبکور عیار کنایه از آسمان آمده
ه شبگیر بفتح اول و سکون موحدهٔ تحتانی و کسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده و رای قرشت زده نام مرغی است

که در وقت سحر نمیلد ای حزین کند و بمعنی صبح و سحرگاه هم آمده و راهی شدن پیش از سحر و بعد از نیم شب
را نیز شبگیر گویند * شبور بفتح اول و تشدید و ضم موحدهٔ تحتانی بر وزن رسیده و رای قرشت زده بمعنی نای
رومی آمده که نفیر برادر کوچک کرنا باشد و آنرا نای ترکی و نای رویین تیز خوانند و بتازی نیز همین معنی دارد
* شبره بفتح اول و سکون موحدهٔ تحتانی و فتح های هوز و رای قرشت زده بمعنی منقار چرغ آمده و آن جانوریست شکاری
مشهور و معروف از جنس سیاه چشم * شبیار بفتح اول و سکون موحدهٔ تحتانی و مثناة تحتانی بالف کشیده و رای قرشت زده
نام معجونیست که آنرا در شب خورند و نیز بمعنی باشد تلخ آنرا بشیرازی صبر گویند طبع آن گرم و خشک است
و مسهل صفرا بود و رطوبت و بلغم را از سر و مفاصل جذب کند و بهترین آن سقوطری بود * شپر بفتح اول و تشدید
و فتح بای پارسی و رای قرشت زده بلغت سریانی بمعنی خوب و نیک آمده که بتازی حسن گویند و در پارسی بمعنی
شپر آمده و آنرا مرغ عیسی هم خوانند * شپیر بفتح اول و تشدید و کسر بای پارسی بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله
زده بلغت سریانی مصغر خوب و نیک است که خوبک و نیکک باشد و بتازی حسین خوانند و نام کوهی است بغایت
بزرگ * شتر بضم اول و مثناة فوقانی و سکون رای مهمله جانوریست معروف که بتازی ابل خوانند و منقار مرغان را
گویند که نول باشد و بفتح اول و سکون ثانی و ثالث بمعنی کنار و گوشه و طرف آمده و در تازی بمعنی قطع است
اعم از بریدن و یا شکستن و بهندی بمعنی دشمن آمده * شترخار بضم اول و مثناة فوقانی و سکون رای مهمله و خای
منقوطه بالف کشیده و رای قرشت زده نوعی از خار است که اشتر آنرا برغبت تمام میخورد و خار شتری همان
است و آنرا در هندی جواسه گویند و در فرهنگی بجای رای مهمله ثانی زای معجمه نیز آمده * شترغار بمعنی شتر
خار آمده که خار شتری باشد * شترمور بضم اول و مثناة فوقانی و سکون رای مهمله و ضم میم بواو رسیده و رای
قرشت زده در جنگلی از جنگلهای مغرب زمین مورچه باشد به بزرگی بزغاله بعضی گویند به بزرگی
بزکوهی و بعضی گویند به بزرگی گوسالهٔ کوچکی کسیکه بدان جنگل درآید مورچگان بدو آویزند و در یک
لحظه پاره اش کنند و گویند دران جنگل درختی نیز هست که برگهای آن کار اکسیر میکند * شتروار بضم اول
و مثناة فوقانی و سکون رای مهمله و واو بالف کشیده و رای قرشت زده بمعنی بار شتر آمده * شتکار بضم اول و سکون مثناة
فوقانی و کاف بالف کشیده و رای قرشت زده بمعنی شیار آمده یعنی زمین را بجهت زراعت کردن بشکافند و مستعد سازند
که آنرا کاورانده باشند تا تخم بیفشانند * شحرور بفتح اول و سکون حای حطی و ضم رای مهمله بواو رسیده
و رای قرشت زده نوعی از مرغ صحرایی باشد و بعضی گویند کبک دریست گویند این لفظ تازیست
* شحنهٔ پنجم حصار بفتح اول و سکون حای حطی و فتح نون و کسر همزهٔ مبدله و پنجم حصار معلوم کنایه از کوکب
مریخ آمده چراکه آسمان پنجم جای اوست * شحنهٔ چهارم حصار بفتح اول و سکون حای حطی و فتح نون و کسر
همزهٔ مبدله و چهارم حصار معلوم کنایه از آفتاب آمده و عیسی علیه السلام را نیز گویند باعتبار اینکه در آسمان
چهارم میباشد * شحنهٔ شب و سحر بفتح اول و حای حطی ساکن و فتح نون و کسر همزهٔ مبدله و شب و سحر معلوم
اشاره به پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله وسلم است و کنایه از عسس و محافظ و شبرو نیز است
* شخار بفتح اول و خای منقوطه بالف کشیده و رای قرشت زده بمعنی قلیا آمده که صابون پزان بکار برند
و بهترین وی آنست که از اشنان سازند * شخسار بفتح اول و سکون خای منقوطه و شین سعفص بالف کشیده
و رای قرشت زده زمین سخت و محکمی را گویند که در دامن کوه واقع باشد و مخفف شاخسار هم هست که
جای بسیار و انبوهی درختان باشد * شخشار بفتح اول و سکون خای نخذ و شین منقوطه بالف کشیده و رای

قرشت زده نام مردی است آب تیره کردن میان سرا وسفیدی باشد ٭ شدکار بضم اول وسکون دال ابجد ورای
پارسی بالف کشیده ورای قرشت زده بمعنی شیار آمده یعنی زمین را جهت زراعت کردن بشکافند ومستعمل شد
٭ شدیار بمعنی شدکار آمده ٭ شر بکسر اول وسکون رای مهمله نامی است از جمله نامهای آفتاب وبفتح اول
در تازی بمعنی بد وبدی آمده وبضم اول در تازی بمعنی عیب ومکروه هم دیده شده ٭ شراب دینار بفتح اول ورای
مهمله بالف کشیده وکسر موحده تحتانی وکسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده ونون بالف کشیده ورای قرشت
زده بمعنی شربت دینارست وآن شربتی است معروف ٭ شراب خوش گوار بفتح اول ورای مهمله بالف کشیده
وکسر موحده تحتانی وخوش گوار بافتح خای منقوطه معلوم بمعنی شهد وشراب بی خمار آمده ٭ گوار نقیض گلوگیر
است وآن هر چیز بود از خوردنی وآشامیدنی که در حلق با سانی رود ودر دهن شود ٭ شرمسار بفتح اول ورای
مهمله ومیم ساکن وسین مهمله بالف کشیده ورای قرشت زده بمعنی شرمنده آمده ٭ شش بانوی پیر کنایه از شش
ستاره آمده که زحل ومشتری ومریخ وعطارد وزهره وقمر باشد ٭ ششدر بفتح اول وسکون شین منقوطه وفتح
دال ابجد وسکون رای مهمله در اصطلاح نرد بازان خانه را گویند که در آن مهره بیکار باشد ٭ شغر بفتح اول
وغین منقوطه ورای قرشت زده بمعنی آبله آمده که بسبب راه رفتن در پا وکار کردن در دست بهم رسد ونیز
پوست واندام را گویند که بسبب کار کردن بسیار سخت وسطبر شده باشد ودر تازی خالی شدن شهر باشد از مردمان ویک
پای برداشتن سگ باشد بجهت شاشیدن ٭ شغربغر بفتح اول وغین منقوطه وسکون رای مهمله وفتح موحده تحتانی وغین
معجمه ورای قرشت زده کلمه ایست از توابع بمعنی پراکنده وپریشان ٭ شقر بکسر اول وفتح قاف وسکون رای مهمله بمعنی
لاله آمده که بتازی شقایق النعمان خوانند ٭ شکر بفتح اول وکاف ورای مهمله زده معروف ومشهور است وآن چیزی
باشد که قند ونبات وچیزهای دیگر از آن سازند ونوعی از زنبور سیاه هم هست که شش پای دارد وپیوسته بر گل نشیند ونیز
نام زنی بود که خسرو پرویز برغم شیرین او را بحباله نکاح خود در آورده بود وکنایه از لب معشوق وسخن
شیرین هم هست وبکسر شین منقوطه وفتح کاف ورای مهمله زده بمعنی شکار وشکار کننده وشکننده آمده چون دشمن
شکر بمعنی دشمن شکن وامر بشکار کردن وشکستن هم هست یعنی شکار کن ودشمن بشکن وبکسر شین منقوطه وتشدید واو
فتح کاف ورای مهمله زده بمعنی مشغول آمده که خار پشت باشد ٭ شکر خوار بفتح اول وکاف ورای مهمله
ساکن وخای منقوطه بالف کشیده ورای مهمله ثانی زده درختی است خاردار که میوه سرخ دارد ودانه آن
چون انجیر بود ٭ شکم خوار بمعنی پرخوار وبسیار خورنده آمده وکنایه از گرسنه هم هست ٭ شکیر بفتح اول
وکسر کاف بمثناة تحتانی رسیده ورای مهمله زده نام میوه ایست سرخ وسفید بزردی مایل شبیه به شفتالو گویند
درخت شفتالو وزردالو را چون با هم پیوند کنند این میوه حاصل شود ٭ شلیز بر وزن ومعنی شکیر است که
شفتالو باشد ٭ شکار بکسر اول وکاف بالف کشیده ورای قرشت زده معروف است که بتازی صید گویند وباین
معنی بجای کاف تازی کاف پارسی هم درست است وبضم شین منقوطه بمعنی زغال وانگشت آمده که اخگر کشته شده
باشد وبفتح شین منقوطه بمعنی شغال آمده وآن جانوری است معروف واو برزخ است در میان گرگ وروباه
گویند در زمان نوشروان بهم رسید پیش از این نبوده ٭ شکایت گستر بمعنی گله مند است ٭ شلوار بفتح اول وسکون
لام وواو بالف کشیده ورای مهمله زده بمعنی ازار وتنبان پاچه کوتاه آمده ٭ شمار بکسر اول ومیم بالف کشیده
ورای قرشت زده بمعنی راز یانه آمده که بادیان باشد ونیز نام درختی است کوتاه وبسیار سخت که پیشه
وران از آن دسته افزار ودست افزار سازند وبضم شین قرشت بمعنی زخمی آمده که کاری باشد واز آن امید زیستن

نما شد و بمعنی دوستی و محبت نیز آمده و شبیه و نظیر و مثل و مانند را هم گفته اند و بمعنی شمار و حساب معروف است * شمامهٔ کافور بفتح اول و میم بالف کشیده و فتح میم و کسر همزهٔ مبدله و کافور معلوم کنایه از روز و روشنائی روز آمده و کنایه از آفتاب و ماه نیز هست و شمامه دست انبویه را گویند و آن غلولهٔ عطریات است مرکب که برای بوییدن در دست میدارند * شمر بفتح اول و میم و سکون رای قرشت بمعنی قیماق آمده که روی شیر باشد و آنرا در هندی ملائی گویند و بمعنی دردآب هم آمده که کردآب باشد و حوض خورد و کوچک را نیز گویند و آبگیر را نیز خوانند و هرجا که آب استاده باشد و جائی از زمین و کوه که آب باران در ان جمع شود و پای درخت را نیز گویند که آب در انجا استاده باشد و بعضی آب کم و اندک را شمر گویند که در هرجای از روی زمین و جویها و شکافهای سنگ و پایهای درخت و امثال آن بایستد و جوی کوچک شور زده و جدول آب را نیز گفته اند * شمشار بفتح اول و سکون میم و شین منقوطه بالف کشیده و رای قرشت زده بمعنی شاخهای درخت تازه آمده که از درخت شمشاد برآید و برگ آن در نهایت سبزی و لطافت و طراوت و نزاکت باشد و از غایت نازکی میل بجانب زمین کند لهذا شعرا بزلف خوبان تشبیه کرده اند * شمشک بکسر اول و میم و سکون شین منقوطه و فتح دال ابجد و رای قرشت زده بلغت ژند و پاژند بمعنی سیر برادر پیاز آمده که بتازی ثوم خوانند * شمشور بضم اول و سکون میم و ضم شین منقوطه بواو مجهول رسیده و رای قرشت زده بلغت گیلانی رستنی باشد که برگ آن ببرگ شتر مانند و در آشهای ترش داخل کنند و روغن آن در دگوش را نافع است * شمشیر معروف است که تیغ باشد و وجه تسمیه آن شم شیر است چه شم بمعنی دم و ناخن هردو آمده و در فرهنگی بدین آمده که شمشیر تیغی را گویند که یک طرف روی او تیز باشد و جانب دیگر عکس آن و روشنای صبح و آفتاب را نیز گویند * شمع سحر بفتح اول و میم و کسر عین مهمله و فتح سین سعفص و حای حطی و رای قرشت زده کنایه از عمود صبح اول آمده که صبح کاذب باشد و کنایه از آفتاب عالمتاب هم هست * شمع مزعفر کنایه از نیر اعظم آمده که آفتاب باشد * شمکور بفتح اول و سکون میم و ضم کاف بواو مجهول رسیده و رای مهمله زده شهریست نزدیک بگنجه از ولایت اران که مولد و موطن نظامی گنجوی در انجا است * شمکیر بفتح اول و سکون میم و کسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله زده نام سر لشکری بوده * شنار بکسر اول و نون بالف کشیده و رای قرشت زده بمعنی شاخ نو آمده که تازه از درخت برآید و ولایت خرابی را نیز گفته اند که کسی در آن توطن نکند و خالی از مردمان باشد و بمعنی نامبارک و شوم و نحس هم آمده و ننگ و عار را نیز گویند و شناوری و آب ورزی هم هست و در تازی بمعنی دشمنی کردن و دشمنی داشتن هم هست یعنی با کسی و چیزی بد بودن * شناکر و شناور هردو بمعنی شناوری کننده آمده * شنجار بفتح اول و سکون نون و جیم بالف کشیده و رای قرشت زده معرب شنگار آمده و آن گیاهی است که بیخش سطبر و برگش سیاه میباشد و بسرخی مایل است اگر بیخ آنرا از نان بخورد برگیرند و در آب گرم بنشینند حیض را کشاید و بتازی شجرة الدم خوانند * شنغار و شنقار هردو بضم اول و سکون نون بزبان رومی بمعنی پرنده آمده از جنس سیاه چشم شبیه بچرغ و بیشتر پادشاهان بدان شکار کنند * شنکو بفتح اول و سکون نون و ضم کاف پارسی بواو رسیده و رای قرشت زده بمعنی فلکه آمده و آن چوب و چرمی باشد که بر گلوی دوک کنند و بادریسه خیمه را نیز گویند * شنکویر بفتح اول و سکون نون و کاف پارسی و کسر واو بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله زده بمعنی شرابی آمده که از درخت خرما بهم رسد * شنکیار بکسر اول و سکون نون و کاف پارسی و مثناة تحتانی بالف کشیده و رای قرشت زده نوعی از خیار باشد و آن دراز و کج میشود * شوار بفتح اول و واو بالف کشیده و رای قرشت زده نام پرنده ایست از جنس مرغابی

وآنرا شعابه نیز گویند و بوقلمون را هم گفته و بضم اول نیز آمده ٭ شور بضم اول بواو مجهول رسیده و رای مهمله زده بمعنی آشوب و غوغا و فریاد آمده و شوم و نحس و نامبارک را نیز گفته اند و بمعنی سعی و کوشش هم هست و بمعنی تلخ و شور هم آمده که نقیض شیرین باشد و بهم آمیخته را نیز گفته اند و بمعنی مالح ٭ و آنند و بمعنی و رزش و کارورز ... و ... هم آمده و بمعنی و ... و ... شستن و پاکیزه ساختن با آب هم باشد و شوییدن و شورش مصدر آنست و در بعضی کتب آنرا نیز گویند و بزبان ژند و پاژند بمعنی سیر آمده که نقیض گرسنه باشد ٭ شور و مور بضم اول بواو مجهول رسیده و سکون رای مهمله و فتح واو و رای قرشت زده این لغت از اتباع است بمعنی شوم و ضعیف آمده چه شور بمعنی شوم و نحس و نامبارک و مور بمعنی حقیر و ضعیف است و هرگاه خواهند کسی را یا چیزی را بزبونی و ناتوانی و حقارت نسبت کنند گویند شور و مور است و بمعنی شور و غوغا و آشوب نیز آمده و بحذف واو عطف که شور مور باشد مورچه های خورد و کوچک را گویند ٭ شوره زار بضم اول بواو مجهول رسیده و فتح رای مهمله و سکون های ملفوظه و زای هوز بالف کشیده و رای قرشت زده بمعنی خاک نمکین آمده که نمک از وی سازند ٭ شوشتر بضم اول بواو رسیده و سکون شین منقوطه و فتح فوقانی و رای مهمله زده نام شهریست در خوزستان که جامهٔ شوشتری منسوب بدوست ٭ شوشمیر بضم اول بواو رسیده و سکون شین منقوطه و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله زده بمعنی میل آمده که بتازی قافلهٔ صیاد خوانند ٭ شومیر بضم اول بواو مجهول رسیده و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده و رای قرشت زده بمعنی زمینی آمده که بجهت زراعت کردن مستعد و آماده کرده باشند و بمعنی شیار هم آمده چنانکه گویند زمین شومیر کرده یعنی زمین شیار کرده ٭ شوغا بضم اول بواو رسیده و غین منقوطه بالف کشیده و رای قرشت زده بمعنی زاج مثید آمده و بفتح اول بمعنی شوغاست که جای خوابیدن چارپایان باشد در شب ٭ شهر بفتح اول و های ملفوظه و رای قرشت زده معروف است که بتازی مصر گویند ٭ شهبر بفتح اول و سکون های ملفوظه و فتح بای پارسی و رای مهمله زده بمعنی پر اولین و بال جانوران آمده و بمعنی پرهای بزرگ نیز بنظر آمده ٭ شهتار بفتح اول و سکون های ملفوظه و مثناة فوقانی بالف کشیده و رای قرشت زده بمعنی اولین تار و تار رشته که در سازها بندند آمده ٭ شهرزور بفتح اول و های ملفوظه و رای قرشت زده و بضم زای هوز بواو مجهول رسیده و رای مهمله زده نام شهریست نزدیک بابل و بابل شهریست مشهور در میان عراق و عراق وسط عالم است پس باین اعتبار بابل مرکز دایرهٔ عالم باشد ٭ شهریار بفتح اول پادشاهی را گویند که از همه پادشاهان معتبر و بزرگتر باشد و بمعنی کلانتر و بزرگتر شهر نیز دیده شد ٭ شهریور بفتح اول و سکون های ملفوظه و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و رای قرشت زده بمعنی شهریور آمده و آن ماه ششم است از سال شمسی ٭ شهنگار بفتح اول و ظهور های ملفوظه و کسر نون و کاف پارسی بالف کشیده و رای مهمله زده بمعنی قریب و دنای عظیم آمده ٭ شهوار بفتح اول و سکون های ملفوظه و واو بالف کشیده و رای قرشت زده مخفف شاهوار آمده و هر چیز خوب را گویند که لایق پادشاهان باشد و جواهر و اسباب خانه و امثال آن عموما و دریکه بی همتا بود و آنرا در یتیم میگویند ٭ شیار بکسر اول و مثناة تحتانی بالف کشیده و رای مهمله زده زمینی را گویند که بجهت زراعت کردن با گاو آهن که در هندی هل گویند شکافته باشند ٭ شیبور و شیپور مردو بروزن بی نور بمعنی نای رومی آمده ٭ شیدر بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و کسر دال نقطه دار و رای مهمله زده در زبان پارسی یکی از نامهای خدایتعالی است جل جلاله ٭ شیدیر بروزن زمهریر بمعنی شیدر آمده که یکی از اسمای الهی است جل جلاله ٭ شیر بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و رای مهمله زده معروف است و آن چیزی باشد سفید و روان

که از پستان مادهٔ حیوانات برآید که از ان پنیر وماست بند تند وجانوریست درنده معروف که بتازی اسد گویند ونام برج پنجم از دوازده برج فلکی هم هست * شیرالبشر بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وضم رای مهمله وسکون لام وفتح موحدهٔ تحتانی وشین منقوطه ورای قرشت زده کنایه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم آمده * شیر بخشیر بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده ورای مهمله زده وفتح موحدهٔ تحتانی وسکون خای منقوطه وکسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده ورای مهمله زده نام بیخی است دوائی وآنرا از هند وستان آورند طبیعت آن گرم خشک است * شیرزور لقب بهرام گور بود * شیرسپهر کنایه از برج اسد است * شیرسوار بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وسکون رای مهمله وفتح سین سعفص وواو بالف کشیده ورای مهمله زده کنایه از آفتاب آمده باعتبار اینکه برج اسد خانهٔ اوست * شیرگیر نام روز بیست وهشتم باشد از ماههای ملکی وکنایه از مردم نیم مست هم هست وگاهی مردم مست را هم گویند * شیرین کار بمعنی شخصی آمده که سخنان شیرین ولطیف وظرفه میگفته باشد ومردم مسخره رانیز گویند * شیکار بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وکاف پارسی بالف کشیده ورای قرشت زده بمعنی بیگار آمده که کار فرمودن بی اجرت ومزد باشد یعنی کار بفرمایند واجرت ندهند ودر فرهنگی بدین آمده که این امالهٔ شاکار است

چشمهٔ یازدهم بحر چهارم قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان شین منقوطه با زای هوز

* شاماز اول بالف کشیده ومیم بالف کشیده وزای هوز زده نام موضعی است که گبران دران توطن دارند وباین معنی بجای زای هوز رای مهمله هم آمده * شاه باز اول بالف کشیده وسکون های ملفوظه وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وزای هوز زده بازی باشد سفید وبزرگ که پادشاهان بآن شکار کنند * شاهد روز اول بالف کشیده وکسر های ملفوظه ودال ابجد وضم رای مهمله بواو مجهول رسیده وزای هوز زده کنایه از آفتاب عالمتاب آمده * شاه نیمروز کنایه از آفتاب باشد وحاکم سیستان رانیز گویند وکنایه از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نیز هست شب انگیز بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی وفتح همزه وسکون نون وکسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده وزای هوز زده بیخ درختی بدرالبنج راگویند * شبدیز بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی وکسر دال ابجد بمثناة تحتانی مجهول رسیده وزای هوز زده نام اسپ خسرو پرویز بوده گویند رنگ آن سیاه بود ووجه تسمیهٔ آن شب رنگ است چه دیز بمعنی رنگ باشد گویند از همه اسپان جهان چهار وجب بلندتر بود وآنرا از روم آورده بودند وبعضی گویند شبدیز وگلگون هردو از یک بهم رسیده اند وحقیقت آن در لغت گلگون مذکور خواهد شد وچون اورا نعل بستندی بدو میخ در دست وپایش محکم کردندی وهر طعامی که خسرو خوردی اورا نیز خورانیدندی وچون شبدیز بمرد خسرو اورا کفن ودفن کرده صورت اورا فرمود که بر سنگ نقش کردند وهرگاه بدان نگریستی بگریستی وصورت شبدیز که پرویز بران سوار است در کرمان است * شب ترک تاز بفتح اول وکسر موحدهٔ تحتانی وضم مثناة فوقانی ورای مهمله وکاف زده وتاز معلوم کنایه از شب سیاه آمده که ترکان دران شب تاخت نمایند * شترخاز وشترغاز هردو بمعنی شترخار آمده که آنرا خارشتر نیز گویند * شباویز بفتح اول وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وکسر واو بمثناة تحتانی رسیده وزای هوز زده نام مرغی است که خود را تمام شب از یک پای آویزد وتا صباح فریاد می کند که ازان حق حق مفهوم شود وبعضی گویند مادامیکه از گلوی او قطرهٔ خونی بچکد خاموش نگردد * شب باز بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی وموحدهٔ تحتانی دیگر بالف کشیده وزای هوز زده معروف است وآن شخصی باشد که شبها بازی کند وصورتهای مختلف از پس پرده بنماید وبمعنی شب

زند و دارکه بتازی قائم اللیل خوانند هم آمده و شب پره را نیز باعتبار شب بیدار مرغ شب باز گویند ٭ شبهاز
بفتح اول و سکون های ابجد و غین منقوطه بالف کشیده و زای هوز زده [illegible] طه وجای را گویند که شبها اسب و گاو
و خر و گوسپند و امثال آن در انجا بسر برند ٭ شبپز بفتح اول و تشدید و ضم بای پارسی بواو رسیده و زای هوز
زده بمعنی شبپره آمده ٭ شجلیز بفتح اول و سکون جیم و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده و زای هوز زده بمعنی سرمای
سختی آمده که درختانرا بخشکاند ٭ شش انداز بفتح اول و سکون شین منقوطه و فتح همزه و سکون نون و دال ابجد بالف
کشیده و زای هوز زده کسی را گویند که شش پهلو بازی می کرده باشد و آن نوعی از قمار است و نراد را نیز
گویند یعنی کسیکه نرد بازی کند و شخصی را نیز گفته اند که شش گوی الوان مدور از چوب و غیر آن بهر دو دست
بگیرد و بهر دو [illegible] عدد در هوا اندازد و میگیرد هر شش را چنانکه بر زمین نمی افتد و پیوسته چهار عدد آن
در هواست و ماه شب چهارده را نیز گویند ٭ شکرریز بفتح اول و کاف و سکون رای مهمله و کسر رای ثانی بمثناة تحتانی
مجهول رسیده و زای هوز زده بمعنی گریهٔ شادی آمده و نثار را نیز گویند و شکر را نیز نامند که در عروسی بر سر
عروس فشانند ٭ شش روز ابتدا این معلوم بمعنی مدت آفرینش آسمان و زمین و آنچه در وست آمده
٭ شلمیز بفتح اول و سکون لام و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده و زای هوز زده بمعنی شنبلیت آمده و آن تخمی است
که معالج نفخ باشد و گل آن زرد رنگ است شبیه به بهارنارنج بوی تیزی دارد و بوییدن آن دفع درد سر کند
و آنرا اکل راه رو نیز گویند ٭ شلیز بمعنی شلمیز آمده که بالاتر مذکور شد ٭ شمیز بضم اول و کسر میم بمثناة تحتانی
رسیده و زای هوز زده بمعنی زمینی آمده که آنرا بجهت زراعت کردن آراسته و مستعد نموده باشند و بفتح شین
بمعنی مزارع و زراعت کننده آمده ٭ شنکبیز بفتح اول و سکون نون و کاف پارسی و کسر موحدهٔ تحتانی بمثناة تحتانی
رسیده و زای هوز زده شرابی را گویند که از درخت خرما بهمرسد و بجای زای هوز رای قرشت نیز آمده ٭ شنکبیر
بمعنی شنکبیز است ٭ شنیز بضم اول و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده و زای هوز زده بمعنی شونیز آمده که سیاه دانه باشد و بتازی
الحبة السوداء خوانند و آن تخمی باشد که بر روی خمیر نان پاشند و بفتح شین بمعنی کمان تیر انداز آمده و چوب آبنوس را
نیز گویند ٭ شوره گز بضم اول بواو مجهول رسیده و فتح رای مهمله و سکون های ملفوظ و فتح کاف پارسی و زای هوز زده
نوعی از درخت گز باشد و در منای حجاز گویند ٭ شوریز بفتح اول و سکون واو و کسر رای قرشت بمثناة تحتانی
مجهول رسیده و زای هوز زده بمعنی مزارع و زراعت کننده آمده و بضم اول بواو مجهول رسیده نام داروئی
است و زمینی را نیز گویند که بجهت زراعت کردن آراسته و مستعد کرده باشند و بمعنی شیز [illegible] آمده
که مزارع و زراعت کننده باشد ٭ شومز بضم اول بواو مجهول رسیده و کسر میم و زای هوز زده بمعنی شوریز است
و آن زمینی باشد که بجهت زراعت کردن آماده و مستعد کرده باشند ٭ شومیز بضم اول بواو مجهول رسیده
و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده و زای هوز زده بمعنی شومز آمده و آن زمینی باشد که بجهت زراعت کردن مستعد
و مهیا کرده باشند و بمعنی شیار هم آمده چنانکه گویند زمین شولیز کرده یعنی زمین شیار کرده و بمعنی زارع و زراعت
کننده و برزیگر آمده و بجای زای هوز رای مهمله هم آمده ٭ شونیز بضم اول بواو رسیده و کسر نون بمثناة تحتانی
رسیده و زای هوز زده بمعنی زمین شیار کرده آمده و برزیگر و زراعت کننده را نیز گفته اند و بمعنی سیاه دانه
را گویند که بتازی الحبة السوداء خوانند و آن تخمی باشد که بر روی خمیر نان پاشند ٭ شهباز بفتح اول و ظهور های
مدوره و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و زای هوز زده مخفف شاه باز آمده و آن بازی باشد سفید و بزرگ
که پادشاهان بدان شکار کنند و در فرهنگی بدین آمده شهباز جانوری است شکاری که جثه از باز بزرگتر [illegible]

کمتر از و میباشد و باز بزرگ را نیز گفته اند * شهرسبز بفتح اول و سکون های ملفوظه و رای قرشت و فتح سین سعفص و موحدهٔ تحتانی و زای هوز زده شهری است معروف در حوالی سمرقند و اکسال بکش بفتح کاف و شین معجمه اشتهار دارد * شهرناز بفتح اول و های ملفوظه و رای قرشت ساکن و نون بالف کشیده و زای هوز زده نام خواهر جمشید است که با خواهر دیگر که ارنواز نام داشت در حبالهٔ ضحاک بود و بعد از کشته شدن ضحاک مرد و بفریدون منتقل شدند و قصهٔ آن در شاهنامه مسطور است * شهرود بفتح اول و سکون های ملفوظه و ضم رای مهمله بواو مجهول رسیده و زای هوز زده بمعنی شهرود آمده و آن نام سازی است مانند موسیقار که رومیان در بزم و رزم خصوصا وقت فتح و فیروزی نوازند و نام صوتی نیز هست و بمعنی تار بم و تار کنده که در بعضی سازها بندند آمده و هر رودخانهٔ بزرگی را گویند عموما و نام رودخانه ایست در ملک عراق خصوصا و نیز نام شهریست در ملک عراق که خسرو پرویز آن شهر را بر لب آن رودخانه بنا کرده و بنام آن رودخانه موسوم ساخته و بعضی مخفف شهررود نوشته اند و آن شهری باشد نزدیک بابل * شیراند از بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون رای قرشت و فتح همزه و سکون نون و دال ابجد بالف کشیده و زای هوز زده نام شخصی بوده و کنایه از مردم دلیر و شجاع و بهادر هم آمده و بکسر اول بمعنی پستان پر شیر آمده * شیراز بکسر اول نام شهری است در زمین پارس آباد کردهٔ عمرو لیث و در فرهنگی بدیدن آمده که شیراز آباد کردهٔ حضرت سلیمان است علیه السلام * شیز بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و زای هوز زده بمعنی آبنوس آمده و آن چوبی باشد سیاه که از آن چیزها سازند و کمان تیرانداز را نیز گویند * شیشه باز بکسر اول کنایه از آفتاب آمده و کنایه از حیله و دغاباز هم آمده * شنیز بفتح اول و سکون مثناة تحتانی و کسر نون و زای هوز زده بمعنی شونیز آمده که سیاه دانه باشد * شه نیمروز بفتح اول و کسر های ملفوظه و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده و سکون میم و ضم رای مهمله بواو مجهول رسیده و زای هوز زده بمعنی شاه نیمروز آمده که کنایه از آفتاب باشد و رستم را نیز گفته اند و هر که پادشاه سیستان باشد چرا که سیستان نیمروز است و در اصطلاح الشعرا دل را نیز گفته و آدم علیه السلام را هم خوانند چه در بهشت پادشاهی نیمروز کرده و آن مقدار پانصد سال دنیا باشد و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را شاه نیمروز گویند چرا که آنحضرت را باستعارهٔ آفتاب می گویند و ستارگان مقتبس نور اند از آفتاب و آنحضرت پادشاه عالم ارواح اند همه نور از نور او مقتبس اند و بعضی گفته اند که شفاعت گناهکاران تا نیمروز خواهند کرد که مقدار پانصد سال دنیا باشد * شبوز بفتح اول و ضم بای پارسی مشدد بواو رسیده و زای پارسی زده بمعنی شپره که مرغ عیسی باشد آمده و بتازی خفاش گویند

چشمهٔ دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم از قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان شین منقوطه با سین مهمله و شین معجمه * شامس اول بالف کشیده و کسر میم و سین مهمله زده نام یکی از جزایر یونان است و بجای سین مهمله معجمه هم آمده که شامش باشد * شاموس اول بالف کشیده و ضم میم بواو رسیده و سین مهمله زده نام بلدی است از بلاد یونان و بعضی گویند نام جزیره ایست از بلاد یونان * شانهٔ کرباس اول بالف کشیده و فتح نون و کسر همزهٔ مبدله و کاف و سکون رای مهمله و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و سین سعفص زده چوبی را گویند که جولاهگان بر مرد و سر آن سوزنها محکم سازند و در پیش خود بر پهنای پارچه بند کنند * شدکیش بفتح اول و سکون دال ابجد و کسر کاف بمثناة تحتانی رسیده و سین مهمله زده بمعنی قوس قزح آمده و آنرا کمان رستم نیز گویند * شربت الماس بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح بای ابجد و کسر تای قرشت و الماس معلوم کنایه از شمشیر آبدار

آمده * شخس بفتح اول وخای منقوطه وسین مهمله زده بمعنی پوستین کهنه وجامه ولباس آمده * شش عروس
کنایه از شش کواکب آمده که زحل ومشتری ومریخ وزهره وعطارد وماه باشد * شکوفهٔ مس بکسر اول وضم کاف
بواو رسیده وفتح فا وکسر همزهٔ مبدله ومیم وسین مهمله زده وآن چیزی است که چون مس را بگدازند ودر کوره
گذارند تا بسته شود قدری آب بران ریزند وآن آب جوش میزند وگلی ازان بر روی مس بهم میرسد مانند نمک بهترین
آن سفید است بواسیر را نافع باشد وبتازی آن را زهر النحاس گویند * شماس بفتح اول ومیم مشدد بالف کشیده
وسین مهمله زده نام شخصی که کیش آتش پرستی بهم رسانید ودر فرهنگی بدین نام آمده که شماس واضع دین
آفتاب پرستیست وکیش آتش پرستی از زردشت رواج یافته شرح آن بالا کرده شد وبا تخفیف میم در تازی بمعنی
بد خو شدن اسپ آمده ودر تازی شموس هم باین معنی آمده * شماساس بفتح اول وثانی بالف کشیده وسین مهمله
بالف کشیده وسین سعفص زده نام پهلوانی است ایرانی که در لشکر منوچهر بود ونیز نام سپهداریست تورانی که بردست
قارن بن کاوه کشته شد * شه دو پاس بفتح اول وکسر های هوز وضم دال ابجد بواو رسیده وبای پارسی بالف
کشیده وسین مهمله زده اشاره بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم است که شفاعت گنهکاران تا دو پاس
روز خواهند کرد وآن مقدار پانصد سال دنیا است وکنایه از آفتاب هم هست وکنایه از آدم علیه السلام هم است
چه او تا دو پاس روز که پانصد سال دنیا باشد در بهشت بود ویک روز بهشت هزار سال دنیا است وکنایه از دل
هم هست که بتازی آنرا قلب گویند * شیرمکس بکسر اول بمثناهٔ تحتانی مجهول رسیده وکسر رای مهمله وفتح میم
وکاف وسین سعفص زده بمعنی عنکبوت آمده * شاباش اول بالف کشیده وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وشین
منقوطه زده بمعنی زری آمده که نثار کنند بمطربان ورقاصان وبازندگان دهند ونیز کلمهٔ تحسین است مخفف
شاد باش چه شا مخفف شاد آمده * شاش اول بالف کشیده وشین منقوطه زده معروف است که
بتازی بول گویند ونام شهریست مشهور بچاچ وازانجا کمان خوب آورند وآن شهریست از ماوراء النهر که بتاشکند
معروف است وبعضی کاشغر را گفته اند * شاه زربفت پوش اول بالف کشیده وکسر های هوز وزربفت پوش
معلوم کنایه از روز آمده وکنایه از آسمان وآفتاب عالمتاب نیز هست * شاه رش اول بالف کشیده وسکون های
هوز وفتح رای قرشت وشین منقوطه زده مخفف شاه ارش است یعنی ارش بزرگ وآن مقداریست از سر انگشت
میانین دست راست تا سر انگشت میانین دست چپ وقتیکه دستها را ازهم بگشایند وآن مقدار پنج ارش کوچک
باشد وارش کوچک از سر انگشت میانین دست است تا مرفق که بندگاه ساعد وبازو است وشاه رش را باین اعتبار
پنج ارش میگویند * شب پوش بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی وضم بای پارسی بواو مجهول رسیده وشین منقوطه
زده بمعنی برقع ولحاف آمده وکلاه وطاقیه وتخفیفه را نیز گویند چه آنها بر سر نهند * شب خوش بفتح اول وسکون موحدهٔ
تحتانی وفتح خای منقوطه وواو معدوله وشین منقوطه زده کنایه از وداع آمده یعنی کلمه باشد که در وقت وداع
کردن گویند خصوصا در شب * شبش بکسر اول وبای پارسی وشین منقوطه زده جانوریست معروف گویند اگر
شپشی را از سر بگیرند ودر سوراخ باقلا نهند کسیکه تب ربع داشته باشد بخورد شفا یابد وبضمتین وبفتح اول وضم
ثانی هم آمده * شبوش بفتح اول وتشدید وضم بای فارسی بواو مجهول رسیده وشین منقوطه زده بمعنی شب پوش آمده که کلاه
وطاقیه وتخفیفه وبالاپوش ولحاف باشد * شخش بفتح اول وخای منقوطه وشین قرشت زده بمعنی لغزیدن آمده که
که پای از زمین جدا شدن وافتادن ولغزیدن باشد وجامه ولباس وپوستین کهنه را نیز گویند وباین معنی
بجای شین قرشت سین سعفص هم آمده ونام مرغی هم هست وبعضی گویند بضم اول وفتح خای نخل نام مرغی

است کوچك وخوش آواز * شخیش بفتح اول وکسر خای منقوطه بمثناة تحتانی رسیده وشین منقوطه زده بمعنی
مرغکی آمده کوچك وخوش آواز * شش بفتح اول وشین منقوطه زده عدد بیست معروف وبضم اول وسکون ثانی
کنایه از پستان نرم وسست وآویخته آمده ونیز چیزیست سفید بسرخی مایل مانند گوشت بجگر متصل است و
بادزن ومروحهٔ دل باشد * شفش بفتح اول وفا وشین منقوطه زده بمعنی شاخ درخت آمده وچوبی باشد که
ندافان پنبه را بدان زنند وگرد آورند وجمع نمایند ودر فرهنگی بجای فتح اول ضم بدیدن آمده * شکرش
بفتح اول وسکون کاف وکسر رای مهمله وشین منقوطه زده بمعنی بدنامی آمده یعنی بچیزهای بد شهرت گرفتن
* شکیش بفتح اول وکسر کاف بمثناة تحتانی رسیده وشین منقوطه زده جوالی باشد که از دوخ سازند وآن گیاهی
است که از آن حصیر بافند * شلل کوش بفتح اول ولام اول وسکون لام ثانی وضم کاف پارسی بواو مجهول رسیده
وشین منقوطه زده بمعنی سگی آمده که گوشهایش فروآویخته وموی بسیار بر گوش او رسته باشد * شماشاش بفتح اول
ومیم بالف کشیده وسین سعفص بالف کشیده وشین منقوطه زده نام پهلوانی بوده ایرانی از لشکر سیاوش ونیز نام مبارزی
بوده تورانی که بر دست قارن بن کاوه کشته شد وقصهٔ آن در شاهنامه مسطور است وبجای شین منقوطه آخر سین مهمله
هم دیده شد * شمرش بضم اول ومیم وکسر رای مهمله وشین منقوطه زده بمعنی فرض وتقدیر آمده واین لفظ پارسیان
در جایی استعمال کنند که عربان بالفرض والتقدیر گویند * شمش بضم اول ومیم وشین منقوطه زده بمعنی شفشهٔ طلا
ونقره را گویند وآن طلا ونقرهٔ گداخته باشد که در ناوچه آهنی ریزند * شمع یهودی وش بفتح اول ومیم وکسر
عین مهمله ویهودی وش معلوم کنایه از شراب لعلی انگوری آمده * شنش بفتح اول ونون وشین منقوطه زده شفش را گویند
وآن چوبی باشد که ندافان پنبه را بدان گرد آوری کنند وپنبه زده را از این رو به آن رو گردانند وبفتح اول وثانی
در تازی خرمایی را گویند که دانهای آن هنوز سخت نشده باشد * شورش بضم اول وکسر ثالث بمعنی شوریدن
آمده یعنی شور وغوغا کردن ودرهم آمیختن وبرهم زدن وخوردن * شوش بضم اول بواو مجهول رسیده وشین
منقوطه زده نام شهریست در خوزستان که شوشتر باشد وجامهٔ شوشتری منسوب بدوست وبفتح اول وسکون ثانی
شاخهای درخت انگور باشد که بتازی قضبان بضم قاف گویند * شیدوش بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وضم
دال ابجد بواو مجهول رسیده وشین منقوطه زده نام برادر گیواست که پدر او گودرز نام داشت

چشمهٔ چهاردهم وپانزدهم وشانزدهم وهفدهم بحر چهارم از قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان شین منقوطه باطای حطی وغین منقوطه وفا وقاف

* شاه بلوط اول بالف کشیده وکسر های ملفوظ وفتح موحدهٔ تحتانی وضم لام بواو رسیده وطای حطی زده نوعی از بلوط باشد
بغایت شیرین سموم را نافع است ومثانه را سود دهد وآنرا بتازی بلوط الملك خوانند وبلوط نام میوه ایست
مغزدار که آنرا آس کرده نان پزند * شباط بضم اول وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وطای حطی زده بلغت رومی
نام آخر ماه زمستان آمده * شبطباط بفتح اول وکسر موحدهٔ تحتانی وسکون طای حطی وموحدهٔ تحتانی
بالف کشیده وطای حطی زده بمعنی بطباطا که سرخ مرو باشد آمده وآن گیاهی است سرخ بسیاهی مایل وبعربی عصی الراعی
خوانند خون شکم را ببندد * شبوط بفتح اول وضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده وطای حطی زده نوعی از ماهی
باشد وآن در دجلهٔ بغداد وفرات بهم رسد زهرهٔ او در دارویهای چشم بکار برند * شوحط بفتح اول وسکون واو
وفتح خای منقوطه وطای حطی زده بمعنی خوشه باشد عموما وخوشهٔ انگور وخرما وگندم وخوشهٔ ارزن را گویند
خصوصا * شب چراغ بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی وکسر جیم پارسی ورای مهمله بالف کشیده وغین منقوطه

وداشته را گویند * شدف بفتح اول وسکون نون وفتح دال ابجد وفا زده بمعنی دمامه ودهل وطبل آمده * شنگرف بفتح اول وسکون نون وفتح کاف پارسی و رای مهمله وفا زده وآن چیزیست که از سیماب وگوگرد سازند ونقاشان ومصوران بکار برند معرب آن شنجرف آمده وبیونانی سریقون خوانند ونام کرمی هم هست دراز وگندم خوار که در کشت زارها بهم رسد وغله را خراب کند وآنرا در هندوی کروخ گویند * شاه شرق اول بالف کشیده وکسر های ملفوظه وفتح شین منقوطه و رای مهمله وقاف زده کنایه از آفتاب عالمتاب آمده وشاه مشرق نیز خوانند * شحنهٔ دریای عشق بکسر اول وسکون حای حطی وفتح نون وکسر همزه مبدله و دریای عشق معلوم کنایه از سرور کاینات صلوات الله علیه وآله وسلم آمده * شریاق بکسر اول وسکون رای مهمله ومثناة تحتانی بالف کشیده وقاف زده بمعنی راه چشم آمده * شش طاق بفتح اول وسکون شین منقوطه وطای حطی بالف کشیده وقاف زده نام خیمه ایست مخصوص بسلاطین * شقق بفتح اول وقاف وقاف ثانی زده دست برهم زدن با اصول آمده چنانکه صدائی از آن بلند شود * شنیق بفتح اول وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده وقاف زده بمعنی پسر خوانده آمده * شوانق بفتح اول وسکون واو وکسر نون وقاف زده بمعنی اسپ سیاه دم آمده که چهار پای سفید باشد ودر فرهنگی شوانق بزیادتی الف بعد از واو هم بهمین معنی دیده شد * شودانیق بضم اول بواو مجهول رسیده و دال ابجد بالف کشیده وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده وقاف زده معرب شودانیات آمده وآن مرغی باشد سبز رنگ ومنقار دراز دارد ودرختان را بمنقار سوراخ کند وآنرا بشیرازی دارتک خوانند * شیرزق بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وکسر رای مهمله وفتح زای هوز وقاف زده بمعنی شیرشاش آمده که مرغ عیسی باشد * شیرحق بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وکسر رای مهمله وفتح حای حطی وقاف زده اشاره با میر مردان وشیر یزدان علی بن ابیطالب علیه الصلواة والسلام آمده

چشمهٔ سیزدهم از بحر چهارم از قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان شین منقوطه با کاف تازی و پارسی

* شابانک اول بالف کشیده وموحده تحتانی بالف کشیده وفتح نون وکاف پارسی زده مخفف ومختصر شاه بانک آمده وآن داروی است که معرب آن شاهبانج است وبتازی آنرا بنفسج الکلاب خوانند علت ورخ را سود دارد * شادروان خاک اول بالف کشیده وفتح دال ابجد وسکون رای مهمله وواو بالف کشیده وکسر نون وخاک معلوم کنایه از زمین آمده * شارشک اول بالف کشیده وفتح رای مهمله وشین منقوطه وکاف زده بمعنی رباب آمده وآن سازیست مانند طنبور بزرگی که دستهٔ کوتاهی داشته باشد وبجای تخته برروی آن پوست آهو کشند وچهار تار بر آن بندند ونیز بمعنی تیهو آمده وآن جانوریست مانند کبک لیکن از کبک کوچکتر است * شارک اول بالف کشیده وفتح رای مهمله وکاف زده پرنده ایست سیاه مانند طوطی سخن گوید وآنرا در هندی مینا نامند وبعضی گویند سیاه وکوچک است آنرا هزار داستان نیز خوانند وبعضی دیگر گفته اند مرغکی است کوچک وخوش آواز که آواز او بصدای چهار تاره تشبیه کرده اند وتیل سیاه وسفید نکرده اند * شاشک اول بالف کشیده وفتح شین منقوطه وکاف زده بمعنی شارشک آمده که رباب باشد * شاشنک بفتح اول بالف کشیده وفتح شین منقوطه وسکون نون وکاف بمعنی شاشک آمده که رباب باشد * شاک اول بالف کشیده وسکون کاف بمعنی بز نر آمده وآنرا تکه بروزن مکه نیز گویند وبعضی تکه بزی را گویند که سرگروه وپیشرو گلهٔ گوسپندان باشد ونیز بمعنی سینه بند زنان آمده وآن پارچه باشد چهار گوشه که پستانهای خود را بدان بندند * شالنک اول بالف کشیده وفتح لام ونون وکاف پارسی زده گلیمی را گویند که در زیر فرشها دوزند ونیز چیزیکه زیر برگستوان باشد وبمعنی برجستن

وفرو همتی شاطران و پیادهٔ روان را نیز گویند و شخصی را نیز گویند که در عوض دیگری بهت طلبی که از دیگری دارد بگیرند ❊ شالینک اول بالف کشیده و فتح لام و هاء ملوره و نون و کاف پارسی زده بمعنی اشتلم و زیادتی و سرکشی و نافرمانی آمده و مکر و حیله و فریب را نیز گویند و بمعنی کر و کر و کان نیز آمده که بتازی رمس و مرمون خوانند ❊ شاماند اول بالف کشیده و میم بالف کشیده و کاف زده بمعنی سینه بند زنان آمده ❊ شالک اول بالف کشیده و فتح نون و کاف زده بمعنی سنگدان و چینه دان مرغان آمده و آنرا در تازی حوصله گویند ❊ شاله سرلد اول بالف کشیده و فتح نون و هاء مختفی زده و فتح سین مهمله و راء قرشت و کاف زده ❊ پرنده ایست معروف که تاج بر سر دارد و آن را در تازی هدهد گویند و آن تصغیر شاله سر است ❊ شاه بالک اول بالف کشیده و سکون هاء ملفوظ و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و فتح لون و کاف پارسی زده گیاهی است دوائی و آنرا بتازی بنفسج الکلاب خوانند و معرب آن شاه بالغ است علت صرع را سود دارد ❊ شامد شاه فلک اول بالف کشیده و کسر هاء ملفوظ و دال ابجد و شین منقوطه بالف کشیده و کسر هاء ملفوظ و فلک معلوم کنایه از آفتاب عالمتاب آمده ❊ شاه لعمرك اول بالف کشیده و کسر هاء ملفوظ و دال ابجد و فتح لام و عین مهمله و سکون میم و ضم راء مهمله و کاف زده اشاره بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم آمده ❊ شاه زنگ با ضافت کنایه از شب آمده که بتازی لیل خوانند و لیز بلکررا که پادشاه زنگبار بود گویند ❊ شاه طارم فلک اول بالف کشیده و کسر هاء ملفوظ و طاء حطی بالف کشیده و فتح راء مهمله و کسر میم و فلک معلوم کنایه از آفتاب عالمتاب آمده ❊ شاه فلک بمعنی شاه طارم فلک آمده ❊ شاهنشاه فلک کنایه از آفتاب آمده ❊ شاه سوار فلک نیز کنایه از آفتاب است ❊ شبالنک بفتح اول و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و فتح لام و لون و کاف پارسی زده بمعنی نخچیر آمده و آن جانورانی باشند که آنرا شکار کنند مانند گاو و بز کوهی و قوچ صحرائی و آهو و امثال آن ❊ شبان فریبک بفتح اول و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و سکون نون و فتح فاء و کسر راء مهمله و مثناهٔ تحتانی رسیده و فتح باء ابجد و کاف زده نام مرغی است کوچک شبیه به باشه و بعضی گویند شبیه بمرا شترو ک است که آنرا اشتک و پرستوک نیز گویند ❊ شبانفریوک بفتح اول و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و سکون نون و فتح فاء و کسر راء مهمله و مثناهٔ تحتانی رسیده و فتح واو و سکون کاف بمعنی شبان فریبک آمده که فرا شتک باشد ❊ شباهنک بفتح اول و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و فتح هاء ملفوظ و لون و کاف پارسی زده نام ستارهٔ کاروانکش است و آن ستاره باشد که پیش از صبح طلوع کند و بتازی شعری خوانند و بمعنی جایگاه چهار پایان و گوسفند نیز آمده که شب در آنجا باشند و مرغ سحرخوان را هم می گویند که بلبل باشد و بعربی عندلیب خوانند ❊ شبپرک بفتح اول و سکون موحدهٔ تحتانی و فتح باء پارسی و راء مهمله و کاف زده معروف است که مرغ عیسی باشد و بتازی خفاش گویند ❊ شبتک بفتح اول و سکون موحدهٔ تحتانی و فتح مثناهٔ فوقانی و کاف زده نوعی از بازی باشد و آن چنان است که یک پای بر چهند و لگد بر پشت و پهلوی هم زنند و باین معنی بجای مثناهٔ فوقانی نون هم آمده ❊ شب چراغک بفتح اول و سکون موحدهٔ تحتانی و فتح جیم پارسی و راء قرشت بالف کشیده و فتح غین منقوطه و کاف زده بمعنی کرم شب تاب آمده و آنرا بتازی ولد الزنا گویند و در هندی آنرا جگنو نامند ❊ شب جک بفتح اول و سکون موحدهٔ تحتانی و فتح جیم و کاف زده بمعنی شب برات آمده که شب پانزدهم شعبان است زیرا که جک بمعنی برات باشد و با جیم فارسی هم درست است ❊ شب خیزک بفتح اول و سکون موحدهٔ تحتانی و کسر خاء منقوطه بمثناهٔ تحتانی مجهول رسیده و فتح زاء هوز و کاف زده بمعنی ترانیزک آمده و آن سبزه ایست معروف که خوردنی و تر تنک نیز گویند

وبتازی رشاد خوانند وتخم آنرا حب الرشاد نامند * شبدیز نقره خنک بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی وکسر
دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده وسکون زای هوز و نقره خنگ با کاف پارسی معلوم کنایه از آسمان است وکنایه
از شب وروز وروزگار وعالم ودنیا آمده * شب رنگ بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی وفتح رای مهمله ونون
وکاف پارسی زده نام سنگی است سیاه و براق که آنرا شبه گویند ونیز نام گلی است سیاه رنگ بزردی مایل
ونام اسپ سیاه وش نیز هست * شبک بکسر اول وموحدهٔ تحتانی وکاف زده بمعنی فلکه آمده که بادریسهٔ دوك
باشد وآن چیزی است از چوب یا از چرم تنک بر گلوی دوك مضبوط سازند تا رشته که میریسند در اینجا جمع
شود وبمعنی دوك هم آمده وآنرا در هندی تکله گویند * شبکوک بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی وضم کاف
بواو مجهول رسیده وکاف زده نوعی از کدایان باشند که شبها بر بالای درختی یا پشتهٔ ویا میناری که درمیان
محله واقع باشد بر آیند وبا واز بلند یک یک از مردم محله را نام ببرند ودعا کنند تا بایشان صدقه دهند وآنرا
شب کوکان وشب کوکه هم گویند * شبنك بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی وفتح نون وکاف زده نوعی از بازی باشد که
بیك پا بر جهند ولگد بر پشت وپهلو هم زنند وباین معنی بجای نون مثناة فوقانی هم آمده * شپتك بکسر اول وسکون
بای پارسی وفتح مثناة فوقانی وکاف زده بمعنی مطلق لگد زدن آمده خواه انسان زند خواه حیوان دیگر
* شتاك بفتح اول ومثناة فوقانی بالف کشیده وکاف زده بمعنی شاخ تازه ونازك آمده که از بیخ وبن درخت
وشاخ درخت سر زند وبیرون آید * شتالنك بکسر اول ومثناة فوقانی بالف کشیده وکسر لام ونون وکاف پارسی
زده بمعنی استخوان بجول پا آمده وآن استخوانی باشد که درمیان بندگاه ساق واقع است وبتازی آنرا کعب
خوانند * شترکاو پلنك بضم اول ومثناة فوقانی وسکون رای مهمله وکاو پلنك معلوم جانوری است وحشی که آنرا
شترکا ونیز گویند وبتازی زرافه نامند * شترك بضم اول ومثناة فوقانی وفتح رای مهمله وکاف زده بمعنی آدمی
آمده که خود را بصورت شتر وگوسپند وگاو وخرس وامثال آن سازد وبمعنی موج نیز آمده اعم از موج دریا
وغیره * شترنك بفتح اول وسکون مثناة فوقانی وفتح رای مهمله ونون وکاف پارسی زده بمعنی مردم گیاه آمده
وآن گیاهی باشد در چین شبیه بآدمی سر آن زیر ونگونسار می باشد چنانچه ریشهٔ آن بمنزله موی سر اوست تفصیل
آن در لغت سنك کنك مذکور شده است * شرزدك بکسر اول ورای قرشت وسکون زای هوز وفتح دال ابجد وکاف
زده بمعنی آلوی کوهی آمده وآن زرد رنگ می باشد وآنرا در خراسان علف شیران وعلف خرس گویند ومغربیان
زعرور نامند وآن شبیه به سیب است لیکن از سیب بسیار کوچکتر است وآنرا بتازی تفاح البر گویند ودرخت
آنرا شجرة الدب خوانند وآن صحرائی نیز میباشد * شرفاك بفتح اول وسکون رای مهمله وفا بالف کشیده وکاف
پارسی زده هر صدای آهسته را گویند عموماً وصدای پای مردم را خصوصاً وبکسر اول نیز آمده * شرفالنك
بفتح اول وسکون رای مهمله وفا بالف کشیده وفتح لام ونون وکاف پارسی زده بمعنی شرفاك است که
صدای آهسته وآواز پا باشد * شرفانك بمعنی شرفالنك است * شرك بفتح اول ورای مهمله وکاف زده
بمعنی خوششی آمده که بسبب خون یا صفرا آمیخته بهم می رسد ودر تازی بمعنی بلغشنه آمده وآن
ریسمانی باشد که یك سر آن را حلقه حلقه کرده کرهی بزنند وسر دیگر آنرا از حلقه ها بکذرانند
برنهجی که بمجرد کشیدن ریسمان آن حلقه مانند شود همچنانکه بر سر دامها سازند وشاهراه را نیز گویند که راه
وسیع وبزرگ باشد ووسط ومیان حقیقی را هم گفته اند وبمعنی جامه وپارچه آمده که دران دار وبند ند وبکسر
اول وسکون ثانی وثالث نوعی از خوشش باشد که کودکانرا بهم رسد وآنرا بتازی جدری خوانند ودر تازی بمعنی

کارکند تا باشد بسبب شریک و انباز برعدل روا داشتن ◦ شرنگ بفتح اول و رای مهمله و نون و کاف پارسی زده بمعنی
هربزۀ تلخ عود و رنگین که در صحرا شود آمده و بتازی آنرا حنظل خوانند و بمعنی زهره را نیز گفته‌اند و آن درختی
است که برگش بغایت تلخ میباشد اگر حیوانات بخورند در حال بمیرند و مطلق زهر را نیز گفته‌اند ◦ شش درنگ
بفتح اول و سکون شین منقوطه و فتح دال ابجد و کسر رای مهمله و فتح تای قرشت و نون و کاف پارسی زده کنایه از
دنیا و عالم آمده و شش جهت را نیز گویند که پیش و پس و راست و چپ و فوق و تحت باشد و بمعنی عجالت هم از نظر
گذشته ◦ شعر مردمک بفتح اول و سکون عین مهمله و کسر رای قرشت و فتح میم و سکون رای مهمله و ضم دال ابجد
و فتح میم و کاف زده بمعنی لحاف چشم آمده که پلک چشم آدمی و حیوانات دیگر باشد و آن پوست بالا بین مژگان
دار چشم است ◦ شغک بفتح اول و غین منقوطه و کاف زده بمعنی مردم خلف و نادان و ابله و بیعقل آمده ◦ شفترنگ
بکسر اول و سکون فا و فتح مثناة فوقانی و رای مهمله و کاف زده رستنی باشد که علف شتر شود و آنرا عاکشی هم گویند
و بتازی حخم خوانند و تخم آنرا بلند را لحشتم گویند و بعضی تخم عاکشی را شفترنگ گویند ◦ شفترنگ بفتح اول
و سکون فا و فتح مثناة فوقانی و رای قرشت و نون و کاف پارسی زده نام میوه ایست سرخ و سفید مزردی مایل و شبیه
بشفتالو گویند درخت زردالو و شفتالو را چون باهم پیوند کنند شفترنگ حاصل شود ◦ شفشاهنگ بفتح اول و سکون فا و شین
منقوطه بالف کشیده و فتح های هوز و نون و کاف پارسی زده بمعنی تختۀ آهنی آمده که در آن سوراخهای بزرگ
و کوچک بتفاوت کرده باشند و هیم کشان و طلا کشان نقره و طلا را از آن بکشند و بمعنی شاخسار نیز آمده و بمعنی
مشتۀ حلاجی هم آمده و آن چوبی باشد که در وقت پنبه زدن بر زه کمان بزنند و حلاج و کمان حلاجی را نیز گفته‌اند
◦ شفک بفتح اول و فا و کاف زده بمعنی کهنه و فرسوده و از هم رفته آمده و بمعنی بی‌هنر و ابله و خلف و نادان و احمق
آمده ◦ شک بضم اول و کاف زده بمعنی مرگ موش آمده آنرا بتازی سم الفار خوانند و بفتح اول در تازی بمعنی
گمان باشد که نقیض یقین است و بزبان ژند و پاژند هم باین معنی است و عکه را نیز گویند و آن پرنده ایست
معروف از جنس کلاغ ابلق و سیاه و سفید میباشد و بعربی عقعق خوانند ◦ شکاشک بفتح اول و کاف بالف کشیده
و فتح شین منقوطه و کاف زده بمعنی آواز پای آمده که بهنگام رفتن برآید ◦ شکانک بفتح اول و سکون کاف بالف کشیده
و فتح نون و کاف زده بمعنی سنگ دان و چینه دان مرغان آمده که بتازی آنرا حوصله گویند ◦ شکربر بفتح اول و کاف و سکون
رای مهمله و فتح موحده تحتانی و رای مهمله و کاف پارسی زده بمعنی برگهای دراز و پهن آمده که از شکر
سازند و برهم بندند و آنرا شکر قلم نیز خوانند و نیز نوعی از شکر پاره هم هست ◦ شکررنگ شکر معلوم و فتح
رای مهمله و نون و کاف پارسی زده بمعنی شکر و بید آمده و چه رنگ بمعنی رویند و رسته هم هست و آن برگهای
و پارهای دراز است که از شکر سازند و برهم زنند ◦ شکرسنگ بفتح اول و کاف و سکون رای مهمله و فتح سین
بی نقطه و نون و کاف پارسی زده بمعنی سنگی آمده سفید چون آنرا بسایند و بر موضعی که خون می آمده باشد بربزند
خون را باز دارد و آنرا حجر اعرابی نیز گویند ◦ شکر عقیق رنگ بفتح اول و کاف و سکون رای مهمله و عقیق رنگ
معلوم کنایه از لب معشوق آمده ◦ شکرنگ بفتح اول و سکون کاف و فتح رای مهمله و نون و کاف پارسی زده
مخفف شکررنگ است ◦ شکشک بفتح هر دو شین منقوطه و سکون هر دو کاف بمعنی شکاشک است که آواز پای باشد
که در وقت راه رفتن برآید ◦ شکک بفتح اول و کاف اول و کاف ثانی زده بمعنی آواز پای آمده که در وقت راه رفتن
برآید و بمعنی خاری هم هست کرد و مدور که در دامن آویزد و طنبور را نیز گفته‌اند ◦ شکوهنگ بکسر اول
و ضم کاف بواو رسیده و فتح ها و کسر همزۀ مبدله و فتح هین سعفص و نون و کاف پارسی زده چیزیست که در کوهها

بر روی سنگ پیدا شود و آنرا بتازی زهر الحجر گویند سیلان خون و ورم زبان را نافع است و علت قوباء را هم سود دهد
شلتوک بفتح اول و سکون لام و ضم مثناة فوقانی بواو مجهول رسیده و کاف زده بمعنی برنج آمده که هنوز از پوست
بدر نیامده باشد و بهندی شالی خوانند * شلک بکسر اول و کاف زده بمعنی گل تیره و سیاه چسپنده آمده که چون
پای در ان بند شود بدشواری برآید و بمعنی زلو هم آمده * شلکک بکسر اول و سکون لام و فتح کاف ثانی زده بمعنی سوراخی
آمده که در ته دیوارها کنند تا آبهای کثیف و چرکن و آب باران و غیره از ان منفذ بیرون رود و بمعنی ناودان
هم آمده * شلمک بفتح اول و سکون لام و فتح میم و کاف زده دارویی است مسهل ملطف چون با گوگرد بر بهق طلا کنند
نافع باشد و آنرا اشیلم نیز گویند و آن در میان گندم روید و آنرا زوان نیز گویند * شلنک بفتح اول و لام و نون
و کاف پارسی زده بمعنی برجستن و فروجستن شاطران آمده بجهت ورزش و مشق و راه رفتن بسیار بر نهجی که
پاشنه پای از ایشان بسرین ایشان برسد * شلوک بفتح اول و ضم لام بواو رسیده و کاف زده بمعنی زلو آمده و آن کرمی
باشد سیاه رنگ که چون بر عضوی بچسپاند خون از ان بمکد * شمشک بکسر اول و فتح میم و شین منقوطه و کاف زده
بلغت ژند و پاژند بمعنی کنجد آمده * شمع فلک بفتح اول و میم و کسر عین مهمله و فلک معلوم جمیع کواکب را گویند
عموماً و آفتاب و ماه را گویند خصوصاً * شنک بفتح اول و نون و کاف پارسی زده بمعنی عیاری آمده که از برای تخم نکاشته ارند
و درخت سرو را نیز گویند * شنگرک بفتح اول و سکون نون و کاف زده بمعنی شاهد شوخ و ظریف و شیرین حرکات و خوب و نیک
و زیبا آمده و دزد و راهزن و عیار را نیز گویند و عیاری باشد که از برای تخم نکاشته ارند و درخت سرو را هم گویند و خرطوم فیل
را نیز نامند و بمعنی مکابره و مبالغه هم آمده و نیز نام یکی از رایان هند و ستان است که بهدافراسیاب زنده * شنکوک بفتح اول
و سکون نون و ضم کاف پارسی بواو رسیده و کاف زده بمعنی بادریسهٔ دوک آمده و آن چوب و چرمی باشد که بر کلوی
دوک کنند و بتازی فلکه خوانند و با یمعنی بجای کاف فارسی لام هم بنظر آمده * شنلک بفتح اول و سکون نون
و فتح لام و کاف زده بمعنی خوشه آمده اعم از خوشهٔ خرما و انگور و گندم و جو * شوالک بفتح اول و واو بالف کشیده
و فتح لام و کاف زده نام پرنده ایست از جنس آبی و آنرا سرخاب نیز گویند * شوشک بضم اول بواو رسیده و فتح شین منقوطه
و کاف زده بمعنی طنبور و رباب چهار تار آمده و بمعنی تیهو نیز هست و آن مرغی است کوچکتر از کبک * شولک بضم
اول بواو مجهول رسیده و فتح لام و کاف زده بمعنی بادریسهٔ دوک آمده و نام مرکب اسفندیار هم بود و اسپ چالاک و تند
و تیز رفتار را نیز گویند * شهسوار فلک بفتح اول و سکون های هوز و فتح سین مهمله و واو بالف کشیده و کسر رای
مهمله و فلک معلوم کنایه از آفتاب عالمتاب آمده * شهلک بفتح اول و سکون های هوز و فتح و دال ابجد و کاف زده کنایه
از لذت جماع آمده و محل جماع را نیز گویند و تصغیر شهد معروف است * شهلنک بفتح اول و سکون های هوز و فتح لام
و نون و کاف پارسی زده بمعنی ریسمان تاب آمده و آن شخصی است که ریسمان و طناب خیمه و امثال آن می تابد
* شهنشاه فلک کنایه از آفتاب است * شیدرنک بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون دال ابجد و فتح رای قرشت
و نون و کاف پارسی زده نام پهلوانی بوده در نهایت فضل و دانش و او طبع را واجب الوجود میدانست چه هیچ چیز خالی
از و نیست * شیرخشک بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون رای قرشت و ضم خای تخذ و شین منقوطه و کاف زده بمعنی
شیرخشت است * شیرکنجشک بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و کسر رای مهمله و ضم کاف پارسی و سکون
نون و کسر جیم و شین منقوطه و کاف زده پرنده ایست بزرگ در نده و مردار خوار او را در کاک نیز گویند
* شیرمرغزار فلک بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و کسر رای قرشت و فتح میم و سکون رای مهمله و فتح غین
منقوطه و زای هوز بالف کشیده و کسر رای مهمله و فلک معلوم کنایه از برج اسد آمده و آن برج پنجم است

ازدر آرده ارو ج للکی ٭ شیرینک بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده وفتح نون
وکاف زده مصغر شیرین آمده ونوعی از جوشش هم هست که بر اندام و روی اطفال برمی آید ٭ شیشاک بکسر اول بمثناة
تحتانی مجهول رسیده وشین منقوطه بالف کشیده وکاف زده بمعنی رباب چهار تار آمده وگوسپند یکساله را
نیز گویند ٭ شیشک بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح شین منقوطه وکاف زده نام مرغی است که آنرا
تیهو گویند و بمعنی مکه هم آمده و آن مرغی است معروف از جنس کلاغ ابلق و سیاه و سفید می باشد و رباب
چهار تاره را نیز گفته اند وگوسپند یکساله را هم نامند ٭ شیشیک بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وکسر شین منقوطه بیای
حطی رسیده وکاف زده بمعنی تیهو آمده که آنرا شیشک وشیشو هم گویند ٭ شیک بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده
وکاف زده بمعنی شل آمده و آن دست و پای را گویند که از کار باز مانده باشد و در آن گیرائی و قدرت رفتار نباشد

چشمهٔ نوزدهم بحر چهارم قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان شین منقوطه با لام

٭ شاتل اول بالف کشیده وکسر مثناة فوقانی ولام زده بمعنی غوشنه آمده و آن گیاهی باشد که آنرا هنگام تری و تازگی
خورند وچون خشک شود دست بدان شویند و رنگ آن سیاه و سفید می باشد و بعضی گویند از کاه هم هست و زنان
از آن حلوا پزند و بجهت فربهی خورند و بعضی گویند گیاهی است که بجای اشنان بدان رخت شویند و بعضی
گویند نوعی از فطر است که سماروغ باشد ٭ شاخ غزال اول بالف کشیده وکسر خای منقوطه وفتح غین معجمه
و زای هوز بالف کشیده ولام زده کنایه از کمان تیرانداز آمده و مترادف آن شاخ آهو است ٭ شاخل اول
بالف کشیده وکسر خای منقوطه ولام زده نوعی از غله است که نان از آن پزند و در هندوی آنرا ارهر گویند
وبضم ثالث هم آمده ٭ شاخول اول بالف کشیده وضم خای منقوطه بواو رسیده ولام زده بمعنی شاخل آمده
٭ شاکول اول بالف کشیده وسکون کاف وضم لام بواو مجهول رسیده ولام زده بمعنی مردم بسیار خوار آمده
و پرگو و پرحرف را نیز گویند ٭ شال اول بالف کشیده ولام زده بمعنی گلیم آمده که از پشم بزود نمد و امثال آن
بافند و غلدی را نیز گویند که در زیر برگستوان نهند ٭ شاه زاول اول بالف کشیده وکسر های هوز و زای
هوز بالف کشیده وضم واو ولام زده اشاره بسلطان محمود سبکتکین است ٭ شاه کال اول بالف کشیده وسکون
های هوز وکاف بالف کشیده ولام زده بمعنی کلاج آمده و آن نام حلوائی است پاکیزه و بعضی گویند نانی است
بسیار نازک و تنک مانند کاغذ حریر و آنرا از نشاسته وتخم مرغ پزند و در شربت قند ونبات ریزه کنند و با قاشق
و چمچه خورند ٭ شبل بکسر اول وبای فارسی ولام زده بمعنی صدا و آواز بلند کردن آمده و آواز صافوت را نیز
گویند و آن صدائی باشد که کبوتربازان در وقت پرانیدن کبوتران کنند و پاچهٔ شتر را هم نامند از آنجا که بزمین
نزدیک است و بمعنی پایه و مرتبه نیز آمده ٭ شبیل بفتح اول وبای پارسی بمثناة تحتانی رسیده ولام زده بمعنی پاچهٔ
شتر آمده و بکسر شین بمعنی شیفتگی و دیوانگی آمده و بمعنی فشردن و صافوت هم آمده ٭ شتردل بضم اول ومثناة
فوقانی وسکون رای مهمله وکسر دال ابجد ولام زده بمعنی بی جگر و بد دل و نامرد آمده همچنانکه شیردل و دلیر
و شجاع و بهادر را گویند و کینه ور را نیز شتردل گفته اند ٭ شتل بفتح اول ومثناة فوقانی ولام زده زری باشد
که در قمار ببرند و بحاضران مجلس دهند ٭ شغال بفتح اول وغای منقوطه بالف کشیده ولام زده بمعنی خراش
و خلیدن و فرو رفتن چیزی باشد بجائی ٭ شغل بفتح اول وغای منقوطه ولام زده بمعنی منقار گزیدن جانور
گوشت را آمده و بمعنی صفیر و فریاد و بانگ و نعره هم آمده ٭ شغول بفتح اول وضم غای شغل بواو رسیده ولام
زده بمعنی پژمردگی آمده و بمعنی شغل هم دیده شد وصفیر وصدائی را نیز گویند که در وقت آب خوردن اسبان کنند

تا اسپ را میل به آب خوردن بیشتر شود و بکسر اول هم آمده * شغیل بر وزن کفیل بمعنی شغول آمده * ششقاقل بفتح اول و سکون شین منقوطه و قاف بالف کشیده و ضم قاف و لام زده بمعنی شقاقل آمده بر وزن تغافل و آن زردک صحرائی است و جنسی از ریگ ماهی هم هست که بجهت قوت باه خورند * شغال بفتح اول و غین منقوطه بالف کشیده و لام زده جانوریست معروف و مشهور زوا و برزخ است میان گرگ و روباه گویند در زمان سلطان نوشیروان عادل بهم رسیده بود و پیش از آن هرگز بهم نرسیده بود والله اعلم بحقیقة الحال * شغتسل بفتح اول و سکون فا و فتح مثناة فوقانی و لام زده گیاهی است که آنرا سه برگه گویند و سمن گل آنست * شفل بفتح اول و فا و لام زده بمعنی ناخن شتران بارکش آمده * شقاقل بفتح اول و قاف بالف کشیده و ضم قاف ثانی و لام زده بمعنی شش قاقل آمده که زردک صحرائی باشد * شکال بکسر اول و کاف بالف کشیده و لام زده بمعنی چدار آمده و آن ریسمانی باشد که بر دست و پای اسب و اشتر بد خصلت بندند و بمعنی حیله و مکر و فریب هم آمده * شککال بکسر اول و سکون کاف و کاف ثانی بالف کشیده و لام زده نام پادشاه هند وستان است که بزرگترین پادشاهان هند وستان بود * شکول بضم اول و کاف بواو رسیده و لام زده بمعنی چالاکی و چابکی آمده * شکیل بر وزن کفیل بمعنی شکال آمده و بمعنی فریب و حیله و مکر هم است * شکال بضم اول و کاف پارسی بالف کشیده و لام زده بمعنی نشخوار آمده و آن کاه و دانه باشد که شتر و گاو و گوسپند و امثال آن خورده باشند و باز از معده بدهن آورند و بخایند و فرو برند و بمعنی زغال و انگشت نیز آمده و بکسر شین منقوطه بمعنی شکاف و سوراخهای عمیق آمده که در زمین بسبب صدمه سیلاب بهم رسد و چدار را نیز گویند و آن ریسمانی باشد که بر پای اسب و استر بد خصلت بندند و بفتح شین منقوطه بر وزن و معنی شغال است و آن جانوری است معروف گویند در زمان انوشیروان پیدا شد * شگل بکسر اول و کاف پارسی و لام زده ریسمانی باشد که دست و پای گنجشک و امثال آن بندند و بمعنی چدار کوچک هم آمده و دانهٔ انگور را نیز گویند * شل بفتح اول و سکون لام بمعنی پوست نازک و رنگینی آمده که در میان درز کفش و موزه و یراق زین اسب نهاده بدوزند بجهت خوش آیندگی و بعضی از یراق اسپ را نیز یان دوزند و ران سایر حیوانات را گویند عموما و ران آدمی را نامند خصوصا و بتازی دست و پای را گویند که از کار باز مانده باشد و بکسر شین منقوطه نیزهٔ کوچکی باشد اندازه دار در هندی سیل گویند و بضم اول هر چیز نرم و سست را گویند و بکسر اول نیزهٔ کوچکی باشد که سنان آنرا اکثری دو پره و سه پره سازند و پنج وده آنرا بر دست گیرند و یک یک را بجانب دشمن اندازند و میوهٔ باشد گرد و مدور مانند بهی و طعم آن نیز با تلخی آمیخته باشد و آنرا بهندی بیل گویند و از آن مربا سازند و باین معنی بضم اول هم آمده است * شلیل بفتح اول و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده و لام زده بمعنی شفترنگ آمده و آن میوه ایست سفید و زردی مایل شبیه به شفتالو و در تازی بمعنی زرهٔ کوتاه و جامهٔ که در زیر زره پوشند آمده * شمال بکسر اول و میم بالف کشیده و لام زده بمعنی خوبی ذات و سرشت نیکو و خصلت پاکیزه و اخلاص پسندیده آمده و بفتح اول در تازی نام بادیست معروف که از طرف راست کسیکه رو بطرف مغرب کرده باشد آید و نیز جانب راست کسی را گویند که رو بطرف مغرب کرده باشد * شمایل بفتح اول بر وزن حمایل جمع شمال است که بمعنی خوبی ذات و سرشت نیکو و خصلتهای پاکیزه و اخلاق پسندیده باشد و باین معنی بکسر اول هم آمده است و این اصح است و مرادف شکل هم هست و گروه مردم اندک را نیز گفته اند و شاخ نورسته و جوی کوچک و جدول آب را نیز گفته اند * شمل بفتح اول و میم و لام زده بمعنی پای افزار چرمی آمده و پای افزاری را گویند که زیر آن از چرم خام و رویش از ریسمان باشد و بترکی چارق گویند و در تازی

بمعنی فرا گرفتن باشد و بفتح اول و سکون ثانی هم در تازی بمعنی کارهای پراکنده و کارهای جمع شده و پراکندگی و جمعیت باشد و این از اضداد است ٭ شمول بفتح اول و ضم میم بواو مجهول رسیده و لام زده بمعنی سکون و آرام و سامان و جمعیت آمده ٭ شنگل بفتح اول و سکون نون و فتح کاف پارسی و لام زده جنسی از غله است که آنرا مشنگ خوانند و نام پادشاهی که بهدا فراسیاب آمده بود و بمعنی دزد و راهزن نیز آمده ٭ شنگیل بفتح اول و سکون نون و کاف پارسی و یک موحده تحتانی بثناة تحتانی رسیده و لام زده بمعنی شنگیز آمده و آن شرابی باشد که از درخت خرما بهم رسد ٭ شنکول بفتح اول و سکون نون و ضم کاف پارسی بواو رسیده و لام زده بمعنی شوخ و ظریف و زیبا آمده و در طوس فیل را هم گویند و معنی دزد و راهزن هم از نظر گذشته ٭ شوال بفتح اول و واو بالف کشیده و لام زده بمعنی کار و عمل و صنعت و حرفت و پیشه آمده و بمعنی شوات هم هست که مرغابی باشد و آن نوعی از مرغابی است و بوقلمون را نیز شوال گویند و بتشدید واو در تازی نام دهم است از ماههای قمری ٭ شوگل بضم اول بواو مجهول رسیده و فتح کاف پارسی و لام زده بمعنی باد ریسه دوک آمده ٭ شول بضم اول بواو مجهول رسیده و لام زده امر بشولیدن آمده که از پریشان کردن باشد یعنی پریشان کن و متفرق ساز و معنی دیده و دانست باشد که از دیدن و دانستن است و امر باین معنی هم هست یعنی ببین و بدان و نام طایفه ایست مثل کردولر و آن طایفه باشند از صحرانشینان و مردم کوهستان ٭ شوتال بضم اول بواو مجهول رسیده و سکون تای حطی و میم بالف کشیده و لام زده شخصی را گویند که آها و بر تارجامه کند یعنی بافنده باشد ٭ شیردل بکسر اول بثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون رای قرشت و کسر دال ابجد و لام زده کنایه از مردم شجاع و بهادر و دلیر آمده

چشمهٔ بیستم بحر چهارم قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان شین منقوطه با میم

٭ شاد اسپرم اول بالف کشیده و سکون دال ابجد و کسر همزه و سکون سین مهمله و فتح بای پارسی و رای مهمله و میم زده بمعنی اسپرم که جمیع گلها و ریاحین باشد عموما و ریحانیست بغایت خوشبو و آنرا آس نیز گویند و در فرهنگی بلند بلند آمده ٭ شاد اسپرم نام یکی از اقسام ریحان است و منبت آن در بلاد عرب باشد و خویش اسپرغم همان است ٭ شادکام اول بالف کشیده و سکون دال ابجد و کاف بالف کشیده و میم زده بمعنی شادخوار و شادبهر معروف است و نیز نام برادر فریدون بوده ٭ شاسپرم اول بالف کشیده و سکون سین مهمله و فتح بای پارسی و رای مهمله و میم زده بمعنی شاه اسپرغم آمده و آن ریحانی باشد کوچک برگ و چات برگ و بتازی ضیمران خوانند ٭ شاه اسپرغم بمعنی شاسپرم است و آن ریحانی باشد کوچک برگ آن را ابتدا از ضیمران گویند پیش از زمان نوشیروان نبود و در زمان نوشیروان تخم آن از ماری بهم رسیده ٭ شاه اسپرم ٭ و شاه اسپرغم ٭ و شا اسپرغم ٭ و شاه پرم هر چهار لغت بمعنی شاه اسپرغم آمده ٭ شاه انجم اول بالف کشیده و کسر های ملفوظ و فتح همزه و سکون نون و ضم جیم و میم زده کنایه از آفتاب عالمتاب آمده ٭ شاه فاستقم اول بالف کشیده و کسر های ملفوظ و دال ابجد و فاستقم با کسر قاف معلوم اشاره بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم است ٭ شاه سپرغم و شاه سپرهم هر دو بمعنی شاه اسپرغم است ٭ شاه قایم اول بالف کشیده و سکون های ملفوظ و قاف بالف کشیده و میم زده آنست که چون کسی خود را در بازی شطرنج زبون بیند حریف را پی در پی کشت گوید ٭ شاه نام اول بالف کشیده و سکون های ملفوظ و نون بالف کشیده و ضم میم زده بمعنی نوعی از ساز آمده و نیز نام شهریست از ولایت شیروان ٭ شبرم بکسر اول و سکون موحدهٔ تحتانی و فتح رای قرشت و میم زده گیاهی است شیردار و آن بیشتر در صحراها و کنار جویبار روید اگر گاو آنرا بخورد بمیرد و گوسپند را مضرت نرساند ٭ شبنم بفتح اول و سکون موحدهٔ تحتانی و فتح نون و میم زده قطره

ریزه باشد که شبها بر روی سبزه و گل و لاله نشیند و افشند و افشک نیز گویند * شبلیم بفتح اول و کسر موحدهٔ تحتانی
بمثناهٔ تحتانی رسیده و میم زده بمعنی گریختن آمده * شتلم بضم اول و مثناهٔ فوقانی و لام و سکون میم مخفف اشتلم
است که بمعنی تندی و غلبه و زور و تعدی کردن باشد بر کسی و بزور چیزی گرفتن و درشتی کردن بغیر موقع و بیجا
* شجام بفتح اول و جیم بالف کشیده و میم زده بمعنی سرمای سختی آمده که درختان بخشکاند * شجرهٔ ابراهیم
بفتح اول و سکون جیم و فتح رای قرشت و کسر همزهٔ مبدله و ابراهیم با کسر همزه معلوم بمعنی پنج انگشت آمده و آن
نباتی است که آنرا دل آشوب خوانند و نیز بوتهٔ درختی که در کنار رودخانه ها روید و برگ آن مانند برگ
شاه دانه باشد و آنرا بتازی خمسة اصابع خوانند و تخم آنرا حب الفقد خوانند در علت استسقا بکار برند و ایشان
را نیز گفته اند * شجرهٔ رستم بفتح اول و جیم و رای مهمله و کسر همزهٔ مبدله و ضم رای قرشت و سکون سین مهمله
و ضم مثناهٔ فوقانی و میم زده دوائی است که آنرا زراوند گویند * شجرهٔ مریم بفتح اول و جیم و رای مهمله و کسر های
مبدله و فتح میم و سکون رای قرشت و فتح مثناهٔ تحتانی و میم زده گیاهی است که بقدر انگشت ماند و بغایت خوشبو
باشد و آتش پرستان بوقت ستایش و پرستش آتش بدست گیرند گویند مریم مادر عیسی علیه السلام دست بر آن زد و آن
بصورت پنج انگشت شد و آنرا شجرهٔ مریم از این باعث نامیدند یرقان را نافع است * شحنهٔ چهارم بفتح اول و سکون حای حطی
و فتح نون و کسر همزهٔ مبدله و فتح جیم پارسی و های مدوره بالف کشیده و ضم رای مهمله و میم زده کنایه از حضرت رسول صلی
الله علیه و اله وسلم آمده * شخم بضم اول و خای منقوطه و میم زده بمعنی زمینی آمده که بجهت زراعت شیار کرده
باشند و بمعنی شیار هم آمده چه شخم کردن شیار کردن باشد و بفتح اول و رای مهمله و میم زده ترجمه حیا و
ناموس آمده و بمعنی آلت تناسل نیز آمده * شکر قلم بفتح اول و کاف و سکون رای مهمله و فتح
قاف و لام و میم زده نوعی از شکرپاره آمده و پرگالهای دراز و پهن را نیز گویند که از شکر سازند
و بر هم بندند و آنرا شکر برگ نیز گویند * شکر بادام بفتح اول و کاف و سکون رای مهمله و موحدهٔ تحتانی بالف
کشیده و دال ابجد بالف کشیده و میم زده بمعنی بادام خشک آمده و زرد آلوی خشک کرده شده و دانه برآورده را
نیز گویند که مغز بادام بجای دانه در میان آن گذاشته باشند و بادام قندی را نیز گفته اند و کنایه از لب و چشم
دلبران نیز هست * شلغم بفتح اول و سکون لام و فتح غین منقوطه و میم زده گیاهی است معروف که میخورند بیخ آن
گرد و سرخ میباشد * شلم بفتح اول و لام و میم زده مخفف شلغم است و بفتح شین منقوطه بمعنی پای افزار مسافران
آمده و بضم شین منقوطه مخفف اشتلم است و بکسر تین بمعنی مطلق صمغ آمده خواه غیر عربی باشد خواه عربی و باین
معنی در فرهنگی بجای کسر لام سکون هم دیده شد * شم بفتح اول و سکون میم بمعنی ناخن دست و پای آمده و بمعنی
دم هم هست و نام پهلوانی بوده است و بمعنی رم و رمیدن و خدعه و فریب و آشفته و پریشان و نفرت و دوری و بیهوش
نیز آمده و امر برمیدن و نفرت کردن و گریه دادن و افغان و نوحه نمودن و بیهوش شدن هم هست و در تازی
بتشدید میم مطلق بوی باشد اعم از بوی گل و ریحان و غیر آن و بزبان علمی هند بمعنی فراغت آمده
و بضم شین پای افزار را گویند که زیر آن از چرم و بالای آن از ریسمان باشد و بترکی آنرا چاروق گویند
* شورم بضم اول بواو مخفی رسیده و فتح رای قرشت و میم زده بمعنی کوه آمده که بعربی جبل گویند
* شیروشلیم بکسر اول بمثناهٔ تحتانی رسیده و ضم رای قرشت بواو مجهول رسیده و کسر شین منقوطه
و لام بمثناهٔ تحتانی رسیده و میم زده نام شهریست که مسجد اقصی در آنجاست و آنرا بیت المقدس خوانند و آن قبلهٔ
پیشینیان بود * شیشم بکسر اول بمثناهٔ تحتانی رسیده و ضم شین منقوطه و میم زده نام قولیست از مصنفات

باربد بضم موحدهٔ تحتانی ثانی و دال ابجد زده نام مطرب خسرو پرویز است گویند اول او را بهرم بوده که از توابع شیراز است در فن بربط نوازی و موسیقی عدیل و نظیر نداشته و سرود صحیح از مخترعات اوست و آن سرود را سرزوان نام نهاده بود و نوعی از ساز باشد که نوازند ۞ شلم بفتح اول و سکون یای حطی و فتح لام و میم زده نام داروئی است محلل و ملطف که آنرا باکو گرد بر بعضی طلاء کنند نافع باشد و در میان کندم روید ۞ شیم بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و میم زده نام ماهی کوچک فلوس دار باشد که بر پشت نقطه های سیاه دارد و بعضی گویند نام آن ماهی است که یونس علیه السلام را فرو برده بود و نیز نام رودخانه ایست که منبع آن کوهپای دیلمان است و بجانب گیلان میرود و کلمه تعظیم نیز هست مانند شیخ و خواجه و امثال آن ۞ شیوم بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح واو و میم زده بمعنی برهم زده کردم و بیامیزم و آمیخته شوم و بلرزم و لرزان کردم و مصدر این شیوانیدن بر وزن بجنبانیدن آمده ۞

چشمهٔ بست و دوم بحر چهارم قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان شین منقوطه با نون

۞ شابران اول بالف کشیده و ضم بای ابجد و رای قرشت بالف کشیده و نون زده نام ولایتی است از شیروان در فرهنگی بدین معنی آمده نام شهری و در بندیست از ولایت شروان و آنرا شروان نیز گویند مولد خاقانی انجاست ۞ شابرن اول بالف کشیده و ضم موحدهٔ تحتانی و فتح رای قرشت و نون زده نام فرزند معدی آمده ۞ شاپورگان اول بالف کشیده و ضم بای پارسی بواو رسیده و سکون رای قرشت و کاف پارسی بالف کشیده و نون زده بمعنی شابرن آمده ۞ شاپورن بمعنی شاپورگان آمده ۞ شاخ زرین اول بالف کشیده و کسر خای منقوطه و فتح زای هوز و تشدید و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و نون زده کنایه از قلم زر در نگ نویسندگی آمده و کنایه از قلم پادشاهان نیز هست که بران کار زر باشد ۞ شاخ سمن اول بالف کشیده و کسر های منقوطه و فتح سین مهمله و میم و نون زده کنایه از قد و بالای معشوق و مطلوب آمده ۞ شادان اول بالف کشیده و دال ابجد بالف کشیده و نون بمعنی خوشحالی کنان آمده و زنان مطربه و فاحشه را نیز گویند ۞ شادران اول بالف کشیده و ضم دال ابجد و رای قرشت بالف کشیده و نون زده بمعنی ولایت شروان آمده و بعضی گویند نام شهری و دربندی است از ولایت شیروان ۞ شادروان اول بالف کشیده و ضم دال ابجد و سکون رای قرشت و واو بالف کشیده و نون زده بمعنی سایبان آمده و پردهٔ بزرگی را نیز گویند مانند شامیانه و سراپرده که در پیش در خانه و ایوان ملوک و سلاطین بکشند و بمعنی فرش منقش و بساط بزرگ گرانمایه هم آمده و زیر کنگرهای عمارتها و صندوق زنهارا نیز گویند و نام لحن دوازدهم است از سی لحن باربد که بشادروان مروارید مشهور است و شادربان که بجای واو بای ابجد باشد هم درست است چه در پارسی بای ابجد و واو بهم تبدیل می یابند ۞ شارسان اول بالف کشیده و سکون رای قرشت و سین مهمله بالف کشیده و نون زده بمعنی شهر و شهرستان آمده ۞ شارستان اول بالف کشیده و کسر رای مهمله و سکون سین سعفص و مثناة فوقانی بالف کشیده و نون زده نام کتابی است از تصنیفات فرزانه بهرام که یکی از حکمای عجم بود و کوشک و عمارتی را نیز گویند که اطراف آن بساتین باشد و بمعنی شارسان نیز آمده که شهر و شهرستان باشد ۞ شاروان اول بالف کشیده و سکون رای قرشت و واو بالف کشیده و نون زده بمعنی شادروان آمده ۞ شاریدن اول بالف کشیده و کسر رای قرشت بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی تراویدن آب از زمین آمده و ریختن آب و شراب و امثال آنرا نیز گفته اند ۞ شاشدن اول بالف کشیده و کسر شین منقوطه و فتح دال ابجد و نون زده مخفف شاشیدن آمده که بول و کمیز کردن باشد و بمعنی ترشدن و ترشح کردن نیز آمده ۞ شاشیدن

بروزن باشیدن یعنی شادیدن آمده * شادان اول بالف کشیده و نون زده نوعی از پارچهٔ سفید است که از هندوستان آورند و خانهٔ زنبور و عسل را نیز گویند که در آن عسل باشد و مخفف ایشان هم هست که ضمیر غایب باشد و در تازی بمعنی کاروبار و نکر و اندیشه و شوکت و عظمت و شان و قدر و مرتبه آمده و بیم داشتن از چیزی را نیز گویند و گاهی بمعنی حق نیز گفته میشود چنانچه گویند این آیت در شان او نازل شده یعنی درحق او آمده * شاندن اول بالف کشیده و سکون نون و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی شانه کردن آمده و مخفف نشاندن هم هست * شاوران بفتح اول بالف کشیده و فتح واو و زای مهمله با لف کشیده و نون زده نام شهری و ولایتی است از ملک شیروان * شاه توران اول بالف کشیده و کسر های ملفوظ و ضم مثناهٔ فوقانی بواو رسیده و رای مهمله بالف کشیده و نون زده کنایه از افراسیاب آمده و قصه آن در شاهنامه مسطور است * شاهجان اول بالف کشیده و سکون های ملفوظ و جیم با لف کشیده و نون زده نام ولایت مرو باشد و مرو شهری است قدیم از خراسان * شاهجان اول بالف کشیده و کسر های ملفوظ و رای قرشت و جیم بالف کشیده و نون زده بمعنی مقصود جان آمده چه شاه بمعنی مقصود هم آمده * شاه چین اول با لف کشیده و کسر های ملفوظ و جیم پارسی بمثناهٔ تحتانی رسیده و نون زده کنایه از آفتاب عالمتاب آمده و پادشاه چین را نیز گویند * شاه دیوان اول بالف کشیده و سکون های ملفوظ و کسر دال ابجد بمثناهٔ تحتانی مجهول رسیده و واو بالف کشیده و نون زده نام دیوی که تمیم انصاری رضی الله عنه را بشب برده و در مهلکه انداخته و بعد از هفت سال عیسی نامی که مسلمان بود تمیم انصاری را بعد از محاربه و انهزام دیوان بتجات داد و احوال آن در کتاب قصهٔ تمیم انصاری مرقوم است * شاه ریاحین اول با لف کشیده و کسر های ملفوظ و ریاحین معلوم بمعنی گل لعل آمده که خسرو گل باشد * شاه زنبوران اول با لف کشیده و کسر های ملفوظ و زنبوران معلوم آن مگس شهد که پیش امیر مردان و شیر یزدان علی بن ابی طالب علیه الصلوۃ والسلام ایمان آورده و نام یعسوب بود * شاه کردون کنایه از آفتاب آمده * شاه گوهران اول بالف کشیده و کسر های ملفوظ و فتح کاف پارسی بواو مجهول رسیده و فتح های ملفوظ و رای قرشت با لف کشیده و نون زده گویند گوهری بوده نزد خسرو پرویز که چون آنرا برشته بسته در دریا می انداختند و بعد از ساعتی که بر می آوردند گوهر بسیار بر اطراف او چسپیده میافتند و بعضی گویند چند صدف گوهر چسپیده می یافتند * شاه کویندکان اول بالف کشیده و کسر های ملفوظ و ضم کاف پارسی بالف کشیده و نون زده اشاره بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم آمده * شاه مربع نشین اول بالف کشیده و کسر های ملفوظ و ضم میم و فتح رای قرشت و تشدید و فتح موحدهٔ تحتانی و نشین معلوم کنایه از خانهٔ کعبه است باعتبار تربیع * شاهندن اول بالف کشیده و فتح های ملفوظ و سکون نون و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی متقی و پرهیزکار بودن و تقوی و صلاح داشتن آمده * شاه نشین اول بالف کشیده و سکون های ملفوظ و کسر نون و شین منقوطه بمثناهٔ تحتانی رسیده و نون زده کنایه از بساط کرانمایه و جای نشستن پادشاهان باشد و نوعی از عمارت هم هست * شاهیدن بمعنی شاهندن آمده که بزرگی و پارسائی کردن باشد * شاهین اول بالف کشیده و کسر های ملفوظ بمثناهٔ تحتانی رسیده و نون زده بمعنی زبانهٔ ترازو آمده و آن چیزی است که درمیان ترازو باشد و چوب ترازو را نیز گویند و معنی تکیه گاه هم آمده و بمعنی پرندهٔ شکاری و زننده که از جنس سیاه چشم است معروف است * شایان اول بالف کشیده و مثناهٔ تحتانی بالف کشیده و نون زده مخفف شایگان است و بمعنی لایق و سزاوار و درخور باشد و هرچیز خوب را هم گفته اند خواه لایق

پادشاهان باشد • سزاوار و لایق امرا یعنی روا هم هست که بتازی جایز گویند و ممکن را نیز گفته اند که در مقابل واجب باشد
• شایگان بر وزن رایگان بمعنی هر چیز خوب آمده که لایق پادشاهان باشد چه شایگان در اصل شاه گان بوده یعنی شاه را لایق ها را بهمزه بدل کرده بضرورت یا نوشتند و بمعنی فراخ و گشاده هم آمده • و سزاوار و درخور و لایق را نیز گفته اند و دهمزه و مال نمیار و اسباب بی نهایت را نیز گویند و خسرو پرویز یکی از گنجهای خود را که بس بزرگ و بسیار بود شایگان نام کرده بود و هر گنجی که بزرگ و لایق پادشاه باشد شایگان توان گفت و قافیه شعر را نیز که بان یکی هست شایگان گویند چه بحکم مناسب پادشاهان است و آن برد و قسم می باشد شایگان خفی و شایگان جلی و شایگان خفی الف و نونی بود که در آخر کلمات آید بمعنی فاعل همچو گریان و خندان و این کلمات را با رمان و گمان قافیه نتوان کرد و همچنین کلمه که یا و نون نسبت داشته باشد مانند آتشین و سیمین با زمین و کمین قافیه نتوان کرد و شایگان جلی الف و نونی باشد که در آخر اسما بجهت افادهٔ معنی جمع آورند همچو یاران و دوستان و این کلمات را با فرد مثل فلان و بهمان قافیه نتوان کرد و این قوافی را در غزل بلکه در قصیده • زیاده یک محل جایز نداشته اند و بمعنی بیکار یعنی کار بی مزد فرمودن هم هست و چون در کار بی مزد فرمودن تحکمی باید و تحکم نسبت با پادشاهان دارد آنرا نیز شایگان گفته و بمعنی مکرر هم آمده است • شبان بضم اول و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و نون زده بمعنی چوپان آمده • که چرانند و محافظت کنندهٔ گوسفندان و امثال آن باشد و بتازی راعی خوانند و بفتح اول شپره را هم گویند که مرغ عیسی است و بتازی خفاش نامند و شبان جمع شب هم هست که شبها باشد لیکن برخلاف قیاس • شبان وادی ایمن بضم اول و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و سکون نون و واو بالف کشیده و کسر دال ابجد مثناة تحتانی رسیده و فتح همزه و سکون مثناة تحتانی و کسر میم و نون زده کنایه از حضرت موسی علیه السلام آمده • شبخوان بفتح اول و سکون موحدهٔ تحتانی و فتح خای منقوطه و واو معدوله بالف کشیده و نون زده بمعنی بلبل آمده • و آنرا هزار نیز گویند و بتازی عندلیب خوانند • شبخون بفتح اول و کسر موحدهٔ تحتانی و ضم خای منقوطه بواو رسیده • و نون زده بمعنی تاخت بردن باشد بر سر دشمن چنانکه غافل و بیخبر باشد • شب در میان دادن بفتح اول و سکون موحدهٔ تحتانی و فتح دال ابجد و سکون رای قرشت و کسر میم و یای حطی بالف کشیده • و نون زده • و دادن معلوم کنایه از وعده کردن و ضامن دادن باشد هم از آنکه یک شب و یا بیشتر در میان دهد و مقام گفتن این آنجاست که کسی کالای عاریتی نمیدهد که شتاب قیمت آن نتوا اهل داد پس گویند که شب در میان دهد • شبرغان بفتح اول و سکون موحدهٔ تحتانی و ضم رای مهمله و غین منقوطه بالف کشیده و نون زده در قدیم الایام نام شهر بلخ بوده • و در بعضی لغت نام قصبه ایست نزدیک بلخ مشهور و شبرغان بر وزن نکسدان • شب روان بفتح اول و سکون موحدهٔ تحتانی و فتح رای مهمله و واو بالف کشیده و نون زده کنایه از عسس و دزد و عیار آمده و شب بیداران و سالکان را نیز گویند • شبستان بفتح اول و کسر موحدهٔ تحتانی و سکون سین مهمله و مثناة فوقانی بالف کشیده و نون زده بمعنی خانه آمده که شبها در آن خواب و استراحت کنند و بمعنی شبخانه نیز آمده که حرم سرای پادشاهان و خلوتخانه و خوابگاه ملوک و سلاطین باشد و در مساجد شبستان جایی را گویند که درویشان و غیر ایشان در آن عبادت کنند و شبها نیز بخواب روند • شب شبه گون بفتح اول و سکون موحدهٔ تحتانی و فتح شین منقوطه و موحدهٔ تحتانی و ظهور های مدوره و گون با ضم کاف پارسی معلوم بمعنی شب تاریک آمده • شب شدان بفتح اول و سکون موحدهٔ تحتانی و ضم شین منقوطه و فتح دال ابجد و نون زده کنایه از آخر شدن ایام جوانی آمده • شب عنبرین باضافت کنایه از شب تاریک باشد • شب گوگان بفتح اول و سکون موحدهٔ تحتانی و ضم کاف بواو مجهول رسیده و کاف ثانی بالف کشیده و نون زده کدایان باشند و آنچنان است

که شبها بر بالای مناری یا پشتهٔ یا درختی که در میان محله واقع باشد بر آیند و با واز بلند یک یک از مردم
محله را نام ببرند و دعا کنند تا بایشان صدقه دهند * شبکون بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی وضم کاف پارسی
بواو رسیده ونون زده بمعنی شب‌رنگ آمده چه کون بمعنی رنگ است و در شب چراغ را هم گویند بجهت آنکه کرم شب
چراغ را در شب کون نیز گویند * شبکولتن بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی وضم کاف بواو رسیده وکسر نون
وفتح مثناهٔ فوقانی ونون زده بلغت ژند وپاژند بمعنی گذاشتن آمده وشبکونمی بمعنی گذاشتم وشبکونید یعنی بگذار ید
* شبلادنیدن بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی ولام بالف کشیده وکسر نون بمثناهٔ تحتانی رسیده وفتح دال ابجد
ونون زده بمعنی چسپانیدن آمده خواه شخصی خود را بکسی وابند دخواه چیزی را بچیزی بچسپاند * شبیخون
بفتح اول وکسر موحدهٔ تحتانی وخای منقوطه بواو مجهول رسیده ونون زده بمعنی شبخون است * شپلیدن بفتح اول
وسکون بای پارسی وکسر لام بمثناهٔ تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی دیوانگی کردن وشیدائی
بودن وشیفته شدن آمده وبمعنی افشردن هم هست وبکسر اول بمعنی ساقوت آمده وآن آواز کردن کبوتر بازان
باشد از دهان بوقت کبوتر پرانیدن * شپوختن بکسر اول وضم بای پارسی بواو مجهول رسیده وسکون خای
نقطه‌دار وفتح مثناهٔ فوقانی ونون زده بمعنی افشانیدن آمده ودکه زدن وصدمه وآسیب رسانیدن باشد از روی
قوت وقدرت * شپیختن بکسر اول وبای پارسی بمثناهٔ تحتانی مجهول رسیده وسکون خای منقوطه وفتح مثناهٔ
فوقانی ونون زده بمعنی مطلق پاشیدن آمده اعم از آب وغیر آن * شپیلیدن بکسر اول وکسر بای پارسی بمثناهٔ
تحتانی رسیده وکسر لام بمثناهٔ تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی صفیر زدن وآواز کردن کبوتر بازان باشد
بوقت پرانیدن کبوتران * شتان بضم اول ومثناهٔ فوقانی بالف کشیده ونون زده بلغت ژند وپازند بمعنی سالها آمده
که جمع سال است وبتازی سنین گویند * شتاقتن بکسر اول ومثناهٔ فوقانی بالف کشیده وسکون وفتح مثناهٔ فوقانی ونون
زده بمعنی شتاب کردن آمده * شتردندان بضم اول ومثناهٔ فوقانی وسکون رای قرشت وفتح دال ابجد وسکون
نون ودال ابجد بالف کشیده ونون زده نوعی از زاج است زردرنگ وآن مصری میباشد وبهندان اشترمشابهت
دارد معتدل‌ترین زاجهاست وآنرا برومی قاقطار خوانند * شتمن بفتح اول وسکون مثناهٔ فوقانی وکسر میم ونون
زده بلغت ژند وپاژند بمعنی نشستگاه آمده که بپارسی کون وبتازی مقعد خوانند * شتن بفتح اول ومثناهٔ
فوقانی ونون زده بلغت ژند وپاژند بمعنی شهر آمده که بتازی مدینه گویند * شجانیدن بفتح اول وجیم بالف
کشیده وکسر نون بمثناهٔ تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی سرمای سخت خوردن آمده ونیز چیزی را
بسرما دادن * شجرهٔ سلیمان بفتح اول وجیم ورای مهمله وکسر همزهٔ مبدله وضم سین مهمله وفتح لام وسکون
مثناهٔ تحتانی ومیم بالف کشیده ونون زده گیاهی است که آنرا سراج القطرب خوانند ومستعمل از وی تخم آن است
وطبیعت وی گرم وخشک است در اول ودوم قطع خون رفتن کند وبعضی گویند سراج القطرب شجرهٔ ذو القرنین است
وبعضی دیگر گویند شجرة الصنم باشد که مردم گیاست ودیگری می‌گوید گیاهی است که در میان کتان می‌روید
وغنچهٔ او بگل سرخ ماند وبیخ آن بکره‌گان شباهت دارد وبعضی گویند نباتی است که تا تر وتازه بود در شب
مانند آتش می‌درخشد وچون خشک شود آن فعل از وی برطرف گردد ودیگری میگوید بیخ درخت سرو است وبعضی
دیگر گویند گیاهی باشد شبیه بزرقوا والله اعلم * شجن بفتح اول وجیم ونون زده بمعنی سرمای سخت آمده که
درختان را بخشکاند * شخادان بفتح اول وخای منقوطه بالف کشیده ودال ابجد بالف کشیده ونون زده بمعنی
مجروح کننده وبناخن کننده باشد * شخالیدن بفتح اول وخای منقوطه بالف کشیده وکسر لام بمثناهٔ تحتانی رسیده

ونون زده بمعنی خراشیدن و غلتیدن آمده ۰ شغاییدن بر وزن و معنی شغالیدن است ۰ شغشیدن بفتح اول
وسکون غای منقوطه وکسر شین قرشت بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی لغزیدن و از جا افتادن
باشد ۰ شغلیدن بفتح اول وسکون غای منقوطه وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی
صفیر زدن و پژمرده شدن آمده ۰ شغن بفتح اول و غای منقوطه ونون زده بمعنی خراش و خلیدن و فرو
رفتن چیزی آمده ۰ شغودن بفتح اول وضم غای منقوطه بواو رسیده وفتح دال ابجد ونون زده
بمعنی مجروح کردن بدندان و ریش نمودن بناخن و خراشیدن پوست و روی آمده ۰ شغولیدن بفتح
اول وضم غای منقوطه بواو رسیده وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی
صفیر زدن و فریاد و بانگ و نعره کردن باشد وبکسر اول نیز گفته اند و بمعنی بناخن کندن هم آمده و پژمرده
شدن را هم گفته اند ۰ شغیدن بر وزن رسیدن بمعنی شغشیدن است ۰ شغیلیدن بفتح اول وکسر غای منقوطه
بمثناة تحتانی رسیده وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی صفیر زدن و پژمرده شدن باشد
۰ شدیاریدن بضم اول وسکون دال ابجد و یای حطی بالف کشیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی جفت کار
راندن و زمین را شکافتن ومستعد ساختن جهت زراعت کردن باشد واین مصدر شدیار است ۰ شران بضم اول
وراء قرشت بالف کشیده ونون زده بمعنی پیاپی ریزنده و روان آمده و باران را نیز گفته اند باعتبار پیاپی ریختن
وباین معنی بجای ضم اول کسر هم بنظر آمده ۰ شربون بضم اول وسکون راء قرشت وضم بای پارسی بواو
رسیده ونون زده بمعنی قطران آمده و چیزیست بغایت سیاه و هر چیز سیاه را نسبت باو کنند ۰ شربین بفتح اول
وسکون رای قرشت وکسر بای پارسی بمثناة تحتانی رسیده ونون زده نام درخت قطران است و درخت آن نوعی
از صنوبر باشد وقطران از آن درخت حاصل میشود وآن چیزی است بغایت سیاه ۰ شروین بفتح اول وسکون رای
قرشت وکسر واو بمثناة تحتانی رسیده ونون زده نام یکی از برزادهای ملک کیوس برادر نوشیروان است
ونیز شروین نام قلعه شیروان است ۰ شروان بکسر اول وسکون رای قرشت و واو بالف کشیده ونون زده نام
شهری است که نوشیروان بنا کرده ۰ شریدن بضم اول و تشدید وکسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال
ابجد ونون زده بمعنی ریختن پی در پی بلا فاصله آمده و باران را نیز گفته اند باعتبار پیاپی ریختن وبفتح شین
منقوطه بمعنی تراویدن آمده از قسم آب و شرابه وعسل وامثال آن ۰ شرینولتی بفتح اول وکسر رای قرشت بمثناة
تحتانی رسیده وضم نون بواو رسیده وکسر لون وفتح مثناة فوقانی ونون زده بلغت زند و پازند بمعنی گشادن آمده
شرینونی بمعنی کشایم و شرینونید یعنی بگشایید ۰ شستکران بفتح اول وسین مهمله ومثناة فوقانی زده وفتح کاف
پارسی و رای مهمله بالف کشیده ونون زده کنایه از تیراندازان و کمانداران آمده چه شست گرکمان دار را
گویند ۰ شسن بفتح اول وسکون نون وحرکت ثانی مجهول صدف را گویند که گوش ماهی باشد و بمعنی نیشکر نیز
آمده و زخم را نیز گفته اند که بیجه دار باشد و بمعنی خار ترنجبین هم هست و نامیه را نیز گفته اند یعنی هر چیزی
که نمو کند و بالد و نیز زاید ۰ شش پستان بضم اول وسکون شین منقوطه وکسر بای پارسی وسکون سین مهمله ومثناة
فوقانی بالف کشیده ونون زده کنایه از زن پیر آمده و زنی را نیز گویند که پستانهای او نرم و بزرگ افتاده
باشد و بفتح اول دشنامی باشد زنان را چه ایشان را بسگ نسبت کنند و او شش پستان دارد و شش پستان سگ را نیز
گویند که بتازی کلب خوانند ۰ شش بندان بفتح اول وسکون شین منقوطه وفتح موحده تحتانی وسکون نون ودال ابجد
بالف کشیده ونون زده نام صحرائی را گویند و آن مانند عشقه ولبلاب بر درختها پیچد و آنرا بشیرازی سیاه

داروی در تازی الکرمة البیضاء والکرمة السوداء خوانند خوشهٔ آن از ده دانه بیشتر نشود در اول
سبز باشد و در آخر سرخ گردد و گل آن لاجوردی باشد * شش تا زدن بفتح اول و سکون
شین منقوطه و تای قرشت بالف کشیده و فتح زای هوز و دال ابجد و نون زده بمعنی طنبور شش تار نواختن و شش بجول
باختن را نیز گویند که نوعی از قمار است و نیز بجول استخوان شتالنگ را گویند که بتازی کعب نامند * شش خاتون
بفتح اول و سکون شین منقوطه و خای نقطه دار بالف کشیده و ضم مثناة فوقانی بواو رسیده و نون زده کنایه از شش کوکب
آمده * شش خان بفتح اول و سکون شین منقوطه و خای نقطه دار بالف کشیده و نون زده بمعنی پرده و سراپرده آمده
و خیمهٔ مدور و گرد را نیز گویند و این مخفف شش خانه است * شش روزه کون بفتح اول و سکون شین منقوطه
و ضم رای مهمله بواو مجهول رسیده و فتح زای هوز و سکون هاء هوز و کون معلوم بمعنی شش روز آمده
که آفرینش عالم در آن شش روز شده * شش روزن بفتح اول و سکون شین منقوطه و فتح رای مهمله و سکون
واو و فتح زای هوز و نون زده کنایه از دنیاست باعتبار شش جهت که فوق و تحت و راست و چپ و پس و پیش باشد
و کنایه از حیوان هم هست باعتبار سوراخ های گوش و دهان و بینی و پس و پیش و کنایه از شش کوکب نیز آمده
* ششم زمین بفتح اول و ضم شین منقوطه و سکون میم و فتح زای هوز و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده و نون زده کنایه از
کشور ششم آمده که ولایت روم است * شش و پنج زنان بفتح اول و سکون شین منقوطه و فتح واو و بای پارسی و نون
و جیم زده و زنان معلوم بمعنی شخصی آمده که هرچه داشته باشد در معرض تلف آورد و نیز کنایه از قماربازان هم هست
و آزادگان کامل را نیز گویند * شش بندان شش معلوم و بندان بفتح بای حطی و سکون نون بمعنی شش است که
شش روز بعد از عید ماه رمضان را گویند و روزه داشتن در آن شش روز سنت است * شفتن بکسر اول
و سکون فا و فتح مثناة فوقانی و نون زده بمعنی خارانیدن و جراحت کردن و چکیدن و چکانیدن و تراویدن آمده
* شفتیدن بکسر اول و سکون فا و کسر مثناة فوقانی به تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی شفتن آمده که
چکیدن و چکانیدن باشد و خارانیدن و جراحت کردن باشد * شفلیدن بضم اول و سکون فا و کسر لام بمثناة تحتانی
رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی صفیر زدن آمده که کبوتربازان بوقت پرانیدن کبوتر از دهان کنند
و یا مهتران بوقت آب دادن اسپ از دهان کنند * شفنین بکسر اول و سکون فا و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده و نون
زده بلغت یونانی نام مرغیست که آنرا بفارسی بوتیمار خوانند و غم خورک نیز نامند و او پیوسته در کنار آب نشیند
و از غم این که مبادا آب کم شود با وجود تشنگی آب نخورد و بتازی او را ایمام خوانند و بفتح اول هم گفته اند و آن
دو نوع باشد بری و بحری بری بوتیمار است که گفته شد و بحری جانوری است بشکل خفاش و بال و رنگ او نیز
بخفاش ماند و دم او بدم موش شباهتی دارد و در بیخ دم خاری دارد که بسیاران می‌گزد و اگر در زیر بالین کسی
گذارند آن کس را خواب نبرد و اگر در پای درخت دفن کنند آن خشک شود * شقایق نعمان بفتح اول و قاف
بالف کشیده و فتح مثناة تحتانی و قاف و نون زده و نعمان معلوم نوعی از لاله کوهی آمده و وجه نسبت او به نعمان
این است که نعمان شخصی بود و بشقایق میل داشتی و کاشتی و گویند نعمان پادشاهی بود و یا نعمان بن منذر
در راه شکار رفته بود که گذارش در پی صید بکوهی افتاد در آنجا این شقایق را دید او را بسیار خوش
آمد در آنجا سکونت اختیار کرد چون بهار او آخر شد تخم آن گرفته در خیابانها کاشت مشهور بشقایق
نعمان شد * شقردیون بفتح اول و قاف و سکون رای قرشت و فتح دال ابجد و ضم مثناة تحتانی بواو
رسیده و نون زده بلغت یونانی سیر صحرائی را گویند و بشیرازی سیر موو بتازی حافظ الاجساد

هزالله • شکاله زن بکسر اول وکاف بالف کشیده وفتح لام وسکون هاى هوز وفتح زاى هوز ونون زده بمعنی سازنده ومطرب آمده • وشکاله چوبکی یا پارچه شاخی باشد که بدان ساز نوازند وآنرا بتازی مضراب خوانند • شکردن بفتح اول وکاف وسکون را وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی علاج وچاره نمودن آمده • وشکار کردن وشکستن را نیز گویند • شکرزبان بفتح اول وکاف وسکون رای قرشت وفتح زای هوز وموحده تحتانی بالف کشیده ونون زده بمعنی شیرین زبان وشیرین گو آمده • شکرفیدن بکسر اول وفتح کاف وسکون رای قرشت وکسر فا بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی بسر در آمدن ولغزیدن باشد • شکریدن بکسر اول وفتح کاف وسکون رای قرشت وبمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی بسر در آمدن ولغزیدن باشد • شکریدن بکسر اول وسکون کاف وکسر رای قرشت بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی شکار کردن وشکستن دشمن آمده • شکستن بکسر اول وفتح کاف وسکون سین مهمله وفتح مثناة فوقانی ونون زده معروف است که ماضی آن شکست باشد وهزیمت لشکر را نیز گفته اند وخجل شدن را نیز گویند وبمعنی اعراض کردن وتنگ شدن هم آمده وبمعنی خوردن وجاویدن هم از [illegible] • شکفتن بکسر اول وضم کاف وسکون فا وفتح مثناة فوقانی ونون زده بمعنی خندان شدن غنچه گل وواشدن آمده وباین معنی بجای کاف تازی کاف پارسی هم درست است • شکم چهار پهلو کردن بکسر اول وضم کاف وسکون فا وفتح جیم پارسی وهای [illegible] بالف کشیده وسکون رای قرشت وپهلو کردن بافتح بای پارسی معلوم یعنی شکم را از طعام وغیر آن چندان پر کرده باشد که مربع شود • شکم خاریدن بکسر اول وفتح کاف وسکون میم وخای [illegible] بالف کشیده وکسر رای قرشت بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده کنایه از عذر آوردن وبهانه کردن باشد • شکن بکسر اول وفتح کاف ونون زده بمعنی چین وشکنج آمده همچو شکن زلف وشکن اندام وشکن جامه یعنی چین زلف وچین اندام وچین جامه وبمعنی اصول هم آمده که در مقابل بی اصول است ومکر وفریب وحیله وتزویر را هم گفته اند وبمعنی لحن و[illegible] وملایمت هم بنظر آمده وخوردن وخاییدن را هم گفته اند وبمعنی اعراض کردن وتنگ شدن هم باشد وبمعنی گریختن وهزیمت وشکست لشکر هم آمده وبکسر تین ونون زده نام ولایتی است وبمعنی بفتح اول وسکون ثانی هم آمده • شکوخیدن بکسر اول وضم کاف بواو مجهول رسیده وکسر خای منقوطه بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی لغزیدن وبسر در آمدن وافتادن اسپ وآدم آمده وبمعنی ترسیدن وهیبت زده شدن هم هست وبفتح اول وضم اول نیز آمده • شکوفیدن بکسر اول وضم کاف بواو رسیده وکسر فا بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی رخنه کردن ورخنه شدن آمده وشکستن لشکر را نیز گویند وبمعنی گشودن وگشوده شدن معروف است وبجای کسر اول فتح هم آمده • شکولیدن بکسر اول وضم کاف بواو مجهول رسیده وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی برآوردن وپراکنده کردن آمده وبمعنی شورانیدن هم هست وپریشان ساختن را نیز گویند • شکوهیدن بکسر اول وضم کاف بواو مجهول رسیده وکسر هاى هوز بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی ترسیدن وواهمه کردن وبیم بردن آمده وبضم شین منقوطه بمعنی اظهار بزرگی کردن وزیبا شدن وکوشش بسخن مردم انداختن آمده • شکهیدن بکسر اول وکاف وهاى هوز بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی مضطرب گشتن وبیقرار شدن آمده • شکیباییدن بکسر اول وکاف بمثناة تحتانی مجهول رسیده وموحده تحتانی بالف کشیده وکسر یای حطی بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی آرام وقرار گرفتن وصبر کردن وتحمل نمودن آمده • شکیبیدن بکسر اول وکاف بمثناة تحتانی رسیده وموحده تحتانی بمثناة

تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی قرار وآرام گرفتن وصبر کردن باشد * شگن بضم اول وکاف پارسی ونون
زده مخفف شگون است که فال نیک وبفال برداشتن ومیمنت دانستن چیزها باشد بمثل پرواز وآواز مرغان وحرکات
وسکنات آدمیان ووحوش وامثال آن * شگون بضم اول وکاف بواو رسیده ونون زده بمعنی فال نیک است * شلایین
بفتح اول ولام بالف کشیده وکسر یای حطی بمثناة تحتانی رسیده ونون زده بمعنی شخصی آمده که در ابرام افراط کند
* شرون بفتح اول وضم رای مهمله بواو رسیده ونون زده جانوریست از جنس شغال ودر تازی چار وای فربه را
گویند وبعضی چار وائی را گفته اند که نه فربه باشد ونه لاغر * شماسیان بفتح اول وتشدید میم بالف کشیده
وسکون سین مهمله ومثناة تحتانی بالف کشیده ونون زده جماعتی که بردین شماس آتش پرست بودند وعلاقه
ترسایان داشتند وایشان را عربان شمامسه خوانند * شمان بفتح اول ومیم بالف کشیده ونون زده بمعنی
بانگ وگریه دمادم وگریه در گلو باشد ونفس برنفس افتاده از تشنگی هم هست وبمعنی رمیده شده وآشفته
وپریشان گشته هم آمده وبمعنی نفرت کننده وترسنده وبیهوش شده هم از نظر گذشته وبمعنی گریان ونوحه کنان
هم آمده * شمشیر کوشتین بفتح اول وسکون میم وکسر شین منقوطه بمثناة تحتانی رسیده وکسر رای مهمله وضم
کاف پارسی بواو مجهول رسیده وسکون شین منقوطه وکسر مثناة فوقانی بیای حطی رسیده ونون زده بمعنی تیغ
گوشتین آمده که کنایه از زبان باشد وبتازی لسان خوانند * شمع زرین لگن بفتح اول ومیم وکسر عین مهمله
ولگن با کاف فارسی معلوم کنایه از آفتاب آمده * شمعون بفتح اول وسکون میم وضم عین مهمله بواو رسیده
ونون زده نام مردیست * شمن بفتح اول ومیم ونون زده بمعنی بت پرست آمده * شمنان بفتح اول ومیم ونون
بالف کشیده ونون زده بمعنی فرش وبساط بزرگ آمده وکسی را نیز گویند که بسبب دویدن یا تشنگی یا برداشتن
باری نفس تند پی در پی زده باشد وجمع شمن نیز هست که بت پرستان باشند * شمیدن بفتح اول وکسر
میم بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی نفرت کردن ومتفرق شدن وگریستن ونوحه
وافغان کردن وترسیدن وهراسیدن وآشفته شدن وپریشان گشتن وبیهوش گردیدن ورمیدن
آمده * شن بفتح اول وسکون نون نام گیاهی است که از پوست آن ریسمان بتابند ونازو کرشمه
را نیز گویند ودر تازی نام قبیله ایست وشیک کهنه یا شیدن آب را نیز گفته اند * شنان بضم اول
ونون بالف کشیده ونون زده بمعنی اشنان آمده وآن گیاهی باشد که بدان رخت شویند وبکسر اول داروئی
است که آنرا بیونانی فراسیون گویند وبشیرازی گندنا کوهی خوانند وبعضی گویند باین معنی عربی است
* شنتان بفتح اول وسکون نون ومثناة فوقانی بالف کشیده ونون زده بلغت ژند وپازند جمع سال باشد
که سالها است وبتازی سنین خوانند * شنفتن بکسر اول وضم نون وسکون فا وفتح مثناة فوقانی ونون زده بمعنی
شنیدن آمده که بتازی سماع گویند * شنگان بکسر اول وسکون کاف پارسی بالف کشیده ونون زده نام ولایتی
است وجمع شنگ هم آمده * شنگ زن بکسر اول ونون وکاف پارسی زده وفتح دال مهمله ونون زده نام
کرمی است دراز کندم خوار که در کشت زارها بهم رسد شنگ ولشو وامثال آنرا خراب کند * شنوتفی بفتح
اول وضم نون بواو رسیده وکسر نون وفتح مثناة فوقانی ونون زده بلغت ژند وپازند بمعنی نوشتن آمده شنوتمی
یعنی نویسم شنونید یعنی بنویسید * شنیدن بفتح اول وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد ونون
زده معروف است که بتازی سماع گویند وبمعنی بوییدن وبوی بردن هم آمده وبمعنی هجوم نمودن وجمعیت
کردن هم از نظر گذشته * شوان بضم اول وواو بالف کشیده ونون زده بمعنی چوپان آمده که چرانند وحیفا فظت

وبلای مردو آمده و با این معنی بفتح اول هم بدین آمده * شیبان بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده
وموحده تحتانی بالف کشیده ونون زده بمعنی لرزان آمده و آمیخته و برهم زده و درهم کرده را نیز گویند
* شیبانیدن بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وموحده تحتانی بالف کشیده وکسر نون بمثناة تحتانی
رسیده وفتح دال ابجد ونون زده بمعنی لرزانیدن آمده ونیز آرد کندم و امثال آنرا در آب و خمیره آمیختن و برهم زدن باشد
* شیدان بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و دال ابجد بالف کشیده ونون زده بمعنی خوان طعام و نعمت آمده
* شیداهرمن بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وسکون دال ابجد وفتح همزه وسکون های هوز و ره و رای قرشت
وفتح میم ونون زده ترجمهٔ نور الشیطان است چه شید بمعنی نور آمده و اهرمن شیطانرا گویند وکنایه از خیالات
زشت و تخیلات باطل نیز هست * شیرخام خوردن بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وکسر رای قرشت وخای منقوطه
با لف کشیده ومیم زده وخوردن معلوم کنایه از غفلت کردن وخام طمعی نمودن آمده * شیرشادروان بکسر
اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وکسر رای مهمله وشین منقوطه بالف کشیده و فتح دال ابجد وسکون رای قرشت
و واو بالف کشیده ونون زده صورت شیری راگویند که در سایه بانها و سراپرده ها نقش کنند * شیرشنجرف گون
بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وکسر رای قرشت و فتح شین منقوطه وسکون نون وفتح جیم وسکون رای مهمله و فا
وضم کاف پارسی بواو رسیده ونون زده کنایه از شراب لعلی انگوری است و شیرهٔ شنجرف گون هم گویند * شیرگردون
بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وکسر رای قرشت وفتح کاف پارسی وضم دال ابجد بواو رسیده ونون زده
کنایه از برج اسد است * شیرقالین بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وکسر رای قرشت وقاف بالف کشیده
وکسر لام بیای حطی رسیده ونون زده صورت شیری که در قالین سازند * شیرک کردن بکسر اول بمثناة تحتانی
مجهول رسیده وفتح رای قرشت وسکون کاف وکردن با فتح کاف معلوم کنایه از دلیر کردن ودل دادن و مستولی
کردانیدن باشد کسی را * شیرمردان بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وسکون رای قرشت وفتح میم وسکون
رای مهمله ودال ابجد بالف کشیده ونون زده کنایه از سالکان طریق حق آمده و مردمان شجاع و دلیر و دلاور
و بها در را نیز گفته اند * شیشه گردان بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وفتح شین منقوطه وسکون های هوز و ره وفتح
کاف پارسی ودال ابجد بالف کشیده ونون زده کنایه از مردم حیل و دغا باز آمده * شیراوژن شیر معلوم وفتح همزه
وسکون واو وفتح زای پارسی ونون زده بمعنی افکننده و کشنده شیر آمده چه اوژن بمعنی انداز باشد که از انداختن
وافکندن است و بمعنی فاعل هم است که اندازنده وافکننده باشد و امر باین معنی هم آمده یعنی بینداز و بیفکن وقتل
وکشتن را نیز گویند وشیراوژنان بمعنی شیرافکنان و کشندگان شیر آمده * شیرین بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وکسر
رای قرشت بیای حطی رسیده ونون زده معروف است ونیز نام معشوقهٔ فرهاد وخسرو پرویز * شیرین لبان شیرین معلوم
وفتح لام وموحده تحتانی بالف کشیده ونون زده کنایه از شاهدان و معشوقان آمده * شیلان بکسر اول بمثناة تحتانی
مجهول رسیده ولام بالف کشیده ونون زده بمعنی سماط سلاطین وملوک و امرا آمده و بمعنی اسباب طعام هم آمده وطعام را
نیز گویند و عناب را نیز گفته اند و آن میوه ایست معروف همچو کنار کرد ولعل طعم سرد دارد در دواها بکار برند
و بانگشتان خوبان او را تشبیه دهند * شین بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده ونون زده مخفف نشین آمده
وحرفی بود از حروف تهجی و عدد آن در حساب جمل سه صد است * شیوازبان بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده
و واو بالف کشیده و فتح زای هوز وموحده تحتانی بالف کشیده ونون زده بمعنی فصیح زبان و بلیغ بیان آمده
* شیوان بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و واو بالف کشیده ونون زده بمعنی لرزان آمده و آمیخته و برهم زده

ودرهم کرده را نیز گویند ◦ شیرا ایلان بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و واو با الف کشیده و کسر نون بیان حطی رسیده و فتح دال ابجد و نون زده بمعنی لرزان آمده و بمعنی آمیختن و برهم زدن باشد عموماً و آرد گندم را مثال آنرا در آب آمیختن بالخصوص ◦ شیون بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح واو و نون زده بمعنی ناله و فغان آمده که در هنگام محنت و مصیبت کنند

چشمهٔ بیست و سوم بحر چهارم قلزم سوم از کتاب هفت قلزم در بیان شین منقوطه با واو

◦ شاخ آهو اول بالف کشیده و کسر خای نقطه‌دار و همزه بالف کشیده و ضم های ملفوظه بواو رسیده ◦ معروف است و معنی کان لیراند ازی هم آمده و نیز کنایه از وعدهٔ دروغ و مطلبی است که حصول آن محال و متعذر باشد ◦ شاخ کیسو اول بالف کشیده و کسر خای منقوطه و کسر کاف پارسی بمثناة تحتانی مجهول رسیده و ضم سین سعفص بواو رسیده و کنایه از پارهٔ موی آمده که یکجا در هم جمع شده باشد ◦ شارو اول بالف کشیده و ضم رای مهمله بواو مجهول رسیده ◦ نام پرنده ایست سیاه مانند طوطی سخن کند و بعضی گویند پرنده ایست سیاه و کوچک و آنرا مرغ داستان نیز گویند و در فرهنگی دیگر بنظر آمده مرغکیست کوچک و خوش آواز که آواز او را بصدای چارتار تشبیه کرده اند و قید سیاه و صفید نکرده اند ◦ شاشرا اول بالف کشیده و ضم شین منقوطه بواو رسیده ◦ نام گیاهی است که تخم آنرا درد وافتا بنارند و شخصی را نیز گویند که پیوسته بخود شاشد ◦ شاه بوا اول بالف کشیده و سکون های ملفوظه و ضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده بمعنی شهر آمده ◦ شاه دارو اول بالف کشیده و سکون های ملفوظه و دال ابجد بالف کشیده و ضم رای قرشت بواو رسیده نامی است که جمشید بشراب انگوری کرده است و سبب آن بود که چون در زمان جمشید انگور بهم رسید جمشید میخواست که اکثر اوقات بلکه همه سال از آن انگور منتفع گردد فرمود تا ظرفی چند را از آن انگور پر کردند و نگاه داشتند و هر روز قدری از آن برمی داشتند تا در سه ظرف تمام شد و چون ظرفی دیگر را سر گشودند دیدند همه بهم برآمده و در جوش است همچنان نگاه داشتند بعد از چند روز دیگر شور کرفتند دیدند که از جوش فرو نشسته است چون چشیدند تلخ شده بود جمشید گمان کرد که مگر زهر قاتل است فرمود تا صاف کردند و در ظرفی کرده در کرده نگاه داشتند جمشید را کنیزکی بود که او را بسیار دوست داشتی قضا را مدتی بدرد شقیقه مبتلا بود و از درد بیطاقت گردیده و بمرگ راضی شده با خود گفت صواب آنست که قدری از آن زهر بخورم و خود را از این درد خلاص کنم قدحی بخورد و خوشحال شد و قدری دیگر بخورد مستی عظیم یافت چون از چند روز بود که خواب نکرده بود سر بنهاد و یک شبانروز بخفت چون بیدار شد از آن زحمت اثری نماند و بود احوال را بعرض جمشید رسانید جمشید آنرا شاه دارو نام کرد ◦ شای گلیرا اول بالف کشیده و سکون های حطی و فتح کاف و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده و واو زده ◦ نام پیغمبری است از پیغمبران عجم ◦ شبان تربو بفتح اول و موحدهٔ تحتانی بالف کشیده و سکون نون و فتح فا و کسر رای قرشت بمثناة تحتانی رسیده و واو زده ◦ نام مرغی است کوچک شبیه به بانه و بعضی گویند شبیه بفراشترک است که آنرا فراشتک و پرستوک و پرستک گویند و آن پرنده‌ای باشد که بیشتر در سقف خانه آشیان کند و بعربی خطاف گویند و بعضی مرغ عیسی را شبان فریب خوانند ◦ شب بو بفتح اول و سکون موحدهٔ تحتانی و ضم موحدهٔ تحتانی دیگر بواو مجهول رسیده ◦ نام گلیست که بیشتر کبود رنگ میباشد و سفید و الوان هم میشود شبها بوی خوش کند و آنرا گل او چشم نیز خوانند و بتازی منثور المعرفا مند و بعضی گل شب رو آمده را شب بو گویند ◦ شب پو بفتح اول و سکون بای پارسی و ضم بای پارسی بواو مجهول رسیده و بمعنی شب رو آمده و آوازپائی را گویند که در نهایت آهستگی و نعمت باشد ◦ شب تو بفتح اول و سکون موحدهٔ تحتانی و ضم نون بواو

مجهول رسیده بمعنی شب پره آمده که شب رو باشد * شبارو بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی وفتح رای مهمله
وواو زده کنایه از عسس ودزد وعیار آمده وشب بیدار وسالک را نیز گفته اند وشب روان جمع آن آمده
* شبغاو بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی وغین منقوطه بالف کشیده وواو زده مخلوطه باشد که شبها گاوان
وگوسپندان ودیگر جانوران در آنجا بسر برند * شبکو بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی وضم کاف پارسی بواو
مجهول رسیده نام مهتر بزرگ پاسبانان آمده واورا چوبک زن هم گویند وخوانند وگویند شب را نیز
گفته اند * شترگاو بضم اول ومثناة فوقانی وسکون رای قرشت وکاف پارسی بالف کشیده وواو زده نام یکی از مهرهای
شطرنج است ونیز جانوری است که آنرا بتازی زرافه نامند ترکیبش بغایت عجیب وغریب است طبع را
از دیدنش خوشحالی روی نماید ودر فرهنگی بدین آمده که ناقهٔ حبشی با گاو کوهی جمع میشود واین
صورت ازان تولد میکرد وبیشتر در ولایت نوبه بهم رسد سر آن جانور بسر شتر ماند بعضی گویند بسر گاو کوهی
می ماند وسینه وسم وشاخ او بسینه وسم گاو مشابهت دارد لیکن شاخش از شاخ گاو باریکتر وکوچکتر است
وپوستش مانند پوست پلنگ پرخال می باشد وازین جهت شتر گاو پلنگ نیز گویندش ودمش مانند دم آهو
ودندانهایش همچو خر الاغ وگردن ودستهایش بسیار دراز وپایهایش کوتاه بود گویند زانو ندارد وکاری نیز ازو
بر نیاید * شش بانو بفتح اول وسکون شین منقوطه وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وضم نون بواو رسیده کنایه از شش کوکب آمده
که آن زحل ومشتری ومریخ وزهره وعطارد وقمر باشد * شفادارو بفتح اول وفا بالف کشیده ودال ابجد بالف
کشیده وضم رای قرشت بواو رسیده یعنی دارو شفا وآن پازهر است واصل آن پازهر بوده یعنی شویندهٔ زهر چه
پا بمعنی شستن وپاکیزه کردن آمده وهر ورا یام واو افتاد ومعرب آن فازهر است وآنرا تریاق نیز گویند وبتازی
حجر التیس خوانند * شفتالو بفتح اول وسکون فا ومثناة فوقانی بالف کشیده وضم لام بواو رسیده میوه ایست معروف
وکنایه از بوسه هم هست * شکپو بفتح اول وسکون کاف وضم بای پارسی بواو مجهول رسیده بمعنی آواز پای آمده در شب
بنهایت آهستگی وآهسته براه روند را نیز گویند وبمعنی صدا وآوازی باشد که بشب در خواب از مردم بر آید
وآنرا شبکپو بزیادتی با نیز گویند وبجای کاف تازی کاف پارسی نیز آمده * شکالیو بضم اول وکاف پارسی بالف
کشیده وسکون لام وضم مثناة تحتانی بواو مجهول رسیده بمعنی هر چیز آمده که بر روی اخگر آتش پزند از نان
وگوشت وغیر آن * شنشو بفتح اول وسکون نون وضم شین منقوطه بواو رسیده هوائی باشد که از راه دماغ بجلدی
وتندی تمام بی اختیار بر آید وبتازی عطسه گویند * شو بفتح اول وسکون واو امر بشدن آمده یعنی بشو وبمعنی
شبه هم هست که بتازی لیل خوانند چه در فارسی بای ابجد وواو بهم تبدیل می یابد وبضم اول مخفف شوی است
که شوهر باشد وبواو مجهول مرادف شست است که از شستن باشد همچو شست وشو * شوشو بضم هر دو شین
منقوطه وسکون هر دو واو بمعنی گاورس وارزن آمده وآن غله ایست معروف در هندی چینه گویند ودر فرهنگی
بدین آمده که گاورس را در هندی مندوا گویند * شهربانو بفتح اول وهای هوز ورای قرشت زده
وموحدهٔ تحتانی بالف کشیده وضم نون بواو رسیده نام زنی بوده ونیز نام حرم محترم حضرت امام حسین
علیه السلام آمده * شیشو بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وضم شین منقوطه بواو رسیده بمعنی تیهو آمده وآن
پرنده ایست شبیه به کبک لیکن از کبک کوچکتر * شیو بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وواو زده بمعنی
کمان تیر انداز آمده وبمعنی شیب هم از نظر گذشته که نقیض بالا باشد

چشمهٔ بست وچهارم بحر چهارم قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان شین منقوطه با های ملفوظه

• شاخابه اول بالف کشیده وخای منقوطه بالف کشیده وبای موحده تحتانی وهای ملفوظ زده بمعنی چوب کوچکی آمده که از رز دعالة بزرك وبا ز ردعالة که از ذرت یا جلبا می کنند ساخته باشند وآنرا بعرف عليج كويند وبا این معنی بجای موحدهٔ تحتانی نون هم بنظر آمده • شاخشانه اول بالف کشیده وسکون خای منقوطه وشین قرشت بالف کشیده وفتح نون وهای ملفوظ زده قسمی از گدایان باشند که شاخ گوسپند را بر یک دست وشانه را بدست دیگر گیرند وبر در خانه وپیش دکان مردمان ایستند وآن شاخ را بدان شانه بعنوانی بمالند که صدای بدزیب از آن برآید تا مردمان آن صدا را شنیده چیزی بایشان بدهند واگر احیانا اهمالی در دادن واقع شود کاردی کشیده اعضای خود را مجروح سازند وبعضی از آن جماعت کارد را بدست پسران خود دهند که ایشان این عمل کنند تا مردم از این فعل نفرت گرفته زودتر بدیشان دهند واکنون مثل شده است ودر مقامی گویند که کسی از شخصی چیزی وحاجتی خواهد وآن میسر نشود گوید چون حاجت مرا بر نمی آری ترا یا خود را میکشم آن شخص میگوید که شاخشانه بامیکشی ودر هند وستان نیز قسمی از گدایان اند که بی شاخشانه اعضای خود را مجروح سازند وآنرا مرچره گویند • شادخوارة اول بالف کشیده وسکون دال ابجد وفتح خای منقوطه وواو معدوله بالف کشیده وفتح رای قرشت وهای ملفوظ زده بمعنی شراب خوار آمده وشراب خوردن بی ترس وبیم وبی احیا را نیز گویند وبمعنی معاش کند را نیز و بی زحمت وکدورت وتنگی باشد وبمعنی خوشحال وفرحناک وشادمان باشد وزنان فاحشه ومطربه را نیز گویند • شادگونه بر وزن وازگونه بمعنی زنان مطربه آمده وتکیه وتکیه گاه را هم گفته اند وبمعنی جبه وبالاپوش پنبه دار هم از نظر گذشته وبمعنی نهالی وتوشک هم باشد که بر بالای آن خواب کنند • شادنه اول بالف کشیده وسکون دال ابجد وفتح نون وهای ملفوظ زده سنگی باشد سرخ رنگ بسیاهی مایل وزود شکن باشد مانند گل ارمنی وآن دو نوع است عدسی وکاورسی وآنرا از طور سینا وگاهی از هندوستان آورند ودرد وامراض وصادر دارویی چشم بکار برند وآنرا بتازی حجر الدم خوانند وچو هندی قم گویند بواسیر را نافع است وارباب عمل در اکسیر نیز بکار برند ومعرب آن شادنج آمده گویند اگر سنگ آهن ربا را بسوزند عمل شادنج کند • شادیه بفتح اول بالف کشیده وکسر دال مهمله وفتح مثناة تحتانی وهای ملفوظ زده بمعنی شادنه است • شارده اول بالف کشیده وسکون رای قرشت وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده نام جزیره ایست از جزایر دریای روم • شارویه اول بالف کشیده وضم رای قرشت بواو مجهول رسیده وفتح مثناة تحتانی وهای ملفوظ زده نام شیرویه پسر خسرو پرویز است که خسرو را بزای شیرین کشت واو را شیرو هم گویند بحذف مثناة تحتانی وهای ملفوظ وبجای مثناة تحتانی نون هم بنظر آمده که شارونه باشد • شاره اول بالف کشیده وفتح رای قرشت وسکون های ملفوظ بمعنی جامهٔ نازک آمده وچادری رنگین بغایت نازک را نیز گفته اند که بیشتر زنان هند وستان جامه کنند ودستار هند وستانی نیز باشد که بزبان هندی چیره گویند • شازه اول بالف کشیده وفتح زای هوز وهای ملفوظ زده بمعنی دستار بزرگ آمده • شاشوله اول بالف کشیده وضم شین منقوطه بواو رسیده وفتح لام وهای ملفوظ زده بمعنی شمله وعلاقه دستار وامثال آن آمده • شاشه اول بالف کشیده وفتح شین منقوطه وهای ملفوظ زده بمعنی شاش آمده که بول وکمیز باشد وبمعنی تر بودن وترشح نیز آمده • شاغوله اول بالف کشیده وضم غین منقوطه بواو رسیده وفتح لام وهای ملفوظ زده بمعنی علاقهٔ شمله ودستار وامثال آن آمده • شاگردانه اول بالف کشیده وکسر کاف پارسی وسکون رای قرشت ودال ابجد بالف کشیده وفتح نون وهای ملفوظ زده

بمعنی زرانلکی که بعد از اجرت بطریق انعام استاد بشاگرد دهد وعطا نیز گویند که بفقرا دهند و بمعنی
شاگرد هم بنظر آمده * شالده اول بالف کشیده وفتح لام ودال ابجد وهای مدوره زده بمعنی اساس وبنیاد
دیوار وعمارت آمده * شالی پایه اول بالف کشیده وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده وبای پارسی بالف کشیده وفتح مثناة تحتانی
وهای مدوره زده بمعنی شالی زار آمده که شلتوک زار باشد وبرنجی را گویند که هنوز از پوست برنیاورده
باشند * شاماچه بفتح اول بالف کشیده ومیم بالف کشیده وسکون خای منقوطه وفتح جیم فارسی
وهای مدوره زده بمعنی سینه بند زنان آمده * شاماکچه بر وزن ومعنی شاماچه است * شامه اول بالف کشیده
وفتح میم وسکون های مدوره بمعنی مقنعه وروپاکی آمده که زنان بر سر کنند * شانه اول بالف کشیده
وفتح نون وهای مدوره زده بمعنی استخوان کتف آمده وجست وخیز اسپ را نیز گویند وبمعنی شان عسل وخانهٔ
زنبور هم هست ونیز افزاریست جولاهگان وبافندگان را که تارهای ریسمان را از آن گذرانند بعنوانی که در وقت
بافتن دو تار بیکجا وپهلوی هم واقع نشود ومعروف است وآن چیزی باشد که از چوب شمشاد ودیگر چوبها
وعاج وصاج وغیره سازند وبدان ریش وزلف وگیسو را پرداز دهند * شاه اول بالف کشیده وظهور های
مدوره بمعنی اصل وخداوند آمده وچون پادشاهان نسبت بمردمان اصل وخداوند باشند ایشانرا شاه خوانند
ودامادرا نیز شاه گویند که شوهر دختر باشد ویکی از آلات شطرنج را هم شاه گویند وکشت کردن شاه شطرنج
را نیز گفته اند وکشت باصطلاح شطرنج بازان آنست که مهره از مهرهای شطرنج را در خانهٔ گذارند
که بسبب حرکت آن مهره شاه در خانهٔ نشسته باشد وشاه خوانند یعنی برخیز از خانهٔ من وهر چیز که آنرا در بزرگی
وخوبی بسبب صورت ومعنی از امثال خود امتیاز داشته باشد شاه گویند همچو شاه باز وشاه سوار وشاه تیر وشاه
انجیر وشاه توت وشاه بلوط وشاه مار وشاه سپرغم وشاه زیره وشاه تره وشاه دانه وشاه رود وشاه کانه وشاه کار وشاه راه
وامثال آن وراه کشاده را نیز گویند که از آن راهها وشعبه ها جدا شود ونام جانوریست در هندوستان ونام جامه
وپارچه ایست که از هند آورند وبزبان تازی گوسپند را گویند وشیاه جمع آنست * شاهانه اول بالف کشیده
وهای مدوره بالف کشیده وفتح نون وهای مدوره زده آنچه لایق پادشاهان باشد * شاهبسه اول بالف کشیده
وسکون های مدوره وضم موحدهٔ تحتانی وفتح سین سعفص وهای مدوره زده دوائی است که آنرا اسپرک بر وزن
بیترک وشاه اسپرغم گویند وآن گیاهی است زرد که بدان چیزها رنگ کنند بعضی گویند اسپرک برگ زردچوبه
است وبتازی اکلیل الملک خوانند * شاهتره اول بالف کشیده وکسر های مدوره وفتح مثناة فوقانی وتشدید
وفتح رای قرشت وهای مدوره زده نام سبزه ایست بغایت سبز وخرم ودر طعم اندکی تلخ است در دواها بکار برند
خصوصا جرب وخارش را نافع است ومعرب آن شیترج باشد وبتازی بقلة الملک خوانند * شاهدانه اول بالف
کشیده وسکون های مدوره ودال ابجد بالف کشیده وفتح نون وهای مدوره زده بمعنی تخم بنگ آمده
که معرب آن شهدانج است ومعرب شاهدانه شاهدانق است * شاهراه اول بالف کشیده وسکون
های مدوره ورای قرشت بالف کشیده وهای هوز زده بمعنی راه عام وجادهٔ بزرگ ووسیع
آمده وشاهرهٔ مخفف این است * شاهزیره اول بالف کشیده وکسر های مدوره وزای هوز بمثناة تحتانی
رسیده وفتح رای قرشت وهای مدوره زده بمعنی زیرهٔ بزرگ آمده ونام کرویاست که آنرا کراویه ونانخواه
خوانند وزیرهٔ رومی همان است * شاهنده اول بالف کشیده وفتح های مدوره وسکون نون وفتح دال ابجد وهای
مدوره زده بمعنی متقی وپرهیزکار وصالح ونیکوکار آمده وهر چیز خوب ومبارک را نیز گویند * شاهنشاه اول

بالف کشیده و فتح های هوز و ره • و سکون نون و شین منقوطه بالف کشیده • و های هوز و ره زده مخفف شاهان شاه
آمده یعنی سر امد پادشاهان که ذات پادشاهان باشد و کسی را نیز نامند که دیگران هم داو بادشاه
شوند • شامه اول بالف کشیده • و فتح های هوز و ره و سکون های هوز و ره نام شهری بوده بنا کرده پادشاه مازندران
پدر سودابه که زن کیکاوس بود • شاهید • اول بالف کشیده و کسر های هوز و ره بمثناة تحتانی رسیده و فتح
دال ابجد و های هوز و ره زده بمعنی متقی و پرهیزکار و صالح و نیکوکار آمده • شایکه اول بالف کشیده و کسر مثناة
تحتانی و فتح کاف و های هوز و ره زده نام درختی است که صمغ آن انزروت است و معرب آن عنزروت آمده
و آن صمغی باشد تلخ که بیشتر در مرهمها بکار برند • شایه اول بالف کشیده و فتح مثناة تحتانی و های هوز و ره
زده بمعنی میوه آمده که درتازی آنرا ثمر خوانند • شبانکاره بفتح اول و موحده تحتانی بالف کشیده و سکون
نون و کاف بالف کشیده و فتح رای قرشت و های هوز و ره زده ولایتی است از فارس و نام دهی است از ولایت طوس
• شبانگاه بفتح اول و موحده تحتانی بالف کشیده و سکون نون و کاف پارسی بالف کشیده و های هوز و ره زده بمعنی
در آمدن شب آمده و جایگاه چهارپایان و گوسپندان را نیز گویند که شب در آنجا باشند و بضم اول جای و مقام
راعی باشد که گوسپند چراست • شبانه بفتح اول و موحده تحتانی بالف کشیده و فتح نون و های هوز و ره زده بمعنی
شرابی آمده که در شب خورند و مخمور و خمار آلوده را نیز گویند و هر چیز شب مانده را نیز گویند یعنی شب بر آن
گذشته باشد از آب و نان و امثال آن و محافظت کنند را نیز گویند عموما و راعی را که محافظت کنند و نگاهدارنده
گوسپندان باشد خصوصا و باین معنی بضم اول هم آمده • شب باره بفتح اول و سکون موحده تحتانی ثانی اول و ثانی بالف کشیده
و فتح رای قرشت و های هوز و ره زده زنی را گویند که شبها فرزه گردی کند و معنی این لغت شب دوست است چه باره بمعنی
دوست هم آمده است همچو غلام باره یعنی پسر دوست و بمعنی شب پره آمده و آنرا مرغ عیسی هم خوانند و
بتازی خفاش نامند • شب بازه بفتح اول و سکون موحده تحتانی و موحده تحتانی ثانی بالف کشیده و فتح زای هوز
و های هوز و ره زده بمعنی شب پره آمده که مرغ عیسی باشد و باین معنی بجای بای موحده مثناة تحتانی هم آمده • شب پره بفتح
اول و سکون موحده تحتانی و فتح بای پارسی و رای مهمله و های هوز و ره زده بمعنی شب بازه آمده
که مرغ عیسی باشد • شب بوزه بفتح اول و سکون موحده تحتانی و ضم موحده تحتانی ثانی بواو رسیده و فتح زای
هوز و های هوز و ره زده بمعنی شب پره آمده که مرغ عیسی باشد • شب چره بفتح اول و سکون موحده تحتانی و فتح
جیم پارسی و رای قرشت و های هوز و ره زده بمعنی چرا کردن حیوانات در شب آمده و باین مناسبت نقل و میوه
خشک را نیز گویند که مردم در هنگام شب نشینی خورند • شبخانه بفتح اول و سکون موحده تحتانی و خای منقوطه
بالف کشیده و فتح های هوز و ره زده • شبستان است که حرم سرای پادشاهان و خلوت خانه و خوابگاه ملوک و سلاطین
باشد و خانه را نیز نامند که شبها درویشان در آنجا بسر برند • شب سده بفتح اول و کسر موحده تحتانی و فتح سین
سعفص و دال ابجد و های هوز و ره زده بمعنی شب آتش بلند آمده چه سده بمعنی آتش بلند است و آن شب دهم بهمن
ماه بود و وجه تسمیه این آنست که چون فریدون بر ضحاک دست یافت و ظلم و نزدیکان او را گرفته میکشت
از آن جمله طباخی بود ارمایل نام که مردمان را کشتی و مغز سر ایشان را بجهت ماران ضحاک بیرون کردی نزد
فریدون آوردند خواست که او را بعقوبت تمام بکشد ارمایل گفت هر روز یک کس را از آن دو کس که بمن میدادند
که بکشم آزاد میکردم و در عوض او مغز سر گوسپند داخل مینمودم تو باید که با من مکافات نیکی بجا آوری و اگر باور
نداری اینک آن مردم پناه بکوه دماوند برده اند فریدون مصاحبت بالشکر مو ارشد متوجه کوه دماوند

کردید تا آن مردم را بشهر باز آورد چون نزدیک رسید شب کرد آمد و راه گم کردند پس بفرمود تا آتش بسیاری برافروختند و مردمان گرفته چون آتش بدیدند حیران ماندند که آیا چه چیز است متوجه شدند و خلقی عظیم از آن آزاد کردگان ار مایل جمع شدند گویند آن شب که دهم بهمن ماه بود صدها آتش افروخته بودند * شب کوک به بفتح اول و سکون بای ابجد و ضم کاف بواو مجهول رسیده و فتح کاف و های ملفوظه زده نوعی از کدایان باشند و آنچنان است که شبها بر بالای درختی یا پشته یا مناری که در میان محله واقع باشد بر آیند و به آواز بلند یک یک از مردم محله را نام برند و دعا کنند تا بایشان صدقه دهند و آنرا شب کوک و شب کوکان نیز گویند کذا فی کتب اللغات الفارسیه * شب نهه بفتح اول و سکون موحده تحتانی و کسر نون و فتح های ملفوظه و های هوز زده بمعنی گنج و زر و جواهر و درم و دینار آمده که در زیر زمین پنهان کنند * شبوقه بضم اول و موحده تحتانی بواو رسیده و فتح کاف و های ملفوظه زده بمعنی خمان بزرگ است و آن میوه ایست در هندوستان که آنرا بل می گویند * شبه بفتح اول و موحده تحتانی و ظهور های ملفوظه نام سنگی است سیاه و براق در نرمی و سستی همچون کهربا ست و آن دو بابت می شود یکی آن است که از دشت قبچاق می آورند و آن آبی است که بروز ایام بسته می شود و دیگری کانی باشد که از گیلان طبیعت و فی سرد و خشک است گویند هر که با خود دارد از چشم زخم و سوختن آتش ایمن گردد و اگر برسر بیاویزند در دسر را ساکن سازد و اگر نور چشم کسی سفید باشد و در چشم او خیالها و چیزی مانند ابر پدید آید و چشم خیر کی کند آیینه از آن سازند و پیش چشم بدارند چشم را قوت تمام بخشد و آن مرض را زایل کند و منع نزول آب نیز از چشم کند و با میلی که از آن بسازند سرمه کشیدن یا همه میل را بی سرمه در چشم کشیدن روشنائی چشم را زیاده کند و قوت باصره دهد و چون آنرا بر آتش نهند مانند هیزم بسوزد و بوی نفت کند * شبیازه بفتح اول و سکون موحده تحتانی و یای حطی بالف کشیده و فتح زای هوز و های ملفوظه زده بمعنی شب پره آمده که مرغ عیسی باشد * شبینه بفتح اول و کسر موحده تحتانی بمثناة تحتانی رسیده و فتح نون و های ملفوظه زده بمعنی صبغ درخت صنوبر آمده و شب پره را نیز گفته اند و هر چیز شب مانده را نیز گویند از آب و طعام و نان و مانند آن * شپشه بکسر اول و سکون بای پارسی و فتح شین منقوطه و های ملفوظه زده کرمکی را گویند که بیشتر اوقات در فصل تابستان و هوای گرم در پوستین و نمد و سقرلات و سوف و دیگر پشمینه ها و گندم و دیگر غله ها افتد و آنرا تباه و ضایع کند * شپشته بکسر اول و بای پارسی بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون شای ثخذ و فتح تای قرشت و های ملفوظه زده بمعنی ترشح کردن و پاشیده شدن آب آمده * شپلنده بکسر اول و بای پارسی بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح لام و سکون نون و فتح دال ابجد و های ملفوظه زده بمعنی دیوانگی کننده و فریبنده آمده و صفیر زننده را نیز گویند * شتاه بکسر اول و مثناة فوقانی بالف کشیده و های ملفوظه زده بمعنی شتاه آمده که آب ورزی و شناوری باشد و معلوم میشود که درین لغت تصحیف خوانی شده * شترگربه بضم اول و مثناة فوقانی و سکون رای قرشت و ضم کاف پارسی و سکون رای قرشت و فتح موحده تحتانی و های ملفوظه زده بمعنی دو چیز آمده که در غایت بلندی و پستی و کوچکی و بزرگی باشد و هر چیز مخالف و نامناسب و ناموجانس را نیز گویند * شترکره بضم اول و مثناة فوقانی و زای مهمله ساکن و ضم کاف و فتح رای مهمله و های ملفوظه زده بمعنی موج دریا آمده * شترگیاه بمعنی خار شتر آمده که گیاهی باشد که شتر آنرا برغبت تمام خورد * شته بفتح اول و مثناة فوقانی و های ملفوظه زده بمعنی هر چیز آمده که شب بر آن گذشته باشد و صباح خورند از طعام و جز آن و بمعنی انگور نیز آمده و بکسر اول و تشدید ثانی نیز آمده * شنشانه بضم اول و خای منقوطه بالف کشیده و فتح نون و های ملفوظه زده بمعنی شهاب آمده و آن شعله ایست

که بهما مگر در آسمان پیدا گردد گویند بخار رسیده است و بمعنی عملی که دارد از بلندی متوجه پستی میشود و بمعنی
گویند آتشیست که ملائکه بحکم حق سبحانه از کرهٔ نار برآورده برای رجم شیاطین زنند • شغاشه بفتح اول و سکون
غای نقطه دار و یای بالف کشیده و فتح سین مهمله و های ملفوظ زده بمعنی تگرگ و ژاله آمده • شغیره بفتح اول و کسر غای منقوطه
بمثناة تحتانی رسیده و فتح رای قرشت و های ملفوظ زده بمعنی شغار آمده که تلها باشد که صابون پزان صابون از آن
پزند • شغزه بفتح اول و سکون را و فتح زای هوز و های ملفوظ زده بمعنی صاحب قوت و زور و [illegible]
و خشمگین آمده و این لغت را بغیر از شیر و پلنگ بر سبع دیگر اطلاق نمیکنند و در مؤید الفضلا نوشته در ملک • ایست
غالب تر از شیره • شرفه بفتح اول و سکون رای قرشت و فتح فا و های ملفوظ زده بمعنی صدا و آواز آمده عموما
و صدای آواز پا را گویند خصوصا و بضم اول در تازی مطلق کنگره را گویند • شروه بفتح اول و سکون رای قرشت
و فتح واو و سکون های ملفوظ نوعی از خوانندگی باشد که آنرا شهری گویند و بلغت رومی نام پهلوانی بوده ارمنی
نژاد • شسته بضم اول و سکون سین مهمله و فتح مثناة فوقانی و های ملفوظ زده معروف است که شستن و پاکیزه
کردن باشد و بمعنی زر پاک و دستارچه هم آمده • شش آماسیده بضم اول و سکون شین منقوطه و همزه بالف کشیده
و میم بالف کشیده و کسر سین سعفص بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده کنایه از مردم بد دل و بد
اندرون و بی جگر و نامرد آمده • شش پنجه بفتح اول و سکون شین منقوطه و فتح بای پارسی و سکون نون و فتح جیم
و های ملفوظ زده نام داروئی است که آنرا کشنه بر وزن دشنه می گویند • شش خانه اعراب این معلوم بمعنی
خیمه و خرگاه آمده و پرده و سراپرده را نیز گویند و معرب آن شش خانج است • ششتره بفتح تا و رای قرشت
روناس را گویند و آن بیخی است که چیزها بدان رنگ کنند • ششدره بفتح اول و سکون شین ثانی و فتح دال ابجد
و رای مهمله و های ملفوظ زده کنایه از دنیا آمده و در اصطلاح نرد بازان خانه را گویند که در آن مهره بیکار باشد
• شش ضربه بفتح اول و سکون شین منقوطه و فتح ضاد معجمه و سکون رای قرشت و فتح موحدهٔ تحتانی و های ملفوظ
زده داویست در نرد بازی و آنرا شش ضرب نیز گفته اند • ششه بفتح اول و شین منقوطه و های ملفوظ زده بمعنی
شش روز بعد از ماه رمضان آمده که روزه داشتن در آن شش روز سنت است • شعبده بفتح اول و سکون عین
مهمله و فتح موحدهٔ تحتانی و دال ابجد و های ملفوظ زده بازی را گویند که نمودی داشته باشد لیکن او را بودی
نباشد و این بحرکت دست و سرعت آن صورت پذیرد • شعوده بفتح اول و سکون عین مهمله و فتح واو و دال ابجد
و های ملفوظ زده بمعنی شعبده آمده • شغا بفتح اول و غین منقوطه بالف کشیده و های ملفوظ زده بمعنی کیش و ترکش
و تیردان آمده که بتازی آنرا جعبه خوانند • شغه بفتح اول و غین منقوطه و های ملفوظ زده بمعنی شاخ آمده مطلقا
خواه شاخ درخت باشد خواه شاخ آهو و گوسفند و گاو و امثال آن و پینهٔ دست و پا و اعضای انسان و حیوان را نیز
گویند که بسبب کار کردن بسیار بهم رسیده و بسیار سخت و سطبر و کنده شده باشد و آبلهٔ دست و پا را نیز گویند
که بسبب کار کردن و راه رفتن بهم رسیده باشد • شغانه بفتح اول و غا بالف کشیده و فتح نون و های ملفوظ زده
نام مرغی است که سر او چهار رنگ است و بال و اندام او چند رنگ دارد و بزرگتر از زغن می باشد
که غلیواج است • شفته بفتح اول و سکون فا و فتح مثناة فوقانی و های ملفوظ زده بیضه مانندی باشد
از ریسمان که بزرگ و پیچیده شود و آنرا در هندی کُکری گویند • شفشه بکسر اول و سکون فا و فتح شین منقوطه
و های ملفوظ زده بمعنی نی و چوبی آمده که ندافان پنبه را بدان زنند و گرد آورند و جمع نمایند و بمعنی شاخ درخت
باریک و نازک است و مفتول و مسوار نیز آمده و موی چند را نیز گویند که از زلف و کاکل یکجا جمع شده باشد و باز روی

جز آنان خوب صورت افتد و شوشهٔ طلا و نقرهٔ کداخته را نیز کویند که در ناوچهٔ آهنی ریزند و بجای کسر اول
فتح هم بنظر آمده * شفوده بضم اول و فا بواو رسیده و فتح دال ابجد و های ملفوظ بمعنی هفته آمده که
از شنبه باشد تا جمعه * شقه بفتح اول و قاف و های ملفوظ بمعنی پینهٔ دست و پای آدمی بود که بسبب کار کردن
بسیار سخت و کنده شده باشد * شکافته بکسر اول و کاف پارسی بالف کشیده و سکون فا و فتح مثناة فوقانی و های
ملفوظ بمعنی شق شده آمده * شکافه بکسر اول و کاف بالف کشیده و فتح فا و های ملفوظ بمعنی کهواره آمده
که بتازی مهد کویند و چوبکی و پارچهٔ شاخکی باشد که بدان ساز نوازند و آنرا بتازی مضراب خوانند * شکاوند
بکسر اول و فتح واو بر وزن شکافنده لقب زن و چاه جوی را کویند و بعربی نقاب خوانند * شکاونه بکسر اول و فتح واو
و نون بمعنی شکاونده است که لقب زن و چاه جوی باشد و کهن دزد را نیز کویند و او را بعربی نباش بر وزن نقاش
خوانند و بسکون واو هم درست است * شکربوره بفتح اول و کاف و سکون رای قرشت و ضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده
و فتح رای قرشت و های ملفوظ چیزیست خوردنی بشکل مثلث که درون آنرا از قند و مغز بادام و پستهٔ نیم کوفته
پر کنند و بپزند و بجای رای مهمله زای هوز نیز آمده * شکربیره بفتح اول و کاف و سکون رای قرشت و کسر موحدهٔ تحتانی بمثناة
تحتانی رسیده و فتح رای مهمله و های ملفوظ بمعنی شکربوره آمده و بجای رای مهمله زای معجمه نیز آمده
* شکرخنده بفتح اول و کاف و سکون رای قرشت و فتح خای نخذ و سکون نون و فتح دال ابجد و های ملفوظ بمعنی تبسم
آمده * شکرده بفتح اول و کاف و سکون رای قرشت و فتح دال ابجد و های ملفوظ مردم جلد و چابک و صاحب جلد
و جهد در کارها را نیز کویند * شکرزخمه بفتح اول و کاف و سکون رای قرشت و فتح زای هوز و سکون خای نخذ و فتح میم
و های ملفوظ کنایه از رسیدن تیر است بر نشانه * شکرفنده بکسر اول و کاف و سکون رای مهمله و فتح
فا و سکون نون و فتح دال ابجد و های ملفوظ بمعنی لغزنده و بسر در آینده آمده و اسپ سکندری
خور را نیز کویند * شکروده بفتح اول و کاف و سکون رای مهمله و فتح واو و دال ابجد و های ملفوظ بمعنی مردم چست
و چابک و جلد و صاحب جلد در کارها و آماده در مهمات آمده * شکره بفتح اول و سکون کاف و فتح رای قرشت و های
ملفوظ پرنده ایست شکاری از جنس باشه لیکن از باشه کوچکتر باشد * شکرینه بفتح اول و سکون کاف و کسر
رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده و فتح نون و های ملفوظ نوعی از حلوای شکر باشد و منسوب بشکر را نیز کویند
* شکفه بکسر اول و ضم کاف و فتح فا و سکون های ملفوظ مخفف شکوفه است که کل درخت میوه دار باشد و بکاف پارسی هم
بهمین معنی آمده * شکم بنده بمعنی چاکر نان باشد و بسیار خوار را نیز کویند و بتازی عبد البطن خوانند * شکوفه بکسر اول
و ضم کاف بواو رسیده و فتح فا و های ملفوظ بمعنی کل درخت میوه دار آمده و بجای کاف تازی کاف پارسی هم درست است
* شکاله بکسر اول و سکون کاف و فتح لام و های ملفوظ بمعنی پارچهٔ آمده که از سر هندوانه و خربزه بکارد بردارند و آنرا
بتازی قوارة البطیخ خوانند و نیز آنچه از جامه و امثال آن در جائی بند شود و پاره کردد * شکنجه بکسر اول و فتح کاف
پارسی و سکون نون و فتح جیم و های ملفوظ بمعنی عذاب آمده و آلتی است صحافان و مجلدان را و نیز نام
قلعه است * شکنه بکسر اول و فتح کاف و فتح نون و های ملفوظ بمعنی مشغول آمده و آنرا خار پشت تیرانداز
نیز کویند و در هندی ساهی کویند و بمعنی عشوه و کرشمه و ناز و غنج و دلال نیز آمده * شکوخنده بکسر اول
و ضم کاف بواو مجهول رسیده و فتح خای منقوطه و سکون نون و فتح دال ابجد و های ملفوظ بمعنی لغزنده و
بسر در آینده آمده و اسپ سکندری خور و بسر در آینده را نیز کویند و معنی هیبت دارنده هم از نظر کذشته
* شکوفنده بکسر اول و ضم کاف بواو مجهول رسیده و فتح فا و سکون نون و فتح دال ابجد و های ملفوظ بمعنی

وآتش و غنائی باشد که شبها در هوا از جانبی بجانبی دیگر رود و بعضی گویند بخاری است هر گاه که منجمد شود تبدیل
گردد و از بالا بپایین افتد و بعضی گویند که فرشتگان بموجب حکم باریتعالی برای رجم شیاطین آتش از کره نار
گرفته زنند ● شملده بفتح اول و ضم ثانی و سکون نون و فتح دال ابجد و های مدوره زده بمعنی مردم شجاع و دلاور
و پهلوان آمده و زبون و بیم زده و بیهوش شده را نیز گویند ● شمه بکسر اول و فتح میم و های مدوره زده بمعنی
هر شیر و خرمائی آمده که در هندی قلاقی خوانند و چرب شیر و پنیر را نیز گفته اند و بانشدید میم هم باین معنی آمده
و بفتح اول و میم مخفف بمعنی خیری آمده که اثر آن در هرستان پیش از آنکه پدید شود ظاهر باشد و بی دوشیدن
هم قطره قطره بر آید و بفتح اول و ثانی مشدد در تازی بمعنی کم و اندک آمده و مطلق بوی را هم گفته اند همراه بوی
نیز باشد همراه بوی چیزی دیگر ● شمیده بفتح اول و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده و فتح دال ابجد و های مدوره زده بمعنی
شیر فرزه آمده که شیرخشکین و صاحب کوت در رومند و برهنه فندان باشد و بی در پی از تشنگی نفس زند
را نیز گویند و بمعنی گریه و نوحه کردن و افغان نمودن هم هست و متنفر گردیده را نیز گویند و ترسنده و بیم زده
شده و هراسنده و بیهوش و آشفته گردیده و رمیده را نیز گویند ● شناه بکسر اول و نون بالف کشیده و های
مدوره زده بمعنی شنا آمده که آب ورزی باشد و شنا کننده را نیز گویند ● شنبلیله بفتح اول و سکون نون و فتح موحده تحتانی
و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده و فتح لام و های مدوره زده بمعنی شنبلیت آمده و آن تخمی است که محلل نفخ باشد
و گل آن زرد رنگ است شبیه به بهار نارنج نوعی تیزی دارد و بو یدن آن دفع درد سر کند و آنرا گل راه رو
نیز گویند که بیشتر در راهها روید بتازی حلبه و در هندی میتهی گویند و بیونانی مریقه نامند
● شنبه بفتح اول و سکون نون و فتح موحده تحتانی و های مدوره زده بمعنی شیهه اسپ آمده که بتازی صهیل
خوانند و آواز شور را نیز گفته اند که از جمله سماع است و بکسر موحده تحتانی و ظهور های مدوره معروف است
که نام روز اول هفته باشد ● شندله بضم اول و سکون نون و کسر دال ابجد و فتح لام و های مدوره
زده نام دوائی است که آنرا فودنج خوانند و در کرمان ما در دشت گویند خوردن آن قوت باه آورد ● شنزبه بفتح
اول و سکون نون و فتح زای هوز و موحده تحتانی و های مدوره زده نام گاوی ست که بتزویر شغالی که دمنه
موسوم است فریفته شد و با شیر جنگ کرد و کشته شد و حکایت این در کلیله و دمنه مذکور است ● شنگله بفتح
اول و سکون نون و فتح کاف پارسی و لام و های مدوره زده بمعنی ریشه آمده از ابریشم و غیره که بر سر دستار
و روپاک و امثال آن دوزند و جامه ملوث زنان را نیز گویند و جای ناپاک و اصطبل را نیز گفته اند که آخور باشد
● شنگوله بفتح اول و سکون نون و ضم کاف پارسی بواو رسیده و فتح لام و های مدوره زده بمعنی شوخ و ظریف
و زیبا آمده و دزد و راه زن را نیز گفته اند و خرطوم فیل را هم نامند ● شنگه بفتح اول و سکون نون و فتح کاف پارسی
و های مدوره زده بمعنی آلت تناسل آمده و جائی و موضعی را نیز گویند که در آنجا سرگین و خاشاک و خاکروبه
و پلیدیها انبار کنند و لته را نیز گویند که زنان در ایام حیض در فرج نهند ● شنگینه بفتح اول و سکون نون
و کسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده و فتح نون و های مدوره زده بمعنی چوبی آمده که خر و گاو را بدان رانند
● شنه بفتح اول و نون و های مدوره زده بمعنی چهارشاخ دهقانان آمده و آن آلتی باشد مانند پنجه دست
و دسته نیز دارد که بآن غله کوفته شده را بباد دهند و بمعنی نفرین و لعنت هم آمده و نیز جمیع آوازها را گویند
عموما همچو آواز شیر و ناقوس و سرنای و آواز سباع و بهایم و وحوش و طیور و صریر قلم و مانند آن و شیهه اسپ را گویند
خصوصا و آنرا بتازی صهیل خوانند ● شنیژه بفتح اول و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده و فتح زای پارسی و های

بمعنی گل درخت میوه دار آمده و معنی قی و استفراغ هم گفته اند * شکوه بضم اول و کاف بواو مجهول رسیده و های
مدوره زده بمعنی شان و شوکت و مهابت و بزرگی آمده و آنرا بتازی حشمت خوانند و کلاه زده کوچک را نیز
گفته اند و بکسر شین منقوطه بمعنی ترس و بیم آمده و در تازی پوست بره شیرخواره را گویند که در آن شیر کنند
* شکومند بضم اول و کاف بواو رسیده و فتح های مدوره زده و سکون نون و فتح دال ابجد و های مدوره زده
بمعنی اظهار بزرگی کننده آمده و کوشش کننده مردم انداز نده و زیبا شونده را نیز گویند و بکسر شین منقوطه
بمعنی بیم دارنده و ترسنده آمده * شکوهیده بمعنی شکومند آمده * شکه بضم اول و کاف و ظهور های مدوره
مخفف شکوه آمده که مهابت و شکوه و بزرگی باشد * شکیبنده بکسر اول و کاف بمثناة تحتانی رسیده و فتح موحده تحتانی
و سکون نون و فتح دال ابجد و های مدوره زده بمعنی صبر کننده و تحمل کننده آمده و قرار و آرام گیرنده را نیز
گویند * شکینه بفتح اول و کسر کاف بمثناة تحتانی رسیده و فتح نون و های مدوره زده بمعنی ظرف دراز و خمی آمده که غله
در آن کنند * شکاله بفتح اول و کاف پارسی بالف کشیده و فتح لام و های مدوره زده بمعنی تمام و همه آمده
* شکاه بفتح اول و کاف پارسی بالف کشیده و ظهور های مدوره بمعنی کیش و ترکش و تیردان آمده که بتازی
جعبه خوانند * شلته بفتح اول و سکون لام و فتح مثناة فوقانی و های مدوره زده بمعنی جای مردار و ناپاک آمده
یعنی موضعیکه در آن سرگین و پلیدی و خاک روبه و امثال آن ریزند * شلخته بفتح اول و لام و سکون خای [illegible]
و فتح مثناة فوقانی و های مدوره زده لگدی باشد که مردم در وقت بازی کردن یا پشت پای یا سر زانو بر نرمگاه
و نشستگاه یکدیگر زنند و گاهی از روی غضب و قهر هم میزنند و شلخت بحذف های مدوره نیز آمده * شلفینه
بفتح اول و سکون لام و کسر فا بمثناة تحتانی رسیده و فتح نون و های مدوره زده بمعنی شرمگاه زنان که فرج باشد آمده
* شلفیه بفتح اول و سکون لام و کسر فا و فتح مثناة تحتانی و های مدوره زده بمعنی شلفینه آمده و نام کتابی است
که همه فحش و هجا در آن مذکور است * شلمابه بفتح اول و سکون لام و میم بالف کشیده و فتح موحده تحتانی
و های مدوره زده بمعنی شلغم در آب جوشانیده آمده و آب شلغم را نیز گفته اند * شله بفتح اول و لام و های
مدوره زده بمعنی کشتن قاتل آمده در عوض مقتول که بتازی قصاص خوانند و بمعنی بت و بت پرست نیز آمده
و تنگبار و جای تنگ و تنگنای را نیز گفته اند و بمعنی لخت جامه هم آمده و سرگین دان را هم گفته اند و جائی را
نیز گفته اند که در کوچه ها و غیر آن که پلیدی و خاک روبه و امثال آن در آن ریزند و بضم اول و فتح ثانی بی تشدید
نوعی از طعام است و آنرا شله پلاو گویند و بفتح ثانی با تشدید موضع پلیدیها و سرگین دان باشد و بمعنی فرج
زنان هم آمده و لته را نیز گویند که زنان در ایام حیض در فرج خود نهند و در تازی نیت و اراده و کارهای
بزرگ و دراز آمده * شماغنده بفتح اول و میم بالف کشیده و فتح غین منقوطه و نون ساکن و فتح دال ابجد و های
مدوره زده بمعنی هر چیز بدبو آمده عموما و زن بدبوی و متعفن را گویند خصوصا و کسی را نیز گویند که از
غایت ترس و بیم مدهوش و بیخبر شده باشد * شماله بفتح اول و میم بالف کشیده و فتح لام و های مدوره زده
بمعنی مطلق شمع آمده خواه از موم ریخته باشند و خواه از پیه و نوعی از برنج خوردنی هم هست و نیز طعامی که
از گوشت و برنج و زعفران بپزند * شمسه بفتح اول و سکون میم و فتح سین مهمله و های مدوره زده بمعنی قرص منقش
آمده که در مساجد امثال آن راست کنند و در فرهنگی نوشته هر مدوری که منقش بود در سقفها و دیوارها
* شمغنده بروزن شرمنده بمعنی شماغنده است * شمله بفتح اول و سکون میم و فتح لام و های مدوره زده
شالی باشد که بر دوش اندازند و بر سر هم بپیچند و علاقه دستار را نیز گفته اند و بضم شین منقوطه بمعنی تیر شهاب آمده

ملدوره زده بمعنی ریسمانی باشد که از بهنای کار بافندگان وجولاهگان زیاد در آید و آنرا استادان با کفت بپیچند و در کنارهٔ کار اندازند ❊ شوپزه بضم اول بواو مجهول رسیده وفتح رای قرشت وهای ملدوره زده بمعنی زمین نمناک وهالاک شوره آمده که نمک از ان بهم رسد ونیز شوره که از ان باروت سازند وبتازی ملح الدباغین گویند ومعرب آن شوریج آمده وبمعنی تعجیل وعجالت نیز هست ❊ شوشه بضم اول بواو مجهول رسیده وفتح شین منقوطه وهای ملدوره زده بمعنی شفشه وسبیکه طلا ونقره وامثال آن آمده و آن جسد گداخته باشد که در ناوچهٔ آهنین ریزند وهر چیز طولانی وکوتاه را نیز گویند مانند لوح مزار ومحراب ومصحف وتخته وامثال آن وروزهٔ هر چیز را نیز گفته اند وهر رشته وبلندی را گویند عموما و رشتهٔ ریگ و خاشاک را خصوصا و علامتی را گویند که بر سر قبر بشکل ابریا کنند ❊ شوغاره بروزن انگاره ❊ وشرغاه ❊ وشوکاه بروزن شرکاه موسه بمعنی حصار ومحوطه آمده که شبها گاوان وگوسپندان وچهارپایان در انجا باشند ❊ شوغه بضم اول بواو رسیده وفتح شین منقوطه وهای ملدوره زده بمعنی پینه وآبله باشد که از بسیاری کار کردن بردست وبدن آدمی وحیوانات دیگر بهم رسد ❊ شوکه بضم اول بواو رسیده وفتح کاف وهای ملدوره زده بمعنی ناوچهٔ آهنین آمده که زر وسیم گداخته را در ان ریزند تا شوشه شود ❊ شوله بفتح اول وسکون واو وفتح لام وهای ملدوره زده بمعنی جای وموضعی آمده که در انجا ها شاله وخاک زوبه وپلیدیها انبار کنند ونیز جائی را گویند در کوچها که خاک روبه وخلاشه در ان ریزند وجائی را نیز گویند که گرمابه بانان سرگین در انجا خشک سازند ونام یکی از منازل قمر هم هست وبمعنی لغت نامه یعنی مکتوب پارچه فهم هست ونیز شهاب را نیز گفته اند وآن روشنائی باشد که شبها در آسمان از طرفی بطرف دیگر رود ❊ شولید بضم اول بواو مجهول رسیده وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد وهای ملدوره زده بمعنی حیران گردیده ودرهم کشته وحیران شده آمده ❊ شولیزه بفتح اول وسکون واو وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده وسکون زای هوز وفتح یای حطی وهای ملدوره زده نام شیح پست شیر معلوم ❊ شوه بفتح اول وواو وظهور های ملدوره بمعنی شبه آمده وآن نام سنگی است سیاه وبراق در ترنمی ومعنی همچو کهربا است ❊ شه بفتح اول وظهور های ملدوره مخفف شاه آمده که بمعنی اصل وعمده ارند باشد وداماد را نیز گویند وبضم شین منقوطه کلمه ایست که در محل کراهیت ونفرت گویند ❊ شهادت سرنبشته بفتح اول وهای ملدوره بالف کشیده وفتح دال ابجد وکسر مثناة فوقانی وفتح سین مهمله وسکون رای قرشت وفتح موحده تحتانی وسکون شین مهمله وفتح مثناة فوقانی وهای ملدوره زده بمعنی گواهی وشهادتی آمده که در ان شک وریب وشاختکی وشرکی نباشد واز روی راستی واخلاص باشد ❊ شهباله بفتح اول وظهور های ملدوره وموحده تحتانی بالف کشیده وفتح لام وهای ملدوره زده مخفف شاه باله است که همدوش داماد باشد ❊ شهدانه بفتح اول وسکون های ملدوره ودال ابجد بالف کشیده وفتح نون وهای ملدوره زده مخفف شاهدانه آمده که تخم بنگ باشد ❊ شهرازاد به بفتح اول وهای ملدوره ورای قرشت ساکن وهمزه بالف کشیده وزای هوز بالف کشیده وکسر دال ابجد وفتح مثناة تحتانی وهای ملدوره زده نام شهریست که اردشیر بن شیرویه پادشاه انجا را از هرندا دو گشت وآن شهر را منصرف گشت وآنرا شهر آزاد هم گویند ❊ شهر روزه بفتح اول وسکون های ملدوره وضم رای قرشت بواو مجهول رسیده وفتح زای هوز وهای ملدوره زده گدائی را گویند که هر روز بر در یکی از محلات شهر وکوچه وبازار بگردد وگدائی کند ❊ شهریده بفتح اول وسکون های ملدوره وکسر رای قرشت بمثناة تحتانی رسیده وفتح دال ابجد وهای ملدوره زده بمعنی پراکنده وپریشان شده وازهم پاشیده وپیچ وپیچ گردیده باشد ❊ شهله بفتح اول وسکون های ملدوره وفتح

لام وهای ملفوظ زده بمعنی گوشت انبار چرب آمده * شهاله ه بر وزن رساله بمعنی شهر بلند است * شهباد ه بفتح اول وهای ملفوظ وسکون نون وشین منقوطه بالف کشیده وهای ملفوظ زده [illegible] شاه آمده بمعنی سرآمد پادشاهان که ذات او بجمال باشد ونیز کسی را گویند که دیگران مدد او پادشاه شوند * شهنشه مخفف شهنشاه است * شهنکاله بفتح اول وهای ملفوظ وسکون نون وکاف پارسی بالف کشیده وفتح لون وهای ملفوظ زده بمعنی ژاله وتگرگ آمده * شهی مخفف شیهه است که صدا و آواز اسپ باشد * شیباد ه بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح موحده تحتانی وسکون نون وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی آمیخته وبهم زده وآلوده آمده * شیتره بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وفتح مثناة فوقانی وراء قرشت وهای ملفوظ زده دوائی است معروف که آنرا بیونانی سرخه وس ولند یون خوانند ومعرب آن شیطرج است اگر آنرا از سر بما ویزند درد دندان را ساکن سازد وبجای ما می هور کاف هم بنظر آمده وبتازی مسواک الراعی خوانند * شیدا ه بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح دال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی شید آمده که هرچیز روشن باشد ونام آفتاب ونام پسر افراسیاب باشد گویند چون بغایت حسن وجمال داشت پدرش بشیده ملقب کرد اند وکیخسرو ابن سیاوخش که خواهرزاده او بود روزی باو کشتی می گرفت چنانش برزمین زد که هلاک شد ونام یکی از شاگردان معمار است که بجهت بهرام گور خورنکه وسه دیر ساخت وبعضی گویند نام حکیمی بوده که بجهت بهرام گور هفت عمارت فرمود ساختند که بهفت منظر مشهور است وشهر آمد را بجایزه گرفت * شیرابه بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وراء مهمله بالف کشیده وفتح موحده تحتانی وهای ملفوظ زده بمعنی خشخاش آمده وبعضی شیرهٔ خشخاش را گویند * شیرجامه بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وسکون راء مهمله وجیم بالف کشیده وفتح میم وهای ملفوظ زده بمعنی کاسه وپیاله آمده که شیر در آن کنند وپستان زنان وحیوانات دیگر را نیز گویند * شیرازه بکسر اول معروف که جزوبند ی کتاب باشد * شیرانه بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وراء مهمله بالف کشیده وفتح نون وهای ملفوظ زده بمعنی چوبی آمده که بدان ماست را بشورانند وبرهم زنند تا مسکه از دوغ جدا شود وشیر زنانه هم گویند * شیرزده بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وسکون راء قرشت وفتح زای هوز ودال ابجد وهای ملفوظ زده بمعنی طفلی آمده که در ایام شیرخوارگی شیر کم خورده باشد وبدان سبب ضعیف شود * شیر زله بمعنی شیرانه آمده که معنیش بالا مذکور شد * شیرزه بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وسکون راء قرشت وفتح زای هوز وظهور های ملفوظ بمعنی زور وقوت وقدرت آمده * شیرشرزه بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وکسر راء قرشت وفتح شین منقوطه وسکون راء مهمله وفتح زای هوز وهای ملفوظ زده کنایه از حضرت امیر صلوات الله علیه آمده وشیر خشمگین وقهرناک وبرهنه دندان وصاحب قوت وزورمند را نیز گویند * شیرونه بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وضم راء قرشت بواو رسیده وفتح نون وهای ملفوظ زده نوعی از جوشش باشد که بر اندام وروی اطفال برآید وآنرا بتازی سعفه گویند وبیماری سر ودماغ وجنون را نیز گویند ومرضی باشد از امراض که دواب را بهم رسد * شیرویه بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وفتح مثناة تحتانی وهای ملفوظ زده بمعنی شکوه مند وصاحب شان وشوکت وشجاع ودلیر آمده وبمعنی شیروی هم هست که پسر خسرو پرویز باشد * شیره بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وفتح راء مهمله وهای ملفوظ زده بمعنی روغن کنجد آمده ومعرب آن شیرج است وبتازی دهن الحل خوانند باحای حطی وبخوانچه پایه دار را هم گویند ونیز نوعی از شراب است وآن چنان باشد که بوزه وبنگاب را در یک یکر داخل کنند وخورند * شیرینه بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده وکسر راء مهمله

بمثناة تحتانی رسیده و فتح نون و های ملفوظ و زده بمعنی شبزوله آمده و رفیزج و بیزرا گویند که بان حضرات را رنبل تا مسکه برآید و نوعی از حوشش باشد که بدان ام و روی اطفال برآید ● شیشله بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح شین منقوطه ولام و های ملفوظ زده بمعنی دست و پای آمده که از کار مانده باشد و بعضی آنرا شل گویند و بمعنی سست و بی قوت نیز آمده ● شیشه ماه بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح شین منقوطه و کسر همزه مبدله و میم بالف کشیده و های ملفوظ زده کنایه از آسمان اول آمده و کنایه از ماه هم هست که قمر باشد ● شیفته بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون فا و فتح مثناة فوقانی و های ملفوظ زده بمعنی عاشق و ملهوش و دیوانه و مزاج و واله و متحیر آمده ● شیلانه بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و لام بالف کشیده و فتح نون و های ملفوظ زده بمعنی عناب آمده ● شیاوفه بفتح اول و سکون یای حطی و ضم لام بواو رسیده و فتح نون و های ملفوظ زده جانوریست آبی معروف و آنرا لاک پشت و کاسه پشت هم خوانند و کشف نیز نامند ● شیمه بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح میم و های ملفوظ زده نوعی از انگور است ● شیوشنه بضم اول و مثناة تحتانی بواو رسیده و فتح شین منقوطه و های ملفوظ زده بمعنی دنباله هر چیز و دنباله آمده و شوشه طلا و نقره که اعتبه را نیز گویند که در رنازچه آهنین ریزند ● شیونده بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح واو و سکون نون و فتح دال ابجد و های ملفوظ زده بمعنی آمیخته و درهم زده و لرزان آمده ● شیوه بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح واو و های ملفوظ زده بمعنی طور و عمل و طرز و روش و قاعده و قانون آمده و معنی ناز و کرشمه نیز هست و بمعنی هنر و کمال هم هست و خوبشتن نمودن و حسن و نمایش و زیبائی و خوبی و نیکو کردن را نیز گویند ● شیهه بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و فتح های ملفوظ و های ثانی زده بمعنی آواز و صدای اسب آمده که بتازی صهیل خوانند

جشنه بیست و پنجم بحر چهارم از قلزم سوم من کتاب هفت قلزم در بیان شین منقوطه با مثناة تحتانی

● شاب رومی اول بالف کشیده و سکون موحده تحتانی و ضم رای قرشت بواو رسیده و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده بمعنی فلفل سفید آمده و آن بزرگتر از فلفل سیاه است و بهترین وی آنست که بزردی مایل باشد گرم و خشک است در سوم و چهارم ● شاخچه بندی اول بالف کشیده و سکون های منقوطه و فتح جیم بارسی و سکون های ملفوظ و بندی معلوم کنایه از تهمت سازی و بهتان آمده که در حق کسی کنند ● شاخی اول بالف کشیده و کسر خای منقوطه بمثناة تحتانی رسیده چوبی باشد سه شاخه و چهار شاخه و دسته هم دارد که دهقانان بان غله کوفته شده را بر باد دهند تا دانه از کاه جدا شود ● شادی اول بالف کشیده و کسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده بمعنی میمون آمده و غلامی بوده حرام خور که اکثر نقلهای حرام خوری او زبان زد خلایق است و بمعنی خوشحالی معروف است ● شاگردی اول بالف کشیده و کسر کاف پارسی و سکون رای قرشت و کسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده بمعنی اهل کارخانه امرا و سلاطین آمده و بمعنی شاگرد انه هم هست و آن زر اندکی باشد که بعد از اجرت استاد بطریق انعام بشاگرد دهند و مقابل استادی معروف است ● شاکمونی اول بالف کشیده و سکون کاف و ضم میم بواو رسیده و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده باعتقاد کفره هند پیغمبر صاحب کتاب است و هیچ کس برابر او را الف نیست و در ولادت و وجود او خرق عادات و خرافات بسیار گویند و کتاب او را نیز شاکمونی خوانند و بعضی گویند پیغمبر اهل عطاست ● شالنگی اول بالف کشیده و فتح لام و سکون نون و کسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده بمعنی موتاب و ریسمان تابنده آمده و آن شخصی باشد که بجهت خیمه و امثال آن بتابد ● شالی اول بالف

کشیده وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده برنج را گویند که هنوز از پوست بر نیاورده باشند و در هندی نیز شالی گویند
و شلتوک مترادف این آمده * شاماکی اول بالف کشیده و میم بالف کشیده وکسر کاف بمثناة تحتانی رسیده بمعنی سینه
بند زنان آمده * شانه کاری اول بالف کشیده وفتح نون وسکون هاى مدوره وکاف بالف کشیده وکسر رای قرشت
بمثناة تحتانی رسیده کنایه از آویختن بکسی باشد یعنی بان شخص در مقام رد و عور در آید * شانی اول با لف کشیده
وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده زر و درم ده هفت را گویند و آن در قدیم رایج بود * شاونی اول بالف کشیده وسکون
واو وکسر نون بمثناة تحتانی رسیده بمعنی گهواره پوش آمده یعنی چادری که بر روی گهواره پوشند * شاه بوی اول
بالف کشیده وسکون هاى مدوره وضم موحدهٔ تحتانی زده بمعنی عنبر آمده و آن از کار بهر مد چنانچه مشك از آهو
بعضی گویند موم عسل دریائی است * شاه چینی اول بالف کشیده وسکون هاى مدوره وکسر جیم پارسی بمثناة تحتانی
رسیده وکسر نون بیای حطی رسیده عصارهٔ گیاهی است که در چین روید و بعضی گویند حنای الحارا با سرکه
میسر شده وانرا شاه چینی گویند طلا کردن آن در دسر را ببرد * شاهد زعفرانی اول بالف کشیده
وکسر هاى مدوره وسکون دال ابجد وزعفرانی معلوم کنایه از آفتاب عالمتاب آمده * شاه نای
اول بالف کشیده وسکون هاى مدوره ونون بالف کشیده ویای حطی زده نای ترکی است که آنرا سورنای
گویند و آن سازی است معروف که بسورنای اشتهار یافته * شاهی اول بالف کشیده وکسر هاى مدوره بمثناة
تحتانی رسیده نام زر و درمی بوده و نام حلوائی است بسیار لطیف ولذیذ که از نشاسته وتخم مرغ سازند و نام
شاعری نیز هست ومعنی پادشاهی وسروری معروف است * شایستهٔ هستی اول بالف کشیده وفتح مثناة تحتانی وسکون
سین مهمله وفتح مثناة فوقانی وکسر همزهٔ مبدله وهستی معلوم بمعنی شایسته بود آمده که واجب الوجود باشد
* شب انبوی بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی وفتح همزه وسکون نون وضم موحدهٔ تحتانی بواو رسیده ویای حطی زده نام
گلیست و آن زرد رنگ میشود وبتازی منثور خوانند * شب بوی بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی وثانی مضموم بواو
مجهول رسیده ویای حطی زده گلی است معروف زرد رنگ که آنرا گاوچشم گویند وبتازی عین البقر خوانند وآنرا شب بوی
بدان جهت گویند که در شب بوی کند نه در روز * شب پوی بفتح اول وسکون بای ابجد وضم بای پارسی بواو
مجهول رسیده ویای حطی زده بمعنی آواز پای آمده که در نهایت آهستگی وخفت باشد وشب رو را نیز گفته اند
* شب پیمای بفتح اول وسکون موحدهٔ تحتانی وفتح بای پارسی وسکون مثناة تحتانی ومیم بالف کشیده وسکون مثناة تحتانی
در آخر کنایه از شب بیدار و رد مند یعنی صاحب درد وعاشق مهجور و بیقرار آمده * شبی بفتح اول وکسر موحدهٔ
تحتانی بمثناة تحتانی رسیده بمعنی نوعی از جامه دوخته است و بعضی گویند پوستی است و نیز جامهٔ که شب
در رخود پوشند و هر چیز که آنرا بشب نسبت دهند * شتر پای بضم اول ومثناة فوقانی وسکون رای مهمله ویای
پارسی بالف کشیده ویای حطی زده نام گیاهی که برگ آن بکف پای شتر ماند * شتی بفتح اول وکسر مثناة فوقانی
بمثناة تحتانی رسیده بمعنی سینی آمده و آن خوانی باشد که از طلا ونقره ومس وبرنج وامثال آن سازند * شجرهٔ موسی
بفتح اول وجیم وفتح رای مهمله وکسر همزهٔ مبدله وضم میم بواو رسیده وکسر سین مهمله بمثناة تحتانی رسیده
نام درختی است که آنرا بتازی علیق القدس خوانند وعلیق الکلب نیز نامند و آن درختی است که میوه آنرا
سه کل نامند چون پخته شود سرخ گردد و بغایت قابض باشد و توت حبشی همان است * شخلی بفتح اول وسکون
خای منقوطه وکسر لام بمثناة تحتانی رسیده بیخ گیاه وخار گیار را گویند * شراحی بفتح اول ورای قرشت بالف
کشیده وکسر حای حطی بمثناة تحتانی رسیده نام طعامی است که از کباب و برنج پزند بغایت لطیف میباشد

⊙ ششکانی بکسر اول و سکون سین مهمله و مثناة فوقانی و کاف فارسی بالف کشیده و کسر نون بمثناة تحتانی
رسیده بمعنی بنیاد و بن عمارت آمده که بعربی اساس خوانند ⊙ شش دری بفتح اول و سکون شین منقوطه
و فتح دال ابجد و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی زده کنایه از دنیا و عالم شش در آمده ⊙ شش سری بفتح اول
و سکون شین منقوطه و فتح سین مهمله و کسر رای قرشت بمثناة تحتانی رسیده بمعنی شش جهت آمده و نیز
زرها لیکن کامل عیار را گویند ⊙ شطرنجی بفتح اول و سکون طای حطی و فتح رای قرشت و سکون نون
و کسر جیم بمثناة تحتانی رسیده بمعنی بساط منقش آمده ⊙ شغالی بفتح اول و غین منقوطه بالف کشیده و کسر لام بمثناة
تحتانی رسیده نوعی از انگور باشد که بتازی عنب گویند ⊙ شکبوی بفتح اول و سکون کاف و ضم بای پارسی بواو
رسیده و یای حطی زده بمعنی صدا و آوازی آمده که بشب در خواب از مردم برآید و آواز پای را نیز گویند در شب
بغایت آهستگی و آهسته براه روند را نیز گفته اند ⊙ شکرریزی بفتح اول و کاف و سکون رای مهمله و کسر رای
قرشت بمثناة تحتانی رسیده و کسر زای هوز بمثناة تحتانی رسیده بمعنی گفتار خوش و سخنان شیرین و نرم و آهسته آمده
و گریه را نیز گویند که از روی شادی و خوشحالی کنند ⊙ شکمی بکسر اول و فتح کاف و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده
پوست شکم و زهدان نوعی را گویند که آنرا پوستین سازند و مردم شکم بزرگ و شکم خواره را نیز گفته اند ⊙ شکن کاری
بکسر اول و فتح کاف و سکون نون و کاف بالف کشیده و کسر رای قرشت بمثناة تحتانی رسیده بمعنی کار شکنی کردن
و حرف بی صرفه و بی محل گفتن و بی عزت کردن و شکست دادن بطعن آمده ⊙ شکیبائی بکسر اول و کاف بمثناة تحتانی رسیده
و موحده بمثناة تحتانی بالف کشیده و کسر مثناة تحتانی بیای حطی رسیده بمعنی آرام گیرندگی و صبر و تحمل کنندگی باشد
⊙ شگبوی بفتح اول و سکون کاف پارسی و ضم بای پارسی بواو مجهول رسیده و یای حطی زده بمعنی آواز پای آمده
که در شب آهسته روند ⊙ شلپوی بفتح اول و سکون لام و ضم بای پارسی بواو مجهول رسیده و یای حطی زده بمعنی
شگبوی آمده ⊙ شمع الهی بفتح شین منقوطه و میم و کسر عین مهمله و همزه و لام بالف کشیده و کسر های هوز بمثناة
تحتانی رسیده کنایه از قرآن مجید آمده و آفتاب و مهتاب را نیز گویند ⊙ شمع صبحی شمع معلوم و ضم صاد سعفص
و سکون موحده و تحتانی و کسر حای حطی بمثناة تحتانی رسیده کنایه از آفتاب آمده و شمع صبح را نیز گویند ⊙ شمی
بفتح اول و کسر میم بمثناة تحتانی رسیده بمعنی آشفته کردی و [illegible] و متنفر شوی و افغان و نوحه گری آمده
⊙ شنگرف زاری بفتح اول و سکون نون و فتح کاف پارسی و سکون رای مهمله و زای هوز بالف کشیده و ضم واو و کسر لام
بمثناة تحتانی رسیده آنکه زنان در فرق سر کشند مانند شنگرف و [illegible] ⊙ شنی بفتح اول و کسر نون بمثناة تحتانی
رسیده بمعنی سینی آمده و آن خوانی باشد که از طلا و نقره و مس و امثال آن سازند و نیز گیاهی باشد
که از پوست آن ریسمان سازند ⊙ شوایی بفتح اول و واو بالف کشیده و کسر یای حطی بمثناة تحتانی رسیده بمعنی کری
و ناشنوائی آمده ⊙ شوختگی بضم اول بواو مجهول رسیده و سکون خای منقوطه و فتح مثناة فوقانی و کسر کاف
پارسی بمثناة تحتانی رسیده پوستی که در دست و پای از کار کردن و رفتن سخت و سطبر شده باشد ⊙ شولی
بضم اول بواو رسیده و کسر لام بمثناة تحتانی رسیده نام شهری است که در ملک فارس باشد و شهر گور را
نیز مردم فارس شولی گویند ⊙ شوی بضم اول بواو مجهول رسیده و یای حطی زده بمعنی شوهر و امر بشستن آمده
که برروی پارچه که می بافند مالند و بمعنی شو هم آمده و امر بشستن هم هست و بمعنی شستن هم آمده و نیز بمعنی
پیراهن آمده که بتازی قمیص خوانند و بکسر [illegible] بمعنی شبت آمده و آن رستنی باشد که آنرا ریزه کنند و در
ماست و طعام ریزند و دهلیز و دالان و درو و کوچه را نیز گفته اند ⊙ شهرآرای بفتح اول و سکون های هوز

ورای قرشت و همزه بالف کشیده و رای مهمله بالف کشیده و یای حطی زده بمعنی شخصی آمده که شهر را بنت دهد و نیز کسانیکه آیین شهر بندند وامر باینمعنی هم هست و بمعنی زیب و زینت شهر آمده * شهی بفتح اول و کسر های هوز بمثناة تحتانی رسیده بمعنی خوش وخرم آمده و هر چیز شیرین را گویند عموما و حلوائی که از نشاسته و تخم مرغ پزند و دامادی را نیز گفته اند وبمعنی پادشاهی معروف * شیانی بکسر اول و یای حطی بالف کشیده و کسر نون بمثناة تحتانی رسیده بمعنی درم و دینار ده هفت آمده و آن زری بوده رایج که در قدیم در خراسان می زده اند * شیبوی بفتح اول وسکون مثناة تحتانی وضم بای پارسی بواو رسیده و یای حطی زده صدائی را گویند که آهسته در خواب از مردم بر می آید و آواز پا را نیز گویند که در شب آهسته براه روند * شیخنیدی بفتح اول و سکون مثناة تحتانی و کسر خای منقوطه و فتح نون و سکون جیم و کسر دال ابجد بمثناة تحتانی رسیده شیطان لعین را گویند * شیران پولاد خای بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و رای مهمله بالف کشیده و کسر نون و ضم بای پارسی بواو مجهول رسیده و لام بالف کشیده و سکون دال ابجد و خای منقوطه بالف کشیده و یای حطی زده کنایه از مردمان دلیر و شجاع و بهادر آمده و کنایه از اسپان پر زور هم هست * شیر طاقی بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون رای مهمله و طای حطی بالف کشیده و کسر قاف بمثناة تحتانی رسیده کنایه از مردم صاحب غرور و بیدل آمده * شیر کیری بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده وسکون رای قرشت و کسر کاف بمثناة تحتانی رسیده و کسر رای مهمله بیای حطی رسیده مردم نیم مست و مست را گویند و نام روز بیست و هشتم از ماههای ملکی است * شیر ماهی بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و سکون رای مهمله و میم بالف کشیده و کسر های هوز بمثناة تحتانی رسیده نوعی از ماهی سفید فلوس دار آمده که بوزن یکمن تبریز میشود و گوشت بسیار لذیذ دارد و در فرهنگی دیدن آمده که شیر ماهی ماهی بزرگ را گویند که از استخوان و دندان او دسته کارد و امثال آن کنند * شیروی بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و ضم رای قرشت بواو مجهول رسیده و یای حطی زده نام پسر خسرو پرویز است که پدر را و را عاق کرده و بشیرویه اشتهار دارد و نام یکی از پهلوانان ایرانی هم هست که در خدمت منوچهر شاه می بود * شیفتگی بکسر اول بمثناة تحتانی مجهول رسیده و سکون فا و فتح مثناة فوقانی و کسر کاف پارسی بمثناة تحتانی رسیده بمعنی برهم زدگی و والهی و دیوانگی و بیهوشی و حیرانی آمده * شیقوموری بکسر اول بمثناة تحتانی رسیده و ضم قاف و میم بواو رسیده و کسر رای مهمله بمثناة تحتانی رسیده لغتی است یونانی و معنی آن بعربی تین احمق باشد و آن نوعی از انجیر است برگ آن ببرگ توت می ماند * الله الحمد که

جلد سوم از کتاب فرهنگ رفعت مسمی بهفت قلزم بتاریخ

بیستم ربیع الاول سنه یکهزار و دو صد و سی

و هفت هجری در دار السلطنت

لکهنو بقالب طبع

در آمده

**
*